

Holy Bible

Aionian Edition®

فارسی

Open Persian Contemporary Bible

AionianBible.org

اولین کتاب مقدس جهان با زبان اصلی (که به زبان اصلی بازگردانی شده است)

100% رایگان برای کپی و چاپ

همچنین شناخته شده به عنوان "کتاب مقدس بنفسش"

Holy Bible Aionian Edition ®

فارسی

Open Persian Contemporary Bible

CC Attribution ShareAlike 4.0, 2018-2024

Source text: eBible.org

Source version: 2/21/2024

Source copyright: CC Attribution ShareAlike 4.0

Biblica, Inc., 1995, 2005, 2018, 2022

Original work available for free at www.biblica.com and open.bible

Formatted by Speedata Publisher 4.19.2 (Pro) on 4/23/2024

100% Free to Copy and Print

TOR Anonymously

<https://AionianBible.org>

Published by Nainoia Inc

<https://Nainoia-Inc.signedon.net>

We pray for a modern public domain translation in every language

Report content and format concerns to Nainoia Inc

Volunteer help is welcome and appreciated!

Celebrate Jesus Christ's victory of grace!

مقدمة

فارسی at AionianBible.org/Preface

The *Holy Bible Aionian Edition* ® is the world's first Bible *un-translation*! What is an *un-translation*? Bibles are translated into each of our languages from the original Hebrew, Aramaic, and Koine Greek. Occasionally, the best word translation cannot be found and these words are transliterated letter by letter. Four well known transliterations are *Christ*, *baptism*, *angel*, and *apostle*. The meaning is then preserved more accurately through context and a dictionary. The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven additional Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies.

The first three words are *aiōn*, *aiōnios*, and *aīdios*, typically translated as *eternal* and also *world* or *eon*. The Aionian Bible is named after an alternative spelling of *aiōnios*. Consider that researchers question if *aiōn* and *aiōnios* actually mean *eternal*. Translating *aiōn* as *eternal* in Matthew 28:20 makes no sense, as all agree. The Greek word for *eternal* is *aīdios*, used in Romans 1:20 about God and in Jude 6 about demon imprisonment. Yet what about *aiōnios* in John 3:16? Certainly we do not question whether salvation is *eternal*! However, *aiōnios* means something much more wonderful than infinite time! Ancient Greeks used *aiōn* to mean *eon* or *age*. They also used the adjective *aiōnios* to mean *entirety*, such as *complete* or even *consummate*, but never infinite time. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs. So *aiōnios* is the perfect description of God's Word which has *everything* we need for life and godliness! And the *aiōnios* life promised in John 3:16 is not simply a ticket to *eternal* life in the future, but the invitation through faith to the *consummate* life beginning now!

The next seven words are *Sheol*, *Hadēs*, *Geenna*, *Tartaroō*, *Abyssos*, and *Limnē Pyr*. These words are often translated as *Hell*, the place of eternal punishment. However, *Hell* is ill-defined when compared with the Hebrew and Greek. For example, *Sheol* is the abode of deceased believers and unbelievers and should never be translated as *Hell*. *Hadēs* is a temporary place of punishment, Revelation 20:13-14. *Geenna* is the Valley of Hinnom, Jerusalem's refuse dump, a temporal judgment for sin. *Tartaroō* is a prison for demons, mentioned once in 2 Peter 2:4. *Abyssos* is a temporary prison for the Beast and Satan. Translators are also inconsistent because *Hell* is used by the King James Version 54 times, the New International Version 14 times, and the World English Bible zero times. Finally, *Limnē Pyr* is the Lake of Fire, yet Matthew 25:41 explains that these fires are prepared for the Devil and his angels. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The eleventh word, *eleēsē*, reveals the grand conclusion of grace in Romans 11:32. Take the time to understand these eleven words. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. To help parallel study and Strong's Concordance use, apocryphal text is removed and most variant verse numbering is mapped to the English standard. We thank our sources at eBible.org, Crosswire.org, unbound.Biola.edu, Bible4u.net, and NHEB.net. The Aionian Bible is copyrighted with creativecommons.org/licenses/by-nd/4.0, allowing 100% freedom to copy and print, if respecting source copyrights. Check the Reader's Guide and read online at AionianBible.org, with Android, and TOR network. Why purple? King Jesus' Word is royal... and purple is the color of royalty!

جدول محتوا

كتاب عهد عتيق	عهد جديد	
پيدايش	11	485 متى
خروج	39	506 مرسى
لابيان	63	520 لوقا
اعداد	80	543 يوحنا
تشنيه	102	560 اعمال رسولان
يوشع	123	582 روميان
داوران	137	593 اول قرنتيان
روت	151	604 دوم قرنتيان
اول سموئيل	153	611 غلاطيان
دوم سموئيل	171	615 افسيسيان
اول پادشاهان	186	619 فيليبيان
دوم پادشاهان	204	622 كولسيسيان
اول تواريخ	221	625 اول تسالونيكيان
دوم تواريخ	236	627 دوم تسالونيكيان
عزرا	255	629 اول تيموتاوس
نحريا	261	632 دوم تيموتاوس
استر	269	634 تيتوس
ابوب	273	636 فليمون
مزامير	288	637 عبرانيان
امثال	327	645 يعقوب
جامعه	340	648 اول پطرس
غزل غزلها	345	651 دوم پطرس
اشعيا	348	653 اول يوحنا
ارميا	378	656 دوم يوحنا
مراثي	411	657 سوم يوحنا
جزقيال	414	658 يهودا
دانیال	442	659 مکائنه
هوشع	451	
پوئيل	456	
عاموس	458	
عبداليا	462	
يونس	463	
ميکاه	464	
ناحوم	467	ضميمه
حقوق	469	راهنمای خوانندگان
صفنيا	471	واژه نامه
حَجَّى	473	نقشه ها
زَكْرِيَا	474	سرنوشت
ملاکي	480	Doré تصاویر

كتاب عهد عتيق



بهوه خدا پس از بیرون راندن آهها، در سمت شرقی باغ عدن کروپیانی قرار داد و نیز شمشیری آتشین در آن گذاشت که به هر طرف می چرخید، تا راه «درخت حیات» را محافظت کند.

3:24 پدایش

گیاهان دانه‌دار روی زمین را و همه میوه‌های درختان را برای خوراک به شما دادم، **30** و همه علفهای سبز را به همه جانوران وحشی، پرندگان آسمان و خزندگان روی زمین، یعنی به هر موجودی که جان در خود دارد، بخشیدم.» **31** آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحظه عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، روز ششم بود.

2 به این ترتیب آفرینش آسمانها و زمین و هر چه در آتها بود، تکمیل گردید. **2** با فرا رسیدن روز هفتم، خدا کار آفرینش را تمام کرد؛ پس در هفتمنی روز، از همه کار خود بیاسود. **3** خدا روز هفتم را برکت داده، آن را مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت. **4** این بود تاریخچه آسمانها و زمین. هنگامی که یهوه خدا آسمانها و زمین را ساخت **5** هیچ بورته و کیاها بزین نرویشه بود، زیرا یهوه خدا هنوز باران نبارانیده بود، و همچنین آدمی نبود که روی زمین کشت و زرع نماید؛ **6** اما اب از زمین بیرون می‌آمد و تمام خشکی‌ها را سیراب می‌کرد. **7** آنگاه یهوه خدا از خاک زمین، آدم را ساخت. سپس در پیشی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد. **8** پس از آن، یهوه خدا در سرزمین عدن که در شرق بود، با غی به وجود آورد و آدمی را که آفریده بود در آن باع گذاشت. **9** یهوه خدا انواع درختان زیبا در آن باع روپایند تا میوه‌های خوش طعم دهند. او در وسط باع، «درخت حیات» و همچنین «درخت شناخت نیک و بد» را قرار داد. **10** از سرزمین عدن سرزمین بسیار خالص است، و در شد تا آن را آثیاری کند. سپس این رودخانه به چهار رود کوچکتر تقسیم گردید. **11** رود اول فیشون است که سراسر سرزمین حکیله را که در آنجا طلا یافت می‌شود، دور می‌زند. **12** طلا‌ی آن سرزمین بسیار خالص است، و در آنچا صمغ خوشبو و منگ چون نیز یافت می‌شود. **13** رود دوم جیحون است که از سرزمین کوش عبور می‌کند. **14** سومین رود، دجله است که به سوی شرق آشور جاری است و رود چهارم فرات است. **15** یهوه خدا آدم را در باع عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری نماید. **16** اما یهوه خدا به او گفت: «تو می‌توانی از همه میوه‌های درختان باع آزادانه بخوری، **17** به جز میوه درخت شناخت نیک و بد. زیرا اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد». **18** یهوه خدا فرمود: «شایسته نیست آدم تهبا پماند. باید برای او یار مناسی به وجود آور». **19** آنگاه یهوه خدا همه حیوانات و پرندگانی را که از خاک سرنشته بود، نزد آدم آورد تا بینند آدم چه نامهایی بر آتها خواهد گذاشت. پسین ترتیب تمام حیوانات و پرندگان نامگذاری شدند. **20** پس آدم تمام چارپایان و پرندگان آسمان و همه جانوران وحشی را نامگذاری کرد، اما برای او یار مناسی یافت نشد. **21** آنگاه یهوه خدا آدم را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دندوهایش را برداشت و چای آن را با گوشت پُر کرد. **22** آنگاه یهوه خدا از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش آمد آورد. **23** آدم گفت: «این است اشխواني از استخوانهایم و گوشتش از گوشتم. نام او "نسا" باشد، چون از انسان گرفته شد». **24** به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود و به زن خود می‌پویند، و از آن پس، آن دو یک تن می‌شوند. **25** آدم و زنش هر چند برهنه بودند، ولی احساس شرم نمی‌کردند.

در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. **2** زمین، بی‌شکل و خالی بود، و تاریکی آبهای عمیق را پوشانده بود. و روح خدا بر سطح آبها در حرکت بود. **3** خدا فرمود: «روشنایی پنشود.» و روشنایی شد. **4** خدا روشنایی را پسندید و آن را از تاریکی جدا ساخت. **5** او روشنایی را «روز» و تاریکی را «شب» نامید. شب گذشت و صبح شد. این، روز اول بود. **6** سپس خدا فرمود: «فضایی باشد بین آبها، تا آبهای بالا را از آبهای پائین جدا کند.» **7** پس خدا فضایی به وجود آورد تا آبهای پائین جدا کند. **8** خدا این فضا را «آسمان» نامید. شب گذشت و صبح شد. این، روز دوم بود. **9** پس از آن خدا فرمود: «آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکی پدید آید.» و چنین شد. **10** خدا خشکی را «زمین» و اجتماع ع آبهای را «دریا» نامید. و خدا دید که نیکوست. **11** سپس خدا فرمود: «زمین نباتات برواند، گیاهانی که برسحس نوع خود را تولید کنند.» و گیاهان دانه‌دار و درختان میوه‌دار که هر یک، نوع خود را تولید کنند. **12** زمین نباتات برواند، گیاهانی که برسحس نوع خود میوه دانه‌دار می‌آورند. و خدا دید که نیکوست. **13** شب گذشت و صبح شد. این، روز سوم بود. **14** سپس خدا ناشاههایی باشند تا نورافشانی باشند تا روز از شب جدا کنند، و ناشاههایی باشند برای نوشان دادن فصلها، روزها، و سال‌ها. **15** و این اجسام نورافشان بزرگ ساخت: جسم نورافشان بزرگتر برای حکومت بر روز و جسم نورافشان کوچکتر برای حکومت بر شب. او همچنین ستارگان را ساخت. **16** پس خدا دو جسم خدا فرمود: «در آسمان اجسام نورافشانی باشند تا روز از شب جدا کنند، و نورافشان بزرگ ساخت: جسم نورافشان بزرگتر برای حکومت بر روز و جسم نورافشان کوچکتر برای حکومت بر شب. او همچنین ستارگان را ساخت. **17** خدا آنها را در آسمان قرار داد تا زمین را روشن سازند، **18** بر روز و شب حکومت کنند، و روشنایی و تاریکی را از هم جدا سازند. و خدا دید که نیکوست. **19** شب گذشت و صبح شد. این، روز چهارم بود. **20** سپس خدا فرمود: «آبها از موجودات زنده پر شوند و پرندگان بر فراز آسمان به پرواز در آیند.» **21** پس خدا حیوانات بزرگ دریایی و انواع جانداران را که می‌جنیند و آبها را بر می‌سازند و نوع خود را تولید می‌کنند، و نیز همه پرندگان را که نوع خود را تولید می‌کنند، آفرید. و خدا دید که نیکوست. **22** پس خدا آنها را برکت داده، فرمود: «بابور و زیاد شوید. حیوانات دریایی آبها را پر سازند و پرندگان نیز بر زمین زیاد شوند.» **23** شب گذشت و صبح شد. این، روز پنجم بود. **24** سپس خدا فرمود: «زمین، انواع حیوانات را که هر یک نوع خود را تولید می‌کنند، به وجود آورد: چارپایان، خزندگان و جانوران وحشی را.» و چنین شد. **25** خدا انواع جانوران وحشی، چارپایان، و تمام خزندگان را، که هر یک نوع خود را تولید می‌کنند، به وجود آورد. و خدا دید که نیکوست. **26** سپس خدا فرمود: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، تا بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان، و بر چارپایان و همه جانوران وحشی و خزندگان را روی زمین حکومت کند.» **27** پس خدا انسان را به صورت خود آیشان را به صورت خدا آفرید؛ آیشان را مرد و زن آفرید. **28** سپس خدا آیشان را برکت داده، فرمود: «بابور و زیاد شوید، زمین را پر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین حرکت می‌کنند، فرمانروایی کنید.» **29** آنگاه خدا گفت: «تمام

4 حوا از آدم حامله شده، پسری زاید. آنگاه حوا گفت: «به کمک خداوند مردی حاصل نمود». پس نام او را قائن گذاشت. **2** حوا بار دیگر حامله شده، پسری زاید و نام او را هایل گذاشت. هایل به گلهداری پرداخت و قائن به کشاورزی مشغول شد. **3** پس از مدتی، قائن هدیه‌ای از حاصل زمین خود را به حضور خداوند آورد. **4** هایل نیز چند رأس از نخست‌زادگان گله خود را ذبح کرد و بهترین قسمت گوشت آنها را به خداوند تقدیم نمود. خداوند هایل و هدیه‌اش را پذیرفت، **5** اما قائن و هدیه‌اش را قبول نکرد. پس قائن برآشست و از شدت خشم سرش را به زیر افکند. **6** خداوند از قائن پرسید: «چرا خشمگین شده‌ای و سرت را به زیر افکده‌ای؟» **7** اگر درست عمل کنی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ اما اگر درست وقتار نمکی، بدان که گناه در کمین توست و می‌خواهد بر تو تسلط شود، ولی تو باید بر آن چیزه شوی.» **8** روزی قائن از برادرش هایل خواست که با او به صحراء برود. هنگامی که آنها در صحراء بودند، ناگهان قائن به برادرش حمله کرد و او را کشت. **9** آنگاه خداوند از قائن پرسید: «برادرت هایل کجاست؟» قائن جواب داد: «از کجا بدانم؟ مگر من نگهبان برادرم هستم؟» **10** خداوند فرمود: «این چه کاری بود که کردی؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد. **11** اکنون ملعون هستی و از زمینی که با خون برادرت آن را زنگین کرده‌ای، طرد خواهی شد. **12** از این پس، هر چه کار کنی، دیگر زمین مخصوص خود را آنچنان که باید، به تو نخواهد داد، و تو در جهان آواره و پیشان خواهی بود.» **13** قائن گفت: «مجازات من سنتگیرتر از آن است که بهوان تحمل کنم. **14** امروز مرا از این سزمهین و از حضور خودت می‌رانی و مرا در جهان آواره و پیشان من گردانی، پس هر که مرا بینید مرا خواهد گشت.» **15** خداوند به او گفت: «چنین نخواهد شد؛ زیارت که تو را پکشید، مجازاتش هفت برابر شدیدتر از مجازات تو خواهد بود.» سپس خداوند نشانی بر قائن گذاشت تا هرگاه کسی با او برخورد کند، او را نکشد. **16** آنگاه قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نُود (معنی «سرگردانی») در سمت شرقی عدن ساکن شد. **17** چندی بعد همسر قائن آبستن شده خنثی را به دنیا آورد. آنگاه قائن شهری ساخت و نام پسرش خنثی را بر آن شهر گذاشت. **18** خنثی پدر عبید، عبید پدر محویائل، محویائل پدر متوشائل و متوشائل پدر لمک بود. **19** لمک دو زن به نامهای عاده و ظله گرفت. **20** عاده پسری زاید و اسم او را یاپال گذاشتند. او کسی بود که خبیمه‌نشینی و گلهداری را رواج داد. **21** برادرش یوپال اولین موسیقیدان و مخترع چنگ و نی بود. **22** ظله، زن دیگر لمک هم پسری زاید که او را توبیل قائن نامیدند. او کسی بود که کار ساختن الات آهنه و مسی را شروع کرد. خواره توبیل قائن، نعمه نام داشت. **23** روزی لمک به همسران خود، عاده و ظله، گفت: «ای زنان به من گوش کنید. جوانی را که مرا مجرح کرده بود، گشتم. **24** اگر قرار است مجازات کسی که قائن را پکشید، هفت برابر مجازات قائن باشد، پس مجازات کسی هم که بخواهد مرأ پر دیگری شدند. **25** پس از آن، آدم و حوا صاحب پسر دیگری شدند. **26** حوا گفت: «خدا به جای هایل که به دست پرادرش قائن کشته شده بود، پسری دیگر به من عطا کرد.» پس نام او را شیث (معنی «عطای شده») گذاشت. **27** وقتی شیث بزرگ شد، برایش فرزندی به

من آمده، به او گفت: «ایا حقیقت دارد که خدا شما را از خودن میوه تمام درختان باغ منع کرده است؟» **2** نز در جواب گفت: «ما اجازه داریم از میوه همه درختان بخوریم، **3** به جز میوه درختی که در وسط باغ است. خدا فرموده است که از میوه آن درخت نخوریم و حتی به آن دست نزنیم و گزنه میریم.» **4** مار گفت: «مسئلمن باش نخواهید مرد! **5** بلکه خدا خوب می‌داند زمانی که از میوه آن درخت بخوردی، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می‌شود و می‌توانید خوب را از بد تشخیص دهید.» **6** آن درخت در نظر نز، زیبا آمد و با خود اندریشید: «میوه این درخت تواند، خوش طعم باشد و به من دانایی بخشد.» پس از میوه درخت چید و خود و به شوهرش هم که با او بود داد و او نیز خورد. **7** آنگاه چشمان هر دو باز شد و ناگهان متوجه برهنگی خود شده، احساس شرم کردند. پس با برگهای درخت انجر پوششی برای خود درست کردند. **8** عصر همان روز وقتی آدم و نیش، صدای یهوه خدا را که در باغ راه می‌رفت شنیدند، خود را لابلای درختان پیهان کردند. **9** یهوه خدا آدم را ندا داد: «ای آدم، کجا هستی؟» **10** آدم جواب داد: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا بر هنین بودم؛ پس خود را پیهان کردم.» **11** خدا فرمود: «چه کسی به تو گفت که بر هنای؟ آیا از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری؟» **12** آدم جواب داد: «این زن که بار من ساختنی، از آن میوه به من داد و من هم خوردم.» **13** آنگاه یهوه خدا از زن پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟» زن گفت: «مار ما فریب داد.» **14** پس یهوه خدا به مار فرمود: «به سبب انجام این کار، از تمام حیوانات وحشی و اهلی زمین ملعونتر خواهی بود. تا زنده‌ای روی شکمت خواهی خزید و خاک خواهی خورد.» **15** بین تو و زن، و نیز بین نسل تو و نسل زن، حضور می‌گذارند. **16** مشتاق شمرت خواهی بود و او بر تو تسلط خواهد داشت. **17** پس خداوند به آدم فرمود: «چون گفته زنت را پذیرفته و از میوه آن درختی خوردی که به تو گفته بودم از آن نخوری، زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با زنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد.» **18** از زمین خار و خاشاک برایت خواهد روید و گیاهان صحراء را خواهی خورد. **19** تا آخر عمر به عرق پیشانی ای نان خواهی خورد و سرجنام به همان خاکی باز خواهی گشت که از آن گرفته شدی؛ زیرا تو از خاک سرشنده شدی و به خاک هم برخواهی گشت. **20** آدم، زن خود را حوا (معنی «زنگی») نامید، چون او می‌باشد مادر همه زندگان شود. **21** یهوه خدا لیسانسی از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و زن را پوشانید. **22** پس یهوه خدا فرمود: «حال که انسان مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد، می‌باشد دست خود را دراز کند و از میوه «درخت حیات» نیز گرفته، بخورد و تا ابد زنده بمانند.» **23** پس یهوه خدا آنها را از باغ عدن بیرون راند، تا آدم بود و در زمینی که از خاک آن سرشنده شده بود، کار کرد. **24** یهوه خدا پس از بیرون راندن آنها، در سمت شرقی باغ عدن کربویانی قرار داد و نیز شمشیری آتشین در آن گذاشت که به هر طرف می‌چرخید، تا راه «درخت حیات» را محافظت کند.

دنیا آمد که او را انوش نام نهادند. در زمان انوش بود که مردم به خواندن نام خداوند آغاز کردند.

5

متأسف شد و در دل محرون گشت. ۷ پس خداوند فرمود: «من نسل بشر را که آفریده ام از روی زمین محو می کنم. حتی چاربایان و خزندگان و پرندگان را نیز از بین می برم، زیرا از آفریدن آنها متأسف شدم.» ۸اما در این میان نوح مورد لطف خداوند قرار گرفت. ۹ این است تاریخچه نوح و خاندانش: نوح سه میان مردمان زمان خویش مردمی صالح بود و با خدا راه می رفت. ۱۰ نوح سه پسر داشت به نامهای سام، حام و یافث. ۱۱ در این زمان، گناه و ظلم بسیار زیاد شده بود و از نظر خدا به اوج خود رسیده بود. ۱۲ خدا شرارت بشر بر روی زمین را مشاهده کرد، زیرا همه مردم را هلاک کنم، زیرا زمین را از شرارت پُر ساخته اند. من آنها را همراه زمین از بین می برم. ۱۴ «اما تو، ای درون و بیرونش را با قبر بپوشان. ۱۵ آن را طوری بساز که طولش ۳۰۰ ذراع، عرضش ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع باشد. ۱۶ یک دراز پاییتر از سقف، پیچه راهی برای روشانی کشته بساز. در داخل آن سه طبقه بنا کن و در پروردی کشته را در پهلوی آن بگذار. ۱۷ «بهزودی من سراسر زمین را با آب خواهم پوشانید تا هر موجود زنده ای که در آن هست، هلاک گردد. ۱۸ اما عهد خود را با تو استوار خواهی ساخت، و تو وارد کشته خواهی شد؛ تو و پسرانت و زنت و زنان پسرانت، همراه تو. ۱۹ از تمام حیوانات، یک جفت نر و ماده با خود به داخل کشته بیر، تا از خطرا این طوفان در امان باشند. ۲۰ جفتی از هر نوع پرنده، از هر نوع چاربا و از هر نوع خزندگان نزد تو خواهند آمد تا آنها را زنده نگاه داری. ۲۱ همچنین خوارک کافی برای خود و برای تمام موجودات در کشته ذخیره کن.» ۲۲ نوح تمام اوامر خدا را انجام داد.

7

سپس خداوند به نوح فرمود: «تو و اهل خانهات داخل کشته شوید، زیرا در بین همه مردمان این روزگار فقط تو را عادل یافتم. ۲ از همه حیوانات حال حکومت، هفت جفت، نر و ماده، با خود بدار، و نیز از حیوانات نجس، یک جفت، نر و ماده، ۳ و از پرندگان هفت جفت، نر و ماده؛ تا بعد از طوفان، نسل آنها روی زمین باقی بماند. ۴ پس از یک هفته، به مدت چهل شبانه روز باران فرو خواهیم ریخت و هر موجودی را که به وجود آورده ام، از روی زمین محو خواهیم کرد.» ۵ پس نوح هر آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود انجام داد. ۶ وقتی که آن طوفان عظیم بر زمین آمد، نوح ششصد ساله بود. ۷ او و همسرش به اتفاق پسران و عروسانش به درون کشته رفتند تا از خطرا طوفان در امان باشند. ۸ همه نوع حیوان، چه حالان گوشت چه حرام گوشت، و نیز پرندگان و خزندگان، ۹ همراه نوح به داخل کشته رفتند. همان طوری که خدا فرموده بود، آنها جفت جفت، نر و ماده، در کشته جای گرفتند. ۱۰ پس از هفت روز، آب طوفان زمین را فرا گرفت. ۱۱ وقتی نوح ششصد ساله بود، در روز هفدهم ماه دوم، همه آنهازیزیزمینی فوران کرد و باران به شدت از آسمان بارید. ۱۲ باران چهل شانه روز بر زمین می بارید. ۱۳ اما روزی که طوفان شروع شد، نوح و همسر و پسرانش، سام و حام و یافث و زنان آنها داخل کشته بودند. ۱۴ همراه آنان از هر نوع حیوان اهلی و وحشی، و پرندگان و خزندگان نیز در کشته بودند. ۱۵ از هر نوع حیوان که نقص حیات در خود داشتند، دو به دو، داخل کشته شدند. ۱۶ پس از آنکه حیوانات نر و ماده، طبق دستور خدا به نوح، وارد کشته شدند خداوند در کشته را از عقب

دیگر شرح پیدا نمی کرد و نسل او. هنگامی که خدا خواست انسان را بیافریند، او را شیوه خود آفرید. ۲ او آنها را مرد و زن خلق فرموده، پرکت داد و از همان آغاز خلقت، ایشان را انسان نامید. ۳ آدم: وقتی آم ۱۳۰ ساله بود، پسرش شیث به دنیا آمد. او شیشه پدرش آدم بود. بعد از تولد شیث، آدم در سن ۸۰۰ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. آدم در سن ۹۳۰ سالگی مرد. ۶ شیث: وقتی شیث ۱۰۵ ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد. بعد از تولد انوش، شیث ۸۰۷ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. شیث در سن ۹۱۲ سالگی مرد. ۹ انوش: وقتی انوش نوی ساله بود، پسرش قیان به دنیا آمد. بعد از تولد قیان، انوش ۸۱۵ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. قیان به دنیا آمد. بعد از تولد قیان، انوش در سن ۹۰۵ سالگی مرد. ۱۲

قیان: وقتی قیان هفتاد ساله بود، پسرش مهلهل تیل به دنیا آمد. بعد از تولد مهلهل تیل، قیان ۸۴۰ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن ۹۱۰ سالگی مرد. ۱۵ مهلهل تیل: وقتی مهلهل تیل شصت و پنج ساله بود، پسرش بارد به دنیا آمد. پس از تولد بارد، مهلهل تیل ۸۳۰ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. انوش در سن ۹۰۵ سالگی مرد. ۱۸

یارد: وقتی یارد ۱۶۲ ساله بود، پسرش خنوخ به دنیا آمد. بعد از تولد خنوخ، یارد در سن ۸۰۰ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. یارد در سن ۹۶۲ سالگی مرد. ۲۱ خنوخ: وقتی خنوخ شصت و پنج ساله بود، پسرش متواشح به دنیا آمد. بعد از تولد متواشح، خنوخ ۳۰۰ سال دیگر با خدا زیست. او صاحب پسران و دختران شد و ۳۶۵ سال زندگی کرد. خنوخ با

خدای زیست و خدا او را به حضور خود به بالا برد و دیگر کسی او را ندید. ۲۵ متواشح: وقتی متواشح ۱۸۷ ساله بود، پسرش لمک به دنیا آمد. بعد از تولد لمک، متواشح ۷۸۲ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. متواشح در سن ۹۶۹ سالگی مرد. ۲۸ لمک: وقتی لمک ۱۸۲ ساله بود، پسرش نوح به دنیا آمد. لمک گفت: «این پسر، ما را از کار سختِ زراعت که در اثر لعنت خداوند بر زمین، دامنگیر ما شده، آسوده خواهد کرد.» پس لمک اسم او را نوح (یعنی «آسودگی») گذاشت. بعد از تولد نوح، لمک ۵۹۵ سال دیگر عمر کرد و صاحب پسران و دختران شد. او در سن ۷۷۷ سالگی مرد. ۳۲ نوح: نوح در سن ۵۰۰ سالگی صاحب سه پسر به نمهای سام، حام و یافث بود.

6

وقتی تعداد انسانها روی زمین زیاد می شد، و دختران برای ایشان متولد می شدند، ۲ پسران خدا دیدند که دختران انسانها زیبا هستند، پس هر کدام را که پسندیدند، برای خود به زنی گرفتند. ۳ آنگاه خداوند فرمود: «روح من همیشه در انسان باقی نخواهد ماند، زیرا او موجودی است فانی و نفسانی. پس صد و بیست سال به او فرستم می دهم تا خود را اصلاح کند.» ۴ در آن روزها و نیز پس از آن، وقتی پسران خدا و دختران انسانها با هم وصلت نمودند، مردانی غول آسا از آنان به وجود آمدند. اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند. ۵ خداوند دید که شرارت انسان بر زمین چقدر زیاد شده است، و نیمهای دل او دائماً به بدی تمایل دارد. ۶ پس خداوند از آفرینش انسان

آنها بست. **17** به مدت چهل شبانه روز باران سیل آسا می‌بارد و به تدریج زمین را می‌پوشانید، تا اینکه کشته از روی زمین باند شد. **18** رفته‌رفته آب آنقدر بالا آمد که کشته روی آن شناور گردید. **19** سرانجام بلندترین کوهها نیز به زیر آب فرو رفتند. **20** باران آنقدر بارید که سطح آب به پانزده ذراع بالاتر از قله کوهها رسید. **21** همه جانداران روی زمین یعنی حیوانات اهلی و وحشی، خزندگان و پرندگان، با آدمیان هلاک شدند. **22** هر موجود زنده‌ای که در خشکی بود، از بین رفت. **23** بدینسان خدا تمام موجودات زنده را از روی زمین محو کرد، به‌جز نوح و آنانی که در کشته همارا هش بودند. **24** آب تا صد و پنجاه روز همچنان روی زمین را پوشانید بود.

8 اما خدا، نوح و حیوانات درون کشته را فراموش نکرده بود. او بادی بر سطح آبهای و زلاید و سیلان کم کم کاهش یافت. **2** آبهای زیرزمینی از فواران باز استادند و باران قطع شد. **3** آب رفته‌رفته از روی زمین کم شد. پس از صد و پنجاه روز، **4** در روز هفدهم از ماه هفتمن، کشته روی کوههای آرارات قرار گرفت. **5** دو ماه و نیم بعد، در حالی که آب همچنان پائین می‌رفت، قله کوهها نمایان شد. **6** پس از گذشت چهل روز، نوح پنجره‌ای را که برای کشته ساخته بود، گشود **7** و کلاحی رها کرد. کلاح به این سو و آن سو پرواز می‌کرد تا آن که زمین خشک شد. **8** پس از آن، کبوتری رها کرد تا بینند آیا کبوتر می‌تواند زمین خشکی برای نشستن پیدا کند. **9** اما کبوتر جای را نیافت، زیرا هنوز آب بر سطح زمین بود. وقتی کبوتر برگشت، نوح دست روز دیگر صبر کرد و بار دیگر همان کبوتر را رها نمود. **11** این بار، هنگام غروب آفتاب، کبوتر در حالی که پرگز نیز تازه‌ای به مقار داشت، نزد نوح بازگشت. پس نوح فهمید که در پیشتر نقاط، آب فرو نشسته است. **12** یک هفته بعد، نوح باز همان کبوتر را رها کرد، ولی این بار کبوتر باز نگشت. **13** در شصده و یکمین سال از زندگی نوح، در اولین روز ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. آنگاه نوح پوشش کشته را برداشت و به بیرون نگرسیست و دید که سطح زمین خشک شده است. **14** در روز بیست و هفتم از ماه دوم، سرانجام همه جا خشک شد. **15** در این هنگام خدا به نوح فرمود: «بیک زمان آن رسیده که همه از کشته خارج شوید. **17** تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان را رها کن تا تولید مثل کنند و بر روی زمین زیاد شوند.» **18** پس نوح با همسر و پسران و عروسانش از کشته بیرون آمد. **19** و تمام وفات یافت.

10 اینها هستند نسل سام و حام و یافث، پسران نوح، که بعد از طوفان متولد شدند: **2** پسران یافث عبارت بودند از: جومر، ماجوج، مادای، یاوان، تویال، ماشک و تیراس. **3** پسران جومر: آشکنایز، یفقات و توجرمه. **4** پسران یاوان: الیشه، ترشیش، کشمیم و روادایم. **5** فرزندان این افراد به تدریج در سواحل جزایر دنیا پخش شدند و اقوامی را با زبانهای گوگنگون به وجود آوردند. **6** پسران حام اینها بودند: کوش، مصرایم، فوط و کعنان. **7** پسران کوش: سیا، حوبایه، سبیته، رعمه، سبیکا. پسران رعمه: شبا و ددان. **8** یکی از فرزندان کوش، شخصی بود به نام نمرود که در دنیا، دلاوری پرگ و معروف گشت. **9** او با قدرتی که خداوند به وی داده بود، تیرانداز ماهری شد؛ از این جهت، وقتی می‌خواهد از مهارت تیراندازی کسی تعزیف کند، می‌گویند: «خداوند تو را در تیراندازی مانند نمرود گرداند.» **10** قلمرو فرمانروایی او ابتدا شامل بایل،

خدا، نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: «بازرور و زیاد شوید و زمین را پُر سازید. **2** همه حیوانات و خزندگان زمین، پرندگان هوا و ماهیان دریا از شما خواهد ترسید، زیرا همه آنها را زیر سلطه شما قرار داده‌اند. **3**

زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۱۴** وقتی شالح سی ساله بود، پسرش عابر متولد شد. **۱۵** پس از تولد عابر، شالح ۴۰۳ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۱۶** وقتی عابر سی و چهار ساله بود، پسرش فلیج متولد شد. **۱۷** پس از تولد فلیج، عابر ۴۳۰ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۱۸** فلیج سی ساله بود که پسرش رعو متولد شد. **۱۹** پس از تولد رعو، فلیج ۲۰۹ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۲۰** وقتی رعو سی و دو ساله بود، پسرش سروج متولد شد. **۲۱** پس تولد سروج، رعو ۲۰۷ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۲۲** وقتی سروج سی ساله بود، پسرش ناحور به دنیا آمد. **۲۳** پس از تولد ناحور، سروج ۲۰۰ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۲۴** وقتی ناحور بیست و نه ساله بود، پسرش تارح، به دنیا آمد. **۲۵** پس از تولد تارح، ناحور ۱۱۹ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۲۶** تارح هفتاد ساله بود که صاحب سه پسر شد به نامهای ابرام، ناحور و هاران. **۲۷** این است تاریخچه نسل تارح: تارح پدر ابرام و ناحور و هاران بود؛ و هاران پدر لوط. **۲۸** هاران در همان جایی که به دنیا آمده بود (یعنی اور کلدانیان) در برایر چشمان پدرسخ در سن جوانی درگذشت. **۲۹** ابرام و ناحور ازدواج کردند. نام زن ابرام سارای، و نام زن ناحور ملکه بود. (ملکه و خواهرش یسکه دختران برادر ناحور، یعنی هاران بودند). **۳۰** سارای نازا بود و فرزندی نداشت. **۳۱** تارح پسرش ابرام، نوهاش لوط و عروسش سارای را با خود برداشت و اور کلدانیان را به قصد کنون خواهی گفت. اما وقتی آنها به شهر حران رسیدند در آنجا ماندند. **۳۲** تارح در سن ۲۰۵ سالگی در حران درگذشت.

۱۲

خداؤند به ابرام فرمود: «ولایت، خانه پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به سزمینی که من تو را بدانجا هدایت خواهم نمود برو. **۲** من تو را پدر امت بزرگی می‌گردانم. تو را برکت می‌دهم و نامت را بزرگ می‌سازم و تو مایه برکت خواهی بود. **۳** آنانی را که تو را برکت دهد، برکت خواهی داد، و آنانی را که تو را لعنت کنند، لعنت خواهی کرد. همه مردم دنیا از تو برکت خواهند یافت». **۴** پس ابرام طبق دستور خداوند، روانه شد و لوط نیز همراه او رفت. ابرام هفتاد و پنج ساله بود که حران را ترک گفت. **۵** او همسرش سارای و برادرزاده‌اش لوط، غلامان و تمامی دارایی خود را که در حران به دست آورده بود، برداشت و به کنون کوچ کرد. **۶** وقتی به کنون رسیدند، در کنار بلوط موره واقع در شکیم خیمه زندن. در آن زمان کنیعتی ها در آن سزمین ساکن بودند، **۷** آنگاه خداوند بر ابرام ظاهر شده، فرمود: «من این سزمین را به نسل تو خواهیم بخشید». پس ابرام در آنجا مذبحی برای خداوند که بر او ظاهر شده بود، بنا کرد. **۸** سپس از آجعا کوچ کرده، به سزمین کوهستانی که از طرف غرب به بیست نیل و از طرف شرق به عای ختم می‌شد، رفت. ابرام در آن محل خیمه زد و مذبحی برای خداوند بنا کرد، او را پرستش نمود. **۹** بدین ترتیب ابرام با توقهای بی‌دریبی به سمت نگب کوچ کرد. **۱۰** لی در آن سزمین قحطی شد، پس ابرام به مصر رفت تا در آنجا زندگی کند. **۱۱** وقتی به مزر سزمین مصر نزدیک شدند، ابرام به همسرش گفت: «تو زن زیبایی هستی. **۱۲** وقتی مصری ها تو را بینند، خواهند گفت: «این زن اوست. او را بکشیم و زنش را تصاحب کنیم!» **۱۳** پس به آنها بگو تو خواهی منی، تا به خاطر تو مرا پرسش شالح متولد شد. **۱۴** پس از تولد شالح، ارفکشاد ۴۰۳ سال دیگر

ازک، آکد و کلنه در سزمین شنوار بود. **۱۵** سپس قلمرو خود را تا آشور گسترش داده، نینوا، رحوبوت عیر، کالاح **۱۶** و ریسن (شهر بزرگی که بین نینوا و کالاح واقع است) را پنا کرد. **۱۷** مصرایم، جد اقوام زیر بود: لودی ها، عنانی ها، لهایی ها، نفوتویی ها، **۱۸** فرسوی ها، کسلویی ها (که فلسطینی ها از این قوم به وجود آمدند) و کفتوری ها. **۱۹** صیلون پسر ارشد کنون بود و از کنون اقوام زیر به وجود آمدند: حیتی ها، **۲۰** یوسی ها، اموری ها، جرجاشی ها، **۲۱** حیی ها، عرقی ها، سینی ها، **۲۲** اروادی ها، صماری ها و حمامی ها. پس از آن، طاویف کناعی منشعب شدند، **۲۳** و قلمرو کناعی از صیلون در شمال تا جرار و غره در جنوب، و در شرق تا سلوم و عموره و ادمه و صبوئیم که نزدیک لاشع بود، می‌رسید. **۲۰** اینها نسل حام بودند که در قبایل و سزمینهای خود زندگی می‌کردند و هر یک زیان خاص خود را داشتند. **۲۱** از نسل سام، که برادر بزرگ یافث بود، عابر به وجود آمد (عابر جد عربانیان است). **۲۲** این است اسمی پسران سام: عیلام، آشور، ارفکشاد، لود و ارام. **۲۳** ایناند پسران ارام: عوص، حول، جاتر و مشک. **۲۴** ارفکشاد پدر شالح، و شالح پدر عابر بود. **۲۵** عابر صاحب دو پسر شد. نام اولی فلیج بود زیرا در زمان او بود که مردم دنیا متفرق شدند. برادر او یقطان نام داشت. **۲۶** یقطان جد المداد، شالف، حضرموت، یارح، **۲۷** هدورام، اوزال، دقله، **۲۸** عوبال، ایماقیل، شبا، **۲۹** اوفری، حولیه و بوباب بود. اینان همه از نسل یقطان بودند. **۳۰** ایشان از نواحی میشا تا کوهستانهای شرقی سفاره پراکنده بودند و در آنجا زندگی می‌کردند. **۳۱** اینها بودند فرزندان سام که در قبایل و سزمینهای خود زندگی می‌کردند. **۳۲** همه افرادی که در بالا نام بدهد شدند، از نسل نوح بودند که بعد از طوفان، در دنیا پخش شدند و قمهای گونگون را به وجود آوردند.

۱۱

در آن روزگار همه مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند. **۲** جمعیت دنیا رفته رفته زیاد می‌شد و مردم به طرف شرق کوچ می‌کردند. آنها سرانجام به دشته وسیع و پهناور در بابل رسیدند و در آنجا سکنی گردیدند. **۳** آنها با هم مشورت کرده، گفتند: «باید خشتها درست کنیم و آنها را خوب بیزیم». **۴** در آن مطلعه خشت به جای سنگ و قبر به جای ملات به کار می‌رفت. **۵** سپس گفتند: «باید شهری بزرگ برای خود بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که سرشن به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. این کار مانع پراکنده‌گی ما خواهد شد». **۵** اما خداوند فرود آمد تا شهر و برجی را که مردم بنا می‌کردند، بییند. **۶** خداوند گفت: «مردم با هم متحد شده‌اند و همگی به یک زبان سخن می‌گویند. از این به بعد هر کاری بخواهد می‌توانند انجام دهدن. **۷** پس بایدید به پائین برویم و زیان آنها را تغییر دهیم تا سخن یکدیگر را نفهمند». **۸** این اختلاف زیان موجب شد که آنها از بنا شهر دست بردازند؛ و به این ترتیب خداوند ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. **۹** از این سبب آنچا را بابل نامیدند، چون در آنچا بود که خداوند در زیان آنها اغتشاش ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. **۱۰** این است تاریخچه نسل سام: دو سال بعد از طوفان، وقتی سام ۱۰۰ ساله بود، پرسش ارفکشاد به دنیا آمد. **۱۱** پس از تولد ارفکشاد، سام ۵۰۰ سال دیگر زندگی کرد و صاحب پسران و دختران شد. **۱۲** وقتی ارفکشاد سی و پنج ساله بود، پرسش شالح متولد شد. **۱۳** پس از تولد شالح، ارفکشاد ۴۰۳ سال دیگر

نکشند و با من به مهربانی رفقار کنند.» **۱۴** وقتی وارد مصر شدند، مردم آنجا دیدند که سارای زن زیبایی است. **۱۵** عده‌ای از درباریان فرعون، سارای را دیدند و در حضور فرعون از زیبایی او بسیار تعریف کردند. فرعون دستور داد تا او را به قفسش ببرند. **۱۶** آنگاه فرعون به خاطر سارای، هدایای فراوانی از قبیل گوسفند و گاو و شتر والغامان و کنیان به ابرام بخشید. **۱۷** اما خداوند، فرعون و تمام افراد قصر او را به بلای سختی مبتلا کرد، زیرا سارای، زن ابرام را به قصر خود برد بود. **۱۸** فرعون ابرام را به نزد خود فرا خواند و به او گفت: «این چه کاری بود که با من کردی؟ چرا به من نگفتنی که سارای زن توست؟ **۱۹** چرا او را خواهر خود معرفی کردی تا او را به زنی بگیرم؟ حال او را بردار و از اینجا برو.» **۲۰** آنگاه فرعون به مأموران خود دستور داد تا ابرام و همسرش را با نوکران و کنیان و هر آنچه داشتند روانه کنند.

۱۳

ابرام با زن خود سارای و لوط و هر آنچه که داشت به نیگ، در جنوب، کتعان کوچ کرد. **۲** ابرام بسیار ثروتمند بود. او طلا و نقره و گلهای فراوانی داشت. **۳** ابرام و همراهانش از نگب رسپیار شده، مرحله به مرحله، به سوی بیست‌تیل رفتند، و میان بیست‌تیل و عای، جایی که قبلًا اطراف کرده بودند، اردو زندن. **۴** این همان جایی بود که قبلًا ابرام در آنجا مذبحی ساخت و نام خداوند را خواند. **۵** لوط نیز گاوان و گوسفندان و غلامان زیادی داشت. **۶** ابرام و لوط به علت داشتن گلهای بزرگ نمی‌توانستند با هم در یک جا ساکن شوند، زیرا برای گله‌هایشان چراگاه کافی وجود نداشت **۷** و بین چوپانان ابرام و لوط نزاع در می‌گرفت. (در آن زمان کتعانی‌ها و فرزی‌ها نیز در آن سرزمین ساکن بودند). **۸** پس ابرام به لوط گفت: «ما قوم و خویش هستیم، و چوپانان ما نباید با یکدیگر نزاع کنند. **۹** مصلحت در این است که از هم جدا شومن. اینک دشی و سیع پیش روی ماست. هر سمتی را که می‌خواهی انتخاب کن و من هم به سمت مقابل تو خواهم رفت. اگر به طرف چپ بروم، من به طرف راست می‌روم و اگر طرف راست را انتخاب کنی، من به سمت چپ می‌روم.» **۱۰** آنگاه لوط نگاهی به اطراف انداحت و تمام دره رود اردن را از نظر گذراند. همه آن سرزمین تا صوغه، چون باع عندهن و مصر سرسیز بود. **۱۱** لوط تمام دره اردن را برگزید و به طرف شرق کوچ کرد. بدین طبق او و ابرام از یکدیگر جدا شدند. **۱۲** پس ابرام در سرزمین کتعان ماند و لوط به طرف شهرهای دره اردن رفت و در نزدیکی سدوم ساکن شد. **۱۳** مردمان شهر سدوم بسیار فاسد بودند و نسبت به خداوند نگاه می‌وزیدند. **۱۴** بعد از جدا شدن لوط از ابرام، خداوند شهرهای سدوم و عموره را از بین نبرده بود. **۱۵** لوط تمام دره اردن را برگزید و به طرف شرق کوچ کرد. بدین طبق او و ابرام از یکدیگر جدا شدند. **۱۶** پس ابرام در سرزمین کتعان ماند و لوط به طرف شهرهای دره اردن رفت و در نزدیکی سدوم ساکن شد. **۱۷** تمام این سرزمین را که می‌بینی، تا اید به تو و نسل تو می‌بخشم. **۱۸** نسل تو را مانند غبار زمین می‌شمار می‌گردانم. **۱۹** بrixیز و در سراسر این سرزمین کن! **۲۰** تمام این سرزمین را که می‌بینی، تا اید به تو و نسل تو می‌بخشم. **۲۱** پادشاه سدوم به ابرام گفت: «مدمن مرا جنگی، به ملکیصیدق دهیک داد. **۲۲** پادشاه سدوم به ابرام گفت: «مدمن مرا به من واگذار، ولی اموال را برای خود نگاه دار.» **۲۳** ابرام در جواب گفت: «قسم به پهوه خدا، خدای متعال، خالق آسمان و زمین، **۲۴** که حتی یک سر سوزن از اموال تو را بزنمی‌دارم، مبادا بگویی من ابرام را ثروتمند ساختم. **۲۵** تنها چیزی که می‌بینم، خوراکی است که افراد من خود را ندانند؛ اما سهم عائز و اشکول و عمری را که همراه من با دشمن نگذیند، به ایشان بده.»

۱۵

بعد از این وقایع، خداوند در رویا به ابرام چنین گفت: «ای ابرام نتوس، زیرا من همچون سپر از تو محافظت خواهم کرد و اجری بسیار عظیم به تو خواهم داد.» **۲** اما ابرام در پاسخ گفت: «ای خداوند یهوه، این اجر تو چه فایده‌ای برای من دارد، زیرا که من فرزندی ندارم و این العازر دمشقی،

۱۴

در آن زمان امرافل پادشاه بایل، ابروك پادشاه الاسار، کدلرلاعمر پادشاه علام و تدعال پادشاه قوئیم، **۲** با پادشاهان زیر وارد نگش شدند: پارع پادشاه سدوم، برشاع پادشاه عموره، شناع پادشاه ادمه، شمئیر پادشاه

خداوند به او گفت: «نرد بانوی خود برگرد و مطیع او باش.» **10** و نیز گفت: «من نسل تو را بی شمار می گردانم.» **11** فرشته ادامه داد: «اینک تو حامله هستی، و پسری خواهی زاید. نام او را اسماعیل (یعنی «خدا می شود») بگذار، چون خداوند آه و ناله تو را شنیده است. **12** پسر تو مردی وحشی خواهد بود و با برادران خود سر زانگاری خواهد داشت. او بر ضد همه و برابر خواهند بود.» **13** هاجر با خود گفت: «آیا براستی خدا را دیدم و بر ضد او خواهند بود.» **14** به همین جهت چاهی که بین قادش و بارد است «پژوهی رُبی» (یعنی «جه خدای زنده‌ای که مرا می بیند») نامیده شد. **15** پس هاجر برای ابرام پسری به دنیا آورد و ابرام او را اسماعیل نامید. **16** در این زمان ابرام هشتاد و شش ساله بود.

17

وقتی ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من ای شدای، خدای قادر مطلق هستم. از من اطاعت کن و آنچه راست است بجا آور. **2** با تور عهد می بندم که نسل تو را زیاد کنم.» **3** آنگاه ابرام رو به زمین خم شد و خدا به وی گفت: **4** «من با تور عهد می بندم که قومهای بسیار از تو به وجود آرم. **5** این پس نام تو ابرام نخواهد بود، بلکه ابراهیم؛ زیرا من تو را پدر قومهای بسیار می سازم. **6** نسل تو را بسیار زیاد می کنم و از آنها قوهای و پادشاهان به وجود می آرم. **7** من عهد خود را تا ابد با تو و بعد از تو با فرزندات، نسل اندر نسل برقرار می کنم. من خدای تو هستم و خدای فرزندات نیز خواهم بود. **8** تمامی سرزمین کنعان را که اکون در آن غربی هستی، تا ابد به تو و به نسل تو خواهم بخشید و خدای ایشان خواهم بود.» **9** آنگاه خدا به ابراهیم فرمود: «وظیفه توست که عهد مرا نگاه داری، تو و فرزندات و نسلهای بعد. **10** این است عهدي که تو و نسلت باید نگاه دارید: تمام مردان و پسران شما باید ختنه شوند. **11** باید گوشت قلفه خود را ببرید تا بدین وسیله نشان دهید که عهد مرا پذیرفته اید. **12** در نسلهای شما، هر پسر هشت روزه باید ختنه شود. این قانون شامل تمام مردان خانزاد و زرخردی هم می شود. **13** همه باید ختنه شوند و این نشانی بر بدن شما خواهد بود از عهد جاودانی من. **14** هر کس نخواهد ختنه شود، باید از قوم خود منقطع شود، زیرا عهد مرا شکسته است. **15** خدا همچنین فرمود: «اما در خصوص سارای، زن تو: بعد از این دیگر او را سارای مخوان. نام او سارا (یعنی «شاهزاده») خواهد بود. **16** من او را برکت خواهم داد و از وی به تو پسری خواهم بخشید. به، او را بسیار برکت خواهیم داد و از او قومهای بسیار به وجود خواهم آورد. از میان فرزندان تو، پادشاهان خواهند پرخاست.» **17** آنگاه ابراهیم سجدید کرد و خنده دید و در دل خود گفت: «آیا مرد صد ساله پسری متولد شود و سارا در نود سالگی براید؟» **18** پس به خدا عرض کرد: «خداوندان، همان اسماعیل را منظور بدار.» **19** ولی خدا فرمود: «مطمئن باش خود سارا برای تو پسری خواهد زاید و تو نام او را اسحاق (یعنی «خنده») خواهی گذاشت. من عهد خود را با او و نسل وی تا ابد برقرار خواهم ساخت. **20** اما در مورد اسماعیل نیز تقاضای تو را اجابت نمودم و او را برکت خواهیم داد و نسل او را چنان زیاد خواهیم کرد که قم بزرگی از او به وجود آید. دوازده امیر از میان فرزندان او برخواهند خاست. **21** اما عهد خود را با اسحاق که سارا او را سال دیگر در همین موقع برای تو خواهد زاید، استوار می سازم.»

غلام من، صاحب ثروتمن خواهد شد. **3** تو به من نسلی نیخشیده‌ای، پس غلام وارث من خواهد شد.» **4** سپس خداوند به او فرمود: «این غلام وارث تو نخواهد شد، زیرا تو خود پسری خواهی داشت و او وارث همه ثروت خواهد شد.» **5** خداوند شب هنگام ابرام را به بیرون خانه فرا خواند و به او فرمود: «ستارگان آسمان را بینگو و بین آیا می توانی آنها را بشماری؟ نسل تو نیز چنین بی شمار خواهد بود.» **6** آنگاه ابرام به خداوند ایمان آورد و خداوند این را برای او عدالت به شمار آورد. **7** خدا به ابرام فرمود: «من همان خداوندانی هستم که تو را از شهر اورک کلستانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به تو دهم.» **8** اما ابرام در پاسخ گفت: «خداوند بیوه، چگونه مطمئن شوم که تو این سرزمین را به من خواهی داد؟» **9** خداوند به او فرمود: «یک گوساله ماده سه ساله، یک بز ماده سه ساله، یک قوچ سه ساله، یک قمری و یک کوتور برای من بیاور.» **10** ابرام همه اینها را نزد خداوند آورد و هر کدام را از بالا تا پایین دو نصف کرد و پاره‌های هر کدام از آنها را در مقابل هم گذاشت؛ ولی پرنده‌ها را نصف نکرد. **11** و لاشخورهای را که بر اجراسد حیوانات می نشستند، دور نمود. **12** هنگام غروب، ابرام به خواب عمیقی فرو رفت. در عالم خواب، تاریکی وحشتناکی او را احاطه کرد. **13** آنگاه خداوند به ابرام فرمود: «بیقین بدان که نسل تو مدت چهارصد سال در مملکت بیگانه‌ای بندگی خواهند کرد و مورد ظلم و ستم قرار خواهند گرفت.» **14** اما من آن قومی را که ایشان را امیر سازند، مجازات خواهم نمود و سرانجام نسل تو با اموال زیاد از آنجا بیرون خواهند آمد. **15** (تو نیز در کمال پیری در آرامش خواهی مُد و دفن شده، به پدرانت خواهی پیوست.) **16** آنها بعد از چهار نسل، به این سرزمین باز خواهند گشت، زیرا شرارت قوم اموری که در اینجا زندگی می کنند، هنوز به اوج خود نرسیده است.» **17** وقتی آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد، تنویری پُر دود و مشعای فریزان از وسط پاره‌های حیوانات گذشت. **18** آن روز خداوند با ابرام عهد بست و فرمود: «من این سرزمین را از مز مصر تا رود فرات به نسل تو می بخشم، **19** یعنی سرزمین اقوام قبی، قبی، قدمونی، حبی، فرزی، رفایی، **21** آموری، کنعانی، چرجالی و پیوسی را.»

اما سارای زن ابرام، فرزندی برای او به دنیا نیاورده بود. سارای کنیز مصری داشت به نام هاجر. **2** پس سارای به ابرام گفت: «خداوند مرا از بچه‌دار شدن بازداشتے است. پس تو با کنیز همبستر شو، تا شاید برای من فرزندی به دنیا آورد.» ابرام با پیشنهاد سارای موافقت کرد. **3** پس سارای، همسر ابرام، کنیز مصری خود هاجر را گرفته، به ابرام به زنی داد. (این واقعه ده پس، باشیش سارای را تحقیر می کرد. **5** آنگاه سارای به ابرام گفت: «قصیر توست که این کنیز مرا تحقیر می شمارد. خودم او را به تو دادم، ولی از آن لحظه‌ای که فهمید آبستن است، مرا تحقیر می کند. خداوند خودش حق مرا از تو بگیرد.» **6** ابرام جواب داد: «او کنیز توست، هر طور که صلاح می دانی با او رفたن کن.» پس سارای پنای بدرفتاری با هاجر را گذاشت و او از خانه فرار کرد. **7** فرشته خداوند هاجر را نزدیک چشمۀ آیی در صحرا که سر راه «شور» است، یافت. **8** فرشته گفت: «ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمده‌ای و به کجا می روی؟» گفت: «من از خانه بانویم سارای فرار می کنم.» **9** فرشته

عادلان را با بدکاران هلاک نخواهی نمود. چطور ممکن است با عادلان و بدکاران یکسان رفتار کنی؟ آیا داور تمام جهان از روی عدل و انصاف داوری نخواهد کرد؟» **26** خداوند در پاسخ ابراهیم فرمود: «اگر پنجاه عادل در شهر سلوم پیدا کنم، به خاطر آنها ز نابود کردن آنچه صرفظیر خواهم کرد.» **27** ابراهیم باز عرض کرد: «به من ناجیز و خاکی اجازه بده جسارت کرده، بگوییم **28**»

که ۲۸ اکر در شهر سلام فقط چهل و پنج عادل باشند، ای برای پنج نفر کمتر، شهر را نابود خواهی کرد؟» خداوند فرمود: «اگر چهل و پنج نفر آدم درستکار در آنجا باشند، آن را از بین نخواهیم برد.» ۲۹ ابراهیم باز به سخنان خود ادامه داد و گفت: «شاید چهل نفر باشند!» خداوند فرمود: «اگر چهل نفر هم باشند آنجا را از بین نخواهیم برد.» ۳۰ ابراهیم عرض کرد: «تمنا اینکه غصیناک نشوی و اجازه دهی سخن گوییم. شاید در آنجا سی نفر پیدا کنی!» خداوند فرمود: «اگر سی نفر یافت شوند، من آنجا را از بین نخواهیم برد.» ۳۱ ابراهیم عرض کرد: «جسارت مرا بیخش و اجازه بده بپرسم اگر بیست عادل در آنجا یافت شوند، آیا باز هم آنجا را نابود خواهی کرد؟» خداوند فرمود: «اگر بیست نفر باشند شهر را نابود نخواهیم کرد.» ۳۲ ابراهیم بار دیگر عرض کرد: «خداوندان، غضبی افروخته نشود! این آخرین سؤال من است. شاید ده نفر عادل در آن شهر یافت شوند!» خداوند فرمود: «اگر چنانچه ده عادل نیز باشند، شهر را نابود نخواهیم کرد.» ۳۳ خداوند پس از پایان گفتوگو با ابراهیم، از آنجا رفت و ابراهیم به خیمه‌اش بازگشت.

19

غرب همان روز وقوعی که آن دو فرشته به دروازه شهر سدوم رسیدند.
لوط در آنجا نشسته بود. به محض مشاهده آنها، از جا برخاست و به استقبالشان شنافت و روی بر زمین نهاده، گفت: **۲** «ای سروزانم، امشب به منزل من بیاید و پاهاپت را بشوید و میهمان من باشید. فردا صبح زود هر وقت بخواهید، می توانید حرکت کنید.» ولی آنها گفتند: «در میدان شهر شب را به سر خواهیم برد. **۳** اما لوط آنقدر اصرار نمود تا اینکه آنها راضی شدند و به خانه وی رفتند. او نان فطیر پخت و شام مفصلی تهیه دید و به ایشان داد که خود رند. **۴** سپس در حالی که آماده می شدند که بخوابند، مردان شهر سلوم، پیر و جوان، از گوش و کثار شهر، منزل لوط را محاصره کرده، **۵** فریاد زدند: «ای لوط، آن دو مرد را که امشب میهمان تو هستند، پیش ما بیرون بیاور آنها را بشناسیم.» **۶** لوط از منزل خارج شد تا آنها صحبت کند و در را پشت سر خود بست. **۷** او به ایشان گفت: «نه، ای برادران من، خواهش می کنم چنین کار شنی نکنید. **۸** بیبینید، من دو دختر باکره دارم. آنها را به شما می دهم. هر کاری که دلتنان می خواهد با آنها بکنید؛ اما با این دو مرد کاری نداشته باشید، چون آنها در پناه من هستند. **۹** مردان شهر جواب دادند: «از سر راه ما کنار برو! ما اجازه دادیم در شهر ما ساکن شوی و حالا به ما امر و نهی می کنی. الان با تو بذر از آن کاری که می خواستیم با آنها بکنیم، خواهیم کرد.» آنگاه به طرف لوط حمله برد، شروع به شکستن در خانه او نمودند. **۱۰** اما آن دو مرد دست خود را داران کرده، لوط را به داخل خانه کشیدند و در را بستند، **۱۱** و چشمان تمام مردانی را که در بیرون خانه بودند، کور کردند تا نتوانند در خانه را پیدا کنند. **۱۲** آن دو مرد از لوط پرسیدند: «در این شهر چند نفر قوم و خویش داری؟ پسران و دختران و دامادان و هر کسی را که داری از این شهر بیرون ببر. **۱۳** زیرا می خواهیم این شهر را

22 آنگاه خدا او سخن گفتند با ابراهیم بازیستاد و از نزد او رفت. **23** پس ابراهیم، فرزندش اسماعیل و سایر مردان و پسرانی را که در خانه‌اش بودند، چنانکه خدا فرموده بود ختنه کرد. **24** در آن زمان ابراهیم نواده ساله و اسماعیل سیزده ساله بود. هر دو آنها در همان روز با سایر مردان و پسرانی که در خانه‌اش بودند، چه خانه‌بازار و چه زرخید، ختنه شدند.

18

۱۰ هنکامی که ابراهیم در پلوستان مرمری سکونت داشت، خداوند بار دیگر بر او ظاهر شد. شرح واقعه چنین است: ابراهیم در گرمای روز بر در خیمه خود نشسته بود. ۲ ناگهان متوجه شد که سه مرد به طرفش می‌آیند. ۳ پس از جا برخاست و به استقبال آتیا شتافت. ابراهیم رو به زمین نهاده، ۴ گفت: «ای سروروم، تمنا می‌کنم اندکی توقف کرده، در زیر سایه این درخت استراحت کنید. من می‌روم و برای شستن پاهای شما آب می‌آورم. ۵ لقمه نانی بیز خواهم آورد تا بخوردید و قوت بگیرید و بنواید به سفر خود ادامه دهید. شما میهمان من هستید». آتیا گفتند: «آتچه گفتی بکن». ۶ آتگاه ابراهیم با شتاب به خیمه برگشت و به سارا گفت: «ungeleه کن! چند نان از بهترین آردی که داری بپز». ۷ سپس خودش به طرف گله دویده، یک گوساله خوب گرفت و به نوکر خود داد تا هر چه زودتر آن را آماده کند. ۸ طولی نکشید که ابراهیم مقداری کره و شیر و کباب برای مهمانان خود آورد و جلوی آنها گذاشت و در حالی که آنها مشغول خوردن بودند، بیز درخیز در کبار ایشان ایستاد. ۹ مهمانان از ابراهیم پرسیدند: «همسرت سارا کجاست؟»

جواب داد: «او در خیمه است.» **۱۰** آنگاه یکی از ایشان گفت: «سال بعد در چنین زمانی نزد تو خواهم آمد و سارا پسری خواهد زاید!» (سارا پشت در خیمه ایستاده بود و به سخنان آنها گوش می‌داد). **۱۱** در آن وقت ابراهیم و سارا هر دو بسیار پیر بودند و دیگر از سارا گذشته بود که صاحب فرزندی شود. **۱۲** پس سارا در دل خود خندهید و گفت: «آیا زنی به سن و سال من با چنین شوهر پیری می‌تواند بچه‌دار شود؟» **۱۳** خداوند به ابراهیم گفت: «چرا سارا خندهید و گفت: «آیا زنی به سن و سال من می‌تواند بچه‌دار شود؟» **۱۴** مگر کاری هست که برای خداوند مشکل باشد؟ همان طوری که به تو گفتم سال بعد، در چنین زمانی نزد تو خواهم آمد و سارا پسری خواهد زاید.» **۱۵**

اما سارا چون ترسیده بود، انکار نموده، گفت: «من نخندهیدم!» گفت: «چرا خندهیدی!» **۱۶** آنگاه آن سه مرد برخاستند تا به شهر سدوم بروند و ابراهیم نیز برخاستت تا ایشان را بدرقه کند. **۱۷** اما خداوند گفت: «آیا نقشه خود را از ابراهیم پنهان کنم؟» **۱۸** حال آنکه از او قومی بزرگ و قوی پدید خواهد آمد و همه قومهای جهان از او برکت خواهند یافت. **۱۹** من او را بزرگدهام تا فرزندان و اهل خانه خود را تعیین دهد که مرا اطاعت نموده، آنچه را که راست و درست است به جا آورند. اگر چنین کنند من نیز آنچه را که به او و عده داده‌ام، انجام خواهم داد.» **۲۰** پس خداوند به ابراهیم فرمود: «فریاد علیه ظلم مردم سدوم و عموره بلند شده است و گناهان ایشان بسیار زیاد گشته است.

۲۱ پس به پایین می‌روم تا به فریادی که به گوش من رسیده است، رسیدگی کنم.» **۲۲** آنگاه آن دو نفر به جانب شهر سدوم روانه شدند، ولی خداوند نزد ابراهیم ماند. **۲۳** ابراهیم به او نزدیک شده، گفت: «خداوندان، آیا عادلان را بد کاران با هم هلاک می‌کنی؟ **۲۴** شاید پنجاه عامل در آن شهر باشند. آیا به خاطر آنها، از تابود کردن آنچا صرف نظر نخواهی کرد؟» **۲۵** یقین دارم که تو

20

آنگاه ابراهیم به سوی سرزمین نیگ در جنوب کوچ کرد و مدتی بین قادش و شور ساکن شد، و بعد به جرار رفت. وقتی ابراهیم در جرار بود، ۲ سارا را خواهر خود معرفی کرد. پس آییلیک، پادشاه جرار، کسانی فرستاد تا سارا را به قصر وی ببرند. ۳ اما همان شب خدا در خواب بر ایمیلک ظاهر شده، گفت: «تو خواهی مژ، زیارت شوه‌داری را گرفته‌ای». ۴ آییلیک هنوز با او همیستر نشده بود، پس عرض کرد: «خداوند، من بی‌قصیرم. آیا تو مرا و قوم بی‌گناهم را خواهی کشت؟ ۵ خود ابراهیم به من گفت که او خواهش است و سارا هم سخن او را تصدیق کرد و گفت که او براذرش می‌باشد. من هیچگونه قصد بدی نداشتم». ۶ خدا گفت: «بله، می‌دانم؛ به همین سبب خواهی کشید. ۷ اکنون این زن بود که تو را از گنگاه باز داشتم و نگذاشتم به او دست بزنی. ۸ اکنون این زن را به شوه‌زی بازگردان. او یک نبی است و برای تو دعا خواهد کرد و تو زنده خواهی ماند. ولی اگر زن او را بازنگردانی، تو و اهل خانهات خواهید مژ». ۹ روز بعد، آییلیک صحیح زود از خواب برخاسته، با عجله تمامی خادمانش را فرا خواند و خواهی را که دیده بود برای آنها تعریف کرد و همگی بسیار ترسیدند. ۱۰ آنگاه پادشاه، ابراهیم را به حضور خوانده، گفت: «این چه کاری بود که با عظیمی دچار ساختی؟ هیچ کس چنین گنگای نمی‌کرد که تو کردی». ۱۱ ابراهیم در جواب گفت: «فکر کردم دیدی که به من این بدل را کردی؟» ۱۲ در ضمن، او را بازگرداند. ۱۳ هنگامی که خداوند مرا از رازگاهم به سرزمینهای دور و بیکانه فرستاد، از سارا خواستم این خوبی را در حق من بکند که هر جا برویم بگوید خواهر من است». ۱۴ پس آییلیک گوگندان و گاوان و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و همسرش سارا را به وی بازگردانید، ۱۵ و به او گفت: «تمامی سرزمین مرا بگرد و هر جا را که پسندیدی برای سکونت خود انتخاب کن». ۱۶ پسیس رو به سارا نموده، گفت: «هزار مثقال نقره به برادرت می‌دهم تا بی‌گناهی تو بر آنانی که با تو هستند ثابت شود و مردم بدانند که نسبت به تو به انصاف رفار شده است». ۱۷ آنگاه ابراهیم نزد خدا دعا کرد و خدا پادشاه و همسر و کنیزان او را شفا بخشید تا بتوانند صاحب اولاد شوند؛ ۱۸ زیرا خداوند به این دلیل که ایمیلک، سارا زن ابراهیم را گرفته بود، همه زنانش را نازارا ساخته بود.

21

خداوند به وعده‌ای که به سارا داده بود، وفا کرد. ۲ سارا در زمانی که خداوند مقرر فرموده بود، حامله شد و برای ابراهیم در سن پیری پسری زایدی. ۳ ابراهیم پسرش را که سارا برای او به دینا آورده بود، اسحاق (یعنی «خنده») نام نهاد؛ ۴ و ابراهیم طبق فرمان خدا اسحاق را هشت روز بعد از تولدش ختنه کرد. ۵ هنگام تولد اسحاق، ابراهیم صد ساله بود. ۶ سارا گفت: «خدا برایم خنده و شادی آورده است. هر کس خبر تولد پسر را بشنوید با من خواهد خنید. ۷ چه کسی باور می‌کرد که روزی من بجهه ابراهیم را شیر بدهم؟ ولی اکنون برای ابراهیم در سن پیری او پسری زایدی‌ام!» ۸ اسحاق بزرگ شده، از شیر گرفته شد و ابراهیم به این مناسبت جشن بزرگی بر پا کرد. ۹ یک روز سارا متوجه شد که اسماعیل، پسر هاجر مصری، اسحاق را اذیت می‌کند. ۱۰ پس به ابراهیم گفت: «این کنیز و پسرش را از خانه بیرون کن،

نابود کنیم. فریاد علیه ظلم مردم این شهر به حضور خداوند رسیده و او ما را فرستاده است تا آن را ویران کنیم». ۱۴ پس لوط با شتاب رفت و به نامزدان دخترانش گفت: «عجله کنید! از شهر بگریزید، چون خداوند می‌خواهد آن را ویران کند!» ولی این حرف به نظر آنها مسخره آمد. ۱۵ سپیده دم روز بعد، آن دو فرشته به لوط گفتند: «عجله کن! همسر و دو دخترت را که اینجا هستند بردار و تا دیر نشده فرار کن و گزنه شما هم با مردم گناهکار این شهر هلاک خواهید شد». ۱۶ در حالی که لوط درنگ می‌کرد آن دو مرد دستهای او و زن و دو دخترش را گفته، به جای امنی در خارج از شهر بردند، چون خداوند بر آنها رحم کرده بود. ۱۷ بکی از آن دو مرد به لوط گفت: «برای نجات جان خود فرار کنید و به پشت سر هم نگاه نکنید. به کوهستان بروید، چون اگر در دشت بمانید مرگان حتمی است». ۱۸ لوط جواب داد: «ای سرزم، تمنا می‌کنم از ما نخواهید چنین کاری بکنیم. ۱۹ تو در حق من خویی کرده، جانم را نجات داده‌ای، و محبت بزرگی در حق من کردید. اما من نمح توائم به کوهستان فرار کنم، زیارتی ترسم قبل از رسیدن به آنجا این بلا دامنگیر من بشود و ببینم. ۲۰ ببینید این دهکده چقدر نزدیک و کوچک است! اینطور نیست؟ پس بگذارید به آنجا بروم و در امان باشم». ۲۱ او گفت: «بسیار خوب، خواهش تو را می‌بنمید و آن دهکده را خراب نخواهم کرد. ۲۲ پس عجله کن! زیارت واقعی به آنجا نرسیده‌ای، نمی‌توانم کاری انجام دهم.» (به این دلیل آن دهکده را صوغی یعنی «کوچک» نام نهادند). ۲۳ اتفاق داشت طلوع می‌کرد که لوط وارد صوغ شد. ۲۴ آنگاه خداوند از آسمان گوگرد مشتعل بر سردم و عموره بارانید ۲۵ و آن دو شهر را با همه شهرها و دهات آن دشت و تمام سکنه و نباتات آن به کلی نابود کرد. ۲۶ اما هنگامی که خدا شهراهی داشتی را که لوط در آن ساکن بود نابود می‌کرد، دعای ابراهیم را اجابت فرمود و لوط را از گرداب مرگ که آن شهراه را به کام خود کشیده بود، رهانید. ۲۷ اما لوط ترسید در صوغ بماند. پس آنجا را تک نموده، با دو دختر خود به کوهستان رفت و در غاری ساکن شد. ۲۸ او سوی شهرهای سردم و عموره و آن دشت نظر ایستاده بود، شتافت. ۲۹ او به سوی شهرهای سردم و عموره و آن دشت نظر انداخت و دید که اینک دود از آن شهرها چون دود کوره بالا می‌رود. ۳۰ هنگامی که خدا شهراهی داشتی را که لوط در آن ساکن بود نابود می‌کرد، دعای ابراهیم را اجابت فرمود و لوط را از گرداب مرگ که آن شهراه را به کام خود کشیده بود، رهانید. ۳۱ اما لوط ترسید در صوغ بماند. پس آنجا را تک نموده، با دو دختر خود به کوهستان رفت و در غاری ساکن شد. ۳۲ پس بیا به او شراب بنوشانیم و با وی همیستر شویم و به این طریق نسل پدرمان را حفظ کنیم». ۳۳ پس همان شب او را مست کردند و دختر بزرگتر با پدرش همیستر شد. اما لوط از خوابیدن و دیگر نخواهد توانست نسلی از خود باقی گذارد. ۳۴ پس آن شب دوباره به کوهستان رفت و در غاری ساکن شد. ۳۵ پس آن شب دوباره او را مست کردند و دختر بزرگتر به خواهر کوچک برخاستن دخترش آکاه نشد. ۳۶ پس آن شب دوباره به کوهستان رفت و در غاری ساکن شد. ۳۷ دختر بزرگتر شو تا بدن و مسیله نسلی او پدرمان نگه داریم. ۳۸ دختر بزرگتر شو تا بدن و مسیله نسلی کوچکتر با او همیستر شد. این بار هم لوط مثل دفعه پیش چیزی نفهمید. ۳۹ بدن طریق آن دو دختر از پدر خود حامله شدند. ۴۰ دختر بزرگ پسری زاید و او را موآب نامید. (قبيله موآب از او به وجود آمد). ۴۱ دختر کوچکتر نیز پسری زاید و نام او را پین عَمَّی گذاشت. (قبيله عَمَّون از او به وجود آمد).

زیرا اسماعیل با پسر من اسحاق وارث تو نخواهد بود. **11** این موضوع ابراهیم را بسیار رنجاند، چون اسماعیل نیز پسر او بود. **12** اما خدا به ابراهیم فرمود: «درباره پسر و کنیزت آزده خاطرنشو. آنچه سارا گفته است انجام بده، زیرا توسط اسحاق است که تو صاحب نسلی می شوی که وعدهای را به تو داده‌ام.

13 از پسر آن کنیز هم قویی به وجود خواهم آورد، چون او نیز پسر توست.» **14** پس ابراهیم صحیح زود برخاست و نان و مشکی پُر از آب برداشت و بر دوش هاجر گذاشت، و او را پسر روانه ساخت. هاجر به بیان پرشیع رفت و در آنجا سرگردان شد. **15** وقتی آب مشک تمام شد، هاجر پرسش زیر بوردهای گذاشت **16** و خود حدود صد متر دورتر از او نشست و با خود گفت: «نمی خواهم ناظر مرگ فرزندم باشم.» و زاراز بگریست. **17** آنگاه خدا به نالهای پسر توجه نمود و فرشته خدا از آسمان هاجر را ندا داده، گفت: «ای هاجر، چه شده است؟ نرس! زیرا خدا نالهای پسرت را شنیده است. **18** برو و او را بزدرا و در آغوش بگیر. من قم بیزگی از او به وجود خواهم آورد.» **19** سپس خدا چشمان هاجر را گشود و او جاه آیی در مقابل خود دید. پس به طرف چاه رفته، مشک را پر از آب کرد و به پرسش نوشانید. **20** و خدا با اسماعیل بود و او در صحرا بزرگ شده، در تبراندایی ماهر گشت. **21** او در صحراهای فاران زندگی می کرد و مادرش دختری از مصر برای او گرفت. **22** در آن زمان ایمیلک پادشاه، با فرمانده سپاهش فیکول نزد ابراهیم آمد، گفت: «خدا در آنچه می کنی با توست! **23** اکنون به نام خدا سوگند بیاد کن که به من و فرزندان و نوادهای من خیانت نخواهی کرد و همان طوری که من با تو به خوبی رفتار کرده‌ام، تو نیز با من و مملکتم که در آن ساکنی، به خوبی رفتار خواهی نمود.» **24** ابراهیم پاسخ داد: «سوگند می خورم چنانکه گفتید رفتار کم.» **25** سپس ابراهیم دریاره چاه آیی که خدمتگزاران ایمیلک به زور از او گرفته بودند، نزد وی شکایت کرد. **26** ایمیلک پادشاه گفت: «این اولین باری است که راجع به این موضوع می شنوم و نمی دانم کدام یک از خدمتگزارانم در این کار مقصسر است. چرا پیش از این به من خبر ندادی؟» **27** آنگاه ابراهیم، گوسفندان و گواری به ایمیلک داد و با یکدیگر عهد بستند. **28** سپس ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت. **29** پادشاه پرسید: «چرا این کار را می کنی؟» **30** ابراهیم پاسخ داد: «اینها هدایایی هستند که من به تو می دهم تا همه بدانند که این چاه از آن من است.» **31** از آن پس این چاه، پرشیع (یعنی «چاه سوگند») نامیده شد، زیرا آنها در آنجا با هم عهد بسته بودند. **32** آنگاه ایمیلک و فیکول فرمانده سپاهش به سرزمین خرد فلسطین بازگشتند. **33** ابراهیم در کنار آن چاه درخت گزی کاشت و خداوند، خدای ابدی را عبادت نمود. **34** ابراهیم مدت زیادی در سرزمین فلسطین در غربت زندگی کرد.

23 وقتی سارا صد و بیست و هفت سال داشت، **2** در حیرون واقع در سرزمین کنیان درگذشت و ابراهیم در آنجا برای او سوگواری کرد. **3** سپس ابراهیم از کنار بدن بی جان سارا برخاسته، به بزرگان حیتی گفت: **4** «من در این سرزمین غریب و مهمان و جایی ندارم که همسر خود را دفن کنم. خواهش می کنم قطمه زمینی به من بفروشید تا زن خود را در آن به خاک بسپارم.» **5** حیتی ها به ابراهیم جواب دادند: **6** «شما سرور ما هستید و می توانید همسر خود را در بهترین مقبره ما دفن کنید. هیچ یک از ما مقبره خود را از شما دریغ نخواهیم داشت.» **7** ابراهیم در برای آنها تعظیم نموده، **8** گفت: «حال که اجازه می دهید همسر خود را در اینجا دفن کنم، تمنا دارم به عفرون پسر صوحار بگویید **9** غار مکفیله را که در انهای مرعه اوتست، به من بفروشد. البته قیمت آن را تمام و کمال در حضور شاهدان خواهم پرداخت تا آن غار مقبره خانوادگی من بشود.» **10** عفرون در حضور بزرگان حیتی که در دروازه شهر جمع شده بودند گفت: **11** «ای سرورم، من آن غار و مرعه را در

16 ریکا دختری بسیار زیبا و به سن ازدواج رسیده بود، و مردی با او همبستر نشده بود. او به چشمیه پائین رفت و کمره خود را بر کرده، بالا آمد. 17 خادم نزد او شناخت و از وی آب خواست. 18 دختر گفت: «سرورم، بنوش!» و فروی سبوی خود را پایین آورد و او نوشید. 19 سپس افورد: «شترانت را نیز سراب خواهم کرد.» 20 آنگاه آب را در آشخور رخت و دویاره به طرف چاه دوید و برای تمام شترها آب کشید. 21 خادم چشم بر او دوخته، چیزی نمی‌گفت تا بینند آیا خداوند او را در این سفر کامیاب خواهد ساخت یا نه. 22 پس از آنکه ریکا شترها را سیراب نمود، خادم یک حلقة طلا به وزن نیم مثقال و یک جفت النگوی طلا به وزن ده مثقال به او داده، گفت: 23 «به من بگو دختر که هستی؟ آیا در منزل پدرت جانی برای ما هست تا شب را به سر بریم؟» 24 او در جواب گفت: «من دختر بتویل و نو ناحور و ملکه هستم.» 25 بله، ما برای شما و شترهایتان جا و خوارک کافی داریم.» 26 آنگاه آن مرد خداوند را سجده کرده، گفت: 27 «ای خداوند، خدای سرورم ابراهیم، از تو سپاسگزارم که نسبت به او امن و مهربان بوده‌ای و مرد این سفر هدایت نموده، به نزد بستگان سرورم آوردي.» 28 پس آن دختر دوان دوان رفته، به اهل خانه خود خبر داد. 29 ریکا برادری به نام لابان داشت. او دوان دوان بیرون آمد تا آن مردی را که سر چاه بود بینند، 30 زیر حلقه و النگوها را بر دست خواهش دیده بود و سختنان آن مرد را از خواهش شنیده بود. پس بی درنگ سر چاه رفت و دید آن مرد هنوز پیش شترهایش ایستاده است. 31 لابان به او گفت: «ای که برکت خداوند بر توست، چرا اینجا ایستاده‌ای؟ به منزل ما بیا. ما برای تو و شترهایت جا آماده کرده‌ایم.» 32 پس آن مرد با لابان به منزل رفت و لابان بار شترها را باز کرده، به آنها کاه و علف داد. سپس برای خادم ابراهیم و افادش آب آورد تا پاهای خود را بشیند. 33 وقتي غذا را آوردند، خادم ابراهیم گفت: «تا مقصود خود را از آمدن به اینجا نگویم لب به غذا نخواهم زد.» لابان گفت: «بسیار خوب، بگو.» 34 او گفت: «من خادم ابراهیم هستم.» 35 خداوند او را سیراب برکت داده است و او مردی بزرگ و معروف می‌باشد. خداوند به او گله‌ها و رمه‌ها، طلا و نقره همسر سرورم در سن پیری پسری زاید، و سرورم تمام دارای خود را به پسرش بخشیده است. 37 سرورم مرا قسم داده که از دختران کتعانی برای پسرش زن نگیرم، 38 بلکه به اینجا نزد قبیله و خاندان پدری اش آمده، زنی برای او انتخاب کنم. 39 «من به سرورم گفتمن: «شاید نتوانم دختری پیدا کنم که حاضر باشد به اینجا بیاید؟» 40 او به من گفت: «خداوندی که از او پیروی می‌کنم، فرشته خود را همراه تو خواهد فرستاد تا در این سفر کامیاب شوی و دختری از قبیله و خاندان پدری ام پیدا کنم.» 41 تو وظیفه داری به آنجا رفته، پس و جو کنی. اگر آنها از فرستادن دختر خودداری کردنده، آن وقت تو از سوگندی که خودهای میرا خواهی بود.» 42 «امروز که به سر چاه رسیدم چینین دعا کردم: «ای خداوند، خدای سرورم ابراهیم، التمام می‌کنم که مرد این سفر کامیاب سازی.» 43 اینک در کنار این چاه می‌ایستم و به یکی از دخترانی که از شهر برای بردن آب می‌آیند خواهم گفت: «از سبوی خود قدری آب به من بده تا بنوشم.» 44 اگر آن دختر جواب بدهد: «بنوش و من شترانت را نیز سیراب خواهیم کرد،» آنگاه خواهم دانست که او همان دختری است که تو برای اسحاق در نظر گرفته‌ای و سرورم را مورد لطف خوبیش قرار داده‌ای.» 45 در حالی که خادم هنوز مشغول راز و نیاز با خداوند بود، دختر زیبایی به نام ریکا که سبوی بردش داشت، سریست. او دختر بتویل، پسر ملکه بود، و ملکه همسر ناحور، برادر ابراهیم بود.

حضور این مردم به شما می‌بخشم. بروید و همسر خود را در آن دفن کنید.» 12 ابراهیم باز دیگر در برابر حیتی‌ها سر تعظیم فرود آورد، 13 و در حضور همه به عفرون گفت: «اجازه بده آن را از تو خردباری نمایم. من تمام بهای مزمعه را می‌پاردم و بعد همسر خود را در آن دفن می‌کنم.» 14 عفرون در پاسخ گفت: 15 «ای سرورم، قیمت آن چهاره صد مثقال نقره است؛ ولی این مبلغ در مقابل دوستی ما چه ارزشی دارد؟ بروید و همسر خود را در آن دفن کنید.» 16 پس ابراهیم چهارصد مثقال نقره، یعنی بهای را که عفرون در حضور همه پیشنهاد کرده بود، تمام و کمال به وی پرداخت. 17 این است مشخصات زمینی که ابراهیم خرد: مزمعه عفرون واقع در مکفیله نزدیک ملک مرمری با غاری که در انتهای مزمعه قرار داشت و تمامی درختان آن. 18 این مزمعه و غاری که در آن بود در حضور بزرگان حیتی که در دروازه شهر نشسته بودند، به ملکت ابراهیم درآمد. 19 پس ابراهیم همسرش سارا را در غار زمین مکفیله در نزدیکی مرمری، که همان حیرون است، در سرزمین کنعان دفن کرد. 20 به این ترتیب، مالکت آن زمین و غار به ابراهیم واگذار شد تا به عنوان مقبره خانوادگی از آن استفاده کند.

24

ابراهیم اکنون مردی بود بسیار سالخورد و خداوند او را از هر لحظه برکت داده بود. 2 روزی ابراهیم به خادم خود که رئیس غلامانش بود، گفت: «دستت را نیز ران من بگذار 3 و به خداوند، خدای آسمان و زمین قسم بخور که نگذاری پسربم با یکی از دختران کتعانی اینجا ازدواج کند.» 4 پس به زادگاه خوشی‌باشاندانم برو و در آنجا برای اسحاق همسری انتخاب کن.» 5 خادم پرسید: «اگر هیچ دختری حاضر نشد زادگاه خود را ترک کند و به این دیار بیاید، آن وقت چه؟ در آن صورت آیا اسحاق را به آنجا ببرم؟» 6 ابراهیم در جواب گفت: «نه، چنین نکن! 7 خداوند، خدای آسمان، به من فرمود که ولایت و خانه پدری ام را ترک کنم و وعده داد که این سرزمین را به من و به فرزندانم به ملکتی خواهد بخشید. پس خود خداوند فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد و ترتیبی خواهد داد که در آنجا همسری برای پسربم دستش را نیز ران سرور خود ابراهیم گذاشت و قسم خود که مطابق دستور او عمل کند. 10 او با دشتر از شتران ابراهیم و مقداری هدایا از اموال او به سوی شمال بین‌النهرین، به شهری که ناحر در آن زندگی می‌کرد، رهسپار شد. 11 وقیع به مقصص رسید، شترها را در خارج شهر، در کنار چاه آنی خوابانید. نزدیک غروب که زنان برای کشیدن آب به سر چاه می‌آمدند، 12 او چنین دعا کرد: «ای خداوند، خدای سرورم من ابراهیم، التمام می‌کنم نسبت به سرورم لطف فرموده، مرا باری دهی تا خواسته اورا برآورم.» 13 اینک من در کنار این چاه ایستاده‌ام، و دختران شهر برای بردن آب می‌آیند. 14 من به یکی از آنان خواهم گفت: «سبوی خود را پایین بیاور تا آب بنوش.» اگر آن دختر بگوید: «بنوش و من شترانت را نیز سیراب خواهیم کرد،» آنگاه خواهم دانست که او همان دختری است که تو برای اسحاق در نظر گرفته‌ای و سرورم را مورد لطف خوبیش قرار داده‌ای.» 15 در حالی که خادم هنوز مشغول راز و نیاز با خداوند بود، دختر زیبایی به نام ریکا که سبوی بردش داشت، سریست. او دختر بتویل، پسر ملکه بود، و ملکه همسر ناحور، برادر ابراهیم بود.

حیات خویش از نزد پسر خود اسحاق، به دیار مشرق فرستاد. **7** ابراهیم در من صد و هفتاد و پنج سالگی، در کمال پیری، کامیاب از دنیا رفت و به اجداد خود پیوست. **9** پیشانش اسحاق و اسماعیل او را در غار مکفیله، نزدیک تمیری، واقع در زمین عفرون پسر صوحار حیتی، دفن کردند. **10** این همان زمینی بود که ابراهیم از حیتی‌ها خربده و همسرش سارا را در آنجا دفن کرده بود. **11** بعد از مرگ ابراهیم، خدا اسحاق را برکت داد. (در این زمان اسحاق نزدیک پیراحی رئی، واقع در نیگ ساکن بود). **12** این است تاریخچه نسل اسماعیل، پسر ابراهیم، که از هاجر مصری، کنیز سارا به دنیا آمد. **13** این است نامهای پسران اسماعیل به ترتیب تولدشان: نبایوت پسر ارشد اسماعیل، قیدار، ادیث، و بسام، **14** مشعما، دومه، مسا، **15** حداد، تیما، بطرور، نافیش و قدمه. **16** هر کدام از این دوازده پسر اسماعیل، قبیله‌ای به نام خودش به وجود آوردند. محل سکونت و اردوگاه این قبیله نیز به همان اسمای خوانده می‌شد. **17** اسماعیل در سن صد و سی و هفت سالگی مُرد و همسر پسر سرورت پشود. **18** پسر اسماعیل در منطقه‌ای بین حولیه و شور که اجداد خود پیوست. **19** فرزندان اسماعیل در منطقه‌ای بین حولیه و شور که در مزر شرقی مصر و سر راه آشور واقع بود، ساکن شدند. آنها در دشمنی با همه بادران خود نزدیگی می‌کردند. **20** این است تاریخچه نسل اسحاق، پسر ابراهیم. ابراهیم اسحاق را آورد، **21** و اسحاق چهل ساله بود که ریکا را به زنی گرفت. ریکا دختر بتوئیل و خواهر لابان، اهل فدان آرام بود. **22** ریکا نازا بود و اسحاق برای او نزد خداوند دعا می‌کرد. سرانجام خداوند دعای او را اجابت فرمود و ریکا حامله شد. **23** به نظر می‌رسید که دو بچه در شکم او با هم کشمکش می‌کنند. پس ریکا گفت: «چرا چنین اتفاقی برای من افتاده است؟» و در این خصوص از خداوند سؤال نمود. **24** خداوند به او فرمود: «از دو پسری که در رحم داری، دو قم به وجود خواهد آمد. یکی از دیگری قویتر خواهد بود، و بزرگر کوچکتر را بندگی خواهد کرد!» **25** وقتی زمان وضع حمل ریکا رسید، او دوقلو زاید. **26** پسر اولی که به دنیا آمد، سرخ رو بود و بدنش چنان با مو پوشیده شده بود که گویی پوستین بر تن دارد. بنا بر این او را عیسو نام نهادند. **27** آن دو پسر بزرگ شدند. عیسو شکارچی‌ای ماهر و مرد بیان بود، ولی یعقوب نامیدند. اسحاق شصت ساله بود که این دوقلوها به دنیا پس او را یعقوب نامیدند. اسحاق شصت ساله بود که این دوقلوها به دنیا آمدند. **28** آن دو پسر بزرگ شدند. عیسو شکارچی‌ای ماهر و مرد بیان بود، ولی یعقوب نامیدند. **29** روزی یعقوب مشغول پختن آش بود که عیسو خسته و گرسنه از شکار برگشت. **30** عیسو گفت: «برادر، از شدت گرسنگی رمقی در من نمانده است، کمی از آن آش سرخ به من بده تا بخورم.» (به همین دلیل است که عیسو را ادوم نیز می‌نامند). **31** یعقوب جواب داد: «به شرط آنکه در عوض آن، حق نخست‌زادگی خود را به من بفروشی!» **32** عیسو گفت: «من از شدت گرسنگی به حال مرگ افتاده‌ام، حق نخست‌زادگی چه سودی برایم دارد؟» **33** اما یعقوب گفت: «قسم بخور که بعد از این، حق نخست‌زادگی تو از آن من خواهد بود.» عیسو قسم خورد و به این ترتیب حق نخست‌زادگی خود را به بادر کوچکترش یعقوب فروخت. **34** سپس یعقوب آش عدس را با تان به عیسو داد. او خود و برخاست و رفت. اینچنین عیسو حق نخست‌زادگی خود را بی ارزش شمرد.

نشده بود که دیدم ریکا با سیبوی برو دوش سر رسید و به سر چاه رفته، آب کشید و سبو را از آب پُر کرد. به او گفتمن: «کمی آب به من بده تا بنوشم.» **46** او فروا سبو را پایین آورد تا بنوش و گفت: «شترانت را نیز سیراب خواهم کرد» و چنین نیز کرد. **47** آنگاه از او پرسیدم: «تو دختر که هستی؟» (او به من گفت: «دختر بتوئیل و نوه ناجور و ملکه هستم.» «من هم حلقه را در بینی او و النگوها را به دستش کرم. **48** سپس سجده کرده خداوند، خدای سرورم ابراهیم را پرسش نمودم، چون مرآ به راه راست هدایت فرمود تا دختری از خانواده برادر سرور خود برای پیش پیدا کنم. **49** اکنون به من جواب بدھید. آیا چنین لطفی در حق سرور من خواهید کرد و آنچه درست است به جا خواهید آورد؟ به من جواب بدھید تا تکلیف خود را بدانم.» **50** لابان و بتوئیل به او گفتند: «خداوند تو را به اینجا هدایت کرده است، پس ما چه می‌توانیم بگوییم؟ **51** اینک ریکا را برداشته برو تا چنانکه خداوند اراده فرموده است، همسر پسر سرورت پشود. **52** به محض شنیدن این سخن، خادم ابراهیم در حضور خداوند به خاک افتاد و او را سجده نمود. **53** سپس لباس و طلا و نقره و جواهرات به ریکا داد و هدایای گرانیهای نیز به مادر و بادرانش پیشکش کرد. **54** پس از آن او و همراهانش شام خودرند و شب را در منزل بتوئیل به سر برداشتند. خادم ابراهیم صبح زود برخاسته، به آنها گفت: «حال اجازه دهد برویم.» **55** ولی مادر و برادر ریکا گفتند: «ریکا باید اقاً د روز دیگر پیش ما بماند و بعد از آن برود.» **56** اما او گفت: «خواهش می‌کنم مرا مطلع نکنید. خداوند مرا در این سفر کامیاب گردانیده است. بگذراید بروم و این خبر خوش را به سرورم برسانم.» **57** ایشان گفتند: «بسیار خوب. ما از دختر می‌پرسیم تا بینیم نظر خودش چیست.» **58** پس ریکا را صدا کرده، از او پرسیدند: «آیا مایلی همراه این مرد بروم؟» وی جواب داد: «بله، می‌روم.» **59** آنگاه با او خداحافظی کرده، دایه‌اش را همراه وی فرستادند. **60** هنگام حرکت، ریکا را برکت داده، چنین گفتند: «خواه، امیدواریم مادر فرزندان بسیاری شوی! امیدواریم نسل تو بر تمام دشمنات چیره شوند.» **61** پس ریکا و کنیزانش بر شتران سوار شده، همراه خادم ابراهیم رفتند. **62** از این هنگام اسحاق که در سرزمین نیگ سکونت داشت، به پیراحی رئی بازگشته بود. **63** یک روز عصر هنگامی که در صحراء قدم می‌زد و غرق اندیشه بود، سر خود را بلند کرده، دید که اینک شتران می‌آیند. **64** ریکا با دیدن اسحاق به شتاب از شتر پیاده شد **65** و از خادم پرسید: «آن مردی که از صحراء به استقبال ما می‌آید کیست؟» وی پاسخ داد: «اسحاق، پسر سرور من است.» با شنیدن این سخن، ریکا با رویید خود صورتی را پوشانید. **66** آنگاه خادم تمام داستان سفر خود را برای اسحاق شرح داد. **67** اسحاق ریکا را به داخل خیمه مادرش سارا آورد و او را به زنی گرفته به او دل بست و از غم مرگ مادرش تسلی یافت.

25 ابراهیم بار دیگر زنی گرفت که نامش قطوره بود. **2** قطوره برای ابراهیم چندین فرزند به دنیا آورد. اسامی آنها عبارت بود از: زمان، یُقشان، مدان، مدانیان، یشیاق و شوعه. **3** شبا و ددان پسران یقشان بودند. ددان بدر اشوریم، لطوشیم و لومیم بود. **4** عیفر، عیفر، حنوك، ایبداع و الداعه، پسران مدانیان بودند. **5** ابراهیم تمام دارای خود را به اسحاق بخشید، **6** اما به سایر پسرانش که از کنیزانش به دنیا آمده بودند، هدایای داده، ایشان را در زمان

روزی قحطی شدیدی همانند قحطی زمان ابراهیم سراسر سرزمین کنعان را فرا گرفت. به همین دلیل اسحاق به شهر جرار نزد ایمیلک، پادشاه فلسطین رفت. ۲ خداوند در آنجا به اسحاق ظاهر شده، گفت: «به مصر نرو. آنچه می‌گویند انجام بده. ۳ در این سرزمین همچون یک غریب بمان، و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد. من تمامی این سرزمینها را به تو نسل تو خواهمن بخشید، و بدین ترتیب به سوگندی که برای پدرت ابراهیم یاد کردم وفا خواهم کرد. ۴ نسل تو را چون ستارگان آسمان بی شمار خواهم گردانید و تمامی این سرزمین را به آنها خواهم داد و همه قومهای جهان از نسل تو برکت خواهد یافت. ۵ این کار را به خاطر ابراهیم خواهم کرد، چون او احکام و اوامر مرا اطاعت نمود». ۶ پس اسحاق در جرار ماندگار شد. ۷ وقتی که مردم آنجا درباره ریکا از او سوال کردند، گفت: «او خواهر من است!» چون ترسید اگر بگوید همسر من است، به خاطر تصاحب زنش او را بکشند، زیرا ریکا بسیار زیبا بود. ۸ مدتی بعد، یک روز ایمیلک، پادشاه فلسطین از پیجره دید که اسحاق با همسرش ریکا شوختی می‌کند. ۹ پس ایمیلک، اسحاق را نزد خود خوانده، به او گفت: «چرا گفته ریکا خواهرت است، در حالی که زن تو می‌باشد؟» اسحاق در جواب گفت: «چون می‌ترسیم برای تصاحب او مرا بکشند». ۱۰ ایمیلک گفت: «این چه کاری بود که با مادر کردی؟ آیا فکر نکرده که ممکن است یکی از مردم ما با وی همبستر شود؟ در آن صورت ما را به گناه بزرگی دچار می‌ساختی». ۱۱ سپس ایمیلک به همه اعلام نمود: «هر کس به این مرد و همسر وی زیان رساند، کشته خواهد شد.» ۱۲ اسحاق در جرار به زراعت مشغول شد و در آن سال صد باربر بذری که کاشته بود درو کرد، زیرا خداوند او را برکت داده بود. ۱۳ هر روز برداری او افروده می‌شد و طولی نکشید که او مرد بسیار ثروتمندی شد. ۱۴ او گله‌ها و رمه‌ها و غلامان بسیار داشت به طوری که فلسطینی‌ها بر او حسد می‌بردند. ۱۵ پس آنها چاههای آئی را که غلامان پدرش ابراهیم در زمان حیات ابراهیم کنده بودند، با خاک پُر کردند. ۱۶ ایمیلک پادشاه نیز از او خواست تا سرزمینش را ترک کند و به او گفت: «به جای دیگر برو، زیرا تو از ما بسیار ثروتمندتر و قدرتمندتر شده‌ای.» ۱۷ پس اسحاق آنجا را ترک نموده، در دره جرار ساکن شد. ۱۸ او چاههای آئی را که در زمان حیات پدرش کنده بودند و فلسطینی‌ها آنها را پُر کرده بودند، دویاره کند و همان نامهای را که قبل از برآینده بود بر آنها گذاشت. ۱۹ غلامان او نیز چاه تازه‌ای در دره جرار کنده، در قعر آن به آب روان رسیدند. ۲۰ سپس چوپانان جرار آمدند و با چوپانان اسحاق به نزاع پرداخته، گفتند: «این چاه به ما متعلق دارد.» پس اسحاق آن چاه را عیق (معنی «نزاع») نامید. ۲۱ غلامان اسحاق چاه دیگری کنده و باز بر سر آن مشاجره‌ای داشت. ۲۲ اسحاق آن دزگرفت. اسحاق آن چاه را سلطنه (معنی «دشمنی») نامید. ۲۳ اسحاق آن چاه را نیز ترک نموده، چاه دیگری کند، ولی این بار نزاعی دریگرفت. پس اسحاق آن را رحیقت (معنی «مکان وسیع») نامید. او گفت: «خداوند مکانی برای ما مهیا نموده است و ما در این سرزمین ترقی خواهیم کرد.» ۲۴ وقتی که اسحاق به پرشیع رفت ۲۴ در همان شب خداوند بر وی ظاهر شد و فرمود: «من خدای پدرت ابراهیم هستم. ترسان میاش، چون من با تو هستم. من تو را برکت خواهم داد و به خاطر بنده خود ابراهیم نسل تو را زیاد خواهم کرد.»

۲۵ آنگاه اسحاق مذبحی بنا کرده، خداوند را پرستش نمود. او در همان جا ساکن شد و غلامانش چاه دیگری کنند. ۲۶ روزی ایمیلک پادشاه به اتفاق مشاور خود احزارات و فرمانده سپاهش فیکول از جرار نزد اسحاق آمدند. ۲۷ اسحاق از ایشان پرسید: «چرا به اینجا آمده‌اید؟ شما که مرا با خصوصت از نزد خود رانید!» ۲۸ پاسخ دادند: «اما شکارا می‌بینیم که خداوند با توست؛ پس می‌خواهیم سوگندی در بین ما و تو باشد و با تو پیمانی بینیم.» ۲۹ قول بده ضریبی به ما نرسانی همان طور که ما هم ضریبی به تو نرساندیم. ما غیر از خوبی کاری در حق تو نکردیم و تو را با صلح و صفا روانه نمودیم. اکنون بین خداوند چقدر تو را برکت داده است.» ۳۰ پس اسحاق ضیافی برای آنها بر پا نمود و آنها خود را آشامیدند. ۳۱ صبح روز بعد برخاستند و هر یک از آنها قسم خود را آشامیدند که به یکدیگر ضرری نرسانند. سپس اسحاق ایشان را به سلامتی به سرزمینش روانه کرد. ۳۲ در همان روز، غلامان اسحاق آمدند و او از چاهی که می‌کنند خبر داده، گفتند که در آن آب یافته‌اند. ۳۳ عیسو پسر اسحاق در سن چهل سالگی بودیم، دختر بیرونی حیتی و بسمه دختر ایلون حیتی را به زنی گرفت. ۳۵ این زنان زندگی را بر اسحاق و ریکا تلخ کردند.

27

اسحاق پیر شده و چشمانش تار گشته بود. روزی او پسر بزرگ خود عیسو را فراخواند و به او گفت: «پسرم، عیسو پاسخ داد: «بله، پدرم.» ۲ اسحاق گفت: «من دیگر پیر شده‌ام و پایان زندگی ام فرا رسیده است. ۳ پس تیر و کمان خود را بدارو و به صحرا برو و حیوانی برای شکار به صحرا رفت، ۴ و از آن، خواراکی مطابق میلم آمده ساز تا بخورم و پیش از موگم تو را برکت دهم.» ۵ اما ریکا سخنان آنها را شنید. وقتی عیسو برای شکار به صحرا رفت، ۶ ریکا، پیغامبر را نزد خود خوانده، گفت: «شیلدم که پدرت به عیسو چنین می‌گفت: ۷ مقداری گوشش شکار برایم بیاور و از آن غذایی برایم بیز تا بخورم. من هم قبل از مرگم در حضور خداوند تو را برکت خواهم داد.» ۸ حال ای پسرم هر چه تو می‌گویند انجام بده. ۹ نزد گله برو و دو بیغاله خوب جدا کن و نزد من بیاور تا من از گوشتش آنها غذایی را که پدرت دوست می‌دارد پراش تهیه کنم. ۱۰ بعد تو آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و قبل از مرگش تو را برکت دهد. ۱۱ یعقوب جواب داد: «عیسو مردی است پُر مو، ولی بدن من مو ندارد.» ۱۲ اگر پدرم به من دست بزند و بفهمد که من عیسو نیستم، چه؟ آنگاه او بی خواهد برد که من خواسته‌ام او را فریب بدhem و به جای برکت، مرا لعنت می‌کند!» ۱۳ ریکا گفت: «پسرم، لعنت او بر من باشد. تو فقط آنچه را که من به تو می‌گوینم انجام بده. برو و بیغاله‌ها را بیاور.» ۱۴ یعقوب دستور مادرش را اطاعت کرد و بیغاله‌ها را آورد و ریکا خواراکی را که اسحاق دوست می‌داشت، تهیه کرد. ۱۵ آنگاه بهترین لباس عیسو را که در خانه بود به یعقوب داد تا بر تن کنند. ۱۶ سپس پوست بیغاله را بر دستها و گردن او بست، ۱۷ و غذای خوش طعمی را که درست کرده بود همراه با نانی که پخته بود به دست یعقوب داد. ۱۸ یعقوب آن غذا را نزد پدرش برد و گفت: «پدرم!» اسحاق جواب داد: «بله، کیستی؟» ۱۹ یعقوب گفت: «من عیسو پسر بزرگ تو هستم. همان طور که گفتشی به شکار رفت و غذایی را که دوست

او کرده‌ای فراموش کند؛ آنگاه برای تو پیغام می‌فرستم تا برگردی. چرا هر دو شما را در یک روز از دست بدهم؟» **46** سپس ریکا نزد اسحاق رفته به او گفت: «از دست زنان حبیتی عیسو جانم به لب رسیده است. حاضر بمیر و نیمی که پسرم یعقوب یک دختر حبیتی را به زنی بگیرد.»

28

پس اسحاق یعقوب را خواونده، او را برکت داد و به او گفت: «با هیچ یک از این دختران کنعانی ازدواج نکن. **2** بلکه بله شو و به فدان آرام، به خانه پدر بزرگت بتوئیل برو و با یکی از دختران دایی خود لایان ازدواج کن. **3** خدای قادر مطلق تو را برکت دهد و به تو فرزندان بسیار بیخشد تا از نسل تو قابل زیادی به وجود آیند! **4** او برکتی را که به ابراهیم وده داد، به تو و نسل تو دهد تا صاحب این سزمینی که خدا آن را به ابراهیم بخشیده و اکون در آن غریب هستیم بشوی.» **5** پس اسحاق یعقوب را روانه نمود و او به فدان آرام، نزد دایی خود لایان، پسر بتوئیل ارامی رفت. **6** عیسو فهمید که پدرش اسحاق از دختران کنunanی بیزار است، و یعقوب را از گرفتن زن کنunanی برحدار داشته و پس از برکت دادن او، وی را به فدان آرام فرستاده است تا از آنچا زنی برای خود بگیرد و یعقوب هم از پدر و مادر خود اطاعت کرده به فدان آرام رفته است. **9** پس عیسو هم نزد خاندان عمویش اسماعیل که پسر ابراهیم بود رفت و علاوه بر زنانی که داشت، محلت، دختر اسماعیل، خواهر نیابت را نیز به زنی گرفت. **10** پس یعقوب پرشیع را به قصد حران ترک نمود. **11** همان روز پس از غروب آفتاب، به مکانی رسید و خواست شب را در آنجا به سر برد. پس سنگی برداشت و زیر سر خود نهاده، همان جا خوابید. **12** در خواب نزدیکی را دید که پایه آن بر زمین بود و سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا از آن بالا و پایین می‌روند **13** و خداوند بر بالای نزدیان ایستاده است. سپس خداوند چنین فرمود: «من خداوند، خدای ابراهیم و خدای پدرت اسحاق هستم. زمینی که روی آن خواهیدهای از آن توتست. من آن را به تو و نسل تو می‌بخشم. **14** فرزندان تو چون غبار زمین، بی شمار خواهند شد! از مشرق تا مغرب، و از شمال تا جنوب را خواهند پوشانید. تمامی مردم زمین توسط تو و نسل تو برکت خواهند یافت. **15** هر جا که بروی من با تو خواهم بود و از تو حمایت نموده، دوباره تو را به سلامت به این سزمین باز خواهم آورد. تا آنچه به تو وعده داده‌ام به جا نیاورم تو را هنچ خواهیم کرد.» **16** سپس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «بدون شک خداوند در این مکان حضور دارد و من ندانستم!» **17** پس ترسید و گفت: «این چه جای ترسناکی است! این است خانه خدا و این است دروازه آسمان!» **18** پس یعقوب صبح زود پرخاست و سنگی را که زیر سر نهاده بود، چون ستونی بر پا داشت و بر آن روغن زیتون ریخت. **19** او آن مکان را بیت قیل (عنی «خانه خدا») نامید. (نم این شهر بیش از آن لوز بود). **20** آنگاه یعقوب نذر کرده گفت: «اگر خدا در این سفر با من باشد و مرا محافظت نماید و خوارک و پوشک به من پدهد، **21** و مرا به سلامت به خانه پدرم بازگرداند، آنگاه یهوه خدای من خواهد بود؛ **22** و این ستونی که به عنوان یادبود بر پا کردم، مکانی خواهد بود برای عبادت خدا و دیگر هر چه را که او به من پدهد به وی باز خواهم داد.

می‌داری برایت پختم. بنشین، آن را بخور و مرا برکت بده.» **20** اسحاق پرسید: «پسرم، چطور توانستی به این زودی حیوانی شکار پیدا کنی؟» یعقوب جواب داد: «یهوه، خدای تو آن سر راه من قرار داد.» **21** اسحاق گفت: «نذدیک بیا تا تو را لمس کنم و مطمئن شوم که واقعاً عیسو هستی.» **22** یعقوب نزد پدرش رفت و پدرش بر دستها و گردن او دست کشید و گفت:

«صدا، صدای یعقوب است، ولی دستها، دستهای عیسو!» **23** اسحاق او را نشناخت، چون دستهایش مثل دستهای عیسو پژو بود. پس یعقوب را برکت داده، **24** پرسید: «آیا تو واقعاً عیسو هستی؟» یعقوب جواب داد: «بله پدر.»

25 اسحاق گفت: «پس غذا را نزد من بیاور تا بخورم و بعد تو را برکت دهم.» یعقوب غذا را پیش او گذاشت و اسحاق آن را خورد و شرابی را هم که یعقوب برایش آورده بود، نوشید. **26** بعد گفت: «پسرم، نزدیک بیا و مرا بیوس.» **27** یعقوب جلو رفت و صورتش را بوسید. وقتی اسحاق لباسهای او را بپیدید به او برکت داده، گفت: «بوی پسرم چون رایحه خوشبوی صحراوی است که خداوند آن را برکت داده باشد. **28** خدا باران بر زمینت بیاراند تا محصولات فراوان باشد و غله و شرابت افروزه گردد. **29** قمهای بسیاری تو را بندگی کنند، بر پردازانت سروری کنی و همه خوشبانت تو را تعظیم نمایند. لعنت بر کسانی که تو را لعنت کنند و برکت بر آنایی که تو را برکت دهند.»

30 پس از این که اسحاق یعقوب را برکت داد، یعقوب از آفاق خارج شد. به محض خروج او، عیسو از شکار بازگشت. **31** او نیز غذایی را که پدرش دوست می‌داشت، تهیه کرد و برایش آورد و گفت: «اینک غذایی را که پدرش داری با گوشت شکار برایت پخته و آورده‌ام. برخیز؛ آن را بخور و مرا برکت بد.» **32** اسحاق گفت: «تو کیستی؟» عیسو پاسخ داد: «من پسر ارشد تو عیسو هستم.» **33** اسحاق در حالی که از شدت ناراحتی می‌لرزید گفت:

«پس شخصی که قبل از تو برای من غذا آورد و من آن را خورد، او را برکت دادم چه کسی بود؟ هر که بود برکت را از آن خود کرد.» **34** عیسو وقتی سختان پدرش را شنید، فریادی تلخ و بلند براورد و گفت: «پدر، مرا برکت بد!» **35** اسحاق جواب داد: «برادرت به اینجا آمد، مرا فریب داد و برکت تو را گرفت.» **36** عیسو گفت: «یی دلیل نیست که او را یعقوب نامیده‌اند، زیرا دو بار مرا فریب داده است. اول حق نخست زادگی مرا گرفت و حالا هم برکت مرا. ای پدر، آیا حتی یک برکت هم برای من نگه نداشته؟» **37** اسحاق به عیسو پاسخ داد: «من او را سرور تو قرار دادم و همه خوشبانت را غلامان وی گردانید. محصول غله و شراب را نیز به او دادم. دیگر چیزی باقی نمانده که به تو بدهم.» **38** عیسو گفت: «آیا فقط همین برکت را داشته؟ ای پدر، مرا هم برکت بده!» و زارزار گریست. **39** اسحاق گفت: «بازاران بر زمینت خواهد بارید و محصول زیاد نخواهی داشت. **40** به شمشیر خود خواهی زیست و برادر خود را بندگی خواهی کرد، ولی سرانجام خود را از قید او رها ساخته، آزاد خواهی شد.» **41** عیسو از یعقوب کینه به دل گرفت، زیرا پدرش او را برکت داده بود. او با خود گفت: «پدرم بزودی خواهد مُرد؛ آنگاه یعقوب را خواهم گرفت.» **42** اما ریکا از نقشه‌پسر بزرگ خود عیسو آگاه شد، پس به دنبال یعقوب پسر کوچک خود فرستاد و به او گفت که عیسو قصد جان او را دارد. **43** ریکا به یعقوب گفت: «کاری که باید بکنی این است: به حران نزد دایی خود لایان فرار کن.» **44** مدتی نزد او بمان تا خشم برادرت فرو نشیدن **45** و کاری را که نسبت به

راحیل را هم به یعقوب داد. 29 (لابان کنیزی به نام پاله به راحیل داد تا او را خدمت کند.) 30 یعقوب با راحیل نیز همبستر شد و او را بیشتر از لیه دوست می داشت و به خاطر او هفت سال دیگر برای لابان کار کرد. 31 وقتی خداوند دید که یعقوب لیه را دوست ندارد، لیه را مورد لطف خود قرار داد و او بچه دار شد، ولی راحیل نازا ماند. 32 آنگاه لیه حامله شد و پسری زاید. او گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است و بعد از این شوهشم مرا دوست خواهد داشت.» پس او را رثیعن نامید، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است، اکنون شوهشم مرا دوست خواهد داشت.» 33 او باز دیگر حامله شده، پسری به دنیا آورد و او را شمعون نامید، زیرا گفت: «خداوند شنید که من مورد می همراه قرار گرفتم و پسر دیگری به من داد.» 34 لیه باز هم حامله شد و پسری به دنیا آورد و او را لاوی نامید، زیرا گفت: «اینک مطمئناً شوهشم به من دلسته خواهد شد، زیرا این سومین پسری است که برایش به دنیا آورده ام.» 35 باز دیگر او حامله شد و پسری به دنیا آورد و او را یهودا نامید، زیرا گفت: «این بار خداوند را ستایش خواهم نمود.» آنگاه لیه از زاییدن بازیستاد.

30 راحیل وقتی فهمید نازاست، به خواهر خود حسد برد. او به یعقوب گفت: «به من فرزند بدیه، اگر نه خواهم مرد!» 2 یعقوب خشمگین شد و گفت: «مگر من خدا هستم که به تو فرزند بدhem؟ اوست که تو را نازا گردانیده است.» 3 راحیل به او گفت: «با کیمیم بالهه همبستر شو تا از طرق او صاحب فرزندان شو.» 4 پس کنیز خود بلهه را به همسری به یعقوب داد و او با وی همبستر شد. 5 بلهه حامله شد و پسری برای یعقوب زاید. 6 راحیل گفت: «خدا دعایم را شنیده و به دادم رسیده و اینک پسری به من بخشیده است،» پس او را دان (یعنی «دادرسی») نامید. 7 بلهه باز آپستن شد و دومنی پسر را برای یعقوب زاید. 8 راحیل گفت: «من با خواهر خود سخت مبارزه کردم و بر او پیروز شدم،» پس او را نتفاتی نامید. 9 وقتی لیه دید که دیگر حامله نمی شود، کنیز خود زلفه را به یعقوب به زنی داد. 10 زلفه برای یعقوب پسری زاید. 11 لیه گفت: «خوشبختی به من روی آورده است،» پس او را جاد نامید. 12 سپس زلفه دومنی پسر را برای یعقوب زاید. 13 لیه گفت: «چقدر خوشحال هستم! اینک زنان ما زنی خوشحال خواهند داشت.» پس او را آشیر نامید. 14 روزی هنگام درو گندم، رثیعن مقداری مهرگیاه که در کشتزاری رویده بود، یافت و آن را برای مادرش لیه آورد. راحیل از لیه خواهش نمود که مقداری از آن را به وی بدهد. 15 اما لیه به او جواب داد: «کافی نیست که شوهشم را از دسم گرفته، حالاً می خواهی مهرگیاه پسر را هم از من بگیری!» راحیل گفت: «اگر مهرگیاه پسرت را به من بدهی، من هم اجازه می دهم امشب با یعقوب بخواهی.» 16 آن روز عصر که یعقوب از صحراء برمی گشت، لیه به استقبال وی شافت و گفت: «امشب باید با من بخواهی، زیرا تو را در مقابل مهرگیاهی که پسر یافته است، اجیر کرده‌ام!» پس یعقوب آن شب با وی همبستر شد. 17 خدا دعاها وی را اجابت فرمود و او حامله شده، پیغمبن پسر خود را زاید. 18 لیه گفت: «چون کنیز خود را به شوهشم دادم، خدا به من پاداش داده است.» پس او را سیاکار نامید. 19 او باز دیگر حامله شده، ششمنی پسر را برای یعقوب زاید، 20 و گفت: «خدا به من هدیه‌ای نیکو داده است. از این پس شوهشم مرا احترام خواهد کرد، زیرا برایش شش پسر زایده‌ام.» پس او را زیولون (یعنی «احترام») نامید.

یعقوب به سفر خود ادامه داد تا به سرزمین مردمان مشرق رسید. 2 در صحراء چاهی دید که سه گله‌گوسفند که آن خواهید بودند، زیرا از آن چاه، به گله‌ها آب می داند. اما سنگی بزرگ بر دهانه چاه قرار داشت. 3 (رسم بر این بود که وقتی همه گله‌ها جمع می شدند، آن سنگ را از سر چاه بر می داشتند و پس از سیراب کردن گله‌ها، دیواره سنگ را بر سر چاه می غلتانیدند.) 4 یعقوب نزد چوپان رفت و از آنها پرسید که از کجا هستند. گفتند از حران هستند. 5 به ایشان گفت: «آیا لابان نو ناحور را می شناسی؟» گفتند: «بله، او را می شناسیم.» 6 یعقوب پرسید: «حال او خوب است؟» گفتند: «بله، حالش خوب است. اینک دخترش راحیل نیز با گله‌اش می آید.» 7 یعقوب گفت: «هنوز تا غروب خیلی مانده است. چرا به گوسفندها آب نمی دهید تا دیواره برون و بچرند؟» 8 جواب دادند: «تا همه گله‌ها سر چاه نیایند ما نمی توانیم سنگ را برداریم و گله‌هایمان را سیراب کنیم.» 9 در حالی که این گفتگو ادامه داشت، راحیل با گله پدرش سر رسید، زیرا او نیز چوپان بود. 10 وقتی یعقوب دختر دای خود، راحیل را دید که با گله لابان می آید، سنگ را از سر چاه برد و گله او را سیراب نمود!

11 سپس یعقوب، راحیل را پرسیده، با صدای بلند شروع به گریستن نمود! 12 یعقوب خود را معرفی کرد و گفت که خویشاوند پدرش و پسر ریکاست. راحیل به محض شنیدن سخنان او، دوان دوان به منزل شافت و پدرش را باخبر کرد. 13 چون لابان خبر آمدن خواهرازه خود یعقوب را شنید به استقبال شافت و او را در آغوش گرفته، پرسید و به خانه خود آورد. آنگاه یعقوب دستان خود را برای او شرح داد. 14 لابان بعد از آمدن یعقوب، 15 لابان به او گفت: «تو ناید به دلیل اینکه خویشاوند من هستی برای من مجانی کار کنی. بگو چقدر مرد به تو بدهم؟» 16 لابان دو دختر داشت که نام دختر بزرگ لیه و نام دختر کوچک راحیل بود. 17 لیه چشمانی ضعیف داشت، اما راحیل زیبا و خوش‌اندام بود. 18 یعقوب عاشق راحیل شده بود. پس به لابان گفت: «اگر راحیل، دختر کوچکت را به همسری به من بدهی، هفت سال برای تو کار خواهم کرد.» 19 لابان جواب داد: «قبول می کنم. ترجیح می دهم را به تو که از بستگانم هستی بدهم تا به یک بیگانه.» 20 یعقوب برای ازدواج با راحیل هفت سال برای لابان کار کرد، ولی به قدری راحیل را دوست می داشت که این سالهای در نظرش چند روز آمد. 21 آنگاه یعقوب به لابان گفت: «مدت قزاداد ما تمام شده و موقع آن رسیده است که راحیل را به زنی بگیرم.» 22 لابان همه مردم آنچا را دعوت کرده، ضیافتی بر پا نمود. 23 وقتی هوا تاریک شد، لابان دختر خود لیه را به حجله فستاد و یعقوب با وی همبستر شد. 24 (لابان کنیزی به نام زلفه به لیه داد تا او را خدمت کند.) اما صبح روز بعد، یعقوب به جای راحیل، لیه را در حجله خود یافت. پس رفته، به لابان گفت: «این چه کاری بود که با من کردی؟ من هفت سال برای تو کار کردم تا راحیل را به من بدهی. چرا مرا فرب دادی؟» 26 لابان جواب داد: «زیست ما بر این نیست که دختر کوچکتر را زودتر از دختر بزرگتر شوهر بدهیم.» 27 صیر کن تا هفته عروسی لیه بگذرد، بعد راحیل را نیز به زنی بگیر، مشروط بر اینکه قول بدهی هفت سال دیگر برایم کار کنی.» 28 یعقوب قبول کرد و لابان پس از پایان هفته عروسی لیه، دختر کوچک خود

بازگرد و من با تو خواهم بود.» ۴ پس یعقوب، برای راحیل و لیه پیغام فرستاد که به صحراء، جایی که گله او هست، بیایند تا با آنها صحبت کنند. ۵ وقتی آمدند یعقوب به آنها گفت: «من متوجه شده‌ام که رفشار پدر شما با من مثل ساقی دوستانه نیست، ولی خدای پدرم مرا تک نکرده است.» ۶ شما می‌دانید که با چه کوشش طاقت فرسانی به پدرتان خدمت کردیدم، ۷ اما او بارها حق مرا پایمال کرده و مرا فریب داده است. ولی خدا نگذشت او به من ضرری برساند؛ ۸ زیرا هر وقت پدرتان می‌گفت: «حیوانات خالدار از آن تو باشند،» تمامی گله بردهای خالدار می‌آورند و موقعی که از این فکر منصرف می‌شد و می‌گفت: «تمام خطدارها مال تو باشند،» آنگاه تمام گله بردهای خطدار می‌زایند! ۹ بدین طرف خدا اموال پدر شما را گرفته و به من داده است. ۱۰ هنگامی که فصل جفتگیری گله فرا رسید، در خواب دیدم قوه‌چایی که با میشها جفتگیری می‌کردند خطدار، خالدار و ابلق بودند. ۱۱ آنگاه فرشته خدا در خواب به من گفت: «یعقوب!» و من گفتمن: «بله، امر یک کار را باری من بکن و من باز از گله‌هایت مراقبت خواهم کرد.» ۱۲ گفت: «بین، تمام قوه‌چایی که با میشها جفتگیری می‌کنند بفرمای!» ۱۳ من همان خدایی هستم که در بیستیل به تو ظاهر شدم، جایی هستم. ۱۴ همان سنتگ بر پا نموده بر آن روغن ریختی و نذر کردی که مرا پیروی کنی. اکنون این دیار را تک کن و به وطن خود بازگرد.» ۱۵ راحیل و لیه در جواب یعقوب گفتند: «در هر حال چیزی از ثروت پدرمان به ما نخواهد رسید، زیرا او با ما مثل بیگانه رفشار کرده است. او ما را فروخته و بپلی را که از این بابت دریافت داشته، تماماً تصاحب کرده است.» ۱۶ ثروتی که خدا از اموال پدرمان به تو داده است، به ما و فرزندانمان تعلق دارد. پس آنچه خدا به تو فرموده است انجام بده.» ۱۷ روزی هنگامی که لابان برای چیدن پشم گله خود بیرون رفته بود، یعقوب بدون اینکه او را از قصد خود آگاه سازد، زنان و فرزندان خود را بر شترها سوار کرده، تمام گله‌ها و اموال خود را که در فَّهَانِ ارام فراهم آورده بود پرداشت تا نزد پدرش اسحاق به زین کعنان برود. پس با آنچه که داشت گریخت. او با خانواده از رود فرات عبور کرد و به سوی کوهستان جلاعاد پیش رفت. (در ضمن راحیل بُنهای خاندان پدرش را دزدید و با خود برد.) ۱۸ سه روز بعد، به لابان خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۱۹ پس او چند نفر را با خود پرداشت و با شتاب به تعقیب یعقوب پرداخت و پس از هفت روز در کوهستان جلاعاد به او رسید. ۲۰ همان شب، خدا در خواب بر لابان ظاهر شد و فرمود: «مراقب باش حرفی به یعقوب نزئی.» ۲۱ یعقوب در کوهستان جلاعاد خیمه زده بود که لابان با افادش به او رسید. او نیز در آنچا خیمه خود را بر پا کرد. ۲۲ لابان از یعقوب پرسید: «چرا مرا فریب دادی و دختران مرا مند اسیران جنگی پرداشتی و رفی؟» ۲۳ چرا به من خبر ندادی تا جشنی برایان بر پا کنم و با ساز و آواز شما را روانه سازم؟ ۲۴ لاقل می‌گذشتی نوهها و دخترانم را بیوسم و با آنها خدا حافظی کنم! کار احمقانه‌ای کردی! ۲۵ قدرت آن را دارم که به تو صادمه برسانم، ولی شب گذشته خدایی پدرت بر من ظاهر شده، گفت: «مراقب باش حرفی به یعقوب نزئی.» ۲۶ از همه اینها گذشته، تو که می‌خواستی بروی و اینقدر آزو داشتی که به زادگاه خویش بازگردی، دیگر چرا بُنهای مرا دزدیدی؟» ۲۷ یعقوب در جواب وی گفت: «علت فرار پنهانی من این بود که می‌ترسیدم به زور دخترهایت را از من پس بگیری.» ۲۸ اما در مورد بُنهایت، هر که از ما آنها را سپس خدا راحیل را بید آورد و دعای وی را اجابت نموده، فرزندی به او بخشید. ۲۹ او حامله شده، پسری زایید و گفت: «خدا این ننگ را از من برداشته است.» ۳۰ سپس افورد: «ای کاش خداوند پسر دیگری هم به من بدهد!» پس او را یوسف نامید. ۳۱ بعد از آنکه راحیل یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: «قصد دارم به وطن خویش بازگردم.» ۳۲ اجازه بده زنان و فرزندانم را برداشته با خود ببرم، چون می‌دانی با خدمتی که به تو کردیدم بهای آنها را تمام و کمال به تو پرداختم.» ۳۳ لابان به وی گفت: «خواهش می‌کنم مرا تک نکن، زیرا از روی فال فهمیده‌ام که خداوند به خاطر تو مرا برکت داده است.» ۳۴ یعقوب جواب داد: «خوب می‌دانی که طی سالیان گذشته با چه وفاداری به تو خدمت نموده‌ام و چگونه از گله‌هایت مواظبت کرده‌ام.» ۳۵ قبل از اینکه پیش تو بیام، گله و رمه چندانی نداشتی ولي اکنون اموالت بی‌نهایت زیاد شده است. خداوند به خاطر من از هر نظر به تو برکت داده است. اما من الان باید به فکر خانواده خود باشم و برای آنها تدارک بینم.» ۳۶ لابان بار دیگر پرسید: «چقدر مزد می‌خواهی؟» ۳۷ یعقوب پاسخ داد: «لازم نیست چیزی به من بدهی. فقط این یک کار را باری من بکن و من باز از گله‌هایت مراقبت خواهم کرد.» ۳۸ بدید امروز به میان گله‌های تو بروم و تمام گوسفندان ابلق و خالدار و تمام بردهای سیاه رنگ و همه برهای ابلق و خالدار را به جای اجرت برای خود جدا کنم. اینها مزد من خواهد بود. ۳۹ از آن به بعد، اگر حتی یک بز یا گوسفند سفید در میان گله من یافته، بدان که من آن را از تو دزدیده‌ام.» ۴۰ لابان گفت: «آنچه را که گفتش قبول می‌کنم.» ۴۱ پس همان روز لابان تمام برهای نزی که خالدار و خالدار بودند و برهای ماده‌ای که ابلق و خالدار بودند و تمامی برهای سیاه رنگ را جدا کرد و به پسرانش سپرد. ۴۲ آنگاه آنها را به فاصله سه روز راه از یعقوب دور کرد. در ضمن، خود یعقوب در آنچا ماند تا بقیه گله لابان را بچراند. ۴۳ آنگاه یعقوب شاخه‌های سیز و تاره درختان بید و بادام و چنار را کرد و خطهای سفیدی بر روی آنها تراشید. ۴۴ این چوبها را در کار آبشوخ قرار داد تا وقتی که گله‌ها برای خوردن آب می‌آیند، آنها را بینند. وقتی گله‌ها برای خوردن آب می‌آمدند، و می‌خواستند جفتگیری کنند، ۴۵ جلوی چوبها با یکدیگر جفتگیری می‌کردند و برههای می‌زاییدند که خالدار، خالدار و ابلق بودند. ۴۶ یعقوب، این برهه را از گله لابان جدا می‌کرد و به گله خود می‌افزود. به این ترتیب او با استفاده از گله لابان، گله خودش را بزرگ می‌کرد. ۴۷ در ضمن هرگاه حیوانات ماده قوی می‌خواستند جفتگیری کنند، یعقوب چوبها را در آبشوخ جلوی آنها قرار می‌داد تا کثار آنها چفتگیری کنند. ۴۸ ولی اگر حیوانات ضعیف بودند، چوبها را در آنچا نمی‌گذشت. بنابراین حیوانات ضعیف از آن لابان و حیوانات قوی از آن یعقوب می‌شدند. ۴۹ بدین ترتیب یعقوب بسیار ثروتمند شد و صاحب کنیان و غلامان، گله‌های بزرگ، شترها و الاغهای زیادی گردید.

31

روزی یعقوب شنید که پسران لابان می‌گفتند: «یعقوب همه دارای پدر ما را گرفته و از اموال پدر ماست که اینچیزین ثروتمند شده است.» ۵۰ یعقوب بهزودی دریافت که رفtar لابان با وی مثل ساقی دوستانه نیست. ۵۱ در این موقع خداوند به یعقوب فرمود: «به سزمهین پدرانت و نزد خویشاوندانست

زدیده باشد، گشته شود. اگر از مال خودت چیزی در اینجا پیدا کردی، در حضور این مردان قسم می‌خور آن را بدون چون و چرا به تو پس بدهم.»

(یعقوب نمی‌دانست که راحیل بُتها را با خود آورده است.) 33 لایان به جستجو پرداخت. اول خیمه یعقوب، بعد خیمه راحیل کیزان

یعقوب را جستجو کرد، ولی بُتها را نیافت. سرانجام به خیمه راحیل رفت. 34 راحیل که بُتها را زدیده بود، آنها را زیر جهاز شتر پنهان نموده، روی آن نشسته بود! پس این که لایان با دقت داخل خیمه را جستجو کرد چیزی پیدا نکرد.

35 راحیل به پدرش گفت: «پدر، از نمی‌توانم در حضور تو بایستم مرا بخشش، چون عادت زنان بر من است.» 36 یعقوب دیگر طاقت نیاورد و با عصیانیت به لایان گفت: «چه جرمی مرتکب شده‌ام که مرا اینچنین تعقیب کردی؟ 37 حال که تمام اموال را تقسیم کردی، چه چیزی یافیست؟ اگر از مال خود چیزی یافته‌ای آن را پیش همه مردان خودت و مردان من بیاور تا آنها بیینند و قضاویت کنند که از آن کیست! 38 در این پیست سال که نزد تو بوده‌ام و از گله تو مواقف نموده‌ام، حتی یکی از بجهه‌های حیوانات تلف نشد و هرگز یکی از آنها را نخوردم. 39 اگر حیوان درنده‌ای به یکی از آنها حمله می‌کرد و آن را می‌کشت، حتی بدون این که به تو بگویم، توانش را می‌دادم. اگر گوشنده‌ای از گله در روز یا در شب زدیده می‌شد، مرا مجوب می‌کردی پوشش را بدhem. 40 در گرامی سوزان روز و سرمای شدید شب، بدون این که خواب به چشم‌نام راه دهم، برای تو کار کردم. 41 آری، پیست سال تمام برای تو زحمت کشیدم، چهارده سال به خاطر دو دخترت و شش سال برای به دست آوردن این گله‌ای که دارم! تو بارها حق مرا پایمال کردی. 42 اگر رحمت خدای جدم ابراهیم و هیبت خدای پدرم اسحاق با من نمی‌بود، اکون مرا تپیدست روانه می‌کردی. ولی خدا مصیبت و زحمات مرا دیده و به همین سبب دیشب بر تو ظاهر شده است.» 43 لایان گفت: «زنان تو، دختران من و فرزندات، فرزندان من و گله‌ها و هر آنچه که داری از آن من است. پس امروز چگونه می‌توانم به دختران و نوه‌هایم ضرر بررسانم؟ 44 حال بیا با هم عهد بینیدم و از این پس طبق آن عمل کنیم.» 45 پس یعقوب سنگی برداشت و آن را به عنوان نشانه عهد، به صورت ستونی بر پا کرد 46 و به همراهان خود گفت که سنگها گرد آورند و آنها را به صورت توده‌ای بر پا کنند. آنگاه یعقوب و لایان با هم در پای توده سنگها غذا خوردند. 47 آنها آن توده سنگها را «توده شهادت» نامیدند که به زیان لایان یجرسه‌هداوت و به زیان یعقوب جعلیخ دخوانده می‌شد. لایان گفت: «اگر یکی از ما شرایط این عهد را رعایت نکند، این سنگها علیه او شهادت خواهند داد.» 49 همچنین آن توده سنگها را مصفّه (معنی «برج دیدبانی») نام نهادند، چون لایان گفت: «وقتی که ما از یکدیگر دور هستیم، خداوند بر ما دیدبانی کند. 50 اگر تو با دختران با خشونت رفتار کنی یا زنان دیگری بگیری، من نخواهم فهمید، ولی خدا آن را خواهد دید.» 51 لایان افورد: «این توده و این ستون را بین که آن را میان ما بربا داشتمام. 52 اینها شاهد عهد ما خواهند بود. هیچ‌یک از ما ناید بهقصد حمله به دیگری از این توده بگذرد. 53 خدای جدم ابراهیم و خدای جدم اسحاق را ناجور میان ما داوری کند.» سپس یعقوب به هیبت خدای پدرش اسحاق قسم یاد نمود که این عهد را نگه دارد. 54 آنگاه یعقوب در همان کوهستان برای خداوند قربانی کرد و همراهانش را به مهمانی دعوت نموده، با ایشان غذا خورد و همگی شب را در آنجا به سر برند. 55 لایان

صحیح زود پرخاسته، دختران و نوه‌هایش را بوسید و آنها را برکت داد و به خانه خویش مراجعت نمود.

32

یعقوب به سفر خود ادامه داد. در بین راه فرشتگان خدا بر او ظاهر شدند. 2 یعقوب وقتی آنها را دید، گفت: «این است اردوی خدا.» پس آنچا را مُخْلِّی نماید. 3 آنگاه یعقوب، قاصداتی با این پیام نزد برادر خود عیسوی به ادوم، واقع در سرزمین سعیر فرستاد: «بندهات یعقوب تا چندی قبل نزد دایی خود لایان سکونت داشتم. 5 اکون گواهنا، الاغها، گوسفندها، غلامان و کیزان فراوانی به دست آورده‌ام. این فاصلان را فرستاده‌ام تا تو را از آمدنم آگاه سازند. ای سرورم، امیدوارم مورد لطف تو قرار بگیرم.» 6 فاصلان پس از رساندن پیام، نزد یعقوب برگشته، به وی گفتند: «برادرت عیسوی را دیدیم و او الان با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید!» 7 یعقوب با شنیدن این خبر بی‌نهایت تسان و مضطرب شد. او افراد خانواده خود را گله‌ها و رمه‌ها و شترها به دو دسته تقسیم کرد 8 تا اگر عیسوی به یک دسته حمله کند، دسته دیگر بگیرید. 9 سپس یعقوب چنین دعا کرد: «ای خدای جدم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، ای خداوندی که به من گفتی به وطن خود نزد خویشاوندانم بگردم و قول دادی که مرا برکت دهی، 10 من لیاقت این همه لطف و محبتی که به خادمت نموده‌ای ندارم. آن زمان که زادگاه خود را ترک کردم و از رود اردن گذشتم، چیزی جز یک چویدستی همراه خود نداشتم، ولی اکون مالک دو گروه هستم! 11 خداوندان، التمام می‌کنم مرا از دست برادرم عیسو رهایی دهی، چون از او می‌ترسم. از این می‌ترسم که مبادا او این زنان و کودکان را هلاک کند. 12 به یاد آور که تو قول داده‌ای که مرا برکت دهی و نسل مرا چون شنایهای ساحل دریا بی‌شمار گردانی.» 13 یعقوب شب را در آنچا به سر برد و از آنچه با خود داشت این هدایا را برای تقدیم به برادرش عیسو انتخاب کرد: 14 دویست بز ماده، بیست بز نر، دویست میش، پیست قرق، 15 سی شتر شیرده با بجهه‌هایشان، چهل گاو ماده، ده گاو نر، پیست الاغ ماده و ده الاغ نر. 16 او آنها را دسته‌سته جدا کرده، به خادمانش سپرد و گفت: «از هم فاصله بگیرید و جلوتر از من حرکت کنید.» 17 به مردانی که دسته اول را رهیز می‌کردند گفت که موقع برخورد با عیسو اگر عیسو از ایشان پیرسد: «کجا می‌روید؟ برای چه کسی کار می‌کنید؟ و این حیوانات مال کیست؟» 18 باید بگویند: «اینها متعلق به بندهات یعقوب می‌باشد و هدایایی است که برای سرور خود عیسو فرستاده است. خودش هم پشت سر ما می‌آید.» 19 یعقوب یعنی همین دستورها را به افراد دسته دوم و سوم و به همه کسانی که بدنیال گله‌ها می‌آمدند داده، گفت: «وقتی به عیسو رسیدید، همین سخنان را به او بگویند. 20 و نیز بگویند: «بندهات یعقوب نیز پشت سر ما می‌آید.» یعقوب با خود فکر کرد: «با این هدایایی که جلوتر از خودم می‌فرستم او را نزد خواهیم کرد. پس از آن وقتی او را ببینم شاید مرا پیدا نماید.» 21 پس او هدایا را جلوتر فرستاد اما خودش شب را در اردوگاه به سر برد. 22 شیانگاه یعقوب برخاست و دو همسر و کیزان و یازده پسر و تمام اموال خود را برداشته، به کنار رود اردن آمد و آنها را از گلزارگاه بیوی به آن طرف رود فرستاد و خود را در همان جا تنها ماند. سپس مردی به سرای او آمد، تا سپاهه صبح با او کشته گرفت. 25 وقتی آن مرد دید که نمی‌تواند بر یعقوب غالب شود، مفصل لگن ران او را محکم گرفت، به طوری که لگن او از جا در رفت. 26

صد پاره نقره خرید. ۲۰ در آنجا یعقوب مذبحی ساخت و آن را «ال الوھی اسرائیل» نامید.

34

روزی دینه، دختر یعقوب و لیه، برای دیدن دخترانی که در همسایگی آنها سکونت داشتند بیرون رفت. ۲۱ وقتی شکم پسر حمور، پادشاه خوبی، دینه را دید او را گرفته، به وی تجاوز نمود. ۳ شکم سخت عاشق دینه شد و سعی کرد با سخنان دلشیش توجه او را به خود جلب نماید. ۴ شکم این موضوع را با پدر خوش در میان نهاد و از او خواهش کرد که آن دختر را براش به زنی بگیرد. ۵ چیزی نگذشت که این خبر به گوش یعقوب رسید، ولی چون پسرانش برای چراییدن گلهایا به صحراء رفته بودند، تا مراجعت آنها هیچ اقدامی نکرد. ۶ حمور، پدر شکم، نزد یعقوب رفت تا با او صحبت کند. ۷ او وقتی به آنجا رسید که پسران یعقوب نیز از صحراء برگشته بودند. ایشان از شنیدن آنچه بر سر خواهشان آمدید بود به شدت خشمگین بودند، زیرا این عمل نیزت حیثیت آنها را پایمال کرده بود. ۸ حمور به یعقوب گفت: «یسم شکم دلباخته دختر شماست. خواهش می کنم وی را به زنی به او بدهید. ۹ علاوه بر این، می توانیم با هم وصلت کنیم، دختران خود را به پسران ما بدهید و دختران ما را برای پسران خود بگیرید. ۱۰ شما می توانید میان ما ساکن شوید؛ این سرزمین به روی شما باز است! در اینجا ساکن شوید و با ما تجارت کنید. می توانید در این سرزمین صاحب املاک شوید.» ۱۱ آنگاه شکم به پدر و برادران دینه گفت: «خواهش می کنم در حق من این لطف را بگیرید و اجازه دهید دینه را به زنی بگیرم. هر چه به من بگویید خواهم کرد. ۱۲ هر چقدر مهریه و پیشکش بخواهد به شما خواهیم داد. فقط این دختر را به زنی به من پیدهیم. ۱۳ برادران دینه به خاطر این که شکم خواهشان را رسوا کرده بود، به نیزگ به شکم و پدرش گفتند: ۱۴ «ما نمی توانیم خواهیم خود را به یک ختنه نشده بدهیم. این مایه رسوایی ما خواهد شد. ۱۵ ولی به یک شرط حاضریم این کار را بگیریم، و آن شرط این است که همه مردان و پسران شما را ختنه شوند. ۱۶ آنگاه دختران خود را به شما خواهیم داد و دختران شما را برای خود خواهیم گرفت و در بین شما ساکن شده، یک قوم خواهیم بود. ۱۷ اگر این شرط را پذیریم و ختنه نشویم، دخترمان را برداشته از اینجا خواهیم رفت.» ۱۸ حمور و شکم شرط آنها را پذیریفتند. ۱۹ شکم که در خاندان خود بسیار مورد احترام بود، در انجام این کار درنگ نمود، زیرا عاشق دختر یعقوب بود. ۲۰ پس او و پدرش به دروازه شهر رفتند و به اهالی آنجا گفتند: ۲۱ «این مردم، دوستان ما هستند. اجازه دهید در میان ما ساکن شده، به کسب و کار خود مشغول شوند. زمین وسیع است و جای کافی برای آنها وجود دارد و ما و آنها می توانیم با هم وصلت کنیم. ۲۲ اما آنها فقط به این شرط حاضرند در اینجا بمانند و با ما یک قوم شوند که همه مردان و پسران ما مانند ایشان ختنه گردند. ۲۳ اگر چنین کنیم، اموال و گلهای و آنچه که دارند از آن ما خواهد شد. بیاید با این شرط موافقت کنیم تا آنها در اینجا با ما زندگی کنند.» ۲۴ اهالی شهر پیشنهاد شکم و پدرش را پذیریفتند و ختنه شدند. ۲۵ ولی سه روز بعد، در حالی که آنها هنوز در داشتند، شمعون و لاوی، برادران دینه، شمشیرهای خود را برداشته، بدون روپروردشان با کوچکترین مقاومتی وارد شهر شدند و تمام مردان را از دم شمشیر گذرانیدند. ۲۶ آنها به سلامتی به شکم واقع در کنکان کوچ کردند و خارج از شهر خیمه زدند. ۲۷ حمور و شکم را کشتند و دینه را از خانه شکم برداشته، با خود بردن. ۲۸

سپس آن مرد گفت: «بگذار بروم، چون سپیله دمیده است.» اما یعقوب گفت: «تا مرا برکت ندهی نمی گذارم از اینجا بروم.» ۲۹ آن مرد پرسید: «نام تو چیست؟» جواب داد: «یعقوب.» ۳۰ به او گفت: «پس از این نام تو دیگر یعقوب نخواهد بود، بلکه اسرائیل، زیرا نزد خدا و مردم مقام بوده و پرسید: ۳۱ یعقوب از او پرسید: «نام تو چیست؟» آن مرد گفت: «چرا نام شده‌ای.» ۳۲ یعقوب از او پرسید: «آنگاه یعقوب را در آنجا برکت داد.» ۳۳ یعقوب گفت: «در مرا می پرسی؟» آنگاه یعقوب را با وجود این هنوز زنده هستم.» پس آن مکان را فنی ثیل (عنی «جهه خدا») نامید. ۳۴ یعقوب هنگام طلوع آفتاب به راه افتاد. او به خاطر صدمه‌ای که به رانش وارد شده بود، می لنگید. ۳۵ پس اسرائیل تا به امروز ماهیچه عرق النساء را که در ران است نمی خورند، زیرا این قسمت از ران یعقوب بود که در آن شب صدمه دید.

33

آنگاه یعقوب از فاصله دور دید که عیسو با چهارصد نفر از افراد خود می آید. پس فرزندانش را بین لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد. ۲ بدین ترتیب خانواده‌اش را در یک صفحه به سه دسته تقسیم کرد. در دسته اول دو کنیز او و فرزندانشان، در دسته دوم لیه و فرزندانش و در دسته سوم راحیل و یوسف قرار داشتند. ۳ خود یعقوب نیز در پیشاپیش آنها حرکت می کرد. وقتی یعقوب به برادرش نزدیک شد، هفت مرتبه او را تعظیم کرد. ۴ عیسو دوان دوان به استقبال او شافت و او را در آغوش کشیده، پرسید و هر دو گریستند. ۵ پس عیسو نگاهی به زنان و کودکان اندادخت و پرسید: «این همراهان تو کیستند؟» ۶ یعقوب گفت: «فرزندانی هستند که خدا به پنداهات عطا فرموده است.» ۷ آنگاه کنیزان با فرزندانشان جلو آمدند، عیسو را تعظیم کردند، ۸ بعد لیه و فرزندانش و آخر همه راحیل و یوسف پیش آمدند و او را تعظیم نمودند. ۹ عیسو پرسید: «این همه گله و رمه که در راه دیدم، چیستند؟» ۱۰ یعقوب گفت: «آنها را هدیه من است به تو، تا مورد لطف تو قرار کیم.» ۱۱ پس عیسو گفت: «برادر، من خود گله و رمه به قدر کافی دارم. آنها را برای خودت نگاه دار.» ۱۲ یعقوب پاسخ داد: «اگر واقعاً مورد لطف تو واقع شدهام، التمام دار هدیه مرا قبول کنی.» دیدن روی تو برای من مانند دیدن روی خدا بود! حال که تو با مهربانی مرا پذیرفتی، ۱۳ پس هدایایی را که به تو پیشکش کردندام قبول فrama. خدا نسبت به من بسیار بخشنده بوده و تمام احتیاجاتم را رفع کرده است. ۱۴ یعقوب آنقدر اصرار کرد تا عیسو آنها را پذیرفت. ۱۵ عیسو گفت: «اماده شو تا بروم. من و افراد تو را همراهی خواهیم کرد.» ۱۶ یعقوب گفت: «چنانکه می بینی بعضی از بچه‌ها کوچکند و رمه‌ها و گلهای نوزادانی دارند که اگر آنها را به سرعت بایمن همگی تلف خواهند شد. ۱۷ ای سرور، شما جلوتر از پنداهات بروید و ما هم همراه بچه‌ها و گلهای آهسته می آییم و در سعیر به شما ملحق می شویم.» ۱۸ عیسو گفت: «الاًقاب بگذار چند نفر از افراد همراهان باشند تا شما را راهنمایی و محافظت کنند.» ۱۹ یعقوب پاسخ داد: «لرومی ندارد، ما خودمان می آییم. از لطف سرورم سیاسگزارم.» ۲۰ عیسو همان روز راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت نمود، ۲۱ اما یعقوب با خانواده‌اش به سوکوت رفت و در آنجا برای خود خیمه و براز گلهای و رمه‌هاش سایانهایها درست کرد. به همین دلیل آن مکان را سوکوت نامیده‌اند. ۲۲ سپس از آنجا به سلامتی به شکم واقع در کنکان کوچ کردند و خارج از شهر خیمه زدند. ۲۳ اما زمینی را که در آن خیمه زده بود از خانواده حمور، پدر شکم به

پسر داشت که اسمی آنها از این قرار است: پسران لیه: رئوین (بزرگترین فرزند یکی از پسران) یعنی بزرگشان در آنجا رسوا شده بود. 28 ایشان گله‌ها و رمه‌ها و الاغها و هر چه را که به دستشان رسید، چه در شهر و چه در صحراء، 29 با زنان و اطفال و تمامی اموالی که در خانه‌ها بود غارت کردند و با خود برداشتند. 30 یعقوب به شمعون و لایر گفت: «شما مرا به درس در اینجا خواهید یاد؛ حال کنعانی ما و فرزی‌ها و تمامی ساکنان این مزویوم دشمن من خواهند شد. عاده ما در برایر آنها ناچیز است؛ اگر آنها بر سر ما بپریند، ما را نابود خواهند کرد.» 31 آنها با خشم جواب دادند: «آیا او می‌باشد با خواهر ما مانند یک فاحشه رفتار می‌کرد؟»

35

خدا به یعقوب فرمود: «حال برخیز و به بیت‌ثیل برو. در آنجا ساکن

شو و مذبحی بساز و آن خدای را که وقتی از دست برادرت عیسو می‌گریختی بر تو ظاهر شد، عبادت نما.» 2 آنگاه یعقوب به تمامی اهل خانه خود دستور داد که بنهایی را که با خود آورده بودند، دور بیندازند و غسل بگیرند و لباسهایشان را عوض کنند. 3 او به ایشان گفت: «به بیت‌ثیل می‌روم تم در آنجا برای خدایی که به هنگام سختی، دعاهمای را اجابت فرمود و هر جا می‌رفنم با من بود، مذبحی بسازم.» 4 پس همگی، بنهای خود و گوشواره‌هایی را که در گوش داشتند به یعقوب دادند و او آنها را زیر درخت بلوطی در شکیم دفن کرد. 5 سپس آنها باز دیگر کوچ کردند. و ترس خدا بر تمامی شهراهایی که یعقوب از آنها عبور می‌کرد قارگرفت تا به وی حمله نکنند. 6 سرانجام به لوز که همان بیت‌ثیل باشد و در سزمین کنعان واقع است، رسیدند. 7 یعقوب در آنجا مذبحی بنا کرد و آن را مذبح خدای بیت‌ثیل نامید (چون هنگام فرار از دست عیسو، در بیت‌ثیل بود که خدا بر او ظاهر شد). 8 چند روز پس از آن، دیوره دایه پر ریکا مرد و او را زیر درخت بلوطی در دره پایین بیت‌ثیل به خاک سپردند. از آن پس، درخت مذکور را بلوط گریه نامیدند. 9 پس از آنکه یعقوب از فدان آرام وارد بیت‌ثیل شد، خدا بر دیگر بر وی ظاهر شد و او را برکت داد 10 و به او فرمود: «بعد از این دیگر نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود. 11 من هستم خدای قادر مطلق. بارور و زیاد شو! قومهای زیاد و پادشاهان بسیار از نسل تو پدید خواهند آمد.» 12 سزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو این طایفه‌ها بودند: تیمان، اومار، صفوای، قفار، 16 فورح، جعتمان و عماليق. قبائل ناممرده فرزندان الیافار پسر ارشد داشت که عمالقی را بر الیافار به دنیا آورد. اینها هستند نوه‌های عاده، همسر عیسو. 13 پسران رعویل نعمت، زارح، شمه و مره بودند. اینها هستند نوه‌های پسمه همسر عیسو. 14 عیسو از اهولیامه، دختر عنا و نوه صبیعون نیز پسران سعیر زندگی می‌کرد. 15 این است نامهای پسران عیسو، بیاعوش، بیاعلام و فورح. اینها هستند نوه‌های عاده، همسر عیسو. 16 این طایفه‌ها فرزندان الیافار پسر عیسو از همسرش بسمه بودند: نعمت، زارح، شمه و مره. 17 اینها هستند فرزند پسران اهولیامه همسر عیسو که از سران طایفه‌ها بودند: عیاش، بیاعوش، بیاعلام و فورح. اینها سران طایفه‌های اهولیامه همسر عیسو بودند که دختر عنا بود. 18 این است نامهای طایفه‌هایی که از نسل سعیر حوری بودند. آنها در سزمین اdom زندگی می‌کردند: لوطان، شوبیال، صبیعون، عنه، 21 دیشون، ایصر، دیشان. اینها هستند نسل سعیر که از سران طایفه‌های حوری در سزمین اdom بودند. 22 حوری و هومام از نسل لوطان بودند. لوطان خواهی داشت به نام تمناع. 23 اینها پسران شوبیال بودند: علوان، مناحت، عیال، شفو و اونام. 24 پسران صبیعون آیه و عنا بودند. (عنا همان پسری بود که موقع چراییدن الاغهای پدرش چشم‌های آب گرم را در صحراء یافت.) 25 فرزندان عنا دیشون و اهولیامه بودند. 26 پسران دیشون حمدان، اشیان، بیزان و کران بودند. 27 پسران ایصر بلهان، زعوان و عقان بودند. 28 پسران دیشان عوص و اران بودند. 29 پس اینها بودند سران طایفه‌های حوری: لوطان، پدرش همبستر شد و یعقوب از این جریان آگاهی یافت. 30 یعقوب دوازده

صحرا سرگردان است. او از یوسف پرسید: «در جستجوی چه هستی؟»¹⁶ یوسف گفت: «در جستجوی برادران خود و گله‌هایشان می‌باشم. آیا تو آنها را دیده‌ای؟»¹⁷ آن مرد پاسخ داد: «بله، من آنها را دیدم که از آنجا رفتند و شیمید که می‌گفتند به دوستان می‌روند.» پس یوسف به دروان رفت و ایشان را در آنجا یافت. ¹⁸ همین که برادرانش از دور دیدند یوسف می‌آید، تصمیم گرفتند او را بکشند. ¹⁹ آنها به یکدیگر گفتند: «خواب بیننده بزرگ می‌آید!» ²⁰ پیادی او را بشکیم و در یکی از این چاهها بیندازیم و به پدرمان بگوییم ²¹ اما رئوبین چون این را شنید، به امید این که جان او را نجات بدهد، گفت: «او را نکشیم. ²² خون او را نزیریم، بلکه وی را در این گودال خواهد مرد.» (رئوبین در نظر داشت بعداً او را از چاه بیرون آورد و نزد پدرش بازگرداند.) ²³ به محض این که یوسف نزد برادرانش رسید، آنها بر او هجوم پردازد، جامه رنگارانگی را که برادرانش به او داده بود، از تنش بیرون آورند. ²⁴ سپس او را در چاهی که آب نداشت انداختند ²⁵ و خودشان مشغول خودن غذا شدند. ناگاه از دور کاروان شتری را دیدند که به طرف ایشان می‌آید. آنها تاجران اسماعیلی بودند که کثیراً و ادویه از جله‌دار بودند. ²⁶ یهودا به برادرانش گفت: «از کشتن برادرمان و مخفی کردن این جنایت چه سودی عاید ما می‌شود؟» ²⁷ پیادی او را به این تاجران اسماعیلی بفروشیم. به هر حال او برادر ماست؛ نایاب به دست ما کشته شود.» برادرانش با پیشنهاد او موافقت کردند. ²⁸ وقتی تاجران رسیدند، برادران یوسف او را از چاه بیرون آورده، به پیست سکه نقره به آنها فroxختند. آنها هم یوسف را با خود به مصیر بردند. ²⁹ یویش که هنگام آمدن کاروان در آنجا بود، وقی به سر چاه آمد و دید که یوسف در چاه نیست، از شدت ناراحتی جامه خود را چاک زد. ³⁰ آنگاه نزد برادرانش آمده، به آنها گفت: «یوسف را بدهاند! حالا من چه کنم؟» ³¹ پس برادرانش بزی را سر بریده جامه زیبای یوسف را به خون بز آغشته نمودند. ³² سپس جامه آغشته به خون را نزد یعقوب برد، گفتند: «آیا این همان ردادی پسرت نیست؟ آن را در صحرا باقی‌گایم.» ³³ یعقوب آن را شناخت و فریاد زد: «آری، این ردادی پسر است. بدیهین چنان درنده‌ای او را دریده است.» ³⁴ آنگاه یعقوب لباس خود را پاره کرده، پلاس پوشید و روزهای زیبای پسرش ماتم گرفت. ³⁵ تمامی اهل خانواده‌اش سعی کردند وی را دلداری دهند، ولی سودی نداشت. او می‌گفت: «سوگوار پیش پسرم به قبر خواهم رفت.» این را می‌گفت و می‌گریست. ³⁶ اما تاجران مدیانی پس از این که به مصیر رسیدند، یوسف را به فوطیمار، یکی از افسران فروختند. فوطیمار رئیس نگهبانان دربار بود.

38 در همان روزها بود که یهودا خانه پدر خود را ترک نموده، به عدولام رفت و نزد شخصی به نام حیره ساکن شد. ² در آنجا او دختر مردی کعنائی به نام شوعا را به زنی گرفت ³ و از او صاحب پسری شد که او را غیر نامید. ⁴ شوعا بار دیگر حامله شد و پسری زاید و او را اونان نام نهاد. ⁵ وقتی آنها در کربی بودند، زن یهودا پسر سوم خود را به دنیا آورد و او را شیله نامید. ⁶ وقتی غیر، پسر ارشد یهودا، بزرگ شد پدرش دختری را به نام تامار برای او به زنی گرفت. ⁷ اما چون غیر شخص شروعی بود، خداوند او را گشت. ⁸ آنگاه در همان روزها بود که یهودا خانه پدر خود را ترک نموده، به عدولام رفت و نزد شخصی به نام حیره ساکن شد. ² در آنجا او دختر مردی کعنائی به نام شوعا را به زنی گرفت ³ و از او صاحب پسری شد که او را غیر نامید. ⁴ شوعا بار دیگر حامله شد و پسری زاید و او را اونان نام نهاد. ⁵ وقتی آنها در کربی بودند، زن یهودا پسر سوم خود را به دنیا آورد و او را شیله نامید. ⁶ وقتی غیر، پسر ارشد یهودا، بزرگ شد پدرش دختری را به نام تامار برای او به زنی گرفت. ⁷ اما چون غیر شخص شروعی بود، خداوند او را گشت. ⁸ آنگاه

37

یعقوب بار دیگر در کنعان یعنی سرزمینی که پدرش در آن اقامت کرده بود، ساکن شد. ² این است تاریخچه نسل یعقوب: وقتی یوسف هفده ساله بود، به برادران ناتنی خود که فرزندان بهله و زلفه کنیان پدرش بودند، در چراییدن گوسفندان پدرش کمک می‌کرد. یوسف کارهای ناپسندی را که از آنآن سر می‌زد به پدرش خبر می‌داد. ³ یعقوب یوسف را بیش از سایر پسرانش دوست می‌داشت، زیرا یوسف در ساله‌های آخر عمرش به دنیا آمده بود، پس جامه‌ای رنگارانگ به یوسف داد. ⁴ برادرانش متوجه شدند که پدرشان او را بیشتر از آنها دوست می‌دارد؛ در نتیجه آتفدر از یوسف منتظر شدند که نمی‌توانستند با ملایمت با او سخن بگویند. ⁵ یک شب یوسف خوابی دید و آن را برای برادرانش شرح داد. این موضوع باعث شد که آنها نسبت به یوسف بیشتر شود. ⁶ او به ایشان گفت: «گوش کنید تا خوابی را که دیده‌ام برای شما تعريف کنم. ⁷ در خواب دیدم که ما در مزرعه باقه‌ها را می‌بستیم. ناگاه باقه من بر پا شد و ایستاد و باقه‌های شما دور باقه من جمع شدند و به آن تعظیم کردند. ⁸ برادرانش به وی گفتند: «آیا مخواهی پادشاه شوی و بر ما سلطنت کنی!» پس خواب و سخنان یوسف بر کینه برادران او افزود. ⁹ یوسف بار دیگر خوابی دید و آن را برای برادرانش چنین تعريف کرد: «خواب دیدم که آفتاب و ماه و یازده ستاره به من تعظیم می‌کردند. ¹⁰ این بار خوابش را برای پدرش هم تعزیز کرد؛ ولی پدرش او را سرزنش نموده، گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا به راستی من و مادرت و برادرانت آمده، به تو تعظیم خواهیم کرد؟» ¹¹ برادرانش به او حسادت می‌کردند، ولی پدرش درباره خوابی که یوسف دیده بود، می‌اندیشد. ¹² یک روز که برادران یوسف گله‌های پدرشان را برای چراییدن به شکیم پرده بودند ¹³ یعقوب به یوسف گفت: «برادرانت در شکیم مشغول چراییدن گله‌ها هستند. برو و بین اوضاع چگونه است؛ آنگاه بزرگد و به من خبر بده.» یوسف اطاعت کرد و از دره حبرون به شکیم رفت. ¹⁵ در آنجا شخصی به او بربخورد و دید که وی در

بهودا به اونان برادر عیر گفت: «مطابق رسم ما، تو باید با زن برادرت تamar ازدواج کنی تا نسل برادرت از بین نرود.» 9 اونان با تامار ازدواج کرد، اما چون نمی خواست فرزندش از آن کس دیگری باشد، هر وقت با او نزدیکی می کرد، جلوگیری نموده، نمی گذاشت تامار بچهای داشته باشد که از آن برادر مردهاش شود. 10 این کار اونان در نظر خداوند نایسنده آمد و خدا او را نیز کشت. 11 بهودا به عروس خود تامار گفت: «به خانه پدرت برو و بیوه بمان تا وقتی که پسر کوچکم شیله بزرگ شود. آن وقت می توانی با او ازدواج کنی.» (ولی بهودا قلباً راضی به این کار نبود، چون می ترسید شیله نیز مثل دو برادر دیگرش بمیرد.) پس تامار به خانه پدرش رفت. 12 پس از مدتی، زن بهودا مُرد. وقتی که روزهای سوگواری سپری شد، بهودا با دوستش حیره عدولایی برای نظرات بر پشم چینی گوسفندان به طرف تمنه رفت. 13 به تامار خبر دادند که پدر شوهرش برای چینی گوسفندان به طرف تمنه حرکت کرده است. 14 تامار لباس بیوگی خود را از تن درآورد و برای این که شناخته نشود چادری بر سر انداخته، دم دروازه عینایم سر راه تمنه نشست، زیرا او دید که هر چند شیله بزرگ شده ولی او را به عقد وی در نیاوردهاند. 15 بهودا او را دید، ولی چون او روی خود را پوشانیده بود، او را نشناخت و پنداشت زن بد کارهای است. 16 پس به کار جاده به طرف او رفه، به او پیشنهاد کرد که با او همبستر شود، غافل از این که عروس خودش می باشد. تامار به او گفت: «چقدر می خواهی به من بدهی؟» 17 بهودا گفت: «برغالهای از گلهام برايت خواهم فرستاد.» زن گفت: «برای این که مطمئن شدم که برغاله را می فرستی باید چیزی نزد من گرو بگذاری.» 18 بهودا گفت: «چه چیزی را گرو بگذار!» زن جواب داد: «مهر و بند آن و عصایت را.» پس بهودا آنها را به او داد و با او همبستر شد و در نتیجه تامار آستان گردید. 19 پس از این واقعه، تامار به خانه بازگشت و رویند خود را برداشت و دوباره لباس بیوگی خود را پوشید. 20 بهودا برغاله را به دوستش حیره عدولایی سپرد تا آن را برای آن زن ببرد و اشیاء گرویی را پس بگیرد، اما حیره آن زن را نیافت. 21 پس از مردم آنچه پرسید: «آن روسیی بکد که دم دروازه، سر راه نشسته بود کجاست؟» به او جواب دادند: «ما هرگز چنین زنی در اینجا ندیدهایم.» 22 حیره نزد بهودا بازگشت و به او گفت: «او را نیافم و مردمان آنچا هم می گویند چنین زنی را در آنجا ندیده‌اند.» 23 بهودا گفت: «بگذار آن اشیاء مال او باشد، مبادا رسوا شویم.» به هر حال من برغاله را برای او فرستادم، ولی تو نتوانستی او را پیدا کنی.» 24 حدود سه ماه بعد از این واقعه، به بهودا خبر دادند که عروسش تامار زنا کرده و حامله است. بهودا گفت: «او را بیرون آورید و بسوزانید.» 25 در حالی که تامار را بیرون می آوردند تا او را بکشند این پیغام را برای پدر شوهرش فرستاد: «مردی که صاحب این مهر و بند آن و عصایت می باشد، پدر بچه من است، آیا او را می شناسی؟» 26 بهودا مهر و عصایا را شناخت و گفت: «او تقصیری ندارد، زیرا من به قول خود وفا نکدم و او را برای پسرم شیله نگرفتم.» بهودا دیگر با او همبستر نشد. 27 چون وقت وضع حمل تامار رسید، دونقو زاید. 28 در موقع زایمان، یکی از پسرها دستش را بیرون آورد و قابله نخ قرمی به مج دست او بست و گفت: «این اول بیرون آمد.» 29 اما او دست خود را عقب کشید و پسر دیگر، اول به دنیا آمد. قابله گفت: «چگونه بیرون آمدی؟» پس او را فارض نامیدند. 30 اندکی بعد، پسری که نخ قرمز به دستش بسته شده بود متولد شد و او را زارح نامیدند.

آنجا بود، انداخت. **۴** آنها مدت طولانی در زندان ماندند و رئیس نگهبانان یوسف را به خدمت آنها گماشت. **۵** یک شب هر دو آنها خواب دیدند. **۶** صبح روز بعد، یوسف دید که آنها ناراحت هستند. **۷** پس، او آنها که همراه او در زندان سروش بودند، پرسید: «چرا امروز غمگین هستید؟» **۸** گفتند: «دیشب ما هر دو خواب دیدیم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف گفت: «تعبیر کردن خوابها کار خداست. به من بگویید چه خوابهای دیده‌اید؟» **۹** اول رئیس ساقیان خوابی را که دیده بود، برای یوسف تعریف کرد: «دیشب در خواب درخت انگوری را دیدم که سه شاخه داشت. ناگاه شاخه‌ها شکفتند و خوشه‌های زیادی انگور رسیده دادند. **۱۱** من جام شراب فرعون را در دست داشتم، پس خوشه‌های انگور را چیده، در جام فشردم و به او دادم تا بنوشد.» **۱۲** یوسف گفت: «تعبیر خواب تو این است: منظر از سه شاخه، سه روز است. **۱۳** تا سه روز دیگر فرعون تو را از زندان آزاد کرده، دوباره ساقی خود خواهد ساخت. **۱۴** پس خواهش می‌کنم وقیعه دوباره مورد لطف او قرار گرفته، مرا به یاد آور و سرکشتم را برای فرعون شرح بد و از او خواهش کن تا مرا از این زندان آزاد کند. **۱۵** زیرا مرا که عربانی هستم از وطنم دزدیده، به اینجا آورده‌اند. حالا هم بدون آنکه مرتكب جرمی شده باشم، مرا در زندان انداخته‌اند.» **۱۶** وقیعه رئیس نانوایان دید که تعییر خواب دوستش خیر بود، او نیز خواب خود را برای یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب دیدم که سه سبد پر از نان روی سر خود دارم. **۱۷** در سبد بالایی چندین نوع نان برای فرعون گذاشته بودم، اما پرندگان آمده آنها را خوردن.» **۱۸** یوسف به او گفت: «تعییر خواب این است: سه سبد، سه روز است. **۱۹** سه روز دیگر فرعون سرت را از تنت جدا کرده، بدنت را به دار می‌آورید و پرندگان آمده گوشت بدنت را خواهد خورد.» **۲۰** سه روز بعد، جشن تولد فرعون بود و به همین مناسب ضیافتی برای مقامات مملکتی ترتیب داد. او فرستاد تا رئیس ساقیان و رئیس نانوایان را از زندان به حضورش آورند. **۲۱** سپس رئیس ساقیان را به کار ساقیش گمارد، **۲۲** لیلی رئیس نانوایان را به دار آوخت، همان طور که یوسف گفته بود. **۲۳** اما رئیس ساقیان یوسف را به یاد نیاورد.

41 دو سال بعد از این واقعه، شیخی فرعون خواب دید که کنار رود نیل ایستاده است. **۲** ناگاه هفت گاو چاق و فربه از رودخانه بیرون آمده، شروع به چریدن کردند. **۳** سپس هفت گاو دیگر از رودخانه بیرون آمدند و کنار آن هفت گاو ایستادند، ولی ایها بسیار لاغر و استخوانی بودند. **۴** سپس گاوها لاغر، گاوها را باعیندند. از گاه فرعون از خواب پرید. **۵** او باز خوابش طی هفت سال آغاز کرد، **۶** همان طور که به فرعون گفتم، خدا آنچه را که می‌خواهد بهزویدی در این سرزمین انجماد دهد، به خوبی شرحته است. **۷** ناگاه هفت گاو آینده در سراسر سرزمین مصر محصول، بسیار فراوان خواهد بود. **۸** اما پس از آن، هفت سال قحطی پدید خواهد آمد، و همه آن فراوانی در سرزمین مصر فراموش خواهد شد و قحطی این سرزمین را تباہ خواهد کرد. **۹** این قحطی چنان سخت خواهد بود که سالهای فراوانی از خاطره‌ها محروم خواهد شد. **۱۰** خوابهای دوغانه تو نشانه این است که آنچه برایت شرح دادم، بهزویدی به موقع خواهد بیوسزا، زیرا از جانب خدا مقرر شده است. **۱۱** من پیشنهاد می‌کنم که فرعون مردمی دانا و حکیم بیابد و او را بر اداره امور کشاورزی این سرزمین بگمارد. **۱۲** سپس فرعون باید مأمورانی مقرر کند تا در هفت سال فراوانی، یک پنجم محصولات مصر را ذخیره کنند. **۱۳** و همه آذوقه این سالهای خوب را که در پیش است، جمع کرده، به اینهای سلطنتی ببرند. **۱۴** بدین ترتیب، در هفت سال قحطی بعد از آن، با کمیود خوارک خواهیش را برای ایشان تعریف کرد، ولی کسی قادر به تعییر خوابهای او نبود. **۱۵** ناگاه رئیس ساقیان پیش آمد، به فرعون گفت: «الان یادم آمد که چه خطای بزرگی مرتكب شده‌ام. **۱۶** مدتی پیش، وقیعه که بر غلامان خود غضب نمودی و مرا با رئیس نانوایان به زندان رئیس نگهبانان دربار انداختی، **۱۷** هر سپس فرعون گفت: «چه کسی بهتر از یوسف می‌تواند از عهده این کار

برآید، مردی که روح خدا در اوست.» **39** سپس فرعون رو به یوسف نموده،

گفت: «چون خدا تعییر خوابها را به تو آشکار کرده است، پس داناتین و حکیم‌ترین شخص تو هستی.» **40** هم اکنون تو را بر کاخ خود می‌گمارم، و تمامی قوم من مطیع فرمان تو خواهند بود. فقط بر تخت سلطنت از تو بالاتر خواهیم بود.» **41** سپس فرعون به یوسف گفت: «تو را بر سراسر سرزمین مصر می‌گمارم.» **42** آنگاه فرعون انگشتی سلطنتی خود را از دستش بیرون آورده، آن را به انگشت یوسف کرد و لباس فاخری بر او پوشانیده، زنجیر طلا به گدنش آویخت، **43** او را سوار دومنی ارباب سلطنتی خود کرد. او هر جا می‌رفت جلوی او جار می‌زدند: «زاو بزینید!» بدین ترتیب یوسف بر تمامی امور مصر گماشته شد. **44** فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، ولی بدون احاجاً تو هیچ‌کس در سراسر سرزمین مصر حق ندارد حتی دست با پای خود را دراز کنید.» **45** فرعون به یوسف، نام مصری صفاتی فتحی را داد و آینات دختر فوطی فارع، کاهن اون را به عقد وی درآورد. و یوسف در سراسر کشور مصر مشهور گردید. **46** یوسف سی ساله بود که فرعون او را به خدمت گماشت. او دربار فرعون را ترک گفت تا به امور سراسر کشور رسیدگی کند.

47 طی هفت سال فراوانی محصول، غله در همه جا بسیار فراوان بود. **48** در این سالها یوسف محصولات مزارع را در شهرهای اطراف ذخیره نمود. **49** یوسف غله بسیار زیاد همچون ریگ دریا، ذخیره کرد، به طوری که حساب از دستش در رفت، زیرا که دیگر نمی‌شد آنها را حساب کرد. **50** قبل از پدید آمدن قحطی، یوسف از همسرش استات، دختر فوطی فارع، کاهن اون صاحب دو پسر شد. **51** یوسف پسر بزرگ خود را منسی نامید و گفت: «با تولد این پسر خدا به من کمک کرد تا تمامی خاطره تلخ جوانی و دوری از خانه پدر را فراموش کنم.» **52** او دومنی پسر خود را افرایم نامید و گفت:

«خدما در سرزمین ساخته‌ایم، پرثمر گردانیده است.» **53** سرانجام هفت سال فراوانی به پایان رسید **54** و همان طور که یوسف گفته بود، هفت سال قحطی شروع شد. در کشورهای همسایه مصر قحطی بود، اما در ایارهای مصر غله فراوان یافت می‌شد. **55** گرسنگی براثر کمبود غذا آغاز شد و مردم مصر برای طلب کمک نزد فرعون رفتند و فرعون نیز آنها را نزد یوسف فرستاده، گفت: «بروید و آنچه یوسف به شما می‌گویند این جامد دهید.» **56** پس در حالی که قحطی همه جا را فرا گرفته بود، یوسف انبارها را گشوده، غله مورد نیاز را به مصری‌ها می‌فروخت، زیرا قحطی در سرزمین مصر بسیار سخت بود. **57** همچنین مردم از جاهای مختلف برای خرید غله نزد یوسف به مصر می‌آمدند، زیرا قحطی در سراسر زمین بسیار سخت بود.

42 یعقوب چون شنید در مصر غله فراوان است، به پسرانش گفت: «چرا نشسته، به یکدیگر نگاه می‌کنید؟ **2** شنیده‌ام در مصر غله فراوان است. قبل از این که همه از گرسنگی بیمیریم، بروید و از آنچه غله بخیرید.» **3** بنا بر این ده برادر یوسف برای خرید غله به مصر رفتند. **4** ولی یعقوب، بنیامین برادر تنی یوسف را همراه آنها نفرستاد، چون می‌ترسید که او را هم از دست بدهد. **5** پس پسران یعقوب هم با کسانی که برای خرید غله از سرزمینهای مختلف به مصر می‌آمدند وارد آنچا شدند، زیرا شدت قحطی در کنیاعان همه جای دیگر بود. **6** چون یوسف حاکم مصر و مستول فروش غله بود، برادرانش نزد او رفته در برابریش به خاک افتادند. **7** یوسف وقتی برادرانش را دید، فوری آنها را

شناخت، ولی وامنود کرد که ایشان را نمی‌شناسد و با خشونت از آنها پرسید: «از کجا آمدید؟» گفتند: «از سرزمین کنیاعان برای خرید غله آمدید.» **8** هر چند یوسف برادرانش را شناخت، اما آنها او را نشناختند. **9** در این لحظه یوسف خوابهای را که مدت‌ها پیش در خانه پدرش دیده بود، به خاطر آورد. او به آنها گفت: «شما جاسوس هستید و برای برسی سرزمین ما به اینجا آمدید.» **10** آنها گفتند: «ای سرور، ما چنین نیست. ما برای خرید غله آمدید.» **11** همه ما برادریم. ما مردمی صادق هستیم و برای جاسوسی نیامده‌ایم.» **12** یوسف گفت: «چرا، شما جاسوس هستید و آمدید سرزمین ما را برسی کنید.» **13** آنها عرض کردند: «ای سرور، ما نزد پدرمان است و یکی از پدرمان در سرزمین کنیاعان است. برادر کوچک ما نزد پدرمان است و یکی از این گویید؟ **15** فقط در صورتی درستی حرفهای شما ثابت می‌شود که برادر کوچکتان هم به اینجا بیاید و گزنه به حیات فرعون قسم که اجاهه نخواهیم داد از مصر خارج شوید. **16** یکی از شما برود و برادران را بیاورد. بقیه را اینجا در زندان نگاه می‌دارم تا معلوم شود آنچه گفته‌اید راست است یا نه. اگر دروغ گفته باشید به جان فرعون سوگند که شما جاسوس هستید.» **17** پس همه آنها را به مدت سه روز به زندان انداخت. **18** در روز سوم یوسف به ایشان گفت: «من مرد خداترسی هستم، پس آنچه به شما می‌گوییم انجام دهید تا زنده بمانید.» **19** اگر شما واقعاً افراد صادقی هستید، از شما برادران یکی در زندان بماند و بقیه با غلام‌ای که خریده‌ای نزد خانواده‌های گرسنه خود بروگردید. **20** ولی شما باید برادر کوچک خود را نزد من بیاورید. به این طریق به من ثابت خواهد شد که راست گفته‌اید و من شما را نخواهم کشت.» آنها این شرط را پذیرفتند. **21** آنگاه برادران به یکدیگر گفتند: «همه این ناراحتی‌ها به خاطر آن است که به برادر خود یوسف بدی کردیم و به التمام عاجزانه او گوش ندادیم.» **22** روپیون به آنها گفت: «آیا من به شما نگفتم این کار را نکنید؟ ولی حرف مرا قبول نکردید. حالا باید تاوان گناهان را پس بدهیم.» **23** البته آنها نمی‌دانستند که یوسف سختن‌شان را می‌فهمد، زیرا او توسط مترجم با ایشان صحبت می‌کرد. **24** در این موقع یوسف از نزد آنها به جایی حلول رفت و بگزیست. سپس نزد آنها بازگشت و شمعون را از میان آنها انتخاب کرد، دستور داد در برابر چشمان برادرانش او را در بند نهند. **25** آنگاه یوسف به خادمانش دستور داد تا کیسه‌های آنها را از غله بُر کنند، در ضمن پولهایی را که برادرانش برای خرید غله پرداخته بودند، در داخل خورجینهایش بگذارند و توشه سفر به آنها بدهند. پس آنها چنین کردند **26** و برادران یوسف غله را بار الاغهای خود نموده، روانه سرزمین خویش شدند. **27** هنگام غروب آفتاب، وقتی که برای استراحت توقف کردند، یکی از آنها خورجین خود را باز کرد تا به اگهای خوراک بدهد و دید پولی که برای خرید غله پرداخته بود، در دهانه خورجین است. **28** پس به برادرانش گفت: «بیبینید! پولی را که داده‌ام در دهانه خورجین گذاشته‌ام.» آنگاه از ترس لزه بر اندام آنها افتاده، به یکدیگر گفتند: «این چه بلایی است که خدا بر سر ما آورده است؟» **29** وقتی برادران به سرزمین کنیاعان نزد پدر خود یعقوب بازگشتند، آنچه را که برایشان اتفاق افتاده بود برای او تعریف کرده، گفتند: «آن مرد که حاکم آن سرزمین بود با خشونت زیاد با ما صحبت کرد و پنداشت که ما جاسوس هستیم.» **31** به او گفتیم که ما مردمانی درستکار هستیم و جاسوس نیستیم؛ **32** ما دوازده

پس آن مرد طبق دستور یوسف عمل کرده، ایشان را به قصر یوسف برد. **18** پسран یعقوب و قوئی فهیمیدند آنها را به کجا می بردند، بی نهایت ترسان شدند و به یکدیگر گفتند: «شاید به خاطر آن پولی که در خورجینهای ما گذاشته شده بود، می خواهند ما را بگیرند و به اسارت خود درآورند و الاغهای ما را نیز تصاحب نمایند». **19** برادران نزد پیشکار خانه یوسف رفتند و در درگاه خانه با او سخن گفتند: **20** «ای آقا، دفعه اول که برای خرید غله به مصر آمدیم، هنگام مراجعت چون خورجینهای خود را گشودیم، پولهایی را که برای خرید غله پرداخته بودیم در آنها یافتیم. حال، آن پولها را آوردہایم. **21** مقداری هم پول برای خرید این دفعه همراه خود آورده‌ایم. ما نمی‌دانیم آن پولها را چه کسی در خورجینهای ما گذاشته بود.» **23** پیشکار به آنها گفت: «نگران نباشید. خدای شما و خدای اجدادتان این ثروت را در خورجینهایتان گذاشته است، چون من پول غله‌ها را از شما گرفتم». پس آن مرد شمعون را از زندان آزاد ساخته، نزد پرادرانش آورد. **24** سپس آنها را به داخل قصر برد، آب به ایشان داد تا پاهای خود را بشویند و برای الاغهای ایشان نیز علوفه فراهم نمود. **25** آنگاه آنها هدایای خود را آماده کردند تا ظهر که یوسف وارد می‌شد به او پهنه‌نیز، زیرا به آنها گفته بودند که در آنجا نهار خواهند خورد. **26** وقتی که یوسف به خانه آمد هدایای خود را به او تقدیم نموده، در حضور او تعظیم کردند. **27** یوسف از احوال ایشان پرسید و گفت: «پدر پیرزان که دریاره او با من صحبت کردید چطور است؟ آیا هنوز زنده است؟» **28** عرض کردند: «بله، او هنوز زنده و سالم است.» و بار دیگر در مقابل او تعظیم کردند. **29** یوسف چون برادر تی خود بنیامین را دید پرسید: «آیا این همان برادر کوچک شمامست که دریاره‌اش با من صحبت کردید؟» سپس به او گفت: «پسرم، خدا تو را برکت دهد». **30** یوسف با دیدن پرادرانش آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که توانست از گریستن خودداری نماید؛ پس به جای خلوت شناخت و در آنجا گریست. **31** سپس صورت خود را شسته نزد پرادرانش بازگشت و در حالی که بر خود مسلط شده بود، دستور داد غذای را بیاورند. **32** برای یوسف جدگانه سفره چیدند و برای پرادرانش جدگانه. مصری‌هایی هم که در آنجا بودند از سفره دیگری غذا می‌خوردند، زیرا مصری‌ها عربانی را نجس می‌دانستند. **33** یوسف پرادرانش را بحسب سن ایشان بر سر سفره نشانید و آنها از این عمل او متعجب شدند. **34** او از سفره خود به ایشان غذا داد و برای بنیامین پیچ برای ساریین غذا کشید. پس آن روز ایشان با یوسف خوردن و نوشیدن و شادی نمودند.

44

وقتی برادران یوسف آماده حرکت شدند، یوسف به پیشکار خانه خود دستور داد که خورجینهای آنها را تا حدی که می‌توانستند بینند از غله پُر کند و پول هر یک را در دهانه خورجینش بگذارد. **2** همچنین به پیشکار دستور داد که جام نقره‌اش را با پولهای پرداخت شده در خورجین بنیامین بگذارد. پیشکار آنچه که یوسف به او گفته بود انجام داد. **3** برادران صبح زود برخاسته، الاغهای خود را بر کردند و به راه افتادند. **4** اما هنوز از شهر زیاد دور نشده بودند که یوسف به پیشکار خانه‌اش گفت: «به دنبال ایشان بشتاب و چون به آنها رسیدی بگو: «چرا به عوض خوبی بدی کردید؟» **5** چرا جام مخصوص شور مرار که با آن شراب می‌نوشد و فال می‌گیرد دزدید؟» **6** پیشکار چون به آنها رسید، هر آنچه به او دستور داده شده بود، به ایشان گفت. **7** آنها به

برادریم از یک پدر، یکی از ما مرده و دیگری که از همه ما کوچکتر است نزد پرادران در کنعان می‌باشد. **33** حاکم مصر در جواب ما گفت: «اگر راست می‌گویید، یکی از شما نزد من به عنوان گروگان بماند و بقیه، غله‌ها را برداشته، نزد خانواده‌های گرسته خود بروید» **34** و برادر کوچک خود را نزد من آورید. اگر چنین کنید معلوم می‌شود که راست می‌گویند و جاسوس نیستید. آنگاه من هم برادر شما را آزاد خواهم کرد و اجازه خواهمنم داد هر زمانی که بخراهید به مصر آمده، غله مورد نیاز خود را خیداری کنید.» **35** آنها وقتی خورجینهای خود را باز کردند، دیدند پولهایی که بات خرید غله پرداخته بودند، داخل خورجینهای غله است. آنها و پدرشان از این پیشامد بسیار ترسیدند. **36** یعقوب به ایشان گفت: «مرا ای اولاد کردید. یوسف دیگر بزنگشت، شمعون از دست رفت و حالا می‌خواهد بنیامین را هم از من جدا کنید. چرا این همه بدی بر من واقع می‌شود؟» **37** آنگاه روئین به پدرش گفت: «تو بنیامین را به دست من بسیار. اگر او را نزد تو باز نیاورم دو پسرم را بکش». **38** ولی یعقوب در جواب او گفت: «بس من با شما به مصر نخواهد آمد؛ چون پرادران یوسف مرده و از فرزندان مادرش تها او برای من باقی مانده است. اگر بالایی بر سر شم بیاید پدر پیرزان از غصه خواهد مرد.»

(Sheol h7585)

43

قطعی در کنعان همچنان ادامه داشت. **2** پس یعقوب از پسراش خواست تا دوباره به مصر بروند و مقداری غله بخرند، زیرا غله‌ای که از مصر خریده بودند، تمام شده بود. **3** ولی بهودا به او گفت: «آن مرد سخت به ما هشدار داده، گفت: «اگر پرادران همراه شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.» اگر بنیامین را با ما بفترستی ما به مصر می‌روم تا برای تو غله بخریم.» **6** یعقوب به آنها گفت: «چرا به او گفته که برادر دیگری هم دارد؟» **7** گفتند: «آن مرد تمام جزئیات زندگی ما و خانواده ما را به دقت از ما پرسید و گفت: «آیا پدر شما هنوز زنده است؟ آیا برادر دیگری هم دارد؟» **8** ما مجبور بودیم به سوالات از گفته که برادر دیگری هم دارد؟» **9** من تضمین می‌کنم که او را سالم برگردانم. اگر او را نزد تو باز نیاوردم و در حضور حاضر نساختم، گاهاش تا ابد به گردن من باشد. **10** اگر موافقت کرده، او را همراه ما فرستاده بودی تا به حال به آنجا رفته و برگشته بودیم. **11** سرانجام یعقوب به ایشان گفت: «حال که اینچنین است از بهترین محصولاتی که در این سزمین داریم، برای حاکم مصر به ارمغان ببرید. مقداری بسانس و عسل، کثیر و مر، پسته و بادام بار الاغهایان نموده، به مصر بروید. **12** دو برابر پولی را هم که دفعه پیش در کیسه‌هایان گذاشته بودند با خودتان ببرید، شاید اشتباهی شده باشد. **13** در ضمن، پرادران بنیامین نیز همراه شما خواهد آمد. **14** امیدوارم که خدای قادر مطلق شما را مورد لطف آن مرد قرار دهد تا شمعون و بنیامین را برگرداند. اگر خواست خدا چنین است که بی اولاد شوم، بگذار بی اولاد شوم.» **15** پس ایشان هدایا و پول دو برابر برداشته، همراه بنیامین عازم مصر شدند و نزد یوسف رفتند. **16** چون یوسف بنیامین را همراه آنها دید، به پیشکار خانه خود گفت: «امروز ظهر این مردان با من نهار خواهند خورد. آنها را به خانه ببر و برای خوارک تدارک بین.» **17**

وی پاسخ دادند: «چرا سرور ما چنین می‌گوید؟ قسم می‌خوریم که مرتكب چنین عمل رشته نشده‌ایم. 8 مگر ما بولهای را که دفعه پیش در خورجینهای خود یافته‌یم نزد شما نیاوردیم؟ پس چطور ممکن است طلا یا تقره‌ای از خانه اربابت دردیده باشیم؟ 9 جام را پیش هر کس که پیدا کردی او را بکش و بقایه ما هم غلامان سرورمان خواهیم شد.» 10 پیشکار گفت: «سبیر خوب، ولی فقط همان کسی که جام را دردیده باشد، غلام من خواهد شد و بقایه شما می‌توانید بروید.» 11 آنگاه همگی با عجله خورجینهای خود را از پشت الاغ بر زمین نهادند و آنها را باز کردند. 12 پیشکار جستجوی خود را از برادر پرگزشروع کرده، به کوچکتر رسید و جام را در خورجین بناشیم یافت.

برادران از شدت ناراحتی لباسهای خود را پاره کردند و کیسه‌های را بر الاغها نهاده، به شهر بازگشتد. 13 وقتی یهودا و سایر برادرانش به خانه یوسف رسیدند، او هنوز در آنجا بود. آنها نزد او به خاک افتدند. 15 یوسف از ایشان پرسید: «چرا این کار را کردید؟ آیا نمی‌دانستید مردی چون من با فالگیری می‌تواند بهمدم چه کسی جامش را دردیده است؟» 16 یهودا گفت: «در جواب سرور خود چه بگوییم؟ چگونه می‌توانیم بی‌گناهی خود را ثابت کنیم؟ خواست خداست که به سرای اعمال خود برسیم. اینکه برگشته‌ایم تا همگی ما و شخصی که جام نقره در کیسه‌اش یافت شده، غلامان شما شویم.» 17 یوسف گفت: «نه، فقط شخصی که جام را دردیده است غلام من خواهد بود. بقایه شما می‌توانید به سلامت نزد پدرتان بازگردید.» 18 یهودا جلو رفت، گفت: «سرور، می‌دانم که شما چون فرعون مقتدر هستید، پس بر من خشمگین نشوید و اجازه دهید مطلبی را به عرضتان برسانم.» 19 «دفعه اول که به حضور شما رسیدیم، از ما پرسیدید که آیا پدر و برادر دیگری داریم؟ 20 عرض کردیم: «بله. پدر پیری داریم و برادر کوچکی که فرزند زمان پیری است. این پسر برادری داشت که مرده است و او اینک تنها پسر مادرش می‌باشد و پدرمان او را خیلی دوست دارد.» 21 دستور دادی که آن برادر کوچکتر را به حضور پیارویم تا او را بینی. 22 عرض کردیم که اگر آن پسر از پدرش جدا شود، پدرمان خواهد مرد. 23 ولی به ما گفتی که دیگر به مصر بزنگردیم مگر این که او را همراه خود بیارویم. 24 «پس نزد غلامت پدر خویش برگشتم و آنچه به ما فرموده بودید، به او گفتیم. 25 وقتی او به ما گفت که دویاره به مصر برقیدیم و غله بخریم، 26 گفتیم که نمی‌توانیم به مصر برویم مگر این که اجازه بدی همراه کوچک خود را نیز همراه خود بیاریم. چون اگر او را با خود نبریم حاکم مصر ما را به حضور نخواهد پذیرفت. 27 پدرمان به ما گفت: «شما می‌دانید که همسر راحیل فقط دو پسر داشت. 28 یکی از آنها رفت و دیگر برگشتب. بدون شک حیوانات وحشی او را دریدند و من دیگر او را ندیدم. 29 اگر برادرش را هم از من بگیرید و بلاایی بر سرش بیاید، پدر پیرتanh از غصه خواهد مرد.» 30 (Sheol h7585) 30 (Sheol h7585) نمی‌توانیم بدون این جوان نزد پدرمان برقیدیم. جان پدرمان به جان او بسته است. 31 اگر او بینند که پرسش همراه ما نیست، از غصه خواهد مرد. آن وقت ما مسئول مرگ پدر پیرمان خواهیم بود.» 32 من نزد پدر ضامن جان این پسر شدم و به او گفتیم که اگر او را سالم بزنگردانم، گناهش تا ابد به گردن من باشد. 33 «بنابراین تمامی کنم مرا به جای بناشیم در بندگی خویش نگاه دارید و اجازه دهید که او همراه سایرین نزد

رادرانش و تمامی افراد خانواده آنها گفت: «حال می روم تا به فرعون خبر دهم که شما از کنعان به نزد من آمدید. ۳۲ به او خواهم گفت که شما چوپان هستید و تمامی گلهای رومها و هر آنچه را که داشته‌اید همراه خویش بورده‌اید. ۳۳ پس اگر فرعون از شما پرسید که شغل شما چیست، ۳۴ به او

سرزمین مصر می‌باشد.» اما یعقوب چنان حیرت‌زده شد که توانست سخنای ایشان را قبول کند. ۲۷ ولی وقی چشمانش به ارایه‌ها افکار و پیغام یوسف را به او دادن، روش تازه شد ۲۸ و گفت: «باور می‌کنم! پسرم یوسف زنده است! می‌روم تو پیش از مردم نم اور را بینم.»

46

مکنیزم که از ایندادی جوانی تا به حال به شغل چوپانی و کامداری مشغول
بوده‌اید و این کار را از پدران خود به ارث برده‌اید. اگر چنین به فرعون پاسخ
هید او به شما اجازه خواهد داد تا در جوشن ساکن شوید، چون مردم سایر
مکانات مصر از چوپانان نفرت دارند.»

47

47 بوسف به حضور فرعون رفت و به او گفت: «پدرم و برادرانم با گله‌ها رمه‌ها و هر آنچه که داشته‌اند از کعنان به اینجا آمدند، و الان در جوش مستند». 2 بوسف پنج نفر از برادرانش را که با خود آورد بود، به فرعون عرفی کرد. 3 فرعون از آنها پرسید: «شغل شما چیست؟» گفتند: «ما هم مثل اجدادمان چوپان هستیم. 4 آمده‌ایم در مصر زندگی کنیم، زیرا در کعنان هم علت فحصی شدید براي گله‌های ما چراگاهی نیست. الشناس می کنیم به اما چرازه دهید در جوشن ساکن شویم.» 5 فرعون به بوسف گفت: «حال که بدررت و برادرانت نزد تو آمدند، 6 هر جایی را که می خواهی به آنها بده. گذگار در جوشن که بهترین ناحیه مصر است ساکن شوند. اگر افاد شایسته‌ای می آنها می شناسی، آنها را بر گله‌های من نیز بگمار.» 7 سپس بوسف، درست یعقوب را نزد فرعون آورد، و یعقوب فرعون را ببرکت داد. 8 فرعون از

تعقوب پرسید: «چند سال از عمرت می‌گذرد؟» ۹ تعقوب جواب داد: «صد سی سال دارم و سالهای عمرم را در غربت گذراندهام. عمرم کوتاه و پر از نج بوده است و به سالهای عمر اجدادم که در غربت می‌زیستند، نمی‌رسد.»

10 یعقوب پیش از رفتن، بار دیگر فرعون را برکت داد. **11** آنگاه یوسف چنانکه فرعون دستور داده بود بهترین ناحیه مصر، یعنی ناحیه رعممیس را برای بدر و برداشتن تعیین کرد و آنها را در آنجا مستقر نمود، **12** و یوسف بر حسب

بعد از خواسته کافی در اختیار آنها گذاشت. ۱۳. قحطی روزبه روز شدت
کسی گرفت به طوری که همه مردم مصر و کنعان گرسنگی می کشیدند. ۱۴.

جمع کرد و در خزانه‌های فرعون ریخت. **۱۵** وقی پول مردم تمام شد، نزد يوسف آمده، گفتند: «دیگ پولی نداریم که به عوض غله بدهیم. بر ما خوارک ده. نگذار اگر سگنگ بیمه‌ی». **۱۶** یوسف در جواب ایشان گفت: «اگر

بول شما تمام شده، چاریایان خود را به من بدهید تا در مقابل، به شما غاله دهم». **۱۷** آنها چاره‌ای نداشتند جز این که داماهای خود را به یوسف بدهند باهی اینسان نان بدهد. به این ترتیب، در عرض یک سال، تمام اسماعیل و الاغیا

گلههای مصر آن فرعون گردید. ۱۸ سال بعد، آنها بار دیگر زد یوسف آمده، گفتند: «ای سرور ما، پول ما تمام شده و تمامی گلههای این کارتهای خود را بگیر!»

مهدهای ما بیزیر از آن نو سنه است. دیگر پیچیدی بزرگی های باقی مانده جزو خودمندان و زمینهایمان. **19** نگذار از گرسنگی بمیریم؛ نگذار زمینهایمان از بین روند. ما و زمینهایمان را بخرو و ما با زمینهایمان مال فرعون خواهیم شد. به ما

میان مصر را برای فرعون خرید. مصری ها زمینهای خود را به او فروختند، زیرا حکومتی بسیار شدید بود. ۲۱ به این طریق مردم سراسر مصر غلامان فرعون

پس یعقوب با هر چه که داشت کوچ کرده، به پرشیع آمد و در آنجا
برای خدای پدرش اسحاق، فریانیها تقدیم کرد. ۲ شب هنگام، خدا در روایا
به او گفت: «یعقوب! یعقوب!» عرض کرد: «بله، خداوند!» ۳ گفت:

«من خدا هستم، خدای پدر! از رفتن به مصر نترس، زیرا در آنجا از تو قوه بزرگی به وجود خواهم آورد. ۴ من با تو به مصر خواهم آمد و تو را به یقین باز خواهم آورد. تو در مصر خواهی مدد و یوسف با دست خود چشمانت را خواهد

بست ». ۵ یعقوب از پرشیع کوچ کرد و پسرانش او را همراه زنان و فرزندانشان با ارايه‌هایی که فرعون به ایشان داده بود، به مصر بردند. ۶ آنها گله و رمه و نتمامی اموالی را که در کتعان انداخته بودند، با خود به مصر آوردند. ۷ یعقوب

با پسران و دختران و نوه‌های پسری و دختری خود و تمام خویشانش به مصر آمد.⁸ اسامی پسران و نوه‌های یعقوب که با اوی به مصر آمدند از این قرار است: رُؤپین پسر ارشد او⁹ و پسرانش: حنون، فلو، حصرون و کرمی.¹⁰

شمعون و پسرانش: یمئیل، یامین، اوحد، یاکین، صورح و شائلو. (مادر شائلو کنعانی بود). **۱۱** لاوی و پسرانش: جرشون، فهات و مراری. **۱۲** بیهودا و پسرانش: عم، اوانان، شلله، فارص و زارع. (اما عیب و اوانان بیش از فتن

بعقوب به مصر در کتعان مردند). پسنان فارص، حصرن و حامول بودند.**۱۳**
پیساکار و پسراش: تولاع، فود، یوب و شمرون. **۱۴** زبولون و پسراش: سارد،
لبلون؛ و بحاجا. **۱۵** اینها بعدهن سیان له که آنها با خته خد دنیه، د

ازودی و ازیزی. ۱۷ پسران اسیر، یمه، یسوه، یسوی، بزیمه و دختران بیزار، پسران بزیمه حابر و ملکی کیل بودند. ۱۸ اینان بودند پسران یعقوب و زلفه، کیمیزی که لایان به دخترش لیه داده بود. آنها در مجموع شانزده نفر بودند. ۱۹

پسран راحیل، همسر یعقوب: یوسف و بنیامین. ۲۰ پسran یوسف در مصر متولد شدند: منسی و افرایم. مادرشان اسات، دختر فوطی فارع، کاهن اون بود. ۲۱ پسran بنیامین: بالع، باکر، اشیبل، جیرا، نعمان، ایحی، رش، مفیق،

حقیم و ارد. ۲۲ اینان بودند پسران راحیل و یعقوب. انها در مجموع چهارده نفر بودند.
پسر دان: حوشیم. ۲۴ پسران نفتالی: یحصیل، جونی، یصر و شایتم.
اینان بودند پسران یعقوب و بهله، کمیزی که لابان به دخترش

راجحیل داده بود. در مجموع هفت نفر بودند. ۲۶ پس تعداد افرادی که از نسل عیقوب همراه او به مصر رفتهند (غیر از زنان پسرانش) شصت و شش نفر بود. ۲۷ برای یوسف نیز دو پسر در مصر متولد شدند. پس جمیع افراد خانواده

یعقوب که در مصر بودند، هفتاد نفر می‌شد. ۲۸ یعقوب، پسر شاهزاده را پیشانیش نزد یوسف فرستاد تا از او پرسید که از چه راهی باید به زمین جوشن بربروند. وقتی به جوشن رسیدند، ۲۹ یوسف ارباب خود را حاضر کرد و برای

دیدن پدرش به جوشن رفت. وقتی در آنجا پدرش را دید، او را در آغوش گرفته، مدتی گریست. **۳۰** آنگاه یعقوب به یوسف گفت: «حال، مرا غم مُدَن نیست، زیرا بار دیگر تو را دیدم و می‌دانم که زنده‌ای. **۳۱** یوسف به

شدن. **22** تنها زمینی که یوسف نخرید، زمین کاهنان بود، زیرا فرعون خوارک آنها را به آنها می داد و نیازی به فروش زمین خود نداشتند. **23** آنگاه یوسف به مردم مصر گفت: «من شما و زمینهای شما را برای فرعون خردیده‌ام. حالا به شما بذر می دهم تا رفته در زمینها بکارید. **24** موقع برداشت محصول، یک پیغم آن را به فرعون بدهید و بقیه را برای کشت سال بعد و خوارک خود و خانواده‌هایتان نگاه دارید.» **25** آنها گفتند: «تو در حق ما خوبی کرده‌ای و جان ما را نجات داده‌ای، بنابراین غلامان فرعون خواهیم بود.» **26** پس یوسف در تمامی سرزمین مصر مقرر نمود که از آن به بعد، هر ساله یک پنج‌میلیون میلیون مترم مساحت را در حق ما خوبی کرده‌ای و تمامی محصول به عنوان مالیات به فرعون داده شود. محصول زمینهای کاهنان مشمول این قانون نبود. این قانون هنوز هم به قوت خود باقی است. **27** پس بنی اسرائیل در سرزمین مصر در ناحیهٔ جوشن ساکن شدند و بر تعداد و ثروت آنها پیوسته افزوده می شد. **28** یعقوب بعد از رفتن به مصر، هفده سال دیگر زندگی کرد و در سن صد و چهل و هفت سالگی درگذشت. **29** او در روزهای آخر عمرش، یوسف را نزد خود خواند و با او گفت: «دستت را زیر ران من بگذار و سوگند یاد کن که مرا در مصر دفن نکنی. **30** بعد از مردم نجس مرا از سرزمین مصر ببرد، در کنار اجدام دفن کن.» یوسف به او قول داد که این کار را بکند. **31** یعقوب گفت: «برایم قسم بخور که این کار را خواهی کرد.» پس یوسف برایش قسم خورد و یعقوب بر سر بسترش سجد کرد.

49 آنگاه یعقوب پسرانش را فرا خواند و به ایشان گفت: «دور من جمع

شودید تا به شما بگویم که در آینده بر شما چه خواهد گذشت. **2** ای پسران یعقوب به سختنان پدر خود اسرائیل گوش دید. **3** «تُوبین، تو پسر ارشد منی! توانایی من و نوری قدرت من! تو در مقام و قدرت از همه برتی، **4** ولی چون امواج سرکش دریا، خروشانی. پس از این دیگر برتی از همه نخواهی بود، زیرا با یکی از زنان من نزدیکی نموده، موا بی حرمت کردی. **5** «شمعون و لاوی، شما مثل هم هستید، مردانی بی رحم و بی انصاف. **6** من هرگز در نقشه‌های پلید شما شریک نخواهم شد، زیرا از روی خشم خود انسانها را گشید و خودسرانه رگ پاهای گاوان را قطع کردید. **7** لعنت بر خشم شما که اینچنین شدید و بی رحم بود. من نسل شما را در سراسر سرزمین اسرائیل پراکنده خواهم ساخت. **8** ای بیهودا، برادرانت تو را ستایش خواهند کرد. تو دشمنانت را منهدم خواهی نمود. **9** بیهودا مانند شیر بچه‌ای است که از شکار برگشته و خوابیده است. کیست که جرأت کنید او را بیدار سازد؟ **10** عصای سلطنت از پیشیده است. **11** الاغ خود را به هترین درخت انگور قومها او را اطاعت می کنند، بیاید. **12** چشان او تیره‌تر از خواهد بست و جامه خود را در شراب خواهد شست. **13** شراب و دندانهایش سفیدتر از شیر خواهد بود. **14** «زیبولون در سواحل دریا ساکن خواهد شد و بندری برای کشتهای خواهد بود و مزهایش تا صیدون گسترش خواهد یافت. **15** وقته بییند جایی که خوابیده دلپسند است، تن به کار خود خوابیده است. **16** سپس افرایم را در طرف چپ و منسی را در طرف راست تعظیم فرود آورد. **17** اما یعقوب دستهای خود را عمدتاً طوری دراز کرد و دست بر سر پسرها گذاشت که دست راست او بر سر افرایم، پسر کوچکتر، و دست

48

پس از چندی به یوسف خبر دادند که پدرش سخت مریض است. پس دو پسرش منسی و افرایم را برداشتند، به دیدن پدر خود رفت. **2** چون یعقوب خبر آمدن یوسف را شنید، نیروی خود را جمع کرده، در رختخواب نشست. **3** او به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در ناحیهٔ لوز کعنان به من ظاهر شد و مرا برکت داد. **4** او به من فرمود: «به تو فرزندان زیادی خواهیم بخشید و از نسل تو قومهای بسیاری به وجود خواهیم آورد و این سرزمین را به نسل تو خواهیم داد تا ملک دائمی ایشان باشد.» **5** اکنون دو پسرت منسی و افرایم که قبل از آمدن من، در مصر به دنیا آمدند، مانند فرزندانم رئوبین و شمعون و ارثان من خواهند بود. **6** ولی فرزندانی که بعد از این برایت به دنیا پیاپید متعلق به خودت بوده از سهم افرایم و منسی اirth خواهید برد. **7** من این کار را به خاطر مادرت راحیل می کنم. پس از بیرون آمدن از فدان ارام او بین راه در نزدیکی افرات مُرد و من هم او را در آنجا، کنار راه افرات دفن کردم. **8** اوقی یعقوب پسران یوسف را دید از او (افرات همان بیت لحم است). **9** یوسف گفت: «بله، اینها پسران من هستند که خدا آنها را در مصر به من بخشیده است.» یعقوب گفت: «آنها را نزد من بیاور تا برکشان بدهم.» **10** یعقوب بر اثر پیری چشمانش ضعیف و تار گشته بود و نمی توانست خوب ببیند. پس یوسف پسرانش را نزد او آورد. او آنها را بوسید و در آغوش کشید. **11** یعقوب به یوسف گفت: «هرگز فکر نمی کردم دوباره تو را ببینم ولی حال خدا اجازه داده حتی فرزندانت را نیز ببینم.» **12** یوسف پسرانش را از روی زانوان یعقوب برداشت و در مقابل پدرش راست تعظیم فرود آورد. **13** سپس افرایم را در طرف چپ و منسی را در طرف راست یعقوب قرار داد. **14** اما یعقوب دستهای خود را عمدتاً طوری دراز کرد و دست پیدا شد

کرده بود، عمل کردند: **13** بدن او را به سزمهین کتعان برده، در غاری دفن کردند که در زمین مکفیله در نزدیکی مری بود و ابراهیم آن را با مزرعه‌اش از عفرون حیتی خربده بود تا مقبره خانوادگی‌اش باشد. **14** یوسف پس از دفن پدرش، با برادران و همه کسانی که همراه او رفته بودند به مصر بازگشت. **15** وقتی برادران یوسف دیدند که پدرشان مرده است، به یکدیگر گفتند: «حالا یوسف انتقام همه بدیهای را که به او روا داشتیم از ما خواهد گرفت.» **16** پس این پیغام را برای یوسف فرستادند: «پدرت قبل از این که بمیرد چنین وصیت کرد: **17** "به یوسف بگوید: از تو تمنا دارم از سر تقصیر برادرانت بگذری و گناهشان را ببخشی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند. "حال ما، بندگان خدای پدرت، التمس می‌کنیم که ما را ببخشی.» وقتی که یوسف این پیغام را خواند تو را زیاد سازد. **18** آنگاه برادرانش آمد، به پای او افتدند و گفتند: «ما شنید گریست. **19** اما یوسف به ایشان گفت: «از من نترسید. مگر من غلامان تو هستم.» **20** هر چند شما به من بدی کردید، اما خدا عمل بد شما را خدا هستم؟ **21** پس یوسف به اینها آورد: «من بدی کردید، اما خدا شما را برای من به نیکی مبدل نمود و چنانکه می‌بینید مرا به این مقام رسانیده است تا افراد بی‌شماری را از مرگ ناشی از گرسنگی نجات دهم. **22** پس نترسید. من از شما و خانواده‌های شما مواطبت خواهم کرد.» او با آنها به مهربانی سخن گفت و خجال آنها آسوده شد. **23** یوسف برادرانش و خانواده‌های آنها مثل سابق به زندگی خود در مصر ادامه دادند. یوسف صد و ده سال زندگی کرد. **24** او توانست سوینین نسل فرزندان افرایم را بینند، و نیز شاهد تولد فرزندان مانعیر، پسر منسی که فرزندان یوسف محسوب می‌شدند، باشد. **25** یوسف به برادران خود گفت: «من بهزادی می‌میرم، ولی بدون شک خدا شما را از مصر به کتعان، سزمهینی که وعده آن را به نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب داده است، خواهد برد.» **26** یوسف در سن صد و ده سالگی در مصر درگذشت و جسد او را مومیایی کرده در تابوتی قرار دادند.

27 یوسف درخت پژمرست در کنار چشمۀ آب که شاخه‌هایش به اطراف سایه افکده است. **28** دشمنان بر او هجوم آوردند و با تیرهای خود به او صدمه زدند. **29** ولی کمان او پایدار ماند و بازداش قوی گردید به دست خدای قادر یعقوب، شبان و صخرۀ اسرائیل. **30** باشد که خدای قادر مطلق، خدای پدرت، تو را یاری کند و از برکات آسمانی و زمینی بهره‌مند گرداند و فرزندان تو را زیاد سازد. **31** برکت پدر تو عظیمتر از وفور محصولات کوههای قدیمی است. تمام این برکات بر یوسف که از میان برادرانش برگردیده شد، فرار گیرد. **32** «بی‌یامین گرگ درزنهای است که صحگاهان دشمنانش را می‌بلعد و شامگاهان آنچه را که به غنیمت گرفته است، تقسیم می‌نماید.» **33** این بود برکات یعقوب به پسران خود که داده قبیله اسرائیل را به وجود آوردند. **34** پس یعقوب چنین وصیت کرد: «من بهزادی می‌میرم و به اجداد خود می‌پیوندم. شما جسد ما به کتعان برده، در کنار پدرانم در غاری که در زمین عفرون حیتی است دفن کنید، **35** همان غاری که در زمین مکفیله، نزدیک مری است و ابراهیم آن را با مزروعه‌اش از عفرون حیتی خربده تا مقبره خانوادگی‌اش باشد. **36** در آنجا ابراهیم و همسرش سارا، اسحاق و همسر وی ریکا دفن شده‌اند. لیه را هم در آنجا به خاک سپرید. **37** پدر بزرگ ابراهیم آن غار و مزروعه‌اش را برای همین منظور از حیتی‌ها خربد. **38** پس از آنکه یعقوب این وصیت را با پسرانش به پایان رساند، بر پستر خود دراز کشیده، جان سپرد و به اجداد خود پیوست.

50

آنگاه یوسف خود را روی جسد پدرش انداخته، گرفت و او را بوسید. **2** سپس دستور داد تا جسد وی را مومیایی کنند. **3** کار مومیایی کردن مرده چهل روز طول می‌کشید. پس از مومیایی کردن جسد یعقوب، مردم مصر مدت هفتاد روز برای او عزاداری کردند. **4** بعد از تمام ایام عزاداری، یوسف نزد دریاریان فرعون رفته، از ایشان خواست که از طرف وی به فرعون پنگوئند: **5** «پدرم مرزا قسم داده است که پس از مرگش جسد وی را به کتعان برده، در قبری که برای خود آماده کرده است دفن کنم. درخواست می‌کنم به من اجازه دهد بروم و پدرم را دفن کنم. پس از دفن پدرم مراجعت خواهیم کرد.» **6** فرعون موافقت کرد و به یوسف گفت: «برو و همان طوری که قول داده‌ای پدرت را دفن کن.» **7** پس یوسف روانه شد تا پدرش را دفن کند. تمام مشاوران فرعون، بزرگان خاندان فرعون، و همه بزرگان سزمهین مصر همراه وی رفتند. **8** یوسف همچین همه اهل خانه خود و برادرانش و اهل خانه پدرش را نیز با خود برداشت. اما بچه‌ها و گله‌ها و رمه‌هایشان در جوشن ماندند. **9** از بچه‌ها و سواران نیز آنها را همراهی می‌کردند. به این ترتیب گروه عظیمی راهی کتعان شد. **10** وقتی که به خرمگاه اطاد در آن طرف رود اردن رسیدند، با صدای بلند گرفتند و به نوجه‌گری پرداختند و یوسف برای پدرش هفت روز ماتم گرفت. **11** کتعانی‌های ساکن اطاد چون این سوگواری را دیدند آن محل را آبلی مصرایم نامیدند و گفتند: «اینجا مکانی است که مصری‌ها ماتمی عظیم آپل گرفتند.» **12** بدین ترتیب، پسران یعقوب همان‌طور که او به ایشان وصیت

خروج

1

پکی از کنیزان را فرستاد تا آن سید را از آب بگیرد. **6 هنگامی** که سرپوش سید را برداشت چشمش به کودکی گیران افتاد و دلش به حال او سوخت و گفت: «این بجه باید متعلق به عیرانی‌ها باشد». **7 همان وقت خواهر کودک نزد دختر فرعون رفت و پرسید: «آیا می‌خواهید بروم و یکی از زنان شیرده عیرانی را بیاروم تا به این کودک شیر دهد؟» **8 دختر فرعون** به آن زن گفت: «برو! آن دختر به خانه شافت و مادرش را آورد. **9 دختر فرعون** به آن زن گفت: «این کودک را به خانه ببر و او را شیر بد و براز من بزرگش کن، و من برای این کار به تو مزد می‌دهم.» پس آن زن، کودک خود را به خانه برد و به شیر دادن و بروش او پرداخت. **10 وقتی** کودک بزرگ شد، مادرش او را پیش دختر فرعون برد. دختر فرعون کودک را به فرزندی قبول کرد و او را موسی یعنی «از آب گرفته شده» نامید. **11 سالها گذشت** و موسی بزرگ شد. روزی او به دیدن قوم خود یعنی عیرانی‌ها رفت. هنگامی که چشم بر کارهای سخت قوم خود دوخته بود، یک مصری را دید که یکی از عیرانی‌ها را کتک می‌زند. **12 آنگاه** به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی را ندید، مرد مصری را کشت و جسدش را زیر شنها پنهان نمود. **13 روز بعد**، باز موسی به دیدن قومش رفت. این بار در نفر عیرانی را دید که با هم گلاوبز شده‌اند. جلو رفت و به مردی که دیگری را می‌زد، گفت: «چرا براز خود را می‌زنی؟» **14 آن مرد** گفت: «جه کسی تو را حاکم و داور ما ساخته است؟ آیا می‌خواهی مرا هم بکشی، همان طور که آن مصری را کشته؟» وقتی موسی فهمید که کشته شدن آن مصری به دست او آشکار شده است، ترسید. **15 هنگامی** که خبر کشته شدن آن مصری به گوش فرعون رسید، دستور داد موسی را بگیرند و بکشند. **16** اما موسی به سرزمین میدیان فرار کرد. روزی در آنجا سرچاهی نشسته بود. هفت دختر پترون، کاهن میدیان آمدند تا از چاه، آب بکشند و آبشخورها را بر کنند تا گله پدرشان را سیراب نمایند. **17 ولی** چند چوپان آمدند و دختران پترون را از سر چاه کبار زندن تا گله‌های خود را سیراب کنند. اما موسی جلو رفت و آنها را عقب راند و به دختران کمک کرد تا گوسفندانشان را آب دهند. **18 هنگامی** که دختران به خانه بازگشتند، پدرشان یعویل پرسید: «چطور شد که امروز اینقدر زود برگشتبید؟» **19 گفتند**: «یک مرد مصری به ما کمک کرد و چوپان را کبار زد و برایمان از چاه آب کشید و گله را سیراب کرد.» **20** پدرشان پرسید: «آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را با خود نیاوردید؟ بروید و او را دعوت کنید تا با ما غذا بخورد.» **21** موسی دعوت او را قبول کرد و از آن پس در خانه آنها ماند. پترون هم دختر خود صفوره را به عقد موسی درآورد. **22** صفوره برای موسی پسری زاید و موسی که در آن دیار غریب بود، به همین دلیل او را جرشم (یعنی «غریب») نامید. **23 سالها گذشت** و پادشاه مصر مرد. اما پنی اسرائیل همچنان در برگی به سر می‌پرند و از ظلمی که به آنان می‌شد، می‌نالیند و از خدا کمک می‌خواستند. **24 خدا** ناله ایشان را شنید و عهد خود را با اجدادشان یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد. **25** پس خدا از روی لطف بر ایشان نظر کرد و تصمیم گرفت آنها را از اسارت و برگی نجات دهد.**

3

روزی هنگامی که موسی مشغول چرانیدن گله پدرزن خود پترون، کاهن میدیان بود، گله را به آن سوی بیابان، به طرف کوه حوریب، معروف به کوه خدا راند. **2** ناگهان فرشته خداوند از درون بوته‌ای مشتعل بر او ظاهر شد.

2 در آن زمان مردی از قبیله لاوی، یکی از دختران قبیله خود را به زنی گرفت. **2** آن زن حامله شده پسری به دنیا آورد. آن پسر بسیار زیبا بود، پس مادرش او را تا مدت سه ماه از دید مردم پنهان کرد. **3** اما وقتی توانست پیش از آن او را پنهان کند، از نی سیدی ساخت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. **4** ولی خواهر آن کودک از دور مراقب بود تا بینید چه بر سر او می‌آید. **5** در همین هنگام دختر فرعون برای شستشو به رود نیل آمد. دو کنیز او هم در کناره رود می‌گشستند. دختر فرعون ناگهان چشمش به سبد افتاد، پس

4 آنگاه موسی به خدا گفت: «اگر بنی اسرائیل سختان مرا باور نکنند و به من گوش ندهند و بگویند: «چگونه بدانیم که خداوند به تو ظاهر شده است؟» من به آنان چه جواب دهم؟» **2** خداوند از موسی پرسید: «درست چه داری؟» جواب داد: «عاص». **3** خداوند فرمود: «آن را روی زمین پینداز!» وقی موسی عصا را بر زمین انداخت، تاگهان عصا به ماری تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد! **4** خداوند فرمود: «دستت را دراز کن و دمش را بگیر!» موسی دست خود را دراز کرد و دم مار را گرفت و مار دوباه در دستش به عصا تبدیل شد! **5** آنگاه خداوند فرمود: «این کار را بکن تا سختان تو را باور نکند و بدانند که خداوند، خدای اجدادشان ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است». **6** سپس خداوند فرمود: «دستت را داخل ردایت بیر!» موسی دستش را داخل ردایش برد و همین که آن را بیرون آورد، دید که دستش بر اثر جذام مثل برف سفید شده است. **7** او گفت: «حالا دستت را دوباه داخل ردایت بیر!» وقی موسی بار دیگر دستش را داخل ردایش برد و آن را بیرون آورد، دید که دستش دوباه صحیح و سالم است. **8** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «اگر چنانچه مردم معجزه اول را باور نکنند، دومی را باور خواهند کرد. **9** اما اگر پس از این دو معجزه باز سختان تو را قبول نکردن، آنگاه از آب رود نیل بردار و روی خشکی بزیر. آب به خون تبدیل خواهد شد!» **10** موسی گفت: «خداوندا، من هرگز سختنور خوبی نبوده‌ام، نه در سابق و نه اکنون که با من سخن گفته‌ام. گفتار و زیان من کند است.» **11** خداوند فرمود: «چه کسی زبان به انسان بخشنیده است؟ گنگ و کر و بیبا و نایبا را چه کسی آفریده است؟ آیا نه من که خداوند هستم؟» **12** بنابراین، برو و من به تو قدرت بیان خواهیم داد و هر آنچه باید بگویی به تو خواهیم آموخت.» **13** اما موسی گفت: «خداوندا، تمنا می‌کنم کس دیگری را به جای من بفرست.» **14** پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «برادرت هارون لاوی سختنور خوبی است و اکنون می‌آید تا تو را بینند. او از دیدن خوشحال خواهد شد. **15** آنچه را که باید بیان کنی به هارون پکو تا از طرف تو بگویید. من به هر دوی شما قدرت بیان خواهیم بخشید و به شما خواهیم گفت که چه باید بکنید. **16** او در برای مردم سختنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هر چه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. **17** این عصا را نیز همه خود بیرون تا آن معجزاتی را که به تو نشان دادم ظاهر سازی.» **18** موسی نزد پدرزن خود بیرون بازگشت و به او گفت: «اجازه بدی تا به نزد بستگانم در مصر برگردم و بیسم آنها زنده‌اند یا نه.» بیرون گفت: «برو به سلامت.» **19** پیش از آنکه موسی سزمین میدان را ترک کند، خداوند به او گفت: «به مصر برو، چون کسانی که می‌خواستند تو را بکشند، دیگر زنده نیستند.» **20** پس، موسی «عصای خدا» را در دست گرفت و زن و فرزندان خود را برداشت و آنان را بر الاغ سوار کرده، به مصر بازگشت. **21** خداوند به او فرمود: «وقی به مصر رسیدی، نزد فرعون برو و معجزاتی را که به تو نشان داده در حضور او ظاهر کن. ولی من قلب فرعون را سخت می‌سازم تا بنی اسرائیل را ها نکند. **22** به او بگو که خداوند می‌فرماید: «اسرائیل، پسر ارشد و نخستزاده من است؛» **23** بنابراین، به تو دستور می‌دهم پسگذاری او از مصر خارج شود و مرا عبادت کند. اگر سریچی کنی، پسر ارشد تو را خواهیم کشت.» **24** پس موسی و خانواده‌اش به سوی مصر رهسپار شدند. درین راه وقی استراحت موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. **3** با خود گفت: «عجب است! چرا بوته نمی‌سوزد؟» پس نزدیک رفت تا علیش را بفهمد. **4** وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می‌شود، از میان بوته ندا داد: «موسی! موسی!» موسی جواب داد: «بله، می‌شنوم!» **5** خدا فرمود: «بیش از این نزدیک نشوا کفشهای را درآور، زیرا جانی که بر آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. **6** من هستم خدای اجدادت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشاند، چون ترسید به خدا نگاه کرد. **7** خداوند فرمود: «من رنج و مصیبت قوم خود را در مصر دیده‌ام و ناله‌هایشان را برای رهایی از بردگی شنیده‌ام. بله، من از رنجشان آگاهم.» **8** اکنون نزول کردام تا آنها را از چنگ مصری‌ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده، به سزمین خوب و پهناوری که در آن شیر و عسل جاری است برم، سزمینی که اینک قبایل کعانی، حبیتی، اموری، فرزی، حوتی و بیوسی در آن زندگی می‌کنند. **9** آری، ناله‌های بنی اسرائیل به گوش من رسیده است و ظلمی که مصری‌ها به ایشان می‌کنند، از نظر من بنهان نیست. **10** حال، تو نزد فرعون می‌فرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.» **11** موسی گفت: «خدایا، من کیستم که نزد فرعون برم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» **12** خدا فرمود: «من با تو خواهیم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد. این نشانه‌ای خواهد بود که من تو را فرستاده‌ام.» **13** موسی عرض کرد: «اگر نزد بنی اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان، مرا برای نجات ایشان فرستاده است، و آنها از من بپرسند: «نام او چیست؟» به آنها چه جواب دهم؟» **14** خدا فرمود: «هستم آنکه هستم! به ایشان بگو «هستم» مرا نزد شما فرستاده است.» **15** و باز خدا به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو: «یهوه، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.» «این نام جاودانه من است و تمام نسلهای مرا به این نام خواهند شناخت.» **16** حال، بروم و تمام مشایخ اسرائیل را جمع کن و به ایشان بگو: «یهوه، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب بر من ظاهر شد و فرمود: من از نزدیک مشاهده کرده و دیده‌ام چگونه مصری‌ها با شما رفتار کردند.» **17** من وعده داده‌ام که شما را از سختیهایی که در مصر می‌کشید، آزاد کنم و به سزمینی برم که در آن شیر و عسل جاری است، سزمینی که اینک کعانی‌ها، حبیتی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، حوتی‌ها و بیوسی‌ها در آن زندگی می‌کنند.» **18** «مشایخ اسرائیل سخن تو را خواهد پذیرفت. تو همراه آن را به حضور پادشاه مصر برو و به او بگو: «یهوه، خدای عبرانی‌ها، از ما دیدار کرده است. اجازه بدی به فاصله سه روز راه، به صحراء بروم و در آنجا به یهوه، خدای خود قربانی تقديم کنیم.» **19** «ولی من می‌دانم که پادشاه مصر اجازه نخواهد داد که بروم، مگر آن که دستی نیرومند او را مجبور سازد.» **20** پس من دست خود را بلند کرده، «مصری‌ها را با انجام همه نوع معجزات در میانشان خواهیم زد. پس از آن او شما را رها خواهد کرد.» **21** من کاری می‌کنم که مصری‌ها برای شما احترام قائل شوند، به طوری که وقتی آن سزمین را ترک می‌گویید، تهدیدست نخواهد رفت. **22** هر زن اسرائیلی از همسایه مصری خود و از بانوی میهمان در خانه‌اش اجتنابی از نقره و طلا و لباس خواهد خواست. شما آنها را بر پسران و دخترانشان خواهید پوشاند. به این ترتیب شما مصری‌ها را غارت خواهید کرد.»

می کردند، خداوند به او ظاهر شد و او را به مرگ تهدید کرد. 25 اما صفووه، زن موسی، یک سینگ تیز گرفت و پسرش را ختنه کرد و با پوست اضافی پای موسی را لمس کرد و گفت: «بدون شک تو برای من داماد خون هستی.» 26 «داماد خون» اشاره ای بود به ختنه. بنابراین، خدا از کشتن موسی چشم پوشید. 27 آنگاه خداوند به هارون فرمود تا به استقبال بارادره موسی به صحرا برود. پس هارون به سوی کوه حوریب که به «کوه خدا» معروف است، روانه شد. وقتی آن دو به هم رسیدند، یکدیگر را بوسیدند. 28 سپس، موسی برای هارون تعزیز کرد که خداوند به او چه دستورهایی داده، و چه معجزاتی باید در حضور پادشاه مصر انجام دهد. 29 سپس موسی و هارون به مصر بازگشتند و تمام مشایخ بني اسرائیل را جمع کردند. 30 هارون هر چه را که خداوند به موسی فرموده بود، برای ایشان تعزیز کرد و موسی نیز معجزات را به آنها نشان داد. 31 آنگاه قوم اسرائیل باور کردند که آنها فرستادگان خدا هستند، و هنگامی که شنیدند خداوند به مصیبههای ایشان توجه فرموده و می خواهد آنها را نجات دهد، خم شده، خدا را عبادت کردند.

6 خداوند به موسی فرمود: «آنکون خواهی دید که با فرعون چه می کنم!»

من او را چنان در فشار می گذارم که نه فقط قوم مرا رها کند، بلکه ایشان را به زور از مصر ببرون برازند. 2 خدا همچنین به موسی گفت: «من یهوه هستم. 3 من بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام یهوه به آنان نشاناساندم. 4 من با آنها عهد بستم که سزمین کنعان را که در آنجا غیری بودند، به ایشان بیخشم. 5 من نالههای بني اسرائیل را که در مصر اسیربند، شنیدم و عهد خود را به یاد آوردم. 6 پس بیرون و به بني اسرائیل بگو: «من یهوه هستم و شما را از ظالم و ستم رهایی خواهم داد. من شما را از دشگی در مصر نجات خواهم بخشید و با بازوی قادرمند و داروهای عظیم شما را خواهم رهاید. 7 شما را قوم خود خواهیم ساخت و خدای شما خواهیم بود. آنگاه خواهید دانست که من یهوه، خدای شما هستم که شما را از دست مصریها نجات دادم. 8 من شما را به سزمینی خواهیم برد که وعده آن را به اجدادتان ابراهیم و اسحاق و یعقوب نام و آن سزمین را میراث شما خواهیم ساخت. من یهوه هستم.» 9 موسی آنچه را که خدا فرموده بود به بني اسرائیل بازگفت، ولی ایشان که به سبب سختی کار طلاقشان به سر رسیده بود، به سختان او اعتنای نکردند. 10 آنگاه خداوند به موسی سخنانم گوش دهد؟ من سخنور خوبی نیستم.» 13 خداوند به موسی و هارون امر فرمود که پیش بني اسرائیل و پادشاه مصر بروند و بني اسرائیل را از مصر ببرون آورند. 14 اینها سران برخی خاندانهای اسرائیل هستند: رؤوبین، پسر ارشد یعقوب چهار پسر داشت به نامهای حنون، فلو، حصرون و کرمی. از هر یک از این افراد، طایفه ای به وجود آمد. 15 شمعون شش پسر داشت به نامهای پیغموری، یامین، اوهد، یاکین، صوحر و شائول. (مادر شائول کعنای بود). از هر یک از این افراد نیز طایفه ای به وجود آمد. 16 لاوی سه پسر داشت که به ترتیب سن عبارت بودند از: جرسون، قهات و ماری. (لاوی صد و سی و هفت سال عمر کرد). 17 جرسون دو پسر داشت به نامهای لبني و شمعی. از هر یک از این افراد خاندانی به وجود آمد. 18 قهات چهار پسر داشت به نامهای عمرام، پصهار، حبیون و عزیثیل. (قهات صد و سی و سه سال عمر کرد). 19 ماری دو پسر داشت به نامهای محلی و موشی. همه کسانی که در بالا به ترتیب سن نامشان آورده شد، طایفه های لاوی را تشکیل می دهند.

5 پس از دیدار با بزرگان قوم، موسی و هارون نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «ما از جانب یهوه خدای اسرائیل پیامی برای تو آورده ایم. او می فرماید: «قوم مرا رها کن تا به بیابان بروند و مراسم عید را برای پرستش من بجا آورند.» 2 فرعون گفت: «یهوه کیست که من به حرفهایش گوش بدhem و بني اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی شناسم و بني اسرائیل را نیز آزاد نمی کنم.» 3 موسی و هارون گفتند: «خدای عربانی ها ما را ملاقات کرده است. اکنون به ما اجازه بده که یک سفر سه روزه، به بیابان بروم و در آنجا برای خداوند خود قربانی کنیم و گرنه او ما را بموسیله بلا یا شمشیر خواهد کشت.» 4 پادشاه مصر به موسی و هارون گفت: «چرا بني اسرائیل را از کارشان باز می دارید؟ به کار خود برقید! 5 حال که تعداد اهالی زیاد شده است، می خواهید دست از کار بکشید؟» 6 در آن روز فرعون به سرکارگران مصری و ناظران اسرائیلی خود چنین دستور داد: 7 «ازین پس به اسرائیلیها برای تهیه خشن، کاه ندیده؛ آنها باید خودشان کاه جمع کنند. 8 اما تعداد خشتهای نیز ناید کمتر شود. بیداست به انداره کافی کار ندارند و گرنه فکر رفتن و قربانی کردن به سرشان نمی زد. 9 چنان از آنها کار بکشید که فرصتی برای گوش دادن به حرفهای بیهوده نداشته باشند.» 10 پس ناظران و سرکارگران به قوم اسرائیل گفتند: «به فرمان فرعون از این پس به شما برای تهیه خشن، کاه داده خودشان می آورند تا بر آنها فشار می آورند تا به همان انداره سایق خشته تولید کنند 14 و سرکارگران اسرائیلی را می زندن و می گفتند: «چرا کارگران را مثل گذشته انجام نمی دهید؟» 15 سرکارگران اسرائیلی نزد فرعون رفتند و شکایت کرده، گفتند: «چرا ما اینچنین رفتار می شود؟» 16 ناظران به ما کاه نمی زندن، در حالی که ما تقصیری نداریم، بلکه خودشان آنها بسیب ما را می زندن، در حالی که ما تقصیری نداریم، همان طور مقصزند.» 17 فرعون گفت: «شما تبلید! تبلی! و گرنه نمی گفتید: «اجازه بده بروم و برای خداوند قربانی کنیم.» 18 حال به سر کارگران بازگردید، همان طور

دستور او، با ضریبہ عصای خود، آب رود نیل را تبدیل به خون می کنم.¹⁸ تمام ماهیها خواهند مرد و آب خواهد گشید، به طوری که دیگر نتوانید از آب رودخانه جرعمهای بنوشید.¹⁹ سپس خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را به سوی تمام رودخانه‌ها، چشم‌ها، جویها و حوضها دراز کند تا آب آنها به خون تبدیل شود. حتی آبهای که در ظفها و کوزه‌های خانه‌هast است به خون تبدیل خواهد شد.²⁰ موسی و هارون همان طور که خداوند فرموده بود، عمل کردند. هارون در حضور پادشاه مصر و همراهان او، خداوند سران خاندانهای طایفه قبور هستند.²⁵ العازار پسر هارون با یکی از دختران فوتی تبل ازدواج کرد و صاحب پسری به نام فینحاس شد. اینها بودند سران خاندانهای طایفه‌های لاوی.²⁶ هارون و موسی که اسمای آنها در بالا ذکر شد، همان هارون و موسی هستند که خداوند به ایشان فرمود تا تمام بنی اسرائیل را از مصر برون ببرند²⁷ و ایشان نزد فرعون رفتند تا از بخواهند قوم اسرائیل را رها کند.²⁸ وقتی خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت،²⁹ به او فرمود: «من یهوه هستم. پیغمار مرا به فرعون، پادشاه مصر، برسان.³⁰ اما موسی به خداوند گفت: «من سختور خوبی نیستم، چگونه انتظار داشته باشم پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟»

7

خداؤنده به موسی فرمود: «به آنچه می گوییم توجه کن: من تو را در برابر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود. ² هر چه به تو می گوییم به هارون بگو تا آن را به فرعون بازگوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رها کند.³ ولی بدان که من قلب فرعون را سخت می کنم، تا معجزات زیاد و علامات شگفتگانه اینگیر خود را در مصر ظاهر نمایم،⁴ او باز به سخنانتان گوش نخواهد داد. اما من با ضریبه‌ای همکل بر مصر دست خواهم نهاد و با داوری‌های پرگ خود، قوم خود، بی اسرائیل را از مصر بیرون خواهم آورد.⁵ وقتی قدرت خود را به مصری‌ها نشان دادم و بی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، آنگاه مصری‌ها خواهند فهمید که من خداوند هستم.⁶ پس موسی و هارون آنچه را که خداوند فرموده بود، انجام دادند.⁷ زمانی که آنها پیش پادشاه مصر رفتند، موسی هشتاد سال داشت و برادرش هارون هشتاد و سه سال.⁸ خداوند به موسی و هارون فرمود: «این بار پادشاه مصر از شما معجزه‌ای خواهد خواست، پس هارون باید عصای خود را در حضور فرعون به زمین اندازد و عصا به مار تبدیل خواهد شد.⁹ موسی و هارون باز پیش فرعون رفتند و همان طور که خداوند فرموده بود، هارون عصای خود را پیش پادشاه و درباریان او بر زمین انداخت و عصا به مار تبدیل شد.¹¹ اما فرعون حکیمان و جادوگران مصری را فرا خواند و آنها نیز به کمک افسونهای خود همین عمل را انجام دادند.¹² آنها عصاهاخی خود را به زمین انداختند و عصاهاشان به مار تبدیل شد! اما مار هارون، همه مارهای جادوگران را بلعید.¹³ با وجود این معجزه، دل پادشاه مصر همچنان سخت ماند و همان طور که خداوند فرموده بود، به سخنان موسی و هارون اعتعابی نکرد.¹⁴ خداوند به موسی فرمود: «دل فرعون همچنان سخت است و هنوز هم حاضر نیست قوم مرا رها کند.¹⁵ فردا صبح عصای را که به مار تبدیل شده بود به دست بگیر و کنار رود نیل برو و در آنجا منتظر فرعون باش.¹⁶ آنگاه به او بگو: «یهوه، خدای عبرانی‌ها مرا نزد تو فرستاده است که بگویم قوم مرا رها کنی تا به صحراء برون و او را عبادت کنند. تا به حال از دستور خدا اطاعت نکرده‌ای،¹⁷ پس اکنون خداوند چنین می فرماید: «کاری می کنم که بدانی من خداوند هستم.» من به

سراسر مصر به پشه تبدیل شود.» **17** موسی و هارون همان طور که خداوند به ایشان فرموده بود عمل کردند. وقتی هارون عصای خود را به زمین زد آنبوه پشه سراسر خاک مصر را فرا گرفت و پشهها بر مردم و حیوانات هجم گردند. **18** جادوگران مصر هم سعی کردند همین کار را بکنند، ولی این بار موقع نشدند. **19** پس به فرعون گفتند: «دست خدا در این کار است.» ولی همان طور که خداوند فرموده بود، دل فرعون باز نم نشد و به موسی و هارون اعتنای نکرد. **20** پس خداوند به موسی فرمود: «صبح زود بrixیز و به کار رودخانه برو و منظر فرعون باش. وقتی او به آنجا آید به او بگو که خداوند می فرماید: قم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، **21** و گرنه خانه تو و درباریان و تمام مردم مصر را از مگس پر کنم و زمین از مگس پوشیده خواهد شد. **22** اما در سرزمین جوشن که محل سکونت بني اسرائیل است، مگسی نخواهد بود تا بدانی که من خداوند این سرزمین هستم **23** و بین قم تو و قوم خود فرق می گذارم. این معجزه فردا ظاهر خواهد شد.» **24** خداوند به طوری که فرموده بود، قصر فرعون و خانه‌های درباریان را پر از مگس کرد و در سراسر خاک مصر ویرانی به بار آمد. **25** پس فرعون، موسی و هارون را فراخواند و به آنها گفت: «سبیار خوب، به شما اجازه من دهم که براي خدای خود قربانی کنید، ولی از مصر بیرون نروید.» **26** موسی جواب داد: «اما نمی توانیم در براي چشمان مصری‌ها جوانانی که آنها از کشتستان کراحت دارند، براي خداوند، خدای خود قربانی کنیم؛ چون ممکن است ما را سنگسار کنند. **27** ما باید با یک سفر سه روزه، از مصر دور شویم و طبق دستور خداوند، در صحراء براي خداوند، خدای خود قربانی کنیم.» **28** فرعون گفت: «من به شما اجازه من دهم تا به صحراء بروید و براي خداوند، خدای خود قربانی تقدیم کنید؛ ولی زیاد دور نشود. حال، براي من دعا کنید.» **29** موسی گفت: «وقتی از اینجا خارج شوم، نزد خداوند دعا خواهم کرد و فردا این بلا از تو و درباریان و مردم مصر دور خواهد شد. اما مواظب باش بار دیگر ما را فریب ندهی، بلکه بگذاری قم من برود و براي خداوند قربانی تقدیم کند.» **30** پس موسی از حضور فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. **31** خداوند دعای موسی را احابت فرمود و تمام مگسها را از فرعون و قومش دور کرد، به طوری که حتی یک مگس هم باقی نماند. **32** ولی این بار نیز دل فرعون نم نشد و اجازه نداد قوم اسرائیل از مصر بیرون بروند.

9 آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون بازگرد و به او بگو که خداوند، خدای عبرانی‌ها می فرماید: قم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، **2** اگر همچنان آنها را نگهداری و نگذاری بروند **3** بدان که دست خداوند تمام دامهایتان را از گله‌های اسب، الاغ، شتر، گاو و گوسفند، به مرضی جانکاه دچار خواهد کرد. **4** من بین گله‌های مصری‌ها و گله‌های اسرائیلی‌ها فرق خواهیم گذاشت، به طوری که به گله‌های اسرائیلی‌ها هیچ آسیبی نخواهد رسید. **5** من این بلا را فردا بر شما نازل خواهم کرد.» **6** روز بعد، خداوند همان طور که فرموده بود، عمل کرد. تمام گله‌های اسرائیلی‌ها مردند، ولی از چارپایان بني اسرائیل حتی یکی هم تلف نشد. **7** پس فرعون مأموری فرستاد تا تحقیق کند که آیا صحت دارد که از چارپایان بني اسرائیل هیچ کدام نمرده‌اند. با این حال وقتی فهمید موضوع حقیقت دارد باز دلش نم نشد و قوم خدا را رها نساخت. **8** پس خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشتهای خود را از

10

پس همان طور که خداوند توسط موسی فرموده بود، دل فرعون سخت شد و این بار هم بنی اسرائیل را رها نکرد.

آنگاه خداوند به موسی فرمود: «ای موسی نزد فرعون بازگرد. من قلب او و درباریانش را سخت کرده‌ام تا این معجزات را در میان آنها ظاهر سازم، و تو بتوانی این معجزات را که من در مصر انجام داده‌ام برای فرزندان و نوه‌های خود تعییف کنی تا همه شما بدانید که من خداوند هستم.» ۳ پس موسی و هارون باز نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «خداوند، خدای عربانی‌ها می‌فرماید: تا کی می‌خواهی از فرمان من سریچی‌گی کنی؟ بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند.» ۴ اگر آنها را رها نکنی، بدان که فردا سراسر سرزمینیت را با ملخ می‌پوشانم. ۵ ملخها چنان روی زمین را خواهند پوشاند که زمین دیده نخواهد شد. آنها تمام گیاهانی را که از بلای تگرگ به جای مانده است، خواهند خورد، از جمله همه درختانی را که در صحراء بروند. ۶ قصر تو و خانه‌های درباریان تو و همه اهالی مصر پر از ملخ می‌شود. اجدادتان هرگز چنین بلایی را در تاریخ مصر ندیده‌اند.» سپس موسی روی برگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت. ۷ درباریان نزد پادشاه آمدند، گفتند: «تا به کی باید این مرد ما را در چار مصیبت کند؟ مگر نمی‌دانی که مصر به چه ویرانه‌ای تبدیل شده است؟ بگذار این مردم بروند و خداوند، خدای خود را عبادت کنند.» ۸ پس درباریان، موسی و هارون را نزد فرعون برگردانند و فرعون به ایشان گفت: «بروید و خداوند، خدای خود را عبادت کنید، ولی باید به من بکویید که چه کسانی می‌خواهند برای عبادت بروند.» ۹ موسی جواب داد: «همه ما با دختران و پسران، جوانان و بیران، گله‌ها و رمه‌های خود می‌رویم، زیرا همگی باید این جشن خداوند شرکت کنیم.» ۱۰ فرعون گفت: «به خداوند قسم هرگز اجازه نمی‌دهم که زنها و بچه‌ها را با خود ببرید، چون می‌دانم نیونگی در کارخان است. ۱۱ فقط شما مردها بروید و خداوند را عبادت کنید، زیرا از اول هم خواست شما همین بود.» پس موسی و هارون را از حضور فرعون بیرون راندند. ۱۲ سپس خداوند به موسی فرمود: «دستت را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخها هجوم آورند و همه گیاهانی را که پس از بلای تگرگ باقی مانده‌اند، بخورند و از بیرون.» ۱۳ وقتی موسی عصای خود را بر سرزمین مصر بلنده کرد، خداوند در یک روز و یک شب کامل، بادی از مشرق بطرف مصر وزانید و وقتی صبح شد باد انبوی از ملخ را با خود آورده بود. ۱۴ ملخها بر سراسر شاک مصر هجوم آورده، همه جا را پوشانیدند. چنین آفت ملخی را مصر نه دیده و نه خواهد دید. ۱۵ شدت هجوم ملخها به حدی زیاد بود که همه جا یکباره تاریک شد. ملخها تمام گیاهان و میوه‌های را که از بلای تگرگ باقی مانده بود، خوردند به طوری که در سراسر شاک مصر درخت و گیاه سبزی به جای نماند. ۱۶ فرعون با شتاب موسی و هارون را خواست و به ایشان گفت: «من به خداوند، خدای شما و خود شما گناه کرده‌ام.» ۱۷ این بار هم مرا بپخشید و از خداوند، خدای خود درخواست کنید تا این بلای مرگ را از من دور کند.» ۱۸ آنگاه موسی از حضور فرعون بیرون رفت و از خداوند خواست تا ملخها را دور کند. ۱۹ خداوند هم از طرف مغرب، بادی شدید وزانید و وزش باد تمام ملخها را به دریای سرخ ریخت آنجان که در تمام مصر حتی یک ملخ هم باقی نماند. ۲۰ ولی باز خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی اسرائیل را رها نساخت. ۲۱ سپس خداوند به موسی فرمود: «دستهای خود

11 آنگاه خداوند به موسی فرمود: «یک بلای دیگر بر پادشاه مصر و قومش نازل می‌کنم تا شما را رها سازد. این بار او خود از شما خواهد خواست تا مصر را ترک بگویید.» ۲ به تمام مردان و زنان قوم اسرائیل بگو که پیش از رفتن باید از همسایگان مصری خود اجتناس طلا و نقره بخواهند.» ۳ خداوند قوم اسرائیل را در نظر مصری‌ها محترم ساخته بود و درباریان و تمام مردم مصر موسی را مردی بزرگ می‌دانستند.» ۴ پس موسی به فرعون گفت: «خداوند می‌فرماید: حlod نیمه شب از میان مصر عبور خواهیم کرد.» ۵ همه پسران نخست‌زاده خانواده‌های مصری خواهند مرد از پسر فرعون که جانشین اوست گرفته، تا پسر کمیزی که کارش دستاں کردن گندم است. حتی تمام نخست‌زاده‌های چارچایان مصر نیز ناید خواهند شد.» ۶ چنان گرایه و شیونی در سراسر مصر خواهد بود که نظیر آن تا به حال شنیده نشده و نخواهد شد.» ۷ اما از میان قوم اسرائیل و حیواناتشان حتی یک سگ هم پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهی داشت که خداوند میان قوم اسرائیل و قوم تو نتفاوت قائل است.» ۸ تمام درباریان تو در برابر من تعظیم کرده، التمام خواهند کرد تا هر چه زودتر بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببر. آنگاه من مصر را ترک خواهیم گفت.» سپس موسی با عصبانیت از کاخ فرعون بیرون رفت. ۹ خداوند به موسی فرمود: «از این پس فرعون به روحهای تو اعتنای خواهد کرد و این به من فرضی خواهد داد تا معجزات بیشتری در سرزمین مصر انجام دهم.» ۱۰ با اینکه موسی و هارون در حضور فرعون آن همه معجزه انجام دادند، اما او بنی اسرائیل را رها نساخت تا از مصر خارج شوند، زیرا خداوند دل فرعون را سخت ساخته بود.

12 خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون فرمود: «از این پس باید این ماه برای شما اولین و مهمترین ماه سال باشد.» ۳ پس به تمام قوم اسرائیل بگویید که هر سال در روز دهم همنی ماه، هر خانواده‌ای از ایشان یک به یک بزرگاله تهیه کند. طوری که یک حیوان برای یک خانواده باشد.» ۴ اگر تعداد افراد خانواده‌ای کم باشد می‌توانند با خانواده‌کوچکی در همسایگی خود شریک شود، یعنی هر خانواده به تعداد افرادش به همان مقادیر که خوارکش می‌باشد، سهم قیمت بره را بپردازد.» ۵ این حیوان، خواه گوستند و خواه بز، باید نر و یک ساله و بی عیب باشد.» ۶ این حیوان خاص تا عصر

روز چهاردهم این ماه خوب مراقبت کنید. سپس همه قوم اسرائیل برههای خود را دیج کنند. 7 و خون آنها را روی تیرهای عمودی دو طرف در و سر در خانه‌های ایشان که در آن گوشت بره را می‌خورند، پاشند. 8 در همان شب، گوشت را بربان کنند و با نان فطیر (نان بدون خمیرمایه) و سبزیهای تالخ بخورند. 9 گوشت را نابیل خام یا آبپر بخورند، بلکه همه را بربان کنند حتی کله و پاچه و دل و جگر آن را. 10 تمام گوشت باید تا صبح خوده شود، و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را بسوزانند. 11 «قبل از خودن بره، کفش به پا کنید، چوبیدستی به دست گیرید و خود را برای سفر آماده کنید، و بره را با عجله بخورید. این آین، پسح خداوند خوانده خواهد شد. 12 چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران نخست‌زاده مصری‌ها و همه نخست‌زاده‌های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آنها را مجازات خواهم کرد. 13 خونی که شما روی تیرهای در خانه‌های خود می‌پاشید، نشانه‌ای بر خانه‌های ایشان خواهد بود. من وقتی خون را ببینم از شما خواهم گذشت و فقط مصری‌ها را هلاک می‌کنم. 14 «هر سال به یادبود این واقعه برای خداوند جشن بگیرید. این آین تا ابد برای تمام نسلهای اینده خواهد شد. 15 در این جشن که هفت روز طول می‌کشد باید فقط نان فطیر بخورید. در روز اول، خمیرمایه را از خانه خود ببرید، زیرا اگر کسی در مدت این هفت روز نان خمیرمایه‌دار بخورد از میان قوم اسرائیل منقطع خواهد شد. 16 در روز اول و هفتم این جشن، باید تمام قوم به طور دسته جمعی خدا را عبادت کنند. در این دو روز به جز تهیه خوارک کار دیگری نکنید. 17 «این عید که همراه نان فطیر جشن گرفته می‌شود، به شما یادآوری خواهد کرد که من در چنین روزی شما را از مصر بیرون آوردم. پس برگاری این جشن بر شما و نسلهای اینده شما تا به ابد واجب خواهد بود. 18 از غروب روز چهاردهم تا غروب روز پیست و یکم این ماه باید نان بدون خمیرمایه بخورید. 19 در این هفت روز ناید اثری از خمیرمایه در خانه‌های شما باشد. در این مدت اگر کسی نان خمیرمایه‌دار بخورد، باید از میان قوم اسرائیل منقطع شود. رعایت این قوانین حتی برای غریبه‌ها نیز که در میان شما ساکن هستند واجب خواهد بود. 20 باز تأکید می‌کنم که در این هفت روز نان خمیرمایه‌دار نخورید. فقط نان فطیر بخورید. 21 آنگاه موسی، مشایخ قوم را نزد خود خواند و به ایشان گفت: «بروید و برههایی برای خانواده‌هایتان بگیرید و برای عید پسح آنها را قربانی کنید. 22 خون بره را در یک تشت بزینید و بعد با گیاه زوفا خون را روی تیرهای دو طرف در و سر در خانه‌هایتان پاشید. هیچ کدام از شما ناید در آن شب از خانه بیرون رود. 23 آن شب خداوند از سرزمین مصر عبور خواهد کرد تا مصری‌ها را بکشد. ولی وقتی خون را روی تیرهای دو طرف در و سر در خانه‌های ایشان شده، شما را بکشد. 24 به «هلاک کننده» چاچه نمی‌دهد که وارد خانه‌های ایشان شده، شما را بکشد. برگاری این مراسم برای شما و فرزنداتان یک فرضیه ابدی خواهد بود. 25 وقتی به آن سرزمینی که خداوند وعده آن را به شما داده، وارد شدید، عید پسح را جشن بگیرید. 26 هرگاه فرزنداتان مناسب این جشن را از شما بپرسند، بگویید: عید پسح را برای خداوند به مناسب آن شیوه جشن می‌گیریم که او از مصر عبور کرده، مصری‌ها را گشت، ولی وقتی به خانه‌های ما اسرائیلی‌ها رسید از آنها گذشت و به ما آسمیان نرساند.» قوم اسرائیل روی بر خاک نهاده، خداوند را سجده نمودند. 28 سپس همان‌طور که خداوند به موسی و هارون

این جهت هم در روز می توانستند سفر کنند و هم در شب. 22 ستونهای ابر و آتش لحظه‌ای از برابر آنها دور نمی شد.

- 14 آنگاه خداوند این دستورها را به موسی داد:** 2 «به قوم من بگو که به سوی فی حاکیوت که در میان مجذل و دریای سرخ و مقابل بعل صفوون است برگردند و در کار دریا اردو بزنند. 3 فرعون گمان خواهد کرد که چون روپروری شما دریا و پشت سر شما بیابان است، شما در میان دریا و صحرا محاصره شده‌اید، 4 و من دل فرعون را ساخت می‌سازم تا شما را تعقیب کنند. این باعث می‌شود که من بار دیگر قدرت و بزرگی خود را به او و به تمام لشکرش تابت کنم تا مصریها بدانند که من خداوند هستم.» پس بنی اسرائیل در همانجا که خداوند نشان داده بود اردو زندن. 5 وقتی به فرعون خبر رسید که اسرائیلی‌ها از مصر فرار کرده‌اند او و درباریانش پیشیان شده، گفتند: «این چه کاری بود که ما کردیم؟ برای چه به بودگان خود اجازه دادیم تا اینجا دور شوند؟» 6 پس پادشاه مصر ارباب خود را آمامده کرده، لشکر خود را بسیج نمود. 7 پسیں با شصدهاد اربابه مخصوص خود و نیز تمام اربابهای مصر که به موسیله سرداران رانده می‌شد، رهسپار گردید. 8 خداوند دل فرعون را ساخت کرد و او به تعقیب قوم اسرائیل که با سریلنگی از مصر بیرون رفته‌اند، پرداخت. 9 تمام لشکر مصر با اربابهای جنگی و دسته‌های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند. قوم اسرائیل در کنار دریا، نزدیک فی‌حاکیوت مقابل بعل صفوون خیمه زده بودند که لشکر مصر به آنها رسید. 10 وقتی قوم اسرائیل از دور مصری‌ها را دیدند که به آنان نزدیک می‌شوند دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند. 11 آنها به موسی گفتند: «چرا ما را به این بیابان کشاندی؟ مگر در مصر قبر نبود که ما آوردی در این بیابان بمیریم؟ چرا ما را محبو کردی از مصر بیرون یاییم؟ 12 وقتی در مصر بوده بودیم، آیا به تو نگفتم که ما را به حال خودمان رها کن؟ ما می‌دانستیم که بوده ماندن در مصر بهتر از مردن در بیابان است.» 13 ولی موسی جواب داد: «ترسید! بایستید و بینید چگونه خداوند امروز شما را نجات می‌دهد. این مصری‌ها را که حالا می‌بینید، از این پس دیگر هرگز نخواهید دید. 14 آرام باشید، زیرا خداوند برای شما خواهد چنگید.» 15 آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دیگر دعا و التماس بس است. نزد قوم اسرائیل برو و بگو که حرکت کنند و پیش بروند. 16 و تو عصای خود را بردار و دست خود را به سوی دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می‌آید، عبور کنند. 17 و من دل مصری‌ها را ساخت می‌سازم تا در بی شما وارد راهی که در دریا پدید آمده، شوند. جلال پرشکوه من توسط فرعون و لشکر و اربابها و سوارانش ظاهر خواهد شد. 18 وقتی جلال من توسط آنها ظاهر شود، تمام مصری‌ها جلال روبرو شوند، ممکن است پیشیان شده، به مصر بگردند.» 18 پس خدا آنها را از طریق صحراهایی که در حاشیه دریای سرخ بود هدایت نمود. بدین ترتیب قوم اسرائیل مانند لشکری مسلح از مصر بیرون رفته‌اند. 19 موسی در این سفر استخوانهایی بیوفس را نزی همراه خود برد، چون بیوفس در زمان حیات خود بنی اسرائیل را قسم داده، گفته بود: «وقتی خدا شما را برهاند، استخوانهای مرا هم با خود از اینجا ببرید.» 20 پس قوم اسرائیل سوکوت را ترک کرده، در ایام تمام شب نمی‌توانستند به اسرائیلی‌ها نزدیک شوند. 21 در این سفر، خداوند ایشان را در حاشیه صحرا بود، خیمه زندن. 22 در این سفر، خداوند ایشان را در روز به موسیله ستونی از ابر و در شب به موسیله ستونی از آتش هدایت می‌کرد. از

خداؤند به موسی فرمود: 2 «تمام نخست‌زادگان قوم اسرائیل را به من وقف کن، زیرا همه نخست‌زادگان، خواه انسان و خواه حیوان، به من تعلق دارند.» 3 پس موسی به قوم گفت: «این روز را که روز رهای شما از بردگی مصر است همیشه به یاد داشته باشید، زیرا خداوند با دست توانای خود، شما را از آن رها ساخت. به خاطر بسپارید که در این روزهای عید، باید نان بدون خمیر مایه بخورید. 4 امروز در ماه ایب شما از مصر خارج می‌شوید. 5 خداوند به اجاده‌تان و عده داده است که، سرزمین کنعانی‌ها، حتی‌ها، اموری‌ها، حیوایی‌ها و بیوسی‌ها را به شما واگذار کند، بنابراین، وقتی شما را به سرزمینی که به «سرزمین شیر و عسل» معروف است، داخل می‌کند، باید این روز را، هر ساله جشن بگیرید. 6 به مدت هفت روز نان فطیر بخورید و در روز هفتم عیدی برای خداوند نگاه دارید. 7 در این هفت روز، نان فطیر بخورید. در خانه‌های شما و حتی در سرزمین شما اثری از خمیر مایه پیدا نشود. 8 «هر سال هنگام بزرگواری این جشن، به فرزندان خود بگویید که این جشن به مناسبت آن کار بزرگی است که خداوند به خاطر شما النجام داد و شما را از مصر بیرون آورد. 9 این جشن مانند علامتی بر دستان یا نشانی بر پیشانی تان خواهد بود تا به شما یادآوری نماید که همیشه در شریعت خداوند تفکر کید و از آن سخن بگویید، زیرا خداوند با قدرت عظیم خود، شما را از مصر بیرون آورد. 10 «پس هر سال در موعده مقرر این عید را جشن بگیرید. 11 «زمانی که خداوند، شما را به سرزمین کنعان که وعده آن را از پیش به اجاده شما داده بود بیاورد، به خاطر داشته باشید که 12 پسران نخست‌زاده شما و همچنین نخست‌زاده نر حیوانات شما از آن خداوند می‌باشند و باید آنها را وقف خدا کنید. 13 به جای نخست‌زاده نر، یعنی فرزندانتان از شما نخست‌زاده خود حتماً باید فدیه بدهید. 14 «در آینده وقتی فرزندانتان از شما پیرستند: «این کارها برای چیست؟» بگویید: «خداوند با دست توانای خود ما را از بردگی مصری‌ها نجات بخشید. 15 چون فرعون ما را از اسارت رها نمی‌کرد، برای همین، خداوند تمام پسران نخست‌زاده مصری‌ها و همچنین نخست‌زاده‌های نر حیوانات آنان را هلاک کرد تا ما را نجات دهد. به این دلیل نخست‌زاده نر حیوانات خود را برای خداوند قبایلی می‌کنیم تا پسران نخست‌زاده خود فدیه بدهیم.» 16 این جشن مانند علامتی بر دستان و یا نشانی بر پیشانی تان خواهد بود تا به یاد شما آورد که خداوند با دست قوی خود ما را از مصر بیرون آورد. 17 وقتی سرانجام فرعون به قوم اسرائیل اجازه داد تا از مصر بروند، خدا آنان را از راه اصلی که از سرزمین فلسطینی‌ها می‌گذشت نبرد، هرجند آن راه نزدیکتر بود. خدا گفت: «اگر قوم با جنگ روبرو شوند، ممکن است پیشیان شده، به مصر بگردند.» 18 پس خدا آنها به اسرائیل را قسم داده، گفته بود: «وقتی خدا شما را برهاند، استخوانهای مرا هم با خود از اینجا ببرید.» 20 پس قوم اسرائیل سوکوت را ترک کرده، در ایام تمام شب نمی‌توانستند به اسرائیلی‌ها نزدیک شوند. 21 در این سفر، خداوند ایشان را در روز به موسیله ستونی از ابر و در شب به موسیله ستونی از آتش هدایت می‌کرد. از

ستگ، خاموش خواهند ایستاد، تا قوم تو که آنها را خریده‌ای از کنار ایشان بگذرند. **17** ای خداوند، تو ایشان را به کوه مقدس خود بیاور و در همان جایی که برای سکونت خود انتخاب کرده‌ای و خانه خود را در آن ساخته‌ای، ساکن ساز. **18** خداوند، تو تا ابد سلطنت خواهی کرد. **19** وقتی اسپهای فرعون با اربابها و سوارش ب دنبال اسرائیلی‌ها وارد دریا شدند، خداوند آب دریا را سمت ایشان برگردانید، اما اسرائیلی‌ها از میان دریا به خشکی رسیدند. **20** پس از خواندن این سرود، مردم نیمه، خواهی هارون دف به دست گرفت و به قصیدن پرداخت و زنان دیگر نیز به دنبال اسرائیلی‌ها وارد دریا رسیدند، خداوند آب دریا را خطاب به ایشان خواند: «خداوند را بسرايد که شکوهمندانه پیروز شده است، او اسبیها و سوارشان را به دریا افکنده است.» **22** موسی قوم اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و به طرف صحرای شور جدايت کرد. ولی در آن صحرا پس از سه روز راهپیمایی، قطراهای آب نیافتد. **23** سپس آنها به ماره رسیدند، ولی از آب آنچه نیز نتوانستند بنوشند، چون تلغی بود. (از این جهت آن مکان را ماره یعنی «تلخ» نامیدند). **24** پس مردم غرغران به موسی گفتند: «ما تشنهمیم؛ چه بنوشیم؟» **25** موسی نزد خداوند دعا کرد و خداوند چویی به او نشان داد و فرمود: «این چوب را در آب ماره بینداز تا آن را شیرین کن!». موسی چینی کرد و آب، شیرین شد. در ماره، خداوند دستورهایی به قوم اسرائیل داد تا اطاعت آنها را آزمایش کرده باشد. **26** او فرمود: «اگر دستورها و احکام ما را که خداوند، خدای شما هستم اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است بجا آورید، از تمام بیماریهایی که مصری‌ها را بدان چبار ساختم در امان خواهید ماند، زیرا من، خداوند، شفا دهنده شما هستم.» **27** سپس پنی اسرائیل به ایلیم آمدند. در آنچه دوازده چشم و هفتاد درخت خرما بود، پس در کار چشمه‌ها اردو زند.

16 قوم اسرائیل از ایلیم کوچ کردند و به صحرای سین که بین ایلیم و کوه سینا بود رفتند. روزی که به آنچه رسیدند، روز پانزدهم ماه دوم بعد از خروج ایشان از مصر بود. **2** در آنچه همه جماعت پنی اسرائیل باز از موسی و هارون گله کرده، **3** گفتند: «ای کاش در مصر می‌ماندیم و همان جا خداوند ما را می‌کشت. آنچه در کنار دیگهای گوشت می‌نشستیم و هر قدر نان می‌خواستیم می‌خوردیم، اما حالا در این بیابان سوزان که شما، ما را به آن کشانیده‌اید، بزودی از گرسنگی خواهیم مرد.» **4** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «حال از آسمان برای ایشان نان می‌فرستم. هر کس بخواهد می‌تواند بیرون ببرد و هر روز نان خود را برای همان روز جمع کند. ولی وسیله آنها را آزمایش می‌کنم تا ببینم آیا از دستورهایم پیروی می‌کنند یا نه. **5** به قوم اسرائیل بگو که روز ششم نان به اندازه دو روز جمع کرده، آن را آماده نمایند.» **6** پس موسی و هارون، پنی اسرائیل را جمع کردند و به ایشان گفتند: «امروز عصر به شما ثابت می‌شود که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر آزاد کرد. **7** فردا صبح حضور پرجلال خداوند را خواهید دید، زیرا او گله و شکایت شما را که از اوی کرده‌اید شنیده است. ما چه کرده‌ایم که از ما شکایت می‌کنید؟» **8** سپس موسی اضافه کرد: «از این به بعد، خداوند عصر به شما گوشت خواهد داد تا بخورید و صبح نان خواهد داد تا سیر شوید، زیرا شکایتی را که از او کرده‌اید شنیده است. ما چه کرده‌ایم؟ شما نه از ما، بلکه از خداوند شکایت کرده‌اید.» **9** آنگاه موسی به هارون گفت: «به تمامی

گرفت و این راه را خشک کرد. **10** پنابراین، قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند در حالی که آب دریا در در طرف راه، همچون دیواری بلند بر پا شده بود. **11** در این هنگام تمام سواران و اسبها و اربابهای فرعون در بی قوم اسرائیل وارد دریا شدند. **12** در سپیده دم، خداوند از میان ابر و آتش بر لشکر مصر نظر انداخت و آنها را آتشفته کرد. **13** چرخهای همه اربابها از جا کنده شدند چنانکه به سختی می‌توانستند حرکت کنند. مصری‌ها فریاد برآوردند: «بیایید فرار کنیم، چون خداوند برای اسرائیلی‌ها با ما می‌جنگد.» **14** وقتی همه قوم اسرائیل به آن طرف دریا رسیدند خداوند به موسی فرمود: «بار دیگر دست خود را به طرف دریا دراز کن تا آنها بر سر مصری‌ها و اسبها و اربابهایشان فرو رینند.» **15** موسی این کار را کرد و سپیده دم آب دریا دیواره به حالت اول بازگشت. مصری‌ها کوشیدند فرار کنند، ولی خداوند همه آنها را در دریا غرق کرد. **16** پس آب برگشت و تمام اربابها و سواران را فرو گرفت، به طوری که از لشکر فرعون که به تعقیب پنی اسرائیل پرداخته بودند حتی یک نفر هم زنده نماند. **17** به این ترتیب، پنی اسرائیل از میان راهی که بر دو طرف آن دیوارهای بلند آب بر پا شده بود، گذشتند. **18** اینچنان، خداوند در آن روز پنی اسرائیل را از چنگ مصری‌ها نجات بخشید. اسرائیلی‌ها اجساد مصری‌ها را دیدند که در ساحل دریا افتاده بودند. **19** وقتی قوم اسرائیل این معجزه عظیم خداوند را به چشم دیدند، ترسیدند و به خداوند و به خدمتگزارش موسی ایمان آورندند.

15 آنگاه موسی و پنی اسرائیل در ستایش خداوند این سرود را خوانند: «خداوند را می‌سایم که شکوهمندانه پیروز شده است، او اسبها و سوارشان را به دریا افکنده است. **2** خداوند قوت و سرود من است، و نجات من گردیده. او خدای من است، پس او را سپاس خواهیم گفت. او خدای نیاکان من است، پس او را برومی‌افرام. **3** او جنگاور است و نامش خداوند می‌باشد. **4** خداوند، لشکر و اربابهای فرعون را به دریا سرگون کرد. میازان پرگزیده مصر در دریای سرخ غرق شدند. **5** آنها دریا آنها را پوشاندند، و آنها مانند سنگ به اعماق آب فرو رفتند. **6** دست راست تو ای خداوند، قدرت عظیمی دارد. به نیروی دستت، دشمنان را در هم کوپید. **7** با عظمت شکوهت دشمنان را نابود ساختی، آتش خشم تو، ایشان را همچون کاه سوزانید. **8** تو بر دریا دمیدی و آن را شکافی، آنها مانند دیوار ایستادند و عمق دریا خشک گردید. **9** «دشمن گفت: «آنها را تعقیب کرده، می‌گیرم و با شمشیرم هلاک می‌کنم، ثروتشان را تقسیم کرده، هر چه بخواهم براي خود برومی‌دارم.» **10** اما تو ای خداوند، چون بر دریا دمیدی موجها یکباره آنها را پوشانید، همگی مثل سرب در دریای خروشان غرق شدند. **11** «کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ کیست مثل تو عظیم در قدوسیت؟ کیست که مانند تو بیواند کارهای مهیب و عجیب انجام دهد؟ **12** چون دست راست خود را دراز کردی، زمین، دشمنان ما را بلعید. **13** «قوم خود را که بازخرد نموده‌ای با رحمت خود رهی خواهی فرمود. تو آنها را با قدرت خود به سرزمین مقدّس هدایت خواهی کرد. **14** قومها و قتنی این را بشنوند مضطرب خواهند شد، ساکنان فلسطین از ترس خواهند لرزید. **15** امیران ادوم و حشت خواهند کرد، پرگان موآب خواهند لرزید. وحشت، مردم کتعان را فرو خواهد گرفت. **16** ترس و دلهره بر ایشان غلبه خواهد کرد. ای خداوند از قدرت تو، آنها چون

کن و در آن به اندازه یک عمر مُتاً بیرون و آن را در حضور خداوند بگذار تا نسلهای آینده آن را بینند.» **34** هارون همان طور که خداوند به موسی فرموده بود عمل کرد. بعدها این نان در «صدوق عهد» نهاده شد. **35** پنی اسرائیل تا رسیدن به کنعان و ساکن شدن در آن سرزمین، مدت چهل سال از این نانی که به مُتاً معروف بود، می خوردند. **36** (عمر ظرفی بود به گنجایش دو لیتر که برای اندازه گیری به کار می رفت.)

17

بنی اسرائیل به دستور خداوند از صحرای سین کوچ کردند و پس از چند توقف کوتاه، در رفیدیم اردو زدند. اما وقتی به آنجا رسیدند، دیدند که در آن مکان نیز آب برای نوشیدن پیدا نمی شود. **2** پس گله و شکایت آغاز کردند و به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بشویم». موسی جواب داد: «چرا گله و شکایت می کنید؟ چرا خداوند را امتحان می نمایید؟» **3** اما آنها که از تشنجی که از آنها گرفته بودند، علیه موسی فرباد زدند: «چرا ما را از مصر بیرون آورده؟ آیا می تاب شده بودند، دامهای خود از تشنجی بپمیریم؟» **4** موسی به حضور خداوند رفت و گفت: «من با این قوم چه کنم؟ هر آن ممکن است مرا سنگسار کنند.» **5** خداوند در جواب موسی فرمود: «پیشایش قم حرکت کن. عصایی را که با آن رود نیل را زدی به دست بگیر و برهخی از مشایخ بنی اسرائیل را همراه خود بزرگ و روانه شو.» **6** من در آنجا پیش روی تو بر صخره ای که در کوه سینا است، می ایستم. تو با عصایت به صخره بین که از آن آب جاری خواهد شد تا قوم بنوشنند.» پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داده بود، در برابر مشایخ به صخره زد و آب جاری شد. **7** موسی اسم آنچا را مُسناً (معنی «قوم، خداوند را آزمایش کردن») گذاشت؛ ولی بعضی اسم آنچا را مریبه (معنی « محل بحث و مجادله ») گذاشتند، چون در آنچا قوم اسرائیل به مجادله با خداوند پرداختند و گفتند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟» و به این ترتیب او را آزمایش کردند. **8** عمالیقی ها به رفیدیم آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند. **9** موسی به پوش گفت: «افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقی ها برو. من عصای خدا را به دست گرفته بر فراز تپه خراهم ایستاد.» **10** پس پوش طبق دستور موسی به جنگ عمالیقی ها رفت و موسی و هارون و حور به بالای تپه رفتند. **11** موسی دستهای خود را به طرف آسمان بلند کرد. تا زمانی که دستهای موسی بالا بود، جنگاوران اسرائیل پیروز می شدند، اما هر وقت دستهای خود را از خستگی پاین می آورد، عمالیقی ها بر آنان چیره می گشتند. **12** سرانجام موسی خسته شد و دیگر نتوانست دستهای خود را بالا ببرد. پس هارون و حور، او را روی سنگی ناشاندند و از دو طرف دستهای او را تا غروب آفتاب بالا نگه داشتند. **13** در نتیجه، پوش و سپاهیان او، عمالیقی ها را به کلی تار و مار کردند. **14** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «شرح این پیروزی را در کتاب بنویس تا به یادگار بماند و به پوش بگو که من نام و نشان مردم عمالیق را از روی زمین محو خراهم کرد.» **15** موسی در آن مکان یک مذبح ساخت و آن را «یهوه نسی» (معنی « خداوند پرچم پیروزی من است ») نامید. **16** سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «آنها مشتباشان را بر ضد تخت خداوند بلند کرده اند، پس حال خداوند نسل اندر نسل با عمالیق در جنگ خواهد بود.»

جماعت اسرائیل بگو: «به حضور خداوند بیاید، زیرا او شکایهای شما را شنیده است.» **10** در حالی که هارون با قوم سخن می گفت آنها به طرف بیان نگاه کردند، و ناگهان حضور پرجلال خداوند از میان ابر ظاهر شد. **11** خداوند به موسی فرمود: «شکایهای پنی اسرائیل را شنیدم. برو و به ایشان بگو: «هنگام عصر گوشت خواهید خورد و صحیح با نان سیر خواهید شد تا بدانید که من خداوند، خدای شما هستم.» **13** در غروب همان روز، تعداد زیادی بلدرچین آمدند و سراسر اردوگاه پنی اسرائیل را پوشاندند و در سحرگاه در اطراف اردوگاه شبنم بر زمین نشست. **14** صحیح شبنم ناپدید شد، دانه های ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه های برف بود. **15** وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند، از همدمیگر پرسیدند: «این چیست؟» زیرا چنین چیزی ندیده بودند. موسی به آنها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید.» **16** خداوند فرموده که هر خانواده به اندازه احتیاج روزانه خود از این نان جمع کند، یعنی برای هر نفر، یک عomer.» **17** پس قوم اسرائیل بیرون رفتند و به جمع آوری نان پرداختند. بعضی زیاد جمع کردند و بعضی کم. **18** اما وقتی نانی را که جمع کرده بودند با عومر اندازه گرفتند دیدند کسانی که زیاد جمع کرده بودند چیزی اضافه نداشند و آناتی که کم جمع کرده بودند چیزی کم نداشتند، بلکه هر کس به اندازه احتیاج خود جمع کرده بود. **19** موسی به ایشان گفت: «چیزی از آن را نایابد تا صحیح نگه داردی.» **20** ولی بعضی به حرف موسی اعتمنا نکردند و قدری از آن را برای صحیح نگه داشتند. اما چون صحیح شد، دیدند پر از کرم شده و گذیده است. بنا بر این، موسی از دست ایشان سیار خشمگین شد. **21** از آن پس، هر روز صحیح زود هر کس به اندازه احتیاج خود از آن نان جمع می کرد، و وقتی آفتاب بر زمین می تایید نانهایی که بر زمین مانده بود آب می شد. **22** روز ششم، قوم اسرائیل دو برابر نان جمع کردند، یعنی برای هر نفر به جای یک عomer، دو عomer. آنگاه بزرگان پنی اسرائیل آمدند و این را به موسی گفتند. **23** موسی به ایشان گفت: «خداوند فرموده که فردا روز استراحت و عبادت است. هر قدر خوارک لازم داردید امروز بپزید و مقداری از آن را برای فردا که «شبات مقدس خداوند» است نگه دارید.» **24** آنها طبق دستور موسی نان را تا روز بعد نگه داشتند و صحیح که برخاستند دیدند همچنان سالم باقی مانده است. **25** موسی به ایشان گفت: «این غذای امروز شمامست، چون امروز «شبات خداوند» است و چیزی روی زمین پیدا نخواهید کرد.» **26** شش روز خوارک جمع کنید، اما روز هفتم، شبات است و خوارک پیدا نخواهید کرد.» **27** ولی بعضی از مردم در روز هفتم برای جمع کردن خوارک بیرون رفتند، اما هر چه گشتند چیزی نیافتند. **28** خداوند به موسی فرمود: «این قوم تا کمی می خواهند از احکام و اوامر من سریچی کنند؟» **29** مگر نمی دانند که من در روز ششم، خوارک دو روز را به آنها می دهم و روز هفتم را که شبات باشد روز استراحت و عبادت معین کردم و نایابد برای جمع کردن خوارک از خیمه های خود بیرون بروند؟» **30** پس قوم اسرائیل در روز هفتم در مشتباشان را از عونان یادگار نگه داشتند. **31** آنها اسم آن نان را مُتاً (معنی «این چیست؟») گذاشتند و آن مثل دانه های گشنبیر سفید بود و طعم نان عسلی را داشت. **32** موسی پنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند فرموده که از این نان به مقدار یک عomer به عنوان یادگار نگه داشتند. آنها مشتباشان را بر بینند و بدانند این همان نانی است که خداوند وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آورد در بیان به ایشان داد.» **33** موسی به هارون گفت: «ظرفی پیدا

پترون، پدرزن موسی و کاهن مدیان شنید که خدا چه کارهایی برای موسی و قوم اسرائیل کرده و بخصوص اینکه چگونه خداوند آنها را از مصر رهانیده است. 2 پیش از این، موسی زن خود صوره را با دو پسرش نزد پترون فرستاده بود. 3 (نام پسر اول موسی جرشوم بود زیرا به هنگام تولد او، موسی گفته بود: «من در سرزمین بیگانه، غریم». 4 پسر دومش العازار نام داشت، زیرا به هنگام تولد او، موسی گفته بود: «خدای پدرم یاورم بوده و مرا از شمشیر فرعون نجات داد.») 5 پس پترون پدرزن موسی برای دیدن موسی به صحراء آمد. او پس از زن موسی را نیز همراه خود آورد بود. در این وقت موسی و قوم نزدیک کوه خدا ارد زده بودند. 6 پترون برای موسی پیام فرستاده بود که: «من، پترون، پدرنیزت همراه زنت و دو پسرت می‌آیم تا تو را ببینیم.» 7 پس موسی به استقبال پترون رفت، به او تعظیم کرد و صورت او را ببینید. پس از احوال پرسی، آنها به خیمه موسی رفتند 8 و موسی برای پدرنیزش تعزیز کرد که خداوند چه بلاهایی بر سر فرعون و مصری‌ها آورد تا بنی اسرائیل را رهای دهد و چه مشقتی را در طول این سفر تحمل کردند تا به آنجا رسیدند و چگونه خداوند قدم خود را از خطها و دشواریها نجات داد. 9 پترون به سبب احسان خداوند بر بنی اسرائیل و آزادی آنها از مصر بسیار خوشحال شد 10 و گفت: «مبارک باد خداوند که قدم خود را از دست فرعون و مصری‌ها نجات داد.

11 اکنون می‌دانم که خداوند بزرگتر از همه خدایان است، زیرا او قدم خود را از دست مصری‌های متکبر و بی‌رحم نجات داده است.» 12 پترون قربانی سوختنی و قربانیهای دیگر به خدا تقدیم کرد، و هارون و همه مشایخ قوم اسرائیل به دیدن او آمدند و در حضور خدا برای خودن گوشت فربانی دور هم نشستند. 13 روز بعد، موسی برای رسیدگی به شکایهای مردم در جایگاه خود نشست و مردم از صبح تا غروب در حضور او ایستادند. 14 پترون وقتی دید که رسیدگی به شکایهای مردم، وقت زیادی را می‌گیرد، به موسی گفت: «چرا این کار را به تنهایی انجام می‌دهی؟ چرا مردم را تمام روز سر پا نگه می‌داری؟» 15 موسی جواب داد: «من باید این کار را بکنم، زیرا مردم برای حل مشکلات خود پیش من می‌آیند تا نظر خدا را بدانند.» 16 وقتی بین دو نفر اختلافی پیش می‌آید، نزد من می‌آیند و من تشخیص می‌دهم که حق با چه کسی است و فرایض و شریعت خدا را به آنها تعلیم می‌دهم.» 17 پدرزن موسی گفت: «این کار تو درست نیست.» 18 تو با این کار، خود را از پای در می‌آوری و قدم را نیز خسته می‌کنی. تو نمی‌توانی این کار سنتگین را به تنهایی انجام دهی. 19 حرف مرا گوش کن و نصیحت مرا بپنیر و خدا تو را بركت خواهد داد. تو در حضور خدا نماینده این مردم باش و مسائل و مشکلات ایشان را به او بگو. 20 تو باشد قوانین و شریعت خدا را به آنها تعلیم دهی و بگویی که چطیر زندگی کنید و چه فرقی داشته باشند. 21 در ضمن از میان همه قوم مردانی کارдан و خادترس و درستکار که از رشوه متنفر باشند انتخاب کن تا آنها در گروههای هزار نفره، صد نفره، پنجاه نفر و ده نفره داور و رهبر باشند. 22 آنها باید همیشه آماده باشند تا به مسائل جزئی مردم رسیدگی کنند اما مسائل مهم را نزد تو بیاورند. بگذار رهبران خودشان مسائل جزئی را حل کنند. بدین ترتیب آنها بار تو را سبکتر خواهند کرد. 23 اگر این روش را در پیش گیری و خواست خدا نیز چنین باشد، آنگاه خسته نخواهی شد و قدم نیز در حالی که اختلافلشان حل شده است، راضی به خایه‌های خوبش سینا نزول کرده بود، موسی را فرا خواند و موسی نیز به قله کوه بالا رفت. 21

شما را در آنجا بروکت دهم. **25** اگر خواستید مذبح را از سرگ بنا کنید، سرگها را با ابزار نشکنید و نترایشید، چون سنجگهایی که روی آنها ابزار به کار رفته باشد مناسب مذبح من نیستند. **26** برای مذبح، پله نگذارید مبادا وقتی از ایشان غضبناک نشود.

21 «سایر احکامی که باید اطاعت کنید، اینها هستند:

2 «اگر غلامی عبرانی بخوبی فقط باید شش سال تو را خدمت کند. سال هفتتم باید آزاد شود بدنون اینکه برای کسب آزادی خود قیمتی پیدا کرد. **3** اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری داشته شود مجرد بوده، باید مجرد هم از نزد تو برود، اما اگر همسر داشته، همسرش نیز باید همراه او آزاد شود. اما اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری داشته باشد، آنگاه هر دو آنها در یک زمان آزاد شوند. **4** ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آنگاه فقط خودش آزاد می شود و زن و فرزندانش نزد اربابش باقی می مانند. **5** «اگر آن غلام بگوید: «من ارباب و زن و فرزندانم را دوست می دارم و آنها را بر آزادی خود ترجیح می دهم و نمی خواهم آزاد شوم»، **6** آنگاه اربابش او را پیش قضات قم ببرد و در حضور همه گوش او را در فرشی سوراخ کند، او همیشه غلام را بساز باقی خواهد ماند. **7** «اگر مردی دختر خود را به عنوان کبیر بفروشد، آن کبیر ماند غلام در پایان سال ششم آزاد نمی شود. **8** اگر اربابش که آن کبیر را خریده و نامزد خود کرده است، از او راضی نباشد، باید اجازه دهد تا وی بازخرید شود؛ ولی حق ندارد او را به یک غیر اسرائیلی بفروشد، چون این کار در حق او خیانت شمرده می شود. **9** اگر ارباب بخواهد کبیر را برای پسرش نامزد کند، باید مطابق رسوم دختران آزاد با او رفتار کند، نه به عنوان یک کبیر. **10** اگر خردش با آن کبیر ازدواج کند و بعد زن دیگری نیز بگیرد، نایاب از خوارک و پوشک و حق همسری او چیزی کم کند. **11** اگر ارباب در رعایت این سه نکته کوتاهی کند، آنگاه آن کبیر آزاد است و می تواند بدون پرداخت مبلغی، ارباب خود را ترک کند. **12** «اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد، او نیز باید کشته شود. **13** اما اگر او قصد کشتن نداشته و مرگ، تصادفی بوده باشد، آنگاه مکانی اربابش تعیین می کنم تا به آنجا پناهنده شده، در امان باشد. **14** ولی اگر شخصی، به عمد و با قصد قبلی به کسی حمله کند و او را باکشد، حتی اگر به مذبح من نیز پناه ببرد باشد، باید از بست بیرون کشیده، کشته شود. **15** «هر که پدر یا مادرش را بزند، باید کشته شود. **16** هر کس انسانی را بذندد، خواه او را فروخته و خواه نفرخوخته باشد، باید کشته شود. **17** هر کس پدر یا مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود. **18** «اگر دو نفر با هم گلاویز بشوند و یکی از آنها دیگری را با سینک یا با مشت چنان بزنند که او مجرح و بستری شود اما نمیرد، **19** و بعد از اینکه حالش خوب شد بتواند با کمک عصا راه برود، آنگاه ضارب بخشیده می شود، به شرطی که تمام مخارج معالجه و توان ارزوهای بیکاری مجرح را نا وقیع که کاملاً خوب نشده پیدا کرد. **20** «اگر کسی غلام یا کبیر خود را طوری با چوب بزنند که منجر به مرگ او گردد، باید مجازات شود. **21** اما اگر آن غلام یا کبیر چند روزی پس از کنک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نمی شود، زیرا آن غلام یا کبیر به او تعلق دارد. **22** «اگر عدهای با هم درگیر شوند و در جریان این دعوا، زن حامله‌ای را طوری بزنند که بچه او پیش از موعد به دنیا بیاید، ولی آسیب جدی به خود او وارد نیاید، ضارب هر مبلغی را

خداآوند به موسی فرمود: «پایین برو و به قوم هشدار بده که از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و برای دیدن خداوند بالا نیایند و گرنه هلاک می شوند. **22** حتی کاهانی که به من نزدیک می شوند باید خود را تقدیس کنند تا خداوند بر ایشان غضبناک نشود. **23** موسی عرض کرد: «قوم نمی توانند از کوه سینا بالا بیایند، زیرا تو خود به ما هشدار داده، گفتی: «حدودی دور تا دور کوه تعیین کن و آن را مقدس بشمار». **24** خداوند فرمود: «پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور. در ضمن نگذر کاهانان یا قوم از آن حد تجاوز نکند تا نزد من بالا بیایند، زیرا آنها را در هم شکسته، نابود خواهیم کرد.» **25** پس موسی نزد قوم پایین رفت و آنچه خداوند به او فرموده بود به ایشان بازگفت.

20 خدا با موسی سخن گفت و این احکام را صادر کرد:

2 «من خداوند، خدای تو هستم، که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کردم. **3** «تو را خدا ایان دیگر غیر از من نباشد. **4** «هیچگونه بُتی به شکل آنچه بالا در آسمان و آنچه بر زمین و آنچه در دریاست برای خود درست نکن. **5** در برابر آنها زانو نزن و آنها را پرستش نکن، زیرا من که خداوند، خدای تو می باشم، خدای غیر هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می کنم. این مجازات، شامل حال فرزندان آنها تا نسل سوم و چهارم نیز می گردد. **6** اما بر کسانی که مرا دوست داشته باشد و دستورهای مرا پیروی کنند، تا هزار نسل رحمت می کنم. **7** «از نام من که خداوند، خدای تو هستم به ناشایستگی استفاده نکن. اگر نام مرا با جی احترامی به زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوی، تو را مجازات می کنم. **8** «روز شبات را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار. **9** در هفته شش روز کار کن، **10** ولی در روز هفتم که شبات یهوه خدای تو سنت هیچ کار نکن، نه خودت، نه پسرت، نه دخترت، نه غلامت، نه کبیرت، نه مهمانات و نه چارپایاتن. **11** چون خداوند در شش روز، آسمان و زمین و دریا و هر آنچه را که در آنهاست آفرید و روز هفتم دست از کار کشید. پس او روز شبات را مبارک خواند و آن را تقدیس کرد. **12** «پدر و مادر خود را گرامی بدار تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی. **13** «قتل نکن. **14** «زنا نکن. **15** «زدی نکن. **16** «بر همنوع خود شهادت دروغ نده. **17** «به خانه همسایهات طمع نکن. به زن همسایهات، یا غلام و کنیش، یا گاو و الاغش، یا اموالش طمع نکن. **18** وقتی قوم اسرائیل رعد و برق و بالا رفتن دور را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس زیدند. آنها در فاصله‌ای دور از ما خواهیم شنید. اما خدا مستقیم با ما صحبت نکند، چون می ترسیم بعییرم». **20** موسی گفت: «ترسید، چون خدا برای این آمده است که شما را امتحان کند تا از این پس، از او بترسید و گناه نکنید». **21** در حالی که همه فرم آنچا ایستاده بودند، دیدند که موسی به ظلمت غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد. **22** آنگاه خداوند از موسی خواست تا به قوم اسرائیل چنین بگوید: «شما خود دیدید چگونه از آسمان با شما صحبت کردم، **23** پس دیگر برای خود خدا ایانی از طلا و نقره نسازید و آنها را پرستش نکنید. **24** «مذبحی که برای من می سازید باید از خاک زمین باشد. از گله و رمه خود قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی روی این مذبح قربانی کنید. در جایی که من برای گرامیداشت نام خود تعیین می کنم، مذبح بسازید تا من آمده

که شوهر آن زن بخواهد و قاضی آن را تأیید کند، باید جزئیه بدهد. 23 ولی اگر به خود آن زن صدمه‌ای وارد شود، باید همان صدمه به ضارب نیز وارد گردد: جان به عوض جان، 24 چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، 25 داغ به عوض داغ، زخم به عوض زخم، و کبودی به عوض کبودی. 26 «اگر کسی با وارد کردن ضربه‌ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند، باید او را به عوض چشم‌ش آزاد کند.

27 اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکد، باید او را به عوض دندانش آزاد کند. 28 «اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد، آن گاو باید سنگساز شود و گوشتش هم خورده نشود، اما صاحب آن گاو بی گاه شمرده می‌شود. 29 ولی اگر آن گاو قبلاً ساقه شاخ زنی داشته و صاحب‌ش هم از این موضوع باخبر بوده، اما گاو را نبسته باشد، در این صورت باید هم گاو سنگساز گردد و هم صاحب‌ش کشته شود. 30 ولی اگر بستگان مقتول راضی شوند که خون‌ها را قبول کنند، صاحب گاو می‌تواند با پرداخت خونهای تعیین شده، جان خود را نجات دهد. 31 «اگر گاوی به دختر با پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود. 32 اما اگر گاو به غلام یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی متنقال نقره به اریاب آن غلام یا کنیز داده شود و گاو هم سنگساز گردد. 33 «اگر کسی چاهی بکند و روی آن را پوشاند و گاو یا الاغی در آن بیفت، 34 صاحب چاه باید قیمت آن حیوان را به صاحب‌ش پردازد و حیوان مرده از آن او باشد. 35 «اگر گاوی، گاو دیگری را بزند و بکشد، صاحبان آن دو گاو باید گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را میان خود تقسیم کنند، و هر یک از آنها هم می‌تواند نیمی از گاو کشته شده را برای خود بردار. 36 ولی اگر گاوی که زنده مانده، ساقه شاخ زنی داشته و صاحب‌ش آن را نبسته باشد، باید گاو زنده‌ای به عوض گاو کشته بدهد و گاو کشته شده را برای خود بردار.

22

«اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزد و بفروشد یا سر بید باید به عوض گاوی که دزدیده بیچ گاو و به عوض گوسفند، چهار گوسفند پس بدهد. 2 اگر دزد در حال تقب زدن گرفتار شود و او را بزنند به طوری که بپیرد، کسی که او را کشته مجرم تخرّه‌ش خواهد بود. 3 اما اگر این کار در روز روشن واقع شود، کسی که او را کشته مجرم شناخته خواهد شد. «دزدی که گرفتار شود باید هر چه را دزدیده پس دهد. اگر نتواند پس بدهد، خود او را باید فروخت تا غرامت پرداخت شود. 4 اگر کسی گاو یا الاغ یا گوسفندی بدزد و آن حیوان در دست دزد زنده یافت شود، باید دو برابر قیمت حیوان غرامت پرداخت کند. 5 «اگر کسی چاریابان خود را به داخل تاکستان شخص دیگری رها کند، و یا آنها را در مزرعه شخص دیگری بجزاند، باید از بهتین محصول خود، برای خسارت وارد به صاحب تاکستان یا مزرعه غرامت پردازد. 6 «اگر کسی در مزرعه‌اش آتشی روشن کند و آتش به مزرعه شخص همکاری نماید. 7 وقی در دادگاه در مقام شاهد ایستاده‌اید دنباله‌رو جماعت در انجام کار بد نشود و تحت تأثیر نظر اکتفیت، عدالت را پایمال نکنید، 3 و از کسی صرفاً به خاطر اینکه فقیر است طرفداری نکنید. 4 «اگر به گاو یا الاغ گمشده دشمن خود برخوردید آن را نزد صاحب‌ش برگردانید. 5 اگر الاغ دشمنت را دیدید که در زیر بار افتداد است، بی‌اعتنای از کنارش رد نشوید، بلکه

23

«خیر دروغ را منتشر نکنید و با دادن شهادت دروغ با خطاکار همکاری ننمایید. 2 وقی در دادگاه در مقام شاهد ایستاده‌اید دنباله‌رو جماعت در انجام کار بد نشود و تحت تأثیر نظر اکتفیت، عدالت را پایمال نکنید، 3 و از کسی صرفاً به خاطر اینکه فقیر است طرفداری نکنید. 4 «اگر به گاو یا الاغ گمشده دشمن خود برخوردید آن را نزد صاحب‌ش برگردانید. 5 اگر الاغ دشمنت را نزد قضات ببرند تا معلوم شود آیا خود او در امانت خیانت کرده

کرانه فلسطین و از صحرای جنوب تا رود فرات و سعت می‌دهم و به شما کمک می‌کنم تا ساکنان آن سرزمین را شکست داده، بیرون کنید. **۳۲** «با آنها و خدایان ایشان عهد نبندید **۳۳** و نگذارید در میان شما زندگی کنند، و گرنه شما را به بت پرستی کشانده، به مصیبت عظیم گرفتار خواهند ساخت.»

۲۴

سپس خداوند به موسی فرمود: «تو هارون و ناداب و ابیهו با هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل به بالای کوه نزد من بیاید ولی به من نزدیک نشود، بلکه از فاصله دور مرا سجده کنید. **۲** تهبا توای موسی، به حضور من بیا، ولی بقیه نزدیک نباشد. هیچ‌یک از افراد قوم نیز نباید از کوه بالا بیایند.» **۳** پس موسی بازگشت و قوانین و دستورهای خداوند را به بنی اسرائیل بازگفت. تمام مردم یکصدنا گفتند: «هر چه خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.» **۴** موسی تمام دستورهای خداوند را نوشت و صبح روز بعد، بامدادان برخاست و در پای آن کوه مذبحی بنا کرد و به تعداد قبایل بنی اسرائیل، دوازده ستون در اطراف آن بر پا نمود. **۵** آنگاه چند نفر از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد تا قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی به خداوند تقدیم کنند. **۶** موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را گرفت و در تشتها ریخت و نیم دیگر خون را روی مذبح پاشید. **۷** سپس کنایی را که در آن احکام خدا را نوشته بود یعنی کتاب عهد را برای بنی اسرائیل خواند و قوم بار دیگر گفتند: «ما قول می‌دهیم که از تمام احکام خداوند اطاعت کنیم.» **۸** پس موسی خونی را که در تشتها بود گرفت و بر مردم پاشید و گفت: «این است خون عهدی که خداوند با دادن این دستورها با شما بست.» **۹** موسی هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفته، **۱۰** و خدای اسرائیل را دیدند که نزد پایش فرشی از یاقوت کبود به شفافی آسمان گسترشده بود. **۱۱** هر چند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسمی بی ایشان وارد نشد. آنها در حضور خدا خوردند و آشامیدند. **۱۲** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد من به بالای کوه بیا و آنچا بمان و من قوانین و دستورهایی را که روی لوحهای سنگی نوشتم به تو می‌دهم تا آنها را به بنی اسرائیل تعلیم دهی.» **۱۳** پس موسی و خادم او پوش بخشستند تا از کوه خدا بالا بروند. **۱۴** موسی به مشایخ گفت: «در اینجا بنانید و منتظر باشید تا برگردیم. اگر در غیاب من مشکلی پیش آمد با هارون و حور مشورت کنید.» **۱۵** بنا بر این، موسی از کوه سینا بالا رفت و ابری کوه را در خود فرو برد **۱۶** و حضور پرچال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و آن ابر شش روز همچنان کوه را پوشانده بود و در روز هفتم، خداوند از میان ابر موسی را صدا زد. **۱۷** جلال خداوند بر فراز کوه بر مردمی که در پایین کوه بودند چون شعله‌های فروزان آتش به نظر می‌رسید. **۱۸** موسی به بالای کوه رفت و آن ابر، او را پوشانید و او چهل شبانه روز در کوه ماند.

۲۵

خداوند به موسی فرمود: **۲** «به بنی اسرائیل بگو که هدایا به حضور من بیاورند. از کسانی هدیه قبول کن که با میل و رغبت می‌آورند. **۳** هدایا باید از این نوع باشند: طلا، نقره و مفرغ؛ **۴** نخجای آیی، ارغوانی و قرمه؛ کتان ریبیافت؛ پشم بز؛ **۵** پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز؛ چوب افقيا؛ **۶** روغن زیتون برای چراگاه؛ مواد خوشبو برای تعهی روغن مسح؛ بخور خوشبو؛ **۷** سنگهای جزع و سنگهای قیمتی دیگر برای اینفو و سینه پوش کاهن. **۸** «بنی اسرائیل باید خیمه مقدسی برایم بسازند تا در میان

به او کمک کنند تا الاغ خود را از زمین بلند کند. **۶** «در دادگاه، حق شخص قبیر را پایمال نکنید. **۷** تهمت ناروا به کسی نزیند و نگذارید شخص بی‌گناه به مرگ محکوم شود. من کسی را که عدالت را زیر پا گذاشت بی سزا نخواهیم گذاشت. **۸** «رسوه نگریزید، چون رشوه چشممان بیانیان را کور می‌کند و راستگویان را به دروغگویی وا می‌دارد. **۹** «به اشخاص غریب ظلم نکنید، چون خودتان در مصر غریب بودید و از حال غریبان آگاهید. **۱۰** «در زمین خود شش سال کشته و زرع کنید، و محصول آن را درو نمایید. **۱۱** اما در سال هفتم بگذارید زمین استراحت کند و آنچه را که در آن می‌روید و گذاشت اتفاقاً از آن استفاده کنند و آنچه از آن باقی بماند حیوانات صحراء بخورند. این دستور در روز هفتم استراحت نمایید تا غلامان و کنیزان و غربیانی که برا بیان کار می‌کنند و حتی چار پایان بتواند استراحت نمایند. **۱۲** «شش روز کار کنید و در اطاعت کنید. نزد خدایان غیر دعا نکنید و حتی اسم آنها را بر زبان نیاورید. **۱۳** «از آنچه که به شما گفتم اعطا کنید. هر چهار پایان بتواند استراحت نمایند. **۱۴** «هر چهار پایان بتواند استراحت نمایند. **۱۵** اول، عید فطیر: همان طور که قبلاً دستور دادم در این عید هفت روز نان فطیر بخورید. این عید را به طور مرتب در ماه ایپی هر سال برگزار کنید، چون در همین ماه بود که از مصر بیرون آمدید. در این عید همه شما باید به حضور من هدیه بیاورید. **۱۶** دوم، عید حصاد: آن وقتی است که شما باید نور محصولات خود را به من تقديم کنید. سوم، عید جمع‌آوری: این عید را در آخر سال، هنگام جمع‌آوری محصول برگزار کنید. **۱۷** هر سال در این عید، تمام مردان بنی اسرائیل باید در حضور خداوند حاضر شوند. **۱۸** «خون حیوان قربانی را همراه با نان خمیر می‌مایدند و از من تقديم نکنید. نگذارید چری قربانیهایی که به من تقديم کرده‌ایند تا صبح بماند. **۱۹** «بهترین نور بر محصولی را که درو می‌کنید، به خانه بیوه خدایان بیاورید. «بزغاله را در شیر مادرش نمایید. **۲۰** «من فرشته‌ای پیشایش شما می‌فرستم تا شما را در راه محافظت کند و شما را به سلامت به سرزمینی که برای شما آماده کرده‌ام، برسانند. **۲۱** به سخنان او توجه کنید و از دستورهایش پیروی نمایید. از او تمدد نکنید، زیرا گناهان شما را نخواهد بخشدید، چرا که او نماینده من است و نام من بر اوست. **۲۲** اگر مطیع او باشید و تمام دستورهای مرا اطاعت کنید، آنگاه من دشمن دشمنان شما خواهیم بود و مخالف مخالفانتان. **۲۳** فرشته من پیشایش شما خواهد رفت و شما را به سرزمین امروزی‌ها، حتی‌ها، فرزی‌ها، کعانی‌ها، حوى‌ها و بیوسی‌ها هدایت خواهد کرد و من آنها را هلاک خواهیم نمود. **۲۴** شما باید خدایان آنها را پرستش کنید و مراسم ننگین آنها را انجام دهید. این اقام را نابود کنید و بهانه ستوانی آنها را بشکنید. **۲۵** «خداوند، خدای خود را عبادت کنید و او نان و آب شما را برکت خواهد داد و بیماری را از میان شما دور خواهد کرد. **۲۶** در میان شما سقط جنین و نازلی وجود نخواهد داشت. او به شما عمر طولانی خواهد بخشید. **۲۷** «من وحشت خود را پیش روی شما خواهیم فرستاد تا به هر سرزمینی که هجوم برید، ترس خداوند بر مردمانش مستولی شود و آنها از برابر شما فرار کنند. **۲۸** من زیورهای سرخ می‌فرستم تا قومهای حوى، کعانی و حتی را از حضور شما بیرون کنند. **۲۹** البته آن قومهای را تا یک سال بیرون نخواهیم کرد می‌دانم زمین خالی و ویران گردد و حیوانات درنده بیش از حد زیاد شوند. **۳۰** این قومهای را به تدریج از آنچا بیرون می‌کنم تا کم کم جمعیت شما زیاد شود و تمام زمین را پر کند. **۳۱** مز سرزمین شما را از دریای سرخ تا

ایشان ساکن شو. ۹ این خیمه عبادت و تمام لوازم آن را عیناً مطابق طرحی که به تو نشان می دهم بساز. ۱۰ «صدندوقی از چوب افاقتی بساز که درازی آن ۱۲۵ سانتی متر و پهنا و بلندی آن هر کدام ۷۵ سانتی متر باشد. ۱۱ بیرون و درون آن را با طلای خالص پوشان و نواری از طلا دور لبه آن بکش. ۱۲ برای این صندوق، چهار حلقه از طلا آمده کن و آنها را در چهار گوشة قسمت پایین آن متصل نما یعنی در هر طرف دو حلقه. ۱۳ دو چوب بلند که از درخت افاقتی تهیه شده باشد را روکش طلا پوشان ۱۴ و آنها را برای حمل کدن صندوق در داخل حلقه های دو طرف صندوق بگذار. ۱۵ این چوبیها درون حلقه های «صدندوق عهد» مانند و از حلقه ها خارج نشوند. ۱۶ وقتی ساختن صندوق عهد به پایان رسید، آن دو لوح سنگی را که دستورها و قوانین روی آن کنده شده به تو می سپارم تا در آن بگذاري. ۱۷ «سرپوش صندوق عهد را به درازای ۱۲۵ سانتی متر و پهنا ۷۵ سانتی متر از طلای خالص درست کن. این سرپوش، «تحت رحمت» است برای کفاره گناهان شما. ۱۸ دو مجسمه کروی طلاکوب بساز، و آنها را در دو سرتخت رحمت بگذار. ۱۹ کروبیان را بر دو سرتخت رحمت طوری نصب کن که با آن یکپارچه پاشد. ۲۰ مجسمه کروبیان باید روپری هم و نگاهشان به طرف تخت و بالهایشان بر بالای آن گستردگی باشد. ۲۱ تخت رحمت را روی صندوق نصب کن و لوحهای سنگی را که به تو می سپارم در آن صندوق بگذار. ۲۲ آنگاه من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از میان دو کروبی که روی تخت رحمت قرار گرفته اند با تو سخن خواهم گفت و دسغیرهای لام را برای بنی اسرائیل به تو خواهم داد. ۲۳ «یک میز از چوب افاقتی درست کن که به درازای یک متر و به پهنا نیم متر و بلندی ۷۵ سانتی متر باشد. ۲۴ آن را با روکش طلای خالص پوشان و قایی از طلا بر دور لبه میز نصب کن. ۲۵ حاشیه دور لبه میز را به پهناهی چهار انگشت درست کن و دور حاشیه را با قاب طلا پوشان. ۲۶ چهار حلقه از طلا برای میز بساز و آنها را به چهار گوشة بالای پایه های میز نصب کن. ۲۷ این حلقه ها برای چوبهایی است که به هنگام جایه جا کردن و برداشتن میز باید در آنها قرار بگیرند. ۲۸ این چوبها را از جنس درخت افاقتی با روکش های طلا بساز. ۲۹ همچنین بشقاپهای کاسه ها، جامها و پیله هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کن. ۳۰ نان حضور باید همیشه روی میز در حضور من باشد. ۳۱ «یک چراغدان از طلای خالص که چکش کاری شده باشد، درست کن. بایه و بدنے آن باید یکپارچه و از طلای خالص ساخته شود و نقش گلهای روی آن که شامل کاسبرگ و غنچه است نیز باید از جنس طلا باشد. ۳۲ از بدنے چراغدان شش شاخه بیرون آید سه شاخه از یک طرف و سه شاخه از طرف دیگر. ۳۳ روی هر یک از شاخه ها سه گل بادامی شکل باشد. ۳۴ خود بدنے با چهار گل بادامی تزین شود. ۳۵ یک جوانه زیر هر جفت شاخه، جایی که شش شاخه از بدنے منشعب می شوند قرار گیرد. ۳۶ تمام این نقشها و شاخه ها و بدنے باید از یک تکه طلای خالص باشد. ۳۷ سپس هفت چراغ تمام اینها را بر چراغدان بگذار تا نورشان به طرف جلو بیاید. ۳۸ انبرها و سینی های آن را از طلای خالص درست کن. ۳۹ برای ساختن این چراغدان و لوازمش ۴۰ «دقت کن همه را عیناً مطابق طرحی که در بالای کوه به تو نشان دادم، بسازی.

نقش کرویان را با دقت روی آن گلدوزی نما. 32 چهارستون از چوب افاقیا با روکش طلا که چهار قلاب طلا هم داشته باشد بر پا کن. ستونها باید در چهار پایه نقره‌ای قرار گیرند. پرده را به قلابها آویزان کن. 33 این پرده باید بین "قدس" و "قدس القداس" آویزان شود تا آن دو را از هم جدا کند. صندوق عهد را که دلخواستگی در آن است در پشت این پرده قرار بده.

34 «صندوق عهد را با تخت رحمت که روی آن قرار دارد در قدس القداس بگذار. 35 میز و چراغدان را در مقابل هم پیرون پرده قرار بده، به طوری که چراغدان در سمت جنوبی و میز در سمت شمالی قدرس باشد. 36» یک پرده دیگر برای مدخل خیمه عبادت از کتان ریزیافت تاییده که با نخهای آبی، ارغوانی و قمز گلدوزی شده باشد، تهیه کن. 37 برای این پرده، پنج ستون از ارغوانی و سینه‌پوش نیز از طلا باشد. برای آنها پنج پایه مفرغین هم بساز.

28 «برادر خود هارون و پسرانش ناداب، ایهه، العازار و ایتمار را از سایر قانون جاودانی است.

مردم اسرائیل جدا کرده، به مقام کاهنی تعیین کن تا مرا خدمت کنند. 2 لباسهای مخصوصی برای هارون تهیه کن تا معلوم باشد که او برای خدمت من جدا شده است. لباسهای او زیبا و برازنه‌دار کار مقدس او باشد. 3 به کسانی که استعداد و مهارت دوزندگی دادهام دستور بدلهای لباسهای هارون را تهیه کنند لباسهایی که با لباسهای سایر مردم فرق داشته باشد و معلوم شود که او در مقام کاهنی به من خدمت می‌کند. 4 لباسهایی که باید دوخته شوند اینجا شده است. لباسهایی از زیبا و برازنه‌دار، پیراهن نقشدار، دستار و شال کسر. برای برازرن هارون و پسرانش هم باید از همین لباسها دوخت تا بعواند در مقام

کاهنی به من خدمت کنند. 5 پس طلا و نخهای آبی، ارغوانی و قمز، و نیز کتان ریزیافت به آنها بده. 6 «صیمعنگران باید اینفواد را از کتان ریزیافت تاییده تهیه کرده، آن را ماهانه با طلا، نخهای آبی، ارغوانی و قمز گلدوزی کنند. 7 این جلیقه بلند از دو قسمت، جلو و پشت، که روی شانه‌ها با دو پند به هم می‌پینندن، تشکیل شود. 8 بند کمر اینفواد هم باید متصل به آن و از جنس خودش باشد، یعنی از رشته‌های طلا و کتان تاییده ریزیافت و نخهای آبی، ارغوانی و قمز. 9» دو سنگ جزع تهیه کن و نامهای دوازده قبیله بین اسرائیل را روی آنها حک کن. 10 یعنی روی هر سنگ شش نام به ترتیب سن آنها.

11 مثل یک خاتم کار و حکاک ماهر نامهای را روی سنگها حک کن و آنها را در قابهای طلا بگذار. 12 سپس آنها را روی شانه‌های اینفواد نصب کن تا بین ترتیب هارون نامهای قبایل بنی اسرائیل را به حضور من بیاورد و من به یاد آنها باشم. 13 همچنین قابهای طلایی بساز 14 و دو زنجیر تاییده از طلای خالص درست کن و آنها را به قابهای طلایی که روی شانه‌های اینفواد است وصل کن. 15 «برای کاهن یک سینه‌پوش جهت بی بردن به خواست خداوند درست کن. آن را مانند اینفواد از کتان ریزیافت تاییده، نخهای آبی، ارغوانی و قمز و رشته‌های طلا بساز و روی آن را با دقت گلدوزی کن. 16 این سینه‌پوش باید دولا و مثل یک کیسه چهارگوش به ضلع یک وج به باشد. 17

چهار دیف سنگ قیمتی روی آن نصب کن. دیف اول عقیق سرخ، یاقوت زرد و یاقوت آتشی باشد. 18 دیف دوم زمرد، یاقوت کبود و الماس. 19 دیف سوم فیروزه، عقیق یمانی و یاقوت بنفش. 20 دیف چهارم زبرجد، جزع و یشم. همه آنها باید قابهای طلا داشته باشند. 21 هر یک از این سنگها علامت یکی از دوازده قبیله بین اسرائیل خواهد بود و نام آن قبیله روی آن سنگ حک خواهد شد. 22 «برای وصل کردن سینه‌پوش به اینفواد، زنجیرهایی تاییده از طلای خالص درست کن. 23 سپس دو حلقه طلایی بساز و آنها را بر دو گوشه سینه‌پوش بگذار. 24 دو زنجیر را در حلقه‌های دو گوشه سینه‌پوش باشد. 25 و دو سر دیگر زنجیرها را از جلو به قابهای طلا روی شانه‌ها بگذار. 26 دو حلقه طلایی دیگر نیز درست کن و آنها را به دو گوشه پایه‌های سینه‌پوش، روی لایه زین، بیند. 27 دو حلقه طلایی دیگر هم درست کن و آنها را در قسمت جلوی اینفواد و کمی بالاتر از بند کمر نصب کن. 28

بعد حلقه‌های سینه‌پوش را با نوار آبی رنگ به حلقه‌های اینفواد که بالاتر از بند کمر قرار دارد بیند تا سینه‌پوش از اینفواد جدا نشود. 29 «به این ترتیب وقتی می‌باشد که می‌شوند و تمام میخهای خیمه و حیاط آن باید از مفرغ باشند. 20 «به بنی اسرائیل دستور بد روغن خالص از زینون فشرده برای ریختن در چراغدان پیارند تا چراغها همیشه روشن باشند. 21 در خیمه ملاقات، پیرون پرده‌ای که مقابل صندوق عهد قرار دارد، هارون و پسرانش این چراغدان را از شب تا صبح

27

«مدبیح را از چوب افاقتیا بساز، به شکل مریع که طول هر ضلع آن دو و نیم متر و بلندیش یک و نیم متر باشد. 2 آن را طوطی بساز که در چهار گوشه آن چهار زائد به شکل شاخ باشد. تمام مدبیح و شاخها، روکش مفرغین داشته باشند. 3 لوازم آن که شامل سطلهایی برای برداشتن خاکستر، خاک اندارها، کاسه‌ها، چنگکها و آتشندانها می‌باشد باید همگی از مفرغ باشند. 4 برای مدبیح یک منقل مشبک مفرغین بساز که در هر گوشه آن یک حلقه مفرغین باشد، 5 این منقل را زیر لبه مدبیح بگذار به طوری که در نیمة بلندی مدبیح قرار گیرد. 6 دو چوب از درخت افاقتیا با روکش مفرغین برای مدبیح درست کن 7 و چوبها را در حلقه‌هایی که در دو طرف مدبیح نصب شده فرو کن تا هنگام حمل مدبیح در دو طرف آن قرار بگیرند. 8 همان طور که در بالای کوه نشان دادم، مدبیح باید درونش خالی باشد و از تخته درست مدبیح درست کن 9 «حیاطی برای خیمه عبادت درست کن. طول پرده‌های سمت جنوب پنجاه متر و از کتان ریزیافت تاییده باشد 10 با بیست ستون و پیست پایه مفرغین، و بر ستونها قلابها و پشت‌بندهای نقره‌ای باشند. 11 برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را بکن. 12 طول دیوار پرده‌های سمت غربی حیاط باید بیست و پنج متر باشد با ده ستون و ده پایه. 13 طول دیوار پرده‌های سمت شرقی هم باید بیست و پنج متر باشد. 14 در یک طرف مدخل، پرده‌هایی باشد به درازای هفت و نیم متر با سه ستون و سه پایه، 15 در طرف دیگر مدخل نیز پرده‌هایی باشد به درازای هفت و نیم متر با سه ستون و سه پایه. 16 «برای مدخل حیاط یک پرده به طول ده متر از کتان ریزیافت تاییده تهیه کن و با نخهای آبی، ارغوانی و قمز گلدوزی نما و آن را از چهار ستون که روی چهار پایه قرار دارند آویزان کن. 17 تمام ستونهای اطراف حیاط باید به موسیله پشت‌بندها و قابهای نقره‌ای به هم مربوط شوند. ستونها باید در پایه‌های مفرغین قرار گیرند. 18 پس حیاط باید پنجاه متر طول و بیست و پنج متر عرض دو و نیم متر بلندی داشته باشد. پرده‌های آن نیز از کتان ریزیافت تاییده و پایه‌های آن از مفرغ باشند. 19 «تمام وسایل دیگری که در خیمه به کار برد هم شوند و تمام میخهای خیمه و حیاط آن باید از مفرغ باشند. 20 «به بنی اسرائیل دستور بد روغن خالص از زینون فشرده برای ریختن در چراغدان پیارند تا چراغها همیشه روشن باشند. 21 در خیمه ملاقات، پیرون پرده‌ای که مقابل صندوق عهد قرار دارد، هارون و پسرانش این چراغدان را از شب تا صبح

هارون به قدس وارد می شود، نامهای تمام قبایل بنی اسرائیل را که روی سینه پوش
کنده شده، با خود حمل خواهد کرد تا به این وسیله قوم همیشه در نظر
خداوند باشند. **30** اوریم و تمیم را داخل سینه پوش بگذار تا وقتی هارون به
حضور من می آید آنها همیشه روی قلب او باشند و او بتواند خواست مرا در
ورد قوم اسرائیل دریابد. **31** «دادی که نیز اینقدر است باید از پارچه آبی
باشد. **32** شکافی برای سر، در آن باشد. حاشیه این شکاف باید با دست
باقه شود تا پاره نگردد. **33** با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، منگله هایی به
شكل انار درست کن و دور تا دور لبه دامن ردا بایوپر و زنگله هایی از طلا بین
آنها قرار بده. **34** زنگله های طلا و انارها باید یکی در میان، دور تا دور لبه
دامن ردا باشند. **35** هارون در موقع خدمت خداوند باید ردا پوشید تا وقتی
که به حضور من به قدس وارد می شود یا آن بیرون می رود، صدای زنگله ها
شنیده شود، مبادا بمیرد. **36** «یک نیم تاج از طلای خالص بساز و این
كلمات را مانند مهر، روی آن حک کن: «مقدس برای خداوند». **37** این نیم
تاج را با یک نوار آبی رنگ به دستار هارون بیند به طوری که در جلوی دستار
قرار گیرد. **38** این نیم تاج باید بر پیشانی هارون باشد تا او بار هر خطای را
که ممکن است بنی اسرائیل در حین تقدیم قربانیهای مقدس انجام دهند، بر
خود حمل کند. هارون باشد همیشه این نیم تاج را روی پیشانی خود داشته
باشد تا آن قربانیها مقبول خداوند واقع شوند. **39** «پیراهن هارون را از کنان
ریبافت بیاف؛ همچنین دستار را. شال کمر گلدوزی شده نیز برای او درست
کن. **40** «برای پسران هارون نیز پیراهن، شال کمر و کلاه تهیه کن. این
لباسها باید زیبا و برازنده کار مقدس ایشان باشند. **41** این لباسها را به هارون
و پسرانش پوشان. با روغن زیتون آنها را مسح کن و ایشان را برای خدمت
کاهنی تعیین و تقدیس نما. **42** برای پوشاندن برهنگی لگن تا ران ایشان،
لباس زیر از جنس کتان بدوز که اندازه آن از کمر تا بالای زانو باشد. **43**
هارون و پسرانش، وقتی به خیمه ملاقات داخل می شوند، یا نزدیک مذبح
می آیدند تا در قدس خدمت کنند، باید این لباسها را پوشیدن، مبادا متتحمل گناه
شده، بمیرند. این آئین برای هارون و نسل او یک قانون جاودانی خواهد بود.

29 «مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی به این ترتیب برگزار
شود: یک گوساله و دو قوج یعنی عیب، **2** نان بدون خمیرمایه، قرصهای نان
بدون خمیرمایه روغنی و قرصهای نازک نان بدون خمیرمایه روغن مالی شده،
که از آرد نم گندم مرغوب پخته شده باشد، فرامآور. **3** نانها را در یک سبد
بگذار و آنها را با گوساله و دو قوج، به دم در خیمه عبادت بیاور. **4** سپس
هارون و پسران او را دم مدخل خیمه ملاقات با آب غسل بده. **5** آنگاه لباس
کاهنی هارون را که شامل پیراهن، رداء، ایفود و سینه پوش است، به او پوشان و
بند کمر را روی ایفود بیند. **6** دستار را بیانم تاج طلا بر سرش بگذار. **7** بعد
روغن مسح را بر سرش ریخته، او را مسح کن. **8** سپس لباسهای پسرانش را به
ایشان پوشان **9** و کلاهها را بر سر ایشان بگذار. بعد شال کمر را به کمر
هارون و پسرانش بیند. مقام کاهنی همیشه از آن ایشان و فرزندانش خواهد
بود. بدین ترتیب هارون و پسرانش را برای کاهنی تقدیس کن. **10** «گوساله را
نزدیک خیمه ملاقات بیاور تا هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن
بگذارند **11** و تو گوساله را در حضور خداوند در برابر در خیمه ملاقات ذبح
کن. **12** خون گوساله را با انگشت خود بر شاخهای مذبح بمال و بقیه را در

20 وقتی آنها می خواهند به خیمه ملاقات وارد شوند و نیز وقتی بر مذبح، هدیه مخصوص به من تقديم می کنند، باید با این آب شستشو کنند تا نمیرند. 21 آنها باید دستها و پاهای خود را با این آب بشویند و گزنه خواهند مرد. هارون و 22 پسرانش و نسلهای آینده آنها باید این دستورها را همیشه رعایت کنند. 22 خداوند به موسی فرمود: «این مواد خوشبوی مخصوص را تهیه کن: شش کیلوگرم مر خالص، سه کیلوگرم دارچین خوشبو، سه کیلوگرم نی مطر، 24 شش کیلوگرم سلیمانی (که همگی به مثقال عبادتگاه وزن شده اند). آنگاه چهار لیتر روغن زیتون روی آنها بپز، 25 و از ترکیب آنها روغن مقدس مسح درست کن. 26 سپس این روغن را برای مسح خیمه ملاقات، صندوق عهد، 27 میز با تمام ظروف آن، چراغدان با تمام سایل آن، مذبح بخور، 28 مذبح هدیه سوختنی و هر چه که متعلق به آن است، حوض و پایه های آن به کار ببر. 29 آنها را تقديم کن تا کاملاً مقدس شوند و هر کسی نتواند به آن دست بزند. 30 با روغنی که درست می کنی هارون و پسرانش را مسح نموده، تقديم کن تا کاهنان من باشند. 31 به بنی اسرائیل بگو که این روغن در نسلهای شما روغن مسح مقدس من خواهد بود. 32 نباید این روغن را روی افراد معمولی بزید و حق ندارید شیوه آن را درست کنید، چون مقدس است و شما هم باید آن را مقدس بدانید. 33 اگر کسی از این روغن درست کند و یا اگر بر شخصی که کاهن نیست بمالد، از میان قوم اسرائیل منقطع خواهد شد. 34 سپس خداوند به موسی فرمود: «برای ساختن بخور از این مواد خوشبو به مقدار مساوی استفاده کن: میعه، اظفار، قه و کندر خالص. 35 با استفاده از روش سازندگان بخور، از ترکیب این مواد خوشبو با نمک، بخور خالص و مقدس درست کن. 36 قدری از آن را بکوب و در خیمه ملاقات پیش صندوق عهد، جایی که با تو ملاقات می کنم به گذار. این بخور کاملاً مقدس خواهد بود. 37 هرگز بخوری با این ترکیب برای خود درست نکنید، چون این بخور از آن من است و باید آن را مقدس بشمارید. 38 هر کس بخوری مانند این بخور برای خودش تهیه کند، از میان قوم اسرائیل منقطع خواهد شد.»

31

سپس خداوند به موسی فرمود: «من پستلیل را که پسر اوری و نوہ حور از قبیله یهودا است انتخاب کرده ام 3 و او را از روح خود بر ساخته ام و به او حکمت، فهم، دانش و تجربه در همه زمینه های بخشیده ام. 4 او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ، 5 همچنین در کار خراطی و جواهر سازی و هر صنعتی استاد است. 6 در ضمن اهولیات، پسر اخیسامک از قبیله دان را نیز انتخاب کرده ام تا دستیار او باشد. علاوه بر این به تمام صنعتگری که با او کار می کنند، مهارت مخصوصی بخشیده ام تا بتوانند همه آن چیزهای را که به نو دستور داده ام بسازند 7 خیمه ملاقات، صندوق عهد با تخت رحمت که بر آن است، تمام ایار و سایل خیمه عبادت، 8 میز و ظروف آن، چراغدان طلای خالص و لوازم آن، مذبح بخور، 9 مذبح قربانی سوختنی با لوازم آن، حوض و پایه اش، 10 لبسهای مخصوص هارون کاهن و پسرانش برای خدمت در مقام کاهنی، 11 روغن مسح و بخور مضر برای قدس. همه ایها را باید درست مطابق آنچه به تو دستور داده ام بسازند.» 12 سپس خداوند به موسی فرمود 13 «به بنی اسرائیل بگو: روز شبات را که برای شما تعیین کرده نگاه دارید، زیرا این روز نشانی بین من و شما و تمام نسلهای شما خواهد بود تا پدید آید من که خداوند هستم، شما را برای خود جدا ساخته ام. 14 پس روز

می شود و هر کسی نمی تواند به آن دست زند. 38 «هر روز دو بره یک ساله روی مذبح قربانی کن. 39 یک بره را صبح و دیگری را عصر قربانی کن. 40 با بره اول یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد تقديم کن. یک لیتر شراب نیز به عنوان هدیه نوشیدنی تقديم نما. 41 بره دیگر را هنگام عصر قربانی کن و با همان مقدار هدیه آردی و نوشیدنی تقديم کن. این قربانی سوختنی، همیشگی خواهد بود و نسلهای آینده شما نیز باید در

کثار در خیمه ملاقات، آن را به حضور خداوند تقديم کنند. در آنجا من شما را ملاقات می کنم و خیمه عبادت از حضور پرچلال من تقديم می شود. 44 بهله، خیمه ملاقات، مذبح، و هارون و پسرانش را که کاهنان من هستند تقديم می کنم. 45 من در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان خواهیم بود 46 و آنها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آنها را از مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان ساکن شون. من خداوند، خدای آنها هستم.

30

«مذبحی از چوب اقاقیا برای سوزاندن بخور بساز. 2 این مذبح باید به شکل چهارگوش و به طول و عرض نیم متر و بلندی یک متر باشد، و شاخهایش با مذبح یکپارچه باشد. 3 روکش مذبح و شاخهای آن از طلای خالص باشد. قابی دور تا دور آن از طلا درست کن. 4 در دو طرف مذبح، زیر قاب طلایی، دو حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوبها بساز تا با آنها مذبح را حمل کنند. 5 این چوبها باید از درخت اقاقیا تهیه شوند و روکش طلا داشته باشند. 6 مذبح بخور را بیرون پرده ای که روی روی صندوق عهد قرار گرفته بگذار. من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد. 7 هر روز صبح که هارون، روغن داخل چراگاهها می ریزد و آنها را آماده می کند، باید بر آن مذبح، بخور خوشبو بسوزاند. 8 هر روز عصر نیز که چراگاهها را روشن می کند باید در حضور خداوند بخور بسوزاند. این عمل باید مرتب نسل اندر نسل انجام شود. 9 بخور غیر مجاز، قربانی سوختنی و هدیه آردی روی آن تقديم نکید و هدیه نوشیدنی بر آن نریزید. 10 هارون باید سالی یکبار با پاشیدن خون قربانی گناه، بر شاخهای مذبح، آن را تقديم نماید. این عمل باید هر سال مدام نسل اندر نسل انجام شود، چون این مذبح برای خداوند بسیار مقدس است.» 11 سپس خداوند به موسی فرمود: «12 هر موقع بنی اسرائیل را سرشماری می کنی هر کسی که شمرده می شود، باید برای جان خود به من فدیه دهد تا هنگام سرشماری بالایی بر قوم نازل نشود. 13 فدیه ای که او باید پردازد نیم مثقال نفره پر حسب مثقال عبادتگاه است که باید به من تقديم شود. 14 تمام افراد بیست ساله و بالاتر باید سرشماری شوند و این هدیه را به من بدهند. 15 کسی که ثروتمند است از این مقدار بیشتر ندهد و آن که فقر است کمتر ندهد، چون این کفارة را برای جانهای خود به من می دهند. 16 پول کفارة را که از بنی اسرائیل می گیری، برای تعمیر و نگهداری خیمه ملاقات صرف کن. پرداخت این فدیه باعث می شود که من به یاد بنی اسرائیل باشم و جان ایشان را حفظ کنم.» 17 سپس خداوند به موسی فرمود: «18 «حوضی از مفرغ با پایه ای مفرغین برای شستشو بساز. آن را بین خیمه ملاقات و مذبح بگذار و از آب پر کن. 19 هارون و پسرانش باید دست و پای خود را با این آب بشویند.

شبات را نگاه دارید، چون برای شما روز مقدسی است. هر که احترام آن را بجا نیارد، باید کشته شود؛ هر که در آن روز کار کند باید از میان قوم خود منقطع شود. **15** در هفته فقط شش روز کار کنید و روز هفتم که روز مقدس خداوند است استراحت نمایید. هر کسی در آن روز کار کند کشته خواهد شد. **16** این قانون، عهدی جادوگرانی است و رعایت آن برای بني اسرائیل نسل اندر نسل واجب است. **17** این نشانه همیشگی آن عهدی است که من با بني اسرائیل بستهام، چون من در شش روز آسمان و زمین را آفریدم و در روز هفتم استراحت کردم. «**18** وقی خدا در کوه سینا گفتگوی خود را با موسی به پایان رسانید، آن دو لوح سنگی را که با انگشت خود ده فرمان را روی آنها نوشته بود، به موسی داد.

ایشان را به چنین گناه پرگی آلوه ساختنی؟» **22** هارون گفت: «بر من خشم ممکن است: «خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد، چه آمده است.» **24** من هم گفتمن که گوشواره‌های طلای خود را پیش من بیاروند. گوشواره‌های طلا را در آتش ریختم و این گوالسه از آن ساخته شد. **25** وقی موسی دید که قوم افسار گشیخته شده‌اند و هارون آنها را وگذاشته تا آن خود بیخود شده، خود را نزد دشمنان بی آبرو کنند، **26** کنار دروازه اردوگاه ایستاد و با صدای بلند گفت: «هر که طرف خداوند است پیش من بیاید.» تمام طایفه لاؤ در آن روز او جمع شدند. **27** موسی به ایشان گفت: «خداوند، خدای بني اسرائیل می فرماید: شمشیر به کمر بیندید و از این سوی اردوگاه تا آن سویش بروید و برادر و دوست و همسایه خود را بکشید.» **28** لاؤ اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند. **29** موسی به لاؤان گفت: «امروز خود را وقف کردید تا خداوند را خدمت کنید. با اینکه می دانستید که اطاعت شما به قیمت جان پسران و برادرانتان تمام می شود، از فرمان خدا سریچی نکردید؛ پس خدا به شما برکت خواهد داد.» **30** روز بعد موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه پرگی شده‌اید. حال، من به بالای کوه می روم تا در حضور خداوند برای شما شفاعت کنم. شاید خدا از گناهان شما درگذرد.» **31** پس موسی به حضور خداوند بازگشت و چنین دعا کرد: «آه ای خداوند، این قوم مرتکب گناه پرگی شده، برای خود بُنی از طلا ساختند. **32** تمنا می کنم گناه آنها را بینخش و گزنه اسم مرا از دفترت محظوظ کنم.» **33** خداوند به موسی فرمود: «چرا اسم تو را محظوظ کنم؟ هر که نسبت به من گناه کرده است، اسم او را محظوظ کرد.» **34** حال بازگرد و قوم را به جایی که گفته‌ام راهنمایی کن و فرشته من پیشاپیش تو حرکت خواهد کرد. ولی من به موقع، قوم را به خاطر این گناه مجازات خواهم کرد. **35** خداوند به خاطر پرسش بُنی که هارون ساخته بود، بالای هولناکی بر بني اسرائیل نازل کرد.

33 خداوند به موسی فرمود: «اینجا را ترک کنید، تو و این قوم که از سرزینین مصر بیرون آورده، و به سوی سرزینین بروید که وعده آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ام، چون به آنها سوگند یاد کردم که آن را به فرزندان ایشان بخشم. **2** من فرشته‌ای پیشاپیش تو خواهم فرستاد تا کنوعی‌ها، اموری‌ها، حیتی‌ها، فرزی‌ها، حوى‌ها و یوسی‌ها را بیرون خواهم راند. **3** به سرزینین بروید که شیر و عسل در آن جاری است. اما من در این سفر همراه

جمع شده، گفتند: «برخیز و برای ما خدایی بساز تا ما را هدایت کنند، چون نمی دانیم بر سر موسی که ما از مصر بیرون آورده، چه آمده است.» **2** هارون در پاسخ گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و دختران و پسران شمامست، درآورده، نزد من بیاروید.» **3** بنا براین، قوم گوشواره‌های طلای خود را که در گوشاهای ایشان بود، به هارون دادند. **4** هارون نیز گوشواره‌های طلا را گرفت و آنها را ذوب کرده، در قالبی که ساخته بود، ریخت و مجسمه‌ای به شکل گوالسه ساخت. قوم اسرائیل وقی گوالسه را دیدند فریاد برآوردهند: «ای بني اسرائیل، این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد.» **5** هارون با دیدن این صحنه، یک مذبح نیز جلوی آن گوالسه ساخت و گفت: «فردا برای خداوند جشن می گیریم.» **6** روز بعد، صبح زود، وقتی مردم برخاستند، پیش آن گوالسه قربانی‌های سوختنی و قربانیهای سلامتی تقدیم نمودند. آنگاه مصر بیرون آورده، **7** فاسد شده‌اند. **8** آنها به همین زودی احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته‌اند و برای خود گوالسه‌ای ساخته، آن را پرستش می کنند و برایش قربانی کرده، می گویند: ای بني اسرائیل، این همان خدایی است که تو را از مصر بیرون آورد.» **9** خداوند به موسی فرمود: «من دیده‌ام که این قوم چقدر سرکشند. **10** بگذر آتش خشم خود را بر ایشان شعله‌ور ساخته، همه را هلاک کنم. به جای آنها از تو قوم عظیمی به وجود خواهیم آورد.» **11** ولی موسی از خداوند، خدای خود خواهش کرد که آنها را هلاک نکند و گفت: «خداوندا چرا بر قم خود این گزنه خشمگین شده‌ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آنها را از مصر بیرون نیاورده!» **12** آیا می خواهی مصربی ها بگویند: «خدا ایشان را فریب داده، از اینجا بیرون برد تا آنها را در کوهها بکشد و از روی زمین محظوظ کند؟» از تو خواهش می کنم از خشم خود بگردی و از امراضات قوم خود درگذری. **13** به یاد آور قولی را که به خدمتگزاران خود ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ام. به یاد آور چگونه برای ایشان به ذات خود قسم خودده، فرمودی: «فرزندان شما را مثل ستارگان آسمان بی شمار می گردانم و سرزینی را که درباره آن سخن گفته‌ام به نسلهای شما می دهم تا همیشه در آن زندگی کنند.» **14** بنا براین، خداوند از تصمیم خود منصرف شد. **15** آنگاه موسی از کوه پایین آمد، در حالی که دو لوح سنگی در دست داشت که بر دو طرف آن لوحها ده فرمان خدا نوشته شده بود. **16** (آن ده فرمان را خدا

شما نخواهیم آمد، چون مردمی سرکش هستید و ممکن است شما را در بین راه هلاک کنم.» **۴** وقتی قوم این سختنان را شنیدند ماتم گرفتند و هیچ کس زیورآلات بر خود نیاولیست. **۵** چون خداوند به موسی فرموده بود به قوم اسرائیل بگوید: «شما مردمی سرکش هستید. اگر لحظه‌ای در میان شما باشیم، شما را هلاک می‌کنم. پس تا زمانی که تکلیف شما را روشن نکردند، هر نوع آلات زیستی و جواهرات را از خود دور کنید.» **۶** پس بنی اسرائیل بعد از عزیمت از کوه سینا، زیورآلات خود را کنار گذاشتند. **۷** از آن پس، موسی خیمه مقدس را که «خیمه ملاقات» نامگذاری کده بود، همیشه بیرون از اردوگاه بنی اسرائیل بر پا می‌کرد و کسانی که می‌خواستند با خداوند راز و نیاز کنند، به آنجا می‌رفتند. **۸** هر وقت موسی به طرف این خیمه میرفت، تمام قوم دم در خیمه‌های خود جمع می‌شدند و او را شماش می‌کردند. **۹** زمانی که موسی وارد خیمه عبادت می‌شد، ستون ابر نازل شده بر مدخل خیمه می‌ایستاد و خدا با موسی صحبت می‌کرد. **۱۰** قوم اسرائیل وقتی ستون ابر را می‌دیدند، در برابر در خیمه‌های خود به خاک افتاده خدا را پرسش می‌کردند. **۱۱** خداوند مانند کسی که با دوست خود گفتگو کده، با موسی رو در رو گفتگو می‌کرد. سپس موسی به اردوگاه بازمی‌گشت، ولی دستیار جوان او پیوش، پسر نون، خیمه را ترک نمی‌کرد. **۱۲** موسی به خداوند عرض کرد: «تو به من می‌گویی این قوم را به سرزمین موعود ببریم، ولی نمی‌گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد. گفته‌ای: «تو را به نام می‌شناسم و مورد لطف من قرار گرفته‌ای.» **۱۳** پس اگر حقیقت اینطور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آن طور که باید بشناسم و به شایستگی در حضور زندگی کنم. این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار.» **۱۴** خداوند در جواب موسی فرمود: «من خود همراه شما خواهیم آمد و به شما آرامی خواهم پنهانید.» **۱۵** آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر خودت با ما نمی‌آیی ما را نیز نگذار که از اینجا چلوتر رویم.» **۱۶** اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من می‌باشم و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته‌ایم و با سایر قومهای جهان فرق داریم؟» **۱۷** خداوند فرمود: «در این مورد هم دعای تو را اجابت می‌کنم، چون تو مورد لطف من قرار گرفته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.» **۱۸** موسی عرض کرد: «استدعا دارم جلال خود را به من نشان دهی.» **۱۹** خداوند فرمود: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو عبور می‌دهم و نام خود، یهوه را در حضور تو ندا می‌کنم. من خداوند هستم و بر هر کس که بخواهیم شفقت می‌کنم.» **۲۰** من نخواهیم گذاشت چهاره مرا بینی، چون انسان نمی‌تواند مرا بیند و زنده بماند. **۲۱** حال برخیز و روی این صخره، کنار من بایست. **۲۲** وقتی جلال من می‌گلردد، تو را در شکاف این صخره می‌گذارم و با دست تو را می‌پوشانم تا از اینجا عبور کنم؛ **۲۳** سپس دست خود را برمی‌دارم تا مرا از پشت بینی، اما چهاره مرا نخواهی دید.»

34 خداوند به موسی فرمود: «دو لوح سنگی مثل لوحهای اول که شکستی تهیه کن تا دوباره ده فرمان را روی آنها بتویسم. **۲** فردا صبح حاضر شو و از کوه سینا بالا بیا و بر قله کوه در حضور من بایست. **۳** هیچ کس با تو بالا نیاید و کسی هم در هیچ نقطه کوه دیده نشود. حتی گله و رمه نیز نزدیک کوه چرا نکنند.» **۴** موسی همان طور که خداوند فرموده بود، صبح زود

شبانه روز بالای کوه در حضور خداوند بود. در آن مدت نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید. در آن روزها بود که خداوند ده فرمان را روی دو لوح سنگی نوشت. **29** وقتی موسی با دو لوح سنگی که بر آن مفاد عهد نوشته شده بود، از کوه سینا فروند آمد، خبر نداشت که چهارداش بر اثر گفتگو با خدا می درخشید. **30** پس وقتی هارون و بنی اسرائیل موسی را با آن صورت نوارانی دیدند، ترسیدند به او نزدیک شوند. **31** ولی موسی ایشان را به نزد خود خواند. آنگاه هارون و بزرگان قوم نزد او آمدند و موسی با ایشان سخن گفت. **32** سپس تمام مردم نزد او آمدند و موسی دستورهای را که خداوند در بالای کوه به او داده بود، به ایشان بازگفت. **33** موسی پس از آنکه ساختانش تمام شد، نقابی بر صورت خود کشید. **34** هر وقت موسی به خیمه ملاقات می رفت تا با خداوند گفتگو کند، نقاب را از صورتش بر می داشت. وقتی از خیمه بیرون می آمد هر چه از خداوند شنیده بود برای قوم بازگو می کرد، **35** مردم صورت او را که می درخشید، می دیدند. سپس او نقاب را دورباره به صورت خود می کشید و نقاب بر صورت او بود تا وقتی که باز برای گفتگو با خداوند به خیمه عبادت داخل می شد.

35

موسی تمام قوم اسرائیل را دور خود جمع کرد و به ایشان گفت: «این است دستورهایی که خداوند به شما داده است تا آن اطاعت کنید؛ **2** فقط شش روز کار کنید و روز هفتم را که روز مقدس خداوند است استراحت و عبادت نمایید. هر کس که در روز هفتم کار کند باید کشته شود. **3** آن روز در خانه هایتان حتی آش هم روش نکنید.» **4** سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «خداوند فرموده که **5** از آنچه دارید برای او هدیه بیاورید. کسانی که از صمیم قلب به خداوند هدیه می دهند باید شامل این چیزها باشد: طلا، نقره، مفرغ؛ **6** نخهای آبی، ارغوانی و قمرز؛ ارغوانی و کتان زیریافت. **7** پس مفعلاً که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز؛ چوب اقایا؛ **8** روغن زیتون برای چراغها؛ مواد خوشبو برای تهیه روغن مسح؛ بخور خوشبو؛ **9** سنگ جون و سنگهای قیمتی دیگر برای اینفو و سینه پوش کاهن. **10** شما ای صنعتگران ماهر، بیایید و آنچه را که خداوند امر فرموده است، بسازید: **11** خیمه عبادت و پوشش های آن، تکمه ها، چوب پست خیمه، پشت بندها، ستونها و پایه ها؛ **12** صندوق عهد و چوبهای حامل آن، تخت رحمت، پرده حاصل بین قدس و قدس الاقداس؛ **13** میز و چوبهای حامل آن و تمام ظروف آن، نان حضور؛ **14** چراغدان با چراغها و روغن و لوازم دیگر آن؛ **15** مذبح بخور و چوبهای حامل آن، روغن تدهین و بخور خوشبو؛ پرده مدخل خیمه؛ **16** مذبح قربانی سوختنی، منقل مشبک مفرغین مذبح و چوبهای حامل با تمام لوازم آن؛ حوض مفرغین با پایه آن؛ **17** پرده های دور حیاط، ستونها و پایه های آنها، پرده مدخل حیاط؛ **18** میخهای خیمه و طنابهای لباسهای پسرانش.» **20** پس تمام قوم اسرائیل از نزد موسی رفتند، **21** اما کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته بودند با اشیاق بازگشتند و هدایای برای آن؛ **19** لباسهای پسرانش. در لبه آخرین پرده دسته اول و دسته دوم پنجاه و صل کردن این دو قطعه بزرگ، در لبه آخرین پرده دسته اول و دسته دوم پنجاه حلقه از پارچه آبی ساخت. **12** پنجاه حلقه لبه یک پرده با پنجاه حلقه پرده دیگر رو در روی هم قرار گرفت. **13** سپس پنجاه گیره از طلا برای پیوستن این دو قطعه پرده به یکدیگر درست کردند تا پرده های دور خیمه به صورت یکپارچه درآیند. **14** او برای پوشش سقف خیمه عبادت، یازده قطعه دیگر از پشم بر بافت. **15** طول هر یک از آنها پانزده متر و عرض هر یک دو متر بود. **16** پنج قطعه را به هم وصل کردند به طوری که به صورت یک قطعه بزرگ درآمد. شش قطعه دیگر را نیز به هم دوختند. **17** در حاشیه هر یک از این دو

قطعه بزرگ پنجاه جاتکمه باز کردنده ۱۸ و آنها را با پنجاه تکمه مفرغین به هم وصل کردنده تا بدین گونه دو قطعه بزرگ به هم وصل شوند. ۱۹ دو پوشش دیگر درست کردنده یکی از پوست قرقج که رنگش سرخ شده بود و دیگری از پوست خر، تا آنها را به ترتیب روی پوشش اولی بیندازند. ۲۰ چوب است خیمه عبادت را از تخته های چوب افاقیا ساختند تا به طور عمودی فرار گیرد. ۲۱ درازی هر تخته پنج متر و پهنهای آن هفتاد و پنج سانتی متر بود. ۲۲ هر طرف تخته دو زبانه داشت که آن را به تخته پهلوی جفت می کرد. ۲۳ برای قسمت جنوبی خیمه عبادت بیست تخته ساخت. ۲۴ همچین برای زیر آنها چهل پایه نقره ای، یعنی دو پایه برای دو زبانه هر تخته درست کرد. ۲۵ برای قسمت شمالی خیمه عبادت بیست تخته دیگر برای گوشوه های پشت تخته دیگر ساخت. ۲۶ همچین برای زیر آنها چهل پایه نقره ای، یعنی دو پایه برای دو زبانه هر تخته درست کرد. ۲۷ برای قسمت آخر خیمه عبادت، یعنی آخر بخش غربی، شش تخته ساخت. ۲۸ سپس دو تخته دیگر برای گوشوه های پشت بند های از چوب افاقیا ساخت. ۲۹ شش تخته قسمت غربی از بالا و پایین به سه لایه گوشوه های به تخته های گوشوه متصل می شد. ۳۰ پس در قسمت غربی، مجموعاً هشت تخته با شانزده پایه نقره ای، یعنی زیر هر تخته دو پایه، قرار گرفت. ۳۱ سپس پشت بند های از چوب افاقیا ساخت، پنج پشت بند برای تخته های یک طرف خیمه عبادت، ۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر و پنج پشت بند زیر برای تخته های سمت غربی انتهای خیمه. ۳۳ پشت بند وسطی را زیر ساخت تا بطور سراسری از وسط تخته های بگذرد. ۳۴ سپس تخته ها و پشت بند های را با روش طلا پوشاند و حلقه های از طلا جهت نگه داشن پشت بند های را روی تخته های ساختند. ۳۵ پرده مخصوص را که بین قدس و قدس الاقداس بود از کتان زیبافت تایید و نخهای آنی، ارغوانی و قرمز درست کردنده و نقش کربویان را با دقت روی آن گلدوزی نمودند. ۳۶ برای آذین کردن پرده، چهار ستون از چوب افاقیا با روش طلا و قلابهای از طلا ساختند و برای سنتونها چهار پایه نقره ای درست کردند. ۳۷ سپس یک پرده از کتان زیبافت تاییده برای در خیمه عبادت تهیی نموده، آن را با نخهای آنی، ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند. ۳۸ برای این پرده پنج ستون قلابدار ساختند. سپس سر سنتونها و گیره های را با روش طلا پوشاندند و پنج پایه مفرغین برای سنتونها درست کردند.

38 مذبح قریانی سوختنی نیز با چوب افاقیا به شکل چهارگوش ساخته شد. هر ضلع آن دو و نیم متر و بلندیش یک و نیم متر بود. ۲ آن را طروی ساخت که در چهار گوشش از چهار گلوبستگی به شکل شاخ بود. تمام مذبح و شاخها روکشی از مفرغ داشت. ۳ لوازم آن که شامل سطلها، خاک اندازه ها، کاسه ها، چنگکها و آتشدانها بود، همگی از مفرغ ساخته شد. ۴ سپس یک مقل مشبك مفرغین برای مذبح ساخت و آن را تا نیمه مذبح فرو برداشت و آن را در آنچه ای که در آنچه وجود داشت قرار گیرد. ۵ چهار حلقه برای چهار گوشه شیکه مفرغین ریخت تا چوبها را نگاه دارند. ۶ چوبهایی از درخت افاقیا با روش مفرغ ساخت. ۷ چوبها را در حلقه هایی که در دو طرف مذبح نصب شده بود، فرو کرد. مذبح، درون خالی بود و از تخته ساخته شده بود. ۸ حوض مفرغین و پایه مفرغین اش را از آینه های زنانی که در کنار در خیمه ملاقات خدمت می کردند، ساخت. ۹ سپس پصليلی برای خیمه عبادت حیاطی درست کرد که دیوارهایی از پرده های کتان زیبافت تاییده بود. طول پرده های سمت جنوب متر بود. ۱۰ بیست ستون مفرغین برای پرده ها ساخت و برای این سنتونها پایه های مفرغین و قلابها و پشت بند های نقره ای درست کرد. ۱۱ برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را کرد. ۱۲ طول

37 پصليلی، صندوق عهد را از چوب افاقیا که درازی آن یک متر و ۲۵ سانتی متر و پهنا و بلندی آن هر کدام هفتاد و پنج سانتی متر بود، ساخت. ۲ بیرون و درون آن را با طلای خالص پوشاند و نواری از طلا دور لبه آن کشید. ۳ برای صندوق چهار حلقه از طلا آماده کرد و آنها را در چهار گوشه قسمت پایین آن متصل نمود، یعنی در هر طرف دو حلقه. ۴ سپس دو چوب باند از درخت افاقیا ساخت و آنها را با طلا پوشاند. ۵ برای بردش و حمل صندوق، چوبها را در داخل حلقه های دو طرف صندوق گذاشت. ۶ سریوش صندوق یعنی تخت رحمت را به درازی یک متر و ده سانتیمتر و پهنهای هفتاد سانتیمتر، از طلای خالص درست کرد. ۷ سپس دو مجسمه کربوی از طلا بر دو سر تخت رحمت را به درازی یک متر و ده سانتیمتر و کربوی از طلا آن را بر دو سر تخت رحمت کرد. ۸ کربوی های را بر دو سر تخت رحمت طروی قرار داد که با آن یکپارچه شد. ۹ مجسمه کربوی ها، روبروی هم و نگاهشان به طرف تخت و بالهایشان بر بالای آن گسترده بود. ۱۰ آنگاه پصليلی، میز نان حضور را از چوب افاقیا به درازی یک متر و پهنهای نیم متر و

دیوار پرده‌ای سمت غربی بیست و پنج متر بود. ده ستون با ده پایه برای پرده‌ها ساخت و برای هر یک از این ستونها قلابها و پشت‌بندهای نقره‌ای درست کرد. **13** طول دیوار پرده‌ای سمت شرقی هم بیست و پنج متر بود. **14** مدخل خیمه عبادت در انتهای جنوبی قرار داشت و از دو پرده تشکیل شده بود. پرده سمت راست هفت و نیم متر بود و بر سه ستون با سه پایه آواران بود. **15** پرده سمت چپ نیز هفت و نیم متر بود و بر سه ستون با سه پایه آواران بود. **16** تمام پرده‌های دیوار حیاط خیمه از کتان ریزیافت تاییده بود. **17** پایه‌های ستونهای از مفرغ، و قلابها و پشت‌بندهای روش سر ستونها از نقره بود. **18** پرده مدخل خیمه از کتان ریزیافت تاییده گردید و با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شد. طول این پرده ده متر و بلندیش مانند پرده‌های دیوار حیاط، دو و نیم متر بود. **19** چهار ستون برای پرده ساخت. پایه‌های ستونها از مفرغ، در بنای خیمه و حیاط آن به کار رفت، از مفرغ بود. **20** این است صورت مقدار فلزی که در ساخن خیمه عبادت به کار رفت. این صورت به دستور موسی، بهوسیله لاویان و زیر نظر ایتمام پسر هارون کاهن تاییده شد. **21** (پصلنیل پسر اوری و نوه حور از قبیله بهودا، آنچه را که خداوند به موسی دستور داده بود، ساخت). **23** دستیار او در این کار اهولیات پسر اخیسامک از قبیله دان بود که در کار طراحی، نساجی و طرازی پارچه‌های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان ریزیافت مهارت داشت. **24** بنی اسرائیل جمعاً حمله هزار کیلوگرم طلا به مقیاس مثقال عبادتگاه هدیه کردند که تمام آن صرف ساخن خیمه عبادت شد. **25** جماعت اسرائیل جمعاً سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم نقره که به مقیاس عبادتگاه وزن می‌شد، هدیه دادند. **26** این مقدار نقره از همه کسانی که امسنان در سرشماری نوشته شده بود، به عنوان مالیات دریافت گردید. (مالیات هر فرد یک پکا بود که بر اساس مقیاس عبادتگاه، معادل ۶ گرم است). این مالیات از ۶۰۳۵۵ نفر که شناش بیست سال به بالا بود، دریافت شده بود. **27** برای پایه‌های چوب بست خیمه عبادت و پایه‌های ستونهای پرده داخل آن، سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره مصرف شد، یعنی برای هر پایه سی و چهار کیلوگرم. **28** باقیمانده نقره که سی کیلوگرم بود برای قلابهای ستونها، پشت‌بندها و روش سر ستونها مصرف شد. **29** بنی اسرائیل همچنین هدیه مخصوصی که دو هزار و چهارصد و سی کیلوگرم بیست و پنج کیلوگرم مفرغ بود، آوردند. **30** این مقدار مفرغ برای پایه‌های ستونهای مدخل خیمه ملاقات، مدیح مفرغین، منقل مشبك و سایر لوازم مدیح، همچنین برای پایه‌های ستونهای دور حیاط و پایه‌های مدخل آن، و نیز برای میخهای خیمه و پرده‌های دور حیاط به کار رفت.

39

قسمت، جلو و پشت، تهیه شد و با دو بند روی شانه‌ها، به هم وصل گردید. **5** همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، بند کمر ایفود متصل به آن و از جنس خود ایفود بود، یعنی از رشته‌های طلا و کتان ریزیافت تاییده و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز. **6** دو سنگ جرع در قابهای طلا گذاشتند و نامهای قبیله بنی اسرائیل را به مهارتی خاص نصب کردند تا نشان دهد که کاهن نماینده بنی اسرائیل است. همه این کارها طبق دستوری که خداوند به موسی داد، انجام گرفت. **8** سینه‌پوش را مثل اینفو از کتان ریزیافت تاییده، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و رشته‌های طلا تهیه نموده، روی آن را با دقت گلدوزی کردند. **9** آن را دولا، مثل یک کیسه چهارگوش دوختند که طول هر ضلعش یک وجب بود. **10** چهار ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب شد. در ردیف اول، عقیق سرخ و یاقوت زرد و یاقوت آتشی بود. **11** در ردیف دوم، زمرد و یاقوت کبود و الماس بود. **12** در ردیف سوم، فیروزه و عقیق یمانی و یاقوت کبود و الماس بود. همه این سنگها قیمتی را در قابهای طلا جای دادند. **14** هر یک از این سنگها علامت یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل بود و نام آن قبیله روی آن سنگ حک شد. **15** برای نصب سینه‌پوش به ایفود روی رشته زنجیر تاییده از طلای خالص درست کردند. **16** همچنین دو قاب و دو حلقه از طلا ساختند و حلقه‌ها و قسمت بالای سینه‌پوش را بهوسیله دو رشته زنجیر طلا به ایفود بستند. دو سر زنجیرها به حلقه‌های طلا که در گوشش‌های سینه‌پوش جاسازی شده بود، بسته شد، و دو سر دیگر زنجیرها را از جلو به قابهای طلای روی شانه‌ها وصل کردند. **19** دو حلقه طلای دیگر نیز درست کردند و آنها را به دو گوشه پایین سینه‌پوش، روی لایه زیرین بستند. **20** دو حلقه طلای دیگر هم درست کردند و آنها را در قسمت جلوی ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کردند. **21** بعد، همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، حلقه‌های سینه‌پوش را با نوار آبی رنگ به حلقه‌های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار داشت بستند تا سینه‌پوش از ایفود جدا نشود. **22** ردنی که زیر ایفود پوشیده می‌شد، تمام از پارچه آبی تهیه شد. **23** شکافی برای سر در آن بار کردند و حاشیه شکاف را با دست یافتد تا پاره نشود. **24** با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزیافت منگوله‌هایی به شکل انبار درست کردند و آنها را دور تا دور لبه دامن ردا آویختند. **25** زنگوله‌هایی از طلای خالص نیز ساختند و دور دامن ردا میان انارها بستند. **26** زنگوله‌ها و انارها یکی که در میان دور دامن ردا بود که هنگام خدمت می‌پوشیدند؛ همان طور که خداوند به موسی فرموده بود. **27** آنها از کتان ریزیافت برای هارون و پسرانش پیراهنها دوختند. **28** دستار و کلاه‌ها از کتان ریزیافت برای کردند و لباسهای زیر نیز از کتان ریزیافت تاییده بود. **29** شال کمر را از کتان ریزیافت تاییده کردند و لباسهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند، همان طور که خداوند به موسی فرموده بود. **30** نیم تاج مقدس را از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن نقش کردند: «مقدس برای خداوند». **31** همان طور که خداوند به موسی گفته بود، نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلوی خالص ایفود کردند. **32** سرانجام تمام قسمتها و لوازم خیمه ملاقات طبق آنچه خداوند به موسی فرموده بود بهوسیله بنی اسرائیل آماده شد. **33** سپس ایشان قسمتها ساخته شد خیمه و همه لوازم آن را پیش موسی آوردند: تکمه‌ها، چوب بست خیمه، پشت‌بندها،

سمت شمالی خیمه ملاقات، بیرون پرده گذاشت، **23** و همان طور که خداوند به او فرموده بود، نان حضور را روی میز در حضور خداوند قرار داد. **24** چراً گذاشت، را مقابله میز در سمت جنوبی خیمه ملاقات گذاشت **25** و مطابق دستور خداوند چراگاهی گذاشت، را در حضور خداوند روشان کرد. **26** مذبح طلا را در خیمه ملاقات، بیرون پرده گذاشت **27** و مطابق دستور خداوند بر آن پرخور معطر سوزاند. **28** موسی پرده مدخل خیمه عبادت را آویزان کرد. **29** مذبح قریانی سوختنی را مقابله مدخل خیمه ملاقات گذاشت و روی آن قریانی سوختنی و هدیه آردی تقدیم کرد، درست همان طور که خداوند فرموده بود. **30** حوض را بین خیمه ملاقات و مذبح قرار داد و آن را پر از آب کرد. **31** موسی، هارون و پسرانش از آن برای شستن دست و پایشان استفاده می کردند. **32** آنها هر وقت می خواستند به داخل خیمه ملاقات بروند و با به مذبح نزدیک شوند، مطابق دستور خداوند خود را می شستند. **33** موسی دیوار پرده ای دور خیمه و مذبح را بر پا نموده پرده مدخل حیاط را آویزان کرد. به این ترتیب او همه کار را به پایان رسانید. **34** آنگاه ابر، خیمه ملاقات را پوشانید و حضور پرجالال خداوند آن را پر ساخت. **35** موسی توانست وارد خیمه ملاقات شود، زیارت ابر بر آن نشسته بود و حضور پرجالال خداوند خیمه عبادت را پر ساخته بود. **36** از آن پس، هر وقت ابر از روی خیمه برومی خاست قوم اسرائیل کوچ می کردند و به راهنمایی آن به سفر ادامه می دادند. **37** اما تا وقتی که ابر روی خیمه باقی بود، قوم همچنان در جای خود می مانندند. **38** در روز، ابر روی خیمه عبادت قرار داشت و در شب، آتش در ابر پدیدار می شد و قوم می توانستند آن را بینند. به این طریق، ابر خداوند بنی اسرائیل را در تمام سفرهایشان هدایت می کرد.

40 آنگاه خداوند به موسی فرمود: **2** «در نخستین روز ماه اول، خیمه ملاقات را بر پا کن **3** و صندوق عهد را که ده فرمان در آن قرار دارد، در داخل خیمه بگذار و پرده مخصوص را جلوی آن آویزان کن. **4** سپس میز را در خیمه بگذار و لوازمش را روی آن قرار بده. چراً گذاشت، را نیز در خیمه بگذار و چراگاهیش را روشن کن. **5** مذبح طلا را برای سوزاندن پرخور روپروری صندوق عهد بگذار. پرده مدخل خیمه را بیاورد. **6** مذبح قریانی سوختنی را مقابله مدخل خیمه ملاقات بگذار. **7** حوض را بین خیمه ملاقات و مذبح قرار بده و آن را پر از آب کن. **8** دیوار پرده ای حیاط اطراف خیمه را بر پا نمای و پرده مدخل حیاط را آویزان کن. **9** «روغن مسح را بردار و خیمه و تمام لوازم و وسائل آن را مسح کرده، تقدیس نمای تا مقدس شوند. **10** سپس مذبح قریانی سوختنی و وسائل آن را مسح نموده، تقدیس کن و مذبح، جایگاه بسیار مقدسی خواهد شد. **11** بعد، حوض و پایه اش را مسح نموده، تقدیس کن. **12** «سپس هارون و پسرانش را کنار مدخل خیمه ملاقات بیاور و آنها را با آب شستشو بده. **13** لباس مقدس را بر هارون پوشان و او را مسح کرده تقدیس نمای تا در مقام کاهنی مرا خدمت کنند. **14** سپس پسرانش را بیاور و لیاسهایشان را به ایشان پوشان. **15** آنها را نیز مانند پدرشان مسح کن تا در مقام کاهنی مرا خدمت کنند. این مسح به منزله انتخاب ابدی آنها و نسلهای ایشان است به مقام کاهنی. **16** موسی هر چه را که خداوند به او فرموده بود پشت بنده ای آنها را نصب کرد و سوتنهای را بر پا نمود. **17** در نخستین روز ماه اول سال دوم، بعد از بیرون آمدن از مصر، خیمه عبادت بر پا شد. **18** موسی خیمه عبادت را به این ترتیب بر پا کرد: اول پایه ای آن را گذاشت، سپس تخته های چوب بست را در پایه ها نهاده، پشت بنده ای آنها را نصب کرد و سوتنهای را بر پا نمود. **19** آنگاه، همان طور که خداوند فرموده بود، پوشش داخلی سقف را روی چوبها کشید و پوششهای خارجی را روی آن گسترانید. **20** بعد، دلوح سنگی را که ده فرمان خدا روی آنها نوشته بود در صندوق عهد گذاشت و چوبهای حامل را درون حلقه ها قرار داد و سرپوش صندوق را که «تخت رحمت» بود، روی آن نهاد. **21** آنگاه صندوق عهد را به درون خیمه عبادت برد و پرده مخصوص را جلو آن کشید، درست همان گونه که خداوند فرموده بود. **22** سپس موسی میز را در

لاویان

1

خمیرمایه و مخلوط با روغن زیتون باشد. 6 او باید آن را تکه‌تکه کند و رویش روغن بزید. این نیز یک نوع هدیه آردی است. 7 اگر هدیه شما در تابه پخته شود، آن هم باید از آرد مرغوب و روغن زیتون باشد. 8 «این هدایای آردی را نزد کاهن بیاورید تا به مذبح ببرد و به خداوند تقدیم کند. 9 کاهن باید فقط مقدار کمی از هدیه را به عنوان نمونه بسوزاند. این هدیه، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند است. 10 بقیه هدیه آردی به هارون و پسرانش داده شود تا برای خوارک از آن استفاده کنند. قسمتی که به کاهن داده می‌شود بسیار مقدس است، زیرا از هدایای مخصوصی که به خداوند تقدیم می‌شوند، گرفته شده است. 11 «برای تهیه هدیه آردی که به خداوند تقدیم می‌شود، از خمیرمایه استفاده نکنید، زیرا به کار بردن خمیرمایه یا عسل در هدایای مخصوصی که به خداوند تقدیم می‌شوند، جایز نیست. 12 هنگام تقدیم نور مخصوص خود به خداوند می‌توانید از نان خمیرمایه‌دار و عسل استفاده کنید، ولی این هدیه را ناید به عنوان هدایای خوشبو بر مذبح بسوزانید. 13 «به تمام هدایا باید نمک پزند، چون نمک یادآور عهد خدادست. 14 هرگاه از تویر مخصوص خود به خداوند هدیه می‌دهید دانه‌ها را از خوششها جدا کرده، بکوپید و برشته کنید. 15 سپس روغن زیتون بر آن بزید و کندر روی آن پگذارید، زیرا این نیز نوعی هدیه آردی است. 16 آنگاه کاهن همان قسمتی از غله کوپیده شده و مخلوط با روغن را با تمام کندر به عنوان نمونه بر آتش بسوزاند و همچون هدیه مخصوص به خداوند تقدیم کنند.

3

«هرگاه کسی بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند، می‌تواند برای این کار از گاو نر یا ماده استفاده نماید. حیوانی که به خداوند تقدیم می‌شود باید سالم و بی عیب باشد. 2 شخصی که حیوان را تقدیم می‌کند، باید دست خود را روی سر آن پگذارد و دم در خیمه ملاقات سرش را ببرد. پسران هارون خون آن را بر چهار طرف مذبح پیاشنند. 3 کاهن باید بخشی از این قربانی سلامتی را به عنوان هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کند. این هدیه شامل چربی داخل شکم، 4 دو قلوه و چربی روی آنها در قسمت تهیگاه و سفیدی روی چگر خواهد بود. اینها باید همراه قلوه‌ها خارج شوند، 5 و پسران هارون آنها را بر مذبح، روی قربانی سوتختی، بسوزانند. این هدیه، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند است. 6 «برای قربانی سلامتی می‌توان گوسفند و بز (نر یا ماده) که سالم و بی عیب باشند نیز به خداوند تقدیم کرد. 7 اگر قربانی، گوسفند باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می‌کند باید آن را به حضور خداوند آورده، 8 دستش را روی سر حیوان پگذارد و دم در خیمه ملاقات سرش را ببرد. سپس پسران هارون خون آن را بر چهار طرف مذبح پیاشنند. 9 کاهن باید چربی این قربانی سلامتی را به عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم کند. این چربی شامل دنبه که از نزدیکی سوت خره‌ها جدا شده، و تمام چربی داخل شکم، 10 دو قلوه و چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و سفیدی روی چگر می‌باشد. اینها همراه با قلوه‌ها باید جدا شوند. 11 و کاهن آنها را همچون هدیه مخصوص خوارکی به خداوند تقدیم کرده، بر آتش مذبح بسوزاند. 12 «اگر قربانی، بز باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می‌کند، باید آن را به حضور خداوند آورده، 13 دستش را روی سر حیوان پگذارد و دم در خیمه ملاقات سرش را ببرد. سپس پسران هارون خون آن را بر چهار طرف مذبح پیاشنند 14 کاهن باید قسمتی از این قربانی

خداوند از خیمه ملاقات با موسی سخن گفت و به او فرمود: 2 «این دستورها را به بنی اسرائیل بده. وقتی کسی به خداوند قربانی تقدیم می‌کند، قربانی او باید گاو، گوسفند و یا بز باشد. 3 اگر بخواهد برای قربانی سوتختی یک گاو قربانی کند، آن گاو باید نر و بی عیب باشد. گاو را دم مدخل خیمه ملاقات بیاورد تا مورد قبول خداوند قرار گیرد. 4 شخصی که آن را آورد، باید دستش را روی سر حیوان پگذارد. به این ترتیب آن قربانی پذیرفته شده، گاهانه شخص را کفاره می‌کند. 5 بعد خود آن شخص حیوان را در حضور خداوند سر ببرد و پسران هارون که کاهنند، خون آن را بسازند و بر چهار طرف مذبح که جلوی مدخل خیمه ملاقات است، پیاشند. 6 سپس آن شخص پوست گاو را بکند و آن را قطعه قطعه کند، 7 و کاهن هیزم روز مذبح پکذارند، آتش روشن کنند 8 و قطعه‌ها و سر و چربی آن را روی هیزم قرار دهد. 9 آنگاه آن شخص باید دل و روده و پاچه‌های گاو را با آب بشوید و کاهنان همه را روی مذبح بسوزانند. این قربانی سوتختی، هدایای خوشبو و مخصوص برای خداوند خواهد بود. 10 «اگر گوسفند یا بز برای قربانی بیاورند، آن نیز باید نر و بی عیب باشد. 11 شخصی که آن را آورد باید در سمت شمالی مذبح در حضور خداوند سرش را ببرد و کاهنان که پسران هارونند، خونش را بر چهار طرف مذبح پیاشند. 12 سپس، آن شخص حیوان قربانی شده را قطعه قطعه کند و کاهنان این قطعه‌ها را بر سر و چربی آن روز هیزم مذبح بگذارند. 13 آن شخص باید دل و روده و پاچه‌های گوسفند یا بز را با آب بشوید. سپس کاهنان همه آنها را روی آتش مذبح بسوزانند. این قربانی سوتختی، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند خواهد بود. 14 «اگر کسی می‌خواهد برای قربانی سوتختی پرنده برای خداوند قربانی کند، آن پرنده باید قمری یا جوجه کبوتر باشد. 15 کاهن، پرنده را بگیرد و جلوی مذبح سرش را پیچاند و آن را بر مذبح بسوزاند. اما اول باید خونش را بر پهلوی مذبح بچالند. 16 چینه‌دان و محوبات داخل شکمش را درآورد و آنها را در طرف شرق مذبح در جایی که خاکستر مذبح ریخته می‌شود بیندازند. 17 سپس بالهای پرنده را گرفته، آن را از وسط پاره کند بدون اینکه پرنده در تکه شود. آنگاه کاهن آن را روی هیزم مذبح بسوزاند. این قربانی سوتختی، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند خواهد بود.

2

«هرگاه کسی برای خداوند هدیه آردی آورد، هدیه او باید از آرد مرغوب باشد. او باید روغن زیتون روی آن بزید و کندر بر آن پگذارد. 2 سپس یک مشت از آن را که تمونه تمام هدیه است به یکی از کاهنان بدهد تا آن را بسوزاند. این هدیه، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند خواهد بود. 3 بقیه هدیه آردی به هارون و پسرانش داده شود تا برای خوارک از آن استفاده کنند. قسمتی که به کاهن داده می‌شود بسیار مقدس است، زیرا از هدایای مخصوصی که به خداوند تقدیم می‌شوند، گرفته شده است. 4 «هرگاه کسی نان پخته شده در تنور برای خداوند هدیه آورد، آن نان باید بدون خمیرمایه و از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون تهیه شده باشد. از نان بدون خمیرمایه که روغن روی آن مالیده شده باشد نیز می‌توان به عنوان هدیه استفاده کرد. 5 اگر کسی نان پخته شده را ساج هدیه آورد، آن نان نیز باید از آرد مرغوب بدون

را به عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم کند. این شامل چری گاه شکم، ۱۵ و قله و چری روی آنها در قسمت تهیگاه، و سفیدی روی جگر می باشد. اینها همراه با قله ها باید جدا شوند. ۱۶ سپس کاهن این همه را به عنوان خوارک بر مذبح بسوزاند. این هدیه های مخصوص و خوش باری خداوند است. تمام چری آن حیوان به خداوند تعلق دارد. ۱۷ هیچ یک از شما نباید خون یا چری بخرید. این قانونی است ابدی برای شما و نسلهایتان، در هر جا که باشید.»

۴ خداوند به موسی فرمود: ۲ «این دستورها را به پنی اسرائیل بده. اگر کسی ناخواسته مرتکب گاهی شود و یکی از قوانین خداوند را زیر پا گذارد، باید طبق این مقررات عمل کند: ۳ «اگر گاه از کاهن اعظم سر زده باشد و بدین ترتیب قوم را نیز گناهکار ساخته باشد، پرای گناه خود باید گوساله ای سالم و بی عیب به خداوند تقدیم کند. ۴ گوساله را دم در خیمه ملاقات یاورد، دستش را روی سر آن بگذارد و همان جا در حضور خداوند سرش را برد. ۵ کاهن اعظم مقداری از خون گوساله را به داخل خیمه ملاقات ببرد، ۶ انگشت خود را در خون فرو برد و در حضور خداوند آن را هفت بار جلوی پرده قدس الاداس پاشد. ۷ سپس در حضور خداوند قدری از خون را روی شاخهای مذبح پخور که داخل خیمه است، بممالد. باقیمانده خون را به پای مذبح قربانی سوختنی که نزدیک در خیمه ملاقات است، ببرید. ۸ آنگاه تمام چری داخل شکم، ۹ قله ها و چری روی آنها، و سفیدی روی جگر را بدارد، ۱۰ و آنها را روی مذبح قربانی سوختنی بسوزاند، درست همان طور که چری گاو قربانی سلامتی را می سوزاند. ۱۱ اما باقیمانده گوساله، یعنی پوست، گوشت، کله، پاچه، دل و روده و سرگین را ۱۲ به مکان طاهری ببرد که در خارج از اردوگاه برای ریختن خاکستر مذبح مرقرار شده است و در آنچا آنها را روی هیزم بسوزاند. ۱۳ «اگر تمام قوم اسرائیل ناخواسته مرتکب گاهی شوند و یکی از قوانین خداوند را زیر پا گذارند، هر چند این کار را ندانسته انجام داده باشند، مقصص محسوب می شوند. ۱۴ وقتی آنها به گناه خود بی بردند، باید گوساله ای برای کفاره گاه خود قربانی کنند. گوساله را به خیمه ملاقات یاورند ۱۵ و در آنچا بزرگان قوم در حضور خداوند دسته های خود را روی سر حیوان گذارند و آن را ذبح کنند. ۱۶ آنگاه کاهن اعظم مقداری از خون گوساله را به داخل خیمه ملاقات یاورد ۱۷ و انگشت خود را در خون فرو برد و در حضور خداوند آن را فلت بار جلوی پرده قدس الاداس پاشد. ۱۸ بعد در حضور خداوند قدری از خون را بر شاخهای مذبح پخور که در خیمه ملاقات است، بممالد و باقیمانده خون را به پای مذبح قربانی سوختنی که نزدیک در شده، بگیری برای قربانی سوختنی. ۱۹ کاهن پرنده ای را که برای قربانی گاه آورده شده، بگیرد و سریش را ببرد، ولی طوری که او تنفس جدا نشود. ۲۰ سپس قدری از خون آن را بر پهلوی مذبح پاشد و بقیه را به پای مذبح ببرید. این، قربانی گاه است. ۲۱ پرنده دیگر را به عنوان قربانی سوختنی طبق دستورالعملی که قبلاً داده شده است قربانی کند. به این ترتیب کاهن برای گاه او کفاره خواهد کرد و گاه او بخشیده خواهد شد. ۲۲ «اگر او فقیرتر از آنست که بتواند دو قمری یا دو جوجه کبوتر برای کفاره گاه خود قربانی کند، می تواند یک کلبو آرد مرغوب یاورد. ولی نباید آن را با روغن زیعون مخلوط کند یا کندر بر آن بگذارد، زیرا این، قربانی گاه است. ۲۳ وقتی او به گناهش بی برد، باید یک بزرگار، مقصص محسوب می شود. ۲۴ دست خود را روی سر بز گذارد و در چالی که قربانیهای سوختنی را سر می بزند آن را ذبح کند و به خداوند تقدیم کاهن مشتی از آن را به عنوان نمونه بدارد و روی مذبح بسوزاند، درست مثل

۵ «هرگاه کسی از وقوع جرمی اطلاع داشته باشد ولی در مورد آنچه که دیده یا شنیده در دادگاه شهادت نداده، مجرم است. ۲ «هرگاه کسی لاشه حیوان حرام گوشتش را لمس کند، حتی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، مجرم و مجرم است. ۳ هرگاه کسی نجاست انسان را لمس کند، حتی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، وقفي متوجه شد چه کرده است، مجرم می باشد. ۴ «اگر کسی نسبت چه قولی دهد و قسم بخورد که آن را بجا آورد ولی بعد بی برد که قول بی جایی داده است، مجرم می باشد. ۵ در هر یک از این موارد، شخص باید به گناهش اعتراف کند ۶ و برای قربانی گاه خود یک بره یا بز ماده نزد خداوند یاورد تا کاهن برایش کفاره کند. ۷ «اگر شخص مجرم تنگیگشست باشد و تواند برای یاورد، می تواند دو قمری یا دو جوجه کبوتر برای کفاره گاه خود به خداوند تقدیم کند، یکی برای قربانی گاه و دیگری برای قربانی سوختنی. ۸ کاهن پرنده ای را که برای قربانی گاه آورده شده، بگیرد و سریش را ببرد، ولی طوری که او تنفس جدا نشود. ۹ سپس قدری از خون آن را بر پهلوی مذبح پاشد و بقیه را به پای مذبح ببرید. این، قربانی گاه است. ۱۰ پرنده دیگر را به عنوان قربانی سوختنی طبق دستورالعملی که خواهد شد، بگیرد و گاه او بخشیده خواهد شد. ۱۱ تمام چری باید روی مذبح بسوزاند. این قربانی گاه روش قربانی گاه پریو کند. به این طریق برای قم خدا کفاره خواهد کرد و خطای آنان بخشیده خواهد شد. ۱۲ او گوساله قربانی شده را از اردوگاه بیرون ببرد و بسوزاند، همان طور که گوساله قربانی گاه خود را می سوزاند. این قربانی گاه تمام قوم اسرائیل است. ۱۳ «اگر یکی از رهبران ناخواسته مرتکب گاهی شود و یکی از قوانین خداوند، خدای خود را زیر پا گذارد، مقصص محسوب می شود. ۱۴ وقتی او به گناهش بی برد، باید یک بزرگار، مقصص محسوب می شود. ۱۵ دست خود را روی سر بز گذارد و در چالی که قربانیهای سوختنی را سر می بزند آن را ذبح کند و به خداوند تقدیم کاهن مشتی از آن را به عنوان نمونه بدارد و روی مذبح بسوزاند، درست مثل

قریانهای که بر آتش به خداوند تقدیم می شود. این، قریانی گناه اوست.

به این ترتیب کاهن برای گناه او در هر یک از این موارد، کفاره خواهد کرد و او بخشیده خواهد شد. در این قریانی نیز مثل هدیه آردی، بقیه آرد به کاهن تعلق می گیرد. »**۱۴** خداوند این دستورها را به موسی داد: «هرگاه کسی در دادن هدیه ای که بر نظر خداوند مقدس است ناخواسته قصور وزد، باید یک قوچ سالم و بی عیب برای قریانی جبران به خداوند تقدیم نماید. قوچی که برای قریانی جبران اهدا می شود ارزش آن باید به مقابل نقره برحسب مثقال عبادتگاه پاره شود. **۱۵** او باید علاوه بر باز پرداخت هدیه، یک پنج ارزش آن را نیز به آن افزوده، همه را به کاهن بدهد. کاهن با آن قوچ قریانی جبران، برایش کفاره خواهد کرد و او بخشیده خواهد شد. **۱۶** «اگر کسی مرتکب گناهی شده، یکی از قوانین خداوند را زیر پا بگذارد، ولی نداند که چنین کاری از او سرزده است، باز مجرم است و باید توان اگاهش را پس بدهد. **۱۷** او باید برای قریانی جبران یک قوچ سالم و بی عیب نزد کاهن بیاورد. **۱۸** او باید مطابق قیمت تعیین شده باشد. کاهن با این قریانی برای او قیمت قوچ باید مطابق قیمت تعیین شده باشد. **۱۹** این قریانی جبران است برای جرمی که او نسبت به خداوند مرتکب شده است.»

۶ خداوند به موسی فرمود: «هرگاه کسی نسبت به شخصی گناه کرده، به خداوند خیانت وزد، و از پس دادن چیزی که پیش او گرو گذاشته شده خودداری نماید یا در امانت خیانت وزد، یا دزدی کند یا مال همسایه اش را غصب نماید، **۳** و یا اینکه در خصوص چیز گم شده ای که پیدا کرده است دروغ بگوید و قسم بخورد که پیش او نیست، یا مرتکب هر گناهی از این قبل شود، **۴** روزی که جرم او ثابت شود باید اصل مال را پس دهد و یک پنج ارزش آن را نیز به آن افزوده، به صاحب مال پیدا کردد. **۵** او باید به عنوان قریانی جبران، یک قوچ بی عیب و با ارزش نزد کاهن به خیمه ملاقات بیاورد و به خداوند تقدیم کند. این قوچ باید مطابق معیار رسمی، ازینایی شود. **۷** کاهن با این قریانی برای او در حضور خداوند کفاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد. **۸** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «**۹** این دستورها را در مورد قریانی سوختنی به هارون و پسرانش بده. قریانی سوختنی باید تمام شب بر روی مدحیج باشد و آتش مذبح خاموش نشود. **۱۰** صبح روز بعد، کاهن لپاس نیز و لپاس کتابی خود را پوشد و خاکستر قریانی سوختنی را برداشته، کنار مذبح بگذارد. **۱۱** سپس لپاسش را عوض کند و خاکستر را بیرون از اردوگاه بیرد و در مکان طاهری که برای این کار مقرر شده است، بپرید. **۱۲** کاهن هر روز صبح هیزم تازه بر آن بنهد و قریانی سوختنی روزانه را روی آن بگذارد و چری قریانی سلامتی را بر آن بسوزاند. **۱۳** آتش مذبح باید همیشه روشن بماند و هرگز خاموش نشود. **۱۴** «قریانی مربوط به هدیه آردی از این قرار است: کاهن برای تقدیم هدیه آردی به خداوند جلوی مذبح بایستد، **۱۵** سپس مشتی از آرد مرغوب آغشته به روغن زیتون را با کندری که بر آن است بردارد و به عنوان نمونه برای خداوند روحی مذبح بسوزاند. این هدیه مورد پسند خداوند خواهد بود. **۱۶** بقیه آرد، متعلق به هارون و پسرانش می باشد تا آن برای خوارک خود استفاده کنند. این آرد باید بدون خمیر مایه پخته شود و در حیاط خیمه ملاقات خوده شود. **۱۷** این قسمت از هدیه آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، خداوند به کاهنان داده است. مانند قریانی گناه و قریانی

قریان، این قسمت از هدیه آردی نیز بسیار مقدس می باشد. **۱۸** پسران هارون نسل اندر نسل می توانند این قسمت از هدیه را بخورند. این هدیه که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، همیشه سهم کاهنان خواهد بود و کس دیگر حق ندارد به آن دست بزند. **۱۹** سپس خداوند به موسی فرمود: **۲۰** «هارون و هر کدام از پسرانش در روزی که برای انصاص به مقام کاهنی مسح می شوند باید یک کیلو آرد مرغوب، به اندازه هدیه آردی روزانه به حضور خداوند بیاورند و نصف آن را در صبح و نصف دیگر را در عصر به خداوند تقدیم کنند. **۲۱** این هدیه باید روی ساج با روغن زیتون پخته شود سپس تکه شده، به عنوان هدیه آردی به خداوند تقدیم گردد. این هدیه مورد پسند خداوند خواهد بود. **۲۲** هر کاهنی که به جای پدر خود، کاهن اعظم می شود باید در روز انصاص خود همین هدیه را به خداوند تقدیم کند. این فرضیه ای ابدی است. **۲۳** هر هدیه آردی کاهنی باید تماماً سوزانده شود و چیزی از آن خورده نشود. **۲۴** خداوند به موسی فرمود: **۲۵** «این دستورها را در مورد قریانی گناه به هارون و پسرانش بده. این قریانی بسیار مقدس است و باید در حضور خداوند در جایی ذبح شود که قریانهای سوختنی را سر می بزند. **۲۶** کاهنی که قریانی را تقدیم می کند، گوشت آن را در حیاط خیمه ملاقات که جای مقدسی است، بخورد. **۲۷** فقط کسانی که تقدیم شده اند، یعنی کاهنان، اجازه دارند به این گوشت دست بزنند. اگر خون آن قریانی به لپاس ایشان پاشد باید لپاس خود را در مکانی مقدس بشویند. **۲۸** ظرف سفالینی که گوشت در آن پخته می شود باید شکسته شود. اگر گوشت در یک ظرف مسی پخته شده باشد باید آن ظرف را کاملاً تمیز کنند و با آب بشویند. **۲۹** هر مردی از خانواده کاهنان می تواند از این گوشت و با آب بشویند. این قریانی به سوزاندن گوشت خود را برای کفاره در قدس به داخل خیمه ملاقات برد و مواردی که خون قریانی گناه باید خود بلکه باید تماماً سوزاند.

۷ «قوانين قریانی جبران که قریانی بسیار مقدسی است، از این قرار می باشد: **۲** حبیوان قریانی باید در مکانی که قریانی سوختنی را سر می بزند، ذبح شود و خونش بر چهار طرف مذبح پاشیده شود. **۳** کاهن تمام چربی آن را تقدیم کند، یعنی دنبه و چربی داخل شکم، **۴** دو قله و چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و نیز سفیدی روی جگگ. اینها باید همراه قله ها جدا شوند. **۵** سپس، کاهن آنها را به عنوان قریانی جبران بر آتش مذبح برای خداوند بسوزاند. **۶** پسران کاهنان می توانند از این گوشت بخورند. این گوشت باید در جای مقدسی خوده شود. این قریانی، بسیار مقدس است. **۷** «قانونی که باید در مورد قریانی گناه و قریانی جبران رعایت شود این است: گوشت قریانی به کاهنی تعلق خواهد داشت که مراسم کفاره را اجرا می کند. **۸** در ضمن پوست قریانی سوختنی نیز به آن کاهن تعلق دارد. **۹** هر هدیه آردی که در تنور یا در تابه یا روی ساج پخته می شود به کاهنی تعلق خواهد گرفت که آن را به خداوند تقدیم می کند. **۱۰** تمام هدایای آردی دیگر، خواه مخلوط با روغن زیتون و خواه خشک، به طور مساوی به پسران هارون تعلق دارد. **۱۱** «قانونی قریانی سلامتی که به خداوند تقدیم می شود از این قرار است: **۱۲** اگر قریانی به منظور شکرگزاری باشد، همراه آن باید این نانهای بدون خمیر مایه نیز تقدیم شوند قرصهای نان که با روغن زیتون مخلوط شده باشند، نانهای نازک که روغن مالی شده باشند، نانهایی که از مخلوط آرد مرغوب و روغن زیتون تهیه

خداؤند به موسی فرمود: **۲** «هارون و پسرانش را با لباسهای مخصوص ایشان و روغن تدھین، گوسله قربانی گناه، دو قرق و یک سبد نان بدnon خمیرماهی دم در خیمه ملاقات بیاور **۳** و تمام جماعت اسرائیل را در آنجا جمع کن.» **۴** موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد. همه قرم اسرائیل دم در خیمه ملاقات جمع شدند. **۵** سپس موسی به ایشان گفت: «آنچه اکنون انجام می دهم طبق فرمان خداوند است.» **۶** آنگاه موسی، هارون و پسرانش را فرا خواند و ایشان را با آب غسل داد. **۷** پیراهن مخصوص کاهنی را به هارون پوشانید و کمریند را به کمرش بست. سپس ردا را بر تن او کرد و اینمود را به سیله بند کمر آن بر او بست. **۸** بعد سینه پوش را بر او بست و اوریم و تئیم را در آن گذاشت، **۹** و چنانکه خداوند فرموده بود، دستار را بر سر هارون نهاد و نیم تاج مقدس را که از طلا بود جلوی دستار نصب کرد. **۱۰** آنگاه موسی قدری از روغن مسح را گرفت و آن را بر خیمه عبادت و هر چیزی که در آن بود پاشید و روغن مسح را گرفت و آن را بر خیمه عبادت و هر چیزی که در آن بود پاشید و آنها را تقدیس نمود. **۱۱** سپس مقداری از روغن را برداشت و آن را هفت مرتبه بر منبع، لوازم آن، حوض و پایه اش پاشید و آنها را نیز تقدیس کرد. **۱۲** بعد انسان باشد، خواه حیوان نجس و یا هر چیز نجس دیگر، و بعد از گوشت قربانی را فقط کسانی می توانند بخورند که ظاهر هستند. **۲۰** هر که ظاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را که از آن خداوند است، بخورد باید از میان قوم منقطع شود. **۲۱** اگر کسی به چیزی نجس دست بزند، خواه نجاست که به چیزی نجس خورده است تباید خورد، بلکه باید آن را سوزاند. **۲۰** هر که ظاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را که از آن خداوند است، بخورد باید از میان قوم منقطع شود. **۲۱** اگر کسی به چیزی نجس دست بزند، خواه نجاست که به چیزی نجس خورده است تباید خورد، بلکه باید آن را سوزاند. **۲۰** هر که ظاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را که از آن خداوند است، بخورد باید از میان قوم خداوند آن قربانی را قبل نخواهد کرد و به حساب نخواهد آورد زیرا آن گوشت نجس شده است. کسی هم که آن را بخورد محظوظ نباشد. **۱۹** «گوشتی را که به چیزی نجس خورده است تباید خورد، بلکه باید آن را سوزاند. **۲۰** هر که ظاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را که از آن خداوند است، بخورد باید از میان قوم منقطع شود. **۲۱** اگر کسی به چیزی نجس دست بزند، خواه نجاست انسان باشد، خواه حیوان نجس و یا هر چیز نجس دیگر، و بعد از گوشت قربانی سلامتی که از آن خداوند است، بخورد، باید از میان قوم خدا منقطع شود. **۲۲** خداوند به موسی فرمود: **۲۳** «این دستورها را به بنی اسرائیل بده. هرگز چربی گاو و گوسفند و بز را نخورید. **۲۴** چربی حیوانی که مرده یا توسط جانوری دریده شده باشد هرگز خورده نشود بلکه از آن برای کارهای دیگر استفاده شود. **۲۵** هر کس چربی حیوانی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود بخورد باید از میان قوم منقطع شود. **۲۶** هر جا که ساکن باشد، هرگز خون نخورید، نه خون پرنده و نه خون چارپا. **۲۷** هر کس، در هر جا، خون بخورد، باید از میان قوم خدا منقطع شود. **۲۸** سپس خداوند به موسی فرمود: **۲۹** «این دستورها را به بنی اسرائیل بده: هر کس بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند باید از گوشتی از آن قربانی را به عنوان هدیه نزد خداوند بپاورد. **۳۰** او باید به دست خود آن را همچون هدیه مخصوص به خداوند تقدیم کند. چربی حیوان را با سینه تقدیم کند و سینه قربانی را به عنوان هدیه مخصوص، در حضور خداوند تکان دهد. **۳۱** کاهن چربی را بر مذبح سوزانید، **۳۲** ران راست قربانی متعلق به هارون و پسرانش باشد. **۳۳** ران راست قربانی، به عنوان هدیه مخصوص، به کاهنی داده شود که خون و چربی قربانی را تقدیم می کند؛ **۳۴** زیرا خداوند سینه و ران قربانی سلامتی را از قوم اسرائیل گرفته و آنها را به عنوان هدیه مخصوص به کاهن داده است و همیشه به ایشان تعلق خواهد داشت. **۳۵** (این) قسمت از هدایایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود در روز انتصاب هارون و پسرانش به خدمت خداوند، به ایشان داده شد. **۳۶** در روزی که ایشان مسح شدند، خداوند دستور داد که قوم اسرائیل این قسمت را به ایشان بدهند. این، قانونی برای تمام نسلهای ایشان می باشد.» **۳۷** اینها قوانینی بود در مورد قربانی سوختنی، هدیه آردی، قربانی گناه، قربانی چربان، قربانی انتصاب و قربانی سلامتی **۳۸** که خداوند در بیان، در کوه سینا به موسی داد تا قوم اسرائیل بدانند چگونه قربانیهای خود را به خداوند تقدیم کنند.

با قریانی سوختنی بر مذبح سوزانید. این قریانی تقدیس، هدیه‌ای خوشبو و مخصوص برای خداوند بود. **29** موسی سینه قریانی را گرفت و آن را به عنوان هدیه مخصوص تکان داده، به خداوند تقدیم کرد، درست همان طور که خداوند به او دستور داده بود. این سهم خود موسی از قوچی بود که برای مراسم تقدیس ذبح می‌شد. **30** سپس موسی قادری از روغن مسح و قدری از خونی را که بر مذبح بود گرفت و بر هارون و لیاسهای او و بر پسران او و لیاسهای ایشان پاشید و به این ترتیب هارون و پسرانش و لیاسهای آنها را تقدیس کرد. **31** آنگاه موسی به هارون و پسرانش گفت: «همان طور که خداوند فرموده است، گوشت را دم در خیمه ملاقات بیزید و در آنجا آن را با نان مراسم تقدیس که در سبد است، بخورید. **32** هر چه از گوشت و نان باقی ماند باید سوزانده شود. **33** هفت روز از در خیمه ملاقات بیرون توپید تا روزهای تقدیس شما سپری شود، زیرا مراسم تقدیس شما هفت روز طول می‌کشد. **34** آنچه امروز انجام شد به فرمان خداوند بود تا به این ترتیب برای گناه شما کفارة داده شود. **35** شما باید هفت شبانه روز دم در خیمه ملاقات بمانید و آنچه را که خداوند فرموده است انجام دهید و گزنه خواهد مرد. این دستور خداوند است.» **36** بنا بر این هارون و پسرانش هر چه را که خداوند توسط موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

9 **10** ناداب و ایهו پسران هارون، برخلاف امر خداوند، آتش غیر مجاز بر آتشدان خود نهاده، بر آن بخور گذاشتند و به حضور خداوند تقدیم کردند. **1** آنگاه آتش از حضور خداوند بیرون آمد، آنها را سوزاند و آنها در همان جا، در حضور خداوند مردند. **2** آنگاه موسی به هارون گفت: «منظور خداوند همین بود وقی فرمود: کسانی که مرا خدمت می‌کنند باید حرمت قلوبست مرا نگاه دارند تا تمام قوم، مرا احترام کنند.» **3** پس هارون خاموش ماند. **4** بعد موسی، مشائیل و الصافان (پسران عُزَّیْلِیْل، عموی هارون) را صدًا زد و به ایشان گفت: «بروید و اجساد را از داخل خیمه ملاقات بردارید و به خارج از اردوگاه ببرید.» **5** آنها رفتند و همان طور که موسی گفته بود ایشان را که هنوز پیراهن‌های کاهنی خود را بر تن داشتند، از اردوگاه بیرون بردن. **6** آنگاه موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتمار گفت: «عزاداری ننمایید، موهای سرستان را باز نکنید و گریبان لباس خود را چاک نزنید. اگر عزاداری کنید خدا شما را نیز هلاک خواهد کرد و خشم او بر تمام قوم اسرائیل افروخته خواهد شد. ولی بنی اسرائیل می‌توانند برای ناداب و ایهו که در اثر آتش هولناک خداوند مردند، عزاداری ننمایید. **7** شما از در خیمه ملاقات بیرون نزولید مبادا بمیرید، چون روغن مسح خداوند بر شمامست.» ایشان طبق دستور موسی عمل کردند. **8** آنگاه خداوند به هارون گفت: «**9** (وقی) به خیمه ملاقات می‌رود، هرگز شراب یا نوشیدنی‌های مست کننده دیگر نتوشید مبادا بمیرید. این فرضهای است ابدی برای تو و پسرانت و تمام نسلهای آنیدهات. **10** شما باید فرق بین مقدس و نامقدس، و نجس و طاهر را تشخیص دهید. **11** باید تمام دستورهای ما که توسط موسی به قوم اسرائیل داده‌اند، به ایشان بیاموزید.» **12** سپس موسی به هارون و دو پسر بازمانده‌اش، العازار و ایتمار گفت: «با قیمانده هدیه آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم شده است بردارید و از آن، نان بدون خمیر مایه پخته، در کنار مذبح بخورید زیرا این هدیه، بسیار مقدس است. **13** همان گونه هارون آوردند و او آنها را بر مذبح سوزانید. **14** دل و روده و پاچه‌ها را شست که خداوند به من فرموده است باید این را در جای مقدسی بخورید، زیرا این سهم شما و پسرانتان از هدیه‌ای است که بر آتش به خداوند تقدیم می‌شود. **15** سپس هارون قریانی قوم اسرائیل را تقدیم کرد. او بر قریانی گناه قوم را ذبح نموده، آن را مانند قریانی گناه خود برای گناه قوم تقدیم کرد. **16** آنگاه مطابق قوانین، قریانی سوختنی

آن را بردارد تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید. این حیوانات برای شما حرام هستند. **29** «از میان حیواناتی که روی زمین می جنبد، اینها برای شما حرامند: راسو، موش، و هر نوع سوسمار **30** از قبیل مارمولک، سوسمار زمینی، سوسمار معمولی، بُرجه و آفتاب پرست. **31** اینها از میان حیواناتی که روی زمین می جنبد برای شما حرامند. هر کس به لاشه این جانوران دست بزنند تا غروب نجس خواهد بود. **32** اگر لاشه آنها روی چیزی که از جنس چوب، پارچه، چرم یا گونی باشد بیافتد آن چیز نیز نجس خواهد شد؛ باید آن را در آب بگذارد و آن تا غروب نجس خواهد بود ولی بعد از آن، می توان دوباره آن را به کار برد. **33** اگر لاشه یکی از این جانوران در یک طرف سفالین بیفتند، هر چیزی که در ظرف باشد نجس خواهد بود و باید چشم را شکست. **34** اگر آب چینن ظرفی روی خوارک ریخته شود آن خوارک نیز نجس خواهد شد و هر آشامیدنی هم که در چینن ظرفی باشد، نجس خواهد بود. **35** اگر لاشه یکی از این جانوران روی تبور یا اجاق بیفتند، آن تبور یا اجاق نجس خواهد شد و باید آن را شکست. **36** اما اگر لاشه در چشمی یا آب ابزاری بیفتند، چشمهم یا آب انبار نجس خواهد شد ولی کسی که لاشه را بیرون می آورد نجس خواهد شد. **37** اگر لاشه روی دانهایی که قرار است کاشته شود بیفتند آن دانهها نجس خواهند شد، **38** ولی اگر روی دانهای خیس کرده بیفتند آنها برای شما نجس خواهند بود. **39** «اگر حیوان حلال گوشی بپیرد، هر کس لاشه آن را لمس کند تا غروب نجس خواهد بود. **40** همچین اگر کسی گوشت آن را بخورد و یا لاشه آن را جابهجا کند باید لباس خود را بشوید و او تا غروب نجس خواهد بود. **41** «همه جانورانی که روی زمین می جنبد، حرامند و نباید خورده شوند. **42** هر جانوری که روی شکم می خرد، و جانوری که روی چهار دست و پا راه می رود یا پاهای زیاد دارد، حرام است و نباید خورده شود. **43** با آنها خود را نجس نسازید. **44** من خداوند، خدای شما هستم. پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، چون من مقدس هستم. پس با این جانورانی که روی زمین می خزند خود را نجس نکنید. **45** من همان خداوندی هستم که شما را از سزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. بنابراین باید مقدس باشید، زیرا من مقدس هستم. **46** «این قوانین را باید در مرد حیوانات، پرنده‌گان، جانوران آبری و خزندگان رعایت کنید. **47** باید در میان حیوانات نجس و طاهر، حرام گوشت و حلال گوشت، تفاوت قائل شوید.»

12 خداوند به موسی فرمود: **2** «این دستورها را به بنی اسرائیل بده: هرگاه زنی پسری بزاید، آن زن تا مدت هفت روز نجس خواهد بود، همان گونه که به هنگام عادت ماهانه خود نجس است. **3** روز هشتم، پسرش باید خسته شود. **4** آن زن باید مدت سی و سه روز صیر کند تا از خوتیری خود کاملاً طاهر گردد. در این مدت او نباید به هیچ چیز مقدس دست بزند و یا وارد خیمه ملاقات شود. **5** هرگاه زنی دختری بزاید، آن زن تا دو هفته نجس خواهد بود همان گونه که به هنگام عادت ماهانه خود نجس است. او باید شست و شش روز صیر کند تا از خوتیری خود کاملاً طاهر شود. **6** «وقتی مدت طهارت تمام شود، نوزاد، خواه پسر باشد خواه دختر، مادرش باید یک بره یک ساله برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا قمری برای قربانی گناه تقدیم کند. این هدایا را باید دم در خیمه ملاقات نزد کاهن بیاورد. **7** کاهن آنها را برای

حضور خداوند تکان داده می شود، در مکان طاهری بخورید. این هدایا که سهم شما از قربانی سلامتی قوم اسرائیل می باشد به شما و فرزندانتان داده شده است. **15** «بنی اسرائیل باید ران و سینه را هنگام تقدیم چری برا آتش، بیاورند و به عنوان هدایه مخصوص در حضور خداوند تکان دهند. آن ران و سینه همیشه به شما و فرزندانتان تعقل خواهد داشت، همان طور که خداوند فرموده است.» **16** موسی سراغ بر قربانی گناه را گرفت، ولی بی برد که سوزانده شده است. پس بر العازار و ایتام خشمگین شده، گفت: **17** «چرا قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ این قربانی، سیمار مقاس می باشد و خدا آن را به شما داده است تا گناه را در داخل عبادتگاه برد نشد، باید حتماً آن را در محظوظ خیمه چون خون آن به داخل عبادتگاه برد نشود.» **18** موسی وقتی حضور خداوند تقدیم کردند این واقعه هولناک برای من پیش آمد. حال اگر از گوشت قربانی گناه می خوردیم، آیا خداوند خشنود می شد؟» **20** موسی وقتی این را شنید، قانع شد.

11 خداوند به موسی و هارون فرمود:

2 «این دستورها را به بنی اسرائیل بدھید. از میان همه حیواناتی که روی خشکی اند، اینها را می توانید بخورید: **3** هر حیوانی که شکافته سم باشد و نشخوار کند حلال گوشت است. **4** ولی از میان حیوانات نشخوار کننده یا شکافته سم، اینها را نمی توانید بخورید: شتر، زیرا هرچند نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست؛ پس برای شما حرام است. **5** گزکن، زیرا هرچند نشخوار می کند، ولی شکافته سم نیست، پس برای شما حرام است. **6** خرگوش، زیرا هرچند شکافته سم است، ولی نشخوار می کند، پس برای شما حرام است. **7** و خوک، زیرا هرچند شکافته سم نیست، پس برای شما نشخوار نمی کند، پس برای شما حرام است. **8** پس نباید این حیوانات را بخورید و یا حتی دست به لاشه آنها بزنید، زیرا گوشت آنها حرام است. **9** «از حیواناتی که در آب زندگی می کنند چه در رودخانه باشند و چه در دریا آنها را می توانید بخورید که باله و فلس نداشته باشد پس برای شما آبری و خزندگان رعایت کنید، هر جانور آبری که باله و فلس نداشته باشد پس برای شما حرام است. **10** تمام جانوران آبری دیگر برای شما حرامند؛ **11** نه گوشت آنها را بخورید و نه به لاشه آنها دست بزنید. **12** باز تکرار می کنم، هر جانور آبری که باله و فلس نداشته باشد پس برای شما حرام است. **13** «از میان پرنده‌گان اینها را حرام بدانید و گوشتنشان را نخورید؛ عقاب، لاشخور، لاشخور سیاه، **14** رُغْن و شاهین از هر نوع؛ **15** کلاع از هر نوع؛ **16** شتروغ، جغل، مرغ دریایی، و باز از هر نوع؛ **17** بوم، قره غاز، جلد بزرگ، **18** جعد سفید، جعد صحرایی؛ کرکن، **19** لکلک، مرغ ماهیخوار از هر نوع؛ هدهد و خفاش. **20** «همه حشرات بالدار که بر چهار پا راه می روند برای شما حرامند. **21** به جز آنها که می جهند، یعنی ملخ و انواع گوناگون آن، اینها را می توان خورد. **23** اما سایر حشرات بالدار برای شما حرامند. **24** «هر کس به لاشه آن حیوانات حرام گوشت دست بزند تا غروب نجس خواهد بود. **25** هر کس لاشه آنها را بردارد باید لباسش را بشوید؛ او تا غروب نجس خواهد بود. **26** «اگر به حیوانی دست بزنید که سمش کاملاً شکافته نباشد و یا نشخوار کنند، نجس خواهد بود، زیرا حرام گوشت هستند. **27** هر حیوان چهارپا که روی پنجه راه رود خودنش حرام است. هر کس به لاشه چنین حیوانی دست بزند تا غروب نجس خواهد بود. **28** هر کس لاشه

خداآوند قربانی نموده، برای مادر کفاره کند. آنگاه او از خونریزی زایمان طاهر خواهد شد. این است آنچه یک زن بعد از زایمان باید انجام دهد. 8 ولی اگر آن زن فقیرتر از آن باشد که بتواند یک بره قربانی کند، می تواند دو قمری یا دو جوجه کپوت پارود. یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. کاهن باید با تقدیم این قربانیها برایش کفاره کند تا دوباره طاهر شود.»

13

خداآوند این قوانین را به موسی و هارون داد: 2 «اگر روی پوست بدن شخضی دمل، جوش یا لکه براقی مشاهده شود، باید وی را نزد هارون یا یکی از کاهنان نسل او بیاورند، چون احتمال دارد آن شخص مبتلا به جذام باشد. 3 کاهن لکه را معاینه خواهد کرد. اگر موهایی که در لکه است سفید شده باشد و اگر آن لکه از پوست گودتر باشد، این مرض جذام است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. 4 اگر لکه روی پوست سفید باشد اما گودتر از پوست نباشد و موهایی که در لکه است سفید نشده باشد، کاهن باید او را تا هفت روز جدا از دیگران نگه دارد. 5 در روز هفتم، کاهن دوباره او را معاینه کند. اگر آن لکه تغییر نکرده باشد و بزرگ نیز نشده باشد، آنگاه کاهن باید هفت روز دیگر هم او را از مردم جدا نگه دارد. 6 روز هفتم، کاهن دوباره او را معاینه کند. اگر نشانه های مرض کمتر شده و لکه بزرگ نشده باشد، کاهن او را طاهر اعلام کند، چون پک زخم معمولی بوده است. کافی است آن او را طاهر اعلام کند، چون پک زخم لباسهایش را بشوید تا طاهر شود. 7 ولی اگر پس از آنکه کاهن او را طاهر اعلام کرد، آن لکه بزرگ شود، باید دوباره نزد کاهن بیاید. 8 کاهن باز به آن نگاه کند، اگر لکه بزرگ شده باشد آنگاه او را نجس اعلام کند، زیرا این جذام است. 9 «شخصی را که گمان می رود بیماری جذام دارد باید نزد کاهن بیاورند 10 و کاهن او را معاینه کند. اگر آماس چرکی سفیدی در پوست باشد و موهایی روی آن نیز سفید شده باشد، 11 این جذام مزمن است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. دیگر نباید او را برای معایبات بیشتر نگه داشت، چون مرض وی قطعی است. 12 ولی اگر جذام در پوست پخش شده باشد، به گونه ای که تا آنجا که کاهن می تواند ببیند، بدانش را از سر تا پا پوشانیده باشد، 13 آنگاه کاهن باید او را معاینه کند، و اگر تمام بدن او که جذام آن را پوشانده سفید شده باشد، کاهن او را طاهر اعلام کند؛ او طاهر است. 14 ولی اگر در جایی از بدنش گوشتش تازه نمایان شود، او نجس است. 15 وقتی کاهن گوشش تازه را ببیند، او را نجس اعلام خواهد کرد. گوشش تازه نجس است، زیرا نشانه جذام است. 16 اگر گوشش تازه تغییر کند و سفید شود، او باید نزد کاهن بازگردد. 17 کاهن او را معاینه کند و اگر زخم سفید شده باشد، آنگاه او را طاهر اعلام کند؛ او طاهر است. 18 «اگر در پوست بدن کسی دملی به وجود بیاید و پس از مدتی خوب بشود، 19 ولی در جای آن، آماسی سفیدی با لکه ای سفید مایل به سرخی باقی مانده باشد، آن شخص باید برای معاینه نزد کاهن برود. 20 اگر کاهن دید که لکه گودتر از پوست است و موهایی که در آن است سفید شده است، آنگاه باید او را طاهر اعلام کند. این جذام است که در آن دمل بروز کرده است. 21 ولی اگر کاهن ببیند که موهای سفیدی در لکه نیست و لکه نیز گودتر از پوست نیست و رنگ آن هم روشنتر شده است، آنگاه کاهن او را هفت روز از مردم جدا نگه دارد. 22 اگر در آن مدت لکه بزرگ شد کاهن باید او را نجس اعلام کند، زیرا این جذام است. 23 ولی اگر لکه بزرگ نشد، این لکه فقط

است و باید مثل قربانی گناه برای خوراک به کاهن داده شود. **14** کاهن، خون قربانی جبران را بگیرد و مقداری از آن را بر نمۀ گوش راست شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست او و روی شست پای راستش بمالد. **15** پس از آن، کاهن مقداری از روغن زیتون را گرفته، آن را در کف دست چپ خود بزید، **16** و انگشت دست راست خود را در آن فرو برد، هفت بار روغن را به حضور خداوند پاشد. **17** سپس کاهن مقداری از روغن کف دست خود را روی نمۀ گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد. **18** بعد روغن باقیمانده در کف دست خود را بر سر آن شخص بمالد. به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای او کفاره خواهد کرد. **19** پس از آن، کاهن باشد قربانی گناه را تقدیم کند و باز دیگر مراسم کفاره را برای شخصی که از جدام خود طاهر می شود به حا آورد. سپس کاهن قربانی سوختنی را سر بزید، **20** و آن را با هدایة آردی بر مذبح تقدیم نموده، برای آن شخص کفاره کنند تا طاهر محسوب شود. **21** «اگر آن شخص فقیر باشد و نتواند دو بره قربانی کند، می تواند یک بره نر به عنوان قربانی جبران بیاورد تا هنگام برگزاری مراسم کفاره جلوی مذبح تکان داده شود و به خداوند تقدیم گردد. همراه با آن یک کیلو آرد مرغوب محلوت با روغن زیتون به عنوان هدایة آردی و یک سوم لیتر روغن زیتون نیز باید تقدیم شود. **22** آن شخص باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر نیز بیاورد و یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی تقدیم کند. **23** روز هشتم آنها را دم در خمیمه ملاقات نزد کاهن بیاورد تا در حضور خداوند برای مراسم طهارت او تقدیم شوند. **24** کاهن بره را به عنوان قربانی جبران همراه با روغن بگیرد و آنها را جلوی مذبح تکان داده، به خداوند تقدیم کند. (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلق می گیرد). **25** سپس بره را به عنوان قربانی جبران ذبح کند و قدری از خون آن را روی نمۀ گوش راست آن شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد. **26** سپس کاهن مقداری از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بزید **27** و با انگشت راستش قدری از آن را هفت بار به حضور خداوند پاشد. **28** بعد قدری از روغن زیتون کف دستش را روی نمۀ گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست وی بمالد. **29** روغن باقیمانده در دست خود را بر سر شخصی که طاهر می شود بمالد. به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای او کفاره خواهد کرد. **30** پس از آن، باید دو قمری یا دو جوجه کبوتری را که آورده است قربانی کند، **31** یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی. همراه آنها هدایة آردی نیز تقدیم شود. به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای آن شخص کفاره خواهد کرد. **32** این است قوانین مربوط به اشخاصی که از بیماری پوستی شفا یافته، پیاشد و او را طاهر نیستند قربانیهای را که برای انجام مراسم طهارت لازم است بیاورند. **33** خداوند به موسی و هارون فرمود: «وقتی به سرزمین کتعان که من آن را به شما به ملکیت می بخشم، وارد شدید و من بر خانه‌ای در آن سرزمین کپک بفرستم **35** رهگاه کسی در خانه‌اش متوجه کپک شود، باید بیايد و به کاهن بگوید: «به نظر می رسد در خانه من نوعی کپک وجود دارد!» **36** کاهن پیش از اینکه خانه را مشاهده کند دستور بددهد که خانه تخلیه شود تا اگر تشخیص داد که مرض جدام در آنجا وجود دارد، هر چه در خانه است، نجس اعلام نشود. سپس کاهن وارد خانه شده **37** آن را مشاهده کند. اگر رگه‌های مایل

یا سبزی بزند، کپک زیان آور است و باید به کاهن نشان داده شود. **50** کاهن لکه را ببیند و آن پارچه یا شیء را مدت هفت روز نگه دارد **51** و روز هفتم دوباره به آن نگاه کند. اگر کپک پخش شده باشد، چه در پارچه یافته شده با دوخته شده، یا در چرم، کپک مصر است و نجس می باشد، **52** و کاهن باید آن را بسوزاند، چون جدام مرسی در آن است و باید در آتش سوخته شود. **53**

«ولی اگر کاهن معاینه کند و ببیند که کپک در لباس، چه یافته شده و چه دوخته شده، و یا در چرم، پخش نشده باشد، **54** باید دستور دهد آنچه را کپک زده است بشوند. سپس هفت روز دیگر آن را جدا نگه داردن. **55** اما اگر بعد از آن مدت، رنگ لکه تغییر نکرد، هر چند پخش هم نشده باشد، نجس است و باید سوزانده شود، خواه لکه روی آن و خواه زیر آن باشد. **56** اما اگر کاهن بینند که لکه بعد از شستن کمرنگتر شده، آنگاه قسمت لکدار را از پارچه، چه یافته شده چه دوخته شده، و یا چرم جدا کند. **57** ولی اگر لکه دوباره روی لباس ظاهر شود، چه یافته شده چه دوخته شده، و یا هر چیز چرمی، معلوم می شود که بک در حال پیشوی است. آنچه بک زده است باید سوزانده شود. **58** اما چنانچه بعد از شستن، دیگر اثری از لکه در لباس، چه بافته شده چه دوخته شده، و یا هر شیء چرمی که با شستشو کپک از آن زدوده می شود، نباشد، باید باز دیگر شسته شود، و ظاهر خواهد بود. **59** این است قوانین مربوط به مرض جدام در لباس پشمی یا کتانی یا هر چیزی که از چرم درست شده باشد.

14

14 خداوند به موسی فرمود: «این دستورها دریاء شخصی است که از بیماریهای پوستی شفا یافته و برای تطهیرش او را نزد کاهن آورده‌اند: **3** کاهن باید برای معاینه از اردوگاه بیرون رود. اگر دید که جدام برطرف شده است **4** دستور دهد دو پرنده زنده حلال گوشت، چند تکه چوب سرو، نخ قمز و چند شاخه از گیاه زوفا برای مراسم تطهیر شخص شفا یافته بیاورند. **5** سپس دستور دهد که یکی از پرنده‌گان را در یک طرف سفالین که آن را روی آب روان گرفته باشند سر ببرند **6** و چوب سرو، نخ قمز، شاخه زوفا و پرنده زنده را در خون پرنده‌ای که برآب روان سرش بزیده شده فرو کند. **7** سپس کاهن خون را هفت مرتبه روی شخصی که از جدام شفا یافته، پیاشد و او را طاهر اعلام کند و پرنده زنده را هم در صحراء نماید. **8** آنگاه شخصی که شفا یافته لباس خود را بشوید و تمام موی خود را بتراشد و خود را بشوید تا طاهر شود. سپس او می تواند به اردوگاه بازگشته، در آنجا زندگی کند؛ ولی باید تا هفت روز بیرون خیمه‌اش بماند. **9** در روز هفتم دوباره تمام موی خود را که شامل موی سر، اریش، ابرو و سایر قسمتهای بدن او می شود، بتراشد و لیاسهایش را بشوید و حمام کند. آنگاه آن شخص طاهر خواهد بود. **10** «روز بعد، یعنی روز هشتم، باید دو بره نر نی عیب و یک میش یک ساله با عیب با سه کیلو آرد مرغوب محلوت با روغن زیتون به عنوان هدایة آردی و یک سوم لیتر روغن زیتون نزد کاهن بیاورد. **11** سپس کاهن آن شخص و هدایه وی را دم در خمیمه ملاقات به حضور خداوند بیاورد. **12** کاهن باید یکی از برههای نر را با روغن زیتون گرفته، با تکان داد آنها در جلوی مذبح، به عنوان قربانی جبران به خداوند تقدیم کند. (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلق می گیرد). **13** سپس کاهن در خمیمه ملاقات در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی ذبح می شوند، بره را سر بزید. این قربانی جبران بسیار مقدس

به سیز یا سرخ در دیوار خانه پیدا کرد که گودتر از سطح دیوار به نظر رسید،

38 باید در خانه را تا هفت روز بینند.

39 روز هفتم کاهن برگدد و خانه را

مالحظه کند. اگر رگهها در دیوار پخش شده باشند،

40 آنگاه کاهن دستور

بدهد آن قسمت رگدار دیوار را کدنه،

سنگهای آن را در جای نایاکی خارج

از شهر بیندازند.

41 سپس دستور بددهد دیوارهای داخل خانه را بتراشند و

خاک تراشیده شده را نیز در جای نایاکی خارج از شهر بینند.

42 بعد باید

سنگهای دیگری بیاورند و به جای سنگهایی که کدنه شده کار بگلارند و با

ملاط تازه خانه را دوباره اندازند.

43 «ولی اگر رگهها دوباره نمایان شدند،

44 کاهن باید دوباره بباید و نگاه کند، اگر دید که رگهها پخش شده‌اند،

بداند که جذن مسری است و خانه نجس می‌باشد.

45 آنگاه کاهن دستور

دهد خانه را خراب کنند و تمام سنگها، تیرها و خاک آن را به خارج از شهر

برده، در جای نایاکی بینند.

46 وقتی در خانه بسته است، اگر کسی داخل

آن شود، تا غروب نجس خواهد بود.

47 هر کسی که در آن خانه بخواهد یا چیزی

بخورد، باید لیاس خود را بشوید.

48 «اما زمانی که کاهن دوباره باید ملاحظه

خانه می‌آید، اگر بینند که رگهها دیگر پخش نشده‌اند، آنگاه اعلام کند که

خانه طاهر است و جدام بطرف شده است.

49 سپس برای طهارت خانه،

دستور دهد و پرندگان تکه چوب سرو، نخ قمر و چند شاخه زوفا بیاورند.

50 یکی از پرندگان را روی آب روان در یک طرف سفالین سر ببرد و

چوب سرو و شاخه زوفا و نخ قمر و پرنده زنده را بگیرد و در خون پرنده‌ای که

سربریده است و همچنین در آب روان فرو کند و هفت بار بر خانه پاشد.

52 51 به این طریق خانه طاهر می‌شود.

53 سپس پرنده زنده را ببرون شهر در

صحرا رها کند. این است روش تطهیر خانه.»

54 این است قوانین مربوط به

بیماریهای پوستی، گری،

55 و کپک در لیاس یا در خانه

56 و تاول یا آماس

یا لک.

57 این روش نشان خواهد داد که چه وقت چیزی نجس است و چه

وقت طاهر. این است قوانین بیماریهای پوستی و کپک.

15

خداآند به موسی و هارون فرمود: «این دستورها را به بنی اسرائیل

بهدید: هرگاه بدن مردی ترشح غیرطبیعی داشته باشد، او نجس خواهد بود.

3 آین مایع، چه از بدنش به بیرون ترشح کند و چه نکند، او را نجس می‌سازد.

4 هر رختخوابی که او در آن بخواهد و هر چیزی که روی آن پنشیدن نجس

خواهد شد.

5 هر کس به رختخواب او دست بزنند، تا غروب نجس خواهد بود و

باید لیاس خود را بشوید و غسل کند.

6 هر کس روی چیزی که مربوط به

آن مرد هنگام آردگی خود روی آن نشسته بود، تا غروب نجس خواهد بود و

باید لیاس خود را بشوید و غسل کند.

7 هر کس به آن مرد دست بزنند، باید

همین دستورها را اجرا کند.

8 به هر کس آب دهان بیفکند، آن شخص تا

غروب نجس خواهد بود و باید لیاس خود را بشوید و غسل کند.

9 روی هر

زینی که پنشیدن، آن زین نجس خواهد بود.

10 اگر کسی چیزی را که زیر این

مرد بوده است بردارد یا به آن دست بزنند، تا غروب نجس خواهد بود و باید

لیاس خود را بشوید و غسل کند.

11 اگر این مرد نجس بی‌آنکه اول دستهای

خود را بشوید، به کسی دست بزنند، آن شخص باید لیاس خود را بشوید و

غسل کند و تا غروب نجس خواهد بود.

12 اگر مرد نجس به یک طرف

سفالین دست بزنند، آن طرف باید شکسته شود؛ ولی اگر به طرفی چویی دست

بزنند آن طرف را باید شست.

13 «وقتی ترشح او قطع شود، باید هفت روز

16

پس از آنکه دو پسر هارون به علت سوزاندن بخور بر آتش غیر مجاز در حضور خداوند مردند، خداوند با موسی سخن گفته، 2 فرمود: «به برادرت هارون بگو که غیر از وقت تعیین شده، در وقت دیگری به قدس الاقادس که پشت پده است و صندوق عهد و تخت رحمت در آن قرار دارند داخل نشود، میادا ببیند؛ چون من در ابر بالای تخت رحمت حضور دارم. 3 شرایط داخل شدن او به آنچا از این قرار است: او باید یک گوساله برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی سوختنی بیاورد.» 4 سپس خداوند این قوانین را داد: قبل از آنکه هارون به قدس الاقادس داخل شود، باید غسل نموده، لیسهای مخصوص کاهنی را پوشد، یعنی پراهن مقدس کتانی، لیاس زیر از جنس کتان، کمرنده

ماه هفتم نباید کار بکنید، بلکه آن روز را در روزه پگرگارند. این قانون باید هم به وسیله قوم اسرائیل و هم به وسیله غربیانی که در میان قوم اسرائیل ساکن هستند رعایت گردد، **۳۰** چون در آن روز، مراسم کفاره برای آمرزش گناهان انجام خواهد شد تا قوم در نظر خداوند ظاهر باشد. **۳۱** این روز برای شما مقدس است و نباید در این روز کار بکنید بلکه باید در روزه به سر ببرد. این قوانین را همیشه باید اجرا کنید. **۳۲** این مراسم در نسلهای آینده به وسیله کاهن اعظمی که به جای جد خود هارون برای کار کاهنی تقدیس شده، انجام خواهد شد. او باید لباسهای مقدس کنایی را بپوشد، **۳۳** و برای قدس الاقdas، خیمه ملاقات، مذبح، کاهنان و قوم اسرائیل کفاره کند. **۳۴** شما باید سالی بک مرتبه برای گناهان قوم اسرائیل کفاره کنید و این برای شما یک قانون همیشگی است. هارون تمام دستورهای را که خداوند به موسی داد بجا آورد.

۱۷ خداوند به موسی فرمود: **۲** «این دستورها را به هارون و پسرانش و به تمام بني اسرائیل بده. اين است آنچه خداوند فرموده است: **۳** هر اسرائیلی که گاو یا گوسفند یا بزی را در جایی دیگر غیر از داخل یا خارج اردوگاه ذبح کند، **۴** بجای اینکه آن را کنار در خیمه ملاقات بیاورد تا به عنوان هدیه به خداوند تقدیم کند، آن شخص خون ریخته و مجرم است و باید از میان قوم خود مقطع شود. **۵** هدف از این قانون این است که قوم اسرائیل دیگر در صحراء قربانی نکنند. قوم باید قربانیهای خود را در خیمه ملاقات پیش کاهن بیاورند و آنها را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کنند. **۶** سپس کاهن خون آنها را بر مذبح خداوند که در خیمه ملاقات است پاشد و چری آنها را همچون عطر خوشبوی که مورد پسند خداوند است بسوزاند. **۷** قوم اسرائیل دیگر نباید در صحراء برای ارواح شریر قربانی کنند و به خداوند خبات و وزنده. این برای شما قانونی است همیشگی که باید نسل اندر نسل بجا آورده شود. **۸** پس به آنها بگو: هرگاه یک اسرائیلی یا غریبی که در میان قوم ساکن است قربانی سوختنی یا قربانیهای دیگر تقدیم کند، **۹** اما آن را در جایی غیر از دم در خیمه ملاقات برای خداوند قربانی کند، آن شخص باید از میان قوم مقطع شود. **۱۰** «هر کس خون بخورد، چه اسرائیلی باشد، چه غریبی که در میان شما ساکن است، روی خود را از او برگردانده او را از میان قوم مقطوع خواهم کرد، **۱۱** زیرا جان هر موجودی در خون اوست و من خون را به شما داده ام تا برای کفاره جانهای خود، آن را بر روی مذبح پاشید. خون است که برای جان کفاره می کند. **۱۲** به همین دلیل است که به قوم اسرائیل حکم می کنم که نه خودشان خون بخورند و نه غریبی که در میان ایشان ساکن است. **۱۳** هر کس به شکار برود، خواه اسرائیلی باشد خواه غریبی که در میان شماست و حیوان یا پرنده حلال گوشتی را شکار کند، باید خونش را بپزد و روی آن را با خاک پوشاند، **۱۴** زیرا جان هر موجودی در خون اوست. به همین دلیل است که به قوم اسرائیل گفتم که هرگز خون نخورند، زیرا حیات هر موجود زنده ای در خون آن است. پس هر کس خون بخورد باید از میان قوم اسرائیل مقطع شود. **۱۵** «هر اسرائیلی یا غریبی که گوشت حیوان مرده یا دریده شده ای را بخورد، باید لباس خود را بشوید و غسل نموده، لباس خود را بشوید و غسل نموده، **۱۶** ولی اگر لباسهایش را نشود و غسل نکند مجرم خواهد بود.»

کتابی و دستار کتابی. **۵** آنگاه قوم اسرائیل دو بزر برای قربانی گناهشان و یک فوج برای قربانی سوختنی نزد او بیاورند. **۶** هارون باید اول گوساله را به عنوان قربانی گناه خودش به حضور خداوند تقدیم کند و برای خود و خانواده اش کفاره نماید. **۷** سپس دو بزر را در خیمه ملاقات به حضور خداوند بیاورد. **۸** او باید یک بزر برای خداوند ذبح کند و دیگری را در بیان رها سازد. ولی برای این کار لازم است اول قرعه بیندارد. **۹** آنگاه بزر را که به قید قرعه برای خداوند تعیین شده، به عنوان قربانی گناه ذبح کند **۱۰** و بزر دیگر را زنده به حضور خداوند آورد و سپس به بیان بفرستد تا گناه قوم اسرائیل را با خود ببرد. **۱۱** پس از اینکه هارون گوساله را به عنوان قربانی گناه برای خود و خانواده اش ذبح کرد، **۱۲** آتشدانی پر از زغالهای مشتعل از مذبح حضور خداوند برداشته، آن را با دو مشت بخور خوشبوی کوبیده شده به قدس الاقdas بیاورد **۱۳** و در حضور خداوند، بخور را روی آتش بپزد تا ابری از بخور، تخت رحمت روی صندوق عهد را بپوشاند. بدین ترتیب او نخواهد مرد. **۱۴** هارون مقداری از خون گوساله را آورد، با انگشت خود آن را یک مرتبه بر قسمت جلویی تخت رحمت، سپس هفت مرتبه جلوی آن روی زمین پاشد. **۱۵** پس از آن، او باید بیرون ببرد و بزر قربانی گناه قوم را ذبح کند و خون آن را به قدس الاقdas بیاورد و مانند خون گوساله بر تخت رحمت و جلوی آن پاشد. **۱۶** به این ترتیب برای قدس الاقdas که به سبب گناهان آسودگی های ایشان احاطه شده، کفاره خواهد کرد. **۱۷** از زمانی که هارون برای کفاره کردن وارد قدس الاقdas می شود تا وقتی که از آنجا بیرون می آید هیچ کس نباید در داخل خیمه ملاقات باشد. هارون پس از اینکه مراسم کفاره را برای خود و خانواده اش و قوم اسرائیل بجا آورد، **۱۸** باید در حضور خداوند به طرف مذبح برود و برای آن کفاره کند. او باید خون گوساله و خون بزر را بر شاخهای مذبح بمالد **۱۹** و با انگشت خود چفت باز خون را بر مذبح پاشد، و به این ترتیب آن را از آسودگی گناهان بني اسرائیل پاک نموده، تقدیس کند. **۲۰** وقتی هارون مراسم کفاره را برای قدس الاقdas، خیمه ملاقات و مذبح به انجام رسانید، بز زنده را بیاورد **۲۱** و هر دو دست خود را روی سر حیوان قرار داده، تمام گناهان و تقصیرات قوم اسرائیل را اعتراف کند و آنها را بر سر بزر قرار دهد. سپس بزر را به دست مردی که برای این کار انتخاب شده است بدهد تا آن را به بیان برد در آنجا رهایش سازد. **۲۲** بدین ترتیب آن بر تمام گناهان بني اسرائیل را به سرزمینی که کسی در آنجا سکونت ندارد می پرسد. **۲۳** پس از آن، هارون باز دیگر باید داخل خیمه ملاقات شده لباسهای کتابی را که هنگام رفتن به قدس الاقdas پوشیده بود از تن بیرون بیاورد و آنها را در خیمه ملاقات بگذارد. **۲۴** آنگاه در مکان مقدسی غسل نموده، دوباره لباسهایش را بپوشد و بیرون رفته، قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی بني اسرائیل را تقدیم کند و به این ترتیب برای خود و بني اسرائیل کفاره کند. **۲۵** او باید چری قربانی گناه را هم بر مذبح بسوزاند. **۲۶** مردی که بزر را به بیان برد است، باید لباس خود را بشوید و غسل نموده و قربانی سوختنی خود را بازگردد. **۲۷** گوساله و بزر که به عنوان قربانی گناه ذبح شدند و هارون خون آنها را به داخل قدس الاقdas برد تا کفاره کند، باید از اردوگاه بیرون برد شوند و پوست و گوشت و فضله آنها سوزانده شود. **۲۸** سپس شخصی که آنها را سوزانده، لباس خود را بشوید و غسل نموده و بعد به اردوگاه بازگردد. **۲۹** این قوانین را همیشه باید اجرا کنید: در روز دهم

سپس خداوند به موسی فرمود: ۲ «این دستورها را به تمامی جماعت اسرائیل بده. مقدس باشید زیرا من بهوه، خدای شما قانونم. ۳ هر یک که شما باید به مادر و پدر خود احترام بگذار و قانون روز شبانات مرا اطاعت کنند.

من بهوه، خدای شما هستم. ۴ بت نسازید و پنهان را پرسش نکنید. من بهوه، خدای شما هستم. ۵ «وقتی که قربانی سلامتی به حضور خداوند تقدیم می کنید آن را طوی هدیه کنید که مورد قبول واقع شوید. ۶ گوشتش را در همان روزی که آن را ذبح می کنید و یا روز بعد بخورید. هر چه را که تا روز سوم باقی مانده، بسوزانید، ۷ زیرا نجس است و اگر کسی آن را بخورد من آن قربانی را قبول نخواهم کرد. ۸ اگر در روز سوم از آن بخوردید مقصصید، چون به قابویست خداوند بی احترامی کرده اید و باید از میان قوم منقطع شوید. ۹ «وقتی که محصول خود را درو می کنید، گوش و کنار مرتعه های خود را درو نکنید و خوش های گندم به جا مانده را بر پنچینید. ۱۰ در مورد حاصل انگور خود نیز همین طور عمل کنید خوش ها و دانه های انگوری را که بر زمین می افتد، جمع نکنید. آنها را برای فرقا و غربان بگذارید. من بهوه، خدای شما هستم. ۱۱ «دزد نیکید، دروغ نگویید و کسی را فریب ندهید. ۱۲ به نام من قسم دروغ خورید و به این ترتیب نام مرا بی حرمت نکنید. من بهوه هستم. ۱۳ «مال کسی را غصب نکن و به کسی ظلم ننمای و مود کارگران خود را به موقع پیدا کن. ۱۴ «شخص کر را نفرین نکن و جلوی پای کور سنگ نیاندار. از خدای خود بترس؛ من بهوه هستم. ۱۵ «هنگام داوری، از قصر طوفانی بیجا نکن و از شوتمند ترسی نداشته باش، بلکه همیشه مصنفه داوری کن. ۱۶ «سخن چیزی نکن و با پخش خیر دروغ باعث نشو کسی به مرگ محکوم شود. من بهوه هستم. ۱۷ از برادرت کنید به دل نگیر. همسایه ای را رو در رو توییخ کن میادا به سبب گناه او تو هم شریک جرم محاسب شوی. ۱۸ از افراد قوم خود انتقام نگیر و از آنان کنید که دل راه نده، بلکه همسایه ای را همچون جان خویش دوست بدار. من بهوه هستم. ۱۹ «از قوانین من اطاعت کنید. حیوانات اهلی خود را به جفتگری با حیوانات غیر هم جنس شان و دار نکنید. در مزرعه خود دو نوع بذر نکارید و لباسی را که از دو جنس مختلف باقی شده نپوشید. ۲۰ «اگر مردی با کنیزی که نامرد شخص دیگری است همبستر شود و آن کنیز هنوز بازخورد و آزاد نشده باشد، ایشان را نایاب کشت بلکه باید تنبیه کرد، چون کنیز آزاد نبوده است. ۲۱ مردی که آن دختر را فریب داده، باید به عنوان قربانی چیز خود قوچی را دم در خیمه ملاقات به حضور خداوند بپاروید. ۲۲ کاهن باید با این فرج برای گناه آن مرد نزد خداوند کفاره کند و به این ترتیب گناهش بخشیده خواهد شد. ۲۳ «وقتی به سرزمین موعود درختان شما پرثمر خواهند بود. من بهوه، خدای شما هستم. ۲۶ «گوشتنی را که هنوز خون در آن است نخورید. فالگیری و جادوگری نکنید. ۲۷ مثل بت پرسنها موهای شقيقة خود را تراشید و گوش های ریش خود را نچینید. ۲۸ هنگام عزاداری برای مرد گان خود مثل بت پرسنستان بدن خود را زخمی نکنید و مانند آنها روی بدن خود خالکوبی ننمایید. من بهوه هستم. ۲۹ «حرمت

خدای شما هستم. ۳ پس مانند بت پرسنستان رفقار نکنید یعنی مانند مصری هایی که در کشورشان زندگی می کردید و یا مانند کنعانی هایی که می خراهم شما را به سرزمینشان ببرم. ۴ شما باید از دستورهای من پیروی کنید و قوانین ما نگاه دارید و آنها را بجا آورید، چون من بهوه، خدای شما هستم. ۵ پس دستورها و قوانین ما نگاه دارید، زیرا از طریق اطاعت از احکام شرعاً است که شخص از حیات برخودار می شود. من بهوه هستم. ۶ «هیچ کس از شما نباید با محروم خود همبستر شود. من بهوه هستم. ۷ با مادر خود همبستر نشون، چون من بهوه هستم. ۸ با هیچ کدام از زنان پدرت همبستر نشون، چون با این کار به پدرت بی احترامی می کنی. ۹ همچینین با خواهر تی با خواهر ناتی خود، چه دختر پدرت باشد چه دختر مادرت، چه در همان خانه به دنیا آمده باشد چه در جای دیگر، همبستر نشون. ۱۰ «با دختر پسرت یا دختر دخترت همبستر نشون، چون با این کار خود را رسوا می کنی. ۱۱ با دختر زن پدرت همبستر نشون، چون او خواهر ناتی توست. ۱۲ با عمه خود همبستر نشون، چون از بستگان نزدیک پدرت می باشد. ۱۳ با خاله خود همبستر نشون، چون از بستگان نزدیک مادرت است. ۱۴ با زن عموی خود همبستر نشون، چون او مثل عمه توست. ۱۵ «با عروس خود همبستر نشون، چون زن پسر توست. ۱۶ با زن پرادرت همبستر نشون، چون با این کار به پرادرت بی احترامی می کنی. ۱۷ با یک زن و دختر او یا نواش همبستر نشون، چون آنها بستگان نزدیک هم دیگرند و این عمل قبیح است. ۱۸ مادامی که زنت زنده است نباید خواهر او را به زنی بگیری و با او هم بستر شوی. ۱۹ «با زنی به هنگام عادت ماهنامه اش همبستر نشون. ۲۰ با زنی که همسر مرد دیگری است همبستر نشون و خود را با او نجس نساز. ۲۱ «هیچ کدام از فرزندان خود را به بت مولک هدیه نکن و آنها را بر مذبح آن نسوزان زیرا با این کار نام خداوند، خدای خود را بر حرمت خواهی کرد. ۲۲ «هیچ مردی نباید با مرد دیگری نزدیکی کند، چون این عمل، بسیار قبیح است. ۲۳ هیچ مرد یا زنی نباید با هیچ حیوانی نزدیکی کند و با این کار خود را نجس سازد. این عمل، بسیار قبیح است. ۲۴ «با این کارها خود را نجس نسازند، چون این اعمالی است که بت پرسنها انجام می دهند و به خاطر این کارهast که می خواهم آنان را از سرزمینی که شما داخل آن می شوید بیرون نسازند، چون این اعمالی است که بت پرسنها انجام می دهند و به خاطر این دلیل است که مردمان سرزمینی را که در آنجا ساکنند مجازات می کنم، و سرزمینشان آنها را قی می کند. ۲۶ شما باید از تمام قوانین و دستورهای من اطاعت کنید و هیچ کدام از این اعمال قبیح را انجام ندهید. این قوانین هم شامل شما می شود و هم شامل غریبانی که در میان شما ساکنند. ۲۷ «آری، تمامی این اعمال قبیح به موسیله مردمان سرزمینی که می خواهم شما را به آنجا ببرم به عمل آمده و آن سرزمین را نجس شده است. به همین دلیل است که مردمان سرزمینی را که در آنجا ساکنند مجازات می کنم، و سرزمینشان آنها را قی می کند. ۲۸ شما این اعمال را انجام ندهید و هیچ کدام از آنها را نیز اقامی که اکنون در آنجا ساکنند از آن سرزمین بیرون خواهی راند. ۲۹ هر کس مرتکب یکی از این اعمال قبیح گردد، از میان قوم بت پرسنها موهای شقيقة خود را تراشید و گوش های ریش خود را نچینید. ۳۰ پس احکام مرا اطاعت کنید و هیچ یک از این عادات نشست را خواهد شد. ۳۱ همچنان که می خواهم شما را بهینه کنم، و سرزمین را از این اعمال قبیح را نجس نکنید زیرا من بهوه، خدای شما هستم.»

دخترتان را با وادار کردن او به فاحشگی از بین نبرید مبادا سرزمین شما از شرات و زنا پر شود. 30 «قانون روز شبات مرا اطاعت کنید و خیمه ملاقات مرا محترم بدارید، زیرا من بیوه هستم. 31 «به جادوگران و احضارکنندگان ارواح متول نشوید و با این کار خود را نجس نکنید. من بیوه، خدای شما هستم. 32 «جلوی پای روش سفیدان باند شوبد، به پیوردان احترام بگذارید و از من بترسید. من بیوه، خدای شما هستم. 33 با غریبانی که در سزمینیتان زندگی می کنند بدفتراری نکنید. 34 با آنها مانند یک اسرائیلی بومی رفتار کنید، و آنها را همچون خوشتن معجب کنید، زیرا نایاب از یاد ببرید که خودتان نیز در سزمین مصر غریب و بیگانه بودید. من بیوه، خدای شما هستم. 35 «در اندازه گیری طول و وزن و حجم، تقلب نکنید. 36 تزارو، وزنهای، ظرفهای اندازه گیری جامدات و مایعات درست داشته باشید. من بیوه، خدای شما هستم که شما را از سزمین مصر بیرون آوردم. 37 از احکام و فرایض من به دقت اطاعت و پیروی کنید. من بیوه هستم.»

20

خداؤند به موسی فرمود: 2 «این دستورها را به بني اسرائیل بده: هر کسی، چه اسرائیلی باشد چه غریبی که در میان شما ساکن است، اگر فرزند خود را برای بت مولک قربانی کند، قوم اسرائیل باید او را سنتگسار کنند. 3 من خود بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم اسرائیل منقطع کرده به سرای اعمالش خواهم رساند، زیرا فرزند خود را برای مولک قربانی کرده و بدین وسیله خیمه ملاقات مرا نجس نموده و نام مقدس مرا بی حرمت ساخته است. 4 اگر اهالی محل وانمود کنند که از کاری که آن مرد کرده، بی خبرند و نخواهند او را بکشند، 5 آنگاه من بر ضد او و خانواده اش برمی خیزم و او را با تمامی اشخاص دیگری که از مولک پیروی نموده، به من خیانت ورزیده اند منقطع می کنم و به سرای اعمالشان می رسانم. 6 «اگر کسی به جادوگران و احضارکنندگان ارواح متول شده، با این عمل به من خیانت وزد من بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم خود منقطع کرده، به سرای اعمالش می رسانم. 7 پس خود را تقدیس نمایید و مقاس باشید، چون من خداوند، خدای شما هستم. 8 از فرامین من که خداوند هستم و شما را تقدیس می کنم، اطاعت کنید. 9 «کسی که پدر یا مادرش را نفرین کند، باید کشته شود؛ و خونش بر گردن خودش خواهد بود. 10 «اگر فردی با همسر شخص دیگری زنا کند، مرد و زن هر دو باید کشته شوند. 11 اگر مردی با زن پدر خود همبستر شود به پدر خود بی احترامی کرده است، پس آن مرد و زن هر دو باید کشته شوند؛ و خونشان به گردن خودشان می باشد. 12 اگر مردی با عروس خود همبستر شود، هر دو باید کشته بشوند، زیرا زنا کرده اند؛ و خونشان به گردن خودشان می باشد. 13 اگر دو مرد با هم نزدیکی کنند، عمل قیحی انجام داده اند و باید کشته شوند؛ و خونشان به گردن خودشان می باشد. 14 اگر مردی با زنی و با مادر آن زن نزدیکی کند، گناه بزرگی کرده است و هر سه باید زنده زنده سوزانده شوند تا این لکه ننگ از دامن شما پاک شود. 15 «اگر مردی با حیوانی نزدیکی کنند، آن مرد و آن حیوان باید کشته شوند. 16 اگر زنی با حیوانی نزدیکی کند، آن زن و حیوان باید کشته شوند؛ و خونشان به گردن خودشان می باشد. 17 «اگر مردی با خواهر خود ازدواج کند و با او همبستر شود، خواه دختر پدرش باشد، خواه دختر مادرش، عمل شرم آوری کرده است و هر دو باید در پیش چشمان مردم از میان قوم منقطع شوند و آن مرد باید

را بی عصمت کرده است ازدواج کند، بلکه باید دختر باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد، **۱۵** تا باعث پذیرانی نسل خود در میان قومش نشود، زیرا من که یهوه هستم او را برای کاهنی تقدیس کرده‌ام. » **۱۶** خداوند به موسی فرمود: **۱۷** «این دستورها را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل بده: اگر یک نفر اسرائیلی یا غریبی که در میان شما ساکن است، به خداوند هدایای برای قربانی سوختنی تقدیم کند، خواه نذری باشد خواه داوطلبانه، **۱۹** فقط به شرطی مورد قبول خداوند خواهد بود که آن حیوان، گاو یا گوسفند باز، نر و بی عقب باشد. **۲۰** حیوانی که نقصی داشته باشد نباید تقدیم شود، چون مورد قبول خداوند نمی‌باشد. **۲۱** وقتی کسی از رمه یا گله خود حیوانی را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم می‌کند، خواه نذری باشد خواه داوطلبانه، آن حیوان باید سالم و بی عقب باشد و گزنه مورد قبول خداوند واقع نمی‌شود. **۲۲** حیوان کور، شل یا مجرح و یا حیوانی که بدنش پر از زخم است و یا مبتلا به گزنه یا آبله می‌باشد، نباید به خداوند هدیه شود. این نوع هدیه را بر آتش مذبحی به خداوند تقدیم نکنید. **۲۳** اگر گاو یا گوسفندی که تقدیم خداوند می‌شود عضوی بیش از حد بلند یا کوتاه داشته باشد، آن را به عنوان قربانی داوطلبانه می‌توان ذبح کرد ولی نه به عنوان نذر. **۲۴** حیوانی را که پیش‌ماش نقص داشته باشد یعنی کوقته یا پرده باشد هرگز نباید در سزمین خود برای خداوند قربانی کنید. **۲۵** این محدودیت، هم شامل قربانیهای غیریانی است که در میان شما ساکنند و هم قربانیهای خود شما، چون هیچ حیوان معیوبی برای قربانی پذیریه نمی‌شود. **۲۶** خداوند به موسی فرمود: **۲۷** «وقتی گاو یا گوسفند یا بزی زایده شود باید تا هفت روز پیش مادرش بماند ولی از روز هشتم به بعد می‌توان آن را بر آتش برای خداوند قربانی کرد. **۲۸** گاو یا گوسفند را با نوزادش در یک روز سنبزید. **۲۹** وقتی که قربانی شکرگزاری به من که خداوند هستم تقدیم می‌کنید، باید طبق قوانین عمل کنید تا مورد قبول من واقع شوید. **۳۰** در همان روز تمام گوشت حیوان قربانی شده را بخورد و چیزی از آن را برای روز بعد باقی نگذارد. من بیوه هستم. **۳۱** شما باید تمام فرمانهای مرا به جا آورید، چون من بیوه هستم. **۳۲** نام مقدس مرا بی حرمت نکنید، زیرا من در میان بني اسرائیل قدوسیت خود را ظاهر می‌سازم. من بیوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم. **۳۳** این من بودم که شما را از سزمین مصر نجات دادم تا خدای شما باشم. من بیوه هستم.»

۲۳ خداوند به موسی فرمود: **۲** «این دستورها را به بني اسرائیل بده. برای برگزاری این اعياد، تمام قرم باشد برای عبادت خداوند جمع شوند. **۳** (در روز شبات نیز که هفتمنی روز هفته می‌باشد، قرم باشد برای عبادت خداوند جمع شوند. در هر جا که ساکن باشد باید در این روز دست از کار کشیده، استراحت کنید). **۴** «اعیاد خداوند، یعنی محفلهای مقاس که باید هر سال جشن گرفته شوند از این قرارند: **۵** «در غروب روز چهاردهم اولین ماه هر سال مراسم عید پسخ را به احترام خداوند بجا آورید. **۶** از روز پانزدهم همان ماه، عید فطیر برای خداوند آغاز می‌شود و تا هفت روز باید فقط نان بدون خمیر مایه خورده شود. **۷** در روز اول این عید برای عبادت جمع شوید و از همه کارهای معمول خود دست بکشید. **۸** هفت روز هدایای سوختنی به خداوند تقدیم نماید و در روز هفتم نیز از کارهای معمول خود دست بکشید برای عبادت جمع شوید.» **۹** خداوند به موسی فرمود: **۱۰** «این دستورها را به

مقدان کرده است ازدواج کند، بلکه باید دختر باکره‌ای از قوم خود را به فرزندات که عضوی از بدنش ناپس باشد نباید هدایای خوارکی را به حضور من تقديم کند. **۱۸** کسی که نقصی در صورت داشته باشد و یا کور، شل، ناقص الخلقه، **۱۹** دست را پا شکسته، **۲۰** گریزشی یا کوتوله باشد، چشم معیوب یا مرض پوستی داشته باشد یا بیضه‌هایش آسیب دیده باشد، **۲۱** به سبب نقص جسمی اش اجازه ندارد هدایای خوارکی را که بر آتش به خداوند تقديم می‌شود، تقديم کند. **۲۲** با وجود این باید از خوارک کاهنان که از هدایای تقديمی به خداوند است به او غذا داده شود هم از هدایای مقدس‌ترین هدایا. **۲۳** ولی او نباید به پرده مقدس خمیمه ملاقات یا به مذبح نزدیک شود چون نقص بدنی دارد و این عمل او خمیمه ملاقات مرا بی حرمت می‌کند، زیرا من که خداوند هستم آن را تقدیس کرده‌ام. » **۲۴** موسی این دستورها را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل داد.

۲۲ خداوند به موسی فرمود:

۲ «به هارون و پسرانش بگو که حرمت قربانیها و هدایای مقدسی را که قوم به من وقف می‌کنند، نگه دارند و نام مقدس مرا بی حرمت نسازند، زیرا من بیوه هستم. **۳** این دستورها را به آنها بدده. در نسلهای شما اگر یک کاهن در حالی که نجس است به این هدایای مقدسی که بني اسرائیل به خداوند وقف کرده نزدیک شود، او باید از مقام کاهنی برکنار شود، زیرا من بیوه هستم. **۴** کاهنی که جذام داشته باشد یا از بدنش مایع ترشح شود، تا وقتی که طاهر نشده، حق ندارد از قربانیهای مقدس بخورد. هر کاهنی که به جنایه‌ای دست بزند یا در اثر خروج متنی نجس گردد، **۵** و یا حیوان یا شخصی را که نجس است لمس کند، **۶** آن کاهن تا عصر نجس خواهد بود، و تا هنگام غروب که غسل می‌کند نباید از قربانیهای مقدس بخورد. **۷** وقتی که آفتاب غروب کرد، او دوباره طاهر می‌شود و می‌تواند از خوارک مقدس بخورد، چون خوارک او همین است. **۸** کاهن نباید گوشت حیوان مرده یا حیوانی را که جانوران وحشی آن را دریده باشند بخورد، چون این عمل او را نجس می‌کند. من بیوه هستم. **۹** کاهنان باید از دقت از این دستورها اطاعت کنند، مبایدا به سبب سریچی از این قوانین به آن بی حرمتی کرده، مجرم شوند و در نتیجه بمرنند. من که بیوه هستم ایشان را تقدیس کرده‌ام. **۱۰** «هیچ کس غیر از کاهنان نباید از قربانیهای مقدس بخورد. میهمان یا خدمتکار کاهن که از او مزد می‌گیرد نیز نباید از این خوارک بخورد. **۱۱** ولی اگر کاهن با پول خود غلامی بخرد، آن غلام می‌تواند از قربانیهای مقدس بخورد. فرزندان غلام یا کنیزی که در خانه او به دنیا یاباند می‌توانند از این بخورند. **۱۲** اگر دختر یکی از کاهنان با شخصی که کاهن نیست ازدواج کند، نباید از هدایای مقدس بخورد؛ **۱۳** ولی اگر بیوه شده یا طلاق گرفته باشد و فرزندی هم نداشته باشد که از او نگهداری کند و به خانه پدرش بازگشته باشد، می‌تواند مانند سابق از خوارک پدرش بخورد. پس کسی که از خانواده کاهنان نیست، حق ندارد از این خوارک بخورد.

۱۴ «اگر کسی ندانسته از قربانیهای مقدس بخورد، باید همان مقدار را به اضافه یک پنجم به کاهن بازگرداند. **۱۵** کاهنان نباید نسبت به قربانیهای

بنی اسرائیل بدء: وقتی به سرزمینی که من به شما می‌دهم داخل شدید و اولین محصول خود را درو کردید، باقه‌ای از نور محصول خود را نزد کاهن پیاوید.

11 فردای روز شبات، کاهن باقه را در حضور خداوند تکان دهد تا خداوند شما را پیدار. **12** همان روز یک بره ساله سالم و بی عیب به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید. **13** برای هدیه آردی آن، دو کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیعون آورده، بر آتش به خداوند تقدیم کنید. این هدیه، هدیه‌ای مخصوص و خوشبو برای خداوند خواهد بود. یک لیتر شراب هم به عنوان عذرخواهی نوشیدنی تقدیم نماید. **14** تا آن هدایا را به خدایاتن تقدیم نکرده‌اید، نباید نان یا جویبات تازه یا برشنه بخورید. این قانونی است همیشگی برای تمام نسلهای شما در هر جایی که زندگی کنید. **15** هفت هفته بعد از روزی که اولین باقه خود را به من تقدیم کردید، **16** یعنی در روز پیچاهم که روز بعد از هفتمین شبیت است هدیه دیگری از محصول تازه خود به حضور خداوند بیاورید. **17** هر خانواده‌ای دو قرص نان که از دو کیلو آرد مرغوب همراه با خمیرمایه پخته شده بپارد، بپاراد تا در حضور خداوند تکان داده شود و به عنوان هدیه‌ای از آخرین برداشت محصول به من تقدیم شود. **18** همراه با این نانها، هفت بره ساله یی عیب، یک گوساله و دو قرقج به عنوان قربانی سوختنی با هدایای آردی و نوشیدنی آنها به خداوند تقدیم کنید. این هدایا، هدایای قربانی گناه و دو بره نر یک ساله به عنوان قربانی سلامتی ذبح کنید.

20 «کاهن، این دو بره ذبح شده را به ننانهای پخته شده از آخرین برداشت محصول شما به عنوان هدیه مخصوص در حضور خداوند تکان دهد. این هدایا برای خداوند مقاسنید و باید برای خوارک به کاهنان داده شوند. **21** در آن روز اعلان شود که مردم از کارهای معمول خود دست کشیده، برای عبادت جمع شوند. این قانونی است همیشگی برای نسلهای شما در هر جا که باشید. **22** «وقتی که محصولات خود را درو می‌کنید، گوشهای مزروعه خود را تماماً درون نکنید و خوشوهای بر زمین افتاده را جمع نکنید. آنها برای فقرا و غربانی که در میان شما ساکنند، بگذارید. من یهوه، خدای شما هستم.»

23 خداوند به موسی فرمود: **24** «این دستورها را به بنی اسرائیل بدء: روز اول ماه هفتم هر سال، روز استراحت است و همه قوم اسرائیل باید با شیدن صدای شیپورها، برای عبادت جمع شوند. **25** در آن روز هدیه‌ای بر آتش به خداوند تقدیم کنید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.» **26** خداوند به موسی فرمود: **27** «روز دهم ماه هفتم هر سال، روز کفاره است. در آن روز تمام قوم باید برای عبادت جمع شوند و روزه بگیرند و هدیه‌ای بر آتش به خداوند تقدیم کنید. **28** در روز کفاره کار نکنید، زیرا روزی است که باید برای گاهان خود از یهوه خدایاتن طلب آمزش نمایید. **29** هر شخصی که آن روز را در روزه به سر نبرد، از میان قوم خود منقطع خواهد شد. **30** من هر کسی را که در آن روز دست به هرگونه کاری بزند، از میان شما هلاک خواهم ساخت. **32** از غروب روز نهم ماه هفتم تا غروب روز بعد، روز مخصوص کفاره است و باید در آن روز روزه بگیرید و استراحت کنید.» **33** خداوند به موسی فرمود: **34** «این دستورها را به بنی اسرائیل بده. روز پانزدهم ماه هفتم، عید سایانها آغاز می‌شود و باید تا مدت هفت روز در حضور خداوند جشن گرفته شود. **35** در روز اول تمامی قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و از کارهای معمول خود دست بکشید. **36** در هفتم روز عید، هدیه‌ای بر آتش به خداوند تقدیم

نمایید. در روز هشتم دوباره تمامی قوم را برای عبادت جمع کنید و هدیه‌ای بر آتش به خداوند تقدیم نمایید. این روز، آخرین روز عید است و نباید هیچ کاری انجام دهید. **37** «این است اعیاد مقدسی که در آنها باید تمامی قوم برای عبادت جمع شده، قربانیهای سوختنی، هدایای آردی، هدایای نوشیدنی و سایر قربانیها را بر آتش به خداوند تقدیم کنند. **38** این اعیاد مقدس غیر از روزهای مخصوص شبیت است. هدایایی که در این اعیاد تقدیم می‌کنید غیر از هدایای روزانه، نذری و داوطلبانه‌ای است که به خداوند تقدیم می‌کنید.»

39 «از روز پانزدهم ماه هفتم که پایان برداشت محصول است، این عید هفت روزه را در حضور خداوند چشیدن بگیرید. به یاد داشته باشید که روزهای اول و آخر این عید، روزهای استراحت می‌باشند. **40** در روز اول، از درختان خود موهدهای خوب بجینید و شاخه‌های نخل و شاخه‌های درختان بیرگ و شاخه‌های بید را گرفته با آنها سایان درست کنید و هفت روز در حضور یهوه خداوند شادی کنید. **41** برگزاری این عید هفت روزه در ماه هفتم برای خداوند، فریضه‌ای ابدی است که باید نسل اندرونی انجام گیرد. **42** در طول آن هفت روز همه شما اسرائیلی ها باید در سایانها به سر ببرید. **43** هدف از این عید آن است که نسلهای شما بدانند هنگامی که من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، آنها را در زیر سایانها سکونت دادم. من خداوند، خدای شما هستم.» **44** بدین ترتیب موسی قوانین اعیاد خداوند را به اطلاع قوم اسرائیل رسانید.

24 خداوند به موسی فرمود: **2** «به بنی اسرائیل دستور بده روغن خالص از زیعون فشرده برای ریختن در چراغدان بیاورند تا چراغها همیشه روشن باشند. **3** هارون چراغدان را بیرون پرده صندوق عهد در خیمه ملاقات، از غربو تا صبح همیشه در حضور خدا روش نگاه دارند. این یک قانون جاودانی برای نسلهای شماست. **4** او باید چراغهای چراغدان طلای خالص را همیشه در حضور خداوند روش نگاه دارد. **5** آرد مرغوب بزرگ و از آن دوازده قرص نان بیز؛ برای هر قرص، یک کیلو آرد مصرف کن. **6** آنها را در دو ردیف شش تایی روی میزی که از طلای خالص است و در حضور خداوند قرار دارد بگذار. **7** روی هر ردیف نان، کندر خالص بگذار، تا همراه نان، به عنوان یادگاری و هدیه مخصوص به خداوند تقدیم شود. **8** هر روز شبیت، این نان باید در حضور خداوند چیده شود. این نان به عنوان عهدی ابدی باید از بنی اسرائیل دریافت شود. **9** نانها به هارون و پسرانش و نسلهای او تعلق دارد و ایشان باید آنها را در جای مقدسی که برای این منظور در نظر گرفته شده است بخورند، زیرا این هدیه از مقدس‌ترین هدایایی است که بر آتش به درگاه خداوند تقدیم می‌شود.» **10** روزی در اردوگاه، مرد جوانی که مادرش اسرائیلی و پدرش مصری بود با یکی از مردان اسرائیلی به نزاع پرداخت. **11** هنگام نزاع مردی که پدرش مصری بود به خداوند کفر گفت. پس او را نزد موسی آوردند. (مادر آن مرد، دختر دیری از قبیله دان بود و شلومیت نام داشت). **12** او را به زندان انداختند تا هنگامی که معلوم شود خواست خداوند برای او چست. **13** آنگاه خداوند به موسی فرمود: **14** «کسی را که کفر گفته بیرون اردوگاه بیرون و به تمام کسانی که کفر او را شنیدند، بگو که دستهای خود را بر سر او بگذارند. بعد تمام جماعت او را سنتگسار کنند. **15** به بنی اسرائیل بگو: هر که به خدای خود کفر و ناسزا بگوید باید سزاپیش را ببیند. **16** هر که نام خداوند

را کفر بگوید باید کشته شود؛ تمام جماعت باید او را سنجسوار کنند. هر اسرائیلی یا غیراسرائیلی میان شما که به خداوند کفر بگوید، باید کشته شود. ۱۷ هر که انسانی را بکشد، باید کشته شود. ۱۸ هر کس حیوانی را که مال خودش نیست بکشد، باید عوض دهد: جان در عوض جان. ۱۹ هر که صدمه‌ای به کسی وارد کند، باید به خود او زیر همان صدمه وارد شود: ۲۰ شکستگی به عوض شکستگی، چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان. ۲۱ پس، هر کس حیوانی را بکشد، باید برای آن عوض دهد، اما اگر انسانی را بکشد، باید کشته شود. ۲۲ این قانون هم برای غیرهای هم و هم برای اسرائیلی هاست. من یهوه، خدای شما هستم.» ۲۳ پس آن جوان را که کفر و ناسرا گفته بود بیرون اردوگاه برد، همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، سنجسار کردند.

25 هنگامی که موسی بالای کوه سینا بود، خداوند به او فرمود: ۲ «این دستورها را به بني اسرائیل بده: وقتی به سزمهینی که من به شما می‌دهم رسیدی، هر هفت سال یک بار بگذارید زمین در حضور خداوند استراحت کنند. ۳ شش سال زمینهای زراعتی خود را بگذارید، درختان انگورتان را هرس نمایید و محصولات خود را جمع کنید، ۴ ولی در طول سال هفت زمین را خواهد بود و در سال یوپیل به صاحب اصلی اش پس داده نخواهد شد. ۳۱ اگر در طی آن سال بازخرید نکرد آنگاه برای همیشه مال صاحب جدیدش خواهد بود و در سال یوپیل به صاحب اصلی اش پس داده نخواهد شد. اما خانه‌هایی را که در رستاههای بدون دیوار قرار دارند، می‌توان مثل زمین زراعتی در هر زمان بازخرید نمود و در سال یوپیل باید آنها را به صاحبان اصلی بازگردانید. ۳۲ «اما یک استثنای وجود دارد: خانه‌های لاویان، حتی اگر در شهر نیز باشند، در هر موقع قابل بازخرید خواهد بود ۳۳ و باید در سال پنجاهم به صاحبان اصلی پس داده شوند، چون به لاویان مثل قبیله‌های دیگر زمین زراعتی داده نمی‌شود، بلکه فقط در شهرهای خودشان به ایشان خانه داده می‌شود. ۳۴ لاویان اجازه ندارند مزروعه‌های حومه شهر خود را بفروشند، زیرا اینها ملک ابدی ایشان است. ۳۵ «اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد، وظیفه توست که به او کمک کنی. پس از او دعوت کن تا به خانه تو بیاید و مثل میهمان با تو زندگی کنید. ۳۶ از او هیچ سود نگیری، بلکه از خدای خود بترس و بگذر برادرت با تو زندگی کنید. ۳۷ برای پولی که به او قرض می‌دهی سود نگیر و بدون بهره به او خواراک بفروش، ۳۸ زیرا خداوند، خدایان، شما را از سزمهین مصر بیرون آورد تا سزمهین کتعان را به شما بدهد و خدای شما باشد. ۳۹ «اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد و خود را به تو فروخت، تو بناشد با او مثل بردۀ رفتار کنی، ۴۰ بلکه باید با او مثل کارگر روزمزد یا مهمنان رفتار کنی و او فقط تا سال یوپیل برای تو کار کند. ۴۱ در آن سال او باید با پسرانش از پیش تو برد و نزد فامیل و املاک خود بارگرد. ۴۲ شما بندگان خداوند هستید و خداوند شما را از مصر بیرون آورد، پس نایاب به بردگی فروخته شدند و خداوندش شد. ۴۳ با آنها با خشونت رفتار نکن و از خدای خود بترس. ۴۴ اما اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در اطراف شما زندگی می‌کنند خیریداری کنید و همچنین می‌توانید فرزندان غربیانی را که در میان شما ساکنند بازخرید، حتی اگر در سزمهین شما به دنیا آمده باشند. ۴۶ آنان بردگان همیشگی شما خواهند بود و بعد از خودشان می‌توانید ایشان را برای فرزندانتان واگذاری. ولی با برادرانتان از قوم اسرائیل چنین رفتار نکنید. ۴۷ «اگر غریبی که در میان شما ساکن است ثروتمند شود و یک اسرائیلی، فقیر گردد و خود را به آن غریب یا به یکی از افراد خاندان ابر و بفروشد، ۴۸ پس از فروخته شدن، حق بازخرید خواهد داشت. یکی از برادرانش می‌تواند او را بازخرید کند، ۴۹ یا عموماً پسر عمومیش یا یکی از اقوام نزدیکش می‌تواند او را بازخرید نماید. اگر خود او هم

پولی به دست آورد، می‌تواند خود را بازخرید کننده‌اش ۵۰ او با بازخرید کننده‌اش باید از سال بوده شدنش تا سال بیویل را حساب کند. بهای آزادی او باید برابر مزد یک کارگر در همان مدت باشد. ۵۱ اگر تا سال بیویل مدت زیادی باقی مانده باشد، او باید پول بیشتری برای آزادی خود پردازد ۵۲ و اگر سال‌های کمی تا سال بیویل مانده باشد، پول کمتری. ۵۳ اگر خود را به غیرهای بفروشند آن غیره باید با او مثل یک کارگر روزمزد رفتار کند؛ نباید با او با خشونت رفتار نماید. ۵۴ اگر پیش از فرا رسیدن سال بیویل بازخرید نشود، باید در آن سال، خود و فرزندانش آزاد گردند، ۵۵ چون بنی اسرائیل به من تعلق دارند و بندگان من هستند، که آنها را از سرزمین مصر بیرون آوردم. من بیوه خدای شما هستم.

26

«برای خود بت نسازید و مجسمه، ستونهای سنگی و سنگهای تراشیده شده برای پرستش بر پا نکنید، زیرا من بیوه، خدای شما هستم. ۲ قانون روز شبات مرا اطاعت کنید و خیمه ملاقات مرا محترم بدارید، زیرا من بیوه هستم. ۳ اگر فرایض و فرامین مرا اطاعت کنید، ۴ به موقع برای شما باران خواهم فرستاد و زمین، محصول خود را درختان، میوه خود را خواهند داد. ۵ خرم شما به قدری فراوان خواهد بود که کویدن آن تا هنگام چیزی انگور ادامه خواهد داشت و انگور شما به قدری فراوان خواهد بود که چیدن آن تا فصل کاشتن بذر طول خواهد کشید. خوارک کافی خواهد داشت و در شرمین خود در امنیت زندگی خواهید کرد، ۶ زیرا من به سرزمین شما صلح و آرامش خواهم بخشید و شما با خاطری آسوده به خواب خواهید رفت. حیوانات خطرناک را از سرزمینتان دور خواهتم نمود و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد. ۷ دشمنان را تعقیب خواهید کرد و ایشان را بشمشیرهایان خواهید کرد. ۸ پنج نفر از شما صد نفر را تعقیب خواهند کرد و صد نفرات ده هزار نفر را تمام دشمنان را شکست خواهید داد. ۹ شما را مورد لطف خود قرار خواهتم داد و شما را کثیر گردانیده، به عهدي که با شما بسته‌ام وفا خواهید کرد. ۱۰ به قدری محصول اضافی خواهید داشت که در وقت به دست آمدن محصول جدید ندانید با آن چه کنید! ۱۱ من در میان شما ساکن خواهتم شد و دیگر شما را مقطع نخواهتم کرد. ۱۲ در میان شما راه خواهتم رفت و خدای شما خواهند بود و شما قوم من خواهید بود. ۱۳ من بیوه، خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا دیگر بده نباشید. زنجیرهای اسارت شما را پاره کردم و شما را سرپلند نمودم. ۱۴ «ولی اگر به من گوش ندهید و مرا اطاعت نکنید، ۱۵ فرایض و قوانین می‌باید نهاد و عهدي را که با شما بسته‌ام بشکنید، ۱۶ آنگاه من شما را تعییه خواهتم کرد و وحشت و بیماریهای مهلك و تی که چشمها بیان را کور کند و عمرتان را تلف نماید بر شما خواهتم فرستاد. بذر خود را بیوهده خواهید کاشت، زیرا دشمنان حاصل آن را خواهند خورد. ۱۷ من بر ضد شما برسخواهتم خاست و شما در برابر دشمنان خود پا به فرار خواهید گذاشت. کسانی که از شما نفرت دارند بر شما حکومت خواهند کرد. حتی از سایه خود خواهید ترسید. ۱۸ «اگر باز هم مرا اطاعت نکنید، هفت بار شدیدتر از پیش، شما را به خاطر گناهاتان مجازات خواهتم کرد. ۱۹ قدرت شما را که به آن فخر می‌کنید، نابود خواهتم کرد. آسمان شما بی باران و زمین شما خشک خواهد شد. ۲۰ نیروی خود را از دست خواهید داد، چون زمین شما بی حاصل خواهد شد و درختان را میوه خود را نخواهند داد. ۲۱

نخواهد داشت. **21** وقتی که در سال بیویل آن مزوعه آزاد شود، به عنوان موقوفه متعلق به خداوند خواهد بود و باید به کاهن داده شود. **22** «اگر کسی مزوعه‌ای را که خریده است، وقف خداوند کند ولی آن مزوعه قسمتی از ملک خانوادگی او نباشد، **23** کاهن باید ارزش آن را به تناسب مقدار سالهایی که تا سال بیویل مانده، تعیین کند، و هم باید همان روز مبلغ تعیین شده را پردازد. این مبلغ به خداوند تعلق دارد. **24** در سال بیویل مزوعه به صاحب اصلی آن که از او خریداری شده، باز پس داده شود. **25** تمام قیمت گذاری‌ها باید برحسب متفاوت عبادتگاه که معادل بیست قبراط است، خداوند باشد. **26** «نخست زاده هر حیوانی، خواه گاو و خواه گوسفند، متعلق به خداوند است، پس کسی نمی‌توان آن را برای خداوند نذر کند. **27** اما نژاد حیوان حرام گشت را که تعیین می‌کند به اضافه یک پنجم، بازخرید نمود. اگر قیمتی که کاهن برای آن تعیین می‌کند به اضافه یک پنجم، بازخرید نمود. **28** اما چیزی که تمامًا وقف خداوند شده باشد، جه انسان، چه حیوان و چه مزوعه خانوادگی، هرگز فروخته بازخرید نشود چون برای خداوند بسیار مقدس است. **29** کسی که در دادگاه به مرگ محکوم شده باشد نمی‌تواند جان خود را بازخرید نماید، بلکه باید حتماً کشته شود. **30** «دیگر محصول زمین، چه از غله و چه از میوه، از آن خداوند است و مقدس می‌باشد. **31** اگر کسی بخواهد این میوه یا غله را بازخرید نماید، باید یک پنجم به قیمت اصلی آن اضافه کند. **32** دیگر گله و رمه از آن خداوند است. وقتی حیوانات شمرده می‌شوند، هر ده میوه حیوان متعلق به خداوند است. **33** صاحب گله نباید حیوانات را طوری قرار دهد که حیوانات بد برای خداوند جدا شوند و نباید جای حیوان خوب را بد عوض کند. اگر چنین کنند، هر دو حیوان متعلق به خداوند خواهند بود و دیگر هرگز حق بازخرید آنها را نخواهد داشت.» **34** این است دستورهایی که خداوند در کوه سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد.

من و خوار شمردن فرایض من مجازات خواهند شد، **44** ولی با وجود این من ایشان را در سرزمین دشمنانشان ترک نخواهیم کرد و به کلی از بین نخواهیم بود و عهد خود را با آنها نخواهیم شکست، چون من بیوه، خدای ایشان هستم. **45** من عهدي را که با اجاد ایشان بستم به پاد نخواهیم آورد، زیرا من اجاد ایشان را پس چشم تمام قومها از مصر بیرون آوردم تا خدای ایشان باشم، من بیوه هستم. **46** اینها احکام، قوانین و مقرراتی هستند که خداوند در کوه سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد.

27 خداوند به موسی فرمود: **2** «این دستورها را به قوم بني اسرائیل بده: هرگاه شخصی به موجب نذری به خداوند وقف شود، می‌تواند مبلغ معینی پردازد و خود را از وقف آزاد سازد. **3** مردی که سنش بین بیست تا شصت سال باشد، پنجاه متفاوت نقره برحسب متفاوت عبادتگاه، پردازد. **4** زنی که سنش بین بیست تا شصت سال باشد سی متفاوت نقره، **5** پسران پنج تا بیست ساله باید بیست متفاوت نقره و دختران پنج تا بیست ساله باید ده متفاوت نقره پردازند. **6** برای پسر یک ماهه تا پنج ساله، پنج متفاوت نقره و برای دختر یک ماهه تا پنج ساله، سه متفاوت نقره پرداخت شود. **7** مرد از شصت سال به بالا باید پانزده متفاوت نقره و زن از شصت سال به بالا باید ده متفاوت نقره پردازد. **8** ولی اگر کسی فقیرتر از آن باشد که بتواند این مبلغ را پردازد، نزد کاهن آورده شود و کاهن مبلغی را تعیین کند که او قادر به پرداخت آن باشد. **9** «اگر نذر او شامل دادن حیوانی است که به عنوان قربانی به خداوند تقديم می‌شود، چنین هدیه‌ای به خداوند مقدس خواهد بود. **10** نذرکننده تصمیم خود را در خصوص چیزی که برای خداوند نذر کرده است باید تغییر دهد و خوب را بد یا بد را با خوب عرض نکند. اگر چنین کند، اولی و دومی، هر دو از آن خداوند خواهند بود. **11** ولی اگر حیوانی که برای خداوند نذر شده آن نوع حیوانی نیست که برای قربانی مجاز می‌باشد، صاحبیش آن را نزد کاهن بیاورد **12** تا قیمتش را تعیین کند و او باید آن مبلغ را هر قدر که باشد، پردازد. **13** اگر حیوان از نوعی است که می‌توان آن را به عنوان قربانی تقديم نمود ولی صاحبیش می‌خواهد آن را بازخرید نماید، باید یک پنجم قیمت آن را نیز اضافه پردازد. **14** «اگر کسی خانه خود را وقف خداوند کند، کاهن باید قیمت خانه را تعیین کند و نذرکننده، این مبلغ را هر قدر که باشد، پردازد. **15** اگر وقف کننده بخواهد خانه خود را بازخرید کند، باید یک پنجم بر قیمت آن اضافه کند، آنگاه خانه دوباره از آن خودش خواهد بود. **16** «اگر کسی قسمتی از زمین خود را وقف خداوند کند، ارزش آن به تناسب مقدار بذری که در آن می‌توان کاشت تعیین شود. قطعه زمینی که صد کیلو جو در آن پاشیده شود، پنجاه متفاوت نقره ارزش دارد. **17** اگر شخصی در سال بیویل مزوعه خود را وقف خداوند کند، در آن صورت قیمت زمین برابر با قیمت محصل پنجاه ساله آن خواهد بود. **18** ولی اگر بعد از سال بیویل باشد، آنگاه کاهن قیمت زمین را به تناسب تعداد سالهایی که به سال بیویل بعدی باقی مانده است، تعیین خواهد کرد. **19** اگر آن شخص تصمیم بگیرد آن مزوعه را بازخرید نماید، بایستی علاوه بر قیمتی که کاهن تعیین می‌نماید یک پنجم هم اضافه پردازد و مزوعه دوباره مال خودش خواهد شد. **20** ولی اگر مزوعه را بدون اینکه بازخرید نموده باشد، به دیگری بفروشد، دیگر هرگز حق بازخرید آن را

اعداد

1

الصور (پسر شدی‌ثور) ۴۶۵۰۰ نفر شمعون شلومی ثیل (پسر صوریشدا) ۵۹۳۰۰ نفر جاد الیاساف (پسر دعویل) ۴۵۶۵۰ نفر بنابراین، تعداد کل افراد ساکن در بخش رؤین که در سمت جنوبی اردوگاه قرار داشت، ۱۵۱۴۵۰ نفر بود. هر وقت بین اسرائیل کوچ می‌کردند، این سه قبیله به ترتیب در ریف بعدی قرار می‌گرفتند. پشت سر این دو ریف، لاوان با خیمه عبادت حرکت می‌کردند. هنگام کوچ، افراد هر قبیله زیر علم خاص خود، دسته جمیع حرکت می‌کردند، به همان ترتیبی که در اردوگاه، هر قبیله از قبیله دیگر جدا بود. قبیله رهبر تعداد افرایم الشمع (پسر عمیهد) ۴۰۰۵۰۰ نفر منسی جملی ثیل (پسر فدهصون) ۳۲۲۰۰ نفر بنیامین ایدان (پسر جدعونی) ۳۵۱۴۰۰ نفر بنابراین، تعداد کل افراد ساکن در بخش افرایم که در سمت غربی اردوگاه قرار داشت، ۱۰۸۱۰۰ نفر بود. موقع کوچ کردن، این سه قبیله به ترتیب در ریف بعدی قرار داشتند. قبیله رهبر تعداد دان اخیعزر (پسر عمیشدای) ۶۲۷۰۰ نفر اشیر فجعی ثیل (پسر عکران) ۴۱۵۰۰ نفر نفتالی اخیعزر (پسر عینان) ۵۳۱۴۰۰ نفر بنابراین تعداد کل افراد ساکن در بخش دان که در سمت شمالی اردوگاه قرار داشت، ۱۵۷۶۰۰ نفر بود. هنگام کوچ، این سه قبیله به ترتیب، پس از همه حرکت می‌کردند. ۳۲ پس تعداد کل سپاهیان بنی اسرائیل، ۶۰۳۵۰۰ نفر بود (غیر از لاوان که به دستور خداوند سرشماری نشتدند). ۳۴ به این ترتیب قوم اسرائیل طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، عمل کردند؛ آنان با خاندان و خانواده خود کوچ می‌کردند و زیر پرچم قبیله خود اردو می‌زدند.

3

این است تاریخچه خاندان موسی و هارون در زمانی که خداوند در کوه سینا با موسی سخن گفت: ۲ هارون چهار پسر به نامهای ناداب (پسر نخست‌زاده)، ابیهور، العازار و ایتمار داشت. ۳ هر نفر ایشان برای خدمت کاهنه انتخاب و تقدیس شدند تا در خیمه عبادت خدمت کنند. ۴ ولی ناداب و ابیهور به علت استفاده از آتش غیر مجاز در حضور خداوند، در صحراهای سینا مردند و چون فرزندی نداشتند، فقط العازار و ایتمار باقی ماندند تا پدرشان هارون را در خدمت کاهنه یاری کنند. ۵ پس خداوند به موسی فرمود: ۶ «قبیله لاوی را فرا خوان و ایشان را به عنوان دستیاران هارون نزد او حاضر کن.» ۷ ایشان باید از دستورهای او پیروی نموده، به جای تمام قوم اسرائیل خدمات مقاس خیمه ملاقات را انجام دهد، زیرا ایشان به نمایندگی از طرف بنی اسرائیل تعیین شده‌اند تا زیر نظر هارون خدمت کنند. مسئولیت نگهداری خیمه عبادت و تمام اسباب و اثاثیه آن بر عهدهٔ ایشان است. ۱۰ ولی فقط هارون و پسرانش باید وظایف کاهنه را انجام دهند؛ هر کس دیگری که بخواهد نزدیک بیاید باید کشته شود.» ۱۱ خداوند به موسی فرمود: ۱۲ «من لاوان را به جای تمام پسران نخست‌زاده قوم اسرائیل پذیرفتهم. لاوان از آن من هستند. ۱۳ آنها به جای تمام نخست‌زادگان بنی اسرائیل وقف من شده‌اند. از روزی که نخست‌زادگان مصری‌ها را کشتم، نخست‌زادگان بنی اسرائیل را، چه انسان و چه حیوان، از آن خود ساختم، پس آنها به من تعلق دارند. من خداوند هستم.» ۱۴ خداوند در صحراهای سینا موسی را خطاب کرده فرمود: ۱۵ «قبیله لاوی را برحسب طایفه و خاندان سرشماری کن. پسران را از یک ماهه به بالا بشمار.» ۱۶ پس موسی طبق فرمان خداوند ایشان را شمرد: ۱۷ لاوی سه پسر داشت با نام‌های جرشون و قهات و ماری. ۱۸ نامهای پسران جرشون برحسب طایفه‌ایشان لبني و پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند و راه را نشان می‌دادند. قبیله رهبر تعداد رؤین

در روز اول ماه دوم از سال دوم، بعد از بیرون آمدن قوم اسرائیل از مصر، زمانی که قوم در بیابان سینا اردو زده بودند، خداوند در خیمه ملاقات به موسی فرمود: ۲ «تو و هارون به کمک رهبران هر قبیله، قوم اسرائیل را برحسب قبیله و خاندانشان سرشماری کنید و تمام مردان بیست ساله و بالاتر را که قادر به جنگیدن هستند بشمارید.» رهبرانی که از هر قبیله برای این کار تعیین شدند عبارت بودند از: **الصور (پسر شدی‌ثور)**، از **قبیله رؤین؛ شلومی ثیل (پسر صوریشدا)**، از **قبیله شمعون؛ نحشون (پسر عمیتاب)**، از **قبیله یهودا؛ نتایل (پسر صوغر)**، از **قبیله یساکار؛ الى آب (پسر حیلون)**، از **قبیله زبولون؛ الجیشع (پسر عمیهد)**، از **قبیله افرایم، پسر یوسف؛ جملی ثیل (پسر فدهصون)**، از **قبیله منسی، پسر یوسف؛ ایدان (پسر جدعونی)**، از **قبیله بنیامن؛ اخیعزر (پسر عمیشدای)**، از **قبیله دان؛ فجعی ثیل (پسر عکران)**، از **قبیله اشیر؛ الیاساف (پسر دعویل)**، از **قبیله جاد؛ اخیعزر (پسر عینان)**، از **قبیله نفتالی**. ۱۶ اینها رهبری بودند که از ایان قوم اسرائیل برای این کار انتخاب شدند. ۱۷ در همان روز موسی و هارون همراه رهبران قبایل، تمام مردان بیست ساله و بالاتر را برای اسم نویسی فرا خواندند و همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود هر مرد برحسب خاندان و خانواده‌اش اسم نویسی شد. ۲۰ نتیجه نهایی سرشماری از این قرار است: از **قبیله رؤین (پسر نخست‌زاده یعقوب)** ۴۶۵۰۰ نفر، از **قبیله شمعون** ۵۹۳۰۰ نفر، از **قبیله جاد** ۴۵۶۵۰ نفر، از **قبیله یهودا** ۷۴۶۰۰ نفر، از **قبیله منسی** ۵۴۰۴۰۰ نفر، از **قبیله زبولون** ۵۷۴۰۰ نفر، از **قبیله افرایم** (پسر یوسف) ۴۰۵۰۰ نفر، از **قبیله منسی (پسر یوسف)** ۳۲۲۰۰ نفر، از **قبیله بنیامن** ۳۵۴۰۰ نفر، از **قبیله دان** ۶۰۳۵۰۰ نفر، از **قبیله اشیر** ۴۱۵۰۰ نفر، از **قبیله یساکار** ۵۳۱۴۰۰ نفر، از **قبیله نفتالی** ۵۳۱۴۰۰ نفر، جمع کل ۶۰۳۵۵۰ نفر. ۴۷ این سرشماری شامل مردان لاوی نمی‌شد، چون خداوند به موسی فرموده بود: «**تمام قبیله لاوی را را خدمت نظام معاون کن و ایشان را در این سرشماری مظفر نکن؛** ۵۰ زیرا وظیفه لاوی انجام امور خیمه عبادت، و جایه‌جایی آن است. ایشان باید در اطراف خیمه عبادت زندگی کنند. ۵۱ هنگام جایه‌جایی خیمه عبادت لاوی باید آن را جمع کنند و دویاره آن را بر پا سازند. هر کس دیگری به آن دست بزند کشته خواهد شد. ۵۲ هر یک از قبایل اسرائیل باید دارای اردوگاه جداگانه‌ای بوده، پرچم خاص خود را داشته باشد. ۵۳ لاوی باید گرداگرد خیمه عبادت خیمه زنند تا مبادا کسی به خیمه عبادت نزدیک شده، سبب نازل شدن غضب خداوند بر جماعت بنی اسرائیل شود.» ۵۴ پس قوم اسرائیل آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

2 خداوند به موسی و هارون فرمود: ۲ **قبایل بنی اسرائیل باید گرداگرد خیمه ملاقات با فاصله معینی از آن اردو بزنند و هر یک پرچم و نشان و پیهودا نخشن (پسر عمیتاب) ۷۴۶۰۰ نفر یساکار نتایل (پسر صوغر) ۵۴۰۴۰۰ نفر زبولون الى آب (پسر حیلون) ۵۷۴۰۰ نفر بنابراین، تعداد کل افراد ساکن در بخش یهودا که در سمت شرقی اردوگاه قرار داشت، ۱۸۶۴۰۰ نفر بود. هرگاه بنی اسرائیل به مکان تازه‌ای کوچ می‌کردند، این سه قبیله به ترتیب، پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند و راه را نشان می‌دادند. قبیله رهبر تعداد رؤین**

بازخرید معادل ۱۳۶۵ مقاله نقره بر حسب مقاله عبادتگاه بود. ۵۱ موسی طبق دستور خداوند، آن را به هارون و پسرانش تحويل داد.

۴ سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲** «نسل قهات را که طایفه‌ای از قبیله لاوی می‌باشدند، بشمار: **۳** این شمرماری از تمام مردان سی ساله تا پنجاه ساله که می‌توانند در خیمه ملاقات خدمت کنند به عمل آید. **۴** «طایف نسل قهات در خیمه ملاقات درخصوص اسباب بسیار مقدّس خواهد بود. **۵** وقتی که اردو بخواهد حرکت کند، ایندا هارون و پسرانش باید به خیمه عبادت داخل شوند و پرده داخلی را پایین آورده، صندوق عهد را با آن پوشانند. **۶** سپس پرده را با پوست بز پوشانیده، یک پارچه آبی رنگ روی پوست بز پوشاند و چوبیهای حامل صندوق عهد را در حلقة‌های خود قرار دهند. **۷** «بعد ایشان باید یک پارچه آبی روی میزی که نان حضور بر آن گذاشته می‌شود کشیده، بشتابها، قاشقها، کاسه‌ها، پیاله‌ها و نان حضور را روی آن پارچه بگذارند. **۸** سپس یک پارچه ارغوانی روی آن کشیده، آنگاه پارچه ارغوانی را با پوست بز پوشاند و چوبیهای حامل میز را در حلقة‌ها جای دهند. **۹** «بس از آن باید چراگادان، چراگاه، انبرها، سنی‌ها و طرف روغن زیعنون را با پارچه آبی رنگ پوشانند. **۱۰** سپس تمام اشیاء را در پوست بز پیچیده، بسته را روی یک چهار چوب حامل قرار دهند. **۱۱** «آنگاه یک پارچه آبی روی مذبح طلای بگشند و آن را با پوست بز پوشانیده، چوبیهای حامل را در حلقة‌های مذبح بگذارند. **۱۲** کلیه وسائل باقیمانده خیمه عبادت را در یک پارچه آبی پیچیده، آن را با پوست بز پوشاند و روی چهار چوب حامل بگذارند. **۱۳** «حاکستر مذبح را باید دور بزیند و خود مذبح را بیک پارچه ارغوانی پوشانند. **۱۴** تمام وسائل مذبح از قبیل آتشدانها، چنگکها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها و ظروف دیگر را باید روی پارچه بگذارند و پوششی از پوست بز روی آنها بگشند. آنگاه چوبیهای حامل را در جاهای خود قرار دهند. **۱۵** وقتی که هارون و پسرانش، کار جمع کردن اسباب قدس و کلیه وسائل آن را تمام کردن، نسل قهات آمده، آنها را بگذارند و به هر جایی که اردو کوچ می‌کند ببرند. ولی ایشان نباید به این اشیاء مقدّس دست بزنند مبادا بمیرند، پس وظیفه مقدّس پسران قهات، حمل اشیاء خیمه ملاقات است. **۱۶** «العازار پسر هارون، مستول روغن برای روشنایی، بخور خوشبو، هدیه آردی روزانه و روغن تدهین باشد. در واقع، نظارت بر تمامی خیمه عبادت و هر چه که در آن است به عهده او خواهد بود.» **۱۷** سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: **۱۸** «مواظف باشید طایفه‌قہایان از میان لاویان منقطع نشوند. **۱۹** آنچه باید بگذارد تا ایشان به هنگام حمل مقدّستین اشیاء خیمه عبادت نمیرند، این است: هارون و پسرانش با ایشان داخل خیمه عبادت شده، آنچه را که هر یک از آنان باید حمل کنند به ایشان نشان دهند. **۲۰** در غیر این صورت، ایشان نباید هرگز حتی برای یک لحظه داخل قدس بشوند، مبادا به اشیاء مقدّس آنچه نگاه کرده بمیرند.» **۲۱** خداوند به موسی فرمود: **۲۲** «افراد خاندانها و طایفه‌های جرشون از قبیله لاوی را سرشماری کن. **۲۳** همه مردان سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله را که می‌توانند در خیمه ملاقات خدمت کنند، بشمار. **۲۴** وظایف ایشان از این قرار است: **۲۵** «حمل پرده‌های خیمه ملاقات، خود خیمه با پوشش‌های آن، پوشش پوست بز بالای آن، پرده مدخل خیمه، **۲۶** حمل پرده‌های دیوار حیاط و پرده مدخل حیاطی که در اطراف

شمی بود. **۱۹** نامهای پسران قهات بر حسب طایفه‌هایشان عمران و پیشوار و حبرون و عزیل بود. **۲۰** نامهای پسران مرادی بر حسب طایفه‌هایشان محلی و موشی بود. اینها طایفه‌های لاوی بر حسب خاندانهایشان بودند. **۲۱** طایفه‌های جرشون، لیبانی و شمعیان بودند. **۲۲** تعداد همه مردان و پسران از یک ماهه به بالا در طایفه‌های جرشونیان ۷۵۰۰ نفر بود. **۲۳** ازوگاهی که برای چادر زدن آنها تعیین شده بود در سوی غربی خیمه عبادت بود. **۲۴** نام رهبر قبیله‌های جرشونی الیاس پسر لایل بود. **۲۵** وظیفه این دو طایفه لاوی عبارت بود از: مراقبت از خیمه ملاقات، پرده‌های دیوار حیاطی که اطراف خیمه و مذبح است، پرده مدخل حیاط و همه طنابها و همچنین انجام کارهای مربوط به آنها. پسر لاوی: قهات نوادگان لاوی (نامهای طایف): عمران، پیشوار، حبرون، عزیل تعداد: **۸۶۰۰**. **۲۶** نفر رهبر: الیاصافان (پسر عزیل) جایگاه اردو: سمت جنوبی خیمه عبادت **۳۱** وظیفه این چهار طایفه لاوی عبارت بود از: مراقبت از صندوق عهد خداوند، میز نان حضور، چراگادان، مذبحها، لوازم مختلفی که در خیمه عبادت به کار می‌رفت، پرده بین قدس و قدس‌الاقدس، و انجام کارهای مربوط به آنها. (العازار پسر هارون، رئیس رهبران لاویان بود و بر کار خدمتگزاران قدس نظارت می‌کرد). پسر لاوی: ماری نوادگان لاوی (نامهای طایف): محلی، موشی تعداد: **۶۰۲۰** نفر رهبر: صوریل (پسر ایحایل) جایگاه اردو: سمت شمالی خیمه عبادت **۳۶** وظیفه این دو طایفه عبارت بود از: مراقبت از چوب بست خیمه عبادت، پشت‌بندها، ستونها، پایه‌های ستونها، و تمام لوازم بر پا سازی آن و انجام کارهای مربوط به آنها، و همچنین موازیت از ستونهای گردآگرد حیاط و پایه‌ها و میخها و طنابها. **۳۸** خیمه موشی و هارون و پسرانش می‌باشد در سمت شرقی خیمه ملاقات، یعنی جلوی آن و رو به آفتاب بر پا شود. ایشان به جای قوم اسرائیل وظیفه مراقبت از خیمه عبادت را بر عهده داشتند. (هر کس که کاهن یا لاوی نبود وارد خیمه عبادت می‌گردید کشته می‌شد). **۳۹** پس تعداد همه پسران و مردان لاوی که موسی و هارون طبق دستور خداوند ایشان را شمردند، از یک ماهه به بالا ۲۲ هزار نفر بود. **۴۰** سپس خداوند به موسی فرمود: «حالا تمام پسران نخست‌زاده بپسران بی اسرائیل را از یک ماهه به بالا بشمار و نام هر یک از آنها را ثبت کن. **۴۱** لاویان به عوض نخست‌زادگان بپسران بی اسرائیل به من که خداوند هستم تعلق دارند، و حیوانات لاویان هم به جای نخست‌زاده‌های حیوانات تمام قوم اسرائیل از آن من هستند.» **۴۲** پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داده بود، همه نخست‌زادگان بپسران بی اسرائیل را شمرد **۴۳** و تعداد کل همه نخست‌زادگان از یک ماهه به بالا ۲۲۰۲۷۳ نفر بود. **۴۴** خداوند به موسی فرمود: **۴۵** «حال لاویان را به عوض نخست‌زادگان قوم اسرائیل و حیوانات ایشان را به جای نخست‌زاده‌های حیوانات بپسران بی اسرائیل به من پدیده آری، من خداوند هستم و لاویان از آن من می‌باشد. **۴۶** به منظور بازخرد نخست‌زاده بپسران که اضافه بر تعداد لاویان هستند **۴۷** برای هر نفر پنج مقال نقره بر حسب مقاله عبادتگاه که بیست قیطرات است، بگیر **۴۸** و آن را به عنوان وجه فدیه ایشان برای نخست‌زادگان اضافی، به هارون و پسرانش بده.» **۴۹** پس موسی مبلغ بازخرید ۲۷۳ پسر ارشدی را که اضافه بر تعداد لاویان بودند دریافت کرد. (بقیه پسران ارشد از پرداخت مبلغ بازخرید معاف بودند، چون لاویان به عوض ایشان وقف خداوند شده بودند). **۵۰** کل مبلغ اعداد

مذیع و خیمه عبادت است، به اضافه حمل طابها و تمام لوازم دیگر. ایشان مسئول حمل و نقل این اشیاء هستند. 27 هارون و پسران او، این خدمتها را برای جرسوئی‌ها تعیین خواهند نمود. 28 این است خدمت جرسوئی‌ها در خیمه ملاقات؛ و ایتمام پسر هارون بر کار آنها نظارت خواهد کرد.» 29 «حال افراد طایفه‌ها و خاندانهای ماری از قبیله لاوی را سرشماری کن. 30 همه مردان سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله را که می‌توانند در خیمه ملاقات خدمت کنند، بشمار. 31 هنگام حمل و نقل خیمه ملاقات، ایشان باید چوب بست خیمه، پشت‌بندها، ستونهای اطراف حیاط با پایه‌ها، میخها، طابها و هر چیز دیگری را که مربوط به استفاده و تعمیر آنها باشد، حمل کنند. «وظیفه هر کس را با ذکر اسم، به او گوشید نما. 33 مردان ماری نیز باید تحت نظر ایتمام پسر هارون در خیمه ملاقات انجام وظیفه کنند.» 34 پس موسی و هارون و رهیان دیگر، طایفه قهات را برحسب طایفه‌ها و خاندانهایشان سرشماری کردن. 35 مردان سی ساله تا پنجاه ساله که می‌توانستند در خیمه ملاقات خدمت کنند 36 ۲۷۵ نفر بودند. 37 این بود کل افراد طایفه‌های قهاتی که در خیمه ملاقات خدمت می‌کردند. آنها بر اساس دستوری که خداوند به موسی داده بود، به دست موسی و هارون شمارش شدند. 38 تعداد مردان طایفه جرسوئی که می‌توانستند در خیمه ملاقات خدمت اساس دستوری که خداوند به موسی داده بود، به دست موسی و هارون انجام شد. 42 تعداد مردان طایفه ماری که می‌توانستند در خیمه ملاقات خدمت کنند ۳۱۰۰ نفر بود. 45 این سرشماری نیز بر اساس دستوری که خداوند به موسی داده بود، به دست موسی و هارون انجام شد. 46 به این طریق موسی داده بود، به دست موسی و هارون انجام شد. 47 تمام لایان سی ساله تا پنجاه ساله را که قادر به خدمت و حمل و نقل خیمه ملاقات بودند، شمردند. جمع کل آنها بیش از ۲۶۳۰ نفر بود. 49 این سرشماری بر اساس دستوری که خداوند به موسی داده بود، صورت گرفت.

5

خداوند به موسی فرمود: 2 «به بني اسرائيل دستور بده که تمام اشخاص جذامي و همه کسانی را که عضو تناسلي شان جريان دائمي دارند و آناني را که در اثر تماس با جهازه نجس شده‌اند، از اردوگاه بيرون کنند. 3 خواه مرد باشند خواه زن، ايشان را بيرون کنند تا اردوگاه شما که من در آن ساکتم نجس نشود.» 4 قوم اسرائيل طبق دستور خداوند عمل کرده، اين اشخاص را بيرون راندند. 5 پس خداوند به موسى فرمود: 6 «اين دستورها را به بني اسرائيل بده: هر کس، چه مرد باشد چه زن، هرگاه به خداوند خيانت کرده، خسارته به کسی وارد آورد، 7 باید به گاه خود اعتراف نموده، علاوه بر جبران كامل خسارته، يك پنجم خسارته وارد را نيز به شخص خسارته ديده بيردازد. 8 ولی اگر شخصی که خسارته دیده است بميرد و قوم و خويش نزديکي نداشته باشد تا به او خسارته پرداخت شود، در آن صورت باید آن را برای خداوند به کاهن بيردازد. در ضمن خطاكار باید يك فرق نيز برای كفاره به کاهن بدهد. 9 تمام هدایاتي مقدس که بني اسرائيل برای کاهن می‌آورند، مال کاهن خواهد بود. 10 هر کاهنی می‌تواند تمام هدایاتي مقدس را که می‌گيرد، برای خود نگه دارد.» 11 و خداوند به موسى فرمود: 12 «اين دستورها را به بني اسرائيل بده: اگر زن کسی از او بريگشته، به وي خيانت ورزد، 13 و با مردی دیگر همبستر

6 خداوند به موسى فرمود: 2 «اين دستورها را به بني اسرائيل بده: وقتي که زنی يا مردی به طريق خاص، نذر کرده، خود را وقف خدمت خداوند نماید، 3 باید از مشروبات الكلی يا شراب و يا حتى شراب تازه، آب انگور، انگور يا کشمش اجتناب کنند. 4 در ضمن در تمام ايام وقف خود، از هرآچجه که از درخت انگور به دست می‌آيد، از هسته گرفته تا پوست آن، نخورد. 5 «در تمام هدایاتي مقدس که بني اسرائيل برای کاهن می‌آورند، مال کاهن خواهد بود. 10 هر کاهنی می‌تواند تمام هدایاتي مقدس را که می‌گيرد، برای خود نگه دارد.» 11 و خداوند به موسى فرمود: 12 «اين دستورها را به بني اسرائيل بده: اگر زن کسی از او بريگشته، به وي خيانت ورزد، 13 و با مردی دیگر همبستر

مرده‌ای نزدیک شود. 7 حتی اگر جنابه پدر، مادر، برادر یا خواهرش باشد، او نباید خود را نجس سازد، زیرا ممی سرش نشان وقف او به خداست. 8 او در تمام آن مدت وقف خداوند می‌باشد. 9 اگر کسی ناگهان در کنار او بمیرد، او نجس می‌شود و باید بعد از هفت روز ممی خود را برآورد تا نجاستش پاک شود. 10 روز هشتم باید دو قدمی یا دو جوجه کبوتر پیش کاهن، دم در خیمه ملاقات بیاورد. 11 کاهن یکی از پرنده‌ها را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کرده، جهت نجاست او کفاره کند. در همان روز او باید نذر خود را تجدید نموده، بگذارد دوباره ممی سرش بلند شود. 12 روزهای نذرش که پیش از نجاستش سپری شده‌اند دیگر به حساب نیایند. او باید نذر خود را به خداوند از نو آغاز نموده، پک بره نر یک ساله به عنوان قربانی جوان بیاورد. 13 «در پایان دوره نذر خود به خداوند، باید دم در خیمه ملاقات باید» 14 و یک بره نر یک ساله بی عیب جهت قربانی سوختنی برای خداوند بیاورد. همچنین باید یک بره ماده یک ساله بی عیب برای قربانی گناه، یک ساله بی عیب به عنوان قربانی سلامتی، 15 یک سید نان فطیر که از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون درست شده باشد و قرصهای فطیر روغنی همراه با هدیه آردی و نوشیدنی آن تقدیم کند. 16 کاهن باید این قربانیها و هدایا را از او گرفته، به حضور خداوند تقدیم نماید: قربانی گناه، قربانی سوختنی، 17 و قرق برای قربانی سلامتی همراه با یک سید نان فطیر و هدیه آردی و نوشیدنی آن. 18 «پس از آن، شخص وقف شده ممی بلند سر خود را که علامت نذر اوست برآشد. این عمل را دم در خیمه ملاقات انجام داده، ممی تراشیده شده را در آتشی که زیر قربانی سلامتی است بیندازد. 19 پس از تراشیده شدن ممی سر آن شخص، کاهن سر دست بیان شده قرق را با یک نان فطیر و یک قرص فطیر روغنی گرفه، همه را در دست او بگذارد. 20 سپس، کاهن همه آنها را بگیرد و به عنوان هدیه مخصوص در حضور خداوند تکان دهد. تمامی اینها با سینه و ران قرق که در حضور خداوند تکان داده شده بودند، سهم مقدس کاهن است. سپس آن شخص می تواند دوباره شراب بپوشد، چون از قید نذر خود آزاد شده است. 21 «این مقررات مربوط به کسی است که نذر می‌کند و خود را وقف خداوند می‌نماید و نیز مربوط به قربانیهای است که باید در پایان دوره نذر خود، تقدیم کند. علاوه بر اینها، او باید قربانیهای دیگری را که در ابتدای وقف کردن خود نذر کرده است تقدیم نماید.» 22 سپس خداوند به موسی فرمود: 23 «به هارون و پسرانش بگو که بنی اسرائیل را برکت داده، 25 خداوند شما را برکت دهد و از شما محافظت فرماید، لطف خود را به شما نشان دهد و شما را سلامتی بخشد.» 27 «هارون و پسرانش باید به این طریق برای قوم اسرائیل برکات مرا بطلبند و من ایشان را برکت خواهم داد.»

7 موسی در روزی که بر پا سازی خیمه عبادت را به پایان رسانید تمامی قسمتهای آن و نیز مذبح و لوان آن را تدهیں و تقدیس نمود. 2 آنگاه رهیان اسرائیل، یعنی سران قبایل که ترتیب سرشاری را داده بودند، هدایات خود را آورند. 3 ایشان شش ارباه سر پوشیده (یک ارباب برای دو رهبر) که هر ارباب را دو گاو می‌کشیدند آورده، در برابر خیمه عبادت به خداوند تقدیم کردن. 4 آنگاه خداوند به موسی فرمود: 5 «هدایای ایشان را قبول کن و از آنها برای

8 خداوند به موسی فرمود: 2 «به هارون بگو که وقتی چراگها را در چراغدان می‌گذارد طوری باشد که نور هفت چراغ، جلوی چراغدان بتابد.» 3 پس هارون همین کار را کرد. او چراگها را طوری کار گذاشت که نور آنها جلوی چراغدان بتابد، همان‌طور که خداوند به موسی فرماد داده بود. 4 چراغدان از تریتیات پایه گرفته تا شاخه‌هایش تمام از طلا ساخته شده بود. این چراغدان دقیقاً طبق همان طرحی ساخته شده بود که خداوند به موسی نشان داده بود. 5 سپس خداوند به موسی فرمود: 6 «کنون لاویان را با بقیه قوم اسرائیل جدا کن و آنها را تطهیر نما. 7 این عمل را با پاشیدن آب طهارت

بر آنها شروع نموده، سپس به آنان بگو که تمام موی بدن خود را تراشیده، لیساهایشان را بشویند و این گونه خود را تطهیر کنند. 8 از ایشان بخواه که یک گوساله نر و هدیه آردی آن را که از آرد مرغوب مخلوط با رونغن تهیه شده با یک گوساله نر دیگر برای قربانی گاه بیاورند. 9 بعد در حضور همه جماعت اسرائیل، لاویان را به کنار در خیمه ملاقات بیاور. 10 پس لاویان را به حضور خداوند بیاور و بنی اسرائیل دستهای خود را روی سر آنها بگذارند، 11 و هارون آنان را به جای تمام قوم اسرائیل به عنوان هدیه مخصوص، وقف خداوند نماید تا لاویان به جای تمامی قوم، خداوند را خدمت کنند. 12 «سپس لاویان دستهای خود را بر سر گاوها بگذارند، و تو بکی را به عنوان قربانی گاه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی به حضور خداوند تقدیم کن تا برای لاویان کفاهه شود. 13 آنگاه لاویان باید به عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم شده توسط هارون و پسرانش به خدمت گماشته شوند. 14 به این طرق، لاویان را از میان بقیه قوم اسرائیل جدا کن و ایشان از آن من خواهند بود. 15 پس از آنکه لاویان را به این ترتیب تطهیر و وقف نمودی، ایشان خدمت خود را در خیمه ملاقات آغاز خواهند کرد. 16 «لاویان از میان تمام قوم اسرائیل به من تعلق دارند و من آنها را به جای همه پسران ارشد بنی اسرائیل قبول کردهام؛ 17 زیرا همه نخست زادگان در میان قوم اسرائیل، خواه انسان و خواه حیوان، به من تعلق دارند. همان شبی که نخست زادگان مصری‌ها را کشتم اینها را به ملاقات انجام دادم. 18 آری، من لاویان را به جای تمام نخست زادگان خود اختصاص دادم. 19 و من لاویان را به هارون و پسرانش هدیه می‌کنم. بنی اسرائیل پذیرفتند 20 و من لاویان را به ایشان را و پسرانش هدیه می‌کنم. لاویان باید وظایف مقدسی را که بر عهده قوم اسرائیل می‌باشد، در خیمه ملاقات انجام داده، قربانیهای قوم را تقدیم نمایند و برای ایشان کفاهه کنند تا وقتی بنی اسرائیل به قدس نزدیک می‌شوند بلاای بر سر آنها نیایند». 20 پس موسی و هارون و قوم اسرائیل با پیروی دقیق از دستورهایی که خداوند به موسی داده بود، لاویان را وقف نمودند. 21 لاویان خود را ظاهر ساخته، لیساهایشان را مستحب و هارون آنان را به عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم نمود. بعد به منظور تطهیر نمودن لاویان برای ایشان مراسم کفاهه را بجا آورد. 22 همه چیز درست طبق دستورهایی که خداوند به موسی داده بود، انجام گردید و به این ترتیب لاویان به عنوان دستیاران هارون و پسرانش، آماده خدمت در خیمه ملاقات شدند. 23 خداوند همچنین به موسی فرمود: 24 «لاویان باید خدمت در خیمه ملاقات را از سن بیست و پنج سالگی یا بالاتر شروع کنند 25 و در سن پنجماه سالگی بازنشسته شوند. 26 پس از بازنشستگی می‌توانند در خیمه ملاقات، برادران خود را در انجام وظایفشان باری دهند، ولی خود، مستقیم مسئولیتی نخواهند داشت. به این ترتیب وظایف لاویان را به ایشان محول کن.»

10 خداوند به موسی فرمود: 2 «دو شیپور از نقره چکش کاری شده درست کن و آنها را برای جمع کردن قوم اسرائیل و نیز برای کوچ دادن اردو به کار ببر. 3 هر وقت هر دو شیپور نواخته شوند، قوم بدانند که باید دم مدخل خیمه ملاقات جمع شوند. 4 ولی اگر یک شیپور نواخته شود، آنگاه فقط سران قبایل اسرائیل پیش تو بیایند. 5 «وقتی شیپور کوچ نواخته شود، قبیله‌هایی که در سمت شرقی خیمه عبادت چادر زده‌اند باید حرکت کنند. 6 بار دوم که

در ماه اول سال دوم پس از بیرون آمدن قوم اسرائیل از سرزمین مصر وقتی که موسی و قوم اسرائیل در صحرای سینا بودند، خداوند به موسی گفت: 2 «به بنی اسرائیل بگو که مراسم پیش را در موعدهش به جا آورند. 3 در غروب روز چهاردهم همین ماه آن را به جا آورند. در اجرای این مراسم باید از تمام فرایض و قوانینی که من در این مورد دادهم پیروی کنند.» 4 پس موسی به بنی اسرائیل گفت که مراسم عد پیش را به جا آورند. 5 آنان عصر روز چهاردهم ماه اول، در صحرای سینا مراسم را آغاز کردند. بنی اسرائیل مطابق هر

بی حرکت ابر خداوند آغاز نمودند. **35** هرگاه صندوق عهد به حرکت در می آمد موسی ندا سر می داد: «برخیر ای خداوند تا دشمنات پر کناده شوند و خصمانت از حضورت بگزینند». **36** و هرگاه صندوق عهد متوقف می شد، موسی می گفت: «ای خداوند نزد هزار اسرائیلی بازگرد.»

11

قوم اسرائیل به خاطر سختیهای خود لب به شکایت گشودند. خداوند شکایت آنها را شنید و غضبش افروخته شد. پس آتش خداوند از یک گوشه ارد شروع به نابود کردن قوم کرد. **2** ایشان فریاد سر داده، از موسی کمک خواستند و چون موسی برای آنان نزد خداوند دعا کرد، آتش متوقف شد. **3** از آن پس آنجا را «تبغیره» (یعنی «سوختن») نامیدند، چون در آنجا آتش خداوند در میان ایشان شعلهور شده بود. **4** آنگاه غربانی که از مصر همراه ایشان آمده بودند در آرزوی چیزهای خوب مصر اظهار دلتگی می کردند و این خود بر تاریخی قوم اسرائیل می افروزد به طوری که ناله کان می گفتند: «ای کاش کمی گوشت می خوردید! چه ماهی های لذیذی در مصر می خوردید! **5** یاد آن ماهیها که در مصر مفت می خوردیدم به خیر! چه خیارها و خربزه هایی! چه تره ها و سرها و پیازهای! **6** ولی حالا فوتی برای ما نمانده است، چون چیزی برای خوردن نداریم چرا این متأ!» **7** (متأ به انداده تخم گشته و به رنگ سفید مایل به زرد بود. **8** بنی اسرائیل آن را از روی زمین جمع کرده، می کوییدند و به صورت آرد در می آوردند، سپس، از آن آرد، قرصهای نان می پختند. طعم آن مثل طعم نانهای روغنی بود. **9** متأ به شبنم شامگاهی بر زمین می نشست. **10** موسی صدای تمام خانواده های را که در اطراف خیمه های خود ایستاده گریه می کردند شنید. پس خشم خداوند سخت شعلهور گردید و موسی نیز از این امر بسیار ناراحت شد. **11** موسی به خداوند گفت: «چرا با من که خدمتگزار است هستم چنین رفتار می کنی و ما در این تکنگا گذاشته ای؟ به من رحم کن! مگر من چه کردام که بار این قوم را بر دوش من گذاشته ای؟ **12** آیا اینها بچه های من هستند؟ آیا من آنها را زایداتم که به من می گویند آنها را مانند دایه در آغوش گرفته، به سرمیانی که برای اجاد شان قسم خوردی، برم؟ **13** برای این همه جمعیت چگونه گوشت تهیه کنم؟ زیرا نزد من گریه کرده، می گویند: «به ما گوشت بدہ!» **14** من به تنها نعی توام سنگینی بار این قوم را تحمل کنم. این باری است بسیار سنگین! **15** اگر می خواهی با من چنین کنی، درخواست می کنم مرا بکشی و از این وضع طاقت فرسانجات دهی!» **16** پس خداوند به موسی فرمود: «هفتاد نفر از مردان اسرائیل را که به عنوان شیخ و رهبر شناخته شده اند به حضور من بخوان. آنها را به خیمه ملاقات بیاور تا در آنجا با تو پایستند. **17** من نزول کرده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر تو قوار دارد گرفته، بر ایشان نیز خواهم نهاد تا با تو بار این قوم را بر دوش بکشد و تو تها نباشی. **18** (به بنی اسرائیل بگو: «خود را طاهر سازید، چون فردا گوشت به شما خواهیم داد تا بخورید. شما گریه کردید و خداوند ناله های شما را شنیده است که گفته اید: «ای کاش گوشت برای خوردن می داشتم. وقتی در مصر بودم وضع ما بهتر بود!» پس خداوند به شما گوشت خواهد داد تا بخورید **19** نه برای یک روز، دو روز، پیچ روز، ده روز، ییست روز، **20** بلکه برای یک ماه تمام گوشت خواهید خورد به حدی که از دماغتان درآید و از آن بیزار شوید، زیرا خداوند را که در میان شمامست ردد نموده، از فراق مصر گریه کردید.» **21** ولی موسی گفت: «تنها تعداد

شیپور نواخته شود، قبیله های سمت جنوب راه بیفتند. برای کوچاندن قوم باید شیپور را با صدای تیز نواخت. **7** اما وقتی برای جمع کردن جماعت شیپور را می نوازید باید با صدای دیگر نتوانید. **8** فقط کاهن نسل هارون مجازان شیپور نبازند. این یک حکم دائمی است که باید نسل ائدر نسل آن را بجا آورند. **9** «وقتی در سرزمین موعده، دشمن به شما حمله کند و شما در دفاع از خود با آنها وارد چنگ شوید، شیپورها را بلند نتوانید تا بیوه خدایان شما را به یاد آورد و از چنگ دشمنان نجات دهد. **10** در روزهای شاد خود نیز این شیپورها را نتوانید، یعنی در موقع برگزاری عیدها و اول هر ماه که قبیله های سوختنی و قربانیهای سلامتی تقدیم می کنند و من شما را به یاد خواهیم آورد. **11** در روز بیستم ماه دوم از سال دوم، بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، ابر از بالای خیمه عادت حرکت نمود. **12** پس قوم اسرائیل از صحرا های سینا کوچ کرده، به دنبال ابر به راه افتدند تا اینکه ابر در صحرا های فاران از حرکت بازیستاد. **13** پس از آنکه موسی دستورهای خداوند را در مورد کوچ قوم دریافت کرد این نخستین سفر ایشان بود. **14** سریازان قبیله بیوهدا زیر پرچم بخش خود به رهبری نحشون پسر عمیناداب، پیشاپیش قوم اسرائیل حرکت می کردند. **15** پشت سر آنها، سریازان قبیله پسا کار به رهبری نتایل پسر صوغر در حرکت بودند **16** و بعد از آنها سریازان قبیله زبولون به رهبری الیاب پسر حیلون. **17** مردان بنی چرشون و بنی مراری از قبیله لاوی، خیمه عبادت را که جمع شده بود بر دوش گذاشتند و به دنبال قبیله لاوی، سریازان قبیله پسر شمعون به رهبری الیاسف پسر دعویل قرار داشتند. **18** پشت سر آنها، سریازان قبیله بیوهین زیر پرچم بخش خود به راه افتدند. **19** در صفحه بعدی، سریازان قبیله شمعون به رهبری شلومی ثلیل پسر صوریشادی **20** و پس از آنها سریازان قبیله جاد به رهبری الیاسف پسر دعویل قرار داشتند. **21** به دنبال آنها بنی قهات که اسباب و لوازم قدس را حمل می کردند در حرکت بودند. (بر پا سازی خیمه عبادت در جایگاه جدید می بایستی پیش از رسیدن قهایان این جام می شد). **22** در صفحه بعدی سریازان قبیله افرام بودند که زیر پرچم بخش خود به رهبری اليشع پسر عمیهود حرکت می کردند. **23** قبیله منسی به رهبری جملی ثلیل پسر فدهصور **24** و قبیله بنیامین به رهبری ایدان پسر جدعونی پشت سر آنها بودند. **25** آخر از همه، سریازان قبایل بخش دن زیر پرچم خود حرکت می کردند. سریازان قبیله دان به رهبری اخیعر پسر عمیشادی، **26** سریازان قبیله اشیر به رهبری فجعی ثلیل پسر عکران، **27** و سریازان قبیله نفتالی به رهبری اخیعر پسر عینان به ترتیب در حرکت بودند. **28** این بود ترتیب حرکت قبیله های اسرائیل با سریازانشان در هنگام کوچ کردن. **29** روزی موسی به برادر زنش حوبای پسر رعوئل مدیانی گفت: «ما عازم سرزمینی هستیم که خداوند وعله آن را به ماده است. تو هم هماره ما بیا و ما در حق تو نیکی خواهیم کرد، زیرا خداوند وعده های عالی به قوم اسرائیل داده است.» **30** ولی برادر زنش جواب داد: «نه، من باید به سرزمین خود و نزد خویشانم بیگرم». **31** موسی اصرار نموده، گفت: «پیش ما بیان، چون تو این بیان را خوب می شناسی و راهنمای خوبی برای ما خواهی بود. **32** اگر با ما بیایی، در تمام برکاتی که خداوند به ما می دهد شریک خواهی بود. **33** پس از ترک کوه خداوند، مدت سه روز به سفر ادامه دادند در حالی که صندوق عهد پیشاپیش قبایل اسرائیل در حرکت بود تا مکانی برای توقف آنها انتخاب کنند. **34** هنگام روز بود که اردوگاه را ترک کردند و سفر خود را در

سربازان پیاده قوم ششصد هوار نفر است و آنگاه توقول می دهی که یک ماه تمام گوشت از این قوم بدھی؟²² اگر ما تمام گلهها و رمههای خود را سر بریم باز هم کفاف این تعداد را نخواهد داد! و اگر تمام ماهیان دریا را هم بگیریم این قوم را نمی توانیم سیر کنیم!²³ خداوند به موسی فرمود: «آیا من ناتوان شده‌ام؟ بزودی خواهی دید که کلام من راست است یا نه.»²⁴ پس موسی خیمه ملاقات را ترک کرده، سخنان خداوند را به گوش قوم رسانید و هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، ایشان را در اطراف خیمه قرار داد.²⁵ خداوند در ابر نازل شده، با موسی صحبت کرد و از روحی که بر موسی قرار داشت گرفته، بر آن هفتاد شیخ نهاد. وقتی که روح بر ایشان قرار گرفت نبیت کردند، اما پس از آن دیگر نبیت نکردند.²⁶ دو نفر از آن هفتاد نفر به نامهای الداد و میداد، در اردوگاه مانده و به خیمه ملاقات نفهه بودند، ولی روح بر ایشان نیز قرار گرفت و در همان جایی که بودند نبیت کردند.²⁷

آن را به قوم اسرائیل بدهم بفرست تا آن را بررسی کنند. از هر قبیله یک رهبر بفرست.²⁸ (در آن موقع بنی اسرائیل در صحرا فاران اردو زده بودند.) موسی طبق دستور خداوند عمل کرده، این دوازده رهبر را به سرزمین کنعان فرستاد. شمعون پسر ذکور، از قبیله رؤوبین؛ شفاط پسر حوری، از قبیله شمعون؛ کالیب پسر پنهنه، از قبیله یهودا؛ یحالم پسر یوسف، از قبیله پیاسکار؛ هوشع پسر نون، از قبیله افریام؛ فاطلی پسر رافع، از قبیله بنیامن؛ جدیشل پسر سودی، از قبیله زبولون؛ جدی پسر سوسی، از قبیله منسی؛ عمیشل پسر جعلی، از قبیله دان؛ ستور پسر میکایل، از قبیله اشیر؛ نحی پسر وفسی، از قبیله فنتالی؛ جاولیل پسر ماقکی، از قبیله جاد.²⁹ این بود نامهای کسانی که موسی برای بررسی سرزمین کنunan فرستاد. در همین موقع بود که موسی اسم هوشع را به پیوش تغییر داد.³⁰ هنگامی که موسی آنها را برای بررسی سرزمین کنunan فرستاد، به ایشان گفت: «از اینجا به سمت شمال بروید و از صحرا نیگ گذشته، خود را به سرزمین کوهستانی برسانید،³¹ و بینید وضعیت سرزمین موعود چگونه است و مردمی که در آنجا ساکنند، چگونه‌اند قوی هستند یا ضعیف؟ پسیارند یا کم؟³² زمینشان حاصلخیز است یا نه؟ شهرهایشان چگونه‌اند، حصار دارند یا بی حصارند؟³³ زمینشان بارور است یا باری؟ در آنجا درخت زیاد است یا کم؟ هر اس به خود را ندهد و مقداری از محصولات آنجا را به عنوان نمونه با خود بیاورید.» (آن موقع پصل نور انگور بود.)³⁴ پس ایشان رفته، وضع زمین را از ایبابان صین تا رحوب نزدیک گذرگاه حمات بررسی کردند.³⁵ در مسیر خود به سوی شمال، اول از صحرای نگ گذشته، هر رون رسیدند. در آنجا قبایل اخیمان، شیشایی و تلمای را که از نسل عنان بودند دیدند. (حرثون هفت سال قل از صونع مصر، بنا شده بود.)³⁶ پس ایشان در خضور خداوند ایستادند.³⁷ آنگاه خداوند در ستون ابر نازل شده، در کار در خیمه عبادت ایستاد و فرمود: «هارون و میریم جلو بیانید» و ایشان جلو رفتند.³⁸ خداوند به ایشان گفت، «سخنان مرا بشنوید: هرگاه یک نبی در میان شما باشد من که خداوند، خود را در رویا به او آشکار می‌نمم و در خواب با وی سخن می‌گویم.³⁹ ولی با موسی که خدمتگزار من است به این طرق سخن نمی‌گویم، چون او قوم مرا با وفاداری خدمت می‌کند.⁴⁰ من با وی رو در رو و آشکارا صحبت می‌نمم، نه با رمز، و او تجای خداوند را می‌پند. چطور جرأت کردید او را سرزنش کنید؟⁴¹ پس خشم خداوند بر ایشان افزوت کرد و خداوند از نزد ایشان رفت.⁴² گراش ایشان از این قرار

بود: «به سرمیانی که ما را جهت بررسی آن فرستادی، رفیم، سرمیانی است حاصلخیز که شیر و عسل در آن جاری است. این هم میوه‌هایی است که با خود آورده‌ایم.» 28 اما ساکنان آنجا خیلی قوی هستند و شهرهایشان حصاردار و بسیار بزرگ است. از این گذشته غلهای عنقی را هم در آنجا دیدیم.

29 عاملیقی ها در صحرای نگ، حیتی ها و بیوسی ها و اموری ها در نقاط کوهستانی، و کنعانی ها در ساحل دریای مدیترانه و کناره رود اردن سکونت دارند.» 30 کالیب، بنی اسرائیل را که در حضور موسی استاده بودند ساکن کرده، گفت: «یایید بی درنگ هجوم ببرم و آنجا را تصرف کنیم، چون می‌توانیم آن را فتح نماییم.» 31 اما همراهان کالیب گفتند: «ما از عهده این اقوام نیرومند بر نمی‌آییم، چون از ما قربتند.» 32 بنابراین، گزارش آنها منفی و حاکمی از آن بود که آن سرزمین آنها را از پای در خواهد آورد. آنها گفتند: «اهمی آنجا قوی هیکل هستند.» 33 ما در آنجا مردمانی غولپیکر از نسل عاقنی دیدیم. چنان قدر بلندی داشتند که ما در برپارشان همچون ملخ بودیم.»

با شنیدن این خبر، قوم اسرائیل تمام شب با صدای بلند گردیدند.

2 آنها از دست موسی و هارون شکایت کرده، گفتند: «کاش در مصر مرده بودیم، یا در همین بیابان تلف می‌شدیم، 3 زیرا مردن بهتر از این است که به سرمیانی که در پیش داریم بروم! در آنجا خداوند ما را هلاک می‌کند و زنان و بچه‌هایمان اسیر می‌شوند. یایید به مصر بازگردیم.» 4 پس به یکدیگر گفتند: «یایید یک رهبر انتخاب کنیم تا ما را به مصر بازگردان.» 5 موسی و هارون در برابر قوم اسرائیل به خاک افتادند. 6 یوشی پسر نون و کالیب پسر یافته که جزو کسانی بودند که به بررسی سرزمین کنعان رفته بودند، جامه خود را چاک زدند 7 و به همه قوم خطاب کرده، گفتند: «سرزمیانی که بررسی کردیم سرزمین بسیار خوبی است. 8 اگر خداوند از ما راضی است، ما را به سلامت به این سرزمین خواهد رساند و آن را به ما خواهد داد، سرمیانی که به شیر و عسل در آن جاریست. 9 پس بر ضد خداوند قیام نکنید و از مردم آن سرزمین نترسید، چون شکست دادن آنها برای ما مثل آب خوردن است. خداوند با ماست، ولی آنان پشتیبانی ندارند. از آنها نترسید!» 10 ولی کل جماعت می‌گفتند که باید ایشان را سختگسار کرد. آنگاه حضور پرچلال خداوند در خیمه ملاقات بر تماهى بنی اسرائیل نمایان گردید 11 و خداوند به موسی فرمود: «تا به کی این قوم مرا اهانت می‌کنند؟ آیا بعد از همه این معجزاتی که در میان آنها کرده‌ایم باز به من ایمان نمی‌آورند؟ 12 من ایشان را طرد کرده، با بالای هلاک می‌کنم و از تو قویی بزرگتر و نیرومندتر به وجود آم.» 13

موسی به خداوند عرض کرد: «اما وقتی مصری ها این را بشنوند چه خواهند گفت؟ آنها خوب می‌دانند که تو با چه قدرت عظیمی قوم خود را نجات دادی.» 14 مصری ها این موضوع را برای ساکنان این سرزمین تعريف خواهند کرد. آنها شنیده‌اند که تو، ای خداوند، با ما هستی، و ای خداوند، تو رو در رو به قومند آشکار می‌شوی و ابر تو بالای سر ما قرار می‌گیرد و با ستون ابر و آتش، شب و روز ما را هدایت می‌نمایی. 15 حال اگر تمام قوم خود را بکشی، مردمی که شهرت تو را شنیده‌اند خواهند گفت: «16 خداوند ناچار شد آنها را در بیابان بکشد، چون نتوانست این قوم را به سرمیانی که سوگند خورده بود به آنها بدده، برساند.» 17 حال، ای خداوند، التمساص می‌کنم قدرت عظیمت را به ما نشان دهی. زیرا خود فرموده‌ای: 18 «یهود دیرخش

15

بود، زیرا شما از پیروی او برگشتیده‌اید.» **44** ولی آنها به سخنان موسی توجیهی نکردند و با اینکه صندوق عهد خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، خودسرانه روانه بلندیهای کوهستان شدند. **45** آنگاه عمالیقی‌ها و کنعانی‌های ساکن کوهستان، پایین آمدند و به قوم اسرائیل حمله کرده، آنان را شکست دادند و تا حرم تعقیب نمودند.

خداوند به موسی فرمود: **2** «این دستورها را به قوم اسرائیل بده: وقتی ساکن سرزمینی شدید که من به شما می‌دهم، **3** قربانی‌های مخصوص به خداوند تقديم خواهید کرد تا هدایای خوشبو برای خداوند باشد. این هدایا می‌توانند به شکل قربانی سوختنی، قربانی نذری، قربانی اختیاری و یا قربانی اعیاد باشند که از میان گله گوسفند و بز یا رمه گاو تقديم می‌شوند. **4** هرگاه این هدایا را به خداوند تقديم می‌کنید، باید هدایه‌آردي شامل یک دهم ایفه آرد مرغوب مخلوط با یک چهارم همین روغن نیز تقديم کنید. **5** همچنین همراه قربانی سوختنی یا قربانی قوج باشد، دو دهم ایفه آرد مرغوب، آمیخته با یک سوم همین روغن تقديم شود، **7** و نیز یک سوم همین شراب به عنوان هدایه نوشیدنی. این را مهجنون هدایه‌ای خوشبو به خداوند تقديم کنید. **8** «هرگاه گوسله نری به عنوان قربانی سوختنی یا قربانی نذری یا قربانی سلامتی به خداوند تقديم می‌کنید، **9** هدایه‌آردي همراه آن باید شامل سه دهم ایفه آرد مرغوب، آمیخته با نیم همین روغن **10** و هدایه نوشیدنی آن، نیم همین شراب باشد. این هدایه، هدایای مخصوص و خوشبو برای خداوند خواهد بود. **11** «پس برای قربانی هر گاو، قوج یا بز یا بزغاله چنین عمل کنید. **12** برای هر قربانی‌ای که تقديم می‌کنید، این دستورها باید رعایت شود. **13** هر اسرائیلی بومی که هدایه مخصوص به عنوان هدایه خوشبو به خداوند تقديم می‌کند، باید این دستورها را رعایت کند. **14** و اگر میهمان شما یا غریبی که در میان شما ساکن است بخواهد هدایه مخصوصی به عنوان هدایه خوشبو به خداوند تقديم کند، باید همین دستورها را رعایت کند. **15** اسرائیلی بومی و شخص غریب در پیشگاه خداوند یکسانند و تابع یک قانونند. این است قانونی ابدی برای همه نسلهای شما. **16** برای شما و غریبی که در میان شما ساکن است یک حکم و یک قانون خواهد بود. **17** خداوند به موسی فرمود: **18** «این دستورها را به قوم اسرائیل بده: «وقی به سرزمینی که می‌خواهیم به شما بدhem وارد شدید، **19** هرگاه از محصول آن زمین بخوردید باید قسمتی از آن را به عنوان هدایه مخصوص به خداوند تقديم کنید. **20** قوس نانی از نخستین گندمی که آرد می‌کنید درست کنید و آن را به عنوان هدایه مقدس تقديم کنید، همانگونه که در نخستین برش خرمی انجام می‌دهید. **21** این هدایه است سالانه از نخستین خمر نان شما که باید نسل اندرونی است جایگزین خواهد شد. **22** «هرگاه شما ناخواسته در انجام این دستورهایی که خداوند به وسیله موسی به شما داده است کوتاهی کنید، **23** و نسلهای شما در آینده از انجام آنچه خداوند به موسی داده است کوتاهی کنند، **24** اگر این کار، ناخواسته و بدون آگاهی جماعت انجام شده باشد، آنگاه تمامی جماعت باید یک گوسله نر برای قربانی سوختنی به عنوان هدایه خوشبو برای خداوند تقديم کنند. این قربانی باید طبق معمول با هدایه آردی و هدایه نوشیدنی و نیز یک بز نر برای قربانی گناه تقديم گردد. **25** کاهن برای تمام قوم اسرائیل کفاره نماید

ایستاده بودند از فریاد آنها پا به فرار گذاشتند، چون ترسیدند زمین، ایشان را هم به کام خود فرو برد. **35** سپس آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن دویست و پنجاه نفری را که بخور تقدیم می‌کردند، سوزانید. **36** خداوند به موسی فرمود: «به العازار پسر هارون کاهن بگو که آن آتشدانها را از داخل آتش بیرون آور، چون آنها وقف خداوند شده، مقدس می‌باشند. او باید خاکستر آتشدانهای این مردانی را که به قیمت جان خود گاه کردند دور بزیرد. بعد آتشدانها را در هم کوپیده، از آن ورقه‌ای برای پوشش مذبح درست کند، زیرا این آتشدانها مقدسند. این پوشش مذبح برای قوم اسرائیل، خاطره عربات انگزی خواهد بود.» **39** پس العازار کاهن، آن آتشدانهای مفرغین را گرفته، در هم کوپید و از آن ورقه‌ای فلزی برای پوشش مذبح ساخت، **40** تا برای قوم اسرائیل عربتی باشد که هیچ‌کس، غیر از نسل هارون، جرأت نکد در حضور خداوند بخور بسوزاند، مبادا همان بلاعی بر سرش آید که بر سر قروح و طرفدارانش آمد. بدین ترتیب آنچه خداوند به موسی فرموده بود، عملی گردید. **41** اما فرادی همان روز، بنی اسرائیل دوباره علیه موسی و هارون زبان به شکایت گمدوند و گفتند: «شما قوم خداوند را کشته‌اید!» **42** ولی وقتی آنها دور موسی و هارون را گرفته بودند تاگهان ابر، خیمه ملاقات را پوشاند و حضور پرچال خداوند نمایان شد. **43** موسی و هارون آمدنند و کنار در خیمه ملاقات ایستادند و خداوند به موسی فرمود: **45** «از کنار این قوم دور شوید تا بی درنگ آنها را هلاک کنم.» ولی موسی و هارون در حضور خداوند به خاک افتادند. **46** موسی به هارون گفت: «آتشدان خود را برداشته، آتش از روی مذبح در آن بگذار و بخور بر آن بزیر و فوراً به میان قوم ببر و برای ایشان کفاره کن تا کنایه‌انشان امزیده شود، زیرا خشم خداوند بر ایشان افروخته و بلا شروع شده است.» **47** هارون مطابق دستور موسی عمل کرد و به میان قوم شافت، زیرا بلا شروع شده بود، پس بخور بر آتش نهاد و برای ایشان کفاره نمود. **48** او بین زندگان و مردگان ایستاد و بلا متوقف شد. **49** با این حال، علاوه بر آنایی که روز پیش با قروح به هلاکت رسیده بودند چهارده هزار و هفتصد نفر دیگر هم مردند. **50** هارون نزد موسی به در خیمه ملاقات بازگشت و بدین ترتیب بلا رفع شد.

17 خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که هر یک از رهیان قبایلشان، یک عصا پیش تو بیاورند و تو اسم هر یک از آنها را روی عصایش بنویس. نام هارون باید روی عصای قبیله لاوی نوشته شود. **4** این عصایها را در اتاق درونی خیمه ملاقات، همان جایی که با شما ملاقات می‌کنم، جلوی صندوق عهد بگذار. **5** به وسیله این عصایها مردی را که برگردیده معرفی خواهم کرد، چون عصای او شکوفه خواهد آورد، و سرانجام این همه‌مه و شکایت که علیه شما به وجود آمدند است پایان خواهد یافت.» **6** موسی این دستور را به قوم اسرائیل داد و رهیان دوازده قبیله اسرائیل، از جمله هارون، هر یک عصایی نزد موسی آوردند. **7** ولی آنها را در اتاق درونی خیمه عبادت در حضور خداوند گذاشت. **8** روز بعد، موسی به آنچه رفت و دید عصای هارون که معرف قبیله لاوی بود شکفته و گل کرده و بادام داده است! **9** موسی عصایها را از حضور خداوند بیرون آورد تا به بنی اسرائیل نشان دهد. پس از اینکه همه، عصایها را دیدند، هر یک از رهیان، عصای خود را پس گرفتند. **10** سپس خداوند به موسی فرمود که عصای هارون را در کنار صندوق عهد بگذارد

تمام قوم اسرائیل برگردیده است تا در خیمه مقدس خداوند کار کنید و به او نزدیک باشید و برای خدمت به قوم در حضور آنها بایستید؟ **10** آیا این وظیفه را که خداوند فقط به شما لاویان داده است ناجیز می‌دانید که اکنون خواهان مقام کاهنی هم هستید؟ **11** با این کار در واقع بر ضد خداوند قیام کردیده اید. مگر هارون چه کرده است که او شکایت می‌کنید؟ **12**

بعد موسی به دنبال داتان و ایرام پسران الیاب فرستاد، ولی آنها نیامند **13** و در جواب گفتند: «مگر این امر کوچکی است که تو ما را از سزمین حاصلخیز مصر بیرون آورده تا در این بیان بی آب و غلظ ازین بزی و حالا هم خیال داری بر ما حکومت کنی؟ **14** از این گذشته، هنوز که ما را به سزمین حاصلخیزی که وعده داده بودی نرسانیده‌ای و مزرعه و تاکستانی به ما نداده‌ای. چه کسی را می‌خواهی فریب دهی؟ ما نمی‌خواهیم بیامی.» **15**

پس موسی بسیار خشنمناک شده، به خداوند گفت: «قریانهای ایشان را قبول نکن! من حتی الاغی هم از ایشان نگرفتم و زیانی به یکی از آنها نرسانیدم.» **16** موسی به قروح گفت: «تو و تمامی بارانت فدا صبح به حضور خداوند بایدید، هارون نیز اینجا خواهد بود. **17** فراموش نکنید آتشدانها را با خودتان آورده، بخور بر آنها بگذارید. هر کس یک آتشدان، یعنی جمعاً دویست و پنجاه آتشدان با خودتان بیاورید. هارون هم با آتشدان خود به حضور خداوند بایدید.» **18** آنها همین کار را کردند. همگی آتشدانهای خود را آورده، روش کردن و بخور بر آنها گذاشتند و با موسی و هارون کنار مدخل خیمه ملاقات ایستادند. **19** در این بین، قروح گفت: «از کنار خیمه‌های قروح و داتان و ایرام دور شوید تا درنگ آنها را هارون تحریک کرده بود و همگی آنها نزد در خیمه ملاقات جمع شده بودند. آنگاه حضور پرچال خداوند بر تمام قوم اسرائیل نمایان شد. **20** خداوند به موسی و هارون فرمود: **21** «از کنار این قوم دور شوید تا بی درنگ آنها را هلاک کنم.» **22** ولی موسی و هارون رو به خاک نهاده، عرض کردند: «ای خدایی که خدای تمام افراد بشر هستی، آیا به خاطر گناه یک نفر، نسبت به تمامی قوه خشمگین می‌شوی؟» **23** خداوند به موسی فرمود: «بسی به بنی اسرائیل بگو که از کنار خیمه‌های قروح و داتان و ایرام دور شوند.» **25** پس موسی در حالی که مشایخ اسرائیل او را همراهی می‌کردند به سوی خیمه‌های داتان و ایرام شافت. **26** او به قوم اسرائیل گفت: «از اطراف

خیمه‌های این مردان بدکار دور شوید و به چیزی که مال آنهاست دست نزیند مبادا شریک گناهان ایشان شده، با ایشان هلاک شوید.» **27** پس قوم اسرائیل از اطراف خیمه‌های قروح و داتان و ایرام دور شدند. داتان و ایرام با زنان و پسران و اطفال خود از خیمه‌ایشان بیرون آمدند، دم در ایستادند. **28** موسی گفت: «حال خواجهید داشت که خداوند مرا فرستاده است تا تمامی این کارها را انجام بدهم و اینکه به اراده خودم کاری ننکردام. **29** اگر این مردان به مرگ طبیعی یا در اثر تصادف یا بیماری بمرند، پس خداوند مرا نفرستاده است.

30 اما اگر خداوند معجزه‌ای نموده، زمین باز شود و ایشان را با هر چه که دارند بیاند و زنده به گور شوند، آنگاه بدانید که این مردان به خداوند اهانت کرده‌اند. **31** به محض اینکه سخنان موسی تمام شد، ناگهان زمین زیر پای قروح و داتان و ایرام دهان گشود **32** و آنها را با خانواده‌ها و همسانانی که با آنها ایستاده بودند، همراه با دار و ندارشان، فرو برد. **33** پس به این ترتیب، زمین بر ایشان به هم آمد و ایشان زنده به گور شدند و ازین رفتند. **34** اسرائیلی هایی که نزدیک آنها

تا هشداری به این قوم سرکش باشد که بدانند اگر به شکایت خود پایان ندهند، از بین خواهند رفت. **۱۱** پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داد عمل کرد. **۱۲** ولی بنی اسرائیل بیش از پیش زبان به شکایت گشودند و گفتند: «دیگر امیدی برای ما نیست! هر کسی که به خیمه عبادت خداوند نزدیک شود می بیرد؛ بناراین همه ما هلاک خواهیم شد!»

۱۸

آنگاه خداوند به هارون فرمود: «تو و پسرانت و خانوادهات در برابر هر نوع حرمی به این مکان مقدس مستول هستید. برای هر نوع عمل ناشایستی که در خدمت کاهنی صورت بگیرد، شما باید جوابگو باشید. **۲** بستگان تو، یعنی قبیله لاوی، دستیاران تو خواهند بود و تو را در کارهای مربوط به خیمه عبادت کمک خواهند کرد، ولی انجام وظایف مقدس در داخل خیمه عبادت فقط به عهده تو و پسرانت می باشد. لاویان باید موظف باشند به مذبح و هیچ یک از اشیاء مقدس دست نزنند و گرنه هم تو را و هم ایشان را هلاک خواهیم کرد. **۴** لاویان باید در همه کارهای مربوط به خیمه ملاقات همراه شما باشند، ولی کسی که از قبیله لاوی نباشد نباید در این خدمت مقدس تو را باری دهد. **۵** به خاطر داشته باش که انجام وظایف مقدس عادتگاه و مذبح فقط به عهده کاهنان است. اگر از این دستورها پروردی کنید خشم خداوند دیگر بر شما نازل خواهد شد. **۶** من لاویان را که از بستگان تو هستند از میان بنی اسرائیل انتخاب کرده‌ام. ایشان را که وقف خداوند شده‌اند همچون هدیه به شما می دهم تا در خیمه ملاقات، وظایف خود را انجام دهند. **7** ولی تو و پسرانت که کاهن هستید، باید شخصاً تمام خدمات مقدس مذبح و قدس القداس را انجام دهید، چون خدمت کاهنی عطای خاصی است که آن را تنها به شما داده‌ام. هر فرد دیگری که بخواهد این کار را انجام دهد کشته خواهد شد. **۸** خداوند این دستورها را به هارونداد: «شما کاهنان، مستول دریافت هدایای هستید که قوم اسرائیل برای من می‌آورند. تمام هدایای مخصوصی که به من تقدیم می‌شود از آن تو و پسرانت خواهد بود و این یک قانون دائمی است. **۹** از بین هدایای بسیار مقدسی که بر مذبح سوخته نمی‌شود، این هدایا مال شماست: هدایای آردی، قربانیهای گناه و قربانیهای جبران. **۱۰** افراد مذکور باید در جای بسیار مقدسی آنها را بخورند.

۱۹

خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲** «این است فرضهای که خداوند در شریعت خود امر فرموده است تا انجام شود: به بنی اسرائیل بگویید که بک گوشاله ماده سرخ و بی عیب که هرگوین بر گردش گذاشته شده باشد بیاروند **۳** و آن را به العازار کاهن بدھند تا وی آن را از اردوگاه بیرون ببرد و یک نفر در حضور او سر آن را ببرد. **۴** العازار کمی از خون گاو را گرفته با انگشت خود هفت بار آن را به طرف جلوی خیمه ملاقات پاشد. **۵** بعد در حضور او لاشه گاو با پوست و گوشت و خون و سرگین آن سوزانده شود. **۶** العازار چوب سرو و شاخه‌های زوفا و نخ قمز گرفته، آنها را به داخل این توده مشتعل بینندارد. **۷** پس از آن باید لباسهایش را شسته، غسل کند و سپس به اردوگاه بازگردند، ولی تا عصر، نجس خواهد بود. **۸** کسی که گاو را سوزانده باید نخست زادگان انسان را قبول کنید. **۹** هر کسی که صاحب اولین پرس شود باید برای آن، پیچ مقال نقره برجسب مقال عادتگاه، به شما پردازد. او باید این مبلغ را وقی پرسش یک ماهه شد، بیارود. **۱۷** «ولی نخست زاده گاو و گوسفند و بزر نمی‌توان باخرید نمود. آنها باید برای خداوند قربانی

عمل کرد. او عصا را از حضور خداوند برداشت، **10** سپس به کمک هارون قوم را در نزدیکی آن صخره جمع کرده، به ایشان گفت: «ای آشوگران بشنوید! آیا ما باید از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» **11** آنگاه موسی عصا را بلند کرده، دو بار به صخره زد و آب فواران نموده، قوم اسرائیل و حیواناتشان از آن نوشیدند. **12** اما خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما به من اعتماد نکردید و در نظر قوم اسرائیل حرمت قدوسیت مرا نگه نداشید، شما آنها را به سرزمه‌یی که به ایشان و عده داده‌ام رهبری نخواهید کرد». **13** این مکان «مریبه» (عنی «منازعه») نامیده شد، چون در آنجا بود که قوم اسرائیل با خداوند منازعه کردند و در همانجا بود که خداوند ثابت کرد که قدوس است. **14** زمانی که موسی در قادش بود، قاصدانی نزد پادشاه ادوم فرستاد و گفت: «ما از نسل برادر تو اسرائیل هستیم و تو سرگذشت شمانگیز ما را می‌دانی **15** که چطرب اجداد ما به مصر رفته، سالهای سال در آنجا ماندند و بوده مصری‌ها شدند. **16** اما وقتی که به درگاه خداوند فریاد پرآوردیم، او دعای ما را مستحب فرمود و فرشتایی فرستاده ما را از مصر بیرون آورد. حالا ما در قادش هستیم و در مزر سرزمین تو اردوازده‌ایم. **17** خواهش می‌کنیم به ما اجازه دهی از داخل مملکت تو عبور کنیم. از میان مزارع و باغهای انگور شما عبور نخواهیم کرد و حتی از چاههای شما آب نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج نخواهیم شد تا از خاک کشورتان بیرون رویم». **18** ولی پادشاه ادوم گفت: «داخل ننشوید! اگر بخواهید وارد سرزمین من شوید با لشکر به مقابله شما خواهیم آمد.» **19** فرستادگان اسرائیلی در جواب گفتند: «ای پادشاه، ما فقط از شاهراه می‌گذریم و حتی آب شما را بدون پرداخت قیمت آن، نخواهیم نوشید. ما فقط می‌خواهیم از اینجا عبور کنیم و بس.» **20** ولی پادشاه ادوم گفت: «داخل نشوید! اما کسی که نجس شود، ولی خود را طاهر نسازد، نجس باقی خواهد روزی شخص نجس پاشیده شود. در روز هفتم شخص نجس باید لیاسهایش را بشوید و با آب غسل کند. او عصر همان روز از نجاست پاک خواهد بود. **21** این یک قانون همیشگی برای قوم است. کسی که آب طهارت را می‌پاشد پاید بعد، لیاسهای خود را بشوید. هر که به آن آب دست بزند تا غروب نجس خواهد بود، **22** و هر چیزی که دست شخص نجس به آن بخورد و نیز هر که آن را لمس کند تا عصر نجس خواهد بود.»

20 قوم اسرائیل در ماه اول سال به بیابان صین رسیدند و در قادش ازدوازند. مریم در آنجا فوت کرد و او را به خاک سپردنده. **2** در آن مکان آب نبود، پس قوم اسرائیل دوباره علیه موسی و هارون شوریزیدند **3** و زبان به اعتراض گشوده، گفتند: «ای کاش ما هم با برادرانمان در حضور خداوند می‌مردیم! **4** چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما با گله‌هایمان در اینجا بمریم؟ **5** چرا ما را از مصر به این زمین خشک آوریدی که در آن نه غله هست نه انجری، نه مو و نه انار! در اینجا حتی آب هم پیدا نمی‌شود که بنوشیم! **6** موسی و هارون از مردم دور شدند و در کنار در خیمه ملاقات رو به خاک نهادند و حضور پرچلال خداوند بر ایشان نمایان شد. **7** خداوند به موسی فرمود: **8** «عصا را که در جلوی صندوق عهد است بردار. سپس تو و هارون آن را جمع کنید و در برایر چشمان ایشان به این صخره بگویید که آب خود را جاری سازد. آنگاه از آبی که از صخره بیرون می‌آید به قوم اسرائیل و تمام حیواناتشان خواهید نوشتند.» **9** پس موسی چنانکه به او گفتند که

21 پادشاه کنعانی سرزمین عراد (واقع در نگب کنعان) وقی شنید اسرائیلی‌ها از راه اتاریم می‌آیند، سپاه خود را بسیج نموده، به قوم اسرائیل حمله کرد و عده‌ای از ایشان را به اسری گرفت. **2** پس قوم اسرائیل به خداوند نذر

است، استفاده کنند. **10** همچنین کسی که خاکستر گاو را جمع می‌کند باید لیاسهایش را بشوید. او نیز تا عصر نجس خواهد بود. این قانونی است همیشگی برای قوم اسرائیل و غیری که در میان ایشان ساکن است. **11** کس با جهازهای تماس پیدا کند تا هفت روز نجس خواهد بود. **12** او باید در روز سوم و هفتم خودش را با آن آب، طاهر سازد، آنگاه پاک خواهد شد. ولی اگر در روز سوم و هفتم این کار را نکند، نجس خواهد بود. **13** کسی که با جهازهای تماس پیدا کند، ولی خودش را با آن آب طاهر نسازد، نجس باقی خواهد ماند، زیرا آب طهارت به روی او پاشیده نشده است. چنین شخصی باید از میان قوم اسرائیل رانده شود، زیرا خیمه عبادت خداوند را نجس کرده است. **14** «وقتی شخصی در خیمه‌ای می‌میرد، این مقررات باید رعایت گردد: ساکنان آن خیمه و هر که وارد آن شود، تا هفت روز نجس خواهد بود. **15** تمام ظروف بدون سرپوش واقع در آن خیمه نیز نجس خواهد بود. **16** هر کسی که در صحرای نجس شده است در طرفی ریخته روی دیگری مرده باشد تماس پیدا کند، و یا حتی دست به استخوان یا قری بزند، تا هفت روز نجس خواهد بود. **17** «برای اینکه شخص نجس طاهر شود، باید خاکستر گاو سرخ را که برای رفع گناه، قربانی شده است در طرفی ریخته روی آن، آب روان بزند. **18** بعد، شخصی که نجس نیاشد شاخه‌های زوفا را گرفته، در آن آب فرو بزد و با آن، آب را روی خیمه و روی تمام ظروفی که در خیمه است و روی هر کسی که در خیمه بوده و یا به استخوان انسان مرده، نعش یا قری بزد، پیاشد. **19** آب طهارت با پیاسی در روز سوم و هفتم روی شخص نجس پاشیده شود. در روز هفتم شخص نجس باید لیاسهایش را بشوید و با آب غسل کند. او عصر همان روز از نجاست پاک خواهد بود. **20** «اما کسی که نجس شود، ولی خود را طاهر نسازد، نجس باقی خواهد ماند؛ زیرا آب طهارت به روی او پاشیده نشده است. چنین شخصی باید از میان قوم اسرائیل رانده شود، زیرا خیمه عبادت خداوند را نجس کرده است. **21** این یک قانون همیشگی برای قوم است. کسی که آب طهارت را می‌پاشد پاید بعد، لیاسهای خود را بشوید. هر که به آن آب دست بزند تا غروب نجس خواهد بود، **22** و هر چیزی که دست شخص نجس به آن بخورد و نیز هر که آن را لمس کند تا عصر نجس خواهد بود.»

قوم اسرائیل در آنجا فوت کرد و او را به خاک سپردنده. **2** در آن مکان آب نبود، پس قوم اسرائیل دوباره علیه موسی و هارون شوریزیدند **3** و زبان به اعتراض گشوده، گفتند: «ای کاش ما هم با برادرانمان در حضور خداوند می‌مردیم! **4** چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما با گله‌هایمان در اینجا بمریم؟ **5** چرا ما را از مصر به این زمین خشک آوریدی که در آن نه غله هست نه انجری، نه مو و نه انار! در اینجا حتی آب هم پیدا نمی‌شود که بنوشیم! **6** موسی و هارون از مردم دور شدند و در کنار در خیمه ملاقات رو به خاک نهادند و حضور پرچلال خداوند بر ایشان نمایان شد. **7** خداوند به موسی فرمود: **8** «عصا را که در جلوی صندوق عهد است بردار. سپس تو و هارون آن را جمع کنید و در برایر چشمان ایشان به این صخره بگویید که آب خود را جاری سازد. آنگاه از آبی که از صخره بیرون می‌آید به قوم اسرائیل و تمام حیواناتشان خواهید نوشتند.» **9** پس موسی چنانکه به او گفتند که

همین رو شعرا در مورد سیحون پادشاه چنین گفته‌اند: «به حشیون باید، پگذارید بنا شود، پگذارید شهر سیحون پادشاه بازسازی شود. 28 زیرا آتشی از جشیون افروخته شده، و شعله‌ای از شهر سیحون. شهر عاری موآب را سوزانده، و حاکمان بلندیهای ارنون را هلاک کرده. 29 وای بر تو ای موآب! تو هلاک شدی، ای قومی که کموش را می‌برستید! کموش پسران خود را همچون فرابیان تسليم کرد، و دخترانش را به اسارت سیحون، پادشاه اموری‌ها فرستاد. 30 اما ما آنها را هلاک کرده‌ایم از جشیون تا دیون، و تا نوچ که نزدیک میدبا است.» 31 بدین ترتیب قوم اسرائیل در سرزمین اموری‌ها ساکن شدند. 32 موسی افرادی به ناحیه یعنی فرستاد تا وضع آنجا را برسی کنند. پس از آن، قوم اسرائیل به آن ناحیه حمله برداشت و آن را با رومتاهای اطرافش گرفتند و اموری‌ها را بیرون راندند. 33 سپس بنی اسرائیل بازگشتند و راهی را که به باشان منتهی می‌شد در پیش گرفتند؛ اما عوج، پادشاه باشان، برای جنگ با آنها، با سپاه خود به ادرعی آمد. 34 خداوند به موسی فرمود: «از او نترس، زیرا او را با همه قوم و سرزمینش به دست تو تسليم کردام. همان بلایی به سر عوج پادشاه می‌آید که در جشیون به سر سیحون، پادشاه اموری‌ها آمد.» 35 پس این جمعیت کثیر، ما را مثل گاوی که علف می‌خورد خواهند بلعید!» پس بالاق پادشاه 5 سفیرانی با این پیام نزد بلعام (پسر بعرور) که در سرزمین اجدادی خود فتوت، واقع در کنار رود فرات زندگی می‌کرد فرستاد: «قومی بزرگ از مصر شاید به این وسیله به عنوان آنان را شکست داده، از سرزمین خود بیرون کنم. زیرا می‌دانم آمده‌اند؛ مردمش همه جا پخش شده‌اند و به سوی سرزمین من می‌آیند. 6 درخواست می‌کنم بیایی و این قوم را برای من نفرین کنی، زیرا از ما قویترند. شاید به این وسیله به عنوان آنان را شکست داده، از سرزمین خود بیرون کنم. زیرا می‌دانم ره که را تو برکت دهی برکت خواهد یافت و هر که را نفرین کنی، زیر لعنت قرار خواهد گرفت.» 7 سفیران از مشایخ موآب و مدیان بودند. ایشان با مرد فالگیری نزد بلعام رفتند و پیام بالا را به او دادند. 8 بلعام گفت: «شب را اینجا بمانند و فردا صبح آنچه که خداوند به من بگوید، به شما خواهم گفت.» پس آنها شب را در آنجا به سر برداشتند. 9 آن شب، خدا نزد بلعام آمده، از او پرسید: «این مردان کیستند؟» 10 بلعام جواب داد: «ایشان از پیش بالاق، پادشاه موآب آمدند. 11 بالاق می‌گوید که گروه بی‌شماری از مصر به مز کشور او رسیده‌اند و از من خواسته است بی‌درنگ بروم و آنها را نفرین کنم تا شاید قدرت یافته، پتواند آنها را از سرزمینش بیرون کند.» 12 خدا به وی فرمود: «با آنها نرو. تو نباید این قوم را نفرین کنی، چون من ایشان را برکت دادام.» 13 صبح روز بعد، بلعام به فرستادگان بالا گفت: «به سرزمین خود بازگردید. خداوند به من اجازه نمی‌دهد این کار را انجام دهم.» 14 فرستادگان بالاق بازگشته به وی گفتند که بلعام از آمدن خودداری می‌کند. 15 اما بالاق بار دیگر گروه بزرگتر و مهمتری فرستاد. 16 آنها با این شکست داده، تمام سرزمینش را تا به آرنون به تصرف درآورده بود. 27

کردند که اگر خداوند ایشان را باری دهد تا بر پادشاه عزاد و مردمش پیروز شوند، تمامی شهرهای آن مزویوم را به کلی نابود کنند. 3 خداوند دعای ایشان را شنیده کنعانی‌ها را شکست داد، و اسرائیلی‌ها آنان و شهرهای ایشان را به کلی نابود کردند. از آن پس، آن ناحیه «حربمه» (معنی «نابودی») نامیده شد. 4 سپس قوم اسرائیل از کوه هور رهسپار شدند تا از راهی که به دریا سرخ ختم می‌شد سرزمین ادوم را دور بزنند. اما قوم اسرائیل در این سفر طولانی به ستوه آمدند 5 و به خدا و موسی اعتراض کرده گفتند: «چرا ما از مصر بیرون آورده‌ایم تا در این بیان بمیریم؟ در اینجا نه چیز برای خودن هست و نه چیزی برای نوشیدن! ما از خودن این مکانی بی مزه خسته شده‌ایم!» 6 پس خداوند مارهای سمی به میان ایشان فرستاد و مارها عده‌زیادی از ایشان را گردیده، هلاک کردند. 7 آنگاه قوم اسرائیل پیش موسی آمد، فریاد برآوردند: «ما گناه کرده‌ایم، چون بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفته‌ایم. از خداوند درخواست کن تا این مارها را از ما دور کنند.» موسی برای قوم دعا کرد. 8 خداوند به وی فرمود: «یک مار مفرغون شیوه یکی از این مارها بساز و آن را بر سر یک تیر بیاوری. هر مارگردیده‌ای که به آن نگاه کند، زنده خواهد ماند!» 9 پس موسی یک مار مفرغین درست کرد و آن را بر سر تیری اویخت. به محض اینکه مار گردیده‌ای به آن نگاه می‌کرد، شفا می‌یافت! 10 قوم اسرائیل به او بوت کوچ کردند و در آنجا اردو زدند. 11 سپس از آنجا به عینی عباریم که در بیان و در فاصله کمی از شرق موآب قرار داشت، رفتند. 12 از آنجا به وادی زاد کوچ کرده، اردو زدند. 13 بعد به طرف شمال رود ارنون نزدیک مزهای اموری‌ها نقل مکان کردند. (رود ارنون، خط مرزی بین موآبی‌ها و اموری‌هاست. 14 در کتاب «جنگهای خداوند» به این امر اشاره شده که دره رود ارنون و شهر واهیب 15 بین اموری‌ها و موآبی‌ها قرار داردند. 16 سپس قوم اسرائیل به پسراید! این است چاهی که رهیان آن را کنندند، بله، بزرگان اسرائیل با عصاها ایشان آن را کنندند!» قوم اسرائیل از بیان به مکانی کوچ کردند، 19 و از مکانه به تحلیلی، و از تحلیلی به یاموت 20 و از یاموت به درهای که در موآب قرار دارد و مشرف به بیان و کوه پیسگاه است. 21 در این وقت قوم اسرائیل سفیرانی نزد سیحون، پادشاه اموری‌ها فرستادند. 22 فرستادگان درخواست کرده گفتند: «اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. ما قول مدهیم از شاهراهم نشیونیم. 23 ولی سیحون پادشاه موافقت نکرد. در عرض، او سپاه خود را در بیان و تا زمانی که از مزتان نگذشته‌ایم از راهی که در آن می‌رومی خارج نشیونم. به مزه‌ها و تاکستانهای شما وارد نخواهیم شد و آب شما را نیز نخواهیم نشید.» 24 در این جنگ، بنی اسرائیل آنها را از دم شمشیر گذاشتند و سرزمینشان را از رود ارنون تا رود بیوق و تا مز سرزمین بنی عمون تصرف کردند، اما نتوانستند جلوتر بروند، زیرا مز بنی عمون مستحکم بود. 25 به این ترتیب، قوم اسرائیل تمام شهرهای اموری‌ها منجمله شهر جشیون و تمام رومتاهای اطرافش را تصرف کردند و در آنها ساکن شدند. 26 جشیون پایتخت سیحون پادشاه اموری‌ها بود. او پیش از آن، پادشاه قبلي موآب را شکست داده، تمام سرزمینش را تا به آرنون به تصرف درآورده بود.

پیغام نزد بلعام آمدند: «بالاًق پادشاه به تو التمامس می کند که بیانی. او قول داده است که پاداش خوبی به تو دهد و هر چه بخواهی برایت انجام دهد. فقط بیا و این قوم را نفرین کن.» ۱۸ ولی بلعام جواب داد: «اگر او کاخی بر از طلا و نقره هم به من بدهد، نمی توانم کاری را که خلاف دستور خداوند، خدای من باشد، انجام دهم.» ۱۹ به هر حال، امشب اینجا بمانید تا بینم آیا خداوند چیزی غیر از آنچه قبلاً فرموده است خواهد گفت یا نه.» ۲۰ آن شب خدا به بلعام فرمود: «برخیز و با این مردان برو، ولی فقط آنچه را که من به تو می گویم بگو.» ۲۱ بلعام صبح برخاست و الاغ خود را بالان کرد، با فرستادگان بالاًق حرکت نمود. ۲۲ اما خدا از رفتن بلعام خشنمناک شد و فرشته‌ای به سر راهش فرستاد ترا راه را بر او بینند. در حالی که بلعام سوار بر الاغ، همراه دو نوکوش به پیش می رفت، ناگهان الاغ بلعام فرشته خداوند را دید که شمشیری به دست گرفته، و سر راه ایستاده است. پس الاغ از مسیر جاده منحرف شده، به مرعه‌ای رفت، ولی بلعام او را زد و به جاده بازگرداند. ۲۴ بعد فرشته خداوند در راهی باریک بین دو تاکستان، که در هر دو طرف آن دیواری قرار داشت، ایستاد. ۲۵ الاغ وقتی دید فرشته خداوند آنچا ایستاده است، خودش را به دیوار چسبانیده، پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او دیواره ایشان مثل غبارنده، بی شمار و بی حساب! ای کاش این سعادت را می داشتم که همچون یک صالح بیمیر، ای کاش عاقبت من، مثل عاقبت آنها باشد!» ۱۱ بالاًق پادشاه به بلعام گفت: «این چه کاری بود که کردی؟ من به تو گفتم که دشمنان را نفرین کنی، ولی تو ایشان را برکت دادی!» ۱۲ اما بلعام جواب داد: «آیا می توانم سخن دیگری غیر از آنچه که خداوند به من می گوید بر زبان اورم؟» ۱۳ بعد بالاًق به او گفت: «پس بیا توا رو را به جای دیگری نفرین کن.» ۱۴ بنابراین بالاًق پادشاه، بلعام را به مرعه صوفیم بر روی کوه پیشگاه برد و در آنچا هفت مذبح ساخت و روی هر مذبح یک گاو و یک قوچ قربانی کرد. ۱۵ پس بلعام به پادشاه گفت: «تو در کنار قربانی سوختنی خود بایست تا من به ملاقات خداوند بروم.» ۱۶ خداوند بلعام را ملاقات نمود و آنچه را که او می بایست به بالاًق بگوید به او گفت. ۱۷ پس بلعام به نزد پادشاه که با بزرگان موآب در کنار قربانیهای سوختنی خود ایستاده بود، بازگشت، پادشاه پرسید: «خداوند چه فرموده است؟» ۱۸ جواب بلعام چنین بود: «بالاًق، برخیز و بشنو! ای پسر صفور، به من گوش فرا ده!» ۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید، او مثل انسان نیست که تغییر فکر دهد. آیا تاکنون وعده‌ای داده است که بدان عمل نکرده باشد؟ یا کلامی بر زبان اورده که به انجام نرسانده باشد؟ ۲۰ به من دستور داده شده است که ایشان را برکت دهم، زیرا خدا آنان را برکت داده است و من نمی توانم آن را تغییر دهم. ۲۱ او گناهی در اسرائیل ندیده است، پس بدیختنی در قوم خدا مشاهده نخواهد شد. خداوند، خدای ایشان با آنان است، و ایشان اعلان می کند که او پادشاه آنهاست. ۲۲ خدا اسرائیل را از مصر بیرون آورده است، آنها مثل شاخهای گاو وحشی نیرومند هستند. ۲۳ نمی توان اسرائیل را نفرین کرد، و هیچ افسونی بر این قوم کارگر نیست. دریارة اسرائیل خواهند گفت: «بیتید خدا برای آنها چه کارهایی کرده است!» ۲۴ این قوم، چون شیر ماده برمی خزد، و همچون شیر نر خود را بر پا می دارد. و تا وقتی شکار خود را نخورند و خون کشتنگان را نتوشند، نمی خوابند.» ۲۵ پادشاه به بلعام گفت: «اگر آنها را

نفرین نمی‌کنی، حداقل برگشتن ام نده.» **26** اما بلعام جواب داد: «مگر به تو نگفتم هر چه خداوند بر زبان پگذار آن را خواهم گفت؟» **27** بعد بالاق پادشاه، به بلعام گفت: «تو را به جای دیگری می‌برم، شاید خدا را خوش آید و به تو اجازه فرماید از آنجایی بینی اسرائیل را نفرین کنی.» **28** پس بالاق پادشاه بلعام را به قله کوه غور که مشرف به بیابان بود، بر. **29** بلعام دوباره به بالاق گفت که هفت مذیح بسازد و هفت گاو و هفت قوچ برای قربانی حاضر کنند. **30** بالاق چنانکه بلعام گفته بود عمل نمود و بر هر مذیح، یک گاو و یک قوچ قربانی کرد.

24

چون بلعام دید که قصد خداوند این است که قوم اسرائیل را برکت دهد، پس مثل دفعات پیش سعی نکرد از عالم غیب پام بگیرد. او سرش را به طرف دشت برگرداند **2** واردی اسرائیل را دید که قبیله به قبیله در دشت پخش شده‌اند. آنگاه روح خدا بر او قرار گرفت، **3** و درباره ایشان چنین پیشگویی کرد: «این است وحی بلعام پسر بعور، وحی آن مردی که چشمانش باز شد، وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید، و روایی را که خدای قادر مطلق نشان داد مشاهده نمود، آنکه به خاک افداد و چشمانش باز شد، چه زیبایی خیمه‌های بینی اسرائیل! آنها را مثل دره‌های سیز و خرم و چون باعهای کنار رودخانه، در مقابل خود گستردۀ می‌بینم، مثل درختان عود که خود خداوند نشانده باشد، و مانند درختان سرو کار آب. دلوهای ایشان از آب لبریز خواهند بود، و بذرهایشان با آب فراوان آبیاری خواهند شد. پادشاه ایشان از «اجاج» بزرگتر خواهد بود و کشورشان بسیار سرافراز خواهد گردید. خدا اسرائیل را از مصر بیرون آورده است، آنها مثل شاخهای گاو و حشی نیرومند هستند، اسرائیل قوهای را که با ایشان مخالفت کنند، می‌بلعند. استخوانهایشان را می‌شکند و خرد می‌کنند و با تیرهایشان پیکر آنها را به زمین می‌وزند. بینی اسرائیل چون شیر می‌خوابد، چه کسی جرات دارد او را بیدار کنند؟ ای اسرائیل، برکت باد بر هر که تو را برکت دهد و لعنت باد بر کسی که تو را لعنت کند.» **10** بالاق به شدت خشمگین شد. او در حالی که دستهایش را به هم می‌کوبید سر بلعام فریاد کشید: «من تو را به اینجا آوردم تا دشمنان را نفرین کنی، ولی در عوض، تو سه بار آنان را برکت دادی. **11** اینجا برو! بگرد به خانه‌ات! من تصمیم داشتم به تو پاداش خوبی دهم، ولی خداوند تو را از آن بارداشت.» **12** بلعام جواب داد: «مگر به فرستاده‌های تو نگفتم **13** اگر بالاق یک کاخ پر از طلا و نقره هم به من بدده، نمی‌توانم از فرمان خداوند سریچی نموده، آنچه خود بخواهم بگویم. من هر چه خداوند بفرماید همان را می‌گویم. **14** حال، پیش قوم خود باز می‌گردم، ولی پیش از رفتمن بگذار به تو بگویم که در آینده بینی اسرائیل بر سر قوم تو چه خواهند آورد.» **15** آنگاه بلعام چنین پیشگویی کرد: «این است وحی بلعام پسر بعور، وحی آن مردی که چشمانش باز شد، وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید، و از خدای معوال بصیرت را کسب کرد و روایی را که خدای قادر مطلق نشان داد، مشاهده نمود، آنکه به خاک افداد و چشمانش باز شد: او را خواهم دید، اما نه حالا، او را مشاهده خواهمن نمود، اما نه از نزدیک. ستاره‌ای از یعقوب ظهر خواهد کرد، و عصایی از اسرائیل برخواهد خاست. او پیشانی موآب را خد خواهد کرد و فرزندان شیث را سرکوب خواهد نمود، ادوم و سعیر به تصرف در خواهند آمد، اما اسرائیل پیروز خواهد شد. فرانزوایی از اسرائیل

25

هنگامی که بینی اسرائیل در شطط اردو زده بودند، مردانشان با دختران قوم موآب زنا کردند. **2** این دختران، آنها را دعوت می‌کردند تا در مراسم قربانی پنهان‌باشن شرکت کنند، و مردان اسرائیلی هم از گوشت قربانیها می‌خوردند و پنهان‌باشان را پرستش می‌کردند. **3** چندی نگذشت که تمامی اسرائیل به پرستش بعل فغور که خدای موآب بود روی آوردند. از این جهت، خشم خداوند به شدت بر قوم خود افزونخه شد. **4** پس خداوند به موسی چنین فرمان داد: «همه سران قبایل اسرائیل را اعدام کن. در روز رoshen و در حضور من آنها را به دار آوریتا خشم شدید من از این قوم دور شود.» **5** پس موسی به داوران اسرائیل دستور داد تا تمام کسانی را که بعل فغور را پرستش کرده بودند، بکشند. **6** ولی یکی از مردان اسرائیلی، گستاخی را به جانی رساند که در مقابل چشمان موسی و تمام کسانی که جلوی در خیمه ملاقات گریه می‌کردند، یک دختر مدیانی را به اردوگاه آورد. **7** وقی که فینحاس (پسر العازار و نوه هارون کاهن) این را دید از جا برخاسته، نیزه‌ای برداشت **8** و پشت سر آن مرد به خیمه‌ای که دختر را به آن برده بود، وارد شد. او نیزه را در بدن هر دو آنها فرو بر. به این ترتیب بلا رفع شد، **9** در حالی که بیست و چهار هزار نفر از قوم اسرائیل در اثر آن بالا به هلاکت رسیده بودند. **10** آنگاه خداوند به موسی فرمود: «فینحاس (پسر العازار و نوه هارون کاهن) این را از بینی اسرائیل دور کرد. او با غیرت الهی حرمت مرا حفظ کرد، پس من هم قوم اسرائیل را نابود نکرم. **11** پس به او بگو که من با او عهد سلامتی می‌بنم. **12** به خاطر آنچه که او انجام داده است و برای غیرتی که جهت خدای خود دارد و به سبب اینکه با این عمل برای قوم اسرائیل کفاره نموده است، طبق این عهد، او و نسل او برای همیشه کاهن خواهند بود.» **13** مرد اسرائیلی که با آن دختر مدیانی کشته شد، زمزی نام داشت؛ او پسر سالو، یکی از سران قبیله شمعون بود. **14** آن دختر نیز کُری نام داشت؛ او دختر صور، یکی از بزرگان مدیان بود. **15** سپس خداوند به موسی فرمود: «مدیانیان را هلاک کنید، **16** چون ایشان با حیله و نیزه‌گاهایشان شما را نابود می‌کنند، آنها شما را به پرستش بعل غفور می‌کشانند و گمراه می‌نمایند، چنانکه واقعه مرگ کری این را ثابت می‌کند.»

26

پس از آنکه بالا رفع شد، خداوند به موسی و العازار (پسر هارون کاهن) فرمود: **2** «تمامی مردان اسرائیل را از بیست سال به بالا سرشناسی کنید تا معلوم شود از هر قبیله و طایفه چند نفر می‌توانند به جنگ بروند.» **3** بنابراین وقی ایشان در دشتهای موآب، کنار رود اردن، روبروی اریحا اردو زده بودند، موسی و العازار کاهن خطاب به ایشان گفتند: «**4** قوم را از بیست ساله و

زیر از بالع بودند: اردی‌ها، به نام جدشان ارد؛ تعمانی‌ها، به نام جدشان تعمان. اشیلی‌ها، به نام جدشان اشیل؛ احیرامی‌ها، به نام جدشان احیرام؛ شفوقامی‌ها، به نام جدشان شفوقام؛ حوقامی‌ها، به نام جدشان حوقام. ۴۲ قبیله‌دان: ۶۴۰۰ نفر. در این قبیله طایفه شوحامی‌ها بودند که نام جدشان شوحام پسر دان بر آنها گذاشته شده بود. ۴۴ قبیله اشیر: ۵۳۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسран اشیر نامگذاری شدند: یمنی‌ها، به نام جدشان یمنه؛ یشوی‌ها، به نام جدشان یشوی؛ پریعی‌ها، به نام جدشان یار؛ طایفه‌های زیر از بریعه بودند: حابری‌ها، به نام جدشان حابر؛ طایفه‌های زیر از بریعه بودند: حابری‌ها، به نام جدشان ملکی‌تل. اشیر دختری نیز داشت به نام سارح. ۴۸ قبیله نفتالی: ۴۵۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran نفتالی نامگذاری شدند: یموئیلی‌ها، به نام جدشان یصر؛ شلیمی‌ها، جونی‌ها، به نام جدشان جونی؛ بصری‌ها، به نام جدشان بصر؛ شلیمی‌ها، به نام جدشان شلیم. ۵۱ پس تعداد کل مردان قوم اسرائیل ۶۰۱۷۳۰ نفر بود. ۵۲ سپس خداوند به موسی فرمود: «این سزمن را بین قبایل به نسبت جمعیت آنها تقسیم کن. به قبیله‌های بزرگتر زمین بیشتر و به قبیله‌های کوچکتر زمین کمتر داده شود. ۵۵ نمایندگان قبایل بزرگتر برای زمینهای بزرگتر و قبایل کوچکتر برای زمینهای کوچکتر قرعه بکشند». ۵۷ قبایل لاویان که سرشماری شدند از این قرارند: جرسونی‌ها، به نام جدشان جرسون؛ قهاتی‌ها، به نام جدشان قهات؛ مواری‌ها، به نام جدشان مواری. ۵۸ این طایفه‌ها نیز جزو قبیله لاوی بودند: لبی‌ها، حبرونی‌ها، محلی‌ها، موشی‌ها و قورسی‌ها. زمانی که لاوی در مصر بود صاحب دختری به نام یوکاپد شد که بعد به همسری عمرام، پسر قهات، درآمد. یوکاپد و عمرام پدر و مادر هارون و موسی و مريم بودند. ۶۰ ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار فرزندان هارون بودند. ۶۱ ناداب و ابیهو وقتی آتش غیر مجاز به حضور خداوند تقديم کردند مردند. ۶۲ تعداد کل پسran و مردان قبیله لاوی از یک ماشه به بالا در سرشماری ۲۳۰۰۰ نفر بود. ولی تعداد لاویان در جمع کل سرشماری قوم اسرائیل منظور نمی‌شد، زیرا از سزمن اسرائیل زمینی به ایشان تعلق نمی‌گرفت. ۶۳ این است ارقام سرشماری‌ای که توسط موسی و العازار کاهن، در دشت موآب کنار رود اردن و در مقابل اریحا به دست آمد. ۶۴ در تمام این سرشماری، حتی یک نفر وجود نداشت که در سرشماری قبلی که در صحراei سینا توسط موسی و هارون کاهن به عمل آمده بود شمرده شده باشد، زیرا تمام کسانی که در آن وقت شمرده شده بودند در بیان مرده بودند، درست همان طور که خداوند گفته بود. تنها افرادی که زنده مانده بودند کالیب پسر یافنه و یوشع پسر نون بودند.

27

روزی دختران صلفحاد به نامهای محله، نوعه، حجله، ملکه و ترصه به در خمیمه ملاقات آمدند تا تقاضای خودشان را به موسی و العازار کاهن و رهبران قبایل و سایر کسانی که در آنجا بودند تقديم کنند. این زنان از قبیله منسی (یکی از پسran یوسف) بودند. صلفحاد پسر حافر بود، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی. ۳ دختران صلفحاد گفتند: «پدر ما در بیان مرد. او از پیروان قورح نبود که بر ضد خداوند قیام کردند و هلاک شدند. او به سبب گناه خود مرد و پسری نداشت. چرا باید اسم پدرمان به دلیل ایحکه پسری نداشته است از میان قبیله‌اش محو گردد؟ باید به ما هم مثل برادران پدرمان ملکی داده شود.» ۵ پس موسی دعوی ایشان را به

بالات سرشماری کنید، همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.» اینانت اسرائیلیانی که از مصر بیرون آمدند: ۵ قبیله رُوبین: ۴۳۷۳۰ نفر. (رُوبین پسر نخست‌زاده معمولی بود). طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran نامگذاری شده بودند: طایفه حنوکی‌ها، به نام جدشان حنوک؛ طایفه فلوئی‌ها، به نام جدشان فلو؛ (خاندان الیاپ که یکی از پسran فلو بود شامل خانواده‌های نموئیل، ایرام و داتان بود. داتان و ایرام همان دو رهبری بودند که با قورح علیه موسی و هارون نوطشه نمودند و در حقیقت به خداوند اهانت کردند. ولی سزمن دهان گشود و آنها را بلعید و آتش از جانب خداوند آمدند، دویست و پنجاه نفر را سوزانید. این اخطاری بود به بقیه قوم اسرائیل. اما پسran قورح کشته نشدند. طایفه حسرونی‌ها، به نام جدشان حسرون؛ طایفه کرمی‌ها، به نام جدشان کرمی. ۱۲ قبیله شمعون: ۲۲۰۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran شمعون نامگذاری شده بودند: نموئیلی‌ها، به نام جدشان نموئیل؛ یامینی‌ها، به نام جدشان یامین؛ یاکینی‌ها، به نام جدشان یاکین؛ زارحی‌ها، به نام جدشان زارح؛ شانولی‌ها، به نام جدشان شانول. ۱۵ قبیله جاد: ۴۰۵۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran جاد نامگذاری شدند: صفوونی‌ها، به نام جدشان صفوون؛ حججی‌ها، به نام جدشان حججی؛ شونوی‌ها، به نام جدشان عیری؛ ارودی‌ها، به نام جدشان ازني؛ عیری‌ها، به نام جدشان عیری؛ ارودی‌ها، به نام جدشان اریل. ۱۹ قبیله یهودا: ۷۶۵۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو طایفه فارص بودند: حسرونی‌ها، به نام جدشان حسرون؛ خاندانهای زیر جزو طایفه فارص بودند: شیله‌ای‌ها به نام جدشان شیله؛ فارصی‌ها، به نام جدشان فارص؛ زارحی‌ها، به نام جدشان زارح. خاندانهای زیر جزو طایفه حامولی، به نام جدشان حامول. ۲۳ قبیله یساکار: ۶۴۰۳۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran یساکار نامگذاری شدند: تولعی‌ها، به نام جدشان تولع؛ فونی‌ها، به نام جدشان فونه؛ یاشوبی‌ها، به نام جدشان یاشوب؛ شمرونی‌ها، به نام جدشان شمرون. ۲۶ قبیله زبولون: ۶۰۵۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran زبولون نامگذاری شدند: سازدی‌ها، به نام جدشان سازد؛ ایلوونی‌ها، به نام جدشان ایلوون؛ یحلی‌تلی‌ها، به نام جدشان یحلی‌تل. ۲۸ نسل یوسف: ۳۲۵۰۰ نفر در قبیله افرايم و ۵۲۰۷۰۰ نفر در قبیله منسی. در قبیله منسی طایفه ماخیرها بودند که به نام جدشان ماخیر نامیده می‌شدند. طایفه جلعادی‌ها نیز از ماخیر بودند و به اسم جدشان جلعاد نامیده می‌شدند. طایفه‌های زیر از جلعاد بودند: ایغزیری‌ها، به نام جدشان ایغزیر؛ حالتی‌ها، به نام جدشان حالتی؛ اسری‌تلی‌ها، به نام جدشان اسری‌تل؛ شکیمی‌ها، به نام جدشان شکیم؛ شمیداعی‌ها، به نام جدشان شمیداع؛ حافری‌ها، به نام جدشان حافر. (صلفحاد پسر حافر پسری نداشت، اما پیچ دختر داشت به نامهای محله، نوعه، حجله، ملکه و ترصه.) تعداد ۳۲۵۰۰ نفر که زیر این قبیله افرايم ثبت شده بودند، شامل طایفه‌های زیر بودند که به اسم پسran افرايم نامیده می‌شدند: شوتالحی‌ها، به نام جدشان شوتالح؛ (یکی از طوابیق شوتالحی‌ها، عیرانی‌ها بودند که به نام جدشان عیران نامیده می‌شدند). باکری‌ها، به نام جدشان باکر؛ تاختی‌ها، به نام جدشان تاختن. ۳۸ قبیله بنیامین: ۴۵۰۰۰ نفر. طایفه‌های زیر جزو این قبیله بودند و به اسم پسran بنیامین نامگذاری شدند: بالعی‌ها، به نام جدشان بالع؛ (طایفه‌های

حضور خداوند آورد. **6** خداوند در جواب موسی فرمود: «دخلخان صلفحاد راست می‌گویند. در میان املاک عمومهایشان، به آنها ملک پاده. همان ملکی را به ایشان بده که اگر پردازش زنده بود به او می‌دادی. **8** به اسرائیل بگو که هرگاه مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او به دخترانش می‌رسد، **9** و اگر دختری نداشته باشد ملک او متعلق به پردازش خواهد بود. **10** اگر برادری نداشته باشد آنگاه عمومیش وارث او خواهد شد، **11** و اگر عمرو نداشته باشد، در آن صورت ملک او به نزدیکترین فامیلیش می‌رسد. بنی اسرائیل باید این قانون را رعایت کنند، همان طور که من به تو مرد کردام.» **12** روزی خداوند به موسی فرمود: «به کوه عماریم برو و از آنجا سرزمینی را که به قوم اسرائیل بدهم بین. **13** پس از اینکه آن را دیدی مانند برادرت هارون خواهی مرد و به اجداد خود خواهی پوست، **14** زیرا در بیابان صین هر دو شما از دستور من سرپیچی کردید. وقتی که قوم اسرائیل بر ضد من قیام کردند، در حضور آنها حرمت قدسیست مرا نگه نداشتید.» (این واقعه در کتاب چشمۀ میری در قادش واقع در بیابان صین اتفاق افتاده بود). **15** موسی به خداوند عرض کرد: **16** «ای خداوند، خدای روحهای تمامی افراد بشر، پیش از آنکه بمیرم التمام می‌کنم برای قوم اسرائیل رهبر جدیدی تعیین فرمایی، **17** مردی که ایشان را هدایت کند و از آنان مراقبت نماید تا قوم خداوند مثل گوشنمندان بی‌شبان نباشند.» **18** خداوند جواب داد: «برو و دست خود را بر پوش سر نون که روح من در اوست، بگذار. **19** سپس او را نزد العازار کاهن بیر و پیش چشم تمامی قوم اسرائیل او را به رهبری قوم تعیین نما. **20** اختیارات خود را به او بده تا تمام قوم اسرائیل او را اطاعت کنند. **21** او برای دستور گرفتن از من باید پیش العازار کاهن برود. من به وسیله اوریم با العازار سخن خواهم گفت و العازار دستورهای مرا به پوش و قوم اسرائیل ابلاغ خواهد کرد. به این طریق من آنان را هدایت خواهم نمود.» **22** پس موسی، همان طور که خداوند امر کرده بود عمل نمود و پوش را پیش العازار کاهن برد. سپس در حضور همه قوم اسرائیل، **23** دستهایش را بر سر او گذاشت و طبق فرمان خداوند وی را به عنوان رهبر قوم تعیین نمود.

28 خداوند به موسی گفت: **2** «این دستورها را به قوم اسرائیل بده: باید هدایای طعام را به عنوان هدایای مخصوص و خوشبویه من تقدیم کنید. پس ترتیبی بدھید که این قربانیها را به موقع آورده، طبق دستور من تقدیم کنید. **3** «همچنین به ایشان بگو: قربانی ای که بر آتش به من تقدیم می‌کنید باید از بردهای نر یک ساله و بی‌عیب باشد. هر روز دو تا از آنها را به عنوان قربانی سخوتی تقدیم کنید. **4** یک بره صحیح باید قربانی شود و دیگری عصر. **5** آنها یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد، به عنوان هدایة آردی، تقدیم شود. **6** این است قربانی سخوتی که در کوه سینا تعیین گردید تا هر روز به عنوان هدایة خوشبو و مخصوص به خداوند تقدیم شود. **7** همراه با آن، هدیه نوشیدنی نیز باید تقدیم گردد که شامل یک لیتر شراب با هر بره بوده و بایستی در قدس در حضور خداوند ریخته شود. **8** بره دیگر را هنگام عصر همراه با همان هدایه آردی و نوشیدنی تقدیم کنند. این قربانی، هدایای خوشبو و مخصوص برای خداوند خواهد بود. **9** «در روز شبات علاوه بر قربانی سخوتی روزانه و هدیه نوشیدنی آن، دو بره بی‌عیب یک ساله نیز قربانی شود. با این قربانی باید هدایه آردی که شامل دو کیلو آرد است که طبق مقررات مربوط تقدیم می‌گردد. این قربانیها، هدایای خوشبو و

مخصوص برای خداوند خواهند بود. 7 «در روز دهم ماه هفتم، دوباره برای عبادت جمع شوید. در آن روز، روزه بگیرید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.

8 یک گوسلله نر، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی، مورد پسند خداوند واقع خواهد شد. 9 با گاو سه کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه آردی، با قوچ دو کیلو، و با هر بره یک کیلو تقدیم شود. 10 علاوه بر قربانی روزانه که با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم می شوند، یک بزر هم برای کفاره گناه قربانی کنید. 11 «در روز پانزدهم ماه هفتم، دوباره برای عبادت جمع شوید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید. این آغاز یک عید هفت روزه در حضور خداوند است. 12 در روز اول عید، سیزده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، مورد پسند خداوند واقع خواهد شد. 13 با هر گاو سه کیلو آرد مخلوط با روغن به عنوان هدیه آردی، با هر قوچ دو کیلو 14 و با هر بره یک کیلو تقدیم می شود. 15 علاوه بر قربانی سوختنی روزانه و هدایای آردی و نوشیدنی آن، یک بزر هم برای کفاره گناه، قربانی شود. 16 «در روز دوم عید، دوازده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 17 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 18 در روز سوم عید، بازده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 19 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 20 «در روز چهارم عید، ده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 21 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 22 «در روز چهارم عید، ده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 23 «در روز چهارم عید، ده گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 24 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 25 «در روز پنجم عید، نه گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 26 «در روز ششم عید، هشت گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 27 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 28 «در روز هفتم عید، هفت گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 29 «در روز هشتم عید، قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید. 30 یک گوسلله نر، یک قوچ و هفت بره نر یک ساله که همگی سالم و بی عیب باشند به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. 31 آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 32 «در روز هشتم عید، هفت گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 33 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 34 «در روز هشتم عید، قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید. 35 «در روز هشتم عید، هفت گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 36 «در روز هشتم عید، هفت گوسلله نر، دو قوچ و چهارده بره نر یک ساله که همه سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. 37 همراه آنها قربانی و هدایای مریوطه نیز مانند روز اول تقدیم نمایید. 38 «در روز هشتم عید، قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و در آن روز هیچ کار دیگری انجام ندهید. 39 «این بود قوانین مریوط به قربانی سوختنی، هدیه آردی، هدیه نوشیدنی و قربانی سلامتی که شما باید در روزهای مخصوص به خداوند تقدیم نمایید. این قربانیها غیر از قربانیها نذری و قربانیهای داوطلبانه است.» 40 موسی تمام این دستورهای خداوند را به قوم اسرائیل ابلاغ نمود.

31 خداوند به موسی فرمود: 2 «از میدانیان به دلیل اینکه قوم اسرائیل را به بتپرسنی کشانند انتقام بگیر. پس از آن، تو خواهی مزد و به اجاد خود خواهی پیوست.» 3 پس موسی به قوم اسرائیل گفت: «عدای از شما باید خواهد شد.» 4 از هر قبیله هزار نفر برای جنگ پرفستید. این کار انجام شد و از میان هزاران هزار اسرائیلی، موسی دوازده هزار مرد مسلح به جنگ فرستاد. صندوق عهد خداوند و شیبورهای جنگ نیز همراه فینحاس پسر العازار کاهن به میدان جنگ فرستاده شدند. 5 آنها همان گونه که خداوند به موسی فرموده بود با میدانیان جنگیدند و تمامی مردان میدان در جنگ کشته شدند. 6 پنج پادشاه میدان به نامهای اُوی، راقم، صور، حور و رابع در میان کشته شدگان بودند. بلعام پسر بعرور نیز با شمشیر کشته شد. 7 آنگاه سپاه اسرائیل تمام زنان و بچه ها را به اسری گرفته، گله ها و رمه ها و اموال شان را غارت کردند. سپس همه شهرها، روستاهها و قلعه های میدان را آتش زدند. 8 آنها اسیران و غایم جنگی را پیش موسی و العازار کاهن و بقیه قوم اسرائیل آوردند که در دشت موآب کنار رود اردن، روبروی شهر اریحا اردو زده بودند. 9 موسی و العازار کاهن و همه رهبران قوم به استقبال سپاه اسرائیل رفتند، 10 وی موسی بر فرماندهان سپاه که از جنگ برگشته بودند، خشمنگین شد 11 و از آنها پرسید: «چرا زنها را زنده گذاشتند؟» 12 آنها همان کسانی هستند که نصیحت بلعام را گوش کردند و قوم اسرائیل را در غفور به بتپرسنی کشانند و جماعت خداوند را چجار بلا

30 موسی رهبران قبایل را جمع کرد و این دستورها را از جانب خداوند به ایشان داد: «هرگاه کسی برای خداوند نذر کند یا تعهدی نماید، حق ندارد

32

وقتی قوم اسرائیل به سرزمین یعزیر و جعلاد رسیدند، قبیله‌های رؤین و جاد که صاحب گله‌های بزرگ بودند، متوجه شدند که آنچا برای نگهداری گله، محل بسیار مناسب است. ۲ بنابراین نزد موسی و العازار کاهن و سایر زهیران قبایل آمده، گفتند: ۳ «خداؤند این سرزمین را به قوم اسرائیل داده است، یعنی شهرهای عطروت، دیون، یعزیر، نمره، حشیون، العاله، شیام، نبو، و عون. این سرزمین برای گله‌های ما بسیار مناسب است. ۵ تقاضاً داریم به جای سهم ما در آن سوی رود اردن، این زمینها را به ما بدهید». ۶ موسی از ایشان پرسید: «آیا می‌ظیری که شما همین جا بنشینید و برادرانتان به آن طرف رود اردن رفته، بجنگید؟ ۷ آیا می‌خواهید بقیه قوم را از رفقن به آن طرف رود اردن و ورود به سرزمینی که خداوند به ایشان داده است دلسرب کنید؟ ۸ این همان کاری است که پدران شما کردند. از قادش بزنیع ایشان را فرستادم تا سرزمین موعود را بررسی کنند، ۹ اما وقتی به دره اشکول رسیدند و آن سرزمین را دیدند، بازگشتند و قوم را از رفقن به سرزمینی که خداوند به ایشان وعده داده بود دلسرب نمودند. ۱۰ به همین علت خشم خداوند افزوخته شد و قسم خورد که ۱۱ از تمام کسانی که از مصر بیرون آمداند و بیشتر از بیست سال دارند، کسی موفق به دیدن سرزمینی که قسم خورده بود به ابراهیم، اسحاق و یعقوب بدهد، نشود، زیرا آنها با تمام دل از خداوند پیروی نکرده بودند. ۱۲ از این گروه، تنها کالیب (پسر یفنه قنی) و یوشع (پسر نون) بودند که با تمام دل از خداوند پیروی نموده، قوم اسرائیل را تشییع کردند تا وارد سرزمین موعود بشوند. ۱۳ «پس خشم خداوند بر اسرائیل افزوخته شد و چهل سال آنها را در بیابان سرگردان نمود تا اینکه تمامی آن نسل که نسبت به خداوند گناه وزیده بودند مردند. ۱۴ حالا شما نسل گناهکار، جای آنها را گرفته‌اید و می‌خواهید غضب خداوند را بیش از پیش بر سر قوم اسرائیل فرود آورید. ۱۵ اگر اینطور از خداوند روگردان شوید، او باز قوم اسرائیل را در بیابان ترک خواهد کرد و آنگاه شما مسئول هلاکت تمام این قوم خواهید بود.» ۱۶ ایشان گفتند: «ما برای گله‌های خود آغل و برای زن و بچه‌هایمان شهرها می‌سازیم، ۱۷ ولی خودمان مسلح شده، پیشایش سایر افراد اسرائیل به آن طرف رود اردن می‌خواهیم، تا اینجا شهرهای حصاردار برای خداوند‌های خود بسازیم تا در چیز لازم است در اینجا شهرهای حصاردار برای خداوند‌های خود بسازیم تا در مقابل حمله ساکنان بومی در امان باشند. ۱۸ تمام قوم اسرائیل ملک خود را تگزیرند، ما به خانه‌هایمان باز نمی‌گردیم. ۱۹ ما در آن طرف رود اردن زمین نمی‌خواهیم، بلکه ترجیح می‌دهیم در این طرف، یعنی در شرق رود اردن زمین داشته باشیم.» ۲۰ پس موسی گفت: «اگر آنچه را که گفتند انجام دهید و خود را در حضور خداوند برای جنگ آماده کنید، ۲۱ و سپاهیان خود را تا وقتی که خداوند دشمنانش را بیرون براند، در آن سوی رود اردن نگه دارید، ۲۲ آنگاه، بعد از اینکه سرزمین موعود به تصرف خداوند درآمد، شما هم می‌توانید برگردید، چون وظیفه خود را نسبت به خداوند و بقیه قوم اسرائیل انجام داده‌اید. آنگاه زمینهای شرق رود اردن، از طرف خداوند ملک شما خواهد بود. ۲۳ ولی اگر مطابق آنچه که گفته‌اید عمل نکنید، نسبت به خداوند گناه کردۀ‌اید و مطمئن باشید که به خاطر این گناه مجازات خواهید شد. ۲۴ اکنون بروید و برای خانواده‌های خود شهرها و برای گله‌هایان آغل سازید و هر آنچه گفته‌اید انجام دهید.» ۲۵ قوم جاد و رؤین، جواب دادند: «ما از

کردند. **۱۷** پس تمامی پسران و زنانی را که با مردی همبستر شده‌اند بکشید. **۱۸** فقط دخترهای باکره را برای خود زنده نگه دارید. **۱۹** حال، هر کدام از شما که کسی را کشته‌ای را لمس کرده، مدت هفت روز از اردوگاه بیرون ماند. بعد در روزهای سوم و هفتم، خود و اسیرانات را طاهر سازید. **۲۰** همچنین به یاد داشته باشید که همه لباسهای خود و هر چه را که از چرم، پشم بز و چوب ساخته شده، طاهر سازید. **۲۱** آنگاه العازار کاهن به مردانی که به جنگ رفته بودند گفت: «قانونی که خداوند به موسی داده چنین است: **۲۲** طلا، نقره، مفرغ، آهن، روی، سرب و یا هر چیز دیگری را که در آتش نمی‌سوزد، باید از آتش باکرایند و با آب طهارت، آن را طاهر سازید. ولی هر چیزی که در آتش می‌سوزد، باید فقط به وسیله آب طاهر گردد. **۲۴** روز هفتم باید لباسهای خود را شسته، طاهر شوید و پس از آن به اردوگاه بازگردید. **۲۵** خداوند به موسی فرمود: **۲۶** «تو و العازار کاهن و رهبران قبائل اسرائیل باید از تمام غنایم جنگی، چه انسان و چه حیواناتی که آورده‌اید، صورت برداری کنید. **۲۷** بعد آنها را به دو قسمت تقسیم کنید. نصف آن را به سپاهیانی بدھید که به جنگ رفته‌اند و نصف دیگر را به بقیه قوم اسرائیل. **۲۸** از همه اسیران، گاوها، الاغها و گوسفندهایی که به سپاهیان تعلق می‌گیرد، یک در پاخص سهم خداوند است. **۲۹** این سهم را به العازار کاهن بدھید تا آن را به عنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم نماید. **۳۰** همچنین از تمامی اسیران، گاوها، الاغها و گوسفندهایی که به قوم اسرائیل داده شده است یکی از پنجاه بگیرید و آن را به لاویانی که مسئول خیمه عبادت خداوند هستند بدھید. **۳۱** پس موسی و العازار همان طور که سربازان برای خود نگه عمل کردند. **۳۲** همه غایم (غیر از چیزهایی که سربازان برای خود بودند) داشته بودند). **۳۳** دختر باکره، ۶۷۵۰۰۰ گوسفند، ۷۲۰۰۰ گاو و ۱۶۰۰۰ الاغ بود. **۳۶** نصف کل غنیمت، که به سپاهیان داده شد، از این قرار بود: ۱۶۰۰۰ دختر به خداوند داده شد)، ۳۴۷۵۰۰ رأس گوسفند، ۶۷۵۰۰ رأس از آن به خداوند داده شد)، ۳۶۰۰۰ رأس گاو (۷۲ رأس از آن به خداوند داده شد)، ۳۰۵۰۰ رأس الاغ (۶۱ رأس از آن به خداوند داده شد). **۴۱** همان طور که خداوند به موسی امر کرده بود، تمامی سهم خداوند به العازار کاهن داده شد. **۴۲** سهم بقیه قوم اسرائیل که موسی از سهم مردان جنگی جدا کرده بود، با سهم سپاهیان برایر و از این قرار بود: ۱۶۰۰۰ دختر، ۳۳۷۵۰۰ رأس گوسفند، ۳۶۰۰۰ رأس گاو، ۳۰۵۰۰ رأس الاغ. **۴۷** طبق اوامر خداوند، موسی یک در پنجاه از اینها را به لاویان که عهده‌دار کارهای خیمه بودند، داد. **۴۸** بعد فرماندهان سپاه پیش موسی آمدند، گفتند: «ما تمام افرادی را که به جنگ رفته بودند شمرده‌ایم. حتی یک نفر از ما کشته نشده است. **۵۰** بنابراین از زیورهای طلا، بازوبندها، دست‌بندها، انگشت‌های راه، گوشواره‌ها و گردنبندهایی که به غنیمت گرفته‌ایم هدیه شکرگاری برای خداوند آورده‌ایم تا خداوند می‌خواهد ما را حفظ کند». **۵۱** موسی و العازار این هدیه را که فرماندهان سپاه برای خداوند آورده بودند قبول کردند. وزن کل آن حدود دویست کیلوگرم بود. **۵۳** (سریازان غایم خود را برای خودشان نگه داشته بودند). **۵۴** موسی و العازار آن هدیه را به خمیمه ملاقات برند تا آن هدیه داشتند. آنچه ادامه دارد، قمع اساتیزا در حضن خداوند باشد.

دستورهای تو پیروی می کنیم. 26 بجهه‌ها و زنان و گله‌ها و رمه‌های ما در شهرهای جعلان خواهند ماند. 27 ولی خود ما مسلح شده، به آن طرف رود اردن می رویم تا همان طور که تو گفته‌ای برای خداوند بجنگیم.» 28 پس موسی به العازار، بوشع و رهبران قبایل اسرائیل رضایت خود را اعلام نموده، گفت: 29 «اگر تمامی مدان قبیله‌های جاد و رئوبین مسلح شدند و با شما به آن طرف رود اردن آمدند تا برای خداوند بجنگند، آنگاه بعد از اینکه آن سرزمین را تصرف کردید، باید سرزمین جلاع را به ایشان بدهدیم. 30 ولی اگر آنها با شما نیامدند، آنگاه درین بقیه شما در سرزمین کتعان زمین به ایشان داده شود.» 31 قبیله‌های جاد و رئوبین پاسخ دادند: «آنچه خداوند به خدمتگرایان فرموده است، انجام خواهیم داد. 32 ما مسلح شده، به فرمان خداوند به کتعان می رویم، ولی می خواهیم سهم ما، از زمینهای این سوی رود اردن باشد.» 33 پس موسی مملکت سیحون، پادشاه اموری‌ها و عوج پادشاه باشان، یعنی تمامی اراضی و همه شهرهای آنها را برای قبیله‌های جاد و رئوبین و نصف قبیله متسی (پیر یوسف) تعیین کرد. 34 مردم قبیله جاد این شهرها را ساختند: دیرون، عطاوت، عروبر، عطروت شوقان، بعیر، یجیهه، بیت نمره، بیت هاران. همه این شهرها، حصاردار و دارای آتش براگ گوشندهان بودند. 35 مردم قبیله تؤپین نیز این شهرها را ساختند: حشیون، الباله، قربیاتم، نبو، بعل معون و سبیمه. (اسرائیلی‌ها بعد نام بعضی از این شهرهای را تسخیر نموده و آنها را از نو ساخته بودند، تغییر دادند). 36 طایفه ماخیر از قبیله متسی به جلعاد رفت، این شهر را به تصرف خود درآوردند و اموری‌ها را که در آنجا ساکن بودند، بیرون راندند. 40 پس موسی، جلاع را به طایفه ماخیر پسر متسی داد و آنها در آنجا ساکن شدند. 41 مردان یائیر که طایفه‌ای دیگر از قبیله متسی بودند، برخی روستاهای جلعاد را اشغال کرده، ناحیه خود را خوتوت یائیر نامیدند. 42 مردی به نام نویخ به شهر قفات و روستاهای اطراف آن لشکرکشی کرده، آنچا را اشغال نمود و آن منطقه را به نام خود نویخ نامگذاری کرد.

33 این است سفرنامه قوم اسرائیل از زری که به رهبری موسی و هارون از مصر بیرون آمدند. 2 موسی طبق دستور خداوند مراحل سفر آنها را نوشته بود. 3 آنها در روز پانزدهم از ماه اول، یعنی یک روز بعد از پیش از شهر ریمیس مصر خارج شدند. در حالی که مصری‌ها همه نخست‌زادگان خود را که خداوند شب قبل آنها را کشته بود دفن می کردند، قوم اسرائیل با سریلندی از مصر بیرون آمدند. این امر نشان داد که خداوند از تمامی خدایان مصر قیطر است. 5 پس از حرکت از ریمیس، قوم اسرائیل در سوکوت اردو زدند و از آنجا به ایتم که در حاشیه بیابان است رفتند. 7 بعد به فی‌ها‌جیروت نزدیک بعل صفوون رفتند، در دامنه کوه مجده اردو زدند. 8 سپس از آنجا کوچ کرده، به این میان دریای سرخ گذشتند و به بیابان ایتم رسیدند. سه روز هم در بیابان ایتم پیش رفتند تا به ماره رسیدند و در آنجا اردو زدند. 9 از ماره کوچ کرده، به ایلیم آمدند که در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و مدتنی در آنجا ماندند. 10 از ایلیم به کنار دریای سرخ کوچ نموده، اردو زدند؛ 11 پس از آن به صحرای سین رفتند. 12 سپس به ترتیب به ڈفنه، 13 ادماهی یافته، از صدد و زفرون گذشته، به حضرت عینان می رسد. 10 حد شرقی از حضرت عینان به طرف جنوب تا شفام و از آنجا تا ربله واقع در سمت شرقی

پرتاب کند یا کسی را هل دهد و باعث مرگ او شود و یا قطعه ستگی را بدون خوبی و بعد به سمت غرب کشیده می شود تا به جنوبی زمین نفخه دریای جلیل پرسد، **12** سپس در امتداد رود اردن به دریای مرده منتهی می شود. «این سرزمین شما خواهد بود با سرحدات اطرافش.» **13** موسی به بنی اسرائیل گفت: «این است سرزمینی که باید به قید قرعه بین خودتان تقسیم کنید. به دستور خداوند آن را باید بین له قبیله و نیم تقسیم کنید، **14** زیرا برای قبیله های رُؤیین و جاد و نصف قبیله منسی، در سمت شرقی رود اردن و در مقابل اریحا زمین تعیین شده است.» **15** خداوند به موسی فرمود: «مردانی که آنها را تعیین کردند تا کار تقسیم زمین را بین قبایل اسرائیل انجام دهند اینها هستند: العازار کاهن، بیوش پسر نون و یک رهبر از هر قبیله. اسامی این رهبران به شرح زیر می باشد: «قبیله هربر بیهودا کالیب، پسر بنه شمعون شموئیل، پسر عمیهود بنیامین البداد، پسر کسلون دان بُشی، پسر یُجلی منسی (پسر یوسف) حنی تیل، پسر ایفود افرایم (پسر یوسف) قموئیل، پسر شفطان زبولون الیصافان، پسر فرنک پساکار فاطلی تیل، پسر عزان اشر اخیهود، پسر شلومی نفتالی فدهتیل، پسر عمیهود.» **16** اینها اسامی کسانی است که خداوند انتخاب کرد تا بر کار تقسیم زمین بین قبایل اسرائیل نظارت کنند.

35 زمانی که قوم اسرائیل در دشت موآب، کنار رود اردن و در مقابل اریحا اردو زده بودند، خداوند به موسی فرمود: **2** «به قوم اسرائیل دستور بده که از ملک خود، شهراهی با چراگاههای اطرافشان به لاویان بدھند. **3** شهرها برای سکونت خودشان است و چراگاههای اطراف آنها برای گله های گوسفند و گاو و سایر حیوانات ایشان. **4** چراگاههای اطراف هر شهر، از دیوار شهر تا فاصله پانصد متر به هر طرف امتداد داشته باشد. **5** بدین ترتیب محوطه ای مربع شکل به وجود می آید که هر ضلع آن هزار متر خواهد بود و شهر در وسط آن قرار خواهد گرفت. **6** «چهل و هشت شهر با چراگاههای اطرافشان به لاویان داده شود. از این چهل و هشت شهر، شش شهر به عنوان پناهگاه باشد تا اگر کسی مرتكب قتل شود بتواند به آنجا فرار کند و در امان باشد. **8** قبیله های بزرگتر که شهرهای بیشتری دارند، شهراهی بیشتری به لاویان بدھند و قبیله های کوچکتر شهرهای کمتر.» **9** خداوند به موسی فرمود: **10** «به قوم اسرائیل بگو، هنگامی که از رود اردن عبور کرده به سرزمین موعود می سند. **11** شهرهای پناهگاه تعیین کنند تا هر کس که ناخواسته شخصی را کشته باشد بتواند به آنجا فرار کند. **12** این شهرها مکانی خواهد بود که قاتل در برابر انقام جویی بستگان مقتول در آنها اینم خواهد بود، زیرا قاتل تا زمانی که جرمش در یک دادرسی عادلانه ثابت نگردد، نباید کشته شود. **13** این شش شهر پناهگاه، باید در سرزمین کتعان باشد و سه شهر دیگر در سمت شرقی رود اردن. **15** این شهرها نه فقط برای قوم اسرائیل، بلکه برای غربیان و مسافران نیز پناهگاه خواهد بود. **16** «اگر شخصی با استفاده از یک تکه آهن یا سنگ یا چوب، شخصی را بکشد، قاتل است و باید کشته شود. **19** مدعی خون مقتول وقتی قاتل را ببیند خودش او را بکشد. **20** اگر شخصی از روی کینه با پرتاب چیزی به طرف کسی یا به هل داد اور، وی را بکشد، **21** یا از روی دشمنی مشتی به او بزند که او بمیرد، آن شخص قاتل است و قاتل باید کشته شود. مدعی خون مقتول وقتی قاتل را ببیند خودش او را بکشد. **22** «ولی اگر قتل تصادفی باشد، برای مثال، شخصی چیزی را به طور غیرعمد

خداآوند توسط موسی به قوم اسرائیل داد، هنگامی که آنها در دشت موآب کنار رود اردن و در مقابل اریحا اردو زده بودند.

«سرزمینی که خداوند، خدامیان به ما داده است سرزمین حاصلخیزی است.»

26 ولی قوم از ورود به آنجا خودداری نموده، علیه دستور بیوه خدامیان قیام کردند. 27 آنها در خیمه‌هایشان غرغ و شکایت کرده، گفتند: «لاید خداوند از ما بیزار است که ما را از مصر به اینجا آورده تا به دست اموری‌ها کشته شویم. 28 کار ما به کجا خواهد کشید؟ برادران ما که آن سرزمین را برسی کرده‌اند با خیرهایشان ما را ترسانده‌اند. آنها می‌گویند که مردم آن سرزمین بلند قد و قوی هیکل هستند و شهرهایشان بزرگ است و حصارهایشان سر به فلك می‌کشد. آنها غولهایی از بني عنان نیز در آنجا دیده‌اند.» 29 ولی من به ایشان گفتم: «نترسید و هراس به دلتان راه ندهید. 30 خداوند، خدامیان شما هادی شماست و پرای شما چنگ خواهد کرد، همان طور که قبلاً در مصر و در این بیان این کار را پرای شما کرد. دیده‌اید که در تمام طول راه از شما مراقبت کرده است همان طور که پک پدر از بچه‌اش مواظبت می‌کند.» 32 ولی با این همه به بیوه خدامیان اعتماد نکردند، 33 هر چند خداوند در طول راه آنها را هدایت می‌نمود و پیشایش آنها حرکت می‌کرد تا مکانی پرای برای کردن اردویشان پیدا کند، و شهبا با ستوانی از آتش و روزها با ستوانی از ابر آنها را راهنمایی می‌نمود. 34 آری، خداوند شکوههایشان را شنید و بسیار خشنگی‌شده شد و قسم خورده، گفت: «حتی یک نفر از تمامی این نسل شریط زنده نخواهد ماند تا سرزمین حاصلخیزی را که به پدرانشان وعده داده بودم ببیند 36 مگر کالیپ پسر یعنیه. من زمینی را که او برسی کرده است به او و به نسلش خواهم داد، زیرا از من اطاعت کامل نمود.» 37 خداوند به خاطر آنها بر من نیز خشنمناک شد و به من فرمود: «تو نیز به سرزمین موعد داخل خواهی شد. 38 به جای تو، دستیارت یوش (پسر نون) قوم را هدایت خواهد کرد. او را تشویق کن تا پرای به عهده گرفتن رهبری آماده شود.» 39 سپس خداوند خطاب به همه ما فرمود: «من سرزمین موعود را به همان اطفالی که می‌گفتید دشمنان، آنها را به اسارت خواهند برد، به ملکیت خواهم داد. 40 اما شما اکون بزرگ‌دید و از راهی که به سوی دریای سرخ می‌رود به بیان بروید.» 41 آنگاه قوم اسرائیل اعتراض نموده، به من گفتند: «ما گناه کرده‌ایم؛ اما اینک به آن سرزمین می‌روم و همان طور که خداوند، خدامیان به ما امر فرموده است پرای تصاحب آن خواهیم جنگید.» پس اسلحه‌هایشان را به کمر بستند و گمان کردند که غلبه بر تمامی آن ناحیه آسان خواهد بود. 42 ولی خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که این کار را نکنند، زیرا من با ایشان خواهی رفت و دشمنانشان آنها را مغلوب خواهند کرد.» 43 من به ایشان گفتم، ولی گوش ندادند. آنها مغور شده، فرمان خداوند را اطاعت نکردند و برای جنگیدن به کوهستان برآمدند. 44 ولی اموری‌هایی که در آنجا ساکن بودند پرای مقابله با آنها بیرون آمدند، مثل زیور ایشان را دنبال کردند و از سعیر تا حرمه آنها را کشتند. 45 آنگاه قوم اسرائیل بازگشته، در حضور خداوند گریستند، ولی خداوند گوش نداد. 46 سپس آنها مدت مديدة در قادش ماندند.

2 آنگاه طبق دستور خداوند بازگشتم و از راهی که به سوی دریای سرخ می‌رود به بیان رفیم. سالهای زیادی در اطراف ناحیه کوه سعیر سرگردان بودیم. سرانجام خداوند فرمود: 3 «به اندازه کافی در این کوهستان سرگردان بوده‌اید. حال به سمت شمال بروید. 4 به قوم بگو که ایشان از مز سرزمینی

در این کتاب، سخنرانی موسی خطاب به قوم اسرائیل، زمانی که آنها در بیان شرق رود اردن بودند، ثبت شده است. آنها در عربی که مقابل سوف، و بین فاراز در یک طرف و توفل، لایان، حضیروت و دی ذهب در طرف دیگر قرار داشت، اردو زندن. 2 فاصله کوه حوریب تا قادش برعی از طریق کوه سعیر یازده روز است. این سخنرانی در روز اول ماه یازدهم سال چهلم بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر ایجاد شد. در آن زمان، سیحون، پادشاه اموری‌ها که در حشیون حکومت می‌کرد شکست خوده بود و عوج، پادشاه سرزمینی پاشان که در عشتاروت حکومت می‌کرد، در آذرعی مغلوب شده بود. موسی در این سخنرانی به شرح قوانین و دستورهای خداوند می‌پردازد: 6 وقتی ما در کوه حوریب بودیم یهوه خدامیان به ما فرمود: «به اندازه کافی در اینجا دره اردن، دشتها و 7 اکنون بروید و سرزمین کوهستانی اموری‌ها، نواحی دره اردن، دشتها و کوهستانها، صحرای نگب و تمامی سرزمین کوهستان و لیان یعنی همه نواحی سواحل مدیترانه تا رود فرات را اشغال نمایید. 8 تمامی آن را به شما می‌دهم. داخل شده، آن را تصرف کنید، چون این سرزمینی است که قسم خورده‌ام آن را به نیکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسلهای آئینه ایشان 9 در آن روزها به مردم گفتم: «شما پرای من بار سنگینی هستید و من نمی‌توانم به تنهایی این بار را به دوش بکشم، 10 چون یهوه خدامیان شما را مثل ستارگان زیاد کرده است. 11 خداوند، خدای نیکان، شما را هزار برابر افزایش دهد و طبق وعده‌اش شما را برکت دهد. 12 ولی من چگونه می‌توانم به تنهایی تمامی دعواها و گرفتاریهایتان را حل و فصل نمایم؟ 13 بنابراین از هر قبیله چند مردان و باتجربه و فهمیده انتخاب کنید و من آنها را به رهبری شما منصوب خواهیم کرد.» 14 ایشان با این امر موافقت کردند 15 و من افرادی را که آنها از هر قبیله انتخاب کرده بودند برایشان گماردند تا مسئولیت گروههای هزار، صد، پنجاه و ده نفری را به عهده گرفته، به حل کمالاً رعایت کنند، حتی نسبت به غیریهای. 17 به آنها گوشزد کرد: «هنگام داوری از کسی جانبداری نکنید، بلکه نسبت به بزرگ و کوچک پیکان مصداقوت نمایید. از مردم نترسید، چون شما از طرف خدا داوری می‌کنید. هر مسئله‌ای که حل آن برایتان مشکل است نزد من بیاروید تا من به آن رسیدگی کنم.» 18 در همان وقت دستورهای دیگری را هم که قوم می‌باشد انجام دهند، به ایشان دادم. 19 آنگاه طبق دستور خداوند، خدامیان کوه حوریب را ترک گفته، از بیان بزرگ و ترسناک گذشتیم و سرانجام به میان کوهستانهای اموری‌ها رسیدم. بعد به قادش برعی رسیدم و من به قوم گفتم: «خداوند، خدامیان این سرزمین را به ما داده است. بروید و همچنانکه به ما امر فرموده آن را تصرف کنید. نترسید و هراس به دلتان راه ندهید.» 22 ولی آنها جواب دادند: «باید افرادی به آنجا بفرستیم تا آن سرزمین را برسی کنند و گزارشی از شهرهای آنچا به ما بدهند تا ما بدانیم از چه راهی می‌توانیم به آنجا رخته کنیم.» 23 این پیشنهاد را پسندیدم و دوازده نفر، یعنی از هر قبیله یک نفر، انتخاب کردم. 24 آنها از میان کوهستانهای گذشته، به وادی اشکول رسیده، آنچا را برسی کردند و با نمونه‌هایی از میوه‌های آن سرزمین بازگشته، گفتند:

خواهند گذشت که به برادرانشان ادومی‌ها تعلق دارد. (ادومی‌ها از نسل عیسیو هستند و در سعیر زندگی می‌کنند). آنها از شما خواهند ترسید، ۵ ولی شما با ایشان نجنگید، چون من تمام سرزمین کوهستانی سعیر را به عنوان ملک دائمی به ایشان داده‌ام و حتی یک وجب از زمین ایشان را به شما نخواهدم. ۶ در آنجا به ایز آب و غذایی که مصرف می‌کنید، پول پیرزادیز. ۷ خداوند، خدایان در تمام چهل سالی که در این بیابان بزرگ‌گردان بوده‌اید با شما بوده و قدم به قدم از شما مراقبت نموده است. او در تمام کارهایان به شما برکت داده و شما هیچوقت محتاج به چیزی نبوده‌اید. ۸ بناریان ما از کنار سعیر که برادرانمان از نسل عیسیو در آنجا زندگی می‌کردند گذشتم و جاده‌ای را که به سمت جنوب به ایلٔ و عصیون جابریم رود قطع نموده، رو به شمال به طرف بیابان موآب کوچ کردیم. ۹ آنگاه خداوند به ما چنین هشدار داد: «با موالی‌ها که از نسل لوط هستند کاری نداشته باشید و با ایشان وارد چنگ نشوید. من شهر عار را به ایشان داده‌ام و هیچ زمینی را از سرزمین ایشان به دیگری را زنده نگذاشتم. این گله‌ها را هم با غنایمی که از تسخیر شهراها به تا جلاعاد، همه شهرها را به تصرف خود درآوردم. ۱۰ ایمی‌ها که قبیله بسیار بزرگی بودند قلّاً در آن ناحیه سکونت داشتند و مثل غولهای عناقی بلند قد بودند. ۱۱ ایمی‌ها و عناقی‌ها غالباً رفاقتی خوانده می‌شوند، ولی موالی‌ها ایشان را ایمی می‌خوانند. ۱۲ در روزگار پیشین حوری‌ها در سعیر سکونت داشتند، ولی ادومی‌ها یعنی قوم عیسو آنها را بیرون رانده، جایشان را گرفتند، همان‌طور که اسرائیل مردم کنعان را که جاهایی که خداوند، خدایمان قدرغیر فرموده بود، نزدیک نشیدیم.

۳ سپس به سوی سرزمین باشان روی آوردیم. عوج، پادشاه باشان لشکر خود را پسیج نموده، در اذرعی به ما حمله کرد. ولی خداوند به من فرمود که از او نترسم. خداوند به من گفت: «تمام سرزمین عوج و مردمش در اختیار شما هستند. با ایشان همان کنید که با سیحون، پادشاه اموری‌ها در حشیون کردید». ۴ بناریان خداوند، خدای ما عوج پادشاه و همه مردمش را به ما تسلیم نمود و ما همه آنها را کشیم. ۵ تمامی شصت شهرش یعنی سراسر ناحیه ارجوب باشان را به تصرف خود درآوردم. ۶ این شهرها با دیوارهای بلند و دروازه‌های پشتبندهار محافظت می‌شد. علاوه بر این شهرها، تعداد زیادی آبادی بی‌حصار نیز بودند که به تصرف ما درآمدند. ۷ ما سرزمین باشان را مثل قلمرو سیحون پادشاه واقع در حشیون، کاملاً تابود کردیم و تمام اهالی آن را چه مرد، چه زن و چه کودک، از بین بردیم؛ ۸ ولی گله‌ها و غنائم چنگی را برای خود نگذاشتم. ۹ پس ما بر تمام سرزمین دو پادشاه اموری واقع در شرق رود ادن، یعنی بر تمامی اراضی از دره ارون تا کوه حروم، مسلط شدیم. ۱۰ صیدیونی‌ها کوه حروم را سرپین و اموری‌ها آن را ستری می‌خوانند. ۱۱ ما تمامی شهرهای واقع در آن جلگه و تمامی سرزمین جلاعاد و باشان را تا شهرهای سلخه و اذرعی تصرف کردیم. ۱۲ ناگفته‌نماند که عوج، پادشاه باشان آخرين بازمانده رفایی‌ها غول‌پیکر بود. تختخواب آهني او که در شهر زیست، یکی از شهرهای عموئی‌ها نگهداری می‌شود حدود چهار متر طول و دو متر عرض دارد. ۱۳ در آن موقع، من سرزمین تسخیر شده را به قبیله‌های رُؤیین و جاد دادم. به قبیله‌های رُؤیین و جاد ناحیه شمال عروغیر را که در کنار رود ارون است به اضافة نصف کوهستان جلاعاد را با شهرهایش دادم، ۱۴ و به نصف قبیله منسی باقیمانده سرزمین جلاعاد و تمام سرزمین باشان را که قلمرو قبیل عوج پادشاه بود واگذار کردم. (منطقه ارجوب در باشان را سرزمین رفایی‌ها نیز می‌نامند). ۱۵ طایفة یائیر از قبیله منسی تمامی منطقه ارجوب (باشان)

جزعه آبی که بتوشیم، پول خواهیم داد. تنها چیزی که می‌خواهیم، اجازه عبور از سرزمین شمامست. ۱۶ ادومی‌های نسل عیسیو که ساکن سعیریند اجازه عبور از سرزمین خود را به ما دادند. موالی‌ها هم که پایتختشان در عار است همین کار را کردند. ما از راه ارد به سرزمینی که خداوند، خدایمان به ما داده است می‌روم». ۱۷ ولی سیحون پادشاه حشیون موافقت نکرد، زیرا خداوند، خدای خدایان در تمام چهل سالی که در این بیابان بزرگ‌گردان بوده‌اید با شما بوده و قدم به قدم از شما مراقبت نموده است. او در تمام کارهایان به شما برکت داده و شما هیچوقت محتاج به چیزی نبوده‌اید. ۱۸ بناریان ما از کنار سعیر که برادرانمان از نسل عیسیو در آنجا زندگی می‌کردند گذشتم و جاده‌ای را که به سمت جنوب به ایلٔ و عصیون جابریم رود قطع نموده، رو به شمال به طرف بیابان موآب کوچ کردیم. ۱۹ آنگاه خداوند به ما چنین هشدار داد: «با موالی‌ها که از نسل لوط هستند کاری نداشته باشید و با ایشان وارد چنگ نشوید. من شهر عار را به ایشان داده‌ام و هیچ زمینی را از سرزمین ایشان به دیگری را زنده نگذاشتم. این گله‌ها را هم با غنایمی که از تسخیر شهراها به تا جلاعاد، همه شهرها را به تصرف خود درآوردم. ۲۰ ایمی‌ها و عناقی‌ها سکونت داشتند و مثل غولهای عناقی بلند قد بودند. ۲۱ ایمی‌ها و عناقی‌ها غالباً رفاقتی خوانده می‌شوند، ولی موالی‌ها ایشان را ایمی می‌خوانند. ۲۲ روزگار پیشین حوری‌ها در سعیر سکونت داشتند، ولی ادومی‌ها یعنی قوم عیسو آنها را بیرون رانده، جایشان را گرفتند، همان‌طور که اسرائیل مردم کنعان را که خداوند سرزمینشان را به اسرائیل بخشیده بود، بیرون راندند. ۲۳ خداوند فرمود: «اکون بrixخیزید و ازو رو زاره بگزیرید». ما چنین کردیم. ۲۴ سی و هشت سال پیش، ما قادش را ترک گفته بودیم. همان‌طور که خداوند فرموده بود، در این مدت تمام چندگوچیان ما از بین رفتند. ۲۵ خداوند بر ضد آنها بود و سرانجام همه آنها را از بین برد. ۲۶ پس از اینکه تمام چندگوچیان مردند ۲۷ خداوند به من فرمود: ۲۸ «امروز باید از شهر عار که در مز مواب است بگزیرید. ۲۹ وقتی به سرزمین عموئی‌ها که از نسل لوط هستند نزدیک شدید با آنها کاری نداشته باشید و با ایشان وارد چنگ نشودید، زیرا هیچ زمینی را از سرزمینی که به ایشان بخشیده‌ام، به شما نخواهیم داد.» ۳۰ (آن ناحیه نیز زمانی محل سکونت رفاقتی‌ها که عموئی‌ها ایشان را زمُؤمی می‌خوانند، بود. ۳۱ آنها قبیله بسیار بزرگی بودند و مثل عناقی‌ها قد بلند داشتند، ولی خداوند ایشان را هنگام رود عموئی‌ها از بین برد و عموئی‌ها به جای ایشان در آنجا سکونت کردند. ۳۲ خداوند به همین گونه به قوم عیسو در کوه سعیر کمک کرده بود و آنها حوری‌ها را که قبل از ایشان در آنجا سکونت داشتند از بین برده و تا امروز به جای ایشان ساکن شده‌اند. ۳۳ وضع مشابه دیگر، زمانی اتفاق افتاد که مردم کفتوه به قبیله عوی‌ها که تا حدود غرب در دهکده‌های پراکنده‌ای سکونت داشتند حمله نموده، آنها را هلاک کردند و به جای ایشان ساکن شدند. ۳۴ آنگاه خداوند فرمود: «از رود ارون گذشته، به سرزمین سیحون اموری، پادشاه حشیون داخل شوید. من او را و سرزمینش را به شما دادم. با او بجنگید و سرزمین او را به تصرف خود درآورید. ۳۵ از امروز ترس شما را بر دل مردم سراسر جهان می‌گذارم. آنها آوازه شما را می‌شوند و به وحشت می‌افتد.» ۳۶ سپس از صحرای قدیمیوت سفیرانی با پیشنهاد صلح نزد سیحون، پادشاه حشیون فرستادم. ۳۷ پیشنهاد ما این بود: «اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. از جاده اصلی خارج نخواهیم شد و به طرف مزارع اطراف آن نخواهیم رفت. ۳۸ هنگام عبور برای هر لقمه نانی که بخوریم و هر

را تا مزهای جشواری‌ها و معکی‌ها گرفتند و آن سرزمین را به اسم خودشان نامگذاری کردند، آنجا را همچنانکه امروز هم مشهور است خوتوی یائیر (یعنی «دهستانهای یائیر») نامیدند. ۱۵ بعد جلعاد را به طایفه ماختیر دادم. ۱۶ اما به قبیله‌های رئوبن و جاد منطقه‌ای را بخشیدم که از روی بیوق در جلعاد (که سرحد عمومنی‌ها بود) شروع می‌شد و تا سمت جلگه رود آرون در جنوب، امتداد می‌یافت. ۱۷ مرز غربی ایشان رود اردن بود که از دریاچه جلیل تا دریای مرده و کوه پسگاه ادامه می‌یافت. ۱۸ آنگاه من به قبیله‌های رئوبن و جاد و نصف قبیله منسی یادداوند آن سرزمین را به ایشان داده است با این حال حق سکونت در آنجا را نخواهید داشت تا زمانی که مردان مسلح‌شان در پیشایش بقیه قبیله‌ها، آنها را به آن سوی رود اردن یعنی به سرزمینی که خدا به ایشان وعده داده، برسانند. ۱۹ به ایشان گفتم: «ولی زنان و فرزنداتان می‌توانند اینجا در این شهرهایی که خداوند به شما داده است سکونت کرده، از گلهای اپان (که می‌دانم تعدادش زیاد است) مواطبت کنند. ۲۰ شما به برادران خود کمک کنید تا خداوند به آنها نیز پروری بدهد. وقتی آنها سرزمینی را که خداوند، خدایتان در آن طرف رود اردن به ایشان داده است تصرف کرند، آنگاه شما می‌توانید به سرزمین خود بازگردید.» ۲۱ بعد به پوشش فرمان داده، گفت: «تو با چشمانت دیدی که بیوه خدایتان با آن دو پادشاه چگونه عمل نمود. او با تمامی ممالک آن طرف رود اردن نیز همین کار را خواهد کرد. ۲۲ از مردم آنجا خداوند چینی درخواست نمود: «ای خداوند، ۲۳ آنگاه از خداوند چینی درخواست نمود: «ای خداوند، التناس می‌کنم اجازه فرمای از این رود گذشته، وارد سرزمین موعود بشوم، به سرزمین حاصل‌خیز آن طرف رود اردن با رشته کوههای آن و به سرزمین لبنان، آزومند نیجه بزرگی و قادری را که به ما نشان دادهای بیتبم. کدام خدا در تمام آسمان و زمین قادر است آنچه را که تو برای ما کرده‌ای بکنند؟» ۲۶ ولی خداوند به سبب گناهان شما بر من غضبناک بود و به من اجازه عبور نداد. او فرمود: «دیگر از این موضوع سخنی بر زبان نیاور. ۲۷ به بالای کوه پسگاه برو. از آنجا می‌توانی به هر سو نظر اندازی و سرزمین موعود را از دور بینی؛ ولی از رود اردن عبور نخواهی کرد. ۲۸ پوشش را به جانشینی خود بگمار و او را تقویت و تشییق کن، زیرا او قوم را برای فتح سرزمینی که تو از قله کوه خواهی دید، به آن طرف رودخانه هدایت خواهد کرد.» ۲۹ بنابراین ما در دره نزدیک بیت‌غفور ماندیم.

4 اکنون ای اسرائیل، به قوانینی که به شما یاد می‌دهم به دقت گوش کنید و اگر می‌خواهید زنده مانده، به سرزمینی که خداوند، خدای پدراتان به شما داده است داخل شوید و آن را تصاحب کنید از این دستورها اطاعت نمایید. ۲ قوانین دیگری به اینها نیازنی دارند و چیزی کم نکنید، بلکه فقط این دستورها را اجرا کنید؛ زیرا این قوانین از جانب خداوند، خدایتان می‌باشد. ۳ دیدید که چگونه بیوه خدایتان در بعل فغور همه کسانی را که بت بعل را پرستیدند از بین برد، ۴ ولی همگی شما که به خداوند، خدایتان و فدار بودید تا به امریوز زنده مانده‌اید. ۵ تمام قوانینی را که بیوه، خدایم به من داده است، به شما یاد دادم. پس وقتی به سرزمین موعود وارد شده، آن را تسخیر نمودید از این قوانین اطاعت کنید. ۶ اگر این دستورها را اجرا کنید به داشتن حکمت و بصیرت مشهور خواهید شد. زمانی که قومهای مجاور، این قوانین را بشنوند

«من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصرا آزاد کرد. 7» تو را خدایان دیگر غیر از من نیاشد. 8 «هیچگونه بُنی به شکل آنچه بالا در آسمان و آنچه بر زمین و آنچه در دریاست برای خود درست نکن. 9 در برابر آنها زانو زن و آنها را پرستش نکن، زیرا من که خداوند، خدای تو می‌باشم، خدای غبیری هستم و کسانی را که از من نفرت دارند مجازات می‌کنم. این مجازات شامل حال فرزندان آنها تا نسل سوم و چهارم نیز می‌گردد. 10 اما بر کسانی که مرا دوست بدارند و دستورهای مرا پروری کنند، تا هوار پشت رحمت می‌کنم. 11 «نام بیوه، خدای خود را نابجا به کار نبر. اگر نام مرا با بی احترامی بر زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را بی سزا تغواهم گذاشت. 12 «روز شبات را به یاد داشته باش و آن را مقداس بدار. من که خداوند، خدای تو هستم این را به تو امر می‌کنم. 13 در هفته شش روز کار کن، 14 ولی در روز هفتم که شبات بیوه خدای توست هیچ کاری نکن نه خودت، نه پسرت، نه دخترت، نه غلامت، نه کنیت، نه مهمنانت و نه حتی چارپایان. غلام و کنیت باید مثل خودت استراحت کنند. 15 به یاد آور که در سزمین مصر غلام بودی و من که خداوند، خدای تو هستم با قدرت و قوت عظیم خود تو را از آنجا بیرون آوردم. به این دلیل است که به تو امر می‌کنم شبات را نگه داری. 16 «بدر و مادر خود را گرامی بدار، زیرا این فرمان خداوند، خدای توست. اگر چنین کنی، در سزمینی که خداوند، خدایت به تو خواهد بخشید، عمری طولانی و پریکرت خواهی داشت. 17 قتل نکن. 18 «زنا نکن. 19 «زدی نکن. 20 «بر همنوع خود شهادت دروغ نده. 21 به زن همسایهات طمع نکن. و حضرت خانه همسایه خود، یا مزعره او، یا غلام و کنیش، یا گاوه و الاغش، یا اموالش را نخور.» 22 این بود قوانینی که خداوند در کوه سپیا به شما داد. او این قوانین را با صدای بلند از میان آتش و ابر غلیظ اعلام فرمود و غیر از این قوانین، قانون دیگری نداده. آنها را روی دو لوح سنگی نوشته و به من داد. 23 ولی وقتی که آن صدای بلند از درون تاریکی به گوشنات رسید و آتش مهیب سر کوه را دیدید کلیه رهبران قبائل و مسایع شما نزد من آمدند 24 و گفتند: «امروز خداوند، خدایان جلال و عظمتمنش را به ما نشان داده است، ما حتی صدایش را از درون آتش شنیدیم. اکنون می‌دانیم که ممکن است خدا با انسان صحبت کند و او نعیمید. 25 پس چرا جان خود را به خطر بیاندازیم؟ بدون شک اگر بیوه خدایان دویاره با ما سخن بگوید خواهیم مرد. این آتش هولناک، ما را خواهد سوزانید. 26 چه کسی می‌تواند صدای خدای زنده را که از درون آتش سخن می‌گوید، بشنود و زنده بماند؟ 27 پس تو برو و به تمامی سخنانی که بیوه خدای ما می‌گوید گوش کن، بعد آمده، آنها را بزای ما بازگو کن و ما آنها را پذیرفته، اطاعت خواهیم کرد.» 28 خداوند درخواستتان را پذیرفته و به من گفت: «آنچه که قوم اسرائیل به تو گفتند شنیدم و آنچه گفتند نیکوست. 29 ای کاش همیشه چنین دلی داشته باشند و از من پرسید و تمام اامر مرا بجا آورند. در آن صورت زندگی خودشان و زندگی فرزندانشان در تمام نسلها با خبر و بركت خواهد گذشت. 30 اکنون برو و به آنها بگو که به خیمه‌هایشان بازگردند. 31 سپس برگشته، اینجا در کنار من بایست و من تمامی اوامر را به تو خواهدم. داد. تو باید آنها را به قوم تعلیم دهی تا فرایض و قوانین مرا در سزمینی که به ایشان می‌دهم اطاعت کنند.» 32 پس بایستی تمام اامر بیوه، خداوند ایستادم، زیرا شما از آن آتش می‌ترسیدید و بالای کوه پیش او نرفتید. او با من سخن گفت و من قوانینش را به شما سپردم. آنچه فرمود این است: 6

5 موسی به ساختنش ادامه داده، گفت: ای قوم اسرائیل، اکنون به فرایض و قوانینی که به شما می‌دهم، گوش کنید. آنها را باد بگیرید و به دقت انجام دهید. 2 پیوه، خدایان در کوه حربیب عهدی با ما بست. 3 این عهد را نه با پدرانمان بلکه با ما که امروز زنده هستیم بست. 4 او در آن کوه از میان آتش رو را شما سخن گفت. 5 من به عنوان واسطه‌ای بین شما و خداوند ایستادم، زیرا شما از آن آتش می‌ترسیدید و بالای کوه پیش او نرفتید. او با من سخن گفت و من قوانینش را به شما سپردم. آنچه فرمود این است: 6

که یهود خدایان به شما امر کرده گام بردارید و بمانید. اگر چنین کنید در سرمیانی که به تصرف درمی آورید زندگی طولانی و پریختی خواهد داشت.

هنگامی که یهود خدایان شما را به سرمیانی که برای تصرفش می‌روید، بیر، این هفت قوه را که همگی از شما بزرگ و قویترند نابود خواهد ساخت؛ 2 حتی‌ها، جرجاشی‌ها، اموری‌ها، کعکانی‌ها، فرزی‌ها، حوى‌ها و بیوسی‌ها. 3 زمانی که خداوند، خدایان آنها را به شما تسليم کند و شما آنها را مغلوب نمایید، پاید همه آنها را بکشید. با آنها عاهه‌های نبندید و به آنها رحم نکنید، بلکه ایشان را به کلی نابود سازید. 3 با آنها ازدواج نکنید و نگارید فرزندانشان با پسران و دختران ایشان ازدواج کنند. 4 چون در نتیجه ازدواج با آنها جوانانشان به بتپرسی کشیده خواهند شد و همین سبب خواهد شد که آنها در سرمیانی را بشکنید، ستونهای را که می‌پرستند خرد کنید و مجسمه‌های شرم‌آور را نکته کنموده، پنهانیان را بسوزانند؛ 6 چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند، خدایان اختصاص یافته‌اید. او از بین تمام مردم روی زمین شما را انتخاب کرده است تا گنج خاص او باشید. 7 شما کوچکترین قوم روی زمین بودید، پس خداوند شما را به سبب اینکه قومی بزرگتر از سایر قوهما بودید برنگردید و محبت نکرد، 8 بلکه این دلیل که شما را دوست داشت و می‌خواست عهد خود را که با پدرانتان بسته بود بجا آورد. به همین دلیل است که او شما را با چنین قدرت و معجزات عجیب و بزرگی از بزرگی و از چنگ فرعون پادشاه مصر رهاید. 9 پس بدانید که تنها خدایی که وجود دارد یهود، خدایان است و او همان خدای امینی است که تا هزاران نسل عهد خود را نگاه داشته، پیوسته کسانی را که او را دوست می‌دارند و دستورهایش را اطاعت می‌کنند محبت می‌نماید. 10 ولی آنانی را که از او نفرت دارند یعنی درنگ مجازات و نابود می‌کند. 11 بپاریان تمام فرمانها و فرایض و قوانین را که امروز به شما می‌دهم اجرا کنید. 12 اگر به این قوانین توجه کرده، آنها را اطاعت نماید، یهوده، خدایان عهده را که از روی رحمت خوبیش برای پدرانتان سوگند خورد، ادا خواهد کرد. 13 او شما را دوست خواهد داشت و برکت خواهد داد و از شما قومی بزرگ به وجود خواهد آورد. او شما را بارور نموده، زمین و جیواناتان را برکت خواهد داد تا محصول زیادی از گندم، انگور، زیتون و گله‌های گاو و گوسفند داشته باشید. تمام این برکات‌ها در سرمیانی که با سوگند به پدرانتان وعده فرمود، به شما خواهد بخشید. 14 بیشتر از تمامی قومهای روی زمین برکت خواهید یافت و در میان شما و حتی میان گله‌هایان نازا وجود نخواهد داشت. 15 خداوند تمام بیماریهای هولناکی که در شما دور نموده، اجازه خواهد داد به هیچ کدام از بیماریهای هولناکی که در مصر دیده‌اید دچار شوید. او همه این بیماریها را به دشمنانشان خواهد داد. 16 تمامی قومهای را که خداوند، خدایان به دست شما گرفتار می‌سازد نابود کنید. به ایشان رحم نکنید و خدایان ایشان را پرستش ننمایید، و گزنه در دام مهلكی گرفتار خواهید شد. 17 شاید پیش خودتان فکر کنید: «چگونه این مهلكی به ایشان رحم نکنید و خدایان ایشان را پرستش ننمایید؟» 18 ولی از آنها باک می‌توانیم بر این قومهایی که از ما قویترند پیروز شویم؟ 19 ولی از آنها بک مصر کرد به خاطر آورید. آیا بلاهای وحشت‌ناکی را که خداوند بر سر آنها آورد و شما با چشمانت خود آن را دیدید و نیز معجزات بزرگ و قوت و قدرت خداوند را که بدان وسیله شما را از سرمیان مصر بیرون آورد به خاطر دارد؟ پس بدانید که خداوند، خدایان همین قدرت را علیه مردمی که از آنها می‌ترسید

است با اطاعت کامل انجام دهیم، او ما را عادل خواهد شمرد.»

به کار خواهد برد. **20** از این گذشته، خداوند، خدایات زیورهای سرخ و درشتی خواهد فرستاد تا آن عده از دشمنانتان را نیز که خود را پنهان کرده‌اند، نابود سازد. **21** بنا بر این از آن قومها نترسید، زیرا خداوند، خدایات در میان شماست. او خدای است بزرگ و مهیب. **22** بیوه خدایات به تدریج آنها را بیرون خواهد راند. این کار را به سرعت انجام نخواهد داد، زیرا اگر چنین کند حیوانات وحشی بهزودی افزایش یافته، برای شما ایجاد خطر خواهد کرد. **23** اما بیوه خدایات این کار را به تدریج انجام خواهد داد و شما هم به آن قومها حمله نموده، آنها را از بین خواهید برد. **24** او پادشاهان آنها را به دست شما خواهد سپرد و شما نام ایشان را از صفحه روزگار محو خواهید کرد. هیچ‌کس یاری مقاومت در برای شما را نخواهد داشت، و شما همگی آنها را نابود خواهید کرد. **25** بنا بر این راه سوزانید و به طلا و نقره‌ای که این بهها از آن ساخته شده‌اند طمع نکنید و آن را برندارید و گزنه گرفتار خواهید شد، زیرا خداوند، خدایات از بقای متفاوت است. **26** نیزی را به خانه خود نبرید، چون همان لعنتی که بر آن است بر شما نیز خواهد بود. از بقای نفرت و کراحت داشته باشید، چون لعنت شده‌اند.

9 ای قوم اسرائیل گوش کنید! امروز باید از رود ادن بگذرید تا سزمن آن سوی رودخانه را تصرف کنید. قومهایی که در آنجا زندگی می‌کنند بزرگر و قویتر از شما هستند و شهرهایی بزرگ با حصارهای سر به فلک کشیده دارند. آنها غولهایی هستند از نسل عالی‌مرتب معروف که گفته می‌شود کسی نمی‌تواند در برابر ایشان ایستادگی کند. **3** ولی بدانید که خداوند، خدایات مثل آتشی سوزانده پیشاپیش شما در حرکت خواهد بود و آنها را هلاک خواهد کرد. همان طور که خداوند فرموده است شما بهزودی بر آنها پیروز شده، آنها را از سزمنی‌شان بیرون خواهید راند. **4** پس از آنکه بیوه خدایات این کار را برابر این کرد، نگویید: «چون ما مردم خوبی هستیم خداوند، ما را به این سزمن آورده تا آن را تصاحب کنیم». زیرا خداوند به دلیل شرارت اقوام این سزمن است که آنها را از آنجا بیرون می‌راند. **5** بیوه خدایات به هیچ وجه به سبب اینکه شما قومی خوب و درستکار هستید این سزمن را به شما نمی‌دهد، بلکه به سبب شرارت این اقوام و برای وعده‌هایی که با سوگند به پدراندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب داده است این کار را می‌کند. **6** باز هم تکرار می‌کنم: خداوند، خدایات به این دلیل این سزمن حاصلخیز را به شما نمی‌دهد که مردم خوبی هستید. شما مردمی سرشک هستید. **7** فراموش نکنید که از روزی که از مصر بیرون آمدید تا به حال مدام خداوند، خدایات را در بیان به خشم آورداید و در تمام این مدت علیه او قیام کرده‌اید. **8** او را در کوه حوریب خشمنگین ساختید به حدی که خواست شما را نابود کند. **9** من به کوه گرفته بودم تا عهده را که خداوند، خدایات با شما بسته بود یعنی همان لوحهای سنگی که قوانین روی آنها حک شده بود، بگیر. چهل شبانه روز در آنجا بودم و در تمام این مدت لب به غذا نزدم و حتی یک جرعه آب هم نوشیدم. **10** در پایان آن گفت: «بلند شو! بی درنگ به پایین کوه برو، زیرا قوم تو که ایشان را از مصر بیرون آوردی، خود را به فساد کشیده‌اند. آنها خیلی زود از احکام من روی گردان شده، برای خود بُنی از طلای ریخته شده ساخته‌اند.» **13** خداوند به من گفت: «مرا و آنگار تا این قوم سرشک را نابود کنم و نامشان را از زیر آسمان محظوظ ساخته، قوم دیگری از تو به وجود آزم، قومی که بزرگر و قویتر از ایشان باشد.» **15** من در حالی که دو لوح عهد خداوند را در دست داشتم از کوه که شعله‌های آتش آن را فرا گرفته بود، پایین آمدم. **16** در آنجا دیدم چهگونه

8 اگر تمام فرامینی را که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید نه تنها زنده خواهید ماند، بلکه تعداتان نیز افزایش خواهد یافت و به سزمنی که خداوند با سوگند به پدراندان وعده نموده، خواهید رفت و آن را تصرف خواهید کرد.

2 به خاطر آورید چهگونه بیوه خدایات شما را در بیان چهل سال تمام هدایت کرد و شما را در تنگی قرار داده، آمایش کرد تا بینند واکنش شما چیست و آیا براستی از او اطاعت می‌کنید یا نه. **3** آری، او شما را در سختی و گرسنگی نگه داشت و بعد به شما خوارک مُنَّا را داد تا بخورید، غذایی که شما و پدراندان قابلً از آن بی اطلاع بودید. او چنین کرد تا به شما بفهماند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر می‌شود. **4** در تمام این چهل سال لیساهايان کهنه نشد و پاهایات تاول نزد. **5** بنا بر این باید بفهمید چنانکه پدر پسر خود را تنبیه می‌کند، بیوه خدایات نیز شما را تأدیب نموده است. **6** فرمانهای بیوه، خدایات را اطاعت کنید. از او بروی نمایید و از او بترسید. **7** خداوند، خدایات شما را به سزمن حاصلخیزی می‌برد، سزمنی که در دره‌ها و کوههایش نهرها و رودها و چشمه‌ها جاری است. **8** آنجا سزمن گندم و جو، انگور و انجیر، انار و زیتون، و عسل است. **9** سزمنی است که در آن آهن مثل ریگ، فراوان است و می‌بسیار در تپه‌هایش یافت می‌شود. سزمنی است که خوارک در آن فراوان است و شما محتاج به چیزی نخواهید بود. **10** در آنجا خواهید خورد و سیر خواهید شد و خداوند، خدایات را به خاطر سزمن حاصلخیزی که به شما داده است شکر خواهید کرد. **11** اما مواظب باشید که در هنگام فراوانی، بیوه خدایات را فراموش نکنید و از فرمانها و قوانین و فرایض او که امروز به شما می‌دهم سریچی ننمایید. **12** زیرا وقتی که شکمتان سیر شود و برای سکونت خود خانه‌های خوبی زیاد گردد، **14** همان وقت است که باید مواظب باشید مغدور نشود و اموالان زیاد کنید، **15** همان وقت است که شما را از برگی در مصر بیرون آورد فراموش نکنید.

16 مواظب باشید خدایی را که شما را در بیان ترسناک و بزرگ، در آن زمین خشک و بی آب و علف که پر از مارهای سمی و عقربها بود، هدایت کرد

شما به پهنه خود گناه وزیده، بت گوساله شکلی از طلای ریخته شده برای خود ساخته بودید. چه زود از فرمان خداوند سریچی کرده، نسبت به او گناه وزیدید! **17** من لوحها را به زمین انداختم و در برای چشمانتان آنها را خرد کدم. **18** آنگاه به مدت چهل شبانه روز در حضور خداوند رو بر زمین نهادم، نه نانی خوردم و نه آبی نوشیدم، زیر شما گاه بزرگی مرتکب شده بودید و آنچه خداوند از آن بیزار است انجام داده، او را به خشم آوردید. **19** می ترسیدم از شدت خشم، شما را نابود کند. ولی یک بار دیگر خداوند خواهش مرا احابت کرد. **20** هارون نیز در خط پرگی بود چون خداوند بر او غضبناک شده، می خواست او را بکشد، ولی من دعا کردم و خداوند او را بخشدید. **21** من آن گوساله را که شما از طلا ساخته بودید و مظہر گناه شما بود برداشته، در آتش انداختم، بعد آن را کوپیدم و به صورت غباری نرم درآورده، به داخل نهری که از دل کوه چاری بود ریختم. **22** شما در تعبیره و مسأله و قبروت هتاوه نیز خشم خداوند را بفروختید. **23** در قادش بینین خداوند به شما گفت: «به سزمینی که به شما داده ام داخل شوید.» اما شما از پهنه خداوند اطاعت ننمودید زیرا باور نکردید که او به شما کمک خواهد کرد. **24** آری، از اولین روزی که شما را شناختم، علیه خداوند یاغیگری کرده اید. **25** پس خداوند خواست شما را هلاک کند، ولی من چهل شبانه روز در برای او به خاک افتادم **26** و التمس کرده، گفت: «ای خداوند، قوم خود را نابود نکن. آنها میراث تو هستند که با قدرت عظیمت از مصر نجات یافتدن. **27** خدمتگاران ابراهم و اسحاق و عقوب را به یاد آور و از سرخستی و عصیان و گناه این قوم چشم پوشی کن. **28** زیرا اگر آنها را از بین بیری مصریها خواهند گفت که خداوند قادر نبود آنها را به سزمینی را که به ایشان وعده داده بود برساند. آنها خواهند گفت که خداوند ایشان را نابود کرد، چون از ایشان بیزار بود و آنها را به بیابان برد تا آنها را بکشد. **29** ای خداوند، آنها قوم تو و میراث تو هستند که آنها را با قدرت عظیم و دست توانای خود از مصر بیرون آوردی.»

11 پهنه، خداوندان را دوست بدارید و خواسته‌ها و فرایض و قوانین و فرامین او را همیشه به جا آورید. **2** گوش کنید! من با فرزندان شما سخن نمی‌گوییم که مزء تبیه پهنه خداوندان را نچشیده و بزرگی و قدرت مهیش را ندیده‌اند. **3** ایشان آنچا نبودند تا معجزاتی را که او در مصر علیه فرعون و تمامی سزمینیش انجام داد بینند. **4** آنها ندیده‌اند که خداوند بالشکر مصر و با اسیان و ارباهای ایشان چه کرد و چگونه کسانی را که در تعقیب شما بودند در دریای سرخ غرق نموده، هلاک کرد. **5** آنها ندیده‌اند در طول سالهایی که شما در بیابان سرگردان بودید، چگونه خداوند با رها از شما مراقبت کرده است تا شما را به اینجا برسانند. **6** آنها آنچا نبودند وقی که دانان و ایلام، پسран الیاب، از نسل رئوین، مرتکب گناه شدند و زمین دهان باز کرده، جلوی چشم تمامی قوم اسرائیل آنها را با خانواده و خیمه و اموالشان بعیید. **7** ولی شما با چشمانتان این معجزات عظیم خداوند را دیده‌اید. **8** پس این فرامانهایی را که امروز به شما می‌دهم با دقت اطاعت کنید تا توانایی آن را داشته باشید که سزمینی را که بهزودی وارد آن می‌شود تصرف کنید. **9** اگر از این اوامر اطاعت کنید در سزمینی که خداوند با سوگند به پدرانتان و به شما که فرزندان ایشان هستید وعده داد، عمر طولانی و خوبی خواهید داشت،

10 در آن هنگام خداوند به من فرمود: «دو لوح سنگی دیگر مانند لوحهای قبلي بپراش و یک صندوق چوبی برای نگهداری آنها بساز و لوحها را همراه خود نزد من به کوه بپار. **2** من روی آن لوحها همان فرامینی را که روی لوحهای اولی بود و تو آنها را شکستی، دوباره خواهم نوشت. آنگاه آنها را در صندوق بگذار.» **3** بنابراین من یک صندوق از چوب افacia ساخته، دو لوح سنگی مانند لوحهای اول تراشیدم و لوحها را برداشته، از کوه بالا رفتم. **4** خداوند دوباره ده فرمان را روی آنها نوشت و آنها را به من داد. (آنها فرامانهایی بودند که وقتی همگی شما در پایین کوه جمع شده بودید، از درون آتش روی کوه به شما داده بود). **5** آنگاه از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوحها را در صندوقی که ساخته بودم گذاشت. آن لوحها تا امروز هم در آنچا قرار دارند. **6** سپس قوم اسرائیل از بیرون به موسیه کوچ کردنند. در آنچا هارون درگذشت و به خاک سپرده شد و پسرش العازار به جای او به خدمت کاهنی پرداخت. **7** آنگاه به چندجوده و از آنچا به یطلبات که نهرهای فراوانی داشت، سفر کردند. **8** در آنچا بود که خداوند قبیله ا لوی را برای حمل صندوقی که در آن ده فرمان خداوند قرار داشت انتخاب نمود تا در حضور او بایستید و او را خدمت کنند و به نام او برکت دهند، به طوری که تا

در سزمهینی که شیر و عسل در آن جاری است. **10** چون سزمهینی که بهزوادی وارد آن می شوید و آن را تصالح می کنید مثل سزمهین مصر که از آنجا آمدهاید نیست و احتیاجی به آبیاری ندارد. **11** سزمهینی که شما برای تصرفش به آن عبور می کنید، سزمهین کوهها و دشنهاست که باران فراوان بر آن می بارد، **12** و سزمهینی است که بیهوه، خدایان خود از آن مراقبت می کند و چشمان او دائم در تمامی سال بر آن دوخته شده است. **13** اگر شما تمام فرامین او را که من امروز به شما می دهم با دقت اطاعت کنید و اگر بیهوه خدایان را با تمامی دل و جان دوست داشته باشید او را عبادت کنید **14** آنگاه او باز هم باران را به موقع خواهد فرستاد تا غله، شراب تازه و روغن زیتون فراوان داشته باشید. **15** او به شما مراتع سرسیز برای چریدن گلهایان خواهد داد و خود نیز غذای کافی خواهد داشت که بخوردید و سیر شوید. **16** ولی هوشوار باشید که دلهایان از خداوند برنگردد تا خدایان دیگر را بپرستید، **17** چون اگر چنین کنید خشم خداوند نسبت به شما افروخته شده، آسمانها را خواهد بست و دیگر باران نخواهد بارید و شما محصولی نخواهید داشت، و بهزوادی در سزمهین حاصلخیزی که خداوند به شما داده است نابود خواهد شد. **18** بایارین، این فرمانها را در دل و جان خود جای دهید. آنها را به دستهای خود و همچنین به پیشانی تان بینید تا همیشه به خاطر داشته باشید که باید آنها را اطاعت کنید. **19** آنها را به فرزندان خود بیاموزید و همیشه درباره آنها صحبت کنید، خواه در خانه باشید خواه در بیرون، خواه هنگام خواب باشد خواه اول صبح. **20** آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه هایان بتویسید. **21** آنگاه تا زمین و آسمان باقی است شما و فرزنداتان در سزمهینی که خداوند با سوگند به پدرانتان و عده داد زندگی خواهید کرد. **22** اگر با دقت همه دستورهایی را که به شما می دهم اطاعت کرده، خداوند، خدایان را دوست بدارید و آنجه را که او می خواهد انجام داده، از او جدا نشوید **23** آنگاه خداوند همه قومهای را که با شما مقاومت می کنند، هر قدر هم از شما بزرگ و قویتر باشند، بیرون خواهد کرد و شما زمیهایان را تسخیر خواهید نمود. **24** هر جا که قدم بگذرید به شما تعلق خواهد داشت. مزمیهایان از بیابان نیک در جنوب تا لبنان در شمال، و از رود فرات در مشرق تا دریای مدیترانه در مغرب خواهد بود. **25** هیچ کس پاری مقاومت با شما را نخواهد داشت، چون خداوند، خدایان همان طور که قول داده است هر جا که بروید تو س شما را در دل مردمی که با آنها روبرو می شوید، خواهد گذاشت. **26** من امروز به شما حق انتخاب می دهم تا بین بركت و لعنت یکی را انتخاب کنید. **27** اگر فرامین بیهوه هیچ کدام از هدایا را نباید در خانه بخوردید، نه دهیک غله و شراب تازه و روغن چیز کنم از هدایا را نباید خون آن است که باید آن را مثل آب بر زمین ببرید. **28** و اگر از آنها سریچی کرده، خدایان قومهای دیگر را پرستش کنید، مورد لعنت قرار خواهید گرفت. **29** چون شما را در آنجا در اراضی بیابانی نزدیک جلجال زندگی می کنید، بلوستان موره هم در آنجا قرار دارد. **30** شما بهزوادی از رود اردن عبور کرده، در سزمهینی که بیهوه خدایان به شما می دهد ساکن خواهید شد. **31** فراموش نکنید که در آنجا باید همه فرایض و قوانینی را که امروز به شما می دهم اطاعت کنید.

گله‌هایشان را نیز از بین ببرید. **16** سپس باید تمام غنایم را در میدان شهر انباشته، بسوزانید. پس از آن، تمام شهر را به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند، خداپیان به آتش بکشید. آن شهر برای همیشه باید ویرانه بماند و نباید هرگز دوباره آباد گردد. **17** ذرازی از این غنایم حرام را نگاه ندارید. آنگاه خداوند از غضب خود برمی‌گردد و شما را مورد لطف و مرحمت خوش قرار داده، همچنانکه با سوگند به پدرانتان وعده فرمود، تعداد شما را زیاد خواهد کرد، **18** به شرطی که فقط از یهوه خداپیان و فرمانهای او که امرور به شما می‌دهم اطاعت نموده، آنچه را که در نظر یهوه خداپیان پستنده است بجا آورید.

14 شما فرزندان یهوه خدای خود هستید، پس هنگام عزاداری برای

مردگان خود، مثل بستان، خود را زخمی نکید و موی جلوی سرتان را نتراشید، **2** زیرا شما برای یهوه خداپیان قومی مقدّسید، او شما را از میان فوهرهای روی زمین پرگزیده است تا قوم خاص او باشید. **3** گوشت هیچ حیوانی را که من آن را حرام اعلام کرده‌ام نباید بخورید. حیواناتی که می‌توانید گوشت آنها را بخورید از این قاراند: گاو، گوسفند، بز، آهو، غزال، گوزن و انواع بز کوهی. **6** هر حیوانی را که سم شکافته دارد و نشخوار می‌کند می‌توانید بخورید. **7** پس اگر حیوانی این دو خصوصیت را نداشته باشد، نباید آن را

بخورید. بنابراین شتر، خرگوش و گرگن را نباید بخورید. اینها نشخوار می‌کنند،

ولی سمهای شکافته ندارند. **8** خوک را نباید بخورید، چون با اینکه سم شکافته دارد نشخوار نمی‌کند. حتی به لاشه چینن حیواناتی نباید دست بزند.

9 از حیواناتی که در آب زندگی می‌کنند فقط آنها را که باله و فلس دارند می‌توانید بخورید. **10** تمام جانوران آبی دیگر برای شما حرامند. **11** همه پرنده‌گان طاهر را می‌توانید بخورید. **12** اما اینها را نباید بخورید: عقاب،

لاشخور و لاشخور سیاه؛ **13** زغن، شاهین و شاهین به نوعش؛ **14** هر قسم کلاغ به نوعش؛ **15** شترموغ، جغد، مغ نوروزی و باز به نوعش؛ **16** بوم،

جعد بزرگ، جعد سفید، **17** و جعد صحرایی؛ کرکس، مغ غواص، **18** لکلک و مغ ماهیخوار به نوعش؛ **19** همه حشرات بالدار برای شما حرامند، و نباید خورده شوند. **20** اما همه پرنده‌گان حلال گوشت را

می‌توانید بخورید. **21** حیوانی را که به مرگ طبیعی مرده است نخورید. آن را به غریبی که در میان شما باشد بدھید تا بخورد و یا آن را به بیگانگان پفرشید؛ ولی خودتان آن را نخورید، چون برای یهوه خداپیان قومی مقدس است.

بسته‌باش. پرغاله را در شیر مادرش نبینید. **22** از تمامی محصولاتان هر ساله باید

یک دهم را کارکار بگذارید. **23** این دیک را بیاورید تا در محلی که یهوه،

خداپیان به عنوان عبادتگاه خود انتخاب خواهد کرد در حضورش بخورید. این

شامل عشیرهای غله، شراب تازه، رونگ زیتون و نخست زاده گله‌ها و رمه‌هایتان

می‌باشد. منتظر از این کار این است که بیاموزید همیشه خداوند را در زندگی خود احترام کنید. **24** اگر مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود انتخاب

می‌کند به قدری دور باشد که براحتی نتوانید دیک‌های خود را از برکاتی که

به یهوه خداپیان به شما داده، به آنچا حمل کنید، **25** آنگاه می‌توانید دیک

محصولات و رمه‌هایتان را بفروشید و پولش را به مکانی که یهوه خداپیان

برمی‌گزیند، ببرید. **26** وقتی که به آنچا رسیدید با آن پول هر چه خواستید

بخرید گاو، گوسفند، شراب یا مشروبات دیگر تا در آنجا در حضور خداوند،

اما موظف باشید گوشت را با خونش که بدان جیات می‌بخشد، نخورید، **24**

بلکه خون را مثل آب بر زمین بزیرید. اگر چنین کنید، خداوند از شما راضی خواهد شد و زندگی شما و فرزندانتان به خیر خواهد بود. **26** آنچه را که به خداوند وقف می‌کنید، هدایاتی را که نذر کردیده و قربانی‌های سوختنی خود را به مذبح ببرید. اینها را باید فقط بر مذبح خداوند، خداپیان قربانی کنید.

خون را باید روی مذبح ریخته، گوشت آن را بخورید. **28** موظف باشید آنچه را که به شما امر می‌کنم، اطاعت کنید. اگر آنچه در نظر خداوند، خداپیان پستنده است انجام دهید، همه چیز برای شما و فرزندانتان تا به ابد

به خیر خواهد بود. **29** وقتی یهوه خدای شما، قومهای سوزنی را که در آن زندگی خواهید کرد نابود کند، **30** در پرستیدن خداپیانش از ایشان پروی

نکنید و گزنه در دام مهلهکی گرفتار خواهید شد. نپرسید که این قومها چگونه خداپیانش را می‌پرستند و بعد رفته مثلاً آنها پرستش کنید. **31** هرگز نباید چینین اهانتی به خداوند، خداپیان بکنید. این قومها کارهای ناپسندی را که خداوند از آنها نفرت دارد، برای خداپیانشان بجا می‌آورند. آنها حتی پسران و دخترانشان را برای خداپیانشان می‌سوزانند. **32** تمام فرمانهایی را که به شما می‌دهم اطاعت کنید. چیزی به آنها نیازفایید و چیزی هم از آنها کم نکنید.

13 اگر در میان شما پیشگو یا تعبیرکننده خواب وجود دارد که آینده را

پیشگویی می‌کند **2** و پیشگویی‌های ایشان نیز درست از آب در می‌آیند، ولی می‌گوید: «بیایید تا خداپیان قومهای دیگر را که شما نمی‌شناسید، پرسیتم» **3**

به حرف او گوش نکنید؛ چون یهوه خداپیان بدین ترتیب شما را امتحان می‌کند تا معلم شود آیا برترستی او را با تمامی دل و جانتان دوست دارد یا نه.

4 فقط از خداوند، خداپیان پریو کنید و او را احترام نمایید و اوامر ش را به جا آورید، او را پرستش کنید و از او جدا شوید. **5** آن پیشگو یا تعبیر

کننده خواب را که سعی می‌کند شما را گمراه سازد، بکشید، چون قصد داشته شما را بر ضد خداوند، خداپیان که شما را از بردگی در مصر بیرون

آورد، برانگیزید. با کشتن او شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد. **6** اگر نزدیکترین خوشاندن یا صمیمه‌ی ترین دوست شما، حتی برادر، پسر، دختر و

یا همسرتان در گوش شما نجوا کند که «بیا بروم و این خداپیان بیگانه را پرسیتم»، خداپیانی که نه شما آنها را می‌شناسید و نه اجدادتان، **7** خداپیان

قوهایی که اطراف سرزمین شما هستند، خواه نزدیک به شما خواهد دور، **8** به او گوش ندهید. پیشنهاد ناپسندش را بر ملا سازید و بر او رحم نکنید. **9** او را

بکشید. دست خودتان باید اولین دستی باشد که او را سنگسار می‌کند و بعد دستهای تمامی قوم اسرائیل. **10** او را سنگسار کنید تا بپیرد، چون قصد

داشته است شما را از خداوند، خداپیان که شما را از بردگی در مصر بیرون

بردگی بیرون آورد دور کند. **11** آنگاه تمام بني اسرائیل از کردار شرورانه‌اش آگاه شده، از ارتكاب چین شارتری در میان قوم خواهد ترسید. **12** هرگاه بشنوید

در یکی از شهرهای اسرائیل می‌گویند که گروهی اویاش با پیشنهاد پرستیدن خداپیان بیگانه همشهربان خود را گمراه کرده‌اند، اول حقایق را بررسی کنید

و بینید آیا آن شایعه حقیقت دارد یا نه. اگر دیدید حقیقت دارد و چنین عمل رشیتی در میان شما در یکی از شهرهایی که یهوه خداپیان به شما داده است اتفاق افتاده، **15** باید بی‌درنگ شهر و کلیه ساکننش را نابود کنید و

خدایانند، خدایان در محلی که او تعیین خواهد کرد بخورید. 21 ولی اگر حیوان نخست زاده معیوب باشد، مثلاً لنگ یا کور بوده، یا عیب دیگری داشته باشد، نباید آن را برای پهنه خدایان قربانی کنید. 22 در عوض از آن برای خوارک خنانواده خود در منزل استفاده کنید. هر کس می تواند آن را بخورد، حتی اگر نجس باشد، درست همان طور که غزال یا آهو را می خورد؛ 23 ولی خون آن را نخوردید، بلکه آن را مثل آب بر زمین بزیرید.

27 در ضمن لاوای شهرتار را فراموش نکنید، چون آنها مثل شما صاحب ملک و محصول نیستند. 28 در آخر هر سه سال باید عشره تمام محصولات خود را در شهر خود جمع کنید 29 تا آن را به لاوای که در میان شما ملکی ندارند، و همچنین غربیان، بیوهزنان و پیمان داخل شهرتار بدھید تا بخورند و سیر شوند. آنگاه خداوند، خدایان شما را در کارهایان برکت خواهد داد.

15

16 همیشه به یاد داشته باشید که در ماه اییب، مراسم عید پسخ را به احترام پهنه خدایان بجا آورید، زیرا در این ماه بود که او شما را شبانه، از سزمین مصر بیرون آورد. 2 براي عيد پسخ، شما باید یک بره یا گاو در محلی که خداوند، خدایان به عنوان عبادتگاه خود برمی گزیند، براي او قربانی کنید. 3 گوشت قربانی را بنان خمیرمایه دار نخوردید. هفت روز نان بدون خمیرمایه یعنی نان مشقت بخوردید. این نان، یادگار سختیهای شما در مصر و نیز یادگار روزی است که با عجله از مصر خارج شدید. این روز را در تمام عمر خود به خاطر داشته باشید. 4 مدت هفت روز اثری از خمیرمایه در خانه شما نباشد و از گوشت قربانی پسخ تا صبح روز بعد چیزی باقی نماند. 5 قربانی پسخ را نمی توانید در هر شهری از شهرهای که پهنه خدایان به شما می دهد، ذبح کنید. 6 پسخ را فقط باید در مکانی که پهنه خدایان برای گرامیداشت نام خود تعیین می کند، ذبح نمایید. قربانی پسخ را هنگام غروب سر برپید، زیرا هنگامی که از مصر خارج شدید، غروب بود. 7 گوشت قربانی را در همان جا که پهنه خدایان برمی گزیند، بپزید و بخوردید، و صبح روز بعد، راهی خانه هایان بشوید. 8 تمام شش روز بعد را هم نان فطیر بخوردید. در روز هفتم، تمام قسم براي عبادت پهنه خدایان جمع شوند و هیچ کار دیگری نکنند. 9 هفت هفته پس از شروع فصل درو، 10 عید دیگری در حضور خداوند، خدایان خواهد داشت که عید هفته ها خوانده می شود. در این عید هدیه اوطبلانه ای مطابق برکتی که خداوند به شما داده است نزد خداوند بپارید. 11 در این عید با پسران و دختران، غلامان و کنیزان خود در حضور خداوند شادی کنید. فراموش نکنید که لاوای، غربیان، بیوهزنان و پیمان شهستان را هم دعوت کنید تا در مراسم جشن، در مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود تعیین می کند، شرکت کنند. 12 این فرایض را به دقت به جا آورید، زیرا خود شما هم در مصر بوده اید. 13 جشن دیگر، عید سایانه است که باید به مدت هفت روز در پایان فصل درو، پس از اینکه خرمون خود را کوپیدید و آب انگورتان را گرفتید، برگزار کنید. 14 در این عید به اتفاق پسران و دختران، غلامان و کنیزان خود شادی نمایید. فراموش نکنید که لاوای، غربیان، پیمان و بیوهزنان شهر خود را نیز دعوت کنید. 15 این عید را در محلی که خداوند تعیین خواهد کرد به خاطر این سه عید حاضر شوند: عید پسخ، عید هفته ها و عید سایانهها. در هر کدام از این عیاد، هدایایی برای خداوند بپارید. 17 تا جایی که از دستان برمی آید به نسبت برکتی که از پهنه خدایان یافته اید هدیه بدھید. 18 برای هر یک از قابل خود در شهرهایی که خداوند، خدایان به شما می دهد قضات و رهبرانی تعیین کنید

در پایان هر هفت سال، باید تمام قرضهای بدھکاران خود را بپخشید. 2 هر که از همسایه یا برادر یهودی خود طلبی داشته باشد باید آن طلب را لغو نماید. او نباید در صدد پس گرفتن طلبش باشد، زیرا خود خداوند این طلب را لغو نموده است. 3 ولی این قانون شامل حال بدھکاران غیریهودی نمی شود. 4 اگر به دقت، تمام دستورهای خداوند، خدایان را اطاعت کنید و اوامری را که امروز به شما می دهم اجرا نمایید در سزمینی که خداوند به شما می دهد برکت زیادی خواهد یافت، به طوری که قبیری در میان شما نخواهد بود. 6 پهنه خدایان چنانکه وعده داده است برکتان خواهد داد، به طوری که به قومهای زیادی پول قرض خواهید داد، ولی هرگز احتیاجی به قرض گرفتن نخواهید داشت. بر قومهای پسیاری حکومت خواهید کرد، ولی آنان بر شما حکومت نخواهند نمود. 7 وقتی به سزمینی که پهنه خدایان به شما می دهد وارد شدید، اگر در بین شما اشخاص قبیری باشند نسبت به آنان دست و دل پیش خداوند ناله کنید این عمل برای شما گناه محسوب خواهد شد. 9 این فکر پلید را به خود راه ندھید که سال بخشیدن قرض بمزودی فرا می رسد و در نتیجه از دادن قرض خودداری کنید؛ زیرا اگر از دادن قرض خودداری کنید و مرد محتاج پیش خداوند ناله کنید این عمل برای شما گناه محسوب خواهد شد. 10 باید آنچه نیاز دارد، از صمیم قلب به او بدھید و پهنه خدایان هم به خاطر این امر، شما را در هر کاری برکت خواهد داد. 11 در میان شما همیشه قبیر وجود خواهد داشت به همین دلیل است که به شما فرمان می دهم که با گشاده دستی به قبیران و برادران نیازمند خود قرض بدھید. 12 هرگاه یکی از برادران عربانی شما، خواه مرد و خواه زن، به شما فروخته شود، و شش سال شما را خدمت کنید، سال هفتم او را آزاد کرده، بگذرانید از نزد شما برود. 13 او را دست خالی روانه نکنید، 14 بلکه هدیه ای از گله و غله و شراب مطابق برکتی که خداوند، خدایان به شما بخشیده است به وی بدھید. 15 به خاطر بیاورید که در سزمین مصر برد و خداوند، خدایان شما را نجات داد. به همین دلیل است که امروز این فرمان را به شما می دهم. 16 ولی اگر غلام عربانی شما نخواهد برد و بگوید شما و خانواده تان را دوست دارد و از بودن در خانه شما لذت می برد، 17 آنگاه او را کنار در خانه قرار دهد و با درفشی گوشش را سوراخ کنید تا از آن پس، همیشه غلام شما باشد. با کنیزان خود نیز چنین کنید. 18 اما وقتی که برده ای را آزاد می کنید نباید ناراحت شوید، زیرا طی شش سال به اندازه دو برابر دستمزد یک کارگر شما را خدمت کرده است. پهنه خدایان شما را در هر کاری که بکنید، برکت خواهد داد. 19 باید تمامی نخست زاده های نر گله ها و رمه هایان را برای پهنه خدایان وقف کنید. از نخست زاده های گله های گوسفندان را قیچی نکنید. 20 به جای آن، شما و خانواده تان هر ساله گوشت این حیوانات را در حضور

تا ایشان مردم را عادلانه داوری کنند. **۱۹** هنگام داوری از کسی طرفداری نکنید، عدالت را نیز پا نگذارید و روش نگیرید، چون رشوه حقی چشمان عادلان را کور می کند و راستگویان را به دروغگویی و می دارد. **۲۰** عدل و انصاف را همیشه بجا آورید تا بتوانید زندگانه مانده، سرزینی را که خداوند، خدایاتان به شما می بخشد تصرف نمایید. **۲۱** هرگز مجسمه های شرم آور بت پرستان را در کنار مذبح یهوه خدایاتان نسازید **۲۲** و ستونهای آنها را بر پا نکنید، چون خداوند از این پنهان است.

۱۸

کاهنان و سایر افراد قبله لاؤ نباید در اسرائیل ملکی داشته باشند. پناهاین شما باید با آوردن قربانیها و هدایا به مذبح خداوند، زندگی ایشان را تأمین کنید. **۲** کاهنان و لاوان نباید ملکی داشته باشند، زیرا همان طور که خداوند وعده داده، خود او میراث ایشان است. **۳** شانه، دو بناگوش و شکمیه هر گاو و گوسفندی را که برای قربانی می آورید به کاهنان بدهید. **۴** علاوه بر اینها، نبور محصول خود یعنی نبور غلات، شراب تازه، روغون زیتون و همچنین پشم گوسفندان خود را نیز به ایشان بدهید؛ **۵** زیرا خداوند، خدایاتان قبله لاؤ را از بین تمام قبیله ها انتخاب کرده است تا نسل اذر نسل خداوند را خدمت کنند. **۶** هر فرد لاؤ، در هر گوشه ای از سرزمین اسرائیل که باشد این حق را دارد که هر وقت بخواهد به مکانی که خداوند به عنوان عبادتگاه خود تعیین می کند آمدده، به نام یهوه خدای خود خدمت کند، درست ماند دیگر برادران لاؤ خود که به طور مداوم در آنجا خدمت می کنند. **۷** از قربانیها و هدایایی که به لاوان داده می شود به او نیز باید سهیم تعاقل گیرد، چه محتاج باشد و چه نباشد. **۸** وقیعی به سرزمینی که یهوه خدایاتان به شما می دهد، وارد شدید، مواظب باشید که از آداب و رسوم نفرت انگیز قومهایی که در آنجا زندگی می کنند پیروی نکنید. **۹** مانند آنها فرزندان خود را روی اتش مذبح قربانی نکنید. هیچ یک از شما نباید به جادوگری پرداز یا غیبگویی و رمالي و فالگری کند و یا ارواح مردگان را احضار نمایید. **۱۰** مانند آنها فرزندان خود را روی اتش مذبح زندگی که خداوند، خدایاتان این قومها را ریشه کن می کند. **۱۱** شما باید در حضور خداوند، خدایاتان پاک و بی عیب باشید. **۱۲** قومهایی که شما سرزمینشان را نصراف می کنید به غیبگویان و فالگرگان گوش می دهند، ولی یهوه خدایاتان به شما اجازه چنین کاری را نمی دهد. **۱۳** او از میان قوم اسرائیل پیامبری مانند من برای شما خواهد فرستاد و شما باید به او گوش دهید و از او اطاعت کنید. **۱۴** روزی که در دامنه کوه حوریب جمع شده بودی از یهوه خدایاتان خواستید که صدای مهیب او را بار دیگر نشونید و آن آتش هوناک را در بالای کوه نبینید، چون می ترسیدید بمیرید. **۱۵** پس خداوند به من فرمود: «درخواست آنها بجاست. **۱۶** من از میان آنها پیامبری مانند تو برای ایشان فرستاد. **۱۷** به او خواهم گفت که چه بگوید و او سخنگوی من نزد مردم خواهد بود. **۱۸** هر که به او گوش ندهد و به پیامش که از جانب من است توجه نکند، من خود از او بازخواست خواهم کرد. **۱۹** هر پیامبری که به دروغ ادعای کند پیامش از جانب من است، خواهد مرد و هر پیامبری که ادعای کند پیامش از جانب خداوند دیگر است باید کشته شود.» **۲۰** اگر دولت هستید که پیامی از جانب خداوند است یا نه، **۲۱** راه فهمیدن این است: اگر چیزی که او می گوید اتفاق نیفتند، پیام او از جانب خداوند نبوده بلکه ساخته و پرداخته خودش است؛ پس، از او نترسید.

۱۹

هنگامی که یهوه خدایاتان قومهایی را که سرزمینشان را به شما می دهد، نایبد کند و شما در شهرها و خانه هایشان ساکن شوید، **۲** آنگاه باید سه شهر به عنوان پناهگاه تعیین کنید تا اگر کسی نادانسته شخصی را بکشد، بتواند به آنجا فرار کرده، در امان باشد. کشورتان را به سه منطقه تقسیم کنید به طوری که هر کدام از این سه شهر در یکی از آن سه منطقه واقع گردد.

تا ایشان مردم را عادلانه داوری کنند. **۱۹** هنگام داوری از کسی طرفداری نکنید، عدالت را نیز پا نگذارید و روش نگیرید، چون رشوه حقی چشمان عادلان را کور می کند و راستگویان را به دروغگویی و می دارد. **۲۰** عدل و انصاف را همیشه بجا آورید تا بتوانید زندگانه مانده، سرزینی را که خداوند، خدایاتان به شما می بخشد تصرف نمایید. **۲۱** هرگز مجسمه های شرم آور بت پرستان را در کنار مذبح یهوه خدایاتان نسازید **۲۲** و ستونهای آنها را بر پا نکنید، چون خداوند از این پنهان است.

۱۷

هرگز گاو یا گوسفند مرض و معیوب، برای خداوند، خدایاتان قربانی نکنید. خداوند از این کار متفخر است. **۲** اگر بشنوید مرد یا زنی در یکی از شهرهای سرزمین از عهد یهوه خدایاتان تخلف نموده، بت اخورشید و ماه و ستارگان را که خداوند پرسش آنها را ایکاقد غدغنه کرده، عبادت می کند، **۴** اول خوب تحقیق کنید و بعد که معلوم شد چنین گناهی در اسرائیل به وقوع پیوسته است، **۵** آنگاه آن مرد یا زن را به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بهمیرد. **۶** ولی هرگز شخصی را بنا به شهادت یک گواه به قتل نرسانید؛ حداقل باید دو یا سه شاهد وجود داشته باشند. **۷** اول، شاهدان باید سنتگها را پرتاب کنند و سپس تمام مردم. به این طریق، این بدی را از میان خود پاک خواهید ساخت. **۸** اگر واقعه ای در میان شما اتفاق بیفتد که قضایت راجع به آن برای شما سخت باشد چه قتل باشد، چه ضرب و جرح، و چه دعوا در این صورت باید آن معرفه را به محملی که خداوند، خدایاتان تعیین می کند **۹** نزد کاهنان نسل لاؤ و قاضی وقت ببرید تا ایشان در این مورد قضایت کنند. **۱۰** هر چه آنها در مکانی که خداوند تعیین کرده است بگویند باید بدون چون و چرا اجرای گردد. مواظب باشید که از احکام و دستورهای ایشان سریچی نکنید. **۱۱** اگر مکحوم از قبول حکم قاضی یا کاهن که خادم یهوه خدایاتان است، خودداری کند مجازات او مرگ است. اسرائیل را باید از وجود چنین گناهکارانی پاک نمود. **۱۲** آنگاه همه مردم از این مجازات باخبر شده، خواهند ترسید و جرأت نخواهند کرد با رأی دادگاه مخالفت کنند. **۱۳** هرگاه در سرزمینی که یهوه خدایاتان آن را به شما خواهد داد، ساکن شده، به این پادشاه داشته باشیم»، **۱۵** باید مردی را به پادشاهی برگزینید که خداوند، خدایاتان انتخاب می کند. او باید اسرائیلی باشد و نه بیگانه. **۱۶** او نباید به فکر بیفتید که «ما هم باید مثل قومهای دیگری که اطراف ما هستند یک پادشاه داشته باشیم»، **۱۷** او نباید زنان زیادی برای خود بگیرد مبادا دلش از خداوند دور نگردد. **۱۸** او نباید زنان زیادی برای خود ثروت بیندازد. **۱۹** وقتی او بر تخت پادشاهی نشست، باید نسخه ای از قوانین خدا را که به موسیه کاهنان لاؤ نگهداشی می شود، برای خود تهیه کند. **۲۰** او باید این رونوشت قوانین را نزد خود نگه دارد و در تمام روزهای عمرش آن را مطالعه کند تا بگیرد خداوند، خدایاتش را احترام کند و دستورها و قوانین او را اطاعت نماید. **۲۱** این کار او باعث خواهد شد خود را از دیگران برتر نداند و از هیچ یک از امراء خداوند انحراف نورزد. بدین ترتیب سلطنت او طولانی خواهد بود و پس از این پسراش، نسلهای زیادی بر اسرائیل سلطنت خواهند کرد.

جاده‌هایی را که به این شهرها می‌روند خوب نگه دارید. **4** اگر کسی نادانسته مرتکب قتل شود می‌تواند به یکی از این شهرها فرار کرده، در آنجا پناه گیرد. **5** برای مثال، اگر مردی با همسایه خود برای بردن هیزم به جنگل برود و سر تبر از دسته‌اش جدا شده، باعث قتل همسایه‌اش گردد، آن مرد می‌تواند به یکی از این شهرها گریخته، در امان باشد. **6** بدین ترتیب مدعی خون مقتول نمی‌تواند او را بکشد. این شهرها باید پراکنده باشند تا همه بتوانند به آن دسترسی داشته باشند و گزنه مدعی خشمگین، ممکن است قاتل بی‌گناه را بکشد. **8** چو یهود خدایاتان طبق وعده‌ای که با سوگند به پدران شما داده است مزاهی سرمیتان را وسیعتر کند و تمام سرمیتی را که وعده داده است، به شما بیخشند، **9** در این صورت باید سه شهر پناهگاه دیگر نیز داشته باشید. (البته او وقتی این سرمیت را به شما خواهد داد که از کلیه فرمانهایی که امروز به شما می‌دهم اطاعت نموده یهود خدایاتان را دوست پدارید و همواره در راه او گام بردارید). **10** چنین عمل کنید تا در سرمیتی که خداوند به شما می‌دهد اشخاص بی‌گناه کشته نشوند و خون کسی به گدن شما نباشد. **11** ولی اگر کسی از همسایه خود نفرت داشته باشد و با قصد قلی او را بکشد و سپس به یکی از شهرهای پناهگاه فرار نماید، **12** آنگاه مشایخ شهر باید دنبال او فرستاده، او را بازگرداند و تحولی مدعی خون مقتول بدهند تا او را بکشد. **13** به او رحم نکنید! اسرائیل را از خون بی‌گناه پاک کنید تا در همه کارهایتان کامیاب باشید. **14** هنگامی که وارد سرمیتی شدید که خداوند، خدایاتان به شما می‌دهد، مواطن پاشیده مزاهی ملک همسایه‌تان را که از قدیم تعیین شده است به نفع خود تغییر ندهید. **15** هرگز کسی را بر اساس شهادت یک نفر محکوم نکنید. حداقل دو یا سه شاهد باید وجود داشته باشند. **16** اگر کسی شهادت دروغ بدهد و ادعا کند که شخصی را هنگام ارتکاب جرمی دیده است، **17** هر دو نفر باید به نزد کاهنان و قضاتی که در آن موقع در حضور خداوند مشغول خدمتند، اورده شوند. **18** قضات باید این مرد را به دقت تحقیق کنند. اگر معلوم شد که شاهد دروغ می‌گوید، **19** مجازاتش باید همان داشد که او فکر می‌کرد مرد دیگر به آن محکوم می‌شد. به این طریق شرارت را از میان خود پاک خواهید کرد. **20** بعد از آن، کسانی که این خبر را بشنوند از دروغ گفتن در جایگاه شهود خواهند ترسید. **21** به شاهد دروغگو باید رحم کنید. حکم شما در این گونه موارد باید چنین باشد: جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست و پا به عوض پا.

21 در سرمیتی که یهود خدایاتان به شما می‌دهد، هرگاه جسد مقتولی که قاتلش معلوم نیست در صحرا پیدا شود، **2** آنگاه مشایخ و قضات با اندازه‌گیری فاصله جسد تا شهرهای اطراف، نزدیکترین شهر را تعیین کنند. مشایخ آن شهر، باید گوساله‌ای را که تا به حال بر آن بوغ بسته نشده بگیرند و آن را به دره‌ای پریند که در آن آب جاری باشد، ولی زمینش هرگز شخم نخورد و کشت نشده باشد، و در آنجا گردن گوساله را بشکنند. **5** آنگاه کاهنان لاوی نزدیک بیایند، زیرا یهود خدایاتان ایشان را انتخاب کرده است تا در حضور او خدمت را کنند و به نام خداوند برکت دهند و در معارفها و اندازه‌گیری می‌کنند. **6** سپس مشایخ آن شهر، دستهای خود را روی آن مجازاتها تصمیم بگیرند. **7** و بگویند: «دستهای ما این خون را نزیخته و چشمان ما هم آن را ندیده است. **8** ای خداوند، قوم خود، اسرائیل را که نجات داده‌ای بیخشن و آنها را به قتل مردی بی‌گناه متمهم نکن. گناه خون این مرد را بر ما نگیر.» **9** به این ترتیب با پیروی از دستورهای خداوند، شما این گناه را از بین خود دور خواهید کرد. **10** زمانی که به جنگ می‌روید و خداوند، خدایاتان دشمنان شما را به دست شما تسليم می‌کند و شما آنها را به اسارت خود

20 زمانی که به جنگ می‌روید و در برابر خود لشکری نیرومندتر از خود با اسبها و ارباهای جنگی زیاد می‌پینید، وحشت نکنید. خداوند، خدایاتان با شمامت، همان خدایی که شما را از مصر بیرون آورد. **2** قبل از شروع جنگ، کاهنی در برابر لشکر اسرائیل بایستد و بگویند: **3** «ای مردان اسرائیلی به من گوش کنید! امروز که به جنگ می‌روید از دشمن تنرسید و جرأت خود را از دست ندهید؛ **4** چون خداوند، خدایاتان همراه شمامت. او برای شما با دشمنانتان می‌جنگد و به شما پیروزی می‌بخشد.» **5** آنگاه سرداران سپاه باید سریازان را خطاب کرده، چنین بگویند: «آیا در آنجا کسی هست که به تازگی خانه‌ای ساخته، ولی هنوز از آن استفاده نکرده باشد؟ اگر چنین کسی هست به خانه بگردد، چون ممکن است در این جنگ کشته شود و شخص دیگری

درمی آورید، ۱۱ چنانچه در میان اسیران، دختر زیبایی را بینید و عاشق او بشوید، و بخواهید او را به زنی بگیرید، **۱۲** می توانید او را به خانه خود بیاورید و بگذارید سرش را بترشد، ناخنهاش را بگیرد **۱۳** و لیساهاش را که هنگام اسیر شدن پوشیده بود عوض کنید. سپس یک ماه تمام در خانه شما در عزای پدر و مادرش بنشینید. بعد از آن، می توانید او را به زنی اختیار کنید. **۱۴** بعد اگر از او راضی نبودید، ناید او را بپروشید یا مثل بردہ با او رفتار کنید، زیرا او را به زنی گرفتارید؛ پس، بگذارید هر جا می خواهد برود. **۱۵** اگر مردی دو همسر داشته باشد، و از هر دو صاحب پسر شود و پسر بزرگتر فرزند همسر مورد علاقه اش نباشد، **۱۶** حق ندارد از اirth بیشتری به پسر کوچکترش یعنی پسر زنی که او را دوست دارد بدهد. **۱۷** او پاید دو سهم به پسر بزرگترش که نحسین نشانه قدرتش بوده و حق نخستت زادگی به او می رسد بدهد، هر چند وی پسر همسر مورد علاقه اش نباشد. **۱۸** اگر مردی پسر لحوج و سرکشی داشته باشد که با وجود تنبیهات مکرر والدین، از ایشان اطاعت نکند، **۱۹** در این صورت پاید پدر و مادرش او را نزد مشایخ شهر ببرند **۲۰** و بگویند: «این پسر ما لحوج و سرکش است، حرف ما را گوش نمی کند و به ولنجوی و میگساری می پدازد». **۲۱** آنگاه اهالی شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد. به این طبق، شرارت را از میان خود دور خواهید کرد و همه جوانان اسرائیل این واقعه را شنیده، خواهند ترسید. **۲۲** اگر مردی مرتکب جرمی شده باشد که جزای آن مرگ است و پس از اعدام، جسد او را به درختی بیاوزند، **۲۳** جسد او نباید در طول شب روی درخت بماند. پاید همان روز او را دفن کنید، زیرا کسی که بر دار آویخته شده باشد ملعون خداست. پس بدن او را دفن کنید تا سزمینی که خداوند، خدایتان به شما داده است آگو نشود.

۲۲ اگر گاو یا گوسفند کسی را سرگردان دیدید، وامنود نکنید که آن را ندیده اید، بلکه حتماً آن را به نزد صاحبیش برقگردانید. **۲** اگر صاحبیش نزدیک شما زندگی نمی کند و یا او را نمی شناسید، آن را به مزاعمه خود ببرید و در آنجا نگه دارید تا زمانی که صاحبیش به دنبال آن باید. آنگاه آن را به صاحبیش بدهید. **۳** این قانون شامل اخ، لیاس یا هر چیز دیگری که پیدا می کنید نیز می شود. نسبت به آن بی اعتنا نباشید. **۴** اگر کسی را دیدید که سعی می کند گاو یا الاغی را که زیر بار خواهید است روی پاهایش بلنگ کند، رویان را برنگردانید، بلکه به کمکش بشتابید. **۵** زن نباید لیاس مردانه بپوشد و مرد نباید لیاس زنانه به تن کند. این کار در نظر خداوند، خدایتان نفرت انگیز است. **۶** اگر آشیانه پرندهای را روی زمین افتداد بینید و یا آشیانهای را روی درختی بینید که پرنده با جوجهها یا تخمهایش در داخل آن نشسته است، مادر و جوجههایش را با هم برندارید؛ **۷** مادر را هر کید برود و فقط جوجههایش را بردارید. اگر چنین کیید زندگی تان بپیرک و طلانی خواهد بود. **۸** وقی خانه تازه‌ای می سازید، باید دیوار کوتاهی دور تا دور پشت بام بکشید تا از اغافلن اشخاص جلوگیری کرده، مسئول مرگ کسی نشود. **۹** در تاکستان خود بذر دیگری نکارید. اگر کاشید، هم محصول بذر کاشه شده و هم انگورها تلف خواهند شد. **۱۰** با گاو و الاغی که به هم بیاق شده‌اند شخم نکنید. **۱۱** لیاسی را که از دو نوع نخ، مثلاً پشم و کتان بافته شده است نپوشید. **۱۲** در چهار گوشه ردای خود باید منگوله بدوزید. **۱۳** اگر مردی با دختری از ازدواج کنده و پس از همیستر شدن با او، وی را تمهم کنده که قبل از ازدواج با مرد

غروب پیرون بماند. سپس خود را شسته، هنگام غروب بازگردد. **12** مستراجها

باید پیرون اردوگاه باشند. **13** هر کس باید درین ابزار خود و سیله‌ای برای کندن زعنف داشته باشد و بعد از هر بار قضاچ حاجت، با آن گودالی حفر کند و مدفعوش را پیوشند. **14** اردوگاه باید پاک باشد، چون خداوند در میان شما قدم می‌زند تا شما را محافظت فرماید و دشمنان را مغلوب شما سازد. اگر او چیز ناپسندی ببیند، ممکن است روی خود را از شما برگرداند. **15** اگر بردهای از نزد اربابش فرار کرده، به شما پناه آورد، نباید او را مجبور کنید که نزد اربابش بروید. **16** بگذرد در هر شهری که مایل است در میان شما زندگی کند و بر او ظلم نکنید. **17** از دختران اسرائیلی کسی نباید در معبد بت پرستان روسپیگری کند، و از پسران اسرائیلی کسی نباید لواط شود. **18** هیچگونه هدیه‌ای را که از درآمد یک روسیه با یک لواط تهیه شده باشد به خانه خداوند نیاورید، چون هر دو در نظر پهنه خدايان نفترت‌انگیر هستند. **19** وقتی به برادر اسرائیلی خود پول، غذا یا هر چیز دیگری فرض می‌دهید، از او بهره نگیرید. **20** از یک غریبه می‌توانید بهره بگیرید، ولی نه از یک اسرائیلی. اگر این قانون را رعایت کنید خداوند، خدايان زمانی که وارد سرزمین موعود شوید به شما برکت خواهد داد. **21** هنگامی که برای خداوند نذر می‌کنید نباید در وقای آن تأخیر کنید، چون خداوند می‌خواهد نذرها خود را به موقع ادا کنید. ادا نکردن نذر، گاهه محسوب می‌شود. **22** (ولی اگر از نذر کردن خودداری کنید، گاهی انجام نداده‌اید). **23** بعد از اینکه نذر کردید باید دقت کنید هر چه را که گفته‌اید ادا کنید، زیرا با میل خود به خداوند، خدايان نذر کرده‌اید. **24** از انگورهای تاکستان دیگران، هر قدر که بخواهید می‌توانید بخورید، اما نباید انگور را در طرف ریخته با خود ببرید. **25** همین طور وقتی داخل کشتیار همسایه خود می‌شوید، می‌توانید با دست خود خوشها را بچینید و بخوردید، ولی حق داس زدن ندارید.

24 اگر مردی پس از ازدواج با زنی، از او راضی نباشد، و طلاقنامه‌ای نوشته، به دستش دهد و او را رها سازد **2** و آن زن دوباره ازدواج کند **3** و شوهر دومی نیز از او راضی نباشد و او را طلاق دهد یا بمیرد، **4** آنگاه شوهر اولش نمی‌تواند دوباره با او ازدواج کند، زیرا آن زن نجس شده است. خداوند از چنین ازدواجی متنفر است و این عمل باعث می‌شود زمینی که خداوند، خدايان به شما داده است به گاهه آلوه شود. **5** مردی را که تازه ازدواج کرده است نباید به سریازی احضار نمود و یا مستویت‌های بخصوص دیگری به وی محول کرد، بلکه مدت پک سال در خانه خود آزاد بماند و نزش را خوشحال کند. **6** گرو گرفن سنگ آسیاب خلاف قانون است، چون وسیله امراض معاش صاحبیش می‌باشد. **7** اگر کسی یکی از برادران اسرائیلی خود را بدزد و با او مثل برد رفقار کند یا او را بفروشد، این ادم دزد باشد کشته شود تا شارت از میان شما پاک گردد. **8** هرگاه کسی به مرض جذام مبتلا شود، باید به دقت آنچه را که کاهان لاوی به او می‌گویند انجام دهد؛ او باید از دستورهایی که من به کاهان داده ام پروری کند. **9** به خاطر بیاورید آنچه را که خداوند، هنگامی که از مصر پیرون می‌آمید با مریم کرد. **10** اگر به کسی چیزی قرض می‌دهید نباید برای گرفن گرو به خانه‌اش وارد شوید. **11** پیرون خانه باستید تا صاحب خانه آن را براييان بیاورد. **12** اگر آن مرد، فقیر بوده، ردایش را که در آن می‌خوابد به عنوان گرو به شما پدهد نباید تا روز بعد، پیش خود نگه دارید

25

هرگاه بین دو نفر نزاعی درگیرد و آنها به دادگاه بپیوند، دادگاه باید مجرم را محکوم نماید و بی‌گناه را تبرئه کند. اگر مجرم مستحق شلاق خوردن باشد باید قاضی به او دستور دهد که دراز بکشد و در حضور خودش به نسبت جرمی که انجام داده تا چهل ضربه شلاق‌نشاند؛ ولی نباید بیش از چهل ضربه شلاق بزنید می‌باشد برادران در نظر شما خوار گردد. **4** دهان گاوی را که خرم می‌کوید، نبند و بگذار به هنگام کار، از خرمت بخورد. **5** هرگاه دو برادر با هم در یک جا ساکن باشند و یکی از آنها بدن داشتن پسری بمیرد، بیوهانش نباید با فردی خارج از خانواده ازدواج نشود، **7** ولی اگر برادر متوفی راضی به این ازدواج نباشد، آنگاه آن زن باید به دروازه شهر نزد مشایخ برسد و به آنها بگوید: «برادر شوهرم وظیفه‌اش را نسبت به من انجام نمی‌دهد و نمی‌گذارد نام برادرش در اسرائیل باقی بماند». **8** سپس مشایخ شهر آن مرد را احضار کرده، با او صحبت کنند. اگر او باز راضی به ازدواج نشده، **9** زن بیوه باید در حضور مشایخ به طرف آن مرد رفته، کفش او را از پایش درآورد و آب دهان بر صورتش بیفکند و بگوید: «بر مردی که اجائق خانه برادرش را روشن نگه نمی‌دارد اینچنین شود». **10** و از آن پس، خاندان آن مرد در اسرائیل به «خاندان کفش کده» شناخته خواهد شد. **11** اگر دو مرد با هم نزاع کنند و همسر یکی از آنها برای کمک به شوهرش مداخله نموده، عورت مرد دیگر را بگیرد، **12** دست آن زن را باید بدون ترحم قطع کرد. **13** در کلیه معاملات خود باید از

تازههای دقیق و اندازههای درست استفاده کنید تا در سرمیانی که خداوند، خدایاتن به شما می‌دهد زندگی طولانی داشته باشد. **۱۶** تمام کسانی که در معاملات کلاهبرداری می‌کنند مورد نفرت خداوند می‌باشند. **۱۷** هرگز نباید کاری را که مردم عالمی هنگام بیرون آمدن از مصر با شما کردند فراموش کنید. **۱۸** به یاد داشته باشید که ایشان بدون ترس از خدا با شما چنگیده، کسانی را که در اثر ضعف و خستگی عقب مانده بودند به هلاکت رسانیدند.

۱۹ بنابراین وقتی که خداوند، خدایاتن در سرمیان موعود شما را از شر تمامی دشمنان خالصی پنهانید، باید نام عالمی را از روی زمین محو و نابود کنید. هرگز این را فراموش نکنید.

۲۷ آنگاه موسی و مشایخ اسرائیل

این دستورها را نیز به قوم دادند و از آنها را به جا آورید: **۲** «وقتی که از رود ادن عبور کردید و به سرمیان موعود یعنی به سرمیانی که شیر و عسل در آن جاری است رسیدید، سنگهای بزرگی از کف رودخانه بیرون آورید و آنها را به صورت بناهای یادبودی در آن طرف رودخانه بر کوه عیال بر روی یکدیگر قرار دهدی. روی سنگها را با گچ پوشانید و سپس قوانین خداوند را بر آن بنویسید. **۵** در آنجا یک مذبح با سنگهای نتراشیده که ایزار آهنی بر آنها نخورده باشد برای خداوند، خدایاتن بسازید و قربانیهای سوختنی برای خداوند، خدایاتن بر آن تقدیم کنید. **۷**

قربانیهای سلامتی را نیز بر روی آن ذبح کرده، بخورید و در همان جا در حضور خداوند، خدایاتن شادی کنید. **۸** همه این قوانین را با خط خوانا روی بناهای یادبود بنویسید. **۹** آنگاه موسی به همراهی کاهنان لاوی به تمامی قوم اسرائیل

گفت: «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو! امروز تو قوم خداوند، خدایاتن شده‌ای. **۱۰** بنابراین باید از یهوه خدای خود پیروی نمایی و فرمانها و فرایض او را که اموری به تو می‌دهم اطاعت کنی.» **۱۱** در همان روز موسی این دستور را به قوم اسرائیل داد: **۱۲** پس از عبور از رود ادن، قبایل شمعون، لاوی، یهودا، پسکار، یوسف و بنیامن باید بر روی کوه چیزیم بایستند و قوم را برکت دهند.

۱۳ و قبایل رُوبین، جاد، اشیر، زبولون، دان و نفتالی باید بر کوه عیال بایستند و لعنتها را اعلام کنند. **۱۴** آنگاه لاویان که درین آنها ایستاده‌اند با صدای بلند به تمام بني اسرائیل بگویند: **۱۵** «لعنت خدا بر کسی که نهی از سنگ، چوب یا فلز بسازد و مخفیانه آن را پرسش کند، زیرا خداوند از بت پرسی متضرر است.» و تمامی قوم بگویند: **۱۶** «لعنت خدا بر کسی که نسبت به سرمیان حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است آورد. **۱۰** اکنون ای خداوند، نگاه کن، من نمونه‌ای از نور اولین محصولات زمینی را که به من عطا کرده‌ای برایت آورده‌ام.» سپس نمونه را در حضور خداوند، خدای خود گذاشته، او را پرسش کنید. **۱۱** آنگاه بروید و به سبب تمام نعمتهایی که یهوه خدایاتن به شما عطا کرده است او را شکر کنید و با خانواده خود و با لاویان و غربانی که در میان شما زندگی می‌کنند، شادی نمایید. **۱۲**

هر سه سال یک بار، سال مخصوص دهیک است. در آن سال باید تمام دهیک‌های محصول خود را به لاویان، غربیان، پیشمان و بیوهزنان شهرستان بدھید تا بخورند و سیر شوند. **۱۳** سپس در حضور خداوند، خدایاتن اعلام کنید: «ای خداوند، همان گونه که امر فرمودی تمام دهیک‌هایم را به لاویان، غربیان، پیشمان و بیوهزنان داده‌ام و از هیچ کدام از قوانین تو سریچی نموده آنها را فراموش نکرده‌ام. **۱۴** زمانی که نجس بودم و وقتی که عزادار بودم، دست به

دهیک نزد هام و چیزی از آن را برای مردگان هدیه نکرده‌ام. از تو اطاعت کرده‌ام و تمام احکام تو را بجا آورده‌ام. ای خداوند، از آسمان که جایگاه مقدس توست نظر انداخته، قوم خود اسرائیل را برکت بده. این سرمیان حاصلخیز را نیز

کسی که رشو بگیرد تا فردی گناهی را به قتل برساند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۱** «لعنت خدا بر کسی که همسایه شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۲** «لعنت خدا بر کسی که با خواهر خود، چه تئی و چه نائی، همبستر شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۳** «لعنت خدا بر کسی که با مادر زن خود همبستر شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۴** «لعنت خدا بر کسی که همسایه خود را مخفیانه بکشد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۵** «لعنت خدا بر

کسی که رشو بگیرد تا فردی گناهی را به قتل برساند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.» **۲۶** «لعنت خدا بر کسی که کلمات این شریعت را پنذیرد و به جا نیارد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۶ پس از اینکه وارد سرمیان شدید که یهوه خدایاتن به شما به ملکیت

می‌بخشد، و آن را تصرف کرده، در آن سکونت گردید، **۲** باید نور برداشت محصول زمین خود را به مکانی که یهوه خدایاتن به عنوان عبادتگاه خود برهمی گردید بیاورید و به یهوه خدایاتن تقدیم کنید. آن را در سبد گذاشته، به

کاهنی که در آن روزها خدمت می‌کند، بدهید و بگویید: «من افرا می‌کنم که خداوند، خدایاتن مرا به سرمیانی که با سوگند به پدران ما و عده نمود، آورده است.» **۴** سپس کاهن سبد را از دست شما گرفته، آن را جلوی مذبح خداوند، خدایاتن پنگزد. **۵** بعد شما در حضور خداوند، خدایاتن اقرار کرده

بگویید: «حدّ من آرامی سرگردانی بود که با تعادی کم به مصر رفت و در آنجا در غربت زندگی کرد، ولی در آنجا خاندان اول به قومی بزرگ تبدیل شد.

۶ مصیری‌ها با ما بدرفتاری کردند و ما را برده خود ساختند. **۷** ما نزد خداوند، خدای پرمانیان فریاد برآورده‌یم و خداوند صدای ما را شنیده، زحمت و مشقت و مشکلاتمان را دید **۸** و ما را با قدرت عظیم خود از مصر بیرون آورد. او در

حضور مصری‌ها معجزاتی بزرگ انجام داده، آنها را به وحشت انداخت **۹** و ما را به سرمیان حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است آورد. **۱۰** اکنون ای خداوند، نگاه کن، من نمونه‌ای از نور اولین محصولات زمینی را که به من عطا کرده‌ای برایت آورده‌ام.» سپس نمونه را در حضور خداوند، خدای خود

گذاشته، او را پرسش کنید. **۱۱** آنگاه بروید و به سبب تمام نعمتهایی که یهوه خدایاتن به شما عطا کرده است او را شکر کنید و با خانواده خود و با لاویان و غربانی که در میان شما زندگی می‌کنند، شادی نمایید. **۱۲**

هر سه سال یک بار، سال مخصوص دهیک است. در آن سال باید تمام دهیک‌های محصول خود را به لاویان، غربیان، پیشمان و بیوهزنان شهرستان بدھید تا بخورند و سیر شوند. **۱۳** سپس در حضور خداوند، خدایاتن اعلام کنید: «ای خداوند، همان گونه که امر فرمودی تمام دهیک‌هایم را به لاویان، غربیان، پیشمان و بیوهزنان داده‌ام و از هیچ کدام از قوانین تو سریچی نموده آنها را فراموش نکرده‌ام. **۱۴**

زمانی که نجس بودم و وقتی که عزادار بودم، دست به دهیک نزد هام و چیزی از آن را برای مردگان هدیه نکرده‌ام. از تو اطاعت کرده‌ام و تمام احکام تو را بجا آورده‌ام. ای خداوند، از آسمان که جایگاه مقدس توست نظر انداخته، قوم خود اسرائیل را برکت بده. این سرمیان حاصلخیز را نیز

که برای اجداد ما سوگند خود را که به ما بدهی، برکت عطا فرماید. **۱۶** امروز یهوه خدایاتن امر می‌فرماید که تمام فرایض و قوانین او را اطاعت کنید؛ پس شما با تمامی دل و جان آنها را بجا آورید. **۱۷** امروز اعلام کرده‌اید که یهوه خدای شماست و قول داده‌اید از پیروی نموده، فرایض و فرمان و قوانین او را

خداؤند شما را به دیوانگی، کوری و پریشانی فکر دچار خواهد کرد. 29 در روشنایی آفتاب مثل نایابی که در تاریکی به سختی راه خود را پیدا می کند، کوکرمانه راه خواهید رفت. در هیچ کاری موفق نخواهید بود. دائم مورد ظلم دیگران واقع شده، اموالتان چاول خواهد گردید. هیچ کس به دادتان نخواهد رسید. 30 شخص دیگری با نامدستان ازدواج خواهد کرد و در خانه‌ای که بنا می کنید کس دیگری زندگی خواهد کرد. میوه تاکستانی را که غرس کرده‌اید دیگران خواهند خورد 31 و گواهایتان را در برابر چشمستان سر خواهند برید، ولی حتی یک تکه از گوشت آنها را نخواهید خورد. الاغهایتان را پیش روی شما به غارت خواهند برد. گوسفنداتان به دشمنان داده خواهند شد و کسی نخواهد بود که به داد شما برسد. 32 پسران و دختران را در برابر چشمستان به بردگی خواهند برد و دلهایتان در اشتیاق دیدن آنها خون خواهد شد، ولی کاری از دستتان برخواهد آمد. 33 قومی بیگانه که حتی اسمش را نمی‌شنیاید محصولی را که با هزار زحمت کاشته‌اید، خواهند خورد. همیشه هم نمی‌شنیاید مادرم چهان سوگند خود را، شما را در سرزمینی که به شما می‌دهد خواهند ساخت. 34 با دیدن وضع ناگوار اطراف خود دیوانه زیر ظلم و ستم خواهید بود. 35 خداوند زانوں و ساق پاهای شما را به دُملهای دردنگ که آن شفا نتوانید یافت دچار خواهد ساخت که از کتف پا تا فرق سر شما را خواهد گرفت. 36 خداوند، شما پادشاهی را که بر می‌گیرید نزد قومی که نه شما و نه اجدادتان می‌شناختید تعیید خواهد کرد. در آنجا خدایان چوبی و سنگی را پرستش خواهید نمود. 37 خداوند، شما را در میان قومها پراکنده خواهد ساخت و مردم با دیدن وضع عtan خواهند شد و شما در میان قومها رسو و انگشت‌نمای خواهید بود. 38 بسیار خواهید کاشت، ولی اندک خواهید دروید، چون ملخها محصولاتتان را خواهند خورد. 39 تاکستانها غرس کرده، از آنها مراقبت خواهید نمود، ولی از انگور آنها نخواهید خورد و از شراب آنها نخواهید نوشید، زیرا کرم، درختان را از بین خواهد برد. 40 در همه جا درختان زیتون خواهند روید، ولی از آنها روغنی به دست نخواهید آورد، چون میوه‌شان قلی از رسیدن خواهد بیخت. 41 پسران و دختران خواهید داشت، اما آنها را از دست شما خواهند برد و به اسارت خواهند برد. 42 ملخها، درختان و محصولات شما را نابود خواهند کرد. 43 غربیانی که در میان شما زندگی می‌کنند بالاتر و بالاتر از شما خواهند رفت و شما پایین تر و پایین‌تر. 44 آنها به شما قرض خواهند داد، نه شما به آنها. ایشان از بباب خواهند شد و شما توکر. 45 تمامی این لعنتها بر سرتان خواهند آمد تا نابود شوید، زیرا نخواستید از خداوند، خدایتان اطاعت کنید و از دسترهایش پیرو نمایید. 46 همه این بلالا که دامنگیر شما و فرزنداتان می‌شود، درس عبرتی برای دیگران خواهد بود. 47 چون در زمان فراوانی، یهود خدایتان را با شادی و خوشی خدمت نکردید، 48 پس او دشمنانتان را بر شما مسلط خواهد کرد تا در گرسنگی و تشنگی، برهنگی و بیچارگی، آنها را بندگی نمایید. بیوی آنهنین بر گردن شما خواهد بود تا وقتی که نابود شوید. 49 خداوند قومی را از دور دستهای سرگفتاران خواهد فرستاد، قومی که زبانشان را نمی‌فهمید. ایشان مثل عقاب بر شما فرود خواهد آمد. 50 این قوم درندخو، نه به پیان شما رحم خواهد کرد و نه به جوانانتان. 51 آنها گله و محصولاتان را خواهند خورد و شما از گرسنگی خواهید مرد. نه غلهای برای شما باقی خواهد ماند، نه شراب تازه‌ای و نه روغن زیتونی، نه گوساله‌ای و نه برهای. 52 تمام شهرهایتان را که بیوه خدایتان به شما داده است محاصره خواهند کرد و دیوارهای محکم و بلند آنها

اگر تمام فرمانهای یهود خدایتان را که امروز به شما می‌دهم به دقت اطاعت کنید، یهود خدایتان شما را بر همه قوهای جهان برتری خواهد بخشید 2 و این برکات نصیحتان خواهد شد و بر شما خواهد ماند: 3 در شهر و مزععه‌تان مبارک خواهید بود. 4 فرزندان و مخصوصاتان را برکت خواهد داد. گله و رمه شما را برکت خواهد داد. 5 میوه و ناتنان را برکت خواهد داد. 6 به هر کجا که بروید و از هر کجا که بیرون بیایید مبارک خواهید بود. 7 خداوند، دشمنانتان را در مقابل شما شکست خواهد داد. آنها از یک سو علیه شما بیرون خواهد آمد، ولی در برابر شما به هفت سو پراکنده خواهد شد. 8 خداوند حاصل دسترنج شما را برکت خواهد داد و انبارهایتان را از غله پر خواهد ساخت. او شما را در سرزمینی که به شما می‌دهد برکت خواهد داد. 9 اگر فرمانهای یهود خدای خود را متعاط نکنید و در راه او گام بردارید، او نیز چنانکه برايان سوگند خود را، شما را قوم مقدس خود خواهد ساخت. 10 آنگاه تمامی مردم چهان سوگند خود را، شما را قوم خاص خداوند هستید و از شما خواهند ترسید. 11 خداوند در سرزمینی که برای اجدادتان سوگند خود را به شما بدهد، نعمتهای فراوان به شما خواهد بخشید یعنی فرزندان بسیار، گلهای زیاد و محصول فراوان. 12 او روزنه‌های آسمان را گشوده، باران را به موقع خواهد فرستاد و شما را در همه کارهایتان برکت خواهد داد. به قوهای زیادی قرض خواهید داد، ولی از آنان قرض نخواهید گرفت. 13 چنانچه فقط گوش فرا داده، فرمانهای یهود خدایتان را که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید، او شما را برتر از دیگران خواهد ساخت. 14 پس مواظی باشید که از دسترنجی که به شما داده ام به هیچ وجه سریچی نکنید و هرگز خدایان دیگر را عبادت و پیروی ننمایید. 15 اگر به یهود خدایان گوش ندهید و فرمانها و فرایضی را که امروز به شما می‌دهم اطاعت نکنید، آنگاه تمام این لعنتها بر سر شما خواهد آمد: 16 شهر و مزععه‌تان لعنت خواهد شد. 17 فرزندان و مخصوصاتتان را از بین بیرون و ظرف خمیرهایان لعنت خواهد شد. 18 فرزندان و مخصوصاتتان لعنت خواهد شد. گله و رمه شما لعنت خواهد شد. 19 هر کجا که بروید و از هر کجا که بیایید، زیر لعنت خواهید بود. 20 اگر شرارت وزیزده، خدا را ترک کنید، خداوند نیز در همه کارهایتان شما را به مصیبت و اضطراب و ناکامی چار خواهد کرد تا به کلی از میان بروید. 21 آنقدر بیماری در بین شما خواهد فرستاد تا از روی زمینی که بهزادی آن را تصرف می‌کنید محو و نابود شوید. 22 او شما را گرفتار بیمارهای مهلك و تب و التهاب خواهد کرد و خشکسالی و باد موزان خواهد فرستاد تا محصولاتان را از بین ببرند. تمامی این بالاها آنقدر شما را دنبال خواهد شد و نخواهد بارید و زمین زیر پایتان چون آهن، خشک به مفعع تبدیل خواهد شد و نخواهد بارید و زمین زیر پایتان چون آهن، خشک خواهد بود. 24 عرض باران، خداوند طوفان خاک و شن خواهد فرستاد و شما را هلاک خواهد کرد. 25 خداوند شما را در مقابل دشمنانتان شکست خواهد داد. از یک سو علیه آنها بیرون خواهید آمد، ولی در برابر شان به هفت سو پراکنده خواهید شد و همه قوهای روی زمین با دیدن وضع اسناک شما هراسان خواهند گردید. 26 لاشهایتان خوراک پندگان و حیوانات وحشی خواهند شد و کسی نخواهد بود که آنها را براند. 27 خداوند همان دملی را که بر مصری ها آورد بر شما خواهد فرستاد. او بدنهای شما را به زخم‌های گوناگون مبتلا خواهد کرد تا خود را بخارایند و علاجی نداشته باشید. 28

را فرو خواهند ریخت، همان دیوارهایی که فکر می‌کردید از شما حفاظت خواهند کرد. 53 به سبب محاصره دشمن و تیگی، گوشت پسران و دختران خود را که بیوه خدایان به شما داده است، خواهید خورد. 54 نجیبترین و دلسوزترین مرد، حتی به برادر خود و زن محبوب خویش و بچه‌هاش که هنوز زنده هستند تحرم نخواهد کرد، 55 و از دادن قطعه‌ای از گوشتی که می‌خورد یعنی گوشت فرزندانش به آنها امتناع خواهد کرد، چون به سبب محاصره شهر چیزی برا خودن ندارد. 56 ظریفترین و لطیفترین زن که رغبت نمی‌کرد حتی نوک پابیش را به زمین بگذارد، حاضر نخواهد بود از آنچه می‌خورد به شهر و فرزندان محبوبش بدهد. جفت نوزاد و کودکی را که تازه به دنیا آورده، از ایشان مخفی خواهد ساخت تا خودش به تنهایی آنها را بخورد. چینخ خواهد بود وحشت گرسنگ و پیشانی در زمانی که دشمنان، شما را محاصره کنند. 58 اگر از اطاعت همه قوانینی که در این کتاب نوشته شده سریچی کنید و از احترام گذاشتن به نام مجید و مهیب بیوه خدایان امتناع وزید، آنگاه خداوند بر شما و فرزندانتان بلاهای سخت و بیماریهای غیرقابل درمان خواهد فرستاد. 60 خداوند، شما را به تمامی بیماریهایی که در مصر از آنها می‌ترسیدید دچار خواهد کرد و علاجی نخواهد بود. 61 خداوند هرگونه بیماری و بلای را که وجود دارد، حتی آنها را که در این کتاب اسمی از آنها بدهند نشده به سراغ شما خواهد فرستاد تا ناید شوید. 62 اگرچه به اندازه ستارگان آسمان، بی شمار بودید، تعداد کمی از شما باقی خواهند ماند، زیرا از خداوند، خدایان اطاعت نکردید. 63 همان طور که خداوند از احسان کردن و افودن شما شادی کرده است، همان گونه نیز در آن وقت از ناید کردن شما خوشحال خواهد شد و شما از سزمهینی که تصرف می‌کنید ریشه کن خواهید گشت. 64 خداوند، شما را در میان تمامی قومها از یک گوشه عالم تا گوشه دیگر پراکنده خواهد ساخت. در آنجا خدایان دیگر را که نه خود می‌شناختید و نه پدرانتان، پرستش خواهید کرد، خدایانی که از چوب و سنگ ساخته شده‌اند. 65 در میان آن قومها روی آرامش را نخواهید دید، بلکه خداوند به شما دلهایی لزان و چشمانی گریان و افکاری پیشان خواهد داد. 66 زندگی شما دائم در خطر خواهد بود، شب و روزتان با ترس سپری خواهد شد و امیدی برای دیدن روشانی صبح نخواهید داشت. 67 به خاطر آنچه که می‌بینید، ترس و وحشت وجود شما را فرا خواهد گرفت. صحیحگاهان خواهید گفت: «ای کاش شب می‌شد!» و شامگاهان: «ای کاش صبح می‌شد!» 68 خداوند، شما را با کشتش به مصر خواهد فرستاد هر چند قبلًاً گفته بودم که هرگز دیگر مصر را نخواهید دید. در آنجا حاضر خواهید شد حتی خود را به بردگی دشمنانتان بفروشید، اما خریداری نخواهید داشت.

29 این است شرایط عهدی که خداوند در سزمهین موابأ توسط موسی با قوم اسرائیل بست. این عهد غیر از عهدی بود که قبلًاً در کوه حوریب بسته شده بود. 2 موسی تمام بین اسرائیل را احضار کرد و به ایشان گفت: شما با چشمان خود بلاهای را که خداوند بر سر فرعون و درباریانش آورد، دیدید 3 و شاهد معجزات عظیم خداوند در سراسر مصر بودید. 4 ولی تا امروز خداوند دلهایی که بفهمند و چشمانی که بیشنند و گوشهایی که بشنوند به شما نداده است. 5 من چهل سال شما را در بیان هدایت کردم. در این مدت نه لباسهایتان کهنه شد و نه کفشهایتان پاره گشت. 6 هر چند نانی

به من گفته است از رود اردن عبور نخواهم کرد. **۳** بهوه خدایان، خود پیشایش شما عبور خواهد کرد و اقامی را که در آنجا زندگی می کنند نابود خواهد کرد و شما سوزمین ایشان را به تصرف خود در خواهد آورد. همان‌گونه که خداوند فرموده، پوش پیشایش شما عبور خواهد کرد. **۴** خداوند همان طور که سیحون و عوج، پادشاهان امروی را هلاک ساخته، سوزمینشان را ویران نمود، قوهایی را نیز که در این سوزمین زندگی می کنند نابود خواهد کرد. **۵** خداوند، ایشان را به دست شما تسلیم خواهد کرد و شما باید طبق دستوری که داده‌ام با آنها فقار کنید. **۶** قوی و دلیر باشید. از ایشان نترسید. خداوند، خدایان با شما خواهد بود. او شما را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد. **۷** آنگاه موسی پوش را احضار کرده، در حضور تمامی قوم اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را به سوزمین که خداوند با سوگند او اجادشان و عده داده است رهبری خواهی کرد تا آنجا را تصرف کنند. **۸** تو سران نباش، زیرا خداوند با تو خواهد بود و پیشایش تو حرکت خواهد کرد. او تو را تنها نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد. **۹** آنگاه موسی قولان خدا را نوشت و آن را به کاهان لایو که صندوق عهد خداوند را حمل می کردند و نیز به مشایخ اسرائیل سپرد. **۱۰** او به ایشان فرمود: «این قولان را در پایان هر هفت سال، یعنی در سالی که فرضها بخشیده می شود، هنگام عید خمیمه‌ها که تمام قوم اسرائیل در حضور خداوند در مکانی که او برای عبادت تعیین می کند جمع می شوند، برای آنها بخواهند. **۱۱** تمام مردان، زنان، بچه‌ها و غریبانی را که در میان شما زندگی می کنند جمع کنید تا قولان خداوند را بشوند و یاد بگیرند که پهنه خدایان را احترام نمایند و دستورهایش را اطاعت کنند. **۱۲** چنین کنید تا فرزندانشان که با این قولان آشناشی ندارند آنها را بشوند و بیاموند که در تمام ایام زندگی خود در سوزمینی که برای تصرفش از اردن عبور می کنید، پهنه خدایان عمرت نزدیک شده است. پوش را بخوان و با خود به موسی فرمود: «پایان عمرت نزدیک شده است. پوش را بخوان و با خود به خمیمه ملاقات بیاور تا دستورهای لازم را به او بدهم». **۱۳** پس موسی و پوش به ایر، بالای در خمیمه ایستاد. **۱۴** سپس خداوند به موسی گفت: «تو خواهی مرد و به پدرانت ملحق خواهی شد. بعد از تو، این قوم در سوزمین موعود به من خیانت کرده، به پرستش خدایان بیگانه خواهند پرداخت و مرا از یاد برد، عهدی را که با ایشان بسته‌ام خواهد شکست. **۱۵** آنگاه خشم من بر ایشان شعله‌ور شده، ایشان را ترک خواهم کرد و روم را از ایشان برخواهم گرداند تا نابود شوند. سختیها و بلاهای بسیار بر ایشان نازل خواهد شد به طوری که خواهند گفت: خدا دیگر در میان ما نیست. **۱۶** من به سبب گناه که خواهند گفت: شخ دیگر در میان برمی گردانم. **۱۷** اکنون کلمات این سرود را بتپرسی شان رومی را از ایشان برمی گردانم. **۱۸** که به تو می دهم بنویس و به بنی اسرائیل یاد بده تا شاهد من باشد بر ضد بنی اسرائیل. **۱۹** زمانی که ایشان را به سوزمینی که با سوگند به پدرانشان و عده داده بود آوردم، یعنی به سوزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و پس از اینکه سیر و فرهی شدند و به پرستش خدایان دیگر پرداختند و مرا رد نموده، عهد مرا شکستند **۲۰** و به سختیها و بلاهای بسیار دچار شدند، در آن هنگام، این سرود چون شاهدی بر ضد آنها گواهی خواهد داد. این سرود از نسلی به نسل دیگر، سینه به سینه نقل خواهد شد. من از همین حالا، حتی قبل از اینکه وارد سوزمین موعود شوند، افکار ایشان را می دانم.» **۲۱** پس در هنگامی که تمام این برکت‌ها و لعنتها اتفاق بیفتند و شما در میان قومهای بیگانه‌ای که خداوند، خدایان شما را به آنجا رانده است سخنان مرا به یاد بیاورید **۲** و به سوی خداوند، خدایان بازگشت نمایند و شما و فرزندانشان با تمامی دل فرامینی را که امروز به شما دادم اطاعت کنید، **۳** آنگاه خداوند، خدایان شما را از اسارت نجات خواهد داد. او بر شما ترحم خواهد کرد و شما را از بین تمام قومهایی که شما را در آنها پراکنده کرده است جمع خواهد نمود. **۴** اگر در دورانی نفاط دنیا هم باشید او شما را جمع می کند و به سوزمین نیا کاتان باز می گرداند تا دیواره مالک آن شود. او شما را کامیابیز و پرスマرت از نیا کاتان خواهد ساخت. **۵** او دلهای شما و فرزندانشان را پاک خواهد کرد تا خداوند، خدایان را با تمامی دل و جان دوست بدارید و در آن سوزمین زنده بمانند. **۶** بهوه خدایان همه این لعنت‌ها را متوجه دشمنان و کسانی که به شما آزار می‌سازند خواهد کرد. **۷** پس شما باز از خداوند اطاعت خواهید کرد و همه فرامنهایش را که من امروز به شما می دهم نگاه بار دیگر از شما راضی خواهد شد، همچنانکه از پدران شما راضی بود. **۸** آنگاه موسی پوش را از تمام کارهایان برکت خواهد داد و به شما فرزندان بسیار و گله و محصول فراوان عطا خواهد کرد، چون خداوند بار دیگر از شما راضی خواهد شد، همچنانکه از پدران شما راضی بود. **۹** آنگاه موسی پوش را در تمام کارهایان شما را در تمام کارهایان خواهد داشت. **۱۰** آنگاه موسی پوش را در تمام کارهایان شما را در تمام کارهایان خواهد داشت. **۱۱** اگر به صدای پهنه خدایان گوش فرا دهید و از فرمانها و فرایض او که در این کتاب شریعت نوشته شده، اطاعت کنید و با تمامی دل و جان به سوی پهنه خدایان بازگردید، او از شما خشنود خواهد بود. **۱۲** اطاعت از این فرمان که من امروز به شما می دهم، خارج از توانایی و دور از دسترس شما نیست. **۱۳** چون این فرمان در آسمان نیست که بگویید: «چه کسی به آسمان بالا خواهد رفت و آن را پایین خواهد آورد تا آن را بشنویم و اطاعت کنیم؟» **۱۴** و نه در ماواری دریاهاست که بگویید: «چه کسی می تواند به آن سوی دریاها بزود و آن را برای ما بیاورد تا آن را بشنویم و اطاعت کنیم؟» **۱۵** این کلام به شما بسیار نزدیک است؛ آن در دهان و در دل شمامت تا بتوانید آن را به جا آورید. **۱۶** حال گوش کنید، من امروز مرگ و زندگی، بدی و خوبی را در برابر شما قرار داده‌ام تا یکی را برگزینید. **۱۷** من امروز به شما دستور داده‌ام که بیوه خدایان را دوست داشته در راه او گام بردارید و فرمانها و فرایض و قولان این را نگاه دارید تا زنده مانده، قومی بزرگ بشوید و پهنه خدایان به شما در سوزمینی که تصرف خواهید کرد، برکت بدهد. **۱۸** ولی اگر گوش نشیدی و اطاعت نکنید و به دنیا خدایان دیگر بروید و آنها را بپرسید، در این صورت همین امروز به شما اعلام می کنم که بدون شک نابود خواهید شد و در سوزمینی که از رود اردن گذر می کنید تا آن را تصرف کنید، عمری طولانی نخواهد داشت. **۱۹** برابر شما قرار داده‌ام، زندگی را انتخاب کنید تا شما و فرزندانشان زنده بمانند. **۲۰** خداوند، خدایان را دوست داشته، از او اطاعت کنید و به او بچسید، زیرا او زندگی شمامت و به شما و فرزندانشان در سوزمینی که با سوگند به پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب و عده داده است، عمری طولانی عطا خواهد فرمود.

موسی در ادامه سخنان خود به قوم اسرائیل چنین گفت: **۲** «من اکنون صد و بیست سال دارم و دیگر قادر نیستم شما را رهبری کنم. خداوند

همان روز، موسی کلمات سرود را نوشت و آن را به قوم اسرائیل یاد داد. 23 سپس خداوند به پوش فرمود: «قوری و دلیر باش، زیرا تو باید مردم اسرائیل را به سرزمنی که من با سوگند به ایشان و عده دادام هدایت کنی، و من با تو خواهیم بود.» 24 هنگامی که موسی کار نوشن همه این قوانین را در کتابی به پایان رساند، 25 به لایوانی که صندوق عهد خداوند را حمل می کردند فرمود: 26 «این کتاب شریعت را در کنار صندوق عهد بهوه خداپیان قرار دهید، تا شاهدی باشد بر ضد شما. 27 چون می دانم که این قسم چقدر باغی و سرکشند. اگر امرزو که در میان ایشان هستم نسبت به خداوند اینچنین باغی شده اند، پس، بعد از مرگ من چه خواهند کرد. 28 اکنون کلیه رهبران و مشایخ قبیله هایتان را احضار کنید تا این سخنان را به ایشان بگویم و زمین و آسمان را بر ایشان شاهد بگیرم. 29 می دانم که پس از مرگ من، خود را به کلی آلوه کرده، از دستورهایی که به شما داده ام سریچی خواهید کرد. در روزهای آینده، مصیبت گریانگیر شما خواهد شد، زیرا آنچه را که خداوند نمی پسندد همان را انجام خواهید داد و او را بسیار غضبناک خواهید کرد.» 30 سپس موسی این سرود را برای تمام جماعت اسرائیل خواند:

32 «ای آسمان گوش بگیر تا بگویم، و ای زمین سخنان مرا بشنو! 2 تعليم من مثل باران خواهد بارید و مانند شنیم بر زمین خواهد نشست. کلام من مثل قطرهای باران بر سبزه تازه، و مانند ننم باران بر گیاهان فرو خواهد ریخت. 3 نام خداوند را ستایش خواهیم کرد، و قوم او عظمت وی را وصف خواهند نمود. 4 خداوند همچون صخره ای است و اعمالش کامل و عادل، اوست خدای امین و دادگر، از گناه میرا و با انصاف. 5 «قوم او فاسد شده، باعث ننگ او گشته اند، آنها دیگر فرزندان او نیستند، بلکه قومی هستند کجرو و نافرمان. 6 ای قوم احمق و نادان! آیا اینچنین از خلوند خود قدردانی می کنی؟ آیا او پدر و خالق تو نیست؟ آیا او نبود که تو را به وجود آورد؟ 7 روزهای گذشته را به یاد آر، از پدران خود بپرس تایه تو بگویند، از مشایخ سوال کن تا به تو جواب دهن. 8 آنگاه که خدای متعال، زمین را میان قوهای تقسیم کرد، آنگاه که انسانها را منتشر ساخت، او مزهای آنها را تعیین نمود، برحسب تعداد پنی اسرائیل. 9 «زیرا قوم اسرائیل متعلق به خداوندند؛ و عقوب میراث خاص اوست. 10 او اسرائیل را در بیان خشک و سوزان یافت، او را در برگرفت و از او مراقبت کرد، و مانند مردمک چشم خود از او محافظت نمود، 11 درست مانند عقابی که جوجه هایش را به پرواز درمی آورد، و بالهای خود را می گشاید تا آنها را بگیرد و با خود ببرد. 12 او قوم خود را خوش رهبری نمود و هیچ خدای دیگری با وی نبود. 13 خداوند به آنها کوهستانهای حاصلخیز بخشید تا از محصول آنها سیر شوند. او به ایشان عمل از میان صخره، و روغن از میان سنگ خارا داد. 14 بهترین گاوان و گوسفندان را به آناب بخشید تا از آنها شیر و کره فراوان به دست آورند. قوچهای فربه باشان و بزها، عالیتین گندمها و مرغوبتین شرابها را به آنها عطا فرمود. 15 «اما پیشرون سیر شده، یاغی گشت، فربه و تومند و چاق شده، خدای را که او را افریده بود ترک نمود، و «صخره نجات» خود را به فراموشی سپرد. 16 آنها با بت پرسنی قبیح خود، خشم و غیرت خداوند را برانگیختند. 17 به پنهان که خدا نبودند قربانی تقدیم کردند به خدایان جدیدی که پدرانشان هرگز آنها را نشناخته بودند، خدایانی که بنی اسرائیل آنها را پرستش نکرده

پیاسکار چنین گفت: «ای زیولون سفرهای تو با شادی همراه باشد، و تو ای پیاسکار در خیمه‌های خود شادمان باش.» **19** زیولون و پیاسکار قومها را به کوه خود دعوت خواهد کرد و در آنجا قریانیهای راستین تقدیم خواهند نمود. ثروت دریا از آن ایشان خواهد شد و گنجینه‌های نهفته در شن نصیب آنها خواهد گردید. **20** دریاره قبیله جاد گفت: «برکت بر کسانی باد که به جاد کمک می‌کنند، او مانند شیری است درنده و قوی.» **21** بهترین قسمت سرزمین را برای خود پرگردید، قسمتی را که سهم حاکم بود به او دادند. او مردم را هدایت کرد و حکم و داوری خداوند را در مورد اسرائیل اجرا نمود. **22** موسی دریاره قبیله دان چنین گفت: «دان مانند پیچه شیری است که از باشان می‌جهد.» **23** دریاره قبیله نفتالی گفت: «نفتالی از رحمتها و برکات خداوند لبیر است، مرز جنوی سرزمین او، تا دریاچه جلیل و سمعت خواهد یافت.» **24** دریاره قبیله اشیر چنین گفت: «اشیر بیش از قبایل دیگر برکت یافته است. در میان پرادرانش معجوب باشد و سرمیشیش از محصول زیتون غنی گردد.» **25** دروازه‌های شهرهایش با پشت‌بدهای آهنهای محصور شود، و تا وقتی زنده است از قدرتش کاسته نگردد.» **26** «ای پیشورون، خدایی مانند خدای تو نیست. او باشکوه و جلال بر ایهای آسمان سوار می‌شود تا به کمک تو بیاید.» **27** خدای ازلی پناهگاه توست و بازوان ابدی او تو را محافظت خواهد کرد. او دشمنات را از مقابل تو خواهد راند و به تو خواهد گفت که آنها را هلاک کنی.» **28** پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد. او در سرزمینی زندگی خواهد کرد که بر از غله و شراب است و از آسمان آن شبین بزمی می‌بارد. **29** خوش با حال تو، ای اسرائیل، زیرا هیچ قومی مثل تو نیست، قومی که خداوند، آن را نجات داده باشد. خداوند سیر و شمشیر توست، او تو را کمک می‌کند و به تو پیروزی می‌بخشد. دشمنات در مقابل تو به زانو در خواهد آمد و تو بر پشت آنها پای خواهی نهاد.»

34 آنگاه موسی از دشتهای موآب به قله پیسگاه در کوه نبو، که در مقابل اریحاست رفت و خداوند تمامی سرزمینی موعود را به او نشان داد: از جلعاد تا دان، **2** تمام زمین قبیله نفتالی، زمینهای قبایل افرايم و منسی، زمین قبیله یهودا تا دریای مدیترانه، **3** صحرای نگب و تمام ناحیه دره اریحا (شهر نخلستان) تا صوغر. **4** خداوند به موسی فرمود: «این است سرزمینی که من با سوگند به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و عده دادم که به فرزندانشان بدهم. اکنون به تو اجازه دادم آن را بینی، ولی پایت را در آنجا نخواهی گذاشت.» **5** بنابراین موسی، خدمتگار خداوند، چنانکه خداوند گفته بود در سرزمین موآب صد و بیست سال داشت، با وجود این هنوز نیزمند بود و چشمانش به خوبی می‌دید. **6** خداوند او را در دره‌ای نزدیک بیست فغور در سرزمین موآب دفن درگذشت. **7** موسی هنگام مرگ، ولی تا به امروز هیچ کس مکان دفن او را نمی‌داند. **8** موسی دریاره قبیله بنایران می‌باشد و ایشان از رضایت خداوند برخوردار گردند، خداوندی که در بوته منشعل ظاهر گشت. تمامی این برکات بر یوسف باد، بر کسی که میان برادران خود شاهزاده بود. **17** یوسف در قوت مانند گوسلة نر است، و همچون گاو وحشی با شاخهای خویش تمام قومها را می‌زند. این برکات بر هزارهای منسی و ده هزارهای افرايم باد.» **18** موسی دریاره قبایل زیولون و

قوم و سرزمین خود را از گناه پاک خواهد ساخت.» **44** وقتی که موسی و پیشوای کلمات این سرود را برای قوم اسرائیل خواندند، **46** موسی به قوم گفت: «سخنانی را که امروز به شما گفتم، در دل خود جای دهد و به فرزندان خود دستور دهد تا به دقت از تمام قوانین خدا اطاعت کنند؛ **47** زیرا این قوانین کلماتی بی ارزش نیستند، بلکه حیات شما هستند. از آنها اطاعت کنید تا در سرزمینی که در آن طرف رود اردن تصرف خواهید کرد عمر طولانی داشته باشید.» **48** همان روز خداوند به موسی گفت: «به کوهستان عازم واقع در سرزمین موآب مقابله اریحا برو. در آنجا بر کوه نو برای و تمام سرزمین کنعان را که به قوم اسرائیل می‌دهم، ببین.» **50** سپس تو در آن کوه خواهی مرد و به اجداد خود خواهی پیوست همان طور که برادرت هارون نیز در کوه هور درگذشت و به اجداد خود پیوست، **51** زیرا هر دو شما در برابر قوم اسرائیل، کنار چشممه مریبہ قادش واقع در بیان صین، حرمت قلوسیت مرا نگه نداشید. **52** سرزمینی را که به قوم اسرائیل می‌دهم، در برابر خود، خواهی دید ولی هرگز وارد آن نخواهی شد.»

33

این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از مرگش به قوم اسرائیل داد: **2** «خداوند از کوه سینا آمد، او از کوه سعیر طلوع کرد و از کوه فاران درخشید. مقدسین بی شمار همراه او بودند و آشی مشعل در دست راست او. **3** او قوم خود را دوست می‌دارد و از آنها حمایت می‌کند، ایشان نزد پاهای او می‌نشینند و از سخنانش بهره‌مند می‌گردند. **4** قوانینی که من برای قوم اسرائیل آوردم، میراث ایشان است. **5** خداوند در پیشورون پادشاه شد، وقتی که سران قوم جمع شدند، همراه با همه قبیله‌های اسرائیل.» **6** موسی دریاره قبیله رُوبین چنین گفت: «رُوبین زنده باشد و نمیرد و افزاد قبیله‌اش کم نشوند.» **7** و دریاره قبیله پهودا گفت: «ای خداوند، صدای پهودا را بشنو! او را با قومش متحد گردان، او را در مقابل دشمنان یاری ده تا بتواند از خود دفاع کند.» **8** دریاره قبیله لاوی گفت: «ای خداوند، اوریم و تُبیم خود را به خادمان امین خود سپریدی. تو ایشان را در مسا آزمودی و در کنار چشممه مریبہ امتحان نمودی. **9** ایشان تو را بیش از پدر و مادر، برادر و فرزند خود، دوست داشتند، از کلام تو اطاعت کردند و نسبت به عهد تو وفادار ماندند. **10** آنها قوانین تو را به بنی اسرائیل می‌آموزند و بر مذبح تو، بخور و قربانی سوختنی به تو تقدیم می‌کنند. **11** ای خداوند، قبیله لاوی را برکت بده و خدمت ایشان را بفرمای. کمر دشمنانشان را بشکن تا دیگر برخیزند.» **12** موسی دریاره قبیله بنایران چنین گفت: «او محبوب خداوند است و در پناه او زیست می‌کند، خداوند تمامی و زیست می‌کند. **13** دریاره قبیله یوسف چنین گفت: «خداوند سرزمینشان را برکت دهد، با باران و با آبهای زیر زمین.» **14** سرزمینشان در هر فصلی پر بار باشد و از محصولاتی که اتفاق می‌رویند غنی گردد. **15** کوههای قدیمی شان پر از درخت میوه شوند و تپه‌های جاودانی شان حاصلخیز گردند. **16** در زمینشان وفور نعمت باشد و ایشان از رضایت خداوند برخوردار گردند، خداوندی که در بوته منشعل ظاهر گشت. تمامی این برکات بر یوسف باد، بر کسی که میان برادران خود شاهزاده بود. **17** یوسف در قوت مانند گوسلة نر است، و همچون گاو وحشی با شاخهای خویش تمام قومها را می‌زند. این برکات بر هزارهای منسی و ده هزارهای افرايم باد.»

قوم او انجام داد. ۱۲ هیچ کس تا به حال نتوانسته است قدرت و معجزات شکفت‌انگیری را که موسی در حضور قوم اسرائیل نشان داد، ظاهر سازد.

آمده‌اند به ما تحويل بده، زیرا آنها جاسوس هستند.» **۴** اما راحاب که آن دو مرد را پنهان کرده بود، گفت: «آنها پیش من آمدند، ولی نفهمیدم چه کسانی بودند. **۵** هنگامی که هوا تاریک شد، پیش از بسته شدن دروازه‌ها از شهر خارج شدند و من نمی‌دانم کجا رفته‌اند. اگر به دنبال آنها بشتابیدم می‌توانید به ایشان برسید.» **۶** (ولی راحاب آن دو مرد را به پشت بام برد، ایشان را زیر تودهای از ساقه‌های کتان که در آنجا گذاشته بود، مخفی کرده بود.) **۷** پس مأموران پادشاه اریحا در جستجوی آن دو نفر تا کرانه رود اردن پیش رفته‌اند و همین که آنها از شهر خارج شدند، دروازه‌های شهر را از پشت سر ایشان بستند. **۸** شب، پیش از آنکه آن دو مرد بخواهند، راحاب نزد ایشان به پشت یام رفت **۹** و به آنها گفت: «من شک ندارم که خداوند سرزمین ما را به شما خواهد داد. ترس شما بر ما مستول شده و هر کس نام اسرائیل را می‌شنود از نرس می‌لزد. **۱۰** زیرا شنیده‌ایم که چگونه هنگام خروج از مصر، خداوند از میان دریای سرخ راه خشکی برای شما پدید آورد تا آن پگذرید! بخیر داریم که به سیحون و عوج، پادشاهان اموري‌ها که در شرق اردن بودند، چه کردید و چگونه آنها و مردمانشان را نابود ساختید. **۱۱** وقتی این خبرها را شنیدیم، ترس وجود ما را فرا گرفت و جرأت خود را از دست دادیم؛ زیرا یهوه خدای شما، خدای پدر و مادر و خواهان و براداران و خانواده‌های آنها حفظ کنید تا کشته نشویم.» **۱۲** حال از شما می‌خواهم که به نام خداوند برای من قسم بخوردید و نشانه‌ای به من بدهید **۱۳** که وقتی شهر اریحا را تصرف نمودید، در ازای کمکی که به شما کردم، مرا همراه پدر و مادر و خواهان و براداران و خانواده‌های آنها حفظ کنید تا کشته نشویم.» **۱۴** آن دو مرد جواب دادند: «اگر در مورد ما کسی سخن نگویی، به جان خود قسم می‌خوریم که وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، تربیتی بدینم که به تو و بستگانت آسیبی نرسد.» **۱۵** خانه راحاب بر دیوار شهر قرار داشت، پس او آن دو مرد را با طناب از پنجه اتاقش پایین فرستاد. **۱۶** سپس به ایشان گفت: «به کوه فرار کنید و سه روز در آنجا پنهان شوید تا مأمورانی که به جستجوی شما رفته‌اند بازگردند. آنگاه می‌توانید به راه خود ادامه دهید.» **۱۷** آن دو نفر پیش از رفتن به او گفتند: «وقتی ما به این شهر حمله کردیم، تو پدر و مادر و براداران و خواهان و خانواده‌های آنها را در خانه خود جمع کن و این طناب قمز را به همین پنجه بیند. اگر این کار را نکنی و آسیبی به شما برسد، ما در برابر قسمی که خود را می‌خواهیم بود. **۱۸** اگر کسی از خانه بیرون برود، خونش به گردن خودش است و ما مستول مرگش نخواهیم بود. ما قسم می‌خوریم کسانی که در این خانه بمانند کشته نشوند و به ایشان کوچک‌ترین آسیبی نرسد.» **۱۹** اما اگر تو درباره ما با کسی سخن بگویی، این قسم باطل می‌شود.» **۲۰** راحاب گفت: «آنچه را که گفتید می‌پذیرم.» سپس ایشان را روانه کرد و طناب قمز را به پنجه بست. **۲۱** آن دو به کوه رفته و سه روز در آنجا پنهان شدند. تعقیب کنندگان همه راهها را جستجو کردند و چون ایشان را نیافتدند، ناچار به شهر بازگشتبندند. **۲۲** آنگاه آن دو نفر از کوه به زیر خود را باخته‌اند! **۲۳** آنگاه آن دو نفر از کوه به زیر ایشان اتفاق افتاده بود و او گزارش دادند. **۲۴** آنها به پیشواز گفتند: «خطار جمیع هستیم که خداوند تمام آن سرزمین را به ما پختشیده است، زیرا مردم آنجا از ترس ما روحیه خود را باخته‌اند!»

۲ پیشواز، دو جاسوس از شطیم به آن طرف رود اردن فرستاد تا وضعیت آن سرزمین و بخصوص شهر اریحا را بررسی کنند. وقتی آنها به آن شهر رسیدند، به خانه زنی رسوبی به نام راحاب رفته‌اند تا شب را در آنجا بازگذرانند. **۲** همان شب به پادشاه اریحا خیر رسید که چند جاسوس اسرائیلی وارد شهر شده‌اند! **۳** پادشاه افرادی را با این پیغام نزد راحاب فرستاد: «مردانی را که به خانه تو

سپیده دم روز بعد، قوم اسرائیل همراه پوشح حركت کردند و از شطیم کوچ نموده، تا کنار رود اردن پیش رفتند و قبل از آنکه از رود اردن عبور کنند، چند روزی در آنجا اردو زدند. **2** بعد از سه روز، رهبران قوم به میان اردو رفتند و این دستور را صادر نمودند: «وقتی دیدید که کاهنان، صندوق عهد یهوه خدايان را بر دوش گرفته‌اند و می‌برند، شما هم به دنبال آنها حركت کنید. کاهنان، شما را هدایت خواهند نمود، زیرا تا به حال از این راه عبور نکرده‌اید. اما باید در حدود یک کیلومتر از ایشان که صندوق عهد را حمل می‌کنند فاصله بگیرید. موظف باشید نزدیکتر نروید!» **5** پوشح هم به قوم اسرائیل گفت: «امروز خود را تقدیس کنید، چون فدا خداوند برای ما معجزه بزرگی انجام خواهد داد.» **6** صبح روز بعد، پوشح به کاهنان دستور داد که صندوق عهد را برآزند و پیشایش قوم اسرائیل حركت کنند. آنها نیز چنین کردند. **7** خداوند به پوشح فرمود: «از امروز تو را در نظر قوم اسرائیل بسیار سرافراز خواهی نمود تا بدانند که من با تو هستم چنانکه با موسی بودم. **8** به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کنند بگو وقتی به رود اردن رسیدند در کار آن توقف کنند.» **9** پوشح قوم را جمع کرد و به ایشان گفت: «باید آنچه را که خداوند فرموده است بشنوید. **10** امروز خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست و او قبایل کهنه‌ای، حیینی، جوی، فرزی، جرجاشی، اموری و یوسی را از سرزمینی که بهزادی آن را تسخیر خواهید کرد، بیرون خواهد راند. **11** صندوق عهد خداوند تمام دنیا، شما را به آن سوی رود اردن راهنمایی خواهد کرد! **12** وقتی کفت پاهای کاهنانی که صندوق عهد بجهه را حمل می‌کنند به آب رود اردن برسد، جریان آب قطع می‌شود و آب در یک جا بر روی هم اباشته می‌گردد. حال، دوازده نفر، یعنی از هر قبیله یک نفر را برای انجام وظیفه مخصوصی که در نظر دام انتخاب کنید.» **14** قوم اسرائیل اردواگاه را ترک کرده، به سوی رود اردن روانه شدند در حالی که کاهنان، صندوق عهد را برداشته، پیشایش آنها حركت می‌کردند. **15** آب رود اردن در این هنگام که فصل درو بود، بالا آمده بود. ولی به محض اینکه پاهای کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند به آب رودخانه رسید، **16** ناگهانی جریان آب در بالای رودخانه در شهری به نام آم که نزدیک صرتان است متوقف شده، روی هم اباشته گردید و آبی که پاییز از آن نقطه بود به دریا نمک ریخت، به طوری که قوم اسرائیل توانستند از آنچا که روپری اریحا بود عبور کنند. **17** کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند در وسط راه خشک، میان رودخانه ایستادند. تا اینکه همه قوم به آن طرف رودخانه رسیدند!

وقتی همه افراد قوم اسرائیل به سلامت از رودخانه گذشتند، خداوند به پوشح فرمود: **2** «اکنون به آن دوازده نفر که از دوازده قبیله انتخاب شده‌اند بگو که برآورده و دوازده سنگ از وسط رودخانه، جایی که کاهنان آنچا ایستاده‌اند، بیرون بیاورند و آن سنگها را با خود به همان مکانی ببرند که امشب اردو می‌زنند تا به عنوان یادبود، آنها را روی هم قرار دهند.» **4** پس پوشح آن دوازده نفر را که از میان بینی اسرائیل انتخاب کرده بود، فرا خواند **5** و به ایشان گفت: «به میان رودخانه، جایی که کاهنان با صندوق عهد یهوه خدايان ایستاده‌اند، بروید و هر یک از شما یک سنگ بر دوش خود بگذارید و اسرائیل را در «ججه هاغزولوت» ختّیه کرد. **4** دلیل این بود که قدرت او عظیم است و همچنین شما نیز همیشه او را اطاعت کنید.

5 در سمت غربی رود اردن، اموری‌ها و در امتداد ساحل دریای مدیترانه کنوعی‌ها سکونت داشتند. پادشاهان آنها وقتی شنیدند که خداوند به خاطر بینی اسرائیل راه خشکی از میان رود اردن پدید آورده تا از آن عبور کنند، سخت تر سیستان و جرأت مقابله با اسرائیل را درست دادند. **2** در این موقع خداوند به پوشح فرمود: «کاردها از سنگ چخماق بساز و این نسل دوم بینی اسرائیل را ختّیه کن.» **3** پس پوشح کاردها از سنگ چخماق ساخت و همه مردان اسرائیل را در «ججه هاغزولوت» ختّیه کرد. **4** دلیل این بود که تمام

مردانی که به سین جنگیگان رسیده بودند و موقع بیرون آمدن از مصر خته شده بودند، همگی در بیان مرده بودند و پسران آنها که پس از خروج از مصر متولد شده بودند، خته نشده بودند. ۶ قوم اسرائیل چهل سال در بیان سرگردان بودند تا اینکه تمام مردانی که هنگام بیرون آمدن از مصر به سین جنگیگان رسیده بودند، مردند. آنها چون خداوند را اطاعت نکردند، او هم قسم خورد که نگذارد وارد سرزمینی شوند که وعده آن را به اجدادشان داده بود زمینی که شیر و عسل در آن جاری است. ۷ پس یوش پسرانی را که بزرگ شده بودند و می باست جای پدران خود را بگیرند، خته کرد. ۸ پس از انجام عمل خته، همه در اردوگاه به استراحت پرداختند تا بهبود یابند. ۹ سپس خداوند به یوش فرمود: «امروز ننگ مصر را از روی شما برداشتم». جانی که اسرائیلی ها خته شدند، جلجال نامیده شد و تا امروز به همان نام باقی است. ۱۰ هنگامی که قوم اسرائیل در جلجال واقع در دشت اریحا اردو زده بودند، شب چهاردهم ماه، عید پیشح راجشون گرفتند. ۱۱ روز بعد به خودن محصولات سرزمینی که وارد آن شده بودند پرداختند و از کدم آنچه نان فطیر پختند. ۱۲ پس از آن، نان آسمانی که به «متا» معروف بود متوقف گردید و دیگر هرگز دیده نشد! قوم اسرائیل پس از آن برای خوارک، از محصولات سرزمین کنعان استفاده می کردند. ۱۳ روزی یوش که به شهر اریحا نزدیک شده بود، چشمش به مردی شمشیر به دست افتاد. یوش به سوی او رفت و پرسید: «دوسť هستی یا دشمن؟» ۱۴ آن مرد به یوش گفت: «من سردار لشکر خداوند هستم». یوش روی بر زمین نهاد و سجد کرد، گفت: «هر امی داری به بنداهات بفرما». ۱۵ او به یوش گفت: «کفشهایت را درآور، زیرا جانی که ایستادهای مقدس است». یوش اطاعت کرد.

۶ مردم شهر اریحا از ترس اسرائیلی ها روازه های شهر را محکم بسته بودند و به کسی اجازه رفت و آمد نمی دادند. ۲ خداوند به یوش فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و سریازنش به تو تسلیم می کنم. ۳ تمام مردان جنگی شما باید تا شش روز، و روزی یک بار شهر را دور بزنند. هفت کاهن پیشاپیش صندوق عهد، در جلوی شما حرکت کنند و هر یک از آنها یک شیپور که از شاخ قرق درست شده، در دست خود بگیرند. در روز هفتم در حالی که کاهنان شیپور می نوازند شما به جای یک بار، هفت بار شهر را دور بزنید. ۵ آنگاه وقتی صدای متند و بلند شیپورها را بشنوید، همه با هم با صدای بلند فریاد بزنید تا دیوار شهر فرو ریزد. آنگاه از هر سو به داخل شهر هجوم ببرید. ۶ یوش کاهنان را احضار نمود و به ایشان گفت: «صندوق عهد را بدارید و هفت نفر از شما شیپور در دست بگیرید و پیشاپیش آن حرکت کنید». ۷ سپس به افرادش دستور داد تا شروع کنند به دور زدن شهر، در حالی که مردان مسلح، پیشاپیش کاهنان حرکت می کردند. ۸ پس طبق فرمان یوش، مردان مسلح پیشاپیش کاهنانی که شیپور می نواختند حرکت کردند. سپس کاهنانی که صندوق عهد را حمل می کردند به دنبال آنها به حرکت درآمدند. پشت سر آنها نیز بقیه سریاز روانه شدند. در تمام این مدت شیپورها همچنان نواخته می شد. ۱۰ اما یوش به افرادش گفته بود که حرف نزنند و فریاد بیناوند تا وقتی که او دستور دهد. ۱۱ آن روز صندوق عهد را یک بار به دور شهر گردانند و پس از آن برای استراحت به ازوگاه بازگشتند و شب را در آنجا به سر بردنند. ۱۲ روز بعد، صیغ زود یک بار دیگر شهر را به همان ترتیب دور

اکنون خداوند، تو را دچار بلا می کند.» آنگاه تمام بني اسرائييل آنها را سنتگسار نمودند و بعد بدنهایشان را سوزانند **26** و روی جنازه سوتخته عخان، تodeه بزرگی از سنتگ بر پا کردند. آن تodeه سنتگ هنوز باقیست و آن مکان تا به امروز به «وادي عخور» معروف است. بدین ترتیب خشم خداوند فرو نشست.

8 خداوند به يوش فرمود: «توس و واهمه را از خود دور کن! بrixir و تمام سرپازان را همراه خود بدار و به عای روانه شو. من پادشاه آنجا را به دست تو تسلیم می کنم. مردم و شهر و زمین عای از آن تو خواهد شد. **2** با ايشان همان طور رفقار کن که با پادشاه اريحا و مردم آنجا رفقار نمودي. اما اين بار چاربايان و غنيمان شهر را می توانيد ميان خود قسمت کنيد. در ضمن برای حمله به دشمن در پشت آن شهر، يك كمينگاه باز. **3** پس يوش و تمام لشکر او آماده حمله به عای شدند. يوش سی هزار تن از افراد دليل خود را انتخاب کرد تا آنها را شبانه به عای بفرستد. **4** او به آنها اين دستور را داد: «در پشت شهر در كمين بشينيد، ولی از شهر زياد دور نشويد و برای حمله آماده باشيد. **5** نقشه ما چنین است: من و افادم به شهر نزديک خواهيم شد. مردان شهر مانند دفعه پيش به مقابله ما بخواهند خاست. در اين هنگام ما عقب نشيني می کنیم. **6** آنها به گمان اينکه مانند دفعه پيش در حال فرار هستيم به تعقيب ما خواهند پرداخت و بدین ترتيب از شهر دور خواهند شد.

7 بعد، شما از كمينگاه بيرون بيايد و به داخل شهر حمله کنيد، زيرا خداوند آن را به دست شما تسلیم کرده است. **8** چنانکه خداوند فرموده است، شهر را سوزانيد. اين يك دستور است.» **9** پس آنها همان شب روانه شده، در كمينگاه بين بيتئل و طرف غربی عای پنهان شدند. اما يوش و یقه لشکر در اردوگاه مانندند. **10** روز بعد، صبح زود يوش سرپازان خود را صفاتاري ينمود و خود با پرگان اسرائييل در پيشپايش لشکر به سوي عاي حرکت کرد.

11 آنها در سمت شمالی شهر در کار درهای که بين آنها و شهر قرار داشت توقف کردند. يوش پنج هزار نفر دیگر را هم فرستاد تا به سی هزار نفری که در كمينگاه بودند ملحق شوند. خود او با یقه نفرات، آن شب در همان دره ماند. **14** پادشاه عای با دیدن لشکر اسرائييل در آن سوی دره، با لشکر خود براي مقابله با آنها به دشت اردن رفت، غافل از اينکه عده زیادي از اسرائييلها در پشت شهر در كمين نشسته‌اند. **15** يوش و لشکر اسرائييل برای اينکه وانمود کنند که از دشمن شکست خورده‌اند، در بيان پا به فرار گذاشتند.

16 به تمام مردان عای دستور داده شد به تعقيب آنها بپردازنند. آنها برای تعقيب يوش از شهر خارج شدند، **17** به طوري که در عاي و بيتئل يك سرپاز هم باقی نماند و دروازه‌ها نير به روی اسرائييلها باز بود! **18** آنگاه خداوند به يوش فرمود: «نيزه خود را به سوي عاي دراز کن، زيرا آن را به تو داده‌ام.» يوش چنین کرد. **19** سرپازان کي در كمينگاه منتظر بودند وقتی اين علامت را که يوش داده بود دیدند، از كمينگاه بيرون آمدند، به شهر هجوم برdenد و آن را به آتش کشيدند. **20** سرپازان عاي وقتي به پشت سر نگاه کردن و دیدند دود غلبيطي آسمان شهرشان را فرا گرفته است دست و پايان چنان سsst شد که قدرت فرار کردن هم از آنها سلب گردید. يوش و همراهانش چون دود را بر فراز شهر دیدند فهميدند سرپازانی که در كمينگاه بودند به شهر حملهور شده‌اند، پس خودشان هم بازگشتد و به کشتار تعقيب کنندگان خود پرداختند. **22** از طرف دیگر، سرپازان اسرائييلی که در داخل شهر بودند بيرون

کردن، خاک پر سر خود ريختند و تا غروب در برابر صندوق عهد خداوند به خاک افتادند. **7** يوش چنین دعا کرد: «آه اي خداوند، چرا ما را به اين سوی رود اردن آوردي تا به دست اين اموری‌ها کشته شويم؟ اي کاش راضی شده بوديم که همان طرف رودخانه بمانيم. **8** اي خداوند، اينکه قوم اسرائييل از دشمن شکست خورده است من چه کنم؟ **9** چون اگر

کتعاني‌ها و سایر قومهاي مجاور از اين واقعه باخبر شوند، ما را محاصره نموده، همه ما را نابود می کنند. آيا اين عمل به عظمت نام تو طمعه نمي زند؟

10 خداوند در پاسخ يوش فرمود: «برخيز! زيرا اينچين به خاک افتاده‌امي؟

11 قوم اسرائييل از فرمان من سريچجي کرده و مرتکب گناه شده‌اند. ايشان مخفیانه از چيزهای حرام شهر برداشته‌اند، ولی انکار نموده، آنها را در میان اثنائيه خود پنهان ساخته‌اند. **12** اين عمل موجب شده است که اسرائييلها مغلوب شوند. به همین علت است که سرپازان تو نمي توانند در مقابل دشمنان ايساندagi کنند، زيرا گرفتار لعنت شده‌اند. اگر آن غنيمت حرام را از بين نريدي، من ديگر با شما نخواهيم بود. **13** «حال بrixir و مراسم پاک کردن گناه قوم را بجا آور و به آنها بگو که برای فردا آماده شوند، زيرا من که بهوه، خداي اسرائييل هستم می گويم: اي اسرائييل، مال حرام در میان شمامت و تا آن را

خود دور نگذيند، نخواهيد توانست در برابر دشمنانخان بايستيد. **14** به همه قبائل بگو که فردا صبح نزد من حاضر شوند تا من معلوم کنم که آن شخص خطاکار، متعلق به کدام قبيله است. پس از آن، تمام خاندانهای آن قبيله جلو

پيابند تا مشخص کنم که آن شخص خطاکار، در میان کدام خاندان است. سپس تمام خانواده‌های آن خاندان حاضر شوند تا نشان دهم که آن شخص

مقصر، عضو کدام خانواده است. بعد تمام اعضای مقصر آن خانواده پيش پيابند. **15** آنگاه شخصی که مال حرام را زدیده است، با خانواده‌اش و

هر چه که دارد سوخته و نابود شود، زيرا عهد مرا شکسته و اسرائييل را رسوا نموده است.» **16** پس يوش صبح زود بريخاسته، قبيله‌های اسرائييل را در

حضور خداوند حاضر ساخت و قبيله پهودا مقصري شناخته شد. **17** آنگاه تمام خاندانهای قبيله پهودا جلو آمدند و خاندان زارع مقصري تشخيص داده شد. بعد خانواده‌های آن خاندان جلو آمدند و خانواده زيدي مقصري شناخته شد.

18 مردان خانواده زيدي جلو آمدند و عخان نوه زيدي مقصري شناخته شد. **19** يوش به عخان گفت: «فزندم در حضور يهوه، خداي اسرائييل حقیقت را بگو و به گناه خود اعتراف کن. به من بگو چه کرده‌امي و چيزی را از ما مخفی نکن.» **20** عخان در جواب يوش گفت: «من به يهوه، خداي اسرائييل خيانات کرده‌ام و مرتکب گناه شده‌ام. **21** در میان غنایم، چشمم به يك ردي زبایي بايلی، دوسيت متفاصل نقره و يك شمش طلا که وزنش پنجاه متفاصل بود، افتاد و من از روی طعم آنها را برداشت و در میان خيماهم آنها را زير خاک پنهان کدم. اول نقره را زير خاک گذاشتمن، بعد طلا و سپس ردا را.»

يوش چند نفر را به دنبال غنایم فرستاد و آنها بشتاب به خيمه رفتند و چنانکه عخان گفته بود، ردا و طلا و نقره را پيدا کردن و نقره در قسمت زيرين قرار داشت. **23** اشياء دزدیده شده را نزد يوش و تمام قوم اسرائييل آوردند و در

حضور خداوند بر زمين گذاشتند. **24** آنگاه يوش و همه اسرائييلها، عخان را گرفته، او را با ردا و نقره و شمش طلايی که دزدیده بود، با پسران و دخترانش و گاوها و گوسفندها و الاغهاييش و خيمه‌اش و هر چه که داشت به دره عخور بردند. **25** در آنجا يوش به عخان گفت: «چرا چنین بلاني بر سر ما آوردي؟

آمده، به دشمن حمله کردند. به این ترتیب سریازان عای از دو طرف به دام پیاپی اسرائیل افتدند و همه کشته شدند. **23** تنها کسی که زنده ماند پادشاه عای بود که او را هم اسیر کرده، نزد یوشع آوردند. **24** لشکر اسرائیل پس از اینکه افراد دشمن را در خارج از شهر کشته‌اند، به عای وارد شدند تا بقیه اهالی شهر را زنی از دم شمشیر بگذرانند. **25** در آن روز، تمام جمعیت شهر که تعدادشان بالغ بر دوازده هزار نفر بود، هلاک شدند، **26** زیرا یوشع نیزه خود را که به سوی عای دراز نموده بود، به همان حالت نگاه داشت تا موقعی که همه مردم آن شهر کشته شدند. **27** فقط اموال و چاربایان شهر باقی ماندند که قوم اسرائیل آنها را برای خود به غنیمت گرفتند. (خداآورده به یوشع فرموده بود که آنها می‌توانند غنیمت را برای خود نگاه دارند). **28** یوشع شهر عای را سوزانیده، به صورت خرابه‌ای درآورد که تا به امروز به همان حال باقیست. **29** یوشع، پادشاه عای را به دار آویخت. هنگام غروب به دستور یوشع جسد او را پایین آورده، جلوی دروازه شهر انداشتند و تهدای بزرگ از سنگ روی جسد او ایاشتند که تا به امروز نیز باقیست. **30** سپس یوشع برای خداوند، خدای اسرائیل مذبحی بر کوه عیاپ بنا کرد. **31** چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، در تورات به قوم اسرائیل دستور داده بود، برای ساختن این مذبح از سنگ‌های نراشیده استفاده کردند. سپس کاهان، قربانی‌های سلامتی بر آن به خداوند تقدیم کردند. **32** آنگاه یوشع در حضور جماعت اسرائیل، ده فرمان موسی را روی سنگ‌های مذبح نوشت. **33** پس از آن، تمام قوم اسرائیل با بزرگان، رهیان، داروان و حتی افراد غریبی که در میان ایشان بودند، به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته در دامنه کوه جزیم ایستادند و دسته دیگر در دامنه کوه عیاپ. در وسط این دو دسته، لاویان کاهن، در حالی که صندوق عهد را بر دوش داشتند، استادنده تا قوم اسرائیل را برکت دهنند. (همه این رسوم مطابق دستوری که موسی قبلًا داده بود، انجام شد). **34** آنگاه یوشع تمام قوانین نوشته شده در تورات را که شامل برکت‌ها و لعنتها بود، برای مردم اسرائیل خواند. **35** خلاصه، تمام دستورهای موسی بدون کم و کاست در حضور تمام مردان، زنان، جوانان، کودکان اسرائیل و غریبانی که با آنها بودند، خوانده شد.

9 وقتی پادشاهان سرزمینهای همسایه از فتوحات بنی اسرائیل باخبر شدند، به خاطر حفظ جان و مال خود با هم متحد گشتند تا با یوشع و بنی اسرائیل بجنگند. اینها پادشاهان قبایل حیتی، اموری، کنعانی، فرزی، حاوی و یوسی بودند که در غرب رود اردن و سواحل دریای مدیترانه تا کوههای لینان در شمال، زندگی می‌کردند. **3** اما مردم جیعون و قبی خبر پیروزی یوشع بر شهرهای اریحا و عای را شنیدند، برای نجات جان خود، عوض جنگ به حیله متولسانند. آنها کوهی را با لیسهای ژنده و کفشهای کهنه و پنهان زده، الاغهایی با پالنهای مندرس و مقداری نان کپک زده خشک و چند مشک شراب که کهنه و وصله‌دار بودند نزد یوشع فرستادند. **6** وقتی این گروه به اردوگاه اسرائیل رفتند، نزد یوشع و سایر مردان اسرائیلی رفته، گفتند: «ما از در جلال رسیدند، نزد یوشع و سایر بخواهیم با ما پیمان صلح بیندید». **7** سرزمین دوری به اینجا آمده‌ایم تا از شما بخواهیم با ما پیمان صلح بیندید. **8** اما اسرائیلی‌ها گفتند: «ما چطهر بدانیم که شما ساکن این سرزمین نیستید؟ چون اگر در این سرزمین ساکن باشید نمی‌توانیم با شما پیمان صلح بیندیم.» **9** آنها به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم». ولی یوشع از آنها پرسید:

10 ادونی صدق، پادشاه اورشلیم، شنید که یوشع شهر عای را گرفته و به کلی ویران کرده و پادشاهش را کشته است، همان‌گونه که قبل از آن اریحا را ویران کرده و پادشاهش را از پین برد بود. او همچنین شنید که ساکنان جمیون با اسرائیل صلح کرده و با آنها متحد شده‌اند. **2** او مردم اورشلیم با شنیدن این خبرها پسیار رسیدند، زیرا جمیون مانند دیگر شهرهای پادشاه نشین، بزرگ بود حتی بزرگتر از عای و مردمانش جنگجویانی شجاع بودند. **3** از این رو ادونی صدق به فکر چاره افتاد و قاصدانی را نزد هوهام پادشاه حبرون، فرام

پادشاه یرموت، یافع پادشاه لاخیش و دیر پادشاه عجلون فرستاد و این پیغام را داد: **۴** «بیایید مرا کمک کنید تا به جمعون حمله کنیم، زیرا ساکنانش با یوشع و قوم اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.» **۵** پس این پیچ پادشاه اموری با هم متحده شدند و لشکر خود را برای جنگ با جمعون بسیج نمودند. **۶** بزرگان جمعون با شتاب قاصدانی به جلجال نزد یوشع فرستادند و تماس کردند: «بشتایید و خدمتگرگاران خود را کمک کنید و از نابودی نجات دهید؛ تمام پادشاهان اموری که در کوهستان ساکنند لشکرهای خود را بر ضد ما بسیج کردنداند.» **۷** یوشع با تمام سریازان و جنگاوران شجاعش از جلجال به کمک مردم جمعون شتافت. **۸** خداوند به یوشع فرمود: «از ایشان نرس، زیرا من آنها را به دست تو تسلیم کردام و کسی از ایشان پارای مقاومت در برایر تو را نخواهد داشت.» **۹** یوشع راه بین جلجال و جمعون را شانه پیمود و لشکرهای دشمن را غافلگیر کرد. **۱۰** خداوند دشمن را دچار وحشت نمود و اسرائیلی‌ها عده زیادی از آنها را در جمعون کشته و بقیه را تا گردنی بیت حوروون تعقیب نموده، تا عزیقه و مقیده به کشتار خود ادامه دادند. **۱۱** وقتی دشمن به سریازیری بیت حوروون رسید، خداوند از آسمان بر سر آنها تگرگ درشت بارانید که تا به عزیقه ادامه داشت و عده زیادی از آنها را کشت. تعداد افرادی که به وسیله تگرگ کشته شدند بیشتر از آنای بود که با شمشیر اسرائیلی‌ها هلاک شدند! **۱۲** در حالی که سریازان اسرائیلی اموری‌ها را تعقیب می‌کردند و آنها را عاجز ساخته بودند، یوشع نزد خداوند دعا کرد و در حضور بنی اسرائیل گفت: «ای آفتاب بر بالای جمعون، و ای ماه بر فراز دره آئون از حرکت باز بایستید.» **۱۳** آفتاب و ماه از حرکت بازبایستادند تا بنی اسرائیل دشمن را نابود کردند. این واقعه در کتاب یasher نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت بازبایستاد! **۱۴** نظری چیزی روزی که خدا آفتاب و ماه را به خاطر دعای یک انسان متوقف ساخته باشد هرگز دیده نشده و دیده نخواهد شد. در واقع، این خداوند بود که برای بنی اسرائیل می‌جنگید. **۱۵** پس از آن یوشع با تمام سریازانش به اردوگاه خود در جلجال بارگشتند. **۱۶** اما در خلال جنگ، آن پیچ پادشاه به مقیده گریختند و خود را در یک غار پنهان کردند. **۱۷** یوشع وقتی از مخفیگاه آنها با خبر شد، **۱۸** دستور داد: «دهانه غار را با سنگهای بزرگ مسدود کنید و چند نگهبانی بگذارید تا مانع خروج آنها شوند؛ **۱۹** ولی شما از تعقیب دشمن دست برندارید. به دنبال آنها بروید، از پشت سر به آنها حمله کنید و نگذارید دوباره به شهرهای خود بازگردند. خداوند، خدای شما آنها را به دست شما تسلیم کرده است.» **۲۰** یوشع و لشکر اسرائیل آنقدر به کشتار ادامه دادند تا افراد پیچ لشکر دشمن نابود شدند، و فقط عده کمی از آنان جان به در برند و توanstند خود را به شهرهای حصاردار خود برسانند. **۲۱** سپس تمام لشکر اسرائیل به سلامت به اردوگاه خود در مقیده بازگشتند. از آن پس، هیچ کس جرأت نکرد علیه قوم اسرائیل حتی سخنی بر زبان بیارود. **۲۲** بعد یوشع گفت: «ستگهای را از دهانه غار کنار بزیند و آن پیچ پادشاه را بیرون بیاروید.» **۲۳** پس آنها پادشاهان اورشليم، حوروون، یرموت، لاخیش و عجلون را بیرون آوردند. **۲۴** یوشع تمام مردان اسرائیل را فرا خواند و به سردارانی که همراه او بودند دستور داد پاهای خود را بر گردان آن پیچ پادشاه بگذارند، و آنها چیزی کردند. **۲۵** سپس به مردان خود گفت: «از کسی تعریض و جرأت خود را از دست ندهید، بلکه قوی و شجاع باشید، زیرا خداوند با تمام دشمنان شما بدین نحو رفتار خواهد

در مشرق، و از سمت مغرب تا مرازهای سرزمین جشواری‌ها و معکی‌ها و از سمت جنوب تا منطقه‌ای که نیمه شمالی جلعاد را در بر می‌گرفت و به سرحد سرزمین حشیون می‌رسید، امتداد داشت. ۶ ساکنان این سرزمین، همان کسانی بودند که موسی خدمتگزار خداوند و بنی اسرائیل، آنها را از بین بردنده همان طور که خداوند به ایشان فرموده بود، رگ پای اسبهای دشمن را قطع کردند و تمام اربابهای آنها را آتش زدند. ۷ یوشع در راه بازگشت، شهر حاصور را نیز تسخیر نمود و پادشاه آن را کشت. (حاصور مهمترین شهر آن نواحی بود). ۸ یوشع تمام کسانی را که در آن شهر بودند کشت و شهر را به آتش کشید. ۹ سپس یوشع به سایر شهرهای پادشاهان مغلوب حمله برد و چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، به او گفته بود، تمام ساکنان آنجا را قتل عام نمود. ۱۰ یوشع تمام کسانی را که بر بالای تپه‌ها بنا شده بودند، یوشع فقط شهر حاصور را سوزانید و بقیه را سالم باقی گذاشت. ۱۱ قوم اسرائیل تمام چارپایان و ثروت شهرهای ویران شده را به غنیمت بردند، و همه اهالی آنجا را کشیدند. ۱۲ یوشع تمام دستورهای موسی را که خداوند به او داده بود بدین کم و کاست انجام داد. ۱۳ پس یوشع تمام سرزمین را تصرف کرد یعنی همه نواحی کوهستانی صحرای نگب، تمام سرزمین جوشن، دشتها، دره اردن، و دشها و کوههای اسرائیل. ۱۴ به این ترتیب، ومعت سرزمین اسرائیل از کوه

13 وقی یوشع به سن پیری رسید، خداوند به او فرمود: «تو پیر شده‌ای در حالی که سرزمینهای زیادی باقی مانده است که باید تصرف شوند. ۱۵ اینها هستند آن سرزمینهایی که باقی مانده و باید تسخیر شوند: تمام سرزمین فلسطینی‌ها (که شامل پنج شهر پادشاه نشین غزه، اشدود، اشقولون، جت و عقرون می‌باشد)، سرزمین جشواری‌ها و عوی‌ها در جنوب (تمام سرزمین این قوهای جزو کنعان محسوب می‌شوند و بین رود شیحور در شرق مصر و سرحد عقرون در شمال قرار دارند)، بقیه سرزمین کنعان که بین شهر معاره صیدونی‌ها و شهر افیق در مز اموری‌ها قرار دارد، سرزمین چالی‌ها، تمام لیبان در شرق که از بعل جاد در جنوب کوه حرمون تا گذرگاه حمات امتداد می‌پاید، تمام سرزمینهای کوهستانی که بین لیبان و مسروتفتامیم قرار دارد و متعلق به صیدونی‌ها هستند. من ساکنان تمام این سرزمینها را از پیش روی قوم اسرائیل بیرون خواهم راند، اما تو زمینهای آنها را چنانکه دستور داده‌ام، بین نه قبیله اسرائیل و نصف قبیله منسی به حکم قرعه تقسیم کن تا ملک ایشان باشد». ۱۶ نصف دیگر قبیله منسی و دو قبیله رؤین و جاد، قبلاً قسمت خود را در سمت شرقی رود اردن تحويل گرفته بودند، زیرا موسی خدمتگزار خداوند این ناحیه را برآ آنها تعیین نموده بود. ۱۷ از عروغیر که در کناره وادی ارnon است تا شهری که در وسط این وادی است و تمام بیان میدبا تا دیون،

همچنین همه شهرهای سیحون، پادشاه قوم اموری که از حشیون تا سرحد عمون حکومت می‌کرد، ملک آنها بودند. ۱۸ نزد جلعاد، سرزمین جشواری‌ها و معکی‌ها، تمام کوه حرمون و تمام باشان تا شهر سلخه که تمام جزو قلمرو عوج بود به آنها تعلق داشت. (عوج در عشتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد و از بازماندگان رفاقتی‌ها بود که موسی آنها را شکست داد و بیرون راند). ۱۹ اما اسرائیلی‌ها مردم جشور و معکی را از زمینهایشان بیرون نکردند، به طوری که آنها تا امروز در میان ایشان ساکنند. ۲۰ موسی به قبیله لاری هیچ زمینی نداده بود، زیرا قرار بود به جای زمین، قربانیهایی که بر آتش به خداوند تقدیم می‌شد به آنها داده شود. ۲۱ موسی بخشی از سرزمین را به خاندانهای

رسانیدند. ولی چون من خداوند، خدای خود را پیروی می‌کدم، **۹** موسی به قبیلهٔ رئوبین داده بود. **۱۶** حدود زمین آنها از عروغیر در کنار وادی ارنون و شهری که در وسط آن وادی است، تا آن طرف دشت مجاور میدباشد. **۱۷** سرزمین آنها شامل حشیون و تمام شهرهای آن دشت می‌شد، یعنی دیون، پاموت بعل، بیت بعل معون، **۱۸** بهصه، قدیمیوت، میفناعت، **۱۹** قربتایم، سبیمه، سارت شحر در کوهستان بالای دره، **۲۰** بیت غفور، بیت شیمیوت و دامنه کوه پیسگاه. **۲۱** همچنین شهرهایی که در دشت بودند و نیز شهرهای سیحون، پادشاه اموري که در حشیون حکومت می‌کرد به ملکت قبیلهٔ رئوبین درآمدند. موسی، سیحون پادشاه و بزرگان میدیان را که عبارت بودند از: آوى، رقم، صور، حور و رابع شکست داده بود. این افاده در سرزمین سیحون پادشاه زندگی می‌کردند و دشمنان بجنگم! **۲۲** پس اکنون کوهستانی را که خداوند وعده‌اش را به من داده است، به من بده. بدنوش شک به خاطر می‌آوری وقتی برای بررسی اوضاع به کتعان رفته بودیم، عناقی‌های غول‌آسا در آن کوهستان زندگی می‌کردند و شهرهای ایشان بزرگ و حصاردار بود؛ اما به پاری خداوند، من آنها را از آنجا بیرون خواهم راند، همان‌طور که خداوند فرموده است.**۱۳** **۱۴** بیش از آنچه بیرون خواهیم راند، همان‌طور که خداوند فرموده است.**۱۵** رود یوشع کالیپ را برکت داد و حبرون را به او بخشید، زیرا کالیپ از صمیم دل خداوند، خدای اسرائیل را پیروی کرده بود. حبرون تا امروز نیز از آن کالیپ می‌باشد. **۱۶** بیش از آن حبرون، قریهٔ اربع نامیده می‌شد. اربع نام بزرگترین دلاور عناقی‌ها بود. در این زمان، در سرزمین کتعان صلح برقرار بود.

۱۵ این است زمینی که به حکم قرعه به خاندانهای قبیلهٔ یهودا داده شد: این زمین در جنوب به متنه‌ی الله چنوبی بیابان صین می‌رسید و در آنجا با ادوم هم مرز می‌شد. **۲** این مرز چنوبی از جنوب دریای مرده شروع می‌شد و از جنوب «گردنۀ عرقیها» گذشته، به سوی بیابان صین پیش می‌رفت. از آنجا به جنوب قادش بزنع می‌رسید و سپس از حضرون گذشته، به طرف ادار بالا می‌رفت و به طرف قرقع برمی‌گشت و به عصمون می‌رسید، بعد درهٔ مصر را طی کرده، به دریای مدیترانه ختم می‌شد. **۵** مرز شرقی آن از جنوب دریای مرده شروع می‌شد و تا شمال دریا یعنی جانی که رود اردن در آن می‌ریزد، امتداد می‌یافتد. از آنجا شمالی شروع می‌شد و **۶** تا بیت‌حجله امتداد می‌یافتد و به طرف شرق رود اردن تا «سنگ بوهن» (بوهن پسر رئوبین بود) پیش می‌رفت. **۷** در آنجا از میان درهٔ عخور گذشته، به دیر می‌رسید. بعد به سمت شمال، به سوی چلچال مقابلهٔ گردنه ادومیم در طرف جنوبی درهٔ عخور برمی‌گشت. از آنجا به طرف چشمه‌های عین شمس پیش می‌رفت و به عین روجل می‌رسید. **۸** سپس از درهٔ هنوم که در امتداد دامنهٔ جنوبی شهر بیوسی (عنی اورشلیم) قرار دارد، بالا می‌رفت و از آنجا به بالای تپه‌ای که در سمت غربی درهٔ هنوم و در انتهای شمالي درهٔ رفائم است، پیش می‌رفت. **۹** از آنجا به چشمه‌های نفتح کشیده شده، به شهرهای نزدیک کوه عفرون می‌رسید و تا بعله (قریهٔ بعازیم) امتداد می‌یافتد. **۱۰** سپس از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برمی‌گشت و در امتداد دامنهٔ شمالي کوه یعاریم (که کسالون باشد) پیش می‌رفت و به طرف بیت‌شمسم سرازیر شد، از تمنه می‌گذشت. **۱۱** بعد به دامنهٔ شمالي عفرون می‌رسید و تا شکرون کشیده می‌شد و از کوه بعله گذشته به بین‌ثیل می‌رسید و سرانجام به دریای مدیترانه ختم می‌شد. **۱۲** مرز غربی، ساحل دریای مدیترانه بود. خاندانهای قبیلهٔ یهودا در داخل این مرزها زندگی می‌کردند. **۱۳** خداوند به پیش دستور داد که قسمتی از زمین چه گفت؟ **۷** در آن زمان من چهل ساله بودم. موسی خدمتگزار خداوند ما را از قادش بزنع به سرزمین کتعان فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنیم. من آنچه را که حقیقت داشت به او گزارش دادم، **۸** اما برادران دیگر که با من آمده بودند، قوم را از رفتن به کتعان شیشای، اخیمان و تملای را که از نسل عناق بودند از آنجا بیرون راند. **۱۵**

16

مرز جنوبی زمینی که به حکم قرعه به بنی یوسف (افرایم و منسی) تعلق گرفت، از آن قسمت رود اردن که نزدیک اریاحاست، یعنی از شرق چشمه‌های اریحا شروع می‌شد و از صحراء گذشته، به ناحیه کوهستانی بیت‌ئیل می‌رسید. ۲ سپس از بیت‌ئیل به طرف لوز و عطاوت در سرحد سرزمین ارکی‌ها امتداد می‌یافت و بعد به سمت مغرب به سرحد سرزمین یافطه‌ها تا کار بیت‌حوروون پایین و تا جازر کشیده شده، انتهایش به دریای مدیترانه می‌رسید. به این ترتیب قبیله یوسف، یعنی منسی و افرايم میراث خود را گرفتند. ۵ این است زمینی که به خاندانهای قبیله افرایم داده شد: مرز شرقی این زمین از عطاوت ادار شروع می‌شد و از آنجا تا بیت‌حوروون بالا امتداد می‌یافت و به دریای مدیترانه می‌رسید. مرز شمالی، از دریای مدیترانه شروع شده، به سمت منطقه کشیده می‌شد و از مکمنیه می‌گذشت و به تخت شبلویه و یانوحه می‌رسید. ۷ از یانوحه به سمت جنوب کشیده شده، به طرف عطاوت و نوره پایین آمده، به اریحا می‌رسید و به رود اردن متنه می‌شد. ۸ سپس از آنجا به طرف غرب کشیده شده، از تفوح به دره قانه می‌رسید و به دریای مدیترانه ختم می‌شد. این است زمینی که به خاندانهای قبیله افرایم به ملکیت داده شد. ۹ علاوه بر این، بعضی از شهرهایی که در سرحد خاک نصف قبیله منسی بود با روستاهای اطراف به قبیله افرایم داده شد. ۱۰ ولی آنها کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند بیرون نکردند و کنعانی‌ها تا امروز در میان قبیله افرایم به صورت بره زندگی می‌کنند.

17

۱۷ قسمتی از زمینهایی که در غرب رود اردن بود به قبیله منسی (پسر بزرگ یوسف) داده شد. به خاندان ماخیر (پسر بزرگ منسی و پدر جلعاد) قبلاً زمین جلعاد و باشان (در سمت شرقی رود اردن) داده شده بود، زیرا آنها جنگجویانی شجاع بودند. ۲ پس زمینهای کرانه غربی رود اردن به بقیه قبیله منسی یعنی خاندانهای ایعر، هالک، اسرائیل، شکیم، حافر و شمیدع داده شد. ۳ صَفْحَاد پسر حافر، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی بود. صَفْحَاد پسری نداشت. او تنها پنچ دختر داشت به نامهای: محله، نووع، حُجَّله، ملکه و ترصه. ۴ این پنچ دختر نزد العازار کاهن، پوش و بزگان اسرائیل آمده، گفتند: «خداؤنده و موسی فرمود که ما هم می‌توانیم هر کدام به اندازه یک مرد از زمین سهم داشته باشیم.» ۵ پس چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، این پنچ دختر مانند مردان قبیله‌شان، صاحب زمین شدند. بدین ترتیب قبیله منسی علاوه بر زمین جلعاد و باشان که در شرق رود اردن بود، صاحب ده سهم دیگر از زمینهای غرب رود اردن شدند. ۷ مرز قبیله منسی از سرحد اشیر تا مکمنیه که در شرق شکیم است، امتداد می‌یافت؛ و از آنجا به طرف جنوب کشیده شده، به ناحیه‌ای که اهالی عین تفوح در آن زندگی می‌کردند می‌رسید. ۸ سرزمین تفوح متعلق به منسی بود، اما خود شهر تفوح که در مرز سرزمین منسی قرار داشت به قبیله افرایم تعلق می‌گرفت. ۹ سپس سرحد قبیله منسی به طرف وادی قانه کشیده می‌شد و به دریای مدیترانه می‌رسید. (چند شهر در جنوب وادی قانه در خاک منسی واقع شده بودند که در واقع متعلق به افرایم بودند). ۱۰ زمین جنوب وادی قانه تا دریای مدیترانه برای افرایم تعیین شد و زمین شمال وادی قانه تا دریای مدیترانه به قبیله منسی داده شد. مرز منسی از شمال به سرزمین اشیر و از سمت شرق به

سپس با مردم شهر دیر (که قبلاً قریه سفر نامیده می‌شد) چندگید. ۱۶ کالیب به افاد خود گفت: «هر که ببرد و قریه سفر را تصرف نماید، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.» ۱۷ عتنیل (پسر قنار) برادرزاده کالیب، شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او به زنی داد. ۱۸ عتنیل وقتی عکسه را به خانه خود می‌برد، او را تغییر نمود تا از پدرش قطعه زمینی بخواهد. عکسه از الاغش پیاده شد تا در این باره با پدرش کالیب صحبت کند. کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» ۱۹ عکسه گفت: «بک هدیه دیگر به من بده! چون آن زمینی که در نگب به من داده‌ای، زمین بی‌آی است. یک قطعه زمین که چشم‌های در آن پاشد به من بده.» پس کالیب چشم‌های بالا و پایین را به او بخشید. ۲۰ سرزمینی که به قبیله بیهودا تعلق گرفت شامل شهرهای زیر بود. ۲۱ شهرهایی که در امتداد مزهای ادوم در دشت نگب واقع شده بودند و عبارت بودند از: قصیل، عیدر، یاجور، عدده، ۲۲ قینه، دیمونه، عداده، ۲۳قادش، حاصور، یتان، ۲۴ زيف، طالم، بعلوت، ۲۵ حاصور حاته، قریوت حصرون (یا حاصور)، ۲۶ آمام، شماع، مولاده، ۲۷ حضر جاده، حشمون، بیت‌فالط، ۲۸ حضرشوعال، برشیع، بربوتیه، ۲۹ عاله، عیسم، عاصم، ۳۰ عدیتایم، جدیره و جدیرتایم، ۳۱ صقلع، مادمنه، سنتسنه، ۳۲ لیاوت، سلخیم، عین التولد، کسیل، حرمه، ۳۳ صقلع، مادمنه، سنتسنه، ۳۴ شهراهی که در رومون، جمعاً بیست و نه شهر با روستاهای اطراف. ۳۳ شهراهی که در دشتها واقع شده بودند و عبارت بودند از: اشناش، صرעה، اشنه، ۳۴ زانوح، عین چشم، تفوح، عینام، ۳۵ یروم، عدلام، سوکوه، عزیقه، ۳۶ شعرايم، عدیتایم، جدیره و جدیرتایم، ۳۷ جمعاً چهارده شهر با روستاهای اطراف. ۳۸ صنان، حداشان، مجلد جاد، ۳۹ دلان، مصفه، پُتَتِيل، ۴۰ لاخیش، بُصَّه، عجلون، ۴۱ کبون، لحمان، کتليلش، ۴۲ جدیروت، بیت‌dagون، نعمه و مقیده جمعاً شانزده شهر با روستاهای اطراف. ۴۲ لبند، عاتر، عاشان، ۴۳ یفتح، اشنه، نصیب، ۴۴ قعیله، اکریب و مریشه جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف. ۴۵ همچنین تمام شهرها و روستاهای ناحیه عقرون جزو ملک قبیله بیهودا بود. ۴۶ مرز آن از عقرون تا دریای مدیترانه بود و شهرهایی که اطراف اشدواد واقع شده بودند با روستاهای مجاور جزو زمین بیهودا به شمار می‌آمدند. ۴۷ و نیز خود شهر اشدواد و غرہ با آبادی‌های اطراف آنها و تمام شهرهای کنار دریای مدیترانه تا دره مصر جزو ملک بیهودا بودند. ۴۸ شهرهایی که در نواحی کوهستانی قرار داشتند و عبارت بودند از: شامیر، بیتر، سوکوه، ۴۹ دنه، قریه سنه (با دیر)، ۵۰ عناب، اشتمعون، عائیم، ۵۱ جوشون، حولون و جیلوه، جمعاً یارده شهر با روستاهای اطراف. ۵۲ اراب، دومه، اشعان، ۵۳ یانوم، بیت‌تفوح، افیقه، ۵۴ حُمطه، قریه اربع (حبرون) و صیبور، جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف. ۵۵ معون، کرمی، زیف، یوطه، ۵۶ بزربعل، ۵۷ قاین، زانوح، ۵۸ حلحلو، بیت‌صور، جدور، ۵۹ معارات، بیت‌عنوت و التuron، جمعاً شهر با روستاهای اطراف. ۶۰ قریه بعل (قریه بعایرم) و زبه جمعاً دو شهر با روستاهای اطراف. ۶۱ شهرهایی که در بیان واقع شده بودند و عبارت بودند از: بیت‌عربه، مدین، ۶۲ بشان، شهر نمک و عین جدی، ۶۳ اما مردم قبیله بیهودا نتوانستند بیوسی‌ها را که در اورشلیم زندگی می‌کردند بیرون کنند. پس آنها در اورشلیم ماندند و هنوز هم در آنجا هستند و با مردم قبیله بیهودا زندگی می‌کنند.

است) کشیده شده، به طرف عطا روت ادار که در منطقه کوهستانی جنوب پیت حوروں پایین واقع است سازیر می شد. **14** مرز غربی از کوهستان جنوب پیت حوروں به طرف جنوب کشیده شده، به قریه بعل (همان قریه یعاریم) که یکی از شهرهای پهوداست مری رسید. **15** مرز جنوبی از انتهای قریه بعل در غرب شروع می شد و به طرف چشممهای نفتح کشیده شده، **16** از آنجا به دامنه کوهی که مقابل دره هنوم (واقع در شمال دره رفائیم) است، امتداد می یافتد. سپس، از دره هنوم می گذشت و جنوب سرزمین یوسیان را قطع می کرد و به عین روح می رسید. **17** این خط مرزی از عین روح به طرف شمال به عین شمس می رفت و بعد به جالیلوت که در مقابل گذرگاه ادومیم قرار دارد، می رسید. سپس به طرف سنگ بیرون (بیرون پسر رؤینین بود) سازیر شده، **18** از شمال سرزمین که مقابل دره اردن است می گذشت. سپس به دره اردن سازیر می شد **19** و از آنجا به سمت شمال پیت حجله کشیده می شد و به خلیج شمالی دریای مرده که در انتهای جنوبی رود اردن است، منتهی می شد. این بود مرز جنوبی. **20** وود اردن، مرز شرقی زمین بنیامین را تشکیل می داد. این زمینی است که برای خاندانهای قبیله بنیامین تعیین گردید. **21** شهرهایی که به خاندانهای قبیله بنیامین تعلق داشت، از این قرارند: ارباح، پیت حجله، عینق قضیص، **22** بیت عربه، صماریم، بیت ثیل، **23** عویم، فاره، غفرت، **24** کفرعمونی، عُفني و جایع، جمعاً دوازده شهر با روستاهای اطراف. **25** جمعون، رامه، پیروت، **26** مصفه، کفیره، موصه، **27** راقم، پرفیل، تاله، **28** صیله، آلف، یوسی (اورشیلم)، جمعه و قریه بغارم، جمعاً چهارده شهر با روستاهای اطراف. این بود ملکی که به خاندانهای قبیله بنیامین داده شد.

19

دوین قرعه به نام شمعون درآمد. زمین خاندانهای این قبیله، در داخل مزهای زمین یهودا قرار داشت و شامل این شهرها می شد: پرشیع، شع، مولاده، **3** حضرشوال، بالح، عاصم، **4** التولد، بیول، حرمه، **5** صقلع، بیت مرکوبت، حصررسو، **6** بیت لباعوت و شارون، جمعاً سیزده شهر با روستاهای اطراف. **7** عین، رمون، عاتر و عاشان، جمعاً چهار شهر با روستاهای اطراف **8** و تمام روستاهای اطراف این شهرها تا بعلت پیتر (که رامه نگب هم گفته می شد). این بود زمینی که به خاندانهای قبیله شمعون داده شد. **9** این زمین از سهیم بود که قبل از قبیله یهودا تعیین گردیده بود، چون زمین سهیم یهودا برای ایشان زیاد بود. **10** سومین قرعه به نام زبولون درآمد. مرز زمین خاندانهای این قبیله از سارید شروع می شد **11** و به طرف مغرب تا مرعله و دباشه کشیده شده، به دره شرق پَغَّام می رسید. **12** از طرف شرق سارید نیز تا حدود کسلوت تابور و از آنجا تا دایره و یافیع کشیده می شد. **13** باز به طرف شرق امتداد یافته، به جت حافر و عت قاصین کشیده می شد، سپس از رون گذشت، به نیعه می رسید. **14** این خط مرزی در شمال، به طرف حناتون برمی گشت و به دره یافتحیل منتهی می شد. **15** شهرهای قطه، نهال، شمرون، پدله و بیتلحم نیز جزو ملک قبیله زبولون بودند. جمعاً دوازده شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله زبولون تعلق گرفت. **17** چهارمین قرعه به نام یساکار پر حسب خاندانهای ایشان درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله عبارت بودند از: پرعل، کسلوت، شونم، **19** حفاریم، شیئون، اناره، **20** ریت، قشیون، آص، **21** رمه، عین جنیم، عین حده و بیت فضیص. **22** خط مرزی قبیله یساکار از شهرهای

سرزمین یساکار محدود بود. **11** شهرهای زیر که در خاک یساکار و اشیر واقع شده بودند به قبیله منسی داده شدند: پیت شان، پیلعام، ذر، عین ذر، تعنک، مِجِدو (که سه محله کوهستانی داشت)، و روستاهای اطراف آنها. **12** اما قبیله منسی نتوانست کنعانیهای را که در این شهرها و روستاهای ساکن بودند بیرون کند، پس آنها در آن سرزمین باقی ماندند. **13** حتی هنگامی که بنی اسرائیل نیرومند شدند، باز آنها را بیرون نکردند بلکه ایشان را به بردگی خود گرفتند. **14** سپس دو قبیله یوسف نزد یوشع آمدند، به او گفتند: «چرا این زمین فقط یک سهیم به ما داده ای، و حال آنکه خداوند ما را برکت داده و جمیعت ما را زیادتر از قبایل دیگر گردانیده است؟» **15** یوشع پاسخ داد: «اگر جمیعت شما زیاد است و زمین کوهستانی افزایم برای شما کافی نیست، می توانید جنگل‌های وسیع فریها و رفاقت‌ها را نیز بگیرید و برای خود صاف کنید.» **16** آنها گفتند: «کنعانیهای که در دشتها ساکنند، چه آنهاست که در بیت شان و روستاهای اطراف آن، و چه آنهاست که در دره پرعلیل هستند، ارابهای ایشین دارند، و ما از عهده آنها بر نمی آییم.» **17** یوشع به خاندان یوسف یعنی به افزایم و منسی گفت: «جمیعت شما زیاد است و شما قوی هستید. پس بیش از یک سهیم به شما تعلق خواهد گرفت.» **18** کوهستان جنگلی نیز از آن شما خواهد بود. این جنگل را صاف کنید و سراسر آن را تصرف نمایید. من یقین دارم که شما می توانید کنعانی ها را از آنجا بیرون کنید، گرچه آنها ارابهای ایشین دارند و قوی می باشند.»

18

تمام اسرائیل در شیله جمع شدند و خیمه ملاقات را بر پا کردند. هر چند آنها بر تمام سرزمین مسلط شده بودند، ولی هنوز هفت قبیله باقی مانده بودند که ملکی نداشتند. **3** پس یوشع به آنها گفت: «تا کی می خواهید سهل انگاری کنید؟ چرا نمی روید و زمینهای را که خداوند، خدای اجدادتان به شما داده است، تصرف نمی کنید؟» **4** از هر قبیله سه مرد انتخاب کنید. من آنها را می فرستم تا آن زمینها را بررسی کنند و از وضع آنها به من گزارش دهنند تا بهوانم زمینها را بین شما تقسیم کنم. **5** آنها باید زمین را به هفت قسم تقسیم کنند و گزارش آن را برای من بیاروند تا من در حضور خداوند، خدایمان سه هفت قبیله را به گرفهاند در همان و قبیله یوسف که قبلاً به ترتیب زمینهای جنوب و شمال را گرفهاند در همان جا می مانند. **7** قبیله لاوی هم از زمین سهیمی ندارند، زیرا آنها کاهن هستند و خدمت خداوند سهیم ایشان است. قبایل رؤینین و جاد و نصف قبیله منسی هم که قبلاً سهیم خود را در سمت شرقی رود اردن که موسی برای ایشان تعیین نموده بود، گرفته‌اند.» **8** پس آن افراد رفتند تا زمینها را بررسی کنند و گزارش آن را برای یوشع بیاروند تا او در شیله در حضور خداوند سهیم هفت قبیله را به حکم قرعه تعیین کند. **9** فرستادگان یوشع مطابق دستوری که یافته بودند عمل کردند. زمینها را به هفت قسم تقسیم نمودند و نام شهرهای هر قسم را نوشتند. سپس به اردوگاه شیله نزد یوشع بازگشتند. **10** یوشع در حضور خداوند انداخت و زمینها را بین آن هفت قبیله تقسیم کرد. **11** الین قرعه به نام بنیامین درآمد. زمین خاندانهای این قبیله، بین زمینهای دو قبیله یهودا و یوسف قرار داشت. **12** مرز آنها در شمال از رود اردن شروع شده، به طرف شمال ارباح بالا می رفت. سپس از وسط کوهستان گذشته، به صحرای بیت آون در غرب می رسید. **13** بعد به طرف جنوب لوز (که همان بیت ثیل

تابور، شخصیمه و بیت شمس می گذشت و به رود اردن متنه می شد. جمعاً شانزده شهر با رستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله یاساکار تعلق گرفت. ۲۴ پنجمین قرعه به نام اشیر درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله عبارت بودند از: حلقه، حلی، باطن، اکشاف، ۲۶ الملک، عماد و مشآل، خط مزی قبیله اشیر در غرب، به طرف کرمل و شیور لبه کشیده می شد ۲۷ و از آنجا به سمت مشرق به طرف بیت‌dagون می‌پیچید و به زیلون و دره یفتح‌ئل می‌رسید. از آنجا به طرف شمال به سوی بیت‌عامت و نعیل امداد یافته از شرق کابول می‌گذشت. ۲۸ سپس از حiron، رحوب، حمون، قانه و صدیون بزرگ می‌گذشت. ۲۹ سپس این خط مزی به طرف رامه می‌پیچید و به شهر حصاردار صور می‌رسید و باز به طرف شهر حوصه پیچیده در ناحیه اکری به دریای مدیترانه متنه می شد. ۳۰ عمه، عفیق و رحوب نز جزو ملک اشیر بودند. جمعاً بیست و دو شهر با رستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله اشیر برحسب خاندانهایشان تعلق گرفت. ۳۲ ششمین قرعه به نام نفتالی درآمد. خط مزی زمین خاندانهای این قبیله از حالف شروع می شد و از بلوطی که در صعنیم است گذشته، در امداد ادامی، ناقب و بین‌ئل به لقوم می‌رسید و از آنجا به رود اردن متنه می شد. ۳۴ این خط مزی در غرب به سمت ازوت تابور می‌پیچید و از آنجا به طرف حقوق پیش می‌رفت. زمین نفتالی با زیلون در جنوب، با اشیر در غرب و با رود اردن در شرق هم مز می شد. ۳۵ شهرهای حصارداری که در زمین نفتالی واقع شده بودند از این قرارند: صدیم، صیر، حَمَّت، رَقَّت، کنارت، ۳۶ ادامه، رامه، حاصور، ۳۷ قادش، ادرعی، عین حاصور، ۳۸ بیرون، مجدهل ئل، حوریم، بیت‌عنات و بیت‌شمس. جمعاً نوزده شهر با رستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله نفتالی تعلق گرفت. ۴۰ هفتمین قرعه به نام دان درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله بودند از: صرעה، إشناڭ، عيرشمس، ۴۲ شعلین، آیلون، يتلە، ۴۳ الون، تمنه، عقرۇن، ۴۴ آلتقیت، چىتون، بعلە، ۴۵ يهود، بىنى بىرىق، جت‌رمون، ۴۶ مىاهىرقۇن، رقون و همچین زمین مقابله یافا. ۴۷ (ولی زمینی که برای قبیله دان تعیین شد، برای ایشان کافی نبود. پس قبیله دان به شهر لئىم در شمال حمله برد، آن را تصرف نمودند و اهالی آنجا را قتل عام کردند. سپس در آنجا ساکن شدند و نام جد خوش، دان را بر آن شهر نهادند). ۴۸ این شهرها و رستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله دان تعلق گرفت. ۴۹ پس از اینکه زمینها میان قبایل اسرائیل تقسیم شد و حدود هر کدام تعیین گردید، قوم اسرائیل مطابق دستور خداوند، به یوشع ملکی پیشنهاد کردند و او تمنه سار را که در میان کوهستان افرام واقع شده بود برای خود برگزید و آن را دویاره بنا کرد و در آن ساکن شد. ۵۱ به این ترتیب، قرعه کشی و تقسیم زمین بین قبایل اسرائیل در شیلوه، جلوی دروازه خیمه ملاقات انجام شد. در این قرعه کشی که در حضور خداوند برگزار گردید، العازار کاهن، یوشع و سران قبایل حاضر بودند و نظارت می‌کردند.

21

بزرگان قبیله لاوی به شیله آمدند و به العازار کاهن، یوشع و بقیه رهبران قبایل گفتند: «خداؤند به موسی فرمود که شهرهایی برای سکونت و چراگاههایی برای گله‌ها به قبیله ماده شود». ۳ پس بنی اسرائیل طبق فرمان خداوند از ملک خود شهرهای را با چراگاههای اطرافشان به قبیله لاوی دادند. ۴ خاندان قهات نخستین گروه از قبیله لاوی بودند که قرعه به نامشان درآمد. به آن دسته از قهاتی‌ها که از نسل هارون و کاهن بودند، سیزده شهر از شهرهای قبایل یهودا، شمعون و بیت‌امین داده شد. ۵ به بقیه خاندان قهات، ده شهر از شهرهای افرام، دان و نصف قبیله منسی داده شد. ۶ به خاندان طایفه قهات نخستین گروهی بودند که خداوند ترتیب آنچه که خداوند به موسی فرموده بود، انجام پذیرفت و شهرها و چراگاهها برای قبیله لاوی به حکم قرعه تعیین گردید. ۹ این است اسمی شهرهایی که از ملک قبایل یهودا و شمعون به نسل هارون که از طایفه قهات (پسر لاوی) بودند، داده شد (طایفه قهات نخستین گروهی بودند که قرعه به نامشان درآمد): ۱۱ شهر حiron که همان قریه اربع باشد (اربع پدر عنان بود) در کوهستان یهودا با چراگاههای اطرافش به ایشان تعلق گرفت. ۱۲ (مراع و رستاهای اطراف آن، قبیلاً به کالیپ پسر پنهنه داده شده بود). ۱۳ علاوه بر شهر حiron که از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها نیز به نسل هارون که کاهن بودند داده شد: ۱۴ شهر با چراگاههای اطراف از قبیله یهودا و شمعون، ۱۵ حiron، دیر، ۱۶ عین، یوطه و بیت‌شمس، ۱۷ از ملک قبیله بنیامین، این چهار شهر با چراگاههای اطراف داده شد: جبعون، جبع، عناتوت و علومون. ۱۹ پس جمماً سیزده شهر با چراگاههای اطراف، به نسل هارون که کاهن بودند تعلق گرفت. ۲۰ از طرف قبیله افرام، چهار شهر و چراگاههای اطراف آنها به بقیه خاندان قهاتی از لاویان، داده شد. این شهرها عبارت بودند از: شکیم (بکی از شهرهای پناهگاه که در کوهستان افرام واقع بود)، جازر، قصایم و بیت‌حiron. ۲۳ از طرف قبیله دان چهار شهر با چراگاههای محل قضاوت است برود و قضیه را برای بزرگان شهر شرح دهد. آنها نیز باید او

20

خداؤند به یوشع فرمود: ۲ «به مردم اسرائیل پکو که شهرهای پناهگاه را که قبلآً دستورهای آن را توسط موسی به شما داده بودم، تعیین کنند، ۳ اگر کسی مرتکب قتل غیرعمد شود به آنجا پناه ببرد و از انتقام بستگان مقتول در امان باشد. ۴ وقتی قاتل به یکی از شهرهای پناهگاه که در دروازه شهر که محل قضاؤت است برود و قضیه را برای بزرگان شهر شرح دهد. آنها نیز باید او

گله و رههای بی شمار، طلا و نقره، مس و آهن، و پوشک فراوان به خانه‌های خود بازگردید و این غنایم را با بستگان خود تقسیم نماید.»⁹ پس مردان جنگی قبایل رُوپین، جاد، و نصف قبیله منسی، بنی اسرائیل را در شیلوه در سرزمین کنعان ترک نمودند و به سوی سرزمین خود در جلاعاد که پنا به دستور خداوند به موسی، آن را تصرف کرده بودند، روانه شدند. **10** وقتی قبایل رُوپین، جاد و نصف قبیله منسی به جلیلوت در کنار رود اردن در کنعان رسیدند، مذبح بسیار بزرگ و چشمگیری در کنار رود اردن بنا کردند. اما هنگامی که بقیه قبایل اسرائیل این را شنیدند، در شیلوه جمع شدند تا به جنگ آنها بروند. **13** ولی اول، عدهای را به رهبری فینحاس پسر العازار کاهن نزد ایشان به سرزمین جلاعاد فرستادند. **14** افرادی که همراه فینحاس رفتند ده نفر بودند که هر کدام از آنها مقام سرپرستی خاندانی را بر عهده داشتند و به نمایندگی از طرف قبیله خود آمدند. **15** وقتی این گروه به نزد قبایل رُوپین، جاد و نصف قبیله منسی در سرزمین جلاعاد رسیدند، **16** به نمایندگی از طرف تمام قوم خداوند گفتند: «چرا او پیروی خداوند برگشته‌اید و با ساختن این مذبح از او روگردان شده، بر ضد خدای اسرائیل بربخاسته‌اید؟ **17** آیا عقوبات پرسش است بعل فغور برای ما کم بود؟ مگر فراموش کرده‌اید چه بلای وحشتناکی بر قوم خداوند عارض شد، به طوری که هنوز هم از آن کاملاً ازاد نشده‌ایم؟ مگر نمی‌دانید اگر امروز از دستور خداوند سرپریچی کنید فدا او بار دیگر بر همه قوم اسرائیل خشیگیر خواهد شد؟ **19** اگر زمین برای عبادت خداوند مناسب نیست، بهتر است به سرزمین خداوند که خیمه عبادت در آنجاست بیایید و در این سرزمین با ما زندگی کنید، و با ساختن یک مذبح دیگر علاوه بر مذبحی که برای خداوند، خدای ما ساخته شده است، بر ضد خداوند و بر ضد ما بربخیزید. **20** آیا فراموش کرده‌اید که وقتی عخان پسر زارج مال حرام را برداشت، نه فقط او بلکه تمام قوم اسرائیل با او مجازات شدند؟» **21** قبایل رُوپین، جاد و نصف قبیله منسی به نمایندگان قبایل چینی پاسخ دادند: **22** «یهوه، خدای خدایان می‌داند که قصد ما از بنی این مذبح چه بوده است و می‌خواهیم شما نیز بدانید. اگر ما با این کار از پیروی خداوند روگردان شده‌ایم و به او خیانت وزیله‌ایم، شما ما را زنده نگذارید. **23** اگر از خداوند برگشته و این مذبح را ساخته‌ایم تا روی آن قربانی سوختنی، هدیه آردی و قربانی سلامتی تقديم کنیم، خداوند خودش ما را مجازات کند. **24** ما این کار را از روی احتیاط انجام داده‌ایم، چون می‌ترسم در آینده فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما حق ندارید خداوند، خدای اسرائیل را پرستش کنید، **25** زیرا شما سهمی در خداوند ندارید. خداوند رود اردن را بین ما و شما قرار داده است. و این ترتیب فرزندان شما، فرزندان ما را از پرسش خداوند باز پرسش نماییم، و اگر فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما سهمی در خداوند ندارید، **28** فرزندان ما بتوانند بگویند: این مذبح را نگاه کنید که پدران ما از روی نمونه مذبح خداوند ساخته‌اند. این مذبح، برای تقديم قربانیهای سوختنی و سایر قربانیها نیست بلکه نشانه این است که ما هم حق داریم بیاییم و خدا را پرستیم. **29** ما هرگز از پیروی خداوند دست برنمی‌داریم و با ساختن مذبحی برای تقديم قربانی سوختنی، هدیه آردی و سایر قربانیها از دستورهای او نیزهای بی شمار، طلا و نقره، مس و آهن، و پوشک فراوان به خانه‌های اطراف آنها به ایشان بخشیده شد. این شهرها عبارت بودند از: القی، چیتون، آیلون و چیمون. **25** نصف قبیله منسی، شهرهای تعنک، چترمن و چراگاههای اطراف آنها را به ایشان بخشید. **26** به این ترتیب، جمیعاً ده شهر با چراگاههای اطراف آنها به ایشان بخشیده شد. **27** به خاندان جرشون نیز که یکی دیگر از گروههای قبیله لاوی بود این شهرها داده شد: از طرف نصف قبیله منسی، جولاں در باشان (یکی از شهرهای پناهگاه) و بعشره، جمیعاً دو شهر با چراگاههای اطراف. **28** از طرف قبیله یسکار؛ شهرهای قشیون، دابره، **29** یرموت و عین چنیم، جمیعاً چهار شهر با چراگاههای ایشان بخشیده شد. **30** از قبیله اشیر؛ شهرهای مشآل، عبدون، **31** حلقات و رحوب، جمیعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف. **32** از قبیله فنتالی؛ شهرهای قادش در جلیل (یکی از شهرهای پناهگاه)، حمومت دُر و قزان، **33** جمیعاً سه شهر با چراگاههای اطراف. **34** پس سیزده شهر با چراگاههای اطراف آنها به خاندان جرشون داده شد. **35** به بقیه قبیله لاوی که خاندان مواری را تشکیل می‌دادند، این شهرها داده شد: از قبیله زبولون؛ شهرهای پنهان، قته، **36** دمنه و نحال، جمیعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف. **37** از قبیله رُوپین؛ شهرهای باصر، یهصه، قدمیوت و میقعت، چهار شهر با چراگاههای اطراف. **38** از قبیله جاد؛ شهرهای راموت در جلاعاد (یکی از شهرهای پناهگاه)، محنتایم، **39** حشیون و یعزیر، چهار شهر با چراگاههای اطراف. **40** روی هر فرقه دوازده شهر به حکم قرعه به خاندان مواری که بقیه قبیله لاوی را تشکیل می‌دادند، داده شد. **41** بدین ترتیب از سرزمینی که متعلق به بنی اسرائیل بود چهل و هشت شهر با چراگاههای اطراف آنها به قبیله لاوی داده شد. **43** پس خداوند، تمام سرزمینی را که به اجداد قوم اسرائیل و عده فرموده بود به بنی اسرائیل بخشید و ایشان آن را تصرف نموده، در آن ساکن شدند. **44** خداوند چنانکه به اجداد آنها و عده داده بود در سرزمین اسرائیل صلح برقرار نمود و کسی را بارای مقاومت با آنها نیود. خداوند ایشان را پاری نمود تا دشمنان خود را نابود کنند. **45** او به تمام وعده‌های نیکویی که به قوم اسرائیل داده بود وفا کرد.

22

یوش مردان جنگی قبایل رئوین، جاد و نصف قبیله منسی را فرا خواند² و به ایشان چنین فرمود: «هر چه موسی خدمتگزار خداوند به شما امر فرموده بود، انجام داده اید، و تمام دستورهای مرا نیز اطاعت کرده اید». ³ هر چند جنگ خیلی طول کشید، ولی شما در این مدت برادران خود را ترک نکردید بلکه مأموریتی را که یهوه، خدایتان به شما داده بود، انجام دادید.

۴ اکنون یهوه، خدای شما مطابق و عده خود، به برادرانتان پیروزی و آرامش پخشیده است. پس به خانه های خود در آن سوی رود اردن که خداوند توسط خدمتگزار خود موسی به شما به ملکیت داده است، بپرسید. ⁵ به دقت آنچه را که موسی به شما دستور داده است، انجام دهید: یهوه، خدای خود را دوست بدارید، در راه او گام بردازید، احکامش را اطاعت کنید، به او پیچیید و با دل و جان او را خدمت نمایید». ⁶ پس یوش آنها را برکت داده، ایشان را به خانه ایشان روانه ساخت. ⁷ (موسی) قبلاً در شرق رود اردن در باشان به نصف قبیله منسی زمین داده بود، و یوش هم در غرب رود اردن به نصف دیگر آن قبیله، در میان قبایل دیگر، زمین پخشید. در حالی که مردان جنگی عازم خانه های خود بودند، یوش ایشان را برکت داده، گفت: «با ثروت بسیار،

سربیچی نمی‌کنیم. ما می‌دانیم تنها مذهبی که باید بر آن قربانی کرد، همان است که در عبادتگاه خداوند قرار دارد.» **30** فینحاس کاهن و نمایندگان قبایل پنه اسرائیل که همراه وی بودند، چون این سخنان را از قبیله‌های رُؤپین، جاد و نصف قبیله منسی شنیدند، قانع شدند. **31** فینحاس پسر العازار به ایشان گفت: «امروز فهمیدیم که خداوند در میان ماست، زیرا شما بر ضد او برنخاسته‌اید بلکه برعکس، قوم ما را از تابودی نجات داده‌اید.» **32** پس فینحاس پسر العازار و نمایندگان، از جلعاد به کعبان بازگشتد و هر آنچه را که شنیده بودند به بنی اسرائیل گزارش دادند. **33** با شنیدن گزارش آنها، همه مردم اسرائیل شاد شدند و خدا را شکر نمودند و دیگر سخنی از جنگ با قبایل رُؤپین و جاد و پا خراب کردند سرزمن آنها به میان نیامد. **34** قبایل رُؤپین و جاد آن مذهبی را که بنا کردۀ بودند «مذیح شاهد» نامیدند و گفته‌ند: «این مذیح بین ما و برادران ما شاهد است که خداوند، خدای ما نیز هست.»

23 سالها گذشت و خداوند بنی اسرائیل را از دست دشمنانش راحتی پنهان کرد. در این هنگام بیوش پیر و سالخورده شده بود. **2** او تمام بنی اسرائیل را فرا خواند و به بزرگان و رهبران و داوران و مقامات قوم اسرائیل گفت: «من دیگر پیر و سالخورده شده‌ام. **3** شما آنچه را که خداوند، خدایتان به خاطر شما انجام داده است دیده‌اید. او خودش با دشمنان چنگید. **4** من زمینهای را آن شما خواهد بود؛ زیرا چنانچه خداوند وعده داده است، خود او قبیله‌های را که هنوز میان شما باقی مانده‌اند از این سرزمن بیرون خواهد راند تا در آن شما تقسیم نموده‌ام. تمام این سرزمن، از رود ادن گرفته تا دریای مدیترانه از دنیا تقسیم نموده‌ام. **5** اما شما قوی باشید و به دقت دستورهای را که در تورات موسی نوشته شده است اطاعت کنید و تمام جزئیات آن را نگاه دارید و از آن منحرف نشوید. **6** «اما شما قوی باشید و به دقت دستورهای را که در تورات ساکن شوید. **7** مواطن باشید با قومهای که هنوز در میان شما باقی مانده‌اند معاشرت نکنید. نام خدایان آنها را هرگز به زبان تیاورید و به نام آنها قسم نخوردید، آنها را عبادت نکنید و جلوی آنها را نتو نزنید. **8** بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید، همان طور که تا حالا کرده‌اید. **9** خداوند، قومهای بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما بیرون راند و تاکنون کسی توانسته است در برابر شما باشد. **10** هر یک از شما به تنهایی قادر هستید با یک هزار سرباز دشمن بچنگید و آنها را شکست دهید، زیرا خداوند، خدای شما مطابق قولی که داده است به جای شما می‌چنگد. **11** پس مواطن باشید که همیشه خداوند، خدای خود را دوست بدارید. **12** «لی اگر از خدا روگردان شده، با افراد این قومها که هنوز در میان شما هستند دوست شوید و از آنها زن بگیرید و به آنها زن بدهید، **13** مطمئن باشید که خدا این قومها را از سرزمینتان بیرون نخواهد راند، بلکه آنها دامی برای پاهای شما، تازیانه‌ای برای پشت شما، و خاری در چشم شما خواهد بود و شما عاقبت در زمین نیکوکی که خداوند، خدایتان به شما داده است هلاک خواهد شد. **14** «پایان عمر من در پاسخ او گفتند: «واو! بر ما اگر خداوند را ترک نماییم و پنهای را پرسش کنیم؛ **17** زیرا خداوند، خدای ما بود که قوم ما را از بردگی مصری‌ها رهانید و در پیش چشم‌انماع معجزات شگفت‌انگیز انجام داد. در تمام طول راه و هنگامی که از میان سرزمنهای دشمنان می‌گذشتیم، او ما را حفظ کرد. **18** خداوند بود که هنگام رورود ما به این سرزمن، قوم اموری و سایر قومها را از

اینچا بیرون راند. پس ما نیز از خداوند پیروی خواهیم کرد، زیرا او خدای ماست.»¹⁹ اما یوشع در پاسخ ایشان گفت: «پیروی از خداوند کار آسانی نیست، زیرا او قموس و بسیار غیر است و از گناهاتان تغواهده گذشت.²⁰ اگر او را ترک کرده بهها را پیروستید، او بر ضد شما برخواهد خاست و شما را مجازات خواهد کرد، و با وجود آنکه به شما احسان نموده است، شما را از بین خواهد برد.»²¹ قوم اسرائیل در جواب یوشع گفتند: «ولی ما قول می دهیم از خداوند پیروی کنیم!»²² یوشع گفت: «پس خود شما شاهد هستید که قول دادهای از خداوند پیروی نماید.»²³ گفتند: «بله، ما خود، شاهد هستیم.»²⁴ یوشع گفت: «بسیار خوب، پس حال باید بتهابی را که در میان شما هستند از خود دور کنید و دلهای خود را به خداوند، خدای اسرائیل نزدیک سازید.»²⁵ مردم به یوشع گفتند: «آی، ما فقط از خداوند، خدای خود اطاعت و پیروی خواهیم کرد.»²⁶ یوشع آن روز در شکم با ایشان پیمان بست و آنها را متعهد به انجام قوانین و مقررات آن نمود. ²⁷ او تمام این سخنان را در کتاب قانون خدا نوشت. سپس سنگی بزرگ گرفته، آن را در پای درخت بلوطی که در کنار خیمه عبادت بود، بر پا داشت. ²⁸ آنگاه یوشع به تمام قوم اسرائیل گفت: «این سنگ، شاهد پیمان شما با خداوند است و تمام سخنانی را که خداوند به ما فرمود، شنیده است. پس اگر از پیروی خدا برگزید، همین سنگ بر ضد شما شهادت خواهد داد.»²⁹ بعد از آن، یوشع مردم را مرضی نمود تا هر کس به ملک خود ببرود. ³⁰ چندی بعد، یوشع خدمتکار خداوند در سن صد و ده سالگی درگذشت ³¹ و او را در تمنه سارح در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش که ملک خود او بود دفن کردند. ³² قوم اسرائیل در تمام مدت زندگانی یوشع و نیز ریش سفیدان قوم که پس از او زنده مانده بودند و شخصاً اعمال شگفت انگیز خداوند را در حق اسرائیل دیده بودند، نسبت به خداوند وفادار ماندند. ³³ استخوانهای یوسف را که اسرائیلی ها موقع خروج از مصر با خود آورده بودند، در شکم در قطعه زمینی که یعقوب از پسران حمور به صد تکه نقره خربده بود دفن کردند. (این زمین در ملک پسران یوسف قرار داشت). ³⁴ العازار، پسر هارون نیز درگذشت و او را در چیزی که در ملک پسرش فینحاس واقع بود، در کوهستان افرایم دفن کردند.

یوسف بود، و آنها توانستند بیت قبیل را (که قبلًا لوز نامیده می‌شد) تصرف کنند. آنها نخست جاسوسانی به شهر فرستادند. ۲۴ آن جاسوسان مردی را که از شهر بیرون می‌آمد گرفتند و به او گفتند که اگر به آنها راه نفوذ به شهر را نشان دهد جان او و خانواده‌اش در آمان خواهد بود. ۲۵ او راه نفوذ به شهر را به آنها نشان داد، پس وارد شده، اهالی شهر را قاتل عام نمودند، ولی آن مرد و خانواده‌اش را نکشند. ۲۶ بعد این مرد به سرزمین حیتی‌ها رفت و در آنجا شهری بنا کرد و آن را لوز نامید که تا به امروز به همان نام باقی است. ۲۷ قبیله منسی توانستند ساکنان شهرهای بیت‌شان، تعنک، در، بیلعام، مجدو و اهالی روستاهای اطراف آنها را بیرون کنند. پس کنعانی‌ها همچنان در آنجا ماندند. ۲۸ وقتی اسرائیلی‌ها نیرومندتر شدند، کنunanی‌ها را مثل برده به کار گرفتند ولی آنها را به کلی از آن سرزمین بیرون نکردند. ۲۹ قبیله افرایم نیز کنunanی‌های ساکن جازر را بیرون نکردند و آنها هنوز هم در میان قبیله افرایم زندگی می‌کنند. ۳۰ قبیله زبولون نیز اهالی فلسطین و نهلهول را بیرون برده به کار گرفته شدند. ۳۱ همچنین قبیله اشیر، ساکنان عکو، صیدون، احلب، اکربی، حلبه، عفیق و رحوب را بیرون نراندند. بنابراین قبیله اشیر در میان کنunanی‌های آن سرزمین زندگی می‌کنند. ۳۳ قبیله نفتالی هم ساکنان بیت‌شمسم و بیت‌عنات را بیرون نکردند، بنابراین ایشان مثل برده در میان این قبیله به زندگی خود ادامه می‌دهند. ۳۴ اما قبیله دان توسط اموری‌ها به کوهستان رانده شدند و توانستند از آنجا پایین پیاپید و در دشت ساکن شوند. ۳۵ اموری‌ها قصد داشتند، آیلون، شتیلیم و کوه حارس را تصرف کنند ولی قبیله یوسف آنها را مغلوب ساخته، به برگی گرفتند. ۳۶ سرحد اموری‌ها از کردنده عقریها شروع شده، به سالم می‌رسید و از آنجا نیز فتاتر می‌رفت.

2

روزی فرشته خداوند از جل جلال به بوکیم آمده، به قوم اسرائیل گفت: «من شما را از مصر به سرزمینی که وعده آن را به اجاده‌تان دادم آوردم و گفتم که هرگز عهدی را که با شما بستهام نخواهم شکست، به شرطی که شما نیز با اقوامی که در سرزمین موعود هستند هم پیمان نشوید و مذبحهای آنها را خراب کنید؛ ولی شما اطاعت نکرید». ۳ پس من نیز این قومها را از این سرزمین بیرون نمی‌کنم و آنها چون خار به پهلوی شما فرو خواهند رفت و خدایان ایشان چون تله شما را گرفتار خواهند کرد». ۴ وقتی فرشته سختان خود را به پایان رسانید، قوم اسرائیل با صدای بلند گریستند. ۵ آنها آن مکان را بوکیم نامیده، در آنجا برای خداوند قربانی کردند. ۶ پیش قوم اسرائیل را پس از ختم سختواری خود مخصوص کرد و آنها رفتند تا زمینهای را که به ایشان تعلق می‌گرفت، به تصرف خود درآورند. ۷ پیش خدمتگزار خداوند، در سن صد و ده سالگی درگذشت و او را در ملکش در تنهای حارس واقع در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش به خاک سپرندند. قوم اسرائیل در طول زندگانی پوشش نیز ریش سفیدان قوم که پس از وزنده مانده بودند و شخصاً اعمال شکست‌انگیز خداوند را در حق اسرائیل دیده بودند، نسبت به خداوند وفادار ماندند. ۱۰ ولی سرانجام تمام مردم آن نسل موردن و نسل بعدی خداوند را فراموش کردند و هر آنچه که او برای قوم اسرائیل انجام داده بود، به یاد نیاوردن. ۱۱ ایشان نسبت به خداوند گناه وزیدند و به پرستش بتهای بعل روی آورندند. ۱۲ آنها خداوند خدای پدران خود را که آنها را از مصر بیرون

پس از مرگ پیش، بنی اسرائیل از خداوند سؤال کردند: «خداوندا، کدام یک از قبیله‌های ما اول باید به جنگ کنunanی‌ها برود؟» ۲ خداوند به ایشان فرمود: «قبیله بیهودا برود. من زمین کنunanی‌ها را به تصرف آنها در خواهیم آورد.» ۳ رهبران قبیله بیهودا از قبیله شمعون خواستند تا ایشان را در این جنگ باری نمایند، و به ایشان گفتند: «کمک کنید تا کنunanی‌ها را از سرزمینی که به قبیله ما تعلق دارد، بیرون کنیم. ما نیز به شما کمک خواهیم کرد تا زمین خود را تصاحب نمایید.» پس قبیله شمعون همراه قبیله بیهودا عازم جنگ شدند. ۴ خداوند ایشان را در شکست دادن کنunanی‌ها و فرزی‌ها کمک کرد به طوری که هزار تن از دشمنان را در بازق کشند. پادشاه آنها، ادونی بازق گریخت ولی طولی نکشید که اسرائیلی‌ها او را دستگیر نموده، شستهای دست و پای شست پریده از بریدند. ۷ ادونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با دست و پای شست خود را از سرای اعمال رسانیده خردۀ نانهای سفرۀ من می‌خوردند. اکنون خدا مرد را به سرای اعمال رسانیده است.» ادونی بازق را به اورشلیم بردند و او در آنجا مرد. ۸ قبیله بیهودا شهر اورشلیم را گرفته، اهالی آنجا را قتل عام نمودند و شهر را به آتش کشیدند. ۹ بعد از آن، آنها با کنunanی‌هایی که در نواحی کوهستانی و صحرای نگ و کوهپایه‌های غربی ساکن بودند وارد جنگ شدند. ۱۰ آنگاه قبیله بیهودا بر کنunanی‌های ساکن حیرون (که قبلًا قریه اربع نامیده می‌شد) حمله بردند و طایفه‌های شیشی، اخیمان و تلمای را شکست دادند. ۱۱ پسیس به شهر دیر گفت: «هر که برود و قریه سفر را تصرف نماید، دخترم عکسه را به او بزی خواهیم داد.» ۱۳ عن‌تل، پسر قازار (قازار بادر کوچک کالیب بود) شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او بزی داد. ۱۴ عن‌تل وقتی عکسه را به خانه خود می‌برد، او را ترغیب نمود تا از پدرش قلعه زمینی بخواهد. عکسه از الاغش پیاده شد تا در این باره با پدرش کالیب صحبت کند. کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» ۱۵ عکسه گفت: «بک هدیه دیگر هم به من بده! آن زمینی که در نگب به من داده‌ای، زمین بی‌آی است. یک قطعه زمین که چشمۀ در آن پاشد به من بده.» پس کالیب چشمۀ‌های بالا و پایین را به او بخشید. ۱۶ وقتی که قبیله بیهودا به ملک تازه خود واقع در بیابان نگب، نزدیک عراد، وارد شدند، قبیله قبی (از نسل پدرزن موسی) نیز به آنها پیوستند. آنها خانه‌های خود را در اریحا (معروف به شهر نخلستان) ترک نموده، از آن پس در میان قبیله بیهودا ساکن شدند. ۱۷ آنگاه قبیله بیهودا همراه قبیله شمعون، کنunanی‌های را که در شهر صفت زندگی می‌کردند شکست دادند و شهرشان را به کلی تابود کرد، آن را خُرما نامیدند. ۱۸ همچنین قبیله بیهودا شهرهای غرۀ، اشقلون، عقرون و روستاهای اطراف آنها را فتح کردند. ۱۹ خداوند به قبیله بیهودا نیز به این نسل سه پسر عناق بودند، بیرون راند. ۲۱ قبیله بنیامین، بیوسی‌های را که در اورشلیم سکونت داشتند بیرون نکردند بنابراین آنها تا به امروز در آنجا در میان قبیله بنیامین زندگی می‌کنند. ۲۲ خداوند با قبیله

آورده بود ترک نموده، بتهای اقوام اطرافشان را عبادت و سجده می‌کردند، پناهیان خشم خداوند بر تمام اسرائیل افروخته شد، **۱۳** زیرا آنها خداوند را ترک نموده، بتهای بعل و عشتاروت را عبادت کردند. **۱۴** پس خداوند آنها را به دست دشمنانشان سپرد تا غارت شوند، به حدی که توان مقابله با دشمنان را نداشتند. **۱۵** هرگاه قوم اسرائیل با دشمنان می‌جنگیدند، خداوند بر ضد اسرائیل عمل می‌کرد، همان‌طور که قبلاً در این مورد هشدار داده و قسم خورده بود. اما وقتی که قوم به این وضع فلاکت‌بار دچار گردیدند **۱۶** خداوند هرمانی فرستاد تا ایشان را از دست دشمنانشان برهانند. **۱۷** ولی از هرمان نیز اطاعت ننمودند و با پرسش خدایان دیگر، نسبت به خداوند خیانت ورزیدند. آنها برخلاف اجدادشان عمل کردند و خیلی زود از پیرو خداوند سر باز زده، او را اطاعت ننمودند. **۱۸** هر یک از هرمان در طول عمر خود، به کمک خداوند قوم اسرائیل را از دست دشمنانشان می‌رهانید، زیرا خداوند به سبب ناله قوم خود و ظلم و ستمی که بر آنها می‌شد، دلش بر آنها می‌سوخت و تا زمانی که آن رهبر زنده بود به آنها کمک می‌کرد. **۱۹** اما وقتی که آن رهبر می‌مرد، قوم به کارهای زشت خود برمی‌گشتند و حتی بدتر از نسل قبل رفتار می‌کردند. آنها باز به سوی خدایان بت پرسستان روی آوردند، جلوی آنها زانو می‌زندند و آنها را عبادت می‌نمودند و با سرسختی به پیروی از رسوم زشت بت پرسستان ادامه می‌دادند. **۲۰** پس خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد و فرمود: «چون این قوم پیمانی را که با پدران ایشان بستم شکسته‌اند و از من اطاعت نکردند، **۲۱** من نیز قبایلی را که هنگام فوت پوش هنوز مغلوب نشده بودند، پیرون نخواهم کرد. **۲۲** بلکه آنها را برای آزمودن قوم خود می‌گذارم تا بینم آیا آنها چون پدران خود، مرا اطاعت خواهند کرد یا نه. **۲۳** پس خداوند آن قبایل را در سزمین کتعان واگذاشت. او ایشان را توسط پوش به کلی شکست نداده بود و بعد از مرگ پوش نیز فوری آنها را پیرون نکرد.

۳

خداوند برخی قبایل را در سزمین کتعان واگذاشت تا نسل جدید اسرائیل را که هنوز طعم جنگ با کتعانی‌ها را نچشیده بودند، بیامید. **۲** خداوند به این وسیله می‌خواست به نسل جدید اسرائیل که در جنگیدن بی‌تجربه بودند، فرضیتی پدیده تا جنگیان را بیاموزند. **۳** این قبایل عمارت بودند از: فلسطینی‌هایی که هنوز در پیچ شهر خود باقی مانده بودند، تمام کتعانی‌ها، صیدونی‌ها و حوی‌هایی که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمون تا گذرگاه حمات ساکن بودند. **۴** این قبایل برای آزمایش نسل جدید اسرائیل در سزمین کتعان باقی مانده بودند تا معلوم شود آیا اسرائیل دستورهایی را که خداوند به میان کتعانی‌ها، حیتی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، حوی‌ها و بیوسی‌ها ساکن شدند. **۶** مردم اسرائیل به جای اینکه این قبایل را نابود کنند، با ایشان وصلت نمودند. مردان اسرائیلی با دختران آنها ازدواج کردند و دختران اسرائیلی به عقد مردان ایشان درآمدند و به این طبقه بنی اسرائیل به بت پرسنی کشیده شدند. **۷** مردم اسرائیل خداوند، خدای خود را فراموش کرده، دست به کارهای زندگ که در نظر خداوند زشت بود و بتهای بعل و اشیه را عبادت کردند. **۸** آنگاه خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد و ایشان را تسليم کوشان رشعتایم، پادشاه بین‌الملوک نمود و آنها مدت هشت سال او را بندگی کردند. **۹** اما چون برای کمک نزد خداوند فریاد پرآورند، خداوند عتیق نیل پسر قاتار را فرستاد

می کرد. او نهضد ارایه آهین داشت و مدت بیست سال بر اسرائیلی ها ظلم می کرد. سرانجام اسرائیلی ها نزد خداوند فریاد برآوردهند و از او کمک خواستند.
4 در آن زمان رهبر بني اسرائیل نبیه ای به نام دبوره، همسر لفیدوت بود. **5** دبوره زیر نخلی که بین راه راهه و بیتئل در کوهستان افرام قار دارد و به نخل دبوره معروف است، می نشست و مردم اسرائیل برای رسیدگی به شکایتهاشان نزد او می آمدند. **6** روزی او باراق، پسر اینواع را که در قادش در سزمین نفتالی زندگی می کرد، نزد خود فرا خوانده، به وی گفت: «خداوند، خدای اسرائیل به تو دستور می دهد که ده هزار نفر از قبائل نفتالی و زبولون را بسیج نموده، به کوه تابور ببری. **7** خداوند می فرماید: من سیسرا را که سردار لشکر یاپیس پادشاه است با تمام لشکر و ارایه هایش به کنار رود قیشوں می کشانم تا تو در آنجا ایشان را شکست دهی.» **8** باراق در پاسخ دبوره گفت: «فقط به شرطی می روم که تو با من بیایی.» **9** دبوره گفت: «بسیار خوب، من هم با تو خواهم آمد. ولی بدان که در این جنگ افتخاری نصیب تو خواهد شد زیرا خداوند سیسرا را به دست یک زن تسلیم خواهد کرد.» پس دبوره برخاست و همراه باراق به قادش رفت. **10** وقتی باراق مردان زبولون و نفتالی را به قادش فرا خواند، ده هزار نفر نزد او جمع شدند. دبوره نیز همراه ایشان بود. **11** قبیلی ایشان را شکست داد که باز از زن تسلیم خواهد شد زیرا شده، نزدیک درخت بلوطی در صعنایم که مجاور قادش است چادر زده بود. **12** وقتی سیسرا شنید که باراق و سپاه او در کوه تابور اردو زده اند، **13** تمام سپاه خود را با نهضد ارایه آهین بسیج کرد و از حروشت حقوقی به کنار رود پیشاپیش تو حرکت می کند. او امروز سیسرا را به دست تو تسلیم می کند.» پس باراق با سپاه ده هزار نفره خود برای جنگ از دامنه کوه تابور سازی شد.
15 وقتی او به دشمن حمله برد خداوند سیسرا، سربازان و ارایه سوارانش را دچار ترس نمود و سیسرا از ارایه خود بیرون پریده، پیاده گریخت. **16** باراق و مردان او، دشمن و ارایه های آنها را تا حروشت حقوقی تعقیب کردند و تمام سربازان سیسرا را کشتند و حتی یکی از آنها را زنده نگذاشتند. **17** اما سیسرا به چادر یاپیل ایشان را کشید و گریخت زیرا میان یاپیل، پادشاه حاضر و قبیله حابر یاپیل رابطه دوستانه برقرار بود. **18** یاپیل به استقبال سیسرا بیرون آمد، به وی گفت: «سرورم، به چادر من بیا تا در امان باشی. نترس!» پس او وارد چادر شده دراز کشید و یاپیل روی او لحافی انداخت. **19** سیسرا گفت: «تشنهام، خواهش می کنم کمی آب به من بده.» یاپیل مقداری شیر به او داد و دویاره او را پوشانید. **20** سیسرا به یاپیل گفت: «دم در چادر بایست و اگر کسی سراغ مرا گرفت، بگو که چنین شخصی در اینجا نیست.» **21** طولی نکشید که سیسرا از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفت. آنگاه یاپیل یکی از میخهای چادر را با چکشی برداشته آهسته بالای سر او رفت و میخ را بر شقبه وی کوپید و سرش را به زمین دوخت و او درجا مرد. **22** وقتی که باراق برای پیدا کردن سیسرا سر رسید، یاپیل به استقبال شافت و گفت: «بیا تا مردی را که در جستجوی او هستی به تو نشان دهم.» پس باراق به دنبال او وارد چادر شده، دید که سیسرا در حالی که میخ چادری در شقبه ایشان فرو رفته، بر زمین افتاده و مرده است. **23** به این طریق در آن روز خداوند اسرائیل را بر یاپیل، پادشاه کعاعی پیروز گردانید. **24** از آن پس اسرائیلی ها هر روز بیش از پیش بر یاپیل پادشاه مسلط شدند تا اینکه سرانجام او را ناپد کردند.

5 آنگاه دبوره و باراق این سرود را به مناسبت پیروزی خود سراپیدند: **2** «خداوند را سیاست کنید! رهبران اسرائیل شجاعانه به جنگ رفتند، و قوم با اشیاع از آنها پیروی نمودند. **3** «ای پادشاهان و ای حکام گوش کنید! من در وصف خداوند خواهم سراپید، و برای خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. **4** «ای خداوند، وقتی از سعیر بیرون آمدی و صحرای ادوم را ترک فرمودی، زمین متزلزل گردید و آسمان قطرات بارانش را فرو ریخت. **5** آری، حتی کوه سینا از حضور یهود خدای اسرائیل به لزه درآمد! **6** «در ایام ش مجر و یاعیل شاهراها متروک بودند. مسافران از کوه راههای پر پیچ و خم عبور می کردند. **7** اسرائیل رو به زوال می رفت، تا اینکه دبوره برخاست تا همچون مادری از اسرائیل حمایت کند. **8** چون اسرائیل به دنبال خدایان تازه رفت، جنگ به دروازه های ما رسید. در میان چهل هزار مرد اسرائیلی، نه نیزه ای یافت می شد و نه سپری. **9** قلب من مشتاق رهبران اسرائیل است که با اشیاع تمام، خود را وقف کردند. خداوند را سیاست کنید، **10** ای کسانی که بر الاغهای سفید سوارید و بر فرشتهای گراینها می شنیدند، و ای کسانی که پای پاده راه می روید. **11** گوش کنید! سرایندگان، گرد چاههای جمع شده اند تا پیروزیهای عادلانه خداوند را پسرانند. آری، آنان می سرایند که چگونه خداوند اسرائیل را توسط روسایان پیروز ساخت، و چگونه قوم خداوند از دروازه های دشمن گلشتند! **12** «بیدار شو ای دبوره! بیدار شو و سرود بخوان. بrixیز ای باراق! ای فرزند اینواع، بrixیز و اسرانت را به اسارت بیر!» **13** مردان امین از کوه سرایز شدند، قوم خداوند برای جنگ نزد او آمدند. **14** بrixیز از قبایل افرایم که ریشه در عماليق دارند آمدند، بهینامین با مردانی بود که تو را پیروی می کردند. از ماحیر فراماندهان فرود آمدند، و از زبولون کسانی که حصای فرامزایی در دست داشتند. **15** هریان پس اکار با دبوره و باراق، به دره هچون بردند. اما قبیله رؤوبین مردد بود. **16** چرا رؤوبین در میان آغلها ماند؟ آیا جعلداد را به نوای نشانان گوش دهد؟ آری، قبیله رؤوبین مردد بود! **17** چرا جعلداد در آن سوی رود این مند؟ چرا دان نزد کشته هایش توقف نمود؟ چرا اشیر کنار دریا نزد پادشاه خود ساخت نشست؟ **18** اما قبایل زبولون و نفتالی جان خود را در میدان نبرد به خطیر انداختند. **19** «پادشاهان کعاع در تعدک نزد چشممه های مجلو چنگیدند، اما پیروزی را به چنگ نیاورند. **20** سترگان از آسمان با سیسرا چنگیدند. **21** رود خروشان قیشوں، دشمن را با خود برد. ای جان من با شهامت به پیش برو. **22** صدای پای اسیان دشمن را بشنوید! بینیند چگونه چهار نعل می تازند و دور می شوند! **23** فرشته خداوند می گوید: «میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت نمایید، زیرا به کمک خداوند نیامند تا او را در چنگ با دشمنان باری دهنند.» **24** «آقین بر یاعیل، زن حابر قبیلی، خداوند او را برکت دهد، بیش از تمامی زنان خیمه نشین! **25** سیسرا آب خواست، اما یاعیل در جامی ملوكانه به وی شیر داد! **26** آنگاه میخ چادر و چکش را برداشت و میخ را بر شقبه اش کوپید و سرش را به زمین دوخت. **27** او نزد پاهای یاعیل افتاد و جان سپرد. **28** «مادر سیسرا از پینجه اناقش چشم به راه او دوخته بود و می گفت: «چرا ارایه اش نمی آید؟ چرا صدای چرخهای ارایه اش را نمی شنوم؟» **29** نتدیمه های خردمندش با او همصدرا شده گفتند: **30** «غنیمت فراوان به چنگ آورده اند و برای تقسیم آن وقت لازم دارند. یک یا دو دختر نسبیت هر سرباز می شود.»

و قیمتی که جدعون دستورهای وی را انجام داد، **۲۱** فرشته با نوک عصای خود گوشش و نان را لمس نمود، و آتش از صخره برآمده، گوشش و نان را بعید! همان وقت فرشته تاپید شد! **۲۲** وقتی جدعون فهمید که او در حقیقت فرشته خداوند بود، از ترس فریاد زده، گفت: «آه! خداوند! من فرشته تو را رورو دیدم!» **۲۳** خداوند به وی فرمود: «آرام باش! ترس، تو خواهی مرد!» **۲۴** جدعون در آنجا مذبحی برای خداوند ساخت و آن را بهوه شالوم (معنی «خداوند آرامش است») نامید. (این مذبح هنوز در ملک عفره که متعلق به خاندان ایبیر است، باقیست). **۲۵** همان شب خداوند به جدعون گفت: «یکی از گاوها قوی پدر خود را بگیر و مذبح بت بعل را که در خانه پدرت هست به آن بیند و آن را واژگون کن و بت چوبی اشیه را هم که کنار مذبح است بشکن. **۲۶** به جای آن مذبحی برای بهوه خدایت روی این په بزار و ستگهای آن را به دقت کار بگذار. آنگاه گاو را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کن و چوب بت اشیه را برای آتش مذبح به کار ببر.» **۲۷** پس جدعون دغ نفر از نوکران خود را پداشت و آنچه را که خداوند به او دستور داده بود، انجام داد. اما او از ترس خاندان پدرش و سایر مردم شهر، این کار را در شب انجام داد. **۲۸** صبح روز بعد، وقتی مردم از خواب بیدار شدند، دیدند مذبح بت بعل خراب شده و اثری از اشیه نیست. آنها مذبح دیگری که آثار قربانی روی آن بود، دیدند. **۲۹** مردم از یکدیگر می پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» وقتی خوب تحقیق کردند، فهمیدند که کار جدعون پسر پواش است. **۳۰** پس با عصباتیت به پواش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور! او پاید به خاطر خراب کردن مذبح بت و قلع کردن ستون اشیه کشته شود.» **۳۱** اما پواش به همه کسانی که بر ضد او براخاسته بودند گفت: «آیا بعل محتاج کمک شناس است؟ این توهین به اوست! شما هستید که باید به خاطر توهین به بعل کشته شوید! اگر بعل واقعاً خداست بگذراید خودش از کسی که مذبحش را خراب کرده است انتقام بگیرد.» **۳۲** از آن پس جدعون، بیان مذبح (یعنی بگذراید بعل از خودش دفاع کند) نامیده شد، زیرا پواش گفت: «بگذراید بعل از خودش دفاع کند!» نامیده شد، زیرا پواش گفت: «بگذراید بعل از خودش دفاع کند، زیرا مذبحی که خراب شده متعلق به بعل است.» **۳۳** بعد از این واقعه، تمام مديانیها، عمالیقیها و سایر قبایل همسایه با هم متحد شدند تا با اسرائیلیها بجنگند. آنها از رود اردن گذشته، در دره پیرعل ازو زندن. **۳۴** در این موقع روح خداوند بر جدعون قرار گرفت و او شپیرور را نواخت و مردان خاندان ایبیر نزد او جمع شدند. **۳۵** همچنین فاصلانی نزد قبایل منسی، اشیر، زیلون و نفتالی فرستاد و آنها نیز آمدند و به او ملحق شدند. **۳۶** آنگاه جدعون به خدا چین گفت: «اگر همان طور که وعده فرمودی، واقعاً قوم اسرائیل را به وسیله من نجات خواهی داد، **۳۷** به این طرق آن را به من ثابت کن: من مقداری پشم در خرمگاه می گذارم. اگر فردا صبح فقط روی پشم شتم نشسته باشد ولی زمین، خشک باشد، آنگاه مطمئن می شوم که قوم اسرائیل را به وسیله من نجات خواهی داد.» **۳۸** و چین شد. صبح زود که جدعون از خواب براخاست و پشم را فشرد به مقدار یک کاسه آب از آن خارج شد! **۳۹** آنگاه جدعون به خدا گفت: «غضض تو بر من افروخته نشود. اجازه بده فقط یک بار دیگر امتحان کنم. این دفعه بگذار پشم خشک بماند و زمین اطراف آن از شبنم تر شود!» **۴۰** خداوند چین کرد. آن شب زمین اطراف را شبنم پوشانید اما پشم خشک بود!

سیسرا جامه‌های رنگارنگ به اینگان خواهد آورد، شالهای قلابدوزی برای گردن ما با خود خواهد آورد.» **۴۱** «ای خداوند تمامی دشمنانت همچون سیسرا نایود گردند. اما کسانی که تو را دوست دارند مثل خورشید باشد و قیمت در قیتش طلوع می کنند.» بعد از آن، به مدت چهل سال آرامش در سزمین بی اسرائیل برقرار گردید.

۶

بار دیگر قوم اسرائیل نسبت به خداوند گناه وزیدند و خداوند نیز آنها را مدت هفت سال به دست قوم مدیان گرفتار نمود. **۲** مدیانی‌ها چنان بیرحم بودند که اسرائیلی‌ها از ترس آنها به کوهستانها می گردیدند و به غارها پنهان می بردند. **۳** وقتی اسرائیلی‌ها بذر خود را می کاشتند، مدیانیان و عمالیقیها و قبایل همسایه هجوم می آوردند و محصولات آنها را تا شهر غره ناید و پایمال می نمودند. آنها گوسفندان و گواون و الاغهای ایشان را غارت می گردند و آذوقه‌ای برای آنها باقی نمی گذاشتند. **۵** دشمنان مهاج را گله‌ها، خیمه‌ها و شترashان انقدر زیاد بودند که نمی شد آنها را شمرد. آنها مانند مور و ملنخ هجوم می آوردند و تمام مزارع را از بین می بردند. **۶** اسرائیلی‌ها از دست مدیانی‌ها به تنگ آمدند و نزد خداوند فریاد براوردن تا به ایشان کمک کنند. **۸** خداوند، خدای اسرائیل توسط یک نی که نزد آنها فرستاد چین گفتم: «من شما را از بردگی در مصر رهاییدم، **۹** و از دست مصری‌ها و همه کسانی که به شما ظلم می گردند نجات دادم و دشمنان را از پیش روی شما رانده، سزمین ایشان را به شما دادم. **۱۰** به شما گفتم که من خداوند، خدای شما هستم و شما نباید خدایان اموری‌ها را که در اطرافان سکونت دارند عبادت کنید. ولی شما به من گوش ندادید.» **۱۱** روزی فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در مزرعه پواش ایعریزی بود نشست. جدعون پسر پواش مخفیانه و شما نباید خداوند برو او ظاهر شده، گفت: «ای مرد شجاع، خداوند با توست!» **۱۳** جدعون جواب داد: «ای سرور، اگر خداوند با ماست، چرا این همه بر او از چشم مديانی‌ها در چرخشت انگور، با دست گندم می کویید **۱۲** که فرشته خداوند بر او ظاهر شده، گفت: «ای مرد شجاع، خداوند با توست!» **۱۴** آنگاه خداوند رو به او نموده گفت: «با همین قدرتی که داری برو و اسرائیلی‌ها را از دست مدیانیان نجات ده. من هستم که تو را می فرستم!» **۱۵** اما جدعون در جواب گفت: «ای خداوند، من چطور می توانم اسرائیل را نجات دهم؟ در بین تمام خاندانهای قبیله منسی، خاندان من از همه حقیرتر است و من هم کوچکترین فرزند پدرم هستم.» **۱۶** خداوند به او گفت: «لوی بدان که من با تو خواهی بود و مدیانی‌ها را به آسانی شکست خواهی داد!» **۱۷** جدعون پاسخ داد: «اگر تو که با من سخن می گویی واقعاً خداوند هستی و با من خواهی بود، پس با نشانه‌ای این را ثابت کن.» **۱۸** خواهش می کنم همین جا بمان تا من بروم و هدیه‌ای برایت بیارم.» او گفت: «من همینجا می مانم تا تو برگردی.» **۱۹** جدعون به خانه شتابت و بیغانه‌ای سر برید و گوشت آن را پخت و با ده کیلوگرم آرد، چند نان فطیر درست کرد. سپس گوشت را در سبدی گذاشت و آب گوشت را در کاسه‌ای ریخت و آن را نزد فرشته که زیر درخت بلوط نشسته بود آورد، پیش وی نهاد. **۲۰** فرشته به او گفت: «گوشت و نان را روی آن صخره بگذار و آب گوشت را روی آن ببریز.»

فریزان را در دست چپ داشتند همه فریاد زدند: «شمیری برای خداوند و برای جدعون!» 21 پس هر یک در جای خود در اطراف اردوگاه ایستاد در حالی که افراد دشمن فریاد کنان می گریختند. 22 زیرا وقایی صدای شیپورها برخاست خداوند سریازان دشمن را در سراسر اردو به جان هم انداخت. آنها تا بیت شله نزدیک صریعت و تا سرحد آبل محمله، نزدیک طبات فرار کردند. 23 آنگاه سپاهیان نفالتی، اشیو و منسی سپاهیان فاری مدیان را تعقیب کردند. 24 جدعون برای ساکنان سراسر کوهستان افزایم پیغام فرستاد که گذرگاههای روادن را تیست باره بینند و نگذارند مدیانیان از خودخانه عبور کرده، فرار کنند. پس تمام مردان افزایم جمع شده، چنین کردند. 25 آنها غراب و ذئب دو سردار مدیانی را گرفتند و غراب را بر صخره ای که اکنون به نام او معروف است و ذئب را در چرخشتنی که به اسم او نامیده می شود کشتند. سپس به تعقیب مدیانی ها ادامه داده، سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن نزد جدعون آوردند.

8 اما رهبران قبیله افزایم به شدت نسبت به جدعون خشنمانگ شده، گفتند: «چرا وقایی به جنگ مدیانی ها رفتی ما را خبر نکردی؟» 2 جدعون در جواب ایشان گفت: «در مقایسه با کار شما، من چه کرده ام؟ آیا انگورهای افزایم که روی زمین باقی مانده اند بهتر از حصاد انگور آیینه نیست؟ 3 خدا غراب و ذئب، سرداران مدیان را به دست شما تسليم نمود. عملیات شما در آخر جنگ مهمتر از عملیات ما در آغاز جنگ بود.» پس آنها آرام شدند. 4 آنگاه جدعون و سیصد نفری که همراهش بودند از روادن گذشتند. با اینکه خیلی خسته بودند، ولی هنوز دشمن را تعقیب می کردند. 5 جدعون از هالی سوکوت غذا خواست و گفت: «اما ب خاطر تعقیب زیج و صلمونع، پادشاهان مدیانی بسیار خسته هستیم.» 6 اما رهبران سوکوت جواب دادند: «شما هنوز زیج و صلمونع را نگرفته اید که ما به شما نان بدھیم.» 7 جدعون به فتویل رفت و از آنها نان خواست اما همان جواب اهالی سوکوت را شنید. 9 پس به ایشان گفت: «وقایی از این جنگ سلامت برگردم، این برج را منهدم خواهم کرد.» 10 در این هنگام زیج و صلمونع با قریب پانزده هزار سریاز باقیمانده در قرقور به سر می بردند. از آن سپاه عظیم دشمنان فقط همین عده باقیمانده بودند. صد و بیست هزار نفر کشته شده بودند. 11 پس جدعون از راه چادرنشینیان در شرق نیونج و یججه بهار مدیانیان شیپیخون زد. 12 زیج و صلمونع فرار کردند، اما جدعون به تعقیب آنها پرداخته، ایشان را گرفت و سپاه آنها را به کلی تار و مار ساخت. 13 بعد از آن، وقتی جدعون از راه گردنه حارس از جنگ بازیم گشت 14 در راه، جوانی از اهالی سوکوت را گرفت و از او خواست تا نامهای رهبران و بزرگان شهر سوکوت را بنویسد. او هم نامهای آنها را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت. 15 پس جدعون نزد اهالی سوکوت بازگشته، به ایشان گفت: «این هم زیج و صلمونع که به من طعنه زده، گفته اید: شما که هنوز زیج و صلمونع را نگرفته اید؛ و به ما که خسته و گرسنه بودیم نان ندادید.» 16 آنگاه رهبران سوکوت را با خارهای صحراء مجازات کرد تا درس عرتی برای اهالی آن شهر باشد. 17 همچنین به فتویل رفت و برج شهر را خراب کرده، تمام مردان آنجا را کشت. 18 آنگاه جدعون

برکت خداوند هستید، به من گوش کنید! **8** روزی درختان تصمیم گرفتند برای خود پادشاهی انتخاب کنند. اول از درخت زیتون خواستند که ابد شاه آنها شود، **9** اما درخت زیتون نپذیرفت و گفت: آیا درست است که من تنها به دلیل سلطنت بر درختان دیگر، از تولید روغن زیتون که باعث عزت و احترام خدا و انسان می شود، دست بکشم؟ **10** سپس درختان نزد درخت انجیر رفتهند و از او خواستند تا بر ایشان سلطنت نماید. **11** درخت انجیر نیز قبول نکرد و گفت: آیا تولید میوه خوب و شیرین خود را ترک نمایم صرفاً برای اینکه بر درختان دیگر حکمرانی کنم؟ **12** بعد به درخت انگور گفتند که بر آنها پادشاهی کند. **13** درخت انگور نیز جواب داد: آیا از تولید شیره که خدا و انسان را به وجود می آورد دست بدرام، فقط برای اینکه بر درختان دیگر سلطنت کنم؟ **14** سرانجام همه درختان به بوته خار روی آوردهند و از آن خواستند تا بر آنها سلطنت کند. **15** خار در جواب گفت: اگر واقعاً می خواهید که من بر شما حکمرانی کنم، بیایید و نیز سایه من پنهان پگیرید! در غیر این صورت آتش از من زبانه خواهد کشید و سروهای بزرگ لباین را خواهد سوراند. **16** «حال فکر کنید و بینید آیا با پادشاه ساختن ایمیلک عمل درستی انجام دادهاید و نسبت به جدعون و فرزندانش به حق رفقار نمودهاید؟ **17** پدرم برای شما جنگید و جان خود را به خطر اندشت و شما را از دست مدیانیان رهانید. **18** با وجود این، شما علیه او قیام کردید و هفتاد پرسش را روی یک سنگ گشتنید و ایمیلک پسر کنیز پدرم را به پادشاهی خود برگردانید فقط به سبب اینکه با شما خویش است. **19** اگر یقین دارید که رفارتان در حق جدعون و پسرانش درست بوده است، پس باشد که شما و ایمیلک با یکدیگر خوش باشید. **20** اما اگر بر جدعون و فرزندانش ظلم کردهاید، آتشی از ایمیلک بیرون بیاید و اهالی شکیم و بیت ملو را بسوزاند و از آنها هم آتشی بیرون بیاید و ایمیلک را بسوزاند. **21** آنگاه یوتام از ترس برادرش ایمیلک به پیش گریخت و در آنجا ساکن شد. **22** سه سال پس از حکومت ایمیلک، خدا را بسطه بین ایمیلک و مردم شکیم را به هم زد و آنها شورش کردند. **24** خدا این کار را کرد تا ایمیلک و مردمان شکیم که او را در کشتن هفتاد پسر جدعون یاری کرده بودند، به سزای اعمال خود برسند. **25** اهالی شکیم افرادی را بر قله کوهها گذاشتند تا در کمین ایمیلک باشند. آنها هر کسی را از آنجا می گذشتند، تاراج می کردند. اما ایمیلک از این توطیه باخبر شد. **26** در این هنگام جعل پسر عابد با برادرانش به شکیم کوچ کرد و اعتماد اهالی شهر را به خود جلب نمود. **27** در عید برداشت محصول که در بتکه شکیم بر پا شده بود مردم شراب زیادی نوشیدند و به ایمیلک ناسوا گفتند. **28** سپس جعل به مردم گفت: «ایمیلک کیست که بر ما پادشاهی کند؟ چرا ما باید خدمتگزار پسر جدعون و دستیارش زبول باشیم؟ ما باید به جد خود حامور وفادار بمانیم. **29** اگر من پادشاه شما بودم شما را از شر ایمیلک خلاص می کرم. به او می گفتم که لشکر خود را جمع کرده، به جنگ من بیاید.» **30** وقتی زبول، حاکم شهر، شنید که جعل چه می گوید بسیار خشمگین شد. **31** پس قاصدانی به ارومیه نزد ایمیلک فرستاده، گفت: «جعل پسر عابد و برادرانش آمده، در شکیم زندگی می کنند و مردم شهر را بر ضد تو تحربیک می نمایند. **32** پس شبانه لشکری با خود برداشته، یا و در صحرا کمین کن. **33** صبحگاهان، همین که هوا روشن شد به شهر حمله کن. وقتی که او و همراهانش برای جنگ با تو بیرون آیند، آنچه خواهی با ایشان بکن. **34**

رو به زیج و صلمونع کرده، از ایشان پرسید: «مردانی را که در تابور گشتهند چه کسانی بودند؟» گفتند: «مانند شما و چون شاهزادگان بودند.» **19** جدعون گفت: آنها برادران من بودند. به خداوند زنده قسم اگر آنها را نمی گشتهند، من هم شما را نمی کشم.» **20** آنگاه به تیر، پسر بزرگ دستور داد که آنها را بکشد. ولی او شمشیرش را نکشید، زیرا نوجوانی بیش نبود و می ترسید. **21** زیج و صلمونع به جدعون گفتند: «خدوت ما را بکش، چون می خواهیم به دست یک مرد گشته شویم.» پس او آنها را گشت و زیرآلات گدن شترهایشان را برداشت. **22** اسرائیلی ها به جدعون گفتند: «پادشاه ما باش، تو و پسرانت و نسلهای آینده شما بر ما فرمانروایی کنید؛ زیرا تو ما را از دست مدبانی ها رهایی بخشیدی.» **23** اما جدعون جواب داد: «نه من پادشاه شما می شوم و نه پسرانت. خداوند پادشاه شماست! من فقط یک خواهش از شما دارم، تمام گوشواره هایی را که از دشمنان مغلوب خود به چنگ آورده اید به من بدهید.» (سپاهیان مدیان همه اسماعیلی بودند و گوشواره های طلاق به گوش داشتند). **25** آنها گفتند: «با کمال میل آنها را تقدیم می کنیم.» آنگاه پارچه ای پهن کرده، هر کدام از آنها گوشواره هایی را که به عنیت گرفته بود روی آن انداخت. **26** به غیر از زیور آلات، آویزها و لباسهای سلطنتی و زنجیرهای گدن شتران، وزن گوشواره ها حدوود بیست کیلوگرم بود. **27** جدعون از این طلاها یک ایفود ساخت و آن را در شهر خود عفره گذاشت. طولی نکشید که تمام مردم اسرائیل به خدا خیانت کرده، به پرستش آن پرداختند. این ایفود برای جدعون و خاندان او دامی شد. **28** به این ترتیب، مدبانی ها از اسرائیلی ها شکست خوردند و دیگر هرگز قدرت خود را باز نیافتدند. در سرزمین اسرائیل مدت چهل سال یعنی در تمام طول عمر جدعون صلح برقرار شد. **29** جدعون چون به خانه خود بازگشت. **30** او صاحب هفتاد پسر بود، زیرا زنان زیادی داشت. **31** او همچنین در شکیم کنیزی داشت که برایش پسری به دنیا آورد و او را ایمیلک نام نهاد. **32** جدعون در کمال پیری درگذشت و او را در مقبره پدرش پیش بیش در عفره در سرزمین طایفه ایعرغ دفن کردند. **33** پس از مرگ جدعون، اسرائیلی ها دوباره از خدا برگشتهند و به پرستش بهنا پرداختند، برعکس بیرون یافتند. **34** آنها خداوند، خدای خود را که ایشان را از دست دشمنان اطرافشان رهانیده بود فراموش کردند، **35** و نیز برای خاندان جدعون، که آن همه به آنها خدمت کرده بود احترامی قائل نشدند.

9

روزی ایمیلک پسر جدعون برای دیدن خاندان مادرش به شکیم رفت و به ایشان گفت: «بروید و به اهالی شکیم بگویید که آیا می خواهند هفتاد پسر جدعون بر آنها پادشاهی کنند یا فقط یک نفر یعنی خودم که از گوشش و استخوان ایشان هستم؟» **3** پس آنها پیشنهاد ایمیلک را با اهالی شهر در میان گذاشتند و ایشان تصمیم گرفتند از ایمیلک پیروی کنند، زیرا مادرش اهل شکیم بود. **4** آنها از بخشانه بعل بیوت، هفتاد مقال نقره به ایمیلک دادند و او افراد ولگردی را برای اجرای مقاصد خود اجیر کرد. **5** پس آنها را با خود برداشته، به خانه پدرش در عفو و رفت و در آنجا بر روی سنگی هفتاد برادر خود را کشتم. اما یوتام کوچکترین برادرش خود را پنهان کرد و او زنده ماند. **6** آنگاه تمام اهالی شکیم و بیت ملو کنار درخت بلوطی که در شکیم است جمع شده، ایمیلک را به پادشاهی اسرائیل برگزیدند. **7** چون یوتام این را شنید، به کوه جزیم رفت و ایستاده، با صدای بلند به اهالی شکیم گفت: «اگر طالب

ایمیلک و دار و دسته‌اش شبانه عازم شکیم شده، به چهار دسته تقسیم شدند و در اطراف شهر کمین کردند. **35** آنها جعل را دیدند که به طرف دروازه شهر آمده، در آنجا ایستاد. پس، از کمینگاه خود خارج شدند. **36** وقتی جعل آنها را دید به زیول گفت: «نگاه کن، مثل اینکه عده‌ای از کوه سازان شده، به طرف ما می‌آیند!» زیول در جواب گفت: «نه، این که تو می‌بینی سایه کوههای است.» **37** پس از مدتی جعل دویار گفت: «نگاه کن! عده‌ای از دامنه کوه به طرف ما می‌آید. نگاه کن! گروهی دیگر از راه بلوغ معونیم می‌آیند!» **38** آنگاه مردم اسرائیل بار دیگر از خداوند روگرگان شدند، به پرسش بعل و عشتاروت و خدایان سوریه، صیدون، موآب، عمون و فلسطین پراختند و خداوند را ترک گفته، دیگر او را پرسش نکردند.

39 پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و او فلسطینی‌ها و عمومنی‌ها را بر اسرائیل مسلط ساخت. آنها بر اسرائیلی‌هایی که در سمت شرقی رود اردن در سرزمین اموری‌ها (عنی در جلعاد) بودند، ظلم می‌بردند. اسرائیل مدت رود اردن گذشت، به قبایل پیهودا، بنیامین و افرایم هجوم می‌بردند. اسرائیل مدت هجده سال زیر ظلم و ستم قرار داشت. **40** سرانجام بنی اسرائیل به سوی خداوند بازگشت نموده، التمس کردند که ایشان را نجات بخشد. آنها اعتراف نموده، گفتند: «خداوندا نسبت به تو گناه وزیده‌ایم، زیرا تو را ترک نموده، پنهانی باعل را پرسش کردیدم.» **41** ولی خداوند به ایشان فرمود: «مگر من شما را از دست مصری‌ها، اموری‌ها، عمومنی‌ها، فلسطینی‌ها، **42** صیدونی‌ها، عمالیقی‌ها، و معونی‌ها زرهانیدم؟ مگر به هنگام تمام سختیها به داد شما ترسیم! **43** با وجود این، شما مرا ترک نموده، به پرسش خدایان دیگر پراختند. پس من دیگر شما را رهایی نخواهم بخشید. **44** بروید و از خدایانی که برای خود انتخاب کرده‌اید کمک بطلبید! بگذارید در این هنگام سختی، آنها شما را برهانند!» **45** اما ایشان به خداوند گفتند: «ما گناه کردیدم. هر چه صلاح می‌دانی با ما بکن، ولی فقط یکبار دیگر ما را از دست دشمنانمان نجات بده.» **46** آنگاه خدایان بیگانه خود را ترک گفته، تنها خداوند را عبادت نمودند و خداوند به سبب سختیهای اسرائیل اندوهگین شد. **47** در آن موقع سپاهیان عمومنی در جلعاد اردو زده، آماده می‌شدند که به اردوی اسرائیلی‌ها در مصطفه حمله کنند. **48** رهبر اسرائیلی از یکدیگر می‌پرسیدند: «کیست که فرماندهی نیروهای ما را به عهده بگیرد و با عمومنی‌ها بجنگد؟ هر کس که داوطلب شود رهبر مردم جلعاد خواهد شد!»

49 پس از پشت پنهان بودند جان سپردند. **50** سپس ایمیلک به شهر تاباص حمله کرد و آن را تسخیر نمود. **51** در داخل شهر قلعه‌ای محکم وجود داشت که تمام اهالی شهر به آنجا گریختند. آنها درهای آن را محکم بستند و به پشت پر فرتند. **52** اما در حالی که ایمیلک آماده می‌شد تا آن را اتیش بزند، **53** زنی از پشت بام یک سنگ آسیاب دستی بر ایمیلک اندامخت و کاسه سرش را شکست. **54** ایمیلک فوراً به جوانی که اسلحه او را حمل می‌کرد دستور داده، گفت: «شمیرت را بکش و مرا بکش میادا بگویند که ایمیلک به دست زنی کشته شد!» پس آن جوان شمیر خود را به شکم وی فرو برد و او بالافصله جان سپرد. **55** اسرائیلی‌ها چون دیدند که او مرده است به خانه‌های خود بازگشتهند. **56** بدین طریق خدا ایمیلک و مردان شکیم را به سبب گناه کشتن هفتاد پسر جدعون مجازات نمود و آنها به نفرین بوتان پسر جدعون گرفтар شدند.

57 پس از مرگ ایمیلک، «تلوع» (پسر فواه و نوہ دودا) برای رهایی از قبیله یساقار بود، ولی در شهر شامیر واقع در اسرائیل به پا خاست. او از قبیله یساقار بود، ولی در شهر شامیر واقع در

دادند: «خداوند در میان ما شاهد است که این کار را خواهیم کرد.»³⁵ پس یفتتاح این مأموریت را پذیرفت و مردم او را سدار لشکر و فمانروای خود ساختند. همه قوم اسرائیل در مصنه جمع شدند و در حضور خداوند با یفتتاح پیمان بستند. **12** آنگاه یفتتاح فاصلانی نزد پادشاه عمون فرستاد تا بداند به چه دلیل با اسرائیلی ها وارد جنگ شده است. **13** پادشاه عمون جواب داد: «هنگامی که اسرائیلی ها از مصر بیرون آمدند، سرزمین ما را تصرف کردند. آنها تمام سرزمین ما را از رود ارنون تا رود یوپ و اردن گرفتند. اکنون شما باید این زمینها را بدون جنگ و خوبیزی پس بدید.» **14** یفتتاح قاصدان را با این پاسخ نزد پادشاه عمون فرستاد: «اسرائیلی ها این زمینها را به زور تصرف نکردند، **15** بلکه وقتی قوم اسرائیل از مصر بیرون آمد، از دریای سرخ عبور کردند و به قادش رسیدند، **17** برای پادشاه ادام پیغام فرستاده، اجازه خواستند که از سرزمین او عبور کنند. اما خواهش آنها پذیرفته نشد. سپس از پادشاه موآب همین اجازه را خواستند. او هم قبول نکرد. پس اسرائیلی ها به ناقار در ماتم می گرفتند.

12 قبیله افرایم سپاه خود را در صافون جمع کرد و برای یفتتاح این پیغام را فرستاد: «چرا از ما نخواستی تا آمد، تو را در جنگ با عمونی ها کمک کنیم؟ اکنون می آییم تا تو و خانهات را بسوازنیم!» **2** یفتتاح پاسخ داد: «من برای شما پیغام فرستادم که بیایید، ولی نیامدید. هنگامی که در تنگی بودیم شما ما را یاری نکردید. **3** پس من جان خود را به خطر انداخته، بدون شما به جنگ رفتم و به یاری خداوند بر دشمن پیروز شدم. حال دلیلی ندارد که شما با من بجنگید.» **4** یفتتاح از این سخن افرایمی ها که گفته بودند، مردان جلعاد به افرایم و منسی خیانت کرده اند خشنمانک شده، سپاه خود را پسیح نمود و به افرایم حمله برد، آنها را شکست داد. **5** مردان جلعاد تمام گذرگاه های رود اردن را گرفتند تا از فار افرایمی ها چلوجیری کنند. هر وقت یکی از فارايان افرایم می خواست از رود اردن عبور کند، مردان جلعاد راه را بر او می پرسیدند و از او می پرسیدند: «آیا تو از قبیله افرایم هستی؟» اگر می گفت: «نه!» **6** آنگاه از او می خواستند پیگوید: «شبولت.» ولی او می گفت: «سبولت.» و از این راه می فهمیدند که او افرایمی است، زیرا افرایمی ها، «ش» را «س» تلفظ می کردند. پس او را می گرفتند و در کمار گذاشتند که این می کشندند. به این ترتیب چهل و دو هزار نفر افرایمی به دست مردم جلعاد کشته شدند. **7** یفتتاح مدت شش سال رهبر اسرائیل را به عنده داشت. وقتی مرد او را در یکی از شهرهای جلعاد دفن کردند. **8** رهبر بعدی، ایصان بیتلحمی بود. **9** او سپر و سی دختر داشت. وی دختران خود را به عقد مردانی درآورد که خارج از قبیله او بودند و سی دختر بیگانه هم برای پسرانش به زنی گرفت. او هفت سال رهبر اسرائیل بود و بعد از مرگش او را در بیتلحم دفن کردند. **11** پس از ایصان، ایلیون زبولونی مدت ده سال رهبر اسرائیل را به عهده گرفت. وقتی مرد او را در ایلیون واقع در زبولون به خاک سپرندند. **13** پس از او، عبدون پسر هیل فرعونی رهبر اسرائیل شد. **14** او چهل پسر و سی نوه داشت که بر هفتاد الاغ سوار می شدند. عبدون مدت هشت سال رهبر اسرائیل بود. **15** پس از مرگش در فرعنون واقع در افرایم در کوهستان عمالقی ها به خاک سپرده شد.

دادند: «خداوند در میان ما شاهد است که این کار را خواهیم کرد.»³⁵ پس یفتتاح این مأموریت را پذیرفت و مردم او را سدار لشکر و فمانروای خود ساختند. همه قوم اسرائیل در مصنه جمع شدند و در حضور خداوند با یفتتاح پیمان بستند. **12** آنگاه یفتتاح فاصلانی نزد پادشاه عمون فرستاد تا بداند به چه دلیل با اسرائیلی ها وارد جنگ شده است. **13** پادشاه عمون جواب داد: «هنگامی که اسرائیلی ها از مصر بیرون آمدند، سرزمین ما را تصرف کردند. آنها تمام سرزمین ما را از رود ارنون تا رود یوپ و اردن گرفتند. اکنون شما باید این زمینها را بدون جنگ و خوبیزی پس بدید.» **14** یفتتاح قاصدان را با این پاسخ نزد پادشاه عمون فرستاد: «اسرائیلی ها این زمینها را به زور تصرف نکردند، **15** بلکه وقتی قوم اسرائیل از مصر بیرون آمد، از دریای سرخ عبور کردند و به قادش رسیدند، **17** برای پادشاه ادام پیغام فرستاده، اجازه خواستند که از سرزمین او عبور کنند. اما خواهش آنها پذیرفته نشد. سپس از پادشاه موآب همین اجازه را خواستند. او هم قبول نکرد. پس اسرائیلی ها به ناقار در ماتم ماندند. **18** سرانجام از راه بیابان، ادام و موآب را دور زند و در مز شرقی موآب به راه خود ادامه دادند تا اینکه بالآخره در آن طرف مز موآب در ناحیه رود ارنون اردو زندن ولی وارد موآب نشدند. **19** آنگاه اسرائیلی ها قاصدانی نزد سیحون پادشاه اموری ها که در حشیون حکومت می کرد فرستاده، از او اجازه خواستند که از سرزمین وی پگذرند و به جانب مقصد خود بروند. **20** ولی سیحون پادشاه به اسرائیلی ها اعتماد نکرد، بلکه تمام سپاه خود را در یاوهس پسیح کرد و به ایشان حمله برد. **21** اما بهوه خدای ما به بني اسرائیل کمک نمود تا سیحون و تمام سپاه او را شکست دهنند. بدین طبق بنی اسرائیل همه زمینهای اموری ها را از رود ارنون تا رود یوپ، و از بیابان تا رود اردن تصرف نمودند. **23** «اکنون که خداوند، خدای اسرائیل زمینهای اموری ها را از آنها گرفته، به اسرائیلی ها داده است شما چه حق دارید آنها را از ما بگیرید؟» **24** آنچه را که کموش، خدای تو به تو می دهد برای خود نگاه دار و ما هم آنچه را که خداوند، خدای ما به ما می دهد برای خود نگاه خواهیم داشت. **25** آیا فکر می کنی تو از بالا، پادشاه موآب بهتر هستی؟ آیا او هرگز سعی نمود تا زمینهایش را بعد از شکست خود از اسرائیلی ها پس بگیرد؟ **26** اینک تو پس از سیصد سال این موضوع را پیش کشیده ای؟ اسرائیلی ها در تمام این مدت در اینجا ساکن بوده و در سراسر این سرزمین از حشیون و عروغیر و دهکده های اطراف آنها گرفته تا شهرهای کنار رود ارنون زندگی می کرده اند. پس چرا تو به حال آنها را پس نگرفته اید؟ **27** من به تو گناهی نکرده ام. این تو هستی که به من بدی کرده آمده ای با من بجنگی، اما خداوند که داور مطلق است امروز نشان خواهد داد که حق با کیست اسرائیل یا عمون.» **28** ولی پادشاه عمون به پیغام یفتتاح توجهی ننمود. **29** آنگاه روح خداوند بر یفتتاح قرار گرفت و او سپاه خود را از سرزمینهای جلعاد و منسی عبور داد و از مصنه واقع در جلعاد گذشته، به جنگ سپاه عمون رفت. **30** یفتتاح نزد خداوند نزد کرده بود که اگر اسرائیلی ها را یاری کند تا عمونی ها را شکست دهند وقتی که به سلامت به منزل بازگردد، هر چه را که از در خانه اش به استقبال ای این آید به عنوان قبایی سوختنی به خداوند تقدیم خواهد کرد. **32** پس یفتتاح با عمونی ها وارد جنگ شد و خداوند او را پیروز گردانید. **33** او آنها را از عوایر تا منیت که شامل بیست شهر بود و تا آیل کرامیم با کشتار فراوان شکست داد. بدین طبق عمونی ها به دست قوم اسرائیل سرکوب شدند. **34** هنگامی که یفتتاح به

قم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه وزیدند. بنابراین خداوند ایشان را مدت چهل سال به دست فلسطینی‌ها گرفتار نمود. **2** روزی فرشته خداوند بر همسر مانوح از قبیله دان که در شهر صرعره زندگی می‌کرد ظاهر شد. این زن، نازار بود و فرزندی نداشت، اما فرشته به او گفت: «هر چند تا به حال نازار بوده‌ای، ولی بزودی حامله شده، پسری خواهی زاید». **4** مواطع باش شراب و مسکرات نوشی و چیز حرام و نایاک نخوری. **5** موی سر پسرت هرگز نایاب تراشیده شود، چون او نذیره بوده، از بد و تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رهانیدن اسرائیلی‌ها از دست فلسطینی‌ها خواهد کرد. **6** آن زن با شتاب پیش شوهرش رفت و به او گفت: «مرد خدایی به من ظاهر شد که صورتش مانند فرشته خدا مهیب بود. من نام و نشانش را نپرسیدم و او هم اسم خود را به من نگفت. **7** اما گفت که من صاحب پسری خواهم شد. او همچنین به من گفت که نایاب شراب و مسکرات بتوشم و چیز حرام و نایاکی بخورم؛ زیرا کوک نذیره بوده، از شکم مادر تا مرگ وقف خدا خواهد خدا را دوباره نزد ما پفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می‌بخشی چه کنیم. **9** خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بز از نگاه مانوح چین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم تو آن مرد بود!» **10** آنگاه مانوح چین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم تو آن مرد خدا را دوباره نزد ما پفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می‌بخشی چه کنیم. **11** خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بز از نگاه مانوح شد. این بار هم شوهرش مانوح نزد وی نبود. **12** پس او دیده، به شوهرش گفت: «آن مردی که به من ظاهر شده بود، باز هم آمده است!» **13** مانوح شتابان همراه همسرش نزد آن مرد آمد، از او پرسید: «آیا تو همان مردی هستی که با زن من صحبت کرده بودی؟» فرشته گفت: «بله.» **14** پس مانوح از او پرسید: «بعد از تولد بچه چگونه باید او را پرورگ کنیم؟» **15** فرشته جواب داد: «زن تو باید از آنچه که او را منع کردم، پرورشی کن. او نایاب از محصول درخت انگور بخورد یا شراب و مسکرات بتوشد. او همچنین نایاب چیز حرام و نایاک بخورد. او باید هر چه به او امر کردهام بجا آورد.» **16** آنگاه مانوح به فرشته گفت: «خواهش می‌کنم همین جا بینان تا بروم و بپایت غذایی بیاورم.» **17** فرشته جواب داد: «در اینجا منتظر می‌مانم، ولی چیزی نمی‌خورم. اگر می‌خواهی چیزی بیاوری، هدایه‌ای بیاور که به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقديم گردد.» (مانوح هنوز نمی‌دانست که او فرشته خداوند است.) **18** پس مانوح نام او را پرسیده، گفت: «وقتی هر آنچه گفته‌ای واقع گردد می‌خواهیم به مردم بگوییم که چه کسی این پیشگویی را کرده است!» **19** فرشته گفت: «نام مرا نپرس، زیرا نام عجیبی است!» **20** پس مانوح بزغاله و هدایای از آرد گرفته، آن را روی مذبحی سنگی به خداوند تقديم کرد و فرشته عمل عجیبی انجام داد. **21** وقتی شعله‌های آتش منذیج به سوی آسمان زبانه کشید فرشته در شعله آتش به آسمان صعود نمود! مانوح و زنش با دیدن این واقعه رو بر زمین نهادند و مانوح فهمید که او فرشته خداوند بوده است. این آخرین باری بود که آنها او را دیدند. **22** مانوح به همسر خود گفت: «ما خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!» **23** ولی زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد هدیه و قربانی ما را قبول نمی‌کرد، این وعده عجیب را به ما نمی‌داد و این کار عجیب را به عمل نمی‌آورد.» **24** آن زن پرسی به دنیا آورد و او را «سامسون» نام نهاد. او رشد کرد و بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. **25** هر وقت که سامسون به

14

به غیرت می‌آورد.

لشکرگاه دان که بین صرعره و اشتلائی قرار داشت می‌رفت، روح خداوند وی را یک روز که سامسون به تمنه رفته بود، دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود. **2** چون به خانه بازگشت جریان را پدر و مادرش در میان گذاشت و از آتها خواست تا آن دختر را برایش خواستگاری کنند. **3** آنها اعتراض نموده، گفتند: «چرا باید بروی و همسری از این فلسطینی‌ها بست پرست بگیری؟ آیا در بین تمام خاندان و قوم ما دختری بیدا نمی‌شود که تو با او ازدواج کنی؟» ولی سامسون به پدر خود گفت: «دختر دلغوه من همان است. او را برای من خواستگاری کنید.» **4** پدر و مادر او نمی‌دانستند که دست خداوند را این کار است و بدين وسیله می‌خواهد برای فلسطینی‌ها که در آن زمان بر بني اسرائیل حکومت می‌کردند، دامی بگستراند. **5** سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت. وقتی آنها از تاکستانهای تمنه عبور می‌کردند شیر جوانی بیرون پریده، به سامسون حمله کرد. **6** در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با اینکه سلاحدی با خود نداشت، شیر را گرفته مثل یک بزغاله آن را درید! اما در این باره چیزی به پدر و مادر خود نگفت. **7** وقتی سامسون به تمنه رسید با آن دختر صحبت کرد و او را پسندید. **8** بعد از مدتی، سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت. او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشت شیر بیفکد. چشمش به انبوی از زنبور و مقداری عسل در داخل لشه افتاد. **9** مقداری از آن عسل را با خود برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آنها داد و ایشان نیز خوردند. اما سامسون به ایشان نگفت که آن عسل را از کجا آورده است. **10** در حالی که پدر سامسون تدارک ازدواج او را می‌دید، سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده در آن شرکت کردند. **11** سامسون به آنها گفت: «عمامی به شما می‌گویم. اگر در این هفت روزی که جشن داریم جواب معما را گفتند، من سی رای کنایی و سی دست لباس به شما می‌دهم.» **12** ولی اگر توانستید جواب بدهید، شما باید این لباسها را به من بدهید! آنها گفتند: «بسیار خوب، معما خود را بگو تا بشنویم.» **13** سامسون گفت: «از خورنده خوارک بیرون آمد و از زورآور شیرینی!» سه روز گذشت و ایشان توانستند جواب معما را پیدا کنند. **14** روز چهارم همگی آنها نزد زن سامسون رفند و به او گفتند: «جواب این معما را از شوهرت پرس و به ما بگو و گزنه خانه پردر را آتش خواهیم زد و تو را نیز خواهیم سوزانید. آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود؟» **15** پس زن سامسون پیش او رفته، گریه کرد و گفت: «تو مرا دوست نداری. تو از من متفرقی؛ چون برای جوانان قوم من عمامی گفته‌ای، ولی جواب آن را به من نمی‌گوینی.» سامسون گفت: «من آن را به پدر و مادر نیز نگفتم، چطور انتظار داری به تو بگویم!» **16** ولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می‌کرد، تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانی، سامسون جواب معما را به وی گفت. او نیز جواب را به جوانان قوم بازگفت. **17** پس در روز هفتم، پیش از غروب آفتاب آنها جواب معما را به سامسون چین گفتند: «چه چیزی شیرینتر از عسل و زورآورتر از شیر می‌باشد؟» سامسون گفت: «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌کردد، جواب معما را نمی‌یافتد!» **18** آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفت، سی نفر از اهالی آنجا را کشت و لباسهای داوران

آنها را برای سی جوانی که جواب معماش را گفته بودند، آورد و خود از شدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت. 20 زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آنها ساقدوش سامسون بود، به زنی داده شد.

16

روزی سامسون به شهر فلسطینی غرہ رفت و شب را با زن بدکارهای به سر برد. 21 بزودی در همه جا پخش شد که سامسون به غرہ آمده است. پس مردان شهر تمام شب نزد دروازه در کمین نشستند تا اگر خواست فرار کند او را بگیرند. آنها در شب هیچ اقدامی نکردند بلکه گفتند: «چون صبح هوا روشن شود، او را خواهیم کشت.» 3 اما سامسون تا نصف شب خوابید؛ سپس برخاسته بیرون رفت و دروازه شهر را با چارچوبیش از جا کرد و آن را بر دوش خود گذاشت، به بالای تپه‌ای که در مقابل حبرون است برد. 4 مدتی بعد، سامسون عاشق زنی از وادی سروق، به نام دلیله شد. 5 پنج رهبر فلسطینی نزد دلیله آمدند، به او گفتند: «سعی کن به فهمی چه چیزی او را اینچیزین نیرومند ساخته است و چطور می‌توانیم او را بگیریم و بیندیم. اگر این کار را انجام دهی هر یک از ما هزار و صد مقاتل نفره به تو پاداش خواهیم داد.» 6 پس دلیله به سامسون گفت: «خواهش می‌کنم به من بگو که رمز قدرت تو چیست؟ چگونه می‌توان تو را بست و ناتوان کرد؟» 7 سامسون در جواب او گفت: «اگر ما با هفت زه کمان تازه که خشک نشده باشد پیندنده، مثل هر کس دیگر ناتوان خواهیم شد.» 8 پس رهبران فلسطینی هفت زه کمان برای دلیله آورده و دلیله با آن هفت زه کمان او را بست. 9 در ضمن، او چند نفر فلسطینی را در اتاق مجاور مخفی کرده بود. دلیله پس از پستن سامسون فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها برای گرفتن تو آمده‌اند!» سامسون زه را مثل نخ کتابی که به آتش بırخورد می‌کند، پاره کرد و راز قدرتش آشکار نشد. 10 سپس دلیله به او گفت: «سامسون، تو مرا مستخره کرده‌ای! چرا به من دروغ گفتی؟ خواهش می‌کنم به من بگو که چطور می‌توان تو را بست؟» 11 سامسون گفت: «اگر با طبایهای تازه‌ای که هرگز از آنها استفاده نشده، پسته شوم، مانند سایر مردان، ناتوان خواهیم شد.» 12 پس دلیله طبایهای تازه‌ای گرفته، او را بست. این بار نیز فلسطینی‌ها در اتاق مجاور مخفی شده بودند. دلیله فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها برای گرفتن تو آمده‌اند! ولی او طبایه را مثل نخ از بارزوان خود گستالت. 13 دلیله به او گفت: «باز هم مرا دست انداختی و به من راست نگفتی! حالا به من بگو که واقعاً چطور می‌توان تو را بست؟» سامسون گفت: «اگر هفت گیسوی مرا در تارهای دستگاه نساجی از بافی مانند مردان دیگر، ناتوان خواهیم شد.» 14 پس وقتی او در خواب بود، دلیله موهای او را در تارهای دستگاه نساجی بافت و آنها را با مینع دستگاه محکم کرد. سپس فریاد زد: «سامسون! فلسطینی‌ها آمده‌اند!» او بیار شد و با یک حرکت سر، دستگاه را از جا کرد! 15 دلیله به او گفت: «چگونه می‌گویی مرا دوست داری و حال آنکه به من اعتماد نداری؟ سه مرتبه است که مرا دست انداختی و به من نمی‌گویند راز قدرت در چیست؟» 16 دلیله هر روز با اصرارهای خود سامسون را به ستوه می‌آورد، تا اینکه سرانجام راز قدرت خود را برای او فاش ساخت. سامسون به او گفت: «موی سر من هرگز تراشیده نشده است. چون من از بدو تولد نزیر بوده و وقف خدا شده‌ام. اگر موی سرم تراشیده شود، نیروی من از بین رفه، مانند هر شخص دیگری ناتوان خواهیم شد.» 18 دلیله فهمید که این بار حقیقت را گفته است. پس به دنبال آن پنج رهبر فلسطینی فرستاد و به آنها گفت: «بایدید، این دفعه او همه چیز را به من گفته است.» پس آنها پولی را که به او وعده داده بودند، با خود برداشته، آمدند. 19 دلیله سر داشت، ولی فلسطینی‌ها هنوز هم بر سرزمین آنها مسلط بودند.

15

پس از مدتی، در موقع درو گلدم، سامسون بیگاله‌ای به عنوان هدیه برداشت تا پیش زن خود بود. اما پدرزنش وی را به خانه راه نداد، 2 و گفت: «من گمان می‌کنم تو از او نفرت داری، از این رو وی را به عقد ساقدوش تو درآوردم. اما خواهر کوچکش از او خیلی زیباتر است؛ می‌توانی با او ازدواج کنی.» 3 سامسون فریاد زد: «اکنون هر بلایی بر سر فلسطینی‌ها بیاورم گناهش به گردن من نیست.» 4 پس بیرون رفته، سیصد شغال گرفت و دمهای آنها را چفت چفت به هم بست و در میان هر چفت مشتعلی قرار داد. 5 بعد مشتعلها را آتش زد و شغالها را در میان کشتارهای فلسطینیان رها نمود. با این عمل تمام محصول و درختان زیتون سوخته و نابود شد. 6 فلسطینی‌ها از یکدیگر می‌پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» سرانجام فهمیدند که کار سامسون داماد تمنی بوده است، زیرا تمنی زن او را به مرد دیگری داده بود. پس فلسطینی‌ها آن دختر را با پدرش زنده‌زنده سوزانیدند. 7 سامسون وقتی این را شنید خشمگین شد و قسم خورد که تا انتقام آنها را نگیرد آرام نتشید. 8 پس با نیزی بر فلسطینی‌ها حمله برد، بسیاری از آنها را کشت، سپس به صخره عیطام رفت و در غاری ساکن شد. 9 فلسطینی‌ها نیز سپاهی بزرگ به سرزمین پهودا فرستادند و شهر لحی را محاصره کردند. 10 اهالی پهودا پرسیدند: «چرا ما را محاصره کرداید؟» فلسطینی‌ها جواب دادند: «آمده‌ایم تا سامسون را بگیریم و بلای را که بر سر ما آورد بر سرش بیاوریم.» 11 پس سه هزار نفر از مردان پهودا به غار صخره عیطام نزد سامسون رفتند و به او گفتند: «این چه کاریست که کردی؟ مگر نمی‌دانی که ما زیر دست فلسطینی‌ها هستیم؟» ولی سامسون جواب داد: «من فقط آنچه را که بر سر من آورده بودند، تلافی کردم.» 12 مردان پهودا گفتند: «ما آمده‌ایم تورا بینندیم و به فلسطینی‌ها از زیدن او بانگ برآورده‌یم.» سامسون گفت: «بسیار خوب، ولی به من قول دهید که خود شما مرا نکشید.» 13 آنها جواب دادند: «تو را نخواهیم کشت.» پس با طباب نو او را بستند و با خود برداشتند. 14 چون سامسون به فلسطینی‌ها از دیدن او بانگ نفر از فلسطینی‌ها را کشت. 16 سپس گفت: «با چانه‌ای از یک الاغ از کشته‌ها پشته‌ها ساخته‌ام، با چانه‌ای از یک آن مکان را زرت‌لحی (یعنی «تپه استخوان چانه») نامید. 18 سامسون بسیار تشننه شد. پس نزد خداوند دعا کرد، گفت: «امروز این پیروزی عظیم را به بندهات دادی؛ ولی اکنون از تشنجی می‌میرم و به دست این بت پرستان گفتار می‌شوم.» 19 پس خداوند از داخل گودالی که در آنجا بود آب بر زمین جاری ساخت. سامسون از آن آب نوشید و روحش تازه شد. سپس آن چشم را عین حقوقی (یعنی «چشمۀ مردی که دعا کرد») نامید. این چشمۀ تا به امروز در آنچا باقیست. 20 سامسون مدت بیست سال رهبر اسرائیل را به عهده داشت، ولی فلسطینی‌ها هنوز هم بر سرزمین آنها مسلط بودند.

سفر به خانه میخا در کوهستان افرایم رسید. **۹** میخا از او پرسید: «اهل کججا هستی؟» او گفت: «من از قبیله لاوی و اهل بیت لحم یهودا هستم و می خواهم جای مناسبی برای سکونت پیدا کنم.» **۱۰** میخا گفت: «اگر بخواهی می توانی پیش من بمانی و کاهن من باشی. سالیانه ده مثقال نقره، یک دست لباس و خوارک به تو خواهیم داد. آن لاوی جوان موافقت کرد و پیش او ماند. میخا او را چون یکی از پسرانش می دانست **۱۲** و اوی را کاهن خود تعین نمود و او در منزل میخا سکونت گزید. **۱۳** میخا گفت: «حال که از قبیله لاوی کاهنی برای خود دارم، می دانم که خداوند مرا برکت خواهد داد.»

۱۸

در آن زمان اسرائیل پادشاهی نداشت. قبیله دان سعی می کردند مکانی برای سکونت خود پیدا کنند، زیرا سکنه سرزمینی را که برای آنها تعیین شده بود هنوز بیرون نرانده بودند. **۲** پس افراد قبیله دان پنج نفر از جنگاوران خود را از شهرهای صرعه و اشتابل فرستادند تا موقعیت سرزمینی را که قرار بود در آن ساکن شوند، بررسی نمایند. آنها وقتی به کوهستان افرایم رسیدند به خانه میخا رفته و شب را در آنجا گذراندند. **۳** در آنجا صدای آن لاوی جوان را شنیدند و او را شناختند. پس به طرف او رفتند، از اوی پرسیدند: «در اینجا چه می کنی؟ چه کسی تو را به اینجا آورده است؟» **۴** لاوی جوان گفت: «میخا مرا استخدام کرده تا کاهن او باشم.» **۵** آنها گفتند: «حال که چنین است، از خدا سوال کن و بین آیا در این مأموریت، ما موفق خواهیم شد یا نه.» **۶** کاهن پاسخ داد: «البته موفق خواهید شد، زیرا کاری که شما می کنید منظور نظر خداوند است.» **۷** پس آن پنج مرد روانه شده، به شهر لایش رفته و دیدند که مردم آنجا مثل صیدونی ها در صلح و آرامش و امنیت به سر می بینند، زیرا در اطراف اشنان قبیله ای نیست که بتواند به ایشان آزاری برساند. آنها از سرگان خود در صیدون نیز دور بودند و با آبادی های اطراف خود رفت و آمدی نداشتند. **۸** وقتی آن پنج جنگاور به صرعه و اشتابل نزد قبیله خود بازگشتهند، مردم از آنها پرسیدند: «وضع آن دیار چگونه است؟» **۹** آنها گفتند: «سرزمینی است حاصلخیز و وسیع که نظری آن در دنیا پیدا نمی شود؛ مردمانش حتی آمادگی آن را ندارند که از خودشان دفاع کنند! پس منظر چه هستید، برخیزید تا به آنجا حمله کنیم و آن را به تصرف خود درآوریم زیرا خدا آن سرزمین را به ما داده است.» **۱۱** با شنیدن این خبر، از قبیله دان ششصد مرد مسلح از شهرهای صرعه و اشتابل به سوی آن محل حرکت کردند. **۱۲** آنها ابتدا در غرب قریه پاریم که در پهودا است اردو زند (آن مکان تا به امروز هم «اردوگاه دان» نامیده می شود)، **۱۳** سپس از آنجا به کوهستان افرایم رفتهند. هنگامی که از کار خانه میخا می گذشتند، **۱۴** آن پنج جنگاور به همراهان خود گفتند: «خانه ای در اینجاست که در آن ایفود و بتهای خانگی و تمثالهای تراشیده و بُنی ریخته شده وجود دارد. خودتان می دانید چه باید بکنیم!» **۱۵** آن پنج نفر به خانه میخا رفته و بقیه مردان مسلح قبیله دان در پیرون خانه ایستادند. آنها با کاهن جوان سرگرم صحبت شدند. **۱۷** سپس در حالی که کاهن جوان پیرون در با مردان مسلح ایستاده بود آن پنج نفر وارد خانه شده ایفود و بتها را برداشتند. **۱۸** کاهن جوان وقتی دید که بخانه را غارت می کنند، فریاد زد: «چه می کنید؟» **۱۹** آنها گفتند: «ساخت شو و همراه ما بیا و کاهن ما باش. آیا بهتر نیست به جای اینکه در یک خانه کاهن باشی،

سامسون را روی دامن خود گذاشت و او را خواباند. سپس به دستور دلیله موى سرش را تراشیدند. بدین ترتیب، دلیله سامسون را درمانده کرد و نیروی او از او رفت. **۲۰** آنگاه دلیله فریاد زد: «سامسون! فلسطینی ها آمده اند تو را بگیرند!» او بیدار شد و با خود ایضطرور فکر کرد: «ماند! دفعات پیش به خود تکانی می دهم و آزاد می شوم!» اما غافل از این بود که خداوند او را تک کرده است. **۲۱** در این موقع فلسطینی ها آمده، او را گرفتند و چشمانش را از کاسه درآوردند، او را به غرمه برندند. در آنجا سامسون را با زنجیرهای مفرغین بسته به زدنان انداشتند و واردارش گردند گندم دستاس کنند. **۲۲** اما طول نکشید که موى سرش دوباهه بلند شد. **۲۳** رهیان فلسطینی جمع شدند تا جشن مفصلی بر پا نمایند و قربانی بزرگی به بت خود داجون تقیدیم کنند، چون پیروزی بر دشمن خود، سامسون را مدون بود خود می دانستند. آنها با دیدن سامسون خدای خود را ستایش می کردند و می گفتند: «خدای ما، دشمن ما را که زمینمان را خراب کرد و بسیاری از فلسطینی ها را کشت، اکنون به دست ما تسليم کرده است.» **۲۵** جماعت نیمه مست فریاد می زندند: «سامسون را از زندان بیاورید تا ما را سرگم کنند.» سامسون را از زندان به داخل معبد آورده، او را در میان دو ستون که سقف معبد بر آنها قرار گرفته بود بر پا داشتند. سامسون به پسری که دستش را گرفته، او را راهنمایی می کرد گفت: «دستهای مرد را روی دو ستون بگذار، چون می خواهم به آنها تکیه کنم.» **۲۷** در این موقع معبد از مردم پر شده بود. پنج رهبر فلسطینی همراه با سه هزار نفر در ایوان های معبد به تماشای سامسون نشستند، او را مسخره می کردند. **۲۸** سامسون نزد خداوند دعا کرده، چنین گفت: «ای خداوند، خدای من، التمس می کنم مرد ما به پاد آور و یک بار دیگر نیرویم را به من بازگردان، تا انتقام چشمانم را از این فلسطینی ها بگیرم.» **۲۹** آنگاه سامسون دستهای خود را بر ستونها گذاشت و گفت: «بگذار با فلسطینی ها بیم.» سپس با تمام قوت بر ستونها فشار آورد و سقف معبد بر سر رهیان فلسطینی و همه مردمی که در آنجا بودند فرو ریخت. تعداد افرادی که او هنگام مرگش کشت بیش از تمام کسانی بود که او در طول عمرش کشته بود. **۳۱** بعد برادران و سایر بستگانش آمده، جسد او را بردند و در کنار قبر پدرش مانوح که بین راه صرعه و اشتابل قرار داشت، دفن کردند. سامسون مدت بیست سال رهبر قوم اسرائیل بود.

۱۷

در کوهستان افرایم مردی به نام میخا زندگی می کرد. **۲** روزی او به مادرش گفت: «آن هزار و صد مثقال نقره ای را که فکر می کردی از تو زدیده اند و من شیلم که درخش را نفین می کردی، نزد من است، من آن را برداشتم.» مادرش گفت: «چون تو اعتراف کردی، خداوند تو را برکت خواهد داد.» **۳** پس میخا آن مقدار نقره را که زدیده بود، به مادرش پس داد. مادرش گفت: «من این نقره را وقف خداوند می نمایم و از آن یک بت نقره ای برای تو توجه می کنم تا این لعنت از تو دور شود.» **۴** پس مادرش دوست مثقال از آن نقره را گرفته، پیش زرگر برد و دستور داد با آن بُنی بسازد. بت ساخته شد و در خانه میخا گذاشته شد. میخا در خانه اش علاوه بر بتها، ایفود نیز داشت. او یکی از پسرانش را به کاهنی بخانه خود تعین نمود. **۶** در آن زمان بني اسرائیل پادشاهی نداشت و هر کس هر کاری را که داش می خواست انجام می داد. **۷** یک روز جوانی از قبیله لاوی که اهل بیت لحم یهودا بود شهر خود را ترک گفت تا جای مناسبی برای زندگی پیدا کند. در طول

امشب در همین شهر بمانیم.» **12** مرد جواب داد: «نه، ما نمی‌توانیم در این شهر غریب که یک اسرائیلی هم در آن یافت نمی‌شود بمانیم. بهتر است به چیزی با رامه برویم و شب را در آنجا به سر بریم.» **14** پس به راه خود ادامه دادند. غروب به چیزی که در سرزمین قبیله بنیامین بود، وارد شدند، **15** تا شب را در آنجا به سر برند. اما چون کسی آنها را به خانه خود نبرد، در میدان شهر ماندند. **16** در این موقع پیرمردی از کار خود در مزرعه‌اش به خانه برمی‌گشت (او از اهالی کوهستان افرایم بود، ولی در چیزی بنیامین زندگی می‌کرد). **17** چون مسافران را در گوشہ میدان دیدند ایشان رفت و پرسید: «از کجا آمدید و به کجا می‌روید؟» **18** مرد در پاسخ گفت: «از بیت‌لحظ پیهودا آمدیدم و به آن طرف کوهستان افرایم می‌روم، زیرا خانه ما آنجا در نزدیکی شیلوه است و عازم خانه خود هستم و هیچ‌کس ما را به خانه خود راه نمی‌دهد.» **19** با اینکه یونجه برای الاغها و خوارک و شراب کافی برای خودمان همراه داریم و نیازی به چیزی نداریم.» **20** پیرمرد گفت: «نگران نباشید. من شما را به خانه خود می‌برم. شما نباید در میدان بمانید.» **21** پس آنها را به خود به خانه برد و علوفه به الاغها ایشان داد. ایشان پس از شستن پاها و رفع خستگی شام خوردند. **22** وقتی آنها سرگم گفتگو بودند ناگهان عده‌ای از مردان منحرف و شهوتمن، خانه پیرمرد را محاصره نمودند. آنها در حالی که در راه شدت می‌کوییدند، فریاد می‌زدند: «ای پیرمرد، مردی را که در خانه توست بیرون بیاور تا به او تجاوز کنیم.» **23** پیرمرد از خانه‌اش بیرون آمد و به آنها گفت: «برادران شما، از شما تمنا می‌کنم چنین عمل زشی را انحصار ندهید، زیرا او میهمان من است.» **24** دختر باکره خودم و زن او را نزد شما می‌آورم، هر چه که می‌خواهید با آنها بکنید، اما چنین عمل زشی را با این مرد نکنید.» **25** ولی آنها به حرfovای پیرمرد گوش ندادند. پس مرد میهمان، زن خود را به آنها تسلیم نمود و آنها تمام شب به وی تجاوز کردند و صبح خیلی زود او را رها ساختند. **26** سپیده دم، آن زن به دم در خانه‌ای که شوهرش در آنجا بود آمد و همان جا بر زمین افتاد و تا روشن شدن هوا در آنجا ماند. **27** صبح، وقتی که شوهرش در را گشود تا روانه شود، دید زنش کنار در خانه افتاده و دستهایش بر آستانه در است. **28** به او گفت: «برخیز تا بروم.» اما جوانی نشید، چون زن مرده بود. پس جسد و را روی الاغ خود انداخته عازم خانه‌اش شد. **29** وقتی به منزل رسید، چاقویی برداشته، جسد زنش را به دوازده قطعه تقسیم کرد و هر قطعه را برای یکی از قبایل اسرائیل فرستاد. **30** قوم اسرائیل چون این را دیدند خشیگر شده، گفتند: «از روزی که قوم ما از مصر بیرون آمد تاکنون چنین عملی دیده نشده است. ما نباید در این مورد خاموش بنشینیم.»

20

آنگاه تمام قوم اسرائیل، از دان تا پرشیع و اهالی جلعاد در آن سوی رود اردن، رهبران خود را با چهارصد هزار مرد جنگی به مصافه فرستادند تا همگی متفق به حضور خداوند حاضر شده، از او کسب تکلیف نمایند. **3** (خبر بسیج نیروهای اسرائیلی در مصافه به گوش قبیله بنیامین رسید). بزرگان اسرائیل شوهر زن مقوله را طلبیدند و از او خواستند تا واقعه را دقیقاً برای ایشان تعریف کنند. **4** آن مرد چنین گفت: «من و زنم به چیزی در سرزمین قبیله بنیامین آمدیم تا شب را در آنجا به سر بریم.» **5** همان شب مردان چیزهای خانه‌ای را که ما در آن بودیم محاصره کردند و قصد داشتند مرا بکشند. آنها در تمامی طول شب آنقدر به زن من تجاوز کردند تا او مُرد. **6** پس من

کاهن یک قبیله در اسرائیل بشوی؟» **20** کاهن جوان با شادی پذیرفت و اینفو و بجهای را برداشته، همراه آنها رفت. **21** سپاهیان قبیله دان دوباره رسپار شده، بجهایها و حیوانات و اثاثیه خود را در صفت اول قرار دادند. **22** پس از آنکه مسافت زیادی از خانه میخواستند و نیز نفر از مردان همسایه‌اش آنها را تعقیب کردند. **23** آنها مردان قبیله دان را صدا می‌زنند که باشند. مردان قبیله دان گفتند: «چرا ما را تعقیب می‌کنید؟» **24** میخواست: «کاهن و همه خدایان ما را برداید و چیزی برا می‌بایم باقی نگذاشته باشد و می‌رسید چرا شما را تعقیب می‌کنیم!» **25** مردان قبیله دان گفتند: «ساخت باشید و گزنه ممکن است افراد ما خشمگین شده، همه شما را بکشند.» **26** پس مردان قبیله دان به راه خود ادامه دادند. میخواستند ایشان زیاد است و نمی‌تواند حریف آنها بشود، به خانه خود بازگشت. **27** مردان قبیله دان، با کاهن و بجهای میخواستند از شهر آرام و بی دفاع لایش رسیدند. آنها وارد شهر شده، تمام ساکنان آن را کشند و خود شهر را به آتش کشیدند. **28** هیچ‌کس نبود که به داد مردم آنچا پرسد، زیرا از صیدون بسیار دور بودند و همسایگان خود نیز روابطی نداشتند که در موقع جنگ به ایشان کمک کنند. شهر لایش در وادی نزدیک بیست‌رخوب واقع بود. مردم قبیله دان دوباره شهر را بنا کردند، در آن ساکن شدند. **29** آنها نام جد خود دان، پسر یعقوب را بر آن شهر نهادند. **30** ایشان بتهای را در جای مخصوصی قرار داده، پهوناتان پسر جرشوم و نوی موسی) و پسرانش را به عنوان کاهن خود تعیین نمودند. خانواده پهوناتان تا زمانی که مردم به اسارت بردند شدند، خدمت کاهنی آنچا را به عهده داشتند. **31** در تمام مدتی که عبادتگاه مقدس در شیله قرار داشت، قبیله دان همچنان بجهای میخواستند.

19

در آن روزگار که قوم اسرائیل هنوز پادشاهی نداشت، مردی از قبیله لاوی در آن طرف کوهستان افرایم زندگی می‌کرد. او دختری از اهالی بیت‌لحظ پیهودا را به عقد خود درآورد. **2** اما آن دختر از او دلگیر شده، به خانه پدرش در پیشانه، به دنبال زنش رفت تا دوباره دل او را به دست آورد و او را به خانه پارگرداند. غلامی با دو الاغ همراه او بود. چون به آنچا رسید، زنش او را به خانه خود برد و پدرزنش از دین وی بسیار شاد شد. **4** پدرزنش از او خواست که چند روزی با آنها بماند. پس او سه روز در خانه پدرزنش ماند و اوقات خوشی را با هم گذراندند. **5** روز چهارم، صبح زود برخاستند و خواستند حرکت کنند، اما پدرزنش اصرار نمود که بعد از خودن صبحانه بروند. **6** پس از صرف صبحانه پدرزنش آن مرد گفت: «امروز هم پیش ما بمان تا با هم خوش بگذرانیم.» **7** آن مرد اول پنیرفت، اما سرانجام بر اثر اصرار پدرزنش یک روز باز پدرزنش مانع شد و گفت: «خواهش می‌کنم چیزی بخورید و تا غروب بهناید.» پس ماندند و به خودن و نوشیدن پرداختند. **9** در پایان همان روز که آن مرد و زنش و غلامش آماده حرکت می‌شدند، پدرزنش گفت: «اگون دیر وقت است. بهتر است شب را هم با خوشی دور هم باشیم و فردا صبح زود برخاسته روانه شویم.» **10** ولی آن مرد این بار قبول نکرد و به اتفاق همراهانش به راه افتاد و آنها پیش از غروب به اورشایم که بیوس هم نامیده می‌شد به همراه همسر و دو الاغ پالان شده رسیدند. **11** غلامش به وی گفت: «بهتر است

تاختند. **35** خداوند اسرائیلی‌ها را باری نمود تا قبیلهٔ بنیامین را شکست دهند. در آن روز سپاه اسرائیل بیست و پنج هزار و یکصد نفر از افراد لشکر بنیامین را کشتند؛ به این ترتیب قبیلهٔ بنیامین شکست خورد. جریان این جنگ به طور خلاصه از این قرار بود: سپاه اسرائیل در مقابل افراد قبیلهٔ بنیامین غصب نشینی کردند تا به این وسیله به اسرائیلی‌ها که در کمین نشسته بودند فرصت دهند نقشهٔ خود را عملی سازند. پس از اینکه افراد قبیلهٔ بنیامین حملهٔ سی نفر از سپاه اسرائیل را که عقب‌نشینی می‌کردند کشتند، فکر کردند مانند روزهای پیش می‌توانند آنها را شکست دهند. ولی در این وقت، کمین کنندگان اسرائیلی از کمینگاه خود خارج شده، به چجه هجوم بردند و تمام ساکنان آن را کشته، شهر را به آتش کشیدند. دود عظیمی که به آسمان بالا می‌رفت برای اسرائیلی‌ها نشانهٔ آن بود که می‌باید به طرف دشمن برگشته به سپاهیان بنیامین حمله کنند. **40** سپاهیان بنیامین در این موقع به پشت سر خود نگیرسته هراسان شدند، چون دیدند که چجه به آتش کشیده شده و بلای بزرگی دامنگیر آنها گشته است. **42** بنابراین به سوی بیان گریختند، ولی اسرائیلی‌ها ایشان را تعقیب کردند؛ از طرف دیگر اسرائیلی‌ها که به شهر حمله کرده بودند برای مقابله با آنها بیرون آمدند، آنها را کشتند. **43** اسرائیلی‌ها در مشرق چجه، افراد لشکر بنیامین را محاصره نمودند، اکثرشان را در آنجا کشتند. **44** در جنگ آن روز، هجده هزار نفر از سپاهیان بنیامینی کشته شدند. **45** باقیماندهٔ سپاه به بیان گریخته، تا صخرهٔ رون پیش رفتند، اما اسرائیلی‌ها پنج هزار نفر از آنها را در طول راه و دو هزار نفر دیگر را در جدمع کشتند. **46** به این طریق قبیلهٔ بنیامین بیست و پنج هزار دلار شمشیرزن خود را در آن روز از دست داد و تنها ششصد نفر از آنها باقی ماندند که به صخرهٔ رون گریختند و چهار ماه در آنجا ماندند. **48** پس از هجده هزار نفر از سپاهیان بنیامینی کشته شدند، کوکان و حتی حیوانات قبیلهٔ بنیامین را کشتند و همهٔ شهرها و دهکده‌های آنها را سوزانندند.

21

رهبر اسرائیل وقتی در مصنهٔ جمع شده بودند، قسم خود را که هرگز اجازه ندادهند دختران آنها با مردان قبیلهٔ بنیامین ازدواج کنند. **2** پس از بیت‌تیل آمده تا غروب آفتاب در حضور خدا نشستند. آنها به شدت گریه می‌کردند و می‌گفتند: «ای خداوند، خدای اسرائیل، چرا این حادثه رخ داد و ما یکی از قبایل خود را از دست دادیم؟» **4** روز بعد، صبح زود برخاسته، مذبحی ساختند و بر روی آن قربانی‌های سلامتی و سوختنی تقدیم کردند. **5** آنها می‌گفتند: «وقی که برای مشورت در حضور خداوند در مصنهٔ جمع شدیم آیا قبیله‌ای از اسرائیل بود که به آنجا نیامده باشد؟» (در آن موقع همه با هم قسم خود را بودند که اگر یکی از قبایل، از آمدن به حضور خداوند خودداری نماید، حتماً باید نابود گردد). **6** قوم اسرائیل به سبب نابود شدن قبیلهٔ بنیامین، سوکگار و غمگین بودند و پیوسته با خود می‌گفتند: «از قبایل اسرائیل یک قبیله نابود شد. **7** آکنون برای آن عده‌ای که باقی مانده‌اند از کجا زن بکشیم؟ زیرا ما به خداوند قسم خود را به آنها ندهیم؟» **8** برای اینکه معلوم شود کدام قبیله از قبایل اسرائیل از آمدن به نزد خداوند در مصنهٔ خودداری کرده بود، آنها به شمارش قوم پرداختند. سرانجام معلوم شد که از یاپیش جلعاد هیچ کس نیامده بود. **10** پس اسرائیلی‌ها دوازده هزار نفر از بهترین جنگاوران خود را فرستادند تا مردم یاپیش جلعاد را نابود کنند. آنها رفته،

جسد او را به دوازده قطعه تقسیم نمود و برای قبایل اسرائیل فرستادم، زیرا این افراد در اسرائیل عمل پیغام و زشتی را مرتکب شده بودند. **7** آکنون ای مردم اسرائیل، شما خود در این مورد قضاویت کنید و حکم دهید.» **8** همگی یک‌صد و چهار دادند: «تا اهالی چجه را به سرای عملشان نرسانیم، هیچ کدام از ما به خانه‌های خود بر نمی‌گردیم. یک دهم از افراد سپاه به قید قوهٔ مأمور رسانند آذوقهٔ خواهند شد و پیغام خواهیم رفت تا دهکدهٔ چجه بنیامین را برای عمل قبیحی که انجام داده‌اند ویران کنیم.» **11** پس تمام قوم اسرائیل جمع شده، تصمیم گرفتند به شهر حمله کنند. **12** آنگاه قاصدانی نزد قبیلهٔ بنیامین فرستادند و به ایشان گفتند: «این چه عمل زشتی است که در بین شما صورت گرفته است؟ **13** آن افراد شیر را که در چجه هستند به ما تحويل دهید تا ایشان را اعدام کنم و اسرائیل را از این شرارت پاک سازم.» اما مردم قبیلهٔ بنیامین نه فقط به خواستهٔ ایشان توجهی ننمودند، **14** بلکه بیست و شش هزار سپاهی را بسیج کردند تا به اتفاق هفت‌تصد مرد برگردیده از چجه، با بقیهٔ اسرائیل پیچندگی. **16** (در بین آنها هفت‌تصد مرد چپ دست بودند که موبی را با سنگ فلاخن می‌زدند و هر گز خطای نمی‌کردند). **17** تعداد لشکر اسرائیل، غیر از افراد قبیلهٔ بنیامین، چهارصد هزار مرد جندگی بود. **18** سپاهیان اسرائیل پیش از اینکه وارد میدان جنگ شوند، اول به بیت‌تیل رفتند تا از خدا سؤال نمایند که کدام قبیلهٔ باید در جنگ با قبیلهٔ بنیامین پیشقدم شود. خداوند به ایشان فرمود: «بیهودا باید پیش از دیگران وارد جنگ شود.» **19** پس تمام سپاه اسرائیل صبح زود حرکت کردند و در نزدیکی چجه اردو زدند تا با مردان قبیلهٔ بنیامین پیچندگی. **21** بنیامینی‌ها از شهر بیرون آمدند، در آن روز بیست و دو هزار اسرائیلی را کشتند. **22** آنگاه سپاه اسرائیل به حضور خداوند رفتند و تا غروب گریستند. آنها از خداوند پرسیدند: «خداوند، آیا باید باز هم با برادران بنیامینی خود پیچندگیم؟» خداوند در پاسخ آنها گفت: «بله، باید جنگ را ادامه دهید.» اسرائیلی‌ها نیروی تازه یافته، روز بعد برای جنگ به همان مکان رفتند. **25** آن روز هم مردان بنیامین هیجده هزار نفر دیگر از مردان شمشیرزن اسرائیل را کشتند. **26** آنگاه تمامی مردم اسرائیل به بیت‌تیل رفتند و تا غروب آفتاب در حضور خداوند گریستند و روزه گرفتند و قربانی‌های سوختنی و سلامتی به خداوند تقدیم کردند. **27** در آن زمان صندوق عهد خدا در بیت‌تیل بود و فینحاس پسر العازار و نوه هارون، کاهن بود. اسرائیلی‌ها از خداوند سؤال کردند: «خداوند، آیا باز هم به جنگ برادران بنیامینی خود برومی یا از جنگیان دست پکشیم؟» خداوند فرمود: «بروید، زیرا فدا آنها را به دست شما تسليم خواهیم کرد.» **29** پس سپاه اسرائیل در اطراف چجه کمین کردند، **30** و روز سوم بیرون آمده، بار دیگر در مقابل چجه صفت آرای نمودند. **31** وقی لشکر بنیامین برای جنگ بیرون آمد، نیروهای اسرائیلی آنها را به دنبال خود کشیدند و از چجه به اسرائیلی‌ها حمله کرده، حدود سی نفر از آنها را کشتند. **32** بنیامینی‌ها فریاد می‌زدند: «باز هم آنها را شکست می‌دهیم!» اما نمی‌دانستند که اسرائیلی‌ها طبق نقشهٔ قبلی، عمداً عقب‌نشینی می‌کنند تا آنها را از چجه دور ساختند. بنیامینی‌ها دست بیشتر پیش در طول راه میان بیت‌تیل و چجه به اسرائیلی‌ها حمله کرده، حدود سی نفر از آنها را کشتند. **33** وقتي که قسمت عمدهٔ سپاه اسرائیل به بعل تامار رسیدند، به طرف دشمن بازگشته، بر آنها حمله‌ور شدند. در همان حال ده هزار سپاهی اسرائیلی نیز که در سمت غربی چجه در کمین نشسته بودند بیرون جسته، از پشت سر بر سپاه بنیامین که هنوز نمی‌دانستند به چه بلاعی گرفتار شده‌اند

تمام مردان و زنان و بچه‌ها را کشتند و فقط دختران باکره را که به سن ازدواج رسیده بودند باقی گذاشتند. تعداد این دختران چهارصد نفر بود که آنها را به اردوگاه اسرائیل در شیلوه آوردند. **۱۳** آنگاه اسرائیلی‌ها نمایندگانی چهت صلح نزد بازماندگان قبیله بنیامین که به صخره رمون گزیرخته بودند، فرستادند. **۱۴** مردان قبیله بنیامین به شهر خود بازگشتند و اسرائیلی‌ها آن چهارصد دختر را که از پیش جلاعده بودند به ایشان دادند. ولی تعداد این دختران برای آنها کافی نبود. **۱۵** قوم اسرائیل برای قبیله بنیامین غمگین بود، زیرا خداوند در میان قبایل اسرائیل جدایی به وجود آورده بود. **۱۶** رهبران اسرائیل می‌گفتند: «برای باقی ماندگان از کجا زن بگیریم، چون همه زنان قبیله بنیامین مرده‌اند؟ پاید در این باره چهارهای پیشنهادیشمن تا نسل این قبیله از بین نزود و قبیله‌ای از اسرائیل کم نشود. **۱۷** ولی ما نمی‌توانیم دختران خود را به آنها بدھیم، چون کسی را که دختر خود را به قبیله بنیامین بدهد لعنت کرده‌ایم.» **۱۸** ولی بعد به ياد آوردن که هر سال در شیلوه عیدی برای خداوند برگزار می‌شود. (شیلوه در سمت شرقی راهی که از بیت‌اللّٰہ به شکیم می‌رود در میان لیونه و بیت‌لّٰہ واقع شده بود.) **۱۹** پس به مردان بنیامینی گفتند: «بروید و خود را در تاکستانها پنهان کنید. **۲۰** وقتی دختران شیلوه برای رقصیدن بیرون آیند، شما از تاکستانها بیرون بیایید و آنها را بربایید و به زمین بنیامین ببرید تا همسران شما گردند. **۲۱** اگر پدران و برادران آنها برای شکایت نزد ما بیایند به ایشان خواهیم گفت: آنها را ببخشید و بگذارید دختران شما را پیش خود نگه دارند؛ زیرا در این جنگ آنها بدون زن مانده بودند و شما نیز نمی‌توانستید برخلاف عهد خود رفتار کرده، به آنها زن بدهید.» **۲۲** پس مردان بنیامینی چنین کردند و از میان دخترانی که در شیلوه می‌رقصیدند، هر یک برای خود زنی گرفته، به سرزمین خود برد. سپس ایشان شهرهای خود را از نو بنا کرده، در آنها ساکن شدند. **۲۳** بنی اسرائیل پس از این واقعه، آن مکان را ترک گفته، هر یک به قبیله و خاندان و ملک خود بازگشتند. **۲۴** در آن زمان بنی اسرائیل پادشاهی نداشت و هر کس هر چه دلش می‌خواست می‌کرد.

2 در بیت لحم مرد ثروتمندی به نام بوغر زندگی می کرد که از بستگان

ایمیلک شوهر نعمی بود. **2** روزی روت به نعمی گفت: «اجازه بده به کشتارها بروم و در زمین کسی که به من اجازه خوشچینی بدهد خوشاهی را که بعد از درو باقی می ماند، جمع کنم». نعمی گفت: «بسیار خوب دختر، برو». **3** پس روت به کشتار رفته، مشغول خوشچینی شد. اتفاقاً کشتاری که او در آن خوشی می چید از آن بوغر، خویشاوند ایمیلک شوهر نعمی بود. **4** در این وقت، بوغر از شهر به کشتار آمد. او به دروغگران سلام کرده، گفت: «خداؤند با شما باشد». آنها نیز در جواب گفتند: «خداؤند تو را برکت دهد». **5** سپس بوغر از سرکارگرش پرسید: «این زنی که خوشی می چیند کیست؟» **6** او جواب داد: «این همان زن موآی است که همراه نعمی از موآب آمده است». **7** او امریز صحیح به اینجا آمد و از من اجازه گرفت تا به دنبال دروغگران خوشی چینند. از صحیح تا حالا مشغول خوشچینی است و فقط کسی زیر سایبان استراحت کرده است». **8** بوغر پیش روت رفت و به او گفت: «گوش کن دخترم، به کشتار دیگری نزو، همینجا با کنیزان من باش و در کشتار من به دنبال دروغگران خوشچینی کن. به کارگرمن دستور دادام و کشتاری تو نشوند. هر وقت تشنیه شدی برو و از کوزه‌های آب آنها بپوش». **10** روت رو بر زمین نهاد و از او تشکر کرد و گفت: «چرا با اینکه می دانید من یک بیگانه‌ام، ما مورد لطف خود قرار می دهید؟» **11** بوغر جواب داد: «می دانم پس از مرگ شوهرت چقدر به مادر شوهرت محبت کرده‌ای و چگونه به خاطر او پدر و مادر و زادگاه خود را ترک کرده و با وی به اینجا آمده‌ای تا در میان قومی زندگی کنی که آنها را نمی شناختی. **12** خداوند، پاداش کفایی، اجر کامل به تو برسد». **13** روت در پاسخ وی گفت: «سرور من، شما نسبت به من خیلی لطف دارید. من حتی یکی از کنیزان شما نیز به حساب نمی آیم ولی با وجود این با ساختن انان مرا دلداری می دهید!» **14** وقت نهار، بوغر او را صدا زده، گفت: «ایا غذا بخور»، روت رفت و پیش دروغها نشست و بوغر خوارکی پیش او گذاشت و روت خورد و سیر شد و از آن خوارکی مقداری نیز باقی ماند. **15** وقتی روت به سرکارش رفت، بوغر به درگاشن گفت: «پگزارید او هر جا می خواهد خوشی جمع کند حتی در میان باقه‌ها، و مراحم او نشود. در ضمن عمدتاً خوشاهی از باقه‌ها بیرون کشیده، خداوند بدانید تا او آنها را جمع کنند». **17** روت تمام روز در آن کشتار خوشچینی کرد. غروب، آنچه را که جمع کرده بود کوپید و حدود ده کیلو جو به دست آمد. **18** او آن را با قیمانده خوارک ظهیر برداشته به شهر پیش مادرش برد. **19** نعمی گفت: «دخترم، امروز در کجا خوشچینی کردی؟ خدا به آن کسی که به تو توجه نموده است برکت دهد». روت همه ماجرا را برای مادرش تعریف کرد و گفت که نام صاحب کشتار بوغر است. **20** نعمی به عروس خود گفت: «خود روت قطعی است و به هیچ وجه نمی شود او را منصرف کرد، دیگر اصرار ننمود». **19** پس هر دو روانه بیت لحم شدند. وقتی به آنچه رسیدند تمام اهالی به هیجان آمدند و زنها از همدیگر می برسیدند: «آیا این خود نعمی است؟» **20** نعمی به ایشان گفت: «مرا نعمی (یعنی «خوشحال») نخواهی. مرا ماره (یعنی «تلخ») صدا کنید؛ زیرا قادر مطلق زندگی مرا تلخ کرده است. **21** دست پُر رفتم و خداوند مرا دست خالی بازگردانید. برای چه مرا نعمی می خوانید، حال آنکه خداوند قادر مطلق روی خود را از من برگردانیده و این مصیبت بزرگ را بر من وارد آورده است؟» **22** (وقتی نعمی و روت از موآب به بیت لحم رسیدند، هنگام درو جو بود).

در زمانی که داروان بر قوم اسرائیل حکومت می کردند، سزمین اسرائیل دچار خشکسالی شد. مردی از اهالی افراته به نام ایمیلک که در بیت لحم بهودا زندگی می کرد، در اثر این خشکسالی از وطن خود به سزمین موآب کوچ کرد. زن او نعمی و دو پسرش محلون و کلیون نیز همراه او بودند. **3** در طی اقامتشان در موآب، ایمیلک درگذشت و نعمی با دو پسرش تنها ماند. **4** پسران نعمی با دو دختر موآی به نامهای عرفه و روت ازدواج کردند. ده سال بعد محلون و کلیون نیز مردند. بدین ترتیب نعمی، هم شوهر و هم پسرانش را از دست داد و تنها ماند. **6** او تصمیم گرفت با دعووش به زادگاه خود یعنی سرمین بهودا بازگردد، زیرا شیشه بود که خداوند به قوم خود برکت داده و محصول زمین دویاره فراوان شده است. اما وقتی به راه افتادند، تصمیم نعمی عوض شد **8** و به عروسهایش گفت: «شما همراه من نیاید. به خانه پدری خود بازگردید. خداوند به شما برکت بدهد همان گونه که شما به من و پسرانم خوبی کردید. **9** امیدوارم به لطف خداوند بتوانید بار دیگر شوهر کنید و خوشبخت شوید». سپس نعمی آنها را بوسید و آنها گریستند **10** و به نعمی گفتند: «ما می خواهیم همراه تو نزد قوم تو بیاییم». **11** ولی نعمی در جواب آنها گفت: «ای دخترانم بهتر است بزرگردد. چرا می خواهید همراه من بیایید؟ مگر من می توانم صاحب بسیار دیگری شوم که برای شما شوهر باشند؟ **12** ای دخترانم، تقدیر خود بازگردید، زیرا از من گذشته است که بار دیگر شوهر کنم. حتی اگر همین امشب شوهر کنم و صاحب پسرانی شوم، **13** آیا تا پرگ شدن آنها صیر خواهید کرد و با کس دیگری ازدواج نخواهید نمود؟ نه، دخترانم! وضع من بسیار تلختر از وضع شمامت، زیرا خداوند خودش دستش را بر من بلند کرده است». **14** آنها بار دیگر با صدای بلند گریستند. عرفه مادرش را بوسید و از او خداخافته کرد و به خانه بازگشت. اما روت از او جدا نشد. **15** نعمی به روت گفت: «بین دخترم، زن برادر شوهرت نزد قوم و خدایان خود بازگشت. تو هم همین کار را بکن». **16** اما روت به او گفت: «مرا مجبور نکن که تو را ترک کنم، چون هر جا بروی با تو خواهم آمد و هر جا بمانی با تو خواهم ماند. قوم تو، قوم من و خدای تو، خدای من درخواهد بود. **17** می خواهیم جایی که تو می میری بیم و در کنار تو دفن شوم. خداوند بدانید بلا را بر سر من بیاورد، اگر بگذرانم چیزی جز مرگ مرا از تو جدا کنید». **18** نعمی چون دید تصمیم روت قطعی است و به هیچ وجه نمی شود او را منصرف کرد، دیگر اصرار ننمود. **19** پس هر دو روانه بیت لحم شدند. وقتی به آنچه رسیدند تمام اهالی به هیجان آمدند و زنها از همدیگر می برسیدند: «آیا این خود نعمی است؟» **20** نعمی به ایشان گفت: «مرا نعمی (یعنی «خوشحال») نخواهی. مرا ماره (یعنی «تلخ») صدا کنید؛ زیرا قادر مطلق زندگی مرا تلخ کرده است. **21** دست پُر رفتم و خداوند قادر مطلق روی خود را از من برگردانیده و این مصیبت بزرگ را بر من وارد آورده است؟» **22** (وقتی نعمی و روت از موآب به بیت لحم رسیدند، هنگام درو جو

است.» 23 پس روت تا پایان فصل درو جو و گندم نزد کنیزان بوعز به خوشچینی مشغول شد. او همچنان با مادرشورش زندگی می‌کرد.

روزی نعومی به روت گفت: «دخلتمن الان وقت آن رسیده که شهری

برای تو پیدا کنم تا زندگی ات سروسامان گیرد. 24 همین طور که می‌دانی بوعز، که تو در کشتزارش خوشچینی می‌کردی، از بستگان زندیک ما می‌باشد. او امشب در خرمگاه، جو غربال می‌کند. 25 پس برو حمام کن و عطر بزن، بهترین لیاست را پیش و به خرمگاه برو. اما نگذار بوعز تو را بینند، تا اینکه شامش را بخورد و بخوابید. 26 دقت کن و بین جای خواپیدن او کجاست. بعد برو و پوشش او را از روی پاهایش کنار بزن و در همان جا کنار پاهای او بخواب. آنگاه او به تو خواهد گفت که چه باید کرد. 27 روت گفت: «بسیار خوب، همین کار را خواهم کرد.» 28 روت آن شب به خرمگاه رفت و طبق دستورهایی که مادرشورش به او داده بود، عمل کرد. بوعز پس از آنکه خورد و سیر شد، کنار پاهای او جو دراز کشید و خوابید. آنگاه روت آنسته آمد، پوشش او را از روی پاهایش کنار زد و همان جا دراز کشید. 29 نیمه‌های شب، بوعز سراسیمه از خواب پید و دید زنی کنار پاهایش خوابیده است. 30 گفت: «تو کیست؟» روت جواب داد: «من کنیز، روت هستم. خواهش می‌کنم مرا به زنی بگیری، زیرا تو خویشاوند نزدیک من هستی.» 31 بوعز گفت: «دخلتمن، خداوند تو را برکت دهد! این محبتی که حالا می‌کنی از آن خوبی که در حق مادر شوهرت کردی، بزرگتر است. تو می‌توانستی با مرد جوانی، چه فقیر چه ثروتمند، ازدواج کنی؛ اما این کار را نکردم. 32 حال نگران نیاش. آنچه خواسته‌ای برایت انجام خواهم داد. همه مردم شهر می‌دانند که تو زنی نجیب هستی. 33 درست است که من خویشاوند نزدیک شوهرت هستم، اما خویشاوند نزدیکتر از من هم داری. 34 تو امشب در اینجا بمان و من فردا صبح این موضوع را با او در میان می‌گذارم. اگر او خواست با تو ازدواج کند، بگذران بکند؛ اما اگر راضی به این کار نبود، به خداوند زنده قسم که خودم حق تو را ادا خواهم کرد. اکنون تا صبح همنجات بخواب.» 35 پس روت تا صبح کار پاهای او خوابید و صبح خیلی زود، قبل از روشن شدن هوا برخاست، زیرا بوعز به او گفته بود: «لگذار کسی بفهمد که تو امشب در خرمگاه، پیش من بوده‌ای.» 36 او همچنین به روت گفت: «(ردا) خود را پهن کن،» روت رداش را پهن کرد و بوعز حدود پیست کیلو جو در آن ریخت و روی دوش روت گذاشت تا به خانه ببرد. 37 وقتی به خانه رسید نعومی از او پرسید: «دخلتمن، چطور شد؟» آنگاه روت تمام ماجرا را برای او تعریف کرد. 38 در ضمن اضافه کرد: «برای اینکه دست خالی پیش تو بزنگدم، بوعز این مقدار جو را به من داد تا به تو بدهم.» 39 نعومی گفت: «دخلتمن، صیر کن تا بینیم چه پیش خواهد آمد. زیرا بوعز تا این کار را امروز تمام نکند، آرام خواهد گرفت.»

بوعز به دروازه شهر که محل اجتماع مردم شهر بود رفت و در آنجا نشست. آنگاه آن مرد که نزدیکترین خویشاوند شهر نعومی بود به آنچا آمد. بوعز او را صدا زده گفت: «بیا اینجا! می‌خواهم چند کلمه‌ای با تو صحبت کنم،» او آمد و نزد بوعز نشست. 2 آنگاه بوعز ده نفر از ریش سفیدان شهر را دعوت کرد تا شاهد باشند. 3 بوعز به خویشاوند خود گفت: «تو می‌دانی که

اول سموئیل

1

شیر گرفته شد. 24 پس وقتی بجهه را از شیر گرفت، او را برداشته، همراه با یک گاو نر سه ساله برای قربانی و ده کیلوگرم آرد و یک مشک شراب به خیمه عبادت در شیله برد. 25 بعد از قربانی کردن گاو، پسر را پیش علی کاهن برندن. 26 حنا از علیه پرسید: «ای سروم، آیا مرا به خاطر داری؟ من همان زنی هستم که در اینجا استیاده، به حضور خداوند دعا کردم 27 و از خداوند درخواست نمودم که به من فرزندی بدهد. او دعایم را مستجاب نمود و این پسر را به من بخشید. 28 حال، او را به خداوند تقدیم می کنم که تا زنده است خداوند را خدمت نماید.» و خداوند را در آنجا پرستش کردند.

2 حنا چنین دعا کرد: «خداوند قلب مرا از شادی لبریز ساخته است، او به من قدرت بخشیده و مرا تقویت نموده است. بر دشمنانم می خدم و خوشحالم، چون خداوند مرا باری کرده است! 2 هیچ کس مثل خداوند مقدس نیست، غیر از او خدایی نیست، مثل خدای ما صخره‌ای نیست. 3 «از سختنان و رفتار متکرانه دست بردارید، زیرا بیوه، خدای دانا است؛ اوست که کارهای مردم را داوری می کند. 4 کمان جنگاوران شکسته شد، اما افتدگان قوت یافتند. 5 آنانی که سیر بودند برای نان، خود را اجیر کردند، ولی کسانی که گرسنه بودند سیر و راحت شدند. زن نازار هفت فرزند زایده است، اما آنکه فرزندان زیاد داشت، بی او لاد شده است. 6 «خداوند می میراند و زنده می کند، به گور فرو می برد و بر می خیزاند. (Sheol h7585) 7 خداوند کرد، زیزار گریست، 11 و نذر کرد، گفت: «ای خداوند لشکرهای آسمان متعال، اگر بر مصیبت کنیز نظری افکنی و دعایم را اجابت فرموده، پسری به من عطا کنی، او را به تو تقدیم می کنم تا در تمام عمر خود وقف تو باشد و موى سرش هرگز تراشیده نشود.» 9 یک بار، پس از صرف خوارک قربانی در شیله، حنا برخاست و رفت تا دعا کند. عیلی کاهن کدار درگاه خیمه عبادت در جای همیشگی خود نشسته بود. 10 حنا به تلخی جان به درگاه خداوند دعا کرد، عیلی گریست، 11 و نذر کرد، گفت: «ای خداوند لشکرهای آسمان خداوند طول داد، عیلی متوجه دهان او شد 13 و دید که لبهایش تکان می خورد ولی صدایش شنیده نمی شود، و عیلی گمان برد که میست است. 14 پس به روی گفت: «چرا میست به اینجا آمدید؟ شرایط را از خود دور کن!» 15 حنا در جواب گفت: «نه ای سروم، من شراب نخوردام و می نیستم بلکه زنی دل شکستدام و غم خود را با خداوند در میان می گذاشتم. 16 گمان نکن که من زنی فرمایه هستم، زیرا تمام مدت با غم و اندره دعا می کردم.» 17 عیلی گفت: «خدای اسرائیل، آنچه را از او خواستی به تو بدده! حال، به سلامتی برو!» 18 حنا از علیه تشکر نمود و با خوشحالی برگشت و غذا خود و دیگر غمگین نبود. 19 روز بعد، صبح زود تمام اعضای خانواده‌ای که برخاسته، برای پرستش خداوند به خیمه عبادت رفتند و سپس به خانه خود در رامه بازگشتند. وقتی القانه با حنا همیست شد، خداوند خواسته او را به یاد آورد. 20 پس از چندی حنا حامله شده، پسوی زاید او را سموئیل نامید و گفت: «من او را از خداوند درخواست نمودم.» 21 سال بعد طبق معمول، القانه با خانواده خود به عبادتگاه رفت تا قربانی سالیانه را به خداوند تقدیم کند و نذر خود را ادا نماید. 22 اما همراه آنها نزفت. او به شوهرش گفت: «وقتی بجهه از شیر گرفته شد، آنگاه به عبادتگاه خداوند خواهی رفت و او را با خود خواهیم برد تا همیشه در آنجا بمانند.» 23 القانه موافقت کرد و گفت: «آنچه مایل هستی بکن. در خانه بمان تا بجهه از شیر گرفته شود. هر چه خواست خداوند است، بشود.» پس حنا در خانه ماند تا بجهه از کاهنان را می پوشید و خداوند را خدمت می نمود. 19 مادرش هر سال یک

مردی بود به نام القانه از قبیله افرایم که در رامه تایم صوفیم واقع در کوهستان افرایم زندگی می کرد. او پسر بیوحام، پسر اليهو، پسر توحو، پسر صوف بود. او افرایمی بود. 2 القانه دو زن داشت به نامهای حنا و فنه. فنه صاحب فرزندان بود، اما حنا فرزندی نداشت. 3 القانه هر سال با خانواده خود به شیله می رفت تا خداوند لشکرهای آسمان را عبادت نموده، به او قربانی تقدیم کند. در آن زمان حُنُنی و فینحاس، پسران عیلی، در آنجا کاهنان خداوند بودند. 4 القانه در روزی که قربانی تقدیم می کرد، به نژف فنه و به همه پسران و دخترانش سهمی هایی از گوشت قربانی می داد. 5 اما به حنا دو چندان سهم می داد، زیرا او را دوست می داشت، هر چند که خداوند رحم او را بسته بود. 6 فنه بپوسه به حنا طعنه می زد و او را سخت می رنجاند، برای اینکه خداوند رحم حنا را بسته بود. 7 این وضع سال به سال تکرار می شد. هریار که به خیمه عبادت می رفتند، فنه حنا را می رنجاند، به حدی که حنا می گریست و چیزی نمی خورد. 8 شوهرش القانه از او می پرسید: «حنا، چرا گریه می کنی؟ چرا چیزی نمی خوری؟ چرا اینقدر غمگین هستی؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟» 9 یک بار، پس از صرف خوارک قربانی در شیله، حنا برخاست و رفت تا دعا کند. عیلی کاهن کدار درگاه خیمه عبادت در جای همیشگی خود نشسته بود. 10 حنا به تلخی جان به درگاه خداوند دعا کرد، زیزار گریست، 11 و نذر کرد، گفت: «ای خداوند لشکرهای آسمان متعال، اگر بر مصیبت کنیز نظری افکنی و دعایم را اجابت فرموده، پسری به من عطا کنی، او را به تو تقدیم می کنم تا در تمام عمر خود وقف تو باشد و موى سرش هرگز تراشیده نشود.» 12 وقتی حنا به دعای خود در پیشگاه خداوند طول داد، عیلی متوجه دهان او شد 13 و دید که لبهایش تکان می خورد ولی صدایش شنیده نمی شود، و عیلی گمان برد که میست است. 14 پس به روی گفت: «چرا میست به اینجا آمدید؟ شرایط را از خود دور کن!» 15 حنا در جواب گفت: «نه ای سروم، من شراب نخوردام و می نیستم بلکه زنی دل شکستدام و غم خود را با خداوند در میان می گذاشتم. 16 گمان نکن که من زنی فرمایه هستم، زیرا تمام مدت با غم و اندره دعا می کردم.» 17 عیلی گفت: «خدای اسرائیل، آنچه را از او خواستی به تو بدده! حال، به سلامتی برو!» 18 حنا از علیه تشکر نمود و با خوشحالی برگشت و غذا خود و دیگر غمگین نبود. 19 روز بعد، صبح زود تمام اعضای خانواده القانه برخاسته، برای پرستش خداوند به خیمه عبادت رفتند و سپس به خانه خود در رامه بازگشتند. وقتی القانه با حنا همیست شد، خداوند خواسته او را به یاد آورد. 20 پس از چندی حنا حامله شده، پسوی زاید او را سموئیل نامید و گفت: «من او را از خداوند درخواست نمودم.» 21 سال بعد طبق معمول، القانه با خانواده خود به عبادتگاه رفت تا قربانی سالیانه را به خداوند تقدیم کند و نذر خود را ادا نماید. 22 اما همراه آنها نزفت. او به شوهرش گفت: «وقتی بجهه از شیر گرفته شد، آنگاه به عبادتگاه خداوند خواهی رفت و او را با خود خواهیم برد تا همیشه در آنجا بمانند.» 23 القانه موافقت کرد و گفت: «آنچه مایل هستی بکن. در خانه بمان تا بجهه از شیر گرفته شود. هر چه خواست خداوند است، بشود.» پس حنا در خانه ماند تا بجهه از

شب علیی که چشمانش به سبب پیری تار شده بود، در جای خود خوابیده بود. 3 چراغ خدا هنوز خاموش نشده بود و سموئیل هم در خیمه خداوند که صندوق عهد خدا در آن قرار داشت، خوابیده بود. 4 در آن هنگام خداوند سموئیل را خواند و سموئیل در جواب گفت: «بله، گوش به فرمان!» 5 و از جا برخاسته، نزد علی شافت و گفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضر.» علی گفت: «من تو را نخواندم؛ برو بخواب!» او رفت و خوابید. 6 باز دیگر خداوند سموئیل را خواند. این دفعه نیز او برخاست و نزد علی شافت و بازگفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضر.» علی گفت: «پسرم، من تو را نخواندم؛ برو بخواب!» 7 سموئیل هنوز خداوند را نمی‌شناخت زیرا هرگز از خداوند پیامی دریافت نکرده بود. 8 خداوند برای سموئیل بار سموئیل را خواند و او چون دفعات پیش برخاسته، نزد علی رفت و بازگفت: «چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضر.» آنگاه علی دریافت که این خداوند است که سموئیل را می‌خواند. 9 پس به او گفت: «برو بخواب! اگر این بار تو را بخواند بگو: خداوند بفرما، خدمتگاروت گوش به فرمان تو است.» پس سموئیل رفت و خوابید. 10 باز خداوند آمده، سموئیل را ماند دفعات پیش خواند: «سموئیل! سموئیل!» و سموئیل گفت: «بفرما، خدمتگاروت گوش به فرمان توست.» 11 خداوند به او فرمود: «من در اسرائیل کاری انجام خواهم داد که مردم از شنیدنش به خود بیزند. 12 آن بلاهای را که دریارة خاندان علیی گفتم بر او نازل خواهم کرد. 13 به او گفتهام که تا ابد خانواده او را مجازات می‌کنم، چونکه پسراش نسبت به من گاهی می‌ورزند و او با اینکه از گناه ایشان آگاه است آنها را از این کار باز نمی‌دارد. 14 پس قسم خودرم که حتی قربانی و هدیه نمی‌توانند گناه خاندان علیی را کفاهه کنند. 15 سموئیل تا صبح خوابید. بعد برخاسته، طبق معمول درهای خانه خداوند را باز کرد. او می‌ترسید آنچه را که خداوند به وی گفته بود، برای علی بازگو نماید. 16 اما علی او را خوانده، گفت: «پسرم، خداوند به تو چه گفت؟ همه چیز را برای من تعريف کن. اگر چیزی از من پنهان کنی خدا تو را تبیه نماید!» 18 پس سموئیل تمام آنچه را که خداوند به او گفته بود، برای علی بیان کرد. علی گفت: «اين خواست خداوند است. بگذار آنچه در نظر وی پسند آید انجام دهد.» 19 سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند با او بود و نمی‌گذاشت هیچ یک از ساختهایش بر زمین بیفتند. 20 همه مردم اسرائیل از دان تا پیرشی می‌دانستند که سموئیل از جانب خداوند برگزیده شده است تا نبی او باشد. 21 خداوند در خیمه عبادت واقع در شیلوه به سموئیل پیام می‌داد و او نیز آن را برای قوم اسرائیل بازگو می‌کرد.

4 در آن زمان بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها جنگ درگرفته بود. لشکر اسرائیلی‌ها نزدیک این عزز و لشکر فلسطینی‌ها را اتفاق اندیشیدند. 2 فلسطینی‌ها، اسرائیلی‌ها را شکست داده، چهار هزار نفر از آنها را کشته‌اند. 3 وقایع اسرائیلی‌ها به اردوگاه خود بازمی‌گشتنند، رهیان آنها از یکدیگر می‌پرسیدند که چرا خداوند اجازه داده است فلسطینی‌ها آنها را شکست دهند. سپس گفتند: «بایاید صندوق عهد را از شیلوه به اینجا بیاوریم. اگر آن را با خود به میدان جنگ ببریم، خداوند در میان ما خواهد بود و ما را از چنگ دشمنان نجات خواهد داد.» 4 پس آنها افرادی به شیلوه فرستادند تا صندوق عهد خداوند لشکرهای آسمان را که میان کروپیان جلوس کرده است، بیاورند.

ردا کوچک برای سموئیل می‌دوخت و هنگامی که با شوهرش برای قربانی کردن می‌آمد، آن را به سموئیل می‌داد. 20 پیش از بازگشت به خانه، علی کاهن، القاه و زنش را برکت می‌داد و برای ایشان دعا می‌کرد که خداوند فرزندان دیگر نیز به آنها بدهد تا جای سموئیل را که در خدمت خداوند بود، بگیرند. 21 پس خداوند سه پسر و دو دختر دیگر به حنا بخشید. در ضمن، سموئیل در حضور خداوند رشد می‌کرد. 22 علی خیلی پیر شده بود. او از رفتار پسراش با قوم اسرائیل اطلاع داشت و می‌دانست که پسراش با زنانی که کنار مدخل خیمه ملاقات خدمت می‌کنند هم خوب می‌شوند. 23 پس به پسراش گفت: «چرا چنین می‌کنید؟ دریارة کارهای بد شما از تمام قوم می‌شون. 24 ای پسرازم، از این کارها دست بردارید. آنچه از قوم خداوند دریارة شما می‌شون، خوب نیست. 25 اگر کسی نسبت به همنوع خود گناه ورزد، خدا ممکن است برای او شفاعت کند، اما برای کسی که بر ضد خود خداوند گناه ورزد، کیست که بتواند شفاعت نماید؟» ولی آنها به سختان پدر خود گوش ندادند، زیرا خداوند می‌خواست آنها را هلاک کند. 26 اما سموئیل کوچک رشد می‌کرد و خداوند و مردم او را دوست می‌داشتند. 27 روزی مرد خدایی نزد علیی آمد و از طرف خداوند برای او این پیغام را آورد: «آیا خود را بر خاندان پدرت ظاهر نساختم، وقتي که قوم اسریل فرعون بودند؟ 28 آیا از میان تمام قبایل اسرائیل، جد تو هارون را انتخاب نکرد تا کاهن من باشد و بر مذیح من قربانی کند و بخور بسوزاند و لباس کاهنی را در حضور پیوشد؟ آیا تمام هدایای را که قوم اسرائیل بر آتش تقديم می‌کنند، برای شما کاهنان تعیین نکرد؟ 29 پس چرا اینقدر حریص هستید و قربانیها و هدایایی را که برای من می‌آورند، تحقیر می‌کنید؟ چرا پسرازن خود را پیش از من اخترام می‌کنی؟ تو و پسراش تا خودن بهترین قسمت هدایای قوم من، خود را چاق و فربه ساخته‌اید. 30 بنابراین، من که خداوند، خدای اسرائیل هستم اعلام می‌کنم که اگرچه گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت برای همیشه کاهنان من خواهند بود، اما شما را از این خدمت برقنار می‌کنم. هر که مرا احترام کند، او را احترام خواهم نمود و هر که مرا تحقیر کند او را تحقیر خواهم کرد. 31 زمانی می‌رسد که خاندان تو را بخواهیم انداشت به طوری که افراد خانه‌ات همه جوانمرگ شده، به سین پیری نخواهند رسید 32 و چشمان تو مصیبی را که دامنگیر عبادتگاه من می‌شود خواهد دید. من به بني اسرائیل برکت خواهیم داد، اما در خاندان تو را کار خواهیم آورد که مطابق میل من خدمت کند و هر آنچه را که به او دستور دهم انجام دهد. به او فرزندان خواهند بخشید و آنها برای پادشاه برگزیده من تا ابد کاهن خواهند شد. 36 آنگاه هر که از خاندان تو باقی مانده باشد برای پول و نان در برابر او زانو زده، تعظیم خواهد کرد و خواهد گفت: «تماس می‌کنم در میان کاهنان خود به من کاری بدید تا شکم خود را سیر کنم.»

3 در آن روزهایی که سموئیل کوچک نزد نظر علی، خداوند را خدمت می‌کرد، از جانب خداوند به ندرت پیغامی می‌رسید و رویا نایاب بود. 2 یک

5 به همین سبب است که تا به امروز، کاهنان داجون و پرستنده‌گانش به آستانه در بخته داجون در اشوده پا نمی‌گذارند. **6** خداوند اهالی اشدو و آبادی‌های اطراف آن را سخت مجازات کرد و بلای دمل به جان آنها فرستاد. **7** وقتی مردم درپنداشت که چه اتفاقی افتاده، گفتند: «دیگر نمی‌توانیم صندوق عهد را بیش از این در اینجا نگاه داریم، زیرا خدای اسرائیل همه ما را با خدایمان داجون هلاک خواهد کرد.» **8** پس آنها قاصداتی فرستاده، تمام رهبران فلسطینی را جمع کردند و گفتند: «با صندوق عهد خدای اسرائیل چه کنیم؟» آنها جواب دادند: «آن را به جت پرید.» پس صندوق عهد را به جت بردنند. **9** اما وقتی صندوق به جت رسید، خداوند اهالی آنجا را نیز از پیر و جوان به بلای دمل دچار کرد. ترس و اضطراب همه اهالی شهر را فرا گرفت. **10** پس آنها صندوق عهد خدا را به عقول فرستادند، اما چون اهالی عقول دیدند که صندوق عهد به نزد آنها آورده می‌شود فریاد برآوردند: «آنها صندوق عهد خدای اسرائیل را به اینجا می‌آورند تا ما را نیز نابود کنند.» **11** اهالی عقول، رهبران فلسطینی را احضار کردند: «صندوق عهد خدای اسرائیل را به جای خود برگردانید و گرنه همه ما را از بین می‌برد.» ترس و اضطراب تمام شهر را فرا گرفته بود، زیرا خدا اینها را هلاک می‌کرد. **12** آنای هم که نمرده بودند به دمل مبتلا شدند. فریاد مردم شهر تا به آسمان بالا رفت.

6 صندوق عهد، مدت هفت ماه در فلسطین ماند. **2** فلسطینی‌ها کاهنان و چادوگران خود را فرخواندند و از آنها پرسیدند: «با صندوق عهد خداوند چه کنیم؟» بگویید که چگونه آن را به مکان اصلی اش برگردانیم؟» **3** آنها جواب دادند: «اگر می‌خواهید صندوق عهد خدای اسرائیل را پس بفرستید، آن را دست خالی نفرستید، بلکه هدیه جیزان نیز همراه آن بفرستید تا او بلا را متوفع کند. اگر شفا یافید، آنگاه معلوم می‌شود که این بلا از جانب خدا بر شما نازل شده است.» **4** مردم پرسیدند: «چه نوع هدیه‌ای بفرستیم؟» آنها گفتند: «به تعداد رهبران فلسطینی‌ها، پنج شیء از طلا به شکل دمل و پنج شیء از طلا به شکل موش که تمام سزمین ما را ویران کرده‌اند، درست کنید و به احترام خدای اسرائیل، آنها را بفرستید تا شاید بلا را از شما و خدایان و سزمین شما دور کند.» **5** مانند فرعون و مصری‌ها سرسرخی نکنید. آنها اجازه ندادند اسرائیلی‌ها از مصر خارج شوند، تا اینکه خدا بلاهای هولناکی بر آنها نازل کرد. **7** پس الان اربابهای تازه بسازید و دو گاو شیرده که بیغ بر گردن آنها گذاشته نشده باشد بگیرید و آنها را به اربابه بینید و گوساله‌هایشان را در طویله نگه دارید. **8** صندوق عهد را بر اربابه قرار دهید و هدایای طلا را که برای عذرخواهی می‌فرستید در صندوقچه‌ای پهلوی آن بگذارید. آنگاه گاوها را رها کنید تا هر جا که می‌خواهند بروند. **9** اگر آنها از مزر ما عبور کرده، به بیت شمس رفته باشند، بدانید خداست که این بلای عظیم را بر سر ما آورده است، اما اگر نزقتند آنگاه خواهیم دانست که این بلاها اتفاقی بوده و دست خدا در آن دخالتی نداشته است.» **10** فلسطینی‌ها چنین کردند. دو گاو شیرده را به اربابه بستند و گوساله‌هایشان را در طویله نگه داشتند. **11** آنگاه صندوق عهد خداوند و صندوقچه محظی هدایای طلا را بر اربابه سرگذاشتند. **12** گاوها یکراست به طرف بیت شمس روانه شدند و همان طور که می‌رفتند صدا می‌کردند. رهبران فلسطینی تا سرحد بیت شمس، به دنبال آنها رفند. **13** مردم بیت شمس در دره مشغول درو گشتم بودند. آنها وقتی صندوق عهد

حفنی و فینحاس، پسران عیلی آنجا با صندوق عهد خدا بودند. **5** اسرائیلی‌ها وقتی صندوق عهد را در میان خود دیدند، چنان فریاد بلندی برآوردند که زمین زیر پایشان لرزید! **6** فلسطینی‌ها گفتند: «در اردوی عبرانی‌ها چه خبر است که چنین فریاد می‌زنند؟» وقتی فهمیدند که اسرائیلی‌ها صندوق عهد خداوند را به اردوگاه آوردند، **7** بسیار ترسیدند و گفتند: «خدنا به اردوگاه آنها آمد است. **8** کیست که بتواند ما را از دست این خدایان قادر ننماید براهند؟ آنها همان خدایانی هستند که مصری‌ها را در بیان با بلا نابود کردند. **9** ای فلسطینی‌ها با تمام نیرو بجنگید و گزنه اسیر این عبرانی‌ها خواهیم شد، همان گونه که آنها اسیر ما بودند.» **10** پس فلسطینی‌ها جنگیدند و اسرائیلی‌بار دیگر شکست خورد. در آن روز، سی هزار نفر از مردان اسرائیلی کشته شدند و بقیه به خیمه‌های خود گریختند. **11** صندوق عهد خدا به دست فلسطینی‌ها افتاد و حفنی و فینحاس، پسران عیلی نیز کشته شدند. **12** همان روز، مردی از قبیله بیامین از میدان جنگ گریخت و در حالی که لباس خود را پاره نموده و خاک بر سرش ریخته بود، به شیوه اسیر عهد خدا نگران بود. چون قاصد، خبر جنگ را آورد و گفت که چه اتفاقی افتاده است ناگهان صدای شیون و زاری در شهر بلند شد. **14** وقتی عیلی صدای شیون را شنید، گفت: «چه خبر است؟» قاصد به طرف عیلی شافت و آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش تعریف کرد. **15** در این وقت، عیلی ۹۸ ساله و کور بود. **16** او به عیلی گفت: «من امروز از میدان جنگ فار کرده، به اینجا آمده‌ام.» عیلی پرسید: «پسرم، چه اتفاقی افتاده است؟» **17** او گفت: «اسرائیلی‌ها از فلسطینی‌ها شکست خوده‌اند و هزاران نفر از مردان جنگی ما کشته شده‌اند. دو پسر تو، حفنی و فینحاس مرده‌اند و صندوق عهد خدا نیز به دست فلسطینی‌ها افتاده است.» **18** عیلی وقتی شنید که صندوق عهد به دست فلسطینی‌ها افتاده، از روی صندلی خود که در کنار دروازه بود، به پشت افتاد و چون پیر و چاق بود گردش شکست و مرد. او چهل سال رهبر اسرائیل بود. **19** وقتی عروس عیلی، زن فینحاس، که حامله و نزدیک به زایدین بود، شنید که صندوق عهد خدا گرفته شده و شوهر و پدر شوهرش نیز مرده‌اند، درد زایمانش شروع شد و زایدی. **20** زنانی که دور او بودند، گفتند: «ناراحت نباش پسر زایدی.» اما او که در حال مرگ بود هیچ جوابی نداد و اعتنا ننمود. **21** فقط گفت: «نم او را ایخا بگذارد، زیرا شکوه و عظمت اسرائیل از بین رفته است.» ایخا به معنی «بدون جلال» می‌باشد. او این نام را برگزید زیرا صندوق عهد خدا گرفته شده و شوهر و پدر شوهرش مرده بودند. **22** پس گفت: «جلال از اسرائیل رفت، زیرا صندوق خدا به اسارت رفته است.»

5 فلسطینی‌ها صندوق عهد خدا را از این عزز به معبد بت خویش داجون، در شهر اشدو آوردند و آن را نزدیک داجون گذاشتند. **3** اما صبح روز بعد، هنگامی که مردم شهر برای دیدن صندوق عهد خداوند رفتند، دیدند که داجون در مقابل آن، رو به زمین افتاده است. آنها داجون را برداشته، دوباره سرجایش گذاشتند. **4** ولی صبح روز بعد، باز همان اتفاق افتاد: آن بست در حضور صندوق عهد خداوند رو به زمین افتاده بود. این بار سر داجون و دو دستش قطع شده و در آستانه در بکاهه افتاده بود، فقط تنہ آن سالم مانده بود.

خداؤند را دیدند، بسیار شاد شدند. ۱۴ ارایه وارد مزمعه شخصی به نام پیوشع

شد و در کنار تخته سینگ بزرگی ایستاد. مردم چوب ارایه را شکسته، گاوها را

به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کردند. ۱۵ چند نفر از مردان قبیله

لاآی، صندوق عهد و صندوقجه محتوى اشیاء طلا را برداشته، روی آن تخته

سینگ بزرگ گذاشتند. در آن روز مردان بیت شمس قربانی سوختنی و قربانیهای

دیگر به حضور خداوند تقدیم نمودند. ۱۶ آن پنج رهبر فلسطینی وقتی این

واقمه را دیدند، در همان روز به عقرعون برگشتند. ۱۷ پنج هدیه طلا به شکل

دمل که توسط فلسطینی ها جهت عذرخواهی، برای خداوند فرستاده شد، از

طرف شهرهای اشدو، غزو، اشقلون، جت و عقرعون بود. ۱۸ پنج موش طلا

نیز به تعداد هریمن فلسطینی بود که بر شهرهای حصاردار و دهات اطرافشان

فرمان می ازادند. آن تخته سینگ بزرگ که صندوق عهد را روی آن گذاشتند تا

به امروز در مزمعه پیوشع واقع در بیت شمس باقی است. ۱۹ اما خداوند هفتاد

نفر از مردان بیت شمس را کشت، زیرا به داخل صندوق عهد نگاه کرده بودند.

مردم بیت شمس به سبب این کشثار سوگواری عظیمی کردند. ۲۰ گفتنی: «جه

کسی می تواند در مقابل خداوند که خدای قدوسی است، بایستد؟ اکنون

صندوق عهد را به کجا بفرستیم؟» ۲۱ پس قاصداني را نزد ساکنان قریه یعاریم

فسناده، گفتنی: «فلسطینی ها صندوق عهد خداوند را برگردانده اند. باید و آن

را برپید.»

۸ وقتی سموئیل پیر شد، پسران خود را به عنوان داور بر اسرائیل گماشت.

۹ ۲ نام پسر اول، یوئیل و پسر دوم آییا بود. ایشان در پرشیع بر مستند داوری

نشستند. ۳ اما آنها مثل پدر خود رفقار نمی کردند بلکه طمعکار بودند و از

مردم رشوه می گرفتند و در قضایت، عدالت را رعایت نمی کردند. ۴ بالاخره،

هریمن اسرائیل در رامه جمع شدند تا موضوع را با سموئیل در میان بگذارند. ۵

آنها به او گفتند: «تو پیر شده ای و پسرانت نیز مانند تو رفقار نمی کنند. پس

برای ما پادشاهی تعیین کن تا بر ما حکومت کند و ما هم مانند شما را سایر قومها

پادشاهی داشته باشیم». ۶ سموئیل از درخواست آنها بسیار ناراحت شد و

برای کسب تکلیف به حضور خداوند رفت. ۷ خداوند در پاسخ سموئیل

فرمود: «طبق درخواست آنها عمل کن، زیرا آنها مرا رد کرده اند نه تو را.

آنها دیگر نمی خواهند من پادشاه ایشان باشم. ۸ از موقعی که ایشان را

از مصر بیرون آورد، پیوسته مرا ترک نموده، به دنیال خدایان دیگر رفته اند.

الان با تو نیز همان رفقار را پیش گرفته اند. ۹ تو چه می گویند بکن، اما

به ایشان هشدار بده که داشتن پادشاه چه عاقبی دارد.» ۱۰ سموئیل از

جانب خداوند به ایشان که از او پادشاه می خواستند، چنین گفت: ۱۱ «اگر

می خواهید پادشاهی داشته باشید، بدانید که او پسران شما را به خدمت

خواهد گرفت تا بعضی بر اربابها و بعضی بر اسپهایها را خدمت کنند و بعضی

در جلوی ارایه هایش بدوند. ۱۲ او بعضی را به فرماندهی سپاه خود خواهد

گماشت و بعضی دیگر را به مزار خود خواهد فرستاد تا زمین را شیار کنند

و محصولات او را جمع آوری نمایند، و از عدهای نیز برای ساختن اسلحه

و سایر ارایه استفاده خواهد کرد. ۱۳ پادشاه، دختران شما را هم به کار

می گیرد تا نان پیزند و خوارک تهیه کنند و برایش عطر بسازند. ۱۴ او بهترین

مزار و تاکستانها و باغهای زیتون را از شما خواهد گرفت و به افراد خود

خواهد داد. ۱۵ از شما دیگر محصولاتتان را مطالبه خواهد نمود و آن را در

میان افراد دیبار، تقسیم خواهد کرد. ۱۶ غلامان، کنیزان، رمهها و الاغهای

برسند، شما از دست پادشاهی که انتخاب کرده اید فریاد برخواهید آورد، ولی

فلسطینی ها داد شما نخواهد رسید.» ۱۹ اما مردم به نصیحت سموئیل گوش

نداشند و به اصرار گفتند: «ما پادشاه می خواهیم ۲۰ تا مانند سایر قومها

باشیم. می خواهیم او بر ما سلطنت کند و در جنگ ما را رهبری نماید.» ۲۱

سموئیل آنچه را که مردم گفتند با خداوند در میان گذاشت، ۲۲ و خداوند بار

ایینداد بردند و پرسش العازار را برای نگهداری آن تعیین کردند. ۲ صندوق

عهد، مدت بیست سال در آنچه باقی ماند. طی آن مدت، بین اسرائیل در ماتم

بودند، زیرا خداوند ایشان را ترک گفته بود. ۳ سموئیل به بین اسرائیل گفت:

«اگر با تمام دل به سوی خداوند بازگشت نماید و خدایان بیگانه و عشاوت

را از میان خود دور کنید و تصمیم بگیرید که فقط خداوند را اطاعت و عبادت

نمایید، آنگاه خدا هم شما را از دست فلسطینی ها نجات خواهد داد.» ۴

پس آنها بتهای بعل و عشاوت را ناید کردند و فقط خداوند را پرستش

نمودند. ۵ سپس، سموئیل به ایشان گفت: «همه شما به مصفه باید و من

برای شما در حضور خداوند دعا خواهیم کرد.» ۶ پیارهاین همه آنها در مصفه

جمع شدند. سپس از چاه آب کشیدند و به حضور خداوند ریختند و تمام

روز را روزه گرفته، اعتراف کردند که به خداوند گناه کرده اند. و سموئیل در

مصفه به رهبری بین اسرائیل تعیین شد. ۷ وقتی هریمن فلسطینی شدیدند که

بین اسرائیل در مصفه گد آمده اند، سپاه خود را جنگ کرد، عازم مصفه

شدند. هنگامی که قوم اسرائیل متوجه شدند که فلسطینی ها نزدیک می شوند،

سموئیل بره شیرخواره ای را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کرد.

۸ آنها از سموئیل خواهش نموده، گفتند: «از دعا کردن به درگاه خداوند

دست نکش تا او ما را از دست فلسطینی ها نجات دهد.» ۹

سموئیل بره شیرخواره ای را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کرد و

فلسطینی ها در جنگ شدند. اما خداوند از آسمان مانند رعد بانگ براورد و

فلسطینی ها پریشان شده، از اسرائیلی ها شکست خوردند. ۱۱ اسرائیلی ها آنها

را از مصفه تا آن سوی بیت کار تعقیب نموده، در طول راه همه را هلاک

کردند. ۱۲ آنگاه سموئیل سنگی گرفته، آن را بین مصفه و شن بر پا داشت و

دیگر پاسخ داد: «هر چه می‌گویند بکن و پادشاهی برای ایشان تعیین نما.» سموئیل موافقت نمود و مردم را به خانه‌هایشان فرستاد.

سموئیل به آشپز گفت: «آن قسمت از گوشتش را که به تو گفتم نزد خود نگاهداری، بیاور.» **۲۴** آشپز ران را با مخالفاتش آورده، جلوی شائلو گذاشت.

سموئیل گفت: «بخار! این گوشش را برای تو نگاه داشتهام تا همراه کسانی که دعوت کردام از آن بخوری.» پس سموئیل و شائلو با هم خواک خوردند.

۲۵ پس از پایان مراسم قربانی، مردم به شهر برگشتند و سموئیل، شائلو را به پشت بام خانه خود برد و با او به گفتگو پرداخت. **۲۶** روز بعد، صبح زود، سموئیل، شائلو را که در پشت بام خواهید بود صدا زد و گفت: «بلند شو، وقت رفتن است!» پس شائلو برخاست و همراه سموئیل خانه را تک کردند.

۲۷ چون به بیرون شهر رسیدند، سموئیل به شائلو گفت: «به نوکرت بگو که جلوتر از ما برود.» نوکر جلوتر رفت. آنگاه سموئیل به شائلو گفت: «من از جانب خدا برای تو پیغامی دارم؛ بایست تا آن را به تو بگویم.»

۱۰ آنگاه سموئیل

ظرفی از روغن زیتون گرفته، بر سر شائلو ریخت و صورت او را بوسیده، گفت: «خداؤنده تو را برگزیده است تا بر قوم او پادشاهی کنی. **۲** وقتی امروز از نزد من بروی در سرحد پیمانم، کنار قبر راحیل، در صلحاصح با دو مرد روپر خواهی شد. آنها به تو خواهند گفت که پدرت الاغها را پیدا کرده و حالا برای تو نگران است و می‌گوید: چطور پسم را پیدا کنم؟

۳ بعد وقتی به درخت بلوط تابور رسیدی سه نفر را می‌بینی که به بیت نیل می‌روند تا خدا را پرستش نمایند. پکی از آنها سه پرغاله، دیگری سه قرص نان و سومی یک مشک شراب همراه دارد. **۴** آنها به تو سلام کرده، دو نان به تو خواهند داد و تو آنها را از دست ایشان می‌گیری. **۵** بعد از آن به کوه خدا در

جمعه خواهی رفت که اردواهان فلسطینی ها در آنجاست. وقتی به شهر نزدیک شدی با عده‌ای از انبیا روپر خواهی شد که از کوه به زیر می‌آیند و با نعمه چنگ و دف و نی و بربط نوازنده‌گان، نبوت می‌کنند. **۶** در همان موقع، روح خداوند بر تو خواهد آمد و تو نیز با ایشان نبوت خواهی کرد و به شخص دیگری تبدیل خواهی شد. **۷** وقتی این علامت‌ها را دیدی، هر چه از دستت

برآید انجام بده، زیرا خدا با تو خواهد بود. **۸** بعد به جلال برو و در آنجا هفت روز منتظر من باش تا بیایم و قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی به خدا تقدیم کنم. وقتی بیایم به تو خواهم گفت که چه باید بکنی.» **۹** وقتی شائلو از سموئیل جدا شد تا برود، خدا قلب تازهای به او بخشید و همان روز تمام پیشگویی های سموئیل به حقیقت پوست. **۱۰** وقتی شائلو و نوکرش به جمعه رسیدند، گرهی از انبیا به او بخوردند. ناگهان روح خدا بر شائلو آمد و او نیز همراه آنها شروع به نبوت کردند نمود. **۱۱** کسانی که شائلو را می‌شناختند وقتی او را دیدند که نبوت می‌کند متوجه شده، به یکدیگر گفتند: «چه اتفاقی برای پسر قیس افتاده است؟ آیا شائلو هم نبی شده است؟» **۱۲** یک نفر از اهالی آنجا گفت: «مگر نبی بودن به اصل و نسب ربط دارد؟» و این یک ضرب المثل شد: «شائلو هم نبی شده است.» **۱۳**

وقتی شائلو از نبوت کردن فارغ شد به بالای کوه رفت. **۱۴** آنگاه عمومی شائلو او و نوکرش را دید و پرسید: «کجا رفته بودید؟» شائلو جواب داد: «به جستجوی الاغها رفتیم ولی آنها را پیدا نکردیم، پس نزد سموئیل رفتیم.» **۱۵** عمومیش پرسید: «او چه گفت؟» **۱۶** شائلو جواب داد: «او گفت که الاغها پیدا شده‌اند.» ولی شائلو درباره آنچه سموئیل راجع به پادشاه شدنش گفته بود، چیزی به عمومی خود نگفت. **۱۷** سموئیل همه مردم اسرائیل را در مصنه

قیس از مردان ثروتمند و بانفوذ قبیله بنیامین بود. قیس پسر ابی نیل بود و ابی نیل پسر صرورو، صرورو پسر بکورت و بکورت پسر افیح. **۲** قیس پسری داشت به نام شائلو که خوش‌اندام‌ترین مرد اسرائیل بود. وقتی او در میان مردم می‌ایستاد، یک سر و گردان از همه بلندتر بود. **۳** روزی الاغهای قیس گم شدند، پس او پکی از نوکران خود را همراه شائلو به جستجوی الاغها فرستاد. **۴** آنها تمام کوهستان افرايم، زمین شلیشه، نواحی شعلیم و تمام سرزمین بنیامین را گشتند، ولی توانستند الاغها را پیدا کنند. **۵** سرانجام پس از جستجوی زیاد وقی به صوف رسیدند، شائلو به نوکرش گفت: «بیا برگردیم، الان پدرمان برای ما بیشتر نگران است تا برای الاغها!» **۶** اما نوکرش گفت:

«صیر کن! در این شهر مرد خدایی زندگی می‌کند که مردم احترام زیادی برایش قائلند، زیرا هر چه می‌گوید، درست درمی‌آید. بیا پیش او برویم شاید بتواند به ما بگوید که از کلام راه بروم.» **۷** شائلو جواب داد: «ولی ما چیزی نداریم به او بدهیم، حتی خوارکی هم که داشتیم تمام شده است.» **۸**

نوکر گفت: «من یک سکه کوچک نقره دارم. می‌توانیم آن را به او بدهیم تا ما را راهنمایی کنند.» **۹** (در آن زمان به نبی، رایی می‌گفتند. پس هر که می‌خواست از خدا سؤال کند، می‌گفت: «بیایند نزد رای بروم.») **۱۰** شائلو موافقت کرد و گفت: «بسیار خوب، بروم.» آنها روانه شهری شدند که مرد خدا در آن زندگی می‌کرد. **۱۱** در حالی که از تپه‌ای که شهر در بالای آن قرار داشت بالا می‌رفتند، دیدند چند دختر جوان برای کشیدن آب می‌آیند. از آنها پرسیدند: «آیا رایی در شهر است؟» **۱۲** دخترها گفتند: «بله! اگر از همین راه بروید به او خواهید رسید. او امروز به شهر آمد تا در مراسم قربانی که در بالای تپه برگزار می‌شود، شرکت کند. **۱۳** تا او نیاید و قربانی را برکت ندهد، مردم چیزی نخواهند خورد. پس عجله کنید تا قبل از آنکه به تپه برسد او را ببینید.» **۱۴** پس آنها وارد شهر شدند و به سموئیل که به سمت تپه می‌رفت بخوردند. **۱۵** خداوند روز قیل به سموئیل چنین گفته بود: «فردا همین موقع مردی را از سرزمین بنیامین نزد تو خواهم فرستاد. او را به عنوان رهبر قوم من را بروغن تدهین کن. او ایشان را از دست فلسطینی‌ها خواهد رهانید، زیرا من ناله و دعای ایشان را شنیده‌ام.» **۱۶** وقتی سموئیل شائلو را دید، خداوند به سموئیل گفت: «این همان مردی است که دریاراهش با تو صحبت کردم. او بر قوم من حکومت خواهد کرد.» **۱۷** کنار دروازه شهر، **۱۸** شائلو به سموئیل رسید و از او پرسید: «آیا ممکن است بگویید که خانه رایی کجاست؟» **۱۹** سموئیل پاسخ داد: «من همان شخص هستم. جلوتر از من به بالای آن تپه بروید تا امروز در آنجا با هم غذا بخوریم. فردا صبح آنچه را که می‌خواهی بدانی خواهم گفت و شما را مرخص خواهیم کرد.» **۲۰** برای الاغهایی که سه روز پیش گم شده‌اند نگران نباش، چون پیدا شده‌اند. در

ضمن، بدان که امید تمام قوم اسرائیل بر تو و بر خاندان پدرت است.» **۲۱** شائلو گفت: «ولی من از قبیله بنیامین هستم که کوچکترین قبیله اسرائیل است و خاندان من هم کوچکترین خاندان قبیله بنیامین است. چرا این سخنان را به من می‌گویند.» **۲۲** سموئیل، شائلو و نوکرش را به تالار مراسم قربانی آورد و آنها را بر صدر دعوت شدگان که نزدیک به سی نفر بودند، نشاند. **۲۳** آنگاه

کنید. **۱۱** فردای آن روز، صبح زود شائعوں با سپاه خود که به سه دسته تقسیم کرده بود بر عمومنی‌ها حمله برد و تا ظهر به کشتار آنها پرداخت. بقیه سپاه دشمن چنان متواتری و پراکنده شدند که حتی دو نفرشان در یک جا نماندند. **۱۲** مردم به سموئیل گفتند: «کجا هستید آن افرادی که می‌گفتند شائعوں نمی‌تواند پادشاه ما باشد؟ آنها را به اینجا بیاورید تا همه را بشکیم؟» **۱۳** اما شائعوں پاسخ داد: «امروز تباید کسی کشته شود، چون خداوند امروز اسرائیل را رهانیده است». **۱۴** آنگاه سموئیل به مردم گفت: «بیایید به جلال بروم تا دنیواه پادشاهی شائعوں را تایید کنیم». **۱۵** پس همه به جلال گرفتند و در حضور خداوند شائعوں را پادشاه ساختند. بعد قربانیهای سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند و شائعوں و همه مردم اسرائیل جشن گرفتند.

۱۲

سموئیل به مردم اسرائیل گفت: «هر چه از من خواستید برای شما انجام دادم. پادشاهی برای شما تعیین نمودم. **۲** حال، او شما را رهبری می‌کند. پسرانم نیز در خدمت شما هستند. ولی من پیر و سفید مو شده‌ام و از روزهای جوانی‌ام تا امروز در میان شما زندگی کرده‌ام. **۳** اینکه که در حضور خداوند و پادشاه برگزیریده او ایستاده‌ام، به من بگویید گاو و الاغ چه کسی را به زور گرفته‌ام؟ چه کسی را فریب داده‌ام و به که ظلم کرده‌ام؟ از دست چه کسی روش گرفته‌ام تا حق را نداده بگیر؟ اگر چنین کرده‌ام حاضر جبران کنیم». **۴** همه در جواب وی گفتند: «تو هرگز کسی را فریب نداده‌ای، بر هیچ‌کس ظلم نکرده‌ای و رشوه نگرفته‌ای». **۵** سموئیل گفت: «خداوند و پادشاه برگزیریده او، امروز شاهدند که شما عیوبی در من نیافتدید». **۶** مردم گفتند: «بله، همین طور است».

موسى و هارون را برگزید و اجداد شما را از مصر بیرون آورد. **۷** حال، در حضور خداوند باستید تا کارهای شگفت‌انگیز خداوند را که در حق شما و اجدادتان انجام داده است به یاد شما آورم: **۸** «وقی بني اسرائیل در مصر بودند و برای رهای خود به حضور خداوند فریاد برآوردند، خداوند موسی و هارون را فرستاد و ایشان بني اسرائیل را به این سرزمین آوردند. **۹** اما بني اسرائیل خداوند، خدای خود را از یاد بودند. پس خداهم ایشان را به دست سیسرا سردار سپاه حاصور، فلسطینی‌ها و پادشاه مواب سپرد و آنها با ایشان چنگیدند. **۱۰** آنها نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: ما گنه کارهایم، زیرا از پیروی تو برگشته‌ایم و بعل و عشتاروت را پرسیده‌ایم. حال، ما از چنگ دشمنانمان برهان و ما فقط تو را پرسیش خواهیم کرد. **۱۱** پس خداوند جدعون، باراق، یفتاخ و سرانجام مرا فرستاد و شما را از دست دشمنان نجات داد تا شما در امنیت زندگی کنید. **۱۲** اما وقتی ناحاش، پادشاه بني عمون را دیدید که قصد حمله به شما را دارد، نزد من آمدید و پادشاهی خواستید تا بر شما سلطنت کند و حال آنکه خداوند، خدايانان پادشاه شما بود. **۱۳** پس این است پادشاهی که کلامش گوش دهد و از فرمانش سریچی نکنید، اگر شما و پادشاه شما خداوند، خدای خود را پیروی نمایید، همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت؛ **۱۴** اما اگر برخلاف دستورهای خداوند، خدايانان رفتار کنید و به سخنان او گوش ندهید، آنگاه شما را مثل اجدادتان مجازات خواهد کرد. **۱۵** «حال، پایستید و این کار عظیم خداوند را مشاهده کنید. **۱۶** مگر نه اینکه در این

با حضور خداوند جمع کرد، **۱۷** و از جانب خداوند، خدای اسرائیل این پیغام را به ایشان داد: «من شما را از مصر بیرون آوردم و شما را از دست مصري‌ها و همه قوهایی که بر شما ظلم می‌کردند، نجات دادم. اما شما مرا که خدايانان هستم و شما را از سختیها و مصیبتها رهانیده‌ام، امروز ردنموده، گفتید: ما پادشاهی می‌خواهیم که بر ما حکومت کند. پس حال با قبیله‌ها و خاندانهای خود در حضور خداوند حاضر شوید.» **۲۰** سموئیل قبیله‌ها را به حضور خداوند فرا خواند. سپس قرعه اندامخه شد و قبیله بینامن انتخاب شد. **۲۱** آنگاه او خاندانهای قبیله بینامن را به حضور خداوند خواند و خاندان مطرب انتخاب گردید و از این خاندان قرعه به نام شائعوں، پسر قیس درآمد. ولی وقتی شائعوں را صدا کردند، او در آنجا نبود. **۲۲** آنها برای یافتن او از خداوند کمک طلبیدند و خداوند به ایشان فرمود که او خود را در میان بار و بنه سفر پنهان کرده است. **۲۳** پس دویدند و او را از آنجا آوردند. وقتی او در میان مردم ایستاد یک سر و گردن از همه بلندتر بود. **۲۴** آنگاه سموئیل به مردم گفت: «این است آن پادشاهی که خداوند برای شما برگزیریده است. در میان قوم اسرائیل کسی مانند او نیست.» مردم فریاد زدند: «زندنه باد پادشاه!» **۲۵** سموئیل بار دیگر، حقوق و ظایحه پادشاه را برای قوم توضیح داد و آنها را در کتابی نوشته، در مکانی مخصوص به حضور خداوند نهاده؛ سپس مردم را به خانه‌هایشان فرستاد. **۲۶** چون شائعوں به خانه خود در چجه مراجعت نمود، خدا عده‌ای از مردان نیرومند را برانگیخت تا همراه وی باشند. **۲۷** اما بعضی از افراد ولگرد و هرزو فریاد برآورده، می‌گفتند: «این مرد چطور می‌تواند ما را نجات دهد؟» پس او را تحقیر کرده، برایش هدیه نیاروند و لی شائعوں اعتنایی نکرد.

۱۱

در این موقع ناحاش، پادشاه عمومنی با سپاه خود به سوی شهر پاییش جله‌عاد که متعلق به اسرائیل بود حرکت کرده، در مقابل آن ارد و زد. اما اهالی پاییش به ناحاش گفتند: «با ما پیمان صلح بیند و ما تو را بندگی خواهیم کرد.» **۲** ناحاش گفت: «به یک شرط، و آن اینکه چشم راست همه شما را در بیانو تا باعث ننگ و رسوای تمام اسرائیل شو!» **۳** ریش سفیدان پاییش گفتند: «پس هفت روز به ما مهلت دهید تا فاصلانی به سراسر اسرائیل بفرستیم. اگر کسی نبود که ما را نجات دهد، آنگاه شرط شما را می‌پذیریم.» **۴** وقتی فاصلان به شهر چجه که وطن شائعوں بود رسیدند و این خبر را به مردم دادند، همه به گریه و زاری افتدند. **۵** در این موقع شائعوں همراه گاوها یاش از مزرعه به شهر برمی‌گشت. او وقتی صدای گریه مردم را شنید، پرسید: «چه شده است؟» آنها خبری را که فاصلان از پاییش آورده بودند، برایش بازگو نمودند. **۶** وقتی شائعوں این را شنید، روح خدا بر او قرار گرفت و او بسیار خشمگین شد. **۷** پس یک جفت گاو گرفت و آنها را تکتک کرد و به دست فاصلان داد تا به سراسر اسرائیل ببرند و بگویند هر که همراه شائعوں و سموئیل به چندگ نرود، گاوها یاش اینچنین تکتک خواهند شد. ترس خداوند، بنی اسرائیل را فرا گرفت و همه با هم همچون یک تن نزد شائعوں آمدند. **۸** شائعوں ایشان را در بازق شمرد. سیصد هزار نفر از اسرائیل و سی هزار نفر از یهودا بودند. **۹** آنگاه شائعوں فاصلان را با این پیغام به پاییش جله‌عاد فرستاد: «ما فردا پیش از ظهر، شما را نجات خواهیم داد.» وقتی فاصلان برگشتشد و پیغام را رساندند، همه اهالی شهر خوشحال شدند. **۱۰** آنها به دشمنان خود گفتند: «فردا تسليم شما خواهیم شد تا هر طوری که می‌خواهید با ما رفتار

فصل که گنبد را درو می کنند از باران خبری نیست؟ ولی من دعا می کنم خداوند رعد و برق ایجاد کند و باران بیاراند تا بدانید که کار خوبی نکردید که پادشاه خواستید چون با این کار، گناه بزرگی نسبت به خدا مرتکب شدید.» ۱۸ سپس، سموئیل در حضور خداوند دعا کرد و خداوند در همان روز بعد و برق و باران فرستاد و مردم از خداوند و از سموئیل بسیار ترسیدند. ۱۹ آنها به سموئیل گفتند: «در حضور خداوند، خدای خود برای ما دعا کن تا نمیریم؛ زیرا با خواستن پادشاه بار گناهان خود را سنگینتر کردیم.» ۲۰ سموئیل به آنها گفت: «نترسید! درست است که کار بدی کردید، ولی سعی کنید بعد از این با تمام وجود، خداوند را پرستش نمایید و به هیچ وجه از او روگردان نشوید.» ۲۱ پنهان را عبادت نکنید چون باطل و بی فایده اند و نمی توانند به داد شما برستند. ۲۲ خداوند به خاطر حرمت نام عظیم خود، هرگز قوم خود را ترک نخواهد کرد، زیرا خواست او این بوده است که شما را قوم خاص خود سازد.

۲۳ و اما من، محال است که از دعا کردن برای شما دست بکشم، و چنین گناهی نسبت به خداوند مرتکب شوم. من هر جه را که راست و نیکوست به شما تعلیم می دهم. ۲۴ شما باید تنها ترس خداوند را در دل داشته باشید و با وفاداری و از صمیم قلب او را عبادت نمایید و در کارهای شکفت انگیزی که برای شما انجام داده است تفکر کنید. ۲۵ اما اگر به گاهه ادامه دهید، هم شما و هم پادشاهتان هلاک خواهید شد.»

۱۳

شائعه سی ساله بود که پادشاه شد و چهل و دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد. ۲ شائعه سه هزار نفر از مردان اسرائیلی را برگردید و از ایشان دو هزار نفر را با خود برداشتند، به مخماس و کوه بیت اهل برد و هزار نفر دیگر را نزد پسرش یوناتان در چجه واقع در ملک بنیامین گذاشت و بقیه را به خانه هایشان فرستاد. ۳ یوناتان به قرارگاه فلسطینیها در چیخ حمله کرد و افراد آنچا را از پای درآورد و این خبر فوری به گوش فلسطینیان رسید. شائعه با نواختن کرنا به سراسر اسرائیل پیغام فرستاد که برای جنگ آماده شوند. ۴ وقتی بنی اسرائیل شنیدند که شائعه به قرارگاه فلسطینیها در حمله کرده است و اینکه اسرائیلیها مورد نفرت فلسطینیها قرار گرفته اند، در جلال نزد شائعه گرد آمدند. ۵ فلسطینیها لشکر عظیمی که شامل سه هزار ارباب، شش هزار سرباز و سواره و عده بی شماری سرباز پیاده بود، فراهم نمودند. آنها در مخماس واقع در سمت شرقی بیت آن اردو زدند. ۶ اسرائیلیها، چون چشمشان به لشکر عظیم دشمن افتاد، روحیه خود را باختند و سعی کردند در غارها و بیشه ها، چاهها و حفره ها، و در میان صخره ها خود را پنهان کنند. ۷ بعضی از ایشان نزد از رود اردن گلشته، به سرزمین جاد و جلغاد گردیدند. ولی شائعه در جلال ماند و همراهانش از شدت ترس می زدندند. ۸ سموئیل به شائعه گفته بود که پس از هفت روز می آید، ولی از او خبری نبود و سربازان شائعه به دریج پراکنده می شدند. ۹ پس شائعه تصمیم گرفت خود، مراسم تقدیم قربانیهای سوختنی و سلامتی را اجرا کند. ۱۰ در پایان مراسم تقدیم قربانی سوختنی، سموئیل از راه رسید و شائعه به استقبال وی شافت. ۱۱ اما سموئیل به او گفت: «این چه کاری بود که کردی؟» شائعه پاسخ داد: «چون دیدم سربازان من پراکنده می شوند و تو نزد به موقع نمی آیی و فلسطینیها هم در مخماس آمده جنگ هستند، ۱۲ به خود گفتم که فلسطینیها هر آن ممکن است در جلال به ما حمله کنند و من حتی فرصت پیدا نکرده ام از خداوند کمک

۱۴

روزی یوناتان، پسر شائعه، به سلاحدار خود گفت: «بیا به قرارگاه فلسطینیها که در آن طرف دره است برویم.» اما او این موضوع را به پدر رش نگفت. ۲ شائعه در حوالی چجه زیر درخت اثواری واقع در مغرون اردو زده بود و حدود ششصد نفر همراه او بودند. ۳ در میان همراهان شائعه، آخرتای کاهن نزدیک به چشم می خورد. (پدر اخی اخیوط بود، عمومی او ایخاپد، پدر بزرگش فینحاس و جد او عیلی، کاهن سابق خداوند در شیله بود.) کسی از رفتن یوناتان خبر نداشت. ۴ یوناتان برای اینکه بتواند به قرارگاه دشمن دسترسی پاید، می باید از یک گذرگاه خیلی تنگ که در میان دو صخره مرتفع به نامهای بوصیص و سنه قرار داشت، بگذرد. ۵ یکی از این صخره ها در شمال، مقابل مخماس قرار داشت و دیگری در جنوب، مقابل چمعه. ۶ یوناتان به سلاحدار خود گفت: «بیا به قرارگاه این خدانشناسان نزدیک شویم شاید خداوند برای ما معجزه ای بکند. اگر خداوند بخواهد با تعداد کم هم می تواند ما را نجات دهد.» ۷ سلاحدار او جواب داد: «هر طور که صلاح می دانی عمل کن، هر تصمیمی که بگیری من هم با تو خواهیم بود.» ۸ یوناتان به او گفت: «بس ما به سمت آنها خواهیم رفت و خود را به ایشان نشان خواهیم داد.» ۹ اگر آنها به ما گفتند: بایستید تا پیش شما بیاییم، ما می ایستیم و منتظر می مانیم. ۱۰ اما اگر از ما خواستند تا پیش ایشان برویم، می خواهیم و متنظر می مانیم. ۱۱ پس ایشان خود را به فلسطینیها نشان دادند. چون فلسطینیها متوجه ایشان شدند، فریاد زدند: «نگاه کنید، اسرائیلیها از سوراخهای خود بیرون می خزند!» ۱۲ بعد به یوناتان و سلاحدارش گفتند: «باید اینجا، می خواهیم به شما چیزی بگوییم.» یوناتان به سلاحدار خود گفت: «پشت

غارت کرده، کسی را زنده نگذاریم.» افرادش جواب دادند: «هر طور که صلاح می دانی انجام بده.» اما کاهن گفت: «بهتر است در این باره از خدا راهنمایی پخواهیم.» 37 پس شائول در حضور خدا دعا کرده، پرسید: «خداآنداز، آیا صلاح هست که ما به تعقیب فلسطینی ها پیرویم؟ آیا آنها را به دست ما خواهی داد؟» ولی آن روز خدا جواب نداد. 38 شائول سران قوم را جمع کرده، گفت: «باید بدانیم امروز چه گناهی مرتکب شده‌ایم. 39 قسم به خداوند زنده که رهاننده اسرائیل است، اگر چنانچه خطاکار پسرم بیوناتان هم باشد، او را خواهیم کشت!» اما کسی به او نگفت که چه اتفاقی افتاده است. 40 سپس شائول به همراهانش گفت: «من و بیوناتان در یک طرف می‌ایستیم و همه شما در سمت دیگر.» آنها پذیرفتند. 41 بعد شائول گفت: «ای خداوند، خدای اسرائیل، چرا پاسخ مرا تداردی؟ چه اشتباهی رخ داده است؟ آیا من و بیوناتان خطاکار هستیم، یا تقصیر متوجه دیگران است؟ خداوندا، به ما نشان پدید مقصرا کیست.» قرعه که انداده شد، شائول و بیوناتان مقصرا شناخته شدند و بقیه کنار رفتند. 42 آنگاه شائول گفت: «در میان من و پسرم بیوناتان قرعه بیفکنید.» قرعه به اسم بیوناتان درآمد. 43 شائول به بیوناتان گفت: «به من بگو چه کرده‌ای.» بیوناتان جواب داد: «با نوک چوبیدستی کسی عسل چشیدم. آیا برای این کار باید کشته شم؟» 44 شائول گفت: «بله، خدا مرا مجازات کند اگر مانع کشته شدن تو شوم.» 45 اما افراد به شائول گفتند: «آیا بیوناتان که امروز این پیروزی بزرگ را به دست آورده است باید کشته شود؟ هرگز! به خداوند زنده قسم، موبی از سرش کم نخواهد شد؛ زیرا امروز به کمک خدا این کار را کرده است.» پس آنها بیوناتان را از مرگ حتمی نجات دادند. 46 پس از آن شائول نیروهای خود را عقب کشید و فلسطینی ها به سرزمین خود برگشتهند. 47 وقتی شائول زمام پادشاهی اسرائیل را به دست گرفت، با همه اطراف خود یعنی با مواب، بني عمون، ادوم، بادشاهی صوبی و فلسطینی ها به چندگ پراخت. او در تمام چندگها پیروز شد؛ زیرا امروز به کمک خدا این کار را کرده است. 48 شائول با دلیری عمل می کرد. عمالیقی ها را نیز شکست داده، شائول را از دست دشمنان رهانید. 49 شائول سه پسر داشت به نامهای بیوناتان، پیشوی و ملکیشوع؛ و دو دختر به اسمای میرب و میکال. 50 زن شائول آخینوغم، دختر آخینعاص بود. فرمانده سپاه او آنبر پسر نیر عموی شائول بود. قیس و نیر پسران ایل بودند. 51 قیس پدر شائول و نیر پدر آنبر بود. 52 در طول زندگی شائول، اسرائیلی ها پیوسته با فلسطینی ها در چندگ بودند، از این رو هرگاه شائول شخص قوی یا شجاعی می دید او را به خدمت سپاه خود درمی آورد.

15 روزی سموئیل به شائول گفت: «خداآنداز بود که مرا فرستاد که تو را مسح کنم تا بر قوم او، اسرائیل سلطنت کنی. پس الان به پیغام خداوند توجه کن. 2 خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: من مردم عمالیق را مجازات خواهیم کرد، زیرا وقتی قوم اسرائیل را از مصر پیرون می آوردم، با آنها بدرفتاری کردند. 3 حال برو و مردم عمالیق را قتل عام کن. بر آنها رحم نکن، بلکه زن و مرد و طفل شیرخواره، گاو و گوسفند، شتر و الاغ، همه را نابود کن.» 4 پس شائول لشکر خود را که شامل دویست هزار سرباز از اسرائیل و ده هزار سرباز از یهودا بود در تلائم سان دید. 5 بعد شائول با لشکر خود به طرف شهر عمالیقی ها حرکت کرد و در دره ای کمین نمود. 6 او برای قبیه ها این سپس شائول گفت: «باید امشب دشمن را تعقیب کنیم و تا صبح آنها را سر من بیا، چون خداوند آنها را به دست ما داده است!» 13 بیوناتان و سلاحدارش خود را نزد ایشان بالا کشیدند. فلسطینی ها توانستند در مقابل بیوناتان مقاومت کنند و سلاحدار او که پشت سر بیوناتان بود آنها را می کشند. 14 تعداد کشته شدگان، بیست نفر بود و اجسادشان در حدود نیم گزینه زمین را پر کرده بود. 15 تو و حشمت سراسر اردوی فلسطینی ها را فرا گرفته بود. در همین موقع، زمین لزهای هم رخ داد و بر وحشت آنها افروزد. 16 نگهبانان شائول در چیجه بناییم دیدند که لشکر عظمی فلسطینی ها از هم پاشیده و به هر طرف پراکنده می شود. 17 شائول دستور داد: «بینید از افراد ما چه کسی غایب است.» چون جستجو کردند، دریافتند که بیوناتان و سلاحدارش نیستند. 18 شائول به آخیار کاهن گفت: «صندوقد عهد خدا را بیاور.» (در آن موقع صندوق عهد خدا همراه قوم اسرائیل بود.) 19 وقتی شائول با کاهن مشغول صحبت بود، صدای داد و فریاد در اردوی فلسطینی ها بلند شد. پس شائول به کاهن گفت: «دست نگه دار، بیا بروم.» 20 آنگاه شائول و همراهانش وارد میدان چندگ شدند و دیدند فلسطینی ها به جان هم افتاده اند و همدیگر را می کشند. 21 آن عده از عبرانی ها هم که جزو سربازان فلسطینی بودند، به حمایت از هم نژادهای اسرائیلی خود که همراه شائول و بیوناتان بودند پرخاسته، بر ضد فلسطینی ها وارد چندگ شدند. 22 وقتی اسرائیلی هایی که خود را در کوهستان افزایم پنهان کرده بودند، شنیدند دشمن در حال شکست خوردن است به شائول و همراهانش ملحظ شدند. 23 بدین طریق در آن روز خداوند اسرائیل را رهانید و چندگ تا به آن طرف پیش آورد. 24 اسرائیلی ها از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند زیرا شائول آنها را قسم داده، گفته بود: «لعت بر کسی باد که پیش از اینکه من از دشمنان انتقام بگیرم لب به غذا بزند.» پس در آن روز کسی چیزی نخورد، 25 هرچند آنها همگی در چندگ، روی زمین عسل یافته بودند. 26 کسی جرأت نکرد به عسل دست بزند، زیرا همه از نفرین شائول می خوردند. 27 اما بیوناتان دستور پرداز را نشیده بود پس چیزی را که در دست داشت دراز کرد، آن را به سربازان به او گفت: «پدرت گفته است اگر کسی امروز چیزی بخورد لعنت بر او باد! به این خاطر است که افراد ایقتدر ضعیف شده‌اند.» 28 بیوناتان گفت: «پدرم را مضطرب کرده است. بینید من که کمی عسل خوردم چطور جان گرفم.» 30 پس چقدر بهتر می شد اگر امروز سربازان از غنیمتی که از دشمن گرفته بودند، می خوردند. آیا این باعث نمی شد عددی بیشتری از فلسطینیان را بکشند؟» 31 اسرائیلی ها از مخمام تا آیلون، فلسطینی ها را از پای درآورند ولی دیگر تاب تحمل نداشتند. 32 پس بر گوسفندان و گاوان و گوساله هایی که به غنیمت گرفته بودند، حمله بودند و آنها را سر بریده، گوشتشان را با خون خوردند. 33 به شائول خبر رسید که مردم نسبت به خداوند گناه ورزیده اند، زیرا گوشت را با خون خورده اند. شائول گفت: «این عمل شما خیانت است. سنگ بزرگی را به آینجا نزد من بغلانید، 34 و بروید به سربازان بگویید که گاو و گوسفندها را به آینجا بیاورند و ذبح کنند تا خونشان برود، بعد گوشتشان را بخورند و نسبت به خدا گناه نکنند.» پس آن شب، آنها گواهای خود را به آینجا آورده، ذبح کردند. 35 شائول در آنچه مذبختی برای خداوند بنا کرد. این اولین مذبختی بود که او ساخت. 36 سپس شائول گفت: «باید امشب دشمن را تعقیب کنیم و تا صبح آنها را

پیغام را فرستاد: «از میان عمالیقی‌ها خارج شوید و گزنه شما نیز با آنها هلاک خواهید شد. شما نسبت به قوم اسرائیل، هنگامی که از مصر بیرون آمدند، مهریان بودید و ما نمی‌خواهیم به شما آزاری برسد.» پس قبیه‌ها آنجا را ترک گفتند. 7 آنگاه شائلوں، عمالیقی‌ها را شکست داده، آنها را از حوالیه تا سور که در سمت شرقی مصر است، تار و مار کرد. 8 او آجاج پادشاه عمالیق را زنده دستگیر کرد، ولی تمام قومش را از دم شمشیر گذراند. 9 اما شائلوں و سپاهیانش برخلاف دستور خداوند، آجاج پادشاه را بهترین گوسفندان و گاویان و گوساله‌های بیواری و برهها و هر چیز خوب از خود داشتند. آنها هر چه را که ارزش داشت نابود نکردند، ولی هر چه را که بی ارزش بود از بین بردند. 10 آنگاه خداوند به سموئیل فرمود: 11 «متاسفم که شائلوں را به پادشاهی برگردیم، چون از من بروگشته و از فرمان من سریچی نموده است.» سموئیل چون این را شنید بسیار متأثر شد و تمام شب در حضور خداوند ناله کرد. 12

16

سرانجام خداوند به سموئیل فرمود: «بیش از این برای شائلوں عزا نگیر، چون من او را از سلطنت اسرائیل برکنار کردام. حال، یک طرف رونع زیتون بردار و به خانه نیسای بیت‌لحمری برو، زیرا یکی از پسران او را برگردیم تا پادشاه اسرائیل باشد.» 2 اما سموئیل پرسید: «چطور می‌توانم این کار را بکنم؟ اگر شائلوں بشنويد مرا می‌کشند!» خداوند پاسخ داد: «گوساله‌ای ماده با خود ببر و بگو آمده‌ای تا برای خداوند قربانی کنی.» 3 بعد یهسا را به مذبح دعوت کن، آنگاه به تو نشان خواهم داد که کدام یک از پسرانش را باید برای پادشاهی تدهیں کنی.» 4 سموئیل طبق دستور خداوند عمل کرد. وقتی به بیت‌لحمر پرسید، بزرگان شهر با ترس و لرز به استقبالش آمدند و پرسیدند: «چه اتفاقی افاده است؟» 5 سموئیل جواب داد: «ترسید، هیچ اتفاق بدی نیفتداده است. آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم. خود را تقدیس کنید و همراه من برای قربانی کردن ببایید.» او یهسا و پسرانش را تقدیس کرد و آنها را به قربانی دعوت نمود. 6 وقتی پسران یهسا آمدند، سموئیل چشمش به الیاف افتاد و فکر کرد او همان کسی است که خداوند برگزیده است. 7 اما خداوند به سموئیل فرمود: «به چهراه او و بلندی قدش نگاه نکن، زیرا او آن کسی نیست که من در نظر گرفتم. من مثل انسان قضاوت نمی‌کنم. انسان به ظاهر نگاه می‌کند، اما من به دل.» 8 پس یهسا ایندیانا را نزد سموئیل خواند. خداوند فرمود: «او نیز شخص مورد نظر نیست.» 9 بعد یهسا شمعا را احضار نمود، اما خداوند فرمود: «این هم آنکه من می‌خواهم نیست.» 10 به همین ترتیب یهسا هفت پسرش را احضار نمود و همه رد شدند. سموئیل به یهسا گفت: «خداوند هیچ‌یک از اینها را برگزیده است. آیا تمام پسرانت اینها هستند؟» یهسا پاسخ داد: «یکی دیگر هم دارم که از همه کوچکتر است. اما در صحراء مشغول چرایند گوسفندان است.» سموئیل گفت: «فروی کسی را بفرست تا او را بیاورد چون تا او نیاید ما سر سفره نخواهیم نشست.» 12 پس یهسا فرستاد و او را آوردند. او پسری شاداب و خوش‌قیافه بود و چشمانی زیبا داشت. خداوند فرمود: «این همان کسی است که من برگزیده‌ام. او را تدهیں کن.» 13 سموئیل طرف رونع زیتون را که با خود آورده بود برداشت و بر سر داود که در میان برادرانش ایستاده بود، ریخت. روح خداوند بر او نازل شد و از آن روز به بعد بر او قرار داشت. سپس سموئیل به خانه خود در رامه بازگشت. 14 روح خداوند از شائلو دور شد و به جای آن روح پلید از جانب خداوند او را سخت

پیغام را فرستاد: «از میان عمالیقی‌ها خارج شوید و گزنه شما نیز با آنها هلاک خواهید شد. شما نسبت به قوم اسرائیل، هنگامی که از مصر بیرون آمدند، مهریان بودید و ما نمی‌خواهیم به شما آزاری برسد.» پس قبیه‌ها آنجا را ترک گفتند. 7 آنگاه شائلوں، عمالیقی‌ها را شکست داده، آنها را از حوالیه تا سور که در سمت شرقی مصر است، تار و مار کرد. 8 او آجاج پادشاه عمالیق را زنده دستگیر کرد، ولی تمام قومش را از دم شمشیر گذراند. 9 اما شائلوں و سپاهیانش برخلاف دستور خداوند، آجاج پادشاه را بهترین گوسفندان و گاویان و گوساله‌های بیواری و برهها و هر چیز خوب از خود داشتند. آنها هر چه را که ارزش داشت نابود نکردند، ولی هر چه را که بی ارزش بود از بین بردند. 10 آنگاه خداوند به سموئیل فرمود: 11 «متاسفم که شائلوں را به پادشاهی برگردیم، چون از من بروگشته و از فرمان من سریچی نموده است.» سموئیل چون این را شنید بسیار متأثر شد و تمام شب در حضور خداوند ناله کرد. 12 سموئیل صبح زود برخاست و روانه شد تا شائلوں را پیدا کند. به او گفتند که شائلوں به کوه کمرل رفت و در آنجا ستونی به یادبود خود بر پا نمود و از آنجا هم به چلچال رفته است. 13 وقتی سموئیل شائلو را پیدا کرد، به او گفت: «خداوند تو را برکت دهد! دستور خداوند را انجام دادم.» 14 سموئیل پرسید: «پس این بیع گوسفندان و صدای گاویان که می‌شنوم چیست؟» 15 شائلو جواب داد: «آفاد من، گوسفندها و گاویاهای خوب و چاق را که از عمالیقی‌ها گرفته‌اند، زنده نگاه داشته‌اند تا آنها را برای خداوند، خدایت قربانی کنند؛ آنها بقیه را از بین برده‌اند.» 16 سموئیل به شائلو گفت: «گوش کن تا آنچه را که خداوند دیشب به من گفت به تو بگوی.» شائلو پرسید: «خداوند چه گفته است؟» 17 سموئیل جواب داد: «وقتی که تو شخص گمنام و کوچکی بودی، خداوند تو را به پادشاهی اسرائیل برگزید. 18 او تو را فرستاد تا عمالیقی‌های گناهکار را بیشه‌کن کنی. 19 پس چرا کلام خداوند را اطاعت نکردی و حیوانات آنها را به غنیمت گرفته، مخالف خواست خداوند انجام دادی؟» 20 شائلو پاسخ داد: «من از خداوند اطاعت کدم و هر آنچه که به من گفته بود، انجام دادم؛ اجاج، پادشاه عمالیقی‌ها را آوردم ولی بقیه را هلاک کردم. 21 اما سپاهیان بهترین گوسفندان و گاویان را گرفته، با خود آورده‌اند تا در چلچال برای خداوند، خدایت قربانی کنند.» 22 سموئیل در جواب گفت: «آیا خداوند به قربانیها خشنود است یا به اطاعت از کلامش؟ اطاعت بهتر از قربانی است. اگر او را اطاعت می‌کردی، خشنودتر می‌شد تا اینکه برایش گوسفنده‌های فرهی قربانی کنی. 23 ناطاعتخانی مثل گناه جادگری است و خودسری مانند بتپرسنی می‌باشد. چون به کلام خداوند توجه نکردی، او هم تو را از مقام پادشاهی برکنار خواهد کرد.» 24 سرانجام شائلو اعتراض نموده، گفت: «گناه کردام! از دستور خداوند از سخن تو سریچی نموده‌ام، چون از مردم ترسیدم و تسلیم خواست ایشان شدم.» 25 عتماس می‌کنم مرا بینخش و با من بیا تا بر بروم و خداوند را اعبادت کنم.» 26 اما سموئیل پاسخ داد: «من با تو نمی‌آیم. چون تو از فرمان خداوند سریچی کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی اسرائیل برکار کرده است.» 27 همین که سموئیل برگشت که بود، شائلو را از مقام پادشاهی برکنار خواهد کرد. 28 سرانجام شائلو پاره شد. سموئیل به او گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو گرفته و همین گونه پاره کرده و آن را به کسی که از تو بهتر است، داده است.» 29 خدا که جلال اسرائیل است، دروغ نمی‌گوید و قصدش را عوض نمی‌کند، چون او

او درست همان موقعی که سپاه اسرائیل با فریاد و شعار جنگی عازم میدان نبرد بودند به کنار اردوگاه رسید. **21** طولی نکشید که نیروهای متناخاص در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. **22** داود آنچه را که با خود داشت به افسر تدارکات تحويل داد و به میان سپاهیان آمد و برادرانش را پیدا کرد، از احوال آنها جویا شد. **23** داود در حالی که با برادرانش صحبت می‌کرد، چشمش به آن پهلوان فلسطینی جتی که نامش جلیات بود، افتاد. او از لشکر فلسطینی‌ها بیرون آمده، مثل دفعات پیش مشغول رجزخوانی بود. **24** اسرائیلی‌ها چون او را دیدند از توں با به فارگ گذاشتند. **25** آنها به یکدیگر می‌گفتند: «بینید این مرد چطور ما را به عذاب آورده است! پادشاه به کسی که او را بکشد پاداش بزرگی خواهد داد. دخترش را هم به عقد او در خواهد آورد و خانواده‌اش را نیز از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد». **26** داود به کسانی که در آنجا ایستاده بودند، گفت: «این فلسطینی بتپرس کیست که اینچنین به سپاهیان خدای زنده توهین می‌کندا! به کسی که این پهلوان را بکشد و اسرائیل را از این رسوایی برهاند چه پاداشی داده می‌شود؟» **27** آنها به او گفتند که چه پاداشی داده خواهد شد. **28** اما چون الیاپ، برادر بزرگ داود گفتگوی او را با آن مردان شنید، خشمگین شد و به داود گفت: «تو در اینجا چه می‌کنی؟ چه کسی از آن چند گوسفند در صحراء مراقبت می‌کند؟ من از گستاخی و شارت تو خبر دارم؛ تو به بهانه تماشای میدان چنگ به اینجا آمده‌ای!» **29** داود در جواب برادرش گفت: «مگر چه کرده‌ام؟ آیا حق حرف زدن هم ندارم؟» **30** بعد نزد عده‌ای دیگر رفت و از آنان نیز همان سؤال را کرد و همان پاسخ را شنید. **31** وقتی صحبتیهای داود به گوش شائلوں رسید، او را به نزد خود احضار نمود. **32** داود به شائلو گفت: «هیچ نگران نباشید، این غلامان می‌رود و با آن فلسطینی می‌جنگد.» **33** شائلو گفت: «چگونه می‌توانی با او بجنگی؟ تو جوان و بی تجربه هستی، ولی او از زمان جوانی اش مدد جنگی بوده است.» **34** اما داود گفت: «وقتی من گله پدرم را می‌چرام و شیری یا خرسی می‌آید تا برای از گله ببرد، **35** دنیالش می‌کنم و بره را از دهانش می‌گیرم و اگر به من حمله کند، گلوبیش را می‌گیرم و آنقدر می‌زنم تا بمیرد. **36** غلامت هم شیر کشته است هم خرس. این فلسطینی بتپرس را هم که به سپاهیان خدای زنده توهین می‌کند مثل آنها خواهم کشت. **37** خداوند که مرا از دهان شیر و از چنگ خرس رهانید، از دست این مرد نیز تجات خواهد داد!» سرانجام شائلو راضی شد و گفت: «بسیار خوب، برو. خداوند با تو باشد!» **38** پس شائلو لیاس جنگی خود را به او داد. داود کلاه‌خود مفرغین را بر سر گذاشت و زره را بر تن کرد. سپس شمشیر را به کمر بست و چند قدم راه رفت تا آنها را امتحان کند، ولی دید به زحمت می‌تواند حرکت کند. او به شائلو گفت: «به این لباسها عادت ندارم. با اینها نمی‌توانم راه بروم!» پس آنها را از تن خود بیرون آورد. **40** آنگاه پنج سنگ صاف از کنار رودخانه برداشت و در کیسه چوبیان خود گذاشت و چوبیدستی و فلاخن را به دست گرفته، به سراغ آن فلسطینی رفت. **41** جلیات در حالی که سریازی سپر و پیشایش وی حمل می‌کرد به داود ندیک شد. وقتی از نزدیک، داود را برانداز کرد و دید که پسر ظیفی بیش نیست، او را مستخره کرد **43** و گفت: «مگر من سگم که با چوبیدستی بیش من آمده‌ای؟» بعد به نام خدایان خود، داود را نفرین کرد. **44** سپس به داود گفت: «جلو یا تا گوشت بدنت را خوارک پنده‌گان و درنگان صحراء بکنم.» **45** داود عذاب می‌داد. **15** بعضی از افراد شائلو به او گفتند: «اگر اجازه دهی، نوزاده‌ای که در نواختن چنگ ماهر باشد پیدا کیم تا هر وقت روح پلید تو را آزار می‌دهد، برایت چند بیوازد و تو را آرامش دهد.» **17** شائلو گفت: «بسیار خوب، نوزاده ماهری پیدا کنید و نزد من بیاورید.» **18** یکی از افرادش گفت: «پسر یه‌سای بیلت‌لحی خیلی خوب می‌نوازد. در ضمن جوانی است شجاع و جنگاور. او خوشبیان و خوش‌قیافه است، و خداوند با او می‌باشد.» **19** شائلو فاصلانی به خانه یه‌سای فرستاد تا داود چوپان را نزد وی ببرند. **20** یه‌سای اغی را نان و مشکی شراب و یک بیغله بار کرد و همه را همراه داود نزد شائلو فرستاد. **21** شائلو وقتی چشمش به داود افتاد از او خوشش آمد و داود سلاحدار شائلو شد. **22** پس شائلو برای یه‌سای پیغام فرستاده، گفت: «بگذار داود پیش من بماند، چون از او خوش آمده است.» **23** هر وقت آن روح پلید از جانب خدا شائلو را آزار می‌داد، داود برایش چنگ می‌نواخت و روح بد از دور می‌شد و او احساس آرامش می‌کرد.

17 فلسطینی‌ها لشکر خود را برای چنگ آماده کرده، در سوکوه که در یهودا است جمع شدند و در میان سوکوه و عزیقه، در آفس دمیم اردو زندن. **2** شائلو و مردان اسرائیل نیز در دره ایله جمع شده، در مقابل فلسطینی‌ها صف‌آرایی کردند. **3** به این ترتیب، نیروهای فلسطینی و اسرائیلی در دو طرف در مقابل هم قرار گرفتند. **4** از اردوی فلسطینی‌ها، پهلوانی از اهالی جت به نام جلیات برای مبارزه با اسرائیلی‌ها بیرون آمد. قد او به سه متر می‌رسید و کلاه‌خودی مفرغین بر سر و زره‌ای مفرغین بر تن داشت. وزن زره‌اش در حدود پنجاه و هفت کیلو بود. پاهایش با ساق بندی‌ای مفرغین پوشیده شده و زوین مفرغین بر پشتیش آویزان بود. چوب نیزه‌اش به کلفتی چوب نساجان بود. سر نیزه‌آهنی او حدود هفت کیلو وزن داشت. یک سریاز جلوی او راه می‌رفت و سپر او را حمل می‌کرد. **8** جلیات ایستاد و اسرائیلی‌ها را صدا زده، گفت: «چرا برای چنگ صف‌آرایی کرده‌اید؟ ای نوکران شائلو، من از طرف فلسطینی‌ها آمده‌ام. پس یک نفر را از طرف خود انتخاب کنید و به میدان پفرستید تا با هم مبارزه کیم. **9** اگر او توانست مرا شکست داده بکشد، آنگاه سریازان ما تسلیم می‌شوند. اما اگر من او را کشتم، شما باید تسلیم شوید. **10** من امروز نیروهای اسرائیل را به مبارزه می‌طلبم! یک مرد به میدان پفرستید تا با من بجنگد!» **11** وقتی شائلو و سپاهیان اسرائیل این را شنیدند، بسیار ترسیدند. **12** داود هفت برادر بزرگتر از خود داشت. یه‌سای، پدر داود که اینک پیر و سالخورده شده بود، از اهالی افراط واقع در بیلت‌لحی یهودا بود. **13** سه برادر بزرگتر داود الیاپ، اینیاداپ و شمامه بودند که همراه شائلو به چنگ رفته بودند. **14** داود کوچکترین پسر یه‌سای بود و گاهی از نزد شائلو به بیلت‌لحم می‌رفت تا گوسفندان پدرش را بچاران. **16** آن فلسطینی، هر روز صحیح و عصر به مدت چهل روز به میدان می‌آمد و در مقابل اسرائیلی‌ها رجزخوانی می‌کرد. **17** روزی یه‌سای به داود گفت: «این ده کیلو غله برشه و ده نان را بگیر و برای برادرانت به اردوگاه بیر. **18** این ده تکه پنیر را هم به فرمانده شان بده و بیس که حال برادرانت چطور است و خبر سلامتی ایشان را برای ما بیاور. **19** آنها همراه شائلو و چنگ‌جویان اسرائیل در دره ایله علیه فلسطینی‌ها می‌جنگند.» **20** داود صحیح زود برخاست و گوسفندان پدرش را به دست چوپانی دیگر سپرد و خود آذوقه را برداشت، عازم اردوگاه اسرائیل شد.

گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوین به جنگ من می‌آیی، اما من به نام خداوند لشکرهای آسمان یعنی خدای اسرائیل که تو به او توهین کرده‌ای با تو می‌جنگم. **46** امروز خداوند تو را به دست من خواهد داد و من سرت را خواهم برد، و لاشه سپاهیان را خوارک پندگان و درندگان صحرخواهم کرد. به این وسیله تمام مردم جهان خواهند دانست که در اسرائیل خدایی هست **47** و همه کسانی که در اینجا هستند خواهند دید که خداوند برای پیروز شدن، نیازی به شمشیر و نیزه ندارد. زیرا جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما تسلیم خواهد نمود!» **48** دادوه وقتی دید جلیات نزدیک می‌شود، به سرعت به طرف او دوید و دست به داخل کیسه‌اش برد و سنگی برداشته، در فلاخن گذاشت و به طرف جلیات نشانه رفت. سنگ درست به پیشانی جلیات فو رفت و او را نقش زمین ساخت. **49** بدین ترتیب دادوه با یک فلاخن و یک سنگ، آن فلسطینی را کشت و چون شمشیری در دست نداشت، دویده، شمشیر او را از غلافش بیرون کشید و با آن سرش را از تن جدا کرد. فلسطینی‌ها چون بیهلوان خود را کشته دیدند، برگشته باه فرار گذاشتند. **50** مردان اسرائیل و یهودا وقتی وضع را چنین دیدند، بر فلسطینی‌ها پیروش برداشتند و تا جت و دروازه‌های عقرون آنها را تعقیب کردند، کشند به طوری که سراسر جاده‌ای که به شهریمی رود از لاشه‌های فلسطینی‌ها پر شد. **51** بعد اسرائیلی‌ها برگشته، اردوگاه فلسطینی‌ها را غارت کردند. **52** دادوه هم سر بریده جلیات را به اورشلیم برد، ولی اسلحه او را در خیمه خود نگاه داشت. **53** وقتی دادوه به جنگ جلیات می‌رفت، شائلو از ابیر، فمانده سپاه خود پرسید: «این جوان کیست؟» ابیر پاسخ داد: «به جان تو قسم نمی‌دانم.» **54** شائلو گفت: «پس برو و بین این پسر کیست.» **55** بعد از آنکه دادوه، جلیات را کشت، ابیر او را، در حالی که سر جلیات در دستش بود، نزد شائلو آورد. **56** شائلو از او پرسید: «ای جوان، تو پسر کیستی؟» دادوه پاسخ داد: «پسر غلامت پسای بیت‌لحمری.»

18

وقتی گفتگوی شائلو و دادوه تمام شد، بیاناتان پسر شائلو، علاقه زیادی به دادوه پیدا کرد. بیاناتان او را مثل جان خودش دوست می‌داشت. **2 بیاناتان با دادوه عهد دوستی بست و به نشانه این عهد، ردایی را که بر تن داشت و شمشیر و کمان و کمرنده خود را به دادوه داد. از آن روز به بعد شائلو، دادوه را نزد خود نگاه داشت و دیگر نگذاشت به خانه پدرش برگرد. **5** شائلو هر مأموریتی که به دادوه می‌سپرد، او آن را با موقوفیت انجام می‌داد. پس او را به فماندهی مردان جنگی خود برمیگماشت. از این امر، هم مردم و هم سربازان خشنود بودند. **6** پس از آنکه دادوه جلیات را کشته بود و سپاه فاتح اسرائیل به وطن برمی‌گشت، در طول راه، زنان از تمام شهرهای اسرائیل با ساز و آواز به استقبال شائلو پادشاه بیرون آمدند. آنها در حالی که می‌رقصدند این سرود را می‌خوانندند: «شائلو هزاران نفر و دادوه دهها هزار نفر را کشته است!» **8** شائلو با شنیدن این سرود سخت غضبناک گردید و با خود گفت: «آنها می‌گویند که دادوه دهها هزار نفر را کشته است، ولی من هزاران نفر را! لابد بعد هم خواهد گفت که دادوه پادشاه است!» **9** پس، از آن روز به بعد، شائلو از دادوه که به دل گرفت. **10** در فردا آن روز روح پایید از جانب خدا بر شائلو آمد و او را در خانه‌اش پریشان حوال ساخت. دادوه مثل هر روز شروع به نواختن چنگ نمود. ناگهان شائلو نیزه‌ای را که در دست داشت به**

مبارزه با چیلیات، جان خود را به خطر انداخت و خداوند پیروزی بزرگی نصیب اسرائیل کرد؟ تو از این امر خوشحال بودی. حال چرا می خواهی دست خود را به خون بی گناهی که آزارش به تو نرسیده، آلوهه سازی؟ 6 شانول نظر یونatan را پذیرفت و قسم خورده، گفت: «به خداوند زنده قسم که او را نخواهم کشت.» 7 پس یونatan، داود را خواند و همه چیز را برای او تعریف کرد. بعد او را نزد پدرش برد و او مثل سابق نزد شانول ماند. 8 طولی نکشید که دویاره جنگ درگرفت و داود با سربازان خود به فلسطینی ها حمله برد و بسیاری را کشت و بقیه را فراری داد. 9 روزی هنگامی که شانول نیزه به دست در خانه نشسته بود، روحی پلید از جانب خداوند بر او آمد. در حالی که داود مشغول نواختن چنگ بود، 10 شانول نیزه ای را که در دست داشت به طرف داود پرتاپ کرد تا او را بکشد. اما داود خود را کنار کشید و نیزه به دیوار فرو رفت. داود فرار کرد و خود را از دست او نجات داد. 11 شانول سربازانی فرستاد تا مراقب خانه داود را بشنید و صحیح که او بیرون می آید او را بکشدند. میکال زن داود به او خبر داده، گفت: «اگر امشب فرار نکنی فدا صحیح کشته می شوی.» 12 پس داود به کمک میکال از پنجه فرار کرد. 13 پس میکال بُنی خانگی گرفته، در رختخواب گذاشت و بالشی از پشم بُز زیر سرش نهاد و آن را به لحاف پوشاند. 14 وقتی سربازان آمدند تا داود را دستگیر کنند و پیش شانول بیزند، میکال به آنها گفت که داود فریض است و نمی تواند از رختخوابش بیرون بیاید. 15 ولی شانول دویار سربازان را فرستاد تا او را با رختخوابش بیاورند تا او را بکشدند. 16 وقتی سربازان آمدند تا داود را بیزند، دیدند در رختخواب پک بُت خانگی با بالشی از پشم بُز در جای سرش است! 17 شانول به دخترش میکال گفت: «چرا مرا فریب دادی و گذاشتی دشمن از چنگم بگردد؟» میکال جواب داد: «محبوب بودم این کار را بکنم، چون او تهدید کرد که اگر کمکش نکنم مرا می کشد.» 18 به این ترتیب، داود فرار کرد و به رامه پیش سموئیل رفت. وقتی به آنجا رسید، هر چه شانول به وی کرده بود، برای سموئیل تعریف کرد. سموئیل داود را خود به نایوت برد و با هم در آنجا ماندند. 19 به شانول خبر دادند که داود در نایوت رامه است، 20 پس او مأمورانی فرستاد تا داود را دستگیر کنند. اما مأموران وقتی رسیدند گروهی از انبیا را دیدند که به رهبری سموئیل نیوت می کردند. آنگاه روح خدا شانول از نیز آمد و ایشان هم شروع به نیوت کردند نمودند. 21 وقتی شانول شنید چه اتفاقی افتاده است، سربازان دیگری فرستاد، ولی آنها نیز نیوت کردند. شانول پرای بار سوم سربازانی فرستاد و آنها نیز نیوت کردند. 22 سرانجام خود شانول به رامه رفت و چون به سر چاه بزرگی که نزد سیخوه است رسید، پرسید: «سموئیل و داود کجا هستند؟» به او گفتند که در نایوت هستند. 23 اما در بین راه نایوت، روح خدا پر شانول آمد و او نیز تا نایوت نیوت کرد! 24 او جامه خود را چاک زده، تمام آن روز تا شب بر هنله افتاد و در حضور سموئیل نیوت می کرد. وقتی مردم این را شنیدند گفتند: «آیا شانول هم نی شده است؟»

20 داود از نایوت رامه فرار کرد و پیش یونatan رفت و به او گفت: «مگر من چه گناهی کردہام و چه بدی در حق پدرت انجام دادهام که می خواهد مرا بکشد؟» 2 یونatan جواب داد: «تو اشتباه می کنی. پدرم هرگز چنین قصدی ندارد، چون هر کاری بخواهد بکند، هر چند چیزی باشد، همیشه با من در

پای در آوردی. آن شمشیر را در پارچه‌ای پیچیده‌ام و پشت ایفود گذاشتند. اگر می خواهی آن را بردار، چون غیر از آن چیزی در اینجا نیست.» داوود گفت: «شمشیری بهتر از آن نیست! آن را به من بده.» **10** داوود همان روز از آنجا نزد اخیش، پادشاه جت رفت تا از دست شائلو در امان باشد. **11** مأموران اخیش به او گفتند: «آیا این شخص همان داؤود، رهبر اسرائیل نیست که مردم رقص کنان به استقبالش آمده، می گفتند: شائلو هزاران نفر را کشته است، ولی داود دهها هزار نفر را؟!» **12** داود با شیندان این سخن به فکر فرو رفت و از اخیش پادشاه جت ترسید. **13** پس خود راه دیوانگی زد. او روی درها خط می کشید و آب دهانش را روی ریش خود می ریخت، **14** تا اینکه بالآخره اخیش به مأمورانش گفت: «این دیوانه را چرا نزد من آورده‌اید؟ دیوانه کم داشتم که این یکی را هم دعوت کردید میهمان من بشود؟»

22

داود از جت فرار کرده، به غار عدولام رفت و طولی نکشید که در آنجا براذران و سایر بستگانش به او ملحق شدند. **2** همچنین تمام کسانی که رنجیده‌دند، قرضدار ناراضی بودند نزد وی جمع شدند. تعداد آنها به چهارصد نفر می‌رسید و داود رهبر آنها شد. **3** بعد داود به مصنه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «خواهش می‌کنم اجازه دهد پدر و مادرم در اینجا با شما نزدگی کنند تا بینم خدا برای من چه خواهد کرد.» **4** پس آنها را نزد پادشاه موآب برد. در تمام مدتی که داود در مخفیگاه نزدگی می‌کرد، آنها در موآب به سر می‌پرندن. **5** روزی جاد نبی نزد داود آمد، به او گفت: «از مخفیگاه بیرون بنا و به سرزمین بیهودا برگرد.» پس داود به جنگل حارث رفت. **6** پک روز شائلو بر تپه‌ای در چیزی درخت بلوطی نشسته و نیزه‌اش در دستش بود و افزادش در اطراف او ایستاده بودن. به او خبر دادند که داود و افزادش پیدا شده‌اند. **7** شائلو به افزادش گفت: «ای مردان بیانم گوش دهد! آیا فکر می‌کنید پسر یاسا مزارع و تاکستانها به شما خواهد داد و همه شما را افسران سپاه خود خواهد ساخت؟» **8** آیا برای این چیزهایست که شما بر ضد من توطنم کرده‌اید؟ چرا هیچ کدام از شما به من نگفته‌ید که سرم با پسر یاسا پیمان بسته است؟ کسی از شما به فکر من نیست و به من نمی‌گوید که خدمتگوار من داود به تغییر پسرم قصد کشتن مرا دارد!» **9** آنگاه دواع ادومی که در کنار افزاد شائلو ایستاده بود چنین گفت: «وقی من در نوب بودم، پسر یاسا را دیدم که با اخیملک کاهن صحبت می‌کرد. اخیملک دعا کرد تا خواست خداوند را برای داود بداند. بعد به او خوارک داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز در اختیارش گذاشت.» **11** شائلو فری اخیملک کاهن و بستگانش را که کاهنان نوب بودند احضار نمود. وقتی آمدنند شائلو گفت: «ای اخیملک، پسر اختیرب، گوش کن!» اخیملک گفت: «بله قیان، گوش به فمانم.» **13** شائلو گفت: «چرا تو و پسر یاسا علیه من توطنم چیده‌اید؟ چرا خوارک و شمشیر به او دادی و برای او از خدا هدایت خواستی؟ او بر ضد من برخاسته است و در کمین من می‌باشد تا مرا بکشد.» **14** اخیملک پاسخ داد: «اما ای پادشاه، آیا در بین همه خدمتگاران شما شخصی وفادارتر از داود که داماد شماست یافت می‌شود؟ او فرمانده گارد سلطنتی و مورد احترام دریاریان است!» **15** دعای من برای او چیز تازه‌ای نیست. غلامت و خاندانش را در این مورد مقصرا ندانید، زیرا اطلاعی از چگونگی امر نداشتم.» **16** پادشاه فریاد داد: «ای اخیملک، تو و تمام خاندانات باید کشته شوید!» **17** آنگاه به گارد

بیوانتان پاسخ داد: «داود از من خیلی خواهش کرد تا اجازه بدهم به بیتلحم برود. به من گفت که براذرش از او خواسته است در مراسم قربانی خانواده‌اش شرکت کند. پس من هم به او اجازه دادم برود، به همین دلیل بر سر سفره پادشاه حاضر نشده است.» **30** شائلو خشنگی شد و سر بیوانتان فریاد زد: «ای حرامزاده! خیال می‌کنی من نمی‌دانم که تو از این پرسنایا طرفداری می‌کنی؟ تو با این کار هم خودت و هم مادرت را بی‌آبرو می‌کنی!» **31** تا زمانی که او زنده باشد تو به مقام پادشاهی خواهی رسید. حال برو او را بیوانتان انداخت تا او را بکشد. پس برای بیوانتان شکی باقی نماند که پدرش قصد کشتن داود را دارد. **34** بیوانتان با عصائب از سر سفره بلند شد و آن روز چیزی نخورد، زیرا رفتار رشت پدرش نسبت به داود او را ناراحت کرده بود. **35** صبح روز بعد، بیوانتان طبق قولی که به داود داده بود به صحراء رفت و پسری را با خود برد تا تیرهایش را جمع کند. **36** بیوانتان به آن پسر گفت: «بدو و تیرهای را که می‌اندازم بیدا کن.» وقتی آن پسر می‌دوید، تیر را چنان انداخت که از او رد شد. **37** وقتی آن پسر به تیری که انداخته شده بود نزدیک می‌شد، بیوانتان فریاد زد: «جلوتو برو، تیر آن طرف است.» **38** زود پسرک از پاش، بدو. آن پسر همه تیرها را جمع کرده، پیش بیوانتان آورد. **39** پسرک از همه جا بی خیر بود، اما بیوانتان و داود می‌دانستند چه می‌گذرد. **40** بیوانتان تیر و کمان خود را به آن پسر داد تا به شهر بپردازد. **41** به محض آنکه می‌گذرد پسر را روانه شهر نمود، داود از مخفیگاه خود خارج شده، نزد بیوانتان آمد و پسر را زمین افتداده، سه بار جلوی او خم شد. آنها یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند. داود نمی‌توانست جلوی گریه خود را بگیرد. **42** سراجمن بیوانتان به داود گفت: «به سلامتی برو، چون ما هر دو با هم در حضور خداوند عهد بسته‌ایم که تا ابد نسبت به هم و اولاد یکدیگر وفادار بمانیم.» پس آنها از همدیگر جدا شدند. داود از آنجا رفت و بیوانتان به شهر برگشت.

21

داود به شهر نوب نزد اخیملک کاهن رفت. اخیملک چون چشمش به داود افتاد ترسید و از او پرسید: «چرا تها هستی؟ چرا کسی با تو نیست؟» **2** داود در جواب وی گفت: «پادشاه مرا به یک مأموریت سری فرستاده و دستور داده است که در این باره با کسی حرف نزن. من به افزاد گفته‌ام که مرا در جای دیگری بیستند. **3** حال، خودنی چه داری؟ اگر داری پنج نان بده و اگر نه هر چه داری بده.» **4** کاهن در جواب داود گفت: «اما نان معمولی نداریم، ولی نان مقدس داریم و اگر افزاد من در این چند روز با زنان نزدیکی نکرده باشند، می‌توانند از آن بخورند.» **5** داود گفت: «وقی من و افزاد می‌مأموریت می‌روم خود را از زنان دور نگه می‌داریم، بدهیه اینکه مأموریت مقدسی هم در پیش داریم. مطمئن باش افزاد من نجس نیستند.» **6** پس چون نان دیگری بر دسترس نبود، کاهن به ناچار نان حضور را که از خمیه عبادت برداشته و به جای آن نان تازه گذاشته بود، به داود داد. **7** (برحسب اتفاق)، همان روز دواع ادومی رئیس چوپانان شائلو، برای انجام مراسم تعظیم در آنجا بود. **8** داود از اخیملک پرسید: «آیا شمشیر یا نیزه داری؟ این مأموریت آنقدر فری بود که من فراموش کردم اسلحه‌ای بردام!» **9** کاهن پاسخ داد: «شمشیر جلیات فلسطینی اینجاست. همان کسی که تو او را در دره ایله از

محافظ خود گفت: «تمام این کاهنان خداوند را بکشید، زیرا همه آنها با داود هم دست هستند. آنها می دانستند که داود از دست من گریخته است، ولی چیزی به من نگفتند!» اما سریازان جرأت نکردند دست خود را به خون کاهنان خداوند آلوه کنند. ۱۸ پادشاه به دواع ادومی گفت: «تو این کار را انجام بده.» دواع برخاست و همه را کشت. قربانیان، هشتاد و پنج نفر بودند و لیسهای رسمی کاهنان را بر تن داشتند. ۱۹ پس به دستور شائل به نوب شهر کاهنان رفته، تمام مردان، زنان، اطفال شیرخواره، و حتی گاوها، الاغها و گوسفندان را آین بود. ۲۰ فقط آیاتار، یکی از سران احیملک جان به در برد و نزد داود فرار کرد. ۲۱ او به داود خبر داد که شائل کاهنان خداوند را کشته است. ۲۲ داود گفت: «وقتی دواع را در آنچه دیدم فهمیدم به شائل خبر می دهد. در حقیقت من باعث کشته شدن خاندان پدرت شدم. ۲۳ حال، پیش من بمان و نترس. هر که قصید کشتن تو را دارد، دنیال من هم هست. تو پیش من در امان خواهی بود.»

23

روزی به داود خبر رسید که فلسطینی‌ها به شهر قبیله حمله کرده، خرمها را غارت می کنند. ۲ داود از خداوند پرسید: «آیا بروم و با آنها بجنگم؟» خداوند پاسخ فرمود: «بله، بروم با فلسطینی‌ها بجنگ و قبیله را نجات بده.» ۳ ولی افراد داود به او گفتند: «ما حتی اینجا در بهدنا می ترسیم چه برسد به آنکه به قبیله بروم و با لشکر فلسطینی‌ها بجنگیم!» ۴ پس داود بار دیگر در این مورد از خداوند پرسید و خداوند باز به او گفت: «به قبیله بروم و من تو را کمک خواهم کرد تا فلسطینی‌ها را شکست بدیه.» ۵ پس داود و افرادش به قبیله رفتند و فلسطینی‌ها را کشتد و گلهایشان را گرفتند و اهالی قبیله را نجات دادند. ۶ وقتی آیاتار کاهن پسر احیملک به قبیله نزد داود فرار کرد، اینجا را نیز با خود برداشت. ۷ هنگامی که شائل شنید که داود در قبیله است، گفت: «خدا او را به دست من داده، چون داود خود را در شهری حصاردار به دام انداخته است!» ۸ پس شائل تمام نیروهای خود را احضار کرد و به سمت قبیله حرکت نمود تا داود و افرادش را در شهر محاصره کند. ۹ وقتی داود از نقشه شائل باخبر شد به آیاتار گفت: «ایفود را بیاور تا از خداوند سؤال نمایم که چه باید کرد.» ۱۰ داود گفت: «ای خداوند، خدای اسرائیل، شنیده‌ام که شائل عازم قبیله است و می خواهد این شهر را به دلیل مخالفت با من نابود کند. ۱۱ آیا اهالی قبیله مرا به دست او تسليم خواهند کرد؟ آیا همان طور که شنیده‌ام شائل به اینجا خواهد آمد؟ ای خداوند، خدای اسرائیل، خواهش می کنم به من جواب بده.» خداوند فرمود: «بله، شائل خواهد آمد.» داود گفت: «در این صورت آیا اهالی قبیله، من و افراد را به دست او تسليم می کنند؟» خداوند فرمود: «بله، به دست او تسليم می کنم.» ۱۳ پس داود و افرادش که حدود ششصد نفر بودند برخاسته، از قبیله بیرون رفتند. آنها در یک جا نمی ماندند بلکه جای خود را دائم عوض می کردند. چون به شائل خبر رسید که داود از قبیله فرار کرده است، دیگر به قبیله نرفت. ۱۴ داود در بیان و در مخفیگاه‌های کوهستان زیف به سر می برد. شائل نیز هر روز به تعقیب او می پرداخت، ولی خداوند نمی گذاشت که دست او به داود برسد. ۱۵ وقتی داود در حارث (واقع در زیف) بود، شنید که شائل برای کشتن او به آنجا آمده است. ۱۶ یوناتان، پسر شائل به حارث آمد تا با وعده‌های خدا داود را تقویت دهد. ۱۷ یوناتان به او گفت:

24

وقتی شائل از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی رفته است. ۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سریازان خود به دنیل او تا معون رفتند. ۲۶ شائل و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائل و سریازانش هر لحظه نزدیک می شدند و داود سعی می کرد راه فاری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت. ۲۷ درست در این هنگام به شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۸ پس شائل به ناجار دست از تعقیب داود پرداشت و برای جنگ با فلسطینی‌ها بازگشت. به این دلیل آن مکان را صخره جدای نامیدند. ۲۹ داود از آنجا رفت و در مخفیگاه‌های عین جدی پنهان شد.

وقتی شائل از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی رفته است. ۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سریازان خود به دنیل او تا معون رفتند. ۲۶ شائل و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائل و سریازانش هر لحظه نزدیک می شدند و داود سعی می کرد راه فاری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت. ۲۷ درست در این هنگام به شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۸ پس داود شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۹ داود از آنجا رفت و در مخفیگاه‌های عین جدی پنهان شد.

وقتی شائل از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی رفته است. ۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سریازان خود به دنیل او تا معون رفتند. ۲۶ شائل و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائل و سریازانش هر لحظه نزدیک می شدند و داود سعی می کرد راه فاری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت. ۲۷ درست در این هنگام به شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۸ پس داود شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۹ داود از آنجا رفت و در مخفیگاه‌های عین جدی پنهان شد.

وقتی شائل از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی رفته است. ۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سریازان خود به دنیل او تا معون رفتند. ۲۶ شائل و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائل و سریازانش هر لحظه نزدیک می شدند و داود سعی می کرد راه فاری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت. ۲۷ درست در این هنگام به شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۸ پس داود شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۹ داود از آنجا رفت و در مخفیگاه‌های عین جدی پنهان شد.

وقتی شائل از جنگ با فلسطینی‌ها مراجعت نمود، به او خبر دادند که داود به صحرای عین جدی رفته است. ۲ پس او با سه هزار نفر از بهترین سریازان خود به دنیل او تا معون رفتند. ۲۶ شائل و داود در دو طرف یک کوه قرار گرفتند. شائل و سریازانش هر لحظه نزدیک می شدند و داود سعی می کرد راه فاری پیدا کند، ولی فایده‌ای نداشت. ۲۷ درست در این هنگام به شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۸ پس داود شائل خبر رسید که فلسطینی‌ها به اسرائیل حمله کرده‌اند. ۲۹ داود از آنجا رفت و در مخفیگاه‌های عین جدی پنهان شد.

ارباب ما به آنها اهانت نمود. **15** در صورتی که افاد داود با ما رفتار خوبی داشته‌اند و هرگز آزارشان به ما نرسیده است، بلکه شب و روز بای ما و گوسفندانمان چون حصار بوده‌اند و تا وقتی که در صحراء زند آنها بودیم حتی یک گوسفند از گله مادر دیده شدند. **17** بهتر است تا دیر نشده فکری به حال ارباب و خانواده‌اش بکنی، چون جانشان در خطراست. ارباب به قلربالد اخلاق است که نمی‌شود با او حرف زد.» **18** آنگاه آبیچاپل با عجله دویست نان، دو مشک شراب، پنج گوسفند کباب شده، هفده کیلو غله برشه و صد نان کشمშی و دویست نان انجیری برداشته، آنها را روی چند لاغ گذاشت **19** و به نوکران خود گفت: «شما جلوتر بروید و من هم به دنبال شما خواهم آمد.» ولی در این مرد چیزی به شوهرش نگفت. **20** آبیچاپل بر لاغ خود سوار شد و به راه افتاد. وقتی در کوه به سر یک پیچ رسید، داود و افرادش را دید که به طرف او می‌آید. **21** داود پیش خود چین فکر کرده بود: «من در حق این مرد بسیار خوبی کردم. گله‌های او را محافظت نمودم و نگذاشتم چیزی از آنها زدیده شود، اما او این خوبی مرا با بدی چیران کرد. **22** خدا مرا سخت مجازات کند اگر تا فردا صبح یکی از افراد او را زنده بگذارم!» **23** وقتی آبیچاپل داود را دید فوری از لاغ پیدا شد و به او تعظیم نمود. **24** او به یاهی داود افتاده، گفت: «سرور من، تمام این تقصیرات را به گردن من بگذارید، ولی اجازه بفرمایید بگویم قضیه از چه قرار است: **25** نابال آدم بدانلایقی است. پس خواهش می‌کنم به حرفاپایی که زده است توجه نکنید. همان گونه که از اسمش هم پیداست او شخص نادانی است. متأسفانه من از آمدن افراد شما مطلع نشدم. **26** سورور من، خداوند نمی‌خواهد دست شما به خون دشمنانتان آلوه شود و خودتان از آنها انتقام بگیرید، به حیات خداوند و به جان شما قسم که همه دشمنان و بدخواهانتان مانند نابال هلاک خواهد شد. **27** حال، خواهش می‌کنم این هدایه کمیزان را که برای افرادتان آورده است، قبول فرمایید **28** و مرا بپخشید. خداوند، شما و فرزندانتان را بر تخت سلطنت خواهد نشاند، چون برای اوست که من چنگید، و در تمام طول عمرتان هیچ بدبی به شما نخواهد رسید. **29** هر وقت کمی بخواهد به شما حمله کند و شما را بکشد، خداوند، خدایان جان شما را حفظ خواهد کرد، همان طور که گنج گرانهای را حفظ می‌کنند و دشمنانتان را دور خواهد انداخت، همان گونه که سنگها را در فلاخن گذاشته، می‌اندازند. **30** وقتی خداوند تمام وعده‌های خوب خود را در حق شما انجام دهد و شما را به سلطنت اسرائیل برساند، **31** آنگاه از اینکه می‌سبب دستان را به خون آلوه نکردید و انتقام نگرفتند، پیشیمان نخواهید شد. هنگامی که خداوند به شما توفیق دهد، کمیزان را نیز به یاد آورید.» **32** داود به آبیچاپل پاسخ داد: «متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل که امروز تو را نزد من فرستاد! **33** خدا تو را برکت دهد که چنین حکمتی داری و نگذاشتن دستهایم به خون آلوه شود و با دستهای خود انتقام بگیرم. **34** زیرا به حیات خداوند، خدای اسرائیل نیست از کجا آمده‌اید، بدhem؟» **12** افراد داود پیغام را به نابال رسانند و منتظر پاسخ ماندند. **10** نابال گفت: «این داود دیگر کیست و پسر یسا چه کسی است؟ در این روزها نوکرانی که از نزد اربابان فرار می‌کنند، زیاد شده‌اند. **11** می‌خواهید نان و آب و گوشت را از دهان کارگرانم بگیرم و به شما که معلوم نفر شمشیر به دست همراه داود به راه افتادند و دویست نفر نزد اثایه ماندند. **14** در این موقع یکی از نوکران نابال نزد آبیچاپل رفت و به او گفت: «داود، افراد خود را از صحراء نزد ارباب ما فرستاد تا سلامش را به او برسانند، ولی

من قصد آزار تو را ندارم و نسبت به تو گناه نکرده‌ام، هر چند تو در تعقیب من هستی تا مرا ناید کنی؟ **12** خداوند در میان من و تو حکم کنید و انتقام من خودش از تو بگیرد. ولی از طرف من هیچ بدبی به تو نخواهد رسید. چنانکه ملکی قدیمی می‌گوید: «بدی از آدم بد صادر می‌شود.» پس مطمئن باش من به تو آسیبی نمی‌رسانم. **14** پادشاه اسرائیل در تعقیب چه کسی است؟ آیا حیف نیست که پادشاه وقتی را برای من که به اندازه یک سگ مرده یا یک کک ارزش ندارم تلف نماید؟ **15** خداوند خودش بین ما داوری کند تا معلم شود مقصیر کیست. خداوند خودش از حق من دفاع کند و مرا از چنگ تو برهاند!» **16** وقتی داود صحبت خود را تمام کرد، شائعو گفت: «پسر داود، آیا این صدای توست؟» و گریه امانت نداد. او به داود گفت: «تو از من بهتر هستی. چون تو در حق من خوبی کردی‌ای، ولی من نسبت به تو بدی کرده‌ام. **18** آری، تو امروز نشان دادی که نسبت به من مهربان هستی، زیرا خداوند مرا به تو تسلیم نمود، اما تو ما نکشی. **19** کیست که دشمن خود را در چنگ خوش بیاید، ولی او را نکشد؟ به خاطر این لطفی که تو امروز به من کردی، خداوند به تو پاداش خوبی بدهد. **20** حال مطمئنم که تو پادشاه اسرائیل خواهی شد و حکومت خود را تثبیت خواهی کرد. **21** به خداوند قسم بخور که وقتی به پادشاهی رسیدی، خاندان مرا از بین نیری و بکاری اسم من باقی بماند.» **22** پس داود برای او قسم خورد و شائعو به خانه خود رفت، ولی داود و همراهانش به مخفیگاه خود برگشتند.

25

25 مسئول وفات یافت و همه اسرائیل جمع شده، برای او عزاداری کردند. سپس او را در شهر خودش «رامه» دفن کردند. در این هنگام، داود به صحرای معون رفت. **2** در آنچا مرد ژوپونمندی از خاندان کالیب به نام نابال زندگی می‌کرد. او املاکی در کمل داشت و صاحب سه هزار گوسفند و هزار بر بود. همسر او آبیچاپل نام داشت و زنی زیبا و باهوش بود، اما خود او خشن و بدرفتار بود. یک روز وقتی نابال در کمل مشغول چیدن پشم گوسفندانش بود، **5** داود نه نفر از افراد خود را نزد او فرستاد تا سلامش را به وی برساند و چنین بگویند: **6** «خدا تو و خانواده‌تان را کامیاب سازد و اموالت را برکت دهد. **7** شیدن‌دام مشغول چیدن پشم گوسفندانش هستی. ما به چوپانان تو که در این مدت در میان ما بوده‌اند آزاری نرسانده‌ایم و نگذاشته‌ایم حتی یکی از گوسفندانات که در کمل هستند، گم شود. **8** از چوپانان خود پرس که ما راست می‌گوییم یا نه. پس حال که افراد را نزد تو می‌فرستم، خواهش می‌کنم لطفی در حق آنها بکن و در این عید بر هر چه از دستت برآید به غلامات و به دوست داود، بده.» **9** افراد داود پیغام را به نابال رسانند و منتظر پاسخ دادند. **10** نابال گفت: «این داود دیگر کیست و پسر یسا چه کسی است؟ در این روزها نوکرانی که از نزد اربابان فرار می‌کنند، زیاد شده‌اند. **11** می‌خواهید نان و آب و گوشت را از دهان کارگرانم بگیرم و به شما که معلوم نفر شمشیر به دست همراه داود به راه افتادند و دویست نفر نزد اثایه ماندند. **13** داود در حالی که شمشیر خود را به نابال گفته بود برایش تعريف کردند. **14** افراد دستور داد که شمشیرهای خود را بردازند. چهارصد نفر شمشیر به دست همراه داود به راه افتادند و دویست نفر نزد اثایه ماندند. **14** در این موقع یکی از نوکران نابال نزد آبیچاپل رفت و به او گفت: «داود، افراد خود را از صحراء نزد ارباب ما فرستاد تا سلامش را به او برسانند، ولی

بود، زنش همه وقایع را برای او تعریف کرد. ناگهان قلب نابال از حرکت بازیستاد و او مثل تکه سنگی بر بستر خود افتاد. 38 و بعد از ده روز خداوند بالای به جانش فرستاد و او مرد. 39 داود و قوی شنید نابال مرده است، گفت: «خدا خود انتقام مرا از نابال گرفت و نگذاشت خدمتگزارش دستش به خون الوده شود. سپاس بر خداوند که نابال را به سزای عمل بدش رسانید.» آنگاه داود قاصدانی نزد آییجایل فرستاد تا او را برای وی خواستگاری کنند. 40 چون قاصدان به کرمی رسیدند به آییجایل گفتند: «داود ما را فرستاده تا تو را برایش به زنی بگیریم». 41 آییجایل عظم کرده، جواب داد: «من کنیز او هستم و آماده‌ام تا پاهای خدمتگزارانش را بشویم.» 42 او فوری از جا برخاست و پنج کنیز را با خود برداشته، سوار بر الاغ شد و همراه قاصدان نزد داود رفت و زن او شد. 43 داود زن دیگری نزد نام اخینوعیز را بازیلی داشت. 44 در ضمن شائلو دخترش میکال را که زن داود بود به مردی به نام فاطلی (پسر لایش) از اهالی جلیم داده بود.

26

اهالی زیف نزد شائلو به چجه رفته، گفتند: «داود در پنه حخیله که روپریو یشمیون است، پنهان شده است.» 2 پس شائلو با سه هزار نفر از بهترین سربازان خود به تعقیب داود در بیابان زیف پرداخت. 3 شائلو در کنار راهی که در تپه حخیله بود اردو زد. داود در این هنگام در بیابان بود و قوی از آمدن شائلو باخبر شد، مأمورانی فرستاد تا بینند شائلو رسیده است یا نه. 5

27

داود با خود فکر کرد: «روزی شائلو مرا خواهد کشت. پس بهتر است به سزمین فلسطینی‌ها بروم تا او از تعقیب من دست بردارد؛ آنگاه از دست او رهای خواهم یافت.» 2 پس داود و آن ششصد نفر که همراهش بودند با خانواده‌های خود به جت رفندت تا تحت حمایت اخیش پادشاه (پسر عوک) زندگی کنند. داود زنان خود، اخینوعیز را بخایله و آییجایل کملی (زن سابق نابال) را نیز همراه خود برد. 4 به شائلو خبر رسید که داود به جت رفته است. پس او از تعقیب داود دست کشید. 5 روزی داود به اخیش گفت: «لزومی ندارد ما در پایتخت نزد شما باشیم؛ اگر اجازه بدھید به یکی از شهرهای کوچک می‌روم و در آنجا زندگی می‌کنم.» 6 پس اخیش، صقلاغ را به او داد و این شهر تا به امروز به پادشاهان یهودا تعلق دارد. 7 آنها مدت یک سال و چهار ماه در سزمین فلسطینی‌ها زندگی کردند. 8 داود و سربازانش از آنجا قایل جشوری و جزئی و عمالقی را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. (این قایل در سزمینی که تا شور و مصر امتداد می‌یافتد زندگی می‌کردند.) 9 در این تاخت و تازها، یک نفر را هم زنده نمی‌گذاشتند و گله‌ها و اموال آنها را غارت می‌نمودند، و وقتی نزد اخیش برمی‌گشتند 10 اخیش می‌پرسید: «امروز به کجا حمله برید؟» داود هم جواب می‌داد به چنوب یهودا یا جزوب بی‌رحم‌ثیل یا جنوب سزمین قبیل‌ها. 11 داود، مرد یا زنی را زنده نمی‌گذاشت تا به جت بیاید و بگوید که او به کجا حمله کرده است. مادامی که داود در سزمین فلسطینی‌ها زندگی می‌کرد، کارش همین بود. 12 کم کم اخیش به داود اعتماد پیدا کرد و با خود گفت: «داود با این کارهایش مورد نفرت قوم خود اسرائیل قرار گرفته، پس تا عمر دارد مرا خدمت خواهد کرد.»

13 آنگاه داود سربازان شائلو و اینبر را صدا زده، گفت: «ابنیر، صدایم را می‌شونی؟» اینبر پرسید: «این کیست که با فریادش پادشاه را پیدار می‌کند؟» 15 داود به او گفت: «مگر تو مرد نیستی؟ آیا در تمام اسرائیل کسی چون تو هست؟ پس چرا از آقای خود شائلو محافظت نمی‌کنی؟ یک نفر آمده بود او را بکشد!» 16 به خداوند زنده قسم به خاطر این بی‌توجهی، تو و سربازات باید کشته شوید، زیرا از پادشاه برگزیده خداوند محافظت نکردید. کجاست کوژه آب و نیزه‌ای که در کنار سر پادشاه بود؟»

17 شائلو صدای داود را شناخت و گفت: «پسرم داود، این تو هستی؟»

بالآخره بلند شد و نشست. **24** آن زن یک گوسلله چاق در خانه داشت. پس با عجله آن را سر برید و مقداری خمیر بدون مایه برداشت و نان پخت. **25** بعد نان و گوشت را جلوی شانول و همراهانش گذاشت. آنها خوردند و همان شب برخاسته، روانه شدند.

29

فلسطینی‌ها قوای خود را در افیق به حال آماده باش درآوردن و اسرائیلی‌ها نیز کنار چشممه‌ای که در پریعل است اردو زندن. **2** رهبران فلسطینی صنوف سریازان خود را به حرکت درآوردن. داود و سریازان همراه اخیش به دنبال آنها در حرکت بودند. **3** رهبران فلسطینی پرسیدند: «این عیرانی‌ها در شانول ما چه می‌کنند؟» اخیش به آنها جواب داد: «این داود است. او از افراد شانول، پادشاه اسرائیل است که از نزد او فرار کرده و بیش از یک سال است با ما زندگی می‌کند. در این مدت کوچکترین اشتباہی از او سر نزد است.» **4** ولی رهبران فلسطینی خشمگین شدند و به اخیش گفتند: «او را به شهری که به او داده‌ای بزرگدان! چون ما را در جنگ یاری نخواهد کرد و از پشت به ما خیج خواهد زد. برای اینکه رضایت اربابش را جلب نماید چه چیز بهتر از اینکه سرهای ما را به او پیشکش کند. **5** این همان داود است که زنان اسرائیلی برای او می‌رسیدند و می‌سرودند: شانول هواران نفر را کشته و داود دها هوار نفر را!» **6** پس اخیش، داود و افرادش را احضار کرد و گفت: «به خداوند زنده قسم که من به تو اطمینان دارم و در این مدت که با ما بودی هیچ بدی از تو ندایده‌ام. من راضی هستم که با ما به جنگ بیایی، ولی رهبران فلسطینی قبول نمی‌کنند. **7** پس خواهش می‌کنم ایشان را ناراحت نکنید و بandon سر و صدا برگردید. **8** داود گفت: «مگر در این مدت از من چه بدی دیده‌اید؟ چرا نایدی با دشمنان شما بجنگ؟» **9** اما اخیش گفت: «در نظر من، تو چون فرشته خدا خوب هستی ولی رهبران فلسطینی نمی‌خواهند تو با ما بیایی. **10** بنابراین فردا صبح زود بلند شو و همراه افرادت از اینجا برو.» **11** پس داود و افرادش، صبح زود برخاستند تا به سرزمین فلسطینی‌ها برسند، ولی سپاه فلسطین عازم پریعل شد.

30

بعد از سه روز، داود و افرادش به صقلع رسیدند. قبل از آن، عمالیقی‌ها به جنون پهودا هجوم اردوه، شهر صقلع را به آتش کشیده بودند **2** و زنان و تمام کسانی را که در آنجا بودند، از کوچک و بزرگ به اسارت برده و هیچ کس را نکشته بودند، بلکه همه را برداشته، به راه خود رفته بودند. **3** داود و افرادش وقتی به شهر رسیدند و دیدند چه بر سر زنا و بجهه‌هایش آمده است، **4** با صدای بلند آنقدر گریه کردند که دیگر رمقی برایشان باقی نماند. **5** هر دو زن داود، اخنویم و آیینه‌ایل هم جزو اسریان بودند. **6** داود بسیار مضرط بود، زیار افرادش به خاطر از دست دادن بجهه‌هایش از شدت ناراحتی می‌خواستند اما سنگسار کنند. اما داود خوشبخت را از خداوند، خداشیش تقویت کرد. **7** داود به آیاتار کاهن گفت: «اینود را پیش من بیاور!» آیاتار آن را آورد. **8** داود از خداوند پرسید: «ایا دشمن را تعقیب کنم؟ آیا به آنها خواهم رسید؟» خداوند به او فرمود: «بله، آنها را تعقیب کن، چون به آنها خواهی رسید و آتچه را که برده‌اند پس خواهی گرفت!» **9** پس داود و آن شخص‌دند از افراد داود از فرط خستگی نتوانستند از آن عبور کنند، اما چهارصد نفر

در آن روزها، فلسطینی‌ها قوای خود را جمع کردند تا بار دیگر به اسرائیل حمله کنند. اخیش پادشاه به داود و سریازانش گفت: «شما باید ما را در این جنگ کمک کنید.» **2** داود پاسخ داد: «البته! خواهید دید چه خواهیم کرد!» اخیش به او گفت: «من هم تو را محافظ شخصی خود خواهم ساخت.» **3** در این وقت سموئیل نی در گذشته بود و قوم اسرائیل برای او سوگواری نموده، او را در زادگاهش رامه دفن کرده بودند. در ضمن شانول پادشاه، تمام فالگیران و جادوگران را از سرزمین اسرائیل بیرون کرده بود.

4 فلسطینی‌ها آمدند و در شوئیم اردو زند. لشکر اسرائیل نیز به فرماندهی شانول در جلیوع صفات‌آرایی کردند. **5** وقی شانول چشمش به قوای عظیم فلسطینی‌ها افتاد بسیار ترسید و از خداوند سوال نمود که چه کند. اما خداوند نه در خواب جواب داد، نه بوسیله اوریم و نه توسط انبیا. **7** پس شانول به افرادش گفت: «زن جادوگری که بتواند روح احضار نماید پیدا کنید تا از او کمک بگیریم.» آنها گفتند: «در عین دور یک زن جادوگر هست.» **8** پس شانول تعییر قیافه داد، لباس معمولی بر تن کرد و دو نفر از افراد خود را برداشته، شبانه به منزل آن رفت و به او گفت: «من می‌خواهم با یک نفر که مرده صحبت کنم، آیا می‌توانی روح او را برای من احضار کنی؟» **9** زن جواب داد: «می‌خواهی مرا به کشتن بدهی؟ مگر نمی‌دانی شانول تمام جادوگران و فالگیران را از کشور بیرون رانده است؟ آمده‌ای مرا به دام بیفکتی؟» **10** اما شانول به نام خداوند قسم خودره، گفت: «به حیات خداوند قسم که برای این کار تو هیچ بلای بر تو نخواهد آمد.» **11** پس زن پرسید: «حال روح چه کسی را می‌خواهی برایت احضار کنم؟» شانول گفت: «سموئل.» **12** وقی زن چشمش به سموئیل افتاد، فریاد زد: «تو مرا فرب دادی! تو شانول هستی!» **13** شانول گفت: «ترس، پگو چه می‌بینی؟» گفت: «روحی را می‌بینم که از زمین بیرون می‌آید.» **14** شانول پرسید: «چه شکلی است؟» زن گفت: «پیغمبری است که ردای بلند بر تن دارد.» شانول فهمید که سموئیل است، پس خم شده او را تعظیم کرد. **15** سموئیل به شانول گفت: «چرا مرا احضار کردی و آرامش را بر هم زدی؟» شانول گفت: «برای اینکه در وضع بسیار بدی قرار گرفتم. فلسطینی‌ها با ما در حال جنگید و خدا مرآ ترک گفته است. او جواب دعای مرا نه بوسیله خواب می‌دهد نه توسط انبیا. پس ناجار به تو پناه آورده‌ام تا بگویی چه کنم.» **16** سموئیل جواب داد: «اگر خداوند تو را ترک گفته و دشمنت شده است دیگر چرا از من می‌پرسی که چه کنی؟» **17** همان طریکه خداوند توسط من فرموده بود، سلطنت را از دست تو گرفته و به رقبت تو داود داده است. **18** تمام این بلاهای برای این به سر تو آمده است که وقتی خداوند به تو فرمود: برو قوم عمالیق را به کلی نابود کن، او را اطاعت نکردي. **19** در ضمن خداوند، تو و قوای اسرائیل را تسلیم فلسطینی‌ها خواهد کرد و تو و پسرانت فردا پیش من خواهید بود! **20** شانول با شنیدن سخنان سموئیل زانوشن سست شد و نقش زمین گشت. او رمقی در بدن نداشت، چون تمام آن روز و شب چیزی نخوردde بود. **21** وقتی آن زن شانول را چنین پریشان دید، گفت: «قریان، من جان خود را به خطر انداختم و دستور شما را اطاعت کردم.» **22** خواهش می‌کنم شما هم خواهش کنیتران را رد نکنید و کمی خوارک بخوردید تا قوت داشته باشد و بتوانید برگردید.» **23** ولی شانول نمی‌خواست چیزی بخورد. اما افراد او نیز به اتفاق آن اصرار کردند تا اینکه

دیگر به تعقیب دشمن ادامه دادند. **11** در بین راه به یک جوان مصری پرخوردن و او را نزد داؤود آوردند. او سه شبانه روز چیزی نخورد و ییاشامیده بود. آنها مقداری تان انجیری، دو تان کشمشی و آب به او دادند و جان او تازه شد. **13** داؤود از او پرسید: «تو کیستی و از کجا می‌آی؟» گفت: «من مصری و نوکر یک شخص عماليقی هستم. اربابم سه روز پیش ما در اینجا رها نمود و رفت، چون مريض بودم. **14** ما به جنوب سرزمین کریتی ها واقع در جنوب پهودا و سرزمین قبیله کالیب هجوم بردم و شهر صقلخ را سوزاندیم. **15** داؤود از او پرسید: «آیا می‌توانی ما را به آن گروه برسانی؟» آن جوان پاسخ داد: «اگر به نام خدا قسم بخورید که مرا نکشید و یا مرا به اربابم پس ندهید حاضر شما را راهنمایی کنم تا به آنها برسید». **16** پس او داؤود و همراهانش را به اردوگاه دشمن راهنمایی کرد. عمالقی ها در مزارع پخش شده، می‌خورند و می‌نوشیدند و می‌رقصیدند، چون از فلسطینی ها و مردم پهودا غذای فراوانی به چنگ آورده بودند. **17** همان شب داؤود و همراهانش بر آنها هجوم برده، تا غروب روز بعد، ایشان را از دم شمشیر گذرانیدند، به طوری که فقط چهارصد نفر از آنها باقی ماندند که بر شتران خود سوار شده، گریختند. **18** داؤود تمام غذای را از عماليقی ها پس گرفت. آنها زنان و اطفال و همه متعلقات خود را بدون کم و کسر پس گرفتند و داؤود دو زن خود را نجات داد. **20** افراد داؤود تمام گله ها و رمه ها را گرفته، پیشایش خود می‌رانند و می‌گفتند: «همه اینها غذای داؤود است.» **21** سپس داؤود نزد آن دویست نفر خسته ای که کنار نهر بسور مانده بودند، رفت. آنها به استقبال داؤود و همراهانش آمدند و داؤود با آنها احوالپرسی کرد. **22** اما بعضی از افراد شروری که در میان مردان داؤود بودند گفتند: «آنها همراه ما نیامندند، بنابراین از این غذایت هم سهمی ندارند. زنان و بچه هایشان را به آنها واگذارید و بگذارید بروند.» **23** اما داؤود گفت: «نه، بزادران من! با آنچه خداوند به ما داده است چنین عمل نکنید. خداوند ما را سلامت نگاه داشته و کمک کرده است تا دشمن را شکست دهم. **24** من با آنچه شما می گویید موافق نیستم. همه ما به طور یکسان از این غذایت سهم خواهیم برداشت. کسانی که به میدان جنگ می‌روند و آناني که در اردوگاه نزد اسپاب و اثنایه می مانند سهم هر دو سساوی است.» **25** از آن زمان به بعد این حکم داؤود در اسرائیل به صورت یک قانون درآمد که تا به امروز هم به قوت خود باقی است. **26** وقتی که داؤود به صقلخ رسید، قسمتی از غذایم جنگی را برای بزرگان پهودا که دوستانش بودند، فرستاد و گفت: «این هدیه ای است که از دشمنان خداوند به دست آورده ایم.» **27** داؤود برای این شهرها نیز که خود و همراهانش قبل از آنچه بودند هدایا فرستاد: بیت‌ثیل، راموت در جنوب پهودا، بیتیر، عروبر، سفموت، اشمون، راکا، شهرهای یرحم ئیلیان، شهرهای قینیان، حرمه، بورعاشان، عناق و حبرون.

31

فلسطینی ها با اسرائیلی ها وارد جنگ شدند و آنها را شکست دادند. اسرائیلی ها فرار کردند و در دامنه کوه جلیع، تلفات زیادی به جای گذاشتند. **2** فلسطینی ها شانول و پسران او بیواناتان، ابیاناداب و ملکیشوع را محاصره کردند و پسرانش را کشتند. **3** عرصه بر شانول تگ شد و تیراندازان فلسطینی دورش را گرفته او را به سختی مجرح کردند. **4** پس شانول به سلاحدار خود گفت: «پیش از آنکه به دست این کافران بیفتم و با رسوایی کشته شوم، تو با شمشیرت مرا بکش!» ولی آن مرد ترسید این کار را بکند. پس شانول

دوم سموئیل

1

بعد از آن، داود از خداوند سؤال کرد: «آیا به یکی از شهراهی پهودا برگردم؟» خداوند در پاسخ او فرمود: «بله.». داود پرسید: «به کدام شهر بروم؟» خداوند جواب داد: «به جبرون بروم.» 2 پس داود با دو زن خود اخینویم پیر عیلی و ایسجایل، بیوه نایاب کرملی 3 و با همه افادش و خانواده‌های آنان به حبیرون کوچ کرد. 4 آنگاه رهبران پهودا نزد داود آمد، او را در آنجا برای پادشاهی تدھین کردند تا بر سرزمین پهودا حکمرانی کند. داود چون شنید که مردان یا پیش جعلعاد شائلو را دفن کرده‌اند، 5 برای ایشان چنین پیغام فرستاد: «خداوند شما را برکت دهد زیرا نسبت به پادشاه خود شائلو وفاداری خود را ثابت کرده، او را دفن نمودید.» 6 خداوند برای این کارتهان به شما پادشاه بدهد. من نیز به نوبه خود این خوبی شما را جبران خواهم کرد. 7 حالا که شائلو مرده است، قبیله پهودا مرا به عنوان پادشاه جدید خود قبول کرده‌اند. پس نتسیید و شیخاع باشید!» 8 اما اینپر، پسر نیر، فرمانده سپاه شائلو به اتفاق ایشبوشت پسر شائلو از رود اردن گذشته، به محظایم فرار کرده بودند. 9 در آنجا اینپر ایشبوشت را بر جعلعاد، اشیر، پیر عیلی، افرایم، بنیامن و بقیه اسرائیل پادشاه ساخت. 10 ایشبوشت چهل ساله بود که پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. اما قبیله پهودا داود را رهبر خود ساختند و داود در حبیرون هفت سال و شش ماه در سرزمین پهودا سلطنت کرد. 12 روزی سپاهیان ایشبوشت به فرماندهی اینپر، پسر نیر، از محظایم به جمعون آمدند. 13 سپاهیان داود نیز به فرماندهی بوآس (پسر صریوه) به مقابله آنها برآمدند. نیروها در کنار برکه جمیون در مقابل هم قرار گرفتند. 14 اینپر به بوآب گفت: «چطپور است چند نفر را از طرف به میدان پفترستیم تا با هم بجنگند؟» بوآب موافقت نمود. 15 پس از هر طرف دوازده نفر انتخاب شدند. 16 هر یک از آنها با یک دست سر حریف خود را گرفته، با دست دیگر شمشیر را به پهلویش می‌زد، تا اینکه همه مردند. از آن به بعد آن مکان که در جمیون است به «میدان شمشیرها» معروف شد. 17 به دنیال این کشتار، چنگ سختی بین دو طرف درگرفت و بوآب و نیروهای داود، اینپر و مردان اسرائیل را شکست دادند. 18 ایشای و عسائیل، بادران بوآب نیز در این چنگ شرکت داشتند. عسائیل مثل آمودی دید. 19 او به تعقیب اینپر پرداخت و لحظه‌ای از او چشم بزمی داشت. 20 اینپر وقی سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد، دید عسائیل او را تعقیب می‌کند. او را صدا زده، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» عسائیل جواب داد: «بله، خودم.» 21 اینپر به او گفت: «برو با کسی دیگر بجنگ! سراغ یکی از جوانان برو و خلع سلاحش کن!» اما عسائیل همچنان به تعقیب اینپر ادامه داد. 22 اینپر بار دیگر فریاد زد: «از تعقیب من دست بدار. اگر تو را بکشم دیگر نمی‌توانم به صورت برادت بوآب نگاه کنم.» 23 ولی عسائیل دست بدار نمود. پس اینپر با سر زیوراش چنان به شکم او زد که سر نیزه از پشتیش درآمد. عسائیل جایدجا نقش بر زمین شد و جان سپرد. هر کس به مکانی که نعش او افتاده بود می‌رسید، می‌ایستاد. 24 ولی بوآب و ایشای به تعقیب اینپر پرداختند. وقتی به ته امه نزدیک چیز که سر راه بیان جمیون است رسیدند، آفتاب غروب کرده بود. 25 سپاهیان اینپر که از قبیله بنیامن بودند، بر فاز تپه امه گرد آمدند. 26 اینپر، بوآب را صدا زده، گفت: «تا کی می‌خواهی این کشت و کشتار ادامه بیابد؟ این کار عاقبت خوشی ندارد. چرا دستور نمی‌دهی افرادت از تعقیب بادران خود دست بکشند؟» 27

پس از کشته شدن شائلو، داود عمالیقی‌ها را سرکوب کرد و به شهر صقلعه بازگشت و دو روز در آنجا ماند. 2 در روز سوم، ناگهان مردی از لشکر شائلو با لباس پاره، در حالی که روی سرش خاک ریخته بود، آمد و در حضور داود تعظیم نموده، به خاک افتاد. 3 داود از او پرسید: «از کجا آمدید؟» جواب داد: «از اردوگاه اسرائیل فرار کرده‌ام.» 4 داود پرسید: «به من بگو چه اتفاقی افتاده است؟» جواب داد: « تمام سربازان ما فرار کرده‌اند. عده زیادی از افراد ما کشته و مجرح شده‌اند. شائلو و پسرش بوناتان هم کشته شده‌اند!» 5 داود از او پرسید: «از کجا می‌دانی که شائلو و پسرش بوناتان مرده‌اند؟» 6 گفت: «برحسب تصادف، در کوه جلیع بودم که دیدم شائلو به نیزه خود تکیه داده بود و اربابه‌ها و سواران دشمن هر لحظه به او نزدیکتر می‌شدند. 7 وقتی شائلو چشیده به من افتاد مرا صدا زد. گفت: بله آقا. 8 پرسید: «کیستی؟ گفتم: یک عمالیقی.» 9 آنگاه التمس کرد: «بیا و مرا بشکن به سختی مجرح شدهام و می‌خواهم زودتر راحت شوی.» 10 پس من هم او را کشتم، چون می‌دانستم که زنده نمی‌ماند. تاج و بازپندش را گرفم و نزد آقای خویش آوردم.» 11 داود و افرادش وقی این خبر را شنیدند از شدت ناراحتی لباسهای خود را پاره کردند. 12 آنها برای شائلو و پسرش بوناتان و قوم خداوند و به خاطر سربازان شهید اسرائیلی، تمام روز روزه گرفته، گریه کردند و به سوگواری پرداختند. 13 آنگاه داود به جوانی که این خبر را آورده بود گفت: «تو اهل کجا هستی؟» او جواب داد: «من یک عمالیقی هستم ولی در سرزمین شما زنده‌گی می‌کنم.» 14 داود به او گفت: «چطپور جرأت کرده پادشاه برگردیده خداوند را بکشی؟» 15 پس به یکی از افرادش دستور داد او را بکشد و آن مرد او را کشت. 16 داود گفت: «تو خودت باعث مرگ شدی، چون با زبان خودت اعتراف کردی که پادشاه برگردیده خداوند را کشته‌ای.» 17 آنگاه داود این مرثیه را برای شائلو و بوناتان نوشت و بعد دستور داد آن را به مردم پهودا تعلیم دهدن. (كلمات این مرثیه در كتاب ياسير نوشته شده است.) 19 «اي اسرائيل، جلال تو بر فاز تپهها از بين رفت. دلاوران تو به خاک افتاده‌اند! 20 «اين را به فلسطيني ها نگوبي، ميادا شادي كتند. اين را از شهراهای جت و اشقولون مخفی بداريد، ميادا دختران خداونشان فلسطيني وجود نمایند. 21 «اي کوه جلیع، کاش دیگر شینم و باران بر تو نبارد، کاش دیگر محصول غله در دامت نزويد، زيرا در آنجا شائلو و دلاوران اسرائيل مرده‌اند، از اين پس، سپه شائلو را روغن نخواهند ماليد. 22 شائلو و بوناتان، هر دو دشمنان نيرورند خود را کشند و دست خالي از جنگ بر زنگشند. 23 شائلو و بوناتان قدر محظوظ و نازرين بودند! در زندگي و در مرگ از هم جدا نشند! از عقايبها سريعت و از شيرها توانتر بودند! 24 «اي زنان اسرائيل، برای شائلو گرمه كتند. او شاما را با لباسهای زينيا و گرانها می‌پوشاند و با زر و زبور می‌آرست. 25 «بوناتان بر فاز تپهها کشته شده است. دلاوران در ميدان چنگ افتاده‌اند. 26 اي براذر من بوناتان، برای تو بسيار دلتنگم. چقدر تو را دوست داشتم! محبت تو برای من، عميقتر از محبت زنان بود! 27 «دلاوران به خاک افتاده و مرده‌اند. اسلحه آنها را به غنيمت برده‌اند.»

بیوآب در جواب او گفت: «به خدای زنده قسم، اگر این حرف را نمی‌زدی تا فدا صبح شما را تعقیب می‌کردیم.» 28 آنگاه بیوآب شپورش را زد و مردانش از تعقیب سربازان اسرائیل دست کشیدند. 29 همان شب ابیر و افرادش برگشته، از رود اردن عبور کردند. آنها تمام صبح روز بعد نیز در راه بودند تا سرانجام به متحابین رسیدند. 30 بیوآب و همراهانش نیز به خانه برگشتد.

تلفات افراد داود غیر از عسایل فقط نوزده نفر بود. 31 ولی از افراد ابیر (که همه از قبیله بیامین بودند) سیصد و شصت نفر کشته شده بودند. 32 بیوآب و افرادش، جنازه عسایل را به بیلت‌لحم برد، او را در کنار قبر پدرش به خاک سپردند. بعد، تمام شب به راه خود ادامه داده، سپیده صبح به حبرون رسیدند.

3

این سرآغاز یک چنگ طولانی بین پیروان شائلو و افراد داود بود. داود روزی‌روز نیرومندتر و خاندان شائلو روزی‌روز ضعیفتر می‌شد. 2 در مدتی که داود در حبرون زندگی می‌کرد، صاحب پسرانی شد. پسر اول داود، امنون از زنش **اخینویعم پررعیلی**، 3 پسر دوم او کیلاب از زنش **آییجایل** (بیوه تابال کرمی)، پسر سوم او ابشارلو پسر معکه (دختر تلمای پادشاه چشور)، 4 پسر چهارم او ادونیا از حجیت، پسر پنجم او شفطیا از ایطمال 5 و پسر ششم او پیتعاعم از زنش عجله بودند. 6 در زمانی که چنگ بین خاندان شائلو و خاندان داود ادامه داشت، ابیر خاندان شائلو را تقویت می‌نمود. 7 یک روز ایشبوشت پسر شائلو، ابیر را مهتم کرد که با یکی از کنیزان شائلو به نام رصفه، دختر آیه، همبستر شده است. 8 ابیر خشنگین شد و فریاد زد: «آیا فکر می‌کنی من به شائلو خیانت می‌کنم و از داود حمایت می‌نمایم؟ پس از آن همه خوبی‌هایی که در حق تو و پدرت کرد و نگذاشت به چنگ داود بیتفتی، حالاً به خاطر این زن به من تهمت می‌زنی؟ آیا این است پاداش من؟ 9 «پس حالاً خوب گوش کن. خدا مرا لعنت کند اگر هر چه در قدرت دارم به کار نیم تا سلطنت را خاندان شائلو گرفته به داود بدhem تا همان طور که خداوند وده داده بود داود در سراسر اسرائیل و بهوادا پادشاه شود.» 11 ایشبوشت در جواب ابیر چیزی نگفت چون از او می‌ترسید. 12 آنگاه ابیر قاصدانی را با این پیغام نزد داود فرستاد: «چه کسی باید بر این سرزمین حکومت کند؟ اگر تو با من عهد دوستی بیندی من تمام مردم اسرائیل را به سوی تو بر می‌گردانم.» 13 داود پاسخ داد: «بسیار خوب، ولی به شرطی با تو عهد می‌بنم که همسرم میکال دختر شائلو را با خود نزد من بیاوری.» 14 سپس داود این پیغام را برای ایشبوشت فرستاد: «همسرم میکال را به من پس بده، زیرا او را به قیمت کشتن صد فلسطینی خریده‌ام.» 15 پس ایشبوشت، میکال را از شهورش فلسطینی پس گرفت. 16 فلسطینی‌گریه کنان تا بحوریم به دنیال زنش رفت. در آنجا ابیر به او گفت: «حالاً دیگر برگرد.» فلسطینی هم برگشت. 17 در ضمن، ابیر با بزرگان اسرائیل مشورت کرده، گفت: «مدتهاست که می‌خواهید داود را پادشاه خود بسازید.» 18 حالاً وقتی است! زیرا خداوند فرموده است که به‌وسیله داود قوم خود را از دست فلسطینی‌ها سایر دشمنانشان نجات خواهد داد.» 19 ابیر با قبیله بیامین نیز صحبت کرد. آنگاه به حبرون رفت و توانق‌های را که با اسرائیل و قبیله بیامین حاصل نموده بود، به داود گزارش داد. 20 بیست نفر همراه او بودند و داود برای ایشان ضیافتی ترتیب داد. 21 ابیر به داود قول داده، گفت: «وقتی برگردم،

4 وقتی ایشبوشت پادشاه شنید که ابیر در حبرون کشته شده است، هرسان گشت و تمام قومش نیز مضطرب شدند. 2 ایشبوشت دو فرمانده سپاه داشت به نامهای بعنه و ریکاب. آنها پیسان رمون بیرونیتی از قبیله بیامین بودند. (با اینکه اهالی بیرونیت به چنایم فرار کرده و در آنجا ساکن شده بودند، ولی باز جزو قبیله بیامین محسوب می‌شدند). 4 (در ضمن، شائلو نوہ لنگی داشت به نام مفیبوشت که پسر بوناتان بود. هنگامی که شائلو و بوناتان در چنگ پرعلیل کشته شدند، مفیبوشت پنج ساله بود. وقتی خبر مرگ شائلو و بوناتان به پایتخت رسید، دایه مفیبوشت، او را بوداشت و فرار کرد. ولی هنگام فرار به زمین خورد و بچه از دستش افتاد و پایش لنگ شد.) 5 یک روز ظهر، موقعی که ایشبوشت پادشاه خواهید بود، ریکاب و بعنه وارد خانه او شدند. 6

آنها به بهانه گرفتن یک کیسه گندم به کاخ او آمدند و مخفیانه به اتاق پادشاه رفتند. سپس او را کشته، سرمش را از تنیش جدا کردند و آن را با خود برداشته، از راه بیان گریختند. آنها تمام شب در راه بودند **8** تا به حیرون رسیدند.

ریکاب و بعنه سر پریده شده ایشوشت را به داود تقاضید کرده، گفتند: «این

سر ایشوشت، پسر دشمنت شائل است که می خواست تو را بکشد. امروز

خداوند انتقام تو را از شائل و تمام خاندان او گرفته است!» **9** اما داود

چوب داد: «به خداوند زنده که مرا از دست دشمنان نجات داد، قسم **10**

که من آن شخصی را که خبر کشته شدن شائل را به صقلعه آورد و گمان می کرد که مژده می آورد، کشتم. آن مژدگانی ای بود که به او دادم. **11**

حال، آیا سرای مردان شوروی که شخص بی گناهی را در خانه خود و در رختخوابش به قتل رسانده اند، کمتر از این باید باشد؟ بداین که شما را نیز خواهم کشت.» **12** بعد داود به افادش دستور داد که هر دو را بکشند. پس آنها را کشند و دستها و پاهاشان را پریده، پنهانهایشان را در کنار برقه حیرون به دار آویختند؛ اما سر ایشوشت را گفته، در قبر ابیتر در حیرون دفن کردند.

5

نمایندگان تمام قبایل اسرائیل به حیرون نزد داود آمدند و به او گفتند: «ما از گوشت و استخوان تو هستیم. **2** حتی زیانی که شائل بر ما حکومت می کرد، سپاهیان ما را تو به جنگ می بردی و به سلامت بازی گرداندی. و خداوند به تو گفت که تو باید شبان و رهبر قوم او باشی.» **3** پس در حیرون، داود در حضور خداوند با برگان اسرائیل عهد بست و آنها او را به عنوان پادشاه اسرائیل انتخاب کردند. **4** (او پیش از آن، در سن سی سالگی به پادشاهی یهودا برگزیده شده بود و مدت هفت سال و شش ماه بود که در حیرون بر سرزمین یهودا سلطنت می کرد. علاوه بر این، مدت سی و سه سال نیز در اورشلیم بر اسرائیل و یهودا حکمرانی کرد. پس داود روی هم رفته حدو چهل سال سلطنت کرد.) **6** داود پادشاه و سربازانش به اورشلیم حمله کردند تا با یوسیان که در آنجا ساکن بودند بجنگند. یوسیان به داود گفتند: «هرگز به داخل شهر راه تغواصی پافت. حتی کران و شلان، می توانند تو را از اینجا بیرون کنند.» آنها خیال می کردند در قلعه خود در امان هستند. **7** (اما داود و سربازانش آنها را شکست داد، قلعه یهودیان را گرفتند. این قلعه امروز به «شهر داود» معروف است.) **8** وقتی پیغام توهین آمیز مدافعان شهر اورشلیم به داود رسید، او به نیروهای خود این دستور را داد: «از مجرای قبات وارد شهر شوید و این یوسیان شل و کور را که دشمن من هستند، نابود کنید.» (به این دلیل است که می گویند: «کور و شل وارد کاخ نخواهد شد.») **9** پس داود در قلعه یهودیان شل شده، آن را «شهر داود» نامید. سپس از ملو واقع در پخش قدیمی شهر، شروع کرده، به طرف مرکز شهر جدید در شمال، ساختن همایی ساخت. **10** به این ترتیب، روز بروز بر عظمت و قدرت داود افزوده می شد زیرا خداوند، خدای لشکرهای آسمان با او بود. **11** حیرام، پادشاه صور، قاصدانی نزد داود فرستاد. همراه این قاصدان، نجاران و بنایهای با چوب درخان سرو نیز فرستاده شدند تا برای داود کاخی بسازند. **12** بنابراین، داود فرمید که خداوند به خاطر قوم خود اسرائیل، او را پادشاه ساخته و سلطنتش را اینچنین برکت داده است. **13** داود پس از آنکه از حیرون به اورشلیم رفت، بار دیگر زنان و کنیان برای خود گرفت و صاحب دختران و پسران دیگری شد. **14** فرزندانی که برای او در شهر اورشلیم متولد

شدند، عبارت بودند از: شموع، شوباب، ناتان، سلیمان، **15** یحیار، البشع، نافع، یافعی، **16** الیشعمع، الیاذع و الیفلط. **17** وقتی فلسطینی ها شنیدند داود پادشاه اسرائیل شده است، تمام نیروهای خود را برای جنگ با او بسیج کردند. اما داود چون این را شنید به داخل قلعه رفت. **18** فلسطینی ها آمده، در دره رفایم اردو زندن. **19** داود از خداوند سوال کرد: «اگر به جنگ فلسطینی ها بروم، آیا مرا پیروز می گردانی؟» خداوند فرمود: «بله، تو را بر دشمن پیروز می گردانم.» **20** پس داود به بعل فrac{اصیم آمد و در آنجا فلسطینی ها را شکست داد! او چون سیلاپ بر آنها خوشید.» به این دلیل است که آن محل بغل فrac{اصیم یعنی «خداوندی که می خروشد») نام گرفت. **21** داود و سربازان او تعداد زیادی داد که فلسطینی ها بر جای گذاشته بودند، برداشته، با خود بردن. **22** اما فلسطینی ها بار دیگر بازگشتد و در دره رفایم اردو زندن. **23** وقتی داود از خداوند سوال کرد، خداوند به او گفت: «از رویو به آنها حمله نکن، بلکه دور پن و از میان درختان توت، از پشت سر حمله کن.» **24** وقتی صدای پایی بر سر درختان توت شنیدی، آنگاه حمله را شروع کن. چون این علامت آن است که من پیشاپیش شما حرکت می کنم و لشکر فلسطینی ها را شکست می دهم.» **25** پس داود، چنانکه خداوند به او فرموده بود، عمل کرد و فلسطینی ها را از چیزهای تا جازر سرکوب نمود.

6 داود بار دیگر تمام سربازان ماهر خود را که سی هزار بودند، جمع کرد **2** و به قریه یعاریم رفت تا صندوق عهد خدا را از آنجا بیاورد. (این صندوق به نام خداوند لشکرهای آسمان نامیده می شد. روی صندوق دو کروبوی قرار داشت و حضور خداوند بر آنها بود.) **3** صندوق عهد را از خانه اینداداب که در کوهستان بود برداشته، بر ارایه ای نو گذاشتند. غُرَه و اخیو (پیسان اینداداب)، گاوها را می راندند. **4** اخیو، پیشاپیش صندوق عهد می رفت، **5** و داود را بر هریان قوم اسرائیل که از پشت سر او در حرکت بودند با صدای تار و چنگ و دایره زنگی و دهل و سنج، با تمام قدرت در حضور خداوند آوار می خواندند و پایکوبی می کردند. **6** اما وقتی به خرمگاه ناکن رسیدند، گاوها لغزیدند و عزه دست خود را دراز کرد و صندوق عهد را گرفت که نیفتند. **7** آنگاه خشم خداوند بر عزه شلهور شد و برای این بی احترامی او را در همان جا کنار صندوق عهد، کشت. **8** داود از این عمل خداوند غمگین شد و آن مکان را «مجازات عزه» نامید که تا به امروز نیز به این نام معروف است. **9** آن روز داود از خداوند ترسید و گفت: «چطور می توانم صندوق عهد را به خانه ببرم؟» **10** پس تصمیم گرفت به جای شهر داود، آن را به خانه عویید ادوم که از جت آمده بود، ببرد. **11** صندوق عهد، سه ماه در خانه عویید ماند و خداوند، عویید و تمام اهل خانه او را برکت داد. **12** داود وقتی شنید خداوند عویید را به دلیل وجود صندوق عهد در خانه اش برکت داده است، نزد او رفت و صندوق عهد را گرفت و با جشن و سرور به سوی اورشلیم رسیدار شد. **13** مردانی که آن را حمل می کردند بیشتر از شش قدم رتفه بودند که داود آنها را متوقف کرد تا یک گاو و یک گوساله فریه قربانی کند. **14** داود لباس کاهنی را پوشیده بود و با تمام قدرت در حضور خداوند می رقصید. **15** به این ترتیب قوم اسرائیل با صدای شیپورها، شادی کنان صندوق عهد را به اورشلیم آوردند. **16** وقتی جمعیت همراه صندوق عهد وارد شهر شدند، میکال

عبدات رفت. او در آنجا نشست و در حضور خداوند چنین دعا کرد: «ای خداوند، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانده‌ای؟¹⁹ ای خدا، به این هم اکتفا نکردن بلکه به نسل آینده من نیز وعده‌ها دادی. ای خداوند پیوه، آیا با همه اینچیخ رفار می‌کنی؟²⁰ دیگر داود چه گوید که تو خدمتگزار است را خوب می‌شناسی!²¹ این خواست تو بود که این کارهای بزرگ را بکنی و به این وسیله مرا تعلیم بدهی.²² ای خداوند من، چقدر با عظمت هستی! هرگز نشیندۀ‌ایم که خدایی مثل تو وجود داشته باشد! تو خدای بی‌نظیر هستی!²³ در سراسر دنیا، کدام قوم است که مثل قوم تو، بنی اسرائیل، چنین برکتی یافته باشد؟ تو بنی اسرائیل را رهاییدی تا از آنها برای خود قومی بسازی و نامت را پراوراه کنی. با معجزات عظیم، مصر و خدایانش را نابود کردی.²⁴ بنی اسرائیل را تا به ابد قوم خود ساختی و تو ای خداوند، خدای ایشان شدی.²⁵ ای خداوند، آنچه که درباره من و خاندانم و عده فرموده‌ای، انجام بده!²⁶ اسم تو تا ابد ستوده شود و مردم بگویند: خداوند، خدای لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل است. تو خاندان مرا تا ابد حفظ خواهی کرد.²⁷ ای خداوند لشکرهای آسمان، ای خدای اسرائیل! تو به من وعده دادی که خاندان من تا به ابد بر قوم تو سلطنت کنید. به همین سبب است که جرأت کرده‌ام چنین دعای در حضورت بنیام.²⁸ ای خداوند، تو واقعاً خدا هستی و قولهایت راست است و این وعده‌های خوب از توست.²⁹ پس خواهش می‌کنم چنانکه قول داده‌ای عمل کنی و خاندانم را برکت دهی، باشد که خاندان من همیشه در حضور تو پایدار بماند و برکت تو تا به ابد بر خاندان من باشد.»

پس از چندی، باز داود به فلسطینی‌ها حمله کرده، آنها را شکست داد و می‌مکانه‌ای را از دستشان گرفت.² داود همچنین موآی‌ها را شکست داده، اسرایان را به ردیف در کنار هم روی زمین خوابانید؛ سپس از هر سه نفر دو نفر را کشت و یک نفر را زنده نگه داشت. بازماندگان موآی‌ها تابع داود شده، به او باج و خراج می‌دادند.³ در ضمن داوود نیروهای هددعز (پسر رحوب)، پادشاه صوبه را در هم شکست، زیرا هددعز می‌کوشید بار دیگر نواحی کنار رود فرات را به چنگ آورد.⁴ در این جنگ داود هزار اربه، هفت هزار سرباز سواره و بیست هزار سرباز پایده را به اسری گرفت، بعد صد اسب برای ارباهها نگه داشته، رگ پای بقیه اسیان را قطع کرد.⁵ او همچنین با بیست و دو هزار سرباز سوری که از دمشق برای کمک به هددعز آمده بودند چنگید و همه آنها را کشت.⁶ داود در دمشق چنین فرارگاه مستقر ساخت و مردم سوریه تابع داود شده، به او باج و خراج می‌پرداختند. به این ترتیب داود هر جا می‌رفت، خداوند او را پیروزی می‌بخشید.⁷ داود سپرهای طلای سرداران هددعز را گرفته، به اورشلیم برد.⁸ در ضمن، او از طبع و بیرونی، شهراهای هددعز، مقدار زیادی مفرغ گرفته، آنها را هم به اورشلیم برد.⁹ توعو، پادشاه حمات، وقتی شنید که داود بر لشکر هددعز پیروز شده است،¹⁰ پرسش هدوارم را فرستاد تا سلام وی را به او برساند و این پیروزی را به او تبریک بگوید، چون هددعز روتغوا با هم دشمن بودند. هدوارم هدایایی از طلا و نقره و مفرغ به داود داد.¹¹ داود، همه‌این هدایا را با طلا و نقره‌ای که خود از ادویه‌ها، موآی‌ها، عموئی‌ها، فلسطینی‌ها، عمالیقی‌ها و نیز از هددعز پادشاه به غنیمت گرفته بود، وقف خداوند کرد.¹² داود در دره نمک با هجدۀ هزار

دختر شائلو از پنجه نگاه کرد و داود را دید که در حضور خداوند می‌رقصد و پایکوبی می‌کند، پس در دل خود او را تحریر کرد.¹⁷ صندوق عهد را در خیمه‌ای که داود برای آن تدارک دیده بود، گذاشتند و داود قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی به خانه‌های خود رفتد.¹⁸ در پایان مراسم قربانی، داود بنی اسرائیل را به نام خداوند لشکرهای آسمان برکت داد¹⁹ و به هر یک از زنان و مردان یک قرص نان معمولی، یک نان خرما و یک نان کشمکشی داد. وقتی جشن تمام شد و مردم به خانه‌های خود رفتد،²⁰ داود برگشت تا خانواده خود را برکت دهد. اما میکال به استقبال او آمد، بالحنی تحقیرآمیز به او گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چقدر باوقار و سنتگین بود! خوب خودش را مثل یک آدم ایله جلوی کنیزان رسوا کرد!»²¹ داود به میکال گفت: «من امروز در حضور خداوند می‌رقصیدم که مرا انتخاب فرمود تا بر پدرت و خانواده او برتر باشم و قوم خداوند، اسرائیل را رهبری کنم.²² بله، اگر لازم باشد از این هم کوچکتر و نادانتر می‌شون. ولی مطمئن باش که احترام من پیش کنیزان از بین نرفته است.»²³ پس میکال، دختر شائلو، تا آخر عمر بی‌فرزند ماند.

7

داود پادشاه در کاخ خود در امنیت ساکن شد، زیرا خداوند او را از شر تمام دشمنانش رهایده بود.² یک روز داود به ناتان نبی گفت: «من در این کاخ زیبا که با چوب سرو ساخته شده است زندگی می‌کنم، در حالی که صندوق عهد خدا در یک خیمه نگهداری می‌شود!»³ ناتان در جواب وی گفت: «آنچه را که در نظر داری انجام بده، زیرا خداوند با توست.⁴ اما همان شب خداوند به ناتان فرمود⁵ که برود و به خدمتگزار او داود چنین بگوید: «تو نمی‌توانی برای من خانه‌ای بسازی.⁶ من هرگز در یک ساختمان ساکن نبودم. از آن زمانی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، خانه من یک خیمه بوده است، و از جایی به جای دیگر در حرکت بوده‌ام.⁷ در طول این مدت، هرگز به هیچ‌کدام از رهبران اسرائیل که آنها را برای شبانی قوم خود تعیین نموده بودم، نگفتم که چرا براهم خانه‌ای از چوب سرو نساخته‌اید؟⁸ حال خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌فرماید که وقتی چویان ساده‌ای بیش نبودی و در چرگاه‌ها از گوسفندان نگهداری می‌کردی، تو را به رهبری سازیل بگزیدم.⁹ در همه جا با تو بوده‌ام و دشمنانت را نابود کرده‌ام. تو را از این نیز بزرگتر می‌کنم تا یکی از معروف‌ترین مردان دنیا شوی!¹⁰ برای قوم خود سرزمنی انتخاب کردم تا در آن سروسامان بگزیند. این وطن آنها خواهد بود و قمهای بتپرست، دیگر مثل ساقب که قوه من تازه وارد این سرزمین شده بودند، بر آنها ظلم نخواهد کرد. تو را از شر تمام دشمنانت حفظ خواهم کرد. این متم که خانه تو را می‌سازم.¹² وقتی تو بعیری و به اجدادت ملحق شوی، من یکی از پسرانت را وارث تاج و تخت تو می‌سازم و حکومت او را ثبتیت می‌کنم.¹³ او همان کسی است که خانه‌ای برای من خواهد ساخت و من سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم کرد.¹⁴ من پدر او خواهم بود، و او پسر من. اما اگر مرنجک گناه شود، او را سخت مجازات خواهم کرد.¹⁵ ولی محبت من از او دور نخواهد شد، آن طور که از شائلو دور شد و باعث گردید سلطنت او به تو منتقل شود.¹⁶ بدان که خاندان تو تا به ابد باقی خواهد ماند و در حضور من سلطنت خواهد کرد.¹⁷ پس ناتان نزد داود برگشته، آنچه را که خداوند فرموده بود به او بازگفت.¹⁸ آنگاه داود به خیمه

سرباز ادومی وارد چنگ شده، آتها را از بین برد. این پیروزی داود به شهرت او افزود. ۱۴ پسپس داود در سراسر ادوم، قرارگاهها مستقر کرد و ادویه ها تابع او شدند. داود به هر طرف می رفت، خداوند به او پیروزی می یخشید. ۱۵ داود با عدل و انصاف بر اسرائیل حکومت می کرد. ۱۶ فرمانده سپاه او، یوآب (پسر صریوه) و قایق نگار او پیوش افاط (پسر اخیلود) بود. ۱۷ صادوق (پسر اخیطوب) و اخیملک (پسر آیاتار) هر دو کاهن بودند و سرایا کاتب بود. ۱۸ بنایا (پسر پیویادع) فرمانده محافظین دربار داود بود. پسران داود نیز در امور دربار به او کمک می کردند.

9

روزی داود به این فکر افتاد که بینید آیا کسی از خانواده شائل باقی مانده است؟ چون او می خواست به خاطر یوناتان به او خوبی کند. ۲ به او خبر دادند که یکی از نوکران شائل به نام صبیا هنوز زنده است. پس او را حضور کرده، از وی پرسید: «آیا تو صبیا هستی؟» او گفت: «بله قریان، من صبیا هستم.» ۳ آنگاه پادشاه پرسید: «آیا کسی از خانواده شائل باقی مانده است؟ چون می خواهم طبق قولی که به خدا داده به او خوبی کنم.» صبیا جواب داد: «پسر لنگ یوناتان هنوز زنده است.» ۴ پادشاه پرسید: «او کجاست؟» صبیا به او گفت: «در لوبار در خانه ماخیر (پسر عمیل) است.» ۵ پس داود پادشاه فرستاد تا مفیویشت را که پسر یوناتان و نوه شائل بود، از خانه ماخیر به نزدش بیاورند. مفیویشت در برابر پادشاه تعظیم کرده به پایش افتاد. ۶ اما داود گفت: «ترس! برای این تو را حضور کردهام تا به خاطر پدرت یوناتان به تو خوبی کنم. تمام زمینهای پدر پرگت شائل را به تو پس می دهم و تو بعد از این در قصر من با من سر یک سفره خواهی نشست!» ۸ مفیویشت در حضور پادشاه به خاک افتاد و گفت: «آیا پادشاه می خواهد به سگ مردهای چون من خوبی کند؟» ۹ پادشاه، صبیا نوکران شائل را خواست و به او گفت: «هر چه مال ارباب تو شائل و خانواده او بود، به نوهاش پس دادهام.» ۱۰ تو پسرانت و نوکرانت باید زمین را برای او کشت و زرع کنید و خوارک خانواده اش را تأمین نماید، اما خود مفیویشت پیش من زندگی خواهد کرد.» صبیا که پازده پسر و بیست نوکر داشت، جواب داد: «قریان، هر چه امر فرمودید انجام خواهیم داد.» از آن پس، مفیویشت بر سر سفره داود پادشاه می نشست و مثل یکی از پسرانش با او غذا می خورد.

۱۱ بهار سال بعد، داود لشکر اسرائیل را به فرماندهی یوآب به چنگ عمومنی ها فرستاد. (پادشاهان، طبق معمول در فصل بهار به دشمنان حملهور می شدند). آتها عمومنی ها را شکست داده، شهر ربه را محاصره کردند. اما داود در اورشیلم ماند. ۲ یک روز هنگام عصر داود از خواب برخاست و برای هواخوری به پشت بام کاخ سلطنتی رفت. وقی در آنجا قدم می زد چشمش به زنی زیبا افتاد که مشغول حمام کردن بود. ۳ داود یک نفر را فرستاد تا پرسد آن زن کیست. معلوم شد اسمش بتیشیع، دختر العام و زن اوریای حیتی است. ۴ پس داود چند نفر را فرستاد تا او را بیاورند. وقی بتیشیع نزد او آمد، داود با او همیستر شد. سپس بتیشیع خود را با آب طاهر ساخته، به خانه برگشت. ۵ وقی بتیشیع فهمید که حامله است، پیغام فرستاد و این موضوع را به داود خبر داد. ۶ پس داود برای یوآب این پیغام را فرستاد: «اوریای حیتی را نزد من بفرست.» ۷ وقی اوریا آمد، داود از پیغام را سلامی بیاورد و سرایان و اوضاع چنگ را پرسید. ۸ سپس به او گفت: «حال به خانه برو و

10

پس از چندی، پادشاه عمون مرد و پسرش حانون بر تخت او نشست. ۲ داود پادشاه، پیش خود فکر کرد: «باید رسم دوستی را با حانون بجا آورم، چون پدرش ناحاش، دوست یا وفاکی من بود.» پس داود نمایندگانی به دربار حانون فرستاد تا او تسلیت بگویند. ولی وقی نمایندگان به عمومن رسیدند، ۳ پرگان عمومن به حانون گفتند: «این اشخاص برای احترام به پدرت به اینجا نیامده‌اند، بلکه داود آتها را فرستاده است تا پیش از خواب را گرفته، شهرها را جاسوسی کنند.» ۴ از این رو، حانون فرستاده‌های داود را گرفته، پیش یک طرف صورتشان را تاشید و لیاسشان را از پشت پازه کرده، ایشان را

استراحت کن.» بعد از رفتن اوریا، داوود هدایای نیز به خانه او فرستاد. **9** اما اوریا به خانه خود نرفت و شب را کنار دروازه کاخ، پیش محاکفین پادشاه به سر بردا. **10** وقتی داوود این را شنید، اوریا را حاضر کرد و پرسید: «چه شده است؟ چرا پس از این همه دوری از خانه، دیشب به خانه نرفتی؟» **11** اوریا گفت: «صندوقد عهد خداوند و پیاو و فرمانده من بیواب و افسرانش در صحرا اردو زده‌اند، آیا رواست که من به خانه بروم و با زنم به عیش و نوش پیدارم و با او بخواهم؟ به جان شما قسم که این کار را نخواهم کرد.» **12** داوود گفت: «بسیار خوب، پس امشب هم اینجا بمان و فردا به میدان جنگ برگرد.» پس اوریا آن روز و روز بعد هم در اورشلیم ماند. **13** داوود او را برای صرف شام نگه داشت و او را مست کرد. با این حال، اوریا آن شب به خانه‌اش نرفت بلکه دویاره کنار دروازه کاخ خواهد بود. **14** بالاخره، صبح روز بعد، داوود نامه‌ای برای پیاو نوشت و آن را به موسیله اوریا برایش فرستاد. **15** در نامه به پیاو دستور داده بود که وقتی جنگ شدت می‌گیرد، اوریا را در خط مقدم ججهه قرار بدهد و او را تها بگذارد تا کشته شود. **16** پس وقتی پیاو در حال محاصره شهر دشمن بود، اوریا را به جایی فرستاد که می‌دانست سربازان قوی دشمن در آنجا می‌جنگند. **17** مردان شهر با پیاو گزارش جنگ را برای داوود می‌فرستاد، **18** وقتی پیاو گزارش جنگ را برای داوود می‌فرستاد، **19** به قاصد گفت: «وقتی این گزارش را به عرض پادشاه برسانی ممکن است او خشمگین شود و پرسد: چرا سربازان تا این اندازه به شهر محاصره شده نزدیک شدند؟ مگر نمی‌دانستند از بالای دیوار به طرفشان تیراندازی خواهد شد؟ مگر فراموش کرده‌اند که ایمیلک پسر جذعون در تاباچ به دست زنی کشته شد که از بالای دیوار، یک سنگ آسیاب دستی روی سرش انداخت؟ آنگاه بگو!» اوریا هم کشته شد.» **20** پس، آن قاصد به اورشلیم رفت و به داوود گزارش داده، گفت: «افراد دشمن از ما قویتر بودند و از شهر خارج شده، به ما حمله کردند ولی ما آنها را تا دروازه شهر عقب راندیم. **21** تیراندازان از روی دیوار ما را هدف قرار دادند. چند نفر از سربازان ما کشته شدند که اوریای حیثی هم در بین ایشان بود.» **25** داوود گفت: «بسیار خوب، به پیاو بگو که ناراحت نباشد، چون شمشیر فرقی بین این و آن قائل نمی‌شود. این دفعه سختتر بجنگید و شهر را تسخیر کنید. در ضمن به او بگو از گارش راضی ام.» **26** وقتی پیشیغ شنید شوهرش مرده است، عزادار شد. **27** بعد از تمام شدن ایام سوگواری، داوود پیشیغ را به کاخ سلطنتی آورد و او نیز بکی از زنان داوود شده، از او پرسی به دنیا آورد. اما کاری که داوود کرده بود در نظر خداوند ناپیست آمد.

12 خداوند، ناتان نبی را نزد داوود فرستاد و ناتان آمده، این حکایت را برایش تعریف کرد: «در شهری دو نفر زنده‌گی می‌کردند، یکی فقیر بود و دیگری ثروتمند. **2** مرد ثروتمند گاو و گوسفند زیادی داشت. **3** اما آن فقیر از مال دنیا فقط یک ماده بره داشت که از پول خود خریده بود و او را همراه پسرانش بزرگ می‌کرد. از بشقاب خود به آن بره خوارک می‌داد و از کاسه‌اش به او آب می‌نوشانید، آن بره را در آغوشش می‌خوابانید و او را مثل دخترش دوست می‌داشت. **4** روزی مهمانی به خانه آن شخص ثروتمند رفت. ولی او به جای آنکه یکی از گاوان و گوسفندان خود را بکشد تا برای مهمانش غذایی پایخت عمون حمله برد و آن را محاصره کرد. او قاصدانی نزد داوود فرستاد تا به او بگویند: «汝 و مخازن آب آن در اختیار ماست.» **28** پس بقیه سربازان غذایی

پیاو و شهر را تصرف کن تا پیروزی به نام تو تمام شود.» 29 پس داود به ره لشکر کشید و آن را تسخیر کرد، غنیمت زیادی از آنجا به اورشلیم برداشت. داود تاج گرانیهای پادشاه عمومنی را از سرش برداشت و بر سر خودش گذاشت. این تاج، حدود سی و پنج کیلو وزن داشت و از طلا و جواهرات قیمتی ساخته شده بود. 31 داود، مردم آن شهر را اسیر کرد، اوه و تیشه و تبر به دستشان داد و آنها را به کارهای سخت گماشت. او در کوههای آجرپی از ایشان کار می‌کشید. او با اهالی شهرهای دیگر عمومن نیز همین گونه عمل کرد. سپس داود و لشکر او به اورشلیم بازگشتند.

13

ابشالوم، پسر داود، خواهر زیبایی داشت به نام تamar. امنون، پسر دیگر داود که برادر ناتیق تamar بود، سخت دلبخته او شد. 2 امنون چنان خاطرخواه خواهش شده بود که از عشق او بیمار شد. او دسترسی به تamar نداشت، زیرا تamar چون باکره بود حق نداشت با مردان معاشرت کند. 3 ولی امنون رفیقی حیله‌گر داشت به نام یوناداب. یوناداب پسر شمعی و براذرزاده داود بود. 4 روزی یوناداب به امنون گفت: «ای پسر پادشاه چرا روزیه روز لاغرت می‌شوی؟ به من بگو چه شاه است؟» امنون به او گفت: «من عاشق تamar، خواهر ناتیق ام شده‌ام!» 5 یوناداب گفت: «در بستر دراز بکش و خودت را به میریضی بزن. وقتی پدرت به عیادت بیاید، به او بگو که تamar را بفرستد تا برایت خوارکی تهیه کند. بگو که اگر از دست تamar غذا بخوری خوب می‌شوی.» 6 پس امنون خواهد و خود را به میریضی زد. وقتی پادشاه به عیادتش آمد، امنون به او گفت: «دلم می‌خواهد خواهش تamar بیاید و دو قرص نان در حضور من بپزد تا از دست او بخورم.» 7 داود قبول کرد و برای تamar پیغام فرستاد که پیش امنون بزود و برای او خوارکی تهیه کند. 8 تamar به خانه امنون رفت و او بر بستر خواهید بود. تamar مقداری خمر تهیه کرد و برای او نان پخت. 9 اما وقتی سینی خوارک را پیش امنون گذاشت، او نخورد و به نوکرانش گفت: «همه از اینجا بیرون بروید.» پس همه بیرون رفتند. 10 بعد به تamar گفت: «دوباره خوارک را به اتاق خواب بیاور و آن را به من بده.» تamar خوارک را پیش او برد. 11 ولی همین که آن را پیش او گذاشت، امنون او را گرفته، گفت: «خواهر عزیزم، بیا با من بخواب!» 12 تamar گفت: «امنون، این کار را نکن! باید در اسرائیل چنین فاجعه‌ای به بار بیاوری. 13 من این رسایی ام را کجا بیرم؟ و تو در اسرائیل انگشت‌نمای خواهی شد. تمنا می‌کنم فقط به پادشاه بگو و من مطمئن اجازه خواهد داد تا با من ازدواج کنی.» 14 ولی گوش امنون بدهکار نبود، و چون از نفرت تبدیل شد و شدت نفرش بیش از کرد. 15 بعد ناگهان عشق امنون به نفرت تبدیل شد و شدت نفرش بیش از عشقی بود که قابل او داشت. او به تamar گفت: «از اینجا برو بیرون!» 16 تamar با تماس گفت: «این کار را نکن، چون بیرون راندن من بدتر از آن عملی است که با من کردی.» ولی امنون توجهی به حرفهای او نکرد. 17 او نوکرش را صدا زده، گفت: «این دختر را از اینجا بیرون کن و در را پشت سرش بیند.» پس آن نوک او را بیرون کرد. در آن زمان رسم بود که دختران باکره پادشاه، لباس رنگارنگ می‌پوشیدند. 19 اما تamar لباس رنگارنگ خود را پاره کرد، خاکستر بر سر خود ریخته، دستهایش را روی سرش گذاشت و گریه کنن از آنجا دور شد. 20 وقتی برادرش ابshalom او را دید، پرسید: «بیینم، آیا برادرت امنون با تو بوده است؟ ای خواهش، ساكت باش. او برادر توست.

14

وقتی یوآب فهمید که پادشاه چقدر مشتاق دیدار ابshalom است، 2 به دنبال زنی حکیم فرستاد که در شهر تقوع زندگی می‌کرد. یوآب به آن زن گفت: «خودت را به قیافه زنی که مدت طولانی است عزادار می‌باشد در بیاور؛ لباس عزا پیوش و موهایت را شانه نکن. 3 بعد پیش پادشاه برو و این سخنان را که به تو می‌گویم به او بگو.» سپس به او یاد داد چه بگوید. 4 وقتی آن زن نزد پادشاه رسید، تعظیم کرد و گفت: «ای پادشاه، به دادم برس!» 5 پادشاه پرسید: «چه شده است؟» عرض کرد: «من زن بیوهای هستم. دو پسر داشتم. یک روز آن دو در صحرا با هم دعوا کردند و چون کسی نبود آنها را از هم جدا کرد، یکی از ایشان به دست دیگری کشته شد. 7 حال تمام قوم و خویشانم می‌خواهند پسر دیگر را به آنها تسلیم کنم تا او را

به جرم قتل برادرش، بکشند. ولی اگر من این کار را بکنم، دیگر کسی برای باقی نمی‌ماند و نسل شهر مرحوم از روی زمین برانداخته می‌شود.» 8 پادشاه او گفت: «با خیال راحت به خانه برو. ترتیب کار را خواهم داد.» 9 گفت: «ای پادشاه، تقصیر به گردن من و خانواده‌ام باشد و پادشاه و خانواده تو خوشبختی می‌شود!» 10 پادشاه فرمود: «اگر کسی به تو چیزی گفت، او را نزد من بیاور. کاری می‌کنم که او هرگز مزاحم تو نشود.» 11 سپس آن زن به پادشاه گفت: «ای پادشاه، به خداوند، خدایاتان قسم پادشاهی کنید که نخواهید گذاشت خوشاوند من انتقام خون پسرم را از پسر دیگر بگیرد و او را بکشد.» پادشاه پاسخ داد: «به خداوند زنده قسم، موبی از سر پسرت کم نخواهد شد!» 12 زن گفت: «التماس می‌کنم اجازه دهد یک چیز دیگر نیز بگویم.» پادشاه فرمود: «بگو!» 13 گفت: «چرا همین کاری را که قول دادید برای من بکنید، برای قوم خدا انجام نمی‌دهید؟ چطور پسر مرا بخشنیدید، اما پسر خودتان را که آواره شده است نمی‌بخشید؟ آیا در این مورد مقصرا نیستید؟» 14 سرانجام همه مایمیم. عمر ما مثل آب بر زمین ریخته می‌شود، آب که ریخت دیگر نمی‌توان آن را جمع کرد. وقتی کسی از خدا آواره می‌شود خدا جان او را نمی‌گیرد، بلکه او را به سوی خود باز می‌خواند. پادشاه نیز چنین کنید. 15 البته من برای پسر خودم به اینجا آمدام، چون می‌ترسم او را بکشند. با خود گفتش شاید پادشاه به عرایضم توجه نمایند و ما از دست کسی که می‌خواهد ما را از آب و خاکی که خدا به ما عطا کرده می‌نصبیم. 16 با خود گفتم که قول پادشاه، ما را آسوده خاطر خواهد کرد. شما مثل فرشته خدا هستید و خوب را از بد تشخیص می‌دهید. خداوند، خدایاتان همراه شما باشد.» 17 پادشاه گفت: «سؤالی از تو می‌کنم و تو راستش را بگو.» عرض کرد: «ای پادشاه، گوش به فرمانم.» 18 پادشاه گفت: «ایا بتو را به اینجا فرستاده است؟» زن جواب داد: «چطور می‌توانم حقیقت را از شما، ای پادشاه، کشان کنم؟ بله، بتو مرا فرستاد و به من یاد داد که چه بگویم.» 19 این کار را برای رفع کدورت کرد. اما سرزمین حکمتی مانند حکمت فرشته خدا دارد و هر چه در این سرزمین اتفاق می‌افتد، می‌داند. 20 پس پادشاه بتو را خواست و به او گفت: «بسیار خوب، برو و ایشالوم را بیاور.» 21 پس ایشالوم که ایشالوم زیاده‌تر می‌شدند و شده است. 22 بتو تعظیم کرد و گفت: «ای پادشاه، گوش به فرمانم.» 23 بتو را بیشم. پادشاه گفت: «ایا بتو را به اینجا فرستاده است؟» زن جواب داد: «چطور می‌توانم حقیقت را از شما، ای پادشاه، کشان کنم؟ بله، بتو مرا فرستاد و به من یاد داد که چه بگویم.» 24 پادشاه گفت: «او را باید به خانه خود برد و به او اینجا نیاید، چون نمی‌خواهم روش را بیشم.» پس ایشالوم به خانه خود رفت و پادشاه را ندید. 25 ایشالوم مردی خوش‌قیافه بود و از این لحظه در اسرائیل هیچ‌کس به پای او نمی‌رسید. از موی سر تا نوک پا در او عیی نبود. 26 موی سرش بسیار پرپشت بود و او سالی یک بار آن را کوتاه می‌کرد، زیرا بر سرش سنگینی می‌نمود. به مقیاس شاهی، وزن آن دو کیلوگرم می‌شد. 27 او صاحب سه پسر و یک دختر شد. دختر او تamar نام داشت و بسیار زیبا بود. 28 ایشالوم دو سال در اورشلیم ماند، ولی در این مدت پادشاه را ندید، پس به دنبال بتو فرستاد تا برای او وساطت کند؛ اما بتو نیامد. ایشالوم بار دیگر به دنبال او فرستاد، ولی این بار هم نیامد. 29 بنابراین ایشالوم به خدمتکارانش گفت: «بروید و مزرعه جو بتو را که کنار مزرعه من است، آتش بزنید.» آنها نیز چنین کردند. 30 پس بتو نزد ایشالوم آمد و گفت: «چرا خدمتکارانت مزرعه

15 بعد از آن، ایشالوم اربابی با چند اسب برای خود تهیه کرد و پنجاه

نفر را استخدام کرد تا گارد محافظ او باشند. 2 او هر روز صبح زود بلند می‌شد، کنار دروازه شهر می‌رفت و در آنجا می‌ایستاد. هر وقت کسی را می‌دید که برای رسیدگی به شکایتش می‌خواهد پیش پادشاه برود، او را صدا زده، می‌پرسید که از کدام شهر است و چه مشکلی دارد. 3 بعد به او می‌گفت: «بله، شکایت تو بجاست؛ ولی افسوس که پادشاه کسی را ندارد تا به این شکایات رسیدگی کند. 4 اگر من قاضی بودم نمی‌گذاشم این وضع پیش بباید و حق را به هنگام دادم.» 5 هر وقت کسی پیش او تعظیم می‌کرد، فوری دستش را دراز کرد، او را بلند می‌کرد و می‌پرسید. 6 ایشالوم با تمام اسرایلی‌هایی که می‌خواستند برای رسیدگی به شکایتشان نزد پادشاه بروند، چنین رفاقت می‌کرد. به این طبق او به نیرنگ، دل مردم اسرائیل را به دست آورد. 7 چهار سال گذشت. یک روز ایشالوم به پادشاه گفت: «اجازه می‌خواهم به حبیرون بروم و نذری را که به خداوند کردهم بجا آورم، زیرا وقتی در جشور ارام بودم نذر کردم که اگر خداوند مرا به اورشلیم برگرداند در حبیرون به او قربانی تقدیم کنم.» 8 پادشاه گفت: «بسیار خوب، برو و نذر را بجا آور!» پس ایشالوم به حبیرون رفت. 9 ولی وقتی به آنجا رسید

جاسوسانی به سراسر کشور فرستاد تا مردم را علیه پادشاه بشوراند و به آنها بگویند: «به محض شنیدن صدای شیپور، بگویند که ایشالوم در حبیرون پادشاه شده است.» 10 در ضمن، ایشالوم در این سفر دوست میهمان از اورشلیم همراه خود بود، ولی آنها از قصد او بی‌خبر بودند. 11 موقع قربانی کردن، ایشالوم به دنبال اختیوفل فرستاد و موافقت او را نیز جلب کرد. (اختیوفل مشارور دادو بود و در جبلوه زندگی می‌کرد.) روزی روز طفرگاران ایشالوم زیادتر می‌شدند و شورش بالا می‌گرفت. 12 در این میان، قاصدی به اورشلیم آمد و به دادو پادشاه خبر داد که تمام مردم اسرائیل به ایشالوم ملحق شده‌اند. 13 دادو به تمام افرادش که در اورشلیم بودند، گفت: «باید هر چه زودتر فرار کیم و گرنه جان به در نخواهیم برد! اگر قل از آمدن ایشالوم از شهر خارج شویم، هم خود را نجات خواهیم داد و هم اهالی پایتخت را.» 14 همه جواب دادند: «ما گوش به فرمان تو هستیم. آنچه مصلحت می‌دانی انجام بده.» 15 پس پادشاه

و اعضا خانواده سلطنتی با عجله حرکت کردند. او فقط ده کنیز خود را برای نگهداری کاخ در آنجا گذاشت. 16 دادو و افرادش در کنار شهر ایستادند و کریتی‌ها و فلیتی‌ها که گارد مخصوص او بودند و نیز ششصد سریازی که از جت همراه او آمده بودند، از جلوی آنها گذشتند. 17 ولی بعد، پادشاه به فرمانده آنان، ایتایی، گفت: «تو دیگر چرا با ما می‌آیی؟ برگرد و به پادشاه جدید ملحق شو، چون تو از کشورت تبعید شده، به اسرائیل پناهندۀ شده‌اید. 18 مدت زیادی نیست که به اسرائیل آمده‌ای، پس چرا می‌خواهی تو را همراه خود در بیانها سرگردان کنم؟ خود ما هم نمی‌دانیم کجا می‌رویم. برگرد و

شانول بود. **6** با اینکه داود توسط محافظان و افادش از دو طرف محافظت می شد، ولی شمعی به سوی او و درباریانش سگ می انداخت، **7** و فریاد می زد: «از اینجا دور شو ای قاتل! ای جانبازکار! **8** خداوند انتقام خون خاندان شانول را از تو می گیرد. تو تاج و تخت او را زدیدی و حال، خداوند آن را به پسرت ایشالوم داده است! ای آدمکش بالاخره به سریات رسیدی!» **9** ایشای پسر صربویه گفت: «ای پادشاه، چرا اجازه می دهد این سگ مرده به شما دشمن بدهد؟ اجازه بفرمایید بروم سرش را از تنش جدا کنم!» **10** پادشاه خطاپ به ایشای و برادرش یواب گفت: «شما چه کار دارید؟ اگر خداوند به او گفته است که به من دشام دهد، من کی هستم که مانع کار او شوم؟ **11** پسر خودم به خونم تشنه است، این که یک بیانمی است و فقط به من ناسزا می گوید. بگذارید دشتمان دهد، بدون شک دست خداوند در این کار است. **12** شاید خداوند ظلمی را که به من می شود ببیند و به جای این ناسزاها، مرا برکت بددهد.» **13** پس داود و افادش راه خود را پیش گرفتند و شمعی همچنان به دنبال آنها از کنار کوه می رفت و دشتمان می داد، سگنگ پوت می کرد و خاک به هوا می پاشید. **14** پادشاه و همراهانش خسته به مقصد خود رسیدند و استراحت کردند. **15** در این هنگام، ایشالوم و افادش وارد اورشلیم شدند. اختیوفل هم با آنها بود. **16** حوشای ارکی دوست داود و قوی ایشالوم را دید به سوی او رفت و گفت: «زنده باد پادشاه! زنده باد پادشاه!» **17** ایشالوم از او پرسید: «با دوست خود داودو اینطور رفتار می کنی؟ چرا همراه او نرفتی؟» **18** حوشای جواب داد: «من به کسی خدمت می کنم که از طرف خداوند و قوم اسرائیل انتخاب شده باشد.» **19** حال، چه کسی بهتر از پسر اربابیم؟ من پیش از این به پدرت خدمت می کردم، ولی از این پس در خدمت تو خواهم بود!» **20** ایشالوم رو به اختیوفل کرده، پرسید: «حال که به اینجا رسیدم چه باید کرد؟» **21** اختیوفل به او گفت: «برو و با کنیزان پدرت همیستر شو. داود آنها را در اینجا گذاشته تا کاخ او نگهداری کنند. با این کار، تمام اسرائیلی ها متوجه می شوند که تو و داود واقعاً دشمن یکدیگر شده اید، آنگاه پیروانت با دلگرمی از تو پشتیبانی خواهند کرد.» **22** پس روی پشت بام کاخ سلطنتی، جایی که در معرض دید همه بود، چادری زند و ایشالوم به داخل چادر رفت تا با کنیزان پدرش همیستر شود. **23** در آن روزها، هر نصیحتی که اختیوفل می داد، ایشالوم آن را مانند کلام خدا می پذیرفت. داود هم قبل از همین شکل نصیحت های اختیوفل را می پذیرفت.

17 اختیوفل به ایشالوم گفت: «دوازده هزار سریاز به من بده نا همین امشتب داود را تعقب کنم. **2** حال که او خسته و درمانده است به او حمله می کنم تا افادش پراکنده شوند. آنگاه فقط پادشاه ایشالوم **3** و تمام افادش را به نزد تو باز می گردانم. با کشته شدن پادشاه بدون شک همه همراهانش بدون اینکه آسیبی بینند نزد تو برخواهد گشت.» **4** ایشالوم و همه بزرگان اسرائیل این نقشه را پسندیدند. **5** ولی ایشالوم گفت: «نظر حوشای ارکی را نزد در این باره پرسید.» **6** وقتی حوشای آمد، ایشالوم نقشه اختیوفل را برای او تعریف کرد و از او پرسید: «نظر تو چیست؟ آیا با نقشه او موافقی یا طرح دیگری داری؟» **7** حوشای جواب داد: «فکر می کنم پیشنهادی که این بار اختیوفل داده خوب نیست.» **8** پدرت و افاده او را خوب می شناسی. آنها جنگجویان شجاعی هستند. حال، مانند خرس ماده ای که بچه هایش را زدیده هموطنانست را همراه خود ببر. خدا پشت و پناهت باشد.» **21** ولی ایشای پاسخ داد: «به خداوند زنده و به جانست قسم، هر جا بروی من هم می آیم؛ با تو زنگی می کنم و با تو می میرم.» **22** داود جواب داد: «بسیار خوب، پس همراه ما بیا.» آنگاه ایشای و همه افادش و خانواده هایشان همراه داود رفتند. **23** وقتی پادشاه و همراهانش از پاییخت بیرون می فرند، مردم با صدای بلند گریه می کردند. پادشاه و همراهانش از نهر قدرون عبور کرده، سر به بیان نهادند. **24** آیاتار کاهن و صادوق کاهن و لاویان صندوق عهد خدا را برداشته، در کنار جاده بر زمین گذاشتند تا اینکه همه از شهر خارج شدند. **25** بعد داود به صادوق گفت: «صندوق عهد را به شهر برگردان. اگر خواست خداوند باشد، اجازه می دهد به سلامت برگردم و بار دیگر صندوق عهد و خیمه عبادت را بینم. اما اگر او از من راضی نیست، بگذران هر چه می خواهد بر سرم بیاورد.» **27** سپس اضافه کرد: «بین، بهتر است تو و آیاتار با اخیمعص، پسرت، و بیاناتان، پسر آیاتار، به شهر برگردید.» **28** من در کنار رود ادن می مانم تا به من خبر دهید.» **29** پس صادوق و آیاتار صندوق عهد خدا را به شهر اورشلیم برگردانند و در آنجا ماندند. **30** داود گریه کیان از کوه زیتون بالا رفت. او با سر پوشیده و پای برخene راه می رفت. مردمی هم که همراهش بودند سرهای خود را پوشانده، گریه می کردند. **31** وقتی به داود خبر دادند که اختیوفل نیز طفدار ایشالوم شده است، او چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می کنم کاری کن اختیوفل پیشنهاد احمقانه به ایشالوم بدهد!» **32** وقتی آنها به محل عبادت خدا که در بالای کوه بود رسیدند، داود به حوشای ارکی برخورد که با لباس پاره و خاک بر سر ریخته، منتظر او بود. **33** داود به او گفت: «اگر همراه من بیانی کمکی برای من نخواهی بود.» **34** ولی اگر به اورشلیم برگردی می توانی مغاید واقع شوی. تو می توانی به ایشالوم بگویی: همان طور که قبلاً به پدرت خدمت می کردم بعد از این تو را خدمت خواهیم کرد. سعی کن پیشنهادهای اختیوفل را بی اثر کنی. **35** صادوق و آیاتار کاهن در آنجا هستند. هر چه درباره من در کاخ پادشاه می شنوی، به آنها بگو. آنها پسران خود اخیمعص و بیاناتان را نزد من می فرستند و مرا در جریان می کنارند.» **37** پس حوشای، دوست داود، به پاییخت برگشت و همزمان با ایشالوم وارد اورشلیم شد.

16 داود از آن طرف کوه سرایز می شد که به صیبا، خدمتگزار مفیبوشت که منتظر او بود برخورد. صیبا با خود یک جفت الاغ پالان شده آورده بود که روی آنها دویست نان معمولی، صد نان کشمکشی، صد خوش اونگور و یک مشک شراب بود. **2** پادشاه از صیبا پرسید: «اینها را برای اهل خانه تو آورده اید؟» صیبا جواب داد: «الاغها را برای اهل خانه تو آورده ام تا بر آنها سوار شوند. نان و میوه برای خواراک افادت می باشد تا آنها را بخورند و شراب هم برای کسانی که در بیان خسته می شوند.» **3** پادشاه از او پرسید: «پس مفیبوشت کجاست؟» صیبا پاسخ داد: «در اورشلیم ماند، چون فکر می کند اسرائیلی ها امروز تاج و تخت پدر بزرگش شانول را به او بارزی گردانند.» **4** پادشاه به صیبا گفت: «در این صورت، هر چه مال او بود از این پس مال تو باشد.» صیبا گفت: «من غلام شما هستم؛ لطفتان از سر من کم نشود.» **5** وقتی داود و همراهانش به بحوریم رسیدند، با مردی روپرو شدند که از شهر خارج می شد. او با دیدن داود شروع کرد به ناسزا گفتند. این مرد شمعی پسر جیرا، از طایفة

باشند خشمگن هستند. پدرت سریاز کهنه کار و با تجربه‌ای است و شب در میان سریازان خود نمی‌ماند. **۹** احتمالاً در غاری یا جای دیگری مخفی شده است. کافی است بیرون بیاید و حمله کند و چند نفر از افراد تو را بکشد، آنگاه همه جا شایع می‌شود که بپروان تو سرکوب شده‌اند. **10** آنگاه شجاعتین افادت، حتی اگر دل شیر هم داشته باشند، از توس روحیه خود را خواهد باخت. چون تمام اسرائیلی‌ها می‌دانند که پدرت چه مرد جنگاوری است و سریازانش چقدر شجاع هستند. **11** پس پیشنهاد من این است که تمام سریازان اسرائیل را از سراسر کشور، یعنی از دان تا بوشیع، جمع کنی تا نیروی بزرگی داشته باشی، و خودت هم شخصاً فرماندهی آنها را به عهده بگیری. **12** داود و افادش را هر جا باشند، پیدا می‌کنیم و آنها را غافلگیر کرده، همه را از می‌بریم تا یک نفرشان هم زنده نماند. **13** اگر داود به شهری فرار کند، تمام سپاه اسرائیل که در اختیار تو است دیوارهای شهر را با کمند به نزدیکترین دره سرخون می‌کنند تا با خاک یکسان شود و سنگی در آن نماند. **14** پس ابשלום و تمام مردان اسرائیل گفتند: «بسیهاد حوشای بهتر از پیشنهاد اخیتوفل است.» خداوند ترتیبی داده بود که پیشنهاد خوب اخیتوفل پذیرفته نشود تا به این وسیله ابשלום را گرفتار مصیبت سازد. **15** بعد حوشای نظر اخیتوفل و پیشنهادی را که خودش به جای آن کرده بود، به صادق و آپیاتار کاهن گزارش داد. **16** حوشای به آنها گفت: «زود باشید! داود را پیدا کنید و به او بگویید که امشب در کنار رود اردن نماند، بلکه هر چه زودتر از رود عبور کند و گرنه او و تمام همراهانش کشته خواهند شد.» **17** یوناتان و اخیمعص، برای اینکه دیده نشوند کنار چشمی عین روجل پنهان شده بودند و کنیزی برای ایشان خبر می‌آورد تا آنها نیز خبر را به داود پادشاه برسانند. **18** اما وقتی می‌خواستند از عین روجل پیش داود بروند، پسری آنها را دید و به ابשלום خبر داد. پس یوناتان و اخیمعص به بحوریم گریختند و شخصی آنها را در چاهی که در حیات خانه‌اش بود پنهان کرد. **19** زن او سریوشی روی گذاشت و مقداری حبوبات روی آن ریخت تا کسی از موضوع باخبر نشود. **20** وقتی افاد ابשלום آمدند و سراغ اخیمعص و یوناتان را از آن زن گرفتند او گفت: «از رودخانه عبور کنید!» سپس برایش تعریف کردند که چگونه اخیتوفل نفعش کشتن او را کشیده است. **21** پس داود و همراهانش شبانه از رود اردن عبور کردند و قبل از سپیده صباح، همه به آن طرف رسیدند. **22** وقتی اخیتوفل دید ابשלום پیشنهاد او را رد کرده است، الاغ خود را پالان کرد و به شهر خود رفت. او به کارهایش سروسامان پیشید و رفت خود را به دار آویخت. مردم جنازه او را در کنار قبر پدرش به خاک سپردند. **24** طولی نکشید که داود به محابیم رسید. ابשלום هم تمام سپاه اسرائیل را بسیج کرد و به آن طرف رود اردن برد. **25** ابשלום، عمامسا را به جای بیاب به فرماندهی سپاه تعیین کرد. (عمامسا پسر خاله بیاب بود. پدرش بترای اسماعیلی و مادرش ایحایل، دختر ناحاش و خواهر صریوه مادر بیاب بود). **26** ابשלום و سپاه اسرائیل در سزمینی جلهاد اردو زدند. **27** وقتی داود به محابیم رسید، شویی (پسر ناحاش) که از اهالی شهر رهه عمون بود) و ماحیر (پسر عموی نیل از لودیا) و بزلانی جلهادی (از روجلیم) به استقبال او آمدند. **28** آنها برای داود و همراهانش وسایل

18 داود تمام افراد خود را جمع کرده، به واحدهای هزار نفره و صد نفره

تقسیم کرد، و برای هر یک فرماندهی تعیین نمود. **2** سپس آنها را در سه دسته بزرگ اعظام کرد. دسته اول را به بیاب داد، دومی را به بادر بیاب، ایشای و دسته سوم را به ایتای جتی. خود داود هم می‌خواست به میدان جنگ برود، **3** ولی افادش گفتند: «تو ناید با ما بیای! چون اگر ما عقب‌نشینی کرده، فرار کنیم و نصف افراد ما نیز بمیرند، برای دشمن اهمیتی ندارد. آنها تو را می‌خواهند. ارزش تو بیش از ارزش ده هزار نفر ماست. بهتر است در شهر بمانی تا اگر لازم شد نیروهای تازه نفس به کمک ما بفرستی.» **4** پادشاه پاسخ داد: «بسیار خوب، هر چه شما صلاح می‌دانید انجام می‌دهم.» پس او کنار دروازه شهر ایستاد و تمام سریازان از برابرش گذشتند. **5** پادشاه به بیاب و ایشای و ایتای دستور داده، گفت: «به خاطر من به ابשלום جوان صدمه‌ای ایشای و ایتای را از سفارش پادشاه را همه سریازان شنیدند. **6** افاد داود با سریازان نزدیک. این سفارش پادشاه را همه سریازان شنیدند. **7** نیروهای داود، سریازان اسرائیلی در جنگل افزایم وارد جنگ شدند. **8** جنگ به دهدکدهای اطراف نیز کشیده شد و کسانی که در جنگل از بین رفند، تعدادشان بیشتر از کسانی بود که با شمشیر کشته شدند. **9** در حین جنگ، ابשלום ناگهان با عده‌ای از افراد داود روبرو شد و در حالی که سوار بر قاطر بود، نیز شاخه‌های یک درخت بلوط پرگ رفت و موهای سرش به شاخه‌ها پیچید. قاطر از نیزش گزینت و ابשלום در هوا آویزان شد. **10** یکی از سریازان داود او را دید و به بیاب خبر داد. **11** بیاب گفت: «تو ابשלום را دیدی و او را نکشی؟ اگر او را می‌کشی ده متفاصل نفره و یک کمرنید به تو می‌دادم.» **12** آن مرد پاسخ داد: «اگر هزار متفاصل نفره هم به من می‌دادی این کار را نمی‌کردم؛ چون ما همه شنیدیم که پادشاه به تو و ایشای و ایتای سفارش کرد و گفت: به خاطر من به ابשלום جوان صدمه‌ای نزدیک. **13** اگر او فرمان پادشاه سریچی می‌کردم و پسرش را می‌کشتم، سرانجام پادشاه می‌فهمید چه کسی او را کشته، چون هیچ امری از او مخفی نمی‌ماند، آنگاه تو خود نیز مر طرد می‌کردم!» **14** بیاب گفت: «دیگر بسی است! وقتی را این حرfovهای بیچ نگیر!» پس خودش سه تیر گرفت و در قلب ابשלום که درآورد و سریازان او از تعقیب لشکر اسرائیل بازیستادند. **17** جنازه ابשלום را در یک گودال در جنگل انداختند و روی آن را با توده بزرگی از سنگ پوشاندند. سریازان اسرائیلی نیز به شهرهای خود فرار کردند. **18** (ابשלום در زمان حیات خود یک بنای یادبود در «دره پادشاه» بر پا کرده بود، چون پسری نداشت تا اسمش را زنده نگه دارد؛ پس او اسم خود را بر آن بنای یادبود گذاشت و تا امروز آن بنای «یادبود ابשלום» نامیده می‌شود). **19** آنگاه اخیمعص، پسر صادوق کاهن، به بیاب گفت: «بگذراید نزد داود پادشاه بروم و به او مژده دهم که خداوند او را از شر دشمنانش نجات داده است.» **20** بیاب گفت:

نه، برای پادشاه خبر مرگ پسرش مزده نیست. یک روز دیگر می‌توانی این کار را بکنی، ولی نه امروز». **21** سپس یوآب به غلام سودانی خود گفت: «برو و آنچه دیدی به پادشاه بگو.» او هم تعظیم کرد و با سرعت رفت. **22** اما اخیمعص بن یوآب گفت: «خواهش می‌کنم اجازه بده من هم بروم. هر چه می‌خواهد بشود.» یوآب جواب داد: «نه پسرم، لازم نیست بروم؛ چون خبر خوشی نداری که ببری.» **23** ولی او با التمساس گفت: «هر چه می‌خواهد باشد. بگذر من هم بروم.» بالاخره یوآب گفت: «بسیار خوب بروم.» پس اخیمعص از راه میانبر رفت و پیش از آن غلام سودانی به شهر رسید. **24** داود کنار دروازه شهر نشسته بود. وقتی دیدبان به بالای حصار رفت تا دیدبانی کند، دید مردی تنها دوان از دور به طرف شهر می‌آید. **25** پس با صدای بلند به داود خبر داد. پادشاه گفت: «اگر تهایست، مزده می‌آورد.» در حالی که آن قاصد نزدیک می‌شد، **26** دیدبان یک نفر دیگر را هم دید که به طرف شهر می‌دود. پس فریاد زد: «یک نفر دیگر هم به دنبال او می‌آید!» پادشاه گفت: «او هم مزده می‌آورد.» **27** دیدبان گفت: «اوی شیوه اخیمعص پسر صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است؛ بی‌شک خبر خوشی می‌آورد.» **28** اخیمعص به پادشاه نزدیک شد و پس از سلام و درود او را تعظیم کرده، گفت: «سپاس بر خداوند، خدایت که تو را بر دشمنت پیروزی بخشید.» **29** پادشاه پرسید: «از ایشالم جوان چه خبر؟ حالش خوب است؟» پس اخیمعص جواب داد: «وقتی یوآب به من گفت که به خدمت شما بیایم، صدای داد و فریاد بلند بود و من توانستم بفهمم چه اتفاقی افتاده است.» **30** پادشاه به او گفت: «کنار بایست و منتظر باش.» پس اخیمعص به کناری رفته در آنجا ایستاد. **31** سپس آن غلام سودانی رسید و گفت: «من برای پادشاه خبری خوش دارم. خداوند امروز شما از شر دشمنان نجات داده است.» **32** پادشاه پرسید: «از ایشالم جوان چه خیر؟ آیا سالم است؟» آن مرد جواب داد: «امیدوارم همه دشمنانت را سرنوشت آن جوان دچار شوند!» **33** غم وجود پادشاه را فرا گرفت. او در حالی که به اتاق خود که بالای دروازه قرار داشت می‌رفت، با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر ایشالم، ای پسر ایشالم! کاش من به جای تو می‌مردم! ای ایشالم، پسر!»

19 به یوآب خبر دادند که پادشاه برای ایشالم عزا گرفته است و گریه می‌کند. **2** وقتی مردم شنیدند که پادشاه برای پسرش غصه دار است، شادی پیروزی بزرگ آن روز ایشان، به غم مبدل شد. **3** سربازان مثل نیروی شکست خوده بی‌سر و صدا و با سرهای افکنده وارد شهر شدند. **4** پادشاه صورت گفت: «اما امروز جان تو و زندگی پسران و دختران، زنان و کیفیات را نجات دادیم؛ ولی تو با این رفتار خود ما را تحقیر کردی.» **6** اینطور که به نظر می‌رسد تو کسانی را دوست داری که از تو متنفرند و از کسانی نفرت داری که دوست دارند. گویی سرداران و افرادت برای تو هیچ ارزش ندارند. اگر ایشالم زنده می‌ماند و همه می‌مردیم، تو خوشحال می‌شندی. **7** حال، بلند شو و بیرون یا و سربازان تبریک بگو. به خداوند زنده قسم اگر چنین نکنی، امشب حتی یکی از آنها در اینجا باقی نخواهد ماند، و این از تمام بالاهای که تاکنون برایت پیش آمده، بدتر خواهد بود.» **8** پس پادشاه بیرون رفته، کنار دروازه شهر

نشست. وقتی افرادش این را شنیدند، دورش جمع شدند. در ضمن، تمام سربازان اسرائیلی به خانه‌های خود گریخته بودند. **9** در مسابر مملکت، این بحث درگرفته بود که چرا نمی‌رویم پادشاه خود را که به سبب ایشالم از مملکت فرار کرده، باز گردانیم؟ او بود که ما از شر دشمنان فلسطینی نجات داد. ایشالم هم که به جای پادرش به پادشاهی انتخاب کردیم، اینک مرد است. پس بیاید داود را باز گردانیم تا دویاره پادشاه ما شود. **11** داود، صادوق و آیاتار کاهن را فرستاد تا به بزرگان یهودا بگویند: «چرا شما در باز آوردن پادشاه، آخر همه هستید؟ تمام قوم اسرائیل آمده حرکتند به جه شما که برادران و قبیله و گوشت و خون من هستید.» **13** در ضمن، به صادوق و آیاتار گفت که به عماما بگویند: «تو خویشاوند من هستی، پس خدا مرا بزند اگر تو را به جای یوآب به فرماندهی سپاه خود نگمارم.» **14** پیغام داود تمام قبیله یهودا را خشنود کرد و آنها با دل و جان جواب مثبت داده، برای پادشاه پیغام فرستادند که همراه افرادش پیش آنها بازگرد. **15** پس پادشاه عازم پایتخت شد. وقتی به رود اردن رسید تمام مردم یهودا برای استقبالش به جلال آمدند تا او را از رود اردن عبور دهند. **16** آنگاه شمعی (پسر جیرای بیانی) که از بحیرم بود، با عجله همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه رفت. **17** هزار نفر از قبیله بیانیم و صیبا خدمتگزار خاندان شائلو با پانزده پسرش و بیست نوکر شهمراه شمعی بودند. آنها قبل از پادشاه به رود اردن رسیدند. **18** بعد، از رودخانه گذشتند تا خاندان سلطنتی را به آن طرف رودخانه بیاروند و هر چه خواست پادشاه باشد، انجام دهند. پیش از اینکه پادشاه از رودخانه عبور کند، شمعی در بیار او به خاک افتاد **19** و گفت: «ای پادشاه، التمساص می‌کنم مردم را بخشدید و فراموش کنید آن رفتار زشتی را که هنگام بیرون آمدنیان از اورشلیم، مرتکب شدم.» **20** چون خودم خوب می‌دانم که چه اشتباه بزرگی مرتکب شدم! به همین دلیل هم امروز زودتر از تمام افراد قبیله یوسف آمده‌ام تا به پادشاه خوش آمد بگویم.» **21** ایشای پسر صریوه گفت: «آیا شمعی به سبب اینکه به پادشاه برقیگرد خداوند ناسرا گفت، تباید کشته شود؟» **22** داود جواب داد: «ای پسران صریوه، چرا در کار من دخالت می‌کنید؟ چرا می‌خواهید در درس ایجاد کنید؟ امروز در اسرائیل منم که سلطنت می‌کنم، پس نباید کسی کشته شود!» **23** سپس رو به شمعی کرد و قسم خوده، گفت: «تو کشته نخواهی شد.» **24** در این بین، مفیبوشت، نوہ شائلو از اورشلیم به استقبال پادشاه آمد. از روزی که پادشاه از پایتخت رفته بود، مفیبوشت پاها و لباسهای خود را نشسته بود و سر و صورتش را نیز اصلاح نکرده بود. پادشاه از او پرسید: «ای مفیبوشت، چرا همراه من نیامدی؟» **26** عرض کرد: «ای پادشاه، صیبا، خادم من، مرا فریب داد. به او گفتم که الاغم را آمده کند تا بتوان همراه پادشاه بروم، ولی او این کار را نکرد. چنانکه می‌دانید من لنگ هستم.» **27** در عرض مردم کرد است به اینکه نخواسته‌ام همراه شما بیایم. اما من می‌دانم شما مثل فرشته خدا هستید. پس هر چه می‌خواهید با من پکنید. **28** «من و همه بستگان می‌بایست به دست پادشاه کشته می‌شدمی، ولی در عرض به من اختخار دادید بر سر سفره‌تان خوارک بخورم! پس من چه حق دارم از پادشاه توقع بیشتری داشته باشم؟» **29** پادشاه گفت: «لازم نیست این چیزها را بگویی. دستور داده‌ام تو و صیبا، میلک شائلو را بین خودتان تقسیم کنید.» **30** مفیبوشت عرض کرد: «ای آقا، تمام ملک را به او بدهید. همین که می‌بینم پادشاه به سلامت به خانه بازگشته برای من کافی است!»

بزلا³¹ که از داود و سریازان او در طی مدتی که در محابیم بودند پذیرایی می‌کرد، از روچیم آمد تا پادشاه را تا آن طرف رود اردن مشایعت کند. او پیرمردی هشتاد ساله و سپار ثروتمند بود. **33** پادشاه به او گفت: «همراه من نیا و در اورشلیم زندگی کن. من در آنجا از تو نگه داری می‌کنم.» **34** بزلا³² جواب داد: «مگر از عمرم چقدر باقی است که همراه تو به اورشلیم بیایم؟» **35** آلان هشتاد ساله هستم و نمی‌توانم از چیزی لذت ببرم. خوارک و شراب دیگر برایم مزای ندارد. صدای ساز و آواز نیز گوشم را نوازش نمی‌دهد. بنابراین، برای پادشاه باری خواهم بود. **36** همین قدر که نمی‌توانم همراه شما به آن طرف رودخانه بیایم، برای من افخار بزرگی است. **37** اجازه دهید به شهر خود برگردم و در کار پدر و مادرم دفن بشوم. ولی پسر کم‌همای اینجاست؛ اجازه بفرمایید او همراه شما بیاید تا پادشاه هر چه صلاح می‌داند در مورد او انجام دهد.» **38** پادشاه قبول کرد و گفت: «بسیار خوب، او را همراه خود می‌برم و هر چه تو صلاح بدانی برای او می‌کنم. آنچه بخواهی برای تو انجام می‌دهم.» **39** پس تمام مردم با پادشاه از رود اردن عبور کردند. آنگاه داود بزلا³³ را بوسید و برایش دعای برکت کرد و او به خانه‌اش بازگشت. **40** سپس داود به جل جلال رفت و کم‌همای را نیز با خود برد. تمام قبیله‌بهودا و نصف اسرائیل در عبور دادن پادشاه از رودخانه شرکت داشتند. **41** ولی مردان اسرائیل به پادشاه شکایت نمودند که چرا مردان بیهودا پیش دستی کرده‌اند تا فقط خودشان پادشاه و خاندان و افراد او را از رودخانه عبور دهند؟ **42** مردان بیهودا جواب دادند: «ما حق داشتم این کار را بکنیم، چون پادشاه از قبیله ماست. چرا شما از این موضوع ناراحتید؟ پادشاه به ما نه خوارکی داده است و نه انعامی!» **43** مردان اسرائیل جواب دادند: «ولی اسرائیل ده قبیله است. پس اکثربیت با ماست و ما ده برایر بیشتر از شما به گردن پادشاه حق داریم. چرا با نظر حقارت به ما نگاه می‌کنید؟ فراموش نکنید که موضوع بازگرداندن پادشاه را ما پیشنهاد کردیم.» این بحث و گفتگو ادامه یافت، اما سختن مردان بیهودا از سختن مردان اسرائیل قویتر بود.

20 در این وقت مرد آشوبگری به نام شیع (پسر بکری بنیامین) شبیورش را به صدا آراورده، مردم را دور خود جمع کرد و گفت: «ما داود را نمی‌خواهیم. پسر سیا رهبر ما نیست. ای مردم اسرائیل به خانه‌ایران بروید.» **2** پس همه غیر از قبیله بیهودا، داود را ترک گفتند، به دنبال شیع رفتند. اما مردان بیهودا نزد پادشاه خود ماندند و از اردن تا اورشلیم او را همراهی کردند. **3** وقیع پادشاه به کاخ خود در اورشلیم رسید، دستور داد آن ده کشیز را که برای نگهداری کاخ در آنجا گذاشته بود، از دیگران جدا کرده، به خانه‌ای که زیر نظر نگهبانان قرار داشت ببرند و هر چه لازم دارند به ایشان بدهند. ولی داود دیگر هرگز با آنها همبستر نشد. پس آن ده زن تا آخر عمرشان در انزوا ماندند. **4** بعد از آن، پادشاه به عمارسا دستور داد که در عرض سه روز سپاه بیهودا را آماده سازد تا نزد او حاضر شوند. **5** عمارسا برای جمع آوری سریازان بیهودا بیرون رفت، ولی این کار بیش از سه روز طول کشید. **6** پس داود به ایشان گفت: «شیع برای ما از اشغال خطرناکتر خواهد بود. بنابراین تو افراد مرآ برداشته، او را تعقیب کن پیش از اینکه وارد شهر حصارداری شده، از دست ما فرار کند.» **7** پس ایشان با محافظین دربار و بیهودا با بهترین سریازان خود از اورشلیم خارج شده،

در دوران سلطنت داود، قحطی شد و این قحطی سه سال طول کشید. داود به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند فرمود: «این قحطی به سبب خطای شائع و خاندان اوست، زیرا آنها جمعونی ها را کشتنند.» **2** پس داود جمعونی ها را احضار نمود. (آنها جزو قوم اسرائیل بودند، بلکه گروه کوچکی از اموری ها بودند. بنی اسرائیل قسم خود ره بودند که آنها را نکشند؛ اما شائع به دلیل غیریتی که برای اسرائیل و بیهودا داشت سعی کرد آنها را نابود کند.) **3** داود از ایشان پرسید: «چطور می‌توانم ظلمی را که در حق شما شده، جبران به تعقیب شیع پرداختند. **8** وقیع آنها به سنگ بزرگی که در جمعون بود

نمی برم. او همچون سپر از من محافظت می کند، به من پناه می دهد و با قدرتمندی مرا می رهاند. نجات دهنده من، مرا از ظلم می رهاند. ۴ او را به کمک خواهیم طلبید و از چنگ دشمنان رهایی خواهیم یافت. ای خداوند تو شایسته پرستش هستی! ۵ مرگ، مرا در چنگال خود گرفار کرده بود و مجاهی و زبانگوش مرا در بر گرفته بود. ۶ مرگ برای من دام نهاده بود تا مرا به کام خود بکشد. (Sheol h7585) ۷ اما من در این پریشانی به سوی خداوند فریاد برآوردم و از خدایم کمک خواستم. فریاد من به گوش او رسید و او از خانه مقدسش ناله مرا شنید. ۸ آنگاه زمین نکان خورد و لرزید و بنیاد آسمان متعرش شد و به لزه درآمد، زیرا خداوند به خشم آمده بود. ۹ دود از بینی او برآمد و شعله‌های سوزاننده آتش از دهانش زبانه کشید. ۱۰ او آسمان را شکافت و نزول کرد، زیر پایش اوهای سیاه قوار داشت. ۱۱ بر ارایه آسمانی خوش سوار عذریشل پسر بزرگ محلوتی به دنیا آمده بودند، به دست آنها سپرد. ۹ جمعونی‌ها آنها را روی کوه در حضور خداوند به دار آویختند. بدین ترتیب، این هفت نفر در آغاز فصل درو جو مردن. ۱۰ سپس رصفه، کثیر شائل، زن عذریشل خواهش کرد استخوانهای شائل و پسرش یوناتان را برایش بیاورند. (وقتی شائل و یوناتان در جنگی که در کوه جلیع واقع شد مردن، فلسطینی‌ها جنائزه‌های آنها را در میدان شهر بیشتر شان به دار آویختند، ولی مردان یا پیش جلعاد شبانه و فتند و جنائزه‌های آنها را دزدیدند). پس استخوانهای شائل و یوناتان را نزد داود آورده، آنها را در قبر قیس، پدر شائل، واقع در صیلع در ملک بنیامین دفن کردند. سرانجام خداوند دعای داود را مستجاب نمود و قحطی تمام شد. ۱۵ یک بار وقتی فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها می جنگیدند، داود و افرادش در پنجوچه چنگ خسته و درمانده شدند. ۱۶ یک غول فلسطینی به نام پیشی بتوپ که وزن نیزه مفرغین او در حدود سه کیلو و نیم بود و زرهای نو بر تن داشت، به داود حمله کرد و نزدیک بود او را بکشد. ۱۷ ولی ایشای پسر صرویه به کمک داود شفافت و آن فلسطینی را کشت. بنابراین افراد داود به تأکید به او گفتند: «تو امید اسرائیل هستی و دیگر در جنگی که بعد در چوب با فلسطینی‌ها درگرفت، سپکای حوشایی یک غول فلسطینی دیگر به نام ساف را کشت. ۱۹ بار دیگر در همان محل، الحاتان برادر جلایات جتی را که چوب نیرواش به کلفتی چوب نساجها بود، کشت. ۲۰ یک بار هم وقتی فلسطینی‌ها در جت با اسرائیلی‌ها می جنگیدند، یک غول فلسطینی که در هر دست و پایش شش انگشت داشت، نیروهای اسرائیلی را به ستوه آورد. آنگاه یوناتان، برادرزاده داود که پسر شمعا بود، او را کشت. ۲۲ این چهار مرد که به دست داود و سربازان او کشته شدند از نسل غول پیکران جت بودند.

22 وقتی که خداوند داود را از دست شائل و دشمنان دیگرگش رهانید، او این سرود را برای خداوند سرایید: ۲ خداوند قلعه من است. او صغیره من است و مرا نجات می بخشد. ۳ خدایم صغیره محکمی است که به آن پنا

ولی کسی نیست که آنها را برهاند. از خداوند کمک می‌خواهند، اما او نیز به داد ایشان نمی‌رسد. **43** من آنها را خرد کرده، به صورت غبار درمی‌آزمی، و آنها را مانند گل کوچه‌ها لگدمال می‌کنم. **44** تو مرا از شورش قوم نجات داده‌ای و مرا رهبر قوه‌های ساخته‌ای. مردمی که قیلاً آنها را نمی‌شناختم اکنون مرا خدمت می‌کنند. **45** بیگانه‌ها در حضور من سر تعظیم فرو می‌آورند و به محض شنیدن دستورهایم، آنها را اجرا می‌کنند. **46** آنها روحیه خود را باخته‌اند و با ترس و لرز از قلعه‌های خود بیرون می‌آیند. **47** خداوند زنده است! شکر و سپاس بر خدای معوال باد که صخره نجات من است! **48** خدای که انتقام مرا می‌گیرد، قومها را مغلوب من می‌گرداند، **49** و مرا از چنگ دشمنان می‌رهاند. خداوندان، تو مرا بر دشمنان پیروز گردانیدی و از دست ظالمان رهایی دادی. **50** ای خداوندان، تو را در میان قومها خواهم ستد و در وصف تو خواهم سرازید. **51** خدا پیروزی‌های بزرگ نصیب پادشاه بیرگزیده خود، داؤد، می‌سازد، و بر او و نسلش همیشه رحمت می‌فرماید.

23

داود پسر یسأ ماری بود که خدا پیروزی‌های درخشان نصیبیش کرد. او برگزیده خدای یعقوب و شاعر شیرین سخن اسرائیل بود. این آخرین سخنان داود است: **2** روح خداوند به وسیله من سخن گفت و کلام او بر زبانم جاری شد. **3** خدا که مثل صخره از اسرائیل پشتیبانی می‌کند، به من گفت: «فرمانروایی که با عدل و انصاف حکومت کند و با اطاعت از خدا سلطنت نماید، **4** همچون روشنایی صحیح است به هنگام طلوع آفتاب، مانند صحیح بی‌ابر، مانند بر سبزه‌های روی زمین پس از باران. **5** و این خاندان من است که خدا آن را برگزیده است. بله، خدا با من پیمانی همیشگی بسته است. پیمان او پیمانی است محکم که هرگز تغیر نمی‌یابد. او نجات مرا به شر خواهد ساند و هر آزاری مرا برآورده خواهد ساخت. **6** ولی خدانشانسان مثل خوارهای هستند که دور ریخته می‌شوند، هیچ‌کس نمی‌تواند به آنها دست بزند، **7** آنها را باید با ابرار آهنی یا نیزه برداشت. عاقبت، همه آنها می‌سوزند و از بین می‌روند». **8** داود سه سردار معروف داشت. اسم اولی پیشیب بَثَتْتَ اهل تحکمون که به عدینو عنصربنی معروف بود. او یک بار هشتصد نفر را در فرعای اهل اربه، بیحال (پسر ناتان) اهل صوبه، بانی اهل شعلیون، پسران یاعش، ابویuben اهل عربات، عزموت اهل بحریم، البجایا اهل شعلیون، پسران یاشن، یوناثان، پسر شمۀ اهل حرار، اخیام (پسر شارر) اهل حرار، البفلط (پسر احسیاب) اهل معکه، البیعام (پسر اخیعقول) اهل جبله، حصرو اهل کرمل، فرعای اهل اربه، بیحال (پسر ناتان) اهل صوبه، بانی اهل جاد، صالح اهل عمون، نحرای اهل بیرون که سلاحدار پوآب (پسر صربیه) بود. عیرا اهل پتر، چارب اهل پتر، اوریا اهل حیت. این سرداران معروف، در مجموع سی و هفت نفر بودند.

24

بار دیگر خشم خداوند بر قوم اسرائیل شعلهور شد، پس او برای تنبیه ایشان داود را بر آن داشت تا اسرائیل و یهودا را سرشماری کند. **2** پادشاه به پوآب فرمانده سپاه خود گفت: «از مردان جنگی سراسر کشور، یعنی از دان تا پیشیع، سرشماری به عمل آور تا بدانم تعدادشان چقدر است.» **3** اما پوآب جواب داد: «خداوند، خدایت به تو عمر طولانی دهد تا آن روزی را به چشم بینی که او سپاه را به صد بیار افزایش داده باشد. چرا سروروم می‌خواهد دست به سرشماری بزند؟!» **4** اما پادشاه نظرش را عوض نکرد و پوآب و سایر فرماندهان سپاه را واداشت تا بروند و مردان جنگی را بشمارند. **5** آنها از رود اردن عبور کردند و در عروغیر واقع در جنوب شهری که در میان دره جاد، نزدیک یغیر است، اردو زدند. **6** آنگاه به جلاء و تختیم گُدشی رفتند و از آنجا به دان یعنی رفته، به طرف صیلوں دور زدند. **7** پس از آن به قاعده صور رفتند و سپس تمام شهرهای حوى‌ها و کتعانی‌ها و جنوب یهودا تا پترشیع را سرکشی کردند. **8** آنها در عرض نه ماه و بیست روز سراسر مملکت را پیمودند و به اورشلیم بازگشتد. **9** پوآب گوارش کار را تقدیم پادشاه کرد. تعداد مردان جنگی اسرائیل هشتصد هزار و مردان جنگی یهودا پانصد هزار نفر بودند.

10 ولی بعد از این سرشماری، وجدان داود ناراحت شد. پس به خداوند گفت: «با این کاری که کردم گناه بزرگی مرتکب شده‌ام، التماس می‌کنم این حمقات را ببخش.» **11** صبح روز بعد، قبل از اینکه داود از خواب بیدار شود، کلام خداوند به جاد، نبی داود نازل شد. **12** خداوند به جاد فرمود: «به داود بگو که من سه چیز پیش او می‌گذارم و او می‌تواند یکی را انتخاب کند.» **13** پس جاد نزد داود آمد، پیام خداوند را به او رساند و گفت: «بین این سه، یکی را انتخاب کن: سه سال قحطی در کشور، سه ماه فرار از دست دشمنات یا سه روز مرض مهلهک در سرزمینت؟ در این باره فکر کن و به من بگو که به خدا چه جوابی بدhem.» **14** داود گفت: «در تیگها هستم. بهتر است به دست خداوند بیفتم تا به دست انسان، زیرا رحمت خداوند عظیم است.» **15** بنابراین خداوند آن صبح بیماری مهلهک طاعون بر اسرائیل فرستاد که تا سه روز ادامه داشت و هفتاد هزار نفر در سراسر کشور، یعنی از دان تا پرشیع، مردند. **16** ولی وقتی فرشته به پایتخت نزدیک می‌شد، خداوند مصروف شد و به فرشته فرمود: «کافی است! دست نگه دار.» در این موقع فرشته به زمین خرمکوبی ارونه بیوسی رسیده بود. **17** داود وقتی فرشته را دید، به خداوند گفت: «من مقصو و گناهکار هستم، اما این مردم بیچاره چه کرده‌اند؟ مرا و خاندانم را مجازات کن!» **18** آن روز جاد نبی نزد داود آمد و گفت: «برو، برای خداوند مذبحی در خرمگاه ارونه بیوسی بنا کن.» **19** پس داود رفت تا به دستور خداوند عمل کند. **20** وقتی ارونه، پادشاه و همراهانش پادشاه گفت: «همه چیز در اختیار شمامست: گلو برای قربانی، و خرمکوب و یغ گاوها برای روشن کردن آتش قربانی.» **21** همه را به پادشاه تقدیم می‌کنم. خداوند قربانی شما را قبول کرد.» **22** اما پادشاه به ارونه گفت: «نه، من پیشکش قبول نمی‌کنم، آنها را می‌خرم؛ چون نمی‌خواهم برای خداوند، خدای خود چیزی قربانی کنم که برایم مفت تمام شده باشد.» پس داود آن زمین و گاوها را به پنجاه متنقال نفره خرید. **25** سپس داود در آنجا مذبحی برای خداوند ساخت و قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی به او تقدیم کرد. آنگاه خداوند دعای داود را مستجاب فرمود و مرض قطع شد.

اول پادشاهان

1

کاهن و فرماندهان سپاهان به این جشن دعوت کرده است. هم اکنون ایشان می خورند و می نوشند و خوش می گذرانند و فریاد می زنند: زنده باد ادونیای پادشاه! 26 اما من و صادوق کاهن و بنایا و خدمتگارات سلیمان به آن جشن دعوت نشده‌ایم! 27 آیا این کار با اطلاع پادشاه انجام گرفته است؟ پس چرا پادشاه به ما نگفته‌اند که چه کسی را به جانشینی خود برگزیده‌اند؟ 28 با شنیدن این حرفها، پادشاه دستور داد پیشیغ را حاضر کنند. پس پیشیغ به اتفاق برگشت و در حضور پادشاه ایستاد. 29 آنگاه پادشاه چنین گفت: «به خداوند زنده که مرآ از تمام خطوط نجات داده، قسم می خرم که همان طور که قبلاً در حضور خداوند، خدای اسرائیل برایت قسم خوردم، امروز کاری می کنم که پسرت سلیمان بعد از من پادشاه شود و بر تخت سلطنت من بشنیدن!» 31 آنگاه پیشیغ در حضور پادشاه تعظیم کرد و گفت: «پادشاه همیشه زنده بماند!» 32 سپس پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایا پسر یهودیاد را پیش من بیاورید». وقتی آنها به حضور پادشاه شریفاب شدند، 33 پادشاه به ایشان گفت: «همراه دریاریان من، سلیمان را به چیخون ببرید. او را بر قاطر مخصوص من سوار کنید 34 و صادوق کاهن و ناتان نبی وی را در آن شهر به عنوان پادشاه اسرائیل تدهین کنند. بعد شیپورها را به صدا درآورید و با صدای بلند بگویید: زنده باد سلیمان پادشاه! 35 سپس سلیمان را همراه خود به اینجا برگردانید و او را به نام پادشاه جدید بر تخت سلطنت من بشنایید، چون من وی را رهبر قوم اسرائیل و یهودا تعین کرده‌ام. 36 بنایا پسر یهودیاد جواب داد: «آمن! باشد که خداوند با تو بوده است، با سلیمان پادشاه هم توفیق دهد. 37 همان طور که خداوند با تو بوده است، با سلیمان پادشاه هم باشد و سلطنت او را از سلطنت تو شکوهمندتر کند.» 38 پس صادوق کاهن، ناتان نبی و بنایا با محافظان دربار، سلیمان را بر قاطر دارد پادشاه سوار کردن و به چیخون بردند. 39 در آنجا صادوق کاهن، طرف روغن مقدس را که از خیمه عبادت آورده بود، گرفته و روغن آن را بر سر سلیمان ریخته، او را تدهین نمود. بعد شیپورها را نواختند و تمام مردم فریاد برآوردند: «زنده باد سلیمان پادشاه!» 40 سپس همه با هم شادی کنن به اورشلیم بگشتند. صدای ساز و آواز آنها چنان بلند بود که زمین زیر ایشان می لرزید! 41 ادونیا و مهمانانش به آخر جشن نزدیک می شدند که این سر و صدا به گوششان رسید. وقتی یوآب صدای شیپورها را شنید پرسید: «چه خبر است؟ این چه غوغایی است که در شهر بر پا شده؟» 42 حرف او هنوز تمام نشده بود که یوناتان پسر آیتار کاهن از راه رسید. ادونیا به او گفت: «داخل شو! تو جوان خوبی هستی و بی شک خبری خوش برایم آورده‌ای!» 43 یوناتان گفت: «خیر! سرورمان داود پادشاه، سلیمان را جانشین خود کرده است! 44 او سلیمان را بر قاطر مخصوص خود سوار کرده، همراه صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایا و محافظان پادشاه به چیخون فستاده است. صادوق و ناتان، سلیمان را به عنوان پادشاه جدید تدهین کرده‌اند! اینک آنها برگشته‌اند و از این جهت تمام شهر جشن گرفته‌اند و شادی می کنند. این هلهله شادی از خوشحالی مردم است! 46 سلیمان بر تخت سلطنت نشسته است 47 و دریاریان برای عرض تبریک نزد داود پادشاه می روند و می گویند: خدای تو سلیمان را مشهورتر از تو پسگرداند و سلطنت او را برگزert و باشکوهر از سلطنت تو بسازد؛ و داود پادشاه نیز در بستر خود سجده کرده 48 به دعاها خیر ایشان اینطور جواب می دهد: سپاس بر خداوند، خدای اسرائیل که به من طول عمر داده است تا با

ولی گرم نمی شد. 2 مشاورانش به او گفتند: «درمان تو در این است که یک دختر جوان از تو پرستاری کند و در آنچه دختر بخواهد تا گرم بشوی.» 3 پس در سراسر کشور اسرائیل گشتنید تا زیارتین دختر را برای او پیدا کنند. سرانجام دختری بسیار زیبا به نام ایشگ از اهالی شونم انتخاب شد. او را نزد پادشاه آوردهند و او مشغول پرستاری از پادشاه شد، ولی پادشاه با او نزدیکی نکرد. 5 پس از مرگ ایشالم، پسر بعدی پادشاه به نام ادونیا که مادرش حجیت بود، به این فکر افتاد تا بر تخت سلطنت بشنید. ازین رو اربابها و اربابان و یک گارد پیچا نفره برای خود گرفت. ادونیا جوانی بود خوشاندام، و پدرش داود پادشاه در تمام عمرش هرگز برای هیچ کاری او را سرنیش نکرده بود. 7 ادونیا نقشه خود را به اطلاع یوآب و آیتار کاهن رساند و آنها نیز قول دادند از او حمایت کنند. 8 اما صادوق کاهن، بنایا، ناتان نبی، شمعی ریعی و محافظان داود از ادونیا حمایت نکردند. 9 یک روز ادونیا به عین روجل رفت و در محلی به نام «سنگ مار» مهمنانی مفصلی ترتیب داد و گاوان و گوسفندان ذبح کردند. او پس از جشن شرکت کنند. 10 اما ناتان نبی و بنایا و گوسفندان دعوت کرد تا در جشن سلطنت ایشان بشنیدند. 11 پس ناتان نبی نزد پیشیغ مادر سلیمان رفت و به او گفت: «ایا می دانی که ادونیا پسر حجیت، خود را پادشاه نامیده و پادشاه ما داود از این موضوع بی خبر است؟ 12 اگر می خواهی جان خودت و مقامات دربار را که از بهودا بودند دعوت کرد تا در جشن شرکت کنند. 13 پیش داود پادشاه برو و به او بگو: «ای پادشاه، آنچه می گوییم، انجام بده. 14 همان وقت که تو مشغول صحبت کردن با داود هستی، من هم می آیم و حرف تو را تأیید می کنم.» 15 پس پیشیغ به اتفاق پادشاه رفت. داود پادشاه خیلی پر شده بود و ایشگ از او پرستاری می کرد. 16 پیشیغ جلو رفت و تعظیم کرد. پادشاه پرسید: «چه می خواهی؟» 17 پیشیغ جواب داد: «ای پادشاه، برای این کنیزان به خداوند، خدای خود قسم خورده که بعد از شما پسر سلیمان بر تختیتان بشنیدن؛ 18 ولی حالا ادونیا به جای او پادشاه شده است و شما از این موضوع بی خبرید. 19 ادونیا جشن بزرگ گرفته و گاوan و گوسفندان زیادی قربانی کرده و تمام پسرانش را با آیتار کاهن و یوآب فرمانده سپاهان به این جشن دعوت کرده اما خدمتگارات سلیمان را دعوت نکرده است. 20 حال ای پادشاه، تمام قوم اسرائیل متنظرند تا بنیند شما چه کسی را به جانشینی خود انتخاب می کنید. 21 اگر زودتر تصمیم نگیرید، هنگامی که سرورم پادشاه نزد پدران خود بیارامد، با من و پسرم سلیمان مثل یک خطاکار رفتار خواهند کرد. 22 وقتی پیشیغ مشغول صحبت بود، به پادشاه خبر دادند که ناتان نبی می خواهد به حضور پادشاه شریفاب شود. ناتان داخل شد و به پادشاه تعظیم کرد 24 و گفت: «ای سرور من، آیا شما ادونیا را جانشین خود کرده‌اید تا بر تخت سلطنت بشنیدن؟ 25 زیرا امروز ادونیا جشن بزرگی بر پا کرده و گاوan و گوسفندان بسیاری قربانی کرده و پسرانش را با آیتار

2

چشمان خود ببینم که خدا پسرم را برگزیده است تا بر تخت سلطنت من پنهانند و به جای من پادشاه شود!» **49** میهمانان ادونیا وقتی این خبر را شنیدند، ترسیدند و پا به فرار گذاشتند. **50** ادونیا او ترس سلیمان به خیمه عبادت پناه برد و شاخهای مذبح را به دست گرفت. **51** به سلیمان خبر دادند که ادونیا از ترس او به عبادتگاه پناه برد و شاخهای مذبح را به دست گرفته است و می‌گوید: «سلیمان برای من قسم بخورد که مرا نخواهد کشت.» **52** سلیمان گفت: «اگر ادونیا رفاقت خود را عرض کند، موبی از سرش کم نخواهد شد. در غیر این صورت سزا او مرگ است.» **53** سپس سلیمان افرادی را فرستاد تا ادونیا را از عبادتگاه بیرون بیاورند. ادونیا آمد و در حضور سلیمان پادشاه تعظیم کرد. سلیمان به او گفت: «می‌توانی به خانهات برقگردی.»

2 زمان وفات داوود پادشاه نزدیک می‌شد، پس به پسرش سلیمان ایطیور وصیت کرد: **2** «جزیری از عمرم باقی نمانده است. تو قوی و شجاع باش **3** و همواره از فرمانهای خداوند، خدایت پیروی کن و به تمام احکام و قوانینش که در شریعت موسی نوشته شده‌اند عمل نما تا به هر کاری دست می‌زنی و به هر جایی که می‌روی کامیاب شوی. **4** اگر چنین کنی، آنگاه خداوند به وعده‌ای که به من داده وفا خواهد کرد. خداوند فرموده است: اگر نسل تو با تمام وجود احکام مرا حفظ کنند و نسبت به من وفادار بمانند، همیشه یکی از ایشان بر مملکت اسرائیل سلطنت خواهد کرد. **5** «در ضمن تو می‌دانی که یوآب چه بر سر من آورد و چطور دو سردار مرا یعنی اینبر پسر نیر و عمسا پسر پیر را کشته. یوآب ونمود کرد که آنها را در جنگ کشته ولی حقیقت این است که در زمان صلح ایشان را کشت و کمرنگی را که به کمر بسته بود و کشتهای را که به پا داشت، به خون آورده بود. **6** تو مردی حکیم هستی و می‌دانی چه باید کرد. اجازه نده او با موی سفید در آرامش به گور فرو رود.

7 اما با پسران بزرگانی جعلادی با محبت رفnar کن و بگزار همیشه از سفره شاهانه تو نان بخورند. چون وقتی از ترس بادردت ایشالم فرار می‌کردم، آنها از من پذیرایی کردند. **8** شیمعی پسر جیاری بیانمینی را هم که از اهالی بحوریم است به یاد داشته باش. وقتی من به محنت‌ایم می‌قصم او به من اهانت کرد و ناسزا گفت. اما وقتی او برای استقبال از من به کنار رود اردن آمد، من برای او به خداوند قسم خوردم که او را نکشم؛ **9** ولی تو او را بی‌گناه نشمار. تو مردی حکیم هستی و می‌دانی با او چه باید کرد.

10 می‌سفیدش را خون آورده به گور بفرست.» (**Sheol h7585**) **11** داود چهل سال بر درگذشت او را در شهر اورشیلم به خاک سپردند. **12** سپس سلیمان به جای پدر خود داود بر تخت نشست و پایه‌های سلطنت خود را استوار کرد. **13** یک چهل سال بر اسرائیل سلطنت نمود. از این چهل سال، هفت سال در شهر حیرون سلطنت کرد و سی و سه سال در اورشیلم. **14** آمدن روز ایشالم به جای پدر خود داود وقتی از خواهی؟ **15** ادونیا گفت: «تو می‌دانی که سلطنت مال من شده بود و تمام مردم هم انتظار داشتند که بعد از پدرم، من به پادشاهی برسم؛ ولی وضع دگرگون شد و بادرم سلیمان به پادشاهی رسید، چون این خواست خداوند بود.

16 اکنون خواهشی دارم و امیدوارم که این خواهش مرا رد نکنی.» پیشیع

پرسید: «چه می‌خواهی؟» **17** ادونیا گفت: «از طرف من با بادرم سلیمان پادشاه، گفتگو کن چون می‌دانم هر چه تواز او خواهی انجام می‌دهد. به او بگو که ایشگ شوئی را به من به زنی بدهد.» **18** پیشیع گفت: «بسیار خوب، من این خواهش را از او خواهم کرد.» **19** پس پیشیع به همین منظور بدر سلیمان پادشاه رفت، وقتی او داخل شد، پادشاه به پیشوازش برخاست و به او تعظیم کرد و دستور داد تا برای مادرش یک صندلی مخصوص بیاورند و کنار **20** تخت او بگذارند. پس پیشیع در طرف راست سلیمان پادشاه نشست. **21** آنگاه پیشیع گفت: «من یک خواهش کوچک از تو دارم؛ امیدوارم آن را رد نکنی.» سلیمان گفت: «مادر، خواهش تو چیست؟ می‌دانی که من هرگز خواست تو را رد نمی‌کنم.» **22** پیشیع گفت: «خواهش من این است که بگذاری بادرت ادونیا با ایشگ شوئی ازدواج کنند.» **23** سلیمان در جواب پیشیع گفت: «بطور است همراه ایشگ، سلطنت را هم به او بدهم، چون او بادر بزرگ من است! تا او با یوآب پسر صریوه و آیاتار کاهن روی کار بیاند و قدرت فرمانروایی را به دست بگیرند!» **24** سپس سلیمان به خداوند قسم خورد و گفت: «خدا ناید کند اگر همین امروز ادونیا را به سبب این نوطه که علیه است ناید نکنم! به خداوند زنده که تخت و تاج پیدم را به من بخشیده و طبق وعده‌اش این سلطنت را نصیب من کرده است قسم، که او را زنده نخواهم گذاشت.» **25** پس سلیمان پادشاه به بنایا پسر پیهودا عدست داد که ادونیا را بکشد، و او نیز چنین کرد. **26** سپس پادشاه به پیهودا عدست در عنانوت برگرد. سزا تو نیز مرگ به آیاتار کاهن گفت: «به خانه خود در عنانوت برگرد.» **27** پس سلیمان پادشاه، آیاتار را از مقام کاهنی برکtar نموده و بدین وسیله هر چه خداوند در شهر شیلوه درباره فرزندان علیی فرموده بود، عملی شد. **28** وقتی خبر این وقایع به گوش یوآب رسید، او به خیمه عبادت پناه برد و شاخهای مذبح را به دست گرفت. (یوآب هر چند در توطه ایشالم دست نداشت اما در توطه ادونیا با تو بود و تو در تمام خدمات پدرم با او شرک بودی.» **29** بنایا نزد پادشاه برگشت و آنچه یوآب گفت: «پادشاه دستور می‌دهد که از اینجا بیرون بیایی.» یوآب گفت: «بیرون نمی‌آم و همین جا می‌میرم.» **30** بنایا نزد پادشاه برگشت و آنچه یوآب گفت به او اطلاع داد. **31** پادشاه گفت: «همان طور که می‌گوید، عمل کن. او را بکش و دفن کن. کشتن او، نکه‌های خون اشخاص بی‌گناهی را که او ریخته است از دامن من و خاندان پدرم پاک می‌کند.» **32** او بدون اطلاع پدرم، اینتر فرمانده سپاه اسرائیل و عماسان پسر پیر فرمانده سپاه یهودا را که بهتر از او بودند کشت. پس خداوند هم انتقام این دو بی‌گناه را از او خواهد گرفت **33** و خون ایشان تا به ابد بر گردن یوآب و فرزندان او خواهد بود. اما خداوند نسل داود را که بر تخت او می‌نشینند تا به ابد سلامتی خواهد داد.» **34** پس بنایا پسر پیهودا به خیمه عبادت برگشت و یوآب را کشت. بعد او را در خانه‌اش که در صحراء بود دفن **35** آنگاه پادشاه، بنایا را به جای یوآب به فرماندهی سپاه منصوب کرد کردنند. **36** آنگاه پادشاه، بنایا را به اینجا آمدۀ‌ای کماست. سپس پادشاه، شمعی و صادوق را به جای آیاتار به مقام کاهنی کماست. **37** اگر شهر را ترک کنی و از رود اورشیلم بساز و از اورشیلم خارج نشو.

قدرون بگذری، بدان که کشته خواهی شد و خونت به گردن خودت خواهد بود.

38 شمعی عرض کرد: «هر چه بگویید اطاعت می کنم.» پس در اورشلیم ماند و مدت‌ها از شهر بیرون نرفت. 39 ولی بعد از سه سال، دو نفر از غلامان شمعی پیش اخیش پسر معکاہ، پادشاه جت فار کردند. وقتی به شمعی خبر دادند که غلامانش در جت هستند، 40 او لاغ خود را آمده کرده، به جت نزد اخیش رفت. او غلامانش را در آنجا یافت و آنها را به اورشلیم باز آورد. 41 سليمان پادشاه و قتنی شنید که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است، 42 او را احضار کرد و گفت: «مگر تو را به خداوند قسم ندادم و به تأکید نگفتم که اگر از اورشلیم بیرون بروی تو را می کشم؟ مگر تو نگفته‌ی هر چه بگویید اطاعت می کنم؟» 43 پس چرا سوگند خود را به خداوند نگاه نداشتی و دستور مرا اطاعت نکردی؟ 44 تو خوب می دانی چه بدی‌هایی در حق پدرم داود پادشاه کردی. پس امروز خداوند تو را به سزا اعمالات رسانده است. 45 اما من، سليمان پادشاه، مبارک خواهم بود و سلطنت داود در حضور خداوند تا ابد پایدار خواهد ماند.» 46 آنگاه به فرمان پادشاه، بنایا شمعی را بیرون برد و او را کشت. به این ترتیب، سلطنت سليمان پارقار ماند.

3

سلیمان با فرعون مصر پیمان دوستی پسته، دختر او را به همسری گرفت و به شهر داود آورد تا بنای کاخ سلطنتی خود و نیز خانه خداوند و دیوار شهر اورشلیم را تمام کند. 2 در آن زمان، قوم اسرائیل به بالای تپه‌ها می‌رفتند و روی مذبحهای آنچا قربانی می‌کردند، چون هنوز خانه خداوند ساخته نشده بود. 3 سليمان خداوند را دوست می‌داشت و مطابق دستورهای پدر خود عمل می‌کرد، ولی او هم به بالای تپه‌ها می‌رفت و در آنچا قربانی می‌کرد و پیخور می‌سوزانید. 4 یکبار سليمان پای قربانی کردن به جمعون رفت، زیرا مهمتین تپه بود. او هزار گاو و گوسفند در آن محل قربانی کرد. 5 آن شب در جمعون خداوند در عالم خواب به او ظاهر شد و فرمود: «از من چه می‌خواهی تا به تو بادهم؟» 6 سليمان گفت: «تو به پدرم داود بسیار محبت نشان دادی چون او نسبت به تو صادق و امین بود و قلب پاکی داشت. با او پسری بخشیدی که امروز بر تختنش نشسته است. با این کار، لطف خود را در حق او کامل کردی! 7 ای خداوند، خدای من، تو مرا به جای پدرم داود به پادشاهی رسانده‌اید. ولی من مانند یک کودک هستم که راه خود را نمی‌داند. 8 حال که رهبری قوم برگزیده‌ی تو با این همه جمعیتی شمار به عهده‌ی من است، 9 به من حکمت عطا کن تا بتوانم نیک و بد را تشخیص بدهم و با عدالت بر مردم حکومت کنم؛ و گزنه چطور می‌توانم این قوم بزرگ را اداره کنم؟» 10 خداوند درخواست سليمان را بسیار پسندید و خشنود شد که سليمان از او حکمت خواسته است. 11 پس به سليمان فرمود: «چون تو حکمت خواستی تا با عدالت حکومت کنی و عمر طولانی با ثروت فراوان برای خود و یا مرگ دشمنانت را از من نخواستی، 12 پس هر چه خواستی به تو می‌دهم. من به تو فهم و حکمتی می‌بخشم که تاکنون به کسی نداده‌ام و نخواهم داد. 13 در ضمن چیزهایی را هم که نخواستی به تو می‌دهم، یعنی ثروت و افتخار، را به طوری که در طول زندگی‌ات هیچ پادشاهی به پای تو نخواهد رسید. 14 اگر مثل پدرت داود از من اطاعت کنی و دستورهای مرا پیروی نمایی آنگاه عمر طولانی نیز به تو خواهم بخشید!» 15 وقی سليمان بیدار شد، فهمید که خدا

4 سليمان پادشاه بر تمام اسرائیل حکومت می‌کرد و مقامات دربار او عبارت بودند از: عزیزا (پسر صادوق)، رئیس کاهنان؛ الیحروف و اخیا (پسر شیشه)، کاتب؛ یهوشافاط (پسر اخیلود)، واقبیع‌نگار؛ بنیان (پسر یهوداچ)، فرمانده سپاه؛ صادوق و آیتار، کاهن؛ عزیزا (پسر ناتان)، سرپرست حاکمان؛ زابود (پسر ناتان)، کاهن و مشاور پادشاه؛ اخیشار، سرپرست امور دربار؛ ادونیرام (پسر عبدال)، سرپرست کارهای اجرایی. 7 سليمان در تمام اسرائیل دوازده حاکم گماشته بود و آنها وظیفه داشتند خوارک دربار را تهیه کنند. هر یک از ایشان، یک ماه در سال مسئول تدارکات دربار بودند. 8 این است اسامی دوازده حاکم و حوزه‌های فعالیت آنها: بن هور، در کوهستان افرايم؛ بن دقر، در ماقص، شعلیمیم، بیت شمس، ایلوی و بیت حانان؛ بن حسد، در ایبوت، سوکوه و تمامی قلمرو حافر؛ بن ایتاداب، (که با تأثت دختر سليمان ازدواج کرده بود) در تمام منطقهٔ ذره، بعنا (پسر اخیلود)، در تعنك، مجلدو، تمام سرزمین نزدیک بیت شان و صرتان، جنوب شهر بزرگعل، و تا شهر آبل مهوله و شهر یقمعام؛ بن جابر، در راموت جلعاد که شامل دهکده‌های پایار (پسر منسی) در جلعاد و ناحیه ارجوب در باشان می‌شد با شصت شهر حصاردار دیگر که دروازه‌هایشان پیش‌بنده‌های مفرغین داشت؛ اخیناداب (پسر

کنی می پردازم. چون همان طور که می دانی در اسرائیل هیچ کس به خوبی صیلوفونی ها در بین درخت ماهر نیست!» 7 حیرم از این پیام سلیمان بسیار خوشحال شد و گفت: «سپاس بر خداوند که به داود پسر حکیمی داده است تا بر مملکت بزرگ اسرائیل سلطنت کند.» 8 آنگاه این پیام را برای سلیمان فرستاد: «پیغامت را دریافت کردم و خواهش تو را درباره تهیه الوار درخت سرو و صنوبر بجا می آرم.» 9 افادم الوار را از کوههای لبنان به ساحل دریا می آزند. سپس آنها را به هم می بندند و به آب می اندازند تا از کنار دریا به طرف شناور حرکت کنند و به نقطه‌ای که می خواهی برستند. در آنجا افراد من چوپها را از هم باز می کنند و تحویل می دهند. تو نیز می توانی در عرض، برای خاندان سلطنتی من آذوقه بفرستی». 10 به این ترتیب، حیرام چوب سرو و صنوبر مورد نیاز سلیمان را فراهم کرد، 11 و به جای آن، سلیمان هر سال دو هزار تن گندم و چهارصد هزار لیتر روغن زیتون خالص برای حیرام می فرستاد. 12 بین حیرام و سلیمان صلح برقرار بود و آن دو با هم پیمان دوستی بستند. 13 آنگاه خداوند همان طور که فرموده بود به سلیمان حکمت زیادی بخشید. 14 ادونیرام را سلیمان سی هزار نفر را از سراسر اسرائیل به کار اجباری گرفت. 15 ادونیرام را نیز به سرپرستی آنها گذاشت. او هر ماه به نوبت، ده هزار نفر از آنان را به لبنان می تراویست. به این ترتیب، هر کس دو ماه در خانه خود بود و یک ماه در هزار تن گندم و چهارصد هزار لیتر روغن زیتون خالص برای حیرام می فرستاد. 16 و سه هزار و سیصد سرکارگر بر آنها نظارت می کردند. 17 سنگرهایشها به دستور پادشاه سنگهای مغرب بزرگ برای بنای خانه خدا می کنند و می تراشیدند. 18 اهالی چبال هم به چوب بین سلیمان و حیرام در بین درختان می تراشیدند. 19 هر کسی که می تراشید سنگها برای خانه خدا کمک می کردند.

6 در سال چهارم سلطنت سلیمان، درست چهارصد و هشتاد سال پس از خروج قوم اسرائیل از مصر در ماه زیو که ماه دوم است، بنای خانه خداوند شروع شد. 2 طول خانه خداوند سی متر، عرض آن ده متر و ارتفاعش پانده متر بود. 3 ایوان جلوی ساختمان ده متر درازا و پنج متر پهنای داشت. 4 در دیوارهای ساختمان پنجره‌های باریک کار گذاشته شده بود. 5 یک سری اتفاق در سه طبقه دور ساختمان و چسبیده به آن درست کردند. عرض اتفاقهای طبقه اول دو و نیم متر، طبقه دوم سه متر و طبقه سوم سه و نیم متر بود. برای اینکه مجبور نباشد سر تیرهای این اتفاقها را به داخل دیوار خانه خدا کنند، لبه‌هایی دور تا دور دیوار ساختند و سر تیرهای سرو را روی آنها قرار دادند. 7 تمام سنگهای ساختمان قبلاً در معدن تراشیده و آماده می گردید به طوری که در فضای ساختمان صدای تیشه و چکش و ابزار و آلات آهنی دیگر شنیده نمی شد. 8 در ورودی طبقه اول در سمت جنوبی خانه خدا بود و طبقه دوم و سوم به موسیله پله‌های مارپیچی به طبقه اول راه داشت. 9 پس از تکمیل ساختمان، سلیمان دستور داد سقف ساختمان را با تیرها و تخته‌های چوب سرو پوشاند. 10 ارتفاع اتفاقهای دور ساختمان دو و نیم متر بود که با تیرهای سرو آژاد به معبد متصل می شدند. 11 خداوند به سلیمان گفت: «اگر هر چه به تو می گوییم انجام دهی و از تمام احکام و دستورهای من اطاعت کنی، آنگاه آنچه را که به پدرت داود قول دادم، بجا خواهی آورد» 13 و در میان قوم اسرائیل در این خانه ساکن می شوم و هرگز ایشان را ترک نمی کنم.» 14 وقیعی بنای خانه خدا به پایان رسید، 15 دیوارهای داخل خانه با چوب سرو پوشانده

عدو، در محابیم؛ اخیمعص (که با باسمت دختر دیگر سلیمان ازدواج کرده بود)، در نفالتی؛ بعنای (پسر حوشای)، در اشیر و بعلوت؛ بیهوشافاط (پسر فاروح)، در سزمین پساکار؛ شمعی (پسر ایلا)، در سزمین بنیامین؛ جابر (پسر اوری)، در جلغاد که شامل سزمینهای سیحون، پادشاه اموری‌ها و عوج، پادشاه باشان می شد. این دوازده حاکم زیر نظر حاکم کل فار داشتند. 20 در آن زمان اسرائیل و بیهودا مانند شهای کنار دریا بی شمار بودند. آنها از زندگی مرفه و شادی بخوردار بودند. 21 سلیمان بر تمام سزمینهای واقع در بین رود فرات و فلسطین که از سرحد مصر نزد می رسیدند سلطنت می کرد. اقام این سزمینها به او باج و خراج می دادند و در تمام مدت عمرش تابع او بودند. 22 آذوقه روزانه دربار عبارت بود از: حدود پنج تن آرد و ده تن باغر، 23 ده گاو از طبله، بیست گاو از چراگاه، صد گوسفند و نیز غزال، آهو، گوزن و انواع مرغان. 24 قلمرو سلطنت سلیمان از تفصیح تا غره می رسید و تمام مالک درختان مو و انجیر خود آسوده می نشستند. 25 سلیمان دوازده هزار اسب و گرب رود فرات را در بر می گرفت. تمام پادشاهان غرب رود فرات تابع او بودند و او با سزمینهای همسایه در صلح بود. 26 مردم بیهودا و اسرائیل در طول سلطنت سلیمان در کمال آرامش بودند و هر خانواده، از دان تا پرشیع، زیر درختان مو و انجیر خود آسوده می نشستند. 26 سلیمان دوازده هزار اسب و چهار هزار اصطبل پرای اسیان از ایهای خود داشت. 27 حاکمان، هر یک در ماه تعیین شده، خوارک سلیمان و مهمانان او را بدون کم و کسر تهیه می کردند. 28 در ضمن هر یک به سهم خود برای اسیان از ایه و سایر اسیان کاه و جو فراهم می ساختند. 29 خدا به سلیمان فهم و حکمت بی نظری پخشید و بصیرت او مانند شهای کنار دریا بی حد و حصر بود. 30 حکمت سلیمان از حکمت دانشمندان مشرق زمین و علمای مصر هم زیادتر بود. 31 او حتی از حکمای معروفی چون ایوان ازاسی و پسران ماحول یعنی حیمان و کلکول و ذرع حکیمتر بود. سلیمان در میان تمام مالک دنیای زمان خود معروف شد. 32 سه هزار مثل گفت و هزار و پنج سرو نوشت. 33 سلیمان در راهی حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان اطلاع کافی داشت. او همچنین تمام گیاهان را از درختان سرو لبنان گرفته تا بوته‌های کوچک زوفا که در شکاف دیوارها می رویند، می شناخت و در راه آنها سخن می گفت. 34 پادشاهان سراسر جهان که آواز حکمت او را شنیده بودند نمایندگانی به دربار او می فرستادند تا از حکمتش بخوردار شوند.

5 حیرام، پادشاه صور، که در زمان داود پادشاه دوست او بود، وقتی شنید که سلیمان، پسر داود، جانشین پدرش شده است چند سفیر به دربار او فرستاد. 2 سلیمان نیز در مقابل قاصدی با این پیام نزد حیرام فرستاد: 3 «تو می دانی که پدرم داود به خاطر جنگهای بی دری نتوانست خانه‌ای برای عبادت خداوند، خدای خود بسازد، تا اینکه خداوند او را بر دشمنانش پیروز کرد. 4 اما اینکه خداوند، خدایم در اسرائیل صلح و امنیت برقار کرده است و من دشمنی ندارم تا به من حمله کند. 5 خداوند به پدرم داود وعده فرمود: «پسرت که به جای تو بر تخت سلطنت می نشینید، برای من خانه‌ای خواهد ساخت.» حال در نظر دارم برای عبادت خداوند، خدایم خانه‌ای بسازم. 6 آنچه از تو می خواهم این است که چوب بُران خود را به کوههای لبنان بفرستی تا از درختان سرو برایم الوار تهیه کنند. من هم افادم را به آنجا روانه می کنم تا دوش به دوش آنها کار کنند. مزد کارگران تو را هم هر قدر تعیین

شد که از زمین تا به سقف می‌رسید. سلیمان کف آن را نیز با چوب صنایع فرش کرد. **16** قسمت انتهای خانه خدا را به طول ده متر به وسیله دیواری از چوب سرو جدا ساخت و آن اتاق را به «قدس‌الاقداس» اختصاص داد.

17 طول اتاق بیرونی مقابل قدس‌الاقداس بیست متر بود. **18** تمام دیوارهای سنگی داخل خانه خدا را با قطعاتی از تخته‌های سرو که با نقشهای از گل و کدو منبت کاری شده بود، پوشاند. **19** قدس‌الاقداس محلی بود که صندوق عهد خداوند را در آن می‌گذاشتند. **20** درازا و پهنای و بلندی قدس‌الاقداس، هر یک ده متر بود و سطح دیوارهای داخلی آن با طلا پوشانده شده بود. سپس سلیمان از چوب سرو یک مذبح برای آن درست کرد. **21** روکش مذبح هم مثل رویه داخل خانه خدا، از طلاخی خالص بود. در برایر محل مدخل قدس‌الاقداس، زنجیرهایی از طلا نصب نمود. به این ترتیب همه جای خانه را با طلا پوشاند و مذبح کنار اتاق داخلی را هم طلاکاری کرد. **22** سلیمان دو کرویی از چوب زیتون ساخت که بلندی هر کدام از آنها پنج متر بود و آنها را در داخل قدس‌الاقداس قرار داد. کرویی‌ها طوری گرفته بودند که دو بال آنها به هم می‌رسید و بالهای دیگرشان تا دیوارهای دو طرف قدس‌الاقداس کشیده می‌شد. طول هر یک از بالهای کرویان دو و نیم متر بود و به این ترتیب از سر یک بال تا سر بال دیگر پنج متر می‌شد. هر دو کرویی را به یک اندازه و به یک شکل ساخته بودند و هر دو را با روکش طلا پوشانیده بودند. **23** دیوارهای هر دو اتاق خانه خدا با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل، ایندازه یک پیچم پهنای دیوار بود. **24** این در لنه‌گه در نیز با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل، مبتکاری شده بود. **25** کف هر دو اتاق نیز روکش طلا داشت. **26** برای مدخل قدس‌الاقداس، دو لنگه در از چوب زیتون ساختند. پهنای این درها به اندازه یک پیچم پهنای دیوار بود. **27** این در لنگه در نیز با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل، مبتکاری شده بود. **28** چهار چوب مدخل خانه خدا که به اتاق جلویی باز می‌شد از چوب زیتون ساخته شده بود. پهنای این چهار چوب یک چهارم پهنای دیوار بود. **29** این در، از چوب صنایع ساخته شده بود و چهار لنگه داشت که دو به دو به هم متصل بود و تا می‌شد. **30** این درها نیز با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل مبتکاری شده و به طور کامل با روکش طلا پوشانیده شده بود. **31** چهار چوب مدخل خانه خدا که به اتاق جلویی باز می‌شد از چوب زیتون ساخته شده بود. پهنای این چهار چوب یک چهارم پهنای دیوار بود. **32** این در، از چوب صنایع ساخته شده بود و چهار لنگه داشت که دو به دو به هم متصل بود و تا می‌شد. **33** این درها نیز با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل مبتکاری شده و به طور کامل با روکش طلا پوشانیده شده بود. **34** این درها نیز با نقشهای کرویان و درختان خرما و دسته‌های گل، مبتکاری شده بود. **35** چهار چوب مدخل خانه خدا که به اتاق جلویی باز می‌شد از چوب زیتون ساخته شده بود. پهنای این چهار چوب یک چهارم پهنای دیوار بود. **36** حیاطی در جلوی خانه خدا ساخته شد که دیوارهای آن از سه ردیف سنگ تراشیده و یک ردیف چوب سرو تشکیل شده بود. **37** اولین سنگ بنای خانه خداوند در ماه زیور که ماه دوم است، در سال چهارم سلطنت سلیمان گذاشته شد؛ **38** و در سال یازدهم سلطنت او در ماه زیور که ماه هشتم است، تمام کارهای ساخته‌ای آن درست مطابق طرح داده شده، تکمیل گردید. به این ترتیب، ساختن خانه خدا هفت سال به طول انجامید.

39 سپس، سلیمان برای خود یک کاخ سلطنتی ساخت و برای ساختن آن سیزده سال وقت صرف کرد. **40** اسیم یکی از تالارهای آن کاخ را «تالار جنگل لبنان» گذاشت. درازای این تالار پنجاه متر، پهنای آن بیست و پنج متر و بلندی آن پانزده متر بود. سقف آن از تیرهای سرو پوشیده شده بود و روی چهار ردیف از ستونهای سرو قرار داشت. **41** در سه سمت بالا و پایین گاوها و شیرها نقشهایی از کرویان، شیر و گاو تزیین شده بودند. در قسمت بالا و پایین گاوها و شیرها نقشهایی از دسته‌های گل قرار داشتند. هر یک از این میزها دارای چهار چرخ مفرغین بود. این چرخها دور محورهای مفرغین حرکت می‌کردند. در چهار گوشه هر میز، چهار پایه کوچک نصب شده بودند تا حوضچه‌ای را که می‌ساختند روی آنها بگذارند. این پایه‌های کوچک با نقشهای مارپیچی تزیین شده بودند. **42** در قسمت بالای هر میز، چهار گوشگشی از چهارگرهای سرو پوشانده شده بود. هر ورقه داخل قایق قرار داشت و ورقه‌ها و قابها با نقشهای از کرویان، شیر و گاو تزیین شده بودند. در قسمت بالا و پایین گاوها و شیرها نقشهایی از کارگردانی شده بودند. **43** هر چهار چوب تمام درها و پنجره‌ها به شکل

چرخها به پایه‌های میزها وصل بود و بلندی هر چرخ هفتاد و پنج سانتی متر بود، **33** و چرخها به چرخهای ارباب شباخت داشتند. محور، چرخ، پره‌ها و توبی چرخ، همه از جنس مفرغ بودند. **34** در هر گوشۀ میز، روی هر پایه، یک دستگیره از جنس خود میز وجود داشت. **35** دور هر میز تسمه‌ای به بلندی بیست و پنج سانتی متر کشیده شده بود و پایه‌ها و ورقه‌های آن به سر میز متصل بودند. **36** قسمتهای خالی پایه‌ها و ورقه‌ها با نقشهای از کروپیان، شیر و درخت خرماء تزیین شده و با دسته‌های گل پوشیده شده بودند. **37** تمام این میزها به یک شکل و اندازه و از یک جنس ساخته شده بودند. **38**

حoram همچنین ده حوضجه مفرغین ساخت و آنها را بر سر ده میز چرخدار گذاشت. قطر هر حوضجه دو متر بود و گنجایشش هشتتصد لیتر. **39** پنج میز با حوضجه‌هایش در سمت جنوب و پنج میز دیگر با حوضجه‌هایش در سمت شمال خانه خدا گذاشته شدند. حوض اصلی در گوشۀ جنوب شرقی خانه خدا قرار گرفت. **40** حoram همچنین سلطلهای، خاک‌اندازها و کاسه‌ها ساخت. او تمام کارهای خانه خداوند را که سلیمان پادشاه به او و اکنرا کرد بود به انجام رسانید. **41** این است فهرست اشیایی که حoram ساخت: دو ستون، دو سر ستون کاسه مانند برای ستونها، دو رشته زنجیر سر ستون (عنی برای هر رشته زنجیر سر ستون اثار مفرغین برای دو رشته زنجیر سر ستون)، چهارصد سر ستون کاسه مانند برای ستونها، دو رشته زنجیر روی آنها، ده میز با ده حوضجه روی آنها، یک حوض بزرگ با دوازده گاو مفرغین زیر آن، سلطلهای، خاک‌اندازها، کاسه‌ها. حoram تمام این اشیاء خانه خداوند را از مفرغ صیقلی برای سلیمان پادشاه ساخت. **42** به دستور سلیمان، این اشیاء در دشت اردن که بین سوکوت و صرتان قرار داشت قالبزی شده بود. **43** وزن آنها ناعلم بود، چون به قدری سنگین بودند که نمی‌شد آنها را وزن کرد! **44** در ضمن، به دستور سلیمان وسایلی از طلای خالص برای خانه خداوند ساخته شد. این وسایل عبارت بودند از: مذبح، میز نان حضور، **45** ده چراغدان با نقشهای گل (این چراغدانها درهای قدس‌الاقdas قرار داشتند)، پنج عدد در سمت راست و پنج عدد در سمت چپ)، چراغها، انبرکها، **46** پاله‌ها، انبرها، کاسه‌ها، قاشقها، آتشدانها، لولهای درهای قدس‌الاقdas و درهای اصلی راه و رویدی خانه خدا. تمام اینها از طلای خالص ساخته شده بودند. **47** وقی کارهای خانه خداوند تمام شد، سلیمان طلا و نقره و تمام طوفی را که پدرش داود وقف خانه خداوند کرده بود، به خزانه خانه خداوند آورد.

8 آنگاه سلیمان پادشاه تمام سران قبایل و طوایف و مشایع قوم اسرائیل را به اورشیلیم دعوت کرد تا صندوق عهد خداوند را که در سهپیون، شهر داود بود به خانه خدا بیاورند. **2** همه آنها در روزهای عید خیمه‌ها در ماه ایتanim که ماه هفتم است در اورشیلیم جمع شدند. **3** آنگاه کاهن و لایان صندوق عهد و خیمه ملاقات را با تمام ظروف مقدسی که در آن بود، به خانه خدا آوردند. **5** سپس سلیمان پادشاه و تمام بنی اسرائیل در برابر صندوق عهد خداوند جمع شدند و در آن روز تعداد زیادی گاو و گوسفند قربانی کردند. تعداد گاو و گوسفند قربانی شده آنقدر زیاد بود که نمی‌شد شمرد. **6** سپس کاهن، صندوق عهد را به درون قدس‌الاقdas خانه خداوند بردند و آن را زیر بالهای آن دو کروپی قرار دادند. **7** بالهای کروپیان روی صندوق عهد خداوند و روی چوپهای حامل صندوق گسترده می‌شد و آن را می‌پوشاند. **8** این چوپها به

کن. 33 «وقتی قوم تو اسرائیل گناه ورزند و مغلوب دشمن شوند، ولی بعد به سوی تو روی آورند و اعتیاف نمایند و در این خانه به درگاه تو دعا کنند، آنگاه از آسمان ایشان را اجابت فما و گناه قوم خود را بیامز و بار دیگر آنان را به این سزمینی که به اجداد ایشان بخشیده‌اید، بازگردان. 35 «اگر قوم تو گناه کنند و دریچه آسمان به سبب گناهشان بسته شود و دیگر باران نبارد، آنگاه که آنها از گناهشان بازگشت نموده، اعتراف نمایند و در این خانه به درگاه تو دعا کنند، 36 تو از آسمان دعای ایشان را اجابت فما و گناه بندگان خود را بیامز و راه راست را به ایشان نشان بده و بر زمینی که به قم خود به ملکیت داده‌ای باران بفرست. 37 هرگاه این سزمین دچار قحطی یا طاعون شود، یا محصول آن بر اثر بادهای سوزان و هجوم ملخ از بین بود، یا دشمن قوم تو را شهر محاصره کند و یا هر بلا و مرض دیگری پیش آید 38 و قوم تو، هر یک دستهای خود را به سوی این خانه دراز کرده، دعا کنند، آنگاه تو نالهای ایشان را 39 از آسمان که محل سکونت تو است، بشنو و گناهشان را بیخش. ای خدا تو که از دل مردم آگاهی، هر کس را برسپ کارهایش جزا بد 40 تا قوم تو در این سزمینی که به اجدادشان بخشیده‌ای از تو برستند. 41 در آینده بیگانگانی که از قوم تو اسرائیل نیستند، درباره تو خواهند شد. آنان به خاطر نام تو از سزمینهای دور به اینجا خواهند آمد، 42 زیرا دریاره نام عظیمت و بازوی قدرتمند خواهند شد. هرگاه آنان به سوی این خانه دعا کنند 43 آنگاه از آسمان که محل سکونت توست، دعای آنها را بشنو و هر چه می‌خواهند به آنها بیخش تا تمام اقام روی زمین تو را بشناسند و مانند قوم اسرائیل تو را احترام کرده، بدانند که حضور تو در این خانه‌ای است که من ساخته‌ام. 44 «اگر قوم به فرمان تو به جنگ دشمن بروند و از میدان چنگ به سوی این شهر برگردیله تو و این خانه‌ای که به اسم تو ساخته‌ام نزد تو دعا کنند، 45 آنگاه از آسمان دعای ایشان را اجابت فما و آنها را در چنگ پیروز گردان. 46 «اگر قوم تو نسبت به تو گناه کنند، و کیست که گناه نکنید؟، و تو بر آنها خشمگین شوی و اجازه دهی دشمن آنها را به کشور پدرت داود با کمال صداقت و راستی رفتار کنی و همیشه مطیع من باشی و از احکام و دستورهای من پیروی نمایی، 5 آنگاه همان طور که به پدرت داود قول داد همیشه یک نفر از نسل او بر اسرائیل سلطنت خواهد کرد. 6 «اما اگر شما و فرزندان شما از دستورهای که من به شما داده‌ام سریچی کنید و از من روی برگردانید و خدایان دیگر را عبادت کنید، 7 آنگاه بپن اسرائیل را از این سزمین که به آنان بخشیده‌اید، بیرون می‌رانم و حتی این خانه را که به نام خود تقدیس کرده‌ام توک خواهم گفت؛ به طوری که اسرائیل رسوا شده، زیاند قومهای دیگر خواهد شد. 8 این خانه با خاک یکسان خواهد گردید به گونه‌ای که هر کس از کنارش بگذرد، حیرت‌زده خواهد گفت: چرا خداوند با این سزمین و این خانه چنین کرده است؟ 9 در جواب به آنها خواهند گفت: چون بپن اسرائیل خداوند، خدای خود را که اجداد آنها را از مصر بیرون آورده بود ترک گفته، بتپرست شدند، به همین علت خداوند این بلا را بر سر ایشان آورده است. 10 بنای خانه خداوند و کاخ سلیمان بیست سال طول کشید. 11 سلیمان به جای چوبهای سرو و صنوبر و طلاهایی که حیرام پادشاه صور برای ساختن خانه خداوند و کاخ سلطنتی او تقدیم کرده بود، بیست شهر از شهرهای جلیل را به او پیشکش نمود. 12 ولی وقتی حرام از صور به دیدن این شهرها آمد آنها را نپیستندید 13 و به سلیمان گفت: «ای

بادر، این چه شهرهایی است که به من می‌دهی؟» (به همین جهت آن شهرها تا به امروز کابول (پی‌ازش) نامیده می‌شوند). **14** حیرام بیش از چهار تن طلا برای سلیمان فرستاده بود. **15** سلیمان برای ساختن خانهٔ خداوند، کاخ سلطنتی خود، قلعهٔ ملو، حصار اورشیم، و شهرهای حاصور، مجدو و جازر، افزاد زیادی را به کار گرفته بود. **16** (جازر همان شهری است که پادشاه مصر آن را آتش زده و تمام سکنهٔ کنعانی آن را قتل عام نموده بود. ولی وقتی سلیمان با دختر او ازدواج کرد، فرعون آن شهر را به عنوان جویزهٔ دخترش به او بخشید **17** و سلیمان هم آن را بازسازی کرد). سلیمان همچنین بیت حورون یا بنی **18** و شهر بعلت و تدمور را که ویران بودند، از نو ساخت و آباد نمود. **19** سلیمان علاوه بر آنها شهرهای مخصوصی نیز برای انتبار آذوقه، نگهداری اسبها و ارابه‌ها ساخت. او هر چه می‌خواست در اورشلم و لیبان و سراسر قلمرو سلطنت خود بنا کرد. **20** سلیمان از بازماندگان قومهای کنunanی که اسرائیلی‌ها در زمان تصرف کنunan آنها را از بین نبرده بودند برای کار اجرایی استفاده می‌کرد. این قومها عبارت بودند از: اموری‌ها، فرزی‌ها، حیتی‌ها، خوی‌ها و یوسی‌ها. نسل این قومها تا زمان حاضر نیز بوده هستند و به بیگاری گرفته می‌شوند. **21** اما سلیمان از بنی اسرائیل کسی را به بیگاری نمی‌گرفت، بلکه ایشان به صورت سرباز، افسر، فرمانده و رئیس ایامه‌رانها خدمت می‌کردند. **22** پاصلد و پنجاه نفر نیز به عنوان سرپرست بر گروههای کارگران گمارده شده بودند. **23** اتگاه سلیمان پادشاه، دختر فرعون را از شهر داود به قصر تازه‌ای که برای او ساخته بود، انتقال داد و سپس قلعهٔ ملو را ساخت. **24** پس از ساختن خانهٔ خداوند، سلیمان روی مذیح آن سالی سه بار قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی به خداوند تقدیم می‌کرد و بخور می‌سوزانید. **25** سلیمان در عصیون جایز که از بنادر سرزمینی ادوم است کشتهای ساخت. (عصیون جایز بندری است در نزدیکی شهر ایلوت واقع در خلیج عقبه). **26** حیرام پادشاه، درینوردان با تجزیه خود را فرستاد تا در کشتهای سلیمان با درینوردان او همکاری کنند. **27** آنها با کشتهی به او فرستاده شدند و برای سلیمان طلا اوردند. مقدار این طلا بیش از چهارده تن بود.

10 ملکهٔ سبا وقتی شنید که خداوند به سلیمان حکمت خاصی داده است، تصمیم گرفت به دیدار او برود و با طرح مسائل دشوار او آزمایش کند. **2** پس با سواران بسیار و کاروانی از شتر با بار طلا همراه با جواهرات و ادویه به شهر اورشلم آمد و مسائل خود را با سلیمان در میان گذاشت. **3** سلیمان به تمام سوالات او جواب داد. پاسخ هیچ مسئله‌ای برای سلیمان مشکل نبود. **4** وقتی ملکهٔ سبا حکمت سلیمان را دید و کاخ زیبا، خوارک شاهانه، تشریفات دریاریان و مقامات، خدمت منظم خدمتکاران و ساقیان، و قربانیهایی که در خانهٔ خداوند تقدیم می‌شد، همه را از نظر گذراند مات و میهوت ماند! **6** پس به سلیمان گفت: «حال باور می‌کنم که هر چه در مملکتم دریا به حکمت تو و کارهای بزرگ شنیدام، همه راست بوده است.

7 باور نمی‌کردم تا اینکه آمدم و با چشممان خود دیدم، حتی نصفش را هم برایم تعزیف نکرده بودند. حکمت و ثروت تو خوبی بیشتر از آن است که تصورش را می‌کردم. **8** خوش با حال این قوم و خوش با حال این دریاریان که همیشه سخنان حکیمانه تو را می‌شنوند! **9** خداوند، خدای تو را ستایش می‌کنم که تو را برگزیده تا بر تخت سلطنت اسرائیل بنشینی. خداوند چقدر

11 و اما سلیمان پادشاه، به غیر از دختر فرعون، دل به زنان دیگر نیز بست. او برخلاف دستور خداوند زنانی از سرزمین قومهای بتپرست مانند موآب، عمون، ادوم، صیدون و حیت به همسری گرفت. خداوند قوم خود را سخت پرحدار داشته و فرموده بود که با این قومهای بتپرست هرگز وصلت نکنند، تا میاد آنها قوم اسرائیل را به بتپرستی بکشانند. اما سلیمان همچنان

نوسازی قلعه ملو و تعمیر حصار شهر پدرش داود بود. **28** برعام که جوانی قوی و فعال بود توجه سلیمان را جلب کرد، پس سلیمان او را ناظر کارگران تمام منطقه منسی و افزایم ساخت. **29** یک روز که برعام از اورشلم بیرون می‌رفت، اخیای نبی که اهل شیله بود، در صحرا به او برخورد. آن دو در صحرا تها بودند. اخیای نبی رادی تازه‌وار را که بر تن داشت به دوازده تکه، پاره کرد **31** و به برعام گفت: «ده تکه را بردار، زیرا خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: من سزمین اسرائیل را از دست سلیمان می‌گیرم و ده قبیله از دوازده قبیله اسرائیل را به تو من دهم!» **32** ولی به خاطر خدمتگزار داود و به خاطر اورشلم که آن را از میان شهرهای دیگر اسرائیل برگزیده‌ام، یک قبیله را برای او باقی می‌گذارم. **33** زیرا سلیمان مرا ترک گفته است و عشتاروت الهه صدیقونی‌ها، کموش بت موائی‌ها و ملکوم بت عموئی‌ها را پوستش می‌کند. او از راه من منحرف شده، آنچه را که در نظر من درست است بجا نیاورد و احکام و دستورهای ما مثل پدرش داود اطاعت نکرد. **34** با این حال به خاطر خدمتگزار داود که احکام و دستورهای ما را اطاعت می‌کرد، اجازه می‌دهم تا در شهری که برگزیده‌ام و اسم خود را بر آن نهاده‌ام یعنی اورشلم، اجاق داود همیشه روش بماند. **35** پس من تو را ای برعام بر تخت فرمایزوایی اسرائیل می‌نشانم تا بر تمام سزمینی که می‌خواهی، سلطنت کنی. **36** اگر مطیع من باشی و مطابق قوانین من فشار کنی و آنچه را در نظر من درست است انجام دهی و مثل بنده من داود احکام مرا نگه داری، آنگاه من با تو خواهم بود و خاندان تو را مانند خاندان داود برکت خواهم داد و آنها نیز بعد از تو بر اسرائیل سلطنت خواهند کرد. **39** ولی به سبب گناهانی که از سلیمان سر زده است، من خاندان داود را تنبیه می‌کنم، اما نه تا ابد. **40** پس سلیمان تضمیم گرفت برعام را از میان بردارد، اما برعام پیش شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در آنجا ماند. **41** سایر رویدادهای سلطنت سلیمان، و نیز کارها و حکمت او، در کتاب «زندگی سلیمان» نوشته شده است. **42** سلیمان مدت چهل سال در اورشلم بر تمام اسرائیل سلطنت کرد. **43** وقتی مرد، او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رجيعم به جای او پادشاه شد.

12

برعام به شکیم رفت زیرا ده قبیله اسرائیل در آنجا جمع شده بودند تا او را پادشاه سازند. **2** برعام پسر نیاط که از ترس سلیمان به مصر فرار کرده بود، بموسیله یارانش از این موضوع باخبر شد و از مصر برگشت. او در رأس ده قبیله اسرائیل پیش رجيعم رفت و گفت: «پدر تو سلیمان، پادشاه بسیار سختگیری بود. اگر تو می‌خواهی بر ما سلطنت نمایی باید قول بدھی مثل او فرمیست: «اگر تو می‌خواهی بر ما مهربانی با ما فشار کنی». **5** رجيعم جواب داد: «سه روز به من فرصت بدھید تا در این باره تضمیم پگیرم.» آنها نیز قبول کردند. **6** رجيعم با ریش سفیدان قوم که قبلاً مشاوران پدرش سلیمان بودند، مشورت کرد و از ایشان پرسید: «به نظر شما باید به مردم چه جوابی بدھم؟» **7** گفتند: «اگر می‌خواهی این مردم همیشه مطیع تو باشند، به آنها مطابق میلشان جواب بده و آنها را خدمت کن.» **8** ولی رجيعم نصیحت ریش سفیدان را تپذیریت و رفت با مشاوران جوان خود که با او پرورش یافته بودند مشورت کرد. **9** او از

به این زنان عشق می‌ورزید. **3** سلیمان هفتصد زن و سیصد کنیز برای خود گرفت. این زنها به تدریج سلیمان را از خدا دور کردند به طوری که او وقتی به سن پیری رسید به جای اینکه مانند پدرش داود با تمام دل و جان خود از خداوند، خداش پیروی کرد به پرستش بتها روی آورد. **5** سلیمان عشاوات، الهه صدیقونی‌ها و ملکوم، بت نفرت‌انگیز عموئی‌ها را پوستش می‌کرد. **6** او به خداوند گناه وزید و مانند پدر خود داود، از خداوند پیروی کامل نکرد. **7** حتی روی کوهی که در شرق اورشلم است، دو بتخانه برای کموش بت نفرت‌انگیز موآب و مولک بت نفرت‌انگیز عموئی‌ها را پوستش می‌کرد. **8** سلیمان برای هر یک از این زنان اجنبی نیز بتخانه‌ای جداگانه ساخت تا آنها برای بهای خود بخور بسوژاند و قربانی کنند. **9** هر چند خداوند، خدای اسرائیل، دو بار بر سلیمان ظاهر شده و او را از پوستش بتها معن کده بود، ولی او از امر خداوند سریچی کرد و از او برگشت، پس خداوند بر سلیمان خشمگین شد **11** و فرمود: «چون عهد خود را شکستی و از دستورهای من سریچی نمودی، من نیز سلطنت را از تو می‌گیرم و آن را به یکی از زیستات و اگنار می‌کنم.» **12** ولی به خاطر پدرت داود، این کار را در زمان سلطنت تو انجام نمی‌دهم؛ در زمان سلطنت پسرت چنین خواهم کرد. با این حال به خاطر خدمتگزار داود و به خاطر شهر برگزیده‌ام اورشلم، اجازه می‌دهم که پسرت فقط بر یکی از دوازده قبیله اسرائیل سلطنت کند.» **14** پس خداوند، حداد را که از شاهزادگان ادومنی بود بر ضد سلیمان برازگیخت. **15** سالها پیش، وقتی داود سزمینی ادوم را فتح کرده بود، سردارش یوآب را به ادوم فرستاد تا ترتیب دفن سریازان کشته شده اسرائیلی را بدهد. یوآب و سریازانش شش ماه در ادوم ماندند و در طول این مدت به کشتار مردان ادومن پرداختند. **17** در نتیجه غیر از حداد و چند نفر از درباریان پدرش که او را به مصر برداشت، همه مردان ادومن کشته شدند. (حداد در آن زمان پسر کوچکی بود). **18** آنها پنهانی از مدیان خارج شدند و به فاران فرار کردند. در آنجا عده‌ای به ایشان ملحق شدند و همه با هم به مصر رفتند. پادشاه مصر به حداد خانه و زمین داده، معاش او را تأمین کرد. **19** حداد چنان مورد لطف فرعون قرار گرفت که او خواهر زن خود را به حداد به زنی داد. (همسر فرعون تحفیض نام داشت). **20** زن حداد پسری به دنیا آورد که نام او را گنویت گذاشتند. تحفیض گنویت را در کاخ سلطنتی فرعون، با پسران فرعون بزرگ کرد. **21** وقتی حداد در مصر بود شنید که داود پادشاه و یوآب هر دو مرده‌اند. پس از فرعون اجازه خواست تا به ادوم برگردد. **22** فرعون از او پرسید: «مگر در اینجا چه چیز کم داری که می‌خواهی به ولایت خود برگردی؟» حداد جواب داد: «چیزی کم ندارم ولی اجازه بدھید به وطنم برگردم.» **23** یکی دیگر از دشمنان سلیمان که خدا او را بر ضد سلیمان برازگیخت، روزن پسر الیادع بود. او یکی از افراد هدعدزیر پادشاه صوبه بود که از نزدش فرار کرده بود. **24** روزن عده‌ای راهن را دور خود جمع کرد و رهبر آنها شد. هنگامی که داود سریازان هددعر را نابود کرد، روزن با افراد خود به دمشق گریخت و حکومت آنچه را به دست گرفت. **25** پس در طول عمر سلیمان، علاوه بر هداد، روزن نیز که در سوریه حکومت می‌کرد از دشمنان سرخست اسرائیل به شمار می‌آمد. **26** شورش دیگری نیز بر ضد سلیمان به وقوع پیوست. رهبری این شورش را یکی از افراد سلیمان به نام رجيعم بر عهده داشت. رجيعم پسر نیاط از شهر سرداه افزایم بود و مادرش بیوه‌زنی بود به نام صروعه. **27** شرح واقعه از این قرار است: سلیمان سرگم

آنها پرسید: «به نظر شما باید به این مردم که به من می‌گویند: مثل پدرت سختگیر نباش، چه جوابی بدهم؟»¹⁰ مشاوران جوانش به او گفتند: «به مردم بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت است!»¹¹ پدرم بوع سنگین بر شما نهاد، اما من بوع شما را سنگیتر خواهم ساخت! پدرم برای تبیه شما از تازیانه استفاده می‌کرد، ولی من از شلاق خاردار استفاده خواهم کرد.»¹² بعد از سه روز، همان طور که رحیعam پادشاه گفته بود، رحیعam هماره قم نزد او رفت.¹³ رحیعam جواب تندی به آنها داد. او نصیحت ریش‌سفیدان را نشینیده گرفت¹⁴ و آنچه جوانان گفته بودند به قوم بازگفت: «پدرم بوع سنگین بر شما نهاد، اما من بوع شما را سنگیتر خواهم ساخت! پدرم برای تبیه شما از تازیانه استفاده می‌کرد، ولی من از شلاق خاردار استفاده خواهم کرد.»¹⁵ پس پادشاه به مردم جواب رد داد زیرا دست خداوند در این کار بود تا وعده‌ای را که به موسیله اخیای شیلوونی به رحیعam پسر نیاط داده بود، عملی کنید.¹⁶ بنابراین وقتی مردم دیدند که پادشاه جدید به خواسته‌های ایشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد، فریاد پرآورند: «ما خاندان داود را نمی‌خواهیم! ما با پسر ایسا کاری نداریم! ای مردم، به شهرهای خود برگردیم. بگذارید رحیعam بر خاندان خودش سلطنت کند.» به این ترتیب، قبیله‌های اسرائیل رحیعam را ترک نمودند و او فقط پادشاه سزمین بیهودا شد.¹⁷ چندی بعد رحیعam پادشاه ادونیرام، سرپرست کارهای اجباری را فرستاد تا به قبیله‌های اسرائیل سرکشی کند. اما مردم او را سنگسار کردند و رحیعam با عجله سوار بر ارابه شد و به اورشلیم گریخت.¹⁸ به این ترتیب، تا به امروز اسرائیل بر ضد خاندان داود هستند.¹⁹ پس وقتی قبیله‌های اسرائیل شنیدند که رحیعam از مصر برگشته است، دور هم جمع شدند و او را به پادشاهی خود برگردانند. بدین ترتیب، تها قبیله بیهودا بود که به خاندان سلطنتی داود وفادار ماند.²⁰ وقتی رحیعam به اورشلیم رسید، صد و هشتاد هزار مرد جنگی از بیهودا و بنیامین جمع کرد تا با بقیه اسرائیل بجنگد و آنها را هم زیر سلطنه خود در بیاورد.²¹ اما خدا به شعبانی نبی گفت: «برو و به رحیعam پسر سلیمان، پادشاه بیهودا و به تمام قبیله بیهودا و بنیامین بگو که بناید با اسرائیلی‌ها که برادرانشان هستند، بجنگند. به آنها بگو که به خانه‌های خود برگردند؛ زیرا تمام این اتفاقات مطابق خواست من صورت گرفته است.» پس همان گونه که خداوند فرموده بود، تمام مردم به خانه‌های خود برگشتند.²² رحیعam، پادشاه اسرائیل شهر شکیم را در کوهستان افریم بنا کرد و در آنجا ساکن شد. اما پس از چندی به فتویل رفته آن شهر را بازسازی کرد و در آن سکونت گردید.²³ پس از آن رحیعam با خود فکر کرد: «اگون بدن شک سلطنت به خاندان داود برخواهد گشست.²⁴ اگر مردم اسرائیل برای تقدیم قربانیها به خانه خداوند که در اورشلیم است بروند، ممکن است آنها به رحیعam، پادشاه بیهودا گریش پیدا کنند و او را پادشاه خود سازند و مرا بکشند.»²⁵ رحیعam بعد از مشورت با مشاوران خود، دو گوساله از طلا ساخت و به قوم اسرائیل گفت: «لازم نیست برای پرستش خدا به خودتان زحمت بدھید و به اورشلیم بروید. ای اسرائیل، این گوساله‌ها خدایان شما هستند، چون اینها بودند که شما را از اسارت مصری‌ها آزاد کردند!»²⁶ او یکی از این مجسمه‌های گوساله شکل را در پیشانی خود از داد.²⁷ این امر باعث شد قوم اسرائیل بروید. ای اسرائیل، روی تپه‌ها نزدیک خود از جانب خداوند به آن نبی پیر رسید.²⁸ این امر پس از آنها به پیشانی خود از داد.²⁹ او یکی از این مجسمه‌های گوساله شکل را در پیشانی خود از داد.³⁰ این امر باعث شد قوم اسرائیل بروید. ای اسرائیل، روی تپه‌ها نزدیک خود از جانب خداوند به آن نبی پیر رسید.³¹ رحیعam

13 یک روز وقتی رحیعam پادشاه کنار مذبح بیت‌ئیل استفاده بود تا قربانی

کنید از میان مردم عادی کاهن‌انی برای این مذبحها انتخاب نمود. ۳۲ رحیعam حتی تاریخ عید خیمه‌ها را که هر ساله در بیهودا جشن گرفته می‌شد، به روز پانزدهم ماه هشتم مذبح تغییر داد. او در این روز به بیت‌ئیل می‌رفت و برای گوساله‌هایی که ساخته بود روى مذبح قربانی می‌کرد و بخور می‌سوزانید. در ضمن از کاهن‌ان بخانه‌هایی که روی تپه‌ها بودند برای این جشن استفاده می‌کرد.

کنید، یک نبی که به دستور خداوند از بیهودا آمد بود به او نزدیک شد. ۲ او به فرمان خداوند خطاب به مذبح گفت: «ای مذبح، ای مذبح، خداوند می‌شود و کاهن‌ان بخانه‌ها را که در اینجا بخور می‌سوزانند، روی تو قربانی می‌کند و استخوانهای انسان روی آتش تو می‌سوزانند!»^۳ سپس اضافه کرد: «این مذبح شکافه خراهد شد و خاکستری به اطراف پراکنده خواهد گردید تا بدانید آنچه می‌گویند از جانب خداوند است!»^۴ رحیعam پادشاه وقتی سخنان نبی را که به ضد مذبح بیت‌ئیل گفته بود شنید، دست خود را به طرف او دراز کرده دستور داد او را بگزیند. ولی دست پادشاه همان طور که دراز شده بود، خشک شد به طوری که نتوانست دست خود را حرکت بدهد!^۵ در این موقع، مذبح هم شکافه شد و خاکستر آن به اطراف پراکنده شد، درست همان طور که آن نبی به فرمان خداوند گفته بود.^۶ رحیعam پادشاه به آن نبی گفت: «تمنا دارم دعا کنی و از خداوند، خدای خود بخواهی دست مرا به حالت اول برگرداند.» پس او نزد خداوند دعا کرد و دست پادشاه به حالت اول برگشت.^۷ آنگاه پادشاه به نبی گفت: «به کاخ من بیا و خوارک بخور. می‌خواهم به تو پاداشی بدهم.»^۸ ولی آن نبی به پادشاه گفت: «اگر حتی نصف کاخ سلطنتی خود را به من بدهی همراه تو نمی‌آم. در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم؛^۹ زیرا خداوند به من فرموده که تا وقتی در اینجا هستم نه نان بخورم و نه آب بنوشم و حتی از راهی که آدم‌هایم به بیهودا برگردم!»^{۱۰} پس او از راه دیگری رسپاریا بیهودا شد.^{۱۱} در آن زمان در شهر بیت‌ئیل نبی پیر زندگی می‌کرد. پسرانش در باره نبی تازه وارد به او خبر دادند و گفتند که چه کرده و به پادشاه چه گفته است.^{۱۲} نبی پیر پرسید: «او از کدام راه رفت؟» پسرانش راهی را که آن نبی رفته بود، به پدرشان نشان دادند.^{۱۳} پیرمرد گفت: «زود الاغ مرا آمده کنید!» پسران او الاغ را برایش حاضر کردند و او سوار شده،^{۱۴} به دنیا آن نبی رفت و او را زیر یک درخت خداوند به من دستور داده که در جواب گفت: «نه، من نمی‌توانم بیام، چون خداوند به من دستور داده که بیت‌ئیل چیزی نخورم و نوشم و حتی از آن راهی که آدم‌هایم به خانه برگردم.»^{۱۵} پس از آن به او گفت: «همراه من به خانه‌ام بیا تا با هم خوارکی بخوریم.^{۱۶} اما او در پیش‌مداد داده که تو را پیدا کنم و با خود به خانه بیم و به تو نان و آب بدهم،^{۱۷} اما او دروغ می‌گفت.^{۱۸} پس آن دو با هم به شهر برگشته‌اند و او در خانه آن نبی پیر خوارک خورد.^{۱۹} در حالی که آنها هنوز بر سفره بودند پیغامی از جانب خداوند به آن نبی پیر بیهودا رسید.^{۲۰} او هم به نبی پیر رسید.^{۲۱} این امر باعث شد قوم اسرائیل بیانی از فرماید که چون از دستور او سریچی کردی و در جایی که به تو گفته بود

نام نخوری و آب نوشی، نان خوردی و آب نوشیدی، بنابراین جنازه تو در گورستان اجدادت دفن نخواهد شد!» **23** بعد از صرف غذان، نبی پیر، الاغ نبی بیهودا را آماده کرد **24** و او را روانه سفر نمود؛ ولی درین راه، شیری به او برخورد و او را درید. کسانی که از آن راه می گذشتند، جنازه نبی بیهودا را در وسط راه و شیر و الاغ را ایستاد در کنار او دیدند. پس به یتیل که نبی پیر در آن زندگی می کرد، آمدند و به مردم خبر دادند. **26** وقتی این خبر به گوشی نبی پیر رسید او گفت: «این جنازه آن نبی است که از فرمان خداوند سریچه کرد. پس خداوند هم آن شیر را فرستاد تا او را بدرد. او مطابق کلام خداوند کشته شد.» **27** بعد او به پسران خود گفت: «زود الاغ مرا آماده کنید.» آنها الاغ هنوز در کار جسد ایستاده اند. شیر نه جسد را خوده بود و نه الاغ را. **29** پس جنازه را روی الاغ گذاشت و به شهر آورد تا برایش سوگواری کرده، او را دفن نماید. **30** او جنازه نبی بیهودا را در قبرستان خاندان خود دفن کرد. بعد برای او ماتم گرفتند، «ای پادر!... ای پادر!...» **31** آنگاه نبی پیر به پسران خود گفت: «وقتی من مردم، در همین قبر دفتم کنید تا استخوانهای من در کنار استخوانهای این نبی بمانند. **32** هر چه او به فرمان خداوند درباره مذبح بیتئل و بختنهای شهرهای سامره گفت، بهینم واقع خواهد شد.» **33** و اما بریعام، پادشاه اسرائیل، با وجود اخطار نبی بیهودا از راه بد خود برنگشت و همچنان برای بختنهای خود از میان مردم عادی کاهن تعیین می کرد، به طوری که هر کسی خواست کاهن شود بریعام او را به کاهنی منصوب می کرد. **34** این گناه بریعام بود که سرانجام به نایبودی تمام خاندان او منجر شد.

14 در آن روزها آیتام پسر بریعام پادشاه بیمار شد. **2** بریعام به همسرش گفت: «قیافات را تغییر بده تا کسی تو را نشناسد و پیش اخیای نبی که در شیله است برو. او همان کسی است که به من گفت که بر این قسم پادشاه می شوم. **3** دن نان، یک کزه عسل و مقداری هم کلوچه برازیل و از او پیرس که آیا کرزند ما خوب می شود یا نه؟» **4** پس همسر بریعام به راه افتاد و به خانه اخیای نبی که در شیله بود رسید. اخیای نبی پیر شده بود و چشمانتش نمی دید. **5** اما خداوند به او گفته بود که به مملکه ای می آید تا درباره وضع پسر بیمارش از او سوال کند، خداوند همچنین به اخیای نبی گفته بود که به مملکه چه بگوید. **6** پس وقتی اخیا صدای پای او را دم در شنید گفت: «ای همسر بریعام داخل شو! چرا قیافات را تغییر داده‌ای؟ من خبر ناخوشاینیدی برایت دارم!» **7** سپس اخیا این پیغام را از جانب خداوند، خدای قوم اسرائیل به او داد تا به شوهرش بریعام برساند: «من تو را از میان مردم انتخاب کدم تا به پادشاهی برسی. **8** سلطنت را از خاندان داود و گرفتم و به تو دادم؛ اما تو مثل بندۀ من داود از دسترهای اقطاع نکردی. او از صمیم قلب مرا پیروی می کرد و آنچه را که من می پسندیدم انجام می داد. **9** تو از تمام پادشاهان پیش از خودت بیشتر بدی کردی؛ بنهای ساختی و بت پرست شدی و با ساختن این گوساله‌ها از من رو گردانید و ما خشمشگین نمودی. **10** پس من هم بر خاندان تو بلا می فرستم و تمام پسران و مردان خاندان را، چه اسیر و چه آزاد، نایبود می کنم. همان طور که کنافت حیوانات را می سوزانند، من هم خاندان تو را خواهم سوزاند تا اثری از آن بر جا نماند.

11 به طوری که از خاندان تو هر که در شهر بمیرد، سگها او را می خورند و

15 در هجدهمین سال سلطنت بریعام، پادشاه اسرائیل، آیتام پادشاه بیهودا شد و سه سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادر او معکه دختر ایشالوم بود. **3**

آییام نیز مانند پدرش مرد فاسدی بود و مثل داود پادشاه نبود که نسبت به خداوند وفادار باشد. ۴ اما با وجود این، خداوند به خاطر نظر لطفی که به جد او داود داشت، به آییام پسری بخشید تا سلطنت خاندان داود در اورشلیم برقرار بماند؛ ۵ چون داود در تمام عمر خود مطابق میل خداوند رفتار می نمود. او از دستورهای خداوند سریچن نکرد، به جریان مورد اوریای حیتی، ۶ در طول سه سال سلطنت آییام، بین رجیعam و ریبعam همیشه جنگ بود. ۷ رویدادهای دیگر سلطنت آییام در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. میان آییام و ریبعam نیز مدل دامن جنگ بود. ۸ وقتی آییام مرد، او را در اورشلیم دفن کردند و پرسش آسا به جای او پادشاه شد. ۹ در بیستمین سال سلطنت یهودam پادشاه اسرائیل، آسا پادشاه یهودا شد. ۱۰ او چهل و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادر بزرگ او معکه دختر اشالم بود. ۱۱ آسا هم مثل روی خاک بلند کرد و به سلطنت قوم خود اسرائیل رساندم؛ اما تو مانند یهودam گناه وزیدی و قوم مرا به گناه کشانید و آنها نیز با گناهانشان مرا خشمنگین نمودند. ۱۲ پس تو و خاندان تو را مثل خاندان یهودam پسر نیاط نابود می کنم. ۱۳ از خانه تو آنکه در شهر بمیرد، سرگاه او را می خورند و آنکه در صحراء بمیرد، لاشخورها او را می خورند! ۱۴ این پیغام برای بعضی و خاندانش فستاده شد، زیرا او مانند یهودam با کارهای زشت و شرم آور خود خداوند را خشمنگین کرده بود و نیز خاندان یهودam را از بین برده بود. وقتی بعضی مرد او را در ترصه دفن کردند و پرسش ایله به جای او پادشاه شد. بقیه رویدادهای سلطنت بعضی، یعنی فتوحات و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. ۱۵ در بیست و ششمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودا، ایله پسر بعضی بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و دو سال در ترصه سلطنت کرد. ۱۶ زمری که فرماندهی نیمی از ارableهای سلطنتی را به عهده داشت، علیه او توطئه چید. ۱۷ یک روز که ایله پادشاه در ترصه، در خانه اوصا، وزیر دربار خود، بر اثر نوشیدن شراب مسست شده بود، ۱۸ زمری وارد خانه شد و به ایله حمله کرد و او را کشت. این واقعه در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودa رخ داد. از آن تاریخ زمری خود را پادشاه اسرائیل اعلام کرد. ۱۹ وقتی زمری بر تخت سلطنت نشست، اعضای خاندان بعضی را قتل عام کرد و حتی یک مرد از خویشاوندان و دوستان بعضی را زنده نگذاشت. ۲۰ نایبی فرزندان بعضی که خداوند توسط یهودی نبی قبلًا خبر داده بود، ۲۱ به این سبب بود که بعضی پرسش ایله گناه وزیده، بنی اسرائیل را به بتپرسی کشاندند و به این ترتیب خشم خداوند را برانگیختند. ۲۲ بقیه رویدادهای سلطنت ایله در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. ۲۳ زمری در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودa نوشته شده است. ۲۴ وقتی اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. ۲۵ در سال دوم سلطنت آسا پادشاه یهودa، ناداب، پسر یهودam، پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. ۲۶ او نیز مدل پدرش نسبت به خداوند گناه وزید و اسرائیل را به گناه کشاند. ۲۷ بعضی پسر اخیه از قبیله یسکار برضد ناداب برخاست و هنگامی که ناداب با سپاه خود شهر جبتون را که یکی از شهرهای فلسطین بود محاصره می کرد بعضی ناداب را کشت. ۲۸ بعضی در سومین سال سلطنت آسا پادشاه یهودa، به جای ناداب بر تخت سلطنت اسرائیل نشست. ۲۹ او وقتی به قدرت رسید تمام فرزندان یهودam را

۱۶ خداوند به یهودی فرمود که این پیغام را به بعضی بدهد: ۲ «تو را از

روی خاک بلند کرد و به سلطنت قوم خود اسرائیل رساندم؛ اما تو مانند یهودam گناه وزیدی و قوم مرا به گناه کشانید و آنها نیز با گناهانشان مرا خشمنگین نمودند. ۳ پس تو و خاندان تو را مثل خاندان یهودam پسر نیاط نابود می کنم. ۴ از خانه تو آنکه در شهر بمیرد، سرگاه او را می خورند و آنکه در صحراء بمیرد، لاشخورها او را می خورند! ۵ این پیغام برای بعضی و خاندانش فستاده شد، زیرا او مانند یهودam با کارهای زشت و شرم آور خود خداوند را خشمنگین کرده بود و نیز خاندان یهودam را از بین برده بود. وقتی بعضی مرد او را در ترصه دفن کردند و پرسش ایله به جای او پادشاه شد. بقیه رویدادهای سلطنت بعضی، یعنی فتوحات و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. ۶ در بیست و ششمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودa، ایله پسر بعضی بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و دو سال در ترصه سلطنت کرد. ۷ زمری که فرماندهی نیمی از ارableهای سلطنتی را به عهده داشت، علیه او توطئه چید. ۸ یک روز که ایله پادشاه در ترصه، در خانه اوصا، وزیر دربار خود، بر اثر نوشیدن شراب مسست شده بود، ۹ زمری وارد خانه شد و به ایله حمله کرد و این طلا و نقره را که برایت می فرستدم از من پیداری. پیوند دوستی خود را با بعضی، پادشاه سلطنتی بود گرفته، با این پیام برای بنهد پسر طبیعتون پسر جزیون، پادشاه سوریه به دمشق فرستاد: ۱۰ «یا مثل پدرانمان با هم متحد شویم. این طلا و نقره را که برایت می فرستم از من پیداری. پیوند دوستی خود را با بعضی، پادشاه اسرائیل قلعی کن تا او از قلمرو من خارج شود.» ۱۱ بنهد موافق کرد و با سپاهیان خود به اسرائیل حمله برد و شهرهای عیون، دان، آبل بیت معکه، ناحیه دریاچه جلیل و سراسر نفتالی را تسخیر کرد. ۱۲ وقتی بعضی این را شنید، از ادامه بنای رامه دست کشید و به ترصه بازگشت. ۱۳ آنگاه آسا به سراسر پیغام فرستاد که همه مردان بدون استثنای پیاند و سنجگها و چوبهای را که بعضی برای بنای رامه به کار می برد برداشته، بیرون. آسا با این مصالح، شهر جمع واقع در زمین بنیامین و شهر مصطفه را بنا نهاد. ۱۴ بقیه رویدادهای سلطنت آسا، یعنی فتوحات و کارهای او نام شهرهایی را که ساخته، همه در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودa» نوشته شده است. آسا در سالهای پیری به پا درد سختی مبتلا شد. ۱۵ وقتی آسا فوت کرد، او را در آرامگاه سلطنتی، در شهر پدرش داود دفن کردند. بعد از او پرسش یهودا شفافیت به مقام پادشاهی یهودa رسید. ۱۶ در سال دوم سلطنت آسا پادشاه یهودa، ناداب، پسر یهودam، پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. ۱۷ بعضی پسر اخیه از قبیله یسکار برضد ناداب برخاست و هنگامی که ناداب با سپاه خود شهر جبتون را که یکی از شهرهای فلسطین بود محاصره می کرد بعضی ناداب را کشت. ۱۸ عمری پی درنگ با نیروهای خود به ترصه برگشت و آن را محاصره کرد. ۱۹ وقتی دید که شهر محاصره شده، به داخل کاخ سلطنتی رفت و آن را سربازان اسرائیل که اماده حمله به جتنی بودند، شنیدند که زمری، پادشاه را کشته است، عمری را که سردار سپاه بود همان جا پادشاه خود ساختند. ۲۰ عمری پی درنگ با نیروهای خود به ترصه برگشت و آن را محاصره کرد. ۲۱ وقتی دید که شهر محاصره شده، به داخل کاخ سلطنتی رفت و آن را آتش زد. او خود نیز در میان شعلههای آتش سوخت. ۲۲ او مانند یهودam نسبت به خداوند گناه وزید و اسرائیل را به گناه کشاند. ۲۳ بقیه وقایع زندگی زمری و شرح شورش او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. ۲۴ در آن روزها بین مردم اسرائیل دو دستگی افتاد. نیمی از مردم طرفدار عمری سلطنت اسرائیل نشست. ۲۵ او وقتی به قدرت رسید تمام فرزندان یهودam را

بودند و نیمی دیگر از تینی پسر جیلت پشتبانی می کردند. **22** ولی سرانجام طرفداران عمری پیروز شدند. تینی کشته شد و عمری به سلطنت رسید. **23** در سی و یکمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودا، عمری پادشاه اسرائیل شد و دوازده سال سلطنت کرد. از این دوازده سال، شش سال را در ترسه سلطنت کرد. **24** او پس سامره را از شخصی به نام سامر به هفتاد کیلو نقره خربد و شهری روی آن ساخت و نام آن را سامرہ گذاشت. **25** ولی عمری بیش از پادشاهان قبل نسبت به خداوند گناه ورزید. **26** او مانند پیغمبر پسر نیاط به پرسیتند بت پرداخت و قوم اسرائیل را به گمراهی کشاند و به این وسیله خشم خداوند، خدای اسرائیل را برانگیخت. **27** بقیه رویدادهای سلطنت و فوحات عمری در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. **28** وقیع عمری مر او را در سامرہ دفن کردند و پیش آخاب به جای او پادشاه شد. **29** در سی و هشتمین سال سلطنت آسا پادشاه یهودا، آخاب پسر عمری پادشاه اسرائیل شد و بیست و دو سال در سامرہ سلطنت کرد. **30** آخاب بیش از پادشاهان قبل نسبت به خداوند گناه ورزید. **31** او نه فقط مثل پسر نیاط مرتکب گناه شد، بلکه با ایزابل دختر اربععل، پادشاه صیدون نیز ازدواج کرد و بت بعل صیدونی ها را پرسیتند و در برای آن سجده کرد. **32** او در سامرہ یک بنخانه و یک مذبح برای بعل ساخت، **33** بعد از آن بت آشیوه را ساخت و با این اعمال خود بیش از هر پادشاهی که قبل از او در اسرائیل سلطنت کرده بود، خداوند، خدای اسرائیل را خشمگین نمود. **34** در دوره سلطنت او مردی از بیست و یک به نام حییل، شهر اریحا را دوباره بنا کرد. اما وقتی پایه های آن را می نهاد، پسر پرگش ابیرام مرد و وقتی آن را تمام کرد و دروازه هایش را کار گذاشت، پسر کوچکش سجوب مرد. این به سبب لعنت خداوند بر اریحا بود که توسط پیش پسر نون اعلام شده بود.

18

در سومین سال خشکسالی، یک روز خداوند به ایلیا فرمود: «نژد اخاب پادشاه برو و به او بگو که من بزویدی باران می فرمود!» **2** پس ایلیا روانه شد تا خود را به آخاب نشان دهد. در این وقت، در شهر سامرہ شدت قحطی به اوج رسیده بود. **3** سریست امور دربار آخاب، شخصی بود به نام عوبدیا. (عوبدیا مردی خداترس بود. یکبار وقته ملکه ایزابل می خواست تمام انبیای خداوند را قتل عام کند، عوبدیا صد نفر از آنها را پنجاه پنجه درون دو غار پنهان کرد و به ایشان نان و آب می داد). **5** آخاب پادشاه به عوبدیا گفت: «ما باید تمام کارهای چشمه ها و نهرها را بگردیم تا شاید کمی علف پیدا کنیم و بتوانیم بعضی از اسپهها و قاطرهایمان را زنده نگه داریم و همه حیوانات خود را از دست ندهیم». **6** پس آنها نوحای مورد نظر را بین خود تقسیم کردند. آخاب به تنهایی به یک طرف رفت و عوبدیا نیز به تنهایی به طرف دیگر. **7** وقتی عوبدیا در راه بود ناگهان ایلیا به او برخورد! عوبدیا ایلیا را شناخت و پیش پای او به خاک افتد و گفت: «ای سرور من ایلیا، آیا براستی این خود تو هستی؟» **8** ایلیا جواب داد: «بله. برو به آخاب بگو که من اینجا هستم». **9** عوبدیا گفت: «ای سرور، مگر من چه گناهی کردندام که می خواهی مرأ به دست آخاب به کشتن بدھی؟ **10** به خداوند، آنچه خداوند به ایلیا فرمود: **11** اما چندی بعد به علت نبود باران نهر خشکید. **8** آنگاه را فراهم سازد». **10** پس ایلیا از آنجا به صرفه رفت. وقتی به دروازه شهر رسید، بیوزنی را دید که مشغول جمع کردن هیزم است. ایلیا از او کمی آب خواست. **11** وقتی آن زن به راه افتاد تا آب بیاورد، ایلیا او را صدا زد و گفت: «خواهش می کنم پک لقمه نان هم بیاور». **12** اما بیوزن گفت: «به خداوند، خدای زندهات قسم که در خانه ام حتی یک تکه نان هم پیدا نمی شود! فقط یک مشت آرد در ظرف و مقدار کمی روغن در ته کوزه مانده است. الان هم کمی هیزم جمع کردم تا بیرم نان بیزم و با پسرم بخورم. این آخرین غذای ما خواهد بود و بعد از آن از گرسنگی خواهیم مرد». **13** ایلیا به او گفت:

17

روزی یک نی به نام ایلیا که از اهالی تشبیه جلعاد بود، به آخاب پادشاه گفت: «به خداوند، خدای زنده اسرائیل، یعنی به همان خدایی که خدمتش می کنم قسم که تا چند سال شیم و باران بر زمین نخواهد آمد مگر اینکه من درخواست کنم.» **2** پس خداوند به ایلیا فرمود: **3** «برخیز و به طرف مشرق برو و کنار نهر کریت، در شرق رود اردن خود را پنهان کن. **4** در آنجا از آب نهر پنوش و خواراکی را که کلاهها به فرمان من برای تو می اورند، بخور.» **5** ایلیای نی به دستور خداوند عمل کرد و در کنار نهر کریت ساکن شد. **6** هر صبح و شام کلاهها برپاش نان و گوشت می آورند و او از آب نهر می نوشید. **7** اما چندی بعد به علت نبود باران نهر خشکید. **8** آنگاه خداوند به ایلیا فرمود: **9** «برخیز و به شهر صرفه که نزدیک شهر صیدون است برو و در آنجا ساکن شو. من در آنجا به بیوزنی دستور داده ام خواراک تو را فراهم سازد.» **10** پس ایلیا از آنجا به صرفه رفت. وقتی به دروازه شهر رسید، بیوزنی را دید که مشغول جمع کردن هیزم است. ایلیا از او کمی آب خواست. **11** وقتی آن زن به راه افتاد تا آب بیاورد، ایلیا او را صدا زد و گفت: «خواهش می کنم پک لقمه نان هم بیاور». **12** اما بیوزن گفت: «به خداوند، خدای زندهات قسم که در خانه ام حتی یک تکه نان هم پیدا نمی شود! فقط یک مشت آرد در ظرف و مقدار کمی روغن در ته کوزه مانده است. الان هم کمی هیزم جمع کردم تا بیرم نان بیزم و با پسرم بخورم. این آخرین غذای ما خواهد بود و بعد از آن از گرسنگی خواهیم مرد». **13** ایلیا به او گفت:

نگفته که وقتی ایزابل می خواست همه انبیای خداوند را بکشد، من چگونه صد نفر از آنها را در دو دسته پنجاه نفری در دو غار پنهان کرد و به ایشان نان و آب دادم؟ **۱۴** حال تو می گویی که بروم و به پادشاه بگویم که ایلیا اینجاست؟ با این کار خود را به کشنخ خواهم داد. **۱۵** ایلیا گفت: «به خداوند زنده، خدای لشکرهای آسمان که خدمتش می کنم، قسم که امروز خود را به آخاب نشان خواهم داد.» **۱۶** پس عویدیا برگشت و به آخاب خبر داد که ایلیا پیدا شده است. آخاب با شنیدن این خبر به ملاقات ایلیا رفت. **۱۷** وقتی او ایلیا را دید گفت: «پس تو هستی که این بلا را بر سر اسرائیل آورده‌ای!» **۱۸** ایلیا جواب داد: «من این بلا را بر سر اسرائیل نیاورده‌ام، بلکه تو و خاندانیت با سریچیزی از دستورهای خداوند و پرسشت بست بعل باعث شده‌اید این بلا بر سر اسرائیل بیاید. **۱۹** حال برو و تمام قوم اسرائیل را روی کوه کرمل جمع کن. همچینی چهارصد و پنجاه نی بست بعل و چهارصد نی بت اشیره را که ایزابل معاش آنها را تأمین می کند به کوه کرمل احضار کن.» **۲۰** پس آخاب تمام بني اسرائیل را با انبیای بعل به کوه کرمل احضار کرد.

وقتی همه جمع شدند، ایلیا خطاب به ایشان گفت: «تا کی می خواهید هم خدا را پرستید و هم بهنا را؟! اگر خداوند خداست، او را اطاعت نمایید و اگر بعل خداست، او را پریوی کنید.» اما قوم هیچ جوابی ندادند. **۲۱** ایلیا در ادامه سخنان خود گفت: «از انبیای خداوند تنها من باقی مانده‌ام، اما انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. **۲۲** حال دو گاو اینجا بیاورید. انبیای بعل از آن دو گاو یکی را انتخاب کنند و آن را تکه‌تکه نموده بر هیزم مذبح بعل بگلارند، ولی هیزم را آتش نزنند. من هم گاو دیگر را به همان ترتیب روی هیزم مذبح خداوند می گذارم، ولی هیزم را آتش نمی‌زنم. **۲۴** آنگاه انبیای بعل نزد خدای خود دعا کنند و من نزد خداوند دعا می‌کنم. آن خدایی که هیزم مذبح خود را شعله‌ور سازد، او خدای حقیقی است!» تمام قوم اسرائیل این پیشنهاد را پذیرفتد. **۲۵** بعد ایلیا به انبیای بعل گفت: «شما اول شروع کنید، چون تعدادتان بیشتر است. یکی از گاوارها را آماده کنید و روی هیزم مذبح بگذارد ولی هیزم را آتش نزیند. فقط نزد خدای خود دعا کنید.» **۲۶** پس آنها یکی از گاوارها را گرفتند و آماده کردند و آن را روی مذبح بعل گذاشتند و از صحبت ظهر نزد بعل فریاد می‌زدند: «ای بعل، دعای ما را اجابت کن!» و دور مذبح می‌رقضیدند. اما هیچ صدا و جواهی نیامد. **۲۷** نزدیک ظهر ایلیا آنها را به مسخره گرفت و گفت: «بلندرت فریاد بزنید تا خدایتان بشنود! شاید او به فکر فرو رفته و یا شاید مشغول است! شاید اصلاً اینجا نیست و در سفر است! شاید هم خواهید و باید بیدارش کنید!» **۲۸** پس بلندرت فریاد زدند. آنها چنانکه عادتشان بود با شمشیر و نیزه خود را متروح می‌کردند، به طوری که خون از بدنه‌ایشان جاری می‌شد. **۲۹** این ترتیب، از صحبت تا عصر آنها ورد خواندنده ولی نه صدای از بعل برآمد و نه جواهی. **۳۰** آنگاه ایلیا تمام قوم را جمع کرد و مذبح خداوند را که ویران شده بود، دوباره بر پا نمود. **۳۱** پس او دوازده سنگ برداشت. این سنگها به نشانه دوازده قبیله اسرائیل بود که به نام پسران بعقوب خوانده می‌شدند. (یعقوب همان است که خداوند اسمش را اسرائیل گذاشت). **۳۲** ایلیا با آن سنگها مذبح خداوند را از نو ساخت. بعد زمین دور مذبح را به گنجایش دو پیمانه بذر کرد **۳۳** و هیزمها را روی مذبح گذاشت، گاو را تکمک کرد و آن را روی هیزمها نهاد و گفت: «بلند شو و بخور، چون راه طولانی در پیش داری.» **۳۴** ایلیا بلند شد، نان را خورد، آب را نوشید و به نیروی همان خواراک چهل شبانه روز راه رفت و به کوه حوریب که

سلطنتی تو و خانه‌های افراد تو را جستجو کنند و هر چه بخواهند بردارند.»⁷

آنخاب بزرگان اسرائیل را حاضر کرد و گفت: «بیپنید چگونه این مرد دنبال بهانه است تا جنگ راه بیاندازد! پیش از این به او گفته‌ام که حاضر زنان و فرزندان و تمام موجودی طلا و نقره خود را به او بدهم، ولی او باز ما را در تنگی‌گذاشته است.»⁸ بزرگان قوم، همکی به آنخاب گفتند: «درخواستش را قبول نکن.»⁹ پس آنخاب به فرستادگان بنهد گفت: «به آقایم پادشاه سوریه بگویید که هر چه را بار اول خواسته است، حاضر به او بدهم، ولی درخواست دومش را قبول نمی‌کنم.» قاصدان برگشتد و جواب آنخاب را به بنهددادن.¹⁰

آنگاه بنهداد، پادشاه سوریه برای آنخاب چنین پیغام فرستاد: «خدایان مرا سخت مجازات کنند اگر سامره را چنان با خاک یکسان نکنم که برای پر کردن مشت هر یک از سربازان کتفایت کن!»¹¹ پادشاه اسرائیل به او جواب داد: «جنگ پیروز شده، فخر کن!»¹² جواب آنخاب وقتی به بنهداد رسید که در جنگ پیروز شده، فخر کن!»¹³ در آنین وقت یک قوای بزرگ دشمن را می‌بینی؟ من همین جانب خداوند به او رسانید: «آیا این قوای بزرگ را می‌بینی؟ من همین امروز همه آنان را به تو تسلیم می‌کنم تا بدانی که من خداوند هستم!»¹⁴

آنخاب پرسید: «خدایان این کار را چگونه انجام می‌دهد؟»¹⁵ نبی جواب داد: «خدایان خداوند می‌فرماید که به موسیله فرماندهانی که زیر دست حاکمان اسرائیل هستند این کار را انجام خواهد داد.» آنخاب پرسید: «چه کسی اول باید جنگ را شروع کند؟»¹⁶ نبی جواب داد: «خدوت.»¹⁷ پس آنخاب فرماندهان را که دویست و سی و دو نفر بودند احضار کرد و سیاه هفت هزار نفری خود را سان دید.¹⁸ نزدیک ظهر، در حالی که بنهداد و سی و دو پادشاه همراه او هنوز در خیمه‌ها سرگرم باده‌نشوی بودند فرماندهان اسرائیل از پایتحت خارج شدند. دیده‌بانان بنهداد به او خبر دادند و گفتند: «عده‌ای سرباز از سامره بیرون آمده‌اند.»¹⁹ بنهداد دستور داد: «خواه برای صلح آمده باشند خواه برای جنگ، آنها را زنده دستگیر کنید.»²⁰ در این هنگام سربازان اسرائیلی به دیده‌بانان از شهر خارج شده، به دشمن حمله کردند و به کشن آنها پرداختند. سربازان سوریه پا به فرار گذاشتند و اسرائیلی‌ها آنها را تعقیب کردند، ولی بنهداد سوار بر اسب شده، همراه چند سوار دیگر از دست اسرائیلی‌ها فرار کرد.²¹ در این جنگ تلفات سنگینی به لشکر سوریه وارد آمد و تمام ارableها و اسیان ایشان به دست آنخاب افتاد.²² پس از این پیروزی، آن نبی باز نزد آنخاب آمد و گفت: «سیاه خود را دوباره برای جنگ آماده کن زیرا وقت تحويل سال، پادشاه سوریه باز به تو حمله خواهد کرد.»²³ مقامات سوری به بنهداد گفتند: «خدایان اسرائیلی خدايان کوهها هستند و به همین علت اسرائیلی‌ها پیروز شدند. ولی ما می‌توانیم در دشتهای هموار، آنها را به آسانی شکست بدھیم.²⁴ این بار فرماندهی جنگ را به جای آن سی و دو پادشاه، به سرداران بسیار.²⁵ سیاه دیگری به جای سیاه از دست رفته فراهم آور و به تعداد قلی اسب و ارable آماده کن تا در دشتهای هموار با آنها بجنگیم. بدون شک آنان را شکست خواهیم داد.»²⁶ بنهداد، پادشاه سوریه طبق پیشنهاد آنان عمل کرد.²⁷ او در آغاز سال جدید، لشکر سوریه را بسیج کرد و باز به جنگ اسرائیل رفت. ولی این بار داشت اتفاق را برابر باز کشید که فردا در همین وقت مأموران خود را می‌فرستم تا کاخ خداوند به او فرمود: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»²⁸ ایلیا جواب داد: «ای خداوند، خدای لشکرهای آسمان، من همیشه تو را با غیرت خدمت کرده‌ام. اما قوم اسرائیل عهد خود را با تو شکسته‌اند، مذبحهایت را خراب کرده و تمام انبیای تو را کشته‌اند و تنها من باقی مانده‌ام. حال می‌خواهند من هم بکشند.»²⁹ خداوند به او فرمود: «از این غار بیرون بیا و روی کوه، در حضور من بایست.» وقتی ایلیا در حضور خدا ایستاد، خدا آنچا عبور کرد و باد شدیدی در کوه پیچید. وزش باد چنان شدید بود که سخره‌ها از کوه فرو ریخت. اما خداوند در آن باد نبود. پس از باد، زلزله‌ای همه جا را لرزاند، ولی خداوند در میان آن زلزله نیز نبود.³⁰ بعد از زلزله، شعله‌های آتش افزوخته شد، اما خداوند در آن هم نبود. بعد از آتش، صدای ملامی به گوش رسید.³¹ ایلیا وقتی آن صدا را شنید، با ردای خود صورتش را پوشاند و به دهنۀ غار آمد و در آنچا ایستاد. آنگاه صدایی به او گفت: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»³²

ایلیا جواب داد: «ای خداوند، خدای لشکرهای آسمان، همیشه تو را با غیرت خدمت کرده‌ام. اما قوم اسرائیل عهد خود را با تو شکسته، مذبحهایت را خراب کرده و تمام انبیای تو را کشته‌اند و تنها من باقی مانده‌ام. حال می‌خواهند من هم بکشند.»³³ خداوند به او فرمود: «اکنون از راهی که در این بیان است به دمشق برو. وقتی به آنچا رسیدی، حزائل را به پادشاهی سوریه تدهین کن.³⁴ بیهو پسر نشمی را هم به پادشاهی اسرائیل تدهین کن و نبی الشیع پسر شفافاظ از اهالی آبل محوله را تدهین نمای تا به جای تو نبی باشد.³⁵ بعد از این هر که از جنگ حزائل رهایی باید بیهو او را می‌کشد و هر کس از دست بیهو فرار کند، الشیع او را می‌کشد.³⁶ در ضمن بدان که هنوز هفت هزار نفر در اسرائیل هستند که هرگز در برابر بت بعل زانو نزد هاند و او را نبوسیده‌اند.³⁷ پس ایلیا روانه شد و الشیع پسر شفافاظ را پیدا کرد. الشیع در یک گروه چند نفره، با دوازده جفت گاو مشغول شخم زدن زمین بود. بازده جفت جلتوی از او بودند و او با یک جفت گاو پشت سر همه بود. ایلیا وقتی به الشیع رسید ردای خود را روی دوش او انداخت.³⁸ ایلیا گارها را گذاشت، به دنبال ایلیا دوید و گفت: «اجازه بده اول بروم پدر و مادرم را ببوس و با ایشان خدا حافظی کنم، بعد با تو بیام.» ایلیا به او گفت: «اشکالی ندارد، برو و زود برگرد.»³⁹ آنگاه الشیع یک جفت گاو خود را سر برید و با همان چوبهای بوغ و خیش گاوان آتشی درست کرد و گوشت گاوهای را پخت و به کسانی که همراهش بودند داد و آنها خوردند. سپس الشیع هماره ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

20 در این هنگام بنهداد، پادشاه سوریه، لشکر خود را بسیج کرد و با سی و دو پادشاه دیگر متحد شده به کمک ارable‌های جنگی و سواره نظام آنها سامره، پایتحت اسرائیل را محاصره کرد.⁴⁰ سپس این پیغام را برای آنخاب، پادشاه اسرائیل به شهر فرستاد: «بنهداد پادشاه از تو می‌خواهد که هر چه طلا و نقره داری با بهترین زنان و فرزندات برای او بفرستی.»⁴¹ آنخاب جواب داد: «بسیار خوب قریان، من با هر چه دارم، در اختیار شما هستم.»⁴² طولی نکشید که قاصدان بنهداد با پیغامی دیگر برگشتد و به آنخاب گفتند: «بنهداد پادشاه دستور می‌دهد که نه فقط باید تمام طلا و نقره و زنان و فرزندات را به من بدهی،⁴³ بلکه فردا در همین وقت مأموران خود را می‌فرستم تا کاخ

به آن احتیاج دارم. اگر بخواهی قیمتش را به نقره می‌پردازم، یا اینکه به جای آن، تاکستان بھتری به تو می‌دهم.» ۳ ولی نایوت جواب داد: «خداآند آن روز را تیارود که من میراث اجادتم را به تو بدهم.» ۴ آخاب پادشاه از این جواب رد چنان پریشان و ناراحت شد که به کاخ سلطنتی اش برگشت و در بستر خود دراز کشید و رویش را از همه برگردانید و لب به غذا نزد. ۵ نش ایزابل پیش او آمد و پرسید: «چه شده؟ چرا غذا نمی‌خوری؟ چه اتفاقی افتاده که این همه تو را ناراحت کرده است؟» ۶ آخاب جواب داد: «امروز از نایوت پیرعیلی خواستم تاکستانش را به من به نقره بفروشد، و یا آن را با تاکستان دیگری عرض کند، ولی او قبول نکرد.» ۷ ایزابل به او گفت: «مگر تو در اسرائیل پادشاه نیستی؟ بلند شو و غذا بخور و هیچ ناراحت نباش؛ تاکستان نایوت را من خودم برات من گرم!» ۸ ایزابل چند نامه به اسم آخاب پادشاه نوشت و با مهر سلطنتی آنها را مهر کرد و برای مشایخ و سایر بزرگان شهر پیرعیل فرستاد. ۹ ایزابل در نامه خود چنین نوشت: «الهی شهر را به روزه فرا خویند و نایوت را در صدر مجلس بشناسند.» ۱۰ سپس دو ولگرد اجیر کنید تا بایند و شهادت بدنهند که نایوت به خدا و پادشاه ناسرا گفته است. آنگاه او را از شهر پیرون کشیده، سنگسارش کنید. ۱۱ پس مشایخ و سایر بزرگان شهر نایوت مطابق دستورهای ایزابل که در نامه‌های اسرالی نوشته شده بود، عمل کردند. ۱۲ آنها مردم شهر را جمع کردند و نایوت را به محکمه کشیدند. ۱۳ بعد دو ولگرد آمده، شهادت دروغ دادند که نایوت به خدا و پادشاه ناسرا گفته است. آنگاه او را از شهر پیرون کشیده، سنگسارش کردند. ۱۴ سپس به ایزابل خبر دادند که نایوت سنگسار شد و مرد. ۱۵ ایزابل وقتی این خبر را شنید به آخاب گفت: «بلند شو و تاکستانی را که نایوت نمی‌خواست به تو بفروشد، تصرف کن. چون او دیگر زنده نیست.» ۱۶ آخاب رفت تا تاکستان را تصرف کند.

۱۷ در این هنگام خداوند به ایلیای نبی فرمود: «برخیز و به شهر سامر، نزد آخاب پادشاه برو. او به تاکستان نایوت رفته است تا آن را تصرف کند. ۱۸ این پیغام را جانب من به او برسان: آیا کشتن نایوت کافی نبود که حالا می‌خواهی اموال او را نیز غارت کنی؟ سپس به او بگو: همان طور که سگها در بیان خون نایوت را لیسیندند، خون تو را هم خواهند لیسید!» ۱۹ وقتی آخاب چشمش به ایلیا افتاد فریاد زد: «ای دشن من، باز هم تو به سراغم آمدی!» ایلیا جواب داد: «بله، من به سراغت آمدهام، زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه را که در نظر خداوند بد است انجام دهی.» ۲۰ بدان که بزودی خداوند، تو را به لای بزرگ گفار خواهد ساخت و نسل تو را از روی زمین پرخواهد داشت به طوری که حتی یک مرد، خواه برد و خواه آزاد، از نسل تو در اسرائیل باقی نخواهد ماند! ۲۱ افاد خاندان تو را مثل خاندان یهودیان پسر نیاط و بعشاضر آخیا از این می‌برد، چون خداوند را خشمگین نموده‌ای و تمام بنی اسرائیل را به گناه کشانده‌ای. ۲۲ همچنین خداوند در مورد ایزابل فرماید: «سگها بدن ایزابل را کنار دیوار پیرعیل پاره‌باره خواهند کرد.» ۲۳ از خانواده آخاب هر که در شهر پمیر، سگها او را می‌خورند و هر که در بیان بمیرد لاشخورها او را می‌خورند.» ۲۴ هیچ‌کس نبود که مثل آخاب پادشاه تا این حد خود را به گناه فروخته باشد تا آنچه را که در نظر خداوند بد است، به جا آورد؛ زیرا زنش ایزابل او را اغوا می‌کرد. ۲۵ او با پرسش بینها به شیوه اموری‌ها که خداوند آنها را از سرزمین موعود بیرون رانده بود، به گناهان شرم‌آوری دست (زد). ۲۶ وقتی آخاب سختان ایلیا را شنید، لباس خود را پاره کرد و لباس پوشیده، روزه

جنگ انتخاب کرد. ۲۷ اسرائیل هم سپاه خود را بسیج کرد، به میدان جنگ فرستاد. اسرائیلی‌ها در برابر سپاه بزرگ سوریه که سراسر آن دشت را پر کرده بود، مثل دو گله کوچک پرگله به نظر می‌رسیدند. ۲۸ باز همان نبی با پیام خداوند نزد آخاب، پادشاه اسرائیل آمد و چنین گفت: «چون سوری ها می‌گویند: خداوند شما، خدای کوههای دشتیها، ببابرین، من بار دیگر تو را باری می‌کنم این سپاه بزرگ دشمن را شکست دهی تا بدانید که من خداوند هستم!» ۲۹ بیوهای دو طرف هفت روز در برابر این ارد و زند و در روز هفتم جنگ را شروع کردند. قوم اسرائیل در همان روز اول جنگ تعداد صد هزار سرباز پیاده سوری را کشتند. ۳۰ بقیه سربازان سوریه به شهر افیق گریختند. ولی در آنجا حصار شهر به روی آنها افتاد و بیست و هفت هزار سرباز دیگر نیز هلاک شدند. ولی بنهد توانت به داخل شهر فرار کرد و در اتاق خانه‌ای پنهان شود. ۳۱ افراد بنهد به او گفتند: «ما شنیده‌ایم که پادشاهان اسرائیل بسیار باگلذشت و مهیان هستند. پس اجازه بده پلاس بر کمر و ریسمانها به دور گردن بیندم و نزد آخاب، پادشاه اسرائیل روبرویم تا شاید از کشتن تو چشم پوشی کند.» ۳۲ پس لباس بر کمر و ریسمان به دور گردن بستند و نزد آخاب، پادشاه اسرائیل رفتند و به او گفتند: «بنده تو بنهد تقاضا می‌کند که او را نکشید.» آخاب، پادشاه اسرائیل جواب داد: «مگر او هنوز زنده است؟ او برادر من است!» ۳۳ افراد بنهد این را به فال نیک گرفتند و گفتند: «بله، بنهد برادر شمامست!» پادشاه اسرائیل به ایشان گفت: «بروید او را بیاورید.» وقی بنهد پیش آخاب آمد، آخاب او را سوار از ایه مخصوص خود کرد. ۳۴ بنهد به او گفت: «شهرهای را که پدر من از پدرت گرفته به تو پس می‌دهم. تو هم می‌توانی در دمشق برای خود مراکز تجارت ایجاد کنی، همان طور که پدر این کار را در سامر کرد.» آخاب این پیشنهاد را بذریغ و با بنهد پیمان بست و او را رها کرد. ۳۵ روزی یکی از انبیا به فرمان خداوند به دوستش گفت: «مرا بزن! ولی آن مرد این کار را نکرد.» ۳۶ پس آن نبی به او گفت: «چون دستور خداوند را اطاعت نکردی، وقی از اینجا بروی، شنیری تو را خواهد درید.» و همین طور هم شد. ۳۷ بعد آن نبی به یک نفر دیگر گفت: «ضریه‌ای به من بزن! آن مرد ضریه‌ای به او زد و مجرح شد.» ۳۸ سپس آن نبی با دستمالی صورتش را پوشاند تا شناخته نشود و سر راه پادشاه منتظر ایستاد. ۳۹ وقتی آخاب پادشاه رسید، آن نبی او را صدا زد و گفت: «ای پادشاه، من در میدان جنگ بودم که سربازی، اسری را پیش من اورد و گفت: موظف این مرد باش. اگر فرار کرد یا باید هفتاد و چهار کیلو نفره بدھی یا کشته خواهی شد.» ۴۰ وقتی سرگم کارهایم بودم، آن اسیر فرار کرد. پادشاه گفت: «تو مقصري و خودت مجازات خود را تعیین کردی.» ۴۱ آنگاه آن نبی دستمال را از صورتش برداشت و پادشاه او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ او به پادشاه گفت: «خداوند می‌فرماید: چون بنهد را که من می‌خواستم هلاک شود آزاد کردی، باید خودت به جای او کشته شوی و افراد تو به جای افراد او نایوت شوند.» ۴۳ پس آخاب غمگین و ناراحت به کاخ سلطنتی خود که در شهر سامره بود، بازگشت.

21

شخصی به نام نایوت پیرعیلی تاکستانی در پیرعیل، نزدیک کاخ آخاب پادشاه داشت. ۲ روزی آخاب به دیدن نایوت رفت و به او گفت: «تاکستان تو نزدیک خانه من است. آن را به من بفروش، چون برای سبزی کاری

گرفت. او در پلاس می‌خواهد و ماتم زده راه می‌رفت و با کسی حرف نمی‌زد.

28 پیغام دیگری از جانب خداوند به ایلیا می‌تبثی رسید: «**بین آخاب** چگونه در حضور من متواضع شده است. حال که اینچنین در حضور من فروتن شده است، مدامی که زنده است این بلا را بر سرش نمی‌آرم بلکه در زمان سلطنت پرسش بر خاندان اوین بلا را می‌فرستم.»

22 در آن زمان، میان سوریه و اسرائیل سال تمام صلح برقرار بود. **2** اما در سال سوم، یهوشاپاط، پادشاه یهودا به دیدار آخاب، پادشاه اسرائیل رفت. **3** آخاب به دریاریان خود گفت: «ما تا به حال برای پس گرفتن شهر راموت جلعاد از دست سوری ها غافل مانده‌ایم. این شهر به ما تعلق دارد. **4** آنگاه آخاب از یهوشاپاط خواست که در حمله به راموت جلعاد به او کمک کند. یهوشاپاط گفت: «هر چه دارم مال توست. قوم من قوم توست. همه سواران در خدمت تو می‌باشد. **5** ولی بگذار اول با خداوند مشورت کنیم. **6** پس آخاب پادشاه، چهارصد نفر از انبیا را احضار کرد و از ایشان پرسید: «آیا برای تسخیر راموت جلعاد به جنگ بروم یا نه؟» همه آنها پسندید: «برو، چون خداوند به تو پیروزی خواهد بخشید.» **7** آنگاه یهوشاپاط پرسید: «آیا غیر از اینها نبی دیگری در اینجا نیست تا نظر خداوند را به ما بگوید؟» **8** آخاب جواب داد: «چرا، یک نفر به اسم میکایا پسر معلم هست، که من از او نفرت دارم، چون همیشه برای من چیزهای بد پیشگویی می‌کند.» یهوشاپاط گفت: «اینطور سخن نگویید!» **9** پس آخاب پادشاه یکی از افراد دربار خود را صدا زد و به او گفت: «برو و میکایا را هر چه زودتر به اینجا بیاور.» **10** در این هنگام هر دو پادشاه در میدان خرمگاه، نزدیک دروازه شهر سامره با لباسهای شاهانه بر تختهای سلطنتی خود نشسته بودند و تمام انبیا در حضور ایشان پیشگویی می‌کردند. **11** یکی از این انبیا به نام صدقی، پسر کنунه، که شاخهای آهینی برای خود درست کرده بود گفت: «خداوند می‌فرماید که شما با این شاخهای سوری ها را تار و مار خواهید کرد!» **12** سایر انبیا هم با او همسدا شده، گفتند: «به راموت جلعاد حمله کن، چون خداوند به تو پیروزی خواهد بخشید.» **13** در ضمن قاصدی که به دنبال میکایا رفته بود، به او گفت: «تمام انبیا پیشگویی می‌کنند که پادشاه پیروز خواهد شد. پس تو با آنها یکصدا شو و عده پیروزی بده.» **14** ولی میکایا به او گفت: «به خداوند زنده قسم، هر چه خداوند بفرماید، همان را خواهی گفت!» **15** وقتی میکایا به حضور پادشاه رسید، آخاب از او پرسید: «ای میکایا، آیا ما به راموت جلعاد حمله کنیم یا نه؟» میکایا جواب داد: «البته! چرا حمله نکنی! خداوند تو را پیروز خواهد کرد!» **16** پادشاه به او گفت: «چند بار تو را قسم دهم که هر چه خداوند می‌گوید، همان را به من بگو!» **17** آنگاه میکایا به او گفت: «تمام قوم اسرائیل را دیدم که مثل گوشندهای بی شبان، روی تپه ها سرگردانند. خداوند فرمود: اینها صاحب ندارند. به ایشان بگو که به خانه های خود برگردند.» **18** آخاب به یهوشاپاط گفت: «به تو نگفتم؟ من هرگز حرف نیز گوش بد!» خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمامی لشکر آسمان در چپ و راستش ایستاده بودند. **19** آنگاه خداوند فرمود: «چه کسی می‌تواند آخاب را فربیت دهد تا به راموت جلعاد حمله کند و همان جا کشته شود؟» هر یک از فرشتگان نظری دادند. **20** سرانجام روحی جلو آمد و به

همچنین لواطان بتعنانه‌ها را که از زمان پدرش آسا هنوز باقی مانده بودند، از سرزمینش بیرون کرد. **۴۷** در آن زمان در ادوم پادشاهی نبود، بلکه فرمانداری که از طرف یهوشافات معین می‌شد در آنجا حکمرانی می‌کرد. **۴۸** یهوشافات کشتی‌های بزرگ ساخت تا برای آوردن طلا به اوفر بروند. ولی این کشتیها هرگز به مقصد نرسیدند، چون همه آنها در عصیون جابر شکسته شدند. **۴۹**

آنگاه اخربای پادشاه، پسر آخاب به یهوشافات پیشنهاد کرد تا دریانوردان او در کشتیها با کارکنان یهوشافات همکاری کنند، ولی یهوشافات قبول نکرد. **۵۰** وقتی یهوشافات مرد، او را در آرامگاه سلطنتی در اورشلیم، شهر جدش داود، دفن کردند و پسر او یهورام به جای او به سلطنت رسید. **۵۱** در سال هفدهم سلطنت یهوشافات پادشاه یهودا، اخربا پسر آخاب در سامره پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. **۵۲** ولی او نیز مثل بیعام و پدر و مادر خود نسبت به خداوند گناه وزید و بنی اسرائیل را به گناه کشاند. **۵۳** او مانند پدرش به عبادت بت بعل پرداخت و به این وسیله خداوند، خدای اسرائیل را خشمگین نمود.

دوم پادشاهان

1

زمان آن رسیده بود که خداوند ایلیا را در گردباد به آسمان ببرد. ایلیا

و قیچی با لیشع از شهر جلجال خارج می شد، به او گفت: «تو در اینجا بمان، چون خداوند به من فرموده است به بیت‌ثیل بروم». ولی لیشع جواب داد: «به خداوند زنده و به جان تو قسم، من از تو جدا نمی شوم!» پس با هم به بیت‌ثیل رفتند. **3** گروهی از انبیا که در بیت‌ثیل بودند به استقبال آنان آمدند، به لیشع گفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند قصد دارد مولای تو را از تو پکشید؟» لیشع جواب داد: «بله، می‌دانم. ساخت باشید!» **4** سپس ایلیا به لیشع گفت: «همین جا بمان، چون خداوند به من فرموده است به شهر اریحا بروم.» اما لیشع باز جواب داد: «به خداوند زنده و به جان تو قسم، من از تو جدا نمی شوم.» پس با هم به اریحا رفتند. **5** در آنجا هم گروه انبیا اریحا نزد لیشع آمدند، از او پرسیدند: «آیا خبر داری که خداوند می‌خواهد امروز مولای را از تو پکشید؟» او گفت: «بله، می‌دانم. ساخت باشید!» **6** آنگاه ایلیا به لیشع گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند فرموده است به طرف رود اردن بروم.» اما لیشع مثل دفاعات پیش جواب داد: «به خداوند زنده و به جان تو قسم، من از تو جدا نمی شوم.» پس با هم رفتند و در کنار رود اردن ایستادند، در حالی که پنجاه نفر از گروه انبیا از دور ایشان را تماشا می‌کردند. **8** آنگاه ایلیا را خود را پیچیده آن را به آب زد. آب رودخانه دو قسمت شد و ایلیا و لیشع از راه خشک وسط آن عبور کردند. **9** وقیعی به آن سوی رود اردن رسیدند، ایلیا به لیشع گفت: «پیش از آنکه به آسمان بروم بگو چه می‌خواهی تا برایت انجام دهم.» لیشع جواب داد: «دو برابر قدرت روح خود را به من بده!» **10** ایلیا گفت: «چیز دشواری خواستی. اگر وقیعی به آسمان روم مرا بینی، آنگاه آنچه خواستی به تو داده خواهد شد؛ در غیر این صورت خواستهات برآورده نخواهد شد.» **11** در حالی که آن دو با هم قلم می‌زنند و صحبت می‌کردند، ناگهان اربابه‌ای آتشین که اسبان آتشین آن را می‌کشیدند، ظاهر شد و آن دو را از هم جدا کرد و ایلیا در گردید به آسمان بالا رفت. **12** لیشع این را دید و فریاد زد: «ای پدرم! ای پدرم! اربابها و سواران اسرائیل را می‌بینم!» پس از آن لیشع دیگر او را ندید. سپس لیشع ردای خود را پاره کرد **13** و ردای ایلیا را که افتداده بود، برداشت و به کنار رود بارگشت و آن را به آب زد و با صدای بلند گفت: «کجاست خداوند، خدای ایلیا؟» آب دو قسمت شد و لیشع از راه خشک وسط آن عبور کرد. **15** گروه انبیا اریحا پیش به استقبال ش رفتند و او را تعظیم کردند، گفتند: **16** «جازه بفرمایید پنجاه نفر از مردان قوی خود را به جستجوی مولای شما بفرستیم، شاید روح خداوند او را به کوهی با دره‌ای برد پاشد.» لیشع گفت: «نه، آنها را نفرستید.» **17** ولی آنها آنقدر اصرار کردند که سرانجام لیشع با رفتن ایشان موافقت نمود. پس آن پنجاه نفر رفتند و سه روز جستجو کردند؛ ولی ایلیا را نیافتدند. **18** وقیعی بازگشتند، لیشع هنوز در اریحا بود و به ایشان گفت: «مگر به شما نگفتم تزوید؟» **19** در این هنگام، چند نفر از اهالی شهر اریحا نزد لیشع آمدند، به او گفتند: «همان طور که می‌دانید شهر ما در جای خوبی قرار دارد، ولی آب آن شرح بقیه رویدادهای سلطنت اخیراً و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است.

بعد از مرگ آخاب، پادشاه اسرائیل، قوم موآب عليه اسرائیل شورش کرد. **2** در آن روزها اخیراً، پادشاه جدید اسرائیل از ایوان طبقه بالای قصر خود در سامره به زیر افراط، به شدت محروم شده بود. ولی قاصداتی به معبد بعل زیوب، بُت اهالی عقرون فرستاد تا پیرسند که آیا بهبود خواهد یافت یا نه. **3** اما فرشته خداوند به ایلیای نبی دستور داد تا خود را به قاصدان پادشاه برساند و بگوید: «آیا در اسرائیل خدایی نیست که شما نزد بعل زیوب خدای عقرون می‌روید تا از او پیرسند که پادشاه بهبود می‌یابد یا نه؟» **4** به پادشاه بگوید که خداوند می‌فرماید: چون چنین کاری کرده‌ای از بستر بیماری برخواهی خاست و خواهی مرد.» **5** فرستاد گان وقیعی این خبر را از زبان ایلیا شنیدند نزد پادشاه بازگشتند. پادشاه از ایشان پرسید: «چرا به این زودی بازگشته‌ید؟» **6** گفتند: «در راه با شخصی روپو شدیم و او به ما گفت تا نزد شما بازگردیم و بگوییم که خداوند می‌فرماید: چرا قاصدان می‌فرمیست تا از بعل زیوب خدای عقرون سؤال کنند؟ مگر در اسرائیل خدایی وجود ندارد؟ حال که چنین کردۀای، از بستر بیماری برخواهی خاست و خواهی مرد.» **7** پادشاه پرسید: «ظاهر این شخص چگونه بود؟» **8** گفتند: «پوسیتی بر تن داشت و کمرنگی چشمی بر کمر بسته بود.» پادشاه گفت: «او همان ایلیا بشیشی است!» **9** پس سرداری را با پنجاه سرباز مأمور کرد تا او را بیاورند. آنها او را در حالی که روی تپه‌ای نشسته بود پیدا کردند. آن سردار به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، پادشاه دستور داده است همراه ما بیایی.» **10** ولی ایلیا جواب داد: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شود و تو و پنجاه سربازت را نایبود کند!» ناگهان آتش از آسمان نازل شد و آن سردار و سربازانش را کشت. **11** پس سرداری را با پنجاه سرباز دیگری را با پنجاه سرباز فرستاد تا به ایلیا بگوید: «ای مرد خدا، پادشاه دستور می‌دهد بی دریگ پایین بیایی.» **12** ایلیا جواب داد: «اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شود و تو و پنجاه سربازت را نایبود کند!» پار دیگر آتش خدا از آسمان فروز آمد و آنها را نیز کشت. **13** پار دیگر پادشاه سردار پنجاه سرباز فرستاد، ولی این پار فرمانده آنها در حضور ایلیا زانو زده، با تماس گفت: «ای مرد خدا، جان من و جان این پنجاه نفر خدمتگرارت را حفظ کن.» **14** بین چطرب آتش از آسمان آمد و دو گروه قبلي را نایبود کرد. حال، تو جان مرا حفظ کن.» **15** آنگاه فرشته خداوند به ایلیا گفت: «نتیس! همراه او بروم.» پس ایلیا همراه آن سردار نزد پادشاه رفت. **16** ایلیا به پادشاه گفت: «خداوند می‌فرماید: چرا قاصدان نزد بعل زیوب خدای عقرون می‌فرمیست تا دریابه بهبودیت از او سؤال کنند؟ آیا به این دلیل چنین کردی که در اسرائیل خدایی نیست تا از او بپرسی؟ چون این کار را کرده‌ای، از بستر بیماری برخواهی خاست و خواهی مرد.» **17** پس اخیراً درگذشت، همان طور که خداوند به موسیله ایلیا خبر داده بود؛ و چون پسرو نداشت که جانشیش شود، پادرش بیoram به این واقعه در سال دوم سلطنت پیورید (پسر پیوشافاط) پادشاه بیهودا اتفاق افتاد. **18** شرح بقیه رویدادهای سلطنت اخیراً و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است.

سالم کرده است تا پس از این دیگر موجب بی حاصلی زمین و مرگ نشود.» 22 آب آن شهر همان گونه که ایشان گفته بود از آن پس سالم شد. 23 ایشان از ارجاع عازم بیت شل شد. درین راه عده‌ای پسر نوجوان از شهری بیرون آمدند و او را به باد مسخره گرفته، گفتند: «آی کچل، از اینجا برو. آی کچل، از اینجا برو.» 24 او نیز برگشت و به نام خداوند آنها را نفرین کرد. آنگاه دو خرس از جنگل بیرون آمدند و چهل و دو نفر از آنان را پاره کردند. 25 سپس ایشان به کوه کمرل رفت و از آنجا به سامره بازگشت.

3

بورام پسر آخاب، سلطنت خود را بر اسرائیل در هجدهمین سال سلطنت یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز کرد و دوازده سال پادشاهی نمود. پایتحت او اسرائیلی وارد سرزمین موآب شدند و به کشثار موآیی‌ها پراختند. 25 آنها شهرها را خراب کردند و مزارع حاصلخیز را با سنگها پر ساخته آنها را ویران نمودند، چشمدهای آب را مسدود کردند و درختان میوه را بردند. سرانجام فقط پایتحت آنان، قیرحارتست باقی ماند که آن را هم فلاخ‌اندازان محاصره کرد، به تصرف درآوردند. 26 وقتی پادشاه موآب دید که چنگ را باخته است، هفتصد مرد شمشیرزن با خود برداشت تا محاصره را بشکند و نزد پادشاه ادوم فرار کرد، اما نتوانست. 27 پس پسر بزرگ خود را که می‌باشد بعد از او پادشاه شد گرفته، روی حصار شهر برای بت موآیی‌ها فریانی کرد. خشم عظیمی بر علیه اسرائیل پدید آمد، و سربازان اسرائیل عقب‌نشینی کرد، به سرزمین خود بازگشتند.

4 روزی بیوہ یکی از مردان گروه انبیا نزد ایشان آمده، با التماس گفت: «شورهم مرده است. همان طور که می‌دانید او مرد خداترسی بود. وقتی مرد، مبلغی قرض داشت. حالا طلبکار پولش را می‌خواهد و می‌کوید که اگر قرض را ندهم دو پسرم را غلام خود می‌کند و با خود می‌برد.» 2 ایشان پرسید: «چه کاری می‌توانم برایت بکنم؟ در منزل چه داری؟» زن جواب داد: «جز کوزه‌های روغن زیتون چیزی ندارم.» 3 ایشان به او گفت: «پس برو و تا آنجا که می‌توانی از همسایگان کوزه‌های خالی جمع کن.» 4 سپس با دو پسرت به خانه برو و در را از پشت بیند. آنگاه از آن روغن زیتون در تمام کوزه‌ها بپرسیز. وقتی پر شدند آنها را یکی یکی کنار بگذار. 5 پس آن زن چنین کرد. 6 پسرانش کوزه‌ها را می‌آورند و او هم آنها را یکی پس از دیگری پر می‌کرد. طولی نکشید که تمام کوزه‌ها پر شدند. زن گفت: «باز هم بیاورید.» یکی از پسرانش جواب داد: «دیگر ظرفی نمانده است. آنگاه روغن قطع شد. 7 زن رفت و موضوع را برای ایشان تعریف کرد. ایشان به او گفت: «برو روغن را بفروش و قرضت را پس بده و پول کافی برای امرار معاش خود و پسرانت نیز باقی خواهد ماند.» 8 روزی ایشان به شهر شونیم رفت. زن سرشناسی از هالی شهر به اصرار او را برای صرف غذا به خانه‌اش دعوت کرد. از آن پس، ایشان هر وقت گذرش به آن شهر می‌افتاد، برای صرف غذا به خانه او می‌رفت. 9 آن زن به شوهرش گفت: «مطمئن هستم این مردی که اغلب به خانه ما می‌آید، نبی و مرد مقدسی است.» 10 یا روى پشت بام اتفاقی کوچک برایش بسازیم و در آن تختخواب و میز و صندلی و چراغ بگذاریم تا هر وقت باید در آن استراحت کند.» 11 یک روز که ایشان به شونیم آمده، در آن اتاق استراحت می‌کرد، به خدمتش چیزی گفت: «زن صاحب خانه را صدا بزن تا با او صحبت کنم.» وقتی زن آمد 13 ایشان به چیزی گفت: «از او پرس

کدام طرف باید حمله را شروع کرد؟» بورام جواب داد: «از بیان ادوم حمله می‌کنیم.» 9 پس سپاه اسرائیل و یهودا و نیز نیروهای ادوم با هم متحد شده، رهسپار چنگ شدند. اما پس از هفت روز پیشوی در بیان، آب تمام شد و افراد و چارپایان تشنه شدندن. 10 بورام، پادشاه اسرائیل، با اندوه گفت: «حالا چه کنیم؟ خداوند، ما سه پادشاه را به اینجا آورده است تا ما را مغلوب پادشاه می‌کند.» 11 اما یهوشافاط، پادشاه یهودا، پرسید: «آیا از اینیا خداوند کسی همراه کرد؟» یهوشافاط در جواب او گفت: «الله که تو را یهودا فرستاد: «پادشاه موآب از فرمان من سریچیج کرده است. آیا مرا در چنگ با او کمک خواهی کرد؟» یهوشافاط در جواب او گفت: «الله که تو را کمک خواهمن کرد. من و تمام افاده و اسبابمن زیر فرمان تو هستیم.» 8 از افراد بورام جواب داد: «ایشان که خادم ایلیا بود، اینجاست.» 12 یهوشافاط گفت: «خداوند توسط او سخن می‌گوید.» پس پادشاهان اسرائیل و یهودا و ادوم نزد ایشان رفتند تا با او مشورت نمایند که چه کنند. 13 ایشان به پادشاه اسرائیل گفت: «چرا نزد من آمده‌ای؟ برو با انبیای پدر و مادرت مشورت کن!» اما بورام پادشاه جواب داد: «نه! چون این خداوند است که ما سه افراد بورام جواب داد: «ایشان که خادم ایلیا بود، اینجاست.» 12 یهوشافاط از جانب خداوند به ما بگوید چه باید کرد؟» یکی از افراد بورام جواب داد: «ایشان که خادم ایلیا بود، اینجاست.» 13 یهوشافاط گفت: «خداوند نزد تا با او مشورت نمایند که چه کنند. 14 ایشان به پادشاه اسرائیل گفت: «چرا نزد من آمده‌ای؟ برو با انبیای پدر و مادرت مشورت کن!» اما بورام پادشاه جواب داد: «نه! چون این خداوند است که ما سه ذات خداوند، خدای لشکرکار آسمان که خدمتش می‌کنم قسم، اگر به خاطر یهوشافاط پادشاه یهودا نبود من حتی به تو نگاه هم نمی‌کرم.» 15 حال، چنگ نواری نزد من بیاورید.» وقتی چنگ به صدا درآمد، قدرت خداوند بر ایشان قرار گرفت 16 و او گفت: «خداوند می‌فرماید: بستر خشک این رودخانه را پر از گودال کنید تا من آنها را پر از آب سازم.» 17 باد و باران نخواهید دید، اما رودخانه خشک پر از آب می‌شود تا هم خودتان سیراب شوید و هم چارپایانتان. 18 خداوند کار بزرگی نیز انجام خواهد داد؛ او شما را بر موآب پیروز خواهد کرد! 19 بهترین شهرها و استحکامات ایشان را از بین خواهید برد، درختان میوه را خواهید برد، چشمدهای آب را مسدود خواهید کرد و مزارع حاصلخیز ایشان را با سنگها پر نموده، آنها را از بین خواهید

برای انبیا آش بیز.» **39** یکی از انبیا به صحرارفت تا سبزی بچیند. او مقداری کدوی صحرایی با خود آورد و بدین آنکه بداند سمی هستند آنها را خرد کرده، داخل دیگر ریخت. **40** هنگام صرف آش، وقتی از آن کمی چشیدند، فریاد پرآورده، به ایشون گفتند: «ای مرد خدا، داخل این آش سم است!» پس توئاست آن را بخورند. **41** ایشون گفت: «مقداری آرد بیاورید.» آرد را داخل آش ریخت و گفت: «حالا بکشید و بخورید.» آش دیگر سمی نبود. **42** یک روز مردی از بعل شلیشه بک کیسه غله تازه و بیست نان چو از نبور محصول خود برای ایشون آورد. ایشون به خادمش گفت: «اینها را به گروه انبیا بده تا بخورند.» **43** خادمش با تعجب گفت: «چطور می شود شکم صد نفر را با این خوارک سیر کرد؟» ولی ایشون گفت: «بهد بخورند، زیرا خداوند می فرماید همه سیر می شوند و مقداری هم باقی می ماند!» **44** پس نان را پیش آنها گذاشت و همان گونه که خداوند فرموده بود، همه سیر شدند و مقداری هم باقی ماند. **21** مادرش او را پرداشت و به اتاق ایشون برد و جسد او را روی تختخواب گذاشت و در را بست. **22** سپس برای شوهرش این پیغام را فرستاد: «خواهش می کنم یکی از خادمات را با الاغی بفرست تا نزد آن مرد خدا بروم. زود برمی گردم.» **23** شوهرش گفت: «چرا می خواهی پیش از بروی؟ امروز که اول ماه یا روز شبات نیست.» اما زن گفت: «خبر است.» **24** پس زن الاغ را زین کرد و به خادمش گفت: «عجله کن! الاغ را تند بران و تا وقتی من نگفتم، نایست.» **25** وقتی به کوه کمرل رسید، ایشون به از دور دید و به جیحری گفت: «بینی! او همان زن شوئی است که می آید.» **26** به استقبالش برو و پرس چه شده است. بین آیا شوهر و پسرش سالم هستند.» زن به جیحری گفت: «بله، همه سالمند.» **27** اما وقتی به بالای کوه نزد ایشون رسید در حضور او به حاک افتاد و به پایش چسبید. جیحری سعی کرد او را عقب پکشد، ولی ایشون گفت: «با او کاری نداشته باش. او سخت غصه دارد است، اما خداوند در این مورد چیزی به من نگفته است.» **28** زن گفت: «این تو بودی که گفتی من صاحب پسری می شوم و من به تو ناماس کردم که مرا فریب ندهی!» **29** ایشون به جیحری گفت: «زود باش، عصای ما بردار و راه بیفت! در راه با هیچ کس حرف نزن، عجله کن! وقتی به آنجا رسیدی عصا را روی صورت پسر بگذار.» **30** ولی آن گفت: «به خداوند زنده و به جان تو قسم، من بدون تو به خانه باز نمی گردم.» پس ایشون همراه او رفت. **31** جیحری جلوتر از ایشان حرکت کرده، رفت و عصا را روی صورت پسر گذاشت، ولی هیچ اتفاقی نیفتاد و هیچ اثری از حیات در پسر دیده نشد. پس نزد ایشون بازگشت و گفت: «پسر زنده نشد.» **32** وقتی ایشون آمد و دید پسر مرده روى رختخوابش است، **33** به تنهایی داخل اتاق شد و در را از پشت بست و نزد خداوند دعا کرد. **34** سپس روی جسد پسر دراز کشید و دهان خود را بر دهان او، چشم خود را روی چشم او، و دست خود را بر دستش گذاشت تا بدن پسر گرم شد. **35** ایشون بrixاست و چند بار در اتاق از این سو به آن سو قدم زد و باز روی جسد پسر دراز کشید. این باز پسر هفت بار عطسه کرد و چشم‌اش را گشود. **36** ایشون، جیحری را صدا زد و گفت: «مادر پسر را صدا بن.» وقتی او وارد شد، ایشون گفت: «پسرت را بردار!» **37** زن به پاهای ایشون افتاد و بعد پسر خود را برداشت و بیرون رفت. **38** ایشون به جلال جلال بازگشت. در آنجا قحطی بود. یک روز که گروه انبیا نزد ایشون جمع شده بودند، او به خادمش گفت: «دیگر بزرگی بردار و

5 پادشاه سوریه برای نعمان فرمانده سپاه خود ارزش و احترام زیادی قائل بود، زیرا خداوند به دست او پیروزیهای بزرگی نصیب سپاه سوریه کرده بود. نعمان دلاوری شجاع بود ولی مرض جذام داشت. **2** قوای سوریه در میان اسراء، دختر جنگهای خود با اسرائیل، عده‌ای را اسیر کرده بودند. در میان اسراء، دختر کوچکی بود که او را به خانه نعمان بردند و او گذشت نعمان شد. **3** روزی آن دختر به پانوی خود گفت: «کاش آقایم به دیدن آن یاری که در شهر سامره است، می رفت. او آقایم را از این مرض جذام شفا می داد.» **4** نعمان آنچه را که دخترک گفته بود به عرض پادشاه رساند. **5** پادشاه سوریه به او گفت: «نزو پادشاه اسرائیل برو. سفارش نامه‌ای نیز می نویسم تا برای او ببری.» نعمان با سی هزار متعلق نقره و شش هزار متعلق طلا و ده دست لباس روانه شد. **6** در نامه پادشاه سوریه به پادشاه اسرائیل چنین نوشته شده بود: «حامل این نامه خدمتگزار من نعمان است. می خواهم از مرض جذام او را شفا دهی.» **7** پادشاه اسرائیل وقتی نامه را خواند لباس خود را پاره کرد و گفت: «پادشاه سوریه این مرد جذامي را نزد من فرستاده است تا شفایش دهم! مگر من خدا هستم که بمرا نام و زنده کنم؟ او می خواهد با این بهانه باز به ما حمله کند.» **8** ولی وقتی ایشون نیز از موضوع باخبر شد این پیغام را برای پادشاه اسرائیل فرستاد: «چرا نگران هستی؟ نعمان را نزد من بفرست تا بداند در اسرائیل نیزی ای هست.» **9** پس نعمان با اسیان و ارباهایش آمد، نزد در خانه ایشون ایستاد. **10** ایشون یک نفر را فرستاد تا به او بگوید که برو و هفت مرتبه خود را در رود اردن بشوید تا از مرض جذام شفا پیدا کند. **11** اما نعمان خشنگین شد و گفت: «خیال می کردم این مرد نزد من بیرون می آید و دست خود را روی محل جذام تکان داده، نام خداوند، خدای خود را می خواند و ما شفای می دهد. **12** آیا رودهای ابانه و فرف دمشق از تمام رودهای اسرائیل بهتر نیستند؟ می توانم در آن رودها بدنم را بشویم و از این مرض جذام آزاد شوم.» این را گفت و خشنگین از آنچا رفت. **13** ولی همراهانش به او گفتند: «ای سرور ما، اگر آن نی کار سختی از شما می خواست آیا انجام نمی دادید؟» شستشو در رودخانه کار سختی نیست. این کار را بکنید و آزاد شوید.» **14** پس همان گونه که ایشون به او گفته بود، به سوی رود اردن شافت و هفت بار در آن فرو رفت و شفا یافت و پوست بدنش مانند پوست بدن یک نوزاد، تر و

تازه شد. ۱۵ او به اتفاق تمام همراهانش نزد ایشون نبی بازگشت و به احترام

در حضور او ایستاد و گفت: «حال دریافتمن که در سراسر جهان خدایی جز خدای اسرائیل نیست. اکنون خواهش می کنم هدایای مرای پینزیر». ۱۶ ولی ایشون پاسخ داد: «به خداوند زنده که خدمتشن می کنم قسم که هدایای تو را قبول نخواهیم کرد.» ایشون با وجود اصرار زیاد نعمان، هدایا را نپذیرفت. ۱۷

نعمان گفت: «حال که هدایای مرای قبول نمی کنی پس دو بار قاطر از خاک این سرزمین را به من بده تا خود به کشوم برم؛ زیرا بعد از این دیگر برای خدایان قربانی نخواهیم کرد؛ قیانی خود را به خداوند تقدیم خواهم نمود. ۱۸ از خداوند می خواهم که مرای ببخشد، چون وقتی سرورم پادشاه سوریه برای عبادت به بتخانه رمون می رود، به بازوی من تکیه می دهد و جلوی بت سجده می کند و من هم مجبور سجده کنم. خداوند این گناه مرای ببخشد.»

۱۹ ایشون گفت: «به سلامتی بروم.» نعمان رسپار دیار خود شد. ۲۰ ولی جیهزی، خدمتکار ایشون با خود آنديشيد: «ارباب من هدایای نعمان سوری را قبول نکرد، ولی به خداوند زنده قسم که به دنبال او روم و هدایای از او می گیم.» ۲۱ پس جیهزی دوید تا به نعمان رسید. وقتی نعمان دید که او از عقبش می دود از ارابهای پایین آمد و به استقبال او شافت. نعمان از او پرسید: «آیا اتفاقی افتاده است؟» ۲۲ جیهزی گفت: «اتفاقی نیفتداده؛ فقط ارباب مرای خدمتکار نقره و دو دست لباس می خواهد تا به آنها بدهد.» ۲۳ نعمان با اصرار گفت: «خواهش می کنم شش هزار مثقال نقره برم.» سپس نقره را در دو کیسه ریخت و دو دست لباس روی دوش دو نفر از خادمانش گذاشت تا هزار جیهزی نزد ایشون بزند. ۲۴ ولی وقتی به تپاهی رسیدند که ایشون در آن زندگی می کرد، جیهزی هدایا را از خادمان گرفته، آنها را مخرص کرد؛ سپس هدایا را به خانه خود برد و در آنجا پنهان نمود. ۲۵ وقتی جیهزی نزد ایشون رفت، ایشون از او پرسید: «جیهزی، کجا بودی؟» او گفت: «جایی نرفته بودم.» ۲۶ ایشون به او گفت: «آیا خیال می کنی وقتی نعمان از ارابهای پیاده شد و به استقبال تو آمد، روح خبر نداشت؟ آیا حالا وقت گرفتن پول و لباس، باغهای زیتون و تاکستانها، گلهای رمه‌ها، غلامان و کنیزان است؟ ۲۷ چون این کار را کرده‌ای مرض جذام نعمان بر تو خواهد آمد و تا به ابد نسل تو را مبتلا خواهد ساخت.» جیهزی از اتاق بیرون رفت در حالی که جذام، پوست پدنش را مثل برف سفید کرده بود.

۶ روزی گروه انبیا نزد ایشون آمدند و به او گفتند: «همان طور که می پینید، جایی که ما زندگی می کنیم خیلی کوچک است. پس اجازه بدیده به کنار رود اردن بروم، چوب بیاوریم و خانه بزرگتری بسازیم.» ایشون پیش از این بسیار خوب، بروید.» ۲۸ یک روز که پادشاه اسرائیل بر حصار شهر قدم می زد، زنی فریاد براورد: «ای سرورم پادشاه، به دادم برس!» ۲۹ پادشاه جواب داد: «اگر خداوند به داد تو نرسد، از من چه کاری ساخته است؟ از کدام خرمگاه و چرخشت می توانم چیزی به تو بدهم؟» ۳۰ بگو چه شده است.» آن زن به زنی که در کنارش ایستاده بود اشاره کرد و گفت: «این زن پیشنهاد کرد یک روز پسر ما بخوریم و روز بعد پسر او را.» ۳۱ پس پسر ما پختم و خودمی. اما روز بعد که به او گفتم پسرت را بکش تا بخوریم، پسرش را پنهان کرد. ۳۲ پادشاه وقتی این را شنید از شدت ناراحتی لباس خود را پاره کرد، و مدمی که

او پس از مشورت با افراد خود، محل اردوگاه جنگی را تعیین کرد. ۹ ولی مرد خدا ایشع بی دریگ برای پادشاه اسرائیل پیغام فرستاد که: «مواطه باش به فلان جا نزدیک نشوی، زیرا سوری‌ها در نظر دارند لشکر خود را به آنجا بفرستند.» ۱۰ به این ترتیب هر بار سوری‌ها محل اردوگاه خود را تغییر می دادند پادشاه اسرائیل توسط ایشع از محل آنان خبردار می شد. ۱۱ پادشاه سوریه از این موضوع به خشم آمد و تمام افراد خود را خواست و به ایشان گفت: «یکی از شما به ما خیانت می کند. چه کسی نقشه‌های مرای برای پادشاه اسرائیل فاش می سازد؟» ۱۲ یکی از افرادش جواب داد: «سرورم، هیچ کدام از ما خائن نیستیم. این کار، کار ایشع، نبی اسرائیل است که حتی کلماتی را که در خوبگاه خود بزیان می آوری به پادشاه اسرائیل اطلاع می دهد.» ۱۳ پادشاه گفت: «بروید و بینید او کجاست تا بفرست او را بگیرد.» خبر رسید که ایشون در دوتان است. ۱۴ پس پادشاه سوریه لشکر عظیمی با ارابه‌ها و اسپان فراوان به شهر دوتان فرستاد و آنها آمدند و در شب، شهر را محاصره کردند. ۱۵ صبح زود وقتی خدمتکار ایشع بیدار شد و بیرون رفت، دید لشکر عظیمی با ارابه‌ها و اسپان فراوان، شهر را محاصره کردند. پس با عجله نزد ایشع بازگشت و فریاد داد: «ای سرورم، چه کنیم؟» ۱۶ ایشع به او گفت: «نترس! فرای ما از فرای آنها بزرگ است!» ۱۷ آنگاه ایشع چنین دعا کرد: «ای خداوند، چشمان او را باز کن تا ببین!» خداوند چشمان خدمتکار ایشع را باز کرد و او دید کوههای اطراف پر اسپان و ارابه‌های آتشین است. ۱۸ وقتی نیروهای سوری به طرف آنها آمدند، ایشع دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می کنم چشمان ایشان را کور کن.» و خداوند چشمان آنها خداوند، خواهش می کنم چشمان آشیان را باز کن. ۱۹ سپس ایشون گفت: «شما راه را اشیان را کور کرد.» ۲۰ سپس ایشون رفت، به ایشان گفت: «شما راه را اشیان را آمده‌اید. این آن شهر نیست. دنبال می باییسد تا شما را نزد آن مردی ببرم که در جستجویش هستید.» و آنها را به سامره برد. ۲۱ به محض رسیدن به سامره ایشون دعا کرد: «خداوندا، چشمان آنها را باز کن تا ببینند.» خداوند چشمان آنها را باز کرد و آنها دیدند که در سامره، پایتخت اسرائیل پیاده شدند. ۲۱ پادشاه اسرائیل وقتی چشمش به نیروهای سوری می خورد و بتوشند و بعد ایشان را به مملکتشان نان و آب پیش آنها بگذار تا بخورند و بتوشند و بعد ایشان را به وطنشان نزد پادشاه سوریه فرستاد. از آن پس سربازان سوری به خاک اسرائیل بفرست. ۲۳ پادشاه ضیافت بزرگی برای آنها ترتیب داد؛ سپس ایشان را به سخت دچار قحطی گردید. طولی نکشید که قحطی چنان شدت یافت که یک سر الاغ به هشتاد مثقال نقره، و دویست گرم سنگدان کیوتور به پنج مثقال نقره فروخته می شد. ۲۶ یک روز که پادشاه اسرائیل بر حصار شهر قدم می زد، زنی فریاد براورد: «ای سرورم پادشاه، به دادم برس!» ۲۷ پادشاه جواب داد: «اگر خداوند به داد تو نرسد، از من چه کاری ساخته است؟ از کدام خرمگاه و چرخشت می توانم چیزی به تو بدهم؟» ۲۸ بگو چه شده است.» آن زن به زنی که در کنارش ایستاده بود اشاره کرد و گفت: «این زن پیشنهاد کرد یک روز پسر ما بخوریم و روز بعد پسر او را.» ۲۹ پس پسر ما پختم و خودمی. اما روز بعد که به او گفتم پسرت را بکش تا بخوریم، پسرش را پنهان کرد. ۳۰ پادشاه وقتی این را شنید از شدت ناراحتی لباس خود را پاره کرد، و مدمی که

حصار بودند دیدند که پادشاه زیر لباس خود پلاس پوشیده است. 31 پادشاه گفت: «خدا مرا نایبد کنند اگر همین امروز سر الیشع را از تن جدا نکنم.» 32 وقتی پادشاه مأموری برای دستگیری الیشع فرستاد، او در خانه خود با برگان قوم اسرائیل سرگرم گشتنگو بود. اما پیش از رسیدن مأمور، الیشع به بزرگان گفت: «این قاتل فاسدی فرستاده است تا سر را از تن جدا کند.» 33 هنوز حرف الیشع تمام نشد و بود که مأمور وارد شد و پادشاه هم به دنبال او رسید. پادشاه با عصباتی گفت: «این بلا را خداوند به جان ما فرستاده است، پس چرا دیگر منتظر کمک او باشم؟»

7

الیشع جواب داد: «خداوند می فرماید که فردا همین وقت کنار دروازه سامره با یک مقابل نقره می توانید سه کیلو آرد یا شش کیلو جو بخرید.» 2 افسری که ملتزم پادشاه بود، گفت: «حتی اگر خداوند از آسمان غله بفرستد، این که تو می گوینی عملی نخواهد شد.» الیشع به او گفت: «تو با چشمان خود آن را خواهی دید، ولی از آن نخواهی خورد.» 3 در این هنگام چهار مرد چذامی بیرون دروازه شهر بودند. آنها به یکدیگر گفتند: «چرا اینجا بنشینیم و بهیزیر؟» 4 پس آن شب برخاسته، به اردوگاه سوری ها کشته شدند. پس چه بهتر که به اردوگاه سوری ها برویم. اگر گذاشتند زنده بمانیم چه بهتر و اگر ما را کشتنند، باز هم فرقی نمی کنند، چون دیر یا زود از گرسنگی خواهیم مرد.» 5 پس آن شب برخاسته، به اردوگاه سوری ها کشته شدند، ولی کسی آنچا نبود. 6 چون خداوند صدای اربابها و اسیان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی سوری ها پیچانده بود، به طوری که آنها فکر کرده بودند پادشاه اسرائیل پادشاهان حیث و مصر را اجیر کرده، تا به آنها حمله کنند؛ 7 پس هراسان شده، شیانه خمیمه ها، اسیها، الاغها و چیزهای دیگر را که در اردوگاه بود گذاشته، از ترس جان خود فرار کرده بودند. 8 چذامی ها وقتی به کنار اردوگاه رسیدند، به خمیمه ها داخل شده، خودند و نوشیدند و نقره و طلا و لباسی را که در خمیمه بود با خود بردن و پنهان کردند. سپس وارد خمیمه دوم شده، اموال آن را نیز برداشتند و پنهان کردند. 9 ولی بعد به یکدیگر گفتند: «ما کار خوبی نمی کنیم، ناید ساكت بنشینیم؛ باید این خبر خوش را به همه برسانیم. اگر تا فردا صبح صیر کیم بلایی بر سرمان خواهد آمد. بیایید فوری برگردیدم و این خبر خوش را به قصر پادشاه برسانیم.» 10 پس آنها رفند و آنچه را که اتفاق افتاده بود به نگهبانان دروازه شهر خبر داده، گفتند: «ما به اردوگاه سوری ها رفیم و کسی در آنجا نبود. اسیها و الاغها و خمیمه ها سر جایشان بودند، ولی حتی پک نفر هم در آن حوالی دیده نمی شد.» 11 نگهبانان نیز این خبر را به دربار رساندند. 12 پادشاه از رختخواش بیرون آمد و به افرادش گفت: «من به شما می گویم که چه شده است. سوری های ما دانند که ما گرسنگه هستیم، پس برای اینکه ما را از شهر بیرون بکشند، از اردوگاه بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده اند. آنها در این فکر هستند که وقتی از شهر خارج شایم به ما هجوم بیاورند و اسیمان را کنند و شهر را به تصرف خود داروند.» 13 یکی از درباریان در جواب او گفت: «بهتر است چند نفر را با پنج اسی که برای ما باقی مانده به آنجا بفرستیم و موضوع را تحقیق کنیم. مردم اینجا همه محکوم به مرگ هستند، پس بهتر است به هر قیمتی شده این را امتحان کنیم.» 14 پس دو ارباب با اسیهای باقیمانده حاضر کردند و پادشاه

سنگها خواهی کوید و شکم زنان آبستن را پاره خواهی کرد.» **13** حزائل گفت: «سروز، من سگ کی باشم که دست به چین کارهای بزنم.» ولی ایشح جواب داد: «خداؤند به من نشان داده است که تو پادشاه سوریه خواهی شد.» **14** رقی حزائل بارگشت، پادشاه از او پرسید: «باسیم ایشح چه بود؟» جواب داد: «گفت که شما شفا خواهید یافت.» **15** ولی روز بعد حزائل لحافی برداشته، در آب فرو برد و آن را روی صورت پادشاه انداخت و او را خفه کرد و خود به جای او پادشاه شد. **16** یهورام (پسر یهوشافاط) در پیجمین سال سلطنت یهورام (پسر آخاب) پادشاه اسرائیل، سلطنت خود را در یهودا آغاز کرد. **17** یهورام در سن سی و دو سالگی پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود. **18** دختر آخاب زن او بود و او مانند آخاب و سایر پادشاهان اسرائیل نسبت به خداوند گناه مورزید. **19** ولی خداوند به خاطر داود نخواست یهودا را از بین ببرد، زیرا به داود قول داده بود که نسل او همیشه سلطنت خواهد کرد. **20** در دوره سلطنت یهورام، مردم ادوم از فرمان یهودا سریجی کردند و پادشاهی برای خود تعیین کردند. **21** بنابراین یهورام با سواره نظام خود عازم سعیر شد، ولی نیروهای ادوم آنها را محاصره کردند. **22** یهورام به اتفاق فرمادهان سواره نظام خود، شبانه از دست ادمی‌ها گریخت و سربازانش نیز فارکرد، به وطن بازگشتند. **23** ادوم تا امروز استقلال خود را از یهودا حفظ کرده است. در این هنگام اهالی شهر لبنه نیز شورش کردند. **24** شرح رویدادهای دیگر سلطنت یهورام و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است. **25** یهورام مرد و او در آرامگاه سلطنتی در اورشلیم که به شهر داود معروف است، دفن کردند و پسرش اخريا به جای او پادشاه شد. **26** در دوازدهمین سال سلطنت یهورام (پسر آخاب) پادشاه اسرائیل، اخريا (پسر یهورام) پادشاه یهودا شد. **27** اخريا در سن بیست و دو سالگی سلطنت خود را آغاز نمود، ولی فقط پک سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش عتیلا نام داشت و نوه عمری، پادشاه اسرائیل بود. **28** اخريا نیز مانند خاندان آخاب نسبت به خداوند گناه مورزید، زیرا از اقام آخاب بود. **29** پس برای معالجه به پریعل برگشت. وقتی در آنجا بسترهای اخريا پادشاه با یهورام (پسر آخاب)، پادشاه اسرائیل، متحده شد و برای چندین هفته در یهودا ماند. **30** در این هنگام ایشح یک نفر از گروه انبیا را احضار کرد و به او گفت: «برای رفتن به راموت جلعاد آماده شو. این ظرف روغن را نیز بدار و همراه خود ببر.» **31** وقتی به آنجا رسیدی یهوه را پیدا کن. او پسر یهوشافاط و نوه عمری است. او را از نزد دوستانش به اتاق خلوتی ببر **32** و این روغن را بر سرش ببر. به او بگو که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل انتخاب کرده است. **33** راموت جلعاد لشکر کشید. در این جنگ یهورام مجروح شد. **34** پس برای معالجه به پریعل برگشت. وقتی در آنجا بسترهای اخريا پادشاه یهودا به عیادتش رفت.

9 در این هنگام ایشح یک نفر از گروه انبیا را احضار کرد و به او گفت: «برای رفتن به راموت جلعاد آماده شو. این ظرف روغن را نیز بدار و همراه خود ببر.» **35** وقتی به آنجا رسیدی یهوه را پیدا کن. او پسر یهوشافاط و نوه عمری است. او را از نزد دوستانش به اتاق خلوتی ببر **36** و این روغن را بر سرش ببر. به او گفت: «ای سردار، برای شما پیغامی دارم.» **37** یهوه پرسید: «برای کدام یک از ما؟» جواب داد: «برای شما.» **38** بنابراین یهوه پلند شد و به داخل خانه رفت. آن نبی روغن را بر سر یهوه ریخت و گفت که خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من تو را به پادشاهی قوم خود، اسرائیل انتخاب کرده‌ام.» **39** تو باید خاندان سرورت آخاب را نابود کنی، و من از این راه انتقام پادشاهان یهودا، این وضع را دید به سوی شهر بیت‌هگان فرار کرد. یهوه به

تعقیب وی پرداخت و فریاد زد: «او را هم بزنید.» پس افراد ییهו او را در سربالای راهی که به شهر جور می‌رود و نزدیک پیلعام است، در ارایه‌اش مجرح کردند. او توانست تا مجلو فرار کند، ولی در آنجا مرد.²⁸ افرادش چنان‌جواز او را در ارایه‌ای به اوشیم بردن و در قبر خودش در شهر داود، کنار اجدادش دفن کردند.²⁹ (آنخیا در یازدهمین سال سلطنت بورام، پادشاه اسرائیل، پادشاه یهودا شده بود.)³⁰ ایزابل وقتی شید ییهو به بزرگی آمده است، به چشماندن سرمه کشید و موهایش را آیش کرد و کار پنجه به تماسا نشست.³¹ وقتی ییهو از دروازه وارد شد، ایزابل او را صدا زده، گفت: «ای قاتل، ای زمری، چرا ارباب را کشتنی؟»³² ییهو به سوی پنجه نگاه کرد و فریاد زد: «در آنجا چه کسی طرفدار من است؟» دو سفر از خدمتگزاران دربار از پنجه به او نگاه کردند.³³ ییهو آنها دستور داد که او را به پایین بیندازند. آنها ایزابل را از پنجه پایین انداختند و خونش بر دیوار و پیکره اسپها پاشید و خود او زیر سم اسپها لگدمال شد.³⁴ ییهو وارد کاخ شد و به خوردن و نوشیدن پرداخت. سپس گفت: «بکی برود و آن زن لعنتی را دفن کند، چون به هر حال او شاهزاده‌ای بوده است.»³⁵ ولی وقتی خدمتگزاران برای دفن ایزابل فرستاد، فقط کاسه سر و استخوانهای دستها و پاهای او را پیدا کردند.³⁶ سپس بازگشتند و به ییهو گزارش دادند. او گفت: «این درست همان چیزی است که خداوند به ایلایی نبی فرموده بود که سگها گوشت ایزابل را در مزاعمه بزرگیل می‌خورند³⁷ و باقیمانده بدنش مثل فضله پخش می‌شود تا کسی نتواند او را تشخیص دهد.»

10 هفتاد پسر آنچه در سامره بودند. پس ییهو برای مقامات و بزرگان شهر و نیز سرپستان پسران آنچه نامهای به این مضمون نوشته: «به محض رسیدن این نامه، شایسته‌ترین پسر آنچه را انتخاب کرده، او را به پادشاهی برگزیند و برای دفاع از خاندان آنچه آماده جنگ شوید، زیرا شما ارباب اسپها و شهرهای حصاردار و ساز و برج نظامی در اختیار دارید.»⁴ اما بزرگان شهر به شدت ترسیدند که این کار را انجام دهد و گفتند: «دو پادشاه از عهده این مرد بریامندند، ما چه می‌توانیم بکنیم؟»⁵ پس رئیس دربار و رئیس شهر با بزرگان شهر و سرپستان پسران آنچه این پیغام را برای ییهو فرستادند: «ما خدمتگزاران تو هستیم و هر دستوری بفرمایی انجام خواهیم داد. ما کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. هر چه در نظر داری همان را انجام بده.»⁶ ییهو در پاسخ آنها این پیغام را فرستاد: «اگر شما طرفدار من هستید و می‌خواهید تایع من باشید، سرهای پسران آنچه را بریده، فردا در همین وقت آنها را برایم به بزرگیل بیاورید.» هفتاد پسر آنچه به بزرگان شهر رسید، هفتاد ایشان بودند، زندگی می‌کردند.⁷ وقتی نامه ییهو به بزرگان شهر رسید، هفتاد شاهزاده را سر بریدند و سرهای آنها را در سبد گذاشتند، به بزرگیل بردن و به ییهو تقاضی کردند.⁸ وقتی به ییهو خبر رسید که سرهای شاهزادگان را آورده‌اند، دستور داد آنها را به دو توده تقسیم کنند و کار دروازه شهر قرار دهند و تا صبح بگذارند در آنجا بمانند.⁹ صبح روز بعد، ییهو بیرون رفت و به جمعیتی که کنار دروازه شهر گرد آمده بودند، گفت: «این من بودم که بر ضد اریاب خود برخاستم و او را کشتم. شما در این مورد بی‌گناهید. ولی پسران او را چه کسی کشته است؟»¹⁰ این نشان می‌دهد که هر چه خداوند درباره خاندان آنچه را که توسط ایلایی نبی

کشانده، او را در آنجا کشتند. **17** پهلویادع کاهن از پادشاه و مردم خواست تا با خداوند عهد بیندازد که قوم خداوند باشند. پیمان دیگری نیز بین پادشاه و ملش بسته شد. **18** آنگاه همه به پتخانه بعل رفتند و آن را واژگون ساختند و مذبحها و مجسمه‌ها را خراب کردند و میان، کاهن بت بعل را در مقابل مذبحها کشتند. پهلویادع نگهبانانی در خانه خداوند گماشت، **19** و خود با فرماندهان، کربیان، نگهبانان دربار و تمام قوم، پادشاه را از خانه خداوند تا کاخ سلطنتی مشایعت کرد. آنها از دروازه نگهبانان وارد کاخ شدند و بوآش بر تخت سلطنتی نشست. **20** همه مردم از این موضوع خوشحال بودند. بعد از مرگ عتیا، در شهر آرامش برقار گردید. **21** بوآش هفت ساله بود که پادشاه بهداشت شد.

12

در هفتمنی سال سلطنت پیهvo، پادشاه اسرائیل، بوآش پادشاه بیهودا شد و مدت چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. (مادرش ظبیه نام داشت و از اهالی پرشیع بود). **2** بوآش در تمام سالهای که پهلویادع معلم او بود، پهلویادع این را خراب نکرد و قوم باز در آنجا قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزانیدند. **4** روزی بوآش به کاهنان گفت: «خانه خداوند احتیاج به تعمیر دارد. بنابراین هرگاه کسی هدایای به حضور خداوند بیاورد، چه مقری پاشد چه داوطلبانه و چه تذری، آن را بگیرید و صرف تعمیرات لازم بکنید». **6** پسیست و سومین سال سلطنت پیهvo رسید، اما کاهنان هنوز خانه خدا را تعمیر نکرده بودند. **7** پس بوآش، پهلویادع و سایر کاهنان را به حضور طلبیده، از ایشان پرسید: «چرا برای تعمیر خانه خدا اقدامی نمی‌کنید؟ از این پس دیگر لازم نیست شما از مردم هدایه بگیرید؛ و هر چه تا به حال جمع کرده‌اید، تحويل بدیده!». **8** کاهنان موافقت نمودند که نه از مردم پول بگیرند و نه مسئول تعمیر خانه خداوند باشند. **9** پهلویادع کاهن، صندوقی درست کرد و سوراخی در سرپوش آن ایجاد نمود و آن را در سمت راست زنیع کنار مدخل خانه خداوند گذاشت. هر کس هدایای اورده، کاهنان محافظ مدخل، آن را به درون جمعه می‌ریختند. **10** هر وقت صندوق پر می‌شد، کاتب و کاهن اعظم آن را می‌شمردند و در کسنه‌ها می‌ریختند، **11** و به ناظران ساختمانی خانه خداوند تحويل می‌دادند تا با آن پول اجرت نجارها، بنایها، معمارها، سنجکارها و خردیاران چوب و سنگ را پیدا زند و مصالح ساختمانی را که برای تعمیر خانه خداوند از این پول خریداری نمایند. **13** این پول صرف خرید پیله‌ها، انبرها، کاسه‌ها، شیبورهای نقره و یا دیگر لوازم نقره‌ای و طلای برای خانه خداوند نمی‌شد، بلکه فقط صرف تعمیرات خانه خداوند می‌گردید. **15** از ناظران ساختمانی صورتحساب نمی‌خواستند، چون آنها مردانی امن و درستکار بودند. **16** پولهایی که مردم برای قربانی جرم و قربانی گناه می‌پادختند، به خانه خداوند آورده نمی‌شد، بلکه آنها را به کاهنان می‌دادند، چون سهم ایشان بود. **17** در آن روزها، حزاپیل، پادشاه سوریه به شهر جت حمله کرد و آن را گرفت؛ سپس به طرف اورشلیم حرکت کرد تا آن را نیز تصرف نماید. **18** اما بوآش پادشاه، تمام اشیاء مقدسی را که اجدادش (پهلوافتاط، پهروام و اخزیا، پادشاهان بیهودا) به خداوند وقف نموده بودند، با آنچه که خود وقف کرده بود و تمام طلای خزانه خانه خداوند و خزانه سلطنتی را گرفته، پیار خزائل فرستاد، و خزائل نیز از حمله به اورشلیم صرفنظر کرده، مراجعت نمود. **19**

اطاعت نکرد، بلکه از گناهان پیغام کشانده بود، پیروی نمود. **32** در آن زمان، خداوند شروع به ویران کردن اسرائیل نمود. حزاپیل، پادشاه سوریه، آن قسمت از سرزمین اسرائیل را که در شرق رود اردن بود، تصرف کرد. قسمت متصرف شده تا شهر عروبری در وادی ارون می‌رسید و شامل سرزمین جلعاد و باشان می‌شد که قبایل جاد، رونین و متسی در آن زندگی می‌کردند. **34** شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت پیهvo و کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است. **35** وقتی پیهvo مرد، او را در سامره دفن کردند و پسش پهلوآزار به جای او پادشاه شد. **36** پیهvo روی هم رفته بیست و هشت سال در سامره بر اسرائیل سلطنت کرد.

11

وقتی عتیلا مادر اخزیا (پادشاه بیهودا) شنید که پسرش مرده است، دستور قتل عام تمام اعضای خاندان سلطنتی را صادر کرد. **2** تنها کسی که جان به در بر پوآش پسر کوچک اخزیا بود، زیرا پهلویش عممه بوآش، که دختر پهروام پادشاه و خواهر ناتی اخزیا بود، او را نجات داد. پهلویش طفل را از میان سایر فرزندان پادشاه که در انتظار مرگ بودند نزدیده، او را با دیهایش در خانه خداوند در اتاقی پنهان کرد. **3** در تمام مدت شش سالی که عتیلا در مقام ملکه فرمزروایی می‌کرد پوآش زیر نظر عمامه‌ای در خانه خداوند پنهان ماند. **4** در هفتمنی سال سلطنت ملکه عتیلا، پهلویادع کاهن فرستاد و فرماندهان، کربیان و نگهبانان دربار را به خانه خداوند دعوت کرد. در آنجا آنها را قسم داد که نکشة او را به کسی نگویند؛ آنگاه بوآش، پسر اخزیا را به آنها نشان داد. **5** پس این دستورها را به آنها داد: «بک سوم شما که روز شبات مشغول انجام وظیفه هستید، باید از کاخ سلطنتی حفاظت کنید، **6** یک سوم دیگر جلوی دروازه "سور" و یک سوم بقیه جلوی دروازه دیگر پشت سر محافظین بایستید تا کسی وارد خانه خدا نشود. **7** دو دسته از شما که روز شبات سر خدمت نیستید، باید در خانه خداوند کشیک بدھید **8** و اسلحه به دست، پادشاه را احاطه کنید و هر جا می‌رود از او محافظت نمایید. هر که خواسته باشد از پادشاه نزدیک شود، او را بکشید». **9** پس فرماندهان مطابق دستورهای پهلویادع کاهن عمل کردند. ایشان نگهبانانی را که روز شبات سر خدمت می‌رفتند و نیز نگهبانانی را که در آن روز سر خدمت نبودند حاضر کرده، نزد پهلویادع آوردند. **10** پهلویادع آنها را ب نیزه‌ها و سپرهای خانه خداوند که متعلق به داود پادشاه بود، مسلح کرد. **11** نگهبانان مسلح اطراف پادشاه مستقر شدند. آنها صرفی تشکیل دادند که از ضلع جنوبی معبد تا ضلع شمالی و دورتادور مذبح کشیده می‌شد. **12** آنگاه پهلویادع بوآش را بیرون آورد و تاج را بر سر شنهاد و نسخه‌ای از تورات را به او داد و او را تدھین کرد، به پادشاهی منصوب نمود. پس همه دست زند و فریاد برآوردند: «زنده باد پادشاه!» **13** ملکه عتیلا وقی صدای نگهبانان و شیبور می‌زنند و همه شادی می‌کنند. عتیلا با دیدن این منظره لباس خود را پاره کرد و فریاد برآورد: «خیانت! خیانت!» **15** پهلویادع به فرماندهان دستور داد: «او را از اینجا بیرون ببرید. در خانه خداوند او را نکشید. هر کس سعی کند عتیلا را نجات دهد بی‌درنگ کشته خواهد شد.» **16** پس عتیلا را به استبلیل کاخ سلطنتی

13

شرح بقیه رویدادهای سلطنت یهودا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است.

20 دو نفر از افراد یوآش به نامهای یوزاکار (پسر شمعت) و یهوزاباد (پسر شومیر) علیه او توطنه چیندند و در بیت ملو که سر راه سلا است، او را کشتند. یوآش در کنار اجدادش در شهر داود دفن شد و پرسش آمصیا به جایش بر تخت سلطنت نشست.

در سال بیست و سوم سلطنت یوآش، پادشاه یهودا، یهواخاز پسر یهودا، پادشاه اسرائیل شد و هفده سال در سامره سلطنت کرد. 2 او نیز مانند یهیعام پسر نیاط نسبت به خداوند گناه وزید و اسرائیل را به گناه کشاند و از کارهای زشت خود دست برنداشت. 3 از این رخ خداوند بر اسرائیل خشمگین شد و به حزائل، پادشاه سوریه و بنهد، پسر یهواخاز داد آنها را سرکوب کنند. 4 ولی یهواخاز نزد خداوند دعا کرده، کمک طلبید و خداوند دعای او را مستحبان فرمود، زیرا دید که پادشاه سوریه اسرائیل را به ستوه آورده است.

5 پس خداوند برای قوم اسرائیل رهبری فرستاد تا آنها را از ظلم و ستم سوریه‌ها نجات دهد. در نتیجه قوم اسرائیل مثل گذشته از آسایش برخودار شدند. 6 اما باز از گناهانی که یهیعام پسر اسرائیل را به گناه کردید بود، دست برنداشتند و بت اشیره را در سامره عبادت کردند. 7 برای یهواخاز، از تمام سپاهش، فقط پنجاه سرباز سواره، ده ارباب جنگی و ده هزار سرباز پیاده ماند؛ زیرا پادشاه سوریه بقیه را به کلی در هم کوبیده، از بین برده بود. 8 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهواخاز، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت گردیده است.

9 یهواخاز مرد و در سامره دفن شد و پسرش یهواش به یهواخاز، پسر یهواخاز پادشاه اسرائیل شد و شانزده سال در سامره سلطنت کرد. 10 او نیز مانند یهیعام پسر نیاط نسبت به خداوند گناه وزیده، اسرائیل را به گناه کشاند و از کارهای زشت خود دست برنداشت.

11 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهواش، چندگاهی او با آمصیا، پادشاه یهودا، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 12 یهواش مرد و در آرامگاه سلطنتی سامره دفن شد و یهیعام دوم به سلطنت رسید.

13 یهیعام پسر یهودا شد و سپاه اسرائیل بر اورشلیم تاخت و حصار آن را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه که طولش در حدود دویست متر بود، در درگرفت. 14 یهواش عده‌ای را گروگان گرفت و تمام طلا و نقره و لوازم خانه خداوند و کاخ سلطنتی را درآورد و به سامره بازگشت.

15 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهواش، چندگاهی او با آمصیا (پادشاه یهودا)، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است. 16

یهیعام نیز بیمار شد و در بستر افناخ. وقتی آخرین روزهای عمر خود را می‌گذرانید، یهواش پادشاه به عبادتش رفت و با گریه به او گفت: «ای پدرم! ای پدرم! اربابها و سواران اسرائیل را می‌بینم!» 17 یهیعام به او گفت: «یک کمان را گرفت، یهیعام دست خود را روی دست پادشاه گذاشت و

یهودا، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 18 یهواش مرد و در آرامگاه سلطنتی سامره دفن شد و یهیعام دوم به سلطنت رسید.

19 آنچه را که به سمت سوریه است، باز کن.» پادشاه پنجه را باز کرد. آنگاه یهیعام پادشاه گفت: «کمان را به دست بگیر.» وقتی پادشاه کمان را گرفت، یهیعام دست خود را روی دست پادشاه گذاشت و دستور داد که تیر را بیندازد. پادشاه تیر را رها کرد. سپس یهیعام به پادشاه گفت:

«این تیر خداوند است که بر سوریه پیروز می‌شود، چون تو سپاه سوریه را افیق شکست خواهی داد. 20 حال تیرهای دیگر را بگیر و آنها را بر زمین بزن.» پادشاه تیرها را بردادشت و سه بار بر زمین زد.

21 اما نبی خشمگین شد و یا شش بار بر زمین می‌زدی، چون در آن صورت می‌توانستی سوریه را به کلی نایبد کنی، ولی حالا فقط سه بار بر آنها پیروز خواهی شد. 22 یهیعام مرد و او را دفن کردند. در آن روزگار، مهاجمین موأبی بهار هر سال به اسرائیل هجوم می‌بردند.

23 یک روز در حین پادشاهان یهودا نوشته شده است. 24 این بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهودا، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است. 25 این بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهودا، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است. 26 این بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهودا، کارها و فتوحات او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» ثبت شده است.

20

عربا پادشاه یهودا، منحیم (پسر جادی) پادشاه اسرائیل شد و ده سال در سامره سلطنت کرد. 18 او نیز مانند بیرعام (پسر نباط) نسبت به خداوند گاه ورزید و اسرائیل را به گناه کشاند. 19 در زمان او تغلت فلاسر، پادشاه آشور به سرزمین اسرائیل هجوم آورد، ولی منحیم پادشاه سی و چهار تن نقره به او بای داد و به کمک وی سلطنت خود را بر اسرائیل ثبت نمود. 20 منحیم این پول را به شکل مالیات به زور از ژومندان وصول نمود. هر یک از آنها پنجاه متقابل نقره پرداختند. پس پادشاه آشور به سرزمین خود بازگشت. 21 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت منحیم و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. 22 بعد از مرگ او پرسرش فتحیا پادشاه شد. 23 در پیجاهمین سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، فتحیا (پسر منحیم) پادشاه اسرائیل شد و دو سال در سامره سلطنت نمود. 24 او نیز مانند بیرعام (پسر نباط) نسبت به خداوند گاه ورزید و اسرائیل را به گناه کشاند. 25 فتحیا (پسر رملیا)، یکی از فرمادنها سپاه او، همراه پنجاه نفر دیگر از مردان جلعاد بر ضد او شورش کرد و او را در کاخ سلطنتی سامره کشت. (ارجوب و ایه نیز در این شورش کشته شدند). سپس فتحیا به جای او پادشاه شد. 26 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت فتحیا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 27 در پنجاه و دو میں سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، فتحیا (پسر رملیا) پادشاه اسرائیل شد و بیست سال در سامره سلطنت کرد. 28 او نیز مانند بیرعام (پسر نباط) نسبت به خداوند گاه ورزید و اسرائیل را به گناه کشاند. 29 در دوره سلطنت فتحیا بود که تغلت فلاسر، پادشاه آشور به اسرائیل حمله کرد و شهراهی عيون، آبل بیت معکه، یانوح، قادر، حاصور، جلعاد، جلیل و تمام سرزمین نفتالی را به تصرف خود درآورد و مردم را اسیر نموده، به آشور پردازد. 30 آنگاه هوشع (پسر ایله) بر ضد فتحیا کرد و او را کشت و خود بر تخت سلطنت نشست. هوشع در سال بیست سلطنت بیوتام (پسر عربا) پادشاه یهودا، سلطنت خود را آغاز نمود. 31 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت فتحیا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 32 در دو میں سال سلطنت فتحیا پادشاه اسرائیل، بیوتام (پسر عربا) پادشاه یهودا شد. 33 بیوتام در سن بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت نشست و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود. (مادرش بیروشا نام داشت و دختر صادوق بود). 34 او مانند پدرش عربا آنچه در نظر خداوند پسندیده بود، انجام می‌داد. 4 ولی باز بدخانهای روی تپه‌ها که مردم در آنجا قربانی می‌کردند و بخور می‌سوذانیدند، باقی ماند. 5 خداوند او را به مرض جذام مبتلا کرد و تا روز وفاتش جذامی باقی ماند. او تهیه، در یک خانه به سر می‌برد و پرسش بیوتام امور مملکت را اداره می‌کرد. 6 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت عربا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است. 7 وقتی عربا مرد او را در آرامگاه سلطنتی در شهر داود دفن کردند و پرسش بیوتام به جایش پادشاه شد. 8 در سی و هشتمن سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، زکریا (پسر بیرعام دوم) پادشاه اسرائیل شد و شش ماه در سامره سلطنت نمود. 9 او نیز مانند اجدادش نسبت به خداوند گاه ورزید و از گاهان بیرعام اول (پسر نباط) که اسرائیل را به گناه کشاند، دست برنداشت. 10 شلوم (پسر بیوتام) بر ضد او توطئه کرد و او را در حضور مردم کشت و خود به سلطنت رسید. 11 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت زکریا در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» آمده است. 12 به این ترتیب، آنچه که خداوند درباره یههو فرموده بود، به وقوع پیوست که خاندان او تا نسل چهارم بر تخت سلطنت اسرائیل خواهد نشست. 13 در سی و نهمین سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، شلوم (پسر بیوتام) پادشاه اسرائیل شد و یک ماه در سامره سلطنت کرد. 14 منحیم (پسر جادی) از ترسه به سامره آمده، او را کشت و خود به جای وی بر تخت سلطنت نشست. 15 شرح بقیه رویدادهای سلطنت شلوم و توطئه او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 16 منحیم شهر تفحص و حومة آن را ویران نموده، اهالی آنجا را کشت و شکم زنان حامله را پاره کرد، چون مردم آنجا حاضر نبودند تسليم او شوند. 17 در سی و نهمین سال سلطنت

15

در بیست و هفتمین سال سلطنت بیرعام دوم پادشاه اسرائیل، عربا (پسر آصیا) پادشاه یهودا شد. 2 او شانزده ساله بود که بر تخت سلطنت نشست و پنجاه و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. (مادرش یکلایا نام داشت و از اهالی اورشلیم بود). 3 او مانند پدرش آصیا آنچه در نظر خداوند پسندیده بود، انجام می‌داد. 4 ولی باز بدخانهای روی تپه‌ها که مردم در آنجا قربانی می‌کردند و بخور می‌سوذانیدند، باقی ماند. 5 خداوند او را به مرض جذام مبتلا کرد و تا روز وفاتش جذامی باقی ماند. او تهیه، در یک خانه به سر می‌برد و پرسش بیوتام امور مملکت را اداره می‌کرد. 6 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت عربا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است. 7 وقتی عربا مرد او را در آرامگاه سلطنتی در شهر داود دفن کردند و پرسش بیوتام به جایش پادشاه شد. 8 در سی و هشتمن سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، زکریا (پسر بیرعام دوم) پادشاه اسرائیل شد و شش ماه در سامره سلطنت نمود. 9 او نیز مانند اجدادش نسبت به خداوند گاه ورزید و از گاهان بیرعام اول (پسر نباط) که اسرائیل را به گناه کشاند، دست برنداشت. 10 شلوم (پسر بیوتام) بر ضد او توطئه کرد و او را در حضور مردم کشت و خود به سلطنت رسید. 11 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت زکریا در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» آمده است. 12 به این ترتیب، آنچه که خداوند درباره یههو فرموده بود، به وقوع پیوست که خاندان او تا نسل چهارم بر تخت سلطنت اسرائیل خواهد نشست. 13 در سی و نهمین سال سلطنت عربا پادشاه یهودا، شلوم (پسر بیوتام) پادشاه اسرائیل شد و یک ماه در سامره سلطنت کرد. 14 منحیم (پسر جادی) از ترسه به سامره آمده، او را کشت و خود به جای وی بر تخت سلطنت نشست. 15 شرح بقیه رویدادهای سلطنت شلوم و توطئه او در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. 16 منحیم شهر تفحص و حومة آن را ویران نموده، اهالی آنجا را کشت و شکم زنان حامله را پاره کرد، چون مردم آنجا حاضر نبودند تسليم او شوند. 17 در سی و نهمین سال سلطنت

16

در هفدهمین سال سلطنت فتحیا پادشاه اسرائیل، آحاز (پسر بیوتام) پادشاه یهودا شد. 2 آحاز در سن بیست سالگی بر تخت سلطنت نشست و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود. او مانند جدش داود مطابق میل خداوند، خدایش رفتار ننمود، 3 بلکه مثل پادشاهان اسرائیل شرور بود. او حتی پسر خود را زنده‌زنده سوزاند و قربانی بتها کرد. این رسم قومهای بود که خداوند سرزمینشان را از آنها گرفته، به بنی اسرائیل داده بود. 4 آحاز در

بنخانه‌های روی تپه‌ها و بلندیها و زیر هر درخت سبز قربانی می‌کرد و بخور می‌سوزانید. ۵ آنگاه رصین، پادشاه سوریه و فتح، پادشاه اسرائیل به جنگ آغاز آمدند و شهر اورشلیم را محاصره کردند ولی نتوانستند آن را بگیرند. ۶ در همین وقت، رصین شهر ایلت را برای سوری‌ها پس گرفت. او بهدوی‌ها را بیرون راند و سوری‌ها را فرستاد تا در آن شهر زندگی کنند که تا امروز در آن ساکن هستند. ۷ آغاز پادشاه قاصدانی نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور فرستاد و از او خواهش کرد تا وی را در جنگ با پادشاهان مهاجم سوریه و اسرائیل کمک نماید. ۸ آغاز طلا و نقره خزانه‌های خانه خداوند و کاخ سلطنتی را گرفته، برای پادشاه آشور هدیه فرستاد. ۹ پادشاه آشور موافقت نموده، با سپاه خود به دمشق پایتخت سوریه حمله کرد و ساکنان آن شهر را به اسیری برد. آنها را در شهر قبر اسکان داد. او رصین پادشاه سوریه را نیز کشت. ۱۰ سپس آغاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر به دمشق رفت. وقتی در آنجا بود، مذبح بنخانه دشمنی را دید و شکل و اندازه آن را تمام جزئیات برای اوریای کاهن فرستاد. ۱۱ اوریا هم عن آن را ساخت و قبل از رسیدن آغاز آن را تمام کرد. ۱۲ وقتی آغاز پادشاه از سفر بازگشت و مذبح جدید را دید، قربانی سوختنی و هدیه آردی روی آن تقديم کرد و هدیه نوشیدنی بر آن ریخت و خون قربانیهای سلامتی روی آن پاشد. ۱۴ سپس مذبح مفرغین خداوند را که بین خانه خداوند و مذبح جدید قرار داشت، پرداشت و آن را در سمت شمالی مذبح جدید گذاشت. ۱۵ آغاز پادشاه به اوریای کاهن گفت: «از این مذبح جدید برای قربانی سوختنی صحیح و هدیه آردی عصر، قربانی سوختنی و هدیه آردی آرد و هدیه نوشیدنی بر آن ریخت و خون قربانیهای خون مذبحی که بین خانه خداوند و مذبح جدید قرار داشت، پرداشت و آن را در سمت شمالی مذبح جدید گذاشت. ۱۶ اوریا هم عن آن را ساخته شخصی خود خواهد بود تا بهوسیله آن از عالم غیب پیام بگیرم.» ۱۶ اوریای کاهن مطابق دستور آغاز پادشاه عمل کرد. ۱۷ سپس پادشاه میزهای متحرک مفرغین خانه خداوند را از هم باز کرد و حوضجه‌ها را از روی آنها برداشت و حوض بزرگ را از روی گواهای مفرغین پایین آورد و آن را روی سندگفرش گذاشت. ۱۸ همچنین برای حشیش کردن پادشاه آشور، سایبان شیشه‌ای را که در معبد ساخته شده بود و نیز مدخل بیرونی معبد را که پادشاه از آن داخل می‌شد، از میان برداشت. ۱۹ شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت آغاز در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت گردیده است. ۲۰ آغاز مرد و او را در کنار اجدادش در شهر داود دفن کردند و پرسش حزقيا به جای او پادشاه شد.

17

در سال دوازدهم سلطنت آغاز، پادشاه یهودا، هوشع (پسر ایلای) پادشاه اسرائیل شد و نه سال در سامره سلطنت نمود. ۲ او نسبت به خداوند گناه وزید، اما نه به انداده پادشاهانی که قبل از او در اسرائیل سلطنت می‌کردند. ۳ در زمان او شلمناسر، پادشاه آشور به اسرائیل لشکر کشید؛ هوشع تسليم شلمناسر شد و از آن به بعد هر سال به او باج و خراج می‌پرداخت. ۴ اما یک سال از پرداخت باج و خراج سر باز زد و قاصدانی به مصر فرستاد تا از «سو» پادشاه آنجا کمک بخواهد. وقتی شلمناسر از این توطنه باخبر شد هوشع را به زنجیر کشیده، به زندان اندادخت. ۵ سپس، شلمناسر سراسر سرزمین اسرائیل را اشغال نمود و سامره پایتخت اسرائیل را به مدت سه سال محاصره کرد. ۶ سرانجام در نهمین سال سلطنت هوشع، شلمناسر شهر سامره

کاهن اسرائیلی که از سامره تعیید شده بود به بیت‌ئل بازگشت و به مردم آنجا یاد داد چگونه خداوند را عبادت کنند. **29** ولی هر یک از این طوایف بیگانه به پرستش بت خود ادامه دادند. آنها بهنای خود را در معابد بالای تپه‌ها که اسرائیلی‌ها ساخته بودند و در نزدیکی شهرهایشان بود، گذاشتند. **30** مردمی که از بایل بودند، بُت سُکوت پیوت را عبادت می‌کردند. آنانی که از کوت بودند، بت نزلج را و اهالی حمات، بت اشیما را می‌پرستیدند. **31** پرستنگان بهنای نجح و تراک کسانی بودند که از عوا و سفروایم آمده بودند که حتی فرزندان خود را بر بالای مذبحها برای بهنای ادرملک و عنملک می‌پرستند. **32** این مردم در ضمن، خداوند را هم عبادت می‌کردند و می‌سوژاندند. **33** این مردم قبور خود را با اهالی حمات، بت اشیما را می‌پرستیدند. از میان خود کاهنی را انتخاب کردند تا روی مذبحهای بالای تپه‌ها برای خداوند قربانی کنند. **34** به این ترتیب هم خداوند را می‌پرستیدند و هم طبق آداب و رسوم کشور خودشان بهنای خود را پرستش می‌کردند. **35** آنها تا به امروز هم به جای اینکه خداوند را عبادت نمایند و مطبع احکام و دستورهای باشند که او به فرزندان عقوب (که خداوند بعد اسمش را اسرائیل گذاشت) فقط خداوند را عبادت کنند او را سجده نمایند و به او قربانی تقدیم کنند. **36** خداوند با قوم اسرائیل عهد بسته، به آنها دستور داده بود که بهنای اقام خدانشناس را عبادت نکنند، آنها را سجده و پرستش ننمایند و به آنها قربانی تقدیم نکنند، بلکه فقط خداوند را عبادت کنند و هم طبق احکام و دستورهای خداوند را اطاعت کنند و هرگز بت پرستند. **37** زیرا خداوند فرموده بود: «عهدی را که با شما بستم هرگز فراموش نکنید و بهنا را نپرستید. **38** فقط یهوه خدای خود را عبادت کنید و من شما را از چنگ دشمنان نجات خواهم داد.» **40** ولی این قومها توجهی به این احکام ننمودند و به پرستش بت ادامه دادند. آنها خداوند را عبادت می‌کردند و در ضمن از بت پرستی دست نکشیدند و فرزندان آنها نیز تا به امروز به همان شکل عمل می‌کنند.

18 در سوین سال سلطنت هوشع پسر ایله بر اسرائیل، حرقیا (پسر آهار) پادشاه بیهودا شد. **2** حرقیا در سن بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت نشست و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود. (مادرش ایما داشت و دختر زکریا بود.) **3** او مانند جدش داود مطابق میل خداوند رفتار می‌کرد. **4** او معبدهای را که بر بالای تپه‌ها بود نابود کرد و مجسمه‌ها و بهنای شرم آور اشیه را در هم شکست. او همچنین مار مفرغین را که موسی ساخته بود خود کرد، زیرا پنی اسرائیل تا آن موقع آن را می‌پرستیدند و برایش بخورد می‌سوژاندند. (این مار مفرغین را نیخشان می‌نامیدند). **5** حرقیا به خداوند، خدای ایمانی راست داشت. هیچ یک از پادشاهان قبل یا بعد از حرقیا مانند او نبوده‌اند، **6** زیرا وی در هر امری را خداوند پیروی می‌نمود و تمام احکامی را که توسط موسی داده شده بود، اطاعت می‌کرد. **7** از این رو خداوند با او بود و در هر کاری وی را کامیاب می‌گرداند. پس حرقیا سر از فرمان پادشاه آشور پیچید و دیگر باج و خراج سالیانه به او نبرداخت. **8** همچنین فلسطینی‌ها تا غرہ و نواحی اطراف آن به تصرف خود درآورد و تمام شهرهای بزرگ و کوچک را ویران کرد. **9** در چهارمین سال سلطنت حرقیا (که با هفتمین سال سلطنت هوشع پسر ایله، پادشاه اسرائیل مصادف بود)

18

در سومین سال سلطنت هوشع پسر ایله بر اسرائیل، حرقیا (پسر آحاز) پادشاه یهودا شد. **۲** حرقیا در سن بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت نشست و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود. (مادرش ایبا نام داشت و دختر زکریا بود). **۳** او مانند جدش داود مطابق میل خداوند رفتار می کرد. **۴** او معدنهای را که بر بالای پیهها بود نابود کرد و مجسمه‌ها و بتاهای شرم اور آشیه را در هم شکست. او همچنین مار مفرغین را که موسی ساخته بود خرد کرد، زیرا بنی اسرائیل تا آن موقع آن را می پرستیدند و برایش بخور می سوزاندند. (این مار مفرغین را یهشیتان می نامیدند). **۵** حرقیا به خداوند، خدای اسرائیل ایمان را خسخ داشت. هیچ‌یک از پادشاهان قبل یا بعد از حرقیا مانند او نبوده‌اند. **۶** زیرا وی در هر امری از خداوند پریوی می نمود و تمام احکامی را که توسط موسی داده شده بود، اطاعت می کرد. **۷** از این رو خداوند با او بود و در هر کاری وی را کامیاب می گردانید. پس حرقیا سر از فرمان پادشاه آشور پیچید و دیگر باج و خراج سالیانه به او نپرداخت. **۸** همچنین فلسطین را تا غزه و نواحی اطراف آن به تصرف خود درآورد و تمام شهرهای بزرگ و کوچک را ویران کرد. **۹** در چهارمین سال سلطنت حرقیا که با هفتمین سال سلطنت هوشع پسر ایله، پادشاه اسرائیل مصادف بود

دیده: 29 «نگارید جزقیای پادشاه شما را فریب دهد. او هرگز نمی تواند شما را از چنگ من برهاشد. 30 او شما را وادر می کند به خدا توکل کنید و می گوید: خداوند بدون شک ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور نخواهد افتاد!» 31 «اما شما به جزقیای پادشاه گوش ندهید. پادشاه آشور چنین می گوید: «با من صلح کنید، دروازهها را باز کنید و به طرف من بیرون آید، تا هر کس از تاک و درخت انجیر خود بخورد و از آپ چاه خویش بنوشد، 32 تا زمانی که بیایم و شما را به سرزمینی دیگر بیرم که مانند سرزمین شما بر از نان و شراب، غله و عسل، و درختان انگور و زیتون است. اگر چنین کنید زنده خواهید ماند. پس به جزقیا گوش ندهید، زیرا شما را فریب می دهد و می گوید که خداوند شما را خواهد رهانید. 33 آیا تاکنون خدایان دیگر هرگز توانسته اند بندگان خود را از چنگ پادشاه آشور نجات دهند؟» 34 بر سر خدایان حمات، ارقاد، سفروانیم، هیعنی وعوا چه آمد؟ آیا آنها توانستند سامره را نجات دهند؟ 35 کدام خدا هرگز توانسته است سرزمینی را از چنگ من نجات دهد؟ پس چه چیز سبب شده است فکر کنید که خداوند شما می تواند اورشليم را نجات دهد؟» 36 ولی مردمی که روی حصار بودند سکوت کردند، زیرا پادشاه دستور داده بود که چیزی نگویند. 37 سپس *الیاقیم* پسر حلقبا، شينا و بویا لباسهای خود را پاره کرده، نزد جزقیای پادشاه رفتند و آنچه را که فرمانده قوای آشور گفته بود، به عرض او رسانندند.

19 وقتی جزقیای پادشاه این خبر را شنید، لیاس خود را پاره کرده، پلاس پوشید و به خانه خداوند رفت تا دعا کند. 2 سپس به *الیاقیم*، شينا و کاهان ریش سفید گفت که پلاس بپوشند و نزد اشیاعیان نبی (*پسر آموص*) بروند 3 و به او بگویند که جزقیای پادشاه چنین می گوید: «امروز روز مصیبت و سختی و اهانت است. وضعیت ما مثل وضعیت زنی است که منتظر وضع حمل است، اما قدرت زاییدن ندارد. 4 خداوند، خدای تو سختنان اهانت آمیز این سردار آشور را که به خدای زنده اهانت کرده است، بشنو و او را مجازات نماید. بازماندگان قوم ما دعا کن.» 5 وقتی فرستادگان جزقیا این پیغام را به اشیاعا دادند، 6 او در جواب گفت: «خداوند می فرماید که به آقای خود بگویند از سختنان کفرآمیز آشوری ها نترسد؛ 7 زیرا من کاری می کنم که پادشاه آشور با شنیدن خبری به وطنش بازگردد و در آنجا او را به شمشیر خواهم کشت.» 8 سردار آشور شنید که پادشاه آشور از لاکیش برای چنگ به لبne رفته است، پس او نیز به لبne رفت. 9 طولی نکشید خبر به پادشاه آشور رسید که ترهقه، پادشاه حبسه لشکر خود را برای حمله به او بسیج کرده است. بنابراین پادشاه آشور پیش از رفتن به چنگ، برای جزقیای پادشاه چنین پیغام فرستاد: 10 «آن خدایی که بر او تکیه می کنی تو را فریب ندهد. وقتی می گوید که پادشاه آشور، اورشليم را فتح نخواهد کرد، حرفش را باور نکن.» 11 تو خود شنیده ای که پادشاهان آشور به هر جا رفته اند چه کردند و چگونه شهرها را از این بوده اند. پس خیال نکن که تو می توانی از چنگ من فرار کنی. 12 آیا خدایان اقوامی چون جوزان، حاران، رصف و خدای مردم عدن که در سرزمین تلسار زندگی می کنند، ایشان را نجات دادند؟ اجداد ما تمام آنها را از دنیا برداشتند. 13 بر سر پادشاه حمات و پادشاه ارقاد و سلاطین سفروانیم، هیعنی وعوا چه آمد؟» 14 جزقیا نامه را از قاصدان گرفت و خواند. سپس به خانه خداوند رفت و آن نامه را در حضور خداوند پهن کرد. 15 بعد چنین دعا

21 مئسی دوازده ساله بود که پادشاه یهودا شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. (اسم مادرش حفصیه بود). 2 او از اعمال زشت قومی‌های بت پرستی که خداوند آنها را از کنعان بیرون رانده بود، پیروی می‌کرد و نسبت به خداوند گناه می‌وزید. 3 مئسی معبدی‌های بالای تپه‌ها را که پدرش جرقا خراب کرده بود، دوباره بنا نمود، مذبحهای برای بعل درست کرد و بت شرم آور اشیه را همان‌طور که آخاب، پادشاه اسرائیل درست کرده بود، دوباره ساخت. مئسی آفتاب و ماه و ستارگان را پرستش می‌کرد و برای آنها مذبحهای ساخت و آنها را در حیاط خانه خداوند قرار داد، یعنی در همان خانه و در اورشلیم که خداوند برای نام خود بزرگیده بود. 6 مئسی پسر خود را به عنوان قربانی سوزانید. او جادوگری و فالگیری می‌کرد و با احضار کنندگان ارواح و جادوگران مشourt می‌نمود. او با این کارهای شرارت‌آمیز، خداوند را به خشم آورد. 7 او حتی بت شرم آور اشیه را در خانه خداوند بر پا نمود، یعنی در همان مکانی که خداوند راجح به آن به دادوه و سلیمان گفته بود: «نام خود را تا به ابد بر این خانه و بر اورشلیم، شهری که از میان شهرهای قبایل اسرائیل برای خود انتخاب کرد، خواهم نهاد». 8 اگر قوم اسرائیل از مستورهایی که من به وسیله خادم موسی به آنها داده‌ام پیروی نمایند، بار دیگر هرگز ایشان را از این سزمهین که به اجداد ایشان دادم، بیرون نخواهم راند.» 9 اما ایشان نه فقط از خداوند اطاعت نکرند، بلکه بدتر از قومی‌های که خداوند آنها را از کنعان بیرون رانده بود، رفتار نمودن زیرا مئسی ایشان را گمراه نموده بود. 10 پس خداوند به وسیله خدمگزاران خود، اینبا چنین فرمود: 11 «چون مئسی، پادشاه یهودا این اعمال قبیح را انجام داده و حتی بدتر از اموری‌هایی که در گذشته در این سزمهین ساکن بودند، رفتار نموده و مردم یهودا را به بت پرستی کشانیده است؛ 12 من نیز بر اورشلیم و یهودا چنان بلاعی نازل خواهیم کرد که هر که آن را بشنو و حشمت کند. 13 همان بلاعی را سر اورشلیم می‌آورم که بر سر سامره و خاندان آخاب آوردم. اورشلیم را از لوث وجود ساکنانش پاک می‌کنم، درست همان‌طور که ظرف را پاک کرده، می‌شینید و آن را وارونه می‌گذارند تا خشک شود. 14 بازماندگان قوم را نیز ترک خواهیم گفت و ایشان را به دست دشمن خواهیم سپرد تا آنها را غارت کنند، 15 زیرا ایشان نسبت به من گناه زریمانداند و از روزی که اجدادشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز مرا خشمنگین نموده‌اند.» 16 مئسی علاوه بر این که اهالی یهودا را به بت پرستی کشانده، باعث شد آنها نسبت به خداوند گناه وزندن، افادی گناه بی‌شماری را نیز کشت و اورشلیم را با خون آنها رنگی ساخت. 17 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت مئسی و اعمال گناه‌آلود او در کتاب تاریخ پادشاهان بیهوده نوشته شده است. 18 وقتی مئسی مرد او را در باغ کاخ خودش که عزرا نام داشت دفن کردند و پسرش آمون به جای وی پادشاه شد. 19 آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه یهودا شد و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. (مادرش مشیلت، دختر حاروص از اهالی یطیه بود). 20 او نیز مانند پدرش مئسی نسبت به خداوند گناه وزید. 21 آمون از تعام راههای بد پدرش پیروی می‌نمود و بتها پدرش را می‌پرسید. 22 او از خداوند، خدای اجدادش برگشت و به مستورهای خداوند عمل نکرد. 23 سرانجام افادش بر ضد او نوطه چیدند او را در کاخ سلطنتی اش به قتل رساندند. 24 مردم قاتلان آمون را کشتند و پسرش یوشیا را به جای او بر تخت سلطنت نشاندند. 25

در آن روزها جرقا سخت بیمار شد و نزدیک بود بمیرد. اشعیای نبی (پسر آموس) به عیادتش رفت و از جانب خداوند این پیغام را به او داد: «وصیت را بکن، چون عمرت به آخر رسیده است؛ تو از این مرض شفا نخواهی یافت.» 2 جرقا صورت خود را به طرف دیوار برگردانید و به پیشگاه خداوند دعا کرد، گفت: 3 «خداوند، به خاطر آور چقدر نسبت به تو وفادار و این بوده‌ام و چطور سعی کرده‌ام مطابق میل تو رفتار کنم.» سپس بعض گلویش را گرفت و به تلخی گریست. 4 پیش از آنکه اشعیا قصر را ترک کند خداوند پار دیگر با او سخن گفت و فرمود: 5 «زد جرقا هربر قوم من برقگد و بگو که خداوند، خدای جدت دارد دعای تو را شنیده و اشکهای را دیده است. او تو را شفا خواهد داد. سه روز دیگر از بستر بیماری بلند خواهی شد و به خانه خداوند خواهی رفت. 6 او پازده سال دیگر بر عمر تو خواهد افروزد. او تو را وین شهر را از چنگ پادشاه آشور نجات خواهد داد. تمام این کارها را به خاطر خود و به خاطر خادمش داوود انجام خواهد داد.» 7 پس اشعیا به افراد جرقیای پادشاه گفت که مقداری انجر بگیردند و آن را که کده، روی دمل جرقیا بگذارند. آنها چنین کردند و جرقیا شفا یافت. 8 (در ضمن جرقیای پادشاه به اشعیای نبی گفته بود: «برای اینکه ثابت شود که خداوند مرا شفا خواهد داد و بعد از سه روز خواهیم توانست به خانه خداوند بروم او چه نشانه‌ای به من می‌دهد؟») 9 اشعیا به او گفت: «خداوند با این نشانه آنچه را گفته، ثابت خواهد کرد: آیا می‌خواهی که سایه ساعت آفتابی ده درجه جلو برود یا ده درجه به عقب بگردد؟» 10 جرقیا جواب داد: «جلو رفتن سایه روی ساعت آفتابی آسان است، پس بهتر است سایه ده درجه به عقب بگردد.» 11 اشعیا از خداوند درخواست نمود که چنین کند، و او سایه روی ساعت آفتابی آخرا را ده درجه به عقب بگرداند. 12 در آن موقع مروید بکلان (پسر بکلان، پادشاه بابل) نامه‌ای همراه هدیه‌ای توسط قاصدان خود برای جرقیا فرستاد، زیرا شنیده بود که بیمار است. 13 جرقیا فرستادگان بابلی را پذیرفت و ایشان را به کاخ سلطنتی برد و خزانه‌های طلا و نقر، ادویه و عوغنهای مطر، و نیز اسلحه‌خانه خود را به آنها نشان داد. بدین ترتیب، فرستادگان بابلی تمام خزانی او را بدیند و هیچ چیز از نظر آنان پوشیده نماند. 14 آنگاه اشعیای نبی نزد جرقیای پادشاه رفت و از او پرسید: «این مردان از کجا آمدند و چه می‌خواستند؟» جرقیا جواب داد: «از جای دور! آنها از بابل آمده بودند.» 15 اشعیا پرسید: «در کاخ تو چه دیدند؟» جرقیا جواب داد: «تمام خراین مرا که در کاخ من است دیدند.» 16 اشعیا به او گفت: «پس به این پیغامی که از طرف خداوند است، گوش کن: 17 زمانی می‌رسد که هر چه در کاخ داری و گنجهایی که اجداد اندوخته‌اند با بابل برد خواهد شد و چیزی از آنها برایت باقی نخواهد ماند. 18 بابلی‌ها برخی از سپارت را به اسارت گرفته، آنان را خواجه خواهید کرد و در کاخ پادشاه بابل به خدمت خواهند گماشت.» 19 جرقیا جواب داد: «آنچه خداوند فرموده، نیکوست. لاقل تا وقتی که زنده‌ام این اتفاق نخواهد افتاد و صلح و امنیت برقرار خواهد بود.» 20 شرح بقیه رویدادهای سلطنت جرقیا و فتوحات او، و نیز حوض و فتاتی که درست کرد و آب را به شهر آورد در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت گردیده است. 21 پس از مرگ جرقیا، پسرش مئسی پادشاه شد.

شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت آمون در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت گردیده است. ۲۶ او را در آرامگاه باع عروزا دفن کردند و پسرش یوشیا به جای او پادشاه شد.

22

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه یهودا شد و سی و یک سال در اورشلیم سلطنت نمود. (مادرش پیدایه، دختر عدایه، از اهالی بُصقت بود.) ۲ یوشیا مانند جدش داود مطابق میل خداوند عمل می کرد و از دستورهای خدا اطاعت کامل می نمود. ۳ یوشیای پادشاه در هجدهمین سال سلطنت خود، شافان (پسر اصلیا و نوه مشلام) کاتب را به خانه خداوند فرستاد تا این پیغام را به جلقيا، کاهن اعظم بدهد: «نقرهای را که مردم به خانه خداوند می آورند و به کاهنان محافظ مدخل می دهند، جمع آوری کن ۵ و آن را به ناظران ساختمانی خانه خداوند تحولی بده تا آن، نجارها و بناها و معمارها را به کار بگیرند و سنجگها و چوبهای تراشیده را خریداری نمایند و خرابیهای خانه خدا را تعسیر کنند.» ۷ (از ناظران ساختمانی خانه خداوند صورت حساب نمی خواستند، چون مدانی امین و درستکار بودند.) ۸ یک روز جلقيا، کاهن اعظم نزد شافان کاتب رفت و گفت: «در خانه خداوند کتاب تورات را پیدا کرده‌ام.» ۹ سپس کتاب را به شافان نشان داد تا آن را بخواند. ۹ وقتی شافان گزارش کار ساختمان خانه خداوند را به پادشاه چون مدانی می داد در مورد کتابی نیز که جلقيا، کاهن اعظم در خانه خداوند پیدا کرده بود با او صحبت کرد. او سپس شافان آن را برای پادشاه خواند. ۱۱ وقتی پادشاه کلمات تورات را شنید، از شدت ناراحتی لباس خود را پاره کرد ۱۲ و به جلقيا کاهن اعظم، شافان کاتب، عسايا ملتزم پادشاه، اخیقامت (پسر شافان) و عکبر (پسر میکایا) گفت: «بروید و از خداوند برای من، و برای قوم، و برای همه یهودا، درباره کلمات این کتاب که پیدا شده است، مسئلت کنید. بدون شک خداوند از ما خشمگین است، چون اجداد ما مطابق دستورهای او که در این کتاب نوشته شده است رفاقت نکرده‌اند.» ۱۴ پس جلقيا، اخیقامت، عکبر، شافان و عسايا نزد زنی به نام خلده رفتند که نبیه بود و در محله دوم اورشلیم زندگی می کرد. (شهر او شلوم، پسر تقوه و نوه حرس، خباط دربار بود.) وقتی جریان امر را برای خلده تعريف کردن، ۱۵ خلده به ایشان گفت که نزد پادشاه بازگردند و این پیغام را از جانب خداوند، خدای اسرائیل به او بدهنند. ۱۶ «همان طور که در کتاب تورات فرموده‌ام و تو آن را خواندی، بر این شهر و مردمانش بلا خواهم خشم مرا برانگیخته‌اند. پس آتش خشم من که بر شده‌اند و با کارهایشان خشم مرا برانگیخته‌اند. پس آتش خشم من که بر اورشلیم افروخته شده، خاموش نخواهد شد. ۱۸ «اما من دعای تو را اجابت خواهی نمود و این بلا را پس از مرگ تو بر این سرزمین خواهم فرستاد. تو این بلا را نخواهی دید و در آرامش خواهی مرد، زیرا هنگامی که کتاب تورات را خواندی و از اخطار من در مورد مجازات این سرزمین و ساکنانش آگاه شدی، متأثر شده، لیاس خود را پاره نمودی و در حضور من گریه کرده، فروتن شدی.» فرستادگان پادشاه این پیغام را به او رسانندند.

23

آنگاه پادشاه تمام مشایخ یهودا و اورشلیم را احضار کرد ۲ و همگی، در حالی که کاهنان و انبیا و مردم یهودا و اورشلیم از کوچک تا بزرگ به دنبال آنها می آمدند، به خانه خداوند رفتند. در آنجا پادشاه تمام دستورهای کتاب

عهد را که در خانه خداوند پیدا شده بود، برای آنها خواند. ۳ پادشاه نزد سنتونی که در برابر جمیعت قرار داشت، ایستاد و با خداوند عهد بست که با دل و جان از دسوارها و احکام او پیروی کند و مطابق آنچه که در آن کتاب نوشته شده است رفتار نماید. تمام جمیعت نیز قول دادند این کار را بکنند.

۴ سپس پادشاه به جلقيا، کاهن اعظم و سایر کاهنان و نگهبانان خانه خداوند دستور داد تا تمام طوفی را که برای پرستش بعل، اشیره، آفات، ماه و ستارگان به کار مرفت از بین ببرند. پادشاه تمام آنها را در بیرون اورشلیم در دره قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت‌ثیل برد. ۵ او کاهنان بتها را که به موسیله پادشاهان یهودا تعیین شده بودند برکار کرد. این کاهنان در بتخانه‌های بالایی پادشاهان یهودا سراسر یهودا و حقی در اورشلیم به بعل و آفات و ماه و ستارگان و بتها پنهان در آنجا برای بت اشیره لباس می بافتند، خراب کرد. ۶ او بت شرم آور اشیره را از خانه خداوند برداشت، آن قربانی تقدیم می کردند. ۷ خانه‌های لواط را نیز که در اطراف خانه خداوند بودند روی قبرها پاشید. ۷ خانه‌های لواط را نیز که در اطراف خانه خداوند بودند و زنان در آنجا برای بت اشیره لباس می بافتند، خراب کرد. ۸ او کاهنان خداوند را که در دیگر شهرهای یهودا بودند به اورشلیم باز آورد و تمام معبدهای بالایی پنهان را که در آنها قربانی می کردند از جمع تا پرشیع آلوه کرد. او همچنین بتخانه‌ای را که به پوشید، حاکم شهر اورشلیم، در سمت چپ دروازه شهر ساخته بود، خراب کرد. ۹ کاهنان بتخانه‌ها اجراء نداشتند در خانه خداوند در اورشلیم خدمت کنند، ولی می توانستند با سایر کاهنان از نان خداوند در اورشلیم خدمت کنند، ولی می توانستند با سایر کاهنان از نان مخصوص قطبی بخورند. ۱۰ پادشاه، مذیح توفت را که در دره حرم بود آلوه کرد تا دیگر کسی پسر یا دختر خود را برای بت مولک روی آن قربانی نکند. ۱۱ او انسانی را که پادشاهان یهودا به خدای آفات وقف کرده بودند از خانه خداوند بیرون راند و اربابهای آنها را سوزانند. (اینها در حیاط خانه خدا، نزدیک دروازه و کنار حجره یکی از مقامات به نام نتمملک نگهداری می شدند.) ۱۲ سپس مذبحهای را که پادشاهان یهودا بر پشت با خداور آغاز ساخته بودند خراب کرد. در ضمن مذبحهای را که مَسَى در حیاط خانه خداوند بنا کرده بود در هم کوپید و تمام ذرات آن را در دره قدرون پاشید. ۱۳ او بتخانه‌های روی تپه‌های شرق اورشلیم و جنوب کوه زیتون را نیز آلوه کرد. (این بتخانه‌ها را سلیمان برای عشتاروت، الهه صیدون و برای کوش، مجسمه را خرد کرد و بتهای شرم آور اشیره را از بین برد و زمینی را که آنها روی آن قرار داشتند با استخوانهای انسان پر ساخت. ۱۵ همچنین مذبح و بتخانه بیت‌ثیل را که بریعام ساخته و به موسیله آنها بنی اسرائیل را به گناه کشانده بود، در هم کوپید، سنتگهای آنها را خرد کرد و بت شرم آور اشیره را سوزانید. ۱۶ سپس یوشیا متوجه شد که در دامنه کوه چند قبر هست. پس افراش دستور داد تا استخوانهای درون قبرها را بیرون آورند و آنها را بر مذبح بیت‌ثیل سوزانند تا مذبح نجس شود. این درست همان چیزی بود که نبی خداوند در باره مذبح بریعام پیشگویی کرده بود. ۱۷ یوشیا پرسید: «آن سنتون چیست؟» اهالی شهر به او گفتند: «آن مرد خدایی است که از یهودا به اینجا آمد و آنچه را که شما امروز با مذبح بیت‌ثیل کردید، پیشگویی نمود.» ۱۸ یوشیای پادشاه گفت: «آن را واگذارید و به استخوانهایش دست نزیند.» بنابراین استخوانهای او و استخوانهای آن نبی سامری را نسوزانندند. ۱۹ یوشیا تمام بتخانه‌های روی تپه‌های سرماز سامره را نیز از میان برداشت.

این بخانه‌ها را پادشاهان اسرائیل ساخته بودند و با این کارشان خداوند را به خشم آورده بودند. ولی یوشیا آنها را با خاک یکسان کرد، همان طور که در بیتئل کرده بود. **20** کاهنات بخانه‌های بالای تپه‌ها را روی مذبحهای خودشان کشته و استخوانهای مردم را روی آن مذبحها سوزانید. سرانجام وی به اورشیم بازگشت. **21** یوشیا پادشاه به قوم خود دستور داد تا آین عید پیش را همان طور که بهوسیله خداوند، خدای ایشان در کتاب عهد نوشته شده است، برگزار نمایند. **22** از زمان یوشی به بعد، هیچ رهبر یا پادشاهی در اسرائیل یا یهودا هنگر با چنین شکوهی عید پیش را برگزار نکرده بود. **23** این عید پیش در سال هجدهم سلطنت یوشیا برای خداوند در اورشیم برگزار شد. **24** در ضمن، یوشیا احصار ارواح و جادوگری و هر نوع بتپرسی را در کتاب تورات که جلقیا کاهن اعظم در خانه خداوند پیدا کرده بود، رفتار کرد. **25** هیچ پادشاهی قبل از یوشیا و بعد از او نبوده که اینچیزین با اینچیزین با تمام دل و جان و قوت خود از خداوند پیروی کند و تمام حکام موسی را اطاعت نماید. **26** ولی با وجود این، خداوند از شدت خشم خود علیه یهودا که مسبب آن مئسی پادشاه بود، بزنگشت. **27** خداوند فرمود: «یهودا را نیز مثل اسرائیل طرد خواهید کرد و شهر برگزیده خود، اورشیم و خانه‌ای را که گفتم اسم من در آن خواهد بود، ترک خواهم نمود». **28** شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یوشیا و کارهای او در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا» نوشته شده است. **29** در آن روزها، نکو پادشاه مصر، با لشکر خود به طرف رود فرات رفت تا به آشور در جنگ کمک کند. یوشیا در مجده او مقابله کرد، ولی در جنگ کشته شد. **30** سردارانش جنازه‌وی را بر ارایه‌ای نهاده از مجده به اورشیم برداشت و او را در قبری که از پیش تدارک دیده بود دفن کردند. مردم یهودا پس از یهواحاز را به پادشاهی خود انتخاب کردند. **31** یهواحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشیم سلطنت کرد. (مادرش حموطل دختر ارمیا از اهالی لبنه بود). **32** یهواحاز مانند اجدادش نسبت به خداوند گناه وزید. **33** نکو، پادشاه مصر، یهواحاز را در ربله در سزمین حمات زدنایی کرد تا از فرمانروایی وی در اورشیم جلوگیری نماید و از یهودا سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره و سی و چهار کیلوگرم طلا باج خواست. **34** پادشاه مصر سپس الیاقیم یکی دیگر از پسران یوشیا را انتخاب کرد تا در اورشیم سلطنت کند و اسم او را به یهواحاز تبدیل کرد. پادشاه مصر، یهواحاز را به مصر برد و او در همان جا مرد. **35** یهواحاز از قوم خود مالیات سنگینی گرفت تا باجی را که نکو، پادشاه مصر خواسته بود به او بدهد. **36** یهواحاز بیست و پنج ساله بود که پادشاه یهودا شد و یازده سال در اورشیم سلطنت کرد. (مادرش زیده، دختر فدایه و اهل رومه بود). **37** یهواحاز مانند اجدادش نسبت به خداوند گناه وزید.

25 صدقیا بر ضد پادشاه بایل شورش کرد و نیوکدینصر، پادشاه بایل تمام سپاه خود را به طرف اورشیم به حرکت درآورد و در روز دهم ماه از سال نهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، اورشیم سلطنت نمود. (مادرش حموطل، دختر ارمیا و از اهالی لبنه بود). **19** او مانند یهواحازیم نسبت به خداوند گناه وزید. **20** خشم خداوند بر مردم اورشیم و یهودا افروخته شد و او ایشان را طرد نمود.

25 صدقیا بر ضد پادشاه بایل شورش کرد و نیوکدینصر، پادشاه بایل تمام سپاه خود را به طرف اورشیم به حرکت درآورد و در روز دهم ماه از سال نهم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، اورشیم را محاصره کرد. **2** این محاصره تا یازدهمین سال سلطنت صدقیا ادامه یافت. **3** در روز نهم از ماه چهارم آن سال، قحطی آنچنان در شهر شدت گرفته بود که مردم برای خوارک چیزی نداشتند. **4** آن شب، صدقیای پادشاه و تمام سریازانش دیوار شهر را سوراخ کردند و از روازهای که در میان دو حصار نزدیک باع پادشاه بود به جانب دره اردن گریختند. سریازان بایلی که شهر را محاصره کرده بودند پادشاه را تعقیب نموده، در بیابان اریحا او را دستگیر کردند و در نتیجه تمام افرادش پراکنده شدند. **6** آنها صدقیا را به ریله برداشتند و پادشاه بایل او را محکم کرد. **7** سپس پسران صدقیا را جلوی چشمانش کشته و چشمان خودش را نیز از کاسه درآورده و او را به زنجیر بسته، به بایل برداشتند. **8** بنیزرادان، فرمانده لشکر پادشاه بایل، در روز هفتم ماه پنجم از سال نزدیم سلطنت نیوکدینصر، به اورشیم آمد. **9** او خانه خداوند، کاخ سلطنتی و تمام بناهای با ارزش اورشیم را سوزانید. **10** سپس به نیروهای بایلی دستور داد که حصار شهر اورشیم را خراب کنند و خود بر این کار نظارت نمود. **11** او بقیه ساکنان شهر را با یهودیان فراری که طرفداری خود را به پادشاه بایل اعلام کرده

24 در دوره سلطنت یهواحاز، نیوکدینصر، پادشاه بایل به اورشیم حمله کرد. یهواحاز تسلیم شد و سه سال به او باج و خراج پرداخت، اما بعد از آن، سر از فرمان وی پیچید و شورش نمود. **2** خداوند لشکر بایلی، سوری، موآیی و عمونی را فرستاد تا همان طور که بهوسیله انبیا خبر داده بود، یهودا را نابود کنند. **3** بدون شک این بالاها به فرمان خداوند بر یهودا نازل شد. خداوند تصمیم داشت یهودا را به سبب گناهان بی شمار مئسی طرد کند، **4** نیز مئسی اورشیم را از خون بی گناهان پر کرده بود و خداوند نخواست این گناهان را بیخشد. **5**

بودند، به بایل تبعید کرد. **12** ولی افراد فقیر و بی چیز باقی ماندند تا در آنجا کشت و زرع کنند. **13** بایلی ها ستونهای مفرغین خانه خداوند و حوض مفرغین و میزهای متحرکی را که در آنجا بود، شکستند و مفرغ آنها را به بایل پرند. **14** همچنین تمام دیگاه، خاک اندازها، انبرها، ظروف و تمام اسیاب و آلات مفرغین را که برای قربانی کردن از آنها استفاده می شد، بودند. آنها تمام آشناها و کاسه های طلا و نقره را نیز با خود بردند. **15** ستونهای و حوض بزرگ و میزهای متحرک آن، که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخته بود، آنقدر سنگین بود که نمی شد وزن کرد. **16** بلندی هر ستون هشت متر بود و سر ستونهای مفرغین آنها که با رشته های زنجیر و انارهای مفرغین تزیین شده بود یک متر و نیم ارتفاع داشت. **18** سرایا کاهن اعظم و صفتیا، معالون او، و سه نفر از نگهبانان خانه خداوند به دست نبوزرادان، فرمانده شکر بایل، به بایل تبعید شدند. **19** همچنین فرمانده سپاه یهودا، پیچ مشاور پادشاه، معالون فرمانده سپاه که مسئول جمع آوری سرباز بود همراه با شصت نفر دیگر که در شهر مانده بودند، **20** همه اینها را نبوزرادان به ریله در سرزمین حمام نزد پادشاه بایل برد. **21** پادشاه بایل در آنجا همه را اعدام کرد. به این ترتیب یهودا از سرزمین خود تبعید شد. **22** سپس نیوکادنسر، پادشاه بایل جدلیا (پسر اخیقان و نوه شافان) را به عنوان حاکم یهودا بر مردمی که هنوز در آن سرزمین باقی مانده بودند، گماشت. **23** وقتی فرماندهان و سربازان یهودی که تسليم نشده بودند، شنیدند که پادشاه بایل جدلیا را حاکم تعیین کرده است، در مصافه به جدلیا ملحق شدند. این فرماندهان عبارت بودند از: اسماعیل پسر نتنیا، یوحنا پسر قاری، سرایا پسر تھوموت نطوفاتی و یازنیا پسر معکاتی. **24** جدلیا برای آنها قسم خورد و گفت: «لام نیست از فرماندهان بایلی بترسید. با خیال راحت در این سرزمین زندگی کنید. اگر پادشاه بایل را خدمت کنید ناراحتی نخواهید داشت.» **25** ولی در ماه هفتم همان سال اسماعیل (پسر نتنیا و نوه اليشع) که از اعضای خاندان سلطنتی بود، با ده نفر دیگر به مصافه رفت و جدلیا و همسستان یهودی و بایلی او را کشت. **26** بعد از آن تمام مردم یهودا، از کوچک تا بزرگ، همراه فرماندهان به مصر فرار کردند تا از چنگ بایلی ها در امان باشند. **27** وقتی اویل مرودک پادشاه بایل شد، یهودی اکین، پادشاه یهودا را از زندان آزاد ساخت و این مصادف بود با پیست و هفتمین روز از ماه دوازدهم سی و هفتمین سال اسارت یهودی اکین. **28** اویل مرودک با یهودی اکین به مهریانی رفتار کرد و مقامی به او داد که بالاتر از مقام تمام پادشاهانی بود که به بایل تبعید شده بودند. **29** پس لیاس زندانی او را عوض کرد و اجازه داد تا آخر عمرش بر سر سفره پادشاه بنشیند و غذا بخورد. **30** تا روزی که یهودی اکین زنده بود، هر روز مبلغی از طرف پادشاه به او پرداخت می شد.

اول تواریخ

1

- مرگ سمله، شائول از شهر رحوبوت، که در کنار رودخانه‌ای قرار داشت، به پادشاهی رسید. **49** وقتی شائول مرد، بعل حنان پسر عکبیور جانشین او شد. **50** پس از بعل حنان، حداد از شهر فاعی پادشاه شد. (زن او مهیط‌تل نام داشت و دختر مطرد و نوء میدهپ بود). **51** هنگام مرگ حداد، امراز ادوم اینها بودند: تمناع، الیه، بیت، اهولی‌امه، ایله، فینون، قنار، تیمان، مبصر، مجده‌تل و عبرام.
- 2** پسران یعقوب معروف به اسرائیل اینها بودند: رئوین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبیلون، دان، یوسف، بنیامین، نفتالی، جاد و اشير. **3** یهودا از زن کنعتی خود، بتشوش، سه پسر داشت به نامهای: عیر، اونان و شیله. ولی عیر، پسر ارشد او، شرور بود و خداوند او را کشت. **4** بعد تاماً، زن بیوه عیر که هر عروس یهودا بود از خود یهودا حامله شد و دو پسر دوقلو به نامهای فارص و زارح زاید. **5** پسران فارص: حصرون و حامول. **6** پسران زارح: زمزی، ایتان، هیمان، کلکول و دارع. **7** عخان پسر کرمی، که با برداشتن مال حرام به خدا خیانت کرد و در قوم اسرائیل فاجعه به بار آورد نیز از نسل زارح بود. **8** عزربا پسر ایتان بود. **9** یرحمیل، رام و کلوبای پسران حصرون بودند. **10** رام پدر عینیاداب، و عینیاداب پدر تحشون (تحشون رهبر قبیله یهودا بود)، **11** تحشون پدر سلما، سلمون پدر بوعز، **12** بوعز پدر عویید، و عویید پدر یتسا بود. **13** پسران یتسا به ترتیب سن اینها بودند: ایاب، اینیاداب، شمعا، تقنیل، ردای، اوصم و داود. **14** یتسا در دختر به نامهای صروهی و ایچایل نیز داشت. پسران صروهی، ایشای، یواب و عسائيل بودند. **15** ایچایل که شوهرش پیر اسماعیلی بود، پسری داشت به نام عمسا. **16** کالیب (پسر حصرون) دو زن به نامهای عزویه و بیرونوت داشت. اینها فرزندان عزویه بودند: یasher، شوبای و اردون. **19** پس از مرگ عزویه، کالیب با دختر ازدواج کرد و از این زن صاحب پسری شد به نام حور. **20** اوری پسر حور، و بضليل پسر اوری بود. **21** حصرون در سن شصت سالگی با دختر ماخیر ازدواج کرد و از او هم صاحب پسری شد به نام سجحوب (ماخیر پدر جعلاد بود). **22** سجحوب پدر یائیر بود. یائیر بر بیست و سه شهر در سرزمین جلاعاد حکمرانی می‌کرد. **23** ولی قوای جشور و ارام، شهرهای یائیر و شهر قناط را همراه با شصت روستای اطراف آن به زور از او گرفتند. **24** کالیب بعد از مرگ پدرش حصرون، با افراته، زن پدر خود ازدواج کرد. افراته از کالیب صاحب پسری شد به اسم اشحور و اشحور هم پدر تقوی بود. **25** اینها پسران (پسر ارشد حصرون) بودند: رام (پسر بزرگ)، بونه، اورن، اوصم و اخیر. **26** عطاهه زن دوم یرحمیل، مادر اونام بود. **27** پسران رام پسر ارشد یرحمیل: معص، یامین و عاقر. **28** پسران اونام، شمای و یادع بودند. پسران شمای، ناداب و ایشیور بودند. **29** پسران ایشیور، احیان و مولید از زن او ایچایل بودند. **30** و پسران ناداب سلد و افایم بودند. سلد بی اولاد از دنیا رفت، **31** ولی افایم پسری به نام یشعی داشت. یشعی پدر شیشان و شیشان پدر احلای بود. **32** یادع برادر شمای دو پسر داشت به نامهای یبر و یوناتان. یتر بی اولاد از دنیا رفت، **33** ولی یوناتان دو پسر به اسم فالت و زازا داشت. **34** شیشان پسری نداشت، ولی چندین دختر داشت. او یکی از دخترانش را به عقد برجاع، غلام مصری خود درآورد. آنها صاحب پسری شدند و نامش را عتای گذاشتند. **36** ناتان پسر عتای، زباد پسر ناتان، **37** افالل پسر زباد، عویید پسر افالل.
- نسل آدم اینها بودند: شیث، انوش، **2** قینان، مهلهلیل، یارد، **3** خنوح، متواخ، لمک، نوح. **4** پسران نوح: سام، حام و یافت. **5** پسران یافت اینها بودند: جومر، ماجوج، مادای، یاوان، توبای، ماشک و تیراس. پسران جومر: اشکازار، رفقات و توجهمه. پسران یاوان: الیشه، ترشیش، کتیم و رودانیم. **8** پسران حام اینها بودند: کوش، مصرایم، فوط و کنعان. پسران کوش: سبا، حوبیله، سبیته، رحمه، سیستکا. پسران رعمه: شبی و ددان. **10** یکی از فرزندان کوش شخصی بود به نام نمرود که دلاوری بزرگ و معروف شد. **11** مصرایم جد اقوم زیر بود: لودی، عانمی، لهایی، نفتونی، فتروسی، کفتوری و کسلوحی (اجداد فلسطینی‌ها). **13** این دو نفر، از پسران کنعان بودند: صیدون (پسر ارشد او) و حیت. کنعن هم جد این قبیله‌ها بود: یوسی، اموری، جرجاشی، حوى، عرقی، سینی، اروادی، صماری و حماتی. **17** پسران سام اینها بودند: عیلام، آشور، عرقی، سینی، اروادی، حصاری و حماتی. **18** شالح پسر ارفکشاد بود و پسر شالح عابر. **19** عابر دو پسر و ماشک. **20** پسران بقطان: الموداد، شالف، حضرموت، یارح، هدراوم، اوزال، دفله، ایبال، ایمامیل، شبی، اوفری، حوبیله و بیباب. **24** پس ارفکشاد پسر سام بود و شالح پسر ارفکشاد، عابر پسر شالح، فالح پسر عابر، رعو پسر فلخ سروج پسر رعو، ناحر پسر سروج، تارح پسر ناحر، ابرام (که بعد به ابراهیم معروف شد) پسر تارح بود. **28** ابرام دو پسر داشت به نامهای اسحاق و اسماعیل. **29** پسران اسماعیل عبارت بودند از: نبایوت (پسر ارشد اسماعیل)، قیدار، ادبیل، میسام، مشعما، دومه، مسا، حداد، تیما، بطور، نافیش و قدمه. **32** ابراهیم از کنیز خود قطله پسران دیگری هم داشت که اسامی آنها به قرار زیر است: زمان، بقطان، مدان، مدیان، بیشاق و شوعه. پسران بقطان: شبی و ددان بودند. **33** پسران مدیان: عیقه، عیفر، حنوك، ایدیع و الماءع. **34** ابراهیم پدر اسحاق بود و اسحاق دو پسر داشت به نامهای عیسو و اسرائیل. **35** پسران عیسو: البخار، رعوئیل، یوش، بعلام و قورح. **36** پسران الیافاز: نیمان، اومار، صفحی، جعنام، قنار، و نیز عمالیق که مادرش تمناع بود. **37** پسران رعوئیل: نحت، زارح، شمه و مره. **38** اینها پسران سعیر بودند: لوطان، شوبایل، صبعون، عنه، دیشون، ایصر، دیشان. لوطان خواری داشت به نام تمناع. پسران شوبایل: علوان، مناخت، عیبال، شفو و اونام. پسران صبعون: ایه و عنه. **41** دیشون پسر عنه بود. پسران دیشون: حمران، اشیان، یتران و کران. **42** بلهان، زعوان و بعقان، پسران ایصر بودند. عوص و اران هر دو پسران دیشان بودند. **43** پیش از اینکه در اسرائیل پادشاهی روی کار آید، در سرزمین ادوم این پادشاهان یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند: بالع (پسر بعر) که در شهر دینبه به زندگی می‌کرد. **44** وقتی بالع مرد، بیباب پسر زارح از اهالی بصره به جایش پادشاه شد. **45** بعد از مرگ بیباب، حوشام از سرزمین تیمانی پادشاه شد. **46** پس از آنکه حوشام مرد، حداد پسر بداد (که پادشاه مدنیان را در سرزمین موآب شکست داد) به پادشاهی منصوب گردید و در شهر عویت سلطنت کرد. **47** وقتی حداد مرد، سمله از شهر مسیرقه بر تخت پادشاهی نشست. **48** بعد از

24 یوینیای صاحب هفت پسر بود به نامهای زیر: هودایا، الباشیب، فلایا، عقوب، بوجانان، دلایع و عنانی.

- اینها از اعقاب یهودا هستند: فارص، حصرون، کرمی، حور و شویال.
4 2 رایا پسر شویال، پدر بخت، و بخت پدر اخواتی و لاحد بود. ایشان به طایفه‌های صرعتی معروف بودند. **3** حور پسر ارشد اخوات بود و فرزندانش شهر یست‌لحم را بنا نهادند. حور سه پسر داشت: عیطام، فتوئل و عازر. عیطام نیز سه پسر داشت: یزرعیل، یشما و یدیاش. دختر او هصللوفونی نام داشت.
5 فتوئل شهر جدور را بنا کرد و عازر شهر حوشه را. **6** اشحور، باقی شهر تقوی، دو زن داشت به نامهای حلا و نعرو. **7** نعره این پسران را به دنیا آورد: اخرام، حافر، تیمانی و اخشنطاری. **8** حلا نیز صاحب این پسران شد: صرت، صور و انتان. **9** قوس پدر عانون و صوبیه بود و جد طایفه‌هایی که از اخچیل پسر هاروم به وجود آمدند. **10** مردی بود به نام یعیص که در بین خاندان خود بیش از همه مورد اختیار بود. مادرش به این علت نام او را یعیص گذاشت چون با درد شدید او را زایده بود. (یعیص به معنی «درد» است). **11** اما یعیص نزد خدای اسرائیل ایپطور دعا کرد: «ای خدا مرا برکت ده و سزمین مرا وسیع گردن. با من باش و مرا از مصیبتهای دور نگاه دار تا رنج نکشم.» و خدا دعای او را اجابت فرمود. **12** اشuron پدر بیت رafa، فاسیح و تحنه بود. تحنه باقی شهر پدر اشuron بود. **13** اشuron قنات عنتیل و سرایا ناحاش بود. همه اینها اهل ریقه بودند. **14** عفره پسر معونوتای بود. پسران کالیب (پسر یفنه) عبارت بودند از: عیرو، ایله، ناعم. ایله پدر قنات بود. **15** پسران یهلهل ایشان بودند: زیف، زیفه، تیریا و اسرائیل. **16** پسران عزره اینها بودند: پتر، مرد، عافر و یالون. مرد با دختر پادشاه مصر به نام پیه ازدواج کرد و صاحب یک دختر به نام مریم و دو پسر به نامهای شمای و یشیح (جد اشتموع) شد. مرد از زن یهودی خود نیز صاحب سه پسر شد به نامهای: پارد، جابر و یقوتیل. اینها به ترتیب بانی شهراهی جدور، سوکو و زانوح بودند. **17** زن هودایا خواهر نحم بود. یکی از پسرانش جد طایفه قبیله جرمی و دیگری جد طایفه اشتموع معکاتی شد. **18** پسران شیمون: امنون، ربه، بنجانان و تیلوان. پسران یشیعی: زویحت و بنزویست. **19** کشیان خود داشت. او دختری نیز به نام تامار داشت. **20** اینها به ترتیب اعکاب سلیمان هستند: رجیعام، ابیا، آسا، یهوشافاط، یهورام، اخربا، یواش، آضیا، عزیا، بوتام، آحاز، جزقیتا، منسی، آمن و یوشیا. **21** پسران یوحنان، یهوباقیم، صدقیا و شلوم. **22** پسران یهوبیکین (که به اسارت بابلیان درآمد) اینها بودند: شملیهیل، ملکیهیم، فدایا، شناصر، یقیما، هوشام و ندبیا. **23** فدایا پدر زرباپل و شمعی بود. فرزندان زرباپل اینها بودند: مثلاهم، حتنيا، حشریه، اوهل، برخیا، حسدیا، یوشب حسد و دخترش شلومیت. **24** پسران حتنيا، فلطیا و اشعیا بودند. رفایا پسر اشیعا، ارنان پسر رفایا، عویدیا پسر ارنان، شکینا پسر عویدیا و شمعیا پسر شکینا. شمعیا پیچ پسر به این اسمای داشت: حطوش، یجال، باریح، نعزیا و شفاط. **25** عزیزا سه پسر به این اسمای داشت: یوینیای، جزقیا و عزیقام.

39 حالص پسر عزیزا، العاسه پسر حاصل، **40** سسمای پسر العاسه، شلوم پسر سسمای، **41** یقیما پسر شلوم، یشمع پسر یقیما بود. **42** پسر ارشد کالیب (برادر یرحمیل) میشاوخ نام داشت. میشاوخ پدر ماریشه، ماریشه پدر حبیون بود. **43** پسران حبیون عبارت بودند از: فرج، نفوخ، راقم و شامع. **44** شامع پدر راحم بود و راحم پدر یقعام. راقم پدر شمای بود. **45** ماعون پسر شمای بود و پدر یست‌صور. **46** عیفه، کیز کالیب، حاران و موصا و جازیرا زایید. حاران هم پسری داشت به نام جازیر. **47** مردی به نام یهادی شش پسر داشت به اسمای: راجم، بوتام، جیشان، فالت، عیفه و شاعف. **48** معکه یکی دیگر از کنیزان کالیب شش پسر به دنیا آورد به اسمای: شابیر، ترخنه، شاعف (پدر مدمنه) و شوا (پدر مکینا و جیعا). کالیب دختری نیز داشت که نامش عکسه بود. **49** اینها نوادگان کالیب بودند. پسران حور (پسر ارشد کالیب و افراته) اینها بودند: شوبال (بانی قریه یعاریم)، **50** سلمما (بانی بیت‌لحم) و حاریف (بانی بیت‌جادر). **51** شوبال، باقی قریه یعارض، جد طایفه هراوه که نصف ساکنان منحوت را تشکیل می‌دادند، بود. **52** طایفه‌های قریه یعارض که از نسل شوبال بودند، عبارت بودند از: پیری، فوتی، شوماتی و مشراعی. (صرعتانی‌ها و اشتائنان از نسل مشراعی‌ها بودند). **53** سلمما، باقی بیت‌لحم، جد طایفه نطفاتی، عطروت بیت‌بیاب و صرعی (یکی از دو طایفه ساکن مانحت) بود. **54** (طایفه‌های تویستندگانی) که کتب و مدارک را رونویسی می‌کردند و ساکن یعیص بودند عبارت بودند از: ترعنای، شمعاتی و سوکاتی. **55** این طایفه‌ها قبی و از نسل حمت، جد خاندان ریکاب، بودند).

3

پسران داود پادشاه که در حبیون به دنیا آمدند، به ترتیب سن عارض بودند از: امنون که مادرش اخینوغم نام داشت و اهل یزرعیل بود. دانیال که مادرش ایچیل نام داشت و اهل کرمل بود. **2** اباشلوم که مادرش معکه دختر تلمایی پادشاه چشور بود. ادونیا که مادرش حجیت بود. **3** شفاطیا که مادرش ایطمال بود. پترعام که مادرش عجله بود. **4** این شش پسر داود پادشاه در حبیون متولد شدند، یعنی همان جایی که او هفت سال و نیم سلطنت کرد. **5** زمانی که او در اورشیلیم بود، همسرش بتقیع (دختر عیمی قبیل) چهار پسر برای او به دنیا آورد به نامهای شمعی، شوبال، ناثان و سلیمان. **6** داود نه پسر دیگر نیز داشت که عبارت بودند از: یبحار، یشمع، یفلسط، نوجه، نافیع، یافیع، یلشمع، الیادع و یفلسط. **7** علاوه بر اینها، داود پسرانی هم از کنیزان خود داشت. او دختری نیز به نام تامار داشت. **10** اینها به ترتیب اعکاب سلیمان هستند: رجیعام، ابیا، آسا، یهوشافاط، یهورام، اخربا، یواش، آضیا، عزیا، بوتام، آحاز، جزقیتا، منسی، آمن و یوشیا. **15** پسران یوشنیا: پسران یهوباقیم، صدقیا و شلوم. **16** پسران یهوبیکین (که به اسارت بابلیان درآمد) اینها بودند: شملیهیل، ملکیهیم، فدایا، شناصر، یقیما، هوشام و ندبیا. **17** فدایا پدر زرباپل و شمعی بود. فرزندان زرباپل اینها بودند: مثلاهم، حتنيا، حشریه، اوهل، برخیا، حسدیا، یوشب حسد و دخترش شلومیت. **21** پسران حتنيا، فلطیا و اشعیا بودند. رفایا پسر اشیعا، ارنان پسر رفایا، عویدیا پسر ارنان، شکینا پسر عویدیا و شمعیا پسر شکینا. شمعیا پیچ پسر به این اسمای داشت: حطوش، یجال، باریح، نعزیا و شفاط. **23** عزیزا سه پسر به این اسمای داشت: یوینیای، جزقیا و عزیقام.

مسلح تشکیل شده بود. **۱۹** آنها به جنگ حاجریان، پطور، نافیش و نواب رفتند. **۲۰** ایشان دعا کردند و از خدا کمک خواستند و خدا هم به دادشان رسید، زیرا که بر او توکل داشتند. پس حاجریان و متحدhan آنان شکست خوردند. **۲۱** غنایم جنگی که به دست آمد عبارت بود از: **۵۰۰۰** شتر، **۲۵۰۰۰** گوسفند، **۲۰۰۰۰** الاغ و **۱۰۰۰۰** اسیر. **۲۲** عده زیادی از دشمنان هم در جنگ کشته شدند، زیرا خدا بر ضد آنها می‌جنگید. پس مردم رئوبین تا زمان تبعیدشان، در سرزمین حاجریان ساکن شدند. **۲۳** افاد نصف قبیله منسی بسیار زیاد بودند و در منطقه واقع در بین باشان، بعل حرمون، سنیر و کوه حرمون ساکن شدند. **۲۴** اینها سران طوایف ایشان بودند: عافر، پیشی، الىیل، عزیزیل، ارمیا، هودویا و یحدهیل. هر کی از آنها همراهی قوی و شجاع و معروف به شماری می‌آمدند، **۲۵** ولی نسبت به خدای اجدادشان و فدادار نبودند. آنها بهای کنعانی را که خدا آنها را از بین برد بود می‌پرسیدند. **۲۶** پس خدای اسرائیل، قول پادشاه آشور را (که به تغلق فلاسر معروف بود) پرانگیخت و او به آن سرزمین حمله کرد و مردان رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی را اسیر نمود و آنها را به حلح، خابور، هارا و کنار نهر جوزان برد که تا به امروز در آنجا ساکن هستند.

۶ پسران لاوی اینها بودند: جرشون، قهات و ماري. **۷** پسران قهات اینها بودند: عمرام، پصهار، حبرون و عزیزیل. **۸** هارون، موسی و مریم فرزندان عمرام بودند. هارون چهار پسر داشت به نامهای: ناداب، ایبهو، العازار و ایتامار. **۹** نسل العازار به ترتیب اینها بودند: فینحاس، ایشوع، **۵** بقی، عزی، زریحا، مراپوت، **۷** ارمیا، اخیطوب، **۸** صادوق، اخیمعض، **۹** عزیزا، **۱۰** عزربیا. عزربیا کاهن خانه خدا بود خانه‌ای که به دست سلیمان در اورشلیم بنا شد. **۱۱** ارمیا، اخیطوب، **۱۲** صادوق، شلوم، **۱۳** حلقيا، **۱۴** عزربیا، سرایا و **۱۵** یهودصادق. وقتی خداوند مردم یهودا و اورشلیم را به دست یوکذنبیصر اسیر کرد، یهودصادق هم جزو اسرا بود. **۱۶** چنانکه قبلًا گفته شد، جرشون، قهات و ماري پسران لاوی بودند. **۱۷** بقی و شمعی پسران جرشون بودند. **۱۸** پسران قهات، عمرام، پصهار، حبرون، عزیزیل بودند. **۱۹** محلی و موشی پسران ماري بودند. **۲۰** نسل جرشون به ترتیب اینها بودند: بقی، **۲۱** یوآخ، عدو، زارح و یاتری. **۲۲** نسل قهات به ترتیب اینها بودند: عینیاداب، قورح، اسیر، **۲۳** القانه، ابی آساف، اسیر، **۲۴** تحت، اوری لیل، عزربیا و شاعول. **۲۵** القانه دو پسر داشت: عمامی و اخیموت. **۲۶** نسل اخیموت به ترتیب اینها بودند: القانه، صوفای، نحت، **۲۷** الى آب، بروماد، القانه و سموئیل. **۲۸** بیوئیل پسر ارشد سموئیل و ابی پسر دوم او بود. **۲۹** نسل ماري به ترتیب اینها بودند: محلی، لبni، شمعی، عزه، شمعی، هجقا و عسایا. **۳۱** داود پادشاه پس از آنکه صندوق عهد را در عبادتگاه فرار داد، افرادی را انتخاب کرد تا مسئول موسیقی عبادتگاه باشند. **۳۲** پیش از آنکه سلیمان خانه خداوند را در شهر اورشلیم بنا کند، این افراد به ترتیب در خیمه ملاقات این خدمت را انجام می‌دادند. **۳۳** اینها بودند مردمانی که همراه پسرانشان خدمت می‌کردند: هیمان رهبر گروه از طایفة قهات بود. نسب نامه او که از پدررش بیوئیل به جدش بعقوب می‌رسید عبارت بود از: هیمان، سرمه ایشان، **۳۴** القانه، بروماد، الى لیل، توح، **۳۵** صوف، القانه، مهت، بیوئیل، سموئیل، **۳۶** القانه، بیوئیل، عزربیا، صفتیا، **۳۷** تحت، اسیر، ابی آساف،

চقلخ، بیت مرکبتوت، حصرسوسمیم، بیت برئی، شعرایم، **۳۲** عیطام، عین، رمون، توکن، عاشان **۳۳** و دهکده‌های اطراف آن تا حدود شهر بعل. **۳۴** اسامی رؤسای طایفه‌های شمعون عبارت بودند از: مشوباب، یمیلیک، یوشه (پسر آمছیا)، بیوئیل، یههو (پسر یوشیبا، نوہ سرایا و نبیره عسی یل)، الیوبیانی، یعکویه، یشوحاپا، عسایا، عادی یل، یسیمی یل، بنایا و زیرا (پسر شفعی)، شفعی پسر الون، الون پسر یدایا، یدایا پسر شمری و شمری پسر شمعیا). این طایفه‌ها به تدریج بزرگ شدند و در جستجوی چراگاههای بزرگتر برای گله‌های خود به سمت شرقی دره جدور رفتند. **۴۰** در آنجا آنها سرزمینی وسیع آرام و ایمن با چراگاههای حاصلخیز پیدا کردند. این سرزمین قبلاً به نسل حام چراگاههای زیادی وجود داشت. **۴۱** در دوره سلطنت حرقیا، پادشاه یهودا، رؤسای طایفه‌های شمعون به سرزمین نسل حام هجوم بردند و خیمه‌ها و خانه‌های آنها را خراب کردند، ساکنان آنجا را کشند و زمین را به تصرف خود درآوردند، زیرا در آنجا چراگاههای زیادی وجود داشت. **۴۲** سپس پانصد نفر از این افراد مهاجم که از قبیله شمعون بودند به کوه سعیر فرستند. (رهبران آنها فلطیا، تعربیا، رفایا و عزیل و همه پسران یشیع بودند). **۴۳** در آنجا بازماندگان قبیله عمالیق را از بین برند و از آن به بعد خودشان در آنجا ساکن شدند.

۵

رئوبین پسر ارشد اسرائیل بود. اما حق ارشد بودن رئوبین از او گرفته شد و به پسران برادر ناتی اش یوسف داده شد، چون رئوبین با متعه پدر خود همبستر شده، پدر خود را می‌حرمت کرد. از این رو، در نسب نامه، نام رئوبین به عنوان پسر ارشد ذکر نشده است. **۲** هر چند یهودا در بین پرادرانش از همه قویتر بود و از میان قبیله او یک رهبر برخاست، ولی حق ارشد بودن به یوسف تعلق گرفت. **۳** اینها پسران رئوبین (پسر بزرگ یعقوب) بودند: حنوك، فلو، حصرون و کرمی. **۴** اینها اعقاب بیوئیل هستند: شمعیا، جوج، شمعی، **۵** میکا، رایا، بعل **۶** و پیره. پیره رئیس قبیله رئوبین بود که تغلق فلاسر، پادشاه آشور او را اسیر کرد و برد. **۷** سران طوایف رئوبین که نامشان در نسب نامه نوشته شد اینها بودند: یعیل، زکريا، بالع (پسر عزار، نوہ شام و نبیره بیوئیل). رئوبینی ها در منطقه‌ای که بین عزوعیر، نبو و بعل معون قرار دارد، ساکن شدند. **۹** گله‌های آنها در زمین جلعاد زیاد شده بود و از این جهت از طرف شرق تا حاشیه صحرا که به کنار رود فرات می‌رسید، سرزمین خود را وسعت دادند. **۱۰** در زمان سلطنت شائلو، مردان رئوبین به حاجریان حمله بردند و آنها را شکست دادند و در خیمه‌های آنها، در حاشیه شرقی جلعاد، ساکن شدند. **۱۱** قبیله جاد در سمت شمال قبیله رئوبین، در سرزمین خود را وسعت دادند. ساکن بودند. **۱۲** رئیس قبیله جاد بیوئیل نام داشت و شافام، بعنای و شاطاف از بزرگان قبیله بودند. **۱۳** بستگان ایشان، یعنی سران هفت طایفه، اینها بودند: میکائیل، مثلاهم، شمع، یورای، یعکان، زیع و عابر. **۱۴** این افراد از نسل ایبحایل هستند. (ایبحایل پسر حوری بود، حوری پسر باروخ، باروخ پسر جلعاد، جلعاد پسر میکائیل، میکائیل پسر یشیشای، یشیشای پسر یحدو، و یحدو پسر بوز). **۱۵** اخی، پسر عدبیل و نوہ جوی رئیس این طایفه‌ها بود. **۱۶** این طایفه‌ها در جلعاد (واقع در سرزمین باشان) و اطراف آن و در تمام منطقه سرسیز و خرم شارون زندگی می‌کردند. **۱۷** نسب نامه ایشان در زمان سلطنت یوتم پادشاه یهودا و بیعام پادشاه اسرائیل ثبت شد. **۱۸** سپاه مشترک رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی از **۴۴۰۷۶۰** سرباز شجاع و تعلیم دیده،

قرح، ۳۸ پصهار، قهات، لاوی و یعقوب. ۳۹ آساف خویشاوند هیمان، دستیار او بود و در طرف راست او می‌ایستاد. نسب نامه آساف که از پدرش برکیا به جدش لاوی می‌رسید عبارت بود از: آساف، برکیا، شمعی، ۴۰ میکائیل، ملکایا، ۴۱ ایتان، زاح، عدایا، ۴۲ ایتان، زمه، شمعی، ۴۳ یحث، جرشون، لاوی. ۴۴ ایتان دستیار دیگر هیمان از طایفه مواری بود و در طرف چپ او می‌ایستاد. نسب نامه او که از قیشی به جدش لاوی می‌رسید عبارت بود از: ایتان، قیشی، عبدی، ملوک، ۴۵ حشیا، آمصیا، حلقیا، ۴۶ امصی، بانی، شامر، ۴۷ محلی، موشی، مواری و لاوی. ۴۸ سایر خدمات خیمه عبادت به عهده لاویان دیگر بود. ۴۹ ولی خدمات زیر به عهده هارون و نسل او بود: تقدیم هدایای سوختنی، سوزاندن بخور، تمام وظایف مربوط به قدس القداس و تقديم قربانیها برای کفاره گاهان بین اسرائیل. آنها تمام این خدمات را طبق دستورهای موسی خدمتگزار خدا انجام می‌دادند. ۵۰ نسل هارون اینها بودند: العازار، فینحاس، ایبیشو، ۵۱ بقی، عزی، زرحا، ۵۲ مرایوت، امریا، اخطلوب، ۵۳ صادوق و اخیمیض. ۵۴ طایفة قهات که از نسل هارون بودند، نخستین گروهی بودند که قرعه به نامشان درآمد و شهر حبرون در سرزمین یهودا با چراغاههای اطرافش به ایشان داده شد. ۵۵ نسل و روستاهای اطراف آن قبیله به کالیپ پسر پنهنه به ملکت داده شده بود. ۵۶ علاوه بر شهر حبرون که از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها نیز با چراغاههای اطرافش به نسل هارون داده شد: لبنة، بتیر، اشتموع، حیلین، دیر، عاشان و بیت شمس. ۵۷ از طرف قبیله بینامین نیز شهرهای جمع، علمت و عنایت با چراغاههای اطرافشان به ایشان داده شد. ۵۸ همچنین برای بقیه طایفه قهات ده شهر در سرزمین غربی قبیله منسی به قید قرعه تعیین شد. ۵۹ خاندانهای طایفة جرشون سیزده شهر به قید قرعه از قبیله‌های یساقار، اشیر، نفتالی و نصف قبیله منسی در باشان دریافت نمودند. ۶۰ از طرف قبایل رؤیین، جاد و زبولون دوازده شهر به قید قرعه به خاندانهای مواری داده شد. ۶۱ به این ترتیب بنی اسرائیل این شهرها را با چراغاههای اطرافشان به لایوان دادند. ۶۲ شهرهای اهدایی قبیله یهودا، شمعون و بینامین نیز به قید قرعه به ایشان داده شد. ۶۳ از طرف قبایل رؤیین، جاد و قبیله افرایم این شهرها و چراغاههای اطراف آنها را به خاندانهای طایفة قهات داد: شکیم (یکی از شهرهای پناهگاه که در کوهستان افرایم واقع بود)، جازر، یقمعام، بیت حرون، ایلون و جترمون. ۶۴ از سرزمین غربی قبیله منسی، دو شهر عانیر و بلعام با چراغاههای اطراف آنها به خاندانهای دیگر قهات داده شد. ۶۵ شهرهای زیر با چراغاههای اطرافشان به خاندانهای طایفة جرشون داده شد: از طرف سرزمین شرقی قبیله منسی: شهرهای جولان در زمین باشان و عشتاروت؛ ۶۶ از قبیله یساقار: قادش، دابره، ۶۷ راموت، عانیم؛ ۶۸ از قبیله اشیر: مشآل، عدون، ۶۹ حقوق، رحوب؛ ۷۰ از قبیله نفتالی: قادش در جلیل، حمون و قربایم. ۷۱ شهرهای زیر با چراغاههای اطرافشان به خاندانهای طایفة مواری داده شد: از قبیله زبولون: رمونو و تابور؛ از قبیله زبولون در شرق رود اردن مقابل شهر اریحا: باصر در بیابان، یهصه، قایمیوت و میفعع؛ از قبیله جاد: راموت در ناحیه جلعاد، محایم، حشبون و یعزیز.

7

پسران یساقار: تولاع، فوه، یاشوب، شمرون. ۷۲ پسران تولاع که هر یک از آنها رئیس یک طایقه بود: عزی، رفایا، بیریتل، یحیماتی، یسام و سموئیل. در زمان داود پادشاه، تعداد کل مردان جنگی این طایفه ها

عالی.

۳۶ پسران صوفع عبارت بودند از: سوح، حزنفر، شوعل، بیری، یمهه،
۳۷ باصر، هود، شما، شلشه، بیزان و بپیرا. ۳۸ پسران پتر عبارت بودند از:
فنه، فسفا و آرا. ۳۹ پسران علا عبارت بودند از: آرح، حتی تیل و رصبا. ۴۰
همه فرزندان اشیر که سران طایفه‌ها بودند، جنگاورانی کارآزموده و هرمانی
برجسته محسوب می‌شدند. تعداد مردان جنگی این طایفه که در نسب نامه
ثبت گردید ۲۶۰۰۰ نفر بود.

۸

فرزندان بنیامین به ترتیب سن اینها بودند: بالع، اشبل، اخrix، ۲ نوحه
و رافا. ۳ پسران بالع اینها بودند: ادار، حیراء، ایبهود، ۴ ایشیوع، نعمان،
اخرو، ۵ حیراء، شفوقان و حوارم. ۶ پسران احود اینها بودند: نعمان، اخیا و
جیرا. اینها رؤسای طایفه‌ی بودند که در جمع زندگی می‌کردند، اما در جنگ
اسیر شده به مناحت تبعید شدند. جیرا (پدر عزا و اخیحدود) ایشان را در این
تبعید رهبری کرد. ۷ شحرایم زنان خود حوشیم و بعرا را طلاق داد، ولی از زن
جدید خود خلیش در سرزمین موآب صاحب فرزندانی به اسمی زیر شد:
بوباب، ظلیبا، میشا، ملکام، یوسف، شکیا و مرمه. تمام این پسران رؤسای
طایفه‌ی شدند. ۱۱ حوشیم، زن سابق شحرایم، ایبطلوب و الفعل را برایش
زایده بود. ۱۲ پسران الغل عبارت بودند از: عابر، مشمام و شامد. (شامد
شهرهای اوون و لود و روستاهای اطراف آنها را بنا کرد). ۱۳ پسران دیگر او
بریعه و شامع، رؤسای طایفه‌هایی بودند که در ایلون زندگی می‌کردند. آنها
ساکنان جت را بیرون راندند. ۱۴ پسران بربیه اینها بودند: اخیو، شاشق،
یریوموت، زیدیا، عارد، عادر، میکائیل، یشفه و بوخا. ۱۷ افراد زیر هم پسران
الفعل بودند: زیدیا، مشلام، حرقی، حابر، یشمراهی، بیلایه و بوباب. ۱۹
پسران شمعی: یعقوم، زکری، یعنیانی، صلتای، ایلی تیل، ادایا، برایا و
شمرت. ۲۲ پسران شاشق: یشفان، عابر، ایلی تیل، عبدون، زکری، حاتان،
حتنیا، عیلام، عننتیبا، یقدیا و فتوئیل. ۲۶ پسران برham: شمشراتی، شحرای،
عتلیا، ۲۷ یعرشیا، ایلیا و زکری. ۲۸ اینها رؤسای طایفه‌ی بودند که در اورشلیم
زندگی می‌کردند. ۲۹ یعنی تیل، شهر جبعون را بنا کرد و در آنجا ساکن شد.
نام زن او معکه بود. ۳۰ پسر ارشد او عبدون نام داشت و پسران دیگر ش
نگهبانانی دروازه شرقی کاخ سلطنتی هستند. ۳۱ نسل شلوم از قوری و ایاساف
به قورح می‌رسید. شلوم و خویشاوندان نزدیکیش که از نسل قورح بودند جلوی
دروازه خانه خدا نگهبانی می‌دادند، درست همان طور که اجدادشان مسئول
نگهبانی مدخل خمیمه عبادت بودند. ۳۲ در آن زمان فینحاس پسر العازار، بر
کار آنها نظارت می‌کرد و خداوند با او بود. ۳۱ زکریا پسر مشلمیا مسئول
نگهبانی مدخل خمیمه ملاقات بود. ۳۲ تعداد نگهبانان ۲۱۲ نفر بود. آنها
مطابق نسب نامه‌ی ایشان از روستاهای انتخاب شدند. اجداد آنها به وسیله داود
پادشاه و سموئیل نبی به این سمت تعیین شده بودند. ۳۳ مسئولیت نگهبانی
دروازه‌های خانه خداوند به عهده آنها و فرزندانشان گذاشته شده بود. ۳۴ این
نگهبانان در چهار طرف خانه خداوند شرق و غرب، شمال و جنوب مستقر
شدند. ۳۵ خویشاوندان ایشان که در روستاهای بودند هر چند وقت یکبار برای
یک هفته به جای آنها نگهبانی می‌دادند. ۳۶ ریاست نگهبانان را چهار لاوی
به عهده داشتند که شغل‌های ایشان بسیار حساس بود. آنها مسئولیت اتاقها و
خرانه‌های خانه خدا را به عهده داشتند. ۳۷ خانه‌های ایشان نزدیک خانه خدا
بود چون می‌پایست آن را نگهبانی می‌کردند و هر روز صبح زود دروازه‌ها را
باز می‌نمودند. ۳۸ بعضی از لاویان مسئول نگهداری طوفی بودند که برای
قریانی کردن از آنها استفاده می‌شد. هر بار که این ظروف را به جای خود
برمی‌گرداندند، با دقت آنها را می‌شمرندند تا گم نشوند. ۳۹ دیگران مأمور
حفظ اثاث خانه خدا و نگهداری از آرد نرم، شراب، روغن زیتون، بخور و
عطیریات بودند. ۴۰ بعضی از کاهنان، عطیریات تهیه می‌کردند. ۴۱ متینا

۹

اصل و نسب تمام اسرائیلی‌ها در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل»
نوشته شد. مردم یهودا به سبب بت پرسنی به بابل تبعید شدند. ۲ نخستین
گروهی که از تبعید بازگشتد و در شهرهای قبلى خود ساکن شدند، شامل
خانه‌هایی از قبائل اسرائیل، کاهنان، لاویان و خدمتگزاران خانه خدا بودند.

رہبران اسرائیل به حبیرون نزد داود رفتند و به او گفتند: «ما گوشت و استخوان تو هستیم»² حتی زمانی که شانول پادشاه بود، سپاهیان ما را تو به جنگ می بردی و به سلامات بر می گرداندی؛ و خداوند، خدایت فرموده است که تو باید شبان و رهبر قوم او باشی». ³ پس در حبیرون داود در حضور خداوند را رهبران اسرائیل عهد بست و ایشان همان طور که خداوند به سموتل فرموده بود، او را به عنوان پادشاه اسرائیل انتخاب کردند. ⁴ سپس داود و آن رهبران به اورشلیم که محل سکونت یوسی ها بود و یوس نزیر نامیده می شد، پنده. ⁵ ولی اهالی یوس از ورود آنها به شهر جلوگیری کردند. پس داود قلعه صهیون را که بعد به «شهر داود» معروف شد، تسخیر کرد ⁶ و به افراد خود گفت: «اوین کسی که به یوسی ها حمله کند، فرمانده سپاه خواهد شد». ⁷ بوآب پسر صریوه اولین کسی بود که به یوسی ها حمله کرد؛ پس مقام فرماندهی سپاه داود به او داده شد. ⁸ داود در آن قلعه ساکن شد و به همین جهت آن قسمت از شهر اورشلیم را شهر داود نامیدند. ⁹ داود بخش قلیمی شهر را که اطراف قلعه بود به سمت بیرون و سمت داد و بوآب بقیه شهر اورشلیم را تعمیر کرد. ¹⁰ به این ترتیب روزبه روز بر قدرت و نفوذ داود افزوده می شد، زیرا خداوند لشکرهای آسمان با او بود. ¹¹ این است اسمی سربازان شجاع داود که همراه قوم اسرائیل او را مطابق کلام خداوند، پادشاه خود ساختند و سلطنت او را استوار نمودند: ¹² یشبعام (مردی از اهالی حکمون) فرمانده افسران شجاع داود پادشاه بود. او یکبار با نیزه خود سیصد نفر را کشت. ¹³ العازار پسر دودو، از خاندان اخوخ در رتبه فوج فرار داشت. ¹⁴ او در جنگی که با فلسطینی ها در فسیدمن درگرفت، داود را همراهی می کرد. در محلی که مزرعه جو بود، سپاه اسرائیل در برابر فلسطینی ها تاب نیاوردند و با به فار گذاشتند، ¹⁵ ولی العازار افادش در آن مزرعه جو در برابر فلسطینی ها ایستادگی کردند و آنها را شکست دادند و خداوند پیروزی بزرگی نصیب ایشان نمود. ¹⁶ در حالی که عده ای از فلسطینی ها در دره رفائل ازدو زده بودند، سه نفر از سردار شجاع داود پیش او که در غار علولام پنهان شده بود، رفتند. ¹⁷ داود در پناهگاه خود بود و اردوی فلسطینی ها در بیت لحم مستقر شده بود. ¹⁸ در این هنگام داود گفت: «چقدر دلم می خواهد از آب چاهی که زدیک دروازه بیت لحم است بنوشم!» پس آن سه سردار قاب اردوی فلسطینی ها را شکافتند، از آن گذشتند و از آن چاه آب کشیدند و برای داود آوردن. ولی داود آن آب را نتوشید، بلکه آن را چون هدیه به حضور خداوند پیخت ¹⁹ و گفت: «نه ای خدا، من این آب را نمی نوشم! این آب، خون این سه نفر است که برای آوردن شان خود را به خطر اند اخترید». ²⁰ ایشای برادر بوآب، فرمانده آن سه نفر بود. او یکبار با کشتن سیصد نفر با نیزه خود، مانند آن سه نفر معروف شد. ²¹ هر چند ایشای رئیس آن سه دلار و معروفتر از ایشان بود، ولی جزو آن سه نفر محسوب نمی شد. ²² بنا بر این پسر پیوایاد اهل قصیل، سرباز معروف بود و کارهای متهرانه انجام می داد. بنا برای دو سردار معروف موآیی را کشت. او همچنین در یک روز برفی به حفره ای داخل شد و شیری را کشت. ²³ یکبار با یک چوبیدستی یک جنگجوی مصری را که قدس دو مت و نیم و نیزه اش به کلفتی چوب نساجان بود، از پای درآورد. آن مصری نیزه ای در دست داشت و بنا برای نیزه را از دست او ریود و وی را با آن نیزه کشت. ²⁴ این بود کارهای بنا برای که او را مانند سه سردار ارشد

11

(یکی از لاویان و پسر بزرگ شلوم قورحی)، مسئول پختن نانی بود که به خدا تقاضی می شد. ²⁵ بعضی از افراد خاندان قهات مأمور تهیه نان حضور روز شبات بودند. ²⁶ برخی از خاندانهای لاوی مسئولیت موسیقی خانه خدا را به عهده داشتند. سران این خاندانهای در اتفاقهایی که در خانه خدا بود، زندگی می کردند. ایشان شب و روز آماده خدمت بودند و مسئولیت دیگری نداشتند. ²⁷ تمام افرادی که در بالا نام برد شدند، طبق نسب نامه هایشان، سران خاندانهای لاوی بودند. این رهبران در اورشلیم زندگی می کردند. ²⁸ پیویل شهر جعون را بنا کرد و در آنجا ساکن شد. نام زن او معکه بود. ²⁹ پسر ارشد او عبدون و پسران دیگر کش عبارت بودند از: صور، قیس، بعل، نیر، ناداب، ³⁰ جدور، اخیو، زکريا و مقلوت. ³¹ مقلوت پدر شمام بود. این خاندانهای با هم در اورشلیم زندگی می کردند. ³² نیر پدر قیس، قیس پدر شائلول، و شائلول پدر بیانات، ملکیشوع، ایتیاداب و اشعل بود. ³³ بیانات پدر مفیویشت، مفیویشت پدر میکا، ³⁴ میکا پدر فینون، مالک، تحریع و آحاز، ³⁵ آحاز پدر یعره، یعره پدر علمت، عزموت و زمزی، زمزی پدر موصا، ³⁶ موصا پدر بنعا، بنعا پدر رفایا، رفایا پدر العاصه و العاصه پدر آصلیل بود. ³⁷ آصلیل شش پسر داشت به اسمی: عزیقام، بکرو، اسماعیل، شعرا، عوبیدا و حنان. ³⁸

10

فلسطینی ها با اسرائیلی ها وارد جنگ شدند و آنها را شکست دادند. اسرائیلی ها فرار کردند و در دامنه کوه جلیع تلفات زیادی به جای گذاشتند. ³⁹ فلسطینی ها شائلول و سه پسر او بیانات، ایتیاداب و ملکیشوع را محاصره کردند و هر سه را کشند. ⁴⁰ عرصه بر شائلول تنگ شد و تیراندازان فلسطینی دورش را گرفتند و او را مجروح کردند. ⁴¹ شائلول به محافظت خود گفت: «پیش از اینکه به دست این کافرها بیفتح و رسوا شوم، تو با شمشیر خودت مرا بکش!» ولی آن مرد ترسید این کار را بکند. پس شائلول شمشیر خودش را گرفته، خود را بر آن انداخت و مرد. ⁴² محافظت شائلول چون او را مرد دید، او نیز خود را روی شمشیرش انداخت و مرد. ⁴³ شائلول و سه پسر او با هم مردند و به این ترتیب خاندان سلطنتی شائلول برافتاد. ⁴⁴ وقتی اسرائیلی های ساکن دره یزرعیل شیدند که سپاه اسرائیل شکست خورده و شائلول و پسرانش کشته شده اند، شهرهای خود را ترک کردند و گزینند. آنگاه فلسطینی ها آمدند و در آن شهرها ساکن شدند. ⁴⁵ روز بعد که فلسطینی ها برای غارت کشته شدگان رفتند، جنازه شائلول و پسرانش را در کوه جلیع پیدا کردند. ⁴⁶ آنها اسلحه شائلول را در معبد خدایان خود گذاشتند و شائلول را گرفتند و سر او را از تن جدا کردند، با خود برندند. سپس اسلحه و سر شائلول را به سراسر فلسطین فرستادند تا خیر کشته شدن شائلول را به بتها و مردم فلسطین برسانند. ⁴⁷ آنها اسلحه شائلول را در معبد خدایان خود گذاشتند و شایش را به دیوار معبد بت داجون آویختند. ⁴⁸ وقتی ساکنان یا پیش جله ع شیدند که فلسطینی ها چه بلایی بر سر شائلول آورده اند، ⁴⁹ مردان دلار خود را فرستادند و ایشان جنازه شائلول و سه پسر او را به یا پیش جله ع آمدند و آنها را زیر درخت بلوط به خاک سپردند و یک هفتنه برای ایشان روزه گرفتند. ⁵⁰ مرگ شائلول به سبب نافرمانی از خداوند و مشورت با احضار کنده ارواح بود. ⁵¹ از خداوند هدایت نخواست و خداوند هم او را نایود کرد و سلطنتش را به داود پسر یسا داد.

معروف ساخت. ۲۵ او از آن سی نفر معروفت بود ولی چزو سه سردار ارشد محسوب نمی شد. داود او را به فرماندهی گارد سلطنتی گماشت. ۲۶ سربازان معروف دیگر داود پادشاه اینها بودند: عساتیل (پرادر بوآب)، الحاثان (پسر دودو) اهل بیت لحم، شموت اهل هرور، حالص اهل فلوری، عیرا (پسر عقیش) اهل تقوع، ایسیر اهل عناتوت، سبکای اهل حوشات، عیالی اهل اخوخ، مهرای اهل نطوفات، حلال (پسر بعنه) اهل نطوفات، اتای (پسر ریای) از جمیع بنیامین، بنایا اهل فرعاتون، حواری اهل وادیهای جاعش، ایل اهل عربات، عوموت اهل بحروم، العجای اهل شعلون، پسران هاشم اهل جزون، یوناتان (پسر شاجای) اهل حرار، اخیام (پسر ساکار) اهل حرار، الیفال (پسر اور)، حافر اهل مکرات، اخیا اهل فلؤن، حصره اهل کرم، نurai (پسر ازیای)، یوثل (پرادر ناتان)، میحار (پسر هجری)، صالح اهل عمون، نحرای اهل بیروت (او سلاحدار سردار بوآب بود)، عیرا اهل پتر، جارب اهل پتر، اوریا اهل حیت، زاباد (پسر احلای)، عدینا اهل شیریان (پسر شیریان) از قبیله شمعون (او جزو سی اهل عشتبوت، شمامع و یوئیل (پسر حوتام) اهل عروبر، یدیعی ائل (پسر شمری)، یوحا (پرادر یدیعی ائل) از اهالی نیص، الىی اهل محرومی، بیریام و یوشوا (پسران الناعم)، یتمه اهل موآب، الىی ائل، عوبید و یعسی ائل اهل مصوبات.

12

وقتی داود از دست شائل پادشاه خود را پنهان کرده بود، عدهای از سربازان شجاع اسرائیلی در صلغی به او ملحق شدند. ۲ همه اینها در تبراندازی و پرتاب سنگ با فلاخن بسیار مهارت داشتند و می توانستند دست چپ خود را مثل دست راستشان به کار ببرند. آنها مانند شائل از قبیله بنیامین بودند. ۳ رئیس آنان اخیعر پسر شمامعه اهل جیعات بود. بقیه افراد عبارت بودند از: یوآش (پرادر اخیعر)، یزی ائل و فالط (پسران عزموت)؛ برآکه و یههو اهل عناتوت؛ یشمعیا اهل جیعون (جنگجوی شجاعی) که در دریف یا پتر از آن سی سردار بود؛ ارمیا، یحری ائل، یوحانان و بوزایاد اهل جدیرات؛ العوزای، یریمومت، بعلیا، شمریا و شفطیا اهل حروف؛ القانه، یشا، عزریل، بوسرا و یشبعام از طایفة قور؛ یوعلیه و زیدیا (پسران یروحام) اهل جدور. ۸ سربازان شجاع قبیله جاد نیز نزد داود به پناهگاه او در بیابان رفتند. ایشان در جنگین با نیزه و سپر سپار ماهر بودند، دل شیر داشتند و مثل غزال کوهی چاک و تیزرو بودند. این است اسامی ایشان به ترتیب رتبه: عازر، عوبیدیا، الى آب، مشمنه، ارمیا، عتای، الىی ائل، یوحانان، الزاباد، ارمیا و مکبای. ۱۴ این افراد از جاد، همه سردار بودند. کم توانزین آنها ارزش صد سرباز معمولی را داشت و پرتوانترین ایشان با هزار سرباز حرف بود! ۱۵ آنها در ماه اول سال، آنگاه که رود ادن طغیان می کرد، از رود گذشتند و ساکنان کنارهای شرقی و غربی رود را پراکنده ساختند. ۱۶ افراد دیگری نیز از قبیله های بنیامین و یهودا نزد داود آمدند. ۱۷ داود به استقبال ایشان رفت و گفت: «اگر به کمک من آمده اید، دست دوستی به هم می دهیم ولی اگر آمده اید ما که هیچ ظلمی نکردہام به دشمنانم تسليم کنید، خدای اجدادمان بینند و حکم کند.» ۱۸ پس روح خدا بر عماصای (که بعد رهبر آن سی نفر شد) آمد و او جواب داد: «ای داود، ما در اختیار تو هستیم. ای پرسیما، ما طوفدار تو می باشیم. برکت بر تو و بر تمام یارانت باد، زیرا خدایت با توست.» پس داود آنها را

13

داود پس از مشورت با فرماندهان سپاه، ۲ خطاب به مردان اسرائیل که در حیرون جمیع شده بودند چنین گفت: «حال که شما قصد دارید مرا پادشاه خود سازید و خداوند، خدای ما نیز پادشاهی مرا قبول فرموده است، بیایید برای تمام برازدانمان در سراسر اسرائیل پیغام بفرستیم و آنها را کاھنان و لاویان دعوت کنیم که بیایند و به جمیع ما ملحق شوند. ۳ بیایید برویم و صندوق عهد خدا را باز آوریم، زیرا از وقتی که شائل پادشاه شد به آن توجه نکردہایم.» ۴ همه این پیشنهاد را پسندیدند و با آن موافقت کردند. ۵ پس داود تمام مردم را از سراسر خاک اسرائیل احضار نمود تا وقیعی که صندوق عهد خداوند را از قریه یعاریم می آوردند، حضور داشته باشدند. ۶ آنگاه داود و

15

داود برای خود چند کاخ سلطنتی در شهرش ساخت و یک خیمه تاره هم برای صندوق عهد خدا درست کرد. **۲** آنگاه چین دستور داد: «کسی غیر از لاویان نباید صندوق عهد را بردارد، چون خداوند ایشان را برای همین منظور انتخاب کرده است. آنها خدمتگزاران همیشگی او هستند.» **۳** پس داؤود تمام قوم اسرائیل را به شهر اورشلیم احضار نمود تا در مراسم انتقال صندوق عهد به خمیة جدید شرکت کنند. **۴** این است تعداد کاهان نسل هارون و لاویانی که در اورشلیم حاضر شدند: **۱۲۰** نفر از طایفهٔ قهات به سرپرستی اوریٔ تیل؛ **۲۰** نفر از طایفهٔ مرازی به سرپرستی عسایا؛ **۱۰** نفر از طایفهٔ جرموش به سرپرستی بوئیل؛ **۲۰** نفر از خاندان الصاصافان به سرپرستی شمعیا؛ **۸۰** نفر از خاندان حبرون به سرپرستی ایلیٔ تیل؛ **۱۱۲** نفر از خاندان عزیٔ تیل به سرپرستی عینیاداب. **۱۱** پس داؤود صادق و آیاتار کاهان اعظم و اوریٔ تیل، عسایا، بوئیل، شمعیا، ایلیٔ تیل و عینیاداب رهبران لاویان را به حضور خواست **۱۲** و به ایشان گفت: «شما سران طایفه‌های لاویان هستید؛ پس خود را با سایر برادران تقدیس کنید تا صندوق عهد خداوند، خدا و اسرائیل را به خیمه‌ای که برایش آماده کرده‌ام بیاورید. **۱۳** دفعهٔ پیش به سبب اینکه شما لاویان آن را حمل نکردید و این برخلاف دستور خدا بود خداوند ما را تنبیه کرد.» **۱۴** پس کاهان و لاویان خود را تقدیس کردند تا صندوق عهد خداوند، خدا و اسرائیل را به محل جدید بیاورند. **۱۵** آنگاه لاویان، همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، چوبیانی حامل صندوق عهد را روی دوش خود گذاشتند و آن را حمل نمودند. **۱۶** داؤود به رهبران لاویان دستور داد که از میان لاویان دستهٔ موسیقی تشکیل دهند تا عود و بربط و سنج و شیخ و سپر و با صدای بلند و شاد سرود بخوانند. **۱۷** رهبران، این افراد را تعیین کردند تا سنججهای مفرغین بنوازنند: همان (پسر بوئیل)، آسفاف (پسر ترکیا) و ایتان (پسر قوشیا) از طایفهٔ ماری. برای کمک به ایشان این افراد نیز تعیین شدند تا با نواختن عود ایشان را همراهی کنند: زکریا، بین، یعزیٔ تیل، شمیراموت، یحیٔ تیل، عونی، الیٔ آب، بنایا و معسیا. برای نواختن بربط نیز اشخاص زیر انتخاب شدند: میتیانا، البیلیا، مقنیا، عزیزا و همچنین عویید ادوم و یعنیٔ تیل که هر دو از نگهبانان خمیه بودند. **۲۲** رهبر سرایندگان کنیا رئیس لاویان بود که به خاطر مهارتمند انتخاب شد. **۲۳** برکیا و القانه محافظ صندوق عهد بودند. **۲۴** شبینا، پوشافظ، نتنٔ تیل، عماماسای، زکریا، بنایا و یاعزز که همه کاهن شادی فراوان به خانه عویید ادوم رفتند تا صندوق عهد را به اورشلیم بیاورند. **۲۶** آنها هفت گاو و هفت قوچ قربانی کردند، زیرا خدا لاویان را کمک کرد تا صندوق عهد را بتوانند حمل کنند. **۲۷** داؤود لاویانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند، سرایندگان و کنیا رهبر سرایندگان، همه لیاسهایی از کتاب لطیف پوشیده بودند. داؤود نیز لباس مخصوص کاهان را بر تن کرده بود. **28** به این ترتیب بین اسرائیل با ملله و شادی و صدای سرنا و شیپور، سنج و عود و بربط، صندوق عهد را به اورشلیم آوردند. **29** هنگامی که صندوق عهد خداوند وارد اورشلیم شد، میکال زن داؤود که دختر شائل پادشاه بود، از پنجره نگاه می‌کرد. وقتی داؤود را دید که با شادی می‌رفسد در دل خود او را تحقیر کرد.

تمام قوم اسرائیل به بعله (که همان قریه یعایم در پهوداست) رفتند تا صندوق خدا را که نام خداوند بر آن است از آنجا بیاورند، خداوندی که میان کرویان روی صندوق جلوس می‌کند. **۷** پس آن را از خانه ایتیاد برداشتند و بر ابراهیم ای نو گذاشتند. عزا و اخیو، گاوارهای ارایه را می‌راندند. **۸** آنگاه داؤود و تمام قوم با سرمه همراه با صدای بربط و عود، دف و سنج، و شیپور در حضور خدا با تمام قدرت به شادی پرداختند. **۹** اما وقتی به خرمگاه کیدون رسیدند، پای گاوارها لغزید و عزا دست خود را دراز کرد تا صندوق عهد را بگیرد. **10** در این موقع خشم خداوند بر عزا افروخته شد او را کشت، چون به صندوق عهد دست زده بود. پس عزا همانجا در حضور خدا مرد. **11** داؤود از این عمل خداوند غمگین شد و آن مکان را «مجازات عزا» نامید که تا به امروز هم به این نام معروف است. **12** آن روز، داؤود از خدا ترسید و گفت: «چطور می‌توانم صندوق عهد خدا را به خانه ببرم؟» **13** بنابراین تصمیم گرفت به جای شهر داؤود، آن را به خانه عویید ادوم که از جت آمده بود، ببرد. **14** صندوق عهد سه ماه در خانه عویید ماند و خداوند عویید و تمام اهل خانه او را برکت داد.

14

خبرام، پادشاه صور قاصدانی نزد داؤود فرستاد. همراه این قاصدان نجاران و بنیانی با چوب درختان سرو نیز فرستاد تا برای داؤود کاخی بسازند. **۲** پس داؤود فهمید که خداوند به خاطر قوم خود را در حضور خدا مرد. **۳** داؤود پس از آنکه به اورشلیم نقل مکان نمود، زبان بیشتری گرفت و صاحب دختران و پسران دیگری شد. **۴** فرزندان او که در اورشلیم به دنیا آمدند اینها هستند: شمعون، شوبای، ناتان، سلیمان، بیحار، البیشور، البیفلط، نوجه، نافع، یافع، البیشامع، بعلیدادع، البیفلط. **۸** وقتی فلسطینی‌ها شنیدند داؤود، پادشاه اسرائیل شده است، نیروهای خود را برای جنگ با او بسیج نمودند. وقتی داؤود این را شنید سپاه خود را برای مقابله با دشمن جمع کرد. **۹** فلسطینی‌ها به دره رفایم آمده، در آنجا پخش شدند. **10** داؤود از خدا سوال کرد: «اگر به جنگ فلسطینی‌ها بروم آیا مرا پیروز خواهی ساخت؟» خداوند جواب داد: «بله، تو را بر دشمن پیروز خواهم ساخت.» **11** پس داؤود در بعل فراصیم به فلسطینی‌ها حمله کرد و آنها را شکست داد. داؤود گفت: «خدا به دست من دشمنان ما را شکست داد! او چون سیلاپ بر آنها رخنه کرد.» به همین سبب آن محل را بعل فراصیم (یعنی «خدای رخنه کننده») نامیدند. **12** فلسطینی‌ها تعداد زیادی بت بر جای گذاشتند و داؤود دستور داد آنها را بسوزانند. **13** فلسطینی‌ها باز دیگر بازگشتهند و در دره رفایم پخش شدند. **14** داؤود باز از خدا سوال کرد که چه کند و خدا در جواب او فرمود: «از رویرو به آنها حمله نکن بلکه دور بزن و از میان درختان توت به ایشان حمله کن!» **15** وقتی صدای پایی بر سر درختان توت شنیدی آنگاه حمله را شروع کن، زیرا این علامت آن است که من پیشاپیش شما حرکت می‌کنم و لشکر فلسطینی‌ها را شکست می‌دهم. **16** پس داؤود مطابق دستور خدا عمل کرده، سپاه فلسطینی‌ها را از جمعون تا جازور سرکوب نمود. **17** به این ترتیب شهرت داؤود در همه جا پخش شد و خداوند ترس او را در دل تمام قومها جای داد.

به این ترتیب بنی‌اسرائیل صندوق عهد را به خیمه‌ای که داوود برایش بربار کرده بود، آوردند و در حضور خدا قربانیهای مسختی و سلامتی تقدیم کردند. **۲** در پایان مراسم قربانی، داوود بنی‌اسرائیل را به نام خداوند بركت داد. **۳** سپس او به هر یک از زنان و مردان یک قرص نان، یک نان خرما و یک نان کشمکشی داد. **۴** داوود بعضی از لاویان را تعیین کرد تا در جلوی صندوق عهد قرار گیرند و خداوند، خدای اسرائیل را با سروش شکر و سپاس بگویند. آنانی که برای این خدمت تعیین شدند اینها بودند: **۵** آساف (سرپرست این عده که سنج هم می‌نواخت)، زکريا، یعقوب، شمراموت، یحییٰ، مئیتیا، آلب، بنایا، عوبید ادوم و یعقوب. این افراد عود و بربط می‌نواختند. **۶** بنایا و یحریٰ یئل که کاهن بودند، همیشه در جلوی صندوق عهد شیپور می‌نواختند. **۷** در آن روز، داوود گروه سرایندگان را تشکیل داد تا در خیمه عبادت برای شکر و سپاس خداوند سرو خوانند. آساف رهبر گروه سرایندگان بود. سروی خداوند را شکر کنید و نام او را بخوانید؛ **۸** خداوند را شکر کنید و نام او را بخوانید؛ کارهای او را به تمام قوهای جهان اعلام نماید. **۹** در وصف او سراید او را ستایش کنید؛ از کارهای شگفت‌انگیز او سخن بگوید. **۱۰** ای طالبان خداوند شادی نماید و به نام مقدس اوس فخر کنید! **۱۱** خداوند و قوت او را طالب باشید و پیوسته حضور او را بخواهید. **۱۲** آیات و عجایبی را که به عمل آورده و فرامینی را که صادر کرده، به یاد آورید. **۱۳** ای فرزندان خدام او ابراهیم، ای پسران یعقوب، که برگزیده او هستید. **۱۴** اوست یهوه، خدای ما! و عالیش در تمام دنیا نمایان است. **۱۵** عهد او را همیشه به یاد داشته باشید عهده که با هزاران پشت بسته است؛ **۱۶** عهد او را ای ابراهیم، و وعده او را به اسحاق! **۱۷** او با یعقوب عهد بست و به اسرائیل وعده‌ای جادوی داد. **۱۸** او گفت: «سرزمین کعنان را به شما می‌بخشم تا ملک و میراثان باشد.» **۱۹** بنی‌اسرائیل قومی کوچک بودند و در آن دیار غریب؛ **۲۰** میان قومها سرگردان بودند و از مملکتی به مملکتی دیگر رانده می‌شدند. **۲۱** اما خداوند نگذاشت کسی به آنها صدمه برساند، و به پادشاهان هشدار داد که بر ایشان ظلم نکنند؛ **۲۲** «برگزیدگان مرا آوار ندهید! بر اینیابی من دست ستم دراز نکید!» **۲۳** ای مردم روی زمین، در وصف خداوند سرایید! هر روز به مردم بشارت دهید که خداوند نجات می‌بخشد. **۲۴** شکوه و جلال او در میان ملتها ذکر کنید، و از معجزات او در میان قومها سخن بگوید. **۲۵** زیرا خداوند بزرگ است و سزاوار ستایش! از او باید ترسید، بیش از همه خدايان. **۲۶** خدايان سایر قومها بپنهانی بیش نیستند، اما خداوند ما آسمانها را آفریده است. **۲۷** شکوه و جلال در حضور اوست، و قدرت و شادمانی در خانه او. **۲۸** ای تمام قوهای روی زمین، خداوند را توصیف نمایید؛ **۲۹** عظمت نام خداوند را توصیف نمایید! با هدایا به حضورش بیایید. خداوند را در شکوه قدوسیتش پیرسید! **۳۰** ای تمام مردم روی زمین، در حضور او بلژید. جهان پایدار است و تکان نخواهد خورد. **۳۱** آسمان شادی کنید و زمین به وجود آید. به همه قومها بگوید: «خداوند سلطنت می‌کند!» **۳۲** دریا و هر چه آن را پر می‌سازد غرش کند، صحرا و هر چه در آن است، به وجود آید. **۳۳** درختان جنگل با شادی سرایند، در حضور خداوند که برای داوری جهان می‌آید. **۳۴** خداوند را سپاس بگوید، زیرا او نیکوست و محبتش ابدی. **۳۵** بگوید: «ای خدای نجات ما، ما را نجات

۱۷ پس از آنکه داوود در کاخ سلطنتی خود ساکن شد، روزی به ناتان نبی گفت: «من در این کاخ زیبا که با چوب سرو ساخته شده است زندگی می‌کنم، در حالی که صندوق عهد خداوند را یک خیمه نگهداری می‌شود!» **۲** ناتان در جواب داوود گفت: «انچه را که در نظر داری انجام بده زیرا خدا با توست.» **۳** ولی همان شب خدا به ناتان فرمود: **۴** «برو و به خدمتگزار من داوود بگو: «تو آن کسی نیستی که باید برای من خانه‌ای بسازد. **۵** زیرا من هرگز در ساختمانی ساکن نبودهام. از آن زمان که بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا به امروز خانه‌من یک خیمه بوده است و از جایی به جای دیگر در حرکت بودهام. **۶** در طول این مدت هرگز به هیچ‌کدام از رهبران اسرائیل که آنها را برای شبانی قوم خود تعیین نموده بودم، نگفتم که چرا برایم خانه‌ای از چوب سرو ناخته‌اید؟» **۷** «حال به خدمتگزار من داوود بگو: «خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌فرماید که وقتی چوپان ساده‌ای بیش نبودی و در چراگاهها از گوسفندان نگهداری می‌کردد، تو را به رهبری که شکوه و جلال دراز می‌باشد.» **۸** هر جایی که رفته‌ای با تو بودهام و دشمنات را نابود کردهام. تو را از این هم بزرگتر می‌کنم تا یکی از معروفین مردان دنیا شوی! **۹** برای قوم خود سرمزمنی انتخاب کردم تا در آن سرسوامان بگیرند. این وطن آنها خواهد بود و قومهای بتیرست دیگر مثل سابق که قوم من تازه وارد این سرزمین شده بود، بر آنها ظلم نخواهد کرد. تو را از شر تمام دشمنات حفظ خواهم کرد. این منم که خانه تو را می‌سازم. **۱۱** وقی تو بمیری و به اجدادت ملحق شوی، من کی از پرسنات را اورث تاج و تخت تو می‌سازم و حکومت او را استوار خواهم ساخت. **۱۲** او همان کسی است که خانه‌ای برای من می‌سازد. من سلطنت او را تا به ابد پایدار می‌کنم. **۱۳** من پدر او و پسر من خواهد بود و محبت من از او دور نخواهد شد، آن طور که از شائلو دور شد. **۱۴** تا به ابد او بر خانه خود و پادشاهی خود خواهم گماشت و فرزندانش همیشه پادشاه خواهند بود.» **۱۵** پس ناتان نزد داوود بازگشت و آنچه را که خداوند فرموده بود به او بازگشت. **۱۶** آنگاه داوود به خیمه عبادت رفت و در آنجا نشسته، در حضور

خداؤنده چنین دعا کرد: «ای خداوند، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانده‌ای؟¹⁴» ۱۷ به این هم اکتفا نکردی بلکه به نسل آینده من نیز وعده‌ها دادی. ای خداوند، تو مرا از همه مردم سرافرازتر کرده‌ای.¹⁸ ۱۸ داود دیگر چه بگوید که تو می‌دانی او نالایق است ولی با وجود این سرافراز کردادی.¹⁹ این خواست تو بود که به خاطر خدمتگاران داود این کارهای بزرگ را انجام دهی و وعده‌های عظیم را نصیب خدمتگاران گردانی.²⁰ خداوند، هرگز نشیده‌ایم که خدایی مثل تو وجود داشته باشد! تو خدای بی نظری هستی!²¹ در سراسر دنیا، کدام قوم است که مثل قوم تو، بنی اسرائیل، چنین برکاتی یافته باشد؟ تو بنی اسرائیل را رهانیدی تا از آنها برای خود قومی بسازی و نامت را جلال دهی. با معجزات عظیم، مصر را نابود کردی.²² بنی اسرائیل را تا به ابد قوم خود ساختی و تو ای خداوند، خدای ایشان شدی.²³ «ای خداوند پاشد آنچه که درباره من و خاندانم وعده فرموده‌ای، به انجام رسد.²⁴ اسم تو تا به ابد مستوده شود و پایدار بماند و مردم بگویند: خداوند، خدای لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل است. تو خداوند داود را تا به ابد حفظ خواهی کرد.²⁵ ای خداوند من، تو به من وعده دادی که خاندانم تا به ابد بر قوم تو سلطنت کند. به همین سبب است که جرأت کرده‌ام چنین دعایی در حضور بنمام.²⁶ ای خداوند تو براتی خدا هستی و تو این چیزهای خوب را به من و عده فرموده‌ای.²⁷ ای خداوند، بگذر این برکت همیشه از آن فرزندان من باشد زیرا وقتی تو برکت می‌دهی، برکت تو ابدی است.

19

پس از چندی ناحاش، پادشاه عمون مرد و پسرش بر تخت او نشست.² داود پادشاه پیش خود فکر کرد: «باید رسم دوستی را با حانون، پسر ناحاش بجا آزم، چون پدرش دوست باوفای من بود.» پس داود نمایندگانی به دربار حانون فرستاد تا به او تسلیت بگویند. ولی وقتی نمایندگان به عمون رسیدند،³ بزرگان عمون به حانون گفتند: «این اشخاص به احترام پدرت به اینجا نمایندگاند، بلکه داود آنها را فرستاده است تا پیش از حمله به ما، شهرها را جاسوسی کنند.»⁴ از این روز، حانون فرستاده‌های داود را گرفته، ریشان را تراشید، لباسشان را از پشت پاره کرد و ایشان را نیمه برهنه به کشورشان برگرداند.⁵ نمایندگان داود خجالت می‌کشیدند با این وضع به وطن مراجعت کنند. داود چون این خبر را شنید، دستور داد آنها در شهر اریحا بمانند تا ریشان بلند شود.⁶ مردم عمون وقتی فهمیدند با این کار، داود را دشمن خود کرده‌اند، سی و چهار تن نقره فرستادند تا از معکه و صوبه، واقع در سوریه، اربابها و سواره نظام اجیر کنند.⁷ با این پول سی و دو هزار اربابه و خود پادشاه معکه و تمام سپاه او را اجیر کردند. این نیروها در میدبا اردزو زندند و سربازان حانون پادشاه هم که از شهرهای عمون جمع شده بودند، در آنجا به ایشان پیوستند.⁸ وقتی داود از این موضوع باخبر شد، یوآب و تمام سپاه اسرائیل را به مقابله با آنها فرستاد.⁹ عمونی‌ها از دروازه‌های شهر خود دفاع می‌کردند و نیروهای اجیر شده در صحرا مستقر شده بودند.¹⁰ وقتی یوآب دید که باید در دو جبهه بجنگد، گروهی از بهترین زمیندگان خود را انتخاب کرده، فرماندهی آنها را به عهده گرفت تا به جنگ سربازان سوری برود.¹¹ بقیه سربازان را نیز به پردازش ایشان سپرد تا به عمونی‌ها که از شهر دفاع می‌کردند، حمله کند.¹² یوآب به پردازش گفت: «اگر از عهده سربازان سوری بینایم به کمک من بیا، و اگر تو از عهده گرفت تا به جنگ سربازان سوری من به کمک تو می‌آیم.¹³ شجاع باش! اگر واقعاً می‌خواهی قوم خود و شهرهای خدای خود را نجات دهیم، امروز باید مردانه بجنگیم. هر چه خواست خداوند باشد، انجام می‌شود.»¹⁴ وقتی یوآب و سربازانش حمله کردند، سوری‌ها پا به فرار گذاشتند.¹⁵ عمونی‌ها نیز وقتی دیدند مژدوران سوری فرار می‌کنند، آنها هم گریختند و تا داخل شهر عقب‌نشینی نمودند. سپس یوآب به اورشیل مراجعت کرد.¹⁶ سوری‌ها وقتی دیدند نمی‌توانند در مقابل اسرائیلی‌ها مقاومت کنند، سربازان سوری شرق رود فرات را نیز به کمک طبلیگانند. فرماندهی این نیروها به عهده شویک فرمانده سپاه هددعزیر بود.¹⁷ داود چون این را شنید، همه سربازان اسرائیلی را جمع کرده، از رود اردن گذشت و با نیروهای سوری وارد جنگ شد.¹⁸ ولی سوری‌ها باز هم گریختند و داود و سربازانش هفت هزار ارباب سوار و چهل هزار پیاده سوری را کشتد. شویک نیز در این جنگ کشته شد.¹⁹ وقتی پادشاهان مژدور هددعزیر دیدند

پس از چندی باز داود به فلسطینی‌ها حمله کرده، آنها را شکست داد و شهر جت و روستاهای اطراف آن را از دست ایشان گرفت. داود همچنین موأی‌ها را شکست داد و آنها تابع داود شده، به او باج و خراج می‌دادند.²⁰ در ضمن، داود نیروهای هددعزیر، پادشاه صوبه را در نزدیکی حمام در هم شکست، زیرا هددعزیر می‌کوشید نواحی کنار رود فرات را به چنگ آورد.²¹ در این جنگ داود هزار اربابه، هفت هزار سرباز سواره و بیست هزار سرباز پیاده را به اسیری گرفت. او صد اسب برای اربابها نگه داشت و رگ پای بقیه اسپان را قطع کرد.²² همچنین با بیست و دو هزار سرباز سوری که از دمشق پیار کمک به هددعزیر آمده بودند، جنگید و همه آنها را کشت.²³ داود در دمشق چندین قرارگاه مستقر ساخت و مردم سوریه تابع داود شده، به او باج و خراج می‌پرداختند. به این ترتیب داود هر جا می‌رفت، خداوند او را پیروزی می‌بخشید.²⁴ داود سپرهای طلای سرداران هددعزیر را برداشت و به اورشیل برد.²⁵ در ضمن مقادیر زیادی مفرغ از طبخت و گن شهرهای هددعزیر گرفته، آنها را نیز به اورشیل برد. (بعدها سلیمان از این مفرغ برای ساختن لوازم خانه خدا و حوض و ستوهای واقع در آن استفاده کرد).²⁶ تبعو، پادشاه حمام، وقتی شنید که داود بر لشکر هددعزیر پیروز شده است،²⁷ پسرش هدوارم را فرستاد تا سلام وی را به او برساند و این پیروزی را به او تبریک بگوید، چون هددعزیر و تبعو با هم دشمن بودند. هدوارم هدایای از طلا و نقره و مفرغ به داود داد.²⁸ داود همه این هدایا را با طلا و نقره ای که خود از ادویه‌ها، موأی‌ها، عمونی‌ها، فلسطینی‌ها، عمالیقی‌ها به غنیمت گرفته بود وقف خداوند کرد.²⁹ ایشان (پسر صریوه) هجدۀ هزار سرباز ادویه را در درۀ نمک کشت.³⁰ او در سراسر اروم، قرارگاه‌هایی مستقر کرد و ادویه‌ها تابع داود

20

که سربازان سوری شکست خورده‌اند، با داود صلح نموده، به خدمت او درآمدند. از آن پس دیگر سوری‌ها به عمونی‌ها کمک نکردند.

عظیم است.» **14** پس خداوند مرض مهلكی بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر مردند. **15** سپس فرشته‌ای فرستاد تا اورشلیم را نابود کند. اما خداوند از این کار متأسف شد و به فرشته مُرگ چنین دستور داد: «کافی است! دست نگه دار!» در این هنگام فرشته خداوند در زمین خرمکوبی شخصی به نام ارونه یوسی ایستاده بود. **16** داود فرشته خداوند را دید که بین زمین و آسمان ایستاده و شمشیرش را به طرف اورشلیم دراز کرده است. پس داود و بزرگان اورشلیم پلاس پوشیدند و در حضور خداوند به خاک افتابند. **17** داود به اورشلیم گفت: «من مقصوٰ و گناهکار هستم، زیرا من بودم که دستور سرشمایر دادم. اما این مردم بیچاره چه کرده‌اند؟ ای خداوند، من و خاندان ما مجازات کن ولی قوم خود را از بنین نبر.» **18** فرشته خداوند به جاد دستور داد به داود بگوید که در زمین خرمکوبی ارونه یوسی، مذبحی برای خداوند سازد. **19** پس داود رفت تا به دستور خداوند عمل کند. **20** ارونه که مشغول کوپیدن خرمون گلدم بود وقی روی خود را برگرداند فرشته خداوند را دید. چهار پسر او از ترس دیدند و خود را پنهان کردند. **21** ارونه، داود پادشاه را دید که به طرف او می‌آید. پس فوری دست از کوپیدن خرمون کشید و در حضور پادشاه به خاک افتابد. **22** داود به ارونه گفت: «زمین خرمکوبی خود را به من بفروش؛ قیمت آن هر چه باشد به تو می‌دهم. می‌خواهم در اینجا برای خداوند مذبحی بسازم تا این بلا رفع شود.» **23** ارونه به پادشاه گفت: «آن را پیشکش می‌کنم. همه چیز در اختیار شمامت گلو برای قربانی، خرمکوب براز روشن کردن آتش قربانی و گلدم برای هدایه آردی. همه را به پادشاه تقدیم می‌کنم.» **24** داود پادشاه جواب داد: «نه، من تمام قیمت آن را می‌پردازم، چون نمی‌توانم مال تو را بگیرم و به خداوند هدایه کنم. نمی‌خواهم چیزی که برای من مفت تمام شده، به حضور خداوند تقدیم کنم.» **25** پس داود ششصد مثقال طلا به ارونه پرداخت، **26** و در آنجا برای خداوند یک مذبح ساخت و روی آن قربانیهای سوختنی و سلامتی تقدیم کرد. سپس نزد خداوند دعا کرد و خداوند هم با فرشتادن آتش از آسمان و سورا زیدن قربانیهای روی مذبح، او را مستحبان فرمود. **27** آنگاه خداوند به فرشته دستور داد که شمشیرش را غلاف کند. **28** داود چون دید که خداوند جواب عایاش را داده است، در آنجا قربانی به او تقدیم کرد. **29** در آن هنگام خیمه عبادت که موسی در بیان آن را درست کرده بود، و نیز مذبح، در بالای تپه جبعون قرار داشت، **30** ولی داود نمی‌توانست برای دعا به آنجا برود، زیرا از شمشیر فرشته خداوند می‌ترسید.

21

شیطان خواست اسرائیل را دچار مصیبت نماید، پس داود را اغوا کرد تا اسرائیل را سرشمایر کند. **2** داود به یوآب و سایر رهبان اسرائیل چنین دستور داد: «به سراسر اسرائیل، از دان تا بترشیع، بروید و مردان جنگی را سرشمایر کنید و نیزه‌ای را در جت با اسرائیلی‌ها می‌جنگیدن.» **3** یوآب جواب داد: «خداوند لشکر خود را صد برابر افزایش دهد. همه این سربازان مال پادشاه هستند، پس چرا آقایم می‌خواهد دست به سرشمایر بزند و اسرائیل را گناهکار گزارش کار را تقدیم داود کرد. تعداد مردان جنگی در تمام اسرائیل یک میلیون و صد هزار نفر بود که از این عده چهارصد و هفتاد هزار نفر از یهودا بودند. **6** ولی یوآب از قبیله‌های لاوی و بنیامین سرشمایر نکرد، زیرا با دستور پادشاه مخالف بود. **7** این کار داود در نظر خدا گناه محسوب می‌شد، پس او اسرائیل را به سبب آن تنبیه نمود. **8** آنگاه داود به خدا عرض کرد: «با این کاری که کرد گناه بزرگی مرتکب شدم. التسام می‌کنم این حماقت مرا بیخش.» **9** خداوند به جاد، نبی داود فرمود: **10** «برو و به داود بگو که من سه چیز پیش او می‌گذارم و او می‌تواند یکی را انتخاب کند.» **11** جاد پیش داود آمد و پیغام خداوند را به او رسانده، گفت: «بین این سه، یکی را انتخاب کن: **12** سه سال قحطی، یا سه ماه فرار از دست دشمن، یا سه روز مرض مهلك و کشتار به وسیله فرشته خداوند. در این باره فکر کن و به من بگو که به خدا چه جوابی بدhem.» **13** داود جواب داد: «در تنگا هستم. آن تدارک می‌بینم.» پس داود پیش از وفاتش، مصالح ساختمانی زیادی را بهتر است به دست خداوند بیننم تا به دست انسان، زیرا رحمت خداوند بسیار

فرام ساخت 6 و به پسر خود سلیمان سفارش کرد خانه‌ای برای خداوند، خدای اسرائیل بنا کند. 7 داود به سلیمان گفت: «ای پسرم، من خودم می‌خواستم خانه‌ای برای نام پهنه، خدای خود بسازم، 8 اما خداوند به من فرمود: تو خونهای بسیار ریخته‌ای و جنگهای بزرگ کرده‌ای، پس نمی‌توانی خانه‌ای برای نام من بسازی، زیرا دستت به خون نامهای زیادی آلوه شده است. 9 ولی او به من وعده داده، فرمود: پسری به تو می‌دهم که مردی صلح‌جو خواهد بود و من شر تمام دشمنان را ز سر او کم خواهم کرد. نام او سلیمان یعنی «صلح» خواهد بود. در طی سلطنت او به قوم اسرائیل صلح و آرامش خواهم بخشید. 10 او خانه‌ای برای من بنا خواهد کرد. او پسر من و من پدر او خواهم بود، و پسران و نسل او را تا به ابد بر تخت سلطنت اسرائیل خواهم نشاند. 11 «پس حال ای پسرم، خداوند همراه تو باشد و تو را کامیاب سازد تا همان‌طور که فرموده است بتوانی خانه خداوند، خدایت را بسازی. 12 خداوند به تو بصیرت و حکمت عطا کند تا وقتی پادشاه اسرائیل می‌شود قوانین و دستورهای او را بجا آوری. 13 چون اگر مطیع دستورها و احکام خداوند که توسط موسی به بني اسرائیل داده است باشی، او تو را موفق می‌گردداند. پس قوی و دلیر باش، و ترس و واهمه را از خود دور کن! 14 «من با تلاش زیاد سه هزار و چهارصد تن طلا و سی و چهار هزار تن نقره جمع آوری کرده‌ام، و این علاوه بر آهن و مفرغ بی حساب، الوار و سنگی است که برای خانه خداوند آماده ساختهام. تو نیز باید به این مقدار اضافه کنی. 15 تو سنتگرهایها و بنایها و نجایهای و ساختگران ماهر بسیار برای انجام هر نوع کاری در خدمت خود داری. 16 ایشان در زرگری و نقره‌سازی و فلزکاری مهارت بسیار دارند. پس کار را شروع کن. خداوند با تو بشاد!» 17 سپس داود به تمام پرگان دستور داد که پسرش را در انجام این کار کمک کنند. 18 داود به آنان گفت: «خداوند، خدای شما با شماست. او از هر طرف به شما صلح و آرامش بخشیده، زیرا من به یاری خداوند دشمنان این سرزمین را شکست دادم و آنها الان مطیع شما و خداوند هستند. 19 پس با تمام نیروی خود خداوند، خدای خوبی را اطاعت کنید. دست به کار شوید و خانه خداوند را بسازید تا بتوانید صندوق عهد و سایر اشیاء مقدس را به خانه خداوند بیاورید!!»

23

وقتی داود پیر و سالخوردۀ شد پسرش سلیمان را بر تخت سلطنت اسرائیل نشاند. 2 داود تمام رهبر اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد. 3 سپس دستور داد که از لاویان سرمشماری به عمل آید. تعداد کل مردان لاوی سی ساله و بالاتر، سی و هشت هزار نفر بود. 4 داود فرمان داد که بیست و چهار هزار نفر از آنها بر کار ساختمان خانه خداوند نظارت کنند، شش هزار نفر قاضی و مأمور اجرا باشند، 5 چهار هزار نفر نگهبان خانه خدا و چهار هزار نفر دیگر با آلات موسیقی که او تهیه کرده بود خداوند را سایاش کنند. 6 سپس داود آنها را بر حسب طایفه‌های لاوی، به سه دسته تقسیم کرد: طایفون، قهات و مارای. 7 دسته طایفون از دو گروه به نامهای پسرانش لعدان و شمعی تشکیل شده بود. 8 این دو گروه نیز از شش گروه دیگر تشکیل شده بودند که به نام پسران لعدان و شمعی خوانده می‌شدند. اسامی پسران لعدان یحیی‌لیل، زیتاب و یوتیل بود. ایشان رهبران خاندان لعدان بودند. اسامی پسران شمعی شلومیت، حزئی‌لیل و هاران بود. 10 خاندانهای شمعی به اسم

ل اوی، پسر نهن تیل، که کاتب بود در حضور پادشاه، صادوق کاهن، اخیملک پسر آپیاتار، و سران کاهنان و لاویان اسامی و وظایف ایشان را نوشت. 7 بیست و چهار گروه به حکم قرعه به ترتیب زیر تعین شدند: ۱ بهویاریب؛ ۲ یدعی؛ ۳ حاریم؛ ۴ سوریم؛ ۵ ملکیه؛ ۶ میامین؛ ۷ هقوص؛ ۸ ابیا؛ ۹ یشوغ؛ ۱۰ شکنیا؛ ۱۱ الیاشیب؛ ۱۲ یاقم؛ ۱۳ حقه؛ ۱۴ یشب آب؛ ۱۵ بلجه؛ ۱۶ امیر؛ ۱۷ حزیر؛ ۱۸ هفصیص؛ ۱۹ فتحیاء؛ ۲۰ یحرقی تیل؛ ۲۱ یاکین؛ ۲۲ جامول؛ ۲۳ دلایا؛ ۲۴ معزیا. 19 هر یک از این گروهها وظایف خانه خداوند را که در ابتدا خداوند به سلسله جد آنها هارون تعین فرموده بود، انجام می دادند. 20 از بقیه نسل لاوی اینها رئیس خاندان بودند: از نسل عمار، شبوئل؛ از نسل شبوئل، یحدیا؛ 21 از نسل رحیما، یشیا؛ 22 از نسل بصهار، شلوموت؛ از نسل شلوموت، یحث. 23 پسران حرون عارت بودند از: بیریا، امریا، یحرزی تیل و یقمعام. 24 از نسل عزی تیل، میکا؛ از نسل میکا، شامیر؛ از نسل یشیا (پادر میکا)، زکریا. 26 از نسل مارای، محلی و موسی و یعزی؛ از نسل یعزی، بنو و شهم و زکور و عربی؛ 28 از نسل محلی، العازار (که پسری نداشت) 29 و قیس؛ از نسل قیس، یرحم تیل؛ 30 از نسل موسی، محلی و عادر و یرمیوت. این افراد از خاندانهای لاوی بودند. 31 وظایف آنها مثل فرزندان هارون بدن در نظر گرفتن سن و مقامشان به قید قرعه تعین گردید. این عمل در حضور داود پادشاه، صادوق، اخیملک، و رهبران کاهنان و لاویان انجام شد.

26

از طایفة قورح افرادی که برای نگهبانی دروازه‌های معبد تعین شدند، اینها بودند: م Shelimia پسر قوری از خاندان آساف، و هفت پسر او که به ترتیب سن عارت بودند از: زکریا، یدعی تیل، زیدیا، یعنی تیل، عیلام، یهوحانان و یهوعینای. 4 هشت پسر عویید ادوم که به ترتیب سن عارت بودند از: شمعیا، یهوزاباد، یواخ، ساکار، نهن تیل، عمنی تیل، یساکار و فعلتای. این هشت پسر نشانه برکت خدا به عویید ادوم بودند. 6 پسران شمعیا همه مردانی توانا در میان طایفة خود معروف بودند. اسامی ایشان، عنینی، رفائل، عویید و الزباد بود. پسران او الیهو و سمکیا هم مردانی توانا بودند. 8 همه افراد خاندان عویید ادوم مردانی توانا و واجد شرایط برای این کار بودند. 9 هجده پسر و پادر م Shelimia هم مردانی قابل بشمار می آمدند. 10 از طایفة ماری نیز

حسوه با پسرانش به نگهبانی خانه خدا خدمت تعین شدند. پسران حوسه عارت بودند از: شمری (هر چند او پسر ارشد نبود اما پدرش او را رهبر سایر پسران خود کرد)، 11 حلقیا، طبلیا و زکریا. خاندان حوسه جمعاً سیزده نفر بودند. 12 نگهبانان خانه خداوند بحسب خاندان خود به گروهها تقسیم شدند تا مثل سایر لاویان در خانه خداوند خدمت کنند. 13 تمام خاندانها، بدون توجه به بزرگی یا کوچکی شان، قرعه کشیدند تا مشخص شود هر یک از آنها کدام یک از دروازه‌ها را باید نگهبانی کنند. 14 نگهبانی دروازه شرقی به اسم م Shelimia، نگهبانی دروازه شمالی به نام پسرش زکریا که مشاور دانایی بود، 15 و نگهبانی دروازه جنوبی به اسم عویید ادوم درآمد. پسران عویید ادوم از انبارها مواظبیت می کردند. 16 نگهبانی دروازه غربی و دروازه شلکت (که به جاده سریالایی باز می شد)، به نام شفیم و حوسه درآمد. وظیفه نگهبانی به نوبت تعین می شد. 17 هر روز شش نفر در دروازه شرقی، چهار نفر در دروازه شمالی، چهار نفر در دروازه جنوبی، و چهار نفر در انبارها (دو نفر در هر انبار) نگهبانی می دادند. 18 هر روز برای نگهبانی دروازه غربی شش نفر تعین می شدند، یعنی چهار نفر برای جاده و دو نفر برای خود دروازه. 19 نگهبانان خانه خدا از طایفه‌های قورح و مارای انتخاب شدند. 20 بقیه لاویان به رهبری اخیا مسئول نگهداری خزانه خانه خدا و انبار هدایات و قفنی بودند. 21 زیتمان و بوئل، پسران یعنی تیل نیز که از رهبران خاندان لادان و از طایفة چرسون بودند از مسئولین خزانه خانه خداوند بشمار می آمدند. 23 از طایفة عمار، بصهار، حرون و عزی تیل نیز مسئولیت تعین شدند. 24 شبوئل، از طایفة جرشوم پسر موسی، ناظر خزانه بود. 25 یکی از خوشانوانان او شلوموت بود. (شلوموت پسر زکری، زکری پسر یورام، یورام پسر اشعیا، اشعیا پسر رحیما، رحیما پسر العازار و العازار پادر جرشوم بود). 26 شلوموت و پادرانش تعین شدند تا از

دادو دادشاه و رهبران قوم اشخاصی را از خاندان آساف و هیمان و پدتوں انتخاب کردند تا به همراهی بربط و عود و سنج پیامهای خدا را اعلان کنند. اسامی آنها و نوع خدمتشان به شرح زیر است: 2 زکور، یوسف، نتیبا و اشتریله (پسران آساف) که تحت سرپرستی آساف بودند. آساف به دستور پادشاه، پیام خداوند را اعلان می کرد؛ 3 جدلیا، صری، اشعیا، حشیبا و متبیا (پسران پدتوں) که به سرپرستی پادران و با نوای چنگ پیام خداوند را اعلان می کردند و او را با سرود ستایش می نمودند؛ 4 هیمان: بقیا، متیا، عزی تیل، شبوئل، یرمیوت، حنینی، حنانی، الیاه، جدلی، یشقاشه، رومتی عزرا، یهوحانان و یهوعینای، یهوتیر و محیوت (پسران هیمان). 5 خدا این چهارده پسر را به هیمان که نبی مخصوص پادشاه بود، بخشیده بود تا طبق و عده داش به هیمان به او عزت و قدرت داده باشد. هیمان سه دختر نیز داشت. 6 تمام این مردان به سرپرستی پادرانشان در خانه خداوند سنج و عود و بربط می نواختند و به این ترتیب خدا را خدمت می کردند. آساف و پدتوں و هیمان مستقیماً از پادشاه دستور می گرفتند. 7 تمام این افراد و لاویانی که با ایشان همکاری می کردند برای سراییدن در وصف خداوند ترتیب شده و در نواختن سازها ماهر بودند. تعداد کل گروه آنها ۲۸۸ نفر بود. 8 وظایف مخصوص سراییدن گان، بدون در نظر گرفتن سن و تجریه، به قید قرعه تعین شد. 9 قرعه اول به نام یوسف از خاندان آساف افتاد. دوم: جدلیا و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ سوم: زکور و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ چهارم: بصری و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ پنجم: نتیبا و پسران و پادران وی، ۱۲ نفر؛ ششم: بقیا و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ هفتم: بیشتریله و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ هشتم: اشعیا و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ نهم: متیا و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ دهم: شمعی و پسران و پادران وی، ۱۲ نفر؛ یازدهم: عزی تیل و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛

25

دادو پادشاه و رهبران قوم اشخاصی را از خاندان آساف و هیمان و پدتوں انتخاب کردند تا به همراهی بربط و عود و سنج پیامهای خدا را اعلان کنند. اسامی آنها و نوع خدمتشان به شرح زیر است: 2 زکور، یوسف، نتیبا و اشتریله (پسران آساف) که تحت سرپرستی آساف بودند. آساف به دستور پادشاه، پیام خداوند را اعلان می کرد؛ 3 جدلیا، صری، اشعیا، حشیبا و متبیا (پسران پدتوں) که به سرپرستی پادران و با نوای چنگ پیام خداوند را اعلان می کردند و او را با سرود ستایش می نمودند؛ 4 هیمان: بقیا، متیا، عزی تیل، شبوئل، یرمیوت، حنینی، حنانی، الیاه، جدلی، یشقاشه، رومتی عزرا، یهوحانان و یهوعینای، یهوتیر و محیوت (پسران هیمان). 5 خدا این چهارده پسر را به هیمان که نبی مخصوص پادشاه بود، بخشیده بود تا طبق و عده داش به هیمان به او عزت و قدرت داده باشد. هیمان سه دختر نیز داشت. 6 تمام این مردان به سرپرستی پادرانشان در خانه خداوند سنج و عود و بربط می نواختند و به این ترتیب خدا را خدمت می کردند. آساف و پدتوں و هیمان مستقیماً از پادشاه دستور می گرفتند. 7 تمام این افراد و لاویانی که با ایشان همکاری می کردند برای سراییدن در وصف خداوند ترتیب شده و در نواختن سازها ماهر بودند. تعداد کل گروه آنها ۲۸۸ نفر بود. 8 وظایف مخصوص سراییدن گان، بدون در نظر گرفتن سن و تجریه، به قید قرعه تعین شد. 9 قرعه اول به نام یوسف از خاندان آساف افتاد. دوم: جدلیا و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ سوم: زکور و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ چهارم: بصری و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ پنجم: نتیبا و پسران و پادران وی، ۱۲ نفر؛ ششم: بقیا و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ هفتم: بیشتریله و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ هشتم: اشعیا و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ نهم: متیا و پسران و پادرانش، ۱۲ نفر؛ دهم: شمعی و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛ یازدهم: عزی تیل و پسران و پادران او، ۱۲ نفر؛

سرپرست اینبارهای شهرها و روستاها و قلعه‌ها بود. **26** عزیزی پسر کلوب، سرپرست کارگرانی بود که در املاک پادشاه کار می‌کردند. **27** شمعی راماتی بر باعهای انگور پادشاه نظارت می‌کرد. زیدی شفماتی مسئول تهیه شراب و اینبار کردن آن بود. **28** بعل حاتان جدیر مسئول باعهای زیتون و درختان افراغ در دشت‌های هم مز کشور فلسطین بود. بوآش متصدی ذخیره روغن زیتون بود. **29** شطرای شارونی در دشت شارون از رمه‌ها نگهداری می‌کرد، و شفاط پسر عدالی مسئول نگهداری رمه‌های بود که در دردها می‌چریدند. **30** عویل اسماعیلی بر کار نگهداری شترها و یخدایی می‌بروندی بر کار نگهداری الاغها نظارت می‌کردند. **31** پازیر مسئول نگهداری گله‌ها بود. تمام این مردان ناظران دارای داود پادشاه بودند. **32** یوناتان عمودی داود مشاوری دانا و عالم بود و بحی‌تیل، پسر حکمونی از پسران پادشاه موظیت می‌کرد. **33** اخیوقل مشاور پادشاه و حوشای ارکی دوست پادشاه بود. **34** پس از اخیوقل، پهلویادع (پسر بنی‌آیاثار به جای او مشاور شدند. فرمانده سپاه اسرائیل پوآب بود.

28 داود تمام مقامات مملکتی را به اورشیم احضار کرد: رؤسای قبایل و طایف، فرماندهان داوده سپاه، مسئولان اموال و املاک و گلهای پادشاه، مقامات دربار و جنگاوران شجاع.

2 آنگاه داود بر پا ایستاده، چنین گفت: «ای براذران من و ای قوم من! آزو داشتم خانه‌ای بسامن تا صندوق عهد خداوند در آن قرار گیرد، و خدای ما در آن منزل کند. من هر چه برای این بنا لازم بود، جمیع آرزوی کردم **3** ولی خدا به من فرمود: تو خانه‌ای برای من نخواهی ساخت، زیرا مردی جنگل‌هست و خون ریخته‌ای. **4** «با وجود این، خداوند، خدای اسرائیل از میان تمام اعضای خانواده پدرم مرا انتخاب کرده است تا سر سلسه‌ای باشم که همیشه بر اسرائیل سلطنت خواهد نمود. خدا قبیله پهودا را برگردید و از قبیله پهوده، خانواده پدرم را و از میان پسران پدرم، مرا انتخاب کرد و بر تمام اسرائیل پادشاه ساخت. **5** حال از میان پسران زیادی که خداوند به من پیشیده است، سلیمان را انتخاب کرده است تا به جای من بر تحت بشنیدن و بر قوم خداوند سلطنت کند. **6** خداوند به من فرموده است: خانه مرا پسر تو سلیمان بنا می‌کند، چون او را انتخاب کرده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او. **7** اگر بعد از این نیز دستورها و قوانین مرا اطاعت کند، همان طور که تا به حال کرده است، سلطنت او را تا به ابد پایدار می‌سازم. **8** پس الان در حضور خدای ما و در حضور جماعت او اسرائیل به همه شما دستور می‌دهم که احکام خداوند، خدای خود را به دقت اجرا کنید تا این سرزمین حاصلخیز را از دست ندهید، بلکه آن را برای فرزندان خود به ارت بگذاردید تا برای همیشه ملک آنها باشد. **9** «حال ای پسر من سلیمان، پکوش تا خدای اجداد خود را بشناسی و با تمام دل و جان او را پیرستی و خدمت کنی. خداوند تمام دلها را می‌بیند و هر فکری را می‌دانند. اگر در جستجوی خدا باشی، او را خواهی بیافت؛ ولی اگر از او برگردی تو را تا به ابد طرد خواهد کرد. **10** خداوند تو را برگردیده است تا عبادتگاه مقدسش را بنا کنی. پس مواطبه باش و با دلگزی به این کار مشغول شو.» **11** آنگاه

داود نقشۀ ساختمان خانه خدا و طرح فضای اطراف آن را به سلیمان داد: اینها، بالاخانه‌ها، اتفاقهای داخلی و قدس‌الاقداس برای تخت رحمت. **12** او همچنین نقشۀ حیاط و اتفاقهای دور تا دور آن، اینبارهای خانه خدا، و خزانه‌ها برای نگهداری هدایای وقف شده را به سلیمان داد. تمام این نقشۀ‌ها از طرف

سایر رهبران یعنی رؤسای طایف و خاندانها و نیز فرماندهان سپاه وقف کرده بودند. **27** این اشخاص قسمتی از آنچه را در جنگ به غنیمت می‌گرفتند وقف می‌کردند تا صرف هزینه‌های خانه خداوند شود. **28** شلومیت و برادرانش در ضمن مسئول نگهداری هدایای بودند که به مسویله مسویله نبی، شائل پسر قیس، اینپر پسر نبی، بوآب پسر صربیه، و دیگران وقف شده بود. **29** کنیا و پسرانش که از طایفه پیهار بودند، وظایفی در خارج از خانه خدا به عهده داشتند. آنها از مسئولین و مقامات قضایی بودند. **30** از طایفه حبرون حشیا و هزار و هفتصد نفر از خویشاوندان بودند که همه افرادی کاردار بودند، تعیین شدند تا در آن قسمت از خاک اسرائیل که در غرب رود اردن بود مسئول امور مذهبی و مملکتی باشند. **31** بريا سرپرست تمام طایفه حبرون بود. در سال چهلم سلطنت داود پادشاه، در نسبت نامه‌های طایفه حبرون برسی به عمل آمد و شرق رود اردن که قبایل رئیسین، جاد و نصف قبیله منسی در آنجا بودند. **32** پس داود پادشاه دو هزار و هفتصد نفر از خویشاوندان بريا را که افرادی کاردار و از رؤسای خاندان بودند، انتخاب نمود تا مسئول امور مذهبی و مملکتی ناحیه شرق رود اردن که قبایل رئیسین، جاد و نصف قبیله منسی در آنجا بودند. باشند.

27

سپاه اسرائیل از افراد و رؤسای خاندانها و طایفه‌ها و بزرگان تشکیل یافته بود و شامل دوازده سپاه می‌شد. هر سپاه که مشکل از ۲۴۰۰۰ نفر بود، به نوبت، سالی یک ماه به خدمت فرا خوانده می‌شد. فرماندهان این سپاهیان، به ترتیب ماه خدمت، عبارت بودند از: **2** ماه اول: یشبیعام، پسر زیدی‌تیل، از طایفه فارص؛ **4** ماه دوم: دودای اخوخی (معاون او مقولت نام داشت)؛ **5** ماه سوم: بنیایا، پسر یهویادع کاهن اعظم (بنیایا همان کسی است که فرمانده سی سردار داود بود؛ پسرش عمیزاباد از فرماندهان سپاه او بود)؛ **7** ماه چهارم: عسائیل، برادر پوآب (بعد از او پسرش زیدی‌تیل)؛ **8** ماه پنجم: شمشوت یزراخی؛ **9** ماه ششم: عیرا، پسر عقیش تقویعی؛ **10** ماه هفتم: حاصل فلونی از قبیله افرایم؛ **11** ماه هشتم: سبکای حوشای از طایفه زار؛ **12** ماه نهم: ابیعز عاتوقی از قبیله بنیامین؛ **13** ماه دهم: مهراز نطفوتنی از طایفه زار؛ **14** ماه یازدهم: بنیایا فرعونتوی از قبیله افرایم؛ **15** ماه دوازدهم: خلدای نطفوتنی از نسل عتیقیل. **16** رؤسای قبیله‌های اسرائیل به شرح زیر بودند: العازار پسر زکری، رئیس قبیله رئیسین، شفطیا پسر معکه، رئیس قبیله شمعون؛ حشیبا پسر قمتویل، رئیس قبیله لاوی؛ صادوق، رئیس خاندان هارون؛ الیهو برادر داود پادشاه، رئیس قبیله پهودا؛ عمری پسر میکائیل، رئیس قبیله یساکار، یشمیعا پسر عوبیدیا، رئیس قبیله زبولون؛ یرمیوت پسر عزیزی‌تیل، رئیس قبیله نفتالی؛ هوشع پسر عزیریا، رئیس قبیله افرایم؛ یوئیل پسر فدایا، رئیس نصف قبیله منسی؛ یدو پسر زکریا، رئیس نصف دیگر قبیله منسی در جلعاد؛ یعسی تیل پسر ابیر، رئیس قبیله بنیامین؛ عزیزیل پسر یروحام، رئیس قبیله دان.

23 داود هنگام سرشاری، جوانان بیست سال یا کمتر را به حساب نیاورد، زیرا خداوند وعده داده بود که جمعیت اسرائیل را مثل ستارگان آسمان بی‌شمار گرداند. **24** بوآب سرشاری را شروع کرد ولی آن را تمام نکرد، چون خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد. لذا آمار نهایی در سالنامه داود پادشاه ثبت نشد. **25** عزموت پسر عدیل سرپرست اینبارهای سلطنتی و یوناتان پسر عزیزیا

29

روح خدا به داود الهام شده بود. **۱۳** پادشاه دستورهای دیگری هم در مورد کار گروههای مختلف کاهان و لاویان و نیز ساختن وسایل خانه خدا به سلیمان داد. **۱۴** داود مقدار طلا و نقره لازم برای ساختن هر یک از وسایل خانه خدا را وزن کرد و کتار گذاشت: **۱۵** طلا و نقره برای ساخت چراگانها و چراگاه، **۱۶** طلا برای ساختن میزهای تان حضور و نقره برای میزهای نقره؛ **۱۷** طلای خالص برای ساختن چنگکها، کاسه‌ها و پیله‌ها، و طلا و نقره برای ساختن جامها؛ **۱۸** طلای خالص برای مذبح بخور و برای ارباب خداوند یعنی مجسمه دو کوروی که بالهایشان روی صندوق عهد خداوند گسترشده بود. **۱۹** داود به سلیمان گفت: «جزئیات این نقشه از طرف خداوند به من داده شد و من همه آنها را نوشتم. **۲۰** حال قوی و دلیر باش و کار را شروع کن. ترس و واهمه را از خود دور کن زیرا خداوند، خدای من با توست و تو را تنها نمی‌گذارد تا بتوانی کار ساختن خانه خداوند را تمام کنی. **۲۱** گروههای کاهان و لاویان آمده هستند در خانه خدا خدمت کنند و صنعتگران ماهر مشتاقید تو را در هر کاری برای دهنند. تمام بني اسرائیل و رهبرانشان تحت فرمان تو می‌باشند.»

۲۲ آنگاه داود پادشاه رو به تمام آن گروه کرد و گفت: «پسر سلیمان که خدا او را انتخاب کرده تا پادشاه آینده اسرائیل باشد، هنوز جوان و کم تجربه است و کاری که در پیش دارد، کار بزرگی است. عبادتگاهی که می‌خواهد بسازد، یک ساختمان معمولی نیست، بلکه خانه خداوند است. **۲** برای بنا خانه خدای خود تا آنجا که توانسته ام طلا و نقره، مفرغ و آهن، چوب و سنگ جزع، سنگهای گران قیمت دیگر و جواهرات با ارزش و سنگ مزمر جمع کرده‌ام، **۳** و چون دلیستگی به خانه خدا دارم، تمام طلا و نقره خزانه شخصی خود را برای بنای آن بخشیده‌ام. این علاوه بر آن مصالح ساختمانی است که قبلًا تدارک دیده‌ام. **۴** این هدایای شخصی شامل صد تن طلای خالص و دویست و چهل تن نقره خالص برای روکش دیوارهای خانه خدا **۵** و تمام لوازمی است که به دست صنعتگران ساخته‌می‌شود. حال چه کسی حاضر است خود را بر چه دارد در اختیار خداوند بگذارد؟! **۶** آنگاه رؤسای قبایل و طوایف، فرماندهان سپاه و ناظران دارایی پادشاه، با اشتیاق ۱۷۰ تن طلا، ۳۴۰ تن نقره و ۴۱۰ تن مفرغ و ۳۴۰۰ تن آهن هدیه کردند. **۸** کسانی هم که سنگهای قیمتی داشتند آنها را به خزانه خانه خداوند آورده، به یعنی ثلث پسر جرشون تحويل دادند. **۹** تمام بني اسرائیل از اینکه چنین فرستی برای ایشان پیش آمد بود تا با اشتیاق هدایای تقدیم خداوند کنند، خوشحال بودند. داود پادشاه نیز از این بابت بسیار شاد شد. **۱۰** داود در حضور آن گروه خداوند را ستایش کرده، گفت: «ای خداوند، خدای جد ما یعقوب، نام تو از ازل تا به ابد مورد ستایش باشد! **۱۱** عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برازنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. **۱۲** ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. **۱۳** ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام باشکوه تو را ستایش می‌کنیم. **۱۴** «ولی من و قوم من چه هستیم که چنین افتخاری نصبی ما ساخته‌ای که به تو چیزی بدهیم؟ هر چه داریم از تو داریم، و از مال تو به تو داده‌ایم. **۱۵** ما در این دنیا مانند اجداد

دوم تواریخ

1

است. ۵ می خواهم برای خدا خانه بزرگی بسازم، زیرا خدای ما از جمیع خدایان بزرگ است. ۶ اما چه کسی می تواند خانه ای که شایسته او باشد، بسازد؟ حتی آسمانها نیز گنجایش او را ندارند! من کیستم که برای او خانه ای بسازم؟ این مکانی که می سازم فقط عبادتگاهی خواهد بود که در آن برای عبادت او بخور بسوایم. ۷ پس صنعتگر ماهری بولم بفرست که زیگری، نقره کاری و فلزکاری بداند و در بافت پارچه های ارغوانی، قرمز و آبی ماهر باشند. در ضمن، او باید حکاکی نیز بداند تا در کنار صنعتگران یهودا و اورشلیم که پدرم دادومن آنها برگردیده، کار کند. ۸ همچنین چوبهای سرو، صنوبر و صندل از جنگلهای لبنان برای من بفرست، زیرا افراد تو در بپریدن چوب ماهر هستند و مردان من هم به ایشان کمک خواهند کرد. ۹ مقدار زیادی چوب لازم است، چون خانه ای که می خواهم بسازم بسیار بزرگ و باشکوه است. ۱۰ من دو هزار تن گندم و دو هزار تن چوب، چهارصد هزار لیتر شراب و چهارصد هزار لیتر روغن زیتون به چوب بران تو خواهیم داد. ۱۱ حیرام بادشاه در جواب سلیمان چنین نوشت: «چون خداوند قوم خود را دوست دارد چه می خواهی از من درخواست کن تا به تو بدهم.» ۱۲ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم دارود بسیار محبت نشان دادی و حالا هم تاج و تخت او را به من بخشیده ای. ۱۳ ای پهلو خدا، به وعده ای که به پدرم دارود دادی وفا کن، زرا مرا بر قومی پادشاه ساخته ای که چون غبار زمین بی شمارند. ۱۴ به من حکمت و معرفت بیخش تا بتوانم این مردم را اداره کنم، زیرا کیست که بتواند این قوم عظیم تو را اداره کند؟» ۱۵ خداوند فرمود: «حال که بزرگترین آرزوی تو این است، و تو خواهان ثروت و افخار و طول عمر نبودی و مرگ دشمنات را از من نخواستی، بلکه خواستی به تو حکمت و معرفت بیخشش تا قوم مرا هبیری و اداره کنی، ۱۶ پس من هم، حکمت و معرفتی را که درخواست نمودی به تو می دهم. در ضمن چنان ثروت و افخاری به تو می بخشش که هیچ پادشاهی تا به حال آن را نداشته و بعد از این نیز خواهد داشت.» ۱۷ بنابراین سلیمان از خیمه ملاقات بالای تپه جیعون به زیر آمد و به اورشلیم بازگشت تا بر قوم اسرائیل فرمانروایی کند. ۱۸ سلیمان هزار چهارصد اربابه و دوازده هزار اسب داشت که بخی را در اورشلیم و بقیه را در شهرهای دیگر نگه می داشت. ۱۹ در روزگار سلیمان، نقره و طلا در اورشلیم مثل ریگ بیان فراوان بودا و الوارهای گرانبهای سرو، مانند چوب معمولی مصرف می شد! ۲۰ اسپهای سلیمان را از مصر و قبیلیه می آوردند و تاجران سلیمان آنها را به قیمت معین می خردیدند. ۲۱ قیمت یک ارباب مصری شصت متقابل نقره و قیمت یک اسب، صد و پنجاه مثقال نقره بود. آنها همچنین اسپهای اضافی را به پادشاهان حیثی و سوری می فروختند.

2

سلیمان کار ساختن خانه خداوند را شروع کرد. محل آن در اورشلیم روی کوه موریا بود، یعنی همان زمین خرمونکوبی ارونه یوسی که در آن خداوند به دارود پادشاه، پدر سلیمان، ظاهر شد و دادومن آنها را برای خانه خدا در نظر گرفت. ۲ کار ساختن خانه خدا در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان پادشاه آغاز شد. ۳ زیرینای خانه خدا به طول شصت و به عرض بیست ذراع بود. ۴ ایوان جلوی ساختمان نیز به پهنهای بیست ذراع و به بلندی صد و بیست ذراع ساخته شد. دیوارهای داخل آن روکش طلا داشت. ۵ تالار اصلی خانه خدا را با چوب صنوبر پوشاندند، سپس روی آن طلا کشیده، بر آن نقشهای درختان خرما و حلقه های زنجیر منبت کاری کردند. ۶ ستگهای قیمتی زیبا روی دیوارها کار گذاشته شد تا بر شکوه و زیبایی آن

رشته زنجیر (یعنی برای هر رشته زنجیر سرستون، دویست انار که در دو ردیف قرار داشتند)، میرها و حوضچه‌های روی آنها، حوض بزرگ با دوازده گاو مفرغین زیر آن، سطلها، خاک‌اندازها و چنگکهای مخصوص آزوan کردن گوشت قربانیها. حoram، این صنعتگر ماهر، تمام اشیاء خانه خداوند را از منفذ صیقلی برای سلیمان پادشاه ساخت. **17** به دستور سلیمان این اشیاء در دشت ازدن که بین سوکوت و صرده قرار داشت قالبپری شده بود. **18** مقدار مفرغین که استعمال شد، بی‌اندازه زیاد بود و نمی‌شد آن را وزن کرد! **19** در ضمن به دستور سلیمان وسایلی از طلا خالص برای خانه خدا ساخته شد. این وسایل عبارت بودند از: مذبح، میز نان حضور، **20** چراگانها با نقشهای گل و چراغهای روی آنها که مطابق طرح می‌باشد روبروی قدس‌الاقدس قرار می‌گرفت، ابرکها، **22** اترها، کاسه‌ها، قاشقها و آتشدانها. در ضمن درهای خانه خدا یعنی درهای اصلی و درهای قدس‌الاقدس نیز از طلا خالص بود.

5 وقتی کارهای خانه خداوند تمام شد، سلیمان، طلا و نقره و تمام ظرفهایی را که پدرش داود و قفقاخانه خدا کرده بود به خزانه خانه خدا آورد. **2** آنگاه سلیمان پادشاه، تمام سران قبایل و طوایف قوم اسرائیل را به اورشليم دعوت کرد تا صندوق عهد خداوند را که در سهیون، شهر داود بود به خانه خدا بیاورند. **3** همه آنها در روزهای عید خمیمه‌ها در ماه هفتم در اورشليم جمع شدند. **4** آنگاه کاهنان و لاویان صندوق عهد و خمیمه ملاقات را با تمام ظروف مقدسی که در آن بود، به خانه خدا آوردند. **6** آنگاه سلیمان پادشاه و

تمام بنی اسرائیل در پرایر صندوق عهد خداوند جمع شدند و آنقدر گاو و گوسفند قربانی کردند که نمی‌شد حساب کرد! **7** سپس کاهنان، صندوق عهد را به درون قدس‌الاقدس خانه خداوند بودند و آن را زیر بالهای مجسمه کربوپیان قرار دادند. **8** مجسمه کربوپیان طوری ساخته شده بود که بالهایشان روی صندوق عهد خداوند و روی چوبهای حامل صندوق پهن می‌شد و آن را می‌پوشاند. **9** چوبهای حامل آنقدر دراز بودند که از داخل اتاق دوم یعنی قدس دیده می‌شدند، اما از حیاط دیده نمی‌شدند. (این چوبهای هم در آنجا هستند). **10** در صندوق عهد چیزی جز دلوح سنگی نبود. وقتی خداوند با قوم خود، پس از بیرون آمدن از مصر، در کوه حوریب عهد و پیمان پست، موسی آن دو لوح را در صندوق عهد گذاشت. **11** در آن روز، تمام کاهنان بدون توجه به نوبت خدمتشان، خود را تقدیس کردند. هنگامی که کاهنان از قدس بیرون می‌آمدند **12** دسته سرایندگان لایی به خواندن سرو و پرداختند. سرایندگان عبارت بودند از: آساف، هیمان، پیدوتون و تمام پسران و برادران ایشان که لباس کتان بر تن داشتند و در سمت شرقی مذبح ایستاده بودند. صد و پیست نفر از کاهنان با نوای شیپور، و لاویان با سنج، عود و بربط، دسته سرایندگان را همراهی می‌کردند. **13** دسته سرایندگان که به همراهی نوازندگان شیپور، سنج و سازهای دیگر، خداوند را حمد و سپاس می‌گفتند.

سرودی که می‌خوانندند این بود: «خداوند نیکوست و محبتیش بی‌پایان!» در همان وقت، ناگهان ابری خانه خداوند را پوشاند و حضور پرچلال خداوند آن مکان را فرا گرفت، به طوری که کاهنان تعانستند به خدمت خود ادامه دهند.

6 آنگاه سلیمان پادشاه اینطور دعا کرد: «خداوندنا، تو فرموده‌ای که در ابر غلیظ و تاریک ساکن می‌شوی. ولی من برای تو خانه‌ای ساخته‌ام تا همیشه در

سقف، درها، آستانه‌های خانه خدا را با طلا پوشانیدند و روی دیوارها تصاویر کروپیان حکاکی کردند. **8** در داخل خانه خدا، اتفاقی برای قدس‌الاقدس ساخته شد. طول و عرض این اتاق هر کدام بیست ذراع بود. پیش از بیست تن طلای ناب برای پوشاندن دیوارهای آن به کار رفت. **9** حدود شصت‌گم میخ طلا در آن مصرف شد. بالاخانه‌ها نیز با طلا پوشانده شد. **10** سلیمان در قدس‌الاقدس، دو مجسمه کربوی ساخت و آنها را با طلا پوشاند. **11** آنها با بالهای گستردۀ ایستاده بودند و صورتشان به طرف بیرون بود و نوک دو بال آنها به هم رسید و نوک بالهای دیگر شان تا دیوارهای دو طرف قدس‌الاقدس کشیده می‌شد. طول هر یک از بالهای کربوپیان پنج ذراع و مجموع طول بالهای آنها بیست ذراع بود. **14** پرده قدس‌الاقدس از کتان نازک به رنگهای آبی، ارغوانی و قرمز تهیه شده و با نقش کربوپیان تزیین شده بود. **15** سلیمان جلوی خانه خدا دو ستون ساخت، که طول آنها سی و پنج ذراع بود و روی هر کدام یک سرستون به طول پنج ذراع قرار داشت. **16** او رشته‌هایی از زنجیر، مانند زنجیرهایی که در قدس‌الاقدس بود، ساخت و آنها را با صد انار مفرغین که به زنجیرها متصل شده بودند، بر سرستونها گذاشت. **17** سپس سرستونها را جلوی خانه خدا، یکی در طرف راست و دیگری در سمت چپ بر پا نمود. نام ستون طرف راست را یاکین و ستون سمت چپ را بوغز گذاشت.

4

سلیمان پادشاه یک مذبح مفرغین ساخت به طول بیست ذراع، عرض بیست ذراع و بلندی ده ذراع. **2** سپس یک حوض گرد از مفرغ درست کرد که عمق آن پنج ذراع، قطرش ده ذراع و محیطش سی ذراع بود. **3** بر کناره‌های لبه حوض دو ردیف نقشهای به شکل گاو (در هر ذراع ده نقش) قرار داشتند. این نقشهایها با خود حوض قالبگیری شده بود. **4** این حوض بر پشت دوازده مجسمه گاو قرار داشت. سر گاوها به طرف بیرون بود: سه گاو رو به شمال، سه گاو رو به جنوب، سه گاو رو به مغرب و سه گاو رو به مرش. **5** ضخامت دیواره حوض به پهنهای کف دست بود. لبه آن به شکل جام بود و مانند گلبرگ سوسن به طرف بیرون باز می‌شد. گنجایش آن بیش از چهل سانتی‌متر بود. **6** در حوضچه نیز ساخته شد پنج عدد در طرف شمال خانه خدا و پنج عدد در طرف جنوب آن. از آب این حوضچه‌ها برای شستن قطعه‌های بدن حیوان قربانی که می‌باشد روی مذبح سوزانده شود استفاده می‌شود. کاهنان برای شستن خود از آب حوضچه‌ها استفاده نمی‌کردند، بلکه با آب حوض خود را می‌شستند. **7** ده چراغان طلا مطابق طرح، ساخته شد و در خانه خدا قرار گرفت. چراگانها را در دو دسته پنج تایی روبروی هم، به طرف شمال و جنوب، نهادند. **8** همچنین ده میز ساختند و پنج عدد از آنها را در طرف شمال و پنج عدد دیگر را در سمت جنوب خانه خدا قرار دادند. صد کاسه طلا نیز درست کردند. **9** سپس یک حیاط داخلی برای کاهنان و یک حیاط بیرونی ساخته شد و درهای بین آنها را با مفرغ پوشانیدند. **10** حوض در گوشۀ جنوب شرقی خانه خدا بود. **11** حoram سطلها، خاک‌اندازها و کاسه‌های مربوط به قربانیها را هم ساخت. سرانجام حoram این کارهای مربوط به خانه خدا را که سلیمان پادشاه برای او تعیین کرده بود، به پایان رسانید. اشیایی که او ساخت عبارت بودند از: **12** دو ستون، دو سرستون کاسه مانند برای سرستونها، دو رشته زنجیر روی سرستونها، چهارصد انار مفرغین برای

آن منزل کنی!» **3** سپس پادشاه رو به جماعتی که ایستاده بودند کرد و ایشان را برکت داده، گفت: «سپاس بر خداوند، خدای اسرائیل که آنچه را شیخاً به پدرم داود و عده داده بود، امروز با دست خود بجا آورده است. **5** او به پدرم فرمود: «از زمانی که قوم خود را از مصر بیرون آوردم تاکنون در هیچ جای سرزمین اسرائیل هرگز شهری را انتخاب نکردام تا در آنجا خانه‌ای برای حمرت نام من بنا شود و نیز کسی را برگزیده‌ام تا رهبر قوم من اسرائیل شود. **6** اما اکنون اورشلیم را برای حمرت نام خود انتخاب کرده‌ام و داود را برگزیده‌ام تا بر قوم من حکومت کند.» **7** پدرم داود می‌خواست این خانه را برای نام بیوه، خدای اسرائیل بسازد. **8** ولی خداوند به پدرم داود فرمود: «قصد و نیت تو خوب است، **9** اما کسی که باید خانه خدا را بسازد تو نیستی. پسر تو خانه مرا بنا خواهد کرد.» **10** حال، خداوند به وعده خود وفا کرده است. زیرا من به جای پدرم داود بر تخت سلطنت اسرائیل نشسته‌ام و این خانه را برای عبادت خداوند، خدای اسرائیل ساخته‌ام. **11** صندوق عهد را در آنجا گذاشتام، آن عهدی که خداوند با قوم اسرائیل بست. **12** آنگاه سليمان در حضور جماعت اسرائیل، روپرتوی مذبح خداوند، روی سکوی وسط حیاط پرورنی ایستاد. این سکوی چهارگوش از مفرغ ساخته شده و طول هر ضلع آن پنج درج و بلندیش سه درج بود. سپس سليمان زانو زده، دستهای خود را به طرف آسمان بلند نمود و اینطور دعا کرد: **14** «ای خداوند، خدای اسرائیل، در تمام زمین و آسمان خدایی همانند تو وجود ندارد. تو خدایی هستی که عهد پر از رحمت خود را با کسانی که با تمام جان و دل احکام تو را اطاعت می‌کنند، نگاه می‌داری. **15** تو به وعده‌ای که به بندۀ خود، پدرم داود، دادی امروز وفا کرده‌ای. **16** پس ای خداوند، خدای اسرائیل، اینک به این وعده نیز که به پدرم داود که خدمتگزارت بود دادی وفا کن که فرمودی: «اگر فرزندان تو مثل خود مطیع دستورهای من باشند همیشه یک نفر از نسل تو بر اسرائیل پادشاهی خواهد کرد.» **17** الان ای خداوند، خدای اسرائیل، از تو خواستارم که آنچه به خدمتگزارت داود و عده دادی انجام بشود. **18** «ولی آیا ممکن است که خدا واقعاً روی زمین در میان آدمیان ساکن شود؟ ای خداوند، حتی آسمانها گنجایش تو را ندارند، چه رسد به این خانه‌ای که من ساخته‌ام! **19** با وجود این، ای خداوند، خدای من، تو دعای مرآ بشنو و آن را مستجاب فرما. **20** چشمان تو شبانه روز بر این خانه باشد که درباره‌اش فرمودی تمام خود را در آن خواهی نهاد. هر وقت در این مکان دعا می‌کنم، دعای مرآ بشنو و اجابت فرما. **21** نه تنها من، بلکه هر وقت قوم تو اسرائیل نیز در اینجا دعا کنند، تو دعای آنها را اجابت فرما و از آسمان که محل سکونت توست، استغاثه ایشان را بشنو و گناهانش را بخشن. **22** «هرگاه کسی متهم به جرمی شده باشد و از او بخواهند پیش این مذبح سوگند یاد کند که بی‌گناه **23** آنگاه از آسمان بشنو و داوری کن. اگر به دروغ سوگند یاد نموده و مقصر باشد وی را به سزا عملیش برسان، در غیر این صورت بی‌گناهی او را ثابت و اعلام کن. **24** «وقتی قوم تو اسرائیل گناه وزنده و در نتیجه مغلوب دشمن شوند ولی بعد به سوی تو روی آورند و اعتراف نمایند و در این خانه به حضور تو دعا کنند، **25** آنگاه از آسمان ایشان را اجابت فرما و گناه قوم خود را بیامز و بار دیگر آنان را به این سرزمینی که به ایشان و اجدادشان بخشیده‌ای، بازگردان. **26** «وقتی قوم تو گناه کنند و آسمان به خاطر گناهشان بسته شود و دیگر باران نبارد ولی بعد آنها از گناهشان بازگشت نموده، اعتراف

7 وقتی دعای سليمان به پایان رسید، از آسمان آتشی فرد آمد و قربانیها را سوزانید و حضور پرچلال خداوند عبادتگاه را پر کرد، به طوری که کاهنان توanstند داخل خانه خداوند شوند! **3** بنی اسرائیل چون این منظمه را دیدند بر خاک افداه، خداوند را به سبب نیکویی و محبت بی‌پایانش سجده و ستایش کردند. **4** آنگاه پادشاه و همه قوم قربانیها به خداوند تقديریم کردند. **5** سليمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند قربانی کرد. به این ترتیب، پادشاه و همه قوم خانه خدا را تبرک نمودند. **6** کاهنان سر خدمت بودند و لاوبان سرود شکرگزاری می‌خواندند و می‌گفتند: «محبت او بی‌پایان

کار گذاشت. **۶** سلیمان علاوه بر آنها شهر بعلت و شهرهای دیگری برای انبار مهمات و آذوقه و نگهداری اسپهها و ارابهها ساخت. خلاصه هر چه می خواست در اورشلیم و لبنان و سراسر قلمرو سلطنت خود بنا کرد. **۷** سلیمان از بازماندگان قومهای کنعانی که اسرائیلی ها در زمان تصرف کنعان آنها را از بین بودند، برای بیگاری استفاده می کرد. این قومها عبارت بودند از: اموری ها، فرزی ها، حیتی ها، حوى ها و بیوسی ها. نسل این قومها تا زمان حاضر نیز پرده هستند و به بیگاری گرفته می شوند. **۹** اما سلیمان از بنی اسرائیل کسی را به بیگاری نمی گرفت، بلکه ایشان به صورت سریاز، افسر، فرمانده و رئیس اربابانها خدمت می کردند. **۱۰** دویست و پنجاه نفر نیز به عنوان سرپرست کارگران سلیمان گمارده شده بودند. **۱۱** سلیمان زن خود را که دختر فرعون بود از شهر داود به قصر تازه ای که برایش ساخته بود، آورد. او نمی خواست زنش در کاخ سلطنتی داود زندگی کند، زیرا می گفت: «هر جا که صندوق عهد خداوند به آن داخل شده، مکان مقدسی است». **۱۲** آنگاه سلیمان بر مذبحی که جلوی ایوان خانه خدا ساخته بود، قربانیهای سخوتنی به خداوند تقديم کرد. **۱۳** مطابق دستوری که موسی داده بود، او برای هر یک از این روزهای مقدس قربانی تقديم می کرد: روزهای شبّات، جشنهاي ماه نو، سه عيد ساليانه پیش، هفته ها و خيمه ها. **۱۴** سلیمان طبق مقرراتی که پدرش داود، مرد خدا برای کاهان و لاویان وضع کرده بود، آنها را سر خدمتشان گماشت. لاویان در وصف خداوند سرود می خواندند و کاهان را در انجام وظایف روانه کمک می کردند. سلیمان نگهبانان را نیز به نگهبانی دروازه هایشان گماشت. **۱۵** کاهان و لاویان تمام این مقررات را که داود پادشاه وضع کرده بود، با کمال دقت اجرا می کردند. در ضمن ایشان مستول خزانه داری نیز بودند. **۱۶** در این هنگام، تمام طرجهای ساخته ای سلیمان تکمیل شده بود. از پایه ریزی خانه خداوند تا تکمیل ساختمان آن، همه کارها با موقوفیت انجام شده بود. **۱۷** سپس سلیمان به شهرهای عصیون جابر و ایلوت، واقع در خلیج عقبه در زمین ادوم رفت. **۱۸** حیرام پادشاه کشتی هایی به فرماندهی افسران با تجربه خود نزد سلیمان فرستاد. آنها همراه ملوانان سلیمان به سرزمین او فرستد و از آنجا بیش از پانزده تن طلا برای سلیمان آوردند.

۹ ملکه سیا وقی اوازه حکمت سلیمان را شنید، خواست به دیدار او برود و با طرح مسائل دشوار او را آزمایش کند. پس به همراهی سواران پسیار و کاروانی از شتران با بار طلا، جواهرات و عطایات به شهر اورشلیم آمد و مسائل خود را با سلیمان در میان گذاشت. **۲** سلیمان به تمام سؤالات او جواب داد. پاسخ هیچ مسئله ای برای سلیمان مشکل نبود. **۳** وقتی ملکه سیا سختنان حکیمانه سلیمان را شنید و کاخ زیبا، خوارک شاهانه، تشریفات درباریان و مقامات، خدمت منظم خدمتکاران و ساقیان، و قربانیهایی که در خانه خداوند تقديم می شد، همه را به چشم خود دید مات و مبهوت ماند! **۵** پس به سلیمان گفت: «اینک باور می کنم که هر چه در مملکتم درباره حکمت تو و کارهای بزرگ شنیده ام، همه راست بوده است. **۶** باور نمی کردم تا اینکه حکمت تو را چشم خود دیدم. حکمت تو بیش از انتست که فکرش را می کردم! آدم و با چشمان خود دیدم. حکمت تو بیش از انتست که فکرش را می کردم! **۷** خوش با حال این قوم و خوش با حال این درباریان که همیشه سختنان حکیمانه تو را می شوند! **۸** خداوند، خدای تو را ستایش می کنم که تو را برگزیده تا بر قوم او سلطنت کنی. خدای تو قوم اسرائیل را دوست دارد و

است.» آنها از آلات موسیقی ای استفاده می کردند که داود پادشاه ساخته بود و در زمان او برای ستابیش خداوند به کار می رفت. سپس وقتی کاهان شپورها را نواختند، تمام جماعت بر پا ایستادند. **۷** سلیمان آن روز، وسط حیاط خانه خداوند را برای قریانی کردن تقدیس کرد، زیرا مذبح مفرغین گنجایش آن همه قربانیهای سخوتنی و دنیا ایار آذری و چری قربانیهای سلامتی را نداشت. **۸** سلیمان و تمام اسرائیل، عید خیمه ها را تا هفت روز جشن گرفتند. عده زیادی از گذرگاه حمات تا سرحد مصر آمده بودند تا در این جشن شرکت کنند. **۹** آنها هفت روز برای مذبح و هفت روز دیگر برای عید خیمه ها صرف کردند و در روز آخر، جشن دیگری بر پا داشتند. **۱۰** روز بعد یعنی بیست و سوم ماه هفتمن، سلیمان مردم را روانه خانه هایشان کرد. آنها برای تمام برکاتی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود سر اسرائیل عطا کرده بود، خوشحال بودند. **۱۱** پس از آنکه سلیمان بنای خانه خداوند و کاخ سلطنتی خود را تمام کرد و تمام طرجهایی را که برای آنها داشت تکمیل نمود، **۱۲** یک شب، خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من دعای تو را مستجاب کرده و این خانه را انتخاب نموده ام تا مردم در آنجا برای من قربانی کنند. **۱۳** هرگاه آسمان را بینند تا باران نبارد، یا امر کنم که ملخ تمام محصولات زمین را بخورد، و بلا بر قوم خود نازل کنم، **۱۴** اگر قوم من که به اسم من خوانده می شوند فروتن شده، دعا کنند و مرا بطلبند و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه ایشان را از آسمان اجابت نموده، گناهانشان را می بخشم و سلامتی را به سرزمین آنها باز می گردانم. **۱۵** از این پس، چشمان بر این خانه خواهد بود و گوششان دعاها را که در آنجا کرده می شود خواهد شنید، **۱۶** زیرا این خانه را برگزیده ام و آن را تقدیس کرده ام تا نام من تا به ابد بر آن باشد. چشم و دل من همیشه بر این خانه خواهد بود. **۱۷** «اگر تو مثل پدرت داود مرا پیروی کنی و اوامر و احکام مرا نگه داری، **۱۸** آنگاه همان طور که به پدرت داود قول داده ام همیشه یک نفر از نسل او بر اسرائیل سلطنت خواهد کرد. **۱۹** «ولی اگر شما از دستورهایی که به شما داده ام سریچی کنید و از من روی بگردانید و به بت پرسنی بشنیده ام، بیرون می رانم و حتی این خانه را که به نام خود سرزمین که به آن بخشیده ام، بیرون می رانم و حتی این خانه چنین کرده است؟» **۲۰** آنگاه بنی اسرائیل تقدیس نموده ام ترک خواهم گفت، به طوری که اسرائیل رسوا شده، زیاند قومهای دیگر خواهد شد. **۲۱** این خانه که چنین شهرتی دارد با خاک یکسان خواهد گردید، به طوری که هر کس از کنارها بگذرد حیران شده، خواهد پرسید: «چرا خداوند با این سرزمین و این خانه چنین کرده است؟» **۲۲** در جواب خواهند گفت: «چون بنی اسرائیل خداوند، خدای اجدادشان را که آنها را از مصر بیرون آورده بود ترک گفته، بت پرس شدند، به همین علت خدا این بلا را بر سر آنها آورده است.»

8 بیست سال طول کشید تا سلیمان خانه خداوند و قصر خود را ساخت. **۲** بعد از آن نیروی خود را صرف بازسازی شهرهای نمود که حیرام، پادشاه صور به او بخشیده بود. سپس عده ای از بنی اسرائیل را به آن شهرها کوچ داد. **۳** سلیمان به حمات صوبه حمله برد و آن را گرفت. **۴** او شهر تدمور را در بیان و تمام شهرهای نواحی حمات را که مراکز مهمات و آذوقه بودند، بنا بازسازی نموده و دیوارهای آنها را تعمیر کرد و دروازه های پشتیندبار برای آنها

می خواهد ایشان را تا به ابد حفظ نماید، به همین سبب است که تو را به پادشاهی ایشان گمارده، تا به عدل و انصاف بر آنان سلطنت کنی!» 9 سپس ملکه سبا به سلیمان هدایای فراوانی داد. این هدایا عبارت بودند از: چهار تن طلا، مقدار زیادی عطریات بی نظر و سنگهای گرانبهای 10 (ملوانان کشتیهای حیرام پادشاه و سلیمان پادشاه از اوپر، طلا، سنگهای گرانبهایها و چوب صندل آوردن). 11 سلیمان پادشاه از همین چوبهای صندل، پلکان خانه خداوند و کاخ سلطنتی خود را ساخت و برای دسته نوازنده‌گان نیز این چوب، عدو و بربط درست کرد. تا به آن روز چنین چوبهای مرغوبی در سراسر سرزمین بهودا دیده نشده بود. 12 سلیمان پادشاه علاوه بر چوبهایی که خود ملکه سبا خواست، هدایایی به ارزش همان هدایایی که برایش آورده بود، به او داد. سپس ملکه سبا و همراهانش به مملکت خوبی بازگشتد. 13 سلیمان پادشاه علاوه بر دریافت مالیات و سود بازرگانی، هر سال بیست و سه تن طلا هم عایدش می شد. پادشاهان عرب و حاکمان سرزمین اسرائیل نیز طلا و نقره برای سلیمان می آوردند. 14 سلیمان از این طلا دوست سبیر بزرگ، هر کدام به وزن سه نیم کیلو 15 و سیصد سبیر کوچک، هر یک به وزن دو کیلو ساخت. پادشاه این سپهرا را در تالار بزرگ قصر خود که «جنگل لبنان» نام داشت، گذاشت. 16 او یک تخت سلطنتی بزرگ نیز از عاج را روکش طلای ناب ساخت. 17 این تخت شش پله، و یک زیریابی متصل به تخت داشت. در دو طرف تخت دو دسته بود که کنار هر دسته، یک مجسمه شیر قرار داشت. 18 در دو طرف هر یک از پله‌ها نیز دو مجسمه شیر نصب شده بود. این تخت در تمام دنیا بی نظیر بود! 19 همه جامهای سلیمان و طوفان تالار «جنگل لبنان» از طلاقی خالص بود. در میان آنها حتی یک ظرف نقره هم پیدا نمی شد، چون طلا به حدی فراوان بود که دیگر نقره ارزش نداشت! 20 کشتیهای تجاری سلیمان پادشاه با کمک ملوانان حیرام هر سه سال یک بار با بارهای طلا، نقره، عاج، میمون و طاووس وارد بنادر اسرائیل می شدند. 21 پادشاهان دنیا مشتاق دیدن سلیمان پادشاهان دنیا ثروتمندتر و دانایت بود. 22 سلیمان از تمام بودند تا شاهد حکمتی باشند که خدا به او داده بود. 23 هر سال عده‌ای به دیدن او می آمدند و با خود هدایایی از طلا و نقره، لیاس، عطریات، اسلحه، اسب و قاطر برایش می آوردند. 24 علاوه بر این، سلیمان در پایتخت خود اورشليم و سایر شهرها چهار هزار آخور اسب و محل نگهداری اربابها و دوازده هزار اسب داشت. 25 او بر همه پادشاهان و سرزمینهای آنها از رود فرات تا مملکت فلسطین و از آنجا تا مزر سرزمین مصر فرمانروایی می کرد. 26 در روزگار سلیمان در اورشليم، نقره مثل ریگ بیابان فراوان بود و الوارهای گرانبهای سرو، مانند چوب معمولی مصرف می شد! 27 اسپهای سلیمان را از مصر و کشورهای دیگر می آوردند. 28 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت سلیمان، از اول تا آخر، در کتاب «تاریخ ناتان نبی»، «نبوت اخیای شیلونی» و «رویاهای بعدی نبی» که وقایع بیرون پسر نیاط را نیز در دارد، نوشته شده است. 29 سلیمان مدت چهل سال در اورشليم بر تمام اسرائیل سلطنت کرد. 30 وقتی مرد، او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پس از رجيعان به جای او پادشاه شد.

11

وقتی رجيعان به اورشليم رسید صد و هشتاد هزار مرد جنگی از بهودا و بنیامن جمع کرد تا با بقیه اسرائیل بجنگد و آنها را هم زیر سلطنه خود در پیارود. 2 اما خداوند برای شمعیای نبی این پیغام را فرستاده، گفت: 3 «برو و به رجيعان پسر سلیمان، پادشاه یهودا و به تمام قبیله یهودا و بنیامن بگو که بنیامن با اسرائیلیها که برادرانش هستند بجنگید. به آنها بگو که به خانه‌های خود برگردند؛ زیرا تمام این اتفاقات مطابق خواست من صورت گرفته است.» پس ایشان خداوند را اطاعت کرده، از جنگ با بیرون خودداری نمودند. 5 رجيعان در اورشليم ماند و برای دفاع از خود، دور این شهرها را که در بهودا و بنیامن بودند حصار کشید: بیت‌الحم، عیتمان، تقعی، بیت‌صور، سوکو، عدلام، جت، مزیشه، زین، ادورایم، لاکپش، عریقه، صرעה، ایلوں و حبرون. 11 او این شهرها را مستحکم ساخت و فرمادهایی بر آنها گذاشت و خوارک و روغن زیتون و شراب در آنجا اثبات کرد. 12 برای احتیاط بیشتر، در اسلحه خانه‌های هر شهر، سبیر و نیزه فراوان ذخیره کرد؛ زیرا از تمام قوم اسرائیل فقط بهودا و بنیامن به او وفادار مانده بودند. 13 کاهنان و لاویان از سراسر سخاک اسرائیل،

10

رجيعان به شکیم رفت، زیرا ده قبیله اسرائیل در آنجا جمع شده بودند تا او را پادشاه سازند. 2 بیرون که از ترس سلیمان به مصر فرار کرده بود،

او شلیم، شهری که خداوند آن را از میان همه شهرهای اسرائیل برگزید تا اسم خود را بر آن نهاد، سلطنت نمود. ۱۴ او نسبت به خداوند گناه وزید و با تمام دل از او پیروی نکرد. ۱۵ شرح کامل رویدادهای دوران سلطنت رجیعام در کتاب «تاریخ شعبانی نبی» و کتاب «تاریخ عدوی نبی» نوشته شده است. بین رجیعام و ریعام همیشه جنگ بود. ۱۶ وقتی رجیعام مرد، او را در شهر او شلیم دفن کردند و پرسش ایا به جای او پادشاه شد.

13 در هجدهمین سال سلطنت ریعام پادشاه اسرائیل، ایا پادشاه یهودا شد و سه سال در او شلیم سلطنت کرد. مادرش معکه دختر اوریئل چیمای بود. بین ایا و ریعام جنگ درگرفت. ۳ سپاه یهودا که از ۴۰۰۰۰ مرد جنگی و کارآموده تشکیل شده بود به فرماندهی ایا پادشاه به جنگ سپاه اسرائیل رفت که تعداد آن دو برابر سپاه یهودا بود و افزادش همه سربازانی کارآموده و قوی بودند و فرماندهی آنها را ریعام پادشاه به عهده داشت. ۴ وقتی دو لشکر در کوهستان افریم به همدیگر رسیدند، ایا پادشاه از کوه ۵ صمارایم بالا رفته و با صدای بلند به ریعام پادشاه و لشکر اسرائیل گفت: «به من گوش دهید! مگر نمی‌دانید که خداوند، خدای اسرائیل عهد ابدی با دادوو پسته است که پسران او همیشه بر اسرائیل سلطنت کنند؟ ۶ پادشاه شما ریعام، غلام سلیمان پسر داود بود و ارباب خود خیانت کرد. ۷ عده‌ای از ازادل و اوباش دور او جمع شدند و بر ضد رجیعام، پسر سلیمان شورش کردند. رجیعام چون جوان و کم تجربه بود، توانست در برابر آنها ایستادگی کند. ۸ حال خیال می‌تواند سلطنت خداوند که در دست فرزندان داود است، سرنگون کنید؟ لشکر شما بزرگ است و گوساله‌های طلا را که ریعام برای پرستش ساخته است نیز نزد شماست. ۹ شما کاهنان خداوند را که از نسل هارون هستند و لاویان را از میان خود رانده و مانند مردمان سرمیهای دیگر، کاهنان بت پرست برای خویش تعین کرده‌اید. هر کسی را که با یک گوساله و هفت قوچ برای کاهن شدن نزد شما باید، او را به عنوان کاهن پنهانیان قبول می‌کنید. ۱۰ «ولی خداوند، خدای ماست و ما او را ترک نکردہ‌ایم. کاهنان ما که خداوند را خدمت می‌کنند از نسل هارون هستند و لاویان نیز آنها را در انجام وظیفه‌ای که دارند باری می‌کنند. ۱۱ آنها روز صحیح و عصر قربانیهای سوتختی و بخور معتبر به خداوند تقدیم می‌کنند و نان حضور را روی میز مخصوص می‌گذارند. هر شب چراغدان طلا را روشن می‌کنند. ما دستورهای خداوند، خدای خود را اطاعت می‌کنیم، ولی شما، او را ترک نموده‌اید. ۱۲ خدا با ماست و او رهبر ماست. کاهنان خدا با نواختن شیپور، ما را برای جنگ با شما رهبری خواهند کرد. ای مردم اسرائیل بر ضد خداوند، خدای اجدادتان نجنگید، زیرا پیروز نخواهید شد.» ۱۳ این ضمن، ریعام قسمتی از نیروهای خود را فرستاد تا از پشت سر به نیروهای یهودا حمله کنند و خود با بقیه لشکر از رویرو به آنها حمله کرد. ۱۴ لشکر یهودا وقتی دیدند دشمن از پس و پیش آنها را محاصره کرده است، به سوی خداوند دعا کردند و کاهنان شیپورها را نواختند. ۱۵ مردان یهودا شروع کردند به فریاد زدن. وقتی آنها فریاد می‌زدند، خدا ایا پادشاه و مردان یهودا را یاری کرد تا ریعام و لشکر اسرائیل را تار و مار کرده، شکست دهند. ۱۶ آنها در آن روز ۵۰۰۰ سرباز اسرائیلی را کشندند. ۱۷ به این ترتیب، یهودا با اتكاء و اعتماد بر خداوند، خدای اجداد خود، اسرائیل را شکست داد. ۱۸ ایا به

او شلیم آمدند، زیرا برعام پادشاه و پسرانش ایشان را از شغل کاهنی برکنار کرده بودند. ۱۹ برعام، کاهنان دیگری برای پتخانه‌های بالای تپه‌ها و بنهایی که به شکل بز و گوساله ساخته بود تعین کرد. ۲۰ اما کسانی که طالب پرستش خداوند، خدای اسرائیل بودند تا بتوانند در آنجا برای خداوند، خدای اجداد خود قربانی کنند. ۲۱ به این ترتیب، پادشاهی رجیعام در یهودا استوار شد و مردم سه سال از رجیعام پشیمانی کردند و طی این سه سال، مانند زمان داود و سلیمان، خداوند را اطاعت نمودند. ۲۲ رجیعام با محلت ازدواج کرد. محلت دختر بیهموت و نوه داود بود و مادر محلت ایچیاپل نام داشت. ایچیاپل دختر الی آب برادر داود بود. ۲۳ حاصل این ازدواج سه پسر بود به نامهای عوش، شمریا و زهم. ۲۴ سپس رجیعام با معکه دختر ارشالم ازدواج کرد. او از معکه نیز صاحب چهار فرزند شد به اسامی ایا، عتای، زیرا و شلومیت. ۲۵ رجیعام، معکه را بیشتر از سایر زنان و کنیان خود دوست می‌داشت. (رجیعام هجده زن، شصت کنیز، بیست و هشت پسر و شصت دختر داشت.) ۲۶ او به پرسش ایا که از معکه بود مقامی بالاتر از سایر فرزندانش داد، زیرا قصد داشت بعد از خود، او را پادشاه سازد. ۲۷ پس بسیار عاقلانه رفشار نموده، بقیه پسرانش را در شهرهای حصاردار سراسر قلمرو یهودا و بنیامن پراکنده کرد و مایحتاج آنان را تأمین نمود و برای هر کدام زنان بسیار گرفت.

12 وقتی رجیعام استوار شده، به اوج قدرت رسید، او و همه قومش شریعت خداوند را ترک کردند. ۲ در نتیجه شیشق، پادشاه مصر در سال پنجم سلطنت رجیعام با هزار و دویست ارباب و شصت هزار سواره نظام و نیز گروهی شماری سرباز لیسایی، سوکی و جبھی به او شلیم حمله کرد، زیرا آنها به خداوند خیات و وزیده بودند. ۴ او شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و طولی نکشید که به او شلیم رسید. ۵ شمعیانی نزد رجیعام و بزرگان یهودا که از ترس شیشق در او شلیم جمع شده بودند، آمد و به ایشان گفت: «خداوند می‌فرماید: چون شما از من برگشته‌اید، پس من هم شما را در چنگ شیشق رها کردمام.» ۶ آنگاه پادشاه و بزرگان مملکت به کنار خود اعتراض کرده، وقتی خداوند به حق ما را تبیه کرده است. ۷ وقتی خداوند این را دید به شمعیان گفت: «چون به گناه خود معترف شده‌اند آنها را از بین نخواهیم برد. من غضب خود را بر او شلیم نخواهیم ریخت و اهالی این شهر از چنگ شیشق جان به در خواهند برد، ۸ ولی به شیشق باج و خراج خواهند پرداخت. آنگاه خواهند فهمید چه فرقی بین خدمت به من و خدمت به پادشاهان این دنیا وجود دارد.» ۹ بنابراین شیشق، پادشاه مصر، او شلیم را تصرف کرد. او خزانه‌های خانه خداوند و کاخ سلطنتی را غارت کرد و تمام سپرهای طلا را که سلیمان ساخته بود با خود به یغما برد. ۱۰ پس از آن رجیعام پادشاه، به جای سپرهای طلا برای نگهبانان کاخ خود سپرهای مفرغین ساخت. ۱۱ هر وقت پادشاه به خانه خداوند می‌رفت نگهبانان او سپرها را به دست می‌گرفتند و پس از پایان مراسم، آنها را دوباره به اناق نگهبانی برمی‌گرداندند. ۱۲ وقتی پادشاه فروتن شد خشم خداوند از او برگشت و او را از بین نزد و اوضاع در یهودا رو به بیهودی نهاد. ۱۳ پس حکومت رجیعام در او شلیم ابقا شد. رجیعام در سن چهل و یک سالگی پادشاه شد. نام مادرش نعمه عموی بود. او هفده سال در

14

تعقیب پریعام پرداخت و از شهرهای او بیت‌نیل، یشانه، افرون و روستاهای اطراف آنها را گرفت. **20** پریعام، پادشاه اسرائیل در تمام عمر ایا دیگر هرگز به قدرت نرسید و سرانجام خداوند او را کشت. **21** اما ایا قویتر می‌شد. او چهارده زن و بیست و دو پسر و شانزده دختر داشت. **22** شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت ایا و کردار و گفتار او در کتاب تاریخ عدوی نی نوشته شده است.

ایا درگذشت و در شهر داود در کنار اجدادش دفن شد و پرسش آسا به جای او بر تخت سلطنت نشست. در طول ده سال اول سلطنت آسا، در قلمرو او صلح برقرار بود، **2** زیرا آسا اواخر خداوند، خدای خود را اطاعت می‌کرد و مطابق میل او مذبحهای مردم بتپرس و بتخانه‌های ایشان را که روی تپه‌ها ساخته شده پوندد خراب کرد، مجسمه‌ها و پتهای شرم‌آور اشیه را خرد نمود، **4** و از تمام مردم یهودا خواست که اوامر و احکام خداوند، خدای اجدادش را اطاعت کنند و از او پیروی نمایند. **5** او تمام بتکدها را از بالای تپه‌ها، و مذبحهای بخور را از همه شهرهای یهودا برداشت. به همین علت بود که خداوند به سرزمین او صلح و آرامش پیششید و او توانت در سراسر یهودا شهرهای حصاردار بسازد. **7** آسا به مردم یهودا گفت: «چون از خداوند، خدای خود پیروی کردیم او به ما صلح و آرامی پیشیده است. پس، از این فرست استفاده کنیم و شهرها را بسازیم، دور آنها را حصار بکشیم و در اطراف آنها برجها و دروازه‌های پشتبندهای درست کنیم.» بنابراین ایشان با موقوفیت شهرها را بنا کردند. **8** سپاه آسای پادشاه تشکیل شده بود از ۳۰۰۰۰ سرباز از یهودا که مجهر به نیزه و سیر بودند، و ۲۸۰۰۰ سرباز از بنیامین که مسلح به تیر و کمان و سیر بودند. همه اینها جنگاورانی شجاع بودند. **9** در این هنگام زارح سردار جبیشی با لشکری بزرگ و سیصد اربه جنگی به شهر مریشہ آمد. **10** آسای پادشاه هم سپاه خود را برای جنگ با لشکر بزرگ جبیش به آنجا فرستاد. دو لشکر در دره صفاتیه که نزدیک مریشہ بود پیروی هم صفت‌آرایی کردند. **11** آسا به حضور خداوند، خدای خود چنین دعا کرد: «خداوند فقط تو هستی که از ضعفا در مقابل زورمندان حمایت می‌کنی. ای خداوند، خدای ما، ما را باری کن، زیرا چشم امیدمان فقط به توست و به نام تو به قلب این لشکر عظیم حمله می‌کنیم. ای خداوند، تو خدای ما هستی، نگلار انسان بر تو غالب آید!» **12** خداوند جبیشی‌ها را شکست داد و آنها متواری شدند و آسا و سپاه یهودا به پیروزی رسیدند. **13** آسا و همراهانش ایشان را تا جرار تعقیب نمودند و عده بی شماری از جیشی‌ها را کشتند به طوری که لشکر آنان کاملاً ملاشی شد. به این ترتیب خداوند و نیروهای او آنها را از بین پرند و لشکر یهودا غنیمت فراوان به چنگ آورد. **14** لشکر یهودا تمام شهرهای اطراف جرار را تسخیخ نمود، زیرا ترس خداوند تمام ساکنان آن شهرها را فرا گرفته بود. لشکر یهودا از آنجا نیز غنایم بسیار به چنگ آورد. **15** آنها همچنین پیش از آنکه به اورشیل گرفتند و با خود بردند.

16

در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعثتا پادشاه اسرائیل به یهودا لشکر کشید و شهر رامه را پنا کرد تا نگذارد کسی از خارج وارد اورشیل شود و نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد کند. **2** آسا چون وضع را چنین دید، هر چه طلا و نقره در خزانه‌های خانه خداوند و کاخ سلطنتی بود، گرفت و با این پیام برای بنهاد پادشاه سوریه به دمشق فرستاد: **3** «بیا مثل پدرانمان با هم متحده شویم. این طلا و نقره‌ای را که برایت می‌فرستم از من بپذیر. پیمان دوستی خود را با بعضا، پادشاه اسرائیل قطع کن تا او از قلمرو من خارج شود.» **4** بنهاد با درخواست آسای پادشاه موافقت کرد و با سپاهیان خود به اسرائیل حمله برد و شهرهای عین، دان، آبل مایم و تمام مراکز مهمات و آذوقه

15

روح خدا بر عزیزا (پسر عودید) نازل شد و او به ملاقات آسا رفت. عزیزا مردم یهودا و بنیامین و آسای پادشاه را مخاطب قرار داده، گفت: «به

نیزهوندی به وجود آورد. **۱۴** فرماندهان این سپاه بزرگ و تعداد افرادی که آنها تحت فرمان خود داشتند عبارت بودند از: ادنه (فرمانده سپاه یهودا)، با ۳۰۰۰ سرباز؛ پس از او، یهوحانان با ۲۸۰۰۰ سرباز؛ عمسیا (پسر زکری) که خود را برای خدمت خداوند نذر کرده بود، با ۲۰۰۰ سرباز؛ الیاذع (فرمانده شجاع سپاه بنیامن) با ۲۰۰۰ سرباز مجهز به کمان و سپر و پس از او، یهوزباد با ۱۸۰۰۰ سرباز تعليم دیده. **۱۹** اینها غیر از سربازانی بودند که پادشاه آنها را در شهرهای حصاردار سراسر مملکت یهودا گذاشته بود.

۱۸

یهوشافاط ثروت و شهرت زیبادی کسب کرد و با آخاب، پادشاه اسرائیل وصلت نمود و دختر او را به عقد پسرش درآورد. **۲** چند سال بعد، یهوشافاط پادشاه یهودا برای ترتیب داد و تعداد زیبادی گاو و گوسفند برای او و همراهانش مهمانی بزرگی داشتند. در آن مهمانی آخاب پادشاه اسرائیل به سامره رفت و آخاب سر برید. در آن مهمانی آخاب از یهوشافاط پادشاه خواست در حمله به راموت جعلعاد به او کمک کند. یهوشافاط گفت: «هر چه دارم توست، قوم من نمی‌توست. من و قوم در این جنگ همراه تو خواهیم بود. **۴** ولی خواهش می‌کنم اول با خداوند مشورت کنی». **۵** پس آخاب پادشاه، چهارصد نفر از انبیای خود را احضار کرد و از ایشان پرسید: «آیا برای تسخیر راموت جعلعاد بروم یا نه؟» همه آنها یکصدا گفتند: «برو، چون خدا به تو پیروزی خواهد یبخشید». **۶** آنگاه یهوشافاط پرسید: «آیا غیر از اینها نی دیگری در اینجا نیست تا نظر خداوند را به ما بگویی؟» **۷** آخاب جواب داد: «چرا، پک نفر به اسم میکایا پسر میله هست، که توسط او می‌توان از خدا مستلت کرد، اما

من از او نفرت دارم، چون همیشه برای من چیزهای بد پیشگویی می‌کند.»

یهوشافاط گفت: «اینطور سخن نگویید!» **۸** پس آخاب پادشاه، یکی از افراد دریار خود را صدا زد و به او گفت: «برو و میکایا را هر چه زودتر به اینجا بیاور». **۹** هر دو پادشاه در میدان خرمگاه تزدیک دروازه شهر سامره با لباسهای شاهانه بر تختهای سلطنتی خود نشسته بودند و تمام انبیا در حضور ایشان پیشگویی می‌کردند. **۱۰** یکی از این انبیا به نام صدقیا، پسر کعکمه، که شاخهای آهنی برای خود درست کرده بود، گفت: «خداوند می‌فرماید که با این شاخهای سویها را تار و مار خواهی کرد!» **۱۱** سایر انبیا نیز با او هم‌صدا شده، گفتند: «به راموت جعلعاد حمله کن، چون خداوند تو را پیروزی خواهد کرد.» **۱۲** فاصله‌ی که به دنبال میکایا رفته بود، به او گفت: «تمام انبیا پیشگویی می‌کنند که پادشاه پیروز خواهد شد، پس تو نیز چنین پیشگویی کن.» **۱۳** ولی میکایا به او گفت: «به خداوند زنده قسم، هر چه خدای من بفرماید، همان را خواهم گفت.» **۱۴** وقتی میکایا به حضور پادشاه رسید، آخاب از او پرسید: «ای میکایا، آیا به راموت جعلعاد حمله کنم یا نه؟» میکایا جواب داد: «بله! چرا حمله نکنی! حتماً پیروز خواهی شد!» **۱۵** پادشاه به او گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدhem که هر چه خداوند می‌گوید، همان را به من بگویی؟» **۱۶** آنگاه میکایا به او گفت: «تمام قوم اسرائیل را دیدم که مثل گوشندان ای شبان، روی تپه‌ها سرگردانند. خداوند فرمود: اینها صاحب ندارند. به ایشان بگو به خانه‌های خود بگردند.» **۱۷** آخاب به یهوشافاط گفت: «به تو نگفتم؟ من هرگز حرف خوب از زبان این مرد نشیده‌ام!» **۱۸** بعد میکایا گفت: «به این پیغام خداوند نیز گوش دهید! خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و فرشتگان در طرف راست و چپ او ایستاده بودند. **۱۹** آنگاه

را در زمین نفتالی تسخیر کرد. **۵** وقتی بعضی پادشاه این را شید از بنای رامه دست کشید و از سرزمین یهودا عقب نشینی کرد. **۶** آسا تمام مردم یهودا را به رامه آورد و آنها سنگها و چوبهای را که بعشا به کار برده بود، پرداشتند و بردند و با آن، شهرهای جمع و مصفه را بنا کردند. **۷** در این هنگام حنانی نبی نزد تکیه کی، به پادشاه سوریه متول شدی به همین سبب سوری‌ها از چنگ تو خلاصی یافتند. **۸** آیا به یاد نداری که بر سر آن سپاه عظیم حبشه و لمبی، با

آن همه ارباهها و سوارانی که داشتند، چه آمد؟ در آن زمان چشم امید تو به خداوند بود و او هم آن سپاه عظیم را به دست تسلیم نمود. **۹** زیرا خداوند به تمام جهان چشم دوخته است تا کسانی را که از دل و جان به او وفادارند، بیابد و به آنان قوت ببخشد. ولی چون تو احمقانه فتار کردی؛ از این به بعد همیشه گرفتار جنگ خواهی بود.» **۱۰** آسا از سخنان نبی چنان برآفتد که او را به زندان انداخت. از آن پس رفتار آسا با بزخی از مردم نزیر طالحانه شد. **۱۱**

شرح کامل رویدادهای دوران سلطنت آسا در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است. **۱۲** در سال سی و نهم سلطنت آسام، مرضی در پاهاش ایجاد شد. گرچه مرضش شدت گرفت، ولی او حتی در بیماری خود نیز از خداوند یاری نخواست بلکه فقط به پوشکان امید بست. **۱۳** آسا در

سال چهل و یکم سلطنتش درگذشت. **۱۴** جنازه او را روی تخت روانی گذاشتند و با انواع عطیات معطر ساختند و بعد در مقبره‌ای که برای خود در

شهر داده ساخته بود، دفن نمودند و آتش بزرگی به احترام او روشن کردند.

۱۷

بعد از آسا، پسر او یهوشافاط به سلطنت رسید و لشکر خود را برای

جنگ با اسرائیل بسیج نمود. **۲** یهوشافاط در تمام شهرهای حصاردار یهودا و

شهرهای افزاییم که پدرش آسا تصرف کرده بود، زیرا در سالهای اول سلطنتش مثل جدش نمود. **۳** خداوند با یهوشافاط بود، زیرا در سالهای اول سلطنتش مثلاً جدش داده رفتار می‌کرد و از پرستش بنهای بعل اجتناب می‌ورزید. **۴** برخلاف

مردمانی که در اسرائیل زندگی می‌کردند، او کاملاً مطیع دستورهای خدای اجدادش بود و از او پیروی می‌نمود. **۵** پس خداوند موقعیت سلطنت یهوشافاط را تحکیم نمود. تمام قوم یهودا به او هدایا تقدیم می‌کردند؛ در نتیجه او بسیار

ژرتومند و معروف شد. **۶** یهوشافاط با دل و جان خداوند را خدمت می‌کرد، او بستکدهای روی تپه‌ها را خراب کرد و بنهای شرم‌آور اشیه را از یهودا دور

ساخت. **۷** او در سال سوم سلطنت خود این افراد را که از بزرگان قوم بودند برای تعلیم مردم به تمام شهرهای یهودا فرستاد: بتحابی، عویبدیا، زکريا، نتنیئل و

میکایا. **۸** در ضمن نه لاوی و دو کاهن نیز آنها را همراهی می‌کردند. لاویان عبارت بودند از: شمعیا، نتنیا، زیدیا، عسائيل، شمیراموت، یهوناتان، ادونیا، طوبیا و توب ادونیا. کاهنان نیز الشمشع و بیهورام بودند. **۹** آنها نسخه‌های

کتاب تورات را به تمام شهرهای یهودا بردند و آن را به مردم تعليم دادند. **۱۰** ترس خداوند تمام قوهای همسایه را فرا گرفت، به طوری که هیچ کدام جرات

نمی‌کردند با یهوشافاط، پادشاه یهودا وارد جنگ شوند، **۱۱** حتی بعضی از

فلسطینی‌ها هدایا و باج و خراج براش آوردند و عربها ۷۷۰۰ قرق و ۷۷۰۰ بز

نر به او هدیه کردند. **۱۲** به این ترتیب، یهوشافاط بسیار قدرتمند شد و در

سراسر مملکت یهودا قلعه‌ها و شهرها برای ذخیره آذوقه و مهمات بنا کرد. **۱۳** و

آذوقه بسیار در شهرهای یهودا اندوخت. او در اورشلیم، پایتخت خود، سپاه

خداؤنده فرمود: چه کسی می‌تواند آخاب را فریب دهد تا به راموت جلعاد حمله کند و همان جا کشته شود؟ هر یک از فرشتگان نظری داد. **20** سرانجام روحی جلو آمد و به خداوند گفت: من این کار را می‌کنم! خداوند پرسید: چگونه؟ **21** روح گفت: من سختان دروغ در دهان انبیا می‌گذارم و آخاب را گمراه می‌کنم. خداوند فرمود: تو می‌توانی او را فریب دهی، پس برو و چین کن! **22** آنگاه میکایای نبی گفت: «خداوند روح گمراه کننده در دهان انبیای تو گذاشته تا به تو دروغ بگویند. ولی حقیقت امر این است که خداوند می‌خواهد تو را گرفتار مصیبت سازد». **23** با شنیدن این جمله، صدقی پسر کنунه، جلو رفت و یک سیلی محکم به صورت میکایا زد و گفت: «روح خداوند کی مرا ترک کرده و به سوی تو آمده و با تو سخن گفته است؟» **24** میکایا به او گفت: «آن روز که در اثافت مخفی شوی، جواب این سوال را خواهی یافت!» **25** آنگاه آخاب پادشاه دستور داد: «میکایا را بگیرید و پیش آمن، فرماندار شهر و به نزد یوآش، پسرم ببرید. **26** و از قول من به ایشان بگویید که میکایا را به زندان بینکنند و جز آب و نان چیزی به او ندهند تا من پیروز برگردم.» **27** میکایا به او گفت: «اگر تو زنده برگشته، معلوم می‌شود من هر چه به تو گفتم، از جانب خداوند نبوده است.» سپس رو به حاضران کرد و گفت: «همه شما شاهد باشید که من به پادشاه چه گفتم!» **28** با وجود این هشدارها، آخاب پادشاه اسرائیل و یهوشاپاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد لشکرکشی کردند. **29** آخاب به یهوشاپاط گفت: «تو لباس شاهانه خود را پوش، ولی من لباس دیگری می‌پوشم تا کسی مرا نشناسد.» پس آخاب با لباس مبدل به میدان جنگ رفت. **30** پادشاه سوریه به سرداران ارایه‌هایش دستور داده بود که به دیگران زیاد توجه نکنند، بلکه فقط با خود آخاب بجنگند. **31** به محض اینکه سرداران ارایه‌ها یهوشاپاط را دیدند گفتند: «این پادشاه اسرائیل است.» پس رفتند تا با او بجنگند، اما یهوشاپاط فریاد برآورد و خداوند به او کمک کرد و آنها را از او دور ساخت. **32** زیرا به محض اینکه سرداران ارایه‌ها متوجه شدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب وی دست برداشتند. **33** اما تیر یکی از سریازان به طور تصادفی از میان شکاف زره آخاب، به او اصابت کرد. آخاب به ارایه‌ران خود گفت: «ارایه را برگردان و مرا از میدان جنگ بیرون ببر، چون سخت مجرح شدهام.» **34** جنگ به اوج شدت خود رسیده بود و آخاب نیمه جان به کمک ارایه‌ران خود، رو به سوری‌ها در ارایه خود ایستاده بود. سرانجام هنگام غروب جان سپرد.

20 پس از چندی، لشکر موآب و عمون به اتفاق معونی‌ها برای جنگ با یهوشاپاط، پادشاه یهودا بسیج شدند. **2** به یهوشاپاط خبر رسید که سپاهی بزرگ از آن سوی دریای مرده، از ادوم به جنگ او می‌آیند و به حضون تamar رسیده‌اند. (حصون تamar همان «عنین جدی» است). **3** یهوشاپاط از این خبر بسیار ترسید و از خداوند کمک خواست. سپس دستور داد تمام مردم یهودا روزه بگیرند. **4** مردم از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا دعا کرده، از خداوند کمک بخواهند. **5** وقتی همه در حیاط تاره خانه خداوند جمع شدند، یهوشاپاط در میان آنها ایستاد و چین دعا کرد: **6** «ای خداوند، خدای اجداد ما، بگانه خدای آسمانها، فرمادواری تمام ممالک دنیا، تو قدرتمند و عظیم هستی. کیست که بیواند در برابر تو بایستد؟ **7** تو خدای ما هستی. هنگام ورود قوم اسرائیل به این سزمین، تو اقام بتپرست را از اینجا بیرون راندی و این سزمین را تا به ابد به فرزندان دوست خود ابراہیم بخشیدی. **8** قوم تو در اینجا ساکن شدند و این عبادتگاه را برای تو ساختند **9** تا در چینین موقعی که بالای جنگ و مرض و قحطی دامنگیر آنان می‌شود، در این خانه در حضورت پایستند (زیرا که تو در اینجا حضور داری)، و برای نجات خود به درگاه تو دعا کنند و تو دعای ایشان را اجابت فرموده، آنان را نجات دهی. **10** «حال ملاحظه فرما که سپاهیان عمون و موآب و ادوم چه می‌کنند! تو به اجداد ما که از مصر بیرون آمدند، اجازه ندادی به این ممالک حمله کنند. پس سرزمینشان را دور زند و آنها را از بین نبرندن. **11** بین اکنون پاداش ما را چگونه می‌دهند! آمده‌اند تا ما را از سزمینی که تو آن را به ما بخشیده‌ای، بیرون کنند. **12** ای خدای ما، آیا تو آنها را مجازات نخواهی کرد؟ ما برای مقابله با این سپاه بزرگ قدرتی نداریم. کاری از دست ما برئیم آید، جز اینکه منتظر کمک تو باشیم.» **13** تمام مردان یهودا با زنان و فرزندان خود آمده، در حضور خداوند ایستاده بودند. **14** آنگاه روح خداوند بر یکی از مردانی که در آنجا ایستاده بود، نازل شد. نام این مرد یخزیل بود. (یخزیل پسر زکریا، زکریا پسر بنایا، بنایا پسر یعنی نیل و یعنی نیل پسر متینیای لایو از طایفة آساف بود). **15** یخزیل گفت: «ای مردم یهودا و اورشلیم، ای یهوشاپاط پادشاه، به من گوش دهید! خداوند قاضی تعین شده‌اید، نه از جانب انسان. موقع داوری و صدور حکم، خداوند قاضی تعین شده‌اید، نه از جانب انسان. موقع داوری و صدور نکنید! زیرا شما نمی‌جنگید، بلکه من به جای شما با آنها می‌جنگم. **16** فردا

19 وقتی یهوشاپاط، پادشاه یهودا به سلامت به کاخ خود در اورشلیم برگشت، **2** پیوهو نبی (پسر حنانی) به سراغ او رفت و گفت: «آیا کمک به بدکاران و دوستی با دشمنان خداوند کار درستی است؟ به دلیل کاری که کرده‌ای؛ تو بهترای شرم آور اشره را از این سزمین برانداختی و سعی کرده‌ای از داده‌ای؛ تو بهترای شرم آور اشره را از این قوم خود رفت و آنان را به سوی خداوند، خدای اجدادشان برگرداند. **5** او در تمام شهرهای حصاردار یهودا پسران شناسیت کرد. **6** به اینجا این قوم رسیده بود و آخاب نیمه جان به کمک ارایه‌ران خود، رو به سوری‌ها در ارایه خود ایستاده بود. سرانجام هنگام غروب جان سپرد.

برای مقابله با آنها بروید. شما آنها را خواهید دید که از دامنه‌های صیص، در اننهای دره‌ای در بیان برویل بالا می‌آیند. **17** اما ای مردم یهودا و اورشلیم لازم نیست شما با آنها بجنگید. فقط پایستید و منظر باشید؛ آنگاه خواهید دید خداوند چگونه شما را نجات می‌دهد. نرسید و روحیه خود را نیازید. به مقابله با دشمن بروید، زیرا خداوند با شماست. **18** یهوشاپاط پادشاه و تمام مردم یهودا و اورشلیم که در آنجا ایستاده بودند در حضور خداوند به خاک افتادند و او را سجاده کردند. **19** سپس از این طوایف قهات و قرور بلند شدند و با صدای بلند در وصف خداوند، خدای اسرائیل سرود خواندند. **20** صحیح زود روز بعد، سپاه یهودا به بیان تقوع رسپار شد. در این ضمن یهوشاپاط ایستاد و گفت: «ای مردم یهودا و اورشلیم گوش کنید؛ به خداوند، خدای خود ایمان داشته باشید تا پیروز شوید. سختان اینیا او را باور کنید تا موفق شوید.» **21** یهوشاپاط بعد از مشourt با سران قوم، دستور داد که دسته سرایندگانی آراسته به جامه‌های مقدس تشکیل گردد و پیشاپیش سپاه برود و در وصف خداوند پسراید و بگوید: «خداوند را حمد و ستایش کنید، زیرا محبت او ایدی است.» **22** همین که ایشان مشغول سراییدن و حمد گفتند، خداوند سپاهیان موآب و عمون و ادوم را به جان هم انداخت. **23** سپاهیان عمون و موآب بر ضد سپاه ادوم برخاستند و همه را کشتند. بعد از آن همه‌نیها و موآتها به جان هم افتادند. **24** وقتی سربازان یهودا به برج دیدبانی بیان رسیدند، دیدند اجساد دشمنان تا جایی که چشم کار می‌کرد برق زمین افتاده و همه از بین رفتند. **25** یهوشاپاط و سربازانش به سراغ جناهه رفتند و پول و لباس و جواهرات فراوان یافتند. غنیمت به قدری زیاد بود که همان جمع آوری آن سه روز طول کشید. **26** روز چهارم در «دۀ برکت» (که همان روز این اسم را بر آن دره گذاشتند و تا به امروز هم به همان نام معروف است)، جمع شدند و خداوند را برای برکاتش ستایش کردند. **27** سپس سپاهیان یهودا با خوشحالی تمام از اینکه خداوند ایشان را از چنگ دشمن نجات داده بود به دنبال یهوشاپاط پیروزمندانه به اورشلیم بازگشتند. **28** آنها با صدای عود و بربط و شیپور به اورشلیم آمدند و به خانه خداوند رفتند. **29** وقتی قوهای همسایه شیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل چنگیده است، ترس خدا آنها را فرا گرفت. **30** در سرزمین یهوشاپاط صلح برقرار شد، زیرا خداشیش به او آسایش بخشیده بود. **31** یهوشاپاط در سن سی و پنج سالگی پادشاه یهودا شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش عزوبه نام داشت و دختر شلخی بود. **32** او مثل پدرش آسا، مطابق میل خداوند عمل می‌کرد. **33** ولی با این همه، پتخانه‌ها را که بر بالای تپه‌ها بود، خراب نکرد و قوم هنوز با تمام دل و جان به سوی خدای اجداد خود بازگشت نکرده بودند. **34** شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهوشاپاط، از اول تا آخر، در کتاب «تاریخ یهو پسر حنانی» که جزو «کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل» است، یافت می‌شود. **35** یهوشاپاط، پادشاه یهودا در روزهای آخر عمرش با اخزیبا، پادشاه اسرائیل که بسیار شرور بود پیمان بست. **36** آنها در عصیون جابر کشته های بزرگ تجاری ساختند. **37** آنگاه عازار (پسر دوداوه‌اهوی میشاتی) بر ضد یهوشاپاط پیشگیری کرد و گفت: «چون تو با اخزیبا پادشاه متوجه شدی، خداوند زحمات تو را بر باد خواهد داد.» پس آن کشته شکسته شدند و هرگز به سفر تجاری نرفتند.

22 اهالی اورشلیم اخزیبا، پسر کوچک یهودا را به پادشاهی خود انتخاب کردند، زیرا مهاجمانی که همراه عزیزها به یهودا حمله کردند، پسران بزرگ او را کشته بودند. **2** اخزیبا بیست و دو ساله بود که پادشاه شد، ولی فقط یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش علیا نام داشت و نویع عمری بود. **3** او نیز مانند خاندان آنکه نسبت به خداوند گناه وزیزد، زیرا مادرش او را به کارهای

سپس تمام قوم را اطراف پادشاه مستقر ساخت. آنها صفوی تشکیل دادند که از ضلع جنوبی عهد تا ضلع شمالی و دورتاور مدیح کشیده می شد. **۱۱** آنگاه بهویادع و پسرانش یوآش را بیرون آورد، تاج شاهی را بر سرش نهادند و نسخهای از تورات را به او دادند و او را تدهین کرده، به پادشاهی منصوب نمودند. سپس همه فریاد برآوردند: «زنده باد پادشاه!» **۱۲** ملکه عطیا وقتی فریاد شادی مردم را شنید، با عجله به طرف خانه خداوند که مردم در آنجا جمع شده بودند، دوید. **۱۳** در آنجا پادشاه جدید را دید که کنار ستون مخصوص پادشاهان نزد مدخل ایستاده و فرماندهان و شیبورچی ها دور او را گرفته اند و شیبور می زنند و همه شادی می کنند و دسته سرایند گان همراه نوازند گان، قوم را در خواندن سرود رهبری می کنند. عطیا با دیدن این منظره نکشید. اگر کسی سعی کند عطیا را نجات دهد باید بی درنگ کشته شود. **۱۴** بهویادع به لباس خود را پاره کرد و فریاد برآورد: «خیانت! خیانت!» **۱۵** وقتی عطیا به یکی از دروازه های کاخ به نام «دروازه اسب» رسید، همانجا او را کشیدن. **۱۶** بعد بهویادع عهد بست که خود و پادشاه و مردم، قوم خداوند باشند. **۱۷** آنگاه همه به پیشخانه بعل رفتند و آن را واؤکون ساختند و مذبحها و مجسمه ها را خراب کردند و میان، کاهن بت بعل را در مقابل مذبحها کشیدن. **۱۸** سپس بهویادع، کاهنان و لاویان را در خانه خداوند مذکا شت تا وظایفی را که داود پادشاه تعیین کرده بود، انجام دهند و طبق دستورهای تورات موسی برای خداوند قربانیهای سوتختی تقديم کنند. آنها با شادی و سرور وظیفه خود را انجام می دادند. **۱۹** بهویادع نگهبانی جلو دروازه های خانه خداوند گماشت تا نگذارند افرادی که نجس هستند داخل شوند. **۲۰** سپس فرماندهان سپاه، مقامات و رهبران مملکتی و تمام قوم، بهویادع را همراهی کردند تا پادشاه را از خانه خداوند به کاخ سلطنتی بیاورند. آنها از «دروازه بالای» وارد کاخ شدند و یوآش را بر تخت سلطنت نشاندند. **۲۱** همه مردم از این موضوع خوشحال بودند. بعد از مرگ عطیا در شهر آرامش برقرار گردید.

24

یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشليم سلطنت کرد. (مادرش طبیه، از اهالی پترشیع بود). **۲** مادامی که بهویادع کاهن زنده بود یوآش مطابق میل خداوند رفتار می کرد. **۳** بهویادع دو زن برای یوآش گرفت و آنها برای او پسران و دختران به دنبی آوردند. **۴** سپس یوآش تصمیم گرفت خانه خداوند را تعمیر کند. **۵** او کاهنان و لاویان را فرا خواند و این دستور را به ایشان داد: «به تمام شهرهای یهودا بروید و هدایای سالیانه را جمع کنید تا بعونیم خانه خدا را تعمیر کنیم. هر چه زودتر این کار را انجام دهید.» اما لاویان تأخیر نمودند. **۶** بنابراین پادشاه، بهویادع کاهن اعظم را خواست و به او گفت: «چرا از لاویان نخواسته ای که بروند و مالیات خانه خدا را که موسی، خدمتگزار خداوند مقرر کرده، از شهرهای یهودا و اورشليم جمع آوری کنند؟» **۷** (پروران عطیای فاسد، خسارات زیادی به خانه خدا وارد کرده بودند و اشیاء مقدس آن را غارت نموده، آنها را در پیشخانه بعل گذاشته بودند). **۸** پس پادشاه دستور داد که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. **۹** سپس در همه شهرهای یهودا و اورشليم اعلام نمود که مالیاتی را که موسی برای قوم اسرائیل مقرر کرده، برای خداوند بیاورند. **۱۰** بنابراین،

زشت ترغیب می کرد. **۱۱** اخزیا نیز مثل آنها شرور بود، زیرا بعد از مرگ پدرش، خانواده آنها مشاوران او بودند و او را به طرف نابودی سوق دادند. **۱۲** اخزیا بر اثر مشورت آنها، با بیوام (پسر آنها) پادشاه اسرائیل، متحد شد و برای جنگ با حازلیل، پادشاه سوریه، به راموت جلعاد لشکر کشید. در این جنگ بیوام مجروح شد. **۱۳** پس برای معالجه به بزراع بازگشت. وقتی در آنجا بستری بود، اخزیا به عیادتش رفت. **۱۴** خدا به وسیله این دیدار، سقوط اخزیا را فراهم آورد. وقتی اخزیا با بیوام بود، بیهو (پسر نمشی) که از طرف خداوند مأمور شده بود دودمان آنها را براندازد، به سراغ آنها رفت. **۱۵** زمانی که بیهو در بی کشتن اعضای خانواده آنها بود، با عده ای از سران یهودا و برادرزاده های اخزیا روپرورد و شد و ایشان را کشت. **۱۶** بیهو در جستجوی اخزیا بود؛ سرانجام او را که در سامره پنهان شده بود دستگیر نموده، نزد بیهو اوردند و بیهو او را نیز کشت. با وجود این، اخزیا را با احترام به خاک سپردند، چون نهاده یهوشافط پادشاه بود که با تمام دل از خداوند پیروی می کرد. از خاندان اخزیا کسی که قادر باشد سلطنت کند، نماند. **۱۷** وقتی عطیا، مادر اخزیا از کشته شدن پسرش باخبر شد، دستور قتل عام تمام اعضای خاندان سلطنتی یهودا را صادر کرد. **۱۸** تنها کسی که جان به در بر یوآش پسر کوچک اخزیا بود، زیرا یوهوشیع، عمه یوآش، که دختر بیوام پادشاه و خواهر ناتی اخزیا بود، او را نجات داد. یوهوشیع طفل را از میان سایر فرزندان پادشاه که در انتظار مرگ بودند، دزدید و او را دایه اش در خانه خداوند در اتاقی پنهان کرد. (یوهوشیع زن بهویادع کاهن بود). **۱۹** در مدت شش سالی که عطیا در مقام ملکه فرمزروایی می کرد، یوآش زیر نظر عمه اش در خانه خدا پنهان ماند.

23

در هفتین سال سلطنت عطیا، بهویادع کاهن برخی از فرماندهان سپاه را احضار کرده نقشه ای را که داشت با آنها در میان گذاشت. این فرماندهان عبارت بودند از: عربیا (پسر بیوام)، اسماعیل (پسر بهوحان)، عربیا (پسر عویید)، معسیا (پسر عدایا) و ایشافاط (پسر ذکری). **۲** ایشان مخفیانه به سراسر یهودا سفر کردند تا لاویان و سران قبایل را از نقشه بهویادع باخبر سازند و آنها را به اورشليم احضار کنند. وقتی همه به اورشليم آمدند برای پادشاه جوان که هنوز در خانه خدا مخفی بود، قسم خوردنده که نسبت به وی وفادار باشند. بهویادع کاهن گفت: «وقت آن رسیده که پادشاه زمام امور مملکت را در دست بگیرد، و این طبق وعده خداوند است که فرمود: «هیشه یکی از فرزندان داود باید پادشاه باشد.» **۳** حالا کاری که باید بکمی این است: یک سوم شما لاویان و کاهنان که روز شبات سر پست می آید دم در خانه خدا نگهبانی بدهید. **۴** یک سوم دیگر در کاخ سلطنتی، و بقیه می توانند وارد خانه خداوند شوند، چون پاک هستند. **۵** شما لاویان اسلحه به دست بگیرید و پادشاه را احاطه کنید و هر جا می رود از او محافظت نمایید. هر که خواست وارد خانه خدا شود، او را بکشید. **۶** لاویان و مردم یهودا مطابق دستورهای بهویادع عمل کردند. نگهبانی که روز شبات سر خدمت می رفتند و نیز نگهبانی که در آن روز سر خدمت نبودند، همگی سر پست خود ماندند، زیرا بهویادع آنها را مرخص نکرد. **۷** سپس بهویادع آنها را نیزه ها و سپرهای خانه خدا که متعلق به داود پادشاه بود، مسلح کرد. **۸**

تمام قوم و رهبرانشان با خوشحالی مالیات خود را می آورددند و در آن صندوق می ریختند تا اینکه پر می شد. ۱۱ سپس لاوبان صندوق را به مسئول آن که از دبیر بود تحويل می دادند. هر وقت پول زیادی جمع می شد کاتب و نماینده کاهن اعظم پولها را از صندوق خارج می کردند و صندوق را دوباره به خانه خدا برمی گرداندند. این کار هر روز ادامه داشت و مردم مرتبا در صندوق پول می ریختند. ۱۲ پادشاه و پهلویادع پولها را به ناظران کار ساختمانی می دادند و ایشان پناها، نجارها و فلزکارها را برای تعمیر خانه خداوند به کار می گرفتند.

۱۳ به این ترتیب، کارگران به تعمیر خانه خدا پرداختند و آن را مستحکم ساخته، به صورت اول درآورددند. ۱۴ وقتی تعمیرات خانه خدا تمام شد، باقیمانده پول را نزد پادشاه و پهلویادع آوردند و آنها استور دادند با آن پول، ظروف طلا و نقره و سوابل دیگر برای خانه خداوند درست کنند. در طول عمر پهلویادع کاهن، قریانهای سوختنی به طور مرتبا در خانه خداوند تقديم می شد. ۱۵ پهلویادع در کمال پیری، در سن ۱۳۰ سالگی درگذشت ۱۶ و در شهر داود در آرامگاه سلطنتی دفن شد، زیرا در اسرائیل پرای خدا و خانه او خدمات ارزنهای انجام داده بود. ۱۷ اما پس از مرگ پهلویادع، بزرگان پهلویا نزد پیاواش پادشاه آمدند، با سخنان خود او را تحریک کردند تا دست از خانه خداوند، خدای اجدادش بکشد و همراه ایشان بت شم آور اشیره و پنهان دیگر را پیرستد. پادشاه سخنان آنها را پذیرفت و از این رو بار دیگر خشم خدا بر پهلویا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ خداوند انبیایی فرستاد تا آنها را به سوی خود بازگرداند، ولی مردم اعتنای نکردند. ۲۰ سپس روح خدا بر زکریا، پسر پهلویادع نازل شد. او در مقابل قوم ایستاده، گفت: «خداوند می فرماید: چرا آنچه به زیر انداختند که بر روی تنخه سنتگاهی پایین افتاده، متلاشی شدند. ۲۱ در این ضمن، سربازان اسرائیلی که آمصیا آنها را به وطنشان بازگردانده بود، به شهرهای پهلویا که بین بسته حورون و سامره قرار داشتند، هجم بردند و سپاه خود را به «درة نمک» پر و در آنجا ده هزار نفر از ادمی ها را کشت. ۲۲ سپاه آمصیا ده هزار نفر دیگر را گرفته، به بالای پرتابگاهی بردند و آنها را از در شدت غضب به خانه های خود بارگشتنند. ۲۳ آنگاه آمصیا با شجاعت سپاه خود را به «درة نمک» پر و در آنجا ده هزار نفر از ادمی ها را کشت. ۲۴ سپاه آمصیا از شمارهای خود را از شمارهای پادشاه هنگام مراجعت از کشتار ادومی ها، بهنایی را که از دشمن گرفته و با خود آورده بود به عنوان خداوندیان بر پا داشت و آنها را سجد نمود و برای آنها بخور سوزانید. ۲۵ این عمل، خداوند را به خشم آورد و او یک نبی نزد آمصیا فرستاد. آن نبی به آمصیا گفت: «چرا خدایانی را پرستش کردی که حتی تنوانتند قوم خود را از دست تو برهانند؟» ۲۶ پادشاه جواب داد: «مگر از تو نظر خواسته ام؟ ساکت شو! والا دستور می دهم تو را بکشند!» آن نبی این اخطار را به پادشاه داد و از نزد او رفت: «حال می دام که خدا تصمیم گرفته تو را از میان بردارد، زیرا این بتها را سجد نموده ای و نصیحت من پذیرفتی.» ۲۷ آمصیا، پادشاه پهلویا با مشورت مشاوران خود به پیاواش، پادشاه اسرائیل (پسر پهلواحار، نوی پیهو) اعلان چنگ داد. ۲۸ اما پیاواش پادشاه اسرائیل با این مسئل جواب آمصیا پادشاه پهلویا را داد: «روزی در لبنان، یک بونه خار به پک درخت سرو آزاد گفت: «دخترت را به پسر من به زنی بده.» ولی درست در همین وقت حیوانی وحشی از آنجا عبور کرد و آن خار را پایمال نمود. ۲۹ تو از فتح ادوم مغفور شده ای و به خود می بالی، اما به تو نصیحت می کنم که در سزمینیت بمانی و با من درگیر نشوی. چرا می خواهی کاری کنی که به زیان تو و مردم پهلویا تمام شود؟» ۲۰ ای آمصیا به حرفا های او گوش نداد زیرا خدا ترتیبی داده بود که او را به سبب پرستش بهنایی ادوم به دست دشمن نایبد کند. ۲۱ پس پیاواش، پادشاه اسرائیل سپاه خود را آماده چنگ با امصیا پادشاه پهلویا کرد. چنگ در بیت شمس، یکی از شهرهای پهلویا، درگرفت. ۲۲

آمصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش پیهودان اورشلیمی بود. ۲۳ او هر چه در نظر خداوند پسندیده بود انجام می داد، اما نه با تمام دل و جان. ۲۴ وقتی آمصیا

25

آمصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش پیهودان اورشلیمی بود. ۲۴ او هر چه در نظر خداوند پسندیده بود انجام می داد، اما نه با تمام دل و جان. ۲۵ وقتی آمصیا

سپاه یهودا شکست خورد و سربازان به شهرهای خود فرار کردند. 23 یهواش (پادشاه اسرائیل)، آمصیا پادشاه مغلوب یهودا را اسیر کرده، به اورشلم بود. یهواش دستور داد که حصار اورشلم را از دروازه افزایم تا دروازه زاویه که طولش حدود دویست مترا بود در هم بکویند. 24 او عدها را گروگان گرفت و تمام طلا و نقره و لازم خانه خدا را که نگهداری آنها به عهده عوید ادو بود و نیز موجودی خرانه‌های کاخ سلطنتی را برداشتہ، به سامره بازگشت. 25 آمصیا پادشاه یهودا بعد از مرگ یهواش پانزده سال دیگر هم زندگی کرد. 26 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت آمصیا، از ابدا تا انتهای، در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل» نوشته شده است. 27 آمصیا از پیروی خداوند پرگشت و در اورشلم علیه او توطئه چیندند و او به لاکیش گریخت، ولی دشمنانش او را تعقیب کرده در آنجا او را کشتند؛ 28 سپس جنداش را روی سلطنت را به دست گرفت.

27

یوتام در سن بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت نشست و شانزده

سال در اورشلم سلطنت نمود. (مادرش بروشا نام داشت و دختر صادوق بود.)

2 او مانند پدرش عزیزا آنجه در نظر خداوند پسندیده بود انجام می‌داد اما مانند

او با سوزاندن بخور در خانه خداوند مرتکب گناه نشد. با این حال مردم هنوز

به فساد ادامه می‌دادند. 3 یوتام دروازه بالای خانه خداوند را بازسازی کرد و

آن قسمت از حصار اورشلم را که عوّل نام داشت تعمیر اساسی نمود. 4 در

کوهستان یهودا شهرها ساخت و در جنگلها، قلعه‌ها و برجها پیروی

بشداد نیز به همین طریق عمل نمود. سپس در ناحیه اشبد و قسمت‌های دیگر

فلسطین شهرهای تازه‌ای ساخت. 7 خدا نه فقط او را در جنگ با فلسطینی‌ها

پاری نمود، بلکه در نبرد با اعراب جویل و معنوی‌ها نیز او را امداد فرمود. 8

عنوی‌ها باج و خراج به او می‌پرداختند و نام او تا مصر شهرت یافت زیرا او

بسیار نیرومند شده بود. 9 عزیزا در شهر اورشلم نزد دروازه زاویه، دروازه دره و

جایی که حصار اورشلم می‌پیچید قلعه‌های محکمی بنا کرد. 10 همچنین در

صحرا بر جها ساخت و چاههای بسیار کنده زیرا در دشها و دردها، گله‌های

بسیار داشت. عزیزا کشاورزی علاوه‌نده بود و به همین جهت در دامنه تپه‌ها و

دشتی‌های حاصلخیز، مزرعه‌ها و تاکستانهای فراوانی داشت. 11 سپاه عزیزا از

سربازان جنگ آموده شده بود. در زمان جنگ، پیعیل، کاتب و

معصیا، معون حنینیا

که یکی از درباریان بود، سپاه را به چند دسته تقسیم کرده، سان می‌دیدند. 12 دو هزار و ششصد نفر از سران قبایل، فرماندهی این

دسته‌ها را به عهده داشتند. 13 سپاه زیر دست آنها از ۳۰۷۵۰۰ سرباز زیده

تشکیل شده بود که با شجاعت از پادشاه در مقابل دشمن دفاع می‌کردند.

14 عزیزا برای تمام افراد سپاه سیر، نیزه، کلاه‌خود، زره، کمان و فلاخن تهیه

کرد. 15 به دستور او مجذیق‌هایی به وسیله صنعتگران ماهر در اورشلم ساخته

شد تا با آنها از بالای برجها و باروها تیر و سنگ به سوی دشمن پرتاب کنند.

به این ترتیب او بسیار معروف و قوی شد، زیرا خدا وی را کمک می‌کرد. 16

اما قدرت عزیزا باعث غرور و تباہی او گردید. او وارد خانه خداوند شد و

شخصاً بر مذیق آن بخور سوزانید و به این وسیله بر ضد خداوند، خدای خود

مرتکب گناه شد. 17 پشت سر او عزیزا، کاهن اعظم با هشتاد کاهن دیگر

که همه مردانی شجاع بودند وارد خانه خداوند شده

18 با عزیزای پادشاه

مخالفت پرداختند و گفتند: «ای عزیزا، سوزاندن بخور برای خداوند کار تو

نیست! این فقط وظیفه کاهان نسل هارون است که برای همین منظور تقدیس شده‌اند. از اینجا خارج شو، چون گناه کرد های و خداوند از این عمل تو خشنود نخواهد شد.» 19 عزیزا که در خانه خداوند، کثار مذیق بخور ایستاده بود غصه‌کش شد و نخواست ظرف بخوری را که در دست داشت بر زمین بگذارد. در این هنگام ناگهان مرض جذام در پیشانی او نشانی او را بخواهی بگزیند. 20 عزیزا

28

آحاز در سن بیست سالگی پادشاه شد و شانزده سال در اورشلم

سلطنت کرد. او مانند جدش داروو مطابق میل خداوند رفاقت نمود. 2 آحاز به

پیروی از پادشاهان اسرائیل، بجهات بعل را می‌پرستید. 3 او حتی به دره هنوم

رفت و نه فقط در آنجا برای بعها بخور سوزاند، بلکه پسران خود را نیز زندگانی

سوزانیده و قربانی بتها کرد. این رسم فوههای بود که خداوند سرزمینشان را از

آنها گرفته، به بنی اسرائیل داده بود. 4 آحاز در بخته‌های روی تپه‌ها و بلندیها

و زیر هر درخت سیر قربانی کرد و بخور سوزانید. 5 به همین علت خداوند به

پادشاه سوریه اجازه داد او را شکست دهد و عده زیادی از قوش را اسیر کرد،

به این ترتیب او بسیار معروف و قوی شد، زیرا خدا وی را کمک می‌کرد. 6

سربازان اسرائیل نیز عده زیادی از سربازان آحاز را کشتند.

7 فتح (پسر رملیا)، پادشاه اسرائیل در یک روز صد و بیست هزار نفر از سربازان

یهودا را کشت زیرا مردم یهودا از خداوند، خدای اجدادشان بگشته بودند.

8 میس پک چنگاور اسرائیلی از اهالی افرایم به نام زکری، عصیا پسر آحاز و

عزیقام سرپرست امور دربار و القانه را که شخص دوم مملکت بود به قتل

رساند. 8 سپاهیان اسرائیل نیز دویست هزار زن و بچه یهودی را اسیر کرده، با غنیمت فراوانی که به چنگ آورده بودند به سامره پایتخت اسرائیل برند. 9 ولی عویدی، نبی خداوند که در سامره بود به ملاقات سپاهیان اسرائیل که از چنگ بازمی گشتند رفت و به آنها گفت: «بینید! خداوند، خدای اجداد شما بر یهودا خشمگین شد و گذاشت شما بر آنها پیروز شوید، ولی شما آنها را کشتهid و ناله آنها تا آسمان رسیده است. 10 حالا هم می خواهید این زنها و بچهها را که از اورشلم و یهودا آورده اید رغلام و کنیز خود سازید. آیا فکر می کنید که خود شما بی تقصیر هستید و بر ضد خداوند، خدای خود گناه نکرده اید؟ 11 به حرف من گوش دهید و این اسیران را که بستگان خود شما هستند به خانه هایشان بازگردانید، زیرا هم اکنون آتش خشم خداوند بر شما شعلهور شده است.» 12 بعضی از سران قیله افول نیز با سپاهیانی که از چنگ بازگشته بودند مخالفت کردند. آنها عبارت بودند از: عزربا پسر یهودانان، برقیا پسر مشلمیوت، یعزقیا پسر شلوم و عمسا پسر حدای.

13 ایشان اعراض کنان گفتند: «تباید این اسیران را به آنجا بیاورید. اگر این کار را بکنید ما در نظر خداوند مقصوس خواهیم بود. آیا می خواهید به بار گناهان ما بیافاید؟ ما به اندازه کافی براز گناهانمان مورد خشم خدا قرار گرفته ایم.» 14 پس سپاهیان تمام اسیران و غنایمی را که آورده بودند به قوم خود و رهبرانشان واگذار کردند تا درباره آنها تصمیم بگیرند. 15 آنگاه چهار نفری که قبلاً نامشان برد شد، لیاسهای غنیمت گرفته شده را بین اسیران توزیع کردند و به آنها کفش، تان و آب دادند و زخمها بیماران را بستند. سپس کسانی را که ضعیف بودند بر الاغ سوار کرده، آنها را به شهر اریحا که به شهر نخلستان معروف بود، نزد خانواده هایشان بردند و خود به سامره بازگشتد. 16 در آن زمان، آحاز پادشاه یهودا از پادشاه آشور کمک طلبید. 17 زیرا لشکر آدم دویاره یهودا را تسخیر کرده، عدهای را به اسارت برد بود. 18 در ضمن فلسطینی ها نیز به شهرهایی که در دشت های یهودا و در جنوب این سرزمین بودند هجوم آورده و بیت شمش، ایلون، جدیروت، سوکو، تمنه، جمزرو و روستاهای اطراف آنها را گرفتند و در آنها ساکن شدند. 19 خداوند به سبب آحاز، یهودا را دچار مصیبت کرد، زیرا آحاز نسبت به خداوند گناه وزید و یهودا را نیز به گناه کشاند. 20 اما وقی تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمد، به جای کمک به آحاز پادشاه، موجب ناراحتی و دردرس او شد. 21 هر چند آحاز طلا و نقره خانه خداوند، خزانه های کاخ سلطنتی و خانه های سران قوم را به پادشاه آشور داد، ولی فایده ای نداشت. 22 آحاز با وجود تمام این مشکلات، بیش از پیش نسبت به خداوند گناه وزید. 23 او براز پنهان سوریه قربانی نمود زیرا فکر می کرد این بتها سوری ها را کمک کرده اند تا او را شکست دهند. پس او هم براز آنها قربانی کرد تا او را باری کشند. ولی همین پنهان باعث نابودی آحاز و تمام قوم او شدند. 24 آحاز طوف و لوازم خانه خدا را گرفته، در هم کویید و درهای خانه خداوند را بست تا دیگر کسی در آنجا عبادت نکند و در هر گوشه اورشلم براز پنهان مدحیج بنا کرد. 25 در هر یک از شهرهای یهودا بعکدهایی بر بالای تپه ها ساخت و براز پنهان سوزانید و به این طریق خشم خداوند، خدای اجدادش را برانگیخت. 26 شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت آحاز و کارهای او، از ابتدای انتها، در کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل» نوشته شده است. 27 وقی آحاز مرد، او را در شهر بودند دستور داد حیوانات را روی مذبح خداوند قربانی کنند. 22 پس گاوها،

قرچها و برهها را سر بریدند و کاهنان خون حیوانات را بر مذبح پاشیدند. 23 پس برهای نر را جهت کفاره گناه به حضور پادشاه و مقامات شهر آوردند و ایشان دستهای خود را بر آنها گذاشتند. 24 کاهنان برهای نر را سر بریدند و خون آنها را جهت کفاره گناه تمام قوم اسرائیل بر مذبح پاشیدند زیرا پادشاه گفته بود که باید برای تمام بنی اسرائیل قربانی سوختنی و قربانی گناه تقديم شود. 25 طبق دستوری که خداوند توسط جاد و ناتان نبی به دادود پادشاه داده بود، حرقیا لاویان نوزاده را با سنجها، بربطها و عوردها در خانه خداوند گماشت. 26 لاویان بالآلات موسیقی داود پادشاه، و کاهنان با شبیرها آماده ایستادند. 27 آنگاه حرقیا دستور داد قربانیهای سوختنی را به خداوند تقديم کنند. هنگامی که قربانی سوختنی تقديم می شد، سرود خداوند نیز با همراهی شبیر و سازهای داود پادشاه اسرائیل آغاز شد. 28 تا پایان مراسم قربانی، دسته سرایندگان همراه با صدای شبیرها سرود خوانند و تمام جماعت، خدا را پرستش کردند. 29 در خاتمه مراسم، پادشاه و تمام حاضرین زانو زده، خداوند را ستایش نمودند. 30 پس از آن حرقیای پادشاه و فرزگان قوم به لاویان دستور دادند که با مزمورهای داود و آساف نبی در وصف خداوند برایند. لاویان با شادی سرود خوانند و زانو زده خداوند را پرستش کردند.

31 حرقیا به مردم گفت: «حال که خود را برای خداوند تقديم کرده‌اید،

قربانیها و هدایای شکرگزاری خود را به خانه خداوند بپاروید.» پس مردم قربانیها

و هدایای شکرگزاری آوردن و بعضی نیز داوطلبانه حیواناتی برای قربانی سوختنی

تقديم کردند. 32 روی هم فنه هفتاد گاو، صد قرق و دویست بره برای قربانی

سوختنی و شصتصد گاو و سه هزار گوسفند به عنوان هدایای شکرگزاری تقديم شد. 34 ولی تعداد کاهنان آماده کم بود، بنابراین تا آماده شدن کاهنان

دیگر، لاویان ایشان را کمک کردند تا تمام قربانیهای سوختنی را ذبح کنند.

(لاویان بیشتر از کاهنان برای خدمت آمادگی داشتند). 35 علاوه بر قربانیهای سوختنی فراوان، قربانیهای سلامتی و هدایای نوشیدنی تقديم شد. به این ترتیب، خانه خداوند دوباره برای عبادت آماده شد. 36 حرقیا و تمام قوم از اینکه توانسته بودند به کمک خدا به این زودی کار را تمام کنند، بسیار خوشحال بودند.

30 حرقیای پادشاه، نامه‌هایی به سراسر اسرائیل و یهودا و مخصوصاً قبیل

اقرایم و منسی فرستاد و همه را دعوت نمود تا به اورشلیم بیایند و در خانه خداوند عید پیش را برای خداوند، خدای اسرائیل جشن بگیرند. 2 پادشاه و مقامات مملکتی و تمام جماعت اورشلیم پس از مشورت با هم تصمیم گرفتند

مراسم عید پیش را به جای وقت معمول آن در ماه اول، این بار در ماه دوم برگزار نمایند. علت این بود که کاهنان کافی در این زمان تقديم نشده بودند

و قوم نیز در اورشلیم جمع نشده بودند. 4 این تصمیم با تألف پادشاه و تمام جماعت اخذ شد. 5 پس به سراسر اسرائیل، از دان تا پترشیع پیغام فرستادند و همه را دعوت کردند تا به اورشلیم بیایند و عید پیش را برای خداوند، خدای اسرائیل جشن بگیرند. زیرا مدت زیادی بود که آن را بر اساس شریعت، به طور دسته جمیعی جشن نگرفته بودند. 6 قاصدان از طرف پادشاه و مقامات مملکت با نامه‌ها به سراسر اسرائیل و یهودا اعزام شدند. متن نامه‌ها چنین بود:

«ای بنی اسرائیل، به سوی خداوند، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب بازگشت

به در برده‌اید، بازگشت نماید. 7 مانند پدران و پرادران خود نباشید که نسبت به خداوند، خدای اجدادشان گناه کردند و به طوری که می‌بینید به شدت مجازات شدند. 8 مثل آنها یاغی نباشید، بلکه از خداوند اطاعت نماید و به خانه او بیایید که آن را تا به اید تقديم فرموده است و خداوند، خدای خود را عبادت کنید تا خشم او را شما برگرد. 9 اگر شما به سوی خداوند بازگشت نماید، پدران و فرزندان شما مورد لطف کسانی قرار می‌گیرند که ایشان را اسیر کردند و به این سزمهین باز خواهند گشت. زیرا خداوند، خدای شما هر چیز و مهربان است و اگر شما به سوی او بازگشت نماید او شما را خواهد پذیرفت.» 10 پس قاصدان، شهر به شهر از افرایم و منسی تا زبولون رفتند. ولی در اکثر جاها با ریختن و اهانت مردم مواجه شدند. 11 اما از قبیله‌های اشر، منسی و زبولون عده‌ای اطاعت نمودند و به اورشلیم آمدند. 12 همچنین دست خدا بر یهودا بود و آنها را پکدل ساخت تا آنجه را پادشاه و مقاماتش طبق کلام خداوند فرمان داده بودند، به انجام رسانند. 13 گروه عظیمی در ماه دوم در شهر اورشلیم جمع شدند تا عید نان فطیر را جشن بگیرند. 14 ایشان برخاسته، تمام مذبحهای اورشلیم را که روی آنها قربانی و بخور به پنهان تقدیم می‌شد در هم کوپیده به در قدره قدران ریختند. 15 در روز چهاردهم ماه دوم، پرهای عید پیش را سر بریدند. کاهنان و لاویان که برای انجام مراسم آماده نشده بودند، خجالت کشیده، فوری خود را تقديم کردند و به تقديم قربانی در خانه خداوند مشغول شدند. 16 آنها با تربیتی که در تواریخ موسی، مرد خدا آمده است سر خدمت خود ایستادند و کاهنان، خونی را که لاویان به دست ایشان دادند، بر مذبح پاشیدند. 17 عده زیادی از قوم که از سزمهینهای افرایم، منسی، یساکار و زبولون آمده بودند مراسم طهارت و تقديم را بجا نیاورده بودند و نمی‌توانستند پرهای خود را ذبح کنند، پس لاویان مأمور شدند این کار را برای ایشان انجام دهند. حرقیای پادشاه نیز برای ایشان دعا کرد تا بتوانند خوارک عید پیش را بخورند، هر چند این برخلاف شریعت بود. حرقیا چنین دعا کرد: «ای خداوند مهربان، خدای اجداد ما، هر کسی را که قصد دارد تو را پیروی نماید ولی خود را برای شرکت در این مراسم تقديم نکرده است، یامز». 20 خداوند دعای حرقیا را شنید و قوم را شفا بخشید. 21 پس بنی اسرائیل هفت روز عید نان فطیر را با شادی فراوان در شهر اورشلیم جشن گرفتند. در ضمن لاویان و کاهنان هر روز با آلات موسیقی خداوند را ستایش می‌کردند. 22 (حرقیای پادشاه از تمام لاویانی که مراسم عبادتی را خوب انجام داده بودند قدردانی کرد). هفت روز مراسم عید پیش هفت روز نمودند. 23 تمام جماعت پس از مشورت، تصمیم گرفتند عید پیش هفت روز دیگر ادامه یابد؛ پس با شادی هفت روز دیگر این عید را جشن گرفتند. 24 حرقیا هزار گاو و هفت هزار گوسفند برای قربانی به جماعت بخشید. مقامات مملکتی نیز هزار گاو و ده هزار گوسفند هدیه کردند. در این هنگام عده زیادی از کاهنان نیز خود را تقديم نمودند. 25 تمام مردم یهودا، همراه با کاهنان و لاویان و آنانی که او مملکت اسرائیل آمده بودند، و نیز غربیان ساکن اسرائیل و یهودا، شادی می‌کردند. 26 اورشلیم از زمان سليمان پسر داود پادشاه تا آن روز، چنین شادی به خود ندیده بود. 27 در خاتمه، کاهنان و لاویان ایستاده، قوم را برکت دادند و خدا دعای آنها را از قدس خود در آسمان شنید و اجابت فرمود.

بعد از پایان عید پیش، اسرائیلی‌هایی که برای شرکت در عید به اورشلیم آمدند به شهرهای بیهودا، بنیامین، افراط و منسی رفتند و بندگه‌های روی تپه‌ها را ویران کردند، تمام پنهان، مذبحها و مجسمه‌های شرم آور اشیه را در هم کوییدند. سپس همگی به خانه‌های خود بازگشتند. **2** حرقیا دسته‌های کاهنان و لاویان را برسحت نوع خدمتی که داشتند دیواره سر خدمت فرار داد. خدمات ایشان عبارت بودند از: تقديم قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی، رهبری مراسم عبادتی و شکرگزاری و خواندن سروت در خانه خداوند.

3 همچنین برای قربانیهای سوختنی صحیح و عصر، قربانیهای روزهای شبات و جشنیهای ماه نو و سایر عیدها که در تورات خداوند مقرر شده بود، پادشاه از اموال خود حیواناتی هدیه کرد. **4** علاوه بر این، برای اینکه کاهنان و لاویان بتوانند تمام وقت مشغول انجام وظیفه‌ای باشند که در تورات خدا برای آنها مقرر شده بود، از مردم اورشلیم خوست تا سهم مقرر شده کاهنان و لاویان را به آنها بدهند. **5** به محض صدور فرمان پادشاه، مردم اسرائیل با کمال سخاوتمندی گله‌ها و رمه‌ها، مقدار زیادی هدایای دیگر آوردند و برای خداوند، خدای خود بدنه‌نداشتند. **6** تمام کسانی که در بیهودا ساکن بودند علاوه بر دیگر آورده، هدیه کردند. **7** این کار را از ماه ستم شروع کردند و در ماه هفتم به پایان رساندند. **8** وقتی حرقیا و بزرگان قوم آمدند و این هدایا را دیدند خداوند را شکر و سپاس گفتند و برای قوم اسرائیل برکت طلبیدند. **9** حرقیا از کاهنان و لاویان درباره هدایا سوال کرد، **10** و عزیرا، کاهن اعظم، که از طایفة صادوق بود جواب داد: «از وقتی که مردم شروع کردند به آوردن این هدایا خوراکی به خانه خداوند، ما از آنها خوریدیم و سیر شدیم و مقدار زیادی باقی مانده است، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است». **11** حرقیا دستور داد که در خانه خداوند اینهایی بسازند. **12** پس از آماده شدن اینهایها، تمام مواد خوراکی اهدا شده را در آنچه اینهای کردند. مسئولیت نگهداری اینهایها به عهده کننیای لاوی بود و برادرش شمعی نیز او را کمک می‌کرد. **13** در لاوی دیگر نیز از طرف حرقیا پادشاه و عزیرا، کاهن اعظم، تعیین شدند تا زیر نظر این دو برادر خدمت کنند. این لاویان عبارت بودند از: بحی ثعلب، عزیرا، نخت، عسائیل، بیرموت، بیزاباد، ابی ثعلب، پسمخیا، محث و بنایا. **14** قوری (پسر یمنه لاوی) که نگهبان دروازه شرقی بود، مسئول توزیع هدایا در میان کاهنان شد. دستیاران او اینها بودند: عیدن، متیامین، بشوع، شمعیا، امریا و شکیبا. ایشان هدایا را به شهرهای کاهنان بزنند و میان گروههای مختلف کاهنان تقسیم می‌کردند و سهم پیر و جوان را به طور مساوی می‌دادند. **15** در ضمن به خالوانده کاهنان نیز سهمی تعلق می‌گرفت. **16** نام کاهنان بحسب طایفه‌هایشان و نام لاویان بیست ساله و بالاتر نیز برحسب وظایفی که در گروههای مختلف داشتند، ثبت شده بود. **17** به خانواده‌های کاهنانی که نامشان ثبت شده بود، به طور مرتب سهمیهای داده می‌شد زیرا این کاهنان خود را وقت خدمت خدا کرده بودند. **18** افرادی نیز تعیین شدند تا هدایای خوراکی را بین کاهنان نسل هارون که در موارع اطراف شهرها زندگی می‌کردند و نیز بین کسانی که نامشان در نسب نامه لاویان ثبت شده بود، توزیع کنند. **19** به این ترتیب حرقیا پادشاه در مورد توزیع هدایا در سراسر بیهودا اقدام نمود و آنچه در نظر خداوند، خداشی پستنده و درست بود بجا آورد. **20** او با پادشاه آشور سپاه بزرگی همراه خود دارد ولی آنها انسانهایی بیش نیستند، اما ما خداوند، خدای خود را همراه خود داریم که به ما کمک می‌کند و برای ما می‌جنگد». این سخنان حرقیا به ایشان قوت قلب بخشید. **21** آنگاه ستحاریب، پادشاه آشور که با سپاه بزرگ خود شهربار اورشلیم را محاصره کرده بود، قاصداتی را با این پیام نزد حرقیا و مردم بیهودا که در اورشلیم جمع شده بودند فرستاد: **10** «ستحاریب، پادشاه آشور چنین می‌گوید: به چه کسی امید بستهاید که در اورشلیم در محاصره باقی می‌مانید؟ **11** حرقیا پادشاه با این وعده که خداوند شما را از چنگ پادشاه آشور خواهد رهانید، می‌خواهد شما را آنقدر در آجیگ نگه دارد تا از گرسنگی و تشنجی بعمرید. **12** مگر همین حرقیا بتود که تمام معبدهای خدا را که بر فراز تپه‌ها بود خراب کرد و به بیهودا و اورشلیم دستور داد که فقط در برابر یک مذبح عبادت کنند و فقط بر روی آن بخور بسوزانند! **13** مگر نمی‌دانید من و اجداد من چه بر سر قوهای دیگر آورده‌ایم؟ کدام یک از خدایان آن قوها تواستند برای نجات سزمینشان کاری انجام دهند؟ پس آیا چنگ می‌کنید خدای شما می‌تواند شما را از چنگ من برها نداند؟ **15** نگذرید حرقیا شما را فرب دهد. حرفاهای او را باور نکنید. باز هم می‌گوییم، خدایان هیچ مملکتی تاکنون تواستند برای نجات سزمینشان کاری انجاد برهانند، چه رسد به خدای شما». **16** قاصدان پادشاه آشور، سخنان اهانت‌آمیز بسیاری بر ضد خداوند و خدمتگزار او حرقیا گفتند. **17** همچنین پادشاه آشور نامه‌ای به این مضمون بر ضد خداوند، خدای اسرائیل نوشته، او را اهانت نمود: «خدایان ممالک دیگر توانتند قوم خود را از چنگ من برهانند، پس خدای حرقیا هم نخواهد توانست قوم خود را از دست من برهاند». **18** قاصدان با صدای بلند به زبان عبری، مردم اورشلیم را که روی حصار شهر جمع شده بودند تهدید می‌کردند و سعی داشتند آنها را بترسانند و مضطرب کنند تا بتوانند شهر را بگیرند. **19** قاصدان گمان می‌کردند خدای اورشلیم هم مانند خدایان سایر کشورها ساخته و پرداخته دست انسان است؛ به این دليل بود که چنین سخن می‌گفتند. **20** سپس حرقیا پادشاه و اشعیای نبی (پسر

که به اجداد ایشان داده‌ام، بپرون نخواهم راند.» **۹** ولی منسی مردم یهودا و اورشلیم را گمراه کرد و آنها بذتر از قومهایی که خداوند آنها را از کینع بپرون رانده بود، رفتار نمودند. **۱۰** منسی و قوم او به اخطارهای خداوند توجه نمی‌کردند. **۱۱** پس خداوند سپاهیان آشور را فرستاد و آنها منسی را گرفته، با غل و زنجیر بستند و او را به بابل بردند. **۱۲** وقی منسی در تنگنا بود فروتن شد و از خداوند، خدای اجداد خویش طلب باری نمود. **۱۳** خداوند دعای او را شنید و او را به اورشلیم باز آورد، سلطنتش را به او بازگرداند. آنگاه منسی بی برد که خداوند فقط خداست. **۱۴** بعد از این واقعه، منسی حصار بیرونی شهر داود را از دره‌ای که در غرب نهر چیخون است تا دروازه ماهی و نیز حصار دور تپه عوف را بازسازی نموده، بر اتفاق آن افروز. او در تمام شهرهای حصاردار یهودا فرماندهان نظامی قرار داد. **۱۵** همچنین بت خود را از خانه خداوند برداشت و تمام بتها و مذبهای را که بر تپه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود خراب کرد و همه را از شهر بیرون ریخت. **۱۶** سپس مذبح خداوند را تعمیر کرد و قباینهای سلامتی و هدایات شکنگاری تقديم نمود و از مردم یهودا خواست که خداوند، خدای اسرائیل را عبادت کنند. **۱۷** اما قوم باز هم بر بالای تپه‌ها قربانی می‌کردند، ولی فقط برای خداوند، خدای خود. **۱۸** شرح بقیه رویدادهای سلطنت منسی و نیز دعای او به پیشگاه خدا و اینکه چگونه خداوند، خدای اسرائیل توسط انبیا با او سخن گفت، همه در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل» نوشته شده است. **۱۹** دعای او و مستجاب شدنش، شرح گناهان و شرارتی، اسمایی مکانهای روی تپه‌ها که در آنجا بتکدها، بتهای شرم‌آور اشیه و بتهای دیگر بر پا نمود، همه در کتاب «تاریخ انبیا» نوشته شده است. (البته همه اینها مربوط به پیش از بازگشت او به سوی خدا بود). **۲۰** منسی مرد و در قصر خود به خاک سپرده شد و پسرش آمن به جای او به تخت سلطنت نشست. **۲۱** آمن بیست و دو ساله بود که پادشاه یهودا شد و دو ساله بود که پادشاه یهودا شد و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. **۲۲** او نیز مانند پدرش منسی نسبت به خداوند گناه وزید و برای تمام بتهایی که پدرش ساخته بود قربانی تقديم کرد و آنها را پرسید. **۲۳** ولی برعکس پدرش، در مقابل خداوند فروتن نشد بلکه به شرارت‌های خود ادامه داد. **۲۴** سراجنم افرادش بر ضد او توپه چیدند و او را در کاخ سلطنتی اش به قتل رسانند. **۲۵** مردم، قاتلان آمن را کشند و پسرش یوشیا را به جای او بر تخت سلطنت نشانندند.

34 یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و سی و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. **۲** او مانند جدش داود مطابق میل خداوند عمل می‌کرد و از دستورهای خدا اطاعت کامل می‌نمود. **۳** یوشیا در سال هشتم سلطنت خود، یعنی در سن شانزده سالگی به پیروی از خدای جدش داود پرداخت و چهار سال بعد شروع کرد به پاک نمودن یهودا و اورشلیم از بت‌پرستی. **۴** بتکدهای روی تپه‌ها و بتهای شرم‌آور اشیه و سایر بتهای را از میان برداشت. **۵** به دستور او مذبهای بعل را خراب کردند و مذبهای بخور و بتهای شرم‌آور اشیه و سایر بتهای را خرد نموده، گرد آنها را روی قبرهای کسانی که برای آنها قربانی می‌کردند، پاشیدند. **۶** او استخوانهای کاهنان بت پرس است را روی مذبهای خودشان سوزانید و بدین وسیله یهودا و اورشلیم را پاکسازی کرد. **۷** یوشیا به شهرهای قبیله منسی، افزایم و شمعون و حتی تا سرزمین دور افتاده نفتالی نیز رفت و در آنجا و خراوهای اطراف نیز همین کار را کرد. **۸** او در

آموص) دعا کردند و از خدا کمک طلبیدند. **۹** خداوند نیز فرشته‌ای فرستاد و سریان آشور و همه فرماندهان و افسرانشان را هلاک کرد. پس ستحارب با خفت به سرزمین خود بازگشت و هنگامی که داخل معبد خدای خود شد، پسران خودش او را در آنجا کشند. **۱۰** به این طبق خداوند، جرقیا و مردم اورشلیم را از دست ستحارب پادشاه آشور و سایر دشمنان نجات داد و در سراسر مملکت او صلح و امنیت برقرار نمود. **۱۱** عده زیادی به اورشلیم آمد، هدایایی برای خداوند و جرقیا آوردن. از آن پس، جرقیای پادشاه در میان تمام قومها بسیار سریند شد. **۱۲** در آن روزها جرقیا بیمار شد و نزدیک بود بیمیرد. او به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند به او نشان داد که شفا خواهد یافت. **۱۳** اما جرقیا مغروف شد و پس از شفایش مطابق میل خدا رفتار نکرد، به همین علت خشم خدا علیه او و یهودا و اورشلیم افزوخته گردید. **۱۴** آنگاه جرقیا و ساکنان اورشلیم از غور خود توبه کردند و در نتیجه در طول حیات جرقیا، غضب خداوند بر آنها نازل نشد. **۱۵** جرقیا بسیار شروتمند شد و به اوج اختخار رسید. به دستور او برای نگه داری طلا و نقره و جواهرات و عطایات و اشیاء قیمتی و سپرهایش، اینارها ساختند. **۱۶** او همچنین اینارها برای ذخیره کردن غلات، شراب و روغن زیتون؛ طوبیله‌ها برای حیوانات و آغلها برای گله‌ها ساخت. **۱۷** خدا گله‌ها و رمه‌ها و ثروت زیادی به او بخشید و او برای نگه داری آنها شهرها ساخت. **۱۸** جرقیا جلوی نهر بالای چیخون یک سد درست کرد و آب آن را به سمت غرب شهر داود جاری نمود. او به هر کاری دست می‌زد موفق می‌شد. **۱۹** اما وقتی فرستادگانی از بابل آمدند تا درباره معجزه شفای اینقین او اطلاعاتی کسب کنند، خدا جرقیا را به حال خود واگذاشت تا ماهیت خود را نشان دهد و معلوم شود چگونه آدمی است. **۲۰** شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت جرقیا و کارهای خوب او در کتاب اشعاری نبی (پسر آموس) و کتاب «تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل» نوشته شده است. **۲۱** وقتی جرقیا می‌زد منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. **۲** او از اعمال قیبح قومهای بت پرسی که خداوند آنها را از کنعان بپرون راند بود، پیروی می‌کرد و نسبت به خداوند گناه می‌وزید. **۳** منسی معبدهای بالای تپه‌ها را که پدرش جرقیا خراب کرده بود دوباره بنا نمود، مذبهایی برای بعل درست کرد و بتهای شرم‌آور اشیه را ساخت. منسی آقاب و ماه و ستارگان را پرستش می‌کرد و برای آنها مذبهای ساخت و آنها را در حیاط خانه خداوند قرار داد، یعنی در همان خانه و اورشلیم که خداوند تا به ابد برای نام خود بگریزید بود. **۴** منسی پسران خود را به عنوان قربانی در دره هنوم سوزانید. او جادوگری و فالگیری می‌کرد و با احضار کنده‌گان ارواح و جادوگران مشورت می‌نمود. او با این کارهای شرارت‌آمیز، خداوند را به خشم آورد. **۵** منسی حتی یک بت در خانه خداوند گذاشت، یعنی همان مکانی که خدا دریاره آن به داود و سلیمان گفته بود: «نام خود را تا به ابد بر این خانه و بر اورشلیم، شهری که از میان شهرهای قبائل اسرائیل برای خود انتخاب کرده‌ام، خواهم نهاد». **۶** اگر قوم اسرائیل از قوانین و دستورهایی که من به وسیله موسی به آنها داده‌ام پیروی نمایند، بار دیگر هرگز ایشان را از این سرزمین

کوچک و بزرگ جمع شدند و همراه پادشاه به خانه خداوند رفتند. در آنجا پادشاه تمام دستورهای کتاب عهد را که در خانه خداوند پیدا شده بود برای آنها خواند. **31** پادشاه نزد سنتونی که در برایر جمعیت قرار داشت ایستاد و با خداوند عهد بست که با دل و جان از دستورها و احکام او پیروی و اطاعت کند و مطابق آنچه که در آن کتاب نوشته شده رفتار نماید. **32** او همچنین از تمام اهالی اورشلیم و بنیامین خواست تا آنها نیز با خدا عهد بینند، و ایشان نیز چنین کردند. **33** به این ترتیب، یوشیا سرزمینی را که مردم اسرائیل تعلق داشت، از بعها پاک نمود و از مردم خواست تا خداوند، خدای خود را عبادت کنند. آنها در طول دوران سلطنت یوشیا از خداوند، خدای خود خوبیش پیروی کردند.

35

یوشیای پادشاه دستور داد که عید پیسح، روز چهاردهم ماه اول برای خداوند در اورشلیم برگزار شود. بردهای عید پیسح را همان روز سر بریدند. **2** او همچنین کاهنان را بر سر کارهایشان گماشت و ایشان را تشویق نمود که دوباره خدمت خود را در خانه خداوند شروع کنند. **3** یوشیا به لایوانی که تقدیس شده بودند و در سراسر اسرائیل تعیلم می‌دادند این دستور را داد: «اکنون صندوق عهد در خانه‌ای است که سلیمان، پسر داود، پادشاه اسرائیل، برای خدا ساخته است و دیگر لازم نیست شما آن را بر دوش خود بگذارید و از جایی به جایی دیگر ببرید، پس وقت خود را صرف خدمت خداوند، خدایatan و قوم او بنمایید. **4** مطابق مقرراتی که داود، پادشاه اسرائیل و پسرش سلیمان وضع نموده‌اند، برای خدمت به دسته‌هایی تقسیم شوید. هر دسته در جای خود در خانه خدا بایستد و به یکی از طایفه‌های قوم اسرائیل کمک کند. **6** بردهای عید پیسح را سر برید، خود را تقدیس نمایید و آماده شوید تا به قوم خود خدمت کنید. از دستورهای خداوند که به موسیله موسی داده شده، پیروی نمایید. **7** سپس پادشاه سی هزار بره و بیگاله و سه هزار گاو جوان از اموال خود برای قربانی در عید پیسح به بنی اسرائیل داد. **8** مقامات دربار نیز به طور داوطلبانه به قوم و به کاهنان و لایوان هدایای دادند. حلقيا و زكريا و يحيى ئيل که ناظران خانه خدا بودند، دو هزار و شصتصد بره و بیگاله و سیصد گاو برای قربانی در عید پیسح به کاهنان دادند. **9** کتبیا، شمعیا، نتنیئل و برادران او حشیبا، یعنی ئيل و بیزانیاد رکه رهیان لایوان بودند پیچ هزار بره و بیگاله و پانصد گاو برای قربانی در عید پیسح به لایوان دادند. **10** وقتی ترتیبات لازم داده شد و کاهنان در جاهای خود قرار گرفتند و لایوان مطابق دستور پادشاه برای خدمت به گروههای مختلف تقسیم شدند، **11** آنگاه لایوان بردهای عید پیسح را سر بریده، پوستشان را از گوشت جدا کردند و کاهنان خون آن بردها را روی مذبح پاشیدند. **12** آنها قربانیهای سوختنی هر قبیله را جدا کردند تا مطابق نوشته تورات موسی آنها را به حضور خداوند تقدیم نمایند. **13** سپس طبق مقررات، گوشت بردهای قربانی را بیان کردند و قربانیهای دیگر را در دیگها و نایها پختند و به سرعت بین قوم تقسیم کردند تا بخورند. **14** کاهنان از نسل هارون تا شب مشغول تقدیم قربانیهای سوختنی و سوزاندن چری قربانیها بودند و فرصت نداشتند برای خود خوارک پیسح را تهیه کنند؛ پس لایوان، هم برای خود و هم برای کاهنان خوارک پیسح را تهیه کردند. **15** دسته سراییدگان که از نسل آسف بودند به سر کار خود بازگشتدند و مطابق دستورهایی که به موسیله داود پادشاه، آسف، هیمان و پیدونون نبی پادشاه صادر شده بود، عمل

رسار اسرائیل مذبحهای بتپستان را منهدم نمود، بتهای شرم آور اشیه و سایر بتها را در هم کویید و مذبحهای بخور را در هم شکست. سپس به اورشلیم بازگشت. **8** یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از پاکسازی مملکت و خانه خدا، شافان (پسر اصلیا) و معاً شهدهار اورشلیم و بیاخ (پسر بیاحار) وقایع نگار را مأمور تعمیر خانه خداوند، خدای خود کرد. **9** آنها برای انجام این کار به جمع آوری هدایا پرداختند. لایوانی که در برایر درهای خانه خدا نگهبانی می‌دادند هدایایی را که مردم قبایل منسی، افرایم و بقیه بنی اسرائیل و همچنین ساکنان یهودا و بنیامین و اورشلیم می‌آوردند، تحويل می‌گرفتند و نزد حلقاً، کاهن اعظم می‌بردند. **10** سپس آن هدایا به ناظران ساختمانی خانه خداوند سپرده می‌شد تا با آن، اجرت نجارها و بنایها را بدنه و مصالح ساختمانی از قبیل سنگهای تراشیده، تیر و الوار بخزند و با آنها خانه خدا را که پادشاهان قبلي یهودا خراب کرده بودند بازسازی کنند. **12** همه افراد با صداقت کار می‌کردند و کسانی که بر کار آنها نظارت می‌نمودند عبارت بودند از: یحت و عویدیای لایی از طایفه ماری؛ زکريا و شلام از طایفه قهات. از لایوان نوازنده برای نظارت بر کار بایران و سایر کارگران استفاده می‌شد. عده‌ای دیگر از لایوان نیز کاتب و نگهبان بودند. **14** هنگامی که هدایا را از خانه خداوند بیرون می‌بردند، حلقيا، کاهن اعظم، کتاب تورات موسی را که شریعت خداوند در آن نوشته شده بود پیدا کرد. **15** حلقيا به شافان، کاتب دربار گفت: «در خانه خداوند کتاب تورات را پیدا کردام!» و کتاب را به شافان داد. **16** شافان با آن کتاب نزد پادشاه آمد و چین گزارش داد: «ماموران تو وظیفه خود را به خوبی انجام می‌دهند. **17** آنها صندوقهای هدایا را که در خانه خداوند بود گشودند و آنها را شمردند و به دست ناظران و کارگران سپرده‌اند. **18** سپس درباره کتابی که حلقيا به او داده بود صحبت کرد و آن را برای پادشاه **19** وقتی پادشاه کلمات تورات را شنید، از شدت ناراحتی لباس خود را درید، **20** و حلقيا، اخیقامت (پسر شافان)، عبدون (پسر میکا)، شافان کاتب و عسايا ملزمن خود را به حضور خواست. **21** پادشاه به آنها گفت: «از خداوند سؤال کنید که من و بازماندگان اسرائیل و یهودا چه باید بکنم. بدون شک خداوند از دست ما خشمگین است، چون اجداد ما مطابق دستورهای او که در این کتاب نوشته شده است، رفتار نکردند.» **22** پس آن مردان نزد زنی به نام حلده رفتند که نبی بود و در محله دوم اورشلیم زندگی می‌کرد. (شهر او شلوم، پسر توفيقه و نوه حسره، خیاط دربار بود.) وقتی جریان امر را برای حلده تعیف کردند، **23** حلده به ایشان گفت که نزد پادشاه بازگردند و این پیغام را از جانب خداوند، خدای اسرائیل به او بدهند. **24** «من این شهر و ساکنانش را به تمام لعنهای که از این کتاب برای تو خوانده شد، گرفتار خواهم ساخت. **25** زیرا این قوم مرا ترک گفتته، بتپست شده‌اند و با کارهایشان خشم مرا برانگیخته‌اند. پس آتش خشم من که به اورشلیم افزوخته شده، خاموش نخواهد شد. **26** اما من دعای تو را اجابت خواهم نمود و این بالا را پس از هرگ تو بر این سرزمین و ساکنانش خواهم فرستاد. تو این بلا را نخواهی دید و در آرامش خواهی مرد زیرا هنگامی که کتاب تورات را خواندی و از اخطار من بر ضد این شهر و ساکنانش آگاه شدی، از روی ناراحتی لباس خود را درید و در حضور من گریه کردی و فروتن شدی.» فرستادگان پادشاه این پیغام را به او رساندند. **29** پادشاه به دنیال بزرگان یهودا و اورشلیم فرستاد تا نزد او جمع شوند. **30** پس تمام کاهنان و لایوان، مردم یهودا و اورشلیم،

قیمتی خانه خداوند به بایل برد. نیوگدنیسر، صدقیا، عمومی یهودی‌کین را به پادشاهی یهودا و اورشلیم منصب کرد. ۱۱ صدقیا در سن بیست و یک سالگی پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۱۲ او نیز نسبت به خداوند، خدای خود گناه ورزید و به پیام ارمیای نبی که از جانب خداوند سخن می‌گفت، گوش نداد. ۱۳ او هر چند برای نیوگدنیسر به نام خدا سوگند صداقت و ففاداری یاد کرده بود ولی علیه او قیام کرد. صدقیا با سرسختی به راه خود ادامه داد و نخواست فروتن شود و به سوی خداوند، خدای اسرائیل بازگشت کنند. ۱۴ تمام رهبران، کاهنان و مردم یهودا از اعمال قبیح قومهای بت پرست پیروی کردند و به این طریق خانه مقدس خداوند را در اورشلیم نجس ساختند. ۱۵ خداوند، خدای اجدادشان، انبیای خود را یکی پس از دیگری فرستاد تا به ایشان اختصار نمایند، زیرا بر قوم و خانه خود شفقت داشت. ۱۶ پس خداوند پادشاه بایل را بر ضد ایشان برانگیخت و تمام مردم یهودا را به دست او تسليم کرد. او به کشثار مردم یهودا پرداخت و به پیر و جوان، دختر و پسر، رحم نکرد و حتی وارد خانه خدا شد و جوانان آنچه را نیز کشت. ۱۸ پادشاه بایل اشیاء قیمتی خانه خدا را از کوچک تا بزرگ، همه را برداشت و خزانه خانه خداوند را غارت نمود و همراه گنجهای پادشاه و درباریان به بایل برد. ۱۹ سپس سپاهیان او خانه خدا را سوزانند، حصار اورشلیم را منهدم کردند، تمام قصرها را به آتش کشیدند و همه اسباب قیمتی آنها را از بین برداشتند. ۲۰ آنانی که زنده ماندند به بایل به اسارت بردند و تا به قدرت رسیدن حکومت پارس، اسیر پادشاه بایل و پسراش بودند. ۲۱ به این طریق، کلام خداوند که به موسیله ارمیای نبی گفته شده بود به حقیقت پیوست که سزمین اسرائیل مدت هفتاد سال استراحت خواهد کرد تا سالهایی را که در آنها قوم اسرائیل قانون شبات را شکسته بود چیران کند. ۲۲ در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رسانید. خداوند کوروش را بر آن داشت تا فرمانی صادر کند و آن را نوشته، به سراسر قلمرو خود بفرستد. این است متن آن فرمان: ۲۳ «من، کوروش، پادشاه پارس اعلام می‌دارم که یهود، خدای آسمانها تمام ممالک جهان را به من بخشیده و به من امر فرموده است که برای او در شهر اورشلیم که در سزمین یهوداست خانه‌ای بسازم. بنابراین، از تمام یهودیانی که در سزمین من هستند، کسانی که بخواهند می‌توانند به آنچه بازگردند. خداوند، خدای اسرائیل همراه ایشان باشد!»

36

مردم یهودا یهواحاز پسر یوشیا را به جای پدرش در اورشلیم به تخت سلطنت نشانندند. ۲ یهواحاز در سن بیست و سه سالگی پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود. ۳ پادشاه مصر او را در اورشلیم معزول کرد و از یهودا حدود ۳۰۴۰ کیلوگرم نقره و ۳۴ کیلوگرم طلا باج گرفت. ۴ پادشاه مصر، لیاقیم برادر یهواحاز را بر تخت سلطنت یهودا در اورشلیم نشاند و نام لیاقیم را یهواقیم گذاشت و یهواحاز را به مصر به اسیری برد. ۵ یهواقیم را یهواقیم گذاشت و یهواحاز را به نزیب بسته، او را به بایل برد. ۶ نیوگدنیسر، پادشاه بایل اورشلیم را گرفت و یهواقیم را به زنجیر بسته، او را به بایل برد. ۷ نیوگدنیسر مقداری از اشیاء قیمتی خانه خداوند را گرفته، به بایل برد و در معبد خود گذاشت. ۸ شرح بقیه رویدادهای دوران سلطنت یهودیان پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. پس از کرد در کتاب «تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا» نوشته شده است. پس از او، پسرش یهودی‌کین پادشاه شد. ۹ یهودی‌کین همچه ساله بود که پادشاه شد، و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت کرد. او نیز نسبت به خداوند گناه ورزید. ۱۰ در فصل بهار نیوگدنیسر پادشاه او را اسیر کرده همراه اشیاء

اریحا ۳۴۵ نفر؛ از طایفه سناعه ۳۶۳ نفر. **۳۶** تعداد کاهانی که به وطن بازگشتند به شرح زیر است: از طایفه یدعیا (که از نسل بشوش بود) ۹۷۳ نفر؛ از طایفه حاریم ۱۰۵۲ نفر؛ از طایفه فشحور ۱۰۴۷ نفر؛ از طایفه حاریم ۱۰۱۷ نفر. **۴۰** تعداد لاریانی که به وطن برگشتند به شرح زیر است: از طایفه های بشوش و قدمی تل (که از نسل هودویا بودند) ۷۴ نفر؛ خواندگان و توانزدگان خانه خدا (که از نسل آساف بودند) ۱۲۸ نفر؛ نگهبانان خانه خدا (که از نسل شلوم، آطیر، طلمون، عقوب، حطيطا و شوبیا بودند) ۱۳۹ نفر.

۴۳ خدمتگزاران خانه خدا که به وطن بازگشتند از طایفه های زیر بودند: صبحا، حسوفا، طباعوت، قبروس، سیبعها، فادون، لیانه، حجایه، عقوب، حاجاب، شمالی، حاتان، جدلیل، جحر، رایا، رضین، نقدرا، جرام، عره، فاسیح، بیسای، اسنه، معونیم، نفسوس، بقصو، حقوقا، حرخور، بصلوت، محیدا، حرشا، برقوس، سیسرا، تامح، نصیح، حلیفنا. **۵۵** این افراد نیز که از نسل خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن برگشتند: سوطای، هصوفت، فرودا، بعله، درقون، جدلیل، شفطیا، حلیل، فخرجه خطبایم و آمی. **۵۸** خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه، جمعاً ۳۹۲ نفر بودند. **۵۹** در این هنگام گروهی دیگر از اتل ملح، تل حرشا، کروب، ادان و امیر به اورشلیم و سایر شهرهای بیهودا بازگشتند. آنها نمی توانستند از طریق نسب نامه های خود ثابت کنند که اسرائیلی اند. **۶۰** اینها از طایفه های دلایا، طوبیا و نقدوا بودند که جمعاً ۵۶۲ نفر می شدند. **۶۱** از کاهانن سه طایفه به نامه های حبایا و هقوض و بزرگانی ای به اورشلیم بازگشتند. (بزرگ طایفه بزرگانی همان کسی است که با یکی از دختران بزرگانی جله ای ازدواج کرد و نام خانوادگی او را روی خود گذاشت). **۶۲** ولی ایشان چون نتوانستند از طریق نسب نامه های خود ثابت کنند که از نسل کاهانن هستند، از کهانت اخراج شدند. **۶۳** حاکم بیهودیان به ایشان اجازه نداد از قربانیه های سهم کاهانن بخورند تا اینکه بموسیله اوریم و تیمیم از طرف خداوند معلوم شود که آیا ایشان واقعاً از نسل کاهانن هستند یا نه. **۶۴** پس جمعاً ۴۲۰۳۶ نفر به سرزمین بیهودا بازگشتند. علاوه بر این تعداد ۷۳۳۷ غلام و کنیز و ۲۰۰ نوزاده مرد و زن نیز به وطن بازگشتند. **۶۶** آنها ۷۳۶ اسب، ۲۴۵ قاطر، ۴۳۵ شتر و ۶۷۲۰ الاغ با خود بودند. **۶۸** وقی ایشان به اورشلیم رسیدند، بعضی از سران قوم برای بازاری خانه خداوند هدایای داوطلبانه تقديم کردند. **۶۹** هر یک از ایشان به قدر توانایی خود هدیه داد، که روی هرم رفته عبارت بود از: ۵۰۰ کیلوگرم طلا و ۲۰۸۰ کیلوگرم نقره و صد دست لباس برای کاهانن. **۷۰** پس کاهانن، لاویان، خواندگان و توانزدگان و نگهبانان و خدمتگزاران خانه خدا و بعضی از مردم در اورشلیم و شهرهای اطراف آن ساکن شدند. بقیه قوم نیز به شهرهای خود رفتند.

۳ در ماه هفتم سال، تمام کسانی که به سرزمین بیهودا بازگشته بودند از شهرهای خود آمده در اورشلیم جمع شدند. **۲** آنگاه بیهوش کاهن پسر بیهودا و سایر کاهانن، و زریابیل پسر شلتنتیل و خاندان او مذیح خدای اسرائیل را دوباره بنا کردند. سپس همان طور که در کتاب تورات موسی، مرد خدا، دستور داده شده بود، قربانیه های سوختنی تقديم نمودند. **۳** گرچه بیهودیانی که به سرزمین خود بازگشته بودند از مردمی که در آن سرزمین بودند می ترسیدند، با این حال مذیح را در جای سابق خود بنا کردند و روی آن، قربانیه های سوختنی صبح و عصر را به خداوند تقديم نمودند. **۴** آنها عید

در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رساند. خداوند کوروش را بر آن داشت تا فرماتی صادر کند و آن را توثیه به سراسر سرزمین بپهناورش بفرستد. این است متن آن فرمان: **۲** «من، کوروش پادشاه پارس، اعلام می دارم که بیوه، خدای آسمانها، تمام ممالک جهان را به من بخشیده است و به من امر فرموده است که برای او در شهر اورشلیم که در پهوداست خانه ای سازم». **۳** پابایران، از تمام بیهودیانی که در سرزمین من هستند، کسانی که بخواهند می توانند به آنجا بازگردند و خانه بیوه، خدای اسرائیل را در اورشلیم بنا کنند. خدا همه ایشان باشد! **۴** همسایگان این بیهودیان باید به ایشان طلا و نقره، توشه راه و چارپایان بدهند و نیز هدایا برای خانه خدا تقدیم کنند». **۵** از طرف دیگر، خدا اشیاق فراوان در دل رهبران طایفه های بیهودا و بیانمین، و کاهانن و لاویان ایجاد کرد تا به اورشلیم بازگردند و خانه خداوند را دوپاره بنا کنند. **۶** تمام همسایگان، علاوه بر هدایایی که برای خانه خدا تقدیم نمودند، هدایایی نیز از طلا و نقره، توشه راه و چارپایان به مسافران دادند. **۷** کوروش نیز اشیاء قیمتی خانه خداوند را که بیوگان پیغمبر آنها را از اورشلیم آورده و در معبد خدایان خود گذاشته بود، به بیهودیان پس داد. **۸** کوروش به خزانه دار خود، «میتراداد»، سیوریست بیهودیانی که به سرزمین بیهودا بازمی گشتند، تحویل بدهد. **۹** این اشیاء قیمتی عبارت بودند از: سینی طلا ۳۰ عدد سینی نقره ۱۰۰۰ عدد سینی های دیگر ۲۹ عدد جام طلا ۳۰ عدد جام نقره ۴۱۰ عدد ظروف دیگر ۱۰۰ عدد **۱۱** روی هرم رفته ۵۰۰ طروف قیمتی از طلا و نقره به شیبیشصر سپرده شد و او آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می رفتند، برد.

۲ عده زیادی از بیهودیانی که بیوگان پیغمبر آنها را اسیر کرده به بابل بردند، به بیهودا و اورشلیم بازگشتند و هر کس به زادگاه خود رفت. **۲** رهیان بیهودیان در این سفر عبارت بودند از: زریابیل، بیهوش، نیجمیا، سرایا، رعیالیا، مُردخای، مسفار، بیغوار، رحوم و بختا. نام طایفه های بیهودیانی که به وطن بازگشتند و تعداد آنها، به شرح زیر است: **۳** از طایفه فرعوش ۲۰۱۷۲ نفر؛ از طایفه شفطیا ۳۷۲ نفر؛ از طایفه آرح ۷۷۵ نفر؛ از طایفه فتح مواب (که از نسل بشوش و بیاول بود) ۲۱۸۱۲ نفر؛ از طایفه عیلام ۱۰۵۴ نفر؛ از طایفه زتو ۹۴۵ نفر؛ از طایفه زکای ۷۶۰ نفر؛ از طایفه بانی ۶۴۲ نفر؛ از طایفه بیا ۶۲۳ نفر؛ از طایفه ازجد ۱۰۲۲۲ نفر؛ از طایفه ادونیقا ۶۶۶ نفر؛ از طایفه عیلام ۲۰۵۶ نفر؛ از طایفه عادین ۴۵۶ نفر؛ از طایفه آطیر (که از نسل جزقا بود) ۹۸ نفر؛ از طایفه بیصای ۲۲۳ نفر؛ از طایفه یوره ۱۱۲ نفر؛ از طایفه حاشوم ۲۲۳ نفر؛ از طایفه جبار ۹۵ نفر؛ از طایفه بیت لحم ۱۲۳ نفر؛ از طایفه نطفه ۵۶ نفر؛ از طایفه عناتوت ۱۲۸ نفر؛ از طایفه عموت ۴۲ نفر؛ از طایفه های قربت عیاریم و کفیره و بیثرون ۷۴۳ نفر؛ از طایفه های رامه و جبع ۶۲۱ نفر؛ از طایفه مخماس ۱۲۲ نفر؛ از طایفه های بیت نیل و عای ۲۲۳ نفر؛ از طایفه نبو ۵۲ نفر؛ از طایفه مغیش ۱۵۶ نفر؛ از طایفه عیلام ۱۰۵۴ نفر؛ از طایفه حاریم ۳۲۰ نفر؛ از طایفه های لود، حاجید و اونو ۷۲۵ نفر؛ از طایفه

ایشان به خط و زبان ارامی برای اردشیر، پادشاه پارس نوشتند. **۸ کسان** دیگری که در نوشتن این شکایت‌نامه بر ضد مردم یهودا و اورشلیم دست داشتند عبارت بودند از: رحوم فرماندار، شمشائی کاتب، عدهای از قضات و مقامات دیگری که از ارک، بابل و شوش (که در عیلام است) بودند، **۹** و نیز عدهای از قومهای مختلف دیگر که آشور بانیال بزرگ و قدرتمند، آنها را از سرزمینهای خود بیرون آورده در سامره و سایر شهرهای غرب رود فرات اسکان داده بود. **۱۰** این است متن نامه‌ای که برای اردشیر پادشاه خداوند را معرفت کردند: «ما بنگاذان که از ساکنان غرب رود فرات هستیم، **۱۱** پادشاه را آگاه می‌نماییم که یهودیانی که به فرمان شما به اورشلیم منتقل شده‌اند، می‌خواهند این شهر را که محل شورش و آشوب بوده است بازسازی کنند. آنها مشغول ساختن حصار و تعمیر پایه‌هایش هستند. **۱۲** پادشاه آگاه باشند که اگر این شهر و حصارهایش دوباره ساخته شود، بی‌گمان به زیان پادشاه خواهد بود، زیرا بعد از آن یهودیان دیگر به شما باج و خراج نخواهند داد. **۱۳** چون ما نان و نمک پادشاه را می‌خوریم، شایسته نیست که زیان پادشاه را بیشینم. برای همین، نامه‌ای فرستادیم تا پادشاه را از این ماجرا آگاه سازیم. **۱۴** استدعا داریم دستور فرمایید این مرد کتاب تاریخ نیاکانتان را بررسی نمایند تا معلوم گردد که در قرون گذشته در این شهر چه شورش‌هایی بر پا گشته است. در حقیقت این شهر به سبب آن خراب شده است که ساکنان آن بر ضد پادشاهان و حکامی که می‌خواستند بر آن حکومت کنند، مدام شورش می‌گردند. **۱۵** پس پادشاه را آگاه می‌سازیم که اگر این شهر و حصارهایش ساخته شوند، پادشاه، دیگر قادر به نگهداری این قسمت از قلمرو خویش که در غرب رود فرات است، نخواهد بود. **۱۶** پس پادشاه به رحوم فرماندار و شمشائی کاتب و همدستان ایشان که در سامره و نواحی غرب رود فرات ساکن بودند، چنین جواب داد: **۱۷** «درود بر شما! نامه‌ای که فرستاده بودید رسید و پس از ترجمه برای من خوانده شد. **۱۸** دستور داد تحقیق و بررسی کنند. معلوم شد که ساکنان این شهر از دیوارهای همیشه علیه پادشاهان شورش و آشوب بر پا کردند. **۱۹** همچنین فهمیدم که پادشاهانی قدرتمند در اورشلیم بوده‌اند که بر سراسر غرب رود فرات فراماروایی می‌کردند، و جزیه و باج و خراج می‌گرفتند. **۲۰** بنابراین، به این مردان دستور بدهید دست نگه دارند و تا فرمانی از جانب من صادر نشود شهر را بازسازی نکنند. **۲۱** مراقب باشید که در این کار سستی نکنید. ما نباید اجازه دهیم صدمه بیشتری به پادشاه وارد آید. **۲۲** وقتی نامه اردشیر، پادشاه پارس، برای رحوم و شمشائی و همدستان ایشان خوانده شد، آنها با عجله به اورشلیم رفتند و یهودیان را به زور مجبور کردند دست از کار بکشند. **۲۳** کار بازسازی خانه خدا تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه پارس موقوف مانده بود.

۵ آنگاه دو نبی به اسمی خجّی و زکریا (پسر علّو) شروع کردند به دادن پیغام خدای اسرائیل به یهودیان اورشلیم و یهودا. **۶** وقتی زریابیل و یهوشع پیغام آنها را شنیدند، به بازسازی خانه خدا در اورشلیم مشغول شدند و این دو نبی نیز به آنان کمک کردند. **۷** ولی در این هنگام تباشی، استاندار غرب رود فرات و شیروزناهی و همدستان آنها به اورشلیم آمدند و گفتند: «جه کسی به شما اجازه داده است خانه خدا را بسازید و ساختمانش را تکمیل کنید؟» **۸** سپس از آنها خواستند نام تمام کسانی را که مشغول ساختن خانه خدا بودند، به

۴

وقتی دشمنان مردم یهودا و بنیامین شنیدند که یهودیان تبعید شده بازگشته‌اند و مشغول بازسازی خانه خداوند، خدای اسرائیل هستند، **۹** زریابیل و سران قوم آمدند و گفتند: «بگذراید ما هم در بازسازی خانه خدا با شما همکاری کنیم، چون ما مثل شما، خدای یگانه را می‌پرستیم. از وقتی که اسرحدون، پادشاه آشور، ما را به اینجا آوردۀ است همیشه برای خدای شما قربانی کرداده‌است». **۱۰** ولی زریابیل و یهوشع و سایر سران قوم یهود جواب دادند: «به شما اجازه نمی‌دهیم در این کار شریک باشید. خانه خداوند، خدای اسرائیل ساخته شود». **۱۱** پس ساکنان آنجا به تعضیف روحیه یهودیان پرداخته، در کار بازسازی خانه خدا موانع بسیار ایجاد کردند. **۱۲** در ضمن به برخی از مقامات رشوه دادند تا علیه آنها اقدام کنند. این کارشکنی‌ها در تمام دوران سلطنت کوروش وجود داشت و تا سلطنت داریوش ادامه یافت. **۱۳** در آغاز سلطنت خشاپارشا، دشمنان مردم یهودا و اورشلیم شکایت‌نامه‌ای علیه آنها پادشاه، فرستادند. **۱۴** در دوران سلطنت اردشیر نیز شکایت‌نامه‌ای علیه مردم یهودا و اورشلیم نوشته شد. این شکایت‌نامه را بشلام، میتراداد، طبلیل و رفقای

بره بدھید تا قبیلهای که مورد پستد خدای آسمانی است، تقدیم نمایند و نتوانستند از کار ایشان جلوگیری کنند. پس تئیابی، شترپوزنای و همدستان ایشان که مقامات غرب رود فرات بودند جریان را طی نامهای به اطلاع داریوش پادشاه رسانیدند و منتظر جواب ماندند. 7 متن نامه چنین بود: «درود بر داریوش پادشاه! 8 به آگاهی می‌رساند که ما به محل ساختمان خانه خدای بزرگ بیهودیان رفتیم و دیدیم این خانه را با سنگهای بزرگ می‌سازند و تیهای چوی در دیوار آن کار می‌گذارند. کار به تندی و با موقیت پیش می‌رود. 9 ما از سرپرستان ایشان پرسیدیم که چه کسی به آنها اجازه این کار را داده است. 10 سپس نامهای آنها را پرسیدیم تا به آگاهی شما برسانیم که سرپرستان ایشان چه کسانی هستند. 11 جواب ایشان این بود: «ما خدمگزاران خدای آسمان و زمین هستیم و اکنون خانه خدا را که قنها پیش بموسیله پادشاه بزرگ اسرائیل بنا شد، دویاره می‌سازیم. 12 اجاد ما خدای آسمان را به خشم آوردند، پس خدا ایشان را به دست نیوکدینصر، پادشاه بابل تسلیم کرد او این خانه را خراب نمود و قوم اسرائیل را اسیر کرده، به بایل برد. 13 اما کوروش پادشاه، فاتح بایل، در سال اول سلطنتش فرمانی صادر کرد که خانه خدا از نو ساخته شود. 14 همچنین او تمام ظروف طلا و نقره‌ای را که نیوکدینصر از خانه خدا از اورشیلم گرفته و در بخانه بایل گذاشته بود، دویاره به خانه خدا بازگرداند. کوروش این ظروف را به شیشیبیش که خودش او را به سمت فرمانداری بیهودا تعیین کرده بود، سپرده 15 و به او دستورداد که ظروف را به محل خانه خدا از اورشیلم بازگرداند و خانه خدا را در آن محل دویاره بنا کند. 16 پس شیشیبیش به اورشیلم آمد و پایه‌های خانه خدا را گذاشت؛ و از آن وقت تا به حال ما مشغول بنای آن هستیم، ولی کار هنوز تمام نشده است.» 17 حال اگر پادشاه خواست صلاح می‌دانند امر فرمایند تا در کتابخانه سلطنتی بایل تحقیق کنند و بینند که آیا به درستی کوروش پادشاه چنین فرمانی داده است یا نه؟ سپس پادشاه خواست خود را به ما ابلاغ فرمایند.»

6 آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد که در کتابخانه بایل، که اسناد در آنجا نگهداری می‌شد، به تحقیق پردازند. 2 سرانجام در کاخ اکباتان که در سرزمین ماده‌است طوماری پیدا کردند که روی آن چنین نوشته شده بود: 3 «در سال اول سلطنت کوروش پادشاه، در مورد خانه خدا در اورشیلم، این فرمان از طرف پادشاه صادر شد: خانه خدا که محل تقدیم قبایله‌است، دویاره ساخته شود. عرض و بلندی خانه، هر یک شصت ذراع باشد. 4 دیوار آن از سه ردیف سنگ بزرگ و یک ردیف چوب روی آن، ساخته شود. تمام هرینه آن از خزانه پادشاه پرداخت شود. 5 ظروف طلا و نقره‌ای که نیوکدینصر از خانه خدا گرفته و به بایل آورده بود، دویاره به اورشیلم بازگردانیده و مثل سابق، در خانه خدا گذاشته شود. 6 پس داریوش پادشاه این فرمان را صادر کرد: «پس اکنون ای تئیابی استاندار، شترپوزنای و سایر مقامات غرب رود فرات که همدستان ایشاند، از آنجا دور شوید. 7 بگذارید خانه خدا در جای سابقش ساخته شود و مراحم فرماندار بیهودا و سران قوم بیهود که دست اندر کار ساختن خانه خدا هستند، نشوید. 8 بلکه برای پیشرفت کار بی‌درنگ تمام مخارج ساختمانی را از خزانه سلطنتی، از مالیاتی که در طرف غرب رود فرات جمع آوری می‌شود، پردازید. 9 هر روز، طبق درخواست کاهنانی که در اورشیلم هستند به ایشان گندم، شراب، نمک، روغن زیتون و نیز گاو و قرق و شخص صاحب نظری بود: 10 از اردشیر پادشاه، به عزرا کاهن و عالم

شريعت خدای آسمان. **۱۳** به این وسیله فرمان می‌دهم که از تمام مردم اسرائیل و کاهنان و لاویانی که در سراسر قلمرو سرزمین من به سر می‌برند، هر که بخواهد می‌تواند همراه تو به اورشلیم بازگردد. **۱۴** تو از طرف من هفت مشاورون به اورشلیم و یهودا فرستاده می‌شوی تا بر اساس قوانین خدايت وضع مردم آنچا را تحقیق کنی. **۱۵** در ضمن طلا و نقرهای را که ما به خدای اسرائیل تقدیم می‌کنیم و طلا و نقرهای را که اهالی بابل می‌دهند، همراه با هدایای که یهودیان و کاهنان برای خانه خدا خداوتی می‌کنند، با خود به اورشلیم ببر. **۱۶** وقتی به آنچا رسیدی قبل از هر چیز این هدایا، گواها، قوچها، برهها، و موادی را که برای هدایای آردی و نوشیدنی لازم است خریداری کن و تمام آنها را روی مدیح خانه خداوتی خود تقدیم نما. **۱۷** بقیه هدایا را به هر طبقی که تو و برادرانت صلاح می‌داند و مطابق خواست خدای شماست به کار ببرید. **۱۸** لوازمی را که ما برای خانه خداوتی شما در اورشلیم می‌دهیم به خدای خود تقدیم کنید. **۱۹** اگر چیز دیگری برای خانه خدا احتیاج داشته باشد می‌توانید از خزانه سلطنتی دریافت نمایید. **۲۰** من، اردشیر پادشاه، به تمام خزانه‌دارها در مناطق غرب رود فرات دستور می‌دهم که هر چه عزرا، کاهن و عالم شريعت خدای آسمان، از شما درخواست نمایید تا سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره، ده هزار کیلوگرم گندم، دو هزار لیتر شراب، دو هزار لیتر روغن زیتون و هر مقدار نمک که لازم باشد فوری به او بدهید. **۲۱** هر چه خدای اسرامن فرموده باشد، بدون تأخیر برای خانه او بجا آورید، مبادا خشم خدا بر من و خاندانتم نازل شود. **۲۲** همچنین اعلام می‌کنم که تمام کاهنان، لاویان، نوازندگان، نگهبانان، خدمتگاران و سایر کارکران خانه خدا از پرداخت هرگونه مالیات معاف هستند. **۲۳** و تو ای عزرا، با حکمتی که خدا به تو داده است، حکام و قضاتی را که شريعت خدايت را می‌داند برای رسیدگی به مسائل مردم غرب رود فرات انتخاب کن. اگر آنها با شريعت خدای تو آشنا نباشند، باید ایشان را تعليم دهی. **۲۴** اگر کسی نخواهد از شريعت خدای تو و دستور پادشاه اطاعت کند، باید بی درنگ مجازات شود؛ مجازات ای مرگ است یا مرگ است یا تبعید، یا ضبط اموال یا زندان. **۲۵** سپس عزرا ایضطرور دعا کرد: «سپاس بر خداوند، خدای اجداد ما که این اشتیاق را در دل پادشاه گذاشت تا خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد. **۲۶** خداوند، خدای را شکر می‌کنم که مرا مقبول پادشاه و مشاوران و تمام مقامات مقدرش گردانید و به من قوت بخشید تا بتوانم سران طایفه‌های اسرائیل را جمع کنم تا با من به اورشلیم بازگردد.»

۸ این است نامهای سران طایفه‌های اسرائیلی که در دوران سلطنت اردشیر همراه من از بابل به اورشلیم بازگشتند: **۲** جوشوم، از طایفه فینحاس؛ دانیال، از طایفه ایتمار؛ حطوش (پسر شکیبا)، از طایفه داوده؛ زکریا، و **۵۰** مرد دیگر از طایفه فتح از طایفه فرعوش؛ یهوعینای (پسر زرحا)، و **۲۰۰** مرد دیگر از طایفه فتح مواب؛ شکنیا (پسر یحری ثیل)، و **۳۰۰** مرد دیگر از طایفه زتو؛ عابد (پسر یوناتان)، و **۵۰** مرد دیگر از طایفه عادین؛ اشیعا (پسر عتبیا)، و **۷۰** مرد دیگر از طایفه عیلام؛ زیدیا (پسر میکائیل)، و **۸۰** مرد دیگر از طایفه شفطیا؛ عربیدیا (پسر یوحی ثیل)، و **۲۱۸** مرد دیگر از طایفه یوآب؛ شلومیت (پسر یوسفیا)، و **۱۶**. مرد دیگر از طایفه بنی؛ زکریا (پسر بیای)، و **۲۸** مرد دیگر از طایفه بیای؛ یوحانان (پسر هفاطان)، و **۱۱۰** مرد دیگر از طایفه ازجد؛ عوتای، زبید و

نمودیم و ۱۲ بزر نزیر برای کفاره گناه خود قربانی کردیم. **۳۶** وقیع نامه پادشاه به امرا و حکام او در غرب رود فرات داده شد، همگی آنان پشتیبانی خود را از قوم و ساختن خانه خدا اعلام داشتند.

همان طور که عزرا در مقابل خانه خدا روی بر زمین نهاده بود و گرچه کنان دعا و اعتراف می کرد، عده زیادی از مردان و زنان و اطفال اسرائیلی نزیر دوش جمع شدند و با او گریه کردند. **۲** سپس شکنیا پسر یحییٰ تیل که از طایفه عیلام بود به عزرا گفت: «ما اعتراف می کنیم که نسبت به خدای خود گناه وزیده‌ایم، چون با زنان غیریهودی ازدواج کردیم. ولی با وجود این، باز امیدی برای بقیه اسرائیل باقی است. **۳** اینک در حضور خدای خوش قول می دهیم که از زنان خود جدا شویم و آنها را با فرزندانشان از این سرزمین دور کنیم. ما در این مورد از دستور تو و آناتی که از خدا می ترسند پریو می کنیم، و طبق شریعت عمل می نماییم. **۴** حال برخیز و به ما بگو چه کنیم. ما از تو پشتیبانی خواهیم کرد، پس نامید نباش و آنچه لازم است انجام بده.» **۵** آنگاه عزرا بلند شد و از سران کاهنان و لاویان و تمام بقیه اسرائیل خواست تا قسم پیغورند که هر چه شکنیا گفته است انجام دهد؛ و همه قسم خودند. **۶** سپس عزرا از برایر خانه خدا برخاست و به اتفاق پهوحانان (پسر یالشیب) رفت و شب در آنجا ماند، ولی نه نان خود و نه آب نوشید، چون به سبب گناه قوم ماتم گرفته بود. **۷** پس در سراسر یهودا و اورشلیم اعلام شد که تمام قوم باید در عرض سه روز در اورشلیم جمع شوند و اگر کسی از آمدن خودداری کند طبق تصمیم سران و بزرگان قوم اموال او ضبط خواهد گردید و خود او هم از میان قوم اسرائیل منقطع خواهد شد. **۸** پس از سه روز که روز پیست ماه نهم بود، تمام مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و در میدان جلوی خانه خدا نشستند. آنها به سبب اهمیت موضوع و به خاطر باران شدیدی که می بارید، می لرزیدند. **۹** سپس عزرا کاهن بلند شد و به ایشان چنین گفت: «شما مرتکب گناه شده‌اید، چون با زنان غیریهودی ازدواج کرده‌اید و با این کاران به گناهان بقیه اسرائیل افروده‌اید. **۱۱** حال در حضور خداوند، خدای اجدادتان به گناهان خود اعتراف کنید و خواست او را به جا آورید. خود را از قومهایی که در اطراف شما هستند دور نگه دارید و از این زنان بیگانه جدا شوید.» **۱۲** همه با صدای بلند جواب دادند: «آنچه گفته‌ای انجام می دهیم. **۱۳** ولی این کار یکی دو روز نیست. چون عده کسانی که به چنین گناهی آلود شده‌اند زیاد است. در ضمن باران هم به شدت می بارد و بیش از این نمی توانیم در اینجا بایستیم. **۱۴** پگذار سران ما در اورشلیم بمانند و به این کار رسیدگی کنند. سپس هر کس که زن غیریهودی دارد، در وقت تعیین شده با بزرگان و قضاط شهیر خود بیاید تا به وضعش رسیدگی شود و خشم خلای اما م ابرگردد.» **۱۵** کسی با این پیشنهاد مخالف نکرد، جز یوناتان (پسر عساتیل) و یحزا (پسر تقوه) که از پشتیبانی مشلام و شباتی الوی برخوردار بودند. **۱۶** قوم این روش را پذیرفتند و عزرا کاهن چند نفر از سران طایفه‌ها را اختحاب کرد و اسامی شان را نوشت. این گروه، روز اول ماه دهم تحقیق خود را شروع کردند، **۱۷** و در عرض سه ماه به وضع مردانی که همسران بیگانه داشتند: از کاهنان: از طایفه یهودیع پسر یهودا و بیرون از: معسیا، یاعر، یاریب، جدلیا. **۱۸** این مردان قول دادند که از همسران بیگانه خود جدا شوند و هر یک برای پخشیده شدن گناهش، یک قوج برای قربانی تقدیم کرد. **۲۰** از طایفه امیر: حناتی و زیدیا. **۲۱** از طایفه حاریم: معسیا، ایلیا، شمعیا، یحییٰ تیل، عزیا. **۲۲** از طایفه فشحور:

البوعنای، معسیا، اسماعیل، نتنیل، بوزاباد، العاسه. **23** از لاویان: بوزاباد، شمعی، قلایا (معروف به قلیطا)، فتحیا، بیهودا، الیعزر. **24** از نوازندگان: الیاشیب. از نگهبانان خانه خدا: شلوم، طالم، اوری. **25** از بقیه قوم: از طایفة فرعوش: رمیا، بزیا، ملکیا، میامین، العازار، ملکیا، بنایا. **26** از طایفة علام: مینیا، زکریا، بحی تیل، عبدی، برمیوت، ایلیا. **27** از طایفة زتو: البوعنای، الیاشیب، مینیا، برمیوت، زیاد، عزیرا. **28** از طایفة بیای: بیهوداتان، حنتیا، زبای، عتلای. **29** از طایفة بانی: میشام، ملوك، عدایا، یاشوب، شآل، راموت. **30** از طایفة فتح موآب: عدناء، کلال، بنایا، معسیا، مینیا، پصلیل، بنوی، منسی. **31** از طایفة حاریم: الیعزر، اشیاء، ملکیا، شمعیا، شمعون، بنیامین، ملوك، شمریا. **33** از طایفة حاشوم: مینتای، میتنه، زیاد، الیفلط، بیریمای، منسی، شمعی. **34** از طایفة بانی: معدای، عمرام، اویل، بنایا، بیدیا، کلوهی، ونیا، مرمیوت، الیاشیب، مینیا، یعسو. **38** از طایفة بنوی: شمعی، شلمیا، ناتان، عدایا، مکنبدیای، شاشای، شارای، عزیل، شلمیا، شمریا، شلوم، امیریا، یوسف. **43** از طایفة نبو: بحی تیل، مینیا، زیاد، زبینا، یدو، بوئل، بنایا. **44** همه این مردان، زنان بیگانه گرفته بودند و بعضی از ایشان از این زنان صاحب فرزندانی شده بودند.

خودم، به من چوب بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدایم بر سر من بود. **۹** وقتی به غرب رود فرات رسیدم، نامه‌های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند سردار سپاه و عده‌ای سواره نظام همراه من فرستاده بود.) **۱۰** ولی وقتی سنباط (از اهالی حرون) و طوبیا (یکی از مأموران عموی) شنیدند که من آمدام، پسیار ناراحت شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می‌خواهد به قوم اسرائیل کمک کند. **۱۱** من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در مورد نقشه‌هایی که خدا درباره اورشلیم در دلم گذاشته بود، با کسی سخن نگفتم. سپس یک شب، چند نفر را با خود برداشم و از شهر خارج شدم. من سوار الاغ بودم و دیگران پیاده می‌آمدند. **۱۳** از دروازه دره خارج شدم و به طرف چشمۀ ازدها و از آنجا تا دروازه خاکرویه رفتم و حصار خراب شده اورشلیم و دروازه‌های سوخته شده آن را از نزدیک دیدم. **۱۴** سپس به دروازه چشمۀ ازدها و استخر پادشاه رسیدم، ولی الاغ من تنداشت از میان خرابه‌ها رد شد. **۱۵** پس به طرف دره قدرون رفتم و از کنار دره، حصار شهر را بازرسی کردم. سپس از راهی که آمده بودم بازگشتم و از دروازه دره داخل شهر شدم. **۱۶** مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه ممنظوری بیرون رفتمن بودم، چون تا آن موقع درباره نقشه‌هایم به کسی چیزی نگفته بودم. بعدهاین اعم از کاهنان، هبریان، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند از نقشه‌هایم بی اطلاع بودند. **۱۷** آنگاه به ایشان گفتتم: «شما خوب می‌دانید که جه بلایی به سر شهر ما آمده است، شهر ویران شده و دروازه‌هایش سوخته است. باید حصار را دوباره باسازیم و خود را از این رسوابی آزاد کنیم!» **۱۸** سپس به ایشان گفتتم که چه گفتگویی با پادشاه داشته‌ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و مرا یاری نموده است. ایشان جواب دادند: «پس دست به کار بشویم و حصار را باسازیم!» و به این ترتیب آمده این کار خیر شدند. **۱۹** ولی وقتی سنباط، طوبیا و جشم عرب از نقشه ما باخبر شدند، ما را مسخره و اهانت کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا خیال دارید به ضد پادشاه شورش کنید؟» **۲۰** جواب دادم: «خدای آسمانها، ما را که خدمتگزاران او هستیم باری خواهد کرد تا این حصار را دوباره باسازیم. ولی شما حق ندارید در امور شهر اورشلیم دخالت کنید، زیرا این شهر هرگز به شما تعليق نداشته است.»

۳ آنگاه یاوشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهن دیگر، حصار شهر را تا برج صد و برج حنین بیانی نمودند. سپس دروازه گوسفند را ساختند و درهایش را کار گذاشتند و آن را تقدیس کردند. **۲** قسمت دیگر حصار را اهالی ارجحا و قسمت بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) بازسازی کردند. **۳** پسران هستنۀ دروازه ماهی را بر پا کردند. ایشان تیرها و درهای آن را کار گذاشتند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کردند. **۴** مریموت (پسر اوریا و نوه حقوق) قسمت بعدی حصار را تعمیر کرد. در کار او مسلام (پسر برکیا و نوه مشیزبیل) و صادوق (پسر بعنی) قسمت دیگر را تعمیر کردند. **۵** اهالی قنوع قسمت بعدی حصار را بازسازی نمودند، ولی بزرگان ایشان از کارفرمایان اطاعت نکردند و از کار کردن امتناع وزیریدند. **۶** بیواداع (پسر فاسیح) و مسلام (پسر بسودیا) دروازه گفته را تعمیر نمودند. ایشان تیرها را نصب کردند، دره را کار گذاشتند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کردند. **۷** در کنار ایشان ملیّیا اهل جعون، یادون اهل میرونوت و اهالی جعون و مصفه قسمت

گزارش نحویا، پسر حکلیا: در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر، وقتی در کاخ سلطنتی شوش بودم، **۲** یکی از برادران بیهودی ا به اسم حناتی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین بیهودا آمده بودند، به دیدن آمدند. از ایشان درباره وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز اوضاع اورشلیم سوال کردم. **۳** آنها جواب دادند: «ایشان در شدت تنگی و خواری به سر می‌بیند. حصار شهر هنوز خراب است و دروازه‌هایش سوخته شده است.» **۴** وقتی این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم. از شدت ناراحتی روزه گرفتم و در تمام این مدت در حضور خدای آسمانها مشغول دعا بودم. **۵** در دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمانها! تو عظیم و مهبد هستی. تو در انجام وعده‌های خود نسبت به کسانی که تو را دوست می‌دارند و دستورهای تو را اطاعت می‌کنند، امین هستی. **۶** به من نظر کن و دعای مرزا که در باریه بندگان، قوم اسرائیل، شب و روز به حضور تو تقدیم می‌کنم، بشو. اعتراف می‌کنم که ما به تو گناه کردیم! بله، من و قوم من متربک گناه بزرگی شده‌ایم و دستورها و احکام تو را که تو سلطنت‌گذار خود موسی به ما دادی، اطاعت نکردیم. **۸** اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی به پاد اور: «اگر گناه کنید، شما را در میان امها پراکنیدن خواهم ساخت. **۹** اما اگر به سوی من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورتین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به اورشلیم باز خواهم گردان. زیرا اورشلیم، مکانی است که برای سکونت برگزیده‌ام.» **۱۰** «ما خدمتگزاران تو هستیم؛ همان قومی هستیم که تو با قدرت عظیمت نجاشان دادی. **۱۱** ای خداوند، دعای مردا و دعای سایر بندگان را که از صمیم قلب به تو احترام می‌گذارند، بشنو. التمام می‌کنم حال که نزد پادشاه که روم اما دل او را نم کنی تا درخواست مرا پذیرد.» در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اردشیر پادشاه می‌دادم، از من پرسید: «چرا اینقدر غمگینی؟ به نظر نمی‌رسد بیمار باشی، پس حتماً فکری تو را ناراحت کرده است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود). از این سوال او پسیار ترسیدم، **۳** ولی در جواب گفتتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده‌اند، ویران شده و تمام دروازه‌هایش سوخته، من چطور می‌توانم غمگین نباشم؟» **۴** پادشاه پرسید: «درخواست چیست؟» آنگاه به خدای آسمانها دعا کردم **۵** و بعد جواب دادم: «اگر پادشاه راضی باشدند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین بیهودا برگشته باشند تا شهر اجدادم را بازسازی کنم.» **۶** پادشاه در حالی که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفته موافقت کرده، پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و کی مراجعت خواهی کرد؟» من نیز زمانی برای بازگشت خود تعیین کردم. **۷** سپس به پادشاه گفتتم: «اگر پادشاه صلاح بدانند، برای حاکمان منطقه غرب رود فرات نامه بنویسد و سفارش مرا به ایشان بکنند تا اجراء بدهند از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین بیهودا برسم. **۸** یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگلهای سلطنتی بنویسد و به او دستور بدهند تا برای بازسازی دروازه‌های قلعه کنار خانه خدا و حصار اورشلیم و خانه

بعدی حصار را تا مقبر حاکم ناحیه غرب رود فرات تعمیر کردند. **8** عربی ثیل (پسر حرایا) که از زرگران بود قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حتیا که از عطaran بود قسمت دیگر حصار را بازسازی نمود. به این ترتیب آنها حصار اورشیم را تا دیوار عرض تعمیر کردند. **9** قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر کرد. او شهیدار نصف شهر اورشیم بود. **10** یدایا (پسر حرموف) قسمت دیگر حصار را که نزدیک خانه اش بود تعمیر کرد. قسمت بعدی را طلوش (پسر حشینی) بازسازی نمود. **11** ملکیا (پسر حارزم) و حشوب (پسر فتح موآب) برج تورها و قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند. **12** شلوم (پسر هلوچیش) و دختران او قسمت بعدی را ساختند. او شهیدار نصف دیگر شهر اورشیم بود. **13** حانون به اتفاق اهالی زانوح «دوازده دره» را ساخت، درها را کار گذاشت و قفلها و پشت بندهایش را وصل کرد؛ سپس پانصد متراز حصار را تا دروازه خاکرویه تعمیر نمود. **14** ملکیا (پسر رکاب)، شهیدار بیت هکاریم، دروازه خاکرویه را تعمیر کرد و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت بندهایش را وصل کرد. **15** شلون (پسر گلخوزه)، شهیدار مصطفه، دروازه چشمۀ را تعمیر کرد و تیرها و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت بندهایش را وصل کرد. سپس حصار را از حوض سیلوحا که کنار باغ پادشاه بود تا پله‌هایی که به پخش شهر داود می‌رسید، تعمیر کرد. **16** در کنار او نجمیا (پسر عزیق)، شهیدار نصف شهر بیت صور، حصار را تا مقابل آرامگاه داود و تا مخزن آب و قوارگاه نظامی تعمیر کرد. **17** قسمتهای دیگر حصار توسط این لواون بازسازی شد: رحوم (پسر بانی) قسمتی از حصار را تعمیر کرد. حشیبا شهیدار نصف شهر قعیله، قسمت دیگر حصار را که در ناجیه او واقع شده بود بازسازی نمود. **18** در کنار او بوای (پسر حینداد) شهیدار نصف دیگر قعیله قسمت بعدی را تعمیر نمود. **19** قسمت دیگر حصار را عازر (پسر پیشوای) که شهردار مصطفه بود از رویروی اسلحه خانه تا پیچ حصار تعمیر کرد. **20** قسمت بعدی را باروک (پسر زیای) از سر پیچ حصار تا دروازه خانه الیاشیب کاهن اعظم بازسازی نمود. **21** مریموت (پسر اوریا و نوه هقصوس) قسمت بعدی حصار را از دروازه خانه الیاشیب تا انتهای خانه اش تعمیر کرد. **22** قسمتهای دیگر حصار توسط این کاهنیان بازسازی شد: کاهنی که از حومة اورشیم بودند قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند. **23** بنیامین، حشوب و عزیزا (پسر معسیا و نوه عنینی) قسمت دیگر حصار را که مقابل خانه‌شان قرار داشت تعمیر کردند. **24** بنوی (پسر حینداد) قسمت دیگر حصار را از خانه عزیزا تا پیچ حصار تعمیر کرد **25** و فالال (پسر اوزای) از پیچ حصار تا برج کاخ بالائی پادشاه که نزدیک حیاط زندان است نوسازی کرد. قسمت بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود. **26** خدمتگزاران خانه خدا که در عوقل زندگی می‌کردند، حصار را از مشرق دروازه آب تا برج بیرونی تعمیر کردند. **27** اهالی تقعیع حصار را از برج بیرونی تا دیوار عوقل بازسازی کردند. **28** دسته‌ای از کاهنیان نیز قسمتی از حصار را که از «دوازده اسب» شروع می‌شد تعمیر کردند؛ هر یک از ایشان حصار مقابل خانه خود را بازسازی نمودند. **29** صادوق (پسر امیر) هم حصار مقابل خانه خود را تعمیر کرد. قسمت بعدی را شمعیا (پسر شکیبا) نگهبان دروازه شرقی، بازسازی نمود. **30** حنینا (پسر شلمیا) و حانون (پسر ششم صلال)، قسمتهای بعدی را تعمیر کردند، مشلام (پسر برکیا) حصار مقابل خانه خود را بازسازی کرد. **31** ملکیا که از زرگران بود قسمت بعدی حصار را تا خانه‌های خدمتگزاران خانه خدا و خانه‌های تاجران که در

سر پست نگهبانی بودند. 22 در ضمن به کارفرمایان و دستیاران ایشان گفته که باید شهبا در اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب نگهبانی بدheim و در روز کار کنیم. 23 در تمام این مدت هیچ کدام از ما لباس خود را درنیابردیم و همیشه با خود اسلحه داشتیم، هم من، هم برادرانم، هم افادم و هم محافظانم. حتی وقتی برای آب خوردن می رفتم، اسلحه خود را به زمین نمی گذاشتیم.

- 5** در این وقت جنجال بزرگی بر پا شد. عدهای از مردان و زنان از یهودیان همتزد خود شکایت کردند. 24 بعضی از آنها می گفتند: «تعداد افراد خواناده مایزد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.» 3 عدهای دیگر می گفتند: «ما مجبوریم مرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.» 4 برخی دیگر نیز می گفتند: «ما پول قرض کردایم تا مالیات مرعه و تاکستان خود را به پادشاه پیرزادیم. 5 ما برادران ایشانم و فرزندان ما هم مثل فرزندان ایشان یهودی‌اند، اما ما مجبوریم بجهه‌های خود را بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم آنها را بازخرید کنیم، چون مرعه‌ها و تاکستانهای ما هم در گرو است.» 6 وقتی این شکایت را شنیدم بسیار خشمگین شدم 7 پس از فکر کردن، سران و بزرگان قوم را سرزنش کرده، گفتم: «چرا بر برادران یهودی خود ظلم می کنید؟» سپس عده زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محکمه کشیده، 8 گفتم: «ما تا آج‌جا که تو ائمه‌ایم برادران یهودی خود را که به اسارت فروخته شده بودند بازخرید کردایم. حال، شما ایشان را مجبور می کنید خود را به شما بفروشنده. مگر ممکن است یک یهودی به پادر یهودی خود فروخته شود؟» آنها برای دفاع از خود جواب نداشتند. 9 در ادامه حرفا یام گفتم: «کاری که شما می کنید خوب نیست! مگر از خدا نمی ترسید؟ چرا می خواهید کاری کنید که دشمنان، ما را مسخره کنند. 10 من و برادران و افادم به برادران یهودی، بدون سود پول و غله قرض می دهیم. از شما هم می خواهیم از ریخواری دست بردارید. 11 مرعه‌ها، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌ایشان را و نیز سودی را که از ایشان گرفته‌اید همین امرزو پس بدھید.» 12 سران و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفته انجام خواهیم داد. املاک‌شان را به ایشان پس خواهیم داد و از ایشان چیزی مطالبه نخواهیم کرد.» آنگاه کاهان را حاضر کرد و از سران و بزرگان خواستم در حضور ایشان قسم بخورند که این کار را خواهند کرد. 13 سپس شال کمر خود را باز کرده، تکان داد و گفتم: «خدا اینچنین شما را از خانه و دارایی‌تان بپکاند، اگر به قول خود وفا نکنید.» تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و از خداوند تشکر کردند و سران و بزرگان نیز به قول خود وفا کردند. 14 در ضمن، در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیست تا سال سی و دوم سلطنت ارشدیور پادشاه پارس، نه خودم و نه برادرانم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم. 15 حاکمان قبلی، علاوه بر خوارک و شرابی که از مردم می گرفتند، روزی چهل مثقال نقره نیز از ایشان مطالبه می کردند و مأموران آنها نیز بر مردم ظلم می کردند، ولی من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می ترسیم. 16 من در کار ساختن حصار شهر مشغول بودم و مرعه‌ای برای خود نخواهدم. از مأمورانم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر حصار شهر کنند. 17 از این گذشته، علاوه بر مهمنانانی که از قومهای دیگر داشتم، هر روز صد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگانشان سر سفره من خوارک می خوردند.

پس از آنکه حصار شهر را تعمیر کردیم و دروازه‌ها را کار گذاشتیم و نگهبانان و نوازندگان و لاویان را سر کار گذاشتم، **2** مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادرم حنانی و حنینا واگذار کدم. حنینا فرمانده قلعه نظامی و مردی بسیار امین بود و در خداترسی کسی به پای او نمی‌رسید. **3** به ایشان دستور دادم که صحبت‌ها دروازه‌های اورشلیم را بعد از بالا آمدن آفتاب باز کنند و شبها نیز نگهبانان قبل از ترک پستشان دروازه‌ها را بینند و قتل کنند. در ضمن، گفتم نگهبانانی از اهالی اورشلیم تعیین کنند تا نگهبانی بدهند و هر کس خانه‌اش تزویج حصار است، نگهبان آن قسمت از حصار باشد. **4** شهر اورشلیم بسیار وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه‌ها بازاری نشده بود. **5** آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران و بزرگان و اهالی شهر را برای نرسی نسب نامه‌هایشان جمع کنم. نسب نامه‌های سانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند در کتابی با این مضمون یافتم: **6** عده زیادی از یهودیانی که نیوکرد نصر، پادشاه بایل آنها را اسیر کرده به بایل برد بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتد و هر کس به زادگاه خود رفت. **7** هریان یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زربابیل، یهوش، نحمیا، عربیا، رعمیا، نحمنی، مردخای، بلشان، مسفارات، بغوای، نحوی، بعنده. نام طایفه‌های یهودیانی که به وطن بازگشتد و تعداد آنها به شرح زیر است: **8** از طایفه فرعوش ۲۱۷۲ نفر؛ از طایفه شفطیا ۳۷۲ نفر؛ از طایفه آرح ۶۵۲ نفر؛ از طایفه فتح موآب (که از نسل پیشواع و بوآب بود) ۲۰۸۱۸ نفر؛ از طایفه عیلام دیگر ۱۵۴ نفر؛ از طایفه زتوه ۸۴۵ نفر؛ از طایفه زکای ۷۶۰ نفر؛ از طایفه ادینقام ۶۶۷ نفر؛ از طایفه بیا ۶۲۸ نفر؛ از طایفه ازجد ۲۰۳۲۲ نفر؛ از طایفه آدویقان ۶۵۵ نفر؛ از طایفه بیچای ۳۲۴ نفر؛ از طایفه حاشم ۳۲۸ نفر؛ از طایفه بیصای ۶۴۸ نفر؛ از طایفه حاریف ۹۸ نفر؛ از طایفه مکماس ۱۲۲ نفر؛ از طایفه جبعون ۹۵ نفر؛ از طایفه‌های بیت لحم و نطفون ۱۸۸ نفر؛ از طایفه عانوت ۱۲۸ نفر؛ از طایفه بیت عزموت ۴۲ نفر؛ از طایفه‌های قریه بیاریم، کفیره، و بیرون ۷۴۳ نفر؛ از طایفه رامه و جمع ۶۲۱ نفر؛ از طایفه مکناس ۱۲۲ نفر؛ از طایفه‌های بیت نیل و عای ۱۲۳ نفر؛ از طایفه نبوی ۵۲ نفر؛ از طایفه عیلام ۱۰۲۵۴ نفر؛ از طایفه حاریم ۳۲۰ نفر؛ از طایفه ارباحا ۳۴۵ نفر؛ از طوایف لود، حادید، و اونو ۷۷۱ نفر؛ از طایفه سناعه ۳۹۳۰ نفر. **39** تعداد کاهنانی که به وطن بازگشتد به شرح زیر است: از طایفه بیدعا (که از نسل پیشواع بود) ۹۷۳ نفر؛ از طایفه امیر ۱۰۵۰ نفر؛ از طایفه فشحور ۱۰۴۷ نفر؛ از طایفه حاریم ۱۰۱۷ نفر. **43** تعداد لاویانی که به وطن بازگشتد به شرح زیر است: از طایفه‌های بیشوع و قدمی نیل (که از نسل هودویا بودند) ۷۴ نفر؛ خوانندگان و نوازندگان خانه خدا (که از نسل آساف بودند) ۱۴۸ نفر؛ نگهبانان خانه خدا (که از نسل شلوم، آطیر، طلمون، عقوب، حطیطا و شوبای بودند) ۱۳۸ نفر. **46** خدمتگاران خانه خدا که به وطن بازگشتد از طایفه‌های زیر بودند: صیحا، حسوفا، طباعوت، قبروس، سیعا، فادون، لبان، حجاجه، شلمای، حاتان، جدلیل، جاخر، رایا، رصین، نقدوا، جرام، عرو، فاسیح، بیساکی، معونیم، نفوشیم، بقیوق، حقوقا، حرحرور، بصلیت، مجیدا، حرشا، برقوس، سیسرا، تامح، نصیح، حطیقا. **57** این افراد نیز که از نسل خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتد: سوطای، صوفرت، فریدا، يعلا، درقون، جدلیل، شفطیا، حطیل، فوخره-خطبائیم، آمون.

می کردند و می گفتند: «امروز روز مقدسی است، پس گریه نکنید و محروم نباشید.» **12** قوم رفتند، خوردن و نوشیدند، خوارک برای فقرا فرمیستادند و شادی کردند، زیرا کلام خدا را که برای ایشان خوانده شده بود فهمیده بودند.

13 روز بعد، سران طایفه‌ها کاکاهان و لاویان نزد عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند. **14** وقتی تورات خوانده شد، آنها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود قوم اسرائیل در ملتی که عید خیمه‌ها را جشن می‌گیرند، باید در خیمه‌ها زندگی کنند **15** و تأکید شده بود که در تمام شهرهای اسرائیل و در شهر اورشلم، اعلام شود که قوم به کوهها برond و شاخه‌های درختان زیتون، آس، نخل و سایر درختان سایه‌دار بیاورند و خیمه درست کنند. **16** پس قوم رفتند و شاخه‌های درخت آوردن و روی پشت بام و در حیاط خود، در حیاط خانه خدا، در میدان دروازه آب و در میدان دروازه افرایم، خیمه‌ها درست کردند. **17** تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند در مدت هفت روز عید، در سایه‌های ساخته بودند به سر بردن. آنها بی‌نهایت شاد بودند. از زمان پیش به بعد، این مراسم رعایت نشده بود. **18** در آن هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم مطابق دستور موسی، جمع شده، با عبادت خدا جشن را به پایان رسانندند.

9 در روز پیست و چهارم همان ماه، بنی اسرائیل جمع شدند تا روزه پیگردند. آنها لباس عزرا بر تن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. بنی اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند ایستادند و به گناهان خود و اجدادشان اعتراف نمودند. **3** حدود سه ساعت از تورات خداوند، خداشان با صدای بلند برای ایشان خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همه خداوند، خدای خود را پرستش نمودند. **4** سپس یک دسته از لاویان به نامهای پیشوای، بنی، قدیمی‌تل، شنیا، بونی، شربیا، بانی و کنانی روی سکو ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند. **5** آنگاه پیشوای، قدیمی‌تل، بنی، حشتبیا، شربیا، هودیا، شنیا و فتحیا که همگی از لاویان بودند با این کلمات قوم را در دعا هدایت کردند: «برخیزید و خداوند، خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!» سپاس بر نام پرچلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ماست! **6** تو تنها خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست تو به وجود آوردي؛ و به همه اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند. **7** ای خداوند، تو همان خدایی هستی که ابرام را انتخاب کرده، او را از شهر اور کلانیان پیرون آوردي و نام او را به ابراهیم تبدل نمودی. **8** او نسبت به تو امین بود و تو با او عهد سنتی و به او و عده دادی که سزمین کنعتی‌ها، حیتی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، یوسی‌ها و جرجاشی‌ها را به او و به فرزندان او بپخشی. تو به قول خود عمل کرده، زیرا این من هستی. **9** «تو رنج و سختی اجاد ما در مصر دیدی و آه و ناله آنها را در کار دریای سرخ شنیدی. **10** معجزات بزرگی به فرعون و سرداران و قوم او نشان دادی، چون می‌دیدی چگونه مصری‌ها بر اجداد ما ظلم می‌کنند. به سبب این معجزات، شهرت یافتنی و شهرت تا به امروز باقی است. **11** دریا را شکافنی و از میان آب، راهی برای عبور قوم خود آماده ساختی و دشمنانی را که آنها را تعقیب می‌کردند به دریا انداختی و آنها مثل سنگ به ته دریا رفتند و غرق شدند. **12** در روز، با ستون ابر و در شب با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌باشد می‌رفتند

برای تمام خدمات خانه خدای ما. **34** ما کاهان، لاویان و مردم قول می دهیم که مطابق دستور تورات، هیزم مورد نیاز مذیع خانه خداوند، خدایمان را تهیی کنیم و هر سال قرعه خواهیم انداخت تا معلوم شود چه قبیله ای باید این کار را انجام دهد. **35** قول می دهیم نور غله و میوه خود را هر سال به خانه خداوند بیاوریم. **36** قول می دهیم که پسران ارشد و تمام نخست زاده های گله و رمه خود را مطابق دستور تورات به خانه خدای خود بیاوریم و به دست کاهانی که در آنجا خدمت می کنند بسپاریم. **37** همچنین قول می دهیم خمیری را که از خود را مطابق دستور تورات به خانه خدای خود بیاوریم و به دست کاهانی که در آنجا خدمت می کنند بسپاریم. **38** همچنین قول می دهیم خمیری را که از خود را به لاویانی که در روستاهای ما مسئول جمع آوری دهیک هستند خواهیم داد. **39** در وقت جمع آوری دهیک، کاهانی (که از نسل هارون است) همراه لاویان خواهد بود و لاویان یک دهم از دهیکها را به خانه خدای ما خواهند آورد و آنجا انبیار خواهند کرد. **40** ما مردم اسرائیل و لاویان، این هدایات غله، شراب تازه و رونم زیتون را به خانه خدا خواهیم آورد و در اتفاقهایی که وسایل خانه خدا نگهداری می شود و کاهان، نگهبانان و سرایندگان در آنجا زندگی می کنند، انبیار خواهیم کرد. قول می دهیم که از خانه خدا غافل نشویم.

11

سران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند. از سایر مردم نیز یک

دهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم ساکن شوند و بقیه در شهراهای دیگر سکونت گردیدند. **2** در ضمن، کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می آمدند تا در آنجا زندگی کنند مورد ستایش مردم قرار می گرفتند. **3** سایر مردم همراه عده ای از کاهانان، لاویان، خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر بیهودا باقی ماندند، **4** اما برخی از مردم بیهودا و بیامیمن در اورشلیم ساکن شدند. از قبیله یهودا: عنایا (عنایا پسر عزیزا، عزیزا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفطیا، شفطیا پسر مهللئیل و مهللئیل از نسل فارص بود); **5** معسیا (معسیا پسر باروک، باروک پسر گلحوze، گلحوze پسر حزیبا، حزیبا پسر عدایا، عدایا پسر بیواریب، بیواریب پسر زکریا، زکریا پسر شیلونی بود). **6** جمعاً ۴۶۸ نفر از بزرگان نسل فارص در اورشلیم زندگی می کردند. **7** از قبیله بیامیمن: سلو (سلو پسر مشلام، مشلام پسر پویعید، پویعید پسر فلایا، فلایا پسر مشلام، فلایا پسر معسیا، معسیا پسر ابیتیل، ابیتیل پسر اشعیا بود); **8** جمعاً ۹۲۸ نفر از قبیله بیامیمن در اورشلیم زندگی می کردند. سرdestه ایشان بیوئیل پسر زکری و معاعون او بیهودا پسر هستوان بود. **10** از کاهان: یدعیا (پسر بیواریب); یاکین؛ سرایا (سرایا پسر حلقیا، حلقیا پسر مشلام، مشلام پسر صادوق، صادوق پسر مرایوت، و مرایوت پسر اخیوطب کاهن اعظم بود). افاد این طایفه که جمعاً ۸۲۸ نفر می شدند در خانه خدا خدمت می کردند. عدایا (عدایا پسر بروحام، بروحام پسر فلایا، فلایا پسر امصی، امصی پسر زکریا، زکریا پسر فشحور و فشحور پسر ملکیا بود). افراد این طایفه جمعاً ۲۴۲ نفر بودند و از سران خاندانها محسوب می شدند. عمنیسیا (عمنیسیا پسر عزیتل، عزیتل پسر اخزایی، اخزایی پسر مشلمیوت، مشلمیوت پسر امیر بود). افاد این طایفه ۱۲۸ نفر بودند و همگی جنگجویان شجاعی به شمار می آمدند. ایشان نزیر نظر زیدیتیل (پسر هجدولیم) خدمت می کردند. **15** از لاویان: شمعیا (شمعیا پسر حشوب، حشوب پسر عزیقام، عزیقام پسر حشیبا، حشیبا پسر

10

تحمیای حاکم پسر حکلایا، اولین کسی بود که این پیمان را امضا کرد. بعد از اوصدقیا، سپس افراد زیر آن را امضا کردند: **2** کاهان: سرایا، عربیا، ارمیا، فشحور، ارمیا، ملکیا، حلقوش، شبینا، ملوک، حاریم، مریموت، عویدیا، دانیال، جنتون، باروک، مشلام، ایا، میامین، معربیا، بلجای، شمعیا. **9** لاویان: یشوع (پسر ازنا)، بنوی (پسر حینداد)، قدیمی تیل، شبینا، هودیا، قلیطا، فلایا، حنان، میخا، رحوب، حشیبا، زکری، شریبا، شبینا، هودیا، بانی، بنینو. **14** سران قوم: فرعوش، فتح موآب، عیلام، زتو، بانی، بنوی، عزجد، بای، ادونیا، بغاوی، عودین، عاطیر، حرقیا، عزور، هودیا، حاشم، بیصای، حاریف، عناتوت، نیایا، مجفیعشا، مشلام، حزیر، مشیریل، صادوق، یدوع، فلسطیا، حنان، عنایا، هوشع، حتینیا، حشوب، هلخویش، فلاح، شوبیق، رحوم، حشبنا، معسیا، اخیا، حنان، عنان، ملوک، حازم، بعنه. **28** ما مردم اسرائیل، کاهانان، لاویان، نگهبانان، دسته سرایندگان، خدمتگزاران خانه خدا، و تمام کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با اطاعت از تورات خدا، خود را از قوهای بیگانه جدا کردند، **29** به این وسیله با برادران و سران قوم خود متحد شده، قسم می خوریم که دستورهای خدا را که توسط خدمتگزارش موسی داده شد اطاعت کنیم؛ و اگر از حکام و اوامر او سریچی کنیم لعنت خدا بر ما باشد. **30** قول می دهیم که نه دختران خود را به پسران غیریهودی بدهیم و نه بگذاریم پسران ما با دختران غیریهودی ازدواج کنند. **31** همچنین قول می دهیم که اگر قوهای بیگانه در روز شبات یا در یکی از روزهای مقدس دیگر بخواهند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از ایشان نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین نکاریم و قرض برادران بیهودی خود را بیخشیم. **32** عهد می بندیم که هر سال هر یک از ما یک سوم متقابل نقره برای مخارج خانه خدا تقدیم کنیم، **33** یعنی برای نان حضور، هدیه آردی و قربانیهای سوختنی روزانه، قربانیهای روزهای شبات و جشنها ماه نو و جشنها سالانه، هدایای مقدس دیگر، قربانی گناه برای کفاره قوم اسرائیل، و

بونی بود؟ شباتی و بوزاباد (دو نفر از سران لاویان بودند و کارهای خارج از خانه خدا را انجام می‌دادند؛ متبنا (متینا پسر میکا، میکا پسر زیدی و زیدی پسر آساف بود) او سردمتۀ سرایندگان خانه خدا بود و مراسم پرستش رهبری می‌کرد؛ بقیقا (معاون متینا)؛ عبدا (عبدًا پسر شموع، شموع پسر جلال و جلال پسر پدروتون بود). **18** روی هم ۲۸۴ دو نفر از سران لاویان بودند و کارهای خارج اورشلیم زندگی می‌کردند. **19** از نگهبانان: عقوب، طلمون و بستگان ایشان که جمعاً ۷۷ نفر بودند. **20** سایر کاهنان و لاویان و بقیه قوم اسرائیل در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر بیهودا ماندند. **21** خدمتگزاران خانه خدا (که سرپرستان ایشان صحیحاً و جشنوا بودند) در بخشی از اورشلیم به نام عوقل زندگی می‌کردند. **22** سرپرست لاویان اورشلیم که در خانه خدا خدمت می‌کردند عزی بود. (عزی پسر بانی، بانی پسر حشیا، حشیا پسر متینا، متینا پسر میکا و میکا از نسل آساف بود. سرایندگان خانه خدا از طایفۀ آساف بودند). **23** خدمت روزانه دستته سرایندگان طبق مقرراتی که از دربار وضع شده بود، تعیین می‌شد. **24** فتحیا (پسر مشیرتیل، از زارح پسر بیهودا) نماینده مردم اسرائیل در دربار پادشاه پارس بود. **25** شهرها و روستاهای دیگری که مردم بیهودا در آنها زندگی می‌کردند، عبارت بودند از: قربه اربع، دیبون، بقیصی تیل و روستاهای اطراف آنها؛ بشوع، مولاده، بیت‌فالط، حصرشوعل، بیشبع و روستاهای اطراف آن؛ صقلع، مکونه و روستاهای اطراف آن؛ عین رمون، صرעה، برموت، زانوح، عدلام و روستاهای اطراف آنها؛ لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیقه و روستاهای اطراف آن. به این ترتیب مردم بیهودا در ناحیه بین بشوع و دره هنون زندگی می‌کردند. **31** اهالی قبیله بنیامن در این شهرها سکونت داشتند: جبع، مکماش، عبا، بیت‌تیل و روستاهای اطراف آن؛ عنتوت، نوب، عنیبه، حاصور، رامه، جتابیم، حادید، صبوعیم، نبلاط، لود، اونو و دره صنعتگران. **36** بعضی از لاویان که در سرزمین بیهودا بودند، به سرزمین بنیامن فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

12 این است اسمی کاهنان و لاویانی که همراه زرباپل (پسر شلتیل) و پیشوع به اورشلیم آمدند: **2** از کاهنان: سرایا، ارمیا، عزرا، ارمیا، ملوک، حطوش، شکیبا، رحوم، مرمیوت، عدو، جنتوی، ابیا، میامین، مدیا، بلجه، شمعیا، بیوارب، پیداعی، سلو، عاموق، حلقيا، پیداعی. این افراد در زمان بشوع از رهبران کاهنان بودند. **8** از لاویان: این لاویان دسته اول سرایندگان را رهبری می‌کردند؛ بشوع، بنوی، قدمی تیل، شربیا، بیهودا، متینا. **9** بقیقا، عنى و همراهان آنها نیز دسته دوم را رهبری می‌نمودند. **10** پیشوع پدر بیوایقم، بیوایقم پدر الیاشیب، الیاشیب پدر بیوایداع، بیوایداع پدر بیوناثان، بیوناثان پدر بیوایدع. **12** اینها سران طایفۀ های کاهنان بودند که در زمان بیوایقم، کاهن اعظم خدمت می‌کردند؛ کاهن طایفۀ مرايا سرایا حتینا اوربا مشلام عزرا بیوناثان ارمیا بیوناثان ملوک یوسف شبینا عدننا حاریم حلقات مرایوت زکريا عدو مشلام جنتون ذکری ایا فلطای میامین شموع بلجه بیوناثان شمعیا متباپی بیوارب عزی پیداعیا قلای سلای عابر عاموق حشیبا حلقيا تئیل پدعا **22** نسب نامه سران طایفۀ های کاهنان و لاویان در ایام الیاشیب، بیوایداع، بیوناثان و پیداعی همزمان با سلطنت داریوش پادشاه پارس بود، ثبت گردید. **23** الیه اسامی سران لاویان تا زمان بیوناثان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شد. **24** لاویان به سرپرستی حشیبا، شربیا و بشوع (پسر قدمی تیل) و همراهان ایشان به چند

غروب آفتاب روز جمعه بینندن و تا غروب روز شبات باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دم دروازه‌ها نگهبانی بدهند و نگذارند روز شبات چیزی برای فروش به شهر بیاورند. **20** تاجران و فروشنده‌گان یکی دو بار، جممه‌ها، بیرون اورشلم، شب را به سر برندند. **21** ولی من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «اینجا چه می‌کنید، چرا شب را پشت دیوار به سر می‌برید؟ اگر بار دیگر این کار را پکنید، متوجه به زور می‌شوم.» از آن روز به بعد، دیگر روزهای شبات نیامدند. **22** سپس به لایوان دستور دادم خود را تطهیر کنند و دم دروازه‌ها نگهبانی بدهند تا تقدس روز شبات حفظ شود. ای خدای من، این کار ما به یاد آور و برحسب محبت بی‌پایان است به من رحم کن. **23** در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از قومه‌ای اشلودی، موآبی و عمونی برای خود زنان گرفته بودند **24** و نصف فرزندانشان به زیان اشلودی یا سایر زیانها صحبت می‌کردند و زیان عبری را نمی‌فهمیدند. **25** پس با والدین آنها دعوا کردم، ایشان را لعنت کردم، زدم و موی سرشان را کنید و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند فرزندانشان با یهودیان ازدواج کنند. **26** سپس گفتم: «آیا این همان گناهی نیست که سلیمان پادشاه مرتک شد؟ سلیمان در میان پادشاهان دنیا نظری نداشت. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل ساخت؛ ولی با وجود این، همسران پیگانه سلیمان، او را به بت پرسنی کشانیدند! **27** حال که شما زنان پیگانه برای خود گرفته و به خدای خویش خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید ما این شارارت شما را تحمل خواهیم کرد؟» **28** یکی از سران یهودیان داع (پسر اليشیب کاهن اعظم) دختر سلطنت حروفی را به زنی گرفته بود، پس مجبور شدم او را از اورشليم بیرون کنم. **29** ای خدای من، کارهای آنها را فراموش نکن، چون به مقام کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لایوان توهین کرده‌اند. **30** پس قوم خدا را از پیگانه‌ها جدا کردم و برای کاهنان و لایوان وظیفه تعیین نمودم تا هر کس بداند چه باید بکند. **31** ترتیبی دادم تا به موقع برای منزیح هیزم بیاورند و نوبت محصولات را جمع‌آوری کنند. ای خدای من، مرأ به یاد آور و برات ده.

13 در همان روز، وقتی تورات موسی برای قوم اسرائیل خوانده می‌شد،

این مطلب را در آن یافتند که عمنوی‌ها و موآبی‌ها هرگز نباید وارد جماعت قوم خدا شوند. **2** این دستور بدان سبب بود که آتها با نان و آب از بنی اسرائیل استقبال نکردند، بلکه پلعلم را اجیر نمودند تا ایشان را لعنت کنند، ولی خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد. **3** وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد پیگانه را از جماعت خود جدا ساختند. **4** اليشیب کاهن که انباردار انبارهای خانه خدا و دوست صمیمی طوبیا بود، **5** یکی از اتفاقهای بزرگ انار را به طوبیا داده بود. این اتفاق قبل ایام هدایات آردی، بخور، ظروف خانه خدا، دیگر غله، شراب و روغن زیتون بود. این هدایا متعلق به لایوان، دسته سرایندگان و نگهبانان بود. هدایای مخصوص کاهنان نیز در این اتفاق نگهداری می‌شد. **6** در این موقع من در اورشليم نبودم، چون در سال سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه پارس، که بر پاییل حکومت می‌کرد، من نزد او رفته بودم. پس از مدتی دویاره از او اجازه خواستم تا به اورشليم بازگرددم. **7** وقتی به اورشليم رسیدم و از این کار رشت اليشیب باخبر شدم که در خانه خدا برای طوبیا اتفاق فراهم کرده بود **8** بسیار ناراحت شدم و اسباب و اثاثیه او را از اتفاق بیرون ریختم. **9** سپس دستور دادم اتفاق را تطهیر کنند و ظروف خانه خدا، هدایای آردی و بخور را به آنجا بازگردانند. **10** در ضمن فهمیدم دسته سرایندگان خانه خدا و سایر لایوان، اورشليم را ترک گفتند و به مزاعمه‌های خود بازگشته بودند، زیرا مردم سهמשان را به ایشان نمی‌دادند. **11** پس سران قوم را توبیخ کرده، گفتم: «چرا از خانه خدا غافل مانده‌اید؟» سپس تمام لایوان را جمع کرده، ایشان را دویاره در خانه خدا سر خدمت گذاشتند. **12** سپس مردم یهودا بار دیگر دیگر غله، شراب و روغن زیتون خود را به انبارهای خانه خدا اوردنند. **13** سپس شلمیای کاهن و فدایای لایوی و صادوق را که معلم شریعت بودند مأمور نگهداری انبارها نمودم، و حنان (پسر زکور، نوه متبنا) را هم معاون ایشان تعیین کردم، زیرا همه این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند. مسئولیت ایشان تقسیم سهمه‌ی بین لایوان بود. **14** ای خدای من، کارهای مرأ به یاد آور و خدمتایی را که برای خانه تو کرده‌ام فراموش نکن. **15** در آن روزها در یهودا عده‌ای را دیدم که در روز شبات در چرخشت، انگور له می‌کردند و عده‌ای دیگر غله و شراب و انگور و انجیر و چیزهای دیگر، بار الاغ می‌نمودند تا به اورشليم ببرند و بفروشند. پس به ایشان اختصار کردم که در روز شبات این کار را نکنند. **16** بعضی از اهالی صور نیز که در اورشليم ساکن بودند در روز شبات ماهی و کالاهای گوناگون می‌آوردنند و در اورشليم به یهودیان می‌فروختند. **17** آنگاه سران یهودا را توبیخ کرده، گفتم: «این چه کار نشستی است که انجام می‌دهید؟ چرا روز شبات را بی حرمت می‌کنید؟ **18** آیا برای همین کار نبود که خدا اجاداتان را تنبیه کرد و این شهر را پیران نمود؟ و حال، خود شما هم شبات را بی حرمت می‌کنید و باعث می‌شود غضب خدا بر اسرائیل شعلمه‌ورتر شود.» **19** سپس دستور دادم دروازه‌های شهر اورشليم را از

این سرزمین پهناور اعلام شود آنگاه در همه جا شوهران، هر مقامی که داشته باشند، مورد احترام زنانشان قرار خواهد گرفت.» 21 پیشنهاد مموکان مورد پسند پادشاه و امیران دربار واقع شد و خشایارشا مطابق صلاحیت او عمل کرد 22 و به تمام استانها، هر یک به خط و زبان محلی، نامه فرستاده، اعلام داشت که هر مرد باید رئیس خانه خود باشد.

2 چندی بعد، وقتی خشم خشایارشا فرو نشست، یاد و شتنی و کاری که او کرده بود و فرمانی که در مورد او صادر شده بود، او را در فکر فرو برد. 2 پیش از مشاوران نزدیک او گفتند: «اجازه بدهید بروم و زیارتین دختران را پیدا کنیم و آنها را به قصر پادشاه بیاوریم. 3 برای انجام این کار، مأمورانی به تمام استانها می‌فرستیم تا دختران زیبا را به حرسمراسی پادشاه بیاورند و «هیچای «خواجه، رئیس حرسمراس لوازم آرایش در اختیارشان بگذارد. 4 آنگاه دختری که مورد پسند پادشاه واقع شود به جای و شتنی به عنوان ملکه انتخاب گردد.» پادشاه این پیشنهاد را پسندید و مطابق آن عمل کرد. 5 در شوش یک پیوهودی به نام «مرد خای» (پسر پایر و نوه شمعی، از نوادگان قیس بنیامینی) زندگی می‌کرد. 6 وقتی نیوکدیزصر، پادشاه پایل، عده‌ای از بهودیان را همراه یکیان، پادشاه بیوهدا از اورشلیم به اسارت برد، مرد خای نیز جزو اسرا بود. 7 مرد خای دختر عمومی زیبایی داشت به نام هدسه که به او استر هم می‌گفتند. پدر و مادر استر مرده بودند و مرد خای او را به فرزندی پذیرفته و مثل دختر خود بزرگ کرده بود. 8 وقتی فرمان خشایارشا صادر شد، استر نیز همراه دختران زیبایی شماری در پادشاهی را به خواجه شوش آورده شد. استر مورد لطف و توجه هیچای که مسئول حرسمراسی قصر شوش آورده شد. استر نیز همراه دختران زیبایی شماری در پادشاهی را به خدمت آرایش در اختیارش گذاشت، سپس هفت نفر از ندیمه‌های درباری را به خدمت او گمگشت و بهترین مکان را به او اختصاص داد. 10 به توصیه مرد خای، استر به هیچ کس نگفته بود که بیوهدی است. 11 مرد خای هر روز در محوطه حرسمراس رفت و آمد می‌کرد تا از احوال استر باخبر شود و بداند برق او چه می‌گذرد. 12 در مورد دخترانی که به حرسمراس آورده می‌شدند، دستور این بود که پیش از رفتن به نزد پادشاه، به مدت شش ماه با روغن مُر و شش ماه با عطریات و لوازم آرایش به زیباسازی آنان پیردازند. سپس هر دختری که نوبتمنی رسید تا از حرسمراس به نزد پادشاه برود، هر نوع لباس و جواهری که می‌خواست به او داده می‌شد. غروب، آن دختر به خوابگاه پادشاه می‌رفت و صبح روز بعد به قسمت دیگر حرسمراس نزد سایر زنان پادشاه بازمی‌گشت. در آنچه تحت مراقبت خواجه شعشغاز، رئیس حرسمراس، قرار می‌گرفت. او دیگر نمی‌توانست نزد پادشاه بازگردد، مگر اینکه پادشاه وی را می‌پسندید و به نام احضار می‌کرد. 15 استر دختر ایجاحیل و ایجاحیل عمومی مرد خای بود. (مرد خای استر را به فرزندی گرفته بود). وقتی نوبت استر رسید که نزد پادشاه برود، او مطابق توصیه خواجه هیچای خود را آراست. هر که استر را می‌دید او را می‌ستود. 16 به این ترتیب در ماه دهم که ماه «طبت» باشد در سال هفتم سلطنت خشایارشا استر را به کاخ سلطنتی بردند. 17 پادشاه، استر را بیشتر از سایر زنان دوست داشت و استر بیش از دختران دیگر مورد توجه و علاقه اور قرار گرفت؛ به طوری که پادشاه تاج بر سر استر گذاشت و او را به جای و شتنی مملکه ساخت. 18 پادشاه به افتخار استر جشن بزرگی برای تمام پرگان و مقامات مملکتی بر پا کرد و آن روز را در تمامی ولايتها تعطیل اعلام کرد، از

خشنده را بزرگی بر پا کرد. 19 پادشاه پارس، بر سرزمین پهناوری سلطنت می‌کرد که از هند تا حبشه را در بر می‌گرفت و شامل ۱۲۷ استان بود. او در سال سوم سلطنت خود، در کاخ سلطنتی شوش جشن بزرگی بر پا نمود و تمام پرگان و مقامات مملکتی را دعوت کرد. فرماندهان لشکر پارس و ماد همراه با امیران و استانداران در این جشن حضور داشتند. 4 در طی این جشن که شش ماه طول کشید، خشایارشا تمام ثروت و شکوه و عظمت سلطنت خود را به نمایش گذاشت. 5 پس از پایان جشن، خشایارشا برای تمام کسانی که در شوش زندگی می‌کردند، فقیر و غنی، میهمانی هفت روزه‌ای در باغ کاخ سلطنتی ترتیب داد. 6 محل میهمانی با پرده‌های از کتان سفید و آبی تزیین شده بود. این پرده‌ها با رسیمانهای سفید و ارغوانی که داخل حلقه‌های نقره‌ای قرار داشتند از ستونهای مرمر آویزان بود. تختهای طلا و نقره روی سنجکره‌هایی از سنگ سماک، مرمر، صدف مروارید و فیروزه قرار داشت. 7 از سعادت‌خواهان، شراب شاهانه فراوان بود و در جامه‌های طلایی که شکلهای گونگون داشت، صرف می‌شد. 8 پادشاه به پیشخدمتهای دربار دستور داده بود میهمانان را در نوشیدن آزاد بگذارند، پس ایشان به دلخواه خود، هر قدر که می‌خواستند شراب می‌نوشیدند. 9 در همان هنگام، ملکه و شتنی هم برای این سعادت‌خواهان، شراب شاهانه فراوان بود و در جامه‌های طلایی که شکلهای گونگون داشت، صرف می‌شد. 10 در آخرین روز میهمانی، پادشاه که از پادشاهی سرمیست شده بود، هفت خواجه حرسمراس یعنی مهمان، زنان دربار خشایارشا ضیافتی ترتیب داده بود. 11 او به آنان دستور داد ملکه و شتنی را به سیار زیبا بود با تاج ملوکانه به حضورش بیاورند. تا زیبایی او را به مقامات و مهمانانش نشان دهد. 12 اما وقتی خواجه‌سربازان فرمان پادشاه را به ملکه و شتنی رساندند، او از آمدن سرباز زد. پادشاه از این موضوع بسیار خشنمانگ شد؛ 13 اما پیش از آنکه اقدامی کند، اول از مشاوران خود نظر خواست، چون بلون مشورت با آنها کاری انجام نمی‌داد. مشاوران او مزدایی دانا و آشنا به قوانین و نظام دادگستری پارس بودند و پادشاه به قضاآنها اعتماد داشت. نام این دانشمندان کرشناء، شیبار، ادماتا، ترشیش، مرس، موسنا و مموکان بود. این هفت نفر جزو مقامات عالی از این دانشمندان بودند. 15 خشایارشا از ایشان پریش پارس و ماد و از امیران ارشد مملکتی بودند. 16 معمولاً ملکه و شتنی هم شده، سر باز زده است. قانون چه مجازاتی برای چنین شخصی تعین کرده است؟ 16 معمولاً خطاب به پادشاه و امیران دربار گفت: «ملکه و شتنی نه فقط به پادشاه بلکه به امیران دربار و تمام مردم مملکت خشایارشا پادشاه اهانت کرده است. 17 هر زنی که بشنود که ملکه و شتنی از آمدن به حضور پادشاه سریچی کرده است، او نیز از دستور شوهرش سریچی خواهد گرد. 18 وقتی زنان امیران دربار پارس و ماد بشنوند که ملکه چه کرده، آنان نیز با شوهرهایشان چنین خواهند کرد و این بی احترامی و سرکشی به همه جا گسترش خواهد یافت. 19 بنابراین، اگر پادشاه صلاح بدانند، فرمانی صادر کنند تا در قوانین ماد و پارس که هرگز تغییر نمی‌کند ثبت گردد و بر طبق آن فرمان، ملکه و شتنی دیگر به حضور پادشاه شرفیاب نشود. آنگاه زن دیگری که بهتر از او باشد به جای وی به عنوان ملکه انتخاب شود. 20 وقتی این فرمان در سراسر

3

سخاوت پادشاهان خود به ایشان هدایا بخشید. **۱۹** در این میان مردخای نیز از طرف پادشاه به مقام مهی در دربار منصوب شد. **۲۰** اما استر هنوز به کسی نگفته بود که یهودی است، چون هنوز هم مثل زمان کودکی، دستورهای مردخای را اطاعت می کرد. **۲۱** پک روز در حالی که مردخای در دربار پادشاه مشغول خدمت بود، دو نفر از خواجه‌سرایان پادشاه به اسامی عیان و تارش که از نگهبانان دربار بودند، از پادشاه کینه به دل گرفته، توطنه چیدند تا او را بکشند. **۲۲** مردخای از این سوء قصد باخبر شد و استر را در جریان گذاشت. استر نیز به پادشاه اطلاع داد که مردخای چه گفته است. **۲۳** به دستور پادشاه، این موضوع مورد بررسی قرار گرفت و پس از اینکه ثابت شد که حقیقت دارد، پادشاه آن دو را به دار آویخت. به دستور خشایارشا این واقعه در کتاب «تاریخ پادشاهان» ثبت گردید.

۴ وقتی مردخای از این توطنه باخبر شد، از شدت غم، لباس خود را پاره کرد و پلاس پوشیده خاکستر بر سر خود ریخت و با صدای بلند گریه تلخی سر داده از میان شهر گذشت **۲** تا به دروازه کاخ سلطنتی رسید. اما نتوانست داخل شود، زیرا هیچ کس اجازه نداشت با پلاس وارد کاخ بشود. **۳** وقتی فرمان پادشاه به استانها رسید، یهودیان عزا گرفتند. آنها گریه و زاری کردند و لب به غذا نزدند و اکثر ایشان پلاس در برکرد، روی خاکستر دراز کشیدند. **۴** وقتی نديمه‌های استر و خواجه‌سرایان دربار از وضع مردخای خبر آوردند، استر بسیار محزون شد و برای مردخای لباس فرستاد تا به چای پلاس پوشید. **۵** آنگاه استر، هتک را که یکی از خواجه‌سرایان ولی مردخای قبول نکرد. **۶** هتک به این خبر از فرمان اخراج شده بود از این قدر حسره از فرمان اخراج شده بود که در شوش صادر شده بود هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای خواهد نزد پادشاه بود و برای قوم خود شفاعت کند. **۷** هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای این رسانید. **۸** هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای این رسانید. **۹** هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای این رسانید. **۱۰** استر به هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای این رسانید. **۱۱** تمام مردم این مملکت می‌داند که هر کس چه زن و چه مرد اگر بدون احضار از جانب پادشاه، وارد تالار مخصوص او بشود، طبق قانون کشنه خواهد شد، مگر اینکه پادشاه عصای سلطنتی خود را به طرف او دراز کند. حال بیش از یک ماه است که پادشاه مرا احضار نکرده است تا شرفناب ششم. **۱۲** وقتی هنگامی که در شوش اخراج شده بود و برای این رسانید. **۱۳** مردخای در جواب گفت که به استر چنین بگوید: «خیال نکن و قنعت تمام یهودیان کشته شوند، تو در کاخ سلطنتی جان به در خواهی برد! **۱۴** اگر در این موقعیت، تو ساخت بیانی رهایی برای یهود از جای دیگر پدید خواهد آمد، اما تو و خاندانات کشته خواهید شد. از این گذشته کسی چه می‌داند، شاید برای همین زمان ملکه شده‌ای». **۱۵** پس استر این بیان را برای مردخای فرستاد: **۱۶** «برو و تمام یهودیان شوش را جمع کن تا برای من سه شبانه روز روزه بگیرند. من و نديمه‌هایم نیز همین کار را می‌کنیم. سپس، من به حضور پادشاه خواهم رفت، هر چند این بخلاف قانون است. اگر کشته شدم، بگذار کشته شوم!» **۱۷** پس مردخای رفت و هر چه استر گفته بود انجام داد.

۱۸ سه روز بعد، استر لباس سلطنتی خود را پوشید و وارد تالار مخصوص پادشاه شد. روبروی تالار، اتفاقی قرار داشت که در آنچه پادشاه روی تخت سلطنتی نشسته بود. وقتی پادشاه استر را در تالار ایستاده دید، او را مورد لطف خود قرار داده، عصای طلایی خود را به سوی او دراز کرد. استر جلو رفت و نوک عصای او را لمس کرد. **۳** آنگاه پادشاه پرسید: «ملکه استر، درخواست تو چیست؟ هر چه بخواهی به تو می‌دهم، حتی اگر نصف مملکتم باشد!» **۴** استر جواب داد: «پادشاهها، تمنا دارم امشب به اتفاق همان به ضیافی که برای شما ترتیب داده ام تشریف بیاورید.» **۵** پادشاه برای همان پیغام فرستاد که هر چه زودتر بیاید تا در ضیافت استر شرکت کنند. پس پادشاه و همان به مجلس ضیافت رفتند. **۶** موقع صرف شراب، پادشاه به استر گفت: «حال

گفتند: «مردخای یک یهودی است و تو نمی‌توانی در مقابلش بایستی. اگر وضع به این منوال ادامه یابد شکست تو حتمی است.» ۱۴ در این گفتگو بودند که خواجه‌سرايان دربار به دنبال هامان آمدند تا او را فوری به ضیافت استر ببرند.

۷ به این ترتیب پادشاه و هامان در مجلس ضیافت ملکه استر حاضر شدند. ۲ موقع صرف شراب، باز پادشاه از استر پرسید: «استر، درخواست تو چیست؟ هر چه بخواهی به تو می‌دهم، حتی اگر نصف مملکت پادشاه!» ۳ استر جواب داد: « تقاضای من این است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفته‌ام و اگر پادشاه صلاح بدانند، جان من و جان قوم مرا نجات دهند. ۴ چون من و قوم من فروخه شده‌ام تا قتل عام شویم. اگر فقط به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدم، من سکوت می‌کرم، زیرا با این موضوع پیش پا افتاده مرا هم پادشاه نمی‌شدم.» ۵ خشایارشا از استر پرسید: «این شخص کیست که جرأت کرده چنین کاری کند؟ او کجاست؟» ۶ استر جواب داد: «دشمن ما این هامان شرور است!» آنگاه هامان از ترس پادشاه و ملکه به لزه افتاد. ۷ پادشاه خشمنگین شد و برخاسته به باع قصر رفت. اما هامان که می‌دانست پادشاه او را مجازات خواهد کرد، به طرف استر رفت تا تعاسم کند که جانش را نجات دهد. ۸ ولی درست در لحظه‌ای که هامان خود را بر تختی که استر بر آن بود، می‌انداخت، پادشاه وارد اتاق شد. پس پادشاه فریاد براورد: «آیا این مرد به هنگام حضور من در خانه، به ملکه دست درازی می‌کند؟» تا این سخن از دهان پادشاه بیرون آمد، جلاذ بالای سر هامان حاضر شد! ۹ در این وقت حربونا، یکی از خواجه‌سرايان دربار به پادشاه گفت: «قیان، چویه دار بیست و پنج متري در حیاط خانه هامان آمده است! اوین دار را براي مردخای که جان پادشاه را از سوء قصد نجات داد، ساخته است.» پادشاه استرداد: «هامان را روی آن به دار آوریزید!» ۱۰ پس هامان را روی همان داری که براي مردخای پر پا کرده بود، به دار آویختند، و خشم پادشاه فرو نشست.

۸ در همان روز خشایارشا تمام املاک هامان، دشمن یهود را به ملکه استر بخشید. سپس وقتی استر به پادشاه گفت که چه نسبتی با مردخای دارد، پادشاه مردخای را به حضور پذیرفت ۲ و انگشت خود را که از هامان پس گرفته بود، درآورد و به مردخای داد. استر نیز املاک هامان را به دست مردخای سپرد. ۳ استر بار دیگر نزد پادشاه رفت و خود را به پای او انداخته، با گریه درخواست نمود حکمی که هامان در مورد کشتن یهودیان داد بود، لغو شود. ۴ پادشاه باز عصای سلطنتی خود را به سوی او دراز کرد. پس استر بلند شد و در حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «پادشاهها، تمنا دارم اگر صلاح می‌دانید و اگر مورد لطف شما قرار گرفته‌ام، فرعانی صادر کنید تا حکم هامان درباره قتل عام یهودیان سراسر مملکت، لغو شود.» ۶ من چگونه می‌توانم قتل عام و نابودی قوم را بیسم؟» ۷ آنگاه خشایارشا به ملکه استر و مردخای یهودی گفت: «من دستور دادم هامان را که می‌خواست شما یهودیان را نابود کند، به دار آوریزند. همچنین املاک او را به ملکه استر بخشیدم. ۸ اما حکمی را که به نام پادشاه صادر شده و با انگشت او مهر شده باشد نمی‌توان لغو کرد. ولی شما می‌توانید به صلاح خود حکم دیگری به نام پادشاه براي یهودیان صادر کنید و آن را با انگشت پادشاه مهر کنید.» ۹ آن روز، بیست و

بیکو درخواست تو چیست. هر چه بخواهی به تو می‌دهم، حتی اگر نصف مملکت پادشاه!» ۷ استر جواب داد: «خواهش و درخواست من این است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفتم و پادشاه مایلند که درخواست مرا احابت نمایند، فردا نیز به اتفاق هامان در این ضیافت شرکت کنند. آنگاه درخواست خود را به عرض خواهیم رسانید.» ۹ هامان شاد و خوشحال، از ضیافت ملکه برگشت. ولی همین که در کاخ چشمش به مردخای افاده که نه پیش پای او بلند شد و نه به او تعظیم کرد، به شدت خشنگین شد؛ ۱۰ اما خودداری کرده، چیزی نگفت و به خانه رفت. سپس تمام دوستانش را به خانه خود دعوت کرده در حضور ایشان و زن خود «ریش» به خودستایی پرداخت و از ثروت بی‌حساب و پسران زیاد خود و از عزت و احترامی که پادشاه به او بخشیده و اینکه چگونه والاترین مقام مملکتی را به او داده است، تعریف کرد. ۱۲ سپس گفت: «از این گذشته، ملکه استر نیز فقط همراه پادشاه به ضیافت خصوصی خود دعوت کرد. فردا هم قرار است همراه پادشاه به ضیافت او بروم. ۱۳ اما وقتی در دربار، این مردخای یهودی را می‌بینم همه اینها در نظرم ای ارزش می‌شود.» ۱۴ دوستان و همسر هامان به او پیشنهاد کردند که چویه داری به بلندی بیست و پنج متري درست کند و فردا صبح از پادشاه اجازه بگیرد و مردخای را روی آن به دار آوریزد. سپس با خیال راحت همراه پادشاه به ضیافت بروم. هامان این پیشنهاد را بسیار پسندید و دستور داد چویه دار را آماده کنند.

۶ آن شب پادشاه خوابش نیزد، پس فرمود کتاب «تاریخ پادشاهان» را بیاورند و وقایع سلطنت او را برایش بخوانند. ۲ در آن کتاب، گزارشی را به این مضمون یافته که بغان و تارش که دو نفر از خواجه‌سرايان پادشاه بودند و جلوی در کاخ سلطنتی نگهبانی می‌دادند، قصید کشتن پادشاه را داشتند؛ ولی مردخای از سوء قصد آنها آگاه شد و به پادشاه خبر داد. ۳ پادشاه پرسید: «در ازای این خدمت چه پاداشی به مردخای داده شد؟» خدمتگزاران پادشاه گفتند: «پادشاهی به او داده نشد.» ۴ پادشاه گفت: «آیا کسی از درباریان در کاخ هست؟» بحسب اتفاق هامان تازه وارد کاخ شده بود تا از پادشاه اجازه بگیرد که مردخای را دار بزند. ۵ پس خدمتگزاران جواب دادند: «بله، هامان اینجاست.» پادشاه دستور داد: «بگویید بیاید.» ۶ وقتی هامان آمد، پادشاه به او گفت: «شخصی هست که مایلم به او عزت ببخشم. به نظر تو براي او چه باید کرد؟» هامان با خود فکر کرد: «غیر از من چه کسی مورد عزت و احترام پادشاه است.» ۷ پس جواب داد: «برای چنین شخصی باید رداء پادشاه و اسب سلطنتی او را که با زیورآلات تزیین شده است بیاورند.» ۹ آنگاه یکی از امیران عالی رتبه پادشاه آن ردا را به او پوشاند و او را بر اسب پادشاه سوار کند و در شهر بگرداند و جار بزند: به شخص مورد عزت پادشاه اینچنین پادشاه داده می‌شود.» ۱۰ پادشاه به هامان فرمود: «ردا و اسب را هر چه زودتر آماده کن و هر چه گفتنی با تمام جزئیاتش براي مردخای یهودی که در دربار خدمت می‌کند انجام بده.» ۱۱ پس هامان رداء پادشاه را به مردخای پوشانید و او را بر اسب مخصوص پادشاه سوار کرد و در شهر بگرداند و جار زد: «به شخص مورد عزت پادشاه اینچنین پاداش داده می‌شود.» ۱۲ سپس مردخای به دربار بازگشت، ولی هامان با سرافکنیدگی زیاد به خانه‌اش شافت و ۱۳ موضوع را برای زن خود و همه دوستانش تعریف کرد. زنش و دوستان خردمند او

کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد. ۱۵ پس روز بعد، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و ۳۰۰ نفر دیگر را کشند، ولی به مال کسی دستداری نکردند. ۱۶ بقیه یهودیان در سایر استانها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند. آتهای ۷۵۰۰۰ نفر از دشمنان خود را کشند و از آنها رهایی یافتد، ولی اموالشان را غارت نکردند. ۱۷ این کار در روز سیزدهم ماه آذر انجام گرفت و آنها روز بعد، یعنی چهاردهم ادار پیروزی خود را با شادی فراوان جشن گرفتند. ۱۸ اما یهودیان شوش، روز پانزدهم ادار را جشن گرفتند، زیرا در روزهای سیزدهم و چهاردهم، دشمنان خود را می کشند. ۱۹ یهودیان روتاها به این مناسبت روز چهاردهم ادار را با شادی شدند و دارای آنها را به غنیمت بگیرند. ۲۰ روزی که برای این کار تعیین شد، همان روزی بود که برای قتل عام یهودیان در همه ولایت‌های خشایارشاپادشاه در نظر گرفته شده بود، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که باشند، پس از این کار تعیین شده بود، یعنی سیزدهم ماه آذر پیروزی خود را با شادی باشد. ۲۱ در ضمن، قرار شد این فرمان در همه جا اعلام شود تا یهودیان، خود را برای گرفتن انتقام از دشمنان خود آماده کنند. ۲۲ این فرمان در شوش اعلام شد و قاصدان به فرمان پادشاه سوار بر اسپان تندرو آن را به سرعت به سراسر مملکت رسانندند. ۲۳ سپس مردخای لیام شاهانهای را که به رنگهای آبی و سفید بپوشید و تاجی بزرگ از طلا بر سر گذاشت و رداءی ارغوانی از جنس کتان طلیف به دوش انداخت و احضور پادشاه بپرون رفت. یهودیان به خاطر این موقوفیت و احترامی که نصیب ایشان شده بود در تمام شوش به جشن و سورور پرداختند. ۲۴ فرمان پادشاه به رو شهر و استانی که می‌رسید، یهودیان آنچا غرق شادی می‌شوند و جشن می‌گرفتند. در ضمن بسیار از قومهای دیگر به دین یهود گرویدند، زیرا از ایشان می‌ترسیدند.

9

روز سیزدهم ادار، یعنی روزی که قرار بود فرمان پادشاه به مرحله اجرا درآید، فرا رسید. در این روز، دشمنان یهود امیدوار بودند بر یهودیان غلبه یابند، اما قضیه برعکس شد و یهودیان بر دشمنان خود پروروز شدند. ۲۵ در سراسر ولایت‌های خشایارشاپادشاه، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را داشتند، حمله کنند. همه مردم از یهودیان می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند در برابر ایشان پایستند. ۲۶ تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس مردخای، به یهودیان کمک می‌کردند؛ ۲۷ زیرا مردخای از شخصیت‌های برجسته دریار شده بود و در سراسر مملکت، شهرت فراوان داشت و روز بروز بر قدرتش افروزه می‌شد. ۲۸ به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذراندند، کشندند. ۲۹ یهودیان در شهر شوش که پایتخت بود، نفر را کشندند. ۳۰ این روز، مهران، دشمن یهودیان، نیز جزو این کشته شدگان بودند. اسامی آنها عبارت بود از: فرشندهات، دلفون، اسفانا، فراتا، ادیلا، اریداتا، فرمشنا، اریسای، اریدای و پیراتا. اما یهودیان اموال دشمنان را غارت نکردند. ۳۱ در آن روز، آمار کشته شدگان پایتخت به عرض پادشاه رسید. ۳۲ سپس او ملکه استر را جوانت و گفت: «یهودیان تنها در پایتخت ۵۰۰ نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بودند، کشته‌اند، پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده‌اند! آیا درخواست دیگری نیز داری؟ هر چه بخواهی به تو می‌دهم. بگو درخواست تو چیست.» ۳۳ استر گفت: «پادشاهها، اگر صلاح بدانند به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده‌اند، فردا هم ادامه دهند، و اجساد ده پسر هامان را نیز به دار بیاوبینند.» ۳۴ پادشاه با این درخواست استر هم موافقت

10 خشایارشا برای تمام مردم قلمرو پادشاهی خود که وسعتش تا سواحل دور دست می‌رسید، خراج مقرر کرد. ۲ قدرت و عظمت کارهای خشایارشا و نیز شرح کامل به قدرت رسیدن مردخای و مقامی که پادشاه به او بخشید، در کتاب «تاریخ پادشاهان ماد و پارس» نوشته شده است. ۳ پس از خشایارشا، مردخای یهودی قدرتمندترین شخص مملکت بود. او برای تأمین رفاه و امنیت قوم خود هر چه از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد و یهودیان نیز او را دوست می‌داشتند و احترام زیادی برایش قائل بودند.

فرشته‌گان دوباره به حضور خداوند آمدند و شیطان هم با ایشان بود.

۲

۲ خداوند از شیطان پرسید: «کجا بودی؟» شیطان جواب داد: «دور زمین می‌گشتم و در آن سیر می‌کردم.» **۳ خداوند پرسید:** «آیا بندۀ من ایوب را دیدی؟ بر زمین کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او مردی بی عیب، صالح و خداترس است و از پدی و شرارت دوری می‌وزد. با وجود اینکه مرا بر آن داشتی تا بی سبب به او ضرر رسانم، ولی او وفاداری خود را نسبت به من از دست نداده است.» **۴ شیطان در جواب گفت:** «پوست به عوض پوست! انسان برای نجات جان خود حاضر است هر چه بدهد.» **۵ آنکه بر پدن او آسیب برسان، آنگاه خواهی دید که آشکارا تو را لعن کفر خواهد کرد!» **۶ خداوند پاسخ داد:** «هر چه می‌خواهی با او بکن، ولی او را نکش.» **۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت و ایوب را از سر تا په به دملهای دردناک مبتلا ساخت. **۸ ایوب در خاکستر نشست و تکه سفالی برداشت تا با آن خود را بخاراند. **۹** نتش به او گفت: «آیا با وجود تمام این بلاها که خدا به سرت آورده، هنوز هم به او وفاداری؟ خدا را لعن کن و بپیر!» **۱۰** ولی ایوب جواب داد: «تو مانند زنی ایله حرف می‌زنی! آیا باید فقط چیزهای خوب را از طرف خدا پیداریم و نه چیزهای بد را؟!» پس ایوب با وجود تمام این بلاها سخنی بر ضد خدا نگفت. **۱۱** سه نفر از دوستان ایوب به نامهای البفار، تیمانی، بلده شوحی و صوفر نعماتی وقتی از بلاهای که به سر او آمده بود آگاه شدند، تصمیم گرفتند با هم نزد ایوب بروند و با او همدردی نموده، او را تسلی دهند. **۱۲** وقتی ایوب را از دور دیدند به سختی توانستند او را بشناسند. آنها از شدت تأثیر با صدای بلند گریستند و لباس خود را دردند و بسر خود حاک ریختند. **۱۳** آنها بدون آنکه کلمه‌ای بزیان آورند ففت شبانه روز در کنار او بر زمین نشستند، زیر می‌دیدند که درد وی شدیدتر از آن است که بتوان با کلمات آن را تسکین داد.******

۸

۳ سرانجام ایوب لب به سخن گشود و روزی را که از مادر زایده شده بود نفرین کرده، **۲** گفت: «نابود باد روزی که به دنیا آمدم و شیبی که در رحم مادرم قرار گرفتم!» **۴** ای کاش آن روز در ظلمت فرو رود و حتی خدا آن را به یاد نمایورد و نوری بر آن نتابد. **۵** ای کاش تاریکی و ظلمت مطلق آن را فرا گیرد و ابر تیره بر آن سایه افکند و تاریکی هولناک آن را در بر گیرد. **۶** ای کاش آن شب از صفحه روزگار محو گردد و دیگر هرگز در شمار روزهای سال و ماه قرار نگیرد. **۷** ای کاش شی خاموش و عاری از شادی باشد. **۸** پنگذار نفرین کنندگان ماهر، نفرینش کنند، آنان که در برانگزینیدن لوباتان ماهربند. **۹** ای کاش آن شب ستاره‌ای نداشته باشد و آزوی روشانی کند، ولی هرگز روشانی نباشد و هیچگاه سبیده صبح را نینید. **۱۰** آن شب را لعنت کنید، چون قادر به بستن رحم مادرم نشد و باعث شد من مولده شده، دچار نیازد، خواهی داشت و هیچگاه سبیده شود. **۱۱** «چرا مرده به دنیا نیامدم؟ چرا وقتی از رَحْمِ مادرم بیرون این بلاها شوم.» **۱۲** «چرا مرده به دنیا نیامدم؟ چرا وقتی از رَحْمِ مادرم بیرون می‌آدم، نمردم؟» **۱۳** چرا مادرم را روی زانوهایش گذاشت و مرا شیر داد؟ اگر هنگام تولد می‌مردم، اکنون آرام و آسوده در کنار پادشاهان، رهبران و بزرگان جهان که کاخهای قدیمی برای خود ساختند و قصرهای خود را با طلا و نقره پر کردند، خواهید بودم. **۱۶** «چرا مرده به دنیا نیامدم تا مرد دفن کنند؟ مانند ایوب کردند، خواهید بودم.» **۱۷** نیازد، خواهی داشت. **۱۸** با همه این پیش آمددها، ایوب گناه نکرد و به خدا ناسزا نگفت.

در سزمین عوص مردی زندگی می‌کرد به نام ایوب. او مردی بود درستکار و خداترس که از بدی و شرارت دوری می‌وزدید.

۲ ایوب هفت پسر و سه دختر داشت. **۳** او صاحب هفت ماده بود و خدمتکاران بسیاری داشت. ایوب پاصلد چفت گاو و پاصلد الاغ ماده بود و خدمتکاران بسیاری داشت. ایوب ثروتمندترین مرد سراسر آن سزمین به شمار می‌رفت. **۴** هر یک از پسران ایوب به نوبت در خانه خود جشنی بر پا می‌کرد و همه بپردازان و خواهان خود را دعوت می‌نمود تا در آن جشن شرکت کنند. **۵** وقی روزهای جشن به پایان می‌رسید، ایوب صحیح زود برمی‌خاست و برای طهارت هر کدام از فرزندانش به خداوند قربانی سوختنی تقدیم می‌کرد. ایوب با خود فکر می‌کرد: «شاید فرزندانم گناه وزیده و در دل خود به خدا لعن کرده باشند.» ایوب همیشه چنین می‌کرد. **۶** یک روز که فرشته‌گان در حضور خداوند حاضر شده بودند، شیطان نیز همراه ایشان بود.

۷ خداوند از شیطان پرسید: «کجا بودی؟» شیطان پاسخ داد: «دور زمین می‌گشتم و در آن سیر می‌کردم.» **۸**

آنگاه خداوند از او پرسید: «آیا بندۀ من ایوب را دیدی؟ بر زمین، کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او مردی بی عیب، صالح خداترس است و از گناه بدی و شرارت دوری می‌وزد.» **۹** شیطان گفت: «اگر خداترسی برای او سودی نمی‌داشت این کار را نمی‌کرد. **۱۰** تو ایوب و خانواده و اموالش را از هر گزندی محظوظ داشته‌ای. دسترنج او را نیزت داده‌ای و ثروت زیاد به او بخشیده‌ای. **۱۱** دارایی اش را از او بگیر، آنگاه خواهی دید که آشکارا تو را لعن خواهد کرد!» **۱۲** خداوند در پاسخ شیطان گفت: «برو و هر کاری که می‌خواهی با دارایی اش بکن، فقط آسیبی به خود او نیسان.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت. **۱۳** یک روز وقی پسران و دختران ایوب در خانه بپرداز شیخ می‌زندند و ماده الاغهایت کنار آنها می‌چریند. **۱۴** قاصدی نزد ایوب آمد و به او گفت: «گاوهایت شخم می‌زندند و ماده الاغهایت کنار آنها می‌چریند که ناگهان سایی‌ها به ما حمله کرده، حیوانات را بردن و تمام کارگران تو را کشتند. تنها من جان به در بردم و آمدم تا به تو خبر دهم.» **۱۶** سخنان این مرد هنوز پایان نیافته بود که قاصد دیگری از راه رسیده، گفت: «آتش خدا از آسمان نازل شده، تمام گوسفندان و همه چوپانات را سوزاند و تنها من جان به در برده، آمدم تا به تو خبر دهم.» **۱۷** پیش از آنکه رهفهای وی شود قاصدی دیگر وارد شده، گفت: «کلدایان در سه دسته به ما حمله کردن و شترهای را بردن و کارگران را کشتند، تنها من جان به در بردم و آمدام تا به تو خبر دهم.» **۱۸** سخنان آن قاصد هم هنوز تمام نشده بود که قاصد دیگری از راه رسید و گفت: «پسران و دختران در خانه بپرداز شیخ می‌همان بودند، **۱۹** که ناگهان باد شدیدی از طرف بیابان وزیده، خانه را بر سر ایشان خراب کرد و همه زیر آوار جان سپرندند و تنها من جان به در بردم و آمدام تا این خبر را به تو برسانم.» **۲۰** آنگاه ایوب برخاسته، از شدت غم لیاس خود را پاره کرد. سپس موی سر خود را تراشید و در حضور خدا به خاک افراخده، **۲۱** گفت: «از شکم مادر برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از این دنیا خواهم رفت. خداوند داد و خداوند گرفت. نام خداوند مبارک باد.» **۲۲** با همه این پیش آمددها،

همچنانکه شعله از آتش پرمی خورد. **8** اگر من جای تو بودم، مشکل خود را نزد خدا می بردم. **9** زیرا او معجزات شگفت‌انگیز می کند و کارهای عجیب و خارق العاده بی شمار انجام می دهد. **10** بر زمین باران می باراند و کشتارها را سریاب می کنند، **11** فروتنان را سرافراز می گردانند و رنجیدگان را شادی می بخشد. **12** او نفعهای اشخاص حیله گر را نقش بر آب می کند تا کاری از پیش نبرند. **13** حکیمان را در زیرکی خودشان به دام می اندازد و توطه های ایشان را خشی می نماید. **14** روز روشن برای آنها مانند شب تاریک است و در آن کورمال کورمال راه می روند. **15** خدا مظلومان و فقیران را از چنگ ظالمان می رهاند. **16** او به فقیران امید می بخشد و دهان ظالمان را می بندد. **17** خوش با حال کسی که خدای قادر مطلق تأدیش می کند. پس وقتی او تو را تأذیب می نماید، دلگیر نشو. **18** اگر خدا تو را محروم کند خوش دهن رزمهمایت را می بندد و تو را شفای بخشد. **19** او تو را از هر بلایی می رهاند تا گزندی به تو نرسد. **20** خدا تو را هنگام فحطی از مرگ نجات خواهد داد و در موقع چنگ از دم شمشیر خواهد رهانید. **21** از خشم زبان در امان خواهی بود و وقتی هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید. **22** بر هلاکت و قحطی خواهی خندهید و از حیوانات وحشی هراس به دل راه نخواهی داد. **23** زمینی که شخم می زنی خالی از سنگ خواهد بود و جانوران خطرناک با تو در صلح و صفا به سر خواهند برد. **24** خانه تو در امان خواهد بود و از اموال تو چیزی زدیده نخواهد شد. **25** نسل تو مانند علف صحرا زیاد خواهد بود، **26** و تو همچون خوشه کدم که تا وقتی نرسد درو نمی شود، در کمال پری، کامیاب از دنیا خواهی رفت. **27** تجویه به من ثابت کرده است که همه اینها حقیقت دارد؛ پس به خاطر خودت نصیحت مرا بشنو.

6 آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** اگر می توانستید غصه مرا وزن کنید، **3** آنگاه می دیدید که از شنهای ساحل دریا نیز سنگیتر است. برای همین است که حرfovهای من تند و بی پرواست. **4** خدای قادر مطلق با تیرهای خود مرا به زمین زده است. تیرهای زهرآلوش در قلب من فرو رفته است. بورشهای ناگهانی خدا مرا به وحشت انداخته است. **5** آیا من حق اعتراض ندارم؟ آیا خر وحشی با داشتن علف غریر می کند؟ یا گاو با داشتن یونجه ماغ می کشد؟ **6** آیا انسان از بی نمک بودن غذا شکایت نمی کند؟ یا کسی سفیده تخنم مرغ بی مزه را دوست دارد؟ **7** هنگامی که به چنین غذایی نگاه می کنم اشتهايم کور می شود و حالم به هم می خورد. **8** ای کاش خدا خواسته مرا به جا آورد و از روی مرا بی آورده سازد. **9** ای کاش خدا مرا له می کرد، و دستش را دراز کرده، مرا می کشت. **10** آنگاه دستی کم این مرا تسلي می داد که با وجود همه این دردها هرگز سختنان آن قدوس را انکار نکرده‌ام. **11** من چطور می توانم این وضع را تحمل کنم؟ یه چه امیدی به زندگی خود ادامه دهم؟ **12** آیا من از سنگ ساخته شده‌ام؟ آیا بدنم از آهن است؟ **13** کاری از دستم برزنمی آید و کسی به دادم نمی رسد. **14** انسان باید نسبت به دوست عاجز خود مهریان باشد، حتی اگر او خدای قادر مطلق را ترک گفته باشد. **15** ولی ای دوستان، من به دوستی شما اعتماد ندارم، زیرا مثل نهی هستید که در زمستان از برف و بیخ پر است و در تابستان آب آن خشک و ناپدید می شود؛ کاروانها به کنار آن می روند تا عطش خود را فرو بنشانند؛ ولی آنی در آن نمی بایند؛ پس، از تشنگی هلاک می شوند. **16** وقتی که کاروانهای تیما و سیا برای نوشیدن آب

شیرین مزاحمتی به وجود نمی آورند و خستگان می آرایند. **18** آنچا اسیران با هم در آسایش اند، و فریاد کارفرمایان را نمی شنوند. **19** در آنجا فقیر و غنی یکسانند و غلام از دست اربابش آزاد است. **20** «چرا باید نور زندگی به کسانی که در بدینختی و تلخکامی به سر می بردن بتابد؟ **21** و چرا کسانی که آزوی مردن دارند و مرگشان فرا نمی رسد و مثل مردمی که در بی گنج هستند به دنبال مرگ می گردند، زنده بمانند؟ **22** چه سعادت بزرگی است وقتی که سرانجام مرگ را در آغوش می کشند! **23** چرا زندگی به آنی داده می شود که آینده‌ای ندازند و خدا زندگیشان را از مشکلات پر ساخته؟ **24** خوارک من غصه است، و آه و ناله مانند آب از وجود جاری است. **25** چیزی که همیشه از آن می ترسیدم بر سرم آمده است. **26** آرامش و راحتی ندارم و رنجهای ما پایانی نیست.»

4

آنگاه الیفار تیمانی پاسخ داد: **2** ای ایوب، آیا اجازه می دهی چند کلمه‌ای حرف بزنم؟ چون دیگر نمی توانم ساکت بمانم. **3** تو در گذشته بسیاری را نصیحت کرده‌ای که به خدا توکل جویند. به ضعیفان و بیچارگان و کسانی که گرفتار پائی بودند، فوت قلب داده‌ای. **5** ولی اکنون که مصیبت به سراغ تو آمده است بی طاقت و پریشان شده‌ای. **6** آیا اطمینان تو نباید بر خداترسی ات باشد، و امید تو بر زندگی بی عیبی که داری؟ **7** قدری فکر کن و بین آیا تا به حال دیده‌ای انسانی درستکار و بی گناهی هلاک شود؟ **8** تجریه من نشان می دهد که هر چه بکاری همان را درو می کنی. کسانی که گناه و بدی می کارند همان را درو می کنند. **9** کم خدا آنها را ناید می کند، و آنها از باد غضبیش تباہ می شوند. **10** شیر می گزد و شیر ژیان نعره می کشد، اما دندهای شیران قوی خواهند شکست. **11** شیر نر از گرسنگی تالف می شود و تمام بچه هایش پراکنده می گردند. **12** سخنی در خفا به من رسید، گویی کسی در گوش زمزمه می کرد. **13** این سخن در رویایی آشفته، هنگامی که مردم در خوابی سنگین بودند بر من آشکار گشت. **14** ناگهان تو رس وجود را فرا گرفت و لزه بر استخوانهایم افتاد. **15** روحی از برادر من گذشت و موی بر تم راست شد! **16** حضور روح را احساس می کردم، ولی نمی توانستم او را بینم. سپس در آن سکوت و حشتناک این ندا به گوش رسید: **17** آیا انسان خاکی می توانند در نظر خدای خالق، پاک و بی گناه به حساب بیاید؟ **18** خدا حتی به فرشتگان آسمان نیز اعتماد ندارد و بر خادمان خود خود خرد می گیرد، **19** چه برسد به آدمیانی که از خاک آفریده شده‌اند و مانند بید نایاب‌ارند. **20** صباح، زندانه و شب، می میرند و برای همیشه از بین می روند و اثری از آنها باقی نمی ماند. **21** طناب خیمه آنها کشیده می شود و خیمه فرو می افند، و آنها در جهالت می میرند.»

5

فریاد بیاور و کمک بطلب، ولی آیا کسی گوش می دهد؟ کدام یک از فرشتگان به دادت می رسد. **2** سرانجام در عجز و درماندگی از غصه می میرند. **3** کسانی که از خدا برقی گردند، ظاهرآ کامیاب هستند، ولی بالای ناگهانی بر آنها نازل می شود. **4** فرزندان ایشان بی پناه می گردند و در محکمه محکوم می شوند و کسی از آنها حمایت نمی کند. **5** محصولاتشان را گرسنگان می خورند و ثروتشان را حریصان غارت می کنند. **6** بلا و بدینختی هرگز باید علت دامنگیر انسان نمی شود. **7** بدینختی از خود انسان سرجشمه می گیرد.

شما از دیدن وضع من می‌ترسید و حاضر نیستید کمک کنید.

22 ولی چرا؟

آیا هرگز از شما کوچکترین چیزی خواسته‌ام؟ آیا درخواست هدیه‌ای کرده‌ام؟

23 آیا تاکنون از شما خواسته‌ام را از دست دشمنان و ظالمان برهاید؟

تنهای چیزی که من از شما می‌خواهم یک جواب منطقی است، آنگاه ساخت

خواهم شد. به من بگویید که چه خطای کرده‌ام؟

25 البته حقیقت دردنگ

است، اما انتقادهای شما دور از حقیقت است. آیا فقط به این دلیل که از

فوت یأس و نومیدی بی‌اراده فربارآوردم می‌خواهد مرا محکوم کنید؟

27 شما

حتی به پیتم هم رحم نمی‌کنید و حاضرید دوست خود را نیز بفروشید.

28 به

چشمان من نگاه کنید. آیا من به شما دروغ می‌گویم؟

29 مرا محکوم نکنید،

چون بی‌گناه. اینقدر بی‌انصاف نباشد.

30 آیا فکر می‌کنید من دروغ

می‌گویم و یا نمی‌توانم درست را از نادرست تشخیص دهم؟

7

زندگی انسان روی زمین مثل زندگی یک برد، طولانی و طاقت

فرساست. **2** مانند زندگی غلامی است که آزو می‌کند زیر سایه‌ای بیارامد، و

مثل زندگی کارگری است که منتظر است مزدش را بگیرد. **3** ماههای عمر من

بی‌شعر می‌گذرد؛ شباهی من طولانی و خسته کننده است. **4** شب که سر بر

بالین می‌گذارم می‌گویم: «ای کاش زودتر صبح شود.» و تا سپیده دم از این

پهلو به آن پهلو می‌غلنم. **5** بدنم پر از کرم و زخم است. پوست بدنم ترک

خودره و پر از چرک است. **6** روزهای عمر به سرعت می‌گذرد و با نومیدی

سپری می‌شود. **7** به یاد آورید که عمر من دمی بیش نیست و چشمانم دیگر

روزهای خوش را نخواهد دید. **8** چشمان شما که الان ما می‌بینند دیگر مرا

نخواهد دید. به دنیا من خواهید گشت، ولی من دیگر نخواهم بود.

9 کسانی که می‌برند مثل ابیری که پراکنده و ناپدید می‌شود، برای همیشه از این

دنیا می‌روند.

10 (Sheol h7585) تا به ابد از خانه و خانواده خود دور

می‌شوند و دیگر هرگز کسی آنها را نخواهد دید. **11** پس بگذارید غم و

غصمه را بیان کنم؛ بگذارید از تلحیح جانم سخن بگویم.

12 من مگر من جانور

وحشی هستم که مرا در بند گذاشتی‌ام!

13 حتی وقتی در بستم دراز می‌کشم

تا بخواهم و بدختی ام را فراموش کنم، تو با کابوس شب مرا می‌ترسانی.

15 برایم بهتر می‌بود گلوبم را می‌فرشند و خفهمن می‌کردند تا اینکه به چنین

زندگی نکبت‌باری ادامه بدهم.

16 از زندگی بیزار و نمی‌خواهم زنده بمانم.

مرا به حال خود رها کن زیرا روزهایم دمی بیش نیست.

17 انسان چیست که او را به حساب آوری، و این همه به او فکر کنی؟

18 هر روز صبح از او

بازجویی کنی و هر لحظه او را بیازمایی!

19 چرا حتی یک لحظه تنهایم

نمی‌گذاری تا آب دهانم را فرو برم؟

20 ای خدای که ناظر بر اعمال آدمیان

نمی‌گذاری، اگر مرتکب گناهی شده‌ام، آیا آن گناه به تو لطمehای زده است؟ برای

هستی، چه مرا هدف تیرهای خود قرار داده‌ام؟ آیا من برای تو باری سنگین شده‌ام؟

21 چرا گناه را نمی‌بخشی و از تقصیر من در نمی‌گذری؟ من بهزودی زیر

خاک خواهم رفت و تو به دبیال خواهی گشت، ولی من دیگر نخواهم بود.

8

2 آیا ایوب، تا به کسی به این حرفها ادامه

می‌دهی؟ حرفهای تو باد هوست!

3 آیا خدای قادر مطلق عدالت و انصاف

می‌داند؟

4 فرزندات به خدا گناه کردند و او به حق، ایشان را

بی‌گناه را می‌گذارد؟

ایوب

دامنگیر بی گناهی شده، او را می کشد، خدا می خندد. **24** جهان به دست شیران سپرده شده و خدا چشمان قضات را کور کرده است. اگر این کار خدا نیست، پس کار کیست؟ **25** زندگی مصیبت بارم مثل دوندهای تیزرو، به سرعت سپری می شود. روزهای زندگی ام می گیرید بدون اینکه روی خوشبختی بینم. **26** سالهای عمر چون زورقهای تندرو و مانند عقابی که بر صید خود فرود می آید، به تندی می گذرند. **27** حتی اگر شکایات را فراموش کنم، صورت غمگینی را کنار گذاشته و شاد باشم، **28** باز هم از تمامی دردهای خویش به وحشت می افتم زیرا می دانم که تو، ای خدا، مرای گاه نخواهی شمرد. **29** پس اگر در هر صورت گاههای کارم تلاش چه فایده دارد؟ **30** حتی اگر خود را با صابون بشویم و دستان خود را با اشنان پاک کنم **31** تو مرا در گل و لجن فرم می بدم، تا آنچا که حتی لباسهای نیز از من کراحت داشته باشند. **32** خدا مثل من فانی نیست که بتوانم به او جواب دهم و با او به محکمه روم. **33** ای کاش بین ما شفیعی می بود تا ما با هم آشناشیم داشتم، **34** آنگاه تو از تنبیه کردن من دست می کشیدی و من از تو وحشی نمی داشتم. **35** آنگاه می توانستم بدون ترس با تو سخن بگویم؛ ولی افسوس که توان آن را ندارم.

11 آنگاه صوفر نعماتی پاسخ داد: **2** آیا به این همه سخنان بی معنی نباید پاسخ گفت؟ آیا کسی با پروفی می تواند خود را تبرئه کند؟ **3** ای ایوب، آیا فکر می کنی ما نمی توانیم حواب تو را بدھیم؟ وقی که خدا را مستخره می کنی، آیا کسی نباید تو را شرمینde سازد؟ **4** ادعای می کنی که سخنان درست است و در نظر خدا پاک هستی! **5** ای کاش خدا صحبت می کرد و می گفت که نظرش درباره تو چیست. **6** ای کاش اسرار حکمتی را بر تو آشکار می کرد، زیرا حکمت او ورای درک انسان است. بدان که خدا کمتر از آنچه که سزاوار بودهای تو را تنبیه کرده است. **7** آیا تو می توانی اسرار خدای قادر مطلق را درک کنی؟ آیا می توانی عمق های او را کشف کنی؟ **8** آنها بلندر از آسمانهایست؛ تو کسی هستی؟ و عمیقت از هاویه؛ تو چه می دانی؟ **9** طول آنها از زمین درازتر است، و عرض آنها از دریا (Sheol h7585) وسیع تر. **10** وقتی خدا کسی را می گیرد و محکمه می کند، کیست که با او مخالفت کند؟ **11** زیرا او خوب می داند چه کسی گاههای راست و از شرارت انسان آگاه می باشد. **12** دانا شدن مرد نادان همانقدر غیرمعکن است که خود وحشی انسان بزاید! **13** حال دل خود را پاک کن و دستهای را به سوی خدا برافراز؛ **14** گاههای را از خود دور کن و از بدی دست بردار؛ **15** آنگاه چهرهای از بی گناهی خواهد درخشید و با جرأت و اطمینان زندگی خواهی کرد. **16** تمام سخنهای خود را فراموش خواهی کرد و از آنها همچون آب رفته باد خواهی نمود. **17** زندگی تو از آفتاب نیمروز درخشانتر خواهد شد و تیرگی زندگیت مانند صبح روشن خواهد گشت. **18** در زندگی امید و اطمینان خواهی داشت و خدا به تو آرامش و امنیت خواهد بخشید. **19** از دشمنان ترسی خواهی داشت و بسیاری دست نیاز به سوی تو دراز خواهند کرد. **20** اما چشمان شیران تار خواهد شد و برای آنها راه فراری خواهد بود و تنها امیدشان مرگ خواهد بود.

12 آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** آیا فکر می کنید عقل کل هستید؟ و اگر بپرید حکمت هم با شما خواهد مرد؟ **3** من هم مثل شما فهم دارم و از شما کمتر نیستم. کیست که این چیزهایی را که شما گفته اید ندادند؟ **4** اکنون مایه خنده دستان خود شدهام زیرا خدا را می طلبم و انتظار پاسخ او را می کشم. آری، مرد درستکار و بی عیب مورد تمسخر واقع شده است. **5** اشخاصی که شدم از بخشیدن امتناع ورزی. **15** وای بر من اگر گناهی متربک شوم. اما حتی اگر بی گناه باشم نمی توانم سرم را بلند کنم چون پر از شرمساری و فلاکت هستم! **16** حتی اگر سرم را بلند کنم تو مانند شیر گاهای کشکار می کنی و قدرت مهیب خود را علیه من به نمایش می گذاری. **17** پیوسته علیه من شاهد می آوری؛ هر لحظه بر خشم خود نسبت به من می افرایی و نیرهای تازه نفس برای مبارزه با من می فرستی. **18** چرا گناهشی به دنیا بایم؟ ای کاش قبل از اینکه چشمی مرا می دید، جان می دادم. **19** انگار هرگز وجود نداشتم و از رحم مادر به گور می رفتم. **20** آیا نمی بینی که دیگر چیزی از عمرم باقی نمانده است؟ پس دیگر تهایم بگذار، بگذار دمی استراحت کنم. **21** بهزودی

آنچه را که او خراب کند دوباره نمی‌توان بنا کرد. وقتی که او عرصه را بر انسان تنگ نماید، راه گیری نخواهد بود. ۱۵ او جلوی باران را می‌گیرد و زمین خشک می‌شود. طوفانها می‌فرستد و زمین را غرق آب می‌کند. ۱۶ آری، قدرت و حکمت از آن است. فریب دهنگان و فریب خودگان هر دو در دست او هستند. ۱۷ او حکمت مشاوران و وهبان را از آنها می‌گیرد و آنها را احمق می‌سازد. ۱۸ ردای پادشاهی را از تن پادشاهان درآورده، بر کمرشان بند می‌نهاد و آنها را به اسارت می‌برد. ۱۹ کاهنان را پست می‌سازد و زورمندان را سرنگون می‌نماید. ۲۰ صدای سخنوار و بصیرت ریش سفیدان را از ایشان می‌گیرد. ۲۱ بزرگان را حقیر و صاحبان قدرت را خلع سلاح می‌سازد. ۲۲ او اسرار نهفته در تاریکی را فاش می‌سازد و تیرگی و ظلمت را به روشنایی تبدیل می‌کند. ۲۳ قومها را نیرومند می‌سازد، سپس آنها را نایاب می‌کند؛ قبیله‌ها را زیاد می‌کند، سپس آنها را به اسارت می‌فرستد. ۲۴ رهیان ممالک را احمق ساخته، حیران و سرگردان رها می‌سازد ۲۵ و آنها در تاریکی مثل کورها راه می‌روند و مانند مستهبا تلوتلو می‌خورند.

13

من آنچه را که شما می‌گویید به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده‌ام. من حرفهای شما را می‌فهمم. آنچه را که شما می‌دانید من نیز می‌دانم و کمتر از شما نیستم. ۳ ای کاش می‌توانستم مستقیم با خدای قادر مطلق سخن گویم و با خود او بحث کنم. ۴ و اما شما، درد مرا با دروغهایتان می‌پوشانید. شما طبیعت کاذب هستید. ۵ اگر حکمت داشتید حرف نمی‌زدید. ۶ حال به من گوش بدیده و به دلایل توجه نمایید. ۷ آیا مجبورید به جای خدا حرف بزنید و چیزهایی را که او هرگز نگفته است از قول او بیان کنید؟ ۸ می‌خواهید به طرفداری از او حقیقت را وارونه جلوه دهید؟ آیا فکر می‌کنید او نمی‌داند شما چه می‌کنید؟ خیال می‌کنید می‌توانید خدا هم مثل انسان گول بزنید؟ ۹ بدانید شما را توبیخ خواهد کرد، اگر پنهانی طرفداری کنید. ۱۱ آیا عظمت و هیبت خدا، ترسی به دل شما نمی‌اندازد؟ ۱۲ بیانات شما پیشیزی ارزش ندارد. استلال‌هایتان چون دیوار گلی، سست و بی‌پایه است. ۱۳ حال ساكت باشد و بگذارید من سخن بگویم. هر چه می‌خواهد بشود! ۱۴ بله، جانم را در کف می‌نهم و هر چه در دل دارم می‌گویم. ۱۵ اگر خدا برای این کار مرا پکشد، باز به او امدادوار خواهم بود و حرفهای خود را به او خواهم زد. ۱۶ من آدم شروری نیستم، پس با جرأت به حضور خدا می‌روم شاید این باعث نجاتم گردد. ۱۷ حال به دقت به آنچه که می‌گوییم گوش دهید و حرفهایم را بشنوید. ۱۸ دعوی من این است: «من می‌دانم که بی‌تقصیرم». ۱۹ کیست که در این مرد بیواند با من بحث کند؟ اگر بتوانید ثابت نمایید که من اشتباه می‌کنم، آنگاه از دفاع خود دست می‌کشم و می‌میرم. ۲۰ ای خدا، اگر این دو درخواست مرأ اجابت فرمایی در آن صورت خواهم توانست با تو روپو شوم: ۲۱ مرأ تبیه نکن و مرأ با حضور مهیب خود به وحشت نیاندار. ۲۲ آنگاه وقتی مرأ بخوانی جواب خواهم داد و با هم گفتگو خواهیم نمود. ۲۳ حال، به من بگو که چه خطاای کردام؟ گناه را به من نشان بده. ۲۴ چرا روی خود را از من برمی‌گردانی و مرأ دشمن خود می‌شماری؟ ۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌ترسانی؟ آیا پر کاه را مورد هجوم قرار می‌دهی؟ ۲۶ تو اتهامات تالخی بر من وارد می‌آوری و حماقت‌های جوانی‌ام را به رخ من می‌کشی. ۲۷ مرأ محبوب می‌کنی و تمام

۱۵ آنگاه بیفاران تیمانی پاسخ داد: ۲ ای ایوب، فکر می‌کردیم آدم عاقلی هستی، ولی سخنان احتمانه‌ای به زیان می‌آوری. حرفهای تو بوج و تو خالی است. ۳ هیچ آدم حکیمی با این حرفهای بوج از خود دفاع نمی‌کند. ۴ مگر از خدا نمی‌ترسی؟ مگر برای او احترامی فائل نیستی؟ ۵ حرفهای تو گناهانت را آشکار می‌سازد. تو با جیله و نیزینگ صحبت می‌کنی. ۶ لازم نیست من تو را محکوم کنم، چون دهان خودت تو را محکوم می‌کند. ۷ آیا تو داناترین شخص روی زمین هستی؟ آیا تو قبل از ساخته شدن کوهها وجود داشته‌ای و از نقشه‌های مخفی خدا باخیر بوده‌ای؟ آیا حکمت در انحصار توست؟ ۹ تو چه چیزی بیشتر از ما می‌دانی؟ تو چه می‌فهمی که ما نمی‌فهمیم؟ ۱۰ در میان ما بیش سفیدانی هستند که سنتنان از پدر تو هم بیشتر است! ۱۱ آیا تسلی خدا برای تو کم است که آن را رد می‌کنی؟ ما از طرف خدا با ملایمت با تو سخن

گفتیم. **12** ولی تو به هیجان آمده‌ای و چشمانت از شدت عصبانیت برق می‌زند. **13** تو بر ضد خدا سخن می‌گویی. **14** بر روی تمام زمین کدام انسانی می‌تواند آنقدر پاک و خوب باشد که تو ادعا می‌کنی که هستی؟ **15** خدا حتی به فرشتگان خود نیز اعتماد ندارد! در نظر او حتی آسمانها نیز پاک نیستند، **16** چه رسد به انسان گناهکار و فاسد که شرارت را مثل آب سر می‌کشد. **17** حال، به حقایقی که به تجربه یاد گرفته‌ام گوش بد. من این حقایق را از خدمدان یاد گرفتمام. پدران ایشان نیز همین حقایق را به آنها آموختند و چیزی از آنها مخفی نداشتند، و در سزمینشان بیگانگانی نبودند که آنها را از راه خدا منحرف سازند: **20** مرد شریر تمام عمرش در زحمت است. **21** صدای‌های ترسناک در گوش او طنبین می‌اندازد و زمانی که خیال می‌کند در امان است، ناگهان غارتگران بر او هجوم می‌آورند. **22** در تاریکی چرأت نمی‌کند از خانه‌اش بیرون برود، چون می‌ترسد کشته شود. **23** به دنبال نان، این در و آن در می‌زند و امیدی به آینده ندارد. **24** مصیبت و بدیختی مانند پادشاهی که آماده چنگ است، او را به وحشت می‌اندازد و بر او غلبه می‌کند، **25** زیرا او مشت خود را بر ضد خدای قادر مطلق گره کرده، او را به مبارزه می‌طلبد، **26** و گستاخانه سپر ضعیف خود را به دست گرفته، به سوی او حمله‌ور می‌شود. **27** مرد شور هر چند ثروتمند باشد، ولی عاقبت در شهرهای ویران و خانه‌های متزورک و در حال فرو ریختن سکونت خواهد کرد **29** و تمام ژوپتش بر پا خواهد رفت. **30** تاریکی برای همیشه او را فرا خواهد گرفت. نفس خدا او را زین خواهد برد و شعله‌های آتش، دار و ندار او را خواهد سوزانید. **31** پس بهتر است با تکیه کردن به آنچه که نایابدار و فانی است خود را گول نزند، زیرا این کار ثمری ندارد. **32** قبل از آنکه بمیرد، بیهودگی تمام چیزهایی که بر آنها تکیه می‌کرد برایش آشکار خواهد شد، زیرا تمام آنها نیست و نابود خواهد شد. **33** او مانند درخت انگوری که میوه‌اش قل از رسیدن پلاسیده و مثل درخت زیتونی که شکوفه‌هایش ریخته باشد، بی‌ثمر خواهد بود. **34** اشخاص خدائشناس، بی‌کس خواهند ماند و خانه‌هایی که با روش ساخته‌اند در آتش خواهد سوخت. **35** وجود این اشخاص از شرات پر است و آنها غیر از گناه و نیرنگ چیزی به بار نمی‌آورند.

17

روح در هم شکسته، پایان زندگی من فرا رسیده و قبر آمده است تا مرد خود جای دهد. **2** مسخره کنیدگان دور مرا گرفته‌اند. آنها را در همه جا می‌پینم. **3** هیچ کس بر بی‌گاهی من گواهی نمی‌دهد زیرا تو ای خدا، به ایشان حکمت نداده‌ای تا چوند مرایاری دهنده. ای خدا، نگذار آنها پیروز شوند. **5** کسی که برای منعطف خویش بر ضد دوستانش سخن گوید، فرزندانش کور خواهد شد. **6** خدا مرایه تمسخر مردم گردانیده است و آنها به صورت تف می‌اندازند. **7** چشمانم از گریه تار شده و از من سایه‌ای پیش باقی نمانده است. **8** مردان درستکار وقیقی مرای بینند دچار حریت می‌شوند. ولی سرانجام آدمهای بی‌گناه بر اشخاص نابکار پیروز خواهند شد، **9** و پاکان در درستکاران پیش خواهند رفت و قویتر و قویتر خواهند شد. **10** اگر می‌توانید استدلال بهتری را ارائه کنید، گرچه در بین شما که مقابل من ایستاده‌اید آدم فهمیده‌ای نمی‌بینم. **11** روزهای من سپری شده، امیدهایم به باد فنا رفته و آزروهای دلم برآورده نشده است. **12** دوستانم شب را روز و روز را شب می‌گویند! چگونه حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند! **13** اگر بیمیر، در تاریکی (Sheol) فرو رفته و قبر را پدر و کرم را مادر و خواهر خود خواهیم خواند. **14** پس امید من کجاست؟ آیا کسی می‌تواند آن را پیدا کند؟ **15** h7585

h7585

18

آنگاه بلبد شوحی پاسخ داد: **2** تا کی می‌خواهی به این حرفا ادامه دهی؟ اگر می‌خواهی ما هم سخن بگوییم قدری علاقمند صحبت کن. **3** آیا تو فکر می‌کنی ما مثل حیوان بی‌شعور هستیم؟ **4** چرا بی‌جهت خشمنگین می‌شوی و به خود صدمه می‌زنی؟ آیا انتظار داری به خاطر تو زمین برلزد و سخره‌ها واژگون شوند. **5** چرا مرد بدکار خاموش خواهد شد و شعله‌اش نوری نخواهد داد. **6** در هر خانه‌ای که شرارت وجود داشته باشد، تاریکی حکم‌فرما خواهد بود. **7** قدمهای شرور سست می‌شوند و او قریانی نقشه‌های خود می‌گردد. **8** او با پای خود به دام می‌افتد و تله پاشنه پای او را گیرد و او را رها نمی‌کند. **10** سر راه او تله‌ها پنهان شده است. **11** ترسها از هر طرف به او هجوم می‌آورند و او را قدم به قدم تعقیب می‌کند. **12** مصیبت دهان خود را برای او باز کرده و فلاکت آمده است تا او را به کام خود فرو برد. **13**

آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** من از این حرفا زیاد شنیده‌ام. همه شما تسلي دهندگان مرا حم هستید. **3** آیا این سخنان بیهوده شما پایانی ندارد؟ **4** اگر به جای شما بودم من کسی شما را مجبور کرده این همه بحث کنید؟ **5** اما این کار را نمی‌کرم، بلکه طریق صحبت می‌کرم که حرفلهایم به شما کمکی بکند. سعی می‌کرم شما را تسلي داده، غمتان را برطرف سازم. **6** هر چه سخن می‌گوییم ناراحتی و غصه‌مان کامash نمی‌پاید. اگر هم می‌توانیستم همین حرفله را بنم و سرم را تکان داده، شما را به باد انتقاد و ریختنند بگیرم. **7** خدا را نمی‌کرم، این نیز در دوا نخواهد کرد. **8** ای خدا، تو مرا از زندگی خسته کرده و خانواده‌ام را از من گرفته‌ام. **9** ای خدا، تو آنچنان مرا در سختیهای قرار داده‌ای که از من پوست و استخوانی بیش نمانده است و دوستانم این را دلیل گناهان من می‌دانند. **10** خدا مرا به چشم یک دشمن نگاه می‌کند و در خشم خود گوشتش بدند را می‌درد. **11** خدا مرا به مسخره می‌کند و دور من جمع شده، به صورتم سیلی می‌زنند. **12** دست مرا به دست گناهکاران سپرده است، به دست آنانی که شرور و بدکارند. **13** من در

مرض مهلك به جان او می‌افتد و او به کام مرگ می‌کشند. **14** از خانه
امن خود جدا شده، نزد پادشاه مرگ برد می‌شود. **15** خانه‌اش در زیر آتش
گوگرد نایبود می‌گردد. **16** ریشه و شاخه‌هایش می‌خشکند و از بین می‌روند.
17 خاطره وجود اوت تمام از روی زمین محو می‌گردد و هیچ کس او را به یاد
نمی‌آورد. **18** از دنیا زندگان بیرون انداده شده، از زور به تاریکی رانده
می‌شود. **19** در میان قومش نسلی ازو باقی نمی‌ماند. **20** قومهای غرب و
شرق از سرنوشت او حیران و هراسان می‌شوند. **21** آری، این بلای است که
بر سر گناهکاران می‌آید، بر سر آنایی که خدا را نمی‌شناست.

19

آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** تا به کی می‌خواهید عذاب بدھید و با
سختانتان مرا خرد کنید؟ **3** یه دری به من اهانت می‌کنید و از این رفاقتان
شرم نمی‌کنید. **4** اگر من خطای کردام، خطای من چه صدمه‌ای به شما زده
است؟ **5** شما خود را بهتر از من می‌پندارید و این مصیبت مرا نتیجه گناه من
می‌دانید، **6** در حالی که این خداست که ما به چینی روزی انداده و در دام
خود گرفتار کرده است. **7** فریاد برمی‌آورم و کمک می‌خواهم، اما هیچ کس
صدایم را نمی‌شود و کسی به فریاد نمی‌رسد. **8** خدا را سد کرده و
روشنایی مرا به تاریکی مبدل نموده است. **9** او عزت و فخر را از من کرفته
10 و از هر طرف مرا خرد کرده است. او مرا از پا درآورده و درخت امید را از
ریشه برکنده است. **11** خشم او علیه من شعله‌ور است و او مرا دشمن خود به
حساب می‌آورد. **12** لشکرکشان به پیش می‌تازد و بر ضد من سنگر می‌سازند،
و گردگرد خیمه‌ام اردو می‌زنند. **13** برادرانم را از من دور کرده است، و
آشنايانم بر ضد من بدخشانه‌اند. **14** بستگانم از من روگردانیده و همه دولت‌مانم
مرا ترک گفته‌اند. **15** اهل خانه و حتی خدمتکارانم با من مانند یک غریبه
رفتار می‌کنند و من برای آنها بیگانه شده‌ام. **16** خدمتکار را صدا می‌کنم،
حتی به او التمس می‌نمایم، ولی او جوابی را نمی‌دهد. **17** نفسم برای زمی
مشتمیزکننده است، و برادرانم طاقت تحمل مرا ندارند. **18** بچه‌های کوچک
هم مرا خوار می‌شمارند و وقتی مرا می‌بینند مسخره‌رام می‌کنند. **19** حتی
نژدیکترین دولت‌مان از من متجرنده و آنانی که دولتشان می‌داشتم از من روگردان
شده‌اند. **20** از من پوست و استخوانی بیش نمانده است، به زحمت از چنگ
مرگ گریخته‌ام. **21** آه ای دولت‌مان، به من رحم کنید، زیرا دست خدا بر
من سنگین شده است. **22** چرا شما هم مثل خدا را عذاب می‌دهید؟ آیا
از خوردن گوشتش بدنم سیر نشده‌اید؟ **23** ای کاش می‌توانستم در دلم را
با قلمی آنهنی برای همیشه در دل سنج بنویسم. **25** اما من می‌دانم که
رهانده‌ام زنده است و سرانجام بر زمین خواهد ایستاد؛ **26** و می‌دانم حتی بعد
از اینکه بدن من هم بیوسد، خدا را خواهم دید! **27** من خود با این چشمانی
او را خواهم دید! چه امید پرشکوهی! **28** چطهر جرات می‌کنید به آزار من
ادامه دهید و بگویید: «مقصر خودش است؟» **29** از شمشیر مجازات خدا
پترسید و بدانید که او شما را داوری خواهد کرد.

21

آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** به من گوش دهید! تنها تسلی ای که
می‌توانید به من بدھید این است که بگذارید حرفهم را بزنم. پس از آن اگر
خواستید، باز هم مرا مسخره کنید. **4** من از خدا شکایت دارم، نه از انسان.
خواستید، باز هم مرا مسخره کنید. **5** به من نگاه کنید و از تعجب دست روی
دهان بگذارید و سکوت نمایید. **6** وقتی این را به یاد می‌آورم، از ترس به
لهزه می‌افتم. **7** چرا بدانکاران تا سن پیری و کهولت زنده می‌مانند و کامیاب
می‌شوند؟ **8** فرزندان و نوه‌هایشان بزرگ می‌شوند و دورشان را می‌گیرند. **9**
خانه‌های آنها از هر خطیری در امان است و خدا ایشان را مجازات نمی‌کند.
10 گله‌های آنها زاد و ولد می‌کنند و زیاد می‌شوند. **11** فرزندانشان از
خوشحالی مانند گوسفندان جست و خیز می‌کنند و می‌رقصدند **12** و با نوای
دف و بربط آواز می‌خوانند و با صدای نی به شادی می‌پردازن. **13** آنها
روزهای خود را در سعادتمندی به سر می‌برند و راحت می‌میرند، **(Sheol**

h7585) **14** در حالی که هرگز طالب خدا نبوده‌اند و نخواسته‌اند راههای خدا
را بشناسند. **15** شریان می‌گویند: « قادر مطلق کیست که او را عبادت
نمایم؟ چه فایده اگر دست دعا به سویش دراز کنیم؟» **16** گناهکاران به هر
کاری دست بزنند موافق می‌شوند! ولی من نمی‌خواهم با آنها سروکار داشته

20

آنگاه صوفر نعماتی پاسخ داد: **2** ای ایوب، بیش از این نمی‌توانم
حرفهای تو را تحمل کنم و مجبور جوابت را بدhem. **3** توهین‌هایت را تحمل
کردم اما آلان مجبورم پاسخ تو را بدhem. **4** مگر نمی‌دانی که از دوران
قدیم که انسان بر زمین قرار داده شد خوشبختی شریان همیشه زودگذر بوده

ایوب، از مخالفت با خدا دست بردار و با او صلح کن تا لطف او شامل حال تو شود. **22** دستورهای او را بشنو و آنها را در دل خود جای بده. **23** اگر به سوی خدای قادر مطلق بازگشت نموده، تمام بدیها را از خانه خود دور کنی، آنگاه زندگی تو همچون گذشته سروسامان خواهد گرفت. **24** اگر طمع را از خود دور کنی و طلای خود را دور ببری، **25** آنگاه خدای قادر مطلق خودش طلا و نقره خالص برای تو خواهد بود! **26** به او اعتماد خواهی کرد و از وجود او لذت خواهی برد. **27** نزد او دعا خواهی نمود و او دعای تو را اجابت خواهد کرد و تو تمام نذریات را به جا خواهی آورد. **28** دست به هر کاری بزنی موفق خواهی شد و بر راههایت همیشه نور خواهد تایید. **29** وقتی کسی به زیر کشیده می شود، تو می گویی: «بلندش کن!» و او افتاده را نجات می خواهد. **30** پس اگر فوت نشده، خود را از گناه پاکسازی او تو را خواهد رهانید.

23 آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** امروز نیز شکایتم تلخ است، و با وجود

تالمام، دست او بر من سنگین است. **4** و دعوی خود را ارائه می دادم و دلایل خود را به او می گفتم **5** و پاسخهای را که به من می دادم می شنیدم و می دانستم از من چه می خواهد. **6** آیا او با تمام قدرتش با من مخالفت می کرد؟ نه، بلکه با دلسوزی به حرفاهم گوش می داد **7** و شخص درستکاری چون من می توانست با او گفتگو کند او مرا برای همیشه تبرئه می کرد. **8** ولی جستجوی من بی فایده است. به شرق می روم، او آنجا نیست. به غرب می روم، او را نمی یابم. **9** هنگامی که به شمال می روم، اعمال او را می بینم، ولی او را در آنجا پیدا نمی کنم. به جنوب می روم، اما در آنجا نیز نشانی از او نیست. **10** او با تمام کارهای من آگاه است و اگر مرا در بوته آزمایش بگذارد مثل طلای خالص، پاک بپرور می آیم. **11** من وفاداره ای از خدا پروری کرده ام و از راه او منحرف نشده ام. **12** از فرامین او سریچی نکرده ام و کلمات او را در سینه ام حفظ نموده ام. **13** او هرگز عرض نمی شود و هیچ کس نمی تواند او را از آتجه قصد کرده است منصرف نماید. او ره چه اراده کند انجام می دهد. **14** بنابراین هر چه برای من در نظر گرفته است به سرم خواهد آورد، زیرا سرنوشت من در اختیار است. **15** به همین دلیل از حضور او می ترسم و وقتی به این چیزها کمر می کنم از او هراسان می شوم. **16** خدای قادر مطلق جرات را از من گرفته است و با تاریکی ترسناک و ظلمت غلیظ مرا پوشانده است.

24 چرا خدای قادر مطلق زمانی برای دادرسی تعیین نمی کند؟ تا کی

خداشناسان متنظر باشند و مجازات شیریان را نبینند؟ **2** اموج ظلم ما را فرو گرفته است. خداشنسان زمینها را غصب می کنند و گلهها را می درزند؛ **3** حتی از الاغهای پیمان نیز نمی گذرند و دار و ندار بیوزنان را به گرو می گزند. **4** حق فقرا را پایمال می سازند و فقرا از ترس، خود را پنهان می کنند. **5** فقرا مانند خرهای وحشی، برای سیر کردن شکم خود و فرزندانشان، در بیانها جان می کنند؛ **6** علفهای هر ز بیان را می خورند و دانههای انگور بر زمین افتاده تاکستانهای شیریان را جمع می کنند. **7** نه بلایی دارند و نه پوششی، و تمام شب را پرهمه در سرما می خوابند. **8** از بی خانمانی به غارها پناه می بینند و در کوهستان از باران خیس می شوند. **9** ستمگران بجهههای پیغم را از بغل مادرانشان می ریابند و از فقرا در مقابل قرضشان، بجهههایشان را

باشم. **17** تا به حال چند بار اتفاق افتاده که چراخ بدکاران خاموش شود و آنها به بدیختی دچار گردند؟ و یا چند بار اتفاق افتاده که خدا آنها را مجازات کند، **18** و ایشان را مثل کاه در برابر باد و مانند خاک در برابر طوفان پراکنده سازد؟ **19** ولی شما می گویید: «خدا فرزندان مرد شرور را مجازات می کند!» اما من می گویم که خدا باید خود شرور را مجازات کند! بگذار مژده مجازات را خودش بچشد! **20** بله، بگذار مرد شرور خودش به سرای اعمالش برسد و پیاله خشم خدای قادر مطلق را سر بکشد. **21** وقی انسان می میرد دیگر چه احساسی می خواهد که خدا باید خود شرور را مجازات داشته باشد؟ **22** کیست که بتواند خدا چیزی بیاموزد؟ حتی خدمدان را او داوری می کند. **23** او از یک سو اشخاص قوی و سالم، مرphe و ثروتمند را هلاک می کند **25** و از سوی دیگر کسانی را که در شدت فقر و تنگدگستی به سر بیند و در زندگی هرگز طعم خوشی را نچشیده اند از بین می برد. **26** هر دو دسته در خاک دفن می شوند و کرمها بدن آنها را می خورند. **27** از افکارتان و نقشههایی که برای آزار من می کشید آگاه هستم. **28** می خواهید بگویید: «اشخاص ثروتمند و شرور برای گناهانشان دچار بلا و بدیختی شده اند.» **29** ولی من می گویم: «از هر فرد دنیا دیده ای که بپرسید خواهد گفت **30** که آدم بدکار معمولاً در روز بلا و مصیبت در امان است و جان به در می برد. هیچ کس مرد شرور را در رو متهنم نمی کند و کسی وی را به سرای اعمالش نمی رساند. حتی بعد از مرگش او را با احترام به خاک می سپارند و بر سر قبرش نگهبان قرار می دهند؛ **33** بسیاری در مراسم تدفین او شرکت می کنند و با خاک نم از را می پوشانند. **34** شما چگونه می توانید با این یاره گویی ها و دروغها مرا دلداری دهید؟

22 آنگاه الیافار تیمانی پاسخ داد: **2** آیا از انسان فایده ای به خدا

می رسد؟ حتی از خدمدن ترین انسانها نیز فایده ای به او نمی رسد! **3** اگر تو عادل و درستکار باشی آیا نفع آن به خدای قادر مطلق می رسد؟ **4** اگر تو خداترس باشی آیا او تو را مجازات می کند؟ **5** هرگز! مجازات تو برای شرارت و گناهان بی شماری است که در زندگی مرتکب شده ای! **6** از دوستانت که به تو مغروف بودند تمام لبسهایشان را گرو گرفتی و تمام دارایی آنها را تصاحب کردی. **7** به تشنجان آب نداده ای و شکم گرسنگان را سیر نکرده ای، **8** هر چند تو آدم توانگر و ثروتمندی بودی و املاک یادی داشتی. **9** بیوزنان را دست خالی از پیش خود راندی و بازوی یتیمان را شکستی. **10** برای همین است که اکون دچار دامها و ترسهای غیرمنتظره شده ای و بالاتر و امواج وحشت، تو را فرا گرفته اند. **12** خدا بالاتر از آسمانها و بالاتر از پس بلندترین ستارگان است. **13** ولی تو می گویی: «خدا چگونه می تواند از پس ابرهای تیره، اعمال مرا مشاهده و داروی کند؟ **14** ایرها او را احاطه کرده اند و او نمی تواند ما را بینند. او در آن بالا، بر گیبد آسمان حرکت می کند. **15** آیا می خواهی به راهی بروی که گناهکاران در گذشته از آن پیروی کرده اند؟ **16** همچون کسانی که اساس زندگیشان فرو ریخت و نابهنجام مردند؟ **17** زیرا به خدای قادر مطلق گفتند: «ای خدا از ما دور شو! تو چه کاری می توانی برای ما انجام دهی؟» **18** در حالی که خدا خانه هایشان را سرشار از برکت ساخته بود. بنابراین من خود را از راههای شیریان دور نگه خواهم داشت. **19** درستکاران و بی گناهان هلاکت شیریان را می بینند و شاد شده، می خندند و می گویند: «دشمنان ما از بین رفند و اموالشان در آتش سوخت.» **21** ای

به گرو می گیرند. **10** فقرا ناجازند لخت و عریان بگردند و با شکم گرسنه باقههای بدکاران را برایشان حمل کنند، **11** در آسیابها رونگ زیعون بگیرند بدون آنکه مراهش را بچشند، و در حالی که از تشنگی عذاب می کشند با لگد کردن انگور، عصاوه آن را بگیرند. **12** فریاد مظلومان در حال مرگ از شهر به گوش می رسد. دردمدان داد می خانند و کمک می خواهند، ولی خدا به داد ایشان نمی رسد. **13** شریان بر ضد نور قیام کرده اند و از درستکاری بوی نیرده اند. **14** آنان آدمکشانی هستند که صبح زود برمی خیزند تا فقیران و نیازمندان را بگشند و منتظر شب می مانند تا زدی و زنا کنند. می گویند: «در تاریکی کسی ما را نخواهد دید.» صورتهای خود را می پوشانند تا کسی آنها را نشناسد. **15** شبیها بخانهها دستبرد می خانند و روزها خود را پنهان می کنند. **16** شب تاریک برای آنها همچون روشنایی صبح است، زیرا با ترسهای تاریکی خو گرفته اند. **17** اما آنها همچون کف روی آب، بهزوی از روی زمین ناپدید خواهند شد! ملک آنها نفرین شده است و زمین آنها محصولی ندارد. **18** مرگ آنها را می بعلد، آن گونه که خشکی و گرمای بر رف را آب می کند. **19** شیخان (Sheol h7585) **20** حتی مادر شخصی گناهکار او را از یاد می برد. کرمهها او را می خورند و دیگر هیچ کس او را به یاد نمی آورد. ریشه گناهکاران کنده خواهد شد، **21** چون به زنان بی فرزند که پسری ندارند تا از ایشان حمایت کند، ظلم می نمایند و به بیوzenan محتاج کمک نمی کنند. **22** خدا با قدرت خوبیش ظالم را نابود می کند؛ پس هر چند آنها ظاهراً موفق باشند، ولی در زندگی امیدی ندارند. **23** ممکن است خدا بگذارد آنها احساس امنیت کنند، ولی همیشه موظف کارهای ایشان است. **24** برای مدت کوتاهی کامیاب می شوند، اما پس از لحظه‌ای مانند همه کسانی که از دنیا بفرجه اند، از بین می روند و مثل خوشوهای گدم بربده می شوند. **25** آیا کسی می تواند بگوید که حقیقت غیر از این است؟ آیا کسی می تواند ثابت کند که حرفهای من اشتباه است؟

27 ایوب بحث خود را ادامه داده گفت: **2** به خدای زنده قادر مطلق که حق مرا پایمال کرده و زندگیم را تلغی نموده است قسم می خورم **3** که تا زمانی که زنده‌ام و خدا به من نفس می دهد **4** حرف نادرست از دهان خارج نشود و با زبانم دروغی نگویم. **5** من به هیچ وجه حرفهای شما را تصدیق نمی کنم؛ و تا روزی که بمیرم به بی گناهی خود سوگند باد می کنم. **6** بارها گفتمام و باز هم می گویم که من گناهکار نیستم. تا آخر عمر و جدام پاک و راحت است. **7** دشمنان من که با من مخالفت می کنند مانند بدکاران و خطاکاران مجازات خواهند شد. **8** آدم شور و قیچی که خدا او را ناید می کند و جانش را می گیرد، چه امیدی دارد؟ **9** هنگامی که بلایی به سرش بپاید خدا به فریاد نخواهد رسید، **10** زیرا او از خدای قادر مطلق لذت نمی برد و جز به هنگام سختی به او روی نمی آورد. **11** من درباره اعمال خدای قادر مطلق و قدرت او، بدون کم و کاست به شما تعلمی خواهم داد. **12** اما در واقع احتیاجی به تعلیمات من ندارید، زیرا خود شما هم به انداده من درباره خدا می دانید؛ پس چرا همه این حرفهای پوچ و بی اساس را به من می زنید؟ **13** این است سرنوشتی که خدای قادر مطلق برای گناهکاران تعیین کرده است: **14** هر چند شخص گناهکار فرزندان زیادی داشته باشد، آنها یا در جنگ می میرند و یا از گرسنگی تلف می شوند. **15** آنان هم که از جنگ و گرسنگی جان به در برند، بر اثر بیماری و بلا به گور خواهند رفت و حتی زنانشان هم برای ایشان عزاداری نخواهند کرد. **16** هر چند گناهکاران مثل ریگ پول جمع کنند و صندوق خانه‌هایشان را پر از لباس کنند **17** ولی عاقبت درستکاران آن لباسها را خواهند پوشید و پول آنها را بین خود تقسیم خواهند کرد. **18** خانه‌ای که شخص شرور بسازد مانند تار عنکبوت و سایان دشیان، بی دوام خواهد بود. **19** او ثروتمند به رختخواب می رود، اما هنگامی که بیدار می شود می بیند تمامی مال و ثروتش از دست رفته است. **20** نرس مانند سیل او را فرامی گیرد و طوفان در شب او را می بلعد. **21** باد شرقی او را برده، از خانه‌اش دور می سازد، **22** و با بی رحمی بر او که در حال فرار است می وزد. **23** مردم از پلایی که بر سر او آمدۀ است شاد می شوند و از هر سو او را استهزا می کنند.

28 مردم می دانند چگونه نقره را از معدن استخراج نمایند، طلا را تصفیه کنند، **2** آهن را از زمین بیرون آورند و مس را از سنگ جدا سازند. **3** آنها می دانند چطور معدان تاریک را روشن کنند و در جستجوی سنگهای معدن تا عمقهای تاریک زمین فرو روند. **4** آنها در نفاطی دور دست، جایی که پای پسری بدان راه نیافته، در دل زمین نقب می زنند و از طباها آپیزان شده، به عمق معدن می روند. **5** مردم می دانند چگونه از روی زمین غذا نهیه کنند، در حالی که در زیر پوسته همین زمین، آتش نهفته است. **6** آنها می دانند چگونه از سنگهای آن شکاف بر نمی دارند. **9** خدا تخت خود را با ابرهایش می پوشاند. **10** او برای افیانوس حد می گذارد و برای روز و شب مرز قرار می دهد. **11** ارکان آسمان از نهیب او به لزه در می آیند. **12** او با قدرت خوبیش دریا را مهار

باقههای بدکاران را برایشان حمل کنند، **11** در آسیابها رونگ زیعون بگیرند بدون آنکه مراهش را بچشند، و در حالی که از تشنگی عذاب می کشند با لگد کردن انگور، عصاوه آن را بگیرند. **12** فریاد مظلومان در حال مرگ از شهر به گوش می رسد. دردمدان داد می زنند و کمک می خواهند، ولی خدا به داد ایشان نمی رسد. **13** شریان بر ضد نور قیام کرده اند و از درستکاری بوی نیرده اند. **14** آنان آدمکشانی هستند که صبح زود برمی خیزند تا فقیران و نیازمندان را بگشند و منتظر شب می مانند تا زدی و زنا کنند. می گویند: «در تاریکی کسی ما را نخواهد دید.» صورتهای خود را می پوشانند تا کسی آنها را نشناسد. **15** شبیها بخانهها دستبرد می خانند و روزها خود را پنهان می کنند. **16** شب تاریک برای آنها همچون روشنایی صبح است، زیرا با ترسهای تاریکی خو گرفته اند. **17** اما آنها همچون گف روی آب، بهزوی از روی زمین ناپدید خواهند شد! ملک آنها نفرین شده است و زمین آنها محصولی ندارد. **18** مرگ آنها را می بعلد، آن گونه که خشکی و گرمای بر رف را آب می کند. **19** شیخان (Sheol h7585) **20** حتی مادر شخصی گناهکار او را از یاد می برد. کرمهها او را می خورند و دیگر هیچ کس او را به یاد نمی آورد. ریشه گناهکاران کنده خواهد شد، **21** چون به زنان بی فرزند که پسری ندارند تا از ایشان حمایت کند، ظلم می نمایند و به بیوzenan محتاج کمک نمی کنند. **22** خدا با قدرت خوبیش ظالم را نابود می کند؛ پس هر چند آنها ظاهراً موفق باشند، ولی در زندگی امیدی ندارند. **23** ممکن است خدا بگذارد آنها احساس امنیت کنند، ولی همیشه موظف کارهای ایشان است. **24** برای مدت کوتاهی کامیاب می شوند، اما پس از لحظه‌ای مانند همه کسانی که از دنیا بفرجه اند، از بین می روند و مثل خوشوهای گدم بربده می شوند. **25** آیا کسی می تواند بگوید که حقیقت غیر از این است؟ آیا کسی می تواند ثابت کند که حرفهای من اشتباه است؟

25 آنگاه بلند شوحي پاسخ داد: **2** خدا توانا و مهیب است؛ او در آسمانها آرامش برقار می کند. **3** کیست که بتواند لشکرهای آسمانی او را بشمارد؟ کیست که نور خدا بر او نایابیده باشد؟ **4** انسانی که از زن زایده شده، چگونه می تواند در برای خدا پاک و بی گناه به حساب بیاید؟ **5** حتی ماه و ستارگان در نظر او پاک و نورانی نیستند، **6** چه رسد به انسان که حشره یا کرمی بیش نیست.

26 آنگاه ایوب پاسخ داد: **2** چه مددکاران خوبی هستند! چه خوب مرد هنگام سختی دلداری دادید! **3** چه خوب با پنددهای خود مرد مراجعت می ساختند و چه حرفهای عاقلانه‌ای زدید! **4** چطور به فکران رسید این سخنان عالی را به زبان بیاورید؟ **5** ارواح مردگان می لزند، آنان که زیر آپایند و همه ساکننشان. **6** هاویه به حضور خدا عزیزان است، و آپون را پوششی نیست. **7** خدا آسمان شمالی را بر خلاه می گستراند و زمین را بر نیستی می آورید. **8** او آب را در ابرهای خود قرار می دهد و ابرها از سنگیانی آن شکاف بر نمی دارند. **9** خدا تخت خود را با ابرهایش می پوشاند. **10** او برای افیانوس حد می گذارد و برای روز و شب مرز قرار می دهد. **11** ارکان آسمان از نهیب او به لزه در می آیند. **12** او با قدرت خوبیش دریا را مهار

خارا را تکدیک نموده، کوهها را از بین و بن برکنند، **10** صخره‌ها را بشکافند و به سنگهای قیمتی دست یابند. **11** آنها حتی سرچشمه رودها را کاوش می‌کنند و گنجهای مخفی از آن بیرون می‌آورند. **12** مردم همه اینها را می‌دانند، ولی نمی‌دانند فهم و حکمت را در کجا یابند. **13** حکمت در بین انسانها پیدا نمی‌شود و هیچ کس ارزش آن را نمی‌داند. **14** اقیانوسها می‌گویند: «در اینجا حکمت نیست.» و دریاها جواب می‌دهند: «در اینجا هم نیست.» **15** حکمت را با طلا و نقره نمی‌توان خرید، **16** و نه با طلای خالص و سنگهای قیمتی.

30 ولی اکنون کسانی که از من جوانترند مرا مسخره می‌کنند، در

حالی که من عار داشتم پدرانشان را حتی جزو سکه‌های گلام بدانم؛ **2** نیروی باروانشان براي من چه فایده‌دارد، زیرا رمی در آنها باقی نمانده است. **3** از شدت گرسنگی لاغر و بیتاب شده، سر به بیابان خشک و متrock می‌نهاشد. **4** در میان بوته‌ها علف شوره می‌چیدند، و ریشه شورگیاه را می‌خوردند. **5** چون مردم آنها را مانند یک دزد با داد و قال از میان خود رانده بودند. **6** پس آنها مجبور شدنند در سراشیبی کوهها ساکن شوند، در میان صخره‌ها و حفره‌های زمین. **7** در بیانها عذر می‌کردند و زیر بوته‌ها می‌لویلدند. **8** آنها احمقانی بی‌نام و نشاندند که از سرزمین خود طرد شده‌اند. **9** حال فزیندان ایشان مرا به پاد ریشخند گرفتند و من بازیچه دست آنها شده‌ام. **10** از من کراحت دارند و نزدیکم نمی‌آیند. از نف انداختن به صورتم ایابی ندارند. **11** خدا ما ذلیل و ناتوان ساخته است، پس آنها هر چه دلشان می‌خواهد با من می‌کنند. **12** این ازادل و اویشا از هر سو به من حمله می‌کنند و سر راهم دام می‌گذارند. **13** راه مرا می‌پندند و دست به هر کاری می‌زنند تا مرا از پای درآورند. آنها می‌دانند که من بی‌بار و بارم. **14** ناگهان بر من هجوم می‌آورند و وقتی که می‌بینند به زمین افتاده‌ام بر سرم می‌رینند. **15** در ترس و وحشت به سر می‌برم. آبروی من رفته است و سعادتم مانند ابر ناپدید شده است. **16** دیگر رمی در بد نمانده و تسکیی براي رنج‌جهان نیست.

17 شبانگاه دردی شدید تمام استخوانهایم را فرا می‌گیرد و لحظه‌ای آرامم

نمی‌گذارد. **18** خدا با دست قوی یقه پیراهنم را سخت گرفته است. **19** خدا

مرا به گل و لجن کشیده و به خاک نشانده است. **20** ای خدا، نزد تو فریاد

برمی‌آوم، ولی به من جواب نمی‌دهی. در حضورت می‌ایستم، اما نگاهم

نمی‌کنم. **21** نسبت به من بی‌رحم شده‌ام و با تمام قدرت آزار می‌دهی.

22 مرا به میان گردباد می‌اندازی و در مسیر طوفان قرار می‌دهی. **23** می‌دانم

مرا به دیار مرگ که براي همه زندگان مقرر است، می‌فرستی. **24** چرا به کسی

که خرد شده است و کاري جز التماسم کردن، از بزنی آید، حمله می‌کنی؟

25 آیا من براي آنانی که در زحمت بودند گریه نمی‌کرم؟ آیا براي نیازمندان غصه نمی‌خوردم؟ **26** با وجود این به پاس خوبی، بدی نصیبی شد و به جای

نور، تاریکی به سراغم آمد. **27** دلم آشفته است و آرام و قرار ندارد. امواج

مصبیت مرا فرا گرفته‌اند. **28** تاریک وجودم را تستخیر کرده و از شدت غم به

این سو و آن سو می‌روم و قرار ندارم. در میان جماعت می‌ایستم و با التماسم

کمک می‌طلبم. **29** ناله‌هایم به فریاد شغال و جغد می‌ماند. **30** پوست بدنم

سیاه شده، و کنده می‌شود. استخوانهایم از شدت تب می‌سوزد. **31** نوای

شاد چنگ من، به نوحه‌گری مبدل شده و از نی من ناله‌های جانگذار به گوش

می‌رسد.

29 ایوب به سخنان خود ادامه داده، گفت:

2 ای کاش روزهای گذشته بازمی‌گشت، روزهایی که خدا، نگهدار من بود **3** و راهی را که در پیش داشتم روشن می‌ساخت و من با نور او در دل تاریکی قدم برمی‌داشم! **4** بله، در آن روزها کامران بود و زیر سایه خدا زندگی می‌کرد. **5** خدای قادر مطلق همراه من بود و فرزنداتم در اطراف من بودند. **6** من پاها خود را بشیر می‌شستم و از صخره‌ها برای من چشمدهای روغن زیتون جاری می‌شد! **7** در آن روزها به دروازه شهر می‌رفتم و در میان بزرگان می‌نشستم. **8** جوانان با دیدن من با احترام کثار می‌رفتند، پیران از جا برمی‌خاستند، **9** ریش‌سفیدان قوم خاموش شده، دست بر دهان خود می‌گذاشتند **10** و بزرگان سکوت اختیار می‌کردند. **11** هر که مرا می‌دید و حرفهایم را می‌شید از من تعزیز و تمجید می‌کرد؛ **12** زیرا من به داد فقرما می‌رسیدم و بیشمانی را که بار و بار نداشتند کمک می‌کردم. **13** کسانی را که دم مرگ بودند باری می‌دادم و ایشان برايم دعای خیر می‌کردند و کاري می‌کرد که دل بیوه زنان شاد شود. **14** هر کاري که انجام می‌دادم از روی عدل و انصاف بود؛ عدالت جامه من بود و انصاف تاج من. **15** براي کورها چشم و براي لینگان پا بودم؛ **16** براي قفرا پدر بودم و از حق غریبه‌ها دفاع می‌کردم. **17** دندهای ستمگران را می‌شکستم و شکار را از دهانشان می‌گرفتم. **18** در آن روزها فکر می‌کردم که حتماً پس از یک زندگی خوش طولانی به آرامی در جمع خانواده خود خواهم مرد. **19** زیرا مانند درختی بودم که ریشه‌هایش به آب می‌رسید و شاخه‌هایش از شیم سیراب می‌شد. **20** پیوسته افتخارات تازه‌ای نصیبم می‌شد و به قدرتم افزوده می‌گشت. **21** همه با سکوت به حرفاهم گوش می‌دادند و براي نصیحت‌های

با چشمان خود عهد بستم که هرگز با نظر شهوت به دختری نگاه نکنم. **2** خدای قادر مطلق که در بالاست برای ما چه تدارک دیده است؟ آیا مصیبت و بلا سرزنشت شریان و بدکاران نیست؟ **4** آیا او هر کاری را که می کنم و هر قدمی را که برمی دارم نمی بیند. **5** من هرگز دروغ نگفته و کسی را فریب نداده‌ام. **6** بگذار خدا خوش مرآ با ترازوی عدل بسجد و بینند که بی گناه. **7** اگر پایم را از راه خدا بپرور گذاشته‌ام، یا اگر دلم در طمع چیزهایی بوده که چشمانم دیده است، یا اگر دستهایم به گناه آلوه شده است، **8** باشد که غلامی که کاشتمان از ریشه کنده شود و یا شخص دیگری آن را درو کند. **9** اگر شیفتنه زن مرد دیگری شده، در کمین او نشسته‌ام، **10** باشد که همسرم را مرد دیگری تصاحب کند؛ **11** زیرا این کار زشت سزاوار مجازات است، **12** و مانند آتشی جهشی می تواند تمام هستی مرا سوزاند و از بین ببرد. **13** اگر نسبت به غلام یا کبیر خود بی انصافی می کردم، وقتی که از من شکایت داشتند، **14** چیزگونه می توانستم با خدا روپروردش؟ و هنگامی که در این باره از من سؤال می کرد، چه جوابی می دادم؟ **15** چون هم من و هم خدمتگزارانم، به دست یک خدا سرزنشت شده‌ام. **16** هرگز از کمک کردن به فقرا کوتاهی نکرده‌ام. هرگز نگذاشتم بیوونی در نالمیدی بماند، **17** یا پیشی گرسنگی بکشد، بلکه خواهک خود را آنها قسمت کرده‌ام **18** و تمام عمر خود را صرف نگهداری از آنها نموده‌ام. **19** اگر کسی را می دیدم که لیاس ندارد و از سرما می لرzd، **20** لباسی از پشم گوسفندانم به او می دادم تا از سرما در امان بماند و او با تمام وجود برای من دعای خیر می کرد. **21** اگر من با استفاده از نفوذی که در دادگاه داشتم حق پیشی را پایمال نموده باشم **22** بازیزم از کفم بیفتند و دستم بشکند. **23** هرگز جرات نمی کردم چنین کاری را انجام دهم، زیرا از مجازات و عظمت خدا می ترسیدم. **24** هرگز به طلا و نقره تکیه نکرده‌ام **25** و شادی من ممکن بی مال و ثروت نبوده است. **26** هرگز فرقه‌ای خوشبینی نداشتم و ماه درخشان نشده‌ام و آنها از دور نبویمده و پرستش نکرده‌ام؛ **28** چون اگر مرتکب چنین کارهای شده بودم مفهموش این بود که خدای متعال را انکار کرده‌ام، و چنین گناهی بی سزا نمی ماند. **29** هرگز از مصیبت دشمن شادی نکرده‌ام، **30** هرگز آنها را نفرین نکرده‌ام و زیانت را از گناه باز داشتمام. **31** هرگز نگذاشتم خدمتگزارانم گرسنه بماند. **32** هرگز نگذاشتم غریبه‌ای شب را در کوچه بخوابد، بلکه در خانه خود را به رو او باز گذاشتم. **33** هرگز مانند دیگران به خاطر ترس از سرزنش مردم، سعی نکرده‌ام گناهانم را پنهان سازم و خاموش در داخل خانه خود بششمیم. **35** ای کاش کسی پیدا می شد که به حرفهایم گوش بدهد! من دفاعیه خود را تقدیم می کنم. بگذار قادر مطلق جواب مرا بدهد و اتهاماتی را که به من نسبت داده شده به من نشان دهد، **36** و من آنها را مانند تاجی بر سر می گذارم! **37** تمام کارهای را که کرده‌ام برای او تعريف می کنم و سریلند در حضور او می ایستم. **38** اگر زمینی که در آن کشت می کنم مرا متهم سازد به اینکه صاحبی را کشتمان و آن را تصاحب کرده‌ام تا از محصلوی استفاده برم، **40** باشد که در آن زمین به جای گندم، خار و به عوض جو، علفهای هرز بروید. پایان سخтан ایوب.

32

آن سه دوست ایوب، دیگر به او جواب ندادند، چون ایوب بر بی گناهی خود پاششاری می کرد. **2** شخصی به نام یهود، پسر برکتیل بوزی، از طایفه رام، که شاهد این گفتگو بود خشمگین شد، زیرا ایوب نمی خواست قبول کند که گناهکار است و خدا به حق او را مجازات کرده است. **3** او از آن سه رفق ایوب نیز خشمگین بود، چون بدون اینکه پاسخ قاعع کشنده‌ای برای ایوب داشته باشد، او را محکوم می کردند. **4** یهود برای سخن گفتن با ایوب صبر کرده بود چون سایرین از او بزرگتر بودند. **5** اما وقته که دید آنها دیگر جوابی ندارند، برآشست. **6** یهود به سخن آمده چنین گفت: من جوان و شما پیر. به همین علت لب فرو بستم و جرات نکردم عقیده‌ام را برای شما بیان کنم، **7** زیرا گفتگو باشند که پیران داناتزند. **8** ولی حکمت و دانایی فقط بستگی به سن و سال ندارد، بلکه آن روحی که در انسان قرار دارد و نفس خدای قادر مطلق است، به انسان حکمت می بخشد. **10** پس به من گوش بدید و بگذارید عقیده‌ام را بیان کنم. **11** من در تمام این مدت صبر کدم و با دقت به سخنان و دلایل شما گوش دادم. هیچ کدام از شما توانستید پاسخ ایوب را بدیدم و یا ثابت کنید که او گناهکار است. **13** به من نگویید: «ایوب بسیار حکیم است. فقط خدا می تواند او را قانع کند.» **14** اگر ایوب با من به مباحثه پرداخته بود، با این نوع مطلق پاسخ او را نمی دادم! **15** شما حیران نشسته‌اید و هیچ جوابی ندارید. **16** آیا حال که شما سکوت کرده‌اید من هم پاید همچنان صبر کنم و ساكت بمانم؟ **17** نه، من به سهم خود جواب می دهم. **18** حرفهای زیادی برای گفتن دارم و دیگر نمی توانم صبر کنم. **19** مانند مشکی هستم که از شراب پر شده و نزدیک ترکیدن است. **20** پاید حرف زین تا راحت شوم. پس بگذارید من هم به سهم خود جواب بدهم. **21** من قصد ندارم از کسی طفداری کنم و سخنان تعلق آمیر بگویم، **22** چون انسان جاپلوسی نیستم و گزنه خالقمن مرا هلاک می کرد.

33

ای ایوب، خواهش می کنم به حرفهای من گوش بده، **2** چون می خواهم با تو صحبت کنم. **3** من با اخلاص و صداقت کامل، حقیقت را خواهم گفت، **4** زیرا روح خدا مرا آفریده است و نفس قادر مطلق به من زندگی بخشنیده است. **5** اگر تو نتوانستی جوابم را بدیهی درنگ نکن، دعوی خود را آماده کن و در برابر مایست. **6** من هم مثل تو از گل سرشنه شده‌ام و هر دو ما مخلوق خدا هستیم، **7** پس لومی ندارد از من بترسی. من تو را نخواهم ترساند و در تنگنا قرار نخواهم داد. **8** من خود، این حرف را از دهان تو شنیده‌ام که گفته‌ای: **9** «پاک و بی تقصیر و مرتکب هیچ گناهی نشده‌ام. **10** خدا بی بهانه می گردد تا در من خطای بیابد و مرآ دشمن خود محسوب کند. **11** خدا پای مرآ در کنده می گذارد و کوچکترین حرکت مرا زیر نظر می گیرد.» **12** اما ایوب تو اشتباه می کنی، زیرا خدا از انسان بزرگتر است. **13** چرا شکایت می کنی که خدا برای کارهایی که می کند توضیحی به انسان نمی دهد؟ **14** خدا به شیوه‌های گوناگون با انسان سخن می گوید، اما انسان توجه نمی کند. **15** هنگامی که خواب عمیق انسان را در بستره فرو می گیرد، خدا به وسیله خوابها و رؤایهای شب با او حرف می زند. **16** گوششای او را باز می کند و به او هشداری می دهد تا **17** او را از گاه و تکیر باز دارد. **18** او انسان را از هلاکت و مرگ می رهاند. **19** و نیز او را در بستر بیماری با درد

تأدیب

زیرا او از کارهای ایشان آگاه است و در یک شب ایشان را سرنگون می‌سازد.
26 او آنها را در حضور همگان به سیزای اعمالشان می‌رساند، **27** چون از پیروی او انحراف ورزیده به احکام او توجهی نکرده‌اند، **28** و آنچنان بر قرار ظلم نموده‌اند که فریادشان به گوش خدا رسیده است. بله، خدا ناله مظلومان را می‌شنود. **29** وقتی او آرام است، کیست که بتواند او را مضطرب کند؟ و چون روی خود را پوشاند، کیست که بتواند او را بینند؟ هیچ قومی و هیچ انسانی نمی‌تواند. **30** او نمی‌گذرد بدکاران بر مردم حکومت راند و آنها را اسری کنند. **31** ای ایوب، آیا گاهانه را پیش خدا اعتراض نموده‌ای؟ آیا به او قول داده‌ای که دیگر گاه نکنی؟ **32** آیا از خدا خواسته‌ای که خطاهای را به تو نشان دهد؟ آیا حاضری از آنها دست بکشی؟ **33** آیا عدالت خدا باید مطابق خواسته‌های تو باشد؟ حال آنکه تو او را طرد کرده‌ای؟ تضمیم با توست، نه با من. بگو چه فکر می‌کنی. **34** هر انسان فهمیده و با شعوری این حرف مو تصدقیخ خواهد کرد که تو مثل آدم نادان حرف می‌زنی. **36** ای ایوب، کاش به نهایت آزموده شوی، چون مثل شیرین پاسخ می‌دهی **37** و نافرمائی را بر گاهان دیگر خود افروهه‌ای و با بی‌رحمتی و با خشم بر ضد خدا سخن می‌گوئی.

35 آیا این درست است که ادعا می‌کنی که در حضور خدا ی گاهی،

و می‌گویی: «از این پاکی و بی‌گناهی خود سودی نبرده‌ام»؟ **4** من جواب تو و همه دولستان را می‌دهم. **5** به آسمان بلندی که بر فراز سر توست نگاه کن.

6 اگر گناه کنی چه لطمی‌ای به خدا می‌زنی؟ اگر خطاهای تو زیاد شود چه تأثیری بر او دارد؟ **7** یا اگر گناه نکنی، چه تفعیلی به او می‌رسانی؟ **8** خواه گناه کنی، و خواه کار خوب انجام دهی، تأثیر آن فقط بر انسانهاست. **9**

وقی به انسانها ظلم می‌شود، آنها ناله می‌کنند و فریاد برمی‌آورند تا کسی به دادشان برسد. **10** اما کسی نمی‌گوید: «خدای آفریننده من کجاست، که شبانگاه سرودها می‌بخشد؟ **11** او که ما را توسط حیوانات زمین تعليم می‌دهد، و توسط پرندگان آسمان حکیم می‌سازد؟» **12** فریاد برمی‌آورند و

کسک می‌طلبدند اما خدا پاسخی نمی‌دهد، زیرا متکبر و شور هستند. **13** فریاد آنها سودی ندارد، زیرا خدای قادر مطلق آن را نمی‌شود و به آن توجهی ندارد. **14**

پس چغار بیشتر، وقی می‌گویند او را نمی‌بینی و دعویات در حضور وی است، و منتظر او هستی، خدا تو را نخواهد شنید **15** می‌گویی: «خدا گاههای را مجازات نمی‌کند و به گاهان او توجهی ندارد». **16** اما ای ایوب، تو از روی نادانی سخن می‌گویی و سخنان پوج و باطل است.

36 حوصله کن و به آنچه که درباره خدا می‌گوییم گوش بده. **3** من

با داشت وسیع خود به تو نشان خواهیم داد که خالق من عادل است. **4** بدان کسی که در مقابل تو ایستاده، مردی فاضل است و آنچه می‌گوید عین حقیقت می‌باشد. **5** فهم و دانایی خدا کامل است. او قادر به انجام هر کاری است، با وجود این کسی را خوار نمی‌شمارد. **6** او بدکاران را بی‌سزا نمی‌گذارد و به داد مظلومان می‌رسد. **7** از نیکان حمایت کرده، آنها را چون پادشاهان سرافراز می‌نماید و عزت ابدی به آنها می‌بخشد. **8** هرگاه در زحمت بیفتند و اسیر و گرفتار شوند، **9** خدا اعمال گناه‌آلو و تکری ایشان را که موجب گرفتاریشان شده به آنها نشان می‌دهد **10** و به ایشان کمک می‌کند

اشتهایش را ز دست داده، حتی از لذیذترین خوراکها نیز بیزار می‌شود. **21** به قدری لاغر و ضعیف می‌شود که جز پوست و استخوان چیزی از او باقی نمی‌ماند **22** و پایش به لب گور می‌رسد، و چنان به دست حاملان مرگ.

23 اما هرگاه یکی از هزاران فرشته خدا، یک پیک مخصوصی، از آسمان ظاهر شود تا برایش شفاقت نموده، او را درستکار اعلام کند، **24** و او را مورد لطف خود قرار داده، بگوید: «او را از گور برهانید، چون برای او فدیه‌ای یافتمان». **25** آنگاه بدن او مثل بدن یک طفل، سالم شده، دویاره جوان و قوی می‌گردد. **26** هر وقت به حضور خدا دعا کند، خدا دعا یش را شنیده، او را اجابت می‌کند و او با شادی خدا را پرستش می‌نماید و خدا او را به وضع خوب گذشته‌اش بر می‌گرداند. **27** سپس او به مردم خواهد گفت: «من گناه کردم و به راستی عمل ننمودم ولی خدا از سر تقصیم گذشت. **28** او نگذاشت بمیر و از نور زندگی محروم گردم». **29** خدا بارها این کار را برای انسان انجام می‌دهد **30** و جان او را از مرگ می‌رهاند تا نور زندگی بر او بتابد. **31** ای ایوب، به آنچه که گفتم خوب توجه کن و بگذار به سختانم ادامه دهم؛ **32** ولی اگر چیزی برای گفتن داری، بگو؛ می‌خواهم آن را بشنویم! چون به هیچ وجه مایل نیستم که ابهامی برایت باقی بماند. **33** اما اگر حرفی برای گفتن نداری به من گوش بده و خاموش باش تا به تو حکمت بیاموزم!

34

ای مردان حکیم و دانا به من گوش دهید. **3** همچنانکه زیان

طعم غذای خوب را می‌فهمد همان گونه نیز گوش سختان درست را تشخیص می‌دهد؛ **4** پس بباید آنچه را که خوب و درست است تشخیص داده، آن را اختیار کنیم. **5** ایوب گفته است: «من گناهی ندارم، ولی خدا مرا گناهکار می‌داند. **6** هر چند که تقصیری ندارم او مرا دروغگو می‌داند. با

اینکه هیچ خطای نکرده‌ام، اما سخت تبیه شده‌ام». **7** ببینید ایوب چه حرفرهای توهین آمیزی می‌زند! حتماً ب بدکاران همنشین بوده است! **9** زیرا

می‌گوید: «برای انسان چه فایده‌ای دارد که در صدد خشند ساختن خدا برآید؟» **10** ای کسانی که فهم و شعور دارید، به من گوش دهید. چطور

ممکن است خدای قادر مطلق، بدی و ظلم بکند؟ **11** او هر کس را مواقفی

عملش جزا می‌دهد. **12** برایستی که خدای قادر مطلق، بدی و بی انصافی نمی‌کند. **13** اقتدار و اختیار تمام جهان در دست اوست. **14** اگر خدا اراده

کند که روح و نفس خود را از انسان بگیرد، **15** اثری از زندگی در او باقی نمی‌ماند و او به خاک باز می‌گردد. **16** حال، اگر فهم داری، گوش کن.

17 اگر خدا از عدالت و انصاف متنفر بود آیا می‌توانست جهان را اداره کند؟ آیا می‌خواهی آن داور بزرگ را محکوم کنی؟ **18** او کسی است که پادشاهان و

نجبا را به بدکاری و بی انصافی متهم می‌کند، **19** هرگز از قدرتمندان طرفداری نمی‌نماید و ژرتومند را بر قبیر ترجیح نمی‌دهد، زیرا همه انسانها آفریده دست او هستند. **20** خدا می‌تواند نیمه‌شب در یک لحظه جان انسان را بگیرد و با

یک اشاره قدرتمندترین انسانها را از پای درآورد. **21** خدا تمام کارهای انسان را به دقت زیر نظر دارد و همه را می‌بیند. **22** هیچ علمی نمی‌تواند آدمهای بدکار را از نظر او پنهان سازد. **23** پس خدا احتیاجی ندارد که برای داوری کردن انسان صیر کند. **24** بی‌آنکه نیازی به تحقیق و بررسی باشد خدا

قدرتمندان را خرد و متلاشی می‌کند و دیگران را به جای آنها می‌نشاند، **25**

که خدا چگونه تمام طبیعت را اداره نموده، برق را از ابرها ساطع می کند؟ **16** آیا تو می دانی چگونه ابرها در هوا معلق می مانند؟ آیا تو عظمت این کار خدا را می توانی درک کنی؟ **17** آیا وقتی زمین زیر و وزش باد گرم جنوب قرار دارد و لیسا هایت از گرمای با تنت چسپیده است، **18** تو می توانی به خدا کمک کنی تو وضع آسمان را که مانند فلز سخت است تغییر دهد؟ **19** آیا تو می توانی به ما بگویی چگونه باید با خدا مواجه شد؟ ما با این فکر تاریکمان نمی دانیم چگونه با او سخن گوییم. **20** من با چه جرأتی با خدا صحبت کنم؟ چرا خود را به کشتن دهم؟ **21** همان طور که در یک روز اتفاقی به ابر، نمی توانیم به تابیخ خورشید نگاه کنیم، **22** همچنان نیز نمی توانیم به جلال پرشکوه خدا که از آسمان با درخشندگی خیره کننده ای بر ما نمایان می شود خیره شویم. **23** موظاب باش کمی با رشوه و ثروت، تو را از راه راست منحرف نسازد. **19** فریاد تو به جایی نخواهد رسید و با همه تلاشهای سختی نمی توانی از این شریان درگیر است. نگران نباش داوری و عدالت اجرا خواهند شد. **18** موظاب باش کمی با رشوه و ثروت، تو را از این سختی و مصیبت برها نداند و تو را کامیاب سازد تا بتوانی در امنیت و وفور نعمت زندگی کنی. **17** اما در حال حاضر فکرت با داوری شریان درگیر است. نگران نباش داوری و عدالت اجرا خواهند شد. **18** تدگنا آزاد شوی. **20** در آزوی فرا رسیدن شب نباش، تا مردم را از مکانشان بیرون بکشی.

38 آنگاه خداوند از درون گردباد به ایوب چنین پاسخ داد: **2** این کیست که با حرفهای پوچ و بی معنی حکمت مرا رد می کند؟ **3** حال، مثل یک مرد بایست و به پرسش من پاسخ بده. **4** وقتی زمین را بنیاد نهادم تو کجا بودی؟ **5** اگر می دانی به من بگو. **5** آیا می دانی اندادهای زمین چگونه تعیین شد و چه کسی آن را با شاقول اندازه گرفت؟ **6** آیا می دانی وقتی در میان پانگ شادی ستارگان صبح و فرشتگان آسمان، زمین بنیاد نهاده می شد، پایه های آن بر چه چیز قرار گرفت و سنج زاویه آن را چه کسی کار گذاشت؟ **8** وقتی دریا از شکم زمین بیرون آمد چه کسی برای آن حد گذاشت؟ **9** این من بودم که دریا را با ابرها پوشاندم و با تاریکی غلظت آن را قداد کدم، **10** حدود آن را تعیین نمودم و با سواحل، آن را محصور کدم. **11** به دریا گفتم: «از اینجا جلوتر نبا و موجهای سرکش تو از این حد تجاوز نکنند!» **12** آیا در تمام عمرت هرگز به خورشید فرام داده ای که طلوع کند؟ **13** آیا هرگز به روشنایی روز گفته ای که کرانه های زمین را در بر بگیرد تا شرارت شب رخت بریند؟ **14** زمین مثل موم زیر مهر تغییر شکل می دهد، و نقشه های آن مانند نقشه های لباس، نمایان می شود. **15** نور شریان از آنها گرفته می شود، و دستشان که برای ظلم دراز شده، می شکند. **16** آیا چشممه های را که دریاها از آن جاری می گردند کشف کرد های و یا به اعمالی دریاها قدم گذاشته ای؟ **17** آیا دروازه های دنیای تاریک مردگان را دیده ای؟ **18** آیا می دانی پنهانی زمین چقدر است؟ اگر می دانی به من بگو! **19** آیا می دانی روشنایی و تاریکی از کجا می آیند؟ **20** آیا وقتی حدوشان را پیدا کنی و به سرجشمه آنها برسی؟ **21** البته تو همه این چیزها را می دانی! مگر نه این است که تو هنگام خلقت دنیا وجود داشته ای! **22** آیا تو مخزنها برق را دیده ای؟ آیا می دانی تکرگ در کجا ساخته و انبیار می شود؟ **23** من آنها برای زمان جنگ و بلا ذخیره کرد هام. **24** آیا می دانی روشنایی از کجا می تابد و باد شرقی از کجا می وزد؟ **25** چه کسی دره ها را برای سیلانها حفر نمود و مسیر برق په موسیله کرد؟ چه کسی باران را بر بیانهای خشک و متrock می باراند تا زمین ویران و بایر سیراب گشته گیاهان تاره برویاند؟ **28** آیا باران یا شیشم پدری دارد؟ **29** کیست که بیخ را به وجود می آورد و شیشم را تولید می کند، **30** آب را به پیخ مبدل می سازد و سطح دریا را مانند سنج، منجمد می نماید؟ **31** آیا می توانی

که به سخنان او توجه نمایند و از گناه دست بکشند. **11** اگر به او گوش داده، از او اطاعت کنند، آنگاه تمام عمر شادمان و خوبیخت خواهند بود؛ **12** و اگر گوش ندهند، در جنگ هلاک شده، در جهل و نادانی خواهند مرد. **13** اشخاص خدا نشانشان در دل خود خشم را می پروراند و حتی وقتی خدا آنها را تبیه می کند از او کمک نمی طلبند. **14** آنها به سوی فساد و هرزگی کشیده می شوند و در عنفوان جوانی می میرند. **15** خدا به موسیله سختی و مصیبت با انسان سخن می گوید و او را از رنجها یشی می رهاند. **16** خدا می خواهد تو از این سختی و مصیبت برها نداند و تو را کامیاب سازد تا بتوانی در امنیت و وفور نعمت زندگی کنی. **17** اما در حال حاضر فکرت با داوری شریان درگیر است. نگران نباش داوری و عدالت اجرا خواهند شد. **18** فریاد تو به جایی نخواهد رسید و با همه تلاشهای سختی نمی توانی از این تدگنا آزاد شوی. **20** در آزوی فرا رسیدن شب نباش، تا مردم را از مکانشان بیرون بکشی. **21** از گناه دوری کن، زیور خدا این گرفتاری را به همین سبب فرستاده است تا تو را از گناه دور نگه دارد. **22** بدان که قدرت خدا برتر از هر قدرتی است. کیست که مثل او بتواند به انسان تعیین دهد؟ **23** چه کسی می تواند چیزی به خدا یاد دهد و یا او را به بی انصافی متهمن سازد؟ **24** به یاد داشته باش که کارهای او را تجلیل کنی، کارهایی که مردمان در وصف آنها سرایده اند. **25** همه مردم کارهای خدا را مشاهده می کنند، هر چند از درک کامل آنها عاجزند. **26** زیرا خدا به قدری عظیم است که نمی توان او را از اینجانب که باید شناخت و به ازیست وی بی برد. **27** او بخار آب را به بالا می فرستد و آن را به باران تبدیل می کند. **28** سپس ابرها آن را به فراوانی برای انسان فرو می ریند. **29** آیا واقعاً کسی چگونگی گستره شدن اینها در آسمان و برخاستن غرع رعد از درون آنها را می فهمد؟ **30** بینید چگونه سراسر آسمان را با برق روشن می سازد، ولی اعمالی دریا همچنان تاریک می ماند. **31** خدا با کارهای حیرت انگیز خود غذای فراوان در دسترس همه انسانها قرار می دهد. **32** او دستهای خود را با تیرهای آتشین برق پر می کند و هر یک از آنها را به سوی هدف پرتاب می نماید. **33** رعد او از فرا رسیدن طوفان خبر می دهد؛ و حتی حیوانات نیز از آمدن آن گناه می شوند.

37 دل من می ازد؛ **2** گوش دهید و غرع صدای خدا را بشنوید. **3** او برق خود را به سراسر آسمان می فرستد. **4** سپس غرع صدای او شنیده می شود، غرع مهیب رعد به گوش می رسد و باز برق، آسمان را روشن می کند. **5** صدای او در رعد پاششکوه است. ما نمی توانیم عظمت قدرت او را درک کنیم. **6** وقتی او برق و باران شدید بر زمین می فرستد، **7** مردم از کار کردن باز مانند و متوجه قدرت او می شوند، **8** حیوانات وحشی به پناهگاه خود می شتابند و در لانه های خویش پنهان می مانند. **9** از جنوب طوفان می آید و از شمال سرما. **10** خدا بر آبها می دهد، به طوری که حتی وسیعترین دریاهای نیز پیخ می بندد. **11** او ابرها را از رطوبت، سنگین می کند و برق خود را به موسیله آنها پراکنده می سازد. **12** آنها به دستور او به حرکت در می آیند و احکام او را در سراسر زمین به جا می آورند. **13** او ابرها را برای مجازات مردم و یا برای سیراب کردن زمین و نشان دادن رحمتش به ایشان، می فرستد. **14** ای ایوب، گوش بد و درباره اعمال شگفت آور خدا تأمل و تفکر کن. **15** آیا می دانی

آشیانه می سازد و بر قله های بلند زندگی می کند **29** و از آن فاصله دور، شکار خود را زیر نظر می گیرد. **30** بین چگونه دور اجسام کشته شده را می گیرد و جو جه هایشان خون آنها را می خورد.

40 آیا هنوز هم می خواهی با من که خدای قادر مطلق هستم مباحثه کنی؟ تو که از من انتقاد می کنی آیا می توانی جوابم را بدھی؟ ایوب به خداوند چنین پاسخ داد: **4** من کوچکتر از آنم که بتوانم به تو جواب دهم. دست بر دهانم می گذارم **5** و دیگر سخن نمی گویم. **6** آنگاه خداوند از میان گردباد بار دیگر به ایوب چنین گفت: **7** اکنون مثل یک مرد بایست و به سوال من جواب بده. **8** آیا مرا به بی عدالتی منهم می سازی و مرا محکوم می کنی تا ثابت کنی که حق با توست؟ **9** آیا تو مانند خدا توانی هستی؟ آیا صدای تو می تواند مانند رعد او طنین اندازد؟ **10** اگر چنین است پس خود را به فر و شکوه ملیس ساز و با جلال و عظمت به پا خیز. **11** به متکبران نگاه کن و با خشم خود آنها را به زیر انداز. **12** با نگاه، متکبران را ذلیل کن و بدکاران را در جایی که ایستاده اند پایمال نما. **13** آنها را با هم در خاک دفن کن و ایشان را در دنیا مردگان به بند بکش. **14** اگر بتوانی این کارها را بکنی، آنگاه من قبول می کنم که با قوت خود می توانی نجات یابی. **15** نگاهی به بهیمهوت بیندار! من او را آفریده ام، همان طور که تو را آفریده ام! او مثل گاو علف می خورد. **16** کمر پرقرت و عضلات شکمش را ملاحظه کن. **17** دمش مانند درخت سرو، راست است. رگ و بی راش محکم به هم یافته شده است. **18** استخوانهایش مانند تکه های مفرغ و دندنهایش چون میله های آهن، محکم می باشند. **19** او سرآمد کارهای دست خداست، و تنها خالقش می تواند با شمشیرش به او نزدیک شود. **20** کوهها بهترین علوفه خود را به او می دهدن و حیوانات وحشی در کار او بازی می کنند. **21** زیر درختان گلار، در نیزارها دراز می کشد **22** و سایه آنها او را می پوشانند و درختان بید کار رو دخانه او را احاطه می کنند. **23** طغیان رو دخانهها او را ماضطرب نمی سازد و حتی اگر امواج جوشان رود اردن بر سرش بزید، تو سر به خود راه نمی دهد. **24** هیچ کس نمی تواند قلاب به بینی او بزند و او را به دام انداز.

41 آیا می توانی بیوتات را با قلاب صید کنی یا به دور زبانش کمند بینداری؟ **2** آیا می توانی از بینی او طناب رد کنی یا چانه اش را با نیزه سوراخ نمایی؟ **3** آیا از تو خواهش خواهد کرد که دست از سرش بردارد؟ **4** آیا می پنداشد که تا آخر عمر، او را برد خود سازی؟ **5** آیا می توانی با او مثل یک پرنده بازی کنی یا به او افسار زده، او را به دخترخانه دهید نمایی؟ **6** آیا ماهیگیران می توانند او را تکتمکه کرده، به تاجران بفروشند؟ **7** آیا تیر به پوست او فرو می رود یا نیزه ماهیگیری سر او را سوراخ می کند؟ **8** اگر به او دست بزنی چنان آشوبی به پا می کند که دیگر هرگز هوس نکنی به او نزدیک شوی! **9** هر که بخواهد او را بگیرد از دیدنش به لزه می افتد و تلاش نافرجام می ماند. **10** هیچ کس جرأت ندارد او را تحریک کند یا در مقابله باشد.

11 در تمام دنیا کسی نیست که با او دیگر شود و جان به برد. **12** از عظمت و قدرت اعضای بدن او دیگر چه گویی؟ **13** کیست که بتواند پوستش را زان او پیکنند؟ کیست که بتواند به زره دو لایه او نفوذ کند؟ **14** کیست که بتواند دروازه دهان او را باز کند؟ دندنهایش بسیار ترسناکند. **15** پشت او از

مجموعه ستارگان پروین را به هم بیندی؟ یا رشته منظمه جبار را باز کنی؟ **32** آیا می توانی گردش منظم فضول را اداره کنی و دب اکبر را با ستارگانش در آسمان هدایت نمایی؟ **33** آیا از قوانین آسمان سر در می آوری و می دانی اینها چه تأثیری بر زمین دارند؟ **34** آیا می توانی بر سر ابرها فریاد بزنی تا که سیالهای تو را پیوشنند؟ **35** آیا می توانی به برق آسمان دستور دهی در مسیرش روانه شود؟ و آیا او فرمان تو را اطاعت خواهد کرد؟ **36** کیست که فهم و شعور به انسان می دهد؟ **37** کیست که با حکمتش ابرها را می شمارد و مشکلهای آب آسمان را بر زمین خالی می کند **38** و خاک را به صورت کلوخهای گلی در می آورد؟ **39** آیا می توانی برای ماده شیر و بچه هایش که در لانه خود لمیده و یا در جنگل به کمین نشسته اند، خواراک تهیه کنی تا شکم شان را سیر کنند؟ **40** وقتی کلاهگاه به این سو و آن سو پرواز می کنند تا شکم گرسنه خود و جو جه هایشان را که نزد خدا فریاد برمی آورند سیر کنند، چه کسی برایشان خواراک تهیه می کند؟

39 آیا زمان زاییدن بزرگویی را می دانی؟ آیا وضع حمل آمو را با چشم خود دیده ای؟ **2** آیا می دانی چند ماه طول می کشد تا بچه های خود را زاییده ای با برداری فارغ شوند؟ **4** بچه های آنها در صحراء رشد می کنند، سپس والدین خود را ترک نموده، دیگر نزدشان بزمی گردند. **5** چه کسی خر و حشی را رها کرده است؟ چه کسی بنده ای او را گشوده است؟ **6** من بیانها و شوره زارها را مسکن آنها ساخته ام. **7** از سر و صدای شهر بیزارند و کسی نمی تواند آنها را رام کند. **8** دامنه کوهها چه چرگاه آهانه است و در آنجا هر سیزده را پیدا کنند می خورند. **9** آیا گاو و حشی راضی می شود تو را خدمت کند؟ آیا او کنار آخر تو می استدی؟ **10** آیا می توانی گاو و حشی را با طناب بیندی تا زمینت را شخم بزند؟ **11** آیا صرف باه خاطر قوت زیادش می توانی به او اعتماد کنی و کار خودت را به او بسپاری؟ **12** آیا می توانی او را بفرستی تا محصول تو را بیاورد و در خرمنگاه جمع کند؟ **13** شترمغ با غرور بالهایش را تکان می دهد، ولی نمی تواند مانند لکلک پروار کند. **14** شترمغ تخمها خود را روی زمین می گذارد تا خاک آنها را گرم کند. **15** او فراموش می کند که ممکن است کسی بر آنها با بگذارد و آنها را له کند و یا حیوانات وحشی آنها را از بین ببرند. **16** او نسبت به جو جه هایش چنان بی توجه است که گوئی مال خودش نیستند، و اگر بیمیند اعتنای نمی کند؛ **17** زیرا من او را از فهم و شعور محروم کرده ام. **18** ولی هر وقت بالهایش را باز می کند تا بدو هیچ اسب و سوارکاری به پایش نمی رسد. **19** آیا قوت اسب را تو به او داده ای؟ یا تو گردش را با یال پوشانیده ای؟ **20** آیا تو به او توانایی بخشیده ای تا چون ملخ خیز بردارد و با خرناس مهیب و حشمت ایجاد کند؟ **21** بین چگونه سر خود را به زمین می کوبد و از قدرت خویش لذت می برد. هنگامی که به جنگ می رود نمی هراسد؛ تبع شمشیر و رگبار تیر و برق نیزه او را به عقب بر نمی گرداند. **24** وحشیانه سر بر زمین می کوبد و به مجرد نواخته شدن شیپور حمله، به میدان کارزار پوش می برد. **25** با شنیدن صدای شیپور، شیشه برمی آورد و بوی جنگ را از فاصله دور استشمام می کند. از غوغای جنگ و فرمان سرداران به وجود می آید. **26** آیا تو به شاهین یاد داده ای که چگونه بپرد و بالهایش را به سوی جنوب پهمن کند؟ **27** آیا به فرمان توست که عقاب بر فراز قله ها به پرواز در می آید تا در آنجا آشیانه خود را بسازد؟ **28** بین چگونه روی صخره ها

فلسه‌ایی که محکم به هم چسبیده‌اند پوشیده شده است، به طوری که هیچ چیز قادر نیست آنها را از هم جدا کند و حتی هوا نیز نمی‌تواند به داخل آنها نفوذ نماید. **18** وقتی عطسه می‌کند بخار آن در پرتو نور خورشید می‌درخششد. چشمانش مانند طلوع خورشید درخشان است. **19** از دهانش آتش زبانه می‌کشد. **20** دودی که از سوراخهای بینی اش خارج می‌شود مانند بخاری است که از دیگر جوشان برهمی خیزد. **21** نفس او هیزم را به آتش می‌کشد؛ شعله‌های سوزان از دهانش می‌جهد. **22** قدرت حیرت‌آوری در گردن او نهفته است و هر که او را می‌بیند به وحشت می‌افتد. **23** لایه‌های گوشت بدنش سفت و محکم به هم چسبیده است. **24** دلش مثل منگ زیرین آسیاب سخت است. **25** وقتی برهمی خیزد زورمندان هراسان می‌شوند و از ترس بیهوش می‌گردند. **26** شمشیر، نیزه، تبر یا زوین بر او کارگر نیست. **27** آهن برایش مثل کاه است و مفرغ مانند چوب پوسیده. **28** تیرهای کمان نمی‌توانند او را فراری دهند. سکنهای فلاخن چون پر کاه بر او بی‌اثرند. **29** چماق برای او مانند کاه است. او به تیرهایی که طرفش پرتاب می‌شوند، می‌خندد. **30** پوست شکمکش مانند تکه‌های سفال، تیز است و مانند چنگال خرمکوب روی زمین شیار به وجود می‌آورد. **31** با حرکات خود اعماق دریا را ماند یک طرف جوشان به جوش و خروش می‌آورد و دریا را مثل دیگر عطاواران به هم می‌زند. **32** ردپایی درخشان به دنبال خود برگای می‌گذارد، به طوری که دریا از کف سفید پوشیده می‌شود. **33** در روی زمین هیچ موجودی مانند او بی‌باک نیست. **34** او سلطان حیوانات وحشی است و هیچ جانوری به پای او نمی‌رسد.

42

سپس ایوب در جواب خداوند چنین گفت: **2** می‌دانم که تو هر چه اراده کنی می‌توانی انجام دهی. **3** می‌پرسی: «کیست که با حرشهای پوچ و بی معنی منکر حکمت من می‌شود؟» آن شخص منم. من نمی‌دانستم چه می‌گفتم. دریاره چیزهای سخن می‌گفتم که فرادر از عقل من بود. **4** تو از من خواستی که به سختانست گوش کنم و به سوالی که از من می‌پرسی پاسخ دهم. **5** پیش از این گوش من دریاره تو چیزهایی شنیده بود، ولی اکنون چشم من تو را می‌بیند! **6** از این جهت از خود بیزار شده در خاک و خاکستر توبه می‌کنم. **7** هنگامی که خداوند صحبت خود را با ایوب تمام کرد، به الیفار تیمانی فرمود: «از تو و از دو رفیقت خشنگین هستم، زیرا سختان شما دریاره من مانند سختان خدمتگذارم ایوب، درست نبوده است. **8** اکنون هفت گوشه‌له و هفت قوچ بگیرید و پیش بندهام ایوب بروید و آنها را برای گناه خود قربانی کنید؛ و خدمتگذارم ایوب برای شما دعا خواهد کرد و من دعای او را مستجاب نموده، از مجازات شما درمی‌کذرم. زیرا سختان شما دریاره من مانند سختان خدمتگذارم ایوب، درست نبوده است. **9** پس الیفار تیمانی، بلده شوحی و صوفر نعماتی همان طور که خداوند امر فرموده بود عمل کردند و خداوند دعای ایوب را در حق ایشان اجابت نمود. **10** آنگاه، پس از آنکه ایوب برای دوستان خود دعا کرد، خداوند ثروت و خوشبختی از دست رفه‌اش را به او بازگردانید. در واقع، خداوند دو برابر آنچه را که ایوب قبل از داشت به او بخشید. **11** آنگاه تمام برادران و خواهران و دوستان سایپش پیش او آمد، در خانه‌اش با او جشن گرفتند و او را که خداوند به مصیبتها مبتلا کرده بود تسلي دادند و هر کدام از آنها پول و انگشت طلا برایش هدیه آوردند. **12** به این

مزامیر

1

تنگکا بودم تو به داد من رسیدی، پس اکنون نیز بر من رحم فرموده، دعایم را
اجابت فما. ۲ ای آدمیان، تا به کی نام مرا بی حوت خواهید کرد؟ تا به کی
چیزهای باطل و دروغ را دوست خواهید داشت و از آنها پیروی خواهید کرد؟
۳ بدانید که خداوند اشخاص عادل را برای خود برگزیده است، پس وقتی نزد
او فریاد آورم صدایم را خواهد شنید. ۴ نگذارید خشم بر شما غلبه کرده،
شما را به گناه پیشاند. بر سترهای خود، در سکوت به رفخار خود فکر کنید.
۵ بر خداوند ترکل کنید و قربانیهای راستین را به او تقدیم نمایید. ۶ بسیاری
می گویند: «کیست که به ما کمک کند؟» ای خداوند، تو نور چهرهات را بر
ما بتابان. ۷ تو قلب مرا از شادی لبیر کرده‌ای! آری، شادی ای که تو به من
پیشخداهی پیشتر از شادی ای است که به هنگام برداشت محصول فراوان پدید
می آید. ۸ با آرامش خیال به خواب می روم، زیرا تو ای خداوند، تنها تو، مرد
امنت نگه می داری.

۵ برای رهبر سرایندگان: مژمور داود، با همراهی سازهای بادی. ای
خداوند، به سختنان من گوش بده و به ناله من توجه فما. ۱۰ ای پادشاه و ای
خدای من، به فریاد برس، زیرا من فقط نزد تو دعا می کنم. ۳ ای خداوند،
صیبحگاهان به پیشگاه تو دعا می کنم و تو صدای مرا می شنوی، پس من
انتظار خواهم کشید تا جواب مرا بدھی. ۴ تو خدای نیستی که گناه را
دوست بداری و شرارت را تحمل کنی. ۵ تو تحمل دیدن متکبران را نداری و
از همه بدکاران نفرت داری. ۶ ای خداوند، تو از قاتلان و حیله‌گران پیزاری و
دروگوگویان را هلاک می کنی. ۷ اما من در پنهان محبت عظم تو به خانه
مقدسّت داخل خواهم شد و با ترس و احترام، تو را عبادت خواهم کرد. ۸ ای
خداوند عادل، راه خود را به من نشان ده و مرا هدایت نما تا دشمنانم توانند
بر من چیزهای شوند. ۹ به سختنان دهانشان نمی توان اعتماد کرد و دلشان مملو
از شرارت است. گلوکشان گزیر است گشاده، دروغ بر زبانشان است. ۱۰
ای خدا، تو آنها را محکوم کن و بگذار خود در دامهاشان گرفتار شوند! آنها
را دور پینزار، زیرا گناهان زیادی مرتکب شده‌اند و بر ضد تو پرخاسته‌اند. ۱۱
اما بگذار همه کسانی که به تو پنهان می آورند، خوشحال شوند و همیشه با
شادی سرود پیخوانند. از کسانی که تو را دوست دارد محافظت نما تا آنها در
پنهان تو شادمان باشند. ۱۲ تو ای خداوند، عادلان را برکت می دهی و ایشان را
با سیر محبت خود محافظت می نمایی.

۶ برای رهبر سرایندگان: مژمور داود، با همراهی سازهای زهی، در مایه
شیمیتیت. ای خداوند، مرا در شدت خشم خود توبیخ و تنبیه نکن. ۲ ای
خداوند، به من رحم کن زیرا پژمرده شده‌ام. خداوندان، مرا شفا ده، زیرا درد
وجود را فرا گرفته ۳ و بسیار پریشانم. تا به کی ای خداوند، تا به کی؟ ۴ ای
خداوند، بیا و مرا برهان؛ به خاطر محبت خود، مرا نجات ده. ۵ زیرا مردگان
نمی توانند تو را به یاد آورند. کیست که در قبر تو را ستایش کند؟ **(Sheol)**
h7585 ۶ از نایلین خسته شده‌ام. هر شب بسترم را غرق اشک می سازم.
۷ از آزار دشمنان آقدر گریه کرده‌ام که چشمانم تار شده‌اند. ۸ ای همه
بدکاران، از من دور شوید؛ زیرا خداوند صدای گریه مرا شنیده است. ۹ او به
فriاد من خواهد رسید و دعایم را اجابت خواهد کرد. ۱۰ آنگاه همه دشمنان
ناگهان عاجز و درمانه شده، با سرافکنندگی دور خواهند شد.

۲ چرا قوهای شورش می کنند؟ چرا ملتها بی جهت توطئه می چینند؟
پادشاهان جهان صفات آرایی کردند و رهبران ممالک با هم مشورت می کنند بر
ضد خداوند و مسیح او. ۳ آنها می گویند: «بیایید زنجیرها را پاره کنیم و خود
را از قید اسارت آزاد سازیم!» ۴ اما خداوند که بر تخت خود در آسمان
نشسته، به تقشهای آنان می خندد. ۵ پس با خشم و غضب آنان را توبیخ
می کند و به وحشت می اندازد. ۶ خداوند می فرماید: «من پادشاه خود را
در اورشلیم، بر کوه مقدس خود، بر تخت سلطنت نشانده‌ام!» ۷ پادشاه
می گوید: «من فرمان خداوند را اعلام خواهیم کرد. او به من فرموده است: «تو
پسر من هستی؛ امروز من پدر تو شده‌ام. ۸ از من درخواست کن و من همه
قوهای را به عنوان میراث به تو خواهیم بخشید و سراسر دنیا را ملک تو خواهیم
ساخت. ۹ تو با عصای آهینی بر آنها حکومت خواهی کرد و آنها را مانند
ظرف گلی خود خواهی نمود.» ۱۰ بنابراین، ای پادشاهان، گوش دهید و
ای رهبران جهان توجه نمایید! ۱۱ با ترس و احترام خداوند را عبادت کنید؛
۱۲ پیش از یکمکه پرسش خشمگین شود و شما را نابود کنید، به پیشانی
و آنها را بوسه زنید، زیرا خشم او ممکن است هر لحظه افروخته شود. خوش با
حال همه کسانی که به او پنهان می بزنند.

3

۳ داود این مژمور را وقتی از دست پرسش ایشالم گریخته بود، سرایید. ای
خداوند، دشمنانم چقدر زیاد شده‌اند! بسیاری بر ضد من برومی خیزند. ۲
بسیاری می گویند که خدا به داد من نخواهد رسید. ۳ اما ای خداوند، تو سیر
من هستی و از هر سو مرا محافظت می نمایی. تو مرا پیروز و سپاهی می سازی و
شهامت مرا به من باز می گردانی. ۴ به سوی خداوند فریاد برمی آورم و او از
کوه مقدس خود مرا اجابت می کند. ۵ با خیال آسوده به خواب می روم و از
خواب بیدار می شوم، زیرا خداوند از من مراقبت می نماید. ۶ از هزاران دشمنی
که از هر سو مرا احاطه کرده‌اند، ترسی ندارم. ۷ ای خداوند، بrixیز! ای
خدای من، مرا نجات ده! دشمنانم را مجازات کن و قدرت آنها را در هم
شکن تا دیگر توانند به من آسیبی برسانند. ۸ نجات از جانب خداوند می آید.
برکت تو بر قویت باد!

4

۴ برای رهبر سرایندگان: مژمور داود، با همراهی سازهای زهی. ای خدای
عادل من، وقتی نزد تو فریاد برمی آورم، مرا اجابت فما. زمانی که در سختی و

پناهگاه رنجددیدگان است و ایشان را در سخنیها حفظ می کند. **10** خداوند، کسانی که تو را می شناسند، به تو پناه می آورند زیرا تو هرگز طالبان خود را ترک نکرده ای. **11** در وصف خداوند که در اولشیم سلطنت می کند، بسایرد! کارهای او را در میان همه قومها اعلام کنید! **12** زیرا او قاتلان را بی سزا نخواهد گذاشت و فریاد ستمدیدگان را فراموش نخواهد کرد. **13** ای خداوند، بین دشمنانم چگونه به من ظلم می کنند. بر من رحم کن و مرا از چنگال مرگ رهایی ده **14** تا تو را در حضور همه مردم اولشیم ستایش کنم و به سبب این رهایی شادی نمایم. **15** دشمنان در چاهی که برای دیگران گذاشته بودند، افتاده اند و در دامهایی که برای دیگران گذاشته بودند گرفتار شده اند. **16** خداوند بدکاران را در دامهای خودشان گرفتار می کند و نشان من دهد که خدای عالی است. **17** همه بدان کار و تمام قومهایی که خدا را از باد می بزند هلاک خواهند شد. **(Sheol h7585)** **18** بیچارگان و ستمدیدگان سرانجام به یاد آورده خواهند شد و امیدشان بر باد نخواهد رفت. **19** برخیز، ای خداوند! نکار انسان پیروز شود؛ باشد که قوهای را در حضور تو داوری شوند. **20** آنها را به وحشت انداز تا بفهمند که انسان فانی ای بیش نیستند.

10

ای خداوند، چرا دور ایستاده ای؟ چرا به هنگام سخنیها خود را پنهان می کنی؟ **2** یا اشخاص متکبر و بدکار را که بر فقرما ظلم می کنند در دامهای خودشان گرفتار ساز. **3** آنها با غرور از مقاصد پلید خود سخن می رانند. آنها اشخاص طمعکار را می ستایند ولی خدا را ناسزا می گویند. **4** این بدکاران متکبر فکر می کنند خدایی وجود ندارد تا از آنها بازخواست کند. **5** آنها در کارهایشان موقوفند و دشمنانشان را به هیچ می شمارند و توجهی به احکام خدا ندارند. **6** به خود می گویند: «همیشه موفق خواهیم بود و از هر مصیبتی به دور خواهیم ماند». **7** دهانشان آنکه از نفرین و دروغ و تهادی است و از زیانشان گاه و شرارت می بارد. **8** در رستاهها به کمین می نشینند و اشخاص بی گاه را می کشند. **9** مانند شیر درزنه، کمین می کنند و بر اشخاص قیری و درمانه حمله می بزند و ایشان را در دام خود گرفتار می سازند. **10** اشخاص بیچاره در زیر ضربات بی رحمانه آنها خرد می شوند. **11** این بدکاران در دل خود می گویند: «خدا روی خود را برگردانده و این چیزها را هرگز نمی بینند». **12** ای خداوند، برخیز و این بدکاران را مجازات کن! ای خدا، بیچارگان را فراموش نکن! **13** چرا بدکاران به خدا ناسزا می گویند و مجازات نمی شوند؟ آنها در دل خود می گویند: «خدا از ما بازخواست نخواهد کرد؟» **14** اما ای خدا، تو می بینی! تو رنج و غم مردم را می بینی و به داد آنها می رسی. تو امید بیچارگان و مددکار پیمان هستی. **15** دست این بدکاران را بشکن. آنها را به سرای اعمالشان برسان و به ظلم آنها پایان بده. **16** خداوند تا ابد پادشاه است؛ قومهایی که او را نمی پرستند از سرزمین وی رانده و هلاک خواهند شد. **17** ای خداوند، تو دعای بیچارگان را اجابت می کنی. تو به درد دل آنها گوش می دهی و به ایشان قوت قلب می بخشی. **18** تو از حق پیمان و مظلومان دفاع می کنی تا دیگر انسان خاکی نتواند آنها را بترساند.

11

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. چرا به من که به خداوند پناه برداش می گویند: «مثل پرنده به کوهها فرار کن **2** زیرا شریان در کمین عادلان نشسته اند و تیرهای خود را به کمان نهاده اند تا ایشان را هدف قرار دهند. **3**

مزمور داود، که به سبب سخنان کوش بینایی برای خداوند سرایید. ای خداوند، خدای من، به تو پناه می آورم؛ ما از دست تعقیب کنید گانم نجات ده، **2** و گرنه آنها همچون شیر مرا می درند و تکتکه می کنند بدن انکه کسی بتواند به نجات بنشتابد. **3** ای خداوند، خدای من، اگر به کسی ظلم کرده ام، **4** اگر خوبی را با بدی تلافی نمودهام و یا به تاقی دشمن خود را غارت کرده ام، **5** اینگاه بگذر دشمن را تعقیب نموده، به دام اندارد و زندگی ام را تباہ سازد. **6** ای خداوند، برخیز و با غضبی در مقابل خشم دشمنانم بایست! ای خدای من، برخیز و عدالت را برقار نما. **7** همه قومها را نزد خود جمع کن و از بالا بر ایشان داوری فرمای. **8** ای خداوند که داور همه مردم هستی، پاکی و بی گناهی مرا بین و حکم بده. **9** ای خدای عادل که از افکار و دلهای ما باخبری، بدیها را از بین ببر و نیکان را استوار ساز. **10** خدا سپر من است و از من محافظت می کند. او کسانی را که دلشان پاک و راست است، نجات می بخشد. **11** خدا داور عادل است. او هر روز بر بدکاران خشمگین می شود. **12** اگر آنها به سوی خدا باگشته نکنند، او شمشیرش را تیز خواهد کرد. خدا کمان خود را کشیده و آماده کرده است. **13** او سلاحهای مرگبار و تیرهای آتشین خود را به دست گرفته است.

برای رهبر سرایندگان: مزمور داود، در مایه گیتیت. ای خداوند، ای خداوند ما، شکوه نام تو سراسر زمین را فرا گرفته است! عظمت تو از آسمانها نیز فراتر رفته است. **2** کودکان و شیرخوارگان، زبان به ستایش تو می گشایند و دشمنانست را سرافکنده و خاموش می سازند. **3** وقتی به آسمان تو و به ماه و ستارگانی که آفیده ای نگاه می کنم، **4** می گوییم انسان چیست که تو به فکرش باشی، و پسر انسان، که او را مورد لطف خود قرار دهی؟ **5** تو مقام او را فقط اندکی پایین تر از فرشتگان قرار دادی و تاج عزت و احترام را بر سر وی نهادی. **6** او را بر تمام خلقت خود گماردی و همه چیز را زیر فرمای او درآورده! **7** گوسفندان و گاوان، حیوانات وحشی، **8** پرندهای آسمان، ماهیان دریا و جاندارانی که در آنها زندگی می کنند. **9** ای یهوه، خداوند ما، شکوه نام تو سراسر زمین را فرا گرفته است.

برای رهبر سرایندگان: مزمور داود، در مایه «مرگ پسر». ای خداوند، با تمام وجود تو را می ستایم و از کارهای شگفت انگیز تو سخن می رانم. **2** تو شادی و خوشی من هستی و من در وصف تو، ای خدای متعال، می سایم. **3** دشمنان عقب نشینی کرده، در حضور تو بر زمین خواهند افتاد و هلاک خواهند شد، **4** زیرا تو ای داور عادل بر مستند خود نشسته ای و از حق من دفاع می کنی. **5** تو قومهای شور را محکوم و نابود کرده ای و نام آنها را از صفحه روزگار محو ساخته ای. **6** دشمنان ما را به کلی ریشه کن نموده ای و شهرهای آنها را ویران کرده ای به طوری که حتی نامی از آنها نیز باقی نمانده است. **7** خداوند تا به ابد پادشاه است. او مستند داوری خود را برقار کرده **8** تا بر قومهای دنیا با عدل و انصاف داوری نماید. **9** خداوند

پایه‌های نظم و قانون فرو ریخته، پس عادلان چه می‌توانند بکنند؟» ۴ اما خداوند هنوز در خانه مقدس خود است، او همچنان بر تخت آسمانی خود نشسته است. خداوند انسانها را می‌بیند و می‌داند که آنها چه می‌کنند. ۵

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود، خدمتگزار خداوند. داود این سرود را هنگامی سرازیر که خداوند او را از چنگ تمام دشمنان و از چنگ شائل رهانید. داود چنین سرود: ای خداوند، ای قوت من، تو را دوست دارم! ۲ خداوند قلعه من است. او صخره من است و مرنا نجات می‌بخشد. خدایم صخره محکمی است که به آن پناه می‌برم. او همچون سپر از من محافظت می‌کند، به من پناه می‌دهد و با قدرتش مرنا می‌رهاند. نجات‌دهنده من، مرنا از ظلم می‌رهاند. ۳ او را به کمک خواهم طلبید و از چنگ دشمنان رهای خواهم یافت. ای خداوند تو شایسته پرسش‌هستی! ۴ مرگ، مرگ در چنگال خود غرفتار کرده بود و موجهای ویرانگر مرنا در بر گرفته بود. ۵ مرگ برای من دام نهاده بود تا به کام خود بکشد. (Sheol h7585) ۶ اما من در این پیشانی به سوی خداوند فریاد براوردم و از خدایم کمک خواستم. فریاد من به گوش او رسید و او از خانه مقاصش ناله مرنا شنید. ۷ آنگاه زمین تکان خورد و لرزید و بنیاد آسمان متعش شد و به لزه درآمد، زیرا خداوند به خشم آمده بود. ۸ دود از بینی او برآمد و شعله‌های سوزاننده آتش از دهانش زبانه کشید. ۹ او آسمان را شکافت و فرود آمد، زیر پاپش ابرهای سیاه قرار داشت. ۱۰ سوار بر فرشته‌ای پرواز کرد و بر بالهای باد اوج گرفت. ۱۱ او خود را با تاریکی پوشاند و ابرهای غلیظ و پر آب او را حاکمه کردند. ۱۲ درخشندگی حضور او، شعله‌های آتش پدید آورد. ۱۳ آنگاه خداوند، خدای متعال، با صدای رعدآسا از آسمان سخن گفت. ۱۴ او تیرهای آتشین خود، دشمنان را پراکنده و پیشان ساخت. ۱۵ آنگاه به فمان تو و با دم نفس تو، ای خداوند، آب دریا به عقب رفت و خشکی پدید آمد. ۱۶ خداوند از آسمان دست خود را دراز کرد و مرنا از اعمال آبهای بسیار بیرون کشید. ۱۷ مرنا از چنگ دشمنان نفوذنده که از من توانای بودند، رهانید. ۱۸ وقتی در سختی و پیشانی بودم، دشمنان بر من هجمون آوردن، اما خداوند مرا حفظ کرد. ۱۹ او مرنا به جای امنی برد، او مرنا نجات داد، زیرا مرنا دوست می‌داشت. ۲۰ خداوند پاداش درستکاری و پاکی مرنا داده است، ۲۱ زیرا از دستورهای خداوند اطاعت نموده‌ام و به خدای خود گناه نوزیزیده‌ام. ۲۲ همه احکامکار شرا بهجا آورده‌ام و از فرمان او سریچی نکردام. ۲۳ در نظر خداوند بی عیب بوده‌ام، خود را از گناه دور نگاه داشتمام. ۲۴ خداوند به من پاداش داده است، زیرا در نظر او پاک و عادل بوده‌ام. ۲۵ خدایا، تو نسبت به کسانی که به تو وفادارند، امنی هستی و کسانی را که کاملنده محبت می‌کنی. ۲۶ اشخاص پاک را بركت می‌دهی و افراد فاسد را مجازات می‌کنی. ۲۷ تو اتفاق‌گان را نجات می‌دهی، اما مکثیان را سرنگون می‌کنی. ۲۸ ای خداوند، تو نور من هستی، تو تاریکی مرنا به روشنایی تبدیل می‌کنی. ۲۹ با کمک تو به صفوپ دشمن حمله خواهم برد و قلعه‌های آنها را در هم خواهم کوبید. ۳۰ راه خداوند کامل و بی نقص است و عده‌های او پاک و قابل اعتماد! خداوند از کسانی که به او پناه می‌برند مانند سپر محافظت می‌کند. ۳۱ کیست خدا غیر از بیوه؟ و کیست صخره نجات غیر از خدای ما؟ ۳۲ خدا به من قوت می‌بخشد و در راههای که می‌روم مرا حفظ می‌کند. ۳۳ پاها‌یام را چون پاها‌یاهی آهو می‌گرداند تا بتوانم بر بلندیها پایستم. ۳۴ او دستهای مرنا برای چنگ تقویت می‌کند و بازوی مرنا قوت می‌بخشد تا بتوانم کمیان مفرغی را خم کنم. ۳۵ خداوند، تو با پیروت مرنا نجات داده‌ای و با دست راست حمایتم نموده‌ای و از لطف توست که به این

19 برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. آسمان از شکوه و عظمت خدا حکایت می‌کند و صنعت دستهای او را نشان می‌دهد. ۲ روز و شب حکمت خدا را اعلام می‌کنند. ۳ بی سر و صدا سخن می‌گویند، و آوازان شنیده نمی‌شود؛ ۴ با این همه، پیامشان به سراسر زمین منتشر می‌گردد، و کلامشان تا به کرنهای جهان می‌رسد. خدا خیمه‌ای در آسمان برای خورشید بر پا کرده است. ۵ خورشید مانند تازه داماد، با خوشحالی از حجاله بیرون می‌آید و مانند پهلوان شادمانه در میدان می‌دود. ۶ از پک سوی آسمان به سوی دیگر می‌شتابد، و حرارتش همه جا را فرا می‌گیرد. ۷ احکام خداوند کامل است و جان را تازه می‌سازد، کلام خداوند قابل اعتماد است و به ساده‌دلان حکمت می‌بخشد. ۸ فرامین خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد، اوامر خداوند پاک است و بصیرت می‌بخشد. ۹ فواین خداوند قابل احترام و نیکوست و تا ابد برقار می‌ماند. احکام خداوند تماماً حق و عدل است، ۱۰ از طلای ناب مرغوبت و از عسل خالص شیریتر. ۱۱ احکام تو، بندهات را آگاه و هوشیار می‌سازد و هر که آنها را بجا آورد، پاداش عظیمی خواهد یافت. ۱۲ کیست که بتواند به گناهان نهان خود بی ببرد؟ خداوند، تو مرنا از چنین گناهان پاک ساز! ۱۳ و نیز مرنا از گناهان عمدی بازدار و نگذار بر من مسلط شوند. آنگاه خواهم توانست از شر گاه آزاد شده، بی عیب باشم. ۱۴ ای خداوند، ای پناهگاه و نجات‌دهنده من، سخنان دهانم و تفکر دلم مورد پسند تو باشند.

20 برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. خداوند دعای تو را در روز تنگی اجابت فرماید! نام خدای بعقوب از تو محافظت کنند. ۲ خداوند از مکان مقدس خود، برایت کمک بفرستاد، و از کوه صهیون تو را حمایت کند! ۳ تمام هدایای تو را به یاد آورد و قربانیهای سوختنی ات را قبول فرماید. ۴ آزوی

بندهای استخوانهای از هم جدا شده‌اند. دلم مانند مو می‌شود. **15** گلویم همچون ظرف گلی خشک شده و زبانم به کامم چسبیده. تو ما به لب گور کشانده‌ای. **16** دشمنانم مانند سگ، دور مرا گرفته‌اند. مردم بدکار و شور مرا احاطه نموده‌اند. دستها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند. **17** از فرط لاغری تمام استخوانهایم دیده می‌شوند؛ بدکاران به من خیره شده‌اند. **18** لیا سهیم را میان خود تقسیم کردند و بر ردای من قرعه انداختند. **19** ای خداوند، از من دور نشو؛ ای قوت من، به باری من بشتاب! **20** جانم را از شمشیر برهان و زنگیک مرا از چنگ این سگان نجات ده. **21** مرا از دهان این شیران برهان؛ مرا از شاخهای این گاوان وحشی نجات ده! **22** نام تو را به برادران و خواهمن اعلام خواهم کرد، و در میان جماعت، تو را خواهم ستد. **23** ای ترسیدگان خداوند، او را سپاس گویید! ای فرزندان یعقوب، وی را گرامی بدارید! ای بنی اسرائیل او را پیرسید! **24** او فقیران را فراموش نمی‌کند و مصیبت آنها را نادیده نمی‌گیرد؛ روح خود را از آنها بر نمی‌گرداند، بلکه دعای آنها را می‌شنود و آن را اجابت می‌کند. **25** در حضور جماعت پرگ، تو را خواهم ستد. نذرهاي خود را در حضور پرستیدگان است ادا خواهم نمود. **26** فقیران غذا خواهند خورد و سیر خواهند شد. طالبان خداوند او را ستایش خواهند کرد. باشد که آنان همیشه زنده‌دل و کامیاب باشند! **27** همه مردم جهان خداوند را به یاد خواهند داشت؛ همه قومها به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود و او را پرستش خواهند کرد. **28** زیرا فرمایوای از آن خداوند لغزیدن حفظ خواهد کرد. **29** پادشاه بر همه دشمنانش غلبه خواهد یافت. **30** او را تا ابد با برکات پر ساخته‌ای و با حضور امتعال او را از گردانیده‌ای. **31** پادشاه بر خداوند توکل دارد. محبت خدای متعال او را از لغزیدن، **32** با تبر و کمان آنها را هدف قرار خواهد داد و ایشان پرگشته، باه فرار خواهند گذاشت. **33** ای خداوند، به خاطر قدرت تو را ستایش می‌کنیم و عظمت تو را می‌سرایم.

23

مزمور داود. خداوند شیان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. **2** در متعهای سبز مرا می‌خواباند، به سوی آبهای آرام هدایتم می‌کند و جان مرا تازه می‌سازد. او به خاطر نام پرشکوه خود مرا به راه راست رهی می‌کند. **4** حتی اگر از دره تاریک مرگ نیز عبور کنم، نخواهم ترسید، زیرا تو، ای شیان من، با من هستی! عصا و چوبیدستی تو به من قوت قلب می‌بخشد. **5** سفرهای برای من در برابر دیدگان دشمنانم پهن می‌کنی! سرمه را به روغن تنهین می‌کنم. پیالام او برکت تو لبیز است. **6** اطمینان دارم که در طول عمر خود، نیکوکاری و رحمت تو، ای خداوند، همراه من خواهد بود و من تا ابد در خانه تو ساکن خواهم شد.

24

مزمور داود. زمین و هر آنچه در آن است، از آن خداوند می‌باشد. **2** او اساس و بنیاد زمین را بر آب دریاها قرار داد. **3** چه کسی می‌تواند به خانه مقدس خداوند که بر کوه واقع است راه یابد؟ **4** کسی که پندار و کردارش پاک باشد و از ناراستی و دروغ پیشید. **5** خداوند چنین کسی را نجات بخشیده، برکت خواهد داد و او را بی گناه اعلام خواهد نمود. **6** اینها همان کسانی هستند که همیشه در طلب خدای یعقوب می‌باشند و مشتاق دیدار او هستند! **7** ای دروازه‌ها، باز شوید! ای درهای قدیمی اورشلیم باز شوید، تا پادشاه جلال وارد شود! **8** این پادشاه جلال کیست؟ خداوند است!

دلت را برآورد و تو را در همه کارهایت موفق سازد. **5** ما از شنیدن خبر پیروزی تو شاد خواهیم شد و پیروزی را به نام خدای خود بروخواهیم افراشت.

خداؤند تمام درخواستهای تو را اجابت فرماید! **6** اینک می‌دانم که خداوند از مکان مقدس خود در آسمان، دعای پادشاه بگردیده خود را اجابت می‌کند و با نیروی نجاتبخش خویش او را می‌رهاند. **7** برخی به ارائه‌های خود می‌بالند و برخی دیگر به اسپهای خویش، ولی ما به خداوند، خدای خود فخر می‌کنیم!

8 آنام به زان در می‌آیند و می‌افتد، اما ما بزمی خیزیم و پا بر جا می‌مانیم. **9** ای خداوند، پادشاه ما را پیروز گردان و هنگامی که از تو کمک می‌طلبیم، ما را اجابت فرمایم!

21

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. ای خداوند، پادشاه از قرقی که به او داده‌ای شادی می‌کند و از پیروزی ای که به او بخشیده‌ای شادمان است. **2** تو آزوی دل او را برآوردی و هر چه از تو خواسته از او دریغ نداشتی. **3** تو با برکات نیکو، به استقبالش رفته و تاجی از طلاقی ناب بر سرش نهادی. **4** از تو حیات خواست، به او دادی و بقا و طول عمر به او بخشیدی. **5** شکوه عظمت او به خاطر پیروزی ای است که تو به او بخشیده‌ای. تو به او عزت و احترام داده‌ای. **6** او را تا ابد با برکات پر ساخته‌ای و با حضور امتعال او را از گردانیده‌ای. **7** پادشاه بر خداوند توکل دارد. محبت خدای متعال او را از لغزیدن حفظ خواهد کرد. **8** پادشاه بر همه دشمنانش غلبه خواهد یافت. **9** او قوتی باید مانند آتش مشتعل مخالفانش را نابود خواهد کرد. آتش خشم خداوند، دشمنان پادشاه را خواهد بعید؛ **10** و نسل آنها را از روی زمین نابود خواهد ساخت. **11** آنها بر ضد پادشاه قیام کردند و نقشه‌های پاید کشیدند، اما موقن نشدند. **12** او با تبر و کمان آنها را هدف قرار خواهد داد و ایشان برگشته، باه فرار خواهند گذاشت. **13** ای خداوند، به خاطر قدرت تو را ستایش می‌کنیم و عظمت تو را می‌سرایم.

22

برای رهبر سرایندگان: مزمور داود، در مایه «غزال سحرگاهی». ای خدای من، ای خدای من، چرا ما واگذاشتی؟ چرا دور ایستاده‌ای و نالهای را نمی‌شنوی و به نجات نمی‌شتابی؟ **2** شب و روز می‌نالم و آرامی ندارم، اما تو مرا اجابت نمی‌کنی. **3** با وجود این، تو قلقوسی و در سرودهای ستایشی اسرائیل جا داری. **4** پدران ما به تو توکل کردند و تو ایشان را نجات دادی. **5** نزد تو فریاد برآوردن و رهایی یافتد. ایشان بر تو توکل کردند و نومید و سراغکنده نشدند. **6** اما من مانند کرم پست شده‌ام؛ مرا انسان به حساب نمی‌آورند. نزد قوم خود خوار و حقیر شده‌ام. **7** هر که مرا می‌بیند، مسخره می‌کند. آنها سر خود را تکان می‌دهند و با طعنه می‌گویند: **8** آیا این همان کسی است که بر خداوند توکل داشت؟ پس بگذر خداوند نجات دهد! اگر خداوند او را دوست دارد، بگذر رهایی اش بخشد؟ **9** ای خداوند، این تو بودی که مرا از رزم مادرم به دنیا آوردی. وقته هنوز بر سینه‌های مادرم بودم، تو از من مراقبت نمودی. **10** هنگام تولدم مرا به تو سپرده‌دم؛ از وقته متولد شدم خدای من تو بودی. **11** اکنون نیز مرا ترک نکن، زیرا خطر در کمین است و غیر از تو کسی نیست که به داد من برسد. **12** دشمنانم مانند گاوان نر سوزه‌هاین «ایشان» مرا محاصره کرده‌اند. **13** همچون شیران درنله غزان، دهان خود را باز کرده‌اند تا مرا بدرند. **14** نیروی در من نمانده است. تمام

خداؤند قادر مطلق؛ خداوند فاتح همه جنگها! ۹ ای دروازه‌ها، باز شوید! ای درهای قدیمی اورشلیم باز شوید، تا پادشاه جلال وارد شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند است! خداوند لشکرهای آسمان! آری، اوست پادشاه جلال!

25

مزمور داود. خداوند نور و نجات من است، از که بترسم؟ خداوند حافظ جان من است از که هر اسان شوم؟ ۲ هنگامی که بدکاران بر من هجمود آوردند ترا مرا نایبود کنید، لغزیدند و افتدند. ۳ حتی اگر لشکری بر ضد من بخیزید، ترسی به دل راه نخواهم داد! اگر علیه من چنگ بر پا کنند، به خدا توکل خواهم کرد و نخواهم ترسید! ۴ تنها خواهش من از خداوند این است که اجازه دهد تمام روزهای عمرم در حضور او زیست کنم و در خانه او به او تفکر نمایم و جمال او را مشاهده کنم. ۵ در روزهای سخت زندگی، او را در خانه خود پناه خواهد داد، مرا حفظ خواهد کرد و بر صخرهای بلند و مطمئن استوار خواهد ساخت. ۶ آنگاه بر دشمنی که مرا احاطه کرده‌اند پیروز خواهم شد؛ با فریاد شادی در خیمه او قربانها تقديم خواهم نمود و برای خداوند سرود شکرگزاری خواهم خواند. ۷ ای خداوند، فریاد مرا بشنو و رحمت فرموده، دعایم را اجابت کن. ۸ تو گفته‌ای که تو را بطلبیم، من نیز از رحمت خود را بدمد من تو هستی. ۹ خود را از من پنهان نکن؛ بر من خشمگین مشو و مرا از حضورت نران. تو مدد کار من بوده‌ای، مرا طرد نکن؛ ای خدای نجات‌دهنده من، مرا ترک نکن! ۱۰ حتی اگر پدر و مادرم مرا از خود براند، خداوند مرا نزد خود خواهد پذیرفت. ۱۱ ای خداوند، مرا به راه راست خود هدایت کن تا از گزند دشمن در امان باشم. ۱۲ مرا به دست بدخواهیم نسپار، زیرا این ظالمان می‌خواهند با شهادت دروغ خود، بر ضد من قیام کنند. ۱۳ به یقین باور دارم که نیکویی خداوند را باز دیگر در این دنیا، در دیار زندگان خواهم دید. ۱۴ به خداوند امیدوار باش و بر او توکل کن. ایمان داشته باش و نامید نشو.

28

مزمور داود. ای خداوند، نزد تو فریاد برمی‌آورم؛ ای تکیه‌گاه من، دعایم را بشنو! اگر دعای مرا نشتوی به سرزنشت کسانی دچار خواهم شد که الان در قبیرها خفته‌اند. ۲ وقتی دستهای خود را به سوی قُدس تو بلند می‌کنم و با گریه و زاری از تو کمک می‌طلبم، مرا اجابت فما. ۳ مرا جزو بدکاران و شروران محسوب نکن. آنها در ظاهر با همسایگان خود سخنان دوستانه می‌گویند، اما در دل خود قصد اذیت و اذارشان را دارند. ۴ آنها را برای آنچه که کرده‌اند مجازات کن! برای کارهای زشی که مرتکب شده‌اند، مذدان را کف دستشان بگذار! ۵ آنها را چنان بر زمین بکوب که دیگر نتوانند بلند شوند، زیرا به آفرینش و کارهای دست تو اهیت نمی‌دهند. ۶ خداوند را سپاس باد؛ او فریاد تماس مرا شنیده است. ۷ خداوند قوت و سیر من است. از صمیم قلب بر او توکل کردم و او نیز مرا یاری نمود. از این رو، دلم شاد است و با سرود از او تشکر می‌نمایم. ۸ خداوند قوم خود را حفظ می‌کند و از پادشاه برگزیده خوش حمایت می‌نماید و او را نجات می‌بخشد. ۹ ای خداوند، قوم برگزیده خود را نجات ده و عزیزان خود را برکت عنایت فما. تو شبان ایشان باش و تا ابد از ایشان نگهداری کن!

29

مزمور داود. ای فرشتگان، خداوند را ستایش کنید! شکوه و عظمت او را بستایید! ۲ خداوند را به خاطر جلال نامش پیرستید. خداوند را در شکوه قدوسیتش پیرستش کنید. ۳ صدای خداوند از فراز دریاها شنیده می‌شود؛ او همچون رعد می‌غرد! صدای او بر اقیانوسها طنبی افکن است! ۴ صدای خداوند پقدرت و باشکوه است. ۵ صدای خداوند درختان سیدر را می‌شکنند.

۹ ای دروازه‌ها، باز شوید! ای درهای قدیمی اورشلیم باز شوید، تا پادشاه جلال وارد شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند لشکرهای آسمان! آری، اوست پادشاه جلال!

26

مزمور داود. ای خداوند، به داد من برس، زیرا در کمال صداقت رفتار می‌کنم و توکل راضی به تو دارم. ۲ خداوند، مرا بیازما. فکر و دل مرا تفتخیش کن و پاک ساز؛ ۳ زیرا محبت تو را در نظر دارم و وفاداری تو را شعار زندگی خود کرده‌ام. ۴ با مردان نادرست همنشین نمی‌شوم و با اشخاص ریاکار رفت و آمد نمی‌کنم. ۵ از بدکاران نفرت دارم و با شریان معاهشت نمی‌کنم. ۶ دستهای خود را خواهم شست تا نشان دهم که بی‌گناه، سپس مذبح تو را طراف خواهم کرد. ۷ آنگاه با سراییدن سرود شکرگزاری کارهای شگفت‌انگیز تو را به همه خبر خواهم داد. ۸ خداوند، خانه تو را که حضور پرجلال در آنجاست، دوست می‌دارم. ۹ پس با من ماند بدکاران و قاتلان رفتار نکن که رشه می‌دهند و خون مردم را می‌ریزند. ۱۱ اما من راستی را پیشه کرده‌ام؛ بر من رحم کن و مرا نجات ده. ۱۲ خداوند را در حضور مردم سپاس خواهم گفت، زیرا مرا از خطر رهانیده است.

که به دور اندخته باشدند. **13** شیده‌ام که بسیاری از من بدگویی می‌کنند. **14** وحشت مرای احاطه کرده است، زیرا آنان نقشه قتل مرای می‌کشند و بر ضد من برخاسته‌اند و قصد جانم را دارند. **15** اما من بر تو، ای خداوند، توکل کرده‌ام و می‌گویم که خدای من تو هستی. **16** زندگی من در دست تو است؛ مرا از دست دشمنان و آزارده‌گانم برهان. **17** ای خداوند، به تو متول شده‌ام، نگذار محبت خود مرای نجات ده. **18** نظر لطف بر بنداهات بیفکن و در سرافکنده شوم. بگذار شیرین شرمnde شوند و خاموش به قیرهایشان فرو روند.

19 بگذار زبان دروغگو که بر ضد عادلان سخن می‌گوید لال شود. **20** خداوندا، چه عظیم است نیکوکوی تو که برای ترسیدگانست ذخیره کردۀ‌ای! تو آن را در حق کسانی که به تو پناه می‌برند، در برای مردم بجا می‌آوری. **21** دوسندازات را از دام توطه و زخم زیان در امان می‌داری و آنها را در سایه حضورت پناه می‌دهی. **22** خداوند را سپاس باد! زیرا زمانی که من در محاصره بودم، او محبتش را به طرز شگفت‌انگیزی به من نشان داد! **23** ترسیده بودم و فکر می‌کردم که دیگر از نظر خداوند افتاده‌ام؛ اما وقتی نزد او فریاد براوردم، او دعای مرای شنید و مرای اجابت فرمود. **24** ای قوم خداوند، او را دوست بدارید! خداوند افراد امین و وفادار را حفظ می‌کنند، اما مکبیران را به سزا اعمال‌شان می‌رسانند. **25** ای همه کسانی که به خداوند امید بسته‌اید، شجاع و قوى دل باشید!

32

قصیده‌داود. خوشاب حال کسی که گناهش آمرزیده شد، و خطایش پوشانیده گردید. **2** خوشاب حال کسی که خداوند او را مجرم نمی‌شandas و حیله و تزویری در وجودش نیست. **3** وقتی گناه را اعتراف نمی‌کنم، استخوانهایم می‌پوستند و تمام شب غصه و گریه امامن نمی‌دهد! **4** تو، ای خداوند، شب و روز مرای تنبیه می‌کنی، به طوری که طراوت و شادابی خود را مانند بخار آب در گرمای تابستان از دست می‌دهم. **5** اما وقتی در حضور تو به گناه خود اعتراف می‌کنم و خطایش را نمی‌پوشانم و به خود می‌گوییم: «باید گناه خود را نزد خداوند اقرار کنم»، تو نیز گناه مرای آمرزی. **6** بنابراین، باشد که هر شخص با ایمانی، تا زمانی که فرست باقی است، در حضور تو دعا کنند. طوفان حادث هرگز به چینی شخصی آسیب نخواهد رساند. **7** تو پنهانگاه من هستی و مرای از بلا حفظ خواهی کرد. دل مرای سرودهای رهایی، شادمان خواهی ساخت! **8** خداوند می‌فرماید: «تو را هدایت خواهم نمود و راهی را که باید بروی به تو تعلیم خواهم داد؛ تو را نصیحت خواهم کرد و چشم از تو بزنخواهم داشت! **9** پس، مانند اسب و قاطر نیاش که بالگام و افسار، هدایت و رام می‌شوند و از خود فهم و شعوری ندارند!» **10** غم و غصه اشخاص شور پایان ندارد؛ اما هر که به خداوند توکل کند از محبت او بخودار خواهد شد. **11** ای عادلن، به سبب آنچه خداوند انجام داده است شادی کنید! ای پاکدلان، بانگ شادی براورید!

33

ای عادلن، خداوند را با سرودی شاد ستایش کنید! خداوند را ستودن زینده‌نیکان است. **2** خداوند را بریط پیرستید و با عوده دtar برای او سرود بخوانید! **3** سرودهای تازه برای خداوند بسرایید، نیکو بتوانید و با صدای بلند بخوانید. **4** زیرا کلام خداوند راست و درست است و او در تمام کارهایش امین و وفادار است. **5** او عدل و انصاف را دوست دارد. جهان

خداوند درختان سیدر لبنان را خُرد می‌کنند. **6** او کوههای لبنان را می‌لزاند و کوه حرمون را مانند گوساله به جست و خیز و می‌دارد. **7** صدای خداوند رعد و برق ایجاد می‌کند، **8** دشتها را به لزه در می‌آورد و صحرای قادش را می‌جنبدان. **9** صدای خداوند درخت بلوط را می‌لزاند و برگهای درختان جنگل را به زمین می‌ریزد. در خانه خداوند، همه جلال و عظمت او را می‌ستایند. **10** خداوند بر آبهای عمیق فرمان می‌راند و تا به ابد سلطنت می‌نماید. **11** خداوند به قوم پرگریده خود قدرت می‌بخشد و صلح و سلامتی نصیب ایشان می‌کند.

30 مزمور داوود. سرودی برای ترک معبد. خداوندا، تو را ستایش می‌کنم، زیرا مرای نجات دادی و نگذاشتی دشمنانم به من بخندند. **2** ای خداوند، ای خدای من، وقی نزد تو فریاد براوردم و کمک طلبیدم، مرای شفا دادی. **3** مرای لب گور پرگرداندی و از چنگال مرگ نجاتم دادی تا نمیم. **4** ای سرسپردگان خداوند، او را ستایش کنید! نام مقدس خداوند را بستایید، **5** زیرا غضب او لحظه‌ای است، اما رحمت و محبت او دائمی! اگر تمام شب نیز اشک بزینم، صبحگاهان باز شادی آغاز می‌شود. **6** هنگامی که خوشحال و کامیاب بودم، به خود گفتم هرگز شکست نخواهم خورد. **7** فکر می‌کردم مانند کوه همیشه پا بر جا و پایدار خواهم بود. اما همین که تو، ای خداوند، روی خود را از من پرگرداندی، ترسان و پرسشان شدم. **8** ای خداوند، در پیشگاه تو نالیم و التمسک کنان گفتم: **9** نابودی من برای تو چه فایده‌ای دارد؟ اگر بمیم و زیر خاک بروم، آیا غبار خاک من، تو را خواهد ستد؟ آیا جسد خاک شده من از وفاداری و صداقت تو سخن خواهد گفت؟ **10** خداوندا، دعایم را بشنو و بر من رحم کن! ای خداوند، مددکار من باش! **11** خدایا، تو ماتم مرای به پایکوبی تبدیل کردی! تو رخت عزا را از تنم درآورده و لیاس جشن و شادی به من پوشاندی. **12** بنابراین سکوت نخواهم کرد و با تمام وجود در وصف تو سرود خواهم خواند. ای پیهوه خدای من، تا به ابد تو را سپاس خواهم گفت!

31

برای رهبر سرایندگان. مزمور داوود. ای خداوند، به تو پناه آورده‌ام، نگذار هرگز سرافکنده شوم. تو عادلی، پس مرای نجات ده. **2** به دعای من گوش ده و هر چه زودتر مرای نجات بپخش. پنهانگاهی مطمئن و خانه‌ای حصاردار برای من باش و مرا برهاش. **3** تو پنهانگاه و سنگر من هستی؛ به خاطر نام خود مرای رهبری و هدایت فرما. **4** مرای از دامی که برایم نهاده‌اند حفظ نما و از خطر برهاش. **5** روح خود را به دست تو می‌سپارم؛ ای پیهوه خدای امین، تو بهای آزادی مرای پرداخته‌ای. **6** از آنایی که به بت اعتماد می‌کنند، متنفرم؛ من بر تو، ای خداوند، توکل کرده‌ام. **7** محبت تو مایه شادی و سرور من است، زیرا به مصیبت من توجه نمودی و از مشکلات من آگاه شدی. **8** خداوندان، بر من رحم کن، زیرا در تنگکا و سختی هستم. چشمانت از شدت گریه تار شده است. دیگر تاب و تحمل ندارم. **10** عمرم با آه و ناله به سر می‌رود. بر اثر گناه، قوتم را از دست داده‌ام و استخوانهایم می‌پوستند. **11** نزد همه دشمنان سرافکنده و رسوا شده‌ام و پیش همسایگان نمی‌توانم سرم را بلند کنم. آشنايان از من می‌ترسند؛ هر که مرای کوچه و بازار می‌بینند، می‌گریزد. **12** همچون مردهای هستم که به دست فراموشی سپرده شده است؛ مانند ظرفی هستم

مشکلاتش می‌رهاند. **20** خداوند تمام استخوانهای او را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد حتی پکی از آنها شکسته شود. **21** شیرات آدم شرور او را خواهد کشت؛ و دشمنان شخص عادل مجازات خواهند شد. **22** خداوند جان خدمتگزاران خود را نجات می‌دهد؛ کسانی که به او پناه می‌برند، محکوم و مجازات خواهند شد.

35

مزمر داود، ای خداوند، با دشمنان دشمنی کن و با کسانی که با من می‌جنگند، بجنگ. **2** زرخود را پیوش و سپر خود را بردار و به کسک من بیا. **3** نیزه خود را به دست گیر و راه آنانی را که مرا تعقیب می‌کنند، بیند. به من اطمینان بده که مرا نجات خواهی داد. **4** آنانی که قصد جان مرا دارند، خجل و رسوا شوند؛ آنانی که بدخواه من هستند شکست خورده، خوار و سرافکنیده شوند. **5** همچون کاه در برابر باد پراکنده شوند و فرشته خداوند آنها را براند. **6** وقتی فرشته آنها را تعقیب می‌کند، راه آنها تاریک و لغرنده شود تا توانند فرار کنند. **7** زیرا بی جهت برای من دام نهادند و چاهی عمیق کنند تا در آن گرفتار شو姆. **8** باشد که ناگهان بلاعی بر آنها نازل شود و در دامی که نهاده اند و چاهی که کنده اند، خود گرفتار شوند. **9** و اما جان من از وجود خداوند شادی خواهد کرد و به سبب نجاتی که او می‌دهد خوشحال خواهد شد. **10** با تمام وجود می‌گوییم: «کیست مانند تو، ای خداوند؟ تو ضعیف را از دست زورگ نجات می‌دهی و مظلوم را از چنگ ظالم می‌رهانی.» **11** شاهدان پیر حعلم علیه من برخاسته اند و مرا به چیزهایی منهم می‌کنند که روح از آنها بی خبر است. **12** نیکی مرا با بدی پاسخ می‌دهند و جان مرا می‌رجانند. **13** و اما من، وقتی آنها بیمار بودند لباس عزا پوشیدم، جان خود را روزه رنج دادم و برایشان دعا کردم. **14** مانند یک دوست و بادر برای آنها دل سوزاندم؛ چنان اندوهگین بودم که گویی مادرم را از دست دادام! **15** اما وقتی من در زحمت افتادم، آنها شاد و خندان علیه من جمع شدند. حتی کسانی که نمی‌شناختم به من حملهور شدند و بی‌وقبه به من ناسوا گفتند. **16** آری، مرا استهیزا کردند و مانند آدمهای هرزه به من دشمن دادند. **17** خداوند، تا به کی نظره‌گر خواهی بود؟ جانم را از شر آنها رهایی ده؛ زندگی مرا از دست این شیران درینده بجات ده. **18** آنگاه در میان جماعت بزرگ، تو را ستایش خواهم نمود و در حضور مردم، تو را سپاس خواهم گفت. **19** تنگدار کسانی که بی‌جهت با من دشمنی می‌کنند به من بخندند و آنانی که از من متنفرند، مستخرهام کنند. **20** سخنان آتان دوستانه نیست؛ آنها بر ضد کسانی که صلح‌جو هستند و زندگی آرامی دارند افترا می‌زنند. **21** به من می‌گویند: «ما با چشمان خود دیدیم که چه کردی!» **22** اما تو، ای خداوند، از همه چیز آگاهی؛ پس اینچنین ساكت نپاش؛ ای خداوند، از من دور می‌باش! **23** ای بیوه خداوند ای من، بrixیز و به دادم برس و از حق من دفاع کن! **24** ای بیوه خداوند من، بر طبق عدالت خود، در مورد من داوری کن و نگذار دشمنانم به من بخندند. **25** نگذار در دل خود بگویند: «ما به آزوی خود رسیدیم! او را شکست دادیم!» **26** آنانی که از ناکامی و بدبختی من شاد شده‌اند، خود خجل و شرمده شوند؛ کسانی که خود را از من بتر و بزرگتر می‌دانند، سرافکنده و رسوا گردند. **27** اما آنانی که می‌خواهند حقتم به من داده شود، شاد و خرم باشند و پیوسته بگویند: «خداوند بزرگ است و خواستار سلامتی و

مشترک از محبت خداوند است. **6** به فرمان خداوند آسمانها به وجود آمد؛ او با کلام دهانش خورشید و ماه و ستارگان را آفرید. **7** او آبهای دریاها را در یک جا جمع کرد و آبهای عمیق را در مخزنها ریخت. **8** ای همه مردم روی زمین، خداوند را حرمت بدارید و در برابر او سر تعظیم فروز آورید! **9** زیرا او دستور داد و دنیا آفریده شد؛ او امر فرمود و عالم هستی به وجود آمد. **10** خداوند مشورت قومها را بی اثر می‌کند و نقشه‌های او را نقش بر آب می‌سازد. **11** اما تصمیم خداوند قاطعی است و نقشه‌های او را ابد پایدار است. **12** خوشابه حال قومی که خداوند، خدای ایشان است! خوشابه حال مردمی که خداوند، ایشان را برای خود برگزیده است! **13** خداوند از آسمان نگاه می‌کند و همه انسانها را می‌بیند؛ **14** او از مکان سکونت خود، تمام ساکنان جهان را زیر نظر دارد. **15** او که خالق دلهاست، خوب می‌داند که در دل و اندیشه انسان چه می‌گذرد. **16** پادشاه به سبب قدرت لشکرش نیست که پیروز می‌شود؛ سریاز با زور بازیش نیست که نجات پیدا می‌کند. **17** اسب جندگی نمی‌تواند کسی را نجات دهد؛ امید بستن به آن کار بیوهاده است. **18** اما خداوند از کسانی که او را گرامی می‌دارند و انتظار محبتیش را می‌کشند مراقبت می‌کند. **19** او ایشان را از مرگ می‌رهاند و در هنگام قحطی آنها را زنده نگه می‌دارد. **20** امید ما به خداوند است. او مددکار و مدافع ماست. **21** او مایه شادی دل ماست. ما به نام مقدس او توکل می‌کنیم. **22** خداوندا، محبت تو بر ما باد؛ زیرا ما به تو امید بسته‌ایم!

34

مزمر داود، زمانی که نزد آییبلک خود را به دیوانگی زد، و او داود را از آنجا بیرون راند. خداوند را در هر زمان ستایش خواهیم کرد؛ شکر و سپاس از او پیوسته بر زبانم جاری خواهد بود. **2** جان من به خداوند اختخار می‌کند. فروتنان و بیتوانی این را خواهید شنید و خوشحال خواهند شد. **3** بیاید با من عظمت خداوند را اعلام کنید؛ بیاید با هم نام او را ستایش کنیم! **4** خداوند را به کمک طلبیم و او مرا اجابت فرمود و مرا از همه ترس‌هایم رها ساخت. **5** کسانی که به سوی او نظر می‌کنند از شادی می‌درخشند؛ آنها هرگز سرافکنیده نخواهند شد. **6** این حقیر فریاد برآورد و خداوند صدای او را شنید و او را از همه مشکلاتش رهانید. **7** فرشته خداوند دور آنایی که از خداوند می‌ترسند و او را گرامی می‌دارند حلقة می‌زند و ایشان را از خطر می‌رهاند. **8** بچشید و ببینید که خداوند نیکوست! خوشابه حال کسانی که به او پناه می‌برند! **9** ای همه عزیزان خداوند، او را گرامی بدارید؛ زیرا کسانی که ترس و احترام او را دل دارند هرگز محتاج و درمانده نخواهند شد. **10** شیرها نیز گرسنگی می‌کشنند، اما طالبان خداوند از هیچ نعمتی بی‌بهره نیستند. **11** ای فرزندان، **12** کیست که بیاید تا به شما درس خداترسی یاد بدهم. به من گوش کنید! **13** پس، زیانت را از بدی و دروغ حفظ کن. **14** آری، از بدی دوری کن و نیکویی و آرامش را پیشنهاد خود ساز. **15** چشمان خداوند بر عادلان است و گوش‌هایش به فریاد کمک ایشان. **16** اما روی خداوند بر ضد بدکاران است و سرانجام، اثر آنها را از روی زمین محو خواهد ساخت. **17** نیکان فریاد برآورده و خداوند صدای ایشان را شنید و آنها را از تمام سختی‌هایشان رهایید. **18** خداوند نزدیک دلشکستگان است؛ او آنانی را که امید خود را از دست داده‌اند، نجات می‌بخشد. **19** مشکلات شخص عادل زیاد است، اما خداوند او را از همه

28 آنگاه من عدالت تو را بيان خواهم کرد و تمام روز تو را سپاس خواهيم گفت.

36

برای رهبر سرایندگان. مزمور داوود، خدمتگزار خداوند. گناه در عمق

گلهای وحشی زود گذر، پیغمده و فانی خواهند گردید و مانند دود ناپدید خواهند شد. 21 آدم شرور قرض می گیرد و پس نمی دهد، اما شخص نیک با سخاوتمندی به دیگران کمک می کند. 22 کسانی که برکت خداوند فرار بر آنها باشد وارث زمین خواهند شد، اما آنانی که زیر لعنت خداوند فرار دارند ریشه کن خواهند شد. 23 خداوند قدمهای دوستداران خود را استوار می سازد؛ 24 اگر بیفتدند به آنان آسیبی نخواهد رسید، زیرا خداوند دست ایشان را می گیرد. 25 از دوران جوانی تا امروز که پیر هستم ندیده ام که انسان عادل را خواهند ترک گفته باشد و فرزندانش گرسنه و محتاج نان باشند! 26 انسان نیکوکار با سخاوتمندی می بخشد و قرض می دهد و خداوند فرزندانش را نیز برتک می دهد. 27 اگر از بدی دوری نمایی و نیکوکری کنی در زندگی پایدار و کامیاب خواهی شد. 28 زیرا خداوند انصاف را دارد و دست دارد و عزیزان خود را ترک نمی کند، بلکه همیشه از آنها مراقبت می نماید. اما نسل شروران ریشه کن خواهند شد. 29 عادلان دنیا را به ارث خواهند برد و تا به ابد در آن سکونت درصدند آنها را از بین ببرند. 30 اما خداوند ایشان را به دست شریان خواهند نمود. 31 او دهان عادل حکمت بیرون می آید و زبان او آنچه را راست است بیان می کند. 32 او شریعت خداوند را در دل خود جای داده است و از راه راست منحرف نخواهد شد. 33 شریان، عادلان را هدف قرار می دهند و درصدند آنها را از بین ببرند. 34 اما خداوند ایشان را به دست شریان نخواهد سپرد و نخواهد گذاشت به هنگام داوری محکوم شوند. 35 به خداوند امیدوار باش و احکام او را نگاه دار و او به موقع تو را برکت خواهد داد و سرافراز خواهد نمود و تو به چشم خود نابودی شریان را خواهی دید. 36 شخص شیر و ظالمی را دیدم که همچون درختی سبز به هر سو شاخ و برگ گشته بود. 37 اما طولی نکشید که از بین رفت و اثری از او باقی نماند؛ سراغش را گرفتم، ولی پیدا نشد. 38 اما عاقبت بدکاران نابودیست و همه آنها هلاک خواهند شد. 39 خداوند عادلان را نجات خواهد داد و در سخنیهای زندگی حامی آنها خواهد بود. 40 خداوند به کمک آنها خواهد شناخت و آنها را از چنگ شریان خواهد رهانید، زیرا به او پناه می ببرند.

38

مزمور داوود. از خدا می خواهد او را به یاد آورد. ای خداوند، هنگامی که غضبناک و خشمگین هستی مرا تنبیه نکن. 2 تیرهای تو در بدن فرو رفته و از ضرب دست تو به حاک افتاده ام. 3 در اثر خشم تو جای سالمی در بدن نمانده؛ به سبب گناهم استخوانهایم در هم کوبیده شده اند. 4 تقصیراتم از سرم گذشته اند و همچون باری گران بر من سنگیگی می کنند. 5 به سبب حمامتم، زخمها بیم معفن و چرکن شده اند. 6 به خود می پیجم و به کلی خمیده شده ام. تمام روز می نالم و به این سو و آن سو می روم. 7 از شدت تب می سوزم و جای سالمی در بدن نمانده است. 8 تاب تحمل خود را از دست داده ام و به کلی از پای افتاده ام؛ غم، دلم را گرفته و از شدت درد می نالم. 9 خداوندا، تمام آزو هایم را می دانی؛ آه و ناله من از تو پوشیده نیست. 10 قلب من به شدت می تپد، قویم از بین رفته و چشمانم کم نور شده است. 11 دوستان و رفقاء به سبب این بلایی که بر من عارض شده، از من فاصله می گیرند و همسایگانم از من دوری می کنند. 12 آنانی که قصد جانم را دارند، برایم دام می گذارند و کسانی که در صدد آزم هستند، به مرگ تهدیدم می کنند و تمام روز علیه من نقشه می کشنند. 13 من همچون شخص کری

37

مزمور داوود. به سبب بدکاران خود را آزده خاطر نکن و بر آدمهای شرور حسد میر. 2 آنها مانند علف بی دوا، بمزودی پیغمده شده، از بین خواهند رفت. 3 بر خداوند توکل نما و نیکوکری کن تا در زمین خود در کمال امنیت زندگی کنی. 4 با خداوند خوش باش و او آزوی دلت را به تو خواهد داد. 5 خودت را به خداوند بسپار و براو تکیه کن و او تو را یاری خواهد داد؛ 6 او از حق تو دفاع خواهد کرد و خواهد گذاشت حقانیت تو مانند روز روشن بر همه آشکار شود. 7 در حضور خداوند ساكت باش و با صبر و شکیبایی انتظار او را بکش. با دیدن کسانی که با نیرنگ و حیله در زندگی خود را شوتد، خود را پریشان نکن. 8 خشم و غضب را ترک کن. خاطر انتظار خداوند را می کشد از بركات او برخودار خواهد گردید. 10 اشخاص شرور چندان دوامی نخواهند داشت؛ مدلتی خواهند بود، ولی بعد از نظر ناپدید خواهند شد. 11 اما فروتنان وارث زمین خواهند شد و در صلح و صفا خواهند زیست. 12 آدم شرور از انسانهای با ایمان و نیکوکار نفرت دارد و براز آنها توطئه می چندند، 13 اما خداوند به او می خنده، زیرا می بیند که روز داوری او نزدیک است. 14 اشخاص شرور شمشیرهای خود را کشیده اند و کمانهای خود را زده کده اند تا قیران و نیازمندان را هدف حملات خود قرار دهند و درستکاران را نابود سازند. 15 اما شمشیرهای آنها به قلب خودشان فرو خواهند رفت و کمانهایشان شکسته خواهند شد. 16 اندک دارایی یک عادل با ازیزتر از ثروت هنگفت شریان است. 17 زیرا خداوند نیروی شریان را از آنها سلب خواهد کرد، اما عادلان را محافظت خواهد نمود. 18 خداوند از زندگی افراد درستکار و امین مراقبت می کند؛ او به ایشان ارشی فسادناپذیر خواهد بخشید! 19 آنها در زمان بلا زحمت نخواهند دید و حتی در ایام قحطی سیر خواهند بود. 20 اما بدکاران نابود خواهند شد و دشمنان خداوند همچون

آنها فاصله است. **6** تو به قریانی و هدیه رغبت نداشتی؛ بلکه گوششایم را باز کردید؛ قریانی سوختنی و قریانی گناه را نظرلیبیدی. **7** آنگاه گفتمن: «اینک می‌آیم! در کتاب درباره من نوشته شده است: **8** اشیاق من، ای خدا، انجام اراده توست، زیرا دستورهای تو در دلم جای دارد». **9** در اجتماع بزرگ قوم تو، به عادالت نجاتبخش تو پشارت داده‌ام. از سخن گفتن نتسیده‌ام، چنانکه تو، ای خداوند آگاهی. **10** عدالت نجاتبخش تو را در دل خود پنهان نکردید، از امانت و قدرت نجاتبخش تو سخن گفتمان. در اجتماع بزرگ قوم تو، پیوسته از محبت و وفاداری تو سخن گفتمان. **11** ای خداوند، لطف و رحمت خود را از من دریغ مدار. محبت و وفاداری تو همواره مرا حفظ کند. **12** بلایای بی شماری مرآ احاطه کرده و گناهان زیادم بر من سینگینی می‌کند به طوری که نمی‌توانم سرم را بلند کنم. در دل خود آرامش ندارم. **13** ای خداوند، رحم کن و مرا از این وضعیت نجات ده! به کمک من بشتاب! **14** پسگذار خجل و سرافکنیده شوند آنانی که قصد جانت را دارند؛ مغلوب و رسو گردند کسانی که به دشمنی با من پرساخته‌اند؛ **15** خوار و پیشان شوند آنانی که مرا تحقیر و مسخره می‌کنند. **16** اما طالبان تو، ای خداوند، شاد و خوشحال شوند؛ و آنانی که نجات تو را دوست دارند پیوسته بگویند که خداوند بزرگ است! **17** من فقیر و درمانده‌ام، اما خداوند براز من فکر می‌کند. ای خدای من، تو مددکار و رهانده من هستی، پس تأخیر نکن.

41 برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. خوشایی که به فکر فقیران و درمانده‌گان هستند، زیرا هنگامی که خود را زحمت بیفتند خداوند به باری ایشان خواهد شافت. **2** او ایشان را حفظ کرده، زنده نگاه خواهد داشت. آنان در دنیا سعادتمند خواهند بود و خدا نخواهد گذاشت که به دست دشمنانشان بیفتند. **3** به هنگام بیماری، خداوند ایشان را شفا می‌بخشد و سلامتی از دست رفته را به آنان باز می‌گرداند. **4** گفتمن: «خداوند، به تو گناه کردید؟؛ بر من رحم کن و مرا شفا ده!» **5** دشمنان با کینه و نفرت درباره من می‌گویند: «کی می‌میرد و نامش گم می‌شود؟» **6** هنگامی که به عیادتم می‌آیند، وانمود می‌کنند که دوستدارانم هستند، و حال آنکه از من نفرت دارند و قصیدشان سخن چنین و شایعه‌سازی است. **7** همه دشمنانم پشت سرم می‌خواهند، دعا می‌باشند و به فریاد مرس، اشکهایم را نادیده نگیر. در این دنیا مسافری بیش نیستم؛ غریب، غریب مانند اجداد خود؛ مرا نزد خود پنهان بده. **13** غضب خود را از من بزرگدان؛ بگذر پیش از آنکه از دنیا بروم و دیگر نباشم، بار دیگر روی شادی و نشاط را بینم!

42 برای رهبر سرایندگان. قصيدة پسران قورخ. چنانکه آهو براز نهارهای آب اشیاق دارد، همچنان ای خدا، جان من اشیاق شدید براز تو دارد. **2** آری، جان من تشنیه خداست، تشنیه خدای زنده! کی می‌توانم به حضور او بروم و او را سایاچ کنم؟ **3** روز و شب گریه می‌کنم، و اشکهایم غذای من است؛ تمام روز دشمنان از من می‌پرسند: «پس خدای تو کجاست؟» **4** چون به گذشته فکر می‌کنم دلم می‌گیرد؛ بید می‌آورم که چگونه در روزهای عید،

همست که نمی‌تواند بشنوید، مانند شخص لالی هستم که نمی‌تواند سخن بگویند. **14** مثل کسی هستم که به سبب کری قادر نیست پاسخ دهد. **15** ای خداوند، امیدوارم و یقین دارم که تو به من پاسخ خواهی داد. **16** نگذار دشمنانم به ناکامی من بختند و وقتی می‌افتم خود را برتر از من بدانند. **17** نزدیک است از پای در آیم؛ این درد، دائم مرا عذاب می‌دهد. **18** من به گناهاتم اعتراف می‌کنم و از کردار خود غمگین و پیشیمانم. **19** دشمنانم سالم و نیرومند هستند؛ کسانی که از من نفرت دارند بسیارند. **20** آنها خوبی مرا با بدی پاسخ می‌دهند؛ با من مخالفت می‌ورزند زیرا من کوشش می‌کنم کار نیک را انجام دهم. **21** خداوندا، مرا تنها نگذار؛ ای خدای من، از من دور نباش. **22** ای خداوند، تو نجات‌دهنده من هستی، به کمک بشتاب!

39

برای رهبر سرایندگان، پدتون: مزمور داود. به خود گفتمن: «مواظ رفتار خواهیم بود و احتیاط خواهیم کرد تا با زیان خود خطأ نورز. مادامی که آدم بدکار نزدیک من است سخن نخواهیم گفت.» **2** من گنگ و خاموش بودم، حتی از سخن گفتن درباره چیزهای خوب خودداری می‌کردم؛ ولی درد من باز هم شدیدتر شد. **3** هر چه بیشتر درباره‌اش می‌اندیشیدم اضطراب پیشتر می‌شد و آتش درون شعله‌ورت می‌گردید. سرانجام به سخن آماد و گفتمن: **4** «خداوندا، پایان عمر را بر من معلوم ساز و اینکه ایام زندگانی من چقدر است تا بدانم که چقدر فانی هستم!» **5** تو عمر را به اندازه یک وجہ ساخته‌ای و زندگانیم در نظر هیچ است. عمر انسان همچون نفسی است که برمی‌آید و نیست می‌گردد! **6** عمر انسان مانند سایه زود گذرت است و او بیهوده خود را مشوش می‌سازد. او مال و ثروت جمع می‌کند، بدون آنکه بداند چه کسی از آن استفاده خواهد کرد. **7** خداوندا، اکنون دیگر به چه امیدوار باشم؟ تها می‌ایم تو هستی. **8** مرا از همه گناهاتم برهان و نگذار احتماق به من بخندند. **9** من سکوت اختیار می‌کنم و زیان به شکایت نمی‌گشایم، زیرا این مصیبت را تو بر من عارض کرده‌ای. **10** بلای خود را از من دور کن، زیرا از ضرب دست تو تلف می‌شوم. **11** تو انسان را به سبب گناهانش توبیخ و تادیب می‌کنی؛ آنچه را که او به آن دل بسته است نایبود می‌کنی، درست همان گونه که بید لیاس را نایبود می‌کند. آری، عمر انسان بادی بیش نیست. **12** خداوندا، دعا می‌باشند و به فریاد مرس، اشکهایم را نادیده نگیر. در این دنیا مسافری بیش نیستم؛ غریب، غریب مانند اجداد خود؛ مرا نزد خود پنهان بده. **13** غضب خود را از من بزرگدان؛ بگذر پیش از آنکه از دنیا بروم و دیگر نباشم، بار دیگر روی شادی و نشاط را بینم!

40

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. با صبر و شکیبایی انتظار خداوند را کشیدم، و او به سوی من توجه نمود و فریادم را شنید. **2** او مرا از چاه هلاکت و از گل و لای بیرون کشید و در بالای صخره گذاشت و جای پاییم را محکم ساخت. **3** او به من آموخت تا سروید تازه بخوانم، سروید در ستایش خدایمان! بسیاری چون این را بیبندند خواهند ترسید و بر خداوند توکل خواهند کرد. **4** چه خوشبختند کسانی که بر خداوند توکل دارند و از اشخاص متکبر و خدایان دروغین پیروی نمی‌کنند. **5** ای خداوند، خدای ما، تو کارهای شگفت‌انگیز بسیاری برای ما انجام داده‌ای و پیوسته به فکر ما بوده‌ای؛ تو بی‌نظیری! کارهای شگفت‌انگیز تو چنان زیادند که زیان از بیان

ساخته‌ای و آنها ما را به باد رسختید گرفته‌اند. **۱۵** از تحقیر دائمی آنها گریزی نیست؛ صورتهای ما از شرم پوشیده شده است. **۱۶** از هر سو دشمناهای مخالفان به گوش ما می‌رسد و در برای خود دشمنان انتقامجو را می‌بینم. **۱۷** این همه بر ما واقع شده است، ولی تو را فراموش نکرده‌ام و بیمانی را که با ما بسته‌ای نشکسته‌ایم. **۱۸** نسبت به تو دلسرد نشده‌ایم و از راه تو منحرف نگشته‌ایم. **۱۹** با وجود این، تو ما را در میان حیوانات وحشی رها نموده‌ای و با مرگ روپو ساخته‌ای. **۲۰** اگر ما نام خدای خود را فراموش می‌کردیم و دستهای خود را به سوی بهنا داراز می‌کردیم، **۲۱** آیا خدا که اسدار دل هر کس را می‌داند، این را نمی‌دانست؟ **۲۲** تو می‌دانی که ما به خاطر تو هر روز با مرگ روپو می‌شویم و با ما همچون گوسفندانی که باید قربانی شوند رفتار می‌کنند. **۲۳** ای خداوند، بیدار شو! چرا خواهیده‌ای؟ بیدار شو و ما را تا ابد دور نیانداز! **۲۴** چرا روی خود را از ما برمی‌گردانی و ذلت و خواری ما را نادیده می‌گیری؟ **۲۵** اینکه بخاک افتاده و مغلوب شده‌ایم. **۲۶** ببخیز و به کمک ما بنشتاب و ما را نجات ده زیرا تو سراسر، رحمت و محبتی!

۴۵

برای رهبر سرایندگان: در مایه «موسنهای». قصيدة پسران قرّوح. ترانه عاشقانه. در حالی که این سرود را برای پادشاه می‌سرایم، کلاماتی زیبا فکر را پر می‌سازند. همچون قلمی در دست شاعری توانا، زیانم آمده سرودن است. **۲** تو از همه انسانها زیارتی؛ از لبانت نعمت و فیض می‌چکد. خداوند تو را تا ابد مبارک ساخته است. **۳** ای دلار، شمشیر جلال و جبروت را بر کمر خویش بیند و شکوهمندانه بر اسب خویش سوار شو **۴** تا از حقیقت و عدالت و تواضع دفاع کنی. قدرت بازوی تو پیروزی بزرگی را نصیب تو می‌گرداند. **۵** تیرهای تیز تو به قلب دشمنان فرو می‌روند؛ و قومها در برایر تو سقوط می‌کنند.

۶ ای خدا، سلطنت تو تا ابد پرقرار است؛ اساس حکومت تو، بر عدل و راستی است. **۷** عدالت را دوست داری و از شرارت بیزاری؛ بنابراین، خدا، یعنی خدای تو، تو را بیش از هر کس دیگر به روغن شادمانی مسح کرده است. **۸** همه لیساهاست به بوي خوش مُر و عود و سلیخه آمیخته است؛ در کاخ عاج تو، نوای موسیقی گوشهاست را نوازش می‌دهد. **۹** نديمه‌های دربارت، شاهزادگانند؛ در سمت راست تو، ملکه با لباس مزین به طلاق خالص، ایستاده است. **۱۰** ای دختر، به نصیحت من گوش کن. قم و خویش و زادگاه خود را فراموش کن **۱۱** تا پادشاه شفیقه زیبایی تو شود. او را اطاعت کن، زیرا او سرور توست. **۱۲** اهالی سرزمین صور با هدایا نزد تو خواهند آمد و ثروتمندان قوم تو طالب رضامندی تو خواهند بود. **۱۳** عروس پادشاه را نگاه کنید! او در درون کاخش چه زیباست! لیساهاش زربافت می‌باشد. **۱۴** او را با لباس نقشدارش نزد پادشاه می‌آورند؛ نديمه‌هاش نیز از بی او می‌آیند. **۱۵** آنان با خوشی و شادمانی به درون کاخ پادشاه هدایت می‌شوند. **۱۶** ای پادشاه، تو صاحب پسران پسیار خواهی شد و آنها نیز مانند اجداد تاج شاهی را بر سر خواهند نهاد، و تو ایشان را در سراسر جهان به حکمرانی خواهی گماشت. **۱۷** نام تو را در تمام نسلها شهرت خواهم داد، و همه مردم تا ابد سپاسگزار تو خواهند بود.

۴۶

برای رهبر سرایندگان. مژمور پسران قرّوح. در مایه غلاموت. سرود. خدا پناهگاه و قوت ماست! او مددکاری است که در سختیها فوراً به کمک ما

جماعت بزرگی را سرودخوانان و شادی کنان و حمدگویان به خانه خدا هدایت می‌کردم! **۵** ای جان من، چرا محزون و افسرده‌ای؟ بر خدا امید داشته باش! او را دویاره ستابیش کن، زیرا او خدا و نجات‌دهنده توست! **۶** در این دیار غربت دلم گرفته است، اما از این سزمین اردن و کوههای حرمون و مصغر، تو را به یاد می‌آورم. **۷** خروش دریای مظلوم به گوش می‌رسد، آنگاه که امواج و سیلانهای تو از سر می‌گذرد. **۸** خداوندا، در طی روز مرا مورد لطف و رحمت خود قرار ده، تا هنگامی که شب فرا می‌رسد سروودی برای خواندن داشته باشم و نزد خدای حیات خود دعا کنم. **۹** بر خدا که صبحه من است می‌گویم: «چرا مرا فراموش کرده‌ای؟ چرا باید به سبب ستم دشمنان ناله کنان به این سو و آن سو بروم؟» **۱۰** سرزنش دشمنانم مرا خرد کرده است، زیرا هر روز با کنایه به من می‌گویند: «پس خدای تو کجاست؟» **۱۱** ای جان من، چرا محزون و افسرده‌ای؟ بر خدا امید داشته باش! او را دویاره ستابیش کن، زیرا او خدا و نجات‌دهنده توست!

۴۳

خدایا، از من در برایر مردم بپریم دفاع کن و مرا تبرئه نمای؛ مرا از دست اشخاص حیله‌گر و ظالم برهان. **۲** خدایا، تو پناهگاه من هستی؛ چرا مرا طرد کرده‌ای؟ چرا باید به سبب ستم دشمنان ناله کنان به این سو و آن سو بروم؟ **۳** نور و راستی خود را بفرست تا هدایتم کنند و مرا به کوه مقدم تو و به مکان سکونت بازگردانند. **۴** آنگاه به مذبح تو خواهیم رفت، ای خدایی که شادی و خوشی من هستی، و در آنجا با نغمه بربط و سرود تو را ستابیش خواهیم کرد. **۵** ای جان من، چرا محزون و افسرده‌ای؟ بر خدا امید داشته باش! او را دویاره ستابیش کن، زیرا او خدا و نجات‌دهنده توست!

۴۴

برای رهبر سرایندگان. قصيدة پسران قرّوح. ای خدا، ما به گوشهای خود شنیده‌ایم و اجدادمان برای ما تعريف کردند که تو در گذشته چه کارهای شگفت‌انگیزی برای آنان انجام داده‌ای. **۲** تو به دست خود قومهای بتپست را از این سرزمین بیرون راندی و اجداد ما را به جای آنها مستقر نمودی. قومهای خدانشناس را از بین بردی، اما بین اسرائیل را در سرزمین موعود تبیث نمودی. **۳** قوم تو به زور شمشیر این سرزمین را تسخیر نکردند و به قدرت بازیوی خویش نجات نیافتدند، بلکه قارت و توانایی تو و اطمینان به حضور تو ایشان را رهایی، زیرا ایشان خرسند بودی. **۴** ای خدا، تو پادشاه من هستی؛ اکنون نیز قوم خود اسرائیل را پیروز گردان. **۵** ما با کمک تو دشمنان خود را شکست خواهیم داد و به نام تو کسانی را که بر ضد ما برخاسته‌اند، پایمال خواهیم کرد. **۶** امید من به تیر و کمان نیست، و نه به شمشیر که مرا نجات پادشاه ای؛ دیگر لشکرهای ما را در جنگ کمک نمی‌کنند. **۷** زیرا تو بودی که ما را از دست دشمنان نجات دادی، و آنایی را که از ما متفاوت بودند شکست دادی. **۸** برای همیشه تو را ستابیش خواهیم کرد، و تا ابد از تو سپاسگزار خواهیم بود. **۹** اکنون تو ما را دور اندخته‌ای و رسوا ساخته‌ای؛ دیگر لشکرهای ما را در جنگ کمک نمی‌کنی. **۱۰** تو ما را در مقابل دشمنان شکست داده‌ای و آنها اکنون ما را غارت می‌کنند. **۱۱** ما را همچون گوسفندان به کشتارگاه فرستاده‌ای و در میان قومهای خدانشناس پراکنده ساخته‌ایم. **۱۲** تو قوم برگردیدهات را از ازان فروخته‌ای و از فروش آنها سودی نبرده‌ایم. **۱۳** ما را نزد همسایگان خوار ساخته‌ای و ما مورد تمسخر و توهین اطرافیان قرار گرفته‌ایم. **۱۴** ما را در میان قومهای خدانشناس انگشت نما

- می شتابد. 2 بنابراین، ما نخواهیم ترسید اگرچه زمین از جای بجند و کوهها به قعر دریا فرو ریزند، 3 دریا غرش نماید و کف برآرد و طغیانش کوهها را بلزاند! 4 نهیست که شعیه‌های شادمانی به شهر خدا می‌آورد و خانه مقدس خدای متعال را پوشاط می‌سازد. 5 این شهر هرگز ناپد خواهد شد، زیرا خدا در آن ساکن است. پیش از آنکه اتفاقی رخ دهد خدا به یاری آن خواهد شتافت. 6 قومهای جهان از ترس فریاد برمی‌آورند؛ حکومتها لرزانند؛ خدا ندا می‌دهد و دنیا ماند موم گذاخته می‌شود. 7 خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌دهد و ارها را به آتش خواهد کشید. 10 آرام باشد و بدانید که من خدا هستم و در میان قومهای جهان مورد عزت و احترام خواهم بود.» 11 خداوند، خدای لشکرهای آسمان با ماست! خدای یعقوب پناهگاه ماست!
- 49** برای رهبر سرایندگان. مزمور پسران قورح. ای همه قومهای روی زمین این را بشنود! ای تمام مردم جهان گوش فرا دهید! 2 ای عوام و خواص، ای ثروتمندان و فقیران، همگی 3 به سخنان حکیمانه من گوش دهید. 4 می خواهیم با مثلي عمامی زندگی را بیان کنم؛ می خواهیم با نوای بربط این مشکل را بگشایم. 5 چرا باید در روزهای مصیبت ترسان باشیم؟ چرا ترسان باشیم که دشمنان تهکار دور مرا بگیرند 6 و آنانی که اعتتمادشان بر ثروتشان است و به فراوانی مال خود فخر می‌کنند مرا محاصره نمایند؟ 7 هیچ کس نمی تواند بهای جان خود را به خدا پردازد و آن را نجات دهد. 8 زیرا فدیه جان انسان بسیار گرانبهاست و کسی قادر به پرداخت آن نیست. 9 هیچ کس نمی تواند مانع مرگ انسان شود و به او زندگی جاودی عطا کند. 10 زیرا می پیشیم که چگونه هر انسانی، خواه دانا خواه نادان، می‌میرد و آنچه را اندوخته است برای دیگران بر جای می‌نهد. 11 آنان املاک و زمینهای خود را به نام خود نامگذاری می‌کنند و گمان می‌برند که خانه‌هایشان دائمی است و تا ابد باقی می‌ماند. 12 غافل از اینکه هیچ انسانی تا به ابد در شکوه خود باقی نمی‌ماند بلکه همچون حیوان جان می‌سپارد. 13 این است سرنوشت افرادی که به خود توکل می‌کنند و سرنوشت کسانی که از ایشان پیروی می‌نمایند. 14 آنها گوسفندانی هستند که به سوی هلاکت پیش می‌روند زیرا مرگ، آنها را شبانی می‌کند. صبحگاهان، شوروان مغلوب نیکان می‌شوند و دور از خانه‌های خود، اجدادشان در عالم مردگان می‌پوسد. (Sheol h7585) 15 اما خداوند 16 جان مرأ از عالم مردگان نجات داده، خواهد رهانید. (Sheol h7585) 17 نگران نشو و قتی کسی ثروتمند می‌شود و بر شکوه خانه‌اش افزوده می‌گردد! 18 زیرا هنگامی که بمیرد چیزی را از آنچه دارد با خود نخواهد برد و ثروتش به دنبال او به قبر نخواهد رفت. 19 هر چند او در زندگی خوشبخت باشد و مردم او را برای موقفيتیش پستایند، 20 اما او سرانجام به جانی که اجدادش رفته‌اند خواهد شتافت و در ظلمت ابدی ساکن خواهد شد. 20 آری، انسان با وجود تمام فرّ و شکوهش، سرانجام مانند حیوان می‌میرد.
- 50** مزمور آساف. پیوه، خدای خدایان، سخن می‌گوید؛ او همه مردم را از مشرق تا غرب نزد خود فرا می‌خواند. 2 نور جلال خدا از کوه صهیون، که مظهر زیبایی و برگی است، می‌تابد. 3 خدای ما خواهد آمد و سکوت خواهد کرد. شعله‌های آتش در پیشایش او و گردباد در اطراف است. 4 او آسمان و زمین را به گواهی می‌طلبید تا بر قم خود داوری کند. 5 خداوند می‌فرماید: «قوم خاص ما که با قربانیهای خود با من عهد بسته‌اند که نسبت به من وفادار بمانند، نزد من جمع کنید.» 6 آسمانها گواهند که خدا، خود داور است و با عدالت داوری می‌کند. 7 «ای قوم من، ای اسرائیل، به سخنان من گوش دهید، زیرا من خدای شما هستم! من خود بر خند شما شهادت می‌دهم. 8 دریاره قربانی هایان شما را سرزنش نمی‌کنم، زیرا قربانی های سوختنی خود را پیوسته به من تقدیم می‌کنند. 9 من محاج گوساله‌ای از طولیه تو نیستم و نه بزی از آغلت، 10 زیرا همه حیواناتی که در جنگل و کوه هستند از آن منند. 11 همه پرندگانی که بر کوهها پرواز می‌کنند
- 47** برای رهبر سرایندگان. مزمور پسران قورح. ای همه مردم جهان، دست بزنید و شادی کنید! خدا را با سرودهای شاد پرستش کنید! 2 زیرا خداوند متعال، مهیب است. او پادشاهی است با عظمت که بر سراسر جهان فرمان می‌راند. 3 او قومها را مغلوب ما ساخت، طایفه‌ها را به زیر پای ما انداخت. 4 او سرزمین موعود را برای ما بگزید، سرزمینی که موجب افتخار نسل یعقوب، محبوب است. 5 خداوند در میان غریب شادی و صدای شیپور، به تخت خود صعود نموده است! 6 در ستایش او سرود بخوانید! پادشاه ما را با سرود پرستش کنید! 7 خدا پادشاه تمام جهان است؛ او را با سرود ستایش کنید! 8 خدا بر قومهای جهان فرمان می‌راند. او بر تخت مقدس خود نشسته است. 9 رؤسای ممالک جهان با ما متحد شده‌اند تا با ما خدای ابراهیم را پرستش کنند، زیرا او قدرتمندتر از تمام جنگاوران و برتراز همه مردم جهان می‌باشد.
- 48** سرود. مزمور پسران قورح. خداوند بزرگ است و باید او را در کوه مقدسش در اورشلیم، ستایش کرد. 2 چه زیبایست صهیون، آن کوه بلند خدا، آن شهر پادشاه بزرگ، که موجب شادی تمام مردم جهان می‌باشد! 3 خدا در دهان اورشلیم است، او خود را همچون محافظ آن نمایان خواهد ساخت. 4 پادشاهان جهان متحد شدند تا به اورشلیم حمله کنند. 5 اما وقتی آن را دیدند، شگفتزده شده، گریختند. 6 در آنجا ترس، آنان را فرا گرفت و همچون زنی در حال زایمان، وحشت‌زده شدند. 7 تو ای خدا، آنان را مانند کشتهای تریشیش که باد شرقی آنها را در هم کوید، نابود کردی. 8 آنچه دریاره کارهای خداوند شنیده بودیم، اینک با چشمان خود در شهر خداوند لشکرهای آسمان می‌پیشیم: او اورشلیم را برای همیشه پایدار نگه خواهد داشت. 9 ای خدا، ما در داخل خانه تو، به رحمت و محبت تو می‌اندیشیم. 10 تو مورد ستایش همه مردم هستی؛ آواره تو به سراسر جهان رسیده است؛ دست راستت سرشار از عدالت است. 11 به سبب داویهای عادلانه تو ساکنان صهیون شادی می‌کنند و مردم بیهودا به وجود می‌آیند. 12 ای قوم خدا، صهیون را طوف کنید و برجهایش را بشمارید. 13 به حصار آن توجه کنید و قلعه‌هایش را از نظر بگذرانید. آن را خوب نگاه کنید تا بعواید برای

- 52** برای رهبر سرایندگان. قضیه داود درباره زمانی که دواعی ادومی نزد شائل رفت و او را خبر داد که: «داود به خانه اخیملک رفته است.» ای جنگاور، چرا از ظلم خود فخر می کنی؟ آیا نمی دانی عدالت خدا همشه پارچاست؟ ۲ ای حیله گر، توطئه می چینی که دیگران را نابود کنی؛ زیانت مائدنتیغ، تیز و بزند است. ۳ بدی را به نیکی ترجیح می دهی و دروغ را پیشتر از راستی دوست می داری. ۴ ای فیکار، تو دوست داری با سختیات تباہی بار بیاوری. ۵ بنابراین، خدا نیز تو را از خانه ایت بیرون کشیده تو را به کلی نابود خواهد کرد و ریشه ایت را از زمین زندگان خواهد کند. ۶ نیکان این را دیده، خواهد ترسید و به تو خنده دیده، خواهد گفت: ۷ «بینید، این همان مردی است که به خدا توکل نمی کرد، بلکه به ثروت هنگفت خود تکیه می نمود و برای حفظ و حراست از خود به ظلم متول می شد.» ۸ اما من مائدنت درخت زیتونی هستم که در خانه خدا سبز می شود؛ من تا ابد به محبت خدا توکل خواهم کرد. ۹ خدایا، به خاطر آنچه که کرد های پیوسته از تو تشكیر خواهم نمود و در حضور قوم تو اعلام خواهم کرد که تو نیکو هستی.
- 53** برای رهبر سرایندگان. در مایه مخلّت. قضیه داود. کسی که فکر می کند خدایی نیست، ابله است. چینی شخص فاسد است و دست به کارهای پلید می زند و هچ نیکی در او نیست. ۲ خداوند از آسمان به انسانها نگاه می کند تا شخص فهمیده ای یابد که طالب خدا باشد. ۳ اما همه گمراه شده اند، همه فاسد گشته اند، نیکوکاری نیست، حتی یک نفر. ۴ آیا این بدکاران شعور ندارند؟ آنها که قوم مرا مانند نان می بعنده و می خورند و هرگز خدا را نمی طلبند؟ ۵ ولی زمانی که هیچ فکر ش را نمی کنند ناگهان وحشت وجود آنها را فرا خواهد گرفت، زیرا خدا محاصره کنندگان تو را هلاک کرده، استخوانهایشان را روی زمین پخش خواهد کرد. خدا آنان را طرد کرده است، بنابراین قوم او بر آنان چیره خواهد شد. ۶ کاش که نجات برای اسرائیل از صهیون فرا می رسید و خدا سعادت گذشته را به قوم خود بار می گردانید! بگذران یعقوب شادی کنید و اسرائیل به وجود آید!
- 54** برای رهبر سرایندگان: با همراهی سازهای زمی. قضیه داود درباره زمانی که اهالی زیف نزد شائل رفت، گفتند: «ما می دانیم داود کجا پنهان شده است.» ای خدا، با قدرت خود مرا نجات ده و به قوت خوبیش از من دفاع کن. ۲ خدایا، دعای مرا بشنو و به سختیام توجه فرما، ۳ زیرا بدکاران بر ضد من برخاسته اند و ظالمان قصد جان مرا دارند. آنان کسانی اند که تو را نمی شناسند. ۴ اما خدا مدد کار من است و جان مرا حفظ می کند. ۵ تو دشمنان مرا به سزای اعمالشان خواهی رساند. تو امین هستی و آنها را ریشه کن خواهی کرد. ۶ ای خداوند، با میل و رغبت قربانی به تو تقدیم خواهم کرد و تو را سپاس خواهم گفت زیرا تو نیکو هستی. ۷ تو مرا از همه مشکلات رهانیده ای و من با چشم انداخت شکست دشمنانم را دیده ام.
- 55** برای رهبر سرایندگان: با همراهی سازهای زمی. قضیه داود. خدایا، به دعای من گوش فرا ده. هنگامی که نزد تو ناله می کنم، خود را پنهان نکن. ۲ دعایم را بشنو و آن را مستحب فرما، زیرا از شدت پیشانی فکر، نمی دانم چه کنم. ۳ تهدید دشمنان و ظلم بدکاران، خاطرم را آشفته و تمام حیواناتی که در صحراها می چرند، به من تعلق دارند. ۱۲ اگر گرسنه هم می بدم از تو خوارک نمی خواستم، زیرا که جهان و هر چه که در آن است از آن من است. ۱۳ مگر من گوشت گاوها را می خورم و یا خون بزها را می نوشم؟ ۱۴ «قربانی واقعی که باید تقدیم کنید این است که خدای متعال را شکر نماید و نذریانی را که در کهادیت ادا کنید. ۱۵ هنگامی که در مشکلات هستید مرا بخواهید؛ من شما را نجات خواهم داد و شما مرا ستابیش خواهید کرد. ۱۶ اما خدا به شریان چین می گوید: «شما چه حق دارید که فرایض مرا بر زبان بیارید و درباره عهد من سخن بگویید؟ ۱۷ زیرا شما از اصلاح شدن نفرت دارید و کلام مرا پشت گوش می اندازید. ۱۸ وقتی دزد را می بینید که ذردی می کند با وی همدست می شوید و با زناکاران معاشرت می کنید. ۱۹ سختان شما با خبات و نیزگ آمیخته است. ۲۰ هر جا می نشینید از برادرتان بد می گویید و غبیت می کنید. ۲۱ این کارها را کردید و من چیزی نگفتم. فکر کردید من هم مانند شما هستم! اما اینک من شما را برای تعام این کارها تنبیه می کنم. ۲۲ ای کسانی که مرا فراموش کردید، به من گوش دهید و گرن شما را هلاک خواهم کرد و فریدارسی نخواهید داشت. ۲۳ قربانی شایسته من آنست که از من سپاسگزار باشید و مرا ستابیش کنید. هر که چنین کند راه نجات را به او نشان خواهم داد.»
- 51** برای رهبر سرایندگان. مزمور داود، درباره زمانی که ناتان نبی پس از همیستر شدن داود با پیشیغ، نزد او رفت. خدایا، بخاطر محبت بر من رحم فرما. بخاطر رحمت بیکران گناهانم را محو کن. ۲ مرا از عصیانم کاملاً شستشو ده و مرا از گناهانم پاک ساز. ۳ به عمل زشنی که مرتكب شده ام اعتراض می کنم؛ گناهانم همیشه در نظر من است. ۴ به تو ای خداوند، بله، تنها به تو گناه کردیدم و آنچه را که در نظر تو بد است، انجام داده ام. حکم تو علیه من عادلانه است و در این داروی، تو موصون از خطأ هستی. ۵ من از بدلو تولد گناهکار بوده ام، بله، از لحظه ای که نطفه من در رحم مادرم بسته شد الکوه به گناه بوده ام. ۶ تو از ما قلیب صادق و راست می خواهی؛ پس فکر مرا از حکمت پُر ساز. ۷ گناه مرا از من دور کن تا پاک شوم؛ مرا شستشو ده تا سفیدتر از برف شوم. ۸ ای که مرا در هم کوپیده ای، شادی مرا به من بازگردان تا جان من بار دیگر مسرور شود. ۹ از گناهانم چشم پیوش و همه خطاهایم را محو کن. ۱۰ خدایا، دلی پاک در درون من بیافرین و از نو، روحی راست به من عطا کن. ۱۱ مرا از حضور خود بیرون نکن و روح پاک خود را از من نگیر. ۱۲ شادی نجات از گناه را به من بازگردان و کسکم کن تا با میل و رغبت تو را اطاعت کنم. ۱۳ آنگاه احکام تو را به گناهکاران خواهم آموخت و آنان به سوی تو بازگشت خواهند نمود. ۱۴ ای خدایی که نجات دهنده من هستی، وجدان مرا از این گناه خونزیری پاک کن تا بتوانم در وصف عدالت تو سرود بخوانم. ۱۵ خداوندان، کمک کن تا بتوانم دهانم را بگشایم و تو را ستابیش کنم. ۱۶ تو از من قربانی حوانی نخواستی، و گرنه آن را تقدیم می کدم. ۱۷ قربانی من این قلب شکسته و این روح توبه کار من است که به تو تقدیم می کنم؛ خدایا، می دانم که این هدیه مرا خوار نخواهی شمرد. ۱۸ خدایا، به لطف خود صهیون را کامیاب ساز و دیوارهای اورشلیم را دویاره بنا کن. ۱۹ آنگاه بر مذبح تو گاوها ذبح خواهند شد و تو از انواع قربانیهایی که بر مذبح تو تقدیم می شوند خشنود خواهی گردید.

کرده است. آنان با خشم و نفرت با من رفتار می کنند و مرا عذاب می دهند.
4 ترس بر قبیل چنگ انداخته و مرا بی قرار کرده؛ وحشت مرگ سراسر وجودم را
فرا گرفته است. 5 او شدت ترس و لرز نزدیک است قالب تهی کنم. 6
به خود می گویم: «ای کاش همچون کبوتر بال می داشتم تا به جای دور

در صحرا پرواز می کرد و در آنجا پنهان می شدم و استراحت می کدم؛ 8
می شاقم به سوی پناهگاهی و از تندباد و طوفان حوادث در امان می ماندم.»

9 خداوندان، این شریran را چنان پیشان کن که زبان یکدیگر را نفهمند، زیرا
آنان شهر را از خشونت و ظلم پر ساخته اند. 10 آنان روز و شب شهر را دور

می زند و شرارت و جنایت می آورند. 11 شهر بر از ظلم و فساد است و حیله
و فرب از کوچجهای دور نمی شود. 12 این دشمن من نیست که به من توهین

می کند، و گزنه تحمل می کردم؛ این حریف من نیست که بر من ب Roxاسته، و
گزنه خود را از او پنهان می کردم. 13 این تو هستی ای دوست صمیمی و

همکار من! 14 ما پیکدیگر رفاقت صادقانه داشتیم، با یکدیگر در دل
می کردیم و با هم به خانه خدا می رفتیم. 15 باشد که دشمنان پیش از

وقت، زنده به گور شوند، زیرا دلها و خانه هایشان پر از شرارت است. **Sheol** h7585)

16 اما من از خدا کمک می طلبم و او نجات خواهد داد. 17

صیغ، ظهر و شب به پیشگاه خدا می نالم و شکایت می کنم و او صدای مرا

خواهد شنید. 18 هر چند دشمنان من زیادند، اما او در چنگ با آنها پیروز

خواهد ساخت و به سلامت باز خواهد گرداند. 19 خدایی که از ازل بر تخت

فرومانروایی نشسته است دعایم را خواهد شدید و آنها را شکست خواهد داد،

زیرا آنها از خدا نمی ترسند و نقشه های پاید خود را تغییر نمی دهند. 20 دوست

و همکار سایق من دست خود را بر روی دوستانش بلند می کند و عهد دوستی

خود را می شکند. 21 زیانش چرب است اما در باطنش کینه و نفرت هست.

ستخانش از روغن نیز نرمتر است اما همچون شمشیر می برد و زخمی می کند.

22 نگرانی خود را به خدا واگذار و او تو را حفظ خواهد کرد. خداوند هرگز

خواهد گذاشت که عادلان بغلزند و بیفتند. 23 اما تو ای خدا، این اشخاص

خونخوار و نیزگ باز را پیش از وقت به گور خواهی فرستاد. ولی من بر تو توکل

دارم.

برای رهبر سرایندگان: در مایه «کبوتر بر درختان بلوط دوردست». غل

درود دیواره زمانی که فلسطینیان او را در جای گرفتار کردند. ای خدا، بر

من رحم فرم، زیرا مورد هجوم دشمنان قرار گرفتام و مخالفانم هر روز عرصه را

بر من تیگتکتر می کنند. 2 تمام روز دشمنان بر من پیوش می آورند. مخالفانم

که با من می جنگد بسیارند. 3 هنگامی که برسم، ای خداوند، بر تو توکل

خواهم کرد. 4 وعده های خداوند را می ستابم و بر او توکل دارم، پس نخواهم

ترسید، انسان فانی به من چه می تواند کرد؟ 5 دشمنان تمام روز در فکر آزار

من هستند و یک دم مرا راحت نمی گذارند. 6 آنها با هم جمع شده در کمین

می نشینند و تمام حرکات مرا زیر نظر گرفته، قصد جانم را می کنند. 7 خدای،

نگذار آنها با این همه شرارت، جان به در برند. با خشم خود آنها را سرگون

کن. 8 تو از پیشانی من آگاهی؛ حساب اشکهایم را داری و آن را در دفترت

ثبت کرده ای. 9 روزی که تو را به کمک بخوانم، دشمنان شکست خوردند،

خواهند گریخت. یقین دارم که خداوند پشتیبان من است. 10 وعده های

خداوند را می ستابم و بر او توکل دارم، 11 پس نخواهم ترسید. انسان به من

چه می تواند کرد؟ 12 خدای، نذرهای خود را ادا خواهیم کرد و قربانیهای تشكیر

را به درگاه تو تقدیم خواهیم نمود، 13 زیرا تو مرا از پرتوگاه مرگ رهانیدی و

تگذاشتی پایم بلغفر و نایبود شوم تا بیوانم اکنون در نور حیاتی که در حضور

توست راه روم.

57

برای رهبر سرایندگان: در مایه «نایبود نکن». غل داود دریاره زمانی

که داود از چنگ شائول به غار گریخت. ای خدا بر من رحم کن! بر من رحم کن، زیرا

رحم کن، زیرا به تو پنهان آورده ام. در زیر سایه بالهایت پنهان می گیرم تا این بلا از

من بگذرد. 2 نزد خدای متعال، خدایی که همه نیازهایم را برمی آورد، دعا

می کنم. 3 او از آسمان دعای مرا شنیده، مرا نجات خواهد بخشید و دشمن

را شکست خواهد داد. خدا محبت و وفاداری خود را از من دریغ نخواهد

داشت. 4 مردم درنده خو مانند شیر مرا محاضره کرده اند. دندانهای آنها

همچون نیزه و پیکان و زبانشان مانند شمشیر، تیز و بیان است. 5 ای خدا،

جلال و شکوه تو بالاتر از آسمانها قرار گیرد و عظمت تو بر تمام جهان آشکار

شود. 6 دشمنانم برایم دام گستردۀ اند تا مرا گرفتار سازند و من در زیر بار غصه

خشم شده ام. آنها در سر راه من چاه کنند، اما خودشان در آن افتادند. 7 ای

خدا، من روحیه خود را نباختم و اعتماد خود را از دست نداده ام. من سرود

خواهیم خواند و تو را سایا خواهیم کرد. 8 ای جان من بیدار شو! ای بربط و

عود من، به صدا درآید تا سپیده دم را بیدار سازیم! 9 خدای، در میان مردم تو

را سپاس خواهیم گفت و در میان قومها تو را سایا خواهیم کرد، 10 زیرا

محبت تو بی نهایت عظیم است. 11 ای خدا، جلال و شکوه تو بالاتر از

آسمانها قرار گیرد و عظمت تو بر تمام جهان آشکار شود.

58 برای رهبر سرایندگان: در مایه «نایبود نکن». غل داود.

ای رهبر سرایندگان: در مایه «نایبود نکن». غل داود.

حاکمان، شما که دم از انصاف می زنید، چرا خود عادله اند فضایت نمی کنید؟

2 شما در فکر خود نقشه های پاید می کشید و در سزمین خود مرتکب ظلم و

جایت می شوید. 3 شریان در تمام زندگی خود منحرف هستند؛ از روز تولد

لپ به دروغ می گشایند. 4 آنها زهری کشیده چون زهر مار دارند و مانند افعی

کر، گوش خود را می بندند 5 تا آواز افسونگران را نشنوند، هر چند افسونگران

با مهارت افسون کنند. 6 خدای، دندانهای آنها را بشکن! خداوندان، فک این

مردم درنده خو را خرد کن! 7 بگذار آنها همچون آبی که به زمین تشنیه ریخته

می شود، نیست و نایبود گردند و وقتی تیر می اندازند، تیرشان به هدر رود. 8

بگذار همچون حمزون به گل نفو روند و محو شوند و مانند بجهای که مرده به

دنی آمده، نور آفتاب را نینند. 9 باشد که آتش خشم تو، ای خداوند بر آنها

افروخته شود و پیش از اینکه به خود بیاند، پیر و جوان مانند خار و خاشاک

بسوزند. 10 عادلان وقتی مجازات شریان را بیستند، شاده اختر خواهد شد؛

آنها از میان جویبار خون اجساد شریان عبور خواهند کرد. 11 آنگاه مردم

خواهند گفت: «براستی عادلان پاداش می گیرند؛ بهینین خدایی هست که در

جهان داری می کند.»

59 برای رهبر سرایندگان: در مایه «نایبود نکن». غل داود دریاره زمانی

که شائول مردی فرستاد تا خانه داود را کشیک بکشید و او را بگشند. ای

خدای من، مرا از دست دشمنانم برهان؛ مرا از چنگ مخالفانم حفظ کن. 2

56

برای رهبر سرایندگان: در مایه «کبوتر بر درختان بلوط دوردست».

غل داود دریاره زمانی او را در جای گرفتار کردند. ای خدا، بر

من برح فرم، زیرا مورد هجوم دشمنان قرار گرفتام و مخالفانم هر روز عرصه را

بر من تیگتکتر می کنند. 2 تمام روز دشمنان بر من پیوش می آورند. مخالفانم

که با من می جنگد بسیارند. 3 هنگامی که برسم، ای خداوند، بر تو توکل

خواهم کرد. 4 وعده های خداوند را می ستابم و بر او توکل دارم، پس نخواهم

ترسید، انسان فانی به من چه می تواند کرد؟ 5 دشمنان تمام روز در فکر آزار

من هستند و یک دم مرا راحت نمی گذارند. 6 آنها با هم جمع شده در کمین

می نشینند و تمام حرکات مرا زیر نظر گرفته، قصد جانم را می کنند. 7 خدای،

نگذار آنها با این همه شرارت، جان به در برند. با خشم خود آنها را سرگون

کن. 8 تو از پیشانی من آگاهی؛ حساب اشکهایم را داری و آن را در دفترت

ثبت کرده ای. 9 روزی که تو را به کمک بخوانم، دشمنان شکست خوردند،

خواهند گریخت. یقین دارم که خداوند پشتیبان من است. 10 وعده های

خداوند را می ستابم و بر او توکل دارم، 11 پس نخواهم ترسید. انسان به من

12 با کمک تو ای خدا، پیروز خواهیم شد، زیرا تو دشمنان ما را شکست خواهی داد!

61 برای رهبر سراییدگان: با همراهی سازهای زهی. مزمور داود. ای خدا، فریادم را بشنو و دعای مرا اجابت فما! **2** از این دیار غریب، تو را به کمک می طلیم. مرا که فکم پیشان است به پناهگاهی امن هدایت کن. **3**

زیرا تو در برابر دشمنان حامی و پناهگاه من بوده‌ای. **4** بگذار تمام عمر در خمیمه تو ساکن شوم و در زیر سایه بالهای تو بناه گیرم. **5** خدایا، تو قوهایی را که داده‌ام، شنیده‌ای، و برکاتی را نصیب ساخته‌ای که به کسانی که نام تو را گرامی می‌دارند، می‌بخشی. **6** به پادشاه عمر طولانی عطا کن تا سالیان سال سلطنت کند. **7** باشد که تا ابد در حضور تو ای خدا، او حکومت کند. او را با محبت و وفاداری خود محافظت فرمای. **8** پس همیشه تو را ستایش خواهم کرد و هر روز به قوهایی که به تو داده‌ام وفا خواهم نمود.

62 برای رهبر سراییدگان. برای پیوتوں. مزمور داود. در سکوت برای خدا انتظار می‌کشم، زیرا نجات من از جانب اوست. **2** او نجات دهنده و تنها صخره پناهگاه من است؛ او قلعه محافظ من است، پس هرگز شکست نخواهم خورد. **3** ای آدمیان، تا به کی بر من هجوم می‌آورید تا مرا که همچون دیواری فرو ریخته‌ام از پای درازورد؟ **4** تنها فکر تان این است که مرا از این مقامی که دارم به زیر اندازید؛ شما دروغ را دوست دارید. با زبان خود مرا برکت می‌دهید اما در دلان لعنت می‌کنید. **5** ای جان من، تنها نزد خدا آرام یاب، زیرا امید من بر اوست. **6** او نجات دهنده و تنها صخره پناهگاه من است؛ او قلعه محافظ من است، پس هرگز شکست نخواهم خورد. **7** نجات همه وقت بر او توکل نمایید؛ غم دل خود را به او بگویید، زیرا خدا پناهگاه ماست. **9** همه انسانها در مقابل او ناچیزند؛ اشخاص سرشناس و افراد بی‌نام و نشان، همگی در تزاروی او بالا می‌روند، زیرا از پاد هم سبکترند. **10** بر خشونت تکیه نکنید و به کسب ثروت از راه دزدی دل خوش نکنید، و هرگاه ثروتتان زیاد شود دل بر آن نبینید. **11** شنیده‌ام که خدا بارها فرموده است که قوت از آن اوست، **12** اما بیش از آن شنیده‌ام که محبت نیز از آن اوست. خداوندا، تو هر کس را بر اساس کارهایش پاداش خواهی داد.

63 مزمور داود درباره زمانی که در بیان پهودا به سر می‌بود. ای خدا، تو خدای من هستی؛ سحرگاهان تو را می‌جویم. جان من مشتاق توست؛ تمام وجود همچون زمینی خشک و بی آب، تشنیه توست. **2** تو را در خانه مقداست دیده‌ام و قدرت و جلال تو را مشاهده کرد. **3** محبت تو برابر شیرینتر از زندگی است، پس لبهای من تو را ستایش خواهد کرد، **4** و تا زنده‌ام تو را سپاس خواهم گفت و دست دعا به سوی تو دراز خواهم کرد. **5** جان من سیر خواهد شد و با شادی خداوند را ستایش خواهد کرد. **6** شب هنگام در بستر خود به تو می‌اندیشم. **7** تو همیشه مددکار من بوده‌ای، پس در زیر بالهای تو شادی خواهم کرد. **8** همیشه در تو پنهان خواهیم گرفت و تو با دست پقدرت از من حمایت خواهی نمود. **9** اما آنانی که قصد جان مرا دارند هلاک شده، به زیر زمین فرو خواهند رفت؛ **10** در جنگ به دم شمشیر خواهند

مرا از شرّ مردمان گناهکار و خوبیز نجات بده. **3** بین چگونه در کمین من نشسته‌ام. ستمکاران بر ضد من پرخاسته‌اند بدوں آنکه گناه یا خطای از من سر زده پاشد. **4** کار خلافی مرتكب نشده‌ام، با این حال آنها آمده می‌شوند بر من هجوم آورند. خدایا، برخیز و بین و به کمکم بیا! **5** ای خداوند، خدای لشکرهای آسمان، ای خدای اسرائیل، بین چیز و همه قومها را به سیاست اعمالشان برسان؛ بر ستمکاران و گناهکاران رحم نکن. **6** دشمنان شامگاهان باز می‌گردند و مانند سگ پارس می‌کنند و شهر را دور می‌شوند. **7** فریاد برمی‌آورند و ناسزا می‌گویند؛ زیانشان مانند شمشیر تیز است. گهان می‌برند کسی سختن تو همین آمیشان را نمی‌شوند. **8** اما تو ای خداوند، به آنها خواهی خنده‌ید و تمام آن قومها را تمسخر خواهی نمود. **9** ای قوت من، چشم امید من بر توست، زیرا پیشیمان من تو هستی. **10** خدای من با محبت خویش پیشایش من می‌رود و مرا هدایت می‌کند؛ خداوند به من اجازه خواهد داد شکست دشمنان را بینم. **11** ای خداوندی که سپر ما هستی، آنها را بکاره نابود نکن، می‌دادم این درس عبرت را زود فراموش کنند، بلکه آنها را با قدرت خویش پراکنده و خوار گردان. **12** گناه بر زبان آنهاست؛ تمامی سختن‌شان آلوهه به شرارت است. باشد که در تکب خود گرفتار شوند. آنها دشمن می‌دهند و دروغ می‌گویند، **13** پس آنها را با خشم خود نابود کن تا نامشان گم شود و مردم بدانند که خدا نه تنها بر اسرائیل، بلکه بر سراسر جهان حکمرانی می‌کند. **14** دشمنان شامگاهان باز می‌گردند و مانند سگ پارس می‌کنند و شهر را دور می‌زنند. **15** آنها برای خوارک به این سوی و آن سوی می‌دوند و اگر سیر نشوند زوجه می‌کشند. **16** اما من قدرت تو را خواهم سرایید؛ صحیح‌گاهان با شادی در وصف محبت تو سرود خواهم خواند، زیرا در سختیهای روزگار، تو پناهگاه من هستی. **17** ای خدا، ای محبت من، برای تو سرود می‌خوانم. پناهگاه من توبی، ای خدایی که مرا محبت می‌کنی.

60 برای رهبر سراییدگان. در مایه «سوسن شهادت». غزل داود درباره زمانی که با آرمان نهیّن و آرام صوبه چنگید و بوآب بازگشته دوازده هزار نفر از آدمیان را در دره نمک گشت. ای خدا، تو ما را طرد کرده‌ای، ما را پراکنده ساخته و بر ما خشکمیگن بوده‌ای؛ اما اینک به سوی ما بازگرد. **2** زمین را لزان ساخته و آن را شکافته‌ای؛ شکافهایش را به هم آور، زیرا نزدیک است متلاشی شود. **3** به قوم بزرگیدهات سختیهای فراوان داده‌ای؛ ما را همچون افراد مست گیج و سرگردان نموده‌ای. **4** اما برای کسانی که تو را گرامی می‌دارند پرچمی افرادشته‌ای تا آن را در مقابل تپهای دشمن در امان داری. **5** ای خدایی که ما را دوست داری، با قدرت خویش سخن گفته و فرموده است: «با شادی شهر شکیم را قسمت می‌کنم و دشت سوکوت را اندازه می‌گیرم. **7** جلال از آن من است و منسی نیز از آن من؛ افرادی کلام‌خود من است و بهدوا عصای سلطنت من. **8** اما قوم موآب را مانند لگن برای شستشو به کار خواهیم برد، بر قوم ادوم کفشم را خواهیم انداخت و بر فلسطین فریاد پرپریزی برخواهیم آورد.» **9** کیست که مرا برای گرفتن شهرهای حصاردار ادوم رهیبی کنید؟ **10** خدایا، تو ما را رهیبی کن، تو که اینک از ما روگردان شده‌ای و دیگر با سپاهیان بی فایده است. **11** تو ما را در جنگ با دشمن کمک کن، زیرا کمک انسان بی فایده است.

دشمنانت را از پای در خواهد آورد. **۴** تمامی مردم روی زمین تو را پرستش خواهند کرد، تو را خواهند ستد و به نام تو سرود خواهند خواند. **۵** بیاید کارهای خدا را مشاهده کنید؛ ببینید چه کارهای شنگفت‌انگیز برای انسانها انجام داده است. **۶** او دریا را به حشکی تبدیل کرد و اجاد داد ما با پای پیاده از میان آن عبور نمودند. ایشان به سبب این کار خدا شادی کردند. **۷** خداوند تا ابد با قدرت حکمرانی می‌کند و رفتار همه قومها را زیر نظر دارد. پس ای مردم سرکش، بر ضد او قیام نکنید. **۸** ای قومها، خدای ما را ستابیش کنید! بگذراید آواز ستابیش شما شنیده شود. **۹** او زندگی ما را از خطر می‌خاند و نمی‌گذارد پاهایمان بلغند. **۱۰** ای خدا، تو ما را امتحان کرده‌ای؛ مانند نقره‌ای که در کوره می‌گذراند تا پاک شود، ما را پاک نموده‌ای. **۱۱** ما را در دام گرفتار ساختی و بارهای سنگین را بر دوش ما نهادی. **۱۲** دشمنان ما را بر ما مسلط گرداندی و گذاشتی از آب و آتش عبور کنیم، اما سرانجام ما را به مکانی آورده که در آن وفور نعمت است. **۱۳** قربانیهای سوختنی به خانه تو خواهیم آورد تا نزدیک خود را ادا نمایم. **۱۴** به، هنگامی که در زحمت بودم نذر کردم و ایک آن را ادا خواهم کرد. **۱۵** گوسفند قربانی خواهم کرد و گوسله و بز تقدیم خواهم نمود و آنها را بر مذبح خواهم سوزاند تا بوى خوب آنها به سوی تو زبانه کشد. **۱۶** ای همه خداترسان، بیاید و بشنوید تا به شما بگویم که خداوند برای من چه کرده است. **۱۷** فریاد برآوردم و از او کمک خواستم و او را ستابیش نمودم. **۱۸** اگر گناه را در دل خود نگه داشتم، خداوند دعایم را نمی‌شنید. **۱۹** اما او به دعای من توجه نموده و آن را مستجاب کرده است! **۲۰** سپاس بر خدایی که دعای مرا بی جواب نگذاشته و محبت خود را از من دریغ نکرده است.

67 برای رهبر سرایندگان: با همراهی سازهای زهی. مزمور. سرود.
خدایا، بر ما رحم کن و ما را برکت ده و نور روی خود را بر ما بپایان، **۲** تا به‌وسیله ما اراده‌تou در جهان شناخته شود و خیر خوش نجات تو به همه مردم روی زمین برسد. **۳** خداایا، باشد که همه مردم تو را ستابیش کنند؛ باشد که همه قومها تو را سپاس گویند! **۴** همه قومها شاد شده، سرود خواهند خواند، زیرا تو از روی عدل و انصاف مردم را داوری می‌کنی و آنها را هدایت می‌نمایی. **۵** خداایا، باشد که همه مردم تو را ستابیش کنند؛ باشد که همه قومها تو را سپاس گویند! **۶** آنگاه زمین محصول خود را تولید خواهد کرد و تو ما را برکت خواهی داد. **۷** به، تو ما را برکت خواهی داد و همه مردم جهان به احترام خواهند گذاشت.

68 برای رهبر سرایندگان. مزمور داوود. سرود. ای خدا، پرخیز و دشمنان را پراکنده ساز. بگذار آنایی که از تو نفرت دارند از حضور تو بگزیرند. **۲** چنانکه دود در برایر باد پراکنده می‌شود، همچنان تو ایشان را پراکنده ساز؛ همان‌گونه که موم در مقابل آتش گذاخته می‌شود، همچنان بگذار گناهکاران در حضور ناید شوند. **۳** اما نیکوکاران شادی کنند و در حضور تو خوشحال باشند؛ از شادی فریاد برآورند و خوش باشند. **۴** در وصف خدا سرود بخوانید. نام او را ستابیش کنید. برای او که بر ایها سوار است، راهی درست کنید. نام او بیوه است! در حضور شادی کنید! **۵** خدایی که در خانه مقدس خود ساکن است، پدر بیمان و دادرس بیوه‌زنان می‌باشد. **۶** او بی کسان و آوارگان

افتاد و طعمه گرگها خواهند شد. **۱۱** اما من در خدا شادی خواهم کرد و همه کسانی که بر خدا اعتماد نموده‌اند او را ستابیش خواهند کرد، اما دهان دروغگویان بسته خواهد شد.

64

برای رهبر سرایندگان. مزمور داوود. ای خدا، به ناله‌های شیکوه‌آمیز من گوش فرا ده و جانم را از دست دشمنان حفظ فرما. **۲** در مقابل توطئه شیریان که فتنه بر پا می‌کنند، از من محافظت کن. **۳** آنها زیان خود را همچون شمشیر، تیز کردند و به جای تیر و کمان با سختان تلحیمجهز شده‌اند **۴** تا از کمینگاههای خود ناگهان به انسان بی‌گناه شیخیخون زند. **۵** آنها یکدیگر را در انجام دادن نقشه‌های شوروانه خود تشویق می‌کنند. درباره اینکه کجا دامهای خود را کار بگذارند با هم مشورت می‌نمایند، و می‌گویند: «هیچ کس نمی‌تواند اینها را ببیند». **۶** آنها نقشه شوم طرح می‌کنند و می‌گویند: «نقشه ما نقصی ندارد!» فکر و دل انسان چقدر حیله‌گر است! **۷** اما خدا این بکاران را هدف تیرهایش قرار خواهد داد و آنها در یک چشم به هم زدن نقش زمین خواهند شد. **۸** آری، آنها طعمه سختان را زشت خود خواهند شد. کسانی که آنها را بینند با تمیخر سر خود را تکان خواهند داد. **۹** ایشان خواهند ترسید و درباره کارهای خدا فکر خواهند نمود و آنها برای دیگران تعریف خواهند کرد. **۱۰** عادلان در خداوند شادی کنند و بر او توکل نمایند؛ همه پاکدلان او را ستابیش کنند!

65

برای رهبر سرایندگان. مزمور داوود. سرود. ای خدا، شایسته است که تو را در صهیون ستابیش کنیم و آنچه را که نذر کردام ادا نمایم، **۲** زیرا تو خدایی هستی که دعا می‌شنوی! همه مردم به سبب گناهانشان نزد تو خواهند آمد. **۳** گناهان ما بر ما سنگینی می‌کنند، اما تو آنها را خواهی بخشید. **۴** خوش با حال کسی که تو او را برگزیده‌ای تا باید و در خیمه مقدس تو ساکن شود! ما از همه نیکوکی‌های خانه مقدس تو برخوردار خواهیم شد. **۵** ای خدایی که رهانده‌ما هستی، تو با کارهای عادلانه و شنگفت‌انگیز خود پاسخ می‌دهی. تو امید و پشتیبان همه مردم در سراسر جهان هستی. **۶** کوهها را در جای خود محکم ساختی و قادرست مهیب خود را نشان دادی. **۷** همان‌گونه که تلاطم دریا و غرش امواج را آرام می‌سازی، شورش مردم را زیر خاموش می‌کنی. **۸** ساکنان زمین از کارهای شنگفت‌انگیز تو حیرانند. فریاد شادی مردم به سبب کارهای تو از یک سوی زمین تا سوی دیگر طینی‌انداز است! **۹** تو زمین را سیراب می‌سازی و آن را حاصلخیز می‌گردانی. با رودخانه‌های بر از آب، زمین را برای انسان بارور می‌سازی تا از محصلوتش استفاده کند. **۱۰** شیارهای زمین را سیراب می‌کنی و بلندیهایش را هموار می‌سازی. باران بر زمین می‌بارانی تا نیات برویدن. **۱۱** با برکات خود زمین را می‌آرایی؛ جهان از نعمتهای تو لبیز است. **۱۲** چراگاههای صحراء سرسبز می‌شوند و پهلهای شادمانه شکوفا می‌شوند. **۱۳** چمنزارها پر از گله‌های گاو و گوسفند هستند؛ وادیها لبیز از غله می‌باشند؛ همه از خوشی بالگ شادی برمی‌آورند و سرود می‌خوانند!

66

برای رهبر سرایندگان. سرود. مزمور. ای همه مردم روی زمین، برای خدا فریاد شادی سر دهید! **۲** نام پرشکوه او را با سرود بستایید و عظمت او را بیان کنید! **۳** به خدا بگویید: «چه حیرت انگیز است کارهای تو! قدرت تو

مهیب است خداوند در مکان مقدس خویش! خدای اسرائیل به قوم برگزیده خود قوت و عظمت می‌بخشد. خدا را شکر و سپاس باد!

69

برای رهبر سرایندگان: در مایه «سوننهای». مزمور داود. خدای، مرا از این طوفان مشکلات نجات ده! 2 منجلاب فو رو فهم و در زیر پایم جای برای ایستاندن نیست. به جاهای عمیق رسیده‌ام و سیلاپ مرا پوشانده است. 3 از بس می‌نالم خسته شده‌ام و گلویم خشک شده است. چشم‌مان آنقدر منتظر اقدام تو بوده‌ام که تار گشته‌ام. 4 آنانی که بی‌سبب از من نفرت دارند از موهای سرم بیشترند. دشمنان در مورد من دروغ می‌گویند، آنها از من قوی‌ترند و قصد کشتن مرا دارند. آنچه از دیگران نازدیده‌ام، از من می‌خواهند برگردانم. 5 ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهان از نظر تو پنهان نیست. 6 ای خداوند لشکرهای آسمان، مگذار آنانی که به تو امیدوار هستند و انتظار تو را می‌کشند، به سبب من شمنده شوند. ای خدای اسرائیل، مگذار مایه رسولی دوستدارانت شم. 7 من به خاطر توست که اینجینین مورد سرزنش واقع شده و رسوا گشته‌ام. 8 نزد برادران خود غریب هستم و در خانواده خود بیگانه محسوب می‌شوم. 9 اشتیاقی که برای خانه تو دارم، مثل آتش در من زبانه می‌کشد، و توهینهای اهانت کنندگان تو بر من افتداده است. 10 هنگامی که با روزه و اشک در حضور تو خود را فروتن می‌سازم، آنها مرا سرزنش می‌کنند. 11 وقتی برای توبه و ندامت پلاس در بر می‌کنم، آنها مسخره‌ام می‌کنند. 12 مردم کوچه و بازار پشت سرم حرف می‌زنند و میگساران برای من آواز می‌خوانند. 13 اما من، ای خداوند، نزد تو دعا می‌کنم. ای خدا، تو در وقت مناسب به من جواب ده، به سبب محبت عظیمت دعای مرا مستجاب فرما و مطابق و عده خود مرد سرنجات ده. 14 مرا از میان سیل و طوفان برهان تا غرق نشوم. مرا از دست دشمنانم نجات ده. 15 مگذار سیلاپ مرا پوشاند و در اعماق آبها غرق شوم. 16 ای خداوند، دعای مرا مستجاب فرما، زیرا محبت تو شگفت‌انگیز است. از من مرافت فرما، زیرا رحمة تو بیکران است. 17 روی خود را از من برمگدان، زیرا در سختی و زحمت هستم. دعای مرا زود جواب ده. 18 نزد من بیا و بهای آزادیم را پیرداد و مرا از دست دشمن رها کن. 19 می‌دانی چگونه مورد سرزنش و اهانت قرار گرفته و رسوا شده‌ام؛ تو همه دشمنانم را می‌بینی. 20 طعنه و سرزنش مردم دل مرا شکسته است و سخت بیمار شده‌ام. منتظر بودم کسی با من همدردی کنم، ولی شخص دلسوزی یافت نشد. به جستجوی افرادی پرداختم که مرا مدلاری دهنده، اما کسی را نیافضم. 21 به جای خوارک، به من زراداب دادند و به جای آب، سرکه نوشانند. 22 بگذر سفره زنگینی که چلیشان پنهان است، دامی شود و آرامش و صفائیشان، تله باشد. 23 چشم‌مانشان کور شود تا نتوانند بینند، و کمرهایشان همیشه بزرد! 24 خشم خود را بر سرشان بیز و با آتش غضبی آنها را بسوزان! 25 ای کاش خانه‌ایشان خراب گردد و کسی در خیمه‌هایشان ساکن نشود. 26 زیرا به کسی که تو تنبیه کرده‌ای آزار می‌رسانند و از زنجهای آنانی که تو مجروحشان ساخته‌ای سخن می‌گویند. 27 گاهانشان را یک به یک در نظر بگیر و مگذار نجات تو شامل حالشان شود. 28 نامشان را از دفتر حیات خود پاک کن و مگذار جزو قوم تو محسوب شوند. 29 اما من مصیبت‌زده و دردمند هستم. ای خدا، مرا نجات ده و سرافراز فرما. 30 با سرود نام خدا را ستایش خواهم نمود و با دعای

را در خانه‌ها ساکن می‌گرداند و اسرiran را آزاد می‌سازد. اما یاغیان در زمین خشک و بی آب ساکن خواهند شد. 7 ای خدای اسرائیل، وقتی تو قوم برگزیده خود را هدایت کردی و کوه سینا از ترس حضور تو به لزه افتاد. 9 ای خدا، تو عنتمها باریزیدی و قوم برگزیده خود را که خسته و ناتوان بودند، نیرو و نوان بخشیدی. 10 جماعت تو در زمین موعود ساکن شدند و تو ای خدای مهریان، حاجت نیازمندان را برآورده‌دی. 11 خداوند کلام را اعلام کرد و کسانی که آن را بشارت دادند عده بی شماری بودند؛ کلام او این است: 12 «پادشاهان و سپاهیانشان بشتاب می‌گیریند! زنانی که در خانه هستند غذایم جنگی را بین خود قسمت می‌کنند. 13 آنها اگرچه روزی فقیر و بیتو بودند، اما اینکه خوشبخت و ثروتمندند و خود را مانند کوتولی که بالهایش نقره‌ای و پرهایش طلایی است با زر و زیور آراسته‌اند.» 14 خدای قادر مطلق پادشاهی را که دشمن اسرائیل بودند مانند داهای بیرون که در جنگلهای کوه صلمون آب می‌شود، پراکنده و محبو ساخت. 15 ای کوههای عظیم باشان، ای سلسه جبال پرگ که قلهای بلند دارید، 16 چرا با حسرت به این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است نگاه می‌کنید؟ به یقین خداوند تا به ابد در آن ساکن خواهد بود. 17 خداوند در میان هزاران هزار ارایه از کوه سینا به خانه مقدس خویش که در کوه صهیون است، رفته است. 18 آن هنگام که به برترین مکان بالا رفته، بسیار را به اسارت بردی و هدایا از آدمیان گرفتی، حتی از کسانی که زمانی یاغی بوده‌اند. اکنون خداوند در میان ما ساکن خواهد شد. 19 شکر و سیاس بر خداوندی که هر روز بارهای ما را متحمل می‌شود و خدایی که نجات ماست. 20 خدای ما نجات‌دهنده ماست و ما را از مرگ می‌رهاند. 21 خدا سر دشمنانش را که در گناه زندگی می‌کنند، خرد خواهد کرد. 22 خداوند می‌فرماید: «دشمنان شما را از باشان و از اعمال دریا باز خواهیم آورد 23 تا در میان خون ریخته شده آنان راه بروید و سگها خون ایشان را بخورید.» 24 ای خدایی که پادشاه و خداوند من هستی، همه قومها حرکت پیروزمندانه تو را به سوی خانه مقدسست دیده‌اند. 25 سرایندگان در پیش و نوازندگان در عقب و دوشیزگان در وسط آنان دفعتان حرکت می‌کنند. 26 همه مردم اسرائیل خدا را حمد گویند. ای فرزندان یعقوب، خداوند را ستایش کنید. 27 قبیله کوچک پیامین پیش‌پایش ستایش کنندگان خدا در حرکت است؛ بعد از او رهیان قبیله بهودا با دسته‌های خود، سپس بزرگان قبیله زیلون و نفتالی حرکت می‌کنند. 28 ای خدا، نیروی خود را از کار بیر، همان گونه که در گذشته این کار را کردی. 29 به احترام خانه تو در اورشیل، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد. 30 مصر، آن حیوان وحشی را که در میان نیزارها ساکن است، توبیخ نماید. قومهای جهان را که همچون رمه‌های گاو و گوساله هستند، سرشنش کن تا به فرمان تو گردن نهند و نظرهای خود را به تو تقدیم کنند. اقامی را که جنگ را دوست می‌دارند، پراکنده ساز. 31 مصر هدایا به دست سفیران خود خواهد فرستاد و حبشه دست دعا به سوی خداوند دراز خواهد کرد. 32 ای ممالک جهان، برای خدا سرود بخوانید؛ خداوند را با سرودها ستاییید. 33 خدای ازلى و ابدی را که در آسمانها نشسته است و با صدای بلند و نیرومند سخن می‌گوید، ستایش کنید. 34 قدرت خدا را توصیف نمایید خدایی که شکوه و جلالش بر اسرائیل است و قوتش در آسمانها پاپرجاست. 35 چه

ای که سختیها و زحمات بسیار به من نشان دادی، می‌دانم که به من نیروی تازه خواهی بخشدید و مرا از این وضع فلاکت بار بیرون خواهی آورد. **21** مرا بیش از پیش سرافراز خواهی نمود و بار دیگر مرا دلداری خواهی داد. **22** ای خدای من، با نوای بربط صداقت تو را خواهم ستود! ای خدای مقدس نیازمندان را مستحب می‌نماید و عزیزان خود را در زندان و اسارت فراموش نمی‌کند. **23** ای آسمان و زمین، خدا را سپاهش کنید! ای دریاها و ای موجودات دریابی، خدا را بستایید! **24** تمام روز از عدالت تو سخن خواهم گفت، زیرا کسانی که در پی آوار من بودند، رسوا و سرافکنده شدند.

72

زمور سلیمان. خدایا، عدالت خواهی خود را به پادشاه و ولیعهدش عنایت کن **2** تا او بر قم تو عادلانه حکومت و داوری کند و مظلومان را منصفانه دادرسی نماید. **3** آنگاه در سراسر سزمن مسلمانی و عدالت بقرار خواهد شد. **4** باشد که پادشاه به داد مظلومان برسد و از فرزندان فقیران حمایت کند و ظالمان را سرکوب نماید. **5** باشد که قم تو، تا زمانی که ماه و خورشید در آسمان بقرارند، تو را پیوسته با ترس و احترام ستایش کنند. **6** سلطنت پادشاه ما همچون بارانی که بر گیاهان می‌بارد و مانند بارشیانی که کامیاب خواهد شد و تا وقتی که ماه باقی باشد، صلح و سلامتی بقرار خواهد بود. **8** دامنه قلمرو او از دریا تا به دریا و از رود فرات تا دورترین نقطه جهان خواهد بود. **9** صحرائشنیان در حضورش تعظیم خواهند کرد و دشمنانش به خاک پایی خواهد افتاد. **10** پادشاهان جزایر مدیترانه و سزمنی تریش و نیز اهالی شبا و سیا برایش هدایا خواهند آورد. **11** همه پادشاهان، او را تعظیم خواهند کرد و تمام قومها خدمتگزار او خواهند بود. **12** وقتی شخص فقیر و درمانده از او کمک بخواهد، او را خواهد رهایید. **13** بر افراد ضعیف و نیازمند رحم خواهد کرد و ایشان را نجات خواهد داد. **14** آنها را از ظالم و ستم خواهد رهایید، زیرا جان آنها برای او با ارزش است. **15** باشد که پادشاه پایدار بماند و مردم طلای شبا به او هدیه دهند. قوم او پیوسته برایش دعا کنند و او را متابارک خوانند. **16** سزمن او پر از غله شود و کوهستانها مانند کوههای لبنان حاصلخیز گردد. شهرها همچون مزرعه‌های پر علف، سرشار از جمعیت شود. **17** نام پادشاه هرگز فراموش نشود و تا خورشید باقی است آوازه او پایدار بماند. تمام قومهای جهان توسط او برکت خواهند یافت و او را خواهند ستود. **18** متابارک باد خداوند، خدای اسرائیل! تنهای او قادر است کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز انجام دهد. **19** شکر و سپاس بر نام مجید او باد تا ابدالاً باد! تمام دنیا از شکوه و جلال او پر شود. آمین! آمین! **20** (پایان زیور داود، پسر یتسا).

73

زمور آسف. براستی، خدا برای اسرائیل نیکوست یعنی برای آنانی که پاکدل هستند. **2** اما من نزدیک بود ایمانم را از دست بدhem و از راه راست گمراه شوم. **3** زیرا بر کامیابی بدکاران و شریزان حسد بردم. **4** دیدم که در زندگی درد نمی‌کشند و بدنی قوی و سالم دارند. **5** مانند سایرین در رحمت نمی‌افتد و هیچ گرفتاری ندارند؛ **6** در نیجه به تکریر راه می‌روند و به مردم ظلم می‌کنند. **7** قلبشان مملو از خباثت است و از فکرشن شرارت تراویش می‌کنند. **8** مردم را مسخره می‌کنند و حرفهمای کثیف بر زبان می‌رانند.

شکرگزاری عظمت او را خواهی ستود. **31** خداوند چنین پرستشی را بیش از قربانی حیوانات می‌پسندد. **32** اشخاص فروتن که طالب خدا هستند وقتی بینند او به فکر ایشان است شاد و امیدوار خواهند شد. **33** خداوند دعای نیازمندان را مستحب می‌نماید و عزیزان خود را در زندان و اسارت فراموش نمی‌کند. **34** ای آسمان و زمین، خدا را سپاهش کنید! ای دریاها و ای شهرهای یهودا را دوباره بنا خواهد نمود تا قوم برگزیده‌اش در سزمن موعود سکونت نمایند و آن را به تصرف خود درآورند. **36** فرزندان بندگانش وارث سزمن موعود خواهند شد و آنانی که خدا را دوست می‌دارند، در آن ساکن خواهند شد.

70

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود، که از خدا می‌خواهد او را به یاد آورد. خدایا، به یاری من بشتاب و مرا نجات ده! **2** بگذار آنانی که قصد جانم را دارند خجل و سرافکنده شوند و بدخواهان من پیشان گردند؛ **3** بگذار کسانی که مرا مسخره می‌کنند بر سوا و ناکام شوند. **4** بگذار کسانی که تو را طلب می‌کنند در تو شاد و خرسند باشند و آنانی که نجات تو را دوست دارند پیوسته بگویند: «خداوند بزرگ است!» **5** من فقیر و نیازمند هستم. خدایا، به یاری من بشتاب! ای خداوند، تو مددکار و نجات‌دهنده من هستی، پس تأثیر نکن!

71

ای خداوند، به تو پناه آورده‌ام، نگذار هرگز سرافکنده شوم. **2** تو عادلی، پس مرا برهان و نجات ده. **3** به دعای من گوش ده و نجات بیخش. برای من پیاعگاهی مطمئن باش تا همه وقت به تو پناه آورم. ای صخره و قلعه من، فرمان نجات‌ها صادر کن! **4** خدایا، مرا از دست اشخاص شورو و بدکار و ظالم برهان! **5** ای خداوند، تنها امید من تو هستی و از زمان کودکی اعتماد من تو بوده‌ای! **6** زمانی که در شکم مادرم بودم، تو از من نگذاری می‌کردی و پیش از آنکه متولد شوم، تو خدای من بوده‌ای؛ پس تو را پیوسته ستایش خواهم کرد. **7** زندگی من برای سپاری سرمشق شده است، زیرا تو پشت و پناه من بوده‌ای! **8** خدایا، تمام روز تو را شکر می‌گویند و جلال را اعلام می‌کنم. **9** اکنون که پیر و ناگون شده‌ام مرا دور میداز و ترک نکن. **10** دشمنانم بر ضد من سخن می‌گویند و قصد جانم را دارند. **11** من گویند: «خدا او را ترک کرده است، پس بروم و او را گرفتار سازیم، چون کسی نیست که او را نجات دهد!» **12** ای خدا، از من دور مشو! خدایا، به یاری من بشتاب! **13** دشمنان جانم رسوا و نابود شوند. آنانی که می‌کوشند به من آسیب برسانند سرافکنده و بی‌آبرو شوند! **14** من پیوسته به تو امیدوارم و پیش تو را ستایش خواهم کرد. **15** از عدالت تو سخن خواهم گفت و هر روز برای مردم تعریف خواهم کرد که تو بارها مرنا نجات داده‌ای! **16** ای خداوند با قدرت تو خواهم رفت و به همه اعلام خواهم کرد که تنها تو عادل هستی. **17** خدایا، از دروان کودکی معلم من تو بوده‌ای و من همیشه دریاء کارهای شگفت‌انگیز تو با دیگران سخن گفته‌ام. **18** پس خدایا اکنون که پیر شده‌ام و موهایم سفید گردیده است، مرا ترک نکن. کمکم کن تا بتوان به نسلهای آینده از قدرت و معجزات تو خبر دهم. **19** ای خدا، عدالت تو تا به آسمانها می‌رسد. تو کارهای بزرگ انجام داده‌ای. خدایا کسی مانند تو نیست. **20**

با غرور سخن می‌گویند و نقشه‌های شوم می‌کشند. 9 به خدایی که در آسمان است کفر می‌گویند و به انسانی که بر زمین است فحاشی می‌کنند. 10 پس مردم گول زندگی پرناز و نعمت آنها را می‌خورند 11 و می‌گویند: «خدای چگونه بداند؟ آیا آن معامل می‌داند بر این زمین چه می‌گذرد؟» 12 به این مردم شرور نگاه کنید! بینید چه زندگی راحتی دارند و چگونه به ثروت خود می‌افزایند. 13 پس آیا من بیهوده خود را پاک نگه داشتمام و نگذاشتمام دستهایم به گاه‌گله شوند؟ 14 نتیجه‌ای که هر روز از این کار عایدیم می‌شود رنج و زحمت است. 15 ولی اگر این فکرهایم را بر زبان می‌آوردم، جزو مردم خداشناس محسوب نمی‌شدم. 16 هر چه فکر کردم نتوانستم بهفهم که چرا بدکاران در زندگی کامیاب هستند؛ 17 تا اینکه به خانه خدا رفتم و در آنجا به عاقبت کار آنها بی بدم. 18 ای خدا، تو بدکاران را بر پرتوگاههای غنیمت گذاشتهای تا بیفتند و نابود شوند. 19 آری، آنها ناگهان غافلگیر شده، از ترس قالب تهی خواهند کرد. 20 آنها مانند خواهی هستند که وقتی انسان بیدار می‌شود از ذہنش محو شده است؛ همچنین وقتی تو ای خداوند، بrixیزی آنها محو و نابود خواهند شد! 21 وقتی من به این حقیقت بی بدم، از خود شرمنده شدم! 22 من احمق و نادان بودم و نزد تو ای خدا، مانند حیوان بی شعور رفتار کدم! 23 با این حال، تو هنوز هم مرا دوست داری و دست مرا در دست خود گرفته‌ای! 24 تو با رهنمودهایت مرا در زندگی هدایت خواهی کرد و در آخر مرا به حضور پرچلالات خواهی پذیرفت. 25 ای خدا، من تو را در آسمان دارم؛ این برای من کافی است و هیچ چیز دیگر بر زمین نمی‌خواهم. 26 اگرچه فکر و بدنم ناتوان شوند، اما تو ای خدا، قوت و تکیه گاه همیشگی من هستی! 27 خدا کسانی را که از اور شوند و به او خیانت کنند، نابود خواهد کرد. 28 اما من از اینکه نزدیک تو هستم لذت می‌برم! ای خداوند، من به تو توکل نموده‌ام و تمام کارهایت را می‌ستایم!

75

برای رهبر سرایندگان: در مایه «نابود نکن». مزمور آسف. سرود. تو را سپاس می‌گوییم ای خدا، تو را سپاس می‌گوییم! تو به ما نزدیک هستی و ما کارهای شگفت‌انگیز تو را اعلام می‌کنیم. 2 خداوند می‌فرماید: «وقتی زمان معین برسد، مردم را از روی عدل و انصاف داوری خواهیم کرد. 3 وقتی زمین بلزد و ساکنانش هراسان شوند، مئم که ارکان آن را محکم نگاه می‌دارم. 4 به متکبران و شروران می‌گوییم که مغروف نباشند 5 و از بلندپروازی و لاف زدن دست بردارند.» 6 زیرا سفرهای انسان نه از غرب می‌آید نه از شرق و نه از هیچ جای دیگر، 7 بلکه خداست که داوری می‌کنند؛ اوست که یکی را سرافراز و دیگری را سرافکنده می‌نمایند. 8 خداوند جامی در دست دارد که از شراب تند و قوی غضب او پر است. او آن را به تمام شریان خواهد نوشانید و آنها آن را تا قطعه آخر سر خواهند کشید. 9 اما من از تعزیز و تمجید خدای یعقوب باز نخواهم ایستاد، بلکه پیوسته در وصف او سرود خواهیم خواند! 10 او قدرت شریان را در هم خواهد شکست و عادلان را تقویت خواهد نمود.

76

برای رهبر سرایندگان: با همراهی سازهای زهی. مزمور آسف. سرود. خدا در سزمین بیهودا معروف است! نام او در اسرائیل بزرگ است! 2 خانه خدا در اورشلیم است. او در کوه صهیون مسکن دارد. 3 او در آنچا تبر و کمان دشمن را شکست و شمشیر و سپر جنگی او را خرد کرد. 4 خداوند، تو عظیم‌تر و پرشکوهتر از تمامی کوههای بلند هستی! 5 دشمنان نیرومند ما غارت شده، به خواب مرگ فرو رفتند. دیگر هیچ کس نمی‌تواند دست خود را بر ضد ما بلند کند. 6 ای خدای یعقوب، وقتی تو آنها را نهیب زدی، ارايه‌ها و اسبابشان سرجای خود خشک شدند. 7 خدایا، تو بسیار مهیب هستی! وقتی غضبناک می‌شوی، کیست که تواند در حضورت باشدند؟ 8 وقتی از آسمان دشمنانست را محکوم کردی، زمین لرزید و در پراپرت سکوت کرد. 9 خدایا، تو برای داوری مردمان شرارت پیشه برمی‌خیزی تا ستمدیدگان زمین را رهایی پخشی. 10 خشم انسان جر اینکه منجر به ستابش تو شود، نتیجه دیگری ندارد؛ تو خشم او را مهار می‌کنی و از آن برای نمایاندن قدرت خود استفاده می‌نمایی. 11 آنچه را برای خدا نذر کرده‌اید بجا آورید. ای همسایگان اسرائیل، برای خداوندی که عظیم و مهیب است، هدایا بیاورید. 12 او حاکمان مغورو را نابود می‌کند و در دل پادشاهان جهان وحشت ایجاد می‌نماید.

74

قصیده آسف. ای خدا، چرا برای همیشه ما را ترک کرده‌ای؟ چرا بر ما که گوسفندان مرتع تو هستیم خشمگین شده‌ای؟ 2 قوم خود را که در زمان قدیم از اسارت بازخیزدی، به یاد آور. تو ما را نجات دادی تا قوم خاص تو باشیم. شهر اورشلیم را که در آن ساکن بودی، به یاد آور. 3 بر خرابهای شهر ما عبور کن و بین دشمن چه بر سر خانه تو آورده است! 4 دشمنانست در خانه تو فریاد پیروزی سر دادند و پرچم‌شان را به اهتزاز درآوردند. 5 مانند هیزم‌شکانی که با تیرهای خود درختان جنگل راقطع می‌کنند، 6 تمام نقشهای تراشیده را با گز و تیر خرد کردند 7 و خانه مقدس تو را به آتش کشیده با خاک یکسان نمودند. 8 عبادتگاههای تو را در سراسر خاک اسرائیل به آتش کشیدند تا هیچ اثری از خدایپستی بر جای نماند. 9 هیچ نی در میان ما نیست که بداند این وضع تا به کی ادامه می‌پادد تا ما را از آن خیر دهد. 10 ای خدا، تا به کی به دشمن اجازه می‌دهی به نام تو اهانت کن؟ 11 چرا دست خود را عقب کشیده‌ای و به داد ما نمی‌رسی؟ دست راست خود را از گریان خود بیرون آور و دشمنانمان را نابود کن. 12 ای خدا، تو از قدیم پادشاه ما بوده‌ای و پارها ما را نجات داده‌ای. 13 تو دریا را به نیروی خود شکافتی، و سرهای هیولا‌های دریا را شکستی. 14 سرهای لوباتان را فروکوپنی، و آن را خوارک جانوران صحرا ساختی. 15 چشم‌های جاری ساختی تا قوم تو آب بنوشند و رود همیشه پر آب را خشک کردی تا از آن عبور کنند. 16 شب

برای رهبر سرایندگان: برای پلیتون. مزور آساف. با صدای بلند به سوی خدا فریاد برمی‌آورم! به سوی خدا فریاد برمی‌آورم تا صدای ما بشود. 2 به هنگام گرفتاری از خدا کمک می‌طلبم. تمام شب به سوی او دست نیاز دراز می‌کنم. تا عالم را مستحب نکند آرام نخواهم گرفت. 3 خدا را بهاد می‌آورم و از حسرت من نالم. به فکر فرو می‌روم و پریشان من شوم. 4 او نی‌گذار خواب پچشمانی بیاید. از شدت ناراحتی نمی‌توانم حرف بزنم. 5 به روزهای گذشته فکر می‌کنم، به سالهایی که پشت سر نهاده‌ام می‌اندشم. 6 تمام شب را در تفکر می‌گذرانم و از خود می‌پرسم: «آیا خداوند مرا برای همیشه ترک کرده است؟ آیا او دیگر هرگز از من راضی نخواهد شد؟ 8 آیا دیگر هرگز به من محبت نخواهد کرد؟ آیا دیگر هرگز به قول خود وفا نخواهد کرد؟ 9 آیا خدا مهربانی و دلسوزی را فراموش کرده است؟ آیا غصب او باعث شده در رحمت او بسته شود؟» 10 سپس به خود می‌گویند: «این از ضعف من است که چنین فکر می‌کنم. پس سالهای را که دست خداوند قادر متعال در کار بوده است به یاد خواهیم آورد.» 11 به، معجزات و کارهای بزرگی را که خداوند انجام داده است به یاد خواهیم آورد. 12 و در کارهای شگفت‌انگیز او تفکر خواهیم کرد. 13 ای خدا، تمام راههای تو پاک و بی عیب است! خداوند اینجا از خود را به یاد خواهیم دارد. 14 تو خدایی هستی که معجزه می‌کنی و قدرت خود را بر قومها نمایان می‌سازی. 15 با دست توانای خود بی‌اسراییل را رهانیدی. 16 آبها و قتو را دیدند به عقب رفتند و اعماق دریا به لزه درآمد. 17 از ابرها باران بارید. در آسمان رعد و برق پدید آمد و تیهای آتشین به هر سو جهید. 18 در میان گردباد صدای رعد شنیده شد و برق آسمان دنیا را روشن کرد. زمین تکان خورد و لرزید. 19 از میان دریا جایی که هرگز به فکر کسی نمی‌رسید راهی پدید آوردی 20 و مانند پک شبان، بنی اسرائیل را به رهبری موسی و هارون از آن عبور دادی.

قصیده آساف. ای قوم من، به تعالیم من گوش فرا دهید و به آنچه می‌گوییم توجه نمایید. 2 زیرا می‌خواهم با ملت‌ها سخن گوییم. می‌خواهم معماهای قدیمی را بایتان شرح دهم. 3 می‌خواهم آنچه را که این‌اکان خود شنیده‌ام تعريف کنم و مخفی نسایم تا فرزندان ایشان نیز بدانند که خداوند با قدرت خود چه کارهای شگفت‌انگیز و تحسین برانگیزی انجام داده است. 5 خدا احکام و دستورهای خود را به قم اسراییل داد و به ایشان امر فرمود که آنها را به فرزندانشان بیاموزند 6 و فرزندان ایشان نیز به نوبه خود آن احکام را به فرزندان خود تعلیم دهند تا به این ترتیب هر نسلی با احکام و دستورهای خدا آشنا گردد. 7 به این ترتیب آنها باد می‌گیرند که بر خدا توکل نمایند و کارهایی را که او نیاکانشان انجام داده است، فراموش نکنند و پیوسته مطیع دستورهایش باشند. 8 در نتیجه آنها مانند نیاکان خود مردمی سرکش و یاغی نخواهند شد که ایمانی سست و نایابیار داشتند و نخواستند مطابق دستورهای او زندگی کنند. 9 افراد قبیله افیم با وجود اینکه به تیر و کمان مجهر بودند و در تیراندازی مهارت خاص داشتند، هنگام جنگ پا به فرار نهادند. 10 آنان پیمان خود را که با خدا بسته بودند، شکستند و نخواستند نیاکانشان در مصر انجام داده بود، فراموش کردند، 12 کارهای شگفت‌انگیز

گوسفندان گله تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تمام نسلهای آینده ما تو را ستابیش خواهند کرد.

80

برای رهبر سرایندگان: در مایه «سوسنها عهد». مزمور آساف. ای شبان اسرائیل، به صدای ما گوش فرا ده! ای که قبیله یوسف را مانند گله گوسفند رهبری می کنی، جلال و شکوه خود را بمنابع! ای خدایی که بر فراز کروپیان جلوس فرموده ای، ۲ قدرت خود را بر قبایل افرایم، بنیامین و منسی آشکار ساز! بیا و ما را نجات ده! ۳ ای خدا، ما را به سوی خود بازآور و به ما توجه فرمای نجات یابیم. ۴ ای خداوند، خدای لشکرهای آسمان، تا به کمی بر قم خود خشمگین خواهی بود و دعاهای آنها را اجابت نخواهی کرد؟ ۵ تو به ما غصه داده ای تا به جای نان بخوریم و کاسه ای پر از اشک تا به جای آب پنشیم! ۶ سزمین ما را به میدان جنگ قومها تبدیل کرده ای و ما را مورد تمسخر دشمنان ساخته ای. ۷ ای خدای لشکرهای آسمان، ما را به سوی خود بازآور! بر ما نظر لطف بیفکن تا نجات یابیم. ۸ ما را همچون یک درخت مو از مصر بیرون آورده و در سزمین کنعان نشاندی و تمام قومهای بت پرست را از آنجا بیرون راندی. ۹ اطراف ما را از بیگانگان پاک کرده و ما ریشه دواینه، سزمین موعود را پر ساختیم. ۱۰ سایه ما تمام کوها را پوشاند و شاخه های ما درختان سرو را فرا گرفت. ۱۱ تمام سزمین موعود را تا به دریای بزرگ و رود فرات در برگرفتیم. ۱۲ اما اکنون دیوارهای ما را فرو ریخته ای؛ هر رهگذری دستش را دراز می کند و خوش ای می کند! چرا، ای خدا، چرا؟ ۱۳ گرازهای جنگل، ما را پیمال می کنند و حیوانات وحشی، ما را می خورند. ۱۴ ای خدای لشکرهای آسمان، روح خود را به سوی ما بازگردان و از آسمان بر این درخت مو نظر کن و آن را نجات ده! ۱۵ از این نهالی که با دست خود آن را نشانده ای و از فرزندی که بزرگش کرده ای، محافظت فرمای، ۱۶ زیرا دشمنان آن را مانند هیزم می سوزانند. خدا پا، بر دشمنان غضب فرمای و آنها را نابود کن. ۱۷ از قومی که برای خود بزرگیده و چنین قرقی ساخته ای، حمایت کن! ۱۸ ما دیگر از تو روی گردان نخواهیم شد. ما را زنده نگاه دار تا نام تو را ستابیش کیم. ۱۹ ای خداوند، خدای لشکرهای آسمان، ما را به سوی خود بازآور و به ما توجه فرمای نجات یابیم.

81

برای رهبر سرایندگان: در مایه گیتیت. مزمور آساف. خدای اسرائیل را که قوت ماست با سرودهای شاد ستابیش کنید! ۲ با دف و بربط دلنواز و ریباب سرود بخوانید. ۳ شیپورها را در روز عید به صدا درآورید در اول ماه و در ماه تمام. ۴ زیرا این فرضهای است در اسرائیل و حکمی است از جانب خدای یعقوب. ۵ او این عید را به هنگام بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، برای آنها تعین کرد. صدای ناشنا شنیدم که می گفت: ۶ «بار سنگین بردگی را از دوش تو برداشتم. دستهای را از حمل سبدها رها ساختم. ۷ وقی در زحمت بودی دعا کردی و من تو را رهانیدم. از میان رعد و برق به تو پاسخ دادم و در کار چشمهای "مریبه" یمان تو را آزمایش کردم. ۸ «ای قوم خاص من بشنو، به تو اختراع می کنم! ای اسرائیل، به من گوش بد! ۹ هرگز نباید خدای دیگری را پرستش نمایی. ۱۰ من یهود خدای تو هستم، که تو را از بردگی در مصر رهانیدم. دهان خود را باز کن و من آن را از برکات خود بر خواهم ساخت. ۱۱ «اما بنی اسرائیل سخن مران نشنیدند و مرآ اطاعت نکردند.

گوسفند به بیان هدایت کرد. ۵۳ ایشان را به راههای امن و بی خطر راهنمای کرد تا نرسنده اما دشمنان آنها در دریای سرخ غرق شدند. ۵۴ سرانجام خدا اجداد ما را به این سزمین مقدس آورد، یعنی همین کوهستانی که با دست

توانای خود آن را تسخیر نمود. ۵۵ ساکنان این سزمین را از پیش روی ایشان بیرون راند؛ سزمین موعود راین قبایل اسرائیل تقسیم نمود و به آنها اجازه داد

که در خانه های آنجا سکونت گزینند. ۵۶ اما با این همه، خدای متعال را امتحان کردن و از فرمان او سر پیچیدند و دستورهایش را اجرا نکردند. ۵۷

مانند اجداد خود از خدا روی رفاقتند و به او خیانت کردند و همچون کمانی کچ، غیرقابل اعتماد شدند. ۵۸ پیکدها ساختند و به پرستش بنتها پرداختند و به این وسیله خشم خداوند را برانگیختند. ۵۹ وقی خدا چنین بی وفا ای از اسرائیل دید، بسیار غضبناک گردید و آنها را به کل طرد کرد. ۶۰ خیمه عبادت را که در شیله بر پا ساخته بود ترک کرد ۶۱ و صندوق مقدس را که مظہر قدرت و حضورش در بین اسرائیل بود، به دست دشمن سپرد. ۶۲ بر قم پرگزیده خویش غضبناک گردید و آنها را به دم شمشیر دشمنان سپرد.

چوانانشان در آتش جنگ سوتختند و دخترانشان لباس عروسی بر تن نکردند. ۶۴ کاهانانشان به دم شمشیر افتادند و زندهایشان توانستند برای آنها سوگواری کنند. ۶۵ سرانجام خداوند همچون کسی که از خواب بیدار شود، و مانند شخص نیرومندی که از باده سرخوش گردد، به باری اسرائیل برخاست. ۶۶

دشمنان قوم خود را شکست داده، آنها را باری همیشه رسو ساخت. ۶۷ او فرزندان یوسف و قبیله افرایم را طرد نمود ۶۸ اما قبیله بیهودا و کوه صهیون را که از قبل دوست داشت، پرگزید. ۶۹ در آنجا خانه مقدس خود را مانند کوههای محکم و پارهای دنیا، جاودانه بر پا نمود. ۷۰ سپس خدمتگزار خود داود را که گوسفندان پدرش را می چراپید، پرگزید. ۷۱ او را از چوپانی گرفت و به پادشاهی اسرائیل نصب نمود. ۷۲ داود با صمیم قلب از اسرائیل مراقبت نمود و با مهارت کامل ایشان را رهبری کرد.

79

مزمور آساف. ای خدا، قومهای خدانشناس، سزمین قوم پرگزیده تو را تسخیر نمودند؛ خانه مقدس تو را بی حرمت کردند و شهر اورشلیم را خراب نمودند. ۲ جازه های بندگانست را خوارک پرندگان و چانوران ساختند. ۳ خون آنها را مانند آب در اطراف اورشلیم جاری کردند؛ کسی باقی نماند تا آنها را دفن کنند. ۴ ای خدا، نزد قومهای اطراف رسو و مایه ریشخند شده ایم. ۵ خداوندا، تا به کمی بر ما خشمگین خواهی بود؟ آیا آتش خشم تو تا به ابد بر سر ما زیانه خواهد کشید؟ ۶ خدایا، خشم خود را بر سزمینها و قومهای که تو را نمی شناسند و عبادت نمی کنند، بزیر. ۷ همین قومها بودند که دست به کشتار قوم تو زدند و خانه هایشان را خراب نمودند. ۸ ای خدا، ما را به سبب گناهانی که اجدادمان مرتکب شده اند مجازات نکن. بر ما رحم فرمای، زیرا بسیار دردمیدیم. ۹ ای خدایی که نجات دهنده ما هستی، به خاطر حرمت نام خودت ما را باری فرمای؛ ما را نجات ده و گناهان ما را بیامز. ۱۰ چرا قومهای خدانشناس بگویند: «خدای ایشان کجاست؟» ای خدا، بگذار با چشمان خود بیین که تو انقدر خون بندگانست را از دشمنان می گیری. ۱۱ خداوندا، ناله ایسرا را بشنو و با دست توانای خود آنایی را که محکوم به مرگ هستند، داشته اند، هفت بار شدیدتر انتقام بگیر. ۱۲ از قومهای مجاور ما، به سبب بی حرمتی ای که نسبت به تو روا

12 پس من هم ایشان را رها کردم تا به راه خود روند و مطابق میل خود زندگی کنند. 13 «اما ای کاش به من گوش می دادند و مطابق دستورهای من زندگی می کردند. 14 آنگاه بهزودی دشمنانشان را شکست می دادم و همه مخالفانشان را مغلوب می ساختم؛ 15 کسانی که از من نفرت داشتند در حضور من به خاک می افتدند و گفتار عذاب ابدی می شدند؛ 16 و من اسرائیل را با بهترین گندم و عسل می پوراندم.»

82 مزمور آسف. خدا در دادگاه آسمانی ایستاده است تا قضات را به پای میز محاکمه بکشاند. 2 او به قضات این جهان می گوید: «تا به کی با بی انسانی قضاوat خواهید کرد؟ تا به کی از مجرمین جانبداری خواهید نمود؟ 3 از حقوق بیچارگان و بیتمان دفاع کنید؛ به داد مظلومان و فقیران برسید. 4 ستمدیدگان و درماندگان را از چنگ ظالمان برهانید. 5 «اما شما به حماقت رفتار می نمایید و در جهل و تاریکی زندگی می کنید، به همین جهت اساس آسمان، دعای ما اجابت فرما! ای خدای یعقوب، تقاضای ما بشنو! 6 ای خدایی که سپر ما هستی، بر پادشاه برگردای خود نظر لطف بیفکن. 7 یک روز در صحنهای خانه تو بودن بهتر است از هزار سال در هر جای دیگر در این دنیا! نوکری در خانه تو را بیشتر می سندم تا اربابی در کاخهای شریون. 8 ای خدایی ای خداوند، نور ما هستی! تو حافظ و نگهدارنده ما هستی! تو به ما فیض و جلال خواهی داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهی کرد از آنانی که به راستی عمل می کنند. 9 ای خداوند لشکرهای آسمان، خوشابه حال کسی که بر تو توتک دارد!

85 برای رهبر سراییدگان. مزمور پسران قورح. ای خداوند، این سرمیمین مورد لطف تو واقع شده است. تو بنی اسرائیل را از اسارت باز آورده ای. 2 خطای قوم خود را بخشیده ای؛ تمام گاهان ایشان را آمرزیده ای؛ 3 خشم تو دیگر بر آنها افروخته نمی شود. 4 اکنون ای خدای نجات دهنده، ما را به سوی خود بازگردان و دیگر بر ما خشم نگیر. 5 آیا تا به اید بر ما خشنگین خواهی بود؟ آیا نسلهای آینده ما نیز مورد خشم تو قرار خواهند گرفت؟ 6 آیا به ما حیاتی تازه عطا نخواهی فرمود تا در حضور تو شادی کنیم؟ 7 خداوندا، محبت خود را به ما نشان ده، و نجات خود را به ما عایت کن! 8 هر آنچه که خداوند بفرماید من با جان و دل اطاعت خواهم کرد، زیرا به ما که قوم خاص او هستیم، صلح و سلامتی خواهد بخشید، چنانچه به راه احمقانه و گناه آلد خود باز نگردیم. 9 به یقین، خدا کسانی را که او را احترام می کنند می رهاند؛ او شکوه و عظمت از دست وقتی سرمیمین ما را به ما باز خواهد گرداند. 10 محبت و وفاداری با هم ملاقات کرده اند؛ عدالت و صلح یکدیگر را بوسیله اند! 11 راستی از زمین می روید و عدالت از آسمان به زمین نگاه می کند. 12 خداوند به ما چیزهای نیکو خواهد بخشید و سرمیمین ما، محصول فراوان خواهد داد. 13 عدالت پیشاپیش او حرکت خواهد کرد و راه را برای او آماده خواهد ساخت.

86 دعای داود. ای خداوند، دعای ما بشنو و آن را اجابت فرما، زیرا ضعیف و درمانده ام. 2 جان مرا حفظ کن و مرا نجات ده زیرا من خدمتگزار وفادار تو هستم و بر تو توتک دارم. 3 خداوند، بر من رحمت فرما، زیرا تمام روز به درگاه تو دعا می کنم. 4 به من شادی بده، زیرا ای خداوند، تنهای تو را می پرستم. 5 تو برای آنانی که تو را می خوانند نیکو و بخشنده و سرشار از معجیتی. 6 ای خداوند، دعای ما اجابت فرما! به ناله من توجه نمای! 7 به هنگام سختی تو را خواهم خواند، زیرا دعای ما مستجاب خواهی فرمود. 8

12 پس من هم ایشان را رها کردم تا به راه خود روند و مطابق میل خود زندگی کنند. 13 «اما ای کاش به من گوش می دادند و مطابق دستورهای من زندگی می کردند. 14 آنگاه بهزودی دشمنانشان را شکست می دادم و همه مخالفانشان را مغلوب می ساختم؛ 15 کسانی که از من نفرت داشتند در حضور من به خاک می افتدند و گفتار عذاب ابدی می شدند؛ 16 و من اسرائیل را با بهترین گندم و عسل می پوراندم.»

82 مزمور آسف. خدا در دادگاه آسمانی ایستاده است تا قضات را به پای میز محاکمه بکشاند. 2 او به قضات این جهان می گوید: «تا به کی با بی انسانی قضاوat خواهید کرد؟ تا به کی از مجرمین جانبداری خواهید نمود؟ 3 از حقوق بیچارگان و بیتمان دفاع کنید؛ به داد مظلومان و فقیران برسید. 4 ستمدیدگان و درماندگان را از چنگ ظالمان برهانید. 5 «اما شما به حماقت رفتار می نمایید و در جهل و تاریکی زندگی می کنید، به همین جهت اساس آسمان، دعای ما اجابت فرما! ای خدای یعقوب، تقاضای ما بشنو! 6 گفتم: «شما خدایانید؛ همه شما فرزندان خدای اجتماع مترقب اند. 7 اما شما مانند هر انسان دیگر خواهید مرد و همچون سایر رهبران خواهید افتاد.» 8 ای خدا، برخیز و بر جهان داوری کن! زیرا تو همه قومها را به تصرف در خواهی آورد.

83 سرود. مزمور آسف. ای خدا، خاموش نباش! هنگامی که دعا می کیم، ساکت و آرام نشین. 2 بین چگونه دشمنان شورش می کنند و آنانی که از تو نفرت دارند به مخالفت و دشمنی برخاسته اند. 3 آنها بر ضد قوم خاص تو نقشه های پلید می کشند و برای کسانی که به تو پناه آورده اند، توطه می چینند. 4 می گویند: «بیایید قوم اسرائیل را نابود کنیم تا ناشی برای همیشه محو شود.» 5 همه دشمنان با نقشه نابودی ما موافقت نموده اند و بر ضد تو همدست شده اند: 6 ادومیان، اسماعیلیان، موآیان، هاجریان، 7 مردمان سرمیمهای چبال، عمون، عمالیق، فلسطین و صور. 8 آشور نیز با آنها متحد شده و از عمون و مواب که از نسل لوط هستند حمایت می کند. 9 خداوندا، همان بلای را که در دره قیشوون بر سر مدیان و سیسرا و یاپین آوردی، بر سر این دشمنان نیز بیاور. 10 همان گونه که مخالفان ما را در «عين دور» از بین بردی و جنائزه ایشان در روی زمین ماند و کود زمین شد، این دشمنان متحد را نیز نابود کن. 11 فرماندهان این دشمنان را به سرنوشت غراب و ذئب دچار ساز. همه بزرگان آنان را مانند ذیب و صلمونی هلاک ساز 12 همان کسانی که قصد داشتند ملک خدا را تصاحب کنند. 13 ای خدا، دشمنان ما را همچون کاه و غبار در برابر باد، پراکنده ساز. 14 چنانکه آتش در جنگل و در کوهستان افروخته می شود و همه چیز را می سوزاند، 15 همچنان، ای خدا، آنها را تدبیاد غصبه خود بران و با طوفان خشم خویش آنها را آشته و پریشان کن. 16 خداوندا، آنها را چنان رسوا کن تا تسلیم تو شوند. 17 آنها را در انجام نقشه هایشان با شکست مواجه ساز، بگذار در نگ و رسواهی جان پسپارند 18 و بداند که نتهاو که نامت بیوه است، در سراسر جهان متعال هستی.

84 برای رهبر سراییدگان: در مایه گیتیت. مزمور پسران قورح. ای خداوند لشکرهای آسمان، چه دلپذیر است خانه تو! 2 دلم هوای صحنهای تو را کرده

خداندا، خدای دیگر مانند تو وجود ندارد. کارهای تو بی نظری است. 9 همه قومهایی که آفریدهای خواهند آمد و تو را پرستش نموده، نام تو را خواهند ستد. 10 زیرا تو بزرگ و قادر هستی و معجزه می نمایی؛ تنها تو خدا هستی! 11 خداوندا، راه خود را به من نشان ده تا وفادارانه در آن گام بردارم. مرا باری ده تا بدون شک و دولتی تو را خدمت نمایم. 12 با تمام وجود تو را حمد و سپاس خواهیم گفت و پیوسته عظمت نام تو را بیان خواهیم نمود، 13 زیرا محبت تو در حق من بسیار عظیم است؛ تو مرا از خطر مرگ رهانیده‌ای!

شدهام. 16 خشم شدید تو مرا پریشان کرده و از ترس تو ناتوان شدهام. 17 خشم تو و ترس از تو تمام روز چون سیل از هر سو مرا احاطه می کند. 18 دوستان و عزیزانم را از من دور کردہ‌ای؛ تاریکی تنها مونس من است.

89

قصيدة ایبان ازراحی. ای خداوند، محبت تو را همواره خواهم ستد و با زیان خود پیوسته از وفاداری تو سخن خواهم گفت، 2 زیرا محبت تو همیشگی است و وفاداری تو چون آسمانها پایدار است. 3 تو با خادم برگزیدهای داود و عهد بسته‌ای و عده کردہ‌ای که 4 تخت سلطنت او را تا ابد، نسل اندر نسل، پایدار خواهی داشت. 5 خداوندا، آسمانها از کارهای شکگفت انجیز تو تعریف می کنند و امانت و وفاداری تو را می ستایند. 6 در آسمانها کیست که با تو، ای خداوند، براپری کند؟ در میان موجودات آسمانی چه کسی را می توان به تو تشیبی کرد؟ 7 تو در میان مقدسین مورد ستایش هستی؛ آنان با ترس و احترام گردآگرد روایت دارند. 8 ای پهنه، خدای لشکرهای آسمان، کیست مانند تو؟ تو در قدرت و امانت بی نظری! 9 بر

امواج دریاها مسلط هستی و طغیان آنها را آرام می گردانی. 10 تو مصر را در هم کوپیدی و با دست توانای خود دشمنت را تار و مار ساختنی. 11 آسمانها و زمین و هر آنچه در جهان است از آن تو می باشند؛ زیرا تو آنها را آفریده‌ای. 12 شمال و جنوب را تو به وجود آورده‌ای. کوه تابور و حرمن، مظهر قدرت تو می باشند. 13 دست تو بسیار تواناست. تو خدای متعال هستی. 14 فمانزویی تو بر اساس عدل و انصاف است. در تمام کارهایت محبت و وفاداری مشاهده می شود. 15 خوشابه حال مردمی که می دانند چگونه تو را تحسین و تمجید کنند، زیرا آنها در نور حضورت راه خواهند رفت. 16 آنها تمام روز به نام تو شادی می کنند و به سبب عدالت تو سریلند می باشند. 17

تو به ما قادری می بخشی و به لطف خویش ما را پیروز و سرافراز می گردانی. 18 ای خداوند، تو از ما حمایت کردی؛ ای خدای مقدس اسرائیل، تو به ما پادشاه بخشیدی. 19 در عالم روبا نی خود سخن گفتی و فرمودی: «در میان اسرائیل جوانی را برگزیده‌ام و او را سرافراز نموده‌ام تا پادشاه شود؛ 20 او خدمتگزار من داود است. من او را با روغن مقدس مسح کرده‌ام 21 و او را پایدار و توانای خواهم ساخت. 22 دشمنانش بر او پیروز نخواهند شد و آسیبی از مخالفانش به او نخواهد رسید. 23 در برابر چشمان وی بدخواهانش را ازین خواهم برد و آنای را که از او نفرت داشته باشد هلاک خواهم نمود. 24 از وفاداری و محبت من بخوددار خواهد بود و من او را پیروز و سرافراز خواهم ساخت. 25 قلمرو فمانزویی او را از دریای بزرگ تا رود فرات و سمعت خواهم بخشید. 26 او مرا پدر خود و خدا و صخره نجات خویش خواهد خواند. 27 من نیز با او چون پسر ارشد خویش رفاقت خواهم کرد و او را بتر از تمام پادشاهان جهان خواهم ساخت. 28 محبت خود را هرگز از او دریغ نخواهم داشت، زیرا عهد من با او عهدی ابدی می باشد. 29 نسل او را تا ابد باقی خواهم گذاشت و سلطنت او جاودانی خواهد بود. 30 «اما اگر فرزندانش از دستورهای من سریچی کنند و احکام مرا بشکنند، 31 اگر فرایض مرا زیر با پگذارند، و احکام مرا نگاه ندارند، 32 آنگاه ایشان را تنبیه خواهم نمود. 33 با این حال او را از محبت خود محروم نخواهم کرد و نسبت به قولی که داده‌ام، وفادار خواهم ماند. 34 آری، عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را که گفته‌ام تغییر نخواهم داد. 35 یک بار به داود به نام مقدس خود و عده

87 مزمور پسран قورح. سرود. اورشلیم بر کوههای مقدس بنا شده است. 2 خداوند آن را بیش از سایر شهرهای اسرائیل دوست دارد. 3 ای شهر خدا، چه سخنان پرشکوه دریاره تو گفته می شود. 4 رَبْ و بَإِلْ رَاجُو کسانی که مرا می شناسند خواهم شمرد، همچنین فلسطین و صور و حبشه را. همه آنها شهرهای اورشلیم خواهند شد! 5 درباره اورشلیم خواهند گفت که تمام ساخت. 6 هنگامی که خداوند اسامی قومها را ثبت نماید، همه آنها را به اورشلیم نسبت خواهد داد. 7 آن قومها سرودخوانان و رقص کنن خواهند گفت: «اورشلیم سرچشمۀ همه بركات و خوشبتهای ماست!»

برای رهبر سرایندگان: سرودی در مایه « محلات لعنوت ». مزموری از پسran قورح. قصيدة هیمان ازراحی. ای خداوند، ای خدای نجات من، شب و روز در حضور تو گریه و زاری کردند. 2 دعای مرا بشنو و به نالام توجه فرمای. 3 زندگی من پر از رنج و مصیبت است؛ جانم به لب رسیده است! 4 رمّقی در من نمانده است؛ مانند مرده شدهام، 5 مانند کشتهای که به قبر سپرده شده، مانند مردهای که دیگر به یاد نخواهی اورد و لطف خود را شامل حالش نخواهی فرمود. 6 تو مرا به اعمال تاریکی اندادهای 7 غضب تو بر من سنگینی می کند؛ طوفان خشم تو مرا در بر گرفته است. 8 آشیانم را از من دور کردۀ‌ای و آنها را از من بیزار ساخته‌ای. چنان گرفتار شدهام که نمی توانم برای خلاصی خود چاره‌ای بینداشم. 9 چشمانم از شدت گریه ضعیف شده‌اند. ای خداوند، هر روز از تو درخواست کمک نموده و دست نیاز به سویت دراز می کنم تا بر من رحم کنی. 10 وقیعه بیمیر، دیگر معجزات و کمک تو برایم چه فایده خواهد داشت؟ آنگاه دیگر چگونه می توانم تو را سپاهش کنم؟ 11 مگر آنای که در قبر هستند می توانند از محبت و وفاداری تو سخن بگویند؟ 12 آیا معجزه تو در آن مکان تاریک دیده می شود؟ آیا می توان در عالم حاموشی از وفاداری و عدالت تو سخن گفت؟ 13 خداوندا، نزد تو فریاد برمی آورم و کمک می طلبم. هر روز صحی به پیشگاه تو دعا می کنم. 14 چرا مرا ترک نموده و روی خود را از من برگردانیده‌ای؟ 15 از جوانی تاکنون، در رنج و خطر مرگ بوده‌ام و همیشه از جانب تو تنبیه

91

آنکه به خدای متعال پناه می‌برد، زیر سایه قادر مطلق در امان خواهد بود. ۲ او به خداوند می‌گوید: «تو پناهگاه و خدای من هستی. من بر تو نوکل دارم.» ۳ خداوند، تو را زر هر دام خطرناک و بیماری کشند خواهد رهانید. ۴ او تو را در زیر بالهای خود خواهد گرفت و از تو مراقبت خواهد کرد. وعده‌های امنی او برای تو چون سلاح و سپر می‌باشد. ۵ از بالهای شب نخواهی ترسید و از حملات ناگهانی در روز بیم نخواهی داشت. ۶ وبای که در تاریکی می‌خشد تو را نخواهد ترساند و طاعونی که در روشنایی کشtar می‌کند تو را نخواهد هراساند. ۷ اگر هزار نفر در کنار تو بیفتند و هزار نفر در اطراف تو چنان بسیارند، به تو آسیبی نخواهد رسید. ۸ تنها با چشمان خود، خواهی نگریست و مجازات گناهکاران را خواهی دید. ۹ هیچ بدی دامنگیر تو نخواهد شد و بلایی بر خانه تو سایه نخواهد افکند، زیرا تو به خداوند پناه بردۀای و زیر سایه خدای قادر متعال به سر می‌بری. ۱۱ زیرا به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا به هر راهی که بروی، تو را حفظ کنند. ۱۲ آنها تو را بر دستهای خود بلند خواهید کرد تا حتی پایت هم به سگی نخورد. ۱۳ شیر درنده و مار سمی را زیر پا له خواهی کرد و آسیبی به تو نخواهد رسید! ۱۴ خداوند می‌فرماید: «آناتی را که مرا دوست دارد، نجات خواهم داد و کسانی را که مرا می‌شناسید، حفظ خواهم کرد. ۱۵ وقتی دعا کنند، دعایشان را مستحبات خواهم ساخت و چون در زحمت بیفتند، به کمک ایشان خواهم شافت؛ آنها را خواهیم رهانید و سرافراز خواهم ساخت. ۱۶ به آنها عمر دراز خواهم بخشید و نجاشان خواهم داد.»

92

مزبور. سرود برای روز شبات. چه نیکوست خداوند را سپاس گفتند و انتهایی نیست. ۳ انسان را به خاک برمی‌گردانی و می‌گویند: «ای خاکیان، از خداوند به خاطر محبتیش تشکر کنید و هر شب، وفاداری او را به یاد آورید. ۳ او را با صدای ریاب ده قار و به نوای پریستید. ۴ ای خداوند، تو با کارهای خود، مرا شاد کردۀای؛ به سبب آنچه که برایم انجام داده‌ای، شادمانه می‌سرايم. ۵ خداوند، اعمال تو بسیار با عظمت و شگفت‌انگیزند. افکار تو بنهایت عقیقاند. ۶ شخص نادان درک نمی‌کند و آدم احمق این را نمی‌فهمد که ۷ هر چند گناهکاران مثل علف هرز می‌رویند و همه بدکاران کامیاب هستند، ولی سرانجام، برای همیشه نابود خواهند شد. ۸ اما تو ای خداوند، تا ابد باقی و از همه برتر هستی! ۹ همه دشمنات نابود خواهند شد و تمام بدکاران، از پای در خواهند آمد. ۱۰ تو مرا همچون گاو و حشک نیرومند ساخته‌ای و با روغن خوشبوی تازه مرا معطر کرده‌ای. ۱۱ نابودی دشمنان را با چشممان دیده‌ام و خبر سقوط گناهکاران را با گوشهای خود شنیده‌ام. ۱۲ عادلان همچون درخت خrama شمر می‌دهند و مانند درخت سرو لبیان، رشد می‌کنند. ۱۳ آنان همچون درختانی هستند که در خانه خداوند نشانده شده‌اند. آنان در صحنهای خدا شکوفه خواهند داد. ۱۴ حتی در ایام پیری انداره سالهای که ما را ذليل و خوار ساخته‌ای، ما را شاد و سرافراز گردان. ۱۵ از محبت خود بهره‌مند گردان تا در تمام عمر خود شادمان باشیم. ۱۶ بگذار ما بندگانست بار دیگر اعمال شگفت‌انگیز تو را مشاهده کنیم. عظمت خود را فرزندانمان نمایان ساز. ۱۷ خداوند، ما را مورد لطف خود قرار بده و در تمام کارهایمان ما را برکت عطا فرما، بله، در تمام کارهایمان ما را برکت آراسته است. زمین بر جای خود محکم شده و متزلزل نخواهد شد. ۲ ای

93

خداوند سلطنت می‌کند! او خود را به جلال و قدرت و عظمت آراسته است. زمین بر جای خود محکم شده و متزلزل نخواهد شد. ۲ ای

دادم و هرگز آن را باطل نخواهم کرد. ۳۶ که نسل او تا ابد باقی خواهد ماند و سلطنت وی تا زمانی که خورشید پارخشد دوام خواهد داشت ۳۷ و مانند ماه که شاهد باوقایی در آسمان است، پایدار خواهد بود.» ۳۸ اما ای خداوند، تو بر پادشاه بزرگیه خود غضبناکی و او را ترک کرده‌ای. ۳۹ آیا عهد خود را با خدمتگزار خوب باطل نموده‌ای؟ تو تاج او را بر زمین انداخته‌ای و آن را بی‌حرمت ساخته‌ای! ۴۰ حصار شهر او را شکسته‌ای و قلعه‌هایش را خراب کرده‌ای. ۴۱ هر که از راه می‌رسد اموال او را غارت می‌کند. او نزد همسایگان خود رسوا شده است. ۴۲ دشمنانش را بر او پیروز ساخته‌ای. ۴۳ شمشیر او را کند کرده‌ای. در جنگ به او کمک نکرده‌ای. ۴۴ تخت سلطنتش را واژگون ساخته، به شکوه و عظمت خاتمه داده‌ای. ۴۵ پیری زورس به سراغش فرستاده‌ای و نزد همه رسواش کرده‌ای. ۴۶ ای خداوند، تا به کمی روی خود را پنهان می‌کنی؟ آیا تا ابد خشم تو چون آتش افروخته خواهد بود؟ ۴۷ به یاد آور که عمر انسان چقدر کوتاه است. تو همه انسانها را فناپذیر آفریده‌ای. ۴۸ کیست که بتواند نمیر و تا ابد زنده بماند؟ ۴۹ (Sheol h7585) ای خداوند، کجاست محبت نخستین تو؟ کجاست وعده محبت تو که در نهایت وفاداری به داود دادی؟ ۵۰ بین مردم چگونه می‌لامت می‌کنند. باز ملامتهای آنها را بر دوش می‌کشم. ۵۱ دشمنات پادشاه بزرگیه دهات را رسختند می‌کنند و هر جا پای می‌نهد به او توهین می‌کنند. ۵۲ شکر و سپاس بر نام خداوند تا ابد! آمین! آمین!

90

دعای موسی، مرد خدا. ای خداوند، تو همیشه پناهگاه ما بوده‌ای.

۲ قبل از آنکه دنیا را بیافرینی و کوهها را به وجود آوری، تو بوده‌ای. تو را ابتدا و انتهایی نیست. ۳ انسان را به خاک برمی‌گردانی و می‌گویند: «ای خاکیان، هزار سال در نظر تو چون یک روز، بلکه چون یک ساعت است. ۵ تو انسان را چون سیلاپ از جای بر می‌کنی و می‌بری. زندگی او خواهی بیش نیست. او مانند گیاهی است که صبح مری روید و می‌شکند ولی عصر پُرمده و خشک می‌شود. ۷ بر اثر غضب تو ما ره نابودی می‌رویم و خشم تو ما بپیشان و بی قرار ساخته است. ۸ گناهان ما را در برابر چشممان خود گذاشته‌ای و هیچ خطای ما از دید تو پنهان نیست. ۹ روزهای زندگی ما بر اثر خشم تو کوتاه شده است و عمر خود را مثل یک خواب می‌گذرانیم. ۱۰ عمر ما هفتاد سال است و اگر قری باشیم، شاید به هشتاد سال برسد. ولی در طول این مدت چیزی جز درد و رنج نصیب ما نمی‌شود. هر آن ممکن است عمرمان به سر آید و به عالم دیگر پرواز کنیم. ۱۱ خداوند، کیست که بداند شدت خشم تو چقدر است؟ کدام پک از ما چنانکه باید و شاید از تو می‌رسد؟ ۱۲ به ما یاد بده که بدانید عمر ما چه زودگذر است تا در این عمر کوتاه با خردمندی زندگی کنیم. ۱۳ ای خداوند، نزد ما برگرد! تا به کمی منتظر باشیم؟ بر بندگانست رحم کن. ۱۴ صبحگاهان ما از محبت خود بهره‌مند گردان تا در تمام عمر خود شادمان باشیم. ۱۵ بگذار ما بندگانست بار دیگر اعمال شگفت‌انگیز تو را مشاهده کنیم. عظمت خود را فرزندانمان نمایان ساز. ۱۷ خداوند، ما را مورد لطف خود قرار بده و در تمام کارهایمان ما را برکت عطا فرما، بله، در تمام کارهایمان ما را برکت عطا فرما!

خداؤند، تخت فرمانروایی تو از قدیم برقار بوده است. تو از ازل بوده‌ای.
خداؤند، سیال‌بها طغیان نموده و می خوشند. ۴ اما تو که در آسمانها سلطنت
می کنی، قویتر از تمام سلیهای خروشان و امواج شکننده دریاها هستی! ۵ ای
خداؤند، تمام وعده‌های تو راست است. خانه تو برای همیشه با قدوسیت
آراسته شده است.

94 ای خداوند، ای خدای انتقام گیرنده، قدرت را نشان بده.

۲ ای داور جهان، پرخیز و متکبران را به سواز اعمالشان برسان. ۳ گناهکاران تا
کی پیروز و سرافراز خواهد بود؟ ۴ همه بدکاران، گستاخ و ستمگر هستند و
حرفهای ناروا می‌زنند. ۵ قوم تو را ازین می‌پرند و بر پندگان‌ت طلم می‌کنند.
۶ بیوهن زن و غربان و پیمان را می‌کشند. ۷ این ستمکاران می‌گویند: «خداؤند
ما را نمی‌بیند و خدای یقوعوب موجة کارهای ما نمی‌شود». ۸ ای قوم من،
چرا اینقدر نادان هستید؟ کی عاقل خواهید شد؟ ۹ آیا خدا که به ما گوش
داده است، خودش نمی‌شود؟ او که به ما چشم داده است، آیا نمی‌بینند؟ ۱۰
او که همه قومها را مجازات می‌کند، آیا شما را مجازات خواهید کرد؟ او که
همه چیز را به انسان می‌آموزد، آیا نمی‌داند که شما چه می‌کنید؟ ۱۱ خداوند
از افکار انسان آگاه است و می‌داند که آنها بچوچ و بی‌ارزش‌اند. ۱۲ خوشابه
حال کسی که تو، ای خداوند، او را تأدیب می‌کنی و قوانین خود را به او
می‌آموزی. ۱۳ چنین شخصی، در روزهایی که تو گناهکاران را گرفنار می‌سازی
و نابود می‌کنی، آسوده‌خاطر و در امان خواهد بود. ۱۴ خداوند گنجینه خود
را ترک خواهد کرد و ایشان را از یاد خواهد بود. ۱۵ بار دیگر داوری از روی
عدل و انصاف اجرا خواهد شد و همه درستکاران از آن پیشنبانی خواهد کرد.
۱۶ کیست که به طرفداری از من بrixیزد و در مقابل گناهکاران ایستادگی
کند؟ چه کسی حاضر است با من علیه بدکاران بجنگد؟ ۱۷ اگر خداوند
مددکار من نمی‌بود بدزودی از بین می‌رفتم. ۱۸ وقتی فریاد زدم که پاهایم
می‌لغزند! تو، ای خداوند پر محبت، به فریاد رسیدی و دست مرا گرفتی. ۱۹
هنگامی که فکم ناراحت و دلم بی قرار است، ای خداوند، تو مرا دلداری
می‌دهی و به من آسودگی خاطر می‌بخشی. ۲۰ آیا حکمرانان شرور از حمایت
تو پرخودار خواهند بود که به نام قانون هر نوع ظلمی را متکب می‌شوند؟ ۲۱
آنها علیه درستکاران توطه می‌چینند و بی‌گناهان را به مرگ محکوم می‌کنند.
۲۲ اما خداوند صخره و پناهگاه من است و مرا از هر گزندی حفظ می‌کند.
۲۳ خداوند، شریان و بدکاران را به سواز اعمالشان خواهد رسانید و آنها را از
بین خواهد برد. آری، خداوند، خدای ما، ایشان را نابود خواهد کرد.

97

خداؤند سلطنت می‌کند، پس ای ساکنان زمین شادی کنید و ای
جزیره‌های دور دست خوشحال باشید. ۲ اپرها و تاریکی، اطراف خداوند را
گرفته‌اند. سلطنتش بر عدل و انصاف استوار است. ۳ آتش، پیش‌اپیش خداوند
حرکت می‌کند و دشمنان او را می‌سوزاند. ۴ برق‌هایش دنیا را روشن می‌سازد.
زمین این را می‌بیند و می‌لرزد. ۵ کوهها از هیبت حضور خداوند تمام جهان،
مانند موم ذوب می‌شوند. ۶ آسمانها عدالت او را بیان می‌کنند و همه قومها
شکوه و جلال وی را می‌بینند. ۷ همه بتیرستان که به پنهان خود فخر
می‌کنند، شرم‌سار خواهند شد. ای همه خداوندان، در مقابل خداوند به زانو
بیفتید و او را پرسیدی! ۸ ای خداوند، شهر اورشلم و همه مردم یهودا به سبب
سلطنت عادله‌نثه تو خوشحال هستند. ۹ زیر تو ای خداوند، بر تمام دنیا متعال
و از همه خداونان بزر هستی. ۱۰ ای دوستداران خداوند، از بدی متنفر باشید!
او عزیزان خود را حفظ می‌کند و ایشان را از دست شریان می‌رهاند. ۱۱ نور بر
نیکان می‌تابد و شادی بر پاکدلان. ۱۲ ای عادلان، به سبب آنچه که خداوند
انجام داده است شادی کنید و نام قدوس او را بستایید!

98

مزبور. سرودی تازه در وصف خداوند بسرایید؛ زیرا کارهای
شکنگانگیز کرده و دست توانا و بازوی مقدسش او را پیروز ساخته است. ۲
خداؤند پیروزی خود را اعلام نموده و عدالت نجات‌بخش خویش را بر قومها
آشکار ساخته است. ۳ او به قوم اسرائیل وعده داد که بر ایشان محبت فرماید،
و به وعده‌اش وفا نمود. همه مردم دنیا پیروزی رهایی‌بخش خدای ما را دیده‌اند.
هرگز راه نخواهد یافت.»

96

سرودی تازه در وصف خداوند بسرایید! ای همه مردم روی زمین در
وصف خداوند بسرایید! ۲ در وصف خداوند بسرایید و نام او را حمد گویید.
هر روز به مردم بشارت دهید که خداوند نجات می‌بخشد. ۳ شکوه و جلال
او را در میان ملت‌ها ذکر کنید، و از معجزات او در میان قومها سخن بگویید.
۴ زیر خداوند برگ است و سزاوار سرتایش! از او باید ترسید، بیش از همه
خدايان. ۵ خدايان سایر قومها بتهانی بیش نیستند، اما خداوند ما آسمانها را
آفریده است. ۶ شکوه و جلال در حضور اوست، و قدرت و شادمانی در
قفس او. ۷ ای تمام قومهای روی زمین، خداوند را توصیف نمایید؛ قدرت و
شکوه او را توصیف نمایید؛ ۸ عظمت نام خداوند را توصیف نمایید! با هدایا
به خانه او بیایید. ۹ خداوند را در شکوه قدوسیت‌پرستید! ای تمامی مردم
روی زمین، در حضور او بلژید. ۱۰ به همه قومها بگویید «خداؤند سلطنت
می‌کند! جهان پایدار است و تکان نخواهد خورد. او قومها را با انصاف داوری
خواهد کرد.» ۱۱ آسمان شادی کند و زمین به وجود آید، دریا و هر چه آن را
پر می‌سازد، غرش کنند؛ ۱۲ صحراء و هر چه در آن است، شادمان گردد.
در رختان جنگل با شادی بسرایید، ۱۳ در حضور خداوند که برای داوری جهان
می‌آید. او همه قومها را با عدل و انصاف داوری خواهد کرد.

- 4** ای ساکنان زمین، با شادی خداوند را بستایید؛ با صدای بلند سرود بخوانید و او را پیرستید. **5** خداوند را با چنگ بسرازید، با چنگ و سرودها. **6** با گنایها و آوای سُرنا، به حضور خداوند پادشاه بانگ شادی برآزید! **7** دریا و هر آنچه که در آن است، به جوش و خروش آید. زمین و ساکنانش سرود بخوانند. **8** نهارها دست بزنند و کوهها در حضور خداوند شادی کنند؛ زیرا خداوند برای داوری جهان می‌آید. او قومهای جهان را با عدل و انصاف داوری خواهد کرد.
- 99** ای قومها بپرسید، زیرا خداوند سلطنت می‌کند! ای تمام زمین بلزید، زیرا خداوند بر تخت خود در میان کرویان جلوس فرموده است! **2** خداوند در اورشلیم جلوس فرموده و بر تمام قومها مسلط است. **3** همه مردم نام بزرگ او را گرامی بدارند، زیرا او مقدس است. **4** ای پادشاه مقتدر، تو انصاف را دوست داری. تو در اسرائیل عدالت و برابری را ببیاد نهاده‌ای. **5** خداوند، خدای ما را ستایش کنید و در پیشگاه او به خاک بیفتد زیرا او مقدس است!
- 6** وقتی موسی و هارون و سموئیل، مردان خدا، از خداوند کمک خواستند، او درخواست ایشان را مستحب فرمود. **7** او از میان سنتون ابر به آنان سخن گفت و آنان احکام و دستورهای او را اطاعت کردند. **8** ای خداوند، خدای ما، تو دعای قوم خود را مستحب نمودی و به آنها نشان دادی که خدایی بخشندۀ هستی؛ اما در عین حال آنها را به خطاطر گناهانشان تنبیه نمودی. **9** خداوند، خدای ما را حمد گویید و او را نزد کوه مقدسش در اورشلیم عبادت کنید، زیرا او مقدس است.
- 100** مزمور شکرگزاری. ای ساکنان روی زمین، در حضور خداوند فریاد شادمانی سر دهید! **2** خداوند را با شادی عبادت کنید و سرودخوانان به حضور او بیایید. **3** بدانید که او خداست. او خالق ماست و ما قوم او هستیم و گوسفندان چراغاً او. **4** با شکرگزاری از دروازه‌های خانه او داخل شویید؛ سرودخوانان به صحنهای او بیایید. او را پرستش کنید و نام مقدسش را گرامی بدارید. **5** خداوند نیکوست و محبت و وفاداریش را انتهای نیست.
- 101** مزمور داود. ای خداوند، محبت و عدالت تو را می‌ستایم و با سرود تو را می‌پرستم. **2** مراقب خواهم بود تا راه درست و بی عیب را در پیش بگیرم. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود، بالی راست زندگی خواهم کرد. **3** هر چیز بد و ناپسند را از پیش چشم خود دور خواهم نمود. کدر افراد نادرست را دوست نخواهم داشت و در کارهایشان سهم نخواهم شد. **4** نادرستی را از خود دور خواهم ساخت و با گناهکاران معاشرت نخواهم کرد.
- 5** کسی را که از دیگران بدگویی کند ساکت خواهم کرد؛ شخص معروف و خودخواه را متحمل نخواهم شد. **6** من در بی اشخاص امین و خداشناش هستم تا آنها را به کاخ خود بیاورم. کسی که درستکار باشد، او را به کار خواهم گمایشت. **7** جیله گر به کاخ من راه نخواهد یافت و دروغگو نزد من نخواهد ماند. **8** هر روز عده‌ای از شریون را نابود خواهم کرد تا شهر خدا را وجود همه آنها پاک سازم.
- 102** دعای شخص مصیبت دیده، که ناله خود را به حضور خداوند می‌بیند. ای خداوند، دعای مرا بشنو و به فریادم گوش فرا ده! **2** وقتی که در

خداؤند بر کسانی که او را گرامی می‌دارند عظیم می‌باشد! **12** به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است به همان اندازه خداوند گناهان ما را از ما دور کرده است! **13** همان طوری که یک پدر فرزنداش را دوست دارد، همچنان خداوند نیز کسانی را که او را گرامی می‌دارند دوست دارد. **14** خداوند از سرش و فطرت ما آگاه است و می‌داند که خاک هستیم. **15** عمر انسان مانند علف و همچون گل صحرا می‌باشد، **16** که روزی باد بر آن می‌وزد و ازین می‌رود و دیدگ در آن مکانی که بوده، هرگز دیده نمی‌شد. **17** اما محبت خداوند بر کسانی که او را گرامی می‌دارند، همیشگی است و او عدالت را در حق فرزندان آنانی که عهد و احکام او را حفظ می‌کنند، بجا می‌آورد. **18** خداوند تخت فرمانروای خود را در آسمانها قرار داده است و از آنجا بر همه موجودات حکمرانی می‌کند. **19** ای همه فرشگان توانا که گوش به فرمان خداوند هستید تا دستورهایش را اجرا نمایید، او را ستایش کنید! **20** ای همه لشکرهای آسمانی، ای خدمتگزاران خداوند، او را سپاس گوید! **21** ای همه مخلوقات خداوند، در هر جایی که هستید، او را بستایید! ای جان من، خداوند را ستایش کن!

105 خداوند را شکر کنید و نام او را بخوانید؛ کارهای او را به تمام

قوهای جهان اعلام نمایید. **2** در وصف او بسراید و او را ستایش کنید؛ از کارهای شنگفت‌انگیز او سخن بگویید. **3** ای جویندگان خداوند شادی نمایید و به نام مقدس او فخر کنید! **4** خداوند و قوت او را طالب بشید و پیوسته حضور او را بخواهید. **5** عجایی را که به عمل آورده است، به باد آورید، و معجزات او و داوریهایی که صادر کرده است. **6** ای فرزندان خادم او ابراهیم، ای پسران یعقوب، که برگزیده او هستید. **7** او خداوند، خدای ماست، و عدالت در تمام دنیا نمایان است. **8** عهد او را همیشه به باد داشته باشید، عهده‌ی که با هزاران پشت پسته است؛ **9** عهد او را با ابراهیم، و وعده‌ی او را به اصحاب! **10** او با یعقوب عهد پست و به اسرائیل و عدهای جادومنی داد. **11** او گفت: «زمین کنعان را به شما می‌بخشم تا ملک و میراثان باشد.» **12** بنی اسرائیل قومی کوچک بودند و در آن دیار غریب؛ **13** میان قومها سرگردان بودند و از مملکتی به مملکتی دیگر رانده می‌شدند. **14** اما خداوند نگذاشت کسی به آنها صدمه برساند، و به پادشاهان هشدار داد که بر ایشان ظلم نکنند: **15** «برگزیدگان مرا آزار ندهید! بر اینیای من دست ستم دراز نکنید!» **16** خداوند در کنعان خشکسالی پدید آورد و قحطی تمام سرزمین آنجا را فرا گرفت. **17** او پیش از آن یوسف را به مصر فرستاده بود. برادران یوسف او را همچون برد فروخته بودند. **18** پاها یوسف را به زنجیر بستند و گردن او را در حلقه‌ی آهنی گذاشتند. **19** او در زندان ماند تا زمانی که پیشگویی اش به وقوع پیوست، و کلام خدا درستی او را ثابت کرد. **20** آنگاه، فرعون دستور داد تا یوسف را از زندان بیرون آورده، آزاد سازند. **21** سپس او را ناظر خانه خود و حاکم سرزمین مصر نمود **22** تا بر بزرگان مملکت فرمان راند و مشایع را حکمت آموزد. **23** آنگاه یعقوب و فرزندانش به مصر، سرزمین حام، رفتند و در آن سرزمین ساکن شدند. **24** خداوند قوم خود را در آنجا بزرگ ساخت و آنها را از دشمنانشان قویتر کرد. **25** اما از طرف دیگر، خداوند کاری کرد که مصربی‌ها بر قوم او ظلم کنند و ایشان را بردۀ خود سازند. **26** سپس بندگان خود موسی و هارون را که برگزیده بود، نزد بنی اسرائیل فرستاد. **27** موسی

104 ای جان من، خداوند را ستایش کن! ای یهوه، ای خدای من،

تو چه عظیمی! **2** تو خود را با عزت و جلال آراسته و خویشتن را با نور پوشانیده‌ای. آسمان را مثل خیمه گسترانیده‌ای **3** و خانه خود را بر آبهای آن بنا کرده‌ای. ابرها را ارابه خود نموده‌ای و بر بالهای باد مرایی. **4** بادها فرستادگان تو هستند و شعله‌های آتش خدمتگزاران تو. **5** ای خداوند، تو زمین را بر اساسش استوار کردي تا هرگز از مسیرش منحرف نشود. **6** دریاها همچون ردانی آن را در برگرفت و آب دریاها کوهها را پوشاند. **7** اما آنها از هیبت صدای تو گریختند و پراکنده شدند. **8** به فراز کوهها برآمدند و به دشتها سرازیر شده، به مکانی که برای آنها نگذرند و زمین را دوباره نپوشانند. **9** برای دردها، چشمها را به وجود آورده‌ای تا آب آنها در کوهپایه‌ها جاری شود. **10** تمام حیوانات صحرا از این چشمها آب می‌نوشند و گورخرها تشندگی خود را برطرف می‌سازند. **11** پرندگان بر شاخه‌های درختان لانه می‌سازند و آواز می‌خوانند. **12** از آسمان بر کوهها برآن می‌باران می‌بارانی و زمین از نعمتهای گوناگون تو پر می‌شود. **13** تو علف را برای خوارک چارایايان، و گیاهان را برای استفاده انسان، از زمین می‌رویانی. **14** تا دل انسان از شراب شاد گردد، روغن روی او را شاداب سازد و نان به جان او نیرو بخشد. **15** درختان سرو لبنان که تو ای خداوند، آنها را کاشته‌ای سبز و خرمدند. **16** درختان سرو لانه می‌سازند و لکلک‌ها بر شاخه‌های درختان صنوبر. **17** کوههای بلند، چراغ‌ها برهای کوهی است و صخره‌ها، پناهگاه خرگوشان. **18** ماه را برای تعیین ماههای سال آفریدی و آفتاب را برای تعیین روزها. **19** فرمان تو شب می‌شود. در تاریکی شب همه حیوانات وحشی از لانه‌های خود بیرون می‌ایند. **20** شیرچگان برای شکار غرش می‌کنند و روزی خود را از خدا می‌خواهند. **21** هنگامی که آفتاب طلوع می‌کند، آنها به لانه‌های خود برمی‌گردند و می‌خوابند. **22** آنگاه انسانها برای کسب معاش، از خانه بیرون می‌روند و تا شامگاه کار می‌کنند. **23** آنگاه انسانها برای کسب معاش، در خانه خود برمی‌گردند و می‌خوابند. **24** خداوند، کارهای دست تو چه بسیارند. همه آنها را از روی حکمت انجام داده‌ای. زمین از مخلوقات تو پر

و هارون، کارهای شگفت‌انگیز او را در میان مصری‌ها به ظهور آوردند، و معجزات او را در زمین حام. **28** خدا سرزمین مصر را با تاریکی پوشانید اما مصری‌ها فرمان خدا را مینی بر آزاد سازی قوم اسرائیل اطاعت نکردند. **29** او آنها به جای عبادت خدای پرچال، مجسمه گاو را پرستش نمودند. **30** زمین آنها به ایشان را به خون مبدل ساخت و همه ماهیانشان را کشت. **31** به امر خداوند ابیوه پشه و مگس در سراسر مصر پدید آمد. **32** به جای باران، تگرگ مرگبار و برق بر زمین مصر فرستاد **33** و باغهای انگور و تمام درختان انحصار مصری‌ها را از بین برد. **34** خداوند امر فرمود و ملخهای بی‌شمایر پدید آمدند و تمام گیاهان و محصولات مصر را خوردند. **35** او همه پسران ارشد مصری‌ها را کشت. **36** سرانجام بنی اسرائیل را در حالی که طلا و نقره فراوانی با خود برداشته بودند، صحیح و سالم از مصر بیرون آورد. **37** مصری‌ها از رفتن آنها شاد شدند، زیرا از ایشان ترسیده بودند. **38** خداوند در روز بر فراز قوم اسرائیل ابر می‌گسترانید تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ نگاه دارد و در شب، آتش به ایشان می‌بخشدید تا به آنها روشنایی دهد. **39** آنها گوشت خواستند و خداوند برای ایشان بلدرجین فرستاد و آنها را با نان آسمانی سیر کرد. **40** او صخره را شکافت و از آن آب جاری شد و در صحرای خشک و سوزان مثل رودخانه روان گردید. **41** زیرا خداوند این وعده مقدس را به خدمتکار خویش ابراهیم داده بود که نسل او را برکت دهد. **42** پس او قوم پرگزیده خود را در حالی که با شادی سرود می‌خوانند از مصر بیرون آورد، **43** و سرزمین قومهای دیگر را با تمام محصولاتشان به آنها بخشید **44** تا در آن سرزمین نسبت به وی وفادار مانده، از دستورهایش اطاعت نمایند. سپاس بر خداوند!

106

107 خداوند را حمد گویید، زیرا او نیکوست و محبتش تا ابد باقی است. **2** کسانی که توسط خداوند نجات یافته‌اند به همه اعلام کنند که خداوند آنها را از دست دشمنانشان نجات داده است **3** و آنها را از سرزمینهای بیکانه، از مشرق و مغرب، شمال و جنوب، به سرزمین خودشان بازگردانیده است. **4** برخی در صحراء آواره و سرگردان شدند و جای معینی برای سکونت

خواهند شد اما بدکاران خاموش خواهند شد. **43** خردمندان درباره اینها فکر کنند و رحمت و محبت خداوند را به یاد داشته باشند.

108 سرود. مزמור داود. ای خدا، من روحیه خود را نباختهم و اعتماد خود را از دست ندادم. من سرود خواهمن خواند و تو را ستایش خواهمن کرد. ای جان من بیدار شو! **2** ای بريط و عود من به صدا درآید تا سپیده دم را بیدار سازیم! **3** خداوندا، در میان مردم تو را سپاس خواهمن گفت و در میان قوهای تو را ستایش خواهمن کرد، **4** زیرا محبت تو بی نهایت عظم است. **5** ای خدا، جلال و شکوه تو بالاتر از آسمانها قارگیرد و عظمت تو بر تمام جهان آشکار شود. **6** ای خدایی که ما را دوست داری، با قدرت خوبی ما را نجات ده و دعای ما را اجابت فرمای. **7** خدا در قوسیت خوبی سخن گفته و فرموده است: «با شادی شهر شکیم را قسمت می‌کنم و دشت سوکوت را اندازه می‌گیرم. **8** چلعاد از آن من است و منسی نیز از آن من؛ افرایم کلاهخود من است و پهودا عصای سلطنت من. **9** اما قوم مواب را مند لگن برای شستشو به کار خواهمن برد، بر قوم ادوم کفشم را خواهمن انداخت و بر فلسطین فریاد پیروزی پر خواهمن آورد.» **10** کیست که مرا برای گرفتن شهرهای حصاردار ادوم رهبری کند؟ ای خدا، تو ما را رهبری کن؛ بهله، تو که اینک از ما روگردان شدهای، ما را رهبری کن! **11** تو ما را در جنگ با دشمن کمک کن، زیرا کمک انسان بی فایده است. **12** با کمک تو ای خدا، پیروز خواهیم شد، زیرا این توبی که دشمنان ما را شکست خواهی داد!

109 برای رهبر سرایندگان. مزמור داود. ای خدا و ای معبد من، خاموش میباش! **2** بدکاران به من تهمت ناروا می‌زنند و حرفهای دروغ درباره من می‌گویند. **3** با نفرت دور مرا گرفتارند و بی سبب با من می‌جنگند. **4** من آنها را دوست دارم و برای ایشان دعای خیر می‌کنم، ولی آنها با من مخالفت می‌ورزند. **5** به عوض خوبی، به من بدی می‌کنند و به عوض محبت، با من دشمنی نمایند. **6** ای خدا، دشمنم را به دست داروی ظالم پسپار و بگذار بیکی از بدخواهانش کنار او باشند و بر ضد او شهادت دهد. **7** بگذار او در محکمه مجرم شناخته شود. حتی دعای او، برایش جرم محسوب گردد. **8** عمرش کوتاه شود و مقام او را بدیگر بدهن. **9** فرزندانش بیتم و زنی بیوه شود. **10** فرزندانش آواره شده، در میان ویرانهای خانه خود به گدایی بنشینند. **11** طلبکاران تمام دارایی او را ضبط نمایند و بیگانگان هر آنچه را که او به رحمت اندوخته است، تاراج کنند. **12** کسی بر او رضم نکند و برای بقیمان او دل نسوزاند. **13** نسلش به کلی از بین بود و دیگر نامی از آنها باقی نماند. **14** خداوند گناهان اجدادش را به یاد آورد و گناهان مادرش را نیامزد. **15** گناهان آنها در نظر خداوند همیشه بماند، اما نام و نشان آنها از روی زمین محو گردد. **16** این دشمن من رحم نداشت. او بر فقیران و بی کسان ظلم می‌کرد و آنها را می‌کشت. **17** دوست داشت مردم را نفرین کند، پس خودش نفرین شود. نمی خواست به مردم برکت رساند، پس خود از برکت محروم شود. **18** تمام وجودش به نفرین آلوه بود، پس باشد که نفرینهای او مانند آنی که می‌نوشد وارد پدنتش شود و مغز استخوانهایش را بخورد؛ همچون لیاس او را در بر گیرد و چون کمرید، به دور او حلقه زند. **20** ای خداوند، دشمنانم را که درباره من دروغ می‌گویند و مرا تهدید به مرگ می‌کنند، اینچنین

نیافتند، **5** گرسنه و تشننه بودند و جانشان به لب رسیده بود. **6** آنگاه در گرفتاری خود نزد خداوند فریاد پرآورده و او ایشان را از همه تنجگهایشان رهانید و ایشان را از راه راست به سزمهنی هدایت کرد که بعوانند در آن زندگی کنند. **8** پس باید از خداوند، به سبب محبتش و کارهای بزرگی که در حق ایشان انجام داده است، تشکر کنند. **9** او جان تشننه و گرسنه را با نعمتیهای خوب سیر می‌کنند. **10** آنانی که از دستورهای خدای متعال سر پیچیدند و به او آهانت کردند، اسیر و زندانی شدند و مرگ بر آنها سایه افکنند. **12** پشت آنها در زیر بار مشقت خم شد و سرانجام افتادند و کسی نبود که ایشان را باری کنند. **13** آنگاه در گرفتاری خود نزد خداوند فریاد پرآورده و او آنها را از همه تنجگهایشان رهانید. **14** آنها را از مرگی که بر آنها سایه افکنده بود رهانید و زنجیرهای اسارت ایشان را پاره کرد. **15** پس باید از خداوند، به سبب محبتش و کارهای بزرگی که در حق آنها انجام داده است، تشکر کنند. **16** او درهای مفرغین زندانها را می‌شکند و زنجیرهای اسارت را پاره می‌کند. **17** افراد نادان، به سبب رفاقت شرارت بار و آلوه به گناه خود، ضعیف و بیمار شدند، **18** اشتهاهای خود را از دست دادند و جانشان به لب گور رسید. **19** آنگاه در این گرفتاری خود، نزد خداوند فریاد پرآورده و او ایشان را از تنجگهایشان رهانید پخشید. **20** او با کلام خود آنها را شفا بخشید و ایشان را از مرگ بخشد. **21** پس باید خداوند را به سبب محبتش و کارهای بزرگی که در حق ایشان انجام داده است، سپاس گویند. **22** باید با تقدیم قربانی از او تشکر کنند و با سرودهای شاد کارهای را که کرده است اعلام نمایند. **23** بrixی به کشتشی سوار شده، به دریا رفته و به کار تجارت مشغول شدند. **24** آنان قدرت خداوند را دیدند و کارهای شگرف او را در اعمال دریاها مشاهده نمودند. **25** به امر او بادی شدید ایجاد شد و دریا را طوفانی ساخت، **26** چنانکه کشتشی ها دستخوش امواج گردیدند و بالا و پایین می‌رفتند. سرنشینان آنها، از ترس نیمه جان شدند **27** و مثل مستان، تلوتلو خودره، گیج و سرگدان بودند. **28** آنگاه در این گرفتاری خود نزد خداوند فریاد پرآورده و او ایشان را از این گرفتاری رهایی بخشدید. **29** خداوند طوفان را آرام و امواج دریا را ساخت **30** آنها شاد شدند زیرا از خطر رهایی یافته بودند، و سرانجام به سلامت به پندر مراد خود رسیدند. **31** پس آنها نیز باید خداوند را به سبب محبتش و کارهای بزرگی که در حق ایشان انجام داده است، سپاس گویند. **32** باید عظمت خداوند را درین جماعت اسرائیل اعلام کنند و نزد بزرگان قوم، او را ستایش نمایند. **33** خداوند رودخانهها را به خشکی مبدل ساخت و چشممهای آب را خشک کرد. **34** زمین حاصلخیز را به شورهزار تبدیل نمود، زیرا ساکنان آن شوره بودند. **35** اما بر دیگر زمینهای شورهزار و خشک را حاصلخیز و پر از چشممهای آب نمود. **36** گرسنگان را در آن اسکان داد تا شهرهایشان را بسازند. **37** آنها موارع و تاکستانها ایجاد کردند، و محصول پریار به دست آوردند. **38** خداوند آنها را برکت داده، فرزندان بسیاری به ایشان بخشدید، و نگذاشت رمهها و گلههایشان کم شوند. **39** هنگامی که قوم خداوند در زیر ظلم و ستم رو به نایبودی می‌رفند، **40** خداوند کسانی را که بر قومش ظلم می‌کردند خوار و ذلیل ساخت و آنها را در میان ویرانهایها، آواره و سرگردان کرد. **41** او قوم فقیر و درمانده خود را از زیر بار سختیها رهانید و فرزندان و گلههای ایشان را افونی بخشدید. **42** نیکان این را دیده، شاد

مجازات کن. 21 اما ای خداوند، با من برس حسب و عده خود عمل نما و به خاطر محبت عظیم خویش، مرا نجات ده، 22 زیرا که من فقیر و درمانده و دل شکسته‌ام؛ 23 همچون سایه، رو به زوال هستم و مانند ملغ از باد رانده شده‌ام. 24 از پس روزه گرفته‌ام زانوهایم می‌لرزند و گوشت بدن آب می‌شود. 25 زد دشمنان رسو شده‌ام. هرگاه مرا می‌پینند، سر خود را تکان می‌دهند و مستخره‌ام می‌کنند. 26 ای خداوند، ای خدای من، مرا باری فرماء؛ مطابق محبت خود، مرا نجات بده، 27 تا بدخواهانم بدانند که تو نجات‌دهنده من هستی. 28 آنها مرا نفرين کنند، اما تو مرا برکت بده. آنها سرافکده شوند، اما بنده تو، شادمان شود. 29 دشمنانم شرم‌سار شوند و خفت و خواری وجودشان را در بر گیرد. 30 خداوند را بسیار سپاس خواهم گفت و درین مردم او را ستایش خواهم کرد، 31 زیرا او از بیچارکان پشتیبانی می‌کند و ایشان را از دست ظالمان می‌رهاند.

113

سپاس بر خداوند! ای بندگان خداوند، ستایش کنید! نام او را ستایش کنید! 2 نام او از حال تا ابد مبارک باد. 3 از طلوع آفتاب تا غروب شکوه او بتر از آسمانهاست. 5 کیست مانند یهوه، خدای ما، که در آسمانها نشسته است؟ 6 او از آسمان بر زمین نظر افکند 7 تا شخص فروتن و قبر را از خاک بلند کند و سرافراز نماید 8 او را در ریف پرگان قوم خویش قرار دهد. 9 خداوند به زن نازرا فرزندان می‌بخشد و او را شادمان می‌سازد. سپاس بر خداوند!

114

هنگامی که بني اسرائیل از مصر بیرون آمدند، هنگامی که خاندان یعقوب آن سرزمین بیگانه را ترک گفتند، 2 بهودا مکان مقدس خداوند شد و اسرائیل محل سلطنت او. 3 دریای سرخ، چون آمدن بني اسرائیل را دید، از مقابل آنها گریخت و رود اردن به عقب برگشت. 4 کوهها همچون قوچها، و پیه‌ها مانند بره‌ها به جست و خیز درآمدند. 5 ای دریا، تو را چه شد که گریختی؟ ای رود اردن، چرا به عقب برگشتی؟ 6 ای کوهها و پیه‌ها، چرا مثل قوچها و بره‌ها به جست و خیز درآمدید؟ 7 ای زمین، بلز! از حضور خداوندی که خدای یعقوب است؛ 8 کسی که صخره را به دریاچه آب تبدیل می‌کند و از سنج خارا، چشمۀ آب جاری می‌سازد.

115

ما را نه، ای خداوند، ما را نه، بلکه نام خود را جلال بده، به خاطر محبت و وفاداریت. 2 چرا مردم خداشتم از ما بپرسند: «خدای شما کجاست؟» 3 خدای ما در آسمانهاست و آنچه را که اراده فرماید انجام می‌دهد. 4 اما خدایان آنها، بتهای طلا و نقره می‌باشند که با دستهای انسان ساخته شده‌اند. 5 بتهایشان همان دارند ولی حرف نمی‌زنند. چشم دارند اما نمی‌پینند. 6 گوش دارند ولی نمی‌شنوند. بینی دارند، اما نمی‌پویند. 7 دست مددکار و سپر محافظ شمامت. 10 ای کاهنان نسل هارون، بر خداوند توکل کنید، زیرا او مددکار و سپر محافظ شمامت. 11 ای خداترسان بر خداوند توکل کنید، زیرا او مددکار و سپر محافظ شمامت. 12 خداوند همیشه به

خواهد شد و خوبی‌های او هرگز از باد نخواهدند رفت. 4 برای کسی که درستکار و بخشندۀ، مهریان و نیکوکار است، حقیقت در تاریکی شب نیز نور طلوع می‌کند. 5 خوشبخت است کسی که سخاوتمندانه قرض می‌دهد و در کسب و کارش با انصاف است. 6 شخص عادل پیوسته پایدار خواهد بود و نام نیکش همیشه در یادها باقی خواهد بود. 7 او از شینین خبر بد نمی‌ترسد، زیرا ایمانش قوی است و بر خداوند توکل دارد. 8 او نگران نمی‌شود و نمی‌ترسد زیرا مطمئن است که شکست دشمنانش را خواهد دید. 9 او با گشاده‌دستی به نیازمندان کمک می‌کند و محبت و نیکوکاری اش همواره مایه افتخارش خواهد بود؛ او همیشه نزد مردم سریلند و محترم می‌باشد. 10 بدکاران این را می‌پینند و خشمگین می‌شوند؛ دندانهای خود را به هم می‌فرشند و همراه آزووهایشان ازین می‌روند.

110

مزمور داود. خداوند به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنان را به زیر پایت بیفکم.» 2 خداوند، پادشاهی قدرتمند تو را فراتر از اورشلیم گسترش خواهد داد تا در میان دشمنانت حکمرانی می‌کنی. 3 هنگامی که رسپار جنگ شوی، قوم تو در لباس تقی و پرهیزگاری، به حضور خواهدند آمد، و نیروی تو همچون شبنم صحیح‌گاهی هر روز تازه‌تر خواهد شد. 4 خداوند سوگند خورده است و از آن برخواهد گشت که: «تو تا ابد کاهن هستی، تو تا ابد کاهن هستی، کاهنی همانند ملکیصد.» 5 خداوند که به دست راست توست در روز غضب خود، پادشاهان را شکست خواهد داد. 6 او قومها را داوری خواهد کرد، و میدانهای جنگ را از اجسام کشته‌شده‌گان پر خواهد ساخت و در سراسر دنیا، پادشاهان را مغلوب خواهد کرد. 7 او از نهر سر راهش خواهد نوشید و نیروی تازه گرفته، سریلند و پیروز خواهد ایستاد.

111

سپاس بر خداوند! خداوند را با تمام دل خود در میان قوم او ستایش خواهم کرد. 2 کارهای خداوند چه شگفت‌انگیزند! همه کسانی که به آنها علاقمند هستند در باره‌شان می‌اندیشند. 3 کارهای خداوند شکوهمند است و عدالت‌ش جاودانی! 4 کارهای شگفت‌انگیز خداوند، فراموش نشاندی است! او عهد خود را از باد نمی‌پردازد. 6 خداوند سرزمین قومهای بیگانه را به بني اسرائیل بخشید و به این وسیله قدرتمند را به قوم خود نشان داد. 7 هر کاری که خداوند انجام می‌دهد، درست و منصفانه است. همه احکام او قابل اعتماد می‌باشند. 8 کارها و احکام خداوند تا ابد باقی می‌مانند، زیرا بر عدل و راستی بنا شده‌اند. 9 او با دادن فدیه، قوم خود را آزاد کرده است و با آنها عهد ابدی بسته است. او مقدس و قدرتمند است. 10 ترس خداوند سراغز حکمت است. خداوند به همه کسانی که دستورهایش را اجرا می‌کنند، حکمت می‌بخشد. خداوند را تا ابد سپاس باد.

112

سپاس بر خداوند! خوش باحال کسی که از خداوند می‌ترسد و احکام او را با رغبت انجام می‌دهد. 2 فرزندان شخص درستکار در دنیا نیرومند خواهند شد و نسل او برکت خواهند یافت. 3 خانواده‌اش صاحب مال و ثروت

من هجوم آورد تا نایودم کنید، ولی خداوند مرا کمک نمود. **14** خداوند قوت و سرود من است؛ او باعث نجات من شده است. **15** فریاد پیروزی قوم خدا از خیمه‌هایشان شنیده می‌شود که می‌گویند: «دست توانای خداوند متعال این پیروزی را نصیب ما ساخته است! **16** آری، دست توانای خداوند متعال، ما را در چنگ پیروز ساخته است! **17** من نخواهم مرد، بلکه زنده خواهم ماند و کارهای خداوند را برای همه تعریف خواهم کرد. **18** خداوند مرا به ساختن تنبیه کرد، ولی نگذاشت تا پیغمبر **19** دروازه‌های را که عادلان از آن وارد می‌شوند برای من باز کنید تا داخل شوم و خداوند را سپاس گویم. **20** این است دروازه خداوند که نیکوکاران از آن وارد شوند. **21** ای خداوند، تو را ستابیش می‌کنم که مرا جابت فرموده، نجاتم دادی. **22** سنگی که معماران دور افکنند، سنگ اصلی ساختمان شده است. **23** این کار خداوند است و در نظر ما عجیب می‌نماید. **24** این است روزی که خداوند ساخته؛ در این روز باید وجود و شادی کردا **25** خداوندا، تمنا می‌کنیم ما را نجات دهی و کامیاب سازی! **26** مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید! ما از خانه خداوند، تو را برکت می‌دهیم. **27** یهوه خداست، همان خدایی که ما را منور ساخته است. شاخه‌ها را به دست گیرید و جشن را آغاز کنید و به سوی مدیح خانه خدا پیش بروید. **28** تو خدای من هستی، و تو را سپاس می‌گوییم! تو خدای من هستی، و تو را تمجید می‌کنم! **29** خداوند را ستابیش کنید، زیرا او نیکوست و محبتیش بی‌پایان.

116

خداوند را دوست می‌دارم زیرا ناله و فریاد مرا می‌شند **2** و به درخواست من گوش می‌دهد، پس تا آخر عمر، نزد او دعا خواهم کرد. **3** خطر مرگ بر من سایه افکنده بود و مایوس و غمگین بودم، **4** (Sheol h7585) سپس نام خداوند را خواندم و فریاد زدم: «آه ای خداوند، مرا نجات بده!» **5** او چه خوب و مهربان است! آری، خدای ما رحیم است. **6** خداوند افراد ساده‌دل و فروتن را حفظ می‌کند. من با خطر روپر بودم، ولی او مرا نجات داد. **7** ای جان من، آسوده باش، زیرا خداوند در حق من خوبی کرده است! **8** او مرا از مرگ نجات داد و اشکهایم را پاک کرد و نگذاشت پایم بغلفرد، **9** تا بقایم در این دنیا در حضور خداوند زیست کنم. **10** به تو ایمان داشتم، پس گفتم: «سخت پریشانم!» **11** در اضطراب خود به تو فریاد برآوردم: «همه دروغ می‌گویند!» **12** اما اینک در برابر همه خوبی‌هایی که خداوند برای من کرده است، چه می‌توانم به او بدهم؟ **13** پیلاه نجات را باند خواهم کرد و نام خداوند را که مرا نجات داده، سپاس خواهم گفت. **14** در حضور قوم او نذرهاخی خود را به خداوند ادا خواهم کرد. **15** جانهای مقدسان خداوند نزد او عزیزند، پس او نخواهد گذاشت آنها از بین بروند. **16** ای خداوند، من بنده تو و پسر کنیت تو هستم. تو مرا از چنگ مرگ رها ساختی. **17** قربانی شکرگزاری را به حضور تقدیم می‌کنم و نام تو را گرامی می‌دانم. **18** در حضور تمام مردم اسرائیل و در خانه تو که در اورشلیم است، نذرهاخی خود را ادا خواهم نمود. سپاس بر خداوند!

119

خوش با حال آنان که راست کردارند، و مطابق شریعت خداوند رفخار می‌کنند. **2** خوش با حال کسانی که احکام خداوند را بجا می‌آورند، از صمیم قلب او را اطاعت می‌کنند **3** و به راههای کج نمی‌رونند، بلکه در راههایی گام برمی‌دارند که خدا نشان داده است. **4** خداوندا، تو فرمانهای خود را به ما داده‌ای و فرموده‌ای که آنها را با جدیت انجام دهیم. **5** چقدر آزو زارم که در انجام فرایض تو مطلع و قادر باشم! **6** اگر تمام دستورهای تو را پیوسته در نظر داشته باشم، هیچچوthing شرمده نخواهم شد! **7** وقتی قوانین منصفانه تو را بیاموزم، از صمیم قلب تو را حمد خواهم گفت! **8** ای خداوند، فرایض تو را بجا خواهم آورد؛ تو هیچگاه مرا ترک نکن! **9** مرد جوان چگونه می‌تواند زندگی خود را پاک نگاه دارد؟ بهوسیله خواندن کلام خدا و اطاعت از دستورهای آن! **10** خداوندا، با تمام وجود تو را می‌جونم، پس نگذار از احکام تو منحرف شوم. **11** کلام تو را در دل خود حفظ می‌کنم و به خاطر سپارم تا می‌باشد نسبت به تو گاه و زرم! **12** ای خداوند مبارک، فرایض خود را به من بیاموز! **13** تمام قوانین تو را با صدای بلند بیان خواهم کرد. **14** بیش از هر چیز دیگر، از پریوی قوانین تو لذت می‌برم! در کلام تو تفکر خواهم کرد و فرمانهای را به خاطر خواهم سپرید. **15** از فرایض تو لذت می‌برم و هرگز آنها را فراموش نخواهم کرد. **16** خداوندا، به خدمتگوارت احسان نمایم زنده بمانم و کلام تو را اطاعت کنم. **17** چشمانم را بگشنا تا حقایق شگفت‌انگیز شریعت را بینم. **18** من در این دنیا غریب هستم؛ ای خدا، احکام خود را از من مخفی مدارم. **19** اشتیاق به دانستن قوانین تو، همچون آتش همراه جانم را می‌سوزاند! **20** تو متکبران ملعون را که از احکام تو منحرف می‌شوند، مجازات خواهی کرد. **21** نگ و رسوای را از من بگیر، زیرا احکام تو را انجام داده‌ام. **22** حکمرانان می‌نشینند و بر ضد من توطئه می‌چینند، اما من به

117

ای همه قومها، خداوند را ستابیش کنید! ای تمام قبایل، او را حمد گویید. **2** زیرا محبت او بر ما بسیار عظیم است و وفاکی او را حمد نیست. سپاس بر خداوند!

118

خداوند را ستابیش کنید، زیرا او نیکوست و محبتیش بی‌پایان. **2** مردم اسرائیل بگویند: «محبت خداوند بی‌پایان است.» **3** کاهنان نسل هارون بگویند: «محبت خداوند بی‌پایان است.» **4** مردم خداترس بگویند: «محبت خداوند بی‌پایان است.» **5** در زحمت بودم؛ از خداوند کمک خواستم؛ او به دادم رسید و مرا رهانید. **6** خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند بکند؟ **7** خداوند با من است و مرا یاری خواهد داد، پس پیروزمندانه بر کسانی که از من نفرت دارند خواهم نگرفت. **8** به خداوند پناه بردن بهتر است از امید بستن به انسان. **9** آری، به خداوند پناه بردن حتی بهتر است از امید بستن به امیران. **10** اگر همه دشمنان مائند زنور بر سر من بیزینند و دور مرا بگیرند، به یاری خداوند تمام آنها را نایود خواهم کرد. آنها مثل حارها که دوامی ندارند خواهند سوخت و فوری خاموش خواهند شد. **13** دشمن بر

زیرا به احکام تو ایمان دارم. **67** پیش از اینکه تو مرا تنبیه کنی، من گمراه بودم، اما اینک پیرو کلام تو هستم. **68** تو نیک هستی و نیکی می کنی! فرایض خود را به من بیاموز! **69** متکبران دروغها درباره من می گویند، اما من از صمیم قلب مطیع فرمانهایت هستم. **70** دل آنها سخت و بی احساس است، اما من از شریعت تو لذت می برم. **71** تو مرا تنبیه کردی و این به نفع من تمام شد، زیرا باعث شد فرایض تو را بیاموزم. **72** شریعت تو برای من از تمام زر و سیم دنیا با ارزش است. **73** ای خداوند، تو مرا آفریده‌ای؛ پس به من داشش عطا کن تا احکام تو را بیاموزم. **74** آنان که تو را گرامی می دارند، از دیدن من خوشحال می شوند، زیرا من نیز بر کلام تو توکل دارم. **75** ای خداوند، اینکوں طبق می دانم که قوانین تو عدل است، و مرآ منصفانه تبیه نموده‌ای. **76** آنکه متکبران وعده‌ای که فرموده‌ای، بگذران محبت تو مایه تسلی من شود. **77** بر من رحم فرما تا جانم تازه شود، زیرا از شریعت تو لذت می برم! **78** باشد که متکبران شرمده‌شوند، زیرا با دروغهای خود مرآ آزار رسانندند؛ اما من درباره فرمانهایت فکر خواهم کرد. **79** ای خداوند، بگذران آنانی که تو را گرامی می دارند و با احکام تو آشنا هستند، نزد من آیند. **80** مرآ باری ده که به طور کامل از فرایض تو اطاعت کنم تا شرمده نشوم! **81** خداوند، آنقدر انتظار کشیدم مرا نجات دهی که خسته و فرسوده شدم؛ اما هنوز به وعده تو امیدوارم! **82** از پس منتظر شدم به وعده خود وفا کنی، چشمانت مار گردید! خداوند، چه وقت به کمک من خواهی آمد؟ **83** مانند مشک دوده گرفته و چروکیده شده‌ام؛ اما فرایض تو را فراموش نکردادم. **84** تا به کی باید منتظر باشم؟ کی آزارهایگان مرا مجازات خواهی کرد؟ **85** متکبران که با شریعت تو مخالفت می کنند، برای من چاه کنده‌اند تا مرآ گرفتار سازند. **86** ای خداوند، تمام احکام تو قابل اعتماد می باشند. متکبران به تاحق مرا عذاب دادند. خداوند، به دادم برس! **87** نزدیک بود مرآ از بین بیند، اما من از فرامین تو غافل نشدم. **88** خداوند، تو پر از محبیت؛ به جان من حیات بیخش تا احکامات را بجا آورم. **89** ای خداوند، کلام تو تا ابد در آسمانها پایدار خواهد ماند. **90** وفاداری تو در همه نسلها همچنان پا برخواهد بود و مانند زمینی که آفریده‌ای ثابت خواهد ماند. **91** همه کابینات به فرمان تو تا به حال باقی مانده‌اند، زیرا تمام آنها در خدمت تو هستند. **92** اگر شریعت تو مایه شدامانی من نشده بود، بدون شک تا به حال از غصه مرده بودم! **93** فرمانهایت را هرگز فراموش نخواهیم کرد، زیرا به وسیله آنها مرآ حیات بخشیدی. **94** من از آن تو هستم، نجاتمند. **95** کوشیدم فرمانهای تو را نگاه دارم. **96** بدکاران متضمن مرآ نایاب کنند اما من به احکام تو می اندیشم. **97** ای خداوند، شریعت تو را چقدر دوست دارم! تمام روز در آن تفکر می کنم. **98** احکام تو را مخالفانم حکیمت ساخته است، زیرا همیشه در ذهن وجود من است. **99** آری، حتی از معلمان خود نیز داناتر شده‌ام، زیرا همیشه در احکامات تفکر می کنم. **100** از ریش سفیدان قوم خود نیز خدمتمندتر شده‌ام، زیرا فرمانهای تو را اطاعت کرده‌ام. **101** از رفتن به راه بد پرهیز کرده‌ام، زیرا خواست من این بوده که کلام تو را اطاعت کنم. **102** از قوانین تو دور نشده‌ام، زیرا تعليم تو برای من نیک بوده است. **103** کلام تو برای جان من شیرین است؛ حتی شیرینتر از عسل! **104** از فرامین تو داشش و حکمت کسب کردم، به همین جهت از هر راه کچ بیزار و گریزانم. **105** کلام تو چرا غ راهنمای من است؛ نوری است که راه را پیش پایم روش

24 احکام تو موجب شادی من است و همیشه مرا راهنمایی کرده است. **25** ای خداوند، جانم به خاک چسپیده است؛ مطابق کلامت مرا زنده ساز! **26** راههای خود را آشکار کردم و تو مرا اجایت فرمودی. اکون فرایض خود را به من بیاموز. **27** فرمانهایت را به من یاد ده تا درباره کلام شگفت‌انگیز تو تفکر نمایم. **28** جان من از حزن و اندوه پژمرده می شود؛ با کلامت جان مرا تازه ساز! **29** نگذار به راه خطأ روم؛ شریعت خود را به من بشناسان. **30** من راه وفاداری را اختیار نموده‌ام و قوانین تو را از نظر خود دور نداشتم. **31** خداوند، احکام تو را بجا می آورم؛ مکنار شرمده شوم. **32** با اشتیاق فراوان در احکام تو گام برمی دارم، زیرا تو دل مرا از بند رها ساختنی. **33** ای خداوند، راه اجرای فرایض خود را به من بیاموز و من همیشه آنها را انجام خواهم داد. **34** به من فهم و حکمت بده تا تمام دل شریعت تو را نگاه دارم. **35** مرا در راه احکامات هدایت کن، زیرا از آنها لذت می برم. **36** دل مرا به سوی احکامات مایل ساز، نه به سوی حرص و طمع! **37** مکنار به آنجه بی ارزش است توجه کنم؛ مرا با کلامت احیا کن! **38** طبق وعده‌ای که به من داده‌ای عمل نما همان وعده‌ای که تو به مطیعان خود می دهی! **39** از آن رسوابی که می ترسم مرآ برهان، زیرا قوانین تو نیکوست! **40** خداوند، مشتاق فرمانهای تو هستم! ای خدای عادل، جان مرا تازه ساز! **41** ای خداوند، پاسخ مخالفان را بدهم، زیرا آنان مرآ برای اینکه بر تو اعتماد دارم، سرزنش می کنند. **43** قدرت بیان حقیقت را از من مگیر، زیرا به قوانین تو نیکوست! **44** پیوسته شریعت تو را نگاه خواهم داشت، تا ابدالاًیاد! **45** در آزادی کامل زندگی خواهم کرد، زیرا همیشه مطیع فرمانهایت هستم. **46** احکام تو را در حضور پادشاهان اعلام خواهم کرد و از این کار خود شرمده نخواهم شد. **47** از اطاعت کردن احکامات لذت می برم، زیرا آنها را دوست دارم. **48** احکام تو را با جان و دل می پذیرم و درباره فرایض تو تفکر می کنم. **49** خداوند، قولی را که به بندۀ خود داده‌ام به یاد آور، زیرا مرآ به وسیله آن امیدوار ساخته‌ام. **50** در زمان مصیبیت به وسیله کلامت تسلی یافتم، زیرا وعده تو حیات به جان من بخشید. **51** متکبران مرآ بسیار مسخره کردند، اما من هرگز شریعت تو را ترک نکردم. **52** ای خداوند، قوانین تو را که در زمانهای قدیم صادر کرده بودی، به یاد آوردم و به وسیله آنها خود را دلداری دادم. **53** وقتی می بینم بدکاران شریعت تو را می شکنند، بسیار خشمگین می شوم. **54** هر جا مسکن گزینم، فرایض تو سرو من خواهد بود. **55** ای خداوند، در شب نیز افکار منوجة توست و درباره شریعت تو می اندیشم. **56** سعادت من در این است که از فرامین تو اطاعت کنم. **57** ای خداوند، تو نصیب من هستی! قول می دهم که کلامات را نگاه دارم. **58** با تمام دل خود طالب رضامندی تو می باشم، طبق وعده‌ات بر من رحم فرما! **59** درباره زندگی خود بسیار اندیشیدم و به سوی تو آمدم تا از احکام تو پیروی کنم. **60** با شتاب آمدم تا احکام تو را اجرا کنم. **61** بدکاران کوشیدند مرآ به گناه بکشانند، اما من شریعت تو را فراموش نکردم. **62** در نیمه‌های شب برمی خیزم تا تو را به سبب قوانین عادلانهات ستابیش کنم. **63** من دوست همه کسانی هستم که تو را گرامی می دارند و فرمانهایت را انجام می دهند. **64** ای خداوند، زمین از محبت تو پر است! فرایض خود را به من بیاموز! **65** خداوند، همان گونه که وعده دادی، بر بندهات احسان فرموده‌ای. **66** حکمت و قضاؤت صحیح را به من یاد ده،

می سازد! **106** قول داده ام که از قوانین عادله است تو اطاعت کنم و به قول خود وفادار خواهم ماند. **107** ای خداوند، بسیار درمانده و پریشان هستم؛ همان گونه که وعده فرموده ای، جان مرا حیات بیخش! **108** خداوند، دعای شکرگزاری مرا پذیر و قوانین خود را به من بیاموز. **109** جان من دائم در معرض خطر قرار می گیرد؛ اما من شریعت تو را فراموش نمی کنم. **110** بدکاران بر سر راه من دام می نهند؛ اما من از فرامنهای تو منحرف نمی شوم. **111** ای خداوند، اینکه تو ابد در خزانه قلبی خواهد ماند، زیرا مایه شادی قلبم می باشد.

112 با خود عهد بسته ام که تا دم مرگ فرایض تو را اطاعت کنم! **113** از مردمان دورو و متظاهر بیزارم، اما شریعت تو را دوست دارم. **114** تو پناهگاه و سپر من هستی؛ امید من به وعده توست. **115** ای بدکاران، از من دور شوید؛ زیرا من احکام خدای خود را بجا می آورم. **116** خداوندان، طبق وعده ای که به من داده ای قدرت عطا فرما تا زنده بمانم. مگنار امیدم به پاس و نومیدی تبدیل شود. **117** از من حمایت کن تا از دست دشمنانم ایمن باشم و به حفظ فرایض تو پردازم. **118** تو همه کسانی را که فرایض تو را قبول نمی کنند از خود می رانی و تمام نقشه های اغفال کنند آنها را بی اثر می سازی. **119** تمام بدکاران روی زمین را مانند تفاله دور خواهی انداخت، به همین دلیل است که من احکام تو را دوست دارم. **120** ای خداوند، تو س تو در دل من است و از داویه های تو هراسانم. **121** خداوندان، مرا به دست دشمنانم تسليم نکن، زیرا آنچه را که درست و عادلانه بوده است، انجام داده ام. **122** به من اطمینان بده که مرا باری خواهی کرد؛ مگنار متکبران بر من ظلم کنند. **123** آنقدر چشم انتظار ماندم که بیایی و مرا نجات دهی که چشم انداز تار شد.

124 با من طبق محبت خود عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز. **125** من خدمتگار تو هستم؛ به من دانایی عنایت فرما تا احکامات را درک کنند. **126** خداوندان، زمان آن رسیده که تو اقدام کنی، زیرا مژم از شریعت تو سریچی می کنند. **127** من احکام تو را دوست دارم، آنها را بیش از طلا و زر خالص دوست دارم. **128** همه فرمانهای تو را در هر موردی، صحیح می دانم؛ اما از هر نوع تعلیم دروغ متنفرم. **129** ای خداوند، احکام تو بسیار عالی است؛ از صمیم قلب آنها را اطاعت می کنم. **130** درک کلام تو به انسان نور می پخشد و ساده دلان را خردمند می سازد. **131** دهان خود را باز می کنم و لآلئه می زنم، زیرا مشتاق احکام تو هستم. **132** همان گونه که بر دوستداران خود رحمت می فرمایی، بر من نیز نظر لطف بیفکن و مرا مورد رحمت خود قرار ده. **133** با کلامت مرا راهنمایی کن تا مغلوب بدی نشوم.

134 مرا از دست ظالمان نجات ده تا فرمانهای تو را انجام دهم. **135** روی خود را بر خادم خود تابان ساز، و فرایض خود را به من بیاموز. **136** اشک همچون سیل از چشم انداز را شود، زیرا مردم شریعت تو را بجا نمی اورند.

137 ای خداوند، تو عادل هستی و قوانین تو منصفانه است. **138** احکامی را که وضع نموده ای تمام از عدل و انصاف سرشار است. **139** آتش خشم من وجود مرا می سوزاند، زیرا دشمنانم به احکام تو بی اعتمایی می کنند. **140** کلام تو آزموده شده و پاک است؛ خادمت چقدر آن را دوست می دارد!

141 من کوچک و نالایق هستم، اما از اجرای فرمانهای تو غافل نمی شوم. **142** عدالت تو ابدی است و شریعت تو همیشه راست و درست است. **143** من در زحمت و فشار هستم، ولی احکام تو موجب شادی من است!

144 احکام تو همیشه عادلانه است، مرا در فهم آنها باری فرما تا روحمن شود!

120 سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشیل. وقته در زحمت بودم، از خداوند کمک خواستم و او به داد من رسید. **2** ای خداوند مرا از دست دروغگویان و مردم حیله گر نجات بده. **3** ای حیله گران، می دانید چه در انتظار شماست؟ **4** تیرهای تیز و اخنگرهای داغ! **5** شما مانند مردمان «ماشک» و خیمه نشیان «قیدار» شور هستید. وای بر من که در بین شما زندگی می کنم! **6** از زندگی کردن در میان این جنگ طبلان خسته شده ام. **7** من

صلاح را دوست دارم، اما آنان طرفدار جنگ هستند و به سخنان من گوش نمی دهند.

121

و تا ابد از آنها محافظت می کند! **3** گناهکاران در سرزمین نیکوکاران همیشه حکمرانی نخواهند کرد، و گزنه نیکوکاران نیز دست خود را به گناه آوردند خواهند کرد. **4** ای خداوند، به نیکوکاران و آنانی که دلشان با تو راست است، احسان کن، **5** اما آنانی را که به راههای کج خود می روند، با سایر بدکاران مجازات کن. صلح و سلامتی بر اسرائیل باد!

126

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. هنگامی که خداوند ما را از اسارت به اورشلیم باز آورد، فکر کردیم که خواب می بینیم! **2** سپس دهن ما از خنده پر شد و سرود شادی سر دادیم! آنگاه قومهای دیگر درباره ما گفتند: «خداوند برای بینی اسرائیل کارهای شکفت‌انگیز کرده است!» **3** آری خداوند، تو برای ما کارهای شکفت‌انگیز کرده‌ای و ما شادمانیم! **4** ای خداوند، آنچه را از دست داده‌ایم بازگردان! **5** بگذار آنانی که با اشک می کارند، با شادی محصول خود را باز خواهند آورde.

127

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. مژمور سلیمان. اگر خداوند خانه را بنا نکند، بناکنند گانش زحمت بیهوده می کشند؛ اگر خداوند شهر را نگهبانی نکند، نگهبانان بیهوده نگهبانی می کشند. **2** بیهوده است که شما برای امار معаш، این همه زحمت می کشید، صبح زود بر می خیزید و شب دیر می خوابید؛ زیرا هنگامی که عزیزان خداوند در خوانند، او برای ایشان تدارک می بیند. **3** فرزندان هدایاتی هستند از جانب خداوند. آنها پاداشی هستند که خداوند به انسان می دهد. **4** پسرانی که برای مرد جوان متولد می شوند، همچون تیرهای تیزی هستند در دست او. **5** خوش با حال کسی که ترکش خود را از چنین تیرهایی پر می کند! او در جدل با دشمنان هرگز مغلوب نخواهد شد.

128

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. خوش با حال کسی که خداوند را گرامی می دارد و از راههای او پیروی می کند. **2** حاصل دسترنج او پیرکت خواهد بود و او مبارک و کامیاب خواهد شد. **3** زن او در خانه‌اش همچون درخت انگور پرثمر خواهد بود. فرزندانش مانند نهالهای زیتون فوی و سالم، به دور سفروارش خواهند نشست. **4** این است پاداش خداوند به کسی که او را گرامی می دارد. **5** خداوند تو را از صهیون برکت هدایا باشد که تو در تمام روزهای زندگانی شاهد سعادت اورشلیم باشی! **6** باشد که تو عمر دراز کنی و نوههای خود را بیبینی! صلح و سلامتی بر اسرائیل باد!

129

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. از ایام جوانی ام دشمنانم بر من ظلم بسیار کردند. اسرائیل بگوید: **2** «از ایام جوانی ام دشمنانم بر من ظلم بسیار کردند، اما توانستند مرا از پای درآورند. **3** ضربات شلاق آنان پشت مرا به شکل زمینی شیار شده درآوردند، **4** اما خداوند مرا از اسارت آنان آزاد ساخت.» **5** سرنگون شوند تمام کسانی که از اسرائیل نفرت دارند! **6** همچون علیقی باشد که بر پشت بامها می روید، که پیش از آنکه آن را بچینند، می خشکد **7** و کسی آن را جمع نمی کند و به شکل باقه نمی بندد.

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. چشمان خود را به کوهها دوخته‌ام و در انتظار کمک هستم. **2** کمک من از جانب خداوند می آید که آسمان و زمین را آفرید. **3** خداوند نخواهد گذاشت پایم بلغرد و بیتم. او که از من حمایت می کند، هرگز نمی خواهد. **4** او که از اسرائیل محافظت می کند، چشمانتش به خواب نمی برود. **5** خداوند خودش از تو مرا مراقبت می نماید! او در کارت است تا از تو حمایت کند. **6** آفتاب در روز به تو آسیب نخواهد رسانید و نه مهتاب در شب. **7** خداوند، تو را از هر بدی دور نگاه می دارد و جانت را حفظ می کند. **8** خداوند، رفت و آمد تو را نیز نظر دارد و از تو مراقبت می نماید، از حال تا ابد.

122

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. مژمور داوود. هنگامی که به من می گفتند: «بیا تا به خانه خداوند برویم» بسیار خوشحال می شدم! **2** و اینک اینجا در میان دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌ایم! **3** اورشلیم اینک بازارسازی شده و دیوارهایش به هم پیوسته است. **4** قبایل اسرائیل به اورشلیم می آیند تا طبق دسیری که خداوند به ایشان داده است، او را سپاس گویند و پرسش کنند. **5** در اینجا تختهای داروی برباست، تختهای خاندان داود. **6** برای برقراری صلح و سلامتی در اورشلیم دعا کنید! همه کسانی که این شهر را دوست دارند، کامیاب باشند. **7** ای اورشلیم، صلح و سلامتی در حصارهای تو و رفاه و آسایش در قصرهایی برقرار باد! **8** به خاطر خانواده و دوستان خویش می گوییم: «صلح و آرامش بر تو باد!» **9** ای اورشلیم، به خاطر خانه بیوه خدای ما، سعادت تو را خواهانم.

123

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. به سوی تو چشمان خود را بروی افزایم، ای خدایی که در آسمانها نشسته و حکمرانی می کنی! **2** چنانکه غلامان و کیانیان از اربابان خود رحمت و کمک انتظار دارند چشمان می نیز بر بیوه، خدایی شده است تا بر ما رحمت فرماید. **3** ای خداوند، بر ما رحمت فرمای! بر ما رحمت فرمای، زیرا به ما اهانت بسیار شده است. **4** جانمان به لب رسیده است از تمسخر گستاخان و تحقیر مکبران.

124

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. مژمور داوود. اگر خداوند با ما نمی بود چه می شد؟ بگذار اسرائیل بگوید: **2** اگر خداوند با ما نمی بود هنگامی که دشمنان بر ما بیوش آورند، **3** آنها در خشن آتشین خود ما را زنده می بیعنیند! **4** سیل ما را با خود می بُرد و آبها از سر ما می گذشت. **5** آری، در گردابها غرق می شدیم! **6** سپاس بر خداوند که نگذشت ما شکار دندانهای آنها شویم. **7** همچون پرنده، از دام صیاد گریختیم. دام پاره شد و ما نجات یافتیم. **8** مددکار ما خداوند است که آسمان و زمین را آفرید.

125

سرود زائران به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. آنانی که بر خداوند توکل دارند، مانند کوه صهیون، همیشه ثابت و پا بر جا هستند. **2** چنانکه کوهها گردآگرد شهر اورشلیم هستند، همچنان خداوند گردآگرد قوم خود است

8 رهگذران آنان را برکت ندهند و نگویند: «برکت خداوند بر شما باد!» و یا

«ما شما را به نام خداوند برکت می‌دهیم.»

130

سرود زائان به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. مزمور داوود. چه خوشایند و چه دلپسند است که قوم خدا به یکدی با هم زندگی کنند! 2 یکدی، همچون روغن خوشبوی است که بر سر «هارون» ریخته می‌شود و بر پیش و رذایش می‌چکد! 3 یکدی، مانند شینمنی است که بر کوه بلند حرمون می‌نشیند و از آنجا بر کوههای اورشلیم فرود می‌آید. در آنجاست که خداوند برکت خود را عنایت می‌کند، برکت زندگی جاوده را.

134

سرود زائان به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. خداوند را ستایش کنید، ای همه خدمتگزاران خداوند که شبانگاه در خانه خداوند خدمت می‌کنید. 2 دستهای خود را به پیشگاه مقدس خداوند بفرارازید و او را پرستش کنید. 3 خداوندی که آسمان و زمین را آفرید، شما را از شهیون برکت خواهد داد.

135

سپاس بر خداوند! نام خداوند را بستایید! ای خدمتگزاران خداوند، او را نیایش کنید! 2 ای کسانی که در صحنه خانه خداوند می‌ایستید، او را پرستش نمایید! 3 خداوند را شکر کنید، زیرا او نیکوست. نام خداوند را سپرایید، زیرا نام او دلپسند است. 4 خداوند بعقوب را برای خود برگردید، و اسرائیل را تا قوم خاص او باشد. 5 می‌دانم که خداوند بزرگ است و از جمیع خدایان برتر! 6 او هر آنچه که بخواهد، در آسمان و زمین و حتی اعماق دریا، انجام می‌دهد. 7 ابراها را از جاهای دور دست زمین برمی‌آورد، رعد و برق و باد و باران ایجاد می‌کند. 8 خداوند پسران ارشد مصری‌ها را کشت و نخست‌زاده‌های حیواناتشان را هلاک کرد. 9 او بر ضد فرعون و قومش معجزات و علامات عظیم در مصر انجام داد. 10 ممالک بزرگ را مجازات کرد و پادشاهان مقتصد را از بین برده: 11 سیحون، پادشاه اموری‌ها و عوج، پادشاه باشان و همه پادشاهان کنعان را، 12 و سرزمین آنها را همچون میراث به قوم خود اسرائیل بخشید. 13 ای خداوند، نام تو تا ابد باقی است! همه نسلها تو را به یاد خواهند آورد. 14 تو قوم خود را داروی خواهی نمود و بر بندگان خود رحم خواهی کرد. 15 خدایان قومهای دیگر، پنهان ساخته شده از طلا و نقره هستند. 16 دهان دارند، ولی سخن نمی‌گویند؛ چشم دارند، اما نمی‌بینند؛ 17 گوش دارند، ولی نمی‌شنوند؛ حتی قادر نیستند نفس بکشند! 18 سازندگان و پرستندگان پنهان نمی‌مانند آنها هستند. 19 ای اسرائیل، خداوند را ستایش کنید! ای کاهنان، ای خاندان هارون، خداوند را ستایش کنید! 20 ای لاوبان، خداوند را ستایش کنید! ای خداشناسان، او را ستایش کنید! 21 ای مردم اورشلیم، خداوند را ستایش کنید، زیرا او در اورشلیم ساکن است! سپاس بر خداوند!

136

خداوند را شکر گویند، زیرا او نیکوست و محبتش ابدیست. 2 خدای خدایان را شکر گویند، زیرا محبتش ابدیست. 3 خدای خدایان را شکر گویند، زیرا محبتش ابدیست. 4 او را که معجزات عظیم می‌کند شکر کنید، زیرا محبتش ابدیست؛ 5 او را که آسمانها را با حکمت خویش آفرید شکر گویند، زیرا محبتش ابدیست؛ 6 او را که خشکی را بر آبها قرار داد شکر گویند، زیرا محبتش ابدیست؛ 7 او را که خوشید و ماه را در آسمان آفرید، شکر گویند، زیرا محبتش ابدیست؛ 8 آفتاب را برای فرمانروایی بر روز آفرید،

131

سرود زائان به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. مزمور داوود. ای خداوند، من از خودبینی و تکبر دست کشیده‌ام؛ از آنچه بزرگ و بلندتر از عقل من است خود را دور نگه داشته‌ام. 2 جان مضطرب خود را آرام ساخته‌ام. اینک، دل من، همچون کودکی که در آغوش مادر آرمیده، آرام و بی‌تشویش است. 3 ای اسرائیل، بر خداوند امیدوار باش، از حال تا ابد!

132

سرود زائان به هنگام بالا رفتن به اورشلیم. ای خداوند، داود و تمام سخنیهای او را به یاد آور 2 که چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قدری بعقوب نذر کرده، گفت: 3 «به خانه خود نخواهم رفت؛ و در پستره خویش آرام نخواهم گرفت، 4 خواب به چشمانت راه نخواهم داد، و نه سنگینی به هنگام، 5 تا وقتی که مکانی برای ساختن خانه‌ای برای خداوند بیام و مسکنی برای قدری بعقوب.» 6 در بیت لحم راجع به صندوق عهد تو شنیدم، و در صحرای یماریم آن را یافتم. 7 گفتم: «بیاید به مسکن خداوند وارد شویم، و در پیشگاه او پرستش کنیم.» 8 ای خداوند، بrixیز و همراه صندوق عهد خود که نشانه قدرت توست به عبادتگاه خود بیا! 9 باشد که کاهنان تو جامه پاکی و راستی را در بر کنند و قوم تو با شادی سرود خواوند! 10 ای خداوند، به حاطر بنداهات داود، پادشاه برگزیدهات را ترک نکن. 11 تو به داود و عده فرمودی که از نسل او برتحت سلطنت خواهد نشست، و تو به عدهات عمل خواهی کرد. 12 و نیز به داود گفتی که اگر فرزندانش از احکام تو احتمال پاکی و راستی را در بر کنند و قوم تو با شادی سرود خواوند، تو اورشلیم را برگزیدهای تا در آن ساکن شوی. 14 تو فرمودی: «تا ابد در اینجا ساکن خواهم بود، زیرا اینچیعن اراده نموده‌ام. 15 آدقة این شهر را برکت خواهم داد و قبیرانش را با نان سیر خواهم نمود. 16 کاهنانش را در خدمتی که می‌کنند برکت خواهم داد، و مردمش با شادی سرود خواهند خواوند. 17 در اینجا قدرت داود را خواهم افزود و چراغ مسیح خود را روشن نگه خواهم داشت. 18 دشمنان او را با رسوانی خواهم پوشاند، اما سلطنت او شکوهمند خواهد بود.»

139

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. ای خداوند، تو مرا آزموده و شناخته‌ای. ۲ تو از نشستن و برخاستن من آگاهی. فکرهای من از تو پوشیده نیست. ۳ تو کار کردن و خوایدن مرا زیر نظر داری و از همه راهها و روشهای من باخبر هستی. ۴ حتی پیش از آنکه سخنی بر زبان آورم تو آن را می‌دانی. ۵ مرا از هر سو احاطه کرده‌ای و دست محافظت خود را بر من نهاده‌ای. ۶ شناختی که تو از من داری بسیار عمیق است و من بارای درک آن را ندارم. ۷ از روح کجا می‌توانم بگزیرم؟ از حضور تو کجا می‌توانم بروم؟ ۸ اگر به آسمان صعود کنم، تو در آنجا هستی؛ اگر به اعماق زمین فرو روم، تو در آنجا هستی. (Sheol h7585) ۹ اگر بر بالهای سحر سوار شوم و به آن سوی دریاها پرواز کنم، ۱۰ در آنجا زیر حضور داری و با نیروی دست خود مرا هدایت خواهی کد. ۱۱ اگر خود را در تاریکی پنهان کنم یا روشنایی اطراف خود را به ظلمت شب تبدیل کنم، ۱۲ نزد تو تاریکی تاریک نخواهد بود و شب همچون روز روشن خواهد بود. شب و روز در نظر تو یکسان است. ۱۳ تو همه اعضاً طفیل درون بدن مرا آفریدی؛ تو مرا در رژم مادرم در هم تبیدی. ۱۴ تو را شکر می‌کنم که مرا اینچنین شگفت‌انگیز آفریده‌ای! با تمام وجود رایفکام که کارهای تو عظیم و شگفت‌انگیز است.

۱۵ وقتی استخوانهایم در رحم مادرم به دقت شکل می‌گرفت و من در نهان نمو می‌کدم، تو از وجود من آگاه بودی؛ ۱۶ حتی پیش از آنکه می‌باشم تو مرا دیده بودی. پیش از آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود ثبت کرده بودی. ۱۷ خدایا، چه عالی و چه گرانبه استند نقشه‌هایی که تو برای من داشته‌ای! ۱۸ حتی قادر به شمارش آنها نیستم؛ آنها از دانه‌های شن نیز بیشترند! هر روز که از خواب بیدار می‌شوم کماکان خود را در حضور تو می‌بینم. ۱۹ خدایا، بدکاران را نابود کن! ای جنایتکاران از من دور شوید! ۲۰ خداوندا، آنان دریاره تو سخنان زشت بر زبان می‌آورند و به تو کفر می‌گویند. ۲۱ پس ای خداوند، آیا حق ندامت از کسانی که از تو نفرت دارند، متنفس باشم؟ ۲۲ آیی، از آنها بسیار متنفس خواهم بود و دشمنان تو را دشمنان خود تلقی خواهی کرد! ۲۳ خدایا، مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و افکار پریشانم را بدان. ۲۴ بین آیا فساد و نادرستی در من هست؟ تو مرا به راه حیات جاوید. هدایت فرمای.

140

برای رهبر سرایندگان. مزمور داود. ای خداوند، مرا از دست مردان شور شور نجات ده! مرا از دست ظالمان محفوظ نگاه دار! ۲ آنها تهای به شرارت می‌اندیشند و همواره در فکر بر پا کردن نواع هستند. ۳ زیانشان مانند نیش مار سمی تند و تیز است و زهر مار از لبانشان می‌چکد. ۴ ای خداوند، مرا از دست مردان شور محفوظ نگه دار. مرا از دست مردان ظالم که برای سرنگونی من نقشه می‌کشند، حفظ فرمای. ۵ مردان متکبر بر سر راه من دام می‌گذارند، بندهای تو خود را پهنه می‌کنند تا مرا گرفتار سازند. ۶ ای خداوند، من تو را خدای خود می‌دانم. فریاد مرا بشنو و به داد من برس. ۷ ای پهوه، خداوند من، تو قوت و نجات من هستی. تو سر مرا در روز جنگ محفوظ داشتی. ۸ ای خداوند، نگذار بدکاران به مراد دل خود برسند و کامیاب شده، مغدور شوند. ۹ بگذار آنچه بر ضد من اندیشیده‌اند بر سر خودشان بیاید. ۱۰ ای کاش پاره‌های آتش بر سرشان بزید و آنها را بسوزاند، ای کاش به چاه عمیق افکنده شوند و هرگز از آن بیرون نیایند. ۱۱ ای کاش

زیرا محبتش ابدیست؛ ۹ و ماه و ستارگان را برای فرمانروایی بر شب، زیرا محبتش ابدیست. ۱۰ خدا را که پسران ارشد مصری‌ها را کشت شکر گویید، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۱ او بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۲ با دست قوی و بازویی بلند چینی کرد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۳ دریای سرخ را شکافت، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۴ و بنی اسرائیل را از میان آن عبور داد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۵ فرعون و لشکر او را در دریای سرخ غرق ساخت، زیرا محبتش ابدیست. ۱۶ او را که قوم خود را در صحرا رهبری کرد شکر گویید، زیرا محبتش ابدیست. ۱۷ او پادشاهان بزرگ را زد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۸ و شاهان قدرتمند را از بین برد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۱۹ سیحون، پادشاه اموري‌ها، زیرا محبتش ابدیست؛ ۲۰ و عوج، پادشاه باشان، زیرا محبتش ابدیست؛ ۲۱ سرزمینهای ایشان را به میراث داد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۲۲ میراثی برای خادم خود اسرائیل، زیرا محبتش ابدیست. ۲۳ خداوند ما را در مشکلاتمان به یاد آورد، زیرا محبتش ابدیست؛ ۲۴ او ما را از دست دشمنان نجات داد، زیرا محبتش ابدیست. ۲۵ او روزی همه جانداران را می‌رساند، زیرا محبتش ابدیست. ۲۶ خدای آسمانها را شکر گویید، زیرا محبتش ابدیست.

137

کبار نههای بابل نشستیم و اورشلیم را به یاد آوردیم و گریستیم. ۲ بربطهای خویش را بر شاخه‌های درختان بید آوختیم، ۳ زیرا اسیرکنندگان ما از ما سرود طلب کردند و عذاب دهنده‌گان ما سرودهای شادمانی خواسته گفتند: «یکی از سرودهای اورشلیم را برای ما بخوانید!» ۴ اما چگونه سرودهای خداوند را بخوانیم، زمانی که در سرزمین بیگانه هستیم؟ ۵ ای اورشلیم، اگر تو را فراموش کنم، دست راست من از کار بیفتند تا دیگر بربط نزاویم؛ ۶ اگر از فکر تو غافل شوم و تو را بر همه خوشیهای خود ترجیح ندهم، زبانم لال شود تا دیگر سرود نخوانم. ۷ ای خداوند، به یاد آور روزی را که اورشلیم محاصره شده بود و ادویهان فریاد برمی‌آوردند: «شهر را آتش بزیند و آن را با حاک پیکسان کنید!» ۸ ای بابل، تو ویران خواهی شد! تبارک باد آنکه همان بلالی را که تو بر سر ما آوردی، بر سر خودت بیاورد. ۹ سعادتمند باد کسی که کودکان تو را بگیرد و آنها را بر صخره‌ها بکوید!

138

مزمور داود. ای خداوند، از صمیم قلب تو را سپاس می‌گویم. در حضور خدايان تو را شکر می‌کنم. ۲ به سوی خانه مقدس تو خم شده، تو را عبادت می‌کنم و نام تو را به سبب محبت و وفاداریت می‌ستایم. به خاطر نام خود، به تمام و عده‌هایی که می‌دهی عمل می‌کنم. ۳ هرگاه دعا کنم، جوابم را می‌دهی و به جانم قوت می‌بخشی. ۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان وقتی وعده‌های تو را بیشوند تو را خواهند ستد. ۵ آری، آنان کارهایی را که تو انجام داده‌ای خواهند سرایید زیرا پرشکوه و پرجلال هستی. ۶ اگرچه خداوند متعال است، اما به افراد فروتن توجه می‌نماید و کارهای متکبران از نظر او پوشیده نیست. ۷ خداوندا، هر چند اکنون در سختی هستم، اما تو مرا خواهی رهانید؛ تو دشمنان مرا مجازات خواهی کرد و مرا با قدرت خویش نجات خواهی داد. ۸ تو کار مرا به کمال خواهی رساند. ای خداوند، محبت تو ابدیست. کاری را که آغاز نموده‌ای به کمال برسان.

آن که به ناحق به دیگران تهمت می‌زند، کامیاب نشوند. ای کاش شخص
ظالم بوسیله ظلم و شرارت خودش نایبود شود.

12 خداوند، می‌دانم که تو به

داد مستعدید کان خواهی رسید و حق آنان را از ظالمان خواهی گرفت.

13 ای خداوند، عادلان نام تو را ستایش خواهند کرد و صالحان در حضور تو خواهند

زیست.

141

زمور داوود. ای خداوند، تو را به یاری می‌طلبم، پس نزد من
بشنای! وقتی فریاد برمی‌آورم و کمک می‌خواهم، صدای مرآ بشنو! 2 بگذار

دعای من مانند بخور در حضور پذیرفته شود، و برافراشتن دستهایم به سوی

تو، همچون قربانی شامگاهی باشد. 3 ای خداوند، تو مراقب سخنان من باش

و زبانم را نگاه دار. 4 هر نوع تمایل بد را از من دور کن، می‌باشد با مردان بدکار

مرتکب اعمال زشت شیوه و در بزم آنها شرکت کنم. 5 بگذار مرد عادل مرا

پزند که لطفی در حق من خواهد بود؛ بگذار مرأ تأدب و تنبیه کند که برايم

افتخار خواهد بود و از آن این خواهتم کرد. اما با بدکاران مخالفت خواهمن کرد

و دعا خواهمن کرد که به سرای اعمالشان برسند. 6 وقتی رهبران این بدکاران از

صخرهها پایین پرتاب شوند، آنگاه سخنان مرآ خواهند شدید و خواهند فهمید

که درست است. 7 استخوانهایشان مانند سنگهایی که در اثر بخش زدن

پخش می‌شوند، به هر سو پراکنده خواهند شد. (Sheol h7585) 8 ای

خداوند، از تو انتظار کمک دائم. تو پناهگاه من هستی، نگذار بدکاران مرآ از

بین بیرون. 9 مرآ از دام و تله شوران برهان. 10 بگذار من جان به در برم، اما

آنان در دام خود گرفتار شوند.

142

قصیده داوود درباره زمانی که در غار بود. دعا. با صدای بلند نزد

خداوند فریاد می‌زنم و درخواست کمک می‌نمایم. 2 تمام شکایات خود را به

حضور او می‌آورم و مشکلات خود را برای او بازگو می‌کنم. 3 وقتی جانم به

لب می‌رسد او به کمکم می‌شتابد و راهی پیش پایم می‌نهد. دشمنانم بر سر

راه من دام می‌گذراند. 4 به اطراف خود نگاه می‌کنم و می‌بینم کسی نیست

که مرآ کمک کند. پناهی ندارم و کسی به فکر من نیست. 5 ای خداوند،

نzed تو فریاد برمی‌آورم، و می‌کویم، «تبونی پناهگاه من. در زندگی، تنها تو را

ازرو دارم. 6 فریاد را بشنو، زیرا بسیار درمانده هستم. مرآ از دست دشمنانم

برهان، زیرا آنها بسیار قویت از من هستند. 7 مرآ این پوششانی و اسرار آزاد

کن، تا تو را به سبب خویی‌هایی که برايم کردیدی در جمع عادلان ستایش

کنم.»

143

زمور داوود. ای خداوند، دعای مرآ بشنو و به التمام من گوش

بده! تو عادل و امن هستی، پس دعایم را اجابت فما. 2 بندۀ خود را

محاکمه نکن، زیرا هیچ کس در نزد تو عادل و بی‌گناه نیست. 3 دشمن مرآ از

پای درآورده و به زمین کوپیده است! روزگارم را آنچنان سیاه کرده که مرگ را در

چند قدمی خود می‌بینم! 4 روحیه خود را به کلی باختهایم و از ترس نزدیک

است قالب تهی کنم. 5 گذشته خود را به یاد می‌آورم و به کارهایی که تو ای

خداء، برای من انجام داده‌ای می‌اندیشم. 6 دستهای خود را به سوی تو

دراز می‌کنم. جان من همچون زمین خشک، تشنه و طالب توست! 7 ای

خداوند، دعای مرآ هر چه زودتر اجابت فرما، زیرا نویید و مأیوسم. روی خود را

145

سرود ستایش داوود. ای خدا، ای پادشاه من، تو را گرامی خواهمن

داشت و تا ابد ستایش خواهمن کرد! 2 هر روز تو را خواهمن پرستید و تا ابد

نامست را سپاس خواهمن گفت! 3 ای خداوند، تو بی‌نهایت عظمی هستی و

درخور ستایشی؛ عظمت تو فوق قدرت درک انسانی است. 4 اعمال تو را

مردم روی زمین نسل اندر نسل خواهند شد و از کارهای تو تعزیخ خواهند

کرد. 5 من از شوکت پرچلال عظمت تو سخن خواهمن گفت و در کارهای

عجیب و شگفت‌انگیز تفکر خواهمن کرد. 6 کارهای مقندرانه تو ورد زبان

آنها خواهند بود و من عظمت تو را بیان خواهمن نمود. 7 آنها دریاء مهربانی

بی‌حد تو سخن خواهند گفت و من عدالت تو را خواهمن شود. 8 خداوند

بخشنده و مهربان است. او دیر غضبناک می‌شود و سرشار از محبت است. 9

خداوند برای همگان نیکوکست. و تمام کارهایش توان با محبت است. 10

ای خداوند، همه مخلوقات تو را ستایش خواهند کرد و همه مقدسات تو را

سپاس خواهند گفت. **11** آنها از شکوه ملکوت تو تعريف خواهند کرد و از قدرت تو سخن خواهند گفت، **12** به طوری که همه متوجه عظمت کارهای تو و شکوه ملکوت خواهند شد. **13** پادشاهی تو جاودانی است و سلطنت تو نسل اندر نسل. خداوند امین است نسبت به همه وعده‌های خود، و پر از محبت، نسبت به همه کارهای دست خویش. **14** خداوند همه کسانی را که در زحمتند باری می‌دهد و دست افتدگان را می‌گیرد و بر می‌خیراند. **15** ای خداوند، چشمان همه موجودات به تو دوخته شده است تا روزی آنها را به موقع به آنها برسانی. **16** دست پربرکت خود را به سوی آنها دارای می‌کنی و نیاز همگان را برآورده می‌سازی. **17** خداوند در تمام کارهایش عادل و مهربان است. **18** خداوند به آنانی که او را به راستی و صداقت طلب می‌کنند نزدیک است. **19** خداوند آزوی کسانی را که او را گرامی می‌دارند برآورده می‌سازد و دعای آنها را شنیده، ایشان را نجات می‌بخشد. **20** خداوند دوستداران خویش را محفوظ می‌دارد، اما بدکاران را نابود می‌کند. **21** از دهان من همیشه شکرگاری خداوند شنیده خواهد شد! باشد که همه مخلوقات نام مقدس او را تا ابد سپاس گویند!

148

خداوند را سپاس باد! خداوند را از عرض بین سوابیش کنید، ای کسانی که در آسمانها ساکن هستید. **2** ای همه فرشتگان، خداوند را سوابیش کنید. ای همه لشکرهای آسمانی، او را سوابیش کنید. **3** ای آفتاب و ماه، خداوند را سوابیش کنید. ای همه ستارگان درخشان، او را سوابیش کنید. **4** ای آسمانها و ای بخارهای که فوق ابرهاید، او را سوابیش کنید. **5** همگی خداوند را سوابیش کنید، زیرا به فرمان او آفریده شدید. **6** او شما را تا ابد بر جایتان ثابت نموده است و آنچه او ثابت نموده است هرگز تغییر نخواهد کرد. **7** ای همه نهنگان و موجوداتی که در اعمال دریا هستید، خداوند را سوابیش کنید. **8** ای آتش و تگرگ و مه و تندیاد که مطیع فرمان خداوند هستید، او را سوابیش کنید. **9** ای کوهها، ای تپه‌ها، ای درختان میوه‌دار، ای سروهای آزاد، خداوند را سوابیش کنید. **10** ای حیوانات وحشی و اهلی، ای پندگان و خزندگان، خداوند را سوابیش کنید. **11** ای پادشاهان و قومهای جهان، ای رهیان و بزرگان دنیا، **12** ای پسران و دختران، ای پیران و جوانان، خداوند را سوابیش کنید. **13** همه شما نام خداوند را سوابیش کنید، زیرا تنها اوست خدای متعال؛ شکوه و جلال او برتر از زمین و آسمان است. **14** او بنی اسرائیل را که قوم برگزیده‌اش هستند توانایی می‌بخشد تا او را سوابیش کنند. خداوند را سپاس باد!

149

خداوند را سپاس باد! برای خداوند سروی تازه بخواهید و در جمع مؤمنان، او را سوابیش کنید! **1** ای اسرائیل، به خاطر وجود آفرینش خود شاد باش؛ ای مردم اورشلیم، به سبب پادشاه خود شادی کنید! **3** با نعمه بربط و عود، رقص کنان نام خداوند را سپاس گویید. **4** زیرا خداوند از قوم خود خشنود است و تاج پیروزی بر سر فروتنان می‌نهاد. **5** قوم خداوند به سبب این افخار بزرگ شاد باشند و تمام شب در سترهای خود با شادمانی سرود بخواهند. **6** ای قوم خداوند، با صدای بلند او را سوابیش کنید و شمشیرهای دو دم را به دست گرفته، **7** از قومها انتقام گیرید و ملتها را به مجازات برسانید. **8** پادشاهان ایشان را به زنجیرها بیندید و رؤسای آنها را به پابندی‌های آهین؛ **9** و حکم خداوند را در مورد مجازات آنها اجرا کنید. این است پیروزی و افخار قوم او! خداوند را سپاس باد!

146

سپاس بر خداوند! ای جان من، خداوند را سوابیش کن. **2** آری، تا زندگان خداوند را سپاس خواهم گفت؛ تا نفس دارم خدای خود را سوابیش خواهم کرد. **3** بر همراه انسانی توکل نکنید؛ آنها همگی فانی هستند و قادر به نجات دادن نیستند. **4** وقتی آنها می‌میرند به خاک باز می‌گردند و تمام نقشه‌هایشان نقش بر آب می‌شود! **5** اما خوشاب به حال کمی که خدای عقوب مددکار اوست و امیدش بر یهوده، خدای او می‌باشد، **6** همان خدایی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست، آفرید. او خدایی است که همیشه نسبت به وعده‌ایش امین می‌ماند، **7** به داد مظلومان می‌رسد، و گرسنگان را سپر می‌کند. خداوند اسریان را آزاد می‌سازد، **8** چشمان کوران را باز می‌کند و آن را که زیر بار مشقت خم شده‌اند، راست می‌گرداند. خداوند عادلان را دوست دارد، **9** از غریبان محافظت می‌کند، از یتیمان و بیووندان نگهداری می‌نماید؛ اما نقشه‌های شریان را نقش بر آب می‌کند. **10** خداوند تا ابد سلطنت می‌نماید. ای اورشلیم، خدای تو در طی تمام دورانها حکمرانی خواهد کرد. خداوند را سپاس باد!

147

خداوند را سپاس باد! چه نیکوست که خدای خود را با سرود پیرستیم؛ چه لذت‌بخش است که او را بستاییم! **2** خداوند اورشلیم را دویاره بنا می‌کند و پرآنده‌گان اسرائیل را جمع می‌نماید. **3** او دلشکستگان را شفا می‌بخشد و زخم‌های ایشان را می‌بندد. **4** خداوند حساب ستارگان را دارد و نام هر یک از آنها را می‌داند. **5** خداوند ما بزرگ و تواناست و حکمت او بی‌انهایست. **6** او فروتنان را سرافراز می‌کند، اما روی شریان را به خاک می‌مالد. **7** خداوند را با سرودهای شکرگاری پیرستید! او را با نعمه بربط سوابیش کنید! **8** او ابرها را بر آسمان می‌گستراند و باران را بر زمین می‌باراند و سیزه را بر کوهها می‌رویاند، **9** به حیوانات غذا می‌دهد و روزی جوچه‌گلاعها را می‌رساند. **10** خداوند به نیروی اسب رغبت ندارد و قدرت انسان او را خشنود نمی‌سازد؛ **11** خشنودی او از کسانی است که او را گرامی می‌دارند و به محبت وی امید بسته‌اند. **12** ای اورشلیم، خداوند را سوابیش کن! ای

خدا را ستایش کنید! او را در خانه مقدّسش ستایش کنید! توانایی او را در آسمانها ستایش کنید! ۲ او را به سبب کارهای عظیمش ستایش کنید! عظمت بی نظیر او را ستایش کنید! ۳ او را با نغمه سرنا ستایش کنید! او را با بربط و عود ستایش کنید! ۴ او را با دف و رقص ستایش کنید! او را با سازهای زهی و نی ستایش کنید! ۵ او را با سنجهای خوش صدا و قوی ستایش کنید! ۶ هر که جان در بدن دارد خداوند را ستایش کنید! خداوند را سپاس باد!

امثال

1

5 آنگاه خدا را خواهی شناخت و اهمیت خداترسی را خواهی آموخت. **6** خداوند پخشندۀ حکمت است و سخنان دهان او به انسان فهم و دانش می‌بخشد. **7** او به درستکاران حکمت می‌بخشد و از آنها محافظت می‌نماید. **8** او از اشخاص با انصاف و خداشناس حمایت می‌کند. **9** اگر به سخنان گوش بدی، خواهی فهمید که عدالت، انصاف و صداقت چیست و راه درست کدام است. **10** حکمت جزو وجود تو خواهد شد و دانش به تو لذت خواهد بخشید. **11** بصیرت و فهم تو، از تو محافظت خواهد کرد. **12** و تو را از افراد بدکار دور نگه خواهد داشت افادی که سخنانشان انسان را منحرف می‌سازد، **13** افرادی که از راه راست برگشته‌اند و در ظلمت گناه زندگی می‌نمایند، **14** افرادی که از کارهای نادرست لذت می‌برند و از کجروی و نادرستی است. **15** هر کاری که انجام می‌دهند از روی حقه بازی و شرارت خستد می‌شوند، **16** حکمت می‌تواند تو را از زنان بدکاره و سخنان فربینده‌شان نجات دهد. **17** این گونه زنان، شوهران خود را رها نموده، پیمان مقدسان را ناشیوی را شکسته‌اند. **18** مردانی که به خانه‌های چنین زنانی قدم می‌گذارند، به سوی مرگ و نیستی پیش می‌روند و به مسیر حیات باز نمی‌گردند. **20** اما تو راه خداشناسان را پیش بگیر و از راه راست منحرف نشو، **21** زیرا درستکاران و خداشناسان در زمین زندگی خواهند کرد، **22** ولی بدکاران و خداشناسان از زمین ریشه کن خواهند شد.

3 پسرم، چیزهایی را که به تو آموخته‌ام هرگز فراموش نکن. اگر می‌خواهی زندگی خوب و طولانی داشته باشی، به دقت از دستورهای من پیروی کن. **3** معجب و راستی را هرگز فراموش نکن بلکه آنها را بر گردتن بیاویز و بر صحّه دلت بپویس، **4** اگر چنین کنی هم خدا از تو راضی خواهد بود هم انسان. **5** با تمام دل خود به خداوند اعتماد کن و بر عقل خود تکیه منما. **6** در هر کاری که انجام می‌دهی خدا را در نظر داشته باش و او در تمام کارهایت تو را موقوف خواهد ساخت. **7** به حکمت خود تکیه نکن بلکه از خداوند اطاعت نما و از بدی دوری کن، **8** و این مرهمی برای زخمهاست بوده، به تو سلامتی خواهد بخشید. **9** از دارایی خود برای خداوند هدیه بیاور، نیز محصولت را به او تقديم نما و به این وسیله او را احترام کن. **10** آنگاه انبارهای تو پر از غور نعمت خواهد شد و خمره‌هایی از شراب تازه لبیز خواهد گردید. **11** پسرم، نسبت به تأدب خداوند بی اعنتا نباش، و هرگاه سرزنشت کند، ناراحت نشو. **12** زیرا خداوند کسی را تأدیب می‌کند که دوستش می‌دارد. همان طور که هر پدری پسر محبوب خود را تنبیه می‌کند تا او را اصلاح نماید، خداوند نیز تو را تأدیب و تنبیه می‌کند. **13** خوش با حال کسی که حکمت و بصیرت پیدا می‌کند؛ **14** زیرا یافتن آن از یافتن طلا و نقره، نیکوتراست! **15** از این حکمت از جواهرات بیشتر است و آن را نمی‌توان با هیچ گنجی مقایسه کرد. **16** حکمت به انسان زندگی خوب و طولانی، ثروت و احترام می‌بخشد. **17** حکمت زندگی تو را از خوشی و سلامتی لبیز می‌کند. **18** خوش با حال کسی که حکمت را به چنگ آورد، زیرا حکمت مانند درخت حیات است. **19** خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد و به عقل خویش آسمان را برقرار نمود. **20** به علم خود چشم‌ها را روی زمین جاری ساخت و از آسمان بر زمین باران باراند. **21** پسرم، حکمت و بصیرت را نگاه دار و هرگز آنها را از نظر خود دور نکن؛ **22** زیرا آنها به تو زندگی و عزت خواهند بخشید، **23** و

امثال سلیمان، پادشاه اسرائیل، که پسر داود بود: **2** این امثال به شما کمک خواهند کرد تا حکمت و ادب بیاموزید و بتوانید سخنان پرمغز را درک کنید. **3** آنها به شما یاد خواهند داد چگونه رفوار عاقلانه داشته باشید و با صداقت و عدالت و انصاف عمل کنید. **4** این امثال به جهالان حکمت می‌بخشدند و به جوانان فهم و بصیرت. **5** با شنیدن و درک این امثال، حتی دانایان دانایر می‌شوند و دانشمندان چاره اندیشی کسب می‌کنند تا بتوانند معانی گفتار پچیده حکیمان را بفهمند. **7** ترس خداوند سراغار داشت. **8** ای جوان، اینکسی که حکمت و ادب را خوار می‌شمارد، جاهل است. **9** زیرا سخنان ایشان نصیحت پدرت را پیشواز و تعیین مادرت رویگردان نشو، **10** وقی گاهکاران تو را مانند تاج و جواهر، سیرت تو را زیبا خواهند ساخت. **11** اگر آنها به تو بگویند: «بیا در کمین مردم بشنیم و آنها را بکشیم» **12** و مانند قبر، آنها را ببلیغ و از هستی ساقط کنیم؛ **13** از این راه ما اشیاء قیمتی فراوان به چنگ خواهیم آورد و خانه‌های خود را از این غنایم پر خواهیم کرد؛ پس بیا و با ما همدست شو! باوریم به تساوی بین خود تقسیم خواهیم کرد؛ پس بیا و با ما همدست شو! **15** پسرم تو با آنها نزو و خود را از چنین افرادی دور نگه دار؛ **16** زیرا آنها همیشه در بی گناه و قتل هستند. **17** یک پرنده وقی می‌بیند برایش دام گذاشته‌اند، از آن دوری می‌کند. **18** ولی این افراد چنین نیستند. آنها خودشان را به دام می‌اندازند و با دست خود گور خود را می‌کنند. **19** این است سرنوشت تمام کسانی که در بی سود نامشروع هستند. چنین اشخاص خود را نابود می‌کنند. **20** حکمت در کوچه‌ها ندا می‌دهد. **21** مردم را که در سر چهارراه‌ها و نزد دروازه شهر جمع شده‌اند صدا کرده، می‌گوید: **22** «ای نادانان! تا کی می‌خواهید نادان بمانید؟ تا کی می‌خواهید دانایی را مسخره کنید و از آن متفتر باشید؟» **23** بیایید و مشورت مرا پندریو، و من روح خود را بر شما نازل خواهیم کرد و شما را دانا خواهیم ساخت. **24** «بارها شما را صدا کردم ولی توجه نکردید، التمس نمودم اما اعتنا ننمودید. **25** شما نصیحت و نکرهش مرا نبذریفید. **26** من نیز به مصیبت شما خواهیم خنیدی، و هنگامی که بلا دامنگیرتان شود شما را مسخره خواهیم کرد، **27** آری، وقی بلا مانند طوفان شما را فرا گیرد و مصیبت مثل گردید شما را احاطه کند، و سختی و بدینختی شما را از پای درآورد. **28** «هنگامی که آنها فریاد برآورند، به دادشان نخواهیم رسید، و اگرچه با اشتیاق به دنیالم بگردند، مرا نخواهند یافت؛ **29** زیرا از دانایی متفتر بوده‌اند و از خداوند اطاعت نکرده‌اند. **30** نصیحت مرا گوش نگرفته‌اند و نکرهش مرا نبذریفه‌اند. **31** بنابراین ثمرة راهی که در پیش گرفته‌اند خواهند دید. **32** زیرا سرکشی احمقان، ایشان را خواهد کشت و بی خیالی نادانان آنها را از پای در خواهد آورد. **33** ولی همه کسانی که به من گوش دهند، از هیچ بلاعی نخواهند ترسید و در امیت زندگی خواهند کرد.»

2 ای پسرم، اگر به سخنانم گوش بدی و دستورهای مرا اطاعت کنی، **2** به حکمت گوش فرا دهی و طالب دانایی باشی، **3** و اگر به دنیال فهم و بصیرت بگردی **4** و آن را مانند نقره و گنجهای پنهان بطلبی تا به چنگ آری،

تو در امنیت خواهی بود و در راهی که می‌روی هرگز نخواهی لغزید؛ 24 با خیال راحت و بدون ترس خواهی خواهد؛ 25 از بالای که به طور ناگهانی بر بدکاران نازل می‌شود، نخواهی ترسید، 26 زیرا خداوند تو را حفظ کرده نخواهد گذاشت در دام بالا گرفتار شوی. 27 اگر می‌توانی به داد کسی که محتاج است برمی‌باشد، کمک خود را از او دریغ مدار. 28 هرگز به همسایهات میگو: «برو فردا بیا»، اگر همان موقع می‌توانی به او کمک کنی. 29 علیه همسایهات که با خیال راحت در جوار تو زندگی می‌کند توطئه نکن. 30 با کسی که به تو بدی نکرد هاست بی جهت دعوا نکن. 31 با اشخاص ظالم حسادت نکن و از راه و روش آنها پیروی ننمای، 32 زیرا خداوند از اشخاص کجره نفرت دارد، اما به درستکاران اعتماد می‌کند. 33 لعنت خداوند بر بدکاران است، اما برکت و رحمت او شامل حال درستکاران می‌باشد. 34 خداوند مسخره کنندگان را مسخره می‌کند، اما به فروتنان فیض می‌بخشد. 35 دانایان از عزت و احترام برخوردار خواهند گردید، ولی نادانان رسوا خواهند شد.

4

ای پسرم، به سخنان حکیمانه من گوش کن و به بصیرت من توجه نما. 2 آنگاه خواهی داشت چگونه درست رفقار کنی، و سخنان تو نشان خواهد داد که از دانایی برخوردار هستی. 3 زن بدکاره چرب زیان است و سخنان او مانده عسل شیرین می‌باشد؛ 4 ولی عاقبت جز تلخی و درد چیزی برای تو باقی نمی‌گذارد. 5 زن بدکاره تو را به سوی مرگ و جهنم می‌کشاند (Sheol) (h7585) 6 زیرا او از راه زندگی منحرف شده و سرگردان است و نمی‌داند به شما کجای می‌رود. 7 ای جوانان، به من گوش دهید و آنچه را که می‌خواهم به شما بگویم هرگز فراموش نکنید: 8 از چیزی زیان دوری کنید. حتی به درخانه اش هم نزدیک نشود، 9 مبادا در دام و سوسه‌هایش گرفتار شوید و حیثیت خود را از دست بدھید و بقیه عمر خویش را صرف کسی کنید که رحم و شفقت ندارد. 10 مبادا غریبه‌ها اموال شما را تصاحب نمایید و ثمرةِ حمّت شما از آن دیگران شود، 11 و عاقبت بیمار شده، از شدت درماندگی بناشد 12 و بگویید: «کاش که گوش می‌دادم! کاش که تسلیم هوشهایم نمی‌شدم! 13 چرا به نصایح معلمانت گوش ندادم؟ چرا به سخنان ایشان توجه نکدم؟ 14 اکنون باید پیش همه رسوا و سرافکنه باشم». 15 پسرم، نسبت به همسر خود وفادار باش و تنها نسبت به او عشق بورز. 16 چرا باید از زنان هر زیبایی ایشان پیچه شوی؟ 17 فرزندان تو باید تنها مال خودت باشند و نباید غریبه‌ها در آن سهیمی داشته باشند. 18 پس با زنی خوش باش و از همسر خود که در ایام جوانی با او ازدواج کردہای لذت بیر. 19 دلیرها و آغوش او را کافی باشد، و قلب تو فقط از عشق او سرشار گردد. 20 چرا باید به زن بدکاره دل پیشی و زنی را که به تو تعلق ندارد در آغوش پیگیری؟ 21 خداوند به دقت تو را زیر نظر دارد و هر کاری را که اینجام می‌دهی می‌سنجد. 22 گاهان شخص بدکار مانند رسمنان به دوش می‌پیچد و او را گرفتار می‌سازد. 23 بلهوی او باعث مرگ خواهد شد و حماقتش او را به نابودی خواهد کشاند.

ای پسرم، اگر ضامن کسی شده و تعهد کرده‌ای که او قرضش را پس بدهد، 2 و اگر با این تعهد، خود را گرفتار ساخته‌ای، 3 تو در واقع اسیر او هستی و باید هر چه زودتر خود را از این دام رها سازی. پس فروتن شو و ند او برو و از او خواهش کن تا تو را از قید این تعهد آزاد سازد. 4 خواب به چشمانت راه نده و آرام نشین، 5 بلکه مانند آهوبی که از چنگ صیاد می‌گریزد یا پرنده‌ای که از دامی که برایش نهاده‌اند می‌رهد، خود را نجات بده. 6 ای آدمهای تبل، زندگی مورجه‌ها را مشاهده کنید و درین عیرت بگیرید. 7 ای ایشان اینها را سرپلند خواهد نمود. اگر حکمت را در آغوش پیگیری او به پیروی ننمای، 15 از آنها دوری کن و روی خود را از آنان بگردان و به راه خود پیروی ننمای. 16 زیرا ایشان تا بدی نکنند نمی‌خوابند و تا باعث لغوش و سقوط کسی نشوند آرام نمی‌گیرند. 17 خوارک آنها ظلم و شرارت است. 18 راه درستکاران مانند سپیده صیبح است که رفته‌رفته روشنتر می‌شود تا سرانجام به روشنایی کامل روز تبدیل می‌گردد، 19 اما راه بدکاران مثل سیاهی شب است. بدکاران می‌افتد و نمی‌گیرند. 20 ای پسرم، به آنچه که به تو می‌گوییم به دقت گوش بده. 21 سخنان مرا از نظر دور ندار، بلکه آنها را در دل خود حفظ کن، 22 زیرا سخنان من به شونده حیات و سلامتی کامل می‌بخشد. 23 مراقب افکار پاش، زیرا زندگی انسان از افکارش شکل می‌گیرد. 24 دروغ و ناراستی را از دهان خود دور کن. 25 چشمان خود را به هدف بدوز و به اطراف توجه نکن. 26 مواظب راهی که در آن قدم می‌گذاری پاش. همیشه در راه راست گام بردار تا در امان باشی. 27 از راه راست منحرف نشو و خود را از بدی دور نگه دار.

آنها نفرت دارد: نگاه مکبیرانه، زیان دروغگو، دستهایی که خون بی گاه را می‌زیند، فکری که نقشه‌های پلید می‌کشد، پاهایی که برای بدی کردن می‌شتابند، شاهدی که دروغ می‌گوید، شخصی که در میان دوستان تفرقه می‌اندازد. ۲۰ ای پسر من، اوامر پدر خود را به جا آور و تعالیم مادرت را فراموش نکن. ۲۱ سخنان ایشان را آویزه گوش خود نما و نصایح آنها را در دل شده‌اند ۲۷ خانه او راهی است به سری مرگ و هلاکت. (Sheol h7585)

۸ آیا ندای حکمت را نمی‌شنوید و به آواز بصیرت گوش نمی‌دهید؟ ۲ حکمت دم دروازه‌های شهر و سر چهارراه‌ها و جلوی در هر خانه‌ای ایستاده، می‌گوید: «ای مردم، شما را صدا می‌زنم. ۵ ای انسانهای جاهل و نادان به ندای من گوش دهید و زیرکی و فهم کسب کنید. ۶ به من گوش دهید، زیرا بسیاری را خانه خراب کرده است و مردان زیادی قربانی هوسرانی‌های او شده‌اند ۷ خانه او راهی است به سری مرگ و هلاکت.

۹ حکمت کاخی بنا کرده است که هفت ستون دارد. ۲ او همانی نزیرگی ترتیب داده و انواع شرابها و خوراکها را آماده کرده است ۳ و کثیران

به داخل دام می‌پرد و نمی‌داند در آنجا چه سرنوشتی در انتظارش است. ۲۴ پس ای پسرانم، به من گوش دهید و به سخنانم توجه کنید. ۲۵ نگذارید چنین زنی دل شما را برباید. از او دور شوید، مبادا شما را به گمراهی بکشد. ۲۶ او بسیاری را خانه خراب کرده است و مردان زیادی قربانی هوسرانی‌های او شده‌اند ۷ خانه او راهی است به سری مرگ و هلاکت. (Sheol h7585)

۲۰ ای نادای حکمت را نمی‌شنوید و به آواز بصیرت گوش نمی‌دهید؟ ۲۱ سخنان ایشان را آویزه گوش خود نما و نصایح آنها را در دل کرد و هنگامی که در خواب هستی از تو مواضع خواهند نمود و چون بیدار شوی با تو سخن خواهند گفت؛ ۲۳ زیرا تعالیم و تأدیب‌های ایشان مانند چراغی پر نور راه زندگی تو را روشن می‌سازند. ۲۴ نصایح ایشان تو را از زنان بدکاره و سخنان فرینده‌شان دور نگه می‌دارد. ۲۵ دلخاته زیبایی این گونه زنان نشو. نگلدار عشوه‌گری‌های آنها تو را وسوسه نماید؛ ۲۶ زیرا زن فاحشه تو را محتاج نان می‌کند و زن بدکاره زندگی تو را تباه می‌سازد. ۲۷ آیا کسی می‌تواند آتش را در بر بگیرد و نسوزد؟ ۲۸ آیا می‌تواند روی زغالهای داغ راه برود و باهایش سوخته نشود؟ ۲۹ همچنان است مردی که با زن بیگری زنا کند. او نمی‌تواند از مجازات این گناه فرار کند. ۳۰ اگر کسی به دلیل گرسنگی دست به دزدی بزند مردم او را سرزنش نمی‌کنند، ۳۱ با این حال وقتی به دام بیفتند پاید هفت بیار آنچه که دزدیده است جرمیه بدهد، ولو اینکه این کار به قیمت از دست دادن همه اموالش تمام شود. ۳۲ اما کسی که مرتکب زنا می‌شود احمد است، زیرا جان خود را تباه می‌کند. ۳۳ او را خواهند زد و ننگ و رسوبای تا ابد گریبانگیر او خواهد بود؛ ۳۴ زیرا آتش خشم و حسادت شهر آن زن شعله‌ور می‌گردد و با بی‌رحمی انتقام می‌گیرد. ۳۵ او توانی قبول نخواهد کرد و هیچ هدیه‌ای خشم او را فرو نخواهد نشاند.

۷ پسرم، نصایح مرا بشنو و همیشه آنها را به یاد داشته باش. ۲ اوامر مرا به جا آور تا زنده بمانی. تعليم مرا مانند مردمک چشم خود حفظ کن. ۳ آن را اولیه گوش خود باز و در اعماق دل خود نگه دار. ۴ حکمت را خواهر خود بدان و بصیرت را دوست خود. ۵ بگذار حکمت، تو را از زفن به دنبال زنان هزه و گوش دادن به سخنان فرینده آنان باز دارد. ۶ یک روز از پنجه خانه‌ام بیرون را تماساً می‌کرم. ۷ یکی از جوانان نادان و جاهل را دیدم که در تاریکی شب از کوچه‌ای که در آن زنی بدکار مبنی داشت، می‌گذشت. ۱۰ آن زن در حالی که لباس و سوسمانگیزی بر تن داشت و نقشه‌های پلیدی در سر نزد او معمار بود. موجب شادی همیشگی او بود و در حضورش شادی می‌کردم. ۱۱ دنیا و انسانهایی که او آفریده بود مایه خوشی من بودند. ۱۲ پس ای جوانان به من گوش دهید، زیرا همه کسانی که خدا آسمان را استوار ساخت و افق را بر سطح آبها کشید من آنچا بودم. ۱۳ وقتی ابرها را در آسمان گسترانید و چشمها را از اعماق جاری نمود، ۱۴ وقتی حدود دریاها را تعیین کرد تا آبها از آن تجاوز نکنند و وقتی اساس زمین را بیناد نهاد، ۱۵ من نزد او معمار بودم. موجب شادی همیشگی او بود و در حضورش شادی می‌کردم. ۱۶ دنیا و انسانهایی که او آفریده بود مایه خوشی من بودند. ۱۷ پس ای جوانان به من گوش دهید، زیرا همه کسانی که از دستورهای من بیرون می‌کنند سعادتمندند. ۱۸ به نصیحت من گوش کنید؛ عاقل باشید و نصیحت مرا رد نکنید. ۱۹ خوشابه حال کسی که به من گوش دهد و هر روز جلوی در خانه من انتظار مرا بکشد، ۲۰ زیرا هر که مرا بیابد حیات را یافته و خداوند را خشنود ساخته است؛ ۲۱ اما کسی که مرا از دست بدهد به جانش لطمه می‌زند، آنایی که از من متنفر باشند مرگ را دوست دارند.»

۹ حکمت کاخی بنا کرده است که هفت ستون دارد. ۲ او همانی نزیرگی ترتیب داده و انواع شرابها و خوراکها را آماده کرده است ۳ و کثیران

نادان است. **19** پرحرفي، انسان را به سوي گناه می کشاند. عاقل کسی است که زيانش را مهار کند. **20** سخنان عادلان مانند نفره گرانپاهاست، اما سخنان بدکاران همچ ارزشی ندارد. **21** سخنان خوب عادلان، ديگران را احبا می کند، اما حمقات نادانان باعث مرگ خودشان می شود. **22** بروکت خداوند انسان را تروتمند می سازد بدون اينکه جسمتی برای وی به بار آورد. **23** آتم نادان از عمل بد لذت می برد و شخص دانا از حکمت. **24** آنجه بدکاران از آن می ترسند بر سرشان می آید، اما نیکان به آزوی خود می رسند. **25** بلا و مصیبت چون گردباد از راه می رسد و بدکاران را با خود می برد، اما شخص درستکار مانند صخره، پا برجا می ماند. **26** هرگز از آتم تبل نخواه براي تو کاري انجام دهد؛ او مثل دودی است که به چشم می رود و مانند سرکاهی است که دندان را کند او می کاهد. **28** اميد درستکاران به شادی می انجامد، اما اميد بدکاران بر باد او رود. **29** خدا براي نیکان قلعه‌هاي محافظ است، اما او بدان را هلاک خواهد کرد. **30** درستکاران هميشه از امنيت پرخوردار خواهند بود، اما بدکاران بر زمين، زنده نخواهند ماند. **31** از دهان درستکاران غچه‌هاي حکمت می شکفند، اما زيان دروغگویان از ريشه کنده خواهد شد. **32** عادلان هميشه سخنان خوشابند بر زيان می آورند، اما دهان بدکاران از سخنان نيشدار بر است.

(Sheol h7585)

- 11** خداوند از تقلب و کلاهبرداری متفرق است، ولی درستکاری و صداقت را دوست دارد. **2** تکبر باعث سرافکنگی می شود، پس دانا کسی است که فروتن باشد. **3** صداقت مرد درستکار راهنمای اوست، اما نادرستی شخص بدکار، او را به نابودی می کشاند. **4** در روز داوری مال و ثروت به داد تو نمی رسد، اما عادلت تو می تواند تو را از مرگ برهاند. **5** عدالت درستکاران راهشان را هموار می کند، اما بدکاران در زير بار سنتگين گاهان خود از پا در می آیند. **6** عدالت نیکان آنها را تجات می دهد، ولی بدکاران در دام خیانت خود گرفتار می شوند. **7** آدم خداشناس و قنی بمیرد همه اميدهايش از بين هر رود و انتظاری که از قدرتش داشت نقش بر آب می شود. **8** مرد عادل از تنگها راهی می باید و مرد بدکار به جای او گرفتار می شود. **9** سخنان مرد خداشناس انسان را به هلاکت می کشاند، اما حکمت شخص درستکار او را از هلاکت می رهاند. **10** مردمان شهر برای موفقیت عادلان شادی می کنند و از مرگ بدکاران خوشحال می شوند. **11** از بروکت وجود خداشناسان شهر ترقی می کند، اما شرارت بدکاران موجب تباھي آن می شود. **12** کسی که درباره ديگران با تحقيقر صحبت می کند آدم ناداني است. آدم عاقل جلوی زيان خود را می گيرد. **13** خبرچين هر جا می رود اسراز ديگران را فاش می کند، ولی شخص امين، اسرار را در دل خود مخففي نگه می دارد. **14** بدون رهبري خردمندانه، مملكت سقوط می کند؛ اما وجود مشاوران زيان امنيت کشور را تضمین می کند. **15** ضامن شخص غريب نشو چون ضرر خواهی ديد. اگر می خواهی گرفتار نشوي ضامن کسی نشو. **16** زن نیکو سیرت، عزت و احترام به دست می آورد، اما مردان بی رحم فقط می توانند ثروت به چنگ آورند. **17** مرد رحیم به خودش نفع می رساند، اما آدم ستمگر به خودش لطمeh می زند. **18** ثروت شخص بدکار، موقعي و ناپایدار است، ولی اجرت شخص عادل جاودانی است. **19** شخص درستکار از حیات پرخوردار می شود، اما آدم بدکار

خود را فرستاده، تا بر بلندترین مكان شهر بایستند و ندا سر دهند: **4** «ای ساده‌لوحان، پيش من بيايد!» و به کم عقلان می گويد: **5** «از خوارك و شرابي که آماده کردهام بخوريد. **6** راه جهالت را ترك گفته، زنده بمانيد. راه دانا شدن را پيش بگيريد. **7** اگر آدم بدکاری را که هميشه ديگران را مسخره می کند تأديب نمایي، جر اينکه مورد اهانت او واقع شوي نبيجه ديگري نخواهد داشت. **8** پس او را به حال خود واگذار چون اگر بخواهی به او کمک کنی از تو متفرق می شود؛ اما اگر شخص دانا را تأديب کنی تو را دوست خواهد داشت. **9** اگر آدم دانا را نصیحت کنی داناتر می شود و اگر به آدم درستکار تعليم بدھي علميش بیشتر می گردد. **10** ترس خداوند سرآغاز حکمت است. شناخت خدائي مقدس انسان را دانا می سازد. **11** حکمت سالهای عمرت را زياد می کند. **12** اگر حکمت داشته باشی سودش به خودت می رسد و اگر حکمت را ناچيز بشماری به خودت زيان می رسانی. **13** حماقت مانند زني و راج و گستاخ و ابله می باشد. **14** او در خانه‌اش که بر تبهای مشرف به شهر قرار دارد، می نشيند **15** و رهگذرانی را که مستقیم به راه خود می روند صدا می زند: **16** «ای ساده‌لوحان، پيش من بيايد!» و به کم عقلان می گويد: **17** «آب ذري شيرين است و نانی که پنهانی خوده می شود، لذیذ است!» **18** آنها نمی دانند که عاقبت کسانی که به خانه او می روند مرگ و هلاکت است.

10

امثال سليمان: پسر عاقل پدرش را شاد می سازد، اما پسر نادان باعث غم مادرش می گردد. **2** ثروتی که از راه نادرست به دست آمده باشد نفعی به انسان نمی رساند، اما درستکاری به او سعادت دائمی می بخشد. **3** خداوند نمی گذارد مرد درستکار گرسنگی بکشد و یا مرد شیر به آزوی خود برسد. **4** آدمهای تبل، فقیر می شوند، ولی اشخاص کوشش ثروتمند می گردد. **5** کسی که به موقع محصول خود را برداشت می کند عاقل است، اما کسی که موقع برداشت محصول می خواهد مایه ننگ است. **6** بر سر درستکاران بروت هاست، **7** نیکان خاطره خوبی از خود باقی می گذارند، اما نام بدکاران به فراموشی سپرده می شود. **8** شخص عاقل پند و اندرز را می پذيرد، اما نادان یاوه گو هلاک می شود. **9** قدمهای شخص درستکار ثابت و استوار است، ولی شخص کجره عاقبت می لغد و می افتد. **10** آن که با نیت بد چشمک می زند سبب رنجش می شود. **11** دهان درستکاران چشمچه حیات است، اما دهان شخص بدکار پر از نفرين می شود. **12** کینه و نفتر باعث نزاع می شود، اما محبت گناه ديگران را می بخشد. **13** اشخاص دانا به خاطر سخنان حکيمانه‌شان مورد سنتاين قرار می گيرند، اما اشخاص ضعف خود را می خواهند. **14** در دهان شخص دانا سخنان سنجيده یافت می شود، اما آدم نادان سنجيده سخن می گويد و خراي به بار می آورد. **15** ثروت شخص ثروتمند قله اوسط، اما بینواي شخص قبر او را باز پايد. **16** درآمد شخص درستکار به زندگي او رونق می بخشد، اما شخص بدکار درآمد خود را راههای گناه‌آلد بر باد می دهد. **17** کسی که تأديب را می پذيرد در راه حیات گام برمی دارد، اما کسی که نمی خواهد اصلاح گردد، به گمراهي کشیده می شود. **18** کسی که کینه‌اش را پنهان می کند آدم نادرستی است. شخصی که شایعات بی اساس را پخش می کند

به سوی مرگ می‌رود. **20** خداوند از افراد بدسرشت متنفر است، ولی از درستکاران خشنود می‌باشد. **21** مطمئن باش بدکاران مجازات خواهند شد، اما درستکاران رهای خواهند یافت. **22** زیبایی در زن نادان مانند حلقه طلا در پوزه گزار است. **23** آزوی نیکان همیشه برآورده می‌شود، اما خشم خدا در انتظار بدکاران است. **24** هستند کسانی که با سخاوت خرج می‌کنند و با وجود این ثروتمند می‌شوند؛ هستند کسانی که بیش از اندازه جمع می‌کنند، اما عاقبت نیازمند می‌گرددن. **25** شخص سخاوتمند کامیاب می‌شود و هر که دیگران را سیراب کند خود نیز سیراب خواهد شد. **26** کسی که غلاماش را احتکار می‌کند، مورد نفرین مردم قرار خواهد گرفت، ولی دعای خیر مردم همراه کسی خواهد بود که غله خود را در زمان احتیاج به آنها می‌روشد. **27** اگر در بی نیک باشی مورد لطف خدا خواهی بود، ولی اگر به دنیال بدی بروی جز بدی چیزی نسبیت نخواهد شد. **28** کسی که بر ثروت خود تکیه کند خواهد افتاد، اما عادلان مانند درخت سیز شکوفه خواهد آورد. **29** شخص نادانی که باعث ناراحتی خانواده‌اش می‌شود سراج‌جام هستی خود را از دست خواهد داد و برده دانایان خواهد شد. **30** ثمره کار خداشناسان حیات‌بخش است و تمام کسانی که مردم را به سوی نجات هدایت می‌کنند دانا هستند. **31** اگر عادلان پادشاه اعمال خود را در این دنیا می‌پایند، بدون شک گناهکاران و بدکاران نیز به سزای اعمال خود می‌رسند.

13

فرزند عاقل تأدیب پدر خود را می‌پذیرد، ولی کسی که همه چیز را به باد مسخره می‌گیرد از پذیرفتن توییخ سر باز می‌زند. **2** سخنان مرد نیک حتی برای خود او نیکوست و جانش را سیر می‌کند، اما شخص بداندیش فقط تشنه ظلم است. **3** هر که زبان خود را نگه دارد جان خود را حفظ می‌کند، اما

کسی که نستجیده سخن بگوید خود را هلاک خواهد کرد. **4** آدم تبل آچجه را که آزو می‌کند به دست نمی‌آورد، اما شخص کوشان کامیاب می‌شود. **5** درستکار از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شرور رسو و خوار می‌شود. **6** صداقت درستکاران آنها را حفظ می‌کند، اما شرارت بدکاران آنها را به نابودی می‌کشاند. **7** هستند کسانی که وانمود می‌کنند ثروتمندند در حالی که چیزی ندارند، و هستند کسانی که خود را فقیر نشان می‌دهند اما صاحب ثروت هنگفتی می‌باشند. **8** ثروت شخص پولدار صرف حفاظت جان او می‌شود، اما جان آدم فقیر را خطری تهدید نمی‌کند. **9** زندگی شخص نیک مانند چراگی نوارانی می‌درخشند، ولی زندگی شیرین مثل چراگی است که در حال خاموشی است. **10** تکری باعث نزع می‌شود، ولی شخص دانا نصیحت را می‌پذیرد.

11 ثروتی که از راه نادرست به دست بیاید طولی نمی‌کشد که از دست می‌رود؛ اما دارایی که با کار و کوشش جمع شود، به تدریج زیاد می‌گردد. **12** آزویی که انجام آن به تعویق افتاده باشد دل را بیمار می‌کند، اما برآورده شدن مراد، درخت حیات است. **13** هر که دستوری را که به او داده‌اند خوار بشمارد بی سزا نخواهد ماند، اما کسی که آن را اطاعت کند پاداش خواهد یافت. **14** تعلیم مرد دانا چشمۀ حیات است و شخص را از دامهای مرگ می‌رهاند. **15** دنایی، احترام می‌آورد ولی خیانت به هلاکت متهنه می‌شود. **16** مرد دانا نستجیده عمل می‌کند، اما جاهل حمact خود را بروز می‌دهد. **17** قاصدی که قابل اعتماد نباشد باعث گرفتاری می‌شود، اما پیک امن شفا به ارungan می‌آورد. **18** قرق و رسوانی دامنگیر کسی می‌شود که تأدیب را نمی‌پذیرد، اما شخصی که آن را پذیرد مورد احترام واقع خواهد شد. **19** برآورده شدن آرزوها للتبخش است، اما افراد نادان در بی آزوی‌های ناپاک خود هستند و نمی‌خواهند از آنها دست بردارند. **20** با شخصان دانا معشرت کن و دانا خواهی شد، با احمقان بشین و زیان خواهی دید. **21**

12

کسی می‌تواند دانا شود که تأدیب را دوست داشته باشد. هر که از اصلاح شدن نفرت داشته باشد نادان است. **2** خداوند از اشخاص نیک خشنود است، اما کسانی را که نقشه‌های پلید می‌کشند محکوم می‌کند. **3** انسان با کارهای بد نمی‌تواند برای خود امنیت به وجود آورد، اما اشخاص درستکار پا برجا خواهند ماند. **4** زن نجیب، تاج سر شهروش است، ولی زن بی‌حیا مانند خوده جان او را می‌خورد. **5** انسان نیک فکرکش پر از درستکاری است، اما فکر آدم بدکار اینباشه از دروغ و نیزگ است. **6** سخنان بدکاران مردم را به دام هلاکت می‌کشاند، اما سخنان نیکان مردم را رهای می‌بخشد. **7** بدکاران نابود می‌شوند، اما نیکان پایدار می‌مانند. **8** آدم عاقل را همه می‌ستایند، اما شخص کوتده‌فکر را حقیر می‌شمارند. **9** بهتر است انسان شخص مهمی به حساب نیاید اما دستش به دهانش برسد تا اینکه خود را آدم بزرگی نشان دهد ولی محتاج نان باشد. **10** شخص خداشناسان حتی به فکر آسایش چارپایان خود نیز هست، اما رحم و مروت خداشناسان چیزی به جز ستمگری نیست. **11** هر که در زمین خود زراعت کند نان کافی خواهد داشت، اما کسی که وقت خود را به بیهودگی بگذراند آدم احمدی است. **12** اشخاص خداشناسان چشم طمع به اموالی که بدکاران غارت کرده‌اند دارند، اما اعمال خداشناسان، میوه خود را می‌دهد. **13** دروغ انسان را در دام گرفتار می‌کند، ولی شخص درستکار از ننگنا خلاصی می‌پاید. **14** پاداش تو بستگی به گفتار و رفتار تو دارد. هر چه بکاری همان را درو خواهی کرد. **15** آدم نادان فکر می‌کند هر کاری می‌کند درست است و احتیاج به نصیحت ندارد، اما شخص دانا به نصایح دیگران گوش می‌دهد. **16** آدم نادان در مقابل توهین دیگران زود خشمگین می‌شود، ولی شخص دانا خونسردی خود را حفظ می‌کند. **17** وقتی که حقیقت را می‌گویند عدالت اجرا می‌گردد، اما دروغ به عدالتی منجر می‌شود. **18** هستند کسانی که با سخنان نستجیده خود زخم

تحمل دارد شخص بسیار عاقلی است، اما از آدم تندخو حماقت سر می‌زند.

30 آرامش فکر به بدن سلامتی می‌بخشد، اما حسادت مانند خوره جان را می‌خورد. **31** هر که به فقرالظلم کند به آفرینش آنها اهانت کرده است و هر که به فقرالترجم نماید، به خدا احترام گذاشته است. **32** خداشناسان وقیعی بمیزند پنهانگاهی دارند، اما گناهکاران بوسیله گناهان خودشان تباہ می‌شوند.

33 حکمت در دل دانایان ساکن است، اما در میان نادانان جای ندارد. **34** درستکاری مایه سرافرازی یک قوم است و گناه مایه رسوانی آن. **35** پادشاه از خدمتگزاران کاردار خشنود می‌گردد، ولی کسانی که دردرس ایجاد می‌کنند مورد غضب او واقع می‌شوند.

15

15 جواب ملایم خشم را فرو می‌نشاند، اما جواب تند آن را بر می‌انگیزاند. **2** از زیان مرد دانا حکمت می‌چکد، اما از دهان آدم نادان حماقت بیرون می‌آید. **3** خدا همه جا را بیر نظر دارد و ناظر اعمال نیکان و بدان است. **4** زیان شفابخش درخت حیات است، اما زیان فریبکار روح را در هم می‌شکد. **5** شخص نادان نصیحت پدر خود را خوار می‌شمارد، ولی فرزند عاقل تأدیب پدرش را می‌پذیرد. **6** در خانه شخص درستکار گنج فراوان است، اما دسترنج آدمهای بدکار برای ایشان تلغیکامی به بار می‌آورد. **7** حکمت

توسط دانایان متشر می‌شود نه بوسیله چاهلهایی که در آنها راستی نیست. **8** خداوند از قربانیهای بدکاران نفرت دارد، اما از دعای درستکاران خشنود است. **9** خداوند از اعمال بدکاران متنفر است، اما پیروان راستی را دوست می‌دارد.

10 کسانی که راه راست را ترک گفته‌اند تبیه سختی در انتظارشان است و اگر نخواهند تبیه و اصلاح شوند خواهند مرد. **11** حتی دنیای مردگان از نظر خداوند پنهان نیست، چه رسد به افکار انسان! **12** (Sheol h7585)

کسی که کارش مسخره کردن است از نزدیک شدن به افراد دانا خودداری می‌کند چون دوست ندارد سرزنش آنان را بشنو. **13** دل شاد، چهره را شاداب می‌آزاد، اما تلخی دل، روح را افسرده می‌کند. **14** شخص دانا تشنه دنایی است، اما نادان خود را با حماقت سیر می‌کند. **15** انسان وقیعی غمگین است همه چیز به نظرش بد می‌آید، اما وقیعی دلش شاد است هر چیزی او را خوشحال می‌کند. **16** دارایی کم همراه با خداترسی بهتر است از ثروت هنگفت با اضطراب. **17** نان خشک خوردن در جایی که محبت هست، بهتر است از غذای شاهانه خوردن در جایی که نفرت وجود دارد. **18** آدم تندخو نزاع به پا می‌کند، ولی شخص صبور دعوا را فرو می‌نشاند. **19** راه آدم تبیل با خارها پوشیده است، اما راه شخص درستکار شاهراهی هموار است. **20** فرزند دانا پدرش را خوشحال می‌کند، اما فرزند نادان مادرش را تحقیر می‌نماید. **21** آدم نادان از کارهای ایلهانه لذت می‌برد، اما شخص فهمیده از راه راست منحرف نمی‌شود. **22** نقشه‌ای که بدون مشورت کشیده شود، با شکست مواجه می‌گردد، اما مشورت بسیار، باعث موفقیت می‌شود. **23** انسان وقیعی جواب درست می‌دهد از آن لذت می‌برد. چه عالی است سخنی که بجا گفته

شود! **24** راه دانایان به سوی حیات بالا می‌رود و آنها را از فرو رفتن به جهنم باز می‌دارد. **25** (Sheol h7585) خداوند خانه متکبران را از بین می‌برد، اما ملک بیوه‌زنان را حفظ می‌کند. **26** خداوند از نقشه‌های پلید متنفر است، ولی افکار پاک مورد پسند او می‌باشند. **27** کسی که دنبال سود نامشروع می‌رود به خانواده‌اش لطمہ می‌زند، اما شخصی که از رشوه نفرت دارد زندگی خوبی

بلا دامتگیر گناهکاران می‌شود، اما چیزهای خوب نصیب نیکان می‌گردد. **22** شخص نیک حتی برای نوه‌هایش میراث باقی می‌گذارد، اما ثروتی که گناهکاران انداخته‌اند به درستکاران می‌رسد. **23** مزروعه شخص فقیر ممکن است محصول فراوان بدهد، ولی ظالمان آن را از چنگ او در می‌آورند. **24** کسی که فرزند خود را تبیه نمی‌کند او را دوست ندارد، اما کسی که فرزندش را دوست دارد از تأدیب او کوتاهی نمی‌کند. **25** شخص درستکار از خوراکی که دارد می‌خورد و سیر می‌شود، ولی آدم بدکار گرسنگی می‌کشد.

14

زن دانا خانه خود را بنا می‌کند، اما زن نادان با دست خود خانه‌اش را خراب می‌کند. **2** کسانی که به راستی عمل می‌کنند به خداوند احترام می‌گذارند، ولی اشخاص بدکار او را تحقیر می‌کنند. **3** دادان چوب سخنان متبکرانه خود را می‌خورد، ولی سخنان دادا را محافظت می‌کنند. **4** اگر در طولیه گاو نباشد، طولیه تمیز می‌ماند، اما بدون گاو نمی‌توان محصول زیادی به دست آورد. **5** شاهد امین دروغ نمی‌گوید، ولی از دهان شاهد ناراست دروغ می‌بارد. **6** کسی که همه چیز را به باد مسخره می‌گیرد هرگز نمی‌تواند حکمت پیدا کند، اما شخص فیض به آسانی آن را به دست می‌آورد. **7** از احمقان دوری کن زیرا چیزی ندارند به تو یاد دهند. **8** حکمت شخص عاقل راهنمای اوست، اما حماقت احمقان باعث گمراهی آنان می‌شود. **9** نادانان با گنگه بازی می‌کنند، اما درستکاران رضایت خدا را می‌طلبند. **10** تهها دل شخص است که تلخی جان او را احساس می‌کند و در شادی او نیز کسی جز خودش نمی‌تواند سهیم باشد. **11** خانه بدکاران خراب می‌شود، اما خیمه درستکاران وسعت می‌یابد. **12** راههایی هستند که به نظر انسان راست می‌آیند اما عاقبت به مرگ متنبه می‌شوند. **13** خنده نمی‌تواند اندوه دل را پنهان سازد؛ هنگامی که خنده پایان می‌یابد، درد و اندوه برجای خود باقی می‌ماند. **14** آدم خداوندان را نیز تهیه کارهای خود را خواهد دید و شخص نیک از ثمرة اعمال خوبی بهره خواهد برد. **15** آدم ساده لوح هر حرفی را باور نمی‌اندازد. **16** آدم تندخو کارهای احمقانه می‌کند و شخص حیله گر مورد نفرت قرار می‌گیرد. **17** حماقت نصیب جاهلان می‌شود و دانایی نصیب زیرکان. **18** بدکاران عاقبت در پرایر نیکان سر تعظیم فرو خواهند اورد و محتاج آنان خواهند شد. **20** ثروتمندان دوستان بسیار دارند، اما شخص فقیر را حتی همسایه‌هاش تحقیر می‌کند. **21** خوار شمردن فقاراً گناه است. **22** خوشاید کسی که بر آنها ترحم کند. **23** کسانی که نقشه‌های پلید در سر می‌پروراند گمراه خواهند شد، ولی آنایی که نیت خوب دارند مورد محبت و اعتماد قرار خواهند گرفت. **24** کسی که زحمت می‌کشد منتفع عایدش می‌شود، ولی آنکه فقط حرف می‌زند فقیر خواهد شد. **24** ثروت نصیب دانایان خواهد شد، اما پاداش احمقان حماقت ایشان است. **25** شاهد راستگو جان مردم را نجات می‌دهد، اما شاهد دروغگو به مردم خیانت می‌کند. **26** کسی که از خداوند می‌ترسد تکیه‌گاه محکمی دارد و فرزندانش در امان خواهند بود. **27** خداترسی چشمۀ حیات است و انسان را از دامهای مرگ دور نگه می‌دارد. **28** عظمت یک پادشاه پستگی به تعداد مردمی دارد که بر آنها فرمان می‌راند. پادشاه بدون قوم نایبد می‌شود. **29** کسی که صبر و

را می بندد و لبهایش را جمع می کند تا برای انجام مقاصد پلید خود نقشه بکشد. **31** موی سپید تاج جلال است که با زندگی خدا پسندانه به دست می آید. **32** صیر از قدرت بهتر است و کسی که بر خود مسلط باشد از شخصی که شهری را تسخیر نماید برتر است. **33** انسان قرعه را می اندازد، اما حکم آن را خداوند تعیین می کند.

17 خودرن نان خشک در آرامش بهتر است از خوردن غذای شاهانه در خانه‌ای که در آن جنگ و دعوا باشد.

2 برده دانا بر پسر شرور ارباب خود تسلط خواهد یافت و در ارشی که به او می رسد شریک خواهد شد. **3** طلا و نقره را آتش می آزاید و دل انسان را خدا. **4** آدم بدکار از همنشینی با آدمهای بد لذت می برد و آدم دروغگو از همنشینی با اشخاص دروغگو. **5** مستخره کردن فقرا به منزله مستخره کردن خدایی است که ایشان را آفریده است. **6** کسانی که از غم و بدیختی دیگران شاد می شوند بی سزا نخواهند ماند. **7** افتخار پیران نوه‌های ایشان می باشند و تاج افتخار فرزندان، پدران ایشان.

7 شخص نجیب هرگز دروغ نمی گیرد و آدم نادان هرگز سخن با ارزش بر زبان نمی آورد. **8** رشه در نظر دهنده آن مثل سنگ جادوست که او را در هر کاری موفق می سازد. **9** کسی که اشتباهات دیگران را می پوشاند محبت ایجاد می کند، اما آدمی که آنها را افشا می کند باعث جدایی دوستان می گردد. **10**

یک ملامت به شخص فهیم اثرش بیشتر است از صد ضریبه شلاق به آدم نادان. **11** بدکاران فقط در پی یاغیگری هستند، اما مأمور بی رحم سراغشان خواهد رفت.

12 روپرو شدن با ماده خرسی که بجههایش را از او گرفته‌اند بهتر است از روپرو شدن با شخص نادانی که گرفتار حماقت شده است. **13**

اگر خوبی را با بدی تلافی کنی، بلا از خانه‌ات دور نخواهد شد. **14** شروع کردن دعوا مانند ایجاد رخنه در سد آب است، پس جزو بحث را ختم کن پیش از آنکه به دعوا منجر شود. **15** خداوند از کسانی که بی گناه را محکوم و گناهکار را تریه می کنند متنفس است. **16** صرف پول برای آموش آدم نادان بی فایده است، زیرا او طالب حکمت نیست. **17** دوست واقعی در هر موقعیتی محبت می کند و برادر برای کمک به هنگام گرفتاری تولد یافته است. **18**

قطط شخص کم عقل است که ضامن شخص دیگری می شود. **19** شخص سیزده‌جو گاه را دوست دارد و آدم بلند پرواز خرابی به بار می آورد. **20** شخص پداندیش کامیاب نخواهد شد و آدم فیضکار در دام بلا گرفتار خواهد گردید. **21** فرزند نادان مایه غم و غصه و الدینش می باشد. **22** شادی دل مانند دارو شفایبخش است اما روح پژمرده انسان را بیمار می کند. **23** آدم بدکار پنهانی رشه می گیرد و مانع اجرای عدالت می شود. **24** هدف مرد دانا تحصیل حکمت است، اما شخص نادان در زندگی هیچ هدفی ندارد. **25** پسر نادان مایه غصه پدر و تلغیکار مادر است. **26** مجازات کردن نیکان و تنبیه نمودن اشخاص نجیب به خاطر صداقت‌شان، کار نادرستی است. **27** شخص دانا پرخوبی نمی کند و آدم فهمیده آرام و صبور است. **28** آدم نادان نیز اگر سکوت کند و حرف نزند او را دانا و فهیم می شمارند.

18 آدم خودخواه خود را از دیگران کنار می کشد و با عقاید درستشان مخالفت می وزد. **2** نادان برای حکمت ارزش قائل نیست و فقط دوست دارد خود را دانا نشان دهد. **3** گناه ننگ و رسوایی به بار می آورد. **4** سخنان

چون می دهد و مشکلات به بار می آورد. **5** خداوند از بدکاران دور است، ولی دعای نیکان را می شنود. **6** دیدن صورت شاد و شنیدن خبر خوش به انسان شادی و سلامتی می بخشد. **7** کسی که انتقادهای سازنده را پنیدرید، اما شیر زود جزو دانایان به حساب خواهد آمد. **8** کسی که تأثیر را پنیدرید به خودش لطمه می زند، ولی هر که آن را پنیدرید دانایی کسب می کند. **9** خداترسی به انسان حکمت می آموزد و فروتنی برای او عزت و احترام به بار می آورد.

16

انسان نقشه‌های زیادی می کشد، اما نتیجه نهایی آنها در دست خداست. **2** تمام کارهای انسان به نظر خودش درست است، اما انگیزه‌ها را خداوند می بیند. **3** نقشه‌های خود را به دست خداوند بسیار، آنگاه در کارهایت موفق خواهی شد. **4** خداوند هر چیزی را برای هدف و منظوری خلق کرده است. او حتی بدکاران را برای مجازات آفریده است. **5** خداوند از اشخاص متکبر نفرت دارد و هرگز اجازه نخواهد داد آنها از مجازات فرار کنند. **6** درستکار و با محبت باش که خدا گناهت را خواهد بخشید. از خداوند بترس که بدی از تو دور خواهد شد. **7** وقوی کسی خدا را خشنود می سازد، خدا کاری می کند که حتی دشمنان آن شخص نیز با او از در صلح و آشتی درآیند. **8** ثروت اندک که با درستکاری به دست آمده باشد بهتر است از ثروت هنگفتی که از راه نادرست فراهم شده باشد. **9** انسان در فکر خود نقشه‌ها می کشد، اما خداوند او را در انجام آنها هدایت می کند. **10** پادشاه با حکمت الاهی سخن می گوید، پس نباید به عدالت خیانت ورزد.

میزان و ترازووهای درست از آن خداوند است، همه وزنه‌های کیسه، ساخته اöst. **11** پادشاهان نمی توانند ظلم کنند، زیرا تخت سلطنت از عدالت برقرار می ماند. **12** پادشاهان نمی توانند ظلم کنند، زیرا تخت سلطنت از عدالت برقرار می شنود. **13** پادشاهان اشخاص راستگو را دوست دارند و از وجود ایشان خشنود می شوند. **14** خشم پادشاه یک مرگ است ولی مرد عاقل آن را فرو می نشاند. **15** شادی و رضایت پادشاه مانند ابر بهاری است که حیات به ارمغان می آورد. **16** به دست آوردن حکمت و دانایی بهتر است از انبوختن طلا و نقره. **17** راه خداشناشان دور از هر نوع بدی است و هر که در این راه گام بردارد جان خود را حفظ خواهد کرد. **18** غرور منجر به هلاکت می شود و تکریب به سقوط انجامد. **19** بهتر است انسان متواضع باشد و با ستمدیدگان پیشیند تا اینکه میان متکبران باشد و در غنایم آنها سهیم شود.

20 آنایی که کلام خداوند را اطاعت کنند سعادتمند خواهند شد و کسانی که بر او توکل نمایند برکت خواهند یافت. **21** دانا را از فهمش می شناسند و سخنان دلنشین او انسان را مجاب می کند. **22** حکمت برای کسانی که از آن برخوردارند چشمۀ حیات است، ولی حماقت برای نادانان مجازات به بار می آورد. **23** سخنان شخص دانا عاقلانه است و تعالیمی که او می دهد مؤثر می باشد. **24** سخنان محبت آمیز مانند عسل شیرین است و جان انسان را شفا می بخشد. **25** راههایی هستند که به نظر انسان راست می آیند، اما عاقبت به مرگ منتهی می شوند.

26 گرسنگی خوب است زیرا تو را وادار می کند که برای رفع آن کار کنی. **27** آدم بدکار نقشه‌های پلید می کشد و سخنان مثل آش می سوزاند. **28** شخص بداندیش نزاع به پا می کند و آدم سخن چین بهترین دوستان را از هم جدا می نماید. **29** آدم ظالم همسایه‌اش را فربی می دهد و او را به راه نادرست می کشاند. **30** شخص بدکار چشمان خود

شخص دانا مانند اقیانوس عمیق است و مثل چشم‌های گوارا. **5** طرفداری از مجرمی که باعث می‌شود حق بی‌گناه پایمال شود کار نادرستی است. **6** سختان شخص نادان، منجر به نزاع و کنک خوردنش می‌شود. **7** زیان شخص نادان چون دامی است که او را به هلاکت می‌کشاند. **8** سخنان آدم سخن چین مانند لقمه‌های لذیزی است که با لذت بلعیده می‌شود. **9** کسی که در کار سستی می‌کند به انداره یک خرابکار مخرب است. **10** اسم خداوند قلعه‌ای است محکم که شخص درستکار به آن پنهان می‌پرد و در امان می‌ماند. **11** اما قلعه شخص ثروتمند، ثروت اوست که گمگان می‌کند او را محافظت خواهد کرد. **12** تکبر به سقوط می‌انجامد و فروتنی به سریلندی. **13** چقدر زشت و ابلهانه است که انسان قبل از گوش دادن به سخنی، به آن جواب دهد. **14** وقتی انسان روحیه‌اش قوی است بیماری را تحمل می‌کند اما روحیه شکسته را چه کسی می‌تواند تحمل کند؟ **15** اشخاص دانا همیشه مشتاق و آماده کسب حکمتند. **16** هدیه دادن راه را برای انسان باز می‌کند و او را به حضور اشخاص مهم می‌رساند. **17** دلایل کسی که در دادگاه اول صحبت می‌کند به نظر درست می‌آید ولی این تا زمانی است که طرف مقابل هنوز دلایلش را ارائه نداده باشد. **18** قرعه، دعوا را می‌خواهاند و به ممتازه بین حرفیان زورمند خاتمه می‌دهد. **19** به دست آوردن دل برادر رنجیده، سختتر از تصرف یک شهر حصاردار است. ممتازه بین دو برادر، دیوار جدایی ایجاد می‌کند. **20** انسان نتیجه سخنانی را که از دهانش بیرون می‌آید خواهد دید. **21** مرگ و زندگی در قدرت زبان است؛ کسانی که دوست می‌دارند حرف پزند، عاقب سخنانشان را خواهند دید. **22** وقتی مردی همسری پیدا می‌کند نعمتی می‌پابد. آن زن برای او برکتی است از جانب خداوند. **23** درخواست فقری از التمس توأم است و پاسخ ثروتمندان با خشونت. **24** هستد دوستانی که انسان را به نابودی می‌کشند، اما دوستی هم هست که از برادر نزدیکتر است.

20 شراب انسان را به کارهای احمقانه وا می‌دارد و مشروب باعث عربده‌کشی می‌شود؛ چه نادانند کسانی که خود را اسیر مشروب می‌کنند. **2** غضب پادشاه همچون غرش شیر است. هر که خشم او را برانگزیند جان خود را به خطر می‌اندازد. **3** اجتناب از نزاع برای شخص، عزت می‌آورد. فقط اشخاص نادان نزاع به پا می‌کنند. **4** آدم تپیل به موقع زمینش را شخم می‌زند، پس در هنگام برداشت محصول هر چه می‌گردد چیزی نمی‌پابد. **5** پند نیکو در اعماق دل مشورت دهنده مانند آب در ته چاه است و شخص فهمیده آن را بیرون می‌کشد. **6** بسیارند کسانی که اعدا می‌کنند خوب و باوفا هستند، ولی کیست که بتواند شخص واقعاً باوفایی پیدا کند؟ **7** فرزندان شخص امین و درستکار در زندگی سعادتمند خواهند شد. **8** پادشاهی که بر مسند قضاویت نیشنید به دقت جوانب امر را می‌ستجد و حق را از باطل تشخیص می‌دهد. **9** کیست که بتواند بگوید: «دل خود را پاک نگه داشهام و از گناه میرا هستم». **10** خداوند از اشخاصی که در داد و ستد از وزنه‌ها و پیمانه‌های نادرست استفاده می‌کنند متفرق است. **11** حتی کودک را می‌توان از طرز فرارش شناخت و فهمید که آنچه انعام می‌دهد پاک و درست است یا نه. **12** گوش شنو و چشم بینا، هر دو بخش خداوند خواهند شد. **13** اگر خواب را دوست داشته باشی فقیر می‌شوی؛ پس بیدار بمان تا سیر شوی. **14** خریدار به چنین نگاه می‌کند و می‌گوید: «بد است! اما بعد از خرید، از آن تعزیف می‌کند. **15** سخنان حکیمانه گرانبهانتر از طلا و نادرتر از جواهر است. **16** از کسی که نزد تو ضامن شخص غریبی می‌شود گو بگیر. **17** تانی که از راه کالاهبرداری به دست می‌آید لذیذ است، اما سرانجام کام را تلخ می‌کند. **18** نقشه‌هایت را بدون مشورت با دیگران عملی نکن و بدون تدبیر به جنگ

19

کار نمی‌دهد. **26** او تمام روز در آزوی گرفتن به سر می‌پرد؛ ولی شخص خداشناس سخاوتمند است و از پخشیدن به دیگران دریغ نمی‌کند. **27** خدا از قراینهای بدکاران نفرت دارد، بخصوص اگر با نیت بد تقدیم شده باشد. **28** شاهد دروغگو نایبر خواهد شد، اما سخنان شخص امین تا ابد باقی خواهد ماند. **29** آدم بدکار خودسازه عمل می‌کند، اما شخص درستکار تمام جوانب امر را می‌سنجد. **30** هیچ حکمت و بصیرت و نقشه‌ای نمی‌تواند علیه خداوند عمل کند. **31** انسان اسب را برای روز جنگ آماده می‌کند، ولی پیروزی را خداوند می‌بخشد.

22 نیکانی بتر از ثروت هنگفت است و محبویت گرانبهاتر از طلا و نقره.

2 دارا و ندار یک وجه مشترک دارند: هر دوی آنها را خداوند آفریده است. **3** شخص زیک خطر را پیشینی می‌کند و از آن اجتناب می‌نماید و لی آدم جاهم به سوی آن می‌رود و خود را گرفتار می‌سازد. **4** ثمرة تواضع و خداترسی، ثروت و احترام و عمر طولانی است. **5** راه اشخاص فاسد از خارها و دامها پوشیده است، پس اگر جان خود را دوست داری از رفتن به راه آنها خودداری کن. **6** یچه را در راهی که باید برود تربیت کن و او تا آخر عمر از آن منحرف نخواهد شد. **7** قبیر امیر ثروتمند است و قرض گیرنده غلام قرض دهنده. **8** هر که ظلم بکارد مصیبت درو خواهد کرد و قدرتش در هم خواهد شکست. **9** شخص سخاوتمندی که غذای خود را با فقر تقسیم می‌کند، بیکر خواهد یافت. **10** مسخره کننده را بیرون بینداز تا نزاع و مجادله و فحاشی خاتمه یابد. **11** اگر کسی پاکی قلب را دوست بدارد و سخنانش دلنشیں باشد، حتی پادشاه نیز دوست او خواهد شد. **12** خداوند آدمهای درستکار را محفوظ نگه می‌دارد، اما نقشه‌های بدکاران را باطل می‌کند. **13**

14 آدم تبلیل در خانه می‌ماند و می‌گوید: «اگر بیرون بروم شیر مرا می‌خورد.» **15** سخنان زن بدکار مانند یک دام خطرناک است و هر که مورد غضب خداوند باشد در آن می‌افتد. **16** حماقت در وجود کودک نهفته است، ولی چوب تأذیل آن را از بیرون می‌کند. **17** کسی که به خاطر نفع خودش به قفرا ظلم کند و به ثروتمندان هدیه دهد، عاقبت گرفتار قفر خواهد شد. **18** به این سخنان مردان حکیم که به تو یاد می‌دهم گوش فرا ده و با تمام وجود از آنها پیروزی کن؛ **19** زیرا حفظ کردن آنها در دل و قرار دادن آنها بر زبان، کار پسندیده‌ای است. **20** این سخنان را امروز به تو تعليم می‌دهم تا اعتماد تو بر خداوند پاشد. **21** این کلمات گزیده را که مملو از حکمت و اندرز است، برای تو نوشتم **22** تا حقیقت را آنچنان که هست به تو یاد دهم و تو نیز آن را به کسانی که از تو سؤال می‌کنند، بیاموزی. **23** اموال شخص قبیر را که حامی ندارند، غارت نکن و حق بیچارگان را در دادگاه پایمال ننمای؛ **24** زیرا خداوند به داد ایشان خواهد رسید و کسانی را که به ایشان ظلم کرده‌اند به سزا اعمالشان خواهد رسانید. **25** با اشخاص تندخواه که زود خشمگین می‌شوند معاشرت نکن، **26** میادا مثل آنها شوی و زندگی خود را تباہ کنی. **27** ضامن دیگری نشو و تعهد نکن که او قرض خود را پس خواهد داد، **28** زیرا اگر جبیور به پرداخت قرض او شوی و نتوانی آن را پردازی، رختخوابت را از زیرت بیرون می‌کشند. **29** حدود ملک خود را که اجدادت از قدیم آن را تعیین کرده‌اند، به نفع خود تغییر ننده. **30** اگر کسی در کار خود ماهر باشد،

نرو. **19** آدم سخن‌چین را فاش می‌کند، پس با چنین شخصی معاشرت نکن. **20** چراغ زندگی کسی که پدر و مادر خود را لعنت کند، خاموش خواهد شد. **21** مالی که آسان به دست آمده باشد برکتی نخواهد داشت. **22** بدی را با بدی تلافی نکن، بلکه متنظر باش تا خداوند عمل کند. **23** خداوند از اشخاصی که در داد و ستد از ترازو و سنجگاهی نادرست استفاده می‌کنند متفاوت است. **24** خداوند راه زندگی ما را تعیین می‌کند، پس انسان چگونه می‌تواند بهمهد زندگی او به کجا ختم می‌شود؟ **25** هرگز نستجده قولی به خداوند ناده، زیرا ممکن است گرفتار شوی. **26** پادشاه دانا شیران را تشخیص می‌دهد و آنها را به شدت مجازات می‌کند. **27** وجود انسان به منزله چراغ خداوند است که تمام انجیگرهای پنهانی او را آشکار می‌سازد. **28** هرگاه پادشاهی مهریان و امین باشد، سلطنتش از محبت پایدار می‌ماند. **29** شکوه جوانان، قوت ایشان است و عزت پیران، تجربه ایشان. **30** تنبیه برای بدن در دناتک است اما دل را از بدی پاک می‌کند.

21 دل پادشاه در دست خداوند است، او آن را مانند آب جوی، به هر

سو که بخواهد هدایت می‌کند. **2** تمام کارهای انسان به نظر خودش درست است، اما انجیگرهای را خداوند می‌بیند. **3** به جا آوردن عدالت و انصاف بیشتر از تقدیم قربانیها خداوند را خشنود می‌سازد. **4** غرور و تکری گناهانی هستند که آدم بدکار توسط آنها شناخته می‌شود. **5** زیکی و کوشش، انسان را توانگر می‌کند، اما شتابزدگی باعث فرق می‌شود. **6** ثروتی که با زیان دروغگو به دست آید، بخاری است بی دوام و تلهای مرگبار. **7** ظلم بدکارانی که نمی‌خواهند راستی را به جا آورند، عاقبت به سوی خودشان باز می‌گردد و آنان را نایبود می‌کند. **8** راه آدم گاهکار کچ است ولی شخص پاک در راستی گام بر می‌دارد. **9** سکونت در گوشة پشت بام بهتر است از زندگی کردن با زن سنتیزه‌جو در یک خانه مشترک. **10** آدم بدکار شرارت را دوست دارد، و همسایه‌اش نیز از دست او در امان نیست. **11** جاهلان تا تنبیه شدن مسخره کنندگان را نبینند درس عبرت نمی‌گیرند، اما دانایان تها با شنیدن ایشان پند می‌گیرند. **12** خداشناسان از مشاهده خراب شدن خانه بدکاران و هلاکت می‌آموزند. **13** آنکه فریاد فقیران را نشینیده می‌گیرد در روز تنگdestی خود نیز فریادسری نخواهد داشت. **14** هدیه‌ای که در خفا داده می‌شود خشم را می‌خواباند و روش پنهانی غصب شدید را فرو می‌نشاند. **15** اجرای عدالت برای عادلان شادی بخش است، اما برای ظالمان مصیبت بار. **16** مرگ در انظرل کسانی است که از راه حکمت منحرف می‌شوند. **17** کسی که خوشگذرانی را دوست دارد، تهیه‌ست می‌شود و آدم میگسار و عیاش هرگز ثروتمند نخواهد شد. **18** بدکاران در همان دامی که برای درستکاران نهاده‌اند، گرفتار می‌شوند. **19** سکونت در بیان می‌آب و علف بهتر است از زندگی کردن با زن سنتیزه‌جو. **20** خانه شخص دانا پر از نعمت و ثروت است، ولی آدم نادان هر چه به دست می‌آورد بر باد می‌دهد. **21** درستکار و مهریان باش تا عمر خوشی داشته باشی و از احترام و موقیت بrixوردار شوی. **22** یک مرد دانا می‌تواند شهر زویندان را بگیرد و قلعه اعتمادشان را فرو بزید. **23** هر که مواظب سخنانش باشد جانش را از مصیبتها نجات خواهد داد. **24** کسانی که دیگرگان را مسخره می‌کنند، معزور و متکرند. **25** داشتن اشتیاق و آزو برای شخص تبلیل کشته است، زیرا برای رسیدن به آن تن به

بدان که جزو افراد گمنام نخواهد ماند، بلکه به دربار پادشاهان راه خواهد یافت.

23

حکمت بنا می شود و با فهم استوار می گردد، **4** اتفاقهایش با دنایی از اسیاب نفس و گرانها پر می شود. **5** آدم دانا و فهمیده از قدرت زیاد پرخوردار است و دائم به قدرت خوبیش می افزاید. **6** پیروزی در جنگ بستگی به تدبیر خوب و مشورت زیاد دارد. **7** نادان نمی تواند به حکمت دست یابد؛ وقیعه موضوع همهی مورد بحث قار می گردد، او حرفی برای گفتن ندارد. **8** کسی که دائم نقشه های پلید در سر پیروزاند، عاقبت رسوا خواهد شد. **9** نقشه های آدم جاگه گناه آور است و کسی که دیگران را مسخره می کند مورد نفرت همه مردم می باشد. **10** اگر نتوانی سخنها ی زندگی را تحمل کنی، آدم ضعیفی هستی. **11** از نجات دادن کسی که به ناحق به مرگ محکوم شده است کو تا نهی نکن. **12** نگو که از جریان بخیر بوده ای، زیرا خدایی که جان تو در دست اوست و از دل تو آگاه است، می داند که تو از همه چیز باخیر بوده ای. او هر کسی را مطابق اعمالش جزا خواهد داد. **13** پسرم، همان طور که خود را عسل کام تو را شیرین می کند، همچنان کسب حکمت برای جان تو شیرین خواهد بود. کسی که حکمت بیاموزد آینده خوبی در انتشار خواهد بود و امیدهایش بر باد نخواهد رفت. **15** ای شریر، در کمین خانه شخص عادل نباش و منزلی را که او در آن زندگی می کند، تاراج نکن، **16** زیرا عادل حتی اگر هفت بار هم بیفتند، باز برخواهد خاست، اما شیرین گرفتار بلا شده، سرنگون خواهند شد. **17** وقیعه دشمنت دچار مصیبی می شود شادی نکن و هنگامی که می افتد دلشاد نشو، **18** زیرا ممکن است خداوند این کار تو را پیشنهاد و از مجازات او دست بردار! **19** به سبب بدکاران خودت را ناراحت نکن و به آنها حسادت نورز، **20** زیرا شخص بدکار آینده ای ندارد و چرا غش خاموش خواهد شد. **21** پسرم، از خداوند و پادشاه پرس و با کسانی که بر خند ایشان شورش می کنند همdest نشو، **22** کیست که بداند خداوند یا پادشاه چه بلایی بر سر چنین کسان خواهد آورد؟ **23** قاضی نباید در داوری از کسی طفرداری کند. **24** هر که به مجرم بگوید: «تو بی گاهی»، مورد لعنت و نفرت همه مردم واقع خواهد شد، **25** ولی آنکه گاهکار را محکوم کند و سعادت و بیکت نصیبیش خواهد گردید. **26** جواب صادقانه مانند بوسه دوست دلچسب است. **27** اول کسب و کاری داشته باش بعد خانه و خانواده تشکیل بده. **28** علیه همسایه خود شهادت دروغ نده و سخنان نادرست درباره اش بر زبان نیاور. **29** نگو: «هر چه بر سر آورده تلافی خواهند کرد.» **30** از کنار مزروعه شخص تنبیل و کم عقل گذشتیم؛ **31** همه جا خار روییده بود، علفهای هرز زمین را پوشانده و دیوار مزروعه فرو ریخته بود. **32** با دیدن این منظره به فکر فرو رفتم و این درس را آموختم: **33** کمی خواب بیشتر، کمی چرُت بیشتر، کمی دست رو دست گذاشتن و استراحت بیشتر، **34** و فقر و تنگدستی همچون راههنی مسلح به سراغ تو خواهد آمد.

25

امثال دیگری از سلیمان که مردان حِزقا، پادشاه بیهودا، آنها را به رشته تحریر درآورند: **2** عظمت خدا در پوشاندن اسرارش می باشد، اما عظمت پادشاه در بی بردن به عمق مسائل. **3** بی بردن به افکار پادشاهان مانند دست یافتن به آسمان و عمق زمین، غیرممکن است. **4** ناخالصی ها را از نقره جدا کن تا زرگر بتواند از آن طوفی بسازد. **5** اطرافیان بدکار پادشاه را از او دور کن تا تحت او به عدالت پایدار بمانند. **6** وقیعه به حضور پادشاه می روی خود را آدم بزرگی ندان و در جای بزرگ نایست، **7** چون بهتر است به تو گفته شود:

وقتی با حاکم سر سفره می نشینی، به خاطر بسیار با چه کسی روبرو هستی. **2** اگر آدم پرخوری هستی، کارد بر گلوبت بگذار **3** و شیفتۀ غذاهای لذیذ او نشو، زیرا ممکن است فربی در کار باشد. **4** عاقل باش و برای به چنگ آوردن ثروت، خودت را خسته نکن، **5** زیرا ثروت نایابدراست و مانند عقاب می برد و نایابد می شود. **6** از نفره آدم خسیس غذا نخور و برای غذاهای لذیذ او حرص نباش، **7** چون او حساب هر چه را که بخوری در فکرشن نگه می دارد. او تعارف می کند و می گوید: «بخور و بتوش»، اما این را از ته دل نمی گوید. **8** لقمه‌ای را که خورده‌ای استفراغ خواهی کرد و تشکرات تو بر باد خواهد رفت. **9** آدم نادان را نصیحت نکن، چون او سخنان حکیمانه تو را خوار خواهد شمرد. **10** حبود ملک خود را که از قدیم تعیین شده، تغییر نده و زمین پیمان را غصب نکن، **11** زیرا حامی ایشان قدرتمند است و به داد آنها خواهد رسید. **12** وقتی دیگران تو را تأثیب می کنند، با تمام دل آن را پیذری و به سخنان آمزونده شان گوش فرا ده. **13** از تأثیب کدن فرزند خویش کوتاهی نکن. چوب تبیه کن که جانش را از هلاکت نجات خواهی داد. **14** او را چوب تبیه کن که حکمت در دل تو باشد، دل من شاد خواهد شد **16** و هنگامی که دهانت به راستی سخن بگوید، وجود من به وجود خواهد آمد. **17** به گاهکاران حسادت نورز، بلکه اشتباق تو اطاعت از خداوند باشد؛ **18** زیرا در این صورت آینده خوبی خواهی داشت و امید تو بر باد نخواهد رفت. **19** ای پسرم، عاقل باش و به سخنان گوش فرا ده. در راه راست گام بزدار **20** و با آدمهای میگسار و شکم پرست معاشرت نکن، **21** زیرا کسانی که کارشان فقط خودن و خواییدن است، فقیر و محتاج خواهد شد. **22** نصیحت پدرت را که تو را به وجود آورده گوش بگیر و مادر پیرت را خوار مشمار. **23** در بی حقیقت باش و دن بداره دام خطرناکی است. **28** او ماند راهزن در کمین قربانیان خود می نشیند و باعث می شود مردان زیادی خیانتکار شوند. **29** مصیبی و بدیختی گریانگیر چه کسی می شود؟ آن کیست که دائم نیاز به پا می کند و می نالد، **30** کسی که دائم شراب بی جهت زخمی می شود و چشمانش تار می گردد؟ **31** پس فیفتۀ شراب قرمز نشو که در می خورد و به دنبال میگساری می رود. **32** پس به نرمی از گلوبت پایین می رود؛ **33** زیرا در پایان، مثل مار سمی تو را نیش خواهد زد و چون افعی تو را خواهد گرد.

چشمانت چیزهای عجیب و غریب خواهند دید و گرفتار هم و خیال خواهی شد. **34** مانند کسی خواهی بود که بر سر دکل کشته که دستخوش امواج دریاست خواهید باشد. **35** خواهی گفت: «مرا زندن ولی دردی احساس نمی کنم. کی به هوش می آیم تا پیاله‌ای دیگر بتوشم؟»

24

به اشخاص شیر حسادت نورز و آزو نکن که با آنها دوست شوی، **2** زیرا تمام فکر و ذکر آنها این است که به مردم ظلم کنند. **3** خانه با

بالاتر پنهانین»، از اینکه تو را در برایر چشمان بزرگان در جای پایینتر بشانند. اگر حتی با چشمانت چیزی می‌بینی، **8** شتابیده همسایهات را به دادگاه نبر، زیرا اگر در آخر ثابت شود که حق با وی بوده است، تو چه خواهی کرد؟ **9** وقتی با همسایهات دعوا می‌کنی رازی را که از دیگر شنیدهای فاش نکن، **10** زیرا دیگر کسی به تو اطمینان نخواهد کرد و تو بدنام خواهی شد. **11** سخنی که بجا گفته شود مانند نگهیهای طلاست که در ظرف نقره‌ای نشانده باشند. **12** نصیحت شخص دانا برای گوش شنیو مانند حلقه طلا و جواهر، با ازش است. **13** خدمتگزار امین همچون آب خنک در گرمای تابستان، جان اربايش را تازه می‌کند. **14** کسی که دم از پخشندگی خود می‌زند، ولی چیزی به کسی نمی‌بخشد مانند ابر و بادی است که باران نمی‌دهد. **15** شخص صبور می‌تواند حتی حاکم را مقاعده کند و زبان نم می‌تواند هر مقاومت سختی را در هم بشکند. **16** اگر به عسل دست یافتنی زیاد از حد نخور، زیرا ممکن است دلت به هم بخورد و استفراغ کنی. **17** به خانه همسایهات زیاد از حد نرو، می‌آدا از تو سیر و متغیر شود. **18** شهادت دروغ مثل تبر و شمشیر و تیر تیر صدمه می‌زند. **19** اعتماد کردن به آدم خائن در زمان تنگی مانند جویدن غذا با دندان لق و دویدن با پای شکسته است. **20** او آزار خواندن برای آدم غصه‌دار مثل درآوردن لیاس او در هوا سر و پاشیدن نمک روی ریشم است. **21** اگر دشمن تو گرسنه است به او غذا بده و اگر تشنه است به او آب بتوشان. **22** با این عملت، اخگرهای شرم بر سرش خواهی انباشت، و خداوند به تو پاداش خواهد داد. **23** همان‌طور که باد شمال باران می‌آورد، همچنان بدگویی، خشم و عصیانیت به بار می‌آورد. **24** سکوت در گوشه پشت بام بهتر است از زندگی کردن با زن غرغرو در یک خانه. **25** خیر خوشی که از دیار دور می‌رسد، همچون آب خنکی است که به کام تشنه لب می‌رسد. **26** سازش شخص درستکار با آدم بدکار، مانند آلوده کردن منع آب و گل‌الود ساختن چشممه است. **27** همان‌طور که زیاده‌روی در خوردن عسل مضر است، طلبیدن تعريف و تمجید از مردم نیز ناپسند است. **28** کسی که بر نفس خویش تسلط ندارد، مثل شهری بی‌حصار است.

27 دریاره فردای خود با غرور صحبت نکن، زیرا نمی‌دانی چه پیش خواهد آمد.

2 هرگز از خودت تعیف نکن؛ بگذار دیگران از تو تعیف کنند. **3** حمل بار سنگ و ماسه سخت است، اما تحمل ناراحتیهایی که شخص نادان ایجاد می‌کند، از آن هم سختر است. **4** حسادت خطناکتر و بی‌رحمت از خشم و غضب است. **5** سرزنش آشکار از محبت پیهان بهتر است. **6** رخم دوست بهتر از بوئه دشمن است. **7** شکم سیر حتی از عسل کراحت دارد، اما برای شکم گرسنه هر چیز تلخی شرین است. **8** کسی که از خانه‌اند دور می‌شود همچون پرندۀ است که از آشیانه‌اند آواره شده باشد. **9** مشورت صمیمانه یک دوست همچون عطری خوشبو، دلپذیر است. **10** دوست خود و دوست پدرت را هرگز ترک نکن، و وقتی در تنگی هستی سراغ برادرت نرو؛ همسایه نزدیک بهتر از برادر دور می‌تواند به تو کمک کند. **11** پسرم، حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن تا بتوانم جواب کسانی را که مرا سرزنش می‌کنند، بدهم. **12** عاقل خطر را پیش‌بینی می‌کند و از آن اجتناب می‌نماید، ولی جاهم به سوی آن رود و خود را گرفتار می‌کند. **13** از کسی که نزد تو ضامن شخص غریبی می‌شود، گرو بگیر. **14** اگر صیح زود با صدای بلند برای دوست دعای خیر کرده، او را از خواب بیدار کنی، دعای تو همچون لعنت خواهد بود. **15** غرگهای زن بهانه‌گیر مثل چکچک آب در روز بارانی است؛ **16** همان‌طور که نمی‌توان از وزیدن باد جلوگیری کرد، و یا با دستهای چرب چیزی را نگه داشت، همان‌طور هم محل است بتوان از غریر چنین زنی جلوگیری کرد. **17** همان‌طور که آهن، آهن را می‌تراشد، دوست نیز شخصیت دوستش را اصلاح می‌کند. **18** هر که درختی پروراند

نکار می‌کند. **12** کسی که در نظر خود عاقل است از یک نادان هم نادانتر است. **13** آدم تبلیل پایش را از خانه بیرون نمی‌گذارد و می‌گوید: «شیرهای درنده در کوچجه‌ها هستند!» **14** او مانند دری که بر پاشه‌اش می‌چرخد، در رختخوابش می‌غلند و از آن جدا نمی‌شود. **15** دستش را به طرف بشقاب دراز می‌کند ولی از فرط تبلیل لقمه را به دهانش نمی‌گذارد. **16** با این حال او خود را داناتر از هفت مرد عاقل می‌داند. **17** کسی که در نزاعی دخالت می‌کند که به او مربوط نیست مانند شخصی است که گوششای سگی را کشید. **18** شخصی که همسایه خود را فرب بدهد و بعد بگوید که شوخی کشید است، مثل دیوانه‌ای است که به هر طرف آتش و تیرهای مرگبار پرت می‌کند. **19** هیزم که نیاشد آتش خاموش می‌شود، سخن چین که نیاشد نواع فرو می‌نشیند. **21** همان‌طور که زغال و هیزم آتش را مشتعل می‌کند، مرد سبزه‌جو هم جنگ و نزاع بر پا می‌نماید. **22** سخنان سخن چین مانند لقمه‌های لذیذی است که با لذت بعلیه می‌شود. **23** سخنان زیبا و فرینده، شارت دل را پنهان می‌سازد، درست مانند لعایی که طرف گلی را پوشاند. **24** شخص که نیاز با حرلهایش کینه دلش را مخفی می‌کند؛ **25** اما تو گول حرلهای فرینده اوا را نخور، زیرا دلش پر از نفرت است. **26** اگرچه نفرش را با جهله پنهان می‌کند، اما سرانجام پلیدی او بر همگان آشکار خواهد شد. **27** هر که برای دیگران چاه بکند، خود در آن خواهد افتاد. هر که سنگی به طرف دیگران بغلانند، آن سنگ بروم گردد و بر روی خود او می‌افتد. **28** زيان دروغ‌گو از مجروح شدگان خود نفرت دارد و دهان چاپلوس خراجی بار می‌آورد.

27 همان‌طور که باریدن برف در تابستان یا باران در فصل درو خلاف قانون طبیعت است، همچنان است احترام گذاشتن به اشخاص نادان. **2** نفرین، بر کسی که مستحق آن نیست اثری ندارد و مانند گنجشک یا پرستوی است که این سو و آن سو پرواز می‌کند و در جایی نمی‌نشیند. **3** شلاق برای اسب است و افسار برای الاغ، و چوب تنبیه برای آدم نادان. **4** نادان را مطابق حمقاش جواب نده، می‌آدا تو هم مثل او شوی. **5** نادان را مطابق حمقاش جواب بده، می‌آدا خودش را عاقل بداند. **6** کسی که توسط آدم نادان پیغام می‌فرستد مثل شخصی است که پای خود را قطع می‌کند و یا زهر می‌نوشد. **7** مثلی که از دهان شخص نادان بیرون می‌آید، مانند پای لنگ، سست است. **8** احترام گذاشتن به شخص نادان، مانند بستن سنگ به فلاخن، کار احمقانه‌ای است. **9** مظلي که از دهان شخص نادان بیرون می‌آید همچون خاری که به دست آدم می‌ست فرو می‌رود و او حس نمی‌کند، بی‌اثر است. **10** کسی که نادان یا هر رهگذری را استخدام می‌کند، مانند تیراندازی است که بی‌هدف تیر رها کرده، هر رهگذری را مجروح می‌سازد. **11** همان‌طور که سگ به قی خود باز می‌گردد، آدم احمق نیز حماقت خود را

اما هستند قضاتی که به خاطر یک لقمه نان، بی انصافی می کنند. 22 آدم خمیس فقط به فکر جمع آوری ثروت است غافل از اینکه فقر در انتظار است. 23 اگر اشتیاه کسی را به او گوشود کنی، در آخر از تو بیشتر قدردانی خواهد کرد تا از کسی که پیش او چاپلوسی کرده است. 24 کسی که والدین خود را غارت می کند و می گوید: «کار بدی نکرده‌ام»، دست کمی از یک آدمکش ندارد. 25 حرص و طمع باعث جنگ و جدال می شود؛ اما توکل نمودن به خداوند انسان را کامیاب می کند. 26 هر که بر نفعه‌های خود تکیه می کند نادان است، ولی آنانی که از تعالی خدا پیروی می نمایند، در امان می باشند. 27 اگر به فقرا کمک کنی، هرگز محتاج نخواهی شد؛ ولی اگر روی خود را از قبیر برگردانی، مورد لعنت قرار خواهی گرفت. 28 هنگامی که بدکاران به قدرت می رسند، مردم خود را پنهان می کنند، اما وقتی بدکاران سقوط کنند درستکاران دوباره قدرت را به دست خواهند گرفت.

29

کسی که بعد از تنبیه پسیار، باز سرسختی کند، ناگهان خود خواهد شد و دیگر علاجی نخواهد داشت. 2 وقی قدرت در دست نیکان است مردم شادند، اما قدرت که به دست بدان بیفتد مردم می نالند. 3 پسر عاقل پدرش را خوشحال می کند، اما پسری که به دنبال زنان بدکاره می رود اموالش را بر باد می برد. 4 پادشاه عاقل به مملکتش ثبات می بخشد، اما آنکه رشه می گیرد مملکت خود را نابود می کند. 5 شخص متملق با چاپلوسی‌های خود به دوستش صدمه می زند. 6 بدکاران در دام گناه خود گرفتار می شوند، اما شادی نصیب درستکاران می گردد. 7 شخص درستکار نسبت به فقرا با انصاف است، اما آدم بدکار به فکر آنها نیست. 8 شخص نادانی که همه را مسخره می کند می تواند شهری را به آشوب بکشاند، اما شخص دانا تلاش می کند صلح و آرامش برقار نماید. 9 اگر شخص عاقل با آدم نادان به دادگاه بروند، نادان یا خشمگین می شود یا مسخره می کند، و هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی شود. 10 افرادی که تشنه خون هستند از اشخاص درستکار متفاوتند و قصد جانشان را دارند. 11 آدم نادان خشم خود را فرو بروز می بدد، اما شخص دانا جلوی خشم خود را می گیرد. 12 اگر حاکم به حرفهای دروغ گوش کند، تمام افادش دروغگو خواهد شد. 13 قبیر و ثروتمند در یک چیز مثل هم هستند: خداوند به هر دو انها چشم بینا داده است. 14 پادشاهی که نسبت به فقرا با انصاف باشد، سلطنتش همیشه پا بر جا خواهد ماند. 15 برای تربیت بچه، چوب تأثیب لازم است. اگر او را به حال خود واگذاری و ادب نکنی، باعث سرافکنگی مادرش خواهد شد. 16 وقی اشخاص بدکار به قدرت می رسند، فساد زیاد می شود؛ ولی قدرت آنها دوامی نخواهد داشت و نیکان سقوط آنها را به چشم خواهند دید. 17 فرزند خود را تأثیب کن تا باعث شادی و آرامش فکر تو شود. 18 در جایی که پیام خدا نیست، مردم سرکش می شوند. خوش با حال قومی که احکام خدا را به جا می آرند. 19 خدمتکار را نمی توان تنها با نصیحت اصلاح کرد، زیرا او هر چند حرفهای تو را بفهمد ولی به آنها توجه نخواهد کرد. 20 شخصی که بدون فکر کردن و با عجله جواب می دهد از نادان هم بدتر است. 21 غلامی که اریا پیش از از کودکی به نازپرورده باشد، برای اریا پیش غلامی نخواهد کرد. 22 شخص تنفسخوار به پا می کند و باعث ناراحتی می شود. 23 تکبر، انسان را به زمین می زند، ولی فروتنی منجر به سربلندی می شود. 24 کسی که با دزد رفیق

از میوه‌اش نیز خواهد خورد و هر که به اریا پیش خدمت کند پاداش خواهد گرفت. 19 همان طور که انسان در آب، صورت خود را می بیند، در وجود دیگران نیز وجود خویش را مشاهده می کند. 20 همان طور که دنیای مردگان از پل بعدین زندگان سیر نمی شود، خواسته‌های انسان نیز هرگز ارضان نمی گردد. عکس العملش در برای تعریف و تمجید دیگران می توان شناخت. 22 اگر احمق را در داخل هاون هم بکویی حماقتش از او جدا نمی شود، 23 مال و دارایی زود از بین می رود و تاج و تخت پادشاه تا ابد برای نسل او باقی نمی ماند. پس تو با دقت از گله و رمهات مواهیت کن، 25 زیرا وقتی علوفه چیزهای شود و محصول جدید به بار آید و علف کوهستان جمع آوری شود، 26 آنگاه از پشم گوسفندانات لیاس تهیه خواهی گرد، از فروش بهایت زمین خواهی خرید 27 و از شیر بقیه بزها تو و خانواده و کنیات است سیر خواهید شد.

28

شیران می گزیند، در حالی که کسی آنها را تعقیب نمی کند! ولی خداشناسان چون شیر، شجاع هستند. 2 وقی مملکتی گرفتار فساد شود، دولتش به آسانی سرنگون می گردد، اما رهبران درستکار و عاقل مایه ثبات مملکت هستند. 3 حاکمی که بر فقرا ظلم می کند مانند باران تندی است که محصول را از بین می برد. 4 بی توجهی نسبت به قانون، ستایش بدکاران است ولی اطاعت از آن، مبارزه با بدی می باشد. 5 عدالت برای بدکاران بی معنی است، اما پیروان خداوند اهمیت آن را خوب می دانند. 6 انسان بهتر است فقیر و درستکار باشد تا ثروتمند و کلاهبردار. 7 پسری که از قوانین اطاعت می کند داناست، اما کسی که رفیق عیاشان است مایه ننگ پدرش می باشد. 8 مالی که از راه ریاحواری و بهره کشی از فقرا حاصل شود عاقبت به دست کسی می افتد که بر فقرا رحم می کند. 9 خدا از دعای کسانی که احکام او را اطاعت نمی کنند، کراحت دارد. 10 هر که دام بر سر راه شخص درستکار بنهد و او را به راه بد بکشاند، عاقبت به دام خود گرفتار خواهد شد، ولی اشخاص نیک پاداش خوبی خواهند یافت. 11 ثروتمندان خود را دانا می پندازند، اما قبیر خردمند از واقعیت درون آنها باخبر است. 12 وقی نیکان پیروز می شوند، همه شادی می کنند، اما هنگامی که بدکاران به قدرت نیکان پیروز می شوند، همه شادی می کنند، اما کسی که از نادارند، هرگز کامیاب نخواهد شد، اما کسی که آن را اعتراف کند و از آن دست بکشد خدا بر او رحم خواهد کرد. 14 خوش با حال کسی که ترس خدا را در دل دارد، زیرا هر کسی نسبت به خدا سرسخت باشد گرفتار بلا و بدجنبی می شود. 15 مردم بیچاره‌ای که زیر سلطه حاکم ظالمی هستند، مانند کسانی می باشند که گرفتار شیر غراغ یا خرس گرسنه شده باشند. 16 سلطان نادان به قوم خود ظلم می کند. پادشاهی که از نادستی و رسوخه خواری نفرت داشته باشد، 17 عذاب و جدان یک جنایتکار او را به جا می آرند. 18 هر که در راه راست ثابت قدم باشد در امان خواهد ماند، اما کسی که به راههای کج برود خواهد افتاد. 19 هر که در زمین خود زراعت کند نان کافی خواهد داشت، اما کسی که وقت خود را به بطالت بگذراند فقر گیبانگیر او خواهد شد. 20 اشخاص درستکار کامیاب خواهند شد، اما کسانی که برای ثروتمند شدن عجله می کنند بسرا نخواهند ماند. 21 طرفداری، کار درستی نیست؛

می شود، دشمن جان خویش است، زیرا شهادت دروغ می دهد و به این ترتیب خود را زیر لعنت قرار می دهد. **25** کسی که از انسان می ترسد گفتار می شود، اما شخصی که به خداوند توکل می کند در امان می ماند. **26** بسیاری از مردم از حاکم انتظار لطف دارند غافل از اینکه خداوند است که به داد مردم می رسد. **27** درستکاران از بدکاران نفرت دارند و بدکاران از درستکاران.

31 سخنان الهام بخش مادر لمولیل پادشاه به او: ۲ ای پسر من، ای

پسری که تو را در جواب دعاها می یافته‌ام، **۳** نیروی جوانی خود را صرف زنان نکن، زیرا آنها باعث نابودی پادشاهان شده‌اند. **۴** ای لمولیل، شایسته پادشاهان نیست که میگساری کند، **۵** چون ممکن است قوانین را فراموش کرده توانند به داد مظلومان برسند. **۶** شراب را به کسانی بده که در انتظار مرگید و به اشخاصی که دلتگ و تلخکام هستند، **۷** تا بنوشند و فقر و بدبختی خود را فراموش کنند. **۸** دهان خود را باز کن و از حق کسانی که بی‌زبان و بی‌چاره‌اند دفاع کن. **۹** دهان خود را باز کن و به انصاف داوری نما و به داد فقیران و محتاجان برس. **۱۰** زن خوب را چه کسی می‌تواند پیدا کند؟ ارزش او از جواهر هم بیشتر است! **۱۱** او مورد اعتماد شوهرش می‌باشد و نمی‌گذارد شوهرش به چیزی محاج شود. **۱۲** در تمام روزهای زندگی به شوهرش خوبی خواهد کرد، نه بدی. **۱۳** پشم و کتان می‌گیرد و با دستهای خود آنها را می‌رسید. **۱۴** او برای تهیه خوراک، مانند کشتهای بازگانان به راههای دور می‌رود. **۱۵** قبل از روشن شدن هوا، بیدار می‌شود و برای خانواده‌اش خوراک آماده می‌کند و دستورهای لازم را به کنیزانش می‌دهد. **۱۶** مزرعه‌ای را در نظر می‌گیرد و پس از بررسیهای لازم آن را می‌خرد و با دسترنج خود تاکستان ایجاد می‌کند. **۱۷** او قوی و پرکار است. **۱۸** به امور خرید و فروش رسیدگی می‌نماید و شبها تا دیر وقت در خانه کار می‌کند. **۱۹** با دستهای خود نخ می‌رسید و پارچه‌های می‌پاکد. **۲۰** او دست و دل باز است و به فقر کمک می‌کند. **۲۱** از برف و سرما باکی ندارد، چون برای تمام اهل خانه‌اش لباس گرم بافته است. **۲۲** برای خود نیز لباسهای زیبا از پارچه‌های نفیس می‌دوزد. **۲۳** او لباس و کمربند تهیه می‌کند، بلکه به انتراجهای می‌فروشد. شهر چنین زنی در میان بزرگان شهر مورد احترام خواهد بود. **۲۵** او زنی است قوی و باوقار و از آینده نمی‌ترسد. **۲۶** سخنانش پر از حکمت و نصایحش محبت‌آمیز است. **۲۷** او تنبیلی نمی‌کند، بلکه به انتراجهای خانواده‌اش رسیدگی می‌نماید. **۲۸** فرزندانش او را می‌ستایید و شوهرش از او تمجید نموده، می‌گوید: **۲۹** «تو در میان تمام زنان خوب، بی‌نظیر هستی!» **۳۰** زیبایی فریبده و نایابیدار است، اما زنی که خداترس باشد قابل ستایش است. **۳۱** پاداش کارهایش را به او بدهید و بگذراید همه او را تحسین کنند.

30 سخنان اگر پسر باکه، شامل این پیام است: خدایا، خسته‌ام؛ ای خدا، خسته و درمانده‌ام. **۲** من نادان‌ترین آدمیان هستم و عاری از شعور بشري. **۳** حکمته در من نیست و شناختی از خدا ندارم. **۴** آن کیست که آسمان و زمین را زیر پا می‌گذارد؟ آن کیست که باد را در دست خود نگه می‌دارد و آنها را در رای خود می‌پیچد؟ آن کیست که حدود زمین را برقار کرده است؟ نامش چیست و پسرش چه نام دارد؟ اگر می‌دانی بگو! **۵** سخنان خدا تمام پاک و میراست. او مانند یک سپر از تمام کسانی که به او پنهان می‌برند محافظت می‌کند. **۶** به سخنان او چیزی اضافه نکن، میادا تو را توبیخ نماید و تو دروغگو قلمداد شوی. **۷** ای خدا، قبل از آنکه بیمود دو چیز از تو می‌طلبیم: **۸** مرا از دروغ گفتن حفظ کن و مرا نه تهیدهست بگردان و نه ژوتمند، بلکه روزی مرا به من بده؛ **۹** چون اگر ژوتمند شوم ممکن است تو را انکار کنم و بگویم: «خداوند کیست؟» و اگر تهیدهست گردم امکان دارد ذردی کنم و نام تو را می‌حرمت نمایم. **۱۰** هرگز از کسی نزد کارفرمایش بدگویی نکن، میادا به نفرین او گرفتار شوی. **۱۱** هستند کسانی که پدر و مادر خود را نفرین می‌کنند. **۱۲** هستند کسانی که خود را پاک می‌دانند در حالی که به گاه آلوهاند. **۱۳** هستند کسانی که از نگاهشان کبر و غور می‌بارد، **۱۴** هستند کسانی که دندهای خود را تیز می‌کنند تا به جان مردم فقیر بیفتد و آنها را بیغلند. **۱۵** زالو را دو دختر است که فریاد می‌کشند: «بده! بده!» سه چیز هست که هرگز سیر نمی‌شوند، بلکه چهار چیز، که نمی‌گویند: «بس است!»: **۱۶** دنیای مردگان، رحم نازار، زمین ای آب، آتش مشتعل. **۱۷** (Sheol h7585) کسی که پدر خود را مستخره کند و مادرش را تحقیر نماید، کلاگها چشمانش را از کاسه در می‌آورند و لاشخورها بدنش را می‌خورند. **۱۸** سه چیز برای من بسیار عجیبند، بلکه چهار چیز که من آنها را فرمی‌کنم: **۱۹** پیواز عقاب در آسمان، خربیدن مار روی سخره، عبور کشته از دریا، و راو مرد با دختر جوان. **۲۰** همچنین است راه زن بدکاره که می‌خورد و دهانش را پاک می‌کند و می‌گوید: «کار بدی نکردم». **۲۱** سه چیز است که زمین را می‌لزاند، بلکه چهار چیز که زمین تاب تحملش را ندارد: **۲۲** زن بداخلانی که شوه کرده باشد، و کنیزی که جای بانوی خود را بگیرد. **۲۴** چهار چیز است بر زمین که بسیار کوچک اما باندازه دانا هستند: **۲۵** مورجه‌ها که ضعیف هستند ولی برای زمستان خوراک ذخیره می‌کنند، **۲۶** گورکنها که ناتوانند اما در میان سخره‌ها پرای خود لانه می‌سازند، **۲۷** ملخها که رهیز ندارند ولی در دسته‌های منظم حرکت می‌کنند، **۲۸** و مارمولکها که می‌توان آنها را در دست گرفت، اما حتی به کاخ پادشاهان نیز راه می‌یابند. **۲۹** سه چیز است که راه فتنشان باوقار است، بلکه چهار چیز که با متأنث می‌خرامند: **۳۰** شیر که سلطان حیوانات است و از هیچ چیز نمی‌ترسد، **۳۱** طاووس، بزر، و پادشاهی که سپاهیانش همراه او هستند. **۳۲** اگر از روی حمامت مغورو

و از هیچ خوشی و لذتی خود را محروم نساختم. از کارهایی که کرده بودم لذت می‌بردم و همین لذت، پاداش تمام زحماتم بود. **۱۱** اما وقتی به همه کارهایی که کرده و چیزهایی که برای آنها زحمت کشیده بودم نگاه کردم، دیدم همه آنها منند دویدن به دنبال باد بیهوده است، و در زیر آسمان هیچ چیز ارزش ندارد. **۱۲** یک پادشاه، غیر از آنچه پادشاهان قبل از او کردند، چه می‌تواند بکند؟ پس من به مطالعه و مقایسه حکمت و حماقت و جهالت پرداختم. **۱۳** دیدم همان طور که نور بر تاریکی بزیر دارد، حکمت نیز بتر از حماقت است. **۱۴** شخص حکیم بصیرت دارد و راه خود را می‌بیند، اما آدم نادان کور است و در تاریکی راه می‌رود. با این حال، بی بردم که عاقبت هر دو ایشان یکی است. **۱۵** پس به خود گفتم: «من نیز به عاقبت احمقان دچار خواهم شد، پس حکمت من چه سودی برای من خواهد داشت؟ هیچ! این نیز بیهودگی است.» **۱۶** زیرا حکیم و احمق هر دو می‌بینند و به فراموشی سپرده‌اند و دیگر هرگز یادی از آنها نخواهد بود. **۱۷** پس، از زندگی بیزار شدم، زیرا آنچه در زیر آسمان انجام می‌شد مرا رنج می‌داد. بهله، همه چیز مانند دویدن به دنبال باد بیهوده است. **۱۸** از چیزهایی که در زیر آسمان برایشان زحمت کشیده بودم، بیزار شدم، زیرا می‌بايست تمام آنها را برای جانشین خود به جا بگذارم، **۱۹** بدون اینکه بدانم او حکیم خواهد بود یا نادان. با وجود این او صاحب تمام چیزهایی خواهد شد که من برایشان زحمت کشیده‌ام و در زیر آسمان با حکمت خود به چنگ اورده‌ام. این نیز بیهودگی است. **۲۰** پس، از تمام زحماتی که زیر آسمان کشیده بودم مأمور شدم. **۲۱** انسان با حکمت و دانش و مهارت خود کار می‌کند، سپس تمام حاصل زحماتش را برای کسی می‌گذارد که زحمتی برای آن نکشیده است. این نیز بصیرتی بزرگ و بیهودگی است. **۲۲** انسان از این همه رنج و مشقی که زیر آسمان می‌کشد چه چیز عایدش می‌شود؟ **۲۳** روزهایش با درد و رنج سپری می‌شود و حتی در شب، فکر او آرامش نمی‌یابد. این نیز بیهودگی است. **۲۴** برای انسان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بیوشد و از دسترنج خود لذت ببرد. این لذت را خداوند به انسان می‌بخشد، **۲۵** زیرا انسان جدا از او نمی‌تواند بعورد و بتوشد و لذت ببرد. **۲۶** خداوند به کسانی که او را خشنود می‌سازند حکمت، دانش و شادی می‌بخشد؛ ولی به گاهه‌کاران زحمت اندوختن مال را می‌دهد تا آنچه را اندوخته‌اند به کسانی بدنه‌ند که خدا را خشنود می‌سازند. این زحمت نیز مانند دویدن به دنبال باد، بیهوده است.

۳ برای هر چیزی که در زیر آسمان انجام می‌گیرد، زمان معنی وجود دارد: **۲** زمانی برای تولد، زمانی برای مرگ. زمانی برای کاشتن، زمانی برای پرداختن. **۳** زمانی برای کشتن، زمانی برای شفا دادن. زمانی برای خراب کردن، زمانی برای ساختن. **۴** زمانی برای گریه، زمانی برای خنده، زمانی برای مامن، زمانی برای رقص. **۵** زمانی برای دور ریختن سنتگها، زمانی برای جمع کردن سنتگها. زمانی برای در آغوش گرفتن، زمانی برای اجتناب از در آغوش گرفتن. **۶** زمانی برای به دست آوردن، زمانی برای از دست دادن. زمانی برای نگاه داشتن، زمانی برای دور انداختن. **۷** زمانی برای پاره کردن، زمانی برای دوختن. زمانی برای سکوت، زمانی برای گفتن. **۸** زمانی برای معبت، زمانی برای نفرت. زمانی برای جنگ، زمانی برای صلح. **۹** آدمی از زحمتی که می‌کشد چه نفعی می‌برد؟ **۱۰** من درباره کارهایی که خداوند بر دوش انسان به خود گفتم: «اگر بیان لذت را امتحان کن و در بی خوشی باش.» ولی فهمیدم که این نیز بیهودگی است. **۲** پس گفتم: «خنده و شادی، احمقانه و بی‌فایده است.» **۳** در حالی که در دل، مشتاق حکمت بودم، تصمیم گرفتم به شراب روی پیارم و بدین ترتیب حماقت را هم امتحان کنم تا ببینم در زیر آسمان چه چیز خوبست که انسان، عمر کوتاه خود را صرف آن کند. **۴** به کارهای بزرگ دست زدم. برای خود خانه‌ها ساختم، تاکستانها و باجهای میوه غرس نمودم، **۵** گردشگاهها درست کردم **۶** و مخزن‌های آب ساختم تا درختان را آبیاری کنم. **۷** غلامان و کنیزان خریدم و صاحب غلامان خانه‌زاد شدم. بیش از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، گله و رمه داشتم. **۸** از گنجینه‌های سلطنتی ولایاتی که بر آنها حکومت می‌کردم طلا و نقره برای خود اندوختم. مردان و زنان مطریب داشتم و در حرم‌سراي من زنان بسیاری بودند. از هیچ لذتی که انسان می‌تواند داشته باشد بی‌نیصیب نبودم. **۹** بدین ترتیب، از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، بتر و بزرگتر شدم و در عین حال حکتم نیز با من بود. **۱۰** هر چه خواستم به دست آوردم

به خود گفتم: «اگر بیان لذت را امتحان کن و در بی خوشی باش.» ولی فهمیدم که این نیز بیهودگی است. **۲** پس گفتم: «خنده و شادی، احمقانه و بی‌فایده است.» **۳** در حالی که در دل، مشتاق حکمت بودم، تصمیم گرفتم به شراب روی پیارم و بدین ترتیب حماقت را هم امتحان کنم تا ببینم در زیر آسمان چه چیز خوبست که انسان، عمر کوتاه خود را صرف آن کند. **۴** به کارهای بزرگ دست زدم. برای خود خانه‌ها ساختم، تاکستانها و باجهای میوه غرس نمودم، **۵** گردشگاهها درست کردم **۶** و مخزن‌های آب ساختم تا درختان را آبیاری کنم. **۷** غلامان و کنیزان خریدم و صاحب غلامان خانه‌زاد شدم. بیش از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، گله و رمه داشتم. **۸** از گنجینه‌های سلطنتی ولایاتی که بر آنها حکومت می‌کردم طلا و نقره برای خود اندوختم. مردان و زنان مطریب داشتم و در حرم‌سراي من زنان بسیاری بودند. از هیچ لذتی که انسان می‌تواند داشته باشد بی‌نیصیب نبودم. **۹** بدین ترتیب، از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، بتر و بزرگتر شدم و در عین حال حکتم نیز با من بود. **۱۰** هر چه خواستم به دست آوردم

ممکن است از کنج زندان به تخت پادشاهی برسد. ۱۵ مردمی که زیر این آسمان زندگی می‌کنند از چنین جوانی که جانشین پادشاه شده است حمایت می‌نمایند. ۱۶ او می‌تواند بر عده زیادی حکومت کند؛ اما نسل بعدی، او را نیز برکار می‌کند! این نیز مانند دویدن به دنبال باد، بیهوود است.

۵ وقتی وارد خانه خدا می‌شوی، مراقب رفتارت باش. مثل اشخاص نادان تباش که در آنجا قربانی تقدیم می‌کنند بدون اینکه متوجه اعمال بد خود باشند. وقتی به آنجا می‌روی گوشاهی خود را باز کن تا چیزی باد بگیری. ۲ برای حرف زدن عجله نکن و سخنان نستجیده در حضور خداوند بر زبان نیاور، ۳ نیز او در آسمان است و تو بر زمین، پس سخنان تو کم و سنجیده باشند. همان طور که نگرانی زیاد باعث می‌شود خواهای بدبینی، همچنان حرف زدن زیاد موجب می‌شود سخنان احمقانه بگویند. ۴ وقتی به خداوند قول می‌دهی که کاری انجام بدهی، در وفای آن تأثیر نکن، نیز خداوند از احمقان خشنود نیست. به قولی که او می‌دهی وفا کن. ۵ بهتر است قول ندهی تا اینکه قول بدهی و انجام ندهی. ۶ نگذار سخنانست تورا به گناه پکشانند و سعی نکن به خادم خدا بگویی که ندانسته به خداوند قول داده‌ای؛ چرا با چنین سخنانی خداوند را خشمگین سازی، تا او دسترنج تو را از بین ببرد؟ ۷ خیالات بسیار و سخنان زیاد بیهوودگی است؛ پس تو با ترس و احترام به حضور خداوند بیا. ۸ هرگاه ببینی در سرزمینی، فقرا مورد ظلم واقع می‌شوند و عدالت و انصاف اجرا نمی‌گردد، تعجب نکن؛ زیرا یک مامور اجرای عدالت، تابع مامور بالاتری است که او نیز زیر دست مامور بالاتری قرار دارد. این سلسله مراتب، باعث می‌شود اجرای عدالت مختلف شود. ۹ حتی پادشاه نیز از موارع ثروت است. این نیز بیهوودگی است. ۱۱ هر چه ثروت بیشتر شود، مخارج نیز بیشتر می‌شود؛ پس آدم ثروتنمده که با چشمانش خرج شدن ثروتش را می‌بیند، چه سودی از ثروتش می‌برد؟ ۱۲ خواب کارگر شیرین است، چه کم بخورد چه زیاد؛ اما دارای شخص ثروتنمده نمی‌گذرد او راحت بخوابد. ۱۳ مصیبت دیگری در زیر آسمان دیده‌ام: شخصی که برای آینده ثروت جمع می‌کند، ۱۴ ولی در اثر حادثه بدی ثروتش بر بار می‌رود و چیزی برای فرزندانش باقی نمی‌ماند. ۱۵ برینه به دنیا می‌آید و برینه از دنیا می‌رود و از دسترنج خود چیزی با خود نمی‌برد. ۱۶ چه مصیبی! انسان می‌آید و می‌رود و نفعی نمی‌برد، زیرا زحماتش مانند دویدن به دنبال باد است. ۱۷ او تمام عمر را در تاریکی و نومیدی و درد و خشم می‌گذراند. ۱۸ من این را فهمیدم که بهترین چیزی که انسان در تمام زندگی می‌تواند انجام هدف این است که بخورد و بپوشد و از دسترنجی که در زیر آسمان حاصل نموده، لذت ببرد، زیرا نصیبیش همین است. ۱۹ اگر خداوند به کسی مال و ثروت بددهد و توانایی عطا کند تا از آن استفاده نماید، او باید این بخشش خدا را که نصیبیش شده پنهاند و از کار خود لذت ببرد. ۲۰ چنین شخصی در مورد کوهه بودن عمر غصه نخواهد خورد، زیرا خداوند دل او را از شادی پر کرده است.

۶ مصیبت دیگری در زیر آسمان دیدم که برای انسان طاقت فرساست. ۲ خدا به بعضی اشخاص مال و ثروت و عزت بخشیده است به طوری که هر چه دلشان بخواهد می‌توانند به دست آورند، ولی به آنها توانایی استفاده از

نهاده تا انجام دهد، اندیشیدم ۱۱ و دیدم که خداوند برای هر کاری زمان مناسبی مقرر کرده است. همچنین، او در دل انسان اشیایی به درک ابديت را نهاده است، اما انسان قادر نیست کار خدا را از ابتدا تا انتها درک کند. ۱۲ پس به این نتیجه رسیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که شاد باشد و تا آنجا که می‌تواند خوش بگذراند، ۱۳ بخورد و بپوشد و از دسترنج خود لذت ببرد. اینها بخشش‌های خداوند هستند. ۱۴ من این را دریافتام که هر آنچه خداوند انجام می‌دهد تغییرناپذیر است؛ نیز توان چیزی بر آن افرود یا از آن کم کرد. مقصود خداوند این است که توس او در دل انسان باشد. ۱۵ آنچه که هست از قبل بوده و آنچه که باید بشود از قبل شده است. خدا گذشته را تکرار می‌کند. ۱۶ علاوه بر این، دیدم که در زیر آسمان عدالت و انصاف جای خود را به ظلم و بی‌انصافی داده است. ۱۷ به خود گفتم: «خداوند هر کاری را که انسان می‌کند، چه نیک و چه بد، در وقتی داوری خواهد نمود.» ۱۸ سپس فکر کردم: «خداوند انسانها را می‌آزماید تا به آنها نشان دهد که بهتر از حیوان نیستند. ۱۹ زیرا عاقبت انسان و حیوان یکی است، هر دو جان می‌دهند و می‌میرند؛ پس انسان هیچ برتری بر حیوان ندارد. همه چیز بیهوودگی است! ۲۰ همه به یک جا می‌روند، از خاک به وجود آمداند و به خاک باز می‌گردند. ۲۱ چطور می‌توان فهمید که روح انسان به بالا پرواز می‌کند و روح حیوان به قعر زمین فرو می‌رود؟!» ۲۲ پس دریافتam که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از دسترنج خود لذت ببرد، زیرا سهم او از زندگی همین است، چون وقتی بمیرد دیگر چه کسی می‌تواند او را بازگرداند تا آنچه را که پس از او اتفاق می‌افتد ببیند.

۴ سپس ظلمهایی را که در زیر این آسمان می‌شد مشاهده کردم. اشکهای مظلومانی را دیدم که فریادرسی نداشتند. قدرت در دست ظالمان بود و کسی نبود که به داد مظلومان برسد. ۲ پس گفتم کسانی که قبل از ما مرده‌اند از آنایی که هنوز زنده‌اند خوشبخت‌ترند؛ ۳ و خوشبخت‌تر از همه کسانی هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند، زیرا ظلمهایی را که زیر این آسمان می‌شود ندیده‌اند. ۴ همچنین موجه شدم که به سبب حسادت است که مردم تلاش می‌کنند موقوفیت کسب کنند. این نیز مانند دویدن به دنبال باد، بیهوود است. ۵ کسی که دست روی دست می‌گذارد و گرسنگی می‌کشد، ندادن است. ۶ یک مشت پُر با آرامش بهتر است از دو مشت پُر با مشقت و به دنبال باد دویدن. ۷ و نیز در زیر آسمان بیهوودگی دیگری دیدم: ۸ مردی بود که تنها زندگی می‌کرد؛ نه پسری داشت و نه برادری. با این حال سخت تلاش می‌کرد و از اندوختن مال و ثروت سیر نمی‌شد. او برای چه کسی زحمت می‌کشید و خود را از لذت‌های زندگی محروم می‌کرد؟ این نیز رنج و زحمت بیهودهای است. ۹ دو نفر از یک نفر بهترند، زیرا نفع بیشتری از کارشان عایدشان می‌شود. ۱۰ اگر یکی از آنها بیفتند، دیگری او را باند می‌کند؛ اما چه بیچاره است شخصی که می‌افتد وی کسی را ندارد که به او کمک کند. ۱۱ وقتی دو نفر کنار هم می‌خوابند، گرم می‌شوند؛ اما کسی که تنهاست چطربی تواند خود را گرم کند؟ ۱۲ اگر شخص، تنها باشد و کسی بر او حمله کند، از پای درمی‌آید، اما اگر دو نفر باشند می‌توانند از خود دفاع کنند. رسیمان سه لایه آسمانی پاره نمی‌شود. ۱۳ یک جوان فقیر و حکیم بهتر از پادشاه پیر و نادانی است که نصیحت نمی‌پذیرد. ۱۴ چنین جوان فقیری حتی

اموالشان را نداده است، پس اموالشان نصب دیگران می‌شود. این نیز بیهودگی و مصیبیتی بزرگ است. ۳ اگر کسی صد فرزند داشته باشد و سالهای زیادی زندگی کند، اما از زندگی لذت نبرد و بعد از مرگش جنازه‌اش را با احترام دفن نکنند، می‌گویند بجهة سقط شده از او بهتر است. ۴ هر چند بجهة سقط شده، بیهوده به دنیا می‌آید و به ظلمت فرو می‌رود و هیچ نام و نشانی از او باقی نمی‌ماند، ۵ آفتاب را نمی‌بیند و از وجود آن آگاه نمی‌شود، ولی با این حال از آرامش بیشتری پرخوردار است ۶ تا کسی که هزاران سال عمر کند اما روی خوشی را نمی‌بیند. از همه اینها گذشته، همگی به یک جا می‌روند. ۷ تمامی زحمات انسان برای شکمش است، با وجود این هرگز سیر نمی‌شود. ۸ پس برتری شخص دانا و یا قبیری که بداند چگونه زندگی کند، بر یک نادان چیست؟ ۹ این نیز مانند دوین به دنبال باد، بیهوده است. بهتر است انسان به آنچه که دارد قانون باشد تا اینکه دائم در اشیاق کسب آنچه ندارد به سر برید. ۱۰ هر چه اتفاقی می‌افتد از پیش تعین شده و انسان حاکمی نمی‌تواند با خدای قادر مطلق مجادله کند. ۱۱ هر چه بیشتر مجادله کند، بیهودگی سختگذر آشکارتر می‌شود و هیچ سودی عایدش نمی‌گردد. ۱۲ کیست که بداند در این عمر کوتاه و بیهوده که همچون سایه گذراست، چه چیز برای انسان خوب است؟ و کیست که بداند در آینده در زیر این آسمان چه اتفاقی خواهد افتاد؟

8 چه خوب است که انسان دانا باشد و مفهوم هر چیزی را بداند.

حکمت چهره انسان را تابان می‌سازد و سختی چهره او را نم می‌کند. ۲ از پادشاه اطاعت کن، زیرا در حضور خدا سوگند وفاداری باد نموده‌ای. ۳ از زیر پادشاه مسئولیتی که پادشاه به عهده تو گذاشته شانه خالی نکن و از فرمانش سرپیچی ننمای، زیرا او هر چه بخواهد می‌تواند بکند. ۴ در فرمان پادشاه اقتدار هست و کسی نمی‌تواند به او بگوید: «چه می‌کنی؟» ۵ کسانی که مطیع فرمان او باشند در امان خواهند بود. شخص دانا می‌داند کی و چگونه فرمان او را انجام دهد. ۶ بهله، برای انجام دادن هر کاری، وقت و راه مناسی وجود دارد، هر چند انسان با مشکلات زیاد روی رو باشد. ۷ انسان از آینده خبر ندارد و کسی هم نمی‌تواند به او بگوید که چه پیش خواهد آمد. ۸ او قادر نیست از مرگ فرار کند و یا مانع فرا رسیدن روز مرگش بشود. مرگ جنگی است که از آن رهایی نیست و هیچ کس نمی‌تواند با حیله و نیزگ، خود را از آن نجات دهد. ۹ من دریاب اتفاقی که در زیر این آسمان اتفاق می‌افتد، اندیشه‌یام و دیدم که چطور انسانی بر انسان دیگر ظلم می‌کند. ۱۰ دیدم ظالمان مردند و دفن شدند و مردم از سر قبر آنها برگشته در همان شهری که آنها متربک ظلم شده بودند، از آنها تعزیز و تمجید کردند! این نیز بیهودگی است. ۱۱ وقتی خداوند گناهکاران را فوری مجازات نمی‌کند، مردم فکر می‌کنند می‌توانند گناه کنند و در امان بمانند. ۱۲ اگرچه ممکن است یک گناهکار با وجود گناهان زیادش زنده بماند، ولی بدون شک سعادت واقعی از آن کسانی است که از خدا می‌ترسند و حرمت او را در دل دارند. ۱۳ گناهکاران روی خوشبختی را نخواهند دید و عمرشان مانند سایه، زودگذر خواهد بود، زیرا از خدا نمی‌ترسند. ۱۴ بیهودگی دیگری نیز در دنیا وجود دارد: گاهی مجازات بدکاران به درستکاران می‌رسد و پاداش درستکاران به بدکاران. می‌گوییم این نیز بیهودگی است. ۱۵ پس من لذت‌های زندگی را ستودم، زیرا در زیر این آسمان چیزی بهتر از این نیست که انسان بخورد و بتوشد و خوش باشد. به این ترتیب او می‌تواند در تمام زحماتش، از این زندگی که خداوند در زیر آسمان به او حاکم است که بر یک شهر حکومت می‌کنند. ۲۰ در دنیا مرد عادلی وجود

نیکنامی از بهترین عطرها نیز خوشبوتر است. روز مرگ از روز تولد بهتر است. ۲ رفتن به خانه‌ای که در آن عزاداری می‌کنند بهتر از رفتن به خانه‌ای است که در آن جشن برپاست، زیرا زندگان باید همیشه این را به یاد داشته باشند که روزی خواهند مرد. ۳ غم از خنده بهتر است، زیرا هر چند صورت را غمگین می‌کند اما باعث صفائی دل می‌گردد. ۴ کسی که دائم به فکر خوشگذرانی است، نادان است، شخص دانا به مرگ می‌اندیشد. ۵ گوش دادن به اتفاق اشخاص دانا بهتر است از گوش دادن به تعریف و تمجید نادانان، ۶ که مانند صدای ترق و تروق خارها در آتش، بی معنی است. ۷ گرفن رشوه، شخص دانا را نادان می‌سازد و دل او را فاسد می‌کند. ۸ انتهای امر از ابتدایش بهتر است. صبر از غرور بهتر است. ۹ بر خشم خود چیزه شو، زیرا کسانی که زود خشمگین می‌شوند نادانند. ۱۰ حسرت «روزهای خوب گذشته» را نخور. حکمتی در این کار نیست. ۱۱ حکمت بیش از هر میراثی برای زندگان مفید است. ۱۲ حکمت و ثروت هر دو پناهگاهی برای انسان هستند، اما برتری حکمت در این است که حیات می‌بخشد. ۱۳ در مورد آنچه که خداوند انجام داده است فکر کن. آیا کسی می‌تواند آنچه را که خدا کچ ساخته، راست نماید؟ ۱۴ پس وقتی سعادت به تو روی می‌آورد شادی کن و هنگامی که سختیها به تو هجوم می‌آورند بدان که خداوند هم خوشی می‌دهد و هم سختی و انسان نمی‌داند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد. ۱۵ در این زندگی پوچ و بیهوده خیلی چیزها دیده‌ام، از جمله اینکه برخی نیکوکاران زود می‌برند در حالی که برخی بدکاران عمر طولانی می‌کنند. ۱۶ پس بیش از حد نیکوکار و خردمند نباش مبادا خود را از بین ببری، ۱۷ و بیش از حد بدکار و نادان هم نباش مبادا پیش از اجلت ببری. ۱۸ از خدا پرس و از این دو افراد به دور باش تا کامیاب شوی. ۱۹ یک مرد حکیم تواناتر از داد و حاکم است که بر یک شهر حکومت می‌کنند. ۲۰ در دنیا مرد عادلی وجود

9

همچنانکه مگسهاهی مرده می‌توانند یک شیشه عطر را متعفن کنند، همچنین یک حماقت کوچک می‌تواند حکمت و عرف شخص را بی‌ارزش نماید. ۲ دل شخص خردمند او را به انجام کارهای درست و می‌دارد، اما دل شخص نادان او را به طرف بدی و گناه می‌کشاند. ۳ آدم نادان را می‌توان حقی از راه فتنش شناخت. ۴ وقتی رئیس تو از دست تو خشمگین می‌شود از کار خود دست نکش. اگر در مقابل خشم او آرام بمانی از بروز اشتباهات پیشتر جلوگیری خواهی کرد. ۵ بدی دیگری نیز در زیر این آسمان دیده‌ام که در اثر اشتباهات برخی پادشاهان به وجود می‌آید: ۶ باشخاص نادان مقام و منصب‌های عالی داده می‌شود؛ برای ثروتمندان اهمیتی قائل نمی‌شوند؛ ۷ غلامان سوار بر اسبیند، ولی بزرگان مانند بردگان، پیاده راه می‌روند. ۸ آن که چاه می‌گند ممکن است در آن پیشنهاد؛ کسی که دیوار را سوراخ می‌کند ممکن است مار او را بگرد. ۹ آن که در معدن سنگ کار می‌کند ممکن است از سنگها صدمه بییند؛ کسی که درخت می‌برد ممکن است از این کار آسیبی به او برسد. ۱۰ تبر گند، احتیاج به نیروی پیشتری دارد، پس کسی که تیغه آن را از قبیل تیز می‌گند، عاقل است. ۱۱ پس از اینکه مار کسی را گزید، آوردن افسونگر بی‌فایده است. ۱۲ سختان شخص دانا دلنشیں است، ولی حرفهمی آدم نادان باعث تباهی خودش می‌گردد؛ ۱۳ ایندای حرفهمی او حماقت است و انتهای آن دیوانگی محض؛ ۱۴ او زیاد حرف می‌زند. ولی کیست که از آینده خبر داشته باشد و پداند که چه پیش خواهد آمد؟ ۱۵ آدم نادان حتی از انجام دادن کوچکترین کار خسته می‌شود، زیرا شعور انجام دادن آن را ندارد. ۱۶ واچ بر سرزمینی که پادشاهش غلامی بیش نیست و رهبرانش صبحگاهان خود را می‌خواهد و مست می‌گند! ۱۷ خوش با حال مملکتی که پادشاه آن نجیب‌زاده است و هریانش به موقع و به اندازه می‌خوردند و می‌نوشند و مست نمی‌گند. ۱۸ در اثر تبلی سقف خانه چکه می‌گند و فرو می‌ریزد. ۱۹ جشن، شادی می‌آورد و شراب باعث خوشی می‌گردد، اما بدون پول نمی‌شود اینها را فراهم کرد. ۲۰ حتی در فکر خود پادشاه را نفرین نکن و حتی در اتفاق خوابت شخص ثروتمند را لعنت نکن، چون ممکن است پرندۀ‌ای حرفهمایت را به گوش آنان برساند!

11

از مال خود با سخاوتمندی به دیگران بپخش، چون بپخشش تو بدون عوض نمی‌ماند. ۲ مالی را که می‌خواهی بپخشی به چندین نفر بپخش، زیرا نمی‌دانی چه پیش خواهد آمد. ۳ درخت به هر طرف که سقطوت کند در همان جا نیز روی زمین خواهد افتاد. وقتی ابر از آب پر شود، بر زمین خواهد بارید. ۴ کشاورزی که برای کار کردن منتظر هوای مساعد بماند، نه چیزی خواهد کاشت و نه چیزی درو خواهد کرد. ۵ همان طور که نمی‌دانی باد چگونه می‌وزد و یا بدن کودک چگونه در رحم مادرش شکل می‌گیرد، همچنین نمی‌توانی کارهای خدا را که خالق همه چیز است درک کنی. ۶ تو روز و شب بذر خود را بکار، چون نمی‌دانی کدام قسمت از بذرها ثمر خواهد داد؛ شاید هر چه کاشته‌ای ثمر بدهد. ۷ نور، شیرین است؛ چه لذت‌بخش است دیدن طلوع آفتاب! ۸ انسان تا می‌تواند باید از سالهای عمرش لذت ببرد و نیز بداند که سرچشم خواهد مرد و روزهای بسیاری در تاریکی و بیهودگی به سر خواهد برد. ۹ ای جوان، روزهای جوانیت را با شادی بگذران و از آن لذت ببر و هر چه دلت می‌خواهد انجام بده، ولی به یاد داشته باش که برای هر کاری

داده است، لذت ببرد. ۱۰ در تلاش شبانه روزی خود برای کسب حکمت و دانستن اموری که در دنیا اتفاق می‌افتد، ۱۱ به این نتیجه رسیدم که انسان قادر نیست آنچه را که خداوند در زیر این آسمان به عمل می‌آورد، درک کند. هر چه بیشتر تلاش کند کمتر درک خواهد کرد. حتی حکیمان نیز بیهوده ادعا می‌کنند که قادر به درک آن هستند.

پس از بررسی تمام این چیزها فهمیدم که هر چند زندگی اشخاص درستکار و خردمند در دست خداست، ولی رویدادهای خوشابد و ناخوشابد برای آنان رخ می‌دهد و انسان نمی‌فهمد چرا؟ ۲ این رویدادها برای همه انسانها رخ می‌دهد، چه درستکار باشند چه بدکار، چه خوب باشند چه بد، چه پاک باشند چه ناپاک، چه دینار باشند چه بدین. فرقی نمی‌کند که انسان خوب باشد یا گناهکار، قسم دروغ بخورد یا از قسم خودرن بترسد. ۳ یکی از بدترین چیزهایی که در زیر این آسمان اتفاق می‌افتد این است که همه نوع واقعه برای همه رخ می‌دهد. به همین دلیل است که انسان مادامی که زنده است دیوانهوار به شرارت روی می‌آورد. ۴ فقط برای زنده‌ها امید هست. سگ زنده از شیر مرده بهتر است! ۵ زیرا زنده‌ها اقلامی دانند که خواهند مرد! ولی مرده‌ها چیزی نمی‌دانند. برای مرده‌ها پاداشی نیست و حتی یاد آنها نیز از خاطره‌ها محظوظ نمود. ۶ مجتبشان، نفرتیشان و احساساتشان، همه از بین مرود و آنها دیگر تا ابد در زیر این آسمان نقشی نخواهند داشت. ۷ پس برو و نان خود را با لذت بخور و شراب خود را با شادی بپوش و بدان که این کار تو مورد قبول خداوند است. ۸ همیشه شاد و خرم باش! ۹ در این روزهای بیهوده زندگی که خداوند در زیر این آسمان به تو داده است با زنی که دوستش داری خوش بگذران، چون این است پاداش همه زحماتی که در زندگی خود، زیر این آسمان می‌کشی. ۱۰ هر کاری که می‌کنی آن را خوب انجام بده، چون در عالم مردگان، که بعد از مرگ به آتش خواهی رفت، نه کار کردن هست، نه نقشه کشیدن، نه دانستن و نه فهمیدن. ۱۱ (Sheol h7585) از مال خود با سخاوتمندی به دیگران بپخش، چون بپخشش تو بدون عرض نمی‌داند. ۱۲ انسان هرگز نمی‌داند چه بر سرخ خواهد آمد. همان طور که ماهی در تور گرفتار می‌شود و پرنده به دام می‌افتد، انسان نیز وقتی که انتظارش را ندارد در دام بلا گرفتار می‌گردد. ۱۳ در زیر این آسمان با نمونه‌ای از حکمت رویرو شدم که بر من تأثیر عمیقی گذاشت: ۱۴ شهر کوچکی بود که عده کمی در آن زندگی می‌کردند. پادشاه بزرگی با سپاه خود آمده، آن را محاصره نمود و تدارک حمله به شهر را دید. ۱۵ در آن شهر مرد فقیری زندگی می‌کرد که بسیار خردمند بود. او با حکمتی که داشت توانست شهر را نجات دهد. اما هیچ‌کس او را به یاد نیاورد. ۱۶ آنگاه فهمیدم که اگرچه حکمت از قوت بهتر است، با وجود این اگر شخص خردمند، فقیر باشد خوار شمرده می‌شود و کسی به سخاوت اعتنا نمی‌کند. ۱۷ ولی با این حال، سختان آرام شخص خردمند از فریاد پادشاه نادانان بهتر است. ۱۸ حکمت از اسلحه جنگ مفیدتر است، اما اشتباه پک نادان می‌تواند خرابی زیادی به بار آورد.

که انجام می‌دهی باید به خدا پاسخ دهی. **۱۰** روزهای جوانی زود می‌گذرد، پس نگذار جوانیت با غم و سختی سپری شود.

۱۲

نگذار هیجان جوانی سبب شود آفرینش خود را فراموش کنی. او را در روزهای جوانی ات به یاد آور، قبل از اینکه روزهای سخت زندگی فرا رسد و تو پیر شده، بگویی: «زندگی دیگر لذت ندارد». **۲** او را به یاد آور قبل از اینکه ابرهای تیره آسمان زندگی تو را فرگیرند، و دیگر خورشید و ماه و ستارگان در آن ندرخشند. **۳** او را به یاد آور قبل از اینکه پاهای تو که همچون محافظان خانه از بدن تنهاداری می‌کنند، بلزنند، و شانه‌هایت که مانند پهلوانان حمایت می‌کند خم شوند. او را به یاد آور قبل از اینکه دندانهایت که خوارک را در دهان آسیاب می‌کنند، کم شوند و دیگر توانند بجوند، و چشمات که مانند کسانی هستند که از پنجره‌ها می‌نگزند، کم سوگردند و تنوانند چیزی را بینند. **۴** او را به یاد آور، قبل از اینکه گوشهایت، همچون درها، بسته شوند و توانند سر و صدای آسیاب و نغمه موسیقی و آواز پرندگان را بشنوند. **۵** او را به یاد آور قبل از اینکه از هر بلندی بترسی؛ و از خطر راهها هراسان شوی؛ قبل از اینکه موهایت مانند شکوفه درخت بادام سفید شوند، و تو مانند ملخ بی‌جان خود را به سختی روی زمین بکشی، و آتش هیجان جوانی ات رو به خاموشی رود. او را به یاد آور قبل از اینکه به خانه جاودانی بروی و مردم برای سوگواری تو جمع شوند. **۶** بله، آفرینش خوبیش را به یاد آور، قبل از آنکه رشته نقره‌ای عمرت پاره شود و جام طلا بشکند، کوزه کثار چشممه خرد شود و چرخ بر سر چاه آب متلاشی گردد، **۷** بدن به خاک زمین که از آن سرشنه شده برگردد و روح به سوی خداوند که آن را عطا کرده، پرواز کند. **۸** «علم» می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهودگی است!» **۹** «علم» آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم می‌داد، زیرا مرد دانایی بود. او پس از تفکر و تحقیق، مثلهای بسیاری تألیف کرد. **۱۰** «علم» کوشش کرد با سخنان دلنشیخ، حقایق را صادقانه بیان کند. **۱۱** گفتار حکیمان مانند شکهای گاورانی دردآور اما مفید هستند. گنجینه سخنانشان همچون چوبی هستند که میخ بر سرش دارد و شبان با آن گوسفندان را می‌راند. **۱۲** ولی پسرم، از همه اینها گذشته، بدان که نوشتن کتاب تمامی ندارد و مطالعه آنها بدن را خسته می‌کند. **۱۳** در خاتمه، حاصل کلام را بشنیم: انسان باید از خداوند بترسد و احکام او را نگاه دارد، زیرا تمام وظيفة او همین است. **۱۴** خدا هر عمل خوب یا بد ما را، حتی اگر در خفا نیز انجام شود، داوری خواهد کرد.

غزل غزلها

1

تاکستانها را خراب می‌کنند بگیرید، چون تاکستان ما شکوفه کرده است.
16 محبوب از آن من است و من از آن محبوب. او گله خود را در میان سوستها می‌چراند. **17** ای محبوب من، پیش از آنکه روز تمام شود و سایه‌ها بگیرند، نزد من بیا؛ همچون غزال و پجه آهو بر کوههای پرسخره، به سوی من بشتاب.

3 شب هنگام در بستر خویش او را که جانم دوستش دارد به خواب دیدم: به دنبال او می‌گشتم، اما او را نمی‌یافتم. **2** پس به خود گفتم: «برمی خیزم و در کوچه‌ها و میدانهای شهر محبوب جانم را جستجو خواهم کرد.» پس همه جا را گشتم اما او را نیافتنم! **3** شبگردنهای شهر مرا دیدند و من از آنان پرسیدم: «آیا او را که جانم دوستش دارد دیده‌اید؟» **4** هنوز از ایشان چندان دور نشده بودم که محبوبم را یافتم. او را گرفتم و رها نکردم تا به خانه مادرم آوردم. **5** ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوان صحراء قسم مد هم که مرا حم عشق ما نشود. **6** این کیست که مثل متون دود از بیابان پیداست و بوی خوش مُر و کندر و عطرهای که تاجران می‌فروشند به اطراف می‌افشاند؟ **7** نگاه کنید! این تخت روان سلیمان است که شصت نفر از نیرومندترین سپاهیان اسرائیل آن را همراهی می‌کنند. **8** همه آنان شمشیر زنانی ماهر و جنگاورانی کارآموده‌اند. هر یک شمشیری بر کمر بسته‌اند تا در برابر حمله‌های شیانه از پادشاه دفاع کنند. **9** تخت روان سلیمان پادشاه از چوب لبان ساخته شده است. **10** سوئنهایش از نفره و سایانش از طلاست. پشته آن از پارچه ارغوان است که به دست دختران اورشلیم، به نشانه محبت‌شان دوخته شده است. **11** ای دختران اورشلیم، بیرون بیایند و سلیمان پادشاه را ببینید، او را با تاجی که مادرش در روز شاد عروسی اش بر سر وی نهاد، تماساً کنید.

4 تو چه زیبایی، ای محبوبه من! چشمانت از پشت رویند به زیبایی و

لطفات کبوتران است. گیسوان مواج تو مانند گله برهاست که از کوه جلعاد سرازیر می‌شوند. **2** دندهای تو به سفیدی گوشندهای هستند که به تازگی پشم‌شان را چیده و آنها را شسته باشند؛ هر کدام جفت خویش را دارد و هیچ کدام تنها نیست. **3** لبانت سرخ و دهانت زیباست. گونه‌هایت از پشت رویند همانند دو نیمه اثار است. **4** گردت به گردی برج داود است و زینت گردنت همانند هزار سپر سریازانی است که در میان سوستها می‌جنند. **5** سینه‌هایت مثل پجه غزالهای دو قلوی هستند که در میان سوستها می‌جنند. **6** پیش از آنکه آفتاب طلوع کند و سایه‌ها بگیرند، من به کوه مُر و تپه کندر خراهم رفت. **7** تو چه زیبایی، ای محبوبه من! در تو هیچ نقصی نیست. **8** ای عروس من، با من بیا. او بلندیهای لبان، از قله آمانه و از فوار سینیر و حرمون، جایی که شیان و پلنگان لانه دارند، به زیر بیا. **9** ای محبوبه من و

ای عروس من، تو با یک نگاهت دلم را بروید و با یک حلقة گردنبندت مرا در بند کشیدی. **10** ای محبوبه من و ای عروس من، چه گواراست عشق تو! عشق تو دل‌انگیز درختان لبان است. **11** از لبان تو عسل می‌چکد و در زیر زیانت شیر و عسل نهفته است. بوی لباس تو همچون رایحه دل‌انگیز درختان لبان است. **12** ای محبوبه من و ای عروس من، تو مانند پاغی بسته، همچون چشم‌های دست نیافتنی، تها از آن من هستی. **13** تو مثل بستان زیبای اثار هستی که در آن میوه‌های خوش طعم به ثمر

شراب است. **3** تو خوشبو هستی و نامت رایحه عطرهای دل‌انگیز را به خاطر می‌آورد؛ عجیب نیست که دختران شیفته تو می‌شوند. **4** مرا با خود پیر، بیا تا از اینجا دور شویم. پادشاه مرا به حجله خود ببرد. دوستان تو مایه شادی و سورر ما هستی؛ عشق تو را بیش از شراب می‌ستاییم. محبوبه شایسته است که تو را تحسین کنند. **5** ای دختران اورشلیم، من سیاه اما زیبا هستم، همچون چارهای قدر و خیمه‌های سلیمان. **6** به من که سیاه هستم اینچیخین خیره مشوید، زیرا آفتاب مرزا سوزانیده است. برادرانم بر من خشمگین شده مرا فرستادند تا در زیر آفتاب سوزان از تاکستانها نگاهیانی کنم، و من نتوانستم از تاکستان خود مرفاقت نمایم. **7** ای محبوب من، به من بگو امروز گله‌ات را کجا می‌چرانی؟ هنگام ظهر گوسفندات را کجا می‌خوابانی؟ چرا برازی اگر نمی‌دانی، رد گله‌ها را بگیر و به سوی خیمه‌های چوپانان بیا و در آنچا پرغاله‌هایت را بچرآن. **9** ای محبوبه من، تو همچون مادیان ارایه فرعون، زیبا هستی. **10** گونه‌هایت با گوشواره‌هایت چه زیباست، گردت با جواهراتش چه دریاست. **11** ما برایت گوشواره‌های طلا با آویزه‌های نقره خواهیم ساخت.

12 آنگاه که پادشاه بر سفره خویش نشسته بود، اتاق از رایحه عطر من پر شد. **13** محبوب من که در سینه‌هایم آمده، رایحه‌ای چون مُر خوشبو دارد. **14** محبوب من مانند شکوفه‌های حنا است که در باغهای عین چدی می‌رویند. **15** تو چه زیبایی، ای محبوبه من! چشمانت به زیبایی و لطفات کبوتران است. **16** ای محبوب من، تو چه جذاب و دوست داشتنی هستی! سیزده‌زارها بستر ما هستند **17** و درختان سرو و صنوبر بر ما سایه می‌افکند.

2 من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم. **2** آری، محبوبه من در میان زنان همچون سوستی است در میان خارها. **3** محبوب من در میان مردان مانند درخت سبیی است در میان درختان جنگلی. در زیر سایه‌اش می‌نشینم، و میوه‌اش کامم را شیرین می‌سازد. **4** او مرا به تالار ضیافتی آورد و به همه نشان داد که چقدر مرا دوست دارد. **5** مرا با کشممش تقویت دهدیم، و جانم را با سبب تازه کنید، زیرا من از عشق او بیمارم. **6** دست چپ او زیر سر من است و دست راستش مارا در آغوش می‌کشد. **7** ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوان صحراء قسم مد هم که مرا حم عشق ما نشود. **8** گوش کنید! این محبوب من است که دوندوان از کوهها و تپه‌ها می‌آید. **9** محبوب من همچون غزال و پجه آهو است. او پشت دیوار ما از پنجه نگاه می‌کند. **10** محبوبیم به من گفت: «ای محبوبه من، ای زیبای من، بrixiz و بیا.

11 زمستان گذشته است. فصل باران تمام شده و رفته است. **12** گلهای شکفته و زمان نغمه سرایی فرا رسیده است. صدای پرندگان در ولایت ما به گوش می‌رسد. **13** درخت انجیر نور خود را داده و هوا از رایحه تاکهای نوشکفته، عطرگین گشته است. ای محبوبه من، ای زیبای من، بrixiz و بیا. **14** ای کبوتر من که در شکاف صخره‌ها و پشت سنگها پنهان هستی، بگلار صدای شیرین تو را بشنوم و صورت زیبایت را ببینم. **15** رویاهان کوچک را که

5

می‌رسند. در تو سبل و حنا، زعفران و نیشکر، دارچین و گیاهان معطری چون مر و عود می‌روند. **۱۵** تو مانند چشممه‌ساری هستی که با غها را سیراب می‌کند و همچون آب روانی هستی که از کوههای لبنان جاری می‌شود. **۱۶** ای نسیم شمال، و ای باد جنوب، برخیزید! برخیزید و من که باع محبوب هستم بوزید تا بوي خوش من همه جا پراکنده شود. بگذراید او به باع خود باید و از میوه‌های خوش طعم آن بخورد.

ای محبوبه من وای عروس من، من به باع خود آمدام! مر و عظرهایم را جمع می‌کنم، عسل خود را می‌خورم و شیر و شرابم را می‌نوشم. دوستان ای دوستان بخورید و بتوشید و از عشق سرمست و سرشار شوید. **۲** می‌خواهیم، اما دلم آزم ندارد. صدای محبوب را می‌شون که بر در کوپیده، می‌گوید: «باز کن ای محبوبه من و ای دلدار من، ای کبوتر من که در تو عیبی نیست. سرم از ژاله شبانگاهی خیس شده و شنیم بر موهایم نشسته است.» **۳** ولی من لیاسم را از تن درآوردهام، چگونه می‌توانم دوباره آن را پیوشم؟ پاهاهیم را شسته‌ام، چگونه می‌توانم آنها را دوباره کشیف کنم؟ **۴** محبوبیم دستش را از سوراخ در داخل کرده و می‌کوشد در را باز کند. دلم برای او به شدت می‌تند. **۵** برمی خیزم تا در را به روی او بگشایم. وقتی دست بر قفل می‌نهم، انگشتان به عطر مر آغشته می‌گردد. **۶** در را برای محبوبیم باز می‌کنم، ولی او رفته است. چقدر دلم می‌خواهد باز صدایش را بشنوم! دنبالش می‌گردم، اما او را در هیچ جا نمی‌بایم. صدایش می‌کنم، ولی جوابی نمی‌شون. **۷** شبگردانی شهر ما را می‌یابند و می‌زنند و مجروح می‌گردند. نگهبانان حصار ردای ما از من می‌گیرند. **۸** ای دختران اورشليم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب می‌یافتد به او بگویید که من از عشق او بیمارم. **۹** ای زیباترین زنان، مگر محبوب تو چه بتری بر دیگران دارد که ما را اینچنین قسم می‌دهی؟ **۱۰** محبوب من سفیدرو و زیاست. او در میان ده هزار همتای ندارد. **۱۱** سر او با موهای موج سیاه رنگش، با ارزشتر از طلای ناب است. **۱۲** چشمانش به لطف کوتواری است که کار نهرهای آب نشسته‌اند و گویی خود را در شیر شسته‌اند. **۱۳** گونه‌هایش مانند گلزارها، معطر هستند. لیانش مثل سوسنهای است که از آنها عطر مر می‌چکد. **۱۴** دستهایش همچون طلای است که با یاقوت آراسته شده باشد. پیکرش عاج شفاف گوهرنشان است. **۱۵** ساقه‌ایش چون سنتنهای مرمر است که در پایه‌های طلائی نشانده شده باشند. سیمای او همچون سروهای لبنان بی‌همتاست. **۱۶** دهانش شیرین است و وجودش دوست داشتنی. ای دختران اورشليم، این است محبوب و یار من.

6

ای کاش تو بادر من بودی که از سینه مادرم شیر خورده است. آنگاه هر جا تو را می‌دیدم می‌توانستم تو را بیوسم، بدون آنکه رسوا شوم. **۲** دستت را می‌گرفتم و تو را به خانه مادرم که مرا نیزگ کرده، می‌بردم. در آنجا شراب خوش طعم و عصاره اثار خود را به تو می‌دادم تا بتوشی. **۳** دست چپ تو زیر سر من می‌بود و دست راست مرا در آغوش می‌کشید. **۴** ای دختران اورشليم، شما را قسم می‌دهم که مرا حم عشق ما نشود. **۵** این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده و از صحراء می‌آید؟ محبوب در زیر آن درخت سیب، جایی که مادرت با درد زایمان تو را به دنیا آورد، من عشق را در دلت بیدار کردم. **۶** عشق ما در دل خود مهر کن و مرا چون حلقة طلا بر بازویت بیند تا همیشه با تو باشم. عشق مانند مرگ قادرمند است و شعله‌اش همچون شعله‌های

پرقدرت آتش با بی رحمی می سوزاند و نابود می کند. 7 (Sheol h7585)

آبهای بسیار نمی توانند شعله عشق را خاموش کنند و سیلاها قادر نیستند آن را فرو نشانند. هر که بکوشد با ثروتش عشق را بچنگ آورد، جز خفت و خواری چیزی عایدش نخواهد شد. 8 خواهر کوچکی داریم که سینه هایش هنوز بزرگ نشده اند. اگر کسی به خواستگاری او بیاید چه خواهیم کرد؟ 9 اگر او دیوار می بود بر او برجهای نقره می ساختیم و اگر در می بود با روکشی از چوب سرو او را می پوشاندیم. 10 من دیوارم و سینه هایم برجهای آن. من دل از محبوب خود روبده ام. 11 سلیمان در بعل هامون تاکستانی داشت و آن را به کشاورزان اجاره داد که هر یک، هزار سکه به او بدهند. 12 اما ای سلیمان، من تاکستان خود را به تو می دهم، هزار سکه آن مال توست و دویست سکه مال کسانی که از آن نگهداری می کنند. 13 ای محبوبه من، بگذار صدایت را از باغ بشنوم، دوستانم منتظرند تا صدایت را بشونند. 14 نزد من بیا ای محبوب من، همچون غزال و بچه آهو بر کوههای عطرآگین، به سوی من بیا.

زمانی چون نقره خالص بودی، ولی اینک فلزی بی مصرف شده‌ای زمانی همچون شراب ناب بودی، ولی اکنون با شرایی آمیخته با آب شده‌ای. 23 رهبرانت شورشگر و شریک دزدانند؛ همه رشه‌خواراند و هدیه می‌گیرند؛ از پیمان حمایت نمی‌کنند و به دادخواهی بیوزنات گوش نمی‌دهند. 24 بنابراین خداوند، خداوند لشکرهای آسمان، خداوند معوال اسرائیل، به آنها می‌گوید: «شما دشمن من هستید؛ تا از شما انتقام نگیرم آرام نمی‌شوم. 25 دست خود را به ضد شما بلند می‌کنم و شما را مثل فلز در کوهه می‌گذام تا از ناخالصی خود پاک شوید. 26 «مانند گذشته، رهبران و مشاوران لایق به شما خواهم پیششید تا او شیلیم را به شهر عدالت و امانت مشهور سازند.» 27 صهیون به انصاف نجات خواهد یافت و اهالی توبه کار آن به عدالت احیا خواهند شد. 28 اما گاهکاران و عصیانگران را به هلاکت خواهد رساند و کسانی را که او را ترک کنند ناید خواهد کرد. 29 شما از بت پرستی خود در زیر درختان بلوط باعهایتان خجل و شرم‌ساز خواهید شد، 30 و مانند بلوطی خشک و باغی بی آب، از بین خواهید رفت. 31 مردان زورمند شما با اعمالشان مانند کاه در آتش خواهند سوخت و کسی قادر نخواهد بود آنها را نجات دهد.

2 پیغام دیگری درباره سزمین یهودا و شهر اوشیلیم از جانب خداوند به اشعا پسر آموص رسید: 2 در روزهای آخر، کوهی که خانه خداوند بر آن قرار دارد، بلندترین قله دنیا محسوب خواهد شد و مردم از سزمینهای مختلف به آنچه روانه خواهند گردید. 3 آنان خواهند گفت: «بایاید به کوه خداوند که خانه خدای یعقوب بر آن قرار دارد بروم تا او قوانین خود را به ما باد دهد و ما آنها را اطاعت کیم.» زیرا خداوند احکام خود را از صهیون و کلامش را از اوشیلیم صادر می‌کند. 4 خداوند در میان قوهما داوری خواهد کرد و به منازعات بین قومها خاتمه خواهد داد. ایشان شمشیرهای خود را برای ساختن کاوهان در هم خواهند شکست، و نیزه‌های خویش را برای تهیه ارده. قومها دیگر به جان هم نخواهند افتاد و خود را برای چنگ آماده نخواهند کرد. 5 ای نسل یعقوب بایاید در نور خداوند راه بروم! 6 تو، ای خداوند، قوم خود خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای سزمین ایشان از جادوگری شرق‌ها و فلسطینی‌ها پر شده و مردم رسوم بیکانگان را به جا می‌آورند. 7 سزمین آنها مملو از طلا و نقره گشته و گنجهایشان بی انتہاست، زمینشان از اسبها پر شده و ارايهایشان بی پایان است. 8 سزمین آنها گشته از بتهاست و ساخته‌های دست خویش را پرستش می‌کنند، یعنی آنچه را که با انگشتان خود ساخته‌اند. 9 مردم جلوی آنها خم می‌شوند و خود را پست می‌سازند، پس تو آنها را نخواهی بخشید. 10 مردم از ترس خداوند و هیبت حضور او به درون غارها و شکاف سخره‌ها خواهند خیزد و خود را در خاک پنهان خواهند کرد. 11 در آن روز، بلندپروازی و تکر انسانها ناید خواهد شد و فقط خداوند متعال خواهد بود. 12 روزی خواهد رسید که خداوند لشکرهای آسمان بر ضد اشخاص مغور و متکبر و بر هر آنچه برآفراشته شده باشد، برخواهد خاست و آنها را پست خواهد کرد. 13 همه سروهای بلند لیبان و بلوطهای سیبر باشان خم خواهند گردید. 14 تمام کوهها و تپه‌های بلند، 15 و همه برجها و حصارهای مرتفع با خاک پکسان خواهند شد. 16 تمام کشتی‌های بزرگ و باشکوه، در برای خداوند می‌لذاشی خواهند گردید. 17 تمام شکوه و عظمت انسان از بین خواهد رفت و غرور آدمیان به خاک نشانده خواهد شد. بعدها به

این کتاب شامل رؤیاهای است که اشعیا پسر آموص درباره یهودا و پایخت آن اورشیلیم دید. او این رؤیاها را در دوران سلطنت عربیا، یوتام، آغاز و حرقیا، پادشاهان سزمین یهودا دید. 2 ای آسمان و زمین، به آنچه خداوند می‌فماید گوش کنید: «فرزندان پروردم و بزرگ کرم، اما آنها بر ضد من برخاستند. 3 گاو مالک خود را والغ صاحب خویش را می‌شناسد، اما قوم من فهم ندارد و اسرائیل خدای خود را نمی‌شناسد.» 4 وای بر شما قوم گناهکار که پیشتن زیر بار گناهاتان خم شده است. وای بر شما مردم شورو و فاسد که از خداوند، قدوس اسرائیل روگدانده و او را ترک گفتماید. 5 چرا باز کاری می‌کنید که صدمه ببینید؟ آیا به اندازه کافی مجازات نشده‌اید؟ ای اسرائیل، فکر و دلت تمام‌باشیم است. 6 از سر تا پا محروم و مضروب هستی؛ چای سالم در بدنت نمانده است. زخمها یاتز باز مانده و عفونی شده، کسی آنها را بخیه نزد و مرهم نماید است. 7 ای قوم اسرائیل، سزمینیان و پیران گشته و شهربانیان به آتش کشیده شده است. بیکانگان در برای چشممانان سزمینیان را غارت می‌کنند و آنچه می‌بینند به ناید می‌کشند. 8 اورشیلیم همچون کلیه‌ای در تاکستان و مانند الکنکی در بوستان خیار، بی دفاع و تها مانده است. 9 اگر خداوند لشکرهای آسمان باقیماند گانی برایمان نمی‌گذشت مانند اهالی سلم و عموره به کلی از بین رفته بودیم. 10 ای حاکمان و ای مردم اورشیلیم که چون اهالی سلم و عموره فاسد هستید، به کلام خداوند گوش دهید. 11 او می‌فرماید: «از قربانیهای شما بیزارم. دیگر قربانیهای سوختنی به حضور من نیاورید. قوچهای فریه شما را نمی‌خواهم. دیگر مایل نیستم خون گاوها و بوها و بزغالمه را بیشم. 12 چه کسی از شما خواسته که وقتی به حضور من می‌آید این قربانیه را با خود بیاورید؟ چه کسی به شما اجازه داده که اینچیز آستان خانه مرا پایمال کنید؟ 13 دیگر این هدایای باطل را نیاورید. من از بخوری که می‌سوزانید نفرت دارم و از اجتماعات مذهبی و مراسیمی که در اول ماه و در روز شبات بجا می‌آورید بیزارم. نمی‌توانم این اجتماعات گناه‌آور را تحمل کنم. 14 از جشنها ماه نو و اعیاد مذهبی شما متفق و تحمل دیدن هیچ کدام را ندارم. 15 هرگاه دستهایشان را به سوی آسمان دراز کنید، روی خود را از شما بخواهیم گرداند و چون دعای بسیار کنید، اجابت نخواهیم نمود؛ زیرا دستهای شما به خون آلوه است. 16 «خود را بشوید و طاهر شوید! گناهان را که در حضور من مرتکب شده‌اید از خود دور کنید. 17 نیکوکاری را یامزید و با انصاف باشید. به ستمدیدگان کمک کنید، به داد پیمان رسید و از حق بیوزنات دفاع کنید.» 18 خداوند می‌فرماید: «بایاید این موضوع را بین خود حل کنیم: اگرچه لکه‌های گناهاتان به سرخی خون باشد، اما من آنها را مانند پشم پاک می‌کنم و شما را همچون برف سفید می‌سازم! 19 کافی است مرا اطاعت کنید تا شما را از محصول زمین سیر کنم. 20 اما اگر به سریچی از من ادامه دهید، به دم شمشیر دشمن کشته خواهید شد.» این کلام خداوند است. 21 ای اورشیلیم، زمانی تو نسبت به خداوند وفادار بودی، اما اینک همچون یک فاحشه به دنیا خدایان دیگر می‌روی. زمانی شهر عدل و انصاف بودی، اما اکنون شهر جنایتکاران شده‌ای. 22

کلی ناید خواهند گردید و در آن روز فقط خداوند متعال خواهد بود. **19**
هنگامی که خداوند برخیزد تا زمین را بلزاند، تمام دشمنانش از تو سوی از
هیبت جلال او به درون غارها و شکاف صخره‌ها خواهند خزید. **20** آنگاه
مردم بهای طلا و نقره خود را که برای پرستش ساخته بودند، برای مشاهی
کور و خفشا خواهند گذاشت. **21** ایشان به درون غارها خواهند خزید تا از
هیبت جلال خداوند که برخاسته است تا زمین را به لزه درآورد، خود را در
میان شکانهای صخره‌ها پنهان سازند. **22** انسان چقدر ضعیف است! او مثل
نفسی که می‌کشد نایابدار است! هرگز به انسان توکل نکنید.

4 در آن زمان تعداد مردان به قدری کم خواهد بود که هفت زن دست به
دامن یک مرد شده، خواهند گفت: «ما خود خوارک و پوشک خود را تهیه
می‌کنیم. فقط اجازه بده تو را شور خود بخوانیم تا نزد مردم شرمگین نشیم.»
2 در آن روز شاخه خداوند زیبا و پرشکوه خواهد بود و ثمری که خداوند در
اسرائیل تولید نموده است مایه فخر و زینت نجات یافته‌گان آن سرزمین خواهد
گردید. **3** کسانی که برگزیده شده‌اند تا در اورشلیم زنده بمانند، در امان
خواهند بود و قوم پاک خدا نامیده خواهند شد. **4** خداوند نجاست دختران
صهیون را خواهد شست و لکه‌های خون اورشلیم را با روح داوری و روح آتشین
پاک خواهد کرد. **5** سایه خداوند بر سر همه ساکنان اورشلیم خواهد بود و او
مانند گناشته، در روز با ابر غلیظ و در شب با شعله آتش از ایشان محافظت
خواهد کرد. **6** جلال او در گرمای روز ساییان ایشان خواهد بود و در باران و
طوفان پناهگاه ایشان.

5 اینک سروی درباره محبوب خود و تاکستانش می‌سرایم: محبوب من
تاکستانی بر تپه‌ای حاصلخیز داشت. **2** او زمینش را کند و سنتگاهیش را دور
ریخت، و بهترین درختان مو را در آن کاشت. درون آن برج دیدبانی ساخت،
چرخ‌خشتش نیز در آن کند. چشم انتظار انگور نشست، اما تاکستانش انگور
ترش آورد. **3** اکنون محبوب من می‌گوید: «ای اهالی اورشلیم و بهودا، شما در
میان من و تاکستانم حکم کنید! **4** دیگر چه می‌باشد برای تاکستان خود
می‌کردم که نکردم؟ پس چرا وقته متنظر انگور شیرین بودم، انگور ترش آورد؟
5 حال به شما می‌گوییم با تاکستان خود چه خواهم کرد. من دیواری را که دورش
کشیده‌ام، خراب خواهم کرد تا به چراگاه تبدیل شود و زیر پای حیوانات پایمال
گردد. **6** تاکستان را دیگر هرس نخواهم کرد و زمینش را دیگر نخواهم کند.
آن را و می‌گذارم تا در آن خار و خس بروید و به اینها دستور می‌دهم که دیگر
بر آن بارند.» **7** دستان تاکستان، دستان قوم خداوند لشکرهای آسمان
است. بنی اسرائیل همان تاکستان هستند و مردم بهودا نهالهایی که خداوند با
خشندودی در تاکستان خود نشاند. او از قوم خود انتظار انصاف داشت،
ولی ایشان بر مردم ظلم و ستم روا داشتند. او انتظار عدالت داشت، اما
فریاد مظلومان به گوشش می‌رسید. **8** وای بر شما که دائم خانه و مزرعه
می‌خزید تا دیگر جانی برای دیگران نماند و خود به تنهاشی در سرزمینتان ساکن
شوید. **9** خداوند لشکرهای آسمان به من فرمود که این خانه‌های بزرگ و
زیبا ویران و خالی از سکنه خواهند شد. **10** از ده جریب تاکستان، یک
پشکه شراب نیز به دست خواهد آمد و ده من دانه، حتی یک من غله نیز
خواهد داد! **11** وای بر شما که صحیح زود بلند می‌شود و تایمه شب به
عیش و نوش می‌پردازید. **12** با بربط و چنگ، دف و نی و شراب مخلف
خود را گرم می‌کنید، اما به کارهای خداوند نمی‌اندیشید. **13** بتابایان، ای
قوم من، به خاطر این نایخوردی به سرزمینهای دور دست تعید خواهد شد.
رهبران از گرسنگی و مردم عادی از تشنگی خواهند مرد. **14** دنیای مردگان

3 خداوند، خدای لشکرهای آسمان، بهزودی رزق و روزی اورشلیم و بهودا
را قطع خواهد کرد و بزرگان مملکت را از میان بخواهد داشت. قحطی نان و
آب خواهد بود. **2** جنگاوران و سپاهیان، داوران و انبیاء، فالگیران و ریش سفیدان،
3 سرداران و اشراف زادگان و حکیمان، صنعتگران ماهر و جادوگران زیردست،
همگی از بین خواهند رفت. **4** به جای آنان، کودکان مملکت را اداره خواهند
کرد. **5** همه جا هرج و مرچ خواهد بود و هر کس حق دیگری را پایمال
خواهد نمود. همسایه با همسایه به نزاع خواهد پرداخت، جوانان احترام پیران را
نگه نخواهند داشت و اشخاص پست علیه انسانهای شریف بخواهند خاست.

6 روزی خواهد رسید که افراد پک خاندان، یکی را از بین خود انتخاب کرده،
خواهند گفت: «تو لیاس اضافه داری، پس در این ویران رهبر ما باش.» **7** او
جواب خواهد داد: «نه، هیچ کمکی از دست من بینماید! من نیز خوارک و
پوشک ندارم. مر رهبر خود نکنید!» **8** آری، اورشلیم خراب خواهد شد و
بهودا از بین خواهند رفت، زیرا مردم بر ضد خداوند سخن می‌گویند و عمل
می‌کنند و به حضور پرجلال او اهانت می‌نمایند. **9** چهرا آنان راز درونشان را
فاش می‌سازد و نشان می‌کنند که گناهکارند. آنان مانند مردم سodom و عموره
آشکارا گناه می‌کنند. وای بر آنان، زیرا با این کارهای زشت، خود را دچار
تصبیت کرده‌اند. **10** به عادلان بگویید: «سعادتمدنی نصیب شما خواهد شد
و از ثمره کارهای خود بهره‌مند خواهید گردید.» **11** ولی به شیرازن بگویید:
«وای بر شما، زیرا مصیبت نصیب شما خواهد شد و به سزا اعمالان خواهید
رسید.» **12** ای قوم من، رهبران شما کودکاند و حاکمانان زنان. آنان شما را
به گمراهی و نایبدی می‌کشانند. **13** خداوند برخاسته تا قوم خود را محکمه و
داوری کند. **14** او بزرگان و رهبران قوم را محکمه خواهد کرد، زیرا آنان
تاکستانهای فقیران را غارت کرده، اینارهای خود را پر ساخته‌اند. **15** خداوند
لشکرهای آسمان می‌فرماید: «شما را چه شده است که اینچشمین بر قوم من
ستم می‌کنید و آنان را به خاک و خون می‌کشید؟» **16** خداوند زنان مغورو
صهیون را نیز محکمه خواهد کرد. آنان با عشوه راه می‌روند و النگوهای
خود را به صدا در می‌آورند و با چشممان شهورت‌انگیز در میان جماعت پرسه
می‌زنند. **17** خداوند بالای گری بر این زنان خواهد فرمود تا سرهایشان کچل
و بی مو شوند. **18** در آن روز خداوند تمام زیست‌آلتاشان را از ایشان خواهد
گرفت گوشواره‌ها، النگوها، رویدهای، **20** کلاهها، زینت پاها، دعاها که بر
کمر و بازو می‌بنندن، عطردانها، **21** انگشت‌ها و حلقه‌های زینتی بینی،
لیسهای نفیس و بلند، شالهای، کیفها، **23** آئینه‌ها، دستمالهای زیبای کتان،
رسریها و چادرها. آری، خداوند از همه اینها محروم‌شان خواهد کرد. **24** به
جای بی خوش عطر، بی گند تعفن خواهد داد. به جای کمریند، طناب به

دهان گذاشت و گفت: «حال این زغال افروخته لبهاست را لمس کرده است، تقصیرت رفع شده و تمام گناهات بخشیده شده است.» **۸** آنگاه شیمیم که خداوند می گفت: «چه کسی را بفرستم تا پیغام ما را به این قوم برساند؟» خداوند می گفت: «خداوندا، من حاضرم بروم. مرآ بفرست.» **۹** فرمود: «برو و به این قوم بگو: به دقت گوش دهید، اما چیزی نفهمید. خوب نگاه کنید، اما درک نکنید.» **۱۰** دل این قوم را سخت ساز، گوشهاشان را سنجین کن و چشمهاشان را بیند، مبادا با چشممان خود بینند و با گوشهاش خود بشنوند و با دلهای خود بفهمند و به سوی من بازگشت کرده، شفا بیند.» **۱۱** گفتمن: «خداوندا، تا به کمی این وضع ادامه خواهد داشت؟» پاسخ داد: «تا وقتی که شهراهیاشان خراب شوند و کسی در آنها باقی نماند و تمام سرزمینشان ویران گردد، **۱۲** و من همه آنها را به سرزمینهای دور دست بفرستم و سرزمین آنها متروک شود. **۱۳** در آن زمان هر چند يك دهم از قوم من در سرزمین خود باقی می‌مانند، اما آنان نیز این خواهد رفت. با این حال قوم اسرائیل مانند اما نه چنان خواهد بود که چون قطع شود کندهاش در زمین باقی می‌ماند و دویاره رشد می‌کند.»

7 در زمانی که آغاز (پسر یوتام و نوه عزیا) بر یهودا سلطنت می‌کرد، رضیمن، پادشاه سوریه و فتح (پسر رملایا)، پادشاه اسرائیل به اورشلیم حمله کردند، ولی نتوانستند آن را تصرف کنند. **۲** وقتی به خاندان داود خبر رسید که سوریه و اسرائیل با هم متحد شده‌اند تا با یهودا بجنگند، دل پادشاه یهودا و قوم او از ترس لرزید، همان طور که درختان جنگل در برابر طوفان می‌لرزند. **۳** سپس خداوند به اشیاع فرمود: «تو با پسرت شاریاوش بده دیدن آغاز پادشاه برو. او را در جاده‌ای که رختشویها در آن کار می‌کند، در انتهای قفات حوض بالای پیدا خواهی کرد. **۴** به او بگو که نگران نباشد، فقط آماده باشد و آرام بنشینید. آتش خشم رضیمن پادشاه سوریه و فتح پسر رملایا مانند دودی است که از دو تکه هیزم بلند می‌شود؛ بگو از آنها نترسد. **۵** بهله، پادشاهان سوریه و اسرائیل بر ضد یهودا با هم تبانی کرده، می‌گویند: **۶** «بیاید به یهودا لشکرکشی کنیم و مردمانش را به وحشت اندازیم و آن را تسخیر کرده، پسر طبیل را بر تخت پادشاهی بنشانیم.» **۷** «اما من که خداوند هستم می‌گویم که این نقشه عملی نخواهد شد، **۸** زیرا قدرت سوریه محدود است به پایتختش دمشق و قدرت دمشق نیز محدود است به پادشاهش رضیمن. همچنین اسرائیل نیز قدرتی بیش از پایتختش سامرہ و سامرہ نیز قدرتی بیش از پادشاهش فتح ندارد. بداین که پادشاهی اسرائیل در عرض شصت و پنج سال از بین خواهد رفت. آیا این را باور می‌کنید؟ اگر سخنان مرا باور نکید شما نیز از بین خواهد رفت.» **۱۰** سپس خداوند پیام دیگری برای آغاز پادشاه فرستاد: **۱۱** «ای آغاز، از من علامتی بخواه تا مطمئن شوی که دشمنات را شکست خواهیم داد. هر علامتی که بخواهی، چه در زمین باشد چه در آسمان، براحت انجام خواهد شد.» **۱۲** اما پادشاه قبول نکرد و گفت: «این کار را نخواهیم کرد و خداوند را امتحان نخواهیم نمود.» **۱۳** پس اشیاع گفت: «ای خاندان داود، آیا این کافی نیست که مردم را از خود بیزار کرده‌اید؟ اینک می‌خواهید خدای مرآ نیز از خود بیزار کنید؟ **۱۴** حال که چنین است خداوند خودش علامتی به شما خواهد داد. آن علامت این است که با کره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و نامش را عمانوئیل خواهد گذاشت. **۱۵** قبل

با ولع زیاد دهان خود را باز کرده، تا آنها را به کام خود فرو برد. بزرگان و اشراف زادگان اورشلیم همراه مردم عادی که شادی می‌کنند، همگی طعمه مrog خواهند شد. **۱۵** در آن روز، مکتبران پست خواهند شد و همه خوار و ذلیل خواهند گردید، **۱۶** اما خداوند لشکرهای آسمان پرتر از همه خواهد بود، زیرا فتفت او مقدس، عادل و نیکوست. **۱۷** در آن روزها، حیوانات در میان ویرانهای دولتمندان اورشلیم خواهند چرید؛ آنجا چراگاه بره‌ها و گوساله‌ها و بزها خواهد شد. **۱۸** وای بر آنانی که مثل حیوانی که به گاری بسته شده باشد، گناهانشان را با طنان به دنبال خود می‌کشند، **۱۹** و با تمسخر می‌گویند: «ای خدا، زود باش ما را تنبیه کن! می‌خواهیم ببینم چه کاری از دستت پرمی آید!» **۲۰** وای بر شما که خوب را بد و بد را خوب می‌دانید؛ تاریکی را به جای نور و نور را به جای تاریکی می‌گذارید، تلحی را شیرینی و شیرینی را تلحی می‌خوانید. **۲۱** وای بر شما که خود را دانا می‌پندازید و به نظر خود عاقل می‌نمایید؛ **۲۲** وای بر شما که استادید اما نه در اجرای عدالت، بلکه در شرایخواری و میگساری! **۲۳** از بدکاران روش می‌گردید و آنان را تبریه می‌کنید و حق نیکوکاران را پایمال می‌نمایید. **۲۴** بنابراین مانند کاه و علف خشک که در آتش می‌افتد و می‌سوزد، ریشه‌هایتان خواهد گردید و شکوفه‌هایتان خشک خواهد شد، زیرا قوانین خداوند لشکرهای آسمان را دور انداده، کلام خدای مقدس اسرائیل را خوار شمرده‌اید. **۲۵** خداوند بر قوم خود خشمناک است و دست خود را دراز کرده تا ایشان را مجازات کند. تبهها به لزه در می‌آیند، و لشه‌های مردم مثل زیاله در خیابانها انداده می‌شوند. با وجود این، خشم و غضب او پایان نمی‌یابد و او دست از مجازات ایشان برئیمی دارد. **۲۶** خداوند قومهای را از دور دست فرا خواهد خواند تا به اورشلیم بیایند. آنها به سرعت خواهد آمد **۲۷** و در راه خسته نخواهند شد و پایشان نخواهد لغزید و توقف نخواهند کرد. کمرندها و بند کفشهایشان باز نخواهند شد. خواهند دوید بدون آنکه استراحت کنند یا بخوابند. **۲۸** تیره‌هایشان تیز و کمانهایشان خمیده است. سم اسپهای ایشان مانند سنگ خارا محکم است و چرخهای ارایه‌هایشان مظل گردیده می‌چرخند. **۲۹** ایشان چون شیر می‌غرند و بر سر شکار فرود می‌آیند و آن را با خود به جایی می‌برند که کسی نتواند از چنگشان نجات دهد. **۳۰** در آن روز، آنها مانند دریای خروشان بر سر قوم من خواهند غزید و تاریکی و اندوه سراسر اسرائیل را فرا خواهد گرفت و آسمان آن تیره خواهد شد.

6 در سالی که عربیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و باشکوه نشسته بود و معبد از جلال او پر شده بود. **۲** اطراف تخت را فرشتگان احاطه کرده بودند. هر فرشته شیش بال داشت که با دو بال صورت خود را می‌پوشاند، و با دو بال پاهای خود را، و با دو بال دیگر پرواز می‌کرد. **۳** آنها یکدیگر را صدا زده می‌گفتند: «قدموس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرهای آسمان؛ تمام زمین از جلال او پر است!» **۴** صدای سرود آنها چنان با قدرت بود که پایه‌های معبد را می‌لرزاند. سپس تمام خانه از دود پر شد. **۵** آنگاه گفتمن: «وای بر من که هلاک شدم! زیرا من مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب زندگی می‌کنم، و چشمان پادشاه، خداوند لشکرهای آسمان را دیده است!» **۶** سپس یکی از فرشتگان به طرف مذبح پرواز کرد و با انبری که در دست داشت زغالی افروخته برداشت **۷** و آن را روی

از اینکه این پسر از شیر گرفته شود و خوب و بد را تشخیص دهد، سرزمین این دو پادشاه که اینقدر از آنها وحشت دارید، متروک خواهد شد. **17** «اما پس از آن خداوند، تو و قومت و خاندانات را به آنجان بلاعی دچار خواهد ساخت که از زمانی که پادشاهی سلیمان به دو مملکت اسرائیل و یهودا تقسیم شد، تاکنون نظریش دیده نشده است. بله، او پادشاه آشور را به سرمیت خواهد فرستاد.» **18** خداوند سپاهیان مصر را فرا خواهد خواند و آنها مانند مگس بر شما هجوم خواهد آورد و سریازن آشور را احضار خواهد کرد و ایشان مثل زنبور بر سر شما خواهد ریخت. **19** آنها در دسته‌های بزرگ آمد، در سراسر مملکتتان پخش خواهند شد. آنها نه فقط در زمینهای حاصلخیزان ساکن خواهند گردید، بلکه حتی دررهای پایر، غارها و زمینهای پر از خار را نیز اشغال خواهند کرد. **20** در آن روز، خداوند تعیی از مواری رود فرات احری خواهد کرد، یعنی پادشاه آشور را، تا بهوسیله او هر چه را که دارید بتراشد: «پس از این غارت و کشتار، تمام سرزمیناتان، محصولاتتان و مردمانتان. **21** آنها نه فقط در زمینهای حاصلخیزان ساکن خواهند باشند خواراکشان کوه و عسل صحرائی خواهد بود. **22** در آن زمان تاکستانهای آبد و پرمر ب زمینهای پایر و پر از خار تبدیل خواهند شد.

9 **23** اما این تاریکی برای قوم خدا که در تنگی هستند تا ابد باقی نخواهد ماند. خدا سرزمین قبایل زبولون و نفتالی را در گذشته خوار و ذلیل ساخته بود، اما در آینده او تمام این سرزمین را از دریای مدیترانه گرفته تا آن سوی اردن و تا خود جلیل که بیگانگان در آن زندگی می‌کنند، مورد اختصار قرار خواهد داد.

2 **24** مردمانی که در تاریکی راه می‌روند، نوری عظیم خواهند دید، و بر آنان که در دیار ظلمت غلیظ ساکن بودند، نوری خواهد تایید. **3** ای خداوند، تو خوشی قوم خود را افروزی و به ایشان شادمانی بخشیدی. آنها همچون کسانی که با شادی محصول را درو می‌کنند، و مانند آنی که با خوشحالی غنایم را بین خود تقسیم می‌نمایند، در حضور تو شادمانی می‌کنند. **4** زیرا تو بیوی را که بر گردن آنها بود شکستی و ایشان را از دست قوم تجاوزگر رهانیدی، همچنانکه در گذشته مديانی‌ها را شکست داده، قومت را آزاد ساختی. **5**

5 **25** **26** **27** **28** **29** **30** **31** **32** **33** **34** **35** **36** **37** **38** **39** **40** **41** **42** **43** **44** **45** **46** **47** **48** **49** **50** **51** **52** **53** **54** **55** **56** **57** **58** **59** **60** **61** **62** **63** **64** **65** **66** **67** **68** **69** **70** **71** **72** **73** **74** **75** **76** **77** **78** **79** **80** **81** **82** **83** **84** **85** **86** **87** **88** **89** **90** **91** **92** **93** **94** **95** **96** **97** **98** **99** **100** **101** **102** **103** **104** **105** **106** **107** **108** **109** **110** **111** **112** **113** **114** **115** **116** **117** **118** **119** **120** **121** **122** **123** **124** **125** **126** **127** **128** **129** **130** **131** **132** **133** **134** **135** **136** **137** **138** **139** **140** **141** **142** **143** **144** **145** **146** **147** **148** **149** **150** **151** **152** **153** **154** **155** **156** **157** **158** **159** **160** **161** **162** **163** **164** **165** **166** **167** **168** **169** **170** **171** **172** **173** **174** **175** **176** **177** **178** **179** **180** **181** **182** **183** **184** **185** **186** **187** **188** **189** **190** **191** **192** **193** **194** **195** **196** **197** **198** **199** **200** **201** **202** **203** **204** **205** **206** **207** **208** **209** **210** **211** **212** **213** **214** **215** **216** **217** **218** **219** **220** **221** **222** **223** **224** **225** **226** **227** **228** **229** **230** **231** **232** **233** **234** **235** **236** **237** **238** **239** **240** **241** **242** **243** **244** **245** **246** **247** **248** **249** **250** **251** **252** **253** **254** **255** **256** **257** **258** **259** **260** **261** **262** **263** **264** **265** **266** **267** **268** **269** **270** **271** **272** **273** **274** **275** **276** **277** **278** **279** **280** **281** **282** **283** **284** **285** **286** **287** **288** **289** **290** **291** **292** **293** **294** **295** **296** **297** **298** **299** **300** **301** **302** **303** **304** **305** **306** **307** **308** **309** **310** **311** **312** **313** **314** **315** **316** **317** **318** **319** **320** **321** **322** **323** **324** **325** **326** **327** **328** **329** **330** **331** **332** **333** **334** **335** **336** **337** **338** **339** **340** **341** **342** **343** **344** **345** **346** **347** **348** **349** **350** **351** **352** **353** **354** **355** **356** **357** **358** **359** **360** **361** **362** **363** **364** **365** **366** **367** **368** **369** **370** **371** **372** **373** **374** **375** **376** **377** **378** **379** **380** **381** **382** **383** **384** **385** **386** **387** **388** **389** **390** **391** **392** **393** **394** **395** **396** **397** **398** **399** **400** **401** **402** **403** **404** **405** **406** **407** **408** **409** **410** **411** **412** **413** **414** **415** **416** **417** **418** **419** **420** **421** **422** **423** **424** **425** **426** **427** **428** **429** **430** **431** **432** **433** **434** **435** **436** **437** **438** **439** **440** **441** **442** **443** **444** **445** **446** **447** **448** **449** **450** **451** **452** **453** **454** **455** **456** **457** **458** **459** **460** **461** **462** **463** **464** **465** **466** **467** **468** **469** **470** **471** **472** **473** **474** **475** **476** **477** **478** **479** **480** **481** **482** **483** **484** **485** **486** **487** **488** **489** **490** **491** **492** **493** **494** **495** **496** **497** **498** **499** **500** **501** **502** **503** **504** **505** **506** **507** **508** **509** **510** **511** **512** **513** **514** **515** **516** **517** **518** **519** **520** **521** **522** **523** **524** **525** **526** **527** **528** **529** **530** **531** **532** **533** **534** **535** **536** **537** **538** **539** **540** **541** **542** **543** **544** **545** **546** **547** **548** **549** **550** **551** **552** **553** **554** **555** **556** **557** **558** **559** **560** **561** **562** **563** **564** **565** **566** **567** **568** **569** **570** **571** **572** **573** **574** **575** **576** **577** **578** **579** **580** **581** **582** **583** **584** **585** **586** **587** **588** **589** **590** **591** **592** **593** **594** **595** **596** **597** **598** **599** **600** **601** **602** **603** **604** **605** **606** **607** **608** **609** **610** **611** **612** **613** **614** **615** **616** **617** **618** **619** **620** **621** **622** **623** **624** **625** **626** **627** **628** **629** **630** **631** **632** **633** **634** **635** **636** **637** **638** **639** **640** **641** **642** **643** **644** **645** **646** **647** **648** **649** **650** **651** **652** **653** **654** **655** **656** **657** **658** **659** **660** **661** **662** **663** **664** **665** **666** **667** **668** **669** **670** **671** **672** **673** **674** **675** **676** **677** **678** **679** **680** **681** **682** **683** **684** **685** **686** **687** **688** **689** **690** **691** **692** **693** **694** **695** **696** **697** **698** **699** **700** **701** **702** **703** **704** **705** **706** **707** **708** **709** **710** **711** **712** **713** **714** **715** **716** **717** **718** **719** **720** **721** **722** **723** **724** **725** **726** **727** **728** **729** **730** **731** **732** **733** **734** **735** **736** **737** **738** **739** **740** **741** **742** **743** **744** **745** **746** **747** **748** **749** **750** **751** **752** **753** **754** **755** **756** **757** **758** **759** **750** **751** **752** **753** **754** **755** **756** **757** **758** **759** **760** **761** **762** **763** **764** **765** **766** **767** **768** **769** **770** **771** **772** **773** **774** **775** **776** **777** **778** **779** **770** **771** **772** **773** **774** **775** **776** **777** **778** **779** **780** **781** **782** **783** **784** **785** **786** **787** **788** **789** **780** **781** **782** **783** **784** **785** **786** **787** **788** **789** **790** **791** **792** **793** **794** **795** **796** **797** **798** **799** **790** **791** **792** **793** **794** **795** **796** **797** **798** **799** **800** **801** **802** **803** **804** **805** **806** **807** **808** **809** **800** **801** **802** **803** **804** **805** **806** **807** **808** **809** **810** **811** **812** **813** **814** **815** **816** **817** **818** **819** **810** **811** **812** **813** **814** **815** **816** **817** **818** **819** **820** **821** **822** **823** **824** **825** **826** **827** **828** **829** **820** **821** **822** **823** **824** **825** **826** **827** **828** **829** **830** **831** **832** **833** **834** **835** **836** **837** **838** **839** **830** **831** **832** **833** **834** **835** **836** **837** **838** **839** **840** **841** **842** **843** **844** **845** **846** **847** **848** **849** **840** **841** **842** **843** **844** **845** **846** **847** **848** **849** **850** **851** **852** **853** **854** **855** **856** **857** **858** **859** **850** **851** **852** **853** **854** **855** **856** **857** **858** **859** **860** **861** **862** **863** **864** **865** **866** **867** **868** **869** **860** **861** **862** **863** **864** **865** **866** **867** **868** **869** **870** **871** **872** **873** **874** **875** **876** **877** **878** **879** **870** **871** **872** **873** **874** **875** **876** **877** **878** **879** **880** **881** **882** **883** **884** **885** **886** **887** **888** **889** **880** **881** **882** **883** **884** **885** **886** **887** **888** **889** **890** **891** **892** **893** **894** **895** **896** **897** **898** **899** **890** **891** **892** **893** **894** **895** **896** **897** **898** **899** **900** **901** **902** **903** **904** **905** **906** **907** **908** **909** **900** **901** **902** **903** **904** **905** **906** **907** **908** **909** **910** **911** **912** **913** **914** **915** **916** **917** **918** **919** **910** **911** **912** **913** **914** **915** **916** **917** **918** **919** **920** **921** **922** **923** **924** **925** **926** **927** **928** **929** **920** **921** **922** **923** **924** **925** **926** **927** **928** **929** **930** **931** **932** **933** **934** **935** **936** **937** **938** **939** **930** **931** **932** **933** **934** **935** **936** **937** **938** **939** **940** **941** **942** **943** **944** **945** **946** **947** **948** **949** **940** **941** **942** **943** **944** **945** **946** **947** **948** **949** **950** **951** **952** **953** **954** **955** **956** **957** **958** **959** **950** **951** **952** **953** **954** **955** **956** **957** **958** **959** **960** **961** **962** **963** **964** **965** **966** **967** **968** **969** **960** **961** **962** **963** **964** **965** **966** **967** **968** **969** **970** **971** **972** **973** **974** **975** **976** **977** **978** **979** **970** **971** **972** **973** **974** **975** **976** **977** **978** **979** **980** **981** **982** **983** **984** **985** **986** **987** **988** **989** **980** **981** **982** **983** **984** **985** **986** **987** **988** **989** **990** **991** **992** **993** **994** **995** **996** **997** **998** **999** **990** **991** **992** **993** **994** **995** **996** **997** **998** **999** **1000** **1001** **1002** **1003** **1004** **1005** **1006** **1007** **1008** **1009** **1000** **1001** **1002** **1003** **1004** **1005** **1006** **1007** **1008** **1009** **1010** **1011** **1012** **1013** **1014** **1015** **1016** **1017** **1018** **1019** **1010** **1011** **1012** **1013** **1014** **1015** **1016** **1**

برایم تکان دهد و یا دهانش را باز کرده، جیک جیک کند.» **۱۵** اما خداوند می فرماید: «آیا تیر به خود می بالد که قاترش بیش از هیزم شکن است؟ آیا اره خود را بالاتر از کسی می داند که اوه می کند؟ آیا عصا انسان را بلند می کند یا انسان عصا را؟» **۱۶** خداوند لشکرهای آسمان بر چنگاران تنومند پادشاه آشور بالای خواهد فرستاد تا آنها را ضعیف و نحیف کند و مانند آتش آنها را بسوزاند. **۱۷** خدای پاک که نور اسرائیل است همچون شعله آتش در یک روز همه چیز را مانند خار و خس خواهد سوزاند. **۱۸** جنگل و مزارع پهناور آنها از بین خواهد رفت درست مانند بیماری که جسم و جانش تباہ می شود. **۱۹** درختان جنگل به قدری کم خواهد شد که یک کودک نیز خواهد توانست آنها را بشمارد. **۲۰** زمیان فرا خواهد رسید که کسانی که در اسرائیل و بهداش باقی خداوند که یگانه قابوس اسرائیل است توکل خواهند داشت. **۲۱** تعداد کمی، یعنی باقی ماندگان یعقوب به سوی خدای قادر مطلق باز خواهند گشت. **۲۲** هر چند اکون قوم اسرائیل مانند شاهی ساحل دریا بی شمارند، ولی در آن زمان عده کمی از ایشان باقی خواهند ماند و این عده به وطن باز خواهد گشت، زیرا مجازات عدالانه‌ای که تعیین شده، اجرا خواهد شد. **۲۳** خداوند، آن خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، بدون درنگ و با قطعیت تمام سرزمین ایشان را ویران خواهد کرد. **۲۴** خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، می فرماید: «ای قوم من که در چهوین ساختید، از آشوریان ترسید، حتی اگر مانند مصیران در قدیم بر شما ظلم کنند. **۲۵** زیرا پس از مدت کوتاهی از مجازات شما دست خواهی کشید و به هلاک کردن آنها خواهیم پرداخت.» **۲۶** خداوند لشکرهای آسمان ایشان را مجازات خواهد کرد همان گونه که مدیانی‌ها را در کنار صخره غراب، و مصیری‌ها را در دریا هلاک کرد. **۲۷** در آن روز خداوند به اسارت شما پایان خواهد داد و شما قوی خواهید شد و یوغ بندگی از گردن شما خواهد افتاد. **۲۸** سریازان دشمن به شهر عای رسیده‌اند! از مغرون عبور کرده و ساز و پرگ خود را در مکماش گذاشته‌اند. **۲۹** از گذرگاه گذشته‌اند و می خواهند شب را در جمع به سر برند. اهالی شهر رامه هراسانند. تمام مردم چیزه، شهر شائل، از ترس جان خود فرار می کنند. **۳۰** ای مردم جلیم فریاد برآورید! ای اهالی لیشه و ای مردم بیچاره عنانتوت گوش دهید! **۳۱** اهالی مدمینه و ساکنان جیبیم فواری شده‌اند. **۳۲** امروز دشمن در نوب توقف می کند. او مشت خود را گره کرده و به طرف اورشلیم که بر کوه چهوین می دارد تکان می دهد. **۳۳** اما همان گونه که هیزم شکن درختان جنگل لیبان را با ضربه‌های تبر قطع می کند، خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، نیز آن درخت بزرگ را با یک ضربه قطع خواهد کرد، و شاخه‌های بلند و تنومند آن کنده شده به زمین خواهد افتاد.

۱۰

وای بر قاضیان بی انصاف که قوانین غیر عادله وضع می کنند تا حق فقیران و بیوهزنان و یتیمان قوم مرا پایمال کنند و اموالشان را به غارت بیند و بر ایشان ظلم کنند. **۳** در روز بازخواست، وقتی خدا از سرزمین دور دست بر شما مصیبت بفرستد، چه خواهید کرد؟ به چه کسی پنهان خواهید برد؟ گنجهایان را کجا مخفی خواهید کرد؟ **۴** در آن روز هر چه دارید زیر پای اسیران و کشته‌شدگان از بین خواهد رفت. با این حال، غضب خدا فروکش نخواهد کرد و دست او برای مجازات شما همچنان دراز خواهد بود. **۵** خداوند می فرماید: «وای آشور که عصای خشم من است. من آشور را مانند چوب تدبیه به دست خواهم گرفت و برای مجازات آنانی که بر ایشان خشنمانک هستم به کار خواهیم برد. **۶** قوم آشور را بر ضد این قوم خداوندانشان که مورد خشم من هستند خواهیم فرستاد تا آنها را غارت کنند و مانند گل، زیر پاهای خود لگدمال نمایند.» **۷** اما پادشاه آشور نمی داند که وسیله‌ای است در دست خدا. آزوی دل او این است که اقوام بسیاری را نابود کند. **۸** می گوید: «سرداران من هر یک پادشاهی هستند! **۹** شهرهای کرکمیش و کلتو و حمات و ارافاد را تسبیح کردم؛ سامره و دمشق نیز تسلیم ما شدند. **۱۰** ممالکی را که بپهایشان بیش از بیهای اورشلیم و سامره بودند از بین بردیم. **۱۱** ما سامره را با تمام بپهایشان نابود کردیم و همین کار را نیز با اورشلیم و بپهایش خواهیم کرد.» **۱۲** پس از آن که خداوند پادشاه آشور را برای مجازات کوه چهوین و اورشلیم به کار گرفت، آنگاه برمی گردد و پادشاه مغروف و متکبر آشور را نیز مجازات می کند. **۱۳** پادشاه آشور می گوید: «من به قدرت و حکمت و دانش خود در این چنگها پیروز شده‌ام. من به نیروی خود مزه‌های ممالک را از میان برداشتم و پادشاهان را سرکوب کردم و گنجهایان را به یغما بردم. **۱۴** ممالک دنیا را مانند آشیانه پرندگان تکان دادم و ثروت آنان را که مثل تخمهای پرندگان به زمین می ریخت جمع کردم بدون این که کسی جرأت کند بالی

همچون اسلحه‌ای در دست خداوند هستند تا توسط آنها تمامی خاک بایل را پیران کرد و غضب خود را فرو نشاند. **6** ناله کنید، زیرا روز خداوند نزدیک است روزی که خدای قادر مطلق شما را هلاک کند. **7** در آن روز، دستهای همه از ترس سست خواهد شد و دلها آب خواهد گردید. **8** همه هراسان خواهند شد و دردی شدید مانند درد زنی که می‌باشد وجودشان را فرا خواهد گرفت. بر یکدیگر نظر خواهند افکد و از دین صورتهای دگرگون شده یکدیگر به وحشت خواهند افتاد. **9** اینک روز هولناک خشم و غضب خداوند فرا می‌رسد! زمین ویران خواهد شد و گاهکاران هلاک خواهد گردید. **10** آسمان بالای سرشاران تاریک خواهد شد و ستارگان نور نخواهند داشت، خورشید هنگام طلوع تاریک خواهد شد و ماه روشنایی نخواهد بخشید. **11** خداوند می‌فرماید: «من دنیا را به خاطر شرارتی، و بدکاران را به سبب گناهانشان مجازات خواهم کرد. تمام مکتبکان را خوار خواهم ساخت و همه ستمگران را پست خواهم کرد. **12** مردمان را کمیابتر از طلای خالص و طلا افزای خواهیم ساخت. **13** من، خداوند لشکرهای آسمان، در روز خشن طوفانی خود، آسمانها را خواهم لرزاند و زمین را از جای خود تکان خواهیم داد. **14** «بیگانگانی» که در بایل ساکن باشند به سرمینهای خود خواهند رفت. آنان مانند گلهای پرکاره و آهوبی که مورد تعقیب شکارچی قرار گرفته باشد به وطن خود فرار خواهند کرد. **15** هر که گیر بیفتند با شمشیر یا نیزه کشته خواهد شد. **16** اطفال کوچک در برابر چشممان والدینشان به زمین کوپیده خواهند شد؛ خانه‌ها غارت و زنان بی عصمت خواهند گردید. **17** «من مادها را که نوجویی به طلا و نقره ندارند به ضد بایلی ها بیرون از خواهند گردند. **18** سپاهیان مهاجم بر پیشکش کردن ثروت خود جان خود را نجات دهنند. **19** به این ترتیب، خدا بایل را که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان داد. **20** دیگر هرگز است مانند سلومن و عموره با خاک یکسان خواهد کرد. **21** بایل دیگر هرگز ایاد و قابل سکونت نخواهد شد. حتی اعرب چادرنشین نیز در آنجا خیمه نخواهند زد و چوپانان گوسفندان خود را در آن مکان نخواهند چرانند. **22** تنها حیوانات وحشی در آنجا به سر خواهند برد و رویاهها در آن محل لانه خواهند کرد. جدها در خانه‌های آنجا ساکن خواهند شد و بیهای وحشی در آنجا جست و خیر خواهند کرد. **23** صدای زوزه گرگها و شغالها از درون کاخهای زیبای بایل به گوش خواهد رسید. آری، زمان نابودی بایل نزدیک است!»

14 خداوند بر قوم اسرائیل ترجم خواهد کرد و بار دیگر آنها را برخواهد گزید و در سرمینهای ساکن خواهد ساخت. بیگانگان مهاجر در آنجا با خاندان بعقوب زندگی خواهند کرد. **2** قومهای جهان به ایشان کمک خواهند کرد تا به وطن خود بازگرددند. قوم اسرائیل در سرمینه که خداوند به ایشان داده قومهای دیگر را به بردگی خواهند گرفت. آنانی که قوم اسرائیل را اسیر کرده بودند، خود به اسارت ایشان در خواهند آمد و بنی اسرائیل بر دشمنان خود فرمانروایی خواهند کرد. **3** هنگامی که خداوند قوم خود را از درد و اضطراب، بندگی و بردگی رهایی بخشد، **4** آنگاه ایشان را برشخند به پادشاه بایل چنین خواهند گفت: «ای پادشاه ظالم سرانجام نابود شدی و ستمکاریهای پایان گرفت **5** خداوند حکومت ظالمانه و شرارت آمیز تو را در هم شکست. **6** تو با خشم و غضب، مردم را پیوسته شکنجه و آزار می‌دادی، **7** اما اکنون تمام

حقیقت را مانند شال کمر. **6** در آن زمان گرگ و بره در کنار هم به سر خواهند برد، پانگ و بیگله با هم خواهند خواهید، گوساله با شیر راه خواهد رفت؛ و یک کودک آنها را به هر جا که بخواهد، خواهد راند. **7** گاو در کنار خرس خواهد گزید، بچه خرس و گوساله در کنار هم خواهند خواهید، و شیر مانند گاو علف خواهد خورد. **8** بچه شیرخوار در میان مارها، بدون خطربازی خواهد کرد؛ و طفلی که از شیر گرفته شده باشد دست خود را داخل لانه افعی خواهد کرد! آنکه آسیب بییند. **9** هیچ بدبی و گزندی در کوه مقاصد خدا وجود نخواهد داشت، زیرا همان گونه که دریا از آب بر است همچنان جهان از شناخت خداوند پر خواهد شد. **10** در آن روز، وارث تخت داود پرچم نجاتی برای تمام قومها خواهد بود و مردم به سوی او خواهند آمد و سرزمین او از شکوه و جلال پر خواهد شد. **11** در آن زمان خداوند بار دیگر دست خود را دراز خواهد کرد و بازماندگان قوم خود را از آشور، مصر، سودان، جیشه، علام، ایلان، حمامات، و از تمام جزوی و بنادر دور دست به اسرائیل باز خواهد آورد. **12** او در میان قومها بیچمی بیرون از خواهد افراشت و مردم اسرائیل و یهودا را که پراکنده شده‌اند، از گوشه و کنار دنیا جمع خواهد کرد. **13** سرانجام دشمنی و کینهای که میان اسرائیل و یهودا بود از بین خواهد رفت و آن دیگر با هم نخواهد جنگید. **14** آنان با هم متحد شده، بر فلسطینیان که در غرب هستند پیروش خواهند برد و اقوامی را که در شرق سکونت دارند غارت خواهند کرد. **15** خداوند خلیج دریای مصر را خشک خواهد ساخت و دست خود را بر رود فرات بلند خواهد کرد و باد تندی خواهد فساد تا آن را به هفت نهر تقسیم کند؛ آنگاه مردم را از آن خشکی عبور خواهد داد. **16** برای بازماندگان قوم او در آشور شاهراهی خواهد بود تا آنان مانند اجداد خود که از مصر بیرون آمدند، به سرمیں خود بازگردند.

12

در آن روز، اسرائیل این سرود را خواهد خواند: «ای خداوند، تو را شکر می‌کنم، زیرا بر من غضبناک بودی، اما یک مرد تسلی می‌دهی و دیگر غضبناک نیستی. **2** براستی خدا نجات‌دهنده من است؛ بر او توکل خواهم کرد و نخواهم ترسید. خداوند یهوه قوت و سرود من است؛ او نجات من است. **3** پس با شادمانی از چشمهاهی نجات آب خواهید کشید، **4** و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را شکر کنید! نام او را سنتایش نمایید! اعمال او را به دنیا اعلام کنید! بگویید که او عظیم است! **5** برای خداوند سرود پسرازید، زیرا کارهای پرگزی انجام داده است. پگنارید تمام جهان بداند که او چه کرده است. **6** بگنارید مردم اورشلیم فریاد شادی سر دهند، زیرا خدای قدوس اسرائیل عظیم است و در میان قومش حضور دارد.»

13

این است پیامی که اشیاعا پسر آمous دریاره بایل از خدا دریافت کرد: **2** پرچم جنگ را بر تپه‌ای بلند برافرازید و سربازان را فرا خوانید و دروازه‌های مجلل بایل را به آنها نشان دهید تا به سوی آنها بپوش بزند. **3** من این سربازان را آماده کرده‌ام، و جنگاوران را فرا خوانده‌ام تا خشم خود را جاری سازم، و آنها بر پیروزی من شادی خواهند گرد. **4** صدایی در کوهها به گوش می‌رسد! این صدا، صدای جمع شدن قومهای جهان است. خداوند لشکرهای آسمان آنها را برای جنگ آماده می‌کند. **5** آنها از سرمینهای بسیار دور می‌آیند، ایشان

31 ای شهرهای فلسطین گریه و شیون کنید و بلزید، زیرا قشونی قادرتمند همچون دودی سیاه از شمال در حرکت است و سریازانش برای جنگیدن به جلو می‌تاژند! **32** پس به فرستادگانی که از فلسطین می‌آیند چه باید گفت؟ باید گفت که خداوند اورشلیم را بیناد نهاده تا قوم رنجیده او در آن پناه گیرند.

15 این است پیغام خدا برای سرزمین مواب: شهرهای عار و قیر مواب در یک شب ویران می‌شوند. **2** در دیوبن قوم عزادار مواب به بتخانه‌ها پناه می‌برند تا برای شهرهای نبو و میدبا گریه کنند. همه مردم موی سر و ریش خود را تراشیده، **3** لباس عزا پوشیده‌اند و در کوچه‌ها راه می‌روند. از هر خانه‌ای صدای شیون و زاری بلند است. **4** صدای گریه شهرهای حشیون و العاله تا یاهص نیز شنیده می‌شود. حتی جنگاوران مواب نیز ناله می‌کنند و از شدت ترس می‌لرزند. **5** دلم برای مواب نالان است. مردم مواب به صوغ و عجلت شلشیا فارم کنند؛ با گریه از گردنه لوحیت بالا می‌روند؛ صدای ناله ایشان در طول راه حورونایم به گوش می‌رسد. **6** رودخانه نمریم خشک شده است! علف سرسیز کار رودخانه‌ها پلاسیده و نهالها از بین رفته‌اند. **7** مردم اندوخته خود را بر می‌زند. **8** دلم برای از راه دره بیدها فار کنند. **9** شیون مواب در مزهای آن طفین افکنده است و صدای زاری آن تا به اجلایم و پژایلیم رسیده است. **10** رودخانه دیمون از خون سرخ شده است، ولی خدا باز هم ایالی دیمون را مجازات خواهد کرد. بازماندگان و فراریان مواب نیز جان به در نخواهند برد و طعمه شیر خواهند شد.

16 آوارگان مواب از شهر سالع که در صحراست، برای پادشاه یهودا برپا به عنوان خراج می‌فرستند. **2** دختران مواب مانند پرندگان بی‌آشیانه، در کناره رود ارنون آواره شده‌اند. **3** از مردم یهودا کمک می‌خواهند و با الماس می‌گویند: «ما را زیر سایه خود پنهان دهید. از ما حمایت کنید. نگذارید به دست دشمن بیفیتم». **4** اجازه دهید ما آوارگان در میان شما بمانیم. ما را از نظر دشمنانمان پنهان کنید!» (سرانجام ظالم نایب خواهد شد و ستمکار و تاراج کننده از بین خواهد رفت. **5** آنگاه کسی از نسل داود بر تخت پادشاهی خواهد نشست و با عدل و انصاف بر مردم حکومت خواهد کرد. حکومت او بر رحمت و راستی استوار خواهد بود. **6** مردم یهودا می‌گویند: «ما درباره موابی ها شنیده‌ایم. می‌دانیم چقدر متکبرند و به خود فخر می‌کنند، اما فخر آنها بی اساس است.» **7** مردم مواب برای سرزمین خود گریه می‌کنند؛ نان کشمکشی قیرحارت را به یاد می‌آورند و آه می‌کشند. **8** مزعجه‌های حشیون و تاکستانهای سبیمه از بین رفته‌اند؛ درختان انگور را فرماندهان سپاه دشمن بیداند. زمانی شاخه‌های این درختان انگور تا به شهر پیغیزی می‌رسید و از بیان گذشته، تا دریا مرده امتداد می‌یافت. **9** برای عزیز و با غایی انگور سبیمه گریه می‌کنم و ماتم می‌گیرم. اشکم چون سیل برای حشیون و العاله جاری می‌شود، زیرا میوه‌ها و معصوبش تلف شده است. **10** شادی و خوشحالی پرداشت محصول از بین رفته است؛ در باغهای انگور، دیگر نغمه‌های شاد به گوش نمی‌رسد؛ دیگر کسی انگور را در چرخشتها، زیر پا نمی‌فرشد؛ صدای شادمانی خاموش شده است. **11** دل من مانند بربط برای مواب منالد و برای قیرحارت آمی کشند. **12** اهالی مواب بی جهت به سوی بتخانه‌های خود بالا

مردم از دست تو آسوده شده، در آرامش زندگی می‌کنند و از شادی سرود می‌خوانند. **8** حتی صنوبرها و سروهای لبنان نیز با شادمانی می‌سراپند: «از زمانی که تو سقوط کردی دیگر کسی نیست که ما را قطع کنید!» **9** دنیای مردگان آماده می‌شود تا به استقبال تو بیاید. رهبران و پادشاهان دنیا که سالانها پیش مرده‌اند، آنچه در انتظار تو هستند. **10** آنها وقتی تو را بینند به تو خواهند گفت: «تو نیز مانند ما ضعیف شدی و با ما فرقی نداری!»

11 حشمت تو شک تو کرمها هستند و لحافت موریانه‌ها. **12** «ای ستاره درخشان صبح، چگونه از آسمان افتدی! ای که بر قوهای جهان مسلط بودی، چگونه بر زین افکده شدی! **13** در دل خود می‌گفتی: «تا به آسمان بالا خواهم رفت، تخت سلطنت را بالای ستارگان خدا خواهی نهاد و بر قله کوهی در شمال که خدایان بر آن اجتماع می‌کنند جلوس خواهی کرد. **14** به بالای ابرها خواهم رفت و مانند خدای متعال خواهی شد. «**15** اما تو به دنیای مردگان که در قعر زمین است، سرینگون شدی.»

16 اینک وقتی مردگان تو را می‌بینند به تو خیره شده، می‌پرسند: «آیا این همان کسی است که زمین و قدرتمندی جهان را می‌لرزاند؟ **17** آیا این همان کسی است که دنیا را ویران می‌کرد و شهراها را از بین می‌برد و بر اسیران خود رحم نمی‌کرد؟» **18** پادشاهان جهان، شکوهمندانه در قرهایشان آرمیده‌اند، **19** ولی جناءه تو مثل شاخه‌ای شکسته، دور انداخته شده است. نعش تو در قبر رویا ز است و روی آن را جناهه‌های کشته‌شدگان جنگ پوشانده و مانند لاشه پایمال شده، تا به سنتگاهی‌تہ گودال فرو رفته است. **20** تو مانند پادشاهان دیگر دفن نخواهی شد، زیرا مملکت خود را از بین بردی و قم خود را به نابودی کشاندی. از خاندان شور تو کسی زنده نخواهد ماند. **21** پسران تو به خاطر شرارت اجدادشان کشته خواهند شد، و کسی از آنها باقی نخواهد ماند تا دنیا را فتح کند و شهراها در آن بسازد. **22**

خداؤند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «من خود بر ضد پایل برخواهی خاست و آن را نابود خواهم کرد. نسل پایل‌ها را ریشه‌کن خواهم کرد تا دیگر کسی از آنها زنده نماند.» **23** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «بابل را به بالاتق تبدیل خواهم کرد تا جدغدها در آن منزل کنند. با جاروی هلاکت، بابل را جارو خواهیم کرد تا هر چه دارد از بین برود.» **24** خداوند لشکرهای آسمان قسم خورده، می‌گوید: «آنچه اراده نموده و تقدیر کرده‌ام به یقین واقع خواهد شد. **25** من سپاه آشور را هنگامی که به سرزمین من اسرائیل برسد، شکست خواهم داد و سریازانش را روی کوههای تار و مار خواهم کرد. قوم من دیگر بزده آنها نخواهد بود و آنها را بندگی نخواهد کرد. **26** دست توانای خود را دراز خواهیم کرد و قومها را مجازات خواهیم نمود. این است آنچه برای قومها تقدیر کرده‌ام.» **27** بله خداوند لشکرهای آسمان این را تقدیر کرده است. پس چه کسی می‌تواند آن را باطل کند؟ این دست اوست که دراز شده است، بنابراین چه کسی می‌تواند آن را بازگرداند؟ **28** در سالی که آغاز پادشاه درگذشت، این پیغام از سوی خدا نازل شد: **29** ای فلسطینی، از مرگ پادشاهی که بر شما ظلم می‌کرد شادی نکنید، زیرا پسروش از او بدتر خواهد کرد! از مار، افعی به وجود می‌آید و از افعی، اژدهاه آتشین! **30** خداوند بیچارگان قوم خود را شبانی خواهد کرد و آنها در چراغهای او راحت خواهند خوايید، اما بر شما فلسطینی‌ها قحطی خواهد فرستاد و شما را هلاک خواهد کرد.

17

می‌روند تا دعا کنند؛ آنها بی‌جهت خود را خسته می‌کنند، زیرا دعاپیش مستحبخواهد شد. **13** این بود پیغامی که خداوند از قبل درباره مواب فرموده بود. **14** اما اینک خداوند می‌فرماید: «درست پس از سه سال، شکوه و جلال مواب از بین خواهد رفت و از جماعت زیاد آن عده کمی باقی خواهد ماند و آنها نیز قوت خود را از دست خواهند داد.»

آورد.

19

پیامی برای مصر: خداوند بر ایری تندرو سوار شده و به جنگ مصر می‌آید. بتهای مصر در برابر او می‌لرزند و دلهای مصری‌ها از ترس ضعف می‌کنند. **2** خداوند می‌فرماید: «مصری‌ها را بر ضد یکدیگر خواهیم برانگیخت تا برادر با برادر، همسایه با همسایه، شهر با شهر، و مملکت با مملکت بجنگند. **3** تدبیرهایی را که مصری‌ها اندیشیده‌اند بی‌اثر خواهیم کرد و آنان روحیه خود را خواهند باخت. ایشان برای دریافت کمک، به بناهایشان پنهان خواهند برد و برای چارچوبی، به احصارکنندگان ارواح و افسونگران و جادوگران متول س خواهند شد.» **4** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «من مصری‌ها را به دست حاکمی ستمگر و بیرحم تسليم می‌کنم تا بر آنها حکمرانی کند. **5** آب رود نبل کم خواهد شد و بعد از مدتی خشک خواهد گردید. **6** نهرها متعفن خواهند شد و آب جویها کم شده، خواهند خشکید. نی و بوریا پرمرده خواهند گردید، **7** تمام سبزیها و مزاعمه‌های کنار رود نبل خشک شده، از بین خواهند رفت و تمام محصول تالف خواهد شد. **8** همه ماهیگرانی که تور و قلاب به رود نبل می‌اندازند نومید خواهند شد و زاری خواهند کرد. **9** پارچه‌باقیانی که با کنات پارچه می‌بافتند مایوس خواهند گردید، **10** و همه باندگان و کارگران نومید و دل شکسته خواهند شد. **11** بزرگان شهر صونع نادانند و هر مشورت و پندی که به پادشاه مصر می‌دهند احتمانه است. پس چگونه به پادشاه می‌گویند: «ما از نسل حکیمان و پادشاهان قدیم هستیم! **12** ای پادشاه مصر مثلاً اوان دانای تو کجا هستند؟ بگذار آنها به تو اطلاع دهنده که خداوند لشکرهای آسمان بر ضد مصر چه اراده کرده است. **13** رهبران صونع و مفیس و تمام بزرگان مصر نادان و گمراهند و مصر را به نابودی کشانه‌اند. **14** خداوند سرگیجه به آنها داده و آنها مردم مصر را ماند اشخاص می‌ست که بر قی خود می‌افتدند و باند می‌شوند و نمی‌دانند به کجا می‌روند، گمراه کرده‌اند. **15** هیچ کس نمی‌تواند مصر را نجات دهد نه بزرگ نه کوچک، نه ثروتمند و نه فقیر. **16** در آن روز، مصری‌ها مانند زنان ضعیف خواهند شد و هنگامی که بینند خداوند لشکرهای آسمان دستش را برای مجازات آنان دراز کرده است از ترس خواهند لرزید. **17** ایشان با شنیدن اسم سرزمین پهودا به وحشت خواهند افکار. این را خداوند لشکرهای آسمان اراده نموده است. **18** در آن زمان، پیچ شهر در سرزمین مصر از خداوند لشکرهای آسمان پریوی نموده، به زیان کنعتانی سخن خواهند گفت، و یکی از این شهرها «شهر آفتاب» نامیده خواهد شد. **19** در آن روز، مذبحی در وسط مصر، و ستون یادبودی در مزر آن، برای خداوند بر پا خواهد شد. **20** اینها نشان دهنده حضور خداوند لشکرهای آسمان در سرزمین مصر خواهند بود. از آن پس، هرگاه مصری‌ها دعا کرده، از خداوند بخواهند تا آنها را از دست ظالمان برهانند، او برای ایشان حامی و نجات دهنده‌ای خواهد فرستاد و ایشان

را نجات خواهد داد. **21** خداوند خود را به مصری‌ها آشکار خواهد کرد و ایشان خداوند را خواهند شناخت. مردم مصر با تقدیم قربانیها و هدایا او را عبادت خواهند کرد و نذرهای خود را به وی ادا خواهند نمود. **22** به این ترتیب، خداوند اول مصری‌ها را تنبیه خواهد کرد، سپس برگشته ایشان را شفا خواهد داد. باله، مصری‌ها به سوی خداوند بازگشت خواهند کرد و او دعایشان را شنیده، آنان را شفا خواهد داد. **23** در آن روز، شاهراهی از مصر به آشور کشیده خواهد شد، و مصری‌ها و آشوری‌ها به سزمینهای پاکدیگر رفت و آمد خواهند کرد و هر دو یک خدا را خواهند پرستید. **24** اسرائیل نیز با ایشان متحجد خواهد شد و هر سه مملکت با هم باعث برکت تمام جهان خواهند گردید. **25** خداوند لشکرهای آسمان آنها را برکت داده، خواهد گفت: «متبارک باد قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل!»

22 این پیغام درباره اورشلیم، وادی رویا است: چه شده است؟ چرا مردم شهر به پشت بامها می‌دوند؟ **2** در تمام شهر غوغای برپاست! برای این شهر شاد و پر جنب و جوش چه پیش آمده است؟ مردان اورشیم کشته شده‌اند اما نه در جنگ، و نه با شمشیر. **3** همه رهبران با هم فرار کردند و بدون اینکه تیری یافکنند تسلیم شدند. وقتی دشمن هنوز دور بود مردم با هم گریختند و اسیر گردیدند. **4** پس مرا به حال خود بگذارید تا برای مصیبت قوم، به تلاخی بگریم. کوشش نکید مرا تسلی دهید، **5** زیرا اینک زمان آن رسیده که خداوند، خداوند لشکرهای آسمان اورشلیم را دچار مصیبت و آشفتگی و انهدام کنند. دیوارهای شهر ما فرو ریخته است. فریاد مردم در کوهها طینی می‌افکند. **6** سپاهیان عیلام تیر و کمان را آماده کرده، بر اسیهای خود سوار شده‌اند و سربازان سزمین «قیر» سپرهای خود را به دست گرفته‌اند. **7** دشنهای سرسیز یهودا از ارایه‌های دشمن پر شده است و سواران دشمن به پشت دروازه‌های شهر رسیده‌اند. **8** نیروی دفاعی یهودا در هم شکسته است. برای آوردن اسلحه به اسلحه خانه می‌دوید. **9** رخده‌های حصار شهر داوود را بررسی می‌کنید، سپس خانه‌های اورشلیم را می‌شمارید تا آنها را خراب کنید و مصالحشان را برای تعمیر حصار به کار ببرید. برای ذبحه کردن آب، **11** آب انبار در داخل شهر درست می‌کنید تا آب رکه قادیمی تحانی را در آن ببریزید. تمام این کارها را می‌کنید اما به خدا که سازنده همه چیز است توجهی ندارید. **12** خداوند، خداوند لشکرهای آسمان از شما می‌خواهد که گریه و ماتم کنید، موی خود را پتراشید و پلاس پیوژید. **13** اما شما شادی می‌کنید، گاو و گوسفند سر پیوژید تا گوشتشان را با شراب بخورد و خوش بگذرانید. می‌گویید: «باید یهودی و بنویشم، چون فردا می‌بیمیم». **14** خداوند لشکرهای آسمان به من گفته که این گاهه شما تا به هنگام مرگ هرگز آمزیده نخواهد شد. بله، این را خداوند لشکرهای آسمان فرموده است. **15** خداوند، خداوند لشکرهای آسمان به من فرمود که نزد «شبنا» و نیز دریار بروم و به او چنین بگوییم: **16** «تو در اینجا چه می‌کنی؟ چه کسی به تو اجازه داده در اینجا قبری برای خود بکنی؟ ای کسی که قبر خود را در این صخره بلند می‌ترانشی، **17** هر مقامی که داشته باشی، خداوند تو را برمعی دارد و دور می‌اندازد. **18** تو را مانند یک گویی برمعی دارد و به سزمینی دور پرتاب می‌کند. در آنجا تو در کنار ارایه‌هایت که به آنها افتخار می‌کردی خواهی مرد. تو مایه ننگ دریار هستی، **19** پس خداوند تو از این مقام و منصبی که داری برکنار خواهد کرد. **20** خداوند به شبانا چنین می‌گوید: «در آن روز، خدمتگزار خود، الیاقم، پسر حلقاتی را به جای تو

سرگن، پادشاه آشور، سردار سپاه خود را به شهر اشدود در فلسطین فرستاد و آن را تسخیر کرد. **2** سه سال پیش از این رویداد، خداوند به اشیاع پسر آموص فرموده بود که لیاس و کفش خود را از تن در بیاورد و عربان و پا بر همه راه برود، و اشیاع چنین کرد. **3** هنگامی که اشدود به دست آشور افتاد خداوند فرمود: «خدمتگزار من اشیاع مدت سه سال عربان و پا بر همه راه رفته است. این نشانه بلاهای هولناکی است که من بر مصر و حبشه خواهم آورد. **4** پادشاه آشور مردم مصر و جبشه را اسیر خواهد کرد و کوچک و بزرگ را مجبور خواهد ساخت عربان و پا بر همه راه بروند تا مصر را رسوا کنند. **5** آنگاه مردمی که در سواحل فلسطین زندگی می‌کنند و تکه‌گاههای حبشه، و فخرشان مصر است، پیشان و رسوا شده، خواهد گفت: «اگر بر سر مصر که می‌خواستیم از دست آشور به او پناه ببریم چنین بلالی آمد، پس بر سر ما چه خواهد آمد؟!»

21 این پیام برای بابل است: مهاجمی از سزمین دهشت، مانند گردباد ببابانی، به سوی بابل می‌آید. **2** رؤیای ترسناکی می‌بینم، روایی خیانت و نابودی! ای لشکر عیلام حمله کن! ای لشکر ماد محاصره کن! خدا به ناله قومهایی که زیر دست بابل هستند پایان می‌دهد. **3** با دیدن و شنیدن این چیزها مدهوش شدم و دردی چون درد زیمان همه وجودم را فرا گرفت. **4** می‌ترسیدم و قلبم به شدت می‌تپید. آزو می‌کرد هر چه زودتر شب فر رسد، ولی آرامش شب نیز جای خود را به وحشت داد بود. **5** در رؤیا دیدم فرشها پهن شده و سفره چیزهای شده است و عده‌ای مشغول خوردن و نوشیدنند. ناگهان فرمانی صادر می‌شود: «ای سرداران برخیزید و سپرهای خود را برای جنگ آماده سازید!» **6** در این هنگام خداوند به من فرمود: «یک دیدبان تعیین کن تا هر چه را می‌بیند، خبر دهد. **7** هنگامی که بیند سواران جفت جفت بر الاغ و شتر می‌آیند باید دقت کند.» **8** پس دیدبان را بالای حصار گذاشتند. یک روز او فریاد زد: «ای سرورم، روزها و شنیدنگاه خود ایستاده دیدبانی کردام. اینک فوج سواران را می‌بینم که جفت جفت می‌آیند!» در این هنگام، صدای شنیدم که می‌گفت: «بابل سقوط کرد! بابل سقوط کرد! همه بتنهای بابل خرد شدند و روی زمین افتادند!» **10** ای قوم من اسرائیل، ای قومی که مانند گنبد کوبیده و غریال شده‌اید، به این خبر خوشی که از جانب خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، به شما اعلام کردم، گوش دهید.

24 خداوند زمین را ویران و متوجه خواهد کرد؛ پوسته‌اش را خراب کرده، ساکنانش را پراکنده خواهد ساخت. **2** همه به یک سرنوشت دچار خواهد شد؛ کاهن و غیرکاهن، نوکر و ارباب، کبیر و خاتون، خریدار و فروشنده، قرض دهنده و قرض گیرنده، بزنه و بازنده. **3** زمین به کلی خالی و غارت خواهد شد. این را خداوند فرموده است. **4** زمین خشک و پرمرده می‌شود و بلندیهای آن پست می‌گردد. **5** مردم روی زمین از احکام و اوامر خدا سریعی‌گردد، عهد جاودایی او را شکسته‌اند؛ **6** بنابراین جهان دچار لعنت شده است. ساکنان آن تاوان گناهان خود را پس می‌دهند. زمین سوخته و عده کمی از مردم باقی مانده‌اند. **7** محصول انگور کم شده و شراب نایاب گردیده است. آنانی که شاد بودند اکنون غمگینند. **8** دیگر نوای دلشیش دف و چنگ شنیده نمی‌شود. آن روزهای خوش به سر آمده است. **9** دیگر بزم می‌و مطری وجود ندارد و شراب به کام نوشیدگانش تالخ است. **10** در شهر هرج و مرج است و مردم در خانه خود را محکم می‌بندند تا کسی وارد نشود. **11** در کوچه‌ها فریاد آنانی به گوش می‌رسد که به دنبال شراب می‌گردند. شادها از پین رفته و خوشبیها از روی زمین رخت پرسیته است. **12** شهر ویران گشته و روازه‌هایش شکسته شده و از بین رفتند. **13** در تمام ممالک دنیا این اتفاق خواهد افتاد. دنیا مانند درخت زیتونی خواهد بود که تکایده شده باشد، و یا خوشة انگوکری که می‌بویاش را چیزه باشند. **14** کسانی که باقی بمانند از شادی فریاد خواهند زد و آوار خواهند خواند. آنان که در غرب هستند بزرگ خداوند را خواهند ستد. **15** و آنانی که در شرق هستند او را سیاس خواهند گفت. ساکنان جزایر نیز یهوه خدای اسرائیل را پرستش خواهند کرد **16** و از سزمینهای دور دست صدای مردم را خواهیم شنید که در وصف خدای عادل سرود می‌خواهند. اما افسوس! افسوس که بدکاران و خیانت پیشگان به شرارت خود ادامه می‌دهند. این مرا غمگین و نامید می‌کند. **17** ای مردم دنیا بدانید که ترس و گودال و دام در انتظار شماست. **18** اگر از ترس فرار کنید در گودال خواهید افتاد، و اگر از گودال بیرون بیایید در دام گرفقار خواهید شد. از آسمان به شدت باران خواهد بارید و اساس زمین تکان خواهد خورد. **19** زمین در هم خواهد شکست و خرد شده، از هم خواهد پاشید. **20** زمین مانند مستی است که افغان و خیزان راه می‌رود و مثل خیمه‌ای است که در برابر طوفان تکان می‌خورد. دنیا زیر بار گناهش خم شده و یک روز خواهد افتاد و دیگر برخواهد خاست. **21** در آن روز، خداوند نیروهای را که در آسمان هستند و قدرتمندانی را که بر زمین حکومت می‌کنند مجازات خواهد کرد. **22** آنان مانند اسرائیل که در سیاهچال زندانی هستند نگه داری خواهند شد تا روز محکمه فرا رسید. **23** ماه تاریک خواهد شد و خورشید دیگر نور خواهد داد، زیرا خداوند لشکرهای آسمان سلطنت خواهد کرد. او بر کوه صهیون جلوس فرموده، در اورشلیم حکومت خواهد کرد و رهبران دنیا شکوه و جلال او را خواهند دید.

25 ای خداوند، تو را ستایش می‌کنم و نامت را گرامی می‌دارم، چون تو خدای من هستی. تو کارهای شکفت‌انگیز کرده‌ای و آنچه را که از قدیم اراده نموده‌ای در کمال درستی و امانت به انجام رسانیده‌ای. **2** شهرا را با خاک یکسان کرده‌ای و قلعه‌های مستحکم را از بین برده‌ای. کاخهای دشمنان ما خواهد بگرد و در شهر بگرد. خوش بتوان و آوازهای بسیار بخوان، تا مردم دیواره تو را به یاد آورند.» **17** به، پس از گذشت آن هفتاد سال، خداوند اجازه خواهد داد صور دیواره رونق یابد و با مشتریان خود در تمام دنیا تجارت کند. **18** اما سودی که عاید صور شود در خزانه او ذخیره خواهد شد، بلکه وقف خداوند خواهد گردید تا به مصرف خوارک و پوشک پروان راه خداوند برسد.

ویران شده‌اند و هرگز بنا نخواهند شد. **3** بنابراین، قویترين قوهای جهان ترا خواهند پرسید و ظالمترین قوهای از تو خواهند ترسید. **4** ای خداوند، تو برای قفیران و بی‌کسان به هنگام سختی پناهگاه هستی، در برای طوفان سر پناه، و در گرمای روز سایه. نفس ستمگران مانند سیلایی است که بدیوار گلی بورش می‌برد **5** و همچون گرمایی است که زمین را می‌سوزاند. اما تو، ای خداوند، صدای دشمنان ما را خاموش کردی، و مانند ابیری که گرمای روز را کاهش می‌دهد، سرود ستمگران را خاموش ساختی. **6** خداوند لشکرهای آسمان در اوپریلیم، بر کوه صهیون، ضیافتی برای تمام قومهای جهان بر پا خواهد کرد و سفرهای رنگین با انواع غذاهای لذیذ و شرابهای کهنه گوارا خواهد گستراند. **7** در آنجا او ابر بره را که بر تمام مردم دنیا سایه افکنده است کنار خواهد زد و مرگ را برای همیشه نابود خواهد کرد. خداوند اشکها را از چشمها پاک خواهد کرد و ننگ قوم خود را از روی تمام زمین برخواهد داشت. این را خداوند فرموده است. **9** در آن روز، مردم خواهند گفت: «این همان خدای ماست که بر او امید بسته بودیم. این همان خداوند ماست که منظرش بودیم. اینک او ما را نجات داده است، پس بیایید برای این نجات شاد و مسرور باشیم». **10** دست خداوند کوه صهیون را حفظ خواهد کرد، اما مردم موآب نیز با او له خواهند شد همان گونه که کاه در گنداب له می‌شود. **11** آنها دستهای خود را مثل شناگران، با مهارت باز خواهند کرد تا شنا کنند، اما خدا دستهایشان را سست خواهد کرد و غرور آنها را در هم خواهد شکست. **12** او قلعه‌های موآب را با حصارهای بلندشان در هم کوپیده، بر زمین خواهد ریخت و با خاک پکسان خواهد کرد.

27

در آن روز، خداوند با شمشیر بسیار تیز و بربندۀ خود، لویاتان را که ماری تیزرو و پیچنده است به سرای اعمالش خواهد رساند و آن اژدها را که در دریاست خواهد کشت. **2** در آن روز، خداوند دربارهٔ تاکستان پر بر خود خواهد گفت: «من یهوه، از این تاکستان مرقبت می‌نمایم و مرتب آن را آشکار خواهد ساخت و دیگر اجساد کشته شدگان را در خود پنهان خواهد کرد.

28

در آن روز، خداوند با شمشیر بسیار تیز و بربندۀ خود، لویاتان را که دیگر بر تاکستان خود خشکمگن نیستم. اگر بینم خارها مرا حشمت هستند، آنها را یکجا آتش خواهم زد، مگر اینکه دشمنان قوم من تسلیم شوند و از من تقاضای صلح کنند». **6** زمانی خواهد رسید که اسرائیل ریشه خواهد زد، غنجه و شکوفه خواهد آورد و دنیا را از میوه پر خواهد ساخت. **7** خداوند به اندازه‌ای که دشمنان قوم اسرائیل را تبیه کرده است این قوم را تبیه نکرده است. **8** او برای مجازات اسرائیل، آنها را از سرزمینشان به دیار دور تعیید کرد گویی باد شرقی وزید و آنان را با خود برد. **9** او این کار را کرد تا گناه قوم اسرائیل را اکفار کند؛ و این ثمرة کمال پاک شدن گناه آنها خواهد بود. وقی او تمام سنگهای مذبح را همچون سنگ آهک تکه‌تکه کرد، ستوهای اشیوه و مذبه‌های پخور دیگر برپا نخواهند ماند. **10** شهرهای مستحکم اسرائیل خالی از سکنه شده و مانند بیابان منزوع گردیده‌اند. در آنجا گاوها می‌چرند و شاخ و برگ درختان را می‌خورند. **11** وقی شاخه‌های درختان خشک می‌شوند، از درخت می‌رفتند و زنها آنها را جمع کرده، در اجاق می‌سوزانند. این قوم فهم ندارد، پس صانع و خالق آنها بر آنها رحم و شفقت خواهد کرد. **12** اما زمانی خواهد رسید که خداوند ماند کسی که خوش‌های گندم را دانده‌اند برمی‌چینند و از پوستش جدا می‌کنند، بنی اسرائیل را از رود فرات تا مزر مصر جمع خواهد کرد. **13** در آن روز، شیپور بزرگ نواخته خواهد شد و بسیاری از قوم بیهوده که به آشور و مصر تبعید شده‌اند باز خواهند گشت و خداوند را در اورشلیم بر کوه مقدسش پرستش خواهند کرد.

26

در آن روز، این سرود در سرزمین یهودا خوانده خواهد شد: شهر ما قوی و محکم است و خدا با حصار نجات‌بخش خود ما را حفظ می‌کند. **2** دروازه‌ها را بگشایید تا قوم عادل و با ایمان وارد شوند. **3** ای خداوند، کسانی را که به تو توکل دارند و در عزم خود را سخت در آرامش کامل نگاه خواهی داشت. **4** همیشه بر خداوند توکل کنید؛ او جان پنهان جاودانی ماست! **5** خدا اشخاص مغورو را پست گردانیده و شهر مستحکم آنان را با خاک یکسان کرده است. **6** کسانی که زیر ظلم و ستم بوده‌اند اینک پیروزمندانه بر خرابه‌های شهر قدم می‌گذارند و آن را لکدمال می‌کنند. **7** راه درستکاران راست است؛ پس ای خدای راستی راه ایشان را هموار ساز. **8** ای خداوند، ما از خواست تو پیروی می‌کنیم و به تو امید بسته‌ایم؛ اشیاق قلب ما تنها تو هستی. **9** شب را در اشیاق تو به سر می‌برم و هنگام سپیده دم تو را می‌طلبم. هنگامی که تو جهان را داوری کنی آنگاه مردم مفهوم عدالت را خواهد آموخت. **10** هر چند تو نسبت به گناهکاران رحیم هستی، اما آنان هرگز یاد نمی‌گیرند که خوبی کنند. آنان در این سرزمین خوبان به بدکاری خود ادامه می‌دهند و به جلال و عظمت تو توجه نمی‌کنند. **11** دشمنانت نمی‌دانند که تو آنها را مجازات خواهی کرد. خداوند، آنها را مجازات کن و نشان بده که قوم را دوست داری. بگذار سرافکنده شوند؛ بگذار در آتش خشم تو بسوزند. **12** خداوند، می‌دانیم تو برای ما صلح و سلامتی به ارمنی خواهی آورد، زیرا تا به حال هر موقعيتی که کسب کرده‌ایم، در واقع تو به ما عنایت فرموده‌ای. **13** ای خداوند، ارایان بسیاری بر ما حکومت کرده‌اند، اما ازباب واقعی ما تو هستی و ما تنها تو را پرستش خواهیم کرد. **14** آنان مردند و

شود، زیرا خداوند، خداوند لشکرهای آسمان به من گفته که قصد دارد تمام زمین را نابود کند. 23 به من گوش کنید! به سخنان من توجه کنید! 24 آیا کشاورز تمام وقت خود را صرف شخم زدن زمین می‌کند و در آن هیچ بذری نمی‌کارد؟ آیا او فقط به آماده کردن خاک سرگرم است و بس؟ 25 البته او می‌داند که باید آن را آماده کند تا در آن تخم بکارد. می‌داند تخم گشتنی و زیره را کجا پاشد و بذر گندم و جو و ذرت را کجا بکارد. 26 او می‌داند چه کند زیرا خداشیش به او یاد داده است. 27 او هرگز برای کوپیدن گشتنی و زیره از خرمذنکوب استفاده نمی‌کند، بلکه با چوب آنها را می‌کوبد. 28 برای تهیه آرد، او می‌داند چه مدت باید گندم را خرمذنکوبی کند و چگونه چرخ ارایه خود را بر آن بگرداند بدن اینکه اسیان ارابه، گندم را له کنند. 29 تمام این دانش از خداوند لشکرهای آسمان که رأی و حکمتش عجیب و عظیم است صادر می‌گردد.

29

وای بر آریبل، شهر داود! هر سال قربانیهای زیادتری به خدا تقدیم می‌کنی، 2 ولی خدا تو را سخت مجازات خواهد کرد و تو را که به آریبل معروف هستی به مذبحی پوشیده از خون تبدیل خواهد کرد. 3 او از هر طرف تو را محاصره کرده، بر تو پورش خواهد برد. 4 تو سقوط خواهی کرد و نالهات مانند صدای ارواح مردگان، از زیر خاک به زحمت شنیده خواهد شد. 5 اما دشمنان تو نیز خود خواهند شد و کسانی که بر تو ظلم می‌کرند همچون کاه در برابر باد، رانده و پراکنده خواهند شد. در یک چشم به هم زدن خداوند لشکرهای آسمان با رعد و زلزله و صدای مهیب، با گردباد و طوفان و شعله آتش به کمک تو خواهد شافت 7 و تمام سپاهیان دشمن را که تو را محاصره کرده و مورد پورش خود قرار داده اند و با تو می‌جنگید مثل خواب و رویای شبانه محو و نابود خواهد کرد. 8 ای اورشليم، آنانی که با تو جنگ می‌کنند مانند شخص گرسنهای خواهند بود که خواب می‌بینند که خوارک می‌خورد، اما وقتی بیدار می‌شود هنوز گرسنه است، و یا شخص تشنیهای که در خواب می‌بینند که آن می‌نوشد، اما وقیعی بیدار می‌شود عطش او همچنان باقی است. 9 ای شکاکان، در حریث و کوری خود باقی بمانید! شما مست هستید اما نه از میگساری، سرگیجه گرفته اید اما نه از شرابخواری! 10 خداوند خواب سنگینی به شما داده است. او چشمان انبیا و رؤیایندهای شما را بسته است، 11 آن گونه که رؤیاها و الهامهای را که داده می‌شود نمی‌توانند بینند. این رؤیاها برای ایشان مانند طوماری است مهر و موم شده که اگر آن را به دست کسی که خواندن می‌داند بدهید، می‌گوید: «نمی‌توانم بخوانم چون مهر و موم شده است»، 12 و اگر به کسی بدهید که خواندن نمی‌داند او نیز می‌گوید: «نمی‌توانم بخوانم چون خواندن نمی‌دانم». 13 خداوند می‌فرماید: «این قوم می‌گویند قوم منند. آنها با زیان خود مرا تکریم می‌کنند، ولی دلشان از من دور است. پرستش ایشان توالی و چیزی جز ساخته بشر نیست. 14 پس با ضریبات غیرمنتظره خود، این قوم را به حریث خراهم انداخت. حکمت حکیمان ایشان نابود خواهد شد و فهم فهیمان ایشان از بین خواهد رفت.»

15 وای بر آنانی که کوشش می‌کنند نقشه‌های خود را از خداوند پنهان کنند. آنان نقشه‌های خود را در تاریکی به اجرا می‌گذارند و می‌گویند: «چه کسی می‌تواند ما را بینند؟ چه کسی می‌تواند ما را بشناسد؟» 16 آنان در اشتباه هستند و فرقی بین کوزه و کوزه گرفائل نیستند. آیا مصنوع به صانع

وای بر سامره! وای بر این شهری که با دره‌های حاصلخیز احاطه شده و مایه افتخار میگزاران اسرائیل است! شراب، رهیان اسرائیل را از پای درآورده است. جلال اسرائیل که همانند تاج گلی بر سر رهیانش بود، در حال پژمردن است. 2 خداوند کسی را دارد که زواره و توانا است. خداوند او را مانند تکرگ شدید و طوفان مهلهک و سیلاط خروشان بر سر زمین اسرائیل می‌فرستد تا آن را فرا بگیرد. 3 آنگاه شهری که مایه افتخار میگزاران اسرائیل است زیر پاها پایمال خواهد شد. 4 شکوه و زیبایی دره‌های حاصلخیز آن ناگهان از بین خواهد رفت درست مانند نور انجیر که به محض دیده شدن بر سر شاخه‌ها، چیده و خورده می‌شود. 5 روزی خواهد آمد که خداوند لشکرهای آسمان، خود برای بازماندگان قومش تاج جلال و زیبایی خواهد بود. 6 او به قضات توانایی تشخیص خواهد پختشید و به سریازان قدرت خواهد داد تا از دروازه‌های شهر دفاع کنند. 7 اما اینک اشخاص مست اورشليم را اداره می‌کنند! حتی کاهان و انبیا نیز مستند؛ شراب ایشان را چنان مست و گنج کرده که قادر نیستند پیامهای خدا را دریابند و آنها را به مردم رسانده، آنان را ارشاد کنند. 8 سفرهایشان پر از استفراغ و کثافت است و هیچ جای پاکزده‌ای دیده نمی‌شود. 9 آنها می‌گویند: «اعیا به چه کسی تعلم می‌دهد؟ چه کسی به تعیم او احتیاج دارد؟ تعیم او فقط برای بچه‌ها خوب است! 10 او هر مطلبی را بارها برای ما تکرار می‌کند و کلمه به کلمه توضیح می‌دهد.» 11 چون مردم به این تعیم گوش نمی‌دهند، خدا قوم بیگانه‌ای را خواهد فرستاد تا به زیان بیگانه با قوم خود سخن بگوید! 12 خدا به قوم خود فرموده بود: «اینجا جای استراحت است؛ پس خستگان استراحت کنید. اینجا مکان آرامی است.» اما ایشان نخواستند بشنوند. 13 پس خداوند هر مطلبی را بارها برای ایشان تکرار خواهد کرد و آن را کلمه به کلمه توضیح خواهد داد. این قوم افتاده، خود خواهند شد و در دام خواهند افتاد و سرانجام اسیر خواهند شد. 14 پس ای حکمران اورشليم که همه چیز را به باد مسخره می‌گیرید، به آنچه خداوند می‌فرماید توجه کنید. 15 شما با فخر می‌گوید: «با مرگ معامله کرده‌ایم و با دنیای مردگان قرارداد بسته‌ایم. اطمینان داریم که هرگاه مصیبی رخ دهد هیچ گزندی به ناخواهد رسید؛ زیرا با دروغ و فریب برای خود مخفیگاه مساخته‌ایم.» 16 پس خداوند بیوه چنین می‌فرماید: «اینک من سنگ بنیادی در صهیون می‌نمهم، سنگ گرانها و آزموده شده. این یک سنگ زایه مطمئنی است که می‌شود بر آن بنا کرد. هر که توکل کند ترسان و لزان نخواهد شد. 17 انصاف، رسمان آن و عدالت، شاقول آن خواهد بود.» پارش تکرگ پناهگاه شما را که بر دروغ استوار است ویران خواهد کرد و سیل مخفیگاه شما را خواهد برد. 18 فراردادی که با مرگ و دنیای مردگان بسته‌اید باطل خواهد شد، بیناریان وقتی مصیبی بیاید شما را از پای درمی‌آورد. 19 مصیبی روز و شب به سراغتان خواهد آمد و شما را گرفتار خواهد کرد. هر بار که بیامی از خدا بشوید و حشت سرایاچان را فرا خواهد گرفت. 20 شما مانند کسی خواهید بود که می‌خواهد بخواهد اما بسترش کوتاهتر از آیست که بر آن دراز بکشد و لحافش تنگتر از آنکه او را پوشاند. 21 خداوند با خشم و غضب خواهد آمد تا کارهای شگفت‌انگیز خود را به انجام رساند همان گونه که در کوه فراسیم و دره جعون این کار را کرد. 22 پس، از تمیزخ درست ببراید مبادا مجازات شما سنگینتر

سوی من بازگشت کنید و با خیالی آسوده به من اعتماد کنید، تا نجات یابید و قادرت کسب کنید.» اما شما این کار را نمی کنید، **۱۶** بلکه در این فکر هستید که بر اسیان تیزرو سوار شده، از چنگ دشمن فرار کنید. البته شما به اجرای فرار خواهید کرد اما اسیان تعقیب کنندگان تیزروت از اسیان شما خواهند بود. **۱۷** یک نفر از آنان هزار نفر از شما را فراری خواهد داد و پنج نفر از آنان همه شما را تار و مار خواهند کرد به طوری که از تمام لشکر شما جز یک پژوه گیر نوک تپه، چیزی باقی نماند. **۱۸** با این حال، خداوند هنوز منتظر است تا به سوی او بازگشت نماید. او می خواهد بر شما رحم کند، چون بیوه خدای با انصافی است. خوشاید حال کسانی که به او اعتماد می کنند. **۱۹** ای قوم اسرائیل که در اورشلیم زندگی می کنید، شما دیگر گریه خواهید کرد، زیرا خداوند دعای شما را خواهد شنید و به باری شما خواهد آمد. **۲۰** گرچه خداوند به شما نام مشقت و آب مصیبت داد، اما او خودش با شما خواهد بود و شما را راهنمایی خواهد کرد. او را چشمانتان خواهید دید و خود را از شما پنهان خواهد کرد. **۲۱** هرگاه به طرف راست یا چپ بروید، از پشت سر خود صدای او را خواهید شنید که می گوید: «راه این است، از این راه بروید.» **۲۲** همه پهپای خود را که با روکش نقره و طلا پوشیده شده‌اند اشیاء کتفی بیرون خواهید ریخت و از خود دور خواهید کرد. **۲۳** آنگاه خدا به هنگام کشت به شما باران خواهد بخشید تا محصول پر بار و فراوان داشته باشید. رمه‌هایتان در چراگاههای سرسبز خواهد چرید **۲۴** و الاغها و گاوها یتان که زمین را سخنم می‌زنند از بهترین علوفه تغذیه خواهند کرد. **۲۵** در آن روز، برجهای دشمنان فرو خواهند ریخت و خودشان نیز کشته خواهند شد، اما برای شما از هر کوه و تپه‌ای چشممه‌ها و جویهای آب جاری خواهند گشت. **۲۶** ماه مثل آفتاب روشانی خواهد داد و آفتاب هفت برابر روشنتر از همیشه خواهد تایید. همه اینها هنگامی روی خواهند داد که خداوند قوم خود را که محروم کرده، شفا دهد و زخمها یتان را بینند! **۲۷** اینک خداوند از جای دور می‌آید! خشم او شعله‌ور است و دود غلیظی او را احاطه کرده است. او سخن می‌گوید و کلماتش مثل آتش می‌سوزاند. **۲۸** نفس دهان او مانند سیل خروشانی است که تا به گردن دشمنانش می‌رسد. او قوهای متکبر را غربال کرده، نابود خواهد ساخت و بر دهانشان لگام زده آنها را به هلاکت خواهد برد. **۲۹** اما شما ای قوم خدا با شادی سرود خواهید خواند، درست مانند وقتی که در جشن‌های مقاس می‌خوابید، و شادمان خواهید شد درست همانند کسانی که روانه می‌شوند تا با آنگ نی به سوی خانه خداوند که پناهگاه اسرائیل است پیش بروند. **۳۰** خداوند صدای پرچلال خود را به گوش مردم خواهد رساند و مردم قدرت و شدت غضب او را در شعله‌های سوزان و طوفان و سیل و تگرگ مشاهده خواهند کرد. **۳۱** با شیده شدن صدای خداوند تیروی آشور ضربه خورده، در هم خواهد شکست. **۳۲** همزمان با ضربایر که خداوند در چنگ با آشوبی‌ها بر آنان وارد می‌آورد قوم خدا با ساز و آواز به شادی خواهند پرداخت! **۳۳** از مذتها پیش « توفت » برای سوزاندن خدای آشور آمده شده است. در آنجا هیزم فراوان روی هم انبیا شده و نفس خداوند همچون آتش آتش‌نشان بر آن دمیده، آن را به آتش خواهد کشید.

۳۱ وای بر کسانی که برای گرفتن کمک به مصر روی می‌آورند و به جای اینکه به خدای قدوس اسرائیل چشم امید داشته باشند و از او کمک

خود می‌گوید: «تو مرا نساخته‌ای؟» و یا به او می‌گوید: «تو نمی‌دانی چه می‌کنی؟» **۱۷** پس از مدت کوتاهی لبنان دوباره به بستان پیش و چنگل پر درخت تبدیل خواهد شد. **۱۸** در آن روز، ناشنوایان کلمات کسانی را که خوانده شود خواهند شدند و نایابیان که در تاریکی زندگی کرده‌اند با چشمانتان خواهند دید. **۱۹** بار دیگر فقیران و فروتان وجود و شادی خود را در خداوند، خدای قدوس اسرائیل، باز خواهند یافت. **۲۰** زیرا ستمگران و مسخره کنندگان از بین خواهند رفت و تمام کسانی که شارط می‌کنند نابود خواهند شد. **۲۱** کسانی که با شهادت دروغ بی‌گناه را مجرم می‌سازند، با نیزه‌گ رأی دادگاه را تغییر می‌دهند و با سخنان بی‌اساس باعث می‌شوند حق به حقدار نرسد، جان به در نخواهند برد. **۲۲** بنابراین، خداوند که ابراهیم را رهانید دریاۀ اسرائیل چنین می‌گوید: «ای قوم من، از این به بعد دیگر سرافکنده خواهید شد و رنگ چهره‌تان از ترس نخواهد بزید. **۲۳** وقی فرزندان خود را که من به شما می‌بخشم بینند، آنگاه با ترس و احترام مرا که خدای قدوس اسرائیل هستم ستایش خواهید کرد. **۲۴** اشخاص گمراه حقیقت را خواهند شناخت و افراد سرکش تعلیم پذیر خواهند شد.»

۳۰

خداوند می‌فرماید: «وای بر فرزندان یاغی من! آنان نقشه‌ها می‌کشند که نقشه‌های من نیست. پیامهای می‌بندند که از روح من نیست، و بدین ترتیب گناه بر گناه می‌افزایند. **۲** آنان بدون آنکه با من مشورت کنند به مصر می‌روند تا از فرعون کمک بگیرند، زیرا بر قدرت او امید بسته‌اند. **۳** ولی امید بستن بر قدرت پادشاه مصر جز نومیدی و روسای سودی نخواهد داشت. **۴** هر چند تسلط فرعون تا شهرهای صونع و حانیس می‌رسد، **۵** اما همه آنانی که به او امید بسته‌اند، شرم‌سار خواهند شد. او هیچ کمکی به شما نخواهد کرد. او فقط مایه شرم‌ساری و سرافکنده‌گی شما خواهد شد. **۶** این پام درباره حیوانات نیگ است: «بینید چگونه گنجایشان را بار الاغها و شتران کرده، به طرف مصر در حرکتند! ایشان از میان بیابانهای هولناک و خطرناک که پر از شیرهای درنده و مارهای سمی است می‌گذرند تا نزد قرقی برسند که هیچ کمکی به ایشان نخواهد کرد. **۷** کمک مصر بیهوده و بی‌ایدی است؛ به همین دلیل است که مصر را! ازدهای ای خاصیت «لقب داده‌ام». **۸** خداوند به من گفت که تمام اینها را در طوماری بنویسم و ثبت کنم تا برای آیندگان سندی ابدی باشد از یاغیگری این قوم. **۹** زیرا قوم اسرائیل قومی یاغی هستند و نمی‌خواهند از قوانین خداوند اطاعت کنند. **۱۰** آنها به انبیا می‌گویند: «برای ما نبوت تکید و حقیقت را نگویید. سخنان دلپذیر به ما بگویید و رؤایهای شیرین برای ما تعریف کنید. **۱۱** نمی‌خواهیم دریاۀ خدای قدوس اسرائیل چیزی بشویم. پس راه و رسم او را به ما تعلیم ندهید.» **۱۲** اما پاسخ خدای قدوس اسرائیل این است: «شما به پایام من اعتنا نمی‌کید، بلکه به ظلم و دروغ تکیه می‌کنید. **۱۳** پس بدانید که این گناهاتن باعث نابودی شما خواهد شد. شما مانند دیوار بلندی هستید که در آن شکاف ایجاد شده و هر لحظه ممکن است فرو ریزد. این دیوار ناگهان فرو خواهد ریخت و در هم خواهد شکست، **۱۴** و شکستگی آن مانند شکستگی کوزه‌ای خواهد بود که ناگهان از دست کوزه‌گر می‌افتد و چنان می‌شکند و خرد می‌شود که نمی‌توان از تکه‌های آن حتی برای گرفتن آتش از آتشدان و یا برداشتن آب از حوض استفاده کرد.» **۱۵** خداوند بیوه، خدای قدوس اسرائیل چنین می‌فرماید: «به

بنخواهند، بر سریازان قوی و اراده‌های پیشمار مصر توکل می‌کنند. **2** خداوند نیز می‌داند چه کند. او از تصریم خود بینمی‌گردد و بر کسانی که بدی می‌کنند و با بدکاران همدست می‌شوند، بلا می‌فرستد. **3** مصری‌ها انسانند، و نه خدا! اسیان ایشان نیز جسمند و نه روح! هنگامی که خداوند دست خود را برای مجازات بلند کند، هم مصری‌ها و هم کسانی که از مصر کمک می‌جویند، خواهد افتاد و هلاک خواهد شد. **4** خداوند به من فرمود: «وقتی شیر، گوسفندی را می‌درد، و بی‌آنکه از داد و فریاد چوپانان بترسد مشغول خوردن شکار خود می‌شود؛ همین‌گونه من نیز که خداوند لشکرهای آسمان هستم برای دفاع از کوه صهیون خواهم آمد و از کسی نخواهم ترسید. مانند پرنده‌ای که در اطراف آشیانه خود پر می‌زند تا از جوجه‌هایش حمایت کند، من نیز از اورشلیم حمایت خواهم کرد و آن را نجات خواهدم. **5** خدا می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، شما نسبت به من گاهان زیادی مرتکب شده‌اید، اما الان به سوی من پرگردید! **6** روزی خواهد آمد که همه شما بتنهای طلا و نقره را که با دستهای گاهآلويد خود ساخته‌اید، دور خواهد ریخت. **7** در آن روز آشوری‌ها هلاک خواهند شد، ولی نه با شمشیر انسان، بلکه با شمشیر خدا. سپاه آنان تارومار خواهد شد و جوانانشان اسیر خواهند گردید. **8** فرماندهان آشور وقتی پرچم جنگ اسرائیل را بینند از ترس خواهند لرزید و فرار خواهند کرد.» این را خداوند می‌فرماید خداوندی که آتشش بر مذبح اورشلیم روشن است.

33 وا بر شما ای آشوری‌ها که همه را غارت می‌کنید و پیمانهای را که با قومهای دیگر بسته‌اید زیر ما می‌گذارید. بهزودی این غارت و خیانت شما پایان خواهد یافت و آنگاه خود شما مورد غارت و خیانت واقع خواهید شد. **2** ای خداوند، بر ما رحم کن، زیرا چشم امید ما به توست. هر یامداد به ما قدرت عطا کن و ما را از سختی نجات ده. **3** دشمن وقتی صدایت را بشنو خواهد گریخت؛ زمانی که تو بrixیز قومها پراکنده خواهند شد. **4** اموال دشمنان ما، مانند مزاعمه‌ای که مورد هجوم ملخ واقع شده باشد، غارت خواهد گردید. **5** خداوند بزرگ و الاست و بر همه چیز تسطلط دارد. او اورشلیم را از عدل و انصاف پر خواهد ساخت **6** و به قوم پهودا استحکام خواهد پخشید. او همیشه از قوم خود حمایت می‌کند و به ایشان حکمت و بصیرت می‌بخشد. خداترسی گنج بزرگ ایشان است! **7** اما در حال حاضر فرستادگان قوم پهودا از شدت نامیدی گریانند، زیرا آشور تقاضای ایشان را برای صلح پنذیرفته است. **8** شاهراه‌های پهودا خراب شده و دیگر اثری از مسافران نیست. آشوری‌ها پیمان صلح را ریخت پا نهاده‌اند و به وعده‌هایی که در حضور گواهان داده‌اند توجهی ندارند؛ آنها به هیچ‌کس اعتنا نمی‌کنند. **9** سرزمین اسرائیل از بین رفته، لبنان نابود شده، شارون به بیان تبدیل گشته و برجکهای درختان باشان و کمرول ریخته است. **10** اما خداوند می‌فرماید: «برخیز و قدرت و توانای خود را نشان می‌دهم! **11** ای آشوری‌ها، هر چه تلاش کنید سودی نخواهد داشت. نفس خودتان به آتش تبدیل شده، شما را خواهد کشت. **12** سپاهیان شما مثل خارهایی که در آتش انداخته می‌شوند، سوخته و خاکستر خواهند شد. **13** ای قومهایی که دور هستید، به آنچه کرده‌ام توجه کنید؛ و ای قومهایی که نزدیک هستید، به قدرت من بی بیرید. **14** گاهکاران و خدانشناختی که در اورشلیم هستند از ترس می‌لرزند و فریاد برمی‌آورند: «کدام یک از ما می‌تواند از آتش سوزان و دائمی مجازات خدا جان به در برد؟» **15** کسی می‌تواند از این آتش جان به در برد که درستکار باشد و به راستی عمل نماید، به خاطر منافع خود ظلم نکند، رشوه نگیرد، و با کسانی که شرارت و جنایت می‌کنند همدست نشود. **16** چنین اشخاص در امینت به سر خواهند برد و سخوهای مستحکم، پناهگاه ایشان خواهند بود. **17** بار دیگر چشمان شما پادشاهت را در شکوه و زیبایی اش خواهند دید و سرزمن وسیعی را که او بر آن سلطنت می‌کند مشاهده خواهند کرد. **18** در آن زمان به روزهای ترسناکی که در گذشته داشتید فکر خواهید کرد روزهایی که سرداران آشور برجهای شما را می‌شمردند تا بینند چقدر غیبیت می‌توانند از شما به دست آورند. **19** ولی آن روزها گذشته است و از آن قوم ستمکری که زبانشان را نمی‌فهمیدید دیگر اثری نیست. **20** به اورشلیم، این شهر جشنها مقدس

32 زمانی خواهد رسید که پادشاهی عادل بر تخت سلطنت خواهد نشست و رهبرانی با انصاف مملکت را اداره خواهند کرد. **2** هر یک از آنان پناهگاهی در برای باد و طوفان خواهد بود. آنان مانند جوی آب در بیان خشک، و مثل سایه خنک یک صخره بزرگ در زمین بی آب و علف خواهند بود؛ **3** و چشم و گوش خود را نسبت به نیازهای مردم باز نگه خواهند داشت. **4** آنان بی حوصله نخواهند بود بلکه با فهم و میانست با مردم سخن خواهند گفت. **5** در آن زمان، افراد پست و خسیس دیگر سخاوتمند و نجیب خوانده نخواهند شد. **6** هر که شخص بدکاری را بینند، او را خواهد شناخت و کسی فریب آدمهای ریاکار را نخواهد خورد؛ بر همه آشکار خواهد شد که سخنان آنان در مورد خداوند دروغ بوده و آنان هرگز به گرسنگان کمک نکرده‌اند. **7** نیرنگ و چاپلوسی اشخاص شور و دروغهایی که آنان برای پایمال کردن حق فقیران در دادگاه می‌گویند، افشا خواهد گردید. **8** اما اشخاص خوب در حق دیگران بخشند و با گذشت خواهند بود و خدا ایشان را به خاطر کارهای خوبشان بركت خواهد داد. **9** ای زنانی که راحت و آسوده زندگی می‌کنید، به من گوش دهید. **10** شما که آنان بی غم هستید، سال دیگر همین موقع پریشانحال خواهید شد، زیرا محصلو انگور و سایر میوه‌هایتان از بین خواهد رفت. **11** ای زنان آسوده خیال، بترسید و بلزید، لباسهای خود را از تن درآورید و رخت عزا پوشید **12** و ماتم بگیرید، زیرا مزاعمه‌ای می‌شوند. **13** بله، ای قوم من، برای خانه‌های شادتان و برای شهر پر افتخاران گریه کنید، زیرا سرزمن شما پوشیده از خار و خس خواهد شد. **14** کاخهایان ویران و شهرهای پر جمعیت‌تان خالی از سکنه خواهند شد. برجهای دیدبانی تان خراب خواهند شد و حیوانات وحشی و گورخان و گوسفندان در آنجا خواهند چرید.

35

بیان به وجود خواهد آمد، صحراء پر از گل خواهد شد **۲** و سرود و شادی همه جا را پر خواهد ساخت. بیانها مانند کوههای لبنان سیز و خرم خواهد شد و صحراهای همچون چراگاههای کرمل و چمنزارهای شارون حاصلخیز خواهد گردید. خداوند شکوه و زیبایی خود را نمایان خواهد ساخت و همه آن را خواهد دید. **۳** مردم دلسرد و مأیوس را با این خبر شاد کنید.

به انانی که می‌ترستد، قوت قلب دهید و بگویید: «دلیر باشید و ترسید، زیرا خدای شما می‌آید تا از دشمنان انقام بگیرید و آنها را به سزا اعمالشان برساند.» **۵** وقتی او بیاید چشمچهای کوران را بینا و گوشهای کران را شنوا خواهد ساخت. **۶** لنگ مانند آفو جست و خیر خواهد کرد و لال سرود خواهد خواند. در بیان، چشمچهای در صحراء، نهرها جاری خواهد شد. **۷**

شوره‌زار به برکه، زمین خشک و تشنی به چشمته تبدیل خواهد گردید. آنجا که شغالها در آن می‌خوابیدند از علف و بویرا و نی پر خواهد شد. **8** در زمین ویران راهی باز خواهد شد و آن را «شهراه مقدس» خواهد نامید و هیچ شخص بدکار از آن عبور نخواهد کرد. در آنجا خداوند همراه شما خواهد بود و کسانی که در آن گام بردارند اگرچه جاهل باشند گمراه نخواهند شد. **9** در کنار آن راه نه شیری کمین خواهد کرد و نه حیوان درنده دیگری. نجات یافتنگان در آن سفر خواهد کرد. **10** و کسانی که خداوند آزادشان کرده، سرودخوانان با شادی جاودانی، از آن راه به اورشليم خواهد آمد. غم و ناله آنان برای همیشه پایان خواهد یافت و جای خود را به شادی و سرود خواهد داد.

36

در چهاردهمین سال سلطنت حِرقیا، سنحاریب، پادشاه آشور تمام شهرهای حصاردار پهودا را محاصره نموده، تسخیر کرد. **2** سپس لشکری را به سریستی فرمانده قوای خود از لاکیش به اورشليم نزد حِرقیای پادشاه فرستاد. او بر سر راه مزروعه رخت شورها نزد قبات برکه بالا اردو زد. **3** الیاقیم (پسر حلقیا)، سرپرست امور دریار حِرقیای پادشاه؛ شبنا، کاتب و بوآخ (پسر آسف)، وقایع نگار دریار نزد او رفتند. **4** فرمانده قوای آشور این پیغام را برای حِرقیا فرستاد: «پادشاه بزرگ آشور می‌کوید که تو به چه کسی امید بسته‌ای؟ **5** تو که از تدبیر چندگی و قدرت نظامی بروخودار نیستی، بگو چه کسی تکیه گاه توست که اینچنین بر ضد من قیام کرده‌ای؟ **6** اگر به مصر تکیه می‌کنی، بدان که این عصای دست تو، نی ضعیفی است که طاقت وزن تو را ندارد و بوزودی می‌شکد و به دستت فرو می‌رود. هر که به پادشاه مصر امید بینند عاقیش همین است! **7** اگر شما بگویید به پیوه، خدای خود تکیه می‌کنیم، بدانید که او همان خدایی است که حِرقیا تمام مجدهای او را که بر فراز تپه‌ها بودند خراب کرده و دستور داده است که همه مردم در پایر مذبح اورشليم عبادت کنند. **8** من از طرف اقایم، پادشاه آشور حاضر با شما شرط بینند. اگر بتوانید دو هزار اسب سوار پیدا کنید من دو هزار اسب به شما خواهیم داد تا بر آنها سوار شوند! **9** حتی اگر مصر هم به شما اسب سوار پنهان باز به انداده یک افسر ساده اقایم قدرت نخواهد داشت. **10** آیا خیال می‌کنید من بدن دستور خداوند به اینجا آمدام؟ نه! خداوند به من فرموده است تا به سزمهین شما هجوم آور و نابودش کنم!» **۱۱** آنگاه الیاقیم، شبنا و بوآخ به او گفتند: «تمنا می‌کنیم به زبان ارامی صحبت کنید، زیرا ما آن را

نگاه کنید و بینید چگونه در صلح و امنیت به سر می‌برد! اورشليم محکم و پا رجا خواهد بود درست مانند خیمه‌ای که می‌باشد کنید نمی‌شود و طباها بش پاره نمی‌گردد. **21** خداوند پرچلال ما را همچون رودخانه‌ای وسیع محافظت خواهد کرد تا هیچ دشمنی نتواند از آن عبور کرده، به ما بپوش برد! **22** خداوند پادشاه و هر بر ماست؛ او از ما مراقبت خواهد کرد و ما را نجات خواهد داد. **23** طناب کشتهای دشمن سست خواهد شد و پایه‌های دکل را نگه نخواهد داشت و افراد دشمن نخواهند توانست بادانها را بکشند. ما تمام غنائم دشمن را به چنگ خواهیم آورد؛ حتی لنگان نیز سهمی از این غنائم خواهد برد. **24** هر که در سزمهین ما باشد دیگر نخواهد گفت: «بیمار هستم»؛ و تمام گناهان اسکان این سزمهین بخشیده خواهد شد.

34

ای قوهای زمین نزدیک آیید و به این پیام گوش دهید. ای مردم دنیا، سخنان مرا پشنوید: **2** خداوند بر تمام قومها و سپاهیانش خشمگین است. او آنها را به مرگ محکوم کرده است و آنها را خواهد کشت. **3** جنابهای آنان دفن نخواهند شد و بوي تعفن آنها زمین را پر خواهد ساخت و خون ایشان از کوهها جاری خواهد گردید. **4** خوشید و ماه نابد خواهند شد و آسمان مثل طوماری به هم خواهد پیچید. ستارگان مانند برگ مو و همچون میوه‌های رسیده که از درخت افتند، فرو خواهند ریخت. **5** خداوند شمشیر خود را در آسمان آماده کرده است تا بر قوم ادوم که مورد غضب او هستند، فرود آورد. **6** شمشیر خداوند از خون آنها پوشیده خواهد شد و آنها را مانند بره و بیگله ذبحی، سر خواهد برد. بله، خداوند در سزمهین ادوم مذبح بزرگی ترتیب خواهد داد و کشتار عظیمی به راه خواهد انداشت. **7** نیرومندان هلاک خواهند شد، جوانان و اشخاص کارآزموده از بین خواهند رفت. زمین از خون سیراب و خاک از چربی حاصلخیز خواهد گردید. **8** زیرا آن روز، روز انقام گرفتن از ادوم است و سال تلاطفی کردن ظلمهایی که به اسرائیل کرده است. **9** نهروهای ادوم پر از قیر گذاخته و زمین آن از آتش پوشیده خواهد شد. **10** ادوم روز و شب خواهد سوت و تا ابد دود از آن برخواهد خاست؛ نسل اندرونیل، ویران خواهد شد و دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد. **11** جغدها و کلاعهای آن سزمهین را اشغال خواهند نمود؛ زیرا خداوند ادوم را به نابودی محکوم کرده است. **12** از طبقه اشراف کسی باقی نخواهد ماند تا بتواند پادشاه شود. تمام رهبرانش از بین خواهند رفت. **13** قصرها و قلعه‌هایش پوشیده از خار خواهند شد و شغالها و شترمغها در آنجا لایه خواهند کرد. **14** حیوانات وحشی در ادوم گردش خواهند کرد و زوّاوه آنها در شب، همه جا خواهد پیچید. هیولاها شب بر سر یکدیگر فریاد خواهند زد و غولها برای استراحت به آنجا خواهند رفت. **15** در آنجا جغدها آشیانه خواهند کرد، تخم خواهند گذاشت، جوجه‌هایشان را از تخم بیرون خواهند آورد و آنها را زیر بال و پر خود پرورش خواهند داد. لاسخورها با جفتها خود در آنجا جمع خواهند شد. **16** کتاب خداوند را مطالعه و بررسی کنید و از آنچه که او انجام خواهد داد آگاه شوید. تمام جزئیات این کتاب واقع خواهد شد. هیچ لاسخوری بدون جفت در آن سزمهین نخواهد بود خداوند این را فرموده است و روح او به آن جامه عمل خواهد پوشاند. **17** خداوند این سزمهین را پیموده و تقسیم کرده و آن را به این جانوران و اگذار نموده است تا برای همیشه، نسل اندرونیل در آن زندگی کنند.

می فهمیم. به زبان عبری حرف نزینید، چون مردمی که بر بالای حصارند به حرفهای شما گوش می دهند.» **12** ولی فرمانده آشور جواب داد: «مگر سرور مرا فرستاده است که فقط با شما و پادشاه صحبت کنم؟ مگر مرا نزد این مردمی که روی حصار جمع شده‌اند فرستاده است؟ آنها هم به سروش شما محکومند تا در نجاست خود بخورند و از ادرار خود بتوشند!» **13** آنگاه فرمانده آشور با صدای بلند به زبان عربی به مردمی که روی حصار شهر بودند گفت: «به پیغام پادشاه بزرگ آشور دیده: **14** نگذارید حرقیای پادشاه شما را فریب دهد. او هرگز نمی‌تواند شما را از چنگ من برهاند. **15** او شما را وادر می‌کند به خدا توکل کنید و می‌گوید: خداوند بدون شک ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور نخواهد افتاد! **16** اما شما به حرقیای پادشاه گوش ندهید. پادشاه آشور می‌گوید که تسلیم شوید و در سرزمین خود با امنیت و آرامش زندگی کنید **17** تا زمانی که بیام و شما را به سرزمینی دیگر برم که مانند سرزمین شما پر از نان و شراب، غله و عسل، و درختان انگور و زیتون است. اگر چنین کنید زنده خواهید ماند. **18** پس به حرقیا گوش ندهید، زیرا شما را فریب می‌دهد و می‌گوید که خداوند شما را خواهد رهانید. آیا تاکنون خدايان یک هرگز توانسته‌اند بندگان خود را از چنگ پادشاه آشور نجات دهند؟ **19** بر سر خدايان حمامات، ارافاد و سفرواریم چه آمد؟ آیا آنها توانستند سامرها را نجات دهند؟ **20** کدام خدا هرگز توانسته است سرزمینی را از چنگ من نجات دهد؟ پس چه چیز سبب شده است فکر کنید که خداوند شما می‌تواند اورشلیم را نجات دهد؟» **21** مردمی که روی حصار بودند سکوت کردند، زیرا پادشاه دستور داده بود که چیزی نگویند. **22** سپس *الیاقیم*، شبنا و پوآخ لباسهای خود را پاره کرده، نزد حرقیای پادشاه رفتند و آنچه را که فرمانده قوای آشور گفته بود، به عرض او رساندند.

37 وقتی حرقیای پادشاه این خبر را شنید، لیاس خود را پاره کرده، پلاس پوشید و به خانه خداوند رفت تا دعا کند. **2** سپس به *الیاقیم*، شبنا و کاهنان ریش سفید گفت که پلاس بپوشند و نزد اشعبا نبی (*پسر آموص*) بروند **3** و به او بگویند که حرقیای پادشاه چنین می‌گوید: «امروز روز مصیبت و سختی و آهانت است. وضعیت ما مثل وضعیت زنی است که منتظر وضع حمل است، اما قدرت زایدین ندارد. **4** پیوه خدای تو ساختن آهانت آمیز این سردار آشور را که به خدا زنده اهانت کرده است، بشنو و او را مجازات نماید. برای بازماندگان قون ما دعا کن.» **5** وقتی فرستادگان حرقیا این پیغام را به اشعبا دادند، **6** او در جواب گفت: «*خداوند* می‌فرماید که به آفای خود بگویند از ساختن کفرآمیز آشوبی‌ها نترسد؛ **7** زیرا من کاری می‌کنم که پادشاه آشور شنیدن خبری به وطنش بازگردد و در آنجا کشته شود.» **8** سردار آشور شنید که پادشاه آشور از لاکیش برای چنگ به لبne رفت، **9** طولی نکشید خبر به پادشاه آشور رسید که ترهaque، پادشاه حبشه، لشکر خود را برای حمله به او پسیح کرده است. بنابراین پادشاه پیش از رفتن به چنگ، برای حرقیای پادشاه نامهای با این مضمون فرستاد: **10** «آن خدایی که بر او تکیه می‌کنی تو را فریب ندهد. وقتی می‌گوید که پادشاه آشور اورشلیم را فتح نخواهد کرد، ساختش را باور نکن. **11** تو خود شنیده‌ای که پادشاهان آشور به هر جا رفته‌اند چه کردند و چگونه شهرها را از بین بردند. پس خیال نکن که تو می‌توانی از چنگ من فرار کنی. **12** آیا خدايان اقوامی

شنا خواهد داد و من خواهم توانست به خانه خداوند بروم او چه نشانه‌ای به من می‌دهد؟»

39

در آن روزها «مردوک بلدان» (پسر «بلدان») پادشاه بابل، نامه‌ای همراه با هدایات برای جزقیا فرستاد، زیرا شنیده بود که پس از یک بیماری سخت اینکه بیهویو یافته است. **۲** جزقیا فرستادگان بابلی را به خوشی پذیرفت و آنان را به کاخ سلطنتی برد و تمام خزانه‌های طلا و نقره، عطربات و روغنهاي معطر، و نیز اسلحه خانه خود را به ایشان نشان داد. بدین ترتیب، فرستادگان باپلی تمام خزانی او را دیدند و چیزی از نظر آنان پوشیده نماند. **۳** آنگاه اشیاعیان نبی نزد جزقیای پادشاه رفت و از او پرسید: «این مردان از کجا آمده بودند و چه می خواستند؟» جزقیا جواب داد: «از جای دور! آنها از بابل آمده بودند.» **۴** اشیاعیا پرسید: «در کاخ تو چه دیدند؟» جزقیا جواب داد: «تمام خزانی مرا.» **۵** اشیاعیا به او گفت: «پس به این پام که از سوی خداوند لشکرهای آسان است گوش کن: **۶** «زماني می رسد که هر چه در کاخ داری و گنجهای که اجدادت اندوخته‌اند به بابل برد خواهد شد و چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. **۷** باپلی‌ها بrixی از پسرات را به اسارت گرفته، آنان را خواجه خواهند کرد و در کاخ پادشاه بابل به خدمت خواهند گماشت.» **۸** جزقیا جواب داد: «پامی که از جانب خداوند به من دادی، نیکوست.» زیرا با خود فکر می‌کرد که: «دست کم تا وقتی که زنده‌ام این اتفاق نخواهد افتاد و صلح و امنیت برقرار خواهد بود.»

40

خدای اسرائیل می‌فرماید: «تسلى دهید! قوم مرا تسلى دهید! **۲** هالی اورشیلم را دلداری دهید و به آنان بگویید که روزهای سخت ایشان به سر آمده و گناهانشان بخشیده شده، زیرا من به انداده گناهانشان آنها را تنبیه کرده‌ام. **۳** صدای می‌شونم که می‌گوید: «راهی از وسط بیابان برای آمدن خداوند آماده کنید. راه او را در صحراء صاف کنید. **۴** دره‌ها را پر کنید؛ کوهها و تپه‌ها را هموار سازید؛ راههای کج را راست و جاده‌های ناهنجار را صاف کنید. **۵** آنگاه شکوه و جلال خداوند ظاهر خواهد شد و همه مردم آن را خواهند دید. خداوند این را وعده فرموده است.» **۶** بار دیگر آن صدا می‌گوید: «با صدای بلند پگو!» پرسید: «با صدای بلند چه پگوئی؟» گفت: «با صدای بلند بگو که انسان مانند علف است. تمام زیبایی او همچون گل صحراس است که پژمرده می‌شود. **۷** وقتی خدا می‌دمد علف خشک می‌شود و گل پژمرده. بهله، انسان مانند علف از بین می‌رود. **۸** گیاه خشک می‌شود و گل پژمرده می‌گردد، اما کلام خدای ما برای همیشه باقی می‌ماند.» **۹** ای فاقد خوش خبر، از قله کوه، اورشیلم را صدا کن. پیامت را با تمام قدرت اعلام کن و نترس. به شهراهی بیهودا بگو: «خدای شما می‌آید!» **۱۰** بهله، خداوند بیهوده می‌آید تا قادر حکومت کند. پادشاه همراه او است و هر کس را مطابق اعمالش پاداش خواهد داد. **۱۱** او مانند شبان، گله خود را خواهد چراید؛ برههای را در آغوش خواهد گرفت و میشها را با ملامت هدایت خواهد کرد. **۱۲** آیا کسی غیر از خدا می‌تواند اقیانوس را در دست نگه دارد و آسمان را با وجود انداده گیرد؟ آیا کسی غیر از او می‌تواند خاک زمین را در تزارو بزید و یا کوهها و تپه‌ها را با پیان ون کند؟ **۱۳** کیست که بتواند به روح خداوند پند دهد؟ کیست که بتواند معلم یا مشاور او باشد؟ **۱۴** آیا او تا به

آشوری را کشت، به طوری که صبح روز بعد، تا آنجا که چشم کار می‌کرد، جنazole دیده می‌شد. **۱۵** پس ستحارب، پادشاه آشور عقب‌نشینی کرده، به نینوا برگشت. **۱۶** او در حالی که در معبد خدای خود نسروک مشغول عبادت بود، پسرانش ادرملک و شرásor او را با شمشیر کشتند و به سرزمین آزادات فرار کردند و یکی دیگر از پسرانش، به نام آسرحدون به جای او پادشاه آشور شد.

38

در آن روزها جزقیا سخت بیمار شد و نزدیک بود بمیرد. اشیاعی نبی (پسر آموص) به عیادتش رفت و از جانب خداوند این پیغام را به او داد: «وصیت را بکن، چون عمرت به آخر رسیده است؛ تو از این مرض شفا نخواهی یافت.» **۲** جزقیا صورت خود را به طرف دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا کرده، گفت: **۳** «خداوندا، به خاطر آور چقدر نسبت به تو وفادار و امین بودهام و چطور سعی کرده‌ام مطابق میل تو رفتار کنم.» سپس بعض گلوبیش را گرفت و به تلخی گردیست. **۴** پیش از آنکه اشیاعی قفسر را ترک کند خداوند بار دیگر با او سخن گفت و فرمود: **۵** «نزد جزقیا رهبر قوم من برگرد و به او بگو که یهوه، خدای جدت داود دعای تو را شنیده و اشکهایت را دیده است. او پانزده سال دیگر بر عمر تو خواهد افروزد. **۶** او تو را و این شهر را از چنگ پادشاه آشور نجات خواهد داد.» **۷** اشیاعی به او گفت: «برای اینکه بدانی سختانی را که خداوند به تو گفته، انجام خواهد داد، او علامتی به تو می‌دهد. **۸** آن علامت این است که خداوند سایه ساعت افتایی آحاز را دهد درجه به عقب بر می‌گرداند.» پس سایه آفتای در درجه به عقب برگشت. **۹**

وقتی جزقیای پادشاه از بیماری که داشت شفا یافت این شعر را سرایید: **۱۰** فکر می‌کرم در بهار عمر خوبی زندگی را بدرود خواهم گفت، و به دنیای مردگان خواهش شنافت. **۱۱** فکر می‌کرم در این دنیا زندگان دیگر هرگز خداوند را نخواهم دید و نگاهم بر هیچ انسانی نخواهد افتاد. **۱۲** مانند خیمه شبانان که پایین می‌کشد و جمع می‌کند، حیات من فرو می‌ریخت؛ همچون پارچه دستیاب که از دستگاه بافنده‌گی جدا می‌کند، رشته عمر پاره می‌شد. **۱۳** تمام شب ناله و زاری می‌کردم، گویی شیری دنده‌هایم را خرد می‌کرد؛ فکر می‌کردم خدا جانم را می‌گیرد. **۱۴** صدایم به زحمت شنیده می‌شد، مانند قمری می‌نالید. از پس به آسمان چشم دوخته بودم، چشمان ضعیف شده بود. دعا کرم که خداوند کمکم کند. **۱۵** چه بگویم که خداوند مرا بدنی روز انداخته بود. از تلخی جان، خواب از چشمان رفته بود. **۱۶** ای خداوند، تنبیه تو مفید است و به انسان حیات می‌بخشد. تو زندگانند که تو را ستابیش می‌کنند، چنانکه من امروز تو را سپاس می‌گویم. **۱۷** بهله، به نفع من شد که این همه زحمت دیدم. زیرا تو مرا محبت کردی، از مرگ نجاتم دادی و همه گاهان مرا بخشنیدی و فراموش کردی. **۱۸** کسی در دنیا مردگان نمی‌تواند تو را تمجید کند، و یا به وفاداریست توکل کند. **۱۹** (Sheol h7585)

زنگانند که تو را ستابیش می‌کنند، چنانکه من امروز تو را سپاس می‌گویم. بهله، زندگانند که برای فرزندان خود تعريف می‌کنند که تو امین و وفادار هستی. **۲۰** خداوندا، تو مرا شفا دادی، و من در تمام روزهای عمر تو را با سرود ستابیش خواهم کرد. **۲۱** و اما اشیاعی به افراد جزقیای پادشاه گفته بود که مقداری انجیر بگیرند و آن را له کرده، روی دمل جزقیا بگاذرند و او شفا خواهد یافت. **۲۲** و جزقیا پرسیده بود: «برای اینکه ثابت شود که خداوند ما

حال به دیگران محتاج بوده است که به او حکمت و دانش بیاموزند و راه راست را به او پاد دهد؟ **15** به هیچ وجه! تمام مردم جهان در برایر او مثل قطره آبی در سطل و مانند غباری در ترازو، ناقیز هستند. همه جزایر دنیا برای او گردی بیش نیستند و او می‌تواند آنها را از جایشان تکان دهد. **16** اگر تمام حیوانات لبنان را برای خدا قربانی کنیم باز کم است و اگر تمام جنگلهای لبنان را برای روش کردن آتش قربانی به کار بریم باز کافی نیست. **17** تمام قومها در نظر او هیچ هستند و ناقیز به شمار می‌آیند. **18** چگونه می‌توان خدا را توصیف کرد؟ او را با چه چیز من متوان مقایسه نمود؟ **19** آیا من می‌توان او را با یک بت مقایسه کرد؟ بُتی که بت ساز آن را ساخته و با طلا پوشانده و به گردنه زنجیر نقره‌ای انداده است؟ **20** فقیری که نمی‌تواند خدابیانی از طلا و نقره درست کند، درختی می‌باشد که چوبش با دوام باشد و آن را بدست صنعتگری ماهر می‌دهد تا برایش خدابی بسازد، خدابی که حتی قادر به حرکت نیست! **21** آیا تا به حال ندانسته‌اید و نشیده‌اید و کسی به شما نکفته که دنیا چگونه به وجود آمده است؟ **22** خدا دنیا را آفریده است؛ همان خدابی که بر فراز کره زمین نشسته و مردم روی زمین در نظر او مانند مورچه هستند. او آسمانها را مثل پرده پهن می‌کند و از آنها خیمه‌ای برای سکونت خود می‌سازد. **23** او رهیان بزرگ دنیا را ساقط می‌کند و از بین می‌پردازد. **24** هنوز ریشه نزد خدا بر آنها می‌دمد، و آنها پژمرده شده، مثل کاه پراکنده می‌گردند. **25** خداوند قدوس می‌پرسد: «شما مرا با چه کسی مقایسه می‌کنید؟ چه کسی می‌تواند با من برایر کند؟» **26** به آسمانها تنگ کنید! کیست که همه این ستارگان را آفریده است؟ کسی که آنها را آفریده است از آنها مثل یک لشکر سان می‌بیند، تعدادشان را می‌داند و آنها را به نام می‌خواند. قدرت او انقدر عظیم است که نمی‌گذارد هیچ کدام از آنها گم شوند. **27** پس، ای اسرائیل، چرا می‌گویی خداوند رنجهای مرا نمی‌بیند و با من به انصاف رفتار نمی‌کند؟ **28** آیا تا به حال ندانسته و نشیده‌ای که بیوه خدای سرمدی، خالق تمام مردم هرگز درمانده و خسته نمی‌شود و هیچ کس نمی‌تواند به عمق افکار او بپردازد؟ **29** او به خستگان نیرو می‌بخشد و به ضعیفان قدرت عطا می‌کند. **30** حتی جوانان هم درمانده و خسته می‌شوند و دلارون از پای در می‌آیند، **31** اما آنانی که به خداوند امید بسته‌اند نیروی تازه می‌بینند و مانند عقاب پرواز می‌کنند؛ می‌دوند و خسته نمی‌شوند، راه می‌روند و ناتوان نمی‌گردند.

41 خداوند می‌فرماید: «ای سرزمینهای دور دست، ساکت باشید و به من گوش دهید! قویترین دلایل خود را ارائه دهید. نزدیک بیایید و سخن بگویید. دادگاه آماده شنیدن سخنان شماست. **2** «چه کسی این مرد را از مشرق آورده است که هر جا قلم می‌گذارد آنچه را فتح می‌کند؟ چه کسی او را بر قومها و پادشاهان پیروز گردانیده است؟ شمشیر او سپاهیان آنان را مثل غبار به زمین می‌اندازد و کمانش آنان را چون کاه پراکنده می‌کند. **3** آنان را تا جاهای دور که قل از آن پایش به آنچه ترسیده بود تعقیب می‌کند و به سلامت پیش می‌رود. **4** چه کسی این کارها را کرده است؟ کیست که سیر تاریخ را تعیین نموده است؟ مگر نه من، که بیوه خداوند ازلی و ابدی هستم؟ **5** «مردم سرزمینهای دور دست وقتی کارهای مرا دیدند از ترس لرزیدند. اینک آنها دور هم جمع شده‌اند **6** و یکدیگر را کمک و تشویق می‌کنند **7** تا بُتی بسازند.

شد و بلای جنگ را دامنگیر ایشان ساخت. آتش خشم او سراسر قوم را فرا گرفت، اما ایشان باز درس عبرت نگرفتند.

43

اما ای اسرائیل، خداوند که تو را آفریده است اینک چنین می‌فرماید: «ترس! زیرا من بهای آزادی تو را پوادختنم. من تو را به نام خوانده‌ام. تو مال من هستی. **۲** هنگامی که از آبهای عمیق بگذری من با تو خواهم بود. هنگامی که سیل مشکلات بر تو هجوم آورد، نخواهم گذاشت غرق شوی! هنگامی که از میان آتش ظلم و ستم عبور کنی، شعله‌هایش تو را نخواهد سوزاند! **۳** زیرا من بیوه، خدای مقدس تو هستم و تو را نجات می‌دهم. مصر و بخشش و سبا را فدای آزادی تو می‌کنم. **۴** تمام ممالک جهان را فدای تو خواهم کرد، زیرا تو برای من گراییها و عزیر هستی و من تو را دوست دارم. **۵** «ترس، زیرا من با تو هستم. فرزندانست را از مشرق و مغرب، **۶** از شمال و جنوب جمع خواهم کرد. پسران و دخترانم را از گوشش و کنار جهان بربخواهم گردایند. **۷** تمام کسانی که مرا خدای خود می‌دانند، خواهند آمد، زیرا ایشان را برای جلال خود آفریده‌ام». **۸** خداوند می‌گوید: «قوم مرا که چشم دارند، اما نمی‌بینند و گوش دارند، ولی نمی‌شنوند، به حضور من فرا خواهند. **۹** همه قوهای را جمع کنید و به آنها بگویید از آن همه بتهایی که دارند، کدام یک هرگز چنین رویدادهایی را پیشگویی کرده است؟ کدام یک می‌تواند بگوید فدا که می‌شود؟ چه کسی دیده است که آنها یک کلمه حرف بزنند؟ هیچ کس گواهی نمی‌دهد، پس باید اعتراف کنند که تنها من می‌توانم از آنیده خبر دهم.» **۱۰** خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، شما شاهدان و خدمتگزاران من هستید. شما را انتخاب کرده‌ام تا مرا بشناسید و ایمان بیاورید و بفهمید که تنها من خدا هستم و خدای دیگر هرگز بینه و نیست و نخواهد بود. **۱۱** من خداوند هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست. **۱۲** من بودم که از آینده خبر می‌دادم و به کمک شما می‌شناقم. خدای دیگری بینه که این کارها را بیاید و بخواهد بود. **۱۳** من خدا هستم و همیشه نیز خدا خواهم بود. کسی نمی‌تواند از دست من بگیرید و هیچ کس نمی‌تواند مانع کار من بشود.» **۱۴** خدای مقدس که خداوند و نجات‌دهنده اسرائیل است می‌فرماید: «ای اسرائیل، برای نجات شما، سپاهی به بابل می‌فرستم تا بابلی‌ها را اسیر کرده، آنان را در کشته‌هایی بزینند که به آنها فخر می‌کرند و از وطنشان دور کنند. **۱۵** ای اسرائیل، من خدای مقدس شما هستم. من آفرینش و پادشاه شما هستم. **۱۶** من همان خداوندی هستم که آنها را کار زده، از میان دری راهی باز کردم **۱۷** و سریازان قوی مصیر را همه ارایه‌ها و اسپانشان بیرون آوردم تا زیر امواج دریا فرو روند و شمع زندگی‌شان تا ابد خاموش شود. **۱۸** «اما آن را فراموش کنید، زیرا در برابر آنچه که می‌خواهم انجام دهم هیچ است! **۱۹** می‌خواهم کار تازه و بی‌سابقه‌ای انجام دهم. هم اکنون آن را انجام می‌دهم، آیا آن را نمی‌بینید؟ در بیان جهان برای قوم جاده‌ای می‌سازم تا به سرزمین خود بازگردند. برای ایشان در صحرا نهرها به وجود می‌آورم! **۲۰** حیوانات صحراء، شغالها و شترمنگها از من تشکر خواهند کرد که در بیان به آنها آب می‌دهم. بله، چشمه‌ها در بیان جاری می‌سازم تا قوم برگزیده‌ام را سیراب کنم. **۲۱** ای بنی اسرائیل، شما را بای خود به وجود آوردم تا در برابر قوهای دیگر مرا ستابیش کنید. **۲۲** «ولی ای قوم من، شما مرا ستابیش نمی‌کنید و از من خسته شده‌اید. **۲۳** گوسفند برای قربانی سوتختی

«این است خدمتگزار من که او را تقویت می‌کنم. او بروگریده من است و مایه خشنودی من. روح خود را بر او خواهم نهاد. او عدل و انصاف را برای قوهای این امرغان خواهد آورد. **۲** او فریاد نخواهد زد و صداش را در کوی و بیرون بلند نخواهد کرد. **۳** نی خرد شده را نخواهد شکست، و شعله شمعی را که سوسو می‌زند، خاموش نخواهد کرد. او عدل و انصاف واقعی را به اجرا در خواهد آورد. **۴** لدرس و نومید نخواهد شد و عدالت را بر زمین استوار خواهد ساخت. مردم سرزمینهای دور دست منتظرند تعالیم او را بشونند.» **۵** پنهوه، خدایی که آسمانها را آفرید و گسترانید و زمین و هر چه را که در آن است به وجود آورد و نفس و حیات به تمام مردم جهان می‌بخشد، به خدمتگزار خود چنین می‌گوید: **۶** «من که خداوند هستم تو را خوانده‌ام و به تو قدرت دادم تا عدالت را برقار سازی. تو سطح تو با تمام قوهای جهان عهد می‌بنم و بموسیله تو به مردم دنیا نور می‌بخشم. **۷** تو چشمان کوران را باز خواهی کرد و آنای را که در زندانهای تاریک اسیرند آزاد خواهی ساخت. **۸** «من بیوه هستم و نام من همین است. جلال خود را به کسی نمی‌دهم و بتها را شریک ستابیش خود نمی‌سازم. **۹** آنچه تا به حال پیشگویی کردهام، انجام گرفته است. اینک پیشگویی‌های جدیدی می‌کنم و شما را از آینده خبر می‌دهم.» **۱۰** ای جزیوهای دور دست و ای کسانی که در آنها زندگی می‌کنید، در وصف خداوند سروی سروی تازه بخوانید. ای دریاها و ای همه کسانی که در آنها سفر می‌کنید، او را پرستش نمایید. **۱۱** صحراء و شهرهایش خدا را ستابیش کنند. اهالی «قیدار» او را پرستند. ساکنان «سالع» از قله کوهها فریاد شادی سر دهند! **۱۲** کسانی که در سرزمینهای دور دست همچون چنگکاری توانا به میدان جنگ خواهد آمد و فریاد براوژره، دشمنان خود را شکست خواهد داد. **۱۳** او خواهد گفت: «مدت مدیابی است که سکوت کرده و جلوی خشم خود را گرفته، اما دیگر ساکن نخواهم ماند. بلکه ماندن زنی که در زیمان او را گرفته باشد، فریاد خواهم زد. **۱۴** کوهها و تپه‌ها را با خاک یکسان خواهم کرد و تمام گیاهان را از بین خواهم برد و همه رودخانه‌ها و نهرها را خشک خواهم کرد. **۱۵** قوم کوریاطن خود را به راهی که پیشتر آن را نمی‌بیند بودند هدایت خواهم کرد. تاریکی را پیش روی ایشان روش خواهم ساخت و راه آنها را صاف و هموار خواهم کرد. **۱۶** آنگاه کسانی که به پنهان اعتماد می‌کنند و آنها را خدا می‌نامند مأیوس و رسوا خواهند شد. **۱۷** ای کران پشونی، و ای کوران بیبنی. من شما را بروگریده‌ام تا رسولان مطیع من باشید، اما شما به آنچه دیده و شنیده‌اید توجه نمی‌کنید. شما قوی کور و کر هستید.» **۱۸** خداوند قوانین عالی خود را به قوم خویش عطا فرمود تا ایشان آن را محروم بدارند و توسط آن عدالت او را به مردم جهان نشان دهند. **۱۹** اما قوم او از عهده انجام این کار برنمی‌آیند. زیرا آنها تاراج شده‌اند و در سیاهچال زندانی هستند. ایشان غارت شده‌اند و کسی نیست به دادشان برسد. **۲۰** آیا در میان شما کسی هست که به این سختان توجه نکند و درس عبرت گیرد؟ **۲۱** چه کسی اجازه داد اسرائیل غارت و تاراج شود؟ آیا این همان خداوندی نیست که به او گناه کردنده؟ بله، آنها راههای او را دنبال نکرند و از قوانین او اطاعت ننمودند، **۲۲** رای همین بود که خداوند اینچنین بر قوم خود خشمگین

به من تقدیم نکرده اید. با قربانیهای خود مرا احترام ننموده اید. من از شما نخواسته‌ام هدیه و بخور برای من بیاورید، تا بازی بر شما نگذاشته باشم و شما را خسته نکرده باشم.

24

له بخور خوشو برای من خریده اید و نه با تقدیم

چربی قربانیها خشنود کرده اید. به جای آنها بار گناهان را به من تقدیم

کرده اید و با خطابهایان را خسته کرده اید.

25

با وجود این من خدایی هستم

که به خاطر خودم گناهان شما را پاک می‌سازم و آنها را دیگر هرگز به یاد

نخواهیم آورد.

26

«آیا دلیل قاتع کننده‌ای دارد که به من ارائه دهید و تابت

کنید که شما بی گناه هستید؟

27

جد اول شما نسبت به من گناه وزید و

رهبران شما احکام و قوانین مراسکستند.

28

به همین علت من کاهانتان را

برکنار نمودم و شما را دچار مصیبت ساختم و گلاشتمن تا رسوا شوید.»

44

خداؤند می‌فرماید: «ای قوم بزرگیهای من و ای خدمتگزار من اسرائیل،

گوش کن. 2 من همان خداوندی هستم که تو را آفریدم و از بدن تولد یاور تو

بودم. ای اسرائیل، تو خدمتگزار من و قوم بزرگیهای من هستی، پس نترس. 3

بر زمین تنشیهات آب خواهم ریخت و مزرعه‌های خشک تو را سیراب خواهم

کرد. روح خود را بر فرزندانت خواهم ریخت و ایشان را با برکات خود پر

خواهم ساخت. 4 آنان مانند سبزه‌های آپاری شده و درختان بید کنار رودخانه

رشد و نمو خواهند کرد.

5 هر یک از آنان لقب «اسرائیلی» را بر خود خواهد

گرفت و بر دستهای خویش نام خداوند را خواهد نوشت و خواهد گفت: «من

از آن خداوند هستم.» 6 خداوند لشکرهای آسمان که پادشاه و حامی

اسرائیل است چنین می‌فرماید: «من ایتدا و انتها هستم و غیر از من خدایی

نیست. 7 چه کسی می‌تواند کارهایی را که من کرده‌ام انجام بدهد و یا

آنچه را که در آینده رخ خواهد داد از اول تا آخر پیشگویی کنند؟ 8

من نترسید، چون آنچه را که می‌پایست رخ دهد از اول به شما خبر دادم

و شما شاهدان من هستید. آیا غیر از من خدای دیگری هست؟» نه! ما

صخره دیگری و خدای دیگری را نمی‌شناسیم!

9 چه نادانند کسانی که بت

می‌سازند و آن را خدای خود می‌دانند. آنها خود شاهدند که بت نه می‌پند و

نه می‌فهمد، بنابراین هیچ سودی به آنان نخواهد رساند. کسانی که بت

می‌پرسند عاقبت نومید و شرم‌سار خواهند شد.

10

کسی که با دستهای

خود خداشی را بسازد چه کسکی می‌تواند از او انتظار داشته باشد؟

11

تمام بت پرستان همراه با کسانی که خود انسانند، ولی ادعا می‌کنند که خدا

می‌سازند با سرافکنیدگی در حضور خدا خواهند ایستاد و ترسان و شرم‌سار

خواهند شد.

12 آنها آن را کوهه در می‌آورند و به نیروی بازوی خود آنقدر

با پک بر آن می‌کویند تا ایزرا از آن بسازند. در حین کار گرسنه و تشنیه و

خسته می‌شوند.

13 سپس تکه چوبی برداشته، آن را اندازه می‌گیرند و با قلم

نشان می‌گذارند و آن را با ایزرا که ساخته‌اند می‌ترانند و از آن بُنی به شکل

انسان می‌سازند بُنی که حتی می‌تواند از جایش حرکت کند!

14

برای تهیه

چوب از درختان سرو یا صنوبر یا بلوط استفاده می‌کنند، و یا درخت شمشاد

در جنگل می‌گذارند تا باران آن را نموده دند.

15

قسمتی از درخت را برای گم

کردن خود و پختن نان می‌سوزانند، و با ایقامتاند آن خدایی می‌سازند و در

برابریش سجده می‌کنند.

16

با قسمتی از چوب درخت غذا می‌پزند و با

قسمت دیگر آتش درست می‌کنند و خود را گم کرده، می‌کویند: «بهه! چه

17

آنگاه با تکه چوبی که باقی مانده برای خود بُنی می‌سازند و

گم است!»

در برابریش زانو زده، عبادت می‌کنند و نزد آن دعا کرده، می‌کویند: «تو خدای

ما هستی، ما را نجات ده!» 18 آنها فهم و شعور ندارند، زیرا چشم باطن

خود را نسبت به حقیقت بسته‌اند.

19

کسی که بت می‌سازد آنقدر شعور

ندارد که بگوید: «قسمتی از چوب را سوزاندم تا گرم شوم و با آن نام را

پختم تا سیر شوم و گوشت را روی آن کباب کرده، خوردم، حال چگونه

می‌توانم با بقیه همان چوب خدایی بسازم و آن را سجده کنم؟» 20

کسی که

چیزی کاری می‌کند مانند آن است که به چای نان، خاکستر بخورد! او

چنان اسراف کار احتمالهای خود است که قادر نیست بفهمد که آنچه انسان با

دستهای خود را پرداخته باش که تو خدمتگزار من هستی.

21

خداؤند می‌فرماید: «ای

اسرائیل، به خاطر داشته باش که تو را به وجود

آوردیدم و هرگز تو را فراموش نخواهیم کرد.

22

گناهات را محظوظ کردام؛ آنها

مانند شنیم صحبتگاهی، به هنگام ظهر ناپدید شده‌اند! بازگرد، زیرا بهای

آزادی تو را پرداختیم.» 23 ای آسمانها سرود بخوانید. ای اعماق زمین باش

شادی برآورید! ای کوهها و جنگلها و ای تمام درختان، تنزم نماید، زیرا

خداؤند بهای آزادی اسرائیل را پرداخته و با این کار عظمت خود را نشان داده

است.

24

خداؤند که آفرینده و حامی اسرائیل است می‌فرماید: «من خداوند

همه چیز را من آفریدم.

25

من همان کسی هستم که دروغ

نمایم موجودات آن را به وجود آوردم.

من همان کسی هستم که دروغ

نمایم و خالق را برملا می‌سازم و خلاف پیشگویی رمالان عمل می‌کنم؛ سختان

حکمیان را تکذیب کرده، حکمت آنان را به حماقت تبدیل می‌کنم.

26

اما سختگویان و رسولان من هر چه بگویند، همان را انجام می‌دهم.

آنگاه گفته‌اند

که خرابهای اورشیل بازسازی خواهد شد و شهرهای بیهودا بار دیگر آباد

خواهد شد. پس بدانید که مطابق گفته ایشان انجام خواهد شد.

27

وقتی من

به دریا می‌گویم خشک شود، خشک می‌شود.

28

اکنون نیز دریاره کوروش

می‌گویم که او هربری است که من برگزیده‌ام و خواست مرآ انجام خواهد داد.

او اورشیل را بازسازی خواهد کرد و خانه مرآ دوباره بنا خواهد نهاد.»

45

خداؤند کوروش را برگزیده و به او توانایی بخشیده تا پادشاه شود و

سزمینها را فتح کند و پادشاهان مقتدر را شکست دهد. خداوند دروازه‌های

بایل را به روی او باز می‌کند؛ دیگر آنها بروی کوروش بسته نخواهند ماند.

2

خداؤند می‌فرماید: «ای کوروش، من پیشایش تو حرکت می‌کنم، کوهها را

صف می‌کنم، دروازه‌های مفرغین و پشت‌بندهای آهنی را می‌شکم. 3

گنجهای پنهان شده در تاریکی و تروتنهای نهفته را به تو می‌دهم.

آنها آن را کوهه در می‌آورند و به نیروی بازوی خود آنقدر

با پک بر آن می‌کویند تا ایزرا از آن بسازند. در حین کار گرسنه و تشنیه و

خسته می‌شوند.

13

سپس تکه چوبی برداشته، آن را اندازه می‌گیرند و با قلم

نشان می‌گذارند و آن را با ایزرا که ساخته‌اند می‌ترانند و از آن بُنی به شکل

انسان می‌سازند بُنی که حتی می‌تواند از جایش حرکت کند!

14

برای تهیه

چوب از درختان سرو یا صنوبر یا بلوط استفاده می‌کنند، و یا درخت شمشاد

در جنگل می‌گذارند تا باران آن را نموده دند.

15

قسمتی از درخت را برای گم

کردن خود و پختن نان می‌سوزانند، و با ایقامتاند آن خدایی می‌سازند و در

برابریش سجده می‌کنند.

16

با قسمتی از چوب درخت غذا می‌پزند و با

ندازد، من یهوده هستم و دیگری نیست.

7

من آفرینده بور و تاریکی هستم،

من پدید آورده بوردهای خوب و بد هستم. من که خداوند هستم همه این

چیزها را به وجود می‌آورم.

8

ای آسمان، عدالت را از بالا باران.

زمین بشکافد

تا مردم سراسر جهان بدانند که غیر از من خدای دیگر وجود

ندازد، من یهوده هستم و خود را گم کرده، می‌کویند: «بهه! چه

وای بر کسی که با خالق خود می‌جنگد! آیا کوهه با سازنده خود بُنی می‌سازند و

گم است!»

17

آنگاه با تکه چوبی که باقی مانده برای خود بُنی می‌سازند و

اعشا

می کنید؟ آیا گل به کوزه گر می گوید: «این چیست که تو می سازی؟» یا کوزه سر او فریاد می نزد: «چقدر بی مهارت هستی؟» **۱۰** وای بر فرزندی که به پدر و مادرش می گوید: «جزا مرا به این شکل به دنیا آوردید؟» **۱۱** خداوند، خدای مقدس اسرائیل که آنقدر در دست اوتست، می فرماید: «شما حق ندارید دریار استچه به وجود آورده ام از من بازخواست کنید و یا به من بگوید که چه باید بکنم. **۱۲** من زمین را ساختم و انسان را بر روی آن خلق کردم. با دست خود آسمانها را گسترانیدم. ماه و خورشید و ستارگان زیر فرمان من هستند. **۱۳** اکنون نیز کوروش را برانگیخته ام تا به دلف عادلناه من جامعه عمل پیوشناد. من تمام راههایش را راست خواهم ساخت. او بی آنکه انتظار پاداش داشته باشد، شهر من اورشلیم را بازسازی خواهد کرد و قوم اسیر مرا آزاد خواهد ساخت. **۱۴** این است کلام خداوند لشکرهای آسمان. تمام خداوند به اسرائیل می فرماید: «مصری ها، حیشی ها، مردم بلند قد سپا تابع تو خواهند شد و تمام کالاهای تجارتی آنان از آن تو خواهد گردید. آنان در زنجیرهای اسارت نزد تو خواهند آمد و در برایت زانو زده، خواهند گفت: "یک خدا وجود دارد، آن هم خدای توست!» **۱۵** ای خدای نجات دهنده اسرائیل، براستی کارهایت شگفت انگیز است!» **۱۶** تمام پرستیدگان بتنهای مأیوس و شرمزار خواهند شد. **۱۷** اما اسرائیل هرگز مأیوس و شرمزار نخواهد شد، زیرا خداوند نجات جاودانی نصیب او خواهد ساخت. **۱۸** خداوند آسمانها و زمین را آفرید و آنها را استوار نموده است. او جهان را بیهوده نیافریده، بلکه برای سکونت و زندگی آن را ساخته است. او می فرماید: «من خداوند هستم و دیگری نیست! **۱۹** من وعده هایم واضح و روشن اعلام می کنم و در نهان سخن نمی گویم تا همه مقصد مرا بفهمند. من به اسرائیل گفته ام که آنچه را به ایشان و عده دادام بی شک بجا خواهم آورد. من که بیوه هستم به راستی و صداقت سخن می گویم. **۲۰** ای قومهایی که از دست کوروش می گزینید، جمع شوید و نزدیک آید و به سخنان من گوش دهید. چه ناداند آنایی که بتنهای چویی را با خود حمل می کنند و نزد خدایانی که نمی توانند نجاتشان دهند، دعا می کنند. **۲۱** با هم مشورت کنید، و اگر می توانید دلیل بیاورید و ثابت کنید که بتپرسی عمل درستی است! غیر از من که بیوه هستم، چه کسی گفته که این چیزها در مورد کوروش عملی خواهد شد؟ غیر از من خدای نیست. من خدای عادل و نجات دهنده هستم و دیگری نیست! تا حال کدام بت به شما گفته است که این واقعیت رخ خواهد داد؟ **۲۲** ای تمام ساکنان زمین نزد من آید تا نجات یابید، زیرا من خدا هستم و خدایی دیگر نیست. **۲۳** به ذات خود قسم خورده ام و هرگز از قسم خود برینمی گرم که هر زانوی در برای من خم خواهد شد و هر زبانی به من سوگند وفاداری یاد خواهد کرد. **۲۴** «مردم خواهند گفت: "عدالت و قوت ما از خداوند است." و کسانی که از من خشنمناک بودند، شرمende خواهند شد. **۲۵** من تمام بنی اسرائیل را نجات خواهیم داد و آنان مرا مستایش خواهند کرد.»

۴۷ خداوند می گوید: «ای بابل، از تخت خود به زیر بیا و بر خاک بنشین، زیرا دوران عظمت تو به سر آمده است. تو زمانی مانند یک شاهزاده باکره، لطیف و نازنین بودی، اما اینکه بردهای بیش نیستی. **۲** دستیاس را بگیر و گندم را آرد کن. روپندت را بردار، دامت را بالا بگیر تا از نهرها عبور کنی. **۳** تو عربان و رسوا خواهی شد. من از تو انقام خواهم گرفت و به تو رحم نخواهم کرد.» **۴** بهله، خدای قدوس اسرائیل که نامش خداوند لشکرهای آسمان است ما را از دست بابل نجات خواهد داد! **۵** خداوند به بابل می گوید: «ای بابل، در تاریکی بنشین و خاموش باش. دیگر تو را "ملکه ممالک" نخواهند خواند. **۶** ای بابل، من بر قوم خود اسرائیل خشمگین بودم و برای اینکه آنان را تنبیه کرده باشم، اجازه دادم به چنگ تو پیغتند، اما تو بر آنان رحم نکردم و حتی پیران را به انجام کارهای سخت و داداشتی. **۷** تو گمان کردی همیشه ملکه خواهی بود؛ و هرگز به عاقبت کار خود نیندیشیدی. **۸** ای مملکت خوشگذران که فکر می کنی در امن و امان هستی، گوش کن. تو خود را مانند خدا، بی نظری می دانی. می گویی: "من هرگز بیوه نخواهم شد. هیچگاه فرزندانم را از دست نخواهم داد." **۹** اما با وجود تمام جادوگری هایت، در یک لحظه و در یک روز این دو بلا بر سرت خواهند آمد: هم بیوه می شوی و هم بی اولاد. **۱۰** «تو با خیال راحت به شرارت خود ادامه دادی و گمان کردی هیچ کس تو را نمی بیند. علم و دانش تو باعث شد منحرف شوی و به خود بگویی: "من هستم، و غیر از من کسی نیست." **۱۱** بنابراین، بلا بر تو خواهم فرستاد و تو نخواهی توانست با سحر و جادویت آن را دفع کنی. ویرانی غیرمنتظره ای که فکرش را نکرده ای بر تو خواهد آمد. **۱۲** «ارواح ناپاک را که طی این سالها پرستش می کردی احضار کن. آنها را صدا کن تا بیایند و به تو کمک کنند تا شاید باز بتوانی در دل

۴۶ «زمانی مردم بابل بتنهای خود، "بیل" و "بیو" را می پرستیدند، اما اینک این دو بت روی گاری گذاشته شده و چار بیان خسته آنها را می کشند. **۲** خدایان بابل اسیر شده اند و به جای دیگری بده می شوند؛ آنها قادر نیستند خود را نجات دهند. **۳** «ای بازماندگان بنی اسرائیل، به من گوش دهید. من شما را آفریده ام و از بد تولد تاکنون از شما نگه داری کرده ام. **۴** من خدای

شما مانند شنیهای ساحل دریا بی شمار می شدند و من نمی گذاشت ایشان هلاک شوند!» **20** ای قوم اسرائیل، از بابل بیرون بیایید! از اسارت آزاد شوید! با صدای بلند سرود بخواهید و این پیام را به گوش تمام مردم جهان برسانید: «خداآوند قوم اسرائیل را که خدمتگزاران او هستند، آزاد ساخته است!» **21** هنگامی که خداوند قوم خود را از بیان خشک عبور داد ایشان تشنگی نکشیدند، زیرا او صخره را شکافت و از آن، آب جاری ساخت تا ایشان پیوشنند. **22** خداوند می فرماید: «شیران از سلامتی پر خوردار خواهند شد.»

49

ای مردم سزمینهای دور دست به من گوش دهد! پیش از آنکه من

به دنیا بیایم خداوند مرا برگردید، و هنگامی که هنوز در شکم مادرم بودم او مرا به اسم خواند. **2** خداوند سختن مرا مانند شمشیر، تیز کرده است. او مرا زیر دستش پنهان نموده و مرا مانند گیت تیز در ترکش خود گذاشته است. **3** خداوند به من گفت: «تو خدمتگزار نیرومند من هستی. تو باعث خواهی شد که مردم مرا بستایند.» **4** جواب دادم: «اما کار من برای مردم بیوهود بوده و من بی جهت نیروی خود را برای آنان صرف کردام.» با این حال خدمت خود را تماماً به خداوند واگذار می کنم تا او آن را به شمر رساند. **5** خداوند که مرا از شکم مادرم برای خدمتش برگردید و به من مأموریت داد تا قوم آواره او اسرائیل را به سوی او بازگردانم، و برای انجام این کار به من نیروی کافی پخشید و افخار انجام آن را نصیبیم کرد، به من فرمود: **6** «اینک کاری مهمتر از باز آوردن و احیای اسرائیل به تو واگذار می کنم. ای خدمتگزار من، تو برای قوهای جهان نور می سازم تا نجات مرا به کرانهای زمین برسانی.» **7** خداوند که نجات دهنده و خدای مقدس اسرائیل است، به او که از طرف مردم حقیر و طرد شده و زیر دست حاکمان قرار گرفته است، چنین می فرماید: «وقیق پادشاهان تو را بینندن، به احترام تو از جای خود برخواهند خاست و شاهزادگان به تو تعظیم خواهند کرد، زیرا من که خداوند امین و خدای مقدس اسرائیل هستم تو را برگزیده‌ام.» **8** خداوند می فرماید: «فرياد تو را در وقت مناسب خواهم شنید. در روز نجات به ياري اخ خواهم شفاقت. تو را از هر گزندی حفظ خواهم نمود و توسط تو با قوم اسرائیل عهد خواهم بست و سزمینشان را از نو آباد کرده، آن را به مردمش باز خواهم گرداند. **9** من توسط تو را کسانی را که اسریند و در تاریکی زندگی می کنند آزاد کرده، به ایشان خواهم گفت: «بیرون بیایید و در روشنایی زندگی کنید.» آنان گوسفندان من خواهند بود و در چراگاههای سرسبز و بر تپه‌هایی که قبلًا خشک و بی علف بود خواهند چرید. **10** گرسنه و تشنه نخواهند شد و حرارت خوشید به ایشان آسیب نخواهد رسانید، زیرا کسی که ایشان را دوست دارد آنان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمهاهی آب هری خواهد نمود. **11** «من تمام کوههایم را برای قوم خود به راههای صاف تبدیل خواهم کرد و بر فراز درهها، جاده‌ها خواهم ساخت تا ایشان از آن عبور کنند.» **12** قوم من از جهاتی دست داشت باز خواهند گشت عدهای از شمال، عدهای از غرب و عدهای از سرزمین جنوب. **13** ای آسمانها، آواز شادی سر دهد! ای زمین، شادمان باش! و ای کوهها با شادی سرود بخواهید، زیرا خداوند بر قوم رنج‌جدیده خود ترحم کرده، ایشان را تسلی می دهد. **14** با وجود این، ساکنان اورشليم می گویند: «خداآوند ما را ترک گفته و فراموش کرده است.» **15** خداوند چنین پاسخ می دهد: «آیا یک مادر جگر گوشة خود را فراموش می کند؟ یا بر پسر خود

دشمنانت ترس و وحشت ایجاد کنی! **16** تو مشاوران زیادی داری طالع بینان و ستاره‌شناسانی که می کوشند تو را از رویدادهای آینده آگاه سازند. آنها را فرا خوان تا به تو کمک کنند. **17** اما بدان که آنان همچون کاه در آتش خواهند سوتخت. آنان قادر نخواهند بود حتی خود را نجات دهند، زیرا آن آتش، آتشی خواهید بود که آنان بخواهند خود را با آن گم کنند، بلکه آتشی که همه چیز را می سوزاند! **18** تنها سودی که از این مشاوران درینه عاید می شود همین است! همه آنان به راه خود خواهند رفت و تو را تنها خواهند گذاشت، و کسی خواهد ماند تا تو را نجات دهد.»

48

ای قوم اسرائیل، ای کسانی که از نسل بیهودا هستید، گوش کنید: **1** شما به نام خداوند قسم می خرید و ادعا می کنید که خدای اسرائیل را می پرستید، اما این کار را از روی صداقت و راستی انجام نمی دهید. **2** با وجود این، افخار می کنید که در شهر مقدس زندگی می کنید و بر خدای اسرائیل که نامش خداوند لشکرهای آسمان است ترکل دارید. **3** خداوند می گوید: «آنچه را که می پایست رخ دهد، از مدت‌ها پیش به شما اطلاع دادم؛ سپس بهناگاه آنها را به عمل آوردم. **4** می دانستم که دلهایان همچون سنج و سرهایان مانند آهن سخت است. **5** این بود که آنچه برای شما انجام دهن از مدت‌ها پیش به شما خبر دادم تا نگویید که بهایان آنها را بجا آورده‌اند. **6** «پیشگویی‌های مرا شنیده‌اید و موقع آنها را دیده‌اید، اما نمی خواهید اعتراف کنید که پیشگویی‌های من درست بوده است. اکنون چیزهای تازه‌ای می گویم که تا به حال از وجود آنها بی اطلاع بوده‌اید. **7** و چیزهایی را به وجود می آورم که پیش از این نبوده است و درباره آنها چیزی نشنبیده‌اید، تا دیگر نگویید: «این چیزها را می دانستیم!» **8** «بله، چیزهای کاملاً تازه به شما می گویم، چیزهایی که هرگز نشنبیده‌اید، چون می دانم اشخاص خیانکاری هستید و از طفولت همیشه یاغی بوده‌اید. **9** با وجود این، به خاطر حرمت نامم، خشم خود را فرو برد، شما را از بین نخواهیم برد. **10** شما را تصفیه کردم، اما نه مانند نقره؛ شما را در کوره مصیبت تصفیه کردم. **11** بله، به خاطر خودم شما را از بین نخواهیم برد می‌باشد افقام بتپست بگویند که بتهایان مرا مغلوب کردند. من به بتھای آنها اجازه نمی دهم در جلال من شریک شوند. **12** «ای اسرائیل، ای قوم بگریگهه من، گوش کنید! تنها من خدا هستم. من اول و آخر هستم. **13** دستهای من بود که زمین را بیناد نهاد و آسمانها را گسترانید. آنها گوش به فرمان من هستند. **14** «همه شما بیایید و پشتوید. هیچ کدام از خدایان شما قادر نیست پیشگویی کند که مردی را که من بگزیده‌ام حکومت بایل را سرنگون خواهد کرد و آنچه اراده کرده‌ام بجا خواهد آورد. **15** اما من این را پیشگویی می کنم. بله، من کرووش را خداوند و به او این مأموریت را دادم و او را کامیاب خواهم ساخت. **16** «به من نزدیک شوید و گوش دهید. من همیشه آشکارا گفتم که در آینده چه رخ خواهد داد تا شما بتوانید آن را بفهمید.» (اکنون خداوند بیهوده مرا با روح خود نزد شما فرستاده است). **17** خداوند که نجات‌دهنده قوم اسرائیل و خدای قدوس ایشان است چنین می گوید: «ای اسرائیل، من بیهوده، خدای تو هستم، که آنچه برای تو نیکوست، آن را به تو تعلیم می دهم و تو را به راههایی که باید بروی هدایت می کنم. **18** «ای کاش به اوامر من گوش می دادید، آنگاه برکات مانند نهر برای شما جاری می شد و پیروزی مانند امواج دریا به شما می رسید. **19** نسل

رحم نمی کند؟ حتی اگر مادری طفلش را فراموش کند، من شما را فراموش نخواهیم کرد! **۱۶** ای اورشلیم، من نام تو را بر کف دستم نوشتم و دیوارهایت همیشه در نظر من است. **۱۷** بهزودی فرزندان تو خواهند آمد تا تو را دوباره بنا کنند و تمام کسانی که تو را ویران کرده‌اند، از تو بپرس خواهند رفت. **۱۸** سرت را بالا کن و به اطراف خود نظر انداز. بین چگونه قوم تو جمع شده‌اند و به سوی تو می‌آیند. به حیات خود قسم که آنها نزد تو خواهند آمد و تو به آنها فخر خواهی کرد همان طور که یک عروس به زیر آلات خود فخر می‌کند. **۱۹** «خواههای زمینهای ویران تو از مردم پر خواهند شد و دشمنانست که تو را اسیر کرده بودند، از تو دور خواهند شد. **۲۰** فرزندان تو که در دیار تبعید به دنیا آمدند از تو خواهند گفت: «این سزمین برای ما کوچک است. ما به جای وسیعتری نیاز داریم». **۲۱** آنگاه از خود خواهی پرسید: «چه کسی اینها را برای من زایده است؟ چه کسی اینها را برای من بزرگ کرده است؟ بیشتر فرزندانم کشته شده‌اند و بقیه به اسیری رفته مرا تهاها گذاشته‌اند. پس اینها از کجا آمده‌اند؟» **۲۲** خداوند بپرسید که قوم اسرائیل فراماید: «اینک به اشاره من قوهای جهان پسرانت را در آغوش گرفته، دخترانت را بر دوش خواهند گذاشت و آنان را نزد تو باز خواهند آورد. **۲۳** پادشاهان و ملکه‌ها مانند دایه از تو مراقبت خواهند کرد و در پراپرت زانو زده، حاک پایت را خواهند لیسید. آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم و کسانی را که چشم امیدشان به باشد، نومید نخواهم کرد. **۲۴** چه کسی می‌تواند غنایم را از چنگ فاتح چنگ درآورد؟ چه کسی می‌تواند اسیران را از دست حاکم ستمگر برهاند؟ **۲۵** خداوند جواب می‌دهد: «من غنایم را از چنگ فاتح چنگ در خواهیم آورد و اسیران را از دست حاکم ستمگر خواهیم رهانید. من با دشمنان تو خواهیم چنگید و فرزندانست را خواهیم رهانید. **۲۶** کسانی را که به تو ظلم کنند به جان هم خواهیم انداخت تا گوشت یکدیگر را بخورند و خون یکدیگر را بنوشند. آنگاه تمام مردم دنیا خواهند دانست که من بپرس، خدای قادر اسرائیل هستم که تو را نجات می‌دهم و حفظ می‌کنم.»

51 خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که می‌خواهید نجات یابید، ای کسانی که چشم امیدتان به من است، سختنای مرا بشنوید. به معدنی که از آن استخراج شده‌اید و به صخره‌ای که از آن جدا گشته‌اید، توجه نمایید. **۲** به اجدادتان ابراهیم و سارا فکر کنید که از ایشان به وجود آمدید. هنگامی که ابراهیم را دعوت کردم او فرزندی نداشت و تنها بود، اما من او را برکت دادم و قوم بزرگی از او به وجود آوردم. **۳** من بار دیگر اسرائیل را برکت خواهیم داد و خواههای آن را آباد خواهیم ساخت. زمینهای بایر و بیانهای خشک آن چون باغ عدن سرمیز خواهند شد. خوشی و شادمانی همه جا را پر خواهد ساخت، و شکرگزاری همراه با سروهای شاد در همه جا به گوش خواهد رسید. **۴** «ای قوم من، به من گوش دهید، ای مردم من، صدایم را بشنوید، زیرا احکام من صادر خواهد شد و عدالت نوری برای قوهای جهان خواهد بود. **۵** بهزودی می‌آیم تا آنها را نجات دهم و با عدل و انصاف بر آنها حکومت کنم. چشم امید سزمینهای دور دست به من است، و برای بازوی پرتوان من انتظار می‌کشنند. **۶** چشمان خود را به آسمان پوزید و به زمین زیر پایتان نگاه کنید، روزی خواهد آمد که آسمان مانند دود، ناپدید خواهد شد و زمین همچون لباس، پوسیده خواهد شد و مردمش خواهند مرد. اما نجاتی که من به ارمغان می‌آورم برای همیشه باقی خواهد ماند و عدالت من هرگز از بین خواهد رفت. **۷** «ای کسانی که احکام مرا دوست می‌دارید و خوب را از بد تشخیص می‌دهید، به من گوش کنید. از سرزنش و تهمت مردم نرسید؛ **۸** زیرا بید، آنها را مانند لباس از بین خواهد برد و کرم، ایشان را همچون پشم خواهد خورد. اما عدالت من هرگز از بین نخواهد رفت و کار نجات‌بخش من نسل اندرون باقی خواهد ماند. **۹** ای خداوند بrixz و با قدرت ما را نجات ده همان گونه که در گذشته ما را نجات دادی. تو همان خدایی هستی که ازدهای رود نیل، یعنی مصر را نابود کردی. **۱۰** تو دریا را خشک ساختی و راهی از میان آن باز کردی تا قومی که آزاد ساخته بودی از آن عبور کنند. **۱۱** کسانی که خداوند آزادشان کرده، سرودخوانان با شادی جاؤدانی، از آن راه به اورشلیم خواهند آمد. غم و ناله آنان برای همیشه پایان خواهد یافت و جای خود را به شادی و سرود خواهد داد. **۱۲** خداوند می‌فرماید: «من هستم که به شما تسلی می‌دهم و شما را شاد می‌سازم؛ پس چرا از انسان فانی می‌ترسید انسانی که مانند گیاه، خشک شده، از بین می‌رود؟ **۱۳** اما شما خداوند، آفرینشده خود را فراموش کرده‌اید، او را که آسمان را همچون خیمه گسترانید و زمین را بینان

50 خداوند به قوم خود می‌گوید: «ایا فکر می‌کنید من شما را از سزمین خود بپرسون کردم همان گونه که یک مرد نیش را طلاق داده، از خانه بپرس می‌کند؟ اگر چنین است، پس کجاست طلاق‌قامه؟ آیا فکر می‌کند من بودم که شما را به اسارت فروختم چنانکه پدری فرزندانش را چون بوده می‌فروشد؟ نه، هرگز! شما به سبب گناهان خود به اسارت برده شدید. **۲** «چرا هنگامی که به نجات‌خانه امدم مران نپذیرفید؟ چرا هنگامی که صدایاتان کردم با پاسخ ندادید؟ آیا فکر می‌کنید من قدرت ندارم شما را آزاد کنم؟ با یک اشاره دریا را خشک می‌سازم و رودخانه را به بیان خشک تبدیل می‌کنم به طوری که ماهی‌های آن از بی‌آیی می‌میرند و می‌گذندن. **۳** من همان هستم که پوششی بر آسمان می‌کشم و سراسر آن را تاریک می‌سازم». **۴** خداوند بپرسید که چه بگویی و چگونه خستگان را به کلام خود توانایی بخشم. او هر صبح مرا بیدار می‌کند و فهم مرا روشن می‌سازد تا خواست او را بدانم. **۵** خداوند بپرسید که صحبت کرد و من به سختانش گوش دادم. با او مخالفت نکردم و از او بزنگشتم. **۶** پشتم را به ضرب شلاق کسانی که مرا می‌زدند سپردم و در برابر کسانی که ریش مرا می‌کنندند و به صورت آب دهان می‌انداختند و به من اهانت می‌کردند، مقاومت نکردم. **۷** از اهانت آنان ترسی ندارم، زیرا خداوند

نهاد. چرا دائم از ظلم و ستم انسانها می‌ترسید و تمام روز از خشم دشمنان می‌هارسید؟ کجاست خشم ستمکیش آنها؟ **۱۴** شما اسیران، بهزودی آزاد خواهید شد. دیگر در سیاهچالها گرسنه نخواهید ماند و نخواهید مرد. **۱۵** من یهود خدای شما هستم همان خداوند لشکرهای آسمان که از میان امواج خروشان دریا، راهی خشک برای شما پیدی آورد! **۱۶** من که زمین را بیناد نهادم و آسمانها را برقرار ساختم، به اسرائیل می‌گویم: شما قوم من هستید. من حکام خود را به شما داده‌ام و با دست خود شما را حفظ می‌کنم. **۱۷** برخیز ای اورشلیم، برخیز! به اندازه کافی از جام غضب خداوند نوشیده‌ای. آن را تا ته سر کشیده‌ای و سرگیجه گرفته‌ای. **۱۸** کسی از ساکنات باقی نمانده تا دستت را پیگرد و تو را راهنمای کنند. **۱۹** بلای مضاعف بر تو عارض شده است؛ سزمینت خراب شده و مردمانت از قحطی و شمشیر به هلاکت رسیده‌اند. دیگر کسی باقی نمانده تا تو را دلداری و تسلی دهد. **۲۰** مردم تو مانند آموانی هستند که در دام صیاد گیر کرده باشند؛ آنها در کوچه‌هایی افتاده‌اند و قدرت ندارند از جا برخیزند، زیرا خداوند غضب خود را بر آنها نازل کرده است. **۲۱** اما ای مصیبت‌زده که مست و گیج هستی، اما نه از شراب، اکنون گوش بد. **۲۲** خداوند تو یهود که مدافعان توست چنین می‌گوید: «من کاسه غضب خود را که باعث سرگیجه تو شده از دست تو می‌گیرم و تو دیگر مجبور نخواهی شد از آن بنوشی. **۲۳** جام غضب خود را به دست کسانی خواهیم داد که بر تو ظلم می‌کنند و به تو می‌گویند: «در کوچه‌ها دراز بکش تا تو را مانند خاک زمین لگدمال کنیم.»

53 چه کسی پیام ما را باور کرده، و بازوی توانی خداوند بر چه کسی آشکار شده است! **۲** در نظر خدا او مانند درخت سیزی بود که در زمین خشک و شورهزار رویده و ریشه دوانده باشد؛ اما در نظر ما او زیبایی و جلوه‌ای نداشت که مشتاقش باشیم. **۳** او را خوار شمردیم و رد کردیم، اما او درد و غم ما را تحمل کرد. همه ما از او رو برگردانیدیم. او خوار شد و ما هیچ اهیت ندادیم. **۴** این دردهای ما بود که او به جان گرفته بود، این رنجهای ما بود که او بر خود حمل می‌کرد؛ اما گمگان کردیم این درد و رنج مجازاتی است که خدا بر او فرستاده است. **۵** برای گناهان ما بود که او محروم شد و برای شرارت ما بود که او را زندان. او تنبیه شد تا مسلمانی کامل داشته باشیم. از رزم‌های او ما شفا یافیم. **۶** ما همچون گوسفندانی که آواره شده باشند، گمراه شده بودیم؛ راه خدا را ترک کرده به راههای خود رفتیم بودیم. با وجود این، خداوند تصویرها و گناهان همه ما را به حساب او گذاشت! **۷** با او با رحمی رفقار کردند، اما او تحمل کرد و زیان به شکایت نگشود.

همچنانکه بزه را به سوی کشтарگاه می‌برند، او را نیز به کشтарگاه بردند. او مثل گوسفندی که پشمهاش را می‌چیند، لب به اعتراض نگشود. **۸** به تاحق او را به مرگ سپردند و کسی از نسل او اعتراض نکرد. زیرا او از دنیا زندگان منقطع شد؛ آری، به سبب عصیان قوم من مجازات شد. **۹** هنگامی که خواستند او را همراه خطاکاران دفن کنند، او را در قبر مردی ثروتمند گذاشتند؛ اما هیچ خطای او از سر نزد بود و هیچ حرف نادرستی از دهانش بیرون نیامده بود. **۱۰** خداوند می‌فرماید: «این خواست من بود که او رنج بکشد و بمیرد. او جانش را قربانی کرد تا آمزش گناهان را به ارمغان آورد، بتایرانی صاحب فرزندان بی شمار خواهد شد. او زندگی را از سر خواهد گرفت و اراده من به دست او اجرا خواهد شد. **۱۱** هنگامی که بیبند عنایی که کشیده چه ثمری به بار آورده، راضی و خشنود خواهد شد. خدمتگزار عادل من باز گناهان بسیاری از فرزندان زنی خواهد شد. او می‌سوزد که شوهرش او را ترک نگفته باشد! **۱۲** به او مقامی بزرگ و قدرتی عظیم خواهم داد، زیرا او خود را فدا کرد، از خطاکاران محسوب شد، باز گناهان بسیاری را بر دوش گرفت و برای خطاکاران شفاعت کرد.»

54 ای اورشلیم، ای زن نازا، شاد باش و سرود بخوان، زیرا فرزندان تو زیادتر از فرزندان زنی خواهد شد که شوهرش او را ترک نگفته باشد! **۲** خیمه‌ای را که در آن زندگی می‌کنی وسیعتر کن و پرده‌های آن را پهنه‌تر ساز، طباپاهاش را دراز کن و میخهاش را محکم ساز؛ **۳** زیرا بهزودی جمعیت تو زیاد خواهد شد. فرزندات نزد تو باز خواهد گشت و این سزمین را که به دست بیگانگان افتاده، تصاحب خواهد کرد و شهرهای ویران را دوباره آباد

55 برخیز ای اورشلیم، برخیز و بار دیگر خود را قوی ساز! ای شهر مقدس، لباس زیبایت را پیوш، زیرا اشخاص ختنه نشده و نجس دیگر هرگز وارد تو نخواهند شد. **۱** ای اورشلیم، از میان خاک بلند شو! ای اسیرشدگان اورشلیم، بندهای اسارت را از گردن خود باز کنید! **۲** زیرا خداوند می‌فرماید: «مفت اسیر شده‌اید و مفت نیز آزاد خواهید شد.» **۳** خداوند یهود چنین می‌فرماید: «در گذشته با میل خود به مصر رفید تا در آنجا زندگی کنید، اما بعد آشور شما را اسیر کرد؛ **۴** و اینک در بابل بی جهت بر شما ظلم می‌کنند. آنها شما را اسیر کردند و از شادی فریاد برمی‌آورند و هر روز نام مرد می‌گویند. **۵** اما روزی خواهد آمد که شما، ای قوم من، به قدرتی که در نام من است بی خواهید برد و خواهید فهمید که این من هستم، بله من هستم، که با شما سخن می‌گویم. **۶** چه زیباست پاهای کسی که از کوهستان می‌آید و پشارت می‌آورد، بشارت صلح و نجات، و به صمیمی می‌گوید: «خدای تو سلطنت می‌کنند!» **۷** دیدبانان از شادی با صدای بلند سرود می‌خوانند، زیرا با چشمان خود می‌بینند که خداوند دوباره به اورشلیم باز می‌گردد. **۸** ای خواههای اورشلیم با صدای بلند آواز شادمانی سر دید، زیرا خداوند اورشلیم را آزاد خواهد ساخت و قوم خود را تسلی خواهد داد. **۹** خداوند در برای چشمان تمام قومها، قادر مقدس خود را به کار خواهد برد و قوم خود را نجات خواهد داد تا همه آن را بیینند. **۱۰** اینک خود را از قید اسارت آزاد سازید و بابل و تمام مظاهر آن را پشت سر بگذارید، زیرا آنها ناپاک هستند. شما قوم مقدس خداوند هستید. ای همه شما که طوف خانه خداوند را حمل می‌کنید و به وطن بار می‌گردید، خود را پاک سازید! **۱۱** این بار دیگر با عجله از سزمین اسارتتان نخواهید رفت و لازم نخواهد بود که بگریزید، زیرا

خداوند می فرماید: «فکرهای شما نیست، و راههای من هم راههای شما نیست. **۹** به همان اندازه که آسمان بلندتر از زمین است، راههای من نیز از راههای شما و فکرهای من از فکرهای شما بلندتر و بتر است. **۱۰** «کلام من مانند برف و باران است. همان گونه که برف و باران از آسمان می بارند و زمین را سیراب و بارو می سازند و به کشاورز بذر و به گرسنه نان می پخشند، **۱۱** کلام من نیز هنگامی که از دهانم بیرون می آید بی ثمر نمی ماند، بلکه مقصود مرا عملی می سازد و آنچه را اراده کردهم انجام می دهد. **۱۲** «ای قوم من، شما با شادی از بابل بیرون خواهید آمد و با آرامش آنچا را ترک خواهید گفت. کوهها و تپه‌های اطراف شما با شادی سرود خواهند خواند و درختان صحراء برای شما دست خواهند زد! **۱۳** به جای خار و خس، درختان سیز و خوشبوی چون صنوبر و آس خواهند روید. این معجزه، یادبودی جاودانی خواهد بود از آنچه من انجام دادم.»

56

خداوند به قوم خود چنین می گوید: «با انصاف رفتار کنید و آنچه را که راست و درست است انجام دهید، زیرا بعزمودی می آیم تا شما را آزاد سازم. **۲** من کسانی را که حرمت روز « شبات » را نگاه می دارند و از انجام دادن هر کار بدی دوری می کنند، برکت خواهم داد. **۳** قومهای غیربینود نیز وقتی خداوند را پیذیرند، از برکت او بخوردار خواهند شد. پس ایشان نگویند: «خداوند ما را از قوم خود نمی داند.» همچنین مردانی که نمی توانند صاحب فرزند شوند گمان نکنند که از قوم خدا جدا هستند؛ **۴** زیرا خداوند درباره آنها می گوید: «اگر ایشان حرمت روز شبات را نگاه دارند و آنچه را که مورد پسند من است بجا آورند و به عهد من وفادار بمانند، **۵** آنگاه نام ایشان در خانه من و در میان قوم من تا ابد به یادگار خواهد ماند و نامی بر افتخارت از نام کسانی خواهد بود که صاحب فرزند هستند. **۶** همچنین خداوند در مورد قومهای غیربینود که به قوم او ملحق می شوند و او را خدمت می کنند، و او را دوست داشته، خدمتگزار او می شوند، چنین می گوید: «اگر حرمت روز شبات را نگاه دارند و به عهد من وفادار بمانند، **۷** ایشان را نیز به کوه مقدس خود خواهی آورد و در خانه عبادتم ایشان را شاد خواهم ساخت و قربانیها و هدایای ایشان را قبول خواهم کرد. خانه من خانه دعا برای همه قومها خوانده خواهد شد.»

۸ خداوند که بین اسرائیل را از تبعید به وطن باز می گرداند، می فرماید: «علاوه بر قوم خود اسرائیل، قومهای دیگر را نیز جمع کرده، به اسرائیل خواهد آورد.» **۹** خداوند به قومهای بیگانه دستور می دهد که مانند حیوانات درنده به قوم او حمله کنند و آنان را بدرند. **۱۰** او می گوید: «رهبران اسرائیل که می بایست قوم مرا از خطر آگاه سازند، خود کور هستند و فهم ندارند. مانند سگهای گله‌ای هستند که هنگام خطر پارس نمی کنند؛ فقط دوست دارند دراز بکشند و بخواهند. **۱۱** سگهای حریصی هستند که هرگز سیر نمی شوند. این رهبران قوم، فهم و شعور ندارند. هر چه دلشناس می خواهد می کنند و فقط دنیا سود خود هستند. **۱۲** آنها می گویند: «بیایید شراب بیاوریم و بتوشیم و مست شویم. زندگی همین است. فردا روز بهتری خواهیم داشت!»

57

انسانهای خوب، دیده از جهان فرو می بینند و اشخاص خداشناست پیش از وقت می بینند و کسی نیست که در این پاره فکر کند و دلیل این امر را بفهمد. ایشان می بینند تا از مصیبتی که در راه است نجات یابند. **۲**

خواهند ساخت.

۴ نرس و نگران نباش، زیرا دیگر رسوا و خوار نخواهی شد.

خیانتی را که در جوانی متکب شده ای به یاد نخواهی آورد و تهایی زمان

بیوگی ات را فراموش خواهی کرد؛ **۵** زیرا آفریننده تو که نامش خداوند لشکرهای

آسمان است، شوهر تو خواهد بود. خدای قابوس اسرائیل که خدای تمام

جهان است، نجات دهنده تو خواهد بود.

۶ ای اسرائیل، تو مانند زن جوان

رنجدیده‌ای هستی که شوهرش او را ترک گفته باشد. اما خداوند تو را دویاره

نر خود می خواهد و می گوید:

۷ «برای اندک زمانی تو را ترک گفتم، اما

اینک با محبتی عمیق تو را نزد خود برمی گردام.» **۸** خداوند که حامی توست

می فرماید: «در لحظه غضب، روی خود را از تو برگردانید، اما اینک با محبت

جاودانی تو را دوست خواهم داشت.

۹ «همان گونه که در زمان نوح قسم

خوردم که دیگر نگذارم طوفان جهان را فرگرد، اکنون نیز قسم می خورم

که بار دیگر بر تو خشمگین نشوم و تو را تنبیه نکنم.

۱۰ هر چند کوهها

جاوه‌جا شوند و تپه‌ها نایده گردند، اما محبت من نسبت به تو هرگز از بین

خواهد رفت و پیمان سلامتی ای که با تو بستهام هیچوقت شکسته نخواهد

شد.» خداوند که تو را دوست دارد این را می گوید.

۱۱ «ای شهر داغدیده و

رنجرور من که تسلی نیافریدی، من تو را بازسازی خواهم کرد؛ تو را سینگهای

قیمتی بینای خواهم نهاد.

۱۲ برجهای را با لعل و دروازه‌ها و دیوارهای را با

گوهرهای درخشان بنا خواهم کرد.

۱۳ همه فرزندات از من تعیین خواهند

گرفت و سلامتی و کامیابی روز افروزی نصیب ایشان خواهد شد.

۱۴ عدل و

انصاف در تو حکمفرما خواهد شد و تو از ظلم و آزار دیگران در امان خواهی

ماند. در صلح و آرامش به سر خواهی برد و دیگر نخواهی ترسید.

۱۵ اگر

قومی بر تو هجوم آورند، این امر با اجازه نمی خواهد بود. پس آنایی که با تو

بجنگند، از پای در خواهند آمد.

۱۶ «آنگر را که آتش کرده را می دمد و

اسلحة می سازد، من آفریدم. سریاز را نیز که اسلحه به دست می گیرد و

می جنگد، من به وجود آوردهام؛

۱۷ و من می گویم هر اسلحه‌ای که بر ضد تو

ساخته شود کاری از پیش خواهد برد و تو بر تمام مدعیان غالب خواهی

شد. من خدمتگزارانم را حمایت می کنم و به آنان پیروزی می بخشم.» این

است آنچه خداوند می فرماید.

55

خداوند می فرماید: «ای همه شنگان، نزد آنها بیایید؛ ای همه شما

که پول ندارید، بیایید نان بخرید و بخورید! بیایید شیر و شراب را بدون پول

بخريد و بتوشید!

۲ چرا پول خود را خرج چیزی می کنید که خودنی نیست؟

چرا دسترنج خود را صرف چیزی می کنید که سیرتان نمی کند؟ به من گوش

دهید و از من اطاعت کنید تا بهترین خوارک را بخوردید و از آن لذت ببرید.

۳ ای قوم من، با گوشهای باز و شوا نزد من بیایید تا زنده بمانید. من با

شما عهدی جاؤدای می بدم و برکاتی را که به دارود پادشاه و عده داده ام به

شما می دهم.

۴ همان گونه که او سرزیمیها را تسخیر کرد و قدرت مرا ظاهر

ساخت،

۵ شما نیز قومهای بیگانه را فراخواهید خواند و آنها آمده، مطیع شما

خواهند شد. من که یهوده خداواری مقدسان اسرائیل هستم این کار را برای خودم

خواهیم کرد و به شما عزت و افخار خواهیم بخشید.

۶ خداوند را مادامی

که یافت می شود بطلیبد، و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.

۷ ای گناهکاران، از کارها و فکرهای

فاسد خود دست بکشید و به سوی خداوند

بارگشت کنید، زیرا او بسیار بخشیده است و بر شما رحم خواهد کرد.

هنگامی که خداشتن امنیت میرزد، از آرامش برخوردار می‌شوند و استراحت می‌یابند. **۳** و اما شما ای بدکاران، جلو بیایید! ای اولاد جادوگران و زناکاران، نزدیک بیایید! **۴** شما چه کسی را مسخره می‌کنید؟ به چه کسی دهن کجی می‌کنید؟ ای آدمهای گناهکار و دروغگو، شما همان اشخاصی هستید که زیر سایه درختان زنا می‌کنید و در دره‌ها و زیر شکاف صخره‌های بلند فرزندان خود را برای پنهان قربانی می‌کنید. **۶** سنجگاهی صاف را از میان دره‌ها بر می‌دارید و آنها را چون خدا خدا ای گوناگون به آنها تقدیم می‌کنید. آیا فکر می‌کنید این فقاراتان خدا را خشنود می‌کنند؟ **۷** به کوههای بلند می‌روید تا در آنجا زنا کنید و برای بهایان قربانی کنید. **۸** شما بهایان را پشت دره‌ای بسته قرار می‌دهید و آنها را می‌پرسید. این عمل شما زناکاری است، زیار به جای اینکه خدا را دوست داشته باشید و عادت کنید، به بناهه عشق می‌وزید و آنها را تقدیم می‌کنید. به سفرهای دور و دراز می‌روید، حتی به جهنم هم با می‌گذردید، تا شاید خدا ایان را تازه ایان بیاید و به آنها دل بیندید.

10 از جستجوی خود خسته و درمانده می‌شود، ولی دست بزمی‌دارید. به خود قوت قلب می‌دهید و پیش می‌روید. **11** خداوند می‌فرماید: «این بتها چه هستند که از آنها می‌ترسید و به من خیانت می‌کنند؟ چرا مرا دیگر به یاد نمی‌آورید؟ آیا علت اینکه از من نمی‌ترسید این نیست که سکوت کرده‌ام و چیزی نگفته‌ام؟ **12** شما فکر می‌کنید کار درستی انجام می‌دهید، ولی وقتی من کارهای زشت شما را برملا سازم، آنگاه بهایان شما نیز قادر نخواهند بود شما را یاری دهند. **13** از دست این بتها که برای خود جمع کردۀاید کاری ساخته نیست و آنها به فریاد شما نخواهند رسید؛ آنها به قدری ضعیفتند که یک وزش باد می‌تواند آنها را از جا برکنید و با خود ببرد. اما بدانید کسانی که به من توکل دارند مالک زمین و وارث کوه مقدس من خواهند شد. **14** خداوند می‌گوید: «قوم من به سوی من باز می‌گرددند! پس راه را آماده سازید و سنجگاه و موانع را از سر راه بزرگ‌بارید. **15** خدای معزال و مقدس که تا ابد زنده است، چنین می‌گوید: «من در مکانهای بلند و مقدس ساکنم و نیز در وجود کسی که روحی متواتر و توبه کار دارد، تا دل او را زنده سازم و نیزی تازه به او بخشم. **16** من تا ابد شما را محکوم نخواهم کرد و بر شما خشیمگین نخواهیم ماند، زیار اگر چنین کنم تمام جانهایی که آفریده‌ام از بین خواهد رفت. **17** من به علت طمعکاری شما غضبناک شدم و تنبیه‌تان نکشیدید. **18** کارهای شما را می‌بینم، اما با وجود این شما را شفا خواهیم داد. شما را هدایت خواهم کرد و تسلي خواهم داد. به شما کمک خواهم کرد تا برای گناهانتان ماتم بگیرید و به آنها اعتراف کنید. **19** همه مردم از سلامتی برخوردار خواهند شد چه آنایی که نزدیکی کند؛ زیار من ایشان را شفا خواهم بخشید. **20** اما شیریان مانند دریای متعال‌طمی هستند که هرگز آرام نمی‌گیرند، بلکه همیشه گل و لجن بالا می‌آورند. **21** برای شیریان سلامتی و آرامش وجود ندارد.» این است آنچه خداوند می‌فرماید.

59 ای مردم فکر نکنید که خداوند ضعیف شده و دیگر نمی‌تواند شما را تجات دهد. گوش او سنجگین نیست؛ او دعاهای شما را می‌شود. **2** اما گناهان شما باعث شده او را شما قلع رابطه کند و دعاهای شما را جواب ندهد. **3** دستهای شما به خون آلوهه است و انگشت‌هایتان به گناه. لبهای شما سختن دروغ می‌گردند و از زیانات حرفهای زشت شنیده می‌شود. **4** کسری در دادگاه عدالت را اجرا نمی‌کند و مردم با دروغهای خود رأی دادگاه را به نفع خود تغییر می‌دهند. به شرارت آبستن می‌شوند و گناه می‌زایند. **5** نقشه شومشان مانند تخم افعی است که وقتی شکسته می‌شود افعی از آن بیرون می‌آید و مردم را به هلاکت می‌رسانند! اما نقشه‌هایشان عملی نخواهند شد و هیچ فایده‌ای به ایشان نخواهند رسانید. آنها مانند لباسی هستند که از تار عنکبوت باقه شده باشند. **7** پاها ایشان برای شرارت می‌دوند و برای ریختن خون بی‌گناهان می‌شتابند! هر جا می‌روند ویرانی و خرابی بر جای می‌گذارند.

احکام عادلانه مرد زیر پا نگذاشتند و همیشه از پرسش من لذت برده‌اند.» **3** قوم اسرائیل می‌گویند: «چرا وقتی روزه می‌گیریم خداوند نمی‌یند؟ چرا وقتی به خود ریاضت می‌دهم او به ما توجه نمی‌کند؟» خداوند چنین پاسخ می‌دهد: «دلیلش این است که در ایام روزه‌داری باز دنبال سود خود هستید و بر کارگران زیر دست خود ظلم می‌کنید. **4** روزه‌داری شما باعث می‌شود با یکدیگر با خشونت رفتار کنید و بجنگید. آیا فکر می‌کنید این نوع روزه مقبول من است؟ **5** هنگامی که قصد دارید روزه بگیرید، خود را ریاضت می‌دهید و سرتان را مثل نی خم می‌کنید و روی پلاس و خاکستر دراز می‌کشید و گمان می‌کنید با این کارها مقبول من خواهید شد. **6** «روزه‌ای که من می‌پسندم این است که زنجه‌های ظلم را پاره کنید و بیوگ ستم را بشکنید و مظلومان را آزاد کنید؛ **7** خواراکان را با گرسنگان تقسیم کنید و فقران ری کس را به خانه خود بیاورید؛ اشخاص برهنه را لباس پوشانید و از کمک به بستگانان دریغ نکنید. **8** اگر چنین کنید من نیز رحمت خود را همچون سپیده دم بر شما خواهیم تاباند و امراض شما را فروی شفا خواهیم داد. حضور بوجلال من همیشه با شما خواهد بود و شما را از هر طرف محافظت خواهد کرد. **9** وقتی دعا کنید اجابت خواهیم کرد و هنگامی که کمک بطلبیید، به یاری شما خواهیم آمد. «اگر از ظلم کردن به ضعفا دست بردارید و تاحق به کسی تهمت نزنید و سختان دروغ شایع نکنید؛ **10** از خواراک خود به گرسنگان بدھید و به کسانی که در تگنا هستند کمک کنید، آنگاه نور شما در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی اطرافان مانند روز روشن خواهد شد؛ **11** و من شما را همیشه هدایت نموده، با چیزهای خوب سیرتان خواهیم کرد. شما را قرقی و سالم نگاه خواهیم داشت. شما مانند باعی پر بار و چشم‌های پر آب خواهید بود. **12** هموطنانتان خوبهای قدریمی شهرهایتان را دوباره بنا خواهید کرد و شما به قومی معروف خواهید شد که حصارها و شهرهای خود را بازسازی می‌کنند. **13** خداوند می‌فرماید: «اگر روز مقدس شبات را نگاه دارید و در آن روز کار نکنید و به خوشگذرانی نپردازید، بلکه آن را محترم و مقدس بدارید و در آن روز مرا عبادت کنید، و در بی هی و هوس خود نروید و سختنان بیهوده نگویند. **14** آنگاه شادی من نصیب شما خواهد شد. من شما را در تمام جهان سریلنگ خواهیم کرد و برکاتی را که به جدتان یعقوب و عده داده‌ام نصیب شما خواهیم ساخت. من که خداوند هستم این را می‌گویم.»

58 خداوند می‌فرماید: «صدای خود را چون شیپور بلند کن و گناهان قوم را به ایشان اعلام کن. **2** آنها هر روز مرا عبادت می‌کنند و وانمود می‌کنند که مایلند احکام مرا بدانند و اوامر مرا اجرا کنند. می‌گویند که هرگز

8 آنها عاری از صلح و آرامش‌اند. تمام کارهایشان از روی بی انصافی است. راههایشان کج هستند، و هر که در آنها قدم پکارده از آسایش برخودار خواهد شد. 9 مردم می‌گویند: «الآن فهمیدیم چرا خدا ما را از دست دشمنان نجات نمی‌دهد و چرا هنگامی که در انتظار نور بودیم، تاریکی به سراغمان آمد! 10 مانند اخ Sachas نایین، کورمال کورمال راه می‌رویم و در روز روشن جایی را نمی‌بینیم و به زمین می‌افتیم؛ گویی در دنیا مردگان زندگی می‌کنیم! 11 همه ما همچون خرسهای گرسنه خرنس می‌کشیم و مانند فاخته‌ها می‌نالیم. به خداوند روی می‌آوریم تا ما را نجات دهد، اما بی‌فایده است؛ زیرا او از ما روگردان شده است. 12 گاهانی که نسبت به خداوند متربک شده‌ایم در حضور او روی هم انباشته شده و علیه ما شهادت می‌دهند. «ای خداوند، می‌دانیم که گناهکاریم. 13 ما تو را تک گفته و رد کردہ‌ایم و از پیرو تو دست برداشته‌ایم. ما ظالم و یاغی هستیم. فکرهای ما کج است و حرفهای ما پر از دروغ. 14 انصاف را زیر پا گذاشته‌ایم؛ عدالت را از خود رانده‌ایم؛ حققت را در کوچه‌ها انداده‌ایم و صداقت را به یوئه فراموشی سپرده‌ایم. 15 راستی از بین رفته است؛ و هر که بخواهد از تاراستی دوری کند، مورد سرزنش واقع می‌شود.» خداوند تمام این بدیها را دیده و غمگین است. 16 او تعجب می‌کند که چرا کسی نیست به داد مظلومان برسد. پس او خود آماده می‌شود تا ایشان را نجات دهد، زیرا او خدای عادلی است. 17 خداوند عدالت را مانند زره می‌پوشد و کلاه‌خود نجات را بر سر می‌گذارد. سراسر وجود او آنکه از حس عدالت خواهی است؛ او از ظلمان انتقام خواهد کشید. 18 دشمنان خود را به سرای اعمالشان خواهد رسانید و مخالفان خود را حتی اگر در سزمینهای دور دست نیز باشند، جزا خواهد داد. 19 همه مردم، از شرق تا غرب، از قدرت او خواهد ترسید و به او احترام خواهد گذاشت. او مانند سیلابی عظیم و طوفانی شدید خواهد آمد. 20 خداوند به قوم خود می‌گوید: «نجات دهنده‌ای به اورشلیم خواهد آمد تا کسانی را که در اسرائیل از گاهانشان دست می‌کشند، نجات بخشد. 21 و اما من با شما این عهد را می‌بنم: روح من که بر شماس است و کلام من که در دهان شماس است، هرگز از شما دور نخواهد شد. این است عهد من با شما و با نسلهای شما تا ابد.»

60 ای اورشلیم بخیر و بگذر نور تو بدرخشند، زیرا جلال خداوند بر تو تابان است! 2 تمام قومهای جهان در تاریکی فرو خواهند رفت، اما نور جلال خداوند بر تو خواهد تایید، 3 و پادشاهان و قومها به سوی تو خواهند آمد تا نگاه کن و بین چگونه قوم تو جمع شده به سوی تو می‌آیند. ایشان پسران و دختران را در آغوش گرفته، از راه دور به وطن باز می‌گردند. 5 تو این را به چشم خواهی دید و شاد خواهی شد و از شدت هیجان خواهی لرزید. گنجهای جهان از راه دریا به سوی تو خواهند آمد و ثروت قومها نزد تو جمع خواهد شد. 6 کاروانهای شتر از میدان و عفنه و صبا خواهند آمد و با خود طلا و بخور خواهند آورد. مردم خداوند را ستایش خواهند کرد و کارهای او را بشارت خواهند داد. 7 تمام گلهای قیدار و نیابت را نزد تو خواهند آورد تا بر مذبح خانه خداوند قربانی کنند. در آن روز خداوند خانه پرشکوه خود را زینت خواهد داد. 8 اینها کیستند که مانند ابر به سوی سزمین اسرائیل در حرکتند؟ ایشان به کوتاهی می‌مانند که به لانه‌های خود باز می‌گردند. 9 اینها قوم

61 روح خداوند یهوه بر من است، زیرا که خداوند مرا مسح کرده تا به نویان اشارت دهم. او مرا فرستاده تا دلشکستگان را تسلی بخشم، و به اسیران مؤذه آزادی دهم و رهایی را به زندانیان اعلام نمایم. 2 او مرا فرستاده تا به قوم که سوگوارند تسلی دهم و بگویم که زمان لطف خداوند برای ایشان و خواهم کرد. آنان همچون درختان به دست خداوند کاشته خواهند شد و آنجه را که راست و درست است انجام داده، باعث سرافرازی و ستایش وی خواهند بود. 4 ایشان خرابه‌های قدیمی را بازاری خواهند کرد و شهرهایی را که از مذهبها پیش ویران بوده‌اند آباد خواهند نمود. 5 ای قوم من، بیگانگان شما را خدمت خواهند کرد. ایشان گله‌هایتان را خواهند چراند و زمینهایتان را سخنم شده، به قومی نیرومند تبدیل خواهد شد. هنگامی که زمان معین فرا رسید من که یهوه هستم این را بی‌درنگ انجام خواهم داد.»

خواهند زد و از باگهایتان نگهداری خواهند کرد.

6 شما «کاهن خداوند» و «خدمتگران خدای ما» نامیده خواهید شد. گنجهای قوهم را تصاحب خواهید کرد و ثروت آنان از آن شما خواهد شد.

7 رسوای و سرافنگی شما پایان خواهد یافت و سعادت مضاعف و شادی ابدی نصیبتان خواهد شد.

8 خداوند می فرماید: «عدل و انصاف را دوست دارم و از غارت و ستم بیزارم. پاداش رنج و زحمت قوم خود را خواهم داد و با ایشان عهد جاودانی خواهم

بست.

9 فرزندانشان در میان قومهای جهان معروف خواهند شد. هر که آنان را بینید اعتراف خواهد کرد که قوم بزرگیده و مبارک خداوند هستند.

10 اورشلیم می گوید: «خداوند خوشی عظیمی به من داده و مرا شاد ساخته است! او لیاس نجات و ردای عدالت را به من پوشانده است! من مانند دامادی

هستم که بر سرش تاج نهاده‌اند و همچون عروسی هستم که با زیارت‌الات، خود را آراسته است.

11 خداوند عدالت خود را در تمام جهان آشکار خواهد کرد و همه قومها او را ستایش خواهند نمود. عدالت او در باغ جهان خواهد روید و شکوفه خواهد آورد!»

62

من برای اورشلیم دعا خواهم کرد و ساكت نخواهم نشست تا آن

هنگام که اورشلیم نجات یابد و پیروزی او مانند مشعلی در تاریکی بدرخشد.

2 ای اورشلیم، قومها پیروزی تو را به چشم خواهند دید و پادشاهان شکوه و عظمت تو را مشاهده خواهند کرد. خداوند نام جدیدی بر تو خواهد نهاد،

3 و تو برای خداوند تاج افتخار خواهی بود. **4** تو را دیگر «شهر متروک» نخواهند خواند و اسرائیل را «سرزمین ترک شده» نخواهند نامید. نام جدید تو

«شهر محبوب خدا» و نام جدید اسرائیل، «عروس خدا» خواهد بود، زیرا خداوند به تو رغبت خواهد داشت و اسرائیل را همسر خود خواهد دانست.

5 همان گونه که یک مرد جوان، دوشیزه‌ای را به عقد خود درمآورده، آفرینشند تو

نیز تو را همسر خود خواهد ساخت. همان گونه که داماد به تازه عروش دل

می‌پندد، خداوند نیز به تو دل خواهد بست.

6 ای اورشلیم، بر حصارهایت دیدبانانی گماشته‌اند که روز و شب دعا می‌کنند. آنان ساكت نخواهند شد تا

هنگامی که خداوند به وعده‌ایش عمل کند. ای کسانی که دعا می‌کنید، خداوند را آرامی نهید تا هنگامی که اورشلیم را استوار کند و آن را محل

عبادت تمام مردم جهان سازد.

8 خداوند برای اورشلیم قسم خود را با قدرت خود و با نظر اندیش

خواشی به آن عمل خواهد کرد. او گفته است: «دیگر اجازه نخواهم داد

دشمنان تو بر تو پوش آورند و غله و شرابت را که برایش زحمت کشیده‌ای

غارست کنند.

9 ساکنان تو نایی را که از غله خود به دست آورده‌اند خواهند

خورد و خداوند را شکر خواهند گفت؛ آنها شرابی را که با دست خود درست

کرده‌اند در صحنه خداوند خواهند نوشید.

10 ای مردم اورشلیم از شهر خارج شوید و جاده‌ای برای بازگشت قوم خود آماده سازید! سنتگها را از سر راه

بردارید و پرچم را برافرازید تا قومها آن را بینند و بدانند

11 که خداوند به تمام مردم جهان اعلام می‌کند که به شما بگویند: «ای مردم اورشلیم، خداوند به

نجات شما می‌آید و قوم خود را که آزاد ساخته است همراه خود می‌آورد!»

ای مردم اورشلیم، شما «قوم مقدس خدا» و «نجات یافتنگان خداوند» نامیده

خواهید شد و اورشلیم «شهر محبوب خدا» و «شهر مبارک خداوند» خواهد

خواهد شد.

63

این کیست که از بصره ادوم می‌آید؟ این کیست که در لباسی

باشکوه و سرخ رنگ، با قدرت و اقتدار گام بر زمین می‌نهد؟ «این منم، خداوند، که نجات‌تان را اعلام می‌کنم! این منم که قدرت دارم نجات دهم.»

2 چرا لباس او اینچنین سرخ است؟ مگر او در چرخشته، انگور زیر پای خود فشرده است؟ **3** خداوند پاسخ می‌دهد: «بله، من به تنهای انگور را در

چرخشته، زیر پا فشردم. کسی نبود به من کمک کند. در غضب خود،

دشمنانم را مانند انگور زیر پا له کردم. خون آنان بر لباس پاشید و تمام لباس

را لوده کرد.

4 وقتی رسیده بود که انقام قوم خود را بگیرم و ایشان را از

چنگ دشمن نجات دهم.

5 نگاه کردم بینم کسی به کمک من می‌آید، اما با کمال تعجب دیدم کسی نبود. پس، خشم من مرا یاری کرد و من به

تنهایی پیروز شدم.

6 با خشم خود قومها را زار و ناتوان کرده، آنها را پایمال

نمودم و خونشان را به زمین ریختم.

7 از لطف و مهربانی خداوند سخن خواهم گفت و به سبب تمام کارهایی که برای ما کرده است او را ستایش

خواهم کرد. او با محبت و رحمت بی حد خویش قوم اسرائیل را مورد لطف خود قرار داد.

8 خداوند فرمود: «بینی اسرائیل قوم من هستند و به من خیانت

نخواهند کرد.» او نجات‌دهنده ایشان شد

9 و در تمامی رنجهای ایشان را نجات داد. در محبت و رحمت خود ایشان را به رهایند. سالهای سال ایشان را بلند کرد و حمل نمود.

10 اما ایشان ناگرانی کرد، روح قدوس او را محرون نمود. پس، او

نیز دشمن ایشان شد و با آنان جنگید.

11 آنگاه ایشان گذشته را به یاد آوردند که چگونه موسی قوم خود را از مصر بیرون آورد. پس، فریاد پرورده

گفتند: «کجاست آن کسی که بینی اسرائیل را به رهبری موسی از میان دریا عبور داد؟

12 کجاست آن خدایی که روح قدوس خود را به میان قوش فرساند؟

کجاست او که وقیعه دست خود را بلند کرد، با قدرت عظیم خود دریا

را در برایر قوم اسرائیل شکافت و با این کار خود شهرت جاودانی پیدا کرد؟

13 چه کسی ایشان را در اعماق دریا رهبری کرد؟ آنان مانند انسانی اصلی که در بیان می‌دونند، هرگز نلغزیدند.

14 آنان مانند گلهای بودند که آرام در دره

می‌چرند، زیرا روح خداوند به ایشان آرامش داده بود. «بله، تو قوم خود را

رهبر کردی، و نام تو را این کار شهرت یافت.» **15** ای خداوند از آسمان

به ما نگاه کن و از جایگاه باشکوه و مقدّس است به ما نظر انداز. کجاست آن

محبّتی که در حق ما نشان می‌دادی؟ کجاست قدرت و رحمت و دلسوزی

نم؟ **16** تو پدر ما هستی! حقی اگر ابراهیم و یعقوب نیز ما را فراموش کنند، تو

ای پهوه، از ازل تا ابد پدر و نجات‌دهنده ما خواهی بود.

17 خداوند، چرا

گذشتی از راههای تو منحرف شویم؟ چرا دلهایی سخت به ما دادی تا از تو

ترسیم؟ به خاطر بندگان بازگردی! به خاطر قوم بازگرد!

18 ما، قوم مقدس

تو، مدت زمانی کوتاه مکان مقدس تو را در تصرف خود داشتیم، اما اینک

دشمنان ما آن را بیرون کردند.

19 ای خداوند، چرا با ما طوری رفتار می‌کنی

که گویا هرگز قوم تو نبوده‌ایم و تو نیز هرگز رهبر ما نبوده‌ای؟

64

ای کاش آسمانها را می‌شکافنی و پایین می‌آمدی! حضور تو کوهها

را می‌جنیند

2 و آنها را مانند آنی که بر روی آتش بیوش می‌آید، می‌لرزانند.

ای کاش می‌آمدی و قدرت خود را به دشمنانش نشان می‌دادی و حضور تو

اشعا

آنها را به لزه می‌انداخت. **۳** زمانی تو این کار را کردی؛ هنگامی که انتظار آن را نداشتم تو آمدی و با حضور خود کوهها را لرزاندی. **۴** از آغاز جهان تا به حال، نه کسی شنیده که خدای دیگری غیر از تو برای پرستندگانش چنین کارهایی بکند. **۵** تو کسانی را نزد خود می‌پذیری که با خوشحالی آنچه را که راست است انجام می‌دهند. ولی ما آنچه را که راست است انجام ندادیم و تو بر ما غضبناک شدی. آیا برای ما که مدت زیادی در گناه غلطیور بوده‌ایم امیدی هست؟ **۶** همه ما گناه‌کاریم؛ حتی کارهای خوب ما نیز تمام به گناه آلوه است. گناهانمان ما را مانند برگهای پاییزی خشک کرده، و خطایای ما همچون باد ما را خود می‌برد و پراکنده می‌کند. **۷** کسی نیست که دست دعا به سوی تو دراز کند و از تو یاری خواهد. تو روی خود را از ما برگزداینده‌ای و به سبب گناهانمان، ما را توک کرده‌ای. **۸** اما ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو کوزه‌گر. همه ما ساخته دست تو هستیم. **۹** پس، ای خداوند، تا این حد بر ما خشمگین بشاش و گناهان ما را تا به ابد به خاطر نسبیر. بر ما نظر لطف بیفکن، زیرا ما قوم تو هستیم. **۱۰** شهرهای مقدس تو ویران شده‌اند. اورشلیم مانند بیابان متربک شده است. **۱۱** عبادتگاه مقدس و زیبای ما که اجدادمان در آن تو را عبادت می‌کردند، سوخته و تمام گنجینه‌های ما از بین رفته است. **۱۲** ای خداوند، آیا پس از این همه مصیبت باز ساكت می‌مانی و می‌گذری بیش از طاقت خود رنج بکشیم؟

65 خداوند می‌فرماید: «به آنانی که مرا نمی‌جستند، خود را آشکار ساختم؛ و مردمانی که در جستجوی من نبودند، مرا یافتدند. **۲** تمام روز دستهایم را به سوی قومی سرکش دراز کردم. اما آنها به راههای گناه‌آلود و طرقهای کج خود می‌زورند. **۳** آنها دائم مرا خشمگین می‌سازند. در مذبحهای باغهایشان به بتنهای خویش قربانی تقدیم می‌کنند و برای آنها بخور می‌سوزانند. **۴** شیبا به قبرستانهای داخل غارها می‌رونند تا ارواح مردگان را پرستش کنند. **۵** گوشت خوک و خوراکهای حرام دیگر می‌خورند، **۶** ولی به دیگران می‌گویند: به ما نزدیک نشوید، ما را نجس نکنید، ما از شما مقدس‌تر هستیم». این مردم مرا از خود سخت بیزار کرده‌اند و به آتش خشم من دامن زده‌اند. **۷** حکم محکومت این قوم در حضور من نوشته شده است. من دیگر تصمیم خود را گرفتم و ساكت تغواهم نشستم و آنان را به سزای اعمالشان خواهم رساند. **۸** خداوند می‌فرماید: «آن را برای گناهانی که خود و اجدادشان مرتک شده‌اند مجازات خواهم کرد. آنان بر روی کوهها برای بتنهای بخور سوزانده‌اند و به من اهانت کرده‌اند. بنابراین، آنان را به سزای اعمالشان خواهم رساند.» **۹** خداوند می‌فرماید: «هچ کس انگور خوب را از بین نمی‌برد، بلکه کسانی را که مرا خدمت می‌کنند، حفظ خواهم کرد. **۱۰** اسرائیلی‌هایی را که از قبیلهٔ بیهودا هستند برکت خواهم داد و نسل آنان سزمین کوهستانی مرا تصرف خواهند کرد. قوم برگزیده‌من که مرا خدمت می‌کنند در این سزمین زندگی خواهند کرد.

آنمان مرا خواهند پرستید و بار دیگر گله‌های خود را در دشتهای شارون و درهٔ عاکور خواهند چرانید. **۱۱** اما خداوند به بقیه قوم خود که او را توک کرده‌اند چنین می‌گوید: «شما عبادتگاه مرا به دست فراموشی سپهده‌اید و خدایان بخت و سرنوشت را می‌پرستید. **۱۲** پس بدانید که تیره بخت شده، به سرنوشت شومی دچار خواهید شد و از بین خواهید رفت! هنگامی که شما

می‌کنید، به کلام او گوش دهید. او می‌فرماید: «برادرانتان از شما نفرت دارند و شما را از خود می‌رانند، زیرا به من ایمان دارید. آنها شما را مسخره کرده، می‌گویند: "خداآوند بزرگ است و سرانجام شما را نجات خواهد داد و ما شادی شما را خواهیم دید!"»اما خود ایشان به مزودی رسوا و سرافکنده خواهند شد. همه مردم با نفرت به آنان نگاه خواهند کرد.»

6 در شهر چه غوغایی است؟ این چه صدایی است که از خانه خدابه گوش می‌رسد؟ این صدای خداوند است که از دشمناش انتقام می‌گیرد. 7 خداوند می‌گوید: «چه کسی تا به حال چنین چیز عجیبی دیده یا شنیده است که قومی ناگهان در یک روز متولد شود؟ اما قوم اسرائیل در یک روز متولد خواهد شد؛ اورشلیم حتی قبل از اینکه در زایمانش شروع شود، فرزندان خود را به دنیا خواهد آورد. 9 آیا فکر می‌کنید که من قوم خود را تا به مرحله تولد می‌سازم، اما او را همان جا رها می‌کنم تا متولد نشود؟ نه، هرگز!» 10 ای همه کسانی که اورشلیم را دوست دارید و پرایش سوگواری می‌کنید، اینکه خوشحال باشید و با او به شادی پیروزی! 11 مانند کوکبی که از شیر مادر تغذیه می‌کند، شما نیز از وفور نعمت اورشلیم بهره‌مند خواهید شد و لذت خواهید برد. 12 زیرا خداوند می‌گوید: «من صلح و سلامتی در اورشلیم پدید خواهم آورد و ثروت قومهای جهان را مانند رودخانه‌ای که آبش هرگز خشک نمی‌شود به آنجا سرازیر خواهیم کرد. شما مانند کودکان شیرخوار، از اورشلیم تغذیه خواهید کرد و در آقوش او به خواب خواهید رفت و بر زانو انش نوازش خواهید شد. 13 من مانند مادری که فرزندش را دلداری می‌دهم، شما را در اورشلیم تسلی خواهم داد. 14 هنگامی که این رویدادها را ببینید، دل شما شاد خواهد شد و قوت و نشاط سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت. آنگاه خواهید فهمید من که خداوند هستم خدمتگزاران خود را باری می‌دهم، اما با دشمنان خود با غضب رفتار می‌کنم.» 15 ایک خداوند با آتش و با اربابهای تندره می‌آید تا کسانی را که مورد غضب او هستند به سختی مجازات کنند. 16 او با آتش و شمشیر خود تمام مردم گناهکار جهان را مجازات خواهد کرد و عده زیادی را خواهد کشت. 17 خداوند می‌گوید: «کسانی که در باغهای خود، در پشت درختان بت می‌پستند و گوشت خوک و موش و خوارکهای حرام دیگر می‌خورند، هلاک خواهند شد. 18 من از کارها و فکرهای آنان آگاهی کامل دارم. من می‌آمیم تا همه قومها و نژادهای جهان را جمع کنم و ایشان را به اورشلیم بیاورم تا جلال مرا ببینند. 19 در آنجا معجزه‌ای بر ضد آنان نشان خواهم داد و آنان را مجازات خواهیم کرد. اما از بین ایشان عده‌ای را حفظ خواهیم کرد و آنان را به سرمیهای دور دست که هنوز نام مرا نشنیده‌اند و به قدرت و عظمت من بی‌تبرهان خواهیم فرستاد، یعنی به ترشیش، لبی، لیدیه (که تبراندزان ماهر دارد)، توبال و بونان. آری، ایشان را به این سرمیهای خواهیم فرستاد تا عظمت مرا به مردم آنجا اعلام کنند. 20 سپس ایشان هموطنان شما را از آن سرمیهای جمع خواهند کرد و آنان را بر اسبهای اربابهای، تختهای روان، قاطرها و شترها سوار کرده، به کوه مقدس من در اورشلیم خواهند آورد و به عنوان هدیه به من تقدیم خواهند کرد، همان گونه که بنی اسرائیل هدایای خود را در ظروف پاک به خانه من می‌آوردهند و به من تقدیم می‌کنند. 21 و من برخی از ایشان را کاهن و لاوی خود خواهیم ساخت. 22 «همان گونه که آسمانها و زمین جدیدی که من می‌سازم در حضور من پایدار ماند. همچنان نسل شما و نام شما نیز پایدار خواهند ماند. 23 همه مردم ماه به ماه و هفته به هفته به اورشلیم خواهند آمد تا مرا پرستش کنند. 24

سخت گرفتار می‌ساختم.» **۴** ای خاندان بعقوب و ای تمامی طوایف اسرائیل، کلام خداوند را پشمودی. **۵** خداوند چنین می‌فرماید: «چرا پدران شما از من دل کیدند؟ چه کوتاهی در حق ایشان کردم که از من رو برگرداندند؟ آنها در بی بهای باطل فرستد و خود نیز باطل شدند. **۶** گوا فراموش کردند که این من بوم که ایشان را از مصر نجات داده، در بیانهای خشک و سوزان هدایت کردم، و از سرزینهای خطرناک پر از گودال و از شوره‌زارهای مرگبار عبور دادم از مکانهای غیرمسکونی که حتی کسی از آنها عور نمی‌کند **۷** و آنها را به سرزینی حاصلخیز آوردم تا از محصول و برکات آن بروخوار شوند؛ اما ایشان آنجا را به گناه و فساد کشیدند و میراث مرا به شرارت آلوه ساختند. **۸** حتی کاهانشان هم در فکر من نبودند، و داورانشان نیز به من اعتنای نکردند، حکام ایشان بر ضد من برخاستند و انبیای آنها بت بعل را برستند و عمر خود را با کارهای بیهوده تلف کردند. **۹** «بنابراین من شما را محکوم می‌کنم! حتی در سالهای آینده، فرزندان و نوه‌های شما را نیز محکوم خواهم کرد! **۱۰** «به سرزینهای اطراف نگاه کنید! ببینید آیا می‌توانید در جای قومی بیاپید که خدايانشان را با خدايان تازه عوض کرده باشند با اینکه خدايانشان واقعاً خدا نیستند! کسانی را به جزیره قبرس در غرب و به صحرای قیدار در شرق بفرستید و ببینید آیا در آنجا تا به حال چنین اتفاق غیری رخ داده است؟ اما قوم من از خدایی که موجب سریلندي شان بود روگردان شده، به دنبال بیهای بی جان رفته‌اند! **۱۱** آسمانها از چنین کاری حریت زده شده، به خود می‌لرزند؛ **۱۲** زیرا تو خواهی داشت! **۱۳** بار دیگر خداوند از من پرسید: «حالا چه می‌بینی؟» **۱۴** فرمود: «ازمیا، نگاه کن! چه می‌بینی؟» **۱۵** سپس فرمود: «آسمانها از چنین کاری، مرا که چشممه آب حیات هستم قوم من مرتکب دو خطای شده‌اند: اول اینکه، مرا که مرتکب شده ساخته خواهیم بود تا ترک نموده‌اند و دوم اینکه رفته‌اند و برای خود حوضهای شکسته ساخته‌اند که نمی‌توانند آب را در خود نگه دارند! **۱۶** «مگر قوم اسرائیل، برای بندگی و غلامی انتخاب شده که این گونه اسیر گشته، به جای دور برده می‌شود؟ **۱۷** سپاهیان نیرومند شمال مانند شیران غران به سوی سرزمین اسرائیل در حرکتند تا آن را ویران ساخته، شهرهایش را بسوزانند و با خاک یکسان کنند. **۱۸** نیروهای مصر نیز بر ضد او برخاسته، از شهرهای خود مغفیس و تحقیرخیس می‌آیند تا عظمت و قدرت اسرائیل را در هم بکوینند. **۱۹** ای اورشیلم، تو خود باعث شدی که چنین بلایی بر تو نازل شود، چون وقتی خداوند، خدایت می‌خواست تو را راهنمایی کند، از او سریچی کردی!» **۲۰** خداوند، که خداوند لشکرهای آسمان است، می‌فرماید: «از اتحاد با مصر و آشور چه نفعی برده‌ای؟ شرارت و گناه خودت، تو را تنبیه و مجازات خواهد کرد. آنگاه خواهی دید که سریچی از خدا و بی احترامی به او چه عراقب بدی دارد! **۲۱** از مدت‌ها پیش بیو مرأ از گردنت باز کردی، رشته‌های انس و الفت خود را با من بریدی و گفتی: «تو را خدمت خواهیم کرد!» روی هر تپه و زیر هر درخت سیز مانند فاحشه‌ای برای بتها دراز کشیدی. **۲۲** «اما تو را همچون تاکی برگزیده که از بذر اصیل باشد، غرس کردم. پس چگونه فاسد شده، به تاکی وحشی تبدیل گشتی؟ **۲۳** با هر چه که خود را بشویی، پاک نخواهی شد. به گناهی آلوه شده‌ای که پاک شدنش محال است؛ گناه تو همیشه در نظرم خواهد ماند. **۲۴** چگونه می‌توانی بگویی که منحرف نشده‌ای و بیهای بعل را نپرسیده‌ای؟ ای ماده شتر بی قرار که به دنبال جفت می‌گردی، به همه دشتهای سرزینیت نگاه کن و خطاها خوبی را ملاحظه نما و به گناهان هولناک اعتراف کن! **۲۵** تو مثل گورخری هستی که شهوتش او را به بیان می‌کشاند و کسی نمی‌تواند مانع او شود. هر گورخر نزی که تو را بخواهد

این کتاب حاوی سخنان ارمیا پسر حلقوی است. ارمیا یکی از کاهانان شهر عنانوت (واقع در سرزمین بنیامین) بود. **۲** نخستین پام خداوند در سال سیزدهم سلطنت یوشیا (پسر آمون)، پادشاه بیهودا، بر ارمیا نازل شد. **۳** پامهای دیگر نیز در دوره سلطنت یهویاقدم (پسر یوشیا، پادشاه بیهودا) تا یازدهمین سال پادشاهی صدقیا (پسر یوشیا، پادشاه بیهودا)، بر او نازل شد. در ماه پنجم همین سال بود که اورشیلم به تصرف درآمد و اهالی شهر اسیر و تبعید شدند. **۴** خداوند به من فرمود: «بیش از آنکه در رحم مادرت شکل بگیری تو را انتخاب کردم. پیش از اینکه چشم به جهان بگشایی، تو را برگردیم و تعیین کردم تا در میان مردم جهان پیام آور من باشی.» **۵** اما من گفتم: «خداوند، این کار از من ساخته نیست! من جوانی بی تجریه هستم!» **۶** خداوند فرمود: «چنین مگو! چون به هر جایی که تو را پفرستم، خواهی رفت و هر چه به تو بگویی، خواهی گفت. **۷** از مردم نرس، زیرا من با تو هستم و از تو محافظت می‌کنم.» **۸** آنگاه دست بر لبهایم گذاشت و گفت: «اینک کلام خود را در دهان گذاشتم! **۹** از امروز رسالت تو آغاز می‌شود! تو باید به قومها و حکومها هشدار دهی و بگویی که من برخی از ایشان را رسیدن کرده، از بین خواهیم برد و برخی دیگر را پر برخی نگاه داشته، تقویت خواهیم کرد. **۱۰** سپس فرمود: «ازمیا، نگاه کن! چه می‌بینی؟» **۱۱** گفتم: «شاخه‌ای از درخت پادام!» **۱۲** فرمود: «چنین است! و این بدان معناست که مراقب خواهیم بود تا هر آنچه گفته‌ام، انجام شود.» **۱۳** بار دیگر خداوند از من پرسید: «حالا چه می‌بینی؟» **۱۴** جواب دادم: «یک دیگ آب جوش که از سوی شمال بر این سرزمین فرو می‌زیند.» **۱۵** فرمود: «آری، بلایی از سوی شمال بر تمام اهالی این سرزمین نازل خواهد شد. **۱۶** من سپاهیان مملکتهای شمالی را فرا خواهیم خواهند تا به اورشیلم آمده تخت فرانزروایی خود را کنار دروازه‌های شهر بر پا دارند و همه حصارهای آن و سایر شهرهای بیهودا را تسخیر کنند. **۱۷** این است مجازات قوم من به سبب شرایطهایشان! آنها مرا ترک گفته، برای خدايان دیگر بخور می‌سوزانند و در برابر بتنهای که خود ساخته‌اند، سیجه می‌کنند. **۱۸** «حال، برخیز و آماده شو و آنچه که من می‌گویم به ایشان بگو. از آنها متبر و گزنه کاری می‌کنم که در برابر آنها آشتنه و هراسان شوی! **۱۹** امروز تو را در برابر آنها همچون شهری حصاردار و ستونی آهینه و دیواری مغزین، مقام می‌سازم تا در برابر تمام افراد این سرزمین بایستی، در برابر پادشاهان بیهودا، کاهانان و همه مردم. **۲۰** آنها با تو به سبب بخواهند خاست، اما کاری از پیش نخواهند برد، چون من، خداوند، با تو هستم و تو را هرای خواهیم داد.»

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: **۲** «برو و به اهالی اورشیلم بگو که خداوند چنین می‌فرماید: گذشته‌ها را به یاد می‌آورم، زمانی را که تازه عروس بودی! در آن روزها چقدر مشتاق بودی که مورد پسند من باشی! چقدر مرا دوست می‌داشتی! حتی در بیانهای خشک و سوزان نیز همراهی می‌آمدی. **۳** ای اسرائیل، تو در آن روزها قوم مقدس من و نخستین فرزند من بودی. اگر کسی به تو آزار می‌رساند او را محکوم کرده، به بلایی

بی هیچ زحمتی تو را به دست می آورد، چون خودت را در آگوشش می اندازی!

25 چرا این همه دوندگی خسته کننده در بی بها دست بزنی داری؟ تو در جواب می گویی: نه، دیگر نمی توانم برگردم. من عاشق این پنهانی بیگانه شدهام و دیگر قادر به دل کنند نیستم. **26** «قوم من مانند دردی که در حال دردی گرفتار می شود، خجل و شرمگین خواهد شد؛ پادشاهان، بزرگان، کاهنان و انبیا نیز به همین وضع دچار خواهند گردید. چوب تراشیده را پدر خود و بُپی را که از سنگ ساخته شده، مادر خود می خوانند؛ ولی وقتی در زحمت و مصیبت گرفتار می شوند نزد من آه و ناله می کنند تا نجاتشان دهم! **28**

بگذارید پنهانی که خود ساخته اید، در زمان مصیبت، شما را نجات دهند! شما که به تعداد شهراهای یهودا بت دارید! **29** دیگر به من پنهان نیاورید، چون شما همه سرکش هستید. **30** فرزندان شما را تنبیه کردام، ولی چه فایده، چون خود را اصلاح نکردند! همچون شیری که شکار خود را می کشد، شما هم انبیا مرا کشته اید. **31** «ای قوم من، به کلام من گوش فرا دهید: آیا من در حق بُپی اسرائیل بی انصافی کردام؟ آیا برای ایشان مانند یک زمن تاریک و پریلا بوده ام؟ پس چرا قوم من می گویند: سرانجام از دست خدا رها شدیم، دیگر نمی خواهیم با چنین خدابی سروکار داشته باشیم! **32** «آیا میکنی است دوشیزه ای زیور آلاتش را از یاد ببرد؟ آیا امکان دارد تاره عروسی، لباس عروسی اش را فراموش کنند؟ با این حال، قوم من سالهای است مرا که برایشان همچون گنجی گرانبهای بوده ام، فراموش کرده اند! **33** «قدّر ما هرane فاسقان را به سوی خود جلب می کنید! حتی با ساقبه ترین زنان بدکاره هم می توانند از شما چیزهایی بیاموزند! **34** لیاستان به خون فقیران بی گناه آغشته است. شما آنان را که هرگز برای سرقت وارد منازل شما نشده بودند، بی جهت کشته اید!

35 با این حال می گویید: ما بی گناهیم و کاری نکرده ایم که خدا خشمگین شود! اما من شما را به شدت مجازات می کنم، چون می گویید: بی گناهیم!

36 «دمام به دنبال هم پیمانان جدید می گردید، اما همان گونه که آشور شما را رها کرد، مصر نیز کمکی به شما نخواهد کرد. **37** از آنجا نیز نامید و سرافکنیده باز خواهید گشت، چون خداوند کسانی را که شما به ایشان تکیه می کنید طرد کرده است؛ با وجود تمام کمکهای ایشان، باز هم کاری از پیش نخواهید برد.

3 خداوند می فرماید: «اگر مردی زن خود را طلاق بدهد و زن از او جدا شده، همسر مردی دیگر شود، آن مرد دیگر او را به همسری نخواهد گرفت، چون چنین کاری سبب فساد آن سرزمین خواهد شد. ولی تو، هر چند مرا ترک کردي و به من خیانت وزیدی، با وجود این تو می خواهیم که نزد من بازگردی. **2** آیا در سراسر این سرزمین جای پیدا می شود که با زنای خود، یعنی پرسشش بپنهان، آن را آلوهه نکرده باشی؟ مانند فاحشه، بر سر راه به انتظار تو با کارهای شرم آور خود زمین را آلوهه کرده ای! **3** برای همین است که نه رگبار می بارد و نه باران بهاری، چون تو مانند یک روسی شرم و حیا را از خود دور کرده ای. **4** با این حال به من می گویی: ای پدر، از زمان کوکی تو مرا دوست داشته ای؛ پس تا ابد بر من خشمگین نخواهی ماند! این را می گویند تو با کارهای شرم آور خود زمین را آلوهه کرده ای!

شروع ارشاد، خداوند به من فرمود: «می بینی اسرائیل خیانتکار چه می کنند؟ پیشای پادشاه، خداوند از شرم ایشان پرید! بگذار رسوایی، ما را فرا گیرید!»

خداوند می فرماید: «ای اسرائیل، اگر نزد من بازگردی و دست از بت پرسنی برداری و به من وفادار بمانی، ۲ اگر تنها مرا خدای خود بدانی و با انصاف و راستی و درستی زندگی کنی، آنگاه همه قومهای جهان با دیدن تو به سوی من خواهند آمد و از من برکت یافته، به من افتخار خواهند نمود.» ۳

خداوند به اهالی یهودا و اورشلیم چنین می فرماید: «زمین سختِ دلتن را شخم برپنی، و تخم خوب را در میان خارها نکارید. ۴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم، دلهایتان را برای خداوند ختنه کنید، و گزنه آتش خشم من شما را به سبب تمام گاهانهات خواهد سوزاند و کسی نخواهد توانست آن را حاموش کند. ۵ «شیپورها را در تمام سرزمین یهودا به صدا درآورید! با صدای بلند فریاد برآورید و به اهالی یهودا و اورشلیم اعلام کرده، بگویید که به شهرهای امن و حصاردار پناه ببرند! ۶ اه او رشیم را با علاوه شخص کنید! فار کنید و درنگ ننمایید! چون من بلا ویرانی مهلكی از سوی شمال بر شما نازل خواهم کرد. ۷ نابود کنید قومها مانند شیری از مخفیگاه خود بیرون آمده، به سوی سرزمین شما در حرکت است! شهرهایتان خراب و خالی از سکنه خواهد شد. ۸ پس لباس ماتم پوشید و گزنه و زاری کنید، زیرا شدت خشم خداوند هنوز کاهش نیافه است. ۹ در آن روز، دل پادشاه و پرگان در ترس فرو ریخته، کاهنان محیر و ایلی پیشان خواهد شد.» ۱۰ (خداوندان، مردم از آنجه تو گفتشی فریب خوده اند! چون تو به اهالی اورشلیم وعده آرامش و سلامتی دادی، حال آنکه اکنون شمشیر بر گلوی ایشان قرار گرفته است!) ۱۱ در آن زمان خداوند از بیان، بادی سوزان بر ایشان خواهد فرستاد نه بادی ملایم برای زدودن خاشک خرمون، بلکه طوفانی شدید. به این ترتیب خداوند هلاکت قوم خود را اعلام می کند. ۱۲ نگاه کن! دشمن مانند ایر به سوی ما می آید؛ اربابهای او همچون گردبادند و اسیانش از عقاب تیروتو. وای بر ما، چون غارت شده ایم! ۱۳ ای اهالی اورشلیم دلهای خود را از شرارت پاک کنید تا نجات پایید! تا به کی می خواهید افکار نایاپ را در دلتن نگاه بدارید؟ ۱۴ قاصدان از شهر دان تا کوهستان افرايم، همه جا مصیبت شما را اعلام می کنند. ۱۵ آنها می آیند تا به قومها هشدار دهند و به اورشلیم بگویند که دشمن از سرزمین دور می آید و علیه شهراهی یهودا غیر غنیم آورد. ۱۶ خداوند می فرماید: «همان گونه که کشاورزان، مزرعه ای را احاطه می کنند، دشمن هم شهر اورشلیم را محاصره خواهد کرد، زیرا قوم من بر ضد من شورش کرده اند. ۱۷ ای یهودا، این بلايا نتیجه رفتار و کارهای خود تو است؛ مجازات تو بسیار تلخ است و همچون شمشیری در قلبت فرو رفته است.» ۱۸ در دید طاقت فرسا وجود را فرا گرفته و دلم بی تاب شده است! دیگر نمی توانم ساكت و آرام بیام، چون صدای شیپور دشمن و فریاد جنگ در گوش طنین افکنده است. ۱۹ خرابی از بی خوابی فرا می رسد تا سرزمین ما را به کلی ویران کند. ناگهان، در یک چشم به هم زدن، تمام خیمه ها غارت می شوند و خانه ها به ویرانه تبدیل می گردند. ۲۰ این وضع تا به کی طول می کشد؟ تا به کی باید خوش جنگ و صدای شیپور جنگ را بشنوم؟ ۲۱ خداوند در جواب می فرماید: «تا وقی که قوم من در حماقت شان بمانند! چون ایشان نمی خواهند مرا بشناسند. آنها مثل بجهه های نادان و احمدقند؛ باید بدی کردن بسیار استدادند، ولی در خوبی کردن هیچ استعدادی ندارند.» ۲۲ به زمین نظر انداختم؛ همه جا ویران بود! به آسمان نگاه کردم؛ آن هم تیره و تار بود! ۲۳ به زمین نظر

هستند و کلام خدا در دهان هیچ‌بک از ایشان نیست؛ بلایی که ما را از آن می‌ترسانند، بر سر خودشان خواهد آمد!»¹⁴ از این رو خداوند، خدای لشکرهای آسمان، به من چنین فرمود: «برای ان گونه سخنان است که من کلام خود را در دهان تو از ارمیا، مانند آتش می‌سازم و این قوم را همانند هیزم می‌گردانم تا ایشان را بسوزاند.»¹⁵ خداوند می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل، من قومی را از دور دست بر ضد تو خواهم فرستاد، قومی نیرومند و قدیمی که زبانشان را نمی‌فهمی.»¹⁶ کمانداران آنها همه جنگجویانی نیرومندند که بدoun ترجم می‌کشند.»¹⁷ آنها خرم تو را غارت کرده، نان فرزندات را خواهند برد؛ گلهای گوسفند و رمه‌های گاو، انگور و انجیر تو را به پغما برده، شهرهای حصاردارت را که خیال می‌کنی در امن و اماند، تاراج خواهند کرد.¹⁸ اما در آن زمان هم باز شما را به کلی از میان نخواهیم برد.¹⁹ «بس اگر از تو ای ارمیا بپرسید: چرا خداوند ما را دچار این بلایا می‌کند؟ در پاسخ بگو: همان طور که شما خدا را فراموش کردید و در سرزمین خود خدایان بیگانه را پرسنیدید، به همان ترتیب بیگانگان را در سرزمینی که از آن شما نیست خدمت و بردگی خواهید کرد.»²⁰ خداوند می‌فرماید که به اهالی بیهودا و به قوم اسرائیل چنین اعلام نماید:²¹ «ای قوم ندادن و ای فهم که چشم دارید، ولی نمی‌پینید؛ گوش دارید، ولی نمی‌شنوید، این را بشنوید:²² آیا ناید به من احترام بگذارد؟ آیا ناید در حضور من، ترس وجودتان را فرا گیرد؟ من که شن را به عنوان قانونی جادومنی، سرحد دریاها قرار دادم؛ اگرچه دریاها خروش برآورند و امواجشان به تلاطم آیند، از این حد نمی‌توانند بگذرند.»²³ خداوند می‌فرماید: «قوم من دلی سرکش و طغیانگر دارند. ایشان یاغی شده و مرا ترک گفته‌اند، و هیچگاه حرمت مرا نگاه نداشته‌اند، هر چند من باران را در بهار و زمستان خواهند افتاد، اگرچه دریاها قرار دارند؛ ایشان را خروش برآورند و امواجشان به تلاطم آیند، از این حد نمی‌توانند بگذرند.»²⁴ خداوند ایشان را از تمام این بخشش‌ها محروم کرده است.²⁵ «در میان قوم من اشخاص بدکاری وجود دارند که همچون شکارچیانی که برای شکار کمین می‌گذارند، ایشان هم برای انسان دام می‌گذارند.»²⁶ همان طور که شکارچی قفس خود را پر از پرندۀ می‌کند، ایشان نیز خانه‌های خود را از نقشه‌های فیکارانه و غارتگرانه پرکرده‌اند، به همین دلیل است که اکنون قدرتمند و ثروتمند هستند.²⁷ خوب می‌خورند و خوب می‌پوشند و رفتار بدشان حد و اندازه‌ای ندارد؛ نه به داد پیمان می‌رسند و نه حق فقریان را به آنها می‌دهند.²⁸ همان طور که این ایشان را مجازات خواهیم کرد و از چنین قومی انتقام خواهیم گرفت!²⁹ بنا بر این من هم از این وضع راضی‌اند. اما بدانید که چیزی به نابودی شما نماند است؛ آنگاه چه خواهید کرد؟»³⁰

6 ای اهالی بنیامین فرار کنید! برای نجات جانتان از اورشليم بگزیرید! در شهر تقوع شیبور خطر را به صدا درآورید، در بیت هکاریم نشانه‌های خطر را بر پا کنید، چون بلا و ویرانی عظیمی از سوی شمال به این سو می‌آید!² من اورشليم را نابود خواهیم کرد شهری که مانند دختری زیبا و ظرف است.³ پادشاهان با سپاهیانشان گذاگرد آن خیمه خواهند زد و هر یک در هر کجا که بخواهند مستقر خواهند شد.⁴ بین، برای جنگ آماده می‌شوند. هنگام

دستهایمان لزان شده و مانند زنی که در حال زاییدن است، دچار هراس و دردیم.

7

25 جرأت نداریم به صحرابویم و یا در جاده‌ها قدم پگذاریم، چون دشمن ما مسلح است! ترس از هر سو ما را فرا گرفته است! 26 خداوند می‌فرماید: «ای قوم من، لیاس ماتم بر تن کن و به عزا بنشین؛ مانند کسی که در مرگ تنها پرسش به عزا نداشتی، به تلخی سوگواری کن، چون سریازان غارتگر، ناگهان بر تو هجوم خواهد آورد. 27 «ای ارمیا، من تو را سنگ محک قرار دادم تا قوم ما محک بزندی؛ پس کردار و رفتار ایشان را مشاهده و ازیزی نما. 28 آنها کاملاً یاغی شده و دلشان هچچون مفرغ و آهن سخت گردیده است؛ به هر جا که می‌روند، غبیت می‌کنند؛ تمام اعمالشان گناه‌آور است. 29 آنگر با افزون دمای کوره، سرب را تصوفیه می‌کند، ولی قوم من تصوفیه نپایبرند، زیرا بدکاران از آنها جدا نمی‌شوند. 30 ایشان» نقره ناخالص بی‌صرف «نماید خواهد شد، چون من ترکشان کرده‌ام.»

آنگاه خداوند به ارمیا فرمود 2 که کنار دروازه خانه خداوند پایستد و این پیام را به گوش مردم برساند: ای مردم بیهود، ای تمام کسانی که در اینجا خداوند را عبادت می‌کنید، به کلام خداوند گوش فرا دهید! 3 خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می‌فرماید: «اگر راهها و اعمالتان را تغییر داده، اصلاح کنید، اجازه خواهم داد در سرزمین خود باقی بمانید. 4 فرب سخنان دروغ را نخویرید، فکر نکنید که چون خانه من در اینجاست نخواهم گذاشت که اورشلیم ویران شود. 5 من فقط در صورتی اجازه خواهم داد در این سرزمینی که جاودانه به پدرانatan داده باقی بمانید که از کردار و رفتار بد دست کشیده، با یکدیگر با درستی و انصاف رفتار کنید، از پیمان، بیوتنان و غریبان بهره‌کشی نکنید، از ریختن خون بی‌گناهان دست بردارید و از بیرونی خدایان دیگر که باعث زیان و لطمہ شماتر روی گردان شوید. 8 اما شما به سخنان دروغ و بی‌ایام بستهاید؛ 9 دزدی می‌کنید، متکب زنا و قتل می‌شوید، به دروغ قسم می‌خویرید، برای بت بعل بخور می‌سوزانید و خدایان پیگانه را می‌بستید، 10 و بعد به خانه‌ای که به نام من نامیده شده آمده، در حضور من می‌ایستید و می‌گویید: «ما در امن و امانتی!» و باز برمی‌گردید و غرق کارهای زشتان می‌شوید. 11 مگر خانه‌ای که نام مرا بر خود دارد، آشیانه دردان است؟ هر آنچه در آنجا می‌کنید، می‌بنم. 12 «به شیله بروید، به شهری که نخستین عبادتگاه من در آن قرار داشت، و بینید به سب گناهان قوم اسرائیل، با آن چه کردم! 13 به سبب تمام گناهانی که متکب شده‌اید همان بلا را بر سر شما نیز خواهیم آورد. با اینکه بارها در این مورد با شما سخن گفته، هشدار دادم و شما را فرا خواندم، ولی شما نه گوش کردید و نه جواب دادید. پس همان طور که اجازه دادم خانه مرا در شیله خراب کنند، اجازه خواهم داد تا این خانه را نیز خراب کنند. بله، این خانه را که به شما و به پدرانatan بوده و چشم امیدتان به آن است و این سرزمین را که به شما و به پدرانatan داده‌ام، ویران خواهم کرد؛ 15 همان طور که براذران افایمی شما را تبعید نمودم، شما را نیز تبعید خواهیم کرد. 16 «پس تو ای ارمیا، دیگر برای این قوم دعای خیر نکن و برای آنها گریه و زاری و شفاعت ننمای، چون نخواهیم پذیرفت. 17 مگر نمی‌بینی در تمام شهرهای بیهودا و در کوچه‌های اورشلیم چه می‌کنند؟ 18 بین چطور بجهه‌ها هیزم جمع می‌کنند، پدرها آتش می‌افزوند، زنها خمیر درست می‌کنند تا برای بت «ملکه آسمان» گرده‌های نان بینند و برای

ویرانه مبدل خواهم ساخت.»

8

خداوند می‌فرماید: «در آن وقت، دشمن قباهای پادشاهان و بزرگان بیهودا، قباهای کاهاشان، انبیا و ساکنان اورشلیم را شکافت، استخوانهایشان را بیرون خواهد آورد، 2 و روی زمین در مقابل بناهایشان، آفتاب و ماه و ستارگان، پهنه خواهد کرد بتهابی که مورد پرستش و علاقه آنان بود و از آنها پیروی می‌کرند. آن استخوانها دیگر جمع آرزوی و دفن نخواهد شد، بلکه مانند فضله حیوانات بر روی زمین خواهد ماند. 3 کسانی که از این قوم فاسد زنده

مانند، به هر جایی که ایشان را پراکنده کرده باشم مرگ را بر زندگی ترجیح خواهید داد.» این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید. **4** خداوند فرمود تا به قومش چنین بگویم: «کسی که می‌افتد، آیا دویاره بلند نمی‌شود؟ کسی که راه را انتباخته می‌رود، آیا به راه راست بار نمی‌گردد؟ **5** پس چرا قوم من، اهالی اورشلیم، دچار گمراهی همیشگی شده‌اند؟ چرا به بهای دروغین چسپیدهاند و نمی‌خواهند نزد من بازگردند؟ **6** به گفتگوی آنها گوش دادم، ولی یک حرف راست نشیدم! هیچ کس از گناهات پیشمان نیست؟ هیچ کس نمی‌گوید: «جه کار شئتی مرتکب شده‌ام»؛ بلکه مثل اسی که با سرعت به میدان جنگ می‌رود، همه با شتاب به سوی راههای گناه‌آزادشان می‌روند! **7** لکلک می‌داند چه وقت کوچ کند؛ همین طور فاخته، پرسو و مغ ماهیخوار؛ هر سال در زمانی که خدا تعین کرده است، همه آنها باز می‌گردند؛ ولی قوم من زمان بازگشت خود را نمی‌دانند و از قوانین من بی‌اطلاع هستند. **8** «چگونه می‌گویید که دانا هستید و قوانین ما می‌دانید، در حالی که معلمان شما آنها را تغیر داده‌اند تا معنی دیگری بدهند؟ **9** این معلمان به ظاهر دانای شما برای همین گناه تبعید شده، شرمده و رسوا خواهند شد. آنها کلام مرا رد کرده‌اند؛ آیا دانایی این است؟ **10** بنابراین زنان و مرزه‌های ایشان را به دیگران خواهیم داد؛ چون همه آنها از کوچک تا بزرگ طعمکارند؛ حتی انبیا و کاهنان نیز فقط در بی آنند که مال مردم را به فرب تصاحب کنند. **11** آنها زخم‌های قوم ما می‌پوشانند گویی چیز چندان مهمی نیست؛ می‌گویند: «آرامش برقرار است!» در حالی که آرامشی وجود ندارد. **12** آیا قوم من از بت پرسی شرمده‌اند؟ نه، ایشان هرگز احساس شرم و حبا نمی‌کنند! از این رو من ایشان را مجازات خواهم کرد و ایشان جان داده، در میان کشتگان خواهند افتاد. **13** خداوند می‌فرماید: «من تمام محصول زمین ایشان را نابود خواهم ساخت؛ دیگر خوشهای بر درخت مو و انحری بر درخت انجیر دیده نخواهد شد؛ برگها نیز پژمرده می‌شوند! هر آنچه به ایشان داده‌ام، از میان کشتگان خواهند افتاد.» **14** آنگاه قوم خدا خواهند گفت: «چرا اینجا نشسته‌ایم؟ بیایید به شهرهای حصاردار بروم و آنجا بیمیریم؛ زیرا خداوند، خدادای ما، ما را محکوم به نابودی کرده و جام زهر داده تا پوشیم، چون ما نسبت به او گناه ورزیده‌ایم. **15** برای صلح و آرامش انتظار کشیدیم، ولی خبری نشد. چشم به راه شفا و سلامتی بودیم، ولی وحشت و اضطراب گیبانگیر ما شد.» **16** صدای اسیان دشمن از دان، مز شمالي، شنیده می‌شود؛ صدای شیهه اسیان نیرومندانش، همه را به لزه انداخته است؛ چون دشمن می‌آید تا این سزمنی و شهرها و اهالی آن را نابود سازد. **17** خداوند می‌فرماید: «من نیروهای دشمن را مانند مارهای سمی به جان شما خواهم انداخت مارهایی که نمی‌توانید افسونشان کنید؛ هر چه تلاش کنید، باز شما را گیریده، خواهند کشت.» **18** در من، درمان نمی‌پذیرد! دل من بی تاب است! **19** گوش کنید! نالهای قوم من از هر گوشش سزمن شنیده می‌شود! آنها می‌پرسند: «آیا خداوند در صیغون نیست؟ آیا پادشاه ما در آنجا نیست؟» خداوند جواب می‌دهد: «چرا با پرسیدن بهنا و خدایان غریب خود، خشم مرا شعلمور کردي؟» **20** قوم با اندوه می‌گویند: «فصل برداشت محصل گذشت؛ تابستان آمد و رفت؛ ولی ما هنوز نجات نیافتایم!» **21** دل من به خاطر خدمات و جراحات قوم، خونین است؛ از شدت غم و غصه، ماتم زده و حیرانم. **22** آیا در جلعاد دارویی نیست؟ آیا در آنجا طبیی پیدا نمی‌شود؟ پس چرا قوم من شفنا نمی‌یابد؟

شما را از این سزمهین بیرون خواهم انداخت و چنان بلاای بر سر شما نازل خواهید افتاد و کسی نخواهد بود که آنها را دفن کنند. **23** «مرد دانا به حکمت خود افتخار نکند و شخص نیرومند به قوت خود نیالد و ثروتمند به ثروت خود فخر نکند؛ **24** بلکه هر که می‌خواهد افتخار کند، به این افتخار کنند که مرد می‌شناسد و می‌داند که خداوند هستم و رحمت و انصاف و عدالت را بر زمین بجا می‌آزم؛ چیزهایی که موجب خشنودی و سور من می‌باشند. **25** «زمانی می‌رسد که تمام کسانی را که فقط در جسم ختنه شده‌اند تنبیه خواهیم کرد، **26** یعنی مصری‌ها، ادویه‌ها، عموی‌ها، موایه‌ها، ساکنین صحراء که بتیرست هستند، و حتی شما مردم یهودا! چون ختنه شما هم مثل ختنه آنها، فقط پک رسم و عادت است و بس، و دل وجود گناه‌آوردن ختنه نگذیده است.»

10

ای بنی اسرائیل، به پیامی که خداوند به شما می‌دهد، گوش فرا دهید: **2** «از راه و رسم سایر قومها پیروی نکنید و مانند آنها از حرکات ستارگان و افلاک نترسید و فکر نکنید سرنوشت شما را آنها تعین می‌کنند. **3** رسوم آنها چقدر پوج و احمقانه است؛ درختی از جنگل می‌برند و نجار با ایارش از آن بُبی می‌سازد، **4** سپس با طلا و نقره زینتی می‌دهند و با میخ و چکش آن را در محل استقرارش محکم می‌کنند تا نتفتد. **5** درست مانند متربکی در جالیز است که نه حرف می‌زند و نه راه می‌رود، بلکه کسی باید آن را پردارد و جایه‌جا نماید، پس شما از چنین بُبی نترسید! چون نه می‌تواند صدمه‌ای بزند و نه کمکی بکند.» **6** ای خداوند، خدایی مثل تو وجود ندارد، چون تو بزرگی و نامت پرقدرت است! **7** ای پادشاه تمام قومها، کیست که از تو نترسد؟ فقط تو شایسته احترامی! در تمام سزمهینها و در بین تمام حکیمان، همایان تو یافت نمی‌شود! **8** آنایی که بت می‌پرستند، همگی احمق و نادانند! از بنهای چوبی چه می‌توانند بیاموزند؟ **9** از سزمهین ترشیش ورقهای کوپیده شده نقره، و از «اوفار» طلا می‌آورند و هنرمندان و زرگران ماهر، آنها را به روی بتهای می‌کشند؛ سپس دونزدگان هنرمند از پارچه‌های آئی و ارغوانی، لیساهای زیبا می‌دوزند و بر آنها می‌پوشانند. **10** ای خداوند، تو تنها خدای حقیقی می‌باشی، تو خدای زنده و پادشاه ابدی هستی! از خشم تو تمام زمین می‌لزد، و قومها به هنگام غضب تو می‌گزینند و خود را پنهان می‌سازند! **11** به کسانی که بت می‌پرستند بگویید: «خدایانی که در خلقت آسمان و زمین نقشی نداشته‌اند از روی زمین محو و نابود خواهند شد.» **12** اما خدای ما با قدرت خود زمین را ساخت، و با حکمتش جهان را بنیاد نهاد و با دانایی خود آسمانها را به وجود آورد. **13** به فرمان اوست که ایرها در آسمان می‌غرنند؛ اوست که ایرها را از نقاط دور دست زمین برمی‌آورد، رعد و برق ایجاد می‌کند، پاران می‌فرستد، و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد! **14** آنایی که در مقابل بتهایشان سجده می‌کنند چقدر تاذانند! سازندگان آنها شرم‌سار و روسا خواهند شد، زیر آنچه می‌سازند، دروغین است و جان در آنها نیست. **15** همه این بتهای ای اژرش و مستخره‌اند! وقی سازندگان‌کاشان از بین بروند، بتهایشان هم از میان خواهید رفت. **16** اما خدای یعقوب مثل این بتهای نیست، او خالق همه موجودات است و بنی اسرائیل قوم خاص او می‌باشد؛ نام او خداوند لشکرهای آسمان است. **17** ای شما که در محاصره به سر می‌برید، اموال خود را جمع کنید و آماده حرکت شوید! **18** زیرا خداوند می‌فرماید: «این بار

برای ایشان شفاعت متمم، چون من در زمان مصیبت به داد آنها نخواهم رسید و به دعای ایشان گوش نخواهم داد. **15** قوم محبوب من دیگر حق ندارند به خانه من وارد شوند! آنها خائن و بت پرست شده‌اند؛ پس آیا قول وفاداری و تقديم قربانی در آجگاه، می‌تواند گناهکشان را پاک کند و بار دیگر به ایشان خرمی و شادی بیخشند؟ **16** قوم من مانند درخت زیتون سرسیز، بر از میوه‌های خوب و زیبا بود؛ اما اکنون شکسته و خرد شده است، چون من شلههای سوزان خشم دشمنان را بر ایشان فرو آورده‌ام. **17** من، خداوند لشکرهای آسمان که اسرائیل و یهودا را مانند نهال‌هایی کاشته بودم، اینکی بر ایشان بلا نازل می‌کنم؛ چرا که ایشان با بدکاری‌هایشان و سوزانند بخور برای بعل مرآ خشمگین ساخته‌اند. **18** آنگاه خداوند، مرآ از دسپس‌هایی که دشمنان علیه من می‌چیزند، آگاه ساخت! **19** من مانند بره بی آواری که برای ذبح می‌برند، به هیچ‌کس بدگمان نبودم و هرگز فکر نمی‌کردم که می‌خواهند مرا بکشند! در حالی که آنها به یکدیگر می‌کشند: «بیاید این مرد را بکشیم تا هم خودش و هم پامهایش از بین بروند. باید او را بکشیم تا نام او از صفحه روزگار محو شود!» **20** ای خداوند لشکرهای آسمان، ای داور عادل، به افکار و انگیزه‌های ایشان بنگر و داد مرآ از ایشان بستان، می‌خواهم به چشمان خود بینیم که از ایشان انتقام می‌گیری. **21** این است آنچه خداوند برایه مردم عناوت که قصد جان مرآ کرده بودند، می‌فرماید. آنها گفته بودند: «اگر از نبوت کردن به نام خداوند دست برنداری، تو را می‌کشیم.» **22** پس خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «من ایشان را مجازات خواهم کرد! جوانانشان در جنگ کشته خواهند شد و پسران و دخترانشان از گرسنگی جان خواهند داد. **23** برای اهالی عناوت زمان مکافات تعیین شده و چون آن زمان فرا رسید، یک نفر هم جان به در نخواهد برد!»

13 خداوند به من فرمود: «برو و یک کمریند کتانی پخر و به کمرت بیند، ولی آن را نشوی.» **2** پس کمریندی خریدم و به کمم بستم. **3** سپس خداوند به من گفت: **4** «به کنار رود فرات برو و آن کمریند را در شکاف سخراخه اپنهان کن.» **5** رفم و همان طور که خداوند فرموده بود، پنهانش کردم. **6** پس از گذشت زمانی طولانی، خداوند فرمود که بروم و کمریند را از کنار رود فرات بیاوم. **7** من هم رفم و آن را از جایی که پنهان کرده بودم، بیرون آوردم؛ ولی دیدم که پوسیده است و دیگر به هیچ دردی نمی‌خورد! **8**

آنگاه خداوند فرمود: «به همین گونه من غرور مملکت یهودا و شهر اورشیل را می‌پسانم و از بین می‌برم.» **10** این قوم بدکار که خواهان اطاعت از من نیستند و به دنبال خواهشانهای نایاپاک خود می‌روند و بت می‌پستند، همچون این کمریند، پوسیده شده، به هیچ دردی نخواهند خورد. **11** همان گونه که کمریند را محکم به دور کمر می‌بندند، من نیز اسرائیل و یهودا را محکم به خود بستم تا قوم من باشدند و مایه سربلندی و عزت نام من گردند؛ ولی آنها از من اطاعت نکردنند.» **12** سپس خداوند فرمود: «به ایشان بگو: «همه مشکه‌های شما از شراب پر خواهند شد.» ولی ایشان در جواب به تو خواهند گفت: «خود می‌دانیم که مشکه‌هایمان همه از شراب لبیز خواهند شد.» **13**

پس تو به ایشان بگو که خداوند می‌فرماید: «مردم این سرزمین را مانند کسانی که مسیت شده‌اند، کچیخ خواهمن ساخت، از پادشاهی که از خاندان داود است تا کاهنان و انبیا و همه ساکنان اورشیل را **14** و ایشان را به جان هم خواهمن انداخت، حتی پدران و پسران را، تا یکدیگر را نابود کنند؛ به هیچ چیز مرآ از هلاک کردن آنها باز نخواهد داشت نه دلسوزی، نه ترحم و نه شفقت.» **15** خداوند امر فرموده است، پس فروتن شوید و گوش کنید! **16** پهلو خدای خود را احترام نمایید، پیش از آنکه دیر شود، قبل از آنکه ظلمتی را پدید آورد که نتوانید راه خود را بر روی کوهها بیاورد؛ پیش از آنکه نوری را که انتظار می‌کشیدید به تاریکی مرگبار و سهمگین تبدیل نماید. **17** اگر گوش نکنید، به سبب غرور شما در خفا خواهم گریست و اشک خواهم ریخت،

12

ای خداوند، تو عادلتر از آن هستی که من با تو بحث و جدل کنم؛ اما می‌خواهم بدانم که چرا بدکاران موقنند؟ چرا اشخاص نادرست در رفاه و آسایشند؟ **2** تو ایشان را مانند درختی که ریشه می‌دواند و میوه می‌آورد، کامیاب می‌سازی. به زبان تو را شکر می‌کنند، اما دلهایشان از تو دور است! **3** حال آنکه تو از دل من آگاهی و مرا خوب می‌شناسی. خداوند، ایشان را مثل گوستنید به کشترگاه پکش و به سواز اعمالشان برسان! **4** تا به کی باید این سرزمین به سبب اعمال و رفتار آنها ماتم گیرد؟ حتی گیاهان صحراء هم به علت گناهان آنها خشک شده و حیوانات و پرندگان از بین رفته‌اند؛ با این حال ایشان می‌گویند: «خدا ما را مجازات نخواهد کرد!» **5** اگر با کسانی که انسانی بیش نیستند مسابقه دادی و خسته شدی، پس چکوگنه با اسیان مسابقه خواهی داد؟ اگر در زمین صاف توانستی پایستی ولغزیدی، در جنگلکهای ابوعه اردن چه خواهی کرد؟ **6** حتی برادران و خانزاده خودت، علیه تو هستند و برایت توطه چیده‌اند! پس اگرچه با تو دوستانه صحبت کنند، به آنها اعتماد نکن و سخنانشان را باور ننمای.» **7** آنگاه خداوند فرمود: «من بنی اسرائیل را ترک گفته و قوم پرگزیده خود را طرد کردہ‌ام! عزیزان خود را تسليم دشمن کردہ‌ام.» **8** قوم من مانند شیر جنگل بر من غریبداند، پس من نیز از ایشان بیزار شده‌ام. **9** «قوم من همانند پرنده رنگانگی است که از هر طرف مورد حمله مرغان و حشی قرار گرفته است؛ پس حیوانات در زندge را نیز فرا خواهد تا به این ضیافت بیرونندن! **10** «بسیاری از حاکمان بیگانه، تاکستان را

چون قوم خداوند به اسارت برد می شوند. **18** خداوند فرمود: «به پادشاه و مادرش بگو که از تخت سلطنت پایین بیایند و به خاک بنشینند، چون تاجهای پر شکوهشان از سر آنها برداشته شده است. **19** دروازه های شهرهای جنوب بهودا همه بسته است و کسی نیست که آنها را بگشاید؛ اهالی بهودا همه به اسارت رفته اند. **20** ای اورشیم نگاه کن! دشمن از سوی شمال به سوی تو می آید! کجاست آن گله زیبایی که به دست تو سپردم تا از آن نگهداری کنی؟ **21** هنگامی که یاران تو را شکست داده، بر تو حکومت کنند، چه حالی به تو دست خواهد داد؟ همچون زنی که می زاید، از درد به خود خواهی پیچید. **22** اگر از خودت پرسی که چرا این بلاها بر سرت پی آید، بدان که به سبب ازدیاد گناهات به این روز افتاده ای؛ برای همین است که دشمن به تو تجاوز نموده و غارت و پایمال است. **23** «آیا یک حبشه می تواند رنگ سیاه پوستش را عوض کنند؟ یا پلنگ می تواند خالهایش را پاک کنند؟ تو هم که تا این حد به کارهای بد عادت کرده ای، آیا می توانی کار خوب بکنی؟ **24** پس چون مرأ فراموش کرده و خدایان دروغین را پیروی نموده ای، من هم تو را پراکنده می کنم، همان طور که باد صحراء را پراکنده می سازد؛ این است آن سرنوشتی که برابت تعیین کرده ام. **25** تو را بر همه ساخته رسوا خواهم کرد. **26** کارهای زشت تو را دیده ام، نایاکی، هوسانی، زناکاری و بت پرستی هایت را بر تپه ها و کشتارها! وای بر تو ای اورشیم، تا به کی می خواهی نایاک بمانی؟»

14 خداوند درباره خشکسالی بهودا به ارمیا چنین فرمود: «سزمین بیهودا عزادار است؛ زندگی و جنب و جوش از شهرها رخت بریسته؛ مردم همه ماتم زده اند و صدای آه و ناله اشان از اورشیم به گوش می رسد. **3** ترورندان خدمتکاران خود را برای آوردن آب به سر چاهها می فرستند، اما چاهها همه خشک است؛ پس نامید و سرافکنده، دست خالی باز می گردند. **4** کشاورزان مایوس و غمگینند، چون باران نیاریده و زمین، خشک شده و ترک خوده است! **5** در بیابان، آهو بچه اش را به حال خود رها می کند، چون علوفه نمی یابد. **6** گورخرها نیز روی تپه های خشک می ایستند و مثل شغالهای تشن، نفس نفس می زند و در جستجوی علف، چشم انداش را خسته می کنند، ولی چیزی برای خوردن نمی یابند». **7** ای خداوند، اگرچه گناهان ما، ما را محکوم می سازند، ولی به خاطر عزت نام خود ما را یاری نما! ما بسیار از تو دور شده ایم و در حق تو گناه کرده ایم. **8** ای امید اسرائیل، ای کسی که در تنگی و گرفتاری نجات دهندۀ مای، چرا مثل غریبی که از سزمین ما رد می شود و مسافری که شی نزد ما می ماند، نسبت به ما بیگانه گردیده ای؟ **9** آیا تو هم درمانده شده ای؟ آیا مانند جنگجوی ناتوانی گردیده ای که کاری از او ساخته نیست؟ خداوندان، تو در میان مای و ما نام تو را بر خود داریم و قوم تو هستیم؛ پس ای خداوند، ما را به حال خود رها نکن! **10** ولی خداوند به این قوم چنین جواب می دهد: «شما خود دوست داشتید از من دور شوید و سرگدان گردید، و هیچ کوش نکردید احکام مرا بجا آورید. پس من نیز، دیگر شما را نمی بذیرم. تمام کارهای بدتان را به یاد آورده، به سبب گناهاتان شما را مجازات خواهی نمود». **11** خداوند به من گفت: «از این پس از من نخواه که این قوم را یاری نمایم و برکت دهم. **12** حتی اگر روزه بگیرند، به دادشان نخواهی رسید؛ اگر هم هدیه و قربانی بیاورند، نخواهی پذیریت؛ بلکه ایشان را

همچون فضله بر روی زمین باقی خواهد ماند. آنها در اثر جنگ و قحطی کشته خواهند شد و لاشهایشان را لاشخورها و جانوران خواهد خورد. ۵ من برکت خود را از ایشان گرفتم و از احسان و رحمت خود محروم شان کرده‌ام؛ پس تو برای آنها نه ماتم بگیر و نه گریه کن! ۶ در این سزمنی چه ثروتمند و چه فقیر، همه خواهند شد، ولی جنازه‌ایشان دفن نخواهند شد؛ نه کسی برای آنها ماتم خواهد گرفت، نه خود را برای ایشان مجرح خواهد کرد و نه موهای سرش را خواهد تراشید، ۷ و نه کسی پرای تسلی شان با آنها بر سر سفره خواهد نشست؛ حتی در مرگ والدینشان نیز هیچ‌کس با ایشان همدردی نخواهد کرد! ۸ «پس تو از هم اکنون دیگر در مهمانیها و جشن‌های آنها شرکت نکن، و حتی با ایشان غذا هم نخور! ۹ چون من، خداوند لشکرهای آسمان، خدای بنی اسرائیل در طول زندگی‌تان و در برایر چشمانتان، به تمام خندانها و خوشبیها، به همه نغمه‌های شاد، و همه جشن‌های عروسی پایان خواهم داد.

۱۰ «وقتی تمام این چیزها را به مردم بازگو کنی، خواهند پرسید: «چرا خداوند چنین مجازات سختی برای ما در نظر گرفته است؟ مگر تقصیرمان جیست؟ به یهود خدای مان چه گناهی کرده‌ایم؟» ۱۱ آنگاه به ایشان بگو که خداوند چنین پاسخ می‌دهد: «علت این است که پدران شما مرا ترک کرده، از پتها پیروی نمودند و قوانین مرا اطاعت نکردند. ۱۲ ولی شما از پدرانتان هم بدکارتر هستید. شما در بی‌hosسهای گناه‌آلود خود می‌روید و نمی‌خواهید مرا پیروی کنید؛ ۱۳ از این رو شما را از این سزمنی بیرون انداخته، به سزمنی خواهیم ازاند که هرگز نه خود شما آنجا بوده‌اید و نه اجدادتان؛ در آنجا می‌توانید شبانه روز به بت پرسنی پردازید و من هم دیگر بر شما رحم نخواهم نمود.» ۱۴ با این حال خداوند می‌فرماید: «زمانی می‌آید که مردم هرگاه بخواهند در مورد کارهای شگفت‌انگیز من گفتگو کنند، دیگر اعمال عجیب مرا به هنگام بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر، ذکر نخواهند نمود، بلکه در این باره سخن خواهند گفت که من چگونه بنی اسرائیل را از سزمنی شمال و همه سزمنیهایی که ایشان را به آنها رانده بودم، باز آورده‌ام. بهله، من ایشان را به سزمنی که به پدرانشان داده‌ام باز خواهیم گرداند!» ۱۵ خداوند می‌فرماید: «اکنون به دنبال ماهیگیران پسیار می‌فرستم تا بایدند و شما از اعماق دریا که در آنجا از ترس خشم من خود را پنهان کرده‌اید، صید کنند! همچنین به دنبال شکارچیان بسیار خواهیم فرستاد تا شما را شکار کنند، همان گونه که گوزن را در کوهها و تپه‌ها، و بزرگوهی را در میان صخره‌ها شکار می‌کنند. ۱۶ من با دقت مراقب رفار شما هستم و هیچ عمل شما از نظر من مخفی نیست؛ هرگز نمی‌توانید گناهانتان را از من پنهان کنید؛ ۱۷ من به سبب همه آنها شما را دو برابر مجازات می‌کنم، چون با پنهان نفرات‌انگیز خود، زمین مرا آلوده کرده‌اید و آن را با اعمال بدتان پر ساخته‌اید.» ۱۸ ای خداوند، ای قوت من، ای پشتیبان من، که به هنگام سختی پنهان‌گاهیم هستی، قومها از سراسر جهان نزد تو آمده، خواهند گفت: «پدران ما چقدر نادان بودند که خدایان بوج و دروغین را پیروی می‌کردند! ۱۹ آیا انسان می‌تواند برای خود خدا بسازد؟ بئی که به دست انسان ساخته شود خدا نیست!» ۲۰ خداوند می‌گوید: «قدرت و توانایی خود را به آنها نشان خواهیم داد و سرانجام به ایشان خواهیم فهماند که تنها من خداوند هستم.»

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: ۲ «تو ناید در چنین مکانی ازدواج کنی و صاحب فرزند شوی، ۳ چون کودکانی که در اینجا به دنیا بیاند همراه پدران و مادرانشان ۴ در اثر بیماریهای کشنده خواهند شد؛ کسی برای آنها ماتم نخواهد گرفت؛ جنازه‌ایشان دفن نخواهند شد بلکه

16

نمایید و روز شبات را مقدس بدارید و در این روز کار نکنید، **۲۵ آنگاه پادشاهانی که بر تخت داود می‌نشینند، سوار بر اربابها و اسپان، همراه با صاحبمنصبان و مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه‌های این شهر داخل خواهند شد، و این شهر تا به ابد مسكون خواهد ماند.** **۲۶ از اطراف اورشلیم و از شهرهای یهودا و سرزمین بیانیم و از دشتها و کوهستانها و جنوب یهودا مردم همه خواهند آمد و قریانیهای گوناگون به خانه خداوند تقديم خواهند نمود.** **۲۷ «اما اگر از من اطاعت نکنید و روز شبات را به عبادت و استراحت اختصاص ندهید، و اگر در این روز همچون روزهای دیگر، از دروازه‌های اورشلیم کالا به شهر وارد کنید، آنگاه این دروازه‌ها را به آتش خواهم کشید، آتشی که به کاخهای این سرایت کند و آنها را از بین برد و هیچ کس نتواند شعله‌های آن را خاموش کند».**

۱۸

خداوند به من فرمود: «برخیز و به کارگاه کوزه‌گری برو، و من در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» **۳ برخاستم و به کارگاه کوزه‌گری رفتم.** دیدم که کوزه‌گر بر سر چرخش سرگم کار است؛ **۴ ولی کوزه‌ای که مشغول ساختن بود، به شکل دلخواهش در نیامد؛ پس آن را دوباره خمیر کرد و بر چرخ گذاشت تا کوزه‌ای دیگر مطابق میلش بسازد.** **۵ آنگاه خداوند فرمود:** «ای بنی اسرائیل، آیا من نمی‌توانم با شما همان‌گونه رفتار کنم که این کوزه‌گر با گلش کرد؟ شما هم در دستهای من، همچون گل در دست کوزه‌گر هستید. **۶ هرگاه اعلام نمایم که قصد دار قومی یا مملکتی را منهدم و ویران سازم،** اگر آن قوم از شرارت دست کشید و توبه کنند، از قصد خود منصرف می‌شون و نابودشان نخواهمن کرد.

۹ و اگر اعلام کنم که می‌خواهم قومی یا مملکتی را قدرتمند و بزرگ سازم، **۱۰ اما آن قوم راه و روش خود را تغییر داده، به دنبال شرارت برونده و احکام مرا اطاعت نکنند، آنگاه من نیز نیکویی و بركتی را که در نظر داشتم، به آن قوم نخواهم داد.** **۱۱ «حال برو و به تمام ساکنان یهودا و اورشلیم هشدار بده و بگو که من علیه ایشان بلاعی تدارک می‌بینم؛ پس بهتر است از راههای رشیشان بازگردند و کردار خود را اصلاح کنند.** **۱۲ «اما ایشان جواب خواهند داد: «یهوده خود را زحمت مده! ما هر طور که دلمان می‌خواهد زندگی خواهیم کرد و امیال سرکش خود را دنبال خواهیم نمود!»**

۱۳ خداوند می‌فرماید: «حتی در میان بت پرستان تاکون چنین چیزی رخ نداده است! **۱۴ قوم من عمل زیستی مرتکب شده که تصویرش را هم نمی‌توان کرد!** **۱۵ ای پادشاه اینها بدل نیزند؛ جویارهای خنک نیز که از دور دستهای جاری اند، هرگز خشک نمی‌شوند.** **۱۶ به پادشاه اینها می‌توان اعتماد کرد، اما به قوم من اعتمادی نیست! زیرا آنها مرا ترک نموده و به بتها روی آورده‌اند؛ از راههای هموار قدیم بازگشته‌اند و در بی‌راههای گناه قدم می‌زنند.** **۱۷ از این رو سرزی‌میشان چنان ویران خواهد شد که هر کس از آن عبور کند، حریت نماید و از تعجب سر خود را تکان دهد.** **۱۸ همان‌طور که پاد شرقی خاک را پراکنده می‌کند، من هم قوم خود را به هنگام رویارویی با دشمنانشان پراکنده خواهم نمود!** **۱۹ آنگاه قوم گفتند: «باید خود را از شر ارمیا ایشان اعتنایی نخواهم نمود!»** **۲۰ ای پادشاه اینها می‌فرماید: «ای پادشاه و مردم یهودا، ای ساکنان اورشلیم و همه کسانی که از این دروازه‌ها عبور می‌کنند،** **۲۱ به این هشدار توجه کنید تا زنده بمانید: تباید در روز شبات کار کنید بلکه این روز را به عبادت و استراحت اختصاص دهید.** به اجدادتان هم همین دستور را دادم، **۲۲ ولی آنها گوش ندادند و اطاعت نکردند بلکه با سرسختی به دستور من بی‌توجهی نمودند و اصلاح نشدند.** **۲۳ ای پادشاه اینها می‌فرماید: «ای پادشاه اینها از من اطاعت**

سنگی تان نوشته شده و بر گوشه‌های مذبحهای این کنده کاری شده است.

۲ چنان‌نان یک دم از گنگه غافل نمی‌مانند، زیر هر درخت سیز و روی هر کوه بلند بت می‌پرستند؛ پس به سبب گناهاتان، تمام گنجها و بتخانه‌های این را به تاراج خواهم داد، **۴ و مجبور خواهید شد این سرزمین را که به میراث به شما داده بودم ترک کنید و دشمنان این را در سرزمینهای دور دست بندگی نمایید،** **۵ چون آتش خشم مرا شعله‌ور ساخته‌اید، آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد!** **۶ «لعت بر کسی که به انسان تکیه می‌کند و چشم امیدش به اوست و بر خداوند توکل نماید.** **۷ او مثل بوته‌ای است که در بیان خشک و سوزان و در شوره‌زارها می‌رود، جایی که هیچ گیاه دیگری وجود ندارد؛ او هرگز خیر و برکت نخواهد دید!** **۸ «خوشا به حال کسی که بر خداوند توکل دارد و تمام امید و اعتمادش بر اوست!** **۹ او مانند درختی خواهد بود که در کنار رودخانه است و رویش‌هایش از هر طرف به آب می‌رسد درختی که نه از گرمایی است و نه از خشکسالی!** **۱۰ برش شاداب می‌ماند و از میوه آوردن باز نمی‌ایستد!** **۱۱ «هیچ چیز مانند دل انسان فریبکار و شرور نیست؛ کیست که از آنچه در آن می‌گذرد آگاه باشد؟** **۱۲ تنها من که خداوند هستم می‌دانم در دل انسان چه می‌گذرد! تنها من از درون دل انسان آگاهم و انگیزه‌های او را می‌دانم و هر کس را مطابق اعمالش جزا می‌دهم.** **۱۳ شخصی که ثروتش را می‌دانم و هر راه نادرست به دست می‌آورد، همانند پرنده‌ای است که لانه خود را از جوچه‌های دیگران پر می‌سازد. همان‌گونه که این جوچه‌ها خیلی زود او را واگذاشته می‌روند، او نیز به‌زودی ثروتش را از دست خواهد داد و سرانجام چوب حماقت را خواهد خورد.** **۱۴ اما ما در برابر تاج جاودانی، رفع و پرچلال تو ستابیش می‌کنیم.** **۱۵ ای خداوند، ای اید اسرائیل، تمام کسانی که از تو برگردند، رسوا و شرم‌سار می‌شوند؛ آنها مانند نوشته‌های روی خاک محظ خواهند شد، چون خداوند را که چشممه آب حیات است، ترک کرده‌اند.** **۱۶ خداوند، تنها تو می‌توانی مرآ شفا بخشی، تنها تو می‌توانی مرآ برجات دهی و من تنها تو را ستابیش می‌کنم!** **۱۷ هشدارهای خداوند که مدام درباره آنها سخن می‌گفتی چه شد؟ اگر آنها واعقاً از سوی خدا هستند، پس چرا انجام نمی‌شوند؟** **۱۸ خداوند، من هیچگاه از تو نخواسته‌ام که بر آنها بلا نازل کنی و هرگز خواتی هلاکت ایشان نبوده‌ام؛** **۱۹ تو خوب می‌دانی که من تنها هشدارهای تو را به ایشان اعلام کرده‌ام.** **۲۰ خداوند، مرآ و بحشت نیاندراز تنها امید من در روز مصیبت، تو هستی!** **۲۱ تمام کسانی را که مرآ آزار می‌دهند، به رسوای و هراس گرفتار بساز، ولی مرآ از هر بلاعی محفوظ بدار. آری، به ایشان دو چندان بلا بفترس و نابودشان کن!** **۲۲ آنگاه خداوند فرمود که بروم و در کنار دروازه قوم که پادشاهان یهودا از آن عبور می‌کنند و در کنار سایر دروازه‌های اورشلیم بایستم،** **۲۳ و در آنجا خطاب به همه مردم بگویم که خداوند چنین می‌فرماید: «ای پادشاهان و مردم یهودا، ای ساکنان اورشلیم و همه کسانی که از این دروازه‌ها عبور می‌کنند،** **۲۴ این هشدار توجه کنید تا زنده بمانید: تباید در روز شبات کار کنید بلکه این روز را به عبادت و استراحت اختصاص دهید.** به اجدادتان هم همین دستور را دادم، **۲۵ ولی آنها گوش ندادند و اطاعت نکردند بلکه با سرسختی به دستور من بی‌توجهی نمودند و اصلاح نشدند.** **۲۶ ای پادشاه اینها از من اطاعت**

به سخنانش گوش فرا ندهیم و تهمتی بر او وارد سازیم تا دیگر بر ضد ما سخن نگوید!» **19** بنابراین ارمیا دعا کرده، گفت: «خداؤندا، به سخنانم توجه نما! بین درباره من چه می‌گویند. **20** آیا باید خوبی‌های مرا با بدی تلافی کنند؟ برای کشتن من دام گذاشته‌اند حال آنکه من بارها نزد تو از ایشان طوفاری کرده و کوشیده‌ام خشم تو را از ایشان برگردانم. **21** اما حال خداوندا، بگذار فرزندانشان از گرسنگی بمیرند و شمشیر خون آنها را بربریز؛ زنانشان بیوه بشوند و مادرانشان داغدیده! مردانها از بیماری بمیرند و جوانان در جنگ کشته شوند! **22** بگذر و قتی سریان به ناگه هجوم می‌آورند، فریاد و شیون از خانه‌های ایشان برخیزد! زیرا بر سر راهم دام گستره‌اند و برایم چاه کنده‌اند. **23** خداوندا، تو از تمام توطیه‌های ایشان برای کشن من آکاهی؛ پس آنها را نخش و گاهشان را از نظرت دور مدار، ایشان را به هنگام خشم و غضب خود، داوری فرما و در حضور خود هلاک نما!

20

فَشَحُورُ كَاهِنٍ، پَسْ إِمِيرٍ، كَهْ رَئِيسٌ نَاظِرٌ خَانَةً خَداُونَدٌ بُودَ، شَنِيدَ كَهْ أَرمِيا جَهْ تَبَوَّيْتَ كَرَدَهُ اسْتَ. **2** پَسْ بَهْ دَسْتُورُ اوْ ارمِيا تَبَيْ تَرَدَنَدَ اوْ رَا درْ كَنَارِ درْ رَوازَهِ بَالَّى بَيَانِمِينَ كَهْ نَزِدِكِي خَانَةً خَداُونَدَ بُودَ، درْ كَنَهِ قَوَارِ دَادَنَدَ. **3** رَوْزَ بَعْدَ، وَقْتِ فَشَحُورِ ارمِيا رَا آزادَ مَيْ كَرَدَ، ارمِيا به اوْ گَفَتْ: «فَشَحُورُ، خَداُونَدَ نَامَ تو رَا عَوْضَ كَرَدَهُ اسْتَ؛ اوْ نَامَ تو رَا؟ سَاكِنَ درْ وَحْشَتَ «نَهَادَهُ اسْتَ. **4** خَداُونَدَ تَوْ وَ دَوْسَتَانَتَ رَا دَجَارِ هَرَاسَ وَ حَشَتَ خَواهَدَ سَاختَ. آنَهَا رَا خَواهِي دَيَدَ كَهْ باْ شَمَشِيرِ دَشْمَنَ كَشَتَهُ مَيْ شُونَدَ. خَداُونَدَ الْهَالِي بَهُودَا رَا به پَادَشَاهِ بَابِلِ تَسْلِيمَ خَواهَدَ كَرَدَ اوْ اينَ قَمَ رَا به بَابِلِ به اسَارتِ خَواهَدَ بَرَدَ وَ يَا خَواهَدَ كَشتَ. **5** خَداُونَدَ اجْزَاهَ خَواهَدَ دَادَهُ كَهْ دَشْمَنَانَ، اورْشَلِيمَ رَا غَارَتَ كَنَتَنَ وَ تَامَ ثَرَوتَ وَ اشِيَاءَ قِيمَتِيَ شَهَرَ وَ جَوَاهِرَ سَلَطَتِيَ بَهُودَا رَا به بَابِلِ بَيَرنَدَ. **6** وَ تو اى فَشَحُورُ، باْ تَامَ اعْصَيَاتِ خَانَوَادَهَاتِ اسْبَرَ شَدَهُ، به بَابِلِ خَواهَدَ رَفَتَ وَ درْ هَمَانِ جَا خَواهِيدَ مَرَدَ وَ دَفَنَ خَواهَدَ شَدَهُمَ تو وَ هَمَ تَامَ دَوْسَتَانَتَ كَهْ بَرَايَ آنَهَا به درْوَعِ بَيَشَگُوَيِ مَيْ كَرَدَيِ كَهْ اوضَاعَ خَوَبَ وَ آرامَ اسْتَ! **7** خَداُونَدَ، تو به من وَعَدَه دَادَهُ كَهْ كَسَكَمَ كَتَيِ، ولَيْ مَرَا فَيَفَهَهَيَ؛ اما من مَجْبُورِ كَلامَ تو رَا به ایشانِ اعلامِ نَمَایمَ، چَوْنَ ازْ مَنْ نِيروْمنَدَرِي! من مَسْخَرَهِ مَرْدَمَ شَدَهَمَ وَ صَبَحَ تَا شَبَهَ هَمَهُ به من مَيْ خَنَنَدَ. **8** وَقْتِ دَهَانَ بَازَ مَيْ كَنمَ تَا چَجزِي بَيَگُوَيِ، فَرِيادِ ازْ نَهَادِ بَرَميَ آیدَهُ كَهْ: «خَشَوْنَتَ وَ وَيَارَنِ!» آريِ، این پَيَامَهَا ازْ جَانِبِ خَداُونَدِ مَرَا مَاهِيَ رسَوَاهِيَ وَ تَمَسَخَرَ سَاختَهَهُ اسْتَ. **9** ازْ مَنْ طَرفِ دِيَگَرِ اَكْرَنَخَواهِمَ كَلامَ تو رَا اعلامَ كَنمَ وَ ازْ جَانِبِ تو سَخَنَ بَيَگُوَيِ، آنَگَاهَ كَلامَ تو رَدَ دَلَمَ مَثَلَ آتِشَ، شَعلَهُرَهُ مَيْ شَرَدَ كَهْ تَا مَغَرِ اَسْتَخَوانَهَايِمَ رَا مَيْ سَوزَانَدَ وَ نَمَى توَانَ آرامَ بَيَگُوَيِ. **10** ازْ هَرِ طَرفِ صَدَاهِ تَهَدِيدَهُ آنَهَا رَا مَيْ شَنَوَمَ وَ بَدَنَمَ مَيْ لَزَدَ، حتَّى دَوْسَتَانَهُ مَيْ گوَيَنَدَهُ كَهْ ازْ دَسَتَهُ مَنْ شَكَایتَ خَواهَدَ كَردَ. آنَهَا مَيْ مَنْتَظَرَنَدَهُ كَهْ بَيَقَتمَ، وَ به يَكَدِيگَرِ مَيْ گوَيَنَدَ: «شَایَدَ اوْ خَرَدَشَ رَا به دَامَ بَيَنَدَادَهُ؛ آنَ وقتَ مَيْ تَوَانَ آرامَ بَيَگُوَيِ. **11** ولَيْ خَداُونَدَ هَمَجَونَ يَكَ مرَدَ جَنَگَيِ، نِيروْمنَدَهُ وَ تَوَانَ، درْ كَارَامَ اِسْتَادَهُ اسْتَ؛ پَسْ دَشْمَنَانَ به زَمِينَ خَراهَنَدَ افَادَ وَ برْ مَنْ چَيَرَهَ نَخَواهَنَدَ شَدَهُ. ایشانِ سَكَشَتَ خَواهَدَ خَرَدَ وَ اينَ رسَوَاهِي هَمِيشَهُ برَ آنَهَا خَواهَدَ مَانَدَهُ. **12** اى خَداُونَدَ لَشَكَرَهَاهِ آسمَانَ كَهْ مَرَدَ رَا ازْ روَيِ عَدَلَ وَ اَنْصَافَ مَيْ آزِمَاهِيَ وَ ازْ دَلَهَا وَ افَكارِ ایشانِ آکاهِيَ، بَگَذَارِ تَا اِنتَقامَ تو رَا ازْ ایشانِ بَيَيَمَ، چَوْنَ دَادَ خَرَدَ رَا نَزَدَ تو اَورَدَهَمُ. **13** بَرَايِ خَداُونَدَ سَرَوَهُ شَكَرَگَارِي خَواهَمَ خَوانَدَ وَ اوْ رَا تَمجِيدَ خَواهَمَ كَردَ، زَيَرَهُ اوْ مَظَلَومَانَ رَا ازْ دَسَتَ ظَلَمانَ رَهَاهِيَ مَيْ دَهَدَهُ. **14** نَفَرَينَ برَ آنَ رَوْزَيَ كَهْ به دَنِيَا آمَدَهُ نَفَرَينَ برَ آنَ رَوْزَيَ كَهْ مَهْ مَادَرَهُ مَادَرَهُ دَادَهُ كَهْ اوْ صَاحَبَ پَسَرَيَ شَدَهُ وَ باَيِنَ مَؤَدَهُ اوْ رَا شَادَ سَاختَ! **15** اى كَاشَ مَثَلَ شَهَرَهَايِ قدِيمَهِ كَهْ خَداُونَدَ بَدَونَ تَرَحِمَ زَيَرَهُ وَ روَيَشَانَ كَردَ، اوْ هَمَ نَابِودَ شَوَدَ وَ صَبَحَ تَا شَبَهَ ازْ صَدَاهِ جَنَگَهُ درْ وَحْشَتَ باَشَدَ، **16** زَيَرَهُ به هَنَگَامَ تَولَدمَ نَكَشَتَهُ اى كَاشَ درْ شَكَمَ مَادَرَهُ مَيْ دَرَمَ وَ رَحَمَ مَادَرَهُ مَورَهُ مَيْ شَدَهُ! **17** من چَرا به دَنِيَا آمَدَهُ؟ آيَا تَنَهَا بَرَايِ اينَكَهْ درْ تَامَ زَنَدَگَيِ شَاهَدَ سَختَيِ وَ اندَوهَ باَشَ وَ عَمَرَ خَرَدَ رَا درْ شَرَمسَارَيِ وَ رسَوَاهِيَ به سَرِ بَرَمَ؟ **18** مَرَدَ گَفَتْ كَهْ **15** خَداُونَدَ لَشَكَرَهَاهِ آسمَانَ، خَدَاهِ اِسْرَائِيلَ چَنَينَ مَيْ فَرمَادَ:

19

رَوْزِي خَداُونَدَ فَرمَودَ كَهْ كَوَزَاهِي بَخَرَمَ وَ به هَمَراهَ چَندَ نَفَرَ ازْ رَيَشَ سَفِيدَانَ قَوْمَ وَ كَاهَهَانَ سَالَخَورَهَهُ به وَادِي بَنْ هَنَوَمَ درْ نَزِدِيکِي درْ رَوازَهِ گَرَانَ بَرَوَمَ وَ درْ آتِجا بَيَامَ اوْ رَا اعلامَ كَرَدَهُ، **3** بَگَوِيمَ كَهْ خَداُونَدَ لَشَكَرَهَاهِ آسمَانَ، خَدَاهِ اِسْرَائِيلَ چَنَينَ مَيْ فَرمَادَ: «اَيِ پَادَشَاهَانَهُ بَهُودَا وَ اهَالِ اورْشَلِيمَ، به پَامِنَ گَوشَ فَرَا دَهِيدَ! چَنَانَ بَلَى هَولَنَاكِي بَرَ سَرِ اينَ شَهَرَ خَواهَمَ آورَدَهُ كَهْ هَرِ كَسَ بَشَنَوَهَهُ مَاتَ وَ مَبَهَوَتَ شَوَدَ. **4** زَيَرَا بَنِي اِسْرَائِيلَ مَرَا تَرَكَ كَرَدَهُ وَ اينَ مَكَانَ رَا ازْ كَرَدارِ شَرَمَ آورَ وَ شَرَوَانَهُ خَوَيِشَ بَرَ سَاختَهَهَانَدَ؛ مَرَدَ بَرَايِ بَهَا بَخَورَ مَيْ سَوزَانَدَ بَهَهَيَ كَهْ نَهَدَهَ بَلَى هَولَنَاكِي بَرَ سَرِ اينَ شَهَرَ خَواهَمَ آورَدَهُ كَهْ هَرِ كَسَ بَشَنَوَهَهُ مَاتَ وَ مَبَهَوَتَ شَوَدَ. **5** بَرَايِ بَتَ بَعَلِ مَذَبَحَهَاهِي بَلَندَ سَاختَهَهُ، پَسَرانَ خَودَ رَا بَرَ آنَهَا مَيْ سَوزَانَدَ كَاريَ كَهْ مَنَهَ هَرِنَگَرِ اَمِرِ نَفَرَهَهُ بَدَمَ وَ حتَّى ازْ فَكَرِمَ نَيزَ نَكَشَتَهَهُ بَدَ! **6** «بنَابَرَايِنَ رَوْزِي خَواهَمَ دَادَ تَشَاهَ رَا درَ اينَ مَكَانَ به خَاکَ وَ خَوَنَ بَكَشَنَدَ وَ جَنَاهَهَاهَيَانَ خَورَاکَ لَاشَخَورَهَا وَ حَيَوانَاتَ وَحَشَيِ گَرَدنَدَ. **8** شَهَرَ اورْشَلِيمَ رَا نَيزَ چَنَانَ وَ بَرَانَ خَواهَمَ سَاختَهَهُ كَهْ هَرِ كَسَ ازْ كَتَارَشَ عَبَورَ نَمَایدَ، مَاتَ وَ مَبَهَوَتَ شَوَدَ. **9** اَجاَزَهُ خَواهَمَ دَادَ دَشَمَنَ شَهَرَ رَا مَحَاصِرَهِ كَنَدَ وَ كَسَانَيَ كَهْ دَانَ مَانَدَهَ باَشَنَدَ ازْ گَرسَنَگَيِ مَجْبُورَهُ به خَورَدَنَ گَوَشَتَ فَرَزَنَدَ وَ دَوْسَتَانَشَانَ شَوَنَدَ. **10** آنَگَاهَ خَداُونَدَ مَرَا فَرمَودَ كَهْ آنَ كَوَزَهَ رَا درَ بَرَايِ چَشَمانَ هَمَراهَاهَنَمَ بشَكَتَهَهُ وَ به ایشانِ بَكَوِيمَ كَهْ پَامِنَهُ شَهَرَ رَا مَحَاصِرَهِ كَنَدَ وَ كَسَانَيَ كَهْ دَانَ گَونَهَهُ كَهْ اينَ كَوَزَهَ خَرَدَ شَدَهُ وَ دِيَگَرِ قَابِلَهُ بَيَامَ تَعَمِيرَ نَيَسَتَ، بَدِينَ گَونَهَهُ اورْشَلِيمَ وَ اهَالِ آنَ هَمَ ازْ بَينَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ. تَعَدَادَ كَشَتَهَشَدَگَانَ به قَدرِي زَيَادَ خَواهَدَ بَوَدَ كَهْ جَنَاهَهَاهَا رَا درَ تَوْفَتَ دَفَنَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ، چَنَانَكَهَهُ دِيَگَرِ جَاهِي باَقِي نَمَانَدَ. **12** اورْشَلِيمَ رَا هَمَ مَانَدَ تَوْفَتَ بَرَ ازْ جَانَهَهَاهِي خَواهَمَ سَاختَهَهُ. **13** خَانَهَاهِي اورْشَلِيمَ وَ كَاخَهَاهِي سَلَطَنَتِي بَهُودَا رَا هَرِ جَاهِي كَهْ بَرَ بَامَ آنَ بَرَايِ خَورَشِيدَ وَ مَاهَ وَ سَtarَگَانَ بَخَورَ سَوَانِيهَهُهُ وَ هَدَاهَاهِي نَوْشَلَانَيِ تَقَدِيمَ كَرَدَهُ باَشَنَدَهُهُ هَمَ رَا مَانَدَ تَوْفَتَ، «اَهَمَانَ گَونَهَهُ كَهْ اينَ كَوَزَهَهُ خَرَدَهُهُ وَ دِيَگَرِ قَابِلَهُ بَيَامَ تَعَمِيرَ نَيَسَتَ، بَدِينَ گَونَهَهُ اورْشَلِيمَ وَ اهَالِ آنَ هَمَ ازْ بَينَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ. تَعَدَادَ كَشَتَهَشَدَگَانَ به قَدرِي زَيَادَ خَواهَدَ بَوَدَ كَهْ جَنَاهَهَاهَا رَا درَ تَوْفَتَ دَفَنَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ، چَنَانَكَهَهُ دِيَگَرِ جَاهِي باَقِي نَمَانَدَ. **14** اَرجَاهِي اَرجَاهِي نَوْشَلَانَيِ تَقَدِيمَ كَرَدَهُ باَشَنَدَهُهُ هَمَ رَا مَانَدَ تَوْفَتَ، «اَهَمَانَ گَونَهَهُ كَهْ اينَ كَوَزَهَهُ خَرَدَهُهُ وَ دِيَگَرِ قَابِلَهُ بَيَامَ تَعَمِيرَ نَيَسَتَ، بَدِينَ گَونَهَهُ اورْشَلِيمَ وَ اهَالِ آنَ هَمَ ازْ بَينَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ. تَعَدَادَ كَشَتَهَشَدَگَانَ به قَدرِي زَيَادَ خَواهَدَ بَوَدَ كَهْ جَنَاهَهَاهَا رَا درَ تَوْفَتَ دَفَنَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ، چَنَانَكَهَهُ دِيَگَرِ جَاهِي باَقِي نَمَانَدَ. **15** اَرجَاهِي اَرجَاهِي نَوْشَلَانَيِ تَقَدِيمَ كَرَدَهُ باَشَنَدَهُهُ هَمَ رَا مَانَدَ تَوْفَتَ، «اَهَمَانَ گَونَهَهُ كَهْ اينَ كَوَزَهَهُ خَرَدَهُهُ وَ دِيَگَرِ قَابِلَهُ بَيَامَ تَعَمِيرَ نَيَسَتَ، بَدِينَ گَونَهَهُ اورْشَلِيمَ وَ اهَالِ آنَ هَمَ ازْ بَينَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ. تَعَدَادَ كَشَتَهَشَدَگَانَ به قَدرِي زَيَادَ خَواهَدَ بَوَدَ كَهْ جَنَاهَهَاهَا رَا درَ تَوْفَتَ دَفَنَ خَواهَنَدَهَهُ رَفَتَ، چَنَانَكَهَهُ دِيَگَرِ جَاهِي باَقِي نَمَانَدَ.

روزی صدقیای پادشاه، دو نفر از درباریان یعنی فشحور (پسر ملکیا) و صفتیان کاهن (پسر معسیا) را نزد من فرستاد تا به من بگویند: «بیوکدینصر، پادشاه بایل به ما اعلان جنگ داده است! تو از خداوند درخواست کن تا ما را یاری کن!» شاید بر ما لطف فرماید و مانند گذشته معجزه‌ای کرده، بیوکدینصر را وارد به عقب‌نشیتی نماید. **۳** آنگاه من فرستاد گان پادشاه را نزد او بازگرداندم تا به وی بگویند که خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «من سلاحهای شما را که در جنگ علیه پادشاه بایل و سپاهش به کار می‌برید به اثر خواهم ساخت و ایشان را که شهر را محاصره کردند به قلب شهر خواهم آورد. **۵** من خود با تمام قدرت و با نهایت خشم و غضب خود علیه شما خواهم چنگید، **۶** و تمام ساکنان شهر را، از انسان و حیوان، به ویا وحشتناکی مبتلا کرده، خواهم کشتم. **۷** سرانجام خود صدقیا، پادشاه یهودا و شما درباریان و همه آنانی را که از وبا و شمشیر و قحطی جان به در پرده باشند به دست بیوکدینصر، پادشاه بایل و لشکریانش خواهم سپردم، به دست کسانی که تنهی خوشنان هستند تا بدون ترحم و دلسوزی همه را بکشند. **۸** سپس خداوند به من فرمود که به مردم چنین بگوییم: «اینک در راه پیش روی شما می‌گذارم، یک راه زنده ماندن و دیگری راه مرگ! **۹** یا در اورشلیم بمانید تا در اثر جنگ و تحطی و بیماری هلاک شوید، و یا شهر را ترک کرده، خود را به محاصره کنند گانتان، بایلی‌ها تسليم کنید تا زنده بمانید. **۱۰** زیرا من دست تصمیم دارم این شهر را نابود کنم و به هیچ وجه تصمیم را تغیر نخواهم داد. پادشاه بایل این شهر را تستحر کرده، با آتش آن را ازین خواهد برد. **۱۱** خداوند به خاندان پادشاه یهودا که از نسل داوده استند، چنین می‌فرماید: «به هنگام داوری، همواره با عدل و انصاف قضاوی کنید؛ از مظلوم در مقابل ظالم حمایت کنید؛ در غیر این صورت خشم من به سبب شرatan افروخته خواهد شد و کسی تغواصه توائست آن را خاموش کند. **۱۲** ای مردم اورشلیم، که بر سخرهای بلندتر از دشت هموار ساکنید، بدانید که من بر ضد شما هستم و با شما خواهم چنگید. شما با تکری می‌گویید: «کیست که بتواند به ما حمله کند و شهر ما را به تصرف درآورد؟» **۱۴** ای شهزاده ای از ایشان گناهاتان خواهم رسانید و در چنگلها یا چنان آتشی بر پا خواهم نمود که هر چه در اطرافشان باشد، بسوزاند. »

خداوند فرمود که به قصر پادشاه یهودا بروم و به او که بر تخت پادشاهی داود نشسته و به تمام درباریان و به اهالی اورشلیم، بگوی که خداوند چنین می‌فرماید: «عدل و انصاف را بجا آورید و داد مظلومان را از طالمان بستانید؛ به غربیان، بیهیمان و بیوهزان ظلم نکنید و خون بی گاهان را نزیرید. **۴** اگر آنچه می‌گوییم انجح دهید، اجراخ خواهم داد که همواره پادشاهیان از نسل داود بر تخت سلطنت تکیه بزنند و با درباریان و همه قوم در سعادت و آسایش، روزگار بگذرانند. **۵** ولی اگر این حکم را اطاعت نکنید، به ذات خود قسم که این قصر به ویرانه تبدیل خواهد شد. **۶** زیرا خداوند درباره قصر پادشاه یهودا چنین می‌فرماید: «اگرچه تو در نظر مثقال سزمن حاصلخیز جله‌عاد و مانند کوههای سرسیز لبنان زیبا می‌باشی، اما تو را ویران و متروع خواهم ساخت تا کسی در تو زندگی نکنند؛ **۷** افرادی ویرانگر را همراه با تبرهایشان خواهم فرستاد تا تمام سوتنهای و تیرهای چوبی تو را که از بهترین سروهای آزاد تهیه شده‌اند، قطع کنند و در آتش بسوزانند. **۸** آنگاه مردم سرزمهیان دیگر

23

گفته است که هیچ بلایی بر شما نازل نخواهد شد.»¹⁸ ولی کدام یک از این انبیا آنقدر به خداوند زدیک است تا افکار او را بداند و کلام او را بشنود؟ کدام یک از ایشان به سخنان او توجه کرده تا آن را درک نماید؟¹⁹ اینکه خداوند گردباد شدید غضب خود را می‌فرستد تا زمن را از وجود این اشخاص بدکار پاک سازد؛²⁰ آتش خشم و غضب خداوند خاموش نخواهد شد تا زمانی که ایشان را به مجازاتشان برسانند. در آینده این را به خوبی درک خواهد کرد؛²¹ خداوند می‌فرماید: «من این انبیا را نفرستادم، ولی ادعای من کنند که از جانب من سخن می‌گویند؛ هیچ پیغامی به ایشان ندادم، ولی می‌گویند که سخنان مرا بیان می‌دارند.»²² اگر آنها از جانب من بودند می‌توانستند پیغام مرا به مردم اعلام نمایند و ایشان را از راههای گناه‌آسودان بازگردانند.²³ من خدای نیستم که فقط در یک جا باشم، بلکه در همه جا حاضر هستم؛²⁴ پس آیا کسی می‌تواند خود را از نظر من پنهان سازد؟ مگر نمی‌دانند که حضور من آسمان و زمین را فرا گرفته است؟²⁵ «من از سخنان این انبیا مطلع هستم؛ می‌دانم که به دروغ ادعا می‌کنند که من کلام خود را در خواب بر ایشان نازل کرده‌ام!»²⁶ تا به کی این پیام‌آوران دروغین با حرشهای ساختگی‌شان قوم مرا فربیت خواهند داد؟²⁷ آنها بایان این خواهی‌دروغین می‌کوشند قوم را واردند تا مرا فراموش کنند، درست همان طور که پدرانشان مرا خواهند یافت و اسرائیل در صلح و آرامش زندگی خواهد کرد. 7 در آن ایام، مردم هنگام سوگند یاد کردن، دیگر نخواهند گفت: «قسم به خدای زنده که بنی اسرائیل را از مصر رهایی داد»⁸ بلکه خواهند گفت: «قسم به خدای زنده که قوم اسرائیل را از سزمینهایی که ایشان را به آجتا تعیین کرده بود، به سزمین خودشان بازگرداند.»⁹ به سبب انبیای دروغین و حیله‌گر دلم شکسته و تنم لزان است! مانند کسی که مست شراب می‌باشد، گیج و حیرانم، به سبب خداوند و به سبب کلام مقدش.¹⁰ این سزمین پر از اشخاص زناکار می‌باشد؛ انبیا شرونند و نیرویشان را در راه نادرست به کار می‌برند؛ بنابراین، زمین در اثر لعنت خدا خشک شده و چراگاهها نیز از بین رفته‌اند.¹¹ خداوند فرماید: «کاهان هم مانند انبیا از من دور هستند؛ حتی در خانه من نیز شرارت می‌ورزند.»¹² از این روز، راهی که می‌روند تاریک و لغرنده خواهد بود و در آن لغزیده، خواهند افتاد؛ پس در زمان معین بر آنها بلا نازل خواهم کرد و مجازاتشان خواهم نمود.¹³ «انبیای سامره پسیار شور بودند؛ آنها از سوی بت بعل پیام می‌آوردند و با این کار، قوم من، اسرائیل را به گناه می‌کشانند؛ و من همه اینها را می‌دیدم.¹⁴ ولی اینکه انبیای اورشلیم از آنها نیز شرورترند و کارهای هولناکی مرتکب شوند، زنا می‌کنند و نادرستی را دوست می‌دارند، به جای آنکه بدکاران را از راههای گناه‌آسودان بازگردانند، ایشان را به انجام آنها تشویق و تغییر می‌کنند. این افراد از مردم شهرهای سدوم و عموره نیز فاسدترند.»¹⁵ بنابراین، خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «من به انبیای اورشلیم خوارک تلخ خواهم خوارانید و زهر خواهم نوشانید، چون ایشان باعث شده‌اند که خدانشناسی و گناه، در سراسر این سزمین رواج یابند.»¹⁶ خداوند لشکرهای آسمان می‌دهند، گوش ندهید، چون سخنان ایشان از طرف من نیست بلکه ساخته و پرداخته خودشان است!¹⁷ پیوسته به آنکی که به من بی‌احترامی می‌کنند، می‌گویند: جای نگرانی نیست؛ همه چیز به خوبی پیش می‌رود؛ و به آنکی که در بی‌هوشی خود هستند به دروغ می‌گویند: «خداوند

پس از آنکه نیوگدین²⁸، پادشاه بابل، یهوداکین (پسر یهوداکیم) پادشاه یهودا را همراه با بزرگان یهودا و صنعتگران و آهنگران به بابل به اسارت برد،

جزو کسانی که هرگز کامیاب نخواهند شد؛ چون هیچ‌یک از فرزندان او بر تخت سلطنت دارد تکیه نخواهد زد و بر بیوه‌ها فرمانروایی نخواهد کرد!»

مجازات خواهم نمود و سرزمین ایشان را به ویرانهای ابدی تبدیل خواهم کرد، 13 و تمام بلاهای را که تو سط ارمیا بر ضد اقوام گفته بدم بر سر بازیلی ها خواهم آورد؛ به، تمام بلاهایی که در این کتاب نوشته شده است. 14 همان طور که ایشان قوم مراسیر کردند، اقام مختلف و پادشاهان پرگ نیز آنها را به اسارت خواهند برد، و من مطابق کارها و رفتارشان، مجازاتشان خواهم کرد. 15 آنگاه خداوند، خدای اسرائیل به من فرمود: «این جام شراب را که از خشم و غضب من لبیر شده است، بگیر و به تمام قومهایی که تو را نزد آنها می فرستم بتوشان ۱۶ تا همه از آن نوشیده، گنج شوند. ایشان در اثر جنگی که من علیه آنها بر پا می کنم دیوانه خواهند گردید.» 17 پس جام خشم و غضب را از خداوند گرفتم و به تمام اقوامی که خداوند مرا نزد پادشاهان سرزمین عوص و شهرهای بهودا رفت و پادشاهان و آنها نزد فرستاد، نوشانیدم. 18 به اورشلیم و شهرهای پادشاهان و بزرگانشان از آن جام نوشیدند؛ برای همین، از آن روز تا به حال این شهرها ویران، مورد تمسخر، منفور و معنون هستند. 19 به مصر رفتم. پادشاه مصر و درباریان او، بزرگان و قوم او و بیکانگان مقیم مصر از آن جام نوشیدند. پادشاهان سرزمین عوص و شهرهای فلسطین هم از آن نوشیدند، ۲۰ یعنی شهرهای اشقلون، غزه، عقرون و باقیمانده شهر اشدو. 21 به سراغ قوهای ادوم، موآب و عمون هم رفتم. 22 تمام پادشاهان صور و صیدون، و پادشاهان سرزمینهای دریای مدیترانه، 23 ددان، تیما، بوز و مردمی که در نقاط دورdest زندگی می کنند ۲۴ تمام پادشاهان عرب، قبایل چادرنشین بیانها، 25 پادشاهان زمری، عیلام و ماد، ۲۶ تمام پادشاهان سرزمینهای دور و نزدیک شمال و همه ممالک جهان یکی پس از دیگری از آن جام نوشیدند و سرانجام خود پادشاه بابل هم از آن جام غضب الهی نوشید. 27 سپس خداوند به من فرمود: «ایشان بگو،» خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل چنین می فرماید: از این جام غضب من بنوشید تا مست شوید و قی کنید، به زمین یفتخت و دیگر پرنخیزید، زیرا شما را به مصیبت و جنگ گرفتار خواهم نمود. 28 و اگر نخواهند جام را بگیرند و بنوشند، به ایشان بگو: «خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: باید بنوشید! 29 من مجازات را از قوم خود شروع کرده‌ام؛ پس آیا فکر می کنید شما بی مجازات خواهید ماند؟ ۳۰ یعنی بدانید که مجازات خواهید شد. من بر تمام مردم روی زمین، بلای شمشیر و جنگ خواهم فرستاد.» این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. ۳۰ «پس علیه آنها پیشگویی کن و به ایشان بگو که خداوند از جایگاه مقسّ خود در آسمان بر قوش و تمام ساکنان جهان بانگ برمی آردد؛ بانگ او مانند فریاد انگوچینانی است که انگور را زیر پا می کنند. ۳۱ فریاد داوری خداوند به دورترین نقاط دنیا می رسد، چون او علیه تمام قومهای جهان اقامه دعوی می کند. او هر انسان را محکمه خواهد کرد و تمام بدکاران را به مرگ تسليم خواهد نمود.» ۳۲ خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: «بلا و مکافات مانند گردبادی عظیم، قومها را یکی پس از دیگری در هم خواهد کوپید و به همه کرنهای زمین خواهد رسید. ۳۳ در آن روز جنگهای کسانی که خداوند کشته است، سراسر زمین را پر خواهند ساخت؛ کسی برای آنها عزاداری نخواهد کرد؛ جنگاهی ایشان را نیز جمع آوری و دفن نخواهند نمود بلکه مانند فضله بر روی زمین باقی خواهند ماند.» ۳۴ ای رهبران و ای شبانان قومها، گریه کنید و فریاد ظروف مرغوب، خواهید افتاد و خرد خواهید شد؛ ۳۵ راه فرار و پناهگاهی نیز

خداوند در رؤیا، دو سید انجیر به من نشان داد که در مقابل خانه خداوند در اورشلیم قرار داشتند. ۲ در یک سید انجیرهای رسیده و تازه بودند و در سید دیگر انجیرهای بد و گندیدهای که نمی شد خورد. ۳ خداوند به من فرمود: «رمیا، چه می بینی؟» جواب داد: «انجیر! انجیرهای خوب خلی خوبند؛ ولی انجیرهای بد آنقدر بدنده که نمی شود خورد.» ۴ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۵ «بیوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: «انجیرهای خوب نمونه تبعیدیان یهودا است که از این سرزمین به بابل فرستاده‌اند. ۶ من بر آنان نظر لطف اندخته، مراقب خواهم بود که در آنجا با ایشان خوش‌فقاری شود و نابود شوند بلکه ایشان را حمایت کرده، استوار خواهم ساخت. ۷ به ایشان دلی خواهدم داد که مشتاق شناخت من باشد؛ آنها قوم خواهند شد و من خدای ایشان، چون با تمام دل نزد من باز خواهند گشت.» ۸ «ولی انجیرهای بد، نمونه صدقیا، پادشاه یهودا، اطرافیان او و بقیه مردم اورشلیم است که در این سرزمین باقی مانده‌اند و یا در مصر ساکنند. من با ایشان همان کاری را خواهدم کرد که با انجیرهای گندیده می مصرف می کنند. ۹ ایشان را مورد نفرت تمام مردم دنیا قار خواهدم داد و در هر جایی که ایشان را آواره کنم، مورد تمسخر، سرزنش و نفیق واقع خواهند شد. ۱۰ همه را گرفتار جنگ و قحطی و بیماری خواهیم نمود تا از سرزمین اسرائیل که آن را به ایشان و به پدرانشان دادم، محظوظ نباشد.»

25

در سال چهارم سلطنت یهودا (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، پیغامی برای تمام مردم یهودا، از جانب خدا بر من نازل شد. در این سال بود که نیوکدیصر، پادشاه بابل، به سلطنت رسید. ۲ به تمام مردم یهودا و اهالی شده است؛ من نیز با کمال وفاداری آنها را به شما اعلام کردم، ولی شما گوش نداده‌اید. ۴ خداوند همواره انبیای خود را نزد شما فرستاده است، ولی شما توجهی نکرده‌اید و نخواسته‌اید گوش بددهید. ۵ آنها به شما می گفتند که از راههای بد و از کارهای شرارت باریان دست بکشید تا خداوند اجازه دهد در این سرزمینی که برای همیشه به شما و به اجدادتان داده است، زندگی کنید. ۶ آنها از شما می خواستند که به دنبال بت پرسنی نزدید و با این کارها، خشم خداوند را شعلمه نسازید، مبادا شما را مجازات کنند؛ ۷ ولی شما گوش ندادید و با پرسنیت بهایی که با دست خود ساخته بودید به آتش خشم خداوند دامن زدید تا بر شما بلا نازل نماید. ۸ (حال، خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: «چون از اطاعت ننمودید، من نیز تمام اقامه شعال را به رهبری نیوکدیصر، پادشاه بابل، که او را برای این کار برگزیده‌ام، گرد خواهم آورد تا بر این سرزمین و بر ساکنانش و نیز بر اقوام مجاور شما هجوم بیاورند و شما را به کلی نابود کنند، طوری که برای همیشه انگشت‌نما و رسوا شوید! ۱۰ خوش و شادی و جشنیهای عروسی را از شما دور خواهی ساخت؛ نه گندمی در آسیابها باقی خواهد ماند و نه روغنی برای روشن کردن چراغ خانه! ۱۱ سراسر این سرزمین، به ویرانهای متrock تبدیل خواهد شد؛ و شما و اقوام مجاور شما برای مدت هفتاد سال، پادشاه بابل را بندگی و خدمت خواهید کرد.» ۱۲ «پس از پایان این هفتاد سال، پادشاه بابل و قوم او را به خاطر گناههایشان

برایان وجود نخواهد داشت. **36** صدای گریه شبانان و شیون صاحبان گله به گوش می‌رسد، زیرا خداوند چراگاه‌هایشان را خراب کرده و مملکت شما را که در آرامش بود، ویران نموده است. **38** خداوند شما را ترک کرده، همانند شیری که لانه خود را ترک می‌گوید؛ در اثر خشم شدید او، سزمنیتان در جنگها، ویران و با خاک یکسان شده است.

26

در اوایل سلطنت یهودی‌قیم (پسر یوشیا) پادشاه یهودا، این پیغام از طرف خداوند بر من نازل شد: **2** «در صحن خانه خداوند بایست و سخنان مرا بدون کم و کاست به تمام کسانی که از نقاط مختلف سزمین یهودا برای عبادت آمداند، اعلام نما. **3** شاید گوش بدهن و از راههای بد خود بازگردند و من نیز از تمام مجازاتهایی که به سبب اعمال بدشان برای ایشان در نظر گرفته‌ام، چشم پوشی نمایم. **4** «این است سختانی که باید به ایشان اعلام نمایی:» من خدمتگزارانم انبیا را همواره نزد شما فرستاده‌ام، ولی شما به سخنان آنها گوش نداده‌اید. حال اگر به ناطع‌ترین خود ادامه دهید و دستورهای را که به شما داده‌ام، اجرا نکنید و به سخنان انبیا توجه ننمایید، **6** آنگاه همان‌طور که خیمه عبادت را در شهر شیله از بین بردم، این خانه عبادت را نیز از بین خواهی برد و اورشلیم مورد نفرین تمام قوهای جهان واقع خواهد شد.» **7**

27

در آغاز سلطنت صدقیا (پسر یوشیا) پادشاه یهودا، به دستور خداوند بوغی ساختم و آن را با پندهای چرمی به گردن بستم، مانند بوغی که هنگام شخم به گردن گاو می‌بندند. **3** میس خداوند فرمود که پیغام او را به سفیران ادوم، موآب، عمون، صور و صیدون که به اورشلیم به حضور صدقیای پادشاه آمده بودند، اعلام نمایم تا آن را به پادشاهان ممالک خود برسانند. پس به ایشان گفتمن که خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: **5** «من با قدرت عظیم خود، دنیا و تمام انسانها و همه حیوانات را آفریده‌ام، و آنها را در اختیار هر کس که مایل باشم قرار می‌دهم. **6** بنابراین من تمام سرزمهنهای شما را به بندۀ خود بینوکنی‌پر، پادشاه بابل، خواهم بخشید و حتی حیوانات وحشی را نیز مطیع او خواهیم ساخت. **7** تمام قومها، خدمتگزار او و آنگاه قومهای مختلف و پادشاهان بزرگ، سزمین باشیم قرار می‌دهم. **8** اما را پنده خود خواهد ساخت. **9** «به سخنان انبیای دروغین و کسانی که آینده را با الگیری و خواب و رویا و احضار ارواح و جادوگری پیشگویی می‌کنند گوش ندهید؛ آنها می‌گویند که تسليم پادشاه بابل نشود؛ **10** ولی همه دروغ می‌گویند. اگر شما به سخنان اشان گوش بدید و تسليم پادشاه بابل نشود، من خود، شما را از سزمین‌تان بیرون خواهیم کرد و در سزمهنهای دور دست پراکنده خواهیم ساخت تا نابود شوید. **11** اما به هر قومی که تسليم و مطیع پادشاه بابل شود، اجاره خواهیم داد در سزمین خود بماند و به کشت و زرع پردازد. من، خداوند، این را می‌گویم.» **12** تمام این پیشگویی‌ها برای صدقیا، پادشاه یهودا نیز تکرار کرد و گفتمن: «اگر می‌خواهی خودت و قومت زنده بمانید، تسليم پادشاه بابل و قوم او شوید. **13** چرا اصرار داری کاری بکنی که همگی از بین بروند؟ چرا باید با جنگ و قحطی و بوا کشته شوید، با پلاهایی که خداوند بر هر قومی که تسليم پادشاه بابل نشود، خواهد فرستاد؟ **14** به انبیای دروغین گوش ندهید؛ آنها می‌گویند که پادشاه بابل نمی‌تواند شما را شکست بدده، ولی دروغ می‌گویند، **15** چون من ایشان را نفرستادم

شکستی، ولی بیوغ آنهنین جای آن را خواهد گرفت. **14** خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می فرماید: من بر گردن تمام این قومها، بیوغ آنهنین گذاشتم تا نیوکدینصر، پادشاه بایل را بندگی نمایند. حتی تمام حیوانات وحشی را مطبع او ساخته‌ام!»¹⁵ آنگاه به حنینا گفت: «حنینا، گوش کن! خداوند تو را فرسنده و با تو سخن نگفته است. تو می خواهی مردم را مجبور کنی که به وعده‌های دروغین تو امید بینند. **16** از این جهت خداوند فرموده که تو خواهی مرد؛ همین امسال عمرت به پایان خواهد رسید، چون مردم را علیه خداوند شورانیده‌ای!»¹⁷ دو ماه بعد، حنینا مرد.

29

پس از آنکه پیوهایکن پادشاه و مادرش به همراه درباریان، بزرگان پهودا و اورشلیم و صنعتگران و پیشومنان به دست نیوکدینصر به بایل به اسارت برده شدند، نامه‌ای از اورشلیم برای سران پهود و کاهنان، انبیا و تمام قوم تبعیدی نوشتم، **3** و آن را به وسیله العاسه (پسر شافاون) و جرمیا (پسر حلقیا) به بایل فرستادم. این دو نفر سفیران صدقیا پادشاه پهودا بودند که قرار بود به حضور نیوکدینصر به بایل بروند. متن نامه چنین بود: **4** خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، به همه شما که به خواست او از اورشلیم به بایل تبعید شده‌اید، می فرماید: **5** «خانه‌ها سازید و در آنها زندگی کنید؛ درختان بکارید و از میوه آنها بخوردید، چون سالهای زیادی در آنجا خواهید بود. **6** ازدواج کنید و صاحب فرزند شوید؛ بگذراید فرزندانتان هم ازدواج کنند و بجهدار شوند، تا در آنجا تعدادات انفروده شود! **7** خواهان آسایش و پیشرفت بایل باشید و برای آن

زد من دعا کنید، چون آرامش آنچه، آسایش شمامست!»⁸ خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می فرماید: «نگذارید انبیای دروغین و فالگیرانی که در میان شما هستند شما را فربیت دهند؛ به خوابها و رویاها و پیشگویی‌های آنها گوش ندهید. **9** آنها به نام من به دروغ پیشگویی می کنند، در حالی که من آنها را نفرستادم.» این است فرموده خداوند. **10** و حال خداوند می فرماید: «اما وقتی هفتاد سال اسارت در بایل تمام شود، همان طور که قول داده‌ام، بر شما نظر لطف خواهیم داشت و شما را به وطنتان باز خواهیم گرداند. **11** خواست و اراده من، سعادتمندی شمامست و نه بدیختی تان، و کسی به جز من از آن آکاه نیست. من می خواهم به شما امید و آینده خوبی بیخشم. **12** در آن زمان، مرا خواهید خواند و نزد من دعا خواهید کرد و من به دعای شما پاسخ خواهیم داد، **13** و اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. **14** بله، بی‌گمان مرا خواهید یافت و من به اسارت شما پایان خواهیم بخشید و شما را از سزیمهیانی که شما را به آنجا تبعید کردند جمع کرده، به سزیمن خودتان باز خواهیم آورد.» این است فرموده خداوند. **15** ولی حال انبیای دروغین را در میان خود راه داده‌اید و می گویید که خداوند آنها را فرستاده است. **16** اما خداوند درباره پادشاهی که از خاندان داود است و کسانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، یعنی بستگان شما که به بایل تبعید نشده‌اند، چنین می فرماید: **17** آری، خداوند لشکرهای آسمان می گوید: «جنگ و قحطی و وا خواهیم فرستاد. ایشان را مانند انجیرهای گندیده‌ای خواهیم گردید که قابل خوردن نیستند و باید دور ریخته شوند! **18** آنها را در سراسر جهان سرگردان خواهیم کرد؛ در هر سزیمینی که پراکنده‌شان سازم، مورد نفرین و مسخره و ملاحت واقع خواهند شد و مایه وحشت خواهند بود، **19** چون نخواستند به سخنان من گوش فرا دهند، با اینکه بارها به وسیله انبیای خود با ایشان صحبت

و آنها به اسم من پیامهای دروغین می آورند؛ پس اگر سخنان ایشان را پیروی نمایی، شما را از این سرزمین بیرون خواهیم کرد و از بین خواهیم برد، هم تو و هم انبیای دروغینت را.» **16** آنگاه کاهنان و مردم را خطاب کرده، گفتم که خداوند چنین می فرماید: «به سخنان انبیای دروغین توجه نکنید؛ آنها می گویند که ظروف طلا که از خانه خداوند به بایل برد شده، بهزودی باز آورده خواهد شد؛ این دروغ است. **17** به آنها گوش ندهید. تسلیم پادشاه بایل شوید و زنده بمانید، و گزنه این شهر با خاک یکسان خواهد شد. **18** اگر آنها انبیای خداوند هستند و پیامهای خود را از او دریافت می کنند، پس اکنون از خداوند لشکرهای آسمان تقاضا کنند تا ظروف طلایی که هنوز در خانه خداوند و در کاخ پادشاه پهودا و دیگر کاخهای اورشلیم باقی مانده، به بایل برد نشوند! **19** زیرا خداوند لشکرهای آسمان درباره ستونهای جلوی معبد، حوض مفرغین که «دریاچه» نامیده می شود، گاری‌های آب و دیگر اسبابی که در این شهر بر جای مانده‌اند، چنین می گوید **20** یعنی درباره آنچه نیوکدینصر پادشاه بایل و وقتی که پیوهایکن پسر پیوهایقیم پادشاه پهودا و تمامی بزرگان پهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بایل به تبعید می‌ردد، آنها را با خود نیز، **21** آری، خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، درباره اسبابی که هنوز در خانه خداوند و خانه پادشاه پهودا و اورشلیم بر جای مانده‌اند، چنین می فرماید: **22** تمام اینها هم به بایل برد خواهند شد و در آنجا خواهند ماند تا روزی که من بر قوم نظر لطف بیندازم. در آن زمان اینها را از بایل باز خواهیم آورد.»

28

در همان سال، در ابتدای سلطنت صدقیا، پادشاه پهودا، در ماه پنجم از سال چهارم، یک نبی دروغین به نام حنینا (پسر عزور)، اهل جیون، در خانه خداوند ایستاد و در مقابل کاهنان و مردم، رو به من کرد و گفت: **2** «خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می فرماید: من بیوغ بندگی پادشاه بایل را از گردن شما برمی‌دارم. **3** بعد از دو سال، تمام ظروف و اشیاء گرانبهای خانه خداوند را که نیوکدینصر به بایل برد، پس خواهیم آورد. **4** پیوهایکن (پسر پیوهایقیم) پادشاه پهودا را نیز با تمام کسانی که به بایل به اسارت رفته‌اند، به اینجا باز خواهیم گرداند. بله، من بیوغی را که پادشاه بایل بر گردن شما گذاشته، خواهیم شکست. من، خداوند، این را می گویم.» **5** آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که در خانه خدا جمع شده بودند، به حنینا گفتمن: **6** «آمین! خدا کنند پیشگویی‌های تو همه عملی شوند! امیدوارم هر چه گفته‌ی، خداوند همان را بکنند و گنجینه‌های این عبادتگاه را با تمام عزیزان ما که در بایل اسپرند، باز آورد. **7** ولی حال در حضور تمام این مردم به سخنان من گوش بده! **8** انبیای گذشته که پیش از من و تو بوده‌اند، اکثراً بر ضد قومهای دیگر پیشگویی می کردند و همیشه از جنگ و قحطی، بلا و مرض خیر می دادند. **9** اما آن نبی ای که درباره صلح و آرامش پیشگویی می کند، زمانی ثابت می شود که از جانب خداوند سخن گفته است که پیشگویی اش به انجام برسد. **10** آنگاه حنینا نبی بیوغی را که بر گردن من بود، برداشت و آن را شکست. **11** سپس به جمعیتی که در آنجا بودند، گفت: «خداوند قول داده است که دو سال دیگر بیوغ نیوکدینصر، پادشاه بایل را به همین شکل از گردن قومها ببرد و آن را بشکند و ایشان را آزاد سازد.» با شنیدن سخنان او، من از آنجا بیرون رفتم. **12** پس از مدتی خداوند به من فرمود: **13** «بیو به حنینا بگو که خداوند چنین می فرماید: «تو بیوغ چوین را

بندۀ من یعقوب، نرسید! ای اسرائیل، هراس به خود راه ندهید! من شما و فرزندانتان را از تقاطع دور دست و از سرزمین تبعید به وطنتان باز خواهیم گرداند و در آنجا، در امیت و آسایش زندگی خواهید کرد و دیگر کسی باعث ترس شما نخواهد شد. **11** من با شما هستم و نجاتتان خواهم داد؛ حتی اگر قوهایی را که شما را در میانشان پراکنده کردم، به کلی تاروبار کنم، شما را از بین نخواهیم برد؛ البته شما را بی تنبیه نخواهیم گذاشت، اما تنبیه شما منصفانه و عادلانه خواهد بود. **12** این است آنچه خداوند می فرماید: «ای قوم من، گاه تو ماند زخمی است علاج نابذیر! **13** کسی نیست که تو را باری دهد یا زخمی است را بیندد؛ دارو و درمان هم دیگر فایده ندارد. **14** تمام دلخیگان زخمی است را ترک کرده‌اند و حتی حالت را نیز نمی پرسند. تو را بی رحمانه زخمی تو را ترک کرده‌اند و حتی خالق خود را نیز نمی پرسند. **15** «چرا به مجازات اعتراض داری؟ درد تو، درمانی ندارد! تو را این گونه سخت مجازات کرده‌ام، چون گناهات بسیار و شرارت بزرگ است! **16** ولی در آن روز، تمام کسانی که تو را می درند، درید خواهند شد. تمام دشمنانت به اسارت خواهند رفت. کسانی که تو را غارت می کنند، غارت خواهند شد، و کسانی که به تو ظلم می کنند، مورد ظلم قرار خواهند گرفت. **17** سلامتی و تدرستی را به تو باز خواهیم گرداند و زخمی است را شفا خواهیم داد، هر چند که اکنون تو را "فراموش شده" و اورشلیم "شهر متروک" می نامند. **18** «من، خداوند، قوم خود را به سرزمینشان باز خواهیم گرداند و خانواده‌های ایشان را مورد لطف خود قرار خواهیم داد. شهر اورشلیم بر روی خرابه‌هایش باز بنا خواهد شد، قصر پادشاهی آن بازسازی شده، مانند گذشته خواهد گشت **19** و شهرها غرق خوشی و شکرگواری خواهند شد. من ایشان را برکت خواهیم داد تا افوده شوند و قومی سریلد و محترم باشند. **20** کامیابی دوران گذشته را به ایشان باز خواهیم گرداند و آنها را استوار و پایدار خواهیم ساخت؛ و هر که را به ایشان ستم کند، مجازات خواهیم نمود. **21** حاکم ایشان دیگر از بیگانگان نخواهد بود بلکه از میان قوم خودشان بروخواهد خاست. من او را خواهیم خواند تا کاهن عبادتگاه من باشد و به نزد من آید، زیرا چه کسی جرأت دارد بدون آنکه او را خوانده باش، نزد من آید؟ **22** آنگاه ایشان قوم من خواهد بود و من خدای ایشان! **23** گرددباد ویران کننده غضب خداوند ناگهان می خروشد و بر سر بدکاران نازل می شود. **24** غضب شدید خداوند فرو نخواهد نشست تا مقصود او را به طور کامل به انجام رساند! در روزهای آینده این را خواهید فهمید.

31 خداوند می فرماید: «روزی فرا خواهد رسید که تمام قبیله‌های اسرائیل با تمام وجود مرأ خدای خود خواهند دانست و من نیز آنها را به عنوان قوم خود خواهیم پذیرفت! **2** من از ایشان مراقبت خواهیم نمود، همان‌طور که از آنکه از مصر رهایی یافتند، توجه و مراقبت نمودم؛ در آن روزها که بني اسرائیل در بیانها به استراحت و آرامش نیاز داشتند، من لطف و رحمت خود را به ایشان نشان دادم. **3** از همان گذشته‌های دور، به ایشان گفتم: "ای قوم من، شما را همیشه دوست داشتم؛ با مهر و محبت عمیقی شما را به سوی خود کشیدم. **4** من شما را احیا و بنا خواهیم نمود؛ باز دیگر دف به دست خواهید گرفت و با نوای موسیقی از شادی خواهید رقصید. **5** باز بر کوههای سامره تاکستانها ایجاد خواهید کرد و از محصول آنها خواهید

کردم.» این است فرموده خداوند. **20** همگی شما که در بابل اسیرید، به کلام خداوند گوش دهید. **21** خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل دریاره آخاب (پسر قولای) و صدقیا (پسر معسیا) که به نام او، پیشگویی‌های دروغ می کنند، فرموده است: «آنها را به دست نیکوکار پیش خواهد سپرد تا در مقابل چشمان همه کشته شوند. **22** سزوشت شوم آنها برای همه تعییان یهودا که در بابل هستند ضرب المثل خواهد شد، به طوری که هر که بخواهد کسی را نفرین کند، خواهد گفت: "خداوند تو را به سرنوشت صدقیا و آخاب دچار کنند که پادشاه بابل آنها زندگانده سوزانید!" **23** چون این افراد در میان قوم خدا گیاهان هولناکی مرتکب شده‌اند؛ با زنان همسایگان خود زتا کرده‌اند و از طرف خداوند به دروغ برای مردم پیام آوردند. خداوند بر همه کارهای آنها ناظر و آگاه است. من، خداوند، این را می گویم.» **24** خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، دریاره شمعیای نحلامی پیامی به من داد. این شخص نامهای خطاب به مردم اورشلیم، کاهنان و صفتیان کاهن (پسر معسیا) نوشته بود که در آن به صفتیان چنین گفته بود: **26** «خداوند تو را به جای بیهودای تهیین کرده تا در خانه خدا در اورشلیم کاهن باشی و وظیفه تو این است که هر دیوانه‌ای را که ادعا کند نبی خداست، بگیری و در کنده و زنجیر نگه داری. **27** پس چرا با اربیان عناتوتی چنین عمل نکرده‌ای که ادعا می کند از طرف خدا سخن می گوید؟ **28** چون برای ما که در بابلیم نامه نوشته و گفته است که تهیین کرده تا در آنجا زندگی کنیم و درختان میوه بکاریم تا بتوانم در آینده از میوه‌اش بخوریم!» **29** صفتیان نامه را پیش من آورد و برایم خواند. **30** آنگاه خداوند به من فرمود که **31** نامهای برای تمام تعییدی‌های بابل بفترستم و در آن چنین بنویسم: خداوند دریاره شمعیای نحلامی چنین می فرماید: «او برای شما به دروغ پیشگویی می کند و شما را فریب می دهد و می خواهد که دروغهایش را باور کنید، در حالی که من او را نرفستادم. **32** پس نیز او و فرزندانش را مجازات خواهیم کرد و هیچ کس از خالوناوه او در میان شما باقی نخواهد ماند. او آن لطف و احسانی را که در حق قوم خواهیم نمود، نخواهد دید، چون شما را بر ضد من برانگیخته است. من، خداوند، این را می گویم.»

30 پام دیگری از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: **2** «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر آنچه به تو گفته‌ام در طوماری بنویس، **3** چون زمانی فرا خواهد رسید که بر قوم خود اسرائیل و یهودا نظر لطف خواهیم انداشت و ایشان را به این سرزمین که به پدرانشان داده ایم باز خواهیم آورد تا دویاره مالک آن شوند و در آن زندگی کنند.» **4** پس خداوند دریاره اسرائیل و یهودا چنین فرمود: **5** «فیداد و حشمت به گوش می رسد؛ تو همه جا حکمرنماست و آرامشی نیست! **6** آیا مرد، آبیست می شود؟ پس چرا مردان مانند زنانی که می زایند، دستهای خود را بر کسر گذاشته‌اند و رنگشان پریده است؟ **7** روز هولناکی در پیش است! نظری آن تا به حال دیده نشده است؛ آن روز، زمان سختی قوم من است، ولی از آن نجات خواهد یافت. **8** «خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: در آن روز، بوغ بندگی را از گردنگان برداده، خواهیم شکست، زنجیرها را از دست و پایشان باز خواهیم کرد و دیگر بیگانگان را بندگی نخواهند نمود، **9** بلکه ایشان یهوه، خدای خود و داود، پادشاه خویش را که بر آنها می گمارم، خدمت خواهند کرد. **10** پس ای فرزندان

خورد.” ۶ «روزی خواهد رسید که دیدبانها بر روی تپه‌های افزایم صدا خواهند زد؛» بrixنیزید تا با هم به سپهون نزد خداوند، خدای خود برویم.» ۷ پس حال به سبب تمام کارهایی که برای اسرائیل، سرآمد همه قوتها انجام خواهم داد، با شادی سرود بخوانید؛ با حمد و سورور اعلام کنید: «خداوند قوم خود را نجات داده و بازماندگان اسرائیل را هایی بخشیده است»؛ ۸ چون من از شمال و از دورترین نقاط جهان، ایشان را باز خواهم آورد؛ حتی کوران و لنگان را فراموش نخواهم کرد؛ مادران جوان را نیز با کودکانشان و زنانی را که وقت و وضع حملشان رسیده، همگی را به اینجا باز خواهم گرداند. جماعت بزرگی به اینجا باز خواهند گشت. ۹ ایشان اشکریان و دعاکان خواهند آمد. من با مراقبت زیاد، ایشان را از کنار نهرهای آب و از راههای هموار هدایت خواهم نمود تا نلغزند، زیرا من پدر اسرائیل هستم و افزایم پسر ارشد من است!» ۱۰ ای مردم جهان، کلام خداوند را بشنوید و آن را به همه نقاط دور دست برسانید و به همه بگویید: «همان خدایی که قوم خود را پراکنده ساخت، بار دیگر ایشان را دور هم جمع خواهد کرد و از ایشان محافظت خواهد نمود، همان طور که چویان از گله خود مراقبت می‌کند. ۱۱ خداوند اسرائیل را چنگ کسانی که از ایشان قویترند، نجات خواهد داد! ۱۲ آنها به سرزمین خود باز خواهند گشت و بر روی تپه‌های صهیون، آواز شادمانی سر خواهند داد؛ از برکات الهی، یعنی فراوانی گندم و شراب و روغن، و گله و رمه، غرق شادی خواهند شد؛ همچون باعی سیراب خواهند بود و دیگر هرگز غمگین نخواهند شد. ۱۳ دختران جوان از فرط خوشی خواهند رقصید و مردان از پیر و جوان، همه شادی خواهند نمود؛ زیرا خداوند همه ایشان را تسلي خواهد داد و غم و غصه آنها را به شادی تبدیل خواهد کرد، چون دوران اسارت‌نشان به سر خواهد آمد. ۱۴ کاهان را با قریب‌نیاهی فراوانی که مردم تقدیم خواهند کرد، شاد خواهد نمود و قومش را با برکات خود مسرور خواهد ساخت!» ۱۵ خداوند می‌فرماید: «از شهر رامه صدایی به گوش می‌رسد، صدای آه و ناله‌ای تلخ؛ راحیل برای فرزندانش گریه می‌کند و نمی‌خواهد تسلی اش بدنه، چرا که آنها دیگر نیستند. ۱۶ ولی ای مادر قوم من، دیگر گریه نکن، چون آنچه برای ایشان کرده‌ایم، بی‌پاداش نخواهد ماند؛ فرزندانش از سرزمین دشمن نزد تو باز خواهند گشت. ۱۷ بله، امیدی برای آیندهات وجود دارد، چون فرزندات بار دیگر به وطنشان باز خواهند گشت. ۱۸ آه و ناله قوم خود اسرائیل را شنیده‌ام که می‌گوید: «مرا سخت تنبیه کردی و من اصلاح شدم، چون مانند گوساله‌ای بودم که شخم زدن نمی‌داند. ولی حال مرا نزد خودت بازگردان؛ من آماده‌ام تا به سوی تو ای خداوند، خدای من، بازگردم. ۱۹ از تو رو بروگردانم، ولی بعد پشمیمان شدم. برای نادانی‌ام، بر سر خود زدم و برای تمام کارهای شرم‌آوری که در جوانی کرده بودم، بی‌اندازه شرمنده شدم.» ۲۰ «ولی ای قوم من اسرائیل، تو هنوز پسر من و فرزند دلید من هستی! لازم بود که تو را تنبیه کنم، ولی بدان که بر تو رحم خواهم نمود؛ زیرا هنوز دوست دارم و دل من برای تو می‌تپد. ۲۱ بنابراین هنگامی که به تبعید می‌روم راه خود علایمی نصب کن تا از همان سیر بر شهرهای سرزمین خود، بیازگردی! ۲۲ ای دختر بی‌وقای من، تا به کمی می‌خواهی در سرگردانی بمانی؟ زیرا خداوند چیزی نو بر زمین انجام خواهد داد؛ اسرائیل خدا را در بر خواهد گرفت.» ۲۳ خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «تبیعدشده‌گان قوم من وقتی از اسارت بازگردند، در یهودا و شهرهای آن خواهند گفت: «ای مسکن عدالت، ای

مرگت فرا رسد. پس چرا در برایر ایشان مقاومت می کنی؟ این کار بی فایده است، بهتر است زودتر تسلیم شوی!»⁶ در چینین شرایطی بود که این پیغام از طرف خداوند به من رسید: «پسر عمومیت حتمیل (پسر شلوم)، بهزادی نزد تو خواهد آمد و از تو خواهد خواست تا مزععه اش را در عناتوت ازو ابخری، چون طبق شربعت، پیش از اینکه آن را به دیگری بفروشد، حق توست که بخیر.»⁸

پس همان طور که خداوند گفته بود، حتمیل در حیاط زندان به دیدنم آمد و گفت: «مرعзе مرآ در عناتوت، در سزمین بنیامین بخرا، چون طبق قوانین الهی، تو به عنوان نزدیکین فرد خادناده حق داری آن را بازخورد کنی.» آنگاه مطمئن شدم که پیغامی که شنیده بودم، از طرف خداوند بوده است.⁹ پس مرعه را به قیمت هفده مثقال نقره از حتمیل خریدم،¹⁰ و در حضور چند شاهد، قاله را نوشته مهر کردم؛ و همان موقع نقره را هم وزن نموده به او پرداختم.¹¹

سپس قاله مهر و موم شده را که تمام شرابیت در آن قید شده بود و رونوشت باز آن را پرداشتیم و¹² در حضور پسر عمومیت حتمیل و شاهدانی که قبله را امضا کرده بودند، و نیز در برایر تمام بیهودیان که در حیاط نگهبانان نشسته بودند، به باروک پسر نیریا، نوه محسیا دادم،¹³ و در حضور همه به او گفتم که¹⁴

خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل چینین می فرماید: «این قاله مهر و موم شده و رونوشت آن را بگیر و در یک کوزه بگذار تا سالها محفوظ بماند.

زیرا خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، چینین می فرماید: این استاد در آینده ارزش خواهند داشت، زیرا روزی خواهد رسید که هر کس بار دیگر صاحب املک خود خواهد گردید و خانهها و تاکستانها و مزرعه ها خرد و فروش خواهند شد.»¹⁵ بعد از آنکه قبله را به باروک دادم، به حضور خداوند دعا کرده، گفتم: «ای خداوند، تو آسمانها و زمین را با قدرت بی پایان آفریدهای و هیچ کاری برای تو مشکل نیست!»¹⁶ هر چند فرزندان را به سزاگی گناهان پدرانشان می رسانی، با این حال هزاران نفر از احسان تو پرخوردار می شوند. تو خدای بزرگ و توانا هستی و نامت، خداوند لشکرهای آسمان است!¹⁷ حکمت تو عظیم است و کارهای تو بزرگ! تمام راههای انسان را زیر نظر داری و هر کس را مطابق کارهایش پاداش می دهی.²⁰ در سزمین مصر معجزات بزرگی انجام دادی، و تا به امروز نیز در اسرائیل و در میان قومها، کارهای عجیب انجام می دهی، و از این راه خود را به همه می شناسانی.²¹ «تو اسرائیل را با معجزات بزرگ و قدرت زیاد که باعث تو شدمان گردید، از مصر بیرون آوردی،²² و این سزمین حاصلخیز را که شیر و عسل در آن جاری است به ایشان بخشیدی که در گذشته، وعده آن را به اجدادشان داده بودی. ²³ ولی وقتی پدرانمان آمدند و آن را فتح کردند و در آنچه سروسامان گرفتند، از اطاعت تو سر باز زند و از شربعت تو پیروی نکردند و هیچ یک از اواتر تو را انجام ندادند؛ بدین سبب است که به این بلاه، گرفتارشان کرده ای!²⁴ بنگر که چگونه با پلی ها دور شهر سنگ ساخته اند!

شهر زیر فشار جنگ و قحطی و بیماری به دست آنها خواهد افتاد. همه چیز مطابق گفته تو روی داده است، همان گونه که خواست تو بود. ²⁵ در چینین شرابیطی که شهر به دست دشمن می افتد، تو دستور دادی که این مرعه را بنخرم؛ من هم در حضور این گواهان برای آن قیمت خوبی پرداختم، و دستور تو را اطاعت نمودم.²⁶ آنگاه خداوند به من چینین فرمود: «من، خداوند، خدای تمام انسانها هستم! هیچ کاری برای من دشوار نیست.»²⁷ بله، من این شهر را به بابلی ها و به نیوگندیصیر، پادشاه بابل تسليم خواهم نمود. ایشان

33 وقی هنوز در زندان بودم، کلام خداوند بار دیگر بر من نازل شد.

خداوند، که آسمان و زمین را آفریده و نام او بیهوده است، به من چینین فرمود: «از من درخواست کن و من به تو پاسخ خواهم داد و آنچه را که در آینده وعده های نیکوبی را که به آنها داده ام به انجام خواهم رساند.»⁴³ «در همین سزمینی که اکنون مورد تاخت و تاز بابلی ها قرار گرفته و خالی از سکنه و حیوانات شده است، بار دیگر مرعه ها و املک خرد و فروش خواهد شد.

بله، در خاک بنیامین و در اورشلم، در شهرهای بیهودا و کوهستانها، در دشت فلسطین و حتی در صحراي نگ، بار مرعه خرد و فروش خواهند شد و قبله ها در حضور شاهدان، تنظیم و مهر و موم خواهند گردید، زیرا من این قوم را به سزمین خودشان باز خواهم آورد. من، خداوند، این را می گویم.»

34

زمانی که نیوگنیستر، پادشاه بایل، با همه سپاهیان خود که از مردم تمام سرمیه‌های تحت تشكیل می‌شد، به اورشلیم و سایر شهرهای بیهودا حمله کرد، خداوند به من فرمود که این پیغام را به صدقی، پادشاه بیهودا، اعلام نمایم: «بیوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من این شهر را به دست پادشاه بایل تسلیم خواهم کرد تا آن را به اتش بکشند. **۳** تو نیز راه فرار خواهی داشت بلکه گرفتار خواهی شد و تو را به حضور پادشاه بایل خواهند برد؛ او تو را محکوم خواهد ساخت و به بایل تبعید خواهند نمود. **۴** حال ای صدقی، پادشاه بیهودا، به آتجه خداوند می‌گوید گوش فرا ده: تو در جنگ کشته خواهی شد، **۵** بلکه در آرامش خواهی مرد. مردم همان گونه که برای اجدادت که پیش از تو پادشاه بودند، بخور سوزاندن، به یادبود تو نیز بخور خواهند سوزاند. آنها در سوگ توانتم کرده، خواهند گفت: «اسوس که پادشاهمان درگذشت!» این، آن چیزی است که اراده نموده‌ام. **۶** من پیغام خدا را در اورشلیم به صدقیا پادشاه بیهودا دادم. **۷** در این وقت، سپاه بایل، شهرهای اورشلیم و لاکش و عزیقه را محاصره کرده بود، یعنی تها شهرهای پادشاه را بقیمانده بیهودا که هنوز مقاومت می‌کردند. **۸** بعد از آنکه صدقیا، حصاردار بقیمانده بیهودا که غلام یا کنیزی عربانی دارد، او را آزاد کنند و گفته بود که هیچ کس حق ندارد از بیهودیان کسی را غلام خود مازد، چون همه با هم برادرند. **۹** بزرگان قوم و مردم نیز همه مستور پادشاه را اطاعت کرده، بزدههای خود را آزاد نمودند. **۱۰** اما اقدام ایشان موقتی بود، چون پس از مدتی تصمیمشان را عوض کردند و دوباره آنها را بزده خود ساختند! **۱۱** برای همین خداوند این پیغام را برای اهالی اورشلیم به من داد. **۱۲** پیام خداوند، خدای اسرائیل این بود: «سالها پیش وقتی اجداد شما را در مصر از بزدهگی رهایی دادم، با ایشان عهده بستم و گفتم که **۱۳** برای بزده عربانی که شش سال خدمت کنند، در سال هفتم پاید آزاد گردد. اما ایشان مستور را اطاعت نکردند. **۱۴** چندی پیش، شما راه خود را تغییر دادید و آنچه را که مورد پسند من بود، انجام دادید و بزدههای خود را آزاد کردید، و در این مورد در خانه من عهد بستید. **۱۵** اما حال، عهد خود را نیز گذاشتید و به نام من بی احترامی کردیدید و ایشان را به زور بزده خود ساخته‌اید و آزادی ای را که آزویشان بود، از ایشان گرفته‌اید. **۱۶** پس چون مرا اطاعت ننمایید و ایشان را رهان نمی‌کنید، من هم به مسیله چنگ و قحطی و بیماری، شما را در چنگال مرگ رها خواهیم کرد، و در سراسر دنیا تبعید و آواره خواهیم نمود. **۱۷** شما به هنگام بستن این عهد، گوساله‌ای را دو پاره کردید و از میان پاره‌هایش گذشید، اما عهدتان را شکستید؛ بنابراین من نیز شما را پاره‌پاره خواهیم کرد. بله، خواه از بزرگان مملکت بشاید، خواه دریابی، خواه کاهن باشید خواه فرد معمولی، با همه شما چنین رفتار خواهیم کرد. **۱۸** شما را در چنگ دشمنانتان که تشنّه خوتان هستند، رها خواهیم کرد تا کشته شوید، و اجسادتان را خواهیم کرد. **۱۹** هر چند پادشاه بایل، برای مدت کوتاهی دست از محاصره این شهر کشیده است، ولی من صدقیا (پادشاه بیهودا) و دریابیان و را تسلیم سپاه بایل خواهیم کرد. **۲۰** من امر خواهیم نمود که سپاهیان بایل بازگردند و به این شهر حمله

کنم. به سبب تمام شرارت‌های ایشان، روی خود را از ایشان برگردانده‌ام. **۲۱** «با وجود این، زمانی خواهد رسید که خرابیهای اورشلیم را ترمیم خواهیم کرد و به اهالی آن سعادت و آسایش خواهیم بخشید. **۲۲** اسیران بیهودا و اسرائیل را باز خواهیم آورد و مانند گذشته، ایشان را کامیاب خواهیم گرداند. **۲۳** آنان را از تمام گناهانی که نسبت به من مرتک شده‌اند، پاک خواهیم نمود و خواهیم آمزید. **۲۴** آنگاه این شهر مایه شادی و افتخار من خواهد بود و باعث خواهند شد تمام قومهای دنیا، مرا تمجید و تکریم کنند! همه مردم جهان احسان و لطفی را که در حق قوم خواهیم کرد، خواهند دید و از ترس خواهند لرزید.» **۲۵** خداوند می‌فرماید: «مردم می‌گویند که شهرهای بیهودا و کوچه‌های اورشلیم همه ویران و خالی از سکنه و حیوانات شده است. **۲۶** ولی در همین مکان بار دیگر آواز سور و شادمانی و صدای شاد عروس و داماد شنیده خواهند شد. مردم به خانه من قربانیهای شکرگزاری آورده، خواهند گفت: «بیایید خداوند لشکرهای آسمان را تمجید نمایم، زیرا او نیکو و مهربان است و رحمت او همیشه پایرجاست!» من این سرزمین را بیش از دوران گذشته، سعادتمند و کامیاب خواهیم بود. **۲۷** «خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: در این سرزمین که همه شهرهایش ویران شده و انسان و حیوانی در آن به چشم نمی‌خورد، بار دیگر جویانان گله‌های خود را خواهند چرانید، **۲۸** و شمار گوسفندانشان در همه جا فرونوی خواهد یافت: در تمام دشت‌های نگ، در حاک بینایی، اطراف شهرهای واقع در دشت، در تمام دشت‌های نگ، در حاک بینایی، اطراف اورشلیم و در تمام شهرهای بیهودا. **۲۹** بله، روزی می‌آید که به تمام وعده‌های خوبی که به اهالی اسرائیل و بیهودا داده‌ام، وفا خواهیم نمود. **۳۰** «در آن زمان از نسل داود، شخص عادلی را بر تخت سلطنت خواهیم نشاند تا با عدل و انصاف حکومت کند. **۳۱** در آن روزها، اهالی بیهودا و اورشلیم در آسایش و امنیت زندگی خواهند کرد و این شهر «خداوند عدالت» مانایده خواهند شد! **۳۲** یقین بدانید که از آن به بعد، از دومنام داود، همواره کسی وجود خواهد داشت که بر تخت سلطنت اسرائیل تکیه بزند، **۳۳** و کاهانی از نسل لای نیز همواره در عبادتگاه مشغول خدمت خواهند بود تا قربانیهای سوختنی، هدایای آردی و قربانیهای دیگر به حضور من تقدير کنند.» **۳۴** سپس این پیغام از طرف خداوند به من رسید: **۳۵** «اگر بتوانی عهده را که با روز و شب دارم، بشکنی تا نظمیشان بر هم بخورد، آنگاه من نیز عهد و پیمان خود را با خدمتگزاریم داود خواهیم شکست تا از نسل او کسی نیاشد که وارث تاج و تختش شود، و عهد خود را با خدمتگزارانم یعنی لاویان کاهن نیز خواهیم گستیست. **۳۶** چنانکه ستارگان آسمان و ماسه‌های ساحل دریاها را نمی‌توان شمرد، همچنان نسل بندام داود و خدمتگزارانم لاویان آنقدر زیاد خواهند شد که قابل شمارش نخواهند بود. **۳۷** خداوند باز دیگر به من فرمود: «آیا نشیدهای مردم چه می‌گویند؟ آنها با ریختند می‌گویند: «خداوند که اسرائیل و بیهودا را برگزیده بود، اکنون ایشان را به حال خود و اگذاشه است! دیگر نمی‌توان اسرائیل را یک قوم خواند!» **۳۸** ولی تا وقتی قوانین روز و شب، نظام زمین و آسمان برقار است، دیگر قوم خود و فرزندان داود را ترک نخواهیم نمود، بلکه کسی را از نسل داود، بر فرزندان ایراهیم، اسحاق و یعقوب فرمانروا خواهیم ساخت و بر ایشان رحمت خواهیم کرد و سعادت از دست رفته را به ایشان باز خواهیم گرداند.»

کنند و آن را بگیرند و به آتش بکشند؛ کاری خواهیم کرد که شهرهای یهودا همگی ویران شوند و موجود زنده‌ای در آنها باقی نماند.»

35

زمانی که یهویاقیم (پسر یوشیا) پادشاه یهودا بود، خداوند به من فرمود: «**نود طایفه رکایی‌ها برو و ایشان را به خانه خداوند دعوت کن و آنها را به یکی از انانقهای درونی ببر و به ایشان شراب تعارف کن.**» **۳** پس پیش یازنیا، که نام پدرش ارمیا و نام پدر برگش جهصیا بود، رفت و او را با همه برادران و پسرانش که نماینده طایفه رکایی‌ها بودند، **۴** به خانه خداوند آوردم و به اتاق پسران حاتنان نبی (پسر بجدلیا) بدم. این اتاق کنار اتاق مخصوص دیباریان و بالای اتاق معسیا (پسر شلوم) نگهبان خانه خدا قرار داشت. **۵** آنگاه جام و کوزه‌های شراب مقابل ایشان گذاشت و تعارف کرد تا پیشند. **۶** اما ایشان گفتند: «نه، ما شراب نمی‌نوشیم، چون پدرمان یوناداب (پسر رکاب) وصیت نموده است که نه ما و نه فرزندانمان، هرگز لب به شراب نزیم. **۷** همچنین به ما سفارش کرده است که نه خانه بسازیم، نه زراعت کنیم؛ نه تاکستان داشته باشیم و نه مزرعه؛ بلکه همیشه چادرنشین باشیم؛ و گفته است اگر اطاعت کنیم، در این سزمن عمر طولانی و زندگی خوبی خواهیم داشت. **۸** ما هم تمام دستورهای او را اطاعت کرده‌ایم. از آن زمان تا به حال نه خودمان لب به شراب زده‌ایم، نه زنان و پسران و دخترانمان! **۹** ما نه خانه ساخته‌ایم، نه صاحب مزرعه هستیم و نه کشاورزی می‌کنیم. **۱۰** ما در چادرها ساکنیم و دستور پدرمان یوناداب را اطاعت کرده‌ایم. **۱۱** اما وقی نیوکندزصر پادشاه بابل به این سزمن حمله کرد، از ترس سپاه بابلی‌ها و سپاه سوری‌ها تصمیم گرفتیم به اورشلیم بیاییم و در شهر زندگی کنیم. برای همین است که اینک در اینجا هستیم.» **۱۲** پس از این ماجرا، خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، به ارمیا فرمود که کلام او را به اهالی یهودا و ساکنین اورشلیم اعلام داشته، از جانب او چنین بگوید: «آیا شما نمی‌خواهید از رکایی‌ها درس عبرت بگیرید؟ **۱۴** آنها دستور جدشان را اطاعت کرده‌اند و تا به امروز لب به شراب کامل اجرا می‌کنند، ولی شما از دستورهای من هرگز اطاعت نکرده‌اید. با اینکه همواره شما را نصیحت نمودم، **۱۵** و اینیای خود را نزد شما فرستادم تا بگویند که از راههای بد بازگردید و از بت پرستی دست بکشید تا اجازه دهم در این سزمنی که به شما و پدرانتان بخشیده‌ام، در صلح و آرامش زندگی کنید، اما شما گوش ندادید و اطاعت نکردید. **۱۶** رکایی‌ها دستور جدشان یوناداب را به طور کامل اجرا می‌کنند، ولی شما دستورهای مرزا اطاعت نمی‌کنید. **۱۷** پس خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می‌فرماید: هر بار با شما سخن گفتم، توجه نکردید و هر بار شما را خواندم، جواب ندادید! بنا بر این اهالی یهودا و ساکنین اورشلیم، من تمام بلاهایی را که گفتم، بر شما نازل خواهم نمود!» **۱۸** پس رو به رکایی‌ها کرد، گفتم: «خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می‌فرماید که چون شما دستور جدشان یوناداب را از هر حیث اطاعت کرده‌اید، بنا بر این از دودمان او همیشه مردانی باقی خواهد بود تا عبادت و خدمت نمایند.»

36

در سال چهارم سلطنت یهویاقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، خداوند این پیام را به من داد: **۲** «**طوماری تهیه کن و تمام سختان مرا که علیه اسرائیل و یهودا و اقوام دیگر گفته‌ام، از نخستین پیام در زمان یوشیا تا به امروز، همه**

را در آن بنویس. **۳** شاید وقتی مردم یهودا تمام بلاهای را که قصد دارم بر سرشنان بیاورم به صورت نوشیه بینند، تویه کنند و از راههای بد خوبیش بازگشت نمایند. آنگاه من نیز ایشان را خواهیم آمزید.» **۴** باروک (پسر نبیا) را نزد خود خواندم و هر آنچه خداوند فرموده بود، برای او بازگو کردم و او همه را نوشت. **۵** پس با او گفتتم: «من در اینجا زندانی ام و نمی‌توانم به خانه خداوند بروم. **۶** بنابراین تو در روزی که مردم روزه می‌گیرند، به خانه خداوند بروم و این طومار را با صدای بلند بخوان، چون در آن روز، مردم از سراسر یهودا در آنجا گرد خواهند آمد. **۷** شاید از راههای بد خود بازگردند و پیش از آنکه دیر شود، از خداوند طلب بخشنش کنند، زیرا بلاهی که خداوند علیه این قوم اعلام فرموده، پسیار سخت است.» **۸** باروک به گفته‌من عمل کرد و کلام خداوند را در خانه خداوند برای مردم خواند. **۹** این امر، در ماه نهم از سال پیغم سلطنت یهویاقیم (پسر یوشیا) روی داد. در آن روز مردم از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند و بودند تا در مراسم روزه در معبد، شرکت نمایند. **۱۰** وقتی همه آمده شنیدند شدند، باروک به اتاق جمیریا (پسر شافاکن) کاتب دربار رفت و از آنجا، سختان ارمیا را از آن طومار برای مردم خواند. (این اتاق در حیاط بالای خانه خداوند و نزدیک «دوروازه جدید» واقع شده بود). **۱۱** هنگامی که میکایا (پسر جمیریا، نوه شافاکن) پیغام خداوند را از آن طومار شنید، **۱۲** بی‌درنگ به اتاق منشی دربار رفت که در آنجا بزرگان قوم دور هم جمع بودند، از جمله ایشان اکاتب، دلایا (پسر شمعیایا)، الناثان (پسر عکبیور)، جمیریا (پسر شافاکن)، صدقیا (پسر حنینیا). **۱۳** میکایا پیغامی را که باروک برای قوم خوانده بود، برای ایشان بازگو کرد؛ **۱۴** آنگاه بزرگان قوم، شخصی به نام یهودی (پسر ننتیا، نوه شلمیا، نبیره کوشی) را نزد باروک فرستادند تا از او بخواهد که بیاید و آن طومار را برای ایشان نزیر بخواند. باروک هم مطلب خواهش ایشان عمل کرد. **۱۶** وقتی طومار خوانده شد، ایشان با ترس به یکدیگر نگاه کردند و به باروک گفتند: «ما باید این موضوع را به عرض پادشاه برسانیم. **۱۷** ولی اول بگو که این مطالب را چگونه نوشی؟ آیا آنها را ارمیا گفته است؟» **۱۸** باروک جواب داد: «ارمیا آنها را کلمه به کلمه گفت و من با مرکب روی این طومار نوشتیم.» **۱۹** ایشان به باروک گفتند: «تو و ارمیا خود را پنهان کنید و به هیچ کس نگویید کجا هستید!» **۲۰** بعد طومار را در اتاق ایشان اماع، کاتب دربار، گذاشتند و به حضور پادشاه رفتند تا قضیه را به اطلاع او برسانند. **۲۱** پادشاه «یهودی» را فرستاد تا طومار را بیاورد. او نیز آن را از اتاق ایشان اماع کاتب آورد و برای پادشاه و تمام مقامات دربار که حضور داشتند، خواند. **۲۲** ماه نهم بود و پادشاه در کاخ زمستانی مقابل آتش نشسته بود. **۲۳** وقتی «یهودی» چند ساعت از آن را خواند، پادشاه آن قسمت را با چاقو بزید و در آتش انداخت، و به تدریج که طومار خوانده می‌شد همین کار را ادامه داد تا تمام طومار را سوزاند. **۲۴** او و اطرافیاش از شنیدن کلام خدا نترسیدند و غمگین نشدند، **۲۵** و با اینکه الناثان، دلایا و جمیریا به پادشاه ایشان کردند که طومار را سوزاند، ولی او توجیه ننمود. **۲۶** آنگاه پادشاه به شاهزاده پیرحیمیل و سرایا (پسر عزیل) و شلمیا (پسر عدبیل) دستور داد که مرد و باروک کاتب را بازداشت کنند، ولی خداوند ما را پنهان کرده بود. **۲۷** پس از آنکه پادشاه طومار را سوزاند، خداوند به من فرمود که **۲۸** طوماری دیگر تهیه کنم و همه سختان را که در طومار قلی نوشته بودم و یهویاقیم پادشاه یهودا آن را سوزاند، بر روی آن بنویسم، **۲۹** و به پادشاه بگویم که خداوند چنین می‌فرماید: «تو آن طومار را سوزاندی، زیرا

نوشته شده بود که پادشاه بابل این مملکت را ویران خواهد کرد و هر چه را که در آن است از انسان و حیوان از بین خواهد برد. **30** بایبرین ای پهلویاقم، پادشاه بیهودا، از نسل تو کسی بر تخت پادشاهی داورد تکیه خواهد زد، جناره تو بیرون انداخته خواهد شد تا روز، زیر آفتاب سوزان و شب، در سوما باقی بماند. **31** تو را و خاندانات را و بزرگان مملکت را به حاطر گناهاتان مجازات خواهم نمود، و تمام بلاهای را که گفتم، بر سر تو و بر سر تمام مردم بیهودا و اورشلیم خواهم آورد، چون به هشدارهای من توجهی نمی کنید.» **32** پس طوماری دیگر گفتم و آن را به باروک کاتب پسر نبیا دادم، او تمامی سخنان طوماری را که پهلویاقم پادشاه بیهودا در آتش سوزانده بود، از دهان من بر آن نوشت، و مطالب بسیاری ماند آنها نیز بر آن افزوده شد.

38

اما شفطیا (پسر مثان)، جدلیا (پسر فشور)، یوکل (پسر شلیما) و فشور (پسر ملکیا) شنیدند که من به مردم چنین می گفتمن: **2** «خداآوند می فرماید: هر که در شهر بماند با شمشیر و قحطی و بیماری خواهد مرد، ولی هر که تسلیم بایلی ها شود، زندنه خواهد ماند. **3** خداوند فرموده که پادشاه بابل بی گمان اورشلیم را تصرف خواهد کرد!» **4** پس آنها با شنیدن این سخنان، نزد پادشاه رفتند و گفتند: «استدعا می کنیم که دستور بفرمانی این شخص را اعدام کنند، چون سختانش روحیه مردم و این چند سرباز باقی مانده را تعذیف می کند. او یک خائن است.» **5** صدقیای پادشاه موافقت کرد و گفت: «سیار خوب، هر طور صلاح می دانید، عمل کنید. من نمی توانم برخلاف میل شما کاری بکنم!» **6** پس آنها مرا از زندان بیرون آوردند و با طناب به داخل چاهی که متعلق به شاهزاده ملکیا بود، پایین فرستادند. آن چاه آب نداشت، ولی ته آن پر از گل و لای بود، و من در گل فرو رفت. **7** عبدملک حبسی که خواجه سرا و از مقامات مهم دریار بود، شنید که مرا به سیاهچال انداخته اند. پس با عجله خود را به دروازه بنیامین رساند، و به پادشاه که در آنجا مردم را به حضور می دنیفیرت گفت: **9** «ای سور من، افراد تو کار ظالمانه ای کرده اند که امیا را در چاه انداخته اند. او در آنجا از گرسنگی خواهد مرد، چون در شهر یک تکه نان هم پیدا نمی شود.» **10** پس پادشاه به عبدملک دستور داد که سفر را با خود ببرد و مرا پیش از آنکه بمیرم از چاه بیرون بیاورد. **11** عبدملک بالا فاصله همراه با این افراد به انبار کاخ رفت و از آنجا مقداری پارچه و لباسهای کهنه برد. سپس بر سر چاه آمد و آنها را برای من با طناب پایین فرستاد و **12** به من گفت: «این پارچه ها و لباسهای کهنه را زیر بغلت بگذار تا وقتی تو را با طناب بالا می کشم، اذیت نشوی!» و وقتی من حاضر شدم، **13** مرا بیرون کشیدند و به زندان قصر پادشاه بازگرداندند تا همان جا بمانم. **14** پس از مدتی، صدقیای پادشاه، به دنبال من فرستاد و مرا در محل دروازه سوم خانه خدا به حضور خود آورد و به من گفت: «از تو سوالی دارم و می خواهم حقیقت را هر چه که هست، به من بگوی!» **15** گفتم: «اگر حقیقت را بگویم، مرا خواهی کشت و اگر تو را راهنمای و نصیحت کنم، گوش نخواهی کرد.» **16** پس صدقیای پادشاه در نهان برای من قسم خورد و گفت: «به خداوند زنده که به ما حیات بخشیده، سوگند که تو را نخواهیم کشت و به دست کسانی که تشنه خوشت هستند، نخواهیم سپرید!» **17** آنگاه به صدقیای گفتمن: «خداآوند، خدای شکرکهای آسمان، خدای اسرائیل فرموده که اگر تسلیم پادشاه بایل شوی، تو و خانوادهات زنده خواهد ماند و این شهر هم به آتش کشیده خواهد شد؛ **18** ولی اگر تسلیم نشوی، بایلی ها این شهر را تصرف کرده، به آتش خواهند کشید و تو نیز گرفتار خواهی شد!» **19** پادشاه گفت: «من می ترسم تسلیم شوم،

37

بیوکندپر، پادشاه بابل، به جای پهلویاقم (پسر بیهودا پادشاه)، صدقیا (پسر پوشیا) را بر تخت پادشاهی بیهودا نشاند. **2** ولی نه صدقیا، نه دریاریانش و نه مردمی که در آن مزویوم باقی مانده بودند، هیچ یک به پیغامهای که خداوند توسط من به آنها می داد، توجهی نمی کردند. **3** با وجود این، صدقیای پادشاه، بیوکل (پسر شلیما) و صفتیای کاهن (پسر معسیا) را نزد من فرستاد تا از من بخواهند که برای قوم دعا کنم. **4** (در آن زمان من هنوز زندانی نشده بودم و به هر جا که می خواستم می رفتم). **5** وقتی سپاهیان مصر به مزه های جنوبی بیهودا رسیدند تا شهر محاصره شده اورشلیم را آزاد کنند، سپاهیان با این از محاصره دست کشیدند تا با مصری ها بجنگند. **6** خداوند به من فرمود که **7** از جانب او به فرستاد گان پادشاه چنین بگویم: «پادشاه بیهودا شما را به حضور من فرستاده تا از آینده باخبر شود. به او بگوی که سپاهیان مصر که برای کمک به شما آمدند، به مصر عقب نشینی خواهد کرد، **8** و بایلی ها باز خواهند گشت تا به این شهر حمله کنند و آن را بگیرند و به آتش بکشند. **9** خود را فریب ندھید و فکر نکنید بایلی ها دیگر باز نمی گردند. آنها بدینهاین باز خواهند گشت! **10** حتی اگر تمام سپاه بایل را چنان در هم بکویید که فقط عده ای سرباز زخمی در چادرهایشان باقی بمانند، همانها افغان و خیزان بیرون خواهند آمد و شما را شکست خواهند داد و این شهر را به آتش خواهند کشید!» **11** هنگامی که سپاه بایل از محاصره اورشلیم دست کشید تا با سپاه مصر وارد جنگ شود، **12** من از اورشلیم عازم سرزمین بنیامین شدم تا به ملکی که خریده بودم، سرکشی نمایم. **13** ولی به محض اینکه به دروازه بنیامین رسیدم، رئیس نگهبانان مرا به اتهام جاسوسی بایلی ها دستگیر کرد. (این نگهبان، بیوتیا پسر شلیما، نوه حتیبا بود). **14** من گفتم که هرگز قصد خیانت و جاسوسی ندادشدم. ولی بیوتیا توجهی نکرد و مرا نزد مقامات شهر برد. **15** آنها بر من خشمنگ شدند، مرا شلاق زدند و به سیاهچال زیر زمین خانه بوناتان، کاتب دریار، که آن را به زندان تبدیل کرده بودند، انداختند. من مدت زیادی در آنجا زندانی بودم. **17** سرانجام صدقیای پادشاه به دنبال من فرستاد و مرا به کاخ سلطنتی آورد و مخفیانه از من پرسید: «آیا به تازگی از طرف خداوند پیغامی داری؟» گفتم: «بلی، دارم! خداوند فرموده که تو تسلیم پادشاه بایل خواهی شد!» **18** آنگاه موضوع زندانی شدن خود را پیش کشیدم و از پادشاه پرسیدم: «مگر من چه کردام که مرا به زندان انداخته اید؟ جرم چیست؟ آیا من نسبت به تو با به دریاریان و یا به این مردم

دستور پادشاه، سریازانی به زندان فرستادند تا مرا ببرند و به جدلیا (پسر اخیقما، نوئ شافان) پسپارند تا مرا به خانه خود ببرد. به این ترتیب من به میان قوم خود که در آن سرزمین باقی مانده بودند، بازگشتم. **15** پیش از حمله باپلی‌ها، زمانی که من هنوز در زندان بودم، خداوند این پیغام را به من داد: **16** «به سراغ عبدالملک جشی بفرست و به او بگو که خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "بلاهای را که قیلاً گفته بودم، بمزودی بر سر خداوند را بخواهد"». **17** ولی تو نیز شاهد آن خواهی بود. **18** ولی تو از مهلهکه ترجیح خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی، کشته نخواهی شد. **19** به پاس ایمان و اعتمادی که نسبت به من داری، جانت را حفظ می‌کنم و تو را در امان نگه خواهم داشت.»

40

اسیران اورشليم و یهودا که به باپل برد می‌شدند، در راه به رامه رسیدند. من نیز در میان ایشان بودم؛ ولی در آنجا نبوزرادان فرمانده سپاه باپل زنجیرهای مرا گشود و آزادم کرد. **2** او مرا فرا خواند و گفت: «خداوند، خدای تو گفته بود که این سرزمین را ویران خواهد نمود؛ **3** و اکنون او قول خود را عملی کرده است. تمام این بلاایا بدین سبب است که شما نسبت به او گناه کرده‌اید و او را اطاعت ننموده‌اید. **4** حال، من زنجیرهایت را می‌گشایم و آزادت می‌کنم. اگر می‌خواهی با من به باپل بیایی، ترتیب می‌دهم که از تو به خوبی مراقبت به عمل آید؛ ولی اگر نمی‌خواهی بیایی، اشکالی ندارد؛ تمام این سرزمین پیش روی توست، به هر جایی که دوست داری، برو.

5 اما اگر قصد داری بمانی، نزد جدلیا (پسر اخیقما، نوئ شافان)، که پادشاه باپل او را حاکم یهودا ساخته است، برو و در میان بقیه قوم که جدلیا بر ایشان حکومت می‌کند، بمان. به هر حال، مختار هستی. در هر جا که می‌خواهی، ساکن شو! سپس مقداری خوارک و پول به من داد و مرا آزاد کرد. **6** پس به شهر مصنه نزد جدلیا آمدم و در میان بقیه قوم که در یهودا باقی مانده بودند، ساکن شدم. **7** در این میان، بعضی از سرداران لشکر و سریازانش هنوز تسلیم باپلی‌ها نشده بودند و در صحرا به سر می‌برند. ولی وقتی شنیدند که جدلیا از طرف پادشاه باپل، سرپرست بازمانده‌گان و فقرای سرزمین شده است، **8** برای دیدن جدلیا به مصنه آمدند. این افراد عبارت بودند از: اسماعیل (پسر ننتیا)، یوحانان و یوناتان (پسران قاریح)، سریا (پسر تنحوموت)، پسران عیفای (أهل نطفوات)، یزنيا (پسر معکاتی)، و سریازان ایشان. **9** جدلیا آنها را مطمئن ساخته، گفت: «اگر تسلیم باپلی‌ها بشوید، در امن و امان خواهید ماند. همین‌جا بمانید، به پادشاه باپل خدمت کنید تا همه چیز به خیر و صلاحتان شود. **10** من در مصنه می‌مانم تا به باپلی‌ها که برای رسیدگی به امور این سرزمین می‌آید، پاسخگو باشم؛ ولی شما در هر شهری که می‌خواهید، می‌توانید ساکن شوید و زمین را آباد کنید و به جمع اوری و ذخیره کردن میوه، شراب و روغن مشغول شوید.» **11** یهودیانی نیز که به مواب، عمون، ادوم و آبادی‌های اطراف گریخته بودند، شنیدند که پادشاه باپل عده‌ای را در یهودا باقی گذاشته، و نیز جدلیا فرماندار سرزمین شده است. **12** بنابراین از تمام این سرزمینها به یهودا بازگشتد و در مصنه نزد جدلیا سکونت گزیندند و به کشت و زع زرداختند و محصول فراوان جمع کردند. **13** پس از مدتی، یوحانان (پسر قاریح) و سایر سرداران لشکر که تسلیم باپلی‌ها نشده بودند، به مصنه آمدند و به جدلیا اطلاع دادند که بعلیس، پادشاه عموی‌ها،

چون ممکن است باپلی‌ها مرا به دست یهودیان طرفدار خود، بسپارند. آنگاه معلم نیست چه بلایی بر سرم خواهد آورد.» **20** جواب دادم: «یقین بدان که تو را به آنها نخواهند سپرد. استدعا می‌کنم که از کلام خداوند اطاعت نمایی. این به نفع توست، چون کشته نخواهی شد. **21** اما اگر نخواهی تسلیم شوی، خداوند در رؤیا به من نشان داد **22** که تمام زنانی که در کاخ سلطنتی باقی مانده‌اند، به دست فرماندهان سپاه باپل خواهد افتاد. هنگامی که ایشان از کاخ بیرون برد می‌شوند، خواهند گفت: «دوستان تزدیک پادشاه به او خیانت کرده‌اند و در سختیها او را به حال خود رها نموده‌اند!» **23** تمام زنان و فرزندات به دست باپلی‌ها گرفتار خواهی گشت و این شهر در آتش خواهد شد و در چنین پادشاه باپل گرفتار خواهی گشت و این شهر در آتش خواهد سوخت!» **24** صدقیا گفت: «مواظب باش کسی از گفتگوی ما اطلاع پیدا نکند تا خطری متوجه جانت نیاشد!» **25** هنگامی که دریابیان باخبر شوند که با تو صحبت کرده‌ام، تو را به مرگ تهدید خواهند نمود تا از موضوع گفتگوی ما آگاهی یابند؛ **26** ولی به ایشان فقط بگو که به پادشاه التمساص کردم که مرا به سیاهچال خانه بیوناتان باز نگرداند، چون در آنجا خواهیم مرد!» **27** همان طور هم شد. طولی نکشید که تمام بزرگان، نزد من آمدند و پرسیدند که با پادشاه چه گفتگویی داشتم. من نیز همان گونه که بادشاه گفته بود، به آنها جواب دادم. ایشان هم نتوانستند کار دیگری بکنند، نزد کسی سخنان من و پادشاه را نشنیده بود. **28** به این ترتیب تا روزی که اورشليم به دست باپلی‌ها افتاد، در زندان قفسر پادشاه ماندم.

39

در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، نیوکننصر، پادشاه باپل، با تمام سپاه خود بار دیگر به اورشليم حمله کرده، آن را محاصره نمود. **2** در روز نهم ماه چهارم، از سال یازدهم سلطنت صدقیا، باپلی‌ها دیوار شهر را خراب کرده، به داخل رخنه نمودند و شهر را تصرف کردند. **3** سپس تمام فرماندهان سپاه باپل داخل شهر شدند و پیروزمندانه کنار دروازه وسطی نشستند. در میان آنها نرجل شراسیر، سمجنربو، سرسکیم و نرجل شراسیر (مشاور پادشاه باپل)، به چشم می‌خوردند. **4** وقتی صدقیا پادشاه و لشکریانش دیدند که شهر سقوط کرده، شبانه از دروازه‌ای که بین دو دیوار پشت باغ کاخ سلطنتی بود، فرار کردند و به سوی دره اردن رفتند. **5** ولی باپلی‌ها، پادشاه را تعقیب کردند و او را در دشت اریحا گرفتند و به حضور نیوکننصر، پادشاه باپل آوردند. او در شهر ریله واقع در خاک حمات مستقر شده بود. در آنجا او حکم مجازات صدقیا را صادر کرد. **6** پادشاه باپل دستور داد فرزندان صدقیا و مقامات یهودا را در برابر چشمان او اعدام کنند. **7** سپس امر کرد که چشمان صدقیا را از حدقه درآورند و او را زنجیر بینند و به باپل فرستادند؛ **8** در این ضمن، باپلی‌ها شهر و کاخ سلطنتی را به آتش کشیدند و دیوار اورشليم را خراب کردند. **9** به دستور نبوزرادان فرمانده سپاه باپل، باقیمانده جمیعت اورشليم و تمام کسانی را که به او پناه آورده بودند، به باپل فرستادند؛ **10** ولی فقیران را که چیزی نداشتند در سرزمین یهودا باقی گذاشتند و مزرعه و تاکستان به ایشان دادند. **11** در ضمن نیوکننصر به نبوزرادان دستور داده بود که مرا پیدا کند و سفارش کرده بود که از من به خوبی مواظیط نماید و هر چه می‌خواهم، در اختیارم بگذارد. **12** پس نبوزرادان، فرمانده سپاه باپل و نیوژنیان رئیس خواجه‌سرایان و نرجل شراسیر، مشاور پادشاه و سایر مقامات طبق

41

دهد چه کنیم و به کجا برویم.» **4** جواب داد: «بسیار خوب، من طبق درخواست شما، به حضور خداوند، خدای شما دعا خواهیم کرد و هر چه بفرماید، به شما خواهیم گفت و چیزی را پنهان نخواهیم نمود!» **5** آنها گفتند: «یهود خدایت شاهدی امین بر ضد ما باشد اگر از اطاعت هر آنچه او به ما می‌گوید، امتناع ورزیم، **6** چه طبق دلخواه ما باشد، چه نباشد! ما یهود خدای خود را که تو را به حضور او می‌فرستیم، اطاعت خواهیم نمود، زیرا اگر مطلع دستورهای او باشیم، همه چیز پرای ما به خیر و خوبی تمام خواهد شد.» **7** ده روز بعد، خداوند به دعای من جواب داد. **8** من نیز یوحانان و سایر سرداران لشکر و تمام قوم را از بزرگ تا کوچک فرا خواندم **9** و به ایشان گفتمن: «درخواست شما را به درگاه خداوند، خدای اسرائیل برمد و او در پاسخ، چنین فرمود: **10** «در این سزمنین بمانید. اگر بمانید، شما را استوار و برقرار خواهیم ساخت و دیگر شما را منهدم و پراکنده نخواهیم کرد، چون از بلاکی که بر سرطان آوردم، بسیار غمگین شدهام. **11** دیگر از پادشاه بایل ترسید، چون من با شما هستم تا شما را نجات دهم و از دست او برهانم. **12** من از روی رحمت خود، کاری خواهیم کرد که او بر شما نظر لطف داشته باشد و اجازه دهد که در سزمنین خود باقی بمانید.» **13** «ولی اگر خداوند را اطاعت نکنید و نخواهید در این سزمنین بمانید، و براز رفتن به مصر باشاری ننمایید، به این امید که بتوانید در آنجا از جنگ، گرسنگی و ترس و هراس در امان باشید، **15** در این صورت، ای بازماندگان یهودا، خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل به شما چنین می‌فرماید: «اگر اصرار دارید که به مصر بروید، **16** جنگ و قحطی ای که از آن می‌ترسید، در آنجا دامنگیریان خواهد شد و در همان جا از بین خواهید رفت. **17** این سرزنشت کسانی است که اصرار دارند به مصر بروند و در آنجا از جنگ، گرسنگی و ترس و هراس در ویماری خواهید مرد و هیچ یک از شما از بلاکی که در آنجا بر سرطان خواهیم آورد، جان به در نخواهد بود. **18** زیرا خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می‌فرماید: همان گونه که آتش خشم و غضب من بر سر اهالی اورشليم ریخت، به محض اینکه وارد مصر شوید، بر سر شما نیز خواهد ریخت. شما مورد نفرت و انجار قرار خواهید گرفت و به شما نفرین و ناسرا خواهند گفت و دیگر هرگز وطنان را نخواهید دید.» **19** در پایان گفتمن: «ای باقیماندگان یهودا، خداوند به شما گفته است که به مصر نروید و من هم هشدار لازم را به شما دادم. **20** پس بدانید که اگر به مصر بروید اشتباه بزرگی مرتکب می‌شوید. شما از من خواستید تا برایتان دعا کنم و گفتد که هر چه خداوند بگوید اطاعت خواهید کرد. **21** امروز آنچه خداوند فرمود، کلمه به کلمه به شما گفته‌ام، ولی شما اطاعت نمی‌کنید. **22** حال که اصرار دارید به مصر بروید، یقین بدانید که در آنجا در اثر جنگ و قحطی و بیماری خواهید مرد.»

43 وقتی پیغام خداوند را به طور کامل به آنها اعلام نمودم، **2** عزريا (پسر هوشعیا) و یوحانان (پسر قاریح) و سایر اشخاص خود پسند گفتند: «تو دروغ می‌گویی! خداوند، خدای ما به تو نگفته است که ما به مصر نرویم! باروک (پسر نبیریا) بر ضد ما توطئه چیده و به تو گفته است که این مطالب را بگویی تا ما اینجا بمانیم و بایلی‌ها ما را بکشند تا به تبعید ببرند.» **4** پس یوحانان و سرداران لشکر و سایر مردم نخواستند دستور خداوند را اطاعت کنند و در یهودا بمانند. **5** همه ایشان، حتی تمام کسانی که به سزمنیهای نزدیک فرار کرده و

اسماعیل (پسر نتبیا) را مأمور کرده تا او را بکشد. ولی جدلیا گفته آنها را باور نکرد. **15** یوحانان در مصافه محروم‌انه به جدلیا گفت: «اجازه بده که بروم و اسماعیل را بکشم. هیچ کس هم از ماجرا باخبر نخواهد شد. چرا بگذاریم او تو را بکشد؟ هیچ فکر کرده‌ای در آن صورت بر سر یهودیانی که به اینجا بازگشته‌اند، چه خواهد آمد؟ همه پراکنده خواهند شد و از بین خواهند رفت.» **16** ولی جدلیا گفت: «من به تو اجازه نمی‌دهم چنین کاری بکنی؛ آنچه درباره اسماعیل می‌گویی حقیقت ندارد.»

اما در ماه هفتم، اسماعیل (پسر نتبیا، نوه اليشاماع) که از خاندان سلطنتی و یکی از مقامات بلند پایه پادشاه بود، به همراه ده نفر به مصافه نزد جدلیا آمد. هنگامی که با هم غذا می‌خوردند، **2** ناگهان اسماعیل و همراهانش، شمشیرهایشان را کشیدند و بر جدلیا که پادشاه بایل او را فرمادار ساخته بود، حمله‌ور شده، او را کشندت. **3** سپس بیرون رفند و تمام سریازان یهودی و بایلی را که در مصافه با جدلیا بودند، قتل عام کردند. **4** روز بعد، پیش از آنکه خبر این ماجرا پخش شود، **5** هشتاد نفر از شهرهای شکیم، شیلهو و سامره از نزدیکی مصافه عبور می‌کردند و به رسم عزاداری، با ریش تراشیده، لباسهای دریبه و صورت خراشیده، با هدیه و بخور به خانه خداوند می‌رفتند. **6** اسماعیل در حالی که می‌گریست، برای استقبال آنها از شهر بیرون رفت. وقتی به ایشان رسید، گفت: «بیایید و ببینید چه بر سر جدلیا آمده است!» **7** وقتی همه وارد شهر شدند، برایش همدستانش آنها را نیز کشند و جنازه‌هایشان را در گوдал انداختند. **8** ولی در آن گروه، ده نفر بودند که به اسماعیل قول دادند که اگر آنها را نکشد، برون و هر چه گندم، جو، روغن و عسل پیهان کرده‌اند، برایش بیاورند. پس آن ده نفر را نکشند. **9** گودالی که اسماعیل جنازه مقتولین را در آن انداخت همان گودالی است که آسای پادشاه، به هنگام بنای برج و باروی مصافه در زمان جنگ با بعضی پادشاه ایشان، خفر نموده بود. **10** در ضمن اسماعیل، دختران پادشاه و بازماندگان قوم را که در مصافه بودند و نبوزرادان فرمانده گارد پادشاه بایل ایشان را به دست جدلیا سپرده بود، اسیر کرد و همه را با خود برداشت و به سوی تعقیب او پرداختند تا او را بکشند. آنها در نزدیکی بركه بزرگ واقع در جبعون به او رسیدند. **13** اشخاصی که در اسارت اسماعیل بودند، وقتی یوحانان و همراهان او را دیدند، از خوشحالی فریاد آوردن و به سوی آنها دیدند. **15** در این گیرودار اسماعیل با هشت نفر از همدستانش موفق شد به سزمنین عموی ها بگریزد. **16** یوحانان و افرادش بی درنگ همه سریازان، زنان، بچه‌ها و خواجه‌سرایانی را که نجات داده بودند، برداشتند و از جبعون به دهدکه جبروت کمها در نزدیکی بیت‌لحمر رفند، تا از آنجا از ترس بایلی‌ها به مصر بگریزند، زیرا جدلیا، فرماندار پادشاه بایل، به دست اسماعیل کشته شده بود.

42 آنگاه یوحانان و عزريا (پسر هوشعیا) و سایر سرداران لشکر و تمام مردم، از کوچک تا بزرگ، نزد من آمدند **2** و گفتند: «الناس می‌کنیم برای ما دعا کن، چون همان گونه که می‌بینی، از آن قسم بزرگ فقط عده کمی باقی مانده‌ایم. **3** از خداوند، خدای خودت درخواست نمایم تا به ما نشان

بعد بازگشته بودند، با یوحانان و سرداران لشکر عازم مصر شدند.

6 در این گروه، مردان، زنان، کودکان و نیز دختران پادشاه و تمام کسانی که نبوزرادان، فرمانده سپاه بایل، به دست جدلیا سپرده بود، دیده می شدند؛ ایشان حتی من و باروک را به زور با خود برداشتند.⁷ به این ترتیب به مصر رسیدیم و وارد شهر تحقنیجیس شدیم، زیرا آنها از دستور خداوند سریچی کردند. 8 آنگاه در تحقنیجیس بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: 9 «مردان یهودا را جمع کن و در برابر چشمان ایشان، سنگهای بزرگی بگیر و در سنگفراش محوطه مشغف بر دروازه قصر پادشاه مصر در تحقنیجیس پنهان کن، 10 و به مردان یهودا بگو که من، خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل بنده خود، نیوکندنسر، پادشاه بایل را به مصر خواهم آورد، و او تخت سلطنت خود را روی همین سنگهایی که در اینجا پنهان شده‌اند، بوقار خواهد ساخت و سایان شاهانه‌اش را روی آنها برخواهد افراسht. 11 او مملکت مصر را ویران خواهد ساخت و آنانی را که محکوم به مرگند، خواهد کشت، آنانی را که محکوم به تعییندند، به اسری خواهد برد و آنانی را که باید با شمشیر کشته شوند، از دم شمشیر خواهد گذراند. 12 همچنین معبدهای خدایان مصر را به آتش خواهد کشید، و بتها را خواهد سوزاند و یا خود به غیمت خواهد برد. همان گونه که چوپان کوههای لیاس خود را یک به یک برمی‌چیند، نیوکندنسر هم مصر را تمام غارت خواهد کرد و پیروزمندانه آنچه را ترک خواهد گفت. 13 او ستونهای معبد خورشید را خواهد شکست و معبدهای خدایان مصر را به آتش خواهد کشید».

44

خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل درباره تمام یهودیانی که در شمال مصر زندگی می کردند، یعنی در شهرهای مجلد، تحقنیجیس، مفیس، و آنهایی که در سراسر جنوب مصر ساکن بودند، به من چنین فرمود: «شما دیدید که من با اورشلیم و سایر شهرهای یهودا چه کردم! حتی امروز هم ویران و خالی از سکنه هستند، 3 چون ساکنین آنها خدایان بیگانه‌ای را می پرسیدندن که نه خودشان می شناختند و نه اجدادشان، و با این شرارتها خشم مرا شعله‌ور ساختند. 4 با اینکه من همراه خدمتگزاران خود، انبیا را می فرمادم تا ایشان را از این کارهای نفرات انگیز منع کنند، 5 ولی آنها گوش نمی دادند و از گناهان خود دست نمی کشیدند، بلکه به پرسش پنهان ادامه می دادند. 6 به همین جهت، خشم و غضب من همانند آتش بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم فرود آمد و همان طور که امروز می بینید، همه جا را ویران ساخته است. 7 پس حال خداوند لشکرها، خدای اسرائیل می فرماید: چرا تیشه به ریشه خود می زنید؟ چرا کاری می کنید که همگی از مرد و زن، طفل و نوزاد، از میان یهودا منقطع شوند، و کسی از شما باقی نماند؟ 8 چرا در مصر با پرسیدن پنهان و سوزاندن بخور برای آنها، آتش خشم و غضب مرا شعله‌ور می سازید؟ با این کارها خودتان را نابود خواهید کرد و مورد لعنت و نفرت همه قوهای روی زمین خواهید شد. 9 آیا گناهان پدران خود را فراموش کرده‌اید؟ آیا گناهانی را که پادشاهان و ملکه‌هایان، خود شما و زنانتان در یهودا و اورشلیم مرتکب شده‌اید، از یاد برده‌اید؟ 10 حتی تا این لحظه نیز، هیچ کس از کرده خود پیشمان نشده و هیچ کس نخواسته نزد من بازگرد و از دستورهایی که به شما و پدران شما داده‌ام، پیروی نماید. 11 «از این رو من، خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل اراده کرده‌ام همه مردم یهودا را

صدقیا، پادشاه یهودا را تحولی نیوکدنسُر پادشاه بایل دادم.» این را خداوند می‌گوید.

45

آنها را بر زمین کوبیده است. ۱۶ بسیاری از آنها می‌لغزند و دسته‌دسته روی هم می‌افتدند. آنگاه سریازان مزدور که اهل سرزمینهای دیگر هستند، خواهند گفت: «باید به زادگاه خویش و نزد قوم خود برگردیم تا از کشتاری که در اینجاست، در امان باشیم!» ۱۷ در آنجا خواهد گفت: «فرعون پادشاه مصر طبل توخالی است که فرست را از دست داده است!» ۱۸ «من، خداوند شکرهای آسمان که پادشاه همهٔ جهان هستم، به حیات خود قسم می‌خورم که شخصی نیرومند بر مصر هجوم خواهد آورد؛ او مانند کوه تابور در میان کوههای دیگر است و مانند کوه کرمel بر کنار دریا. ۱۹ ای مردم مصر، اسباب خود را آماده کنید و برای تبعید مهیا شوید، چون شهر ممفیس به کلی ویران خواهد شد و موجود زندگانی در آن باقی نخواهد ماند. ۲۰ مصر مانند گوساله‌ای زیست؛ ولی یک خرمگس او را فراری خواهد داد، خرمگسی که از شمال خواهد آمد! ۲۱ حتی سریازان مزدور مصر نیز مانند گوساله‌های فریه‌اند؛ آنها نیز برگشته، پا به فرار خواهند گذاشت، زیرا روز مصیبت و زمان مجازات ایشان فرا رسیده است. ۲۲ مصر مانند ماری است که هیس کنان می‌گردد، زیرا دشمناش با تاب و توان به پیش می‌تازند، و مانند کسانی که در خان را می‌برند، با تبرها بر او هجوم می‌آورند. ۲۳ خداوند می‌فرماید: آنها مردم مصر را مانند درختان چنگل خواهند برد، زیرا از ملخانهای شمارند. ۲۴ مردم مصر با سرافکندگی مغلوب این قوم شمالي خواهند شد.» ۲۵ خداوند شکرهای آسمان، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من بت آمن، خدای شهر تبس و خدایان دیگر مصر را نابود خواهم کرد. پادشاه و تمام کسانی را نیز که به او امید پسته‌اند، مجازات خواهیم کرد، ۲۶ و ایشان را به دست کسانی که تشنۀ خونخواران هستند تسلیم خواهیم نمود، یعنی به دست نیوکدنسُر، پادشاه بایل و سپاه او. ولی بعد از این دوره، سرزمین مصر بار دیگر آباد خواهد شد و مردم در آن زندگی خواهند کرد. من، خداوند، این را می‌گویم.» ۲۷ «ولی ای فرزندان بندۀ من یعقوب، نترسید؛ ای بنی اسرائیل، هراس به خود راه ندهید! من شما و فرزندانتان را از نقاط دور دست و از سرزمین تعبدی، به وطنان باز خواهیم گرداند و شما در امنیت و آسایش زندگی خواهید کرد و دیگر کسی باعث ترس شما تجواده شد.» ۲۸ ای فرزندان بندۀ من یعقوب، نترسید! چون من با شما هستم، حتی اگر قوهایی را که شما را در میانشان پراکنده کردم، به کلی تار و مار کنم، ولی شما را از بین نخواهم برد؛ البته شما را هرگز بی سزا نخواهم گذارد؛ بله، شما را به یقین تنبیه خواهیم نمود، ولی منصفانه و عادله.»

46

خداوند درباره قومهای مختلف با من سخن گفت. ۲ نخستین قوم، مصر بود. در سال چهارم سلطنت یهوهایقیم (پسر یوشیا)، پادشاه یهودا، هنگامی که سپاه نکو، پادشاه مصر، در نبرد کرکمیش در کنار رود فرات از نیوکدنسُر، پادشاه بایل شکست خورد، خداوند درباره مصری‌ها چنین فرمود: «سپهاران مصری به سریازان دستور می‌دهند که سپهرا را بردارند و به میدان جنگ هجوم برنند! ۴ اسپهها را زین کنند و سوار شوند. کلاه‌خود بر سر بگذارند، نیزه‌ها را تیز کنند و زره بپوشند. ۵ اما چه می‌بینم؟ لشکریان مصر از ترس در حال فرار هستند! قویترین سریازانشان بدون آنکه به پشت سر نگاه کنند، پا به فرار گذاشته‌اند! بله، ترس و وحشت از هر سو بر آنان هجوم آورده است! ۶ نه قویترین زمین‌گانشان و نه سریعترین آنها، هیچ‌پک جان به در نخواهند برد. در شمال، کنار رود فرات، همه می‌لغزند و می‌افتدند. ۷ «این کدام سپاه نیرومندی است که به پیش می‌رود و همچون رود نیل که به هنگام طغیان، بالا می‌آید، زمینهای اطراف را فرا می‌گیرد؟ ۸ این لشکر مصر است که با تکری ادعا می‌کند که مثل طغیان نیل، دنیا را خواهد گرفت و دشمنان را نابود خواهد کرد. ۹ پس ای اسپاه و ارباهها و سریازان مصر بیایید! ای اهالی سودان و لیبی که سپهاران لشکر مصر هستید، ای لوگیان که کماندانشان می‌باشید، به پیش بیایید! ۱۰ چون امروز، روز خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، است! روزی است که خداوند از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شمشیر او آنقدر می‌کشد تا سیر شده، از خون شما مسٹ گردد. امروز خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، در سرزمین شمال، نزد رود فرات قربانی می‌گیرد. ۱۱ ای شفان خواهید یافت. ۱۲ رسوایی تان به گوش همه رسیده و فریاد نامیدی و شکست شما دنیا را پر کرده است. سریازان دلیر شما در میدان جنگ می‌لغزند و روی هم می‌افتدند.» ۱۳ سپس خداوند درباره آمدن نیوکدنسُر، پادشاه بایل و حمله او به مصر، این پیغام را به من داد: «این خبر را در همهٔ شهرهای مصر با صدای بلند اعلام کنید؛ در شهرهای مجلد، ممفیس و تحفنجیس آن را به گوش همه برسانید؛ برخیزید و آماده جنگ شوید، چون شمشیر هلاکت، همهٔ اطرافیان شما را نابود کرده است! ۱۵ چرا جنگجویان شما می‌افتدند و بر نمی‌خیزند؟ چون خداوند

47

این است پیام خداوند به ارمیا بنی درباره فلسطینیان پیش از آنکه سپاه مصر، شهر فلسطینی غرہ را تصرف کند. ۲ خداوند می‌فرماید: «بنگردید! از سوی شمال سیلی می‌آید، مانند رودی که طغیان کرده باشد! سیل می‌آید تا سرزمین فلسطینیان و هر چه در آن است، و شهراها و مردمانش را از میان ببرد. مردم و ساکنین آنجا از ترس و وحشت، فریاد خواهند زد و گریه و زاری خواهند نمود، ۳ زیرا صدای سم اسپها و خروش اربه‌ها و چرخهای آن به گوش می‌رسد! پدران می‌گریند، بدون آنکه به فکر فرزندان درمانده خود باشند! ۴ چون زمان نابودی تمام فلسطینیان و همدستانشان در صور و صیدون فرا رسیده است. من، خداوند، آنرا که از جزیره کریت آمده‌اند، یعنی فلسطینی‌ها را از بین نخواهم برد. ۵ غرہ تحقیر شده، موی سرش تراشیده خواهد شد. آشقولون با خاک یکسان خواهد شد. ای بازماندگان فلسطینی که در وادی

48

زندگی می کنید، تا به کی عزاداری خواهید کرد؟ **6** «مردم فریاد برآورده خواهند گفت: «ای شمشیر خداوند، کی آرام خواهی گرفت؟ به غلاف خود برگرد و آرام بگیر و استراحت کن!» **7** ولی چطور می تواند آرام گیرد، در حالی که من او را مأمور کردهام تا شهر اشلون و شهرهای ساحلی را از بین ببرد.»

6 خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل، درباره موآب چنین می فرماید: «او به حال شهر نبو، زیارت خراب خواهد شد. قریه تایم و قلعه هایش ویران و تسخیر شده، مردمش رسوا خواهند گشت. **2** عظمت و شکوه موآب از بین خواهند رفت. مردم شهر حشیون برای خرابی آن نقشه ها کشیده اند. **3** می گویند: «باید ریشه این قوم را از بین و بن برکنیم.» شهر مدین در سکوت و خاموشی فرو خواهند رفت، چون دشمن، ساکنانش را تار و مار خواهد کرد. مردم حرون و تایم فریاد خواهند زد: «نابودی، شکست بزرگ! موآب از بین رفت!» **4** کوکا ناش نیز ناله سر خواهند داد. **5** فراریان، گریه کنان از تپه های لوحیت بالا خواهند رفت و در سرازیری حرون و تایم فریاد شکست سر داده.

6 «برای حفظ جانتان فرار کنید. در بیانها پنهان شوید!» **7** ای موآب چون به ثروت و توانایی خود تکیه کردی، پس هلاک شد، و خدایت، کموش نیز با کاهنان و بزرگانش به سزمینهای دور تعیید خواهند گردید! **8** « تمام روستاها و شهرها، چه در دشت باشد چه در دره، همگی خراب خواهند شد، چون من، خداوند، این را گفته ام. **9** کاش موآب بال می داشت و می توانست پرواز کند و بگیرید، چون شهراهای خراب خواهند شد و کسی در آنها باقی نخواهد ماند. **10** ملعون باد کسی که شمشیرش را با خون تو سرخ نکند! ملعون باد کسی که کاری را که خداوند به او سپرده، به مستی انجام دهد! **11** «موآب از ابتدای تاریخ خود تاکنون، در امنیت و به دور از جنگ و جدال به سر برده و هرگز به تعیید نرفته است. موآب همچون شراب دست نخوردہای است که از کوزه ای به کوزه ای دیگر ریخته نشده و به همین که من افرادی را به سراغش خواهم فرستاد تا کوزه هایش را بر زمین، خالی کنند و بشکنند! **12** سرانجام، موآب از وجود خدای خود کموش خجل خواهند شد، همان طور که بعنی اسرائیل در بیت نبل از گوسله طلایی خود شرم سار شد. **13** «چگونه می توانید به خود بیالید و بگویید: «ما همگی شجاع و جنگ آزموده هستیم؟» **14** حال آنکه موآب ویران خواهد شد و بهترین جوانانش به قتل خواهند رسید. من که پادشاه جهان هستم و نام خداوند لشکرهای آسمان می باشد، این را گفتمام. **15** بلا و مصیبت بهزودی بر موآب نازل خواهد شد. **16** «ای تمام قومهای مجاور موآب، ای همه کسانی که با شهرت و آوازه او آشنا شدید، برای او ماتم بگیرید! بینید قدرت و عظمت او چگونه در هم شکسته است! **17** ای اهالی دیيون، از شکوه و جلالتان به زیر بیایید و به خاک سیاه پنشینید، چون کسانی که موآب را ویران می کنند، دیيون را نیز ویران خواهند کرد و تمام برج و باروهایش را خراب خواهند نمود. **18** ای اهالی عروسی، بر سر راه بایستید و تماسا کنید و از فراریان و بازماندگان موآب بپرسید که چه اتفاقی افتاده است. **19** آنها جواب خواهند داد: «موآب به دست دشمن افتاده است. گریه و فریاد سر دید و در کناره های رود ارنون اعلام کنید که موآب ویران شده است.» **20** «تمام شهرهای واقع در فلات نیز مجازات و خراب شده اند، یعنی شهرهای حولون، یهصه، میفاتع، **21** دیيون، نبو، بیت دبلایم، **22** دیيون، نبو، بیت دبلایم، **23** قریه تایم،

بیت جامول، بیت معون، **24** قربوت، بصره، و تمام شهرهای دور و نزدیک سرزمین موآب.» **25** خداوند می فرماید: «قدرت موآب در هم شکسته است، شاخهایش بزیده شده و بازو هایش شکسته است. **26** بگذارید موآب مثل یک مست، تلویل بخورد و بیفتاد، چون از فرمان خداوند سریعیچی کرده است. او در قی خود می غلند، به طریق که همه به او می خندند. **27** ای موآب، به یاد آور چگونه بین اسرائیل را مستخره می کردی. با او چنان رفارمی کردی که گویی به همراه دزدان دستگیر شده است! **28** «ای اهالی موآب، از شهرهای خود فرار کنید و مثل فاخته ها که در شکاف صخره ها آشیانه می سازند، در غارها ساکن شوید. **29** غور موآب را همه شنیده اند؛ همه از تکبر، گستاخی و دل مغدور او باخبرند. **30** من، خداوند، از ادعاهای گستاخانه و پوج او آگاهم؛ و می دانم کاری از دستش بر نمی آید. **31** از این رو برای موآب گریان و برای اهالی قیر حارس دلم می سوزد. **32** بیشتر از آنچه برای مردم یعزیر گریستم، برای شاهد سبمه خواهم گریست. شهر سبمه، مانند درخت میونی بود که شاخه هایش تا دریای مرده و تا یزیر می رسید؛ ولی اکون میوه ها و انگوشهایش را غارتگران از بین برده اند. **33** شادی و خرمی از سزمین حاصلخیز موآب رخت بریسته است؛ از چرخشتها دیگر شراب بیرون نمی آید و کسی انگوهرها را با فریاد شادی نمی افسردد. فریادهای به گوش می رسید، ولی نه فریاد شادی. **34** ناله ها و فریادهای دلخراش در همه جا شنیده می شود از حشیون تا العاله و یاهص، و از صغر تا حرون و تایم و عجلت شلیشیا. حتی چراگاههای سرسیز نمیر نمی داشت و می توانست پرواز کند و بگیرید، چون شهراهای خراب خواهند شد **35** خداوند می فرماید: «من در موآب تمام کسانی را که در بینکدها برای بتها قربانی می کنند و برای خداوند خود بخور می سوزانند، از بین خواهم برد. **36** دلم برای موآب و قیر حارس به فغان آمد، چون تمام دارایی شان از میان رفته است. **37** از غم و غصه، موى سر و ریش خود را می کنند و دستشان را می خراشند و لباس عزا می پوشند. **38** از تمام خانه ها و کوچه های موآب صدای آه و ناله بلند است، چون موآب را مثل یک طرف می مصرف، خرد کرده ام. **39** بیشید چگونه در هم شکسته شده است! به صدای شیون و زاری او گوش دهید! به رسوانی موآب نگاه کنید! اینک برای همسایگان خود باعث خنده شده است و برای عده ای، موجب وحشت!» **40** خداوند می فرماید: «عقایقی با بالهای گشوده بر فاز موآب پرواز خواهد کرد در دام گرفتار خواهد شد. راه فرار نخواهید داشت، چون زمان مجازاتان فرا رسیده است.» این است فرموده خداوند. **41** «فراریان بی تاب، به حشیون پناه خواهند برد، ولی از این شهر که زمانی، سیحون پادشاه بر آن حکمرانی می کرد، آتشی بیرون خواهد آمد و سراسر موآب و تمام اهالی یاغی آن را خواهد سوزاند.» **42** ای به حال قوم موآب، قومی که خداشان، بت کموش است! خداوند می فرماید که در ایام آخر بار دیگر موآب را مورد توجه و لطف خود قرار خواهد داد. (در اینجا پیشگویی درباره موآب به پایان می رسد).

خداؤند درباره عموی‌ها چنین می‌فرماید: «ای شما که بت ملکوم را می‌پرستید، چرا شههای قبیله جاد را تصرف کردید و در آنها ساکن شده‌اید؟ مگر تعداد بني اسرائیل برای پر کردن این شهرها کافی نمی‌باشد؟ آیا کسی نیست که از این شهرها دفاع کند؟² بنا بر این روزی خواهد رسید که شما را برای این کار، مجازات خواهیم کرد و پایتخت شما، رهی را ویران خواهیم نمود. رهی با خاک پیکسان خواهد شد و آبادی‌های اطرافش در آتش خواهد سوخت.

آنگاه بني اسرائیل خواهند آمد و زینهای خود را دوباره تصاحب خواهند نمود. همان گونه که دیگران را بخانمان کردید، شما را بخانمان خواهند ساخت.

۳ ای مردم حشیون ناله کنید، زیرا عای ویران شده است! ای دختران رهی گریه کنید و لباس عزا بیوشید! ماتم بگیرید و پریشانحال به این سو و آن سو بدوید؛ چون بت شما ملکوم با تمام کاهنان و بزرگانش به تعیید برد خواهد شد.

۴ ای قوم ناسپاس، شما به دره‌های حاصلاخیراتن می‌پالید، ولی همگی آنها بهمراهی نابود خواهند شد. شما به قدرت خود تکیه می‌کنید و گمان می‌برید هرگز کسی حرأت نخواهد کرد به شما حمله کند. **۵** ولی من، خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: در آن روز، اجساد جوانانش در کوچه‌ها خواهند افتاد و تمام سریازانش از بین خواهند رفت.

۶ **۲۷** من دیوارهای دمشق را به آتش خواهیم کشید و قصرهای پنهان پادشاه را خواهیم سوزاند. **۲۸** این پیشگویی درباره طایفه قیدار و مردم نواحی حاصلور است که به دست نیوکرنسر، پادشاه بابل مغلوب شدند. خداوند می‌فرماید: «بر مردم قیدار هجوم بیاورید و این ساکنین مشرق زمین را از بین ببرید.

۲۹ گله و رمه و خیمه‌های ایشان و هر چه را در آنهاست بگیرید و تمام شترهایشان را ببرید. «مردم از هر طرف با ترس و وحشت فریاد برمی‌آورند و می‌گویند: «ما محاصره شده‌ایم و از بین خواهیم رفت!» **۳۰** «فار کید! هر چه زودتر بگیرید. ای اهالی حاصلور به بیانها پنهان شدند. **۳۱** خداوند نیز بیوکرنسر پادشاه، فرموده است: «برو و به آن آمده می‌شود.»

فیabil چادرنشین ثروتمد حمله کن که تصویر می‌کنند در رفاه و امنیت هستند و خود می‌بالند که مستقل می‌باشند؛ شهرهای ایشان نه دیواری دارد و نه دروازه‌ای.

۳۲ شترها و حیواناتشان همه از آن تو خواهند شد. من این مردم را که گوشهای موی خود را می‌تراشد، به هر طرف پراکنده خواهیم ساخت و از هر سو بایشان بلا خواهیم فرستاد.

۳۳ خداوند می‌فرماید که حاصلور مسکن جانوران صحرا خواهد شد و تا ابد ویران خواهد ماند و دیگر کسی هرگز در آن زندگی نخواهد کرد.

۳۴ در آغاز سلطنت صدقیا، پادشاه بیهودا، خداوند لشکرهای آسمان پیامی بر ضد عیلام به من داد و فرمود: «من کمانداران عیلام را که مایه قوت آنهاست، در هم خواهیم کویید.

۳۵ مردم عیلام را به هر سو پراکنده خواهیم ساخت طوری که هیچ سرزمینی نیاشد که او را گران عیلام در آن یافت نشوند.

۳۶ من با خشم شدید خود، عیلام را دچار بلا و مصیبت خواهیم کرد و ایشان را به دست دشمنانش خواهیم سپرد تا به کلی نابودشان کنند.

۳۷ من پادشاه و بزرگان عیلام را از بین خواهیم برد و تخت سلطنت خود را در آنجا برقار خواهیم نمود.

۳۸ ولی در آینده، عیلام را دوباره کامیاب خواهم ساخت. من، خداوند، این را می‌گویم.

۵۰ این است سخنایی که خداوند علیه سرزمین بایل و مردم آن به ارمایی نی فرمود: «به همه دنیا اعلام کنید، پرچم را چریدن هجوم می‌آورد، من نیز

با پایل تखیر خواهد شد! تمثالها و بتهایش شکسته خواهند شد. خداشش، بیل و مردک سرافکنیده و رسوا خواهند گردید. **۳** زیرا قومی از سوی شمال بر پایل هجوم خواهد آورد و آن را ویران خواهد کرد، و دیگر کسی در آن ساکن نخواهد شد بلکه همه، چه انسان و چه حیوان، از آنجا خواهند گریخت. **۴** «در آن زمان، مردم اسرائیل و یهودا، هر دو گزیر کنان خواهند آمد و خداوند، خدای خود را خواهند طلبید. **۵** آنها راه او شیلیم را جویا خواهند شد تا به آنجا بازگردند. ایشان با تمام قلب به سوی من باز خواهند گشت و با من عهده ابدی خواهند بست و آن را هگز نخواهند شکست. **۶** «قلم من مانند گوسفندان گشته می‌باشد؛ چوپانشان ایشان را گمراه کرده و در میان کوهها آواره نموده‌اند. گوسفندان نیز راه خود را گم کرده‌اند و نمی‌دانند چگونه به آغل بازگردند. **۷** دشمنانی که به ایشان بوم خورند، ایشان را می‌درند و می‌گویند: «ما اجازه داریم که با ایشان این گونه رفتار کنیم، چون بر ضد خداوند، خدای عادل که امید اجدادشان بود، گناه کرده‌اند.» **۸** «ولی حال از پایل فرار کنید! مانند بزهای نر که پیشایش گله می‌روند، قوم مرأة به خانه هدایت کنید. **۹** زیرا من لشکر بزرگی از قومهای نیرومند شمال را برخواهم انگیخت تا بر پایل هجوم آورند و نابودش کنند؛ تیرهای آنها همگی به هدف خواهند خورد و خطای خواهند رفت! **۱۰** پایل را غارت خواهند کرد و غنیمت فراوان نصیب غارت کنندگان خواهد شد. من، خداوند، این را می‌گویم.» **۱۱** «ای مردم پایل، ای غارت کنندگان قوم من، شما شادید و همچون گواهای پرور در چرگاههای سیز و خرم می‌چرید و مانند اسبهای نر شبهه می‌زنید و سرسیستید! **۱۲** ولی بدانید که شهر پراوازه شما نیز تحقیر و رسوا خواهد شد. **۱۳** در اثر پایل سرزمنی خواهند شد ایهیم، بایانهای خشک و متروک. **۱۴** ای قومهای اطراف، برای خشم و غضب من، پایل متروک و به کلی ویران خواهند شد و هر که از آنجا عبور کند، مبهوت و متغير خواهد گردید. **۱۵** از هر سو بر او فریاد چنگ برآورید. بینگردید! تسليم می‌شود! دیوارهای پایل فرو می‌ریزد! این انتقام من است! همان بلاعی را که بر سر دیگران آورد، بر سر او بیاورید. **۱۶** نگذارید بزرگ‌ها در آنجا تخم بکارنده و دروکنندگان درو نمایید؛ همه غریبانی که در آنجا هستند به سرزمین خواهند شد! در دل مردان شجاع جنگی‌اش ترس و هراس خواهد افتاد! **۱۷** این روز من خداوند شمشیر هلاکت بر ساکنان پایل و بر خواهند شد! در دل مردان شجاع جنگی‌اش از بین خواهند رفت و سربازان مردوش ماند زنان، اسپهای ارایه‌هایش در جنگ از بین خواهند رفت و سربازان مردوش ماند زنان، از ترس ضعف خواهند کرد. خزانه‌هایش نیز همه غارت خواهند شد؛ **۱۸** حتی ذخایر آتش نیز از بین خواهند رفت. چون تمام سرزمین از بینها پر است و مردم دیوانه‌وار به آنها عشق می‌ورزند. **۱۹** این رو پایل، لانه شترمرغها و شغالها و مسکن حیوانات وحشی خواهند شد. دیگر هرگز انسانی در آن زندگی نخواهد کرد و برای همیشه ویران خواهد ماند. **۲۰** همان‌گونه که شهرهای سدوم و عمره و آبادی‌های اطراف آنها را از بین پردم، پایل را نیز ویران خواهمن ساخت و دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد.» این است فرموده خداوند. **۲۱** «بنگردید! سپاهی بزرگ از طرف شمال می‌آید! پادشاهان بسیار از سرزمینهای مختلف برای جنگ مهیا می‌شوند. **۲۲** آنها سلاحهای خود را برداشته‌اند و برای کشتار آمده‌اند. ایشان سنگدلند و به کسی رحم نمی‌کنند! فریاد آنان مانند خروش دریاست. ای پایل، ایشان سوار بر اسب، به تاخت به جنگ تو می‌ایند. **۲۳** «وقتی خبر به پادشاه پایل بررسد، دستهایش سست شده، زانوهایش خواهد لزید و همچون زنی که درد زایمان داشته باشد، به خود خواهد پیچید. **۲۴** «همان‌گونه که شیری از چنگل‌های اردن بیرون می‌آید و ناگهان به گوسفندان در حال چریدن هجوم می‌آورد، من نیز ناگهان بر پایل‌ها هجوم آورده، ایشان را از سرزمینشان بیرون خواهیم راند. آنگاه شخص مورد نظر خود را تعیین خواهیم نمود تا بر ایشان حکومت کند. زیرا کیست که مثل من

باشد و کیست که بعواند از من بازخواست کند؟ کدام رهبر است که با من مخالفت نماید؟ ۴۵ بنابراین، اراده من درباره بابل و مردم آن این است که دشمن، آنها و حتی کودکانشان را به زور ببرد، و همه چیزشان را تابود کند. ۴۶ از صدای شکست بابل، زمین خواهد لزید و قومها فریاد مردم آن را خواهند شنید.»

51

خداؤنده می‌فرماید: «من مرد ویرانگری را علیه بابل برخواهم انگیخت تا آن را با ساکنانش تابود کند. ۲ بیگانگان را خواهم فرستاد تا بابل را مانند خرمون بکویند و ویران سازند و در آن روز بلا، از هر طرف آن را احاطه کنند. ۳ تیرهای دشمن، کمانداران بابل را از پای در خواهد آورد و زره مردان جنگی او را خواهد شکافت؛ هیچ‌یک از ایشان جان به در نخواهد برد؛ پیر و جوان، یکسان نابود خواهد شد. ۴ جناتهای ایشان در تمام سرزمین دیده خواهند شد و مجرحه‌بینان در کوچه‌ها خواهند افتاد، ۵ چون سرزمین آنان غرق گناه است، گناه در حق من که خدای قدوس اسرائیل می‌باشم، اما من که خداوند شکرهای آسمان هستم، مردم اسرائیل و بهودا را که در این سرزمین پر از گناه زندگی می‌کنند، فراموش نکرده‌ام. ۶ «از بابل فرار کنید! جانان را نجات دهد! می‌داد راهی که بابل را به مکافات گناهانش می‌رسانم، شما نیز هلاک شوید. ۷ بابل در دست من مثل یک جام طلایی بود که تمام مردم جهان از آن شراب نوشیده، مست و دیوانه می‌شدند. ۸ ولی این جام طلایی، ناگهان افتاده، خواهد شکست! پس برایش گزیره کنید؛ برای او دارو بیاورید، شاید شفا یابد! ۹ بیگانگانی که در بابل ساکنند، می‌گویند: «ما خواستیم به او کمک کنیم، اما نتوانستیم. اکون دیگر هیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بددهد. پس او را به حال خودش بگذاریم و به وطنمان بگردیم، چون این خداست که او را مجازات می‌کند.» ۱۰ آنگاه قوم من نیز که در بابل اسیرند، فریاد برآورده، خواهند گفت: «خداؤنده از ما حمایت کرده است؛ پس بیایید تمام کارهای را که او در حق ما انجام داده، برای اهالی اورشلیم بیان کنیم.» ۱۱ خداوند پادشاهان ماد را برانگیخته است تا بر بابل هجوم ببرند و آن را خراب کنند. این است انتقام خداوند از سکانی که به قوم او ظلم کردند و خانه‌اش را بی حرمت نمودند. پس تیرها را تیز کنید؛ سپهرا را به دست گیرید! برای حمله به دیوارهای بابل، علامت را بر پا نمایید؛ تعداد نگهبانان و کشیکچیان را اضافه کنید و کمین بگذارید! خداوند هر چه درباره بابل گفته است، به انجام خواهد رسانید. ۱۲ ای پندرگاه ثروتمند، ای مرکز بزرگ تجارت، دوروات به پایان رسیده و رشته عمرت پاره شده است! ۱۴ خداوند لشکرهای آسمان به ذات خود قسم خورده و گفته است که سریازان دشمن، همچون دسته‌های ملخ که مزعجه را می‌پوشانند، شهرهای بابل را بر خواهد ساخت و فریاد پیروزی ایشان به آسمان خواهد رسید. ۱۵ خدای ما با قدرت خود آسمانها را به وجود آورد. ۱۶ به فرمان جهان را بنیاد نهاد و با دانایی خود آسمانها را به وجود آورد. این است که ایرها در آسمان می‌غرنند؛ اوست که ایرها را از نقاط دور دست می‌آورد، پر ایجاد می‌کند، باران می‌فرستد، و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد. ۱۷ پس آنانی که در مقابل بتهاشان سجده می‌کنند، چقدر نادانند! سازندگان بتهاشان سرمسار و رسوخواهند شد، یزرا مجسمه را خدا می‌نامند، در حالی که نشانی از زندگی در آن نیست. ۱۸ همه این بتهاشان، بی ارزش و مسخره‌اند! وقتی سازندگانشان از بین بروند، خودشان هم از میان خواهند گشته، تمام سرزمینش به بیانای خشک تبدیل خواهد شد. هیچ‌کس در آنجا

زندگی نخواهد کرد و مسافری نیز از آن عبور نخواهد نمود، **44** دیوارهای باپل فرو خواهد ریخت. من بل، خدای باپل را مجازات خواهم کرد و آنچه بعلیه است، از دهانش بیرون خواهم آورد و قوهای دیگر برای پرستش آن نخواهند آمد.

45 ای قوم من، از باپل فار کنید. خود را از خشم من نجات دهید. **46** وقتی شایعه نزدیک شدن نیروهای دشمن را شنیدید، ضطرب نشود. این شایعات در تمام این سالها شنیده خواهد شد. سپس ظلم و ستم بر سرزمین حکم‌نمای شده، باپل درگیر جنگ داخلی خواهد گشت. **47** آنگاه زمانی فرا خواهد رسید که من باپل را تمام بهتایش مجازات خواهم کرد و کوچه‌هایش از جنازه‌ها پر خواهد شد. **48** آسمان و زمین شادی خواهند نمود، چون از شمال، لشکریان ویرانگر به جنگ باپل خواهند آمد. **49** همان‌طور که باپل باعث هلاکت بسیاری از قوم اسرائیل شد، خود نیز به همان‌گونه نابود خواهد گشت. **50** حال، ای شما که از خطر شمشیر، جان به در برداشید، بروید! درنگ نکنید! هر چند که دور از وطن هستید و به اورشیل می‌اندیشید، خداوند را به یاد آزید! **51** «شما می‌گوید: "ما رسوا شدایم، چون باپل‌های بیگانه، خانه خداوند را بی‌حرمت ساخته‌اند."» **52** ولی بدانید که زمان نابودی بتهای باپل هم فرا خواهد رسید. در سراسر این سرزمین نالهٔ محرومین شنیده خواهد شد. **53** حتی اگر باپل می‌توانست خود را تا به آسمان پرافراز و برج محکمی در آنجا بسازد، باز من غارتگران را به سراغ او می‌فرستادم تا نابودش کنند. من، خداوند، این را می‌گویم. **54** «گوش کنید! از باپل صدای گریه به گوش می‌رسد، صدای نابودی عظیم!» **55** بیرا من در حال ویران کردن باپل هستم و صدای بلند آن را خاموش می‌کنم. لشکریان دشمن مانند خوش امواج دریا بر او هجوم می‌آورند **56** تا غارتش نمایند و سریانش را کشته، سلاح‌هایشان را بشکنند. من خدایی هستم که مجازات می‌کنم، بنابراین، باپل را به سرای اعمالش خواهم رساند. **57** بزرگان، حکیمان، رهبران، فرماندهان و مردان جنگی او را مست خواهم ساخت تا به خواب ابدی فرو رفته، دیگر هرگز بیدار نشوند! این است کلام من که پادشاه جهان و خداوند لشکرهای آسمان هستم! **58** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «دیوارهای پهن باپل با خاک یکسان شده، دروازه‌های بلند خواهند سوتخت. معمارهای ممالک گوناگون بیهوده حزمت کشیده‌اند، چون ثمر کارشان با آتش از بین خواهد رفت.» **59** در سال چهارم سلطنت صدقیا، پادشاه یهودا، این پیغام بر من نازل شد تا آن را به سرایا (پسر نیریا، نوہ محسین) برسانم. سرایا، ملتیم صدقیا بود و قار بود همراه او به باپل بود. **60** تمام بلایایی را که خدا درباره باپل فرموده بود، یعنی تمام مطالی را که در بالا ذکر شده است، روی طوماری نوشتمن، **61** و آن را به سرایا داده، گفتم: «وقی به باپل رسیدی، هر چه نوشتم! **62** ای خداوند، تو مبارزه‌ای با آنها نیز سر سوتون مفرغین بگو!» **63** بعد از خواندن طومار، سنگی به آن بیند و آن را در رود فرات بینداز، **64** و بگو: «باپل نیز به همین شکل غرق خواهد شد و به سبب بلایی که بر سرش خواهد آمد، دیگر هرگز سر بلند نخواهد کرد.» (یغامهای ارمیا در اینجا پایان می‌پذیرد).

52 صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشیل سلطنت کرد. اسم مادرش حمیطل (دختر ارمیای لبیهای) بود. **2** صدقیا مثل

سال بعد از آن، نبوزرادان فرمانده سپاه بابل، ۷۴۵ نفر دیگر را تبعید کرد.
بنابراین، در مجموع، ۴۰۶۰۰ نفر تبعید شدند. **۳۱** در روز بیست و پنجم ماه
دوازدهم از سی و هفتادمین سال اسیری یهویاکین، پادشاه یهودا، اویل مرودک به
پادشاهی بابل رسید و یهویاکین را مورد لطف خود قرار داد و او را از زندان
بیرون آورد. **۳۲** او با یهویاکین رفشاری مهرآمیز در پیش گرفت و او را بر تمام
پادشاهان تبعیدی در بابل برتری داد، **۳۳** لیاس نو به او پوشاند و از آن پس، او
همیشه با پادشاه بابل سر سفره می‌نشست. **۳۴** اویل مرودک تا روزی که
یهویاکین زنده بود، برای رفع احتیاجاتش به او مقری می‌پرداخت.

کمک می‌طلبد، اما کسی نیست که به دادش برسد. خداوند قومهای همسایه را بر ضد اسرائیل فراخوانده است تا اورشلیم را همچون پارچه‌ای کیفیت دور اندازند. **۱۸** «اما خداوند عادلانه حکم فرموده است، زیرا من از فرمان او سرپیچی کرده بودم. ای مردم جهان، اندوه مرا بنگردید و بینید چگونه پسران و دخترانم را به اسری بدانند. **۱۹** از یاران کمک خواستم، اما ایشان به من خیانت کردند. کاهنان و ریش‌سفیدان در حالی که به دنبال لقمه نانی بودند تا خود را زنده نگه دارند، در کوچه‌های شهر از شدت گرسنگی جان دادند. **۲۰** «ای خداوند، بین چقدر پیشان و نگرانی به خاطر گاهانی که انحصار داده‌ام جانم در عذاب است. در خانه، بلای کشته‌ده در انتظار است و در بیرون، شمشیر مگبار. **۲۱** «مردم نالمهایم را می‌شنوند، اما کسی به دادم نمی‌رسد. دشمنانم چون شیدند چه بلایی بر سرم آوردی، شاد شدند. ای خداوند، به وعدات وفا کن و بگذار دشمنانم نیز به بلای من دچار گردند. **۲۲** «به گاهان آنها نیز نظر کن و همان گونه که مرا برای گاهانم تبیه کردۀ‌ای، آنان را نیز به سزای کردارشان برسان. نالمهای من بسیار و دلم بی‌تاب است.»

۲ چگونه خداوند اورشلیم را با ابر خشم و غضب خوش پوشانید و جلال آسمانی اسرائیل را تباہ کرد. او در روز خشم خود، حتی خانه خویش را به یاد نیارود. **۲** خداوند به خانه‌های قوم اسرائیل رحم نکرد و تمام آنها را ویران نمود. او قلعه‌های اورشلیم را در هم شکست و اسرائیل را با تمام بزرگانش بی‌حرمت نمود. **۳** او به هنگام خشم خود حاکمان اسرائیل را تابود کرد و هنگام حمله دشمن از قوم خود حمایت ننمود. آتش خشم او سراسر خاک اسرائیل را به تابودی کشاند. **۴** او مانند یک دشمن، تیر و کمانش را به سوی ما نشانه گرفت و جوانان برومند ما را کشت. او خشم خود را همچون شعله آتش بر خیمه‌های اورشلیم فرو راورد. **۵** بهله، خداوند همچون یک دشمن، اسرائیل را هلاک کرد و قصرها و قلعه‌هایش را ویران نمود و برغم و غصه ساکنان یهودا افورد. **۶** او خانه خود را همچون آلاچیقی در باغ ویران نموده است و دیگر کسی در صهیون روزهای شبیت و عیدهای مقدس را گرامی نمی‌دارد. او در شدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است. **۷** خداوند مذبح خود را واگذارد و خانه خویش را ترک گفت. دیوارهای قصرهای اورشلیم را به دست دشمن سپرد. اینک دشمن در خانه خداوند که زمانی در آن عبادت می‌کردیم، فریاد شادی و پیروزی سر می‌دهد. **۸** خداوند قصد نمود حصارهای اورشلیم را در هم بکوید. او شهر را اندازه‌گیری کرد تا هیچ قسم‌تش از خرابی در امان نماند؛ و اینک برجهای و حصارهای اورشلیم فرو ریخته‌اند. **۹** دروازه‌های اورشلیم به زمین افتدادند و پشت‌بندی‌هایشان شکسته‌اند. پادشاهان و بزرگان اسرائیل به سرزمینهای دور دست تعید شده‌اند. دیگر شریعت خدا تعلیم داده نمی‌شد و اینبا نیز از جانب خداوند رفیا نمی‌پینند. **۱۰** ریش‌سفیدان اورشلیم پلاس بر تن کرده، خاموش بر زمین نشسته‌اند و از شدت غم بر سر خود خاک می‌ریزند. دختران جوان اورشلیم از شرم سر خود را به نیز می‌افکنند. **۱۱** چشمانم از گره تار شده است. از دیدن مصیبتي که بر سر قوم آمده، غمی جانگاه و وجودم را فرا گرفته است. کودکان و شیرخوارگان در کوچه‌های شهر از حال رفته‌اند. **۱۲** آنها مانند مجروحان جنگی در کوچه‌ها افتاده‌اند؛ گرسنه و تشنثه، مادران خود را می‌خوانند و در آغوش ایشان جان می‌دهند. **۱۳** ای اورشلیم، غم تو را با غم چه کسی می‌توانم مقایسه کنم؟ ای صهیون، چه

اورشلیم که زمانی شهری پرجمعیت بود اینک متروک شده است! شهری که در بین قومها محبوب بود اینک بیوه گشته است! او که ملکه شهرها بود اکنون بوده شده است! **۲** اورشلیم تمام شب می‌گردید و قطره‌های اشک روی گونه‌هایش می‌غلتنند. از میان یارانش یکی هم باقی نمانده که او را راستی دهد. دوستانش به او خیانت کرده و همگی با او دشمن شده‌اند. **۳** مردم مصیبیت‌زده و رنجیده بودند به اسارت رفته‌اند؛ به دیار غربت تعید شده‌اند و اینک هیچ آسایش ندارند. دشمنان، آنها را احاطه نموده عرصه را بر آنها تنگ کرده‌اند. **۴** راههای اورشلیم ماتم گرفته‌اند، زیرا دیگر مردم نمی‌آیند تا در روزهای عید عبادت کنند. دروازه‌های شهر ساکند، کاهنانش آه می‌کشند و دوشیزگانش عزادارند. اورشلیم در اضطراب و تلخکامی فرو رفته است. **۵** دشمنانش سرور او شده‌اند و خصم‌انش در آسایش‌اند. خداوند اورشلیم را برای گاهان بسیارش تبیه کرده است. دشمنان، فرزندان او را اسیر کرده، به دیار غربت به بردگی برده‌اند. **۶** تمام شکوه و زیبایی اورشلیم از دست رفته است. بزرگانش مانند غزالهای گرسنه دنبال چراگاه می‌گردند و ناتوانی از آنند که بوانند از چنگ دشمن فرار کنند. **۷** اینک اورشلیم در میان مصیبها، روزهای پر شکوه گذشته را به یاد می‌آورد. زمانی که او به محاصره دشمن درآمد، هیچ مدد کننده‌ای نداشت؛ دشمن او را مغلوب کرد و به شکست او خندید. **۸** اورشلیم گناهان بسیاری مرتکب شده و ناپاک گردیده است. تمام کسانی که او را تکریم می‌کردند، اینک تحقیرش می‌کنند، زیرا برهنگی و خواری او را دیده‌اند. او می‌نالد و از شرم، چهره خود را می‌پوشاند. **۹** لکه ننگی بر دام اورشلیم بود، اما او اعتنای نکرد؛ او به عاقبت خود نیاندیشید و ناگهان سقوط کرد. اینک کسی نیست که او را تسلي دهد. او فریاد برمی‌آورد، «خداوند، به مصیبتم نگاه کن، زیرا دشمن بر من پیروز شده است.» **۱۰** دشمن، گنجینه‌های او را غارت کرد و قومهای بیگانه در برابر چشم‌انش به عبادتگاه مقدسش داخل شدند، قومهایی که خدا وRod آنها را به عبادتگاهش قدغن کرده بود. **۱۱** اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان آه می‌کشند. هر چه داشتند برای خوارک دادند تا زنده بمانند. اورشلیم می‌گوید: «خداوند، بین چگونه خوار شده‌ام! **۱۲** «ای کسانی که از کنارم می‌گذرید، چرا به من نگاه نمی‌کنید؟ نگاهی به من بیندازید و بینید آیا غمی همچون غم وجود دارد؟» بینید خداوند به هنگام خشم خود به من چه کرده است! **۱۳** «او از آسمان آتش فرستاد و تا مغز استخوان مرا سوزاند. سر راهم دام گسترد و مرا به زمین کویید. او مرا در مصیبتم ترک گفت و در غمی ای پایان رهایم کرد. **۱۴** «گناهانم را به هم بافت و همچون طنای بر گردند انداخت و مرا زیر بوغ بردگی کشاند. تمام توانم را از من گرفت و مرا در چنگ دشمنانم که قویتر از من بودند رها کرد. **۱۵** «خداوند تمام سربازان شجاع مرآ از من گرفت. او لشکری بر ضد من فرا خواند تا جوانان مرآ از بنین بیزند. خداوند شهر محظوظ خود را همچون انگور در چرخشت پایمال کرد. **۱۶** «برای این مصیبتهاست که می‌گریم و قطره‌های اشک بر گونه‌هایم می‌غلتنند. آن که به من دلداری می‌داد و جانم را تازه می‌ساخت از من دور شده است. دشمن بر من غالب آمده و فرزندانم بی‌کس شده‌اند.» **۱۷** اورشلیم دستهای خود را دراز می‌کند و

بگوییم و چگونه تو را دلداری دهم؟ زخم تو همچون دریا عمیق است. چه کسی می تواند شفایت دهد؟ **۱۴** اینبایت به دروغ برای تو نبرت کردند و گناهات را به تو نشان ندادند. آنها با دادن پامهای دروغ تو را فرب دادند و باعث اسارت شدند. **۱۵** ای اوشیلم، هر رهگذری که از کارتار می گذرد با استهزا سر خود را تکان داده می گوید: «آیا این است آن شهری که به زیارتین و محبوترین شهر دنیا معروف بود!» **۱۶** تمام دشمنان تو را مسخره می کنند و با نفرت می گویند: «بالآخره نابودش کردیم! انتظار چنین روزی را می کشیدیم و آن را چشمان خود دیدیم.» **۱۷** اما این کار، کار خداوند بود. او آنجه را اورشیلم رحم نکرد و آن را ازین برد و باعث شد دشمنانش از خواری شهر شاد شوند و به قدردانیان بیالند. **۱۸** ای مردم اورشیلم در حضور خداوند گریه کنید؛ ای دیوارهای اورشیلم، شب و روز همچون سیل، اشک بزیرید و چشمان خود را از گریستن بازدارید. **۱۹** شب هنگام بrixzید و نالههای دل خود را همچون آب در حضور خداوند بزیرید! دستهای خود را به سوی او بلند کنید و برای فرزندانتان که در کوچه‌ها از گرسنگی می میرند، التمام نمایید! **۲۰** خداوندان، این قوم تو هستند که آنها را به چنین بلاطی دچار کردند. بین چگونه مادران کودکانشان را که در آغوش خود پورده‌اند، می خونند؛ و کاهنان و انبیا در خانه خداوند کشته می شوند. **۲۱** بین چگونه پیر و جوان، دختر و پسر، به شمشیر دشمن کشته شده و در کوچه‌ها افتاده‌اند. تو در روز غضبت بر ایشان رحم نکدی و ایشان را کشته. **۲۲** ای خداوند، تو دشمنان را بر من فراخواندی و آنها از هر سو مرا به وحشت انداختند. در آن روز غضبت، کسی جان به در نبرد، تمام فرزندانم که آنها را در آغوش خود پورده بودم به دست دشمنان کشته شدند.

۳ من کسی هستم که از خشم و غضب خدا مصیبتها دیده‌ام. **۲** خدا مرا به اعمال تاریکی کشانده است. **۳** او بر ضد من برخاسته و دستش تمام روز بر من بلند است. **۴** او گوشت و پوست بدن را فرسوده و استخوانهایم را شکسته است. **۵** جان مرا با تالخی و مشقت پوشانده است. **۶** مرا مانند کسی که سالهاست مرده، در تاریکی نشانده است. **۷** با زنجیرهای سنگین مرا بسته و دوره را حصار کشیده است تا نتوانم فرار کنم. **۸** فریاد بر می ارم و کمک می طلبم، ولی او به دادم نمی رسد. **۹** با دیوارهای سنگی راه مرا بسته است و طریق مرا بر پیچ و خم نموده است. **۱۰** همچون خرسی در کمین من نشست و مانند شیر بر من هجوم آورد؛ **۱۱** مرا از راهم بیرون کشیده، پاره‌پاره‌ام کرد و تنها و بی کس رهایم ساخت. **۱۲** او کمانش را کشید و مرا هدف قرار داد، **۱۳** و تیرهایش به اعمال قلیم فرو رفت. **۱۴** مردم تمام روز به من می ختدند و مرا مسخره می کنند. **۱۵** او زندگی را به کامام تلخ کرده است. **۱۶** صورتم را به خاک مالیده است و دهانم را از سنگریوه پر کرده و دندانهایم را شکسته است. **۱۷** آسایش و سعادت از من رخت بریسته است. **۱۸** رمق و امیدی برایم نمانده، زیرا خداوند مرا ترک گفته است. **۱۹** وقتی مصیبت و سرگردانی خود را به یاد می آورم، جانم تلخ می گردد. **۲۰** بله، آنها را دائم به یاد می آورم و وجودم پریشان می شود. **۲۱** اما نور امیدی بر قلیم می تابد، وقتی به یاد می آورم که **۲۲** محبت خداوند بی انتہا است و رحمت او بی‌زواں. **۲۳** وفاداری خدا عظیم است و رحمت او هر پامداد از نو آغاز می شود. **۲۴** به

چگونه جوانان اورشليم که زمانی همچون طلای ناب و سنگهای قیمتی، پرازش بودند، اینک درخشندگی خود را از دست داده، مانند ظروف گلی، بی ارزش شده‌اند و در کوچه‌ها افتداده‌اند. ۳ حتی شغالها به پجه‌های خود شیر می‌دهند، اما قوم من، بنی اسرائیل مانند شترمرغ، بی‌رحم شده و پجه‌های خود را ترک کرده است. ۴ زبان کوکان شیرخواره از شنگکی به کامشان چسبیده است؛ پجه‌ها نان می‌خواهند، اما کسی نیست که به ایشان نان بدهد. ۵ آنانی که زمانی خوارک لذیذ می‌خوردند، اینک در کوچه‌ها گدایی می‌کنند. کسانی که در ناز و نعمت بزرگ شده‌اند، اکنون در میان زیاله‌ها دبیل خوارک می‌گردند. ۶ مجازات قوم من از مجازات‌هایی سدوم نیز سنتگیتر است. اهالی سدوم در یک لحظه نایبود شدند و کسی دست یاری به سویشان دراز نکرد. ۷ بدن شاهزادگان ما از برف پاکتر و از شیر سفیدتر بود و صورشان مانند لعل، گلگون و مثل یاقوت، درخشان بود. ۸ اما اینک چهره‌شان سیاhter از دوده شده است و کسی نمی‌تواند آنها را بشناسد. پوستشان به استخوانهایشان چسبیده و مثل چوب، خشک شده است. ۹ کسانی که با شمشیر کشته شدند، خوشبخت‌تر از کسانی هستند که داثر فقدان محصول، به تاریخ از گرستنگی از بین می‌روند. ۱۰ در زمان محاصره شهر، مادران مهربان از فشار گرستنگی، پجه‌هایشان را با دستهای خود پختند و خوردند. ۱۱ خداوند خشم خود را به شدت تمام بر ما ریخت و در اورشليم چنان آتشی بر پا کرد که بیناد آن را سوزانید. ۱۲ از پادشاهان و مردم دنیا هیچ کس باور نمی‌کرد که دشمن بواند وارد دروازه‌های اورشليم بشود. ۱۳ اما چنین شد، زیرا انبیا گناه کرده بودند و کاهنان خون پی‌گناهان را در شهر ریخته بودند. ۱۴ آنها اینک کورمال کورمال در کوچه‌ها راه می‌روند و کسی به ایشان نزدیک نمی‌شود، زیرا به خون پی‌گناهان آلدۀ هستند. ۱۵ مردم فریاد کرده به ایشان می‌گویند: «دور شوید! به ما دست نزیند، چون نجس هستید!» پس سرگردان شده، از سرمیانی به سرمیان دیگر می‌روند ولی هیچ مملکتی به ایشان جا نمی‌دهد. ۱۶ خود خداوند ایشان را اینچنین سرگردان کرده است و دیگر به ایشان توجه نمی‌کند. کاهنان و پرگان عزت و احترام خود را از دست داده‌اند. ۱۷ از بجهای دیدبانی خود نگریستم تا از قوم همپیمان ما کمک بررسد، ولی انتظار ما بیهوده بود؛ چشمان ما از انتظار تار شد اما آنها به یاری ما نیامدند. ۱۸ دشمنان چنان عرصه را بر ما تنگ کرده بودند که حتی نمی‌توانستم در کوچه‌ها راه برویم. امیدی برای ما نماده بود و نایبودی ما نزدیک بود. ۱۹ آنها از عقاب نیز تیزروز بودند. به کوهها فرار کردیم، اما ما را پیدا کردند؛ به صحراء پناه بردیم ولی در آنجا نیز در کمین ما نشسته بودند. ۲۰ پادشاه برگزیده خداوند که همچون نئس حیات بخش برای ما بود، در دام ایشان گرفتار شد، کسی که گمان می‌کردیم زیر سایه‌اش می‌توانیم از گزند دشمنان در امان باشیم! ۲۱ ای اهالی ادوم و عوص، تا می‌توانید شادی کنید! چون دیگر وقت شادی نخواهید داشت چرا که شما نیز طعم غضب خدا را خواهید چشید و مست شده، خود را خواهید کرد. ۲۲ ای اورشليم، دوران تعبد تو بهزودی تمام خواهد شد، زیرا تو جزای گناه خود را داده‌ای. ولی ای ادوم، خدا گناه تو را برملا ساخته، تو را مجازات خواهد کرد.

که گویی از یاقوت کود ساخته شده بود و بر روی آن تخت، وجودی نشسته بود که به یک انسان شباهت داشت. 27 از کمر به بالا همچون فلزی براق می درخشید، و از کمر به پایین، مانند شعله‌های آتش، تابان بود. دورتاورش را نیز نری درخشان فرا گرفته بود 28 که همه رنگهای رنگین کمان که در روز بازی در ابر پدیدار می شود، در آن دیده می شد. حضور پرچلال خداوند بدین گونه بر من ظاهر شد. هنگامی که آن منظمه را دیدم، به خاک افتادم. آنگاه صدای کسی را شنیدم که با من سخن می گفت.

2

او به من فرمود: «ای پسر انسان، بrixz و باست تا با تو سخن گویم.» 2 هنگامی که او با من تکلم می کرد، روح خدا داخل من شد و مرا برخیزاند. آنگاه آن صدا را باز شنیدم، 3 که به من گفت: «ای پسر انسان، من تو را تند بین اسرائیل می فرستم، تند قومی یاغی که علیه من طغیان کرداند. ایشان و پدرانشان همواره نسبت به من گناه ورزیده اند. 4 آنان قومی هستند سنگدل و سرکش، اما من تو را می فرستم تا کلام ما به ایشان بیان ننمایی. 5 این یاغیان چه بشنوند، چه نشنوند، این را خواهند دانست که در میان آنها نباید وجود دارد. 6 «ای پسر انسان، از ایشان نترس! اگرچه تهدیدهای این قوم یاغی مانند خار و همچون نیش عقرب باشد، باکی نداشته باش! 7 چه گوش پدهند، چه ندهند، تو کلام ما به گوش آنها برسان و فراموش نکن که ایشان، قومی یاغی و سرکش هستند. 8 «ای پسر انسان، به آنچه که به تو می گوییم گوش کن و مانند ایشان یاغی نباش! دهانت را باز کن و هر چه به تو می دهم، بخور.» 9 آنگاه نگاه کردم و دیدم دستی به طرف من آمد و طوماری با خود آورد. وقتی طومار را باز کرد، دیدم که هر دو طرفش مطالبی نوشته شده، مطالبی که حاکی از اندوء، ماتم و نابودی است.

3

او همچنین فرمود: «ای پسر انسان، آنچه را که به تو می دهم، بخور. این طومار را بخور! بعد برو و پیغام آن را به قوم اسرائیل برسان.» 2 پس دهانم را باز کردم و او طومار را در دهانم گذاشت تا بخورم. 3 سپس گفت: «همه را باخورد و شکمت را از آن بپرس!» من نیز آن را خوردم؛ طعمش مثل عسل شیرین بود. 4 آنگاه گفت: «ای پسر انسان، نزد خاندان اسرائیل برو و سختن مرا به ایشان بکو. 5 نزد را به سزیمنی دور و بیگانه نمی فرستم که نتوانی زیانشان را بفهمی. 6 تو نزد قبایلی که زیانهای عجیب و غریب و مشکل از رونگردان هستند. ایشان همگی سنگدل و سرسخت می باشند. 8 پنایان، اینک تو را نیز مانند آنها سرسخت می سازم، 9 تا در مقابل ایشان مثل الماس، سخت و مانند صخره، محکم باشی. پس، از این یاغیان نترس! 10 «ای پسر انسان، تمام سختن ما را در فکر و دل خود جای بده و به آنها توجه کن. 11 آنگاه نزد قومت که در تعیید هستند برو و کلام مرا به ایشان اعلام ننم؛ چه گوش دهد و چه ندهند.» 12 سپس روح خدا مرا از زمین بلند کرد و وقتی جلال خداوند از جایگاهش بلند شد، از پشت سر خود صدای غرش عظیمی شنیدم. 13 این غرش از به مه خوردن بالهای موجودات و چرخهای کنار آنها برمی خاست. 14 روح، مرا برداشت و بُرد. من با تلحی و با خشم رفتم، ولی دست پرقدرت خداوند بر من بود. 15 سپس به تل ایب، در کنار

در روز پنجم ماه چهارم از سال سی ام، وقتی من با تبعیدیان یهودی در کنار رود کیار در بابل بودم، آسمان گشوده شد و من رؤیاهای خدا را دیدم. 2

این اتفاق در سال پنجم اسارت یهودیان پادشاه به وقوع پیوست. 3 (خداآوند این پام را در کنار رود کیار در سزمین بایلیان به حرقیال کاهن، پسر بوزی، اداد؛ و دست خداوند در آنجا بر او بود). 4 در یکی از این رؤیاهای طوفانی دیدم که از شمال به طرف من می آمد. پیشایش آن، ابر بزرگی از آتش در حرکت بود، هالهای از نور دور آن بود و در درون آن، چیزی مانند فلزی براق، می درخشید. 5 سپس، از میان ابر، چهار موجود زنده ظاهر شدند که شیوه انسان بودند. 6 ولی هر یک، چهار صورت و دو جفت بال داشتند!

پاهایشان راست و کف پایشان به سم گوساله شباht داشت و مانند فلزی براق، می درخشید. 8 زیر هر یک از چهار بالشان، دستهای می دیدم مثل دست انسان. پس هر یک از چهار موجود زنده چهار صورت و چهار بال

داشت. 9 انهای بالهای آن چهار موجود زنده به همدیگر وصل بود. آنها مستقیم حرکت می کردند بدون آنکه برقگند. 10 هر یک از آنها چهار صورت

داشت: در جلو، صورت گاو و در پشت، صورت عقاب. 11 هر کدام دو جفت بال چپ، صورت گاو و در پشت، صورت عقاب. 12 هر یک از این موجودات پلهولی می رسید و جفت دیگر، بدنشان را می پوشاند. 13 در میان این موجودات زنده، چیزی های شیشه به زغال افروخته با مشعل روشن، در حال حرکت بودند. از میان آنها، برق می جهید.

14 آن موجودات زنده نیز به سرعت برق به عقب و جلو حرکت می کردند. 15 در همان حال که به این چهار موجود زنده خیره شده بودم، نیز آنها و بر روی زمین، چهار چرخ دیدم نیز هر موجود یک چرخ. 16 چرخها مانند زیرچد می درخشیدند و همه مثل هم بودند. داخل هر چرخ، چرخ دیگری نیز قرار داشت. 17 پای همین می توانستند بی آنکه مجبور باشند دور بزنند، به هر سو که بخواهند، برونند. 18 آن چهار چرخ داری لبه ها و پره هایی بودند و دور لبه ها پر از چشم بود. 19 وقتی آن موجودات زنده حرکت می کردند، چرخها هم با آنها حرکت می کردند. هنگامی که آنها از زمین برمی خاستند، چرخها نیز برمی خاستند، و وقتی می ایستادند، چرخها هم می ایستادند، چون روح آن چهار موجود در چرخها نیز قرار داشت. پس موجودات زنده و چرخها تحت هدایت روحشان بودند. 22 بالای سر موجودات زنده، چیزی شیشه به یک صفحه بزرگ گسترد شده بود که مانند بلور می درخشید و انسان را به هراس می انداخت. 23 زیر این صفحه، دو بال هر موجود زنده طوری باز بود که به بالهای موجود دیگر می رسید، و دو بال دیگر، بدنشان را می پوشانید. 24 وقتی پرواز می کردند، صدای بالهایشان مانند عرش امواج ساحل یا همچون صدای خدای قادر مطلق یا هماند غوغای لشکر بزرگ بود. وقتی می ایستادند، بالهایشان را پایین می آورند. 25 هر بار که بالهایشان را پایین می آورند و می ایستادند، از صفحه بلورین بالای سر آنها صدایی به گوش می رسید. 26 فراز صفحه بالای سرشاران، چیزی شیشه به یک تخت سلطنتی زیبا قرار داشت

رود کبار، نزد یهودیان تبعیدی آمد. در حالی که غرق در حیرت و اندیشه بودم، هفت روز در میان ایشان نشستم. **16** در پایان آن هفت روز، خداوند به من فرمود: **17** «ای پسر انسان، من تو را برای اسرائیل به دیدبانی گماشتم تا هرگاه هشداری برای قوم داشته باشم، تو آن را به ایشان برسانی. **18** اگر من به شخص بدکاری هشدار بدهم که محکوم به هلاکت است، و تو این هشدار را به او نرسانی، او توبه نخواهد کرد و نجات نخواهد یافت. در این صورت او به سبب گناهش هلاک خواهد شد؛ اما من تو را مسئول هلاکت او خواهم دانست و انتقام خون او را از تو خواهم گرفت. **19** ولی اگر به او هشدار دهی، و او باز به گاه خود ادامه دهد و توبه نکند، آنگاه او در گناهان خود خواهد مرد؛ اما مومن تو را مسئول نخواهی بود. **20** اگر شخص پاک و درستکاری، بدکار و گناهکار شود و تو او از عاقبت کارش آگاه نسازی، من او را هلاک می‌کنم و او در گناهانش خواهد مرد و اعمال خوب گذشته‌اش نیز تأثیری در محکومیت نخواهد داشت؛ اما من تو را مسئول هلاکت او خواهم دانست و تو را مجازات خواهم نمود، **21** ولی اگر به او اختصار کنی و او توبه نکند، زنده خواهد ماند و تو نیز جان خود را نجات خواهی داد.» **22** در آنجا دست خداوند بر من قرار گرفت و او به من فرمود: «برخیز و به ایشان برو و من در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» **23** من نیز برخاستم و رفتم. در آنجا شکوه و جلال خداوند را دیدم، درست همان گونه که در رویای اول دیده بودم! آنگاه به روی خود به حاک افتادم. **24** سپس روح خدا داخل من شد و مرا از زمین بلند کرد و چین فرمود: «به خانه‌ات برو و خود را در آنجا زندانی کن. **25** تو را با طاب خواهند بست تا نتوانی حرکت کنی. **26** زیانت را به کامت خواهم چسباند تا نتوانی این یاغیان را توبیغ و نصیحت کنی. **27** اما هرگاه پیغامی به تو بدهم، زیانت را خواهم گشود تا بعوانی سخن بگویی و کلام مرا به ایشان اعلام ننمایی. بعضی به تو گوش خواهند داد و برخی گوش نخواهند داد، چون قومی یاغی هستند.»

5 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، شمشیری تیز بگیر و آن را همچون تیغ سلمانی به کار ببر و با آن موی سر و ریش خود را ببر. سپس موها را در ترازو بگذار و به سه قسم مساوی تقسیم کن. **2** یک سوم موها را در وسط نقشه‌ای که از اورشلیم کشیدی، بگذار و پس از پایان روزهای محاصره، موها را در همان جا بسوزان. یک سوم دیگر را در اطراف نقشه پاش و با آن شمشیر آنها را خرد کن. قسمت آخر را در هوا پراکنده ساز تا باد ببرد و من شمشیر در پی آنها خواهم فستاد. **3** چند تار مو نیز بزدار و در ردای خود مخفی کن. **4** چند تار موی دیگر نیز بزدار و در آتش بینداز. از آنجا آتشی بیرون آمد، تمام خاندان اسرائیل را فرا خواهد گرفت.» **5** خداوند فرمود: «این تمثیل نشان دهنده بلاحای است که بر شما، اهالی اورشلیم خواهد آمد. چون از احکام و قوانین من روگذرانیده، بدتر از قومهای اطرافتان شده‌اید، قومهایی که مرا نمی‌شانستند. **8** بپاراین، من خود بر ضد شما هستم و در برایر تعام قومها، آشکارا مجازاتان خواهم کرد. **9** به سبب گناهان رشتی که مرتکب شده‌اید، شما را چنان سخت مجازات خواهم نمود که نظریش در گذشته دیده نشده و در آینده نیز دیده نخواهد شد! **10** پدران، فرزندانشان را خواهد خورد و فرزندان پدرانشان را؛ و کسانی که باقی بمانند در سراسر دنیا پراکنده خواهند شد. **11** پس خداوند یهودی فرماید: به حیات خود قسم، چون شما با پنهان و گناهانان، خانه مرا آلوه کرده‌اید، من نیز شما را از بین خواهم برد و هیچ ترحم نخواهم کرد. **12** یک سوم از شما از قحطی و بیماری خواهد مرد. یک سوم را دشمن خواهد کشت و یک سوم باقیمانده را نیز در سراسر دنیا پراکنده خواهم ساخت و شمشیر دشمن را در آنجا به دنبالان خواهم فستاد. **13** آنگاه آتش خشم من فرو خواهد نشست و قوم اسرائیل خواهند دانست که من یهود کلام خود را عملی می‌سازم. **14** تو را برای قومهای اطراف و برای رهگذرانی که از کنار خرايهای شهرتان می‌گذرند، درس عبرتی خواهم ساخت. **15** من شما را در دنیا مایه تمسخر و عبرت خواهم گرداند تا همه بدانند که وقتی من با خشم و غضب بر ضد قومی برمی خیزم، چه سرنوشت غم‌انگیزی گریانگیر آن قوم می‌گردد. من که یهود هستم، این را گفته‌ام. **16**

4 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، آجری پرگ بگیر و در مقابل خود بگذار و نقش شهر اورشلیم را بر آن حک کن. دور شهر، برجها، سنگر، منجنيق و اردواههای دشمن را نقش کن تا نشان دهند که شهر در محاصره است. **3** یک تابه آهنی نیز بزدار و مثل پک دیوار، بین خودت و تصویر شهر بگذار، تا نشان دهد که سپاه دشمن چگونه اورشلیم را با عزمی آهین، محاصره خواهد کرد. «هر یک از این جزیتاتی که به تو گفتم، معنی بخصوصی دارد، زیرا تمام اینها اخطاری است به قوم اسرائیل. **4** آنگاه بر پهلوی چپ خود دراز بکش و برای مدت سیصد و نود روز در همان حال بمان. من گناه اسرائیل را بر تو می‌گذارم و در طول این مدت برای گاه آنان، متحمل زنج خواهی شد. برای هر سال مجازات اسرائیل، یک روز دراز خواهی کشید. **6** بعد از این مدت، برگرد و چهل روز بر پهلوی راست خود بخواب و برای گناهان یهودا متحمل زنج شو. برای هر سال مجازات یهودا یک روز دراز خواهی کشید. **7** ضمن نمایش محاصره اورشلیم، آستینت را بالا بزن و با مشت گره کرده، کلام مرا بر ضد آن اعلام نمایم. **8** تو را با طناب می‌بندم تا نتوانی از یک پهلوی به پهلوی دیگر برگردی، تا اینکه روزهای محاصره خانمی یابد. **9** «در طی آن سیصد و نود روز اول که بر پهلوی چپت می‌خواهی، خواراک تو، نانی تهیه شده از آرد گندم، جو، باقلاء، عدس و ارزن باشد. آنها را در یک ظرف با هم مخلوط کن

«قططی را مانند تیرهای هلاک کننده بر شما نازل خواهم کرد و آن را آنقدر سخت خواهم ساخت که تکهای نان نیز برای خوردن نیاید.

6

17 علاوه بر گرسنگی، جاموران درنده را نیز خواهم فرستاد تا فرزندانتان را نابود کنند. بیماری و جنگ سزمین شما را فرا خواهد گرفت، و به ضرب شمشیر دشمن کشته خواهد شد. من که پیوه هستم، این را گفتم!»

نمایم بدیها و شارتها بیان تنبیه خواهم نمود؛ دیگر نه چشم پوشی خواهم کرد و نه ترحم، تا بدانید که من پیوه شما را مجازات می کنم. 10 اجل شما، ای بنی اسرائیل فرا رسیده، چون شرارت و غرورتان به اوج رسیده است. از این همه جماعت و ثروت و حشمت، چیزی باقی نخواهد ماند. 12 «بله، آن وقت معنی رسیده و آن روز نزدیک شده است. در آن روز دیگر چیزی برای خود و فروش باقی نخواهد ماند، چون تمامی جماعت گرفتار غصب من خواهند شد.

13 حتی اگر تاجری باقی بماند، همه چیز را از دست خواهد داد، زیرا خشم من بر سر همه قوم اسرائیل فرو خواهد ریخت. آنان که به گاهه آگد هستند، همه از بین خواهند رفت. 14 «برای لشکر اسرائیل شیپور آماده باش نواخته می شود و همه خود را آماده می کنند؛ اما کسی برای جنگیدن بیرون نمی رود، چون همه زیر خشم و غصب من هستند. 15 اگر از شهر بیرون بروند، شمشیر دشمن انتظارشان را خواهد کشید، و اگر در شهر بمانند، قحطی و بیماری، آنها را از پای در خواهد آورد. 16 هر که موفق به فرار شود، مانند کبتوی که خود را در کوکهای بینان می کند، بی کس خواهد شد و یکه و تنها برای گناهان خود خواهد گریست. 17 دستها همه ضعیف و زانوها همه لرزان خواهند

بود. 18 ایشان لباس عرا خواهند پوشید و وحشتزده و شرمیار خواهند شد و خود را از گناهان خواهد گردید. 19 «بول و جواهرات از غصه و پریشانی سرهای خود را خواهند تراشید. 20 بجهان ایشان خواهد شد و غرض خداوند، این چیزها دیگر از شیخی نخواهد داشت، و نخواهد توانست خواسته هایشان را برآورده سازد و شکشان را سیر کند. زیرا گناهان همین پولپرسی است.

20 به جواهاتشان افتخار می کرند و با آنها پنهان نفرت انگیز و کثیف ساختند. پس ژروتشان را از دستشان می گیرم 21 و بیگانگان و بدکاران به غیبت خواهم داد تا آن از بن بیزند. 22 آنها حتی خانه هایشان همین

غارا و بیرون خواهند کرد و من مانع ایشان نخواهم شد. 23 «برای اسری تمودن قوم من زنجیرها آماده سازید، چون سزمین ایشان از خونزی و جنایت پر است. اورشلیم مملو از ظلم و ستمکاری است، از این رو ساکنانش را به اسارت خواهم فرستاد. 24 شوروترین قومها را به اورشلیم خواهیم آورد تا خانه هایشان را اشغال کنند، و استحکامات نظامی را که به آنها می بانند در هم بکویند و عبادتگاهشان را بی حرمت نمایند، تا غرورشان در هم بشکند. 25

زیرا وقت نابودی اسرائیل رسیده است. آزوی آرامش خواهند کرد ولی از آرامش

پدیدختی خواهد بود! از نبی جویا نهادی خواهند شد ولی جوایی نخواهند

گرفت. کاهان و ریش سفیدان نیز سخنی برای هدایت و راهنمایی نخواهند داشت پادشاه و بزرگان از نومیدی گریه خواهند کرد. مردم از وحشت خواهند

زیزد، چون مطابق پنهانی که کردند، با آنان رفتار خواهم نمود و ایشان را به سرای اعمالشان خواهم رساند تا بدانند که من پیوه هستم.»

8 در روز پنجم ماه ششم از سال ششم اسارت، در خانه خود با بزرگان

پیوهدا گفتگو می کردم که ناگاه دست خداوند پیوه بر من قرار گرفت. 2 همان موقع در رؤیا چیزی شبیه به انسان دیدم که بدنش از کمر به پایین مانند شعله های آتش تابان بود و از کمر به بالا، همچون فلزی برآمی درخشید. 3 سپس چیزی شبیه به دست به طرفم دراز شد و موی سر مرا گرفت. آنگاه روح خدا در رؤیا مرا به آسمان بالا برد و به اورشلیم به دروازه شمالي آورد، که در

سخت خواهم ساخت که تکهای نان نیز برای خوردن نیاید. 17 علاوه بر گرسنگی، جاموران درنده را نیز خواهم فرستاد تا فرزندانتان را نابود کنند. بیماری و جنگ سزمین شما را فرا خواهد گرفت، و به ضرب شمشیر دشمن کشته خواهد شد. من که پیوه هستم، این را گفتم!»

7

6 خداوند به من فرمود: 2 «ای پسر انسان، به کوههای اسرائیل چشم بدوز و بر ضد آنها پیشگویی کن، 3 و بگو: «ای کوههای اسرائیل، بیمام خداوند پیوه را پشنود که بر ضد شما و روذخانه ها و دره هاست. جنگی علیه شما بر پا خواهم نمود تا پنهانه هایتان نابود گردند. 4 مذبحهایان ویران خواهند شد و مذبحهای بخورتان در هم خواهند شکست؛ و من مردمانتان را پیش پنهانهایان خواهم کشت. 5 اجساد بنی اسرائیل را پیش پنهانهایان خواهم افکند و استخوانهای پرستنده ایشان را در میان مذبحهای خواهم پراکند. 6 هر جا سکونت گریند، ویرانی خواهد بود. من بستکدها، مذبحهای، پنهانهای بخور و تمام وسایل بتپرسنی دیگر را که ساخته اید نابود خواهم کرد. 7 آنگاه پراکنده و تبعید خواهم کرد. 9 در آنجا مرا به یاد خواهند آورد و خواهند دانست که من پیوه هستم پر شد خواهید دانست که من پیوه هستم. 8 «اما برخی از شما را از هلاکت رهای خواهم بخشد و ایشان را در میان قمه های جهان پراکنده و تبعید خواهم کرد. 10 در آنجا مرا به یاد خواهند آورد و خواهند دانست که من ایشان را مجازات نموده ام، زیرا دل خیانتکار ایشان از من دور گشته و به سوی پنهانهایش شده است. آنگاه ایشان به سبب تمام کارهای

زشتی که مرتکب گردیده اند، از خود بیزار شده، 10 خواهند دانست که من پیوه هستم و هشدارهای من بیوهوده نبوده است.» 11 خداوند پیوه می فرماید: «با غم و اندوه به سر و سینه خود بین و به سبب شراثت های قوم خود آه و ناله

کن، زیرا بهزادی از جنگ و قحطی و بیماری هلاک خواهند شد. 12 آناتی که در تبعیدند از مرض خواهند مرد، کسانی که در سزمین اسرائیل به سر می بینند در جنگ کشته خواهند شد، و آناتی که باقی بمانند در محاصره در اثر

قحطی و گرسنگی از پای در خواهند آمد. به این ترتیب شدت خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت. 13 وقی جنابهای ایشان در میان پنهانهای راهی و مذبحهای، روی پنهانهای و کوههای زیر درختان سبز و بلوطهای بزرگ بیفتند، یعنی در جای هایی

که به پنهانهایان هدیه تقدیم می کردند، آنگاه خواهند فهمید که من پیوه هستم. 14 همگی ایشان را از بن خواهم برد و شهرهایشان را از بیان جنوب

تا ریله در شمال، ویران خواهم ساخت تا بدانند که من پیوه هستم.»

7 بار دیگر خداوند پیوه با من سخن گفت و فرمود: «ای پسر انسان، به بنی اسرائیل بگو: «این پایان کار سزمین شماست. 3 دیگر هیچ امیدی باقی نمانده، چون به سبب کارهایتان، خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و شما را به سرای اعمالخان خواهم رساند. 4 دیگر با چشم شفقت به شما نگاه

خواهم کرد و دلم برای شما نخواهد سوت. شما را به سرای اعمال زشتان خواهم رساند تا بدانید که من پیوه هستم.»

5 «بله و مصیبت بی دری بی شما نازل می شود. اجل و پایان کارخان را فرا رسیده است. 7 ای اسرائیل، روز

محکومیتتان نزدیک شده و آن زمان معین رسیده است. روز زحمت و آشناستگی نزدیک می شود. آن روز، روز نالمهای غم و درد خواهد بود، نه روز هلهله و شادی! 8 بهزادی خشم خود را بر شما فرو خواهم ریخت و شما را به سبب

پس با کشتن بزرگان قوم که در خانه خدا بودند، کشتار را شروع کردند. 7 خداوند به ایشان گفت: «این عبادتگاه را آگوذه کنید! حیاط آن را از جنازه پر سازید! دست به کار شوید!» پس ایشان فرمان خدا را در تمام شهر اجرا کردند. 8 وقتی آتها کشتار را شروع کردند و من تها مانده بودم، رو به خاک افتدام و فریاد زدم: «ای خداوند یهوه! آیا تو بر اورشلیم آنقدر غضبناک هستی که هر کسی را که در اسرائیل باقی مانده باشد، از بین خواهی برد؟» 9 او در پاسخ فرمود: «گناهان قوم اسرائیل و یهودا خیلی زیاد است. تمام سرزمین پر است از ظلم و جنایت! ایشان می‌گویند: «خداوند این را نمی‌بیند! او این سرزمین را رها کرده است!» 10 پس من نیز بر ایشان رحم نخواهم کرد و از سر تقصیر اشنان نخواهم گذشت. آتها را به سرای همه اعماقلشان خواهیم رساند.» 11 آنگاه مردی که لباس کاتان پوشیده و دوات و قلم با خود داشت، آمد و گفت: «فرمانی که داده بودی، اجرا شد.»

10

نگاهان دیدم که بر صفحه‌ای که بالای سر کرویان بود، چیزی مثل پک تخت سلطنتی به زنگ یا قوت کبود ظاهر شد. 2 آنگاه خداوند به مرد کمان پوش فرمود: «به میان چرخهایی که زیر کرویان است برو و مشتی از زغال افروخته بدرار و آن را بر روی شهر پیاش.» آن مرد در مقابل دیدگان من این کار را کرد. 3 وقتی او به میان چرخها رفت، کرویان در قسمت جنوبی خانه خدا استاده بودند، و ابری حیاط درونی را پیر کرد. 4 سپس حضور پرجلال خداوند از بالای سر کرویان برخاست و بر آستانه خانه خدا فرار گرفت و خانه خدا از ابر جلال پر شد و حیاط آن از درخشش پرشکوه حضور خداوند آنکه گشت. 5 صدای بالهای کرویان، مانند صدای خدای خدا قادر مطلق بود و تا حیاط بیرونی به طور واضح شنیده می‌شد. 6 وقتی خداوند به آن مرد کمان پوش دستور داد که به میان کرویان برود و از میان چرخها پک مشت زغال افروخته بدرار، او رفت و کنار یکی از چرخها ایستاد، 7 و یکی از کرویان دست خود را دراز کرد و مقداری زغال افروخته از آتشی که در میانشان بود، برداشت و در دست مرد کمان پوش گذاشت. او هم گرفت و بیرون رفت. 8 (هر کروی، زیر بالهای خود، چیزی شبیه به دست انسان داشت). 9 هر یک از آن چهار کروی، یک چرخ کنار خود داشت و شنیدم که به این چرخها «چرخ در چرخ» می‌گفتند، چون هر چرخ، یک چرخ دیگر در داخل خود داشت. این چرخها مثل یاقوت سیز می‌درخشیدند و نوری سیز متمایل به زرد از خود منتشر می‌کردند. ساختمان این چرخها به گونه‌ای بود که کرویان می‌توانستند به هر چهتی که بخواهند بروند. وقتی می‌خواستند مسیر خود را تعییر بدهند، دور نمی‌زنند بلکه صورت‌شان به هر سمتی که متمایل می‌شد، به همان سمت می‌رفتند. هر یک از آن چهار چرخ با پرهای و لبهایش پر از چشم بود. 14 هر کروی چهار صورت داشت؛ نخستین صورت، شبیه صورت گاو، دومین، شبیه صورت انسان، سومین، مانند صورت شیر و چهارمین، مانند صورت عقاب بود. 15 این کرویان همان موجوداتی بودند که در کنار رود کیار دیده بودم. هنگامی که آتها بالهای خود را می‌گشودند و به سوی آسمان بالا می‌رفتند، چرخها نیز همراه آتها برپی خاستند و در کنار آنها می‌مانندند، و وقتی کرویان می‌ایستادند، چرخها هم می‌ایستادند، چون روح آتها در چرخها نیز قرار داشت. 18 پس از آن، درخشش پرشکوه حضور خداوند آستانه خانه خدا را ترک گفت و بالای سر کرویان قرار گرفت، 19 و در همان حال که نگاه

حضور پرجلال خدای اسرائیل را در آنجا دیدم، درست همان طور که قبل از بیان دیده بودم. 5 خداوند به من فرمود: «ای پسر انسان، به سمت شمال بنگر.» کردم و دیدم که آن بت بزرگ در کنار دروازه شمالی مذبح قرار دارد. 6 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، می‌بینی چه می‌کنید؟ می‌بینی قوم اسرائیل در اینجا به چه گناهان و حشتناکی دست می‌زنند و باعث می‌شوند از خانه مقدس دور شون؟ ولی یا تا گناهان بدتر از اینها را هم به تو نشان بدhem!» 7 آنگاه مرا به دروازه حیاط بیرونی خانه خدا آورد و سوراخی در دیوار به من نشان داد. 8 گفت: «حالا دیوار را بکن!» دیوار را کنید تا به در اتاقی رسیدم. 9 گفت: «داخل شو و بین چه کارهای زشت و نفرت‌انگیزی در آنجا انجام می‌دهند!» 10 پس داخل شدم و دیدم که بر روی دیوارها، تصاویر مار و حیوانات زشت و ناپاک، و بتهای اسرائیل نقش شده است. 11 هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل با یازینیا (پسر شافاون) آنجا ایستاده بودند و آن تصاویر را پرسش می‌کردند. هر یک از ایشان آتشدانی پر از بخور در دست داشت و ابر غلیظی از دود بخور بالای سرشار تشکیل شده بود. 12 خداوند به من فرمود: «ای پسر انسان، آیا می‌بینی بزرگان اسرائیل در خفا چه می‌کنند؟ می‌گویند: «خداوند ما را نمی‌بیند! او این سرزمین را رها کرده است!» 13 سپس گفت: «یا تا گناهان بدتر از اینها را به تو نشان دهم.» 14 آنگاه مرا به دروازه شمالی خانه خداوند آورد و زنانی را نشان داد که آنجا نشسته بودند و برای مرگ خدای خود، تموز گریه می‌کردند. 15 خداوند فرمود: «می‌بینی؟ ولی از این بدتر را هم به تو نشان خواهیم داد.» 16 سپس مرا به حیاط داخلی خانه خداوند آورد. آنجا در کنار دروازه خانه خداوند و بین ایوان و مذبح مفرغین، در حدود بیست و پنج نفر پشت به عبادتگاه و رو به مشرق ایستاده بودند و آفتاب را پرستش می‌کردند! 17 پرسید: «می‌بینی؟ آیا فکر می‌کنی برای مردم یهودا مهم است که مرتكب این گناهان زشت می‌شوند؟ علاوه بر تمام این کارها، همه جا را از ظلم و ستم پر ساخته‌اند. بین چطربه به من اهانت می‌کنند و به آتش خشم من دامن می‌زنند!» 18 بنابراین، من نیز با خشم و غصه با ایشان رفتار خواهیم کرد. بر آنان رحم نخواهم نمود و از جانشان خواهیم گذشت و اگرچه فریاد کمک برآورند، گوش نخواهیم داد.»

9

آنگاه خدا با صدایی بلند گفت: «ماموران مجازات شهر را فرا خوان! بگو سلاحهایشان را بیاورند!» 2 نگاه شش مرد از دروازه شمالی آمدند و هر یک، سلاح خود را در دست داشت. همراه آنها مردی بود بالای سر کنان که بود، بخاست و دوات با خود داشت. آنها همه وارد خانه خدا شدند و کنار مذبح مفرغین ایستادند. 3 سپس حضور پرجلال خدا از بالای کرویانی که بر آنها بود، برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و آن مردی را که لباس کاتانی پوشیده بود و قلم و دوات داشت، خطاب کرده. 4 گفت: «در کوچه‌های اورشلیم بگرد و روی پیشانی کسانی که به خاطر شراثهایی که در این شهر انجام می‌شود، گریه و ماتم می‌کنند، علامت بگذار.» 5 آنگاه شنیدم که خداوند به مردان دیگر فرمود: «به دنیا! او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی شان علامت ندارند، بکشید. هیچ کس را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید. 6 پیر و جوان، دختر و زن و بچه، همه را از بین ببرید؛ ولی به کسانی که بر روی پیشانی شان علامت هست، دست نزنید. این کار را از خانه من شروع کنید.»

می کردم، کوییان بالهای خود را گشودند و به همراه چرخها از زمین برخاستند و بر بالای دروازه شرقی خانه خدا ایستادند، در حالی که حضور پرجال خدای اسرائیل نیز بالای ایشان قرار داشت. **23** سپس حضور پرجال خداوند از میان شهر برخاست و روی کوهی که در شرق شهر بود، قرار گرفت. **24** پس از آن، روح خدا مرا به پایل شیلیم پایان یافت، **25** و من هر بازگرداند. به این ترتیب رؤیای سفر من به اورشلیم پایان یافت، **26** و من هر چه را که خداوند نشان داده بود، برای تعییدی‌ها بازگو کردم.

12

بار دیگر پیغامی از طرف خداوند به من رسید. خداوند فرمود: **2**

«ای پسر انسان، تو در میان قومی عصیانگر زندگی می‌کنی که چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند، چون یاغی هستند. **3** حال، برای آنکه بدانند که چه واقعه‌ای بهزودی رخ خواهد داد، بار و بنهات را در روز روشن جمع کن و مانند کسی که به تعیید بوده می‌شود، در مقابل انظار ایشان کوچ کن. شاید این یاغیان بیبینند و معنی کار تو را بفهمند. **4** بار و بنهات را به هنگام روز از خانه بیرون بیاور تا بهزادن ببینند. سپس مانند اسرائیل که سفر دور و درازی در پیش دارند، شبانگاه حرکت کن و **5** در مقابل چشمان ایشان، شکافی در دیوار ایجاد کن و وسایل خود را از آن بیرون ببر. **6** در همان حال که نگاه می‌کنند، بار و بنه خود را بر دوش بگذار و شبانه از آنجای دور شو. صورت را نیز پوشان تا سرزمهینی را که ترک می‌کنی نتوانی ببینی. این کار تو نمایشی است از واقعه‌ای که بهزودی در اورشلیم روی خواهد داد.» **7** پس همان طور که خدا به من فرمود، عمل کردم. بار و بنهام را مثل یک تعییدی جمع کردم و در روز روشن بیرون آوردم و به هنگام شب، شکافی در دیوار ایجاد کردم و در حالی که مردم نگاه می‌کردند، بار و بنهام را بر دوش گرفتم و در تاریکی بیرون رفتم. **8** صبح روز بعد، خداوند به من چنین فرمود: **9**

«ای پسر انسان، حال که قوم عصیانگر اسرائیل می‌پرسند که معنی این کارها چیست، **10** به ایشان بگو که این پیغامی است از جانب خداوند یهوه به پادشاه و تمام قوم اسرائیل که در اورشلیم هستند. **11** بگو که آنچه کرده، تماشیگر چیزهای است که بر سرشان خواهد آمد، چون از خانه و کاشانه شان بیرون رانده، به اسارت بوده خواهند شد. **12** حتی پادشاه، شبانه اسباب خود را بر دوش گذاشت، از شکافی که در دیوار شهر برایش ایجاد خواهند کرد، خواهد گیخت و صورتش را خواهد پوشاند و او سرزمهینی را که ترک می‌کند **13** اما من دام خود را بر او خواهم انداخت و او را گرفتار خواهم نخواهد دید. **14** اما از اطراف این، مشاورین و محاطفین او را به هر سو پراکنده خواهیم بود. **15** هنگامی که آنها را در سرزمینهای مختلف پراکنده سازم، آنگاه خواهند دانست که من پیوه هستم. **16** اما تعداد کمی از ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت و نخواهیم گذشت که در اثر جنگ و قحطی و بیماری هلاک شوند، تا در حضور مردم سرزمینهایی که به آنچا تعیید می‌شوند، اقرار کنند که چقدر شرور بوده‌اند و بدانند که من پیوه هستم.» **17** سپس این پیغام از طرف خداوند به من رسید: **18** «ای پسر انسان، خواراک را با ترس بخور و آب را با لرز ببوش، **19** و از جانب من به مردم اسرائیل و اورشلیم بگو که به سبب همه گناهانشان، دچار قحطی شده، آب و خواراکشان را جیره‌بندی خواهند کرد و آن را با دلهه و هراس خواهند خورد. **20** شهرهای آبداشان ویران و مزعمهای ایشان خشک خواهد

می‌کرد، کوییان بالهای خود را گشودند و به همراه چرخها از زمین برخاستند و بر بالای دروازه شرقی خانه خدا ایستادند، در حالی که حضور پرجال خدای اسرائیل بر فراز آنها قرار داشت. **20** آنگاه فهمیدم که اینها همان موجوداتی بودند که زیر تخت خدای اسرائیل در کنار رود کیار دیده بودم، **21** چون هر یک، چهار صورت و چهار بال داشتند و زیر بالهای ایشان چیزی شبیه به دست انسان وجود داشت. **22** صورتهای ایشان نیز همان صورتهایی بود که در کنار رود کیار دیده بودم، و همچنین هر یک از آنها مستقیم به جلو حرکت می‌کردند.

11

سپس روح خدا مرا برداشت و به دروازه شرقی خانه خداوند آورد. در آنچا بیست و پنج نفر از رهبران قوم، از جمله یازنیا (پسر غزور) و فلطیا (پسر یانیا) را دیدم. **2** آنگاه خدا به من گفت: «ای پسر انسان، اینها هستند که در این شهر مشورتهای گمراх کننده به مردم می‌دهند. **3** و می‌گویند: «وقت آن رسیده که اورشلیم را بازسازی کنیم تا مثل یک سپر آهنه، ما در پرا بر هر گزندی حفظ کند.» **4** پس ای پسر انسان، سخنان ما را به ایشان اعلام نما!» **5** سپس روح خداوند بر من قرار گرفت و فرمود که این پیغام را به مردم بدhem: «ای مردم اسرائیل، من می‌دانم شما چه می‌گویید و می‌دانم در فکرتان چه می‌گذرد! **6** دستهای شما به خون بسیاری آلوه است و کوچجه‌هایتان پر از اجساد کشته هاست. **7** شما می‌گویند که این شهر، یک سپر آهنه است، ولی چنین نخواهد بود. شهر از کشته‌ها پر خواهد شد و زنده‌ها را نیز بیرون خواهیم کشید و به دم شمشیر خواهیم سپرد. **8** آیا از شمشیر می‌ترسید؟ پس شمشیر را به سراغتان خواهیم فرستاد. **9** شما را از شهر بیرون خواهیم کشید و در تمام نهاده از کشته‌ها خواهیم سپرد تا به سرای اعمالشان برسید. **10** مجازات من در تمام نهاده سرزمین تان، گریبانشان را خواهد گرفت و کشته خواهید شد. آنگاه خواهید دانست که من پیوه هستم. **11** یقین بدانید که این شهر برای شما سپر آهنه و جای امنی نخواهد بود. در هر جای سرزمین اسرائیل که باشید، شما را مجازات خواهیم نمود. **12** آنگاه شما که به جای اطاعت از من، از روش اقرام بتپرسی اطراق‌تان سرومشق می‌گیرید، خواهید دانست که ناگهانه افتاد و مرد. آنگاه رو به خاک افتادم و فریاد زدم: «آه ای خداوند یهوه، آیا می‌خواهی تمام بازماندگان اسرائیل را هلاک سازی؟» **14** بار دیگر خداوند سخن گفت و فرمود: **15** «ای پسر انسان، آنایی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، درباره هموطنان تعییدی تو می‌گویند: «خداوند آنها را تعیید کرد، چون دلشان از او دور بود. بنابراین، زمینهای ایشان را به ما داده است.» **16** «ولی تو به تعییدی‌ها بگو که هر چند ایشان را در سرزمینهای مختلف پراکنده ساخته‌ام، اما تا وقتی که در آنچا هستند، من پناهگاه مقدس ایشان خواهیم بود. **17** ایشان را از هر چیزی که پراکنده کرد، گرد خواهیم آورد و سرزمین اسرائیل را بار دیگر به آنها خواهیم بخشید. **18** هنگامی که به آنچا بازگردند، تمام آثار بتپرسی را از میان خواهند برد. **19** به ایشان دل و روحی تازه خواهیم داد. دل سنتگی را از ایشان گرفته، دلی نرم و مطبع به آنان عطا خواهیم کرد، **20** تا احکام و دستورهای مرا اطاعت کنند. آنگاه آنان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان. **21** اما آنایی را که در اورشلیم در بی بتپرسی هستند، به سرای اعمالشان خواهیم رسانید.» خداوند یهوه این را می‌گوید.

شد تا بدانند که من بهوه هستم.» 21 خداوند همچنین فرمود: «ای پسر انسان، این مثل چیست که مردم اسرائیل می‌گویند: "عمر ما تمام شد، پیشگویی‌ها عملی نشد!"» 23 به ایشان بگو که من این مثل را باطل می‌کنم. اینک وقت آن رسیده که همه این پیشگویی‌ها عملی شوند. 24 از این پس، هیچ رؤیا و پیشگویی کاذبی در میان مردم اسرائیل وجود نخواهد داشت.

25 زیرا من که بهوه هستم، سخن خواهم گفت و هر آنچه گفته باشم بدون تأخیر عملی خواهم ساخت. این سخن را از جانب من به ایشان بگو: «ای قوم عصیانگر اسرائیل، من دیگر تأخیر نخواهم نمود! در دوران زندگی خودتان هر آنچه گفتم، به انجام خواهم رساند!» 26 این را خداوند بهوه می‌گوید. 27 پس این پیغام از طرف خداوند نازل شد: «ای پسر انسان، قوم اسرائیل تصور می‌کنند که رؤیاها و نبویهای تو در آینده بسیار دور عملی خواهد شد. 28 پس به ایشان بگو که بهوه چنین می‌فرماید: «از این پس، دیگر تأخیر نخواهد داد. هر سخنی که گفته باشم، واقع خواهد شد!» این را خداوند بهوه می‌گوید.

13

خداوند با من سخن گفت و فرمود: «ای پسر انسان، کلام مرا بر ضد انبیای دروغین اسرائیل اعلام نمای، بر ضد انبیای که افکار خود را به عنوان پیغام من بیان می‌کنند.» 3 خداوند بهوه فرمود: «اوی بر انبیای نادانی که خیالات خود را به جای کلام من بازگو می‌کنند، حال آنکه هیچ کلامی از جانب من بر ایشان نازل نشده است.» 4 «ای مردم اسرائیل، انبیای شما مانند روباهانی در خرابه‌ها هستند. ایشان هیچ نفعی به شما نرسانده‌اند. 5 آنان هیچگاه خرابیهای حصار شهر را تعمیر نکردن تا بتوانید در آن روزی که خداوند مقرر کرده، در برابر دشمن پایستید. 6 رؤیاها ایشان باطل است و پیشگویی‌ها ایشان دروغ است!» می‌گویند که پیغامشان از جانب من است، در حالی که من ایشان را نفرستادم. با وجود این، انتظار دارند که پیشگویی‌ها ایشان عملی شوند! 7 ای پیام آوان دروغین، رؤیاها و پیامهایتان، همه دروغ است! می‌گوید که آنها از طرف من می‌باشد، در حالی که من هیچگاه با شما سخن نگفتم! 8 از این رو خداوند بهوه می‌فرماید: «به سبب این رؤیاها ساختگی و این دروغها، من بر ضد شما هستم، 9 و شما را مجازات خواهم نمود و از میان هریان اسرائیل ریشه‌کن خواهم ساخت. نام شما از دفتر خاندان اسرائیل پاک خواهم نمود و هیچ‌یک از شما به سرزمین اسرائیل باز نخواهد گشت، تا بدانید که من خداوند بهوه هستم. 10 «اين مردان شریر، قوم مرا غریب داده، می‌گویند که همه چیز در امن و امان است، حال آنکه چنین نیست. قوم من دیواری سست می‌سازند و این پیام آوان دروغگو نیز تشریقشان می‌نمایند و با گچ، آن دیوار را سفید می‌کنند. 11 پس به این معارها بگو که دیوارشان فرو خواهد ریخت. بارانی سیل آسا خواهم بارانید، تنگی سخت خواهم آورد و طوفانی شدید خواهم فرستاد تا آن را ویران سازند؛ 12 و آن هنگام که دیوار فرو افتاد، مردم بر سر ایشان فریاد خواهد زد: «چرا به ما نگفید که دیوار سست و نایدار است؟ چرا روی آن را گچ گرفید و معایش را پوشانید؟» 13 بله، با طوفان عظیم خشم، با تنگگ و باران غضب خود، آن را از جا کنده، نابودش خواهم نمود. 14 دیوار گچکاری شده ایشان خراب و با خاک یکسان خواهد شد و بر سرشاران فرو خواهد ریخت و در زیر آن له خواهد شد، تا بدانند که من خداوند بهوه هستم. 15 زمانی که

است، هر دو به یکسان مجازات خواهند شد. **11** تا قوم اسرائیل بیاموزنده که از من دور نشوند و دیگر خود را به گناه آلوود نسازند، بلکه آنها قوم من باشند و من خدای ایشان! این را خداوند یهوه می‌گوید. **12** سپس این پیغام از جانب خداوند بر من نازل شد: **13** «ای پسر انسان، هرگاه مردم این سرزمین از من روگردانده، در حق من گناه ورزند، و به سبب آن ناشان را قطع کنم و چنان قحطی سختی بفرستم تا انسان و حیوان ازین بروند، **14** آنگاه حتی اگر نوح و دانیال و ایوب هم در میانشان باشند، خداترسی و درستکاری ایشان فقط باعث نجات جان خودشان خواهد شد! این را خداوند یهوه می‌گوید. **15** «یا اگر این سرزمین را مورد هجوم حیوانات وحشی قرار دهم تا پیرانش کشند، آنچنان که از ترس حیوانات کسی جرأت نکند از آنجا بگذرد، **16** اگرچه آن سه مرد درستکار هم در آنجا باشند، به حیات خود سوگند که نخواهند توانست حتی جان فرزندان خود را رهایی دهند، بلکه فقط خودشان نجات خواهند یافت و بقیه همه ازین خواهند رفت! **17** «یا اگر این سرزمین را درگیر چنگ کنم و سپاه دشمن را بر آن دارم که همه چیز را ازین ببرند، **18** اگرچه این سه مرد خداترس در آن سرزمین زندگی کنند، به حیات خود سوگند که حتی قادر به رهایند جان فرزندانشان نیز نخواهند بود و تنها خودشان نجات خواهند داشت! **19** «و یا اگر این سرزمین را دچار وبا سازم و در خشم خود، انسان و حیوان را هلاک کنم و ازین برم، **20** اگرچه نوح و دانیال و ایوب در میان آنها باشند، به حیات خود سوگند که نخواهند توانست حتی جان پسران و دخترانشان را رهایی دهند؛ درستکاری آنها فقط خودشان را نجات خواهند داد! **21** «پس حال، بینید چه مصیبت بزرگی پدید خواهد آمد، زمانی که این چهار مجازات سه‌میگین خود را بر اورشليم بفرستم تا انسان و حیوان را ازین ببرد، یعنی چنگ، قحطی، وبا و حیوانات درنده! **22** اما اگر کسانی زنده باقی بمانند و فرزندان خود را نیز از هلاکت نجات دهند و به نزد شما به بابل بیایند، آنگاه با چشمانت خود را هچقدر شروزند و خواهید دانست که حق داشتم اورشليم را اینچنین مجازات نمایم. **23** «بله، با دیدن رفتار و کارهای گناه آلوود ایشان، یعنی خواهید برد که آنچه کردام، بی‌سبب نبوده است.» این را خداوند یهوه می‌گوید.

15 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، چوب درخت انگور به چه کار می‌آید؟ در مقایسه با سایر درختان، به چه درختی می‌خورد؟ **3** آیا جویش مصرفی دارد؟ آیا می‌توان با آن میخنی ساخت و ظروف را بر آن آویخت؟ **4** فقط بد در او خوین آتش می‌خورد؛ و هنگامی که آتش، دو سرش را سوزاند و میانش را زغال کرد، دیگر برای هیچ کاری فایده‌ای ندارد. **5** پیش از سوختنی مصرفی نداشت، چه برسد به زمانی که زغال و نیمسوز شده باشد! **6** «حال، همان گونه که چوب درخت انگور را از میان سایر درختان جنگل برای هیزم تعیین کرده‌ام، مردم اورشليم را نیز برای مجازات مقرر نموده‌ام. اگر از یک آتش رهایی بیایند، آتشی دیگر ایشان را فرو خواهد گرفت. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. **8** به سبب بت‌پرستی آنها، من سرزمینشان را ویران خواهمنم. **9** این را خداوند یهوه می‌گوید.

16 بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: «ای پسر انسان، اورشليم را از گناهان و اعمال نفرت‌انگیزش آگاه ساز، **3** و به او از جانب من

29

چون از مجازات آنها شدیدتر خواهد بود. 55 آری، خواهانست سدوم و سامره و دخترانشان یعنی آبادی‌های اطراف افغانستان، و خود نزیب با دخترانست باز دیگر به حالت نحس‌تین خود برخواهید گشت. 56 در آن روزها با تکبر و غور سلام را مسخره می‌کردی، 57 اما حال که شارارت برای همه عیان و آشکار گشته، خودت نزیب مورد مستخر و ملامت ادوم و تمام همسایکاش و همه فلسطینی‌ها قرار گرفته‌ای. 58 خداوند می‌فرماید: به سرای هرزگی و اعمال زشت خود خواهی رسید. 59 «از آنجا که سوگند و وفاداری را فراموش کردی و عهد ما را شکستی، من نزی تو را مجازات خواهم نمود. 60 اما من عهدی را که در دوران جوانی‌ات با تو بستم، به یاد خواهم آورد و این بار عهدی جاودان با تو خواهم بست. 61 و تو با شرم‌ساری، اعمال زشت را به یاد خواهی آورد؛ و هنگامی که خواهان بزرگ و کوچکت یعنی سامره و سدوم را باز آور و ایشان را دختران تو بگردانم تا بر ایشان حکمرانی کنی، از لطف و بزرگواری من خجل و شرمگین خواهی شد، چون خودت می‌دانی که شایسته این لطف نبوده‌ای، زیبا عهد مرآ شکسته‌ای. 62 من باز دیگر عهد خود را با تو برقار خواهم ساخت تا بدانی که من بیوه هستم. 63 من گاهانست را خواهم آمزید و تو با به یاد آوردن آنها، از خجالت و شرم‌ساری، دیگر دهان خود را نزیر خواهی گشود.» خداوند بیوه این را می‌گوید.

17

خداؤند با من سخن گفت و فرمود: 2 «ای پسر انسان، برای قوم اسرائیل داستانی تعریف کن و متأله بیاور. به ایشان چنین بگو: 3 «عقابی بزرگ با بالهای نیرومند و پهن و پرهای رنگارنگ، به لبان آمد و بالاترین جوانه درخت سرو را کرد و به شهر تجار و بازگانان برد. 5 سپس تخمی از سزمه‌ی اسرائیل گرفت و آن را در زمینی حاصلخیز، در کار نهري کاشت تا به سرعت مانند درخت بید، رشد کند. 6 این نهال رشد کرد و تبدیل به تاکی کوتاه و پهن شد، شاخه‌های آن به سوی عقاب رو به بالا نمود و رویش‌های آن در اعماق زمین فرو رفت و شاخه‌های قوی و برجگاهی انبوه تولید نمود. 7 اما روزی، عقاب بزرگ دیگری با بالهای نیرومند و پرهای پسیار، پدیدار گشت. درخت، با دیدن این عقاب، رویش‌ها و شاخه‌های خود را به سوی او گستراند تا بلکه این عقاب او را بیشتر سیراب نماید، 8 هر چند که در زمینی خوب و سیراب کاشته شده بود تا درختی زیبا گردد و شاخ و برج و میوه فراوان بیاورد. 9 «حال، آیا گمان می‌کنید که آن درخت خواهد توانست به رشد خود ادامه دهد؟ آیا آن عقاب نحس‌تین، آن را رویش کن نخواهد کرد و شاخه‌ها و میوه‌هایش را نخواهد کند تا خشک شود؟ برای رویش کن کردنش هم نیازی به نیروی زیاد و افاده بسیار نخواهد بود! 10 اگرچه این تاک، خوب کاشته شده، ولی دوامی نخواهد داشت! وقتی باد شرقی و گرم بر آن بزد، در همان خاک مرغوب که کاشته شده، خشک خواهد شد و از بین خواهد رفت.» 11 آنگاه خداوند به من فرمود: 12 «از این قوم یاغی بیرس که آیا معنی داستان عقاب را می‌داند؟ به ایشان بگو که عقاب اول، پادشاه بابل است که به اورشلیم آمد و پادشاه و بزرگان مملکت را با خود به بابل برد. 13 سپس با یکی از اعضای خاندان سلطنتی یعنی همان تخمی که در زمین حاصلخیز کاشته شد، عهد بست و او را قسم داد که نسبت به این عهد وفادار بماند. به این ترتیب پادشاه بابل، بزرگان قوم را تعیید کرد، 14 تا بیوهدا ضعیف شده، دیگر تنواند سر بلند کند، بلکه نسبت به عهد خود وفادار بماند. 15 «با وجود این،

29 پس به بتهای بابل، سرزمین بازگانان، روی آورده، ولی به این هم قانع نشدی. 30 «چقدر تو سمت اراده هستی! کارهای تو، کارهای یک روسی بی حیاست! 31 بر سر هر راه، بتخانه و بر سر هر کوچه، فاحشه‌خانه ساختی! ولی تو مانند فاحشه‌های دیگر، به دنبال پول نیستی. 32 تو همچون همسری خیان‌کار هستی که شهر خود را رها می‌کند و به آغوش مردان دیگر پاه می‌برد. 33 فاحشه‌ها برای کارشان اجرت می‌گیرند، اما تو به فاسقان خود هدیه و رشوه می‌دهی تا تو برعکس فاحشه‌های دیگر عمل می‌کنی؛ بجای اینکه از فاسقات بول بگیری، تو به آنها بول می‌دهی! 35 «حال، ای فاحشه، کلام خداوند را بشنو: 36 خداوند بیوه پنهان می‌فرماید: به سبب فساد و زناکاری با فاسقات، یعنی پرستش و عبادت بتهای آنکه فرزندات را برای خدایانست قبایل کردی، 37 اینکه من فاسقان یعنی همدستانست را، چه آنانی را که دوست داشتنی و چه آنانی را که دوست نداشتنی، همه را گرد خواهم آورد و در مقابل ایشان تو را عربان خواهم ساخت. 38 تو را برای جنایتها و زناکاریهای را با خاک یکسان کرده، تمام جواهرات سپرد. آنان عشترکدها و بتخانه‌های را با خاک یکسان کرده، زنیات را غارت خواهند نمود و برهنه و بینا رهایت خواهند ساخت. 40 آنها تو را سنگسار کرده، با شمشیر پاره خواهند نمود. 41 خانه‌هایت را خواهند سوزاند و در مقابل زنان دیگر مجازات خواهند کرد. من تو را از زناکاری با بتها باز خواهم داشت و دیگر نخواهم گذاشت که به فاسقات یعنی به همدستانت اجرت و رشوه دهی. 42 آنگاه آتش خشم و غیرت من فرو خواهد نشست و آرام خواهد گرفت و دیگر غضبناک نخواهم بود. 43 تو دوران جوانی خود را به فراموشی سپردی و با کارهایت مرا رنجانیدی و زناکاریهایت را هم بر آنها افروزید. پس من هم تو را به سزای اعمالت می‌رسانم. 44 «ای اورشلیم، مردم درباره تو خواهند گفت که چنان مادری، چنین دختری هم باید داشته باشد. 45 تو براستی شبیه مادرت هستی که از شهر و فرزندانش نفرت می‌داشت؛ تو درست شبیه خواهانست هستی که از شوهران و فرزندانشان بیزار بودند. براستی که مادرت حیثی بود و بدرت اموري! 46 «خواهر بزرگ تو سامره است که با دخترانش یعنی آبادی‌های اطرافش، در شمال تو زندگی می‌کنند. خواهر کوچکت سدوم است که از شوهران و فرزندانشان بیزار هستند. 47 تو نه فقط راهها و گناهان ایشان را تقلید کرده، بلکه در مدتی کوتاه، از آنان جلو افتادی و از ایشان فاسدتر شدی. 48 به ذات مقدس خود سوگند که سدوم و آبادی‌های اطرافش، اندازه تو و آبادی‌هایت، فاسد و شریر نبودند! 49 گناه خواهنت سدوم و دخترانش این بود که از فراوانی نعمت و آسایش و امنیت مغورو شده بودند و هیچ به فکر فرا و مستمندان نبودند. 50 آنها با کمال گستاخی در حضور من مرتکب اعمال زشت و بتپرسنی می‌شدند؛ بنابراین من نزی ایشان را از میان بردم. 51 «سامره حتی نصف گناهان تو را هم مرتکب نشد. کارهای زشت و بتپرسنی‌های تو، به مرائب پیشتر از خواهانست بوده است. تو روی آنها را سفید کردی! 52 پس تعجب نکن اگر آنها کمتر از تو مجازات شوند، زیرا گناهان تو به قدری هولناک است که در برابر تو، خواهانست پاک و بی‌گناه به نظر می‌رسند! 53 «ولی روزی خواهد رسید که سعادت را به سدوم و سامره و مردم بیوهدا باز خواهم گرداند. 54 شرم‌ساری و مجازات سنگین تو باعث تسلی آنها خواهد شد،

پادشاه یهودا سر به شورش گذاشت و هیتی به مصر یعنی نزد همان عقاب دوم فرسناد تا سپاهی بزرگ همراه با اسپان بسیار از او دریافت کند. ولی آیا او با چنین پیمان شکنی‌ها، کاری از پیش خواهد برد؟ آیا به پیروزی دست خواهد یافت؟ **۱۶** به هیچ وجه! به حیات خود قسم که پادشاه یهودا در باپل خواهد مرد چون برخلاف پیمانی که با پادشاه باپل بسته بود، عمل کرده است. آیی، او در مملکت همان پادشاهی که او را بر تخت سلطنت نشاند، خواهد مرد! **۱۷** وقتی پادشاه باپل در برای اورشلیم، استحکامات بر پا کند و سنگرهای سازد تا بسیاری را هلاک نماید، از سوی پادشاه مصر و لشکر بزرگ او کمکی به یهودا نخواهد رسید، **۱۸** زیرا پادشاه یهودا سوگند و پیمان وفاداری خود را نسبت به پادشاه باپل خوار شمرد و آن را شکست. بنابراین، جان به در نخواهد برد. **۱۹** «پس خداوند یهود چنین می‌گوید: به حیات خود قسم می‌خورم که او را مجازات خواهم نمود زیرا سوگندی را که به نام من خورده بود، زیر پا گذاشت. **۲۰** برای او دامی خواهم گسترد و در کمتد خود گرفتارش خواهم ساخت و او را به باپل آورده، به سبب خیانتی که به من وزیده، محکمه خواهم نمود. **۲۱** بهترین سربازان او به ضرب شمشیر کشته خواهد شد و باقی ماندگان، به هر سو پراکنده خواهند گشت. آنگاه خواهید دانست که من، یهوده، این سخنان را گفته‌ام.» **۲۲** خداوند یهود چنین می‌فرماید: «من بهترین و نازکترین شاخه را از نوک بلندترین درخت سرو خواهیم گرفت و روی قله بلندترین کوه اسرائیل خواهم نشاند. آن شاخه، درختی زیبا و باشکوه خواهد شد که شاخه‌ها آورده، میوه خواهد داد. همه نوع پرنه در آن آشیانه خواهید کرد و زیر سایه شاخه‌هایش پناه خواهند گرفت. **۲۴** آنگاه همه خواهید دانست که من، یهوده، درختان بلند را قطع می‌کنم و درختان کوچک را رشد می‌دهم؛ درخت سر زرا خشک و درخت خشک را سبز می‌کنم. من که یهود هستم، این را گفته‌ام و انجام خواهم داد.»

18

بار دیگر خداوند به من پیغامی داد و فرمود: **۲** «چرا مردم در سرزمین اسرائیل این مُثُل را به کار می‌برند که «غوره را پدران خودرنده و دندان فرزندانشان گُندشد؟» **۳** به حیات خود قسم که شما دیگر در اسرائیل این مُثُل را به کار نخواهید برد، **۴** چون جان همه، برای داوری و محاکمه در دست من است، چه جان پدران، چه جان پسران؛ و قاتون من برای داوری این است: هر که گناه کند، فقط خودش خواهد مرد. **۵** «کسی که عادل و با انصاف و درستکار باشد، **۶** و به کوهها برای پرستش بهای اسرائیل نرود؛ زنا نکند و با زنی که در دوران قاعدگی اش است، همیست نشود؛ **۷** ظلم نکند؛ گرو بدھکار را به او برگرداند؛ مال مردم را نخورد، بلکه گرسنگان را سیر کند و برہنگان را پیوشاند؛ **۸** قرض بدھد و سود نگیرد؛ از ستم دوری کند و در مردم دیگران درست و بدون غرض قضایت نماید؛ **۹** و خلاصه تمام دستورها و قوانین مرا اطاعت کند، چنین شخص درستکار و نیکرکار است و به یقین زنده خواهد ماند. این را خداوند یهود می‌گوید. **۱۰** «ولی اگر یک چنین شخصی، پسری ستم پیشه و یا آدمکش داشته باشد و مرتكب تمام این کارهای زشت بشود، **۱۱** و نخواهد آن اعمال نیک را بجا آورد، بلکه بر کوهها بتپرستی نماید؛ همسر مرد دیگری را اغفال کند؛ **۱۲** به فقر و مستمندان ظلم نکند؛ مال مردم را بخورد؛ گرو بدھکاران را پس ندهد؛ بنتها را دوست بدارد و آنها را پرستد؛ **۱۳** و ریاخوار باشد؛ آیا این شخص زنده خواهد ماند؟

نکردن. آنان قوانین مرا زیر پا گذاشتند و از احکام حیات بخش من سریچی کردند، و حرمت روز شبات را نگاه نداشتند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همان جا در بیابان بر ایشان نازل کنم و نابودشان سازم.¹⁴ اما باز برای حفظ حرمت نام خود، از هلاک کردن ایشان صرف نظر نمودم، مباداً اقامی که دیدند من چگونه بني اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، بگویند: «چون خدا تنوانت از ایشان محافظت کرد، ایشان را از بین برد.»¹⁵ اما در بیابان قسم خوردم که ایشان را به سرمیانی که به آنان داده بودم، نیاورم به سرمیانی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای دنیاست.¹⁶ زیرا از احکام من سریچی کرده، قوانین مرا شکستند و روز شبات را بی حرمت کرده، به سوی پنهاناً کشیده شدند.¹⁷ با وجود این، بر آنان ترحم نمودم و ایشان را در بیابان به طور کامل هلاک نکدم و ازین نبردم.¹⁸ «بنابراین، در بیان به فرزندان ایشان گفتتم: «به راه پدران خود نزدید و به سنت آنها عمل نکنید و خود را با پرستش بهایش نجس نسازید،»¹⁹ چون یهوه خدای شما، من هستم؛ پس فقط از قوانین من پیروی کنید و احکام مرا بجا آورید،²⁰ و حرمت روزهای شبات را نگاه دارید، زیرا روز شبات، نشان عهد بین ماست تا به پادatan آورد که من یهوه، خدای شما هستم.»²¹ «اما فرزندان ایشان هم تألفانی کردند. آنان قوانین مرا شکستند و از احکام حیات بخش من سریچی کردند و حرمت روز شبات را نیز نگاه نداشتند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همان جا در بیابان بر ایشان نازل کنم و همه را از بین برم.²²

اما باز هم برای حفظ حرمت نام خود در میان اقوامی که قدرت مرا به هنگام بیرون آوردن بني اسرائیل از مصر دیده بودند، ایشان را از بین نبردم.²³ اما همان زمان که در بیابان بودند، قسم خوردم که ایشان را در سراسر جهان پراکنده سازم،²⁴ زیرا احکام مرا بجا نیاورند و قوانین مرا شکستند و روز شبات را بی حرمت کرده، به سوی بهایش پدرانشان بازگشتند.²⁵ پس من نیز اجازه دادم قوانین و احکامی را پیروی کنند که حیات در آنها نبود.²⁶ بهله، گذاشتم فرزندان خود را به عنوان قربانی برای بهایشان بسوزانند و با این کار، خود را نجس سازند. بدین ترتیب ایشان را مجازات کردم تا بدانند که من یهوه هستم.²⁷ «ای پسر انسان، به قوم اسرائیل بگو که وقتی پدرانشان را به سرمیان معمود آوردم، در آنجا نیز به من خیانت ورزیدند، چون روی هر تپه بلند اشکار ساختم، برای آنان قسم خوردم که ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرمیانی بیاورم که برای ایشان در نظر گرفته بودم، یعنی به سرمیانی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای دنیاست.²⁸ پس به ایشان گفتتم که بهایش نفرت انگیز و مورد علاقه‌شان را از خود دور کنند و خود را پرستش خدایان مصری نجس نسازند، زیرا من یهوه خدای ایشان هستم.²⁹ اما آنان یاغی شده، نخواستند به من گوش فرا دهند و از پرستش بهایش خود و خدایان مصر دست بکشند. پس خواستم که خشم و غضب خود را همان جا در مصر بر ایشان نازل کنم.³⁰ اما برای حفظ حرمت نام خود، این کار را نکردم، مباداً مصری‌ها خدای اسرائیل را تمسخر کرده، بگویند که تنوانت ایشان را از آسیب و بلا دور آوردم. پس در برابر چشمان مصری‌ها، قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و به بیابان هدایت کردم.³¹ در آنجا احکام و قوانین خود را به ایشان اعطا نمودم تا مطابق آنها رفتار کنند و زنده بمانند؛³² و روز شبات را به ایشان داد تا در هفته یک روز استراحت کنند. این علامتی بود که این من و ایشان، تا به یاد آورند که این من یهوه هستم که ایشان را تقدیس و جدا کرده، قوم خود ساختهم.³³ «اما بني اسرائیل در بیابان نیز از من اطاعت خواهم نمود!»³⁴ با قدرت و قهری عظیم، شما را از سرمیانی که در آنجا

کردن را آموخت و آدمخوار شد.⁴ وقتی خبر او به گوش قومها رسید، آنها شکارچیان خود را فستادند و او را در دام انداختند و به زنجیر کشیده، به مصر بردن.⁵ «وقتی مادرش از او قطع امید کرد، یکی دیگر از بجهه‌های خود را گرفت و او را را ترتیب نمود تا شیری نیرومند گردد.⁶ وقتی او پرگ شد، شکار کردن را آموخت و آدمخوار شد و رهبر شiran گردید.⁷ او کاخها را خراب و شهرها را ویران کرد. مزرعه‌ها را بایر نمود و محصولاتشان را از بین برد. مردم همه از شیدن غرش او، به خود می‌لرزیدند!⁸ پس قومهای جهان از هر سو بر او هجوم آورده، او را به دام انداختند و اسیر شکار کردند.⁹ سپس او به زنجیر کشیدند و در قفس گذاشتند و به حضور پادشاه بایل بردن.¹⁰ در آنجا او را تحت مراقبت نگه داشتند تا باز دیگر غرشش در کوههای اسرائیل شیده نشود.¹¹ شاخه‌های قوی و محکم آن مادر تو همچون درخت انگوری بود که در کار نهر آب، در اثر آب فراوان، همیشه تر و تازه و پر شاخ و پرگ بود.¹² آن درخت از درختان دیگر بلندتر گردید به حدی که از دور جلب توجه می‌کرد.¹³ اما دستانی خشکمیگن، آن درخت را ریشه کن کرده، بر زمین انداخت. باد شرقی شاخه‌های نیرومندش را شکست و خشک کرد و آتش، آنها را سوزاند.¹⁴ اکنون آن درخت در بیابان کاشته شده است، در سرمیانی خشک و بی‌آب!¹⁵ از درون می‌پرسد و می‌پوشاند از بین رود، و از آن یک شاخه محکم نیز برای عصای سلاطین باقی نمی‌ماند.»¹⁶ این یک مرثیه است و بارها سروده شده است!

20

هفت سال و پنج ماه و ده روز از تعیید ما می‌گذشت، که عده‌ای از رهبران اسرائیل آمدند تا از خداوند هدایت بطلبند. ایشان مقابل من نشستند و منتظر جواب ماندند.¹ آنگاه خداوند این پیغام را به من داد: «ای پسر انسان، به رهبران اسرائیل بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چگونه جرات کرده‌اید که بیایید و از من هدایت بطلبید؟ به حیات خود قسم که هدایتی از من نخواهید یافت!»² ای پسر انسان، ایشان را محاکم کن. گناهان این قوم را، از زمان پدرانشان تاکنون، به یادشان بیاور.³ ۵ به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌گوید: «وقتی قوم اسرائیل را انتخاب کردم و خود را در مصر بر ایشان آشکار ساختم، برای آنان قسم خوردم که ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرمیانی بیاورم که برای ایشان در نظر گرفته بودم، یعنی به سرمیانی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای دنیاست.⁴ پس به ایشان گفتتم که بهایش نفرت انگیز و مورد علاقه‌شان را از خود دور کنند و خود را پرستش بهایش نسازند، زیرا من یهوه خدای ایشان هستم.⁵ اما آنان یاغی شده، نخواستند به من گوش فرا دهند و از پرستش بهایش خود و خدایان خدایان مصری نجس نسازند، زیرا من یهوه خدای ایشان هستم.⁶ اما آنان هستند که خشم و غضب خود را همان جا در مصر بر ایشان نازل کنم.⁷ اما برای حفظ حرمت نام خود، این کار را نکردم، مباداً مصری‌ها خدای اسرائیل را تمسخر کرده، بگویند که تنوانت ایشان را از آسیب و بلا دور آوردم. پس در برابر چشمان مصری‌ها، قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و به بیابان هدایت کردم.⁸ در آنجا احکام و قوانین خود را به ایشان اعطا نمودم تا مطابق آنها رفتار کنند و زنده بمانند؛⁹ و روز شبات را به ایشان داد تا در هفته یک روز استراحت کنند. این علامتی بود که این من و ایشان، تا به یاد آورند که این من یهوه هستم که ایشان را تقدیس و جدا کرده، قوم خود ساختهم.¹⁰ «اما بني اسرائیل در بیابان نیز از من اطاعت خواهم نمود!»¹¹ با قدرت و قهری عظیم، شما را از سرمیانی که در آنجا

35 شما را به بیان امتهای آورده، در آنجا شما را داوری و محکوم خواهی نمود، همان گونه که پدرانتان را پس از بیرون آوردن از مصر، در بیان داوری و محکوم کرد. 36 شما را به دقت خواهی شمرد تا فقط عده کمی از شما بازگردند، 37 و بقیه را که سرشکنی بوده، با من گناه می‌گذشتند، از میان شما جدا خواهی نمود. ایشان را از سرزمینهایی که به آنجا تبعید شده‌اند بیرون خواهی آورد، ولی نخواهی گذاشت وارد سرزمین اسرائیل گردند. وقتی اینها اتفاق افتاد، خواهید دانست که من بیوه هستم. 38 اما اگر اصرار دارید که به بتبریستی خود ادامه دهید، من مانع شما نمی‌شوم! ولی بدانید که پس از آن، مرا اطاعت خواهید نمود و دیگر نام مقدس مرا با تقديم هدایا و قربانی به پنهان، بی حرمت نخواهید ساخت. 39 زیرا در اورشلیم، روی کوه مقدس من، همه اسرائیلی‌ها مرا پرستش خواهند نمود. در آنجا از شما خشنود خواهی شد و قربانیها و بهترین هدایا و نذرها مقدس شما را خواهی پذیرفت. 40 وقتی شما را از تبعید بازگردانم، برایم همچون هدایای خوشبو خواهید بود و قومها خواهند دید که در دل و رفقار شما چه تغییر پرگی ایجاد شده است. 41 زمانی که شما را به وطن خودتان بازگردانم، یعنی به سرزمینی که وعده آن را به پدرانتان دادم، خواهید دانست که من خداوند هستم. 42 آنگاه تمام گناهان گذشته خود را به یاد آورده، به سبب همه کارهای زشتی که کرده‌اید، از خود متنفر خواهید شد. 43 ای قوم اسرائیل، وقتی با وجود تمام بدیها و شرارت‌هایتان، به خاطر حرمت نام خود، شما را برتکت دهم، آنگاه خواهید دانست که من بیوه هستم. 44 ای قوم اسرائیل، وقتی با وجود تمام من رسید: 45 «ای پسر انسان، به سوی اورشلیم نگاه کن و کلام مرا بر ضد آن، و بر ضد دشتهای پوشیده از جنگل جنوب، اعلام نما. 46 درباره آن نبوت نما و بگو که ای جنگل انبو، به کلام خداوند گوش بده! خداوند می‌فرماید: من در تو آتشی می‌افروزم که تمام درختان سبز و خشک تو را بسوزاند. شعله‌های مهیب آن خاموش نخواهد شد و همه مردم حراجت آن را احسان خواهند کرد. 47 آنگاه همه خواهند دانست که من، خداوند، آن را افروخته‌ام و خاموش نخواهد شد. 48 گفتم: «ای خداوند بیوه، آنها به من می‌گویند که چرا با معما با ایشان سخن می‌گوییم!»

21

خداوند به من فرمود: «ای پسر انسان، رو به سوی اورشلیم نموده، کلام مرا بر ضد سرزمین اسرائیل و مکانهای مقدس آن اعلام نما! 3 بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «ای اسرائیل، من علیه تو هستم. من شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده، ساکنات را، چه عادل و چه شریر، همه را نابود خواهی نمود. 4 شمشیر من در سراسر سرزمین، از جنوب تا شمال، همه مردم را از بین خواهد برد. 5 آنگاه همه خواهند دانست که من بیوه شمشیر خود را به دست گرفتم و تا زمانی که مقصود خود را عملی نسازم، آن را غلاف نخواهی نمود. 6 «ای پسر انسان، در نظر مردم آه و ناله کن! با غم و اندوهی جانکاه آه بکش! 7 اگر از تو پرسند که چرا آه می‌کشی، بگو که آه و نالهات، به سبب خبر هولناکی است که خداوند بیوه داده است. با شیخین این خبر، بند دلها پاره خواهد شد و هول و هراس بر همه مستولی خواهد گشت؛ دستها سست و زانوها لزان خواهد گردید. بگو که روز هلاکت و سیاهی ایشان نزدیک است و داوریهای من واقع خواهد شد.» 8 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، نبوت کن! به مردم بگو که شمشیری تیز و آماده

22

شما را به دست مردمانی وحشی و بی رحم که در ویران کردن ماهرن، تسلیم خواهی نمود. **32** شما برای آتش، هیزم خواهید شد و خوشنان در سرزمین خودتان خواهد ریخت و دیگر کسی شما را به یاد نخواهد آورد، زیرا من که بیوه هستم، این را گفته‌ام.»

پیغامی دیگر از جانب خداوند بر من نازل شد: **2** «ای پسر انسان،
اهالی چنایتکار اورشیلم را محکوم کن! گناهان کیفیشان را آشکارا اعلام نما!
3 بگو خداوند بیوه چنین می فرماید: «ای شهر چنایتکاران که محکوم و ملعون هستی، ای شهر پنهان که نجس و آلوده‌ای، **4** گناه تو آدمکشی و بتپرسنی است! بنابراین، روز هلاکت تو ندیک شده و پایان زندگی ای فرا رسیده است؛ تو را نزد قومهای جهان مسخره و رسوا خواهم نمود. **5** ای شهر بدnam و سرکش، قومهای دور و نزدیک تو را به باد مسخره خواهند گرفت. **6** «تمام بزرگان اسرائیل در اورشیلم از قدرت خود برای آدمکشی استفاده می کنند. **7** در این شهر، پدر و مادر احترامی ندارند؛ غربیان مظلوم می شوند و پیمان و بیوه‌زنان مورد ظلم و ستم قرار می گیرند؛ **8** اماکن مقدس مرا خوار می شمارند و حرمت روزهای شبایت را نگاه نمی دارند؛ **9** مردم را به تاق زندانی و محکوم به مرگ می کنند! «بر هر کوهی، بخانهای دیده می شود؛ شهوت پرسنی و ناپاکی در همه جا به چشم می خورد؛ **10** عده‌ای با زن پدر خود زنا می کنند بعضی دیگر با زن خود در دوره قاعدگی اش همبستر می شوند! **11** زنا با زن همسایه، با عروس و با خواهر ناتی، امری عادی و رایج گشته است. **12** این شهر پر است از آدمکشی‌های مذدور، ریاخواران و آنانی که بزور مال مردم را غصب می کنند و می خورند. ایشان مرا کاملاً به فاموشی سپرده‌اند. **13** «پس اکنون، من به این سودهای نامشروع و خوبیزیها پابیان می دهم! **14** آیا تصور می کنید در روز داوری من، تاب و توانی در ایشان باقی بماند؟ من بیوه این سخنان را گفته‌ام و آنها را عملی خواهم ساخت! **15** ایشان را در سراسر جهان پراکنده خواهیم کرد و شرارتها و گناهانی را که در میان ایشان است، از بین خواهیم برد. **16** آنها در میان قومها بی آبرو خواهند شد تا بدانند که من بیوه است. **17** سپس خداوند فرمود: «ای پسر انسان، قوم اسرائیل مانند تفاله بی ارزشی هستند که پس از ذوب نقره باقی می مانند. آنان مس و روی، آهن و سرب هستند که در کوره از نقره جدا می شود. چون تفاله‌های بی ارزشی هستند، از این رو من ایشان را به کوره زرگری خود در اورشیلم خواهیم آورد تا با آتش خشم خود ذوبشان کنم. **21** آتش خشم خود را بر آنان خواهم دید، و همچون نقره، در کوره آتش گداخته خواهند شد تا بدانند که من بیوه خشم خود را بر ایشان افروخته‌ام.» **23** بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: «ای پسر انسان، به قوم اسرائیل بگو که سرمیمنشان ناپاک است و از این رو من خشم خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت. **25** بزرگانشان توطئه می چینند و همچون شیری که غرش کنان شکار را می درد، بسیاری را می کشند، اموال مردم را غصب می کنند و از راه زور و تجاوز، ثروت ماندوزن و باعث افزایش شمار بیوه‌زنان می گردند. **26** کاهنانشان حکام و قوانین مرا می شکنند، خانه مقدس مرا نجس می سازند؛ فوقی بین مقدس و نامقدس قائل نمی شوند؛ فرق میان نجس و طاهر را تعیین نمی دهند و حرمت روز شبایت نگاه نمی دارند. به همین جهت، نام مقدس من در میان آنها بی حرمت شده است. **27** هبرانشان مانند گرگ شکار خود را می درند و برای نفع خود دست

23

بار دیگر خداوند با من سخن گفت و فرمود: **2** «ای پسر انسان، دو خواهی بودند که در جوانی در مصر به زناکاری و روسپی گری کشانده شدند. **4** نام خواهی بزرگتر، اهلول، و نام خواهی کوچکتر اهلولیه بود. این دو خواهی، یکی سامره است و دیگری اورشیلم! من با آن دو ازدواج کردم و آنها برايم پسوان و دخترخان زایدندن. **5** ولی بعد، اهلول از من روگرداند و به تها دل بست و عاشق و دلبخته همسایه‌اش، قوم آشور شد، **6** چون آنها جذاب و خوش اندام، فرمادنها و سردارانی با لباسهای آئی خوشبینگ و سوارکارانی ماهر بودند. **7** پس، او با آنها که برگزیده‌ترین مردان آشور بودند زنا کرد، بهایشان را پرسنید و خود را نجس ساخت. **8** علیش این بود که وقتی مصر را ترک گفت، از فاحشگی دست نکشید، بلکه همچون دوران جوانی‌اش که با مصری‌ها هم خواب می شد و زنا می کرد، به هزگی خود ادامه داد. **9** «پس، من او را به دست آشوری‌ها تسلیم نمودم، به دست کسانی که خداشان را اینقدر دوست می داشت! **10** ایشان رخهای او را کشند و او را کشند و بچه‌هایش را برای بردگی با خود بردند. زنان دیگر از سروشوت او درس عبرت گرفتند و دانستند که او به سرای اعمالش رسیده است. **11** «اوهلیه، یعنی اورشیلم، با اینکه دید بر سر خواهش چه آمد، اما در هوسرانی و زناکاری از او هم فاسدتر شد. **12** او به همسایه خود قوم آشور، دل بست که مردانی جذاب، خوش اندام و سرداران و سوارکارانی با لباسهای آئی خوشبینگ بودند. **13** دیدم که او نیز آلدود شد و به راه خواهی بزرگوش رفت. **14** «او روزی روز بیشتر در عمق فساد غرق می شد. او مجنوب تصاویری گردید که بر دیوار نقش شده بود، تصاویر سرداران پایلی با لباسهای قرمز، کمرندهای زیبا و کلاههای زنگارگی! **16** وقی این تصاویر را دید، شعله عشق پایلی‌ها در دلش زیانه کشید. پس قاصداني فرستاد و ایشان را نزد خود دعوت کرد. **17** آنها نیز آمده، با او زنا کردند و آنقدر او را بی عصمت و نجس ساختند که سرانجام از ایشان مبتفر شد و با ایشان قطع رابطه نمود. **18** «من هم وقتی دیدم که اینچنین خود را در اختیار دیگران می گذاشت تا با او زنا کنند، از او بیزار شدم، همان گونه که از خواهش بیزار شده بودم. **19** اما او دوران جوانی و زناکارهای خود را در مصر به یاد آورد و به فساد و هوسرانی خود افزو و با مردان شهوتمن به فسق و فجرور پرداخت. **21** بله، او با حسرت، به فساد و هزگی خود در مصر می اندیشید، به دورانی که بکارت خود را در اختیار مصری‌ها گذاشت! **22** «حال، ای اهلولیه، خداوند بیوه چنین می فرماید: «اینک من همان قومهای را که عاشقشان بودی

و اکنون از ایشان متنفر شده‌ای، تحریک خواهم کرد که از هر سو علیه تو گرد آیند. **23** به، بایلیان و تمام کلدانیان از قبود، شیع و قعی، و به همراه ایشان همه آشوری‌ها که جوانانی خوب چهره و الامقام و چاپک سوارند، خواهد آمد. **24** ایشان از شمال با سپاهی آمده، همراه با کالسکه‌ها و اربابها به جنگ تو خواهند آمد. مردانی که تا دنдан مسلح می‌باشند، از هر سو تو را محاصره خواهند کرد و من تو را به ایشان تسلیم خواهم نمود تا مطابق راه و رسم خودشان، تو را مجازات نمایند. **25** آتش خشم من بر تو شعله‌ور خواهد شد و خواهم گذاشت که با غضب با تو رفتار کنند. آنان بینی خواهند کشته و فرزندات را گوشهایت را خواهند برد، بازماندگان را خواهند کشته و فرزندات را

در روز دهم ماه دهم از سال نهم تبعیدمان، از جانب خداوند پیغامی

دیدگر به من رسید، او فرمود: **2** «ای پسر انسان، تاریخ امروز را یادداشت کن، زیرا در همین روز پادشاه بابل محاصره اورشلیم را آغاز کرده است. **3** سپس برای قوم یاغی اسرائیل این مثل را تعریف کن و به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌گوید: «**4** آن را از آب پر سازید و بر آتش بگذارید. **5** برای این کار، بهترین گوشت ران و راسته و از بهترین استخوانها پر کنید. **6** آن را از پیش‌بینی گوسفندان گله را سر ببرید. **7** زیر دیگ، هیزم بسیار بگذارید. گوشت را آنقدر بپزید تا از استخوان جدا شود. سپس تکه‌های گوشت را از آن بپرون آورید تا جایی که یک تکه نیز باقی نماند. **8** آنگاه خداوند چنین ادامه داد: «**9** وای بر تو ای اورشلیم، ای شهر جنایتکاران! تو چون دیگی زنگ زده هستی که هرگز زنگ آن زدوده نشده است. **10** شرارت اورشلیم بر همه آشکار است؛ در آنجا آدم می‌کشند و خونشان را بر روی سنگها باقی می‌گذارند تا همه بینند؛ حتی سعی نمی‌کنند که آن را پوشانند! **11** من نیز، خونی را که روی سنگها ریخته شده، همان طور باقی گذاشتم و آن را پوشانده‌ام تا همواره نزد من فریاد کرده، مرا به خشم بپاروید تا آن شهر انقام بگیرم. **12** «**13** وای بر اورشلیم، شهر قاتلین! من توده هیزم زیر آن را خواهم افورد! **14** هیزم بیاورید! بگذارید آتش زبانه بکشد و دیگ بجوشاد! گوشت را خوب بپزید! استخوانها را بپرون بیاورید و بسوزانید! **15** سپس دیگ خالی را روی آتش بگذارید تا سرخ شده، زنگ و فسادش زدوده و پاک شود. **16** اما این کار نیز بیوهده است، چون با وجود حرارت زیاد آتش، زنگ و فسادش از بین نمی‌رود. **17** این زنگ و فساد، همان عیاشی و بت پرستی مردم اورشلیم است! بسیار کوشیدم که طاهرش سازم، اما نخواستند. پنهانیان در فساد و نایاکی خود خواهند ماند تا زمانی که خشم و غضب خود را بر ایشان ببریم. **18** من که بیوه هستم، این را گفته‌ام و به یقین آنجه گفته‌ام واقع خواهد شد. از گناهان ایشان نخواهم گذشت و رحم نخواهم نمود، بلکه ایشان را به سزای اعمالشان خواهم رسانید! **19** خداوند پیغامی دیدگر به من داد و فرمود: «**20** ای پسر انسان، قصد دارم جان زن محبویت را به یک صریه بگیرم! اما تو ماتم نگیر، بپاش گریه نکن و اشک نزی. **21** فقط آه بکش امای خلیلی آرام؛ نگذار بر سر قبرش شیون و زاری کنند؛ به رسم سوگواری، سر و پایت را بر هنئ نکن، صورت را پیوشان و خوراک عزاداران را نخور!» **22** بامداد این موضوع را به قوم گفتمن و غروب آن روز، همسر درگذشت. صبح روز بعد، همان گونه که خداوند فرموده بود، عمل کردم. **23** آنگاه قوم به من گفتند: «منظورت از این کارها چیست؟ چه چیزی را می‌خواهی به ما بفهمانی؟» **24** جواب دادم: «**25** خداوند فرموده تا به شما بگویم که او خانه مقدسش را که مایه اختخار و دلخوشی شماست و اینقدر آزوی دیدنش را

26 در اسارت خواهند برد؛ و هر چه باقی بماند، خواهند سوزاند؛ **27** ایشان رختهایت را خواهند کرد و جواهرات زیبایت را به یغما خواهند برد. **28** آنگاه به هرگزی و زناکاری ایت که از مصر به ارمغان آورده‌ای، پایان خواهم داد تا دیگر مشتاق مصر و خدایانش نباشی. **29** زیرا من تو را در چنگ دشمنان رها خواهم نمود، یعنی در چنگ همان کسانی که از ایشان بیزار و عربان رهایت خواهند کرد تا رسوانی و زناکاری ایت بر همه آشکار شود. **30** «تمام این بلاهای به این علت بر سرت می‌آید که خدایان قومهای دیگر را بپرشتند و با این کار، خود را نجس و ناپاک ساختی؛ **31** تو راه خواهert نمودی و با این کار، خود را نجس و ناپاک ساختی؛ **32** را در پیش گرفتی، بنابراین، من از جام او به تو نیز خواهم نشانید.

«خداوند یهوه چنین می‌گوید: «**33** از جام بزرگ و عمیق مجازات خواهert، تو نیز خواهی نوشید؛ جامی که از تمسخر و استهرا پر است. **34** مستی و اضطراب دامنگیرت خواهد شد، زیرا جام تو مانند جام خواهert لبیز از دهشت و ویرانی خواهد شد. **35** تو این جام را تا به آخر سر خواهی کشید. سپس آن را خرد خواهی کرد و به سینه خود خواهی کویید. من، خداوند یهوه این را می‌گویم!

«**36** از آنجا که مرا فراموش کردی و از من روگراند شدی، سزای زناکاریها و گناهات را خواهی دید! **37** ای پسر انسان، اهوله و اهلیه را محکوم کن! گناهان کشیشان را اعلام نما! ایشان مرتکب زنا و قتل شدند، بت پرستی کردند، و پس از این را که برای من زاییده بودند بر مذبھهای خود قربانی کرد، **38** علاوه بر این کارها، در همان روز، خانه مرا نجس کردند و روز شبایش را بی حرمت ساختند. **39** آری، در همان روزی که فرزندان خود را برای بتنهایشان قربانی کردند، به خانه من آمدند تا آن را بی حرمت سازند. آری، **40** این دو خواه قاصدای نیز به این عملشان خانه مرا آلوهه کردند! با این همه کشیدند، و خود را به بهترین زیورآلات آراستند. **41** آنگاه با هم روی رختخواب زیایی قلا بدوزی نشستند و بخور و روغنی را که از آن خانه من بود، بر سفره‌ای در مقابل خود گذارند. **42** از آنجا صدای مردان عیاش شنیده می‌شد، مردانی هزه، میگسار و بیانگر؛ آنها النگو به دست ایشان کردند، یعنی کاهنان و بتنهایشان را. هنگامی که آمدند، با استقبال گرم آن دو روپرو شدند. آن دو خواه، همچون روسیه‌ای، استحمام کردند، به چشمانشان سرمه کشیدند، و

خود را به بهترین زیورآلات آراستند. **43** با خود گفتتم که آیا ایشان رغبت می‌کنند با این فاحشهای رشت و فربوت زنا کنند؟ **44** با این حال، ایشان با همان میل و رغبت مردان شهوتاری که پیش فاحشه‌ها می‌روند، نزد اهوله و اهلیه، این روسیه‌ای های بی حیا رفتند! **45** بنابراین، اشخاص درستکار، آن دو را محکوم

دارید، از میان خواهد برد! و همچنین خواهد گذاشت که پسران و دختران شما که در سرزمین پهودا باقی مانده‌اند، با شمشیر کشته شوند. 22 آنگاه شما نیز مانند من رفتار خواهید کرد، یعنی صورت خود را تخواهید پوشاند، خوراک عزاداران را تخواهید خورد، 23 و به رسم سوگواری سر و پای خود را برخene نخواهید کرد؛ ماتم و گریه نخواهید نمود، بلکه به سبب گناهاتان اندوه‌هاش شده، در خفا با یکدیگر ماتم خواهید گرفت. 24 من برای شما عالمتی هستم؛ همان کاری را که من کردم، شما نیز خواهید کرد. هنگامی که این پیشگویی واقع شود، خواهید دانست که او خداوند پهود است!» 25 خداوند فرمود: «ای پسر انسان، اینک من در اورشلیم عبادتگاهی را که مایه قدرت، شادی و افخار قوم است و در اشیاق دیدنش می‌باشد، و نیز زنان و پسران و دختران ایشان را ازین خواهمن برد. 26 در آن روز، هر که رهایی باید، از اورشلیم به بابل خواهد آمد و تو را از آنجه که اتفاق افتاده است، آگاه خواهد ساخت. 27 در همان روز، قدرت سخن گفتن را که از دست داده‌ای، باز خواهی یافته و با او گفتگو خواهی کرد. بدینسان برای این قوم نشانه و عالمتی خواهی بود و ایشان خواهند دانست که من پهود هستم!»

26

در یازدهمین سال از تبعیدمان، در روز اول ماه، این پیام از جانب خداوند به من رسید: 2 «ای پسر انسان، صور از سقوط اورشلیم خوشحال است و می‌گوید: «اورشلیم در هم شکسته است. او که با قومهای دیگر تجارت می‌کرد ازین رفته است. حال، من جای او در تجارت می‌گیرم و ترویجمند می‌شوم.» 3 بنابراین، خداوند پهود می‌فرماید: «ای صور، من در مقابل تو می‌ایستم و قومها را مثل امواج خروشان دریا بر ضد تو جمع می‌کنم.» 4 آنها حصارهای تو را خراب می‌کنند و برج و باروهایت را فرو می‌زیند. من خاک تو را جارو خواهم کرد تا چیزی جز سخرهای صاف برایت باقی نماند. 5 جزیره‌ات غیر مسکون و جای ماهیگیران می‌شود تا تورهای خود را در آنجا پهن کنند. من که خداوند پهود هستم این را گفتتم. صور تاراج مملک خواهد گردید 6 و ساکنان سرزمین اصلی آن به ضرب شمشیر کشته خواهند شد، آنگاه خواهند دانست که من پهود هستم.» 7 خداوند پهود می‌فرماید: «من بنیوکنسر، پادشاه بابل شاه شاهان را از شمال با سپاهی عظم و سواران و راهبه‌های بیشممار به جنگ تو می‌آورم.» 8 او ساکنان خاک اصلی تو را خواهد کشت و شهر را محاصره کرده، در برابر آن سنگرهای پشته‌ها خواهد ساخت. 9 در مقابل حصار تو مجتبیهایها بر پا خواهد کرد و با تیر برج و باروهایت را در هم خواهد کوید. 10 اسپانشان آنقدر زیاد خواهند بود که گرد و خاک آنها شهر را خواهد پوشاند. وقتی دشمن وارد دروازه‌های در هم شکسته‌ات شود، حصارهایت از صدای سواران و اربابها و کالسکه‌ها خواهند لرزید. 11 سواران، تمام کوچه‌های شهر را اشغال می‌کنند، مردم تو را می‌کشند و بناهای عظیم و معروف را واژگون می‌سازند. 12 تمام ثروت و کالاهای تو را غارت و دیوارهای را خراب می‌کنند. خانه‌های زیبایی را ویران می‌سازند. سنگها، چوبها و خاک تو را در دریا می‌زیند. 13 من به تمام آوازهای تو پایان خواهیم داد و دیگر صدای چنگ در میان تو شنیده نخواهد شد. 14 چزیره تو را به سخرهای صاف تبدیل می‌کنم و آن، مکانی برای ماهیگیران می‌شود که تورهای خود را در آن بگسترانت. بار دیگر هرگز آباد نخواهی شد، زیرا من که خداوند پهود هستم این را گفته‌ام.» 15 خداوند پهود به صور چنین می‌گوید: «تمام جزیره از سقوط تو نکان خواهد خورد و مردم آن نقاطت از فریاد ساکنان تو که به دست دشمن کشته می‌شوند به وحشت خواهند افتاد.» 16 آنگاه تمام پادشاهان سرزمینهای ساحلی از تختهای خود پایین می‌آیند و رداها و لباسهای فاخر خود را از تن در می‌آورند. ترس آنها را فرا می‌گیرد و آنها از وحشت به خود می‌لرزند و بر خاک می‌نشینند. 17 آنها برایت ماتم می‌گیرند و این مردیه را می‌خوانند: ای جزیره مقتدر که قادر تو در دریا باعث وحشت مردم ساحل نشین شده بود، چگونه تباہ شد! 18 بین جزیره‌ها بر اثر سقوط تو چپر بر خود می‌لرزند! آنها از نابودی تو حیرانند!» 19 خداوند پهود می‌فرماید: «من تو را ای شهر صور، با خاک یکسان می‌کنم. آبها تو را خواهند بلعید و

25

پیغام دیگری از طرف خداوند به من رسید: «ای پسر انسان، روی خود را به سوی سرزمین عَمُون برگردان و بر ضد اهالی آنجا پیشگویی کن.» 3 به ایشان بگو که به آنچه خداوند پهود می‌فرماید، گوش دهن: وقتی خانه من و سرزمین اسرائیل ویران می‌گشته و پهودا به اسارت برد همی شد شما شادی می‌کردید؛ 4 پس من نیز شما را به دست چادرنشین‌های صحراء که در سمت شرقی مملکتتان قرار دارند تسليم می‌کنم تا سرزمین‌تان را اشغال کنند. آنها چادرهای خود را در میان شما بر پا خواهند کرد، تمام محصولاتان را برای خود جمع خواهند نمود و شیر دامهای شما را خواهند نوشید. 5 شهر زَهَرَه را چراگاه شتران می‌کنم. تمام مملکت عموی‌ها را به صورت بیابان در می‌آورم تا گله‌های گوستنید در آن بچرند. آنگاه خواهید دانست که من پهود هستم.» 6 خداوند پهود می‌فرماید: «چون شما به هنگام نابودی قوم من کف زدید و شادی کردید و رقصیدید، 7 بنابراین، من نیز دست خود را بر ضد شما دراز خواهیم کرد و شما را به دست قومهای دیگر خواهیم سپرد تا غارتان کنند. دیگر نمی‌گذارم به صورت یک قوم باقی بمانید؛ شما را هلاک می‌کنم تا بدانید که من پهود هستم.» 8 خداوند پهود می‌فرماید: «چون موآبی‌ها گفته‌اند پهودا از هیچ قوم دیگری بهتر نیست، 9 پس من نیز حدود شرقی موآب را به روی دشمن می‌گشایم و شهرهای آن را که مایه فخر و میاهاتش هستند از بنی می‌برم، یعنی شهرهای بیت‌یشیموت، بعل معون، و قریه تایم را. قبایل چادرنشینی که در صحرای شرق موآب ساکنند، به داخل عمون و موآب خواهند ریخت. در میان قومها، موآب دیگر یک قوم به حساب نخواهد آمد. 10 به این طریق موآبی‌ها را مجازات می‌کنم تا بدانند که من پهود هستم.» 11 خداوند پهود می‌فرماید: «چون قوم ادوم از قوم پهودا انتقام گرفت و با این کار مرتکب گناه بزرگی شد، 13 پس با دست خود ادوم را ویران می‌کنم و ساکنانش را با گله‌ها و رمه‌هایشان ازین می‌برم. از تیمان تا ددان همه با شمشیر کشته خواهند شد.» 14 این کار به دست قوم اسرائیل به انجام خواهد رسید. ایشان انتقام مرا از شما خواهند گرفت و شدت خشم مرا نشان خواهند داد.» این را خداوند پهود می‌گوید. 15 خداوند پهود می‌فرماید: «چون

پر و لبریزند! **26** ولی رهبرانت، کشته سرزمین تو را به وسط دریا می‌رانند؛ در آنجا کشته تو گرفتار تنبیاد شرقی شده، در قلب دریا در هم شکسته خواهد شد. **27** همه چیز تو از دست خواهد رفت. اموال و کالاهای، ناخدايان و ملوانان، کشته سازان و بازگانان، سربازان و همه قوم تو در روز در هم شکسته شدن کشته ات در دریا غرق خواهند شد. **28** از فیض ناخدايان تو ساحل دریا نکان خواهند خورد. **29** «همه دریانوران به خشکی خواهند آمد و در ساحل ایستاده، نگاه خواهند کرد. **30** به تلحی خواهند گریست، خاک بر سر خود خواهند ریخت و در خاکستر خواهند غلظید. **31** از غصه و ناراحتی موی سر خود را خواهند کرد، لباس ماتم پوشیده؛ با تلحی جان براحتی گریه خواهند کرد. آنها عرا خواهند گرفت **32** و این مرثیه را برای تو خواهند خواند: «در تمام دنیا شهری به زیبایی و عظمت صور نبود، ولی بیست حالا چگونه در وسط دریا خاموش شده است! **33** ای صور اموال و ثروت تو بسیاری از قومها را سیر می‌کرد. پادشاهان جهان را با کالاهای صادراتی خود ژوپتنندی نمودی. **34** اما اینک در هم شکسته شده، زیر دریا مدفعون گشته‌ای. تمام کالاهای و کارکنان با تو هلاک شدند. **35** همه ساحل نشیان از آنچه که به سر تو آمدید است حیرانند. پادشاهان ایشان وحشتی و پریشانحال می‌باشند. **36** تجارت مالک سر خود را تکان می‌دهند، چون سرنوشت تو وحشتناک است و تو برای همیشه از بین رفته‌ای.»

28 پیغام دیگری از جانب خداوند به من داده شد: **2** «ای پسر انسان،

به حاکم صور بگو که خداوند پهنه می‌فرماید: تو به قدری مغور شده‌ای که فکر می‌کنی خدا هستی و در قلمرو خود که جزیره‌ای است در وسط دریا، مانند یک خدا بر تخت نشسته‌ای! هر چند به خود می‌بالی که مثل خدا هستی، ولی بدان که انسانی بیش نیستی. تو می‌گویی از دانیال داناتری و هیچ رازی از تو مخفی نیست. **4** با حکمت و دانایی خود، مال و ثروت زیاد جمع کردند و طلا و نقره و گنجهای بسیار اندوخته‌ای. **5** حکمت تو، تو را بسیار ثروتمند و مغور کرده است. **6** «پس خداوند پهنه می‌فرماید: چون ادعا می‌کنی که مانند خدا دانا هستی، **7** من سپاه دشمن بی رحمی را که مایه وحشت قومهاست می‌فرستم تا شکوه و زیبایی تو را که به حکمت خود به دست آورده‌ای از بین ببرند. **8** آنها تو را به قعر جهنم می‌فرستند و تو در قلب دریا خواهی مرد. **9** آیا در حضور قاتلان خود باز ادعای خدای خواهی کرد؟ نه، بلکه در آن هنگام تو یک انسان خواهی بود و نه خدا. **10** مثل یک شخص مطروح، به دست بیگانه‌ها کشته خواهی شد. من که خداوند پهنه هستم این را گفته‌ام.» **11** بار دیگر خداوند به من فرمود: **12** «ای پسر انسان، برای پادشاه صور گریه کن. به او بگو که خداوند پهنه می‌فرماید: تو مظلوم کمال حکمت و زیبایی بودی **13** و در عدن که باع خدا بود، قرار داشتی. خود را با انواع سنگهای گران‌بها از قبیل عقیق سرخ، یاقوت زرد، الماس، زیرچد، جزع، یشم، یاقوت کبود، یاقوت سرخ و زمرد تزیین می‌کردی. زیورهای تو همه از طلا بود. تمام اینها در آن روزی که به وجود آمدی به تو داده شد. **14** تو را به عنوان فرشته نگهبان انتخاب کردم. تو در کوه مقدس من بودی و در میان سنگهای درخشان راه می‌رفتی. **15** «از روزی که آفریده شدی در تمام کارهایت کامل و بی نقص بودی تا اینکه شارت در تو راه یافت. **16** تجارت زیاد تو با دیگران باعث شد تو ظالم و گناهکار شوی. به این

تو در زیر موجهای دریا غرق خواهی شد. **20** تو را به قعر دنیای مردگان سرنگون می‌کنم تا به آنایی که مدت‌ها پیش بدانجا رفته‌ام، ملححق شوی. تو را مثل اجساد کسانی که سالها پیش به خاک سپرده شده‌اند، به زیر زمین فرو خواهیم برد. در این دنیا دیگر هرگز زیبا و آباد نخواهی شد. **21** تو را به سرنوشت وحشتناکی دچار می‌کنم و تو به کلی تابود خواهی شد، به طوری که مردم هر قدر تو را جستجو کنند نتوانند تو را بیابند.» این است آنچه خداوند یهود می‌فرماید.

27

خداوند به من فرمود: «ای پسر انسان، برای صور این مرثیه غم‌انگیز را بخوان: **3** «ای شهر مقترن بذری، ای مرکز تجارت دنیا، به پام خداوند یهود گوش کن! می‌گوینی که در تمام دنیا شهری زیباتر از تو نیست. **4** تو حدود خود را به داخل دریا رسانیده‌ای و سازندگان تو را ماندید که کشته زیبا ساخته‌اند. **5** ایشان تخته‌های تو را از بهترین صوبهای کوه هرمن درست کرده‌اند و دکلهای تو را از سروهای لبنان ساخته‌اند. **6** پاروهایت از چوب بلوط ناحیه باشان است. عرشه تو را از چوب شمشاد ساحل جنوی قبرس ساخته‌اند و با عاج آنها را زینت داده‌اند. **7** بادبانهای از بهترین پارچه‌های کتان گلدوزی شده مصر ساخته شده است. سایان آبی و بنفش تو را از ناحیه شرقی جزیره قبرس آورده‌اند. **8** پاروزنان تو اهل صیدون و آرواب هستند و ملوانان تو از ماهترین افراد سرزمینت می‌باشد. **9** کار قیراندود کردن درهای کشته‌ای به عهده مردان پیر و کارآزموده چیال است. کشته‌ای های پر از کالا از همه جا می‌آیند تا با تو داد و ستد نمایند. **10** مردان سرزمینهای دور دست پاروس، لود، و فروط جزو سپاهیان تو می‌باشند. آنها کمر به خدمت تو بسته‌اند و تو افتخار می‌کنی از اینکه ایشان سپرده شده از گله‌خودهای خود را بر دیوارهای آویزان می‌کنند. **11** سربازان ارواب بر دیوارهای نگهبانی می‌دهند و مردان جمام بر برجهای تو دیدبانی می‌کنند. سپرهای خود را به ردیف روی دیوارها می‌آورند و شکوه و زیبایی تو را کامل می‌کنند. **12** «تو با ترشیش تجارت می‌کنی. از آنچه نظره، آهن، روی و سرب فراوان به بازارهای مت آید. **13** تاجران رونان، تپال و ماشک پرده‌ها و ظروف مفرغین برای تو می‌آورند، **14** و تاجران توجهه، اسب بارکش، اسب جنگی و قاطر به تو می‌فروشند. **15** «تاجران رودس و بازگانان سرزمینهای ساحلی، مجنوب بازارهای تو هستند و عاج و چوب آبنوس را با کالاهای تو معاوضه می‌کنند. **16** سوریه برای خرید کالاهای فراوان تاجران خود را نزد تو می‌فرستد. آنها با خود زمزد، ارغوان، پارچه‌های گلدوزی شده، کتان طلیف، مرجان و عقیق می‌آورند. **17** بهدوا و اسرائیل تجارت خود را با گندم، حلواء، عسل، روغن زیتون و بلسان نزد تو می‌فرستند. **18** دمشق هم برای خرید کالا و صنایع گوناگون تو، شراب حلبلون و پشم سفید سوری به تو می‌دهد. **19** دانی ها و بینانیان اهل اوزال با تو روابط تجاري دارند و برایت آهن، سلیخه و نیشکر می‌آورند. **20** و اهالی ددان نمدهای نفیس برای زین اسبات به تو می‌فروشند. **21** «عرهها و بزرگان قیدار برایت به و قرق و بز می‌آورند. **22** بازگانان سیا و رعمه با همه نوع ادویه‌جات و جواهرات و طلا می‌آیند. **23** تجارت حران، کنه، عدن، سبا، آشور و کلمد نزد تو می‌آیند. **24** آنها برای معامله با تو همه نوع کالا می‌آورند لباسهای فاخر، پارچه‌های آبی، پارچه‌های گلدوزی شده، فرشهای رنگارنگ، طنابهای و ریسمانهای نفیس. **25** کالاهای تو با کشته‌های بزرگ تجاری حمل می‌شوند. اینارهای جزیره تو

رودخانه‌های هشت و سزمنی مصر را از مجذل تا آسوان و تا مزرعه به کلی بیرون می‌کنم. **۱۱** تا مدت چهل سال هیچ انسان یا حیوانی از آن عبور نخواهد کرد و آن کاملاً بیرون و غیر مسکون خواهد بود. **۱۲** مصر را از سزمنهای ویران شده همسایه‌شان ویران تر می‌سازم و شهرهایش مدت چهل سال خراب می‌مانند و مصری‌ها را به سزمنهای دیگر تبعید می‌کنم. **۱۳** خداوند یهوه می‌فرماید: «بعد از چهل سال، دویاره مصری‌ها را از مالکی که به آنها تبعید شده بودند، به مصر باز می‌آورم **۱۴** تا در زمین قبروں که در جنوب مصر قرار دارد و زادگاه خودشان است، زندگی کنند. ولی آنها قومی که‌هاست و کوچک خواهند بود. **۱۵** آنها از همه قومها پست‌تر خواهند بود و دیگر خود را برتر از سایرین نخواهند دانست. من مصر را آنقدر کوچک می‌کنم که دیگر تواند بر قومهای دیگر حکمرانی کند. **۱۶** قوم اسرائیل نیز دیگر از مصر انتظار هیچ کمکی نخواهند داشت. هر وقت به فکر کمک گرفتن از مصر بیفتند، گناهای را که قبل از این لحظه متکب شده بودند، به یاد خواهند آورد. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.» **۱۷** در سال پیست و هفتم تبعیدمان، در روز اول ماه اول، از طرف خداوند این پیغام به من رسید: **۱۸** «ای پسر انسان، وقی نبیوکدِنَصْرٌ، پادشاه بابل، با مملکت صور می‌جنگید، سریان‌اش آنقدر بارهای سنگین حمل کردند که موهای سرشان ریخت و پوست شانه‌هایشان ساییده شد. اما از آن همه زحمتی که در این جنگ کشیدند چیزی نصیب نبیوکدِنَصْر و سریان‌اش نشد. **۱۹** پس، من که خداوند یهوه هستم سزمنی مصر را به نبیوکدِنَصْر، پادشاه بابل، می‌دهم تا ثروت آن را به یاری ببرد و هر چه دارد غارت کند و اجرت سریان‌اش را بدهد. **۲۰** به، به جای اجرتش سزمنی مصر را به او می‌دهم، چون در طول آن سیزده سال در صور او براز من کار می‌کرد. من که خداوند یهوه هستم این را گفتمان. **۲۱** «سرانجام روزی می‌رسد که من قادر گذشته اسرائیل را به او باز می‌گردانم، و دهان تو را ای حزقيال خواهم گشود تا سخن بگویی؛ آنگاه مصر خواهد دانست که من

یهوه هستم.

۳۰ خداوند یهوه همچنین به من فرمود: «ای پسر انسان، پیشگویی کن

و بگو که خداوند یهوه می‌فرماید: گریه کنید، چون آن روز هولناک نزدیک است. آن روز، روز خداوند است، روز ابره و نابودی برای قومها! **۴** شمشیری بر مصر فرود می‌آید، زمینش از اجساد کشته شدگان پوشیده می‌شود و ثروتش غارت می‌گردد و اساس آن فرو می‌ریزد. سزمنی حبشه نیز تاراج می‌شود. **۵** حبشه، فوط، لود، عربستان، لبی و تمام سزمنهای همپیمانشان نیز در آن جنگ نابود می‌شوند.» **۶** خداوند یهوه می‌فرماید: «تمام همپیمانان مصر سقوط می‌کنند و لشکر مغورو او در هم شکسته شده، از مجذل تا آسوان با شمشیر قتل عام می‌گرددن. **۷** مصر از همه همسایگانش ویران تر می‌شود و شهرهایش خراب تر از شهرهای ویران شده اطراف آنها می‌گردد. **۸** وقتی مصر را به آتش بکشم و هم پیمانانش را نابود کنم، آنگاه اهالی مصر خواهند دانست که من یهوه هستم. **۹** در آن زمان، قاصدان تندرو را با کشته‌ها می‌فرستم تا حبشه‌ها را به وحشت بیفکنند. موقع نابودی مصر، ترس و وحشت سرپای ایشان را فرا می‌گیرد. آن روز نزدیک است!» **۱۰** خداوند یهوه می‌فرماید: «بیوکدِنَصْر، پادشاه بابل، مردم مصر را از بین خواهد برد. **۱۱** او و لشکر کش مایه و حبشه قومها هستند، فرستاده می‌شوند تا سزمنی مصر را خراب کنند. مال من است! من آن را درست کرده‌ام!» **۱۰** پس، من بر ضد تو و بر ضد

سبب تو را از کوه خود بیرون انداختم. ای فرشته نگهبان، من تو را از میان سنگهای درخشان بیرون انداخته، هلاک ساختم. **۱۷** دل تو از زیبایی ات مغزور شد، و شکوه جلالت باعث شد حکمت به حماقت تبدیل شود. به همین علت تو را بر زمین انداختم و در برابر چشمان پادشاهان، درماندهات کردم. **۱۸** نقدس خود را به سبب حرص و طمع از دست دادی. پس، از میان خودت آتشی بیرون آوردم و پیش چشمان کسانی که تماساً می‌کردند، تو را سوزاندم و به خاک و حاکستر تبدیل نمودم. **۱۹** تمام کسانی که تو را می‌شاختند، از آنچه که بر سرت آمدۀ است حیران و وحشتزده شدند. تو برای همیشه از بین زنده‌ای.» **۲۰** پیغامی دیگر از جانب خداوند به من رسید: «ای پسر انسان، به سوی شهر صیدون نگاه کرده، بر ضد آن پیشگویی کن و بگو **۲۲** خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «ای صیدون، من دشمن تو هستم و قدرتم را به تو نشان خواهم داد. وقتی با مجازات کردن تو قدوسیت خود را آشکار کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. **۲۳** امراض مسری بر تو می‌فرستم و سریان دشمن از هر طرف به تو حمله کرده، ساکنان تو را از دم شمشیر خواهند گذراند و خون در کوچه‌هایت جاری خواهد شد. آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم. **۲۴** تو و سایر همسایگان اسرائیل، دیگر مثل خار، قوم اسرائیل را زخمی خواهید کرد، هر چند که اینها را خوار شمردید و با ایشان بدرفتاری کردید. **۲۵** «خداوند یهوه می‌فرماید: قوم اسرائیل بار دیگر در سزمنی خود ساکن خواهند شد؛ بهله، در سزمنی که به پدرشان یعقوب دادم. زیرا ایشان را از سزمنهای دور که آنها را در آنجا پراکنده ساخته‌ام برمی‌گردانم و بدین ترتیب به قومهای جهان نشان می‌دهم که من قادوس هستم. **۲۶** قوم من با صلح و امنیت در سزمنی خود ساکن می‌شوند، برای خود خانه‌ها می‌سازند و تاکستانها غرس می‌کنند. وقتی همه قومهای همسایه را به سبب رفتار توهین‌آمیزشان با قوم اسرائیل تنبیه کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه خدای قوم اسرائیل هستم.»

۲۹

در سال دهم تبعیدمان، در روز دوازدهم ماه دهم، این پیغام از جانب خداوند بر من نازل شد: **۲** «ای پسر انسان، رو به سوی مصر نموده، بر ضد پادشاه و تمام مردم آن پیشگویی کن. **۳** به ایشان بگو که خداوند یهوه می‌فرماید: ای پادشاه مصر، ای ازدهای برگ که در وسط رودخانه‌ات خواهیده‌ای، من دشمن تو هستم. چون گفته‌ای: «رود نیل مال من است! من آن را برای خود درست کرده‌ام!» **۴** پس، مقلاهای را در چانهات می‌گذارم و تو را با ماهی‌هایی که به پوست بدلنت گشیبیده‌اند به خشکی می‌کشانم. **۵** تو را با تمام ماهی‌ها در خشکی رها می‌کنم تا بمیرید. لاشهای شما در صحرا پراکنده خواهد شد و کسی آنها را جمع خواهد کرد. من شما را خوارک پرندگان و جانوران وحشی می‌کنم. **۶** آنگاه تمام مردم مصر خواهند دانست که من یهوه هستم. خداوند می‌فرماید: «ای مصر، تو برای قوم اسرائیل عصای ترک خودهای بیش نبودی. **۷** وقتی اسرائیل به تو تکیه کرد، تو خرد شدی و شانه‌اش را شکستی و او را به درد و عذاب گرفتار کردی. **۸** بنابراین، من که خداوند یهوه هستم به تو می‌گویم که لشکری به جنگ تو می‌آورم و تمام انسانها و حیوانات را از بین می‌برم. **۹** سزمنی مصر به ویرانهای تبدیل خواهد شد و مصری‌ها خواهند دانست من یهوه هستم. «چون گفتی: «رود نیل مال من است! من آن را درست کرده‌ام!» **۱۰** پس، من بر ضد تو و بر ضد

آنها با مصر می جنگید و زمین را از اجساد کشته شدگان می پوشانند.¹² من رود نیل را خشک می کنم و تمام سرزمین مصر را به زیر سلطه شورزان درمی آورم. مصر و هر چه را که در آن است به دست بیگانگان از بین می برم. من که بهوه هستم این را گفتمام.¹³ بتهای مصر و مثالهای ممفیس را می شکنم، در مصر پادشاهی نخواهد بود، بلکه شورش و هرج و مرج در آنجا حکمفرما خواهد شد.¹⁴ «شهرهای فتوس، صوغن و تیس را با دست خود خراب می کنم.»¹⁵ خشم شدیدم را بر پلوسیوم که محفکتین قلعه مصر است فرو می زیم و مردم تیس را نابود می کنم.¹⁶ بله، مصر را به آتش می کشم. پلوسیوم به درد و عذاب شدید مبتلا می گردد. حصار تیس در هم می شکند و ممفیس دچار وحشت دائمی می شود.¹⁷ جوانان اون و فیسبت به دم شمشیر می افتد و بقیه مردم به اسری بردہ می شوند.¹⁸ وقتی برای در هم شکستن قدرت مصر بیایم، آن روز برای تحفه‌جیس هم یک روز تاریک خواهد بود. ابر سیاهی آن را خواهد پوشاند و مردم آن به اسارت خواهد رفت.¹⁹ پس، وقتی مصر را به شدت مجازات کنم، آنگاه خواهد داشت که من بیوه هستم.²⁰ یک سال بعد، یعنی در یازدهمین سال تبعیدمان، در روز هفتم از ماه اول، از طرف خداوند این پیغام به من رسید:²¹ «ای پسر انسان، من بازوی پادشاه مصر را شکسته‌ام و کسی آن را شکسته‌بندی نکرده و بر آن مرهم نگذاشته تا شفا یابد و بتواند شمشیر به دست گیرد.²² من که خداوند بیوه هستم می گویم که بر ضد پادشاه مصر می باشم و هر دو بازیش را می شکنم (هم آنکه قلّاً شکسته شده و هم آنکه سالم است) و شمشیرش را از دستش می‌اندازم.²³ مصری‌ها را به کشورهای دیگر تبعید می کنم.»²⁴ آنگاه، بازوهای پادشاه بابل را قوی می گردانم و شمشیر خود را به دست او می دهم. اما بازوهای پادشاه مصر را می شکنم و او مثل شخص مجرحی که به دم مرگ رسیده باشد در حضور پادشاه بابل خواهد نالید.²⁵ بله، پادشاه بابل را قوی می سازم، ولی پادشاه مصر را ضعیف می کنم. وقتی شمشیر را به دست پادشاه بابل بدhem و او آن را بر سر مصر به حرکت درآورد، آنگاه مصر خواهد داشت که من بیوه هستم.²⁶ هنگامی که مصری‌ها را در میان قومها پراکنده سازم، آنگاه خواهد داشت که من بیوه هستم.

32

در سال دوازدهم تبعیدمان، در روز اول ماه دوازدهم، این پیغام از جانب خداوند به من رسید:² «ای پسر انسان، برای پادشاه مصر ماتم بگیر و به او بگو: تو در میان درختان عدن (یعنی ممالک جهان)، بسیار باشکوه و عظیم هستی، ولی همراه همه ممالک دیگر به قعر دنیا می‌رسنگون خواهی شد و در میان ممالکی قرار خواهی گرفت که آنها را پست شمرده، با شمشیر کشته.» خداوند بیوه می فرماید: «این است عاقبت پادشاه مصر و تمام قوم او.»

33

در سال دوازدهم تبعیدمان، در روز اول ماه دوازدهم، این پیغام از جانب خداوند به من رسید:² «ای پسر انسان، برای پادشاه مصر ماتم بگیر و به او بگو: تو در میان قومهای جهان خود را یک شیر زیان می‌دانی، در حالی که شیشه تماسحی هستی که در رود نیل می‌گردی و آنها را گل‌آورد می کنی.»

3

«پس خداوند بیوه می فرماید: لشکری بزرگ می فرستم تا تو را به دام من انداخته، به ساحل بکشند.⁴ من تو را در آنجا روی خشکی رها می کنم تا بمیری. تمام پرنده‌گان و جانوران وحشی بر سر تو می‌ریند و تو را خوده، سیر می شوند.⁵ تمام تپه‌ها را از گوشت تو می‌پوشانم و از استخوانهایت درهای را بر می سازم.⁶ از خون تو زمین را سیراب می کنم و با آن کوهها را می‌پوشانم و درهای را لبیر می گردانم.⁷ وقتی تو را خاموش کردم، پرده‌ای بر آسمان می کشم و ستاره‌ها را تاریک می گردانم، آفتاب را با ابرها می‌پوشانم و نور ماه را تو نمی تابد.⁸ بله، سراسر سرزمین تو تاریک می گردد. حتی ستارگان آشیانه می ساختند و در زیر شاخه‌هایش، گلهای را و رمه‌ها بجهه می‌شانند. تمام قومهای بزرگ جهان زیر سایه او بودند.⁷ او بزرگ و زیبا بود و ریشه‌هایش در همه درختان بلندتر و پر شاخ و برقگرد شد.⁶ در میان شاخه‌هایش پرنده‌گان آشیانه می درختند و در زیر شاخه‌هایش، گلهای را و رمه‌ها بجهه می‌شانند. تمام قرمدی‌ها را نیز آسیاری می نمودند.⁵ به سبب فراوانی آب، او از آب فرو رفته بودند.⁸ این درخت از هر درخت دیگری در باغ خدا بلندتر و زیباتر بود. شاخه‌های هیچ درخت صبوری مثل شاخه‌های آن نبود و جوانه‌های هیچ درختی به جوانه‌های آن نمی رسید.⁹ به سبب عظمتی که من به او بخشیده بودم، تمام درختان باغ عدن به او حسادت می کردند.¹⁰ خداوند بیوه می فرماید: «اکنون مصر، این درخت بلند، مغور و متکر شده است و

بین می برم. غرور تو در هم می شکند و قومت هلاک می شوند. **13** تمام گلهای را و رمهایت را که در کنار آبها می چرند، از بین می برم و دیگر انسان یا حیوانی نخواهد بود که آن آبها را گل آسود سازد. **14** پس آبها مصر شفاف و روان و مثل روغن زیتون صاف خواهد بود؛ این را من که خداوند بیوه هستم می گویم. **15** هنگامی که مصر را ویران کنم و هر آنچه در آن است از بین برم، آنگاه او خواهد دانست که من خداوند بیوه هستم. **16** خداوند بیوه می فرماید: «برای بدختی و اندوه مصر گریه کنید. بگذارید همه قومها برای آن و ساکنانش ماتم گیرند». **17** دو فتحه بعد پیغامی دیگر از جانب خداوند به من رسید: **18** «ای پسر انسان، من تو را به دیدیانی قوم اسرائیل تعیین کرده‌ام. پس به آنچه که می گوییم، گوش کن و از طرف من به ایشان خبر بده. **8** و قمی به شخص شریر بگوییم: «تو خواهی مدار!» و تو به او هشدار ندهی تا از راه بد خود بازگشت کند، آنگاه آن شخص در گناهش خواهد مرد، ولی تو را مسئول مرگ او خواهم دانست. **9** اما اگر به او خبر دهی تا از راه بد خود بازگشت نماید و او این کار را نکند، ولی در گناه خودش خواهد مرد، ولی تو دیگر مسئول نخواهی بود. **10** «ای پسر انسان به قوم اسرائیل بگو: شما می گویید: «گناهان ما برای ما یک بار سنجیگ است. به سبب گناه، ضعیف و ناتوان شده‌ایم، پس چطور می توانیم زنده بمانیم؟» **11** به ایشان بگو خداوند بیوه می فرماید: «به حیات خود قسم، من از مردن شخص شرور خشنود نمی شوم، بلکه از این خشنودی می شوم که شخص شرور از راههای بد خود بازگشت کنند و زنده بمانند. ای اسرائیل، بازگشت کنید! از راههای بد خود بازگشت کنید! چرا بمیرید؟» **12** زیرا اگر مرد درستکار به طرف گناه برگردد، اعمال نیکش او را نجات نخواهد داد. اگر شخص شرور هم توبه کند و از گناهانش دست بکشد، گناهان گذشته او باعث هلاکتش نمی شود. **13** «من می گویم که آدم درستکار زنده می ماند. ولی اگر گناه کند و انتظار داشته باشد کارهای خوب گذشته‌اش را او نجات دهد، باید بداند که هیچ کدام از کارهای خوب او به یاد آورده نخواهد شد؛ ولی را برای گناهانش هلاک می کنم. **14** هنگامی که به شخص شرور بگویم که می میرد و او از گناهانش دست بکشد، و به راستی و انصاف عمل کند، **15** یعنی اگر آنچه را که گرو گرفته است، پس بدده؛ مالی را که دزدیده است، به صاحبیش برگرداند؛ در راه راست قدم بردارد و بدی نکند؛ در این صورت، حتماً زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. **16** هیچ یک از گناهان گذشته‌اش به حساب نخواهد آمد و او زنده خواهد ماند، زیرا به خوبی و راستی روی آورده است. **17** «با وجود این، قوم تو می گویند که خداوند بی انصاف است! ولی بی انصافی از جانب آنهاست، نه از جانب من! **18** چون باز هم به شما می گویم که اگر شخص درستکار به گناه و بدی روی بیاورد، خواهد مرد. **19** ولی اگر شخص شرور از بدی و شرارت خود دست بکشد و به راستی عمل کند، زنده خواهد ماند. **20** با وجود این، می گویند که خداوند عادل و با انصاف نیست. ای بنی اسرائیل، بدانید که من هر یک از شما را مطابق اعمالش داوری خواهیم کرد. **21** در سال دوازدهم تعییدمان، در روز پنجم از ماه دهم، شخصی که از اورشلیم فرار کرده بود، نزد من آمد و گفت: «شهر به دست دشمن افتاده است!» **22** عصر روز قبل، یعنی یک روز پیش از آمدن این شخص، دست خداوند بر من قرار گرفته و زیانم را باز کرده بود. پس، روز بعد که او آمد توانستم دوباره حرف نزنم. **23** سپس این پیغام بر من نازل شد: **24** «ای پسر انسان، بازماندگان پراکنده بیهودا

33 خداوند در پیغامی دیگر به من فرمود: «ای پسر انسان، به قوم خود بگو که اگر لشکری به جنگ سرزمینی پفرستم و مردم آن سرزوین هم یک

که در میان شهرهای ویران شده به سر می بزند، می گویند: «ابراهیم فقط یک نفر بود، با وجود این صاحب تمام سرزمین شد! پس ما که تعدادمان زیاد است بدینکن خواهیم توانست به آسانی آن را پس بگیریم!»²⁵ به ایشان بگو خداوند یهوه می فرماید: «شما گوشت را با خون می خورید، بت می پرستید و آدم می کشید. آیا خیال می کنید به شما اجازه می دهم صاحب این سرزمین شوید؟²⁶ ای آدمکشان، ای بت پرستان، ای زناکاران، آیا شایسته هستید که صاحب این سرزمین شوید؟»²⁷ به حیات خود قسم، آنهایی که در شهرهای ویران شده به سر می بزند با شمشیر کشته می شوند. آنانی که در صحراء ساکنند، خوارک جانوران وحشی می شوند و کسانی که در قلعه ها و غارها هستند با بیماری می میرند.²⁸ این سرزمین را متروک و ویران می گردانم و به غرور و قدرت آن پایان می دهم. آبادی های کوهستانی اسرائیل چنان ویران می شوند که حتی کسی از میان آنها عبور نخواهد کرد.²⁹ وقتی مملکت اسرائیل را به سبب گناهان ساکنانش خراب کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.³⁰ ای پسر انسان، قوم تو وقی در کنار در خانه های خود و در کنار دیوار شهر جمع می شوند دریاره تو می گویند: «بایدند نزد او برویم و گوش بدھیم که از طرف خداوند به ما چه می گوید.»³¹ آنگاه می آیند و در حضور تو می شنینند و گوش می دهند. ولی قصدشان این نیست که آنچه من به ایشان می گویم، انجام دهنند. آنها فقط به زبان، مرا می پرستند، ولی در عمل در بی مนาزع خود هستند.³² تو برای ایشان مطربی هستی که با ساز و آواز دلنشیش آنها را سرگرم می کنم. سخنانت را می شونند، ولی به آنها عمل نمی کنند.³³ اما وقتی همه سخنانی که گفته ای واقع شوند، که البته واقع خواهند شد، آنگاه خواهند دانست که یک نبی در میان ایشان بوده است.»

34

این پیغام از طرف خداوند به من رسید: «ای پسر انسان، کلام مرا که بر ضد شیانان، یعنی رهبران قوم اسرائیل است بیان کن و از جانب من که خداوند یهوه هستم به ایشان بگو: وای بر شما ای شیانان اسرائیل، که به جای چراییدن گله ها خودتان را می پرورانید. آیا وظیفه شیان چراییدن گوسفندان نیست؟³ شما شیر آنها را می نوشید، از پشمشان برای خود لیام می دوزید، گوسفندان پرواپی را می کشید و گوششان را می خورید، اما گله را نمی چرایند. از ضعیفان نگهداری ننموده اید و از مرضیان پستاری ننکده اید، دست و پا شکسته ها را شکسته بندی ننموده اید، به دنبال آنها که از گله جا مانده و گم شده اند رتفه اید. در عوض، با زور و ستم بر ایشان حکمرانی کرده اید.⁵ پس چون شیان و سرپست ندادند، پراکنده و آواره شده اند. هر جانوری که از راه برسد، آنها را می درد.⁶ گوسفندان من در کوهها، تپه ها و روی زمین سرگردان شدند و کسی نبود که به فکر آنها باشد و دنیاشان برود.⁷ پس، ای شیانان، به کلام من که خداوند هستم گوش کنید!⁸ من، خداوند یهوه، به حیات خود قسم می خورم که چون شما شیانان واقعی نبودید و گله ها را کشید و گذاشتید خوارک جانوران بشوند و به جستجوی گوسفندان گم شده نزفید، بلکه خود را پروراندید و گذاشتید گوسفندان من از گرسنگی بمیرند،⁹ پس، من بر ضد شما هستم و برای آنچه که بر سر گلهام آمد، شما را مستول می دامن. گله را از دست شما می گیرم تا دیگر نتوانید خود را پرورانید. گوسفندان را از چنگ شما نجات می دهم تا دیگر آنها را نخورید.¹¹ امن که خداوند یهوه هستم می گویم که من خودم به جستجوی گوسفندانم می روم

35

پیغام دیگری از جانب خداوند به من رسید: «ای پسر انسان، رو به کوه سعیر بایست و بر ضد ساکنانش پیشگویی کن و بگو: ³ «خداند یهوه می فرماید: ای ادویه ها، من بر ضد شما هستم و سرزمین شما را به کلی ویران و متروک خواهم کرد.⁴ شهرهایتان را خراب و ویران خواهم نمود تا

بدانید که من یهوه هستم. **5** شما دائم با اسرائیل دشمنی کرده‌اید. وقتی بنی اسرائیل در مصیبت بودند و به سبب گناهانشان مجازات می‌شدند، شما هم در کشتار آنها شریک گشته‌ید. **6** به حیات خود قسم، حال که از خونریزی لذت می‌برید، من هم خون شما را می‌ریزم. **7** کوه سعیر را ویران و متربوک می‌کنم و تمام کسانی را که از آن عبور کنند از بین می‌روم. **8** کوهها، تپه‌ها، دره‌ها و رودخانه‌هایتان را از اجساد کشته‌شدنگان با شمشیر پر می‌سازم. **9** سرزمین شما را برای همیشه ویران می‌کنم و شهرهایتان دیگر آباد نخواهند شد تا بدانید که من یهوه هستم. **10** «با اینکه من در سوزمین اسرائیل و یهودا حضور دارم، ولی شما گفته‌اید این دو قوم مال ما هستند و ما سرزمین آنها را به تصرف خود درمی‌آوریم. **11** پس، به حیات خود قسم، خشم و حسد و کینهای را که نسبت به قوم من داشتید تلافی خواهم کرد. هنگامی که شما را مجازات کنم، بنی اسرائیل خواهند دانست که به سبب آنچه که بر سر ایشان آورده‌اید شما را مجازات کرده‌ام. **12** شما نیز خواهید دانست که من سختان کفرآمیز شما را شنیدم که گفتاید سوزمین قوم اسرائیل خراب شده و ما آنها را خواهیم بلعید. **13** شما بر ضد من سختان تکبرآمیز بسیار گفته‌اید و من همه آنها را شنیده‌ام!» **14** خداوند یهوه به اهالی سعیر می‌فرماید: «وقتی سوزمین شما را ویران کنم، تمام مردم جهان شادی خواهند کرد. **15** هنگامی که سوزمین من اسرائیل ویران شد شما خوشحال شدید و اکنون من برای ویران شدن سوزمین شما شادی می‌کنم! ای کوه سعیر، ای سوزمین ادوم، شما به کلی ویران خواهید شد. آنگاه همه خواهید دانست که من یهوه هستم!»

36 «ای پسر انسان، به کوههای اسرائیل نبیت کن و بگو: ای کوههای اسرائیل به پیغام خداوند گوش دهید. **2** خداوند یهوه چنین می‌فرماید: دشمنانتان به شما اهانت کرده، بلندیهای قدیمی شما را از آن خودشان می‌دانند. **3** آنها از هر طرف شما را تار و مار کرده، به سوزمینهای مختلف برده‌اند و شما مورد ملامت و تمسخر آنان قرار گرفته‌اید. **4** پس ای کوههای اسرائیل، به کلام من که خداوند یهوه هستم گوش فرا ده! به کوهها و تپه‌ها، وادیها و دره‌ها، مزارع و شهرهایی که مددتهاست به موسیله قومهای خداناشناش همسایه شما ویران شده و مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، می‌گوییم: **5** خشم من بر ضد این قومها، بخصوص آدم، شلمور شده است، چون زمین مرا با شادی و با اهانت به قوم من، تصرف نمودند. **6** «پس، ای جزیل، پیشگویی کن و به کوهها و تپه‌ها، به وادیها و دره‌های اسرائیل بگو که خداوند یهوه می‌فرماید: من از اینکه قومهای همجواران شما را تحقیر کرده‌اند سخت خشمگین هستم. **7** من خودم به شما قول می‌دهم که این قومها مورد تحقیر قرار خواهند گرفت. **8** ولی بر کوههای اسرائیل درختان دویار سبز خواهد شد و برای شما که قوم من هستید میوه خواهند آورد و شما به سوزمین خوبیش باز خواهید گشت. **9** من همراه شما هستم و وقتی زمین را شیار کرده، در آن بذر پاشید، شما را برکت خواهیم داد. **10** در سراسر اسرائیل، جمعیت شما را افزایش می‌دهم و شهرهای ویران شده را بنا نموده، آنها را پر از جمعیت می‌کنم. **11** نه فقط مردم، بلکه گله‌های گاو و گوگسفند شما را هم بارور می‌سازم. شهرهای شما مثل گذشته آباد خواهند شد و من شما را بیش از پیش برکت داده، کامیاب خواهیم هستید. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. **12** ای اسرائیل که قوم من فراوان به بار آورده‌ام. من که یهوه هستم این را گفتم و بدان عمل می‌شویم.»

قوم واقعی من خواهند شد و من خدای ایشان خواهم بود. **24** خدمتگزار من داود، پادشاه ایشان خواهد شد و آنها یک رهبر خواهد داشت و تمام دستورها و قوانین مرا اطاعت نموده، خواسته هایم را بجا خواهند آورد. **25** آنها در سرزمینی که پدر ایشان زندگی کردند، ساکن می شوند، یعنی همان سرزمینی که به خدمتگزار یعقوب دادم. خود و فرزندان و نوه هایشان، نسل اندر نسل، در آنچا ساکن خواهند شد. خدمتگزارم داود تا به اید پادشاه آنان خواهد بود.

26 من با ایشان عهد می نیم که تا به اید ایشان را در امنیت نگه دارم. من آنها را در سرزمینشان مستقر کرده، جمعیت شان را زیاد خواهم نمود و خانه مقدس خود را تا به اید در میان ایشان قرار خواهم داد. **27** خانه من در میان ایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و آنها قوم من. **28** وقتی خانه مقدس من تا اید در میان ایشان قرار بماند، آنگاه سایر قومها خواهند دانست من که یهوه هستم قوم اسرائیل را برای خود انتخاب کرده‌ام.»

38 ان پیغام نیز از جانب خداوند به من رسید: **2** «ای پسر انسان، رو

به جوچ از سرزمین ماجوج، حاکم قوم ماشک و توبال، بایست و بر ضد او پیشگویی کن. **3** و بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: من بر ضد تو هستم. **4** قلاب در چانهات می گذارم و تو را به سوی هلاکت می کشم. سربازان پیاده و سواران مسلح تو بسیج شده، سپاه سپار بزرگ و نیرومندی تشکیل خواهند داد. **5** پارس، کوش، و فوط هم با تمام سلاحهای خود به تو خواهند پیوست. **6** تمام لشکر سرزمین جوره و توجّهه از شمال، و نیز سپاری از قوهای دیگر، به تو ملحق خواهند شد. **7** ای جوچ، تو رهبر آنها هستی، پس آمده شو و تدارک جنگ ببین! **8** «پس از یک مدت طولانی از تو خواسته خواهد شد که نیروهای خود را بسیج کنی. تو به سرزمین اسرائیل حمله خواهی کرد، سرزمینی که تو ملحق خواهند شد. **9** ولی تو بسیار بازگشته و در سرزمین خود در امنیت ساکن شده‌اند؛ **10** خداوند یهوه می فرماید: مانند ابری سرزمین اسرائیل را خواهید پوشاند.»

«در آن هنگام تو نقشه های پلیدی در سر خواهی پروراند؛ **11** و خواهی گفت: «اسرائیل سرزمینی بی دفاع است و شهرهایش حصار ندارند! به جنگ آن می روم و این قوم را که در کمال امنیت و اطمینان زندگی می کنند، از بین می برم! **12** به آن شهرهایی که زمانی خراب بودند، ولی اینک آباد گشته و از مردمی پر شده‌اند که از سرزمینهای دیگر بازگشته‌اند، حمله می کنم و غایم فراوان به دست می آورم. زیرا اکنون اسرائیل گاو و گوسفند و ثور بسیار دارد و مرکز تجارت دنیاست.» **13** «مردم سما و ددان، و تجار ترشیش به تو خواهند گفت: «ایا با سپاه خود آمده‌ای تا طلا و نقره و اموال ایشان را غارت کنی و حیواناتشان را با خود ببری؟» **14** خداوند یهوه به جوچ می فرماید: «زمانی که قوم من در سرزمین خود در امنیت زندگی کنند، تو برمی خیزی و **15** با سپاه عظیم خود از شمال می آیی و مثل ابر زمین را می پوشانی. این، در آینده دور اتفاق خواهد افتد. من تو را به جنگ سرزمین خود می اورم، ولی بعد در برایر چشمان همه قومها تو را از میان برمی دارم تا به همه آنها قادوست خود را نشان دهم و تا آنها بدانند که من خدا هستم.» **16** خداوند یهوه می فرماید: «تو همانی که مدت‌ها پیش توسط خدمتگزارانم یعنی انبیای اسرائیل در بارهات پیشگویی کرده، گفتم که بعد از آنکه سالهای بسیار بگذرد، تو را به جنگ قوم

خواهیم کرد و ایشان را مثل گله گوسفند زیاد خواهی نمود. **18** شهرهای متروکشان از جمعیت مملو خواهد گشت درست مانند روزهای عید که اورشلیم از گوسفندان قریانی، پر می شد. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

دست خداوند بر من قرار گرفت و مرا در روح خداوند به درهای که پر از استخوانهای خشک بود، برد. **2** او مرا به هر سو در میان استخوانها که روی زمین پخش شده بودند گردانید. **3** سپس به من گفت: «ای پسر انسان، آیا این استخوانها می توانند دوباره جان بگیرند و انسانهای زنده‌ای شوند؟» گفتم: «ای خداوند یهوه، تو می دانی.» **4** آنگاه به من فرمود که باین استخوانها نوبت کرده، بگوی: «ای استخوانهای خشک به کلام خداوند گوش دهد! **5** خداوند یهوه می گوید: من به شما جان می بخشم تا دوباره زنده شوید. **6** گوشت و بی به شما می دهم و با پوست، شما را می پوشانم. در شما روح می دم تا زنده شوید. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.» **7** آنچه را که خداوند فرموده بود به استخوانها گفتم. ناگهان سروصدایی بربخاست و استخوانهای هر یدن به یکدیگر پیوستند! **8** سپس در حالی که نگاه می کدم، دیدم گوشت و بی بر روی استخوانها ظاهر شد و پوست، آنها را پوشانید. اما بدانها هنوز جان نداشتند. **9** خداوند یهوه به من فرمود: «ای پسر انسان به روح بگو از چهار گوشۀ دنیا بیاید و به بدنها این کشته شدگان بدمد تا دوباره زنده شوند.» **10** پس همان طور که خداوند به من امر فرموده بود گفتم و روح داخل بدنها شد و آنها زنده شده، ایستادند و لشکری بزرگ تشکیل دادند. **11** سپس خداوند معنی این رؤیا را به من فرمود: «این استخوانها قوم اسرائیل هستند؛ آنها می گویند: «ما به صورت استخوانهای خشک شده در آمدناهیم و همه امیدهایمان بر باد رفته است.» **12** ولی تو به ایشان بگو که خداوند یهوه می فرماید: ای قوم من، خواهید دانست که من یهوه هستم در آنها دفن شده‌اید می گشایم و دوباره شما را زنده می کنم و به سرزمین اسرائیل باز می گردانم. **13** سرانجام، ای قوم من، خواهید دانست که من یهوه هستم. **14** روح خود را در شما قرار می دهم و شما بار دیگر احیا شده، به وطن خودتان باز می گردید. آنگاه خواهید دانست من که یهوه هستم به قولی که دادام عمل می کنم. **15** این پیغام نیز از طرف خداوند بر من نازل شد: **16** «یک عصا بگیر و روی آن این کلمات را بنویس: «برای یهودا و اسرائیلیان متحبد با او». بعد یک عصای دیگر بگیر و این کلمات را روی آن بنویس: «برای یوسف (یعنی افراییم) و تمامی خاندان اسرائیل که با او متحددند.» **17** هر دو آنها را به هم بجسبان تا مثل یک عصای درست باشد. **18** وقتی قومت پرسند که منظور از اینها چیست، **19** به آنها بگو: «خداوند یهوه چنین می فرماید: من افرایم و قبایل اسرائیل را به یهودا ملحق می سازم و آنها مثل یک عصا در دستم خواهند بود.» **20** پس در حالی که آن عصاهای را که روی آنها نوشته، دراز می کنی تا مردم بیینند **21** به ایشان بگو که خداوند یهوه می فرماید: قوم اسرائیل را از میان قومها جمع می کنم و از سراسر دنیا ایشان را به وطن خودشان باز می گردانم **22** تا به صورت یک قوم واحد درآیدن. یک پادشاه بر همه ایشان سلطنت خواهد کرد. دیگر به دو قوم تقسیم خواهند شد، **23** و دیگر با بت پرستی و سایر گاهان، خودشان را آلوده نخواهند ساخت. من ایشان را از همه گناهانشان پاک می سازم و نجات می دهم. آنگاه

می‌گوید: "باید و قربانی ای را که برای شما آماده کرده‌ام بخورید. به کوههای اسرائیل باید و گوشت بخورید و خون بتوشید! **18** گوشت جنگاوران را بخورید و خون رهبران جهان را بتوشید که مانند قوچها، برهها، بوها و گاوها بپارواری باشان ذبح شده‌اند. **19** انقدر گوشت بخورید تا سیر شوید و آ忿در خون بتوشید تا مست گردید! این چشم قربانی را من برایتان ترتیب داده‌ام! **20** به مهمانی من باید و بر سر سفره‌ام گوشت اسیان، سواران و جنگاوران را بخورید! من که خداوند یهوه هستم این را می‌گویم. " **21** "در میان قومها درشت و آتش و گوگرد با تو و با تمام سریازان و هم‌پیمانات خواهم چنگید. **22** من با شمشیر، مرض، طوفانهای سهمگین و سیل آسا، تگرگ درشت و آتش و گوگرد با تو و با تمام سریازان و هم‌پیمانات خواهم چنگید. **23** به این طریق عظمت و قدوسیت خوبیش را به همه قومهای جهان نشان خواهم داد و آنها خواهد دانست که من یهوه هستم. "

39

"ای پسر انسان، باز دریاره جوچ پیشگوی کن و بگو: "ای جوچ که پادشاه ماشک و توبال هستی، خداوند یهوه می‌گوید من بر ضد تو هستم. **2** تو را از راهی که می‌روی باز می‌گردانم و از شمال به طرف کوههای اسرائیل می‌آورم. **3** سلاحهای سپاهیان را از دستهایشان می‌اندازم. **4** تو و تمام سپاه عظیمت در کوهها خواهید مرد. شما را نصیب لاشخورها و جانوران می‌گردانم. **5** در صحراء از پای در خواهید آمد. من که خداوند یهوه هستم این را گفته‌ام. **6** بر ماجوج و تمام هم‌پیمانات که در سواحل در امیت زندگی می‌کنند، آتش می‌بارانم و آنها خواهد دانست که من یهوه هستم. " **7** "به این طریق نام قدوس خود را به قوم اسرائیل می‌شناسانم و دیگر اجازه نمی‌دهم که نام ایشان گذارد. **8** خداوند یهوه می‌گوید: «آن روز داری خواهد قدوس قوم اسرائیل هستم. » **9** خداوند یهوه می‌گوید: «سرازرنمایی که خداوند یهوه این را فرموده است. **10** این سلاحهای جنگی تا هفت سال آتش آنها را تأمین خواهد کرد. از صحراء هیرم نخواهد آورد و از جنگل چوب نخواهد برد، چون این سلاحها احتیاج آنها را از لحظه هیرم رفع خواهد کرد. قوم اسرائیل غارت‌کنندگان خود را غارت خواهد نمود. » خداوند یهوه این را فرموده است. **11** خداوند می‌فرماید: «من در اسرائیل در "وادی عابران"، که در شرق دریای مرده قرار دارد، برای جوچ و تمام سپاهیان او گورستان بزرگی سپاهیانش در آنجا دفن خواهد شد و نام آن وادی به "دره سپاهیان جوچ" نماید. **12** هفت ماه طول خواهد کشید تا قوم اسرائیل جنازه‌ها را دفن کنند و زمین را پاک سازند. **13** تمام اسرائیلی‌ها جمع خواهد شد و اجساد را دفن خواهند کرد. این روز پیروری من، برای اسرائیل روزی فراموش نشدنی خواهد بود. **14** پس از پایان این هفت ماه، عده‌ای تعیین می‌شوند تا در سراسر زمین بگردند و اجسادی را که باقی مانده‌اند پیدا کنند و دفن نمایند تا زمین دوباره پاک شود. **15** هر وقت آنها استخوان انسانی را بینند، علامتی کارаш می‌گذارند تا دفن کنندگان بایدیند و آن را به دره سپاهیان جوچ ببرند و در آنجا دفن کنند. **16** (در آن محل شهری به نام این سپاهیان خواهد بود.) به این پسر انسان، تمام پرندگان و جانوران را صدا کن و به آنها بگو که خداوند

40

در سال پیست و پنجم تبعیدمان، یعنی چهارده سال بعد از تسخیر اورشليم، در روز دهم از ماه اول سال بود که دست خداوند بر من قرار گرفت. **2** او در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل برد و روی کوهی بلند که بر جان جنوبی آن بود، قرار داد. از آنجا پناهایی در مقابل خود دیدم که شیشه یک شهر بود. **3** وقتی مرا نزدیکتر برد، مردی را دیدم که صورتش مثل مفرغ می‌درخشید و کنار دروازه خانه خدا ایستاده بود. او یک رسیمان و یک چوب اندازه‌گیری در دست داشت. **4** آن مرد به من گفت: «ای پسر انسان، نگاه کن، گوش بد و هر چه به تو نشان می‌دهم، به خاطر پسپار، زیرا برای همین منظور به اینجا آورده شده‌ام. سپس نزد قوم اسرائیل برج و ایشان را از آنچه که دیده‌ای باخبر ساز. » **5** آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود که سه متر بود شروع کرد به اندازه گرفتن حصار پیرونی خانه خدا که گردگرد آن بود. بلندی حصار سه متر و ضخامت آن هم سه متر بود. **6** بعد مرا به طرف دروازه شرقی برد. از هفت پله بالا رفتم و از دروازه داخل یک دالان سه متري شدم. **7** از دالان که گذشتیم وارد تالاری شدیم که در هر طرف آن سه اتاق نگهبانی بود. مساحت هر یک از این اتاقها سه متري بود. فاصله بین دیوارهای اتاقهای مجاور دو متر و نیم بود. در جلوی هر یک از اتاقهای نگهبانی، دیوار کوتاهی به بلندی نیم متر و ضخامت نیم متر وجود داشت. در انتهای تالار، دالان سه متري دیگری به پنهانی شش متر و نیم وجود داشت. بلندی هر لنگه در آن دو متر و نیم بود.

ترين شده بود. جلوی اين دروازه، هشت پله قرار داشت. **35** آنگاه آن مرد مرا به دروازه شمالی حياط داخلی برد و آن را اندازه گرفت. اندازه های اين دروازه نيز مانند اندازه های ساير دروازه ها بود. **36** در اين قسمت نيز اتفاق هاي تگهيانی، اتاق بزرگ و ديوارهای سفلي ترين شده در داخل تالار، و چندين پنجه وجود داشت. طول محوره اين دروازه هم يسيت و پنج مترا و پنهانیش دوازده مترا و نيم بود. **37** اتاق بزرگ آن روپروري حياط بيرونی قرار داشت و ديوارهای تالار با نقشه های نخل ترين شده بود. **38** اين دروازه هم هشت پله داشت. **39** اين دروازه تا ديوار انتهایي اتاق بزرگ نگهبانی روپروري. اين فاصله دوازده مترا و نيم بود. **40** اتاق بزرگ آن روپروري حياط بيرونی قرار داشت و پنهانیش دوازده مترا و نيم بود. **41** اين دروازه تا ديوار انتهایي اتاق بزرگ نخال ترين شده بود. **42** اين دروازه هم هشت پله داشت که در آنجا گشت قريانها را ييش از آنكه به مذبح بيرزد، می شستند. **43** در هر طرف اتاق بزرگ، دو ميز بود که حيوانات را برای قريانی ساختنی، قريانی گناه و قريانی جرم روی آنها سر می بردند. **44** سرورون اتاق بزرگ نيز چهار ميز قرار داشت که در دو طرف راه ورودی دروازه شمالی قرار گرفته بودند. **45** پس روی هم رفته هشت ميز بود، چهار ميز در داخل و چهار ميز در بيرون که حيوانات قريانی را روی آنها ذبح می کردند. **46** چهار ميز سندگی نيز وجود داشت که چاقوها و لوازم ديگر قريانی را روی آنها می گذاشتند. طول و عرض هر يك از اين ميزها هفتاد و پنج سانتيمتر و بلندی آن نيم مترا بود. **47** لاشه قريانها روی اين ميزها گذاشته می شد. دور تا دور ديوار اتاق بزرگ چنگکهاني به طول تقريبي ده سانتي متر کوپیده شده بود. **48** در حياط داخلی، دو اتاق بود، يكی در كنار دروازه شمالي و رو به جنوب، ديگری در كنار دروازه جنوبی و رو به شمال. **49** او به من گفت: «اتاق کار در دروازه شمالی برای کاهنانی است که بر خانه خدا نظارت می کنند». **50** اتاق کار دروازه جنوبی برای کاهنانی است که مسئول مذبح می باشند. اين کاهنان از نسل صادوق هستند، زيرا از بين تمام لاويان فقط ايشان می توانند به حضور خداوند نزديك شده، او را خدمت کنند.» **51** سپس، آن مرد حياط داخلی را اندازه گرفت، مساحت آن پنجاه مترا مربع بود. خانه خدا در غرب آن واقع شده بود و مذبحی در جلوی خانه خدا بود. **52** در اينجا هم هفت پله به طرف دروازه شرقی، دروازه شمالي هم مانند دروازه های دیگر بود. **53** مانند دروازه های دیگر. **54** اتاق بزرگ، ديوارهای شمالي هم مانند دروازه جنوبی هم بود و انداده آن درست مثل اندازه اتفاق های دروازه تالار دروازه، سه اتاق نگهبانی بود و انداده آنها درست مثل اندازه اتفاق های دروازه شرقی بود. طول محوره دروازه در مجموع يسيت و پنج مترا، عرض آن از بالا يك اتاق نگهبانی تا بالا اتفاق مقابل دوازده مترا و نيم بود. **55** اتاق بزرگ، پنجه رها، تربيبات ديوارهای اين دروازه مانند دروازه شرقی بود. در اينجا نيز هفت پله در جلوی دروازه قرار داشت و اتاق بزرگ نيز در انتهای تالار دروازه بود. **56** مقابل دروازه شمالي هم مانند دروازه شرقی، دروازه ديجری وجود داشت که به حياط داخلی باز می شد. فاصله بين اين دو دروازه نيز پنجاه مترا بود. **57** بعد مرا به دروازه سمت جنوب برد و قسمتهای مختلف آن را اندازه گرفت؛ **58** اندازه آن درست اندازه دروازه های دیگر بود. **59** مانند دروازه های دیگر، يك تالار داشت و در ديوارهایش چند پنجه بود. طول محوره اين دروازه مانند بقیه يسيت و پنج مترا و عرضش دوازده مترا و نيم بود. **60** در اينجا نيز هفت پله به طرف دروازه بالا می رفت و ديوارهای داخل تالار با نقشه های نخل ترين شده بودند. **61** روپروري دروازه ديجری قرار داشت که به حياط داخلی باز می شد. فاصله بين اين دو دروازه نيز پنجاه مترا بود. **62** سپس، آن مرد ما را در دروازه جنوبی به حياط داخلی برد. او محوره اين دروازه را هم اندازه گرفت. اندازه آن همان اندازه دروازه های بيرونی بود. **63** اندازه اتفاق های نگهبانی، اتاق بزرگ و ديوارهای تالار نيز همان بود. چند پنجه در اتفاقها نصب شده بود. **64** پنهانیش دوازده مترا و نيم بود. **65** اتاق بزرگ آن رو به حياط بيرونی باز می شد و ديوارهای تالار نيز پنجاه مترا بود. **66** ديوارهای تالار آن با نقشه های نخل ترين شده بود. تفاوت اين دروازه با بقیه اين بود که به جای هفت پله، هشت پله به طرف بالا داشت. **67** بعد مرا از راه دروازه شرقی به حياط داخلی برد و محوره آن را اندازه گرفت. اندازه آن مانند اندازه دروازه های دیگر بود. **68** چند پنجه نيز در اتفاقها نصب شده بود. طول محوره دروازه نيز همان بود. **69** اتاق بزرگ، ديوارهای تالار نيز همان بود. **70** چند پنجه نيز در اتفاقها نصب شده بود. **71** اتاق بزرگ آن رو به حياط بيرونی باز می شد و ديوارهای تالار آن با نقشه های نخل

بن ساختمان سه طبقه داشت و اتاقهای طبقه بالایی از اتاقهای طبقه پایینی عقبت بر بودند. **4** جلوی اتاقهای رو به شمال یک راهرو به عرض پنج متر و طول پنجاه متر وجود داشت و درهای ساختمان رو به آن باز می شد. **5** اتاقهای طبقه بالایی عقب تر و در نتیجه از اتاقهای طبقه پایینی تگر بر بودند.

6 اتاقهای طبقه سوم برخلاف سایر اتاقهای حیاط، ستون نداشتند و کوچکتر از اتاقهای طبقات زیرین بودند. **7** اتاقهای شمالی که به طرف حیاط بیرونی ز داشتند مجموعاً بیست و پنج متر طول داشتند یعنی به اندازه نصف طول ردیف تاقهای داخلی که به طرف خانه خدا قرار داشت. ولی از انتهای ردیف کوتاهتر اتاقها یک دیوار به موازات اتاقهای دیگر کشیده شده بود. **9** از حیاط بیرونی در سمت شرق، یک در به این اتاقها باز می شد. در سمت جنوبی خانه خدا نیز ساختمان مشابهی که از دو ردیف اتاق تشکیل شده بود، وجود عرض و شکل درهای خروجی این ساختمان درست مثل آن ساختمان شمالی بود. **11** این ساختمان نیز بین خانه خدا و حیاط بیرونی قرار داشت.

بن دو ردیف اتاقهای این ساختمان، مثل ساختمان شمالی، یک راهرو بود. **12** در ابتدای راهرو، به موازات دیوار روپرور که به طرف شرق کشیده شده بود، دری برای ورود به اتاقها قرار داشت. **13** آن مرد به من گفت: «این دو ساختمان شمالی و جنوبی که در دو طرف خانه خدا هستند، مقدس می باشند. در آنجا کاهنانی که به حضور خدا قربانی تقدیم می کنند، مقدس‌ترین هدایا را می خورند و هدایای آردی، قربانیهای گاه و قربانیهای جرم را بر آنها می گذارند، زیرا این اتاقها مقدس‌ستند. **14** وقتی کاهنان بخواهد از خانه خدا بیرون بروند، باید پیش از رفتن به حیاط بیرونی، لباسهای خود را عوض کنند. آنها باید لباسهای مخصوص خدمت را از تن بیرون بیاورند، چون این بسماها مقدس‌ستند. پیش از ورود به آن قسمتهایی از ساختمان که به روی عموم از است، باید لباسهای دیگری پوشند». **15** آن مرد پس از اندازه گرفتن سمتتهای داخلی خانه خدا، ما از دروازه شرقی بیرون برد تا محوطه بیرون را هم اندازه بگیرد. **16** خانه خدا در یک محوطه مربع شکل مخصوص بود و طول هر حصار آن دویست و پنجاه متر بود. این حصار دور خانه خدا برای این بود که

43

سپس آن مرد بار دیگر مرا به کنار دروازه حیاط بیرونی که رو به شرق بود آورد. **۲** ناگهان حضور پرجلال خدای اسرائیل از مشرق پدیدار شد. صدای او مانند عرش آبهای خروشان بود و زمین از حضور پر جلال روش نشد. **۳** آنچه در این رویا دیدم شبیه رویایی بود که در کنار رود کیار دیده بودم نیز رویایی که در آن، او را وقتی برای ویوان کردن اورشلیم می‌آمد دیدم. سپس بر حضور او به حاک افتادم **۴** و در این هنگام حضور پرجلال خداوند از روزاژ شرقی داخل خانه خدا شد. **۵** آنگاه روح خدا مرا از زمین بلند کرد و به حیاط داخی آورد. حضور پرجلال خداوند خانه خدا را پر کرد. **۶** صدای خداوند را شنیدم که از داخل خانه خدا با من صحبت می‌کرد. (مردی که سمعتهای مختلف خانه خدا را اندازه می‌گرفت هنوز در کنار من ایستاده بود). **۷** خداوند به من فرمود: «ای پسر انسان، اینجا چایگاه تخت سلطنت من و حل استقرار من است؛ در اینجا تا ابد در میان قوم اسرائیل ساکن خواهم بود. ایشان و یادشاهان ایشان بار دیگر با پرستش خدایان و ستونهای یادبود سلاطین خود، نام قدوس مرای حرمت نخواهند کرد. **۸** آنها بینکدهای خود را در کنار

اتفاقهای طبقه اول و دوم به ترتیب روی پله اول و دوم قرار می گرفت. به طوری که اتفاقهای طبقه سوم از اتفاقهای طبقه دوم، و اتفاقهای طبقه دوم از اتفاقهای طبقه اول، پرسکر بودند. بدین ترتیب سنگینی اتفاقها روی پلهای قرار می گرفت و دیوار خانه خدا فشار وارد نمی شد. در دو طرف خانه خدا در قسمت بیرونی اتفاقها، پلهایی برای رفتن به طبقات بالا درست شده بود. ۸ ضخامت دیوار بیرونی این اتفاقها دو متر و نیم بود. یک در از طرف شمال خانه خدا و یک در طرف جنوب آن به سوی این اتفاقها باز می شد. من متوجه شدم که دور تا دور خانه خدا یک سکو، همکف با اتفاقهای مجاور وجود داشت که سه شتر بلندتر از زمین بود و با پهنهای دو متر و نیم دور تا دور خانه خدا را فرا گرفته بود. در دو طرف خانه خدا در حیاط داخلی، به فاصله ده متر دورتر از سکوها، یک سری اتاق به موازات اتفاقهای مجاور خانه خدا ساخته شده بود. ۱۲ یک ساختمان در سمت غربی و روپرتوی حیاط خانه خدا قرار داشت که عرض آن سی و پنج متر، و طولش چهل و پنج متر و ضخامت دیوارهایش دو شتر و نیم بود. ۱۳ سپس آن مرد از بیرون، طول خانه خدا را اندازه گرفت؛ بیارا ساختمان واقع در غرب خانه خدا، که در واقع شامل حیاط پشتی خانه خدا و تمام عرض آن ساختمان می شد، پنجاه متر بود. ۱۴ پهنهای حیاط اخلی جلوی خانه خدا نیز پنجاه متر بود. ۱۵ او طول ساختمان واقع در سمت غربی خانه خدا نیز اندازه گرفت. آن هم با اختصار دیوارهای دو لترش، پنجاه متر بود. اتاق ورودی خانه خدا، قدس و قدس القداس، ۱۶ همه کف تا پنجه رها روکش چوب داشتند. پنجه رها نیز پوشانده می شدند. ۱۷ بر بیوارهای داخلی خانه خدا تا قسمت بالای درها نقشهای کروی و تحمل، طور یک در میان، حکاکی شده بودند. هر کدام از کروپیان دو صورت داشت: ۱۹ یکی از دو صورت که شبیه صورت انسان بود رو به نقش نخل کک سمت، و صورت دیگر که مثل صورت شیر بود رو به نقش نخل سمت یگر بود. دور تا دور دیوار داخلی خانه خدا به همین شکل بود. ۲۱ چارچوب رهای قدس مربع شکل بود و چارچوب در قدس القداس نیز شبیه آن بود. ۲۲ که مذیج چوبی به ازتعای یک متر و نیم و مساحت یک مترمربع، در آنچه را داشت. گوشها، پایه و چهار طرف آن همه از چوب بود. آن مرد با شماره به مذیج چوبی به من گفت: «این میزی است که در حضور خداوند ی باشد». ۲۳ در انتهای راه ورودی قدس یک در بود و نیز در انتهای راه ورودی قدس در دیگری وجود داشت. ۲۴ این درها دو لنگه داشتند و وسط باز می شدند. ۲۵ درهای قدس نیز مانند دیوارها با نقشهای کروپیان و خالهای تزیین شده بودند. بر بالای قسمت بیرونی اتاق ورودی، یک سایبان چوبی قرار داشت. ۲۶ بر دیوارهای دو طرف این اتاق نیز نقشهای نخل حکاکی شده بود، و پنجه رهای در آن دیوارها قرار داشت. اتفاقهای مجاور خانه خدا نه دارای سایبان بودند.

42

42 سپس، آن مرد مرا از خانه خدا به حیاط داخلی بازگرداند و به طرف تاقهایی برد که در قسمت شمالی حیاط خانه خدا و نزدیک ساختمان غربی ورد. 2 این تاقها ساختمانی را به طول پنجاه متر و عرض بیست و پنج متر شکل می‌دانند. 3 یک طرف این ساختمان رو به فضایی با عرض ۵۰ متر در

خانه من بنا کردند. فاصله بین من و بتهای آنان فقط یک دیوار بود و در آنجا بتهای خود را می پرستیدند. چون با این اعمال قبیح خود نام مرا لکه دار کردند، من هم با خشم خود ایشان را هلاک نمودم. **9** حال، بتها و سنتنهای یادبود سلطانی را از خود دور کنید تا من تا ابد در میان شما ساکن شوم. **10** «ای پسر انسان، خانه خدا را که به تو نشان داده‌ام برای قوم اسرائیل تشریح کن و ایشان را از نما و طرح آن آگاه ساز تا از همه گناهان خود خجل شوند.

11 اگر آنچه که انجام داده‌اند، واقعاً شرم‌منده شدند، آنگاه تمام جزئیات ساختمن را برای ایشان شرح بده یعنی جزئیات درها، راههای ورودی و هر چیز دیگری که مربوط به آن می‌شود. همه مقررات و قوانین آن را برای ایشان بنویس. **12** این است قانون خانه خدا: تمام محظوظه خانه خدا که بر فراز تپه بنا شده، مقدس است. بله، قانون خانه خدا همین است.» **13** اندادهای مذیع این است: بلندی پایه مربع شکل آن نیم مت و بلندی لبه دور پایه یک وجب بود. **14** روی پایه، یک سکویی چهارگوش به بلندی یک مت قرار داشت که از هر طرف نیم مت با لبه پایه فاصله داشت. روی این سکوی دیگری به بلندی دو مت ساخته شده بود. این سکوی هم از هر طرف نیم مت با لبه سکوی اول فاصله داشت. **15** سکوی سوم نیز به همین ترتیب روی سکوی دوم قرار گرفته بود. قیامتها را روی سکوی سوم که چهار شاخ بر چهار گوشش آن بود می‌سوزانند. **16** هر ضلع سکوی سوم شش مت بود. **17** هر ضلع سکوی مربع شکل دوم هفت مت و ارتفاع لبه سکوی یک وجب بود. (فاصله لبه پایه تا سکوی اول، از هر طرف نیم مت بود). در سمت شرقی مذیع پله‌هایی برای بالا رفتن از آن وجود داشت. **18** خداوند یهوه به من فرمود: «ای پسر انسان، به آنچه می‌گویم توجه کن! وقتی این مذیع ساخته شد باید قریانیهای سوختنی بر آن تقديم شود و خون آنها روی مذیع پاشیده گردد. **19** برای این کار به کاهنی که از قبیله لاوی و از نسل صادوق هستند و می‌توانند برای خدمت به حضور من بیایند، یک گوسله برای قریانی گاه بده. **20** سپس، خودت مقداری از خونش را بردار و بر چهار شاخ مذیع و بر چهار گوشش سکوی میانی و لبه آن پیاش. با این عمل، مذیع را طاهر ساخته، آن را ترک می‌نمایی. **21** بعد گوسله‌ای را که برای قریانی گاه تقديم شده بگیر و یک گوسله و یک قوچ بی عیب از میان گله گرفته، آنها را به عنوان قریانی گاه تقديم کن. آنرا در جای تعیین شده، بیرون از خانه خدا بسوزان. **22** «روز دوم یک بزرگی عیب برای قریانی گناه تقديم کن تا مذیع با خون آن طاهر شود همان گونه که با خون گوسله طاهر شده بود. **23** وقتی این مراسم تطهیر را انجام دادی، یک گوسله و یک قوچ بی عیب از میان گله گرفته، آنها را به عنوان قریانی گاه تقديم کن. آنها را به حضور من بیاور تا کاهنیان روی آنها نمک پاشیده، آنها را به عنوان قریانی سوختنی تقديم کنند. **25** «تا هفت روز، هر روز یک بزرگ یک گوسله و یک قوچ از میان گله گرفته، آنها را به عنوان قریانی گاه تقديم کن. آنها را به حضور من بیاید بی عیب باشند. **26** این کار را به منظور تیرک مذیع تا هفت روز انجام بده تا به این طریق مذیع طاهر و آماده شود. **27** بعد از این هفت روز، کاهنان باید قریانیهای سوختنی و قریانیهای سلامتی را که مردم آورند، روی مذیع تقديم کنند. آنگاه من از شما خشنود خواهم شد. این را من که خداوند یهوه هستم می‌گویم.»

44 سپس، آن مرد مرا دویاره به دروازه شرقی حیاط بیرونی برد، ولی دروازه بسته بود. **2** خداوند به من گفت: «این دروازه باید همیشه بسته باشد و هرگز

کاهان در مقام قاضی، باید اختلاف موجود میان قوم را حل و فصل کنند. هر حکمی که صادر کنید باید بر اساس قوانین من باشد. کاهان باید در تمام عیدهای مقدس، قوانین و دستورهای مرا بجا آورند و مواظب باشند که حرمت روز شبات نگه داشته شود. ۲۵ «کاهن نباید به بدن شخص مرده نزدیک شود و خود را نجس سازد. مگر آنکه آن بدن، جسد پدر یا مادرش، پسر یا دخترش، برادر یا خواهری که شوهر نداشته، باشد. ۲۶ در این صورت، پس از طاهر شدن باید هفت روز صیر کرد تا باز بتواند به وظایف خود در خانه خدا ادامه دهد. ۲۷ روز اول که به سر کار خود باز می‌گدد وارد حیاط داخلی و خانه خدا می‌شود، باید برای خود قربانی گناه تقديم کند. این را من که خداوند پیوه هستم می‌گویم. ۲۸ «کاهن نباید ملک داشته باشند. چون من میراث و ملک ایشان هستم! ۲۹ «خوارک ایشان از هدایای آردی و قربانیهای گناه و قربانیهای جرم که قم به خانه خدا می‌آورند تأمین می‌شود. هر کس هر چه به خداوند تقديم نماید به کاهنان تعلق می‌گیرد. ۳۰ نوبت همه محصولات و تمام هدایای که به خداوند وقف می‌کنند مال کاهنان خواهد بود. نوبر محصول غله‌هایان را هم باید به کاهنان بدهد تا خداوند خانه‌هایان را برکت دهد. ۳۱ کاهنان نباید گوشت پزند و حیوانی را که مرده با پوسیله جانوری دریده شده، بخورند.

45

«وقتی زمین میان قبایل اسرائیل تقسیم می‌شود، باید یک قسمت از آن به عنوان ملک مقدس به خداوند وقف گردد. این ملک باید طولش دوازده کیلومتر و نیم و عرضش ده کیلومتر باشد. تمام این ملک، مقدس خواهد بود. ۲ این ملک مقدس باید به دو قسمت مساوی تقسیم شود به طوری که طول هر قسمت دوازده کیلومتر و نیم و عرض آن پنج کیلومتر باشد. در پکی از این دو قسمت، باید خانه خدا ساخته شود. مساحت خانه خدا دویست و پنجاه متربع باشد و زمین اطراف آن به عرض بیست و پنج متر خالی بماند. ۴ این قسمت از زمین، مقدس خواهد بود. منازل کاهنانی که در خانه خدا خدمت می‌کنند، و نیز خانه خدا در این قسمت از ملک مقاس ساخته خواهد شد.

46

۵ قسمت دیگر ملک مقدس، که آن هم دوازده کیلومتر و نیم طول و پنج کیلومتر عرض دارد باید برای محل سکونت لاپیان که در خانه خدا خدمت می‌کنند اختصاص یابد. ۶ «کنار ملک مقدس یک قطعه زمین دیگر هم به طول دوازده کیلومتر و نیم و عرض دو کیلومتر و نیم در نظر گرفته شود. در این زمین، یک شهر برای قوم اسرائیل ساخته شود. ۷ «دو قطعه زمین نیز برای حاکم تعیین شود، یکی در جوار غربی ملک مقدس و شهر، و دیگری در جوار شرقی آنها به طوری که طول هر یک از این دو قطعه زمین برابر مجموع عرض ملک مقدس و عرض شهر باشد. این زمین از شرق به غرب به موازات یکی از زمینهای قبایل اسرائیل باشد. ۸ این دو قطعه زمین، سهم حاکم خواهد بود و حاکمان، دیگر بر قوم ظلم نخواهد کرد بلکه تمام زمین باقی مانده را به خودشان و آگذار خواهند کرد.» ۹ خداوند پیوه به حاکمان اسرائیل می‌فرماید: «از غارت کردن و فربیض دادن قوم من دست پکشید و ایشان را از میان ملک و خانه‌هایشان بیرون نکنید. همیشه با انصاف و درست‌سکار باشید. ۱۰ «در معاملات خود تقلب نکنید بلکه از وزنه‌ها و میزانهای درست استفاده نماید. ۱۱ ایله و بت باید به یک اندازه یعنی هر یک، یک دهم حومر که واحد اندازه گیری است

کسانی که از دروازه شمالی وارد خانه خدا می‌شوند باید از دروازه جنوبی خارج شوند و کسانی که از دروازه جنوبی وارد شده‌اند باید از دروازه شمالی پیرون بروند. همچنانکه حق ندارد از دروازه‌ای که وارد شده خارج شود، بلکه باید از دروازه مقابل پیرون رود. **۱۰** در این عیدها، حاکم باشد همراه مردم باشد، وقتی آنها داخل می‌شوند او نیز داخل شود و وقتی خارج می‌شوند او هم خارج شود.

۱۱ «بنابراین، در عیدها و جشن‌های مقدس، با هر گاو جوان یک ایفه آرد تقدیم شود و با هر قرق چم یک ایفه؛ ولی برده‌ها هر مقدار که بخواهند می‌توانند هدیه کنند. همراه هر ایفه آرد، یک هین روغن زیتون نیز تقدیم شود.

۱۲ هر وقت که حاکم بخواهد هدیه داوطلبانه تقدیم کند، خواه هدیه او قربانی سوختنی باشد و خواه قربانی سلامتی، باید دروازه شرقی حیاط داخلی برایش باز شود تا تعادل قربانیهای را مثل قربانیهای روز شبات تقدیم کند. بعد او باید از همان راه پیرون برود و پشت سر او دروازه بسته شود. **۱۳** «هر روز صبح باید یک بره یک ساله بی عیب، به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم شود.

۱۴ همچنین هر روز صبح هدیه آردی که از یک ششم ایفه آرد نم و یک سوم هین روغن زیتون تشکیل شده باشد، تقدیم شود. این یک قانون دائمی است که هر روز صبح یک بره و هدیه آردی همراه با روغن زیتون به عنوان قربانی روزانه، به خداوند تقدیم شود. **۱۵** خداوند بیوه می‌فرماید: «اگر حاکم قطعه زمینی به یکی از پسرانش هدیه کند، آن زمین برای همیشه به او تعلق خواهد داشت. **۱۶** ولی اگر به یکی از غلامانش زمینی بپخشند، آن غلام فقط می‌تواند آن زمین را تا سال آزادی خود نگه دارد. بعد آن زمین باید به حاکم پس داده شود. دارایی حاکم فقط به پسرانش به اirth می‌رسد. **۱۷** حاکم حق ندارد ملک افراد قوم را غصب نماید و ایشان را از میان ملک خودشان پیرون کند. اگر او بخواهد به پسرانش زمینی بپخشند باید از املاک خود بددهد.

۱۸ سپس، آن مرد از دری که کنار دروازه بود، مرا به اتفاقهای مقدس کاهنیان که رو به شمال بودند آورد. آنچا در انتهای سمت غربی اتفاقهای او جایی را به من نشان داد **۱۹** و گفت: «در اینجا کاهنیان گوشت قربانی جرم و قربانی گناه را می‌پزند و با آردی که هدیه می‌شود نان درست می‌کنند. این کارها را در اینجا انجام می‌دهند تا چیزی از این قربانیهای مقدس به حیاط پیرونی برده نشود و به قوم صدمه‌ای نرسد. **۲۰** بار دیگر مرا به حیاط پیرونی آورد و به هر یک از چهار گوشه حیاط برد. در هر گوشه حیاط، اتاق بزرگی به طول بیست متر و عرض پانده متر دیدم. **۲۱** دور تا دور داخل این اتاق طاقچه‌ای سنگی چسبیده به دیوار با اجرایی در زیر آن قرار داشت که برابر طیخ به کار می‌رفت.

۲۲ او به من گفت: «خادمین خانه خدا قربانیهای را که قوم تقدیم می‌کنند، در این اتفاقهای می‌پزند.»

۴۷ آن مرد بار دیگر مرا به راه ورودی خانه خدا آورد. دیدم دروازه‌ای از زیر آستانه خانه خدا به طرف مشرق جاری است و از سمت راست خانه، یعنی از سمت جنوبی قربانی می‌گذرد. **۲** سپس، مرا از راه دروازه شمالی از حیاط پیرون آورد و از آنجا دور زده، به دروازه شرقی حیاط پیرونی رفتم. در آنجا دیدم آب رودخانه از سمت جنوبی دروازه شرقی جاری بود. **۳** آن مرد با چوب اندازه‌گیری خود پانصد متر در طول رودخانه به طرف شرق اندازه گرفت و در آنجا مرا با خود از آب عبور داد. آب در این نقطه از رودخانه به قوزک پایم مرسید. **۴** پانصد متر دیگر در طول رودخانه اندازه گرفت و باز به من گفت

این است اسامی قبیله‌ها و زمین سهم هر یک از آنها: مز شمالي زمین قبیله دان که همان مز شمالي سرزمین می‌باشد، از دریاى مدیترانه تا شهر جتنون، و از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر عینون و مز بین دمشق و حمات کشیده می‌شود. ۲ سهم قبیل دیگر که بین مز شرقى اسرائیل و دریاى مدیترانه در غرب قرار می‌گیرد، به ترتیب از شمال به جنوب به شرح زیر است: آشير، نفتالی، منسى، افرایم، رئوبین، یهودا. ۳ در جنوب یهودا، زمین مخصوصی قرار دارد که از شمال به جنوب دوازده کیلومتر و نیم است و طول آن از شرق به غرب برابر طول هر یک از زمینهای قبیل اسرائیل می‌باشد. ۴ در وسط این زمین مخصوص، ملک مقدس خداوند به طول دوازده کیلومتر و نیم و عرض ده کیلومتر قرار دارد. ۱۰ کاهنان سهمی از این زمین خواهند داشت. سهم آنان از شرق به غرب دوازده کیلومتر و نیم و از شمال به جنوب پنج کیلومتر می‌باشد. خانه خداوند در وسط زمین کاهنان قرار دارد. ۱۱ این زمین برای کاهنان نسل صادوق است که مرا اطاعت نمودند و هنگامی که قوم اسرائیل و بقیه قبیله لاوی گمراه شدند و گناه وزیدند، ایشان مرا ترک نکردند. ۱۲ هنگام تقسیم زمین، این قسمت که مقدس‌ترین زمین است، سهم مخصوص ایشان باشد. زمینی که کنار آن قرار دارد محل سکونت سایر لاویان است. ۱۳ شکل و اندازه آن مثل زمین اول می‌باشد. این دو زمین روی هم دوازده و نیم کیلومتر طول و ده کیلومتر عرض دارند. ۱۴ هیچ قسمی از این زمین که ملک مقدس خداوند است، نباید فروخته یا عاوهذه و یا به کسی انتقال داده شود. این زمین مقدس و متعلق به خداوند است. ۱۵ در جنوب ملک مقدس خداوند، منطقه‌ای به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر برای استفاده عموم وجود دارد. قوم می‌توانند در آن قسمت زندگی کنند و از زمین استفاده نمایند. شهر پاید در وسط آن ساخته شود. ۱۶ این شهر به شکل مربعی به ضلع دو کیلومتر و دویست و پنجاه متر باشد. ۱۷ دور تا دور شهر یک زمین خالی به عرض صد و بیست و پنج متر برای چراگاه تعیین شود. ۱۸ دو مزرعه هر یک به طول پنج کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر، یکی در طرف شرق و دیگری در طرف غرب شهر، متصل به ملک مقدس باشد. این مزارع برای استفاده عموم اهالی شهر می‌باشد. ۱۹ تمام ساکنان شهر، از هر قبیله‌ای که باشند می‌توانند از آنها استفاده کنند. ۲۰ تمام این منطقه با ملک مقدس خداوند روی هم مربعی به ضلع دوازده و نیم کیلومتر تشکیل می‌دهند. ۲۱ زمینهای دو طرف این ناحیه مربع شکل به حاکم تعلق دارد. این زمینهای از شرق به مز شرقی اسرائیل و از غرب به مز غربی آن محلبد هستند، و از شمال به زمین یهودا و از جنوب به زمین بنیامین ختم می‌شوند. ۲۳ در جنوب زمین مخصوص، زمینهای سایر قبیل اسرائیل قرار دارند. سهم این قبیل که بین مز شرقی اسرائیل و دریاى مدیترانه در غرب قرار دارد به ترتیب از شمال به جنوب به شرح زیر است: بنیامین، شمعون، پساکار، یهولون، جاد. ۲۸ مز جنوبي جاد از تamar تا چشمده‌های مریوت قادر شده شد، و از آنجا در مسیر رودخانه مزی مصر امتداد یافته به دریاى مدیترانه می‌رسد. ۲۹ خداوند یهود می‌فرماید: «سرزمین اسرائیل باید به این ترتیب بین دوازده قبیله اسرائیل تقسیم شود.» ۳۰ شهر دوازده دارد و هر دوازده به نام یکی از قبیل اسرائیل نامیده می‌شود. طول هر یک از حصارهای شهر دو کیلومتر و دویست و پنجاه متر است. دروازه‌های حصار شمالی به نام رئوبین، یهودا و لاوی می‌باشند.

2 نیوگدینصر در سال دوم سلطنت خواهی دید. این خواب چنان او را

مضطرب کرد که سراسرمه بیمار شد و نتوانست دوباره به خواب رود. **2** پس همه منجمان، جادوگران، طالع‌بینان و ممالان خود را احضار کرد تا خواش را تعییر کنند. وقتی همه در حضورش ایستادند **3** گفت: «خواهی دیده‌ام که مرا مضطرب کرده، از شما می‌خواهم آن را برای من تعییر کنید.» **4** آنها به زبان ارامی به پادشاه گفتند: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواهان را بگویید تا تعییرش کنیم.» **5** ولی پادشاه جواب داد: «حکم من این است: اگر شما به من نگویید چه خواهی دیده‌ام و تعییرش چیست، دستور می‌دهم شما را تکه‌تکه کنند و خانه‌هایتان را خراب نمایند!» **6** ولی اگر بگویید چه خواهی دیده‌ام و تعییرش چیست، به شما پاداش و انعام می‌دهم و عزت و افتخار می‌بخشم. حال، بگویید چه خواهی دیده‌ام و تعییرش چیست؟» **7** ایشان باز گفتند: «اگر شما خواهیتان را برای ما تعییر نکنید چطور می‌توانیم تعییرش کنیم؟» **8** پادشاه جواب داد: «مطمئنم دنبال فرصلت می‌گردید که از حکم من جان به در ببرید؛ **9** ولی بدانید اگر خواب را نگویید حکم من در مورد شما اجرا خواهد شد. شما با هم توانی کرده‌اید که به من دروغ بگویید به امید اینکه باگذشت زمان این موضوع فراموش شود. خواب مرا بگویید تا من هم مطمئن شوم تعییری که می‌کنید درست است.» **10** حکیمان در جواب پادشاه گفتند: «در تمام دنیا کسی پیدا نمی‌شود که تواند این خواسته پادشاه را انجام دهد. تا به حال هیچ پادشاه یا حاکمی، از منجمان و جادوگران و طالع‌بینان خود چنین چیزی خواسته است.» **11** آنچه که پادشاه می‌خواهد ناممکن است. هیچ کس جز خدایان نمی‌تواند به شما بگویید چه خواهی دیده‌اید. **12** پادشاه وقتی این را شنید چنان خشنگی‌گشید که فرمان قتل تمام حکیمان بابل را صادر کرد. **13** دنیال بارانش جزو کسانی بودند که می‌باشند کشته شوند. **14** اما دنیال نزد اریوک رئیس جلال‌دان که مأمور اجرای فرمان بود، رفت و با حکمت و بصیرت در این باره با او سخن گفت. دنیال پرسید: «چرا پادشاه چنین فرمانی صادر کرده است؟» آنگاه اریوک تمام ماجرا را برای دنیال تعریف کرد. **15** پس دنیال به حضور پادشاه رفت و از او مهلت خواست تا خواب او را تعییر کند. **16** سپس به خانه رفت و موضوع را با پاران خود حفظ، میشائل و عزربا در میان نهاد. **17** او از ایشان خواست که از خدای آسمانها درخواست نمایند تا بر ایشان رحم کند و نشان دهد که پادشاه چه خواهی دیده و تعییرش چیست، میادا با سایر حکیمان کشته شوند. **18** همان شب در رؤیا آن راز بر دنیال آشکار شد و او خدای آسمانها را ستایش نموده، **19** گفت: «بر نام خدا تا ابد سیاس باد! زیرا حکمت و توانایی از آن اوست، **20** وقتها و زمانها در دست اوست و اوست که پادشاهان را عزل و نصب می‌کند. اوست که به حکیمان، حکمت و به دنیایان، دنایی می‌بخشد. **21** اوست که اسرار عمیق و نهان را آشکار می‌سازد. او نور است و آنچه را که در تاریکی مخفی است، می‌داند. **22** ای خدای اجدام، از تو سپاسگزارم، زیرا به من حکمت و توانایی بخشیده‌ای و دعای ما را اجابت کرده، مرا از خواب پادشاه و معنی آن آگاه ساخته‌ام.» **23** آنگاه دنیال نزد اریوک که از طرف پادشاه دستور داشت حکیمان بابل را بکشد، رفت و گفت: «حکیمان بابل را نکش. مرا نزد پادشاه بیش تا آنچه را می‌خواهد بداند به او بگویم.» **24** پس اریوک با عجله دنیال را

در سال سوم سلطنت یهوه‌اقیم پادشاه یهودا، نیوگدینصر پادشاه بابل با سپاهیان خود به اورشلیم حمله کرد و آن را محاصره نمود. خداوند اجازه داد که او یهوه‌اقیم را به اسارت گیرد و ظروف مقاس خانه خدا را غارت کند. او کسانی را که اسیر کرده بود با خود به معبد خدای خویش در بابل برد و ظروف را در خزانه معبد گذاشت. **3** نیوگدینصر به وزیر دربار خود اشتفان دستور داد از میان شاهزادگان و اشراف زادگان یهودی اسیر شده، چند تن را انتخاب کند و زبان و علم بابلی را به آنان باد دهد. این افراد می‌باشند بدنون نقص عضو، خوش‌قیafe، با استعداد، تیزهوش و دانا، تا شایستگی خدمت در دربار را داشته باشند. **5** پادشاه مقرر داشت که در طول سه سال تعلیم و تربیت ایشان، هر روز از خوارکی که او می‌خورد و شرابی که او می‌نوشید به آنان بدهند و پس از پایان سه سال، آنها را به خدمت او بیاورند. **6** درین افرادی که انتخاب شدند، چهار جوان از قبیله یهودا به اسامی دنیال، حنینا، میشائل و عزربا بودند، **7** که وزیر دربار نامهای جدید بابلی به آنها داد. او دنیال را بلطپشتر، حنینا را شذرک، میشائل را میشک و عزربا را عزندغو نامید. **8** ولی دنیال تصمیم گرفت از خوارک و شرابی که از طرف پادشاه به ایشان داده می‌شد تخرود، زیارا باعث می‌گردید او نجس شود. پس، از عزربا دربار خواهش کرد غذای دیگری به او دهد. **9** هر چند خدا دنیال را در نظر وزیر دربار عزت و احترام بخشیده بود، **10** ولی او از تصمیم دنیال ترسید و گفت: «وقی پادشاه که خوارک شما را تعیین کرده است، بینند که شما از سایر جوانان هم سخ خود لاغر و رنگ پریده‌تر هستید ممکن است دستور دهد سرم را از تن جدا کنند!» **11** دنیال این موضوع را با مأموری که وزیر دربار برای رسیدگی به وضع دنیال، حنینا، میشائل و عزربا گمارده بود در میان گذاشت **12** و پیشنهاد کرد برای امتحان، ده روز فقط حبوبات و آب به آنها بدهد، **13** و بعد از این مدت آنان را با جوانان دیگر که از خوارک پادشاه می‌خورند مقایسه کند و آنگاه در مورد خوارک آنها نظر دهد. **14** آن مأمور موافق کرد و به مدت ده روز ایشان را امتحان نمود. **15** وقتی مهلت مقرر به سر رسید، دنیال و سه رفیق او از جوانان دیگر که از خوارک پادشاه می‌خورند سالمتر و قویتر بودند. **16** پس مأمور وزیر دربار از آن به بعد به جای خوارک و شراب تعیین شده، به آنان حبوبات می‌داد. **17** خداوند به این چهار جوان چنان درک و فهمی بخشید که ایشان توانستند تمام علوم و حکمت آن زمان را بیاموزند. از این گذشته او به دنیال توانایی تعییر خواهها و رؤیاها را نیز عطا فرمود. **18** وقتی مهاتی که پادشاه برای تعلیم و تربیت آن جوانان تعیین کرده بود به پایان رسید، وزیر دربار ایشان را به حضور پادشاه آورد. **19** نیوگدینصر با هر یک از آنها گفتگو کرد. دنیال، حنینا، میشائل و عزربا از بقیه بینندگان پس پادشاه ایشان را به خدمت گماشت. **20** پادشاه هر مسئله‌ای را که مطریه می‌کرد، حکمت و دنایی این چهار جوان را در پاسخ دادن به آن، ده مرتبه بیش از حکمت تمام جادوگران و منجمان آن دیار می‌یافت. **21** دنیال تا هنگام فتح بابل به دست کوروش پادشاه، همچنان در دربار خدمت می‌کرد.

به حضور پادشاه برد و گفت: «من یکی از اسیران یهودی را پیدا کردهام که می‌تواند خواب پادشاه را بگوید.» 26 پادشاه به دانیال گفت: «آیا تو می‌توانی بگویی چه خوابی دیده‌ام و تعبیرش چیست؟» 27 دانیال جواب داد: «هیچ حکیم، منجم، جادوگر و طالع بینی نمی‌تواند این خواسته پادشاه را به جا آورد.» 28 ولی خدایی در آسمان هست که رازها را آشکار می‌سازد. او آنچه را که در آینده می‌باید اتفاق بیفتد، از پیش به پادشاه خبر داده است. خوابی که پادشاه دیده، این است: 29 «ای پادشاه، وقیعی در خواب بودید، خدایی که رازها را آشکار می‌سازد شما را از آنچه که در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاه ساخت.» 30 اما این خواب از آنجهت که از دیگران دانایم بر من آشکار نشد، بلکه از این نظر بر من آشکار شد تا پادشاه از تعبیر آن آگاه شوند. 31 «ای پادشاه، در خواب مجسمه بزرگی را دیدید که بسیار درخشان و ترسناک بود. 32 سر این مجسمه از طلای خالص، سینه و بازوهاش از نقره، شکم و رانهاش از مفرغ، 33 ساقهایش از آهن، پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. 34 در همان حالی که به آن خیره شده بودی، سنگی بدون دخالت دست انسان از کوه جدا شد و به پاهای آهنی و گلی آن مجسمه احتسب کرد و آتها را خرد نمود. 35 سپس مجسمه، که از طلا و نقره و مفرغ و گل و آهن بود، فرو ریخت و به شکل ذرات ریز درآمد و باد آتها را مانند کاه پراکنده کرد، به طوری که اثری از آن باقی نماند. اما سنگی که آن مجسمه را خرد کرده بود کوه بزرگی شد و تمام دنیا را در برگرفت. 36 «خواب این بود، اما حال تعییر آن: 37 «ای پادشاه، شما شاه شاهان هستید، زیرا خدای آسمانها به شما سلطنت و قدرت و توانایی و شکوه بخشیده است. 38 او شما را بر تمام مردم جهان و حیوانات و پرندگان مسلط گردانیده است. سر طالعی آن مجسمه شما هستید. 39 اما وقیعی سلطنت شما به پایان رسد، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که ضعیفتر از سلطنت شما خواهد بود. پس از آن، سلطنت سومی که همان شکم مفرغین آن مجسمه باشد روی کار خواهد آمد و بر تمام دنیا سلطنت خواهد کرد. 40 پس از آن، سلطنت چهارم به ظهور خواهد شد و همچون آهن قوی خواهد بود و همه چیز را در هم کوبیده خرد خواهد کرد. 41 همان طور که دیدید پاها و انگشتیهای مجسمه قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. این نشان می‌دهد که این سلطنت تقسیم خواهد شد و بعضی از قسمتهای آن مثل آهن قوی و بعضی مثل گل ضعیف خواهد بود. 43

دانیال مقام والایی داد و هدایای ارزنده فراوانی به او بخشید و او را حاکم تمام بابل و رئیس همه حکیمان خود ساخت. 49 آنگاه پادشاه در بی دخواست دانیال، شدرک و میشک و عبدنغو را بر اداره امور مملکتی گماشت، اما خود دانیال در دربار نیوکدینصر ماند.

3 نیوکدینصر مجسمه‌ای از طلا به بلندی سه متر و پهنهای سه متر ساخت

و آن را در دشت «دورا» در سرزمین بابل بر پا نمود. 2 سپس به تمام امیران، حاکمان، والیان، قاضیان، خوانندهاران، مشاوران، وکیلان و سایر مقامات مملکت پیغام فرستاد که برای تبرک نمودن مجسمه‌اش بیانند. وقتی همه آمدنند و در برابر آن مجسمه ایستادند، 4 جارچی دربار با صدای بلند اعلام کرد: «ای مردمی که از نژادها، قومها و زیانهای گوناگون جمع شده‌اید، به فرمان پادشاه 5 وقتی صدای کُرنا و سُرنا و چنگ و بربط و ستور و نی و هر نوع ساز دیگر را بشنوید، همه باید به خاک بیفتید و مجسمه طلا را که نیوکدینصر پادشاه بر پا کرده، سجده کنید. 6 هر که از این فرمان سریچی نماید، بی درنگ به داخل کوره آتش انداخته خواهد شد.» 7 پس وقتی آلات موسیقی تواخنه شدند، همه مردم، از هر قوم و نژاد و زبان که بودند به خاک افتادند و مجسمه را سجده کردند. 8 ولی عده‌ای از بایلان نزد پادشاه رفتند و علیه پهودیان، زبان به اعتراض گشوده، گفتند: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! 10 فرمانی از پادشاه صادر شد که وقتی صدای کُرنا و سُرنا و چنگ و بربط و ستور و نی و هر نوع ساز دیگر شنیده شود، همه باید به خاک بیفتند و علیه مجسمه طلا را پرستند، 11 و اگر کسی این کار را نکند، به داخل کوره آتش انداخته شود. 12 چند یهودی به نامهای شدرک، میشک و عبدنغو، یعنی همان کسانی که بر اداره مملکتی بابل گماشته‌اید، از دستور پادشاه سریچی می‌کنند و حاضر نیستند خدايان شما را پرستند و مجسمه طلا را که بر پا نموده‌اید، سجده کنند.» 13 نیوکدینصر بسیار غضبناک شد و دستور داد شدرک، میشک و عبدنغو را به حضورش بیاورند. وقتی آنها را آورده‌اند 14 پادشاه از ایشان پرسید: «ای شدرک، میشک و عبدنغو آیا حقیقت دارد که نه خدايان مرا می‌پرستند و نه مجسمه طلا را که بر پا نموده‌ام؟ 15 حال خود را آماده کنید تا وقتی صدای آلات موسیقی را می‌شنوید به خاک بیفتند و مجسمه را سجده کنید. اگر این کار را نکنید بی درنگ به داخل کوره آتش انداخته خواهید شد؛ آنگاه بینم کدام خدایی می‌تواند شما را از دست من برهاند.» 16 شدرک، میشک و عبدنغو جواب دادند: «ای نیوکدینصر، ما لازم نمی‌بینیم در این مورد به تو جواب بدهیم. 17 اگر به داخل کوره آتش انداخته شویم، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است ما را نجات دهد. پس ای پادشاه، او ما را از دست تو خواهد رهانید. 18 ولی حتی اگر نرهاند، بدان که خدايان و مجسمه طلاي تو را سجده نخواهیم کرد.» 19 نیوکدینصر به شدت بر شدرک، میشک و عبدنغو غضبناک شد و دستور داد آتش کوره را هفت برابر بیشتر کنند 20 و چند نفر از قویترین سربازان خود را احضار کرد تا شدرک، میشک و عبدنغو را بینندند و در آتش بینندند. 21 پس آنها را محکم بستند و به داخل کوره انداختند. 22 آتش کوره که به سرپر پادشاه زیاد شده بود آنچنان شدید بود که سربازان مأمور اجرای حکم پادشاه را کشت! 23 به این ترتیب، شدرک و میشک و عبدنغو دست و پا بسته در میان شعله‌های سوزان افتادند. 24 ناگهان نیوکدینصر حیرت‌زده از جا برخاست و از مشاوران خود

پرسید: «مگر ما سه نفر را در آتش نینداختیم؟» گفتند: «بلی، ای پادشاه، چنین است.» **۲۵** بیوکدنیصر گفت: «ولی من چهار نفر را در آتش می بینم! دست و پای آنها باز است و در میان شعله‌های آتش قدم می زند و هیچ آسیبی به آنها نمی رسد! چهارمین شیوه خدایان است!» **۲۶** آنگاه بیوکدنیصر به دهانه کوره آتش نزدیک شد و فریاد زد: «ای شدرک، میشک، عبدنغو! ای خدمتگزاران خدای معugal، بیرون بایدید!» پس ایشان از میان آتش بیرون آمدند. **۲۷** سپس امیران، حاکمان، والیان و مشاوران پادشاه دور ایشان جمع شدند و دیدند آتش به بدن آنها آسیبی توانیده، موبی از سرشان سخنی نشده، اثری از سوتگی روی لباسشان نیست و حتی بوی دود نیز نمی دهندا! **۲۸** آنگاه بیوکدنیصر گفت: «ستایش بر خدای شدرک، میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد تا خدمتگزاران خود را که به او توکل کرده بودند تعجات دهد. آنها فرمان پادشاه را اطاعت نکردند و حاضر شدند بمیرند، ولی خدایی را جز خدای خود پوشش و بندگی نکنند.» **۲۹** «پس فرمان من این است: از هر نژاد و قوم و زیان، هر کس بر ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو سخنی بگوید، تکه خواهد شد و خانه‌اش خراب خواهد گردید؛ زیرا هیچ خدایی مانند خدای ایشان نمی تواند اینچنین بندگانش را نجات بخشد.» **۳۰** پادشاه به شدرک و میشک و عبدنغو مقام والاتری در سرزمین بایل داد.

۴ بیوکدنیصر پادشاه، این پیام را برای تمام قومهای دنیا که از نژادها و زبانهای گوناگون بودند، فرستاد: با درود فراوان! **۲** می خواهم کارهای عجیبی را که خدایی معugal در حق من کرده است برای شما بیان کنم. **۳** کارهای او چقدر بزرگ و شگفت‌انگیز است. پادشاهی او جاودانی است و سلطنتش بی‌زواں! **۴** من بیوکدنیصر در ناز و نعمت در قصر خود زندگی می کرم. **۵** یک شب خوابی دیدم که مر سخت به وحشت انداخت. **۶** دستور دادم تمام حکیمان بایل را احضار کنند تا خوابم را تعبیر نمایند. **۷** وقتی همه منجمان، جادوگران، فالگیران و طالع‌بینان آمدند، من خوابم را برای ایشان تعریف کردم، اما آنها توانستند آن را تعبیر کنند. **۸** سراججام دانیال مردی که نام خدایی من بلطغشسر بر او گذاشته شده و روح خدایان مقدس در توست، به حضور من آمد و من خوابی را که دیدم بودم برای او بازگو کردم، گفتمن: «ای بلطغشسر، رئیس حکیمان، می دانم که روح خدایان مقدس در توست و دانستن هیچ رازی برای تو مشکل نیست. به من بگو معنی این خوابی که دیدهام چیست: **۹** درخت پسیار بلند دیدم که در وسط زمین روپیده بود.

سخنان او هنوز تمام نشده بود که صدایی از آسمان گفت: «ای بیوکدنیصر پادشاه، این پیام برای توست: قدرت سلطنت از تو گرفته می شود.» **۱۰** از میان انسانها راندگان شوی و با حیوانات صحرا به سر بری و مانند گاو علف می خوری. هفت سال به این ترتیب می گذرد تا بدانی دنیا در تسلط خدای معugal است و او حکومت بر ممالک دنیا را به هر که اراده کند می بخشد.» **۱۱** در همان ساعت این پیشگویی بر بیوکدنیصر انجام شد. او از میان انسانها رانده شده، مانند گاو علف می خورد و بدنش با شیشم آسمان تر می شد. موهاش مثل پرهای عقاب دراز شد و ناخنهاش همچون چنگال پرندگان گردید. **۱۲** در پایان هفت سال، من که بیوکدنیصر هستم وقتی سرم را بلند کردم و به آسمان چشم دوختم عقلم به من بازگشت. آنگاه خدای متعال را پرستش کردم و آن وجود ابدی را که سلطنت می کند و سلطنتش جاودانی

ای پادشاه، خدای متعال به جدت نیوگذینصر، سلطنت و عظمت و افتخار بخشید. **19** چنان عظمتی به او داد که مردم از هر قوم و نژاد و زبان از او می ترسیدند. هر که را می خواست می کشت و هر که را می خواست زنده نگاه می افرازید. **20** اما او مستبد و متکبر و مغور شد، پس خدا او را از سلطنت برکنار کرد و شکوه و جلالش را از او گرفت. **21** از میان انسانها رانده شد و عقل انسانی او به عقل حیوانی تبدیل گشت. با گورخران به سر می برد و مثل گاو علف می خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می شد تا سرانجام فهمید که دنیا در تسلط خدای متعال است و او حکومت بر مالک دنیا را به هر که اراده کند، می بخشد. **22** «اما تو ای پلشسر که بر تخت نیوگذینصر نشسته‌ای، با اینکه این چیزها را می دانستی، ولی فروتن نشیدی. **23** تو به خداوند آسمانها بی حرمتی کردی و جامه‌های خانه او را به اینجا آورده، با بزرگان و زنان و کنیزات در آنها شراب نوشیدی و بتهای خود را که از طلا و نقره، مفرغ و آهن، چوب و سنگ ساخته شده‌اند که نه می بینند و نه می شنوند و نه چیزی می فهمند»، پرستش کردی؛ ولی آن خدا را که زندگی و سرنوشت در دست اوست تمجید ننمودی. **24** پس خدا آن دست را فرستاد تا این پیام را پویسید: «منا، منا، ثغیل، فرسین». **25** معنی این نوشته چنین است: «منا یعنی "شمرده شده". خدا روزهای سلطنت تو را شمرده است و دوره آن به سر رسیده است. **27** ثغیل یعنی "وزن شده". خدا تو را در ترازوی خود وزن کرده و تو را ناقص یافه است. **28** فرسین یعنی " تقسیم شده". مملکت تو تقسیم می شود و به مادها و پارس‌ها داده خواهد شد.» **29** پس به فرمان پلشسر، لباس ارغوانی سلطنتی را به دانیال پوشانیدند، طوق طلا را به گردنش انداختند و اعلان کردند که شخص سوم مملکت است. **30** همان شب پلشسر، پادشاه بابل کشته شد **31** و داریوش مادی که در آن وقت شصت و دو ساله بود بر تخت سلطنت نشست.

6 داریوش صد و پیست حاکم بر تمام مملکت گماشت تا آن را اداره کنند، **2** و سه وزیر نیز منصوب نمود تا بر کار حاکمان نظارت کرده، از منافع پادشاه حفاظت نمایند. **3** طولی نکشید که دانیال به دلیل دانایی خاصی که داشت نشان داد که از سایر وزیران و حاکمان باگفایت‌تر است. پس پادشاه تضمیم گرفت اداره امور مملکت را به دست او بسپارد. **4** این امر باعث شد که سایر وزیران و حاکمان به دانیال حسادت کنند. ایشان سعی کردند در کار او ایجاد و اشتباهی پیدا کنند، ولی موقع نشندند؛ زیرا دانیال در اداره امور مملکت درستکار بود و هیچ خطأ و اشتباهی از او سر نمی زد. **5** سرانجام به یکدیگر گفتند: «ما هرگز نمی توانیم ایرادی برای مitemم ساختن او پیدا کیم. فقط بوسیله مذهبیش می توانیم او را به دام افکیم. **6** آنها نزد پادشاه رفتند و گفتند: «داریوش پادشاه تا ابد زنده بماند! **7** ما وزیران، امیران، حاکمان، والیان و مشاوران، پیشنهاد می کنیم قانونی وضع کنید و دستور اکید بدھید که مدت سی روز هر کس درخواستی دارد تهای از پادشاه بطلبد و اگر کسی آن را از خدا یا انسان دیگری بطلبد در چاه شیران انداخته شود. **8** ای پادشاه، درخواست می کنیم این فرمان را امضا کنید تا همچون قانون مادها و پارس‌ها لازم الاجرا و تغییرناپذیر شود.» **9** پس داریوش پادشاه این فرمان را نوشت و امضا کرد. **10** وقتی دانیال از صدور فرمان پادشاه آگاهی یافت رهسپار

است، ستایش نمود. **35** تمام مردم دنیا در برابر او هیچ شمرده می شوند. او در میان قدرت‌های آسمانی و در بین آدمیان حاکم آنچه می خواهد می کند. هیچ کس نمی تواند مانع او شود و یا او را مورد بازخواست قرار دهد. **36** وقتی عقلم به سرم بازگشت، شکوه و عظمت سلطنت خود را باز یافتم. مشاوران و امیران نزد من بازگشتند و من بر تخت سلطنت نشستم و عظمتم بیشتر از پیش شد. **37** اکنون من، نیوگذینصر، فرمانروای آسمانها را که تمام اعمالش درست و بر حق است حمد و سپاس می گویم و نام او را به بزرگی یاد می کنم. او قادر است آنانی را که متکرند، پست و خوار سازد.

5

یک شب بل疏سر پادشاه ضیافت بزرگی ترتیب داد و هزار نفر از بزرگان مملکت را به باده‌نوشی دعوت کرد. **2** وقتی بل疏سر سرگم شرایحواری بود، دستور داد که جامه‌های طلا و نقره را که جدش نیوگذینصر از خانه خدا در اورشیم به بابل آورده بود، بیاورند. وقتی آنها را آورده‌ند، پادشاه و بزرگان و زنان و کنیزان پادشاه در آنها شراب نوشیدند و بتهای خود را که از طلا و نقره، مفرغ و آهن، چوب و سنگ ساخته شده بود، پرسش کردند. **5** اما در حالی که غرق عیش و نوش بودند، ناگهان انگشت‌های دست انسانی بیرون آمده شروع کرد به نوشن روی دیواری که در مقابل چراغدان بود. پادشاه با چشمان خود دید که آن انگشت‌های می‌نوشتند **6** و از ترس رنگش پید و چنان وحشتزده شد که زانوهاشیش به هم می خورد و نمی توانست روی پاهاش بایستد. **7** سپس، فریاد زد: «جادوگران، طالع بینان و منجمان را بیاورید! هر که بتواند نوشته روی دیوار را بخواند و معنی اش را بگویند. **9** ترس و وحشت پادشاه بیشتر شد! بزرگان نیز به وحشت افتدند. **10** اما وقتی ملکه مادر از جیران باخبر شد، با شتاب خود را به تالار ضیافت رساند و به پلشسر گفت: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! ترسان و مضطرب نباش. **11** در مملکت تو مردی وجود دارد که روح خدایان مقدس در اوست. در زمان جدت، نیوگذینصر، او نشان داد که از بصیرت و دانایی و حکمت خدایی بrixوردار است و جدت او را به ریاست منجمان و جادوگران و طالع بینان و رمالان منصوب کرد. **12** این شخص دنیال است که پادشاه او را بطل疏سر نامیده بود. او را احضار کن، زیرا او مرد حکیم و دانایی است و می تواند خوبهای را تعییر کند، اسرار را کشف نماید و مسائل دشوار را حل کند. او معنی نوشته روی دیوار را به تو خواهد گفت. **13** پس دانیال را به حضور پادشاه آورده‌ند. پادشاه از او پرسید: «آیا تو همان دانیال از اسرار یهودی هستی که نیوگذینصر پادشاه از سرزمین یهودا به اینجا آورد؟ **14** شنیده‌ام روح خدایان در توست و شخصی هستی پر از حکمت و بصیرت و دانایی. **15** حکیمان و منجمان من سعی کردند آن نوشته روی دیوار را بخوانند و معنی اش را به من بگویند، ولی نتوانستند. **16** دریاره تو شنیده‌ام که می توانی اسرار را کشف نمایی و مسائل مشکل را حل کنی. اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و معنی آن را به من بگویی، به تو لباس ارغوانی سلطنتی را می پوشانم، طوق طلا را به گردنت می اندازم و تو را شخص سوم مملکت می گردانم. **17** دانیال جواب داد: «این انعم‌ها را برای خود نگاه دار یا به شخص دیگری بده؛ ولی من آن نوشته را خواهم خواند و معنی اش را به تو خواهم گفت. **18**

خانه‌اش شد. هنگامی که به خانه رسید به بالاخانه رفت و پنجه‌ها را که رو به اورشلیم بود، باز کرد و زانو زده دعا نمود. او مطابق معمول روزی سه بار نزد خدای خود دعا می‌کرد و او را پرستش می‌نمود. ۱۱ وقتی دشمنان دانیال او را در حال دعا و درخواست حاجت از خدا دیدند، ۱۲ همه با هم نزد پادشاه رفتند و گفتند: «ای پادشاه، آیا فرمانی امعنا نفرمودید که تا رسی روز کسی نایاب درخواست خود را از خدای یا انسانی، غیر از پادشاه، بطلبند و اگر کسی از این فرمان سرپیچی کند، در چاه شیران انداخته شود؟» پادشاه جواب داد: «آری، این فرمان همچون فرمان مادها و پارس‌ها لازم‌الاجرا و تغییرناپذیر است.»

۱۳ آنگاه به پادشاه گفتند: «این دانیال که یکی از اسرائیل یهودی است روزی سه مرتبه دعا می‌کند و به پادشاه و فرمانی که صادر شده اعتنا نماید. ۱۴ وقتی پادشاه این را شنید از اینکه چنین فرمانی صادر کرده، سخت ناراحت شد و تصمیم گرفت دانیال را نجات دهد. پس تا غروب در این فکر بود که راهی برای نجات دانیال بیابد. ۱۵ آن اشخاص به هنگام غروب دوباره نزد پادشاه بازگشتهند و گفتند: «ای پادشاه، همان‌طور که می‌دانید، طبق قانون مادها و پارس‌ها، فرمان پادشاه غیرقابل تغییر است.» ۱۶ پس سرانجام پادشاه دستور داد دانیال را بگیرند و در چاه شیران بیندازند. او به دانیال گفت: «خدای تو که همیشه او را عبادت می‌کنی تو را برهانند.» سپس او را به چاه شیران انداختند. ۱۷ سنگی نیز آوردند و بر دهانه چاه گذاشتند. پادشاه با انگشت خود و انگشترهای امیران خویش آن را مهر کرد تا کسی نتواند دانیال را نجات دهد. ۱۸ سپس به کاخ سلطنتی بازگشت و بدون اینکه لب به غذا بزند یا در بزم شرکت کند تا صحیح بیدار ماند. ۱۹ روز بعد، صحیحی زود پرخاست و با عجله به سر چاه رفت، ۲۰ و با صدای اندوهگین گفت: «ای دانیال، خدمتگار خدای زنده، آیا خدایت که همیشه او را عبادت می‌کردی تو نیست تو را از چنگال شیران نجات دهد؟» ۲۱ آنگاه صدای دانیال به گوش پادشاه رسید: «پادشاه تا ابد زنده بماند! ۲۲ آری، خدای من فرشته خود را فرساند و دهان شیران را بست تا به من آسیبی نرساند، چون من در حضور خدا بی‌تقصیرم و نسبت به تو نیز خطای نکرده‌ام.» ۲۳ پادشاه بی‌نهایت شاد شد و دستور داد دانیال را از چاه بیرون آورند. وقتی دانیال را از چاه بیرون آوردند هیچ آسیبی ندیده بود، زیرا به خدای خود توکل کرده بود. ۲۴ آنگاه به دستور پادشاه افرادی را که دانیال را متهشم کرده بودند، آوردند و ایشان را با زنان و فرزندانشان به چاه شیران انداختند. آنان هموز به ته چاه رسیده بودند که شیران پاره‌پاره شدن کردند! ۲۵ سپس داریوش پادشاه، این پیام را به تمام قومه‌ای دنیا که از نژادها و زیانهای گوناگون بودند، نوشت: «با درود فراوان! «بدین وسیله فرمان می‌دهم که هر کس در هر قسمت از قلمرو پادشاهی من که باشد، باید از خدای دانیال پرسید و به او احترام بگذارد؛ زیرا او خدای زنده و جاودان است و سلطنتش بی‌زوال و بی‌پایان می‌باشد. ۲۶ اوست که نجات می‌بخشد و می‌رهاند. او معجزات و کارهای شگفت‌انگیز در آسمان و زمین انجام می‌دهد. اوست که دانیال را از چنگ شیران نجات داد.» ۲۷ به این ترتیب دانیال در دوران سلطنت داریوش و کوروش پارسی، موفق و کامیاب بود.

۷ در سال اول سلطنت بلشصر پادشاه بابل، یک شب دانیال خوانی دید و آن را نوشت. این است شرح خواب او: ۲ من، دانیال، در خواب دریاب پهناوری دیدم که در اثر وزش باد از هر سو، متلاطم شد. ۳ سپس چهار و حش

هزگ از دریا بیرون آمدند. هر کدام از آنها با دیگری تفاوت داشت. ۴ اولی شبیه شیر بود، اما بالهای عقاب داشت! وقتی به آن خیره شده بود بالهایش کنده شد و دیگر توانست پرواز کند و مانند انسان روی دو پایش بر زمین ایستاد و عقل انسان به او داده شد. ۵ وحش دوم شبیه خرس بود و روی پاهایش ایستاد و آماده حمله شد. در میان دندانهایش سه دندنه دیدم و صدایی شنیدم که به آن وحش می‌گفت: «برخیز و هر چه می‌توانی گوشت بخور!» ۶ سومین وحش شبیه پلنگ بود. او بر پشتش چهار بال مثل بالهای پلنگ‌گان داشت و دارای چهار سر بود! به این وحش اقتدار و تسلط بر مردم داده شد. ۷ سپس در خواب وحش چهارم را دیدم که بسیار هولناک و نیرومند بود. این وحش قربانیان خود را با دندانهای بزرگ و آهینه‌سی پاره‌پاره کرد و بقیه را زیر پاهایش له نمود. این وحش از سه وحش دیگر متفاوت بود و ده شاخ داشت. ۸ وقتی به شاخهایش خیره شده بودم، ناگهان یک شاخ کوچک دیگر از میان آنها ظاهر شد و سه تا از شاخهای اول از ریشه کنده شدند. این شاخ کوچک اینگاه شد و سه تا از شاخهای خیره شده بودند. همان‌طور که دیدم این شاخ کوچک را از شاخهای این را می‌دانم. ۹ آنگاه تختهایی دیدم که برای داروی برقرار شد و «قدیم‌الایام» بر تخت خود نشست. لباس او همچون برف، سفید و موی سرش مانند پشم، خالص بود. تخت او شعله‌ور بود و بر چرخهای آتشین قرار داشت. ۱۰ وردهای از آتش در برایش جریان خود را داشت. هزاران نفر او را خدمت می‌کردند و میلیونها نفر در حضور ایستاده بودند. آنگاه دفترها برای داروی گشوده شد. ۱۱ سپس آن وحش چهارم را دیدم که کشته شد و بدنش در آتش سوزانده شد، زیرا شاخی که او داشت سختانه تکبیرآمیز می‌گشت. ۱۲ قدرت سلطنت سه وحش دیگر را ایشان گرفته شد، ولی اجازه داده شد مدتی همچنان زنده بمانند. ۱۳ آنگاه در رویاهای شبانه خود دیدم کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد. او نزد «قدیم‌الایام» رسید و به حضور وی آورده شد. ۱۴ و اقتدار و جلال و قدرت سلطنتی به او داده شد تا همه قومها از هر زیان و نزد او را خدمت کنند. قدرت او ابدی و سلطنتش بی‌زوال است. ۱۵ من، دانیال، از تمام آنچه دیده بودم گیج و مضطرب شدم. ۱۶ پس به یکی از کسانی که کنار تخت ایستاده بود تندیک شده، معنی این رؤیا را از او پرسیدم و او نیز آن را اینچین شرح داد: «این چهار وحش بزرگ، چهار پادشاه هستند که بر زمین سلطنت خواهند کرد. ۱۷ ولی سرانجام برگردیگان خدای متعال قدرت سلطنت را به دست خواهند گرفت، و تا ابد الایاد حکومت خواهند کرد.» ۱۸ همچنین دریاب را از سه وحش دیگر متفاوت بود سوال کرد، آنکه سپس درباره وحش چهارم که از سه وحش دیگر متفاوت بود سوال کرد، هولناک بود و با دندانهای آهنهای و چنگالهای مفرغین، قربانیان خود را پاره‌پاره می‌کرد و بقیه را زیر پاهایش له می‌نمود. ۱۹ همچنین دریاب آن ده شاخ و شاخ کوچکی که بعد برآمد و نیز دریاب سه تا از آن ده شاخ که از ریشه کنده شد، سوال کرد، یعنی شاخی که چشم داشت و از دهانش سختانه تکبیرآمیز بیرون می‌آمد و از شاخهای دیگر بلندتر بود؛ ۲۰ چون دیده بودم که این شاخ با برگردیگان خدا جنگ کرده، بر آنها پیروز شد، ۲۱ تا اینکه «قدیم‌الایام» آمد و داروی را آغاز کرده، از برگردیگان خدای متعال حمایت نمود و زمانی رسید که قدرت سلطنت به ایشان واگذار شد. ۲۲ او به من گفت: «وحش چهارم، سلطنت چهارم است که بر زمین ظهور خواهد کرد. این سلطنت از سلطنت‌های دیگر متفاوت خواهد بود و تمام مردم دنیا را پاره‌پاره کرده زیر پاهایش له خواهد نمود. ۲۳ ده شاخ او ده پادشاه هستند که از این سلطنت به قدرت

می‌رسند. سپس پادشاهی دیگر روی کار خواهد آمد که با سه پادشاه پیشین فرق خواهد داشت و آنها را سرکوب خواهد کرد. 25 او بر ضد خدای متعال سخن خواهد گفت و بر بزرگی‌گان او ظلم خواهد کرد و خواهد کوشید تمام قوانین و ایعاد مذهبی را درگیرگون سازد. بزرگی‌گان خدا به مدت سه سال و نیم در زیر سلطنه او خواهند بود. 26 «اما پس از آن، داوری آغاز خواهد شد و قدرت سلطنت این پادشاه از او گرفته شده به کلی از بین خواهد رفت.

27 آنگاه قدرت و عظمت تمام سلطنتی‌های دنیا به بزرگی‌گان خدای متعال واگذار خواهد شد. سلطنت خدای متعال سلطنتی جاودانی خواهد بود و تمام پادشاهان جهان او را عبادت و اطاعت خواهند کرد.» 28 این بود خوابی که دیدم. وقتی بیدار شدم، بسیار آشفته بودم و از ترس زنگ پریله بود، اما خواب را برای کسی تعریف نکدم.

8

در سال سوم سلطنت بشصر، خوابی دیگر دیدم. 2 در خواب دیدم که در شهر سلطنتی شوش واقع در استان عیلام، در کنار رودخانه اولای ایستاده قدرتمندان و قوم مقدس خدا خواهد نمود و دست به کشتار خود را عملی خواهد کرد و با یک حمله غافلگیر کننده عده زیادی را از بین خواهد برد. آنقدر مغور خواهد شد که بر ضد «سرور سروران» خواهد برشاست، ولی سرانجام تابود خواهد گردید اما همه با قدرت بشیری. 26 «خوابی را نیز که دریاره قربانیهای روزانه صبح و عصر دیدی به وقوع خواهد پیوست. ولی تو این خواب را مخفی نگه دار، زیرا در آینده بسیار دور واقع خواهد شد.» 27 آنگاه دیده بودم فکر می‌کردم، ناگهان یک بزر از غرب ظاهر شد. او آنقدر سریع می‌دوید که موقع دویدن پاهاش به زمین نمی‌رسید. این بزر که یک شاخ بلند در وسط چشمانش داشت 6 با تمام قدرت به طرف آن فوج دو شاخ دوید. 7 سپس با غضب بر فوج حمله برد و دو شاخ را شکست و او را که بارای برابری نداشت به زمین کوپید و پایمال کرد، و کسی نبود او را از دستش نجات دهد. 8 بزر بسیار بزرگ شد، ولی در حالی که در اوج قدرت بود ناگهان شاخش شکست و به جای آن چهار شاخ بلند در چهار جهت مختلف درآمد. 9 از یکی از این شاخها، شاخ کوچکی درآمد و طولی نکشید که رو به جنوب و مشرق و به طرف سرزمین زیبای اسرائیل رشد کرد و 10 آنقدر قوی شد که بر ضد قوای آسمانی برخاست و بعضی از ستارگان را به زمین ریخت و پایمال کرد. 11 او حتی بر ضد «فرمانده فواز آسمانی» قیام کرده، مانع تقديم قربانیهای روزانه به او شد و خانه مقدس او را ویران ساخت. 12 به خاطر گناه قوم به او اجازه داده شد قوی شود و عدالت را پایمال کرد. آن شاخ هر چه خواست انجام داد و حقیقت و عدالت را پایمال کرد. 13 سپس شنیدم که دو فرشته مقدس با هم گفتگو می‌کردند. یکی از آنها از دیگری پرسید: «تا به کی این وضع ادامه پیدا خواهد کرد؟ تا به کی قربانیهای روزانه تقديم نخواهد شد؟ تا به کی عصیان باعث ویرانی خواهد شد؟ تا به کی معبد و قوای آسمانی پایمال خواهد شد؟» 14 شنیدم که فرشته دیگر جواب داد: «هزار و صد و پنجاه روز طول خواهد کشید و در این مدت قربانیهای روزانه صبح و عصر تقديم نخواهد شد. سپس معبد دوباره اجی خواهد گردید.» 15 وقتی سعی می‌کردم معنی این خواب را بفهمم، ناگهان وجودی شبیه انسان در برابر من ایستاد، 16 و صدایی از آن سوی رودخانه اولای شنیدم که گفت: «ای جبراییل، معنی این خواب را به دانیال بگو.» 17 پس جبرایل به طرف من آمد و من وحشت کردم و رو به زمین افadam. او

9 در نخستین سال داریوش مادی (پسر خشاپیارشا) که بر بایلی‌ها حکومت می‌کرد، 2 پله، در نخستین سال سلطنت او، من، دانیال، با خواندن کتب مقدس متوجه کلام خداوند به ارمایان نبی شدم که فرموده بود ویرانی اورشليم هفتاد سال طول خواهد کشید. 3 پس دست دعا و التمس به سوی خداوند دراز کردم و روزه گرفتم، پلاس پوشیدم و خاکستر بر سرم ریختم 4 و در دعا اعتراف کرده، گفتم: «ای خداوند، تو خدای بزرگ و مهمب هستی. تو همیشه به وعده‌هایت وفا می‌کنی و به کسانی که تو را دوست دارند و اوامر تو را اطاعت می‌کنند، رحمت می‌نمایی. 5 ولی ما گناه کرده و مرتکب شرارت شده‌ایم، ما سرکش و خطکاریم و از دستورهای تو سریچی نموده‌ایم. 6 به سخنان اینیا که خدمتگرگاران تو بودند و پیام تو را به پادشاهان و بزرگان و اجداد و افاد قوم ما سراندند، گوش نداده‌ایم. 7 «ای خداوند، عدالت از آن توست و شمندگی از آن ما، ما که از اهالی یهودا و اورشليم و تمام اسرائیل هستیم و به سبب خیانتی که به تو کرده‌ایم، در سرزمینهای دور و نزدیک پراکنده شده‌ایم. 8 آری، ای خداوند، ما و پادشاهان و بزرگان و اجداد ما روسوا شده‌ایم زیرا به تو گناه کرده‌ایم. 9 اما تو پیشنشنده و مهیان هستی و کسانی را که به تو گناه کرده‌اند می‌بخشی. 10 ای خداوند، ای خدای ما، ما از تو سریچی کرده‌ایم و قوانین تو را که به وسیله اینیات به ما داده‌ایم، زیر پا گذاشته‌ایم. 11 تمام بنی اسرائیل از احکام تو سریچی کرده، از تو برگشته‌اند و به صدایت گوش نداده‌اند. همه ما به تو گناه کرده‌ایم و به همین سبب لعنه‌هایی که در کتاب تورات خدمتگزاروت موسی نوشته شده، بر سر ما آمده است. 12 هر چه

درباره یک جنگ بزرگ بود که در آینده به وقوع می‌پوست. **۲** در آن روزها من، دانیال، سه هفتاد نام در ماتم بودم. **۳** در این مدت نه خوارک کافی خوردم، نه لب به گوشت و شراب زدم و نه ظاهرم را آراستم. **۴** روز پیست و چهارم اولين ماه سال در کنار رود بزرگ دجله ایستاده بودم. **۵** وقتی به بالا نگاه کدم ناگهان مردی را دیدم که لباس کتان پوشیده و کمرنده از طلای خالص به کمر پسته بود. بدن او مانند گوهر می‌درخشید، صورتش برق می‌زد و چشمانش مثل شعله‌های آتش بود. بازوها و پاهایش مانند مفرغ صیقلی شده و صدایش شبیه غوغای گروههای بی شمار مردم بود. **۶** آن عده‌ای که در آنجا ایستاده بودیم، تنها من، دانیال، آن رؤیا را دیدم. آنچنان ترسی همراهان مرا فرا گرفت که گریختند و خود را پنهان کردند. **۷** من تنها ماندم و به آن رؤیای حریت انگیز چشم دوختم. رنگ پریده بود و رمق و توانی در من نمانده بود. **۸** وقتی آن مرد با من سخن گفت من روی خاک افadam و از حال رفتم. **۹** اما دستی مرا لمس نمود و مرا بر دستها و زانوهای لزاقم بلند کرد. **۱۰** او به من گفت: «ای دانیال، ای مرد محبوب خدا، بrix و به آنچه می‌خواهم به تو بگوییم با دقت گوش بده! زیرا برای همین نزد تو فرستاده شدما». پس در حالی که هنوز می‌لرزیدم سر پا ایستادم. **۱۱** سپس او گفت: «ای دانیال، نترس! چون از همان روز اول که در حضور خدای خود روزه گرفتی و از او خواستی تا به تو فهم بدهد، درخواست تو شنیده شد و خدا همان روز مرا نزد تو فرستاد. **۱۲** اما فرشته‌ای که بر مملکت پارس حکمرانی می‌کند پیست و یک روز با من مقاومت کرد و مانع آمدن من شد. سرانجام میکائیل که یکی از فرشته‌گان اعظم است، به باری من آمد **۱۳** و من توانستم به اینجا بیایم تا به تو بگویم که در آینده برای قومت چه روزی خواهد داد؛ زیرا این رؤیا مربوط به آینده است. **۱۴** تمام این مدت سر را به زیر اندام خودم و نمی‌توانستم کلمه‌ای حرف بزنم. **۱۵** آنگاه آن فرستاده که شبیه انسان بود لیهایم را لمس کرد تا توانستم باز سخن بگویم. من به او گفتتم: «ای سرورم، این رؤیا به قدری مرا به وحشت اندامخه که دیگر قوتی در من نمانده است؛ **۱۶** پس چگونه می‌توانم با شما حرف بزنم؟ دیگر توان ندارم و به سختی نفس می‌کشم.» **۱۷** او باز مرا لمس کرد و من قوت گرفتم. **۱۸** او گفت: «ای مرد محبوب خدا، نترس! سلامتی بر تو باد! دلیر و قوی باش!» وقتی این را گفت قوت گرفت. سپس گفتتم: «ای سرورم، حال، سخن بگویید، زیرا به من قوت دادید.» **۱۹** او گفت: «می‌دانی چرا نزد تو آمده‌ام؟ آمده‌ام تا بگویم در «کتاب حق» چه نوشته شده است. وقتی از نزد تو بازگردم، به چنگ فرشته‌ای که بر پارس حکمرانی می‌کند خواهم رفت و پس از او با فرشته‌ای که بر یونان حکمرانی می‌کند خواهد چنگید. در این جنگها فقط میکائیل، نگهبان قوم اسرائیل، مرا باری خواهد کرد.»

۱۱ سپس آن فرستاده آسمانی گفت: «من همان کسی هستم که فرستاده شدم تا داریوش مادی را در سال اول سلطنتش تقویت و حمایت کنم. **۲** اما حال می‌خواهم به تو نشان دهم چه وقاری در آینده رخ خواهد داد: در مملکت پارس سه پادشاه دیگر به سلطنت خواهد بود و بوسیله ثروتش، چهارم روزی کار خواهد آمد که از همه ثروتمندتر خواهد بود و باشیده ثروتش، قدرت کسب کرده همه را بر ضد یونان تحریک خواهد کرد. **۳** سپس پادشاه نیزه‌مندی روزی کار خواهد آمد. قلمرو سلطنت او وسیع خواهد بود. او هر چه بخواهد انجام خواهد داد. **۴** اما در اوج قدرت، سلطنتش از هم خواهد پاشید

درباره ما و رهبرانمان گفته بودی به وقوع پیوسته است. آن بلاعظیمی که در اورشلیم بر سر ما آمد در هیچ جای دنیا دیده نشده است. **۱۳** این بلاف طبق آنچه در تورات موسی نوشته شده بر سر ما آمد، ولی با وجود این باز نخواستیم از گناهانمان دست بکشیم و آنچه را درست است به جا آوریم تا تو از ما راضی شوی. **۱۴** بنابراین، تو که مراقب کارهای ما بودی ما را تبیه کردی زیرا تو ای خداوند، خدای ما، همیشه عادلانه عمل می‌کنی؛ با وجود این ما به تو گوش فرا ندادیم. **۱۵** «ای خداوند، خدای ما، تو با قدرت قوم خود را از مصر بیرون آوردی، و نام تو در میان قومها معروف شد چنانکه امروز می‌بینیم. هر چند ما گناه کردہایم و پر از شرارت هستیم، **۱۶** ولی ای خداوند، تمام می‌کنیم به خاطر امانت، خشم و غضبیت را از شهر مقدس است اورشلیم برگداشی، زیرا قوم تو و شهر تو به سبب گناهان ما و شرارت اجداد ما مورد تمسخر همسایگان واقع گردیده‌اند. **۱۷** «ای خدای ما، دعای خدمتگزار خود را بشنو! به تمام من توجه فرمای! به خاطر خداوندیت بر خانه مقدس است که ویران شده نظر لطف پیدا زد! **۱۸** ای خدای من، گوش بده و دعای ما را بشنو. چشمانت را باز کن و خراجی شهری را که نام تو بر آن است، بین. ما به سبب شایستگی خود از تو درخواست کمک نمی‌کیم، بلکه به خاطر رحمت عظیم تو! **۱۹** «ای خداوند، دعای ما را بشنو و گناهان ما را بیخش. ای خداوند، به درخواست ما گوش بده و عمل نما و به خاطر خودت، ای خدای من، تأخیر نکن، زیرا نام تو بر این قوم و بر این شهر می‌باشد.» **۲۰** زمانی که مشغول دعا بودم و به گناهان خود و گناهان قوم خود اسرایل اعتراف می‌کردم و از خداوند، خدایم برای شهر مقدس است اورشلیم تمام می‌نمودم، **۲۱** جبرائل که او را در خواب قبلی دیده بودم، با سرعت پرواز کرد و هنگام قربانی عصر نزد من رسید **۲۲** و به من گفت: «دانیال، من آدمام به تو فهم بیخشتم تا بیانی این اسرار را بفهمی. **۲۳** همان لحظه که مشغول دعا شدی، جواب دعای تو داده شد و من آمده‌ام تو را از آن آگاه سازم، زیرا خدا تو را بسیار دوست دارد. پس، حال، دقت کن تا آنچه را که درباره خوابت می‌گوییم، بفهمی. **۲۴** به امر خدا برای قوم تو و شهر مقدس تو هفتاد «هفتنه» طول خواهد کشید تا طبق پیشگویی اینیا فساد و شرارت از بین برود، کفاره گناهان داده شود، عدالت جاودانی برقرار گردد و قدس القداس دوباره تقdis شود. **۲۵** بدان و آگاه باش که از زمان صدور فرمان بازسازی اورشلیم تا ظهور مسیح رهبر، هفت «هفتنه» و شصت و دو «هفته» طول خواهد کشید و با وجود اوضاع بحرانی، اورشلیم با کوچه‌ها و حصارهایش بازسازی خواهد شد. **۲۶** «پس از آن دوره شصت و دو «هفته»، مسیح کشته خواهد شد، اما نه برای خودش. سپس پادشاهی همراه سپاهیانش به اورشلیم و معبده حمله برد، آنها را خراب خواهد کرد. آخر زمان مانند طوفان فرا خواهد رسید و جنگ و خرابیها را که مقر شده، با خود خواهد آورد. **۲۷** این پادشاه با اشخاص زیادی پیمان یک «هفتنه» می‌بندد، ولی وقتی نصف این مدت گذشته باشد، مانع تقديم قربانیها و هدایا خواهد شد. سپس این خرابکار، خانه خدا را آلوید خواهد ساخت، ولی سرانجام آنچه برای او مقرر شده بر سرش خواهد آمد.»

بودند. او غنایم جنگی را بین افرادش تقسیم خواهد کرد؛ سپس برای تسخیر نخواهد رسید، زیرا سلطنت او از ریشه کنده شده، به دیگران داده خواهد شد. 25 «بعد به خود دل و جرأت خواهد داد و لشکر بزرگی برای جنگ با پادشاه جنوب فراهم خواهد کرد. پادشاه جنوب نیز با لشکری بسیار بزرگ و قوی به جنگ او خواهد رفت، ولی در اثر توطئه‌های شکست خواهد خورد. 26 نزدیکان پادشاه باعث سقوط او خواهند شد و عده زیادی از سربازانش تار و مار گشته، کشته خواهد شد. 27 سپس این دو پادشاه در حالی که برای یکدیگر توطیه چیده‌اند سر یک سفره خواهند نشست و به هم دروغ خواهند گفت. اما هیچ‌بک کاری از پیش نخواهند برد، زیرا هنوز موعد مقرر فرا نرسیده است. 28 پس پادشاه شمال با غنایم فراوان، رهسپار مملکت خود خواهد شد. او در راه بازگشت، از اسرائیل عبور خواهد کرد و ویرانی‌هایی در آن ایجاد خواهد نمود؛ سپس به مملکت خود باز خواهد گشت. 29 «بعد در وقت مقرر، یکبار دیگر به سرزمین جنوب لشکرکشی خواهد کرد، ولی این بار نتیجه کار طور دیگری خواهد بود. 30 زیرا کشته‌های جنگی سواحل غربی او را تهدید خواهند کرد و او ترسیده، عقب‌نشینی خواهد نمود. اما او بر قوم عهد مقدس خشنمانک خواهد شد و به کسانی که عهد مقدس را ترک گویند، پادشاه خواهد داد. 31 سربازانش قلعه معبد را تسخیر کرده، قدس را آلوه خواهند نمود. او مانع تقدیم قربانی‌های روزانه خواهد شد و مکروه ویرانگر را در معبد بر پا خواهد نمود. 32 و با حیله‌گری، آنان را به سوی خود خواهد کشید. ولی کسانی که از خدا پیروی می‌کنند به شدت با او مخالفت خواهد کرد. 33 «در آن زمان حکیمان قوم، بسیاری را تعليم خواهند داد، ولی برعی از آنان در آتش انداخته خواهند شد و برعی دیگر با شمشیر کشته و بعضی نیز زندانی و غارت خواهند گردید. 34 اما در این میان به پیروان خدا کمکهای خواهد شد. سپس بسیاری از خداناشناسانان با نیرنگ به آنها خواهند پیوست. 35 عده‌ای از حکیمان کشته خواهند شد، اما این باعث خواهد گردید که قوم پاک و ظاهر شوند. این وضع همچنان ادامه خواهد یافت تا زمان مقرر خدا فرا رسد. 36 «پادشاه هر چه بخواهد انجام خواهد داد. او خود را بالاتر و بزرگتر از هر خدایی خواهد دانست و به خدای خدایان کفر خواهد گفت. او به این کار ادامه خواهد داد تا زمان مجازاتش فرا رسد؛ زیرا آنچه خدا مقدر فرموده است واقع خواهد شد. 37 او نه به بت اجداد خود توجه خواهد کرد، نه به پیشی که محبوب زنان است و نه به هیچ بت دیگری، بلکه خود را از همه اینها برتر خواهد پنداشت. 38 تنهای پیشی که او خواهد پرسید، پیش است که از قلعه‌ها محافظت می‌کند. به این پیشی که اجدادش آن را نمی‌شاختند، طلا و نقره، سنگهای گرانیها و هدایای نفیس تقديم خواهد کرد. 39 او با توکل به این بت یکسانه به قلعه‌های مستحکم حمله خواهد برد و کسانی را که مطلع او شوند به قدرت و حکومت خواهد رساند و به عنوان پادشاه، سرزمین را بین ایشان تقسیم خواهد کرد. 40 «در زمان آخر، پادشاه جنوب به جنگ پادشاه شمال خواهد آمد و او نیز با ارایه‌ها و سواران و کشته‌های زیاد مثال گردید به مقابله او خواهد رفت. پادشاه شمال سیل آسا به سرزمینهای زیادی پوش خواهد برد 41 و آنها را تسخیر خواهد کرد و سرزمین زیبای اسرائیل را نیز مورد تاخت و تاز قرار خواهد داد. ولی از بین این قومها، ادویه‌ها و مواییها و اکثر عمونی‌ها جان به در خواهند برد، 42 اما مصر و سرزمینهای بسیار دیگر به اشغال او در خواهند آمد. 43 او تمام خزانه‌های طلا و نقره و اشیاء نفیس مصر را غارت نداده

و به چهار سلطنت ضعیفتر تقسیم خواهد شد. فرزندی از او به پادشاهی نخواهد رسید، زیرا سلطنت او از ریشه کنده شده، به دیگران داده خواهد شد. 5 «پادشاه جنوب قدرت کسب خواهد کرد، ولی یکی از سردارانش بر ضد او شورش نموده، سلطنت را از دست وی خواهد گرفت و با قدرت بیشتری سلطنت خواهد کرد. 6 «چند سال پس از آن، بین پادشاه جنوب و پادشاه شمال پیمان صلح بسته خواهد شد و برای تحکیم این پیمان، دختر پادشاه جنوب به عقد پادشاه شمال در خواهد آمد. ولی این پیمان بزودی گستته خواهد شد و آن دختر با پدر و افادی که همراهش بودند کشته خواهد شد. 7 سپس یکی از بستگان آن دختر به سلطنت خواهد رسید و بر ضد پادشاه شمال لشکرکشی خواهد کرد و وارد قلعه او شده، او را شکست خواهد داد. 8 او بتها و ظروف گرانبهای طلا و نقره سرزمین شمال را به سرزمین خود خواهد برد. پس از آن، چند سال صلح برقرار خواهد شد. 9 سپس، پادشاه شمال به قلمرو پادشاه جنوب حمله خواهد کرد، ولی مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد. 10 «پسران پادشاه شمال، لشکر بزرگی تشکیل خواهند داد و مثل سیل وارد سرزمین جنوب خواهند شد و تا قلعه پادشاه پیشوای خواهند کرد. 11 آنگاه پادشاه جنوب با خشم فراوان به جنگ پادشاه شمال خواهد رفت و لشکر عظیم او را شکست خواهد داد. 12 پادشاه جنوب از این پیروزی مغور شده، هزاران نفر از دشمنان خود را نابود خواهد کرد، اما قدرت او دوام نخواهد یافت. 13 «چند سال بعد، پادشاه شمال با لشکری عظیم و مجهزتر از قبل، باز خواهد گشت 14 در آن زمان عده زیادی بر ضد پادشاه جنوب قیام خواهند کرد و حتی آشوبگرانی از قوم بهود به آنان خواهند پیوست تا پیشگویی‌ها را عملی سازند، ولی شکست خواهند خورد. 15 آنگاه پادشاه شمال خواهد آمد و شهر حصاردار پادشاه جنوب را محاصره خواهد کرد و آن را خواهد گرفت. لشکر پادشاه جنوب یاری مقاومت نخواهد داشت و حتی سربازان قوی آنها کاری از پیش نخواهند برد. 16 پادشاه شمال طبق خواست خود عمل خواهد نمود و کسی یاری مقاومت در برای او را نخواهد داشت. او وارد سرزمین زیبای اسرائیل خواهد شد و آن را پیروان خواهد نمود. 17 او برای فتح تمام سرزمین پادشاه جنوب نقشه خواهد کشید و برای این منظور با او پیمان خواهد بست و یکی از دخترانش را به عقد او در خواهد آورد، ولی نقشه‌اش عملی نخواهد شد. 18 آنگاه متوجه حکومتها ساحلی خواهد گردید و بسیاری از آنها را فتح خواهد کرد. ولی سرداری او را شکست خواهد داد و او با خفت و خواری عقب‌نشینی خواهد کرد. 19 پادشاه شمال در راه بازگشت به وطن خود از پای در خواهد آمد و اثری از او باقی نخواهد ماند. 20 «پادشاه دیگری پس از او روی کار خواهد آمد که برای حفظ شکوه سلطنتش مأموری خواهد فرستاد تا از مردم باج و خراج بگیرد. اما طولی نخواهد کشید که آن پادشاه کشته خواهد شد، ولی نه در جنگ یا آشوب. 21 آن فرستاده آسمانی ادامه داد: «پادشاه بعدی سرزمین شمال، شخص شوروی خواهد بود که بدون اینکه حق سلطنت داشته باشد، به طور ناگهانی خواهد آمد و با حیله و دسیسه سلطنت را به جنگ خواهد آورد. 22 او قدرت کاهن اعظم و تمام مخالفان خود را در هم خواهد شکست. 23 او ابتدا با مردم پیمان خواهد بست، سپس آنان را فریب خواهد داد و به کمک عده کمی به قدرت خواهد رسید. 24 او با یک حمله غافلگیرانه وارد حاصلخیزترین ولایتها خواهد شد و کاری خواهد کرد که قبلاً هیچ‌یک از اجدادش انجام نداده

کرد، و اهالی لبی و جیشه خراج گزاران او خواهند شد. ۴۴ «ولی از مشرق و شمال اخباری به گوش او خواهد رسید و او را مضطرب خواهد ساخت، پس با خشم زیاد برگشته، در سر راه خود بسیاری را نایب خواهد کرد. ۴۵ بنی اورشلیم و دریا اردو زده، خیمه‌های شاهانه خود را بر پا خواهد کرد، ولی در همان جا اجلش خواهد رسید و بدون اینکه کسی بتواند کمکش کند، خواهد مرد.»

12

آن فرستاده آسمانی که لباس کنان بر تن داشت، در ادامه سخنانش گفت: «در آن زمان، فرشته اعظم، میکائیل، به حمایت از قوم تو برخواهد خاست. سپس چنان دوران سختی پیش خواهد آمد که در تاریخ پسر بی سابقه بوده است، اما هر که از قوم تو نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، رستگار خواهد شد. ۲ «تمام مردگان زنده خواهند شد بعضی برای زندگی جاودانی و برخی برای شرمساری و خواری جاودانی. ۳ «حکیمان همچون آفتاب خواهند درخشید و کسانی که بسیاری را به راه راست هدایت کرده‌اند، چون ستارگان تا ابد درخشان خواهند بود.» ۴ سپس به من گفت: «اما تو ای دانیال، این پیشگویی را مثل یک راز نگه دار؛ آن را مهر کن تا وقتی که زمان آخر فرا رسد. بسیاری به سرعت حرکت خواهند کرد و علم خواهد افروز.» ۵ آنگاه من، دانیال، نگاه کردم و دو نفر دیگر را نیز دیدم که یکی در این سوی رودخانه و دیگری در آن سوی آن ایستاده بودند. ۶ یکی از آنها از آن فرستاده آسمانی که لباس کنان بر تن داشت و در این هنگام بالای رودخانه ایستاده بود، پرسید: «چقدر طول خواهد کشید تا این وقایع عجیب به پایان برسد؟» ۷ او در جواب، دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و به خدایی که تا ابد باقی است قسم خورد و گفت: «این وضع تا سه سال و نیم طول خواهد کشید. وقتی ظلم و ستمی که بر قوم خدا می‌شود پایان یابد، این وقایع نیز به پایان خواهد رسید.» ۸ آنچه را که او گفت شنیدم، ولی آن را درک نکردم. پس گفتم: «ای سرور، آخر این وقایع چه خواهد شد.» ۹ او جواب داد: «ای دانیال، تو راه خود را ادامه بده، زیرا آنچه گفته‌ام مهر خواهد شد و مخفی خواهند ماند تا زمان آخر فرا رسد. ۱۰ عده زیادی پاک و طاهر خواهند شد، ولی بدکاران به کارهای بدشان ادامه خواهند داد. از بدکاران هیچ‌کدام چیزی خواهند فهمید، اما حکیمان همه چیز را درک خواهند کرد. ۱۱ «از وقتی که تقدیم قربانیهای روزانه منع شود و مکروه ویرانگر در خانه خدا بر پا گردد، یک دوره هزار و دویست و نود روزه سپری خواهد شد. ۱۲ خوشا به حال آن که صبر می‌کند تا به پایان دوره هزار و سیصد و سی و پنج روزه برسد! ۱۳ «اما ای دانیال، تو راه خود را ادامه بده تا پایان زندگی ات فرا رسد و بیارامی. اما بدان که در زمان آخر زنده خواهی شد تا پاداش خود را بگیری.»

هوش

1

که همیشه سر موعد برای او فراهم می‌کرد به او نخواهم داد و لیسانسی که برای پوشش بینگی اش به او می‌دادم از او پس خواهم گرفت. ۱۰ قباحت او را در نظر فاسقانش آشکار خواهم ساخت و هیچ‌کس نخواهد توانست او را از دست من خالصی بخشد. ۱۱ به تمام خوشبها و بزمها، عیدها و جشنها بشایان خواهم داد. ۱۲ تاکستانها و باغهای میوه‌ای را که ادعا می‌کند فاسقانش به او هدیه داده‌اند نایبود می‌کنم. آنها را به صورت جنگل درمی‌آورم و میوه‌هایش را نصیب حیوانات صحراء می‌گردانم. ۱۳ به سبب تمام آن روزهایی که برای بت خودش بعل، بخور می‌سوزانید و گوشواره‌هایش را به گوش می‌کرد و با طلا و جواهرات، خود را می‌آراست و مرا ترک نموده، به دنبال فاسقانش می‌رفت، او را مجازات خواهم کرد. این را خداوند می‌فرماید. ۱۴ ولی دویاره دل او را به دست می‌آورم و او را به بیان خواهم برد و در آنجا با وی سخنانی دلنشین خواهم گفت. ۱۵ در آنجا باعهای انگوش را به او پس خواهم داد، و «دره زحمات» او را به «دوازه امید» مبدل خواهم ساخت. او باز در آنجا مانند روزهای جوانی‌اش و مثل زمان قدیم که او را از اسارت مصر آزاد کردم سرو در خواهد خواند. ۱۶ در آن روز مرا به جای «سرور من»، «شوهر من» خطاب خواهد کرد. ۱۷ کاری می‌کنم که بعل را فراموش کند و دیگر اسمش را نیز خواهد گرد. ۱۸ در آن زمان، بین شما و حیوانات وحشی و بیندگان و بزیان نیاورد. روزی اینکه چون اسرائیل از شیر گرفت، باز دیگر حامله شد، خزندگان عهده قرار می‌دهم تا دیگر از هم ترسید؛ و تمام سلاحهای جنگی را از بین برد، به جنگها پایان خواهم داد. آنگاه در امنیت خواهید زیست. ۱۹ من با زنجیر عدالت و انصاف و محبت و رحمت، شما را برای همیشه به خود پیوند خواهم داد. ۲۰ من عهده را که با شما بسته‌ام بجا خواهم آورد و شما را نامد خود خواهم ساخت و شما مرا در آن زمان واقعاً خواهید شناخت. ۲۱ در آن روز من دعاهای قوم خود اسرائیل را اجابت خواهم کرد. بر زمین باران خواهم فرستاد و زمین نیز غله و انگور و زیتون تولید خواهد کرد، و ایشان بزیرعیل را خطاب خواهد کرد. ۲۳ در آن زمان قوم اسرائیل را برای خود در زمین خواهم کاشت. به کسانی که گفته بودم «دیگر رحمت بس است»، رحم خواهم نمود و به آنانی که گفته بودم «قوم من نیستید»، خواهم گفت: «اکنون شما قوم من هستید» و ایشان جواب خواهند داد: «تو خدای ما هستی.»

3 آنگاه خداوند به من فرمود: «برو و دویاره زن خود را بردار و نزد خود بیاور. هر چند او زنا را دوست دارد و معشوقه مرد دیگری است، ولی تو او را دوست داشته باش؛ چنانکه من نیز اسرائیل را دوست می‌دارم، هر چند ایشان به سوی خدایان دیگر رفته‌اند و قصصهای نان کششی به بپیشان تقدیم می‌کنند». ۲ بنابراین، من زن خود را به پانزده مقفال نقره و پنجه‌های جو خردید. ۳ و به او گفتم که باید مدت زیادی منتظر من بماند و در این مدت به دنبال مردهای دیگر نزد و از فاحشگی خود کاملاً دست بردارد؛ من نیز در این مدت منتظر او خواهم بود. ۴ این امر نشان می‌دهد که اسرائیل سالیان درازی را بدون پادشاه و رهبر، بدون ملبخ و معبد و کاهن، و حتی بدون بت به سر خواهد برد. ۵ پس از آن ایشان به سوی خداوند، خدایشان و دادواد، پادشاهان بازگشت خواهند نمود. ایشان با ترس و لرز به سوی خداوند خواهند آمد و از برکات‌ها او پرخوردار خواهند گردید.

ولی اکنون دیگر شراب و غله‌ای را در دوران سلطنت عربیا، یوتام، آغاز و جزقا، پادشاهان یهودا و یهوعام پسر یرواش، پادشاه اسرائیل، این پیامها از طرف خداوند به هوشع پسر بیبری رسید. ۶ اولین پیامی که خداوند به هوشع داد این بود: «برو و با زنی فاحشنه ازدواج کن تا آن زن از مردانی دیگر بچه‌هایی برای تو بزاید. این امر به روشنی نشان خواهد داد که چگونه قوم من بی‌وفایی کرده‌اند و با پرستش خدایان دیگر آشکارا مرتکب زنا شده و به من خبات ورزیده‌اند.» ۳ پس، هوشع با «گمرب» دختر دبلایم ازدواج کرد و گومر حامله شده، پسری برایش زاید. ۴ آنگاه خداوند فرمود: «نام این پسر را بزرعیل بگذار، زیرا می‌خواهم به‌زودی در دره بزرعیل، خاندان بیهودی پادشاه را مجازات کنم و انتقام خونهای را که ریخته است بگیرم. ۵ طولی نکشید که گومر بار دیگر حامله شده، دختری پایان خواهم داد.» ۶ طولی نکشید که گومر بار دیگر حامله شده، زاید. خداوند به هوشع فرمود: «نام او را لوروخامه (معنی «دیگر رحمت بس است») بگذار، چون دیگر بر مردم اسرائیل رحم نمی‌کنم و آنآن را نمی‌بخشم؛ ۷ ولی بر مردم یهودا رحمت خواهم نمود و من، خود، بدون هیچگونه کمکی از جانب سپاهیان و سلاحهایشان، ایشان را از چنگ دشمنان خواهمن رهایید.» ۸ بعد از اینکه گومر لوروخامه را از شیر گرفت، باز دیگر حامله شد و این بار پسری زاید. ۹ خداوند فرمود: «اسمش را لولعمی (معنی «قوم من نیست») بگذار، چون اسرائیل از آن من نیست و من خدای او نیستم.» ۱۰ با وجود این، زمانی می‌رسد که اسرائیلی‌ها مثل ریگ دریا بی شمار خواهند شد! آنگاه به جای اینکه خداوند به ایشان بگوید: «شما قوم من نیستید!» خواهد گفت: «شما پسران خدای زنده هستید!» ۱۱ آنگاه مردم یهودا و مردم اسرائیل با هم متحده شده، یک رهبر خواهند داشت و با هم از تبعید مراجعت خواهند کرد. روز بزرعیل روز عظیمی خواهد بود زیرا خدا بار دیگر قوم خود را در سرزمین خود ساکن خواهد ساخت.

2

در آن روز برادران خود را عَمیْ یعنی «قوم من» و خواهان خود را روحانی یعنی «محبوبان من» خواهی خواند. ۲ مادرت را توبیخ کن، زیرا زن مرد دیگری شده است و من دیگر شوهر او نیستم. از او بخواه تا از فاحشگی دست بردارد و دیگر خودفروشی نکند؛ ۳ و گزنه او را مثل روزی که از مادر متولد شد عزیزان خواهمن ساخت و مانند زمینی که در چار خشکسالی شده باشد از تشنگی هلاک خواهم کرد. ۴ از فرزندان او چون فرزندان مردان دیگری هستند. ۵ مادرشان مرتکب زنا شده و با ای شرمی گفته است: «دنبال مردانی روم که به من خواهک و پوشک می‌دهند.» ۶ ولی من دیواری از خار و خس به دور او می‌کشم و مانعی بر سر راه او می‌گذارم تا راهش را پیدا نکند. ۷ به طوری که وقتی دنبال فاسقانش می‌دود نتواند به آنها برسد. دنبال آنها خواهد گشت، ولی پیدایشان نخواهد کرد. آنگاه خواهد گفت: «بهتر است نزد شوهر خود بازگردد، چون وقتی که با او بودم زندگی ام بهتر می‌گذشت.» ۸ او نمی‌فهمد که هر چه دارد از من دارد. تمام طلا و نقره‌ای را که او برای پرستش بت خود بعل به کار می‌برد، من به او می‌دادم. ۹ ولی اکنون دیگر شراب و غله‌ای را

کارهای شما مانع می‌شود از اینکه به سوی من بازگشت کنید، زیرا روح زناکاری در اعماق وجود شما ریشه دوانده است و نمی‌توانید مرا پ بشناسید.⁵ تکری مردم اسرائیل بر ضد آنها گواهی می‌دهد. اسرائیل و افرایم در زیر بار گناهانش خواهند غزید و مردم یهودا نیز در بی ایشان به زمین خواهند افتاباد.

6 آنان سرانجام با گلهای رمهای خود خواهند آمد تا برای خداوند قباینی کنند، ولی او را پیدا نخواهند کرد، زیرا او از ایشان دور شده است. **7** آنها به خداوند خیانت ورزیده‌اند و فرزندانی نامشروع به دنیا آورده‌اند. پس بهزودی دین دروغین شان، ایشان را با دار و ندارشان خواهد بدلید. **8** شبیور خطر را در چجه و رامه و بیت‌ئیل به صدا درآورید! ای مردم بنیامین به خود بزریزید!⁹ در روز مجازات، اسرائیل به ویرانهای تبدیل خواهی شد. آنچه را که واقع خواهد شد من در میان قبائل اسرائیل اعلام می‌کنم. **10** خداوند فرماید: «رهبران یهودا به صورت پسترنی دزدان درآمده‌اند؛ بنابراین، خشم خود را مثل سیلاپ بر ایشان خواهم ریخت. **11** اسرائیل به حکم من در هم کوپیده خواهد شد، زیرا مایل نیست از بتپرسنی خود دست بکشد. **12** من همچون بید که پشم را از بین می‌برد، اسرائیل را از بین خواهم برد و شیره جان یهودا را گرفته، او را خشک خواهم کرد. **13** هنگامی که اسرائیل و یهودا پی بردن که تا چه اندازه بیمار شده‌اند، اسرائیل به آشور روی آورد و به پادشاهی پنهان شد، ولی آشور نه قادر است درد او را درمان کند و نه کمکی به او برساند. **14** ممل شیری که شکم شکار خود را می‌درد، من اسرائیل و یهودا را تکه پاره خواهم کرد و با خود خواهمن برد و رهانده‌ای نخواهد بود. **15** بیسیں آنها را ترک کرده، به خانه خود بار خواهمن گشت تا در شدت بیچارگی خود متوجه گناهانشان شده، آنها را اعتراف کنند و مرا بطلبند. زیرا ایشان در مصیبت خویش، مشتاقانه مرا خواهند چوست.

6 قوم اسرائیل می‌گویند: «بیایید به سوی خداوند بازگشت نمایم. او ما را دریده و خودش نیز ما را شفا خواهد داد. او ما را محروم ساخته و خود بر زخم ما مرمم خواهد گذاشت. **2** بعد از دو سه روز ما را دوباره زنده خواهد کرد و ما در حضور او زندگی خواهیم نمود. **3** بیایید تلامش کنیم تا خداوند را بشناسیم! همان طور که دمیدن سپیده صبح و ریش باران بهاری حتمی است، اجابت دعای ما از جانب او نیز حتمی است. **4** اما خداوند فرماید: «ای اسرائیل و یهودا، من با شما چه کنم؟ زیرا محبت شما مانند ابر صحیح‌گاهی زودگذر است و همچون شیمی به زودی تاپید می‌شود. **5** به این دلیل است که من ایشان خود را فساتدهام تا کلام داوری مرا بیان کنند و از هلاکتی که در انتظارشان است شما را آگاه سازند. پس بدانید که داوری من چون صاعقه بر شما فرود خواهد آمد. **6** من از شما محبت می‌خواهم نه قباینی. من از هدایای شما خشنود نیستم بلکه خواهان آنم که مرا بشناسید. **7** «ولی شما نیز مانند آدم، عهد مرا شکستید و به من خیانت ورزیدید. **8** جلعاد، شهر گناهکاران و قاتلان است. **9** اهالی آن راهزنان تبهکاری هستند که برای قباینان خود در کمین می‌نشینند. کاهنان در طول راه شکمی، کشثار می‌کنند و دست به هر نوع گناهی می‌زنند. **10** آری، من عملی هولناک در اسرائیل دیده‌ام؛ مردم به دنیال خدايان دیگر رفته و به کلی نجس شده‌اند. **11** «ای یهودا، مجازاتهای پسیاری نیز در انتظار توست، هرچند می‌خواستم سعادت را به قوم خویش بازگردانم.

ای قوم اسرائیل، به کلام خداوند گوش کنید. خداوند شما را به محکمه کشیده و این است اتهامات شما: در سرزمین شما صداقت و مهربانی و خداشناسی وجود ندارد. **2** لعنت می‌کنید، دروغ می‌گویند، آدم می‌کشید، دزدی می‌کنید و مرتکب زنا می‌شوید. در همه جا ظلم و زورگویی و خونریزی دیده می‌شود. **3** به همین دلیل است که زمین شما بارور نمی‌باشد، تمام موجودات زنده بیمار شده، می‌مرند و چارپایان و پرندگان و حتی ماهیان از بین می‌روند. **4** خداوند می‌گوید: «هیچ‌کس، دیگری را منهن نکند و تقصر را به گردن او نیاباند. ای کاهنان، من شما را متهمن می‌کنم. **5** شما روز و شب مرتکب خطای و غرش می‌شوید و انبیا نیز با شما در این کار همراهند. پس من مادرatan اسرائیل را از بین خواهم برد. **6** قوم نایاب شده‌اند، زیرا خود شما نیز نمی‌خواهید مرا بشناسید؛ و این تقصر شما کاهنان است، زیرا خود شما نیز نمی‌خواهید مرا بشناسید. من شما را کاهن خود نمی‌دانم. شما قوانین مرا فراموش کرده‌اید، من نیز فرزندان شما را فراموش خواهم کرد. **7** هر چه کاهنان زیادتر شدند، بیشتر نسبت به من گاه کردند. آنها شکوه و جلال مرا با ننگ و رسوای بهای عوض کردند. **8** کاهنان از گناهان قوم اسرائیل سود می‌برند و با حرص و لعل که اینها شکوه و جلال مرا با ننگ و رسوای بهای عوض کردند. **9** کاهنان همانند قوم گناهکارند. بنابراین، هم متنظرند آنها بیشتر گناه بکنند. **10** کاهنان خواهند خورد، ولی سیر نخواهند شد؛ زنا خواهند کرد، ولی زیاد نخواهد شد؛ زیرا مرا ترک کرده **11** و به خدايان دیگر روی آورده‌اند. «میگساری و هوسرانی، عقل را از سر قوم من ریوده است؛ **12** آنها از خدای چوبی کسب تکلیف می‌کنند و از عصای چوبی راهنمایی می‌خواهند. دلستگی به بتها، آنها را گمراه کرده است. ایشان به خدمت خدايان دیگر درآمدند، به من خیانت کردندان. **13** روی کوهها برای بیها قباینی می‌کنند. به کوهستانها می‌روند تا زیر سایه باصفای درختان بلند بخور بسوزانند. در آنجا دختران از فاحشگی کشانده می‌شوند و عروساتان زنا می‌کنند. **14** ولی من آنها را تبیه نخواهم کرد، چون خود شما مردنا هم همان کارها را انجام می‌دهید و با فاحشهای پتخانه‌ها زنا می‌کنید. بهله، قوemi که فهم ندارند هلاک خواهند شد. **15** هرچند تو ای اسرائیل فاحشگی می‌کنی، ولی یهودا را به این گناه آلوده نکن. با کسانی که از روی ریا و نادرستی مرا در جلال و بیت‌ئیل پرستش می‌کنند همراه نشو. عبادت ایشان فقط تظاهر است. **16** بپن اسرائیل همچون گوواله‌ای سرکشند، پس آیا خداوند ایشان را همچون برهها به چراگاه‌های سبز و خرم هبری خواهد کرد؟ **17** اسرائیل به بتها پیوسته؛ او را به حال خود واگذارید. **18** «مردان اسرائیل بعد از میگساری به دنیال زنان بدکاره می‌روند. بیشمری را بیستند تا شرافت را. **19** بنابراین باد عظیمی آنها را خواهد برد و در رسوانی، از این جهان خواهند رفت، چون برای بیها قباینی می‌کنند.

5 «ای کاهنان و ای رهبران اسرائیل گوش دهید؛ ای خاندان سلطنتی، این را بشنوید: نایابی شما حتمی است، زیرا در کوه مصطفه و تابور به مسیله بتها قوم را فریب داده‌اید. **2** ای یاغیان، شما بی‌رحمانه کشثار می‌کنید و حدی نمی‌شناسید، پس من همه شما را تبیه خواهم کرد. **3** «من افرایم را خوب می‌شناسم و اسرائیل نمی‌تواند خود را از من پنهان کند. همان‌طور که یک فاحشه شوهرش را ترک می‌کند، شما هم مرا ترک کرده و ناپاک شده‌اید. **4**

درو می کنند. خوشه های گندم شان محصولی نمی دهد و اگر محصولی نیز پدهد بیگانگان آن را می خورند. **8** «اسرائيل باعده شده و اکنون همچون ظرفی شکسته در میان قوهها افتاده است. **9** ایشان همچون گوخرخی تنها که در یا یافتن زوج است، به آشور رفته اند. مردم اسرائل خود را به عاشقان زیادی فروخته اند. **10** با اینکه دوستانی از سزمینهای مختلف با پول خردبارند، اما من ایشان را به اسری می فرستم تا زیر بار ظلم و ستم پادشاه آشور جانشان به سنته آید. **11** «اسرائيل مذبه های زیادی ساخته است، ولی نه برای پرستش من! آنها مذبه های گناهند! **12** هزاران حکم از شرعت خود را به ایشان دادم، اما آنها را چیزی غریب دانستند. **13** قوم اسرائل مراسم قربانیهای خود را دوست دارند، ولی این مراسم مورد پسند نیست. من گناه آنها را فراموش نخواهم کرد و ایشان را مجازات کرده به مصر باز خواهم گرداند. **14** «اسرائيل قصرهای بزرگی ساخته و بهودا برای شهرهای استحکامات دفاعی عظیمی بنا کرده است، ولی آنها آفرینش خود را فراموش کرده اند. پس من این قصرها و استحکامات را به آتش خواهم کشید.»

9

ای اسرائل، مثل سایر قومها شادی نکن، چون به خدای خود خیانت ورزیده، مانند یک فاحشه خود را در ازای اجرتی فروخته ای و در همه خرمگاهها، بتها را پرستش کرده ای. **2** بنابراین غله تو کم خواهد شد و انگریهای روی شاخه ها فاسد خواهند گردید. **3** ای قوم اسرائل، شما دیگر در سزمین خداوند زندگی نخواهید کرد. شما را به مصر و آشور خواهند برد و در آنجا ساکن شده، خوارکهای نجس خواهید خورد. **4** در آن سزمین غریب قادر نخواهید بود به منظور قربانی در راه خداوند شرایی بپریزید؛ و هرگونه قربانی که در آنجا تقدیم کنید او را خشنود نخواهد کرد. قربانیهای شما مثل خوارکی خواهد بود که در مراسم عزاداری خورده می شود؛ تمام کسانی که گوشت آن قربانی را بخورند نجس خواهند شد. شما حق نخواهید داشت آن قربانیها را به خانه خداوند بیاورید و به او تقدیم کنید، زیرا آنها قربانی محسوب نخواهند شد. **5** پس وقتی شما را به اسارت به آشور ببرید، در روزهای مقدس و عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ اموال جا مانده شما را چه کسی به ارث خواهد برد؟ مصری ها آنها را تصرف نموده، مردگان شما را جمع آوری خواهند کرد و در شهر متفقی به خاک خواهند سپرد، و خار و خس در میان زیرانهایتان خواهد روید. **7** زمان مجازات اسرائل فرا رسیده و روز مکافات او نزدیک است. اسرائل بزودی این را خواهد فهمید. مردم اسرائل درباره من می گویند: «این نبی احمق است. آنها فاسد و گناهکارند و با بغض و کیه درباره کسانی که از روح خدا الهام می گیرند سخن می گویند و ایشان را دیوانه می خوانند. **8** خدا ما فرستاده است تا نگهبان قوم او باشم، ولی مردم اسرائل در تمام راههایم دام گذارند و در خانه خداوند آشکارا نفرت خود را نسبت به من نشان می دهند. **9** این قوم مانند زمانی که در چجهه بودند، در فساد غرق شده اند. خدا این را فراموش نمی کند و بدون شک ایشان را به سزا اعمالشان خواهد رسانید. **10** خداوند می گوید: «ای اسرائل، در آن زمان، یافتن تو برای من مانند یافتن انگور در بیان و دیدن نوبت انجير در ابتدای موسمنش، لذتی خوش بود. ولی پس از آن تو مرا در شهر غفور به خاطر خدای بعل تو کردی و خود را به خدایان دیگر سپرید؛ طولی نکشید که تو هم مثل آنها پلید و کنیف شدی. **11** شکوه و جلال اسرائل همچون پرندهای پرواز می کند

خداوند می فرماید: «شیبیور خطر را به صدا درآورید! دشمن مثل عقاب بر سر قوم من فرود می آید، چون قوم من عهد مرا شکسته و از فرمانهایم سریچی کرده اند. **2** «اسرائيل از من روگردان شده اند. **16** آنها به همه جا نگاه می کنند، جز به آسمان و به سوی خدای معمال. مانند کمان کجی هستند که هرگز تیرش به هدف نمی خورد. رهبرانشان به دلیل گستاخی و بی احترامی نسبت به من با مشیش دشمن نایبد خواهند شد و تمام مردم مصر به ایشان خواهند خنده دید.»

ظلم درو کردید و ثمرة دروغهایتان را خوردید. شما به قدرت نظامی و سپاه بزرگ خود اعتماد کردید، ۱۴ بنابراین، ترس و وحشت از جنگ، شما را فراخواهد گرفت و تمام قلعه‌هایتان واژگون خواهند شد، درست همان طور که شلمان شهر بیت اربیل را خراب کرد و مادران و فرزندان زیادت‌ان عاقبت شما هم خون کشید. ۱۵ ای مردم بیت‌ثیل، به سبب شاراوهای زیادت‌ان عاقبت شما هم همین است. پادشاه اسرائیل به محض شروع جنگ کشته خواهد شد.

11

زمانی که اسرائیل کودک بود او را دوست داشتم، و پسر خود را از مصر فرا خواندم. ۲ ولی هر چه بیشتر او را به سوی خود خواندم، بیشتر از من دور شد و برای بعل قربانی کرد و برای پنهان بخور سوزانید. ۳ از بچگی او را نخواست کردم، او را در آغوش گرفتم و راه رفتن را به او باد دادم؛ ولی او نخواست بفهمد که این من بودم که او را شفنا دادم. ۴ با کمتد محبت، اسرائیل را به سوی خود کشیدم؛ بار از دوشش برداشتم و خم شده، او را خوارک دادم. ۵ ولی او به سوی من بازگشت نمی‌کند، پس دوباره به مصر خواهد رفت و آشور بر او سلطنت خواهد کرد. ۶ آتش جنگ در شهرهای شعله‌ور خواهد شد. دشمنانش به دروازه‌های او حمله خواهند کرد و او در میان سنگرهای خود به دام دشمن خواهد افتاد. ۷ قم من تصمیم گرفته‌ام مرا ترک کنند، پس هرچند مرا قادر متعال خطاب کنند، اما من به فریادشان نخواهم رسید. ۸ ای اسرائیل، چگونه تو را از دست بدhem؟ چگونه بگذارم بروی؟ چگونه می‌توانم تو را مثل ادeme و صبوئیم هلاک کنم؟ دل من آشوب است و شفقت من در درونem می‌خوشنده! ۹ در شدت خشم خود تو را مجازات نخواهم کرد و دیگر تو را از بین نخواهم برد؛ زیرا من خدا هستم، نه انسان. من خدایی مقدس هستم و در میان شما ساکنمن. من دیگر با خشم به سراغ شما نخواهم آمد. ۱۰ «قوم من از من پیروی خواهند کرد و من مثل شیر بر دشمنانش خواهم غرید. ایشان لرzan از غرب باز خواهد گشت؛ ۱۱ آتها لرzan خواهند آمد، مثل دسته بزرگی از پرندگان از مصر و مانند کبوتران از آشور پیرو خواهد کرد. من دوباره ایشان را به خانه‌شان باز می‌گردانم.» این وعده‌ای است از جانب خداوند. ۱۲ خداوند می‌فرماید: «خاندان اسرائیل با دروغ و فریب مرا احاطه کرده است، اما پیوهو هنوز نسبت به من که خدای امین و مقدس هستم، وفادار است.»

12

مردم اسرائیل از باد تغذیه می‌کنند، و تمام روز در بی باد شرقی می‌دوند. آنها دروغ و خشونت را می‌افزایند، با آشور عهد می‌بندند در حالی که روح زیتون به مصر می‌فرستند تا حمایتشان کنند. ۲ خداوند از یهودا شکایت دارد و اسرائیل را برای کارهای بدی که کرده است عادله‌انه مجازات خواهد کرد. ۳ یعقوب، جد اسرائیل، در شکم مادرش با برادرش نیاز کرد و وقتی مرد بالغی شد، حتی با خدا نیز جنگید. ۴ آری، با فرشته کشته گرفت و پیروز شد، سپس با گروه و التمام از او تقاضای برکت نمود. در بیت‌ئیل خداوند را دید و خدا با او صحبت کرد ۵ همان خداوند، خدای لشکرهای آسمان که نامش پیوه است. ۶ پس حال، ای اسرائیل، به سوی خداوند بازگشت نمای؛ با محبت و راستی زندگی کن و با صبر و تحمل در انتظار خدا باش. ۷ خداوند می‌فرماید: «اسرائیل مانند فروشنده‌ای است که اجناس خود را با ترازوی نادرست می‌فروشد و فریکاری را دوست دارد. ۸ او به خود می‌بالد و می‌گزید؛ من ثروتمند هستم تمام این ثروت را خودم به دست آورده‌ام و کسی نمی‌تواند

و دور می‌شود، زیرا فرزندان او به هنگام تولد می‌میرند یا سقط می‌شوند، و یا هرگز در رحم شکل نمی‌گیرند. ۱۲ اگر فرزندانش بزرگ هم بشوند، آنها را از او می‌گیرم. همه قوم اسرائیل محکوم به فنا هستند. آری، روزی که از اسرائیل برگردم و او را تنها بگذارم روز غم‌انگیزی خواهد بود.» ۱۳ اسرائیل را دیدم که مانند صور در چمراری زیبا غرس شده بود؛ اما اکنون فرزندانش را به کشتارگاه بیرون می‌برد. ۱۴ ای خداوند، برای قوم تو چه آزویی بکنم؟ آزوی رحم‌های را می‌کنم که نزایند و سینه‌هایی که خشک شوند و تنواند شیر بدهند. ۱۵

خداوند می‌فرماید: « تمامی شرارت ایشان از جلال شروع شد. در آنجا بود که از ایشان نفرت پیدا کردم. آنها را از سزمین خودم به سبب بتیرستی بیرون می‌کنم. دیگر آنها را دوست نخواهم داشت، چون تمام رهبرانشان یا غی هستند. ۱۶ اسرائیل محکوم به فناست. ریشه اسرائیل خشکیده و دیگر شمری نخواهد داد؛ اگر هم ثمری بدهد و فرزندانی بزاید، آنها را خواهم کشت.» ۱۷ خدای من قوم اسرائیل را ترک خواهد گشت، زیرا آنها گوش نمی‌دهند و اطاعت نمی‌کنند. ایشان در میان قوهای آواره خواهد شد.

10

اسرائیل مانند درخت انگوری است که شاخه‌های پر بار دارد. ولی چه سود؟ هر چه ثروتش زیادتر می‌شود، آن را برای مذبحهای پنهان خرج می‌کند. هر چه محصولاتش فراواتر می‌شود، مجسمه‌ها و بهای زیباتری می‌سازد. ۲ دل مردمانش با خدا راست نیست. آنها خطلاکارند و باید مجازات شوند. خدا مذبحهای بکدهای ایشان را در هم خواهد کوید و پنهانشان را خرد خواهد کرد. ۳ آنگاه خواهد گفت: «ما خداوند را ترک کردیم و او پادشاه ما را از ما گرفت. ولی اگر پادشاهی نیز می‌داشیم چه کاری می‌توانست برای ما بکند؟» ۴ ایشان قسم دروغ می‌خورند و به قولها و عهدهای خود وفا نمی‌کنند. بنابراین، مجازات مثل علفهای سمعی کثار مزروعه، در میان آنها خواهد روید. ۵ مردم سامره می‌ترسند مبادا بت گوساله شکلشان در بیت‌ئیل صدمه‌ای بینند. کاهنان و مردم عرا می‌گیرند زیرا جلال آن از بین رفته است. ۶ وقتی که مثل بزده به آشور پرده شوند، خدای گوساله شکلشان را با خود خواهد برد تا به پادشاه آنچا هدیه کنند! اسرائیل به سبب توکل نمودن به این بت، مسخره و رسوا خواهد شد. ۷ سامره و پادشاهش مثل تکه چوبی روی امواج دریا، ناپدید خواهد شد. ۸ بتکدهای آن در بیت‌ئیل، جایی که قوم اسرائیل گناه کردن، با خاک یکسان خواهد شد. خار و خس در اطراف آنها خواهد روید و قوم به کوهها التمس خواهد کرد که «بر ما بیتفتید» و به تپه‌ها که «ما را بپوشانید». ۹ ای اسرائیل، از آن شب هولناک در جمعه تاکنون دست از گناه نکشیده‌ای. آیا آنها که در جیعه گاهه کردند ناید نشستند؟ ۱۰ پس به سبب سرکشی هایت، بر ضد تو برمی‌خیم و سپاهیان قوهای را علیه تو بسیج می‌کنم تا تو را برای گناهات که روی هم ابیشه شده، مجازات کنم. ۱۱ اسرائیل مانند گوساله ماده‌ای تریست یافته، به کوپیدن خرمون عادت کرده است و این کار آسمان را دوست می‌دارد. قبلاً هرگز بیو سنگین بر گردن او نگذاشته و از گردن طریف او چشپیوشی کرده بودم، ولی اینک اورایی شخم زدن و صاف کردن زمین آماده می‌کنم. یهودا باید شخم بزند، و اسرائیل زمین را شیار کند. ۱۲ پدر نیکوی عدالت را بکارید تا محصولی از محبت من درو کنید. زمین سخت دلهای خود را شخم بزند، زیرا اینک وقت آنست که خداوند را بطلبید تا بیاید و بر شما باران عدالت را باراند. ۱۳ ولی شما بذر شرارت کاشتید و محصول

خداوند، گناهان ما را از ما دور کن، به ما رحمت فرموده، ما را پذیری خداوند، گناهان ما را از ما دور کن، به ما رحمت فرموده، ما را پذیری شکرگزاریهای خود را به تو تقدیم کیم. ۳ نه آشور می‌تواند ما را نجات دهد و نه قدرت جنگی ما. دیگر هرگز بنهایی را که ساخته‌ایم خدايان خود نخواهیم خواند؛ زیرا ای خداوند، بینیمان از تو رحمت می‌یابند». ۴ خداوند می‌فرماید: «شما را از بتریستی و بی‌ایمانی شفنا خواهیم بخشید و معجبت من حد و مزی خواهد داشت، زیرا خشم و غضب من برای همیشه فرو خواهد نشست. ۵ من همچون باران بر اسرائیل خواهیم بارید و او مانند سوسن، خواهد شکفت و مانند سرو آزاد لبنان، در زمین ریشه خواهد دواند. ۶ شاخه‌ایش به زیانی شاخه‌های زیعون گستردۀ خواهد شد و عطر و بوی آن همچون عطر و بوی جنگلهای لبنان خواهد بود. ۷ قوم من بار دیگر زیر سایه من استراحت خواهند کرد و مانند گندم گل خواهند داد، و مانند باعی پر آب و تاکستانی بر شکوفه و همچون شراب لبنان معطر خواهند بود. ۸ «اسرائیل خواهد گفت: مرا با پنهان چه کار است؟ و من دعای او را اجابت کرده، مراقب او خواهیم بود. من همچون درختی همیشه سبز، در تمام مدت سال به او موه خواهیم داد.» ۹ هر که داناست این چیزها را درک کند. آن که فهم دارد گوش دهد، زیرا راههای خداوند راست و درست است و نیکان در آن راه خواهند رفت، ولی بدکاران لغزیده، خواهند افاد.

13

زمانی چنین بود که هرگاه افرایم سخن می‌گفت، مردم از ترس می‌لرزیدند، چون او در اسرائیل قبیله‌ای مهم بود. ولی اکنون مردم افرایم با پرسش بعل محکوم به فنا شده است. ۲ قوم پیش از پیش نافرمانی می‌کنند. نقره‌های خود را آب می‌کنند تا آن را در قالب ریخته برای خود بنهایی پسازند بنهایی که حاصل فکر و دست انسان است. می‌گویند: «برای این پنهانی گوییم کنید! بنهای گویساله شکل را بوسید!» ۳ این قوم مثل هم و شبنم صحبتگاهی بزویدی از بین خواهند رفت و مثل کاه در برابر باد و مثل دودی که از دودکش خارج می‌شد زایل خواهند شد. ۴ خداوند می‌فرماید: «تنها من خدا هستم و از زمانی که شما را از مصر بیرون آورده‌ام خداوند شما بوده‌ام. غیر از من خدای دیگری نیست و نجات‌دهنده دیگری وجود ندارد. ۵ در بیان، در آن سزمنی خشک و سوزان، از شما مواطبت نمودم؛ ۶ ولی پس از اینکه خوردید و سیر شدید، مغور شده، مرا فراموش کردید. ۷ بنابراین، مثل شیر به شما حمله می‌کنم و مانند پلنگی، در کار راه در کمین شما خواهیم نشست. ۸ مثل ماده خرسی که بجهه‌ایش را از او گرفته باشند، شما را تکه‌تکه خواهیم کرد؛ و مانند شیری شما را خواهیم بلهید، و چون حیوانی وحشی شما را خواهیم درید. ۹ ای اسرائیل، هلاک خواهی شد، آن هم توسط من که تنها یاور تو هستم. ۱۰ کجا هستند پادشاه و رهبرانی که برای خود خواستی؟ آیا آنها می‌توانند تو را نجات دهند؟ ۱۱ در خشم خود پادشاهی به تو دادم و در غضبیم او را گرفتم. ۱۲ «گناهان اسرائیل ثبت شده و آماده مجازات است. ۱۳ با وجود این، فرضی برای زنده ماندن او هست. اما او مانند بجهه لجوچی است که نمی‌خواهد از رحم مادرش بیرون بیاید! ۱۴ آیا او را از چنگال گور برهانم؟ آیا از مرگ نجاتش بدhem؟ ای مرگ، بلهای تو کجاست؟ و ای گور هلاکت تو کجاست؟ من دیگر بر این قوم رحم نخواهیم کرد. ۱۵ (Sheol h7585) هر چند افرایم در میان برادرانش ثمریخش بود، ولی من باد شرقی را از بیان به شدت بر او می‌وزانم تا تمام چشمها و چاههای او خشک شود و ثروتش به تاراج رود. ۱۶ سامره باید سزای گناهانش را ببیند، چون بر ضد خدای خود بربخاسته است. مردمش به دست سپاهیان مهاجم کشته خواهند شد، بجهه‌ایش به زمین کوییده شده، از بین خواهند رفت و شکم زنان حامله‌اش با شمشیر پاره خواهد شد.»

14

ای اسرائیل، به سوی خداوند، خدای خود بازگشت کن، زیرا در زیر بار گناهات خرد شده‌ای. ۲ نزد خداوند آید و دعا کنید و گوید: «ای

چقدر نیرومندند! مثل آنها پیش از این هرگز دیده نشده و پس از این نیز دیده نخواهد شد! **3** مانند آتش زمین را می خورند. زمین در برابر ایشان مانند باع عنده است ولی وقتی آن را پشت سر می گذارند به بیان سوخته تبدیل می شود. **5** هیچ چیز در برابر آنها سالم نمی ماند. **4** آنها شبیه اسپهای تدرو هستند. تماشا کنید چطور روی کوهها جست و خیر می کنند! به صدایی که از خود در می آوند گوش فرا دهید! صدای آنها همچون غرش ارباهها، و صدای آتشی است که مزعره را می سوزاند و مانند غریب سپاه بزرگی است که به میدان جنگ می رود! **6** مردم با دیدن آنها به خود می لرزند و رنگ از رویشان می برد. **7** آنها همچون جنگاوران حمله می کنند، و مانند سربازان از حصارها بالا می روند. در صوفه منظم حرکت می کنند **8** و بدون اینکه مانع برای یکدیگر باشند مستقیم به جلو می روند. با هیچ سلاحی نمی توان مانع پیشوای آنها شد. **9** به داخل شهر هجوم می برند، از دیوارها بالا می روند و مثل دزد از پنجه وارد خانه ها می شوند. **10** زمین در برابر آنها به حرکت می آید و آسمان می لرزد. خورشید و ماه، تیره و تار شده، ستارگان ناباید می گردند. **11** خداوند با صدای بلند آنها را رهبری می کند. این سپاه بزرگ و نیرومند خداوند است که فرمان او را بجا می آورد. روز داوری خداوند روزی وحشت آور و هولناک است. کیست که بتواند آن را تحمل کند؟ **12** خداوند می فرماید: «الآن تا وقت باقی است با تمام دل خود، با روزه و گریه و ماتم به سوی من بارگشت کنید. **13** اگر براستی پیشمانید، دلهایتان را چاک بزینید نه لباسهایتان را». به سوی خداوند، خدای خود بازگشت نمایید، زیرا او بخشندۀ و مهربان است. **14** خشم نمی آید، رحمتش بسیار است و راضی به مجازات شما نمی باشد. کسی چه می داند، شاید او از خشم خود برگردد و آنقدر شما را برکت دهد که باز غله و شراب کافی داشته باشید و بتوانید به خداوند هدیه کنید! **15** در کوه صهیون شیپور را به صدا درآورید! روزه را اعلام کنید و همه قوم را در یک جا جمع کرده، **16** آنها را تقدیس کنید. پیران و کودکان و شیرخوارگان را هم جمع کنید. داماد را از خانه و عروس را از حجله اش فرا خوانید. **17** کاهنی که خدمتگزاران خداوند هستند در میان قوم و مذبح ایستاده، گریه کنند و دعا نموده، بگویند: «خداوندان، بر قوم خود رحم فرما، نگذار بت پرستان ایشان حکمرانی کنند، زیرا آنها از آن تو هستند. نگذار بت پرستان ایشان را مسخره کرده، بگویند: پس خدای شما کجاست؟» **18** آنگاه خداوند به خاطر آبروی سزمهین خود به غیرت آمده، بر قوم خود شفقت خواهد فرمود. **19** خداوند خواهد گفت: «من برای شما غله و شراب و روغن می فرستم تا سیر شوید. بار دیگر در بین بت پرستان مسخره نخواهید شد. **20** سربازان دشمن را که از شما بر شما هجوم آورده اند، از سزمینتان بیرون می رانم و آنها را به نقاط دور دست می فرستم؛ ایشان را به سزمینهای بی آب و علف باز می گردانم تا در آنجا بیمیرند. نصف آنها به دریان مرده و نصف دیگرگشان به دریان مدیرانه رانده خواهد شد. آنگاه بوي تعفن لاشه آنها بلند خواهد شد. من آنها را به سبب آنچه بر سر شما آورده اند نابود خواهم کرد.» **21** ای قوم من، ترسان تباشید، بلکه وجود و شادی کنید، زیرا خداوند کارهای عظیم برای شما کرده است. **22** ای گله‌ها و رمه‌ها نترسید، چون چراگاهها دوباره سیر می شوند. درختان باز میوه خود را خواهند داد و انجیر و انگور به فراوانی یافت خواهند شد. **23** ای مردم اورشليم، شادی کنید! در خداوند، خدای خود شادمان باشید! زیرا بارانی که او می فرستد، نشانه ای از عدالت است. بار دیگر در پاییز

این پام از جانب خداوند به بیوئیل پسر فتویل رسید: **2** ای ریش سفیدان بشنوید! ای همه ساکنان زمین گوش فرا دهید! آیا در روزگار شما یا روزگار نیا کاتنان هرگز چنین چیزی رخ داده است؟ **3** در سالهای آینه این را برابر فرزندان انان تعییف کنید تا آنان نیز آن را سینه به سینه برای نسلهای بعدی تعییف کنند. **4** ملخها دسته دسته خواهند آمد و محصول شما را خواهند خورد. آنچه ملخهای جونده از محصول باقی بگذارند، ملخهای دونده خواهند خورد و خود، آنچه ملخهای دونده باقی بگذارند، ملخهای جونده خواهند خورد و خود. **5** ای ریش سفیدان، بیدار شوید و زاری کنید؛ ای میگساران، شیون کنید! زیرا هر چه انگور بوده خراب شده و هر چه شراب داشتید از بین رفته است! **6** لشکر بزرگی از آنچه ملخهای جهنده باقی بگذارند، ملخهای فربوعلنده خواهند خورد. **7** ای میگساران، شیون کنید! زیرا هر چه انگور پوست درختان انجیر را کنید، شاخه ها و تنہ های آنها را سفید و لخت باقی گذاشته اند. **8** همچون سزمن اسرائیل را پوشانده است. آنقدر زیادند که نمی توان آنها را شمرد. دندانها بیشان مانند دندان شیر تیز است! **9** تاکستان مرا از بین بردان و پوست درختان انجیر را کنید، شاخه ها و تنہ های آنها را سفید و لخت باقی نمایید. **10** غله و شرابی که می بايست به خانه خداوند تقديم شود، از بین رفته است. کاهنان که خدمتگزاران خداوند هستند، ماتم گرفته اند. **11** در مزرعه ها محصولی باقی نمانده، غله و انگور و روغن زیعون از بین رفته و همه جا را غم و غصه فرا گرفته است. **12** ای کشاورزان، گریه کنید و ای پاگیانان، زاری نمایید؛ زیرا محصول گندم و جو از میان رفته است. **13** درختان انگور خشک شده و درختان انجیر و انار، خرما و سبیب، و تمام درختان دیگر نابود شده اند. شادی از انسان رخت بریسته است. **14** ای کاهنان، لیاس ماتم پویشید. ای خدمتگزاران خدای من، تمام شب در برابر مذبح گریه کنید، چون دیگر غله و شرابی نمانده تا به خانه خداوندان هدیه کنید. **15** روزه را اعلام کنید و خبر دهید که مردم جمع شوند. ریش سفیدان همراه با تمام قوم در خانه خداوند، خدای خود جمع شوند و آنجا در حضور او گریه و ناله کنند. **16** خوارک از برابر چشمانمان نابیدند شده، و قادر مطلق فرا رسیده است! **17** بذر در زمین پویسیده می شود. ای ایاره ها و سیلولها خالی شده اند. نابودی از جانب خدای او بر ما، چون روز هولناک مجازات نزدیک می شود. نابودی از جانب خدای شادی خواهد شد. **18** گوان چون چراگاهی ندارند سرگردانند و از گرسنگی می نالند و گوسفندان تلف می شوند. **19** ای خداوند، ما را یاری فرما! زیرا گرما و خشکسالی چراگاهها را خشکانیده و تمام درختان را سوزانیده است. **20** حتی حیوانات وحشی هم برای کمک به سوی تو فریاد برمی آورند، چون آیی برای خوردن ندارند. نهرهای کوهستانها خشک شده و چراگاهها زیر آفتاب به کلی سوخته اند.

شیپور خطر را در اورشليم به صدا درآورید! بگذارید صدای آن بر بالای کوه مقدس من شنیده شود! همه اور ترس بلزنده، زیرا روز داوری خداوند نزدیک می شود. **2** آن روز، روز تاریک و ظلمت، روز ابرهای سیاه و تاریکی غلظت است. چه لشکر نیرومندی! کوهها را مثل سیاهی شب می پوشاند! این قوم

بالانهای پاییزی و در بهار بارانهای بهاری خواهد بارید. **24** خرمگاه‌ها دویاره پر از گندم شده، چرخشتها از روغن زیتون و شراب لبیر خواهد گردید. **25** خداوند می‌فرماید: «تمام محسولی را که سالهای قبیل ملخها آن لشکر بزرگ و نابود کننده‌ای که بر ضد شما فرستاد خوردن، به شما پس خواهم داد! **26** باز دیگر غنایی کافی خودره، سیر خواهد شد و مرآ به خاطر معجزاتی که برای شما انجام داده‌ام ستایش خواهد کرد و شما ای قوم من دیگر هرگز سرافکنده نخواهید شد. **27** ای اسرائیل، شما خواهید دانست که من در میان شما می‌باشم و تنها من خداوند، خدای شما مستم و دیگر هرگز سرافکنده نخواهید شد. **28** «پس از آن، روح خود را بر همه مردم خواهم ریخت. پسنان و دختران شما نیوت خواهد کرد، پیران شما خوابها و جوانان شما رؤیاها خواهند دید. **29** در آن روزها روح خود را حتی بر غلامان و کنیزان خواهم ریخت.

30 «در آسمان و بر زمین عجایب به ظهور خواهم آورد، از خون و آتش و ستونهای دور. **31** پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و هولناک خداوند، آفتاب تاریک و ماه مانند خون سرخ خواهد شد. **32** اما هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت. همان‌طور که خداوند وعده داده است، بر کوه صهیون در اورشلیم گروهی رهایی خواهند یافت، یعنی کسانی که خداوند ایشان را برگردیده است.»

3

خداوند می‌فرماید: «در آن زمان وقتی رفاه و سعادت را به یهودا و اورشلیم بازگردانم، **2** سپاهیان جهان را در دره پهوشافت جمع خواهم کرد و در آنجا ایشان را به خاطر میراث خود، اسرائیل محاکمه خواهم نمود، چون قوم مرا در میان قومها پراکنده ساخته، سزمنی مرا تقسیم کردند. **3** آنها بر سر افراد قوم من قمار کردند و پسنان را در ازای فاحشهای و دختران را در مقابل شراب فروختند تا مست کنند. **4** ای صور و صیدون، ای شهرهای فلسطین چه می‌خواهید بکنید؟ آیا می‌خواهید از من انتقام بگیرید؟ اگر چنین کنید من بی‌درنگ شما را مجازات خواهم کرد. **5** طلا و نقره و تمام گنجینه‌های گرانبهای مرا گرفته و آنها را به پتخانه‌های خود بردیدهاید. **6** مردم یهودا و اورشلیم را به یونانیان فروخته‌اید و ایشان را از سزمنیشان آواره کرده‌اید. **7** «ولی من دویاره آنها را از جاهانی که به آنها فروخته شده‌اند باز می‌گردانم و همه اعمال شما را بر سر خودتان خواهم آورد. **8** من پسنان و دختران شما را به مردم یهودا خواهیم فروخت و ایشان هم آنها را به سیاستیان که در سزمنی دورست ساکنند خواهند فروخت. من که خداوند هستم این را می‌گوییم. **9** «برای جنگ آماده شوید و به همه خبر دهید! بهترین سربازان خود را بسیج کنید و تمام سپاهیان خود را فرود آر! **10** گواهنهای خود را ذوب نموده، شمشیر بسازید و از ارده‌های خود نیزه تهیه کنید. شخص ضعیف بگویید: «من قوی هستم!» **11** ای همه قوهایها، بشتابید و از هر طرف جمع شوید.» اکنون ای خداوند، جنگاوران خود را فرود آر! **12** خداوند می‌فرماید: «قومها جمع شوند و به دره پهوشافت پیانید، چون من در آنجا نشسته، همه را داوری خواهم کرد. **13** داسها را آماده کنید، زیرا محصول رسیده و آماده است. انگورهای داخل چرخشت را با پا له کنید، چون از شرات این مردم لبیر شده است.» **14** مردم دسته‌دسته در دره پهوشافت جمع شوند، زیرا در آنجا روز خداوند به‌زودی فرا خواهد رسید. **15** آفتاب و ماه تاریک می‌شوند و ستاره‌ها دیگر نمی‌درخشند. **16** خداوند از اورشلیم فریاد برمی‌آورد. آسمان و زمین می‌لرزند؛ اما خداوند همچنان پناهگاه و

من پادشاه و رهبران او را خواهم کشت.» این است فرموده خداوند. **4** خداوند می فرماید: «اهمی بیهودا بارها گناه کردند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت. آنها نسبت به شریعت من بی اعتنایی کرده، احکام ما بجا نیاورندند. آنها با همان دروغهای گمراه شدند، که پدرانشان را فرب داد. **5** پس من بیهودا را با آتش ناید می کنم و تمام قلعه‌های اورشلیم را می سوزانم.» **6** خداوند می فرماید: «مردم اسرائیل بارها مرتکب گناه شده‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت. آنها با قبول شوشه، مانع از اجرای عدالت می شوند. آنها مردم شریف را به نفره و مردم فقر را به یک چفت صدیل می فروشند. **7** آنها فقرا را به حاکم می اندازند و پایمال می کنند و افتادگان را با لگد از سر خود دور می سازند. پدر و پسر با یک دختر همسپر می شوند و نام مقدم مرا می حرمت می سازند. **8** در جشن‌های مذهبی با لباسهایی که با بی انصافی از بدھکاران خود گرفته‌اند بر پشتیها لم می دهند و در معبد خدای خود شرابی را که با مال حرام خردمندان سر می کشند. **9** اما در حالی که قوم من تماسا می کرد، من اموری‌ها را که همچون درختان سرو، بلند قد و مانند درختان بلوط قوی بودند، به کلی از میان برده، میوه‌هایشان را از بالا و رویش‌هایشان را از پائین نابود کردم. **10** شما را از مصر بیرون آوردم و مدت چهل سال در بیابان رهبری کردم تا زمین اموری‌ها را به تصرف خود درآورید. **11** پسران شما را انتخاب کردم تا نذریه‌های من و انبیای من باشند.» خداوند می پرسد: «ای اسرائیل، آیا می توانید این حقایق را انتکار کنید؟ **12** اما شما به نذریه‌های من شراب نوشانیده، باعث شدید گناه کنند و انبیای مرا ساکت گردانیده، نگذاشتید حرف بزنند! **13** بنابراین من شما را مثل گاری‌هایی که زیر بار باقه‌ها به صدا می افتدند، به تاله می اندازم. **14** سریعت‌ترین جنگجویانaten هنگام فرار بر زمین خواهد افتاد. دلiran ضعیف خواهند شد و دلارون از رهانیدن خود عاجز خواهند بود. **15** تیراندانزان تیرشان به خطأ خواهد رفت، سریعت‌ترین دوندگان از فوار باز خواهند ماند. بهترین سوارکاران هم نخواهند توانست جان به در بزنند. **16** در آن روز، شجاعترین افراد شما سلاحهای خود را به زمین انداخته، برای نجات جان خود خواهند گریخت.» خداوند این را فرموده است.

3 ای اسرائیل، به پیام خداوند گوش دهید. این پیام برای تمام قومی است که او از سرزمین مصر بیرون آورد: **2** «از میان تمام اقوام روی زمین، من تنها شما را انتخاب کرده‌ام. به همین دلیل، وقتی گناه می کنید، شما را تنبیه می کنم.» **3** آیا دو نفر می توانند با هم راه روند اگر درباره مسیر خود توافق نکرده باشند؟ **4** تا دلیلی نداشته باشم، آیا مثل شیر غرش می کنم؟ شیر ژیان وقی غرش می کند نشان می دهد که خود را برای طعمه آماده می کند. **5** آیا پنده‌ای در دام گرفار می شود اگر طعمه‌ای در آن نباشد؟ آیا تله بسته می شود، وقتی چیزی نگرفته باشد؟ **6** وقتی شیپور جنگ در شهر به صدا در می آید، آیا نباید مردم نگران شوند؟ آیا بلا بر شهر نازل می شود، اگر خداوند آن را مقرر نکرده باشد؟ **7** بدینکن خداوند بیهوده کاری نمی کند مگر آنکه نقشه خود را به موسیله اینبا آشکار کند. **8** شیر غرش کرده است! کیست که نترسد؟ خداوند بیهوده سخن گفته است، کیست که پیامش را اعلان نکند. **9** ساکنان قصرهای اشدو و مصیر را جمع کنید و به آنها بگویید: «روی کوههای سامره بنشیبید تا شاهد آشوب و ظلم در اسرائیل باشید.» **10** خداوند می فرماید: «قوم

عربیا، پادشاه بیهودا و بی‌عیام (پسر یهوآش) پادشاه اسرائیل، خداوند این رؤیا را دریاره آینده اسرائیل به او نشان داد. **2** عاموس دریاره آنچه دید و شنید چنین می گوید: «خداوند از کوه صهیون در اورشلیم صدای خود را بلند کرده، می غرد! چرا گاهاهای سیز و خرم کوه کرمل خشک می شوند و چوپانها ماتم می گرند.» **3** خداوند می فرماید: «اهمی دمیشق بارها گناه کرده‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت، زیرا همان طور که با میله‌های آهی خرم را می کویند، آنها هم در جلعاد قوم را در هم کویندند. **4** پس من قصر حائل پادشاه را به آتش خواهم کشید و قلعه مستحکم بهده را ویران خواهم کرد. **5** پشت‌بندهای را که دروازه‌های دمشق را می بندند خواهم شکست و مردمانش را تا دشت آون هلاک خواهم ساخت و پادشاه بیت‌عدن را نابود خواهم کرد. اهالی سوریه به شهر قیر به اسارت خواهند رفت.» **6** خداوند می فرماید: «مردم غزه باز را می بشنید و تمام قلعه‌هایش را ویران خواهم کرد. **7** پس من حصارهای غزه را به آتش خواهم کشید و تمام نخواهم گذشت، زیرا آنها قوم مرا تعید نموده، ایشان را به عیون برد در ادوم فرخوتند. **8** اهالی اشدو را می بشنید و تمام قلعه‌هایش را ویران خواهم کرد. **9** خداوند می فرماید: «اهالی صور پادشاه اشقول را از بین می برم. تمام فلسطینی‌هایی که باقی مانده‌اند هلاک خواهند شد.» **10** این است فرموده خداوند. **11** خداوند می فرماید: «اهالی صور پارها گناه کرده‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت، زیرا پیمان برادری خود را با اسرائیل شکستد و به ایشان حمله کرده، آنها را به ادوم به اسارت بردند. **12** پس من حصارهای شهر صور را به آتش می کشم و تمام قلعه‌ها و کاخهایش را می سوزانم.» **13** خداوند می فرماید: «اهالی عمون بارها مرتکب گناه شده‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت، زیرا در جنگ جلعاد برای توسعه مزهای خود دست به کشتار هولانکی زدند و با شمشیر، شکم زنان حامله را پاره کردند. **14** «پس، من حصارهای شهر رهی را به آتش خواهم کشید و قلعه‌ها و کاخهایش را خواهم سوزاند. در آنجا غریبو جنگ، همچون غرش طوفان بلند خواهد شد. **15** پادشاه و شاهزادگان عمون همه با هم به اسارت خواهند رفت.» این است فرموده خداوند.

2 خداوند می فرماید: «اهالی موآب بارها مرتکب گناه شده‌اند و من این را فراموش نخواهم کرد و از سر تقصیرشان نخواهم گذشت، زیرا آنها استخوانهای پادشاه ادوم را با شرمی سوزانده آنها را تیدیل به خاکستر کردند. **2** هم در عرض، موآب را به آتش می کشم و کاخهای قبور را می سوزانم. موآب در میان آشوب و یهادی جنگجویان و صدای شیپورها از پای در خواهد آمد. **3**

من درستکاری را از یاد برده‌اند. کاخهای آنها پر از غنایمی است که از راه درزدی و غارت به دست آمده است. **11** بایارین، دشمن می‌کند و آنها را محاصره نموده، قلعه‌هایشان را ویران می‌کند و آن کاخهای مجلل را غارت می‌نماید. **12** خداوند می‌فرماید: «هرگاه چوپانی بخواهد گوسفندش را از چنگ شیر برهاشد، فقط می‌تواند دو ساق یا یک گوش گوسفند را از دهان شیر بیرون بکشد. در سامره نیز وضعیت همین طور خواهد بود و فقط عده کمی از اسرائیل که بر تختهای مجلل نشسته‌اند جان به دخواهند برد». **13** خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌فرماید: «به این اعلامیه گوش کنید و آن را در سراسر اسرائیل به گوش همه برسانید. **14** همان روزی که اسرائیل را به سبب گناهاتش تنبیه کنم، مذبحهای پنهان را نیز در بیت‌ثیل نابود خواهم کرد. **15** کاخهای مذبح بربد می‌شوند و به زمین می‌افتد. **16** خراب خواهم کرد و خانه‌های زیبای بیلاقی و قشلاقی و قصرهای ساخته شده از عاج ایشان را با خاک پکسان خواهم ساخت.» این است فرموده خداوند.

4 **1** گوش کنید، ای زنان سامره که مانند گواهای سزمین باشان، چاق شده‌اید و بر قیران ظلم می‌کنید، نیازمندان را پایمال می‌نماید و به شوهران خود می‌گویید: «شراب بیاورید تا بنوشیم». **2** خداوند به ذات پاک خود قسم خوده و فرموده است: «زمانی می‌رسد که قلاب به دهانان انداده همه شما را مثل ماهی خواهند کشید و با خود خواهند برد! **3** شما را از خانه‌های زیبایان بیرون می‌کشند و از نزدیکترین شکاف حصار بیرون می‌اندازند. این است فرموده خداوند. **4** حال، اگر می‌خواهید، باز هم در بیت‌ثیل و جلجال برای پنهان قربانی کنید! تا می‌توانید سریچی نمایید و گناهاتان را زیاد کنید! هر روز صبح قربانی کنید و هفته‌ای دو بار دیگر هایاتان را بیاورید! **5** به مراسم ظاهری خود ادامه داده، هدایای خود را تقدیم کنید و همه جا از این هدایای که داده‌اید سخن بگویید! این همان کاریست که شما اسرائیلی‌ها دوست دارید انجام دهید! این است فرموده خداوند بیوه. **6** خداوند می‌فرماید: «من به شهرهای شما قحطی فرستادم، ولی فایده‌ای نداشت و باز به سوی من بازگشت نکردید. **7** سه ماه به فصل درو مانده بود که جلوی باران را گرفتم و محصول شما را از بین بردم. در یک شهر باران فرستادم و در شهر دیگر نفرستادم! بر یک مرععه باران می‌بارید، ولی مزرعه دیگر خشک و بی‌آب بود. **8** مردم شهر به شهر براز نوشیدن جرעהهای آب، می‌گشتند اما آب کافی پیدا نمی‌کردند. با این حال، به سوی من بازگشت نکردید.» این است فرموده خداوند. **9** آفت بر مرععه‌ها و تاکستانهای انگور شما فرستادم. ملخ، درختان انجیر و زیتون شما را خورد. با این حال، به سوی من بازگشت نکردید. **10** همان بلاهای را که بر مصر فرستادم بر سر شما نیز آوردم. جوانان شما را در چنگ کشتم و اسیهای شما را تار و مار کردم. بینی شما از بوی تعفن اجساد اروگاههای پر شد. با این حال به سوی من بازگشت نکردید. **11** این است فرموده خداوند. **12** بعضی از شهرهای شما را مثل سلوم و عموره به کلی از بین بردم، و آنهایی نیز که باقی مانندند هیزم نیم سوخته‌ای بودند که آنها را از میان آتش بیرون کشیده بشانند. **13** خداوند می‌فرماید: «با این حال، به سوی من بازگشت نکردید. **14** «بایارین، تمام بلاهای را که درباره آنها سخن گفته‌ام بر سر شما خواهم آورد. پس ای اسرائیل، آماده شو تا هنگام داوری با خدای خود روبرو شوی.» **15** زیرا تو با کسی سروکار داری که کوهها را ساخت و بادها را آفرید

کنید، زیرا من به آنها گوش نمی‌دهم. 24 به جای آن بگذرد عدالت مانند

6

رودخانه و انصاف همچون نهر دائمی جاری شود! 25 «ای قوم اسرائیل، در

آن چهل سالی که در بیان سرگردان بودید، آیا برای من قربانی و هدایا آوردید؟

26 ولی علاوه واقعی شما به خدايانات بود یعنی به سکوت، خدای پادشاه

شما و به کیوان، خدای ستارگران و به تمامی تمثیلهایی که برای خود ساخته

بودید.» 27 خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌فرماید: «پس من نیز شما را

به آن سوی دمشق تبعید خواهم کرد.»

داد. این آتش آهی‌ای عمیق دریا را بعلید و تمام زمین را سوزانید. 5 گفتم: «ای خداوند، التمام می‌کنم این کار را نکن، زیرا اسرائیل کوچک و ضعیف است و نمی‌تواند طاقت بیاورد.» 6 پس خداوند از این نقشه هم متصرف شد و فرمود: «این کار را نیز نخواهم کرد.» 7 سپس، این رؤیا را به من نشان داد: خداوند در کنار دیوار راستی که با شاقول تراز شده بود ایستاده، با شاقول آن را امتحان می‌کرد تا ببیند تراز است یا نه. 8 آنگاه خداوند به من فرمود: «عاموس، چه می‌بینی؟» گفتم: «یک شاقول.» خداوند فرمود: «من به موسیله شاقول، قوم را امتحان می‌کنم و این بار، دیگر از مجازات کدن آنها منصرف نخواهم شد.» 9 بینخانه‌های اسرائیل نابود خواهند شد و عبادتگاه‌هایشان ویران خواهند گشت، و من بر ضد خاندان پیغمبر، با شمشیر پرخواهم خاست.» 10 اما وقتی آصیبا، کاهن بیت‌ئل، آنچه را که عاموس می‌گفت شنید، با عجله این پیغام را برای پیغمبر پادشاه فرستاد: «عاموس به قوم ما خیانت می‌کند و علیه تو توطنه می‌چنید. سختان او غیرقابل تحمل است.» 11 عاموس می‌گوید تو کشته می‌شوی و قوم اسرائیل به سرزمهنهای دور دست به تبعید و اسارت بود می‌شوند.» 12 آنگاه آصیبا به عاموس گفت: «ای نبی، از سرزمین ما خارج شو! به سرزمین پیهودا بازگرد و در آنجا بیوت کن و نان بخور.» 13 دیگر در بیت‌ئل برای ما بیوت نکن، چون عبادتگاه پادشاه و مقبر سلطنتی او در اینجا قرار دارد.» 14 ولی عاموس جواب داد: «من نه نبی هستم، نه از نسل انبیا. کارم چوپانی و چیدن میوه‌های صحرایی بود، 15 اما خداوند مرا از کار چوپانی گرفت و گفت: «بُر و بُرای قوم من اسرائیل بیوت کن.» 16 ولی تو به من می‌گویی که بر ضد اسرائیل پیشگویی نکنم، پس به پیامی که خداوند برای تو دارد گوش کن: 17 «چون در کار خداوند دخالت کردی، زنت در همین شهر فاحشه خواهد شد، پسران و دختران کشته خواهند شد و املاک تقسیم خواهد گردید. خودت نیز در سرزمین بیگانه خواهی مرد و قوم اسرائیل از وطن خود تبعید شده، به اسارت خواهند رفت.»

8 آنگاه خداوند، در رؤیا یک سبد پر از میوه‌های رسیده به من نشان داد. 2 او پرسید: «عاموس، چه می‌بینی؟» جواب دادم: «یک سبد پر از میوه‌های رسیده.» 3 خداوند فرمود: «این میوه‌ها نمونه‌ای از قوم من اسرائیل است که برای مجازات آماده شده‌اند. دیگر مجازات ایشان را به تعویق نخواهیم انداخت. 4 در آن روز سرودهایی که مردم در خانه خدا می‌خوانند به گریه و زاری تبدیل خواهد شد. اجساد مردم در همه جا پراکنده خواهند شد و آنها را بی‌سر و صدا جمع کرده، به خارج شهر خواهند برد. من خداوند پیهود، چنین می‌گویم.» 5 گوش کنید! ای کسانی که بر فقرًا ظلم می‌کنید و نیازمندان را پایمال می‌نمایید. 5 ای کسانی که آزو زداید روز شبات و جشنی‌های مذهبی هر چه زوfer تمام شوند تا دویاره به کسب خود پردازید و با ترازوهای دستکاری شده و سنگهای سبکتر، مشتریان خود را فریب داده، پول بیشتری از ایشان بگیرید. 6 ای کسانی که فقرًا را در مقابل یک سکه نقره و یا یک جفت کفشد به بردگی می‌گیرید و پس مانده گندم خود را به آنها می‌فروشید. 7 خداوند که مایه سرپلندی اسرائیل است، قسم خورده می‌فرماید: «من این کارهای شورانه شما را فراموش نخواهم کرد.» 8 پس سرزمین اسرائیل به لرده خواهد افتاد و تمام قوم ماتم خواهند گرفت. سرزمین اسرائیل مانند رود نیل مصر در وقت سیلاب، متلاطم شده بالا خواهد شد و دویاره فرو خواهد نشست. 9

وای بر شما ای رهبران و بزرگان قوم اسرائیل که در اورشلیم و سامره وقت خود را به خوشگذرانی و عیاشی می‌گذرانید. ای شما که احساس امنیت می‌کنید، 2 به کلنی بروید و بینید چه بر سر آن شهر آمده است. به حمات بزرگ بروید و از آنجا به جت در سرزمین فلسطین. آنها از مملکت شما بهتر و بزرگتر بودند، ولی بینید چه بر سر آنها آمده است! 3 شما فکر مجازاتی را که در انتظاراتان است از خود دور می‌کنید، اما با اعمال خود روز داوری را نزدیک می‌سازید. 4 بر تختهای عاج دارای کشید، اطرافتان را از وسائل خوشگذرانی پر می‌کنید و گوشت لذیدترین بره‌ها و مرغوبترین گوساله‌ها را می‌خورید. 5 مانند داؤد سرود می‌سازید و همراه با نوای بربط می‌خواهید. 6 کاسه کاسه شراب می‌نوشید و با عطرهای خوشبو، خود را معطر می‌سازید و از ویرانی قوم خود نگران نیستید. 7 بنابراین، شما جزو اولین کسانی خواهید بود که به اسارت بوده می‌شوند. دوران عیاشی شما به پایان خواهد رسید. 8 خداوند، خدای لشکرهای آسمان به ذات خود قسم خودره و فرموده است: «من از تکیر اسرائیل نفرت دارم و از کاخهای مجللش پیزام، پس پایتخت آن را با هر چه در آن است به دشمنانش واگذار خواهم کرد.» 9 اگر ده نفر در یک خانه پنهان شده باشند، آنها هم نابود خواهند شد. 10 وقتی خویشاوند شخص مرده‌ای برای دفن جسد او بیاید، از تنها کسی که در خانه زنده مانده است خواهد پرسید: «آیا کس دیگری باقیمانده است؟» او جواب خواهد داد: «نه.» بعد آن خویشاوند خواهد گفت: «ساخت باش و نام خداوند را بر زبان نیاور.» 11 خداوند دستور داده است که خانه‌های بزرگ و کوچک با خاک یکسان شوند. 12 آیا ممکن است اسب روی صخره بددو؟ یا گاو در آنجا شخم زندن؟ تصور چنین عملی احتمانه است، ولی کاری که شما می‌کنید و انصاف را به کام مردم تابع است! شما حق را به باطل تبدیل می‌کنید، ولی فخر شما پوج و بی اساس می‌نمایید. 13 به قدرت خود فخر می‌کنید، ولی فخر شما پوج و بی اساس است. 14 خداوند، خدای لشکرهای آسمان می‌فرماید: «ای اسرائیل، قومی را بر ضد تو می‌فرستم تا از مز شمالي تا انتهای مز جنوي یعنی از حمات تا نهر عربی، تو را به تنگ آورد.»

7 در رؤیایی که خداوند به من نشان داد دیدم برداشت محصول اول غله که سهم پادشاه بود تمام شده و محصول دوم، تازه سبز شده بود. سپس دیدم خداوند اینویه ملخ فرستاد. 2 ملخها هر چه سر راهشان بود، خودزن. آنگاه من گفتم: «ای خداوند، التمام می‌کنم قوم خود را بیخوش و این آفت را از آنها دور کن، زیرا اسرائیل کوچک و ضعیف است و نمی‌تواند طاقت بیاورد.» 3 خداوند نیز ترجم فرمود و گفت: «این بلا را نمی‌فرستم.» 4 آنگاه خداوند، آتش بزرگی را که برای مجازات آنها تدارک دیده بود، به من نشان

در آن زمان، کاری خواهیم کرد که آفتاب هنگام ظهر، غروب کند و زمین در روز روشن، تاریک شود. **15** ایشان را در سرزمینی که به آنها داده‌ام، مستقر خواهم ساخت و ایشان بار دیگر ریشه کن نخواهند شد.» یهوه خدای شما این شاد شما را به مرثیه مبدل خواهم کرد. آنگاه لباس عزا پوشیده سرهایتان را به را می‌فرماید.

علمات سوگواری خواهید تراشید، چنانکه گویی یگانه پسرتان مرده است. آن روز، روز بسیار تلخی خواهد بود. **16** خداوند می‌فرماید: «روزی خواهد رسید که من قحطی شدیدی در این سرزمین پدید خواهم آورد. این قحطی، قحطی نان و آب نخواهد بود، بلکه قحطی کلام خدا. **17** مردم از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب دنبال کلام خدا خواهند دود و لی موفق به پیدا کردن آن نخواهند شد. **18** در آن روز حتی دختران زیبا و مردان جوان نیز از تشنجی ضعف خواهند کرد **19** و آنایی که به پنهانی شرم آور سامره و بتنهای دان و پرشیع سوگدید یاد می‌کنند خواهند افتاد و دیگر هرگز بلند نخواهند شد.»

9

20 خداوند را دیدم که کنار مذبح ایستاده بود و می‌گفت: «سر ستونهای خانه خدا را بشکن تا ستونها فرو ریخته، سقف خانه بر سر مردم خراب شود. کسی جان به در نخواهد برد. حتی کسانی هم که موفق به فرار شوند، در راه کشته خواهند شد. **21** اگر به دوزخ بروند، دست خود را دراز کرده آنها را از آنجا بیرون خواهم کشید و اگر به آسمانها فرار کنند، ایشان را به زیر خواهمن آوردم. **22** اگر در کوه کرمل پنهان شوند، آنها را پیدا خواهیم کرد، و اگر در قعر دریا خود را مخفی کنند، مار را خواهیم فرستاد تا آنها را بکشد. **23** حتی اگر به اسارت هم بروند، من آنها را در آنجا خواهم کشت. قصد من این است که این قوم مجازات شوند. **24** خداوند، آن خداوند لشکرهای آسمان، زمین را لمس می‌کند و زمین گداخته می‌شود و همه ساکنانش ماتم می‌گرند. تمام زمین مثل رود نیل مصر بالا می‌آید و دویاره فرو می‌نشینید. **25** آنکه خانه خود را در آسمانها ساخته و پایه آن را بر زمین نهاده است، و آب دریا را فرا می‌خواند و آن را بر زمین می‌باراند، نامش خداوند است! **26** خداوند می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، آیا برای من شما از حیشی‌ها بهتر هستید؟ آیا من که شما را از مصر بیرون آوردم، برای سایر قومها نیز همین کار را نکردم؟ فلسطینی‌ها را از کفتور و سوری‌ها را از قبر بیرون آوردم. **27** چشمان من مملکت گناهکار اسرائیل را می‌بیند و من آن را از روی زمین محظوظ خواهیم ساخت؛ ولی خاندان اسرائیل را به کلی از بین نخواهیم برد، **28** بلکه مقرر می‌دارم که اسرائیل به وسیله سایر قومها مثل غلامی که در غربال است الک گردد و کاملاً از بدکاران پاک شود. **29** تمام گناهکارانی که می‌گویند: «خدا نمی‌گذرد بلایی به ما برسد»، با شمشیر کشته خواهند شد. **30** آنگاه در آن زمان، خیمه افتاده داود را از نو بر پا خواهیم داشت و خرابی دیوارهایش را تعمیر خواهیم کرد؛ ویرانهایش را بازسازی کرده، آن را به عظمت سابقش باز خواهیم گرداند. **31** و آنچه را که از ادوم و تمام قومهایی که نام مرا بر خود دارند، باقی بماند، اسرائیل تصاحب خواهد کرد.» خداوندی که تمام اینها را بجا می‌آورد چنین فرموده است. **32** خداوند می‌فرماید: «زمانی فرا خواهد رسید که فراوانی محصول خواهد بود و غله چنان سریع رشد خواهد کرد که در گران فرست درویدن نخواهند داشت، و از فراوانی انگور، از دامنه کوههای اسرائیل شراب شیرین فرو خواهد چکید. **33** من قوم خود اسرائیل را از اسارت باز خواهند شد. باعها و تاکستانها غرس نموده شراب آنها را خواهد نوشید و میوه

و آنانی که از اورشلیم به آسیای صغیر به اسارت رفته بودند، به وطن خود بازگشته، شهرهای جنوب یهودا را خواهند گرفت. 21 نجات یافتنگان از کوه صهیون در اورشلیم بالا خواهند رفت تا بر کوههای ادوم حکومت کنند و خود خداوند، پادشاه ایشان خواهد بود!

خداوند خبر رسیده که قاصدی با این پیام نزد قومها فرستاده شده است: «آمده شوید تا به جنگ ادوم برویم.» 2 خداوند می فرماید: «ای ادوم، تو را در میان قومها خوار و ضعیف می سازم. 3 از اینکه بر صخره های بلند ساکن هستی به خود می بالی و با غرور می گویی:» کیست که دستش در این بلندیها به بررسد! «خود را گول نزن! 4 اگر همچون عقاب به اوج آسمانها بروی و آشیانه خود را بین ستارگان بر پا داری، تو را از آنجا به زمین می آورم.» این است آنچه خداوند می گوید. 5 «اگر دزدها شبانگاه آمدند تو را غارت می کردند به مرائب برای تو بهتر می بود، زیرا همه چیز را نمی بردند! یا اگر انگورچیان به سراغ تو می آمدند پس از چیدن انگور خوشی های چند باقی می گذاشتند! 6 اما آنکون ای ادوم، تو غارت خواهی شد و تمام ثروت به یغما خواهد رفت. 7 «تمام همپیمانات دشمن تو می شوند و دست به دست هم داده، تو را از سرزمینت بیرون می رانند. دوستان مورد اختصاص دادند، برای تو دام می گذارند و تو از آن آگاه خواهی شد.» 8 خداوند می فرماید: «در آن روز در سراسر ادوم حتی یک شخص دانا باقی نخواهد ماند! زیرا من همه دادیان ادوم را نابود خواهیم کرد. 9 دلیرتین سربازان تیمان، هراسان خواهند گردید، و همه در کوهستان ادوم کشته خواهند شد. 10 «به سبب ظلمی که به برادر خود اسرائیل کردی رسوا و برای همیشه یشه کن خواهی شد؛ 11 زیرا اسرائیل را به هنگام سختی و احتیاجش ترک کردی. وقتی که مهاجمان، ثروت او را غارت می کردند و بر اورشلیم قرعه انداده، آن را میان خود تقسیم می نمودند، تو کثا ایستاده، خواستی هیچ کمکی به او پکنی و مانند یکی از دشمنانش عمل نمودی. 12 «تو نباید این کار را می کردی. وقتی که برادرانت را به سرزمینهای پیگانه می بردند، نمی باشست می نشستی و آنها را تماشا می کردی. در روز مصیبت مردم یهودا نمی باشست شادی می کردی و زمانی که در سختی بودند نمی باشست به آنها می خندهیدی. 13 روزی که اسرائیل گرفتار این مصیبت و بلا شده بود، تو نیز به او بدی رساندی و رفته، غارتکش کردی. 14 بر سر چهارراهها ایستادی و کسانی را که سعی می کردند فرار کنند کشته. در آن زمان وحشت و پیشانی، بازماندگان اسرائیل را دستگیر نموده، تحويل دشمن دادی. 15 «من، خداوند پژوودی از تمام قومها انتقام خواهم کشید. ای ادوم، همان طور که با اسرائیل رفتار کردی، با تو نیز به همان گونه رفتار خواهد شد. هر چه کردی بر سر خودت خواهد آمد. 16 بر بالای کوه مقدس من، جام مکافاتم را نوشیدی، قومهای دیگر نیز آن را خواهند نوشید. آری، آنها خواهند نوشید و از بین خواهند رفت و اثری از آنها باقی نخواهد ماند. 17 «ولی کوه مقدس من در اورشلیم، پناهگاه و محل نجات خواهد شد. اسرائیل سرزمین خود را دوباره تصرف خواهد نمود 18 و مانند آتش، ادوم را خواهد سوزاند به طوری که از ادوم کسی باقی نخواهد ماند.» این را خداوند می فرماید. 19 اهالی جنوب یهودا، کوهستان ادوم را اشغال خواهند کرد و اهالی جلگه های یهودا، دشتیهای فلسطین را تصرف نموده، دوباره مراتع افرایم و سامره را به جنگ خواهند آورد و قبیله بنامین، جلاء را خواهد گرفت. 20 تبعید شدگان اسرائیلی مراجعت نموده، فیضیه را تا صرفه در شمال، اشغال خواهند کرد

مقدّست به حضور تو رسید. **8** «کسانی که بتهای باطل را می‌پرستند از پیروی تو برگشته‌اند، **9** ولی من با سرودهای تشكیر برای تو قبای خواهم کرد و نذر خود را به تو ادا خواهم نمود. نجات فقط از جانب خداوند است.» **10** آنگاه خداوند به ماهی امر فرمود که پونس را از دهان خود به ساحل بیفکند و ماهی چین کرد.

3 آنگاه خداوند بار دیگر به پونس فرمود: **2** «به شهر بزرگ نینوا برو و پیامی را که به تو می‌دهم، به آنها اعلام کن!» **3** پونس اطاعت کرد، به نینوا رفت. نینوا شهر بسیار بزرگی بود به طوری که سه روز طول می‌کشید تا کمی سراسر آن را پیماید. **4** پونس وارد شهر شد و پس از طی یک روز راه شروع به موعظه کرد، گفت: «بعد از چهل روز نینوا ویران خواهد شد!» **5** اهالی شهر حرفاپیش را باور کردند، به همه اعلان کردند که روزه بگیرند؛ و همه، از بزرگ تا کوچک، پلاس پوشیدند. **6** هنگامی که پادشاه نینوا شنید که پونس چه گفته است از تحت خود پایین آمد، لیاس شاهانه را از تن در آورد و پلاس پوشیده، در حاکستر نشست. **7** پادشاه و بزرگان دربار او این پیام را به سراسر شهر فرستادند: «نه مردم و نه حیوانات، هیچ کدام نایاب چیزی بخورند و حتی آب بتوشند. **8** همه مردم باید پلاس پوشیده، به درگاه خداوند التماس کنند و آنها ترحم کرده، بلایی را که گفته بود بر ایشان نفرستاد.

4 اما پونس از این موضوع به شدت ناراحت و خشمگین شد. **2** او نزد خداوند دعا کرد و گفت: «خداوند، وقتی در مملکت خود بودم و تو به من گفتی به اینجا بیایم، می‌دانستم که تو از تضمیم خود برقگدد و بر ما ترجم کرده، ما را از پین نبرد. **10** وقتی خدا دید آنها از راههای بد خود دست کشیده‌اند بر آنها ترحم کرده، بلایی را که گفته بود بر ایشان نفرستاد.

اما پونس از این موضوع به شدت ناراحت و خشمگین شد. **2** او نزد خداوند دعا کرد و گفت: «خداوند، وقتی در مملکت خود بودم و تو به من گفتی به اینجا بیایم، می‌دانستم که تو از تضمیم خود منصرف خواهی شد، زیرا تو خدایی مهریان و بخشندۀ هستی و دیر غضبناک می‌شوی و بسیار احسان می‌کنی. برای همه‌ین بود که خواستم به ترشیش فرار کنم. **3** «خداوند، اینک جانم را بگیر، زیرا برای من مردن بهتر از زنده ماندن است.» **4** آنگاه خداوند به او فرمود: «آیا درست است که از این بابت خشمگین شوی؟» **5** پونس از شهر خارج شده، به طرف شرق رفت. در خارج از شهر برای خود سایلاني ساخته، زیرا سایه‌آن منظر نشست تا بینند و طوفان قلع شد! **16** آنها سخت برداشته، او را به دریا خروشان انداشتند و طوفان قلع شد! **17** همان موقع خداوند ترسیدند و قبایی‌ها تقديم او نمودند و نذرها کردند. **18** همان موقع خداوند ماهی بزرگی فرستاد و ماهی پونس را بعید و پونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

2 خداوند این پیغام را برای پونس پسر امیتای فرستاد: **2** «به شهر بزرگ نینوا برو و بر ضد آن فریاد برآورده، بگو که شرارت آنها به پیشگاه من رسیده است.» **3** ولی پونس که نمی‌خواست به نینوا بروд تصمیم گرفت از حضور خداوند به ترشیش فرار کند. او به پندر یافا رفت و در آنجا کشته‌ای دید که

عازم ترشیش بود. پونس کرایه خود را پرداخت و سوار کشته شد. **4** اما همین کشته از ساحل دور شد، ناگهان خداوند باد شدیدی وزاند و دریا را متلاطم ساخت به طوری که نزدیک بود کشته در هم بشکند. **5** ملوانان از ترس جان خود، هر کدام از خدای خود کمک طلبیدند. آنها بارها را به دریا ریختند تا کشته سیک شود. در تمام این مدت، پونس با خیال راحت در انبار کشته خواهید بود! **6** ناخدای کشته نزد او رفت و فریاد زد: «چگونه می‌توانی در چنین اوضاعی راحت بخوابی؟ برخیز و نزد خدای خود فریاد برآورده! **7** آنگاه کارکنان کشته تصمیم گرفتند قرعه بین‌ازند تا بینند کدام یک از آنها خدایان را به خشم آورده و باعث این طوفان و حشتاتک شده است. قرعه به نام پونس افتاد. آنها از او پرسیدند: «به ما بگو به چه علت این بلا بر ما عاض شده است؟ تو کیستی؟ کارت چیست؟ اهل کجایی؟ از چه قومی هستی؟» **9** پونس گفت: «من عبرانی هستم و یهوه، خدای آسمان را که دریا و خشکی را آفرید می‌پرسم.» **10** سپس به ایشان گفت که از حضور خداوند فرار کرده است. آنها وقتی این را شنیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «چرا این کار را کردی؟» **11** تلاطم دریا هر لحظه بیشتر می‌شد، پس به او گفتند: «با تو چه کنیم تا طوفان آرام شود؟»

12 پونس گفت: «مرا به دریا بیندازند و دریا دوباره آرام می‌شود؛ چون می‌دانم این طوفان و حشتاتک به سبب من دامنگیر شما شده است.» **13** ملوانان کوشش کردند کشته را به ساحل برسانند، ولی موقع نشاند. طوفان شدیلاتر از آن بود که بتوان با آن دست و پیچه نرم کرد! **14** پس آنها نزد خداوند دعوا کرده، گفتند: «ای خداوند، ما را برای مرگ این شخص هلاک نکن و ما را مسئول مرگ او ندان؛ زیرا همه اینها خواست تو بوده است.» **15** آنگاه پونس را برداشته، او را به دریا خروشان انداشتند و طوفان قلع شد! **16** آنها سخت خداوند ترسیدند و قبایی‌ها تقديم او نمودند و نذرها کردند. **17** همان موقع خداوند ماهی بزرگی فرستاد و ماهی پونس را بعید و پونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

2 آنگاه پونس از شکم ماهی نزد یهوه، خدای خود دعا کرد گفت: **2** «به هنگام سختی، خداوند را خواندم و او مرا اجابت فرمود. از عالم مرگ فریاد برآوردم و تو ای خداوند، به داد من رسیدی! **3** مرا به اعماق دریا انداشتی. در سیالها غرق شدم و امواج خروشانت مرا پوشانید. **4** به خود گفتم که مرا از نظر خود دور انداشته‌ای و دیگر نمی‌توانم خانه مقدّست را بینیم. **5** در امواج دریا فرو رفتم. مرگ بسیار نزدیک بود. آبها مرا احاطه کردند و علفهای دریا دور سرم پیچیدند. **6** تا عمق کوهها فرو رفتم. درهای زندگی به روم بسسه شد و در دیار مرگ زندانی شدم. ولی ای خداوند، خدای من، تو مرا از چنگال مرگ رهانیدی! **7** «وقتی که تمام امید خود را از دست داده بودم، بار دیگر تو را ای خداوند به یاد آوردم و دعای قلب من در خانه

تمسخر نوحه‌سرایی کرده خواهد گفت: «خانه خراب و نایبود شدیم. خداوند سزمنین ما را از ما گرفته و ما را آواره کرده و مزععه‌هایمان را به دیگران داده است.» **۵** هنگامی که سزمنین قوم من به آنان بازگردانده شود، شما سهمی از این مورد صحبت نکن! رسوای هرگز دامنگیر ما نخواهد شد.» **6** خداوند می‌فرماید: «ای خاندان اسرائیل، آیا فکر می‌کنید صبر من تمام شده است که اینچیزین با خشونت با شما صحبت می‌کنم؟ مگر نمی‌دانید که من با کسانی که درستکار باشند با مهرهای سخن می‌رانم؟ **8** ولی در این روزها قوم من به دشمنی با من برخاسته‌اند! شما پیاهن کسانی که به شما اطمینان کرده‌اند از آنها می‌گیرید و آنان را به شکل از جنگ برگشتن درمی‌آورید. **9** بیوzenan قوم مرا از خانه‌های باصفایشان بیرون می‌راند و فرزندانشان را از هرگونه حق خدادادی محروم می‌کنید. **10** بخیزید و بروید! اینجا دیگر در امنیت و آسایش نخواهید بود، زیرا به خاطر گناهان شما این مکان محکوم به فنا شده است. **11** «اگر آدم ولگرد و دروغگویی بیاید و از لذت شراب و باده‌نوشی بپایان حرف بزند، فوری او را به عنوان نبی قبول می‌کنید. **12** «ای اسرائیل، زمانی می‌رسد که من با زماندگان قوم تو را مانند گوسفندان به آغاز بازی می‌گردانم و سزمنین تو، بار دیگر مانند چرگاگاهی مملو از گوسفند، پر از جمعیت خواهد شد. **13** من راه را برای ایشان باز می‌کنم تا از میان دروازه‌های شهرهایی که در آنها اسیر هستند عبور کرده، به سزمنین خود بازگردند. من که خداوند و پادشاه ایشان هستم ایشان را رهبری خواهم کرد.»

3 ای رهبران بنی اسرائیل، گوش کنید! شما کسانی هستید که باید مفهوم عدالت را بدانید، **2** ولی در عوض از خوبی متفربید و بدی را دوست می‌دارید. شما پوست قوم مرا می‌کنید و گوشتش بر بدنشان باقی نمی‌گذارید. **3** آنها را می‌بعید، پوست از تشنان جدا می‌کنید و استخوانهایشان را مانند گوشتش که تکه‌تکه در دیگر می‌ریند، خرد می‌کنید، **4** پس زمانی که از خداوند کمک بخواهید او به دعای شما گوش نخواهد داد. او روی خود را از شما برخواهد گرداند، زیرا مرتكب کارهای زشت شده‌اید. **5** خداوند می‌فرماید: «ای انبیای دروغگو که قوم مرا گمراه کرده، برای کسی که به شما مزد می‌دهد با صدای بلند سلامتی می‌طلبد و کسی را که مزد نمی‌دهد تهدید می‌کنید؛ **6** تاریکی شب شما را فرو خواهد گرفت تا دیگر رؤیا نبینید و پیشگویی نکنید. اتفاق بر شما غروب خواهد کرد و روزتان تاریک خواهد شد. **7** انبیا و پیشگویان شما روی خود را از حجالت خواهید پوشاند، زیرا دیگر از جانب خدا جوابی برای شما نخواهد آمد.» **8** و اما من از قدرت روح خداوند بر شده‌ام تا بدلون ترس، گناهان قوم اسرائیل را به آنها اعلام کنم. **9** پس ای رهبران اسرائیل که از عدالت نفرت دارید و بی انصافی می‌کنید، به من گوش دهید! **10** ای کسانی که اورشلیم را از خون و ظلم پر ساخته‌اید، **11** ای رهبران رشوه‌خوار، ای کاهنان و انبیایی که تا به شما مزد ندهند موعظه نمی‌کنید و نبوت نمی‌نمایید، ولی وام‌مود می‌کنید که به خدا توکل دارید و می‌گویید: «خداوند در میان ماست، پس هیچ آسیبی به ما نخواهد رسید.» **12** به خاطر شما اورشلیم با خاک یکسان شده، به صورت توده‌ای سنگ در خواهد آمد و کوهی که خانه خداوند بر آن قرار دارد به جنگل تبدیل خواهد شد.

در دوران سلطنت پوتام و آحاز و حرقیا، پادشاهان بیهودا، خداوند این پیام را درباره اورشلیم و سامره، به صورت رؤیا به میکاوه مورشی داد. **2** ای تمام قومها بشنوید! ای همه ساکنان زمین گوش دهید! خداوند از خانه مقدس خود بر ضد شما شهادت می‌دهد. **3** اینک خداوند تخت فرامانروایی خود را در آسمان ترک کرده و از فزار کوهها به زمین می‌آید. **4** کوهها در زیر پاهاش مثل موم آب می‌شوند و مانند سبل از بلندیها به دره سرازیر می‌گردند. **5** تمام ایها به سبب گناهان مردم اسرائیل و بیهودا اتفاق می‌افتد. بت پرستی و عصیان سامره و اورشلیم را که پایتختهای اسرائیل و بیهودا هستند، پر ساخته است. **6** خداوند می‌فرماید: «شهر سامره را به صورت توده‌ای از خاک درمی‌آرم؛ آن را چنان شخم زنم که بیوان برای کشت انگور از آن استفاده کرد. حصار و قلعه‌های آن را خراب کرده، سنجگهایش را به دره می‌ریزم تا پیشاد نمایان شود. **7** تمام بجهاش خرد خواهد شد و همه هدایای معبدش در آتش خواهد سوخت. من همه تمثالهایش را نایبود خواهم کرد. او هدایایش را از فاحشگی به دست آورده است، پس آنها را از دست خواهد داد و آنها به فاحشه‌های دیگر داده خواهد شد.» **8** من گریه می‌کنم و ماتم می‌گیرم، مثل شغال زوجه می‌کشم و مانند جغد شیون می‌کنم. از غصه و سرافکندگی با پای برهنه و تن عربان راه می‌روم، **9** چون زخم قوم من عیمیتر از آن است که شفا یابد. زیرا ویرانی به بیهودا و حتی به دروازه‌های اورشلیم نیز رسیده است. **10**

این را به شهر جت نگویید و نگذارید اهالی آنجا گریه شما را بشنوید! ای ساکنان بیت عفره از شدت درد و شرمدگی در خاک بغلتید! **11** مردم شانغیز برهنه و سرافکنده به اسارت برده می‌شوند. اهالی صعنان جرأت نمی‌کنند از خانه‌هایشان بیرون بیایند. وقتی صدای ماتم مردم بیت‌ایصل را بشنوید، بدانید که در آنجا پناهگاهی نیست. **12** ساکنان ماروت از فرط انتظار بیمار شده‌اند، چون بلا از جانب خداوند پر ضد اورشلیم نازل شده است. **13** ای مردم لاکیش بشتابید! بر سرعتین اربابهای خود سوار شده، فرار کنید، چون شما اولین شهر بیهودا بودید که گناه بیت‌پرستی اسرائیل را دنبال کردید و برای سایر شهرها سرمهش شدید. **14** ای مردم بیهودا، هدایای خدا حافظی به شهر مورثت جت پفرستید، زیرا امیدی برای نجات آن نیست. شهر اکریب پادشاهان اسرائیل را فریفته است. **15** ای مردم مریشم، دشمنانشان بر شما مسلط خواهد شد و بزرگان اسرائیل به غار عدولام پناه خواهند برد. **16** برای فرزندان خود ماتم کنید، چون آنها را از آغوشستان خواهند ربود و دیگر هرگز آنها را نخواهید دید. سرهایان را برداشید و خود را مانند کرکس کچل سازید، زیرا فرزندان عزیزان را به سزمنهای دور دست به اسارت خواهند برد.

2 وای بر شما که شب بر بستر خود نقشه‌های شوم می‌کشید و صبح زود بر می‌خیزید تا آنها را عملی سازید؛ زیرا قدرت انجامش را دارید. **2** به زمینها و خانه‌های مردم طمع می‌کنید و آنها را از چنگکشان درمی‌آورید. اموال و خانه کسی از دست شما در امان نیست. **3** پس خداوند می‌فرماید: «من قصد دارم بر سر شما بلا نازل کنم و شما قادر نخواهید بود از آن فرار کنید. روزگاران سیاه خواهد شد و دیگر با تکبر راه نخواهید رفت، **4** آنگاه دشمنان شما با

در روزهای آخر، کوهی که خانه خداوند بر آن قرار دارد، بلندترین قله دنیا محسوب خواهد شد و مردم از سرزمینهای مختلف به آنجا روانه خواهند گردید. ۲ آنان خواهند گفت: «باید به کوه خداوند که خانه خدای اسرائیل بر آن قرار دیر برویم تا او قوانین خود را به ما بدهد و ما آنها را اطاعت کنیم.» زیرا خداوند دستورهای خود را در اورشلیم صادر می‌کند. ۳ خداوند در میان قومها داوری خواهد کرد و به میان عادات بین قدرتمندانه پرگ در سرزمینهای دور دست خاتمه خواهد داد. ایشان شمشیرهای خود را برای ساختن گاواهن در هم خواهند شکست، و نیزه‌های خویش را برای تهیه اره، قومها دیگر به جان هم نخواهند افتاد و خود را برای جنگ آمده نخواهند کرد. ۴ هر کس در خانه خود در صلح و امنیت زندگی خواهد کرد، زیرا چیزی که باعث ترس شود وجود نخواهد داشت. این وعده را خداوند لشکرهای آسمان داده است. ۵ قومهای جهان خدايان خود را عبادت می‌کنند و از آنها پیروی می‌نمایند، ولی ما تا ابد خداوند، خدای خود را عبادت خواهیم کرد و از او پیروی خواهیم نمود. ۶ خداوند می‌فرماید: «در آن روز قوم بیمار و لگ خود را که از سرزمین خود رانده شده و تبیه گشته‌اند، دوباره در وطن خودشان به قدرت خواهیم رسانید و از آنها قوم نیرومندی به وجود خواهیم آورد، و من تا ابد در اورشلیم بر آنها سلطنت خواهم کرد. ۸ ای اورشلیم، ای برج دیدبانی خدا، قوت و قدرت سلطنت خود را مثل سابق باز خواهی یافته! ۹ ای اورشلیم چرا فریاد پیوی آوری؟ چرا مثل زنی که می‌زاید، درد می‌کشی؟ آیا به این علت است که پادشاهی نداری و مشاورانت از بین رفه‌اند؟ ۱۰ ای مردم اورشلیم از درد به خود بپیچید و بناشد، چون باید این شهر را ترک کرده، در صحراء زندگی کنید! شما به سرزمین دور دست بایل تعیید می‌شوید؛ ولی در آنجا من به داد شما می‌رسم و شما را از چنگ دشمن رهایی می‌بخشم. ۱۱ درست است که قومهای زیادی بر ضد شما برخاسته‌اند و تشنه خون شما هستند و می‌خواهند شما را نابود کنند، ۱۲ ولی آنها از قصد خداوند بایطلاعند و نمی‌دانند که روزی فرا می‌رسد که خداوند آنها را مثل باقفهای در خرمگاه جمع می‌کند. ۱۳

۵ ای شهر لشکرها، سربازان را بسیج کن، زیرا محاصره شده‌ای. دشمن با عصای خود به صورت حاکم اسرائیل ضریبه خواهند زد. ۲ اما تو، ای بیت‌لحم افراط، هر چند که در پهودا رومتای کوچکی بیش نیستی با وجود این از تو کسی برای من ظهور خواهد کرد که از اول بوده است و او قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود. ۳ پس قوم اسرائیل به دست دشمن تسليم خواهند شد تا زمانی که زن حامله فرزند خود را به دنیا آورد. آنگاه بقیه قوم اسرائیل که در اسارت هستند باز خواهند گشت و به برادران خود ملحق خواهند شد. ۴ وقتی او باید با قوت و جلال خداوند، خدای خود گله خود را خواهد چراند. قوم او در امنیت زندگی خواهند کرد، زیرا تمام مردم جهان به عظمت او بی خواهند برد، ۵ و او صلح و سلامتی به ارمغان خواهد آورد. هنگامی که آشوری‌ها به سرزمین ما هجوم آورده، وارد قلعه‌هایمان شوند، رهبران نیرومند خود را به مقابله با آنها خواهیم فرستاد؛ ۶ و ایشان با شمشیرهای از غلاف کشیده، آشور، سرزمین

کرد. از زیعون، روغن خواهید گرفت، ولی خودتان از آن بی بهره خواهید ماند. به اعماق دریا خواهی افکند! 20 چنانکه قزنهای پیش به یعقوب وعده فرمودی ما انگور را نیز پا له خواهید کرد، ولی شراب آن را نخواهید نوشید، 16 زیرا از کارهای پلید "عمری" پادشاه و پسرش "خاب" سرمشق می‌گیرید. شما از راه و بستنی، بر ما رحم خواهی کرد. رسماً آنها پیروی می‌کنند، بناراین شما را به نابودی خواهیم کشید. مردم جهان شما را تحقیر خواهند کرد و قومها از شما شرم خواهند داشت.»

7

وای بر من! من مانند شخص گرسنه‌ای هستم که روی درختان میوه‌ای نمی‌یابد و بر تاکها انگوری پیدا نمی‌کند. هیچ انگور و انجری بر درختان باقی نمانده است. 2 هیچ پرهیزگاری روی زمین یافت نمی‌شود و انسان درستگاری در بین مردم دیده نمی‌شود. همه قاتل هستند و برای برادران خود دام می‌گسترنند. 3 دستهایشان برای ارتکاب گناه مهارت دارند. حاکم و قاضی هر دو رشهو می‌خواهند. قادرمندان به آنها رشهو می‌دهند و می‌کویند چه می‌خواهند و آنها نیز برای انجام خواسته‌های ایشان نقشه می‌کشند. 4 حتی بهترین ایشان مثل خارند و صالح‌ترینشان مانند خاریست. ولی روز مجازات آنها فرا رسیده است و همه آشفته خواهند شد. 5 به هیچ کس اعتماد نکن، نه به بهترین دوست و نه حتی به همسرت! 6 زیرا پسر به پدر اهانت می‌کند، دختر با مادرش مخالفت می‌ورزد و عروس با مادرشوهرش دشمنی می‌کند. اهل خانه شخص، دشمنان او می‌باشند. 7 و اما من منتظر یاری خداوند هستم، و برای خدای نجات خود انتظار می‌کشم. او دعای مرا مستجاب خواهد فرمود. 8 ای دشمنان به ما نخنجدید، زیرا اگرچه به زمین بیفتیم، باز برخواهیم خاست! اگرچه در تاریکی باشیم، خود خداوند روشناکی ما خواهد بود! 9 وقتی خداوند ما را تنبیه کند، تعامل خواهیم کرد، زیرا نسبت به او گناه کرده‌ایم. سرانجام او در برابر دشمنانمان از ما حمایت کرده، ایشان را به سبب تمام بدیهایی که به ما روا داشته‌اند، مجازات خواهد کرد. خداوند ما را از تاریکی بیرون آورد، در روشناکی قرار خواهد داد و ما شاهد اجرای عدالت او خواهیم بود. 10 آنگاه دشمنانمان خواهند دید که خداوند پشتیبان ماست و از این که به ما طعنه زده می‌گفتند: «خدای شما کجاست؟» شرمنده خواهند شد. آنگاه با چشمان خود خواهیم دید که ایشان مثل گل کوچجه‌ها پایمال می‌شوند. 11 ای اسرائیل، شهرگاهیت پرگر و بهتر از قبل بازسازی خواهند شد، و مزهایت گسترش خواهند یافت. 12 در آن روز، قوم تو از آشور و مصر، از ناحیه رود فرات، و از دریاها و کوهستانهای دور دست نزد تو باز خواهند گشت. 13 اما سرزمینهای دیگر به سبب گناهان مردمشان ویران خواهند گردید. 14 ای خداوند، بیا و بر قوم خود شبانی کن؛ گله خود را هبری فما و گوسفندانست را که در جنگل تهها مانده‌اند، مانند گذشته به چراگاههای سرسبز و حاصلخیز باشان و جلهاد هدایت کن. 15 خداوند در پاسخ می‌فرماید: «مثل زمانی که شما را از اسارت مصر بیرون آوردم، معجزه‌های پرگی برای شما خواهیم کرد.» 16 مردم جهان کارهای او را خواهند دید و از قدرت ناچیزشان شرمنده خواهند شد. از ترس دست بر دهان خواهند گذاشت و گوشهاشان کر خواهد شد. 17 مثل مار خاک را خواهند لیسید، و مانند خزنگان از سوراخهای خود بیرون خویده، با ترس و لرز در حضور بیوه، خدای ما خواهند ایستاد. 18 خداوندا، خدایی مثل تو نیست که گناه را بپخشند. تو گناهان بازماندگان قوم خود را می‌آمزدی و تا ابد خشمگین نمی‌مانی، چون دوست داری رحم کنی. 19 بله، بار دیگر بر ما ترحم خواهی کرد. گناهان ما را زیر پاهاش خود لگدمال خواهی کرد و آنها را

ناحوم

1

نینوا را برخنه به کوچه‌ها آوردند؛ او را اسیر کرده‌اند و ندیمه‌هایش گریان به دنبال او می‌روند و مثل فاخته‌ها می‌نالند و سینه می‌زنند. **8** شهر نینوا چون مخزن آبی است که سوراخ شده باشد. اهالی آن با شتاب از آن بیرون می‌رینند و به فریادهایی که آنها را از فرار باز می‌دارد توجهی نمی‌کنند. **9** نفرهای غارت کنید! طلاها را به یعنای ببرید! گنجهایی بحسباش را تاراج کنید! **10** شهر نینوا خراب و متروک شده است. دلها از ترس آب شده‌اند، زانوها می‌لرزند، رمقی در مردم نمانده و زنگ از صورتها پریده است. **11** اینک، آن نینوا بزرگ، آن بیشه شیران و محل دلیران کجاست؟ نینوا که در آن پر و جوان بدون ترس و دلهزه زندگی می‌کردند. **12** ای نینوا که زمانی چون شیر، نیرومند بودی، و دشمنات را پایمان می‌کردی تا زنان و فرزندات را سیر کنی و شهرها و خانه‌های را از غنایم و اسرiran چنگ پرسازی! **13** بدان که اکنون خداوند لشکرهای آسمان بر ضد تو پرخاسته است. او ارايه‌هایت را می‌سوزاند و دلیران تو را هلاک می‌کند. دیگر هرگز از سزمینهای مغلوب، اسری نخواهی آورد و صدای سفیران مغوروت دیگر شنیده نخواهد شد.

3 **3** وای بر نینوا، شهری که از دروغ و قتل و غارت پر است، و قربانیان آن را پایانی نیست! **2** به صدای ضریبهای تازیانه‌ها که بر پیکر اسپان وارد می‌آید گوش کنید! غرش چرخها، تاخت و تاز اسپها و صدای مهیب ارایه‌ها را بشنوید! **3** به شمشیرهای درخشان و نیزه‌های براق سواران نگاه کنید. اجساد کشته‌شدگان در همه جا روی هم انبیا شده‌اند و مردم در حین راه رفتن روی آنها می‌افتدند. **4** این همه بدان سبب است که نیوابی زناکار و جادوگر، مانند یک زن افسونگر با زیبایی خود قومها را به دام می‌انداخت و آنگاه به آنها یاد می‌داد خدایان دروغینش را پیرستند. **5** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «ای نینوا، من بر ضد تو پرخاسته‌ام و اکنون تمام قومها برهنگی و رسوای تو را خواهند دید. **6** تو را با کثافت می‌پوشانم و به مردم جهان نشان می‌دهم که تو چقدر فاسد هستی. **7** هر که تو را ببیند از تو فرار کرده، فریاد خواهد زد: «نینوا ویران شده است!» ولی هرگز کسی از نابودی تو تأسف نخواهد خورد.» **8** ای نینوا آیا تو از شهر تپس، پایتخت مصر بهتر هستی که آبهای رود نیل از هر طرف آن را در بر گرفته، مانند حصاری آن را محافظت می‌نمود؟ **9** او بر حیشه و تمام سزمین مصر فرمان می‌راند و فوط و لبی متحدهای نیرومندش بودند و به یاری او می‌شافتند. **10** با وجود این، تپس سقوط کرد. دشمنان، اهالی آن را به اسارت درآوردند و فرزندانشان را بر سنگفرش خیابانها کوییده، کشتندند. رهبرانش را به زنجیر کشیدند و آنها را به حکم قرعه بین خودشان تقسیم کرده، به خدمت خود درآوردند. **11** ای نینوا، تو نیز مانند افراد مست، گیج و مهیوت خواهی شد و پناهگاهی جستجو خواهی کرد تا خود را از چنگ دشمن پنهان کنی. **12** تمام قلعه‌های تو مانند درختان انجیری هستند که میوه‌هایشان رسیده باشد. وقتی درختان انجیر را تکان دهند نوبر رسیده آنها در دهان تکان دهنده‌گانش می‌افتد. **13** سریا زانت همچون زنان، ضعیف و درمانده می‌شوند. دروازه‌های سزمینت به روی دشمن باز شده به آتش کشیده می‌شوند. **14** برای محاصره شدن آماده شو! آب کافی ذخیره کن! قلعه‌های را تقویت نما! خشنعتهای زیبادی برای تعمیر دیوارهایت آماده کن! به گودالها داخل شده، گل را پا بزن و آن را در قالبهای خشت سازی بزیر! **15** ولی بدان که آتش تو را می‌بلعد و شمشیر، تو را قطعه‌قطعه می‌کند. دشمن، تو را

خداؤند این رؤیا را که درباره نینوا است به ناحوم القوشی نشان داد: **2** یهود خدایی غیور است و از کسانی که با او مخالفت ورزند، انتقام می‌گیرد و با خشم شدید آنان را مجازات می‌کند. **3** خداوند دیر خشمگین می‌شود ولی گاه را هرگز بی سزا نمی‌گذارد. قدرت او عظیم است و آن را می‌توان در گردبادهای وحشتاتک و طوفانهای شدید مشاهده کرد. ایرها خاک زیر پای او هستند! **4** به فرمان خداوند دریاها و رودها خشک می‌شوند، چرگاههای سیز و خرم باشان و کمل از بین می‌روند و چنگلهای سرسیز لیبان طراوت و خرم خود را از دست می‌دهند. **5** در حضور او کوهها می‌لرزند، تپه‌ها گذاخه می‌شوند، زمین میلانشی می‌گردد و ساکنانش نابود می‌شوند. **6** کیست که بتواند در برابر خشم خدا ایستادگی کند؟ خنپ او مانند آتش فرو می‌ریند و کوهها در برابر خشم او خود می‌شوند. **7** خداوند نیکوست و در روز بلا و سختی پناهگاه می‌باشد. او از کسانی که به او توكل می‌کنند مراقبت می‌نماید، **8** ولی دشمنان خود را با سیلابی شدید از بین می‌برد و آنها را به ظلمت مرگ روانه می‌کند. **9** ای نینوا، چرا به فکر مخالفت با خداوند هستی؟ او با یک ضربه تو را از پای در خواهد آورد، به طوری که دیگر نخواهی توانست مقاومت کنی. **10** دشمنانش را همچون خارهای به هم پیچیده و مانند کسانی که از مستی تلوتلو می‌خورند به داخل آتش می‌اندازد و آنها همچون کاه در شعله‌های آتش سوخته شده دود می‌شوند. **11** این پادشاه تو کیست که جرأت می‌کند بر ضد خداوند توطئه کند؟ **12** خداوند می‌فرماید: «سپاه آشور هر قدر هم قوی و بزرگ باشد، محظوظ نباشد خواهد شد. **13** ای قوم من، به اندازه کافی شما را تنبیه کردم، اما باز دیگر تنبیه‌تان نخواهم کرد. **14** اینک زنجیرهای شما را پاره می‌کنم و شما را از قید اسارت پادشاه آشور آزاد می‌سازم.» **15** خداوند به پادشاه آشور می‌فرماید: «نسل تو را نابود خواهم می‌برم تا نام و نشانی از تو باقی نماند. بتها و بخانه‌های تو را نابود خواهم کرد و قبرت را خواهم کند، زیرا تو نفترت‌انگیزی.» **16** بینید، قاصدی از کوهها سازیز شده، خیر خوش پیروزی را ندا می‌دهد. ای یهودا، عده‌های خود را بیگنار نما و نذرها خود را به خدا وفا کن، چون دشمن، دیگر هرگز بر نیزه گردد. او برای همیشه رینه کن شده است!

2

ای نینوا، عمرت به سر آمده است! سپاهیان دشمن، تو را محاصره کرده‌اند. پس حصارهای خود را تقویت کن. جاده را دیدبانی نما و آماده چنگ باش. **2** تو سزمینی بیهودا را ویران کردی، ولی خداوند عزت و قدرتشان را به ایشان باز می‌گرداند. شاخه‌های تاک اسرائیل پریده شده‌اند، اما او شکوه آن را باز خواهد گرداند. **3** سپرهای سرخ دشمن برق می‌زنند! لایسهای نظامی سرخ رنگ آنها را بین! ارايه‌های درخشان آنها را مشاهده نما که در کنار هم بدوسیله اسبها به پیش حرکت می‌کنند. دشمن آماده حمله است! **4** ارايه‌های تو در خیابانها و میدانها به سرعت از هم پیشی می‌گیرند؛ مانند برق جلو می‌روند و مثل مشعل می‌درخشند! **5** پادشاه بر سر افسرانش فریاد می‌زند و آنها دستپاچه شده، با عجله به طرف دیوارهای شهر می‌دوند تا سنگرهایشان را بر پا سازند. **6** اما خیلی دیر شده است! دریجه‌های رودخانه باز است. دشمن به داخل شهر رخنه کرده است. کاخ سلطنتی را وحشت فرا گرفته است! **7** ملکه

مثل ملخهایی که هر چه برس راهشان قرار گیرد می‌خورند، خواهد بلعید.
هر چند مثل ملخ زیاد شوی باز هم راه فرازی نداری. **۱۶** تاجران تو که از
ستارگان آسمان زیادتر بودند، نماند مور و ملخ هجوم آورده، ثروت تو را با خود
خواهند برداشت. **۱۷** بزرگان و سرداران مثل ملخهایی هستند که در سرما، روی
دیوارها دور هم جمع می‌شوند، اما همینکه آفتاب برمی‌آید و هوا گرم می‌شود،
پرواز می‌کنند و ناپدید می‌گردند. **۱۸** ای پادشاه آشور، رهبرانت در خوابند و
نجب زادگانت مرده‌اند. قوم تو در کوهها پراکنده شده‌اند و دیگر رهبری نمانده
که جمععشان کنند. **۱۹** درمانی برای زخمهاست پیدا نمی‌شود و جراحت تو
عمیقتر از آنست که شفا یابد. همهٔ کسانی که از نابودی تو باخبر شوند از
شادی دست خواهند زد، چون کسی را نمی‌توان یافت که از ظلم و ستم تو در
امان بوده باشد.

حقوق

1

قوهها را یکی پس از دیگری به کام خود می‌کشند و اسیر می‌سازند و هرگز سیر نمی‌شوند. (Sheol h7585) 6 اما زمانی خواهد آمد که همه این اسیر شدگان

آنها را تمسخر کرده، خواهد گفت: «ای کسانی که مال و ثروت مردم را به زور از چنگشان درآورده‌اید، اینکی به سزا استمگری‌ها و غارتگری‌های خود می‌رسید.»⁷ 7 ای کسانی که بر دیگران ظلم کردۀاید، طلباً کارانش ناگفان برخاسته، بر سرتان خواهد ریخت و شما را که درمانده شده‌اید غارت خواهند کرد. 8 بسیاری از قومها را غارت کردید و حال، بقیه قومها شما را غارت خواهند کرد، زیرا خون مردم را خشید و سرزمنیها و شهرها را با مردمش نابود کردید. 9 وای بر شما که از راههای نادرست ثروت اندوخته‌اید تا زندگی امن و راحتی داشته باشد. 10 وای بر شما که قومها را نابود کردۀاید، زیرا نگ و نابودی برای خود به بار آورده‌اید. 11 حتی سنگهای دیوار و تیرهای سقف خانه‌تان بر ضد شما فریاد برمی‌آورند! 12 وای بر شما که شهرها را با پولی که از راه آدمکشی و غارت به دست آورده‌اید، می‌سازید؛ 13 زیرا دارایی خداوندانشان دود شده، به هوا می‌رود و دسترنج آنها نابود می‌گردد. خداوند لشکرهای آسمان چنین مقرر کرده است. 14 همان‌گونه که آبها دریا را بر می‌سازند، زمانی خواهد رسید که درک و شناخت عظمت خداوند، جهان را بر خواهد ساخت. 15 وای بر شما که همسایگان خود را در زیر ضربه‌هایتان مانند آدمهای مست، بی حال و گیج می‌کنید و در آن حال از رسوای آنها لذت می‌برید. 16 بهزادی شکوه و جلال خود شما به ننگ و رسوابی تبدیل خواهد شد و شما پیله داروی خداوند را خواهید نشید و گیج شده، به زمین خواهید افتاد. 17 چنگلهای لبنان را از بین برید، اکنون خود شما نابود خواهید شد! حیوانات آنجا را به وحشت انداخته کشید، پس حال، برای تمام آدمکشی‌ها و ظلم و ستمی که در سزمینها و شهرها کردید، وحشت‌رده کشته خواهید شد. 18 از پرستش بتهایی که به دست انسان ساخته شده‌اند چه فایده‌ای بودید؟ آیا آنها توانستند چیزی به شما یاد دهند؟ چقدر نادان بودید که به ساخته دست خودتان توکل کردید! 19 وای بر آنایی که از بتهای چوبین و یو جان خود می‌خواهند که به پا خیزند و ایشان را نجات دهند! و از سنگهایی که زیان انتظار دارند که سخن بگویند و ایشان را راهنمایی کنند! بیرون بتهای با طلا و نقره پوشانیده شده است، ولی در درونشان نفسی نیست. 20 خداوند در معبد مقدس خویش است؛ پس تمام جهان در حضور او خاموش باشد.

3

این است دعای حقوق نبی: 2 ای خداوند، خیری را که به من دادی شیدم و برای کارهایی که انجام خواهی داد با ترس و احترام تو را پرستش می‌کنم. دوباره مثل سالهای گذشته قدرت خود را به ما نشان ده تا نجات یابیم و در حین غضب خود، رحمت را به یاد آور. 3 خدا را می‌بینم که از تیمان می‌آید، آن قلوس از کوه فاران حرکت می‌کند. جلالش آسمانها را در بر گرفته و زمین از حمد و سپاس او پر است! 4 درخشش او مانند طلوع خورشید است و از دستهای او که قادرتش در آنها نهفته است، نور می‌تابد. 5 او مرض را پیشایش خود می‌فرستد و به مرگ فرمان می‌دهد که به دنبال او بیاید. 6 وقتی او می‌ایستد زمین تکان می‌خورد و هنگامی که نگاه می‌کند، قومها می‌لرزند. کوههای از لی خرد می‌شوند و تپه‌های ابدی با خاک یکسان می‌گردند. قدرت او بی‌زوال است. 7 مردمان کوشان و مدیان را می‌بینم که دچار ترس و اضطراب شده‌اند. 8 خداوندا، آیا تو بر رودخانه‌ها و دریا

این است پیغامی که خداوند در رؤیا به حقوق نبی نشان داد. 2 ای خداوند، تا به کی از تو کمک بطلبم و تو نشنوی؟ فریاد برمی‌آورم «خشونت!» اما بی‌فایده است، زیرا تو ما را از ظلم نجات نمی‌دهی. 3 تا به کی پاید ناظر این بی‌عدالتی ای که اطراف مرأ گرفته است باش؟ چرا کاری نمی‌کنی؟ به هر جا که نگاه می‌کنم خرابی و ظلم می‌بینم، همه جا را جنگ و دشمنی فرا گرفته است. 4 قانون سست شده و عدالت هرگز بجا آورده نمی‌شود. شریان، درستکاران را در تنگنا گذاشته‌اند و عدالت مفهوم خود را از دست داده است. 5 به قومهای اطراف خود نگاه کنید و تعجب نمایید! شما از آنچه می‌خواهم انجام دهم حیران خواهید شد! زیرا در روزگار شما کاری می‌کنم که حقی و قی خبرش را به شما دهن، باور نکنید! 6 من باپلی‌های ظالم و ستمگر را به قدرت می‌رانم تا به سراسر جهان تاخته مسکه‌های را که مال خودشان نیست به صرف در آورند. 7 آها هولناک و مهیبند، هر چه بخواهند می‌کنند، و کسی را یاری مقاومت در برابر آنها نیست. 8 اسبابشان از بیولنگان چالکرنده و از گرگان شب وحشی تر. سواران آنها از سزمین دور دست می‌تاژند و همچون عقاب بر سر صید خود فرد می‌آیند. 9 با خشونت به پیش می‌تاژند و مثل ریگ یکسان اسیر می‌گیرند. 10 «پادشاهان و بزرگان را تمسخر می‌کنند و قاعده‌ها را به هیچ می‌شارمند. در پشت دیوار قلعه‌ها، از خاک تپه می‌سازند و آنها را تصرف می‌کنند! 11 مثل باد بیوش می‌برند و می‌گلزنند. ولی گاهشان بزرگ است، زیرا قدرت خود را خدای خود می‌دانند». 12 ای یهوده، خدای من! ای قدوس من که از ازل هستی! تو نخواهی گذاشت که ما نابود شویم. ای خدایی که صخره ماست، تو به باپلی‌ها قدرت بخشیدی تا ما را تنبیه کنند. 13 درست است که ما گاهه‌کاریم، ولی آنها از ما گاهه‌کارند. چشممان تو پاکتر از آن است که بر گنابه بنگرد، و تو عادلتر از آن هستی که بی انصافی را تحمل کنی. پس چرا هنگامی که شریان مزدی را که از خودشان عادلت‌زند می‌بلعند، خاموش می‌مانی؟ 14 چرا مردم را مانند ماهیان و جانوران دریا که مدافعان ندارند به قلاب باپلی‌ها می‌اندازی؟ آنها با تور خود مردم را به دام می‌اندازند و از صید آنها شادی می‌کنند. 15 سپس رفته، به تورهای خود قربانی تقدیم می‌کنند و برای دامهای خویش بخور می‌سوزانند، زیرا خوارک و ثروت خود را مدینون این تووها می‌دانند. 17 آیا تو می‌گذری آنها دائم به کشtar خود ادامه دهن و مردم را بی‌رحمانه نابود کنند؟

2

اکنون از برج دیدبانی خود بالا می‌روم و بر حصار ایستاده، منتظر می‌مانم تا بینم خداوند به شکایت من چه جواب می‌دهد. 2 آنگاه خداوند به من فرمود: «آنچه را به تو نشان می‌دهم با خطی درشت و خوانا بر تخته سنگی بنویس تا هر کس بتواند با یک نگاه آن را بخواند. 3 اگرچه آنچه به تو نشان می‌دهم در حال حاضر اتفاق نمی‌افتد، ولی مطمئن باش که سرانجام در وقت معین به وقوع خواهد بیوست. هر چند تا وقوع آن، مدت زیادی طول بکشد، ولی منتظر آن باش، زیرا وقوع آن حتمی و بدنو تأخیر خواهد بود. 4 «به کسانی که به خود می‌بالند نگاه کن! این بدکاران نابود خواهند شد، اما عادل به ایمان خواهد زیست. 5 به درستی که ثروت، خیانتکار است و این باپلی‌های متکبر را به دام خواهد انداخت. آنها با حرص و لعل، مانند مرگ،

خشمشگین بودی که بر اسپان و اربابه‌هایت سوار شدی؟ نه، تو برای پیروزی قومنت این کار را کردی. **۹** تو کمان را به دست گرفته، تیرها را آماده کردی و صاعقه را فرستاده زمین را شکافتی. **۱۰** کوهها تو را دیدند و به لره افتدند و سیلانها جاری شدند. آبهای عمیق طغیان کردند و امواجشان بالا آمدند. **۱۱** باز نور تیرهایت و از برق نیزههای درخششات خوشید و ماه ایستادن. **۱۲** با غضب جهان را پیمودی و قومها را زیر پای خود لگدمال کردی. **۱۳** تو برای نجات قوم پرگزیده خود بrixاستی و رهبر شیراز را نابود کردی و پیروانش را از بین بردی. **۱۴** آنها مثل گدباد بیرون آمده، خیال کردند اسرائیل به آسانی به چنگشان می‌افند، ولی تو با سلاحهای خودشان آنها را نابود کردی. **۱۵** با انسان خود از دریا عبور کردی و آبهای نیرومند را زیر پا نهادی. **۱۶** وقتی اینها را شنیدم، ترسیدم و لیهانم لرزیدند. بدنتم نی حس و زانوام سست گدید. به آرامی انتظار روزی را می‌کشم که خدا قومی را که بر ما هجوم می‌آورد مجازات کند. **۱۷** هر چند درخت انجر شکوفه ندهد و درخت انگور میوه نیاورد، هر چند محصول زیتون از بین برود و زمینها باز بمانند، هر چند گلهای در صحرا بیمیزند و آغلها از حیوانات خالی شوند، **۱۸** اما من شاد و خوشحال خواهم بود، زیرا خداوند نجات‌دهنده من است. **۱۹** خداوند یهوه قوت من است! او به من قوت می‌دهد تا مانند آهو بدم و از صخره‌های بلند، بالا بروم. برای رهبر سرایندگان، با همراهی سازهای زهی.

ریزد و روز هولناک غضب او فرا رسد. **۳** ای تمامی فروتنانی که احکام او را بجای آورید، به راستی عمل کنید و در حضور خداوند فروتن شوید تا شاید شما را از خشم خود در آن روز هلاکت مصون بدارد. **۴** شهرهای غرده، اشقلون، اشدو و عقرون، ریشه کن و ویران خواهند شد. **۵** ای بر شما ای فلسطینی هایی که در ساحل دریا و در سرزمین کنعان زندگی می کنید، زیرا شما هم داروی خواهید شد. خداوند شما را به هلاکت خواهد رساند و حتی یک نفر از شما هم باقی نخواهد ماند. **۶** زمینهای ساحلی شما مکانی برای شبانات و آغل گوسفندان خواهد شد. **۷** بازماندگان قبیله بیداد، سرزمین شما را اشغال کرده گله های خود را در آنجا خواهند چراند و خود در خانه های اشقلون خواهد خوابید؛ زیرا خداوند با مهربانی از قوم خود باد نموده، خوشبختی آنها را باز خواهد گردانید. **۸** اهانتهای مردم موآب و عمون را شنیده ام که قوم مرا مسخره نموده، تهدید به اشغال سرزمینشان می کنند. **۹** پیاربران، خداوند لشکرهای آسمان، خدای اسرائیل می فرماید: «به حیات خود قسم، موآب و عمون مثل سدوم و عموره از بین خواهند رفت و به محلی از خارها، گودالهای نمک و ویرانی ابدی تبدیل خواهند شد و بازماندگان قوم من آنها را غارت نموده، سرزینهایشان را تصرف خواهند کرد». **۱۰** آنها سرای غرور خود را دریافت خواهند کرد، زیرا به قوم خداوند لشکرهای آسمان اهانت نموده، ایشان را مسخره کردند. **۱۱** خداوند بلاهای هولناکی بر سرشار خواهد بود. او تمامی خدایان جهان را به تباہی خواهد کشانید و آنگاه همه اقوام از سرزمینهای خود او را عبادت خواهند نمود. **۱۲** خداوند می فرماید: «ای حشی ها، شما هم به دم شمشیر من کشته خواهید شد». **۱۳** خداوند قدرت خود را بر ضد آشور به کار خواهد برد و پاپختت بزرگ آن، نینوا را ویران نموده، به یاری خشک مبدل خواهد کرد. **۱۴** آن شهر، چراگاه گوسفندان خواهد شد و انواع حیوانات وحشی در آن جای خواهند گرفت. خفashها و جغدها در میان ویرانهایش لانه می کنند و صدایشان از پنجه های خانه های متورک شنیده می شود. در آستانه خانه های زیاله جمیع می شود و روکش زیبای سوتنهای شهر که از چوب سرو بود، از بین می رود. **۱۵** این شهر مستحکم که چنان در امیتی بود که با خود می گفت: «در تمام دنیا شهری مانند من وجود ندارد!» اکنون ویران شده، لانه حیوانات خواهد گردید! هر که از آنجا بگذرد سر خود را بهت و حیرت تکان خواهد داد.

۳ ای بر اورشلیم، شهر فاسد و ستمگر که بر مردمان خودش ظلم روا می دارد! **۲** شهری که به صدای خداوند گوش نمی دهد و اصلاح پذیر نیست؛ به خداوند توکل نمی کنند و به او نزدیک نمی شود. **۳** رهیان اورشلیم مثل شیرهای غران، و قاضیانش مانند گرگهای گرسنه شب هستند که از صید خود چیزی را تا صبح باقی نمی گذارند. **۴** انبیای آن دروغگو و سودجو می باشند. کاهنانش احکام خدا را به نفع خود تحریف کرده، خانه خدا را نجس می سازند. **۵** خدا در میان مردم شهر حضور دارد. او عادل و با انصاف است و هر یامداد احکام خود را نمایان می سازد و کوتاهی نمی کند، با وجود این، بدکاران شهر با ای شرمی به شرارت خود ادامه می دهند. **۶** خداوند می فرماید: «قومهای بسیاری را تابود کرده ام و استحکامات آنها را از بین برده ام. شهرهای آنها را با کوچه هایشان چنان ویران کرده ام که حتی یک نفر هم در آنها باقی نمانده است. **۷** گفتم حتماً مردم اورشلیم به من گوش خواهند داد و به

یهودا، به صفینیا داد. (صفنیا پسر کوشی، کوشی پسر جدلیا، جدلیا پسر امریا، و امریا پسر جرقیای پادشاه بود). **۲** خداوند می فرماید: «همه چیز را از روی زمین محظوظ نباشد خواهیم کرد. **۳** انسانها و حیوانات، پرندگان آسمان و ماهیان دریا از بین خواهیم بود. شریان را با همه بتهایی که می پرستند ریشه کن خواهیم کرد. **۴** «یهودا و اورشلیم را مجازات می کنم. آثار و تقایقی پرستش بعل را از بین می برم به طریق که دیگر اسمی از کاهنان بنت بعل باقی نماند. **۵** آنایی که بر بامها، آفتاب و ماه و ستارگان را پرستش می کنند و نیز کسانی را که مرا می پرستند و به من سوگند وفاداری باد می کنند ولی در همان حال بت مولک را نیز می پرستند، هلاک خواهیم کرد. **۶** آنایی را که از پیروی من برگشته اند و دیگر مرا نمی جویند و از من راهنمایی نمی خواهند از بین خواهیم بود. **۷** در حضور خداوند یهوده خاموش باشیم، زیرا روز داوری او فراسیده است. خداوند قوم خود را برای کشته شدن آماده می سازد. او دشمنان آنها را دعوت کرده تا سرزمین یهودا را غارت کنند. **۸** خداوند می فرماید: «در آن روز داوری، رهیان و شاهزادگان یهودا و تمام کسانی را که از رسوم بت پرستان پیروی می کنند و مجازات خواهیم کرد. **۹** آری، آنایی را که در پرستش خود، روشی های کافران را به کار می بیند و نیز کسانی را که کشتار و غارت می کنند تا عابد خدایان خود را بر سازند، مجازات خواهیم کرد. **۱۰** در آن روز صدای ناله و فریاد از دروازه های اورشلیم به گوش خواهد رسید و صدای نعیره دشمن از تپه ها شنیده خواهد شد. **۱۱** «ای ساکنان محله بازار اورشلیم، از غم و اندوه شیون کنید، زیرا تمام تاجران حرص شما نایاب خواهند شد. **۱۲** «در آن روز، با چراغ در اورشلیم گشت و کسانی را که با خیال راحت گنگهای می وزند و گمان می کنند که من کاری به کارشان ندارم، پیدا کرده مجازات خواهیم نمود. **۱۳** اموالشان را به دست دشمن خواهیم شد. روز خاری را با خاک یکسان خواهیم کرد. خانه های خواهند ساخت، ولی نخواهند توانست در آنها ساکن شوند. تاکستانها غرس خواهند کرد، ولی هرگز شراب آنها را نخواهند نوشید. **۱۴** آن روز هولناک خداوند نزدیک است و به سرعت فرا می رسد. در آن روز حتی مردان قادر نمند به تلحی خواهند گردیست. **۱۵** آن روز، روزی است که غضب خداوند افروخته می شود. روز سختی و اضطراب است، روز خاری و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و سیاهی ها! **۱۶** شیپور به صدا در می آید، جنگ شروع می شود، شهرهای حصاردار و برجهای بلند و اژگون می گردند. **۱۷** خداوند می فرماید: «شما را مثیل آدم کوری که به دنبال راه می گردد، درمانده خواهیم نمود، چون نسبت به من گناه وزیده اید. بیارین، خون شما بر خاک ریخته خواهد شد و بدنها یا همان جا روی زمین خواهد گشید. **۱۸** در آن روز غضب خدا، طلا و نقره شما نخواهد توانست جان شما را از مرگ پرهاند، زیرا تمام زمین از آتش غیرت او گذاخته خواهد شد. او به سرعت زمین را از وجود ساکنان آن پاک خواهد ساخت.

ای قومی که حیا ندارید، به خود آید، **۲** پیش از آنکه داروی آغاز گردد و فرست شما چون کاه بر باد رود، قبل از آنکه خشم خداوند فرو

هشدارهایم توجه خواهند نمود و بدین ترتیب جلوی خرابی شهر و مجازاتی را که مقرر کرده‌اند گرفت. ولی آنها چنین نکردند بلکه به کارهای فاسد خود ادامه دادند.» **8** خداوند می‌فرماید: «صبر کنید، بهزودی وقت آن می‌رسد که بر ضد قومهای شرور به پا خیم. زیرا تصمیم گرفته‌ام قومهای جهان را جمع کنم و خشم و غضب خود را بر آنها فرو زیم. تمام جهان از آتش غیرت من گذاخته خواهد شد.» **9** «آنگاه به قومهای جهان، زبان پاک خواهم داد تا همه آنها فقط نام مرا بخوانند و تنها مرا عبادت کنند.» **10** قوم پراکنده من از فراسوی رودهای حبشه با هدایای خود آمده، مرا پرسش خواهند کرد. **11** ای قوم من، در آن زمان دیگر از یاغیگری‌های گذشته خود شرمنده نخواهید شد، زیرا من اشخاص متکبر را از میان شما برمی‌دارم. در کوه مقدس من تکبر وجود نخواهد داشت. **12** کسانی که باقی بمانند، موضع و فروتن خواهند بود و به نام من توکل خواهند نمود. **13** آنها دیگر ظالم، دروغگو و حقه‌باز نخواهند بود. در آرامش و امنیت به سر خواهند برد و هیچ‌کس آنها را نخواهد ترسانید.» **14** ای اورشليم با شادی سرود بخوان! ای اسرائیل بانگ شادی برآور! **15** زیرا خداوند مجازات‌تuo از تو دور کرده و دشمنانت را به عقب رانده است. یهوه پادشاه اسرائیل، در میان توست، پس دیگر بلا تو را نخواهد ترسانید! **16** در آن روز به اورشليم خواهند گفت: «ای صَهِيُون، نتني، و قوى باش!» **17** زیرا یهوه خدایت که در میان توست نجات دهنده‌ای توانا می‌باشد. او از تو راضی خواهد بود، و تو را دوست خواهد داشت و وجود تو مایه شادی و سرور او خواهد بود.» **18** خداوند می‌فرماید: «به غمبهایی که از حسرت عیدهای خود دارید پایان خواهم بخشید و بار این ننگ را از دوشتان برخواهم داشت.

19 تمام کسانی را که به شما ظلم کرده‌اند مجازات خواهم نمود. اشخاص ضعیف و درمانده قوم خود را رهای خواهم بخشید و رانده‌شدن را که مسخره و رسوا شده‌اند، جمع کرده، سرافراز خواهم نمود. **20** بله، در آن زمان وقتی شما را جمع نموده، اموالتان را پیش چشمانتان به شما بازگردانم، آنگاه در میان تمام مردم جهان سرافراز خواهید شد.» این را خداوند فرموده است.

خداؤند لشکرهای آسمان می‌گوید: من این مکان را با جلال خود پر می‌سازم.

8 خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: تمام طلا و نقره دنیا از آن من است.

9 خداوند لشکرهای آسمان می‌گوید: شکوه و عظمت آینده این خانه از

شکوه و عظمت خانه قلی بیشتر خواهد بود و در این مکان به قوم خود

صلح و سلامتی خواهم بخشید.» این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان

می‌فرماید. **10** در روز بیست و چهارم ماه نهم از دومن سال سلطنت داریوش،

این پیام از جانب خداوند به حجّی نبی پراست: «**11** خداوند لشکرهای

آسمان می‌فرماید: از کاهان بخواه تا جواب شرعی این سؤال را بدیند؛ **12**

«اگر کسی قسمتی از گوشت مقدس قربانی را در دامن ردابش گذاشته آن را

حمل کند و برحسب اتفاق ردایش با نان، آش، شراب، روغن و یا هر نوع

خوارک دیگری تماس پیدا کند، آیا آن خوارک مقدس می‌شود؟» **13** سپس حجّی پرسید: «و اما اگر

جواب دادند: «نه، مقدس نمی‌شود!» **14** سپس حجّی پرسید: «و اما اگر

شخصی به جسد مردهای دست پزند و بدین ترتیب نجس شود و بعد به یکی

از این خوارکها دست پزند، آیا آن خوارک نجس می‌شود؟» کاهان جواب

دادند: «بلی، نجس می‌شود.» **15** پس حجّی گفت: «**16** خداوند می‌فرماید شما

نیز در نظر من همین طور نجس هستید و هر کاری که می‌کنید و هر قربانی که

به خانه این می‌آورید، نجس است. **17** خوب فکر کنید و ببینید قبل از اینکه

دست به کار ساختن خانه خداوند پزند وضع شما چگونه بود. **18** در آن

روزها وقتی انتظار داشتید و خوار مخصوص برداشت کید، فقط نصف آن به

دستتان می‌رسید، و هنگامی که به امید پیجهای لیتر شراب به سراغ خمره‌هایتان

می‌رفتید، بیشتر از بیست لیتر نمی‌پافتید. **19** من مخصوصات شما را با بد

سوزان، آفت و تگرگ از بین بردم، اما با وجود همه اینها به سوی من بازگشت

نکردید. **20** ولی از امروز که روز بیست و چهارم ماه نهم و روزی است که

بیناد خانه خدا گذاشته شده است، ببینید من به این روز بیست خواهیم کرد. **21**

اگرچه غله‌ای در انبارها باقی نمانده، و هنوز درختان انگور، انجر، اثاب و زیتون

میوه نداده‌اند، ولی من به شما پرکت خواهیم داد.» **22** در همان روز پیام

دیگری از جانب خداوند به حجّی رسید: «**23** به زروابیل، حاکم یهودا بگو

که بهزادی آسمانها و زمین را به لزه درمی‌آورم، **24** تختهای فراماروایان را

و اژگون می‌سازم و قدرت آنان را از بین می‌برم. اربابها و سواران را سرنگون

می‌کنم، و اسبهای کشته می‌شووند و سوارانشان یکدیگر را با شمشیر از پای در

می‌آورند. **25** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: وقتی که این امور واقع

گردد، ای زروابیل، خدمتگار من، تو پرای من مانند نگین انگشت خواهی بود،

زیرا تو را برگردیدم.» این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید.

در سال دوم سلطنت داریوش، در روز اول ماه ششم، خداوند پیامی

توسط حجّی نبی برای زروابیل (پسر شلتیلیل) حاکم یهودا، و برای یهوشع

(پسر یهوصادق) کاهن اعظم، فرستاد. **26** خداوند لشکرهای آسمان به حجّی

نی فرمود: «**27** این قوم می‌گویند که اکون وقت بازارسازی آسمان به حجّی

سپس، خداوند این پیام را توسط حجّی نبی برای قوم فرستاد: **28** آیا این درست

است که شما در خانه‌های نوساخته زندگی کنید ولی خانه من خراب بماند؟

29 پس حال خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌گوید: به نتیجه کارهایتان نگاه

کنید: **30** بذر زیاد می‌کارید، ولی مخصوص کم برداشت می‌کنید؛ می‌خورد ولی

سیر نمی‌شود؛ می‌نوشید ولی تشنگی تان رفع نمی‌گردد؛ لباس می‌پوشید اما گرم

نمی‌شود؛ مزد می‌گیرید ولی گویند آن را در کیسه‌های سوراخ می‌گذارد.

31 خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌گوید: خوب فکر کنید و ببینید چه

کردید و نتیجه‌اش چه بوده است! **32** حال به کوه رفه، چوب بیارید و خانه

مرا دوباره بسازید تا من از آن راضی شوم و در آنجا مردم احترام مرا بجا آورند.

33 انتظار مخصوص فراوانی داشتید، اما خیلی کم به دست آوریدید؛ وقتی

همان مقدار کم را هم به منزل آوریدید، آن را از بین بردم. می‌دانید چرا؟ **34** خداوند

لشکرهای آسمان می‌فرماید: چون خانه من خراب مانده و شما فقط به فکر

خانه‌های خود هستید. **35** به همین علت است که آسمان نمی‌بارد و زمین

محصول خود را نمی‌دهد. **36** من در سرزمین شما خشکسالی پدید آوردام

و این خشکسالی تمام کوهها، مرعوها، تاکستانها، باغهای زیتون و سایر

محصولات و حتی انسان و حیوان و تمام حاصل دستترنج شما را فرا خواهد

گرفت.» **37** آنگاه زروابیل و یهوشع فرزند یهوصادق کاهن اعظم، و روح تمامی

از خداوند ترسیدند و پیام حجّی نبی را که خداوند، خدایشان به او داده

بود اطاعت کردند. **38** سپس خداوند بار دیگر توسط نبی خود حجّی به

قسم فرمود: «من با شما هستم.» **39** خداوند روح زروابیل فرزند شلتیلیل

فرماندار یهودا، و روح یهوشع فرزند یهوصادق کاهن اعظم، و روح تمامی

با قیماندگان قوم را برانگیخت تا خانه بیوه خدای خود، خدای لشکرهای

آسمان، را بسازند. **40** پس در سال دوم سلطنت داریوش در روز بیست و

چهارم ماه ششم خانه خداوند ساخته شد.

در روز بیست و یکم ماه هفتم همان سال، خداوند به حجّی گفت: **2**

«اکون با زروابیل فرزند شلتیلیل، فرماندار یهودا، یهوشع فرزند یهوصادق،

کاهن اعظم، و نیز با تمامی باقیماندگان قوم سخن بگو و از ایشان بپرس: **3**

«آیا کسی در بین شما هست که شکوه و عظمت خانه خدا را آن طور که

در سابق بود به خاطر آورد؟ آیا این خانه‌ای که می‌سازید در مقایسه با خانه

قلیل به نظر شما ناچیز نمی‌آید؟ **4** اما اکون خداوند می‌فرماید: هر چند به

ظاهر چنین است اما مایوس نشود. ای زروابیل و یهوشع و همه قوم، قوی دل

باشید و کار کنید، چون من با شما هستم. این را خداوند لشکرهای آسمان

می‌گوید. **5** وقتی از مصر بپرسی می‌آمدید به شما و عده دادم که روح من در

میان شما می‌ماند؛ پس ترسان نباشید!» **6** «زیرا خداوند لشکرهای آسمان

می‌فرماید: بار دیگر آسمانها و زمین، دریاها و خشکی را به لزه درمی‌آورم. **7**

تمام قومها را سرنگون می‌کنم، و ثروت آنها به این خانه سرازیر می‌شود. و

در یک رؤیای دیگر مردی را دیدم که چوب اندازه‌گیری در دست داشت. **۲ پرسیدم:** «کجا می‌روی؟» گفت: «می‌روم اورشلیم را اندازه بگیرم، تا بینم طول و عرضش چیست؟» **۳ آنگاه فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد** جلو رفت تا فرشته دیگری را که به طرف او می‌آمد استقبال کند. **۴ فرشته دوم** به اولی گفت: «بشتار و به آن مردی که چوب اندازه‌گیری در دست دارد بگو که روزی اورشلیم چنان پر از جمعیت می‌شود که جای کافی برای همه نخواهد بود! بسیاری از مردم با حیواناتشان در خارج از حصار شهر به سر خراهند برد. **۵ زیرا خود خداوند برای آنها همچون دیواری آشیان خواهد بود و** از ایشان و تمامی اورشلیم مواضیت خواهد نمود. او شکوه و جلال شهر خواهد بود.» **۶ خداوند به قوم خود می‌گوید:** «ای کسانی که در بابل در تبعید هستید، فار کنید. من شما را به هر سو پراکنده ساختم، ولی دوباره شما را باز می‌گردانم. پس حال، فار کنید و به اورشلیم بازگردید.» **۷ خداوند لشکرهای آسمان** مرا برگردید و به مقابله با قومهای که بر شما ظلم و ستم روا داشته‌اند، فرستاده است. کسی که به شما آزار برساند به خداوند آزار رسانده است، چون شما مثل مردمک چشم خداوند هستید. **۸ با ایشان خواهم جنگید** و ایشان را مغلوب برده‌ایشان خواهم کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند لشکرهای آسمان مرا فرستاده است. **۹ ای اورشلیم، سرود بخوان و شادی کن!** چون خداوند می‌فرماید: «می‌آمیت تا در میان شما ساکن شوم.» **۱۰ در آن هنگام** قومهای زیادی به خداوند ایمان خواهند آورد و آنها هم قوم او خواهند شد و خداوند در میان شما ساکن خواهد گردید. آنگاه خواهید دانست که خداوند لشکرهای آسمان مرا نزد شما فرستاده است. یهودا در سرزمین مقدس، میراث خداوند خواهد بود، زیرا خداوند بار دیگر اورشلیم را برخواهد گردی تا آن را برکت دهد. **۱۱ ای انسانها، در حضور خداوند خاموش باشید، زیرا او از جایگاه مقدس خود برخاسته است.**

۳ سپس خداوند در رؤیا، پیوшу، کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. شیطان نیز آنچا در سمت راست فرشته ایستاده بود و تهمت‌های زیادی به پیوшу می‌زد. **۴ خداوند به شیطان گفت:** «ای شیطان، خداوند تو را توبیخ می‌زد. خداوند که اورشلیم را برای خود برگردید است تو را توبیخ کند. پیوшу مانند چوب نیم سوتنه‌ای است که از میان آتش بیرون کشیده شده باشد.» **۵ پیوшу با لباس کثیف در حضور فرشته خداوند ایستاده بود.** **۶ فرشته به کسانی که آنچا ایستاده بودند گفت:** «لباس کثیف او را از تنیش درآورید.» بعد رو به پیوшу کرد، گفت: «بین، گناهان تو را برداشته‌ام و اینک این لباس نو را به تو می‌پوشانم.» **۷ سپس گفت:** «یک دستار تمیز هم بر سرش بگذارید.» در حالی که فرشته خداوند ایستاده بود به او یک دستار تمیز هم دادند. آنگاه فرشته خطاب به پیوшу گفت که خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: «اگر از قوانین من اطاعت کنی و هر آنچه به تو می‌گوییم انجام دهی، تو را سرپرست خانه خود می‌سازم و به تو اجازه می‌دهم مثل این فرشته‌ها به حضور من بیایی.» **۸ ای پیوшу کاهن اعظم و ای همه کاهنان، به من گوش دهید! شما نشانه‌ای هستید از آنچه در آینده واقع خواهد شد: من خدمتگزار خود را که «شاخه» نامیده می‌شود خواهم آورد. **۹ حال به سنگی** که در مقابل پیوшу قرار داده‌ام نگاه کن؛ سنگی با**

در سال دوم سلطنت داریوش پادشاه، در ماه هشتم، پیامی از جانب خداوند بر زکریا (پسر بزرگ‌با و نوه عدوی نبی) نازل شده گفت: **۱۰ «من،** خداوند از اجداد شما بسیار خشمگین بودم. **۱۱ پس به این قوم بگو** «خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: اگر به سوی من بازگشت کنید، من هم به سوی شما باز می‌گردم. این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید.» **۱۲ مانند اجداد خود** نیاشید که انبیای پیشین به آن می‌گفتند: «خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: از راههای بد و کارهای زشتان بازگشت کنید.» **۱۳ اما** توجهی به ایشان نمی‌کردند. **۱۴ اجداد شما امروز کجا هستند؟** آیا انبیای پیشین تا ابد زنده ماندند؟ **۱۵ آنها همگی مژده، ولی آنچه توسط خادمان خود** انبیا گفته بودم، بر اجدادتان واقع شد. ایشان سراج‌جام بازگشت نموده گفتند: **۱۶ خداوند لشکرهای آسمان ما را به سرای اعمالمان رسانیده و آنچه را که به ما** اختصار نموده بود، همان را انجام داده است. **۱۷ در روز پیست و چهارم،** ماه یازدهم یعنی ماه شباط، از سال دوم سلطنت داریوش پادشاه، پیامی دیگر از جانب خداوند به من، زکریا رسید. **۱۸ در یک روزی شبانه** بارگشت که در آنچه را که به ما رسروم، اسبانی به رنگهای سرخ، زرد و سفید دیده می‌شدند. **۱۹ پرسیدم:** «ای سرروم، این اسبها برای چه آنچا ایستاده‌اند؟» فرشته جواب داد: «به تو خواهمن گفت.» **۲۰ سپس** به من گفت که خداوند آنها را فرستاده است تا زمین را برسی کنند. **۲۱ آنگاه** سواران آن اسبها به فرشته خداوند گزارش داده گفتند: «در سراسر جهان گشتم و همه جا صلح و آرامش برقرار بود.» **۲۲ چون** این را شنید گفت: «ای خداوند لشکرهای آسمان، مدت هفتاد سال بر اورشلیم و شهرهای یهودا خشمگین بودی. چقدر طول می‌کشد تا دوباره بر ایشان رحمت فرمای؟» **۲۳ جواب** خداوند به فرشته خداوند لشکرهای بخش بود. **۲۴ آنگاه** فرشته به من گفت: «این پیام را از طرف خداوند لشکرهای آسمان با صدای بلند اعلام کن: من برای اورشلیم و کوه صهیون غیرت زیادی دارم. **۲۵ ولی از قومهای که در امیت هستند به شدت خشمگینم،** زیرا ایشان پیشتر از آنچه می‌خواهند شد؛ این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان می‌گوید: من با رحمت پیشیار به اورشلیم باز خواهمن گشت و خانه من و تمام اورشلیم از نو ساخته خواهد شد؛ این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان فرموده است. **۲۶ و نیز بگو،** خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: باز دیگر شهرهای اسرائیل دوباره مملو از سعادت خواهند شد و من بار دیگر اورشلیم را تسلی و برکت داده در آن ساکن خواهمن گشت.» **۲۷** از فرشته برسیدم: «اینها چه مستند؟» **۲۸** جواب داد: «اینها نماینده آن چهار قدرت بزرگ جهانی هستند که مردم یهودا، اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته‌اند.» **۲۹ سپس** فرشته، چهار آنگر به من نشان داد. **۳۰ پرسیدم:** «این مردان برای انجام چه کاری آمده‌اند؟» فرشته جواب داد: «آمده‌اند تا آن چهار شاخی را که باعث پراکنیدگی مصیبت‌بار مردم یهودا شده‌اند، بگیرند و بر روی سنتان خرد کنند و به دور اندانزند.»

داشتند و پرواز می کردند. آنها آمده، بشکه را براحتی داشتند و پرواکن با خود برندن. ۱۰ از فرشته پرسیدم: « بشکه را کجا می بیند؟ » ۱۱ جواب داد: « آن را به پایل می بیند تا جایگاهی برای آن بسازند و بشکه را در آن قرار دهدن ». شما همسایه خود را دعوت خواهد کرد تا بیاید و در زیر درختان انگور و انجیرتان در صلح و صفا بنشیند. »

۶ در یک رویای دیگر چهار اربه دیدم که از میان دو کوه مسی بیرون

آمدند. ۲ اربه اول به میله اسپهای سرخ، اربه دوم به میله اسپهای سیاه، ۳

آربه سوم به میله اسپهای سفید و اربه چهارم به میله اسپهای ابلق کشیده

می شدند. ۴ از فرشته پرسیدم: « ای سروم، اینها چه هستند؟ » ۵ جواب داد:

« اینها چهار روح آسمانی هستند که در حضور خداوند تمامی زمین می ایستند

و اینک برای انجام فرمان او به حرکت درآمدهاند. ۶ اسپهای سیاه به طرف

شمال، اسپهای سفید به طرف غرب و اسپهای ابلق به طرف جنوب خواهند

رفت ». ۷ اسپهای قوی بیتایی می کردند که حرکت کنند و در سراسر زمین

بگردند. خداوند فرمود: « بروید و گشت خود را آغاز کنید ». پس آنها راه

افتدند و تمام زمین را گشتند. ۸ آنگاه خداوند مرا احضار کرد و فرمود:

« آنها ری که به سرزمین شمال رفتند، حکم مرا اجرا کرده خشم مرا در آنجا فرو

نشاندند ». ۹ در پیام دیگر خداوند به من فرمود: ۱۰ « حلدای، طوبیا و

یدعیا از طرف یهودیان تبعید شده در پایل، هدایای از طلا و نقره آوردهاند.

هدایای را از آنها بگیر و به خانه یوشیا (پسر صفنا) برو و با آنها تاجی بساز.

سپس تاج را بر سر یهوشیع (پسر یهودا صادق) کاهن اعظم بگذار. ۱۲ به او بگو

که خداوند لشکرهای آسمان چین می فرماید: « تو نمونهای هستی از آن مردی

که «شاخه» نامیده می شود. او از جایی که هست جوانه خواهد زد و خانه

خداوند را بازسازی خواهد کرد. ۱۳ اوست آنکه خانه خداوند را بنا می کند و

از شکوه پادشاهی پرخودار می شود. او در مقام کاهن و پادشاه حکمرانی

خواهد کرد، وین این دو مقام همانه‌گی کامل خواهد بود ». ۱۴ سپس،

این تاج را به عنوان هدیه‌ای از طرف حلدای، طوبیا، یدعیا و یوشیا در خانه

خداوند بگذار تا پادگاری باشد ». ۱۵ مردمی که در جاهای دور دست زندگی

می کنند، خواهند آمد و در بازسازی خانه خداوند کمک خواهد کرد؛ آنگاه

خواهید دانست که خداوند لشکرهای آسمان مرا نزد شما فرستاده است. این

هنگامی اتفاق خواهد افتاد که مرا از خداوند، خدای خویش کاملاً اطاعت

کنید.

۷ در سال چهارم سلطنت داریوش پادشاه، در روز چهارم از ماه نهم یعنی

ماه کیسلو، خداوند پیام دیگری به من داد. ۲ یهودیان شهر بیتل، گروهی

از مردان خود را به سریستی شراصر و رجم ملک که به خانه خدا فستادند تا از

خداوند مستثنا کنند ۳ و از کاهنان خانه خداوند لشکرهای آسمان و انبیا

پرسیدند که آیا به روزه و سوگواری خود در ماه پنجم ادامه بدهند، چنانکه در این

سالها این کار را کرده‌اند، یا نه. ۴ خداوند لشکرهای آسمان به من فرمود که

این جواب را به آنها بدهم: ۵ « به قوم و کاهنان بگویید که در این هفتاد سالی

که در ماههای پنجم و هفتم روزه می گفتند و سوگواری می کردند، برای خاطر

من نبود. ۶ اکنون نیز هنگام برقگاری عیدهای مقدس، به فکر من نیستند،

بلکه فقط به فکر خودن و نوشیدن و سرگرمی خودشان هستند. ۷ همین

هشدار را من سالها قل و قنی هنوز اورشليم امن و آباد بود و شهرهای مجاور و

جنوب آن نیز مسکونی بودند، توسط انبیا به گوش قوم رساندم ». ۸ سپس

هفت سطح. خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: من نقشی بر آن حکم خواهیم کرد، و گیاه این سرزمین را در یک روز رفع خواهیم نمود. ۱۰ « آری، خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: هنگامی که آن روز فرا رسد هر یک از شما همسایه خود را دعوت خواهد کرد تا بیاید و در زیر درختان انگور و انجیرتان در صلح و صفا بنشیند. »

۴ فرشته‌ای که با من صحبت می کرد، مرا مثل شخصی که خواهید

باشد، بیدار کرد. ۲ سپس از من پرسیدم: « چه می بینی؟ » جواب داد:

« چراغدانی از طلا می بینم که هفت چراغ دارد و بر سر آن روغن‌دانی هست

که به وسیله هفت لوله‌ای که به آن متصل است به چراغها روغن می ساند. »

۳ همچنین می بینم که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ چراغدان قرار دارد ». ۴ سپس از فرشته پرسیدم: « ای سروم اینها

چیستند و چه معنای دارند؟ » ۵ فرشته گفت: « آیا نمی دانی؟ » گفتم: « نه، سروم، نمی دانم ». ۶ سپس فرشته گفت: « این است آنچه خداوند به زریابی

می گوید: نه به قدرت، نه به قوت، بلکه به روح من؛ خداوند لشکرهای آسمان این را می گوید. » ۷ ای زریابیل، این کوه مشکلات در برای تو فرو

خواهد ریخت و وقتی تو آشیان سنگ بنای خانه مرا گذاشتی، مردم فریاد

خواهند زد؛ برکت خداوند بر آن باد! » ۸ پیام دیگری از جانب خداوند بر من

نازیل شده، گفت: « ۹ « دستهای زریابیل این خانه را ببیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد. وقتی این کار انجام شود آنگاه قم من خواهد دانست

که خداوند، خدای لشکرهای آسمان مرا نزد شما فرستاده است. ۱۰ هر

چند مردم از اینکه در کار بنای خانه من پیشرفت چشمگیری حاصل نشده

دلسردند، اما وقتی زریابیل را مشغول کار بینند، امیدوار خواهند شد. » ۱۱

سپس از فرشته پرسیدم: « آن دو درخت زیتون دو طرف چراغدان ۱۲ و آن دو

شاخه زیتون کنار دو لوله طلا که از آنها روغن می ریزد، چه هستند؟ » ۱۳

گفت: « آیا نمی دانی؟ » گفتم: « نه، سروم، نمی دانم ». ۱۴ آنگاه او به من

گفت: « آنها نشانه دو مردی هستند که خداوند، مالک تمامی جهان، آنها را برگزیده و مسح کرده تا او را خدمت کنند. »

۵ بار دیگر به آسمان چشم دوختم و طوماری را در حال پرواز دیدم. ۲

فرشته از من پرسید: « چه می بینی؟ » جواب داد: « طوماری می بینم به طول ده

متر و عرض پنج متر که در حال پرواز است ». ۳ گفت: « این طومار لعنهای

خدا را در برداشت و آنها را به سراسر جهان می برد. نوشته روی آن نشان می دهد

که تمام دزدان و دروغگویان محکوم به مرگ هستند ». ۴ خداوند لشکرهای

آسمان می فرماید که این لعنه را به خانه کسانی که دزدی می کنند و آنها

که به نام او قسم دروغ می خورند، می فرستد تا برخانه‌هایشان قرار بگیرد و آنها

را به کلی نابود کنند. ۵ فرشته بار دیگر ظاهر شد و گفت: « بala را نگاه کن.

چیز دیگری در حال پرواز است ». ۶ پرسیدم: « آن چیست؟ » جواب داد:

« یک بشکه بزرگ است. این بشکه بر است از گناهاتی که سراسر زمین را فرا

گرفته‌اند ». ۷ ناگهان سریوش سنتگین سری بشکه کنار خواهد بود و من تو انسنتم زنی

را که در بشکه نشسته بود ببینم ! ۸ فرشته گفت: « آن زن نشانه فساد و

شرط است ». آنگاه زن را به داخل بشکه هل داد و دوباره سریوش سری روی آن گذاشت. ۹ سپس دو زن دیگر دیدم که بالهای شیشه بالهای لکلک

می‌گوید که از این کار چشم پوشی نکردم. **۱۵** اما الان تصمیم دارم اورشلیم و خاندان بهودا را برکت دهم. پس نترسید! **۱۶** اما وظیفه شما این است: گفتار هر یک از شما با همسایه‌تان راست باشد. در محکمه‌های خود عادله‌های رأی دهید تا صلح و آتشی برقرار شود. **۱۷** در فکر اذیت دیگران نیاشید و قسم دروغ نخوردید، چون من از این کارها نفرت دارم. **۱۸** پام دیگری از جانب خداوند لشکرهای آسمان بر من نازل شد: **۱۹** «خداوند لشکرهای آسمان سخت کردند و نخواستند دستورهایی را که خداوند لشکرهای آسمان با روح خود به موسیله انبیای گذشته به ایشان داده بود، بشنوند. به همین دلیل بود که خشم عظم خداوند لشکرهای آسمان بر ایشان نازل شد. **۲۰** دلهای خود را مثل سنگ، لشکرها چنین می‌فرماید: «من فریاد برآوردم ولی آنها صدایم را نشنبیده گرفتند. من نیز وقیعی آنها به سوی من فریاد برآوردنده به دعای ایشان گوش ندادم. **۲۱** همچون گدبار آنها را در میان قومهای دور پراکنده ساختم. دشمن سزمین آیادشان را چنان ویران کرد که حتی یک نفر نیز در آن باقی نماند. بدین گونه، سزمین دلپذیر خود را به بیابان تبدیل کردند.»

۸

۲ بار دیگر پام خداوند لشکرهای آسمان بر من نازل گردید: **۲** «خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: از آنچه که دشمنان بر سر اورشلیم آورده‌اند بسیار خشمگین هستم، زیرا من اورشلیم را دوست دارم. **۳** اکنون به سزمین خود اورشلیم باز می‌گردم و در آنجا ساکن می‌شوم؛ و اورشلیم، «شهر امین» و کوه خداوند لشکرهای آسمان «کوه مقدس» نامیده خواهد شد. **۴** «خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: اورشلیم بار دیگر آباد خواهد شد و مردان و زنان سالخورده عصا به دست باز در میدانهای شهر خواهند نشست، **۵** و کوچه‌های آن از بچه‌هایی که سرگرم بازی هستند پر خواهند شد. **۶** «خداوند لشکرهای آسمان چنین می‌فرماید: این شاید برای شما که بازماندگان قوم هستید باورکردنی نباشد، ولی انجام آن برای من کار آسانی است. این است آنچه خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید. **۷** خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: مطمئن باشید که من قوم خود را از مشرق و مغرب و هر جایی که پراکنده شده باشند نجات می‌دهم **۸** و آنها را برمی‌گردانم تا در کمال امنیت در اورشلیم ساکن شوند. آنها قوم من، و من خدای آنها خواهم بود و با عدالت و راستی بر ایشان حکمرانی خواهم کرد. **۹** «خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: حال، دست به کار شوید و با دلگوچی کار کنید، زیرا از هنگامی که بی‌رویی خانه خداوند لشکرهای آسمان را شروع کردید، اینجا با سختی خود پیوسته شما را تشویق کردند. **۱۰** زیرا پیش از اینکه کار نوسازی بعد شروع شود، هیچ مزدی برای کار مردم و هیچ پولی برای کرایه حیوان نبود، و مسافران از خط در شمن در آمان نبودند. من هر کس را بر ضد همسایه‌اش برانگیخته بودم. **۱۱** ولی خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: اکنون دیگر با بازماندگان قوم مظل کذشته عمل نخواهم کرد. **۱۲** به طوری که در صلح و آرامش کشت و زرع خواهید کرد و محصول فراوان به دست خواهید آورد. درختان انگور از میوه پر خواهند شد و بر زمین باران فراوان خواهد بارید. تمام این برکات‌ها نصیب بازماندگان قوم خواهد شد. **۱۳** پیش از این، قمهای دیگر بهودا و اسرائیل را ملعون می‌دانستند. اما اکنون من شما را نجات خواهم داد تا مبارک باشید. پس نترسید، بلکه قوی باشید و مشغول بازسازی معبد شوید.

۱۴ (زیرا خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: وقیع اجداد شما مرا خشمگین ساختند، تصمیم گرفتم شما را مجازات کنم؛ و خداوند لشکرهای آسمان کمانهای چنگ شکسته خواهند شد، زیرا پادشاه شما در میان تمام قومها صلح

برقرار خواهد کرد. قلمرو حکومت او از دریا تا دریا و از رود فرات تا دورترین نقطه زمین خواهد بود. **11** به خاطر عهده که با شما بستم و آن را با خون مهر کردم، اسریان شما را از چاه هلاکت خواهم رهانید. **12** ای اسیرانی که در انتظار آزادی هستید، به شهر امن خود بازگردید. امروز به شما قول می دهم که سختیهای را که کشیده اید دو برابر جبران کنم! **13** ای بیودا، تو کمان من و ای اسرائیل، تو تیر من هستی. اوشیلهم را همچون شمشیر سربازی شجاع بر ضد مردان بونان به حرکت درمی آورم.» **14** خداوند قول خود را هنگام چنگ رهبری خواهد کرد. تیرهاش را مثل برق آسمان خواهد انداخت. خداوند بیوه شیپور چنگ را به صدا در خواهد آورد و مانند گردبادی که از صحرای جنوب بلند می شود، به چنگ دشمن خواهد رفت. **15** خداوند لشکرهای آسمان از قوم خود دفاع خواهد کرد و ایشان دشمنان خود را با سنگهای فلاخن شکست خواهد داد. ایشان مانند مردان مست، در چنگ فریاد خواهند زد و خون دشمنانش را خواهند ریخت، مانند خون قربانی که از پاله بر مذبح ریخته می شود. **16** در آن روز، بیوه خداوند ایشان آنها را خواهد رهاند، درست مانند چوپانی که گوسفندانش را می رهاند. ایشان مانند نگیهای تاج، در سرزمین او خواهد درخشید. **17** بینید چه عالی و زیبا هستند! گندم، مردان جوان را شکوفا خواهد ساخت و شراب تازه، دوشیزگان را.

11 ای لیبان، دروازه های خود را باز کن تا آتش، درخان سرو تو را بسوزاند. **2** ای درختان صنوبر، برای تمامی درختان سرو که تباش شده اند گریه کنید. ای بلوط های باشان زاری کنید، زیرا چنگل عظیم تابود شده است. **3** ای حاکمان، گریه و زاری کنید، زیرا چاه و جلال شما بر باد رفته است. غرش این شیران را بشنوید، چون دره اردن پرشکوهشان ویران شده است. **4** خداوند، خدایم به من فرمود: «برو و چوپان گوسفندانی باش که قرار است سربریده شوند. **5** هریان شرور، قم مرا خرد و فروش می کنید. چوپانانشان آنها را با چشمی می فروشنده و می گویند: «خدا را شکر! ثروتمند شدم!» و خردیارانشان آنها را خریده سر می بزند بدین اینکه مجازات شوند.» **6** خداوند من فرماید: «من دیگر بر مردم این سرزمین رحم نخواهم کرد، بلکه می گذران آنها در چنگ رهیان شرور خودشان گرفتار شده، کشته شوند. رهیان شرور، این سرزمین را مبدل به بیابان خواهند کرد و من مانع کارشان نخواهم شد.» **7** من گله ستمدیده ای را که برای کشتار مقر شده بود چرایند. سپس دو عصای چوپانی در دست گرفته یکی را «لطف» و دیگری را «اتحاد» نامیدم و همان طور که به من دستور داده شده بود، گله را چرایند. **8** در عرض یک ماه، از شر سه چوپان این گله آزاد شدم؛ ولی گوسفندان از من متنفر گشتند و من نیز از دست آنها خسته و بیزار گشتم. **9** پس به آنها گفتتم: «از این به بعد چوپان شما نخواهیم بود. آن که مردنی است بگذار بیمرد و آن که کشته شدنی است بگذار کشته شود. آنها هم که باقی می مانند بگذار همدیگر را بدرند و بخورند!» **10** آنگاه عصایم را که «لطف» نام داشت شکستم تا نشان دهم عهده را که با همه قومها بسته بودم باطل کردام. **11** پس در همان روز عهد شکسته شد. آنگاه گوسفندان ستمدیده که به من چشم دوخته بودند، متوجه شدند که خداوند بوسیله کاری که من کردم پیامی به آنها می دهد. **12** من به آنها گفتتم: «اگر مایلید، مزد مرا بدید و اگر نه، ندهید.» پس با سی سکه تقدیر مزد مرا دادند. **13** خداوند به من فرمود: «این مبلغ هنگفتگی را که در مقابل ازشت به تو دادند، نزد کوژه کر بینداز!» پس من آن سی سکه نقره را گرفتم و آن را در خانه خداوند نزد کوژه گر انداختم. **14** سپس عصای دیگم را که «پیوند» نام داشت شکستم تا نشان دهم که بیوند برادری بین یهودا و اسرائیل شکسته شده است. **15** آنگاه خداوند به من فرمود: «بار دیگر برو و در نقش چوپانی نادان ظاهر شو.» **16** او به من فرمود: «این نشان می دهد که من برای قوم، چوپانی تعیین می کنم که نه به آنایی که می میرند اهمیت می دهد، نه از بودها مراقبت می کند، نه زخمیان را معالجه می نماید، نه سالمها را خوارک می دهد، و نه لنگانی را که نمی توانند راه بروند بر دوش می گیرد؛ بلکه گوسفندان چاق را می خورد و سمهایشان را می کند.» **17** وای بر این چوپان وظیفه نشناش که به فکر گله نیست! شمشیر خداوند بر بازو و چشم راست او فروع خواهد آمد و او را کور و ناتوان خواهد ساخت.»

12 این است پیام خداوند برای اسرائیل. خداوند که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در درونش قرار داد، چنین می گوید: **2**

»اورشلیم را برای قومهای همسایه که سپاهیان خود را برای محاصره اورشلیم و سایر شهراهای یهودا می فرستند، مثل جامی سرگیجه‌اور می‌سازم.³ هنگامی که تمام قوهای جهان بر ضد اورشلیم جمع شوند، من اورشلیم را برای آنها مانند سنج عظیمی خواهم ساخت، که هر کس بخواهد آن را تکان دهد خود سخت متروج شود.«⁴ خداوند می‌فرماید: «در آن روز، همه اسپان را به گیجی و همه سوارانشان را به جنون دچار خواهم کرد. من مراقب خاندان یهودا خواهم بود، اما اسپان دشمنانشان را به کوری مبتلا خواهم ساخت.«⁵ آنگاه رهبران یهودا در دل خود خواهند گفت: مردم اورشلیم قوی هستند، زیرا خداوند لشکرهای آسمان، خدای ایشان است.⁶ «در آن روز، رهبران یهودا را مثل شعله آتشی که جنگلها و مزارع را می‌سوزانند، می‌گردانم. آنها تمام قومهای همسایه را از راست و چپ خواهند سوزاند، و مردم اورشلیم در امیت خواهند بود.⁷ «خداوند سایر شهراهای یهودا را پیش از اورشلیم پیروز می‌گرداند تا مردم اورشلیم و نسل سلطنتی داود از پیروزی خود مغروف نشوند.⁸ «در آن روز خداوند از مردم اورشلیم دفاع خواهد کرد. ضعیفترین آنها مثل داود بادشاه قوی خواهد بود، و نسل سلطنتی داود مانند خدا و مثل فرشته خداوند در پیشایش آنها حرکت خواهند کرد!⁹ زیرا قصد من این است که تمام قومهای را که به جنگ اورشلیم می‌آیند نابود کنم.¹⁰ «من روح فیض و دعا را بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم خواهند نمود چنانکه گویی برای تنها فرزند خود عزا گرفته‌اند، و آنچنان ماتم خواهند گرفت که گویی پسر ارشدشان مرده است.¹¹ در آن روز، در اورشلیم ماتم بزرگی بر پا خواهد شد همانند ماتم عظیمی که برای هند رومن در وادی مجذوب بر پا نمودند.¹² تمامی این سرزمین سوگواری خواهد کرد، هر طایفه‌ای جدآگاهه؛ طایفه خاندان داود جدآگاهه، و زنانشان جدآگاهه؛ طایفه خاندان ناتان جدآگاهه، و زنانشان جدآگاهه؛¹³ طایفه خاندان لاوی جدآگاهه، و زنانشان جدآگاهه؛ طایفه شمعی جدآگاهه، و زنانشان جدآگاهه؛¹⁴ و همه طایفه‌های باقیمانده، هر یک جدآگاهه، و زنانشان جدآگاهه.

14

روز خداوند نزدیک است! در آن روز، خداوند قومها را جمع می‌کند تا با اورشلیم بجنگید. آنها شهر را می‌گیرند و خانه‌ها را غارت نموده به زنان تجاوز می‌کنند و غنیمت را بین خود تقسیم می‌نمایند. نصف جمعیت را به اسارت می‌برند و نصف دیگر در میان خواجه‌های شهر باقی می‌مانند.³ آنگاه خداوند، همچون گذشت، به چنگ آن قومها خواهد رفت.⁴ در آن روز، او بر کوه زیتون که در سمت شرقی اورشلیم واقع شده است، خواهد ایستاد و کوه زیتون دو نصف خواهد شد و دره بسیار وسیعی از شرق به غرب به وجود خواهد آورد، زیرا نصف کوه به طرف شمال و نصف دیگر آن به طرف جنوب حرکت خواهد کرد.⁵ شما از میان آن دره فرار خواهید کرد و به آن طرف کوه خواهید رسید. آری، فرار خواهید کرد، همان‌گونه که اجداد شما قرنها پیش در زمان عربی، پادشاه یهودا، از زمین لرۀ فرار کردند. خداوند، خدای من خواهد آمد و تمامی مقدسان با او خواهند بود.⁶ در آن روز نه آتفاب خواهد بود و نه سرما و نه شبیم،⁷ ولی همه جا روشن خواهد بود! آن روز، روز مخصوصی خواهد بود و فقط خداوند می‌داند چه هنگام فرا خواهد رسید. دیگر مانند همیشه شب و روز خواهد بود، بلکه هوا در شب هم مثل روز روشن خواهد بود.⁸

آنهای حیات پخشش، هم در زمستان و هم در تابستان از اورشلیم جاری خواهد شد؛ نیمی از آن به سوی دریای مدیترانه، و نیمی دیگر به سوی دریای مرده خواهد رفت.⁹ در آن روز، خداوند، پادشاه سراسر جهان خواهد بود و مردم تنها او را خواهند پرستید و او را خداوند خواهند دانست.¹⁰ تمامی سرزمین از جمع (مز شمالی یهودا) تا رون (مز جنوبی) دشت پهناوری خواهد شد، ولی اورشلیم در محل مرتفعی قرار خواهد داشت و وسعت آن از دروازه بنیامین تا محل دروازه قدیمی و از آنجا تا دروازه زاویه، و از برج حنیل تا محل چرخشتهای پادشاه خواهد بود.¹¹ مردم در اورشلیم در امیت ساکن خواهند شد و دیگر خطر نابودی آنها را تهدید خواهد کرد.¹² خداوند بر سر تمام قومهای که با اورشلیم جنگیده‌اند این بلاها را نازل می‌کند: بدن آنها زندگانه می‌پرسد، چشمهاشان در حدقه از بین می‌روند و زبان در دهانشان خشک می‌شود.¹³ خداوند آنها را چنان گیج و مضطرب می‌کند که به جان هم‌دیگر خواهند افکار.¹⁴ تمام مردم یهودا در اورشلیم خواهند جنگید و ثروت همه قومهای همسایه، از طلا و نقره گرفته تا لباسهایشان را غارت خواهند کرد.¹⁵ همین بلا بر سر اسپاهی، قاطرها، شترها، الاغها و تمامی حیوانات دیگر که در اردوگاه دشمن هستند نازل خواهد شد.¹⁶ آنگاه آنایی که از این بلاهای کشیده جان به در برند، هر ساله به اورشلیم خواهد آمد تا خداوند لشکرهای آسمان، پادشاه جهان را پیرستند و عید خیمه‌ها را جشن بگیرند.¹⁷

قومی برای پرسش پادشاه یعنی خداوند لشکرهای آسمان به اورشلیم نیاید، دچار خشکسالی خواهد شد.¹⁸ اگر مردم مصر در جشن شرکت نکند، خداوند بر آنان نیز همان بلا را نازل خواهد کرد که بر قومهایی که در جشن شرکت نمی‌کنند نازل می‌فرماید.¹⁹ بنابراین، اگر مصر و سایر قومها از آمدن

آنها از بین خواهند رفت.⁹ یک سوم باقیمانده را از میان آتش می‌گذرانم و سایر شهراهی پیش از فرستند، مثل جامی سرگیجه‌اور می‌سازم.³ هنگامی که تمام قوهای جهان بر ضد اورشلیم جمع شوند، من اورشلیم را برای آنها مانند سنج عظیمی خواهم گفت: «ایها قوم من هستند.» و ایشان خواهند گفت: «یهود خدا ماس است.»⁴

روز خداوند نزدیک است! در آن روز، خداوند قومها را جمع می‌کند تا با اورشلیم بجنگید. آنها شهر را می‌گیرند و خانه‌ها را غارت نموده به زنان تجاوز می‌کنند و غنیمت را بین خود تقسیم می‌نمایند. نصف جمعیت را به اسارت می‌برند و نصف دیگر در میان خواجه‌های شهر باقی می‌مانند.³ آنگاه خداوند، همچون گذشت، به چنگ آن قومها خواهد رفت.⁴ در آن روز، او بر کوه زیتون که در سمت شرقی اورشلیم واقع شده است، خواهد ایستاد و کوه زیتون دو نصف خواهد شد و دره بسیار وسیعی از شرق به غرب به وجود خواهد آورد، زیرا نصف کوه به طرف شمال و نصف دیگر آن به طرف جنوب حرکت خواهد کرد.⁵ شما از میان آن دره فرار خواهید کرد و به آن طرف کوه خواهید رسید. آری، فرار خواهید کرد، همان‌گونه که اجداد شما قرنها پیش در زمان عربی، پادشاه یهودا، از زمین لرۀ فرار کردند. خداوند، خدای من خواهد آمد و تمامی مقدسان با او خواهند بود.⁶ در آن روز نه آتفاب خواهد بود و نه سرما و نه شبیم،⁷ ولی همه جا روشن خواهد بود! آن روز، روز مخصوصی خواهد بود و فقط خداوند می‌داند چه هنگام فرا خواهد رسید. دیگر مانند همیشه شب و روز خواهد بود، بلکه هوا در شب هم مثل روز روشن خواهد بود.⁸

آنهای حیات پخشش، هم در زمستان و هم در تابستان از اورشلیم جاری خواهد شد؛ نیمی از آن به سوی دریای مدیترانه، و نیمی دیگر به سوی دریای مرده خواهد رفت.⁹ در آن روز، خداوند، پادشاه سراسر جهان خواهد بود و مردم تنها او را خواهند پرستید و او را خداوند خواهند دانست.¹⁰ تمامی سرزمین از جمع (مز شمالی یهودا) تا رون (مز جنوبی) دشت پهناوری خواهد شد، ولی اورشلیم در محل مرتفعی قرار خواهد داشت و وسعت آن از دروازه بنیامین تا محل دروازه قدیمی و از آنجا تا دروازه زاویه، و از برج حنیل تا محل چرخشتهای پادشاه خواهد بود.¹¹ مردم در اورشلیم در امیت ساکن خواهند شد و دیگر خطر نابودی آنها را تهدید خواهد کرد.¹² خداوند بر سر تمام قومهای که با اورشلیم جنگیده‌اند این بلاها را نازل می‌کند: بدن آنها زندگانه می‌پرسد، چشمهاشان در حدقه از بین می‌رونند و زبان در دهانشان خشک می‌شود.¹³ خداوند آنها را چنان گیج و مضطرب می‌کند که به جان هم‌دیگر خواهند افکار.¹⁴ تمام مردم یهودا در اورشلیم خواهند جنگید و ثروت همه قومهای همسایه، از طلا و نقره گرفته تا لباسهایشان را غارت خواهند کرد.¹⁵ همین بلا بر سر اسپاهی، قاطرها، شترها، الاغها و تمامی حیوانات دیگر که در اردوگاه دشمن هستند نازل خواهد شد.¹⁶ آنگاه آنایی که از این بلاهای کشیده جان به در برند، هر ساله به اورشلیم خواهد آمد تا خداوند لشکرهای آسمان، پادشاه جهان را پیرستند و عید خیمه‌ها را جشن بگیرند.¹⁷

قومی برای پرسش پادشاه یعنی خداوند لشکرهای آسمان به اورشلیم نیاید، دچار خشکسالی خواهد شد.¹⁸ اگر مردم مصر در جشن شرکت نکند، خداوند بر آنان نیز همان بلا را نازل خواهد کرد که بر قومهایی که در جشن شرکت نمی‌کنند نازل می‌فرماید.¹⁹ بنابراین، اگر مصر و سایر قومها از آمدن

آنها از بین خواهند رفت.⁹ یک سوم باقیمانده را از میان آتش می‌گذرانم و سایر شهراهی پیش از فرستند، مثل جامی سرگیجه‌اور می‌سازم.³ هنگامی که تمام قوهای جهان بر ضد اورشلیم جمع شوند، من اورشلیم را برای آنها مانند سنج عظیمی خواهم گفت: «ایها قوم من هستند.» و ایشان خواهند گفت: «یهود خدا ماس است.»⁴

در آن زمان برای خاندان داود و مردم اورشلیم چشممهای جاری خواهد شد، چشممهایی که ایشان را از همه گیاهان و نایاکی هایشان پاک خواهد ساخت.² خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «در آن روز هرگونه بتیسرتی را در سراسر سرزمین اسرائیل بر می‌اندازم، به طوری که اثری از آن باقی نماند و نام بتها کاذا بانه بیوت می‌کنی.»⁴ «در آن روز انبیاء دروغین و نبویهایشان خجالت خواهند کشید و دیگر برای فریب دادن مردم لیاس انبیاء را بر تن نخواهند کرد.⁵ هر یک از آنها خواهد گفت: «من نی نیستم، من یک کشاورز و شغلام از جوانی کشاورزی بوده است.»⁶ و اگر کسی چون به نام خداوند کاذا بانه بیوت می‌کنی.⁴ «در آن روز انبیاء دروغین از نبویهایشان خجالت خواهند کشید و دیگر برای فریب دادن مردم لیاس انبیاء را بر تن نخواهند کرد.⁵ هر یک از آنها خواهد گفت: «من نی نیستم، من یک کشاورز و شغلام از جوانی کشاورزی بوده است.»⁶ و اگر کسی پرسد: «پس این زخمها روی بدن تو چیست؟» «جواب می‌دهد: «در نزاع با دوستان زخمی شده‌ام.»⁷ خداوند لشکرهای آسمان می‌فرماید: «ای شمشیر بر ضد شبان من، آن مردی که همدوش و همکار من است، برخیز! شبان را بزن تا گوسفندان پراکنده شوند. من قوم خود را خواهیم زد⁸ و دو سوم

خودداری کنند همگی مجازات خواهند شد. ۲۰ در آن روز حتی روی زنگوله اسپهای نیز نوشته خواهد شد: «اینها اموال مقدس خداوند هستند.» تمام ظروف خوارک پری خانه خداوند همچون ظروف کار مذبح، مقدس خواهند بود. ۲۱ در واقع هر ظرفی که در اورشلیم و بهودا یافت شود مقدس و مختص خداوند لشکرهای آسمان خواهد بود. تمام کسانی که برای عبادت می‌آیند از آن ظروف برای پختن گوشت قربانیهای خود استفاده خواهند کرد. در آن روز در خانه خداوند لشکرهای آسمان، دیگر اثری از تاجران نخواهد بود.

ای کاهنان، به این اختصار خداوند لشکرهای آسمان گوش دهد: «اگر خود را اصلاح نکنید و نام ما احترام ننمایید، شما را به شدت مجازات خواهیم کرد، و به جای اینکه شما را بركت دهم، شما را لعنت خواهیم نمود. در واقع از همین حالا شما زیر لعنت هستید، زیرا اوامر ما را در دل خود جای نمی دهید.

۳ فرزندان شما را تبیه می کنم و سرگین حوانانی را که برایم قوانینی می کنید به صورتتان می پاشم و شما را مثل سرگین بیرون می اندازم. **۴** آنگاه خواهید فهمید به این دلیل چنین اختصاری به شما کرمدم تا شما را به سوی قوانین و دستورهایی که به جدتاً لاوی داده بودم، بازگردانم. این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. **۵** هدف از این قوانین این بود که به کاهنان نسل لاوی حیات و آرامش ببخشد تا ایشان با اجرای آنها نشان دهند که احترام و ترس مرا در دل دارند. **۶** کاهنان نسل لاوی قوانین حقیقتی را به قوم تعليم می دادند.

نه دروغ می گفتند و نه تقلب می کردند بلکه از راههای من پیروی نموده، آنچه را که راست بود به عمل می آوردند. آنها توانستند بسیاری را از راههای گذاشتند، زیرا کاهنان سخنگویان خداوند لشکرهای آسمان هستند و مردم باید بشناسند، زیرا کاهنان سخنگویان خداوند لشکرهای آسمان می شوند. **۷** «کاهنان باید قوانین را تعليم دهند تا مردم بتوانند خدا را گذاشتند و از اینها بپسندند. **۸** ولی شما راههای خداوند را ترک کردید و با راهنمایی های خود بسیاری را از راه راست منحرف ساخته اید. شما عهدی را

که با لاوی بستم، شکسته اید. این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. **۹** بنابراین، من شما را در نظر مردم پست و خوار می گردانم، زیرا احکام ما نگه نمی دارید و در اجرای قوانین، انصاف را رعایت نمی کنید. **۱۰** آیا همه ما از

یک پدر نیستیم؟ آیا همگی ما به وسیله یک خدا آفریده نشده ایم؟ پس چرا به یکدیگر خیانت می کنیم و عهدی را که خدا با پدران ما بست می شکیم؟ **۱۱**

مردم پهودا، در اورشلیم و در سراسر خاک اسرائیل به خدا خیانت ورزیده، گناه بزرگی من تکب شده اند، زیرا مردان یهودا با گرفتن زنان بت پست، خانه مقدس و محظوظ خداوند را آلوکد کرده اند. **۱۲** خداوند تمام کسانی را که چنین کردند خواه کاهن باشند، خواه غیرکاهن، از قوم خود اسرائیل اخراج خواهد

کرد، هرچند برای خداوند لشکرهای آسمان قربانی تقديریم کنند. **۱۳** شما مذبح خداوند را با اشکهای خود پر می کنید، زیرا دیگر خداوند هدایات شما را مذهب نمی دارد و آنها را با خشنودی نمی پنذیرد. **۱۴** می گویید: «چرا نمی پنذیرد؟»

دلیلش این است که تو به همسرت که در جوانی با وی پیوند وفاداری بسته بودی، خیانت کرده ای و خداوند که شاهد این پیوند بوده، خیانت تو را دیده است. **۱۵** آیا خداوند تو را با همسرت یکی نساخت؟ شما در پدن و روح مال او هستید. حال، خداوند از شما چه می خواهد؟ او می خواهد که فرزندان خداشناش داشته باشید. پس مواطبه باشید که به همسر خود خیانت نکنید.

۱۶ خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: «من از طلاقی نفرت دارم، و نیز از

اینکه کسی ظلم را همچون جامه به تن کند. پس مواطبه روحهای خود باشید

و از خیانت پرهیزید.» این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. **۱۷** شما با

حرفوایی که می زنید خداوند را خسته کرده اید! می پرسید: «با کدام حرفاها؟» با

این حرفاها که می گویید: «خدایی که به انصاف داوری می کند کجاست؟ مثل

اینکه او بدکاران را دوست دارد و از آنها خشنود است!»

۲

این است پیام خداوند که به وسیله ملاکی نبی به اسرائیل داده شد. **۲** خداوند می فرماید: «من شما را همیشه دوست داشتم!» ولی شما می گویید: «تو چگونه ما را دوست داشته ای؟» خداوند می فرماید: «من جد شما یعقوب را محبت نمودم، و به این ترتیب نشان دادم که شما را دوست دارم، ولی عیسوی را که برادرش بود رد کردم و سرزمین کوهستانی او را ویران نمودم و آن را جای شغالهای بیابان ساختم.» **۴** شاید ادومی ها که فرزندان عیسوی هستند بگویند: «ما برمی گردیم و سرزمین ویران نشان داده بآباد می کنیم.» ولی خداوند لشکرهای آسمان می گویید: «اگر آن را آباد کنند من دوباره ویرانش خواهم کرد. سرزمین آنها! سرزمین شارت خوانده خواهد شد و مردمشان به "قوی می کند" خداوند تا ابد بر ایشان خشنمانگی است،» مشهور خواهند گردید. **۵** ای قوم اسرائیل، وقتی با چشمان خود آنچه را که خداوند انجام می دهد ببینید، خواهید گفت: «براستی که قدرت عظیم خداوند در آن سوی مرزهای ما نیز دیده می شود.» **۶** خداوند لشکرهای آسمان به کاهنان می فرماید: «پسر، پدر خود را و غلام، ارباب خوبیش را احترام می کند. پس اگر من پدر شما هستم احترام من کجاست؟ و اگر من ارباب شما هستم، حرمت من کجاست؟ شما نام ما

بی حرمت کردیده اید. می گویید: «ما چگونه نام تو را بی حرمت کردایم؟» **۷** شما هنگامی نام مرا بی حرمت می کنید که قربانیهای نایاک را روی مذبح من می گذارید. به، با این کارتن مرا تعقیر می کنید. **۸** حیوانات لگ و کرو و بیمار را برای من قربانی می کنید. آیا این قبیح نیست؟ اگر آن را به حاکم خود هدیه می کردید آیا او آن را می پسندید و از شما راضی می شد؟ خداوند لشکرهای آسمان این را می گوید. **۹** «دعای می کنید و می گویید: «خدایا، بر ما رحم کن! خداوندا، لطف تو شامل حال ما بشود!» ولی وقتی که چنین هدایایی می آورید، چطور انتظار دارید دعای شما را اجابت کنم؟» این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. **۱۰** خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: «ای کاشیکی از شما کاهنان، درها را می بست تا چنین هدایایی روی مذبح من گذاشته نشود. از شما راضی نیستم و قربانیهای پاک تقدیم خواهند کرد. **۱۱** نام من در سراسر جهان به وسیله مردم غیرپهود مورد احترام قرار خواهد گرفت و آنها به احترام نام من بخور خوشبو خواهند سوزانید و قربانیهای پاک تقدیم خواهند کرد. آری آنها نام ما را احترام فراوان یاد خواهند کرد. این است فرموده خداوند لشکرهای آسمان. **۱۲** ولی شما نام ما بی حرمت می سازید و مذبح من نجس می کنید، زیرا خوارک نایاک بر آن می گذارد. **۱۳** خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: «شما می گویید: «خدمت کردن به خداوند کار مشکل و خسته کننده ای است،» و از دستورهای من سریچی می کنید. حیوانات دزدیده شده، لگ و بیمار برای من قربانی می کنید. آیا فکر می کنید من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟» **۱۴** لعنت بر کسی که بخواهد مرغ فرب دهد و با آنکه نذر کرده قرق سالمی از گله خود هدیه کند، حیوان معیوبی برای من قربانی نماید. زیرا، خداوند لشکرهای آسمان می فرماید: من پادشاه عظیم هستم و مردم دنیا باید اسم ما را با احترام یاد کنند.»

4 خداوند لشکرهاي آسمان می فرماید: «روز داوری مثل تنویر شعلهور فرا پيش روی من آماده کند. سپس خداوندی که انتظارش را می کشید ناگهان به خانه خود خواهد آمد. آن پیام آری که شما مشتاق دیدارش هستید خواهد آمد و عهد ما به شما اعلان خواهد کرد.» **2** اما کیست که بارای ایستادن در مقابل او را داشته باشد؟ و کیست که بتواند آمدنش را تحمل کند؟ زیرا او همچون آتش سوزانی است که فلز را تصفیه می کند و مثل صابوونی است که لباسها را پاک می کند. **3** او مانند کسی که فلز را تصفیه می کند لاویان را همچون طلا و نقره پاک خواهد کرد تا آنها با دل پاک هدایا را به خداوند تقديم کنند. **4** آنگاه مثل گذشته، خداوند از هدایای که مردم بیهودا و اورشليم برایش می آورند خشنود خواهد شد. **5** خداوند لشکرهاي آسمان می فرماید: «من براي داوری به میان شما خواهیم آمد و بر ضد بدکاران شهادت خواهیم داد یعنی بر ضد جادوگران، زناکاران و دروغگویان، بر ضد تمام کسانی که حق کارگران خود را نمی دهند، و کسانی که به بیوهزنان، یتیمان و غریبان ظلم می کنند و از من نمی ترسند.» **6** «من خداوندی تعییننپذیر هستم. به همین دلیل است که شما، ای نسل یعقوب، تا به حال از بین نرفتیدم. **7** هر چند شما هم مثل پدران خود از احکام من سریچی نموده، آنها را به جا نباوردهاید، ولی ایک به سوی من بازگشت نماید و من نیز به سوی شما باز خواهم گشت. این است آنچه خداوند لشکرهاي آسمان می فرماید. اما شما می گویید: مگر ما چه کردایم که باید بازگشت کنیم؟ **8** آیا کسی از خدا درزی می کنند؟ ولی شما از من درزی کرداید!» **9** پیشید: مقصودت چیست؟ «مقصودم دیگهها و هدایایست. **10** ای قوم اسرائیل، همه شما ملعون هستید، زیرا از مال من می دزدید. **11** دهیک دارایی خود را به طور کامل به خانه من بیاورید تا خواک کافی در آنجا باشد. و خداوند لشکرهاي آسمان می فرماید: به این ترتیب مرا ماحتحان کنید و بیسید چگونه روزنههای آسمان را باز می کنم و شما از برکات خود لبیز می سازم! **12** همه قومها شما را سعادتمند خواهند تاکستانهایتان میوہ فراوان بدهند. **13** خداوند می فرماید که شما بر ضد او سختان دروغ گفتهاید؛ ولی شما به او می گویید: «بر ضد تو چه گفتهایم؟» **14** گفتهاید: «عبادت خدا و اطاعت از او بی فایده است. چرا براي اعمالمان باید به حضور خداوند لشکرهاي آسمان بروم و اظهار پیشمانی کنیم؟ بیسید چطور آدمهای متکبر خوشبخت زندگی می کنند و بدکاران کامیاب می شوند و با وجود اینکه مرتکب اعمال رشت می شوند خدا آنها را مجازات نمی کنند!» **15** آنگاه کسانی که ترس خداوند را در دل داشتند، با یکدیگر به گفتگو نشستند و خداوند به گفتگوی آنان گوش داد و سختان ایشان را شنید. سپس در کتابی که در حضور خداوند بود اسمای کسانی که ترس خداوند را در دل داشتند و نام او را گرامی می داشتند، نوشته شد. **16** خداوند لشکرهاي آسمان می فرماید: «در آن روزی که من تعیین کرده‌ام، آنها قوم خاص من خواهند بود و همان طور که یک پدر، پسر مطبع خود را می بخشد، من نیز ایشان را خواهم بخشید. **17** آنگاه خواهید دید که خدا با اشخاص خوب و بد، با خدمتگرایان خود و آناتی که او را خدمت نمی کنند، چگونه رفتار می کنند.»

عهد جدید



در چنین وضعی، عیسی فرمود: «ای پدر، اینها را بپخش، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» سربازان رومی لیاسهای عیسی را به حکم قرعه میان خود

تقسیم کردند.

لوقا 23:34

همه کاهن‌ان اعظم و علمای دین قوم یهود را فرا خواند و از ایشان پرسید:

«مسيح موعود کجا باید متولد شود؟» ۵ ايشان پاسخ دادند: «در بيت لحم

يهودیه، چرا که نبی چنین نوشته است: ۶ تو اى بيت لحم که در سرزمین یهودا

همستی، در میان شهرهای مهم یهودا، به هیچ وجه کمترین نیستی، زیرا از تو

فرمانروایی ظهرور خواهد کرد که قوم من، بنی اسرائیل را رهبری خواهد نمود.»

۷ آنگاه هیرودیس مُغان را به طور محترمانه به حضور خود فراخواند و زمان

دقیق ظهرور ستاره را آنان جویا شد. ۸ پس ايشان را روانه بيت لحم کرد،

گفت: «بروید و بدقت آن کوکد را جستجو کنید. چون او را یافتی، ند من

باگردید و مرا آگاه سازید تا من نیز رفته، او را بپرسیم.» ۹ ايشان پس از شنیدن

سخنان پادشاه به راه افتادند، و ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، ايشان را به

بيت لحم هدایت کرد. آن ستاره پیش‌آيش ايشان حرکت کرد تا بالای مکانی

که کوکد بود، توقف کرد. ۱۰ وقتی ايشان آن ستاره را دیدند، از شادی در

پوست خود نمی‌گنجیدند! ۱۱ آنگاه وارد آن خانه شدند، و کوکد را با

مادرش، مریم، دیدند. پس پیشانی بر خاک نهاده، کوکد را پرستش کردند.

سپس صندوق‌های خود را گشوده، هدایای از طلا و گلدن و مر، به پیشگاهش

تقدیم کردند. ۱۲ چون زمان بازگشت فرا رسید، راه دیگری را در پیش گرفتند،

زیرا خدا در خواب به آنها فرموده بود که نزد هیرودیس باز نگرددند. ۱۳ پس از

رفن مُغان، فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز و

کوکد و مادرش را برداشته، به مصر فرار کن، و همان جا بمان تا به تو خبر

دهم؛ زیرا هیرودیس در جستجوی کوکد خواهد بود تا او را به قتل برساند.»

۱۴ او همان شب برخاست، مریم و کوکد را برداشته، رسپار مصر شد، ۱۵

و تا زمان مرگ هیرودیس در آنجا ماند. پس آنچه خداوند به زبان یکی از انبیا

پیشگویی کرده بود، جامه عمل پوشید که «پسر خود را از مصر فرا خواند.»

۱۶ چون هیرودیس بی برد که مُغان فریبیش داده‌اند، سخت به خشم آمده،

سربازانی فرستاد تا در بيت لحم و در آن نواحی، تمام پسران دو ساله و کوچکتر

را، مطابق زمانی که از مُغان تحقیق کرده بود، به قتل برسانند. ۱۷ اینچنین،

آنچه از زبان ارمایی نبی گفته شده بود، جامه عمل پوشید: ۱۸ «صدای

زاری و ماتم از رامه به گوش می‌رسد. راحیل برای فرزندانش گرمه می‌کند و

نمی‌خواهد تسلی اش بدنه، چرا که آنها دیگر نیستند.» ۱۹ پس از مرگ

هیرودیس، فرشته خداوند در مصر در خواب بر یوسف ظاهر شد و به او گفت:

۲۰ «برخیز و کوکد و مادرش را بردار و به سرزمین اسرائیل بازگرد، زیرا کسانی

که قصد قتل کوکد را داشتند، مرده‌اند.» ۲۱ پس یوسف برخاست و کوکد

و مادر او را برداشته، به سرزمین اسرائیل بازگشت. ۲۲ اما چون شنید که پسر

آرکلائوس پسر هیرودیس، به جای پدرش در یهودیه سلطنت می‌کند، ترسید به

آنچه برود؛ و پس از آنکه در خواب به او هشدار داده شد، راه دیار جلیل را در

پیش گرفت ۲۳ و در شهر ناصره ساکن شد. به این ترتیب، آنچه به زبان انبیا

گفته شده بود، جامه عمل پوشید که: «او ناصیری خوانده خواهد شد.»

۳ در آن روزها، یحیای تعمیددهنده ظهرور کرد. او در بیان یهودیه معوظه

می‌کرد و به مردم می‌گفت: ۲ «از گناهان خود توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان

به زودی فرا خواهد رسید.» ۳ او همان است که اشیاعیای نبی درباره اش گفته

بود: «او صدایی است در بیان که بانگ بر می‌آورد: راه را برای آمند خداوند

آمده کنید! جاده را برای او هموار سازید!» ۴ لیاس یعنی از پشم شتر،

این است شجره‌نامه عیسی مسیح، پسر داؤود، پسر ابراهیم. ۲ ابراهیم

پدر اسحاق بود، و اسحاق پدر یعقوب، و یعقوب پدر یهودا و برادران او.

یهودا پدر فارص و زارح بود (مادرشان تامار نام داشت)، فارص پدر حصرور

بود، و حصرور پدر رام. ۴ رام پدر عینتاباد، عینتاباد پدر نحشون، و

نحشون پدر سلمون بود. ۵ سلمون پدر بوغر بود (که مادرش راحاب بود)، بوغر

پدر عویید (که مادرش روت نام داشت)، و عویید پدر یسی بود. ۶ یسی پدر

داود پادشاه بود و داود پدر سلیمان (که مادرش قلأ زیرا بود). ۷

سلیمان پدر رجعیم بود، و رجعیم پدر ایا، و ایا پدر آسا بود. ۸ آسا پدر

یهوشافاط بود، یهوشافاط پدر یورام، و یورام پدر عزیزا بود. ۹ عزیزا پدر یوتاب،

یوتاب پدر آحاز، و آحاز پدر حرقیا بود. ۱۰ حرقیا پدر مَسَّیَ، مَسَّیَ پدر

آمون، و آمون پدر یوشیا بود. ۱۱ یوشیا پدر یکتیا و برادران او بود که در زمان

تعیید بني اسرائیل به بابل، به دنیا آمدند. ۱۲ بعد از تعیید به بابل: یکتیا پدر

سالتی یئل و سالتی یئل پدر زریابیل بود. ۱۳ زریابیل پدر آمی یهود بود، آمی هد پدر

ایلیاقیم، و ایلیاقیم پدر عازور. ۱۴ عازور پدر صادوق، صادوق پدر یاکین، و

یاکین پدر ایلی هود بود. ۱۵ ایلی هود پدر العازار، العازار پدر مَثَانَ، و مَثَانَ پدر

یعقوب بود. ۱۶ یعقوب پدر یوسف، و یوسف نیز شوهر مریم بود. از مریم،

عیسی، که لقبش مسیح بود، به دنیا آمد. ۱۷ به این ترتیب، همه آنانی که

نامشان در بالا پرده شد، از ابراهیم تا داؤود، چهارده نسل، و از داود تا زمان

تعیید یهودیان به بابل، چهارده نسل، و از زمان تعیید تا زمان مسیح نیز چهارده

نسل بودند. ۱۸ واقعه ولادت عیسی، آن مسیح موعود، چنین بود: مریم، مادر

عیسی، نامزد یوسف بود. اما پیش از آنکه ازدواج کنند، معلم شد که مریم

به واسطه روح القدس آبستن شده است. ۱۹ یوسف، شوهر او، مرد نیک و

خداشناسی بود و نمی‌خواست او را در نظر همگان رسوا سازد، پس تصمیم

گرفت بی سر و صدا از او جدا شود. ۲۰ او عرق در چینی افکاری بود که

فرضشته‌ای از جانب خداوند در خواب بر او ظاهر شد و به او گفت: «یوسف،

ای پسر داؤود، از ازدواج با مریم هراسان می‌باش، زیرا کوکد کی که در زمام است

از روح القدس است. ۲۱ او پسری به دنیا خواهد آورد، و تو باید نامش را

عیسی بگذاری، چرا که او قوم خود را از گناهاتشان نجات خواهد بخشید.»

۲۲ تمام اینها اتفاق افتاد تا آنچه خداوند به واسطه نیز خود فرموده بود، جامه

عمل پوشید که: ۲۳ «دختری باکوه آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد،

او را عماونیل خواهند خواند.» (عماونیل به زبان عبری به معنی «خدا با ما»)

است. ۲۴ چون یوسف بیدار شد، طبق دستور فرشته خداوند عمل کرد و مریم

را به خانه‌اش آورد تا همسر او باشد؛ ۲۵ اما با او همسر نشد تا او پسرش را

به دنیا آورد؛ و یوسف او را «عیسی» نام نهاد.

2 عیسی در دوران سلطنت هیرودیس، در شهر بيت لحم، در دیار یهودیه،

چشم به جهان گشود. در آن زمان، چند مُغ از شرق زمین به اورشلیم آمدند،

پرسیدند: ۲ «کجاست آن نوزاد که باید پادشاه یهود گردد؟ ما طلوع ستاره او

را در شرق دیده‌ایم و آدمهایم تا او را بپرسیم.» ۳ چون این خبر به گوش

هیرودیس پادشاه رسید، او و همه مردم اورشلیم با او، مضطرب شدند. ۴ او

شهری که در کرانه دریاچه جلیل، در ناحیه زبولون و نفتالی واقع بود. ۱۴ به این ترتیب، آنچه خدا از زیان اشعیای نبی گفته بود، انجام شد: ۱۵ «خطه زبولون و نفتالی، کنار دریاچه، آن سوی اردن و تا خود جلیل، که بیگانگان در آن زندگی می‌کنند؛ ۱۶ مردمانی که در تاریکی به سر می‌برندند، نوری عظیم دیدند، و بر آنان که در دیاری ماسکن بودند که مرگ بر آن سایه افکنده بود، نوری تایید». ۱۷ از آن هنگام، عیسی به اعلام پیغام خدا شروع کرد که: «از گناهان خود توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک شده است». ۱۸ روزی از سرتان بیرون کنید که چون جدّتان ابراهیم است، از غضب خدا در امان خواهید ماند، زیرا خدا می‌تواند از این سنگهای بیابان برای ابراهیم فرزندان به خدا بگزیرید؟ ۱۹ با رفاقتان نشان دهد که واقعاً توبه کرده‌اید. ۲۰ این فکر را نیز از گناهان بیرون کنید که چون جدّتان ابراهیم است، از غضب خدا در امان وجود آورد! ۲۱ اکنون تپشه بر ریشه درختان گذاشته شده است. هر درختی که ثمرة نیک نیاورد، بریده شده، در آتش اکننه خواهد شد. ۲۲ من آنانی را که از گناهانشان توبه می‌کنند با آب تعیید می‌دهم، اما شخص دیگری خواهد آمد که مقامش بسیار برتر از من است، آنقدر که من شایسته نیستم کفشهایش را پیش پذیرد. او شما را با روح القدس و آتش تعیید خواهد داد. ۲۳ او آمده است تا با چارشاخ خود، کاه را از گندم جدا سازد. سپس خمنگاه خود را پاک ساخته، گندم را در انبار جمع خواهد کرد، اما کاه را در آتشی خاموش نشدنی خواهد سوزاند. ۲۴ در آن زمان، عیسی از دیار جلیل به سوی رود اردن به راه افتاد تا در آنجا از یحیی تعیید گیرد. ۲۵ ولی یحیی معی کرد مانع او شود، و گفت: «این منم که باید از تو تعیید بگیرم. چرا تو نزد من می‌آی؟» ۲۶ اما عیسی گفت: «لازم است این کار انجام بشود، زیرا باید هر آنچه را که اراده خداست انجام دهم». پس یحیی راضی شد که او را تعیید دهد. ۲۷ این ندایی از آسمان در رسید که «این است پسر عزیز من، که از او خشنودم».

۵

روزی عیسی جماعت زیادی را دید که جمع شده‌اند. پس به بالای کوهی برآمد و نشست، و شاگردانش نیز دور او جمع شدند. ۲ آنگاه شروع کرد به تعلیم دادن ایشان و فرمود: ۳ «خوشا به حال قرقیان که به خدا محتاجند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۴ «خوشا به حال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. ۵ «خوشا به حال آنان که فروتن هستند، زیرا ایشان وارث زمین خواهند گشت. ۶ «خوشا به حال آنان که از گرسنه و تشنیه عدل و انصاف هستند، زیرا سیر خواهند شد. ۷ «خوشا به حال آنان که بر دیگران رحم می‌کنند، زیرا بر ایشان رحم خواهد شد. ۸ «خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید. ۹ «خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می‌کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد. ۱۰ «خوشا به حال آنان که در راه عدالت آزار می‌بینند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۱۱ «خوشا به حال شما، وقتی که مردم به خاطر من شما را مسخره کنند و به شما جفا رسانند و درباره شما دروغ بگویند و هر نوع سخن بدی در مورد شما بر زبان بیاورند. ۱۲ شاد و خوشحال باشید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شماست. بدانید که با اینیا قدیم نیز چنین کردند. ۱۳ «شما نمک جهان هستید. اما اگر نمک طعم و خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان طعم و خاصیتش را به آن بازگرداند؟ دیگر به در هیچ کاری نخواهد خورد، جز اینکه بیرون اندادته شود و مردم آن را پایمال کنند. ۱۴ «شما نور جهانید، همچون شهری که بر تپه‌ای بنا شده و نمی‌توان

کمرنگ او از چرم، و خوارکش ملخ و عسل صحرایی بود. ۵ مردم از اوشیله و از سراسر دیار یهودیه و تمامی دره اردن، نزد او به بیابان می‌رفتند. ۶ آنان به گناهان خود اعتراف کرده، در رود اردن از او تعیید می‌گرفتند. ۷ اما وقتی دید که بسیاری از فرسیان و صدوقیان نزد او می‌آمدند تا تعیید بگیرند، به ایشان گفت: «ای افعی زادگان، چه کسی به شما هشدار داد که از غضب آینده خدا بگزیرید؟ ۸ با رفاقتان نشان دهد که واقعاً توبه کرده‌اید. ۹ این فکر را نیز از سرتان بیرون کنید که چون جدّتان ابراهیم است، از غضب خدا در امان خواهید ماند، زیرا خدا می‌تواند از این سنگهای بیابان برای ابراهیم فرزندان به وجود آورد! ۱۰ اکنون تپشه بر ریشه درختان گذاشته شده است. هر درختی که ثمرة نیک نیاورد، بریده شده، در آتش اکننه خواهد شد. ۱۱ من آنانی را که از گناهانشان توبه می‌کنند با آب تعیید می‌دهم، اما شخص دیگری خواهد آمد که مقامش بسیار برتر از من است، آنقدر که من شایسته نیستم کفشهایش را پیش پذیرد. او خواهد شد، را برای اینچه خواهد شد. ۱۲ او پیش پذیرد. ۱۳ در آن حال، آن وسوسه کننده به سراغ او آمد و گفت: «اگر پسر خدا هستی، به این سنگها بگو تا نان شوند». ۱۴ اما عیسی گفت: «لازم است این کار انجام دهم». پس یحیی معی کرد نوشته شده که: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر می‌شود». ۱۵ سپس ابليس او را به اوشیله، آن شهر مقدس برد و بر روی یام معبد قرار داد، ۱۶ و گفت: «اگر پسر خدایی، خود را از اینجا به پایین پرت کن، چون نوشته شده است: به فرشتگان خود فرام خواهد داد و آنها تو را بر دستهای خود بلند خواهند کرد تا حتی پایت هم به سنگی نخورد». ۱۷ عیسی پاسخ داد: «بله، ولی این نیز نوشته شده که: «خداؤند، خدای خود را از مایش نکن». ۱۸ سپس ابليس او را به قله کوهی بسیار بلند برد و تمام ممالک جهان، و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد، ۱۹ و گفت: «اگر زانو بزنی و مرا پرسش کنی، همه اینها را به تو خواهم بخشید». ۲۰ عیسی به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! زیرا در کتب مقدس آمده: «خداؤند، خدای خود را پرسن و تنها او را عبادت کن.» ۲۱ آنگاه ابليس از او دور شد و فرشتگان آمدند و از او مراجعت کردند. ۲۲ وقتی عیسی از دستگیری یحیی آگاهی یافت، دیار یهودیه را ترک گفت و به جلیل بازگشت. ۲۳ ابتدا به شهر ناصره رفت و پس از مدتی، رسپار کفرناحوم شد،

آسیبی که رسانده، متناسب باشد، یعنی "چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان".³⁹ اما من می‌گویم که در باری شخص شریر مقاومت نکنید! اگر کسی به طرف راست صورت سیلی بزند، طرف دیگر را نیز به سوی او بگردان.⁴⁰ اگر کسی تو را به دادگاه بکشاند تا قیات را از تو بگیرد، عبای خود را نیز به او بخش.⁴¹ اگر یک سرباز رومی به تو دستور دهد که باری را به مسافت یک میل برایش حمل کنی، تو دو میل حمل کن.⁴² اگر کسی از تو چیزی بخواهد، به او بده؛ و اگر از تو قرض بخواهد، او را دست خالی روانه نکن.⁴³ «شیده‌اید که می‌گویند: "همسایهات را دوست بدار" و با دشمنت دشمنی کن.⁴⁴ اما من می‌گویم که دشمنان خود را دوست بدارید، و برای آنان که به شما جفا می‌رسانند، دعای خیر کنید.⁴⁵ اگر چنین کنید، همچون فرزندان حقیقی پدر آسمانی خود عمل کرداید. زیرا او آفتاب خود را هم بر بدان و هم بر نیکان می‌تاباند و باران خود را نیز هم بر عادلان و هم بر بدکاران می‌باراند.⁴⁶ اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست بدارند، چه باداشی برای این کار دریافت خواهید کرد؟ حتی با جگران فاسد نیز چنین می‌کنند.⁴⁷ اگر فقط با دوستان خود مهربانی کنید، چه فرقی با دیگران دارد؟ حتی بت پرستان نیز چنین می‌کنند.⁴⁸ پس شما باید کامل باشید، همان گونه که پدر آسمانی شما کامل است.

6 «مراقب باشید که اعمال نیک خود را پیش مردم به جا نیاورید، به این قصده که شما را بینند و تحسین کنید، زیرا در این صورت نزد پدر آسمانی تان پاداشی نخواهید داشت.² هرگاه به فقیری کمک می‌کنی، مانند ریاکاران عمل نکن، مانند آنان که در کیسه‌ها و در کوچه و بازار جار می‌زنند تا مردم تحسین شان کنند. براستی به شما می‌گوییم که ایشان پاداش خود را به تمامی از مردم دریافت کرده‌اند.³ اما وقتی به کسی صدقه‌ای می‌دهی، نگذار حتی دست چپت از کاری که دست راست می‌کند، آگاه شود،⁴ تا نیکوی تو در نهان باشد. آنگاه پدر آسمانی ات که امور نهان را می‌بیند، تو را پاداش خواهد داد.⁵ و اما درباره دعا. هرگاه دعا می‌کنی، مانند ریاکاران نیاش که دوست دارند در ملاً عام، در گوش و کtar خیابانها و در کیسه‌ها دعا کنند، تا همه ایشان را بینند. براستی به شما می‌گوییم، ایشان پاداش خود را تماماً از مردم دریافت کرده‌اند.⁶ اما تو هرگاه که دعا می‌کنی، به اتفاق برو و در را پشت سرت بیند، و در خلوت دل، به درگاه پدر دعا کن. آنگاه پدر آسمانی ات که امور نهان را می‌بیند، به تو پاداش خواهد داد.⁷ «وقتی دعا می‌کنید، مانند کسانی که خدای حقیقی را نعم شناسند، وردهای بی معنی تکرار نکنید. ایشان گمان می‌کنند که با تکرار زیاد، دعایشان مستجاب می‌شود.⁸ شما مانند ایشان نباشید، زیرا پدر آسمانی شما به خوبی آگاه است به چه نیاز دارد، حتی پیش از آنکه ازو از درخواست کنید.⁹ پس شما این گونه دعا کنید: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.¹⁰ ملکوت تو بیاید. خواست تو آنچنان که در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد.¹¹ نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرمای.¹² گناهان ما را ببخش، چنانکه ما نیز آنانی را که در حق ما گناه می‌کنند، می‌بخشیم.¹³ و نگذار که تسليم و موسسه شویم، بلکه ما را از آن شریر رهایی ده. زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن نوست. آمین!»¹⁴ «اگر آنانی را که در حق شما گناه می‌کنند بخشید، پدر آسمانی تان نیز شما را خواهد بخشید.¹⁵ اما اگر گناهان دیگران را نبخشید، شیطانی است.¹⁶ شیده‌اید که گفته شده مجارات شخص خطاکار باید با آن را از دیده‌ها پنهان ساخت.¹⁷ همچنین چراغ را روشن نمی‌کنند تا آن را نیز کاسه‌ای بگذارند، بلکه آن را روی چراغدان می‌گذارند تا به همه کسانی که در خانه هستند، روشنایی ببخشد.¹⁸ به همین شکل، بگذارید کارهای نیک شما مانند نور بر مردم بتاید، تا آنها این کارها را بینند و پدر آسمانی تان را ستایش کنند.¹⁹ «گمن میرید که آمدهام تا نوات موسی و نوشته‌های انبیا گذشته را منسخ و باطل سازم، بلکه آمدهام تا آنها را به انجام رسانم.²⁰ براستی به شما می‌گوییم که آسمان و زمین از میان نخواهد رفت، مگر زمانی که تمامی تواری، حتی کوچکترین جزء آن، یک به یک عملی شده باشد.²¹ پس اگر کسی کوچکترین حکم را نادیده بگیرد و به دیگران نیز تعیین دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان کوچکترین خوانده خواهد شد. اما هر که از احکام خدا اطاعت نماید و آنها را تعیین دهد، در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.²² «این هشدار را نیز به شما می‌دهم: تا دینداری شما برتر از دینداری علمای دنی یهود و فریسان نباشد، هرگز وارد ملکوت آسمان نخواهید شد.²³ شیده‌اید که به نیاکان ما گفته شده که "قتل نکن و هر که مرتکب قتل شود، محاکمه خواهد شد".²⁴ اما من می‌گوییم که حتی اگر نسبت به برادر خود خشمگین شوی، مورد محاکمه قرار خواهی گرفت؛ و اگر به کسی بگویی "ابله"، در دادگاه باسخنگو خواهی بود. اگر به دوست ناسرا بگویی، سزاوار آتش جهنم خواهی بود.²⁵ پس اگر هنگام تقديم قربانی بر مذبح معبد، به یادت آید که دوست از تو رنجیده است،²⁶ قربانی ات را همان جا بر مذبح رها کن و اول برو و از دوست طلب بخشنش نما و با او آشئی کن؛ آنگاه بیا و قربانی ات را به خدا تقدیم نما.²⁷ وقتی کسی از تو شاکی است و تو را به دادگاه می‌برد، در راه، اختلاف خود را با او حل کن، مبادا او تو را به قاضی بسپارد، و قاضی نیز تو را به مأمور تحويل دهد، و به زندان بیفته؛²⁸ و اگر چنین شود، در زندان خواهی ماند، و تا دینار آخر را پرداخته باشی، بیرون نخواهی آمد.²⁹ «شیده‌اید که حتی اگر با نظر شیوه‌آلود به زنی نگاه کنی، همان لحظه در دل خود با او زنا کرده‌ای.³⁰ پس اگر چشم راست باعث لغوش تو می‌گردد، آن را از حدقه درآور و دور انداز، زیرا بهتر است بخشی از بدن را از دست بدهی، تا اینکه تمام وجودت به دوزخ انداخته شود.³¹ اگر دست راست باعث لغوش تو می‌شود، آن را قطع کن و دور بینداز، زیرا بهتر است بخشی از بدن را از دست بدهی، تا اینکه تمام وجودت به دوزخ انداخته شود.³² اما من به شما می‌گوییم، هر که زن خود را به او طلاق‌نامه‌ای بدهد.³³ اما من به شما می‌گوییم، هر که زن خود را به هر علّی جز خیانت، طلاق دهد، باعث می‌شود آن زن مرتکب زنا گردد. و هر که با زنی ازدواج کند که طلاق داده شده، او نیز مرتکب زنا می‌شود.³⁴ باز شیده‌اید که به نیاکان ما گفته شده: "سوگند دروغ مخور و هرگاه به نام خدا قسم یاد کنی، به آن وفا کن."³⁵ اما من می‌گوییم: هیچگاه قسم نخورید، نه به آسمان که تخت خداست،³⁶ و نه به زمین که پای انداز اوست، و نه به اورشیم که شهر آن پادشاه بزرگ است؛ به هیچ‌یک از اینها سوگند یاد نکنید.³⁷ تهها چیزی که باید بگویی، فقط "بله" یا "نه" است. هر سخنی فراتر از این، شیطانی است.³⁸ شیده‌اید که گفته شده مجارات شخص خطاکار باید با

پدرتان نیز گاهان شما را نخواهد بخشید. **۱۶** «وقتی روزه می‌گرید، مانند ریاکاران ظاهر نکنید، زیرا می‌کوشند صورت و قیافه خود را پیشان و نامرتب نشان دهند تا مردم آنها را به خاطر روزه‌داری شان تحسین کنند. براسنی به شما می‌گوییم که ایشان پاداش خود را به تمامی دریافت کرداند. **۱۷** اما تو وقتی روزه می‌گردی، سرو صورت خود را تمیز و مرتب کن، **۱۸** تا کسی از روزه تو باخبر نشود جز پدرت که نادیدنی است؛ و او از آنچه در خلوت خود می‌کنی آگاه است، و تو را پاداش خواهد داد. **۱۹** «گنج خود را در آسمان ذخیره کنید، جایی که ذخیره نکنید، حابی که بید و زنگ به آن آسیب می‌رسانند، و دزدان نقب می‌زنند و آن را می‌زدند. **۲۰** گنج خود را در آسمان ذخیره کنید، جایی که بید و زنگ نمی‌توانند به آن آسیب رسانند، و دزدان نیز نقب نمی‌زنند و آن را نمی‌زدند. **۲۱** گنج تو هر جا باشد، دلت نیز همان جا خواهد بود.

«چشم تو چراغی است که روشنایی بدنست را تأمین می‌کند. اگر چشم سالم باشد، تمام وجودت نیز سرشار از روشنایی خواهد بود. **۲۳** اما اگر چشمت پیمار باشد، تمام وجودت در تاریکی غوطه‌خواهد بود. بس اگر آن روشنایی که گمان می‌بری در توست، در واقع تاریکی باشد، چه تاریکی عمیقی خواهد بود! **۲۴** «هیچ کس نمی‌تواند به دو ارباب خدمت کند، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهرب خواهد وزیرد، و یا رسپریده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. همچنین نمی‌توانید هم بندۀ خدا بشاید و هم بندۀ پول. **۲۵** «پس نصیحت من این است که نگران زندگی روزمره خود نباشید، که آیا به اندازه کافی خوارک و نوشیدنی و پوشک دارید یا نگاه کنید؛ نه می‌کارند، نه در موی کنند، و نه در انبیارها ذخیره می‌کنند، زیرا پدر آسمانی شما روزی آنها را می‌رساند. آیا شما با ارزشتر از آنها نیستید؟

۲۷ آیا همه نگرانی‌هایتان می‌تواند یک لحظه به عمرتان بیفرازد؟ **۲۸** «جزا نگران لباس و پوشک خود هستید؟ به گلهای صحرایی نگاه کنید که چگونه رشد و نمود می‌کنند و نه برای خود لباس می‌دونند. **۲۹** با این حال به شما می‌گوییم که سلیمان نیز با تمام فُر و شکوه خود، هرگز لباسی به زیبایی آنها بر تن نکرد. **۳۰** پس اگر خدا به فکر گلهای صحراست که امروز هستند و فدا در تور اندامخانه می‌شوند، چقدر بیشتر، ای کم‌ایامنان، به فکر شماست. **۳۱** «پس نگران این چیزها نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. **۳۲** زیرا ایمانان برای این چیزها غصه می‌خورند، اما پدر آسمانی شما از قبیل من کنند و نه برای خود لباس می‌دونند. **۳۳** پس شما اول از همه بدنبال ملکوت و عدالت خدا باشید، و او همه نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت. **۳۴** «پس نگران فدا نباشید، زیرا فدا نگرانی‌های خود را به همراه دارد. مشکلات امروز برای امروز کافی است.

۷ «در مورد دیگران قضاویت نکنید، تا خودتان مورد قضاویت قرار نگیرید. **۲** زیرا هر طور که دیگران را مورد قضاویت قرار دهید و براشان رأی صادر کنید، همان گونه نیز در مورد شما قضاویت خواهد شد. و با همان معیاری که دیگران را قضاویت کنید، خود نیز مورد قضاویت قرار خواهد گرفت. **۳** چرا پر کاه را در چشم پرادرت می‌بینی، اما تیر چوب را در چشم خود نمی‌بینی؟ **۴** چگونه جرات می‌کنی به پرادرت بگویی: «بگذار پر کاه را از چشمت درآور»، حال آنکه خودت تیر چوبی در چشم داری؟ **۵** ای ریاکار، نخست چوب را

از چشم خود درآور، آنگاه می‌توانی بهتر بینی تا پر کاه را از چشم برادرت داروی. **۶** «آنچه مقدس است به سگها ندهید، و مواریدهای خود را جلوی خوکها نیندازید، زیرا آنها مواریدها را لگدمال می‌کنند و برگشته، به شما حمله‌ور می‌شوند. **۷** «درخواست کنید تا به شما داده شود؛ بجایی تا پیدا کنید؛ بکویید تا در به روی شما باز شود. **۸** زیرا هر که درخواست کنید، به دست خواهد آورد، و هر که بجاید، پیدا خواهد کرد، و هر که بکوید، در به رویش باز خواهد شد. **۹** کدام یک از شما اگر فرزندش از او نان بخواهد، به او سنگ می‌دهد؟ **۱۰** یا اگر ماهی بخواهد، به او مار می‌دهد؟ **۱۱** پس اگر شما، اشخاص گناهکار، می‌دانید که باید چیزهای خوب را به فرزنداتان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما به کسانی که از او درخواست کنند، هدایای خوب عطا خواهد کرد. **۱۲** پس با مردم آن گونه رفشار کنید که انتظار دارید با شما رفشار کنند. این است اصل تورات و کتب انبیا. **۱۳** «تتها با عبور از در تنگ می‌توانید به ملکوت خدا دست یابید. راهی که به سوی هلاکت می‌گذرد، پس از شریعت است و دروازه‌اش بسیار وسیع، و کسانی که آن را انتخاب می‌کنند، بسیارند. **۱۴** اما دری که به روی حیات جاودان گشوده می‌شود، پس از تنگ است و راهش نیز باریک، و تتها عده کمی به آن راه می‌پابند. **۱۵** «مراقب پیامبران دروغین باشید، آنها که در لیاس می‌بینی از آزار نزد شما می‌آیند، اما در واقع گرگهای درنده می‌باشند. **۱۶** ایشان را می‌توانید از میوه‌هایشان بشناسید، یعنی از شیوه عملکردشان. آیا انگور را از بوته خار یا انجر را از خس می‌چینید؟ **۱۷** درخت خوب، میوه خوب می‌دهد و درخت بد، میوه بد. **۱۸** درخت خوب نمی‌تواند میوه بد بدهد؛ درخت بد نیز نمی‌تواند میوه خوب بدهد. **۱۹** پس هر درختی که میوه بد بدهد، بربده شده، در آتش اندامخنه می‌شود. **۲۰** بهله، همان طور که درخت را از میوه‌اش می‌شانتد، شما نیز می‌شود. **۲۱** «همان میوه بد بدهد؛ درخت بد نیز نمی‌تواند کرده، پیام تو را به من خواهند گفت: «خداؤندا! خداوندا! ما به نام تو نبوت کرده، پیام تو را به مردم رسانیدیم، و با ذکر نام تو، ارواح پلید را اخراج کردیم، و معجزات بسیاری به نام تو انجام دادیم». **۲۳** اما من با صراحة پاسخ خواهم داد: «هرگز شما را نشناختمام، از من دور شوید، ای بدکاران.» **۲۴** «هر که به تعالیم من گوش فرا می‌دهد و به آنها عمل می‌کند، شخصی دانست. او مانند کسی است که خانه‌اش را بر صحراه‌ای محکم بنا کرد. **۲۵** هر چه باران بارید و سیل آمد، و باد و توفان بر آن خانه وزید، خراب نشد، زیرا روی صحراه بنا شده بود. **۲۶** اما هر که تعالیم مرا بشنوید و از آنها اطاعت نکند، ندادن است. او مانند کسی است که خانه‌اش را بر شن و ماسه بنا کرد. **۲۷** وقتی باران و سیل آمد و باد و توفان بر آن خانه وزید، چنان خراب شد که اثری از آن باقی نماند. **۲۸** وقتی عیسی بیان این امور را به پایان رساند، جماعت از تعلیم او شگفت‌زده شدند، **۲۹** زیرا با قدرت و اقتدار به ایشان تعلیم می‌داد، نه مانند علمای دین یهود.

۸ هنگامی که عیسی از بالای تپه به پایین می‌آمد، بسیاری به دنبال او به راه افتادند. **۲** ناگهان مردی جذامی به او نزدیک شد و در مقابل او زانو زد و گفت: «ای سرورم، اگر بخواهی، می‌توانی مرا شفا داده، پاک سازی.» **۳** عیسی دست خود را دراز کرد و بر او گذاشت و فرمود: «البته که می‌خواهم؛

شفا بیاب!» در همان لحظه، جذام او از بین رفت! **4 آنگاه عیسی به او فرمود:** «مواظی باش که در این باره چیزی به کمی نگویی؛ بلکه نزد کاهن برو تا تو را معاینه کند، و آن هدیه‌ای را هم که موسی برای جذامی‌های شفا یافته تعیین کرده، با خودت ببر تا به همه ثابت شود که شفا یافته‌ای!» **5 وقتی عیسی** که خدا تعین کرده، ما را عذاب دهی؟» **30 از قضا، کمی دورتر یک گله خوک می‌چرید.**

31 پس ارواح پلید از عیسی خواهش کرده، گفتند: «اگر عیسی وارد شر کفرناحوم شد، یک افسر رومی نزد آمد و خواهش کنان به او گفت: **6** «سرور من، خدمتکار جوانم فلنج شده، در پست افتاده، و از درد به خود می‌پیچد.» **7** عیسی به او گفت: «من می‌آم و او را شفا می‌دهم.» **8** اما افسر در پاسخ عرض کرد: «سرور، من شایسته نیستم که به خانه من بیایی. از همین جا فقط سختی بگو که خدمتکار شفا خواهد یافت.

9 **32** عیسی با شنیدن این سخن، حیرت کرد! سپس رو به کسانی من این را می‌دانم، چون من از افسران ماقوف فرمان می‌گیرم، و خودم هم سربازانی زیر فرمان خود دارم. کافی است به یکی بگویم «برو»، می‌رود، یا به دیگری بگویم «بیا»، می‌آید؛ یا اگر به غلام بگویم «فلان کار را بکن»، انجام می‌دهد.» **10** عیسی با شنیدن این سخن، حیرت کرد!

9 پس عیسی سوار قایق شد و به شهر خود، که در آن طرف دریاچه بود، بازگشت. **10** آنگاه مرد مفلوجی را که روی تشکی دراز کشیده بود، نزد او آوردند. عیسی وقتي ایمان ایشان را دید، به آن مرد مفلوج گفت: «فرنزم، نالمید نباش! گناهاتت بخشیده شد!» **11** بعضی از علمای دین که در آنجا حضور داشتند، با خود گفتند: «کفر می‌گوید! آیا او فکر می‌کند خداست؟» **12** عیسی که از افکار ایشان آگاه بود، از آنها پرسید: «چرا چنین افکار پلیدی به دل خود می‌دهید؟» **13** گفتن کدام یک آستانه است؟ اینکه بگوییم «گناهاتت آمزیده شد»، یا اینکه بگوییم «برخیز و برو؟» **14** پس اکنون به شما ثابت می‌کنم که پسر انسان، در این دنیا، اقتدار آمرش گناهان را دارد.» آنگاه رو به مرد افليج کرد و گفت: «برخیز و بسترت را جمع کن و به خانه برو!» **15** آن مرد از جا پرید و به خانه رفت! **16** وقتی جمعیت این را دیدند، ترس وجودشان را فرا گرفت. ایشان خدا را شکر کردند که چنین قدرتی به انسان بخشیده است. **17** عیسی بر سر راه خود، به یک باچگیر برشود به نام متّی، که در جایگاه باچگیری نشسته بود. عیسی به او فرمود: «بیا و از من پیروی کن!» او بالا فاصله به دنبال عیسی راه افتاد. **18** روزی عیسی و شاگردانش در ضیافتی در خانه متّی، بر سر سفره نشسته بودند. بسیاری از باچگیران و اشخاص بدنام شهر نیز میهمان متّی بودند. **19** فریسان وقی این را دیدند، از شاگردان عیسی پرسیدند: «چرا اسناط شما با این اشخاص پست غذا می‌خورد؟» **20** عیسی وقتي این را شنید، فرمود: «بیماران نیاز به پوشک دارند، نه تدرستن!» **21** سپس افزو: «بروید و کمی در مورد این کلام تفکر کنید که می‌فرماید: من از شما انتظار دارم رحم داشته باشید، یعنی اینکه قربانی تقدیم کنید.» زیرا من آمده‌ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم، نه آنانی را که خود را عادل می‌پندازند!» **22** روزی شاگردان یحیی نزد عیسی آمد، از او پرسیدند: «چرا ما و فریسان روزه می‌گیریم، اما شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟» **23** عیسی در پاسخ فرمود: «آیا ممکن است میهمانان جشن عروسی تا زمانی که داماد با ایشان است، عزاداری کنند؟ اما روزی خواهد آمد که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، و در آن زمان، روزه خواهند گرفت.» **24** شاگردان که حیرت زده شده بودند، لباس پوشیده را، با پارچه‌ای نو که هنوز آب نرفته، وصله نمی‌کردند، زیرا وقتي آن نهیب زد، و آرامشی کامل پدید آمد. **25** شاگردان که حیرت زده شده بودند، به یکدیگر می‌گفتند: «این چگونه شخصی است که حتی باد و امواج نیز از او فرمان می‌برند!» **26** وقتی عیسی به آن طرف دریاچه، به ناحیه جذریان

که گوسفندان گمشده خدا هستند. 7 بروید و به ایشان اعلام کنید که ملکوت آسمان نزدیک است. 8 بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامی‌ها را شفا بخشدید، ارواح پلید را از وجود افراد بیرون کنید. مفت دریافت کرده‌اید، مفت هم بدھید. 9 در کمرپیدهایان، سکه‌های طلا یا نقره یا مس با خود نبیرد، 10 حتی کوله‌بار و کفش و لباس اضافی و چوبستی نیز برندارید. بگذرد مردم او شما پذیرایی کنند، زیرا کارگر مستحق مزد خویش است. 11 هرگاه وارد شهر یا دهکده‌ای می‌شوید، شخص شایسته‌ای را بجوبید، و تا هنگام ترک آن محل، در خانه‌اش بمانید. 12 وقتی وارد خانه‌ای می‌شوید، برای آن خیر و برکت بطلیید. 13 اگر معلوم شود که آن خانه شایسته است، خیر و برکت که برای آن طلبیدید، بر آن قرار خواهد گرفت. اگر شایسته بنشاید، برکت به خودتان باز خواهد گشت. 14 اگر اهل خانه‌ای با شهری به شما اجازه ورود ندادند، و یا به سختناتان گوش نسپرندند، گرد و خاک آنچه را به هنگام ترک محل، از پاها بیان بتکانید. 15 براستی به شما می‌فرستم که در روز داوری، وضع شهراهی فاسد سُدوم و غُمورة بهتر از وضع چینی شهری خواهد بود. 16 «من شما را همچون گوسفندان به میان گرگها می‌توانیم دارم، هوشیار باشید و مثل کبوتر، بی آزار. 17 اما مراقب باشید، زیرا مردم شما را گرفته، به محاکم خواهند سپرد، و در کنیسه‌ها شلاق خواهند زد. 18 بله، به خاطر من شما را برای محاکمه نزد والیان و پادشاهان خواهند برد. اما این فرصتی خواهد بود تا دریارة من به فرمانروایان و غیريهودیان شهادت دهید. 19 «وقتی شما را بازداشت می‌کنند، نگران نباشید که جگونه پاسخ دهید یا چه بگوید، زیرا کلمات مناسب بهموقع به شما عطا خواهد شد. 20 زیرا این شما نیستید که سخن خواهید گفت، بلکه روح پدر شماست که از طبق شما سخن خواهد گفت. 21 «برادر، براز خود را و پدر، فرزندش را تسليم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر ضد والدین خود برخاسته، سبب قتل آنان خواهند شد. 22 همه مردم به حاضر من از شما متفرق خواهند شد. اما هر که تا آخر، زحمات را تحمل کند، نجات خواهد یافت. 23 «هرگاه شما را در شهری آزار رسانند، به شهری دیگر بگزید. براستی به شما می‌گویم که پیش از آنکه بتوانید به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پس انسان خواهد آمد. 24 شاگرد از استاد خود و غلام از اربابش والا نز نیستند. 25 کافی است که شاگرد مانند استاد خود شود، و غلام نیز مانند اربابش. اگر مرا که سرپرست خانواده هستم، رئیس ارواح پلید نامیدند، اعضای خانواده‌ام را با چه نامهای بدتری خواهند خواند. 26 ولی از آنان که شما را تهدید می‌کنند نرسید، زیرا زمان آن خواهد رسید که هر آنچه پنهان است، آشکار شود، و همگان از آنچه مخفی است، آگاه گردند. 27 «سخنانی که اکنون در تاریکی به شما می‌گوییم، آنها را در روز روشن بیان کنید. هر چه را که در گوش شما می‌گوییم، بر باهم اعلام کنید تا همه بشنوند! 28 «ترسید از کسانی که می‌توانند فقط جسمتان را بکشند، اما نمی‌توانند به روحتان آشیبی برسانند. فقط از خدا بترسید که قادر است هم بدن و هم روح شما را در جهنم هلاک کند. (Geenna g1067) 29 قیمت دو گنجشک چقدر است؟ یک پول سیاه. اما حتی یک گنجشک هم بدون آگاهی پدر شما بر زمین نمی‌افتد. 30 حتی موهای سر شما نیز شمارش شده است. 31 پس نگران نباشید، زیرا ارزش شما بیشتر از هزارگان کیجشک است. 32 «هر که نزد مردم مرا اقرار کند، من نیز او را در حضور پدر آسمانی خود اقرار خواهم کرد. 33 اما هر که مرا نزد مردم انکار کند، من نیز در حضور پدر

شراب نو، پاره می‌شوند، و هم مشکه‌ها از بین می‌روند و هم شراب ضایع می‌گردد. شراب تازه را باید در مشکه‌های تازه بینخت، تا هر دو سالم بمانند.» 18 هنوز سخن عیسی تمام نشده بود که سرپرست کنیسه آن محل آمد و در مقابل او زانو زده، گفت: «دختنم همین الان فوت کرد. اما اگر فقط بیانی و دست را بر او بگذرانی، می‌توانی او را به زندگی بازگردانی.» 19 پس عیسی برخاست و به همراه شاگردانش به سوی خانه او به راه افتاد. 20 درست در همین وقت، نزی که دوازده سال از خونریزی دائمی رنج می‌برد، از پشت سر عیسی خود را به او رساند و به گوشۀ ردای او دست زد، 21 چون با خود فکر کرده بود: «اگر فقط به رداش دست بزنم، شفا خواهی یافت.» 22 عیسی برگشت و چون او را دید، گفت: «دختنم، نالمید نباش! ایمانت تو را شفا داده است!» آن زن در همان لحظه شفا یافت. 23 وقتی عیسی به خانه سرپرست کنیسه رسید، با جماعتی پرهیاهو روپرورد و صدای موسیقی عزا را شنید. 24 پس فرمود: «بیرون بروید. این دختر نمرده؛ فقط خواهید است!» اما آنها به او خندهیدند! 25 سرانجام وقتی مردم را بیرون کردند، عیسی به داخل رفته، دست دختر را گرفت، و دختر از جای خود برخاست. 26 خبر این معجزه در سراسر آن نواحی پیچید. 27 وقتی عیسی از خانه آن دختر بیرون آمد، دو مرد نایابیا به دنبال او افتاده، فریاد می‌زدند: «ای پسر داوود پادشاه، بر ما رحم کن.» 28 آنان با عیسی وارد خانه‌ای شدند که در آن اقامت داشت. عیسی از ایشان پرسید: «آیا ایمان دارید که می‌توانم چشممان شما را باز کنم؟» گفتند: «بله،» 29 پس او دست بر چشممان ایشان گذاشت و فرمود: «مطابق ایمانان برباتان انجام شود!» 30 ناگهان چشممان ایشان باز شد و توانستند بینند! عیسی با تأکید به ایشان فرمود: «در این مورد به کسی چیزی نگوید.» 31 اما ایشان بیرون رفند و شهرت او را در سرتاسر آن منطقه پخش کردند. 32 وقتی عیسی و شاگردانش از آنچه خارج می‌شدند، مردی دیزدۀ را که نمی‌توانست سخن بگوید، نزد او آوردند. 33 پس وقتی عیسی آن روح پلید را از آن مرد لال بیرون راند، او شروع به حرف زدن کرد. جماعت غرق حیرت شدند و گفتند: «در اسرائیل هرگز چنین چیزی دیده نشده است.» 34 اما فریسان گفتند: «او ارواح پلید را به قدرت رئیس ارواح پلید، بیرون می‌راند.» 35 در آن زمان، عیسی به تمام شهراها و دهات آن منطقه گشته، در کنیسه‌ها تعلیم می‌داد و مزده ملکوت خدا را اعلام می‌کرد و هر نوع مرض و بیماری را شفا می‌بخشید. 36 وقتی جماعت را دید، دلش به حال آنها سوخت، زیرا مانند گوسفندانی بی شبان، سردرگم و درمانده بودند. 37 پس به شاگردانش گفت: «محصول بسیار است، اما کارگر کم.» 38 پس، از صاحب محصول درخواست کنید تا برای جمع‌آوری محصول، کارگران بیشتری بفرستد.»

10 آنگاه عیسی دوازده شاگردش را نزد خود فرا خواند و به ایشان اقتدار داد تا ارواح پلید را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا دهند. 2 این است نامهای آن دوازده رسول: شمعون (معروف به بیطروس) و آندریاس (برادر پطرس؛ یعقوب پسر زیدی) و یوحنا (برادر یعقوب) 3 فیلیپ، برتولما، توما، متی (با جگیر معروف)، یعقوب (پسر حلفی)، تدای، 4 شمعون (عضو حزب فداییان) و یهودا اسخربوطی (کسی که در آخر به عیسی خیانت کرد). 5 عیسی این دوازده رسول را با این دستورالعمل‌ها به مأموریت فرستاد و به ایشان فرمود: «نzd غیريهودیان و سامیان نروید، 6 بلکه فقط نزد قوم اسرائیل بروید

گریه نکردید.“ **18** چون یحیی که وقت خود را صرف خوردن و نوشیدن نمی کرد، می گویند: «دیورده است». **19** اما پسر انسان که در ضیافت ها شرکت می کند و می خورد و می نوشد، می گویند: «پرخور و میگسار است و همنشین با جگرگان و گاهکاران!» اما درست بود حکمت را از تناقض و ثمراتش می توان ثابت کرد. **20** آنگاه عیسی به سرزنش شهرهای پرداخت که اکثر معجزات خود را در آنها به عمل آورده بود، اما آنها از گناهان خود توبه نکرده و به سوی خدا بارگشت نکرده بودند. **21** «واه بر تو ای خوزیرین، وای بر تو ای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما انجام دادم، در شهرهای فاسد صور و صبدون انجام دادم، اهالی آنها مدت‌ها قبیل، از گناهانشان توبه می کردند، و پالاس پوش و خاکستریشین می شدند تا پشمیانی خود را نشان دهند. **22** اما به شما می گویم که در روز داوری، وضع صور و صبدون بهتر از وضع شما خواهد بود. **23** و تو ای کفرناسحوم، آیا به آسمان بالا خواهی رفت؟ هرگواز تو به عالم مردگان پایین خواهی رفت، زیرا اگر معجزاتی که در تو به عمل آوردم، در شهر فاسد سُدوم انجام داده بودم، تا به امروز باقی میماند. **(Hadēs) 986)** **24** به تو می گویم که در روز داوری، وضع سُدوم بهتر از وضع تو خواهد بود. **25** در این هنگام، عیسی دعا کرد و فرمود: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، سپاس تو را که این امور را از کسانی که خود را دانا و نیزک می پندارند، پنهان ساختی و آنها را بر کسانی آشکار فرمودی که مانند کودکانند. **26** بله ای پدر، خشنودی تو این بود که به این طریق عمل کنی. **27** «پدرم همه چیز را به دست من سپرده است. هیچ کس براستی پسر را نمی شناسد جز پدر، و هیچ کس براستی پدر را نمی شناسد جز پسر و نیز آنانی که پسر بخواهد او را به ایشان بشناساند. **28** سپس فرمود: «بیایید نزد من، ای تمامی زحمکشان و گرایانار، و من به شما آشایش خواهم بخشید. **29** بوغ مرآ بر دوش بگیرید و از من بیاموزید، زیرا فروتن هستم و افتدادل، و در جانهای خویش آشایش خواهید یافت. **30** زیرا بوغ من راحت است، و باری که بر دوشتان می گذارم، سپک.»

12 در یکی از آن روزها، عیسی در روز شبات با شاگردان خود از میان کشتزارهای گندم می گذشت. شاگردانش که گرسنه بودند، شروع به چیدن خوشهای گندم و خوردن دانههای آن کردند. **2** اما فریسی ها وقتی این را دیدند، اعتراض کان گفتند: «بین، شاگردان تو با خوشجه نجني در روز شبات، احکام مذهبی را زیر پا می گذارند.» **3** عیسی در پاسخ فرمود: «مگر در کتب مقدس نخواندهاید که وقتی داود پادشاه و یارانش گرسنه بودند، چه کردند؟ **4** او اورد معبد شد و خودش و همراهانش با خوردن گردههای نان حضور، احکام مذهبی را زیر پا گذاشتند، زیرا فقط کاهان اجازه داشتند از آن نان بخورند. **5** یا مگر در تواریت موسی نخواندهاید که کاهانی که در معبد مشغول خدمت هستند، اجازه دارند حتی در روز شبات نیز کار کنند؟ **6** اما اگر معنی این جمله از اینجا کسی هست که از معبد نیز بزرگتر است. **7** اما اگر معنی این کتب مقدس را درک می کردید که می فرماید: «من از شما انتظار دارم رحم داشته باشید، نه اینکه قربانی تقدیم کنید»، در آن صورت، شاگردان مرا که خطای نکرده‌اند محکوم نمی کردید. **8** زیرا پسر انسان، صاحب اختیارات نیز هست. **9** آنگاه عیسی به کیسه آنها رفت، **10** و در آنچا مردی را دید که دستش از کار افتداد بود. فریسی ها از عیسی پرسیدند: «ایا شریعت به رسالت یحیی تاکنون، ملکوت آسمان با قدرت و شدت رو به گسترش است، و زورمندان به آن حملهور می شوند. **13** زیرا همه انبیا و توارات تا زمان شروع ایلیاپی ایست که طبق گفته اینها، می باشند. **14** و اگر حاضرید آنچه را که می گوییم پذیرید، او همان نبوت می کردد. **15** هر که گوش شنوا ایلیاپی ایست که در کتب مقدس درباره اش نوشته شده: «من پیامبر خود را پیشانیش تو می فرمیم، و او راه را پیش رویت آماده خواهد ساخت.» **11** «براستی به شما می گوییم که از میان تمامی انسانهایی که تا به حال زیسته‌اند، کسی بزرگتر از یهیعی تعمیددهنده نیست؛ با این حال، کوچکترین فرد در ملکوت آسمان پرگر از اوست. **12** و از زمان شروع رسالت یحیی تاکنون، ملکوت آسمان با قدرت و شدت رو به گسترش است، و زورمندان به آن حملهور می شوند. **13** زیرا همه انبیا و توارات تا زمان شروع ایلیاپی ایست که طبق گفته اینها، می باشند. **15** هر که گوش شنوا دارد، بشنو. **16** «این نسل را به چه می توانم تشییه کنم؟ مانند کودکانی هستند که در کوچه و بازار بازی می کنند، و از دوستان خود شکایت کرده، می گویند: **17** «برایتان آهنگ عروسی نواختیم، نقصیده؛ آهنگ عزا نواختیم،

زیان از آنچه دل از آن پر است، سخن می‌گوید. **35** شخص نیکو از خزانه دل نیکویش، چیزهای نیکو بیرون می‌آورد، و انسان شیر از خزانه دل بدش، چیزهای شریانه. **36** این را نیز به شما می‌گوییم که انسان برای هر سخن پوچ که بر زیان می‌ارند، باید در روز داوری به خدا حساب پس بدهد. **37** پس گفته‌هایتان یا شما را تبرئه خواهند کرد، یا محکوم.» **38** روزی برخی از علمای دین و عده‌ای از فرسی‌ها نزد عیسی آمدند و گفتند: «استاد، می‌خواهیم آیتی به ما نشان بدهی تا اقدام خود را ثابت کنی». **39** اما عیسی پاسخ داد و فرمود: «تسل شیر و زناکار آیتی می‌طلب! اما تنها آیتی که به ایشان می‌دهم، آیت بونس نبی است. **40** زیرا همان طور که بونس سه روز و سه شب در دل شکم آن ماهی بزرگ ماند، پس انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد ماند. **41** در روز داوری، مردم نیتو برصد این نسل به با خاسته، آن را محکوم خواهد ساخت، زیرا ایشان با شنیدن موعظة بونس توبه کردند. و اکنون کسی بزرگتر از بونس در اینجا هست، اما حاضر نبیستید توبه کنید. **42** در روز داوری، ملکه سیا پرخواهد خاست و مردم این دوره و زمانه را محکوم خواهد ساخت، زیرا او با زحمت فراوان، راهی دراز را پیمود تا بتواند سختن حکیمانه سلیمان را بشنود. اما شخصی بتر از سلیمان در اینجاست، اما چه کم استند کسانی که به او گوش می‌دهند. **43** «وقتی بک روح پلید، کسی را ترک می‌کند، به صحره‌ای بی‌آب می‌رود تا جایی برای استراحت هستند، وارد آن شخص شده، در آنجا زندگی می‌کنند. به این ترتیب، وضع آن شخص بدتر از قبل می‌شود. تجزیه این نسل شیر نیز چنین خواهد بود.» **44** در همان حال که عیسی با جماعت سخن می‌گفت، مادر و برادرانش بیرون ایستاده بودند و می‌خواستند با او صحبت کنند. **45** پس شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند با تو صحبت کنند.» **46** عیسی در پاسخ فرمود: «مادر من کیست؟ بپردازم چه کسانی هستند؟» **47** سپس به شاگردانش اشاره کرد و گفت: «اینها هستند مادر و برادران من. **48** هر که اراده پدر آسمانی مرا بهجا آورد، او بپرداز و خواهر و مادر من است!»

13 همان روز، عیسی از خانه خارج شد و در کنار دریاچه نشست. **2** چیزی نگذشت که گروه بزرگی دور او جمع شدند. او نیز سوار قایق شد و نشست، و در حالی که همه در ساحل ایستاده بودند، به تعلیم ایشان پرداخت. **3** او مطالب بسیاری به شکل مُثُل برای ایشان بیان کرد، مانند این مثال: «روزی کشاورزی رفت تا در مزرعه‌اش بدر بکارد. **4** هنگامی که بدر می‌پاشید، مقداری از بذرها در جاده افتاد و پرنده‌ها آمدند، آنها را ز آن زمین خشک بردند و خوردند. **5** بعضی روی خاکی افتادند که زیرش زمین سیگلاخ بود. بذرها روی آن خاک کم عمق، خیلی زود سیز شدند. **6** ولی وقتی خورشید برآمد، همه سوختند و از بین رفتند، چون ریشه عمیقی نداشتند. **7** بعضی دیگر از بذرها لایلای خارها افتاد، و خارها رشد کرده، آن گیاهان طریف را خفه کردند. **8** اما مقداری از بذرها در زمین خوب افتاد و محصول به بار آورد، محصولی صد یا شصت یا سی برابر آنچه کاشته شده بود. **9** هر چند از اینها از پاسخ او بهانه‌ای بیاند تا بر او اتهام وارد سازند. **10** عیسی در پاسخ فرمود: «اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد که در روز شیّات در گودالی بیفت، آیا برای بیرون آوردن آن، کاری انجام نخواهد داد؟» **11** اما ارزش انسان چقدر بیشتر از گوسفند است! پس طبق شریعت انجام کار نیک در روز شیّات روا است!» **12** آنگاه به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن!» و وقتی چنین کرد، آن دستش نیز مانند دست دیگر شالم شد. **13** پس از آن فرسی‌ها بیرون رفتند و جلسه تشکیل دادند تا برای اول او توطه بچینند. **14** اما عیسی که از توطنه آنان آگاه بود، آن تاچیه را ترک گفت، و عده زیادی به دنبال او روانه شدند. او تمام بیماران ایشان را شفا بخشید، **15** اما با تأکید از آنها خواست تا به دیگران نگویند که او کیست. **16** و به این ترتیب، پیشگویی اشعبای نبی درباره او به انجام رسید، که می‌فرماید: **17** «این است خدمتگزار من، که او را برگردیده‌ام. او محظوظ من است و مایه خشنودی من. روح خود را بر او خواهم نهاد، او عدل و انصاف را به قومها اعلان خواهد کرد. **18** او نخواهد چنگید و فریاد نخواهد زد و صدایش را در کوی و بزن بلند نخواهد کرد. **19** نی خردشده را نخواهد شکست، و شعله شمعی را که سوسو می‌زند، خاموش نخواهد کرد. او سرانجام عدل و انصاف را به پیروزی خواهد رساند. **20** نامش مایه امید همه قومها خواهد بود.» **21** سپس، مرد دیزوه‌ای را ندش آورده که هم کور بود و هم لال. عیسی او را شفا بخشید، به طوری که توانست هم حرف بزند و هم ببیند. **22** مردم همه تعجب کردند و گفتند: «ایا ممکن است که عیسی، همان پسر داود و مسیح موعود باشد؟» **23** اما وقتی خبر این معجزه به گوش فریسان رسید، گفتند: «او ارواح پلید را به قدرت شیطان، رئیس ارواح پلید، بیرون می‌راند.» **24** عیسی از افکار ایشان آگاهی یافت و فرمود: «هر مملکتی که دچار جنگ داخلی شود، نابودی اش حتمی است. شهر یا خانه‌ای نیز که در آن در اثر دشمنی‌ها تفرقه ایجاد گردد، از هم فرو خواهد پاشید. **25** حال اگر شیطان بخواهد شیطان را بیرون کند، به این معنی است که تجویی شده و با خودش می‌جنگد. پس چگونه حکومتش پایدار خواهد ماند؟ **26** اگر قدرت من از شیطان است، تکلیف مریدان شما چه خواهد شد، زیرا ایشان نیز ارواح پلید اخراج می‌کنند! از این روح، ایشان شما را به خاطر حرفی که زدید، محکوم خواهند ساخت! **27** اما اگر من به وسیله روح خدا، ارواح پلید را بیرون می‌کنم، پس بدانید که ملکوت خدا به میان شما آمده است. **28** و نیز چگونه امکان دارد شخصی به خانه مردی قوی مانند شیطان داخل شود و اموال او را غارت کند؟ فقط شخصی نیرومندتر از او می‌تواند چنین کند، کسی که بتواند او را بینند و بعد خانه‌اش را غارت کند. **29** «هر که با من نیاشد، بر ضد من است، و هر که با من کار نکند، در واقع علیه من کار می‌کند. **30** پس به شما می‌گوییم، هر نوع گناه و هر کفری قابل بخشایش است - بهجز کفر به روح القدس که هرگز آمرزیده نخواهد شد. **31** هر سخنی که برضد پسر انسان گفته شود، قابل بخشایش است، اما هر که برضد روح القدس سخن گوید، هرگز آمرزیده نخواهد شد، نه در این دنیا، و نه در دنیای بعد. **32** **33** «درخت را از میوه‌اش می‌توان شناخت. اگر درخت خوب باشد، میوه‌اش نیز خوب خواهد بود. و اگر درخت بد باشد، میوه‌اش هم بد خواهد بود. **34** ای افعی‌زاده‌ها! شما که باطن تان اینقدر بد است، چگونه می‌توانید سختن نیکو و درست بر زبان بیاورید؟ زیرا

که گوش شنوا دارد، بشنوید!» **10** شاگردان عیسی نزد او آمدند و پرسیدند: «چرا وقتی با مردم سخن می‌گویی، از مُقْل استفاده می‌کنی؟» **11** عیسی در پاسخ فرمود: «زیرا قدرت درک اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده، اما نه به دیگران. **12** چون کسی که بتواند آنچه را که دارد خوب به کار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می‌شود. ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، آن را هر چقدر هم کوچک باشد از دست خواهد داد. **13** به همین دلیل است که از این مُثَقَّلها استفاده می‌کنم، زیرا نگاه می‌کنند، اما نمی‌بینند و گوش می‌دهند، اما نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. **14** این امر به نوبت اشعيای نبی جامه عمل می‌پوشاند که می‌فرماید: «وقتی آنچه را که می‌گوییم، بشنوید، چیزی نخواهید فهمید. وقتی آنچه را که انجام می‌دهم، ببینید، آن را درک نخواهید کرد. **15** زیرا دل این مردمان سخت شده، و گوشهاشان قادر به شنیدن نیست، و چشم‌شان خود را بسته‌اند، به گونه‌ای که چشمانشان نمی‌توانند ببینند، و گوشهاشان قادر به شنیدن نیستند، و دلشان نمی‌توانند درک کنند، و نمی‌توانند نزد من بازگردند تا شفایشان بخشم.» **16** اما خوش با حال شما که چشمانتان می‌بینند و گوشهاشان می‌شنوند. **17** براستی به شما می‌گویم که بسیاری از انبیا و عادلان مشتاق بودند آنچه را که شما می‌بینیدن، ببینند، اما ندیدند؛ و آنچه را که می‌شنویدن، بشنویدن، اما نشنیدند! **18** «او حال، به معنی مُقْل کشاورز گوش کنید: **19** گذرگاه کشتار که بذرها بر آن افتاد، به کسی اشاره می‌کند که کلام مربوط به ملکوت را می‌شنود، اما آن را درک نمی‌کند. پس شیطان سر می‌رسد و بذرهاشی را که در دل او کاشته شده بود، می‌ریابد. این همان بذری است که در گذرگاه کاشته شده بود. **20** «خاکی که زیوش سنگ بود، بیانگر کسانی است که پیام خدا را می‌شنوند و بی درنگ آن را با شادی می‌پذیرند، **21** اما چون ریشه ندارند، زیاد دوام نمی‌آورند. اینها گرچه اول خوب پیش می‌روند ولی همین که به خاطر کلام آزار و اذیتی ببینند، فوری ایمان خود را از دست می‌دهند. **22** زمینی که از خارها پوشیده شده بود، حالت کسی را نشان می‌دهد که کلام را می‌شنود، اما نگرانی‌های زندگی و زرق و برق ثروت، کلام خدا را در او خفه می‌کنند، و هیچ شمری به بار نمی‌آید. **23** و اما زمین خوب بیانگر کسی است که کلام خدا را می‌شنود و درک می‌کند و محصولی به بار می‌آورد که صد، یا ثصت یا سی برابر آن چیزی است که کاشته شده بود.» **24** عیسی مُقْل دیگری به این شرح برای ایشان بیان کرد: «ملکوت آسمان مانند ماجراه شخصی است که در مزرعه خود بذر خوب کاشته بود. **25** اما وقتی همه خوب بودند، دشمنش امد و لابایی بذر گندم، علف هرز کاشت و رفت. **26** وقتی گندم رشد کرد و خوشید داد، علف هرز هم با آن بالا آمد. **27** «پس کارگرانش آمده،» به او گفتند: «آقا، منگر بذر خوب در مزرعه‌ات نکاشتی؟ پس علف هرز از کجا آمده است؟» **28** «او جواب داد: «این کار دشمن است.» گفتند: «می‌خواهی برویم علفهای هرز را از خاک بیرون بکشیم؟» **29** «جواب داد: «نه! چون ممکن است موقع درآوردن آنها، گندمها را نیز از ریشه درآورید. **30** بگذارید تا وقت درو، هر دو با هم رشد کنند. آنگاه به دروغکارخانه خواهیم گفت که اول، علف هرز را درآورند و دسته کنند و بسوزانند، و بعد، گندم را جمع کنند و به اینباره بیاورند.» **31** عیسی مُقْل دیگری برای ایشان تعريف کرد: «ملکوت آسمان مانند دانه ریز خردل است که در مزرعه‌ای کاشته شده باشد. **32** دانه خردل گرچه بکی از کوچکترین دانه‌هast، اما وقتی رشد می‌کند، از تمام

14

است؟» 57 به همین دلیل، سپار آزده خاطر شدند و نخواستند به او ایمان پیارند. پس عیسی به ایشان گفت: «بُنی همه جا مورد احترام است، جز در وطنش و در میان خانواده خود.» 58 از این رو، به علت بی ایمانی شان، معجزه زیادی در آنجا به عمل نیاورد.

وقتی هیرودیس، فرمانتروای جلیل، درباره عیسی شنید، 2 به مشاوران خود گفت: «بِنی شک، این همان یحیای تعییدهنه است که زنده شده، و به همین دلیل است که می تواند چنین معجزاتی انجام دهد.» 3 زیرا هیرودیس، به خاطر هیرودیا، که زن برادرش فیلیپ بود، یحیی را گرفته و در زندان به زنجیر کشیده بود، 4 به این علت که یحیی به هیرودیس می گفت: «ازدواج با زن برادرت برخلاف شریعت است.» 5 هیرودیس نیز قصد داشت یحیی را بکشد، اما از شورش مردم می ترسید، چون او را نبی می دانستند. 6 اما در چشم ولادت هیرودیس، دختر هیرودیا رقصی اجرا کرد که سپار باعث شادی هیرودیس شد، 7 به طوری که برای او قسم خود که هر چه بخواهد، به او بadel.

15

در این هنگام عده‌ای از فریضی‌ها و علمای دین از اورشلیم آمدند تا با عیسی بحث کنند. آنها پرسیدند: 2 «چرا شاگردان تو آداب و رسومی را که از اجداد ما به ما رسیده است، نادیده می‌گیرند و پیش از خوردن غذا، دستهایشان را نمی‌شویند؟» 3 عیسی جواب داد: «چرا خود شما برای اینکه آداب و رسوم گذشته خود را حفظ کنید، احکام خدا را زیر یا می‌گذارید؟ 4 یکی از احکام خدا این است که «پدر و مادر خود را گرامی بدار» و «زیرا هر که به پدر و مادر خود ناسرا بگوید، باید کشته شود». 5 اما شما می‌گویید که هیچ اشکالی ندارد اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید: «بیخشید، نمی‌توانم به شما کمک کنم، چون آنچه می‌پایست به شما بدهم، در راه خدا صدقه داده‌ام.» 6 پس شما با این قانونی که وضع کرده‌اید، به آنها می‌گویید دیگر واجب نیست پدر و مادر خود را احترام کنند. این چنین شما برای حفظ سنت خود، کلام خدا را زیر یا می‌گذارید. 7 از یارکاران، اشعاری نبی در وصف شما چه خوب گفته که «8 این قوم با زبان خود مرا تکریم می‌کنند، اما دلشان از من دور است. 9 عبادت آنان باطل است زیرا رسوم بشري را به جای احکام الهی به مردم تعلیم می‌دهند.» 10 سپس، عیسی مردم را نزد خود خواند و فرمود: «خوب گوش دیده و سعی کنید بفهمید. 11 آنچه که به دهان فرو می‌رود، آن چیزی نیست که شخص را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان او بیرون می‌آید، همان است که او را نجس می‌سازد.» 12 در این موقع شاگردانش نزد او آمدند و گفتند: «فریضی‌ها از گفته‌های شما ناراحت شده‌اند.» 13 عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد. 14 پس، با آنان کاری نداشته باشید. ایشان کورهایی هستند که عصاکش کورهای دیگر شده‌اند، و اگر یکی در چاه بیفتند، دیگری را هم به دنبال خود می‌کشد.» 15 آنگاه پطرس از عیسی خواست تا توضیح دهد که چگونه ممکن است انسان چیزی نایاب که خود و نجس نشود. 16 عیسی گفت: «آیا شما نیز هنوز درک نمی‌کنید؟! 17 آیا متوجه نیستید که آنچه انسان می‌خورد، وارد معده‌اش شده، و بعد از بدنه دفع می‌گردد؟! 18 اما سختان بد از دل بد سرچشمه می‌گیرد و گوینده را نجس می‌سازد. 19 زیرا از درون دل است که این قبیل چیزها: فکرهای پلید،

آبی که به ایشان می‌دهم، آیت یونس نبی است.» این را گفت و از ایشان جدا شد. **۵** وقتی به آن سوی دریا رسیدند، شاگردان متوجه شدند که فراموش کرده‌اند با خود نان بردازند. **۶** عیسی به ایشان فرمود: «مواظب باشید و از خمیرمایه فریسی‌ها و صدوqi‌ها خود را دور نگه دارید.» **۷** پس شاگردان با یکدیگر به بحث پرداختند که چطور فراموش کردن نان بردازند. **۸** عیسی بی برد که با یکدیگر درباره چه گفتگویی کنند. پس گفت: «ای کم‌ایشان، چرا در این باره بحث می‌کنید که نان ندارید؟ **۹** آیا هنوز هم نمی‌فهمیدی؟ آیا به یاد ندارید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سد را که برداشتید؟ **۱۰** یا از یاد برداشید که یکبار دیگر با هفت نان، چهار هزار نفر را سیر کردم؟ چند زنیل از خردها جمع کردید؟ **۱۱** پس چرا درک نمی‌کنید که من درباره نان سخن نمی‌گویم؟ باز هم می‌گوییم: از خمیرمایه فریسی‌ها و صدوqi‌ها خود را دور نگاه دارید.» **۱۲** بالاخره شاگردان فهمیدند که منظور عیسی از «خمیرمایه»، همان تعليمات فریسی‌ها و صدوqi‌ها است. **۱۳** وقتی عیسی به قصیره فیلیپی رسید، بعضی‌ها می‌گویند که بیهای تعمید‌هندۀ است؛ عده‌ای نیز می‌گویند ایلیا، یا ارمیا و یا یکی دیگر از پامبران است که دویاره ظهور کرده است. **۱۴** جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند که یکدیگر با هم از این حقیقت را از انسان نیاموختی، بلکه پدر پسر یونا، خوش با حال تو! زیرا تو این حقیقت را از انسان نیاموختی، بلکه پدر آسمانی من این را بر تو آشکار ساخته است. **۱۵** و من نیز می‌گوییم که تو بپطرس، یعنی «صخره»، و من بر روی این صخره، کلیسا‌ی خود را بنا می‌کنم، و قدرت‌های جهنم هرگز قادر به تابودی آن نخواهد بود.» (**Hadēs** g86) **۱۶** عیسی فرمود: «ای شعون، جواب داد: «توبی مسیح، پسر خدای زنده!» **۱۷** عیسی فرمود: «ای شعون، پسر یونا، خوش با حال تو! زیرا تو این حقیقت را از انسان نیاموختی، بلکه پدر پسته خواهد شد، و آنچه بر زمین بگشایی، در آسمان نیز گشوده خواهد شد.» **۲۰** آنگاه به شاگردانش دستور اکید داد که به کسی نگویند که او مسیح است. **۲۱** از آن پس، عیسی آشکارا به شاگردانش می‌گفت که لازم است به اورشلیم برود و اینکه در آنچا مشایخ و کاهنان اعظم و علمای دین او را آزار داده، خواهند کشت، اما در روز سوم زنده خواهد شد. **۲۲** پطرس او را به کناری کشیده، با مخالفت به او گفت: «سُرُورٌ مِنْ، خَدَا نَكِيدَ که چنین اتفاقی برای شما بیفتند.» **۲۳** عیسی برگشت و به پطرس فرمود: «دور شو از من ای شیطان! تو دام خطناکی برای من هستی! تو با دید انسانی به این موضوع نگاه می‌کنی، نه با دید خدایی.» **۲۴** آنگاه عیسی به شاگردانش گفت: «اگر کسی از شما بخواهد پیرو می‌باشد باید از خودخواهی دست بردارد و صلیب خود را بر دوش گیرد و مرا پیروی کند. **۲۵** هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که جانش را به خاطر من از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. **۲۶** چه فایده که انسان تمام دنیا را ببرد، اما جانش را از دست بددهد؟ مگر چیزی با ارزشتر از جان او پیدا می‌شود؟ **۲۷** زیرا پسر انسان با فرشتگان خود در شکوه و جلال پدر خود خواهد آمد و هر کس را از روی اعمالش داوری خواهد کرد. **۲۸** یقین پدانید که در اینجا کسانی ایستاده‌اند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، نخواهند بود. **۲۹** آنگاه عیسی مرخص کرد، ولی خودش سوار قایق شده، به ناحیه مجذل رفت.

16 روزی فریسی‌ها و صدوqi‌ها که سران مذهبی و سیاسی قوم بودند، آمدند تا عیسی را بیامایند. به این منظور از او خواستند آیتی آسمانی به ایشان نشان دهد تا اقدام خود را ثابت کند. **۲** او جواب داد: «شما خوب می‌توانید وضع هوا را پیش‌بینی کنید. اگر عصر، آسمان سرخ باشد، می‌گویید فردا هوا خوب خواهد بود؛ **۳** و اگر صحیح، آسمان سرخ باشد، می‌گویید که باران خواهد بارید. شما که نشانه‌های آسمان را تعبیر می‌کنید، چطور نمی‌توانید نشانه‌های زمانها را تعبیر نمایید! **۴** نسل شریر و زناکار آیتی می‌طلب! اما تها

اتباع از پرداخت باج و خراج معافند! ۲۷ ولی به هر حال، برای اینکه ایشان را نزیجانیم، به ساحل برو و قلابی به آب بینداز و اولین ماهی ای که که گفته‌ی دهانش را باز کن؛ سکمای در آن پیدا می‌کنی که برای مالیات‌ما دو نفر کافی است. آن را به ایشان بده.

18 همان موقع، شاگردان نزد عیسیٰ آمده، پرسیدند: «چه کسی در ملکوت آسمان از همه بزرگتر است؟» ۲ عیسیٰ پچه کوچکی را صدا زد و او را به میان شاگردان آورد، ۳ و گفت: «تا دگرگون نشود و مانند کودکان نگردید، هرگز نخواهد توانست وارد ملکوت آسمان گردید. ۴ پس، هر که خود را مانند این کودک فروتن سازد، در ملکوت آسمان بزرگترین خواهد بود؛ ۵ و هر که به خاطر من چنین کودکی را پیدیزد، در واقع مرآ پذیرفه است. ۶ ولی اگر کسی باعث شود یکی از این کودکان که به من ایمان دارند، ایمانش را از دست بدهد، برای او بهتر است که یک سنگ بزرگ دور گردنش آویخته و به دریا انداخته شود. ۷ «واو به حال این دنیا که باعث می‌شود مردم ایمانشان را از دست بدنهند! البته وسوسه گناه همیشه وجود دارد، ولی به حال کسی که مردم را وسوسه کند. ۸ اگر دستت با پایت باعث لغزش تو می‌شود، آن را قطع کن و دور انداز، زیرا بهتر است با یک دست و یک پا وارد حیات شوی، تا اینکه با دو دست و دو پا به آتش ابدی انداخته شوی. ۹ و اگر چشمت باعث لغزش تو می‌گردد، آن را از حدقه دراور و دور انداز، زیرا بهتر است با یک چشم وارد حیات جاودی شوی تا اینکه با دو چشم در آتش دوزخ انداخته شوی.

10 (Geenna g1067) **«هیچگاه** این پیچه‌های کوچک را تحقیر نکنید، چون آنها در آسمان فرشتگانی دارند که همیشه در پیشگاه پدر آسمانی من حاضر می‌شوند. ۱۱ زیرا پسر انسان آمده تا گمشدۀ را نجات بخشد. ۱۲ «اگر مردی صد گوسفند داشته باشد، و یکی از آنها از گله دور بیفتند و گم شود، آن مرد چه می‌کند؟ آیا آن نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسار رها نمی‌کند تا به دنبال گوسفند گمشدۀ اش ببرد؟ ۱۳ بهله، او می‌رود و وقتی آن را پیدا کرد، برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گوسفندی که چنانشان در خطر نبوده است. ۱۴ به همین ترتیب، خواست پدر آسمانی شما این نیست که حتی یکی از این کودکان از دست برد و هلاک گردد. ۱۵ «اگر برادری به تو بدل کند، برو و خصوصی با او گفتگو کن و او را متوجه خطایش بساز. اگر سخن تو را گوش گرفت و به تقصیش اعتراف کرد، برادری را باز یافته‌مای. ۱۶ ولی اگر قبول نکرد، این بار با دو یا سه شاهد پیش او برو تا این اشخاص شاهد سخنان تو باشند. ۱۷ ولی اگر باز هم به گفته‌های شما گوش نداد، آنگاه موضوع را با کلیسا در میان پگذاره، و اگر کلیسا به تو حق بدهد و آن برادر باز هم زیر بار نزود، آنگاه کلیسا باید با او همچون یک بیگانه با یاجگیر فاسد رفار رکند. ۱۸ مطمئن باشید که آنچه بر زمین بیندید، در آسمان نیز بسته خواهد شد، و آنچه بر زمین بگشایید، در آسمان نیز گشوده خواهد شد. ۱۹ «این را نیز به شما می‌گویم که اگر دو نفر از شما اینجا بر روی زمین درباره چیزی که از خدا می‌خواهید با هم یکدل باشید، پدر آسمانی من آن را به شما خواهد داد. ۲۰ چون هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنچا در میان آنها حاضرم. ۲۱ در این هنگام پطرس پیش آمد و پرسید: «سُرور من، برادری را شده‌اند؟» ۲۶ پطرس جواب داد: «از بیگانگان.» عیسیٰ فرمود: «خوب، پس که به من بدی می‌کند، تا چند مرتبه باید بیخشم؟ آیا هفت بار؟» ۲۲ عیسیٰ

شش روز بعد، عیسیٰ پطرس و یعقوب و برادر او یوحننا را برداشت و آنان را بر فزار کوهی باند، به خلوت برد. ۲ در آنجا، ظاهر عیسیٰ در مقابل چشمان ایشان دگرگون شد، به طوری که چهارهاش چون خورشید درخشان گردید، و لباسش همچون نور، سفید شد. ۳ ناگاه موسی و ایلیا ظاهر شدند و با عیسیٰ به گفتگو پرداختند. ۴ پطرس شکفت زده گفت: «سُرور، چه خوب است که ما اینجا هستیم. اگر بخواهی، سه سایان می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی، و یکی دیگر برای ایلیا.» ۵ هنوز سخن پطرس تمام نشده بود که ابری درخشان بر ایشان سایه افکد و ندایی از آن در رسید که: «این است پسر عزیز من که از او بسیار خشنودم؛ به او گوش فرا دهید.» ۶ با شنیدن این نداء، شاگردان بر زمین افتاده، از ترس لرزیدند. ۷ عیسیٰ ندیک شد و دست بر ایشان گذاشت و فرمود: «برخیزید، ترسید!» ۸ هنگامی که آنان چشمان خود را باز کردند، چر عیسیٰ کسی را ندیدند. ۹ هنگامی که از کوه پایین می‌آمدند، عیسیٰ به ایشان فرمود: «درباره آنچه دیدید به کسی چیزی نگویید تا زمانی که پسر انسان پس از مرگ زنده شود.» ۱۰ شاگردانش از او پرسیدند: «چرا علمای دین یهود اصرار دارند که قبل از ظهر مسیح، ایلیا می‌آید نی باید دوباره ظهر کند؟» ۱۱ عیسیٰ جواب داد: «البته که اول ایلیا می‌آید تا همه چیز را آماده کند. ۱۲ اما من به شما می‌گویم که ایلیا آمده است ولی کسی او را نشناخت و با او بسیار بذرفتاری کردند. همچنین پسر انسان نیز از دست آنها آزار خواهد دید.» ۱۳ آنگاه شاگردانش فهمیدند که عیسیٰ درباره یعنی تعمیددهدۀ سخن می‌گوید. ۱۴ وقیٰ از کوه پایین آمدند، با جمعیت برگزی روپر شدند. از آن میان، مردی آمده، در مقابل عیسیٰ زانو زد و گفت:

۱۵ «سُرور، به پسر رحم کنید؛ او صرع دارد و حمله‌های سخت به او دست می‌دهد، به طوری که خود را در آب و آتش می‌اندازد. ۱۶ من او را نزد شاگردان شما آوردم، ولی ایشان نتوانستند او را شفا دهند.» ۱۷ عیسیٰ جواب داد: «ای مردم بی ایمان و نامطیع! تا کم رفار شما را تحمل کنم؟ او را نزد من بیاورید.» ۱۸ آنگاه عیسیٰ به روح نایاکی که در آن پسر بود، نهیب زد و آن روح از پسر بیرون آمد و از آن لحظه، او شفا یافت. ۱۹ سپس شاگردان در خلوت از عیسیٰ پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم روح پلید را از وجود پسر بیرون کنیم؟» ۲۰ عیسیٰ گفت: «از آن جهت که ایمان‌تان کم است، براستی به شما می‌گویم اگر ایمانی به کوچکی دانه خرد نیز داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید! از اینجا منتقل شو!» و متنقل خواهد شد. برای کسی که ایمان داشته باشد، هیچ کاری غیرممکن نیست. ۲۱ ولی این نوع روح پلید از بدن خارج نمی‌شود منگر با دعا و روزه.» ۲۲ در همان روزها که در جلیل به سر برداشتند، عیسیٰ به ایشان گفت: «پسر انسان را به دست مردم تسليم خواهند کرد. ۲۳ آنها او را خواهد کشت، اما روز سوم زنده خواهد شد.» شاگردان با شنیدن این سخن بسیار اندوهگین شدند. ۲۴ وقیٰ به کفرناحوم رسیدند، مأموران اخذ مالیات معبد پیش پطرس آمده، از او پرسیدند: «ای استادان مالیات معبد را نمی‌پردازد؟» ۲۵ پطرس جواب داد: «البته که می‌پردازد!» سپس وارد خانه شد تا موضوع را به عیسیٰ بگوید. ولی پیش از آنکه سخنی بگوید، عیسیٰ از او پرسید: «پطرس، چه فکر می‌کنی؟ آیا پادشاهان جهان از اتباع خود باج و خراج می‌گیرند، یا از بیگانگانی که اسری شده‌اند؟» ۲۶ پطرس جواب داد: «از بیگانگان.» عیسیٰ فرمود: «خوب، پس

بگذار و دعا کند. ولی شاگردان، آنها را سرزنش کردند. **14** عیسی فرمود:

«بگذارید کودکان نزد من بیایند و مانع ایشان نشوید. زیرا ملکوت آسمان مال کسانی است که مانند این کودکان هستند». **15** سپس دست بر سر ایشان گذاشت و آنان را برکت داده، از آنجا رفت. **16** در همان روزها، شخصی نزد عیسی آمد و پرسید: «استاد، من چه کار نیکی انجام دهم تا بتوانم زندگی جاوید داشته باشم؟» **17** عیسی گفت: «چرا از من درباره کار نیکو می پرسی؟ فقط یک نفر هست که نیکوست. ولی در جوابت باید بگوییم که اگر احکام خدا را نگاه داری، زندگی جاوید خواهی داشت.» **18** پرسید: «کدام یک از احکام را؟» عیسی جواب داد: «قتل نکن، زنا نکن، ذمی نکن، شهادت دروغ نده، **19** پدر و مادر خود را گرامی بدار، و همسایهات را مچمچون جان خوبیش دوست بدار.» **20** مرد جواب داد: «همه این احکام را انجام داده‌ام. حالا دیگر چه باید بکنم؟» **21** عیسی به او گفت: «اگر می خواهی این راه را به کمال برسانی، برو و هر چه داری بفروش و بولش را به قرقا بده تا گنج تو در آسمان باشد نه بر زمین! آنگاه بیا و مرا بپریو کن!» **22** ولی وقتی مرد جوان این را شنید، اندوهگین از آنجا رفت، زیرا ثروت زیادی داشت. **23** آنگاه عیسی به شاگردانش گفت: «این را بدانید که برای ثروتمدان ورود به ملکوت آسمان بسیار سخت است. **24** باز به شما می گویم، گذشتن شتر از سوراخ سوزن آساتر است از وارد شدن شخص ثروتمند به ملکوت خدا!» **25** شاگردان از این سخن شگفت‌زده شده، پرسیدند: «پس چه کسی در این دنیا می تواند نجات پیدا کند؟» **26** عیسی نگاهی به ایشان انداخت و فرمود: «از نظر انسان این کار غیرممکن است، ولی برای خدا همه چیز ممکن است.» **27** پطرس گفت: «ما که از همه چیز دست کشیده‌ایم تا از تو بپریو کیمی، چه سودی عاید ما می شود؟» **28** عیسی جواب داد: «وقتی من در آن دنیای جدید بر تخت سلطنت بنشیم، شما شاگردان من نیز بر دوازده تخت نشسته، دوازده قبیله اسرائیل را داوری خواهید نمود. **29** هر که به خاطر من از برادر و خواهر، پدر و مادر و فرزند، خانه و زمین چشم بپوشد، صد چندان بیشتر خواهد یافت و زندگی جاوید را نیز به دست خواهد آورد.» **30** ولی بسیاری که اکنون اول هستند، آخر خواهند شد و کسانی که آخرند، اول.

20 «زیرا ملکوت آسمان را می توان به ماجراهی صاحب باغی تشییه کرد که صبح زود بیرون رفت تا برای باع خود چند کارگر بگیرد. **2** او با کارگرها قرار گذاشت که به ریک، مرد یک روز کامل را پردازد؛ سپس همه را به سر کارشان فرستاد. **3** ساعتی بعد، بار دیگر بیرون رفت و کارگرانی را در میدان دید که بیکار ایستاده‌اند. **4** پس، آنان را نیز به باع خود فرستاد و گفت که هر چه حقشان باشد، غروب به ایشان خواهد داد. **5** پس آنها نیز مشغول کار شدند. باز نزدیک ظهر، و نیز ساعت سه بعد از ظهر بیرون رفت و چیز کرد. **6** «ساعت پنج بعد از ظهر، بار دیگر رفت و چند نفر دیگر را پیدا کرد که بیکار ایستاده‌اند. **7** عیسی گفت: «چرا تمام روز اینجا بیکار مانده‌اید؟» **8** «جواب دادند: هیچ کس به ما کار نداد.» به ایشان گفت: بروید به باع من و کار کنید. **9** «غروب آن روز، صاحب باع به سرکار خود گفت که کارگرها را فر بخواند و از آخرين تا اولين نفر، مزدشان را پردازد. **10** به کسانی که ساعت پنج به کار مشغول شده بودند، مزد یک روز تمام را داد. **10** در آخر، نویت

جوab داد: «نه، هفتاد مرتبه هفت بار.» **23** آنگاه افروزد: «وقایع ملکوت آسمان مانند ماجراهی آن پادشاهی است که تصمیم گرفت حسابهای خود را تسویه کند. **24** در جریان این کار، یکی از بدھکاران را به دربار آوردند که مبلغ هنگفتی به پادشاه بدھکار بود. **25** اما چون پول نداشت پرچش را پردازد، پادشاه دستور داد در مقابل فرضش، او را زن و فرزندان و تمام دارایی اش بپردازند. **26** ولی آن مرد بر پاهای پادشاه افتاد و التماس کرد و گفت: «ای پادشاه استدعا دارم به من مهلت بدهید تا همه قضم را تا به آخر تقديم کنم.» **27** پادشاه دلش به حال او سوخت و او را آزاد کرد و قضش را بخشید. **28** ولی وقتی این بدھکار از دربار پادشاه بیرون آمد، فوری به سراغ همکارش رفت که فقط حد دیبار از او طلب داشت. پس گلوی او را فرشد و گفت: «زد باش، بدھی ات را پرداز!» **29** بدھکار بر پاهای او افتاد و همکارش می کنم مهلتی به من بده تا تمام بدھی ات را پردازم.» **30** اما طلبکار راضی نشد و او را به زندان انداخت تا پولش را تمام و کمال پردازد. **31** وقتی دوستان این شخص ماجرا را شنیدند، بسیار اندوهگین شدند و به حضور پادشاه رفتند، تمام جریان را به عرض او رساندند. **32** پادشاه بلاعفاصله آن مرد را خواست و به او فرمود: «ای طالم بدجنس! من محض خواهش تو آن قرض کلان را بخشیدم. **33** آیا حقش نبود تو هم به این همکارت رحم می کردی، همان طور که من به تو رحم کردم؟» **34** پادشاه بسیار غضبناک شد و دستور داد او را به زندان بیندازند و شکنجه دهند، و تا دینار آخر قرضش را نبرداخته، آزادش نکنند. **35** «بلی، و اینچنین پدر آسمانی من با شما رفقار خواهد کرد اگر شما برادرتان را از ته دل نبخشید.»

19

36 چون عیسی سختان خود را به پایان رساند، جلیل را ترک کرد و به ناحیه‌ای از پهودیه در آن سوی رود اردن رفت. **2** جمعیت اینوهی نیز به دنیا او به راه افتادند و در آنجا عیسی بیماران ایشان را شفا بخشید. **3** آنگاه بعضی از فریسان پیش آمدند تا با بحث و گفتگو، او را غالغلگیر کنند. پس به عیسی گفتند: «آیا مرد اجازه دارد زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟» **4** عیسی جواب داد: «مگر در کتب مقدس نخوانده‌اید که در آغاز خلق، خالق جهان؟ ایشان را مرد و زن آفرید، **5** و فرمود: «به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می شود و به زن خود می پیوندد، و آن دو یک تن می شوند.» **6** بنابراین، از آن پس دیگر دو تن نیستند بلکه یک تن. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نکد. **7** پرسیدند: «اگر چنین است، چرا موسی فرموده که مرد می تواند به زن خود طلاق‌هایم داده، او را رها کند؟» **8** عیسی جواب داد: «موسی به علت سینگلی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهد، اما این خواست خدا در آغاز خلق نبود. **9** و من به شما می گویم، هر که زن خود را به هر علتی جز خیانت طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، زناکار محسوب می شود.» **10** شاگردان عیسی به او گفتند: «با این حساب، ازدواج نکردن بهتر است!» **11** عیسی فرمود: «همه نمی توانند این گفته را پیدار نهند، مگر کسانی که خدا توانایی اش را به آنان داده باشد. **12** بعضی به علت نقص مادرزادی قادر به ازدواج نیستند؛ بعضی را نیز مردم ناقص کرده‌اند و نمی توانند ازدواج کنند؛ و بعضی نیز به خاطر ملکوت آسمان ازدواج نمی کنند. هر که قدرت اجرای این اصل ازدواج را دارد، بگذارید آن را پیدار.» **13** مردم کودکان خود را نزد عیسی آوردند تا او دست بر سر آنها

21

هنگامی که به حوالی اورشلیم، به نزدیکی بیت‌فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را جلوتر فرستاد² و فرمود: «به دهدکه‌ای که در مقابل شماست بروید. هنگامی که وارد شدید، الاغی را با گُواش خواهید دید که بسته‌اند. آنها را باز کنید و نزد من بیاورید. **3** اگر کسی پرسید که چه می‌کنید، بگویید: «خداؤن لازم‌شان دارد»، او بی‌درنگ اجازه خواهد داد آنها را بیاورید.» **4** با این کار، پیشگویی یکی از انبیاء دوران گذشته جامه عمل پوشید که گفته بود: **5** «به اورشلیم بگویید: «پادشاهت نزد تو نمی‌آید. او فروتن است و سوار بر الاغ، بر گره الاغ».» **6** آن دو شاگرد عده‌ای هم ساخته‌های درختان را پریده، چلوی او روی جاده پنهن می‌کردند و **7** از جلو و از پشت سر حرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند: «هوشیاعنا بر پسر داود! مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید. هوشیاعنا در عرش بزین!» **10** وقتی او وارد اورشلیم شد، تمام شهر به هیجان آمد. مردم می‌پرسیدند: «اين مرد کیست؟» **11** جواب می‌شنیدند: «او عیسای پیامبر است از ناصره جليل.» **12** آنگاه عیسی به داخل معبد رفت و کسانی را که در آنجا خرد و فروش می‌کردند، بیرون راند و میزهای صرافان و بساط کبوترفروشان را واژگون کرد. **13** عیسی به ایشان گفت: «كتب مقدس می‌فرماید که "خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد"»، اما شما آن را لانه در زدن ساخته‌اید. **14** در همان حال، تابستانیان و افليجان نزد او به معبد آمدند و او همه را شفای داد. **15** کاهان اعظم و علمای دین نزد این معجزات را می‌دیدند، و می‌شنیدند که کودکان فریاد زده، می‌گویند: «خشش آمدی، ای پسر داود پادشاه!» **16** از این رو به خشم آمدند، به عیسی گفتند: «نمی‌شونی این بچه‌ها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد: «چرا، می‌شونم! مگر شما هرگز کتب مقدس را نخوانده‌اید؟ در آنجا نوشته شده که "کودکان و شیرخوارگان، زبان به سایش تو می‌گشایند!"» **17** آنگاه از شهر خارج شده به بیت‌عینا رفت و شب را در گرسنه شد. **18** صبح روز بعد، وقتی عیسی به اورشلیم بازمی‌گشت، کار جاده درخت انجیری دیده، چلو رفت تا میوه‌ای از آن پیچیند. اما جز برگ چیز دیگری بر درخت نیافت. پس گفت: «باشد که دیگر هرگز از تو میوه‌ای به عمل نیاید!» بلافصله درخت خشک شد. **(aiōn)** **19** **20** شاگردان که از دین این واقعه حیرت‌زده شده بودند، گفتند: «چه زود درخت انجیر خشک شد!» **21** عیسی به ایشان گفت: «براستی به شما می‌گویم اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه فقط این کار، بلکه برگر از این نزد اینجام خواهید داد. حتی می‌توانید به این کوه بگویید، "از جا کنده شو و به دریا افکنده شو"، و چنین خواهد شد.» **22** اگر ایمان داشته باشید، هر چه در دعا بخواهید، خواهید یافت.» **23** عیسی بار دیگر به معبد آمد و به تعلیم مردم پرداخت. کاهان اعظم و مشایخ قوم پیش آمدند و از او پرسیدند: «با چه اختیاری این کارها را انجام می‌دهی؟ چه کسی به تو این اختیار را داده است؟» **24** عیسی فرمود: «من به شرطی جواب شما را می‌دهم که اول به سؤال من جواب دهید.» **25** آیا اقتدار یعنی برای تعیید دادن مردم از آسمان بود یا از انسان؟» ایشان درباره این موضوع با یکدیگر مشورت کرده، گفتند:

کارگرانی شد که اول از همه به کار مشغول شده بودند؛ ایشان انتظار داشتند پیشتر از دیگران مزد بگیرند. ولی به آنان نیز همان مقدار داده شد. **11** وقتی آنها مزدشان را گرفتند به صاحب باغ شکایت کرده، گفتند: **12** «به اینها که فقط یک ساعت کار کرده‌اند، به اندازه ما داده‌اید که تمام روز نیز آنها سوزان جان کنندایم؟» **13** «مالک باغ رو به یکی از ایشان کرده، گفت: ای رفیق، من که به تو ظلمی نکردم. مگر تو قبول نکرده با مزد یک روز کار کنی؟» **14** پس مزد خود را بگیر و برو. دلم می‌خواهد به این آخری به همان اندازه مزد بدhem که به تو دادم. **15** آیا من حق ندارم هر طور که دلم می‌خواهد پولم را خرج کنم؟ آیا این درست است که تو از سخاوت من دلخور شوی؟» **16** «پس کسانی که اکنون آخوند، اول خواهند شد و کسانی که اولند، آخر.» **17** در راه اورشلیم، عیسی دوازده شاگرد خود را به کاری کشید و به ایشان گفت: **18** «اکنون به اورشلیم می‌رومیم، و در آنجا پسر انسان را به کاهان اعظم و علمای دین خواهند سپرد. آنها او را به مرگ محکوم خواهند کرد **19** و به صلیب بکشند. اما روز سوم او زنده خواهد شد.» **20** آنگاه مادر یعقوب و یوحنا، پسران زیدی، دو پسر خود را نزد عیسی آورد، در برابر زانو زد و خواهش کرد که درخواست او را اجابت کند. **21** عیسی پرسید: «چه درخواستی داری؟» آن زن جواب داد: «وقتی در ملکوت خود، بر تخت سلطنت پنشیونی، اجازه فرمایم که از پسرانم در سمت راست و دیگری در سمت چپ پوشینند.» **22** عیسی در پاسخ گفت: «شما نمی‌دانید چه می‌خواهید! آیا می‌توانید از جام تاخ رنج و عذابی که من باید بهزادی بتوشم، شما نیز بتوشید؟» جواب دادند: «بله، می‌توانیم.» **23** عیسی به ایشان فرمود: «البته از جام من خواهید نوشید، ولی من اختیار آن را ندارم که شما را در سمت راست و چپ خود بنشانم. این جایگاه برای کسانی نگاه داشته شده که پدرم آنها را از قبل انتخاب کرده است.» **24** وقتی بقیه شاگردان فهمیدند که یعقوب و یوحنا چه درخواستی کردند، بر آن دو خشمگین شدند. **25** ولی عیسی همه شاگردان را فرا خوانده، گفت: «در این دنیا، حکمرانان بر مردم ریاست می‌کنند و اربابان به زیدستان خود دستور می‌دهند.» **26** ولی در میان شما نباید چنین باشد. بلکه برعکس، هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خدمتگزار همه باشد؛ **27** و هر که می‌خواهد در بین شما اول باشد، باید غلام شما باشد. **28** چون پسر انسان نیز نیامده تا کسی به او خدمت کند، بلکه آمده است تا به دیگران کمک کند و جانش را در راه آزادی دیگران فدا سازد.» **29** وقتی عیسی و شاگردانش از شهر اریحا خارج می‌شدند، عده زیادی به دنبال او به راه افتادند. **30** در همین هنگام، دو کور که کنار جاده نشسته بودند، چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، صدای خود را بلند کرده، فریاد زدند: «ای سرور ما، ای پسر داود، بر ما رحم کن!» **31** جمعیت بر سرشار فریاد زدند: «ساقت شوید!» اما آنان صدای خود را بلندتر می‌کردند که: «ای سرور ما، ای پسر داود، به ما رحم کن!» **32** سرانجام وقتی عیسی به آنجا رسید، ایستاد و از ایشان پرسید: «چه می‌خواهید برابر بکنم؟» **33** جواب دادند: «سرور ما، می‌خواهیم چشمانشان باز شود!» **34** عیسی دلش به حال ایشان سوخت و دست بر چشمانشان گذاشت. پی‌درنگ بینای خود را بازیافتند و از بی‌عیسی روانه شدند.

«اگر بگوییم از سوی خدا فرستاده شده بود، خود را به دام انداخته‌ایم، زیرا خواهد پرسید: پس چرا به او ایمان نیاوردید؟»²⁶ و اگر بگوییم از انسان بود، این مردم بر ما هجوم خواهند آورد، چون همه یعنی را پیامبر می‌دانند.»²⁷

سرانجام گفتند: «ما نمی‌دانیم!» عیسی فرمود: «پس در این صورت من هم به شما نمی‌گویم که با چه اقداری این کارها را می‌کنم.»²⁸ اما نظرتان در این مورد چیست؟ «مردی» دو پسر داشت. به پسر بزرگتر گفت: «پسرم، امروز به مزرعه برو و کار کن.»²⁹ جواب داد: «نمی‌روم!» ولی بعد پشیمان شد و رفت.

30 پس از آن، به پسر کوچک‌ترش همین را گفت. او جواب داد: «اطاعت می‌کنم آقا.» ولی نرفت.³¹ به نظر شما کدام پسر دستور پدر را اطاعت کرده است؟» جواب دادند: «البته پسر بزرگتر.» آنگاه عیسی منظورش را از این حکایت بیان فرمود: «مطمئن باشید با جگیران فاسد و فاحشها زودتر از شما وارد ملکوت خدا خواهند شد،»³² زیرا یعنی شما را به توبه و بازگشت به سوی خدا دعوت کرد، اما شما به دعوتش توجهی نکردید، در حالی که بسیاری از باجگیران و فاحشها به سخنان او ایمان آوردند. حتی با دیدن این موضوع، باز هم شما توبه نکردید و ایمان نیاوردید.³³ «به مثُل دیگری گوش کنید: صاحب ملکی تاکستانی درست کرد، دور تا دور آن را دیوار کشید، حوضی برای له کدن انگور ساخت، و یک برج هم برای دیده‌بازی احداث کرد و باغ را به چند باغانی اجاره داد، و خود به سفر رفت.»³⁴ در فصل انگورچینی، خدمتکارانش را فرستاد تا سهم خود را از محصول باغ بگیرد.³⁵

ولی باغانان ایشان را گرفته، یکی را زدند، یکی را کشیدند و دیگری را سنگسار کردند.³⁶ صاحب باغ خدمتکاران بیشتری فرستاد تا سهم خود را بگیرد؛ ولی نتیجه همان بود.³⁷ سرانجام پسر خود را فرستاد، با این تصور که به او احترام خواهد گذاشت.³⁸ ولی وقتی باغانها چشیدن باشند، به پسر مالک افتداد، به یکدیگر گفتند: «او وارث است؛ پس بیاید او را بکشیم تا باغ مال ما شود.»³⁹ پس او را از باغ بیرون کشیدند و کشند.⁴⁰ «حالا به نظر شما وقتی صاحب باغ بزرگدد، با باغانها چه خواهد کرد؟»⁴¹ سران قوم جواب دادند: «حتماً انتقام شدیدی از آنان خواهد گرفت و باغ را به باغانها اجاره خواهد داد تا بتواند سهم خود را به موقع ایشان بگیرد.»⁴² آنگاه عیسی از ایشان پرسید: «آیا تا به حال در کتب مقدس نخوانده‌اید که: «سنگی که معماران دور افکنند، سنگ اصلی ساختمان شده است. این کار خداوند است و در نظر عجیب می‌نماید؟»⁴³ «منظورم این است که ملکوت خدا از شما گرفته و به قومی داده خواهد شد که میوه آن را بدنه‌اید.»⁴⁴ اگر کسی روی این سنگ بیفتند، تکه‌تکه خواهد شد؛ و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتند، او را به خواهد کرد.⁴⁵ وقتی کاهنان اعظم و فریسان متوجه شدند که عیسی دریاره آنان سخن می‌گوید و منظورش از باغانها ظالم در این مثُل، خود آنهاست،

46 تصمیم گرفتند او را بکشند، اما از مردم ترسیدند چون همه عیسی را پیامبر می‌دانستند.

22 عیسی برای تشریح ملکوت آسمان، حکایت دیگری بیان کرده، گفت: «پادشاهی برای عروسی پسرش جشن مفصلی ترتیب داد و عده بسیاری را نیز به این جشن دعوت کرد. وقتی همه چیز آماده شد، خدمتکاران خود را به دنبال دعوت شدگان فرستاد تا آنان را به جشن بیاورند. اما هیچ کس نیامد!»⁴ پس باز دیگر افرادی فرستاد تا بگویند: «عجله کنید! به عروسی

دندانشکنی به صدوقيان داده است، تصميم گرفتند خودشان او را در بحث گفتار سازند. 35 از اين رو، يكى از فريسي ها که فقير بود، پرسيد: «استاد، در ميان دستورهای مذهبی کدام يك از همه بزرگتر است؟» 36

عيسي جواب داد: «خدواند، خدای خود را با تمامي دل و با تمامي جان و با تمامي فكر خود دوست بدار. 37 اين اولين و مهمترین دستور خداست. 38 دومين دستور مهم نيز مانند اولی است: همسایهات را همچون جان خويش دوست بدار. 40 تمام حکام خدا و گفتار آنها در اين دو حکم خلاصه می شود و اگر شما اين دو را انجام دهيد، در واقع همه را انجام داده ايد.»

41 در همان حال که فريسيان دور عيسى را گرفته بودند، از ايشان پرسيد:

42 «درباره مسیح چه فکر می کنید؟ او پسر کیست؟» جواب دادند: «پسر داود پیغمبر. 43 عیسی پرسید: «پس چرا داود با الهام خدا، مسیح را خداوند می خواهد؟ زیرا می گوید: 44 «خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من پنهان تا دشمنان را به زیر پایت بیفکنم.» 45 اگر داود مسیح را «خداوند من» می خواهد، جگونه ممکن است مسیح پسر او باشد؟» 46 ايشان جوابی نداشتند بدهنند؛ و پس از آن دیگر کسی جرأت نکرد سوالی از او پرسید.

23

آنکه عیسي خطاب به مردم و شاگردانش فرمود: 2 «علمای دین و فريسيان مفسران شريعت موسی هستند. 3 پس آنچه به شما تعليم می دهند، به جا آوريد، اما هيچگاه از اعمالشان سرمشق نگيريد، زیرا هرگز به تعاليمی که می دهند، خودشان عمل نمی کنند. 4 ايشان تکاليف ديني بسيار سنتگيشي بر ايشان تکان دهند. 5 «هر کاري می کنند، براي تظاهر است. دعاها و آيهات کتب مقدس را می نويسند و به بازویشان می بندند، و دامن راهدارهاشان را بلندتر می دوزند تا جلب توجه و مردم آنان را دیدار بدانند. 6 چقدر دوست دارند که در ضيافتها بر صدر مجلس بشنینند، و در کنيسهها بهترین جا را داشته باشند، 7 و به هنگام عبور از کوچه و بازار مردم به ايشان تعظيم کنند و آنان را!» استاد «خطاب کنند. 8 اما شما چنین القابی را از مردم پنهانيد، چون شما يك استاد داريد و همه شما با هم برابر و برا دريد. 9 همچنان، هچ کس را بر روی زمین «پدر» نگويند، چون شما يك «پدر آسماني» داريد که خداست.

10 و نگذاريک سماش شما را!» استاد «بخواند، چون يك استاد داريد که مسیح است. 11 «هر چه بيشتر به دیگران خدمت کنيد، بزرگتر خواهد بود، زیرا بزرگی در خدمت کردن است. 12 زیرا هر که بکوشش خود را بزرگ جلوه دهد، خوار خواهد شد، اما کسی که خود را فروتن سازد، سربلند خواهد گردید. 13 «وای به حال شما، اى علمای دین و فريسيان! چقدر رياكاريد! نه می گذاريid دیگران به ملکوت آسمان وارد شوند و نه خود وارد مي شويد. 14 «وای به شما اى علمای دین و فريسيان رياكار! شما وقعي دعاهای طولاني می کنيد و تظاهر به دينداری می نمایيد، تمام هوش و حواستان به اين است که چگونه اموال بيودزنان را تصاحب کنيد. از اين رو مجازات شما بسيار شديد خواهد بود.

15 وای به حال شما اى علمای دین و فريسيان! شما همه جا را زير با می گذاريid تا کسی را پيدا کنيد که مرید شما شود؛ و وقتی موفق شدید، او را دو برابر بدتر از خودشان سزاوار جهنم می سازيد. 16 «وای به حال شما اى عصاکش های کور! زیرا می گويند: «اشکالی ندارد کسی به

24

هنگامي که عیسي از معبد خارج می شد، شاگردانش آمده، خواستند او را به ديدن ساختمنهای معبد ببرند. 2 اما عیسي به ايشان گفت: «اين عصاکش های کور! زیرا می گويند: «اشکالی ندارد کسی که به ظرفهای طلایي که در معبد هست، قسم بخورد باید آن را حتماً وفا کند.» 17 اى نادان! اى نایابيان! کدام مهمتر است، طلا يا معبد که طلا را تقديرis می کند؟ 18 «همچوين می گويند:» قسم به مذبح را می شود شکست، ولي قسم به هديه روی مذبح را باید حتماً وفا کرد.» 19 اى احتمقهای کور! کدام مهمتر است هديهای که روی مذبح است یا خود مذبح که هديه را تقديرis می کند؟ 20 وقتی به مذبح قسم می خورید، در واقع به خود مذبح و هر چه که بر آن است قسم باد می کنید؛ 21 وقتی به معبد قسم می خورید، در واقع به خود خدا که بر تخت نشسته آسمان قسم می خورید، در واقع به تخت خدا و خود خدا که بر تخت نشسته است قسم می خورید. 23 «وای به حال شما اى علمای دین و فريسيان رياكار! شما حتی دهیک محصول نعناع و شوید و زیره باعچههاتان را هديه می دهيد، اما احکام مهمتر شريعت را که عدالت و رحمت و امانت است، نادیده می گويند. شما باید دهیک را بدهيد، ولي احکام مهمتر را زير فراموش نکنيد. 24 اى عصاکش های کور، که پشه را از صافی می گذرانيد ولي شتر را می بلعید! 25 «وای به حال شما اى علمای دین و فريسيان رياكار! چون شما پيرون کاسه و بشتاب را آنقدر تميز می کنيد تا بدريختد، ولي درون آنها از طعم و ناپرهيزی پر است. 26 اى فريسي های کور، اول درون کاسه و بشتاب را تميز کنيد که بيرونشان هم پاک خواهد شد. 27 «وای به حال شما اى علمای دین و فريسيان رياكار! شما مانند قبرهای سفید شده ای هستيد که ظاهري زبيا دارند اما داخل آنها پر است از استخوانهای مردگان و کتفات! 28 شما می کوشيد خود را ديندار جلوه دهيد، ولي در زير آن عبای مقدستان، دلهایي داريد پر از ربا و گناه. 29 «وای بر شما اى علمای دین و فريسيان رياكار! شما براي پاميران مقبره می سازيد و آرامگاه مقدسین را زينت می دهيد 30 و می گويند:» اگر ما به جاي اجدادمان بوديم، در كشن پاميران با آنها شريک نمي شدیم.« 31 «اما با اين گفته، به زيان خود اعلام می داريد که فرزندان قاتلان انبیا هستند. 32 شما قدم به قدم از آنان پيروي می کنيد؛ شما در اعمال بد، از ايشان پيشي گرفته ايد. 33 اى مارهای خوش خط و خال! چگونه می توانيد از مجازات جهنم جان به در ببريد؟» 34 (Geenna g1067)

«من، انبیا و مردان حكيم و علماء را به سوي شما می فرستم، و شما بعضی را به دار خواهيد کشيد و بعضی را در کنيسه های خود زير ضریبهای شلاق گرفته، شهر به شهر آواره خواهيد کرد. 35 پس خون مردم بی گناهی که بر زمين ریخته شده است، به گردن شما خواهد بود، از خون هاييل معصوم گرفته تا خون زکريا پسر بريخا که او را در داخل معبد، بين محراجات و مذبح، کشيشيد. 36 پراستي به شما می گويند که اين نسل توان همه اينها را پس خواهد داد. 37 «اى اورشليم، اى اورشليم، اي قاتل انبیا و سنجسارکننده فرستادگان خدا! چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم همان طور که مرغ جوجه های خود را زير بال خود می گيرد، اما تو تخواستي. 38 پس اکنون خانهات ويران خواهد ماند. 39 زيرا به شما می گويند که ديگر مرا ناخواهيد ديد تا زمانی که بگويند «بارک است آن که به نام خداوند می آيد.»

24 هنگامي که عیسي از معبد خارج می شد، شاگردانش آمده، خواستند او را به ديدن ساختمنهای معبد ببرند. 2 اما عیسي به ايشان گفت: «اين

ساختمانها را می پینید؟ براستی به شما می گویم که سنگی بر سنگی دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه زیر و رو خواهند شد.» **۳** ساعتی بعد، وقتی او در دامنه کوه زیعون نشسته بود، شاگردانش آمده، از او پرسیدند: «به ما بگو این واقع در چه زمانی روی خواهند داد؟ نشانه بارگشت تو و آخر دنیا چیست؟»

۴ عیسیٰ به ایشان گفت: «مواطب باشید کسی شما را گمراه نکند. **۵** زیرا بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت، «من مسیح هستم» و عده زیادی را گمراه خواهند کرد. **۶** از دور و نزدیک خبر جنگها به گوشتان خواهد رسید. اما پرشان نشوید زیرا جنگها اتفاق خواهند افتد، اما به این زودی دنیا به آخر خواهد رسید. **۷** قومها و ممالک به هم اعلان جنگ خواهند داد، و در جاهای مختلف دنیا، قحطی‌ها و زمین‌لزمه‌ها پدید خواهد آمد. **۸** اما اینها تنها آغاز در زیمان است. **۹** «آنگاه شما را تسلیم خواهند کرد تا شکنجه شوید، و شما را خواهند کشت. تمام مردم دنیا به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت. **۱۰** بسیاری از ایمان خود برخواهند گشت و یکدیگر را تسلیم کرده، از هم متنفر خواهند شد. **۱۱** بسیاری برخاسته، خود را نمی معرفی خواهند کرد و عده زیادی را گمراه خواهند نمود. **۱۲** گناه آنقدر گسترش پیدا خواهد کرد که محبت بسیاری سرخ خواهد شد. **۱۳** اما هر کی تا به آخر زحمات را تحمل کند، نجات خواهد یافت. **۱۴** «سراجهم وقتی مژده انجیل به گوش همه مردم جهان رسید و همه از آن باخبر شدند، آنگاه دنیا به آخر خواهد رسید. **۱۵** «پس وقتی «مکروه ویرانگر» را بیبینید که در جای مقدس بر پا شده است (خواننده توجه کن) **۱۶** آنگاه کسانی که در پهلویه هستند به تپه‌های اطراف فرار کنند، **۱۷** و کسانی که روی پشت بام می باشند، به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی داخل خانه نزوند؛ **۱۸** و همین طور کسانی که در مزرعه هستند، برای برداشتن لباس به خانه برنگردند. **۱۹** «وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند یا کودک شیرخوار داشته باشند. **۲۰** دعا کنید که فرار شما در زمستان یا در روز شبات که دروازه‌های شهر بسته است، نباشد. **۲۱** چون در آن روزها مردم به چنان مصیبتی دچار خواهند شد که از اغزار جهان تا به حال روی نداده است و هرگز نیز روی خواهد داد. **۲۲** «در واقع، اگر آن روزهای سخت کوتاه نمی شد، هیچ انسانی جان به در نمی برد؛ اما محض خاطر برگزیدگان خدا، آن روزها کوتاه خواهد شد. **۲۳** «در آن روزها اگر کسی به شما بگوید، «بین، مسیح اینجاست!» یا «بین، آنچاست!» باور نکنید. **۲۴** چون از این مسیحیها و پیامبرهای دروغین زیاد خواهند آمد و حتی معجزات حیرت‌انگیز نیز خواهند کرد، به طوری که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می کردند. **۲۵** بیبینید، من اینها را از پیش به شما گفتم. **۲۶** «پس اگر بیایید و به شما بگویند که مسیح در بیان دوباره ظهرور کرده، به سخشنان اهمیت ندهید؛ و اگر بگویند نزد ما مخفی شده، باور نکنید. **۲۷** زیرا همان طور که صاعقه در یک لحظه از شرق تا غرب را رoshen می سازد، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود. **۲۸** جایی که لشه باشد، لاشخورها در آنجا جمع خواهند شد! **۲۹** «بالاصله، پس از آن مصیبتها، خورشید تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهایی که زمین را نگاه داشتند، به لزه در خواهند آمد. **۳۰** «و سرانجام نشانه آمدن پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد. آنگاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت و پسر انسان را خواهند دید که بر ابرهای آسمان، با قدرت و شکوه عظیم می آید. **۳۱** او فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور

جا دادید؛ **36** برهنه بودم، به من لباس دادید؛ بیمار و زندانی بودم، به عیادتم آمدید. «**37** نیکوکاران در پاسخ خواهید گفت: «خداؤندا، کی گرسنه بودید تا به شما خوارک بدهیم؟ کی تشهی بودید تا به شما آب بدهیم؟» **38** کی غیر بودید تا شما را به منزل ببریم یا برهنه بودید تا لباس پوشانیم؟ **39** کی بیمار یا زندانی بودید تا به ملاقات شما بیاییم؟» **40** «آنگاه به ایشان خواهم گفت: «وقتی این خدمتها را به کوچکترین برادران من می‌کردید، در واقع به من می‌نمودید.» **41** «سپس به کسانی که در طرف چپ من قرار دارند، خواهم گفت: «ای لعنت شدگان از اینجا بروید و به آتش ابدی داخل شوید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است.» **42** *(alōnios g166)*

زیرا گرسنه بودم و شما به من خوارک ندادید؛ تشهی بودم و به من آب ندادید؛ **43** غریب بودم و به من جا ندادید؛ برهنه بودم و مرا نپوشانید؛ بیمار و زندانی بودم و شما به ملاقاتنم نیامدید.» **44** «آنها جواب خواهند داد: «خداؤندا، کی شما گرسنه و تشهی یا غریب و برهنه یا بیمار و زندانی بودید و ما خدمتی به شما نکردیم؟» **45** «در جواب خواهم گفت: «وقتی به کوچکترین برادران من کمک نکردید، در واقع به من کمک نکردید.» **46** «و این اشخاص به مجازات جاودان خواهند رسید، ولی نیکوکاران به زندگی جاود خواهند پیوست.» **47** *(alōnios g166)*

26

چون عیسی همه این سخنان را به پایان رساند، به شاگردانش گفت:

2 «همان طور که می‌دانید، دو روز دیگر عید پیش آغاز می‌شود. در این عید مرد استنگیر کرده، بر صلیب خواهند کشت.» **3** در این هنگام، کاهنان اعظم و مشایخ قوم در خانه قیافا، کاهن اعظم، گرد آمدند، **4** و با یکدیگر مشورت کردند که با چه حیله‌ای عیسی را استنگیر کرده، بکشند؛ **5** ولی تصمیم گرفتند این کار را به هنگام عید نکنند تا آشوبی به راه نیافتد. **6** در آن هنگام عیسی در بیت عیبا در خانه شمعون جذامی بود. **7** سر سفره، زنی با یک شیشه عطر گرانبایها وارد شد و عطر را بر سر عیسی ریخت. **8** شاگردانش وقتی این را دیدند، اوقاتشان تلغی شد و گفتهند: **9** «حیف از این عطر که تلف شد. می‌شد آن را به سیصد سکه نقره بفروشیم و پولش را به فقرا بدهیم.» **10** عیسی که می‌دانست به یکدیگر چه می‌گویند، گفت: «چرا این زن را آزار می‌دیدی؟ او کار نیکویی در حق من کرده است.» **11** فقرنا را همیشه با خود دارد، ولی مرد همیشه با خود نخواهد داشت. **12** این زن در واقع را ریختن این عطر روی من، بدن مرد دفن آماده کرد. **13** براستی به شما می‌گوییم، در هر نقطه جهان که انجیل موعظه شود، خدمتی نیز که این زن به من کرد، ذکر خواهد شد.» **14** آنگاه پهلوای اخسحیوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد کاهنان اعظم رفت **15** و گفت: «چقدر به من می‌دهید تا عیسی را به شما تسلیم کنم؟» آنان سی سکه نقره به او دادند. **16** از آن هنگام، او به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را به ایشان تسلیم کند. **17** روز اول عید قطیر فرا رسید. شاگردان عیسی نزد او آمده، پرسیدند: «کجا می‌خواهی برایت تدارک بینیم تا شام پیش را بخوری؟» **18** او در جواب گفت که به شهر نزد فلان شخص رفته، بگویند: «استاد ما می‌گوید: «وقت من فرا رسیده است. می‌خواهم با شاگردانم در منزل شما شام پیش را بخوریم.»» **19** شاگردان طبق گفته عیسی عمل کرده، شام پیش را در آنجا تدارک دیدند. **20** شب، عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره نشست. **21** هنگام خوردن شام او به ایشان

را باز کنید!» **22** اما او جواب داد: «براستی به شما می‌گوییم، من شما را نمی‌شناسم!» **23** پس بیدار باشید چون نمی‌دانید در چه روز و ساعتی باز می‌گردم. **24** «ملکوت آسمان را می‌توان با این حکایت نیز تشریح کرد: مردی عزم سفر داشت، پس خدمتگاران خود را فراخواند و به آنان سرمایه‌ای داد تا در غیاب او، آن را به کار بیندازند. **25** به هر کدام به اندازه توانی اش داد: به اولی پنج کیسه طلا، به دومی دو کیسه طلا و به سومی یک کیسه طلا. سپس عازم سفر شد. **26** اولی که پنج کیسه طلا گرفته بود، بدی رنگ مشغول خرید و فروش شد و طولی نکشید که پنج کیسه طلا داشت، همین کار را کرد و دو کیسه طلا دیگر نیز سود برد. **27** ولی سومی که دو کیسه طلا داشت، زمین را کنده و پولش را زیر سنگ مخفی کرد. **28** «پس از مدتی طولانی، ارباب از سفر برگشت و خدمتگاران خود را برای تسویه حساب فراخواند. **29** شخصی که پنج کیسه طلا گرفته بود، پنج کیسه دیگر نیز تحويل داد و گفت: «ای سرور، به من پنج کیسه دادی، این هم پنج کیسه دیگر که سود کرده‌ام.» **30** ارباب به او گفت: «آقین، ای خادم نیک و امین! حال که در امور کوچک امین و درستکار بودی، مستولیتی‌های بیشتری به تو خواهیم سپرد. بیا و در شادی من شریک شو!» **31** «آنگاه خدمتگاری که یک کیسه طلا گرفته بود، جلو آمد و گفت: «سرور، می‌دانستم که آنقدر مرد سخنگیری هستی که از زمینی که چیزی در آن نکاشه‌ای، محصول درو می‌کنی، و از زمینی که بذر در آن نپاشیده‌ای محصول جمع می‌کنی.» **32** پس از ترسیم پول را زیر سنگ مخفی کردم تا مبادا از دست برود. بقیرما، این هم بول تو!» **33** (اما ارباب جواب داد: «ای خادم بدکار و تبلی! تو که می‌دانستی من آنقدر سخنگیریم که از زمینی که چیزی در آن نکاشیم، محصول درو می‌کنم، و از زمینی که بذر در آن نپاشیده‌ای محصول جمع می‌کنم،» **34** پس چرا پول را به صرافان ندادی تا وقتي از سفر بری گردم سودش را بگیری؟» **35** سپس اضافه کرد: «پول این مرد را بگیرید و به آن شخصی بدھید که ده کیسه طلا دارد.» **36** چون کسی که بتواند آنچه را که دارد خوب به کار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می‌شود. ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، آن را هر چقدر هم کوچک باشد از دست خواهد داد. **37** حالا این خدمتگار را که به درد هیچ کاری نمی‌خورد، بگیرید و در تارکی بیندازید، تا در آنجا از شدت گریه، دندانهایش را بر هم بفشارد. **38** «هنگامی که من، مسیح موعود، باشکوه و جلال خود و همراه با تمام فرشتگانم بیایم، آنگاه بر تخت باشکوه خود خواهم نشست.» **39** تمام قومهای روی زمین در مقابل من خواهند ایستاد و من ایشان را از هم جدا خواهیم کرد، همان طور که یک چوپان، گوسفندان را از بزها جما می‌کند؛ **40** گوسفندان را در طرف راست قرار می‌دهم و بزها را در طرف چشم. **41** آنگاه به عنوان پادشاه، به کسانی که در طرف راست متند خواهم گفت: «بایاید ای عزیزان پدرم! بایاید تا شما را در برکات ملکوت خدا سهیم گردانم، برکاتی که از آغاز آفرینش دنیا برای شما آماده شده بود.» **42** زیرا وقتی من گرسنه بودم، شما به من خوارک دادید؛ تشهی بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من

گفت: «براستی به شما می‌گوییم که پکی از شما به من خیانت خواهد کرد.» 48 تسلیم کننده از سوی کاهنان اعظم و مشایخ قوم فرستاده شده بودند.

22 همه از این سخن غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: او یهودا، به همراهان خود گفته بود: «هر که را بیوسم، همان است؛ او را بگیرید.» 49 پس یهودا مستقیم به سوی عیسی رفت و گفت: «سلام استاد!» سخن، من که آن شخص نیستم؟» 50 در پاسخ فرمود: «آن که دستش را با دست من به سوی بشتاب داراز کرد، همان کسی است که به من خیانت می‌کند.» 51 پسر انسان باید بمیرد، همان طور که در کتب مقدس درباره او نوشته شده است. اما وای به حال آنکه او را تسلیم دشمن می‌کند. برای او بهتر می‌بود که هرگز به دنیا نمی‌آمد.» 52 یهودا نیز که بعد به او خیانت کرد، از او پرسید: «استاد، آیا آن شخص متنم؟» عیسی جواب داد: «بله، خودت گفته!» 53 وقتی شام می‌خوردند، عیسی نان را برداشت و شکر نمود؛ سپس آن را تکه‌تکه کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید بخورید، این بدن من است.» 54 پس از آن، جام شراب را برداشت، شکر کرد و به ایشان داده، گفت: «هر یک از شما از این جام بنوشید.» 55 این خون من است که با آن چین کنم، چگونه پیشگویی‌های کتب مقدس جامه عمل خواهند پوشید که می‌فرمایند چنین وقایعی باید رخ دهدند؟» 56 آنگاه رو به آن عده کرد و گفت: «مگر من دزد فواری هستم که با چوب و چماق و شمشیر به سراغم آمده‌اید؟ من هر روز در پرا بر چشمانتان در معبد بودم و به مردم تعلیم می‌دادم؛ چرا در آنجا مرا نگرفتید؟» 57 پس آن گروه، عیسی را به خانه قیافا، کاهن تنها گذاشته، فرار کردند.

58 در آنجا تمام علمای دین و مشایخ یهود جمع بودند. اینها در کتب مقدس پیشگویی کردند. در این گیروار، تمام شاگردان، او را اینجا در کتاب مقدس نشست تا بینند بر سر عیسی چه می‌آید. 59 کاهنان شد و کنار سربازان نشستند. در آنجا تمام علمای دین و مشایخ یهود جمع بودند. اعظم بودند. در آنجا تمام علمای دین و مشایخ یهود جمع بودند. 60 اما پس از زنده شدند، به جلیل خواهم رفت و شما را در آنجا خواهمند. 61 پطرس گفت: «اگر حتی همه تو را تهاجم بگذرانند، من از کارت دور نخواهم شد.» 62 عیسی به او گفت: «باور کن که همین امشب، پیش از بانگ خرmos، تو سه بار مرا انکار کرده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی!» 63 ولی پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد، با تو خواهمند، ولی هرگز تو را انکار نخواهم کرد!» بقیه شاگردان نیز چنین گفتند. 64 پس عیسی با شاگردان خود به یک باغ زیتون رسیدند، که به باع جتیسمانی معروف بود. او به ایشان گفت: «شما اینجا بشنیدید تا من کمی دورتر رفته، دعا کنم.» 65 سپس پطرس و دو پسر زیادی یعنی یعقوب و یوحنا را نیز با خود برد و در حالی که اندوه و اضطراب وجود او را فرا گرفته بود، 66 به ایشان گفت: «از شدت حرث و اندوه، در آستانه مرگ هستم. شما همینجا بمانید و با من بیدار باشید.» 67 سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاد و چنین دعا کرد: «پدر، اگر ممکن است، این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار؛ اما نه به خواهش من، بلکه به خواست تو.» 68 آنگاه نز آن سه شاگرد برگشت و دید که در خوابند. پس به پطرس گفت: «تو نوشتید حتی یک ساعت با من بیدار بمانید؟» 69 این جام از مقابل من برداشته شود، پس آن را در چنین دعا کرد: «پدر، اگر ممکن نیست این جام از مقابل من برداشته شود، پس آن را می‌نوشم. آنچه خواست توست بشود.» 70 وقتی بازگشت، دید که هنوز در خوابند، چون نمی‌توانستند پلکه ایشان را باز نگاه دارند. 71 پس برای بار سوم رفت و همان دعا را کرد.

72 سپس، نزد شاگردان بازگشت و گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون زمان مقرر فرا رسیده است و پسر انسان در چنگ بدکاران گرفتار می‌شود.» 73 پطرس دوباره انکار کرد، و حتی این بقسم خودره، گفت: «من اصلاً این مرد را نمی‌شناسم.» 74 ولی کمی بعد، کسانی که آنچا ایستاده بودند پیش پطرس در حضور همه منکر شد و گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» 75 اندکی بعد، در کنار در، کنیز دیگری به او بخورد و به آنانی که در آنجا بودند گفت: «اين مرد نيز با عیسای ناصری بود.» 76 پطرس دوباره انکار کرد، و حتی این بقسم خودره، گفت: «من اصلاً این مرد را نمی‌شناسم.» 77 ولی کمی بعد، کسانی که آنچا ایستاده بودند پیش پطرس این بار تسلیم کننده من! 78 سخن عیسی هنوز به پایان نرسیده بود که یهودا، از راه رسید. همراه او عده‌ای با شمشیر و چوب و چماق نیز آمده بودند. آنآن

به لعنت کردن و قسم خودن شروع کرد و گفت: «من از خون این مرد، برقی هستم؛ دیگر خودتان نمی‌شناسم». درست در همین هنگام خروس بانگ زد، **75** و پطرس گفتۀ عیسی را به یاد آورد که گفتۀ بود: «پیش از بانگ خروس، تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفت و به تلغیت گردید.

27

خود را شست و گفت: «من از خون این مرد، برقی هستم؛ دیگر خودتان می‌دانید!» **25** جمعیت فریاد زندن: «خونش به گردن ما و فرزندان ما باشد!» **26** پس پیلاسُ، باراباس را برای ایشان آزاد کرد و دستور داد عیسی را پس از شلاق زدن، بیرند و مصلوب کنند. **27** سربازان ابتدا عیسی را به حیاط کاخ فرماندار بردند و تمام سربازان را به دور او جمع کردند. **28** سپس، باباس او را درآوردند و رداگی ارغوانی به او پوشاندند، **29** و تاجی از خار ساخته، بر سر او گذاشتند، و یک چوب، به نشانه عصای سلطنت، به دست راست او دادند و در برابر شاهزاده، با ریشخند می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» **30** پس از آن، به صورتش آب دهان انداختند و چوب را از دستش گرفته، بر سرش زندن. **31** پس از اینکه از مسخره کردن او خسته شدند، شتل را از دوشش برداشته، باباس خودش را به او پوشاندند، و او را بردند تا مصلوبش کنند. **32** در راه، به مردی برخوردند از اهالی قبروان که نامش شمعون بود. او را وادر کردند صلیب عیسی را بر دوش بگیرد و ببرد. **33** وقتی به محلی به نام جلختا که به معنی چمچمه است، رسیدند، **34** سربازان به او شرایط مخلوط به زدای دادند؛ اما وقتی آن را چشید، نخواست بتوشد. **35** سربازان، پس از مصلوب کردن او، بر سر تقصیم لباسهای قرعه انداختند. **36** سپس همان جا در اطراف صلیب به تماشای جان دادن او نشستند. **37** تقصیرنامه او را نیز بالای سرش بر صلیب نصب کردند: «این است عیسی، پادشاه یهود.» **38** دو شورشی را نیز با او به صلیب کشیدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. **39** کسانی که از آنجا را در می‌شدند، سرهای خود را تکان داده، ریشخند کنان **40** می‌گفتند: «تو که می‌خواستی معبد را خراب کنی و در عرض سه روز آن را باز پسازی، خود را نجات بد! اگر واقعاً پسر خدایی، از صلیب پایین یا!» **41** کاهنان اعظم و علمای دین و مشایخ نیز او و مشایخ نیز از راه ریشخند کنان **42** «دیگران را نجات می‌داد اما نمی‌تواند خودش را نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است همین الان از صلیب پایین باید تا به او ایمان بیاوریم؟» **43** او به خدا توکل کرد، پس اگر خدا دوستش دارد، بگذار نجاتش دهد، ریشخند کنان **44** می‌کرد که پسر خداست!» **44** حتی آن دو شورشی نیز که با او مصلوب شده بودند، به او دشنام می‌دادند. **45** آن روز، از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر، تاریکی تمام آن سزمهین را فراگرفت. **46** نزدیک به ساعت سه، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ایلی، ایلی، لَمَّا سَبَقْتَنِي»، یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» **47** بعضی که آنجا ایستاده بودند، تصور کردند که ایلیانی را صدا می‌زنند. **48** یکی از آنان دوید و اسفنجی از شراب ترشیده را بر سر یک چوب گذاشت و نزدیک دهان او برد تا بتوشد. **49** ولی دیگران گفتند: «کاری نداشته باش! بگذار بینیم آیا ایلیا می‌آید او را نجات دهد یا نه؟» **50** آنگاه عیسی فریاد بلند دیگری برآورد و روح خود را تسلیم کرد. **51** در آن لحظه، ناگهان پردهٔ معبد از بالا تا پایین دو پاره شد و چنان زمین لزماً رخ داد که سنگها شکافته، **52** و قبرها باز شدند و بسیاری از مقذیین خدا که مرده بودند، زنده شدند؛ **53** و پس از زنده شدن عیسی، از قبرستان به اورشلیم گفتند و بسیاری ایشان را دیدند. **54** آن افسر رومی و سربازانش که وظیفه نگهبانی از عیسی را بر عهده داشتند، از این زمین لزه و رویدادها و حشمت کردند و گفتند: «برایستی این مرد پسر خدا بود.» **55** عده‌ای از زنان که عیسی را خدمت می‌کردند و به دنبال او از جلیل آمده بودند، در آنچه حضور داشتند و از دور ناظر واقعه بودند. **56** درین ایشان مریم مجده‌لیه، مریم مادر

یعقوب و یوسف، و نیز مادر یعقوب و یوحنا، پسران زیدی، دیده می شدند.
57 هنگام غروب، مردی ژوئنده به نام یوسف که اهل رامه و یکی از بروان عیسی بود،⁵⁸ به حضور پیلاس رفت و از او جسد عیسی را درخواست کرد.
حتی اگر دورترین نقطه دنیا باشد، من همیشه همراه شما هستم!» (aiōn)
9165)

پیلاس دستور داد جسد را در اختیار او قرار دهنده.⁵⁹ یوسف جسد را گرفت و در کتان پاکی پیچید،⁶⁰ و در مقبرهای که به تازگی برای خود در صخره تراشیده بود، جای داد. سپس سنگی بزرگ در مقابل قبر قرار داد و رفت.⁶¹ مریم مجده لیه و آن مریم دیگر در آنجا روبروی قبر نشسته بودند.⁶² روز بعد، پس از مراسم اولین روز پسخ، کاهان اعظم و فرسیان نزد پیلاس رفتند⁶³ و گفتند: «قیان، به یاد داریم که آن فریبکار وقی زنده بود، می گفت: "من پس از سه روز زنده می شرم."»⁶⁴ پس خواهش می کنیم دستور فرمایید قبر را تا سه روز زیر نظر داشته باشند، تا شاگردانش توانند بیایند و جسد او را بذند و ادعای کنند که او زنده شده است! اگر موفق به این کار شوند، وضع بدتر از اول امشی شود.⁶⁵ پیلاس گفت: «چرا از نگهبانان معبد استفاده نمی کنید؟ آنان خوب می توانند از قبر محافظت کنند.»⁶⁶ پس رفتند و سنگ در قبر را مهرو موم کردند و نگهبانان گماشتند تا کسی به قبر نزدیک نشود.

28

بعد از شبّات، صبح زود روز یکشنبه، مریم مجده لیه و آن مریم دیگر به سر قبر رفتند.² ناگهان زمین لزه ای شدید رخ داد، زیرا یکی از فرشتگان خداوند از آسمان پایین آمد، به سوی مقبره رفت و سنگ دهانه آن را به کناری غلستاند و بر آن نشست.³ صورت فرشته می درخشید و لیاسه مثل برق سفید بود.⁴ نگهبانان با دیدن او به شدت ترسیده، لزان شدند و همچون مرده، بی حرکت بر زمین افتادند.⁵ فرشته به زنان گفت: «ترسید! می دانم به دنبال عیسای مصلوب می گردید؛⁶ او اینجا نیست! همان طور که خودش گفته بود، زنده شده است. بیایید و جایی که جسد او را گذاشته بودند، به چشم خود ببینید.⁷ و اگر عن شتابان رفته، به شاگردانش بگویید که او زنده شده است و به جلیل می رود تا ایشان را در آنجا ببینند. فراموش نکنید این پیغام را به آنان برسانید.⁸ زنان با ترسی آمیخته با شادی بسیار از قبر خارج شدند و شتابان به سراغ شاگردان رفتند تا پیغام فرشته را به ایشان بدهند.⁹ در همان حال که می دیدند، ناگهان عیسی را در مقابل خود دیدند! او گفت: «سلام!» زنها به پاهای او افتادند و او را پرستش کردند.¹⁰ عیسی به ایشان فرمود: «ترسید! بروید و به برادران من بگویید که هر چه زودتر به جلیل بروند تا مرا در آنجا ببینند.¹¹ زنان هنوز به شهر نرسیده بودند، که چند نگهبان از سر قبر، خود را به شهر رسانند و به کاهان اعظم جریان را گفتند.¹² آنها نیز پس از دیدار و مشورت با مشایخ، پول زیادی به نگهبانان داده،¹³ گفتند: «بگویید، "شاگردان عیسی شبانه آمدند و وقتی ما در خواب بودیم، جسد او را دیدندند."»¹⁴ اگر این موضوع به گوش فرماندار برسد، ما جوابش را خواهیم داد تا مشکلی برای شما ایجاد نشود.¹⁵ نگهبانان رشوه را گرفتند و خبر دروغ را شایع کردند، به طوری که هنوز هم که هنوز است، یهودیان این قصه را باور می کنند.¹⁶ پس یارده شاگرد عیسی به جلیل رفتند و بر کوهی که عیسی گفته بود، جمع شدند.¹⁷ وقتی عیسی را در آنجا دیدند، او را پرستش کردند، ولی بعضی از ایشان شک داشتند که او همان عیسی باشد.¹⁸ آنگاه عیسی جلو آمد و به ایشان فرمود: «تمام اختیارات در آسمان و زمین به من داده شده است.¹⁹ پس بروید و تمام قومها را شاگرد من سازید و ایشان را به

فهمید که چه فکر می‌کنند، پس رو به ایشان کرده، فرمود: «چرا در دل خود چنین می‌اندیشید؟⁹ گفتن کدام یک به این مفلوج آسانتر است، اینکه بگویم «گناهات آمرزیده شد،» یا اینکه بگویم «برخیز و تشك خود را بردار و راه برو؟»¹⁰ پس اکنون به شما ثابت می‌کنم که پسر انسان در این دنیا، اقتدار آرزوش گناهان را دارد، «آنگاه رو به مرد افیض کرد و گفت: **۱۱** «برخیز و بسترت را جمع کن و به خانه برو!»¹¹ افیج از جا پرید و بلافضله بستر خود را جمع کرد و در مقابل چشمانت حیرت‌زده مردم، از آن خانه خارج شد. همه خدا را شکر می‌کردند و به یکدیگر می‌گفتند: «تا به حال چنین چیزی ندیده بودیم!»¹² عیسی بار دیگر به ساحل دریا رفت و مردم دور او حلقه زدن. عیسی نیز ایشان را تعلیم می‌داد.¹³ سپس هنگامی که می‌رفت، لاوی پسر حلفی را دید؛ او مأمور جمع‌آوری باج و خراج بود و در محل کارش نشسته بود. عیسی به او فرمود: «بیا و از من پیروی کن.» لاوی نیز بلافضله به دنبال عیسی به راه افتاد.¹⁴ **۱۵** روزی عیسی و شاگردانش در ضیافتی در خانه لاوی، بر سر سفره نشسته بودند. سپایر از باجگیران و اشخاص بدنام شهر نیز میهمان او بودند. (در میان پیروان عیسی، تعداد این گونه اشخاص زیاد بود).¹⁶ اما بعضی از علمای دین که فریسی بودند، وقتی عیسی را دیدند که با باجگیران و سایر گناهکاران سر یک سفره نشسته است، به شاگردان او گفتند: «چرا او با این اشخاص پست غذا می‌خورد؟»¹⁷ وقتی عیسی سخن آنان را شنید به ایشان فرمود: «بیماران نیاز به پرشک دارند، نه تندرستان! من آدمهای تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم، نه آنایی را که خود را عادل می‌پندازند!»¹⁸ پیروان یحیی و نیز فریسیان عادت داشتند به طور مرتبت روزه بگیرند، پس عده‌ای نزد عیسی آمدند و از او پرسیدند: «چرا شاگردان یحیی و شاگردان فریسیان روزه می‌گیرند، اما شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»¹⁹ عیسی به ایشان فرمود: «آیا ممکن است میهمانان جشن عروسی تا زمانی که داماد با ایشان است، روزه بگیرند؟ تا وقتی داماد با آنهاست نمی‌توانند روزه بگیرند.²⁰ اما روزی خواهد آمد که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، و در آن زمان، روزه خواهند گرفت.²¹ «هیچ کس لباس پوسیده را، با پارچه‌ای نو که هنوز آب رنفه، وصله نمی‌کند، زیرا وقتی آن وصله آب رفت، از آن لباس کهنه جدا می‌گردد، و پارگی آن بدتر می‌شود.²² همچنین، کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد، چون شراب مشکهای را پاره می‌کند؛ آنگاه هم شراب و هم مشکهای از بین می‌روند. شراب تازه را باید در مشکهای تازه ریخت.²³ در یکی از روزهای شبایت، عیسی و شاگردانش از میان کشتارهای گندم می‌گذشتند. در همان حال که می‌رفتند، شاگردان خوشهای گندم را می‌چیزد تا بخورند.²⁴ فریسیان به عیسی گفتند: «چرا شاگردان تو با خوشه‌چیزی در روز شبایت، احکام مذهبی را زیر پا می‌گذارند.»²⁵ اما عیسی پاسخ داد: «مگر تا به حال در کتب مقدس نخوانده‌اید که وقتی داود و پادشاه و بارانش گرسنه و محتاج بودند، چه کردند؟²⁶ زمانی که آیاتار، کاهن اعظم بود، او وارد معبد شد و با خوردن نان حضور، احکام مذهبی را زیر پا گذاشت، زیرا فقط کاهنان اجازه داشتند از آن نان بخورند. او از این نان به بارانش نیز داد.²⁷ سپس افروزد: «روز شبایت برای انسان به وجود آمد، نه انسان برای روز شبایت.²⁸ بنابراین، پسر انسان حتی صاحب اختیار شبایت نیز هست.»

می شنود، **۱۹** اما نگرانی های زندگی، رزق و برق ثروت و هوس چیزهای دیگر در او رسوخ کرده، کلام خدا را در او خفه می کنید، و هیچ نمری به بار نمی آید. **(aiōn) ۲۰** و اما زمین خوب بیانگر کسانی است که کلام خدا را می پذیرند و محصولی به بار می آورند که سی، یا شصت یا صد بابر آن چیزی است که کاشته شده بود. **۲۱** سپس از ایشان پرسید: «چراگی را که روشن می کنند، آیا زیر کاسه یا تخت می گذارند؟ نه، بلکه آن را روی پایه می گذارند تا نوش بر همه بتابد. **۲۲** همین طور نیز هر چه پوشیده است روزی عیان خواهد شد، و هر چه مخفی است ظاهر خواهد شد. **۲۳** هر که گوش شووا دارد، بشنوید.» **۲۴** سپس ادامه داد: «به آنچه می شنوید، خوب توجه کنید! زیرا هر چه دقیقت کوش کنید، درک بیشتری به شما عطا خواهد شد، و بیشتر نیز دریافت خواهد کرد. **۲۵** چون کسی که بتواند آنچه را که دارد خوب به کار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می شود. ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، آن را هر چقدر هم کوچک باشد از دست خواهد داد.

۲۶ «حال، داستان دیگری تعریف می کنم تا بداند ملکوت خدا چگونه است: کشاورزی در مزرعه اش بذر پاشید و رفت. **۲۷** روزها گذشت و کم کم بذر سبز شد و رشد کرد بدون آنکه کشاورز بداند چگونه این امر اتفاق افتاد. **۲۸** زیرا زمین بدون کمک کسی، خودش بذر را به شمر می آورد. یعنی اول ساقه پالا می آید، بعد خوش درست می شود، و بعد از آن دانه کامل در خوش پدید می آید. **۲۹** وقتی به شمر رسید، کشاورز داس را برمی دارد تا محصول را درو کند. **۳۰** سپس گفت: «چطور می توانم ملکوت خدا را برای شما تشریح کنم؟ با چه مثلی آن را بایتان شرح دهم؟ **۳۱** مانند دانه خردل است که گرچه یکی از کوچکترین دانه هاست که در زمین می کارند، **۳۲** ولی وقتی کاشته شد، از همه گیاهان بزرگتر می شود و شاخه های بلند می آورد، به طوری که پرندگان می توانند زیر سایه اش آشیانه بسازند.» **۳۳** او پیام خدا را آنچا که مرمد می توانستند بفهمند، به صورت داستان و با مثالهای بسیار برای ایشان بیان می کرد. **۳۴** در واقع عیسی همیشه به صورت داستان و مثل به مردم تعلیم می داد. ولی وقتی با شاگردانش تها می شد، معنی تمام آنها را برای ایشان شرح می داد. **۳۵** غروب آن روز، عیسی به شاگردانش فرمود: «به آن طرف دریاچه پریم». **۳۶** پس آن عده ای را که در ساحل گرد آمده بودند، روانه کردند و با همان قابقی که عیسی در آن نشسته بود، به راه افتادند. البته عده ای نیز با فاقیه های دیگر همراهشان رفتند. **۳۷** چیزی نگذشت که توفاتی شدید درگرفت. امواج سهمگین، قایق را آتچان در هم کوپید که نزدیک بود از آب پر شده، غرق شود. **۳۸** اما عیسی در انتهای قایق آسوده خاطر، سر را بر بالشی گذاشته و خوابیده بود. شاگردان سراسیمه او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، به فکر ما نیستی؟ ما غرق می شویم!» **۳۹** او برخاست و بر پاد نهیب زد و به دریا فرمان داد: «ساخت شو! آرام باش!» همان لحظه باد از وزیدن بازیستاد و آرامشی کامل پدید آمد. **۴۰** عیسی به شاگردانش فرمود: «چرا اینقدر ترسیده وجودشان را فرا گرفته بود، به یکدیگر می گفتند: «ایشان در حالی که ترس سراسر بودید؟ آیا هنوز هم به من اعتماد ندارید؟» **۴۱** ایشان در حالی که ترس سراسر دریا هم از او فرمان می بردند!»

۵ به این ترتیب به آن طرف دریاچه، به سرزمین چراسیان رسیدند. **۲** هنگامی که عیسی پا به ساحل گذاشت، شخصی که گرفتار روح پلید بود از شود و اموال او را غارت کنید؟ فقط شخصی نیرومندتر از او می تواند چنین کنند، کسی که بتواند او را بینند و بعد خانه اش را غارت کنند. **۲۸** عین حقیقت را به شما می گویم که هر گاه و کفری قابل بخشش است، **۲۹** اما هر که به روح القدس کفر کوید، هرگز آمزیده نخواهد شد و بار این گاه تا ابد بر دوش او خواهد ماند.» **(aiōn) ۳۰** عیسی این را به این علت گفت که مردم به جای اینکه معجزات او را ناشی از قدرت روح القدس بدانند، می گفتند که او به قدرت شیطان معجزه می کند. **۳۱** آنگاه مادر و برادران عیسی آمدند و بیرون استاده، کسی را فستانتد تا او را خبر کنند. **۳۲** در حالی که عیسی در میان عده ای نشسته بود، به او پیغام داده، گفتند: «مادر و برادرانت بیرون منتظر هستند.» **۳۳** در پاسخ ایشان فرمود: «مادر من کیست؟ برادرانم چه کسانی هستند؟» **۳۴** و نگاهی به آنایی که در اطرافش نشسته بودند انداخت و فرمود: «اینها هستند مادر و برادران من.» **۳۵** هر که خواست خدا را بهجا آورد، برادر و خواهر و مادر من است.»

۴

بار دیگر عیسی در کار دریاچه به تعیین مردم پرداخت و گروهی دور او جمع شدند، به طوری که مجبر شد سوار قایقه شود و کمی از ساحل فاصله بگیرد و از همان جا با مردم سخن بکوید. **۲** او مطالع بسیار را به شکل مکل به مردم می آموخت، مانند این مقل: **۳** «گوش کنید! روزی کشاورزی رفت تا در مزرعه اش بذر پکارد. **۴** هنگامی که بذر می پاشید، مقداری از بذرها در جاده افتادند و پرنده ها آمده، آنها را از آن زمین خشک پرداشتند و خوردن. **۵** بعضی روی حاکی افتادند که زیرش زمین سنگلاخ بود. بذرها روی آن خاک کم عمق، خیلی زود سبز شدند. **۶** ولی وقتی خوشبید برآمد، همه سوختند و از بین رفند، چون ریشه عمیقی نداشتند. **۷** بعضی دیگر از بذرها لایای خارها افتادند، و خارها رشد کرده، آن گیاهان طرف را خفه کردند و نگذاشتند ثمری بدھند. **۸** اما مقداری از بذرها در زمین خوب افتادند و جوانه زدند و محصول به بار آوردن، محصولی سی یا شصت یا صد برابر آنچه کاشته شده بود.» **۹** سپس گفت: «هر که گوش شووا دارد، بشنوید!» **۱۰** پس از آن، وقتی آن دوازده نفر و سایر پیروانش با او تنها بودند، از او رسیدند: «منتظر از این داستان چه بود؟» **۱۱** عیسی جواب داد: «درک اسرار ملکوت خدا به شما عطا شده. اما برای آنانی که از من پیروی نمی کنند، باید همه چیز را به صورت مقل بیان کرد، **۱۲** تا این نوشته کتب مقدس تحقق یابد که: «وقتی آنچه را انجام می دهم، بیبینند، آن را نخواهند فهمید. وقتی آنچه را که می گویم، بشنوند، آن را درک نخواهند کرد. اگر نه، نزد من بازی گردند و آمزیده می شوند.» **۱۳** سپس به ایشان گفت: «اگر منظور این مقل را درک نکردید، مثالهای دیگر را که خواهم گفت، چگونه خواهید فهمید؟ **۱۴** منظور از کشاورزی کسی است که پیام خدا را مانند بدر در دل مردم می کارد. **۱۵** آنچه خشک که بعضی بذرها بر آن افتاد، بیانگر کسانی است که پیام خدا را می شنوند، ولی چون قلبیشان سخت است، شیطان می آید و آنچه را که کاشته شده است می باید. **۱۶** حاکی که زیرش سنگ بود، بیانگر کسانی است که پیام خدا را می شنوند و بی درگز آن را با شادی می بینند. **۱۷** اما چون ریشه ندارند، زیاد دوام نمی آورند. اینها گرچه اول خوب پیش می روند ولی همین که به خاطر کلام آزار و اذیتی بیبینند، فوری ایمان خود را از دست می دهند. **۱۸** زمینی که از خارها پوشیده شده بود، حالت کسی را نشان می دهد که کلام را

کار را کرد و فوری خونریزی اش قطع شد و خود نیز متوجه شد که شفا یافته است. **30** عیسی نیز همان لحظه درک کرد که از او نیروی شفایخشی صادر شد. پس به اطراف نگاهی کرد و پرسید: «چه کسی به لباس من دست زد؟» **31** شاگردانش با تعجب به او گفتند: «می‌بینی که از همه طرف به تو فشار می‌آورند، و می‌پرسی چه کسی به تو دست زد؟» **32** ولی عیسی همچنان به اطراف نگاه می‌کرد تا کسی را که به لیاسش دست زده بود، پیدا کند. **33** آن زن که می‌دانست چه اتفاقی پرا برایش افتاده، با ترس و لرز پیش آمد و در مقابل پاهای عیسی به زمین افتاد و گفت که چه کردۀ است. **34** عیسی به او گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده! به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!» **35** عیسی هنوز با آن زن سخن می‌گفت که عده‌ای از خانه‌ی یاپیوس باش! **36** عیسی این را شنید، به یاپیوس گفت: «ترس! فقط ایمان می‌دهی؟» **37** این را گفت و اجاهه نداد غیر از پطرس، یعقوب و یوحنا داشته باش! **38** وی به خانه‌ی یاپیوس رسیدن، دیگر همراهش به خانه‌ی یاپیوس بود. **39** عیسی دیدن عددی پویشانحال، با صدای بلند شیون و زاری می‌کنند. **40** عیسی دیدن عددی ایشان فرمود: «چرا گریه و زاری راه اندامخانه‌اید؟ دختر نمده، داخل شد و به ایشان فرمود: «اما آنها به او خنبدیدند، وی عیسی همه را یاپیون فقط خواهید است.» **41** عیسی دستش را گرفت و فرمود: «تالیتا، کوم!»، یعنی «ای دختر کوچک، به تو می‌گویم بربخیز!» **42** آن دختر که دوازده سال بیشتر نداشت، فوری پرخاست و شروع به راه رفتن کرد. پدر و مادرش با دیدن این معجزه، غرق در حیرت و شگفتگی شدند. **43** عیسی با تأکید بسیار به ایشان فرمود که ماجرا را به کسی نگویید، و گفت به دختر غذا دهد.

6 آنگاه عیسی از آن دیار روانه شد و همراه شاگردانش به ناصره، شهری که در آن پیزگ شده بود، بازگشت. **2** روز شبات به کنیسه رفت و به تعلیم دادن پرداخت. بسیاری از مردم با شنیدن سخنان او غرق در شگفتگی شده، می‌گفتند: «این مرد همه این حکمت و قدرت معجزات را از کجا به دست آورده است؟ **3** او که همان نجّار است و مادرش مزیم و برادرانش هم یعقوب و یوشوا و یهودا و شمعون هستند؛ خواهارانش نیز در میان ما زنگی می‌کنند.» و بدین ترتیب به او حساسیت و وزیده، بی احترامی کردند. **4** عیسی به ایشان فرمود: «بنی همه جا مورد احترام است، جز در وطنش و در میان خویشان و خانواده خود.» **5** او توانست معجزه بزرگی در آن شهر انجام دهد چون مردم به او ایمان نداشتند، فقط دست خود را بر چند بیمار گذاشت و ایشان را شفا پیششید. **6** عیسی نمی‌توانست باور کند که همشهریان او تا این حد بی ایمان باشند. آنگاه عیسی به دهکده‌های مختلف رفت، به تعلم دادن مردم پرداخت. **7** او دوازده شاگرد خود را فرا خواند و ایشان را دو به دو فرستاد و به ایشان اقتدار داد تا ارواچ پلید را از مردم بیرون کنند. **8** در ضمن به ایشان فرمود: «جز چوبیدستی چیزی همراه خود نباید. نه خوارک، نه کوله‌بار، نه پول در کمریند خود، **9** و نه حتی کفش و لباس اضافی. **10** به ره خانه‌ای که وارد شنید، تا هنگام ترک آن محل، در آن خانه بمانند. **11** اگر در جایی شما را پنداشته و حاضر نبودند به سخنانان گوش دهند، از آنچا بیرون بروید و گرد و خاکی را که از آن ده بر پاهایتان نشسته است پاک کنید، تا نشان دهید که

آن چه فرصتی را از دست داده‌اند.» **12** پس ایشان رفته، همه مردم را به توبه از گناهان دعوت کردند. **13** ایشان روحچای پاییز زیادی را بیرون کردند و بیماران بسیاری را با روغن تدهین کرده، شفا دادند. **14** طولی نکشید که خبر کارهای عیسی به گوش هیرودیس پادشاه رسید زیرا همه جا گفتگو درباره معجزات او بود. بعضی می‌گفتند: «ای شک، این همان یمی‌ای تعمیل‌دهنده است که زنده شده، و به همین دلیل است که می‌تواند چنین معجزاتی انجام دهد.» **15** عده‌ای نیز بر این گمان بودند که او همان ایلای نبی است که ظهور کرده است. دیگران نیز می‌گفتند که او پیامبر است مانند پیامبر بزرگ گذشته. **16** اما هیرودیس می‌گفت: «نه، این باید همان یحیی باشد که من سرش را از تن جدا کردم، و حالا دوباره زنده شده است.» **17** ماجرا از این قرار بود که هیرودیس سیازانی فرستاده، یحیی را دستگیر کرده و به زنان انداخته بود، به خاطر هیرودیا که زن فلیپ، برادر هیرودیس بود، و حالا هیرودیس او را به زنی گرفته بود. **18** یحیی به هیرودیس گفتنه بود: «ازدواج تو با هیرودیا، همسر برادرت فلیپ، کار درست نیست.» **19** هیرودیا از یحیی کنیه به دل داشت و می‌خواست او را بکشد، اما این کار بدون اجازه هیرودیس ممکن نبود. **20** هیرودیس به یحیی احترام می‌گذاشت چون می‌دانست که او مرد نیک و مقدوسی است؛ بنابراین، از او حمایت می‌کرد و هرگاه با یحیی سخنان او را بشنوید. **21** اما سرانجام فرست مناسی برای هیرودیا پیش آمد. به این ترتیب که هیرودیس در روز تولد خود، ضایقانی ترتیب داد و همه دریاریان و فرماندهان و بزرگان ایالت جلیل را دعوت کرد. **22** آنگاه دختر هیرودیا وارد پادشاه برای او قسم خورد و گفت: «هر چه می‌خواهی بگو تا به تو بدهم.» **23** و نیز سوگند خود را گفت: «هر چه از من بخواهی، حتی نصف مملکتم را، به تو خواهم داد.» **24** دختر بی درنگ نزد مادرش رفت تا با او مشورت کند. مادرش نیز به او گفت: «سر یحیی را درخواست کن!» **25** دختر با عجله برگشت و درخواستش را به پادشاه گفت: «از تو می‌خواهم سر یحیی تعمید‌دهنده را همین الان در یک طبقه من بدھی.» **26** پادشاه از گفته خود سخت پیشمان شد، اما چون در حضور مهمانانش قسم خورده بود، نتوانست درخواست او را رد کند. **27** یکی از جلادان را به زنان فرستاد تا سر یحیی را از تن جدا کند و براش بیاورد. **28** جلادان نیز به زنان رفت و سر یحیی را برد و آن را در پک سینی برای دختر آورد. او نیز سر بزیده را نزد مادرش برد. **29** هنگامی که شاگردان یحیی از ماجرا باخبر شدند، آمدند و بدن او را برد، به خاک سپرندند. **30** پس از مدتی، رسولان نزد عیسی برگشتهند و او را از کارهایی که کرده و تعالیمی که داده بودند آگاه ساختند. **31** عیسی به ایشان گفت: «بیایید از غوغای جمیعت کمی دور شویم و استراحت کنیم.» رفت و آمد مردم آنقدر زیاد بود که حتی فرست نمی‌کردند چیزی بخورند. **32** پس سوار قایقی شدند تا به جای خلوتی بروند. **33** وقتی مردم دیدند که ایشان می‌روند، در کنار دریا آتفندر دویدند تا به مقصد ایشان فقط یک نمونه از قوانین و مقررات بسیاری است که طی سالیان دراز به جا آورده‌اند و هنوز به آن ساخت پایانید می‌باشند. نمونه دیگر، شستن پاله‌ها، دیگها و کاسه‌های است. **5** پس فریسان و علمای دین از عیسی پرسیدند: «چرا شاگردان این سنت قدیمی ما را رعایت نمی‌کنند و پیش از غذا، دستهای

بازگشت. **32** در آنجا مردی را پیش او آوردن که کر بود و در ضمن لکن بازیان هم داشت. آنان تمام کردند تا عیسی دستهایش را بر سر او بگذارد و او را شفا دهد. **33** عیسی او را از میان جمعیت به گوشاهی برد و انگشتانش را در گوش او گذاشت و آب دهان انداخت و به زبان مرد مالید. **34** عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و آهی کشید و گفت: «باز شو!» **35** بالا فاصله آن مرد شفا یافت و توانست به خوبی بشنو و صحبت کند. **36** عیسی به مردم فرمود که به کسی چیزی نگویند. اما هر چقدر بیشتر ایشان را داغن عنی می‌کرد، بیشتر خبر را پخش می‌کردند، **37** چون این معجزه تأثیر عمیقی بر آنها گذاشته بود. ایشان به یکدیگر می‌گفتند: «کارهای این مرد چه عالی است. حتی کرو لال را نیز شفا می‌بخشد.»

8 در یکی از همان روزها، بار دیگر جمعیت انبوه نزد او جمع شدند و باز خوارکشان تمام شد. عیسی شاگردان خود را فرا خواند و به ایشان فرمود: **2** «دلم به حال این مردم می‌سوزد، الان سه روز است که با من هستند و دیگر چیزی برایشان نمانده تا بخورند. **3** اگر ایشان را گرسنه به خانه‌هایشان بفرستم، مطمئناً در راه ضعف خواهند کرد، چون بعضی از ایشان از راه دور آمدنداند... **4** شاگردانش با تعجب گفتند: «هر این بیان از کجا می‌توانیم برای سیر کردن آنها تان تهیه کنیم؟» **5** عیسی پرسید: «قدّر نان دارید؟» جواب دادند: «هفت نان!» **6** پس به مردم فرمود تا بر زمین بنشینند. سپس هفت نان را گرفت و خدا را شکر نمود و تکه‌تکه کرد، به شاگردانش داد. ایشان نیز نانها را به مردم دادند. **7** چند ماهی کوچک نیز پیدا کردند. ماهی‌ها را نیز برکت داد و به شاگردانش فرمود تا بین مردم تقسیم کنند. **8** مردم همه خوردند و سیر شدند. سپس شاگردان هفت زنبیل پر از خردۀ‌های باقی مانده برشاشتند. **9** تعداد افزاد در آنجا حدود چهار هزار نفر بود. سپس عیسی جماعت را مخصوص کرد، **10** و بالا فاصله همراه شاگردانش سوار قایق شد و به ناحیه دلمانوته رفت. **11** وقتی فریسان از آمدن عیسی باخبر شدند، گرد آمدند تا با او به بحث و مجادله بپردازنند. آنها برای آزمایش او، آبیتی آسمانی از او خواستند تا اقتدار خود را ثابت کند. **12** عیسی آهی از دل برآورد و گفت: «چرا این نسل دائم در بی آیت هستند؟ براستی به شما می‌گویم، هیچ آیتی به آنها نخواهم داد!» **13** پس ایشان را ترک گفت و سوار قایق شد و به آن طرف دریاچه رفت. **14** ولی شاگردان قبل از حرکت، فراموش کردند به انداره کافی با خود نان بردازند و در قایق فقط یک نان داشتند. **15** در همان حال که در دریاچه پیش می‌رفتند، عیسی به ایشان هشدار داد و گفت: «مواظب باشید و از خمیرمایه فریسی‌ها و خمیرمایه هیرودیس خود را دور نگه دارید.» **16** پس شاگردان در این باره که نان با خود نباورده‌اند شروع به بحث با یکدیگر کردند. **17** عیسی بی پر که با یکدیگر درباره چه گفتمکو می‌کنند. پس گفت: «چرا در این باره بحث می‌کنید که نان ندارید؟ آیا هنوز هم نمی‌بینید و نمی‌فهمید؟ آیا دلخان آنقدر سخت است که نمی‌توانید درک کنید؟ **18** شما که چشم دارید، پس چرا نمی‌بینید؟ چرا گوشها بیان را باز نمی‌کنید تا بشنوید؟ **19** آیا فراموش کردید چطور پیچ هزار نفر را پینچ نان سیر کردم؟ چند سید بپر از باقیمانده‌ها برداشید؟» جواب دادند: «دوازده سید.» **20** گفت: «وقتی با هفت نان، چهار هزار نفر را سیر کردم، چند زنبیل از خردۀ‌ها جمع کردید؟» گفتند: «هفت زنبیل!» **21** گفت: «آیا هنوز هم درک

خود را نمی‌شوند؟ آنها با دستهای نجس غذا می‌خورند.» **6** عیسی در پاسخ ایشان فرمود: «ای ریاکاران، اشیای نبی در وصف شما چه خوب گفته که؟» این قوم با زیان خود مرا تکریم می‌کنند، اما دلشان از من دور است. عبادت آنان باطل است زیرا رسوم بشری را به جای احکام الهی به مردم تعلیم می‌دهند. **8** چون شما دستورهای مهم خدا را کنار گذاشته‌اید و آداب و رسوم خود را جانشین آن ساخته‌اید. **9** حتی حاضرید احکام خدا را زیر پا بگذارید تا آداب و رسوم خودتان را حفظ کنید. **10** برای مثال، موسی از طرف خدا این دستور را به شما داد که «پدر و مادر خود را گرامی بدار، و نیز» هر که به پدر و مادر خود ناسزا بگوید، باید کشته شود. **11** اما شما می‌گویید که هیچ اشکالی ندارد اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید: «بیخشنید، نمی‌توانم به شما کمک کنم، چون آنچه می‌باشد به شما بدhem، در راه خدا صدقه داده‌ام.» **12** و به این ترتیب، به او اجازه می‌دهید نسبت به پدر و مادر محتاجش بی‌اعتنا شود. **13** شما با این کارهای فرمان خدا را زیر پا می‌گذارید تا سنت خود را به دیگران منتقل کنید و از این گونه کارهای بسیار انجام می‌دهید. **14** آنگاه عیسی مردم را نزد خود فرا خواند و فرمود: «همه شما خوب گوش دهید و سعی کنید به فهمید. **15** آنچه انسان را نجس می‌سازد، چیزهای نیست که وارد بدنش می‌شود. بلکه آنچه از دل او بیرون می‌آید، همان است که او را نجس می‌سازد. **16** هر که گوش شنوا دارد، بشنو!» **17** وقتی عیسی وارد خانه‌ای شد تا از جمعیت دور باشد، شاگردان مقصود او را از این گفته جویا شدند. **18** عیسی به ایشان فرمود: «آیا شما نیز درک نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که آنچه می‌خورید، به روحتان لطمه‌ای نمی‌زند و آن را نجس نمی‌آید؟ **19** زیرا خوارک با قلب و روح شما کاری ندارد، بلکه از معدة شما عبور می‌کند و دفع می‌شود.» (با این گفته، عیسی نشان داد که هر نوع خوارک، پاک و حلال است). **20** سپس افزود: «آنچه از درون انسان بیرون می‌آید، آن است که او را نجس می‌سازد. **21** چون اینهاست که از وجود و دل انسان بیرون می‌آید؛ فکرهای پلید، روابط نامشروع، دردی، آدمکشی، زنا، **22** طمع، شرات، فرب و تقلب، هرزگی، حسادت، بدگویی و غیبت، خودپسندی و هرگونه حمact دیگر. **23** تمام این چیزهای شرم آور از وجود و قلب انسان سرچشمه می‌گیرند و انسان را نجس ساخته، او را از خدا دور می‌کنند. **24** آنگاه عیسی ایالت جلیل را ترک گفتند، به نواحی صور رفت. او وارد خانه‌ای شد و نمی‌خواست کسی متوجه آمندنش گردد؛ ولی میسر نشد، چون مانند همیشه خبر ورودش فوری در همه جا پیچید. **25** همان موقع، زنی نزد او آمد که دختر کوچکش گرفتار روحی پاید بود. او خبر معجزات عیسی را شنیده بود. از این رو آمد و بر پاهای عیسی افتاد، **26** و التمس کرد که فرزندش را از شر آن روح پلید نجات دهد. این زن اهل فیضیه سوریه و غیریهودی بود. **27** عیسی به او گفت: «من باید نخست قوم خود، یعنی یهودیان را باری کنم. درست نیست که نان را از دست فرزندان بگیریم و جلوی سگها بیندازیم.» **28** زن جواب داد: «درست است، سرۆم. ولی سگها هم از خردۀ‌های نان فرزندان می‌خورند.» **29** عیسی گفت: «آفین، نیکو پاسخ گفته. به خاطر همین پاسخ، دخترت را شفا می‌بخشم. به خانه‌ات برگرد! روح پلید از دخترت بیرون رفته است.» **30** هنگامی که زن به خانه‌اش رسید، دید دخترش آرام بر تخت دراز کشیده و روح پلید از او بیرون رفته است. **31** سپس عیسی از صور به صیدون رفت و از راه دکاپولیس به طرف دریاچه جلیل

نمی کنید؟» **22** هنگامی که به بیت صیدا رسیدند، مرد کوری را نزد او آوردند و از او خواهش کردند که بر او دست بگذارد و شفایش دهد. **23** عیسی دست آن مرد را گرفت و از ده بیرون بر، آب دهان به چشمهاش او مالید و دستهای خود را بر چشمان او گذاشت و از او پرسید: «چیزی می بینی؟» **24** مرد به اطراف نگاه کرد و گفت: «می بینم، ولی نه کاملاً خوب. مردم را مثل تنه درختان می بینم که راه می روند.» **25** عیسی بار دیگر دستهایش را روی چشمان آن مرد گذاشت. آنگاه چشمان وی باز شد و بینای خود را بازیافت. **26** عیسی او را به سوی خانه و خانواده اش فرستاد و فرمود که وارد هکده نشود. **27** عیسی با شاگردان خود، ایالت جلیل را ترک گفت و به دهات قیصریه فیلیپی رفت. درین راه از ایشان پرسید: «مردم دریاره من چه نظری دارند؟ به نظر آنها من که هستم؟» **28** شاگردان جواب دادند: «بعضی ها می گویند که همان بیجای تعییدهندۀ هستی؛ عده‌ای هم می گویند که ایلیا یا یکی دیگر ایامبران هستی که دویاره ظهور کرده است.» **29** پرسید: «شما چه می گوید؟ به نظر شما من که هستم؟» پطرس جواب داد: «تو مسیح هستی.» **30** ولی عیسی به ایشان دستور اکید داد که دریاره او چیزی به کسی نگویند. **31** آنگاه عیسی به ایشان گفت که لازم است پسر انسان آزار سپیار بینند و از طرف مشایع و کاهان اعظم و علمای دین محکوم شده، کشته شود، اما پس از سه روز زنده خواهد شد. **32** وقتی عیسی این مطلب را آشکارا بیان کرد، پطرس او را به کناری کشید و به او گفت که نایاب چینین سخنانی بر زبان بیاورد. **33** عیسی برگشت و نگاهی به شاگردان کرد؛ سپس با لحنی تند به پطرس فرمود: «دور شو از من ای شیطان! تو با دید انسانی به این موضوع نگاه می کنی، نه با دید خدایی.» **34** آنگاه شاگردان و مردم را فراخواند و فرمود: «اگر کسی از شما بخواهد پیرو من باشد باید از خودخواهی دست بزدارد و صلب خود را بر دوش گیرد و مرا پیروی کند. **35** هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که جانش را به خاطر من و به خاطر انجیل از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. **36** چه فایده که انسان تمام دنیا را برپید، اما جانش را از دست بدهد؟ **37** مگر چیزی با ارزشتر از جان او پیدا می شود؟ **38** و اگر کسی در این روزگار فاسد و پر از گناه از من و از سخنان من عار داشته باشد، پسر انسان نیز هنگامی که در جلال پدر خود، با فرشتگان مقدس بازگردد، از او عار خواهد داشت.

9 عیسی به شاگردان خود فرمود: «یقین بدانید که در اینجا کسانی ایستاده اند که تا آمدن قدرتمند ملکوت خدا را نبینند، نخواهند مرد.» **2** شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشت و آن را بر فراز کوهی بالند، به خلوت برد. در آنجا، ظاهر عیسی در مقابل چشمان ایشان دگرگون شد **3** و لباسش درخشان و بسیار سفید شد، چنانکه هیچ کس بر روی زمین نمی تواند لباسی را آنقدر سفید بشوید. **4** آنگاه ایلیا و موسی ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. **5** پطرس شنگفت زده گفت: «استاد، چه خوب است ما اینجا هستیم! بگذار سه سایان سازنیم، یکی برای تو، یکی برای موسی، و یکی دیگر هم برای ایلیا.» **6** پطرس این حرف را زد تا چیزی گفته باشد، چون نمی دانست چه بگوید و همه از ترس می تزیینند. **7** اما در همان حال، ابری بالای سرشاران سایه افکند و ندایی از آن در رسید که «این

دهند، زیرا در بین راه بحث و گفتگو می‌کردند که کدام یک از ایشان از همه پرترگر است. ۳۵ پس عیسی نشست و آنها را دور خود جمع کرد و گفت: «هر که می‌خواهد اول باشد، باید آخر همه و خدمتگزار همه باشد.» ۳۶ سپس کودکی را به میان آورد و او را در آغوش گرفت و گفت: «هر که به خاطر من چنین کودکی را پذیرید، در واقع مرآ پذیرفته است، و هر که مرا پذیرید، نه فقط مرآ، بلکه فرستنده مرآ نیز پذیرفته است.» ۳۷ یوحنای، به او گفت: «استاد، مردی را دیدیم که به نام تو ارواح پلید را از مردم بیرون می‌کرد؛ ولی ما به او گفتیم که این کار را نکند چون از گروه مانو.» ۳۸ عیسی فرمود: «مانع او نشود، چون کسی که به اسم من معجزه‌ای می‌کند، مخالف من نیست.» ۴۰ کسی که بر ضد ما نیست، با ما است. ۴۱ اگر کسی به شما حتی یک لیوان آب بدهد، فقط به خاطر اینکه به مسیح تعاق داردید، بدون شک بی‌پاداش نخواهد ماند. ۴۲ ولی اگر کسی باعث شود یکی از این کودکان که به من ایمان دارند، یمانش را از دست بدهد، پرای او بهتر است که پک سنگ بزرگ دور گردنش آیخته و به دریا انداخته شود. ۴۳ «اگر دستت باعث لغزش تو می‌شود، آن را قطع کن، زیرا بهتر است با یک دست به حیات وارد شوی، تا اینکه با دو دست به دروغ بروی، جانی که آتش آن هرگز خاموش نمی‌پذیرد.» ۴۴ جایی که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموشی نمی‌پذیرد. ۴۵ و اگر پایت باعث لغزش تو می‌شود، آن را قطع کن و دور انداز، زیرا بهتر است با یک پا به حیات وارد شوی، تا اینکه با دو پا به دروغ اندادخه شوی. ۴۶ جایی که کرم آنها نمی‌میرد و آتش خاموشی نمی‌پذیرد. ۴۷ «اگر چشم باعث لغزش تو می‌گردد، آن را از حدقه درآور، زیرا بهتر است با یک چشم وارد ملکوت خدا شوی تا اینکه با دو چشم به دروغ اندادخه شوی.» ۴۸ جایی که کرم‌های بدن خوار هرگز نمی‌میرند و آتش، هیچگاه خاموش نمی‌شود. ۴۹ «زیرا هر کس با آتش نمکین و آزموده خواهد شد.» ۵۰ «نمک خوب است، اما اگر طعم و خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان طعم و خاصیتش را به آن برگرداند؟ پس شما نیز در میان خود خاصیت نمک را داشته باشید و با هم در صلح و صفا زندگی کنید.»

10 عیسی از کفرناحوم به طرف سرزمین یهودیه و قسمت شرقی رود اردن رفت. باز عده زیادی در آنجا نزد او گرد آمدند و او نیز طبق عادت خود، به تعلیم ایشان پرداخت. ۲ آنگاه بعضی از فرسیان پیش آمدند تا با بحث و گفتگو، او را غافلگیر کنند. پس به عیسی گفتند: «آیا مرد اجازه دارد زن خود را طلاق دهد؟» ۳ عیسی نیز از ایشان پرسید: «موسی در مورد طلاقه ای دستوری داده است؟» ۴ جواب دادند: «موسی اجازه داده که مرد طلاقه‌ای این حکم را صادر کرد.» ۵ عیسی فرمود: «موسی به علت سندگانی بنویسد و زن خود را رها کند.» ۶ اما در ابتدای آفرینش، خدا ایشان را مرد و زن آورید. «۷ و به این سبب است که مرد از پدر و مادر خود جدا می‌شود و به زن خود می‌پیوند، ۸ و آن دو یک تن می‌شوند.» بنابراین، از آن پس دیگر در تن نیستند بلکه یک تن. ۹ پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نکند. ۱۰ بعداً وقتی عیسی در خانه تنها بود، شاگردانش بار دیگر سر صحبت را درباره همین موضوع باز کردند. ۱۱ عیسی به ایشان فرمود: «هر که زن خود را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است.

روی جاده پنهن می کردند. **9** مردم از هر سو او را احاطه کرده بودند و فریاد بیو آوردند: «هوشیاعانا!» «مبارک است آن که به نام خداوند می آید!». **10** «مبارک است سلطنت پدر ما داود که فرا می رسید!» «هوشیاعانا در عرش پرین!» **11** به این ترتیب، عیسی وارد اورشلیم شد و به معبد رفت. او با دقت همه چیز را زیر نظر گرفت و بیرون آمد. هنگام غروب، شهر را تک گفت و همراه دوازده شاگرد خود به بیت عنیا رفت. **12** صبح روز بعد، هنگامی که از پیش عنیا برمی گشتند، عیسی گرسنه شد. **13** کمی دورتر درخت انجیری دید که برگ داشت؛ پس به طرف آن رفت تا شاید انجیری پیدا کند. اما جر برگ چیز دیگری بر درخت نیافت، چون هنوز فصل میوه نرسیده بود. **14** عیسی به درخت فرمود: «باشد که دیگر هرگز کسی از تو میوه نخورد!» و شاگردانش این را شنیدند. **15** (aiōn 9:165) هنگامی که بار دیگر وارد اورشلیم شدند، عیسی به معبد رفت و آنای را که در آنجا مشغول خرید و فروش بودند، بیرون راند و بساط صرافان و کبوترخوان را واژگون ساخت. **16** و نگذاشت کسی با کالای وارد محظوظه معبد شود. **17** سپس به مردم گفت: «در کتب مقدس نوشته شده که» خانه من خانه دعا برای همه قومها خوانده خواهد شد «، اما شما آن را لانه زدن آن ساخته اید.» **18** هنگامی که کاهنان اعظم و علمای دین از کار عیسی باخبر شدند، در بی فrustت برای کشتن او برامدند. اما از مانند روزهای دیگر از شهر بیرون رفتهند. **19** صبح روز بعد، وقتی به اورشلیم بازمی گشتند، شاگردان درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده است. **20** پطرس به حاضر آورد که عیسی روز قبل، درخت را نفرین کرده بود. پس با تعجب گفت: «استاد نگاه کنید! درخت انجیری که نفرین کرید، خشک شده است!» **21** عیسی گفت: «به خدا ایمان داشته باشید.» **22** براستی به شما می گویم: اگر کسی به این کوه بگوید، «از جا کنده شو و به دریا افکنده شو»، و در دل خود شک نکند، بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می گوید روی خواهد داد، برای انجام خواهد شد. **23** خوب گوش کنید: هر چه در دعا بخواهید، ایمان داشته باشید که آن را یافته اید، و از آن شما خواهد بود. **24** **25** «ولی وقتی دعا می کنید، اگر نسبت به کسی کینه ای در دل دارد، او را بخشنید، تا پدر آسمانی شما نیز گناهان شما را بخشنید.» **26** اما اگر شما بخشنید، پدر آسمانی شما نیز گناهان شما را نخواهد بخشنید.» **27** آنها بار دیگر وارد اورشلیم شدند. به محض اینکه عیسی قدم به معبد گذاشت، کاهنان اعظم و علمای دین و مشایخ دور او را گرفتند **28** و پرسیدند: «با چه اختیاری همه این کارها را انجام می دهی؟ چه کسی حق انجام آنها را به تو داده است؟» **29** عیسی فرمود: «من به شرطی جواب شما را می دهم که اول به سؤال من جواب دهید.» **30** آیا اقدار پیحی برای تمیید دادن مردم از آسمان بود یا از انسان؟ جواب مرا بدهید.» **31** ایشان درباره این موضوع با یکدیگر مشورت کرده، گفتند: «اگر بگوییم از سوی خدا فرستاده شده بود، خود را به دام انداخته ایم، زیرا خواهد برسید: پس چرا به او ایمان نیاوردهید؟» **32** و اگر بگوییم از انسان بود، ممکن است مردم علیه ما قیام کنند.» **33** زیرا همه مردم پیحی را پیامبری راستین می دانستند. **34** سرانجام گفتند: «ما نمی دانیم!» عیسی فرمود: «پس در این صورت من هم به سؤال شما جواب نمی دهم.»

وقتی بر تخت باشکوهت بشیشی، اجازه بفرما یکی از ما در سمت راست و دیگری در سمت چپ تخت سلطنت بشیشیم.» **38** عیسی جواب داد: «شما نمی دانید چه می خواهید! آیا می توانید از جام تلخ رنج و عذابی که من باید بتوشم، شما نیز بتوشید؟ یا رنج و عذابی را که من باید در آن تمیید بگیرم، شما نیز در آن تمیید بگیرید؟» **39** جواب دادند: «بله، می توانیم.» عیسی فرمود: «البیه از جام من خواهید نوشید و در تمییدی که می گیرم، شما هم تمیید خواهید گرفت، **40** ولی من اختیار آن را ندارم که شما را در سمت راست و چپ خود بشیشان. این جایگاه برای کسانی نگاه داشته شده که از قبل انتخاب شده اند.» **41** وقتی بقیه شاگردان فهمیدند که بعقوب و یورحنا چه درخواستی کردند، بر آن دو خشمگین شدند. **42** پس عیسی همه شاگردان را فرا خوانده، گفت: «در این دنیا، حکمرانان بر مردم ریاست می کنند و اربابان به بیرونستان خود دستور می دهند. **43** ولی در میان شما نیاید چنین باشد. بلکه برعکس، هر که می خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خدمتگار همه باشد. **44** و هر که می خواهد در بین شما اول باشد، باید غلام همه باشد. **45** چون پسر انسان نیز نیامده تا کسی به او خدمت کند، بلکه آمده است تا به دیگران کمک کند و جانش را در راه آزادی دیگران فدا سازد.» **46** سپس به مردم گفت: «در کتب مقدس یعنی انبوی به دنبالشان به راه افتدند. در کنار راه، کوری به نام بارتیماوس نشسته بود و گدانی می کرد. **47** وقتی بارتیماوس شنید که عیسای ناصری از آن راه می گذرد، شروع به داد و فریاد کرد و گفت: «ای عیسی، ای پسر داؤود، بر من رحم کن!» **48** بسیاری از مردم بر سریش فریاد زدند: «ساقت شو!» اما او صدای را بلندتر می کرد که: «ای پسر داؤود، به من رحم کن!» **49** وقتی سر یاریده بگوش عیسی رسید، همان جا ایستاد و فرمود: «بگویید اینجا و صدای او به گوش عیسی رسید، همان جا ایستاد و فرمود: «بگویید اینجا را می خواند.» **50** بارتیماوس ردای کهنه خود را کناری انداخت و از جا پرید و پیش عیسی آمد. **51** عیسی پرسید: «چه می خواهی براتی بکنم؟» گفت: «استاد، می خواهم بینا شوم.» **52** عیسی به او فرمود: «برو که ایمان تو را شفا داده است.» آن مرد بی درنگ بینای خود را بازیافت و از پی عیسی در راه روانه شد.

11 هنگامی که به حوالی اورشلیم، به نزدیکی بیت فاجی و بیت عیبا واقع در کوه زیتون رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را جلوتر فرستاد و به ایشان فرمود: «به دهکدهای که در مقابل شماست بروید. هنگامی که وارد شدید، کرۂ الاغی را خواهید دید که بسته‌اند. تا به حال کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید.» **3** و اگر کسی پرسید: «چه می کنید؟» بگویید: «خداآوند لازم دارد و بی درنگ آن را پس خواهد فرستاد.» **4** آن دو شاگرد رفتهند و کره الاغ را بازیافتند که در کوچه‌ای، کنار در خانه‌ای بسته شده بود. وقتی کره را باز می کردند، **5** عده‌ای که در آن نزدیکی ایستاده بودند، پرسیدند: «چه می کنید؟» چرا کره را باز می کنید؟» **6** پس آنچه عیسی فرموده بود، گفتند. آنان نیز اجازه دادند که کره را ببرند. **7** کرۂ را نزد عیسی آوردند و شاگردان راههای خود را بر پشت آن انداختند تا او سوار شود. **8** عده زیادی از مردم نیز راههای خود را در مقابل او، روی جاده پهن می کردند و عده‌ای نیز شاخه‌های را که در مزارع بربده بودند، جلوی او

عیسی برای تعلیم مردم، حکایات و مَلَهای بسیاری بیان می کرد. او یکبار فرمود: «شخصی تاکستانی درست کرد و دور آن دیواری کشید. در آن حوضچه ای نیز برای گرفتن آب انگور کند و یک برج دیدبانی نیز بنا کرد. سپس با غ را به چند باغبان اجاره داد و خود به سفر رفت. ۲ در فصل اینگرچن، خدمتکاران را فرستاد تا سهم خود را از محصول با غ بگیرد. ۳ ولی با غبانها او را گرفته، زدند و دست خالی برگردانند. ۴ «صاحب با غ یک نفر دیگر را فرستاد؛ این بار به او دشنام دادند و او را زدند و سرش را نیز شکستند. ۵ نفر بعدی را نیز کشند. دیگران را هم یا زدند یا کشند. ۶ تا اینکه فقط یک نفر برای صاحب تاکستان باقی ماند، یعنی تنها پسرش. آخر او را فرستاد، با این تصور که به او احترام خواهند گذاشت. ۷ «ولی با غبانها به یکدیگر گفتهند: «او وارت است؟ پس باید او را بکشیم تا با غ مال ما شود.» ۸ پس او را گرفتند و کشند و جنازه اش را از با غ بیرون آنداختند. ۹ «حال به نظر شما، صاحب با غ چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و همه با غبانها را خواهد کشت و با غ را به دیگران اجاره خواهد داد. ۱۰ مگر در کتب مقدس نخوانده اید که: «سنگی که معماران دور افکنند، سنگ اصلی ساختمان شده است. ۱۱ این کار خداوند است و در نظر ما عجیب می نماید.» ۱۲ سران قوم پهود خواستند همان جا او را بگیرند، چون فهمیدند که منظور عیسی از با غبانها ظالم، اشاره به ایشان می باشد. اما از مردم ترسیدند، پس او را به حال خود گذاشتند و رفند. ۱۳ اما بعد، چند تن از فریسان و هیرودیان را به عنوان جاسوس فرستادند تا از گفته های عیسی دلیل بیابند و بازداشتش کنند. ۱۴ پس جاسوسان آمدند و گفتند: «استاد، می دانیم مردی صادق هستی، و از کسی ترس نداری زیرا تحت تأثیر ظاهر و مقام افاده قرار نمی گیری، بلکه راه خدا را به درستی تعلیم می دهی. آیا باید به دولت روم خراج داد یا نه؟» ۱۵ عیسی متوجه نیرنگ ایشان شد و فرمود: «چرا می خواهید مرا آزمایش کنید. سکه ای به من نشان دهید تا بگویم.» ۱۶ وقتی سکه را به او دادند، پرسید: «نقش و اسم چه کسی روی این سکه است؟» جواب دادند: «قیصر روم.» ۱۷ فرمود: «مال قیصر را به قیصر بدھید، و مال خدا را به خدا!» جواب عیسی ایشان را حیران کرد. ۱۸ سپس عده ای از صدقوی ها که مکنر قیامت هستند، نزد او آمدند و پرسیدند: «استاد، در تورات موسی آمده است که اگر مردی بی اولاد فوت شود، برادر آن مرد باید آن زن بیوه را به همسری بگیرد، و برای برادر خود نسلی باقی بگذارد. ۲۰ حال، هفت برادر بودند؛ اولی زنی گرفت و بی اولاد مُرُد. سومی هم او را به زنی گرفت و بی اولاد فوت کرد. ۲۲ و به همین ترتیب، همه برادرها مردند ولی هیچ کدام صاحب فرزند نشدند. سرانجام آن زن نیز مرد. ۲۳ حال در روز قیامت، آن زن، همسر کدام یک از این برادران خواهد بود؟ چون او در واقع زن همه ایشان بوده است.» ۲۴ عیسی جواب داد: «شما چقدر گمراهید، زیرا نه از کلام خدا چیزی می دانید نه از قدرت خدا. ۲۵ زیرا در روز قیامت، انسانها دیگر ازدواج نمی کنند بلکه مثل فرشتگان آسمان خواهند بود. ۲۶ «اما در باره زنده شدن مردگان، مگر سرگذشت موسی و بوته سوزان را در کتاب تورات نخوانده اید؟ در آنچا خدا به موسی فرمود: من هستم خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب. ۲۷ پس خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زنده گان می باشد. حال می بینید چقدر در

13

آن روز، هنگامی که از معبد بیرون می رفتند، یکی از شاگردان به تعریف از ساختمانهای معبد پرداخت و گفت: «استاد ببینید این ساختمانها چقدر زیبا هستند! چه سنگ بُری های ظریفی دارند!» ۲ عیسی جواب داد: «بلی، این ساختمانهای زیبا را می بینید؟ بدان که سنگی بر سنگی دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه زیر و رو خواهد شد.» ۳ وقتی عیسی در کوه زیتون، رویروی معبد نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و آندریاس در خلوت نزد او آمدند و پرسیدند: «به ما بگو این وقایع در چه زمانی روی خواهد داد؟

پسر خدا نیز از آن بی خبر است. فقط پدرم خدا آن را می داند. **33** پس بیدار و آماده باشید، چون نمی دانید آن لحظه کی فرا می رسد. **34** «بازگشت من مانند بازگشت مردی است که به سرزمین دیگری به سفر رفته است، و برای هر یک از خدمتگاران خود وظیفه خاصی معین کرده و به دریان نیز فرموده تا منتظر بازگشت او باشد. **35** «پس شما هم آماده باشید چون نمی دانید صاحب خانه چه روزی باز می گردد: سر شب، نیمه شب، سحر یا صبح. موظف باشید که وقتی می آیم، در خواب غفلت نباشید. باز هم می گویم چشم به راه من باشید. این است پیام من به شما و به همه.»

14

دو روز به عید پست مانده بود. در ایام این عید، یهودیان فقط تان فطیر می خوردند. کاهان اعظم و علمای دین هنوز در بی فرست می گشتند تا عیسی را بی سر و صدا دستگیر کنند و بکشند. **2** ولی می گفتند: «در روزهای عید نمی توان این کار را کرد میاد مردم سر به شورش بگذارند». **3** در این هنگام، عیسی در بیت عنای در خانه شمعون چدامی میهمان بود. وقت شام، زنی با یک شیشه عطر گرانبها از شبک خالص وارد شد و شیشه را باز کرد و عطر را بر سر عیسی ریخت. **4** بعضی از حضار از این عمل ناراحت شده، به یکدیگر گفتند: «افسوس! چرا عطر به این گرانی بهادر رفت؟ **5** می شد آن را به سیصد سکه نقره بفروشم و پولش را به فقرابهیم». به این ترتیب، آن زن را سخت سرزنش کردند. **6** ولی عیسی گفت: «کاری به کار او نداشته باشید! چرا او را آزار می دهدی؟ او کار نیکوی در حق من کرده است. **7** فقرابهیم شد و بر شما هستند، هرگاه بخواهید می توانید کمکشان کنید. ولی من مدت زیادی با شما نخواهم بود. **8** این زن هر چه از دستش برمی آمد، انجام داد. در واقع بدن مرآ پیشاپیش برای دفن، تنهین کرد. **9** براستی به شما می گویم، در هر نقطه جهان که انجیل موعظه شود، خدمتی نیز که این زن به من کرد، ذکر خواهد شد. **10** آنگاه یهودای اسخیوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد کاهنان اعظم رفت تا عیسی را به ایشان تسلیم کند. **11** کاهنان وقتی دانستند به چه منظور آمده است، بسیار شاد شدند و به او و عده پول دادند. او نیز در بی فرست می گشت تا عیسی را به ایشان تسلیم کند. **12** در روز اول عید فطیر که در آن روز پست را قیانی می کردند، شاگردان عیسی پرسیدند: «کجا می خواهی برایت تدارک بینیم تا شام پست را بخوری؟» **13** عیسی دو نفر از ایشان را به اورشلیم فرستاد تا شام را حاضر کنند و گفت: «وقتی داخل شهر شوید، مردی با کوزهای آب در دست به شما بر می خورد. به دنبال او بروید. **14** به رخانهای که داخل شد، به صاحب آن خانه بگویید، «استادمان ما را فرستاده است تا اتفاقی را که برای ما حاضر کرده ای تا مشب شام پست را بخوریم، به ما نشان دهی.» **15** او شما را به بالاخانه، به یک اتفاق بزرگ و مفروش و آماده خواهد برد. شام را همان جا تدارک بینید.» **16** پس آن دو شاگرد به شهر رفتند و همه چیز را همان طور که عیسی گفته بود یافتند و شام پست را در آنجا تدارک دیدند. **17** هنگام شب، عیسی و بقیه شاگردان پرسیدند. **18** وقتی دور سفره نشستند، عیسی گفت: «براستی به شما می گویم که یکی از شما به من خیانت خواهد کرد. به، یکی از خود شما که اینجا با من شام می خورد.» **19** همه از این سخن غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «من که آن شخص نیستم؟» **20** عیسی جواب داد: «یکی از شما دوازده نفر است، همان که نان خود را با من در این کاسه فرو

نشانه نزدیک شدن وقوع آنها چیست؟» **5** عیسی جواب داد: «مواظب باشید کسی شما را گمراه نکند. **6** زیرا بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت، «من مسیح هستم» و عده زیادی را گمراه خواهند کرد. **7** از دور و نزدیک خبر چنگکها به گوشتان خواهد رسید. اما پریشان نشود زیرا جنگها اتفاق خواهند افتاد، اما به این زودی دنیا به آخر نخواهد رسید. **8** «پوهما و ممالک به هم اعلان جنگ خواهند داد، و در جاهای مختلف دنیا، زمین لزدها و قحطی ها پدید خواهند آمد. اما اینها تهنا آغاز درد زیمان است. **9** وقتی این رویدادها را دیدید، مراقب خود باشید، زیرا مردم شما را گرفته، به محاکم خواهند سپرد و در کنیسهها شلاق خواهند زد. بهله، شما را به خاطر من، نزد والیان و پادشاهان خواهند برد. ولی همین امر، فرست متناسبی خواهد بود تا دریاره من به آنها شهادت دهید. **10** پام انجلیل یاید اول به تمام قومها برسد و بعد زمان به آخر خواهد رسید. **11** اما وقتی شما را می گیرند و به دادگاه می برند، پیشاپیش نگران نباشید که چه بگویید. هر چه خدا به شما می گوید همان را بگویید، زیرا در آن موقع، روح القدس سخن خواهد گفت، نه شما. **12** «برادر، برادر خود را و پدر، فرزندش را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر ضد والدین خود برخاسته، سبب قتل آنان خواهند شد. **13** همه به خاطر من از شما متنفی خواهند شد. اما هر که تا به آخر، زحمات را تحمل کند، نجات خواهد یافت. **14** «پس وقتی «مکروه ویرانگر» را در جایی که نباشد، بريا بینيد (خواننده توجه کند)، آنگاه کسانی که در پهوده هستند، به تپه های اطراف فرار کنند. **15** و کسانی که روی پشت بام می باشند، به هنگام فرار حتی برای پرداشتن چیزی داخل خانه نرون؛ **16** و همین طور کسانی که در مزرعه هستند، برای پرداشتن لباس به خانه پرنگردند. **17** «وای به حال زنای که در آن زمان آستن باشند یا کوکد شیرخوار داشته باشند. **18** دعا کنید که فرار شما در زمستان نباشد. **19** چون در آن روزها مردم به چنان مصیبتی دچار خواهند شد که از آغاز جهانه نرون؛ **20** و همین طور کسانی که خدا آفرید تا به حال روی نداده است و هرگز نیز روی نخواهد داد. **21** در آن روزها اگر کسی به شما بگوید، «بین، مسیح اینجاست!» یا «بین، آنچاست!» باور نکنید. **22** چون از این مسیح ها و پامبرهای دروغین زیاد خواهند آمد و حتی معجزات نیز خواهند کرد، به طوری که اگر ممکن بود حتی برگردیدگان خدا را هم گمراه می کرندند. **23** پس مراقب خود باشید. من اینها را از پیش به شما گفتتم. **24** «اما در آن روزها، پس از آن گذشت، خوشید تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. **25** ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهایی که زمین را نگاه داشته اند، به لزه در خواهند آمد. **26** «آنگاه تمام مردم، پسر انسان را خواهند دید که در ابرها با قدرت و شکوه عظیم می آید. **27** او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگردیدگان خود را از گوشه و کنار زمین و آسمان جمع کنند. **28** «حال از درخت انجر درس بگیرید. هر وقت شاخه های آن جوانه می زند و برق می اورد، می فهمید تا بستان نزدیک است. **29** همین طور نیز وقتی تمام این نشانه ها را بینید، بدانید که پایان کار بسیار نزدیک شده است. **30** «براستی به شما می گویم که تا این چیزها اتفاق نیفتند، این نسل از میان نخواهد رفت. **31** آسمان و زمین از بنین خواهند رفت، اما کلام من هرگز زایل نخواهد شد. **32** «اما هیچ کس نمی داند در چه روز و ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم نمی دانند،

می بکرد. 21 پس انسان باید بمیرد، همان طور که در کتب مقدس درباره او نوشته شده است. اما وای به حال آنکه او را تسلیم دشمن می کند. برای او بهتر می بود که هرگز به دنیا نمی آمد.» 22 وقتی شام می خوردند، عیسی نان را برداشت و شکر نمود؛ سپس آن را تکه تکه کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، این بدن من است.» 23 پس از آن جام شراب را برداشت، شکر کرد و به ایشان داد و همه از آن نوشیدند. 24 آنگاه به ایشان فرمود: «این خون من است که با آن، پیمان جدید میان خدا و قومش را مهر می کنم. خون من در راه بسیاری ریخته می شود.» 25 راستی به شما می گویم که دیگر از این محصول انگو نخواهم نوشید تا روزی که آن را در ملکوت خدا، تازه بتوشم.» 26 سپس سروبدی خواندند و به سوی کوه زیتون به راه افتادند. 27 آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «همه شما مرتاها می گذارید. چون در کتب مقدس نوشته شده که خدا چوپان را می زند و گوستنдан پراکنده می شوند.» 28 اما پس از زنده شدم، به جیل خواهم رفت و شما را در آنجا خواهتم دید.» 29 بطرس گفت: «حتی اگر همه تو را تنها بگذراند، من از کارت درون خواهیم شد.» 30 عیسی به او گفت: «باور کن که همین امشب، پیش از آنکه خرسوں دو بار بانگ بزند، تو سه بار مرا انکار کرده، خواهی گفت که مرا نمی شناسی!» 31 ولی بطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد، با تو خواهیم مرد، ولی هرگز تو را انکار نخواهیم کرد!» بقیه شاگردان نیز چنین گفتند. 32 سپس به یک باغ زیتون رسیدند، که به باع جتیسمانی معروف بود. عیسی به شاگردان خود گفت: «شما اینجا بنشیدید تا من بروم دعا کنم.» 33 او بطرس، یعقوب و یوحنا را نیز با خود برداشت. در حالی که پریشانی و اضطراب وجود او را گرفته بود، 34 به ایشان گفت: «از شدت حزن و اندوه، در آستانه مرگ هستم. شما همینجا بمانید و با من بیدار بایشید.» 35 سپس کمی دورتر رفت و بر زمین افتاده، دعا کرد که اگر ممکن باشد از رنج و عذابی که برایش مقدر است، دور بماند. 36 او دعا کرد، گفت: «آبا، ای پدر، هر کاری نزد تو را امکان پذیر است. پس این جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار. اما خواست تو را می خواهم، نه خواست خود را.» 37 آنگاه نزد آن سه شاگرد برگشت و دید که در خوابند. پس به بطرس گفت: «شمعون! خواهی؟ نتوانستی حتی یک ساعت با من بیدار بمانی؟» 38 بیدار بمانید و دعا کنید تا وسوسه بر شما غلبه نکند. روح تمایل دارد، اما جسم ضعیف است.» 39 باز رفت و همان دعا را کرد. 40 وقتی بازگشت، دید که هنوز در خوابند، چون نمی توانستند پلکهایشان را باز نگاه دارند و نمی دانستند چه بگویند. 41 وقتی برای بار سوم برگشت، گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می کنید؟ بس است! اکنون زمان مقرر فرا رسیده است و پسر انسان در چنگ بد کاران گرفتار می شود.» 42 برخیزید، باید بروم. نگاه کنید، این هم تسلیم کننده من!» 43 سخن عیسی هنوز به پایان نرسیده بود که بیهودا، یکی از دوازده شاگرد عیسی، از راه رسید؛ عدهای بسیار نیز با شمشیر و چوب و چماق او را همراهی می کردند. آنان از طرف کاهنان اعظم و سران قم بیهود آمده بودند.

15 صبح زود، کاهنان اعظم، مشایخ و علمای دین، یعنی تمام اعضای شورای عالی، پس از مشورت و تصمیم گیری، عیسی را دست بسته، به پیلاus، فرماندار رومی، تحويل دادند. 2 پیلاus از عیسی پرسید: «تو پادشاه پیهود هستی؟» عیسی جواب داد: «بلی، چنین است که می گویند.» 3 کاهنان اعظم، اتهامات بسیاری علیه عیسی وارد می کردند. 4 پس پیلاus باز

چوب گذاشت و نزدیک دهان او برد تا بنوشد و گفت: «او را به حال خود بگذاریم و بیسم که آیا ایلیا می‌آید تا او را بایین بیاوردا!» **37** آنگاه عیسی فریاد دیگری برآورد و جان سپرد. **38** در این هنگام، پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد. **39** وقتی افسر رومی در پای صلیب، دید که عیسی چونه جان سپرد، گفت: «واقعی این مرد پسر خدنا بود!» **40** چند زیر آنجا بودند که از دور این واقعی را می‌دیدند. در میان ایشان مریم مجdalیه، مریم (مادر یعقوب) کوچک و بیشا (والمه) بودند. **41** این زنان هنگامی که عیسی در جلیل بود، او را پیروی و خدمت می‌کردند. بسیاری زنان دیگر نیز که همراه او بارشیم آمده بودند، در آنجا حضور داشتند. **42** آن روز، روز تهیه، یعنی روز پیش از شبّات بود. نزدیک غروب، **43** شخصی به نام یوسف، اهل رامه، که یکی از اعضای محترم شواری عالی بیهود بود و مشتاقانه در انتظار فرا رسیدن ملکوت خدا به سر می‌برد، شهامت به خرج داد و نزد پیلاس رفت و جسد عیسی را درخواست کرد. **44** پیلاس که تعجب کرده بود عیسی به این زودی فوت کرده باشد، افسر مستول را حاضر کرد و موضوع را ازو جویا شد. **45** وقتی آن افسر مرگ عیسی را تأیید کرد، پیلاس اجازه داد یوسف پیکر را ببرد. **46** یوسف نیز مقداری پارچه کتان خرد و جسد را از بالای صلیب پایین آورد و در آن پیچید و در مقبره‌ای که در سخره تراشیده شده بود، قرار داد. سپس سنگی نیز جلوی در مقبره که شبیه غار بود، غلستانید. **47** مریم مجdalیه و مریم مادر بیشا نیز آنجا بودند و دیدند جسد عیسی را کجا گذاشتند.

16

عصر روز شبّات، در پایان روز استراحت، مریم مجdalیه، سالمه و مریم مادر یعقوب داروهای معطر خریدند تا مطابق رسم بیهود، پیکر عیسی را با آن معطر سازند. **2** روز بعد که یکشنبه بود، صبح زود پیش از طلوع آفتاب، رسپار مقبره شدند. **3** درین راه از همیگر می‌پرسیدند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی مقبره می‌غلستاند؟» **4** اما وقتی به مقبره رسیدند، دیدند که آن سنگ بزرگ از جلوی مقبره به کناری غلستانید شده است. **5** پس وارد مقبره که شبیه غار بود شدند و دیدند مرد سفید در طرف راست قبر نشسته است. زنان مات و مبهوت شدند. **6** ولی فرشته به ایشان گفت: «ترسید. مگر به دنبال عیسای ناصری نمی‌گردید که بر صلیب کشته شد؟ او اینجا نیست. او برخاسته و زنده شده است! نگاه کنید! این هم جایی که پیکرش را گذاشته بودند!» **7** اکنون بروید و به شاگردان او و پطرس بگوید که او پیش از شما به جلیل می‌رود تا شما را در آنجا ببینید، درست همان طور که پیش از مرگ به شما گفته بود.» **8** زنان هراسان و متحیر، از مقبره بیرون رفتند و گریختند. ایشان چنان ترسان بودند که نتوانستند به کسی چیزی بگویند.

(note: The most reliable and earliest manuscripts do not 9 include Mark 16:9-20.) عیسی روز یکشنبه صبح زود، از میان مردگان برخاست. اولین کسی که او را دید، مریم مجdalیه بود، که عیسی هفت روح پلید را از او بیرون کرده بود. **10** او نیز رفت و به شاگردان عیسی که گریان و پریشانحال بودند، خبر داد. **11** اما آنها وقتی شنیدند که عیسی زنده شده و ظاهری متفاوت خود را به دو نفر از ایشان نشان داد. آنان از شهر اورشیم به سوی یکی از دهات اطراف می‌رفتند. **12** ایشان شتابان به اورشیم بازگشتند و به دیگران خبر دادند. ولی باز هیچ کس حرفشان را باور نکرد. **14** در آخر

از او پرسید: «چرا هیچ نمی‌گویی؟ بین چه تهمت‌هایی به تو می‌زنند.» **5** ولی عیسی باز هیچ نگفت، به طوری که پیلاس تعجب کرد. **6** و رسم فرماندار این بود که هر سال در عید پیش، یک زندانی را به خواست مردم آزاد کند. **7** یکی از زندانیان در آن سال باراباس بود که با یاغیان دیگر در شهری در شهر، مرتکب قتل شده بود. **8** از این رو، عده‌ای از جمعیت نزد پیلاس رفتند، خواهش کردند مانند هر سال یک زندانی را برایشان آزاد سازد. **9** پیلاس پرسید: «آیا من خواهید پادشاه بیهود را برایشان آزاد کنم؟» **10** نیز او فهمیده بود که کاهان اعظم از روی حساسات عیسی را دستگیر کردند. **11** ولی کاهان اعظم مردم را تحریک کردند تا به عوض عیسی، آزادی باراباس را بخواهند. **12** پیلاس پرسید: «اگر باراباس را آزاد کنم، با این شخص که می‌گوید پادشاه بیهود است، چه کنم؟» **13** فرید زدن: «مصلوبش کن!» **14** پیلاس پرسید: «چرا؟ مگر چه گاهی کرده است؟» ولی باز فرید زدن: «مصلوبش کن!» **15** پیلاس که از شورش مردم بیمناک بود، و در ضمن می‌خواست ایشان را راضی نگاه دارد، باراباس را برای ایشان آزاد کرد و دستور داد عیسی را پس از شلاق زدن، ببرند و مصلوب کنند. **16** آنگاه سربازان رومی عیسی را به حیاط کاخ فرمانداری بردند و تمام سربازان را جمع کردند. **17** سپس رادی ازغانی به او پوشاندند و تاجی از خار ساخته، بر سر او گذاشتند. **18** آنها در مقابل او تعظیم کرده، می‌گفتند: «درود بر پادشاه بیهود!» **19** سپس با چوب بر سر شم می‌زندند و بر او آب دهان می‌انداختند و جلوی او زانو زده، با ریختند او را سجده می‌کردند. **20** پس از اینکه از مسخره کردن او خسته شدند، شلن را از دوشش برداشته، لباس خودش را به او پوشانیدند، و او را بردند تا مصلوبش کنند. **21** در راه به رهگذری برخوردن که از صحراء به شهر بازمی‌گشت. نام او شعون اهل قیروان، و پدر اسکدر و روفس بود. سربازان او را وادار کردند صلیب عیسی را بر دوش بگیرد و ببرد. **22** سربازان عیسی را به محلی بردند به نام جُلختا، که به معنی جمجمه است. **23** ایشان به او شرابی مخلوط با مرد دادند تا بوشد، اما او نپذیرفت. **24** آنگاه او را بر صلیب میخکوب کردند و برای تقسیم جامدهاییش قرعه انداختند تا بینند هر یک چه قسمی نصیبیش می‌گردد. **25** تقریباً سه ساعت به ظهر مانده بود که او را مصلوب کردند. **26** بر تقصیرنامه او نوشته شد: «پادشاه بیهود!» **27** دو شورشی را نیز با او به صلیب کشیدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. **28** به این ترتیب، پیشگویی کتب مقدس به انجام رسید که می‌فرماید: «او از خطاکاران محسوب شد.» **29** کسانی که از آنجا رد می‌شدند، سرهای خود را تکان داده، ریختند کنان می‌گفتند: «تو که می‌خواستی معبد را خراب کنی و در عرض سه روز آن را باز بسازی، **30** خود را نجات بده و از صلیب پایین بیا!» **31** کاهان اعظم و علمای دین نیز که در آنجا حضور داشتند، مسخره شده می‌گفتند: «دیگران را نجات می‌داد، اما نمی‌تواند خودش را نجات دهد!» **32** بگذار مسیح، پادشاه اسرائیل، همین الان از صلیب پایین باییم و به او ایمان بیاوریم!» حتی آن دو مرد نیز که در کنار او به صلیب کشیده شده بودند، به او دشنام می‌دادند. **33** آن روز، از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر، تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت. **34** در ساعت سه، عیسی با صدای بلند فرید زد: «ایلوئی، ایلوئی، لَمَّا سَيَقْتَلَنِی؟»، یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا و گذاشتنی؟» **35** بعضی که آنجا ایستاده بودند، تصور کردند که ایلایی نبی را صدا می‌زند. **36** یکی از آنان دوید و ظرفی از شراب ترشیده را بر سر یک

عیسی به آن بارده شاگرد، بهنگام صرف خوراک ظاهر شد و ایشان را به خاطر بی ایمانی و نایاوری سماجت آلوشان سرزنش کرد، زیرا گفته‌های کسانی را که او را بعد از رستاخیزش دیده بودند، نایور نکرده بودند. **۱۵** سپس به ایشان گفت: «حال باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجلیل را به مردم برسانید. **۱۶** کسانی که ایمان یاورند و تعیید بگیرند، نجات می‌یابند، اما کسانی که ایمان نیاورند، داوری خواهند شد. **۱۷** «کسانی که ایمان می‌آورند، با قدرت من، ارواح پلید را از مردم بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت. **۱۸** مارها را برخواهند داشت و در امان خواهند بود، و اگر زهر کشندۀ‌ای نیز بخورند آسیبی نخواهند دید، و دست بر بیماران خواهند گذاشت و ایشان را شفا خواهند بخشید.» **۱۹** چون خداوند عیسی سخنان خود را به پایان رساند، به آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا نشست. **۲۰** پس شاگردان به همه جا رفته، پیغام انجلیل را به همه می‌رسانندند. خداوند نیز با ایشان کار می‌کرد و با معجزاتی که عطا می‌فرمود، پیغام ایشان را ثابت می‌کرد.

نیاشم!» **26** در ششمين ماه بارداری البرات، خدا فرشته خود جبرایل را به ناصره، یکی از شهرهای ایالت جلیل فرستاد، **27** تا نزد دختری به نام مریم برود. مریم نامزدی داشت به نام یوسف، از نسل داوود پادشاه. **28** جبرایل بر مریم ظاهر شد و گفت: «درود بر تو، که بسیار مورد لطف هستی! خداوند با نویس!» **29** مریم از این سخنان بپوشان و متعجب شد، و نمی‌دانست این چه نوع تعجبی می‌تواند باشد. **30** فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! **31** تو بمزودی باردار شده، پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عصی خواهی نهاده. **32** او بسیار بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال نامیده خواهد شد، و خداوند تحت سلطنت جدش، داوود را به او خواهد سپرد. **33** تا برای همیشه بر نسل یعقوب سلطنت کند، سلطنتی که هرگز پایانی نخواهد داشت!» **34** مریم از فرشته پرسید: «اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است!» **35** فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد، و قادر خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. اما این رو، آن نوزاد مقدس بوده، پسر خدا خوانده خواهد شد. **36** بدان که خویشاوند تو، البرات نیز شش ماه پیش در سن پیری باردار شده و بمزودی پسری به دنیا خواهد آورد؛ بهله، همان کس که همه او را نازار می‌خواندند. **37** زیرا خدا هیچ کاری محال نیست!» **38** مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم، هر چه درباره من گفتشی، همان بشود.» آنگاه فرشته او را ترک گفت. **39** پس از چند روز، مریم تدارک سفر دید و شتابان به کوهستان بپرده رفت، **40** جایی که زکریا زندگی می‌کرد. مریم وارد خانه شده، به البرات سلام کرد. **41** به محض اینکه صدای سلام مریم به گوش البرات رسید، آن طفل در رحم او به حرکت درآمد. آنگاه البرات از روح القدس پر شد، **42** و با صدای بلند به مریم گفت: «تو در میان زنان خجسته‌ای، و فرزندت نیز خجسته است. **43** چه افتخار بزرگی است برای من، که مادر خداوندم به دیدنم بیاید!» **44** وقتی وارد شدی و به من سلام کردی، به محض اینکه صدایت را شنیدم، بجهه از شادی در رَّجم من به حرکت درآمد! **45** خوش با حال تو، زیرا ایمان آوردی که هر چه خدا به تو گفته است، به انجام خواهد رسید!» **46** مریم گفت: «خداوند را با تمام وجود ستایش می‌کنم، **47** و روح من، به سبب نجات‌دهنده‌ام خدا، شاد و مسورو است! **48** چون او من ناچیز را مورد عنایت قرار داده است. از این پس، همه نسلها مرا خوشبخت خواهند خواند، **49** زیرا خدای قادر و قدرlos در حق من کارهای بزرگ کرده است. **50** «لطف و رحمت او، نسل اندر نسل شامل حال آنانی می‌شود که از او می‌ترسند. **51** او دست خود را با قدرت دراز کرده و متکبران را همراه نقشه‌هایشان پراکنده ساخته است. **52** سلاطین را از تحت به زیر کشیده و فروتنان را سرپلند کرده است. **53** گرسنگان را با نعمتهاخ خود سیر کرده، اما ثروتمندان را تهی دست روانه نموده است. **54** او رحمت خود را به یاد آورده، و خادم خویش اسرائیل را یاری داده است. **55** بله، او که وعده ابدی خود را که به ابراهیم و فرزندانش داده بود، به یاد آورده است.» **56** (aiōn g165) مریم حدود سه ماه نزد البرات ماند. سپس به خانه خود بازگشت. **57** سرانجام، انتظار البرات پایان یافت و زمان وضع حملش فرا رسید و پسری به دنیا آورد. **58** وقتی که همسایگان و بستگان او از این خبر آگاهی یافتد و دیدند که خداوند چه لطف بزرگی در حق او نموده است، نزد او آمد، در شادی‌اش شریک شدند.

بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده‌اند که نزد ما به انجام رسیده است. **2** برای انجام این کار، آنها از مطالبی استفاده کرده‌اند که از طریق شاهدان عینی و قایع و شاگردان اوایله، در دسترس ما قرار گرفته است. **3** از آنجا که من خود، این مطالب را از آغاز تا پایان، با دقت پرسی و مطالعه کرده‌ام، چنین صلاح دیدم که ماجرا را به طور کامل و به ترتیب بای شما، عالیجان تیوفیلوس، بنویسم، **4** تا از درستی تعییی که یافته‌اید، اطمینان حاصل کنید.

5 ماجرا را کاهنی بپرده آغاز می‌کنم، با نام زکریا، که در زمان هیرودیس، پادشاه بپرده، زندگی می‌کرد. او عضو دسته‌ای از کاهنان معبد بود که آیین نام داشت. همسرش البرات نیز مانند خود او از قبیله کاهنان بپرده و از نسل هارون باردار موسی بود. **6** زکریا و البرات هر دو در نظر خدا بسیار درستکار بودند و با جان و دل تمام احکام و فرایض خداوند را رعایت می‌کردند. **7** اما آنها فرزندی نداشتند، زیرا البرات نازار بود؛ از این گذشت، هر دو بسیار سالم‌خورده بودند. **8** یکبار که گروه زکریا در معبد خدمت می‌کرد، و او به انجام وظایف کاهنی خود مشغول بود، **9** به حکم قرعه نوبت به او رسید که به جایگاه مقدس معبد داخل شود و در آنجا بخور بسوازند. **10** به هنگام سوزاندن بخور، جمعیت انبوی در صحن معبد مشغول عبادت بودند. **11** ناگهان فرشته‌ای بر زکریا ظاهر شد و در طرف راست مذبح بخور ایستاد. **12** زکریا از دیدن فرشته مهربت و هراسان شد. **13** فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس! چون آدمدام به تو خبر دهم که خدا دعایت را شنیده است، و همسرش البرات برات پسری به دنیا خواهد آورد که نامش را یعنی خواهی گذاشت. **14** این پسر باعث شادی و سور شما خواهد شد، و بسیاری نیز از تولدش شادی خواهد نمود. **15** زیرا او در نظر خداوند بزرگ خواهد بود. او هرگز نایاب شراب و مشروبات سکرآور بپوشد، چون حتی پیش از تولد، از روح القدس پر خواهد بود! **16** بسیاری از بنی اسرائیل توسط او به سوی خداوند، خدای خود بازگشت خواهند نمود. **17** او خدمت خود را به همان روح و قدرت ایلایی نی انجام حکمت خداتسان را پیذیرند. **18** زکریا به فرشته گفت: «ولی این غیرمکن است، چون من پیر شده‌ام و همسرم نیز سالم‌خورده است!» **19** فرشته در جواب گفت: «من جبرایل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و اوست که مرا فرستاده تا این خبر خوش را به تو بدهم. **20** اما حال که سخنان مرا باور نکردی، لال خواهی شد و تا زمانی که کودک به دنیا بیاید پایار سخن گفتن خواهی داشت؛ زیرا آنچه گفتم، در زمان مقر واقع خواهد شد.» **21** در این میان، مردم در صحن معبد منتظر زکریا بودند و از اینکه او در بیرون آمدن از جایگاه مقدس این همه تأخیر می‌کرد، در حیرت بودند. **22** سرانجام وقتی بیرون آمد و نتوانست با ایشان سخن گوید، از اشارات او بی بودند که در جایگاه مقدس معبد رؤیایی دیده است. **23** زکریا پس از پایان دوره خدمتش، به خانه خود بازگشت. **24** طولی نکشید که همسرش البرات باردار شد. او برای مدت بیچ ماه گوشش‌نشینی اختیار کرد و می‌گفت: **25** «سرانجام خداوند بر من نظر لطف انداخت و کاری کرد که دیگر در میان مردم شرمگین

59 چون نوزاد هشت روزه شد، تمام بستگان و دوستانشان برای مراسم ختنه خداوند در اطرافشان تایید و ترس همه را فرا گرفت. **10** اما فرشته به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «متسبید! من حامل مؤدهای برای شما هستم، مؤدهای شادی بخش برای همه مردم! **11** و آن این است که همین امروز در شهر دارود، نجات دهنده‌ای برای شما زاده شد، همان که مسیح و خداوند است. **12** علامت درستی سخن من این است که نوزادی را خواهید دید که در قنداق پیچیده و در آخر خوابانیده‌اند.» **13** ناگهان گروه بیشماري از فرشتگان آسماني به آن فرشته پیوستند. آنان در سایش خدا، می‌سرایندند و می‌گفتند: **14** «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردم که خدا را خشنود می‌سازند، آرامش و صفا برقرار باد!» **15** چون فرشتگان به آسمان بازگشتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بایدید به بیت‌لحم بروم و این واقعه عجیب را که خداوند خوش را به ما داده است، به چشم بینیم.» **16** پس با شتاب به بیت‌لحم رفته و مريم و یوسف را پیدا کردند. آنگاه نوزاد را دیدند که در آخری خوابیده است. **17** چوپانان بی‌درنگ ماجرا را به گوش همه رساندند و سختانی را که فرشته درباره نوزاد گفته بود، بازگو کردند. **18** هر که گفته‌های آنان را می‌شنید، حیرت‌زده می‌شد. **19** اما مريم، تمام این رویدادها را در دل خود نگاه می‌داشت و اغلب درباره آنها به فکر فرو می‌رفت. **20** پس چوپانان به صحرا نزد گلهای خود بارگشتند و به سبب آنچه مطابق گفته فرشتگان دیده و شنیده بودند، خدا را سپاس می‌گفتند. **21** در روز هشتم تولید نوزاد، در مراسم ختنه او، نامش را عیسی گذاشتند، یعنی همان نامی که فرشته پیش از بازدار شدن مریم، برای او تعیین کرده بود. **22** روزی که قرار بود والدین عیسی به اورشليم، به خانه خدا بروند و مطابق شریعت موسى، مراسم طهارت خود را بجا آورند، عیسی را نیز به آنجا بردند تا به خداوند وقف کنند؛ **23** زیرا در شریعت آمده بود که پسر ارشد هر خادوند باید وقف خداوند گردد. **24** پس والدین عیسی برای طهارت خود، قربانی لازم را تقدیم کردند، که مطابق شریعت می‌باشد و قمری یا دو جوجه کبوتر باشد. **25** در آن زمان مردی صالح، خداترس و پر از روح القدس، به نام شمعون، در اورشليم زنده‌گی می‌کرد. او در انتظار بود تا مسیح ظهر کند و اسرائیل را نجات بخشد. **26** روح القدس بر او آشکار ساخته بود که تا مسیح موعود را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد بست. **27** آن روز، روح القدس او را هدایت کرد که به خانه خدا برود؛ و هنگامی که یوسف و مريم، عیسای کوچک را اوردند تا مطابق شریعت، به خدا وقف کنند، **28** شمعون، او را در آغوش کشید و خدا را سناشیش کرد و گفت: **29** «خداوندا، اکنون دیگر می‌توانم با خیالی آسوده چشم از جهان فرو بندم، همان طور که قول داده بودی. **30** با چشمان خود نجات تو را دیدهام، **31** نجاتی که برای همه ملتها آماده کرده‌ای. **32** او همچون نوری بر دیگر قومها خواهد تایید و مایه سرپلندی قوم تو، بنی اسرائیل، خواهد شد!» **33** یوسف و مريم مات و مهوت استاده بودند و از آنچه درباره عیسی گفته می‌شد، به شگفت آمده بودند. **34** اما شمعون برای ایشان دعای خیر کرد. سپس به مريم، مادر کودک گفت: «این کودک تعین شده تا باعث افتادن و برخاستن سیاری از بنی اسرائیل شود، و آنچی باشد که بر عليه‌اش سخن بگویند، **35** و بدین طور افکار دلهای سیاری آشکار خواهد شد. شمشیری نیز به قلب تو فرو خواهد رفت!» **36** در معبد زنی می‌زیست به نام آتا، دختر فتوئیل از قبیله اشیر که بسیار سالخورده بود. او پس از هفت سال زندگی زناشویی، شوهرش را از دست داده بود **37** و تا هشتاد و چهار سالگی گردند.

59 چون نوزاد هشت روزه شد، تمام بستگان و دوستانشان برای مراسم ختنه گرد آمدند و قصد داشتند نام پدرش، زکریا را بر او بگذارند. **60** اما ایزات نپذیرفت و گفت: «نام او یعنی خواهد بود.» **61** گفتند: «اما در خانواده تو، کسی چنین نامی نداشته است.» **62** پس با اشاره، از پدر نوزاد پرسیدند که می‌خواهد نام او را چه بگذارد. **63** زکریا با اشارة، تخته‌ای خواست و در برابر چشمان حیرت‌زده همه نوشت: «نامش یعنی است!» **64** در همان لحظه زبانش باز شد و قدرت سخن گفتن را بازیافت و به شکرگزاری خدا پرداخت. **65** مسایگان با دیدن تمام این وقایع بسیار متعجب شدند، و خبر این ماجرا در سراسر کوهستان یهودیه پخش شد. **66** هر که این خبر را می‌شنید، به فکر فرو می‌رفت و از خود می‌پرسید: «این طفل، در آینده چه خواهد شد؟»، زیرا همه می‌دیدند که او مورد توجه خاص خداوند قرار دارد. **67** آنگاه پدرش زکریا، از روح القدس پر شد و نبوت کرده، چنین گفت: **68** «خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد، زیرا به یاری قوم خود شناخته و ایشان را رهایی بخشیده است. **69** او بمزودی پرای ما نجات‌دهنده‌ای قادرمند از نسل دادو خواهد فرستاد؛ **70** چنانکه از دیریاز، از زبان انبیای مقدس خود وعده می‌داد (aiōn) **71** که شخصی را خواهد فرستاد تا ما از چنگ دشمنانمان و از دست همه آنانی که از ما نفرت دارند، رهایی بخشد. **72** «او نسبت به نیakan ما، رحیم و مهربان بوده است. بله، او عهد و پیمان مقدس خود را به یاد آورده است، **73** همان عهدی را که با سوگند با جد ما، ابراهیم بست، **74** که ما را از دست دشمنانمان رهایی بخشد تا بتوانیم بدون ترس و واهمه او را عبادت کنیم **75** و تمام روزهای عمر خود را در حضور او با پاکی و عدالت بگذرانیم. **76** «و تو ای فرزند من، نبی خدای متعال نامیده خواهی شد، زیرا پیشاپیش خداوند حرکت خواهی کرد تا راه او را آماده نمایی، **77** و قوم او را آگاه سازی که با آمزش گناهانشان نجات خواهند یافت. **78** اینها، همه به سبب رحمة و شفقت بی‌پایان خدای ماست. بمزودی سپیده صبح از افق ساکن هستند، بتاید و همه می‌باشد سوی آرامش و صلح و صفا هدایت آسمان بر ما طلوع خواهد کرد **79** تا بر کسانی که در تاریکی و سایه مرگ نماید. **80** آن کودک رشد می‌کرد و در روح، نیرومند می‌شد. او در بیانها به سر می‌برد، تا روزی فرا رسید که می‌باشد خدمت خود را به طور علی‌الریاض میان قوم اسرائیل آغاز کند.

2 در آن زمان، اوگوستوس، قیصر روم، فرمان داد تا مردم را در تمام سرزمینهای تحت سلطه امپراتوری اش سرشماری کنند. **2** این اولین سرشماری زمانی صورت گرفت که کورنیلوس بر سریه فرمون می‌راند. **3** برای شرکت در سرشماری، هر شخص می‌باشد تا شهر آبا و اجدادی خود می‌رفت. **4** از این روز، یوسف نیز از شهر ناصره در دیار جلیل، به زادگاه دادو پادشاه یعنی پیش‌تازه‌گردانی در این شهر ناچار شد. **5** مريم نیز که بیت‌لحم در دیار پهودیه رفت زیرا او از نسل داود پادشاه بود. **6** هنگامی که نامزد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را می‌گذراند، همراه او رفت تا ثبت نام کند. **6** هنگامی که در بیت‌لحم بودند، وقت وضع حمل مريم فرا رسید، **7** و نخستین فرزند خود را که پسر بود، به دنیا آورد و او را در قنداقی پیچید و در آخری خوابانید، زیرا در مسافرخانه آنجا برای ایشان جا نبود. **8** در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه از گلهای خود مراقبت می‌کردند. **9** آن شب، ناگهان فرشته‌ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال

همچنان بیوه مانده بود. آتا هرگز معبد را ترک نمی کرد، بلکه شب و روز، با روزه و دعا به عبادت مشغول بود. **38** هنگامی که شمعون با یوسف و مریم سخن می گفت، آتا نیز وارد شده، خدا را شکر نمود و به تمام کسانی که چشم به راه ظهر رهای دهنده اورشلیم بودند، درباره آن طفل سخن گفت. **39** یوسف و مریم، پس از آجرای مراسم دینی، به شهر خود ناصره در ایالت جلیل، بازگشتند. **40** در آنجا، عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت. **41** والدین عیسی هر سال برای شرکت در مراسم عید پیش بود اورشلیم می رفتند. **42** وقتی عیسی دوازده ساله شد، طبق رسم یهود، او را نیز همراه خود بردند. **43** پس از پایان ایام عید، عازم ناصره شدند. اما عیسی بدون اطلاع یوسف و مادرش، در اورشلیم ماند. **44** آنان روز اول متوجه غیبت او نشدند، چون فکر می کردند که او در میان همسفرانش است. اما وقتی شب شد و دیدند که عیسی هنوز نزد ایشان نیامده، در میان بستگان و دوستان خود به دنبال او گشتند. **45** اما او را نیافافتند. پس مجرور شدند به اورشلیم بازگردند و او را جستجو کنند. **46** سرانجام، پس از سه روز جستجو، او را در صحن معبد یافتند که در میان علمای دین نشسته بود و به سختنان آنها گوش می داد و از آنها سوال می کرد. **47** هر که سختنان او را می شنید، از فهم و جوابهای او به حیرت فرو می رفت. **48** والدین وقتی او را دیدند، متحیر شدند! مادرش به او گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت، دلوپس بودیم و همه جا را به دنبالت گشیتم!» **49** عیسی پاسخ داد: «جه نیازی بود به دنبال بگردید؟ مگر نمی دانستید که من باید در خانه پدرم باشم؟» **50** اما آنان منظور عیسی را درک نکردند. **51** آنگاه عیسی به همراه یوسف و مریم به ناصره بازگشت و همواره مطبع ایشان بود. مادرش نیز تمام این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. **52** اما عیسی در حکمت و قامت رشد می کرد و مورد پسند خدنا و مردم بود.

3 در سال پانزدهم فرمائزهای تیبیروس قیصر روم، هنگامی که پُنتیوس پلاسوس والی یهوده بود، هیرودیس حاکم جلیل، فلیپ بادر اورشلیم، حاکم ایوریه و تراخونیتس، و لیسانیوس حاکم آبلیه، **2** و حتاً و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیان بر یعنی، پسر زکریا، نازل شد. **3** پس یعنی رسالت خود را آغاز کرده، در مناطق اطراف رود اردن می گشت و به مردم موعظه می کرد که تعیید بگیرند تا نشان دهند که از گناهانشان دست کشیده اند و به سوی خدا بازگشته اند تا گناهانشان آمرزیده شود. **4** یعنی همان کسی است که اشیعیان نی درباره اش گفته بود: «او صدایی است در بیان که بانگ بر می آورد؛ راه را برای آمدن خداوند آماده کنید! جاده را برای او هموار سازید! **5** درهای پر خواهند شد؛ کوهها و تپه ها هموار خواهند گردید! راههای کج راست و جاده های ناهموار صاف خواهند شد. **6** آنگاه همه مردم نجات خدا را خواهند دید. **7** بسیاری از مردم، برای تعیید نزد یعنی می آمدند. یکبار او به عده ای از ایشان گفت: «ای افعی زادگان، چه کسی به شما هشدار داد که از غضب آینده خدا بگویید؟ **8** رفاراتان باید نشان دهد که واقعاً توبه کرده اید یا نه. این فکر را نیز از سرتان بیرون کنید که چون جانشان ابراهیم است، از غضب خدا در امان خواهید ماند، زیرا خدا می تواند از این سنتگهای بیان برای ابراهیم فرزندان به وجود آورد! **9** اکنون تیشه بر ریشه درختان گذاشته شده است. هر درختی که ثمرة نیکو نیاورد، بریده شده، در آتش افکنده خواهد شد.» **10** از

پدر قیان، ارفکشاد بود. پدر ارفکشاد، سام بود. پدر سام، نوح بود. پدر نوح، لمک بود. ۳۷ پدر لمک، متوشالح بود. پدر متوشالح، خنخ بود. پدر خنخ، یارد بود. پدر یارد، مهلهل تیل بود. پدر مهلهل تیل، قیان بود. ۳۸ پدر قیان، انوش بود. پدر انوش، شیث بود. پدر شیث، آدم بود. پدر آدم، خدا خالق او بود.

عیسیٰ پر از روح القدس، از رود اردن بازگشت و روح خدا او را در بیان هدایت می‌کرد. ۲ در آنجا ابلیس به مدت چهل روز او را وسوسه می‌کرد. در تمام این مدت، عیسیٰ از میان ایشان گذشت و رفت. ۳۱ پس از آن، عیسیٰ به کفرناحوم، یکی از شهرهای ایالت جلیل رفت و در روزهای شبّات کلام خدا را برای مردم شرح می‌داد. ۳۲ در آنجا نیز، مردم از تعالیم او شگفت‌زده شدند، زیرا قادر و اقتدار سخن می‌گفت. ۳۳ در آن کیسه مردی بود که روح پلید داشت. او با دیدن عیسیٰ فریاد برآورد: «ای عیسای ناصری، چرا ما را آسوده نمی‌گذاری؟ آیا آمدہ‌ای ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم. تو قلّوس خدا هستی!» ۳۵ عیسیٰ اجازه نداد آن روح پلید بخواهم واگذار کنم. ۷ کافی است مرا پرستش کنی، تا همه آنها از آن تو بیش از این چیزی بگوید و به او دستور داده، گفت: «ساخت باش! از آن تو بیرون بیا!» روح پلید در برابر چشمان بهت‌زده همه، آن مرد را بر زمین انداخت و بی‌آنکه آسیب بیشتری به او برساند، از جسم او خارج شد. ۳۶ مردم حیرت‌زده، از یکدیگر می‌پرسیدند: «مگر چه قدرتی در سخنان این مرد هست که حتی ارواح پلید نیز از او اطاعت می‌کنند؟» ۳۷ بدین گونه خبر کارهای عیسیٰ در سراسر آن ناحیه پیچید. ۳۸ سپس عیسیٰ از کنیسه بیرون آمد و به خانه شمعون رفت. در آنجا مادر زن شمعون، به تب شدیدی مبتلا شده بود؛ آنها به عیسیٰ التماس کردند که او را شفا بخشند. ۳۹ عیسیٰ بر بالین او خم شد و به تب نهیب زد و تبیش قطع شد. او بدرنگ برخاست و مشغول پذیرایی از آنها شد. ۴۰ غروب آن روز، مردم تمام افرادی را که مبتلا به بیماریهای گوناگون بودند، نزد عیسیٰ آوردند. او نیز بر یکایک آنها دست می‌گذاشت و آنان را شفا می‌بخشید. ۴۱ روحهای پلید نیز به فرمان عیسیٰ، فریاد کان از جسم دیوانگان خارج می‌شدند و می‌گفتند: «تو پسر خدا هستی!» اما او ارواح پلید را ساكت می‌کرد و نمی‌گذاشت چیزی بگویند، چون می‌دانستند که او مسیح است. ۴۲ فردای آن روز، صبح زود، عیسیٰ برای دعا، به محل دورافتاده‌ای رفت. اما مردم در جستجوی او بودند، و وقتی او را یافتند، به او بسیار التماس کردند که همان جا در کفرناحوم بماند و از نزد ایشان نرود. ۴۳ عیسیٰ به آنان گفت: «لام است که به شهرهای دیگر نیز می‌بروم و مژده فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام کنم، زیرا برای همین منظور فرستاده شدم». ۴۴ پس در سراسر آن سرزمین، در کنیسه‌ها، پیغام خدا را به مردم می‌رسانید.

۵ روزی عیسیٰ در کنار دریاچه چنسیارت ایستاده بود و جمعیت از هر طرف به سوی او هجوم می‌آوردند تا کلام خدا را بشنوند. ۲ آنگاه عیسیٰ دو قایق خالی در ساحل دریاچه دید که ماهیگرها از آنها بیرون آمده بودند و تورهای خود را پاک می‌کردند. ۳ پس سوار یکی از آن قایقهای شد و به شمعون که صاحب قایق بود، فرمود که آن را اندکی از ساحل دور نماید تا در آن نشسته، از آنجا مردم را تعلیم دهد. ۴ پس از آنکه سخنان خود را به پایان رسانید، به شمعون فرمود: «اکنون قایق را به جای عمیق دریاچه ببر، و تورهایتان را به آب بیندازید تا ماهی فراوان صید کنید!» ۵ شمعون در جواب قحطی سختی پدید آمد. با اینکه در آن زمان، بیوه‌زنان بسیاری در اسرائیل

لحظه، لاوی همه چیز را رها کرد و به دنبال عیسی به راه افتاد. **29** مدتی بعد، لاوی در خانه خود ضیافت بزرگی به افتخار عیسی تربیت داد. جمعی از همکاران با جگیر او و میهمانان دیگر نیز دعوت داشتند. **30** اما فریسیان و علمای ابسته به ایشان نزد شاگردان عیسی رفته، لب به شکایت گشودند و گفتند: «چرا شما با این اشخاص پست می خورید و می آشایید؟» **31** عیسی در جواب ایشان گفت: «بیماران نیاز به پزشک دارند، نه تندروستان! **32** من امدادهای تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم، نه آنان را که خود را عادل می پنداشند!» **33** بکار به عیسی گفتند: «شاگردان بحی اغلب اوقات در روزه عقوب و یوحنا، پسران زیبدی نیز همان حال را داشتند. عیسی به پطرس فرمود: «نترس! از این پس، مردم را برای خدا صید خواهی کرد!» **11** واقعی به خشکی رسیدند، بر درنگ هر چه داشتند، رها کردند و به دنبال عیسی به راه افتادند. **12** روزی عیسی در یکی از شهرها بود که ناگاه یک چذامی او را دید و پیش پاهایش به خاک افتاد و گفت: «سُرُورٌ مِنْ، أَكْبَرُ بَعْوَاهِي، مِنْ تَوَانَى مَا شَفَّا دَادَهُ، بَاكَ سَازِي.» **13** عیسی دست خود را دراز کرد و بر او گذاشت و فرمود: «اللَّهُ كَمْ مِنْ خَوَاهِمْ، شَفَا بَيَابِ!» در همان لحظه، چذام او از بین رفت. **14** عیسی به او فرمود: «در این باره به کسی چیزی نگو، بلکه نزد کاهن برو تا را معاینه کند. آن قریانی را هم که موسی برای چذامی های شفا یافته تعیین کرده، با خودت ببر تا به همه ثابت شود که شفا یافته ای.» **15** کارهای عیسی روزبه روز بیشتر زیاند مردم می شد و همه دسته دسته می آمدند تا پیغام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. **16** ولی عیسی بیشتر اوقات برای دعا به نقاط دور افتاده در خارج شهر می رفت. **17** روزی عیسی در خانه ای مشغول تعلیم مردم بود. عده ای از علمای دین و فریسیان نیز از اورشلیم و سایر شهرهای جلیل و بهودیه در آنجا حضور داشتند. در همان حال، عیسی با قدرت خداوند، بیماران را شفا می بخشید. **18** در آن میان، چند نفر آمدند و مرد مفلوجی را روی تشكی که همراه آوردند. آنها کوشیدند که خود را از میان انبوه جمعیت به داخل خانه، نزد عیسی برسانند. **19** اما چون به سبب ازدحام جمعیت موفق به این کار نشدند، به پشت بام رفتند و بعضی از سفالهای سقف را برداشتند و مفلوج را با تُشکیش به پایین فرستادند و در وسط جمعیت، در مقابل عیسی گذاشتند. **20** وقتی عیسی ایمان ایشان را دید، به آن مرد فلوج فرمود: «ای مرد، گناهات بخشیده شد!» **21** فریسیان و علمای دین که در آنجا بودند، با خود فکر کردند: «چه کفری! مگر این شخص خود را که می داند؟ غیر از خدا، چه کسی می تواند گناهان انسان را ببخشد؟» **22** عیسی فروا متوجه افکار آنان شد و فرمود: «چرا در دل خود چنین می اندیشید؟ **23** گفتن کدام یک آسانتر است؟ اینکه بگوییم «گناهات آمرزیده شد»، یا اینکه بگوییم، «برخیز و راه برو؟» **24** پس اکنون به شما ثابت می کنم که پسر انسان، در این دنیا، اقتدار آمرزش گناهان را دارد. آنگاه رو به مرد افليچ کرد و گفت: «برخیز و بستر را جمع کن و به خانه برو!» **25** آن مرد در برابر چشمان همه، فروا از جا برخاست، بستر خود را برداشت و در حالی که با تمام وجود خدا را شکر می کرد، به خانه رفت. **26** حیرت همه حضار را فرا گرفته بود. ایشان با ترس همراه با احترام خدا را شکر می کردند و می گفتند: «امروز شاهد اتفاقات عجیبی بودیم!» **27** پس از آن، وقتی عیسی از شهر خارج می شد، با جگیری را دید که در محل کارش نشسته است. نام این شخص، لاوی بود. عیسی به او فرمود: «بیا و از من پیروی کن!» **28** همان

6 در یکی از روزهای شبات، عیسی و شاگردانش از میان کشتمرهای گندم می گذشتند و شاگردان خوشهای گندم را می چیزندن، به کف دست شفای اینها گرفته خواهد شد، و در آن زمان روزه خواهند گرفت. **36** سپس عیسی می توانید میهمانان را به روزه داشتن و دار کنید؟ **35** اما زمانی می رسد که داماد از آنها گرفته خواهد شد، در آن زمان روزه خواهند گرفت. **36** سپس عیسی می تواند میهمانان را به روزه داشتن و دار کنید تا تکاهی از پاره آن را به لباس کهنه و صله بزند، چون نه فقط لباس نو از بین می رود، بلکه پارگی لباس کهنه بین با وصله نو، بدتر می شود. **37** همچنین کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی رزید، چون شراب تازه، مشکها را پاره می کند، آنگاه هم شراب می رزید و هم مشکها را از بین می روند. **38** شراب تازه را باید در مشکهای تازه ریخت. **39** اما پس از نوشیدن شراب کهنه، دیگر کسی تمایلی به شراب تازه ندارد، چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.

در یکی از روزهای شبات، عیسی و شاگردانش از میان کشتمرهای گندم می گذشتند و شاگردان خوشهای گندم را می چیزندن، به کف دست شفای اینها گرفته خواهد شد، در آن زمان روزه خواهند گرفت. **36** سپس عیسی می تواند میهمانان را به روزه داشتن و دار کنید تا تکاهی از پاره آن را به لباس کهنه و صله بزند، چون نه فقط لباس نو از بین می رود، بلکه پارگی لباس کهنه بین با وصله نو، بدتر می شود. **37** همچنین کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی رزید، چون شراب تازه، مشکها را پاره می کند، آنگاه هم شراب می رزید و هم مشکها را از بین می روند. **38** شراب تازه را باید در مشکهای تازه ریخت. **39** اما پس از نوشیدن شراب کهنه، دیگر کسی تمایلی به شراب تازه ندارد، چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.

در یکی از روزهای شبات، عیسی و شاگردانش از میان کشتمرهای گندم می گذشتند و شاگردان خوشهای گندم را می چیزندن، به کف دست شفای اینها گرفته خواهد شد، در آن زمان روزه خواهند گرفت. **36** سپس عیسی می تواند میهمانان را به روزه داشتن و دار کنید تا تکاهی از پاره آن را به لباس کهنه و صله بزند، چون نه فقط لباس نو از بین می رود، بلکه پارگی لباس کهنه بین با وصله نو، بدتر می شود. **37** همچنین کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی رزید، چون شراب تازه، مشکها را پاره می کند، آنگاه هم شراب می رزید و هم مشکها را از بین می روند. **38** شراب تازه را باید در مشکهای تازه ریخت. **39** اما پس از نوشیدن شراب کهنه، دیگر کسی تمایلی به شراب تازه ندارد، چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.

دوازده نفر را برگردید و ایشان را رسول خواند: **۱۴** شمعون (که او را پطرس نامید)، آندریاس (برادر پطرس)، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، برتولماء، **۱۵** متی، توما، یعقوب (پسر حلقی)، شمعون (معروف به فدایی)، **۱۶** یهودا (پسر یعقوب)، یهودا استخريوطی (کسی که در آخر به عیسی خیانت کرد). **۱۷** سپس همگی از دامنه کوه پایین آمدند و به محلی وسیع و هموار رسیدند. در آنجا تمام پروانش و گروه بسیاری از مردم، گرد او جمع شدند. این عده از سراسر ایالت یهودیه، اورشلیم و حتی سواحل شمالی صور و صیدون آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. **۱۸** آن کسانی نیز که از ارواح پلید رنج می‌بردند، آمدند و شفا یافتند. **۱۹** مردم همه کوشش می‌کردند خود را به او پرسانند، چون به محض اینکه به او دست می‌زندن، نیروی از او صادر می‌شد و آنان را شفا می‌بخشید! **۲۰** در این هنگام، عسی رو به شاگردان خود کرد و فرمود: «خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا سیر و از آن شمامت! **۲۱** «خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا زمانی خواهد رسید که از خوشی خواهید خنده! **۲۲** «خوشا به حال شما، وقتی که مردم به خاطر پسر انسان، از شما متفرق شوند و شما را در جمع خود راه ندهند و به شما ناسرا گویند و تمتمت زند! **۲۳** در این گونه موقع شادی و پایکوبی کنید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شمامت؛ بدانید که اجداد آنان با انبیای قدیم نیز همین گونه رفتار کرده‌اند. **۲۴** «اما وای به حال شما ثروتمدنان، زیرا خوشی شما فقط در این جهان است. **۲۵** «وای به حال شما که اکنون سیرید، زیرا گرسنگی سختی در انتظار شمامت! «وای به حال شما که امروز خنده‌اند، خوبی کنید. **۲۶** «اما وای به شما ناسرا می‌گویند، دعای خیر اگر کسی خواست عیایت را از تو بگیرد، قیایت را هم از دریغ نکن. **۲۷** «اما به همه شما که سخنان مرا می‌شنوید، همین گونه رفتار می‌کردند! **۲۸** «اما وای به شما که سخنان مرا می‌شنوید، می‌گویم که دشمنان خود را دوست بدارید و به کسانی که از شما نفرت دارند، خوبی کنید. **۲۹** «اما وای آنی که به شما ناسرا می‌گویند، دعای خیر اگر افرادی که به شما آزار می‌رسانند، برکت خدا را بطلبید. **۳۰** «اما وای کسی به یک طرف صورت سیلی بزند، طرف دیگر را نیز به او پیشکش کن! اگر کسی خواست عیایت را از تو بگیرد، قیایت را هم از دریغ نکن. **۳۱** «اما وای به شما بود، و اگر کسی اموال را از تو بگیرد، در فکر پس گرفتن نباش. **۳۲** «اما وای گونه رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند. **۳۳** «اما وای فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست می‌دارند، چه برتری بر دیگران دارید؟ حتی خطاکاران نیز چنین می‌کنند! **۳۴** اگر فقط به کسانی خوبی کنید که به شما خوبی می‌کنند، آیا کار بزرگی کرده‌اید؟ گناهکاران نیز چنین می‌کنند! **۳۵** «اما وای فقط به کسانی قرض بدھید و که می‌توانند به شما پس بدهند، چه هنری کرده‌اید؟ حتی گناهکاران نیز اگر بدانند پولشان را پس می‌گیرند، به یکدیگر قرض می‌دهند. **۳۶** «اما شما، دشمنان را دوست بدارید و به ایشان خوبی کنید! قرض بدھید و نگران پس گرفتن آن نیاشید. در این صورت پاداش آسمانی شما بزرگ خواهد بود، زیرا همچون فرزندان خدای متعال رفتار کرده‌اید، چون خدا نیز نسبت به حق ناشناسان و بدکاران مهربان است. **۳۷** «در مورد دیگران قضات نکنید، تا خودتان مورد قضات قرار باشید. **۳۸** «در مورد دیگران قضات نکنید، که چنین ایمانی دارد و گفت: سخن، حیرت کرد! سپس رو به جماعتی که به دنبالش می‌آمدند کرد و گفت: «براستی به شما می‌گویم که چنین ایمانی حتی در اسرائیل هم ندیده‌ام.» **۱۰**

وقتی دوستان آن افسر به خانه بازگشتند، دیدند که آن غلام کاملاً شفا یافته است. **11** چندی بعد، عیسی با شاگردان خود به شهری به نام نائین رفت و مانند همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند. **12** وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه‌ای را می‌برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه زن بود، مرده بود. بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می‌کردند. **13** وقتی عیسای خداوند، آن مادر داغدیده را دید، دلش به حال او سوخت و فرمود: «گریه نکن!» **14** سپس نزدیک تابوت رفت و بر آن دست گذاشت. کسانی که تابوت را می‌بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان، به تو می‌گویم، بrixیز!» **15** بلافاصله، آن جوان برخاست و نشست و با کسانی که دور او را گرفته بودند، مشغول گفتگو شد! به این ترتیب، عیسی او را به مادرش بازگرداند. **16** تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر کرده، می‌گفتند: «پیامبری بزرگ در میان ما ظهر کرده است! خداوند به یاری ما آمده است!» **17** آنگاه خبر این معجزه در سراسر ایالت یهودیه و در سرزمینهای اطراف منتشر شد. **18** هنگامی که بیچر کارهای عیسی را از زبان شاگردان خود شنید، دو نفر از ایشان را فرا خواند **19** و آنها را نزد او فرستاد تا پرسند: «آیا تو همان مسیح موعود هستی، یا باید منتظر کس دیگری باشیم؟» **20** آن دو شاگرد نزد عیسی رسیدند و گفتند: «یحیای تمییددهندۀ ما را نزد تو فرستاده تا از تو پرسیم! آیا تو همان مسیح موعود هستی، یا باید منتظر کس دیگری باشیم؟» **21** در همان لحظه، عیسی بسیاری را از بیماریها و امراض و ارواح پلید شفا داد، و به نایابیان شیانی بخشید. **22** آنگاه به شاگردان بیچر پاسخ داد: «نزد بیگردید و آنچه دیدید و شنیدید، برای او بیان کنید که چگونه نایابیان بینا می‌شوند، لیگان راه می‌روند، جذامی‌ها شفا می‌یابند، ناشایان شووا می‌گردند، مرده‌ها زنده می‌شوند و به قیام بشارت داده می‌شود. **23** و به او بگویید: خوش با حال کسی که به سبب من نلغزد. **24** وقتی فرستادگان بیچر گفتند، عیسی به سخن گفتن درباره او پرداخت و به جماعت گفت: «برای دیدن چگونه مردی به بیان رفته بودید؟ آیا مردی سست چون نی، که از هر بادی به لزه در می‌آید؟ **25** یا انتظار داشتید مردی را بینید با لیسهای نفیس؟ نه، آنان که لیسهای فاخر می‌پوشند و در تجمل زندگی می‌کنند، در قصرهای پادشاهانند! **26** آیا رفته بودید پیامبری را بینید؟ بله، به شما می‌گویم که بیچر از یک پیامبر نیز برتر است. **27** او همان کسی است که کتب مقدس درباره‌اش می‌فرماید: «پیام آور خود را پیشاپیش تو می‌فرستم، و او راه را پیش رویت آمده خواهد ساخت.» **28** به شما می‌گویم که از میان تمامی انسانهایی که تا به حال زیسته‌اند، کسی بزرگتر از بیچر نیست؛ با این حال، کوچکترین فرد در ملکوت خدا بزرگتر از اوست. **29** تمام کسانی که پیام بیچر را شنیدند، حتی باجگیران، تسلیم خواست خدا گردیده، از دست او تمیید گرفتند. **30** ولی فریضی‌ها و علمای دین، دعوت خدا را رد کردند و حاضر نشدند از او تمیید بگیرند. **31** «پس مردم این نسل را به چه می‌توانم تشییه کنم؟ درباره آنها چه می‌توانم بگویم؟ **32** مانند کودکانی هستند که در کوچه و بازار بازی می‌کنند، و از دوستان خود شکایت کرده، می‌گویند: «برایان آهنگ عروسی نواختیم، نزق‌سیدید؛ آهنگ عرا نواختیم، گریه نکردیم.» **33** زیرا درباره یحیای تمییددهندۀ که وقت خود را صرف نان خوردن و شراب نوشیدن نمی‌کرد، می‌گفتند که دیوژد است! **34** اما پسر انسان که در ضیافت‌ها شرکت می‌کند و می‌خورد و می‌نوشد،

زنجیر می‌بستند، به آسانی زنجیرها را می‌گشیخت و سر به بیان می‌گذاشت. او به طور کامل در چنگال ارواح پلید اسیر بود. **30** عیسی از او پرسید: «نام تو چیست؟» جواب داد: «لیوپون»، زیرا ارواح پلید پسیاری وارد او شده بودند. **31** سپس ارواح پلید به عیسی التماس کردند که آنها را به هاویه نفرستند. **32** از قضا، در آن حوالی یک گله خوک بر تپه‌ای می‌ج瑞د. ارواح پلید به عیسی التماس کردند که اجازه دهد داخل خوکها گردند. عیسی اجازه داد. **33** آنگاه ارواح پلید از وجود آن مرد بیرون آمدند و به درون خوکها رفند. ناگاه تمام آن گله از سرشیبی تپه به دریاچه ریختند و خفه شدند. **34** وقتی خوک‌چرانها این را دیدند، فرار کردند و در شهر و روستا ماجرا را برای مردم بازگفتند. **35** طولی نکشید که مردم دسته‌سته آمدند تا واقعه را به چشم خود بینند. وقتی آن دیوانه را دیدند که لباس پوشیده و پیش پاهای عیسی عاقل نشسته است، ترسیدند. **36** کسانی که ماجرا را به چشم دیده بودند، برای دیگران تعریف می‌کردند که آن دیویزه چگونه شفا یافته بود. **37** مردم که از این واقعه دچار وحشت شده بودند، از عیسی خواهش کردند که از آنجا برود و دیگر کاری به کارشان نداشته باشد. پس او سوار قایق شد تا به کناره دیگر دریاچه بازگردد. **38** مردی که ارواح پلید از او بیرون آمده بودند به عیسی التماس کرد که اجازه دهد همه او را بروند. اما عیسی اجازه نداد و به او فرمود: **39** «نزد خانوادهات برگرد و بگو که خدا چه کار بزرگی برایت انجام داده است.» او نیز به شهر رفت و برای همه بازگو نمود که عیسی چه معجزه دریاچه بازگشت، مردم با آغوش باز از او استقبال کردند، چون منتظرش بودند. **40** ناگهان مردی به نام یاپیوس که سرپرست کنیسه شهر بود، آمد و بر پاهای عیسی افتاد و به او التماس کرد که همراه او به خانه‌اش برود، **41** و دختر دوازده ساله‌اش را که تنها فرزندش بود و در آستانه مرگ قرار داشت، شفا دهد. عیسی خواهش او را پذیرفت و در میان انبوه جمعیت، با او به راه افتاد. **42** مردم از هر طرف دور او را گرفته بودند و پر او فشار می‌آوردند. **43** در میان آن جمعیت، زنی بود که مدت دوازده سال خونریزی داشت و با اینکه تمام دارایی‌اش را صرف معالجه خود نموده بود توانسته بود بهبود بیاید. **44** از پشت سر عیسی، خود را به او رساند و به گوش راهی او دست زد. به محض اینکه دستش به گوشۀ ردای عیسی رسید، خونریزی اش قطع شد. **45** عیسی ناگهان برگشت و پرسید: «چه کسی به من دست زد؟» همه انکار کردند. **46** پطرس گفت: «استاد، می‌بینید که مردم از هر طرف فشار می‌آورند...» اما عیسی فرمود: «یک نفر با قصدی خاص به من دست زد، زیرا احساس کردم نیروی شفایخشی از من صادر شد!» **47** آن زن که دید عیسی از همه چیز آگاهی دارد، با ترس و لرز آمد و در برایر او به زانو افتاد. آنگاه در حضور همه بیان کرد که به چه علت به او دست زده و چگونه شفا یافته است. **48** عیسی به او گفت: «دختنم، ایمان تو را شفا داده است. به سلامت برو!» **49** عیسی هنوز با آن زن سخن می‌گفت که شخصی از خانه یاپیوس آمد و به او خبر داده گفت: «دخترت مرد. دیگر به استاد زحمت نده.» **50** اما وقتی عیسی این را شنید، به یاپیوس گفت: «نرس! فقط ایمان داشته باش، و دخترت شما خواهد یافت!» **51** هنگامی که به خانه رسیدند، عیسی اجازه نداد که به غیر از پطرس، یعقوب، یوحنا و پدر و مادر آن دختر، شخص دیگری با او وارد اتاق شود. **52** در آن خانه عده زیادی جمع شده و خارها با بذرها رشد کرده، آن گیاهان ظریف را خفه کردند. **8** اما مقداری از بذرها در زمین خوب افتاد و روید و صد بیابر محصول داد.» سپس با صدای بلند فرمود: «هر که گوش شنوا دارد، بشنو!» **9** شاگردان پرسیدند: «معنی این حکایت چیست؟» **10** فرمود: «دانستن اسرار ملکوت خدا به شما عطا شده، اما برای تعلیم به دیگران، از مغل استفاده می‌کنم، تا آن نوشته کتب مقدس تحقق یابد که می‌فرماید: «نگاه می‌کنند، اما نمی‌بینند؛ می‌شونند، اما نمی‌فهمند.» **11** «معنی حکایت این است: بذر، همان کلام خداست. **12** گذرگاه مزروعه که بعضی از بذرها در آنجا افتاد، دل سخت کسانی را نشان می‌دهد که کلام خدا را می‌شونند، اما بعد ابلیس آمده، کلام را می‌رباید و می‌برد و نمی‌گذارد ایمان بیاورند و نجات پیدا کنند، **13** خاکی که زیش سنگ بود، بیانگر کسانی است که بیام خدا را می‌شونند و آن را با شادی می‌پذیرند، اما چون ریشه ندارند، مدتی ایمان می‌آورند، سپس وقتی با وسوسه روپرور می‌شوند ایمان خود را از دست می‌دهند. **14** زمینی که از خارها پوشیده شده، حالت کسانی را نشان می‌دهد که کلام را می‌شونند، اما نگرانیابیا، مادیات و لذات زندگی، کلام خدا را در آنها خفه کرده، شمری به بار نمی‌آید. **15** «اما زمین خوب بیانگر کسانی است که با قلبی آماده و پذیرای بگشید تا هر که چراغ را روشن نمی‌کند که آن را پیوشند یا زیر تخت بگذارد! بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل می‌شود، نورش را بینند. **16** همین طور نیز هر آنچه مخفی است، عیان شود، و هر آنچه نهفته است، ظاهر شود و همگان از آن آگاه گردند. **17** پس به آنچه می‌شوند، دقت کنید. چون کسی که بتواند آنچه را که دارد خوب به کار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می‌شود. ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، همان نیز که گمان می‌کند دارد، از دست خواهد داد.» **18** یکبار، مادر و برادران عیسی آمدند تا او را بینند، اما به علت ازدحام جمعیت توانستند وارد خانه‌ای شوند که در آن تعلم می‌داد. **20** به عیسی خبر دادند که: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و منتظرند تو را بینند.» **21** عیسی پاسخ داد: «مادر و برادران من کسانی هستند که پیغام خدا را می‌شونند و آن را اطاعت می‌کنند.» **22** روزی عیسی به شاگردانش فرمود: «به آن طرف دریاچه بروم.» پس سوار قایق شدند و رفتد. **23** در بین راه، عیسی را خواب در بود. ناگهان توفان سختی در گرفت، طوی که آب قایق را پر کرد و جانشان به خطر افتاد. **24** شاگردان با عجله عیسی را بیدار کردند و فریاد زدند: «استاد، استاد، نزدیک است غرق شویم!» عیسی پرخاست و بر بد و امواج سهمگین نهیب زد. آنگاه توفان فروکش کرد و همه جا آرامش پدید آمد. **25** سپس از ایشان پرسید: «ایمانتان کجاست؟» ایشان با ترس و تعجب به پیکدیگر گفتند: «این کیست که حتی به بد و دریا فرمان می‌دهد و از او فرمان می‌برند؟» **26** به این ترتیب به آن طرف دریاچه، به سرزمین چراسیان رسیدند که مقابله منطقه جلیل بود. **27** وقتی عیسی از قایق پیاده شد، مردی دیویزه از شهر به سوی او آمد. او نه لباس می‌پوشید و نه در خانه می‌ماند بلکه در قبرستانها زندگی می‌کرد. **28** به محض اینکه عیسی را دید، نعره زد و به پایش افتاد و با صدای بلند گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، با من چه کار داری؟ التماس می‌کنم مردا عذاب ندهی!» **29** زیرا عیسی به روح پلید دستور می‌داد که از وجود آن مرد بیرون بیاید. این روح پلید بارها به آن مرد حمله کرده بود و حتی هنگامی که دست و پایش را با

گریه و زاری می کردند. عیسی به ایشان فرمود: «گریه نکنید! دختر نمرده؛ فقط خواایدید است!» **53** همه به او خندیدند، چون می دانستند که دختر مرده است. **54** آنگاه عیسی وارد اتاق شد و دست دختر را گرفت و فرمود: «دخترم، بخیر!» **55** همان لحظه، او زنده شد و فروزان جا برخاست! عیسی فرمود: «چیزی به او بدید تا بخورد.» **56** والدین او حیرت کردند، اما عیسی به ایشان دستور اکید داد که به کسی نگویند چه اتفاقی افتاده است.

57 روزی عیسی دوازده شاگرد خود را فرا خواند و به ایشان قدرت و اقتدار داد تا ارواح پلید را از وجود دیوزدگان بیرون کنند و بیماران را شفا بخشند. **58** آنگاه ایشان را فرستاد تا فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام نمایند و بیماران را شفا دهند. **59** پیش از آنکه به راه افتند، عیسی به آنان فرمود: «در این سفر، هیچ چیز با خود نبرید، نه چوبیدستی، نه کولهبار، نه خواراک، نه پول و نه لباس اضافی.» **60** بهر خانه‌ای که وارد شدید، تا هنگام ترک آن محل، در آن خانه بمانید. **61** اگر اهالی شهری به پیغام شما توجهی نکردند، به هنگام ترک آن شهر، حتی گرد و خاک آنجا را نیز از پاها یابان بنکانید تا شهادتی بر ضد آنها باشد.» **62** پس شاگردان، شهر به شهر و آبادی به آبادی می گشتد و پیغام انجلی را به مردم می رسانند و بیماران را شفا می بخشندن.

63 وقتی که هیرودیس حکمران جلیل خبر معجزات عیسی را شنید، حیران و پریشان شد، نیزرا بعضی درباره عیسی می گفتند که او همان بحیایی تعییددهند است که زنده شده است. **64** عده‌ای دیگر نیز می گفتند که او همان ایلیا است که ظهر کرده یا یکی از پیامبران گذشته است که زنده شده است. **65** اما هیرودیس می گفت: «من خود سر بمحی را از تنش جدا کدم! پس این دیگر کیست که این داستانهای عجیب و غریب را درباره اش می شنوم؟» و او می کوشید عیسی را ملاقات کند. **66** پس از مدتی، رسولان برگشتد و عیسی را از آنچه انجام داده بودند، آگاه ساختند. آنگاه عیسی همراه ایشان، به دور از چشم مردم، به سوی شهر بیت صیدا به راه افتاد. **67** اما بسیاری از مردم از نزدیک غروب، دوازده شاگرد عیسی نزد او آمدند و گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و مزروعه‌های اطراف بروند و خواراک و سرینهای بیاند، چون در این بیابان، چیزی برای خوردن پیدا نمی شود.» **68** عیسی جواب داد: «شما خودتان به ایشان خواراک بدھید!» شاگردان با تعجب گفتند: «چگونه؟» ما حتی برای خودمان، چیزی جز پیچ نان و دو ماهی نداریم! شاید می خواهی که برویم و برای تمام این جمیعت غذا بخریم؟» **69** فقط تعداد مردها در آن جمیعت، حدود پیچ هزار نفر بود. آنگاه عیسی فرمود: «به مردم بگویید که در دسته‌های پیچاه نفری، بر روی زمین بنشینند.» **70** شاگردان همه را نشاندند. **71** عیسی آن پیچ نان و دو ماهی را برداشت و به سوی آسمان نگاه کرده، برکت داد. سپس نانها را تکه‌تک کرد و به شاگردانش داد تا در میان مردم تقسیم کنند. **72** همه خوردنده و سیر شدن و شاگردان از خُرده‌های باقی مانده، دوازده سبد برداشتند. **73** یک روز که عیسی به تنها دعا می کرد، شاگردانش نزد او آمدند و او از ایشان پرسید: «به نظر مردم، من که هستم؟» **74** جواب دادند: «بعضی‌ها می گویند که به بحیایی تعییددهند هستی؛ عده‌ای نیز می گویند ایلیا و یا یکی از پیامبران گذشته هستی که زنده

چون ذهنشان کور شده بود و می ترسیدند در این باره از او سوال کنند. 46 سپس بین شاگردان عیسی این بحث درگرفت که کدام یک از ایشان بزرگتر است! 47 عیسی که متوجه افکار ایشان شده بود، کوکی را نزد خود خواند، 48 و به ایشان فرمود: «هر که به خاطر من این کودک را پذیرد، مرا پذیرفته است؛ و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته است. زیرا در میان شما کسی واقعاً بزرگتر است که از همه کوچکتر باشد.» 49 یوحنا، به او گفت: «استاد، مردی را دیدیم که به نام تو ارواح پلید را از مردم بیرون می کرد؛ ولی ما به او گفتم که این کار را نکند چون از گروه ما نبود.» 50 عیسی گفت: «مانع او نشوید، چون کسی که بر ضد شما نباشد، با شماست.» 51 هنگامی که زمان بازگشت عیسی به آسمان نزدیک شد، با عزمی راسخ به سوی اورشلم به راه افتاد. 52 او چند نفر را جلوتر فرستاد تا در یکی از دهکده های سامری نشین، محلی برای اقامت ایشان آماده سازند. 53 اما اهالی آن دهکده، ایشان را نپذیرفته چون می دانستند که عازم اورشلم هستند. (سامریان و یهودیان، دشمنی دیوبهای با یکدیگر داشتند). 54 وقتی فرستاد گان برگشتند و این خبر را آوردند، یعقوب و یوحنا به عیسی گفتند: «استاد، آیا می خواهی از خدا درخواست کنیم که از آسمان آتش بفرستد و ایشان را سرنزش نمود. 55 اما عیسی ایشان را سرنزش نمود. 56 بیرد، همان گونه که ایلیا نیز کرد؟» 57 درین راه، شخصی به عیسی گفت: «هر جا بروی، از تو پیروی خواهم کرد.» 58 اما عیسی به او گفت: «رویاهای برای خود لانه دارند و پرندگان، آشیانه؛ اما پسر انسان جایی ندارد که حتی سرش را بر آن بگذارد.» 59 پیکار نیز او کسی را دعوت کرد تا پیروی اش نماید. آن شخص گفت: «سرورم، اجازه بفرما تا اول به خانه بازگردم و پدرم را دفن کنم.» 60 عیسی به او گفت: «بگذر مردگان، مردگان خود را دفن کنند. وظیفه تو این است که بیانی و مؤده ملکوت خدا را در همه جا اعلام نمایی.» 61 شخصی نیز به عیسی گفت: «خداؤندا، من حاضر تم را پیروی کنم. اما بگذر اول بروم و با خانواده مخداحافظی کنم!» 62 عیسی به او فرمود: «کسی که آغاز به سخن زدن بکند و بعد، به عقب نگاه کند، لیاقت خدمت در ملکوت خدا را ندارد!»

10

آنگاه، عیسی از خداوند هفتاد نفر دیگر را تعیین کرد و ایشان را در به دو به شهرها و نقاطی که خود عازم آن بود، فرستاد، 2 و به آنها فرمود: «محصول بسیار است، اما کارگر کم. پس، از صاحب محصول درخواست کنید تا زندگی جاودی نصیب نصیب شود؟» 63 عیسی به او گفت: «در کتاب تورات، در این باره چه نوشته شده است؟» 64 جواب داد: «نوشته شده که خداوند، خدای خود را با تمامی دل، با تمامی جان، با تمامی قوت و با تمامی فکر خود دوست بدار. و همسایهات را نیز همچون جان خویش دوست بدار!» 65 عیسی فرمود: «بسیار خوب، تو نیز چنین کن تا حیات جاودانی داشته باشی.» 66 اما او چون می خواست سوال خود را موجّه و به جا جلوه دهد، باز پرسید: «خوب، همسایه من کیست؟» 67 عیسی در جواب، داستانی تعریف کرد و فرمود: «یک یهودی از اورشلم به شهر ارجحا می رفت. در راه به دست راهننان افتاد. ایشان لباس و پول او را گرفتند و او را کنک زده، نیمه جان کنار جاده انداختند و رفتند. 68 از قضا، کاهنی یهودی از آنجا می گذشت. وقتی او را کنار جاده افتاده دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رد شد. 69 سپس یکی از خادمان خانه خدا

33 «آنگاه یک سامری از راه رسید (پهودی‌ها و سامری‌ها، با یکدیگر دشمنی داشتند). وقتی آن محروم را دید، دلش به حال او سوخت، 34 زدیک رفت و بست. کاراش نشست، زخمی‌هاش را شست و مرهم مایلید و بست. سپس او را بر الاغ خود سوار کرد و به مهمنانخانه‌ای برد و از او مراقت نمود. 35 روز بعد، هنگامی که آنجا را ترک می‌کرد، مقداری پول به صاحب مهمنانخانه داد و گفت: از این شخص مراقبت کن و اگر بیشتر از این خرج کنی، وقتی برگشتم، پرداخت خواهم کرد! 36 «حال، به نظر تو کدام یک از این سه نفر، همسایه آن مرد بیچاره بود؟» 37 جواب داد: «آنکه بر او ترحم نمود و کمک کرد.» عیسی فرمود: «تو نیز برو و چنین کن!» 38 در سر راه خود به اورشلم، عیسی و شاگردان به دهی رسیدند. در آنجا زنی به نام مارتا ایشان را به خانه خود دعوت کرد. 39 او خواهی داشت به نام مریم. وقتی عیسی به خانه ایشان آمد، مریم با خیالی آسوده نشست تا به سخنان او گوش فرا دهد. 40 اما مارتا که برای پندیواری از آن همه مهمان، پریشان شده و به تکابو افتداد بود، نزد عیسی آمد و گفت: «سرور من، آیا این دور از انصاف نیست که خواهیم اینجا بینشید و من به تنهایی همه کارها را انجام دهم؟ لطفاً به او بفرما تا به من کمک کند!» 41 عیسی خداوند به او فرمود: «مارتا، تو برای همه چیز خود را ناراحت و مضطرب می‌کنی، 42 اما فقط یک چیز اهمیت دارد. مریم همان را انتخاب کرده است و من نمی‌خواهم او را از این فیض محروم سازم!»

11

روزی عیسی مشغول دعا بود. وقتی دعایش تمام شد، یکی از شاگردانش به او گفت: «خداؤندا، همان طور که بیحی طرز دعا کردن را به شاگردان خود آموخت، تو نیز را به ما بیاموز.» 2 عیسی به ایشان گفت که چنین دعا کنند: «ای پدر، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. 3 نان روزانه ما را هر روز به ما عطا فرما. 4 گناهان ما را بیخش، چنانکه ما نیز آنانی را که در حق ما گناه می‌کنند، می‌بخشیم. و نگذار که تسلیم وسوسه شویم. 5 سپس عیسی تعلیم خود را درباره دعا ادامه داد و فرمود: «فرض کنید دوستی دراید و نیمه شب در خانه‌اش را می‌زیند و می‌گویید: «ای رفق، سه گرده نان به من قرض بده، 6 چون یکی از دوستانم همین الان از سفر نزد آمده و هیچ خوارکی ندارم که به او بدهم.» 7 او از داخل خانه جواب می‌دهد که با پچه‌هایش در رختخواب خوابیده است و نمی‌تواند برخیزد و به شما نان دهد. 8 «به شما می‌گوییم که حتی اگر به خاطر دوستی از جا بلند نشود و به شما نان ندهد، اما اگر به در زدن ادامه دهید، برخواهد خاست و هر چه نیاز دارید، به شما خواهد داد، تا میباشد آرویش بروید. 9 «پس به شما می‌گوییم، درخواست کنید تا به شما داده شود؛ بجهودی تا پیدا کنید؛ بکویید تا در به روی شما بار شود. 10 زیرا هر که درخواست کنند، به دست خواهد آورد، و هر که بجهودی، پیدا خواهد کرد، و هر که بکوید، در به رویش باز خواهد شد. 11 «کدام یک از شما پدران، اگر فرزندش از او ماهی بخواهد، به او مار می‌دهد؟ 12 یا اگر تخم مرغ بخواهد، آیا به او عقرب می‌دهید؟ هرگز! 13 «پس اگر شما، اشخاص گاههکار، می‌دانید که باید چیزهای خوب را به فرزندانتان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما به کسانی که از او درخواست کنند، روح القدس را عطا خواهد کرد.» 14 روزی عیسی، روح پایدی را از شخصی لال بیرون

تاریکی بر وجودتان حکمفرما باشد! **36** اگر باطن شما نورانی بوده، هیچ نقطه تاریکی در آن نباشد، آنگاه سراسر وجودتان درخشنان خواهد بود، گویی چرا غای پُر نور بر شما می تابد.» **37** وقتی عیسی سخنان خود را به پایان رسانید، یکی از فریسی‌ها، او را برابر صرف غذا دعوت کرد. عیسی به خانه او رفت و بر سر سفره نشست. **38** اما آن فریسی وقتی دید که عیسی دستبهایش را پیش از خوردن نشست، تعجب کرد! **39** خداوند به او فرمود: «شما فریسان بیرون کاسه و بشتاب را آنقدر تمیز می کنید تا بدرخشد، ولی درون شما از کثافت طمع و خبائث پر است. **40** ای نادانان، آیا همان خدایی که ظاهر را آفرید، باطن را نیز نیافرید؟ **41** پس با کمک به قلمیران، باطن خود را پاک سازید، و آنگاه همه چیز براپایان پاک خواهد بود. **42** «اوی بر شما ای فریسان! شما حتی دهیک محصول نعناع و سداب و هرگونه سبزی دیگر را هدیه می دهید، اما عدالت را نادیده می گیرید و از محبت به خدا غافل هستید. شما پاید دهیک را بدهید، ولی عدالت و محبت را نیز فراموش نکنید. **43** «اوی بر شما ای فریسی‌ها، زیرا دوست داردی که در کمیسه‌ها در بیهودین جا پنشینید و هنگام عبور از کوچه و بازار مردم به شما تعظیم کنند. **44** چه عذاب هولناکی در انتظار شماست! شما مانند قبرهایی هستید که در صحرا میان علفها پنهان‌اند، مردم از کباراتان رد می‌شوند یا آنکه در داند جقدر فاسد هستید.» **45** یکی از علمای دین که در آنجا ایستاده بود، به عیسی گفت: «استاد، با این سخنانت به ما نیز توهین کردی!» **46** عیسی فرمود: «و شما ای علمای دین، وای بر شما، زیرا تکالیف دینی بسیار سنگینی بر دوش مردم می‌گذارید، اما هرگز حاضر نیستید حتی انگشتی برای کمک به ایشان تکان دهید. **47** وای بر شما، زیرا شما برای انبیایی که به دست اجدادتان کشته شدند، مقیره می‌سازید. **48** بنا براین، شهادت می‌دهید که کار نیاکنان مورد تأیید شماست. انبیا را ایشان کشتند، و مقیره‌هایشان را شما بنا می‌کنید. **49** «از همین روزت که خدا با حکمتی که دارد درباره شما فرموده است: پیامبران و رسولان نزد شما خواهم فرستاد، اما شما برخی را کشته، و برخی دیگر را آزار خواهید رساند. **50** پس خون همه انبیا که از ابتدای پیدایش جهان تا به حال ریخته شده است، بر گردن این نسل خواهد بود، **51** از خون هایل گرفته تا خون زکریا که در معبد، میان مذبح و جایگاه مقدس، کشته شد. بله، این نسل برای همه اینها حساب پس خواهد داد. **52** وای بر شما ای علمای دین، چون کلید معرفت را از دسترس مردم خارج ساخته‌اید. نه خودتان وارد ملکوت می‌شوید، و نه می‌گذارید دیگران وارد شوند.» **53** وقتی عیسی از آن محفظ بیرون آمد، فریسی‌ها و علمای دین که از سخنان او بسیار خشمگین شده بودند، او را به سختی مورد انتقاد قرار داده، کوشیدند با سؤالات خود او را در تنگگاه راز دهنند. **54** ایشان از آن پس در صدد برآمدند که با استفاده از سخنان خودش او را به دام بیندازند و گرفتارش سازند.

12 هنگامی که هزاران نفر جمع شده بودند، به طوری که یکدیگر را پایمال می‌کردند، عیسی نخست رو به شاگردان کرد و به ایشان فرمود: «از خمیرمایه فریسی‌ها، یعنی از ریاکاری بژحدر باشید! **2** زمان آن خواهد رسید که هر آنچه پنهان است، آشکار شود، و همگان از آنچه مخفی است، آگاه گرددند. **3** هرآنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد، و آنچه که در اتفاقهای درسته زمزمه کرده‌اید، بر باها اعلام خواهد شد تا همه

پندرید؟ **58** «وقتی کسی از تو شاکی است و تو را به دادگاه می‌برد، سعی کن پیش از رسیان به نزد قاضی، با او صلح کنی، مباداً تو را پیش قاضی یکشاند و قاضی تو را به مأمور تحويل دهد و مأمور تو را به زندان بینکند. **59** و اگر چنین شود، در زندان خواهی ماند، و تا دینار آخر را نپرداخته باشی، بیرون نخواهی آمد!»

13

در همین وقت به عیسی اطلاع دادند که پیلاسُس، گروهی از زائران جیلی از اورشلیم به هنگام تقديم قربانی در معبد، قتل عام کرده است. **2** عیسی با شنیدن این خبر، فرمود: «آیا تصور می‌کنید این عده، از سایر مردم جلیل گناهکارتر بودند، که این گونه رنج دیدند و کشته شدند؟ **3** به هیچ وجه! شما نیز اگر از راههای بد خویش باز نگردید و به سوی خدا بازگشت ننمایید، مانند ایشان هلاک خواهید شد! **4** یا آن هجدۀ نفری که برج «سلوان» بر روی ایشان فرو ریخت و کشته شدند، آیا از همه ساکنان اورشلیم، گناهکارتر بودند؟ **5** هرگز! شما نیز اگر توبه نکنید، همگی هلاک خواهید شد!» **6** سپس این داستان را بیان فرمود: «شخصی در با غ خود، درخت انجیری کاشته بود. اما هر بار که به آن سر می‌زد، می‌دید که میوه‌ای نیارده است. **7** سرانجام صبرش به پایان رسید و به اغایان خود گفت: این نداده است! نگه داشتنش چه فایده‌ای دارد؟ زمین را نیز بیهوده اشغال کرده است! **8** «باغیان جواب داد: باز هم به آن فرست بدهید! بگذارید یک سال دیگر هم بماند تا از آن به خوبی مواظبت کنم و کود فراون به آن بدهم. **9** اگر سال آینده میوه داد که چه بهتر؛ اما اگر نداد، آنگاه آن را خواهم برد.» **10** یک روز شبات، عیسی در کنیسه کلام خدا را تعليم می‌داد. **11** در آنجا زنی حضور داشت که مدت هجدۀ سال، روحی پلید او را علیل ساخته بود به طوری که پشتیش خمیده شده، به هیچ وجه نمی‌توانست راست بایستد. **12** وقتی عیسی او را دید، به او فرمود: «ای زن، تو این مرض شفا یافته‌ای!» **13** سپس بر او دست گذاشت و آن زن بالاصله شفا یافت و راست ایستاده، شروع به ستایش خداوند نمود! **14** اما سرپرست کنیسه غضنیک شد، چون عیسی آن زن را روز شبات شفا داده بود. پس با خشم به حضار گفت: «در هفته شش روز باید کار کرد. در این شش روز بیاید و شفا بگیرید، اما نه در روز شبات.» **15** اما عیسای خداوند در جواب او فرمود: «ای ریاکار! مگر تو خود روز شبات کار نمی‌کنی؟ مگر روز شبات، گاو با الاغت را از آخر بار نمی‌کنی تا برای آب دادن بیرون ببری؟ **16** پس حال چرا از من ایراد می‌گیری که در روز شبات، این زن را رهایی دادم، زنی که همچون ما از نسل ابراهیم است، و هجدۀ سال در چنگ شیطان اسری بود؟» **17** با شنیدن این سخن، دشمنان او همه شرمگین شدند، اما مردم از معجزات او غرق شادی گشتدند. **18** آنگاه عیسی درباره ملکوت خدا مثالی اورد و فرمود: «ملکوت خدا به چه می‌ماند؟ آن را به چه تشییه کنم؟ **19** مانند دانه کوچک خردل است که در با غی کاشته می‌شود و پس از مدتی، تبدیل به چنان بتوه بزرگی می‌گردد که پندگان در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌کنند.» **20** باز گفت: «ملکوت خدا را به چه تشییه کنم؟ **21** مانند خرمایه‌ای است که زنی آن را برمی‌دارد و با سه کیسه آرد مخلوط می‌کند تا همه خمیر ور بیاید.» **22** عیسی بر سر راه خود به اورشلیم، به شهرها و دهات مختلف می‌رفت و کلام خدا

زیرا بی‌ایمانان برای این چیزها غصه می‌خورند، اما پدر آسمانی شما از قبل می‌داند به اینها نیاز دارید. **31** پس شما بدنبال ملکوت خدا باشید، و او همه نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت. **32** «پس ای گله کوچک من، نترسید! چون رضای خاطر پدر شما در این است که ملکوت را به شما عطا فرماید. **33** ببابرین، هر چه دارید بفرماید و به فقرا بدهید و گنج خود را در آسمان بیندازید. در آسمان کیسه‌ها هرگز پرسیده نمی‌شوند و به سرقت نمی‌روند و بید آنها را از بین نمی‌برد. **34** زیرا گنجان هر جا باشد، دلتان نیز همان جا خواهد بود. **35** «همواره لباس بر تن، برای خدمت آماده باشید و چراغدان خود را فروزان نگاه دارید! **36** مانند خدمتکارانی باشید که منتظرند اریابشان از جشن عروسی بازگردد، و حاضرند هر وقت که برسد و در بیند، در را به رویش باز کنند. **37** خوش با حال آن خدمتکارانی که وقتی اریابشان می‌آید، بیدار باشند. یقین بدانید که او خود لباس کار بر تن کرده، آنان را بر سر سفره خواهد نشاند و به پذیرایی از ایشان خواهد پرداخت. **38** بهله، خوش با حال آن غلامانی که وقتی اریابشان می‌آید، بیدار باشند، خواه نیمه شب باشد، خواه سپیده دم! **39** اگر صاحب خانه می‌دانست که درد در چه ساعتی می‌آید، نمی‌گذشت درد وارد خانه‌اش شود. **40** پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان هنگامی باز خواهد گشت که کمتر انتظارش را دارید.» **41** بطرس از عیسی پرسید: «خدواندا، آیا این را فقط برای ما می‌گیری یا برای همه؟» **42** عیسای خداوند در جواب فرمود: «خدمتگار وفادار و دانا کسی است که اریابش بعواند او را به سرپرستی سایر خدمتگاران خانه‌اش بگمارد تا خوارک آنان را به موقع بدهد. **43** خوش با حال چنین خدمتگزاری که وقتی اریابش باز می‌گردد، او را در حال انجام وظیفه بینید. **44** یقین بدانید که او را ناظر تمام اداری خود خواهد ساخت. **45** «ولی اگر آن خدمتگزار با خود فکر کند که اریابم به این زودی نمی‌آید،» و به آزار همکارانش پردازد و وقت خود را به عیش و نوش و میگساری بگذراند، **46** آنگاه در روزی که انتظارش را ندارد، اریابش باز خواهد گشت و او را به سختی تنبیه کرده، به سرزنش خیانتکاران دچار خواهد ساخت. **47** «آن خدمتکاری که وظیفه خود را بداند و به آن عمل نکند، به سختی مجازات خواهد شد. **48** اما اگر کسی ندانسته عمل خلافی انجام دهد، کمتر مجازات خواهد شد. به هر که مسئولیت پرگزیر سپرده شود، باخواست بیشتری نیز از او به عمل خواهد آمد. و نزد هر که امانت بیشتری گذاشته شود، از او مطالبه بیشتری نیز خواهد شد. **49** «من آدمهای تا بر روی زمین آتش داوری بیفروز، و کاش هر چه زودتر این کار انجام شود! **50** اما پیش از آن، باید از تجربیاتی سخت بگذرم، و چقدر در اندوه هستم، تا آنها به پایان برسند! **51** «ای گمان می‌برید که آمدهام تا صلح به زمین بیاورم؟ نه! بلکه آمدهام تا میان مردم جدایی اندازم. **52** از این پس خاتوناده‌ها از هم خواند پاشید، دو نفر به جانب من خواهند بود و سه نفر بر ضد من. **53** پدر علیه پسر و پسر علیه پدر، مادر علیه دختر و دختر علیه مادر، مادر شوهر علیه عروس و عروس علیه مادر شوهر.» **54** سپس رو به جماعت کرد و فرمود: «وقتی می‌بینید ایرها از سوی مغرب می‌آیند، می‌گویند که باران خواهد آمد و همان طور نیز می‌شود. **55** و هنگامی که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویند که امروز هوا گرم خواهد شد، و همان گونه نیز می‌شود. **56** ای ریاکاران، شما می‌توانید نشانه‌های هوای زمین و آسمان را تعییر کنید، اما نمی‌دانید چگونه زمان حاضر را تعییر نمایید! **57** چرا نمی‌خواهید حقیقت را

را به مردم تعلیم می‌داد. **23** روزی، شخصی از او پرسید: «خداوندا، آیا فقط تعداد محدودی نجات خواهند یافت؟» عیسی فرمود: **24** «در ملکوت خدا تنگ است. پس بکوشید تا داخل شوید، زیرا یقین بدانید که بسیاری تلاش خواهند کرد که داخل گرددند، اما نخواهند توانست. **25** زمانی خواهد رسید که صاحب خانه در را خواهد بست. آنگاه شما بیرون ایستاده، در خواهید زد و التمس خواهید کرد که: خداوندا، خداوندا، در را به روی ما باز کن! اما او جواب خواهد داد که: من شما را نمی‌شناسم! **26** شما خواهید گفت: ما با تو غذا خوریدیم! تو در کوچه‌های شهر ما تعلیم دادی! چگونه ما را نمی‌شناسی؟ **27** «اما او باز خواهد گفت: من به هیچ وجه شما را نمی‌شناسم! ای بدکاران از اینجا دور شوید! **28** «آنگاه در آنجا گریه و ساییدن دننان بر دننان خواهد بود، زیرا خواهید دید که ابراهیم و اسحاق و یعقوب و همه انبیا در ملکوت خدا هستند و خودتان بیرون مانده‌اید. **29** مردم از سرتاسر جهان، از شرق و غرب، از شمال و جنوب، آمده، در ضیافت ملکوت خدا شرکت خواهند کرد. **30** بله، یقین بدانید هستند کسانی که اکنون آخر شمرده می‌شوند، ولی اول خواهند گردید و کسانی که اول شمرده می‌شوند، آخر خواهند شد.» **31** همان موقع، چند نفر از فریضی‌ها آمدند و به او گفتند: «اگر می‌خواهی زنده بمانی، هر چه زدودت از جلیل برو، چون هیرودیس پادشاه قصد دارد تو را بکشد!» **32** عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید که من امروز و فردا، ارواح پاید را بیرون می‌کنم و بیماران را شفا می‌بخشم و روز سوم، خدمتم را به پایان خواهم رساند. **33** بله، امروز و فردا و پس فردا، باید به راه خود ادامه دهم، چون محل است که نبی در جای دیگری به غیر از اورشلیم کشته شود! **34** «ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل انبیا و سنتگسارکننده فرستادگان خدا! چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم همان طور که من غوجه‌های خود را زیر بال خود می‌گیرد، اما تو نخواستی. **35** اکنون خانه‌ات ویران خواهد ماند. و به شما می‌گویم که دیگر مرا نخواهید دید تا زمانی که بگویید «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید.»»

14

یک روز شبانه، عیسی در خانه یکی از بزرگان فریضی دعوت داشت. و آنها او را به دقت زیر نظر داشتند. **2** در آنجا بیماری نیز حضور داشت که بدنش آب آورده و دستها و پاها یش متورم شده بود. **3** عیسی از فریضیان و علمای دین که در آنجا حضور داشتند، پرسید: «آیا طبق دستورهای تورات، می‌توان بیماری را در روز شبانه شفا داد یا نه؟» **4** ایشان پاسخی ندادند! پس عیسی بر آن بیمار دست نهاد و شفایش داد و به خانه فرستاد. **5** سپس رو به ایشان کرد و پرسید: «کدام یک از شما، در روز شبانه کار نمی‌کند؟ آیا اگر الاغ یا گاواتان در چاه بیفتند، بی درنگ نمی‌رود تا برونش بیاورید؟» **6** اما ایشان جوابی نداشتند که بدهند. **7** عیسی چون دید که همه مهمانان سعی می‌کنند بالای مجلس بشنینند، ایشان را چنین نصیحت کرد: **8** «هرگاه به جشن عروسی دعوت می‌شوید، بالای مجلس نشینید، زیرا ممکن است مهمانی مهمتر از شما باید و **9** میزبان از شما بخواهد که جایات را به او بدهید. آنگاه باید با شرم‌سازی پرخیزید و در پایین مجلس بشنینید! **10** پس اول، پایین مجلس بشنینید تا وقتی میزبان شما را آنجا بینند، باید و شما را به بالای مجلس هدایت کند. آنگاه، در حضور مهمانان سریلند خواهید شد. **11**

بسیاری از باجگیران و سایر مطروه‌دین جامعه، اغلب گم می‌آمدند تا سختن عیسی را بشنوند. ۲ اما فریسان و علمای دین از او ایجاد گرفتند که چرا با مردمان بدنام و پست، نشست و برخاست می‌کند و بر سر یک سفره می‌نشیند. ۳ پس عیسی این مثل را برای ایشان آورد: ۴ «اگر یکی از شما، صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها از گله دور بیفتد و گم شود، چه می‌کند؟ آیا آن نو و نه گوسفند را در صحرا نمی‌گذارد و به جستجوی آن گمشده نمی‌رود تا آن را پیدا کند. ۵ وقتی آن را یافت با شادی بر دوش می‌گذارد ۶ و به خانه می‌اید و دوستان و همسایگان را جمع می‌کند و می‌گوید: «با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را پیدا کردام.» ۷ به همین صورت، با توجه یک گناهکار گمراه و بازگشت او به سوی خدا، در آسمان شادی بیشتری رخ می‌دهد تا برای نو و نه نفر دیگر که گمراه و سرگردان نشده‌اند. ۸ «یا زنی را در نظر بگیرید که ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند، آیا چراغ روشن نمی‌کند و با دقت تمام گوش و کnar خانه را نمی‌گرد و همه جا را جارو نمی‌کند تا آن را پیدا کند؟ ۹ وقتی آن را پیدا کرد، آیا تمام دوستان و همسایگان خود را جمع نمی‌کند تا با او شادی کنند؟ ۱۰ به همین سان، فرشتگان خدا شادی می‌کنند از اینکه یک گناهکار توبه کند و به سوی خدا بازگردد.» ۱۱ برای آنکه موضوع بیشتر روش شود، عیسی این داستان را نیز بیان فرمود: «مردی دو پسر داشت. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدرش گفت: پدر، می‌خواهم سهمی که از دارایی تو باید پس از مرگت به من به ارت بررسد، از هم اکنون به من بدهی. پس پدر موافقت نمود و دارای خود را بین دو پسرش تقسیم کرد. ۱۳ «چیزی نگذشت که پسر کوچکتر، هر چه داشت جمع کرد و به سرزمنی دور دست رفت. در آنجا تمام ثروت خود را در عیاشی‌ها و راههای نادرست پر باد داد. ۱۴ وقی قسم پولهایش را خرج کرده بود، قحطی شدیدی در آن سرزمین پدید آمد، طوفی که او سخت در تنگی قرار گرفت و نزدیک بود از گرسنگی بمیرد. ۱۵ پس به ناچار رفت و به بندگی یکی از اهالی آن منطقه درآمد. او نیز وی را به مزرعه خود فرستاد تا حکوهایش را بچراند. ۱۶ آن پسر به روزی افتاده بود که آزوی می‌کرد بتواند با خواراک حکوهایش، شکم خود را سیر کند؛ کسی هم به او کمکی نمی‌کرد. ۱۷ «سرانجام روزی به خود آمد و فکر کرد: در خانه پدرم، خدمتکاران نیز خواراک کافی و حتی اضافی دارند، و من اینجا از گرسنگی هلاک می‌شوم! ۱۸ پس برخواهم خاست و نزد پدر رفته، به او خواهم گفت: ای پدر، من در حق خدا و در حق تو گناه کردام، ۱۹ و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر خود بدانی. خواهش می‌کنم مرا به نوکری خود بپذیر! ۲۰ «پس بی درنگ برخاست بدانی. هنوز از خانه خیلی دور بود که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به استقبالش دید و او را در آغوش گرفت و بوسید. ۲۱ «پسر به او گفت: پدر، من در حق خدا و در حق تو گناه کردام، و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر خود بدانی. ۲۲ اما پدرش به خدمتکاران گفت: عجله کنید! بهترین جامه را از خانه بیاورید و به او بیوشانید! انگشتی را به دستش و کفش به پایش کنید! ۲۳ و گوساله پرواپی را بایورد و سر برید تا جشن بگیریم و شادی کنیم! ۲۴ چون این پسر من، مرده بود و زنده شد؛ گم شده بود و پیدا شده است! «بس ضیافت مفصلی بر پا کردند. ۲۵ «در این اثنا، پسر بزرگ در مزرعه مشغول کار بود. وقتی به

پولدوست بودند. **15** عیسیٰ به ایشان فرمود: «شما دوست دارید خود را در نظر مردم عادل و درستکار نشان دهید، اما خدا از دل شما باخبر است. آنچه مردم برایش ارزش بسیاری قائلاند، در نظر خدا نفرت‌انگیز و ناپسند است. **16** تا پیش از موعده‌های یحییٰ، تورات موسی و نوشته‌های انبیا راهنمای شما بودند. اما حال که یحییٰ مژده فرا رسیدن ملکوت خدا را داده است، مردم می‌کوشند به زور وارد آن گردند. **17** اما این بدان معنی نیست که تورات اعتبار خود را از دست داده باشد. آسانتر است که آسمان و زمین از میان بود تا نقطه‌ای از تورات بیفتند. **18** هر که زن خود را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، زنا کرده است، و هر مردی نیز که با زن طلاق داده شده‌ای ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.» **19** عیسیٰ فرمود: «مرد تروتمندی بود که جامه‌های نفس و گرانبها می‌پوشید و هر روز به عیش و نوش و خوشکلرانی می‌پرداخت. **20** فقیری زخم آسود نیز بود، به نام ایلعازر، که او را کار دروازه خانه آن تروتمند می‌گذاشتند. **21** ایلعازر آزوی می‌داشت که از پس مانده روشنکار او، شکم خود را سیر کند. حتی سگها نیز می‌آمدند و زخمهاش را خوارک اور، شکم خود را سیر کند. حتی سگها نیز می‌آمدند و زخمهاش را می‌لیسیدند. **22** «سرانجام آن فقیر مرد و فرشته‌ها او را نزد ابراهیم بردند، **23** اما که نیکان به سر می‌برند. آن تروتمند هم مرد و او را دفن کردند، **24** اما روحش به دنیا مردگان رفت. در آنجا، در همان حالی که عذاب می‌کشید، به بالا نگاه کرد و از دور ابراهیم را دید که ایلعازر در کنارش ایستاده است. **25** پس فریاد زد: ای پدرم ابراهیم، بر من رحم کن و ایلعازر را به اینجا بفرست تا فقط انگشتش را در آب فو ببرد و زبانی را خنک سازد، **26** چون در میان این شعلمه‌ها عذاب می‌کشم! **27** «اما ابراهیم به او گفت: فرزندم، به خاطر بیاور که تو در زندگی، هر چه می‌خواستی، داشتی، اما ایلعازر از همه چیز محروم بود. پس حالاً او در آسایش است و تو در عذاب! **28** این گذشته، شکاف عمیقی ما را از یکدیگر جدا می‌کند، به طوری که نه ساکنین اینجا می‌توانند به آن سو بیایند و نه ساکنین آنجا به این سو. **29** «مرد تروتمند گفت: ای پدرم ابراهیم، پس التمام می‌کنم که او را به خانه پدرم بفرستی، **30** تا پنج براذر مرا از وجود این محل رنج و عذاب آکاه سازد، می‌باشد آن نیز پس از مرگ به اینجا بیایند! **31** ابراهیم فرمود: موسی و انبیا بارها و بارها ایشان را از این امر آکاه ساخته‌اند. برادراتن می‌توانند به سختان ایشان توجه کنند. **32** «آن تروتمند جواب داد: نه، ای پدرم ابراهیم! برادرانم به کلام آنها توجهی نمی‌کنند. اما اگر کسی از مردگان نزد ایشان برود، بدون شک از گناهانشان توبه خواهد کرد. **33** «ابراهیم فرمود: اگر به سختان موسی و انبیا توجهی ندارند، حتی اگر کسی از مردگان هم نزد ایشان برود، به سختان او توجه خواهد کرد و به راه راست هدایت خواهد شد.»

17 **روزی عیسیٰ** به شاگردان خود فرمود: «وسوسه گناه همیشه وجود خواهد داشت، ولی وای به حال کسی که مردم را وسوسه کند. **2** برای او بهتر است که یک سنگ بزرگ دور گردنش آویخته و به دریا انداخته شود تا اینکه باعث لغش یکی از این کودکان گردد. **3** پس مراقب اعمال و کردار خود باشید! «اگر برادرت گناه کنند، او را توبیخ کن؛ و اگر توبه کرد، او را بینخش. **4** حتی اگر روزی هفت مرتبه به تو بدمی کند، و هر بار نزد تو بازگردد و اظهار پشیمانی کند، او را بینخش! **5** رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما را زیاد کن.» **6** عیسیٰ فرمود: «اگر ایمانی به کوچکی دانه خردل نیز داشته

در مزعره کار می کنند، یکی بوده شده، و دیگری بر جای خواهد ماند.»

شاگردان از عیسی پرسیدند: «خداوندان، به کجا بوده خواهند شد؟» عیسی فرمود: «جایی که لاشه باشد، لاشخورها در آنجا جمع خواهند شد!»

18

روزی عیسی برای شاگردانش مثلی آورد تا نشان دهد که لازم است همیشه دعا کنند و تا جواب دعای خود را نگرفته‌اند، از دعا کردن باز نایستند.

۲ پس چنین فرمود: «در شهری، قاضی ای بود که نه از خدا می ترسید و نه اعتنای به مردم می کرد. ۳ بیوونزی از اهالی همان شهر، دائمآً آمد و می گفت: «در این دعوای حقوقی، حق مرا از دشمنم بگیر.» ۴ قاضی تا مدتی اعتنای به شکایت او نکرد. اما سرانجام با خود گفت: با اینکه نه از خدا می ترسم و نه توجهی به مردم دارم، ۵ اما چون این زن مدام مایه درمس من می شود، پس حرش را خواهم ستاند، تا دیگر ما به سنته نیازویم.» ۶ آنگاه عیسای خداوند فرمود: «بیبینید این قاضی بی انصاف چه می گوید! ۷ اگر چنین شخص بی انصافی، راضی شود به داد مردم برسد، آیا خدا به داد برگردید گان خود که شبانه روز به درگاه او دعا و التماس می کنند، نخواهد رسید؟ ۸ یقین بدانید که خیلی زود دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود. اما سؤال اینجاست که وقتی پسر انسان به این دنیا بازگردد، چند نفر را خواهد یافت که ایمان داشته باشند؟» ۹ سپس برای کسانی که به پاکی و پرهیزگاری خود می بالیدند و سایر مردم را حقری می شمردند؛ یکی، فریسمی مغوروی بود و دیگری، یاجگیری بدnam.

۱۰ «دو نفر به معبد رفتند تا دعا کنند؛ یکی، فریسمی مغوروی بود و دیگری، یاجگیری بدnam. ۱۱ فریسمی کناری استاد و با خود چنین دعا کرد: ای خدا تو را شکر می کنم که من مانند سایر مردم، خصوصاً مانند این یاجگیر، گناهکار نیستم. نه دزدی می کنم، نه به کسی ظلم می کنم و نه مرتکب زنا می شوم. ۱۲ در هفته دوبار روزه می گیرم و از هر چه که به دست می آورم، یک دهم را در راه تو می دهم.

۱۳ «اما آن یاجگیر گناهکار در فاصله‌ای دور استاد و به هنگام دعا، حتی جرأت نکرد از خجالت سر خود را بلند کند، بلکه با اندوه به سینه خود زده، گفت: خدایا، بر من گناهکار رحم فرام! ۱۴ «به شما می گویم که این مرد گناهکار، بخشیده شد و به خانه رفت، اما آن فریسمی خودپسند، از بخشش و حرمت خدا محروم ماند. زیرا هر که بکوشید خود را بزرگ جلوه دهد، خوار خواهد شد، اما کسی که خود را فروتن سازد، سرپلند خواهد گردید.»

۱۵ مردم کودکان خود را نزد عیسی آوردند تا بر سر ایشان دست بگذارد و برسکشان دهد. اما شاگردان عیسی وقتی این را دیدند، آنها را سرزنش کردند. ۱۶ اما عیسی کودکان را نزد خود فرا خواند و به شاگردان فرمود: «بگذرد کودکان نزد من بیایند و مانع ایشان نشوید. زیرا ملکوت خدا مال کسانی است که مانند این کودکان هستند. ۱۷ براستی به شما می گویم که هر که ملکوت خدا را مانند یک کوکد کنید، هرگز به آن داخل خواهد شد.» ۱۸ روزی یکی از سران قوم یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، چه باید بکنم تا زندگی جاود نصیب شود؟» ۱۹ عیسی از او پرسید: «چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست، هرگز به آن داخل خواهد شد!» ۲۰ و اما در مورد سؤالات؛ خودت که احکام را می دانی: زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، و پدر و مادر خود را گرامی بدار.» ۲۱ آن مرد جواب داد: «همه این احکام را از کوکد کی انجام داده‌ام.» ۲۲ عیسی فرمود: «هیوز یک چیز کم داری، برو و هر چه داری بفروش و پولش را به فقرا بده تا گیج تور در آسمان باشد نه بر

زمین! آنگاه بیا و مرا پیروی کن!» ۲۳ ولی وقتی آن مرد این را شنید، اندهوگین از آنجا رفت، زیرا ثروت زیادی داشت. ۲۴ در همان حال که می رفت، عیسی او را می نگریست. سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «برای ثروتمندان چه سخت است ورود به ملکوت خدا.» ۲۵ گذشتن شتر از سوراخ سوزن آساتر است از وارد شدن شخص ثروتمند به ملکوت خدا!» ۲۶ کسانی که این سخن را شنیدند، گفتند: «پس چه کسی در این دنیا می تواند نجات پیدا کند؟» ۲۷ عیسی فرمود: «آنچه از نظر انسان غیرممکن است، برای خدا ممکن است.» ۲۸ پطروس گفت: «ما خانه و زندگی مان را دها کردیم تا از تو پیروی کنیم.» ۲۹ عیسی جواب داد: «خاطر جمیع باشید، اگر کسی به خاطر ملکوت خدا، مانند شما خانه، زن و فرزندان، بارادان و خواهان، و پدر و مادر خود را ترک کند، ۳۰ در همین دنیا چندین بار برایر به او عرض داده خواهد شد و در عالم آینده نیز زندگی جاودید را خواهد یافت.» (aiōn g165)

۳۱ سپس آن دوازده شاگرد را نزد خود گرد آورد و به ایشان فرمود: «جنانکه می دانید، ما به سوی اورشلیم می رویم. وقتی به آنجا برسیم، تمام آنچه که ایشای پیشین درباره پسر انسان پیشگویی کرده‌اند، عملی خواهد شد. ۳۲ در آنجا او را به رومی‌ها تحویل خواهند داد، و آنها او را مسخره کرده، به او بمحابی خواهند کرد و به صورتش آب دهان خواهند انداخت، ۳۳ شلاقش خواهند زد و خواهند کشت. اما در روز سوم او زنده خواهد شد!» ۳۴ اما شاگردان چیزی از سخنان او درک نکردند، و مفهوم آنها از ایشان مخفی نگاه داشته شد، و متوجه نبودند درباره چه سخن می گوید. ۳۵ ایشان در طی راه به نزدیکی شهر اریحا رسیدند. در کنار راه، مردی نایبنا نشسته بود و گذایی می کرد. ۳۶ چون صدای رفت و آمد مردم را شنید، پرسید: «چه خبر است؟» ۳۷ گفتند: «عیسای ناصری در حال عبور است!» ۳۸ بلا فاصله فریاد کنان گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من رحم کن!» ۳۹ آنایی که پیشایش عیسی می رفتند، بر سرش فریاد زدند: «ساخت شو! اما او صدایش را بلندتر می کرد که: «ای پسر داود، به من رحم کن!» ۴۰ عیسی استاد و دستور داد او را نزدش بیاورند. وقتی مرد نایبنا نزدیک شد، عیسی از او پرسید: «چه می خواهی برایت بکنم؟» جواب داد: «سرور من، می خواهم بینا شوم.» ۴۱ عیسی فرمود: «بسیار خوب، بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است!» ۴۲ همان لحظه آن کور، بینایی خود را بازیافت و در حالی که خدا را شکر می کرد، از بی عیسی به راه افتاد. وقتی مردم این ماجرا را دیدند، همگی خدا را سایش کردند.

19

عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می گذشت. ۲ در اریحا شخص ثروتمندی زندگی می کرد، به نام «زَکَّی» که رئیس باجگیران بود؛ ۳ او می خواست بینید عیسی کیست، اما به سبب ازدحام مردم نمی توانست، چون کوتاه‌قدم بود. ۴ پس جلو دوید و از درخت چناری که در کنار راه بود، بالا رفت تا از آنچا عیسی را بینند. ۵ وقتی عیسی نزدیک درخت رسید، به بالا نگاه کرد و او را به نام صدا زد و فرمود: «زَکَّی، بشتاب و پایین بیا! چون امروز باید به خانه تو بیایم و مهمانت باشم!» ۶ زَکَّی با عجله پایین آمد و با هیجان شادی، عیسی را به خانه خود برد. ۷ تمام کسانی که این واقعه را دیدند، گله و شکایت سر داده، با ناراحتی می گفتند: «او میهمان یک گناهکار بدنام شده است!» ۸ اما زَکَّی در حضور عیسای خداوند استاد و گفت: «سرور

من، اینک نصف دارایی خود را به فقرا خواهی بخشید، و اگر از کسی مالیات اضافی گرفته باشد، چهار برابر آن را پس خواهیم داد!» **۹** عیسی به او فرمود: «این نشان می‌دهد که امروز نجات به اهل این خانه روی آورده است، زیرا این مرد نیز یکی از زندان ابراهیم است. **10** زیرا پسر انسان آمده تا گمراه را بجربید و نجات بخشد.» **11** هنگامی که عیسی به اورشلیم نزدیک می‌شد، داستانی تعریف کرد تا نظر بعضی اشخاص را درباره ملکوت خدا اصلاح کند، چون نصوص می‌کردند که ملکوت خدا همان موقع آغاز خواهد شد. **12** پس چنین فرمود: «وزیر نجیب‌زاده‌ای به سرزمینی درودست احضار شد تا به مقام پادشاهی منصوب شود و به سرزمین خود بروگردد. **13** اما پیش از عزیمت، **۵** نفر از دستیاران خود را فراخواند و به هر یک، سکه‌ای طلا داد تا در غیاب او به تجارت پیدا زندان. **14** اما برخی از اهالی آن ایالت که با او مخالف بودند، نمایندگانی به حضور امپراتور فرستادند تا اطلاع دهند که مایل نیستند آن نجیب‌زاده بر آنان حکمرانی کنند. **15** «اما آن شخص به مقام پادشاهی منصوب شد و به ایالت خود بازگشت و دستیاران خود را فراخواند تا بیند با پولش چه کردند و چه مقدار سود به دست آورده‌اند. **16** «پس اولی آمد و گفت: «سرور، سکه تو ده سکه دیگر سود آورده است.» **17** «پادشاه گفت: «آفرین بر تو، ای خدمتگزار خوب! چون در کار و مستولیت کوچکی که به تو سپرده‌ام، امین بودی، حکمرانی ده شهر را به تو واکذار می‌کنم!» **18** «نفر دوم نیز گوارش داد: «سرور، سکه تو پنج سکه دیگر سود آورده است.» **19** «به او نیز گفت: «سبیل خوب! تو نیز حاکم پنج شهر باش!» **20** «اما سومی همان مبلغی را که در ابتداء گرفته بود، بدون کم و زیاد پس آورد و گفت: «سرور، من سکه تو را در پارچه‌ای پیچیدم و در جای امنی نگاه داشتم. **21** من از تو می‌ترسیدم، چرا که مرد سختگیری هستی. چیزی را که متعلق به تو نیست می‌گیری، و از جایی که نکاشته‌ای، محصول درو می‌کنی.» **22** «پادشاه او را سرزنش کرده، گفت: «ای خادم بدکار، تو با این سختنان خودت را محکوم کردی! تو که می‌دانستی من اینقدر سختگیر هستم که چیزی را که مال من نیست می‌گیرم و از جایی که نکاشته‌ام، محصول درو می‌کنم، **23** پس چرا پولم را به صرافان ندادی تا وقتی از سفر برمی‌گردم سودش را بگیرم؟» **24** «آنگاه به حاضران فرمود که سکه را از او بگیرند و به آن خدمتکاری بدهند که ده سکه سود آورده بود. **25** «گفتند: قریان، او خودش به اندازه کافی دارد! **26** «پادشاه جواب داد: به، این حقیقت همیشه صادق است که کسی که بتواند آنچه را که دارد خوب به کار ببرد، به او باز هم بیشتر داده می‌شود، ولی کسی که کارش را درست انجام ندهد، آن را هر چقدر هم کوچک باشد از دست خواهد داد. **27** و اما مخالفینی که نمی‌خواستند من بر آنان حکومت کنم، ایشان را اکنون به اینجا بیاورید و در حضور من، گردن بینند.» **28** پس از بیان این حکایت، عیسی پیشاپیش دیگران، به سوی اورشلیم به راه افتاد. **29** وقتی به بیت فاجی و بیت عنیا واقع در کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را جلوتر فرستاد، **30** و به ایشان در فصل انگرچینی، خدمتکارش را فرستاد تا سهم خود را از محصول باغ بگیرد. ولی با غایبانها او را زدند و دست خالی بگردانند. **11** پس صاحب باغ یک نفر دیگر را فرستاد. اما باز هم بی‌فایده بود؛ او نیز کشک خورد، ناسرا شنید و دست خالی بازگشت. **12** سومی را فرستاد. او را نیز زدند و زخمی کردند و از باغ بیرون انداختند. **13** «صاحب باغ با خود گفت: حال چه باید کرد؟

سوالی از او پرسید. ۴۱ اما این بار عیسی خود سوالی از ایشان کرد، او فرمود: «چرا می‌گویند که مسیح موعود پسر داورد است؟» ۴۲ در حالی که خود داورد، در کتاب زبور می‌گوید: «خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنات را به زیر پایت بیفکنم». ۴۴ اگر داورد مسیح را «خداوند من» می‌خواند، چگونه ممکن است مسیح پسر او باشد؟» ۴۵ سپس در حالی که مردم به او گوش می‌دادند، رو به شاگردان خود کرد و گفت: ۴۶ «از این علمای مظاهران دینی دوری کنید که دوست دارند با قیاهای بلند، خودنمایی کنند و به هنگام عبور از کوچه و بازار، مردم به ایشان تعظیم کنند؛ و چقدر دوست دارند که در کیسه‌ها بهترین جا را داشته باشد و در ضیافت‌ها بر صدر مجلس بشنیدن.» ۴۷ اما حتی وقتی دعاها طولانی می‌کنند و تظاهر به دینداری می‌نمایند، تمام هوش و حواسشان به این است که چگونه اموال بیوه‌زن را تصاحب کنند. از این رو مجازات آنان بسیار شدید خواهد بود.

21

وقتی عیسی در معبد ایستاده بود و به اطراف نگاه می‌کرد، ژوئن‌دانی را دید که هدایای خود را در صندوق پیت‌مال می‌ریختند. ۲ در همان حال بیوه‌زن فقیری نیز آمد و دو سکه ناچیز در صندوق انداخت. ۳ عیسی فرمود: «در واقع این بیوه‌زن فقیر بیشتر از تمام آن ژوئن‌دانی هدیه داده است.» ۴ چون آنها قسمت کوچکی از آنچه را که احتیاج نداشتند دادند، ولی این زن فقیر هر چه داشت داد. ۵ در این هنگام بعضی از شاگردان عیسی از سنگهای زیبای که در بنای خانه خدا به کار رفته بود و از هدایای گران‌بها که مردم وقف کرده بودند، تعریف می‌کردند. اما عیسی به ایشان فرمود: ۶ «روزی فرا می‌رسد که تمام این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی دیگر باقی خواهد ماند، بلکه همه زیر و رو خواهد شد.» ۷ ایشان با تعجب گفتند: «استاد، این واقعی در چه زمانی روی خواهد داد؟ نشانه نزدیک شدن آنها چیست؟» ۸ عیسی در جواب فرمود: «مواظب باشید کسی شما را گمراه نکند. زیرا بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت، «من مسیح هستم» و «زمان موعود فرا رسیده است.» اما باور نکنید. ۹ و هنگامی که خبر جنگها و آشوبها را بشنوید، پیشان نشود زیرا باید اول چنین وقایعی اتفاق بیفتد، اما به این زودی دنیا به آخر خواهد رسید.» ۱۰ سپس ادامه داد: «قوهمها و ممالک به هم اعلان جنگ خواهند داد. ۱۱ در جهایی مختلف دنیا، زمین لزوه‌های عظیم، قحطی‌ها و بیماریهای مسرب پدید خواهد آمد و در آسمان نیز چیزهای عجیب و هولناک دیده خواهد شد. ۱۲ «اما قبل از این وقایع، دوره آثار و جفا و شکنجه پیش خواهد دید.» ۱۳ اما این فرضی خواهد بود تا دریارة من پادشاهان و ولیان خواهند کشاند. ۱۴ پس پیش‌باش نگران نباشید که چگونه از خود دفاع کنید، زیرا به شما خواهی آموخت که چه بگویند، به طوری که هیچ‌یک از شهادت‌های دیدگاری خواهد شد! ۱۵ اما این فرضی خواهد بود تا دریارة من پادشاهان، یاری پاسخگوی و ایستادگی در مقابل شما را نخواهد داشت! ۱۶ پدر و مادر و برادران و بستگان و دوستانان به شما خیانت خواهند کرد و شما را تسلیم دشمن خواهند کرد؛ و برخی از شما کشته خواهید شد؛ ۱۷ تمام مردم دنیا به خاطر نام من از شما متنفر خواهد شد. ۱۸ اما موبی از سر شما گم خواهد شد! ۱۹ اگر تا به آخر تحمل کنید، جانهای خود را نجات خواهید داد. ۲۰ «اما هرگاه دیدید که اورشلیم به محاصره دشمن درآمد،

فهمیدم چه کنم! پسر عزیزم را خواهم فرستاد. بدون شک به او احترام خواهند گذاشت. ۱۴ «اما با غایبانها وقتی پسر او را دیدند، با هم مشورت کرده، گفتند: «او وارث است؛ پس باید او را بکشیم تا باغ مال ما شود.» ۱۵ «پس او را از باغ بیرون انداختند و کشند. حال به نظر شما، صاحب باغ چه خواهد کرد؟» ۱۶ او خواهد آمد و همه با غایبانها را خواهد کشت و باغ را به دیگران اجاره خواهد داد.» شنوندگان اعتراض کنند گفتند: «چطور ممکن است با غایبانها چنین کاری کنند!» ۱۷ عیسی نگاهی به ایشان کرد و گفت: «پس منظور کلام خدا چیست که می‌گوید: «سنگی که معماران دور افکنند، سنگ اصلی ساختمان شده است؟» ۱۸ هر کس بر آن سنگ بیفتند، خرد خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی بیفتند، او را خواهد کرد!» ۱۹ وقتی کاهان عظم و علمای دین این داستان را شنیدند، خواستند همان جا او را دستگیر کنند، چون فهمیدند که منظور عیسی از با غایبانها ظالم در این مثال، خود آنهاست. اما این کار را نکردند، زیرا از مردم ترسیدند. ۲۰ از این رو می‌کوشیدند او را وارد کنند سخنی بگویند تا آن، علیه خودش استفاده کنند و او را به مقامات رومی تحويل دهند. به همین منظور چند مأمور مخفی نزد او فرستادند که خود را صادق و درستکار نشان می‌دانند. ۲۱ ایشان به عیسی گفتند: «استاد، ما می‌دانیم که آنچه تو می‌گویی و تعلمی می‌دهی، راست و درست است. ما می‌دانیم که تو بدون توجه به مقام و موقعیت افاد، همیشه حقیقت را می‌گویی و راه خدا را بدروستی تعلیم می‌دهی.» ۲۲ آیا ما باید به دولت روم خراج بدهیم یا نه؟» ۲۳ عیسی که متوجه مکر و حیله ایشان شده بود، گفت: ۲۴ «سکه‌ای به من نشان دهید. نقش و نام چه کسی بر روی آن است؟» جواب دادند: «قیصر روم.» ۲۵ فرمود: «مال قیصر را به قیصر بدهید، و مال خدا را به خدا!» ۲۶ به این ترتیب، تلاش آنان برای به دام انداختن عیسی بی نتیجه ماند و از جواب او مات و مهبوت ماندند و دیگر حرفی نزدند. ۲۷ سپس عده‌ای از صدوچی‌ها که منکر قیامت هستند نزد او آمدند و پرسیدند: ۲۸ «استاد، در تواتر موسی آمده است که اگر مردی بی اولاد فوت شود، برادر آن مرد باید آن زن بیوه را به همسری بگیرد، و برای برادر خود نسلی باقی بگذارد.» ۲۹ حال، هفت برادر بودند؛ اولی زنی گرفت و بی اولاد مرد. ۳۰ برادر کوچکترش با آن بیوه ازدواج کرد و او هم بی اولاد مرد. ۳۱ به این ترتیب، تا برادر هفتم، همه یکی پس از دیگری، با آن زن ازدواج کردند و همه نزد بی اولاد مردند. ۳۲ در آخر، آن زن نیز مرد. ۳۳ حال در روز قیامت، آن زن، همسر کدام یک از این برادران خواهد بود؟ چون او در واقع زن همه ایشان بوده است.» ۳۴ عیسی جواب داد: «ازدواج، برای مردم فانی این دنیاست؛ (alōn g165) ۳۵ اما کسانی که شایسته شمرده شوند که به عالم آینده و قیامت مردگان برسند، نه زن خواهند گرفت و نه شوهر خواهند کرد، و دیگر نخواهند مرد، زیرا همچون فرشتگان خواهند بود. ایشان فرزندان خدا هستند، زیرا فرزندان قیامت‌اند. ۳۷ «اما درباره زنده شدن مردگان، موسی به روشنی نشان داد که قیامت وجود خواهد داشت. زیرا وقتی موسی بازگو می‌کند که چگونه خدا در بوته سوزان بر او ظاهر شد، از خدا به عنوان خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب نام می‌برد. ۳۸

بدین سان، خدای زندگان است و نه مردگان، زیرا در نظر خدا، همه زنده هستند!» ۳۹ چند نفر از علمای دین که آنچا ایستاده بودند، گفتند: «استاد، بسیار خوب جواب دادی!» ۴۰ پس از آن دیگر کسی جرأت نکرد

بدانید که زمان نابودی آن فرا رسیده است. **21** آنگاه کسانی که در پیهودی هستند، به تپه‌های اطراف فرار کنید و آنانی که در اورشلیم هستند از شهر بیرون بروند و کسانی که در بیرون شهر هستند، به شهر باز نگردند. **22** زیرا آن زمان، هنگام مجازات خواهد بود، روزهایی که تمام هشدارهای انبیا تحقق خواهند یافت. **23** وای به حال زنای که در آن زمان آسین باشند یا کوکد شیرخوار داشته باشند. زیرا این قوم دچار مصیبت سختی شده، خشم و غضب خدا بر آنان عارض خواهد شد؛ **24** ایشان به دم شمشیر خواهند افتد و یا اسیر شده، به سزمینهای بیگانه تبعید خواهد گشت. اورشلیم نیز به دست بیگانگان افتداده، پایمال خواهد شد تا زمانی که دوره تسلط بیگانگان به پایان رسد. **25** آنگاه در آسمان اتفاقات عجیب خواهد افتاد و در خوشید و ماه و ستارگان، علام هولناکی دیده خواهد شد. بر روی زمین، قومها از غرش دریاها و خروش امواج آن، آشفته و پریشان خواهند شد. **26** پس از تصور سرنوشت هولناکی که در انتظار دنیاست، ضعف خواهد کرد؛ زیرا نیروهایی که زمین را نگاه داشته‌اند، به لزه در خواهند آمد. **27** آنگاه تمام مردم روی زمین پسر انسان را خواهند دید که در ابری، با قدرت و شکوه عظیم می‌آید. **28** پس وقتی این رویدادها آغاز می‌شوند، پایستید و به بالا نگاه کنید، زیرا نجات شما نزدیک است! **29** پس این مثل را بایشان زد: «درخت انجری یا سایر درختان را بگزید. **30** وقتی شکوفه می‌کنند، بی‌آنکه کسی به شما بگوید، می‌فهمید تا بستان نزدیک است. **31** همین طور نیز وقتی تمام این نشانه‌ها را ببینید، بدانید که بمزودی ملکوت خدا آغاز خواهد شد. **32** «براستی به شما می‌گوییم که تا این چیزها اتفاق نیفتاد، این نسل از میان نخواهد رفت. **33** آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما کلام من هرگز زایل نخواهد شد. **34** «پس مراقب باشید! نگذارید پرخوری، میگساري و غم و غصه‌های زندگی، دلتان را سنگین سازد و آن روز مانند دامی شما را غافلگیر کند. **35** زیرا آن روز بر همه مردم جهان خواهد آمد. **36** پس هر لحظه مراقب باشید و همیشه دعا کنید تا این رویدادهای وحشتناک در امان بوده، در حضور پسر انسان پایستید. **37** به این ترتیب، او هر روز در معبد به تعلیم مردم می‌پرداخت و هنگام عصر نیز از شهر خارج شده، شب را در کوه زیتون به صبح می‌رساند. **38** مردم نیز از صبح زود برای شنیدن سخنانش در معبد جمع می‌شدند.

22 عید فطیر که به پیش نیز معروف است نزدیک می‌شد. **2** در طی روزهای عید، کاهنان اعظم و سایر علمای دین در بی فرست بودند تا عیسی را بی سر و صدا بگزینند و به قفل بیسانند، اما از شوش مردم وحشت داشتند. **3** در همین زمان، شیطان وارد وجود یهودا اسخربوطی یکی از دوازده شاگرد عیسی شد. **4** پس او نزد کاهنان اعظم و فرمادن‌هان محافظین معبد رفت تا ایشان گفتگو کند که چگونه عیسی را به دستشان تسلیم نماید. **5** ایشان نیز از این امر بسیار شاد شدند و قول دادند که مبلغی به او بدهند. **6** یهودا به دنبال فرصتی می‌گشت تا به دور از چشم مردم، عیسی را به آنان تسلیم کند. **7** روز عید فطیر که می‌بایست بره پسخ قریابی شود، فرا رسید. **8** پس عیسی، دو نفر از شاگردان، یعنی پطرس و یوحنا را به شهر فرستاده، گفت: «بروید و شام پیش را تدارک ببینید تا بخوریم». **9** ایشان از عیسی پرسیدند: «کجا می‌خواهی تدارک ببینیم؟» **10** فرمود: «وقتی داخل شهر شوید، مردی با کوزه‌ای آب در دست به شما بر می‌خورد. به دنبال او بروید. به ایکار کرده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی!» **35** سپس از شاگردان پرسید: «هنگامی که شما را فرستادم تا پیام انجیل را به مردم اعلام کنید، و پول و کوله‌بار و لباس اضافی با خود بر نشانه بودید، آیا به چیز محتاج شدید؟» جواب دادند: «نه.» **36** فرمود: «اما اکون اگر کوله‌بار و پول دارد، با خود بزرگ‌باید، و اگر شمشیر ندارید، جامه خود را بفروشید و شمشیری بخرید! **37**

چون زمان انجام این پیشگویی درباره من رسیده است که می‌گوید: او از خطاکاران محسوب شد. آری، هر چه درباره من پیشگویی شده است، عملی خواهد شد.» **38** گفتند: «استاد، دو شمشیر داریم.» اما عیسی فرمود: «بس است!» **39** آنگاه عیسی همراه شاگردان خود، از آن بالاخانه بیرون آمد و طبق عادت به کوه بیرون رفت. **40** در آنجا به ایشان گفت: «دعا کنید تا وسوسه بر شما غلبه نکند!» **41** سپس به اندازه پرتاب یک سنگ دورتر رفت و زانو زد و چنین دعا کرد: **42** «ای پدر، اگر خواست تو را می‌خواهم، نه خواست خود را.» **43** آنگاه از آسمان فرشته‌ای ظاهر شد و او را تقویت کرد. **44** پس او با شدت پیشتر به دعا ادامه داد، و از کشمکش روحی آنچنان در رنج و عذاب بود که عرق او همچون قطره‌های درشت خون بر زمین می‌چکید. **45** سرانجام، برخاست و نزد شاگردان برگشت و دید که از فرط غم و انزو، به خواب رفته‌اند. **46** پس به ایشان گفت: «چرا خواهید باید؟ برخیزید و دعا کنید تا وسوسه بر شما غلبه نکند!» **47** این کلمات هنوز بر زبان او بود که ناگاه گروهی با هدایت بهودا، یکی از دوازده شاگرد عیسی، سر رسیدند. او جلو آمد و به رسم دوستی، صورت عیسی را بوسید. **48** عیسی به او گفت: «بیهودا، آیا پسر انسان را با بوسه‌ای تسلیم می‌کنی؟» **49** اما شاگردان، وقی متوجه جریان شدند، فریاد زدند: «استاد، آیا اجازه می‌دهید بجنگیم؟ شمشیرها بیمان حاضر است!» **50** همان لحظه یکی از ایشان به روی خادم کاهن اعظم شمشیر کشید و گوش راست او را برد. **51** عیسی بلافضله گفت: «دیگر پس است!» سپس گوش او را لمس کرد و شفا داد. **52** آنگاه عیسی به کاهن اعظم، فرمادهان محافظین معبد و مشایخی که آن گروه را هبری می‌کردند، گفت: «مگر دزد فرای هستم که با چوب و چماق و شمشیر به سراغم آمده‌اید؟» **53** من هر روز با شما در معبد بودم؛ چرا در آنجا مرا نگرفتید؟ اما اکنون زمان شماست، زمان فرمازوایی ظلمت!» **54** این ترتیب او را گرفته، به خانه کاهن اعظم بردند. پطرس نیز از دور ایشان را دنبال کرد. **55** سریازان در حیاط آتشی روشن کردند و دور آن نشستند. پطرس نیز در میان ایشان نشست. **56** در این هنگام، کنیزی، چهره پطرس را در نور آتش دید و او را شناخت و گفت: «این مرد هم با عیسی بود!» **57** اما پطرس انکار کرد و گفت: «دختر، من اصلاً او را نمی‌شناسم!» **58** کمی بعد، یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم باید یکی از آنها باشی.» جواب داد: «نه آقا، نیستم!» **59** در حدود یک ساعت بعد، یک نفر دیگر با تأکید گفت: «من مطمئن هستم که این مرد یکی از شاگردان عیسی است، چون هر دو اهل جلیل هستند.» **60** پطرس گفت: «ای مرد، از گفته‌های سر در نمی‌آم!» و همین که این را گفت، خروس بانگ زد. **61** همان لحظه عیسی سرش را برگرداند و به پطرس نگاه کرد. آنگاه سخن عیسی را به یاد آورد که به او گفته بود: «تا فردا صبح، پیش از بانگ خروس، سه بار ما انکار خواهی کرد!» **62** **63** اما نگهبانانی که پس پطرس از حیاط بیرون رفت و به تلحی گریست. عیسی را تحت نظر داشتند، او را مسخره می‌کردند و به او سیلی می‌زدند، **64** و چشمان او را بسته، می‌گفتند: «بیوت کن! بگو بیینم چه کسی تو را زد؟» و ناسرهای سپار دیگر به او می‌گفتند. **65** **66** وقتی هوا روشن شد، شورای مشایخ، مرکب از کاهن اعظم و علمای دین، تشکیل جلسه دادند. ایشان عیسی را احضار کرده، **67** از او پرسیدند: «به ما بگو، آیا تو مسیح هستی یا

گذاشته، وادارش کردند آن را پشت سر عیسی ببرد. 27 جمعیتی انبو در بی او به راه افتادند و زنان بسیاری نیز در میان آنان برای او گریه و مامن می کردند و به سینه خود می زدند. 28 عیسی رو به این زنان کرد و گفت: «ای دختران اورشليم، برای من گریه نکنید؛ به حال خود و فرزنداتان گریه کنید! 29 چون روزهایی می آید که مردم خواهد گفت: «خوش با حال زنان بی اولاد و زخمیهای هر گز نزایدند و سینه هایی که هرگز شیر نداده اند!» 30 و به کوهها اتماس خواهد کرد که، «بر ما بیتفتی و به تپهها که «ما را پیوشنید». 31 زیرا اگر چنین چیزهایی وقتی درخت سبز است، به انجام برسد، پس آن هنگام که درخت خشک باشد، چه رخ خواهد داد؟» 32 دو جنایتکار را نیز بردند تا با او اعدام کنند. 33 وقتی به محلی رسیدند به نام جمجمه، او را در آنجا به همراه آن دو جنایتکار به صلیب می خکوب کردند، یکی را در سمت راست او، و دیگری را در سمت چپ. 34 در چنین وضعی، عیسی فرمود: «ای پدر، اینها را بپخشش، زیرا که نمی دانند چه می کنند». سربازان رومی لباسهای عیسی را به حکم قرعه میان خود تقسیم کردند. 35 مردم ایستاده بودند و تماشا می کردند. سران قوم نیز ایستاده، به او می خندیدند و مسخره کنند می گفتند: «دیگران را نجات نمی داد؛ حال اگر واقعاً مسیح و برگزیده خداست، خود را نجات دهد!» 36 سربازان نیز او را مسخره نموده، شراب ترشیده خود را به او تعارف می کردند. 37 و می گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی، خود را نجات بد!» 38 روی صلیب، بالای سر او، تختهای کوپیدن که روی آن نوشته شده بود: «این است پادشاه یهود!» 39 یکی از آن دو جنایتکار که در کنار عیسی مصلوب شده بود، به طعنه به او گفت: «اگر تو مسیح هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟» 40 اما آن محروم دیگر او را سرزنش کرد و گفت: «حتی الان هم که محکوم به مرگ شدایی، از خدا نمی ترسی؟» 41 این حق ما است که بمیریم، چون گناهکاریم. اما از این شخص، یک خطاب هم سر نزد است. 42 سپس رو به عیسی کرد و گفت: «ای عیسی، وقتی ملکوت خود را آغاز کردی، مرا هم به یاد آور!» 43 عیسی جواب داد: «خطار جمیع پاش که تو همین امروز با من در بهشت خواهی بود!» 44 به هنگام ظهر، تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت، 45 و نور خورشید از تاییدن بازیستاد. آنگاه پرده ضخیمی که در جایگاه مقدس معبد آویزان بود، از وسط دو پاره شد. 46 سپس عیسی با صدایی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به دستهای تو می سپارم.» این را گفت و جان سپرد. 47 افسر رومی که مأمور اجرای حکم بود، وقتی این صحنه را دید خدا را ستابیش کرد و گفت: «این مرد حقیقتاً بی گاه بود!» 48 کسانی که برای تماشا گرد آمده بودند، وقتی این اتفاقات را دیدند، اندوهگین و سینه زنان، به خانه های خود بازگشتد. 49 در این میان، دوستان عیسی و زنانی که از جلیل به دنبال او آمده بودند، دورتر ایستاده، نگاه می کردند. 50 در این میان، شخصی بود نیک و باقثوا به نام یوسف، از اعضای شورای عالی یهود، 51 اما با تصمیم و اقدام ایشان موافقت نکرده بود. او که زادگاهش شهر رامه، واقع در یهودیه بود، مشتاقانه در انتظار فارسیان ملکوت خدا به سر می برد. 52 او نزد پیلاوس رفت و جسد عیسی را درخواست کرد. 53 پس از کسب اجازه، جسد عیسی را از بالای صلیب پایین اورد، آن را در کفن پیچید و در مقبره ای تراشیده شده در دل صخره که قبل اکسی در آن گذاشته نشده بود، قرار داد. 54 تمام کار کفن و دفن، همان عصر جمعه انجام شد. یهودیان کارهای روز تعطیل شبات را عصر روز

24 روز یکشنبه، صبح خیلی زود، زنها دارو و عطیاتی را که تهیه کرده

بودند، با خود برداشته، به سوی مقبره رفتند. 2 وقتی به آنجا رسیدند، دیدند سنگ از جلوی مقبره به کناری غلخانیده شده است. 3 پس وارد مقبره شدند. اما پیکر عسی ای خداوند را پیغامدند! 4 ایشان مات و مبهوت ایستاده، در این فکر بودند که بر سر جسد چه آمده است. ناگاه دو مرد با جامه های درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند. 5 زنان بسیار ترسیدند و آنان را تعطیل کردند. آن دو مرد پرسیدند: «چرا در بین مردگان به دنبال شخص زنده می گردید؟ 6 او اینجا نیست! او برخاسته است! به یاد آورید سختانی را که در جلیل به شما گفت که 7 «پسر انسان، یعنی عیسی، می بایست به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب شود و در روز سوم برخیزد!» 8 آنگاه زنان گفته های عیسی را به یاد آوردند. 9 پس با عجله از مقبره بازگشتد تا آن بازده شاگرد و سایرین را از این وقایع آگاه سازند. 10 زنانی که به سر قبر رفته بودند، عبارت بودند از مردم مجدهای، یونا، میریم مادر یعقوب و چند زن دیگر. 11 ولی شاگردان گفته های زنان را هدیان پنداشتند و سخنانشان را پاور نکردند. 12 اما پطرس به سوی مقبره دوید تا بینند چه اتفاقی افتاده است. وقتی به آنچا رسید، خم شد و با دقت به داخل مقبره نگاه کرد. تنها چیزی که دید، نوارهای کفن کنایی بود که دُور پیکر عیسی پیچیده بودند، اما اکنون خالی بودند! او حیران و متعجب به خانه بارگشت. 13 در همان روز یکشنبه، دو نفر از پیروان عیسی به دهکده عمواس می رفتند که با اورشليم حدود ده کیلومتر فاصله داشت. 14 در راه دریاره وقایع چند گذشته گفتندگی می کردند، 15 که ناگهان خود عیسی از راه رسید و با آنان همراه شد. 16 اما چشمانشان بسته نگاه داشته شد تا او را نشانتند. 17 عیسی پرسید: «گویا سخت مشغول بحث هستید! موضوع گفتگویتان چست؟» آن دو، ایستادند. آثار غم و اندوه از چهره شان نمایان بود. 18 یکی از آن دو که «کلپیواس» نام داشت، جواب داد: «تو در این شهر باید تنها کسی باشی که از وقایع چند روز اخیر بی خبر مانده ای!» 19 عیسی پرسید: «کدام وقایع؟» گفتند: «وقایعی که برای عیسای ناصری اتفاق افتاد! اون بی و معلم توانایی بود؛ اعمال و معجزه های خارق العاده ای انجام می داد و مورد توجه خدا و انسان بود. 20 اما کاهان اعظم و سران مذهبی ما او را گرفتند و تحويل دادند تا به مرگ محکوم شده، مصلوب گردد. 21 ولی ما با امیدی فراوان، تصور می کردیم که او همان مسیح موعود است که ظهور کرده تا قوم اسرائیل را نجات دهد. علاوه بر اینها، حالا که سومهین روز بعد از این ماجراها است، 22 چند زن از جمع ماء، با سخنان خود ما را به حیرت اندداختند، زیرا آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند، 23 اما پیکر او را نیافتند. ایشان آمدند و به ما گفتند که فرشتگانی را دیده اند که به آنها گفته اند که او زنده است! 24 پس چند نفر از مردان ما به سر قبر رفتند و دیدند که هر چه زنان گفته بودند، عین

واعیت بوده است، اما عیسی را ندیدند. **۵۲** آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «چقدر شما نادان هستید! چرا اینقدر بربایان دشوار است که به سخنان انبیا ایمان بیاورید؟ **۵۳** آیا ایشان به روشنی پیشگویی نکرده‌اند که مسیح پیش از آنکه به عرب و جلال خود برسد، می‌باشد تمام این حزمات را بینند؟» **۵۴** پس تمام پیشگویی‌هایی را که درباره خودش در تورات موسی و کتابهای سایر انبیا آمده بود، برای آنان شرح داد. **۵۵** در این هنگام به دهکده عمواس و پایان سفرش رسیدند و عیسی خواست که به راه خود ادامه دهد. **۵۶** اما چون هوا کم تاریک می‌شد، آن دو مرد با اصرار خواهش کردند که شب را نزد ایشان بمانند. پس عیسی به خانه ایشان رفت. **۵۷** وقتی بر سر سفره نشستند، عیسی نان را برداشت و شکرگزاری نموده، به ره پک تکه‌ای داد. **۵۸** ناگهان چشمانشان باز شد و او را شناختند! همان لحظه عیسی ناپدید شد. **۵۹** آن دو به یکدیگر گفتند: «دیدی وقتی در راه، مطالب کتاب آسمانی را برای ما شرح می‌داد، چگونه دلمان به تپ افتداد بود و به هیجان آمده بودیم؟» **۶۰** پس ای درنگ به اورشلیم بازگشتد و نزد آن بازده شاگرد عیسی رفتند که با سایر پیروان او گرد آمده بودند، **۶۱** و می‌گفتند: «خداؤند حقیقتاً زنده شده است! پطروس نیز او را دیده است!» **۶۲** آنگاه آن دو نفر نیز ماجراه خود را تعریف کردند و گفتند که چگونه عیسی در بین راه به ایشان ظاهر شد و به چه ترتیب سر سفره، هنگام پاره کردن نان، او را شناختند. **۶۳** در همان حال که گرم گفتگو بودند، ناگهان عیسی در میانشان ایستاد و سلام کرد. **۶۴** اما همه وحشت کردند، چون تصور کردند که روح می‌پینند! **۶۵** عیسی فرمود: «چرا وحشت کرده‌اید؟ چرا شک دارید و نمی‌خواهید باور کنید که خودم هستم! **۶۶** به جای میخواهید در دستها و پایهایم نگاه کنید! می‌بینید که واقعاً خودم هستم. به من دست پزندی تا خاطرچشم شوید که من روح نیستم، چون روح گوشت و استخوان ندارد، اما همین طور که می‌بینید، من دارم.» **۶۷** در همان حال که سخن می‌گفت، دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. **۶۸** آنان شاد و حیرت‌زده بودند و نمی‌توانستند آنچه را که می‌دانند، باور کنند. عیسی از ایشان پرسید: «آیا در اینجا چیزی برای خودن دارید؟» **۶۹** آنها مقداری ماهی پخته به او دادند. **۷۰** او نیز در برابر چشمان شگفت‌زده ایشان، آن را خورد. **۷۱** آنگاه به ایشان فرمود: «آیا به یاد دارید که پیش از مرگم، وقتی با شما بودم، می‌گفتتم که هر چه در تورات موسی و کتابهای انبیا و زبور داود، درباره من نوشته شده است، همه باید عملی شود؟» **۷۲** حال، با آنچه که برای من اتفاق افتاد، همه آنها عملی شد!» **۷۳** آنگاه ذهنیان را باز کرد تا همه پیشگویی‌های کتاب آسمانی را درک کنند. **۷۴** پس فرمود: «بله، از زمانهای دور، در کتابهای انبیا نوشته شده بود که مسیح موعود باید رنج و حزمت بینید، چانش را فدا کند و روز سوم زنده شود؛ **۷۵** و این است پیام نجات‌بخشی که باید از اورشلیم به همه قومها برسد: "همه کسانی که از گناهانشان توبه کنند و به سوی من بازگردند، آمرزیده خواهند شد."» **۷۶** آنگاه شما دیده‌اید و شاهد هستید که همه این پیشگویی‌ها واقع شده است. **۷۷** «اینک من روح القدس را که پدرم به شما و عده داده است، بر شما خواهم فرستاد. از این رو پیش از آنکه این پیام نجات‌بخش را به دیگران اعلام کنید، در اورشلیم بمانید تا روح القدس بیاید و شما را با قدرت الهی از عالم بالا، مجهر کنند.» **۷۸** آنگاه عیسی ایشان را با خود تا نزدیکی «بیت‌عنیا» برد. در آنجا دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و ایشان را برکت داد، **۷۹** و در

بالاتر است، زیرا پیش از آنکه من باشم، او وجود داشت. **31** من هم او را نمی شناختم، اما برای این آدم که مردم را با آب تعیید دهم تا به این وسیله او را به قوم اسرائیل معوفی کنم. **32** سپس گفت: «من روح خدا را دیدم که به شکل کبوتری از آسمان آمد و بر او قرار گرفت. **33** همان طور که گفتم، من هم او را نمی شناختم ولی وقتی خدا مرا فرستاد تا مردم را تعیید دهم، در همان وقت به من فرمود: «هرگاه دیدی روح خدا از آسمان آمد و بر کسی قرار گرفت، بدان که او همان است که متنظرش هستید. اوست که مردم را با روح القدس تعیید خواهد داد.» **34** و چون من با چشم خود این را دیدم، شهادت می دهم که او پسر خداست.» **35** فردای آن روز، وقتی بحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود، **36** عیسی را دید که از آنجا می گذرد، بحیی با اشتیاق با او نگاه کرد و گفت: «بیبیند! این همان بروای است که خدا فرستاده است.» **37** آنگاه دو شاگرد بحیی برگشتهند و در بی عیسی رفتهند. **38** عیسی که دید دو نفر به دنبال او می آمدند، برگشت و از ایشان پرسید: «جهه می خواهید؟» جواب دادند: «آقا، کجا اقامت دارد؟» **39** فرمود: «بایبید و ببینید.» پس همراه عیسی رفتند و از ساعت چهار بعد از ظهر تا غروب نزد او ماندند. **40** (یکی از آن دو، آندریاس پرادر شمعون پطرس بود.) آندریاس رفت و پرادر خود را یافته، به او گفت: «شمعون، ما مسیح را پیدا کردید!» **41** و او را آورد تا عیسی را بیند. عیسی چند لحظه به او نگاه کرد و فرمود: «تو شمعون، پسر یونا هستی. ولی از این پس پطرس نامیده خواهی شد!» (پطرس معنی «صخره»). **42** روز بعد، عیسی تصمیم گرفت به ایالت جلیل برود. در راه، فیلیپ را دید و به او گفت: «همراه من بیا.» **43** (فیلیپ نیز اهل بیت صیدا و همشهری آندریاس و پطرس بود.) **44** فیلیپ رفت و نتائیل را پیدا کرد و به او گفت: «نتائیل، ما مسیح را یافته‌ایم، همان کسی که موسی و پیامبران خدا درباره اش خبر داده‌اند. نامش عیسی است، پسر یوسف و اهل ناصره.» **45** نتائیل با تعجب پرسید: «گفتنی اهل ناصره؟ مگر ممکن است از ناصره هم چیز خوبی بیرون آید؟» فیلیپ گفت: «خودت بیا و او را بین.» **46** عیسی وقتی دید که نتائیل نزدیک می شود، به او فرمود: «بیبینید، این شخص که می آید، مردی بس صدیق و یک اسرائیلی واقعی است.» **47** نتائیل پرسید: «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی فرمود: «قبل از آنکه فیلیپ تو را پیدا کند، من زیر درخت انجیر تو را دیدم.» **48** نتائیل حیرت زده گفت: «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل می باشی!» **49** عیسی گفت: «جون فقط گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم، به من ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر خواهی دید.» **50** سپس اضافه کرد: «براستی به شما می گویم که خواهید دید آسمان گشود شده و فرشگان خدا بر پسر انسان بالا و پایین می روند، چرا که او همان نزدیان میان آسمان و زمین است.»

2 دو روز بعد، مادر عیسی در یک جشن عروسی در دهکده قانا در جلیل بیهمان بود. **3** عیسی و شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند. هنگام جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی با نگرانی نزد او آمد و گفت: «شراب ندارند!» **4** عیسی فرمود: «بانوی گرامی، چرا مرا درگیر این کار می سازی؟ زمان من هنوز فرا نرسیده است.» **5** با این حال، مادر عیسی به خدمتکاران گفت: «هر چه به شما می گوید، انجام دهید.» **6** در آنجا شش

در آغاز کلمه بود، کلمه با خدا بود، و کلمه، خدا بود. **7** او در آغاز با خدا بود. **8** هر چه وجود دارد، بهوسیله او آفریده شده و چیزی نیست که توسط او آفریده نشده باشد. **9** در او حیات بود، و این حیات همانا نور جمیع انسان‌ها بود. **10** او همان نوری است که در تاریکی می درخشید و تاریکی هرگز نمی تواند آن را خاموش کند. **11** خدا یعنی را فرستاد **12** تا این نور را به مردم معرفی کند و مردم به واسطه او ایمان آورند. **13** یعنی آن نور نبود، او فقط شاهدی بود تا نور را به مردم معرفی کند. **14** آن نور حقیقی که به انسانی روضشانی می بخشد، به جهان می آمد. **15** گرچه جهان را او آفریده بود، اما زمانی که به این جهان آمد، کسی او را ننشاخت. **16** او نزد قوم خود آمد، اما حتی آنها نیز او را نپذیرفتند. **17** اما به تمام کسانی که او را پذیرفتند و به او ایمان آوردند، این حق را داد که فرزندان خدا گردند. **18** این اشخاص تولدی نو یافتند، نه همچون تولدی‌های معمولی که نتیجه امیال و خواسته‌های آدمی است، بلکه این تولد را خدا به ایشان عطا فرمود. **19** کلمه، انسان شد و بر روی این زمین و در بین ما زندگی کرد. او لبیر از فیض و راستی بود. ما جلال او را به چشم خود دیدیم، جلال پسر بی نظیر پدر آسمانی ما، خدا. **20** بحیی او را به معرفی کرد و گفت: «این همان است که به شما گفتم کسی که بعد از من می آید، مقامش از من بالاتر است، زیرا پیش از آنکه من باشم، او وجود داشت.» **21** از فراوانی او، برگانی فرض آنیزی دری نصب همگی ما شد. **22** زیرا شریعت به واسطه موسی داده شد، اما فیض و راستی بهوسیله عیسی مسیح آمد. **23** کسی هرگز خدا را ندیده است؛ اما پسر بگانه خدا که به قلب پدرش نزدیک است او را به ما شناساند. **24** روزی سران قوم بیدار از اورشلیم، چند تن از کاهنان و دستیارانشان را نزد بحیی فرستادند تا بدانند آیا او ادعای می کند که مسیح است یا نه. **25** بحیی صریحاً اظهار داشت: «نه، من مسیح نیستم.» **26** پرسیدند: «خوب، پس که هستی؟ آیا ایلایی پیامبر هستی؟» جواب داد: «نه!» پرسیدند: «آیا آن پیامبر نیستی که ما چشم به راهش می باشیم؟» باز هم جواب داد: «نه.» **27** گفتند: «پس بگو کیستی تا بنویسم برا سران قوم که ما را به اینجا فرستاده‌اند، جوانی ببریم.» **28** بحیی گفت: «چنانکه اشیاعی نبی پیشگویی کرده، من صدای ندا کنده‌ای هستم که در بیابان فریاد می زند: ای مردم، راه را براز آمدن خداوند همار سازید.» **29** سپس، افرادی که از طرف فرقه فریسی‌ها آمده بودند، **30** از او پرسیدند: «خوب، اگر نه مسیح هستی، نه ایلایی و نه آن پیامبر، پس با چه اجراء و اختیاری مردم را تعیید می دهی؟» **31** بحیی گفت: «من مردم را طرف با آب تعیید می دهم؛ ولی همین جا در میان این جمعیت، کسی هست که شما او را نمی شناسید. **32** او بهزودی خدمت خود را در بین شما آغاز می کند. مقام او به قدری بزرگ است که من حتی شایسته نیستم بند کفشهایش را باز کنم.» **33** این گفتگو در بیت عیبا روی داد. بیت عیبا در آن طرف رود اردن و جایی است که بحیی مردم را تعیید می داد. **34** روز بعد، بحیی، عیسی را دید که به سوی او می آید. پس به مردم گفت: «آنگاه کنید! این همان بزمایی است که خدا فرستاده تا براز آمزش گناهان تمام مردم دنیا فربانی شود.

خمرة سنگی بود که فقط در مراسم مذهبی یهودیان از آن استفاده می شد و گنجایش هر یک حدود صد لیر بود. ۷ عیسی به خدمتکاران فرمود: «این خمرةها را پر از آب کنید.» ۸ وقتی پر کردند، فرمود: «حالا کمی از آن را بردازید و نزد رئیس مجلس ببرید!» ۹ رئیس مجلس خبر نداشت آن آب را که شراب شده بود، از کجا آورده‌اند (هرچند خدمتکاران می داشتند). پس وقتی آن را چشید، داماد را صدا زد ۱۰ و گفت: «میزانان همیشه با شراب خوب از میهمانان پذیرایی می کنند و بعد که همه سرشار گرم شد، شراب ارزانتر را می آورند. ولی تو شراب خوب را برای آخر نگاه داشتمای.» ۱۱ بدین ترتیب عیسی نخستین نشانه معجزه‌آسای خود را در قنای جلیل به ظهور آورد و جلال خود را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردن. ۱۲ سپس عیسی با مادر، برادران و شاگردان خود را به شهر گفتوح‌خواهیم رفت. ۱۳ عید پیش که یکی از اعیاد بزرگ یهود بود، نزدیک می شد. پس عیسی به شهر اورشلم رفت. ۱۴ آنجا، در معبد، مردم را دید که برای انجام مراسم قربانی، به خرید و فروش گاو، گوسفند و بکوت مشغولند. صرافان پولها را روی میها چیده بودند و با مشتری‌ها داد و ستد می کردند. ۱۵ عیسی با طناب، تازیانه‌ای ساخت و همه را از آنجا بیرون کرد. او گواون و گوسفندان را بیرون راند و سکه‌های صرافان را بر زمین ریخت و میوه‌های ایشان را واژگون ساخت. ۱۶ سپس به سراغ کبوترفروشان رفت و گفت: «ایها را از اینجا بیرون ببرید و خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او آن نبوت کتب مقدس را به یاد آوردند که می فرماید: «اشیاقی که برای خانه تو دارم، مثل آتش در من زیانه می کشد.» ۱۸ سران قوم یهود از عیسی پرسیدند: «تو چه اجازه و اختیاری داری که این کارها را انجام دهی؟ اگر خدا اجازه این را به تو داده، با نشانه‌ای معجزه‌آسان را به ما ثابت کن!» ۱۹ عیسی جواب داد: «بسیار خوب، معجزه‌ای که برای شما می کنم این است: این معبد را خراب کنید تا من در عرض سه روز آن را دوباره بازسازم!» ۲۰ گفتند: «چه می گویی؟ چهل و شش سال طول کشید تا این خانه را ساختند. تو مخواهی در سه روز آن را بازسازی؟» ۲۱ ولی مبنظر عیسی از «این معبد»، بدن خودش بود. ۲۲ پس از اینکه عیسی از میان مردگان برخاست و زنده شد، شاگردان این گفته ا او را به یاد آوردند. آنگاه به کتب مقدس و نزدیک کلام عیسی ایمان آوردن. ۲۳ به خاطر نشانه‌های معجزه‌آسای او در روزهای عید، بسیاری در اورشلم به او ایمان آوردن. ۲۴ ولی عیسی به آنها اعتماد نکرد، چون از قلب مردم آگاه بود، ۲۵ و لازم نبود کسی به او بگوید که مردم چقدر زود تغییر عقیده می دهند، چون او انسان را خوب می شناخت.

۳ در این میان، مردی بود از گروه فریسان به نام نیقودیموس، که یکی از اعضای شورای عالی یهود بود. ۲ او شنی نزد عیسی آمد و گفت: «استاد، ما روحانیون این شهر، همه می دانیم که تو از طرف خدا آمده‌ای تا ما را تعليم دهی. نشانه‌های معجزه‌آسایت گواه بر این است که خدا با توست.» ۳ عیسی جواب داد: «براستی به تو می گویم، اگر تولدی تازه پیدا نکنی، هرگز نمی توانی ملکوت خدا را ببینی.» ۴ نیقودیموس با تعجب گفت: «منظور از تولد تازه چیست؟ چگونه امکان دارد پیرمردی مثل من، به شکم مادرش بازگردد و دویاره متولد شود؟!» ۵ عیسی جواب داد: «آنچه می گوییم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی تواند وارد ملکوت خدا شود.» ۶ زندگی

را باور می کنند. 33 کسی که سخنان او را باور می کند، تأیید می کند که خدا حقیقت است، 34 زیرا او از جانب خدا فرستاده شده است. او کلام خدا را بیان می کند، چرا که خدا روح خود را بدون حد و حصر به او می پخشند. 35 پدر اسمانی می او را دوست می دارد، و همه چیز را به دست او سپرده است. 36 هر که به پسر خدا ایمان بیاورد، حیات جاویدان دارد. اما هر که از پسر خدا اطاعت نکند، هرگز حیات جاویدان را تجربه نخواهد کرد، بلکه خشم

(aiōnios g166) خدا بر او باقی می ماند.»

4 وقای عیسی فهمید که فریضی ها شنیده اند او بیشتر از یحیی تمیمی می دهد و پیروان پیشتری یافته است 2 (البته شاگردان عیسی مردم را تمیمی می دانند، نه خود او)، 3 یهودی را ترک گفت و به جلیل بازگشت. 4 برای رفتن به جلیل، لازم بود عیسی از سامره بگذرد. 5 در طول راه، در سامره، به دهکده ای رسید به نام سوخار، نزدیک به قلعه زمینی که بعقوب به پسر خود، یوسف، داده بود. 6 چاه بعقوب در آنجا قرار داشت، و عیسی خسته از سفر، در کنار چاه نشست. حدود ظهر بود. 7 چیزی نگذشت که زنی سامری سر رسید تا از چاه آب بکشد. عیسی به او فرمود: «کمی آب به من بده.» 8 (شاگردانش پرای خرید خوارک، به دهکده رفته بودند). 9 آن زن تعجب کرد، زیرا یهودیان با سامرانی معاشرت نمی کنند؛ پس به عیسی گفت: «چطور تو که یهودی هستی، از من که سامری ام آب می خواهی؟» 10 عیسی جواب داد: «اگر می دانستی که خدا چه هدیه عالی می خواهد به تو بدهد و اگر می دانستی که من کیستم، آنگاه از من آب زنده می خواستی.» 11 زن گفت: «تو که ذُلُو و طناب نداری و چاه هم که عمق است؛ پس این آب زنده را از کجا می آوری؟» 12 مگر تو از جد ما بعقوب بزرگتری؟ چگونه می توانی آب بپیر از این به ما بدهی، آبی که بعقوب و پسران و گله او از آن می نوشیدند؟» 13 عیسی جواب داد: «مردم با نوشیدن این آب، باز هم شنیدند.» 14 ولی کسی که از آبی که من می دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آن آب در او تبدیل به چشمها جوشان خواهد شد و به او زندگی جاوید خواهد بخشید.» 15 زن گفت: «آقا،

نگاهان تب او قطع شد.»

5

پدر فهمید که این همان لحظه‌ای بود که عیسی فرمود: «پرسرت شفا یافته است.» پس با تمام خانواده خود به عیسی ایمان آورد.

54 این دومن معجزه عیسی بود که بعد از بیرون آمدن از یهودیه در جلیل انجام داد.

«حقیقت را به شما می‌گوییم: هر که به کلام من گوش دهد و به خدا که مرا فرستاده است ایمان بیاورد، زندگی جاوده دارد و هرگز به خاطر گناهانش بازخواست نخواهد شد، بلکه از همان لحظه از مرگ نجات پیدا کرده، به زندگی جاوده پیوسته است.»

25 **g166** 25

طممن باشید زمانی فرا خواهد رسید و در اعلان فرا رسیده است که صدای پسر خدا به گوش مردگان خواهد رسید و هر که به آن گوش دهد، زنده خواهد شد. 26 پدر در خود حیات دارد و آن را به پسر نیز عطا کرده است تا در خود حیات داشته باشد. 27 و به او اختیار داده است تا مردم را داوری کند، زیرا پسر انسان است. 28 از این سخن من تعجب نکنید، زیرا زمانی فرا رسید که جمیع آنان که در قبر هستند، صدای او را خواهند شنید، 29 و از قبر بیرون خواهند آمد، تا کسانی که نیکی کردگاند، به زندگی جاوده رسید و کسانی که بدی کردگاند، محکوم گردند. 30 من به تنهایی نمی‌توانم کاری انجام دهم. من بر مبنای آنچه خدا می‌گوید داوری می‌کنم. از این رو، داوری من عادلانه است، زیرا در بیان اراده کسی هستم که مرا فرستاد، نه اراده خودم. 31 «وقتی درباره خودم چیزی می‌گوییم، شما باور نمی‌کنید. 32 اما شخص دیگری هست که به نفع من شهادت می‌دهد، و به شما اطمینان می‌دهم که هر آنچه او درباره من می‌گوید، راست است. 33 شما افرادی را برای تحقیق نزد یحیی فرستادید، و شهادت او درباره من راست بود. 34 از این گذشته، شاهد اصلی من انسان نیست بلکه خداست. گفتم که یحیی شاهد است، تا شما به من ایمان آورید و نجات پیاپید. 35 یحیی مانند چراغی بود که نور می‌بخشید و شما حاضر بودید برای مدتی در نورش شاد باشید. 36 ولی من شاهدی بزرگتر از سخنان یحیی دارم، و آن معجزاتی است که انجام می‌دهم. پدرم به من گفته است این معجزه‌ها را به عمل بیاورم، و همین معجزه‌هاست که ثابت می‌کند خدا مرا فرستاده است. 37 خدا خود گواه من است، خدایی که هرگز او را ندیده‌اید و صدایش را نشیده‌اید. 38 علتیش نیز این است که شما به سخنان خدا گوش نمی‌دهید، چون نمی‌خواهید به من که با پیام خدا نزد شما فرستاده شده‌ام، ایمان بیاورید. 39 «شما کتب مقدس را به دقت برسی می‌کنید، چون عقیده دارید که به شما زندگی جاوده می‌دهد. در صورتی که همان کتاب به من اشاره می‌کند و مرا به شما معرفی می‌نماید.

40 با این حال شما نمی‌خواهید نزد من بیاپید تا زندگی

جاوده را به دست آورید. 41 «نظر و تأیید شما برای من هیچ ارزشی ندارد، 42 زیرا شما را خوب می‌شناسم که در دلتان نسبت به خدا محبت ندارید. 43 من از جانب خدا آمدام و شما مرد می‌کنید؛ ولی حاضرید کسانی را قبول کنید که از طرف خدا فرستاده نشده‌اند بلکه نماینده خود شما و از جنس خودتان می‌آید، اعتنایی ندارید. 44 تعجبی ندارد که نمی‌توانید به من ایمان بیاورید، چون خواستار دریافت احترام از یکدیگر هستید، و به حرمتی که از جانب خدای پیگانه می‌آید، اعتنایی ندارید. 45 «با این حال، فکر نکنید کسی که در حضور پدر، شما را متهمن خواهد ساخت، من هستم. کسی هست که شما را متهمن می‌سازد، همان موسی که به او امید بسته‌اید. 46 شما حتی به موسی ایمان ندارید، چون اگر داشتید، به من نیز ایمان می‌آوردید، برای اینکه موسی در کتاب تورات درباره من نوشته است. 47 و چون نوشته‌های او را قبول ندارید، به من نیز ایمان نمی‌آورید.»

53 پدر فهمید که این همان لحظه‌ای بود که عیسی فرمود: «پرسرت شفا یافته است.» پس با تمام خانواده خود به عیسی ایمان آورد.

54 این دومن معجزه عیسی بود که بعد از بیرون آمدن از یهودیه در جلیل انجام داد.

پس از مدتی، عیسی به اورشلیم بازگشت تا در مراسم یکی از اعیاد یهود

شرکت کند. 2 داخل شهر، نزدیک دروازه‌ای به نام دروازه گوشنده، استخری

بود که به زبان عبری آن را بیت‌حسدا می‌گفتند، و پنج سکوی سر پوشیده در

اطرافش بود. 3 در آنجا دسته‌دسته بیماران کور و لنگ و افليج بر روی زمین

دراز کشیده بودند و منتظر بودند آب استخر تکان بخورد. 4 زیرا هر چند وقت

یکبار، فرشته‌ای از آسمان می‌آمد و آب استخر را تکان می‌داد و اولین کسی

که داخل استخر می‌شد، شفا می‌یافت. 5 یکی از بیمارانی که در آنجا بود،

مردی بود که سی و هشت سال تمام زمینگیر بود. 6 وقتی عیسی او را دید و

بی برد که بیماری اش طول کشیده است، پرسید: «می‌خواهی شفا بیایی؟»

بیمار جواب داد: «سرورزم، دیگر رقمی در بدن نمانده است. کسی را نیز

ندازم که وقتی آب تکان می‌خورد، مرا در استخر بینازد. تا می‌آم به خود

حرکتی بدhem، می‌بینم که قبل از من، دیگری داخل آب شده است.»

عیسی به او فرمود: «برخیز، بستر را جمع کن و راه برو!» 9 همان لحظه

بیمار شفا یافت و بستر خود را جمع کرد و به راه افداد. ولی آن روز که عیسی

این معجزه را انجام داد، شبات بود. 10 پس سران قوم بیهود اعراض کنان به

مردی که شفا یافته بود گفتند: «چه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی امروز شبات است

و نباید کاری انجام دهی؟» پس چرا رختخواب را جمع می‌کنی؟» 11 جواب

داد: «آن کسی که مرا شفا داد، به من گفت چنین کنم.» 12 پرسیدند:

«چه کسی به تو چنین دستوری داده است؟» 13 آن مرد جوانی نداشت پدهد

چون عیسی در میان جمعیت ناپدید شده بود. 14 ولی بعد، عیسی در معبد

او را یافت و فرمود: «بینی، تو دیگر شفا پیدا کرده‌ای، حالا اگر می‌خواهی

وضعت بدتر از اول نشود، دیگر گاهه نکن.» 15 او نزد سران قوم رفت و

گفت: «کسی که مرا شفا داد، عیسی است.» 16 پس، ایشان به آزار و

اذیت عیسی پداختند و او را متهم به قانون شکنی کردند چون روز شبات این

معجزه را انجام داده بود. 17 ولی عیسی جواب داد: «پدر من خدا همیشه

کارهای نیک انجام می‌دهد، و من نیز از او پیروی می‌کنم.» 18 با شنیدن این

پاسخ، سران قوم بیهود پیش از پیش در صدد کشتن او برآمدند، چون نه تنها

قانون مذهبی را می‌شکستند، بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و به این ترتیب

خود را با خدا برابر می‌ساخت. 19 عیسی ادامه داد: «براستی به شما می‌گویم

که پسر نمی‌تواند به میل خود کاری انجام دهد. زیرا هر کاری که پدر انجام می‌دهد،

پسر نیز انجام می‌دهد. 20 زیرا پدر، پسر را دوست دارد و هر چه می‌کند، به

پسر می‌گوید. او معجزه‌های بزرگتر از شفای این مرد نیز انجام خواهد داد

تا شما تعجب کنید. 21 زیرا همان‌گونه که پدر مردگان را زنده می‌کند و

به ایشان حیات می‌بخشد، پسر نیز به هر که بخواهد، حیات می‌بخشد.

22 پدر بر کسی داوری نمی‌کند، بلکه داوری گناهان تمام مردم را به پسر

و اگذار کرده. 23 تا همه به او احترام بگذارند همان‌طور که به خدا احترام

می‌گذارند. اگر به پسر احترام نگذارید، در واقع به پدری که او را فرستاده

پس از این رویداد، عیسی به آن سوی دریاچه جلیل رفت (دریاچه جلیل به دریاچه تپیره نیز معروف است)،² و جمعیت انبوهی او را دنبال می کردند، زیرا نشانه های معجزه آسایی را که او با شفای بیماران به عمل می آورد، دیده بودند.³ آنگاه عیسی به تپه ای پرا مدد و با شاگردانش نشست.⁴ عید پیش یهودیان نیز توپک بود.⁵ وقتی عیسی نگاه کرد و دید که جماعت پریگی به سوی او می آمد، به فیلیپ فرمود: «از کجا نان بخیرم تا این جماعت را سیر کنیم؟»⁶ عیسی این سوال را از او کرد تا ببیند نظر او چیست، چون عیسی خود می دانست چه کند.⁷ فیلیپ جواب داد: «خروارها نان لازم است تا بتوانیم این جمیعت را سیر کیم.»⁸ یکی دیگر از شاگردان عیسی، آندریاس برادر شمعون پطروس، گفت: «پرسیچهای اینجاست که پنج نان جو و دو ماہی دارد. ولی این به چه کار این جمیعت می آید؟»⁹ عیسی فرمود: «بگویید همه بنشینند.» پس تمام جمیعت روی سیره ها نشستند. فقط مردها در آن جمیعت، پنج هزار نفر بودند.¹¹ آنگاه عیسی نانها را بردشت، خدا را شکر کرد و داد تا بین مردم تقسیم کند. با ماهیها نیز چینی کرد. مردم هر قدر خواستند خود را بگیرند.¹² وقتی همه سیر شدند، عیسی به شاگردان فرمود: «تکه های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.»¹³ پس آنها جمع کردند و از پس مانده های آن نان جو که مردم خورده بودند، دوازده سبد پر شد.¹⁴ وقتی مردم این معجزه پریگ را دیدند گفتند: «بدون شک این همان پیامبری است که ما چشم به راهش بوده ایم.»¹⁵ وقتی عیسی دید که مردم می خواهند او را به زور ببرند و پاشاده کنند، از ایشان جدا شد و به تنها بر فراز کوهی برمد.¹⁶ هنگام غروب، شاگردان عیسی به کنار دریاچه رفند و به انتظار او نشستند.¹⁷ ولی وقتی دیدند هوا تاریک شده و عیسی هنوز از کوه باز نگشته، سوار قایق شدند و به طرف کفرناحوم، که در آن سوی دریاچه بود، حرکت کردند.¹⁸ در همان حال که پاره می زندن و جلو می رفند، باد شدیدی و وزین گرفت و دریاچه توفانی شد.¹⁹ هنوز بیش از پنج یا شش کیلومتر از ساحل دور نشده بودند که ناگهان در میان ظلمت و توفان، عیسی را دیدند که روی آب به طرف قایق راه می رود. همه وحشت کردند.²⁰ ولی عیسی به ایشان فرمود: «تبریض! من!»²¹ وقتی خواستند او را سوار قایق کنند، متوجه شدند که قایق به ساحل رسیده است.²² صبح روز بعد، آن سوی دریاچه، مردم بار دیگر جمع شدند تا عیسی را بینند، زیرا دیده بودند که شاگردان عیسی با تنها قایقی که در آنجا بود آن محل را ترک گفته و عیسی را با خود نبرده بودند.²³ چند قایق دیگر نیز از تپیره به محلی که خداوند نانها را برکت داد و مردم خوردندا، رسیدند.²⁴ وقتی مردم متوجه شدند که نه عیسی در آنجا است و نه شاگردان، سوار قایق شده، خود را به کفرناحوم رساندند تا او را بینند.²⁵ وقتی به آنجا رسیدند و عیسی را پیدا کردند، پرسیدند: «استاد، کی به اینجا آمدی؟»²⁶ عیسی جواب داد: «حقیقت این است که شما برای خوارک نزد من آمده اید نه به سبب ایمان به من.²⁷ اینقدر در فک چهره ای زودگذر این دنیا ناشید، بلکه نیروی خود را در راه کسب زندگی جاودید صرف کنید. این زندگی جاودید را پسر انسان به شما می بخشید، زیرا خداوند پدر مهر تائیدش را بر او زده است.»²⁸ عیسی فرمود: «چه باید بکنیم تا کارهای موردنظر خدا را به اینجام برسانیم؟»²⁹ عیسی فرمود: «خدا از شما می خواهد که به من که فرستاده او

کرد. ۵۸ نان واقعی منم که از آسمان آمدام. نانی که اجداد شما در بیابان خودند، تنوانت ایشان را برای همیشه زنده نگه دارد. اما هر که این نان بخورد، برای همیشه زنده خواهد ماند.» (aiōn 59 عیسی این سخنان را در کنیسه کفرناحوم بیان کرد. ۶۰ درک این سخنان چنان سخت بود که حتی شاگردان عیسی نیز به یکدیگر می‌گفتند: «درک این تعليم بسیار دشوار است. چه کسی می‌تواند آن را پیدا کند؟» ۶۱ عیسی متوجه شد که شاگردان او نیز لب به اعتراض گشوده‌اند؛ پس به ایشان فرمود: «آیا سخنان من باعث آزار شما شده است؟ ۶۲ پس اگر بسید که پسر انسان بار دیگر به آسمان، به جایی که قبلاً بود، بالا می‌رود، چه حالی به شما دست خواهد داد؟ ۶۳ فقط روح خداست که به انسان زندگی جاودانی می‌بخشد. از تلاش‌های انسانی فایده‌ای حاصل نمی‌گردد. سخنانی که به شما گفتم، روح و حیات هستند. ۶۴ با این حال، بعضی از شما به من ایمان نخواهید آورد.» چون عیسی از همان ابتدا می‌دانست چه کسانی به او ایمان خواهند آورد و چه کسی به او خیانت خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «به همین دلیل گفتم فقط کسی می‌تواند نزد من باید که پدرم خدا او را به سوی من جذب کند.» ۶۶ با شنیدن این سخن، بسیاری از پیروانش از او روی گردانیدند و دیگر او را پرپری نکردند. ۶۷ آنگاه عیسی رو به آن دوازده شاگرد کرد و برسید: «شما نیز می‌خواهید بروید؟» ۶۸ شمعون پطرس جواب داد: «سرور ما، نزد که برویم؟ فقط تویی که با سخنانت به انسان زندگی جاودی می‌بخشی.» ۶۹ و ما ایمان اورده‌ایم و می‌دانیم که تویی آن قدرمی خدا.» ۷۰ آنگاه عیسی فرمود: «من خودم شما دوازده نفر را انتخاب کردم؛ ولی یکی از شما بازیچه دست ایلیس است.» ۷۱ عیسی درباره بیهودا پسر شمعون اسخربوطی سخن می‌گفت که یکی از آن دوازده شاگرد بود و در آخر به عیسی خیانت کرد.

7

پس از آن عیسی به ناحیه جلیل رفت و در روستاهای آنجا می‌گشت تا از بیوه‌دی دور باشد، زیرا در آنجا سران بیهود می‌خواستند او را بکشند. ۲ اما عید خیمه‌ها که یکی از اعیاد بزرگ بیهود بود، نزدیک می‌شد. ۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به بیوه‌دی برو تا پیروان特 معجزات تو را بینند. ۴ چون اگر بخواهی خود را ایطورو پهان کنی، هرگز به شهرت نخواهی رسید. اگر براستی شخص بزرگ هستی، این را به دنیا ثابت کن.» ۵ حتی برادرانش نیز به او ایمان نداشتند. ۶ عیسی جواب داد: «من نمی‌توانم الان بروم، ولی شما می‌توانید. الان وقت آمدن من نیست. ولی برای شما فرقی ندارد که کی بروید، ۷ چون مردم دنیا از شما نفرت ندارند ولی از من متنفرند، زیرا من اعمال زشت و گکاه‌الدشان را به ایشان گوشزد می‌کنم. ۸ شما الان بروم و در مراسم عید شرکت کنید. ولی من بعد، در وقت مناسب خواهیم آمد.» ۹ ایشان رفتند، ولی عیسی در جلیل ماند. ۱۰ سپس، عیسی نیز برای عید رفت، اما طوی که کسی متوجه آمدن او نشد. ۱۱ در آنجا سران بیهود او را جستجو می‌کردند و با کنجکاوی از یکدیگر می‌پرسیدند: «پس عیسی کجاست؟» ۱۲ در میان مردم نیز بحث زیاد بود. برخی طوفدار او بودند و می‌گفتند: «عیسی مردم بزرگواری است،» و برخی مخالف او بودند و می‌گفتند: «نه، عیسی مردم را گمراه می‌کند.» ۱۳ با این حال، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد آزادانه درباره او اظهار نظر کند، چون از سران بیهود می‌ترسیدند. ۱۴ وقتی نیمی از ایام عید سپری شده بود، عیسی وارد به آن راه یافتند؟» ۱۵ سران قوم بیهود از سخنان او تعجب کردند و برای مردم موعظه کرد. ۱۶ عیسی به ایشان فرمود: «آنچه به شما می‌گوییم، از فکر و نظر خودم نیست بلکه از خدایی است که مرا فستاده است. ۱۷ اگر کسی براستی خواهد مطابق خواست خدا زندگی کند، بی خواهد برد که آنچه من می‌گوییم، از خداست نه از خودم. ۱۸ کسی که نظر خود را بگوید، هدفش این است که مورد توجه مردم قرار گیرد؛ ولی کسی که می‌خواهد خدا مورد تمجید و ستایش قرار گیرد، او شخص درستکار و بی‌ربایی است. ۱۹ مگر موسی تورات را به شما نداده است؟ اما هیچ‌یک از شما از آن اعاطت نمی‌کند. چرا می‌خواهید مرد بکشید؟» ۲۰ ایشان از این سخن، یکه خوردن و گفتند: «تو به کلی عقلت را از دست داده‌ای! چه کسی می‌خواهد تو را بکشد؟» ۲۱ عیسی جواب داد: «من یک بیمار را در روز شیّرات شفا دادم و همه تعجب کردید. ۲۲ در صورتی که خود شما نیز در روز شیّرات کار می‌کنید. به دستور موسی پسرانتان را حتی در روز شیّرات ختنه می‌کنید. (البته ختنه از زمان ابراهیم رسم شد، نه از زمان موسی). ۲۳ اگر روز ختنه پسران به شیّرات بیفتند، شما او را در روز شیّرات ختنه می‌کنید تا شریعت موسی را نشکسته باشید. پس چرا مرد محکوم می‌کنید که روز شیّرات یک بیمار را شفای کامل داد؟ ۲۴ از قضاآوت بر اساس معیارهای ظاهری دست بردارید، و با عیارهای حقیقی قضاآوت کنید.» ۲۵ بعضی از اهالی اورشلم به یکدیگر می‌گفتند: «مگر این همان نیست که می‌خواهند او را بکشند؟» ۲۶ پس چطور حالا آزادانه موعظه می‌کند و کسی به او چیزی نمی‌گوید؟ شاید سران قوم ما نیز سرانجام بی‌پردازند که او همان مسیح است. ۲۷ ولی این غیرممکن است. چون ما شنیده‌ایم که وقتی مسیح بیاید، هیچ کس نمی‌داند از کجا آمده است. در صورتی که ما همه می‌دانیم که این شخص کجا متولد شده است.» ۲۸ پس عیسی به هنگام موعظه خود در معبد، به مردم فرمود: «شما البته مرا می‌شناسید و می‌دانید کجا متولد و کجا بزرگ شده‌ام. ولی من از طرف کسی آمده‌ام که شما او را نمی‌شناسید، و او حقیقت محض است. ۲۹ من او را می‌شناسنم برای اینکه از او هستم و اوست که مرا نزد شما فستاد.» ۳۰ با شنیدن این سخنان، سران قوم خواستند او را بگیرند ولی کسی جرأت این کار را به خود نداد، چون هنوز زمان مقرر ترسیده بود. ۳۱ با وجود این، در همان وقت بسیاری ایمان آورده‌اند که او همان مسیح است و به یکدیگر گفتند: «آیا انتظار دارید مسیح که چشم به راهش بودیم، از این بیشتر معجزه کند؟» ۳۲ هنگامی که فریسان و سران کاهان شنیدند مردم درباره عیسی چه می‌گویند، بی‌دریگ مأمورانی فستادند تا او را بگیرند. ۳۳ آنگاه عیسی به مردم فرمود: «من فقط مدت کوتاهی در میان شما خواهم بود. پس از آن، نزد فستادن خود باز خواهم گشت.» ۳۴ آنگاه شما را جستجو خواهید کرد، اما مرا نخواهید یافت و به جایی که می‌روم، نمی‌توانید به آن راه بیاید.» ۳۵ سران قوم از این گفته عیسی تعجب کردند و از یکدیگر پرسیدند: «مگر کجا می‌خواهد برود؟ شاید می‌خواهد از این مملکت خارج شود و نزد بیوه‌دیان در سایر ممالک برود. شاید هم می‌خواهد نزد غیربیوه‌دیان برود. ۳۶ مظلوم‌ش چه بود که گفت: «مرا جستجو خواهید کرد، اما مرا نخواهید یافت و به جایی که می‌روم، نمی‌توانید به آن راه بیاید؟» ۳۷ در روز آخر عید که مهمترين روز آن بود، عیسی وارد

عیسی فرمود: «من هر چه می گویم عین حقیقت است، حتی اگر درباره خودم باشد. چون می دانم از کجا آمدام و به کجا باز می گردم. ولی شما این را نمی دانید. **۱۵** شما با معیارهای انسانی مرا قضاوت می کنید، اما من هیچ کس را قضاوت نمی کنم. **۱۶** اگر نیز چنین کنم، قضاوت من کاملاً درست است، چون من تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد، با من است. **۱۷** مطابق شریعت شما، اگر دو نفر درباره موضوعی شهادت دهند، شهادت ایشان به طور مسلم قابل قبول است. **۱۸** درباره من نیز دو نفر هستند که شهادت می دهند، یکی خودم و دیگری پدرم که مرا فرستاده است». **۱۹** پرسیدند: «پدرت کجاست؟» عیسی جواب داد: «شما که نمی دانید من کیستم، چگونه می خواهید پدرم را بشناسید؟ اگر مرا می شناختید، پدرم را نیز می شناختید.» **۲۰** عیسی این سخنان را در قسمتی از معبده که خوانه در آنچا بود، بیان کرد. با این حال کسی او را نگرفت، چون وقت او هنوز به سر نرسیده بود. **۲۱** باز به ایشان فرمود: «من روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهاتان خواهید مرد؛ و به جای نیز که من می روم، شما نمی توانید بیایید.» **۲۲** پهودیان از یکدیگر پرسیدند: «مگر می خواهد خودش را بکشد؟ مظلوم شریعت چیست که می گوید جایی می روم که شما نمی توانید بیایید؟» **۲۳** آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «شما از پایین هستید و من از بالا. شما متعلق به این جهان هستید ولی من نیستم. **۲۴** برای همین گفتم که شما در گناهاتان خواهید مرد، چون اگر ایمان نیاورید که من همان هستم که ادعا می کنم، در گناهاتان خواهید مرد.» **۲۵** مردم از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من همانی که از اول به شما گفتم. **۲۶** برای خیلی چیزها می توانم شما را محکوم کنم و خیلی چیزها دارم که به شما تعلیم دهم؛ اما غافل این کار را نمی کنم. فقط چیزهایی را می گویم که فرستنده من از من خواسته است، و او حقیقت محض است.» **۲۷** ولی ایشان درک نکردن که او درباره پدرش، خدا، سخن می گوید. **۲۸** پس، عیسی فرمود: «وقتی پسر انسان را بر صلیب بلند کردید، آنگاه بی خواهید برد که من هستم، و از خود کاری نمی کنم، بلکه هر چه پدر به من آموخته، همان را بیان می کنم. **۲۹** کسی که مرا فرستاده است با من است و مرا تنها نگذاشته، زیرا همواره کارهای پسندیده او را به جا می آورم.» **۳۰** در این وقت، بسیاری با شنیدن این سخنان به او ایمان آوردند. **۳۱** عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند فرمود: «اگر به تعالیم من وفادار بمانید، شاگردان واقعی من خواهید بود. **۳۲** آنگاه حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت.» **۳۳** گفتند: «منظورت چیست که می گویی آزاد خواهید شد؟ ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده‌ایم.» **۳۴** عیسی جواب داد: «این عین حقیقت است که هر که گناه می کند، اسیر و بردگاه است. **۳۵** برهه جایگاهی دائمی در خانواده ندارد، اما پسر برای همیشه متعلق به آن خانواده است. (aiōn g165) **۳۶** پس، اگر پسر شما را آزاد کنند، در واقع آزادید. **۳۷** بله، می دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید. با این حال، بعضی از شما می خواهید مرا بکشید، زیرا در دل شما جایی برای تعالیم من نیست. **۳۸** «من هر چه از پدرم دیده‌ام، می گویم. شما نیز هر چه از پدر خود آموخته‌اید، انجام می دهید.» **۳۹** گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی جواب داد: «نه، اگر چنین بود، شما نیز از رفتار خوب ابراهیم سرشق می گرفتید. **۴۰** من حقایقی را که از خدا شنیده‌ام به شما گفته‌ام، با این حال

۸

عیسی به کوه زیتون بازگشت. **۲** ولی روز بعد، صبح زود، باز به معبده رفت. مردم نیز دور او جمع شدند. عیسی نشست و مشغول تعلیم ایشان شد. **۳** در همین وقت، سران قوم و فریسان زنی را که در حال زنا گرفته بودند، کشان کشان به مقابله جمعیت آوردند **۴** و به عیسی گفتند: «استاد، ما این زن را به هنگام عمل زنا گرفته‌ایم. **۵** او مطابق قانون موسی باید کشته شود. ولی نظر تو چیست؟» **۶** آنان می خواستند عیسی چیزی بگوید تا او را به دام بیندازند و محکوم کنند. ولی عیسی سر را پایین انداخت و با انگشت بر زمین نوشت. **۷** سران قوم اصرار می کردند که او جواب دهد. پس عیسی سر خود را بلند کرد و به ایشان فرمود: «اگر می خواهید او را سنتگار کنید، سنگ اول را باید کسی به او بزند که خود تا به حال گناهی نکرده باشد.» **۸** سپس، دویاره سر را پایین انداخت و به نوشتن بر روی زمین ادامه داد. **۹** سران قوم، از پیر گرفته تا جوان، یکایک بیرون رفتند تا اینکه در مقابل جمعیت فقط عیسی ماند و آن زن. **۱۰** آنگاه عیسی بار دیگر سر را بلند کرد و به آن زن فرمود: «آناتی که تو را می خواهید، کجا رفتند؟ حتی بک نفر هم نماند که تو را محکوم کنند؟» **۱۱** زن گفت: «نه، سروروم!» عیسی فرمود: «من نیز تو را محکوم نمی کنم. برو و دیگر گناه نکن.» **۱۲** عیسی در یکی از تعالیم خود، به مردم فرمود: «من نور جهان هستم، هر که مرا پیروی کند، در تاریکی نخواهد ماند، زیرا نور حیات بخش را همچنان را روشن می کند.» **۱۳** فریسان گفتند: «تو بر خودت شهادت می دهی، پس شهادت معتبر نیست.» **۱۴**

نور می بخشم!» **6** آنگاه آب دهان بر زمین انداخت و با آن گل درست کرد و نیز می کنید، از پدر واقعی تان پیروری می نمایید.» مردم جواب دادند: «ما که هر از مادرزاده نیستیم، پدر واقعی ما خداست.» **42** عیسی فرمود: «اگر ایظطر بود، مرا دوست می داشتید. چون من از جانب خدا نزد شما آمدام. من خود سرانه نیز می بفهمید؟ دلیلش این است که نمی خواهد به من گوش دهد.» **44** شما فرزندان پدر واقعی تان ابلیس می باشید و دوست دارید اعمال بد او را انجام دهید. او از همان اول قاتل بد و از حقیقت نفرت داشت. در وجود او ذراهی حقیقت پیدا نمی شود، چون ذاتاً دروغگو و پدر همه دروغگوهاست. **45** به همین دلیل است که وقتی من حقیقت را به شما می گویم، نمی توانید باور کنید. **46** کدام یک از شما می تواند مرا حنی به یک گاه متمهم سازد؟ پس حال که حقیقت را از من می شوید، چرا به من ایمان نمی آورید؟ **47** هر کس که پدرش خدا باشد، با خوشحالی به سخنان خدا گوش می دهد؛ و چون شما گوش نمی دهید، ثابت می کنید که فرزندان خدا نیستید. **48** سران قوم فریاد زده، گفتند: «ای سامری اجنبی، ما از ابتدا درست می گفتهیم که تو دیورده‌ای.» **49** عیسی فرمود: «من دیورده نیستم. من به پدرم، خدا، احترام می کنم، ولی شما به من بی احترامی می کنید. **50** با اینکه من نمی خواهم خود را عزت و بزرگی بیخشم، اما این خداست که مرا بزرگی و عزت خواهد بخشدید. اوست داور راستین. **51** این که می گوییم عین حقیقت است: هر که احکام مرا اطاعت کند، هرگز نخواهد مرد.» **52** سران یهود گفتند: «حالا دیگر برای ما ثابت شد که تو دیورده‌ای. ابراهیم و تمام پیامبران بزرگ خدا مردنده؛ حال، تو ادعای می کنی که هر که از تو اطاعت کند، هرگز نخواهد مرد؟» **53** یعنی تو از پدر ما ابراهیم که مرد، بزرگی؟ از پیامبران خدا هم که مردنده بزرگی؟ خود را که می دانی؟» **54** عیسی به ایشان فرمود: «اگر من بخواهم خودم را جلال بدhem، این کار ارزشی نخواهد داشت؛ اما این پدر من است که به من جلال می بخشدید، همان کسی که ادعای می کنید خدای شماست. **55** شما او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم؛ و اگر بگوییم او را نمی شناسم، آنگاه مانند شما دروغگو خواهی بود! ولی حقیقت این است که من خدا را می شناسم و کاملاً مطیع او هستم. **56** جد شما ابراهیم با شادی چشم به راه آمدن من بود؛ او آن را دید و شاد گردید.» **57** سران قوم یهود فریاد زدند: «جه می گویی؟ تو حتی پنجاه سال نیز نداری و می گویی ابراهیم را دیده‌ای؟» **58** عیسی به ایشان فرمود: «این حقیقت محض است که پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!» **59** سران قوم که دیگر طاقت شنیدن سخنان او را نداشتند، سنگ برداشتند تا او را بکشند. ولی عیسی از کنار ایشان گذشت و از معبد بیرون رفت و از نظرها پنهان شد.

9 وقتی عیسی از محلی می گذشت، کور مادرزادی را دید. **2** شاگردان از او پرسیدند: «استاد، این شخص چرا کور به دنیا آمده است؟ آیا در اثر گاهان خود او بوده است یا در نتیجه گاهان پدر و مادرش؟» **3** عیسی جواب داد: «این به خاطر گناهان خودش یا والدیش نیست. اما این اتفاق افتاد تا قدرت خدا در او دیده شود. **4** تا فرصت باقیست من باید وظیفه‌ای را که فرستنده من به عهده من گذاشته است انجام دهم، زیرا وقت کمی تا شب باقی مانده و در آن نمی توان کاری انجام داد. **5** من تا وقتی در این جهان هستم، به آن

است. چرا به حرفهای او گوش می‌دهید؟» **21** دیگران گفتند: «به نظر دیوانه نمی‌آید. مگر دیوانه می‌تواند چشمان کور را باز کند؟» **22** پس از آن در اورشلیم جشن سالگرد تقدیس معبد، موسوم به جشن خنوکا فرا رسید. **23** زمستان بود، **24** و عیسی در صحن معبد، در تالار سلیمان قدم می‌زد. **25** سران قوم یهود را او را گفتند و پرسیدند: «تا به کی می‌خواهی ما را در شک و تردید نگاه داری؟ اگر تو همان مسیح هستی، روشن و واضح به ما بگو.» **26** عیسی جواب داد: «من قبلًا به شما گفتم ولی باور نکردید. معجزه‌هایی که به قدرت پدرم می‌کنم، ثابت می‌کند که من مسیح هستم. **27** اما شما به من ایمان نمی‌آورید، زیرا چزو گوسفندان من نیستید. **28** من به ایشان زندگی جاودی می‌بخشم تا هرگز هلاک نشوند. هیچ کس نیز نمی‌تواند ایشان را از دست من بگیرد. **(aiōn g165)**

29 چون پدرم ایشان را به من داده است و او از همه قویتر است؛ هیچ انسانی نمی‌تواند ایشان را با پدرم بگیرد. **30** من و پدر یک هستم.» **31** باز سران قوم یهود سنگها برداشتند تا او را بکشند. **32** عیسی فرمود: «از جانب پدرم کارهای نیک پسیاری انجام داده‌ام. برای کدام پک از آنها می‌خواهدید مرا سنتگار کنید؟» **33** جواب دادند: «ما به خاطر کفری که می‌گویند می‌خواهم تو را بکشیم، نه برای کارهای خوبت. چون تو یک انسانی ولی ادعای خدایی می‌کنی.» **34** عیسی در پاسخ فرمود: «مگر در تواتر شما نوشته نشده که "گفتم شما خدایانید"؟» **35** حال، اگر کتب مقدس که نمی‌توانند نادرست باشند، به کسانی که کلام خدا به ایشان رسید، می‌فرمایند که "خدایان" هستند، **36** آیا کفر است کسی که خدا او را تقدیس کرده و به "خدایان" هستند، **37** آیا مسیح متعجز نمی‌کنم، به من یهودستاد، بگویید "من پسر خدا" هستم؟ **38** ولی اگر می‌کنم و باز نمی‌توانید به خود من ایمان بیاورید، لاقاب به معجزاتن ایمان آورید تا بدانید که پدر در من است و من در پدر.» **39** باز دیگر خواستند او را بگیرند ولی عیسی رفت و از آنان دور شد. **40** سپس به آن طرف رود ادن رفت، یعنی نزدیک به جایی که یحیی در آغار مردم را تعیید می‌داد. **41** در آنجا پسیاری از مردم نزد او آمدند؛ ایشان به یکدیگر می‌گفتند: «یحیی متعجزهای نکرد، ولی هر چه درباره این شخص گفت، راست بود.» **42** و پسیاری که در آنجا بودند، به عیسی ایمان آوردند.

11 روزی، شخصی به نام ایلعازر بیمار شد. او در بیت عبنا زندگی می‌کرد، در همان دهکده مریم و خواهش مازتا. **2** این مریم که برادرش ایکون بیمار بود، همان است که عطری گرانبهای را بر پاهاهی عیسی ریخت و با گیسوانش آنها را خشک کرد. **3** این دو خواهر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: «سرور ما، دوست عزیزان سخت بیمار است.» **4** وقتی عیسی این خبر را شنید فرمود: «این بیماری موجب مرگ ایلعازر نخواهد شد، بلکه باعث جلال خدا خواهد گشت، و پسر خدا نیز از این رویداد جلال خواهد یافت.» **5** عیسی با اینکه نسبت به مارتا و مریم و ایلعازر لطف خاصی داشت، **6** اما وقتی خبر بیماری ایلعازر را شنید، در محلی که بود، دو روز دیگر نیز ماند. **7** پس از آن، به شاگردان خود فرمود: «بیایید به یهودیه بازگردیم.» **8** شاگردان اعتراض کرده، گفتند: «همین چند روز پیش بود که سران یهود می‌خواستند تو را در یهودیه بکشند. حال می‌خواهی باز به آنجا بروی؟» **9** عیسی جواب

33 اگر این شخص از طرف خدا نبود، چگونه می‌توانست چنین کاری بکند؟» **10** ایشان فریاد زدند: «تو سرایا در گناه متولد شده‌ای؛ حال می‌خواهی به ما درس بدی؟» پس او را بیرون کردند. **11** وقتی این خبر به گوش عسی رسید، او را پیدا کرد و فرمود: «آیا تو به پسر انسان ایمان داری؟» **12** جواب داد: «سرورم، بگو او کیست، چون می‌خواهم به او ایمان بیاورم.» **13** عیسی فرمود: «تو او را دیده‌ای و هم اکنون با تو سخن می‌گوید.» **14** گفت: «بله، ای خداوند، ایمان دارم.» و عیسی را پرستش کرد. **15** عیسی به او فرمود: «من به این جهان آدمدان تا داوری کنم، تا به نایابیان بینایی ببخشم و به آنانی که تصور می‌کنند می‌بینند، نشان دهم که کورند.» **16** بعضی از فریسان که آنجا بودند، گفتند: «آیا مظفرت این است که ما کوریم؟» **17** عیسی جواب داد: «اگر کور بودی، گاهی نمی‌داشتبید؛ اما حالا که ادعا می‌کنید بینایید، گناهکار باقی می‌مانید.»

10

هر که نخواهد از در وارد آغل گوسفندان شود بلکه از روی دیوار به داخل بپرد، دزد و راههن است. **2** زیرا شبان گوسفندان همیشه از در وارد می‌شود. **3** دریان نیز برای شبان در را باز می‌کند، گوسفندان صدای او را می‌شنوند و نزد او می‌آینند. شبان نام گوسفندان خود را یک به یک می‌خواند و آنها را بیرون می‌برد. **4** او پیشایش گوسفندان حرکت می‌کند و گوسفندان به دنیال غریبه‌ها دنیالش می‌روند، چون صدای او را می‌شناسند. **5** گوسفندان به دنیال غریبه‌ها نمی‌روند، بلکه از آنان می‌گزینند، چون با صدای غریبه‌ها آشنا نیستند.» **6** کسانی که این مقل را شنیدند، منظور عیسی را درک نکردند. **7** پس برای ایشان توضیح داد و فرمود: «مطمئن باشید که من آن دری هستم که گوسفندان از آن وارد می‌شوند.» **8** دیگران که پیش از من آمدند، همه دزد و راهزن بودند. به همین جهت، گوسفندان واقعی به سخنان ایشان گوش ندادند. **9** بله، من در هستم. کسانی که از این در وارد می‌شنوند، نجات پیدا می‌کنند و در داخل و بیرون می‌گردند و چراگاه سبز و خرم می‌پایند. **10** کار دزد این است که بذدده، بکشد و نابود کند؛ اما من آدمدان تا به شما حیات واقعی را به فراوانی عطا نمایم. **11** «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو از جان خود می‌گذرد تا گوسفندان را از چنگال گرگها نجات دهد.» **12** ولی کسی که مزدور است و شبان نیست، وقی می‌پیند گرگ می‌اید، گوسفندان را گذاشته. آنگاه گرگ به گله می‌زند و گوسفندان را پراکنده می‌کند. **13** مزدور می‌گزیند، چون برای مزد کار می‌کند و به فکر گوسفندان نیست. **14** «من شبان نیکو هستم و گوسفندان را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند.» **15** درست همان طور که پدرم مریا می‌شناسد و من او را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌کنم. **16** من گوسفندان دیگری نیز دارم که در این آغل نیستند؛ آنها را نیز باید بیاورم. آنها نیز به صدای من توجه کرده، همه با هم یک گله خواهند شد و یک شبان خواهند داشت. **17** «پدرم مریا دوست دارد، چون من جانم را می‌دهم و باز پس می‌گیرم.» **18** کسی نمی‌تواند به زور جانم را بستاند. من داوطلبانه آن را فدا می‌کنم. زیرا اختیار این را دارم که جانم را فدا کنم، و اختیار آن را دارم تا آن را باز پس بگیرم. این اختیار را پدرم به من داده است.» **19** سران قوم یهود وقی این سخنان را شنیدند، باز درباره اخلاف نظر پیدا کردند. **20** بعضی گفتند: «این مرد دیوانه است و عقل خود را از دست داده

داد: «در روز، دوازده ساعت هوا روشن است. تا زمانی که همه جا روشن است، مردم می‌توانند راه بروند و نیفتدن. آنها راه را می‌بینند زیرا از نور این جهان برخوردارند. **۱۰** فقط در شب است که خطر افتادن وجود دارد، چون هوا تاریک است. **۱۱** آنگاه فرمود: «دوست ما ایلعازر خوایید است و من می‌روم تا او را بیدار کنم.» **۱۲** شاگردان به او گفتند: «سرور ما، پس حالت خوب خواهد شد.» **۱۳** ولی منظور عیسی این بود که ایلعازر مرده است، اما شاگردان تصور کردند منظوش این است که ایلعازر در خواب است. **۱۴** آنگاه عیسی به طور واضح فرمود: «ایلعازر مرده است. **۱۵** و من خوشحالم که در کنار او نبودم، چون مرگ او یک بار دیگر به شما فرصت خواهد داد که به من ایمان آورید. حال باید نزد او برویم.» **۱۶** یکی از شاگردان او به نام توما، که به او دوقلو هم می‌گفتند، به شاگردان دیگر گفت: «باید ما نزد برویم و با او بهمیریم.» **۱۷** وقتی به بیت عینا رسیدند، شنیدند که ایلعازر را چهار روز پیش به خاک سپرده‌اند. **۱۸** بیت عینا فقط چند کیلومتر تا اورشلیم فاصله داشت **۱۹** و عده‌ای از سران قوم یهود از آنجا آمد و میرم را برای مرگ برادرشان تسلي بدهند. **۲۰** وقتی به مارتا خبر دادند که عیسی آمده است، پرخاست و بی درنگ به پیشواز او رفت، ولی میرم در خانه ماند. **۲۱** مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودید، برادرم نمی‌مرد. **۲۲** حال نزد دیر نشده؛ اگر از خدا بخواهید، برادرم دوباره زنده خواهد شد.» **۲۳** عیسی فرمود: «مارتا، بادردت زنده خواهد شد.» **۲۴** مارتا گفت: «بله، می‌دانم که در روز قیامت زنده خواهد شد.» **۲۵** عیسی فرمود: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان داشته باشد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد. **۲۶** و چون به من ایمان دارد، زندگی جاودی یافته، هرگز هلاک نخواهد شد. مارتا! آیا به این گفته من ایمان داری؟» **۲۷** مارتا گفت: «بله، سرورم، من ایمان دارم که تو مسیح، پسر خدا هستی، همان که متنظرش بودیم.» **۲۸** آنگاه مارتا به خانه بازگشت و میرم را از مجلس عزاداری بیرون برد و به او گفت: «عیسی اینجاست و می‌خواهد تو را بینید.» **۲۹** میرم بی درنگ نزد عیسی رفت. **۳۰** عیسی بیرون دهکده بود، در همان جایی که مارتا با او ملاقات کرده بود. **۳۱** یهودیانی که در خانه سعی می‌کردند میرم را دلداری دهند، وقتی دیدند که او با عجله از خانه بیرون می‌رود، تصور کردند به سر قبر می‌رود تا باز گریه کند. پس ایشان نزدیک به دنبال او رفتند. **۳۲** وقتی سر قبر نزد عیسی رسید، به پاهای او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودید، برادرم نمی‌مرد.» **۳۳** وقتی عیسی دید که میرم گریه می‌کند و یهودیان نزدیک به او ماتم گرفته‌اند عمیقاً متاثر و پیشان گردید. **۳۴** او پرسید: «کجا او را دفن کرده‌اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و بین.» **۳۵** عیسی گریست. **۳۶** سران یهود به یکدیگر گفتند: «بینید چقدر او را دوست می‌داشت.» **۳۷** ولی بعضی می‌گفتند: «این مرد که چشمکن کرر را باز کرد، چرا توانست کاری کند که ایلعازر نمیرد؟» **۳۸** باز عیسی به شدت متاثر شد. سرانجام به سر قبر رسیدند. قبر او غاری بود که سنگ بزرگی جلوی دهانه‌اش غلتانیده بودند. **۳۹** عیسی فرمود: «سنگ را به کنار بغلانید!» ولی مارتا، خواهر ایلعازر گفت: «سرورم، حالا دیگر متعفن شده، چون چهار روز است که او را دفن کرده‌ایم.» **۴۰** عیسی فرمود: «مگر نگفتم اگر ایمان داشته باشی، جلال خدا بعضی از سران قوم یهود نزد ایمان آورده بودند که عیسی دور و ۱۰ پس کاهان اعظم تصمیم گرفتند ایلعازر را هم بکشند، **۱۱** زیرا به خاطر بعضی از سران قوم یهود نزد ایمان آورده بودند که عیسی همان مسیح است.

12 روز بعد، در تمام شهر خبر پیچید که عیسی به اورشلیم می‌آید. پس، جمعیت انبویی که برای مراسم عید آمده بودند، 13 با شاخه‌های نخل به پیشواز او رفتند، در حالی که فریاد می‌زدند: «هوشیانَا!» «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!» «مبارک است پادشاه اسرائیل!» 14 عیسی نیز کره الاغی یافت و بر آن سوار شد، همان گونه که نوشته شده است: 15 «نترس، ای دختر صهیون، اینک پادشاه تو می‌آید، سوار بر کرّة الاغی!» 16 شاگردان او در آن زمان متوجه این پیشگویی نشدند، ولی بعد از این که عیسی به جلال خود در آسمان بازگشت، بی بزند که تمام این چیزها قبلً درباره او نوشته شده بود، و همان‌گونه نیز بر او واقع شده بود. 17 درین جمعیت، کسانی که زنده شدن ایلعازر را به چشم خود دیده بودند، آن را برای دیگران تعریف می‌کردند. 18 در واقع به خاطر همین نشانه معجزه‌آسا بود که مردم با جنان شور و حرارتی به پیشواز او رفتند. 19 فریسی‌ها به یکدیگر گفتند: «دیگر از ما کاری ساخته نیستی، بینید، تمام دنیا به دنبال او رفته‌اند!» 20 عده‌ای یونانی که برای مراسم عید به اورشلیم آمده بودند، 21 نزد فیلیپ که اهل بیت صدای جلیل بود، رفتند و گفتند: «آقا، ما می‌خواهیم عیسی را بینیم.» 22 فیلیپ این را با آندریاس در میان گذاشت و هر دو رفتند و به عیسی گفتند. 23 عیسی جواب داد: «وقت آن رسیده است که پسر انسان به جلالی که در آسمان داشت بازگردد. 24 این که می‌گوییم عین حقیقت است: اگر دانه گندم در خاک نیفتند و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد دانه‌های تازه بسیار تولید می‌کند. 25 اگر کسی جان خود را دوست بدارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان خود پگذرد، آن را برای حیات جاویدن حفظ خواهد کرد.» 26 (aiōnios g166) هر که بخواهد مرد خدمت کند، باید به دنیا من بیاید. و هر جا من باشم، خدمت‌کاران نیز باید باشد. و پدر، هر کسی را که به من خدمت کند، تکریم خواهد کرد. 27 اکنون جانم آشفته است. آیا باید دعا کنم که: «ای پدر، از آنچه می‌خواهد بر من واقع شود، مرا رهایی ده؟» ولی من برای همین امر به این جهان آمده‌ام! 28 پس می‌گوییم: «ای پدر، نام خود را جلال و سرافرازی ده.» ناگاه صدای از آسمان گفت: «جلال داد و باز جلال خواهم داد.» 29 وقتی مردم این صدا را شنیدند، بعضی گمان بزند که صدای رعد بود و بعضی دیگر گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.» 30 ولی عیسی فرمود: «این صدا برای شما بود، نه برای من. 31 چون وقت آن رسیده است که خدا مردم دنیا را داوری کند و فرمانروای این دنیا، یعنی شیطان را از قدرت بیندازد. 32 وقتی مردازد، زمین بلند کردید، همه را به سوی خود جذب خواهم کرد.» 33 عیسی با این گفته، به نوع مرگ خود بر صلیب اشاره کرد. 34 مردم پرسیدند: «تو از مرگ سخن می‌گویی؟ تا جایی که می‌دانیم مسیح باید بمیرد؟ اصلًا درباره که صحبت می‌کنی؟» 35 عیسی (aiōn g165) چرا تو می‌گویی که مسیح باید بمیرد؟ اصلًا درباره که صحبت بر شما خواهد تایید؛ پس تا فرصت هست، در نور راه بروید، تا تاریکی بر شما چیزهای نشود. آنان که در تاریکی راه می‌روند، نمی‌توانند بینند به کجا می‌روند. 36 تا دیر نشده، به نور ایمان آورید تا نورانی شوید. آنگاه عیسی رفت و خود را از چشم مردم پنهان کرد. 37 با وجود تمام معجزاتی که عیسی کرد، بسیاری از مردم ایمان نیاوردند که او همان مسیح است. 38 این درست همان است که اشعاری نبی پیشگویی کرده بود که: «خداآندا، چه کسی پیام ما را

13 شب عید پسچ از رسید. عیسی می‌دانست که وقت آن رسیده که

این جهان را ترک کند و نزد پدر برود. او که شاگردانش را در طول خدمت زمینی اش محبت کرده بود، اکنون محبت خود را به کمال به ایشان نشان داد. 2 وقت شام بود، و ایلیس از پیش، یهودا، پسر شمعون اسخیروطی را برانگیخته بود که به عیسی خیانت کند. 3 عیسی می‌دانست که پدر اختیار همه چیز را به دست او سپریده، اینکه از نزد خدا آمده و باید بار دیگر نزد او بازگردد. 4 پس، از سر شام بلند شد، لباس خود را درآورد، حوله‌ای به کمر بست، 5 آب در لگن ریخت و به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله پرداخت. 6 وقتی به شمعون پطرس رسید، پطرس به او گفت: «سروروم، تو نایاب پاهای ما را بشوی.» 7 عیسی جواب داد: «اکنون علت کار مردا درک نمی‌کنی؛ ولی یک روز خواهی فهمید.» 8 پطرس بار دیگر با اصرار گفت: «نه، هرگز نمی‌گذران پاهای مرا بشوی.» عیسی فرمود: «اگر پاهای تو را نشوم تو به من تعلق نخواهی داشت.» 9 پطرس با عجله گفت: «سروروم، پس حالا که اینطور است، نه فقط پا، بلکه دست و صورت را ریخت بشوی.» 10 عیسی جواب داد: «کسی که تازه حمام کرده، فقط کافی است که پاهای خود را بشوید تا تمام بدنش پاکیزه شود. شما نیز پاکید و لی نه همه.» 11 چون عیسی می‌دانست چه کسی به او خیانت خواهد کرد؛ از این جهت گفت که همه شاگردان پاک نیستند. 12 پس از آنکه پاهای شاگردان خود را شست، لباس خود را پوشید و سر میز شام نشست و پرسید: «آیا فهمیدید چرا این کار را کردم؟» 13 شما مردا استاد و خداوند می‌خوانید، و درست می‌گویید چون همین طور نیز هست. 14 حال، اگر من که خداوند و استاد شما هستم، پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را

پشید.

- 15 من به شما سرمشیقی دادم تا شما نیز همین طور رفتار کنید.
- 16 چون مسلماً خدمتکار از اربابش بالاتر نیست و فاقد نیز از فرستنده اش مهمتر نمی باشد.
- 17 در زندگی، سعادت در این است که به آنچه می دانید، عمل کنید.
- 18 «این را به همه شما نمی گوییم، چون تک تک شما را که انتخاب کردید، خوب می شناسم. اما آنچه در کتب مقاصد آمده باید جامعه عمل پیوشت که می فرماید:» کسی که نان و نمک مرا می خورد، دشمن من شده است.» 19 این را به شما می گوییم تا وقتی واقع شد، به من ایمان بیاورید.
- 20 بدانید که هر کس فرستنده مرا قبول کند، مرا پذیرفته است و آنکه مرا قبول کند فرستنده مرا پذیرفته است.» 21 پس از این سخن، عیسی به شدت محزون شد و با دلی شکسته گفت: «براستی به شما می گوییم که یکی از شما به من خیانت خواهد کرد.» 22 شاگردان مات و مهبوت به یکدیگر نگاه می کردند و در حیرت بودند که عیسی این را درباره چه کسی شدت محزون شد و با دلی شکسته گفت: «براستی به شما می گوییم که یکی از شما از شاگردان، که عیسی دوستش می داشت، کنار او تکیه می گوید. 23 یکی از شاگردان، که عیسی دوستش می داشت، کنار او تکیه زده بود.
- 24 شمعون بطرس به او اشاره کرد تا بپرسد کیست که دست به چنین کار وحشتناکی می زند. 25 پس، آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شد و پرسید: «خداوندا، آن شخص کیست؟» 26 فرمود: «آن کسی است که یک لفمۀ می گیرم و به او می دهم.» 27 به محض اینکه لفمه از گلوی یهودا پایین رفت، شیطان داخل او شد. پس عیسی به او فرمود: «کاری را که می خواهی انجام دهی، زودتر عملی کن!» 28 هیچ کس به هنگام شام منتظر عیسی را نفهمید.
- 29 فقط بعضی گمان کردند که چون پول دست یهودا بود، عیسی به او دستور داد که برود و خوارک بخرد و یا چیزی به فقرأ بدهد. 30 یهودا لفمه را خورد و بی درنگ در تاریکی شب بیرون رفت. 31 به محض اینکه یهودا از اتاق خارج شد، عیسی فرمود: «وقت آن رسیده است که پسر انسان وارد جلالش شود و خدا نیز توسط او جلال یابد.» 32 خدا نیز بهزودی بزرگی جلال خود را به من خواهد داد. 33 ای فرزندان من که برایم بسیار عزیز هستید، چقدر این لحظات کوتاهند. بهزودی باید شما را بگذارم و بروم. آنگاه همان طور که بر سران قوم بیهوده گفتم، همه جا به دنبال من خواهید گشت، اما نخواهید یافت و نخواهید توانست به جایی که می روم، بیاید. 34 «پس حال، دستوری تازه به شما می دهم: یکدیگر را دوست بدارید همان گونه که من شما را دوست می دارم.» 35 محبت شما به یکدیگر، به جهان ثابت خواهد کرد که شما شاگردان من می باشید. 36 شمعون بطرس پرسید: «سرور من، کجا می خواهید بروید؟» عیسی جواب داد: «حال، نمی توانی با من بیایی، ولی بعد به دنیال خواهی آمد.» 37 بطرس پرسید: «سرور، چرا نمی توانی حالا بیایم؟ من حتی حاضر جانم را فدای تو کنم.» 38 عیسی جواب داد: «تو جانت را فدای من می کنی؟ همین امشب پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار کرده، خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»
- 14 «خاطرات آسوده باشد. شما که به خدا ایمان دارید، به من نیز ایمان داشته باشید. 2 در خانه پدر من منزلگاه بسیار است. اگر چنین نبود، به شما نمی گفتم که می روم مکانی برای شما آماده سازم.» 3 پس وقتی بروم و مکانی برای شما آماده سازم، خواهی آمد و شما را نزد خود می برم تا همیشه در آنجا که من هستم، شما نیز با من باشید. 4 شما می دانید من به کجا می روم و

هرسان نیاشید. **28** فراموش نکنید چه گفتم؛ گفتم که می‌روم و زود باز می‌گردم. اگر واقعاً مرا دوست داشته باشید، از این خبر شاد خواهید شد، چون نزد پدرم می‌روم که از من بزرگتر است. **29** من همه چیز را از پیش به شما تقدیمی نمی‌داشتند. ولی حال که آمدام، دیگر برای گناهانشان عذر و گفتم تا وقتی واقع می‌شود، به من ایمان آورید. **30** «دیگر فرصت زیادی نهانده است تا باز با شما سخن گویم، زیرا شیطان که فروزانوی این دنیاست، نزدیک می‌شود. البته او بر من هیچ قدرتی ندارد. **31** من آزادانه آنچه پدر از من می‌خواهد می‌کنم تا مردم دنیا بدانند که من چقدر پدرم را دوست دارم. «برخیزید از اینجا برویم.»

15

«من تاک حقیقی هستم و پدرم با غایبان است. **2** او هر شاخه‌ای را که میوه ندهد، می‌بُرد و شاخه‌های را که میوه می‌دهند، هرس می‌کند تا میوه پیشتری بدنهن. **3** به وسیله احکامی که به شما دادم، خدا شما را اصلاح و پاک کرده است تا قویت و مفیدتر باشید. **4** در من بمانید و بگذارید من هم در شما بمانم. زیرا وقی شاخه از درخت جدا شود، دیگر نمی‌تواند میوه بدهد. شما نیز جدا از من نمی‌توانید بارور و مفید باشید. **5** «بله، من تاک هستم، شما نیز شاخه‌های من. هر که در من بماند و من نیز در او، میوه فراوان می‌دهد، چون جدا از من هیچ کاری از شما ساخته نیست. **6** اگر کسی از من جدا شود، مانند شاخه‌ای بی فایده آن را می‌بُرند و دور می‌اندازند. و آن شاخه می‌خشکد و سپس، آن را با سایر شاخه‌ها جمع می‌کنند تا در آتش بسوزانند. **7** ولی اگر در من بمانید و از کلام من اطاعت کنید، هر چه بخواهید به شما داده خواهد شد. **8** شاگردان واقعی من محصول فراوان می‌دهند و این، باعث بزرگی و جلال پدرم می‌شود. **9** «همان طور که پدر ما دوست دارد، من نیز شما را دوست دارم. پس در محبت من بمانید. **10** اگر از کلام من اطاعت نمایید، در محبت من خواهید ماند، درست همان گونه که من از احکام پدرم اطاعت می‌کنم و در محبت او می‌مانم. **11** این را گفتم تا شما نیز از شادی من لبیز شوید؛ بله، تا مالامال از خوشی گردید. **12** از شما می‌خواهم که به همان اندازه که من شما را دوست می‌دارم، شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. **13** بزرگترین محبتی که شخص می‌تواند در حق دولت‌نشان را داشته باشد از شادی من لبیز شود؛ بله، تا مالامال از خوشی گردید. **14** و شما دوستان منید اگر از آنچه می‌گوییم اطاعت کنید. **15** دیگر شما را «بنده» نمی‌خوانم، چون معمولاً بنده مورد اعتماد اربابش نیست. من شما را «دوستان خود» می‌خوانم، به این دلیل که به شما اعتماد کرده، هر چه پدرم به من گفته است، همه را به شما گفته‌ام. **16** «شما مرا برنگریدید، بلکه من شما را برگردام و شما را فرستادم که بروید و میوه‌های ماندگار بیاورید، تا هر چه از پدرم به نام من بخواهید به شما بدهد. **17** از شما می‌خواهم که یکدیگر را دوست بدارید، **18** چون مردم دنیا از شما نفرت خواهید داشت. اما بدانید که پیش از اینکه از شما نفرت کنند، از من نفرت داشته‌اند. **19** اگر به دنیا دل می‌بستید، دنیا شما را دوست می‌داشت. ولی شما به آن دل نیسته‌اید، چون من شما را از میان مردم دنیا جدا کردام. به همین دلیل از شما نفرت دارند. **20** آیا به خاطر دارید چه گفتم؟ مقام خدمتکار از اربابش بالاتر نیست. پس اگر مرا اذیت کردند، شما را نیز اذیت خواهند کرد و اگر به سختنان من گوش ندادند، به سختنان شما نیز گوش نخواهند داد. **21** مردم دنیا شما را آزار و اذیت خواهند کرد، از این رو که

این جهان را گذاشته، نزد تو خواهم آمد، ولی ایشان در این جهان می‌مانند. پس ای پدر مقدس، کسانی را که به من بخشدیده‌ای، با توجهات پدرانه‌ات حفظ فرما تا مانند من و تو با هم یکی باشند. **۱۲** تا زمانی که با ایشان بودم، با قدرت نامی که به من دادی، از ایشان محافظت کردم. ایشان را طوری حفظ کردم که هیچ‌یک از دست نرفت، مگر آن کس که برای هلاکت مقرر شده بود، تا نوشته کتب مقدس به واقعیت پیوند. **۱۳** «و حال، نزد تو می‌آیم. تا وقتی که با آنان بودم، چیزهای بسیار به ایشان گفتم تا از خوشی من نیز باشند. **۱۴** من احکام تو را به ایشان داده‌ام. دنیا از آنان نفرت دارد، زیرا آنان به این دنیا تعاقل ندارند، چنانکه من ندارم. **۱۵** نمی‌خواهم که ایشان را از آنان بپرسی، بلکه می‌خواهم آنان را از قدرت شیطان حفظ کنی. **۱۶** ایشان نیز مانند من از این دنیا نیستند. **۱۷** کلام راستی خود را به آنان ایاموز تا پاک و مقدس شوند. **۱۸** همان طور که تو مرا به این جهان فرستادی، من نیز ایشان را به میان مردم می‌فرستم. **۱۹** من خود را وقف آنان کرد هم تا در راستی و پاک رشد کنند. **۲۰** من فقط برای این شاگردان دعا نمی‌کنم؛ بلکه برای ایمانداران آینده نیز دعا می‌کنم که بوسیله شهادت ایشان به من ایمان خواهد آورد. **۲۱** دعا می‌کنم تا همه یک باشند، همان طور که ای پدر، من و تو با هم یکی هستیم؛ تا همچنانکه تو در منی، و من در تو ایشان نیز با ما یک باشند، تا از این راه مردم جهان ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای. **۲۲** «جالی را که به من بخشدیدی به ایشان داده‌ام، تا آنان نیز مانند ما یکی گردند. **۲۳** من در ایشان و تو در من، تا به این ترتیب ایشان نیز به تمام معنا به هم یکی باشند، و مردم دنیا بدانند که تو مرا فرستاده‌ای و بفهمند که ایشان را دوست داری، به همان اندازه که مرا دوست داری. **۲۴** پدر، می‌خواهم همه آنانی که به من ایمان می‌آورند، در آینده با من باشند تا از نزدیک بزرگی و جلال مرا بیینند. تو به من جلال دادی، چون حتی پیش از آفرینش جهان مرا دوست می‌داشتی. **۲۵** «ای پدر عادل، مردم جهان تو را نمی‌شناسند ولی من تو را می‌شناسم و این شاگردان می‌دانند که تو مرا فرستاده‌ای. **۲۶** من تو را به ایشان شناساندم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبت بی‌پایانی که تو نسبت به من داری در ایشان نیز به وجود آید و من هم در ایشان باشم.»

۱۸ پس از پایان دعا، عیسی با شاگردانش به با غی از درختان زیتون واقع در آن سوی دره قدرون رفت. **۲** یهودای خائن نیز آن محل را می‌شناخت، زیرا عیسی و شاگردانش بارها در آنجا گرد آمده بودند. **۳** پس یهودا به همراه سریازان و محافظین مخصوص معبد که کاهنان اعظم و فریسان در اختیارش گذاشته بودند، باسلحه و مشعلها و چراغها وارد باغ شدند. **۴** عیسی با اینکه می‌دانست چه در انتظار او است، جلو رفت و از ایشان پرسید: «چه کسی را می‌خواهید؟» **۵** جواب دادند: «عیسای ناصری را!» عیسی فرمود: «من خودم هستم!» وقتی عیسی این را می‌گفت یهودا نیز آنجا ایستاده بود. **۶** به محض اینکه گفت من خودم هستم، همه عقب عقب رفتند و بر زمین افتدند. **۷** عیسی باز از ایشان پرسید: «چه کسی را می‌خواهید؟» باز جواب دادند: «عیسای ناصری را.» **۸** فرمود: «من که گفتم خودم هستم. اگر مرا می‌خواهید، بگذارید اینها بروند.» **۹** او چنین کرد تا آنچه قبل از گفته بود به انجام پرسد که: «هیچ‌یک از کسانی را که به من بخشدیدی، از دست ندادم.» **۱۰** در همین وقت، شمعون پطرس شمشیر خود را کشید و گوش

تبدیل به شادی خواهد شد. **۲۱** همچون زنی که درد می‌کشد تا نزدی به دنیا آورده، ولی بعد از زیامان، رنج او به شادی تبدیل می‌شود و درد را فراموش می‌کند، زیرا انسان جدیدی به دنیا آورده است. **۲۲** شما نیز اکنون غمگین می‌باشید، ولی دوباره شما را خواهیم، شما خردتان هر چه از پدر نخواهید خواست. من واقعیت را به شما می‌گویم، شما خردتان هر چه از پدر به نام من بخشدیدی، به شما خواهد داد. **۲۴** تا به حال به نام من چیزی نخواستیده‌ای. بخواهید تا پایید و شاد شوید و شادی تان کامل گردد. **۲۵** چیزها را با مثقالها به شما گفتم. ولی زمانی فرا می‌رسد که دیگر نیازی به این کار نخواهد بود و همه چیز را به روشنی درباره پدرم به شما خواهیم گفت. **۲۶** آنگاه به نام من درخواست خواهید کرد. البته لازم نیست که من سفارش شما را به پدر بکنم تا آنچه را که می‌خواهید به شما بدهد؛ **۲۷** چرا که خود پدر، شما را دوست دارد، زیرا شما مرا دوست دارید و ایمان دارید که من از نزد پدرم آمده‌ام. **۲۸** بله، من از نزد پدرم خدا به این آمده‌ام، و حال دنیا را می‌گذارم و نزد او باز می‌گردم.» **۲۹** شاگردان گفتند: «اکنون آشکارا با ما سخن می‌گویی و نه با مثل. **۳۰** اکنون بی پریدم که همه چیز را می‌دانی و حتی نیاز نداری کسی سوالش را با تو در میان بگذارید. همین برای ما کافی است تا ایمان بیاوریم که شما از نزد خدا آمده‌اید.» **۳۱** عیسی پرسید: «آیا سرانجام به این موضوع ایمان آورید؟» **۳۲** ولی وقتی می‌رسد، و یا بهتر بگوییم همین الان رسیده است که شما مانند کاه پر اکنده می‌شوید و هر یک به خانه خود برمی‌گردد و مرا تنها می‌گلارید. ولی من تنها نیستم، چون پدرم با من است. **۳۳** این چیزها را گفتم تا خیال‌تان آسوده باشد. در این دنیا با مشکلات و زحمات فراوان روپو خواهید شد؛ با این حال شجاع باشید، چون من بر دنیا پیروز شده‌ام.»

۱۷

وقتی عیسی سخنان خود را به پایان رساند، به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «پدر، وقت موعود فرا رسیده است. بزرگی و جلال پسرت را آشکار کن تا او نیز جلال و بزرگی را به تو بازگردداند. **۲** زیرا تو اختیار زندگی تمام زندگی جاودی می‌بخشد. **۳** و جیات جاودیدن این است که تو را که یگانه خدای راستین هستی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند. **۴** «بر روی زمین آنچه را که به من محول کرده بودی، انجام دادم تا باعث بزرگی و جلال تو شوم. **۵** و حال، ای پدر، مرا در حضور خود جلال بده، با همان جلالی که پیش از آفرینش جهان نزد تو داشتم. **۶** «من تو را به کسانی که به من بخشدیدی، شناساندم. ایشان در دنیا بودند و تو ایشان را به من بخشدیدی. در واقع همیشه از آن تو بودند و تو ایشان را به من دادی؛ و هر چه به ایشان گفتم، اطاعت کردند. **۷** حال، می‌دانند که هر چه من دارم، هدیه توست. **۸** هر دستوری به من دادی، به ایشان دادم و ایشان قبول کردند و دانستند که من از نزد تو به این جهان آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای. **۹** «من برای مردم دنیا دعا نمی‌کنم بلکه برای کسانی دعا می‌کنم که به من بخشدیدی، چون از آن تو هستند. **۱۰** هر چه از آن باشد متعلق به تو نیز هست، و هر چه از آن تو باشد متعلق به من هم می‌باشد. از این جهت، ایشان باعث افتخار و سریلندی متند. **۱۱** بجزودی من

منظور است که تو پادشاهی؟» عیسی فرمود: «تو می‌گویی که من پادشاهم، به همین منظور است که متولد شدم و به جهان آمدم اتا بر حقیقت شهادت دهم؛ و تمام کسانی که حقیقت را دوست می‌دارند، تصدق می‌کنند که آنچه می‌گوییم حقیقت است.» **38** پیلاس گفت: «حقیقت چیست؟» پس بیرون رفت و به یهودیان گفت: «او هیچ جویی مرتکب نشده است؛ **39** ولی رسم این است که در هر عید پسخ یک زندانی را برای شما آزاد کنم. آیا می‌خواهید پادشاه یهود را آزاد کنم؟» **40** ولی جماعت فریاد زدند: «نه، او را نه! باراباس را می‌خواهیم!» (باراباس یک انقلابی شورشی بود).

19 آنگاه به دستور پیلاس، عیسی را شلاق زدند.

2 سپس سریازان از خار تاجی ساختند و بر سر او گذاشتند و رداهی ارغوانی به او پوشاندند، **3** و او را مستخر کرد، می‌گفتند: «زنده باد پادشاه یهود!» و به او سیلی می‌زندند. **4** پیلاس باز بیرون رفت و به یهودیان گفت: «اینک او را نزد شما می‌آورم؛ ولی بدانید که او بی‌تعصیر است.» **5** آنگاه عیسی با تاج خار و لباس بلند ارغوانی بیرون آمد. پیلاس به مردم گفت: «بیینید، این همان شخص است.»

6 به محض اینکه چشم کاهنان اعظم و محاافظین مخصوص معبد به عیسی افتاب، فریاد زدند: «مصلوبش کن! مصلوبش کن!» پیلاس گفت: «شما خودتان او را ببرید و مصلوب کنید. من که دلیلی برای محکوم کردن او نیافهم.» **7** سران یهود جواب دادند: «طابق شریعت ما، او باید کشته شود، چون ادعای کنید که او سر خداست.» **8** وقتی پیلاس این را شنید بیشتر وحشت کرد. **9** پس دویاره عیسی را به داخل کاخ خود برد و از او پرسید: «تو اهل کجایی؟» ولی عیسی به او جوابی نداد. **10** پیلاس گفت: «چرا جواب نمی‌دهی؟ مگر متوجه نیستی که قدرت آن را دارم که آزادت سازم یا مصلوبیت کنم؟» **11** عیسی فرمود: «اگر خدا این قدرت را به تو نمی‌داد، با من هیچ کاری نمی‌توانستی بکنی. ولی گناه کسانی که مرا پیش تو آوردند، سینگیتر از گناه توست.» **12** پیلاس خیلی تالاش کرد تا عیسی را آزاد سازد، ولی سران یهود به او گفتند: «این شخص یاغی است، چون ادعای پادشاهی می‌کند. پس اگر آزادش کنی، معلوم می‌شود مطیع فیصر نیستی.» **13** با شنیدن این سخن، پیلاس عیسی را بیرون آورد و خود بر مسد داوری نشست، در مکانی که به «ستگفرش» معروف بود و به زبان عبرانیان «جیاتا» خوانده می‌شد. **14** آن روز، روز «آمادگی» برای عید پسخ بود، و ظهر هم نزدیک می‌شد. پیلاس به یهودیان گفت: «این هم پادشاهان!» **15** مردم فریاد زدند: «نایبودش کن، نایبودش کن! مصلوبش کن!» پیلاس گفت: «می‌خواهید پادشاهان را اعدام کنم؟» کاهنان اعظم فریاد زدند: «غیر از قیصر، پادشاه دیگری نداریم.» **16** پس پیلاس عیسی را در اختیار ایشان گذاشت تا بُرده، مصلوبش کنند. سریازان عیسی را تحويل گرفتند **17** و صلیب را بر دوشش گذاشته، او را از شهر بیرون بردنده تا به محلی به نام ججمجمه رسیدند که به زبان عبرانیان جلْجَثَا خوانده می‌شد. **18** در آنجا او را دو نفر دیگر، در دو طرف او مصلوب کردند، و عیسی در وسط آن دو قرار گرفت. **19** پیلاس دستور داد در بالای صلیب او نوشته‌ای نصب کنند که روی آن نوشته شده بود: «عیسای ناصری، پادشاه یهود.» **20** بسیاری از یهودیان آن نوشته را خواندند، زیرا مکانی که عیسی در آن مصلوب شده بود، نزدیک شهر بود، و این نوشته هم به زیانهای آرامی، لاتینی (یعنی رومی باستان) و یونانی

راست خادم کاهن اعظم را بربد. نام آن خادم مالخوس بود. **21** عیسی به پطرس فرمود: «شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پارم به من داده است، ناید بنوشم؟» **22** آنگاه سریازان و فرماندهان و محافظین معبد یهود عیسی را گرفتند و دستهای او را بستند، **23** و او را نخست نزد حنا، پدرن زیافا که در آن سال کاهن اعظم بود، بردند. **24** قیافا همان است که به سران قوم یهود گفته بود که بهتر است یک نفر برای قوم بمیرد. **15** شمعون پطرس و نیز یک شاگرد دیگر، عیسی را دنبال کردند. آن شاگرد چون با کاهن اعظم آشنا بود، توانست به همراه عیسی داخل خانه کاهن اعظم شود. **16** ولی پطرس پشت در ماند، تا اینکه آن شاگرد دیگر آمد و با کنیزی که دریان آنجا بود، گفتگو کرد و پطرس را با خود به داخل خانه برد. **17** آن کنیزی از پطرس پرسید: «آیا تو از شاگدان عیسی هستی؟» جواب داد: «نه، نیستم.» **18** پیروی، هوا سرد بود. پس خدمتکاران و مأموران، آتشی درست کردند و دور آن جمع شدند. پطرس نیز به میان ایشان رفت تا خود را گرم کند. **19** در داخل، کاهن اعظم، از عیسی دریاره شاگدان و تعالیم او سؤالاتی کرد. **20** عیسی جواب داد: «همه می‌دانند من چه تعليمی می‌دهم. من آشکارا در کنیسه‌ها و در معبد موعظه کرده‌ام؛ تمام سران قوم یهود سخنان مرآ شنیده‌اند و به کسی مخفیانه چیزی نگفتمان.» **21** چرا این سؤال را از من می‌کنی؟ از کسانی پرسی که سخنان را شنیده‌اند. آنان خوب می‌دانند من چه گفته‌ام.» **22** وقتی این را گفت، یکی از نگهبانان معبد که آنجا ایستاده بود، به عیسی سیلی زد و سخنی ناراست گفت، آن را ثابت کن. ولی اگر سخنم راست است، چرا سیلی می‌زنی؟» **24** سپس حنا عیسی را دست بسته، نزد قیافا فرستاد که او نیز کاهن اعظم بود. **25** در حالی که شمعون پطرس در کنار آتش ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد، یک نفر دیگر از او پرسید: «مگر تو از شاگدان او نیستی؟» جواب داد: «لبته که نیستم.» **26** یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشان کسی بود که پطرس گوشش را بربیده بود، گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با عیسی ندیدم؟» **27** باز پطرس حاشا کرد. همان لحظه نشاند، چون اگر داخل می‌شند دیگر نمی‌توانستند در مراسم عید پسخ و مراسم قربانی شرکت کنند. **29** پس فرماندار رومی که نامش پیلاس بود، بیرون آمد و پرسید: «اتهام این شخص چیست؟ چه شکایتی از او دارید؟» **30** جواب دادند: «اگر مجرم نبود، او را به تو تسالم نمی‌کردیم.» **31** پیلاس گفت: «پس او را ببرید و مطابق قوانین مذهبی خودتان محاکمه کنید.» سران یهود گفتند: «ما یهودیان اجازه اعدام کسی را نداریم.» **32** این مطابق پیشگویی خود عیسی بود که فرموده بود به چه طرقی باید بمیرد. **33** پیلاس به داخل کاخ برگشت و دستور داد عیسی را نزد او بیاورند. آنگاه از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» **34** عیسی پرسید: «آیا این سؤال خودت است، یا دیگران در مورد من به تو گفته‌اند؟» **35** پیلاس گفت: «مگر من یهودی هستم که این چیزها را از من می‌پرسی؟ قوم خودت و کاهنانشان تو را به اینجا اورده‌اند. چه کردۀ‌ای؟» **36** عیسی فرمود: «پادشاهی من یک پادشاهی زمینی نیست. اگر بود، پیرامون می‌جنگیدند تا در چنگ سران قوم یهود گرفnar نشون. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست.» **37** پیلاس پرسید: «به هر حال

بود. 21 پس، سران کاهنان به پیلاus گفتند: «این نوشته را عوض کنید و به جای "پادشاه یهود" بتوسید: "او گفت که من پادشاه یهود هستم."» گفت: «پیکر سرورمان را از مقبره برداشت و معلوم نیست کجا گذاشته‌ام.» 3 پس پطرس و آن شاگرد دیگر به سوی مقبره روانه شدند. 4 هر دو می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس جلو افتاد و زودتر از او به آنجا رسید. 5 پس خم شد و به داخل نگاه کرد و کفن کتابی را دید که در آنجا قرار داشت، اما داخل نشد. 6 سپس شمعون پطرس رسید و داخل مقبره شد. او نیز فقط کفن خالی را دید، 7 و متوجه شد که پارچه‌ای که به سر و صورت عیسی پیچیده بودند، همان طور پیچیده و جدا از کفن مانده بود. 8 آنگاه آن شاگرد نیز داخل مقبره شد و دید و ایمان آورد که عیسی زنده شده است! 9 چون تا آن هنگام هنوز به این حقیقت پی نیزه بودند که کتب مقدس می‌فرماید که او باید زنده شود. 10 پس به خانه رفند. 11 ولی مریم مجذلیه به مقبره برگشته بود و حیران ایستاده، گریه می‌کرد. همچنانکه اشک می‌ریخت، خم شد و داخل آن شاگرد مادر عیسی را به خانه خود برد. 12 عیسی می‌دانست که دیگر همه چیز تمام شده است. پس برای اینکه مطابق پیشگویی کتب مقدس عمل کرده باشد، فرمود: «تشنهام.» 29 در آنجا یک کوژه شراب ترشیه بود، پس اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلوی دهان را در کنار شاگردی که دوستش می‌داشت، دید، به مادر خود گفت: «این پسر تو باشد.» 27 و به آن شاگرد نیز فرمود: «او مادر تو باشد.» از آن روز به بعد، آن شاگرد مادر عیسی را به خانه خود برد. 28 عیسی می‌دانست که دیگر همه چیز تمام شده است. پس برای اینکه مطابق پیشگویی کتب مقدس عمل اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلوی دهان را در کنار شاگردی که دوستش می‌داشت، دید، به مادر خود گفت: «این پسر تو باشد.» 29 در آنجا یک کوژه شراب ترشیه بود، پس این پسر تو باشد.» 30 عیسی می‌دانست که دیگر همه چیز تمام شده است! و سر خود را پایین انداخت و روح اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلوی دهان را در کنار شاگردی که دوستش می‌داشت، دید، به مادر خود گفت: «تمام شد!» و سر خود را پایین انداخت و روح خود را تسليم کرد. 31 سران قوم یهود نمی‌خواستند جسدها فردا آن روز که شبات و روز اول یهود، بالای دار بمانند. بنابراین، از پیلاus خواهش کردند که دستور بددهد ساق پاهای ایشان را بشکنند تا زودتر بعیند و جسدشان را از بالای دار پایین بیاورند. 32 پس سربازان آمدند و ساق پاهای آن دو نفر را که همراه عیسی مصلوب شده بودند، شکستند. 33 ولی وقتی به عیسی رسیدند، دیدند که مرده است. پس ساقهای او را نشکستند. 34 با این حال، یکی از سربازان نیزه خود را به پهلوی عیسی فرو کرد، که بلافضله خون و آب از آن خارج شد. 35 کسی که این وقایع را دید، بر آنها شهادت داده است، و شهادت می‌دهد تا شما نیز ایمان بیاورید. 36 این امر رخ داد تا نوشته کتب مقدس جامه عمل پوشید که می‌فرماید: «هیچ یک از استخوانهای او شکسته نخواهد شد.» 37 و در بخشی دیگر نیز آمده که «به تماسی کسی خواهند نشست که به او نیزه زندن.» 38 ساعتی بعد، یکی از بزرگان یهود، به نام یوسف که اهل رامه بود و از ترس سران قوم، مخفیانه شاگرد عیسی شده بود، با یی باکی به حضور پیلاus رفت و اجازه خواست تا جسد عیسی را از بالای صلیب پایین بیاورد و به خاک بسپارد. پیلاus به او اجازه داد و او نیز پیکر عیسی را پایین آورد و با خود برد. 39 به همراه او، نیقدیموس هم که یک شب نزد عیسی آمده بود، حلوسی کیلو ماد مُعْتَر که از مُر و چوب عود تهیه شده بود، برای مراسم تدفین آورد. 40 ایشان جسد عیسی را گرفتند و آن را به رسم تدفین یهود با عطایات در کفن پیچیدند. 41 در نزدیکی محل اعدام، باع کوچکی بود و مقبره‌ای نو در آن قرار داشت که تا آن زمان، جسدی در آن گذاشته نشده بود. 42 پس چون روز تدارک برای پسخ یهود در پیش بود و قبر در همان نزدیکی قرار داشت، جسد عیسی را همان جا دفن کردند.

20 روز یکشنبه، صبح زود، وقتی هوا هنوز تاریک بود، مریم مجذلیه به سوی قبر رفت و با کمال تعجب دید که آن سنگ از جلو مقبره کنار رفته است.

بعد عیسی ب او فرمود: «حالا به دنبال من بیا.» **۲۰** پطرس برگشت و دید شاگردی که عیسی دوستش می داشت به دنبالشان می آید، یعنی همان کمی که سر شام، کنار عیسی تکیه زده، از او پرسیده بود: «استاد، کدام یک از ما به شما خیانت می کنیم؟» **۲۱** پطرس از عیسی پرسید: «سروروم، بر سر او چه خواهد آمد؟» **۲۲** عیسی جواب داد: «اگر بخواهم او بماند تا بازگدم، چه ربطی به تو دارد؟ تو دنبال من بیا.» **۲۳** پس این خبر در میان برادران پیشگد که آن شاگرد محظوظ نخواهد مرد. در صورتی که عیسی هرگز چنین چیزی نگفت، او فقط فرمود: «اگر بخواهم او بماند تا بازگدم، چه ربطی به تو دارد.» **۲۴** آن شاگرد تمام این چیزها را دید و اینجا نوشته؛ و ما همه می دانیم که این نوشته‌ها عین حقیقت است. **۲۵** من گمان می کنم اگر تمام رویدادهای زندگی عیسی در کتابها نوشته می شد، دنیا گنجایش آن کتابها را نمی داشت!

«ای خداوند من، و ای خدای من.» **۲۹** عیسی ب او فرمود: «بعد از اینکه مرا دیدی، ایمان آوردی. ولی خوشاب حال کسانی که ندیده به من ایمان می آورند.» **۳۰** شاگردان عیسی معجزات بسیاری از او دیدند که در این کتاب نوشته نشده است. **۳۱** ولی همین مقدار نوشته شد تا ایمان آورد که عیسی، همان مسیح و پسر خداست و با ایمان به او، زندگی جاورد باید.

۲۱

پس از چند روز، در کنار دریاچه جلیل، عیسی بار دیگر خود را به شاگردانش نشان داد. شرح واقعه چنین بود. **۲** چند نفر از شاگردان کنار دریا بودند: شمعون پطرس، توما معروف به دوقلو، نتنایل اهل فانای جلیل، پسران زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان. **۳** شمعون پطرس گفت: «من می روم ماهی بگیرم.» همه گفتند: «ما هم می آییم.» پس، سوار قایق شدند و رفندند، ولی آن شب چیزی نگرفتند. **۴** صبح زود دیدند یک نفر در ساحل ایستاده است، ولی چون هوا هنوز نیمه روشن بود، نتوانستند تشخیص دهند که کیست. **۵** او صدا زد: «بچه‌ها، ماهی گرفته‌اید؟» جواب دادند: «نه.» **۶** گفت: «ترتان را در سمت راست راست قایق بینازید تا بگیرید.» آنها هم انداشتند. آنقدر ماهی در تور جمع شد که از سینگیتی نتوانستند تور را بالا بکشند. **۷** آنگاه شاگردی که عیسی او را دوست می داشت، به پطرس گفت: «این خداوند است!» شمعون پطرس هم که تا کمر برخene بود، بی درنگ لباسش را به خود پیچید و داخل آب پرید و شناختن خود را به ساحل رساند. **۸** بقیه در قایق ماندند و تور پر از ماهی را به ساحل کشیدند. ساحل حدود صد متر با قایق فاصله داشت. **۹** وقتی به ساحل رسیدند، دیدند آتش روشن است و ماهی روی آن گذاشته شده، و مقداری هم نان آنجاست. **۱۰** عیسی فرمود: «چند تا از ماهی‌های را که تازه گرفته‌اید، بیاورید.» **۱۱** شمعون پطرس رفت و تور را به ساحل کشید و ماهی‌ها را شمرد؛ صد و پنچاه و سه ماهی بزرگ در تور بود، با وجود این، تور پاره نشده بود. **۱۲** عیسی فرمود: «بیایید و صبحانه بخورید.» ولی هیچ‌یک جرأت نکرد از او پرسد که آیا او خود عیسای خداوند است یا نه، چون همه مطمئن بودند که خود اوست. **۱۳** آنگاه عیسی نان و ماهی را گرفت و بین شاگردان تقسیم کرد. **۱۴** این سومین باری بود که عیسی پس از زنده شدن، خود را به شاگردان نشان می داد. **۱۵** بعد از صبحانه، عیسی از شمعون پطرس پرسید: «شمعون، پسر بونا، آیا تو از دیگران بیشتر مرا دوست داری؟» پطرس جواب داد: «بله سروروم، خودتان می دانید که من شما را دوست می دارم.» عیسی فرمود: «پس، از گوسفندان من مراقبت کن.» **۱۶** پس بار دیگر پرسید: «شمعون، پسر بونا، آیا مرا دوست می داری؟» پطرس جواب داد: «بله سروروم، خودتان می دانید که من شما را دوست می دارم.» عیسی فرمود: «پس، ای پسر بونا، آیا مرا دوست می داری؟» پطرس رنجیده مخاطر شد که عیسی برای بار سوم از او پرسید که «آیا مرا دوست می داری؟» پس گفت: «سروروم، شما از همه چیز آگاهید. می دانید که دوستان دارم.» عیسی به او فرمود: «پس به بردهای کوچک من خواراک بده.» **۱۸** واقعیت این است که وقتی جوان بودی هر کاری می خواستی می توانستی بکنی و هر جا می خواستی می رفی، ولی وقتی پیر شوی، دیگران دستت را می گیرند و به این طرف و آن طرف می کشند، و جایی می بزند که نمی خواهی بروی.» **۱۹** این را فرمود تا پطرس بداند که با چه نوع مرگی خواهد مرد و خدا را جلال خواهد داد.

اعمال رسولان

1

را انتخاب کنیم که در تمام مدتی که خداوند عیسی در میان ما زندگی می‌کرد، با ما بوده باشد، ۲۲ یعنی از زمانی که پیغمبر مردم را تعمید می‌داد، تا زمانی که عیسی از میان ما به بالا بوده شد. زیرا یکی از این افراد باید با ما شاهد بر ستابخی او باشد.²³ حاضرین دو نفر را معرفی کردند، یکی «یوسف برسبا» که به او بیوتسوس نیز می‌گفتند، و دیگری «متیاس». ۲۴ آنگاه دعا کردند، گفتند: «خداوندان، تو از قلب همه باخبری. به ما نشان بده کدام یک از این دو نفر را انتخاب کردند؟ ۲۵ تا رسول تو و جانشین یهودای خائن باشد که به سوابی عمل خود رسید.»²⁶ پس ایشان قرعه انداختند و متیاس انتخاب شد و به جمع آن یازده رسول پیوست.

۲ هنگامی که روز پنطیکاست فرا رسید، همه با هم در یک جا جمع شدند.² ۳ ناگهان صدای شیوه صدای وزش باد شدید از آسمان آمد و خانه‌ای را که در آن جمع بودند، پر کرد.³ سپس چیزی شیشه زبانه‌های آتش ظاهر شد، تقسیم شد و بر سر هر یک از ایشان قرار گرفت.⁴ آنگاه همه از روح القدس پر شدند و برای اولین بار شروع به سخن گفتند به زبانهایی کردند که با آنها آشنایی نداشتند، زیرا روح خدا این قدرت را به ایشان بخشیده بود.⁵ آن روزها، یهودیان دیدار برای مراسم عید از تمام سرزمینهای با اورشلیم آمده بودند.⁶ پس وقتی صدا از آن خانه به گوش رسید، گروهی با سرعت آمدند تا بیسنند چه شده است. وقتی شنیدند شاگردان عیسی به زبان ایشان سخن می‌گویند، مات و مبهوت مانندند!⁷ آنان با تعجب به یکدیگر می‌گفتند: «آن چگونه ممکن است؟ با اینکه این اشخاص از اهالی جلیل هستند،⁸ ولی به زبانهای محلی ما سخن می‌گویند، به زبان همان سرزمینهایی که ما در آنجا به دنیا آمداییم!⁹ ما که از پارت‌ها، ماده‌ها، ایلامی‌ها، اهالی بین‌النهیرین، یهودی، کپلوبکیه، پونتوس، آسیا،¹⁰ فrigیه و پمبلیه، مصر، قسمت قبرانی زبان لیبی،¹¹ کرت و عربستان هستیم، و حتی کسانی که از روم آمده‌اند هم بیهودی و هم آنایی که یهودی شده‌اند، همگی می‌شونیم که این اشخاص به زبان خود ما از اعمال عجیب خدا سخن می‌گویند!»¹² همه در حالی که مبهوت بودند، از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چه واقعه‌ای است؟»¹³ بعضی نیز مسخره کرد، می‌گفتند: «اینها مست هستند!»¹⁴ آنگاه پطرس با یازده رسول دیگر از جا برخاست و با صدای بلند به ایشان گفت: «ای اهالی اورشلیم، ای زائینی که در این شهر به سر می‌برید، گوش کنید!»¹⁵ اینها برخلاف آنچه شما فکر می‌کنید مست نیستند. چون اکنون ساعت نه صبح است و هنگام شرابخواری و مستی نیست!¹⁶ آنچه امروز صبح شاهد آن هستند، بوقیل نی چنین پیشگویی کرده بود:¹⁷ «خدا می‌فرماید: در روزهای آخر، روح خود را بر همه مردم خواهم ریخت. پسaran و دختران شما نبوت خواهند کرد، جوانان شما رؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید.»¹⁸ در آن روزها روح خود را حتی بر غلامان و کنیزانم خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند کرد.¹⁹ بالا، در آسمان، عجایب، و پایین، بر زمین، آیات به ظهر خواهیم آورد، از خون و آتش و بخار.²⁰ پیش از فرا رسیدن روز بزرگ و پیشکوه خداوند، آفتاب تاریک و ماه مانند خون سرخ خواهد شد²¹ اما هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.²² «حال، ای مردان اسرائیلی به من گوش دهید! همان طور که خود نیز می‌دانید، خدا به وسیله عیسای ناصری معجزات عجیب ظاهر کرد تا به همه ثابت کد که عیسی از جانب او آمده

در کتاب نخست خود، ای تیوفیلوس، به شرح کامل زندگی و تعالیم عیسی پرداختم و نوشتمن که او چگونه،² پس از آنکه احکام خود را توسط روح القدس به رسولان برگزیده خود داد، به آسمان بالا رفت.³ او در مدت چهل روز پس از مرگ خود، بارها خود را زنده به رسولان ظاهر ساخت و به طرق گنگانگون به ایشان ثابت کرد که واقعًا زنده شده است. در این فصتها، او درباره ملکوت خدا با ایشان سخن می‌گفت.⁴ در یکی از این دیدارها بود که عیسی به ایشان گفت: «از شهر اورشلیم بیرون نزدیک به من متنظر روح القدس باشید زیرا او همان هدیه‌ای است که پدرم وعده‌اش را داده و من نیز درباره اش شما سخن گفتم.⁵ «یعنی شما را با آب تعمید داد ولی تا چند روز دیگر شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.»⁶ هنگامی که عیسی با شاگردان بود آنان از او پرسیدند: «خداوندان، آیا در همین زمان است که حکومت از دست رفته اسرائیل را باز برقرار خواهی کرد؟»⁷ جواب داد: «ای زمانها را پدرم، خدا، دانستن آنها کار شما نیست.⁸ ولی آنچه لازم است بدانید این است که وقتی روح القدس بر شما نازل شود، قدرت خواهید یافت تا اورشلیم، در سراسر یهودیه، سامره، و تا دورترین نقاط جهان دریا را شهادت دهید.»⁹ پس از آنکه عیسی این سخنان را به پایان رساند، در مقابل چشمان ایشان، به سوی آسمان بالا بُرد شد و ابری او را از نظر ایشان پنهان ساخت.¹⁰ ایشان هنوز برای دیدن او به آسمان خیره بودند که ناگهان متوجه شدند دو مرد سفیدپوش در میانشان ایستاده‌اند¹¹ و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شداید؟ همین عیسی که از شما گرفته و به آسمان بُرد شد، روزی نیز باز خواهد گشت، به همین شکل که دیدید به آسمان رفت.»¹² این رویداد تاریخی بر روی کوه زیعون واقع شد که با اورشلیم در حدود یک کیلومتر فاصله داشت. پس، از آنجا به شهر بازگشته‌اند.¹³ چون رسیدند، به بالاخانه منزلی رفتند که در آن اقامت داشتند. نام آنایی که حضور داشتند، از این قرار است: پطروس، یوحنا، یعقوب، آندریاس، فلیپ، توما، برتولمای، متی، یعقوب (پسر حلفی)، شمعون (عضو حرب فداییان)، یهودا (پسر یعقوب).¹⁴ ایشان پهلوه مرتبا هم گرد می‌آمدند و در دعا متحده می‌شدند، به همراه مریم، مادر عیسی، و چند زن دیگر، و برادران عیسی.¹⁵ در یکی از آن روزها که در حدود صد و بیست نفر حاضر بودند، پطروس برخاست و به ایشان گفت:¹⁶ «برادران، لازم بود پیشگویی کتب مقدس درباره یهودا عملی شود که اشخاص شری را راهنمایی کرد تا عیسی را بگیرند، زیرا مدت‌ها قبل از آن، داود نبی خیانت یهودا را با الهام از روح القدس پیشگویی کرده بود.¹⁷ یهودا یکی از ما بود. او نیز عیسی مسیح انتخاب کرده بود تا مانند ما رسول خدا باشد.¹⁸ ولی با پولی که بابت خیانت خود گرفت، مزعجه‌ای خربید، و در همان جا با سر سقوط کرد، و از میان دو پاره شد و تمام روده‌هایش بیرون ریخت.¹⁹ خیر مرگ او فوری در اورشلیم پیچید و مردم اسم آن زمین را «حقل دما»، یعنی زمین خون گذاشتند.²⁰ پطروس ادامه داد و گفت: «در این مورد در کتاب مزمیر نوشته شده است: «ای کاش خانه‌اش خراب گدد و کسی در آن ساکن نشود.» و باز می‌فرماید: «مقام او را به دیگری بدهنند.»²¹ «بس حال، باید پک نفر دیگر

با هم می خوردن، **47** و خدا را سپاس می گفتند. اهالی شهر نیز به ایشان احترام می گذاشتند و خدا هر روز عدهای را نجات می بخشید و به جمع ایشان می افروزد.

3 یک روز بعد از ظهر پطرس و یوحنا به معبد می رفتند تا مانند هر روز در مراسم دعای ساعت سه شرکت کنند. **2** وقتی به نزدیکی معبد رسیدند، مردی را دیدند که لنگ مادرزاد بود. هر روز او را می آوردند و در کنار یکی از دروازه های معبد که «دوروازه زیبای» نام داشت می گذاشتند تا از کسانی که وارد معبد می شدند گذاری کنند. **3** وقتی پطرس و یوحنا می خواستند وارد معبد شوند، آن مرد از ایشان پول خواست. **4** ایشان به او خیره شدند. سپس پطرس گفت: «به ما نگاه کن!» **5** گدای لنگ به امید اینکه چیزی به او بدهند، با شیاقی به ایشان نگاه کرد. **6** پطرس گفت: «من نفره یا طلایی ندارم که به تو بدهم! اما آنچه را که دارم، به تو می دهم! در نام عیسی مسیح ناصری به تو دستور می دهم که برخیزی و راه بروی!» **7** سپس دست او را گرفت و از زمین پلنگش کرد. در همان لحظه پاها و قوزک پاهاه او صحیح و سالم شد و قوت گرفت، **8** به طوری که از جا پرید، لحظه ای روی پاها خود ایستاد و به راه افتاد! آنگاه در حالی که بالا و پایین می پرید و خدا را شکر می کرد، با پطرس و یوحنا داخل معبد شد. **9** اشخاصی که آنجا بودند، او را دیدند که راه می رود و خدا را شکر می کنند، **10** و بی بردند که او همان گدای لنگی است که هر روز در کنار «دوروازه زیبای» معبد می نشست، بی اندازه تعجب کردند! **11** پس همه به طرف ایوان سلیمان هجوم برندند و او را دیدند که کنار پطرس و یوحنا بود و از آنها جدا نمی شد. آنگاه با احترام ایستادند و با حیرت به این واقعه عجیب خیره شدند. **12** پطرس از این فرست اسفاده کرد و به گروهی که در آنچا گرد آمده بودند گفت: «ای مردان اسرائیلی، چرا اینقدر تعجب کردید؟ چرا اینچنین به ما خیره شده اید؟ مگر خیال می کنید که ما با قدرت و دینداری خودمان این شخص را شفا داده ایم؟ **13** خدای ابراهیم، اسحاق، یعقوب که خدای اجداد ماست با این معجزه، خدمتگزار خود عیسی را سرافراز کرده است. منظور همان عیسی است که شما تسلیمش کردید و در حضور پیلاش انکارش نمودید، در صورتی که پیلاش می خواست او را آزاد سازد. **14** به، شما نخواستید او آزاد شود، بلکه آن مرد پاک و مقدس را رد کردی، و اصرار داشتید به جای او یک قاتل آزاد شود. **15** شما سرجنشمه حیات را کشیدید، ولی خدا او را زنده کرد. من و یوحنا شاهد این واقعه هستیم چون بعد از آنکه او را کشیدید، ما او را زنده دیدیم! **16** «شما خود می دانید که این مرد فقیر قلأً لنگ بود. اما ایکون، نام عیسی او را شفا داده است، یعنی ایمان به نام عیسی باعث شفای کامل او شده است. **17** «برداران عیزیز، در ضمن این را نکریم دانم که رفارش شما و سران قوم شما از روی نادانی بود. **18** از طرف دیگر، دست خدا هم در این کار بود، زیرا مطابق پیشگویی های همه انبیا، مسیح می بایست بر روی صلیب برای آمریش گناهان ما جان خود را فدا می کرد. **19** پس، توبه کنید، از گناهانتان رفاقت و مشارکت می کردند، و به سوی خوارک خورده، رسم شام خداوند را برگزار می کردند، و مرتب با یکدیگر به دعا می پرداختند. **20** در ضمن، در اثر معجزات زیادی که توسط رسولان به عمل برآمدند، **21** همان طور که خدا از زمانهای قدیم به زبان انبیا مقدس خود فرموده بود، او باید در آسمان بماند، تا زمانی فرا پرسد که خدا همه چیز را احیا کند و به

است. **23** از سوی دیگر، خدا مطابق اراده و نقشه های که از پیش تعیین فرموده بود، به شما اجازه داد تا به دست اجنبی های بی دین، عیسی را بر صلیب کشیده، بگشید. **24** ولی خدا او را دوباره زنده ساخت و از قدرت مرگ رهانید، زیرا مرگ نمی توانست چنین کسی را در چنگ خود اسیر نگه دارد.

25 «زیرا داؤود نبی می فرماید: «خداوند را همیشه پش روی خود دیده ام. او در کنار من است و هیچ چیز نمی تواند مرا بلزنند. **26** پس دلم شاد است و زیان در وجود؛ بدن نیز در امید ساکن است. **27** زیرا تو جان ما در چنگ (Hadēs) مرگ رها نخواهی کرد و نخواهی گذاشت قُلُوی تو در قبر پیوسد.

28 تو راه حیات را به من نشان خواهی داد. حضور تو مرا از شادی لبریز می کند.» **29** «برداران عیزیز، کمی فکر کنید! این سخنان را جد م داود در درباره خودش نگفت زیرا او مدد، دفن شد و قبرش نیز تنور همین جا در میان ماست. **30** ولی چون نبی بود، می دانست خدا قول داده و قسم خوده است که از نسل او، مسیح را بر تخت سلطنت او بنشاند. **31** داود به آینده دور نگاه می کرد و زنده شدن مسیح را می دید و می گفت که خدا جان او را در چنگال مرگ رها نخواهد گذاشت بدنش در قبر پیوسد.

32 داود در واقع درباره عیسی پیشگویی می کرد و همه ما با چشمان خود دیدیم که خدا ساخت. **33** «او ایکون در آسمان، بر عالی ترین جایگاه افتخار در کنار خدا نشسته است و روح القدس موعده را از پدر دریافت کرده و او را به پیروان خود عطا فرموده است، که امروز شما نتیجه هاش را می بینید و می شوید. **34** «زیرا داود خودش هرگز به آسمان بالا نرفت. با این حال، گفت: «خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من **35** تا دشمنات را به زیر پایت بیفکم.» **36** «از این جهت، من امروز به وضوح و روشنی به همه شما هموطنان اسرائیلی ام گویم که خدا همین عیسی را که شما بر روی صلیب کشیدید، به عنوان خداوند و مسیح تعیین فرموده است!» **37** سخنان پطرس مردم را سخت تحت تاثیر قرار داد. بنا بر این، **38** پطرس به او و به سایر رسولان گفتند: «برداران، ایکون باید چه کنیم؟» **39** پطرس جواب داد: «هر یک از شما باید از گناهاتان دست کشیده، به سوی خدا بازگردید و به نام عیسی مسیح تعیین بگیرید تا خدا گناهاتان را بخشد. آنگاه خدا به شما نیز این هدیه، یعنی آرزوی خود از خداوند فرمود. **40** سپس پطرس به تفصیل درباره عیسی سخن

مسیح به شما که از سوی خداوند گناهاتان را تشویق نمود که خود را از گناهاتان دست کشیده، و نیز به فرزندان شما و همچنین به کسانی که در سرزمینهای دور هستند، و عده داده که روح القدس را عطا فرماید.» **41** از کسانی که پیام او را پذیرفتند، تقریباً سه هزار نفر تعیین گرفتند و به جمع ایشان پیوستند. **42** ایشان خود را وقف تعالیمی ساختند که رسولان می دادند، و با سایر ایمانداران رفاقت و مشارکت می کردند، و با هم خوارک خورده، رسم شام خداوند را برگزار می کردند، و مرتب با یکدیگر به دعا می پرداختند. **43** در ضمن، در اثر معجزات زیادی که توسط رسولان به عمل آزاد سازند. **44** این ترتیب، تمام ایمانداران با هم بودند و هر چه را که داشتند، با هم به این ترتیب، تمام ایمانداران با هم بودند و هر چه را که داشتند، با هم قسمت می کردند. **45** ایشان دارایی خود را نیز می فروختند و بین فقرا تقسیم می نمودند؛ **46** و هر روز مرتب در معبد با هم عبادت می کردند، در خانه ها برای شام خداوند جمع می شدند، و با خوشحالی و شکرگزاری هر چه داشتند

4

حالت اول برگرداند. 22 موسی نیز فرموده: «خداؤنده خدای شما، از میان برادران شما، پیامبری مانند من برایتان خواهد فرستاد. به هر چه او می‌گوید، باید با دقت گوش کنید؛ 23 هر که به او گوش ندهد، از میان قوم منقطع خواهد شد.» 24 «سموئل و تمام پیامبران بعد از او، واقعه امروز را پیشگویی کردند. 25 شما فرزندان همان پیامبران هستید و خدا به شما نیز مانند اجدادتان وعده داده است که تمام مردم روی زمین را به وسیلهٔ نسل ابراهیم برکت دهد. این همان وعده‌ای است که خدا به ابراهیم داد. 26 از این جهت خدا خدمتگار خود را اول از همه نزد شما، ای بنی اسرائیل، فرستاد تا شما را از راههای گناه‌آوردن بازگرداند و به این وسیله به شما برکت دهد.»

21 پس آن دو را پس از تهدیدهای بیشتر رها کردند، چون نمی‌دانستند چطور مجازاتشان کنند بدون اینکه آشوب تازه‌ای به راه آفتد؛ زیرا به خاطر این معجزه بزرگ، همه خدا را شکر می‌کردند. 22 معجزه شفای مردی که بیش از چهل سال فلنج بود! 23 پطرس و یوحنا به محض اینکه آزاد شدند، نزد سایر رسولان عیسی بازگشتهند و تصمیمات کاهنان اعظم و مشایخ را برای ایشان بازگو کردند. 24 آنگاه تمام ایمانداران با هم دعا کردند، گفتند: «ای خداوند متعال، ای آفرینش‌آسمان و زمین و دریا و هر آنچه در آنهاست، 25 تو مدت‌ها پیش به وسیلهٔ روح القدس از زبان جد ما و خدمتگار خود دادو نبی فرمودی: «چرا قومها شورش می‌کنند؟ چرا ملت‌ها بی‌جهت توطنه می‌چینند؟ 26 پادشاهان جهان صفات‌آرایی کردند و رهبران ممالک با هم جمع شده‌اند بر ضد خداوند و مسیح او.» 27 این درست همان چیزی است که در این شهر رخ داد، زیرا هیرودیس پادشاه، و پوتیوس پیلاوس فرماندار، و غیریهودیان، با قوم اسرائیل، ضد عیسی مسیح، خدمتگار مقدس تو همدست شدند، 28 تا کاری را انجام دهند که قدرت و اراده تو از پیش مقدّر کرده بود. 29 و حال، ای خداوند، به تهدیدهای ایشان گوش کن و به ما خدمتگاران خود جرأت بدله تا پیام تو را به مردم پرسانیم. 30 قادر شفایبخش خود را نیز به ما عطا فرمای تا به وسیلهٔ نام خدمتگار مقدس تو عیسی، معجزات بزرگ و کارهای عجیب انجام دهیم.» 31 پس از این دعا، خانه‌ای که در آن بودند به لژه درآمد و همه از روح القدس پر شدند و پیام خدا را با جرأت به مردم رسانندند. 32 تمام ایمانداران با هم یکدل و یکائی بودند، و کسی دارایی خود را از آن خود نمی‌دانست، چون هر چه را که داشتند، با هم قسمت می‌کردند. 33 رسولان دریاره زنده شدن عیسای خداوند با قدرتی عظیم شهادت می‌دادند، و فیض خدا نیزه‌مندانه در ایشان عمل می‌کرد. 34 کسی نیز محتاج نبود، چون هر کس زمین یا خانه‌ای داشت، می‌فروخت و پولش را 35 به رسولان می‌داد تا بین نیازمندان تقسیم کنند. 36 برای مثال، شخصی بود به نام یوسف که رسولان او را برپایا یعنی «مشوّق» لقب داده بودند! او از قبیلهٔ لاوی و اهل قبیس بود. 37 او مزرعه خود را فروخت و پولش را آورد و پیش قدمهای رسولان گذاشت.

5 شخصی نیز بود به نام حنایا، با همسرش سفیره، که زمینی را فروخت، 2 ولی فقط قسمتی از مبلغ آن را نزد رسولان آورد و ادعا کرد که تمام مبلغ را آورده، و بقیه را برای خود نگاه داشت. زن او نیز از حیله او باخبر بود. 3 پطرس گفت: «حنایا، شیطان قلب تو را از طمع پر کرده است. وقی گفتی این تمام قیمت زمین است، در واقع به روح القدس دروغ گفتی. 4 زمین مال خودت بود که بفروشی یا نفوروشی. بعد از فروش هم دست خودت بود که چندبر دهنی یا ندهی. چرا این کار را کردی؟ تو به ما دروغ نگفتشی، بلکه به خدا دروغ گفتی.» 5 به محض اینکه حنایا این سخن را شنید، بر زمین افتاد و جایه‌جا مرد! همه وحشت کردند! 6 پس جوانان آمدند، او را در کفن پیچیدند و به خاک سپریدند. 7 حدود سه ساعت بعد، همسر او بی‌خبر از مرگ شوهرش آمد. 8 پطرس ازو اور پرسید: «آیا شما زمینتان را به همین قیمت فروختید؟» گفت: «بلی، به همین قیمت.» 9 پطرس گفت: «شما چرا با هم همدست شدید تا روح خدا را امتحان کنید؟ جوانانی که شوهرت را بردند و به خاک سپرندند، تازه برگشته‌اند. پس تو را نیز خواهند برد.» 10 بالافصله آن زن

مردم بتوانند توسط آن از گناه نجات یابند.» 13 وقی اعضای شورا جرأت و شهامت پطرس و یوحنا را دیدند، مات و مبهوت ماندند، خصوصاً که دیدند افرادی عادی و بدون تحصیلات مذهبی هستند. همچنین بی‌بردن که ایشان از پیرون عیسی بوده‌اند. 14 از طرف دیگر، فقیر لنگ نیز صحیح و سالم کنار ایشان ایستاده بود و نمی‌توانستند شفای او را انکار کنند! 15 پس ایشان را از تالار شورا پیرون فرستادند تا با یکدیگر مشورت کنند. 16 آنان از یکدیگر می‌پرسیدند: «با ایشان چه کیمی؟ ما که نمی‌توانیم منکر این معجزه بزرگ شویم، چون در اورشلیم همه از آن باخبرند. 17 ولی شاید بتوانیم جلوی تبلیغاتشان را بگیریم. پس به ایشان می‌گوییم اگر بار دیگر نام عیسی را بر زبان بیاورند و دست به چنین کارهایی بزنند، مسئول عوایق آن خواهند بود.» 18 پس ایشان را احضار کرده، گفتند که دیگر دریاره عیسی با کسی سخن نگویند. 19 اما پطرس و یوحنا جواب دادند: «خدوتان قضاویت کنید! آیا درست است که به جای اطاعت از حکم خدا، از دستور شما اطاعت کنیم؟ 20 ما نمی‌توانیم آنچه را که از عیسی دیده و شنیده‌ایم، به کسی نگوییم.»

دریاره این اشخاص می‌گیرید. **36** چندی پیش، مردی به نام ثوردا که ادعا می‌کرد شخص بزرگی است، نزدیک به چهارصد نفر را با خود هم‌دست ساخت. او کشته شد و پیروانش نزدی سر و صدا تار و مار شدند. **37** «پس از این، در زمان سرشماری، شخصی دیگر به نام پهودای جلیلی برخاست و عده‌ای مرد پیدا کرد. ولی او نیز کشته شد و مردانش پراکنده شدند. **38** «پس به نظر من کاری به کار این اشخاص نداشته باشد. اگر آنچه می‌گویند به ایشان ملحظ شود، گرچه احتمام زیادی برای ایشان قائل بودند. **14** با این حال، مردان و زنان بیشتر و بیشتری به خداوند ایمان می‌آوردند و به او می‌پیوستند. **15** در نتیجه کار رسولان، مردم بیماران خود را بر روی تخت و تشك به کوچه‌ها می‌آوردند تا وقیع پطرس از آنجا رد می‌شود، دست کم سایه او بر بعضی از ایشان بیفتند! **16** مردم حتی از اطراف اورشلیم می‌آمدند و دیوید گان و بیماران خود را می‌آوردند و همه شنا می‌باشند. **17** پس، کاهن اعظم و همه دسیارانش که از فرقه صدویقی ها بودند، از حسد به جوش آمدند، **18** و رسولان را گرفتند و به زندان اداختند. **19** ولی همان شب فرشته خداوند آمده، درهای زندان را باز کرد و آنان را بیرون آورد و به ایشان گفت:

6 با افزایش تعداد ایمانداران، شکایتها در میان ایشان به وجود آمد. کسانی که بیوانی زیان بودند، گله داشتند که میان بیوه‌زنان ایشان و بیوه‌زنان عربی زیان، تبعیض قائل می‌شوند و به اینان به اداره آنان خوراک نمی‌دهند. **2** پس، آن دوازده رسول تمام ایمانداران را جمع کردند و گفتند: «ما باید وقت خود را صرف رساندن پیام خدا به مردم کنیم، نه صرف رساندن خوراک به این و آن. **3** پس برادران عزیز، از میان خود هفت نفر نیکنام که پر از روح القدس و حکمت باشند انتخاب کنید تا آنان را مسئول این کار کنیم. **4** ما نیز وقت خود را صرف دعا، معوظه و تعلیم خواهیم نمود.» **5** این پیشنهاد را همه پسندیدند و این اشخاص را انتخاب کردند: استیفان (مردی با ایمانی قوی و پر از روح القدس)، فیلیپ، پروخروس، نیکانور، تیمون، پرمیانس و نیکلاتوس اهل اتفاقیه. نیکلاتوس یک غیریهودی بود که اول بیهودی و بعد مسیحی شده بود. **6** این هفت نفر را به رسولان معرفی کردند و رسولان نیز برای ایشان دعا کرد، دست بر سر شان گذاشتند و برکشان دادند. **7** پس پیام خدا همچنان در همه جا اعلام می‌شد و تعداد ایمانداران در شهر اورشلیم افزایش می‌یافت. حتی پس ایاری از کاهنان بیهودی نیز پیرو عیسی شدند. **8** استیفان نیز که مرد بسیار با ایمان و پر از قدرت روح القدس بود، در میان مردم معجزات شگفت‌انگیز و نشانه‌های عظم به عمل می‌آورد. **9** اما یک روز چند بیهودی از کنیسه‌ای مشهور به «آزاد مردان» برای بحث و مجادله تند استیفان را شوشه شدند. این عده از قبوران، استکباره مصر، قبیله‌ی آسیا آمده بودند. **10** ولی کسی نمی‌توانست در برایر حکمت و روحی که استیفان با آن سخن می‌گفت، مقاومت کند. **11** پس آنان به چند نفر رشوه دادند تا بگویند ما شنیدیم که استیفان به موسی و به خدا کفر می‌گفت. **12** این تهمت به شدت مردم و مشایخ و علمای دین را بر ضد استیفان تحریک کرد. پس سران قوم بیهود او را گرفتند و برای محکمه به مجلس شورا بودند. **13** شاهدان دروغین بر ضد استیفان شهادت داده، می‌گفتند که او مرتبت به معبد و تورات موسی بد می‌گوید. **14** می‌گفتند: «ما با گوش خودمان شنیدیم که می‌گفت عیسای ناصری معبد را خراب خواهد کرد و تمام احکام موسی را باطل خواهد ساخت!» **15** در این نیز پیش پاهاهی پطرس بر زمین افتاد و جان داد. وقتی جوانان رسیدند، دیدند که او هم مرده است. پس، جهازه او را نیز برداشتند و در کنار شوهرش به خاک سپرندند. **11** در نتیجه، ترس عظیمی کلیسا و تمام کسانی را که این واقعه را می‌شنیدند فرا گرفت. **12** رسولان نشانه‌های معجزه‌آسا و عجایب بسیاری به عمل می‌آوردند. و همه مؤمنین به طور مرتبت برای دعا در معبد، در قسمتی به نام ایوان سلیمان جمع می‌شدند. **13** اما دیگر هیچ کس جرأت نمی‌کرد به ایشان ملحظ شود، گرچه احتمام زیادی برای ایشان قائل بودند. **14** با این حال، مردان و زنان بیشتر و بیشتری به خداوند ایمان می‌آوردند و به او می‌پیوستند. **15** در نتیجه کار رسولان، مردم بیماران خود را بر روی تخت و تشك به کوچه‌ها می‌آوردند تا وقیع پطرس از آنجا رد می‌شود، دست کم سایه او بر بعضی از ایشان بیفتند! **16** مردم حتی از اطراف اورشلیم می‌آمدند و دیوید گان و بیماران خود را می‌آوردند و همه شنا می‌باشند. **17** پس، کاهن اعظم و همه دسیارانش که از فرقه صدویقی ها بودند، از حسد به جوش آمدند، **18** و رسولان را گرفتند و به زندان اداختند. **19** ولی همان شب فرشته خداوند آمده، درهای زندان را باز کرد و آنان را بیرون آورد و به ایشان گفت: **20** «بروید و در صحن معبد بایستید و پیام کامل این حیات را به ایشان بیان کنید!» **21** پس صبح زود به معبد رفتند و مشغول موضعه شدند! کاهن اعظم و همکارانش به معبد آمدند و از تمام اعضای شورای بیهود و مشایخ اسرائیل دعوت کردند تا جلسه‌ای تشکیل دهند. چند بعد را نیز فرستادند تا رسولان را از زندان بیاوردند و محاکمه کنند. **22** اما وقتی مأموران به زندان رفتند، کسی را در آنجا نیافتنند. پس بازگشتند و گزارش داده، گفتند: **23** «درهای زندان کاملاً قفل بود، نگهبانان نیز کنار درها نگهبانی می‌داشند. اما وقتی درها را باز کردیم، کسی داخل زندان نبود!» **24** فرمانده نگهبانان و کاهن اعظم از این خبر گیج و مبهوت شدند و از خود می‌پرسیدند که سرانجام این ماجرا چه شواهد شد! **25** در همین وقت یک نفر خبر آورد و گفت: «اشخاصی که شما زندانی کرده بودید، در معبد برای مردم موضعه می‌کنید!» **26** فرمانده نگهبانان با افراد خود رفت و ایشان را با احترام به جلسه شورا آوردند، چون می‌ترسیدند که اگر به زور متول شوند، مردم ایشان را سنگسار کنند. **27** پس رسولان را آوردند و ایشان را در برایر شورا حاضر ساختند. آنگاه کاهن اعظم از ایشان پرسید: **28** «مگر ما به شما نگفته‌یم که دیگر هرگز در نام این مرد موضعه نکنید؟ اما شما برخلاف دستور ما، تمام شهر اورشلیم را با سخنان خود پر کرده‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما بینازارید!» **29** پطرس و رسولان جواب دادند: «ما دستور خدا را اطاعت می‌کنیم، نه دستور انسان را. **30** شما عیسی را بر روی صلیب کشیدیم، اما خدای اجداد ما او را زنده کرد، **31** و او را به دست راست خود نشانده، سرافراز نمود تا پادشاه و نجات دهنده باشد و قوم اسرائیل فرصت داشته باشند که توبه کنند تا گناهانشان بخشیده شود. **32** حال، ما رسولان، شاهد این واقعه هستیم و روح القدس نیز شاهد است، همان روح پاک که خدا او را به مطیعان خود عطا می‌کند. **33** اعضای شورا از جواب رسولان به خشم آمدند و تصمیم گرفتند که ایشان را نیز بکشند. **34** اما یکی از اعضای شورا به نام غمالائيل، از فرقه فریسیان، که هم در مسائل دینی خبره بود و هم در نظر مردم محترم، برخاست و خواهش کرد که رسولان را چند لحظه بیرون بینزد. **35** سپس به همکاران خود گفت: «ای سران قوم اسرائیل، موظف باشید چه تصمیمی

7

آنگاه کاهن اعظم از استیفان پرسید: «آیا این تهمت‌ها صحّت دارد؟» استیفان گفت: «ای بارداران و پدران گوش دهد. خدای پوشکوه و جلال، در بین النبیین بر جدّ ما ابراهیم ظاهر شد، پیش از آنکه او به حران کوچ کند. **3** خدا به او فرمود: ولایت، خانه پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به سزمهنی که من تو را بدانجا هدایت خواهم نمود، برو. **4** «بس ابراهیم از سزمهنی کلدایان بیرون آمد و به حران رفت و تا مگ پدرش در آنجا ماند. سپس خدا او را به اینجا آورد، به سزمهنی که شما اکنون در آن زندگی می‌کنید. **5** ولی در آن زمان، حتی یک وجہ از این زمین را به او نداد. اما به او قول داد که سرانجام تمام این سزمهنی از آن او و نسل او خواهد شد، و این در حالی بود که ابراهیم هنوز صاحب فرزندی نشده بود. **6** از طرف دیگر، خدا به ابراهیم فرمود: «نسل تو مدت چهارصد سال در مملکت پیگانهای بندگی خواهند کرد و مورد ظلم و ستم قرار خواهند گرفت. **7** و همچنین فرمود: من آن قومی را که ایشان را اسری سازند، مجازات خواهم نمود و بعد قوم خود را به این سزمهنی باز خواهیم آورد تا مرا عبادت کنند. **8** در آن هنگام، خدا آینین ختنه را نیز به ابراهیم داد تا نشان عهد و پیمان بین نسل او و خدا پاشد. پس اسحاق، پسر ابراهیم، وقتی هشت روزه بود، ختنه شد. اسحاق پدر یعقوب بود و یعقوب صاحب دوازده پسر شد که هر کدام سراسسله یکی از قبیله‌های بنی اسرائیل شدند. **9** فرزندان یعقوب به یوسف حسد بردند و او را فرخوتند تا در مصر غلام شود. ولی خدا با یوسف بود، **10** و او را از تمام غمها و رنجها پیش آزاد کرد و مورد لطف فرعون، پادشاه مصر قرار داد. خدا به یوسف حکمت فوق العاده‌ای عطا کرد، تا آنجا که فرعون او را نخست وزیر مصر و وزیر دربار خود ساخت. **11** آنگاه قحطی و مصیبتی عظیم در مصر و کنعان پدید آمد به حدی که اجداد ما چیزی برای خودن داشتند. **12** وقتی یعقوب شنید که در مصر هنوز غله پیدا می‌شد، پسران خود را فرستاد تا غله پخرند. **13** بار دوم که به مصر رفتند، یوسف خود را به بارانش شناسانید، پس ایشان را به حضور فرعون معرفی کرد. **14** پس از آن، یوسف پدر خود یعقوب و خانواده بارانش را به مصر آورد که جمعاً هفتاد و پنچ نفر بودند. **15** به این ترتیب، یعقوب و همه پسرانش به مصر رفتند و عاقبت در همان جا نیز فوت شدند، **16** و جنازه‌های ایشان را به شکیم بردند و در آرامگاهی که ابراهیم از پسران حمور، پدر شکیم، خوبیده بود، به خاک سپردند. **17** کم کم زمان تتحقق وعده خدا به ابراهیم در مورد آزادی فرزندان او از مصر نزدیک می‌شد و تعداد ایشان نیز در مصر به سرعت فرونوی می‌یافت. **18** سپس پادشاهی در مصر روی کار آمد که یوسف را نمی‌شناخت و از خدمات او خبر نداشت. **19** این پادشاه دشمن قوم ما بود و والدین عبرانی را مجبور می‌کرد نژادان خود را در بیان به حال خود بگذارند تا بمیرند. **20** در همان زمان بود که موسی به دنیا آمد. او طفلی بسیار زیبا بود. پدر و مادرش سه ماه او را در خانه پنهان کردند. **21** در آخر وقتی مجبور شدند او را رها کنند، دختر فرعون، پادشاه مصر، او را یافت و به فرزندی پذیرفت. **22** موسی تمام علم و حکمت مصر را فرا گرفت تا جایی که شاهزاده‌ای با نفوذ و سخنوری برجسته شد. **23** وقتی موسی چهل ساله شد، روزی به فکرش رسید که دیداری از

داود عنایت خاصی داشت. داود نیز از خداوند درخواست کرد تا این افتخار نصیبیش گردد که برای خدای یعقوب محلی برای سکونت بنا کند. 47 ولی در واقع سلیمان بود که آن را ساخت، همان معبد را. 48 اما واقعیت این است که خدای متعال در معابدی که به دست انسان ساخته شده باشد، منزل نمی‌کند، چنانکه خودش از زبان نبی فرموده: 49 آسمان، تخت سلطنت من است، و زمین کرسی نزیر پایم. آیا می‌توانید معبدی اینچنان برایم بسازید؟ آیا می‌توانید چنین مکانی برای آسودن برایم بنا کنید؟ 50 مگر دست من تمام این هستی را نایابیده است؟ 51 «ای خداشناسان، ای یاغیان! تا کی می‌خواهید مانند اجدادتان با روح القدس مقاومت کنید؟ 52 کدام پیامبری است که نیاکان شما او را شکنجه و آزار نداده باشند، پیامبری که آمدن آن مرد عادل، یعنی مسیح، را پیشگویی می‌کردد؟ و سرانجام مسیح را نزیر گرفتید و کشید! 53 بهله، شما عمداً با خدا و احکام او مخالفت می‌کید، گرچه این احکام را از فرشتگان دریافت کردید...» 54 سران قم یهود از شنیدن این سخنان سخت برآشتفتند و به شدت خشمگین شدند. 55 ولی استیفان پر از روح القدس به سوی آسمان خیره شد و جلال خدا را دید و همچنین عیسی را که به دست راست خدا ایستاده بود. 56 پس به ایشان گفت: «نگاه کنید! من آسمان را می‌بینم که گشوده شده و مسیح را می‌بینم که به دست راست خدا ایستاده است!» 57 حاضرین که دیگر طاقت شنیدن این سخنان را نداشتند، گوشهای خود را گرفته، فریادی بلند سر دادند و بر سر استیفان ریختند، 58 و کشان کشان او را از شهر بیرون بردن تا سنگسارش کنند. شاهدان و مهم کنندگان او، عباها خود را از تن درآوردن و پیش پای جوانی سوُس نام گذاشتند. 59 در همان حالی که استیفان را سنگسار می‌کردد، او چنین دعا کرد: «ای عیسای خداوند، روح مرا پینز!» 60 سپس روی زانوها افتاد و با صدای بلند گفت: «خداوندا، این گناه را به حساب آنان مگذار!» بعد از این دعا، جان سپرد.

8 و سولس با کشته شدن استیفان موافق بود. از آن روز به بعد، شکنجه و آزار ایمانداران کلیسای اورشلیم شروع شد. به طوری که همه به یهودیه و سامره فرار کردند. فقط رسولان در اورشلیم باقی ماندند. 2 ولی چند یهودی خداشناس جمع شدند و جنابه استیفان را به خاک سپردند. ایشان از این پیش‌آمد بسیار اندوهگین بودند. 3 اما سولس همه جا می‌رفت و ایمانداران به مسیح را شکنجه می‌داد. او خانه می‌گشت و مردان و زنان را به زور بیرون می‌کشید و به زندان می‌انداخت. 4 ولی ایماندارانی که از اورشلیم گریخته بودند، به هر جا می‌رفتند خبر خوش درباره عیسی را به مردم می‌رسانندن. 5 فیلیپ نیز به یکی از شهرهای سامره رفت و درباره مسیح با اهالی آنجا سخن گفت. 6 مردم، به خاطر معجزات او، به دقت به سخنان او گوش می‌دادند. 7 ارواح پلید نیز با فریادهای بلند از وجود دیویزد گان بیرون می‌آمدند، و مفلوجان و لیگان شفا می‌یافتدند. 8 از این جهت، آن شهر غرق در شادی شد! 9 در این میان، در شهر سامره مردی بود به نام شمعون که سالهای سال جادوگری می‌کرد و مردم را به حیرت و امداده می‌داشت و ادعا می‌کرد که شخص بزرگی است. 10 همگان، از کوچک و بزرگ، از او به عنوان «قدرت عظیم خدا» یاد می‌کردند. 11 ایشان به دقت به سخنان او گوش فرا می‌دادند، نزیر وی برای مدتی طولانی با چشم‌بندی‌هایش باعث شکنجه آنان

از نقشه آنان باختر شد و دانست که شب و روز کنار دروازه‌های شهر کشیک می‌دهند تا او را به قتل برسانند. 25 پس طوفداران سولس یک شب او را در زنبلی گذاشتند و از شکاف حصار شهر به پایین فرستادند. 26 وقتی به اورشلیم رسید بسیار کوشید تا نزد ایمانداران برود، ولی همه ازو می‌ترسیدند و تصویر می‌کردند که حیله‌ای در کار است. 27 تا اینکه برناها او را نزد سولان آورد و برای ایشان تعريف کرد که چگونه سولس در راه دمشق خداوند را دیده و خداوند به او چه فرموده و اینکه چگونه در دمشق با قدرت به نام عیسی عظیز کرده است. 28 پس سولس نزد سولان ماند و آزادانه در اورشلیم آمد و رفت می‌کرد و با شهامت به نام خداوند موعظه می‌نمود. 29 ولی عده‌ای از پهودیان یونانی زبان که سولس با ایشان بحث می‌کرد، توطنه چیدند تا او را بکشند. 30 وقتی سایر ایمانداران از وضع خطوطناک سولس آگاه شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به خانه‌اش در طرسوس روانه کردند. 31 این ترتیب کلیسا آرامش یافت و قوت گرفت و در پهودیه و جیلی و سامره پیشرفت کرد. ایمانداران در ترس خدا و تسلی روح القدس زندگی می‌کردند و بر تعدادشان افزوده می‌شد. 32 پطرس نیز به همه جا می‌رفت و به وضع ایمانداران رسیدگی می‌کرد. در یکی از این سفرها، نزد ایمانداران شهر لدہ رفت. 33 در آنجا شخصی را دید به نام اپیاس که به مدت هشت سال فلاح و بستری بود. 34 پطرس به او گفت: «ای اپیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد! پرخیز و بستری را جمع کن!» او نیز بالا فاصله شفا یافت. 35 آنگاه تمام اهالی لدہ و شارون با دیدن این معجزه، به خداوند ایمان آوردند. 36 در شهر یافا شاگردی بود به نام طایبا (که یونانی آن دورکاس به معنی غزال است). او زن نیکوکاری بود و همیشه در حق دیگران خصوصاً فقرای خوبی می‌کرد. 37 ولی در همین زمان پیمار شد و فوت کرد. دوستانش جسد او را شستند و در بالاخانه‌ای گذاشتند تا بینند و او را دفن کنند. 38 در این هنگام، شیدند که پطرس در شهر لدہ، نزدیک یافا است. پس دو نفر را فرستادند تا او خواهش کنند که هر چه زودتر به یافا باید. 39 همین که پطرس آمد، او را به بالاخانه‌ای بردند که جسد دورکاس در آن بود. در آنجا بیوه‌زنان گرد آمدند، گریه کنن لیاشهای را که دورکاس در زمان حیات خود برای ایشان دوخته بود، و او نشان می‌دادند. 40 ولی پطرس خواست که همه از اتفاق بیرون روند. آنگاه زانو زد و دعا نمود. سپس رو به جنازه کرد و گفت: «طایبا، پرخیز!» آن زن چشممان خود را باز کرد و وقتی پطرس را دید، پرخاست و نشست! 41 پطرس دشتن را گرفت و او را پرخیزند و ایمانداران و بیوه‌زنان را خواند و او را زنده به ایشان سپرد. 42 این خبر در سراسر یافا پیچید و بسیاری به خداوند ایمان آوردند. 43 پطرس نیز ملتی در آن شهر نزد شمعون چشم‌ساز اقامت گزید.

10 در شهر قیصریه افسری رومی زندگی می‌کرد به نام کُرنیلیوس، که فرمانده هنگی بود معروف به «هنگ ایتالیایی». 2 او و اهل خانه‌اش خدا پرست و پرهیزگار بودند. کُرنیلیوس همیشه با سخاوت به فقرا یهودی کمک کرده، به درگاه خدا دعا می‌کرد. 3 یک روز، ساعت سه بعد از ظهر، در رؤیا فرشته خدا را دید. فرشته نزد او آمد و گفت: «کُرنیلیوس!» 4 کُرنیلیوس با وحشت به او خیره شد و پرسید: «سروروم، چه فرمایشی دارید؟» فرشته جواب داد: «دعاهای و نیکوکاریهای تو همچون هدیه یادگاری به پیشگاه خدا رسیده است! 5

او را تعمید داد. 39 وقتی از آب بیرون آمدند، روح خداوند فیلیپ را برداشت و برد و خزانه‌دار حبشه دیگر او را ندید، ولی راه خود را با خوشحالی پیش گرفت و رفت. 40 اما فیلیپ در شهر اشدو دیده شد. پس هم در آنجا و هم در شهرهای سر راه خود، پیغام خدا را به مردم رساند تا به شهر قیصریه رسید.

9 و اما سولس هنوز سخت به تهدید و کشتهار پیروان مسیح شدیداً ادامه می‌داد. او در اورشلیم، نزد کاهن اعظم رفت 2 و از او معرفی نامه‌های خطاب به کیسه‌های دمشق خواست تا آنها در امر بازداشت پیروان طبقت که در آن شهر باشند، با وی همکاری کنند. او می‌خواست ایشان را، چه مرد و چه زن، دست‌بسته به اورشلیم بیاورد. 3 پس راهی دمشق شد، اما در راه، در نزدیکی شهر، ناگهان نوی خیره کننده از آسمان گردآگرد سولس تایید، 4 به طوری که بر زمین افتاد و صدای شنید که به او می‌گفت: «شائل! شائل! چرا به من چفا می‌کنی؟» 5 سولس پرسید: «خداوندا، تو کیستی؟» آن صدا جواب داد: «من عیسی هستم، همان که تو به او چفا می‌رسانی! 6 اکنون پرخیز و به شهر برو. در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی.» 7 همسفران سولس مبهوت ماندند، چون صدای می‌شنیدند، ولی کسی را نمی‌دیدند! 8 وقتی سولس به خود آمد و از زمین برخاست، متوجه شد که چیزی نمی‌بیند. پس دست او را گرفتند و به دمشق بردند. 9 او در آنجا سه روز نایباً بود و در این مدت نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید. 10 در دمشق، شخصی ایماندار زندگی می‌کرد به نام حنانیا. خداوند در رؤیا به او فرمود: «حنانیا! حنانیا جواب داد: «بله، ای خداوند!» 11 خداوند فرمود: «پرخیز و به کوچه‌ای که راست نام دارد، به خانه بهودا برو و سراغ سولس طرسوسی را بگیر. او همین الان مشغول دعاست. 12 من در رؤیا به او نشان دادم که شخصی به نام حنانیا می‌آید و دست بر سر او می‌گذارد تا دویاره بینا شود!» 13 حنانیا عرض کرد: «خداوندا، ولی من شنیده‌ام که این شخص به ایمانداران اورشلیم بسیار آزار رسانده است! 14 و می‌گویند از طرف کاهن اعظم اجازه دارد که همه آنانی را که در این شهر نام تو را می‌خوانند، دستگیر کند!» 15 اما خداوند فرمود: «برو و آنچه می‌گوییم، انجام بده، چون او وسیله برگویده من است تا پیام را به قومها و پادشاهان و همچنین بنی اسرائیل برساند. 16 من به او نشان خواهم داد که چقدر باید در راه من زحمت بکشد.» 17 پس حنانیا رفته، سولس را یافت و دست خود را بر سر او گذاشت و گفت: «برادر شائل، خداوند یعنی همان عیسی که در راه به تو ظاهر شد، مرا فرستاده است که برای تو دعا کنم تا از روح القدس پر شوی و چشمانت نیز دویاره بینا شود.» 18 در همان لحظه، چیزی مثل پولک از چشمانت سولس افتاد و بینا شد. او بی‌درنگ برخاست و تعمید یافت. 19 سپس غذا خود و قوت گرفت. سولس چند روز در دمشق نزد ایمانداران ماند. 20 آنگاه به کیسه‌های یهود رفت و به همه اعلام کرد که عیسی در حقیقت پسر خداست! 21 کسانی که سخنان او را می‌شنیدند، مات و میهوت می‌ماندند و می‌گفتند: «مگر این همان نیست که در اورشلیم پیروان عیسی را شکنجه می‌داد و اینجا نیز آمده است تا آنها را بگیرد و زندانی کند و برای محکمه نزد کاهن اعظم ببرد؟» 22 ولی سولس با شور و اشتباق فراوان موعظه می‌کرد و برای یهودیان دمشق با دلیل و برهان ثابت می‌نمود که عیسی در حقیقت همان مسیح است. 23 پس از گذشت روزهای بسیار، سران قوم یهود تصمیم گرفتند او را بکشند. 24 سولس

بگویید، بشنویم.» **34** آنگاه پطرس جواب داد: «حالا می‌فهمم که فقط بیهودیان محبوب خدا نیستند! **35** بلکه هر کس از هر نژاد و قومی که خدا را پیرست و کارهای نیک پکند، مورد پسند او واقع می‌شود. **36** شما یقیناً از آن بشارت و مزدهای که خدا به قوم اسرائیل داده آگاه می‌باشید، یعنی این مؤده که انسان می‌تواند بواسطه عیسی مسیح که خداوند همه است، به سوی خدا بازگردد. **37** شما می‌دانید که این امر چگونه پس از تعییدی که بیحی بدان معظمه می‌کرد، در جلیل آغاز شد و به سرتاسر بیهوده رسید. **38** و بدون شک می‌دانید که خدا عیسای ناصصری را بر القدس و قدرت خود منش کرد. او به همه جا می‌رفت و کارهای نیک انجام می‌داد و همه آنانی را که تحت ظلم و قدرت ابليس قرار داشتند شفا می‌بخشید، زیرا خدا با او بود. **39** «و ما رسولان شاهد تمام اعمالی هستیم که او در سزمین یهود و در اورشلیم انجام داد و در همان شهر بود که او را بر صلیب کشتد. **40** ولی سه روز بعد، خدا او را زنده کرد و ظاهر فرمود، **41** آنچه به همه مردم، بلکه به شاهدانی که از پیش انتخاب کرده بود، یعنی به ما که بعد از زنده شدنش، با او خوردم و نوشیدیم. **42** و خدا ما را فرستاده تا این خبر خوش را به همه برسانیم و بگوییم که خدا عیسی را تعیین نموده تا داور زندگان و مردگان باشد. **43** تمام پیامبران نیز نوشتند که هر کس به او ایمان بیاورد، گاهانش بخشیده خواهد شد.» **44** هنوز سخن پطرس تمام نشده بود که روح القدس بر تمام شدن زنان نازل شد! **45** بیهودیان که همراه پطرس آمده بودند، وقتی دیدند که روح القدس به ایشان نیز عطا شده است، مات و میهوت ماندند. **46** زیرا شنیدند که غیربیهودیان نیز عطا شده است، مات و میهوت ماندند. **47** آنگاه پطرس مسیح درست، آنگاه پطرس گفت: «حالا که اینها روح القدس را درست ماند ما یافته‌اند، آیا کسی می‌تواند از تعییدشان در آب مانع گردد؟» **48** پس به نام عیسی مسیح ایشان را تعیید داد. آنگاه کرنیلیوس التماس کرد که پطرس چند روزی نزد آنان بماند.

11

11 خبر ایمان آوردن غیربیهودیان بلاfacسله در همه جا پیچید و به گوش رسولان و سایر پیروان مسیح در بیهوده نیز رسید. **2** پس هنگامی که پطرس به اورشلیم بازگشت، ایمانداران بیهودی تبار با او درگیر شدند **3** و گفتند که چرا با یهودیان نشست و برخاست کرده و از همه بدتر، با آنان بر سر یک سفره غذا خورده است. **4** آنگاه پطرس موضوع را از اول به تفصیل برای ایشان تعریف کرد و گفت: **5** «یک روز در شهر یافا بودم. وقتی دعا می‌کردم، در رؤای دیدم که چیزی شبیه سفره‌ای بزرگ از آسمان پایین آمد که از چهار گوشه اوریان بود. **6** وقتی خوب به آن نگاه کردم دیدم در آن سفره انواع چارپایان اهلی و حشی، خزندگان و پرندگان وجود داشت. **7** سپس صدایی شنیدم که به من گفت: برخیز از هر کدام که می‌خواهی ذبح کن و بخور. **8** «گفتم: «ای خداوند، من چنین کاری نخواهم کرد، چون در تمام طول عمر هرگز به چیزی حرام و نایاک لب نزدمام!» **9** «اما آن صدا از آسمان بار دیگر گفت: «آنچه را که خدا پاک ساخته، تو نایاک نخوان!» **10** «این صحنه سه بار تکرار شد. سپس آن سفره دوباره به آسمان بالا رفت. **11** درست در همین وقت، سه نفر به خانه‌ای که من در آن میهمان بودم رسیدند. آنها آمده بودند که مرا به قصریه ببرند. **12** روح القدس به من گفت که همراه ایشان بروم و به غیربیهودی بودن ایشان توجهی نداشته باشم. این شش بار نیز با من آمدند. پس به خانه شخصی رسیدم که به دنبال من فرستاده بود. **13** او برای ما

اکنون کسانی به یافا بفرست تا شمعون پطرس را به اینجا بیاورند. **6** او در خانه شمعون چرم‌ساز که خانه‌اش در کنار دریاست، میهمان است.» **7** وقتی فرشته ناپدید شد، کرنیلیوس دو نفر از نوکران خود را به یک سریاز خداشناس که محافظ او بود، فرا خواند **8** و تمام ماجرا را به ایشان گفت و آنان را به یافا فرستاد. **9** بعد، وقتی این افراد به شهر یافا نزدیک می‌شدند، پطرس به پشت بام رفت تا دعا کند. ظهر بود **10** و پطرس گرسنه شد. در همان حال که خواک را آمده می‌کردند، پطرس در عالم رفیا دید که **11** آسمان باز شد و چیزی شبیه سفره‌ای بزرگ به طرف زمین آمد که از چهار گوشه اوریان بود. **12** در آن سفره، انواع مختلف چارپایان و خزندگان و پرندگان وجود داشت. **13** سپس صدایی به پطرس گفت: «برخیز و هر کدام را که می‌خواهی، ذبح کن و بخور!» **14** پطرس گفت: «ای خداوند، من چنین کاری نخواهم کرد، چون در تمام طول عمر هرگز به چیزی حرام و نایاک لب نزدمام!» **15** باز آن صدا گفت: «آنچه را که خدا پاک ساخته، تو نایاک نخوان!» **16** این رؤیا سه بار تکرار شد. سپس، آن سفره به آسمان بالا رفت. **17** پطرس گیج شده بود، چون نه معنی این رؤیا را درک می‌کرد و نه می‌دانست چه باید بکند. در همین وقت، آن سه نفری که کرنیلیوس فرستاده بود، خانه را پیدا کرد، به دم در رسیده بودند، **18** و می‌گفتند: «آیا شمعون معروف به پطرس در اینجا اقامت دارد؟» **19** در حالی که پطرس درباره رؤیا می‌اندیشید، روح القدس به او گفت: «سه نفر آمده‌اند تا تو را بیستند. **20** برخیز و پایین بروم و بدون شک و تردید همراه ایشان بروم، زیرا ایشان را من فرستادم.» **21** پطرس پایین رفت و به ایشان گفت: «من پطرس هستم. چه فرمایشی دارید؟» **22** جواب دادند: «ما از جانب کرنیلیوس، افسر رومی آمده‌ایم. او شخص نیکوکار و خداتویی است و مورد احترام بیهودیان نیز می‌باشد. فرشته‌ای نیز به او ظاهر شده و گفته است که به دنبال شما بفرستید و شما را به خانه دعوت کرده، سختانتان را بشنوید.» **23** پطرس آنان را به خانه برد و پذیرایی کرد و روز بعد با ایشان به قصریه رفت. چند نفر از ایمانداران «یافا» نیز با او رفتند. **24** فردای آن روز به قصریه رسیدند. کرنیلیوس بستگان و دوستان نزدیک خود را هم جمع کرده بود و انتظار ایشان را می‌کشید. **25** به محض اینکه پطرس وارد خانه شد، کرنیلیوس در مقابل او به خاک افتاد و او را پرستش کرد. **26** اما پطرس او را برخانید و گفت: «بلند شو! من نیز مانند تو یک انسانم.» **27** پس برخاسته، گفتگوکنان به اتفاقی که عده زیادی در آن جمع بودند، رفتند. **28** پطرس به ایشان گفت: «شما خود می‌دانید که قوانین یهود اجازه نمی‌دهد که من به خانه شخصی غیربیهودی بیایم. ولی خدا در رؤیا به من نشان داده است که هرگز نایابد کسی را نجس بدانم. **29** از این رو وقتی شما به دنبال من فرستادید، یعنی چون و چرا آمده. حال پفرمایید به چه علت مرا خواسته‌اید؟» **30** کرنیلیوس جواب داد: «چهار روز پیش، در همین وقت یعنی ساعت سه بعد از ظهر، طبق عادت در خانه خود مشغول دعا بودم که ناگهان دیدم شخصی با لباس نورانی و بیرونی این ایستاده است! **31** او به من گفت: کرنیلیوس، خدا دعاها را تو را شنیده است و کمکهای تو را در حق مردم قبول کرده است! **32** حال چند نفر را به یافا بفرست و شمعون پطرس را دعوت کن تا به اینجا بیاید. او در خانه شمعون چرم‌ساز که خانه‌اش در ساحل دریاست، میهمان است. **33** «پس بی‌درنگ به دنبال شما فرستادم و شما نیز لطف کرده، زود آمدید. حال، همگی در اینجا هستیم و در حضور خدا منتظریم تا پیامی را که خداوند فرموده که به ما

تعزیز کرد که چنگوئه فرشته‌ای بر او ظاهر شده و به او گفت: «کسانی به یافا بفرست تا شمعون پطرس را پیدا کنند. ۱۴ او خواهد گفت که چطور تو و خانواده‌ات می‌توانید نجات بیاید!» ۱۵ «هنگامی که برای ایشان شروع به صحبت کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، درست همان طور که اول بر ما نازل شد. ۱۶ آنگاه به یاد سخنان خداوند خداوند افتدام که فرمود: «یحیی با آب تمیز می‌داد؛ ولی شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» ۱۷ حال، اگر خدا به این غیریوهودیان نیز همان هدیه را داد که به ما پس از ایمان آوردن به خداوند عیسی مسیح بخشدید، پس من که باشم که سر راه خدا بایستم.» ۱۸ وقتی این را شنیدند، قانع شدند و گفتند: «خدا را شکر که همان لطفی را که در حق ما نمود، در حق غیریوهودیان نیز انجام داده و به ایشان این امکان را بخشیده تا دست از گناه کشیده، به سوی او بازگردند و حیات جاودانی را به دست آورند.» ۱۹ پس از قتل استیفان، وقتی شکجه و آزار ایمانداران اورشليم شروع شد، آنانی که از اورشليم فرار کرده بودند، تا فینیق و قبرس و انطاکیه پیش رفتند و پیغم انجیل را فقط به یوهودیان رساندند. ۲۰ ولی چند نفر از ایمانداران اهل قبرس و قبریون وقتی به انطاکیه رسیدند، با یونانیان نیز درباره عیسای خداوند سخن گفتند. ۲۱ قدرت خداوند با آنان بود، به طوری که بسیاری از این غیریوهودیان ایمان آوردن و به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ وقتی این خبر به گوش ایمانداران کلیسا اورشليم رسید، برنایا را که اهل قبرس بود، به انطاکیه فرستادند تا به این نوایمانان کمک کند. ۲۳ وقتی برنایا به آنجا رسید و دید که خدا چه کارهای شکفت‌آوری انجام می‌داد، بسیار شاد شد و ایمانداران را تشویق کرد که با تمام وجود به خداوند وفادار بمانند. ۲۴ برنایا شخصی مهربان و پر از روح القدس بود و ایمانی قوی داشت. در نتیجه، مردم دسته دسته به خداوند ایمان می‌آوردند. ۲۵ برنایا به طرسوس رفت تا سولس را بیابد. ۲۶ وقتی او را پیدا کرد به انطاکیه آورد و هر دو یک سال در انطاکیه ماندند و عده زیادی از نوایمانان را تعلیم دادند. در انطاکیه بود که برای نخستین بار پیریوان عیسی مسیح را «مسيحی» لقب دادند. ۲۷ در این هنگام، چند نی از اورشليم به انطاکیه آمدند. ۲۸ یکی از آنان که نامش آغاپوس بود، در یک مجلس عبادتی برخاست و با الهام روح خدا پیشگویی کرد که به‌زودی سرزمین اسرائیل دچار قحطی سختی خواهد شد. این قحطی در زمان فرمانروایی کلدوبوس قیصر پدید آمد. ۲۹ پس، مسیحیان آنچا تصمیم گرفتند هر کس در حد توانایی خود، هدیه‌ای بدهد تا برای مسیحیان یوهودیه بفرستند. ۳۰ این کار را کردند و هدایای خود را به دست برنایا و سولس سپرندند تا نزد مشایخ کلیسا اورشليم بریند.

۱۲

در همین زمانها بود که هیرودیس پادشاه به آزار و شکجه عده‌ای از پیریوان مسیح پرداخت. ۲ به دستور او یعقوب برادر یوحنا با شمشیر کشته شد. ۳ وقتی هیرودیس دید که این کارش موجب خرسندي سران یوهود شده، پطرس را نیز در ایام عید پیش یهود دستگیر کرد، ۴ و او را به زندان انداخت و دستور داد شانزده سرباز، زندان او را نگهبانی کنند. هیرودیس قصد داشت بعد از عید پیش، پطرس را بیرون آورد تا در ملاء عام محاکمه شود. ۵ ولی در تمام مدتی که پطرس در زندان بود، کلیسا با جدیت تمام برای او دعا می‌کردند. ۶ شب قبل از روزی که قرار بود پطرس توسط هیرودیس محاکمه شود، او به دو زنجیر بسته و بین دو سرباز خواهید بود. سربازان دیگر نیز کنار در زندان کشیک

گفت: آیا تصور می کنید که من مسیح هستم؟ نه، من مسیح نیستم. مسیح بهزودی خواهد آمد. من حتی شایسته نیستم که بند کفشهایش را باز کنم.

26 «برادران، خدا این نجات را به همه ما هدیه کرده است. این نجات هم برای شماست که از نسل ابراهیم می باشید، و هم برای شما غیریهودیان که خدا پرست هستید. 27 «لی یهودیان شهر اورشلم، با سران قوم خود عیسی را کشتند، و به این ترتیب پیشگویی پامیران را تحقق بخشدند. ایشان او را نپذیرفتند و بی نیزند که او همان کسی است که پامیران درباره اش پیشگویی کردند، با اینکه هر شبات نوشته های آن پامیران را می خوانند و می شنیدند.

28 هر چند عیسی بی گناه بود، ولی به پیلاus اصرار کردند که او را بکشد. 29 سرانجام وقتی تمام بلاهای پیشگویی شده را بر سر او آورند، او را از صلیب پایین آورده، در مقابل گذاشتند. 30 ولی خدا او را زنده کرد! 31 کسانی که همراه او از جلیل به اورشلم آمده بودند، بارها او را زنده دیدند. ایشان اکون شاهدان او نزد قوم ما، یعنی قوم اسرائیل هستند. 32 «من و برنابا برای همین به اینجا آمده ایم تا این خبر خوش را به شما نیز برسانیم. این وعده به اجداد ما داده شد 33 و خدا آن را با زنده کردن عیسی، برای ما که فرزندان ایشانیم، وفا کرد. این است آنچه در مژور دوم درباره عیسی نوشته شده است: «تو پسر من هستی! امروز من پدر تو شدema». 34 «زیرا خدا و عده داده بود که او را از مردگان برخیزاند تا در قبر نیپسد، چنانکه در کتب مقدس آمده: آن برکات مقدسی را که به داؤود و عده دادم، برای تو انجام خواهم داد.» 35 مژمور دیگری به طور مفصل شرح می دهد که: «تو نخواهی گذاشت قُدْسِیْسْ تو در قبر پوپسد.» 36 این آیه اشاره به داؤود نیست چون داؤود، در زمان خود مطابق میل خدا خدمت کرد و بعد مرد، دفن شد و بدنش نیز پوپسد. 37 پس این اشاره به شخص دیگری است، یعنی به کسی است که خدا او را در دوریه زنده کرد و بدنش از مرگ ضرر و زیانی ندید. 38 «برادران، توجه کنید! در این مرد، یعنی عیسی برای گیاهان شما امید آتشش هست.

39 هر که به او ایمان آورد، از قید تمام گناهانش آزاد خواهد شد و خدا او را خوب و شایسته به حساب خواهد آورد؛ و این کاری است که شریعت موسی هرگز نمی تواند برای ما انجام دهد. 40 پس موظف باشید میباشد گفته های پامیران شامل حال شما نیز بشود که می گویند: 41 شما که حقیقت را خواری می شمارید، ببینید و تعجب کنید و نابود شوید! زیرا در رویگار شما کاری می کنم که حتی وقتی خبرش را به شما دهنده، باور نکنید!» 42 آن روز وقیعی پولس و برنابا کنیسه را ترک می گفتند، مردم از ایشان خواهش کردند که هفتۀ بعد نیز درباره این امور برای ایشان صحبت کنند. 43 وقتی جماعت مخصوص شدند، بسیاری از یهودیان و غیریهودیان خداپرست به دنبال پولس و برنابا رفتند. این دو با ایشان سخن گفتند و ترغیبیشان کردند تا در فیض خدا ثابت قدم بمانند. 44 هفتۀ بعد تقریباً همه مردم شهر آمدند تا کلام خدا را از زبان آنان بشنوند. 45 اما وقتی سران یهود دیدند که مردم اینچیزی از پیغام رسولان استقبال می کنند، از روی حسادت از آنان بگویند کردند و هر چه پولس می گفت، ضد آن را می گفتند. 46 انگاه پولس و برنابا با دلیری گفتند: «لام بود که پیغام خدا را اول به شما یهودیان برسانیم. ولی حالا که شما آن را رد کردید، آن را به غیریهودیان اعلام خواهیم کرد، چون شما نشان دادید که لا یاق حیات جاودایی نیستید.» 47 (aiōnios g166) این درست همان دستوری است که خداوند به ما داد و فرمود: «تو برای قومهای جهان نور ساختم تا

فرمود: «برنابا و سولس را برای من جدا کنید تا به خدمت مخصوصی که ایشان را بدان فرا خوانده ام، مشغول شوند.» 3 پس به روزه و دعا ادامه داده، دستها بر سر آن دو گذاشتند و آنان را روانه ساختند. 4 برنابا و پولس با هدایت روح القدس سفر خود را آغاز کردند. نخست به پندر سلوکه رفتند و از آنجا با کشتشی عازم جزیره قبرس شدند. 5 در قبرس به شهر سلامیس رفتند و در کنیسه پهودیان کلام خدا را موعظه کردند. یوحنای معروف به مرقس نیز به عنوان دستیار، آنها را همراهی می کرد. 6 در آن جزیره، شهر به شهر گذاشتند و پیغام خدا را به مردم رساندند، تا اینکه به شهر پاقس رسیدند. در آنجا به یک جادوگر یهودی بخوردند به نام باریشوی که ادعای پیغمبری می کرد. 7 وی با «سرجیوس پولس» که فرماندار رومی قبرس و شخصی فرهیخته و دانا بود، طرح دوستی ریخته بود. فرماندار برنابا و سولس را به حضور خود فراخواند، چون می خواست پیغام خدا را از زبان آنان بشنوند. 8 ولی علیما، همان جادوگر (زیرا معنی نامش همین است)، مراحم می شد و نمی گذاشت فرماندار به پیغام برنابا و پولس گوش دهد و سعی می کرد نگذارد به خداوند ایمان بیاورد. 9 انگاه سولس که پیلس نیز خوانده می شد، پُر از روح القدس شده، مستقیم به چشمان علیما نگاه کرد و گفت: «10 (ای فرنزند ابلیس، ای حیله گر بذات، ای دشمن تمام خوبی ها، آیا از مخالفت کردن با خدا دست برمنی داری؟» 11 حال که چنین است، خدا تو را چنان می زند که تا مدتی کور شوی و نور خورشید را نبینی! در دم، چشمان علیما تیره و تار شد و کوکرمانه به این سو و آن سو می رفت و التمساص می کرد کسی دست او را بگیرد و راه را به او نشان دهد. 12 وقیعی فرماندار این را دید، از قدرت پیام خدا متیغیر شد و ایمان آورد. 13 پولس و همراهانش پاقس را ترک کردند و با کششی عازم ایالت پانجلیا شدند و در پندر پرچه پیاده شدند. در آنجا یوحنای معروف به مرقس از ایشان جدا شد و به اورشلم بازگشت. 14 ولی برنابا و پولس به شهر انتظامیه در ایالت پیسیدیه رفتند. ایشان روز شبات برای پرستش خدا به کنیسه یهود وارد شدند. 15 وقتی رقایت تورات و کتب انتیبا به پایان رسید، رؤسای کنیسه برایشان پیام فرستاده، گفتند: «برادران، اگر سخن آمزوندهای دارید، لطفاً برایمن بیان کنید.» 16 پولس از جا برخاست و با دست اشاره کرد تا ساكت باشند و گفت: «ای مردان اسرائیل، ای غیریهودیان خداپرست، به من گوش فرا دهید. 17 «خدای بنی اسرائیل، اجداد ما را انتخاب کرد و باشکوه و جلال تمام از چنگ مصری ها رهایی بخشد و ایشان را سفارگار نمود. 18 در آن چهل سالی که در بیان سرگردان بودند، او آنان را تحمل کرد. 19 سپس، هفت قوم ساکن کنعان را از بین برد و سزمهین آنان را به اسرائیل به میراث پیشید. 20 پس از آن، چهارصد و پنجاه سال، یعنی تا زمان سوتیل نبی، رهیان گوناگون، این قوم را اداره کردند. 21 «پس از آن، قوم خواستند برای خود پادشاهی داشته باشند؛ و خدا شائع، پسر قیس از قبیله بنیامین را به ایشان داد که چهل سال بر آنان سلطنت کرد. 22 ولی خدا او را برکار نمود و داؤود را به جای وی پادشاه ساخت و فرمود: داؤود، پسر بسیار، مرد دلخواه من است. او کسی است که هر چه بگویم اطاعت، می کند. 23 و عیسی، آن نجات دهنده ای که خدا وعده اش را به اسرائیل داد، از نسل همین داؤود پادشاه است. 24 «ولی پیش از آمدن او، یعنی موضعه می کرد که لازم است تمامی قوم اسرائیل از گاهان خود دست بکشند، به سوی خدا بازگشت نمایند و تعیید پیگیرند. 25 وقتی یحیی دوڑه خدمت خود را به پایان رساند، به مردم

نچات را به کرانهای زمین برسانی.»

48 وقتی غیریهودیان این را شنیدند،

بسیار شاد شدند و خداوند را برای پیامش سپاس گفتند، و آنان که برای حیات

جاوادی تعبین شده بودند، ایمان آوردند.

(aiōnios g166) 49 به این ترتیب،

پیام خدا به تمام آن ناحیه رسید.

50 آنگاه سران قوم یهود، زنان دیندار و

متشخص و بزرگان شهر را بر ضد پولس و بنایا تحربیک کردند، و به همراه

جمعی از مردم بر سر ایشان ریختند و آنان را از آنجا راندند.

51 پولس و بنایا

نیز در مقابل این عمل، گرد و خاک آن شهر را از پاهای خود تکاندند و از

آنچا به شهر قونیه رفتند.

52 اما کسانی که در اثر پیغام آنان ایمان آوردند،

سرشار از شادی و روح القدس شدند.

14

در شهر قونیه نیز پولس و بنایا به کنیسه یهود رفتند و چنان با قدرت

سخن گفتند که عده زیادی از یهودیان و غیریهودیان ایمان آوردند.

2 اما یهودیانی که ایمان نیاورده بودند، غیریهودیان را نسبت به پولس و بنایا بدگمان

ساختند و تا توanstند از آنان بدگویی کردند.

3 با وجود این، پولس و بنایا

مدت زیادی آنچا ماندند و با دلیری پیغام خدا را به مردم اعلام نمودند. خداوند

نیز به ایشان قدرت داد تا معجزاتی بزرگ و حیرت‌آور انجام دهد تا ثابت

شود که پیغامشان از سوی اوست.

4 اما در شهر دو دستگی ایجاد شد؛

گروهی طرفدار سران یهود بودند و گروهی دیگر طرفدار رسولان مسیح.

5 آنگاه جمعی از مردمان غیریهودی و یهودی، به همراه رهبرانشان توطنه چیدند تا بر

ایشان تاخته، سنگسارشان کنند.

6 رسولان وقتی از این امر آگاهی یافتند، به

شهرهای منطقه لیکائونیه، یعنی لستره و دریه و اطراف آنچا گریختند،

7 و به هر جا می‌رسیدند، پیغام خدا را به مردم می‌رسانندند.

8 در لستره به مردی که لیگ مادرزاد بود برخورده که هرگز راه نرفته بود.

9 هنگامی که پولس

موعظه می‌کرد، او گوش فرا می‌داد و پولس به او چشم دوخته، دید ایمان شفا

یافتن دارد.

10 پس به او گفت: «برخیز و بایست!» او نیز از جا جست و

شروع کرد به راه رفتن!

11 وقتی حاضرمان این واقعه را دیدند فریاد برآورده، به

زبان محلی گفتند: «این اشخاص خدایان هستند که به صورت انسان ظاهر

شده‌اند!»

12 ایشان تصور کردند که بنایا زنوس است و پولس نیز هرمس،

چون پولس سخنگوی اصلی بود.

13 کاهن زنوس که مبعديش درست بیرون

در روزه شهر بود، چند گاو و تاجهای از گل به دروازه شهر آورد؛ او و جماعت

آماده می‌شدند تا قربانی تقدیمشان کنند.

14 اما وقتی بنایا و پولس به قصد

مردم بی بودند، لیسهای خود را پاره کردند و به میان مردم رفتند و فریاد زدند:

15 ای مردم، چرا چنین می‌کنید؟ ما صرفاً انسان هستیم، درست مانند

خودتان! ما برایتان این مؤده را آورده‌ایم که باید از این چیزهای باطل و بی ارزش

دست بردارید و به خدای زنده روی بیاورید، خدایی که آسمان و زمین و دریا و

هر آنچه را که در آنهاست، افرید.

16 در دوران گذشته، خدا قومها را به

حال خود رها کرد تا به هر راهی که می‌خواهند بروند،

17 با اینکه برای

اثبات وجود خود، همواره دلایل کافی به ایشان می‌داد. برای نمونه، از رحمت

خود، به موقع برایتان باران می‌فرستد، و محصول خوب و غذایی کافی به شما

عطای می‌کند، و دلتان را از شادی لبیز می‌سازد.»

18 سرانجام، حتی با این

سخنان، به زحمت توanstند مردم را از تقدیم قربانی باز دارند.

19 ولی چند روز بعد، یهودیانی از انطاکیه و قونیه آمدند و اهالی شهر را چنان تحربیک

نمودند که بر سر پولس ریختند و او را سنگسار کردند و به گمان اینکه دیگر

مرده است، او را کشان کشان به بیرون شهر بردند. 20 اما چون ایمانداران دور او گرد آمدند، او برخاست و به شهر بازگشت و روز بعد با بنایا به شهر دریه رفت. 21 در آنجا نیز پیغام خدا را به مردم اعلام کردند و عدهای را شاگرد مسیح ساختند. بعد از آن باز به لستر، قونیه و انطاکیه بازگشتد، 22 و در آنجا ایمانداران را تقویت کرد، تثبیت‌نشان می‌کردند که به ایمان خود وفادار بمانند، و می‌گفتند: «باید با عبور از سختی‌های بسیار، وارد ملکوت خدا دهند. 23 سپس در هر کلیسا، مسیحیان با توجه به را به عنوان شیخ تعیین شویم.» 24 ایشان روزه گرفته، برای ایشان دعا کردند و آنان را به دست خداوندی کردند. آنگاه روزه گرفته، می‌داند ایشان را از پاهای خود ایمان را به او ایمان داشتند سپرندند. 25 و باز در پرچه موعظه کردند و از آنجا به اثالیه رفتند. 26 سرانجام، با کشتنی به انطاکیه سوریه بازگشتد، یعنی به شهری که این سفر طولانی را از آنجا آغاز کرده و در آن به فض خدا سپرده شده بودند تا این خدمت را انجام دهند. 27 وقتی پولس و بنایا به انطاکیه رسیدند، مسیحیان را گرد آوردند و گزارش سفر خود را را تقدیم کرد، مؤده دادند که چگونه خدا درهای ایمان را به روی غیریهودیان نیز گشوده است. 28 آنان مدت زیادی نزد مسیحیان انطاکیه ماندند.

15 در همان زمان که پولس و بنایا در انطاکیه بودند، عدهای از یهودی آمدند و به مسیحیان تعلیم غلط داده، می‌گفتند: «اگر کسی به آین موسی وفادار نماند و ختنه نشود، محل است بتواند نجات پیدا کند.» 2 پولس و بنایا در این باره به مخالفت و مباحثه شدید با ایشان پرداختند، تا بالآخر قرار شد مسیحیان انطاکیه، پولس و بنایا را با چند نفر از میان خود به اورشلیم بفرستند تا عقیده رسولان و مشایخ کلیسای آنچا را در این باره جویا شوند. 3 پس ایشان با بدرفه کلیسا، به سوی اورشلیم حرکت کردند و سر راهشان، در شهرهای فینیقیه و سامریه نیز به مسیحیان سر زدند و مؤده دادند که غیریهودیان نیز به مسیح ایمان آورده‌اند؛ و همه از شنیدن این خبر شاد شدند. 4 وقتی به اورشلیم رسیدند اعضا کلیسا و رسولان و مشایخ، ایشان را با آغوش باز پنیرفتند. پولس و بنایا نیز آنچه را که خدا به موسیله ایشان انجام داده بود گزارش دادند. 5 آنگاه چند نفر از مسیحیان که قبل از فرقه فریسان بودند، برخاسته، گفتند: «تمام یهودیانی که مسیحی شدند اند باشد ختنه شوند و شرعاً موسی را نگاه دارند.» 6 پس رسولان و مشایخ کلیسا تصمیم گرفتند جلسه ای تشکیل دهند تا به این موضوع رسیدگی کنند. 7 در این جلسه، پس از مباحثه بسیار، پطرس برخاسته و به ایشان گفت: «برادران، شما همه می‌دانید که از مذهبها پیش خدا مرا از میان خودتان انتخاب کرد تا پیغم انجیل را به غیریهودیان برسانم تا ایشان آن را بشنوند و ایمان آورند. 8 خدا که از دل مردم باخبر است، روح القدس را همان طور که به ما داد، به غیریهودیان نیز ارزانی داشت تا این حقیقت را ثابت کند که ایشان را نیز ماند می‌پذیرد. 9 پس خدا میان ما و آنان هیچ فرقی نگذاشت، چون همان طور که دل ما را با ایمان پاک کرد، دل آنان را نیز پاک نمود. 10 حال، چرا می‌خواهید از کار خدا ایجاد بگردید و باری روی دوش دیگران بگذارید که نه ما توائیستیم حمل کنیم و نه ایجاد می‌کنیم؟ 11 مگر ایمان ندارید که با فیض عیسای خداوند، همه یکسان نجات پیدا می‌کنند؟» 12 بدین ترتیب، بحث خاتمه یافت. سپس حضار به بنایا و پولس گوش دادند و ایشان معجزاتی را که خدا در میان غیریهودیان به عمل آورده بود،

بازگو کردند. ۱۳ پس از ایشان، نوبت به یعقوب رسید. او برخاست و گفت: «برادران، گوش کنید. ۱۴ پطرس برای شما بیان کرد که چگونه خدا برای نخستین بار بر غیربهودیان ظاهر شد تا برای جلال خود، از میان ایشان قومی جدید انتخاب کند. ۱۵ و این امر که غیربهودیان ایمان می‌آرند، دقیقاً منطبق با کلام انبیا است، همان طور که نوشته شده: ۱۶ «پس آن، باز خواهم گشت و خیمه افتاده داورد را از نو بر پا خواهم داشت و ویرانهایش را بازسازی خواهم کرد و آن را به حالت نخست پرخواهم گردانید، ۱۷ تا باقی افراد بشترین خداوند را بجوبیند، حتی تمام قومهایی که نام مر بر خود دارند. این است سخن خداوندی که این امور را به انجام می‌رساند»، ۱۸ اموری که از دیگران معلوم بوده است.

۱۹ (aiōn) گ165) «بنابراین، عقیده من این است که نایاب در مورد غیربهودیانی که به سوی خدا باز می‌گردند، مسائل را دشوار سازم. ۲۰ فقط بنویسم که گوشت حیواناتی را که برای پنهانی شده‌اند و خون و حیوانات خفه شده را نخورند و از بی‌عقلی پرهیزنند. ۲۱ چون سالهای است که روزهای شبات در شهر در کنیسه‌ها این شریعت موسی موعظه می‌شود.» ۲۲ پس رسولان و مشایخ کلیسا با تمام اعضای کلیسا رأی دادند که دو نفر را همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند تا نتیجه این جلسه را به ایشان اطلاع دهند. این دو نفر یکی بهدو معرفت به برنسا باشند و دیگری سیلام. ایشان هر دو از افراد سرشناس کلیسا بودند. ۲۳ متن نامه‌ای که با خود بردند، از این قرار بود: «ما رسولان، مشایخ و برادران اهل اورشلیم به شما برادران غیربهودی اهل انطاکیه، سوریه و قیلیقه سلام می‌رسانیم. ۲۴ از قرار معلوم، افرادی از میان نزد شما آمده، شما را مشوش ساخته و زنجانده‌اند و بدون دستور ما به شما گفته‌اند که برای نجات یافتن، باید شریعت بهدو را نگاه دارید. ۲۵ پس، ما تصمیم گرفتیم از طرف خود این دو نماینده را همراه عزیزانمان برنابا و پولس نزد شما بفرستیم، ۲۶ افرادی که به خاطر خداوند ما عیسی مسیح از جان خود گذشته‌اند. ۲۷ پس ما بهدو و سیلام را می‌فرستیم تا به شما بگویند که نظر ما دریاره مشکل شما چیست. ۲۸ زیرا با هدایت روح القدس صلاح دیدیم که باری بر دوش شما نگذاریم، جز این ضروریات که: ۲۹ از گوشت حیواناتی که برای پنهانی شوند و گوشت حیوانات خفه شده و خون و بی‌عقلی پرهیزید. اگر از این چیزها دوری کنید، کار خوبی خواهد کرد. همین و پس.» ۳۰ این چهار نفر بی‌درنگ به انطاکیه رفتند و تمام مسیحیان را دور هم جمع کردند و آن نامه را به ایشان دادند. ۳۱ واقعی نامه را خواندند بی‌اندازه شاد شدند. ۳۲ پس، بهدو و سیلام که هر دو نبی بودند، با سخنان بسیار ایمانداران را تشویق و تقویت کردند. ۳۳ سپس مدتی در آنجا ماندند، و بعد ایمانداران ایشان را به سلامت روانه کردند تا به کلیسا اورشلیم بگردند. ۳۴ اما سیلام تصمیم گرفت در آنجا بماند. ۳۵ پولس و برنابا در انطاکیه ماندند تا همراه دیگران، کلام خدا را تعلیم و بشارت دهند. ۳۶ پس از چندی، پولس به برنابا پیشنهاد کرد که بازگرددند و به شهرهایی که قبلاً در آنجا موعظه کرده بودند، سر برلنند تا بیینند ایمانداران در چه حالتند. ۳۷ برنابا موافقت کرد و خواست بوحنا معروف به مرس را نزد با خود ببرند. ۳۸ ولی پولس صلاح نمی‌دید کسی را با خود ببرند که در پافغیلان آنان را ترک نموده و با ایشان همکاری نکرده بود. ۳۹ اختلاف آنان بر سر این موضوع به قدری شدت گرفت که از هم جدا شدند. برنابا مرس را برداشت و با کشتنی رهسپار قبرس شد؛ ۴۰ اما پولس، سیلام را انتخاب کرد و به دست برادران به فیض خداوند

۱۶ به این ترتیب، پولس و سیلام به شهر دریه و سپس به لستره رفتند.

در شهر لستره با شاگردی جوان، به نام تیموتائوس، آشنا شدند. مادر وی مسیحی بیوه‌ی تزاد، ولی پدرش یونانی بود. ۲ مسیحیان لستره و قونه درباره تیموتائوس شهادت خوبی می‌دادند. ۳ پس، پولس از او خواست که در این سفر همراه ایشان برود. ولی به احترام بیوه‌یان آن نواحی، پیش از حرکت، تیموتائوس را ختنه کرد، چون همه می‌دانستند که پدرش یونانی است. ۴ سپس، با هم شهر به شهر گشتد و تصمیمی را که رسولان و مشایخ اورشلیم درباره غیربهودیان گفته بودند، به اطلاع کلیساها رساندند. ۵ به این ترتیب، ایمان مسیحیان رشد می‌کرد و بر تعداد آنان افزوده می‌شد. ۶ وقتی از شهرهای ایالات فوجیه و غلطیه گذشتند، روح القدس اجازه نداد که این بار به ایالات آسیا بروند. ۷ پس به سرحد ایالت میسیا رسیدند و کوشیدند از راه شمال به ایالت بطيينا بروند، اما باز روح عیسی به ایشان اجازه نداد. ۸ پس، از ایالت میسیا گذشتند و به شهر ترواوس آمدند. ۹ همان شب پولس رؤیای دید. در این رؤیا شخصی را در مقدونیه یونان دید که به او التمام می‌کند و می‌گوید: «به اینجا بیا و ما را کمک کن.» ۱۰ پس چون این رؤیا را دید، مطمئن شدیم که خداوند ما را خوانده است تا پیغام انجیل را در مقدونیه نیز اعلام کنیم. از این رو بی‌درنگ عازم آنجا شدیم. ۱۱ بنابراین، در ترواوس سوار قایق شدیم و مستقیم به ساموتراکی رفتیم. روز بعد از آنجا رهسپار نیاپولیس شدیم. ۱۲ و سرانجام به فلیلی رسیدیم که یکی از شهرهای مستعمرة روم و داخل مزر مقدونیه بود. چند روز در آنجا ماندیم. ۱۳ در روز شبات، از شهر بیرون رفتیم و به کنار رودخانه رسیدیم، چون تصور می‌کردیم که در آنجا می‌توانیم مکانی برای دعا بیاییم. پس به گفتوگو با زنای نشستیم که در آنجا گرد آمده بودند. ۱۴ یکی از این زنان لیدیه نام داشت. او فروشنده پارچه‌های ارغوانی و اهل طبایرا و زنی خداپرست بود. همان طور که به پیام ما گوش می‌داد، خداوند دل او را گشود، به طوری که هر چه را که پولس می‌گفت، می‌پذیرفت. ۱۵ او با تمام اعضای خانواده‌اش تعمید گرفت و خواهش کرد که میهمان او باشیم و گفت: «اگر اطیمان دارید که براستی به خداوند ایمان دارم، پس بیایید میهمان من باشید.» آنقدر اصرار نمود تا سرانجام قبول کردیم. ۱۶ یک روز که به محل دعا در کنار رودخانه می‌رفتیم، به کنیزی پرخوردهم که امیر روحی پلید بود و فالگیری می‌کرد و از این راه سود کلانی ایجاد اریابانش می‌نمود. ۱۷ آن دختر به دنبال پولس و ما می‌آمد و با صدای بلند به مردم می‌گفت: «این مردان خدمتگزاران خدای متعال هستند و راه نجات را به شما اعلان می‌کنند.» ۱۸ چند روز کار او همین بود تا اینکه پولس آزره‌ده خاطر شد و به روح ناپاکی که در او بود گفت: «به نام عیسی مسیح به تو دستور می‌دهم که از وجود این دختر بیرون بیای!» در همان لحظه روح پلید او را رها کرد. ۱۹

وقتی اریابان او دیدند که با این کار درآمدشان قطع شده، پولس و سیلام را گرفتند و کشان کشان تا میدان شهر به دادگاه بردند. ۲۰ آنها در حضور مقامات شهر فریاد می‌زدند: «این بیوه‌یان شهر ما را به آشوب کشیده‌اند. ۲۱ رسمی را تعلیم می‌دهند که برخلاف قوانین ما رومیان است.» ۲۲ گروهی از مردم شهر نیز با آنان همdest شدند. در دادگاه لیاسهای پولس و سیلام را از

زند. ۷ این یاسون هم آنان را به خانه خود راه داده است. اینها همه خائن هستند چون عیسی را پادشاه می دانند، نه قیصر را.⁸ مردم شهر و همچنین دادرسان از شنیدن این خبر نگران شدند. ۹ پس، مقامات شهر از ایشان ضمانت گرفتند که کار خلافی نکنند و بعد آزادشان کردند. ۱۰ همان شب مسیحیان با عجله پولس و سیلاس را به بیره فرستادند. در آنجا باز طبق معمول به کنیسه یهود رفتند تا پیغام انجیل را اعلام نمایند. ۱۱ ولی اهالی بیره از مردم تسالوئیکی تجیب تر بودند و با اشیاق به پیغام آنان گوش می دادند و هر روز کتب مقدس را با دقت می خواندند تا بینند گفته های پولس و سیلاس مطابق کلام خدا هست یا نه. ۱۲ به این ترتیب، عده زیادی از یهودیان و نیز تسالوئیکی با خبر شدند که پولس در بیره موعظه می کند، به آنجا رفتند و در پس از زنان و مردان سرشناس یونانی ایمان آوردند. ۱۳ اما وقتی یهودیان آقایان، من چه کنم تا نجات یابم؟^{۱۴} ۱۴ مسیحیان بی درنگ پولس را به سوی کناره دریا فرستادند، ولی سیلاس و تیموتائوس همان جا ماندند. ۱۵ همراهان پولس تا شهر آتن با او رفتند و از آنجا به بیره بازگشتند و از طرف پولس برای سیلاس و تیموتائوس پیغام آوردند که هر چه زودتر به آتن بروند. ۱۶ وقتی پولس در آتن متنظر سیلاس و تیموتائوس بود، از وجود آن همه بت که در شهر بود، به شدت آشته شد. ۱۷ پس برای گفتگو با یهودیان و غیرهودیان خدایپرست، به کنیسه یهود می رفت و هر روز در بازار هر که را می دید با وی گفتگو می کرد. ۱۸ گروهی از فیلسوفان اپیکوری و رواقی نیز به مباحثه با او پرداختند. پرخواستی از آنان می پرسیدند: «این مرد پُر حرف سعی دارد چه بگوید؟» بعضی نیز می گفتند: «گویا می خواهد از خدایان بیگانه دفاع کند.» ایشان این حرفا را می زندند، چون پولس خبر خوش عیسی و قیامت را اعلام می کرد. ۱۹ پس او را به تالار اجتماعات شهر دعوت کردند که بالای تهیه ای به نام «آریوآگوس» بود و گفتند: «بیا درباره این مذهب تازه بیشتر برای ما صحبت کن.» ۲۰ چون چیزهایی که تو می گویی برای ما تازگی دارد و می خواهیم بیشتر بشنویم.»^{۲۱} تمام اهالی آتن و حتی خارجیان آنجا گویی کاری نداشتند به جز اینکه دور هم جمع شوند و تمام وقت خود را صرف گفتگو درباره عقاید تازه کنند. ۲۲ پس پولس در تالار اجتماعات تپه مریخ در مقابل مردم ایستاد و گفت: «ای اهالی آتن، می بینم که شما بسیار مذهبی هستید، ۲۳ چون وقتی در شهر گردش می کردم، پرستشگاههای فراوان شما را بدقت نگاه می کردم. حتی قربانگاهی دیدم که روی آن نوشته شاهد بود» تقدیم به خدای ناشناخته.^{۲۴} این خدا که شما بدن شناختنش می پرسیدت، همان است که می خواهیم با شما سخن بگویم. ۲۴ او همان کسی است که این دنیا و هر چه را که در آن هست آفریده است. چون او خود، صاحب آسمان و زمین است، در این پیغامهای که به دست انسان ساخته شده اند، ساکن نمی شود، ۲۵ و احتیاج به دستزنج ما ندارد، چون بی نیاز است! زیرا خود او به همه نفس و حیات می بخشند، و هر نیاز انسان را رفع می کند. ۲۶ او تمام مردم دنیا را از یک انسان به وجود آورد، یعنی از آدم، و قومها را در سرتاسر این زمین پراکنده ساخته است؛ او زمان به قدرت رسیدن و سقوط هر یک از فوههای جهان و مزهای آنها را از پیش تعیین کرده است. ۲۷ «قصد خدا این بود که مردمان به جستجوی او بپردازند تا شاید او را یافته، به او پرسند؛ حال آنکه او حتی از قلب ما نیز به ما نزدیک است. ۲۸ زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی دارم. همان طور که یکی از شعرای شما نیز گفته است که» از نسل او هستیم.^{۲۹} پس حال که از نسل

زنان درآوردن و ایشان را سخت چوب زندن. ۲۳ پس از ضرب و شتم فراوان، هر دو را به زندان انداختند و زندانیان را تهدید کردند که اگر اینها فار کنند، او را خواهند کشت. ۲۴ او نیز ایشان را به بخش درونی زندان برد و پاهاش آنان را با زنجیر بست. ۲۵ نیمه های شب وقی پولس و سیلاس مشغول دعا و سرود خواندن بودند و دیگران نیز به آنان گوش می زدند.^{۳۰} ناگهان زلزله ای رخ داد! شدت آن به قدری زیاد بود که پايه های زندان لرزید و همه درها باز شد و زنجیرهای از دست و پای زندانیان فرو ریخت!^{۳۱} زندانیان از خواب پرید و دید تمام دهای زندان باز است و فکر کرد که زندانیان فار کردند؛ پس شمشیرش را کشید تا خود را بکشد.^{۳۲} ولی پولس فریاد زد: «به خود صدمه ای نزن! ما همه اینجا هستیم!»^{۳۳} زندانیان خواست تا چراگی برایش بیاورد و سراسریمه به دون زندان دوید و در حالی که می لرزید به پای پولس و سیلاس افداد.^{۳۰} سپس ایشان را از زندان بیرون آورد و با الشamas گفت: «آقایان، من چه کنم تا نجات یابم؟»^{۳۱} جواب دادند: «به عیسای خداوند ایمان آور تا تو و تمام افراد خانوادهات نجات یابید.»^{۳۲} آنگاه پیام خداوند را به او و اهل خانه اش رساندند.^{۳۳} او نیز فوری زخمهای ایشان را شست و سپس با اهل خانه اش تعیید گرفت.^{۳۴} آنگاه پولس و سیلاس را به خانه برد و به ایشان خوارک داد. زندانیان و اهل خانه او از اینکه به خدا ایمان آورده بودند، بسیار شاد بودند.^{۳۵} وقتی صبح شد از طرف دادگاه مأمورانی آمدند و به زندانیان گفتند: «پولس و سیلاس را آزاد کن بروند.»^{۳۶} او نیز به پولس گفت: «مقامات شهر دستور داده اند که شما را آزاد کنم. پس به سلامتی بروید.»^{۳۷} اما پولس جواب داد: «ما را در انتظار مردم زندن و بدون محکمه به زندان انداختند و حالا می گویند مخفیانه بیرون برویم! هرگز! چون تابعیت ما رومی است، اعضای دادگاه با پای خود بیاپید و از ما عذرخواهی کنند!»^{۳۸} مأموران بازگشتند و به دادگاه گزارش دادند. وقتی شنیدند که پولس و سیلاس تابع دولت روم هستند، وحشت کردند.^{۳۹} پس به زندان آمدند و با التمام گفتند: «لطفاً تشریف ببرید.» و با احترام ایشان را از زندان بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بیرون بروند.^{۴۰} پولس و سیلاس وقتی از زندان بیرون آمدند، به خانه لبیده بازگشتند تا با ایمانداران ملاقات کنند و یکبار دیگر ایشان را تشییع کنند. سپس آجرا را ترک کردند.

۱۷ ایشان از شهرهای آمفیولیس و آپولونیا گذشتند و به تسالوئیکی رسیدند. در آن شهر یهودیان کنیسه ای داشتند. ۲ پولس بر طبق عادت همیشگی خود وارد کنیسه شد و سه هفته بی درین روزهای شبات از کتب مقدس با حضار بحث می کرد،^۳ و توضیح می داد که لازم بود مسیح رنج برد و از مردگان برخیرد. او می گفت: «ای عیسی که خوش را به شما دادم، همان مسیح است.»^۴ عده ای از شنوندگان با شنوندگان سه شنبش شاهدی از زندان یونانی خدایپرست و بسیاری از زنان سرشناس شهر مقابله شده، ایمان آورند.^۵ اما سران یهود حسد بردند و گروهی از اراذل و اوباش را از کوچه و بازار جمع کردند و آشوب به راه انداختند. سپس، به خانه یاسون هجوم بردند تا پولس و سیلاس را بگیرند و برای مجازات به مقامات تحولی دهند.^۶ اما وقتی ایشان را در خانه یاسون پیدا نکردند، یاسون را با عده ای از ایمانداران دیگر کشان کشان نزد مقامات شهر برد، فریاد می زدند: «پولس و سیلاس دنیا را به هم ریخته اند و حالا به اینجا آمدند تا آرامش شهر ما را نیز بر هم

مطابق رسم بهودیان موى سر خود را تراشید، چرا که نذر کرده بود. **19** وقتی به پندر آفچس رسید، پریسکیلا و آکیلا را در کشتن گذاشت و برای گفتگو به کیسه پهود رفت. **20** بهودیان از او خواستند چند روز پیش ایشان بماند، ولی پولس قبول نکرد چون می خواست به موقع به اورشلیم برسد. **21** او گفت: «هر طور باشد، باید روز عید در اورشلیم باش». **22** ولی قول داد که اگر خدا بخواهد بعدها به افسس بازگردد، آنگاه دوباره سوار کشته شد و آنجا را ترک نمود. **23** در پندر قصیره از کشتن پیداء شد و به دیدن ایمانداران کلیساي اورشلیم رفت و بعد، از راه دریا راهی انطاکیه شد. **24** پس از مدتی از آنجا به غالاطه و فوجیه رفت و از مسیحیان دیدن کرد و ایشان را در ایمان به خداوند تقویت نمود. **25** در این هنگام، شخصی بهودی به نام آپلُس، از اهالی اسکندریه، به افسس رسید. او سخنوری ماهر بود و دانشی دقیق از کتب مقدس داشت. **26** وی در طریقت خداوند تعلیم یافته بود، و با شور و حرارت روح سخن می گفت و بدقت درباره عیسی تعلیم می داد، گرچه تهنا از تعیید یعنی آگاهی داشت و پس. **27** وقتی پریسکیلا و آکیلا موعظة دلیراه او را در کیسه شنیدند، او را نزد خود بردند و طریقت خدا را دقیقت رفت و تعیید دادند. **28** وقتی اپلس تصمیم گرفت به ایالت آخاهیه برود، ایمانداران او را تشوق کردند و نامه هایی برای مسیحیان آن منطقه نوشتمدند تا از او به گرمی استقبال کنند. وقتی به آنجا رسید، باعث کمک فراوان به آنانی شد که از طریق فیض، ایمان آورده بودند، **29** زیرا در حضور همه، تمام دلایل بهودیان را رد می کرد و از کتب مقدس دلایل قوی می آورد که عیسی در حقیقت همان مسیح است.

19 در همان زمان که اپلس در شهر قرنس بود، پولس نیز در مناطق داخلی سفر می کرد، تا اینکه به افسس رسید، و در آنجا با چند ایماندار ملاقات کرد. **2** پولس از ایشان پرسید: «آیا وقتی به عیسی مسیح ایمان آوردید، روح القدس را یافیید؟» جواب دادند: «نه، ما حتی نمی دانیم روح القدس چیست!» **3** پولس پرسید: «پس به چه ایمانی اعتراف کردید و تعیید گرفتید؟» جواب دادند: «به آنچه یعنی تعلیم داده است.» **4** پولس به ایشان گفت: «تعییدی که یعنی می داد برای این بود که مردم از گناه دست کشیده، به سوی خدا بازگردند و به عیسی ایمان بیاورند، یعنی به همان کسی که یعنی وعده ظهورش را می داد.» **5** وقتی این را شنیدند، به نام عیسای خداوند تعیید گرفتند. **6** سپس، هنگامی که پولس دست بر سر آنان گذاشت، روح القدس بر ایشان قرار گرفت و به زبانهای مختلف سخن گفتند و نبیت کردند. **7** این افراد حلدادر دوازده نفر بودند. **8** در ضمن، پولس برای مدت سه ماه، هر شبانی که کیسه می رفت و با شهامت سخن می گفت، و درباره ملکوت خدا مباحثه کرد و دلایل قانع کننده می آورد. **9** اما بعضی سرسرخت و لجوح شدند و از ایمان آوردن سر باز می زدند، و در ملاععம به «طریقت» بد می گفتند. پس پولس آنها را ترک گفت و ایمانداران را با خود برد. سپس هر روز در تالار سخنرانی تیارنوش جلسات بحث و گفتگو برگزار می کرد. **10** دو سال به این ترتیب گذشت تا اینکه تمام ساکنان ایالت آسیا پیغام خداوند را شنیدند، هم بهودیان و هم بیونانیان. **11** خداوند به پولس قادر داد تا معجزات شگفت آوری به انجام رساند، **12** به طوری که هرگاه دستعمال یا تکمای از لیاس او را روی اشخاص بیمار می گذاشتند، شفا می یافتند و ارواح پاید از وجودشان بیرون می رفتند. **13** یک بار گروهی از بهودیان دوره گرد که شهر به شهر می گشتد و

ساخته باشد. **30** در گذشته، خدا از نادانی پسر در این امور چشم پوشی می کرد، اما اکنون به همگان حکم می فرماید که توبه کنند و به سوی او بازگردند. **31** زیرا او روزی را معین فرموده است که در آن مردم این دنیا را بهوسیله شخص مورد نظر خود با عدل و انصاف داوری کنند. خدا با زنده کردن این شخص از مردگان، به همه نشان داد او چه کسی است.» **32** وقتی شنیدند که پولس درباره زنده شدن مرده سخن می گوید، به او خندیدند. اما بعضی نیز گفتند: «می خواهیم در این باره باز هم برای ما صحبت کنی.» **33** به این شکل، پولس از میان ایشان بیرون رفت. **34** با این حال، چند نفر او را پیروی کرده، ایمان آوردهند. ازینها دیونسیوس، عضو «آپیوگوس»، یعنی انجمن شهر بود، و نیز زنی به نام داماریس، و چند نفر دیگر.

18

پس از آن، پولس از آن به قُرْنُس رفت. **2** در آن شهر با مردی بهودی به نام آکیلا، متولد پونتوس، آشنا شد. او به اتفاق همسرش پریسکیلا به تازگی از ایطالیا به قرنس آمده بود، زیرا کلوپیوس قیصر همه بهودیان را از روم اخراج کرده بود. **3** پولس نزد آنان ماند و مشغول کار شد چون او نیز مانند ایشان خیمه دوز بود. **4** پولس هر شبّات به کنیسه می رفت و با بهودیان و بیونانیان مباحثه می کرد و می کوشید آنان را مقاعدگان کنند. **5** پس از آنکه سیلاس و تیموتاوس از مقدونیه رسیدند، پولس تمام وقت خود را صرف موعظه کرد و برای بهودیان دلیل می آورد که عیسی همان مسیح است. **6** اما وقتی بهودیان با او مخالفت کرده، ناسزا گفتند، پولس گرد و حاک آن شهر را از لیاس خود تکاند و گفت: «خوشنان به گردن خودتان! من از خون شما مُبرأ هستم. از این پس پیغام خدا را به غیربهودیان خواهم رساند.» **7** سپس پولس کنیسه را ترک گفت و به خانه یک غیربهودی خدا پرداشت به نام تیبوس یوستوس رفت، که خانه اش در جوار کنیسه بود. **8** کریپسوس، سرپرست کنیسه و همه خانواده اش به خداوند ایمان آوردهند. بسیاری دیگر در قُرْنُس که پیام پولس را شنیدند نیز ایمان آورده و تعیید گرفتند. **9** یک شب خداوند در رؤیا به پولس فرمود: «از ایمان آوردن و تعیید گرفتند. **10** هیچ کس نتوس! با دلیری موعظه کن و از این کار دست نکش! چون من با تو هستم و کسی نمی تواند به تو آسیبی برساند. بسیاری در این شهر به من تعلق دارند.» **11** پس پولس یک سال و نیم در آنجا ماند و کلام خدا را شیعیت عبادت کنند. **12** اما وقتی گالیون حاکم ایالت اخاهیه شد، بهودیان با هم بر ضد پولس برخاستند و او را برای محکمه به حضور حاکم بردند. **13** آنان پولس را متهمن ساخته، گفتند: «او مردم را و می دارد خدا را با روشاهای خلاف شریعت داد. **14** ولی درست در همان لحظه که پولس می خواست از خود دفاع کند، گالیون رو به مدعيان کرد و گفت: «ای بهودیان، گوش کنید! اگر جرم و جنایتی در کار بود، به سخنان شما گوش می دادم، **15** اما چون جنگ و جدال شما بر سر کلمات، اشخاص و قوانین مذهب خودتان است، خود شما آن را حل و فصل کنید. من نه به این چیزها علاقه دارم و نه در آنها دخالت می کنم.» **16** آنگاه ایشان را از دادگاه بیرون کرد. **17** پس ایشان رفته، بر سر سوتانیس که سرپرست جدید کنیسه بهودیان بود، ریختند و او را بیرون دادگاه کشک زندند. اما گالیو، حاکم آن ایالت، هیچ اعتنای نکرد. **18** پس از این واقعه پولس مدتی در آن شهر ماند و بعد با مسیحیان وداع نمود و همراه پریسکیلا و آکیلا از راه دریا به سوی سوریه حرکت کرد. در شهر گنخیزه

برای اخراج ارواح پلید ورد می‌خواندند، خواستند امتحان کنند که اگر اسم عیسی‌ای خداوند را بر زبان آورند، می‌توانند ارواح پلید را از وجود دیوانگان بیرون کنند یا نه. وردی هم که می‌خواندند این بود: «ای روح پلید، به همان عیسی که پولس درباره اش موعظه می‌کند، تو را قسم می‌دهیم که از وجود این دیوانه بیرون بیای!» **۱۴** این کار را هفت پرس «اسکوپیا» که یک کاهن یهودی بود، انجام می‌دادند. **۱۵** اما وقتی این را روی یک دیوانه امتحان کردند، روح پلید جواب داده، گفت: «من عیسی را می‌شناسم، پولس را هم می‌شناسم، ولی شما دیگر کیستید؟» **۱۶** پس، دیوانه به آنان حمله کرد و آنان را چنان زد که برهنه و خون‌آلوه از خانه فرار کردند! **۱۷** این خبر در سراسر افسوس پیچید و به گوش همه یهودیان و یونانی‌ها رسید، به طوری که همه ترسیدند و از آن پس به نام عیسی خداوند احترام می‌گذاشتند. **۱۸** بسیاری از کسانی که به مسیح ایمان آوردند، آمدند و در ملاع عام به اعمال گناه‌آلود خود اعتراف کردند. **۱۹** برخی نیز که قبلاً به سحر و جادو اشتغال داشتند، طومارها و طلسهای خود را آوردند و در مقابل همه سوزانندند. وقتی بهای آنها را تخمین زدند، بالغ بر پنجاه هزار سکه نقره شد. **۲۰** این پیش‌آمد تأثیر عمیق پیغام خدا را در آن نواحی نشان می‌داد. **۲۱** پس از تمام این وقایع، پولس از سوی روح خدا هدایت شد که پیش از مراجعت به اورشلیم، از مقدونیه و آخائیه عبور کند. او می‌گفت: «بعد از آن باید به روم نیز بروم!» **۲۲** پس همکاران خود، تیمتوانوس و ارسطوس را جلوتر به یونان فرستاد و خود کمی پیشتر در آسیا ماند. **۲۳** ولی تقریباً در همین هنگام، در افسس سورشی بر ضد مسیحیان بر پا شد. **۲۴** این شورش به تحریک شخصی به نام دیمیتیوس به نام دیمیتیوس به نام دیمیتیوس مجسمه‌های نقوای از آریمیس، یکی از الهه‌های یونانی‌ها، می‌ساخت و برابی صنعتگران شهر کسب و کاری فراوان ایجاد می‌کرد. **۲۵** روزی دیمیتیوس کارگران و همکاران خود را جمع کرد و به ایشان گفت: «آقایان، درآمد ما از پولس بسیاری را مقاعده ساخته است که این بپا خدا نیستند. به همین جهت بازار ما کسداد شده است! نه فقط ما در افسس ضرر می‌بینیم، بلکه همکاران ما در سرتاسر آسیا ورشکست می‌شوند. **۲۶** ولی به طوری که می‌داند و دیده و شنیده‌اید، این این کسب و کار است. **۲۷** نه فقط کسب و کار ما از رونق می‌افتد، بلکه حتی ممکن است این معبد الهه ما، آریمیس، از چشم و دل مردم یافتند و این خدای باشکوه فراموش شود، خدایی که نه فقط تمام مردم ایالت آسیا بلکه در سرتاسر دنیا مردم او را می‌پستند. **۲۸** وقتی حاضرین این را شنیدند، خشیگان شده، فریاد زدند: «بزرگ است آریمیس افسیسان!» **۲۹** کم کم مردم از گوش و کنار جمع شدند و طولی نکشید که غوغایی در شهر بر پا شد. همه به سوی تماشاخانه شهر هجوم بردند و گایوس و ایسترخوس را که از همسفراز پولس و اهل مکادونیه بودند گرفتند و کشان‌کشان برابی محکمه یافتند. **۳۰** پولس می‌خواست مداخله کند، اما مسیحیان مانع شدند. **۳۱** چند نفر از مقامات آن ایالت نیز که از دوستان پولس بودند، برای او پیغام فرستادند و خواهش کردند که پا به میدان مسابقات نگذارد. **۳۲** در میدان آشوبی به پا شد. مردم تا نفس داشتند فریاد می‌زدند و هر کس یک چیز می‌گفت. بیشترشان نیز نمی‌دانستند چرا به آنچا آمده‌اند. **۳۳** در این بین چند یهودی، اسکندر را یافته‌ند و او را جلو انداده، از او خواستند تا ماجرا را توضیح دهد. اسکندر با تکان دادن دست از مردم خواست که ساكت شوند و سعی کرد چیزی بگوید. **۳۴** اما وقتی فهمیدند یهودی است، بلندتر فریاد زدند:

گذاشتیم تا به حال، **۱۹** با کمال فروتنی و اشک و آه به خداوند خدمت کرده و همیشه با خطر مرگ روپر بوده‌ام، چون بیهودیان برای کشتن من توظیه می‌چیدند. **۲۰** با وجود این، هرگز تردیدی به خود راه نداده‌ام که هرآنچه را که برایتان سودمند بوده، موظعه کنم، بلکه حقیقت را به شما تعلیم داده‌ام، چه در میان مردم و چه در خانه‌ها. **۲۱** همچنین، چه به بیهودیان و چه به یونانیان اعلام کرده‌ام که باید از طریق توبه، به سوی خدا بازگردند، و به خداوندان، عیسی مسیح، ایمان داشته باشند. **۲۲** «اکنون به دستور روح خداوند می‌خواهم به اوشیلیم بروم و نمی‌دانم اینجا برایم چه پیش خواهد آمد، **۲۳** به‌جز اینکه روح القدس در هر شهر به من می‌گوید که زندان و زحمت در انتظام می‌باشد. **۲۴** اما جان من برایم ارزشی ندارد مگر اینکه آن را در راه خدمتی که عیسی خداوند به من سپرد است صرف کنم و آن را به کمال انجام دهم، یعنی پیغام خوش انجیل فیض خدا را به دیگران برسانم. **۲۵** «می‌دانم که بعد از این، هیچ‌کدام از شما که پیغام خدا را برایها به شما اعلام کرده‌ام، دیگر مرا نخواهید دید. **۲۶** بنابراین، امروز قاطعانه اعلان می‌کنم که چنانچه کسی از میان شما به راه هلاکت رفته، خون او به گردن من نیست. **۲۷** چون در حق کسی کوتاهی نکردم، بلکه پیغام خدا را به همه رساندم. **۲۸** «بس مراقب خود و قوم خدا باشید. گله خدا یعنی کلیسا را که با خون خود خربیده است خوارک دهید و شبانی کنید، کلیسای که روح القدس شما را بر آن ناظر قرار داده است. **۲۹** می‌دانم وقتی بروم معلمین دروغین مانند گرگان در زندان به جان شما خواهند افتاد و به گله رحم نخواهند کرد. **۳۰** بعضی از میان خود شما نیز حقیقت را وارونه جلوه خواهند داد تا مردم را به دنبال خود بکشند. **۳۱** پس، مواطین خود باشید! فراموش نکنید در این سه سالی که با شما بودم، پیوسته از شما مواطبت می‌کردم و شبانه روز در دعا برای شما اشک می‌ریختم. **۳۲** «و حال شما را به دست خدا و کلام فیض او می‌سپارم که قادر است ایمان شما را بنا کند و به اتفاق همه کسانی که تقدیس شده‌اند، به شما نیز میراث بخشد. **۳۳** «می‌بینید که من هرگز به پول و لیاس کسی چشم طمع نداشتم، **۳۴** بلکه با این دسته‌ها همیشه کار می‌کرم تا خرج خود و همراهانم را تأمین کنم. **۳۵** از لحظه کار سخت و کمک به فقرنا نیز پیوسته برای شما نمونه بودم، چون کلمات عیسی خداوند را به خاطر داشتم که فرموده: دادن بهتر از گرفتن است.» **۳۶** وقتی سخن پولس تمام شد، زانو زد و با ایشان دعا کرد. **۳۷** سپس، همه بسیار گریه کردند و پولس را در آغاز شکنیده، پویسیدند. **۳۸** آنچه که بیشتر از همه آنان را اندهوگین ساخت، این سخن پولس بود که گفته بود: «دیگر مرا نخواهید دید». آنگاه او را تا کشته بدرقه کردند.

21 وقتی از آنها جدا شدمیم، با کشتن مستقیم به جزیره کوس رفیم. روز بعد به رودس رسیدم و از آنچا به پاترا رفتیم. **2** در پاترا یک کشتن یاففیم که به فینیقیه می‌رفت. پس سوار آن شدمیم و حرکت کردیم. **3** جزیره قبرس را از دور تماشا کردیم و از جنوب آن گذشتیم و در بندر صور در سوریه پیاده شدیم تا کشتنی بارش را خالی کنیم. **4** در آنچا ایماندارانی یاففیم و هفت روز نزد ایشان ماندیم. ایشان به واسطه روح خدا، پولس را ترغیب می‌کردند که به آخر نزدیکی بود که چند نفر از بیهودیان از ایالت آسیا پولس را در معبد دیدند و مردم را بر ضد او شورانیدند. ایشان وی را گرفته، **۵** آخر هفته و وقتی به کشتنی بازگشتم، تمام ایمانداران با زنان و ارشلیم نزد. **۶** آخر هفته و وقتی به کشتنی بازگشتم، تمام ایمانداران با زنان و فرزندانشان ما را تا ساحل بدرقه کردند. در آنچا همه با هم دعا کردیم **۶** و بعد

موضعه می‌کند و به همه می‌گوید که احکام یهود را نیز پا بگذارند. حتی به معبد توهین می‌کند و غیریهودیان را نیز با خود آورده تا اینجا را نجس سازد!» 29 چون صحیح همان روز پولس را با یک غیریهودی به نام تروفیموس اهل افسس، در بازار دیده بودند و تصور کردند پولس او را به معبد آورد است. 30 تمام مردم شهر به هجان آمدند و آشوب بزرگی به راه افتاد. پولس را به زور از معبد بیرون کشیدند و فوری درها را پشت سر او بستند. 31 همین طور که او را به قصد گشتن می‌زدند، به فرمانده هنگ رومنی خیر رسید که در اوشیم غوغاست. 32 او نیز بی درنگ با سربازان و افسران خود به سوی جمعیت شتافت. چشم مردم که به سربازها افتاد، از زدن پولس دست کشیدند. 33 فرمانده هنگ، پولس را گرفت و دستور داد با او زنجیر او را بینند. سپس از مردم رسید: «این کیست و چه کرده است؟» 34 در جواب او هر کس یک چیز می‌گفت. وقتی در آن غوغای جنجال چیزی دستگیرش نشد، دستور داد پولس را به قلعه نظامی مجاور ببرند. 35 وقتی به پله‌های قلعه رسیدند، مردم جنان هجوم آوردن که سربازان مجبور شدند پای حفظ جان پولس او را روی شانه‌های خود ببرند. 36 جمعیت نیز به دنبال آنها فریاد می‌زدند: «اعدامش کنید! اعدامش کنید!» 37 وقتی وارد قلعه می‌شدند، پولس به فرمانده گفت: «اجازه می‌فرمایید با شما چند کلمه حرف بزنم؟» فرمانده با تعجب پرسید: «آیا تو زبان یوانی را می‌دانی؟ مگر تو همان مصری نیستی که چند سال پیش شورشی به پا کرد و با چهار هزار آدمکش به بیان گریخت؟» 39 پولس جواب داد: «نه، من یهودی هستم، اهل طرسوس قبیلیه، شهری که پراوازه است. خواهش می‌کنم اجازه بفرمایید با این مردم چند کلمه حرف بزنم.» 40 وقتی فرمانده اجازه داد، پولس بر روی پله‌ها ایستاد و با دست به مردم اشاره کرد.

وقتی همه ساکت شدند، او به زبان عبری به ایشان گفت:

22 «برادران عزیز و پدران من، اجازه دهید برای دفاع از خود چند کلمه سخن بگویم.» 2 وقتی شنیدند به زبان خودشان سخن می‌گوید، بیشتر ساکت شدند. 3 آنگاه پولس گفت: «من نیز مانند شما یهودی هستم و در شهر طرسوس قبیلیه به دنیا آمدام. ولی در همین اوشیم، در خدمت غمالاتیل تحصیل کردام. در مکتب او احکام و آداب و رسوم دین یهود را بهدت فراگرفتم، و بسیار غیرت داشتم که در هر کاری باعث تکریم خدا گردم، همان گونه که شما نیز امروز برای او غیرت دارید. 4 من پیروان طریقت عیسی را تا سرحد مرگ شکنجه و آزار می‌دادم؛ و مردان و زنان مسیحی را دستگیر و زندانی می‌کردم. 5 کاهن اعظم و اعضای شورای عالی یهود شاهد هستند که آنچه می‌گویند راست است، زیرا از آنان خطاب به سران یهود در دمشق نامه دریافت کردم تا اجازه دهنده مسیحیان را بیام و دست بسته به اوشیم یاورم تا مجازات شوند. 6 «وقتی در راه دمشق بودم، نزدیک ظهر ناگهان نور خیره کننده‌ای از آسمان گردگرد من تایید، 7 به طوری که بر زمین افتادم و صدای شنیدم که به من می‌گفت: «شانول! شانول! چرا به من جفا می‌کنی؟» 8 پرسیدم: «خداوند، تو کیستی؟» فرمود: «من عیسای ناصری هستم، همان که تو به او جفا می‌رسانی!» 9 «همراهان من نور را دیدند، اما گفته‌های کسی را که با من سخن می‌گفت، درک نکردند. 10 «گفت: «خداوند، حالا چه کنم؟» خداوند فرمود: «برخیز و به دمشق برو. در آنجا آنچه لازم است به تو گفته خواهد شد.» 11 «من از شدت آن نور نایبنا شدم. پس

پولس در حالی که به اعضای شورا خیره شده بود گفت: «ای برادران، من همیشه نزد خدا با وجودنای پاک زندگی کرده‌ام!» 2 بالاصله حنانیا، کاهن اعظم، به اشخاصی که نزدیک پولس بودند، دستور داد تا بر دهانش بزنند. 3 پولس به او گفت: «ای خوش‌اظاهر بدیاطن، خدا تو را خواهد زد! تو آنچا نشسته‌ای تا مرا طبق احکام شرع قضاؤت کنی، اما خودت شریعت را زیر پا می‌گذاری، چون دستور می‌دهی مرا به این شکل بزنند!» 4 کسانی که نزدیک پولس ایستاده بودند، به او گفتند: «به کاهن اعظم خدا اهانت

می کنی؟» **5** پولس جواب داد: «پرادران، نمی دانستم که او کاهن اعظم است، زیرا نوشته شده: به سران قوم خود بد مگو». **6** آنگاه پولس که بی بود گروهی از اعضای شورا صدوقی هستند و گروهی دیگر فریسی، با صدای بلند گفت: «ای پرادران، من فریسی هستم. تمام اجدادم نیز فریسی بوده‌اند! و امروز به این دلیل اینجا محکمه می شوم که به قیامت مردگان اعتقدارم!» **7** این سخن در میان اعضای شورا جدایی انداخت و فریسان به مخالفت با صدوقیان برخاستند. **8** زیرا صدوقان معتقد بودند که زندگی بعد از مرگ و فرشته روح وجود ندارد، در صورتی که فریسانها به تمام اینها اعتقاد داشتند. **9** به این طرق، جنجالی بریا شد. در این میان عده‌ای از علمای دین که فریسان بودند، پرخاستند و با اعتراض گفتند: «ما خطای در این شخص نمی‌باییم. شاید در راه دمشق روح یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد.» **10** جدال چنان بالا گرفت که فرمانده ترسید پولس را تکه‌تکه کنند، پس به سریازان دستور داد او از چنگ مردم بیرون آورده، به داخل قلعه بازگرداند. **11** آن شب خداوند در کنار پولس ایستاد و به او فرمود: «پولس، دل قوی دار! همان‌طور که اینجا با مردم درباره من سخن گفتی، در روم نیز سخن خواهی گفت.» **12** صبح روز بعد، گروهی از یهودیان جمع شدند و سوگند یاد کردند که تا پولس را نکشند، نه چیزی بخورند و نه چیزی بتوشنند! **13** شمار کسانی که در این توطئه دخیل بودند، بیش از چهل نفر بود. **14** آنها نزد کاهنان اعظم و مشایخ رفتند و تصمیم خود را بآنان در میان گذاشته، گفتند: «ما قسم خود را نکشیم لب به غذا نزین. **15** شما و اهل شورا می‌خواهید درباره او بیشتر تحقیق کنید. آنگاه ما در بین راه او را خواهیم کشت.» **16** ولی خواهزاده پولس به نقشه آنان بی برد و به قاعده آمد و پولس را از این امر آگاه ساخت. **17** پولس یکی از مأموران را صدا زد و گفت: «این جوان را نزد فرمانده ببر، چون می‌خواهد خبر مهیجی به او بدهد.» **18** مأمور او را پیش فرمانده برد و گفت: «پولس زندانی، مرا صدا زد و خواهش کرد این جوان را نزد شما بیاورم تا خبری به عرضتان برساند.» **19** فرمانده دست پسر را گرفت و به گوش‌های برد و از او پرسید: «چه می‌خواهی بگویی؟» **20** گفت: «همین فرد پا یهودیان می‌خواهد از شما خواهش کنند که پولس را به شورا ببرید، به بهانه اینکه می‌خواهند تحقیق بیشتری درباره او بکنند. **21** ولی خواهش می‌کنم شما این کار را نکنید! چون بیش از چهل نفرشان کمین کرده‌اند تا بر سر او بپریند و او را بکشند. قسم نیز خود را داشتند که تا او را نکشند، نه چیزی بخورند و نه چیزی بتوشنند. حالا همه حاضر و آماده‌اند، فقط منتظرند که شما با درخواستشان موافقت کنید.» **22** وقی آن جوان می‌رفت، فرمانده به او گفت: «به کسی نگو که این موضوع را به من گفته‌ام.» **23** سپس فرمانده دو نفر از افسران خود را احضار کرد و به ایشان دستور داده، گفت: «دویست سریاز پیاده، دویست نیزه‌دار و هفتاد سواره نظام آماده کنید تا امشب ساعت نه به قصیره بروند. **24** یک اسب هم برای پولس آماده کنید تا سوار شود، و او را صحیح و سالم نزد فلیکس فرماندار برسانید.» **25** این نامه را هم برای فرماندار نوشت: **26** «کلودیوس لیسیاس به جانب فلیکس، فرماندار گرامی سلام می‌رساند. **27** یهودیان این مرد را گرفته بودند و می‌خواستند او را بکشند. وقتی فهیمیدم رومی است، سریازانی فرستادم و نجاتش دادم. **28** سپس او را به شورای ایشان بردم تا معلوم شود چه کرده است. **29** متوجه شدم دعوا بر

24

پنج روز بعد، حنانیا کاهن اعظم با عده‌ای از مشایخ یهود و یک دیگر دعاوی به نام تیتویوس، به قصیره آمد تا شکایت خود را از پولس تقديم دادگاه کند. **2** وقی پولس را به داخل فرا خواندند، تیتویوس شکایت خود را به این شرح در پیشگاه فلیکس مطرح ساخت: «عالیجناب فرماندار، مدت زیادی است که ما یهودیان، در دوره حکومت شما از صلح و آرامش بهره‌مند بوده‌ایم، و در اثر دوران‌نگرانی شما، اصلاحاتی در این ملت پدید آمده است. **3** همان‌طور همه اینها، از شما بی‌اندازه سپاسگزارم. **4** برای اینکه سر شما را درد نیازم، اجازه می‌خواهم به طور خلاصه اتهامات این متهم را به عرض برسانم. **5** او شخصی فتنه‌انگیز است که دائم یهودیان را در سرتاسر جهان به شورش و یاغیگری بر ضد دولت روم تحیرک می‌کند؛ و سرdestه فرقه‌ای است به نام «ناصری‌ها». **6** ما زمانی او را گرفتیم که قصد داشت معبد را نجس سازد. می‌خواستیم او را مطابق شریعت خود محکمه کنیم، **7** ولی لیسیاس، فرمانده هنگ آمد و به زور او را از چنگ ما خارج ساخت، **8** و به مدعیان او دستور داد تا به حضور شما بیایند. خود شما می‌توانید از او بازجویی کنید تا به صحبت این اتهامات بی‌برید. **9** بقیه یهودیان نیز گفته‌های او را تأیید کردند. **10** سپس نوبت به پولس رسید. فرماندار به او اشاره کرد تا برخیزد و از خود دفاع کند. پولس گفت: «جناب فرماندار، می‌دانم که سالهای سال است که شما در مقام قضاوت، به مسائل یهود رسیدگی می‌کنید. این امر به من قوت قلب می‌دهد تا آزادانه از خود دفاع کنم. **11** شما خیلی سریع می‌توانید تحقیق کنید و بی بزید که من فقط دوازده روز پیش وارد اورشليم شدم تا در معبد عبادت کنم. **12** انگاه معلم خواهد شد که من هنگز نه در معبد آشوب به راه اندامختام و نه در کنیسه و نه در شهر، **13** و مطمئن هستم که ایشان نمی‌توانند اتهاماتی را که به من می‌زنند، ثابت کنند. **14** «ولی به پک مرد اعتراف می‌کنم. من به «طريقت»، همان راه نجات که به قول ایشان یک فرقه انحرافی است، ایمان دارم. من مانند اجدادم خدا را خدمت می‌کنم و به شریعت یهود و نوشته‌های پیامبران یهود ایمان دارم. **15** «من مانند خود این آقایان، ایمان دارم که هم برای نیکان و هم برای بدن راه نجات در پیش است. **16** به همین دلیل با تمام توانایی ام می‌کوشم در حضور خدا و انسان با وجودانی پاک زندگی کنم. **17** من پس از سالها دوری با مقداری هدایا برای کمک به قوم خود و انجام مراسم قربانی به اورشليم بازگشتم. **18** متمه کشیدگان من وقی مشغول انجام آیین تطهیر بودم، مرا در معبد دیدند. نه دار و دسته‌ای

خواهی رفت.» **13** چند روز بعد اگرپیاس پادشاه با همسر خود بربریکی برای خوشامد گویی به فستوس، به قیصریه آمد. **14** در آن چند روزی که آنجا بودند، فستوس موضوع پولس را پیش کشید و به پادشاه گفت: «یک زندانی داریم که فلیکس محاکمه او را به من واگذار کرد. **15** وقتی در اورشلیم بود مسانع کاهنان و مشایخ یهود نزد من ازو شکایت کردند و خواستند اعدامش کنم. **16** البته من فوری به ایشان گفتم که قانون روم کسی را بدون محاکمه محکوم نمی کند، بلکه اول به او فرصت داده می شود تا با شاکیان خود روپرورد و از خود دفاع کند. **17** وقتی شاکیان به آینجا آمدند، روز بعد دادگاه تشکیل دادم و دستور دادم پولس را بیاورند. **18** ولی تهمت هایی که به او زندن، آن نبود که من انتظار داشتم. **19** موضوع فقط مربوط به مذهب خودشان بود و یک نفر به نام عیسی که ایشان می گویند مرده است، اما پولس ادعای کند که او زنده است! **20** از آنجا که من در این گونه مسائل وارد نبودم، از او پرسیدم: آیا می خواهی به اورشلیم بروی و در آنجا محاکمه شوی؟ **21** ولی پولس به قصر متوجه شد! پس، او را به زندان فرستادم تا ترتیب رفتش را به حضور فیصر بدهم.» **22** اگرپیاس گفت: «خود من هم مایل هستم سختان این مرد را بشنوم.» فستوس جواب داد: «بسیار خوب، فدا او را به حضور شما خواهیم آورد.» **23** روز بعد، وقتی پادشاه و بربریکی باشکوه و جلال تمام همراه با امرای سپاه و مقامات بلند مرتبه شهر وارد تالار دادگاه شدند، فستوس دستور داد پولس را بیاورند. **24** آنگاه فستوس گفت: «ای اگرپیاس پادشاه و حضار خواستار مرگش می باشند. **25** ولی به نظر من کاری نکرده است که سزاوار برگ باشد. به هر حال، او برای تبرئه خود به قیصر متوجه شده است و من هم چراهای ندارم جزو اینکه او را به حضور قیصر بفرستم. **26** ولی نمی دانم برای قیصر چه بنویسم، چون واقعاً تقدیری ندارد. به همین جهت، او را به حضور شما آوردادم و مخصوصاً به حضور شما ای اگرپیاس پادشاه، تا از او بازچویی کنید و بعد بفرمایید چه بنویسم. **27** چون صحیح نیست یک زندانی را به حضور قیصر بفرستم ولی بنویسم جرم او چیست!»

26

اگرپیاس به پولس گفت: «اجازه داری در دفاع از خود سخن برگویی.» آنگاه پولس دست خود را دراز کرده، به دفاع از خود پرداخت و گفت: **2** «ای اگرپیاس پادشاه، برای من باعث افتخار است که بتوانم در حضور شما به اتهاماتی که از طرف یهودیان بر من وارد شده است جواب دهم و از خود دفاع کنم. **3** مخصوصاً که می دانم شما با قوانین و آداب و رسوم یهود آشنا هستید، پس تمنا دارم با شکیباتی به عرايضم توجه بفرمایید: **4** «همان طور که یهودیان می توانند، من از کودکی در دین یهود آموخت دقیقی دیدم، اول در شهر خود طرسوس و بعد در اورشلیم، و مطابق آن هم زندگی کرده ام. **5** اگر ایشان بخواهند، می توانند سخنانم را تصدق کنند که من همیشه یک فریضی خیلی جدی بوده و از قوانین و آداب و رسوم یهود اطاعت کرده ام. **6** ولی این همه تهمت که به من می زندد به این علت است که من در انتظار انجام آن وعدها می باشم که خدا به اجداد ما داده است. **7** تمام دوازده قبیله اسرائیل نیز شبانه روز تلاش می کنند تا به همین امیدی برسند که من دارم، همین امیدی که، ای پادشاه، یهودیان آن را در من محکوم می کنند. **8** چرا باید برای شما ای حاضرین باور نکردنی باشد که خدا می تواند مردگان

همراهم بود، و نه جار و جنجالی به راه انداخته بودم! **9** اما چند یهودی از ایالت آسیا در آنجا بودند، که ایشان نیز می باشند در اینجا حضور می یافتدند تا اگر شکایتی از من داشتند، مطرح می کردند. **10** حال، از این آقایانی که اینجا هستند پرسید که شوای ایشان، چه خططی در من دیده است؟ **11** بجز اینکه با صدای بلند در حضور ایشان گفتند: «به خاطر ایشان به قیامت مردگان است که امروز در پیشگاه شما محاکمه می شون!» **12** فلیکس که از «طریقت» به خوبی آگاهی داشت، محاکمه را به تعویق انداخت و گفت: «منیز برایش باشید تا لیسیان، فرمانده پادگان یاپید. آنگاه به شکایت شما رسیدگی خواهم کرد.» **13** سپس، دستور داد پولس را زندانی کنند ولی به افسر مستول سفارش کرد که با او خوش رفتار نمایند تا از هر جهت راحت باشد و بگذراند دوستاش به ملاقات او بیایند و احتیاجاتش را تأمین کنند. **14** چند روز بعد، فلیکس با همسر خود، دروسیلا که یهودی بود، آمد و پولس را احضار کرد. وقتی پولس درباره ایمان به عیسی مسیح سخن می گفت، هر دو با دقت گوش می دادند. **15** اما وقتی از عدالت و خوبی شنیداری و داوری آینده سخن به میان آورد، فلیکس وحشت کرد و به پولس گفت: «فعلاً پس است! هر وقت مناسب تشخصیص دادم، به دنبال خواهم فرستاد.» **16** در ضمن، فلیکس امید داشت پولس رشوهای به او بدهد تا آزادش کند؛ پس وقت و بی وقت به دنبال او می فرستاد و با او صحبت می کرد. **17** دو سال به این ترتیب گذاشت تا اینکه پُرکویس فستوس گانشین فلیکس شد. فلیکس هم چون می خواست یهودیان از او راضی باشند، پولس را همچنان در زندان نگاه داشت.

25

سه روز پس از اینکه فستوس وارد قیصریه شد و پست جدید خود را تحويل گرفت، از قیصریه به اورشلیم سفر کرد. **2** در آنجا سران کاهنان و مشایخ یهود نزد فستوس رفتند و اتهامات خود را علیه پولس عرضه داشتند، **3** و اصرار کردند که هر چه زودتر او را به اورشلیم بفرستند. نقشه آنان این بود که پولس را درین راه بکشند. **4** ولی فستوس جواب داد: «چون پولس در قیصریه است و خودم نیز بهزادی به آنجا باز می گردم، **5** پس عده ای از هیربانت شما می توانند همراه من بیایند تا او را محاکمه کنیم.» **6** فستوس نزدیک هشت تا ده روز در اورشلیم ماند و سپس به قیصریه بازگشت و روز بعد پولس را برای بازجویی احضار کرد. **7** وقتی پولس وارد دادگاه شد، یهودیان اورشلیم دور او را گرفتند و تهمت های زیادی بر او وارد آوردند که این بهت نتوانستند آنها را ثابت کنند. **8** پولس تمام اتهامات آنان را رد کرد و گفت: «من بی تقضیر. من نه مخالف شریعت یهود هستم، نه به معبد احترامی کرده ام، و نه علیه حکومت روم دست به اقدامی زده ام.» **9** فستوس که می خواست رضایت یهودیان را جلب کند، از پولس پرسید: «آیا می خواهی به اورشلیم بروی و آنجا در حضور من محاکمه شوی؟» **10** پولس جواب داد: «نه! این محکمه رسمی حکومت روم است، و در نتیجه باید درست در همینجا محاکمه شوی. شما خودتان خوب می دانید که من هیچ خططی نسبت به یهودیان مرتکب نشده ام. **11** اگر هم کاری کرده ام که سزاوار مرگ باشم، حاضر بمیرم! ولی اگر بی تقضیر، نه شما و نه هیچ کس دیگر حق ندارد مرا به دست اینها بسپارید تا کشته شوی. من درخواست می کنم خود قیصر به دادخواست من رسیدگی فرمایند.» **12** فستوس با مشاوران خود مشورت کرد و بعد جواب داد: «بسیار خوب! حالا که می خواهی قیصر به دادخواست تو رسیدگی کنند، به حضور او

سراج جام تربیتی دادند که ما را با کشته بی به ایتالیا بفرستند. پولس و

27

چند زندانی دیگر را به افسری به نام پولیوس که از افسران گارد امپراتوری بود، تحویل دادند. **۲** ما سوار کشته ای شدیم که از آرامیتوم آمده بود و قرار بود در چند پندر در ایالت آسیا لذگر بیندازد. پس سفر دریای خود را با آن آغاز کردیم. آریستارخون، از شهر تسالونیکی واقع در ایالت مقدونی نزد را در این سفر همراهی می کرد. **۳** روز بعد که در پندر صیدون لذگر انداختیم، پولیوس با پولس بسیار خوش فتاری کرد و اجازه داد که بدین دوستانش برو و تا موقع حرکت کشته میهمان آنان باشد. **۴** از آنجا راه دریا را در پیش گرفتیم ولی پاد مخالف چنان شدید بود که کشته از مسیر خارج شد. پس مجبور شدیم از شمال قبرس که باد پناه بود حرکت کنیم. **۵** از آههای ایالات قبیلیه و پمغله که گذشتیم، در میرا پیاده شدیم که در ایالت لیکیه واقع است. **۶** در آنجا افسر ما یک کشته مصری بیدا کرد که از اسکدریه می آمد و عازم ایتالیا بود. پس ما را سوار آن کرد. **۷** پس از چند روز که دریا مسلط بود، بالاخره به پندر قبیلوس نزدیک شدیم. ولی کولاک به قدری شدید بود که مجبور شدیم مسیر خود را تغییر دهیم و به طرف جزیره کرتی پرویم. از پندر سلمونی گذشتیم **۸** و با حسمت بسیار آهسته آهسته در چجهت مخالف باد به طرف ساحل جنوبی پیش رفیم تا به پندر زیبا رسیدیم که نزدیک شهر لسایه بود. **۹** ما وقت زیادی را به هدر دادیم، و دیگر سفر دریایی خطروناک شده بود، زیرا روز کفاره گذشته بود. پولس این موضوع را به مسئولان کشته تذکر داد و گفت: **۱۰** «ای مردان، به عقیده من، سفرمان فاجعه بار خواهد بود و صدمه بسیاری به کشته و بار آن وارد خواهد شد، حتی به جان نمیز.» **۱۱** ولی افسری که مسئول زندانیان بود به تاخدا و صاحب کشته پیشتر گوش می داد تا به پولس. **۱۲** و چون پندر زیبا پناهگاه خوبی نیز و نیش زستان را در آنجا گذراند، اکثر کارکنان کشته مصلحت دانستند که به فینیکس بروند تا زستان را در آنجا به سر برند. فینیکس از پندر خوب کرتی بود و هم رو به شمال غربی و هم رو به جنوب غربی داشت. **۱۳** در همان وقت از جنوب، باد ملایم و وزید و گمان کردند برای سفر روز خوبی است. پس، لذگر کشته را کشیدند و در طول ساحل حرکت کردیم. **۱۴** اما طولی نکشید که ناگهان هوا تغییر کرد. باد شدیدی معروف به باد شمال شرقی، از جانب جزیره به سوی ما وزید گرفت. **۱۵** توفان کشته را به طرف دریا راند. آنها اول سعی کردند کشته را به ساحل برسانند ولی موفق نشدند. بنا تا اینجا کشته را به حال خود رها کردند تا بینندن چه پیش می آید. باد تند هم آن را به جلو می راند. **۱۶** بالاخره کشته را به جنوب جزیره کوچکی رساندیم به نام کلودا، و در آنجا با همار رحمت قایق نجات را که در عقب کشته بود، روی کشته آوردند. **۱۷** سپس کشته را با طناب محکم بستند تا بدن آن پیشتر دوام بیاورد. از ترس اینکه میادا کشته در شیزار ساحل آفریقا گیر کند، بادپنهای آن را پایین کشیدند و گذاشتند تا باد تند آن را به پیش براند. **۱۸** روز بعد که دریا توافقی تر بود، بار کشته را به دریا ریختند. **۱۹** فرادای آن روز هم لازم یدکی کشته و هر چه را که به دستشان رسید، به دریا ریختند. **۲۰** روزها یکی پس از دیگری سپری می شد، بدلون این که رنگ آتفتاب با ستارگان را بیینم. باد همچنان با شدت می خوشید و دمی فو نمی نشست. همه امیدشان را از دست داده بودند. **۲۱** برای مدت زیادی هیچ کس لب به غذا نزدیک بود، تا اینکه پولس

را آزاد کند؟ **۹** «من هم زمانی معتقد بودم که باید پیروان عیسای ناصری را آزاد داد. **۱۰** از این جهت، به دستور سران کاهنیان، مسیحیان زیادی را در اورشلیم زندانی کردم. وقتی به مرگ محکوم می شدند، من نیز به ضد ایشان رأی موافق می دادم. **۱۱** در همه کبیسه ها را برها مسیحیان را با زجر و شکنجه و ادار می کردم به مسیح کفر بگویند. شدت مخالفت من به قدری زیاد بود که حتی تا شهرهای دور دست نیز آنان را تعقیب می کردم. **۱۲** «یک روز، در یکی از چنین مأموریت هایی، به سوی دمشق می رفتم و اختیارات تام و دستورهای کاهنیان اعظم را نیز در دست داشتم. **۱۳** درین راه نزدیک ظهر، ای پادشاه، از آسمان نور خبره کننده ای گردآگرد من و همراهانم تایید، نوری که از خورشید نیز درخشانتر بود. **۱۴** وقتی همه ما بر زمین افتادیم، صدای شیوه ای از زبان عربی به من می گفت: «شانو! شانو! چرا به من حفا می کنی؟ لگد زدن به سکها برایت دشوار است.» **۱۵** «پرسیدم: «خداؤندا تو کیستی؟» «خداؤنده فرمود: «من عیسی هستم، همان که تو به او حفا می رسانی. **۱۶** حال، برخیز! چون به تو ظاهر شدهام تا تو را انتخاب کنم که خدمتگار و شاهد من باش. تو باید واقعه امروز و اموری را که در آینده به تو نشان خواهم داد، به مردم اعلام کنی. **۱۷** و من از تو در پایر قوم خود و قومهای بیگانه حمایت خواهم کرد. بله، می خواهم تو را نزد غیریهودیان بفرستم، **۱۸** تا چشمانتشار را باز کنی، تا از گاه دست کشیده، و از ظلمت شیطان بیرون آیند، و در نور خدا زندگی کنند. و من گناهان ایشان را خواهم بخشد و آنان را به خاطر ایمانی که به من دارند، در برکات مقدسین سهیم خواهم ساخت.» **۱۹** «بابایین، ای اگرپاس پادشاه، من از آن رؤایی آسمانی سریچی نکردم. **۲۰** پس نخست به یهودیان در دمشق، اورشلیم و سرتاسر یهودیه و بعد به غیریهودیان اعلام کردم که توبه نموده، به سوی خدا بازگشت کنند و با اعمال خود نشان دهند که واعظ توبه کردند. **۲۱** به خاطر همین موضوع، یهودیان در معبد مرداستگیر کردند و کوشیدند مردا پکشند. **۲۲** اما به یاری خدا و تحت حمایت او، تا امروز زنده مانده اند تا این حقایق را برای همه، چه کوچک و چه بزرگ، بیان کنم. پیغم من همان است که انبیای یهود و موسی به مردم تعلیم می دادند، **۲۳** که مسیح می باشند درد و رنج بکشد و اولین کسی باشد که پس از مرگ زنده شود تا به این وسیله، به زندگی یهود و غیریهود روشانی بخشد. **۲۴** ناگهان فستوس فریاد زد: «پولس تو دیوانه‌ای! مطالعه بسیار مغز تو را خراب کرده است!» **۲۵** اما پولس جواب داد: «عالیجناب فستوس، من دیوانه نیستم. آنچه می گویم عین حقیقت است. **۲۶** خود پادشاه نیز این امور را می داند. من بسیار روش و واضح سخن می گویم، چون خاطر جمع هستم که پادشاه با تمام این رویدادها آشنایی دارند، زیرا هیچ یک از آنها در خفا اتفاق نیافتد است. **۲۷** ای اگرپاس پادشاه، آیا به انبیای یهود ایمان دارید؟ می دانم که دارید...» **۲۸** اگرپاس سخن او را قطع کرد و گفت: «ایا تصور می کنی چنین زود می توانی مرا مقاعده کنی که مسیحی شوم؟» **۲۹** پولس در پاسخ گفت: «جه زود یا چه دیر، از خدا می خواهم که نه فقط شما، بلکه تمام کسانی که امروز سخن مرا می شنوند، مانند من مسیحی شوند، البته نه یک مسیحی در زنجیر!» **۳۰** آنگاه پادشاه، فرماندار، برنگی و سایرین برخاستند و از تالار دادگاه بیرون رفتند. **۳۱** هنگامی که در این مورد با یکدیگر مذاکره نمودند، به توقف رسیده، گفتند: «این مرد کاری نکرده است که سزاوار مرگ یا حبس باشد.» **۳۲** اگرپاس به فستوس گفت: «اگر از قیصر دادخواهی نکرده بود، می شد او را آزاد کرد.»

کارکنان کشته را دور خود جمع کرد و گفت: «آقایان، اگر از همان اول به من گوش می‌دادید و از بذر زیبا جدا نمی‌شدید، این همه ضرر و زیان نمی‌دیدید! **22** ولی حالا غصه تخریبید؛ حتی اگر کشته غرق شود، به جان هیچ‌کی از ما ضرر نخواهد رسید. **23** چون دیشب فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمتش می‌کنم، در کنار استاد **24** و گفت: «پولس، نرس چون تو حتماً به حضور قیصر خواهی رسید! علاوه بر این، خدا به درخواست تو، زندگی تمام همسفرت را نجات خواهد داد.» **25** پس دل و جرأت داشته باشید! من به خدا ایمان دارم، هر چه خدای فرموده است، همان خواهد شد! **26** ولی این را نیز بدانید که در یک جزیره، کشته‌ما از هم متلاشی خواهد شد. **27** پس از چهارده روز تفاف، در یک نیمه شب هولناک، در حالی که در دریای آدریاتیک دستخوش موجه‌ای کوچک دریا بودیم، دریابردان احساس کردند که به خشکی نزدیک شده‌ایم. **28** عمق آب را که اندازه گرفتند، معلوم شد چهل متر است. کمی بعد باز اندازه گرفتند و معلوم شد فقط سی متر است. **29** با این حساب ترسیدند کشته به تنخه سنگهای ساحل بخورد، بنابراین از پشت کشته چهار لنگر به دریا انداختند و دعا می‌کردند هر چه زدتر روز شود. **30** چند نفر از ملاحان می‌خواهند لکه‌های جلوی کشته را رها کنند و بگویند. پس به این بهانه که می‌خواهند لکه‌های جلوی کشته را به آب بیندازند، قایق نجات را به آب انداختند. **31** اما پولس به سربازان و افسر فرمانده آنان گفت: «اگر ملاحان در کشته نمانند، همه شما از بین خواهید رفت.» **32** پس سربازان طنابهای قایق نجات را بینند و آن را در دریا رها کردند تا کسی فرار نکند. **33** وقتی هوا روشن شد، پولس به همه التماس کرد که چیزی بخوردند و گفت: «دو هفته است که شما لب به غذا نزده‌اید. **34** خواهش می‌کنم برای سلامتی خودتان چیزی بخوردید. چون موبی از سر شما کم خواهد شد!» **35** آنگاه نانی برداشت، در مقابل همه از خدا تشکر کرد و تکه‌ای از آن را خورد. **36** ناگهان همه احساس کردند که حالشان بهتر شده و مشغول خوردن شدند. **37** در کشته جماعت دویست و هفتاد و شش نفر بودیم. **38** کارکنان کشته‌پس از صرف غذاء، تمام گدمی را که در کشته بود، به دریا ریختند و کشته سبکتر شد. **39** وقتی روز شد، نتوانستند بدانند آنچه کجاست. ولی خلیجی دیدند با ساحلی شنی. نمی‌دانستند آیا می‌توانند از میان تنخه سنگها کشته را به ساحل برسانند یا نه. **40** بالاخره تصمیم گرفتند امتحان کنند. پس لنگرهای را بینند و در دریا رها کردند. سکان کشته را شل کردند، بادبانهای جلو را بالا کشیدند و یکراست به طرف ساحل پیش رفتند. **41** اما کشته به سدی از شن و گل در زیر آب بخورد و به گل نشست. دماغه کشته در شن فرو رفت و قسمت عقب آن در اثر امواج شدید متلاشی شد. **42** سربازان به افسر فرمانده خود توصیه کردند که اجازه دهد زندانیان را بکشند، مبادا کسی شناکان را به ساحل بررسد و فرار کند! **43** اما پولیوس موافقت نکرد چون می‌خواست پولس را نجات دهد. سپس به تمام کسانی که می‌توانستند شنا کنند دستور داد به داخل آب بینند و خود را به خشکی برسانند، **44** و بقیه سعی کنند روی تنخه‌پاره‌ها و قطعات کشته به دنبال آنان بروند. به این ترتیب همگی به سلامت به ساحل رسیدند!

28 وقتی سالم به ساحل رسیدیم، فهمیدیم در جزیره مالت هستیم. مردم آن جزیره با ما بسیار خوش‌رفتاری کردند و چون باران می‌آمد و سرد بود آتشی

«روح‌النُّدُس چه خوب به اشیای نبی فرموده است: **26** «نَزَدَ أَيْنَ قَوْمٌ بِرُوْ
وَبَكْوْ؛ وَقَتْيَ آنچه را که می‌گویند، بشنوید، چیزی نخواهد فهمید. وقتی
آنچه را که انجام می‌دهم، ببینید، آن را درک نخواهید کرد. **27** زیرا دل این
مردمان سخت شده، و گوشهاشان قادر به شنیدن نیست، و چشمان خود را
بسته‌اند، به گونه‌ای که چشمانشان نمی‌توانند ببینند، و گوشهاشان قادر به
شنیدن نیستند، و دلشان نمی‌تواند درک کند، و نمی‌توانند نزد من بازگردند تا
شفایشان بخشم.» **28** «پس می‌خواهم بدانید که نجات خدا نزد غیریهودیان
فرستاده شده، و ایشان گوش فرا خواهند داد.» **29** پس از آنکه این را گفت،
یهودیان از آنجا رفتند، در حالی که سخت با یکدیگر جزو و بحث می‌کردند.
30 پس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و تمام کسانی را که
به دیدن او می‌آمدند، با روی خوش می‌پذیرفت **31** و با شهامت دریاره ملکوت
خدا و عیسی مسیح خداوند با ایشان سخن می‌گفت، بدون آنکه کسی مانع
او شود.

آفریده، دیده است و با دیدن آنها می‌تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او که نادیدانی هستند بی‌پردازد. پس وقتی در روز داوری در حضور خدا می‌ایستد، برای بی‌اعماني خود هیچ عنصر و بهانه‌ای ندارد.

(aīdios g126) 21 بله، درست است که مردم این حقایق را می‌دانند، اما هیچگاه حاضر نیستند به آن اعتراف کنند و خدا را پرسن্টند و سپس گویند. در عوض دریاره وجود خدا و اراده او، عقاید احتمانهای ایداع می‌کنند. به همین علت ذهن نادانشان، تاریک و معقوش شده است. 22 خود را دانا و خردمند می‌پنداشتند، اما همگی، نادان و بی خرد شدند. 23 به جای اینکه خدای بزرگ و ابدی را پرسن্টند، بتهایی از چوب و سنگ به شکل انسان فانی، پنده‌گان، چاربایان و خزندگان ساختند و آنها را پرسن্টندند. 24 بنابراین، خدا نیز ایشان را به حال خود رها کرده تا هر چه می‌خواهند بکنند و در آتش شهوات گناه‌آور خود بسوزند و با بدنهای خود مرتكب گناهان شرم‌آور شوند. 25 ایشان حقایق الهی را با دروغ معاوضه کردن و بدین سان، مخلوقات را به جای خدا پرسش کردن خدایی که شایسته ستایش ابدی است! آمن! (aiōn g165) 26 به همین دلیل، خدا آنها را در شهوات شرم‌آور رها ساخت. حتی زنانشان نیز روابط جنسی غیرطبیعی را جایگزین روابط طبیعی ساختند. 27 به همین شکل، مردان نیز روابط طبیعی با زنها را رها کردند، و در آتش شهوت نسبت به یکدیگر سوختند. مردان با مردان مرتكب اعمال شرم‌آور شدند، و در وجود خود، به سرای اعمال خود رسیدند. 28 پس همان طور که ایشان برای شناخت خدا ارزش قائل نیستند، خدا نیز ایشان را به حال خود رها کرده است تا هر آنچه به ذهن ناپاکشان خطرور می‌کند، به عمل آورند. 29 زندگی آنان پر است از هر نوع شرارت و بدی، طمع و نفرت و حسدات، قتل و جدال، دروغ و کیفیه و سخن‌چیزی. 30 غیبت از زبانشان دور نمی‌شود. ایشان دشمنان خدا هستند. مغورو و گستاخ و خودستایند. همیشه به دنبال راههای تازه می‌گردند تا بیشتر گاه ورزند و مطبع والدین خود نیستند. 31 بی احساسند و بدقول و بی عاطفه و بی رحم. 32 با اینکه می‌دانند خدا برای چنین اعمالی، مجازات مرگ تعیین کرده است، نه فقط خودشان مرتكب آنها می‌شوند، بلکه دیگران را نیز به انجام این کارها تشویق می‌کنند!

2 شاید کسی پیش خود فکر کند این مردم چقدر پست هستند که دست به چنین کارهای می‌زنند. هرگاه کسی بگوید که این اشخاص بدکار باید مجازات شوند، در حقیقت خودش را محکوم می‌کند، چون او نیز همان گناهان را مرتكب می‌شود. 2 اما می‌دانیم که خدا عادل است و داری او بر کسانی که این گونه اعمال را انجام می‌دهند، بر حق است. 3 ای آدمی، آیا تصور می‌کنی که خدا دیگران را برای چنین گناهانی مجازات خواهد کرد، اما از گناهان تو چشید پوشی خواهد نمود؟ 4 اگر خدا تا به حال نسبت به تو صبر و تحمل نشان داده است، آیا این برای تو مهم نیست؟ آیا متوجه نیستی که مهربانی خدا برای این بوده که تو نوبه کنی؟ 5 اگر دل خودت را سخت کنی و نوبه نکنی برای خود مجازات و حشمتناکی فراهم می‌آوری، زیرا بعزم روی خشم و غضب خود را از آسمان بر تمام خدانشناصی‌ها و شرارت‌های اشخاصی آشکار می‌سازد که با شرارت‌های خود، حقیقت را سکوی می‌کنند. 19 برای آنان حقیقت وجود خدا کاملاً روشن است، زیرا خدا ایشان را این حقیقت آگاه ساخته است. 20 انسان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا

این نامه از طرف پولس، غلام عیسی مسیح است که توسط خدا به رسالت برگزیده شده تا مؤذه انجیل او را به همگان برساند. 2 همان انجلی که خدا و عده‌اش را از زمانهای دور توسط انبیای خود در کتب مقدس داده بود.

3 این انجلی درباره ام است، که بد لحظ زندگی مزمی اش، از نسل داود پادشاه بود؛ 4 اما بد لحظ قابوسیت الهی اش، با زنده شدنش پس از مرگ، ثابت کرد که پسر نیرومند خداست، یعنی خداوند ما، عیسی مسیح.

5 به واصله مسیح فیض و رسالت یافته‌ایم تا به همه اقوام غیریوهود اعلام کنیم که او چه لطف عظیمی به ایشان نموده است، تا ایشان نیز به او ایمان آورند، از او اطاعت کنند و نام او را جلال دهند 6 و این شامل شما نیز می‌شود که فراخوانده شده‌اید تا از آن عیسی مسیح باشید.

7 این نامه را به همه کسانی که در روم محبوب خدا هستند و فراخوانده شده‌اند تا قوم مقدس او باشند، می‌نویسم. از پدرمان خدا و خداوندان عیسی مسیح، طالب فیض و آرامش برای شما

هستم. 8 پیش از هر چیز، باید پگویم که خبر ایمانتان به تمام دنیا رسیده است. از این رو، برای این خبر و برای وجود هر یک از شما، خدا را به‌وسیله عیسی مسیح شکر می‌کنم. 9 خدا شاهد است که من پیوسته برای شما دعا می‌کنم، و روز و شب احتیاجاتان را به حضور او می‌برم، به حضور خدایی که با تمام توانم او را خدمت می‌کنم و مؤذه انجیل او را که درباره پرسش عیسی مسیح است، به دیگران اعلام می‌نمایم. 10 دعای دیگم این است که اگر

خدابخواهد، پس از این همه انتظار، سعادت دیدار شما نصیب شود. 11 زیرا بسیار مشتاق دیداران هستم تا بوانم شما را از بركات خدا برخوردار سازم، و باعث تقویت ایمانتان شم. 12 از این گذشته، من خود نیز نیاز به کمک شما

دارم تا به‌وسیله ایمانتان تقویت شوم. به این ترتیب، هر یک از ما باعث تقویت ایمان یکدیگر می‌شویم. 13 اما برادران عزیز، مایل بدانید که برآها خواسته‌ام نزد شما بیایم، اما هر بار مانع پیش آمدی است. قصد من از آدمی، این بود که خدمتی در میان شما انجام دهم و عده‌ای را به سوی مسیح هدایت کنم، همان‌طور که در جاهای دیگر نیز کرده‌ام. 14 زیرا من خود را مدیون می‌دانم

که این خبر خوش را به همه برسانم، چه به اشخاص متمدن و چه به اشخاص بی‌تمدن، چه به پاسوادان و چه به بی‌سوادان. 15 پس تا آنجا که در توان دارم، خواهم کوشید که به روم، نزد شما بیایم و مؤذه انجیل را در میان شما اعلام نمایم. 16 زیرا من از انجیل مسیح شرم ندارم چون قدرت خداست برای نجات تمام کسانی که ایمان بیاورند. پیغام انجیل در ابتدا فقط به یهودیان اعلام می‌شد، اما اکنون همه می‌توانند با ایمان آوردن به آن، به حضور خدا راه یابند.

17 پیغام این است که خدا فقط در یک صورت از سر تقصیرات ما می‌گذرد و به ما شایستگی آن را می‌دهد که به حضور او برویم؛ و آن وقتی است که به عیسی مسیح ایمان آوریم. بله، فقط ایمان لازم است.

همان‌طور که نوشته شده: «عادل به ایمان خواهد زیست.» 18 اما خدا خشم و غضب خود را از آسمان بر تمام خدانشناصی‌ها و شرارت‌های اشخاصی آشکار می‌سازد که با شرارت‌های خود، حقیقت را سکوی می‌کنند. 19 برای آنان حقیقت وجود خدا کاملاً روشن است، زیرا خدا ایشان را این حقیقت آگاه ساخته است.

20 انسان از ابتدا، آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا

هستند که خدا عطا می‌کند. (aiōnios g166) 8 اما بر خودخواهان و آنانی

نوشته شده. تحسین چنین شخصی از جانب دیگران نیست، بلکه از جانب خداست.

پس یهودی بودن چه امتیازی دارد؟ آیا در رسم ختنه ارزشی نهفته است؟

2 بهله، از هر چهت امتیازات بسیاری در اینها نهفته است! تخصت اینکه احکام خدا به یهودیان به امانت سپرده شده است. 3 اما اگر برخی از ایشان امین نبودند، چه باید گفت؟ آیا امین بودن ایشان سبب می‌شود امین بودن خدا باطل گردد؟ 4 البته که نه! حتی اگر همه دروغگو باشند، خدا راستگو است. همان‌گونه که در کتب مقدس نوشته شده: «ثابت می‌کنی که در آنچه می‌گویی، راستگو هستی، و در محکمه، پیروز می‌شوی». 5 اما ممکن است

برخی بگویند که گناهکار بودن ما نتیجه خوبی دارد، زیرا کمک می‌کند تا انسان بینند که خدا تا چه حد عادل است. پس آیا دور از انصاف نیست که ما را مجازات کنند؟ (البته چنین استدلالی کاملاً انسانی است). 6 البته که دور از انصاف نیست! در غیر این صورت، خدا با چه صلاحیتی می‌توانست دنیا را داوری کند؟ 7 اما باز کسی ممکن است بگوید: «اگر نادرستی من سبب می‌شود راستی خدا نمایان‌تر گردد و جلالش بیشتر دیده شود، چگونه می‌تواند مرا همچون یک گناهکار محکوم سازد؟» 8 بعضی نیز به ما تهمت می‌زنند و ادعای می‌کنند که ما می‌گوییم: «هر چقدر بیشتر گناه کنیم، نفع بیشتری حاصل می‌شود!» آنانی که چنین سخنانی می‌گویند، سزاوارند که محکوم گردند. 9 پس چه نتیجه‌ای باشد گرفت؟ آیا ما یهودیان بهتر از دیگرانم؟ نه، به هیچ وجه! زیرا قبلًا نشان دادیم که همگان، چه یهودی و چه غیریهودی، تحت سلطه گاه قرار دارند. 10 همان طور که در کتب مقدس نوشته شده: «کسی عادل نیست، حتی یک نفر. 11 هچ کس براستی دانا نیست؛ هیچ کس در جستجوی خدا نیست. 12 همه گمراه شده‌اند؛ همه عاطل و باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، حتی یک نفر.» 13 «گلویشان گوری است گشاده، زبانشان پر است از دروغ. زهر مار از لبانشان می‌چکد. 14 «دهانشان آکنده از نفرين و تلخی است.» 15 پایه‌ایشان برای ریختن خون می‌شتابند. 16 هرجا می‌روند ویرانی و فلاکت بر جای می‌گذارند. 17 آنها عاری از صلح و آرامش‌اند. 18 «آنها هیچ ترسی از خدا ندارند.» 19 حال، می‌دانیم هر آنچه شریعت می‌گوید، به آنانی می‌گوید که خود را متعهد ساخته‌اند مطابق با آن عمل کنند، زیرا هدف شریعت این است که فرست هر بهانه‌ای را از انسان‌ها بگیرد، و نشان دهد که تمام دنیا در حضور خدا تقصیرکارند. 20

زیرا هیچ کس نمی‌تواند با انجام احکام شریعت، در نظر خدا عادل شمرده شود. شریعت فقط نشان می‌دهد که تا چه حد گناهکاریم. 21 اما اکنون خدا راهی پیش پای ما قرار داده تا بدون انجام مطالبات شریعت، بتوانیم عادل شمرده شویم، راهی که در نوشته‌های موسی و انبیای یهود، وعده آن داده شده است. 22 ما با ایمان آوردن به عیسی مسیح، عادل شمرده می‌شویم. این در مورد هر کس که ایمان بیاورد، صدق می‌کند. هیچ فرقی هم نمی‌کند که یهودی باشد یا غیریهودی، 23 زیرا همه گناه کرده‌اند و از معیارهای پرجلال خدا کوتاه می‌آیند. 24 با این حال، خدا با آن فیض خود که سزاوارش نیستیم، به رایگان اعلان می‌کند که عادل شمرده می‌شویم. او این کار را بمواسطه عیسی مسیح انجام داد، آن هنگام که بهای آزادی ما را از مکافات گناهمنان پرداخت کرد. 25 زیرا خدا عیسی را همچون قربانی کفاره‌کننده گناه عرضه داشت. و حال،

که با حقیقت وجود خدا ضدیت می‌کنند و به راههای گناه‌آلود خود می‌روند، خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت. 9 رجع و عذاب گریانگیر همه کسانی خواهد گردید که گناه می‌وزند، از یهودی گرفته تا غیریهودی. 10 اما

جلال و سریانی و آرامش الهی نصیب همه آنانی خواهد شد که از خدا اطاعت می‌کنند، چه یهودی و چه غیریهودی، 11 زیرا خدا تعییض قائل نمی‌شود. 12 هر کس که گناه کند، هلاک خواهد شد، حتی کسانی که شریعت نوشته شده خدا را نداشته باشند. و کسانی هم که شریعت خدا را دارند، اگر گناه کنند، خدا بنا بر موازین شرعاً نوشته آنها را داوری خواهد کرد.

13 زیرا با شنیدن احکام شریعت نیست که کسی مقبول خدا می‌گردد بلکه با به عمل آوردن آن، 14 حتی غیریهودیان که شریعت نوشته شده خدا را ندازند، وقتی طبیعتاً از احکام خدا اطاعت می‌کنند نشان می‌دهند که از آنها آگاهند.

15 معلوم است که شریعت خدا بر دلشناس نوشته شده است، زیرا وجود و افکارشان یا آنان را متهم می‌کند یا تأییدشان می‌نماید. 16 و این است پیامی که من اعلام می‌کنم: روزی خواهد آمد که خدا توسط عیسی مسیح، افکار و انگیزه‌های مخفی همه را داوری خواهد کرد. 17 و اما شما یهودیان، تصویر می‌کنید که چون خدا شریعت و احکام خود را به شما عطا کرده است، بنابراین از شما خشنود است، و می‌بایلد به اینکه برگزیدگان خدا هستید. 18

شما اراده و خواست خدا را می‌دانید و خوب را از بد تشخصیص دیده، چون احکام او را از کودکی آموخته‌اید، 19 شما بقین کامل دارید که راه خدا را به خوبی می‌شناسید؛ به همین جهت خود را راهنمای نایبناشان می‌دانید، و خویشتن را چراگاهی می‌پندارید که راه خدا را به آنانی که در تاریکی گمراه شده‌اند، نشان می‌دهند. 20 شما گمان می‌کنید که راهنمای مردم نادان هستید و می‌توانید امور الهی را حتی به کودکان نیز بیاموزید، زیرا تصویر می‌کنید احکام خدا را که پر از معرفت و راستی است، می‌دانید. 21 حال، شما که دیگران را تعلم می‌دهید، چرا خودتان نمی‌آموزید؟ به دیگران می‌گویند که درزدی نکنید؛ آیا خودتان درزدی نمی‌کنید؟ 22 می‌گویند که زنا کردن گناه است؛ آیا خودتان زنا نمی‌کنید؟ می‌گویند که نیاید بتپرستی کرد؛ آیا خودتان از اشیائی که از معابد درزدیده شده‌اند، استفاده نمی‌کنید؟ 23 شما به دانستن احکام خدا فخر می‌فروشید، اما با زیر پا نهادن آنها، به خدا توهین می‌کنید.

24 پس جای تعجب نیست که در کتب مقدس نوشته شده: «به سب شما، دیگران را کفر می‌گویند!» 25 سنت ختنه یهودی در صورتی ازش دارد که از دستورهای خدا اطاعت کنید. در غیر این صورت، هیچ بهتر از قومهای غیریهود نیستید. 26 زیرا اگر غیریهودیان احکام خدا را اطاعت کنند، آیا خدا تمام امتیازات و افتخاراتی را که قصد داشت به شما یهودیان بدهد، به ایشان نخواهد داد؟ پیغای خواهد داد. 27 در این صورت وضع غیریهودیان ختنه نشده که احکام خدا را اطاعت می‌کنند، در پیشگاه خدا از وضع شما یهودیان خیلی بهتر خواهد بود، زیرا شما با وجود اینکه ختنه شده‌اید و صاحب کتب مقدس هستید، باز احکام خدا را اطاعت نمی‌کنید. 28 فراموش نکنید که هر

که پدر و مادرش یهودی باشند و خود نیز ختنه شده باشد، یهودی نیست. 29 بلکه یهودی واقعی کسی است که در باطن خود یهودی باشد؛ و ختنه نیز ختنه دل است، که به دست روح خدا انجام می‌شود، نه از طریق مقرراتی

ایمان وقتی ایمان می‌آورد که عیسیٰ زندگی خود را قربانی کرد و خونش را ریخت، در حضور خدا عادل شمرده می‌شود. این فرقیانی نشان دهنده عدل و انصاف خدا است، زیرا او با صبر و بردباری تمام، از مجازات آنانی که در گذشته‌ها گناه می‌کردند، خودداری می‌کرده است. **۲۶** به این دلیل که به آینده می‌نگریست و لطفی را که قصد داشت در زمان حاضر عملی سازد، شامل حال ایشان می‌فرمود. او با این عمل، عدالت خود را ثابت کرد، و اکنون آنانی را که به عیسیٰ ایمان می‌آورند، عادل به شمار می‌آورد. **۲۷** پس آیا می‌توانیم افتخار کنیم به اینکه کاری انجام داده‌ایم تا در پیشگاه خدا پذیرفته شویم؟ نه، زیرا تبرئهٔ ما بر اساس اطاعت از شریعت نیست، بلکه بر اساس ایمان است. **۲۸** بنابراین، ما بواسطه ایمان عادل شمرده شده‌ایم، نه بواسطه اطاعت از شریعت. **۲۹** وانگی، آیا خدا فقط خدای یهودیان است؟ مگر خدای غیریهودیان هم نیست؟ البته که هست. **۳۰** تنها یک خدا هست، و مردمان را تنها بهواسطه ایمان عادل می‌سازد، خواه یهودی باشند و خواه غیریهودی. **۳۱** حال، اگر بر ایمان تأکید می‌گذاریم، آیا منظور این است که می‌توانیم شریعت را به دست فراموشی بسپاریم؟ مسلماً نه! در واقع، فقط زمانی می‌توانیم شریعت را براستی به جا می‌آوریم که ایمان داشته باشیم.

۴

پس در این صورت درباره آنچه ابراهیم یافت چه بگوییم، او که به لحاظ بشری، جدّ ما یهودیان بود؟ **۲** اگر اعمال نیک او سبب شد مقبول خدا واقع شود، می‌توانست افتخار کند. اما راه و روش خدا این نبود. **۳** بیبنیم در کتب مقدس چه گفته شده: «ابراهیم به خدا ایمان آورد، و این برای او عدالت شمرده شد». **۴** وقتی شخص کاری انجام می‌دهد، دستمزدش دیگر هدیه به شمار نمی‌آید، بلکه چیزی است که به خاطر کارش به دست آورده است. **۵** اما به کسی که کاری انجام نمی‌دهد، بلکه به خدایی توکل می‌کند که خدانشناسان را عادل می‌شمارد و نجات می‌بخشد، ایمانش به حساب عدالت او گذاشته می‌شود. **۶** داود در بیان همین حقیقت، شادی یک شخص گناهکار را توصیف می‌کند که بدون آنکه لایق باشد، خدا او را «بی‌گناه» اعلام می‌دارد: **۷** «خوش با حال کسی که گناهش آمرزیده شد، و خطایش پوشانیده گزید. **۸** خوش با حال کسی که خداوند او را مجرم نمی‌شandasد!» **۹** حال ممکن است این سوال مطرح شود که این سعادت نصیب چه کسانی می‌گردد؟ آیا فقط نصیب اشخاصی می‌شود که ضمن ایمان به عیسیٰ مسیح، مطابق شریعت ختنه نیز می‌شوند؟ یا نصیب آنانی هم می‌شود که بدون ختنه، فقط به عیسیٰ مسیح ایمان دارند؟ در مورد ابراهیم چطور بود؟ دیدیم که ایمان ابراهیم برای او عدالت شمرده شد. **۱۰** اما این امر چگونه اتفاق افکار؟ آیا بعد از ختنه بود که او عادل به شمار آمد، یا پیش از آنکه ختنه شود؟ روشن است که پیش از رسم ختنه بود. **۱۱** در واقع او زمانی ختنه شد که مدت‌ها از ایمان آوردن او به خدا و دریافت وعده برکت الهی می‌گذشت. مراسم ختنه، نشانه و علامتی بود از همین واقعیت. در نتیجه ابراهیم از لحاظ روحانی، پدر کسانی است که بدون ختنه شدن به خدا ایمان می‌آورند تا ایشان نیز عادل شمرده شوند. **۱۲** در ضمن، ابراهیم از لحاظ روحانی پدر کسانی است که ختنه شده‌اند، اما با توجه به زندگی ابراهیم، پی برداند که نجات و لطف خدا، از راه ایمان به دست می‌آید، نه در اثر مراسم ختنه. زیرا ابراهیم تنها از راه ایمان توانست رضایت خدا را حاصل کند، پیش از آنکه ختنه شود. **۱۳** خدا به

۵ پس چون از راه ایمان در نظر خدا عادل محسوب شده‌ایم، به واسطه عیسیٰ مسیح از رابطه مسالمت‌آمیزی با خدا بهره‌مند هستیم. **۲** به سبب همین ایمان است که او ما را در جایگاه عالی و ممتازی قرار داده که سزاوارش نبودیم، جایگاهی که اکنون نیز در آن قرار داریم. ما با اطمینان و شادی فروان، منتظریم تا در جلال خدا سهیم شویم. **۳** اما نه تنها از این بابت شادیم، بلکه وقتی با مشکلات زندگی و سختیهای روزگار نیز روپر می‌شویم، باز خوشحال هستیم زیرا می‌دانیم این سختیها به خیر و صلاح ما هستند چون به ما می‌آورند که صیر و تحمل داشته باشیم. **۴** صیر و تحمل نیز باعث رشد و استحکام شخصیت ما می‌شود و ما را باری می‌کند تا ایمانمان به خدا روپرورز قویتر گردد. چنین ایمانی سرانجام امید ما را نیز نیرومند و پایدار می‌سازد. **۵** و

آن حکومت می‌کند، و ما را وارد رابطه‌ای درست با خدا می‌سازد، که منتهی به حیات جاویدان در خداوند ما عیسی مسیح می‌شود. (aiōnios g166)

6 خوب، اکنون چه باید کرد؟ آیا باید به زندگی گذشته و گناه‌آلود خود ادامه دهیم تا خدا نیز فضی و لطف پیشتری به ما نشان دهد؟ ۲ مسلماً نه! ما نسبت به گناه مرده‌ایم، چگونه می‌توانیم باز به زندگی گناه‌آلود سابق خود ادامه دهیم؟ ۳ یا آیا از پرده‌ای که وقتی در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در قدرت پرجلال خود، مسیح را به زندگی بازگرداند، ما نیز در آن زندگی تازه و عالی شریک شدیم. ۵ پناهیم، ما با مسیح بکی شدیم. به عمارت دیگر، هنگامی که مسیح بر روی صلیب مرد، در واقع ما نیز با او مردیم؛ و اکنون که او پس از مرگ زنده شده است، ما نیز در زندگی تازه او شریک هستیم و مانند او پس از مرگ زنده خواهیم شد. ۶ آن نقص پیشین ما با مسیح بر روی صلیب میخکوب شد تا دیگر گناه قدرتی بر ما نداشته باشد. ما دیگر اسیر گناه نیستیم. ۷ زیرا وقتی نسبت به گناه می‌میریم، از کشش و قدرت آن آزاد می‌شویم. ۸ و آن‌جا که با مسیح مرده‌ایم، می‌دانیم که با او زندگی نیز خواهیم کرد. ۹ مسیح پس از مرگ زنده شد و دیگر هرگز نخواهد مرد و مرگ بر او سلطنت ندارد. ۱۰ مسیح مرد تا قدرت گناه را در هم بکوید و اکنون تا ابد زنده است تا با خدا رابطه ابدی داشته باشد. ۱۱ به همین ترتیب، شما هم طبیعت کهنه و گناهکار خود را برای گناه مرده بدانید، اما بوسیله عیسی مسیح خود را برای خدا زنده تصور کنید. ۱۲ پناهیم، دیگر اجازه ندهید که گناه بر این بدن فانی شما حکمرانی کند، تا می‌داند از هوسهای شیرینه آن اطاعت کنید. ۱۳ اجازه ندهید تا هدفهای نیکویی او را تحقیق بخشید. ۱۴ پس گناه دست خداوند باشید تا دهدوها نیکویی را درست نمی‌آید، بلکه برای گناه کردن، بلکه خود را کاملاً به خدا بسپارید و سراسر وجود خود را به او تقدیم کنید؛ زیرا شما از مرگ به زندگی بازگشته‌اید و باید وسیله‌ای مفید در درست خداوند باشید تا هدفهای شریعت و احکام خدا به درست نمی‌آید، بلکه خدا آن را تجatts ما از راه ارجای شریعت و احکام خدا به درست نمی‌آید، بلکه خدا آن را به خاطر فضی و لطف خود به ما عطا می‌کند، آیا این بدان معناست که می‌توانیم باز هم گناه کنیم؟ هرگز! ۱۶ مگر نمی‌دانید که اگر اختیار زندگی خود را به درست کسی بسپارید و مطیع او باشید، شما بزرد او خواهید بود، و او ارباب شما؟ شما می‌توانید گناه و مرگ را به عنوان ارباب خود انتخاب کنید که منجر به مرگ می‌شود، و یا اطاعت از خدا را انتخاب کنید که منجر به زندگی جاودی می‌گردد. ۱۷ اما خدا را شکر که اگرچه در گذشته اسیر و بزرده گناه بودید، اما اکنون با تمام وجود مطیع تعلیمی شده‌اید که ما به شما پرده همه نوع گناه بودید، اکنون نیز به خدمت آن اموری کمر بیندید که راست و مقدس هستند. ۲۰ در آن روزها که بزرده گناه بودید، در قید و بند نیکی و راستی نبودید. ۲۱ اما فایدهٔ چنین زندگی چه بود؟ خودتان اکنون از آن کارها

این امید ما را مایوس نمی‌کند، زیرا او روح القدس را به ما بخشیده تا دلهای ما را از محیطش لبریز سازد. ۶ پس ملاحظه می‌کنید که در آن هنگام که ما عاجز و درمانده بودیم، درست در زمان مناسب، مسیح آمد و جان خود را در راه ما، گناهکاران، فدا کرد! ۷ حتی اگر ما انسانهای خوب و پرهیزگار می‌بودیم، کمتر کسی ممکن بود حاضر شود جانش را در راه ما فدا کند، هر چند ممکن است کسی پیدا شود که بخواهد در راه یک انسان خوب و نجیب جانش را فدا کند. ۸ اما بینند خدا چقدر ما را دوست داشت که با وجود اینکه گناهکار بودیم، مسیح را فرسناد تا در راه ما فدا شود. ۹ اگر آن زمان که گناهکار بودیم، مسیح با ریختن خون خود این فداکاری را در حق ما کرد، حالا که خدا ما را بی گناه به حساب آورد، چه کارهای بزرگی برای ما انجام خواهد داد و ما را از خشم و غضب آینده خدا رهای خواهد بخشید. ۱۰ هنگامی که دشمنان خدا بودیم، او بوسیله مرگ پرسش ما را با خود آشتباد؛ پس اکنون که دوستان خدا شدایم بوسیله حیات پرسش نجات خواهیم یافت. ۱۱ حال، چقدر از رابطه عالی و جدیدی که با خدا درازم، شادیم! اینها همه از برکت وجود خداوند ما عیسی مسیح است که در راه گناهکاران، گناه وارد دنیا شد. گناه آدم مرگ را به همراه آورد، و بدین سان مرگ گریانگیر همگان گردید، چرا که همه گناه کردند. ۱۳ بله، حتی پیش از آنکه شریعت عطا شود، انسان گناه می‌کرد، اما گناه به حساب نمی‌آمد، زیرا هنوز شریعت و حکمی نبود که زیر یا گذاشته شود. ۱۴ با وجود این، مردمان از روزگار آدم تا زمان موسی نیز همگی مردند، حتی آنان که مانند آدم، از حکم مشخصی نافرمانی نکرده بودند. اما آدم نماد یا نماینده مسیح بود، همان مسیح که قرار بود بیاید. ۱۵ اما میان گناه آدم و هدیه فیض آمیز خدا فرق بزرگی هست! زیرا گناهی که فقط یک انسان انجام داد، یعنی آدم، مرگ را برای بسیاری به همراه آورد. اما چقدر عظیمتر است فیض شگفت‌انگیز خدا و هدیه او که همانا بخشایش است، که از طریق یک انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، شامل عادل شمرده شدن و تبرئه ما از گناه، گرچه همگی مرتكب گناهان بسیار شده‌ایم. ۱۷ زیرا گناه یک انسان، یعنی آدم، سبب شد مرگ بر بسیار فرمزاوی کند. اما چقدر عظیمتر است فیض شگفت‌انگیز خدا و هدیه او، یعنی عادل شمردگی، زیرا همه آنانی که این فیض و هدیه را دریافت می‌کنند، در پیروزی بر گناه و بر مرگ خواهند زیست، که این از طریق آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح فراهم شده است. ۱۸ بله، گناه آدم برای همه محاکومیت به همراه آورد، اما عمل شایسته و عادلانه مسیح رابطه درست با خدا و نیز حیات را به ارمغان می‌آورد. ۱۹ زیرا همان طور که نافرمانی یک انسان، یعنی آدم، باعث شد بسیاری گناهکار شوند، اطاعت یک انسان دیگر، یعنی مسیح نیز سبب خواهد گردید که خدا بسیاری را عادل به شمار آورد. ۲۰ پس شریعت موسی عطا شد تا همه بتوانند بینند که تا چه حد گناهکاران. اما هر چقدر انسان‌ها بیشتر مرتكب گناه شدند، فیض حریت انجیز خدا نیز افزون تر گردید. ۲۱ به این طریق، همان طور که گناه بر مردمان فرمزاوی می‌کرد و ایشان را به سوی مرگ سوق می‌داد، اکنون نیز فیض شگفت‌انگیز خدا به جای

انجام دهم نمی توانم، بلکه کاری را انجام می دهم که از آن متنفرم! ۱۶ من به خوبی می دانم که آنچه می کنم، اشتباه است و وجودن ناراحت من نیز نشان می دهد که خوب بودن شریعت را تصدیق می کنم. ۱۷ اما کاری از دستم برآمده آید، زیرا کنده این کارها من نیستم. این گناه درون من است که مرا وادر می آید، زیرا هر که گناه کند، تنها دستمزدی که خواهد یافت، پاداش او از خدا مرگ است؛ اما هر که به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورد، پاداش او از خدا زندگی جاوید است. ۱۸

7 ای برادران و خواهان عزیز، شما که از اصول شریعت آگاهی دارید، مگر نمی دانید که این اصول تا زمانی بر شخص حاکمیت دارد که وی زنده باشد. ۲ به عنوان مثال، مطابق شریعت، زنی که ازدواج کرده، تا زمانی که شوهرش زنده است، به او مقید و معهد است، اما اگر شوهرش فوت کند، از آن شریعتی که او را به آن مرد معهد و مقید می سازد، آزاد می شود. ۳ به این طریق، تا زمانی که شوهرش هنوز زنده است، اگر با مردی دیگر رابطه جنسی برقرار سازد، زناکار خوانده می شود. اما اگر شوهرش فوت کند، از آن حکم شرعی آزاد می شود، و چنانچه با مرد دیگری ازدواج کند، زناکار نخواهد بود. ۴ برادران و خواهان من، شما نیز به واسطه پیکر مسیح، نسبت به شریعت مُردید، تا بتوانید متعلق به شخص دیگری شوید، به او که از مرد گان برخیزاینده شد. در نتیجه آن، می توانیم برای خدا ثمر نیکو بیاوریم. ۵ هنگامی که هنوز طبیعت کهنه می باشد و جوگمان مسلط بود، امیال گناه‌آسود که شریعت در ما بر می انگیخت، در درون ما عمل می کردن، و به این ترتیب، برای مرگ ثمر می آورید. ۶ اما اگون از شریعت آزاد شده‌ایم، زیرا نسبت به آن مردم و دیگر در اسارت قدرت آن قرار نداریم. اگون می توانیم خدا را خدمت کنیم، نه از طرق روش قدیمی، یعنی اطاعت از مقرراتی نوشته شده، بلکه از طریق راه و روش زنده روح خدا. ۷ پس آیا منظور این است که شریعت گناه‌آسود است؟ مسلماً نه! در واقع، این شریعت بود که گناه مرا به من نشان می داد. برای مثال، اگر شریعت نگفته بود «طمع نُرُز»، من هرگز بی نمی بردم که طمع ورزیدن گناه است. ۸ اما گناه از فرضی که احکام شریعت فراهم می آورد، استفاده می کرد تا هر نوع طمع را در من برانگیزد! اگر شریعتی نبود، گناه از چنین قدرتی برخوردار نمی شد. ۹ زمانی من بدون آگاهی از شریعت زنده کی می کردم. اما وقتی از این احکام آگاهی یافتم، متوجه شدم که آنها را زیر پا گذاشتیم، و به همین علت گناهکار و محکوم به مرگ هستم. ۱۰ همان احکام نیکو که انتظار می رفت راه زندگی را به من نشان دهنده، سبب محکومیت و مرگ من شدند. ۱۱ گناه مرا فربیض داد و با استفاده از احکام پاک الهی، مرا محکوم به مرگ کرد. ۱۲ اما با وجود این مسائل، هیچ شکی نیست که شریعت، به خودی خود کاملاً خوب و مقدس و منصفانه است.

8 ای برایان، برای کسانی که به مسیح عیسی تعلق دارند، هیچ محکومیتی نیست. ۲ و چون شما به مسیح عیسی تعلق دارید، قدرت حیات بخش روح القدس شما را از سلطه گناه و مرگ آزاد کرده است. ۳ شریعت موسی به سبب ناتوانی طبیعت گناه‌آسود ما، قادر نبود ما را نجات بخشد. به همین دلیل، خدا کاری را انجام داد که شریعت قادر به انجامش نبود. او پسر خود را در بدنش بثبیه به بدنش که ما گناهکاران داریم، فرستاد. و در آن بدنش، پایان سلطه گناه بر ما را اعلام داشت، از این طریق که پسر خود را به عنوان قربانی ای برای کسانی ما فرستاد. ۴ پس حال، قادریم احکام و دستورهای خدا را اطاعت کنیم، زیرا ما دیگر از طبیعت گناه‌آسود خود پیروی نمی کنیم بلکه از روح خدا. ۵ آنانی که اسیر طبیعت گناه‌آسود خود هستند، به چیزی جز امور گناه‌آسود نمی توانند، اما آنانی که تابع روح خدا هستند، به اموری فکر می کنند که روح القدس را خشنود می سازند. ۶ اگر اجازه دهیم طبیعت گناه‌آسودمان بر فکر و ذهن ما مسلط باشد، نتیجه‌ای جز مرگ حاصل نمی گردد. اما چنانچه اجازه دهیم روح القدس بر افکارمان مسلط باشد، نتیجه‌اش حیات و آرامش خواهد بود. ۷ طرفکر و ذهنی که تحت سلطه طبیعت گناه‌آسود ما قرار دارد، با خدا دشمنی دارد، و مطیع شریعت خدا نیست، و نمی تواند هم باشد. ۸ از این رو، کسانی که هنوز اسیر طبیعت کهنه گناه‌آسودان هستند، نمی توانند خدا را خشنود سازند. ۹ البته شما زیر حاکمیت طبیعت گناه‌آسودان نیستید، بلکه زیر حاکمیت روح القدس هستید، اگر روح خدا در وجود شما ساکن باشد. به این داشته باشید که اگر روح مسیح در وجود کسی ساکن نباشد، او اصلاً مسیحی نیست. ۱۰ اما اگر مسیح در وجود شما باشد، هرچند بدنش به سبب گناه مرده است، اما روح خدا به این دلیل که عادل شمرده شده‌اید، به شما حیات می بخشد. ۱۱ و اگر روح خدایی که عیسی مسیح را پس از مرگ زنده کرد، در وجود شما باشد، همان خدا بدنهاه فانی شما را نیز پس از

مرگ به وسیله همین روح که در وجود شماست، زنده خواهد کرد. ۱۲ پس، ای برادران عزیز، شما دیگر به هیچ وجه مجبور نیستید از امیال طبیعت گناه‌آلود سابق خود پیروی کنید، ۱۳ زیرا در این صورت گمراه و هلاک خواهید شد. اما اگر با قدرت روح خدا، این طبیعت کهنه را با اعمال ناپاکش نابوایند، زنده خواهید ماند. ۱۴ زیرا تمام کسانی که از روح خدا پیروی می‌کنند، فرزندان خدا هستند. ۱۵ پس همچون بردۀ‌ها، رفقاران آمیخته با ترس و لرز نباشد، بلکه مانند فرزندان خدا رفتار نمایم، فرزندانی که به عضویت خانواده خدا پذیرفته شده‌اند و خدا را پدر خود می‌خوانند. ۱۶ زیرا روح خدا در عمق وجود ما، به ما می‌گوید که ما فرزندان خدا هستیم. ۱۷ و اگر فرزندان خدا هستیم، اورثان او نیز خواهیم بود. به عبارت دیگر، خدا تمام آن جلال و شکوهی را که به پسر خود عیسی مسیح خواهد داد، به ما نیز عطا خواهد فرمود. اما اگر می‌خواهیم در آینده در جلال او شریک شویم، باید اکنون در دردها و زنجهای او نیز شریک گریم. ۱۸ با وجود این، سخت‌بهایی که در زمان حاضر متتحمل می‌شویم، در مقابل جلال و شکوهی که در آینده خدا نصیمان خواهد ساخت، هیچ است. ۱۹ تمام آفرینش نیز بی‌صبرانه منتظر آن روزی است که فرزندان خدا ظاهر شوند. ۲۰ زیرا آفرینش تسليم و تابع بطال شد، نه به انتخاب خودش، بلکه در اثر اراده او که آن را تسليم کرد، به این امید ۲۱ که خود آفرینش نیز از اسارت و بندگی تباہی رهایی باید و به آزادی و جلال فرزندان خدا وارد گردد. ۲۲ چون می‌دانیم که کل آفرینش، تا همین الان از دردی همچون درد زایمان، ناله می‌کند. ۲۳ حتی ایمانداران، با اینکه روح خدا را به عنوان نوبی از شکوه و جلال آینده در خود داریم، با آه و ناله در انتظاریم تا از درد و رنج آزاد شویم. بهله، ما نیز با اشتیاق بسیار، منتظر روزی هستیم که خدا امیازات کامل ما را به عنوان فرزندانش، به ما عطا کند. یکی از این امیازات، طبق وعده او، بدن تازه‌ای است که نه دچار بیماری می‌شود و نه مرگ بر آن قدرت دارد. ۲۴ ما با این امید، نجات یافته‌ایم؛ و امید یعنی انتظار دریافت چیزی که هنوز نداریم؛ زیرا اگر کسی چیزی را در اختیار داشته باشد، نیازی نیست که به امید آن باشد. ۲۵ پس وقتی برای چیزی که هنوز نداده، به خدا امیدواریم، باید با صبر و حوصله منتظر آن بمانیم. ۲۶ به همین شکل، روح خدا ما را در ناتوانی مان باری می‌داند. برای مثال، ما نمی‌دانیم خدا می‌خواهد برای چه چیزی دعا کنیم. اما روح القدس با ناله‌هایی که با کلمات قابل بیان نیست، برای ما دعا می‌کند. ۲۷ و خدا که از دل ما باخبر است، می‌داند که روح القدس چه می‌گوید، زیرا آنچه که او به جای دعا می‌کند، طبق خواست خداست. ۲۸ و ما می‌دانیم که خدا بر چیز را برای خیریت کسانی که او را دوست دارند و فرا خوانده شده‌اند تا خواست او را انجام دهد، به کار می‌پردازیم. ۲۹ زیرا خدا کسانی را که از پیش شناخت، از پیش نیز برگزید تا به شکل پسر او درآیند، تا مسیح فرزند ارشد از میان برادران بسیار باشد. ۳۰ پس هنگامی که ما را برگزید، ما را به نزد خود فرا خواند؛ و چون به حضور او آمدیم، ما را «بی‌گناه» به حساب آورد و عده داد که ما را در شکوه و جلال خود شریک سازد! ۳۱ پس در مقابل تمام این چیزهای عالی، چه بگوییم؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ ۳۲ در جایی که خدا حتی پسر خود را از دینه نکرد بلکه او را فرستاد تا در راه همه ما قربانی شود، آیا همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ۳۳ چه کسی بر آنان که خدا برگزیده، انتقام وارد خواهد ساخت؟ این خداست که عادل

۹ مسیح را شاهد می‌گیریم که حقیقت کامل را بیان می‌کنم. وجود این به واسطه روح القدس نیز این را تأیید می‌کند. ۲ در دل خود دردی جانکاه و آندوهی بی‌پایان دارم. ۳ زیرا آزو می‌کردم که خودم لعنت شوم و از مسیح محروم گردم به خاطر قوم، برای آنان که از نژاد من هستند، ۴ یعنی قوم اسرائیل. ایشان برگزیده شدند تا فرزندخواندگان خدا گردند. خدا جلال خود را بر ایشان آشکار ساخت، و عهدهایی با آنان بست و شریعت خود را به ایشان بدیعت سپرید. او انتخار پرسش خود و امکان دریافت وعده‌های عالی خود را به عنوان نوبی از شکوه و جلال آینده در خود داریم، با آه و ناله بر همه چیز حاکم است، از لحاظ طبیعت بشري خود، مانند شما یهودی بود. خدا را تا ابد سپاس باد! (aiōn) ۶ پس آیا خدا در انجام وعده‌های

خرد به یهودیان کوتاهی کرده است؟ هرگز! زیرا این وعده‌ها به کسانی داده نشده که فقط از پدر و مادر یهودی متولد می‌شوند، بلکه به آنانی داده شده که براستی یهودی‌اند. ۷ کافی نیست که شخص از نسل ابراهیم باشد؛ همه آنانی که از نسل ابراهیم هستند، فرزندان حقیقی او نیستند. بلکه نوشته شده است: «توسط اصحاب ایشان است که تو صاحب نسلی می‌شوی که وعده‌ها را به تو داده‌ام». ۸ این نشان می‌دهد که تمام فرزندان ابراهیم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فقط انانی فرزند خدا هستند که به آن وعده نجات که به ابراهیم داد، ایمان بیاورند. ۹ زیرا خدا به ابراهیم فرموده بود: «سال دیگر، در همین وقت خواهیم آمد و سارا پسری خواهد داشت». ۱۰ این پسر جد ما اصحاب بود که با ریکا ازدواج کرد. سپس ریکا دوقلو آبستن شد. ۱۱ اما پیش از آنکه کودکان به دنیا بیایند، و عملی خوب یا بد انجام دهند، ریکا از خدا پیامی دریافت کرد. (این پیام نشان می‌دهد که خدا مردم را طبق خواست خودش برمی‌گزیند؛ ۱۲ او آنها را فراموشاند، اما نه به خاطر کارهای خوب یا بدشان. خدا به ریکا فرمود: «پسر برگزین پسر کوچکتر را خدمت خواهد کرد». ۱۳ در کتب مقدس در این باره این گونه آمده است: «یعقوب را دوست داشتم، اما عیسو را رد کردم». ۱۴ پس چه بگوییم؟ آیا خدا از روی این انصافی عمل می‌کرد؟ هرگز! ۱۵ او یکباره به موسی فرمود: «بر هر کس که بخواهم رحم می‌کنم و بر هر کس که بخواهم شفقت می‌کنم». ۱۶ بنابراین، برکات خدا به خواهش یا کوشش مردم به آنان عطا نمی‌شود، بلکه به کسانی عطا می‌شود که خدای رحیم انتخاب کرده باشد. ۱۷ زیرا کتب مقدس

به فرعون می‌گوید: «تو را به این منظور به پا داشتم تا قدرت خود را در تو ظاهر کنم و تا نام من در میان تمامی مردم جهان شناخته شود.»¹⁸ پس می‌بینید که خدا بر بعضی رحم می‌کند و بعضی دیگر را سرسخت می‌سازد، فقط به این اراده فرموده است.¹⁹ ممکن است پرسید: «اگر چنین است، چرا خدا انسانها را برای اعمالشان سرزنش می‌کند؟ مگر ایشان می‌تواند کاری خارج از اراده و خواست او انجام دهنده؟»²⁰ اما سؤال اصلی این است که: «تو ای انسان، کیستی که از خدا ایراد می‌گیری؟» آیا صحیح است که مخلوق به خالق خود بگوید: «چرا مر چنین ساختی؟»²¹ آیا کوزه‌گر حق ندارد از یک توده گلی، ظرفی زیبا برای مصارف عالی و ظرف دیگر برای مصارف عادی بسازد؟²² به همین ترتیب، هرچند خدا حق دارد خشم و قدرت خود را نشان دهد، اما او کسانی را که مورد غضبش هستند و برای هلاکت مقرر شده‌اند، با بردبایری بسیار تحمل می‌کند.²³ این می‌کند تا عظمت جلال خود را بر کسانی که مورد رحتمتش هستند، نشان دهد، کسانی که پیشایش برای جلال آماده شده‌اند.²⁴ ما جزو کسانی هستیم که او برگزیده است، چه از بهود و چه از غیربهود.²⁵ در خصوص غیربهودیان، خدا در نبوت هوشع می‌فرماید: «به آنانی که گفته بودم "قوم من نیستند، "خواهم گفت: "اکنون شما قوم من هستید". و آنانی را که محبوب من نیستند، "محبوب من" خواهد بود، "شما قوم من نیستید". درست در همان جا که به ایشان گفته شده بود، "درست در همان جا که به ایشان گفته شده خواهد شد.»²⁶ و نیز ایشان «فزندان خدای زنده» خوانده خواهد شد.²⁷ اشیاعیان بنی اسرائیل بانگ برآورده، می‌گوید: «قوم اسرائیل حتی اگر مانند شنای ساحل دریا پیشمار باشند، تنها باقیماندگانی از آنان نجات خواهد یافت.»²⁸ خداوند بدون درنگ و با قطعیت، حکم و رأی خود را به اجرای در خواهد آورد.²⁹ اشیاعی در جای دیگر نیز گفته: «اگر خداوند لشکرهای آسمان برای ما نسلی باقی نمی‌گذاشت، مانند اهالی سدوم و عموره به کلی از بین رفته بودم.»³⁰ بنابراین، چه تنبیه‌ای می‌گیریم؟ می‌توان چنین تنبیجه گرفت که خدا فرستی عالی در اختیار غیربهودیان قرار داده است؛ ایشان با اینکه در گذشته در جستجوی خدا نبودند، اما اکنون می‌توانند به وسیله ایمان، بی‌گاه به حساب آیند و مورد قبول خدا قرار گیرند.³¹ اما قوم اسرائیل با اینکه سخت می‌کوشیدند تا با رعایت احکام و قوانین مذهبی، رضایت خدا را جلب کنند، موفق نشدند.³² به چه دلیل؟ به این دلیل که به ایمان تکیه نمی‌کردند، بلکه می‌خواستند از راه رعایت احکام شریعت و انجام اعمال نیک، در نظر خدا پاک و بی‌گناه جلوه کنند. به همین سبب نیز به آن «سنگ لغوش» برخورد کرده، افتداند.³³ خدا نیز در این باره در کتب مقدس به ایشان اخطار داده، فرموده بود: «اینک در اورشلیم سنگی قرار می‌دهم که سبب لغزش شود و سخرهای که باعث سقوط گردد. اما هر که به او توکل کند، هرگز سرافکنده خواهد شد.»³⁴

11 حال، از شما می‌پرسم که آیا خدا قوم خود اسرائیل را رها کرده و ایشان را ترک گفته است؟ هرگز؛ به هیچ وجه چنین نیست! فراموش نکنید که من خود، یهودی و ار نسل ابراهیم و از طایفه بنیامن هستم.² نه، خدا قوم خود را که از ابتدا برگزیده بود، رد نکرده است. مگر نمی‌دانید کتب مقدس در ایشان نجات یابند.² من می‌دانم که آنان در دل خود چه غیرت و احترامی برای خدا دارند، اما این غیرت از روی درک و شناخت صحیح نیست.³ زیرا ایشان راهی را که خدا برای انسان در نظر گرفته تا توسط آن مقبول خدا ایشان را که از خدا لب به شکایت می‌گشاید؟³ «خداؤندا، ایشان انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را ویران کرده‌اند، و فقط من مانده‌ام، و می‌خواهند مرا هم بکشند.»⁴ آیا به خاطر دارید خدا به او چه جواب داد؟ خدا فرمود: «تنها تو

نیستی که باقی مانده‌ای! به غیر از تو هفت هزار نفر دیگر هم باقی نگاه داشتهام که هنوز مرا می‌پرسید و در برابر بت بعل زانو نزد هاند! ۵ امروز نیز همین طور است، به این ترتیب که تمام یهودیان خدا را فراموش نکرده‌اند. خدا در اثر فیض خود، عده‌ای را از میان آنان برگردیده است تا نجات دهد. ۶ بنابراین، اگر این نجات، همان طور که گفتم، در اثر فیض خدا باشد، طبیعتاً دیگر به سبب اعمال نیک آنان نخواهد بود. زیرا اگر در اثر اعمال نیک آنان باشد، در آن صورت فیض دیگر فیض نیست. ۷ ۸ موضع این است: قوم اسرائیل که مشتقانه در بی دریافت لطف الهی بودند، به مقصد خود رسیدند. البته عده‌ای از ایشان موفق شدند، آن عده که خدا انتخاب کرده بود، اما بقیه سختیل شدند. ۸ چنانکه نوشتۀ شده: «تا به امروز خدا روح نی حسی به آنها داده است، و چشمان و گوش‌هایشان را طبیعت است که نتوانند بینند و بشنوند». ۹ داود نیز در این باره چنین گفته است: «همان بهتر که سفره زنگینشان برایشان دام و تله باشد تا تصویر کنند دنیا په کامشان است. باشد که برکاتشان باعث لغوششان گردد و عقوبی را که سزاوارش هستند، دریافت کنند. ۱۰ چشمانشان کور شود تا نتوانند بینند، و کمرهایشان همیشه خم بماند». ۱۱ آیا این به آن معناست که برای قوم خدا که منحرف شده و سقوط کرده‌اند دیگر امید نیست؟ هرگز! هدف خدا این بود که هدیه نجات خود را به غیریهودیان عطا کند تا این راه در یهودیان غیرتی به وجود آید و ایشان نیز طالب نجات گردند. ۱۲ از آنجا که یهودیان هدیه نجات خدا را نپذیرفتند و لغزیدند، هدیه نجات و برکات غنی الهی در اختیار سایر مردم دنیا قرار گرفت. حال، اگر یهودیان هم به مسیح ایمان بیاورند، چه نعمتهای پرگری نصیب مردم دنیا خواهد شد! ۱۳ اکنون روی سخنم با شما غیریهودیان است. چنانکه می‌دانید خدا مرا به عنوان رسول خود برای خدمت به غیریهودیان انتخاب کرده است و من به این موضوع افتخار می‌کنم، ۱۴ با این امید که وادرشان کنم طالب همان برکتی باشند که شما غیریهودیان دارید و از این راه باعث نجات برخی از ایشان شوم. ۱۵ زیرا اگر رد شدن آنان توسط خدا سبب نجات بقیه مردم جهان شد، پس حال اگر یهودیان نیز به سوی مسیح بازگردند، چه پرشکوه و عالی خواهد شد! مانند این خواهد بود که مردگان به زندگی بازگردند! ۱۶ از آنجا که ابراهیم و سایر اجداد اسرائیل مقدس بودند، فرزندانشان نیز باید همان طور باشند، چنانکه تمام توده خمیر مقدس است چون تکه‌ای از آن به عنوان هدیه تقدیم می‌شود. و اگر ریشه درخت مقدس باشد، شاخه‌ها نیز مقدسند. ۱۷ اما بعضی از شاخه‌های این درخت که یهودیان باشند بریده شدند و به جای آنها، شاخه‌های زیتون وحشی، یعنی شما غیریهودیان پیوند زده شدند. پس اکنون شما در آن برکاتی که خدا به ابراهیم فرزندانشان و عده داد شریک هستید، همان گونه که شاخه‌های پیوند شده، در شیره و مواد غذایی درخت اصلی شریک می‌شوند. ۱۸ اما باید مواظب باشید که دچار غور نشود و به این نباید که به جای شاخه‌های بریده، قرار گرفته‌اید. فراموش نکنید که ارزش شما فقط به این است که جزوی از درخت هستید. بله، شما فقط یک شاخه‌اید، نه ریشه. ۱۹ ممکن است بگویید: «آن شاخه‌ها بریده شدند تا جایی برای من باز شود!» ۲۰ درست است. آن شاخه‌ها یعنی یهودیان به این دلیل قطع شدند که به خدا ایمان نداشتنند؛ شما نیز فقط به این دلیل به جای آنها پیوند شدید که به خدا ایمان داشتید. پس مغروف نشوید، بلکه از خدا بترسید. ۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی

درخت رحم نکرد، بر شما نیز رحم نخواهد فرمود. ۲۲ پس ببینید خدا چقدر مهربان و در عین حال سختگیر است. او نسبت به نافرمانان بسیار سختگیر است. اما اگر شما در ایمان و محبتی که به او دارید، ثابت بمانید، نسبت به شما مهربان خواهد بود. در غیر این صورت شما نیز بزیده خواهید شد. ۲۳ از طرف دیگر، اگر یهودیان از بی ایمانی دست بکشند و به سوی خدا بازگردند، خدا ایشان را مجدداً به درخت خود پیوند خواهد زد. بله، او قادر است این کار را نجامد. ۲۴ خدا شما غیریهودیان را که او را نمی‌شناخته و مانند شاخه‌های درخت زیتون وحشی بودید، چنین محبت کرده و بخلاف طبیعت، به درخت خوب خودش پیوند زده است. پس چقدر بیشتر، مایل است یهودیان را که شاخه‌های طبیعی این درخت هستند، به جای اولشان بازگردند و در آنجا پیوند بزنند! ۲۵ برادران عزیز، می‌خواهمن شما از یک سر الهی آگاه باشید، تا دچار غور نشود. درست است که عده‌ای از قوم اسرائیل در حال حاضر بر خند انجلی عمل می‌کنند؛ اما این حالت فقط تا زمانی ادامه خواهد یافت که آن عده از شما غیریهودیان که خدا از ابتدا در نظر داشته است، به مسیح ایمان بیاورید. ۲۶ پس از آن، تمام قوم اسرائیل نجات خواهد یافت. در همین مرود، نوشته شده است: «نجات دهنده‌ای از اورشلیم خواهد آمد و اسرائیل را از بی‌دینی رهای خواهد داد. ۲۷ این است عهد من با ایشان که گناهان ایشان را پاک خواهمن نمود». ۲۸ اکنون بسیاری از یهودیان دشمن انجیل مسیحند؛ این امر به نفع شما بوده است، زیرا سبب شد که خدا هدیه نجات خود را به شما عطا کند. اما به حر حال، یهودیان به خاطر وعده‌هایی که خدا وقیع یهودیان هدیه خدا را رد کردند، او همان هدیه را به شما عطا کرد. ۳۱ در حال حاضر یهودیان یاغی اند؛ اما ایشان نیز روزی از همان مهربانی و رحمتی که خدا نسبت به شما دارد، برخوردار خواهند شد. ۳۲ زیرا خدا همه را بد نافرمانی قرار داد تا بتواند بر همه یکسان رحم کند. ۳۳ و **(eleēsē g1653)**

که چه خدای پرجلالی داریم! حکمت و دانش و ثروت او چه عظم است! مشیت و راههای او فوق ادراک ماست! ۳۴ زیرا کیست که بتواند افکار خداوند را درک کند؟ کیست که بتواند مشاور او باشد؟ ۳۵ «چه کسی می‌تواند هدیه‌ای به او تقدیم نماید که قابل او باشد و از او انتظار عرض داشته باشد؟!» ۳۶ هر چه هست از خداست؟ وجود همه چیز به قدرت او وابسته است و همه چیز برای شکوه و جلال است. ستایش بی‌پایان بر او باد! آمين.

(aiōn g165)

12

پس ای برادران و خواهان عزیز، در مقابل این لطف و رحمت خدا، التمام می‌کنم که بدن خود را به خدا تقدیم کنید. پگلارید بدنتان قربانی زنده و مقدس باشد، آن نوع قربانی که مورد پسند خداست. راه و روش پرستش خدا براستی همین است. ۲ رفار و کردار و شیوه زندگی مردم دنیا تقلید نکنید، بلکه پگذارید خدا افکار و طرز فکرتان را دگرگون کند تا به انسانی جدید تبدیل شوید. آنگاه قادر خواهید شد اراده خدا را درک کرده، آنچه را که خوب کامل و مورد پسند است، کشف کنید. ۳ به عنوان پیام آر خدا، از جانب او شما را نصیحت می‌کنم که خود را برزگر از آنچه که هستید

او را مقرر کرده تا کسانی را که خلاف می‌کنند مجازات کنند. **5** پس باید مطیع قانون بود، نه تنها برای پرهیز از مجازات، بلکه برای آسایش و جدان خود نیز. **6** به همین دلیل نیز باید مالیات خود را پیردازید تا حقوق کارکنان دولت تأمین شود و بتوانید به انجام کار خدا، یعنی خدمت به شما ادامه دهند. **7** حق هر کس را به او ادا کنید: مالیاتیها را از روی میل پیردازید؛ از افاد مافوق خود اطاعت نمایید؛ و به آنانی که سزاوار احترامند، احترام کنید. **8** تمام بدھی‌های خود را پیردازید تا به کسی مدینون نباشد. فقط خود را مدینون بدانید که مردم را محبت کنید. هرگز از محبت نمودن باز تابیصید زیرا با محبت کردن به دیگران، در اقع از احکام الهی اطاعت کرده‌اید و خواست خدا را بجا آورده‌اید. **9** زیرا این احکام که می‌گویند، «زنا نکن؛ قتل نکن؛ دزدی نکن؛ طمع نوزز»، و هر حکم دیگری که هست، در یک حکم خلاصه شده، که می‌فرماید: «همسایهات را همچون جان خویش دوست بدار.» **10** بله، محبت به هچ کس بدی نمی‌کند. پس اگر به انسانها محبت نمایید، مانند آنست که همه دستورها و احکام الهی را بجا آورده‌اید. خلاصه، تنها حکم و قانونی که لازم دارد، محبت است. **11** موضوع دیگری که ما را به انجام اعمال نیک ترغیب می‌کند، این است که وقت به سرعت می‌گذرد و عمر ما به پایان می‌رسد. پس بیدار شوید زیرا اکون وقت بازگشت خداوند نزدیکتر است از آن زمانی که ایمان آوردم. **12** شب به پایان خود رسیده و روز نجات نزدیک است. بنابراین، اعمال گناه‌آورد تاریکی را اکنار گذاشته، زره نور را در برکنیم. **13** زیرا ما به روشنایی روز تعلق داریم و باید نزد دیگران رفتاری شایسته داشته باشیم. از حضور در محافل عیاشی و نیز از مستی و زنا و شهوت‌انی و دعوا و حсадت پرهیزید. **14** در عوض حضور عیسی مسیح خداوند را در بر کنید و در بی ارضی هوسهای شریانه خود نباشید.

14 کسی را که ایمانش ضعیف است، در جمع خود پیشبرد، و با او درباره اموری که نظری قطعی در خصوص شان نیست، جرّا و بحث نکنید. **2** برای مثال، ایمان یک شخص به او اجازه می‌دهد هر چیزی را بخورد، اما شخصی دیگر که وجود اش حساس است، فقط سبیزیجات می‌خورد. **3** پس آنانی که خودن چنین گوشتش را بلامانع می‌دانند، آنانی را که نمی‌خورند تحقیر نکنند؛ و آنانی که نمی‌خورند، از کسانی که می‌خورند ابراد نگیرند، زیرا خدا ایشان را نیز به فرزندی پذیرفته است. **4** آنان بندگان خدا هستند، نه بندگان شما؛ آنان فقط به خدا پاسخگو هستند، نه به شما. بنابراین، بگذارید خدا درستی یا نادرستی عقیده‌شان را به ایشان نشان دهد؛ و البته خدا قادر است کمک‌شان کنند که راه صحیح را در پیش گیرند. **5** بعضی نیز تصویر می‌کنند که مسیحیان باید روزهای مقدس یهودیان را به عنوان روزهای مخصوص عبادت خدا نگاه دارند اما بعضی دیگر چنین کاری را بیوهده می‌پنند و معتقدند که همه روزها به طور یکسان از آن خدا هستند. در مورد این گونه مسائل، هر کس باید برای خودش تصمیم بگیرد. **6** آنانی که در روزهایی خاص خداوند را عبادت می‌کنند، به منظور تکریم او چنین می‌کنند. آنان نیز که هر نوع غذایی را می‌خورند، به منظور تکریم خداوند چنین می‌کنند، زیرا پیش از خودن، خدا را سپاس می‌گویند. و آنان نیز که از خودن بعضی خوراکها پرهیز می‌کنند، می‌خواهند خداوند را خشنود سازند و خدا را سپاس می‌گویند. **7** به هر حال تباید فراموش کنیم که ما صاحب اختیار خود نیستیم و نمی‌توانیم هر طور که

به حساب نیاورید، بلکه درباره خود واقع بینانه قضاؤت کنید و خود را با آن مقدار ایمانی پسنجید که خدا به شما عطا کرده است. **4** درست همان طور که بدن ما از اعضای گوناگون تشکیل شده، و هر عضوی وظیفه خاصی دارد، **5** بدمن مسیح یعنی کلیسا نیز اعضای گوناگون دارد؛ و ما که بسیاری اعضای بدن او را تشکیل می‌دهیم، و به یکدیگر تعلع داریم. **6** خدا برجسب فیض خود، به هر یک از ما عطای خاصی پخشیده است تا وظایف خاصی را انجام دهیم. اگر خدا به شما عطای نبوت کردن داده است، به فراخیر ایمان خود نبوت کنید. **7** اگر عطای شما، خدمت کردن به دیگران است، این کار را به طرز شایسته انجام دهید. اگر عطای تعلیم دادن دارید، خوب تعلم بدھید. **8** اگر عطای شما تشویق است، دیگران را تشویق کنید. اگر عطایان کمک به نیازمندان است، با سخاوتمندی چنین کنید. اگر خدا توانایی مدیریت عطا کرده است، این مسئولیت را جدی بگیرید. آنانی که عطای تسلي دادن به افسرده‌گان را دارند، بگذار با رغبت و روحیه مسیحی، این خدمت را انجام دهند. **9** ظاهر به محبت نکنید، بلکه محبیتان صادقانه باشد. از هر بدی اجتناب کنید؛ به نیکویی بپیوندید. **10** یکدیگر را همچون برادان مسیحی، به شدت دوست بدارید. هر یک از شما دیگری را بیشتر از خود احترام کنید. **11** در خدمت به خداوند تبلی و سیستی به خود راه ندهید، بلکه با شور و شوق روحانی او را خدمت کنید. **12** در امیدی که دارید شاد باشید، در سختی‌ها صبور باشید و همیشه دعا کنید. **13** در رفع نیازهای برادان مسیحی خود، کوشای باشید. در خانه شما همیشه به روی میهمان باز باشد. **14** اگر کسی شما را به سبب مسیحی بودن، مورد جفا و آثار قرار داد، او را نفرین نکنید، بلکه دعا کنید که خدا او را مورد لطف خود قرار دهد. **15** اگر کسی شاد باشد، با او شادی کنید؛ و اگر کسی غمگین باشد، در غم او شیرک شوید. **16** براز یکدیگر ارزش برابر قائل شوید. مغورو نباشید و از معاشت با کسانی که از طبقات معروم جامعه هستند خودداری نکنید و خود را از دیگران برتر نشمارید. **17** هرگز به عرض بدی، بدی نکنید. طوری رفتار کنید که همه بتوانند بینند که شما در کارهایتان صادق و درستکار می‌باشید. **18** با هیچ کس جرّا و بحث نکنید. تا آنچا که ممکن است با مردم در صلح و صفا به سر برید. **19** دوستان عزیز، هرگز از کسی انتقام نگیرید، بلکه آن را به خشم عادلانه خدا واگذار کنید، زیرا در کتب مقدس نوشته شده: «خداوند می‌فرماید: انتقام و جرا از آن من است.» **20** پس، «اگر دشمن تو گرسنه است به او غذا بده و اگر تشنه است به او آب بتوانش. با این عملت، اخگرهاش شرم بر سر مش خواهی انباشت.» **21** اجازه ندهید بدی بر شما چیزه شود، بلکه با نیکی کردن، بدی را مغلوب سازید.

13 مطیع دولت و قوانین آن باشید، زیرا آنها را خدا برقار کرده است. در تمام نقاط جهان، همه دولتها را خدا بر سر قدرت آورده است. **2** پس هر که از قوانین کشور سریچی کند، در واقع از آنچه خدا مقرر کده، سریچی کرده است، و البته مجازات خواهد شد. **3** آنانی که اعمالشان درست است، از مأموران دولت هراسی ندارند، اما افراد خطاطاکار و نادرست همیشه از آنان می‌ترسند. پس اگر می‌خواهی در ترس و دلهزه به سر نبری، قوانین را اطاعت کن و آسوده باش! **4** مأمور دولت از جانب خدا وظیفه دارد به تو کمک کند. اما اگر کار خلافی انجام دهی، از او بترس زیرا تو را مجازات خواهد کرد. خدا

می خواهیم زندگی کنیم و یا هر طور که می خواهیم، بسیریم. **8** چه در زندگی و چه در مرگ، ما از خداوند پیروی می کنیم و متعلق به او هستیم. **9** مسیح نیز به همین منظور مرد و زنده شد تا بتواند هم در طول زندگی و هم در زمان مرگمان، خداوند و صاحب اختیار ما باشد. **10** بنابراین، چرا برادر یا خواهر خود را مورد تقاضوت قرار می دهی؟ یا زیارت نظر تحقیر به او نگاه می کنی؟ به این داشته باشید که هر یک از ما باید به تنهایی در مقابل تخت داوری خدا پایستم. **11** زیرا نوشته شده است: «خداوند می گوید: به حیات خود قسم که هر زانوی در برابر من خم خواهد شد و هر زیارتی مرا ستابیش خواهد کرد.» **12** بله، هر یک از ما باید به خدا حساب پس بدیم. **13** پس، از محکوم ساختن یکدیگر دست بکشیم و در عرض، بکوشید رفتاران را گونه‌های باشد که باعث لغوش و افتادن ایمانداران دیگر نگردید. **14** من خود، به سبب اختیاری که عیسای خداوند به من داده است، یقین دارم که خوردن هیچ خوراکی به خودی خود نادرست نیست. اما اگر کسی معتقد باشد که این کار اشتباه است، در این صورت، برای چنین شخصی نادرست است. **15** همچنین اگر می بینید که آنچه می خورید موجب آزردگی وجود را در این صورت پس بدیم، باید از این کار دست بکشید، در غیر این صورت بر اساس محبت رفتار نمی کنید. اجازه ندهید خوردن شما باعث از بین رفتن ایمان کسی شود که مسیح در راه او جانش را فدا کرد. **16** پس کاری نکنید که برای آن از شما ایراد بگیرند، حتی اگر آن کار به نظر خودتان درست باشد. **17** چون ملکوت خدا که هدف زندگی ما مسیحچیان است، خوردن و نوشیدن نیست بلکه بهره‌مند شدن از نیکی و آرامش و شادی است که روح القدس عطا می فرماید. **18** اگر مسیح را اینچنین خدمت کنید، باعث خشنودی خدا خواهد شد، و مورد تأیید دیگران نیز خواهد بود. **19** پس هدف شما این باشد که با سایر ایمانداران در صلح و صفا به سر بربرید تا باعث تعقیت ایمانشان گردید. **20** برای یک تک گوشت، کار خدا را خراب نکنید. باز تکرار می کنم، اشکالی در گوشت وجود ندارد، اما اگر خوردن آن باعث لغش و سستی ایمان کسی شود، طبیعتاً این عمل گناه به حساب می آید. **21** کار درست این است که از خوردن گوشت یا نوشیدن شراب و یا هر کار دیگری که باعث آزردگی و لغش دیگران می شود، پرهیز کنید. **22** بنابراین، هر باوری که در خصوص این امور دارد، آن را بین خودتان و خدا نگاه دارید. خوشا به حال کسی که به خاطر انجام آنچه که درست می بندارد، خود را محکوم و سرزنش نکند. **23** اما کسی که وجود این شرایط می کند ناراحت است، زیرا وجود این کار را گناه می داند. در این صورت مرتکب گناه شده است، زیرا وجود این کار را گناه می داند. پس اگر قصد انجام کاری را دارید که آن را گناه می بندارید، آن را انجام ندهید، زیرا کاری که با وجود ناراحت انجام شود، گناه است.

15 ما که قوی هستیم، باید ملاحظه آنانی را بکنیم که در خصوص چنین اموری حساس هستند. نباید فقط خودمان را خشنود سازیم. **2** هر یک از ما باید به دیگران کمک کنیم تا آنچه را که درست است، انجام دهد. باید ایشان را در خداوند بنا کنیم. **3** زیرا مسیح نیز برای خشنودی خودش زندگی نمی کرد، چنانکه در کتب مقدس نوشته شده که «توهیهای اهانت کنندگان تو بر من افتاده است.» **4** زیرا هر چه در گذشته در کتب مقدس نوشته شده، برای آموزش ماست تا به واسطه صبری که در آنها تعلیم داده شده، و آن

آنکه مدتی نزد شما ماندم و از دیدارتان اندکی سیر شدم، مرا به سوی اسپانیا پدرقه کنید. ۲۵ اما پیش از آنکه به نزد شما بیایم، نخستت به اورشلیم خواهم رفت تا برای مسیحیان یهودی نژاد آنجا هدیه‌ای ببرم. ۲۶ زیرا همان طور که می‌دانید، مسیحیان «مقدونیه» و «بیزان» برای مسیحیانی که در اورشلیم در شرایط دشوار زندگی می‌کنند، هدایای جمع‌آوری کردند. ۲۷ آنان این کار را با شادی و رضایت انجام داده‌اند، چون احساس می‌کنند که مدینون مسیحیان اورشلیم هستند. می‌دانید چرا؟ به این علت که این این مسیحیان غیریهودی، خبر نجات مسیح را از مسیحیان کلیسا اورشلیم شنیدند. بنابراین، چون این عطیه روحانی را از آنجا دریافت کرده‌اند، احساس می‌کنند که حداقل خدمتی که در عوض می‌تواند انجام دهدند، این است که به ایشان کمک مادی پکنند. ۲۸ به محض اینکه این هدیه را به مقصد برسانم و کار خیر ایشان را تمام کنم، بر سر راهم به اسپانیا، به دیدن شما خواهم آمد؛ ۲۹ و اطمینان دارم که وقتی بیایم، مسیح برکات بسیاری به من عطا خواهد کرد تا به شما برسانم. ۳۰ ای عزیزان من، التمام می‌کنم به خاطر عیسی مسیح و به خاطر معجین که روح القدس در دل شما نسبت به من گذاشته است، با دعاهای خود می‌داند، در مبارزه‌ام باری دهید. ۳۱ دعا کنید که در اورشلیم از یهودیانی که به مسیح ایمان ندازند، در امان باش. همچنین دعا کنید که خدمت من، مقبول مسیحیان آنجا واقع شود. ۳۲ پس از آن، خواهم توانست به خواست خدا، با قلبی شاد نزد شما بیایم تا یکدیگر را تقویت کنیم. ۳۳ دعایم این است که خدا که سرچشمه آرامش است، با همه شما باشد. آمين!

16

خواهرمان فیبی را که از خادمان کلیسا شهر کنتریه است به شما معرفی می‌کنم. ۲ او را همچون کسی که شایسته احترام در میان قوم خداست، در خداوند پذیرید. او را با احترامی که شایسته مقدسین است، در خداوند پذیرید و به هر وسیله‌ای که می‌توانید به او کمک کنید، زیرا او به بسیاری، از جمله خود من، در زمان نیاز کمک کرده است. ۳ به پرسکیلا و شوهرش آکیلا سلام برسانید. ایشان در امر خدمت به عیسی مسیح، همکاران من بوده‌اند. ۴ در حقیقت آنان جان خود را برای من به خطر انداختند و نه تنها من، بلکه تمام کلیساها غیریهود از ایشان سپاسگزارند. ۵ خواهش می‌کنم سلام‌های گرم را به ایماندارانی که برای عبادت در خانه ایشان گردی آیند، برسانید. به دوست عزیزم اپیتنوس سلام برسانید. او نخستین کسی بود که در ایالت آسیا به مسیح ایمان آورد. ۶ همچنین سلام من به مریم برسانید که برای کمک به ما بسیار زحمت کشید. ۷ به خویشاوندان من، آندرونیکوس و یونیس که با هم در زندان بودیم، سلام برسانید. ایشان پیش از من مسیحی شدند و رسولان احترام زیادی برای آنان قائلند. ۸ به مسیحی خوب و دوست عزیزم آپلیاس سلام برسانید، ۹ همچنین به همکار ما در خدمت خداوند اوریانوس و دوستم استخیس. ۱۰ به آپلیس که وفاداری خود را به مسیح ثابت کرده است و همین طور به کسانی که در خانه آرستیوس کار می‌کنند، سلام‌های گرم را برسانید. ۱۱ به خویشاوند من هیرودیون و همچنین به ایماندارانی که در خانه تارکوسوس هستند، سلام برسانید. ۱۲ به خدمتگزاران خداوند، پاون گرامی تریفينا و تریفوسا و نیز پریسیس عزیز که برای خداوند زحمت بسیار کشیده‌اند، سلام برسانید. ۱۳ به روُس، آن مسیحی بیگزیده، و به مادر او که در حق من نیز مادری کرده است، سلام من برسانید. ۱۴

اول قرنیزان

1

می پردازند؟ خدا ایشان را جاهل ساخته و نشان داده است که عقل و حکمت آنان پوج و باطل است. (aiōn g165) 21 زیرا خدای حکیم صلاح ندانست که انسان با منطق و حکمت خود او را بشناسد. بلکه او خود به میان ما آمد و همه آنانی را که به پام او ایمان آوردن نجات بخشدید، یعنی همان پیامی که مردم دنیا، چه یهودی و چه غیریهودی، آن را بی معنی و پوج می دانند. 22 زیرا یهودیان خواستار آنند که پیامان را با معجزه‌ای ثابت کنیم و یونانیان نیز فقط مسائیلی را می پذیرند که با فلسفه و حکمت‌شان مطابق باشد. 23 اما پام ما این است که مسیح برای نجات انسان مصلوب شد و مرد؛ و این پام برای یهودیان توهین آمیز است و برای یونانیان پوج و بی معنی. 24 اما آنانی که از جانب خدا برای دریافت نجات دعوت شده‌اند، چه یهودی و چه یونانی، مسیح قدرت خدا و نقشه حکیمانه اوست برای نجات ایشان. 25 نقشه نجات خدا که در نظر بعضی پوج و بی معنی است، بسی حکیمانه‌تر است از نقشه‌های حکیمانه دانانترین مردم؛ و مرگ مسیح بر روی صلیب که در نظر برخی نشانه ضعف خاست، بسیار نیرومندتر از تمام قدرتهاش پشی از است. 26 برادران و خواهران عزیز، به یاد بیاورید زمانی که برای پیروی از مسیح دعوت شدید، در چه جایگاهی قرار داشتید. بسیاری از شما بر اساس عبارهای این دنیا، حکم یا صاحب نفوذ یا از خانواده‌ای اصیل نبودید. 27 بلکه خدا اشخاصی را برگزیده، که مانند شما در نظر مردم دنیا، نادان و ضعیف هستند، تا این راه آنانی را که دانا و قدرمند به حساب می آیند، شرمگین سازد. 28 خدا افرادی را انتخاب کرده که طبق معیارهای دنیا از طبقات پایین و مطرود جامعه هستند. بهله، خدا همان کسانی را برگزیده که دنیا ایشان را هیچ می انگارد، تا نشان دهد آنانی که مهم و بزرگ به نظر می آیند، هیچ هستند؛ 29 و به این ترتیب هیچ بشنوی نتواند در برابر خدا فخرخوشی کند. 30 این خدا بود که شما را به مسیح عیسی پیوند داد، و هم او بود که سبب شد مسیح برای ما خود حکمت شود. مسیح ما را عادل گردانید، ما را پاک و مقدس ساخت و از گاه رهایی مان بخشدید. 31 در کتب مقدس آمده است: «اگر کسی می خواهد به چیزی افتخار کند، به کاری که خداوند انجام داده است، افتخار کند.»

2 برادران و خواهران عزیز، حتی نخستین بار که به نزد شما آمد، وقتی پیام خدا را برای شما اعلام می کردم، از کلمات دشوار ادبی و افکار فلسفی استفاده نکردم، 2 زیرا قصد داشتم فقط و فقط درباره عیسی مسیح و مرگ او بر صلیب سخن بگویم. 3 بنابراین، با ضعف و ترس و لرز بسیار نزد شما من چنین کردم، تا پایه ایمان شما بر قدرت خدا باشد، نه بر حکمت انسان. 6 با این حال، وقتی در میان مسیحیان با تجریه هستم، در سخنرانی از حکمت و فلسفه استفاده می کنم، اما نه از حکمت و فلسفه‌ای که مورد پسند دنیا و حاکمان آن است، حاکمانی که محکوم به نابودی آند. 7 سخنرانی خودمندانه است، زیرا از جانب خدا و درباره نقشه خودمندانه ایست، نقشه‌ای که هدفش رساندن ما به حضور پرجلال خاست. گرچه خدا این نقشه را پیش از آفرینش جهان برای نجات ما طرح کرده بود، اما در گذشته آن را بر هیچ کس آشکار نساخته بود. (aiōn g165) 8 حتی

این نامه از طرف پولس است که به خواست خدا انتخاب شده تا رسول عیسی مسیح باشد و نیز از طرف برادر ما سوستانتیس. 2 این نامه را به شما کلیسا‌ی خدا در قرنیزان می نویسم که توسط خدا دعوت شده‌اید تا قوم مقدس او باشید. او شما و نیز همه مسیحیان را که در هر جای دیگر نام خداوند ما عیسی مسیح را می خوانند، که خداوند ما و خداوند ایشان است، توسط مسیح عیسی تقدیس کرده است. 3 از پدرمان خدا، و خداوندان عیسی مسیح، خواستار فیض و آرامش برای شما هستم. 4 همواره خدا را برای وجود شما شکر می کنم به سبب فیضی که به خاطر مسیح عیسی به شما عطا فرموده است. 5 زیرا او کلیسا‌ی شما را از هر نظر غلیق ساخته – با تمام سخنان شیوه‌نامه و تمام شناخت و معرفتتان. 6 آنچه ما درباره مسیح به شما گفتگی چنان در شما ریشه دوایند 7 که شما توانستید از همه عطا‌یابی روحانی بهره‌مند گردید و اکنون نیز آماده و چشم به راه بازگشت خداوند ما عیسی مسیح می باشید. 8 خدا نیز ایمان شما را تا روز بازگشت عیسی مسیح استوار نگاه خواهد داشت، تا در آن روز از هر گاه و خطای، میرا و آزاد محسوب شوید. 9 خدا این کار را برای ما به عمل خواهد آورد، زیرا او در انجام وعده‌های خود امین و وفادار است. او همان خدایی است که شما را دعوت نموده تا با پرسش عیسی مسیح، خداوند ما، دوستی و اتحاد روحانی داشته باشید. 10 اما ای برادران عزیز، به نام خداوند ما عیسی مسیح به شما تماس می کنم که از بحث و جدل دست برداشته، پوکوشید یا پکیدیگر تفاوق داشته باشید تا در میان شما جدایی و شکاف پیش نیاید. خواهش می کنم که در فکر و هدف متحجد باشید. 11 زیرا ای برادران عزیز، چند تن از واپسگان خانواده «خلوی» به من خبر دادند که در میان شما بحث و جدل و تفرقه وجود دارد. 12 به این ترتیب که بعضی از شما می گویند پیرو پولس هستند و بعضی دیگر می گویند که طرفدار «ایلس» و یا «بپطرس» می باشند و علی‌ای تفاوق داشته باشید تا در میان شما جدایی و شکاف پیش نیاید. خواهش می کنم که در فکر و هدف متحجد باشید. آمرش گناهان شما مصلوب شد؟ آیا کسی از شما به نام پولس تعمید گرفته است؟ 14 خدا را شکر می کنم که به غیر از کریسپوس و گایوس، کسی دیگر از شما را تعمید ندادم! 15 بنابراین، کسی نمی تواند بگوید که من قصد داشته‌ام گروه جدیدی به نام «کلیسا‌ی پولس» تشکیل دهم. 16 البته خانواده «استیفن» را نیز تعمید ندادم. ولی دیگر به یاد ندارم کسی را به غیر از اینان تعمید داده باشم. 17 زیرا مسیح مرا نفرستاده تا مردم را تعمید دهم، بلکه تا پیغام انجلی را اعلام کنم. حتی موضع‌های نیز چندان گیرا به نظر نمی‌رسد، زیرا کلمات زیبا و فلسفی به کار نمی برم، میادا از تأثیر نیرومندی که در پیام ساده صلیب مسیح وجود دارد، بکاهم. 18 من به خوبی می دانم که برای آنانی که به سوی هلاکت می روند، چقدر احتمانه به نظر می رسد و وقتی می شوند که عیسی مسیح بر روی صلیب جان خود را فدا کرد تا انسان را نجات بخشد. اما برای ما که در راه نجات پیش می رویم، این پیغام نشانه قدرت خاست. 19 زیرا در کتب مقدس نوشته شده: «حکمت حکیمان را از میان خواهیم بد و فهم فهمیان را باطل خواهی ساخت». 20 پس کجا بیند این خردمندان و علمای دنی و فلاسفه که درباره مسائل عمیق دنیا به بحث

حاکمان این دنیا نیز آن را درک نکردند، زیرا اگر درک می‌کردند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کشیدند.
۹ این همان چیزی است که در کتب مقدس آمده، که می‌فرماید: «خدا برای دوستداران خود، چیزهایی فراهم نموده که هیچ انسانی هرگز ندیده، نشنیده و به فکر نیز خطر نکرده است.»
۱۰ اما خدا این امور را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته است، زیرا روح خدا از عمق ترین اسرار خدا آگاهی دارد و آنها را بر ما آشکار می‌سازد.
۱۱ هیچ کس نمی‌تواند بداند که در باطن شخصی دیگر چه می‌گذرد، مگر خود آن شخص. به همین ترتیب، هیچ کس نمی‌تواند افکار و نقشه‌های خدا را درک کند، مگر روح خدا. **۱۲** و ما روح خدا را دریافت کرده‌ایم، نه روح این دنیا را، تا بتوانیم بهفهمیم خدا چه هدایاتی پوشکنی از لطف و پرکت خود،
۱۳ نصیب ما ساخته است. **۱۴** به هنگام گفتگو درباره این هدایا نیز از کلماتی که به عنوان یک انسان می‌توانم به کار ببرم، استفاده نمی‌کنم، بلکه همان کلماتی را به کار می‌برم که روح خدا به ما الهام می‌کند. به این ترتیب،
۱۵ حقایق روح القدس را بالکمات روح القدس بیان می‌نمایم. **۱۶** اما کسی که روحانی نیست نمی‌تواند افکار و اسرار خدا را که روح القدس به ما می‌آموزد، درک کند و پنذید. این امور به نظر او پوج و بی معنی می‌آیند، زیرا فقط آنانی که روحانی اند می‌توانند مقصود او را درک کنند؛ اما سایرین قادر نیستند این مطالب را بهفهمند. **۱۷** شخص روحانی هر چیز را تشخیص می‌دهد و درک می‌کند و همین امر موجب تعجب و ناراحتی مردم دنیا می‌گردد، مردمی که هرگز نمی‌توانند او را درک کنند. **۱۸** زیرا «کیست که بتواند افکار خداوند را درک کند؟ کیست که بتواند به او تعلیم دهد؟» ولی ما این امور را درک می‌کیم، زیرا فکر مسیح را داریم.

۳

۱۹ برادران و خواهان عزیز، من تا به حال توانسته‌ام با شما همچون افراد روحانی سخن بگویم، زیرا شما جسمانی هستید و هنوز در مسیح رشد نکرده‌اید. **۲۰** مجبور شدم به جای غذای سنگین، به شما شیر بدhem، زیرا قادر به هضم آن نمودید. حتی حالا نیز باید به شما شیر داد، **۲۱** زیرا هنوز تابع طبیعت گناه‌آلودتان هستید. شما به یکدیگر حسادت می‌ورزید و در میانتان دو دستگی و خصومت وجود دارد. آیا این نشان نمی‌دهد که هنوز طفل هستید و مانند انسانهای دنیوی رفار می‌کنید؟ **۲۲** به عنوان مثال، هم اکنون مشاجره شما بر سر این است که آیا «پولس» پرگتر است یا «ایپلس»، و به این ترتیب باعث دو دستگی در کلیسا می‌شوید. آیا همین امر نشان نمی‌دهد که در زندگی روحانی، چقدر کم رشد کرده‌اید؟ **۲۳** من کیستم، یا اپلس کیست که به خاطر ما پژوه و جدل می‌کنید؟ از این کار شما تعجب می‌کنم. زیرا ما فقط خدمتگزاران خدا هستیم و هر یک عطا و خدمت خاصی داریم، و شما به کمک ما، به مسیح ایمان آورده‌اید. **۲۴** خدمت من این بود که بذر کلام خدا را در قلبهای شما بکارم، و خدمت اپلس این بود که آن را آییاری کند. اما این خدا بود که باعث رشد آن در قلبهای شما گردید. **۲۵** مهم نیست که چه کسی می‌کارد، یا چه کسی آییاری می‌کند. مهم، کار خداست که سبب رشد می‌شود. **۲۶** بین من و اپلس فرقی نیست و هر یک برای زحمتی که کشیده‌ایم، پاداش خواهیم گرفت. **۲۷** ما فقط همکاران خدا هستیم؛ و شما مزرعه خدا هستید، نه مزرعه؛ شما عمارت خدا هستید، نه عمارت ما. **۲۸** به خاطر فیضی که خدا به من بخشیده، همچون معماری دانا و کارдан، بنیاد

طوری رفتار می کنید که گویی با تلاش خودتان چیزی را کسب کرده اید؟

شما تصویر می کنید هم اکنون تمام بركات روحانی را که می خواستید، به دست آورده اید و از لحظه روحانی بی نیاز هستید. همچون سلاطین، بر تخت پادشاهی تکیه زده اید و ما را به کلی فراموش کرده اید! ای کاش که واقعاً بر تخت سلطنت نشسته بودید، زیرا در آن صورت ما نیز می توانستیم با شما سلطنت کنیم. 9 گاهی فکر می کنم که انگار خدا، ما رسولان را در انتهای صف قرار داده است، صف اسیران جنگی که محکوم به مرگ هستند و در مقابل انظار مردم، به دنبال سپاهیان پرورمند حرکت می کنند؛ زیرا ما در معرض تماشای فرشتگان و مردم قرار گرفته ایم. 10 شما به ما می گویید: «اعتقاد اتنان شما را تبدیل به افرادی احمق کرده است!» در صورتی که خودتان مسیحیانی دان و با شعور هستید! ما ضعفیم، اما شما قوی! همه ما را پست می شمارند، اما به شما احترام می گذارند! 11 تا به این لحظه، همواره گرسنگی و تشنجی کشیده ایم؛ پوشک ندادشته ایم تا خود را از سرما حفظ کنیم؛ مرد بدرفتاری قرار گرفته ایم؛ و آواره و بی خانمان بوده ایم. 12 با دستهای خود، کار کرده و زحمت کشیده ایم تا زندگی خود را تأمین کنیم. هر که ما را لعنت کرد، برای او دعای خیر کردیم. هر که ما آزار رساند، تحمل کردیم. 13 وقتی به ما تهمت می زندن، با ملامت جواب می دهیم. با این حال، همچون زیله و تفاله با ما رفتار می شود. 14 من این مطلب را نمی نویسم تا شما را خجل سازم، بلکه می خواهم شما را مانند فرزندان عزیز خود، نصیحت و راهنمایی کنم. 15 زیرا اگرچه هزاران معلم روحانی داشته باشید، اما فقط یک پدر دارد و آن هم منم، چون من بودم که پیام انجیل را به شما رساندم و شما را به سوی مسیح عیسی هدایت نمودم. 16 پس به شما التاسع می کنم که از من سرمشق بگیرید و مانند من رفتار کنید. 17 به همین دلیل تیمتوانوس را می فرستم تا در این امر به شما کمک کند. او از کسانی است که به موسیله من به مسیح عیسی ایمان آورده و برایم همچون فرزندی عزیز و قابل اعتماد است. او تعالیمی را که من همه جا، در کلیساها می دهم، به یاد شما خواهد آورد. 18 می دانم که بعضی از شما مغورو شده اید، با این تصور که بار دیگر به دیدن شما نخواهم آمد. 19 اما من خواهم آمد، و اگر خدا بخواهد بزوی خواهم آمد تا ببینم آیا این اشخاص مغورو، فقط می توانند سر و صدا راه بیندازند، یا اینکه واقعاً صاحب قدرتی از جانب خدا هستند. 20 زیرا وقتی کسی اعدا دارد که خدا در قلب او سلطنت می کند، باید با اعمال خود آن را نشان دهد، نه فقط با سخنان خود. 21 حال، خود انتخاب کنید، آیا ترجیح می دهید برای تنبیه و سرزنش نزد شما بیایم، یا با محبت و تواضع؟

6 وقتی کسی از شما شکایتی علیه ایماندار دیگر دارد، چگونه جرأت می کند شکایت خود را به دادگاه دنیوی ببرد؟ آیا نمی بایست آن را با ایمانداران دیگر در میان بگذارد؟ 2 آیا نمی دانید که ما ایمانداران، یک روز دنیا را مورد داوری و دادرسی قرار خواهیم داد؟ پس اگر چنین است، چرا ناید قادر باشید این امور جزئی را میان خود حل کنید؟ 3 آیا نمی دانید که ما حتی فرشتگان را نیز داوری خواهیم کرد؟ پس چقدر بیشتر باید بعالیه مسائل عادی این زندگی را حل و فصل کنید. 4 وقتی چنین اختلافاتی بروز می کند، چرا برای حل اختلاف نزد قضات دنیوی می روید که مورد تائید کلیسا نیستند؟ 5 این را می گوییم تا خجالت بکشید: آیا در تمام کلیسای شما، حتی یک شخص دانا پیدا نمی شود که به این اختلافات رسیدگی کند؟ 6 آیا این صحیح است که ایماندار علیه ایماندار به دادگاه شکایت کند و بی ایمانان به اختلافشان رسیدگی کنند؟ 7 اصلاً وجود چنین شکایات و اختلافات نشانه ضعف روحانی شمامست! آیا بهتر نیست به جای شکایت، خودتان مورد ظلم واقع شوید و از حقتان بگذرید؟ 8 اما شما به جای آن، به دیگران و حتی به برادران مسیحی خود ظلم می کنید و حقشان را پایمال می سازید. 9 مگر نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نخواهند شد؟ خود را فرب ندهید! بی عفان، بست پرسستان، زناکاران، لواطکاران، همجنس بازان، 10 و همین طور دردان، طعمکاران، میگسaran، تهمت زندگان و کلاهبرداران، هیچ یک وارث ملکوت خدا نخواهند شد. 11 بعضی از شما در گذشته، چنین زندگی گناهآلودی داشتید، اما اکنون گناهاتان شسته شده و شما وقف خدا و مورد پستند او شده اید، و این در اثر کار خداوند ما عیسی مسیح و قدرت روح القدس میسر

5 در واقع، به من گزارش داده اند که در میان شما هرگز چنین وجود دارد، آن هم از نوعی که حتی خداشناسان نیز آن را تحمل نمی کنند! شنیده ام که یکی از اعضای کلیسا ای شما، با نامادری خود رابطه چنی دارد. 2 اما شما به جای اینکه ماتم بگیرید، افتخار می کنید آیا نمی بایست کسی را که چنین کاری می کرده، از میان خود برقانید؟ 3 من گرچه در جسم با شما نیستم، اما در روح با شما هستم. و به عنوان کسی که به این شکل در میان شما حضور دارد، بر کسی که این کار را کرده است، پیشایش به نام خداوندان، عیسی، حکم صادر کرده ام. 4 به این ترتیب، وقتی گرد می آید، من در روح با شما خواهیم بود، و نیز قدرت خداوندان عیسی، حضور خواهد

شده است. ممکن است بگویید: «اجازه دارم هر کاری انجام دهم» - اما بداین که همه چیز برایتان سودمند نیست. حتی اگر به گفته شما «اجازه دارم هر کاری انجام دهم»، اما نباید اسیر و بردۀ چیزی شوم. **۱۳** می‌گویید: «خواک برای شکم است و شکم نیز برای خوارک. و خدا روزی هر دو را از میان خواهد برد». اما در خصوص بدن، لازم است بدانیم که بدن برای بی‌عفتنیست، بلکه برای خدمت به خداوند، و اوست که نیازهای بدن را تأمین می‌کند. **۱۴** خدا با همان قدرتی که خداوند ما عیسی مسیح را پس از مرگ زنده کرد، بدنهای ما را نیز بعد از مرگ دیواره زنده خواهد کرد. **۱۵** آیا زنده کرد، بدنهای شما، در حقیقت اجزاء و اعضای بدن مسیح است؟ پس، آیا درست است که بدن خود را که چنین مفهوم والایی دارد، بگیرم و با بدن یک روسی پیوند بزنم؟ هرگز! **۱۶** آیا نمی‌دانید مردی که به یک روسی می‌پوندد، با او یک بدن می‌شود؟ زیرا در کتب مقدس نوشته شده: «آن دو یک تن می‌شوند». **۱۷** اما اگر خود را به خداوند تقدیم کنید، با او یکی خواهید شد. **۱۸** به همین دلیل است که می‌گوییم از زنا بگریزید. هیچ گناهی تا به این اندازه، بر بدن اثر شوم نمی‌گذارد. وقی مرتكب این گناه می‌شوید، به بدن خود صدمه می‌زنید. **۱۹** آیا هنوز نمی‌دانید که بدن شما، مسکن روح القدس می‌باشد که او را خدا به شما عطا کرده است؟ آیا نمی‌دانید روح القدس در وجود شما زنده می‌کند؟ پس بدن شما، از آن خودتان نیست! **۲۰** خدا شما را به بهای گران خریده است، پس تمام اعضای بدن خود را برای نشان دادن جلال و عظمت خدا به کار ببرید، چون او صاحب بدن شماست.

درباره موضوعاتی که در نامه خود نوشته بودید: به، خوب است که مرد رابطه جنسی با زن نداشته باشد. **۲** اما به سبب فسادهای جنسی که در اطراف ما وجود دارد، بهتر است هر مرد برای خود زنی بگیرد و هر زن، شوهری برای خود اختیار کند. **۳** زن و مرد باید وظایف زناشوی خود را نسبت به یکدیگر انجام دهند. **۴** دختری که ازدواج می‌کند، دیگر اختیار کامل بدن خود را ندارد، بلکه شوهرش نیز بر آن حقی دارد. همچنین شوهر بر بدن خود اختیار کامل ندارد، زیرا همسرش نیز بر آن حقی دارد. **۵** بنا براین، شما زوجه از رابطه زناشویی با یکدیگر پرهیز نکنید، مگر برای مدتی محدود و با تأوفن، تا بتوانید خود را وقف روزه و عبادت نمایید. اما بعد از این مدت، روابط عادی زناشویی را از سر گیرید، تا مبادا شیطان شما را به علت عدم تسلط بر نفس، در وسوسه اندارد. **۶** البته حکم نمی‌کنم، بلکه پیشنهاد می‌کنم که بطور موقعت از رابطه جنسی پرهیز کنید. **۷** کاش همه می‌توانستند مانند من مجرد بمانند. اما هر کس عطای خاصی از جانب خدا دارد. یکی این عطا را دارد و دیگری آن عطا را. **۸** حال، به افراد مجرد و به بیوه‌زان می‌گوییم: بهتر است مانند من مجرد بمانند. **۹** اما اگر نمی‌توانید بر امیال خود مسلط باشند، بهتر است که ازدواج کنند، زیرا ازدواج کردن، بهتر است از سوختن در آتش شهوت. **۱۰** اما برای آنایی که ازدواج کرده‌اند یک حکم دارم، حکمی که از جانب من نیست بلکه خود خداوند آن را فرموده است؛ و آن این است که زن نباید از شوهرش جدا شود. **۱۱** اما اگر قبلًا از او جدا شده است، بهتر است یا مجرد بماند، یا نزد شوهرش بازگردد. شوهر نیز نباید زن خود را طلاق دهد. **۱۲** اکون می‌خواهم نکاتی را بیان کنم که چرچه مستقیم از جانب خداوند نیستند، اما به نظر من بسیار مفید می‌باشند. اگر

نمی داند، ببیند که شما با شناخت کاملی که دارید، در نهارخوری پتخانه نشسته اید و مشغول خوردن چنین گوشتی هستید. آیا او نیز ترغیب نمی شود تا خوراکی را که به پتها تقدیم شده، بخورد؟ **۱۱** به این ترتیب، دانایی شما باعث هلاکت آن ایماندار ضعیف می شود که مسیح جانش را به خاطر او فدا کرد. **۱۲** وقتی ایمانداران را ترغیب به انجام کاری می کنید که آن را درست نمی دانند، شما نه تنها نسبت به آنها بلکه نسبت به مسیح نیز گاه می کنید. **۱۳** پس اگر خوردن گوشتی که برای بت قربانی شده است، باعث گناه کردن برادر من می شود، من تا عمر دارم از آن نخواهم خورد، مبادا باعث لغوش او شوم. (aiōn g165)

۹ آیا مانند هر کس دیگری، آزاد نیستم؟ آیا رسول نیستم؟ آیا رسول دارم، عیسی را ندیده ام؟ آیا شما ثمرة کار من در خداوند نیستید؟ **۲** حتی اگر برای دیگران رسول نباشم، دست کم برای شما هستم! زیرا شما مُهر تأیید رسالت من در خداوند هستید. **۳** جواب من به آنانی که درباره من قضاؤت می کنند، این است: **۴** آیا ما مانند سایر رسولان، این حق را نداییم که خود و خوراک خود را از کلیساها تأمین کنیم؟ **۵** آیا حق نداییم همسری ایماندار را همراه خود داشته باشیم، همان کاری که سایر رسولان و برادران خداوندان، عیسی، و پطرس انجام می دهند؟ **۶** آیا فقط من و برپایای باید برای تأمین نیازهای خود کار کنیم؟ **۷** کدام سریا است که به هنگام خدمت نظام، خودش مخارجش را تأمین نماید؟ یا کدام باغبان است که درختی غرس کند ولی اجازه نداشته باشد از میوه آن بخورد؟ یا کدام چوپان است که گلهای را چوبانی کند ولی حق نداشته باشد از شیر آن بنوشد؟ **۸** شاید فکر کنید که این نکات را از دیدگاه انسانی می گوییم. اما چنین نیست، زیرا قانون خدا نیز همین را می گوید. **۹** در

تواترات موسی نوشته شده که «دهان گاوی را که خرمون می کوید، نبند و بگذار به هنگام کار، از خرمونت بخورد.» آیا گمان می کنید خدا فقط به فکر گاوها بود که چنین دستوری داد؟ **۱۰** آیا نمی کنید که این دستور را برای ما نیز داده است؟ بله، همین طور است. خدا این حکم را داد تا نشان دهد که مسیحیان باید معاشر خدمتگزاران روحانی خود را تأمین کنند. کسی که شخم می زند و خرمون می کوید، البته باید سهمی از محصول ببرد. **۱۱** ما در دل شما بذر نیکوی روحانی را کاشته ایم. حال، اگر درخواست کمک مالی از شما داشته باشیم، آیا چیزی بزرگی خواسته ایم؟ **۱۲** اگر دیگران حق دارند از سوی شما حمایت مالی شوند، آیا ما نباید بیشتر حق داشته باشیم؟ اما ما از این حق استفاده نکردیم. بلکه برعکس، هر چیز را تحمل کردیم تا مبادا مانعی بر سر راه انجیل مسیح ایجاد کنیم. **۱۳** آیا نمی دانید که خدا به خدمتگزاران خانه اش اجازه داد تا خوراک خود را از هدایایی که مردم به خانه او می آورند، تأمین نمایند، و خدمتگزاران مدیح نیز از قربانیهای مردم سهمی ببرند. **۱۴** به همین ترتیب، خداوند فرموده است هر که پیام انجیل را اعلام می کند، هزینه زندگی اش باید توسط مسیحیان تأمین شود. **۱۵** اما با وجود این، من هرگز از این حق خود استفاده نکرده ام. اگر هم حالا چنین مطلبی را می نویسم، منظورم این نیست که از این پس از مکملهای شما بهره مند شوم. من ترجیح می دهم از گرسنگی بمریم، اما این اختصار را از دست ندهم؛ من افتخار می کنم که پیغام انجیل را بدون دستمزد اعلام می دارم. **۱۶** زیرا انجام این خدمت، به خودی خود برای من امتیازی محسوب نمی شود، چون من موظفم که این خدمت را

رفت. **۳۲** من می خواهم که شما در همه چیز فارغ از اضطراب و نگرانی باشید. مردی که ازدواج نکرده است، می تواند تمام وقت خود را صرف خدمت خداوند کند و تمام فکرش این باشد که او را خشنود سازد. **۳۳** اما مردی که ازدواج کرده است، نمی تواند برای خداوند را خدمت کند، زیرا مجبور است در فکر مادیات نیز باشد و بکوشید همسرش را راضی نگاه کند. **۳۴** در واقع عشق و علاقه او، بین خدا و همسرش تقسیم می شود. همین طور زنی که دیگر متائل نیست و یا هنوز ازدواج نکرده، می تواند در فکر امور خداوند باشد و اینکه چگونه در جسم و روح مقدس بماند. اما زن شهودار باید در فکر کارهای مانند خانه داری باشد و خواسته های شوهرش را در نظر بگیرد. **۳۵** من این مطالب را برای کمک به شما می گویم، و منظورم این نیست که شما را در قید و بد بگذارم. آزوی من این است که به شایستگی زندگی کنید و هیچ دغدغه ای مانع سرسپردگی تان به خداوند نشود. **۳۶** اگر کسی می بیند که نسبت به دختری که نامزدش است پهپیر ندارد و نمی تواند بر امیال خود مسلط باشد و نامزدش نیز به حد بلوغ رسیده و می خواهد با این دختر ازدواج کند، گناهی مرتکب نشده است. اشکالی ندارد؛ بگذارید ازدواج کند. **۳۷** اما اگر کسی با اراده های محکم تصمیم گرفته است که ازدواج نکند، و می بیند که نه تمایلی به این کار دارد و نه تیازی به آن، تصمیم عاقلانه ای گرفته است. **۳۸** پس کسی که ازدواج می کند، کار خوبی می کند، و کسی که ازدواج نمی نماید، کار بدتری می کند. **۳۹** زن تا زمانی که شوهرش زنده است، به او بسته است. اما اگر شوهرش از دنیا برود، می تواند دوباره ازدواج کند، اما فقط با یک ایماندار. **۴۰** ولی به نظر من، بهتر است ازدواج نکند. و من فکر می کنم که آنچه می گوییم، از جانب روح خداست.

۸

سؤال بعدی شما درباره خوردن گوشتی است که برای پتها قریانی شده است. این طرز فکر که «همه ما اشخاص دانایی هستیم»، باعث می شود انسان دچار تکبیر و غرور شود. اما آنچه موجب استحکام روحانی کلیسا می گردد، محبت است و نه دانش. **۲** کسی که تصور می کند همه چیز را می دارد، در واقع هنوز خیلی چیزها نمی داند. **۳** اما کسی که خدا را دوست می دارد، اوست که خدا می شناسدش. **۴** حال به اصل مطلب بگردیم. آیا صحیح است گوشتی را که برای پتها قریانی شده است، بخوریم؟ همه می دانیم که بت، خدا نیست، زیرا فقط یک خدا هست و پس. **۵** به عقیده بعضی از مردم، خدایان بسیاری در آسمان و بر زمین هستند. **۶** اما ما می دانیم که فقط یک خدا وجود دارد، یعنی پدر آسمانی که تمام چیزها را آفریده و ما را نیز به وجود آورده تا از آن او باشیم. همچنین می دانیم که فقط یک سرور و خداوند وجود دارد، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز بوسیله او آفریده شده و حیات ما از اوست. **۷** اما همه ایمانداران از چنین شناختی بخود را نیستند. بعضی ها چنان به این تصور خو گرفته اند که پتها واقعی هستند که وقتی خوراکی را می خورند که به پتها تقدیم شده، آن را پرستش خدایان واقعی تلقی می کنند و وجдан ضعیف شان الوده می گردد. **۸** اما این را بدانید که خوراک، ما را به خدا نزدیکتر نمی سازد، زیرا نه با خوردن آن بدنتر می شویم، و نه با خوردن آن، بهتر! **۹** اما مواطیب باشید که مبادا آزادی شما در خوردن چنین گوشتی، موجب لغوش و انحراف مسیحیانی گردد که از شما ضعیفتر هستند. **۱۰** زیرا اگر شخصی که به خاطر وجدان ضعیفیش، خوردن گوشت قربانی را درست

این سبب فقط در یک روز، بیست و سه هزار نفر از ایشان هلاک گردیدند.

۹ صبر و تحمل مسیح را نیز امتحان نکنیم، زیرا عوادی از آنان چنین کردند و از نیش مارهای سی سی مردند. **۱۰** همچنین مانند برخی از ایشان، از خدا و کارهای او گله و شکایت نکنیم، زیرا در اثر همین کار بود که خدا فرشته خود را فرستاد تا نابودشان کند. **۱۱** تمام اتفاقات و بلایای که بر سر قوم ما آمد، برای این نوشته شد که ما بخواهیم و همان اشتباهات را تکرار نکنیم، تا در این روزهای آخر که دنیا به پایان خود نزدیک می‌شود، درس عبرتی پگیریم. (aiōn) (aiōn)

۱۲ پس هوشیار باشید و فکر نکنید که از ایشان بهتر است! شما نیز ممکن است در دام گناه گرفتار شوید. **۱۳** وسوسه‌ها و آزمایش‌هایی که به سراغ شما می‌آیند، از وسوسه‌ها و آزمایش‌هایی که دیگران دچار آن می‌شوند، متفاوت نیست. و خدا امن است؛ او اجازه نخواهد داد بیش از حد توانایی خود آزموده شوید. به هنگام آزمایش او راه گزیری نیز به شما نشان خواهد داد تا تاب تحملش را داشته باشید. **۱۴** پس ای عزیزان، با هوشیاری کامل از هرگونه پست پرسنگیرید. **۱۵** شما اشخاص دانایی هستید؛ خودتان قضاوت کنید که از شریعت پرسنگیرید. **۱۶** پیاله‌ای که به هنگام شام خداوند از آن آتجه می‌گوییم درست است یا نه. **۱۷** تعداد ما هر قدر هم که باشد، همه از همان نان می‌خوریم و شریکیم؟ **۱۸** قوم شناس می‌دهیم که همه عضو یک بدن می‌باشیم، یعنی بدن مسیح. **۱۹** قوم اسرائیل را در نظر پگیرید؛ آیا آنانی که از گوشت قربانی می‌خورند، به وسیله این عمل با یکدیگر متحد نمی‌شوند؟ **۲۰** پس منظور چیست؟ آیا منظور این است که این بینها واقعاً خدا هستند؟ یا اینکه قربانی‌هایی که به آنها تقدیم می‌شوند، ارزش و اهمیتی دارند؟ **۲۱** به هیچ وجه! منظور این است که کسانی که برای این بینها قربانی می‌آورند، در اعماق خود را همراه با قربانی‌هایشان نه به خدا، بلکه به شیاطین تقدیم می‌کنند، و من نمی‌خواهم که هیچ‌پک از شما، با خوردن گوشت این قربانیها، با شیاطین شریک شوید. **۲۲** شما نمی‌توانید هم از پیاله سفره خداوند بپوشید و هم از پیاله سفره شیطان؛ هم از نان سفره خداوند بخوردید و هم از نان سفره شیطان. **۲۳** می‌خواهید چه کنید؟ آیا می‌خواهید آتش خشم و غضب خداوند را بر ضد خود شعله‌ور سازید؟ یا می‌خواهید نشان دهید که از او توانایتی دارید؟ **۲۴** شما می‌گویید: «اجازه دارم هر کاری انجام دهم»، اما بدانید که هر کاری برایتان سودمند نیست. می‌گویید: «اجازه دارم هر کاری انجام دهم»، اما هر کاری باعث بنا نمی‌شود. **۲۵** نباید فقط به فکر خودتان باشید؛ به فکر دیگران هم باشید و نفع دیگران را نیز در نظر پگیرید. **۲۶** پس متوجه به این صورت عمل کنید: هر گوشتی را که در بازار می‌فروشنده، بخوردید و بخوردید، و پرسید که گوشت قربانی بنهاست یا نه، تا وجود اثبات ناراحت نشود. **۲۷** زیرا همان طور که در کتب مقدس آمده: «زمین و هر آتجه در آن است، از آن خداوند می‌باشد». **۲۸** اگر شخصی بی ایمان، شما را به صرف خوارک دعوت کنید، و می‌خواهید بروید، از هر چه که در سفره است، بخوردید و چیزی هم نبرسید. به این ترتیب وجود اثبات راحت خواهد بود، چون نمی‌دانید که گوشت قربانی شده، در آن صورت، از آن گوشت بگوید که این گوشت برای بینها قربانی شده، در آن صورت، از آن گوشت نخوردید، هم به خاطر آن کسی که چنین گفته، و هم به خاطر موضوع وجود.

۱۷ اگر من به میل خود داوطلب می‌شدم که خدا را خدمت کنم، در آن صورت توقع دستمزد نیز می‌داشتم. اما چنین نیست، زیرا خدا خود، مرا برگزیده و این خدمت مقدس را به من سپرده است و من هیچ اختیاری از خود ندارم. **۱۸** در چنین شرایطی، دستمزد من چیست؟ دستمزد من، همان شادی است که از اعلام خبر خوش انجیل به دست می‌آورم، آن هم بدون آنکه از کسی کمک مالی بگرم و یا حق خود را مطالبه کنم. **۱۹** زیرا گرچه آزادم و غلام هیچ کس نیستم، اما خود را غلام همه ساخته‌ام تا بتوانم عده بیشتری را برای مسیح به دست آورم. **۲۰** وقتی با بهودیان بودم، مانند خودشان رفارم می‌کردم تا بهودیان را به سوی مسیح بیاورم. آن هنگام که با کسانی بودم که پیرو شریعت یهود بودند، من نیز نیز شریعت زندگی کردم. گرچه پیرو شریعت نیستم، اما چنین کردم تا آنان را که زیر شریعت هستند، به سوی مسیح بیاورم. **۲۱** وقتی با غیریهودیانی هستم که از شریعت یهود پیرو نمی‌کنند، من نیز بدون آن شریعت زندگی می‌کنم، تا بتوانم ایشان را به سوی مسیح بیاورم. البته شریعت خدا را نادیده نمی‌گیرم، زیرا از شریعت مسیح اطاعت می‌کنم. **۲۲** آن هنگام نیز که با ضعیفان به سر می‌برم، در ضعیفان شریک می‌شوم تا ضعیفان را برای مسیح به دست آورم. خلاصه، می‌کوشم با هر کسی زمینه‌ای مشترک بیام و هر کاری انجام دهم تا باعث نجات ایشان گردد. **۲۳** تمام این کارها را انجام می‌دهم تا بتوانم پیام انجیل را به همه برسانم و خود نیز در برکات آن سهیم گردد. **۲۴** مگر نمی‌دانید که در یک مسابقه دو، همه می‌دوند اما فقط یک نفر جایزه را می‌برد؟ پس شما نیز طوری بدوبد تا بپرده شوید! **۲۵** وزرشکار به منظور کسب آمادگی برای شرکت در مسابقات، تمرينهای سختی انجام می‌دهد تا تاجی فانی به دست آورد، ولی ما خود را تحت اضطرابی سخت قرار می‌دهیم تا تاجی جاودانی به دست آوریم. **۲۶** پس من می‌ذم، اما نه مانند کسی که به هدف است؛ و می‌شست می‌زنم، اما نه مثل کسی که مشت به هوا پرتاب می‌کند؛ **۲۷** من مثل یک وزرشکار با تمرينهای سخت، بدنم را آماده می‌کنم، و آنقدر بر آن سخت می‌گیرم تا آن کاری را انجام دهد که باید بکنید، نه آنچه را که می‌خواهد. اگر چنین نکنم می‌ترسم پس از آنکه دیگران را برای شرکت در مسابقه آماده کردم، خود آماده نباش و از شرکت در مسابقه محروم گردم.

۱۰ ای برادران عزیزان، نباید آنچه را که در زمانهای گذشته برای قوم ما اتفاق افتاد، از یاد ببریم، هنگامی که ایشان در بیابان سفر می‌کردند، خدا ابری فرستاد تا پیشاپیش آنان حرکت کند و هدايتشان نماید؛ سپس آنان را به سلامت از دریای سرخ عبور داد. **۲** در واقع می‌توانیم بگوییم که ایشان در دریا و در ابر، تعمید گرفتند و با این کار، نشان دادند که موسی را پیروی خواهند کرد. **۳** ایشان همگی همان خواک روحانی را خوردند **۴** و همان آشامیدنی کرد. زیرا از آن صخره روحانی می‌نوشیدند که همراهی شان می‌کرد، و آن صخره همانا مسیح بود. **۵** با این حال، خدا از بیشتر آنان خشنود نبود، و به همین دلیل، اجسادشان در تمام بیابان اندامخانه و پراکنده شد. **۶** این درس عبرتی است برای ما، تا مانند آنان در آزوی اعمال پلید و شرورانه نباشیم، **۷** و همچون آنان به سوی پرستش بتها نزدیم. در کتب مقدس نوشته شده: «قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و برای لهو و لعب به پا خاستند». **۸** همچنین مانند بعضی از آنان نباشیم که مرتکب زنا شدند، و به

می شوید، آنچه می خورید در واقع شام خداوند نیست. **21** زیرا شیده‌ام که بعضی بارون آنکه منتظر دیگران باشند، با عجله شام خودشان را می خورند و آن را با دیگری تقسیم نمی کنند. پس به بعضی‌ها خوارک کافی نمی رسد و گرسنه می‌مانند، در حالی که دیگران انقدر خورده و نوشیده‌اند که مست شده‌اند. **22** آیا این راست است؟ مگر نمی توانید خوارکان را در خانه بخوردی تا باعث بی‌حرمتی کلیسا نشوید و فقرا را که نمی توانند با خود خوارک بیاورند، خجالت‌زده نسازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا شما را تحسین نمکن؟ همچو! **23** این است آنچه خود خداوندان عیسی مسیح درباره این شام فرموده است و من قبلاً آن را به شما تعلیم داده‌ام: خداوند ما عیسی، در شی که بیهودا به او خیانت کرد، نان را به دست گرفت، **24** و پس از شکنگاری، آن را پاره کرد و به شاگردان خود داد و گفت: «این بدن من است که در راه شما قدا می‌کنم. این را به جا آورید.» **25** همچینین پس از شام، جام را برداشت و گفت: «این جام، نشانه پیمان جدید میان خدا و قومش است، پیمانی که با خون خود آن را مهر می‌کنم. هر بار که از آن می‌نوشید، به یاد من باشید.» **26** به این ترتیب، هر بار که این نان را می‌خورید و از این پاله می‌نوشید، در واقع این حقیقت را اعلام می‌کنید که مسیح برای نجات شما، جان خود را فدا کرده است. پس تا زمان بازگشت خداوند، این را نگاه دارید. **27** بنا بر این، اگر کسی به طور ناشایست از این نان بخورد و از این پاله بنوشد، به بدن و خون خداوندان عیسی مسیح بی‌احترامی کرده و نسبت به آنها مرتکب گناه شده است. **28** به همین دلیل است که هر کس پیش از آنکه از این نان بخورد و از پاله بنوشد، باید خود را یازماید. **29** زیرا اگر کسی به طور ناشایسته از نان بخورد و از پاله بنوشد، این باید خود را یازماید.

30 اما اگر کسی به طور ناشایسته از این نان بخورد و از پاله بنوشد، نموده است. **31** اما اگر خود را امتحان کنید، دیگر خدا شما را محکوم و بعضی مزده‌اند. **32** اما حتی اگر خداوند ما را محکوم و تنبیه کند، این نتیجه نخواهد نمود. **33** پس ای برادران عزیز، هنگامی که برای شام خداوندان عیسی مسیح جمع می‌شود، صبر کنید تا دیگران هم بیايد. **34** اگر کسی خیلی گرسنه است، در خانه بخورد تا وقتی با دیگران جمع می‌شود، باعث محکومیت و مجازات خود نشود. وقتی آمد، به مسائل دیگر نیز رسیدگی خواهم کرد.

12

حال، ای برادران و خواهان، می‌خواهمن در خصوص عطاپای روح القدس نکاتی بتویسم تا برداشت نادرست از آن نداشته باشید. **2** می‌دانید که پیش از ایمان آوردن به خداوند، در میان پنهانی که قادر به سخن گفتن نبودند، سرگردان بودند و از یک بت به بت دیگر پنهان می‌بردید. **3** اما اکنون به کسانی برمی خورید که ادعای کنند از جانب روح خدا برایتان پیغامی دارند. چگونه می‌توان دانست که آیا ایشان واقعاً از جانب خدا الهام یافته‌اند، یا اینکه فریکارند؟ راهش این است: کسی که تحت قدرت روح خدا سخن می‌گوید، همچو! نمی توانند عیسی را لعنت کنند. هچ کس نیز نمی تواند با تمام وجود عیسی را خداوند بخواند، جز اینکه روح القدس این حقیقت را بر او آشکار ساخته باشد. **4** گرچه عطاپای گوناگونند، اما سرجشمه همه آنها همان روح القدس است. **5** گرچه خدمات گوناگونند، اما همه ما همان خداوند را خدمت

در این مورد وجودان او مهم است، نه وجودان شما. اما شما ممکن است پرسیدی: «چرا من باید به خاطر وجودان دیگران، در قید و بند باشم؟ **30** من خدا را شکر می‌کنم و خوارکم را با خوشی می‌خورم. پس چرا باید محکوم کنند، آن هم به این دلیل که تصور می‌کنند من در اشتباها!» **31** جواب سؤال شما این است: تمام کارهای شما، حتی خوردن و نوشیدن، همه باید برای جلال و بزرگی خدا باشد. **32** پس مواطی باشید که برای کسی سنگ لغش نشود، نه برای غیرهای دیگران، نه برای مسیحیان. **33** من نیز به همین روش عمل می‌کنم و می‌کوشم در هر کاری همه را خشنود سازم. پس آنچه را که دوست دارم، و یا به نفع خودم می‌باشد، انجام نمی‌دهم، بلکه کاری را می‌کنم که به نفع دیگران است تا ایشان نجات یابند.

11

پس از من سرمتش بگیرید، چنانکه من نیز از مسیح سرمتش می‌گیرم. **2** برادران عزیز، شما را تحسین می‌کنم که هر چه به شما آموختم، به یاد دارید و به آنها عمل می‌کنید. **3** اما می‌خواهمن این موضوع را نیز یادآور شوم که شر مرد، مسیح است، و سر زن، مرد است، و سر مسیح، خدا. **4** به همین دلیل اگر در جلسه‌ای مردی با سر پوشیده، دعا یا نبوت کند، به سر خود بی‌احترامی کرده است. **5** همچینین اگر زنی در جلسه‌ای، با سر برخene دعا یا نبوت کند، به سر خود بی‌احترامی کرده است، زیرا این مانند آن است که آن زن، سرش را بتراشد. **6** اگر زن نمی‌خواهد سر خود را پوشاند، پس موی سرش را نیز بتراشد! اما چون برای زن شرم آور است که سرش را بتراشد، پس باید سرش را پوشاند. **7** اما مرد نایامد به هنگام عبادت، سر خود را پوشاند یا کلاهی بر سر داشته باشد، زیرا مرد به صورت خدا سرشنthe شده و جلال او را منعکس می‌سازد. اما زن منعکس کننده جلال و شکوه مرد است. **8** نخستین مرد، از زن به وجود نایامد، بلکه اولین زن از مرد به وجود آمد. **9** در ضمن، نخستین مرد که آدم بود، برای حوا آفریده نشد، بلکه حوا برای آدم آفریده شد. **10** به همین دلیل، و نیز به خاطر فرشتگان که نظاره گر هستند، زن باید سر خود را پوشاند تا نشان دهد که تحت اقتدار قرار دارد. **11** اما در میان قوم خداوند هم زن به مرد محتاج است و هم مرد به زن. **12** زیرا با اینکه اولین زن از مرد پیدید آمد، ولی از آن پس، تمام مردها از زن به دنیا آمدند. اما به هر حال مرد و زن هر دو از خالق خود، خدا می‌باشند. **13** حال، نظر خودتان در این باره چیست؟ آیا درست است که زن در یک جمع، بدون پوشش سر دعا کنند؟ **14** آیا این بدیهی نیست که اگر مردی موی بلند داشته باشد، برایش شرم اور است؟ **15** و آیا موی بلند موجب افتخار و شادی زن نیست؟ زیرا این مو به عنوان پوشش به او داده شده است. **16** اما اگر کسی می‌خواهد در این باره بحث و مجادله کند، تنها چیزی که می‌توانم به او بگویم این است که ما همیشه این را تعلیم داده‌ایم که زن به هنگام دعا یا نبوت، باید سر خود را پوشاند. تمام کلیساها نیز در این امر توافق دارند. **17** اما در آنچه الان به شما نویسم نمی‌توانم شما را تحسین کنم. زیرا شیده‌ام که وقتی برای شرکت در شام خداوند گرد هم می‌آید، ضرری که به شما وارد می‌آید، بیش از نفع آن است. **18** نخست اینکه می‌شون و وقتی به عنوان کلیسا گرد هم می‌آید، در میان شما تفرقه‌ها و جدایی‌ها وجود دارد، و تا حدی این گفته‌ها را باور می‌کنم. **19** تردیدی نیست که باید میان شما اختلافاتی باشد، تا مشخص شود که کدام یک از شما مورد تأیید خدا هستید. **20** وقتی برای خوردن دور هم جمع

دارای عطای شفا هستند. کسانی که عطای کمک به دیگران را دارند. آنانی که عطای رهبری و مدیریت دارند. افرادی که عطای سخن گفتن به انواع مختلف زبانها را دارند، زبانهایی که قبلاً نیاموخته‌اند. **29** آیا در کلیسا همه رسول هستند؟ آیا همه نبی هستند؟ آیا همه معلمیند؟ آیا همه قادرند معجزه کنند؟ **30** آیا همه عطای شفا دارند؟ آیا همه عطای سخن گفتن به زبانهای نیاموخته را دارند؟ یا همه عطای ترجمه این زبانها را دارند؟ **31** حال، با اشیاق تمام، در بی عطاپایی پرتو و سودمندتر باشید. و اکنون عالی ترین طبق را به شما نشان خواهم داد.

13

اگر عطای سخن گفتن به زبانهای مردمان و فرشتگان را داشته باشم، زبانهایی که هیچگاه نیاموخته‌ام، اما در وجود خود نسبت به انسانها محبتی نداشته باشم، همچون زنگی پُرطین و سنجی پرهیا خواهم بود. **2** اگر عطای نبوت داشته باشم و بتوانم تمام اسرار و علم را درک کنم، یا اگر چنان ایمانی داشته باشم که به فرمان من کوهها جابه‌جا گردند، اما انسانها را دوست نداشته باشم، هیچ هستم. **3** اگر تمام اموال خود را به فقرا بخشم، و بدن خود را بدhem تا در میان شعله‌های آتش سوزانده شود، اما نسبت به انسانها معجنبی نداشته باشم، هیچ سودی نخواهم برد. **4** کسی که محبت دارد، صور است و مهریان؛ حسود نیست و به کسی رشک نمی‌برد؛ مغروف نیست و هیچگاه خودستایی نمی‌کند؛ **5** به دیگران بی احترامی و بی نزاکتی نمی‌کند؛ اصراری ندارد که همه چیز به دلخواه او خوشحال نمی‌شود، بلکه از پیروز شدن نیست؛ زود خشمگین نمی‌شود، و حساب خطاها را دیگران را نگاه نمی‌دارد؛ **6** هرگز از بی انصافی و بی عدالتی خوشحال نمی‌شود، بلکه از پیروز شدن حقیقت شاد می‌گردد. **7** محبت ما را قادر می‌سازد که همه سختی‌ها را تحمل کنیم، ایمان خود را در هر شرایطی نگاه داریم، اعتماد خود را به خدا حفظ کنیم، و هر اتفاقی بیفتند، شکیبا باقی بمانیم. **8** همه عطاپایی که خدا به ما می‌بخشد، روزی به انتها خواهد رسید. نوشهای سخن گفتن به زبانها و داشتن علم و اسرار، روزی پایان خواهد پذیرفت. اما محبت تا ابد باقی خواهد ماند و از میان نخواهد رفت. **9** در حال حاضر، با وجود تمام این عطاپایی، علم و نوتها را ماجزئی و ناقص است. **10** اما زمانی که کامل آید، دیگر نیازی به این عطاپایی نخواهد بود. **11** می‌توانیم این مثال را پیاووم که به هنگام کودکی، مانند یک کودک سخن می‌گفتم و مانند یک کودک تندکر و استدلال می‌کردم. اما چون بالغ شدم، فکر رشد کرد و کارهای کودکانه را ترک گفتم. **12** آتجه اکنون می‌پیشیم و می‌دانیم، مهم و تیره است؛ اما روزی همه چیز را واضح و روشن خواهیم دید، به همان روشی که خدا اکنون قلب ما را می‌پیند. **13** پس، سه چیز همیشه باقی خواهند ماند: ایمان، امید و محبت، اما از همه اینها بزرگتر، محبت است.

14

پس، محبت را مهمترین هدف زندگی خود بسازید. اما در عین حال، مشتقانه دعا کنید تا روح القدس عطاپایی روحانی را نیز به شما عنایت کنید، خصوصاً عطای نبوت را. **2** زیرا کسی که به زبانهای نیاموخته سخن می‌گوید، روح سخن‌نشش با افراد نیست، بلکه با خداست، چرا که دیگران نمی‌توانند گفته‌هایش را درک کنند. او به واسطه روح القدس، رازها را بیان می‌کند. **3** اما کسی که نبوت می‌کند، یعنی پیغامهای خدا را به ایمانداران

می‌کنیم. **6** خدا به روشهای گوناگون کار می‌کند، اما این کارها را در همگی ما همان خداست که به عمل می‌آورد. **7** به هر یک از ما عطاپایی داده شده تا بتوانیم همدیگر را کمک کنیم. **8** روح خدا به یک شخص عطای بیان پیامی پر از حکمت را می‌بخشد، و همان روح به شخصی دیگر، عطای بیان پیامی دیگری قدرت شفای بیماران را می‌بخشد. **10** به یکی قدرت انجام معجزات می‌دهد، به دیگری عطای نبوت کردن. به یکی عطای تشخیص میان روحها را می‌بخشد. باز به یکی این عطا را می‌بخشد که بتواند به هنگام دعا به زبانهایی که نیاموخته است، سخن گوید، و به دیگری عطای ترجمه این زبانها را می‌دهد. **11** اما تمام این عطاپایی از جانب یک روح، یعنی همان روح القدس است، و اوست که تصمیم می‌گیرد به هر کس چه عطاپایی بیخشد. **12** بدن یکی است اما اعضای بسیار دارد. وقتی تمام این اعضا کنار هم قرار می‌گیرند، بدن تشکیل می‌شود. بدن مسیح نیز همین طور است. **13** زیرا ما همگی به‌وسیله یک روح، یعنی روح القدس، تعمید یافهم تا بدنی واحد را تشکیل دهم - خواه بهودی باشم و خواه غیربهودی، چه برده باشیم و چه آزاد - و به همه ما از همان روح القدس داده شد تا بتوشیم. **14** بهله، بدن فقط دارای یک عضو نیست، بلکه اعضای گوناگون دارد. **15** اگر با بگوید: «من چون دست نیستم، جزو بدن نمی‌باشم»، آیا این گفته دلیل می‌شود که پا جزو بدن نباشد؟ **16** یا اگر گوش بگوید: «من چون چشم نیستم، گوش را از سایر اعضای بدن جدا می‌کنم؟»، چه پیش می‌آید؟ آیا این سخن، گوش را از توانستید آن گونه که در نظر داشت، در بدن قرار داده است. **19** اگر همه اعضا یکسان و یکی بودند، دیگر بدنی وجود نمی‌داشت! **20** بهله، اعضا بسیارند، ولی بدن یکی است. **21** چشم هرگز نمی‌تواند به دست بگوید: «من احتیاجی به تو ندارم». سر هم نمی‌تواند به پاها بگوید: «من نیازی به شما ندارم». **22** برعکس، بعضی از اعضای که ضعیفترین و کم‌اهمیت‌ترین اعضا به نظر می‌رسند، در واقع بیش از بقیه ضروری هستند، **23** و اعضایی را که به بار ما کمتر قابل احترام هستند، با دقت بیشتری می‌پوشانیم، و اعضایی را که زیبا نیستند بطور خاص زیست می‌دهیم. **24** در حالی که اعضای زیبای بدن ما، نیاز به چنین توجهی ندارند. بنابراین، خدا اعضای بدن را طریق در کار هم قرار داده است که به اعضای به ظاهر کم‌اهمیت، احترام و توجه بیشتری شود؛ **25** تا به این ترتیب در میان اعضای بدن هماهنگی ایجاد شود و هر عضو همانقدر که به خود علاقه و توجه دارد، به اعضای دیگر نیز علاقمند باشد. **26** به این ترتیب، اگر عضوی از بدن دچار درد شود، تمام اعضای بدن با آن همدردی می‌کنند؛ و اگر اختخاری نصب یک عضو گردد، تمام اعضای با او شادی می‌نمایند. **27** مقصودم از این سخنان این است که شما همگی با هم بدن مسیح هستید، اما هر یک به تهایی عضوی مستقل و ضروری در این بدن می‌باشید. **28** برخی از اعضایی که خدا در کلیسا، یعنی در بدن مسیح، مقرر فرموده است، اینها هستند: نخست رسولان، یعنی فرستادگان مسیح. دوم انبیا، یعنی کسانی که با الهام از خدا، پیام می‌آورند. سوم معلمان، یعنی کسانی که کلام خدا را به دیگران تعلیم می‌دهند. سپس آنانی که معجزه به عمل می‌آورند. آنانی که

اعلام می دارد، با این کار به آنان کمک می نماید تا رشد کنند، تشویق شوند و تسلی پابند. ۴ پس، کسی که به زیانها سخن می گوید، فقط به رشد خود کمک می کند، اما آنکه نبوت می نماید، به رشد تمام کلیسا کمک می کند. ۵ آزوی من این است که همه شما به زیانها سخن بگوید، اما بیشتر می خواهیم که نبوت کنید، زیرا نبوت کردن بهتر است از سخن گفتن به زیانها، مگر آنکه کسی بواسطه مطلبی را که شما به زیانها غیر می گویند، برای دیگران ترجمه کنید تا ایشان نیز از آن بهره مند شوند. ۶ و حال، برادران و خواهان عزیز، اگر نزد شما بیام و به زیانها نیام خته سخن گوییم، چه نفعی به شما خواهیم رساند؟ اما اگر برایتان پیامی بیاورم که خدا برایم مکشوف ساخته، یا شناخت و معترض خاص، و یا نبوت یا علمی پیامی بیاورم، در این صورت به شما نفع رسانده ام. ۷ حتی سازهای مثل نی و چنگ، اگر به طور واضح نواخه نشوند، چگونه می توان آنها را تشخیص داد؟ به همین ترتیب، اگر ما هم به زیان قابل درک سخن نگوییم، دیگران چگونه سختان ما را درک خواهند کرد؟ ۸ یا اگر در میدان جنگ، شیوه آماده باش را نتواند، چه کسی خود را برای نزد آماده خواهد ساخت؟ ۹ به همین صورت، اگر با زیان خود، سختان نامفهوم بگویند، چگونه کسی می تواند بداند که چه می گویند؟ انگار که گفته هایتان در هوا گم می شوند! ۱۰ بدون شک در دنیا زیانهای بسیار زیادی وجود دارند. اما هیچ یکی معنی نیست. ۱۱ اما اگر من زیان دیگری را نفهمم، او برای من همچون یک بیگانه است و من هم برای او. ۱۲ این در مورد شما نیز صادق است. از آنجا که تا این حد مشتاق عطا یابی روح القدس هستید، خواهان عطا یابی باشید که برای رشد تمام کلیسا مفیدند. ۱۳ هر که عطا سخن گفتن به زیانها را دارد، باید دعا کند تا خدا به او عطا ترجمة این زیانها را نیز بدهد. ۱۴ زیرا گر به زیانی دعا کنم که آن را درک نمی کنم، در واقع روح من دعا می کند، اما عقلم بی بهره می ماند. ۱۵ پس چه کنم؟ هم در روح دعا خواهیم کرد و هم با عقلم؛ هم با روح سرود خواهیم خواند و هم با عقل و درک خود، به گونه ای که همه بفهمند. ۱۶ زیرا اگر شما خدا را به زیانی شکر گویند که فقط روح خودتان درک می کند، چگونه دیگران بتوانند به دعای شکرگزاری شما آمنی بگویند، در حالی که نی فهمند چه می گوید؟ ۱۷ شکی نیست که شما بسیار عالی خدا را شکر می گویند، اما حاضرین بهره ای نمی بوند. ۱۸ خدا را شکر که بیش از همه شما به زیانها سخن می گویند. ۱۹ اما در جلسه کلیسا ی ترجیح می دهم پنج کلمه به زیانی سخن بگویم که همه بفهمند و استفاده کنند، تا اینکه هزاران کلمه به زیانهای غیر بگویم که کسی درک نمی کند. ۲۰ برادران عزیز، در درک این مطالب مانند کودکان نباشید. در درک و فهم امور روحانی، همچون مردان خردمند و دانا باشید، اما در بدی کردن مانند کودکان! ۲۱ در کتب مقدس چنین نوشته شده: «من به زیانهای غریب و بالهای بیکانگان با این قسم سخن خواهیم گفت. با این همه به من گوش نخواهند داد». ۲۲ پس می پیشید که سخن گفتن به زیانها، نشانه قدرت خدا برای ایمانداران نیست، بلکه نشانه ای است برای بی ایمانان. اما نبوت، برای بی ایمانان نیست، بلکه برای ایمانداران است. ۲۳ پس اگر فردی بی ایمان یا کسی که این عطا را ندارد، به جمع شما داخل شود و بشنود که شما همه به زیانهای غیر سخن می گویند، بی تردید تصور خواهد کرد که دیوانه اید. ۲۴ اما اگر همه نبوت کنید، و همان موقع یک غیر مسیحی یا شخصی که فاقد این عطا را است وارد شود، گناهنش را

15 حال، ای برادران و خواهان، بگذارید بار دیگر آن انجیل را به یاد شما اورم، همان خبر خوشی را که قبلاً به شما اعلام کردم و شما هم آن را پذیرفتید و هنوز نیز بر آن استوارید. ۲ همین خبر خوش است که اگر به آن ایمان داشته باشید، باعث نجاتان می گردد، مگر آنکه ایمانتان واقعی نباشد. ۳ من آنچه را که مهمترین مطلب بود و به خود نیز رسیده بود، به شما انتقال دادم، یعنی این حقایق را که مسیح طبق نوشته های کتب مقدس، جان خود را در راه آمرزش گناهان ما فدا کرد و مرد، ۴ در قبر گذاشته شد و مطابق همین کتب روز سوم زنده گردید و از قبر بیرون آمد. ۵ سپس، پطرس و بعد، بقیه آن دوازده رسول او را دیدند. ۶ سپس او خود را به بیش از پانصد نفر از برادران ما ظاهر کرد، که بسیاری از ایشان هنوز زنده اند و بعضی نیز فوت شده اند. ۷

بعد از آن، یعقوب و همه رسولان او را دیدند. **8** آخر از همه، من نیز او را دیدم. در واقع، من همچون طفلی بودم که پیش از وقت به دنیا آمدۀ باشد، **9** زیرا من از تمام رسولان کوچکتر هستم، چون بعد از آن بدیهایی که به کلیسا‌ی خدا روا داشتم، حتی لیاقت ندارم نام خود را رسول بگذارم. **10** اما اکنون هر چه هستم، به خاطر فیض خداست، و این فیض و لطف او در حق من به نتیجه هم نبوده است، زیرا من از سایر رسولان نیز بیشتر زحمت کشیده‌ام، البته نه من، بلکه فیض خدا که با من بود. **11** به هر حال، فرقی نمی‌کند که من بیشتر زحمت کشیده‌ام یا ایشان. مهم این است که ما انجیل را به شما اعلام کردیم و شما نیز به آن ایمان آوردید. **12** اما اگر پیغامی که ما اعلام کردیم، این بود که مسیح از مردگان برخاسته است و شما نیز به آن ایمان آوردید، پس چگونه است که بعضی از شما اکنون می‌گویند که مرده‌ها هرگز زنده نخواهند شد؟ **13** چون اگر مرده‌ها در روز قیامت زنده نشده‌اند، پس بنابراین مسیح هم زنده نشده است؛ **14** و اگر مسیح زنده نشده است، پس تمام بیمامها و موعظه‌های ما باطل است و ایمان و اعتماد شما نیز به خدا، بی‌اساس و بیهوده می‌باشد. **15** در این صورت، ما رسولان نیز همه دروغگو هستیم، زیرا گفته‌ایم که خدا کرده و از قبیر بیرون آورده است؛ اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد، این گفته‌های نیز دروغ است. **16** اگر قیامت مردگان وجود ندارد، مسیح نیز زنده نشده است. **17** و اگر مسیح زنده نشده، ایمان شما نیز بی‌فایده است، و هنوز نیز سلطه گناهاتان هستید. **18** در این صورت، تمام ایماندارانی که تا به حال مرده‌اند، هلاک شده‌اند. **19** اگر امید ما به مسیح فقط برای زندگی در این دنیا باشد، از تمام مردم دنیا بدپخت‌تریم. **20** اما واقعیت این است که مسیح پس از مرگ، زنده شد؛ او نخستین فرد از میان کسانی است که زنده خواهد شد. **21** همان‌طور که به سبب گناوه‌آدم، مرگ به این دنیا آمد، در اثر کار نجات‌بخش مسیح نیز زندگی پس از مرگ نصیب ما شد. **22** زیرا همان‌گونه که همه به دلیل تعلق به «آدم» می‌برند، همه‌آنای نیز که متعلق به مسیح می‌گردند، بار دیگر زنده خواهند شد. **23** اما هر کس به نوبت خود: نخستین کسی که زنده شد، مسیح بود؛ سپس به هنگام بازگشت او، تمام آنانی که به او تعلق دارند، زنده خواهند شد. **24** پس از آن، آمرت فرا خواهد رسید. در آن زمان، مسیح تمام دشمنان خود را نابود خواهد ساخت و سلطنت را به خدای پدر و اکلار خواهد کرد. **25** زیرا سلطنت مسیح تا زمانی خواهد بود که همه دشمنان خود را نابود شود. **26** آخرين دشمن او مرگ است، که آن هم باید مغلوب و نابود شود. **27** چون در کتب مقدس آمده: «خدا همه چیز را زیر پاهای او نهاد.» البته وقتی می‌گویند «همه چیز» زیر پاهای او نهاده شد، معلوم است که این خود خدا راء، که همه چیز را زیر پاهای مسیح نهاد، شامل نمی‌شود. **28** سرانجام، وقتی مسیح بر تمام دشمنان خود پروری یافت، آنگاه خود او نیز که پسر خداست، خود را تحت فرمان پدرش، خدا قرار خواهد داد تا خدا که او را بر همه چیز مسلط ساخته بود، بر کل عالم هستی حاکم شود. **29** اما اگر مردگان هیچگاه زنده نخواهند شد، پس چرا بعضی به جای مرده‌ها تعیید می‌گیرند؟ این تعیید چه فایده‌ای دارد، مگر اینکه ایمان داشته باشد که روزی مرده‌ها دویاره زنده خواهند شد؟ **30** یا ما چرا هر روز جانمان را به خطر می‌اندازیم و هر لحظه با مرگ دست و پنجه نرم می‌کیم؟ **31** به افتخاری که به رشد روحانی شما در خداوند ما عیسی مسیح دارم، سوگند که من هر روز با مرگ

- شده، عملی خواهد گردید که می فرماید: «مرگ در پیروزی بلعیده شده.
- 23** کسی خداوند را دوست ندارد، لعنت بر او باد! ای خداوند مسیح، بیا!
- 24** فیض خداوند ما عیسی با شما باشد. همه شما که از آن عیسی مسیح هستید، محبت‌های قلبی مرا پذیرید. آمين.
- 55** ای گور، پیروزی تو کجاست؟ ای مرگ، نیش تو کجاست؟» **(Hadēs)**
- 56** زیرا گناه آن نیشی است که منجر به مرگ می شود، و قدرت خود را نیز از شریعت دریافت می کند. **57** خدا را شکر برای تمام اینها! اوست که ما را بوسیله خداوندمان عیسی مسیح پیروز می گرداند. **58** بنابراین، ای عربان، در ایمان قوی و ثابت قدم بمانید و همواره با اشتیاق تمام، مشغول خدمت به خداوند باشید، زیرا می دانید زحمتی که برای خداوند می کشید، بی نتیجه نیست.
- 16** اما درباره هدایایی که در نظر دارید برای مسیحیان اورشلیم بفرستید، می توانید چنین عمل کنید (به کلیساهای ایالت غلاطیه نیز همین روش را پیشنهاد کردم): **2** در نخستین روز هر هفتة یعنی یکشنبه، هر یک از شما به نسبت درآمدی که داشته‌اید، مبلغی را برای این کار کنار بگذارید. برای جمع آوری این مبالغ، منتظر آمدن من نباشید. **3** وقتی آمد، هدایای پر مهر شما را همراه نامه، به دست اشخاص قابل اعتمادی که خودتان تعیین کرده‌اید، به اورشلیم خواهم فرستاد. **4** اگر صلاح باشد که من هم با ایشان بروم، خواهم رفت. **5** من نخست به مقدونیه خواهم رفت، اما در آنجا زیاد نخواهم ماند. سپس به دیدن شما خواهم آمد. **6** احتمال دارد پتوانم کسی بیشتر نزد شما بمانم، شاید تمام زمستان را. آنگاه با کمک شما به سفر ادامه خواهم داد. **7** زیرا این بار نمی خواهم فقط بر سر راه، شما را ملاقات کنم، بلکه به خواست خداوند در نظر دارم مدتی نزد شما بمانم. **8** اما تا عید پیتیکاست در اینجا یعنی در «افسس» خواهم ماند، **9** زیرا برای اعلام و تعلیم پیغام انجلیل فرصت خوبی وجود دارد، گرچه تعداد مخالفان نیز کم نیست. **10** هرگاه «تیموناتوس» نزد شما آید، از او به گروی پذیرایی کنید، زیرا او نیز مانند من مشغول خدمت به خداوند است. **11** اجازه ندهید کسی به او به دیده تحقیر بنگرد، بلکه او را به سلامتی روانه سازید تا با دلگرمی نزد من بازگردد، زیرا چشم به راه او و سایر برادران هستم. **12** از اپلس خواهش کردم که همراه ایشان به ملاقات شما بیاید، اما به نظر او، خواست خدا نیست که اکنون بیاید. اما هرگاه فرصت کند، خواهد آمد. **13** هوشیار باشید؛ در ایمان استوار بمانید؛ شجاع و قوی باشید. **14** کارهای شما، همه با محبت باشد. **15** استیفانوس و خانواده او را قطعاً به یاد دارید. ایشان اولین کسانی بودند که در یونان مسیحی شدند، و زندگی خود را صرف کمک و خدمت به مسیحیان کرده‌اند. خواهش می کنم **16** راهنمایی‌های ایشان را بجا بیاورید، و به آنان و تمام کسانی که با چنین صمیمیتی در کنار شما زحمت می کشند، تا آنجا که می توانید کمک نمایید. **17** بسیار شادم که استیفانوس، فرتوناتوس و اخائیکوس برای دیدن من به اینجا آمده‌اند. ایشان جای خالی شما را پر می کنند و به جای شما به من کمک می نمایند. **18** آنان سبب شادی و دلگرمی من شدند و یقین دارم که نسبت به شما هم همین طور بوده‌اند. امیدوارم قدر زحمات چنین اشخاص را بدانید. **19** کلیساهای ایالت آسیا سلامهای گرم می فرستند. آکیلا و همسرش پریسکیلا و همچنین سایر کسانی که در خانه ایشان برای عبادت جمع می شوند، به شما سلام می رسانند. **20** اینجا، تمام دوستان از من خواسته‌اند که درودهایشان را به شما برسانم. با بوشهای مقدس به یکدیگر سلام بگویند. **21** من، پولس، این درودها را به خط خودم می نویسم. **22** اگر

دوم قرنتیان

1

پیغام و موقعه‌ها می‌یعنی من و سیلاس و تیموتائوس، دریاره یک چنین کسی بود. 20 اوست که تمام وعده‌های خدا را، هر چند که بسیار باشند، به انجام می‌رسانند، و ما نیز همه جا اعلام کردہ‌ایم که او چقدر نسبت به وعده‌هایش امن و قادر است، تا او جلال یابد. 21 چنین خدایی است که ما را با شما در مسیح استوار نموده و ما را مسح کرده تا پیام انجلی او را به همگان برسانیم، 22 و مهر مالکیت خود را بر ما زده، و روح القدس را به عنوان بیانه برکات آینده در دلهای ما نهاده است. 23 خدا را شاهد می‌گیرم که اگر نزد شما بازگشتم، به این علت بود که نعم خواستم شما را با سرزنشهای سخت خود، برنجانم. 24 در ضمن، متنظر این نیست که بر شما سروزی کنیم و بگویم که چگونه ایمانتان را به اجرا درآورید. هدف ما این است که با یکدیگر همکاری کنیم تا سرشوار از شادی شوید، زیرا به دلیل ایمان خودتان است که استوار ایستاده‌اید.

2 پس تصمیم گرفتم که نزدتان نیایم تا باز سبب رنجش و اندوه شما نشتم. 25 زیرا اگر من سبب اندوه شما کرم، دیگر چه کسی باقی می‌ماند که ما شاد سازد، جز همان کسانی که موجب غم آنان شده‌اند؟ 3 به همین دلیل، آن مطالب را در آخرین نامه‌مان نوشتم تا وقتی آدم، آنانی که باید مرا شاد کنند، باعث غم و اندوه من نگردند. زیرا اطمینان دارم که شادی من شادی همه شماست. 4 در واقع نوشتن آن نامه برایم بسیار دشوار بود، چون بی‌نهایت اندوه‌گین و محروم بودم. راستش را بخواهید، هنگام نوشتن، گزیر می‌کرم. نعم خواستم با آن نامه شما را ناراحت کنم، اما می‌باشد که شما نشان می‌دادم که چقدر دوستان دارم و به شما علاقه‌مندم. 5 بدانید آن کسی که باعث تمام این ناراحتی‌ها شد و در نامدام به او اشاره کردم، نه فقط مرا رنجاند، بلکه بیشتر سبب رنجش شما شد یا لاقل برخی از شما. اما نمی‌خواهم بیش از اندازه نسبت به او سختگیر باشم، 6 چون آن شخص در اثر رفتاری که بیشتر شما نسبت به او نشان داده‌اید، به اندازه کافی تنبیه شده است. 7 اکنون باید او را بیخشید و تسلی دهید، و گزنه ممکن است فشار پاس و اندوه، او را از پای درآورد. 8 پس خواهش می‌کنم به او نشان دهید که دوستش دارید. 9 من آن نامه را نوشتم تا شما را امتحان کنم و ببینم که تا چه حد از من اطاعت می‌کنید. 10 و قیمت شما کسی را بیخشید، من نیز او را می‌بخشم. و اگر من کسی را بیخشم، با اجازه مسیح و به خاطر شما می‌بخشم، البته اگر فکر می‌کنید که بخشیدن من واقعاً لازم است. 11 دليل دیگری که سبب می‌شود این شخص را بیخشمیم، این است که نایاب یکدیگر از این سخن بگذریم. من در ضمن سفر، به شهر تروآس رسیدم و خداوند فرشتهای بسیار خوبی فراهم آورد تا پیام انجلی مسیح را به مردم اعلام کنم. 12 از این سخن بگذریم. من در سفرم، با ایالت مقدونیه رفتم، تا شاید نتویس را در آنجا پیدا کنم. 13 اما برادرمان نتویس را آنجا پیدا نکردم و برای او بسیار نگران شدم. پس، با اهالی آنجا خداحافظی کردم و به ایالت مقدونیه رفتم، تا شاید نتویس را در آنجا پیدا کنم. 14 اما خدا را شکر که همواره ما را در پیروزی مسیح سهیم می‌سازد، و هر جا مرویم، ما را به کار می‌برد تا مسیح را به مردم معرفی کنیم، و پیام انجلی را همچون عطری خوشبو در همه جا برافاشانیم. 15 و از آنجا که مسیح در زندگی ما حضور دارد، ما برای خدا عطری خوشبو هستیم، عطری که بیو آن به مشام همه می‌رسد، چه گناهکاران و چه نجات یافتنگان.

این نامه از طرف پولس است که به خواست خدا انتخاب شده تا رسول عیسی مسیح باشد و نیز از طرف برادر ما تیموتائوس. این نامه را به کلیسا‌ی خدا در فتنه و نیز به همه مسیحیان سراسر ایالت اخاتیه می‌نویسم. 2 از پدرمان خدا، و خداوندان عیسی مسیح، خواستار فرض و آرامش برای شما هستم. 3 سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمتها و خدای همه تسليات است. 4 او ما را تسلى می‌دهد تا ما نیز همین تسلى را به کسانی دهیم که در زحمتند و به همدردی و تشییق ما نیاز دارند. 5 یقین بدانید که هر قدر برای مسیح بیشتر زحمت ببینیم، از او تسلى و دلگرمی بیشتری خواهیم یافت. 6 حقی وقی نیز بار سخنی‌ها کسر خم می‌کنیم، این نیز برای نجات شما است. زیرا هنگامی که ما خودمان نیز تسلى می‌یابیم و دلگرم می‌شویم، قطعاً شما را نیز دلگرم خواهیم ساخت. آنگاه می‌توانید با شبکه‌ای، متهم همان رنجهای شوید که ما محمل هستیم. 7 و یقین داریم که وقی در رنجهای ما شریک می‌شوید، در تسلى و دلگرمی ای که خدا به ما می‌بخشد نیز شریک خواهد شد. 8 ایمانداران عزیز، بی‌شك شنیده‌اید که در ایالت آسیا چه سخنیها کشیدیم. فشار مشکلات به حدی بود که امید نداشتیم زنده بمانیم، 9 و احساس می‌کردیم که محکوم به مرگ هستیم، چون برای نجات خود، کاری از دستمان بزنیم آمد. اما این زحمات درس خوبی به ما داد تا دیگر به خودمان منکر نباشیم، بلکه به خدای توکل کنیم که می‌تواند حتی مردها را زنده کنند. پس همه چیز را به دست خدا سپریدم. 10 او نیز ما را باری داد و از مرگ و حشتگار رهاید؛ و امید داریم که بعد از این نیز بار مرا راهیانی بخشد. 11 و اما شما نیز باید با دعاهایتان مرا را باری کنید. وقی بینید که خدا به دعاهایی که در حق ما و برای سلامت ما می‌کنید، این گونه پرشکوه جواب می‌دهد، آنگاه خدا را بیشتر سپاس خواهید گفت. 12 آنچه باعث اختخار ماست، این است که می‌توانیم با نهایت صداقت بگوییم که در رفتارمان با مردم و مخصوصاً با شما، همیشه صادق و بی‌ريا بوده‌ایم، و چشم امیدمان فقط به باری خداوند بوده است، نه به توانایی‌ها خودمان. 13 نامه‌هایی که به شما نوشتم، همه روشن و واضح بوده‌اند و هرگز اطلاعی سریسته نگفته‌ایم. و من امید دارم 14 همان‌طور که تا حدی ما را شاخته‌اید، روزی ما را به طور کامل بشناسید و به ما اختخار کنید. آنگاه ما نیز در روز بازگشت خداوندان عیسی، به شما اختخار خواهیم کرد. 15 با چنین اطمینانی به درک و فهم روحانی شما بود که تصمیم گرفتم با دوبار ملاقات شما، دوبار برکت به شما برسانم؛ 16 بار اول، در راه سفرم به مقدونیه و بار دوم، به هنگام بازگشت از آنجا. آنگاه شما مرا در سفرم به بودیه باری خواهید داد. 17 حال ممکن است پرسید که چرا تصمیم خود را عوض کردم. آیا دوبل بودم یا همانند بسیاری از مردم این دنیا شده‌ام که وقتی می‌گویند «بله»، منظورشان «نه» است؟ 18 نه، اینچنین نیست. آن خدایی که سخنانش راست و قابل اعتماد می‌باشد، شاهد است که سخنان ما نیز قابل اعتماد باشند و وقتی می‌گوییم «بله»، منظورمان همان «بله» است. 19 زیرا بسیار خدا، عیسی مسیح، کسی نیست که وقتی می‌گوید «بله»، منظورش «نه» باشد، بلکه همواره هر چه گوید، همان را انجام می‌دهد؛ و

16 برای آنانی که در راه گام برمی‌دارند و به سوی هلاکت می‌روند، ما بوری هر ایگزی محاکومیت و می‌دهیم، اما برای آنانی که در راه نجات گام برمی‌دارند، عطیری هستیم که به همه چیز طراوت و حیات تازه می‌بخشد. اما چه کسی قابلیت و توانایی آن را دارد که به این صورت، انجیل را موعظه کنید؟ **17** ما مانند بسیاری نستیم که با کلام خدا تجارت می‌کنند و تنها هدفانش این است که از این راه درآمد خوبی داشته باشند، بلکه از سوی خدا فرستاده شده‌ایم، تا با قدرت مسیح و با قلبی پاک و زیر نظر خود خدا سخن گوییم.

4 پایابراین، از آنجا که به موسا پتھر رحمت خداست که از این خدمت برخورداریم، دلسوز نمی‌شویم. **2** ما سعی نداریم با حیله و نینگ مردم را به سوی مسیح هدایت کنیم. ما نمی‌خواهیم کسی را فربی دهیم. هچگاه سعی نمی‌کنیم کسی را وادران نماییم تا به عالمی که برخلاف کتاب مقدس است، ایمان آورد. ما هرگز به چنین روشهای شرم‌آوری متولّ نمی‌شویم، بلکه خدا شاهد است که جز حقیقت و راستی، چیز دیگری را اعلام نمی‌نماییم، و می‌کوشیم تا ازین راه تأثیر نیکویی بر مردم بگذاریم. **3** اما اگر پیام نجاتی که اعلام می‌کنیم، مهم است و درک آن دشوار می‌باشد، فقط برای آنانی چنین است که به سوی هلاکت می‌روند. **4** شیطان که حاکم این دنیا بود از کنایت، چشمان این اشخاص بی ایمان را بسته است تا تواند نور پرجالال انجیل را بیبند و معنی پیام ما را درباره جلال مسیح که چهره قابل رویت خدای نادیده است، درک کنند. **5** پیغام و عوظ ما نیز هیچگاه در تعريف از خودمان نبوده است، بلکه در موعظه‌هایمان فقط به عیسی مسیح اشاره کرده‌ایم و او را به عنوان خداوند معروف نموده‌ایم. تنها چیزی که درباره خودمان می‌گوییم این است که ما به خاطر فداکاری که مسیح بر روی صلیب کرد، خدمتگزاران شما هستیم. **6** زیرا همان خدایی که فرمود: «نور امیان تاریکی پدرخشد»، نور خود را در دلها می‌نیز تابانید، تا درک کنیم که این نور پرجالال اوتست که از چهه عیسی مسیح می‌درخشید. **7** اما این گنج گرانها را در ظرفهای خاکی داریم، یعنی در بدن انسانی و ضعیف خود، تا همه پداند که این قدرت فوق العاده و بتر از سوی خداست، نه از خودمان. **8** زحمات از هر سو بر ما فشار می‌آورند، اما له نشده‌ایم. حیران و سردرگم می‌شویم، اما امید خود را از دست نمی‌دهیم. **9** مردم ما را از ایار می‌دهند، اما خدا ما را هرگز تنها نمی‌گذارد. زمین می‌خویم، اما به یاری خدا باز برمی‌خیزیم و به پیش می‌رویم. **10** از طرق رنج و سختی، بدن ما همواره در مرگ عیسی شریک می‌گردد، تا حیات عیسی نیز در بدن ما دیده شود. **11** بهله، گرجه زنده‌ایم، اما به خاطر خدمت به عیسی، پیوسته با مرگ مواجه هستیم، تا حیات عیسی نیز در بدنها فانی ما آشکار گردد. **12** ما به خاطر اعلام پیام انجیل با مرگ روپرتو می‌شویم، اما همین پیام، باعث شده است که شما زنده‌ایم، اما این طریق جدید چیزی نداشت! **13** در واقع آن جلال دوران گذشته که در صورت موسی می‌درخشید، قابل مقایسه با جلال برتر این پیمان جدید، همراه بود، پس چقدر بیشتر طریقی که سبب نجات انسان می‌گردد، باید جلال و شکوه بیشتری داشته باشد! **14** واقع آن جلال دوران گذشته که در صورت موسی می‌درخشید، با چنان شکوه و جلالی شروع شد که بنی اسرائیل تاب و توان نداشتند به صورت نورانی موسی نگاه کنند؛ زیرا وقایی احکام الهی را که بر روی لوحهای سنگی حک شده بخشیده تا خدمتگزاران عهد و پیمان نوین او باشیم. این عهد مبتنی بر احکام و مقرراتی نوشته شده نیست، بلکه عهده‌ای است مبتنی بر کار روح القدس. آن عهد و پیمان که نوشته‌ای بیش نیست و به مرگ مبتنی می‌گردد؛ اما در این عهد و پیمان جدید، روح القدس حیات می‌بخشد. **7** این حال، آن روش و پیمان قدیم که منجر به مرگ و مجازات ابدی می‌شد، با چنان شکوه و جلالی شروع شد که بنی اسرائیل تاب و توان نداشتند به صورت نورانی موسی نگاه کنند؛ زیرا وقایی احکام الهی را که بر روی لوحهای سنگی حک شده بود، از حضور خدا برای مردم آورد، صورت او در اثر جلال خدا می‌درخشید. اما این درخشش به تدریج محو می‌شد. **8** پس اکنون که روح خدا به انسان زنده‌گی حقیقی می‌بخشد، آیا نایاب انتظار جلال بیشتر را داشته باشیم؟ **9**

اگر روشی که باعث محاکومیت و هلاکت می‌شد، با چنان جلال و شکوهی همراه بود، پس چقدر بیشتر طریقی که سبب نجات انسان می‌گردد، باید نجات، پر از جلال و شکوه آسمانی بود، چقدر بیشتر این راه جدید خدا برای نجات ما، که همیشگی و جاودانی است، باشکوه می‌باشد. **12** پس چون این طریق جدید چیزی نداشت! **13** واقع آن جلال دوران تمام پیشیزی می‌باشد، بلکه درک و فهم قوم او نیز نتفایل بود؛ و حتی امروز نیز که یهودیان کتاب تورات را می‌خوانند، گویی بر قلب و فکر شان نتفایل قرار دارد، و به همین علت نمی‌توانند به معنی واقعی تورات بی ببرند. این نتفایل فقط با ایمان آوردن به مسیح برداشته می‌شود. **15** بهله، حتی امروز نیز وقتی یهودیان

3 آیا باز شروع به خودستایی کردند؟ آیا ما نیز مانند معلمان دروغین

خود زندگی نکنند، بلکه برای خشبوی همان کسی زندگی کنند که در راه ایشان مرد و دویار زنده شد. **16** بنا بر این، از این پس برادران مسیحی خود را برحسب ظاهر و مطابق با طرز فکر مردم دنیا، قضاؤت نمی کنیم. زمانی من نیز درباره مسیح چنین قضاؤت می کردم و بر این باره بود که او یک انسان عادی است. اما اکنون دیگر چنین طرز فکری ندارم. **17** کسی که از آن مسیح می گردد، تبدیل به شخص جدیدی می شود. او دیگر آن انسان قلبی نیست؛ بلکه زندگی کاملاً تازه را آغاز کرده است. **18** تمام این نیکوبی ها از سوی خدا ای است که به خاطر فداکاری عیسی مسیح، ما را با خود آشنا داده است، و این مستولیت را به ما سپرده تا پای این آشنا را به دیگران نیز برسانیم. **19** پایم ما این است که خدا در مسیح بود و مردم را به آشنا با خود فرا می خواند تا گاهانشان را بیخشاید و آثار آن را پاک نماید. **20** ما سفران مسیح هستیم. خدا به موسیله ما با شما سخن می گوید. وقتی ما چیزی را از شما درخواست می کیم، مانند این است که مسیح آن را از شما می خواهد. بنا بر این، از جانب او از شما می خواهیم که لطف و محبت خدا را ند کنید و با او آشنا نمایید. **21** زیرا خدا مسیح را که هرگز گناه نکرد، در راه ما گناه ساخت، تا ما بتوانیم به واسطه مسیح در پیشگاه خدا مقبول واقع شویم.

6 از این رو، به عنوان همکاران خدا، از شما خواهش می کیم که از فرض خدا غافل نشوید. **2** زیرا خدا می فرماید: «فُرِيَادُ تُورَدْ وَ قَوْتُ مَنَاصِبٍ شُنِيدَ». در روز نجات، به باری ای شناختم.» الان، همان «وقت مناسب» است. امروز همان «روز نجات» است. **3** ما ب گونه ای زندگی و رفتار می کیم که باعث لغزش کسی نگریدیم، تا خدمت ما بی اعتبار نشود. **4** در واقع سعی ما بر این است که در هر کاری ثابت کیم که خدمتگاران واقعی خدا هستیم. هر نوع رنج و سختی و زحمت را تحمل کرده ایم؛ **5** شلاق خودهایم؛ به زندان افتاده ایم؛ با تهاجم مردم خشمگین مواجه شده ایم؛ بیش از توان خود کار کرده ایم؛ بی خوابی و گرسنگی کشیده ایم. **6** با زندگی پاک خود، با بیش روحانی، با صبر، با مهربانی، با حضور روح القدس در ما، و با محبت بی ریای دست راست برای حمله و در دست چپ برای دفاع، جنگیده ایم. **8** چه به ما احترام نمایند و چه بی احترامی، چه از تعريف کنند و چه انقاد، همواره نسبت به خداوند وفادار می مانیم. مردم ما را دروغگو می پندازند، حال آنکه جز حقیقت سخنی نمی گوییم. **9** گاهی همچون افراد بی ارزش و گفتمان به نظر می آییم، اما بسیاری ما را می شناسند. همواره خطر مرگ ما را تهدید می کنند، اما هنوز زنده ایم و خدا را خدمت می کنیم. محروم شده ایم اما از پای در تیامده ایم. **10** دل شکسته ایم، اما در عین حال از شادی خداوند بپریم. فقریم، ولی بسیاری را با گنجهای روحانی، ثروتمند می سازیم. صاحب چیزی نیستیم، اما همه چیز داریم. **11** ای دوستان عزیزم که در قریس هستید، با شما صادقانه سخن گفته اید و دل خود را برای شما گشودید. **12** اما اگر هنوز هم بین ما سردی هست، به علت بی محبتی ما نیست، بلکه در اثر کمی محبت شمامست. **13** با شما همچون فرزندان خود سخن می گوییم. دلتنان را برای محبت ما باز کنید و شما نیز محبت خود را به ما نشان دهید. **14** با بی ایمان پیوند و همبستگی نداشته باشید. آیا می تواند بین پاکی و گناه

5

زیرا می دایم وقتی این خیمه زمینی که اکنون در آن زندگی می کیم فرو زید، یعنی وقتی بسیزم و این بدنها خاکی را ترک گوییم، در آسمان خانه ها یعنی بدنهای جادویانی خواهیم داشت که به دست خدا برای ما ساخته شده است، نه به دست انسان. **16** **(aiōnios g166)** **2** حال که در این بدن زندگی می کیم، چقدر خسته و فرسوده می شویم. به همین دلیل مشتاقانه روزی را انتظار می کشیم که بدن آسمانی مان را همچون لباسی نو در برکنم. **3** آنگاه به یقین روح هایی بدون بدن نخواهیم بود. **4** ما در این بدن خاکی، تحت فشار هستیم و آه و ناله می کنیم؛ اما در ضمن نمی خواهیم بسیزم و از این بدن خلاص شویم، بلکه می خواهیم به همین صورت که هستیم، بدن آسمانی خود را بیوشیم تا این بدنها را فانی در آن زندگی جاورد غرق شود. **5** این است آنچه که خدا برای ما تدارک دیده است؛ و برای آنکه یقین بدانیم که همه این برکات را نصیب ما خواهد ساخت، روح القدس را به عنوان بیانه به ما داده است. **6** از این رو، همواره دلگزیریم، و می دایم تا زمانی که در این بدن خاکی سکونت داریم، در خانه ایلدی با خداوند زندگی نمی کنیم. **7** ما این امور را نه با دیدن بلکه با ایمان باور می کنیم. **8** بنا بر این، از مرگ ترسی نداریم، بلکه از آن استقبال می کنیم، چون می دایم که پس از مرگ نزد خداوند رفته، در خانه آسمانی مان به سر خواهیم برد. **9** اما چه در این دنیا، در این بدن باشیم، و چه در آسمان با مسیح، هدفمان این است که همواره در هر چه می کنیم، خشنودی او را جلب نماییم. **10** زیرا همه ما در مقابل تخت داروی مسیح خواهیم ایستاد و هر یک از ما نتیجه اعمالی را که در زمان سکونت در بدن خود انجام داده است، خواهد دید، چه نیک، چه بد. **11** بنا بر این، چون چنین ترس و احترامی نسبت به خداوند در دل ما هست، می کوشیم تا مردم را به سوی نجات هدایت کنیم. خدا از دل ما باخبر است و می داند که آنچه می گوییم، عین حقیقت است. امیدوارم شما هم به این موضوع بی بوده باشید. **12** فکر نکنید که بار دیگر شروع به خودستایی کرده ایم! نه، بلکه می خواهیم دلیلی داشته باشید تا بتوانید به ما افتخار کنید و جواب آن دسته از معلمین دروغین را بدلهید که به ظاهر فخر می کنند، نه به آنچه در قلب است. **13** آیا گمان می کنید که عقل خود را از دست داده ایم که درباره خود ایچچین سخن می گوییم؟ حتی اگر چنین باشد، برای آنست که خدا جلال یابد! و اگر در سلامت عقل به سر می بزیم، به نفع شمامست. **14** هر آنچه می کنیم، نه برای نفع خودمان، بلکه برای این است که عشق مسیح سراسر وجود و هستی مان را تسخیر کرده است. و چون ایمان داریم که مسیح جان خود را در راه همه ما فدا کرد، به این نیز ایمان داریم که ما هم نسبت به زندگی گناه آسود گذشته خود، مرد هایم. **15** مسیح برای همه مرد تا تمام کسانی که زنده اند یعنی کسانی که از او زندگی جاورد یافته اند، دیگر برای خود و اراضی خواسته های

پیوندی باشد؟ آیا نور و تاریکی با یکدیگر ارتاطی دارند؟ **15** یا بین مسیح و شیطان توفیقی وجود دارد؟ آیا بین یک ایماندار و بی ایمان وجه اشتراکی هست؟ **16** یا می‌توان معبد خدا را بتخانه یکی که دانست؟ زیرا شما معبدی زنده هستید و خدا در شما ساکن است! چنانکه او فرموده است: «من در ایشان ساکن خواهم شد و در میانشان اقامت خواهم گزید، و من خدای آنان خواهم بود و ایشان قوم من». **17** از اینرسوت که خدا می‌فرماید: «از میان گناهکاران خارج شوید! خود را از ایشان جدا سازید! به چیزهای ناپاک دست نزنید تا شما را پذیرم». **18** آنگاه من پدر شما خواهم بود و شما پسران و دختران من! این است فرموده خداوند قادر مطلق!

7

8 حال ای ایمانداران، می‌خواهم شما را آگاه سازم که فیض و لطفی که خدا به کلیساها مقدونیه عطا فرموده، چه ثمرات خوبی به بار آورده است. **2** ایمانداران مقدونیه با اینکه در بوته آزمایش، دچار زحمات شدیدی شده‌اند، اما همواره شادند؛ و با اینکه در نهایت تنگdestی به سر می‌برند، اما بسیار سخاوتمند و گشاده دست هستند. **3** زیرا خود شاهد هستم که ایشان نه تنها تا حد توان خود، بلکه بیشتر از آن نیز کمک کردند. آنان با تمایل و رضایت کامل، **4** از ما خواستند که کمکهای مالی شان را برای مسیحیان اورشلیم ببریم، تا در شادی کمک به ایمانداران شریک شوند. **5** کاری که آنان انجام دادند، بیش از انتظار ما بود. ایشان در ابتدا قول دادند که خواست خداوند را بجا آورند، و سپس اعلام آمادگی کردند که هر خدمتی از آنان بخواهیم، انجام دهنند. **6** به این سبب از تبعیس خواهش کردیم که باز به دیدن شما بسیار دادن تشویقان کنید که شما نیز سهمی در این خدمت نیکوکارانه به عهده بگیرید، چون او خود قبلاً این کار را در میان شما آغاز کرده بود. **7** شما در بسیاری از مسائل، از دیگران جلوترید: ایمانتان بیشتر است، سخنرانان بیشتر دارید، معلوماتان عمیقتر است، اشتیاقان برای خدمت بیشتر است و نسبت به ما نیز محبت زیادی دارید. پس می‌خواهیم در این خدمت نیکوکارانه یعنی هدیه دادن نیز، از دیگران جلوتر باشید. **8** این یک دستور نیست و نمی‌گوییم که حتیً این کار را بکنید. بلکه اشتیاق کلیساها دیگر را نمونه می‌آور، تا شما نیز بتوانید نشان دهید که محبتان واقعی است و فقط حرف نیست. **9** زیرا خود از فیض خداوند ما عیسی مسیح آگاهید که هر چند در آن مقام انسانی اش غنی بود، برای کمک به شما به این جهان آمد و فقیر شد، تا با فقر خود شما را غنی سازد. **10** پس حال نظر من این است: کاری را که سال گذشته آغاز کردید، اکنون به پایان برسانید. زیرا شما نه فقط تحسین کسانی بودید که موضوع کمک به دیگران را مطرح نمودید، بلکه پیشقدم شدید و آن را نیز عملی کردید. **11** پس با همان شور و شوقی که این خدمت را شروع کردید، آن را تکمیل کنید، و از آنچه دارید تا آنجا که می‌توانید کمک کنید. کاری را که در ابتدا با اشتیاق فراوان پیشنهاد کردید، اکنون به مرحله عمل درآوردید. **12** مقدار کمک مهم نیست، بلکه علاقه و توجه شما به این امر برای خدا اهمیت دارد. در ضمن، او انتظار ندارد که شما بیش از توئنایی خود هدیه بدهید، بلکه تا آن حد که می‌توانید. **13** البته مطلعون این نیست که دیگران به قیمت ناراحتی و زحمت شما، در رفاه باشند! **14** بلکه به گونه‌ای به یکدیگر کمک کنید که همه به یک اندازه و یکسان داشته باشند. در حال حاضر شما اضافی دارید؛ بنابراین، می‌توانید به ایشان کمک کنید. در آینده نیز اگر شما

دوست دارد که با شادی هدیه می دهد. **8** اما خدا قادر است هر نعمتی را بیش از نیازخان به شما عطا فرماید، تا نه فقط احیاجات خودتان برآورده شود، بلکه از مازاد آن پتوانید برای خدمات نیکوکارانه و کمک به دیگران استفاده کنید. **9** چنانکه نوشته شده است: «او با گشاده‌سنتی به نیازمندان کمک می‌کند و محبت و نیکوکاری اش همواره مایه افتخارش خواهد بود.» **(aión)**

g165 **10** اما خدا که برای کشاورز بذر آماده می‌کند تا بکار و درو کند و بخورد، به شما نیز بذر فراوان عطا خواهد کرد تا بکاری، و مخصوصان را فرونوی خواهد داد تا بتوانید آن هر چه بیشتر برای کمک به دیگران استفاده کنید. **11** بله، خدا به فراوانی به شما عطا خواهد کرد تا شما نیز با سخاوت به دیگران کمک کنید. و انگاه که هدایای شما را به آنانی که نیازمندان برسانیم، به عنوان همسفر ما تعین کردند تا با هم، این هدایان را به اورشلیم ببریم. این خدمت باعث جلال خداوند می‌شود و نیز علاقه‌ما را براز کمک به فرستم که همه کلیساها او را به خاطر خدماتش به انجیل، می‌شناسند و برایش احترام قائل‌اند. **19** کلیساها نه فقط او را احترام می‌کنند، بلکه او را به عنوان همسفر ما تعین کردند تا با هم، این هدایان را به اورشلیم ببریم.

12 همراه تیوس، برادر دیگری را نیز نیازمندان، نشان می‌دهد. **20** در ضمن وقتی با هم سفر کنیم، دیگر کسی به ما سواعظ نخواهد داشت، زیرا مواظبیم که میدان کسی درباره نجوه جمع‌آوری و حضور خداوند آنچه درست است ایجاد دهیم، همچنین می‌خواهیم دیگران نیز این را بدانند. از اینروزت که چنین ترتیبی داده‌اند. **22** برادر دیگری را نیز نزد شما می‌فرستم که همواره کوشایی و جدیت او را در خدمات و کارهای گوناگون دیده‌ایم. حال که میزان علاقه و تمایل شما را برای کمک به دیگران به او گفته‌ام، اشتیاق‌پژوهی برای آمدن نزد شما بیشتر شده است. **23** اما اگر کسی پرسد که تیوس کیست، بگویید که او همکار من است و برای کمک به شما آمده است. درباره آن دو برادر نیز می‌توانید بگویید که نمایندگان کلیساها این منطقه هستند و همواره باعث افتخار نام مسیح بوده‌اند. **24** پس خواهش می‌کنم محبتی را که نسبت به من دارید، به ایشان نیز ابراز دارید و از آنان به گرمی پذیرایی کنید تا همه کلیساها بدانند که بی‌دلیل به شما افتخار نکرده‌اند.

10 حال، با توضیع و مهربانی مسیح از شما درخواستی دارم. بله، این درخواست را همان پولس دارد که برعی از شما درباره‌اش می‌گویید: «وقتی از ما دور است، نامه‌های تهدید‌آمیز می‌نویسد، اما وقتی نزد ما می‌آید، جرأت نمی‌کند حتی سخنی بگوید!» **2** درخواست من این است که کاری نکنید که نقشه‌ها و روشهای انسانی استفاده نمی‌کنم. **4** اسلحه‌ای که ما برای جنگ به کار می‌بریم، اسلحه دنیوی نیست، بلکه دارای قدرتی الهی است برای انهدام دژها! **5** ما هر استدلال و ادعای تکریم‌آمیز را که در برایر شناخت خدا قد علم کنید، در هم می‌شکنیم و هر اندیشه طغیان‌گرنگهای را اسیر ساخته، مطیع مسیح می‌گردانیم. **6** ما در حال آماده باش هستیم تا وقتی اعطا می‌کند که از جانب شد، هر ناطاعی در دیگران را مجازات کنیم! **7** إشکال شما این است که به ظاهر من نگاه می‌کنید، در تیجه فقط ضعف و ناتوانی می‌بینید، اما به مسائل باطنی توجهی ندارید. با این همه، اگر کسی از شما اعدا می‌کند که از جانب مسیح، صاحب قدرت و اختیاری است، به بقیه من نیز می‌توانم چنین ادعایی بکنم. **8** اما من این قدرت و اختیار را برای کمک به شما به کار بردام، نه برای آزارات. شاید تصور کنید که به اختیارات خود بیش از حد افتخار می‌کنم؛ اما چنین نیست. **9** این را می‌نویسم تا گمان نکنید که وقتی در نامه‌هایم سرزنشتان می‌کنم، قصدم فقط ترساندن شمامت و بس. **10** زیرا بعضی می‌گویند: «نامه‌هایش سنگین و پرقدرت است، اما حضورش ضعیف و معوذه‌هایش بی ارزش است!» **11** چنین افرادی باید بدانند که همان گونه که

9 البته تصویر نمی‌کنم یادآوری این مسئله، یعنی کمک به ایمانداران، ضرورتی داشته باشد، **2** چون می‌دانم که شما خودتان چه اشتیاقی برای کمک‌رسانی دارید. من با افتخار، به ایمانداران اهل مقدونیه گفته‌ام که شما در ایالت آخایه از سال گذشته آماده کمک بوده‌اید. در واقع، همین شور و شوق شما بود که بسیاری از ایشان را برانگیخت تا اقدام به کمک نمایند. **3** اما از آنجا که به آنان گفته‌ام که هدایای بیان آماده خواهد بود، اینک این برادران را می‌فرستم تا از این امر مطمئن شوم، مبادا تعریف‌هایی که از شما در این مورد کرده‌ام، نادرست بوده باشد. **4** زیرا اگر بعضی از ایمانداران مقدونیه همراه بیاند و بینند که بعد از آن همه تعییف، هنوز هدایای بیان آماده نیست، آنگاه هم ما شرمنده خواهیم شد، هم شما! **5** پس لازم دیدم که از این برادران خواهش کنم که بیش از من بیاند و هدایایی را که وعده داده بودید، آماده سازند. به این ترتیب، هنگام آمدن من، کمکهای تان آماده خواهد بود، و این نشان خواهد داد که شما نه از روی اجبار، بلکه از روی میل هدیه داده‌اید. **6** فراموش نکنید که هر که کم بکارد، کم نیز درو خواهد کرد؛ و هر که زیاد بکارد، زیاد درو خواهد کرد. **7** کسی را مجبور نکنید که بیش از آنچه قابل در نظر دارد، بدهد بلکه بگذارد هر قدر که مایل است، بدهد زیرا خدا کسی را

در نامه‌هایمان و در غیاب خود سختگیر هستیم، در عمل و در حضور نیز سختگیر خواهیم بود. ۱۲ ما جو نداریم خود را در دیف کسانی قرار دهیم که خودستایی می‌کنند. خود را نیز با آنها مقایسه نمی‌کنیم. کار ایشان عاقلانه نیست که خود را با یکدیگر مقایسه می‌کنند، و خود را با معبارهای می‌سنجند که خودشان تعین کردند! ۱۳ ولی ما به اختیارات و به آنچه متعلق به ما نیست، افتخار نمی‌کنیم؛ بلکه در محدوده کارهای افتخار می‌کنیم که خدا به ما سپرده است، محدوده‌ای که شامل خدمت در میان شما نیز می‌گردد. ۱۴

پس وقتی ادعا می‌کنیم که اختیاراتی در مورد شما داشته، و حقی به گدن شما داریم، پا را از حد خود فراتر نمی‌گذاریم، چون طبق نقشه خدا، ما نخستین کسانی بودیم که پیام انجلیل مسیح را به شما رساندیم. ۱۵ در ضمن هرگز نخواسته‌ایم زحماتی را که دیگران برای شما کشیده‌اند، به خود نسبت دهیم و به آنها افتخار کنیم، بلکه آزوی ما این است که ایمانتان رشد کند و در چارچوب همان نقشه خدا، خدمت ما در میان شما گسترش یابد. ۱۶ پس از آن می‌توانیم پیام انجلیل را به شهراهی دووتر از شما هم برسانیم، به شهرهای که تا به حال کسی این پیام را به آنچه نرسانیده است؛ به این ترتیب مانند برخی وارد قلمرو کار دیگران نمی‌شویم و به کار دیگران افتخار نمی‌کنیم. ۱۷ چنانکه در کتب مقدس نوشته شده: «اگر کسی می‌خواهد به چیزی افتخار کند، به کاری که خداوند انجام داده است افتخار کند.» ۱۸ زیرا مهم آن نیست که شخص از خود و از کارهای که انجام داده است تعزیف و تمجید کند، بلکه مهم آنست که خداوند او را تحسین نماید.

11

امیدوارم با این سخنان جاهلانه، شما را خسته نکرده باشم. خواهش می‌کنم تحمل کنید و بگذرید هر چه در دل دارم بگوییم. ۲ زیرا من غیریت خدایی نسبت به شما دارم، و این نگرانم که می‌باشد غیر از مسیح، به دیگری نیز دل بینید. زیرا آزوی من این است که شما مانند دوشیزه‌ای پاکدامن باشید که عشق و محبت خود را فقط برای کسی نگاه می‌دارد که با او ازدواج خواهد کرد. ۳ اما می‌ترسم همان گونه که حوا فرب حیله مار خود، فکر شما نیز از سرسپرده‌گی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. ۴ تو س من به این سبب است که شما خوبی ساده و زوبابرید و هر کس هر چه بگوید، فوراً باور می‌کنید. حتی اگر عیسای دیگر را معروفی کنند، غیر از آنکه ما به شما معرفی کردیم، یا درباره روح دیگری سخن گویند، غیر از آن روح القدس که خدا به شما بخشیده، یا راه دیگری برای نجات پیش پای شما قرار دهند، شما همه را باور می‌کنید. ۵ اما فکر نمی‌کنم از این «رسولان بزرگ» چیزی کم داشته باشم. ۶ من حتی اگر سخنان خوبی نباشم، اما در شناخت حقایق روحانی چیزی کم ندارم، و شما نیز متوجه این نکته شده‌اید، زیرا این امر را برها ثابت کردند. ۷ آگاه کردم که پیام انجلیل را بدون دریافت هیچ کمک مالی، به شما اعلام کردم و خود را حقیر ساختم تا شما سرافراز شوید؟ ۸ من با پذیرفتن کمک مالی از کلیساها دیگر، آنها را «غارت» کردم، تا بتوانم شما را خدمت کنم. ۹ و در تمام مدتی که نزد شما بودم، از هدایای این کلیساها امار معاش کردم تا بتوانم بدون گرفتن کمکی از شما، به شما خدمت کنم؛ و زمانی که این هدایا تمام شد و دیگر چیزی برای گذران زندگی نداشتیم، باز دست کمک به سوی شما دراز نکردم، زیرا مسیحیان مقدونیه برایم هدایه آورند. تا به حال از شما کمکی نخواسته‌ام و

باشد که ضعف مرا نشان می‌دهند. **31** خدا که پدر خداوند ما عیسی مسیح است و تا ابد شایسته تمجید و ستایش می‌باشد، می‌داند که راست می‌گویم. **32** زمانی که در دمشق بودم، فرماندار شهر که از «حارث» پادشاه دستور می‌گرفت، بر دروازه‌ها مأمور گمارده بود تا مردستگیر کنند. **33** اما مرد نزیلی گذاشتند و با طناب از پیشجوای که بر دیوار شهر بود، پایین فرستادند و از چنگ او گریختم!

12

گرچه چنین تعريف کردن از خود فایده‌ای ندارد، اما باید ادامه دهم و از رویاهایی که دیده‌ام و مکاشفه‌هایی که خداوند به من بخشیده است، تعريف کنم. **2** مردی را در مسیح می‌شناسم، که چهارده سال پیش به آسمان سوم برد شد، در بدن یا بیرون از بدن، نمی‌دانم، خدا می‌دانم. **3** و می‌دانم که این مرد، در بدن یا بیرون از بدن، باز هم نمی‌دانم، خدا می‌داند، به فردوس برد شد **4** و چیزهایی ناگفتنی شنید، چیزهایی که هیچ‌کس اجازه ندارد بر زبان بیاورد. **5** دریاره چنین شخصی افتخار خواهم کرد، اما دریاره خودم، تنها به ضعف‌هایم افتخار خواهم کرد – **6** گرچه حتی اگر مایل باشم افتخار کنم، عملی نامعقول نخواهد بود، زیرا حقیقت را بیان خواهم کرد، اما از این کار اجتناب می‌ورزم، تا هیچ فردی در خصوص من چیزی پیشتر نپندراد، جز آنچه که در من می‌بیند یا از من می‌شنود. **7** اما برای آنکه از این مکاشفات خارق‌العاده احسان غرور به من دست ندهد، خاری در جسمم به من داده شد، یعنی فرستاده شیطان، تا آزار دهد. **8** سه بار به خداوند اتماس کردم که آن را از من بردار. **9** اما او فرمود: «تنها چیزی که نیاز داری، فیض من است، زیرا قدرت من در ضعف کامل می‌شود.» پس حال با شادی به ضعف‌های خود می‌باشم، تا قدرت مسیح بر من قرار بگیرد. **10** به همین سبب، به خاطر مسیح در ضعف‌ها، اهانت‌ها، سخنی‌ها، آزارها، و مشکلات شادمانم، زیرا وقتی ضعیفم، آنگاه نیرومندم. **11** شما مرا مجور کردید که همچون یک نادان، از خود تعريف کنم، در حالی که شما خود می‌باشید مرا تحسین می‌کردید. زیرا گرچه هیچ هستم، اما از این «رسولان بزرگ» چیزی کم ندارم. **12** زمانی که با شما بودم و با صبر و شکیبایی، خدا را خدمت می‌کردم، او توسط من معجزات و کارهای شگفت‌آور سیاری در میان شما انجام داد. همین معجزات، دلیل و گواه هستند برایکه من رسول و فرستاده خدا می‌باشم. **13** تنها کاری که در کلیساهای دیگر انجام دادام، ولی برای شما نکرده‌ام، این است که سریار شما نشده‌ام و از شما کمک مالی نخواسته‌ام، خواهش می‌کنم این کوتاهی مرا بخشنید! **14** حال برای سوین بار قصد دارم نزد شما بیایم؛ این بار نیز سریار شما نخواهم بود، زیرا نه اموال شما را بلکه خود شما را می‌خواهم! فراموش نکنید که شما فرزندان من هستید؛ وظیفه فرزندان نیست که زندگی والدین خود را تأمین کنند، بلکه والدین هستند که باید نیازهای فرزندان خود را برآورده سازند. **15** من نیز با کمال میل حاضر هر چه دارم و حتی خود را فدای شما کنم تا لحظه روحانی تقویت شوید؛ گرچه هر قدر بیشتر به شما محبت می‌کنم، محبت شما به من کمتر می‌شود!

13

این سومین باری است که به دیدار شما می‌آیم. (همان‌طور که در کتب مقدس نوشته شده: «به گواهی دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت می‌شود.») **2** آخرین باری که نزد شما بودم، به آنانی که مرتکب گناه می‌شوند، احتفار کردم. اکنون به آنان و نیز به سایرین، باز هشدار می‌دهم که این بار از خطای کسی چشم‌پوشی نخواهم کرد، **3** و دلایل کافی نیز ارائه خواهم داد تا ثابت کنم که مسیح بهوسیله من سخن می‌گوید. مسیح در روابط و برخوردهای شما ضعیف نیست بلکه قادری است عظیم در وجود شما. **4** اگرچه بدن ضعیف و انسانی او بر روی صلیب مرد، اما اکنون بهوسیله قدرت عظیم خدا او زنده است. ما نیز با اینکه در جسم خود ضعیف هستیم، اما در او زنده و قوی می‌باشیم و در روابط خود با شما، تمام قدرت خدا را در اختیار داریم. **5** خود را امتحان کنید تا بینید آیا در ایمان هستید یا نه. ایمان خود را بسنجید. آیا از حضور و قدرت عیسی مسیح در وجود خود آگاهید؛ اگر چنین نیست در این امتحان مردود هستید. **6** امیدوارم پذیرید که من از این امتحان ایمان، سریند بیرون آمدام و براستی از آن مسیح هستم. **7** حال، از خدا درخواست می‌کنیم که شما عملی نادرست انجام ندهید، نه به این دلیل که مردم بیبیند که از آزمون موفق بیرون آمده‌ایم، بلکه دعا می‌کنیم که شما عمل درست را انجام دهید، حتی اگر به نظر بررسد که ما موفق نشده‌ایم. **8** زیرا نمی‌توانیم کاری برخلاف راستی انجام دهیم، بلکه باید همواری برای راستی بایستیم. **9** راضی هستیم ضعیف بمانیم اما شما قوی باشید. بزرگترین آزو و دعای ما این است که شما در ایمان مسیحی خود به حد کمال برسید. **10** این مطلب را به این امید می‌نویسیم که وقتی نزدتان آمد، نیازی نباشد که شما را سرزنش و تبیه نمایم. زیرا می‌خواهیم از اقتداری که خداوند به من داده است، برای تقویت و بنا کردن شما استقاده کنم، نه برای ویران کردن شما. **11** آخرین نکته‌ای که مایل بنویسیم، این است: شاد باشید. رشد بادید و بالغ شوید. همدیگر را تشییق کنید. در صلح و صفا زندگی کنید. خدا که سرجشمه معجب و آرامش است، با شما باشد. **12** با بوسیه مقدس به یکدیگر سلام بگویید. **13** تمام ایمانداران اینجا به شما سلام می‌رسانند. **14** فیض خداوند ما عیسی مسیح، محبت خدا و رفاقت روح القدس با همه شما باشد.

خداآوند ما عیسی مسیح را دیدم. **20** خدا شاهد است آنچه که می نویسم عین حقیقت است. **21** پس از این دیدار، به ایالات سوریه و قیلیقیه رفتم. **22** اما مسیحیان یهودی هنوز مرا تندیده بودند؛ **23** فقط این را از دیگران شنیده بودند که: «دشمن ساقی ما، اکنون همان ایمانی را بشارت می دهد که قبل از صدد تابودی آن بور». **24** و این تغییری که در من پدید آمده بود، سبب شد که خدا را تمجید و ستایش کنند.

2 سپس، بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیتوس را نیز همراه خود بردم. **2** وقتی من با الهام از خدا بود تا درباره پیامی که در میان اقوام غیریهودی اعلام می کنم، با برادران مسیحی خود مشورت و تبادل نظر نمایم. من به طور خصوصی با رهبران کلیسا گفتگو کردم تا ایشان از محتواهی پیغام من دقیقاً اطلاع حاصل کنند، با این امید که آن را تأیید نمایند. **3** همسفر من نیز که غیریهودی بود، نخواستند که ختنه شود. **4** البته مسئله ختنه را کسانی پیش کشیدند که خود را مسیحی می دانستند، اما در واقع مسیحی نبودند. ایشان برای جاسوسی آمده بودند تا دریابند که آزادی ما در عیسی مسیح چگونه است و بینند که ما تا چه حد از شریعت یهود پیروی می کنیم. ایشان می کوشیدند که ما را برده احکام و قوانین خود سازند. **5** اما ما حتی یک لحظه نیز تسلیم خواسته ایشان نشدیم، زیرا می خواستیم درستی محترم انجیل برای شما محفوظ باقی بماند. **6** رهبران باند پایه کلیسا هم چیزی به محتوای پیغام من نیافرودند. در ضمن، این را نیز بگویم که مقام و منصب آنان تاثیری به حال من ندارد، زیرا در نظر خدا همه برابرند. **7** بنابراین وقیع یعقوب و پطرس و یوحنا که بستوهای کلیسا معروفند، دیدند که چگونه خدا را به کار گرفته تا غیریهودیان را به سوی او هدایت کنم، به من و برنابا دست دوستی دادند و ما را تشییع کردند تا به کار بشارت در میان غیریهودیان ادامه دهیم و آنان نیز به خدمت خود در میان یهودیان ادامه دهند. در واقع همان خدایی که مرا برای هدایت غیریهودیان به کار گرفته، پطرس را نیز برای هدایت یهودیان مقرر داشته است، زیرا خدا به هر یک از ما رسالت خاصی بخشیده است. **10** فقط سفارش کردند که همیشه به فکر فقرای کلیسای آنان باشیم، که البته من نیز این انجام این کار علاقمند بودم. **11** اما زمانی که پطرس به «انطاکیه» آمد، در حضور دیگران او را به سختی ملامت و سرزنش کردم، زیرا واقعاً مقصراً بود؛ **12** به این علت که وقتی به انطاکیه رسید، ابتدا با مسیحیان غیریهودی بسر یک سفره می نیشت. اما به محض اینکه عده ای از پیشوایان کلیسا از جانب یعقوب از اورشلیم آمدند، خود را کنار کشید و دیگر با یهودیان همسفره نشد، زیرا از انتقادات این افراد که بر ضرورت انجام ختنه اصرار داشتند، بینانک بود. **13** آنگاه سایر مسیحیان یهودی زناد و حتی برنابا نیز از این مصلحت اندیشی پطرس تقليد کردند. **14** هنگامی که متوجه این امر شدم و دیدم که ایشان چگونه برخلاف ایمان خود و حقیقت انجیل رفقار می کنند، در حضور همه به پطرس گفتم: «تو یهودی زاده هستی، اما مدت زیادی است که دیگر شریعت یهود را نگاه نمی داری. پس چرا حالا می خواهی این غیریهودیان را مجبور کنی تا شریعت و احکام یهود را انجام دهند؟ **15** «من و تو که یهودی زاده هستیم و نه غیریهودی که احکام شریعت موسی را نگاه نمی دارد، **16** به خوبی می دانیم که انسان با اجرای احکام

این نامه از طرف پولس رسول است. من نه از جانب گروهی یا مقامی انسانی به رسولی منصوب شده‌ام، بلکه به واسطه عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان بخرخیزانید. **2** تمام برادران و خواهران اینجا، در نوشتن این نامه به کلیساها غلطیان، با من سهیم هستند. **3** از درگاه خدای پدر، و خداوندان عیسی مسیح، خواهان فیض و آرامش برای شما هستم. اگر من خود را رسول می خوانم، متفقهم آن نیست که یک گروه مذهبی یا هیئتی مرا به عنوان رسول به کار گمارده‌اند. رسالت و مأموریت من از جانب عیسی مسیح و خدای پدر است، خدایی که او را پس از مرگ زنده کرد. **4** زیرا مسیح، به خواست پدر ما خدا، جان خود را فدا کرد و مرد تا گاهان ما بخشیده شد و از این دنیاگاه گذره به گناه نجات یابیم. **5** خدا را تا به ابد جلال و عزت باد. آمين. **6** تعجب می کنم که به این زودی از خدایی که شما را به واسطه فیض مسیح فرا خوانده است، رویگردان شده و به انجیل دیگری روی آورده‌اید، به پیام دیگری پرای کسب حیات جاویدان. **7** زیرا غیر از راهی که به شما اعلام کردیم، راه دیگری وجود ندارد. آنانی که راه دیگری به شما معرفی می کنند، می خواهند شما را فربد داد، حقیقت انجیل مسیح را دگرگون کنند. **8** اگر کسی بخواهد راه دیگری پرای رسنگاری به شما معرفی کند، به غیر از آن راهی که ما به شما اعلام کردیم، خدا او را لعنت کند، حتی اگر این شخص خود من باشم. اگر فرشتهای نیز از آسمان تکرار می کنم: اگر کسی مذده نجات دیگری، غیر از آنچه که پذیره‌اید، به شما ارائه دهد، لعنت خدا بر او باد! **9** آیا اینکن می کوشم تأیید انسان‌ها را به دست آورم؟ یا مورد تأیید خدا قرار بگیرم؟ یا اینکه می کوشم را خشنود سازم؟ اگر هنوز در بی خشنودی انسان‌ها بودم، خدمتگزار مسیح نمی بودم. **11** ای برادران و خواهان، می خواهم بدانید که آن انجیل که به شما بشارت دادم، همان پیام رسنگاری، زایدۀ تفکرات انسانی نیست. **12** زیرا خود عیسی مسیح مستقیماً آن را بر من آشکار و مکشوف ساخت. بله، من آن را از هیچ کس دریافت نکردم و از هیچ انسانی نیاموختم. **13** بدون شک سرگذشت مرا هنگامی که هنوز پیرو دین یهود بودم شنیده‌اید، که چگونه به تعقیب مسیحیان می پرداختم و ایشان را با این رحمی شکنجه و آزار می دادم و همیشه در بی آن بودم که ریشه آنان را از زمین بر کنم. **14** من از بیشتر همسالان یهودی خود مؤمن تر بودم و نسبت به اجرای رسوم و سنن مذهبی تحصیل زیادی داشتم. **15** اما ناگهان همه چیز تغییر کرد! زیرا خدایی که مرا از شکم مادر برگزیده بود، از روی لطف و رحمتش، پس خود را بر من آشکار ساخت و او را به من شناساند تا بعونام نزد اقوام غیریهودی رفته، راه نجات به وسیله عیسی مسیح را به ایشان بشارت دهم. وقتی این تغییر در من پدید آمد، با هیچ کس در این باره سخن نگفتم. **17** حتی به اورشلیم هم نفهم تا با کسانی که پیش از من به رسالت برگزیده شده بودند، مشورت کنم. بلکه به بیانهای عربستان رفتم، و پس از مدتی، به شهر دمشق بازگشتم. **18** بعد از سه سال، سرانجام به اورشلیم رفتم تا با پطرس ملاقات کنم. در آنچه دهند زاده هستند، روز با او به سر بردم. **19** اما از سایر رسولان، فقط یعقوب، برادر

شريعت، هرگز در نظر خدا پاک و بی‌گناه به حساب نخواهد آمد، بلکه فقط با ايمان به عيسى مسيح. بنابراین، ما نيز به مسيح عيسى ايمان آورديم، تا از اين راه مورد قبول خدا واقع شويم، نه از راه انجام شريعت يهود. زير همچ كس هرگز با حفظ احکام شريعت، نجات و رستگاري نخواهد يافت.¹⁷ اما اگر ما يهودي زادگان باي براي نجات يافتن، به مسيح ايمان ييارويم، ولي بعد متوجه شويم که کار اشتياهي کرده‌aim و نجات بدون اجرای شريعت يهود به دست نمي آيد، آيا بدان معنى است که مسيح سبب شده که عملاً گناهکار شريعت را که قبلًا ويران ساختم، بار ديگر بنا کنم، نشان مي‌دهم که واقعاً خطكار و قانون‌شكن هستم.¹⁸ زير وقعي مي‌کوشيم احکام شريعت را نگاه دارم، بير بدم که محکوم هستم. از اين ره، نسبت به شريعت مُرمُد و از تلاش برای انجام تمام مطالباتش دست کشیدم، تا بتوانم براي خدا زنده باشم.²⁰

طبيعت گنهه من با او مصلوب شد. پس ديگر من نيستم که زندگي مي‌کنم، بلکه مسيح است که در من زندگي مي‌کند! و اين زندگي که در بدن خاکي مي‌کنم، بهواسطه ايمان و توکل به پسر خداست که مرا مجتب نمود و خود را برای من فدا ساخت.²¹ من از آن کسانی نيستم که مرگ مسيح را رويدادي بي معني تلقى مي‌کنند. زير اگر نجات از راه اجرای شريعت و دستورهای مذهبی حاصل مي‌شد، ديگر ضرورتی نداشت که مسيح جانش را براي ما فدا کند.

۳

اي غلاميان که عقل خود را از دست داده‌ايد، کدام جادوگر اينچنین شما را افسون کرده است؟ مگر اين شما نبوديد که وقتی مرگ عيسى مسيح بر صليب را برايتان تشریح كرد، آنچنان مجلوب شدید که گوئي همان لحظه او را با چشم خود بر صليب مي‌ديديد؟² فقط مي‌خواهم اين را بدانم: آيا شما روح القدس را از راه اجرای احکام شريعت يافتید، يا از راه شنیدن و ايمان آوردن به انجيل؟³ چرا فکرگان را به کار نمي‌اندازيد؟ شما که قبلًا با حفظ احکام مذهبی نتوانستید از نظر روحاني مقبول خدا گردید، چگونه تصور مي‌کيد که اكتون از همان راه مي‌توانيد مسيحيان روحاني تری ياشيد؟⁴ شما که اينقدر خدمات را در راه انجيل متحمل شدید، آيا حالاً مي‌خواهيد همه را دور برزيدي؟ پس در واقع يهوده رحمت کشيديد!⁵ باز مخواهم بدانم که خدا به چه دليل روح القدس را به شما عطا مي‌کند و در ميان شما معجزات به عمل مي‌آورد؟ آيا به دليل انجام اعمال شريعت، يا به خاطر ايمان به پامي که شنيديد؟⁶ همان گونه که «ابراهيم به خدا ايمان آور و اين براي او عدالت شمرده شد».⁷ در نتيجه، فرزندان واقعی ابراهيم آنانی هستند که حقيقتاً به خدا ايمان دارند.⁸ علاوه بر اين، در کتب مقدس از پيش دиде شده بود که خدا غیريهوديان را نيز بر اساس ايمانشان بی‌گناه به شمار خواهد آورد. از اين ره، خدا در همان زمان به ابراهيم مژده داد و فرمود: «همه قومها از طريق تو برکت خواهد يافت.»⁹ بنابراین، هر که به ايمان توسل مي‌جودد، از همان برکت و لطف الهي بrixوردار خواهد شد که نصیب ابراهيم، آن مرد ايمان، گردید.¹⁰ همچنین، کسانی که مي‌خواهند بهواسطه اجرای دستورهای شريعت نجات يابند، زير لعنت خدا قرار دارند؛ زير در کتب مقدس چنین آمده است: «ملعون باد کسی که حتی یکی از دستورهای کتاب شريعت را زير با پگزارد.»¹¹ در نتيجه، روش است که هيجكش نمي‌تواند از راه اتكا به شريعت، مورد

مقصودم را این گونه شرح دهم که یک وارث تا زمانی که صغیر است، بدلا حفاظ قانونی فرقی با غلام یا کنیز آخالواده ندارد، هر چند که صاحب تمام دارایی پدرش می باشد. ۲ او تا سیست که پدرش تعیین کرده، تحت سرپرستی ولی و قسم قرار دارد. ۳ همین امر در مورد ما نیز صدق می کند. وقتی صغیر بودیم، در اسارت و پندگی نیروهای بنیادین روحانی عالم هستی قرار داشتیم. ۴ اما چون زمانی که خدا تعیین کرده بود به طور کامل فرا رسید، او پسر را فرستاد که از پک زن، وتابع شریعت موسی مولود گردید، ۵ تا بهای ازادی ما را که در اسارت شریعت به سر می برده، پیرداده و پیغام فرزندخوانده خدا گردیدم. ۶ پس حال، چون فرزندان خدا هستید، خدا روح پسر خود را به قلبهای ما فرستاده، که با اشتیاق بانگ برمی آورد: «آبا، پدر». ۷ بنایابین دیگر غلام و کنیز نیستی، بلکه فرزند خدایی، و به همین علت خدا تو را وارث خود نیز ساخته است. ۸ شما غیریهودیان، پیش از آنکه خدای حقیقی را بشناسید، بزرگ آنها بودید که بنا بر ذاتشان، خدا نیستند. ۹ اما اکنون که خدای واقعی را شناخته اید، یا بهتر است بگوییم خدا شما را می شناسد، چرا می خواهید بار دیگر به بنده گنجانی آن نیروهای بنیادین روحانی عالم هستی درآید، نیروها و اصولی که ناتوان و بی فایده اند! ۱۰ آیا فکر می کنید با اینجام تشریفات مذهبی در روزها و ماهها و فصلها و سالهای مخصوص، می توانید مقبول خدا واقع شوید؟ ۱۱ با این راهی که در پیش گرفته اید، می ترسم تمام زحماتی که برای شما کشیده ام به هدر رفته باشد! ۱۲ برادران و خواهران عزیز، استدعا می کنم مانند من بشوید که از شریعت دست شستم، چرا که من نیز مانند شما شدم. شما در گذشته، آن زمان که برای بار نخست، پیام مسیح را به شما اعلام کردم، هیچ بدی به پنهان نکردید، اما اکنون چنین می کنید. ۱۳ یقیناً بیاد دارید که وقتی برای نخستین بار انجیل را به شما موعظه کردم، به دلیل بیماری ام بود. ۱۴ گرچه تحمل این کسالت جسمی من برای شما طاقت فرسا بود، با این حال به دیده تحقیر به من نگاه نکردید و مرا از خود نراندید، بلکه چنان استقبالی از من بعمل آوردید که گویند فرشته ای از درگاه خدا، یا حتی خود مسیح عیسی نزد شما آمده باشد! ۱۵ پس کجا رفت آن روحیه شاد و قدردان که در آن زمان داشتید؟ یقین دارم که اگر ممکن بود، حتی چشمنتان را درمی آورید و به من می دادید. ۱۶ اگر حقایق را می گوییم، چرا ما دشمن خود می دانید؟ ۱۷ این اشخاص اشتیاق بسیار دارند تا شما را به سوی خود بکشند، اما انگیزه شان خوب نیست. هدف ایشان این است که شما را از ما جدا سازند، تا غیرت شما فقط معطوف به ایشان باشد. ۱۸ داشتن غیرت و اشتیاق برای جذب افراد، نیکو است، به این شرط که با انگیزه ای خیر و خوب همراه باشد، و نیز اینکه دائمی و همیشگی باشد، نه فقط در حضور من! ۱۹ ای فرزندان من، بار دیگر در وجود خود برای شما احساس درد می کنم، مانند مادری که در زیمان او را فرا گرفته، تا شکل مسیح را به خود بگیرید! ۲۰ چقدر آزو می داشتم الان نزد شما بودم و با حالت دیگری با شما سخن می گفتم، زیرا واقعاً نمی دانم از این راه دور چه کاری از دستم برمی آید! ۲۱ ای فرزندان من، شما که فکر می کنید با اجرای احکام شریعت می توان نجات یافت، چرا نمی خواهید درک کنید معنی واقعی شریعت و مذهب چیست؟ ۲۲ زیرا درباره ابراهیم می خواهیم که او دو پسر داشت، یکی از زن بوده و دیگری از زن آزاد. ۲۳ پسر زن بوده با تلامیز انسانی برای تحقق وعده خدا، تولد یافت؛ اما در تولد پسر زن آزاد، خدا

خدوش به وعده اش تحقق بخشید. ۲۴ این امور را به شکل مجازی و تمثیلی به کار می برمی. یعنی اینکه این دو زن معرفت دو عهد هستند. یک عهد از کوه سینا است و فرزندانی که می زاید، غلام و کنیز هستند. این همان هاجر است. ۲۵ هاجر همان کوه سینا است نزد اعراب، و معرفت شهر اورشليم کنونی است، زیرا با تمام فرزندانش در برگذی به سر می بزد. ۲۶ اما مادر ما وطن ما، اورشليم آسمانی است که کنیز و بندۀ شریعت نیست. ۲۷ چنانکه در کتب مقدس نوشته شده: «ای زن نازا، شاد باش و سرود بخوان، زیرا فرزندان تو بیزادر از فرزندان زنی خواهند شد که شوهرش او را ترک نگفته باشد!» ۲۸ ای برادران عزیز، من و شما مانند «اسحاق»، فرزندانی هستیم که بنا بر وعده خدا مولود شده ایم. ۲۹ و همچنانکه اسحاق، پسر وعده، از یافته ایم، از دست آنانی که می خواهند شریعت پهود را بر ما تحمیل کنند، آزار دست «اسماعیل»، پسر کنیز، آزار می دید، ما نیز که از روح القدس از نو تولد بیرون کن، زیرا پسر کنیز هرگز در ارت پسر زن آزاد سهیم نخواهد شد. ۳۱ خلاصه، ای برادران عزیز، ما فرزندان کنیز نیستیم که غلام شریعت باشیم، بلکه فرزندان آزاد هستیم که به وسیله ایمان خود، مورد پسند خدا قرار گرفه ایم.

۵ پس، اکنون که مسیح شما را آزاد کرده است، بکوشید آزاد بمانید و بار دیگر اسیر قید و بند شریعت نشودیم. ۲ به آنچه من پولس می گویم با دقت توجه نمایید: اگر تصور می کنید که با ختنه شدن و انجام احکام مذهبی می توانید مقبول خدا گردید، در آن صورت مسیح دیگر نمی تواند شما را رستگار سازد. ۳ باز تکرار می کنم هر که بخواهد با ختنه شدن، خدا را خشنود سازد، مجبور است بقیه احکام شریعت را نیز یک به یک حفظ کند، و گزنه محکوم به هلاکت ابدی است. ۴ اگر بخواهد با حفظ دستورهای مذهبی مقبول خدا شوید، مسیح برای شما هیچ فایده ای نخواهد داشت و از فیض و لطف الهی محروم خواهد ماند. ۵ ولیکن ما به یاری روح القدس، و به واسطه ایمانی که داریم، با اشتیاق تمام منظیریم که امیدمان جامه عمل پیوشتند، این امید که در حضور خدا بی گناه محسوب شویم. ۶ برای ما که با مسیح عیسی پیوندی تنگاتنگ یافته ایم، دیگر نه ختنه شدن اهمیتی دارد و نه ختنه نشدن. تهبا چیزی که مهم است، ایمانی است که از آن محبت بیچوشد. ۷ در این مسابقه خوب می دویدید! چه کسی بر سر راههن مانع گذاشت تا از اطاعت از راستی بازیستید؟ ۸ بدون شک، این امر از جانب خدا نیست، چون او خودش شما را دعوت کرده تا به وسیله مسیح آزاد شوید. ۹ این تعلیم غلط مانند مقدار کسی خمیرمایه است که تمام خمیر را ور می آورد. ۱۰ مطمئن خداوند شما را در خصوص این مطلب با من هم عقیده خواهد ساخت. اما خدا این شخص خرابکار را، هر که می خواهد باشد، به سرای اعمالش خواهد رساند. ۱۱ ای دوستان ایماندار، اگر به گفته بعضی، من هنوز ضرورت ختنه را اعلان می کنم، پس چرا باز مورد اذیت و آزار قرار دارم؟ اگر چنین می کردم، دیگر کسی از پام من درباره صلیب رنجیده خاطر نمی شد. ۱۲ اما آنانی که فکر شما را مضطرب می سازند و می خواهند عضوی از بدنتان را با ختنه کردن، ناقص سازند، راه را انتها بروند و خودشان را کاملاً اخته کنند! ۱۳ برادران عزیز، خدا به شما آزادی عطا کرده است، اما آزادی نه برای پیروی از خواسته های نفستان، بلکه برای محبت کردن و خدمت

زیرا در زمان مقرر، پاداش خود را درو خواهیم کرد، به شرطی که دست از کار نکشیم. **10** بنا بر این، از هر فرضی که دست می‌دهد، استفاده کنیم تا در حق همه نیکویی کنیم، بدخصوصی به آنانی که متعلق به خانواده مؤمنین هستند. **11** در خاتمه، می خواهیم چند کلمه‌ای هم با دست خودم بنویسیم. بیسیند با چه حروف درشتی این مطالب را می نویسیم! **12** کسانی که می کوشند شما را وادر کنند که ختنه شوید، فقط یک انجیره دارند: اینکه به شهرت و احترامشان لطمیه‌ای وارد نشود و از زحمت و آزاری که در اثر اعتقاد به «ننجات از طرق صلیب مسیح» متوجه آنان می شود، در امان باشند. **13** این گونه مسلمین خودشان ختنه شده‌اند، اما حاضر نیستند سایر احکام شریعت را رعایت کنند؛ و فقط می خواهند که شما نیز ختنه شوید تا بدین وسیله افتخار کنند که شما را مرید خود ساخته‌اند. **14** اما خدا نکنند که من به این گونه مسائل افخار کنم. تنها افخار من، همانا صلیب خداوند ما عیسی مسیح است. بله، به سبب همین صلیب، تمام دلیستگی‌هایی که در این دنیا داشتم، مصلوب شدم و از بین رفت و من نیز نسبت به گرایشهای گردیده‌ایم؟ **15** آرامش و رحمت الهی نصیب تمام کسانی باشد که به این شیوه رفتار می‌کنند، که اینان قوم واقعی خدا هستند. **16** از این پس، دیگر بیش از این باعث رنجش خاطر من مشوید. زیرا من بر بدن خود، داغهای را حمل می‌کنم که نشان می‌دهد متعلق به عیسی هستم. **17** ای همسنگان مسیحی من، فرض خداوند ما عیسی مسیح با روح همه شما باد. آمين.

6

برادران و خواهان عزیز، اگر از یک ایماندار خطای سر برزنده، شما که روحانی تر هستید با کمال فروتنی او را به راه راست بازگردانید؛ در عین حال مراقب باشید که خودتان نیز دچار همان مسوسه نشوید. **2** در تحمل مشکلات و مسائل زندگی به یکدیگر یاری رسانید، و از این طریق است که «شریعت مسیح» را اجرا خواهید کرد. **3** اگر کسی خود را چنان بزرگ می‌پنداشد که نمی‌خواهد به این امر گردن نهد، خود را فریب می‌دهد. چنین شخصی را نمی‌توان ایماندار واقعی دانست. **4** هر کس وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد؛ آنگاه از کار خود رضایت حاصل خواهد کرد و دیگر نیازی نخواهد داشت که خود را با دیگران مقایسه کند؛ **5** زیرا هر کس مستول حمل پار خود خواهد بود، بار رفتار و کدار خود. **6** هر که از تعلیم کلام خدا بهره‌مند می‌شود، باید معلم خود را در هر چیز نیکو سهیم گرداند. **7** اشتباه نکنید: خدا را نمی‌توان فریب داد. پس هر چه بکاریم، همان را درو خواهیم کرد. **8** هر که برای اراضی خواسته‌های طبیعت گناه‌آور خود بذر بکارد، از این طبیعت گناه‌آور تباہی و مرگ روحانی را خواهد درزدید. اما هر که برای خستنده روح القدس بذر بکارد، حیات جاودانی را از همان روح درو خواهد کرد. **9** پس ای مؤمنین، از انجام کار نیک خسته نشویم،

بر دست راست خود نشانید، در جایهای آسمانی، **21** در جایگاهی بس برتر از میزبانی هر حاکمیت، اقتدار، قدرت، سلطنت، و هر صاحب منصبی در آسمان که مردمان به او متولّ می‌گردند، چه در این عالم و چه در عالم آینده). **22** خدا همه چیز را زیر پاهاش مسیح فار داد، و او را مقرر فرمود تا بر همه چیز سر باشد برای خیریت کلیسا، **23** کلیسی که بدن اوست، همان کمال و پُری او که همه چیز را از هر لحظه پُر می‌سازد.

2 روزگاری شما نیز به علت سرکشی و گناهاتان، مرده بودید. **2** شما در کنایه زندگی می‌کردید، آن هنگام که از روشهای این دنیا و از فرمزاروی قدرت هوا پیروی می‌نمودید، یعنی همان روحی که هم اکنون در طغیانگران عمل می‌کند. **3** (aiōn g165) ما نیز همگی مانند آنها بودیم. روش زندگی ما، نشان دهنده طبیعت ناپاک ما بود. ما اسیر هوسها و افکار کثیف خود بودیم و دست به هر کار زشتی می‌زدیم. ما با همین طبیعت سرکش به دنیا آمدیم و درست مانند دیگران، زیر خشم و غضب خدا بودیم. **4** اما خدا که لطف و رحمتش بیش از حد تصور ماست، ما را انقدر دوست داشت **5** که ما را با مسیح زنده کرد، گرچه در خطایا مرده بودیم. پس صرفاً در اثر فیض خدا نجات یافتایم. **6** لعله، خدا به دلیل کاری که مسیح برای ما نجام داد، ما را با او بخیزانید، و با او در قلمروهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید، **7** تا از این طریق، بتواند عظمت وصف ناپذیر فیض خود در مسیح عیسی را در اعصار آینده، به همه نشان دهد، فیضی که در مهربانی اش نسبت به ما تجلی یافته است. **8** (aiōn g165) زیرا به واسطه فیض است که نجات یافته‌اید، از طریق ایمان - و این را نمی‌توانید به حساب خود بگذارید، چرا که هدیه‌ای است از جانب خدا. **9** نجات پادش اعمال نیک ما نیست، و از این رو، هیچ کس تمی تواند به سبب آن به خود بیالد. **10** زیرا ما ساخته دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از دیوار تدارک دیده تا در آنها سلوک کیم. **11** از این رو، به یاد داشته باشید که شما که غیربینوی شاده شداید، در گذشته غریبه به شمار می‌آمدید، و بینویانی که به ختنه شدن خود افتخار می‌کنید، شما را «خدانشناسان ختنه‌نشده» می‌خوانیدند، گرچه این ختنه که به دست انسان صورت می‌گیرد، صرف‌آ بر بدنشان اثر می‌گذارد، نه بر دلشان. **12** در آن زمان، شما جدا از میتی بود بر وعده‌های خدا به قومش، و زندگی خود را این دنیا بدون امید و بدون خدا سپری می‌کردید. **13** اما اکنون از آن عیسی مسیح هستید. گرچه زمانی از خدا دور بودید، اما در اثر کاری که مسیح با خون خود برای شما کرد، اکنون به خدا نزدیک شده‌اید. **14** مسیح بیوند صلح و دوستی ماست. او، ما بینویان را با شما غیربینویان آشی داد و دیوار تعیض را که ما را از هم جدا می‌کرد، از میان برداشت و ما را عضو یک خانواده ساخت. **15** به این ممنظر، او در جسم خود، به اعتبار نظام شریعت و احکام و مقررات آن پایان بخشدید. قصد او این بود که در خویشتن از آن دو کروه از انسان‌ها، قومی نو بیافریند، و میان بینویان و غیربینویان صلح و آشی پدید آورد. **16** اکنون که اعضای یک بدنیم، دیگر بین ما کینه و دشمنی وجود ندارد، زیرا مسیح ما و شما را با خدا صلح داده است. دشمنی دیرینه ما سرانجام در پای صلیب او

این نامه از پولس است که به خواست خدا رسول مسیح عیسی می‌باشد. این نامه را به شما، قوم مقدس خدا در شهر افسس می‌نویسم که به خداوند ما عیسی مسیح وفادارید. **2** از پارمان خدا، و خداوندان عیسی مسیح، خواستار فیض و آرامش برای شما هستم. **3** ستایش باد بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را به دلیل پوندان با مسیح، با هر برکت روحانی در قلمروهای آسمانی مبارک ساخته است. **4** خدا حتی پیش از آوریش جهان، از طریق پیوندان با مسیح، ما را محبت کرد و برگردیت تا در نظر او مقدس و بی عیب باشیم. **5** او ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح، فرزندخواندگان او گردیم. این امر کاملاً مطابق بود با اراده او و موجب خشنودی اش می‌گردید. **6** پس خدا را به سبب فیض پرچلالی که به رایگان بر ما فرو ریخته، می‌ستاییم، فیضی که متعلق به پسر معجوبش می‌باشد. **7** در او، ما از طریق خوشن، رهایی را دریافت کرده‌ایم، همان بخشایش گناهان را، که مطابق است با دولتمندی فیض خدا، **8** فیضی که با گشاده‌ستی، و همراه با حکمت و درک کامل، به فراوانی بر ما باریاند! **9** خدا اکنون، طرح خود را که پیش از این آشکار نشده بود، بر ما آشکار ساخته است. او این را طرق قصده نیکوی خود، به واسطه مسیح به انجام رسانید. **10** قصد خدا این بود که وقتی زمان معین فرا برسد، همه چیز را با هم تحت اقتدار دارد و - همه چیز را خواه در آسمان و خواه بر زمین. **11** همچنین، به دلیل پیوند و اتحادمان با مسیح، وارثان خدا گشته‌ایم، زیرا مطابق با طرح او که همه چیز را بر اساس قصدی که اراده کرد بود به انجام می‌رساند، از پیش برای این مقصود برگردید. **12** مقصود خدا از این عمل این بود که ما بینویان به عنوان نخستین کسانی که به مسیح ایمان آوردهیم، او را برای لطفی که در حق ما نموده است، تمجید و ستایش کنیم. **13** و شما غیربینویان نزدیک پیام حقیقت یعنی خبر خوش نجات خود را شنیدید. و وقتی به مسیح ایمان آوردهید، با روح القدس مهر شدید تا مشخص شود که متعلق به مسیح هستید. خدا از زمانهای گذشته، وعده داده بود که روح القدس را عطا کند؛ **14** و حضور روح القدس در ما، ضمانت می‌کند که خدا هر چه وعده داده است، به ما عطا خواهد فرمود. مهر روح خدا بر ما، نمایانگر این است که خدا ما را بازخرید کرده و ضمانت نموده است که ما را به حضور خود ببرد. این نیز دلیل دیگری است برای آن که خدای شکوهمند خود را سپاس گوییم! **15** به همین دلیل، از زمانی که وصف ایمان شما را به عیسای خداوند و محبتان را به همه ایمانداران او شنیدیم، **16** دائمًا برای وجود شما خدا را سپاس می‌گوییم. همچنین، برای شما دعا می‌کنم و **17** درخواست می‌کنم که خدای خداوند، عیسی مسیح، آن پدر پرچلال، روح حکمت و کشف را در شناخت خود به شما عطا فرماید. **18** دعا می‌کنم که چشمان دلخان دلخان روش شود تا بدانید او ما را برای چه امیدی دعوت کرده، امیدی که با اشیاق تمام انتظارش را می‌کشیم. همچنین بدانید که ارشی که او برای مقدسین تدارک دیده، چه غنی و شکوهمند است. **19** همچنین، دعا می‌کنم تا درک کنید که قدرت خدا برای کمک به ما مؤمنین جقدر عظیم است. این همان قدرت پیتوانی است **20** که خدا در مسیح به کار گرفت، آن زمان که او را پس از مرگ، ببخیزانید و

از میان رفت. ۱۷ مسیح این پیغام دلنشیں صلح و آرامش را، هم به شما غیریهودیان رساند که از خدا دور بودند، و هم به ما یهودیان که به او نزدیک بودیم. ۱۸ حال، همه ما، چه یهودی و چه غیریهودی، به یاری روح خدا در اثر آن فداکاری که مسیح برای ما انجام داده، می‌توانیم به حضور پدر آسمانی مان خدا راه یابیم. ۱۹ اکنون دیگر شما نسبت به خدا غرب و بیگانه نیستید، بلکه همه را با مقدسین، اهل وطن الهی می‌باشید و با سایر ایمانداران عضو خانواده خدا هستید. ۲۰ شما به ساختمانی تعلق دارید که زیارتی آن را رسولان و انبیا تشکیل می‌دهند و عیسی مسیح هم سنگ اصلی آن ساختمان است. ۲۱ ما که ایمان آورده‌ایم، با مسیح به یکدیگر متصل شده‌ایم تا به تدریج رشد کنیم و به صورت یک خانه زیارتی عبادت درایم. ۲۲ شما غیریهودیان نیز با یکدیگر بنا می‌شوید تا مشکلی شوید که خدا به واسطه روح خود در آن زندگی می‌کند.

(aiōn g165)

4 من که به سبب خدمت خداوند اینجا در زندان به سر می‌برم، از شما التمام می‌کنم طوری زندگی و رفقار کنید که شایسته مقامات باشد، مقامی که خدا به شما عطا کرده است. ۲ فروتن و مهربان باشید. نسبت به یکدیگر بدرپار باشید و به سبب محبتی که به هم دارید، از خطاهای و اشتباهات یکدیگر چشم پوشی نمایید. ۳ تمام سعی خود را بکنید تا با استفاده از صلح و صفا که شما را به یکدیگر پیوند می‌دهد، آن اتحادی را که روح خدا عطا می‌کند، حفظ کنید. ۴ ما همه، اعضای یک بدنیم و در همگی ما یک «روح» ساکن است، یعنی روح القدس؛ و همه ما برای رسیدن به یک امید دعوت شده‌ایم، یعنی به آن جلالی که خدا برای ما تدارک دیده است. ۵ برای ما فقط یک خداوند، یک ایمان و یک تعیید وجود دارد. ۶ همه ما یک خدا داریم که پدر همه ما و بالاتر از همه ما و در همه ماست و در تمام ذرات وجود ما زندگی می‌کند. ۷ با این حال، مسیح طبق صلاحیت خود، از دولت کُرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است. ۸ به همین دلیل است که در کتب مقدس آمده: «آن هنگام که به برتین مکان بالا رفت، بسیاری را به اسارت برد و هدایا به قومش بخشید». ۹ دقت کنید که وقتی می‌فرماید «بالا رفت»، آیا غیر از این است که می‌باشیم ابتدا به پایین ترین جاهای زمینی نزول کرده باشد؟ ۱۰ همان کسی که نزول کرد، همان است که به بالا رفت، بالاتر از همه آسمانها، تا همه چیز را در همه جا از حضور خود پر سازد. ۱۱ بدین سان او خودش بعضی را به عنوان رسول به کلیسا بخشید، بعضی دیگر را به عنوان نبی، بعضی را به عنوان مُبشر، و برخی دیگر را نیز به عنوان شبان و معلم. ۱۲ مستویلت این افراد این است که قوم خدا را برای انجام کار او مجهر سازند و کلیسا را که بدن مسیح است، بنا کنند. ۱۳ این کار ادامه خواهد یافت تا آن هنگام که همه ما در ایمان و در شناخت پسر خدا به بیگانگی برسیم و بالغ شویم، و قد و قامت روحانی مان به اندازه قامت کامل مسیح برسد. ۱۴ در آن صورت، دیگر مانند اطفال نخواهیم بود که در اثر سختیان دیگران و دروغهایی که برای گمراهی ما می‌گویند، هر لحظه نسبت به ایمانمان تغییر عقیده بدھیم، ۱۵ بلکه با عشق و علاوه، همواره در بی راستی خواهیم رفت. راست خواهیم گفت، راست عمل خواهیم کرد و راست خواهیم زیست تا به این ترتیب، به تدریج در هر امری مانند مسیح شویم که سر کلیسا می‌باشد. تحت هدایت مسیح است که تمام اعضای بدن او، یعنی کلیسا، در جای خود قرار می‌گیرند. هر اندام با روش خاص خود، به اندامهای دیگر کمک می‌کند، به طوری که تمام بدن در تندرستی کامل و پر از محبت،

3 به همین دلیل، خود من، پولس، که به خاطر خدمت به مسیح عیسی و برای اعلام پیام او به شما، در زندان به سر می‌برم... ۲ حتماً شنیده‌اید که خدا این وظیفه خاص را به من سپرده تا مانند یک میاشر، فیض او را به شما غیریهودیان اعلان کنم. ۳ همان طور که قبلاً به اختصار برایتان نوشتمن، خدا طرح اسرارآمیز خود را بر من مکشوف و آشکار ساخت. ۴ این را می‌نویسما توضیح دهم که این راز مسیح چگونه بر من آشکار شد. ۵ در زمانهای گذشته خدا این راز را با قوم خود در میان نگذاشته بود، اما اکنون آن را به واسطه روح خود بر رسولان مقدس و انبیا خود مکشوف ساخته است. ۶ آن راز این است که غیریهودیان نیز مانند یهودیان در ارت عظیمی که متعلق به فرزندان خداست، شریکند؛ و هر دو دعوت شده‌اند تا جزو بدن مسیح یعنی کلیسا باشند. هر دو با ایمان آوردن به مسیح عیسی و به پیغام انجیل، وعده‌های خدا مبنی بر برکات عالی را دریافت می‌نمایند. ۷ خدا این فیض را به من داده است تا همه را از این نقشه آگاه سازم و برای انجام این رسالت، قدرت و توانایی از این را نیز عطا کرده است. ۸ بله، به من که از کوچکترین مقدسین نیز کوچکترم، خدا این فیض را عطا فرمود تا به غیریهودیان مزده بهدم که چه گنج گرانها و غیرقابل تصویری در مسیح در دسترس ایشان قرار داده شده، ۹ و برای همه روش سازم که خدا این راز را چگونه به اجرا درمی‌آورد، رازی که در قرون و اعصار گذشته، در خدای آفرینشده همه چیز پنهان نگاه داشته شده بود.

10 (aiōn g165) هدف او از تمام اینها این بوده که اکنون از طریق کلیسا، جنبه‌های گوتانکون حکمت خانا بر فرمانروایان و صاحب‌منصبان در قلمروهای آسمانی آشکار گردد. ۱۱ و این درست همان طرح ابدی او بوده که آن را توسط خداوند ما، مسیح عیسی، عملی ساخته است. ۱۲ (aiōn g165)

اکنون، به واسطه مسیح و ایمان به او، می‌توایم بدون ترس و واهمه، و با اعتماد و اطمینان به حضور خدا بیاییم. ۱۳ پس، خواهش می‌کنم از رفشاری که در اینجا با من می‌کنند، مأیوس و دلسوز نشوید. به خاطر شماست که من این رنج و زحمات را متحمل می‌شم و این باید مایه افتخار و دلگرمی شما باشد. ۱۴ بنا بر این، وقتی به حکمت و عظمت نقشه خدا فکر می‌کنم، به زانو درمی‌آیم و به درگاه خدایی که پدر این خانواده الهی است دعا می‌کنم، خانواده‌ای که بعضی از اعضای آن در آسمان و بعضی دیگر هنوز بر روی زمین هستند. ۱۵ من از او می‌خواهم تا به سبب کرامت بی‌حد خود، باطن شما را

رشد می نماید. **17** پناهیان، با اقتداری که خداوند به من بخشدید، با تأکید می گوییم که دیگر مانند مردمان خداشناس زندگی نکنید، مانند آنان که ذهن و فکرشنان پریشان و مشوش است. **18** قوه درک ایشان تاریک شده و از حیاتی که خدا می بخشد دور افتاده‌اند، چرا که ذهن خود را بسته‌اند و دل خود را نسبت به او سخت ساخته‌اند. **19** برای ایشان اهمیتی ندارد که چه کاری خوبست و چه کاری بد؛ در فساد غرق شده‌اند و برای ارضای هوسها و شهوات خود، دست به هر عمل لذتی می‌زنند، و از هیچ کاری روی گردان نیستند. **20** اما مسیح چنین روشنی برای زندگی به شما نیامخه است. **21** اگر واقعاً صدای او را شنیده‌اید و حقایقی را که درباره خود فرموده است، درک کرده‌اید، **22** پس اکنون باید طبیعت کنه و روشن قبلي زندگی تان را همچون جامه از تن به در کنید، جامه‌ای که در اثر هوشهای فرینده فاسد می‌گدد. **23** فکر و ذهن خود را نو سازید. **24** بله، باید طبیعت تاره را بر تن کنید، طبیعتی که آفیده شده تا در عدالت و تقدس، مانند خدا باشد. **25** پناهیان از دروغ گفتن دست بردارید. گفارتار هر یک از شما با همسایه‌تان راست باشد، زیرا ما همگی اعضای یک بدن هستیم. **26** نگذارید خشم بر شما غلبه کرده، شما را به گناه بکشاند. پیش از آنکه خورشید غروب کند، خشم را از خود دور کنید. **27** جای پایی به ایلیس ندهید. **28** اگر کسی از شما قبلاً درد بوده، باید فروأ از این کار دست بکشد و با همان دستها، آبرومدانه کار کند تا بتواند گفارتاران نیکو و مفید باشد تا به شنودگان خیر و برکت برساند. **30** طوی زندگی نکنید که باعث رنجش و اندوه روح قدرخواه خدا گردد، زیرا او مهر مالکیت خدا بر شماست تا آن روز فدیه و رهایی. **31** هر نوع تلخی، خشم، عصباتیت، درشت‌خوبی، ناسراگویی و بدجنیسی را از خود دور کنید، **32** در عوض نسبت به هم مهربان و دلسوز باشید و یکدیگر را بیخشید، همان‌طور که خدا نیز شما را به خاطر مسیح بخشدید است.

5 همان‌گونه که یک کودک عزیز از رفتار پادرش تقليد می‌کند، شما نیز در هر امری از خدا سرومشق بگیرید. **2** نسبت به دیگران، پر از محبت باشید. در این زمینه مسیح الگوی شما باشد، که آنقدر ما را دوست داشت که خود را مانند بره قربانی، به خدا تقديم کرد تا گناهانمان را پاک سازد. خدا نیز از این قربانی خشنود شد، زیرا محبت مسیح نسبت به ما، در نظر خدا همچون عطر خوشبو بود. **3** هوشیار باشید که گناهانی نظری طمع، بی‌عقلی و شهرتمنی در میان شما وجود نداشته باشد. چنین گناهان در بین قوم خدا جای ندارد. **4** گفارتار زشت، سختان زشت و شوخی‌های خلاف ادب، شایسته شما نیست. به جای ایها، با یکدیگر درباره نیکویی‌های خدا گفتگو کنید و شکرگزار باشید. **5** این حقیقت چون روز روشن است که ملکوت خدا و مسیح، جای اشخاص بی‌عفت، نایاپاک و طمعکار نیست، زیرا شخص ملعکار عملاً بتپرست است، چون امور این دنیا را پرستش می‌کند. **6** ممکن است بعضی‌ها بکوشند برای این گونه گناهان بهانه‌هایی بپاشند. اما شما گول این اشخاص را نخورید، زیرا کسانی که مرتکب چنین گناهانی می‌شوند، زیر خشم و غضب خدا هستند. **7** با این قبیل افراد، نشست و برخاسته هم نکید! **8** درست است که زمانی قلب شما نیز سیاه و پر از ظلمت بود؛ اما حالا پر از نور خداوند است. پس همچون فرزندان نور رفتار

عصی شوند. ایشان را آن طور که خداوند می‌پستدد، با محبت تربیت کنید، و از کلام خدا ایشان را پند و نصیحت دهید. ۵ ای غلامان، از اربابان در این دنیا با ترس و احترام اطاعت نمایید و ایشان را از صمیم قلب خدمت کنید، با این تصور که مسیح را خدمت می‌کنید. ۶ طریق نباشد که وظایف کاری خود را فقط در حضور ایشان خوب انجام دهید، وقتی نیستند شانه خالی کنید. بلکه همچون خادمین مسیح که خواست خدا را با جان و دل انجام می‌دهند، همیشه وظیفه خود را انجام دهید. ۷ با عشق و علاقه کار کنید، درست مانند آنکه برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان. ۸ فراموش نکنید که چه غلام باشید چه آزاد، برای هر عمل نیکو که انجام می‌دهید، از خداوند پاداش خواهید گرفت. ۹ و شما اربابان، با غلامان و زیدستان خود درست رفتار کنید، همان طور که به ایشان نیز گفتم که با شما درست رفتار نمایید. آنان را تهدید نکنید. فراموش نکنید که شما هم غلام هستید، غلام عیسی مسیح. شما هر دو یک ارباب دارید و او از کسی طرفداری نمی‌کند. ۱۰ در خاتمه از شما می‌خواهم که از قدرت عظیم خداوند در درون خود، نیرو بگیرید و زوارو شوید. ۱۱ خود را با تمام سلاحهای خدا مجهر کنید تا بتوانید در برابر سوسوها و نیزگاهای ابیستان‌گی نمایید. ۱۲ بدانید که جنگ ما با انسان‌ها نیست، انسانهایی که گوشت و خون دارند؛ بلکه ما با موجودات نامرئی می‌جنگیم که بر دنیای نامرئی حکومت می‌کنند، یعنی بر موجودات شیطانی و فرمانروایان شرور تاریکی. بله، جنگ ما با اینها است، با لشکرهای از ارواح شرور که در دنیا ارواح زندگی می‌کنند. ۱۳ بنا بر این، از یکیک سلاحهای خدا به هنگام حمله دشمنان، شیطان، استفاده کنید، تا بتوانید حمله‌های او را دفع نمایید و در آخر، بر پاها خود محکم بایستید. ۱۴ اما برای این منظور، «کمریند محکم راستی» را به کمر بندید و «رزة عدالت خدا» را در بر نمایید. ۱۵ «کفش انجیل آرامش‌بخش» را به پا کنید تا به همه جا رفته، پیغام انجیل را به همه اعلام نمایید. ۱۶ افرون بر همه اینها، «سپر ایمان» را نیز بردارید تا به کمک آن بتوانید تیرهای آتشین آن شیر را خاموش سازید. ۱۷ کلاه‌خود نجات را بر سر بگذارید و شمشیر روح را که همان کلام خداست، به دست گیرید. ۱۸ در هر موقعیتی، با انواع دعاها و درخواستهای، در روح القدس دعا کنید! و همچنین، در حالت آماده باش به سر برید و پیوسته به دعا کردن برای همه مقدسین ادامه دهید. ۱۹ برای من نیز دعا کنید تا هرگاه که دهان به سخن می‌گشایم، کلمات درست به من عطا شود تا بتوانم راز انجیل را بدون ترس به مردمان بشناسانم، ۲۰ همان انجیل که به عنوان سپیر آن گماشته شده‌ام، اما سفری در غُل و زنجیر، در زندان! پس دعا کنید که آن را دلبرانه اعلام کنم، آن گونه که شایسته است. ۲۱ تیخیکوس، برادر عزیز ما و خدمتگزار وفادار خداوند، از احوال من و از آنچه می‌کنم، شما را آگاه خواهد ساخت. ۲۲ او را فقط به همین منظور نزد شما می‌فرستم، تا از چگونگی حال ما باخبر شوید و با شیدن سختان او دلگم و تشویق گردید. ۲۳ دعا می‌کنم که خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح، به شما برادران عزیز آرامش و محبت و ایمان عطا کند. ۲۴ بر جمیع آنان که خداوند ما، عیسی مسیح، را با محبتی جاودانی دوست می‌دارند، فیض باد.

من، سبب خواهد شد که علهٔ پیشتری را به سوی مسیح هدایت کنم، در این صورت واقعاً نمی‌دانم کدام بهتر است، مردن یا زندهٔ ماندن. **23** گاه می‌خواهم زندهٔ بمانم و گاه آرزو می‌کنم که این زندگی را ترک گویم و به نزد مسیح بنشتابم، که این برای من خیلی بهتر است. **24** اما در حقیقت اگر زنده بمانم، می‌توانم کمک پیشتری به شما بکنم. **25** بله، وجود من هنوز در اینجا لام است؛ از این رو یقین دارم که باز مدتی در این دنیا خواهم ماند و به رشد و شادی شما در ایمان، کمک خواهم نمود. **26** و هنگامی که دوباره نزد شما بیایم، شما دلیل پیشتری برای فخر کردن به مسیح عیسی خواهید داشت به خاطر آنچه که توسط من انجام می‌دهد. **27** اما هر چه برای من پیش آید، چه شما را بار دیگر بیینم، چه نبینم، به یاد داشته باشید که همواره باید همچون مسیحی واقعی زندگی کنید، تا همیشه خبرهای خوب دریاره شما به من برسد و بشنویم که دوش به دوش یکدیگر، در یک روح استوار استیاده‌اید و هدف همگی تان این است که بدون توجه به مخالفتهای دشمن، پیام نجات پخش انجیل مسیح را به همه اعلام کنید. همین امر برای ایشان نشانهٔ هلاکت است، اما برای شما نشانهٔ این است که خدا با شماست و به شما زندگی جاوید عطا کرده است. **29** زیرا خدا به شما این افتخار را اتفاده است که نه فقط به مسیح ایمان آورید، بلکه در راه او محتمل زحمات و مشقات نیز بشوید. **30** در این مجاهده و پیکار، ما با یکدیگر شریک می‌باشیم. شما در گذشته شاهدِ زحمات من در راه مسیح بوده‌اید، و همان طور که می‌باید هنوز هم درگیر همان زحمات و میازات هستم.

2 پس چنانچه به سبب تعلق خود به مسیح، دلگم هستید، اگر از محبت او تسلی خاطر یافته‌اید، اگر در روح القدس، از رفاقت و مشارکت با یکدیگر برخوردارید، و اگر دلسوز و همدرد هستید، **2** در این صورت، با یکدیگر اتفاق نظر کامل داشته، نسبت به یکدیگر محبتی مقابله نشان دهید، و در روح و ذهن یکی باشید، تا بدین‌سان، شادی مرا کامل سازید. **3** خودخواه نباشید و برای خودنمایی زندگی نکنید. فروتن باشید و دیگران را از خود بهتر بدانید. **4** فقط به فکر خودتان نباشید، بلکه به کار و مسائل دیگران هم توجه نمایید. **5** شما باید همان طرز فکری را در پیش گیرید که مسیح عیسی داشت. **6** او با اینکه ماهیت خدایی داشت، اما نخواست از برایری خود با خدا به نفع خود استفاده کند، **7** بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت و شکل یک بندۀ را بر خود گرفت، و شبیه انسانها شد؛ **8** وقتی به شکل یک انسان یافت شد، خود را خوار ساخت، و مسیر اطاعت را به طور کامل پیمود، اطاعتی تا سرحد مگ، حتی مرگی خفت‌بار بر روی صلیب! **9** به همین جهت، خدا او را نهایت سرافراز کرد و نامی به او بخشید که از هر نام دیگری والتر است، **10** تا به نام عیسی هر زبانویی، چه در آسمان، چه بر زمین و چه زیر زمین، خم شود، **11** و هر زبانی اقرار کنند که عیسی مسیح، خداوند است، برای جلال خدای پدر. **12** عزیزان من، وقتی من با شما بودم، همیشه از من اطاعت می‌کردید، پس چقدر بیشتر اکنون که غاییم باید چنین کنید. سخت بکوشید تا با اطاعت از خدا و ترس و احترام نسبت به او، نجات شما ثمر دهد. **13** زیرا خدا خودش در وجود شما کار می‌کند تا بتوانید با میل و رغبت او را اطاعت نمایید و اعمالی را بجا آورید که مورد پسند اوست. **14** کارهایتان را بدون غرغر و شکایت انجام دهید، **15** تا کسی نتواند از شما سخنگویی کند، قلب از طرف پولس و تیموتاؤوس، خدمتگزاران مسیح عیسی است.

این نامه را به جمیع مقدسان در شهر فیلیپی که متعلق به مسیح عیسی هستند، از جمله مشایخ و خدمتگزاران کلیسا می‌نویسم. **2** پیش و آماش از جانب خدا، پدر ما، و خداوندان عیسی مسیح، بر شما باد. **3** هرگاه شما را به یاد می‌آورم، خدای خود را برای وجودتان سپاس می‌گویم. **4** هر بار که برای شما دعا می‌کنم، قلبم لبریز از شادی می‌گردد، **5** زیرا شما از همان روزی که پیغام انجیل را شنیدید تا به حال، کمکهای بسیاری در اشاعه و گسترش آن نموده‌اید. **6** اطمینان دارم خدا که این عمل نیکو را در شما آغاز نمود، شما را برای خواهد داد تا در پیش او رشد کنید تا به هنگام بازگشت عیسی مسیح، کار او در شما تکمیل شده باشد. **7** این طبیعی است که دریاره شما چنین احساسی داشته باشم، چون همه شما در دل من جای دارید. چه، زمانی که در زندان بودم و چه، زمانی که آزادانه در میان شما به سر می‌بردم، به اتفاق هم از حقیقت دفاع مکردم و خبر نجات مسیح را به گوش مردم رسانیدم؛ به همین جهت همواره با هم در برات خدا شریک بوده‌ایم. **8** فقط خدا می‌داند که عیسی مسیح چه محبت و اشیاق عیقی نسبت به شما در من گذاشته است. **9** از این رو، دعا می‌کنم تا محبتان از طریق شناخت و درک و بیشی عمیق، روزی‌روز فرونی یابد، **10** تا بتوانید عالی ترین امور را تشخصیص دهید، و برای روز مسیح، پاک و بی عیب باشید. **11** همچنین آنکه از نجات نجات خود باشید یعنی عدالتی که از طریق عیسی مسیح به دست می‌آید و باعث جلال و ستابیش خدا می‌گردد. **12** برادران و خواهان عزیز، می‌خواهیم این را نیز بدانید که آنچه برای من پیش آمد، در واقع به پیشرفت و گسترش پیام انجیل منجر شده است؛ **13** زیرا اکنون همه، از جمله نگهبانان کاخ سلطنتی، به خوبی می‌دانند که من به علت مسیحی بودن، در زندان به سر می‌برم. **14** به علاوه، زندانی بودن من باعث شده که بسیاری از مسیحیان اینجا، یک‌ترسی از زندان نداشته باشند؛ و صبر و تحمل من به آنان جرأت بخشیده که با شهامت پیشتری پیام مسیح را اعلام کنند. **15** البته، بعضی از روی حсадت و رقابت انجیل مسیح را موضعه می‌کنند، اما بعضی نیز با حسن نیست. **16** ایان موضعه می‌کنند چون مردا دوست دارند و بی بوده‌اند که خدا برای دفاع از حقیقت به اینجا آورده است. عده‌ای هم برای این موضعه می‌کنند که حсадت مردا زنگزند، با این تصور که پیشرفت کار آنان، غمی به غمهای از در زندان می‌افزاید. **18** اما هر کس با هر انگیزه و هدفی انجیل را موضعه کند، باعث شادی من می‌شود، چون به هر حال پیغام نجات پخش مسیح به گوش همه می‌رسد. بله، شادی من ادامه خواهد یافت، **19** زیرا یقین می‌دانم که با دعاهای شما و تأییدات روح قلّوس عیسی مسیح، تمام این امور به آزادی من منجر خواهد شد. **20** آرزوی قلبی و امید من این است که هرگز در انجام وظایف خود، شرم‌نده و سرفکنده نشوم، بلکه همواره آماده باش تا در تمام سختیها با کمال دلیری دریاره مسیح سخن بگویم، همان‌طور که در گذشته نیز چنین کرده‌ام؛ تا بدین وسیله، چه زنده باشم و چه بمیرم، همیشه باعث سریلنگی مسیح گردم. **21** چون برای من، زندگی فرضی است برای خدمت به مسیح، و مرگ به معنی رفتن به نزد او می‌باشد. **22** اما اگر زنده ماندن

کم و کاست اجرا می‌کردم. **7** اما اکنون همه این امتیازات را که روزگاری برایم بسیار با ارزش بود، دور ریخته‌ام، تا بتوانم ایمان و ایدم را به مسیح بیندم. **8** بله، همه چیز در مقابل نعمت شناخت خداوند مسیح عیسی، بی ارزش است. بنابراین، همه را کنار گذاشت‌ام، چون برای من پیشیزی ارزش ندارند، با این هدف که مسیح را داشته باشم، **9** و با او یکی شوم، و دیگر برای نجات یافتن، بر کارهای خوب خودم و یا اطاعت از قوانین مذهبی تکیه نکنم، بلکه اعتمادم بر مسیح باشد؛ زیرا فقط از راه ایمان به مسیح است که خدا ما را بی‌گناه به حساب می‌آورد. **10** می‌خواهم مسیح را بشناسم و قدرت رستاخیز او را تجربه کنم، و در رنج‌جایش شریک شوم، و در مرگش همانند او گردد، **11** تا به هر قیمتی که شده، قیامت از مردگان را تجربه کنم. **12** منظور این نیست که اینها را اکنون به دست آورده‌ام، یا اینکه به کمال رسیده‌ام. بلکه نهایت تلاش خود را می‌کنم تا آن را به دست آورم، که مسیح عیسی نیز برای آن مرا به دست آورد. **13** به برادران عزیز، من هنوز آن که باید باش نیستم، اما تمام نیرو خود را صرف یک کار می‌کنم، و آن اینکه گذشته را فراموش کنم و با انتظار و امید به آنچه در پیش است چشم بدم، **14** و بکوشم تا به خط پایان مسابقه برسم و جایزه را به چنگ آورم، که برای آن، خدا ما را به سوی آسمان فرا می‌خواند؛ و همه اینها در اثر فدایکاری است که مسیح عیسی برای ما انجام داده است. **15** امیدوارم همگی شما که مسیحیان بالغه هستید، در این مورد با من هم عقیده باشید. اگر در مورد مسئله دیگری اختلاف نظر داشته باشید، مطمئناً خدا آن را هم برای شما روش خواهد ساخت، **16** به شرط آنکه همیشه از حقیقتی که در وجود شماست پیروی کنید. **17** برادران عزیز، مرا سرشق خود قرار دهید، و به کسانی توجه نمایید که مطابق نمونه ما رفقار می‌کنند. **18** زیرا قبلاً بارها به شما گفتتم و اکنون نیز گریه‌کنان می‌گوینم که خیلی‌ها که به ظاهر گویند مسیحی‌اند، در واقع دشمنان صلیب مسیح‌اند. **19** این گونه افراد، عاقبت‌شان هلاکت ابدی است، چون خدای ایشان شکم‌شان است و به چیزی فخر می‌کنند که باید از آن خجالت بکشند؛ تمام افکارشان متوجه امور دنیای فانی است. **20** اما سر منزل اصلی ما آسمان است، که نجات‌دهنده‌ما، عیسی مسیح خداوند نیز در آنچاست؛ و ما چشم به راه او هستیم تا از آنجا بازگرد. **21** او به هنگام بازگشت خود، این بدنها فانی ما را دگرگون خواهد ساخت و به شکل بدن پرچلال خود در خواهد آورد. او با همان قدرتی که همه چیزها را تحت سلطه خود در خواهد آورد، ما را نیز دگرگون خواهد ساخت.

4 ای برادران عزیز، من شما را بسیار دوست می‌دارم و مشتاقانه در انتظار دیدار شما هستم، چون شما شادی من و پاداش زحماتم هستید. ای عزیزان من، به خداوند وفادار بمانید. **2** در ضمن، از آن دو بانوی کرامی، افودیه و سیستیخی التماس می‌کنم با هم آشیتی کنند، زیرا متعلق به خداوند هستند. **3** از تو، دوست و همکار صمیمی خود نیز استدعا می‌کنم که به این دو بانو در حل اختلافشان کمک کنی، زیرا ایشان زمانی دوش به دوش من خدمت کرده‌اند تا پیغام انجیل را اعلام نماییم. ایشان با کلمت و سایر همقطاران من نیز که ناهمایشان در دفتر حیات نوشته شده است، همکاری کرده‌اند. **4** در خداوند دائم‌آ شاد باشید، و باز می‌گوییم شاد باشید! **5** در هر کاری از خود گلشتگی نشان بدید و ملاحظه دیگران را بکنید. به خاطر داشته باشید که

عیب و ایرادی بگیرد. باید در این دنیای فاسد که پر از افراد نادرست و ناخلف است، همچون فرزندان خدا، پاک و بی‌لکه باشید. آنگاه در میان ایشان مانند ستارگان در آسمان، خواهید درخشید. **16** کلام حیات بخش خدا را محکم نگه دارد تا به هنگام بازگشت مسیح، من سرشار از شادی و افتخار شوم، زیرا نتیجه زحماتی را که برای شما کشیده‌ام، خواهم دید. **17** اما حتی اگر جان من مانند هدیه‌ای ریختنی، بر قربانی و خدمت شما که ناشی از ایمان شماست، ریخته شود، شاد خواهم شد و با همگی شما شادی خواهم کرد.

18 شما نیز باید خوشحال باشید و با من شادی کنید که این افتخار را دارم تا در راه شما جان خود را فدا نمایم. **19** در خداوند عیسی امید دارم بزودی تمیتوانوس را نزد شما پفرستم، تا وقتی نزد من باز می‌گردد، مرا از احوال شما آگاه کند و روحمن را شاد سازد. **20** هیچ‌کس مانند تمیتوانوس، چنین علاقه خالصی نسبت به شما ندارد؛ **21** گویا هر کس فقط به مسائل خود می‌اندیشد، و به فکر خدمت به عیسی مسیح نیست. **22** اما شما تمیتوانوس را می‌شناسید؛ او مثل یک فرزند به من کمک کرده تا پیغام انجلی را اعلام نمایم. **23** بنابراین، امیدوارم به محض روشن شدن وضعیتم، تمیتوانوس را فوری نزد شما پفرستم؛ **24** و امیدوارم به لطف خداوند، خودم هم بزودی نزد شما نیایم. **25** در ضمن، فکر کردم لازم است «ایجادوتیوس» را نیز پیش شما پفرستم. او را نزد من فرستاده بودید تا در وقت احتیاج به من کمک کند. من و او با هم بماند برادران واقعی بوده‌ایم و دوش به دوش هم کار کرده‌ایم و جنگیده‌ایم. **26** اکنون او را نزد شما می‌فرستم، چون دلش برای همه شما نشده است. خصوصاً غمگین شد از اینکه شنید شما از بیماری او آگاهی یافته‌اید. **27** در واقع، بیماری او بسیار سخت بود و چیزی نمانده بود که از پای درآید. اما خدا، هم به او و هم به من رحم کرد و نگذاشت که این غم نیز بر غمه‌ای دیگر من اضافه شود. **28** دلم می‌خواهد هر چه زودتر او را نزد شما پفرستم، چون می‌دانم که از دیدنش واقعاً شاد خواهید شد؛ همین موضوع باعث خوشحالی من خواهد شد و از بار غم خواهد کاست. **29** پس او را همچون برادری در خداوند به گرمی پنیرید و از زحمات او قدردانی نماید، **30** زیرا جانش را در راه خدمت به مسیح، به خطر اندخت تا به جای شما که از من دور هستید، به من خدمت کنند.

3 عزیزان من، در هر وضعی که هستید، در خداوند شاد باشید. من هرگز از تکرار این مطلب خسته نخواهم شد؛ و در ضمن به نفع شماست که آتها را بارها بشویید. **2** مواطی آن سکان باشید، آن مردمان خبیث، آنان که مدافعان قطع عضو بدن هستند! **3** زیرا ختنه‌شدگان ما هستیم، ما که خدا را به واسطه روح قدوس‌ش عبادت و خدمت می‌کنیم، و افتخارمان به مسیح عیسی است، و به کاری که او برای ما کرده است. هیچ اتفاکی نیز به دستاوردهای انسانی نداریم، **4** گرچه خودم دلایل خوبی برای چنین اتفاکی دارم. اگر کسی تصور می‌کند که دلیل درستی برای اتکا به دستاوردهای شخصی خود دارد، من دلایل بیشتری دارم! **5** زیرا من در یک خانواده اسرائیلی، از طایفه بنیامین، به دنیا آمدم؛ و هشت روزه بودم که ختنه شدم. بنابراین، یک یهودی کامل هستم. از این گذشته، عضو فرقه فریسان نیز بودم، که در زمینه اجرای احکام دین یهود، از همه سختگیرترند. **6** تعصّب من در دین یهود به قدری بود که مسیحیان را آزار و شکنجه می‌دادم، و همچون یک مرد دیدار شریعت را بدون

خداؤند بهزودی باز می‌گردد. ۶ برای هیچ چیز نگران نباشید. در عوض، در هر شرایطی، با دعا و التماس، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به پیشگاه خدا ببرید. ۷ اگر چنین کنید، از آرامش خدا بهره‌مند خواهید شد، آرامشی که فکر انسان قادر به درک آن نیست. این آرامش الهی به فکر و دل شما که به مسیح عیسی ایمان آورده‌اید، راحتی و آسایش خواهد بخشید. ۸ و حال، دوستان عزیزم، یک نکته پایانی: فکرتان را متمرکر سازید بر آنچه راست و قابل احترام است، بر آنچه درست است و پاک، بر آنچه دوست داشتی است و قابل ستایش. به اموری بیندیشید که عالی و قابل تحسین است. ۹ هر چه از من آموختید، یا از من دریافت کردید، یا شنیدید، یا در من مشاهده کردید، آنها را به عمل آورید. آنگاه خدای آرامش با شما خواهد بود. ۱۰ چقدر از خدا سپاسگزارم و او را ستایش می‌کنم که بر دیگر به کمک من شتابید. می‌دانم که همیشه در این فکر بوده‌اید، اما فرست انجامش را نمی‌یافتد. ۱۱ البته نظورم این نیست که در احتیاج بودم، زیرا آموختهام که به آنچه دارم، راضی و قانع باشم. ۱۲ می‌دانم که در تنگدستی و دولمندی، چگونه زندگی کنم. رمز قناعت را در هر شرایطی آموختهام، چه سیر باشم چه گرسنه، چه زیاد داشته باشم و چه انداز. ۱۳ هر چه خدا از من بخواهد، با کمک مسیح می‌توانم انجام دهم، زیرا مسیح قدرت انجام آن را به من می‌بخشد. ۱۴ با تمام اینها، لطف کردید که در مشکلاتم به کمک شتابید. ۱۵ شما فیلیپیان به خوبی آگاهید که وقتی برای نخستین بار پیام انجیل را به شما اعلام نمودم، و سپس از مقدونیه روانه شدم، فقط شما به من کمک‌های مالی کردید. کلیساي دیگری در این امر پیشقدم نشد. ۱۶ حتی زمانی که در «تسالوئنیکی» بودم، دو بار مبلغی برای رفع احتیاجاتم فرستادید. ۱۷ البته از هدایای شما سپاسگزارم، ولی آنچه بیشتر مرا شاد می‌سازد، این است که به خاطر این نیکوکاری‌تان، پاداش خوبی خواهید یافت. ۱۸ در حال حاضر، همه چیز دارم که حتی بیش از نیازم است؛ و غرق هدایایی هستم که به دست «پاپافودیتوس» فرستادید، هدایایی که همچون قریانی خوشبو، خدا را خشنود می‌سازد. ۱۹ خدا نیز به سبب جانبازی عیسی مسیح، تمام احتیاجات شما را با ثروت شکوهمند خود، رفع خواهد نمود. ۲۰ از حال تا ابد، پدر ما خدا را جلال باد، آمين. ۲۱ (aiōn g165) به تمام ایمانداران در مسیح عیسی سلام برسانید. برادرانی که با من هستند، سلام می‌رسانند. ۲۲ همه ایمانداران اینجا، بخصوص ایماندارانی که از دربار قیصر هستند، سلام می‌رسانند. ۲۳ فیض خداوند، عیسی مسیح، با روح شما باد.

امکان پذیر شده است. در نتیجه این فدایکاری است که مسیح، شما را مقدس گردانیده و به پیشگاه خدا آورده است. اکنون شما مقدس و بی عیب و بی از هر محکومیتی در حضور خدا ایستاده اید. ۲۳ اما این به شرطی میسر می گردد که همواره در ایمان به این حقیقت استوار باشید و در آن ثابت قدم بمانید، و نگذارید امیدی که در پای انجیل نهفته است، متزلزل شود. این همان انجیل است که به گوش شما رسید و اکنون نیز به هر مخلوقی در زیر آسمان اعلان می شود، و من پولس، خدمتگار آن شده ام. ۲۴ اکنون رنجی که به خاطر شما متحمل می شویم، موجب شادی من است، و من در بدن خود، رنجهایی را که لازمه خدمت به مسیح است، به خاطر بدن او، یعنی کلیسا، تکمیل می کنم. ۲۵ همچنین، من از سوی خدا مأموریت ایقامت تا کلیساش را خدمت کنم و کلام او را در کمالش به شما اعلان نمایم، ۲۶ یعنی این راز را که طی اعصار و نسلهای متمادی مخفی نگاه داشته شده بود، اما اکنون بر مقدسین او آشکار گردیده است. (aiōn و ۱۶۵) ۲۷ زیرا خدا بر آن شد که ایشان دریابند که غنای پرچال مسیح برای شما یهودیان نیز هست. و آن راز این است: «مسیح در وجود شما، امید پرشکوه شماست!» ۲۸ پس کسی را که درباره اش معظله می کنیم، مسیح است، و به هر کس هشدار می دهیم و به او به کمک تمام حکمتی که خدا به ما داده، تعلیم می دهیم تا بتوانی هر کس را در مسیح یعنی به بلوغ روحاني كامل برسانیم و به حضور خدا تقدیم کنیم. ۲۹ کار من همین است و در این راه زحمت می کشم، و با تمام نیروی که مسیح عطا می کند، در این زمینه تلاش و کوشش می کنم.

۲ ای کاش می دانستید که من برای شما و ایمانداران لاویدیکیه و مسیحیان دیگری که شخصاً مرا ندیده اند، با چه سوز دلی دعا می کنم. ۲ دعای من این است که همواره دلگرم باشید و بهوسیله ریسمانهای نیرومند محبت، به یکدیگر بپیوندید و با اطمینان واقعی و درک روش، به شناخت مسیح دست پایاند. زیرا آن راز بزرگ خدا که اکنون آشکار شده است، خود مسیح است. ۳ تمام گنجینه های حکمت و معرفت خدا، در مسیح نهفته است. ۴ این را می گویم تا کسی نتواند شما را با سخنان و استلالهای فربینده، گمراه سازد. ۵ زیرا با اینکه جسمآ از شما دورم، اما در روح با شما هستم، و شادمان از اینکه مشاهده می کنم تا چه حد ماضیت هستید و ایمانتان به مسیح چقدر مستحکم است. ۶ پس همان طور که این اقرار ایمان را پذیرفید که مسیح عیسی، خداوند است، به زندگی کردن در او نیز ادامه بدھید. ۷ در او ریشه بدواند تا از او قوت بگیرید. بکوشید که همواره در او رشد کنید و در حقایقی که آموخته اید، قوی و نیرومند گردید؛ و برای کارهای که او برای شما انجام داده است، زندگی کان لبری از شادی و شکرگزاری باشد. ۸ هوشیار باشید تا کسی با فلسفه های باطل خود، ایمان و شادی روحانی را از شما نگیرد؛ نظریات غلط و پوج ایشان، بر افکار و عقاید مردم استوار است، نه بر فرمایشات و تعالیم مسیح. ۹ در مسیح طبیعت و ذات الهی، به طور کامل، در یک بدن انسانی ظاهر شده است. ۱۰ بنابراین، وقتی مسیح را دارید، همه چیز دارید و وجود شما از حضور خدا لبیز است. مسیح در واقع حاکم بر تمامی ریاستها و قدرتهاست. ۱۱ هنگامی که به مسیح پیوستید، در واقع ختنه نیز شدید، اما نه ختنه ای که به دستهای انسانی صورت می گیرد، بلکه ختنه ای که مسیح انجام می دهد، به این گونه که طبیعت گناه آلوستان را بُرید و دور

این نامه از طرف پولس است که به اراده خدا، رسول مسیح عیسی می باشد، و از طرف برادر ما تیموتاآوس. ۲ این نامه را به قوم مقدس خدا در شهر کولسی که برادران و خواهران وفادار در مسیح هستند، می نویسیم. از خدا، پدر ما، خواستار فیض و آرامش برای شما هستیم. ۳ هرگاه برای شما دعا می کنیم، ابتدا خدا را که پدر خداوند ما عیسی مسیح است، برای وجود شما شکر می کنیم، ۴ زیرا وصف ایمان شما به مسیح عیسی و محبتی را که به همه ایمانداران او نشان می دهدیم، شنیده ایم. ۵ علت این ایمان و محبت شما این است که از همان ابتدا که پیغام راستین انجیل را خشیدید، به شادهای آسمانی دل سپید. ۶ همین پیغام که به شما رسید، به سرتاسر دنیا نیز رسید، و در همه جا با دگرگون ساختن زندگی مردمان، ثمر می آورد. همان طور که زندگی شما را دگرگون ساخت، از همان روزی که آن را شنیدید و حقیقت را دریاره فیض خدا درک کردید. ۷ خدمتگزار امین عیسی مسیح، یعنی ایاپاروس که پیغام انجیل را به شما رساند و اکنون از طرف شما با ما همکار و همخدمت است، ۸ ما را آگاه ساخت که روح القدس چه محبت عمیقی در دل شما نسبت به دیگران قرار داده است. ۹ بنابراین، از آن روز که این خبر را شنیدیم، دائمآ دعا می کنیم و از خدا می طلبیم که به شما یاری کند تا خواست و اراده او را دریابید، و به شما حکمت عطا فرماید تا امور روحانی را درک کنید؛ ۱۰ تا به این ترتیب، رفتاری شایسته خداوند و زندگی خدا پسندانه ای داشته باشید، به گونه ای که در هر کار نیک ثمر بیاورید و در شناخت خدا رشد کنید. ۱۱ همچنین، دعا می کنیم که از قدرت پرچال خدا لبیز شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید و با شادی ۱۲ همواره پدر آسمانی را سپاس گویید که ما را شایسته آن ساخت تا در میراث قوم خود که در قلمرو نور زندگی می کنند، سهیم شویم. ۱۳ او ما را از دنیا تاریک شیطان نجات داد و به ملکوت پسر عزیزش منتقل ساخت، ۱۴ همان که از طریق خونش رهایی و آمزش گاهان را دریافت کردیم. ۱۵ او چهره دیدنی خدای نادیدنی و نخست زاده تمامی آفرینش است. ۱۶ در واقع، تمام هستی بهوسیله عیسی مسیح به وجود آمد، یعنی هر آنچه در آسمان و بر زمین است، دیدنی و نادیدنی؛ عالم روحانی با فرمانروایان و تاج و تخت ایشان، و فرماندهان و بزرگانشان، همه بهوسیله مسیح و برای جلال او آفیده شدند. ۱۷ پیش از آنکه چیزی به وجود آید، او وجود داشت، و قدرت اوست که همه چیز را در عالم هستی در هماهنگی با یکدیگر نگاه می دارد. ۱۸ او سر بدن است، که همان کلیسا باشد. او سرآغاز است، و نخست زاده آثاثی است که به قیامت از مدرگان می رستند، تا بدين سان، او در همه چیز مقدد باشد. ۱۹ زیرا خدا اراده فرمود که الویت کاملش در وجود پسرش ساکن گردد. ۲۰ او بهواسطه مسیح، همه چیز را با خود آشنا داد، چه چیزهایی که بر روی زمین اند و چه چیزهایی که در آسمان هستند، و با خون او که بر صلیب ریخته شد، صلح و آشنا را فراهم ساخت. ۲۱ این صلح و آشنا شامل حال شما نیز می شود، شما که زمانی از خدا دور بودید، و در ذهن خود با او دشمنی می کردید، چرا که اعمالتان شریوانه بود. ۲۲ اما اکنون خدا شما را با خود آشنا داده است. این آشنا از طریق مرگ مسیح، مرگ بدن جسمانی اش،

انداخت. **12** زیرا زمانی که تعمید گرفتید، در واقع طبیعت کهنه و گناهکاران با مسیح مرد و دفن شد؛ سپس با مسیح زنده شدید و حیاتی نوین را آغاز کردید. تمام اینها در اثر این بود که به کلام خدای توانا ایمان آوردید، خدای که مسیح را پس از مرگ زنده کرد. **13** زمانی شما در گناهان خود مرد بودید، و هوسهای گناهآلود بر وجودتان مسلط بود. اما خدا شما را در حیات مسیح سهیم گرداند، زیرا همه گناهانتان را آمرزید، **14** و سند محکومیت شما را که حاکی از ناطاعتی شما بود، از پین برد. خدا نامه اعمالتان را بر صلیب مسیح میخوب کرد و همه گناهانتان را به حساب او گذاشت. **15** به این ترتیب، او قدرتها و فرمانروایان روحانی را خلخ سلاح کرد، و ایشان را در ملاً عام رسوا ساخت و بوسیله صلیب بر آنها پیروز شد. **16** پس اجازه ندهید کسی شما را به خاطر آنچه می خورید یا می نوشید، یا در خصوص برگاری جشهای مذهبی، عبد ماو نو یا روز مقدس شیّات محکوم سازد. **17** تمام اینها احکامی موقتی بودند که با آمدن مسیح از اعتبار افتادند. آنها فقط سایه‌ای از آن «واقعیت» بودند که قرار بود بیاید، و آن واقعیت، خود مسیح است. **18** نگذاید کسی که از فروتنی دروغین و پرستش فرشتگان لذت می‌برد، صلاحیت شما را زیر سوال ببرد. چنین شخصی بهافراط وارد جزئیات رویاهایی می شود که دیده است. ذهن غیرروحانی او سبب می شود که به خاطر امور بی ارزش و بی فایده چخار غرور گردد، **19** چرا که ارتباط خود را با مسیح که «سر» همه ماست، به کلی از دست داده است. در حالی که اگر ما که «بدن» هستیم، بخواهیم آن طور که خدا مقرب گرده، رشد کنیم، باید بوسیله رگ و بی، پیوند خود را با «سر» نگاه داریم. **20** اکنون که با مسیح نسبت به رابطه خود با عناصر و نیروهای روحانی این جهان مرده‌اید، چگونه است که تسلیم قواعد آن می شوید، گویی هنوز متعلق به جهان هستید، **21** قواعدی که می گوید: «این را نخور، آن را نچش، و به این دست نزن!؟» **22** اینها قواعد زود گذار انسانی هستند، زیرا خوارک وقتی خورده شد، دیگر تمام شده است! **23** این قواعد ممکن است برای بسیاری حکیمانه به نظر برستد، زیرا اجرای آنها نیاز به عبادتی داوطلبانه و سختگیرانه، و فروتنی، و ریاضت بدنبال دارد، اما برای تسلیط بر افکار و هوسهای شریانه انسان، هیچ فایده‌ای ندارند.

3 اکنون که همه مسیح برای حیاتی نو برخیزانده شده‌اید، مشتاق امور آسمانی باشید، همان جا که مسیح است و بر دست راست خدا نشسته است. **2** همواره به آنچه در آسمان است بیندیشید، و به امور این دنیا زودگذر دل نبینید. **3** به این دنیای فانی همانقدر دل پنداشید که یک شخص مرده دل می پندد! زیرا زندگی واقعی شما در آسمان است، همه مسیح در حضور خدا! **4** وقتی مسیح که زندگی واقعی ماست بارگردد، شما نیز با او خواهید درخشید و در جلال و شکوه او شریک خواهید شد. **5** پس به گناهان این دنیا نزدیک نشوید؛ هوسهای ناپاک را که در وجودتان کمین می کنند، نابود سازید؛ هرگز خود را با گناهانی چون بی عفتنی، ناپاکی، شهوتمنی و هوسهای ننگین دیگر آکوده نکنید. به چیزهای خوش ظاهر این دنیا نیز طمع نوزدید، چون طمع نوعی بسترسی است. **6** آنانی که مرتکب چنین اعمالی می شوند، یقیناً گرفتار خشم و غضب خدا خواهند شد. **7** شما نیز زمانی که هنوز به این دنیای گناهآلود تعلق داشتید، اسیر همین عادتهای شرم‌آور بودید. **8** اما اکنون وقت آن است که خشم و کینه و فحش و سخنان زشت را همچون

4 شما اربابان نیز باید با عدل و انصاف با غلامان خود رفتار کنید. فراموش نکنید که خود شما نیز در آسمان ارباب دارید که همیشه ناظر بر رفتار شماست. **2** با ذهنی هوشیار و دلی شکرگزار، خود را وقف دعا کنید. **3** برای ما نیز دعا کنید تا خدا فرسته‌های بسیاری ایجاد کند و بتوانیم راز مسیح را اعلان کنیم. در واقع، به همین دلیل است که در اینجا در حبس به سر می برم. **4** دعا کنید که جرأت کافی داشته باش تا این بیجام را آزادانه و تمام و کمال بیان نمایم. **5** از هر فرسته نهایت استفاده را بکنید تا بیجام انجیل را به دیگران برسانید، و بدانید چگونه با کسانی که هنوز ایمان نیاورده‌اند، عاقلانه رفتار نمایید. **6** گفتگوی شما همیشه پر از فیض و خوشایند بوده، و با نمک اصلاح شده باشد، تا بدانید به هر کس چگونه پاسخ دهید. **7** برادر عزیزان

تیخیکوس، شما را از وضع من آگاه خواهد ساخت؛ او خدمتگزار وفادار مسیح و همخدمت من است. **۸** او را فقط به همین منظور نزد شما می فرستم، تا از چگونگی حال ما باخبر شوید و با شنیدن سخنان او دلگرم و تشویق گردید. **۹** در ضمن اونیسیموس را نیز همراه او می فرستم که برادر عزیز ما و از خود شماست. این دو برادر، شما را در جریان حمّه و قایع اینجا خواهند گذاشت. **۱۰** آپستَرخوس که با من در زندان است، و مرقس پسر عمومی برتابا، به شما سلام می رسانند. همان گونه که قبلًا هم سفارش کرده‌ام، هرگاه مرقس نزد شما آید، از او به گرمی پذیرایی کنید. **۱۱** یمou بیستویس نزد سلام می رسانند. از مسیحیان یهودی نزد، فقط همین چند نفر در اینجا با من خدا را خدمت می کنند، و خدا می داند که چقدر باعث دلگرمی من شده‌اند! **۱۲** ای افاس، که از خود شما و خدمتگزار عیسی مسیح است به شما سلام می رسانند. او همیشه با جدیت برای شما دعا می کند تا کامل و استوار شوید و در هر امری اراده و خواست خدا را درک کنید. **۱۳** من شخصاً شاهد هستم که او با چه تلاش و کوششی برای شما و همچنین برای مسیحیان اهل لاتودیکیه و هیراپولیس دعا می کند. **۱۴** لوقا پیشك محبوب و همچنین دیماس به شما سلام می رسانند. **۱۵** به برادران ما در لاتودیکیه، و به نیمفاس و مؤمنینی که در خانه او برای عبادت جمع می شوند، سلام برسانید. **۱۶** در ضمن، پس از خواندن این نامه، آن را به کلیسای لاتودیکیه بفرستید، و نامه‌ای را هم که برای ایشان نوشته‌ام، بگیرید و بخوانید. **۱۷** به ارخیپوس نیز بگویید: «در انجام خدمتی که خداوند به تو سپرده است، کوشایاش!» **۱۸** این چند کلمه را نیز من، پولس، به خط خودم می نویسم و درود می فرستم: «مرا در این زندان فراموش نکنید! خدا شما را فیض عنایت فرماید.»

اول تosalونیکیان

1

۸ محبت و علاقه‌ما نسبت به شما آنقدر زیاد بود که نه تنها پیغام خدا را، بلکه جانهای خود را نیز در اختیار شما گذاشتیم. ۹ برادران عزیز، حتماً به یاد دارید که با چه زحمتی، شب و روز کار می‌کردیم و برای امرار معاش عرق می‌ریختیم، تا وقتی پیغام انجیل خدا را به شما می‌رسانیم، سربار کسی نباشیم. ۱۰ شما خودتان شاهدید و خدا نیز گواه است که رفاقت ما با هر یک از شما، پاک و بی‌ریا و بی‌عیب بوده است. ۱۱ حتماً به خاطر دارید که چگونه مانند یک پدر که فرزند خود را نصیحت می‌کند با شما رفتار کردیم. ۱۲ به شما التمس و توصیه می‌کردیم و تشوقتان می‌کردیم که زندگی و رفتاران شایسته خدا باشد، خدایی که شما را دعوت کرده تا در ملکوت و جلال او سهیم گردید. ۱۳ همچنین دائمًا خدا را شکر می‌کنیم که وقتی پای خدا را پذیرفتد، همان پای را که از ما شاندید، آن را سخنان انسانی پنداشتید، بلکه گفته‌های ما را به عنوان کلام خدا پذیرفتد، که البته چنین نیز هست. و این پیغام همچنان در درون شما که ایمان دارید، عمل می‌کند. ۱۴ و پس از آن، همان رنجها و مشکلاتی که بر کلیساها بهودیه که در مسیح عیسی‌اید، وارد آمد، شما را نیز در برگرفت، زیرا شما از هموطنان خود همان جور و ستمی را دیدید که ایشان از هموطنان بهودی خود دیدند. ۱۵ از آنان که انبیاء پیشین و حتی عیسای خداوند را کشتند؛ اکنون نیز بی‌رحمانه ما را آزار می‌دهند. آنان هم با خدا مخالفند، هم با انسان؛ ۱۶ و می‌کوشند ما را از رساندن پیام خدا به گوییده‌دانان منع کنند، تا مبادا ایشان نیز به نجات دست یابند. به این ترتیب گناهان این قسم بروی هم انبیشه می‌شود، و سرانجام غضب خدا بر ایشان فروز خواهد آمد. ۱۷ برادران عزیز، پس از آنکه مدتی از شما دور شدیم گرچه دلمان هرگز از شما دور نشده بسیار کوشیدیم که بار دیگر شما را بینیم. ۱۸ به همین منظور بسیار مایل بودیم نزد شما بیاییم، و من، پولس، بارها سعی کردم بیایم، اما شیطان مانع شد. ۱۹ زیرا امید و شادی و تاج افتخار ما، در حضور خداوندان، عیسی، به هنگام بازگشت او، چیست؟ آیا شما نیستید؟ ۲۰ شما براستی افتخار و شادی ما هستید.

۳

سرانجام، چون من دیدم که بیش از این تحمل دوری شما را ندارم، تصمیم گرفتم در «آتن» تنها بیامن، ۲ و «تیموتاوس» را که برادر و همکار ما در خدمت خداست برای اعلان انجیل مسیح، نزد شما بفرستم تا ایمانتان را تقویت کند و شما را دلداری دهد، ۳ و نگذارد در اثر سختی‌ها دلسُر شوید؛ گرچه می‌دانید که این سختی‌ها، جزئی از نقشه خدا برای ما می‌باشد. ۴ همان زمان نیز نزد شما بودیم، از پیش به شما می‌گفتیم که سختی‌های را برای ایمان‌تان خواهد آمد، و همین طور هم شد. ۵ همان گونه که گفتیم، چون دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم که از شما بی‌خبر باشم، بی‌درنگ تیموتاوس را فرستادم تا از استواری ایمان‌تان پیش‌بین حاصل کند. می‌ترسیدم شیطان شما را در سوشه و آزمایش اندخته باشد و به این ترتیب تمام زحماتی که برای شما کشیده‌ایم، به هدر رفته باشد. ۶ اما اکنون که تیموتاوس از نزد شما بازگشته است، به ما مؤده داده که ایمان و محبت شما به قوت خود باقی است و ما را نیز فراموش نکرده‌اید، و به همان اندازه که ما مشتاق دیدار شما هستیم، شما نیز برای دیدن ما اشتیاق دارید. ۷ بنابراین ای برادران و خواهان عزیز، با وجود تمام مشکلات و زحماتمان، بسیار دلگرم شدیم، زیرا شیدیم که در ایمان‌تان قوی مانده‌اید. ۸ تا زمانی که شما در ایمان به خداوند استوار باشید، تحمل

این نامه از طرف پولس، سیلاس و تیموتاوس است. این نامه را به شما کلیسا‌ای تosalونیکیان که از آن خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید، می‌نویسیم. از خدا خواستار فیض و آرامش برای شما هستیم. ۲ ما همیشه خدا را برای وجود همه شما شکر می‌نماییم و دائمًا برای شما دعا می‌کنیم، ۳ و در حضور خدا و پدرمان، به یاد می‌آوریم اعمال شما را که در اثر ایمان پدیدید می‌آیند، و نیز زحماتان را که از محبت سرچشمه می‌گیرند، و شکایی و صبرتان را که از امیر بر خداوند عیسی مسیح الهام می‌پاند. ۴ ای برادران عزیز و ای محبویان خدا، می‌دانیم که خدا شما را برگزیده است، ۵ زیرا زمانی که پیغام انجیل را به شما اعلام نمودیم، آن را کلمات و سخنانی بی‌معنی پنداشتید، بلکه با علاوهٔ بسیار به آن گوش فرا دادید. آنچه می‌گفتیم، عمیقاً در شما اثر می‌گذاشت، زیرا روح القدس به شما پیشان کامل می‌بخشید که سخنان ما راست است؛ رفتار ما نیز شما را از این امر مطمئن می‌ساخت. ۶ به سبب پیغام ما متوجه شما شده بود، با آن شادی که از روح القدس است، ۷ به این ترتیب، شما براز مسیحیان سراسر مقلویه و یونان نمونه شدید. ۸ اکنون کلام خداوند به وسیله شما در همه جا پخش شده و به گوش مردم سرمیمهایان دیگر نیز رسیده است. هر جا قدم می‌گذاریم، سخن از ایمان حریت‌انگیز شما به خداست؛ لذا نیازی نیست که ما دیگر چیزی در این خصوص بگوییم، ۹ زیرا خودشان برای ما بیان می‌کنند که با آمدن ما نزد شما، چگونه از پیروستی دست کشیدید و به سوی خدا بازگشتد تا خدای زند و حقیقت را خدمت کنید. ۱۰ در ضمن، بازگو می‌کنند که چگونه چشم انتظار بازگشت پسر خدا از آسمان هستید که خدا او را پس از مرگ زنده کرد، یعنی عیسی که ما را از وحشت داوری آینده رهایی بخشنیده است.

2

برادران و خواهان عزیز، شما خود می‌دانید که آمدن ما نزد شما چقدر مفید و پرثمر بود. ۲ آگاهید که بیش از آنکه نزد شما بیاییم، در شهر فیلیپی به سبب اعلام پیام انجیل، چقدر با ما بدرفتاری کردند و چقدر آزار و زحمت دیدیم. با این حال، با وجود مخالفت‌های شدید، خدا به ما جرأت داد تا با دلیری، پیغام انجیل را به شما نیز برسانیم. ۳ پس ملاحظه می‌کنید که پیغام انجیل را نه با انگیزه‌های نادرست و مقاصد ناپاک بلکه با سادگی و خلوص نیت به شما رسانیدیم. ۴ در واقع، خدا به ما اعتماد کرده تا به عنوان رسولان او، حقیقت انجیل را اعلام نماییم. از این رو، ذرا های رغبت پیام خدا را تغییر نمی‌دهیم، حتی اگر به مذاق مردم سازگار نباشد؛ زیرا ما خدمتگزار خدایی هستیم که از تمام نیتها دلمان باخیر است. ۵ خودتان آگاهید که ما هرگز سعی نکردیم با چرب‌زبانی، توجه شما را به خود جلب کنیم؛ از روابطمان با شما نیز برای کسب منافع مادی استفاده نکردیم، خدا خودش شاهد است. ۶ در ضمن، نه از شما و نه از کسی دیگر انتظار احترام و تکریم نداشتم، گرچه به عنوان رسولان مسیح، این حق را به گردن شما داشتم. ۷ اما نه قط از این حق خود استفاده نکردیم، بلکه مانند یک مادر مهربان از شما مراقبت نمودیم.

روی زمین باقی هستیم، همراه ایشان در ابرها ریوده خواهیم شد تا همگی، خداوند را در هوا ملاقات کنیم و تا ابد با او باشیم. **18** پس با این سخنان، یکدیگر را تشویق کنید و تسلی دهید.

5 شاید پرسید که مسیح در چه زمان باز خواهد گشت. برادران عزیز، لازم نیست در این باره چیزی بنویسم، **2** زیرا شما به خوبی می‌دانید که هیچ کس زمان بازگشت او را نمی‌داند. روز خداوند همچون درد شب، بی خبر سر می‌رسد. **3** همان وقت که مردم می‌گویند: «همه جا امن و آمان است»، ناگهان مصیبت دامنگیرشان خواهد شد، همان‌طور که درد به سراغ زن آبستن می‌آید؛ آنگاه راه فراری برای آنان وجود نخواهد داشت. **4** اما برادران عزیز، شما در تاریکی گناه و بی خبری نیستید که وقتی روز خداوند سر رسد، غافلگیر شوید، مانند کسی که دزد به او حمله کرده باشد. **5** شما همگی فرزندان نور استدعا داریم چنان رفتار کنید که خدا را خشنود سازید، چنان‌که به شما آموختیم. البته، همین گونه نیز رفتار می‌کنید، اما شما را تشویق می‌کنیم تا در سازد، تا در آن روز که خداوند ما عیسی مسیح با مقدسین خود باز می‌گردد، در حضور خدا، مقدس و بی عیب باشیستید.

4 دیگر اینکه، ای برادران و خواهاران عزیز، به نام عیسای خداوند از شما نزد شما بفرستند. **12** خداوند محبت شما را چنان فرونوی بخشد که بتوانید یکدیگر و دیگران را به شدت محبت کنید، همان‌گونه که ما شما را محبت می‌نماییم؛ **13** تا به این ترتیب، پدرمان خدا دل شما را قوی و بی گناه و پاک سازد، تا در آن روز که خداوند ما عیسی مسیح با مقدسین خود باز می‌گردد، در حضور خدا، مقدس و بی عیب باشیستید.

دیگر اینکه، ای برادران و خواهاران عزیز، به نام عیسای خداوند از شما تعالیمی به شما دادم. **3** اراده و خواست خدا این است که مقدس باشید و از هر نوع گناه جنسی خود را دور نگاه دارید. **4** هر یک از شما باید بیاموزد که بدن خود را تحت تسلط دروازه و زندگی خود را در تقدس و احترام سپری کنند. **5** نگذارید بدنتان مانند خداشناسان، اسیر شهوات باشد. **6** در ضمن، خواست خدا این است که کسی همنوع خود را فربی ندهد و زن او را تصاحب نکند، زیرا همان گونه که قبلًا به شما گفته‌ام، خدا برای این گونه اعمال، انسان را مجازات خواهد کرد. **7** زیرا خدا ما را نخوانده است تا ناپاک و شهوت‌ران باشیم، بلکه پاک و مقدس. **8** اگر کسی حاضر نیست مطابق این حکام زندگی کند، بداند که با دستورهای انسان مخالفت نمی‌کند بلکه با احکام خدا که روح پاکش را به شما بخشیده است. **9** اما درباره محبت پاک و برادرانه که باید در میان قوم خدا وجود داشته باشد، نیازی نمی‌بینم چیزی بنویسم، زیرا خدا خوش به شما آموخته است که یکدیگر را محبت بنمایید. **10** البته شما محبت خود را به همه ایمانداران مقدونیه نشان داده‌اید؛ با وجود این، ای برادران عزیز، از شما تقاضا می‌کنیم ایشان را پیش از این محبت کنید. **11** هدفان این باشد که زندگی آرامی داشته باشد، و فقط به کارهای خودتان مشغول باشید و با دستهای خود امار معاش کنید، همان‌گونه که قبلًا هم به شما گفته‌ایم. **12** به این ترتیب، غیرمسیحیان نیز به شما اعتماد کرده، احترام خواهند گذاشت. در ضمن، دست نیاز به سوی این و آن دراز نخواهید کرد. **13** و اینک برادران عزیز، می‌خواهم که شما از وضعیت ایماندارانی که می‌میرند آگاه باشید، تا وقعي کسی از شما فوت می‌کند، شما نیز مانند آنایی که امید به عالم آینده ندارند، در غم و غصه فرو نروید. **14** زیرا ما که ایمان داریم عیسی مسد و پس از مرگ زنده شد، باید یقین داشته باشیم که به هنگام بازگشت او، خدا تمام مسیحیانی را که مرده‌اند، همراه وی به این جهان باز خواهد آورد. **15** این را من از جانب خداوند می‌گوییم: ما که هنگام بازگشت مسیح خداوند زنده باشیم، زودتر از مردگان به آسمان نخواهیم رفت. **16** زیرا خود خداوند از آسمان فرود خواهد آمد، با فرمانی بلندآوا و صدای رئیس فرشتگان و نوای شیپور فراخوان خدا. آنگاه پیش از همه، مسیحیانی که خواهید آند، برخواهند خاست. **17** سپس، ما که هنوز زنده‌ایم و

دوم تosalونیکیان

1

شما بودم، این را می گفتم؟ **6** خودتان می دانید چه چیزی مانع آمدن اوست؛ زیرا او فقط زمانی می تواند ظهر کند که وقتی رسیده باشد. **7** و آن آن دیگر هم اکنون نیز مخفیانه عمل می کند، و همچنان مخفی خواهد ماند تا آن کسی که مانع اوست، از سر راه کنار برود. **8** آنگاه آن مرد خیث ظهور خواهد کرد. اما خداوند ما عیسی به عنوان یازگشت خود، او را با نفس دهان خوشیش هلاک کرده، با حضور خود نایاب خواهد ساخت. **9** این مرد خیث به موسیله قدرت شیطان ظهور خواهد کرد و آلت دست او خواهد بود؛ او با کارهای عجیب و حرث انگیز خود همه را فرب داده، معجزات بزرگ انجام خواهد داد. **10** کسانی که فریب او را می خورند، آنانی هستند که راه راست را در کرده و راه جهنم را در پیش گرفته‌اند. ایشان حقیقت را دوست ندارند و آن را نمی بینند تا نجات یابند. **11** از این رو، خدا اجازه خواهد داد فریب خودره، گمراه شوند، و این دروغها را باور کنند. **12** در نتیجه، تمام کسانی که دروغ را می پذیرند و راستی را در می کنند و از شرارت شاد می شوند، به حق محکوم خواهند شد. **13** اما ای برادران و ای محبوان خدا، ما باید همیشه برای وجود شما خدا را شکر کنیم، زیرا خدا از همان ابتدا شما را برگزید تا نجات بخشد و به موسیله قدرت روح پاکش و ایمانتان به راستی، شما را پاک سازد. **14** به همین منظور، او مدد نجات را به موسیله ما به شما رساند و از طریق ما، شما را دعوت کرد تا در جلال خداوند ما عیسی مسیح شریک گردید. **15** پس ای برادران و خواهاران عزیز، با توجه به این مطالب، استوار باشید و به حقایقی که حضوراً و یا توسط نامه‌هایمان به شما آموختیم، محکم پژوهیید. **16** خود خداوند ما عیسی مسیح و پدر ما خدا، که ما را محبت نمود و از روی لطف بی‌پایان خویش، تسلی و امید جاودانی به ما بخشد، **17** دلهای شما را تسلی عطا کند و شما را نیرو بخشد تا همراه کردار و گفتاریان نیک باشد.

3

ای برادران، در خاتمه خواهش می کنم برای ما دعا کنید. نخست دعا کنید که بیجام خداوند، در هر جا که اعلام می شود، بدون مانع به سرعت پخش شود و باعث نجات مردم گردد، همان‌طور که سبب نجات شما نیز شد. **2** همچنین، دعا کنید تا از چنگ مردمان بدکار و شیر راهی یابیم، زیرا همه ایماندار نیستند. **3** اما خداوند وفادار است و شما را تقویت خواهد نمود و در برایر هر نوع حمله شیطان، از شما محافظت خواهد کرد. **4** خداوند ما را مطمئن ساخته که هر چه به شما آموخته‌ایم، انجام می دهد و خواهید داد. **5** خداوند دلهای شما را به محبت خدا و پایداری مسیح هدایت فرماید. **6** و اکنون برادران عزیز، به حکمی که به نام خداوند ما عیسی مسیح و با قدرت او صادر می کنیم، توجه کنید: از هر مسیحی تنبیل که اوقات خود را به بیکاری می گذراند، و نمی خواهد مطابق الگویی که ارانه دادیم کار کند، دوری نماید. **7** زیرا شما خوب می دانید که چه درسی باید از ما بگیرید: شما هرگز ندیدید که ما در میان شما بیکار بگردیم. **8** نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم، بلکه روز و شب کار کردیم و عرق ریختیم تا بتوانیم لقمه نانی به دست آورده، سریار شما نباشیم؛ **9** نه به این دلیل که حق نداشتم از شما تقاضای خوارک بکنیم، بلکه می خواستم الگویی به شما بدهیم و نشان دهیم که برای امرار معаш باید کار کرد. **10** همان موقع نیز که آنچه نزد شما بودیم، حکم کردیم که: «هر کس نمی خواهد کار کند، حق ندارد خوارک بخورد.» **11** با این

این نامه از طرف پولس، سیلاس و تیموتیوس است. این نامه را به شما کلیسا‌ای تosalونیکیان که در پدر ما خدا و خداوند ما عیسی مسیح محفوظ نسیند، می نویسیم. **2** از پدرمان خدا و خداوندمان عیسی مسیح، خواستار فیض و آرامش برای شما هستیم. **3** برادران عزیز، موظفهم همراه خدا را برای وجود شما شکر نماییم. بله، شایسته است که چنین کنیم، زیرا ایمان شما به گونه‌ای چشمگیر رشد کرده، و محبت شما نسبت به یکدیگر بسیار زیاد شده است. **4** به هر کلیسا‌ای که می رویم، به وجود شما افتخار می کنیم و برای ایشان بیان می نماییم که چگونه شما با وجود مشکلات طاقت فرسا و آزار و اذیتها، شکیایی و ایمان کامل به خدا را حفظ کرده‌اید. **5** این آزار و اذیتها نشان می دهند که راههای خدا منصفانه و عادلانه است، زیرا او به موسیله این خدمات و رنجها، از یک طرف شما را برای ملکوت خود آماده می کند، **6** و از طرف دیگر تنبیه و مجازات را برای آنانی که شما را زجر می دهند مهیا می سازد. **7** بنابراین، به شما که رنج و آزار می بینید، اعلام می دارم که وقتی عیسای خداوند به ناگاه در میان شعله‌های آتش با فرشتگان نیرومند خود از آسمان ظاهر شود، خدا به ما و به شما آسودگی خواهد بخشید؛ **8** اما آنانی را که از شناختن خدا و پذیرش خدا و پذیرش نقشی نجات او توسط عیسی مسیح سر باز می نزنند، مجازات خواهد کرد. **9** ایشان به مجازات جاودانی خواهند رسید، و تا ابد از حضور خداوند دور خواهد ماند و هرگز شکوه و عظمت را بازگشته واقع خواهد شد، روزی که قوم او و مؤمنین او، ستایش و تحسین را نثار او کنند. در آن روز شما نیز در میان ستایش‌کنندگان او خواهید بود، زیرا به شهادتی که ما درباره او دادیم، ایمان آورید. **10** پس ما به دعای خود برای شما ادامه می دهیم تا خدا شما را باری دهد که رفتاران شایسته دعوت الهی باشند، و به آرزوهای نیکی که دارید، جامه عمل پیشاند، و با قدرت خود اعمال شما را که از ایمان سرچشمه می گیرد، کامل کند. **12** آنگاه مردم با مشاهده اعمال شما، نام خداوند ما عیسی مسیح را ستایش و تمجید خواهند کرد؛ شما نیز به سبب تعلق به او، عزت و حرمت خواهید یافت. پدانید که لطف و فض خدای ما و خداوند ما عیسی مسیح همه این امتیازات را برای شما فراهم آورده است.

2

حال، ای ایمانداران عزیز، بگذارید موضوعاتی را درباره بازگشت خداوند ما عیسی مسیح، و نحوه جمع شدن ما به نزد او را روشن سازیم: استندا می کنیم **2** اجازه ندهید از سوی آنانی که می گویند روز خداوند از هم اکنون آغاز شده، به آسانی پیشان خاطر و دچار تزلزل فکری گردید. گفته‌های ایشان را باور نکنید، حتی اگر ادعای کنند نیوتن یا مکافهای داشته‌اند، یا اینکه به نامه‌ای استندا کنند که گویی از جانب ما بوده است. **3** اجازه ندهید کسی به هیچ وجه شما را بفریبد، زیرا آن روز فرا نخواهد رسید، مگر اینکه اول ارتداد و طغیانی برض خدا بر پا شود، و آن مرد قانون‌شکن ظهور کند، همان کسی که محکوم به هلاکت در جهنم است. **4** او با هر چه خدا خوانده می شود و مورد پرستش قرار می گیرد، مخالفت خواهد نمود. حتی وارد معبد خواهد شد، و در آنجا نشسته، ادعای خواهد کرد که خداست. **5** آیا به یاد ندارید که وقتی نزد

حال باز می شنویم که در میان شما بعضی تبلیی می کنند و نمی خواهند تن به کار بدهند؛ در ضمن وقت شما را نیز با بدگویی درباره دیگران، تلف می کنند.

۱۲ به نام عیسی مسیح خداوند به این قبیل اشخاص نصیحت می کنیم و دستور می دهیم که به زندگی خود نظم و آرامش بیخشند و به کار و کوشش پردازند تا نانی به دست آورند. ۱۳ به بقیه شما نیز ای برادران و خواهران عزیز، می گوییم که هیچگاه از نیکی کردن خسته نشوید. ۱۴ اما اگر کسی هست که نمی خواهد از دستورهای ما در این نامه اطاعت کند، مراقب او باشید و با او معاشرت نکنید تا از عمل خوبی شومند شود. ۱۵ اما به چشم دشمن به او نگاه نکنید، بلکه مانند برادری که احتیاج به نصیحت دارد، او را هوشیار سازید. ۱۶ خود خداوند که سرجشمه آرامش است، به شما در هر وضعی که هستید، پوسته آرامش عطا فرماید. خداوند با همه شما باشد. ۱۷ اینک من، پولس این سلام و درود را مانند سایر نامه هایم، به خط خودم می نویسم، تا بدانید که این نامه از طرف من است. این هم خط من: ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح بر همه شما باشد.

اول تیموتائوس

1

کن. زیرا بعضی از ندای وجدان خود سریچی کرده، به کارهای دست زندن که می دانستند درست نیست. به همین علت، بعد از مدتی مخالفت با خدا، ایمان خود را به مسیح از دست دادند. **20** هیمیتاوس و اسکندر، دو نمونه از این قبیل افراد می باشند. ایشان را در چنگ شیطان رها کردم تا تنبیه شوند و درس عبرت گیرند که دیگر به خدا کفر نگویند.

2 از این رو، پیش از هر چیز، سفارش می کنم که برای جمیع مردمان، درخواستها، دعاها، شفاقتها و شکرگزاریها به جا آورده شود، **2** از جمله، برای پادشاهان و صاحب منصبان، تا بتوانیم در صالح و آرامش به سر بریم و در هر زمینه‌ای، با خداترسی و شایستگی زندگی کنیم. **3** زیرا این نیکو و پستبدیه نجات‌دهنده ما خداست **4** که می خواهد همه مردم نجات یابند و به شناخت حقیقت برسند، **5** این حقیقت که تنها یک خدا هست، و نیز تنها یک میانجی میان خدا و بشر، یعنی عیسی مسیح که خود نیز انسان بود، **6** و جان فدا کرد تا بهای آزادی همگان را فراهم سازد. این است پیامی که خدا در زمان معین به مردم جهان داد، **7** و من به همین منظور مقرر شدم تا واعظ و رسول غیرپهودیان باشم و ایمان راستین را به ایشان تعلیم دهم. این را که می گوییم حقیقت دارد و دروغی در کار نیست. **8** بازیابی، می خواهم که مردان در هر جا که برای پرستش گرد می آیند، آزاد از خشم و نزع، دستها را در تقدس و پاکی بلند کرده، به درگاه خدا دعا کنند. **9** همچنین می خواهم که زنان در نوع پوشش و آرایش خود نجابت را رعایت کنند. آنها باید لباسی شایسته و مناسب بر تن کنند، برای جلب توجه دیگران، به آرایش موها و آرایش خود به طلا و مروارید و جاماهای گرانها متوسل نشوند. **10** بلکه با انجام کارهای نیک، مورد توجه قرار گیرند، چنانکه شایسته زنانی است که ادعای خداپرستی دارند. **11** زنان باید در سکوت و با اطاعت کامل، تعلیم گیرند. **12** اجازه نمی دهم زنان به مردان چیزی یاد دهند و یا بر آنان مسلط شوند. زنان باید ساكت باشند. **13** علت این امر آن است که خدا نخست آدم را آفرید و بعد حوا را. **14** و این آدم نبود که فربیث شیطان را خود، بلکه زن فربیث خود و نتیجه آن گناه بود. **15** اما زنان از طریق آوردن فرزند رستگار خواهند شد، البته اگر به زندگی کردن در ایمان، محبت، تقدس و نجابت ادامه دهند.

3 این گفته کاملاً قابل اعتماد و درست است که اگر کسی در اشتیاق منصب نظرات بر کلیسا باشد، در آزوی کاری شریف و آبرومدانه است. **2** اما ناظر کلیسا باید شخصی بی عیب و نقص، شوهر و فادر یک زن، اهل اعتدال و ملایمت، خویشتندار، محترم، میهمان نواز و مشتاق تعلیم دادن کلام خدا باشد. **3** همچنین نباید مشروطخوار و تندخواه باشد، بلکه تزمخو و از دعوا و منازعه بپرهیزد، پولدوست نبز نباشد. **4** باید بتوان امور خانواده خود را به خوبی اداره کند، و مراقب باشد که فرزندانش از او اطاعت کرده، وی و سایرین را احترام کنند، **5** زیرا اگر کسی نتواند خانواده خود را اداره کند، چونکه خواهد توانست کلیسای خدا را اداره و خدمت نماید؟ **6** ناظر نباید تازه ایمان باشد، زیرا ممکن است دچار غرور گردد و به محکومیتی دچار شود که ابلیس نیز دچار شد. **7** او در خارج از کلیسا، در میان مردم غیرمیسمی نیز باید نامی نیک داشته باشد، تا ابلیس نتواند او را بوسیله اتهامات گوناگون به

طبق حکم نجات‌دهنده ما خدا و خداوند و امیدمان عیسی مسیح، برای این خدمت تعیین شده است. **2** این نامه را به فرزند حقیقی ام در ایمان، تیموتائوس می نویسم. از پدرمان خدا و خداوندان عیسی مسیح، خواستار فیض و رحمت و آرامش برای تو هستم. **3** چنانکه به هنگام عزیمت به مقدونیه به تو اصرار کردم، باز از تو می خواهم که در آفسس بیانی تا به برخی اشخاص امر کنی که تعلیم دیگری ندهند، **4** یا خود را با اسطوره‌ها و شجره‌نامه‌های بی انتها سرگرم نساند، زیرا اینها بحث‌های متقاضه‌برانگز را دامن می زند، و سودی برای توسعه کار خدا ندارند، کاری که از طریق ایمان انجام می شود. **5** منظور از این حکم این است که همه ایمانداران از محبت لبریز شوند، معجتی برخاسته از دل پاک و انگیزه‌ای درست و ایمانی اصلی. **6** اما این افراد، اصلاً توجیهی به این امور روحانی ندارند و فقط در بی ایجاد مجادله بیهوده هستند؛ **7** دوست دارند معلم شریعت شوند، حال آنکه نمی توانند دریار چه سخن می گویند و چه چیزی را با چنین اطمینانی اظهار می دارند. **8** البته شریعت و احکام مذهبی خوب است، به شرطی که به طرز صحیح و آن گونه که خدا در نظر دارد، به کار رود. **9** همچنین می دانیم که قانون و شریعت برای انسانهای درستکار مقرر نشده، بلکه برای قانون‌شکنان، افراد آغی، خداشناشسان، گناهکاران، افراد نامقدس، بی دیان، و نیز برای آنانی که پدر و مادر خود را می گشنند، و مرتکب قتل می گردند. **10** بله، شریعت برای زناکاران، همچنین بازان، بردفروشان، دروغگویان، افرادی که در محکمه‌ها شهادت دروغ می دهند، و نیز برای تمام کسانی است که مرتکب اعمالی مغایر با تعلیم صحیح می گردند. **11** تعلیمی که مطابق انجیل پرچلال خدای مبارک است، و من نیز برای اعلام آن تعیین شده‌ام. **12** بنابراین، خداوندان عیسی مسیح را شکر می گوییم که قدرت انجام این خدمت را به من داد، و مرا درخور اعتماد شمرد و به این خدمت گمارد. **13** با اینکه قبلاً به مسیح کفر می گفتم و مسیحیان را تعقیب می کردم و آزار و شکنجه می دادم، اما خدا بر من رحم فرمود، زیرا نمی دانستم چه می کنم و هنوز مسیح را نشانته خودم. **14** و هکه خداوند ما چه مهربان و پر محبت است! او نشان داد که چگونه به او ایمان بیاورم و از محبت مسیح عیسی لبریز شو. **15** این سخن درخور اعتماد است و همه باید آن را پذیریند که عیسی مسیح به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشند. من خود، پرگزین گناهکاران هستم. **16** اما خدا بر من رحم کرد، تا به این ترتیب عیسی مسیح بتواند مرا به عنوان نمونه‌ای برای دیگران به کار برد و نشان دهد که حتی نسبت به بدترین گناهکاران صبور است، تا دیگران نیز دریابند که می توانند زندگی جاودید داشته باشند. **17** جلال و حرمت شایسته خدایی است که پادشاه تمام دورانهاست. **g166** او نادیدنی و غرفانی است. تنها او خداست، و اوست دانای کل. آمین! **18** و حال، پسرم، تیموتائوس، بر اساس پیامهای نبویتی که پیشتر در مورد تو بیان شده بود، تو را سفارش می کنم به این که با به یاد آوردن آنها، در چنگ نیکوی خداوند، خوب بینگنی. **19** به ایمانی که به مسیح داری محکم بچسب و وجود خود را پاک نگاه دار و مطابق ندای آن عمل

دام بیندازد، و دست و پای او را برای خدمت به اعضای کلیسا بیندد. 8 به همین شکل، شماسان که دستیاران ناظران کلیسا هستند، باید اشخاصی محترم و موقر باشند. باید از ریاکاری و دوربینی دوری کنند، و از افراط در شراب خواری پیرهیند، و در بی منافع مالی نامشروع نباشند؛ 9 بلکه باید به حقایق عمیق ایمان معتمد باشند، و با وجودی آسوده زندگی کنند. 10 اما پیش از آنکه کسی را به مقام شماسانی بگماری، اول وظایف دیگری در کلیسا به او محلول کن، تا خصوصیات و توانایی‌های او را بیامانی. اگر از عهده به او محول کن، تا خصوصیات و توانایی‌های او را بیامانی.

طبق تو، هم خودت را نجات خواهد داد و هم شنوندگان را.

5 با مرد سالخورده هرگز با خشونت سخن نگو، بلکه او را همچون پدر خود با احترام نصیحت کن. با جوانان مثل برادان خود، با محبت سخن بگو. 2 با زنان پیر ماندن مادر خود و با دختران جوان همچون خواهان خود رفتار کن و افکارتر درباره ایشان همیشه پاک باشد. 3 از بیوه‌زنان مراقبت و نگهداری کن، البته اگر کسی را ندانشته باشند که از ایشان مراقبت نماید. 4 اما اگر فرزندان یا نوه‌های دارند، ایشان باید از آنان نگهداری به عمل آورد، و بیاموزند که نیکوکاری را از خانه شروع کنند و اول از همه، دین خود را به والدین و اجداد خود ادا نمایند. این چیزی است که خدا را خشنود و راضی می‌سازد. 5 بیوه واقعی زنی است که واقعاً کسی را در این دنیا ندارد و چشم امیدش به خداست و شب و روز در دعا از خدا یاری می‌جوید. 6 اما بیوه‌زنی که بیکار می‌گردد و بدگویی می‌کند و در بی خوشگذرانی است، در حال حیات، مرده است. 7 این باید جزو مقررات کلیساش شما باشد، تا اعضا بدانند چه کاری درست است و آن را انجام دهند. 8 اما اگر کسی به احتیاجات خویشان و

به خصوص اعضای خانواده خود بی‌توجه باشد، ایمان واقعی را انکار کرده است؛ چنین شخصی از یک کافر هم پستره است. 9 فقط بیوه‌زنی را برای دریافت حیاتی از کلیسا ثبت نام کن که سئش بالای شعست سال بوده، و به شوهرش که فوت کرده، وفادار بوده باشد. 10 چنین بیوه‌زنان باید کارهای نیکو انجام داده باشند نظری تربیت فرزندان، میهمان‌نوازی از غریبه‌ها، شستن پاهای مقدمان، کمک به نیزج‌دیدگان، و همچنین خویشتن را به انجام هر نوع کار نیک وقف نموده باشند. 11 بیوه‌های جوانتر از این را جزو این گروه نپذیر، زیرا وقتی امیال جسمانی‌شان بر تعهدی که به مسیح سپرده‌اند، چیزی گردد، می‌خواهند بار دیگر ازدواج کنند. 12 به این ترتیب، به سبب شکستن پیمان اولشان با مسیح، مورد محکومیت قرار می‌گیرند. 13 از این گذشته، بیوه جوان ممکن است به یکاری و تبلی عادت کند، و خانه به خانه بگردد و در مورد این و آن به بدگویی پیدا‌زد و در کار دیگران فضولی کرده، بیوه‌گویی نماید. 14 پس به نظر من، بهتر است که بیوه‌های جوان ازدواج کنند و بچه‌دار شوند و به خانه‌داری پردازند، تا کسی نتواند از کلیسا عیب و ایرادی بگیرد. 15 زیرا چنانکه پیداست، عده‌های از بیوه‌ها از کلیسا روگردان شده، شیطان را پیروی می‌کنند. 16 بار دیگر بیادآوری می‌کنم که خویشان هر بیوه‌زن باید خرج او را بدهند و این بار را بر دوش کلیسا نگذارند، تا کلیسا بتواند از بیوه‌زنانی نگهداری کند که براستی کسی را ندارند. 17 مشایخی که امور کلیسا را خوب اداره می‌کنند، سزاوار احترام و دستمزدی کافی هستند، بهخصوص آنایی که در کار موعظه و تعلیم کلام خدا زحمت می‌کشند. 18 زیرا در کتب مقدس آمده: «دهان گاوی را که خرم می‌کوید، نیند و بگذار به همگام کار، از خرمنت بخورد.» و در جای دیگر نیز می‌فرماید: «زیرا کارگر مستحق مزد

همین شکل، شماسان که دستیاران ناظران کلیسا هستند، باید اشخاصی محترم و موقر باشند. باید از ریاکاری و دوربینی دوری کنند، و از افراط در شراب خواری پیرهیند، و در بی منافع مالی نامشروع نباشند؛ 9 بلکه باید به حقایق عمیق ایمان معتمد باشند، و با وجودی آسوده زندگی کنند. 10 اما پیش از آنکه کسی را به مقام شماسانی بگماری، اول وظایف دیگری در کلیسا به او محلول کن، تا خصوصیات و توانایی‌های او را بیامانی. اگر از عهده انجام وظایفش به خوبی بآمد، آنگاه او را به شماسان منصب کن. 11 زنان ایشان نیز باید محترم و باوقار باشند و دریاره دیگران بدگویی نکنند، بلکه خویشتندار بوده، در هر امری قابل اعتماد باشند. 12 شماسان باید فقط پک زن داشته باشد و نسبت به او وفادار بوده، سریست خوبی برای خانواده خود باشد. 13 شماسانی که خوب خدمت کنند، اجر خوبی به دست خواهند آورد، زیرا هم مرد احترام مردم خواهند بود و هم ایمان و اعتمادشان به مسیح عیسی نیرومندتر خواهد گردید. 14 با اینکه امیدوارم بهزودی نزد تو بیام، اما این نکات را می‌نویسم، 15 تا اگر آدم‌نم به تأثیر افتاد، بدانی در خانه خدا چگونه باید رفتار کرد، خانه‌ای که کلیساخانی خدای زنده است و سون و بنیان حققت. 16 بدون هیچ گونه تردید، راز دینداری که آشکار شده، عظم است، این راز که او در جسم ظاهر شد، و از سوی روح القدس تصدیق گردید، فرشتگان اوا را دیدند، در میان ملت‌ها دریاره از موعظه شد، در جهان به او ایمان آوردن، و در جلال به بالا برد شد.

4

اما روح القدس آشکارا می‌فرماید که در زمانهای آخر، برخی از مسیحیان از ایمان رویگردان شده، از روحهای فریبکار و از اموری پیروی خواهند کرد که دیوها تعلیم می‌دهند. 2 این قبیل تعالیم را افرادی ریاکار و دروغگو رواج می‌دهند، افرادی که وجودشان حساسیت خود را به طور کامل از دست داده، گویی با آهنی سوزان آن را داغ کرده‌اند. 3 ایشان مردم را از ازدواج معن کرده حکم می‌کنند که از خوردن برخی خوراکها پیرهیند، خوراکهایی که خدا افریده تا مؤمنان و آگاهان از حقیقت آنها را با شکرگزاری بخورند. 4 هر چه که خدا افریده، خوب است و باید با شادی از آنها استفاده کنیم، البته باید برای آنها از خدا شکرگزاری نمود، 5 زیرا کلام خدا و دعا تقدیس می‌شوند. 6 اگر این امور را به دیگران تعلیم دهی، خادمی شایسته برای عیسی مسیح خواهی بود، که از ایمان و تعلیم صحیح بهره گرفته است، تعیینی که آن را پیروی کرده‌ای. 7 وقت خود را با بحث درباره عقاید بوج و افسانه‌های احمقانه تلف نکن، بلکه بکوش و تمرين کن تا زندگی خداپسندانهای داشته باشی. 8 تربیت بدن خوب است، اما تمرين در امور خدا بسیار بهتر از آن است، و وعده‌هایی که می‌دهد هم برای زندگی حال و هم حیات آینده مفید است. 9 این عنین حقیقت است و همه باید آن را پیدا نمایند. 10 ما سخت تلاش می‌کنیم و حزمت می‌کشیم تا مردم به این حقیقت ایمان بیاورند، زیرا امید ما به خدای زنده است که نجات‌دهنده همه می‌باشد، بهخصوص آنانی که راه نجات او را پذیرفته‌اند. 11 این نکات را تعلیم بده و یقین حاصل کن که همه آنها را آموخته‌اند. 12 اجازه نده کسی تو را به دلیل جوانی ات حقیر بشمارد، بلکه بکوش تا در گفتار و کردار و محبت و ایمان و پاکی، برای همه ایمانداران نمونه باشی. 13 تا زمان آمدن من، به خواندن و تشریح کتاب‌مقدس براي

6

خویش است.» **19** اگر بر یکی از مشایخ اتهامی وارد شود، آن را نباید مگر آنکه دو یا سه نفر شاهد، آن را تأیید کنند. **20** اگر ثابت شد که گناه کرده است، باید او را در حضور همه توبیخ کنی تا برای دیگران درس عبرتی باشد. **21** در حضور خدا و عیسی مسیح و فرشتگان مقدس، تو را قسم می‌دهم که این دستورها را بدون طرفداری اجرا کنی و تبعیضی میان افراد قائل نگردی. **22** در نهادن دستها به منظور انتصاف افراد برای خدمت کلیسا شتاب نکن. در گناهان دیگران شریک نشو. خود را پاک و مقدس نگاه دار. **23** خوب است که به جز آب، گاهی نیز برای ناراحتی معده‌ات، کمی شراب بتوشی، زیرا اغلب بیمار می‌شوی. **24** گناهان برخی افراد آشکار است و آنها را به داوری می‌برد. اما گناهان برخی دیگر در آینده دیده خواهد شد. **25** به همین ترتیب، اعمال نیک و شریف برخی بر همه واضح است، و حتی اگر هم فعلاً آشکار نیاشد، روزی آشکار خواهد شد.

17 دید. عزت و قدرت تا به ابد بر او باد. آمین. **(aiōnios g166)** کسانی که در این دنیا ثروتی دارند بگو که مغور نشوند و به آن امید نبینندن چون دیر یا زود از بین خواهد رفت، بلکه امیدشان به خدا باشد که هر چه لازم داریم سخاوتمندانه برای ما فراهم می‌سازد تا از آنها لذت ببریم. **18** این دستورها بگو دارایی خود را در راه خیر صرف کنند و در نیکاری ثروتمند باشند؛ با شادی به محتاجان کمک نمایند، و همیشه آماده باشند تا از ثروتی که خدا به ایشان عطا کرده است، به دیگران نفعی برسانند. **19** با این کارهای نیک، ایشان گنجی واقعی برای خود ذخیره می‌کنند که بنیان خوبی برای آینده است، تا آن حیاتی را به دست آورند که زندگی واقعی است. **20** ای تیموتائوس، آنچه را که خدا به تو به امانت سپرده است، حفظ کن. خود را در گیر بخت‌های بیوهده نکن، بهخصوص با کسانی که دم از علم و دانش می‌زنند. **21** بعضی از این دسته افراد، در اثر همین بحث‌ها، ایمانشان را از دست داده‌اند. فیض خداوند با تو باد.

22 همه غلامان مسیحی باید با اربابان خود در کمال احترام رفتار کنند تا مردم نام خدا و تعلیم او را بد تگویند. **23** اگر ارباب هم مسیحی باشد، نباید از او سوءاستفاده نمایند و از زیر کار شانه خالی کنند، بلکه برعکس باید بهتر کار کنند، چون به یک برادر مسیحی خدمت می‌کنند. این نکات را به ایمانداران تعلیم بده و ایشان را تشویق نما تا آنها را اجرا کنند. **24** اگر کسی تعلیم دیگری بددهد و با آموزش‌های درست خداوند ما، عیسی مسیح، و با تعالیم دیندارانه موافق نباشد، **25** چنین شخصی پر از تکری شده و فاقد درک و فهم است، و علاوه‌ای ناسالم به مجاذلات و نزاعها درباره مفهوم کلمات دارد، چیزی که منجر می‌گردد به حسادت، مشاجرات، گفتگوهای بدخواهانه، بدگمانی‌های شرارت‌بار، **5** و اصطکاک‌های دائمی میان افرادی که ذهنی فاسد دارند، و به حقیقت پشت کرده‌اند، و گمان می‌برند که دینداری و سیلهای است برای کسب منافع مالی! **6** اما دینداری به همراه قانع بودن، ثروت عظیمی است. **7** ما چیزی با خود به این دنیا نیاروده‌ایم و چیزی نیز نخواهیم برد. **8** پس اگر خرواک و پوشک کافی داریم، باید قانع و راضی باشیم. **9** زیرا آنانی که به دنبال ثروت‌اندوزی می‌دوند، دیر یا زود دست به کارهای نادرست می‌زنند؛ این کارها به خود ایشان صدمه زده، فکرشن را فاسد می‌کند و آنها را به تباہی و نایودی می‌کشد. **10** زیرا عشق به ثروت، ریشه انواع شرارت‌هاست. بعضی‌ها که در آرزوی ثروت بوده‌اند، از ایمان رویگردن شده، خود را گرفتار انواع دردها کرده‌اند. **11** ای تیموتائوس، تو مرد خدایی! از این کارهای زشت پسگیریز، راستی و تقوا را پیش خود ساز؛ به خدا اعتماد کن؛ انسان‌ها را محبت نما، صبور و مهربان باش. **12** در جنگ نیکوی ایمان به خوبی بجنگ و به دست آور آن زندگی جاورد را که خدا تو را به آن فراخواند، آن هنگام که در حضور گواهان بسیار، اعتراف نیکو کردی.

13 در حضور خدایی که به همه زندگی می‌بخشد، و در حضور مسیح عیسی که با دلیری در برابر پنیوس پلاس شهادت داد، به تو سفارش می‌کنم **14** که تمامی امر خدا را انجام دهی، تا کسی نتواند از حال تا بازگشت خداوند ما عیسی مسیح، عیبی در تو بیابد؛ **15** زیرا خدای متبارک که تنها قادر متعال و شاه شاهان و سورور سروران است، در زمان معین مسیح را خواهد فرستاد. **16** تنها اوست که فناناپدیر است، و در نوری سکونت دارد که کسی را باری نزدیک شدن به آن نیست، و هیچ بشری او را ندیده و نخواهد

دوم تیموتاؤس

1

پس تو، پسرم، در فیضی که خدا در مسیح عیسی به تو عطا می کند،

تیرومند باش. 2 تعالیمی را که در حضور جمع از من شنیده ای، به افراد قابل

اعتماد سپارتا ایشان نیز بتواند آنها را به دیگران تعلیم دهند. 3 همچون

سریاز خوب عیسی مسیح، به سهم خود در زحمات شریک باش. 4 سریازان

خود را درگیر امور زندگی نمی کند تا پتواند فرماده خود را راضی نگه دارد.

5 و همچنین وزرشکاری که می خواهد برندۀ جایده شود، باید تمام مقررات

مسابقه را رعایت کند. 6 کشاورزی که ساخت کار می کند، باید نخستین

کسی باشد که از محصول نصیبی می برد. 7 هر آنچه می گویند خوب فکر کن،

که خداوند به تو بصیرت خواهد بخشید تا بتوانی اینها را درک کنی. 8

هیچگاه این حقیقت را از یاد نبر که عیسی مسیح به لحاظ جسمانی، از نسل

داود و پسر از مرگ، بار دیگر زنده شد. این همان پیغام انجل است که

من اعلام می کنم، 9 و به سبب این کار، در زحمت افداده و ماندنه پک

خطاکار در زدنان سر می برم. با اینکه مرا به زنجیر کشیده اند، اما کلام خدا

را نمی توانند به زنجیر بکشند. 10 اما من حاضر در راه برگردگان خدا پیش

از اینها زحمت ببینم تا ایشان نیز نجات و جلال جادوانی را از عیسی مسیح

بیابند. 11 این گفته ای است قابل اعتماد که: اگر با مسیح

مردمیم، با او نیز زندگی خواهیم کرد. 12 اگر سختیها را تحمل کیم، با او نیز

سلطنت خواهیم کرد. اگر انکارش کنیم، او نیز ما را انکار خواهد کرد. 13

اگر بی وفا شویم، او وفادار خواهد ماند، چرا که نمی تواند منکر ذات خود

گردد. 14 این حقایق را به اعضای کلیسای خود بادآوری نمای، و به نام

خداوند به ایشان حکم کن که بر سر موضوعات جزئی بحث و مجادله نکند،

چون این گونه بحثها بی ثمر و حقی مضرند. 15 تا آنچا که در توان داری،

پکوش تا مورد تأیید خدا قرار گیری، همچون کارگری که دلیلی برای شرمسار

شدن ندارد و کلام خدا را بدسترسی به کار می بندد. 16 از بحث های باطل و

ناپسند دوری کن، زیرا انسان را از خدا دور می بیند. 17 در این بحث ها،

ستختانی رو و بدال می شود که مانند خودره به جان آدمی می افتد. هیئتاؤس و

فلیطوس از جمله کسانی هستند که مشتاق چنین بحث هایی می باشند. 18

این دو از راه راست منحرف شده اند و تعلیم می دهند که روز قیامت فرا رسیده

است، و به این ترتیب ایمان عده ای را تضعیف کردند. 19 اما حقایق الهی

با برجا می ماند و هیچ نمی تواند آن را تکان دهد؛ همچون سنگ زیر بنایی

است که بر روی آن، این دو جمله نوشته شده است: «خداآوند کسانی را که

واقعاً به او تعلق دارند می شناسند» و «آنانی که خود را از آن مسیح می دانند،

باید از اعمال نادرست دوری کنند». 20 در خانه شخص ثرومند، همه نوع

ظرف وجود دارد، از طروف طلا و نقره گرفته تا طروف چوبی و گلی. از

ظرفهای گرانبهای برای مصارف عالی استفاده می شود، و از ظرفهای ارزان برای

مصالح عادی. 21 اگر کسی خود را از گناه دور نگاه دارد، مانند ظرف

گرانبهای خواهد بود و مسیح برای هدفهای عالی، او را به کار خواهد گرفت.

22 از هر آنچه شهوات جوانی را برمی انگردید، بگزیر، و با کسانی که با دلی

پاک، خداوند را می خوانند، در بی عدالت، ایمان، محبت و صلاح و صفا

باش. 23 باز تکرار می کنم: خود را درگیر بحث های پوج و بی معنی نکن،

چون این گونه بحث ها باعث خشم و نزع می گردد. 24 مرد خدا نایاب اهل

مجادله و دعوا باشد، بلکه باید با صبر و ملایمت، کسانی را که در اشتباہند،

2

این نامه از طرف پولس است، که طبق اراده خدا، رسول و فرستاده

عیسی مسیح می باشد. من مأموریت یافتم که این وعده خدا را در همه جا

اعلام کنم که هر که به مسیح ایمان آورد، زندگی جاوده خواهد یافت. 2 این

نامه را به فرزند عزیزم، تیموتاوس می نویسم. از خدای پدر و خداوندeman عیسی

مسیح، خواستار فیض و رحمت و آرامش برای تو می باشم. 3 وقتی پیوسته،

شب و روز تو را در دعاها به یاد می آرم، خدا را سپاس می گویم، خدای را

که با وجودانی پاک، مانند نیا کانم خدمت می کنم. 4 نمی دانی چقدر مشتاق

دیدارت هستم و تا چه حد از دیدن مجدد تو شاد خواهم شد، زیرا همیشه

اشکهای را که به هنگام وداع می بینم، به یاد دارم. 5 هیچگاه را از یاد

نمی برم چه ایمان خالصی به خداوند داشته، درست مانند مادرت یونیکی و

مادر برگت لوثیز؛ اطمینان دارم که حالا نیز ایمانت به همان اندازه مستحکم

است. 6 به همین چیز، می خواهم یادآوری کنم که آن عطای خدا را در

توست شعلهور سازی، همان عطاایی که خدا به هنگام دعا و با دستگذاری من

بر تو، در وجود تو قرار داد. 7 زیرا آن روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح

ترس، بلکه روح قوت و محبت و اضباط است. 8 هرگز از شهادت دادن به

دیگران درباره خداوندeman عار نداشته باش، در ضمن، از من نیز که به خاطر او

در زندانی عار نداشته باش؛ بلکه با انکا به قدرتی که خدا به تو می بخشند، تو

نیز آماده باش تا با من به خاطر انجلیز حست بینی. 9 این خاست که ما را

نجات داد و برای زندگی مقدس برگزید، نه به دلیل لیاقت ما، بلکه به سبب

اینکه پیش از آفرینش جهان اراده فرموده بود فیض خود را به وسیله عیسی مسیح

به ما نشان دهد. 10 و حال، با ظهر نجات دهدeman عیسی مسیح، اراده او آشکار شده است؛ او قدرت مرگ را در هم شکست، و

به ما راه ورود به زندگی جاوده خواهد داد که همانا ایمان آوردن به پیغام

انجلیز است؛ 11 و برای اعلام و تعلیم همین پیغام است که خدا مرگزیده

تا رسول و فرستاده او باش. 12 به همین دلیل است که در این زندان متهم

رحمات هستم، اما شرمگین نیستم که مانند یک مجرم در زندان به سر می برم،

زیرا می دانم به چه کسی ایمان آورده و اعتماد کرده ام، و یقین دارم که او

می تواند امامت را تا روز بازگشت خود محفوظ نگاه دارد. 13 به سختان و

تعالیم صحیحی که از من شبیدی، محکم بچسب و از آنها سرشمش بگیر،

بخصوص از ایمان و محبتی که عیسی مسیح می بخشد. 14 آن امانت نیکو،

عني عطای الهی را به کمک روح القدس که در وجود تو ساکن است، حفظ

کن. 15 همان طور که می دانی، تمام مسیحیانی که از ایالت آسیا به اینجا

آمدند، مرا به حال خود گذاشته و رفته اند؛ حتی فیصلوس و هرموجنس نیز

مرا ترک گفته اند. 16 خداوند آنیسیفوروس و خانواده او را مورد لطف و رحمت

خود قرار دهد، زیرا با رها به دیدن من آمد و باعث دلگرمی و شادی من گردید.

او هیچگاه از زندانی بودن من عار نداشت، 17 بلکه به محض رسیدن به روم،

همه جا به دنیا من گشت تا اینکه مرا پیدا کرد. 18 خداوند در روز بازگشت

مسیح بر او رحمت فرماید. تو خود به خوبی آگاهی که خدمات او در آفسس

چقدر مفید بوده است.

به راه راست هدایت کنند. **۲۵** مخالفان را باید با ملایمت و نرم خوبی راهنمای نمایند، به این امید که خدا به ایشان توبه عنایت فرماید تا به شناخت حقیقت برستند، **۲۶** و به سر عقل پیاپید و از دام ابليس که ایشان را اسیر خود ساخته تا اراده اش را به انجام برسانند، رهایی پابند.

۳

اما این را نیز باید بدانی که در روزهای آخر، زمانهای بسیار دشواری روی خواهد داد، **۲۷** زیرا مردمان، خودمحور، پولدوست، خودستا، متکبر، بدزبان، نامطیع نسبت به والدین، و ناسپاس بوده، هیچ چیز را مقفل نخواهد شد. **۳** همچنین فاقد محبت، یعنی گذشت، تهمت زن، ناپرهیزگار، خشن و متنفر از نیکویی خواهد بود. **۴** در آن زمان، خیانت در دوستی امری عادی به نظر خواهد آمد. انسانها لذت را بیشتر از خدا دوست خواهد داشت؛ **۵** به ظاهر افرادی دیندار خواهد بود، اما قدرت آن را انکار خواهد کرد. تو را با این قبیل افراد کاری نباشد. **۶** این گونه افراد هستند که با هزاران نیزینگ به خانه های مردم راه پیدا می کنند و با زنان کم عقل که گذشته گنبد الودی داشته اند، طرح دوستی می بینند و تعالیم غلط خود را به خورد ایشان می دهند. **۷** چنین زنان همواره کسانی را که تعالیم جدیدی می آورند، پیروی می کنند، اما هرگز به شناخت حقیقت دست نمی بانند. **۸** همان گونه که بینی و یمپریس با موسی مخالفت می کرند، این معلمین نیز با حقیقت و راستی مخالفت می کنند؛ ایشان افکاری آلوه و فاسد دارند و از ایمان برگشته اند. **۹** اما همیشه ایضطرور خواهد ماند، و یک روز گمراهی و نادانی شان بر همه آشکار خواهد گردید، چنانکه نادانی بینیس و یمپریس آشکار شد. **۱۰** اما تو، تیموتاوس، خود می دانی که من چه تعليم می دهم، چگونه زندگی می کنم، و هدف من در زندگی چیست. تو از ایمان و صبر و محبت و بردباری من آگاهی؛ **۱۱** و شاهد حزمات و رنجهای که در راه اعلام پیغام انجیل کشیدم هستی؛ و به یاد داری که در انطاکیه، قونیه و لستره با چه سختیها و رنجهایی مواجه شدم. اما خداوند مرا از همه این خطرات نجات داد. **۱۲** در واقع، همه آنانی که می خواهند مطابق اراده خدا زندگی کنند، از دشمنان مسیح عیسی رنج و آزار خواهند دید. **۱۳** اما افراد نادرست و علمای دروغین، روزبه روز بدتر شده، بسیار را فربی خواهند داد و خود نیز فربی شیطان را خواهند خورد. **۱۴** اما تو باید به آنچه آموختی، ایمان راسخ داشته باشی. تو به صحت و درستی آنها اطمینان داری زیرا می دانی که آنها را از افراد قابل اعتماد آموخته ای؛ **۱۵** خودت نیز از کودکی کتب مقدس را فرا گرفته ای. این کتابها به تو حکمت بخشیده اند تا بدانی که دست یافتن به نجات، از راه ایمان به عیسی مسیح امکان پذیر است. **۱۶** در واقع، تمام کتب مقفل الهام خداست و سودمند است تا حقیقت را به ما تعليم دهد، و آنچه را که در زندگی ما نادرست است، به ما تذکر دهد. همچنین وقتی راه را به آشتباه پیماییم، ما را اصلاح می کنند و آنچه را که درست است، به ما تعليم می دهد. **۱۷** خدا به موسیله کلامش ما را از هر جهت آماده و مجهر می سازد تا به همه نیکی نمایم.

۴

در حضور خدا و عیسی مسیح که روزی زندگان و مردگان را داوری خواهد فرمود، تو را مکلف می سازم که **۲** کلام را موعظه کنی. در هر موقعیت، و در وقت و بی وقت، آماده باش. با صیر بسیار ایمانداران را تعليم بده و آنها را اصلاح و توبیخ و تشویق کن. **۳** زیرا زمانی خواهد رسید که مردم، دیگر به

که در زندگی و رفتار خود باوقار باشند، غبیت نکنند، اسیر شراب نبوده، آنچه را که نیکوست، به دیگران تعلیم دهدن، ۴ تا بتوانند به زنان جوانتر بیاموزند که چگونه شوهر و فرزندان خود را دوست بدارند، ۵ عاقل و پاکدامن باشند، و کدبانوی شایسته و همسری مطبع برای شوهر خود باشند، تا کسی بهانه‌ای برای بدگویی از کلام خدا نیابد. ۶ همچنین، جوانان را نصیحت کن تا پرهیزگار و خرداندیش باشند. ۷ تو خود نیز باید با انجام هر کار نیکی، برای ایشان نمونه باشی؛ در تعلیم خود، اخلاص و جذیت به خرج بده. ۸ سخنانست نیز باید مطلقی و معمول باشد، تا کسانی که با تو مخالفت می‌کنند، چون فرصت بد گفتن از ما نیابند، خجل شوند. ۹ غلامان را نصیحت کن که از دستورهای ارباب خود اطاعت کنند و بکوشند تا در هر امری رضایت خاطر ایشان را فراهم سازند؛ در مقابل گفته‌های ارباب خود نیز جواب پس ندهند؛ ۱۰ یادآوری کن که از ایشان درزی نکنند، بلکه در عمل نشان دهنند که از هر جهت قابل اعتماد هستند، به گونه‌ای که تعلیم درباره خدا و نجات‌دهنده ما را از هر حیث، جذاب و گیرا سازند. ۱۱ زیرا فیض خدا ظاهر شده است، فیضی که سرچشممه نجات برای همه مردم است، ۱۲ و به ما آموزد که از زندگی بی‌بند و بار و خوشگذرانی های گناه‌آورد دست بکشیم و زندگی پاک و خداپسندانه‌ای در این دنیا داشته باشیم. (aiōn) g165

اگر چنین زندگی کنیم، می‌توانیم با امید و اشتیاق، منتظر روز مبارکی باشیم که در آن، خدای بزرگ و نجات‌دهنده‌مان عیسی مسیح باشکوه و جلال ظاهر می‌شود. ۱۴ او جان خود را در راه گناهان ما فدا ساخت تا ما را از هر شرارتی رهایی بخشد، و ما را طاهر سازد، و از ما قومی پدید آورده که به شکلی خاص متعلق به او بوده، عمیقاً مشتاق انجام اعمال نیک باشند. ۱۵ این حقایق را تعلیم ده و مؤمنین را به انجام آنها تشییق کن. هرگاه لازم دیدی، با قدرت و اختیار کامل ایشان را توبیخ و اصلاح نما. اجازه نده کسی سخنان تو را خوار بشمارد.

۳ به ایمانداران یادآوری کن که فرمزاویان و مقامات حکومتی را اطاعت و احترام نمایند، و همواره آماده انجام کار نیک باشند. ۲ به ایشان پر گو که درباره هیچ‌کس بدگویی نکنند، و از دعوا دوری کنند و فروتنی واقعی را به همه نشان دهند. ۳ ما نیز زمانی نادان و یاغی و گمراه و اسیر شهوتها و لذت‌های ناپاک بودیم. زندگی ما پر بود از کینه و حسادت؛ همه از ما نفرت داشتند، ما نیز از همه متنفر بودیم. ۴ اما زمانی رسید که مهربانی و لطف نجات‌دهنده ما خدا آشکار شد، ۵ و ما را نجات داد، اما نه به خاطر کارهای نیکویی که انجام داده بودیم، بلکه فقط در اثر رحمتی که نسبت به ما داشت. او با شستن گناهانمان، تولید نو و زندگی ای تازه که از روح القدس است، پخشید. ۶ در اثر کاری که نجات‌دهنده ما عیسی مسیح انجام داد، خدا روح القدس را به فراوانی به ما عطا فرمود، ۷ تا به فیض او، بی‌گناه به شمار بیاییم، و اطمینان داشته باشیم که زندگی ابدی را به ارش خواهیم برد.

(aiōnios) g166

۸ این مطالب همه درست و صحیح می‌باشند. از این رو، می‌خواهیم آنها را با تأکید به ایمانداران یادآوری کنی، تا ایشان همواره به انجام اعمال نیکو بپردازند، زیرا این امور برای همه انسانها خوب و مفید است. ۹ خود را درگیر مناقشات احمقانه و نسب نامه‌ها و جزو بحث بر سر شریعت مساز، زیرا بی‌فایده هستند و دردی را نیز دوا نمی‌کنند. ۱۰ اگر کسی باعث

این نامه از طرف پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح است. من فرستاده شده‌ام تا ایمان برگزیدگان خدا را تقویت کنم و به ایشان تعلیم دهم تا حقیقتی را بشناسند که به آنها نشان می‌دهد چگونه زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشند. ۲ این حقیقت به ایشان اطمینان می‌بخشد که از حیات جاویدان برخوردارند، حیاتی که خدایی که دروغ نمی‌گوید، از ازل وعده‌اش را داده بود،

۳ و اکنون، درست در زمان مقرر، آن را از طریق معظمه‌ای که به دستور نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شده، آشکار ساخته است.

۴ این نامه را به تیتوس، فرزند راستیم در ایمان مشترکمان، می‌نویسم: از پدرمان خدا و نجات‌دهنده‌مان، مسیح عیسی، برای تو خواستار فیض و آرامش هستم. ۵ تو را به این سبب در جزء کریت گذاشت تا به هر آنچه که ناتمام مانده، نظم و ترتیب ببخشی، و در هر شهر، مطابق رهنمودهایی که به تو دادم، مشایخی تعین کنی. ۶ زندگی شیخ باید بدون عیب باشد، او باید شوهری وفادار برای پیگانه همسر خود باشد، و فرزندانش نیز با ایمان باشند و کسی نتواند ایشان را به چشم ولگرد و یاغی نگاه کند. ۷ چرا که شیخ مسئول اداره کار خدا است و از این رو باید زندگی بدون عیب داشته باشد؛ همچنین نباید بی ادب و تندخواه، مشرب‌خوار و اهل نزاع باشد. در زمینه امور مالی نیز باید از نادرستی و تقلب دوری کند، ۸ و نیز باید مهمنام‌نواز و دوستدار اعمال خیر باشد. او باید شخصی روش‌پیون، منصف، پاک و خوبی‌شناختار باشد. ۹ باید به حقایقی که آموخته است، ایمان و اعتقادی راسخ داشته باشد، تا بتواند آنها را به دیگران تعلیم دهد و به کسانی که با آنها مخالفت می‌کنند، نشان دهد که در اشتیاهند. ۱۰ زیرا اخسان‌سرکش و نافرمان پسیارند، خصوصاً در میان آن دسته از مسیحیان یهودی‌تولد که معتقدان مسیحیان نیز باید احکام دین یهود را اجراء کنند. اما سخنان ایشان پیوچ و گمراه کننده است. ۱۱ پس باید همان ایشان را بست، زیرا خانواده‌های

بسیاری، در اثر سخنان آنان از راه راست منحرف شده‌اند. این معلمین گمراه که چنین تعالیمی می‌دهند، فقط به فکر کسب منافع مادی می‌باشند. ۱۲ حتی یکی از خود ایشان که ادعای پیغمبری هم می‌کند، درباره آنان گفته است: «اہالی کریت، همه دروغگویند؛ مانند حیوانات تنبیلی هستند که فقط برای شکم زندگی می‌کنند». ۱۳ گفته‌ای درست است. بنابراین، لازم است به مسیحیان کریت خیلی جدی حکم کنی تا در ایمان و اعتقاد خود قوی باشند؛ ۱۴ و اجازه نده به افسانه‌های یهود و سخنان مردمانی که از راستی منحرف شده‌اند، گوش فرا دهند. ۱۵ کسی که دلش پاک است، همه چیز برایش پاک است؛ اما کسی که دلی سیاه دارد و بی‌ایمان است، هیچ چیز برایش پاک نیست، زیرا هم فکرکش فاسد و آسوده است و هم وجودنش. ۱۶

این گونه انسانها ادعا می‌کنند که خدا را می‌شناسند، اما با کردارشان او را انکار می‌کنند. آنها نفرت‌انگیز و یاغی‌اند و به درد هیچ کار خوبی نمی‌خورند.

۲ اما تو روش صحیح زندگی مسیحی را تعلیم ده. ۲ به مردان سالخورده تعلیم ده که باوقار و متنی و خوبی‌شناختار بوده، ایمانی صحیح داشته باشد، و هر کاری را از روی محبت و صبر انجام دهند. ۳ به زنان سالخورده نیز بیاموز

ایجاد تفرقه و جدایی شود، یکی دو بار به او هشدار بده. پس از آن دیگر کاری با او نداشته باش، **11** زیرا می‌دانی که چنین شخصی گمراه است و غوطه‌ور در گناه، و گناهان خودش او را محکوم می‌سازد. **12** در نظر دارم آریماں با تیغچیکوس را نزد تو بفرستم، هرگاه پکی از این دو به آنجا رسید، هر چه زودتر به نیکوپولیس نزد من بیا، زیرا تصمیم دارم زمستان را در آنجا بگذرانم. **13** تا حد امکان به زیباس و اپلس کمک کن تا به سفر خود ادامه دهند، و هر چه احتیاج دارند برای ایشان تدارک بین؛ **14** تا به این ترتیب اعضای کلیساهاهی ما یاد بگیرند که در رفع نیازهای ضروری و انجام کارهای نیک کوشنا بشنند و زندگی خود را بی‌ثمر سپری نکنند. **15** همه کسانی که نزد من هستند به تو سلام می‌رسانند. تو نیز به ایمانداران آنجا که ما را دوست می‌دارند، سلام برسان. فیض خداوند با همه شما باد.

مرقس، آرستَرخوس، دیماس و لوقا سلام می‌رسانند. ۲۵ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد.

۱ این نامه از طرف پولس است، که به سبب اعلام مژده انجیل مسیح عیسی در زندان به سر می‌برد، و نیز از طرف برادر ما تیموتائوس. این نامه را به فليمون، دوست گرامی و همکار عزیز ما می‌نویسم، **۲** و نیز به خواهر ما آپنه، و به همسنگرانم، آرخیپوس، و به کلیساىی که در خانهات تشکیل می‌شود. **۳** از پدرمان، خدا، و خداوندمان، عیسی مسیح، خواستار فیض و آرامش برای شما هستم. **۴** فليمون عزیز، هر بار که برای تو دعا می‌کنم، ایندا خدا را برای وجود تو شکر می‌کنم، **۵** زیرا از دیگران می‌شنوم که چه ایمان استواری به عیسای خداوند داری، و چه محبتی در حق همه مقدسان، یعنی در حق ایمانداران انجام می‌دهی. **۶** دعا می‌کنم که ایمان و اعتمادی را که به خداوند داری، با دیگران در میان پگذاری، تا ایشان نیز تتحث تأثیر قرار گیرند و بینند که چه نیکوبی‌ها و موهابی از عیسی مسیح نصیب تو شده است. **۷** من خودم از محبت تو ای برادر، شادی و تسلي پیدا کرده‌ام، زیرا مهربانی تو دلهای ایمانداران را تازه کرده است. **۸** از این رو، گرچه در مسیح حق دارم جسارت کنم و به تو دستور دهم تا آنچه را که درست است انجام دهی، **۹** اما بر اساس محبت، ترجیح می‌دهم آن را به شکل خواهش مطرح کنم. بله، من، پولس پیر، که اکنون به خاطر خدمت به مسیح عیسی زندانی نیز شده‌ام، **۱۰** از تو استدعا می‌کنم که با فرزندم، آنیسیموس که در زمان حبس خود، پدر ایمانی او شدم، مهربان باشی. **۱۱** آنیسیموس (با اینکه معنی نامش «غمید» است) در گذشته برای تو مفید نبوده است، اما اکنون چه برای تو و چه برای من مفید است. **۱۲** حال که او را نزد تو باز می‌گردانم، درست مانند این است که قلب خود را می‌فرستم. **۱۳** می‌خواستم او را نزد خود نگاه دارم، تا در این مدتی که به سبب اعلام پیغام انجیل در زندان به سر می‌برم، به جای تو نیکواری تو از روی اجبار نباشد، بلکه از روی میل و اختیار. **۱۴** شاید او به این دلیل برای مدتی کوتاه از تو جدا شد تا برای همیشه نزد تو بازگردد، **۱۵** اما نه دیگر به عنوان غلام و برده، بلکه برتر از غلام، **۱۶** به عنوان برادری عزیز. او برای من بسیار عزیز است، اما برای تو عزیزتر، هم به عنوان یک همنوع و هم به عنوان برادر در خداوند. **۱۷** اگر واقعاً مرا دوست خود می‌دانی، به همان صورت که از من استقبال می‌کردم، از او نیز استقبال کن و او را پذیر. **۱۸** اگر هم پیش از این ضریب به تو رسانده یا چیزی به تو بدھکار باشد، آن را به حساب من بگذار. **۱۹** من، پولس، این را به دست خودم می‌نویسم که آن را پس خواهم داد. البته لازم به یادآوری نیست که تو خودت جانت را به من مدبوغی. **۲۰** بله، برادر عزیزم، این محبت را در حق من انجام ده، تا دل خسته من شاد شود و مسیح را سپاس گویم. **۲۱** این نامه را برایت می‌نویسم، چون یقین دارم که هر چه از تو تقاضا کنم، حتی بیشتر از آن را انجام خواهی داد. **۲۲** در ضمن، اتفاقی نیز برای من آماده کن، زیرا امیدوارم که خدا دعای شما را مستجاب فرموده، اجازه دهد که بهزودی نزد شما آیم. **۲۳** همزندانی من اپافراس، که او نیز به سبب اعلام پیغام انجیل عیسی مسیح زندانی است، سلام می‌رساند. **۲۴** محبجنین همکاران من،

را زیر فرمان او درآوردی.» خدا با قرار دادن همه چیز زیر فرمان او، چیزی باقی نگذاشت که مطیع او نباشد. ولی تا به حال حاضر نمی‌بینیم که همه چیز زیر فرمان انسان درآمده باشد؛ **۹** اما عیسی را می‌بینیم که اندک زمانی پایین‌تر از فرشتگان قرار گرفت و اکنون در اثر فدا کردن جان خود در راه ما، خدا تاج جلال و اختخار را بر سر او گذاشته است. بله، به سبب فیض خدا، عیسی به جای تمام مردم جهان، طعم مرگ را چشید. **۱۰** خدا، همان خدایی که همه چیز برای او و به واسطه وجود آن، بر آن شد تا فرزندان پسیاری را وارد جلال سازد. از این رو، به جا و مناسب بود که باعث و بانی نجات ایشان، یعنی عیسی را از طریق رنج‌جهایش، به کمالی برساند که برای تحقق رسالتش ضروری بود. **۱۱** حال که ما به وسیله عیسی، مقدس شدایم، پدر او، پدر ما نیز محسوب می‌شود. به همین علت، عیسی عار ندارد که ما را برادران خود پیخواند؛ **۱۲** چنانکه به خدا می‌گوید: «نام تو را به برادران و خواهرانم اعلام خواهم کرد، و در میان جماعت، تو را خواهم سudo». **۱۳** و همچنین فرموده است: «من بر خدا توکل خواهم نمود»، یعنی: «من و فرزندانی که خدا به من داده است». **۱۴** از آنجا که این فرزندان خدا، انسان هستند و دارای گوشت و خون می‌باشند، او نیز گوشت و خون شد و به شکل انسان درآمد. **۱۵** زیرا فقط با انسان شدن می‌توانست جانش را در راه ما فدا کند و بعیدر، و با مرگ خود، قدرت ابلیس را نابود سازد، ابلیسی که صاحب اختیار مرگ بود. **۱۶** تنها از این راه بود که می‌توانست آنانی را که در تمام عمرشان در وحشت مرگ به سر می‌برند و اسیر ترس بودند، رهایی بخشد. **۱۷** می‌دانیم که او برای کمک به فرشتگان نیامد، بلکه به این جهان آمد تا انسانهایی را که به گفته کتاب آسمانی، از نسل ابراهیم می‌باشند، دستگیری نماید. **۱۸** زیرا فقط از همین جهت لازم بود که او نیز از هر لحظه مانند برادران خود گردید تا در حضور خدا، برای انسانها کاهن اعظمی دلسوز و وفادار باشد و به هنگام کفاره گناهان، بعواند در همان حال که نسبت به انسان رحیم و کرم می‌باشد، نسبت به خدا نیز وفادار بماند. **۱۹** زیرا آنجا که او خود عذاب دید و سوشه شد، قادر است درد انسان را به هنگام عذاب و سوشه درک کند و به کمک او بشتابد.

۳

پس ای برادران و خواهران عزیز، ای جدادشگان و برگزیدگان خدا که برای رسیدن به ایامان دعوت شده‌اید، بیانید به عیسی بیندیشیم، به کسی که اعتراف می‌کیم رسول خدا و کاهن اعظم ما است. **۲** عیسی به خدا که وی را به این مقام منصوب کرد، وفادار بود، همان‌گونه که موسی در تمام امور خانه خدا و فادرانه خدمات می‌کرد. **۳** اما عیسی، از عزت و جلالی به مراتب بیشتر از موسی برخودار بود، همان‌طور که احترام سازنده خانه، بیشتر از خود خانه است. **۴** در ضمن، هر خانه‌ای به دست کسی بنا می‌شود، اما فقط خدامست که آفرینشده همه چیز است. **۵** موسی در تمام امور خانه خدا و بفاداری خدمت کرد، اما او فقط یک خدمتگار بود؛ و اصولاً کار او بیشتر شهادت دادن درباره اموری بود که خدا می‌پاست بعدها در زمینه آنها سخن گوید. **۶** اما مسیح در مقام «پسر» است که مسئول تمام خانه خدامست. و این «خانه» ما ایمان‌داران هستیم، به شرطی که شهامت خود را حفظ کیم و در امیدی که در مسیح داریم، راست و استوار بمانیم. **۷** به همین دلیل است که روح القدس به ما هشدار داده، می‌فرماید: «امروز اگر صدای خدا را می‌شنوید، **۸** دل خود را سخت نکنید، همان کاری که نیاکان شما به هنگام سرکشی شان انجام

پس حال که بی بودیم عیسی مسیح داری چه مقام والای است، باید به پیغام و کلامی که شنیده‌ایم، به دقت توجه نماییم، می‌دادا ایمان خود را از دست بدھیم. **۹** زیرا اگر پیغام و کلامی که به وسیله فرشتگان آورده شد، دارای می‌شوند، اما تو باقی هستی. همه آنها همچون جامه کهنه، پویسیده خواهند شد. **۱۰** مانند ردا آنها را در هم خواهی پیچید و همچون جامه کهنه به دور خواهی افکند. اما تو جادوگرانی هستی و برای تو هرگز پایانی وجود ندارد. **۱۱** خدا به هیچ‌یک از فرشتگانش نگفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنان را زیر پایت بیفکنم». **۱۲** زیرا فرشته‌ها فقط روح‌هایی خدمتگار هستند، و برای کمک و مراقبت از کسانی فرستاده می‌شوند که وارث نجات خواهند شد.

دادند، و در بیان مرا آزمایش کردند. **۹** در آنجا، نیاکان شما، صیر مرا آزمایش و امتحان کردند، با اینکه چهل سال کارهای مرا دیده بودند. **10** لذا از آن نسل به خشم آدم و گفتم: "دلشان پیوسته از من برمی‌گردد و دیگر مرا اطاعت نمی‌کنند." **11** پس در خشم خود سوگند خوردم که به آسایش من هرگز راه نخواهد یافت.» **12** پس ای برادران و خواهران عزیز، مراقب باشید که از شما کسی دلی گاهاکار و بی ایمان نداشته باشد که او را از خدای زنده می‌سازد. **13** بلکه هر روز، مادام که هنوز «امروز» خوانده می‌شود، یکدیگر را تشویق نمایید، مبادا هیچ‌یک از شما فربیض گاه را بخورد و دلش سخت گردد. **14** زیرا اگر تا به آخر وفادار بمانیم و مانند روزهای نخست ایمانمان، اعتماد خود را به خدا حفظ کیم، آنگاه در جلال مسیح سهم خواهیم شد. **15** و این هشدار کتب مقدس را فراموش نکنید که می‌فرماید: «امروز اگر صدای خدا را می‌شنوید، دل خود را سخت نکنید، همان کاری که نیاکان شما به هنگام سرکشی شان انجام دادند.» **16** آیا می‌دانید آنانی که صدای خدا را شنیدند و سرکشی کردند، چه کسانی بودند؟ آیا همان کسانی بودند که به رهبری موسی، از سزمین مصر بیرون آمدند؟ **17** آیا می‌دانید چه کسانی برای مدت چهل سال، خدا را به خشم می‌آوردند؟ مگر همان اشخاصی بودند که گاه کردند و در نتیجه، جنابهایشان در بیان افتاد و از میان رفت؟ **18** و خدا درباره چه کسانی قسم خود و گفت که هرگز داخل آسایش او نخواهد شد؟ مگر درباره همان اشخاصی بود که از او سرکشی کرده بودند؟ **19** پس مشاهده می‌کیم که به دلیل بی ایمان نتوانستند داخل شوند.

5 در دین پهود، هر کاهن اعظم از میان انسان‌ها انتخاب شده، منصوب می‌گردد تا در امور الهی نماینده انسان‌ها باشد و هدایا و قربانی‌ها برای گناه به خدا تقدیم کند. **2** چنین کاهن اعظمی قادر است تا با افاد نادان و گمراه با ملایمت رفتار کند، چرا که خودش نیز دستخوش ضعف‌هاست. **3** به همین جهت است که باید برای گناهان خود، و نیز گناهان قومش قربانی تقدیم کند. **4** اما نایاب فراموش کرد که هیچ‌کس نمی‌تواند به میل خود، کاهن اعظم شود؛ کاهن را باید خدا برگزیند، همان‌گونه که هارون را نیز خدا برگزید و معین فرمود. **5** به همین ترتیب، مسیح نیز شخصاً خود را به مقام پر افتخار کاهن اعظم نرساند، بلکه خدا او را به این مقام منصوب کرد. خدا به او فرمود: «تو پسر من هستی؛ امروز من پدر تو شدم‌ام.» **6** همچنین، در جای دیگر به او گفت: «تو تا ابد کاهن هستی، کاهنی همانند ملکیصدیق.» **7** با این حال، مسیح وقی در این دنیا به سر می‌پردازد، با اشک و آه و اندوه عمیق به درگاه خدا دعا و استغاثه می‌کند تا او را از قدرت مرگ نجات بخشد. خدا نیز دعای او را به سبب اطاعت کاملش مستحبان فرمود. **8** با اینکه عیسی پسر خدا بود، اما در دروغ عذرایی که متتحمل شد، اطاعت را آموخت. **9** پس از گرفتن این تجریه بود که نشان داد به حد کمال رسیده و می‌تواند نجات ابدی را نصیب آنانی سازد که از او اطاعت نمایند؛ **10** به همین جهت، خدا او را معین فرمود تا کاهن اعظم باشد، کاهنی همانند ملکیصدیق. **11** درباره این کاهن اعظم، سخن بسیار است، اما شرح آتها دشوار است، بهخصوص اینکه درک روحانی تان گند و گوشهایتان سنگین شده است! **12** مدتی طولانی است که شما مسیحی هستید، و اکنون باید معلم دیگران شده باشید؛ اما چنان در ایمان عقب مانده‌اید که نیاز دارید کسی از سر نو، الفبای کلام خدا را به شما بیاموزد. مانند نوزادی هستید که جز شیر قادر به خودن چیز نیست. به انداده کافی رشد نکرده‌اید که بتوانید خوارکهای سنگین بخوردید. **13** کسی که شیر می‌خورد، هنوز کودک است و درست را از نادرست تشخیص نمی‌دهد. **14** خوارک سنگین برای بالغان است که با تمرين مداوم، یاد گرفته‌اند چگونه نیک و بد را از هم تشخیص دهند.

4 حال، با اینکه وعده خدا برای ورود به آسایش او هنوز به قوت خود باقی است، باید از ترس بر خود بارزیم، مبادا مشخص گردد که کسی از میان شما از دست یافتن به آن کوتاه‌آمد است. **2** زیرا همان خبر خوش – یعنی ورود به آسایش او – به ما نیز اعلان شده است، همان‌گونه که به ایشان اعلان شده بود، اما به ایشان هیچ‌سویی نرساند، چرا که در ایمان آنانی که اطاعت کردند، سهیم نشدند. **3** فقط ما که ایمان داریم، می‌توانیم وارد آن آسایش شویم، همان‌گونه که خدا فرموده است: «پس در خشم خود سوگند خوردم که به آسایش من هرگز راه نخواهد یافت.» با این حال، کارهای او از زمان آفرینش جهان، پایان یافته بود. **4** زیرا در جایی در کتب مقدس درباره روز هفتمنی آمده که: «خدا در هفتمنی روز، از همه کار خود بیاسود.» **5** اما باز در آیات بالا می‌فرماید: «به آسایش من هرگز راه نخواهد یافت.» **6** بنا بر این، مردم می‌توانند به آسایش خدا راه بیابند، اما آنانی که قلاً این خبر خوش را دریافت کرده بودند، به دلیل ناطاعتی وارد نشدند. **7** از این روز، خدا فرصت دیگری تعیین فرمود، و آن را «امروز» نامید. او این را مدت‌ها بعد، از زبان داؤد بیان کرده، فرمود: «امروز اگر صدای خدا را می‌شنیدی، دل خود را سخت نکنید.» **8** زیرا اگر بیوش در که این گفتار خدا در سطح بالا نیز نقل قول شده است. **8** زیرا اگر بیوش در زمان هدایت اسرائیل به داخل سزمین کنعان، موفق شده بود که این آسایش را به ایشان بدهد، دیگر لازم نمی‌شد خدا مدت‌ها بعد، درباره روز دیگری برای اعطای آسایش سخن بگوید. **9** پس برای قوم خدا آسایش روز شبات باقی می‌ماند. از این امر بی می‌بریم که فرضی برای استراحت و آرامش کامل، در محلی انتظار قوم خدا یعنی ما را می‌کشد. **10** زیرا همه آنان که وارد آسایش خدا شده‌اند، ایشان نیز از زحمات خود آسودند، همان‌گونه که خدا پس از

پس، بیایید از تعالیم ابتدایی درباره مسیح بگذریم و به سوی بلوغ در درک و فهم امور روحانی پیش برویم. بی تردید لازم نیست بار دیگر، به اهمیت بنیادین توبه از اعمالی که منتهی به مرگ می شوند، و به ایمان داشتن به خدا پردازم. **۲** دیگر نیازی نیست پیش از این، درباره عسلها، دستگذاری‌ها، قیمت مرگان، و مجازات ابدی، شما را تعلیم دهیم. **(aiōn g165)**

7 این ملکیصدیق، هم پادشاه سالم بود و هم کاهن خدای معوال. زمانی که ابراهیم چندین پادشاه را شکست داده بود و به دیار خود بازمی گشت، ملکیصدیق به دیدن او رفت و او را برکت داد. **۲** ابراهیم نیز از همه غایم چنگی، به او دهیک داد. اما معنی نام ملکیصدیق، نخست «پادشاه عدالت» است، و بعد، «پادشاه سالم»، یعنی پادشاه صلح و صفا. **۳** از آنجا که در کتب مقدس، چیزی درباره پدر و مادر و شجره‌نامه‌اش نوشته نشده، و در آنها از زمان اغاز زندگی اش و پایان آن سخنی به میان نیامده، لذا شیوه به پسر خدا می‌گردد و کاهنی همیشگی باقی می‌ماند. **۴** ملاحظه کنید این ملکیصدیق چه سمت بزرگی داشته است: نخست آنکه حتی ابراهیم، نیای بزرگ قوم اسرائیل، یک دهم تمام درآمد خود را به او هدیه داد. **۵** حال بنا بر شریعت موسی، کاهنانی که از نسل لاوی هستند می‌باشد از برادران اسرائیلی خود دهیک پیگیرند، که آنها نیز از نسل ابراهیم‌اند. **۶** اما با اینکه ملکیصدیق نسبتی با او نداشت، ابراهیم به او این هدیه را داد. دوم آنکه ملکیصدیق، ابراهیم را که وعده‌های خدا را دریافت کرده بود، برکت داد. **۷** به طوری که همه می‌کنند، کسی که قدرت و اختیار دادن برکت دارد، بزرگتر از کسی است که برکت را دریافت می‌کند. **۸** سوم، کاهنان یهودی که دهیک را جمع‌آوری می‌کنند، انسانهایی فانی هستند. اما در خصوص ملکیصدیق، گویی خدا شهادت می‌دهد که او هنوز زنده بوده، زیرا در کتب مقدس چیزی درباره مرگ او نوشته نشده است. **۹** چهارم، حتی می‌توان گفت که «لاری»، که جد همه کاهنان یهود بود، از طریق ابراهیم، به ملکیصدیق هدیه داد؛ **۱۰** زیرا زمانی که ملکیصدیق به دیدار ابراهیم آمد، گرچه لاوی هنوز به دنیا نیامده بود، اما می‌توان گفت در این وقت در داخل بدن ابراهیم بود. **۱۱** پنجم، اگر کهانت لاریان که بر پایه شریعت بود، می‌توانست انسان را به کمال برساند، دیگر چه نیازی بود که کاهنی دیگر که همانند ملکیصدیق است و نه همانند لاریان و هارون، ظهور کند؟ **۱۲** به علاوه، زمانی که خدا کاهنه از نوع دیگر می‌فرستد، باید شریعت و حکم و روش خود را نیز در این خصوص تغییر دهد، تا این امر میسر گردد. چنانکه همه می‌دانیم، مسیح از قبیله کاهنان یعنی قبیله لاوی نبود، بلکه به قبیله یهودا متعلق داشت که برای کهانت انتخاب نشده بود، و موسی هیچگاه چنین خدمتی را به قبیله یهودا محول نکرده بود. **۱۳** پس به طور واضح می‌بینیم که خدا، حکم و روش خود را تغییر داد؛ زیرا مسیح که کاهن اعظم جدید و همانند ملکیصدیق است، **۱۶** مطابق شریعت و روش سابق از طایفه لاوی نبود؛ او بر اساس قدرتی کاهن شد که از حیات بی‌پایان جاری است. **۱۷** در مزاییر نیز به همین موضوع اشاره شده که: «تو تا ابد کاهن هستی، کاهنی همانند ملکیصدیق.» **(aiōn g165)** **۱۸** بله، شریعت و روش سابق کهانت، که بر اساس اصل و نسب بود، کنار گذاشته شد زیرا بی‌فائده و ضعیفتر از آن بود که بتواند به کسی امید نجات پیخشند، **۱۹** زیرا شریعت چیزی را کامل نکرد. اما اکون ما امید بهتری داریم که از طریق آن به خدا نزدیک شویم. **۲۰** و این روش جدید با سوگند همراه بود. فرزندان هارون بدون هیچ سوگندی کاهن شدند، **۲۱** اما کهانت عیسی با سوگند همراه بود،

درک و فهم امور روحانی پیش برویم. بی تردید لازم نیست بار دیگر، به اهمیت بنیادین توبه از اعمالی که منتهی به مرگ می‌شوند، و به ایمان داشتن به خدا پردازم. **۲** دیگر نیازی نیست پیش از این، درباره عسلها، دستگذاری‌ها، قیمت مرگان، و مجازات ابدی، شما را تعلیم دهیم. **(aiōnios g166)** **۳** به خواست خدا، چنین خواهیم کرد تا در درک امور عمیقت بررسیم. **۴** زیرا آنانی که یک بار در اثر تاییدن نور الهی درخشان شدند، و طعم عطاها آسمانی را چشیدند، و روح القدس نصیبی یافتدند، **۵** و نیکوکی کلام خدا را چشیدند و قدرت‌های عالم آنده را نیز تحریر کردند. **(aiōn g165)** **۶** اگر بعد از تمام اینها از خدا روی برتایند، غیرممکن است بتوان ایشان را به توبه بازگرداند. اینها از خدا را باز دیگر برای خود مصلوب می‌کنند و در ماله‌عام رسوایش می‌سازند. **۷** زمینی که پس از بارش بارانهای فراوان، محصلوی نیکو برای کشاورزان به وجود می‌آورد، از خدا برکت خواهد یافت. **۸** اما اگر خار و خس تولید کند، نشان می‌دهد که زمینی است بی ارزش. کشاورز بهزودی آن زمین را لعنت کرده با آتش خواهد سوزاند. **۹** اما ای عزیزان، هرچند با این لحن سخن می‌گوییم، اما گمان نمی‌کیم گفته‌هایمان در مورد شما صدق کند؛ بقین داریم که چیزهای بهتر که با نجات همراه است، نصبیان خواهد شد. **۱۰** زیرا خدا بی انصاف نیست. چگونه امکان دارد زحماتی را که در راه او متحمل شده‌اید فراموش کند، و یا محبتی را که نسبت به او داشته‌اید از یاد ببرد، محبتی که از طریق کمک به فرزندان خدا نشان داده و می‌دهید؟ **۱۱** پس آرزوی ما این است که همین روحیه و محبت را با نهایت اشتیاق در تمام طول زندگی حفظ کنید، تا مطمئن شوید آنچه را که بدان امید استهاید به انجام خواهد رسید. **۱۲** و در زندگی روحانی دچار سستی و تبلیغ نگردید، بلکه با شور و شرق فراوان، از مردان خدا سرمشق بگیرید، مردانی که با صبر زیاد و ایمان قوی، به تمام وعده‌های خدا دست یافتدند. **۱۳** برای نمونه، وعده خدا به ابراهیم را در نظر بگیرید. هنگامی که خدا این وعده را به ابراهیم می‌داد، به نام خود قسم خورد، زیرا کسی بزرگتر از او نبود تا به نام او قسم بخورد. وعده خدا به ابراهیم این بود که **۱۴** «به یقین تو را برکت خواهیم داد و تو را کثیر خواهیم ساخت.» **۱۵** ابراهیم نیز با شکنیایی منتظر ماند تا سرانجام خدا مطابق و عده خود پسربی به او داد، که همان اسحاق باشد. **۱۶** وقتی شخصی برای کسی قسم خود را، معمولاً به نام کسی سوگند یاد می‌کند که از او بزرگ است. این سوگند، تضمنین کننده گفته‌ای اوست و به هر نوع بحث و کشمکش میان آن دو خاتمه می‌دهد. **۱۷** خدا نیز قسم خورد تا این راه، به آنانی که از او وعده کمک دریافت کرده بودند، اطمینان بخشید و ایشان را خاطر جمع سازد که هرگز در عده و اراده‌اش تغییری نخواهد داد. **۱۸** به این ترتیب، خدا به ما، هم وعده کمک داده است و هم در مورد آن قسم خورده است، پس ما می‌توانیم در خصوص این دو عامل، یعنی عده و قسم، یقین داشته باشیم، زیرا محل ایجاد است که خدا دروغ بگوید. اکنون، تمام کسانی که برای رستگاری به خدا پناه می‌آورند، با دریافت چنین اطمینانی، جرأتی تازه می‌باشد، و می‌توانند اطمینان کامل داشته باشند که خدا مطابق و عده‌اش، نجات‌شان خواهد داد. **۱۹** امید کاملاً که ما به نجات خود داریم، برای جان ما همچون لنگری است نیرومند که به هنگام توفانها ما را ثابت و استوار نگاه می‌دارد. همین امید

بزرگ، مرا خواهند شناخت. **12** من نیز خطایای ایشان را خواهم بخشید و گنیاهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورده. **13** در اینجا خدا از عهدی «جدید» سخن می‌گوید. پس روشن است که عهد قبلی، کهنه شده است؛ و هر چه که کهنه و قدیمی شود، بهزودی از بین خواهد رفت.

9

به هر حال، آن عهد و پیمان نخست که خدا با قوم اسرائیل بست، دارای قواعدی برای عبادت، و مکانی برای پرستش بود. این مکان پرستش، خیمه‌ای بود ساخته دست انسان. **2** این خیمه از دو قسمت تشکیل می‌شد. در قسمت اول که «جایگاه مقاس» نام داشت، شمعدان طلایی، میز و نان حضور قرار می‌گرفت. **3** قسمت دوم، «مقدّستین جایگاه» نامیده می‌شد و پرده‌ای آن را از قسمت اول جدا می‌کرد. **4** در این جایگاه، یک آتشدان طلایی و صندوق عهد قرار داشت. روکش داخلی و بیرونی این صندوق از طلای خالص بود. داخل صندوق، دلوح سنگی قرار داشت که بر روی آنها ده فرمان خدا حک شده بود. یک ظرف طلایی پر از «متا» نیز در آن صندوق بود. «متا» همان نانی است که خدا در بیابان هر روز به بنی اسرائیل می‌داد. همچنین، عصای هارون نیز که روزگاری شکوفه آورده بود، در این صندوق گذاشته شده بود. **5** سرپوش صندوق عهد، تخت رحمت نامیده می‌شد، و کروپیان جلال خدا بالهایشان را بر فراز تخت گسترش بودند. تمام اینها، معانی خاصی دارند که الان فرست نیست به شرح آنها بپردازم. **6** وقتی این وسائل به این ترتیب قرار گیرند، کاهنان برای انجام وظایف خود، به طور متبر وارد قسمت اول عبادتگاه می‌شوند. **7** اما به قسمت دوم، فقط کاهن اعظم می‌تواند وارد شود، آن هم فقط سالی یک بار! او همراه خود مقداری خون قرآنی به داخل می‌پردازد. تا گاهان خود و گناهان قوم اسرائیل را کفاهه کند. **8** اما روح القدس از طریق تمام این ترتیبات، این نکته را به ما خاطرنشان می‌سازد که مطابق شریعت و روش قدیم، تا زمانی که قسمت اول عبادتگاه بپردازیم، مردم عادی هیچگاه نخواهد توانست وارد مقدّستین جایگاه گردد. **9** این تصویری است از زمان حاضر. زیرا هدایا و قربانی‌هایی که کاهن تقدیم می‌کند قادر نیست وجدان عبادت کننده را کاملاً پاک سازد. **10** چون این شریعت فقط با تشریفات ظاهری سروکار دارد و به مسائلی تظیر خوردن و نوشیدن و غسل و طهارت و نظایر آن می‌پردازد. این تشریفات فقط تا فراسیدن راه و روش بهتر قابل اجرا بود. **11** پس، مسیح همچون کاهن اعظم امور نیکوکری است که هم اکنون واقع شده‌اند. او وارد خیمه بزرگر و کاملتر آسمان گردید، خیمه‌ای که نه ساخته دست انسان است و نه جزو عالم مخلوق. **12** او پکیار و برای همیشه به مقدّستین جایگاه وارد شد و خون قربانی را بر تخت رحمت پاشید، اما نه خون بر یا گوساله، بلکه خون خود را، که به آن نجات ابدی ما را فراهم ساخت.

زیرا خدا به او گفت: «خداآنده سوگند خورده است و از آن برخواهد گشت، که تو تا ابد کاهن هستی». **13** **(aiōn g165)** بر اساس این قسم خدا، عیسی می‌تواند موقیت این عهد و پیمان جدید و بهتر را برای همیشه تضمین کند. **23** در آن روش و پیمان قدیم، تعداد کاهنان می‌باشد، زیرا مانع از ادامه خدمت آنها می‌شد. **24** اما عیسی، از آنجا که تا ابد

زنده است، برای همیشه کاهن می‌باشد و نیازی به جانشین ندارد. **(aiōn g165)**

25 بنابراین، قادر است همه آنها را که به موسیله او نزد خدا می‌آیند، به طور کامل نجات بخشد؛ و چون همیشه زنده است، پویشه در حضور خدا برای ما وساحت می‌کند. **26** این درست همان کاهن اعظمی است که ما نیاز داریم؛ زیرا او پاک و بی عیب و بی گناه و از گناهکاران جدا می‌باشد و در آسمان از مقام پر افتخار بخوردار است. **27** او هرگز احتیاج ندارد سایر کاهنان، هر روز ابتدا برای گناهان خود و بعد برای گناهان قوم، قربانی کند؛ زیرا وقتی بر رسوی صلیب، خود را در راه ما قربانی کرد، برای همیشه به تمام قربانیها بایان داد. **28** کاهن اعظم که مطابق شریعت موسی به این مقام می‌رسند، افرادی ضعیف می‌باشند که نمی‌توانند خود را از گناه دور نگاه دارند. اما مدت‌ها بعد از اعطای شریعت، خدا پسر خود را که برای همیشه کامل می‌باشد، در مقام کاهن اعظم تعیین کرد و در این خصوص سوگند یاد کرد. **(aiōn g165)**

8 مقصد کلی از این سخنان این است که ما چنین کاهن اعظمی داریم

که در آسمان در کنار تخت خدای متعال نشسته است. **2** محل خدمت او، عبادتگاه «مقدس آسمان» یعنی جایگاه واقعی پرستش است که بانی آن خداوند است، نه انسان. **3** وظیفه کاهن اعظم این است که از جانب مردمان، هدایا و قربانی‌هایی به حضور خدا تقدیم کند. مسیح نیز به عنوان کاهن اعظم می‌باشد چیزی برای تقدیم کردن داشته باشد. **4** اگر عیسی در این جهان بود، نمی‌توانست کاهن باشد، زیرا در اینجا هنوز کاهنی هستند که به شیوه قدیم، قربانی‌هایی به تقدیم می‌کنند. **5** خدمت ایشان در واقع، نمونه و تقلیدی است از امور آسمانی؛ زیرا زمانی که موسی می‌خواست خیمه‌ای را به عنوان محل عبادت بسازد، خدا به او هشدار داده، گفت: «دققت کن همه را عیناً مطابق تشریفات را برای کاهن تقدیم کنند. **6** اما مسیح، این کاهن طرحی که در بالاً کوہ به تو نشان دادم، بسازی. **7** اما مسیح، این کاهن آسمانی، خدمتی بسیز مهمتر از این کاهن به عهد دارد، زیرا پیمان جدیدی که از سوی خدا برای ما آورد، برتر از آن پیمان قدیمی است و دارای وعده‌هایی به مراتب عالیتر می‌باشد. **8** عهد قدیمی بی‌نقص نبود، زیرا در غیر این صورت لازم نمی‌شد عهد دیگری جایگزین آن گردد. **9** اما خدا عهد پیشین نخواهد بود که با اجدادشان بستم، در روزی که دست ایشان را گرفته، از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ زیرا، خداوند می‌گردید، آنها به عهد من وفادار مانندند. پس من از ایشان روبیگران شدم. **10** اما خداوند چنین می‌گوید: این است آن عهدی که در آن روز با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در ذهن ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان خواهم نوشت. آنگاه من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من. **11** دیگر کسی به همسایه خود تعلیم نخواهد داد و یا کسی به خویشاوند خود نخواهد گفت «خداآنده را بشناس!»؛ زیرا همه، از کوچک و

خاندان پهودا عهده‌داری تازه خواهم بست. **9** این عهد مانند پیشین نخواهد بود که با اجدادشان بستم، در روزی که دست ایشان را گرفته، از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ زیرا، خداوند می‌گردید، آنها به عهد من وفادار مانندند. پس من از ایشان روبیگران شدم. **10** اما خداوند چنین می‌گوید: این است آن عهدی که در آن روز با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در ذهن ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان خواهم نوشت. آنگاه من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من. **11** دیگر کسی به همسایه خود تعلیم نخواهد داد و یا کسی به خویشاوند خود نخواهد گفت «خداآنده را بشناس!»؛ زیرا همه، از کوچک و

خاندان پهودا عهده‌داری تازه خواهم بست. **9** این عهد مانند پیشین نخواهد بود که با اجدادشان بستم، در روزی که دست ایشان را گرفته، از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ زیرا، خداوند می‌گردید، آنها به عهد من وفادار مانندند. پس من از ایشان روبیگران شدم. **10** اما خداوند چنین می‌گوید: این است آن عهدی که در آن روز با خاندان اسرائیل خواهم بست: احکام خود را در ذهن ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان خواهم نوشت. آنگاه من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من. **11** دیگر کسی به همسایه خود تعلیم نخواهد داد و یا کسی به خویشاوند خود نخواهد گفت «خداآنده را بشناس!»؛ زیرا همه، از کوچک و

رغيت نداشتی؛ بلکه بدنی برای من مهیا ساختی؛ **6** از قربانی ساختنی و قربانی گناه خشنود نبودی. **7** آنگاه گفتم: «اینک می آیم تا خواست تو را، ای خدا، انجام دهم؛ همان طور که در کتاب درباره من نوشته شده است.»⁸ **8** مسیح نخست فرمود: «تو به قربانی و هدیه و قربانی ساختنی و قربانی گناه غبت نداشتی و آنها خشنود نبودی» (گرچه اینها را بر اساس شریعت تقدیم می کردند). **9** و سپس فرمود: «اینک می آیم تا خواست تو را، ای خدا، به جا آورم.» به این ترتیب، عهد سابق را غلو می کند تا عهد دوم را بپیاد نهد. **10** طبق این عهد و طرح جدید، عیسی مسیح یک بار جان خود را در راه ما فدا کرد تا ما را ببخشد و پاک نماید. **11** مطابق شریعت و عهد سابق، کاهنان هر روز در مقابل مذبح می ایستند و قربانیهای تقدیم می کنند که هرگز نمی توانند گناهان را بطرف نمایند. **12** اما مسیح خود را فقط یک بار به عنوان قربانی به خدا تقدیم کرد تا گناهان را بیامزد؛ و پس از آن، در بالاترین مکان عزت و افتخار، به دست راست خدا نشست. **13** و مفترض است تا دشمنانش به زیر پاهای او افکنده شوند. **14** او با یک قربانی، همه آنانی را که از گناهانش پاک می شوند، تا ابد کامل می گرداند. **15** روح القدس نیز این را تصدیق کرده، می فرماید: **16** «این است آن عهدی که در آن روز با ایشان خواهیم بست: احکام خود را در دل ایشان خواهیم نهاد و در ذهن ایشان خواهیم نوشت.» **17** سپس اضافه کرده، می فرماید: «خطایای ایشان را خواهیم بخشید و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهیم آورد.» **18** پس حال که گناهان ما به طور دائمی بخشیده و فراموش شده است، دیگر چه نیازی است که برای آمرزش گناهان، بار دیگر قربانی تقدیم کنیم؟ **19** بنابراین، ای برادران عزیز، اکنون می توانیم به سبب خون عیسی، مستقیم وارد مقدس‌ترین جایگاه شده، به حضور خدا برویم؛ **20** زیرا یعنی که بدن مسیح بر روی صلب پاره شد، در واقع پرده مقدس‌ترین جایگاه معبد نیز پاره شد؛ و به این ترتیب او راهی تازه و حیات بخش برای ما گشود تا ما را به حضور مقدس خدا برساند. **21** پس حال که اداره امور خانه خدا، به عهده این کاهن بزرگ ماست، **22** بایدید با دلی پاک، مستقیمباً به حضور خدا برویم، و یقین کامل داشته باشیم که او ما را می نمیرد، زیرا خون مسیح بر ما پاشیده شده و ما را پاک ساخته؛ بدنهایمان نیز با آب پاک شسته شده است. **23** اکنون می توانیم مفترض نجاتی باشیم که خدا و عده داده است، و می توانیم بدون هیچگونه تردیدی به همه بگوییم که نجات پافهمیم، زیرا خدا به همه وعده‌های خود عمل خواهد فرمود. **24** حال، به پاس آن همه لطفی که خدا در حق ما کرده است، بایدید یکدیگر را به محبت کردن و به انجام اعمال نیک تشویق و تغییب نماییم. **25** و نیز چنانکه برعکس را عادت است، از حضور در مجالس عبادت کلیسايی غافل نشود، بلکه یکدیگر را تشویق کنید، بخصوص در این روزها که بازگشت مسیح نزدیک می شود. **26** زیرا اگر کسی پس از شناخت حقیقت، عمداً به گناه کردن ادامه بدهد، دیگر قربانی ای برای پاک کردن این گناهان وجود نخواهد داشت. **27** بله، راهی نیست جز به سر بردن در انتظار مجازاتی و حشتاتک و آتشی مهیب که دشمنان خدا را ناید خواهد ساخت. **28** هر که احکام موسی را بشکند، به شهادت دو یا سه نفر، بدون ترحم کشته می شود. **29** پس چه مجازات و حشتاتک تری در انتظار کسانی خواهد بود که پس خدا را تحقیر می کنند، و خونی را که نشان عهد خدا و پاک کننده گناهان ایشان است، بی ارزش می شمارند، و به روح القدس که بخشندۀ رحمت الهی است، بی احترامی

برکات ابدی موعود را بیانند؛ زیرا مسیح در راه گناهان ایشان فدا شد تا ایشان را از مجازات گناهانی که در چارچوب شریعت قدیم مرتكب شده‌اند، آزاد سازد. **16** زمانی که وصیتی از کسی باقی می ماند، پیش از آنکه ارث تقسیم شود، باید ابتدا فوت وصیت کننده ثابت گردد. **17** به عبارت دیگر، وصیت‌نامه فقط بعد از مرگ وصیت کننده اعتبار می باید، و تا زمانی که او زنده است، هیچ‌یک از واژین نمی تواند سهم خود را دریافت کند. **18** به همین دلیل، حتی پیش از آنکه پیمان قدیم به مرحله اجرا داید، به نشان از جان گذشتگی مسیح، خون پاشیده شد. **19** به این ترتیب که موسی ابتدا تمام احکام خدا را به قوم اسرائیل اعلام کرد؛ سپس خون گوساله‌ها و بزها را گرفت و با آب و گیاه زوفا و پشم قرمز، بر کتاب احکام خدا و بر سر مردم پاشید، **20** و گفت: «این است خون عهدی که خدا عطا کرده و می خواهد از آن اطاعت نمایید.» **21** سپس به همان صورت، بر خیمه مقدس و تمام سوابیلی که در مراسم عبادت به کار می رفت، خون پاشید. **22** در واقع می توان گفت که مطابق پیمان اول، تقریباً همه چیز به وسیله خون پاک می گردد و بدون ریختن خون، هیچ گناهی بخشیده نمی شود. **23** به همین دلیل، خیمه مقدس زمینی و متعلقات آن، که نمونه و سایه‌ای از چیزهای اسلامی بودند، می باشیست با خون حیوانات پاک گردند، اما اصل آنها که در آسمان هستند، با قربانی‌های نیکوتراز اینها. **24** زیرا مسیح به عبادتگاه ساخته دست بشر داخل نشد که صرفاً نمونه‌ای از عبادتگاه حقیقی در آسمان بود، بلکه به خود می اینجام دهد؛ زیرا کاهن اعظم هر سال خون حیوانات قربانی را در مقدس‌ترین جایگاه تقدیم می کند. **25** اگر چنین چیزی لازم می بود، مسیح مجبور می شد از ابتدای عالم تا حال دائمآ جان خود را فدا کند. اما چنین نیست. مسیح یک بار برای همیشه در اوآخر عالم آمد تا جان خود را در راه ما فدا کند و تا ابد قدرت گناه را ریشه کن سازد. **26** اگر چنین چیزی لازم می بود، مسیح **27** این نیمادی است از زمان حاضر که در آن، هدایا و قربانیهای تقدیم می شود که قادر نیست و جدان عبادت کننده را کاملاً پاک سازد، و درست همان گونه که به حکم خداوند، انسان یک بار می برد و بعد از آن نوبت داوری می رسد، **28** مسیح نیز فقط یک بار جان خود را فدا کرد تا به عنوان قربانی، گناهان بسیاری را پاک کند. اما بار دیگر خواهد آمد تا آنانی را که با صبر و اشتیاق چشم به راه او هستند، نجات بخشد.

10 شریعت موسی و تشریفات مذهبی آن فقط پیش‌نمایش و سایه‌ای مبهم است از امور نیکویی که بنا بود مسیح برای ما به ارمغان بیاورد، اما نه صورت واقعی آنها. به همین دلیل، چنین شریعي نمی تواند با همان قربانی‌های مکرو و سالیانه، آنانی را که برای عبادت به حضور خدا می آیند، کامل سازد. **2** زیرا اگر قدرت چنین کاری را داشت، یک قربانی کافی می بود تا عبادت کننده، یک بار و برای همیشه، پاک شود و دیگر احساس تقصیر و گناه نکند. **3** در حالی که می بینیم این قربانیها همه ساله، به جای آنکه وجدان مردم را آسوده کند، خاطرۀ تلغی نافرمانی‌ها و گناهانشان را به یادشان می آورد. **4** زیرا مجال است که خون گاوها و بزها واقعاً لکه‌های گناه را پاک سازد. **5** به همین جهت بود که وقتی مسیح به این جهان می آمد، گفت: «تو به قربانی و هدیه

ایمان داشت و به دلیل همین ایمان، قدرت یافت تا باردار شود، گرچه بسیار سالخورده بود؛ زیرا او بی بود که خدا قادر است به وعده‌ای که به او داده، وفا کند. **۱۲** بنابراین، از ابراهیم، یعنی از کسی که دیگر قادر به تولید مثل نبود، نسلهایی به وجود آمد که همچون ستارگان آسمان و شهابی که در راه، پیشمار بودند. **۱۳** این مردان ایمان، همه مردند بلوں آنکه تمام وعده‌های خدا را دریافت کنند، اما آنها را از دور دیده، به امید دریافشان شاد شدند. آنان تصدیق کردند که این دنیا زودگذر خانه واقعی ایشان نیست، بلکه در این دنیا، رهگذر و غریب هستند. **۱۴** در واقع، کسانی که چنین سخن می‌گویند، نشان می‌دهند که در انتظار وطنی هستند که بتوانند آن را متعلق به خود بدانند. **۱۵** در ضمن، اگر بازگشت به دیاری را در سر می‌پرورانند که آن را ترک گفته بودند، قطعاً فرست چنین کاری را داشتند؛ **۱۶** اما ایشان مایل به بازگشت به عقب نبودند، و به امور این دنیا دلستگی نداشتند، بلکه علاوه و توجیه‌شان به وطن آسمانی بود. بنابراین خدا شرمنده نیست که خدای ایشان نامیده شود، زیرا شهیر در آسمان برای ایشان تدارک دیده است. **۱۷** زمانی که خدا ابراهیم را در بوته آزمایش قرار داد و از او خواست تا پرسش اسحاق را قربانی کند، او به سبب ایمانی که به خدا داشت، حاضر شد دستور خدا را اطاعت نماید. با اینکه او دریاره اسحاق و عده‌هایی از خدا دریافت کرده بود، اما آماده شد تا او را قربانی کند، **۱۸** گرچه درباره او بود که خدا به ابراهیم فرموده بود: «توسط اسحاق است که تو صاحب نسلی می‌شوی که وعده‌اش را به تو داده‌ام». **۱۹** زیرا ابراهیم ایمان داشت که حتی اگر اسحاق بمیرد، خدا قادر است او را زنده سازد. در واقع، همین طور نیز شد، زیرا اسحاق از دیدگاه ابراهیم محکوم به مرگ بود، اما عمر دوپاره یافت. **۲۰** در اثر ایمان بود که اسحاق پسرانش، یعقوب و عیسی را در خصوص آینده‌شان برکت داد. **۲۱** به ایمان بود که یعقوب، به هنگام پیری و در آستانه رحلت، هر دو پسر یوسف را برکت داد و در حالی که بر سر عصای خود تکیه زده بود، سجده کرد. **۲۲** در اثر ایمان بود که یوسف پیش از وفات خود، با اطمینان اعلام کرد که روزی قوم اسرائیل از سرزمین مصر بیرون خواهد رفت. او حتی در خصوص تدفین استخوانهای خود نیز رهنمودهایی به ایشان داد. **۲۳** به واسطه ایمان بود که والدین موسی او را تا سه ماه پس از زاده شدن پیهان کردند، زیرا دیدند که او کوکد کی خوش‌سیما است، و از حکم پادشاه هراسی به دل راه ندادند. **۲۴** در اثر ایمان بود که موسی، وقتی بزرگ شد، امتناع وزید که پسر دختر فرعون نماید شود. **۲۵** او ترجیح داد همراه با قوم خدا متهمل ظلم و ستم شود، تا اینکه از لذت‌های زودگذر گناه بهره‌مند گردد. **۲۶** در نظر او تحمل زحمت و نگن در راه مسیح، بسیار بازترش از تمام خراشی و گنجهای مصر بود. زیرا او چشم انتظار آن پاداش بزرگی بود که خدا و عده داده بود. **۲۷** به خاطر ایمان به خدا بود که او بدون ترس از غضب پادشاه، مصر را ترک گفت و استوار به پیش رفت، همچون کسی که خدای نادیده را در مقابل دیدگان خود دارد. **۲۸** به واسطه ایمان بود که قوم اسرائیل امر کرد که «پیش» را نگاه دارند و بر چارچوب درهای خانه‌شان خون پاشند تا فرشته‌ای که پسران نخست‌زاده را هلاک می‌کرد، بر پسران نخست‌زاده قوم اسرائیل دست نگذارد. **۲۹** قوم اسرائیل نیز به خدا ایمان آوردند و به سلامت از میان دریای سرخ عبور کردند، گویی از سرزمین خشک رد می‌شدند. اما وقتی مصری‌ها به دنبالشان آمدند و قصد عبور ننمودند، همگی غرق شدند. **۳۰** در اثر ایمان بود که حصار شهر

۱۱

ایمان یعنی اطمینان داشتن به آنچه امید داریم و یقین داشتن به آنچه که هنوز نمی‌بینیم. **۲** مردان خدا در زمان قدیم، به سبب ایمانشان بود که مورد پسند خدا واقع شدند. **۳** با ایمان است که در می‌باییم عالم هستی به امر خدا شکل گرفت، به گونه‌ای که آنچه دیدنی است، از آنچه قابل دیدن بود، ساخته نشد. **۴** از راه ایمان بود که هایل هدیه‌ای نیکوتراز هدیه قانن به خدا تقدیم کرد. به واسطه ایمان بود که او عادل شمرده شد، زیرا خدا در ریاره هدیه او به نیکی شهادت داد. و با ایمان است که هایل با اینکه مرده است، هنوز سخن می‌گوید. **۵** خنوح نیز به خدا ایمان داشت. به همین جهت، بدون اینکه طعم مرگ را بچشد، خدا او را به حضور خود برد و دیگر کسی او را ندید. زیرا پیش از آن، خدا فرموده بود که از خنوح خشنود است. **۶** اما خشنود ساختن خدا بدون ایمان و توکل به او محل است. هر که می‌خواهد به سوی خدا بیاید، باید ایمان داشته باشد که خدا هست و به آنانی که با دلی پاک در جستجوی او هستند، پاداش می‌دهد. **۷** از طرق ایمان بود که نوح و قنی دریابه اموری که هنوز دیده نشده بود، هشداری دریافت کرد، با ترسی مقدس کشش ای ساخت تا خانواده خود را نجات بخشید. او با ایمانش بود که دنیا را محکوم ساخت و وارث عدالت شده، در پیشگاه خدا بی‌گناه به شمار آمد، امری که نتیجه ایمان است. **۸** ابراهیم نیز به خاطر ایمانی که به خدا داشت، دعوت او را اطاعت کرد و به سوی سرزمینی که خدا وعده‌اش را داده بود، به راه افتاد. او بدون آنکه بداند به کجا می‌رود، شهر و دیار خود را ترک گفت؛ **۹** حتی وقتی به سرزمین موعود رسید، مانند یک بیگانه در خیمه‌ها زندگی می‌کرد. اسحاق و یعقوب نیز که همین وعده را از خدا یافته بودند، مانند او در خیمه‌ها زندگی خود را سپری می‌کردند. **۱۰** ابراهیم با اطمینان کامل، در انتظار روزی بود که خدا او را به آن شهر مستحکم و جاودان ببرد، شهری که طراح و سازنده‌اش خود خداست. **۱۱** همسر او سارا نیز به خدا

اریحا، پس از آنکه قوم اسرائیل به دستور خدا هفت روز آن را دور زندد، فرو ریخت. 31 اما در آن میان راحاب فاخته، همراه اهالی اریحا کشته نشد، زیرا به خدا و به قدرت او ایمان داشت و از فرستادگان قوم خدا به گرمی پذیرایی کرد؛ اما دیگران حاضر نشستند خدا را اطاعت کنند. 32 دیگر چه نومه‌ای بیاورم؟ زیرا وقت مجال نمی‌دهد که از ایمان جدعون، باراقد، ساموسون، یافتحا، داؤود، سموئیل و انبیای دیگر سخن گویم. 33 بمواسطه ایمان بود که ایشان ممالک را شکست دادند، با عدل و انصاف فرمزاوایی کردند، و آنچه را که وعده داده شده بود، به دست آورند. ایشان دهان شیرها را استند، 34 شدت و حدّت آتش را خاموش ساختند، و از کم شمشیر رستند. ناتوانی ایشان تبدیل به قوت شد، و در جنگ نیرومند شدند، و لشکریان بیگانگان را تار و مار کردند. 35 زبان به نیروی ایمان، عزیزان از دست رفته خود را زنده در آغوش کشیدند. اما عده‌ای دیگر از مؤمنین نیز بودند که تا سرحد مرگ شکجه و آزار دیدند و ترجیح دادند بمیرند تا اینکه به خدا خیانت ورزند و آزاد شوند. زیرا خاطرجمع بودند که پس از مرگ، آزادی واقعی و جادوگانی نصیب‌شان خواهد شد. 36 بعضی شلاق خورده، مورد تمسخر قرار گرفتند؛ بعضی دیگر سیاه‌چالها به زنجیر کشیده شدند. 37 برخی سنگسار گردیدند و برخی دیگر با اره دو پاره شدند، و برخی نیز از کم تیغ گذشتند. عده‌ای دیگر در گوسفندان و بربا، تهدیدست و مستمده‌دار و آزادیده، آواگی کشیدند. 38 آنانکه جهان لاپیشان نبود، در بیانها و کوهها سرگردان شدند، و خود را در غارها و گودالها پنهان کردند. 39 این انسانهای مؤمن، با اینکه به سبب ایمانشان مقبول خدا واقع شدند، اما هیچ‌پک برکات موعد خدا را نیافتند. 40 زیرا خدا می‌خواست که ایشان منتظر بمانند تا همراه ما به آن برکات بهتری برستند که او برای ما در نظر گرفته است.

12

پس حال که در این میدان مسابقه، چنین جمعیت انبوی از شاهدان را داریم که برای تماسای ما گرد آمده‌اند، بیایید هر بار سنگنیکی را که سبب گندی یا عقب افتادن ما در این مسابقه می‌شود، و نیز هر گناهی را که به آسانی به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم، و با صبر و شکیبایی در این مسابقه که در مقابل ما مقرر شده، بدوزیم. 2 و به عیسی چشم بدوزیم، به او که چنین ایمانی را در قلب ما ایجاد کرده و آن را کامل می‌سازد. زیرا او خود نیز در همین مسیر، صلیب و خفت و خواری آن را تحمل کرد، چون می‌دانست در بی آن، خوشی و شادی عظیمی نصیب‌شان خواهد شد. به همین جهت، اکنون در جایگاه افتخار، یعنی در دست راست تخت خدا نشسته است. 3 پس اگر می‌خواهید در این مسابقه خسته و دلسوز نشوید، به صبر و پایداری مسیح بیندیشید، ابو که از سوی گناهکاران مصیبتها کشید. 4 از این گذشته، شما تاکنون در مقابله با گناه تا پای جان مقاومت نکردیده‌اید. 5 گویا به کلی از یاد بوده‌اید آن سخن تشویق‌آمیزی را که خطاب به شما گفته شده، گویی پدری به پرسش می‌گوید. می‌فرماید: «پسرم، نسبت به تأدیب خداوند بی‌اعتنای نباش، و هرگاه سرزنشت کند، دلسوز نشو. 6 زیرا خداوند کسی را تأدیب می‌کند که دوستش می‌دارد، و کسی را تبیه می‌نماید که فرزند خود به شمار می‌آورز.» 7 کدام پسر است که پدرش او را تبیه نکند؟ در افع، خدا همان رفتاری را با شما می‌کند که هر پدر مهریانی با فرزندش می‌کند. پس، بگذرید خدا شما را تأدیب نماید. 8 اما اگر خدا هرگز شما را

13

محکمی ندارد غریال خواهد کرد تا فقط چیزهای باقی بمانند که تزلزل نپذیر می‌باشد. 28 پس حال که ملکوتی تزلزل نپذیر نصیب ما خواهد شد، باید خدا را از صمیم قلب سپاس گوییم و او را چنانکه سزاوار است، با خوف و احترام خدمت نماییم. 29 زیرا خدای ما آتشی سوزاننده است.

شیان اعظم گوستنдан است پس از مرگ زنده کرد و با خون او، پیمان ابدی را تأیید نمود؛ **g166 (aiōnios g166)** 21 و از او می‌خواهم که شما را با آنچه نیاز دارید مجهر سازد تا اراده او را بجا آورید، و نیز به قدرت عیسی مسیح آنچه را که پسندیده ام است، در ما عملی سازد. شکوه و جلال تا ابد از آن مسیح باد. آمن. **22 (aiōn g165)** 22 ای برادران، خواهش می‌کنم به آنچه در این نامه نوشتتم، با صبر و حوصله توجه کنید، زیرا نامه کوتاهی است. 23 می‌خواهم بدانید که برادر ما «تیموتاوس» از زندان آزاد شده است؛ و اگر زود به اینجا برسد، همراه او به دیدن شما خواهم آمد. 24 سلام ما به همه رهبران خود و به جمیع مؤمنین برسانید. مسیحیان ایطالیا که در اینجا نزد من هستند، به شما سلام می‌رسانند. 25 فیض با همگی شما باشد.

یکدیگر را همچنان مانند برادر و خواهر دوست داشته باشید. 2 فراموش نکنید که با غریبه‌ها مهربان باشید و از ایشان پذیرایی کنید، زیرا بعضی با این کار، بی‌آنکه خودشان متوجه باشد، از فرشته‌ها پذیرایی کرده‌اند. 3 زندانیان را از یاد نمایید؛ با ایشان طریق همدردی نمایید که گویا خودتان نیز در زندان هستید. در غم و رنج مظلومان شریک باشید، زیرا خودتان می‌دانید که ایشان در چه حالی هستند و چه می‌کشند. 4 به ازدواج خود و به عهد و پیمانی که بستهاید وفادار باشید، و پیوند زناشویی تان را از الودگی دور نگاه دارید، زیرا خدا بهینین افراد فاسد و زناکار را مجازات خواهد کرد. 5 از پول دوستی پیرهیزید و به آنچه دارید قاعظ باشید، زیرا خدا فرموده است: «شما را هرگز تنها نخواهیم گذاشت و ترک نخواهیم کرد». 6 بنابراین، با اطمینان کامل و با جرأت تمام، می‌توانیم بگوییم: «خداؤند یاور من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند بکند؟» 7 رهبران خود را که کلام خدا را به شما تعلیم دادند، به یاد داشته باشید. به نتایج نیکوی زندگی ایشان بیندیشید، و از ایمان ایشان سرمشی بگیرید. 8 عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است. **9 (aiōn g165)** 9 پس فریفته عقاید جدید و عجیب و غریب نشوید. دل

ما از فیض خدا تقویت می‌باید نه از رعایت کردن رسوم مذهبی مربوط به خودن یا نخوردن برخی خوراکها. آنای نیز که این روش را در پیش گرفته‌اند، هیچ نفعی نبرده‌اند. 10 مذهبی داریم که کاهانی خیمه اجازه خوردن از آن را ندارند. 11 طبق شریعت موسی، کاهن اعظم خون حیوانات قربانی برای کفاره گناهان را به مقدس ترین جایگاه عبادتگاه می‌بزد و بعد لاشه حیوانات بیرون از اردوگاه سوزانده می‌شود. 12 به همین ترتیب، عیسی نیز برای آنکه گناهان ما را بشوید، بیرون از دروازه شهر عذاب کشید و جان سپرد. 13 پس، باید نیگ و عاری را که او متحمل گردید، بر دوش بکشیم، و به بیرون از اردوگاه نزد او برومیم، و علاقه و دلستگی‌های این دنیا را پشت سر بھیم. 14 زیرا در این دنیا، خانه و کاشانه‌ای دائمی نداریم، بلکه چشم انتظار خانه‌ای هستیم که قرار است بیاید. 15 از این رو، باید به واسطه عیسی، پیوسته حمد و ستایشهای خود را همچون قربانی به خدا تقدیم کنیم، که همانا ثمرة لیهای است که آشکارا ایمان و وفاداری خود را به نام او اعلان می‌کند. 16 از نیکوکاری و کمک به نیازمندان غافل نشود، زیرا این گونه اعمال مانند قربانیهای هستند که خدا را بسیار خشنود می‌سازند. 17 از رهبران روحانی خود اطاعت کنید، و هر آنچه می‌گویند با کمال میل انجام دهید، زیرا کار ایشان، مراقبت از جانهای شماست و از این لحظات در برابر خدا پاسخگو می‌باشند. پس، به گونه‌ای رفتار کنید که ایشان از خدمت خود لذت ببرند، نه اینکه با درد و رنج آن را انجام دهند، زیرا در این صورت شما نیز رنج خواهید برد. 18 برای ما دعا کنید، زیرا وجودان ما پاک است و هرگز نمی‌خواهیم خطای او ما سر بزند. 19 این روزها نیز به طور خاص به دعاهای شما نیاز دارم تا بتوانم هر چه زودتر نزد شما بازگردد. 20 و حال دعا می‌کنم به حضور خدایی که منشاء آرامش است، به حضور خدایی که خداوند ما عیسی را که

به آن عمل نمی‌کند، مانند شخصی است که صورت خود را در آینه نگاه می‌کند؛ ۲۴ اما به محض اینکه از مقابل آیه دور می‌شود، چهره خود را فراموش می‌کند. ۲۵ اما کسی که به کلام خدا که قانون کامل آزادی پسر است، توجه داشته باشد، نه تنها آن را همیشه به خاطر خواهد داشت، بلکه به استورهایش نیز عمل خواهد کرد، و خدا عمل او را برکت خواهد داد. ۲۶ هر که خود را مسیحی می‌داند، اما نمی‌تواند بر زبان تند خود مسلط باشد، خود را گول می‌زند و مذهب او پیشیز ارزش ندارد. ۲۷ در نظر خدای پدر، مسیحی پاک و بی‌عیب کسی است که به کمک یتیمان و بیویزان می‌شتابد، و نسبت به خداوند و فادر می‌ماند و خود را از آلودگی‌های دنیا دور نگاه می‌دارد.

۲ عزیزان من، چگونه می‌توانید ادعا کنید که از آن عیسی مسیح، آن خداوند پرچال هستید، حال آنکه میان افراد تعیض قائل می‌شوید؟ ۲ فرض کنید شخصی به کلیسا شما بیاید که لباس گرانبها بر تن و انگشترهای طلایی بر انگشتانش دارد؛ و در همان لحظه، شخصی قبیر با لباسهای کثیف نیز وارد شود؛ ۳ و شما به آن ثروتمند توجه پیشتری نشان دهید و بهترین جا را به او تعارف کنید، اما به آن فقیر بگویید: «برو آنجا بایست یا اگر می‌خواهی، روی زمین بنشین!» ۴ آیا این نشان نمی‌دهد که شما ارزش اشخاص را از روی دار و ندارشان می‌ستجید؟ آیا با انگیزه‌های نکرهای داده‌اید؟ ۵ برادران و خواهان عزیز، به من گوش دهید: خدا مردم فقیر را برگردیده تا در ایمان ثروتمند باشند و از ملکوت خدا برخودار گردند، ملکوتی که خدا به دوستداران خود وعده داده است. ۶ با این حال، شما فقیر را حقیر می‌شمایرد. آیا فراموش کرده‌اید که همین ثروتمندان هستند که حقتان را پایمال می‌کنند و بعد شما را به دادگاه نیز می‌کشاند؟ ۷ اغلب همین افراد هستند که به عیسی مسیح کفر می‌گویند، یعنی همان کسی را که نام شریش بر شما قرار دارد. ۸ چه خوب می‌شد که همواره این حکم شاهانه را که در کتب مقدس آمده، اطاعت می‌کردید که می‌فرمایید: «همسایه‌ات را همچون جان خویش دوست بدارید. ۹ اما وقتی تعیض قائل می‌شوید، این حکم شریعت را زیر پا می‌گذارید و به این ترتیب، مرتکب گناه می‌شوید. ۱۰ کسی که همه احکام خدا را مو به اجرا کند، ولی در یک امر کوچک مرتکب اشتباه شود، به اندازه کسی مقصوس است که همه احکام خدا را زیر پا گذاشته است. ۱۱ زیرا همان خدای که فرمود: «زنای نکن»، این نیز گفت که «قتل نکن». پس اگر زنا نکنید، اما مرتکب قتل شوید، به هر حال از حکم خدا سریعی‌گری کرده‌اید و در برابر او مقصوس می‌باشید. ۱۲ پس همچون کسانی سخن بگویند و عمل نمایید که بر آنها بر اساس احکامی آزادی‌بخش داوری خواهد شد. ۱۳ زیرا بر کسی که در این دنیا رحم نکرده است، رحم نخواهد شد؛ اما اگر نسبت به مردم، رحیم بوده باشید، آنگاه رحمت الهی بر داوری او چیزهای خواهد شد. ۱۴ عزیزان من، انسان را چه سود که بگوید: «من ایمان دارم»، اما این ایمان را با اعمالش نشان ندهد؟ آیا چنین ایمانی می‌تواند باعث رستگاری او گردد؟ ۱۵ اگر برادر یا خواهی داشته باشید که محتاج خوارک و پوشک باشد، ۱۶ و به او بگویید: «برو به سلامت! خوب بخور و خودت را گرم نگه دار»، اما خوارک و پوشک به او ندهید، چه فایده‌ای دارد؟ ۱۷ پس ملاحظه می‌کنید ایمانی که منجر به اعمال خیر نگردد، و با کارهای نیک همراه نباشد، اصلاً ایمان نیست، بلکه یک ادعای پوج و توخالی است. ۱۸ این ایراد، بجا خواهد بود

از یعقوب، غلام خدا و عیسی مسیح خداوند، به دوازده قبیله، یعنی ایمانداران یهودی نژاد که در سراسر جهان پراکنده‌اند. سلام! ۲ برادران و خواهان عزیز، وقتی مشکلات و آزمایش‌های سخت از هر سو بر شما هجوم می‌آورند، بسیار شاد باشید، ۳ زیرا در آزمایش و سختی‌هاست که صبر و تحملتان بیشتر می‌شود. ۴ پس بگذراید صبر و برباری‌تان رشد کند و کار خود را به انتها پرساند و به حد کمال برسد، زیرا در این صورت، افرادی کامل و بالغ خواهید شد و به هیچ چیز نیاز نخواهید داشت. ۵ اما اگر کسی از شما خواستار حکمت و فهم برای درک اراده خدا باشد، باید آن را از خدا درخواست کند، از خدایی که آن را سخاوتمندانه عطا می‌فرماید، بدون اینکه شخص را سرزنش کند، و به او عطا خواهد شد. ۶ اما وقتی از او درخواست می‌کنید، شک به خود راه ندهید، بلکه یقین داشته باشید که خدا جواب دعایان را خواهد داد؛ زیرا کسی که شک می‌کند، مانند موجی است در دریا که در اثر وزش باد به این سو و آن سو رانده می‌شود. ۷ چنین شخصی، نایاب‌اراست و هرگز نمی‌تواند تصمیم قاطعی بگیرد. پس اگر با ایمان دعا نکنید، انتظار پاسخ نیز از خدا نداشته باشید. ۹ ایماندارانی که از مال این دنیا پی‌بهره هستند، نباید خود را حقیر پنداشند، بلکه باید به جایگاه والایی که خدا به ایشان عطا فرموده، افتخار کنند. ۱۰ حال آنکه ثروتمندان باید به حقارت و خواری خود افتخار کنند، چرا که هیچ‌گونی صحراخی از میان خواهد رفت. ۱۱ زیرا آتفاب با گرمای سوزانش برمی‌آید و آن گیاه را می‌خشکاند. شکوفه آن نیز می‌افتد و زیبایی از این می‌رود. به همین سان، ثروتمندان نیز در همان حال که سرگم تجارت هستند، محو و نابود خواهند شد. ۱۲ خوشابه حال کسی که آزمایش‌های سخت زندگی را متحمل می‌شود، زیرا وقتی از این آزمایشها سریلنگ پیرون آمد، خداوند تاج حیات را به او عطا خواهد فرمود، تاجی که به تمام دوستداران خود وعده داده است. ۱۳ وقتی کسی وسوسه شده، به سوی گناهی کشیده می‌شود، فکر نکند که خدا او را وسوسه می‌کند، زیرا خدا از گناه و بدی به دور است و کسی را نیز به انجام آن، وسوسه و ترغیب نمی‌کند. ۱۴ وسوسه از هوسهای خود ما ناشی می‌شود، که ما را می‌فریزید و به دام می‌افکند. ۱۵ این افکار و امیال وقتی آیستن شوند، گناه را می‌زایند. گناه نیز وقتی به تمامی رشد و نمود کرد، مرگ را می‌زاید. ۱۶ پس ای ایمانداران عزیز، گمراه مشوید. ۱۷ از جانب خدا فقط مواهی نیکو و کامل به ما می‌رسد، از او که آفرینشده همه روشانی‌هاست، و برخلاف سایه‌های جایگشانزده، دچار تغییر نمی‌گردد. ۱۸ او چنین اراده فرمود که ما را به موسیله کلام حقیقت، یعنی پایام انجيل، حیاتی نو بیخشند، تا ما نور مخلوقات او باشیم. ۱۹ پس ای عزیزان من، هر یک از شما در گوش کردن تُد، در سخن گفتن گُند، و در خشم گرفتن سست باشد. ۲۰ زیرا خشم انسان عدالت خدا را عملی نمی‌سازد. ۲۱ بیماران، هر نوع نجاست اخلاقی و هر طبعیان شارارت را از خود دور سازید، و با فروتنی کلامی را که خدا در دلنان کاشته است، پیشبردید؛ زیرا این کلام قدرت دارد جانهای شما را نجات بخشد. ۲۲ اما فراموش نکنید که این کلام را نه فقط باید شنید، بلکه باید به آن عمل کرد. پس خود را فریب ندهید، ۲۳ زیرا کسی که کلام را فقط می‌شنود ولی

اگر کسی بگوید: «شما می‌گویید آنچه مهم است، فقط ایمان است و بس!» اما من می‌گوییم که اعمال نیک نیز مهم است. زیرا شما بدون اعمال نیک نمی‌توانید ثابت کنید که ایمان دارید. اما همه می‌توانند از روی اعمال و رفتار من، بینند که من ایمان دارم.» **۱۹** ممکن است کسی بگوید: «من ایمان دارم که خدا یکی است! این خوب است! ولی چنین شخصی باید به خاطر داشته باشد که دیوها نیز به این ایمان دارند، چنان ایمانی که او ترس به خود می‌لرزند! **۲۰** ای نادان! آیا نباید خواهی درک کنی که ایمان بدون انجام اراده خدا، بی فایده و بی شر است؟ بله، ایمانی که اعمال خیر به بار نیاورد، ایمان واقعی نیست. **۲۱** مگر به یاد ندارید که جدمان ابراهیم نیز به سبب اعمال خود موقیل خدا شد؟ چون او حاضر شد پسر خود اسحاق را برای خدا قربانی کند. **۲۲** پس می‌بینید که ایمان او به خدا باعث شد که او از خدا کاملاً اطاعت کند؛ در واقع، ایمان او با اعمال و رفشارش کامل گردید. **۲۳** بدین سان، آنچه که در کتب مقدس آمده جامه عمل پوشید که می‌فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او عدالت شمرده شد»، و حتی دوست خدا نامیده شد. **۲۴** پس می‌بینید که انسان علاوه بر ایمان، به وسیله اعمال خود نیز رستگار می‌گردد. **۲۵** راحاتِ فاحشه نیز نمونه دیگری است برای این موضوع. او در اثر اعمال خود رستگار شد، زیرا مأموران قوم خدا را پنهان داد و بعد، ایشان را از راه دیگر به سلامت روانه نمود. **۲۶** خلاصه، همان طور که بدن بدون روح، مرده است، ایمانی هم که اعمال نیک به بار نیاورد، مرده است.

۴ علت جنگ و دعواهای شما چیست؟ آیا علت آنها، آزوهای ناپاکی نیست که در درون شما در سیستان؟ **۲** در حسرت چیزی به سر می‌برید که ندارید؛ پس دستتان را به خون آلوه می‌کنید تا آن را به چنگ آورید. در آزوی چیزهایی هستید که متعلق به دیگران است و شما نمی‌توانید داشته باشید؛ پس به چنگ و دعوا می‌پردازید تا از چندگان بیرون بکشید. علت اینکه آنچه می‌خواهید ندارید، این است که آن را از خدا درخواست نمی‌کنید. **۳** وقیعه هم درخواست می‌کنید، خدا به دعایتان جواب نمی‌دهد، زیرا هدفان نادرست است؛ شما فقط در بی به دست آوردن چیزهایی هستید که باعث خوشی و لذتتان می‌شود. **۴** ای مردمان زناکار، آیا موجه نیستید که دنیا وستی به معنی دشمنی با خداست؟ لذا هر که بخواهد دوست دنیا باشد، به یقین دشمن خدا می‌گردد. **۵** تصویر می‌کنید که کتب مقدس بیوهده می‌گوید که روح خدا که خداوند او را در وجود ما ساکن کرده است، آنقدر به ما علاقه دارد که نمی‌تواند تحمل کند که دل ما جای دیگری باشد؟ **۶** اما نباید از یاد ببریم که خدا برای ایستادگی در برایر چین خواسته‌های شریانه‌ای، فيض بیشتری به ما می‌بخشد. از این رو، کتب مقدس می‌فرماید: «خدا در برایر متکبران می‌ایستد، اما به فروتنان فيض می‌بخشد». **۷** بنابراین، خود را با فروتنی به خدا پسپاریاد، و در برایر ابلیس ایستادگی کنید تا از شما فرار کند. **۸** به خدا نزدیک شوید، تا او نیز به شما نزدیک شود. دستهای گناه‌آلو خود را بشوید، ای گناهکاران، و دل خود را پاک سازید ای دو دلان و تنها به خدا وفادار بمانید. **۹** برای اعمال شتابه خود، اشک بزیزید و ماتم کنید، و در عمق وجودتان غمگین و ناراحت باشید؛ به جای خنده، گریه کنید، و به جای شادی، سوگواری نمایید. **۱۰** وقتی خود را در حضور خدا فروتن سازید، آنگاه خدا شما را سرینلد خواهد نمود. **۱۱** برادران عزیز، از یکدیگر بدگویی نکنید و ایراد نگیرید و یکدیگر را محکوم ننمایید. زیرا اگر چنین کنید، در واقع از احکام خدا ایراد گرفته و آن را محکوم کرده‌اید. اما وظیفه شما قضاوت درباره احکام خدا نیست، بلکه اطاعت از آن. **۱۲** فقط خداست که می‌تواند داروی کند، همان خدایی که شریعت را عطا فرمود. فقط اوست که می‌تواند نجات پخشید یا هلاک کند. پس تو با چه حقی همسایه خود را مورد قضاوت قرار می‌دهی؟ **۱۳** گوش کنید ای تمام کسانی که می‌گویند: «امروز یا فردا به فلان شهر خواهیم رفت و یک سال در آنجا مانده، تجارت خواهیم کرد و سود

۳

برادران و خواهان عزیزم، شمار کسانی که می‌خواهند معلم شوند، زیاد نباشد، زیرا می‌دانید داوری بر ما که تعلیم می‌دهیم، سختگیرانه خواهد بود. **۲** بدیهی است که ما همگی دچار لغزش بسیار می‌شویم. اما کسی که در سخن گفتن مرتکب لغزش نگردد، او شخص کاملی است و می‌تواند تمام وجودش را تحت تسلط خود نگاه دارد. اگر کسی بتواند بر زبان خود مسلط شود، قادر خواهد بود در سایر موارد نیز بر خود مسلط باشد. **۳** اسی بزرگ را با دهنه‌ای کوچک مطبع خود می‌سازیم و او را به هر جا که بخواهیم می‌بریم. **۴** یک شکان کوچک، کشتشی بزرگ را به هر سو که خواست ناخدا باشد، هدایت می‌کند حتی اگر بادی شدید بوزد. **۵** زیان نیز در بدن، عضوی کوچک است، اما چه لاف‌ها که نمی‌زند. جرقه‌ای کوچک می‌تواند جنگل زندگی مان را به آتش می‌کشد، و خودش نیز به آتش دوزخ خواهد سوخت. **۶** زیان نیز همچون آتش است، و دنیاچی از ناراستی در میان اندامهای بدن، که سر تا پای ای را آلوه می‌سازد، و کل مسیر زندگی مان را به آتش می‌کشد، و خودش نیز به آتش دوزخ خواهد سوخت. **۷** انسان توانسته است هرگونه حیوان وحشی، پرندۀ خزندۀ و جاندار دریایی را رام کند، و بعد از این نیز رام خواهد کرد. **۸** اما زیان را هیچ انسانی نمی‌تواند رام کند. آن شرارتی است پرتابلظم و آشفته، و آنکه از هزی کشندۀ. **۹** با زیان خود، خداوند یعنی پدرمان را می‌ستاییم، و با همان نیز انسان‌ها را که شبیه به خدا آفریده شده‌اند، نفرین می‌کنیم. **۱۰** از همان چنین باشد. **۱۱** آیا امکان دارد از همان چشمته، هم آب شیرین بجوشد و هم آب شور؟ **۱۲** عزیزان من، آیا می‌توان زیتون را از درخت انجر چید؟ یا انجر را از تاک؟ چشمته آب شور نیز نمی‌تواند آب شیرین پدید آورد. **۱۳** آیا در میان

کلانی خواهیم برد.» **۱۴** شما چه می‌دانید فردا چه پیش خواهد آمد؟ عمر شما مانند مه صبحگاهی است که لحظه‌ای آن را می‌توان دید و لحظه‌ای بعد محو و ناپدید می‌شود! **۱۵** پس، باید بگویند: «اگر خدا بخواهد، زنده خواهیم ماند و چنین و چنان خواهیم کرد.» **۱۶** در غیر این صورت، شما به تدبیرهای متکبرانه خود افتخار می‌کنید. هر افتخاری از این دست، شریانه است. **۱۷** پس، این را از یاد نباید که اگر بدانید چه کاری درست است، اما آن را انجام ندهید، گناه کرده‌اید.

۵

و اینک، شما ای ثرومندان، توجه کنید! گریه و زاری نمایید، زیرا بالهای وحشتناکی در انتظار شماست. **۲** از هم اکون، ثروتتان تیاه شده و لیسهای گرانبهایان را نیز بید خودره است. **۳** شما در این دنیای زودگذر، طلا و نقره می‌اندوزید، غافل از اینکه با این کار، برای خود در روز قیامت مجازات ذخیره می‌کنید. زیرا همان‌گونه که طلا و نقره‌تان را زنگ خورده است، آتش نیز بدن شما را خواهد خورد. **۴** گوش فرا دهد! به ناله کارگرانی که در مزارع شما کار کرده‌اند، گوش دهدی، کارگرانی که گولشان زده‌اید و مژده‌شان را نداده‌اید. ناله‌های ایشان تا به آسمان بالا رفته و به گوش خداوند شکرهای آسمان رسیده است. **۵** شما سالهای عمر خود را در این دنیا به خوشگذرانی و عیش و نوش گذرانید و مانند گوسفندان پرواری شده‌اید که برای روز ذبح آمده می‌باشند. **۶** شما انسان بی‌گناه را که قادر به دفاع از خود نبود، محکوم کردید و کشید. **۷** و اما شما ای برادران عزیز که برای بازگشت خداوند عیسی مسیح روشنشاری می‌کنید، صیر داشته باشید و مانند کشاورزی باشید که تا پاییز برای برداشت محصول پرازرش خود صیر می‌کند. **۸** پس شما نیز صیر داشته باشید و یقین بدارید که خداوند بمزودی باز خواهد گشت. **۹** ای برادران، وقتی در مشکلات گرفتار می‌شوید، دیگران را مقصراً ندانید و از ایشان شکایت نکنید تا خداوند نیز شما را محکوم نکند؛ زیرا او بمزودی داوری عادله‌خود را آغاز خواهد کرد. **۱۰** صیر و بردیاری را از انبیاء خداوند یاموزید. **۱۱** همه آنانی که در زندگی صیر و تحمل داشتند، خوشبخت شدند. «ایوب» یک نمونه از افرادی است که با وجود مشکلات و مصائب فراوان، صیر و ایمان خود را از دست نداد و خداوند نیز در آخر او را کامیاب ساخت، زیرا خداوند پسیار رحیم و مهربان است. **۱۲** مهمتر از همه، هیچگاه قسم نخورید، نه به آسمان و زمین و نه به هیچ چیز دیگر. اگر می‌گویند «بله»، سختیتان واقعاً به باشد، و اگر می‌گویند «نه»، منظرتتان واقعاً به باشد، تا به این ترتیب گناهی از شما سر نزند و مجازات نشودی. **۱۳** اگر در میان شما کسی گرفتار درد و رنج است، دعا کنید. آنانی که شادمانند، برای خداوند سرودهای شکرگزاری بخوانند. **۱۴** اگر کسی بیمار باشد، باید از مشایع کلیسا بخواهد که بیاند و براش دعا کنند، او را به روغن تدهین کنند و از خداوند برای او طلب شفا نمایند. **۱۵** و دعائی که با ایمان همراه باشد، شخص بیمار را شفا خواهد بخشید، و خداوند او را برخواهد خیزاند. چنانچه گناهی نیز مرتکب شده باشد، بر او بخششده خواهد شد. **۱۶** نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف نمایید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای صادقانه مرد عادل، قدرت و تأثیر شگفت‌انگیز دارد. **۱۷** ایلیا انسانی بود همچون ما. با این حال، هنگامی که با تمام دل دعا کرد که باران نبارد، برای مدت سه سال و نیم باران نبارید! **۱۸** و زمانی هم که دعا کرد تا باران بیاید، بارش باران آغاز شد و زمین محصول آورد. **۱۹** برادران عزیز،

اول پطرس

1

فرخوانده تا فرزندانش باشد، شما نیز در همه رفتار خود مقدس باشید. **۱۶** او در کلامش فرموده است: «مقدس باشید، زیرا من قلوبم». **۱۷** در ضمن به یاد داشته باشید که پدر آسمانی تان خدا، که دست دعا به سوی او دراز می‌کنید، در روز جزا از کسی طرفداری نخواهد کرد، بلکه اعمال هر کس را عادلانه داوری خواهد نمود. بنابراین، تا زمانی که در این دنیا هستید، با خداترسی زندگی کنید. **۱۸** خدا برای نجات شما بهای پرداخت، تا شما را از قید روش پوچ و باطل زندگی که از اجداد خود به ارث بده بودید، آزاد سازد؛ بهایی که خدا برای آزادی از این اسرار پرداخت، طلا و نقره نبود، **۱۹** بلکه خون گرانبهای مسیح بود که همچون برهای گاه و بی عیب قربانی شد. **۲۰** برای این منظور، خدا او را پیش از افرینش جهان تعین کرد، اما در این زمانهای آخر او را به جهان فرستاد تا شما را رستگار سازد. **۲۱** توسط اوت ساخت که شما به خدا ایمان آورده‌اید، به خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده ساخت و او را جلال پخشید؛ و اکنون، ایمان و امید شما بر خداست. **۲۲** حال، می‌توانید یکدیگر را اعقاً دوست بدارید، زیرا با اطاعت از حقیقت نجات یافته‌ید و وجود شما از خودخواهی و تنفس پاک شده است. بنابراین، یکدیگر را از صمیم قلب دوست بدارید، **۲۳** زیرا تولد تازه یافته‌اید، نه از تخم فانی بلکه از تخم غیرفانی که به شما زندگی جاودان می‌بخشد، یعنی از کلام خدا که زنده و باقی است. **۲۴** چنانکه در کتب مقدس آمده: «انسان مانند علف است و زیبایی اش مانند گل صحراء، علف خشک می‌شود و گل پمرده». **۲۵** اما کلام خدا تا ابد پا بر جا می‌ماند». این کلام، همان پیام نجات‌بخش انجیل است که به شما نیز پشارت داده شده است. (*aiōn g165*)

۲ بنابراین، وجود خود را از هر نوع کینه و دشمنی، فرب و دوربی، حسدات و بدگویی، پاک سازید. **۳** شما که مهر و محبت خداوند را در زندگی خود چشیده‌اید، مانند یک نوزاد، مشتاق شیر خالص روحانی باشید، تا با خودن آن، در نجاتی که به دست آورده‌اید، رشد نمایید. **۴** می‌دانید که مسیح، آن سنگ زنده‌ای است که خدا مقرر فرموده تا عمارت روحانی خود را بر آن بنا کند. گرچه انسانها او را رد کردند، اما او نزد خدا برگردید و گرانبهاست. پس به سوی او بیایید، **۵** تا شما نیز مانند سنگهای زنده در دست خدا، در بنای آن عمارت و عبادتگاه روحانی به کار روید. مهمتر اینکه شما در این عبادتگاه، کاهن مقدس نیز می‌باشید. پس گرانبهای روحانی مقبول و مورد پسند خدا را توسط عیسی مسیح تقديم کنید. **۶** در کتب مقدس آمده است که: «من در اورشیل سنگی می‌گذارم، سنگ زاویه برگردیده و مگشان واقع خواهد شد. و سرانجام دورانی که اکنون ما در آن زندگی می‌کیم فرا رسید و این پیغام نجات بخشن، یعنی پیغام انجیل، به طور آشکار و واضح به همه اعلام شد. آنان که این پیغام را به شما رساناند، با قدرت روح القدس آن را بیان کردند، همان روح القدس آسمانی که با انبیا سخن می‌گفت. این پیغام چنان عظیم و عالی است که حتی فرشتگان آسمان نیز مشتاق تماسای آن هستند. **۱۳** بنابراین، آماده و هوشیار باشید. با امید و خوبی‌شناوری منتظر بازگشت عیسی مسیح باشید، زیرا در آن روز، لطف و فیض عظیمی نصیبتان خواهد شد. **۱۴** از خدا اطاعت نمایید، چون فرزندان او می‌باشید. پس باز دیگر به سوی گناهانی که در گذشته اسیر آنها بودید، تروید، زیرا آن زمان نمی‌دانستید چه می‌کنید. **۱۵** به همین جهت، مانند خدای قدوس که شما را به نور شگفت‌انگیز خود دعوت نموده است. **۱۰** زمانی شما هیچ‌ Hoyt

ابراهیم اطاعت می کرد و به او چون سرپرست خانواده احترام می گذاشت. شما نیز اگر دختران او هستید، راه خوب او را در پیش گیرید و ترس به دلتنان راه ندهید. 7 و شما ای شوهران، رفاقتان با همسرانتان باید با ملاحظه و توانم با احترام باشد، چون ایشان ظرفیت از شما هستند. فراموش نکنید که ایشان شریک زندگی روحانی و برکات الهی شما می باشند. بنابراین، اگر با ایشان آن گونه که شایسته است، رفخار نکنید، دعاها یا میان مسجیب، خدا را به سبب کارهای نیکتگان بدانیم ترتیب، همه شما باید یکدل باشید و در دردهای یکدیگر شریک شوید و یکدیگر را همچون برادر و خواهر دوست بدارید. نسبت به هم مهربان و فروتن باشید. 8 اگر کسی به شما بدی کرد، به او بدی نکنید، و اگر کسی به شما دشمن داد، به او دشمن ندهید؛ بلکه برای ایشان دعای خیر و برکت کنید، زیرا خدا ما را برای همین فرا خوانده است؛ آنگاه خدا ما را برکت خواهد داد. 9 زیرا نوشته شده: «کسی که می خواهد زندگی خوب و عمر طولانی داشته باشد، باید زبانش را بر بدی و دروغ حفظ کند. 10 باید از بدی دوری کنید و نیکوکاری و آرامش را پیشنه خود سازد. 11 زیرا که چشممان خداوند بر عادلان است و گوشها یا شد به دعای ایشان. اما روی خداوند بر ضد بدکاران است.» 12 معمولاً کسی به سبب نیکوکاری خود مورد آزار و اذیت قرار نمی گیرد؛ 13 اما حتی اگر شما مورد ظلم و ستم واقع می شوید، خوشبا به حال شما، زیرا خداوند به شما پاداش خواهد داد. پس نترسید و نگران نباشید، 14 بلکه با خاطر ایجاد آسوده، خود را به خداوندان مسیح بسپارید؛ و اگر کسی علت این امید و ایمان را جویا شد، حاضر باشید تا با کمال ادب و احترام به او توضیح دهید. 15 با داشتن وجودانی پاک، آنچه را که راست و درست است انجام دهید؛ زیرا وقتی به درستکاری شما در ایمانان به مسیح بی بردن، از کار خود شرمende خواهد شد. 16 اگر خواست خدا این است که زحمت ببیند، بهتر است برای نیکوکاری رنج و زحمت بکشید تا برای بدکاری. 17 مسیح نیز زحمت دید. او خود از هر گاهی میراً بود، اما یک بار جان خود را در راه ما گاهکاران فدا کرد تا ما را به حضور خدا بیاورد. او به لحظات جسم مُرد، اما به لحظات روح زنده گشت. 18 سپس نزد ارواح معبوس رفت و به آنان بشارت داد، 19 یعنی به ارواح کسانی که در قدیم، در زمان نوح، از خدا نافرمانی کرده بودند، گرچه خدا وقتی که نوح مشغول ساختن گشتنی بود، صبورانه منتظر توبه ایشان بود. فقط هشت نفر از آب توفان نجات یافتند. 20 و آن توفان، تعمید را در نظر ماجسم می کند. وقتی تعمید می گیریم، نشان می دهیم که به وسیله زنده شدن عیسی مسیح، از مرگ و هلاکت نجات یافته ایم. هدف از تعمید، نظافت و شستشوی بدن نیست، بلکه با تعمید یافتن در واقع به سوی خدا بار می گردیم و از او می خواهیم که دلهایمان را را گناه پاک سازد. 21 اکنون مسیح به آسمان رفته است. او به دست راست خدا نشسته است و تمام فرشتگان و ریاستها و قدرتها تحت فرمان او می باشند.

4 همان گونه که مسیح متهم رنج بدنی گردید، شما نیز مانند او خود را برای رنج دیدن آمده سازید. زیرا هرگاه به خاطر مسیح متهم رنج بدنی نجویید، 22 بلکه بگذرانید باطن و سیرت شما زیبا باشد. باطن خود را با زیبایی پایدار یعنی با روحیه آرام و ملامیم زینت دهید که مورد پسند خداست. 23 این گونه خصایل، در گذشته در زنان مقدس دیده می شد. ایشان به خدا ایمان داشتند و مطیع شوهران خود بودند. 24 سارا همسر ابراهیم نیز چنین بود. او از

خدانشناسان، صرف اعمال ناپاک کرده‌اید و عمر خود را در بی‌بند و باری، شهورانی، مستی، عیش و نوش، بتپرسی و گناهان شرم‌آور، تلف نموده‌اید.

۴ اکنون دوستان ساقطان تعجب می‌کنند که چرا دیگر همراه ایشان به دنبال هزگی نمی‌روید؛ از این رو شما را مورد تمسخر قرار می‌دهند. **۵** اما ایشان روزی به خدا حساب پس خواهد داد، به خدامی که زندگان و مردگان را داوری خواهد کرد. **۶** به همین جهت، پیغام انجیل حتی به کسانی که اکنون مرده‌اند، بشارت داده شد، تا اگرچه مقدار بود مانند همه مردم بمیرند، اما اکنون تا ابد در روح نزد خدا زندگانند. **۷** بمزودی، دنیا به پایان خواهد رسید، پس فکر خود را پاک سازید و خوبشتندار باشید تا بتوانید دعا کنید. **۸** از همه مهمتر، یکدیگر را با تمام وجود محبت نمایید، زیرا محبت باعث می‌شود گناهان بیشمار یکدیگر را نادیده بگیرید. **۹** با خوشبوی و بدون غرغیر، در خانه خود را به روی یکدیگر بگشایید. **۱۰** خداوند به هر یک از شما عطای خاصی بخشیده است؛ این عطاها را برای کمک به هم به کار گیرید و به این وسیله، یکدیگر را از برکات و موهاب پوتونو خدا بهره‌مند سازید. **۱۱** کسی که عطای موعظه کردن دارد، پیام موعظه‌اش را از خدا دریافت کند. کسی که عطای خدمت دارد، مطابق قدرتی که خدا می‌بخشد خدمت نماید؛ تا خدا به موسیله عیسی مسیح جلال و تمجید یابد، زیرا که جلال و قدرت تا ابد برازنده است. آمین. **۱۲** ای عزیزان، از آزمایشها و زحماتی که گریانگیر شمامست، متعجب و حیران نباشید و فکر نکنید که امری غریب بر شما واقع شده است، زیرا این مصائب برای آزمایش ایمان شمامست. **۱۳** شاد باشید که به این طریق می‌توانید در رنج و زحمت مسیح شریک شوید؛ به این ترتیب در روز بازگشت پرجلال او، شادی شما کامل خواهد شد. **۱۴** اگر به خاطر مسیحی بودن، شما را دشمن دهید و نفرین کنند، شاد باشید زیرا در این صورت گرمی روح پرجلال خدا را احساس خواهید کرد که وجود شما را فرامی‌گیرد. **۱۵** اما مراقب باشید کسی از شما، به جرم قتل، دزدی، خرابکاری و یا دخالت در زندگی دیگران، رنج و زحمت نبینید. **۱۶** اما اگر به علت مسیحی بودن، مورد اذیت و آزار قرار گیرید، شرمگین نشوید، بلکه افتخار کنید که نام مسیح بر شمامست و خدا را به خاطر آن شکر گویید! **۱۷** زیرا زمان داوری فرا رسیده است، و ابتدا فرزندان خدا داروی خواهد شد. پس اگر ما که فرزندان خدا هستیم، مورد داوری قرار خواهیم گرفت، چه سرنوشت هولناکی در انتظار کسانی است که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند؟ **۱۸** و «اگر عادلان به دشواری نجات می‌یابند، بر سر خدانشناسان و گاهکاران چه خواهد آمد؟» **۱۹** بنابراین، اگر به خواست خدا دچار رنج و زحمتی می‌شوید، اشکالی ندارد؛ به کارهای خوب خود ادامه دهید و به خدا اعتماد کنید که خالق شمامست، زیرا او هرگز شما را رها نخواهد نمود.

۵ و حال، خواهشی از مشایخ کلیسا دارم؛ زیرا من خود نیز از مشایخ هستم و شاهد رنجهای مسیح بودم؛ و همچنین در روز بازگشت او، شریک جلال او خواهم بود. **۲** خواهش من این است که گلهای را که خدا به شما سپرده است، خواک دهید. با میل و رغبت از ایشان مراقبت نمایید، نه از روی اجرای و نه به خاطر چشم داشت، بلکه به خاطر اینکه می‌خواهید خداوند را خدمت کرده باشید. **۳** ریاست طلب نباشید، بلکه سرمشق خوبی برای ایشان باشید، **۴** تا در روزی که «شیان اعظم» می‌آید، شما را پاداش

دوم پطرس

1

هر چیز این را بدانید که هیچ وحی کتب مقدس از فکر خود انبیا تراوش نکرده، 21 زیرا وحی هرگز منشاء انسانی نداشته است؛ بلکه انبیا تحت نفوذ روح القدس از جانب خدا سخن می‌گفتند.

اما در میان قوم اسرائیل، انبیای دروغین نیز بودند، همان طور که در میان شما نیز معلمین دروغین پیدا خواهند شد که با نیزیگ، دروغهایی درباره خدا بیان خواهند کرد و حتی سور شرور خود، مسیح که ایشان را با خون خود خربده است، انکار خواهند کرد. اما ناگاهان سرزنشی هولناک دچار آنها خواهد شد. 2 عده‌ای بسیار، تعالیم مضر و خلاف اخلاق ایشان را پیروی خواهد شد. 3 به سبب همین افراد، راه حق مورد اهانت و تمسخر قرار خواهد گرفت. این معلم‌نمایها از روی طمع، با هرگونه سخنان نادرست خواهند کوشید پول شما را به چنگ بیاورند. اما خدا از مدت‌ها پیش ایشان را محکوم فرموده؛ پس تابودی شان نزدیک است. 4 خدا حتی از سر تقصیر فرشتگانی که گناه کردند نگذشت، بلکه ایشان را در ظلمت جهنم محبوس فرمود تا زمان داروی فرا رسد. (Tartaro^o g5020) 5 همچنین، در روزگاران گذشته، پیش از توفان، بر هیچ‌کس ترحم نفرمود، جز بر نوح که راه عادلانه خدا را اعلام می‌کرد، و بر خانواده او که هفت نفر بودند. در آن زمان، خدا همه مردم خدالشناس دنیا را با توفانی عالمگیر به کلی نابود ساخت. 6 مدت‌ها پس از آن، خدا شهراهی سلام و عموره را به تابی از خاکستر تبدیل نمود و از صفحه روزگار محو ساخت، تا در آینده درسی باشد برای تمام خدالشناسان و بی‌دینان. 7 اما در همان زمان، خدا لوط را از سدوم نجات داد، زیرا او مردی خداترس بود و از هرگزی مردم بی‌دین اطرافش به سته آمده بود. 8 بهله، لوط مردی خداترس بود که از دیدن و شنیدن رفتار وقیع هر روز مردم آنجا در عذاب بود. 9 به همین ترتیب خدا می‌تواند من و شما را نیز از وسوسه‌های اطرافمان رهایی پختشد و مردم خدالشناس را تا روز داوری زیر محکومیت مجازات نگاه دارد. 10 مجازات خدا خصوصاً بر کسانی ساخت خواهد بود که به دنبال خواسته‌های نایاپ و جسمانی خود می‌روند و تابع هیچ قدرتی نیستند. اینان چنان گستاخ هستند که حتی موجودات آسمانی را نیز به پاد تمسخر می‌گیرند؛ 11 در حالی که فرشتگانی که در حضور خدا هستند و صاحب قدرت و قوتی بسیار برتر می‌باشند، هرگز به این موجودات توهین نمی‌کنند. 12 این معلمین دروغین مانند حیوانات عاری از شور و تهای تابع غرایی خود هستند که آفریده شده‌اند برای به دام افتدان و هلاک شدن. اینان، هر چه را که نمی‌فهمند مسخره می‌کنند، غافل از اینکه روزی مانند همان حیوانات نابود خواهند شد. 13 بله، سرای آنها در عوض شارارت‌شان همین است. تغیر آنها خوشگذرانی‌های گناه‌آلد در روز روشن است. وجود ایشان در میان شما لکه نیگ و مایه رسوایی است. حتی هنگامی که در ضایعهای شما شرکت می‌کنند، از فریقین شما لذت می‌برند. 14 چشمانی دارند پر از زنا که از گناه وزیدن سیر نمی‌شود. آنان اشخاص سست اراده را به دام گناه می‌اندازند و خود در طعمکاری استاداند! آنان زیر محکومیت خدا قرار دارند. 15 از راه راست خارج شده، مانند «باعام» پسر «بعور» گمراه شده‌اند. باعام بولی را که از انجام تاراستی به دست می‌آورد، دوست می‌داشت؛ 16 اما وقتی الاغ بعلام به زبان انسان به حرف آمد، او را توبیخ کرده، از رفتار جنون‌آمیزش جلوگیری کرد. 17 این اشخاص همچون چیشهای خشکیده، نفعی به

است. این نامه را به همه شما که با ما ایمانی یکسان دارید می‌نویسم. این ایمان به برکت عدالت عیسی مسیح، خداوند و نجات دهندۀ ما نصیحتان شده است. 2 دعا می‌کنم که خدا به شما که در شاخت خدا و خداوندان عیسی رشد می‌کنید، هر چه بیشتر فیض و آرامش بخشد. 3 او همچنین با قدرت الهی خود، هر چه که برای یک زندگی خداپسندانه نیاز داریم، به ما می‌بخشد و حتی ما را در جلال و نیکوی خود سهیم می‌سازد؛ اما برای این منظور، لازم است که او را بهتر و عمیقتر بشناسیم. 4 با همین قدرت عظیم بود که تمام برکات غنی و عالی را که وعده داده بود، به ما بخشد. یکی از این عده‌ها این بود که ما را از شهوت و فساد محیط اطرافمان رهایی دهد و از طبیعت و صفات الهی خود بهره‌ای به ما بخشد. 5 با توجه به این موضوع، شناخت راه⁶ و به شناخت، خویشتنداری راه و به خویشتنداری، پایداری راه و به پایداری، دینداری راه⁷ و به دینداری، محبت برادرانه؛ و به نیکوی، خویش خود را بکنید تا به ایمان خود نیکوی را بیافزاید؛ و پایداری راه شناخت راه⁸ و به شناخت، خویشتنداری راه و به خویشتنداری، پایداری راه و به پایداری، دینداری راه⁹ و به دینداری، محبت برادرانه؛ و به محبت برادرانه، محبت نسبت به همه مردم. 8 اگر اجازه دهید این خصلت‌های خوب در شما رشد کنند و فرونوی یابند، از لحاظ روحانی نیرومند شده، برای خداوندان عیسی مسیح مفید و پرثمر خواهید شد. 9 اما کسی که اجازه نمی‌دهد این خصوصیات در او ریشه بدانند، در حقیقت کور یا لاقل کوتاه‌بین است و فراموش کرده است که خدا او را از زندگی گناه‌آلد سایقش نجات داده تا پواند برای خداوند زندگی کند. 10 بنا برایمن، ای برادران عزیز، بکوشید تا ثابت کنید که حقیقتاً جزو برگردیگان و دعوت‌شدگان خدا هستید؛ زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد و از خدا دور نخواهید شد؛ 11 و خدا نیز دروازه‌های آسمان را به روی شما خواهد گشود تا وارد ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح گردید. (aiōnios g166)

اما من هرگز از یادآوری این مطالب به شما، کوتاهی نخواهم کرد، گرچه آنها را می‌دانید و در حقیقتی که یافته‌اید، ثابت و استوار می‌باشید. 13 تا زمانی که در این دنیا فانی به سر می‌برم، وظیفه خود می‌دانم که این نکات را به شما تذکر دهم تا آنها را فراموش نکنید. 14 زیرا می‌دانم که به بزودی دار فانی را وداع خواهم گفت؛ خداوندان عیسی مسیح نیز مرا از این موضوع گناه ساخته است. 15 بنا برایمن، سعی می‌کنم این نکات را چنان در فکر و ذهن شما نتفت نمایم که حتی پس از رحلت من نیز بواند آنها را به یاد آورید. 16 زمانی که ما درباره قوت و بازگشت خداوندان عیسی مسیح با شما سخن گفتم، داستانهای ساختگی برایتان تعریف نکردیم، زیرا ما با چشمان خود، عظمت و جلال او را دیدیم 17 وقوعی از خدای پدر، جلال و اکرام را دریافت کرد. صدایی از جلال پرکشوه خدا به او در رسید و گفت: «این است پسر عزیز من که از او بسیار خشنودم.» 18 بله، ما خود بر آن که مقدس با او بودیم و آن پیام آسمانی را با گوششان خود شنیدیم. 19 همچنین ما پیام انبیا را داریم که بسیار مطمئن است، و شما کار خوبی می‌کنید اگر به این پیام توجه کنید، چرا که بیان آنان مانند چراغی است که در جای تاریک می‌درخشند تا زمانی که سپیده بر دم و ستاره صبح یعنی مسیح در دلهایتان طلوع کند. 20 قبل از

سر برید تا وقتی مسیح باز می‌گردد، از شما خشندو باشد. **۱۵** در ضمن بدانید که صیر خداوند ما به مردم فرست می‌دهد تا نجات یابند. این همان است که برادر عزیز ما پولس نیز با آن حکمتی که خدا به او داده است، به شما نوشت. **۱۶** او در همه نامه‌های خود درباره همین مطلب، سخن گفته است. درک برخی از نوشته‌های او دشوار است و بعضی که اطلاع کافی از کتب مقدس ندارند و وضع روحانی‌شان نیز ناپایدار است، آنها را تحریف می‌کنند، همان کاری که با پیشنهای دیگر کتب مقدس نیز می‌کنند. اما با این کار، نابودی خود را فراهم می‌سازند. **۱۷** برادران عزیز، این حقایق را از پیش به شما گوشیده می‌کنم تا مراقب خود باشید و به سوی اشتباهات این اشخاص بدکار کشیده شناخت خداوند و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح ترقی نماید، که هر چه نشوید، مبادا شما نیز از راه راست منحرف گردید. **۱۸** بلکه در فیض و (aión g165) جلال و شکوه و عرت هست، تا ابد برازنده اوست. آمين.

۱۹ ایشان بدهند، حال آنکه خودشان بدهد گاهه و فساندن، زیرا انسان بدهد چیزی است که بر او مسلط است. **۲۰** هرگاه کسی با شناخت خداوند و نجات دهنده‌مان عیسی مسیح، از ناپاکی‌های این دنیا رهایی یابد، ولی بعد از آن، بار دیگر اسیر آن‌گوگی‌ها گردد، وضعیت بدتر از سابق می‌شود. **۲۱** اگر چیزی دریا راه عدالت نمی‌دانست، برایش بهتر بود از اینکه آن را بشناسد و سپس به احکام مقدسی که به او سپرده شده است، پشت پا بزند. **۲۲** این مثال در مورد آنان مصدق دارد که: «سگ به قی خود باز می‌گردد»، و نیز این مثل که: «خوک شسته شده، در گل می‌غلند.»

۳

دوستان عزیز، این دومین نامه‌ای است که به شما می‌نویسم. در هر دو نامه کوشیده‌مان مطالی را که از پیش می‌دانستید، یادآوری نمایم تا شما را به تفکری سالم برانگیرانم. **۲** می‌خواهم به پاد داشته باشید مطالی را که از انبیای مقدس از ما رسولان مسیح آموخته‌اید، زیرا ما سختان خداوند و نجات دهنده‌مان را به گوش شما رساندیم. **۳** پیش از هر چیز می‌خواهمن این مطلب را یادآوری کنم که در زمانهای آخر، اشخاصی پیدا خواهند شد که به هر کار نادرستی که به فکرشان می‌رسد، دست زده، حقیقت را به پاد تمسخر خواهند گرفت، **۴** و خواهند گفت: «مگر مسیح و عده نداده که باز خواهد گشت؟ پس او کجاست؟ اجداد ما نیز به همین امید بودند، اما مردند و خبری نشد. دنیا از ابتدای پیدایش تا به حال هیچ فرقی نکرده است.» **۵** ایشان عمدتاً نمی‌خواهند این حقیقت را به پاد آورند که یک بار خدا جهان را با توفانی عظیم نابود ساخت، آن هم مدت‌ها بعد از آنکه به فرمان خود آسمانها و زمین را آفرید و از آب برای شکل دادن و احاطه زمین استفاده کرد. **۶** اکنون نیز به فرمان خدا، آسمان و زمین باقی هستند تا در روز داوری با آتش نابود شوند، یعنی در همان روزی که بدکاران مجازات و هلاک خواهند شد. **۷** اما ای عزیزان، این حقیقت را فراموش نکنید که برای خدا یک روز یا هزار سال تفاوتی ندارد. **۸** بنابراین، پرخلاف گمان برخی مردم، مسیح در وعده بازگشت خود تأثیری به وجود نیاورده است. در واقع، او صیر می‌کند و فرست بیشتری می‌دهد تا گاهاکاران توبه کنند، چون نمی‌خواهد کسی هلاک شود. **۹** به هر حال بدانید که روز خداوند حتماً خواهد آمد، آن هم مثل دردی که همه را غافلگیری می‌کند. در آن روز، آسمانها با صدای هولناک از بین خواهند رفت، و اجرام آسمانی در آتش نابود شده، زمین و هر چه در آن است، عیان خواهد شد. **۱۰** پس حال که می‌دانید هر چه در اطرافمان هست نابود خواهند شد، قدر باید زندگی تان پاک و خدابسندانه باشد. **۱۱** باید چشم به راه آن روز باشید و تلاش کنید تا آن روز زودتر فرا رسد، روزی که آسمانها خواهند سوخت و اجرام آسمانی در شعله‌های آتش ذوب شده، نابود خواهند گشت. **۱۲** ولی ما با امید و اشتباق، در انتظار آسمانها و زمین جدید می‌باشیم که در آنها فقط عدالت و راستی حکم‌فرما خواهد بود، زیرا این وعده خداست. **۱۳** پس ای عزیزان، از آنجا که منتظر این رویدادها هستید و چشم به راه بازگشت مسیح می‌باشید، سخت بکوشید تا بی‌گناه زندگی کنید و با همه در صلح و صفا به

خود را محبت می کند، در نور زندگی می کند و می تواند راه خود را ببیند، بدون آنکه گرفتار تاریکی و گناه گردد. ۱۱ ولی کسی که همنوع خود را دوست ندارد، در تاریکی سرگردان است و نمی داند به کجا می رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است تا راه را نبینید. ۱۲ ای فرزندان، این چیزها را برا شما می نویسم، زیرا گاهانهای تو سطع عیسی آمرزیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما می نویسم، زیرا مسیح را که از ازل بوده است، می شناسید. ای جوانان، به شما می نویسم، زیرا در نبرد روحانی، بر آن شریر پیروز شده اید. ۱۴ ای خرسانان، به شما می نویسم، زیرا پدرمان خدا را می شناسید. ۱۵ به این دنیای گناه آسود و به آنچه به آن تعلق دارد، دل پیروز شده اید. ۱۶ واستگی های این دنیا و خواسته های ناپاک، میل خدا دلیستگی ندارد. ۱۷ واستگی های این دنیا و خواسته های ناپاک، میل به داشتن و تصاحب هر آنچه که به نظر جالب می آید، و غرور ناشی از ثروت و مقام، هیچ یک از خدا نیست؛ بلکه از این دنیای گناه آسود می باشد. ۱۸ فرزندان عزیزم، پایان دنیا نزدیک شده است. شما حتماً درباره ظهور «ضدمسیح» چیزهایی شنیده اید. حتی الان نیز ضدمسیحان همه جا دیده می شوند، و از همین متوجه می شویم که پایان دنیا نزدیک شده است. ۱۹ این افراد بین ما بودند، اما در واقع از ما نبودند، چه در غیر این صورت نزد ما می مانندند. وقتی از ما جدا شدند، معلوم شد که اصلاً از ما نبودند. ۲۰ اما شما چیز نیستید، زیرا روح القدس بر شما قرار گرفته و حقیقت را می دانید.

۲۱ اگر این چیزها را می نویسم، منظور این نیست که حقیقت را نمی دانید، بلکه فقط می خواهیم به شما هشدار داده باشم، زیرا شما فرق میان راست و دروغ را تشخصیس می دهید. ۲۲ دروغگوی واقعی کیست؟ هر که بگوید عیسی همان مسیح نیست، دروغگوست؛ او همان ضدمسیح است، زیرا نه به خدای پدر ایمان دارد و نه به پسر خدا. ۲۳ کسی که به عیسی مسیح، پسر خدا، ایمان نداشته باشد، امکان ندارد بتواند خدای پدر را بشناسد. اما کسی که به پسر خدا ایمان دارد، خدای پدر را نیز می شناسد. ۲۴ ایمان خود را به آنچه که از اول شنیدید، حفظ نمایید زیرا اگر چنین کنید، همیشه با خدای پدر و پسرش، رابطه ای نزدیک خواهد داشت، ۲۵ و زندگی جاوید که او و عده داده است، نصیب شما خواهد شد. ۲۶ این مطالب را درباره این اشخاص می نویسم تا پدایند که ایشان می خواهند شما را گمراه کنند. ۲۷ اما می دانم که روح خدا در شماست و به همین جهت زیرا به شما تعلیم خواهد داد؛ شما بیاموزد که چه بکنید، زیرا روح خدا همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد؛ هر چه او می گوید حقیقت محض است و دروغ در آن یافت نمی شود. پس، همان گونه که به شما تعلیم داده است، همیشه در مسیح بمانید و هرگز از او دور نشوید. ۲۸ بله فرزندان من، بکوشید تا با مسیح رابطه ای صمیمی داشته باشید، تا به هنگام بازگشت او، بتوانیم با اطمینان از او استقبال کنیم، نه با ترس و خجالت. ۲۹ همه ما می دانیم که مسیح عادل است، و نیز می دانیم هر که عدالت را بجا می آورد، فرزند خداست.

از ابتدا، کلمه حیات بخش خدا وجود داشته است، ما او را با چشمان خود دیده ایم، و سختان او را شنیده ایم؛ با دستهای خود او را لمس کرده ایم. ۲ این کلمه حیات بخش از جانب خدا آمد و خود را بر ما آشکار فرمود؛ و ما شهادت می دهیم که او را دیده ایم، یعنی عیسی مسیح را. بله، او حیات جاودانی است. او نزد خدای پدر بود، اما بعد خود را بر ما آشکار ساخت.

۳ باز می گوییم، ما با شما درباره چیزی سخن می گوییم که خودمان دیده ایم و شنیده ایم، تا شما نیز بتوانید مانند ما با خدای پدر و پسرش عیسی مسیح، رابطه نزدیک داشته باشید. ۴ ما این را به شما می نویسیم تا شما نیز در شادی ما به طور کامل شریک شوید. ۵ این است پیامی که از او شنیده ایم تا به شما اعلام نمایم: خدا نور است و ذرازی تاریکی در او وجود ندارد. ۶ پس اگر بگوییم که با خدا رابطه ای نزدیک داریم، اما در تاریکی روحانی زندگی کنیم، دروغ می گوییم. ۷ اما اگر ما نیز مانند مسیح در نور حضور خدا زندگی می کنیم، آنگاه با یکدیگر رابطه ای نزدیک داریم و خون عیسی، پسر خدا، ما را از هر گناه پاک می سازد. ۸ اگر بگوییم گناهی نداشیم، خود را فرب می دهیم و از حقیقت گپرایزن. ۹ اما اگر گناهان خود را به او اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می آمرزد و از هر ناراستی پاکمان می سازد. ۱۰ اگر ادعا کنیم که گناهی از ما سر نزد است، دروغ می گوییم و خدا را نیز دروغگوی می شماریم و معلوم می شود که کلام او در ماجای ندارد.

۲ فرزندان عزیزم، این را به شما می نویسیم تا گناه نکنید. اما اگر گناهی از شما سر زد، کسی هست که برای ما نزد خدای پدر وساطت کند و بخاشایش ما را از او درخواست نماید. این شخص عیسی مسیح است که مظہر راستی و عدالت است. ۲ او کسی است که توان اگاهان ما را داده تا خدا ما را هلاک نسازد؛ او با این کار، رابطه ای دولستانه میان خدا و ما به وجود آورده است. او نه فقط برای گناهان ما، بلکه برای گناهان تمام مردم جهان فدا شد. ۳ چگونه می توانیم مطمئن باشیم که خدا را می شناسیم؟ راهش این است که به قلب خود نگاه کنیم و ببینیم که آیا احکام خدا را بجا می آوریم. ۴ کسی که می گوید خدا را می شناسد اما احکام خدا را نگاه نمی دارد و خواست او را بجا نمی آورد، دروغ می گوید و از حقیقت به دور است. ۵ فقط کسی می تواند واقعاً خدا را بشناسد و با او رابطه ای نزدیک داشته باشد که او را هر روز بیشتر دوست داشته، کلام او را بجا آورد. ۶ کسی که ادعا می کند مسیحی است، بلکه همان حکم قادیمی است که از ابتدا به شما داده شده و همه شما آن را بشنیده اید. ۷ ای عزیزم، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه به شما می گوییم که یکدیگر را محبت نماید. این یک حکم تازه نیست، بلکه همان حکم زندگی کنند. ۸ با این حال همیشه تازه است، و همان گونه که عیسی به آن عمل کرد، شما نیز باید چنین کنید، زیرا در همان حال که به یکدیگر محبت نمایید، لکه های تیره و تار زندگی از میان می رود، و نور حقیقت شروع به تاییدن می کند. ۹ کسی که می گوید: «من در نور زندگی می کنم»، ولی همنوع خود را دوست نمی دارد، هنوز در تاریکی است. ۱۰ اما هر که همنوع

بینید خدای پدر چقدر ما را دوست دارد که ما را فرزندان خود خوانده است، و همین طور نیز هستیم. اما مردم دنیا این مطلب را درک نمی‌کنند، زیرا خدا را آن طور که هست نمی‌شناسند. ۲ به عزیزان، ما اکنون حقیقتاً فرزندان خدا هستیم. گرچه هنوز نمی‌دانیم در آینده چگونه خواهیم بود، اما این را به یقین می‌دانیم که وقیع مسیح بازگردد، مانند او خواهیم شد، چون او را همان گونه که هست خواهیم دید. ۳ هر که چنین امیدی دارد، می‌کوشد تا پاک بماند، زیرا که مسیح نیز پاک است. ۴ هر که گناه می‌کند، احکام خدا را می‌شکند، زیرا گناه چیزی نیست جز شکستن احکام خدا و رفتار کردن برخلاف خواست او. ۵ اما می‌دانید که مسیح انسان شد تا بیواند گناهان ما را پاک سازد؛ و این را نیز می‌دانید که او کاملاً پاک و بی گناه بود. ۶ پس اگر همواره با مسیح رابطه‌ای نزدیک داشته باشیم، در گناه زندگی نخواهیم کرد. اگر کسی در گناه زندگی می‌کند، علتی این است که هرگز با او رابطه‌ای نداشته و او را نشناخته است. ۷ فرزندان عزیزم، مراقب باشید کسی شما را در این مورد فریب ندهد؛ هر که آنچه را که راست است انجام می‌دهد، به این علت است که راست کردار است، همان گونه که مسیح راست کردار است. ۸ اما کسی که در گناه به سر می‌برد، نشان می‌دهد که به ایلیس تعليق دارد، زیرا ایلیس از همان ابتدا که خود را به گناه آلوه ساخت، تا به حال گناه می‌کند. اما پسر خدا آمد تا اعمال ایلیس را باطل سازد. ۹ هر که به خانواده خدا ملحق می‌شود و فرزند خدا می‌گردد، به راه گناه نمی‌رود، زیرا او از طبیعت و حیات الهی برخوردار می‌شود. بنایain، دیگر نمی‌تواند گناه کند، زیرا در او زندگی تازه‌ای شکل گرفته است که از خدا جریان می‌پاید. ۱۰ پس به این ترتیب می‌توان گفت که چه کسی فرزند خداست و چه کسی فرزند ایلیس است. هر که زندگی خدا پستانه‌ای نداشته باشد و همنوع خود را نیز محبت نکند، فرزند خدا نیست. ۱۱ زیرا پیغامی که از همان ابتدا به ما داده شد، این است که یکدیگر را محبت نماییم؛ ۱۲ اما نه مانند قائل که از آن شیر بود و برادرش را کشت. می‌دانید چرا چنین کرد؟ زیرا کارهای خودش نادرست بود، ولی می‌دانست که اعمال برادرش از اعمال خودش بهتر است. ۱۳ این رو، برادران من، تعجب نکنید ازین که مردم دنیا از شما نفرت داشته باشند. ۱۴ اگر ما برادران خود را محبت کنیم، معلوم می‌شود که از مرگ رهایی یافته، به زندگی جاودی رسیده‌ایم. اما هر که محبت نداشته باشد، در مرگ به سر می‌برد. ۱۵ هر که از برادر خود نفرت داشته باشد، در واقع قاتل است؛ و می‌دانید که هر کس قصد قتل کسی را داشته باشد، هرگز به زندگی ابدی خود را در راه برادران خود فدا کنیم. ۱۶ اما کسی که ادعای مسیحیت می‌کند و از نظر مالی در وضعیت خوبی به سر می‌برد، اگر همنوع خود را در احتجاج بینند و به او ممکن نکنند، چگونه ممکن است محبت خدا در قلب او حکم‌فرما باشد؟ ۱۸ ای فرزندان من، محبت ما نباید فقط زبانی باشد، بلکه می‌باید در عمل نیز آن را نشان دهیم. ۱۹ آنگاه خواهیم داشت که مسیحیانی واقعی هستیم، و وجودمان نیز آسوده خواهد بود. ۲۰ حتی اگر احساس گناه کنیم، خدا از احساس ما بزرگ است و از همه چیز آگاه می‌باشد. ۲۱ اما عزیزان من، اگر احساس گناه نمی‌کنیم، می‌توانیم با اطمینان خاطر و اعتماد بلکه با اطمینان و کاملتر می‌شود. پس در روز داوری شرمنده و سرافکنده نخواهیم شد،

کامل به حضور خداوند بیاییم؛ ۲۲ آنگاه هر چه از او درخواست نماییم، دریافت خواهیم کرد، زیرا احکام او را اطاعت می‌کنیم و کارهای پستیندیه او را بجا می‌آوریم. ۲۳ آنچه خدا از ما انتظار دارد این است که به نام پسر او عیسی مسیح ایمان بیاوریم و به یکدیگر محبت کنیم، چنانکه به ما امر کرده است. ۲۴ هر که احکام خدا را بجا آورد، با خدا زندگی می‌کند و خدا نیز با او، این حقیقت را از آن روح پاک که خدا به ما عطا فرموده است، دریافت کرده‌ایم.

۴ عزیزان من، هر کسی را که ادعا می‌کند از روح خدا پیغامی دارد، زود باور نکنید. نخست، او را بیازمایید تا دریابید که آیا پیغام او از جانب خداست یا نه؛ زیرا معلمین و اعظیم دروغین بسیاری در دنیا هستند. ۲ برای بی بردن به این که پیغام ایشان از جانب روح خداست باشد یا نه، باید از ایشان پرسید که آیا ایمان دارند که عیسی مسیح، پسر خدا واقعًا انسان شد یا نه. اگر ایمان داشته باشند، در این صورت پیغام ایشان از جانب خداست. ۳ در غیر این صورت، آن پیغام از سوی خدا نیست، بلکه از جانب ضدمسیح است، یعنی آن که شنیده‌اید به بزودی می‌آید، و دشمنی او با مسیح از هم اکنون در جهان آشکار است. ۴ فرزندان عزیزم، شما از آن خدا هستید و بر آن افراد غلبه یافته‌اید، زیرا روحی که در شمامت بزرگ است از روحی که در دنیاست. ۵ این معلمین دروغین از این دنیا هستند؛ به همین علت، سخنانشان درباره امور دنیوی است و مردم دنیوی نیز به گفته‌های ایشان توجه می‌کنند. ۶ ولی ما فرزندان خدا هستیم، و فقط کسانی که سخنان ما توجه می‌کنند که خدا را می‌شناسند و با او رابطه‌ای نزدیک دارند. اما دیگران توجهی به گفته‌های ما ندارند. این نیز راه دیگری است برای بی بردن به این که آیا پیغامی از جانب خدا هست یا نه؛ زیرا اگر از سوی خدا باشد، مردم دنیوی به آن گوش نخواهند داد. ۷ عزیزان من، بیایید یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می‌کند، از خدا تولد یافته است و خدا را واقعًا می‌شناسد. ۸ اما کسی که محبت نمی‌کند، خدا را نمی‌شناسد، زیرا خدا محبت است. ۹ خدا با فرستادن پسر پیگانه خود به این جهان گناه‌آگد، محبت خود را به ما نشان داد؛ بله، خدا او را فرستاد تا جان خود را در راه ما فدا کند و ما را به زندگی ابدی برساند. ۱۰ این است محبت واقعی! ما او را محبت نکردیم، بلکه او ما را محبت کرد و یگانه پرسش را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود. ۱۱ عزیزان من، حال که خدا ما را اینچنین محبت نمود، ما نیز باید یکدیگر را دوست بداریم و محبت کنیم. ۱۲ هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال فرموده است. ۱۳ خدا برای همین روح پاک خود را در وجود ما قرار داده تا پدایشیم که خدا در ما ساکن است و ما در خدا. ۱۴ از این گذشته، ما نیز با چشمان خود دیده‌ایم و به همه اعلام می‌کنیم که خدا پرسش را فرستاد تا مردم را نجات بخشد. ۱۵ هر که ایمان داشته باشد و به زبان بگوید که عیسی پسر خداست، خدا در وجود او ساکن است و او نیز در خدا. ۱۶ می‌دانیم که خدا چقدر ما را دوست دارد، زیرا گرمی محبت او را چشیده‌ایم. ما محبت او را باور کرده‌ایم. خدا محبت است! و هر که با محبت زندگی می‌کند، با خدا زندگی می‌کند و خدا در اوست. ۱۷ وقتی با خدا زندگی می‌کنیم، محبتمن پیشتر و کاملتر می‌شود. پس در روز داوری شرمنده و سرافکنده نخواهیم شد، بلکه با اطمینان و شادی در حضور او خواهیم ایستاد، زیرا ما مثل عیسی در

این دنیا زندگی می‌کیم. **18** در چنین محبتی ترس وجود ندارد، زیرا محبت کامل ترس را بیرون می‌راند. اگر می‌ترسیم، این ترس مجازات است، و نشان می‌دهد که محبت او را بطور کامل تجربه نکرده‌ایم. **19** محبت ما نسبت به خدا، از محبتی ناشی می‌شود که او اول نسبت به ما داشت. **20** اگر کسی ادعای می‌کند که خدا را دوست دارد، اما از همنوع خود متغیر است، دروغ می‌گوید؛ چون اگر کسی نتواند همنوعی را که می‌بیند، دوست داشته باشد، چگونه می‌تواند خدایی را که ندیده است، دوست بدارد؟ **21** این حکم خداست که هر که او را دوست دارد، باید همنوع خود را نیز دوست داشته باشد.

5

هر که ایمان دارد که عیسی همان مسیح و پسر خدا و نجات‌دهندهٔ عالم است، او فرزند خداست. هر که خدای پدر را دوست دارد، فرزندان او را نیز دوست خواهد داشت. **2** از کجا بدانیم که فرزندان خدا را دوست داریم؟ از اینکه خدا را دوست داریم و احکام او را اطاعت می‌کیم. **3** در واقع کسی که خدا را دوست دارد، احکام او را اطاعت می‌کند؛ و احکام او برای ما بار سنتگینی نیست. **4** زیرا فرزندان خدا بر این دنیا شیر غلبه می‌بیند، و این غلبه توسط ایمان ما به دست می‌آید. **5** و چه کسی می‌تواند بر دنیا غلبه باید؟ فقط کسی که ایمان دارد عیسی پسر خداست. **6** عیسی مسیح با تمییدش در آب و با ریختن خونش بر صلیب نشان داد که فرزند خداست؛ نه تنها با آب، بلکه با آب و خون. و روح که مظہر راستی است بر این گواه است. **7** پس ما این سه شاهد را داریم: **8** روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. **9** در دادگاه وقتی کسی شهادتی می‌دهد، همه آن را باور می‌کنیم. حال خدا به این وسیله شهادت می‌دهد که عیسی پسرش می‌باشد؛ پس چقدر پیشتر باید شهادت خدا را پیدا کیم. **10** همه آنانی که به این حقیقت ایمان می‌آوند، در قلب خود به درستی آن بی می‌برند. اما اگر کسی به این حقیقت ایمان نیاورد، در واقع خدا را دروغگو شمرده است، زیرا شهادت خدا را دریارة پسرش دروغ پنداشته است. **11** اما خدا چه شهادتی داده است؟ شهادت خدا این است که او به ما حیات جاوید بخشیده و این حیات در پسر او عیسی مسیح است. **12** پس روشن است که هر کس مسیح را دارد، به این حیات نیز دسترسی دارد؛ اما هر که مسیح را نوشتم، از این حیات بی‌بهره خواهد ماند. **13** این نامه را نوشتم تا شما که به پسر خدا ایمان دارید، پذانید که از هم اکنون، از حیات جاوید بخوردارید. **14** از این رو، اطمینان داریم که هرگاه از خدا چیزی مطابق خواست او بظییم، دعای ما را خواهد شنید؛ **15** و اگر یقین داریم که دعای ما را می‌شنود، می‌توانیم به این هم اطمینان داشته باشیم که آنچه از او بخواهیم، دریافت خواهیم کرد. **16** اگر می‌بینید که پرادر شما مرتكب گناهی می‌شود که منتهی به مرگ نیست، از خدا بخواهید که او را ببخشد، و خدا نیز به او حیات جاوید خواهد بخشید، به این شرط که گناهش منتهی به مرگ نباشد. زیرا گناهی هست که منجر به مرگ می‌شود، و نمی‌گوییم که برای آن دعا کنید. **17** البته هر کار نادرست گناه است، اما گناهی هست که منتهی به مرگ نمی‌شود. **18** می‌دانیم هر که فرزند خدا شده است، خود را به گناه آلوده نمی‌کند، زیرا مسیح که پسر خداست، او را حفظ می‌کند تا دست آن شریر به او نرسد. **19** می‌دانیم که ما فرزندان خدا هستیم و بقیه مردم دنیا، تحت

از شیخ کلیسا، به بانوی برگزیده و فرزندانش که ایشان را به راستی دوست می‌دارم – و نه تنها من، بلکه همه کسانی که راستی را شناخته‌اند. 2

این محبت به خاطر آن راستی است که در وجود ما قرار دارد و تا ابد در ما خواهد ماند. 3 فیض و رحمت و آرامش از جانب خدای پدر و

عیسی مسیح پسر او با خواهد بود، زیرا ما به او ایمان حقیقی داریم و یکدیگر را واقعاً محبت می‌نماییم. 4 چقدر شاد شدم که دیدم بعضی از فرزندان تو که در اینجا هستند، از حقیقت پیروی می‌کنند و احکام پدر ما خدا را نگاه می‌دارند. 5 بانوی گرامی، غرض از نوشتن این نامه این است که آن حکم قدیمی را که خدا از ابتدا به ما داد، به یادتان بیاورم، و آن حکم این است که یکدیگر را محبت نماییم. 6 اگر خدا را دوست داریم، باید حکم او را نیز اطاعت کیم؛ و حکم او از ابتدا این بوده است که به یکدیگر محبت نماییم. 7 این را می‌گوییم چون معلمین فریبکار بسیاری در دنیا هستند. ایشان قبول ندارند که عیسی مسیح به صورت یک انسان و با بدنه همچون بدن ما به این جهان آمد. چنین افراد، فریبکار و ضدمسیح هستند. 8 بنابراین، از ایشان برحدار باشید تا مانند آنان نشیوند، مبادا اجر آسمانی خود را از دست بدھید که همه ما برای به دست آوردن آن، اینقدر تلاش کردہ‌ایم. پس بکوشید تا پاداش خود را تمام و کمال از خداوند دریافت دارید. 9 زیرا اگر از تعالیم مسیح منحرف شوید، از خدا نیز منحرف خواهد شد. اما اگر به تعالیم مسیح وفادار بمانید، خدا را نیز خواهید داشت. به این ترتیب، هم «پدر» را خواهید داشت و هم «پسر» را. 10 اگر کسی نزد شما بیاید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود راه ندهید و حتی به او سلام نکنید، 11 زیرا اگر با آنان معاشرت کنید، مانند آنان خواهید شد. 12 مطلب بسیاری برای گفتن دارم، اما نمی‌خواهم همه را در این نامه بنویسم، زیرا امیدوارم بتوانم به زودی بیایم و شما را ببینم. آنگاه خواهیم توانست حضوراً گفتگو کنیم تا خوبی ما کامل شود. 13 فرزندان خواهر برگزیدهات، سلام می‌رسانند.

از شیخ کلیسا، به گایوس عزیز، که او را از صمیم قلب دوست می‌دارم.
2 برادر عزیزم، از خدا می‌خواهم که در تمام کارهایت موفق باشی، و بدنست نیز
 مانند روحت در سلامتی و تندرستی باشد. **3** وقتی برادران مسیحی ما به
 اینجا آمدند، ما بسیار شاد کردند، زیرا به من خبر دادند که به حقایق الهی
 وفاداری و مطابق احکام انجیل در راستی رفتار می‌کنی. **4** برای من هیچ
 دلخوشی برگتر از این نیست که بشنوم فرزندانم اینچیخ از حقیقت پیروی
 می‌کنند. **5** برادر عزیز، تو در خدمت خود به خداوند، وفادار هستی، زیرا از
 خادمین او که از آنجا عبور می‌کنند، پذیرایی می‌کنند، هرجند که از آشنايان تو
 نیستند. **6** ایشان در کلیسای ما از رفقار پر محبت تو تعزیف‌ها کردند. پس
 کاری نیکو می‌کنی اگر ایشان را آن گونه که سزاوار خداست، روانه سفر
 کنی. **7** زیرا ایشان برای خدمت به خداوند سفر می‌کنند و پیغام انجیل را به
 کسانی که هنوز به مسیح ایمان نیاورده‌اند اعلام می‌نمایند، بدون آنکه کمک
 از آنان دریافت دارند. **8** پس بر ما واجب است که به چنین افراد کمک
 کنیم تا ما نیز در پیشرد حقیقت، با ایشان شریک گردیم. **9** در این باره،
 قبلاً نامه‌ای مخصوص به کلیسا نوشتم، اما دیوتقیس که مقام رعیتی را دوست
 دارد، ما را تحويل نمی‌گیرد. **10** وقتی آمدم، اعمال نادرست او را برات
 تعزیف خواهم کرد، تا بدانی چه اتهامات و سخنان زشتی به ما نسبت داده
 است. او، نه تنها خدمتگزاران کلیسا را که در سفر هستند، پذیرایی و خدمت
 نمی‌کند، بلکه دیگران را نیز وادار می‌کند تا ایشان را به خانه خود نپذیرند، و
 اگر کسی به سخن او توجه نکند، او را از کلیسا بیرون می‌کند. **11** ای عزیز،
 بدی را سرمشق خود نساز، بلکه از نیکی سرمشق بگیر؛ زیرا کسی که نیکی
 می‌کند، فرزند خداست، اما کسی که همواره خواهان بدی باشد، خدا را
 نمی‌شناسد. **12** اما همه شهادت خوبی دریاره دیمیتريوس می‌دهند و این
 شهادت راست است. ما نیز می‌گوییم که او شخص خوبی است و می‌دانی که
 راست می‌گوییم. **13** مطالب بسیاری برای گفتن دارم، اما نمی‌خواهم همه را
 در این نامه بنویسم، **14** زیرا امیدوارم بهزودی تو را بینم تا حضوراً گفتگو
 کنیم. آراش بر تو پاد. دوستان همگی سلام می‌رسانند. سلام ما به یکایک
 دوستان برسان.

روگرگدان شدند. از این رو، باید منتظر داوری خدا باشند. **۱۳** تنها چیزی که از خود بر جای می‌گذارند، ننگ و رسوایی است، درست مانند کف نایاک دریا که از موجهای خروشان بر ساحل باقی می‌ماند. درخشان همچون ستارگان، اما سرگردان هستند و به سوی ظلمت و تاریکی مطلق ابدی می‌شتابند. (*aiōn*)

۱۴ *g165* خوش، که هفت نسل بعد از آدم زندگی می‌کرد، درباره همین اشخاص نبوت کرده، می‌گوید: «بدانید که خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود می‌آید، **۱۵** تا مردم دنیا را داوری کند. او همه بدکاران را به سبب تمامی کارهای زشتی که انجام داده‌اند، و گاهکاران فاسدی را که سخنان زشت بر خند خدا گفته‌اند محکوم خواهد کرد.» **۱۶** این افراد گلمند و عیوب جو هستند و تنها برای ارضی شهوت خود زندگی می‌کنند. آنها جسور و خودنمای هستند و قسط به کسی اخترام می‌گذارند که بداند سودی از او عایدشان می‌شود. **۱۷** ای عزیزان، پیشگویی رسولان خداوند ما عیسی مسیح را به یاد آورید. **۱۸** ایشان می‌گفتند که در زمانهای آخر اشخاصی پیدا خواهند شد که مطابق امیال نایاک خود رفتار خواهید کرد و حقیقت را مسخره خواهند نمود.

۱۹ همینها هستند که بین شما تفرقه و جدایی ایجاد می‌کنند. آنان فقط به دنبال هوسمای خود هستند و روح خدا در وجود ایشان ساکن نیست. **۲۰** اما شما ای عزیزان، یکدیگر را در ایمان پس مقدس خود بنا نمایید، در روح القدس دعا کنید، **۲۱** و منتظر رحمت خداوند عیسی مسیح باشید، که شما را به حیات جاویدان خواهد رسانید. بدین ترتیب شما خود را در محبت خدا محفوظ نگاه خواهید داشت. (*aiōnios g166*) **۲۲** با کسانی که در تزید به سر می‌برند رحیم باشید. **۲۳** گمراهان را از آتش مجازات رهایی دهید، اما مراقب باشید که خودتان نیز به سوی گناه کشیده نشود. در همان حال که دلتان بر این گاهکاران می‌سوزد، از اعمال گاه‌آلود ایشان متنفر باشید. **۲۴** و حال، تمامی جلال و عزت، بر خدایی باد که قادر است شما را از لغزش محفوظ بدارد. او شما را عیوب و با شادی عظیم به حضور پرجلال خود حاضر خواهد ساخت. **۲۵** تمامی جلال بر آن خدای یکتا و نجات‌دهنده ما، به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، باد. تمامی جلال، شکوه، توانی و اقتدار از ازل، حال، و تا ابد برازندۀ اوست! آمين. (*aiōn g165*)

این نامه از طرف یهودا، خدمتگر عیسی مسیح و بادر بعقوب است. این نامه را به همه کسانی می‌نویسم که از جانب خدای پدر که شما را دوست دارد و در عیسی مسیح محفوظ نگه می‌دارد، فرا خوانده شده‌اید. **۲** از خدا، خواستار رحمت و آرامش و محبت روزگرون برای شما هستم. **۳** ای عزیزان، اشتیاق بسیار داشتم تا دریاه نجاتی که خداوند به ما بخشیده، مطالع برایان بنویسم. اما اکنون لازم می‌پیشم، مطلب دیگری به جای آن بنویسم تا شما را ترغیب نمایم از آن ایمانی که خدا یکار برای همیشه به مقدسین خود سپرده، با جدیت تمام دفاع کنید. **۴** زیرا عده‌ای خدانشناس با نینگ وارد کلیسا شده‌اند و تعلیم می‌دهند که ما پس از مسیحی شدن، می‌توانیم هر چه دلمان می‌خواهد انجام دهیم بدون آنکه از مجازات الهی بترسم. عاقبت هولناک این معلمین دروغین و گمراه از مدت‌ها پیش تعیین شده است، زیرا با سرور و خداوند پیگانه ما عیسی مسیح، سر به مخالفت برداشته‌اند. **۵** گرچه این حقایق را به خوبی می‌دانید، اما می‌خواهم برخی نکات را باز دیگر یادآوری نمایم. همان گونه که می‌دانید، خداوند پس از آنکه قوم اسرائیل را از سرزمین مصر هایی بخشید، تمام کسانی را که بی‌ایمان شده بودند و از خدا سرپیچی می‌کردند، هلاک ساخت. **۶** همچنین به یاد آورید فرشتگانی را که در محله‌دۀ اختیارات خود نماندند، بلکه جایگاه خود را ترک کردند، و خدا آنها را در تاریکی مطلق محبوس فرمود تا روز عظیم داوری فرا پرسد.

۷ در ضمن، شهرهای «سدوم» و «عموره» را نیز به یاد داشته باشید. اهالی آنجا و شهرهای مجاور، به انواع شهوت‌ها و انحرافات جنسی آلود بودند. بنابراین، همه آنها نابود شدند تا برای ما درس عربی باشند و بدایم که آتش ابدی وجود دارد که در آنجا گاهکاران مجازات می‌شوند. (*aiōnios g166*) **۸** با وجود همه اینها، این معلمین گمراه که از خواهای خود الهام می‌گیرند، به زندگی فاسد و بی‌بند و بار خود ادامه می‌دهند، و بدین خود را آلوده می‌سازند؛ در ضمن مطبع هیچ مرجع قدرتی نیز نیستند و موجودات آسمانی را به باد مسخره می‌گیرند. **۹** در حالی که «میکائیل»، رئیس فرشتگان، وقتی با ابلیس بر سر جسد مومن بحث می‌کرد، به خود اجازه نداد به او تهمت بزند و اهانت کند؛ بلکه فقط گفت: «خداوند تو را توبیخ فرماید!» **۱۰** اما این اشخاص هر چه را که نمی‌فهمند مسخره می‌کنند و ناسرا می‌گویند؛ ایشان همچون حیوانات بی‌فهم، دست به هر کاری که دلشان می‌خواهد می‌زنند، و به این ترتیب، به سوی نابودی و هلاکت می‌شتابند. **۱۱** وای به حال آنان، نیز از قائل سرمتش می‌گیرند که برازدش را کشته، و مانند بلعام رفتار می‌کنند که به حاطر پول، دست به هر کاری می‌زد. پس آنها مانند قورح در عصیان خود هلاک خواهند شد. **۱۲** این اشخاص که در ضیافهای کلیسا نیز، به جمع شما می‌پیوندندند، لکه‌های نایاکی هستند که شما را آلوده می‌کنند. با ی شرمی می‌خندند و شکم خود را سر می‌کنند، بدون آنکه رعایت حال دیگران را بنمایند. همچون ایرهایی هستند که از زمینهای خشک عبور می‌کنند، بدون آنکه قطراهای باران بیارند. قولهای آنان اعتباری ندارد. درختانی هستند که در موسم میوه، ثمر نمی‌دهند. اینان دو بار طعم مرگ را چشیده‌اند؛ یک بار زمانی که در گناه بودند، و بار دیگر وقتی از مسیح

راست من دیدی و همچنین هفت شمعدان طلا این است: هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند، و هفت شمعدان، خود هفت کلیسا می باشند.

2 «این پیام را برای فرشته کلیسای آفسیس بنویس: آنکه هفت ستاره را در دست راست خود دارد و در میان هفت شمعدان طلا قدم می زند، این پیام را برای تو دارد: ۲ از اعمال نیک و زحمات و صبر تو آگاهم. می دانم که از هیچ گناهی در میان اعضا خود چشمپوشی نمی کنی و ادعای کسانی را که می گویند فرسنده خدا باید، به دقت سنجیده ای و بی برده ای که دروغ می گویند. ۳ تو به خاطر من رنج و زحمت کشیده ای و مقاومت کردہ ای. ۴ با این حال، ایرادی در تو می بینم: تو محبت نخستین خود را ترک کردہ ای. ۵ پس به یاد آور از کجا سقوط کردہ ای. برگد پیش من و کارهای را به جا آور که در ابتدا به جا می آوردی. اگر توبه نکنی، خواهم آمد و شمعدان تو را از میان کلیساها برخواهم داشت. ۶ اما نکته خوبی در تو هست: تو نیز مانند من از رفار نیکولایان متنفر هستی. ۷ هر که این را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها برخواهی چه می گوید: هر که پیروز شود، به او اجازه خواهم داد از میوه درخت حیات که در باع خدادست بخورد. ۸ «این پیام را برای فرشته کلیسای آسمیرنا بنویس: این پیام کسی است که اول و آخر است و مرد ولی اکنون زنده است: ۹ از سختیها، زحمات و فقر تو آگاهم، ولی تو ثروتمند! از کفرهایی که مخالفات می گویند نیز باخبرم. ایشان خود را پهلوی می خوانند، اما نیستند، زیرا از کیسه شیطانند. ۱۰ از زحمات و مشکلاتی که در پیش داری، نترس! بمزودی ابليس بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید. شما به مدت ده روز آزار و زحمت خواهید دید، اما تا پای وفادار بمانند تا تاج زندگی جاودی را بر سر شما بگذار. ۱۱ هر که این را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می گوید: هر که پیروز شود، از مرگ دوم آسمی نخواهد دید. ۱۲ «این پیام را برای فرشته کلیسای پرگامون بنویس: این پیام کسی است که می داند شمشیر دو دم تیز خود را چگونه به کار برد: ۱۳ می دانم که در شهری به سر می بزی که مقر حکومت شیطان است و مردم شیطان را می پرستند. با این حال، به من وفادار مانده ای و مرا انکار نکرده ای؛ حتی زمانی که آنتیپاس، شاهد وفادار من، به دست هوداران شیطان شهید شد، تو نسبت به من امین ماندی. ۱۴ با وجود این، چند ایراد در تو می بینم. تو زیر بار تعالی غلط کسانی می روی که مانند بالعلم هستند که به بالاق یاد داد چگونه قوم اسرائیل را به گناه بکشاند. طبق راهنمایی های بالعلم، قوم اسرائیل را به بی عنفی و خوردن خوراکهایی که به پنهان تقدیم شده بود، تشویق کردند. ۱۵ در میان شما نیز کسانی از نیکولایان هستند که از همان تعلیم پیروی می کنند. ۱۶ پس از گناه توبه کن، و گرنه ناگهان نزد تو خواهیم آمد و با شمشیر دهانم با آنان خواهم چنگید. ۱۷ هر که این را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می گوید: هر که سفیدی خواهیم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده است، نامی که هیچ کس از آن باخبر نیست، غیر از کسی که آن را دریافت می کند. ۱۸ «این پیام را برای فرشته کلیسای تیغیرا بنویس: این پیام پس خدادست که چشمانت همچون شعله های آتش و پاهایش مانند مس صیقلی است: ۱۹ من از اعمال تو، از محبت و ایمان و خدمت و پایداری تو آگاهم. می دانم که در تمام این

می باشند به زودی واقع شود، به خادمانش نشان دهد. او فرشته خود را فرستاد تا این مکاففه را بر خادم خود بوجنا آشکار سازد. ۲ بوجنا نیز تمام سخنان خدا و عیسی مسیح و هر آنچه را که خود دید و شنید، به نگارش درآورد. ۳ خوشبا به حال کسی که این کلام نبوت را می خواند و خوشبا به حال آنان که به آن گوش فرا می دهند، و آنچه را در آن نوشته شده، نگاه می دارند، زیرا زمان وقوع این رویدادها نزدیک است. ۴ از طرف بوجنا، به هفت کلیسا که در ایالت آسیا هستند. فیض و آرامش بر شما باد، از جانب پروردگاری که هست و بود و می آید، و از جانب روح هنگاهانه که در پیشگاه تحت الهی است، ۵ و از جانب عیسی مسیح که تمام حقیقت را به طور کامل بر ما آشکار پادشاهان این جهان است. سیاس و سیاست بر او که ما را محبت می نماید و با خون خود ما را شست و از گاهانهان رهایند؛ ۶ او ما را در پادشاهی خود، کاهنان منصب کرده تا خدا یعنی پدر او را خدمت نماییم. او را تا ابد قدرت و جلال باد! آئین. ۷ پنگرید! او سوار بر ابرها می آید. هر چشمی او را خواهد دید؛ حتی آنکی که به او نیزه زندن، او را خواهند دید؛ و تمام قوهای جهان برای او سوگواری خواهند کرد. بله، آمن! بگذار چنین باشد. ۸ خدا می فرماید: «من الٰه و یا هستم، من ابتدا و انتها هستم.» این را خداوندی می فرماید که صاحب تمام قدرهایست، و هست و بود و می آید. ۹ من، بوجنا، که این نامه را برای شما می نویسم، مانند شما در راه خداوند رنج می کشم، اما او به ما صبر و تحمل عطا فرموده و ما را در ملکوت خود سهیم نموده است. من به علت اعلام پیغام انجیل و بشارت دریاره عیسی، به جزیره پطموس تبعید شدم. ۱۰ در روز خداوند، روح خدا مرا فرو گرفت. ناگهان از پشت سر خود، صدای بلند همچون صدای شیپور شنیدم، ۱۱ که می گفت: «من الٰه و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم. هر چه می بینی، در نامه ای بنویس و آن را برای هفت کلیسا بفرست، یعنی برای کلیساهای آفسیس، اسمرنا، پرگامون، تیغیرا، ساروس، فیلاندفیه و لانودیکه.» ۱۲ هنگامی که برگشتم تا کسی را که با من سخن می گفت بینم، در پشت سر خود هفت شمعدان طلا دیدم. ۱۳ در میان شمعدانها، مردی را دیدم شیشه پسرب انسان که ردای بلند بر تن داشت و کمرنگی طلایی دور سینه اش بود. ۱۴ سر موی او سفید بود چون برف و پشم، و چشمانش تیز و نافذ بود همچون شعله های آتش. ۱۵ پاهای او می درخشید، مانند مسی که در کوره آتش صیقل داده باشند. صدای او مثل آتشار طین افکن بود. ۱۶ در دست راست او، فقط ستاره بود، و شمشیر دو دم تیزی هم در دهانش قرار داشت. صورت او همچون خوشبود در درخشش کامل شد. ۱۷ وقتی چشم به او افتاد، مانند مرده جلوی پای او افتادم. اما او دست راست خود را بر من گذاشت و فرمود: «نترس! من ابتدا و انتها هستم! من زنده بودم و مردم، و حال تا به ابد زنده ام، و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را در دست دارم. ۱۸ (aiōn g165, Hadēs) ۱۹ «بس آنچه دیده ای، یعنی آنچه الان در حال وقوع است و آنچه از این پس خواهد شد، همه را بنویس. ۲۰ معنی هفت ستاره ای که در دست

امور بیش از پیش ترقی می‌کنی. **20** با این حال، ایرادی در تو می‌بینم: تو، به آن زن، ایزابل که ادعا می‌کند نیمه است، اجرازه می‌دهی تا تعالیم غلط بدهد و باعث شود که خدمتگزاران من از راه راست منحرف شوند و به عفتی کشیده شده، خوراکهای را بخورند که برای بنهای قربانی شده‌اند.

21 من به او فرست دادم تا توبه کرده، راهش را تغیر دهد؛ اما نخواست.

22 پس او را با تمام مریدان فاسدش، بر سر برگزیده ساخت، مگر اینکه به سوی من بازگردند و مصیبته ساخت دچار خواهم ساخت، مگر اینکه به سوی من بازگردند از گناهانی که با او کردۀاند، دست بکشند؛ **23** فرزندانش را نیز این خواهم برد. آنگاه همه کلیساها خواهد دانست که من اعماق قلب انسانها را جستجو می‌کنم و از افکار همه آگاهم. من به هر مطابق اعمالش پاداش و جزا خواهم داد. **24** و اما از بقیه شما که در تائیرا هستید و به دنبال این تعالیم غلط نرفته‌اید، انتظار و درخواست دیگری ندارم. منظوم از تعالیم غلط، همان تعالیمی است که اسمش را "حقایق عمیق" گذاشته‌اند، که در واقع، چیزی نیست جز عقمهای شیطان! پس من انتظار دیگری از شما ندارم؛ فقط آنچه دارید محکم نگاه دارید تا بازگردم. **25** هر که بر این مشکلات پیروز شود و تا زمان بازگشت من، به خواست و اراده من عمل کند، به او قدرت خواهم بخشید تا بر تمام قومها حکمرانی کند، **26** و با عصای آهینه بر آنان حکومت نماید، همان‌گونه که پدرم نیز چنین قدرتی به من داد تا بر آن سلطنت کنم. روزی همه ایشان مانند کوزه گلی خود خواهند شد. **27** هر که این را می‌شنود، همچنین من ستاره صبح را به او خواهم بخشید. **28** هر که این را می‌گوید. خوب توجه کنند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.

3 «این پیام را برای فرشته کلیسای ساردس بنویس: این پیام از سوی کسی است که روح هفتگانه خدا و هفت ستاره را دارد: می‌دانم که ظاهرًا کلیسايی فعل و زنده هستی، اما در حقیقت مرده‌ای. **2** پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف تابودی است: زیرا رفتار در نظر خدا پر از عیب و نقص است. **3** به سوی آن پیغامی که در ابتدا شنیدی و ایمان آوردی، بازگرد و به آن پاییند باش؛ نزد من بازگرد، و گرنه مانند دزد خواهم آمد و تو غافلگیر خواهی شد. **4** با این همه، در ساردس کسانی هستند که لباس خود را بالکه‌های این دنیا لکوده نکردۀاند؛ ایشان شایستگی خواهند داشت که در لباس سفید در کنار من گام بردارند. **5** هر که پیروز شود، لباس سفید بر تن خواهد نمود. من نیز هرگز نام او را از دفتر حیات پاک نخواهم کرد، بلکه در حضور پدرم خدا و فرشتنگش اعلام خواهم نمود که او از آن من است. **6** هر که این را می‌شنود، خوب توجه کنند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید. **7** «این پیام را برای فرشته کلیسايی فیلادلفیه بنویس: این پیام از سوی کسی است که پاک و صادق است و کلید داود را دارد. دری را که او بگشاید، کسی نمی‌تواند بیندد؛ و دری را که او بیندد، کسی نمی‌تواند بگشاید. **8** تو را خوب می‌شناسم؛ می‌دانم که چندان نیرومند نیستی، اما تلاش خود را کرده‌ای تا از احکام من اطاعت نمایی؛ نام مرا نیز انکار نکردۀای. پس من نیز دری به روی تو گشوده‌ام که کسی نمی‌تواند بیندد. **9** اینک آنان را که از کیسی شیطان‌اند و خود را یهودی می‌خوانند، اما نیستند، مجبور خواهم ساخت تا آمده، به پاهای تو بیفتند و بدانند که من تو را دوست داشتمام. **10** تو از من اطاعت کردی، گرچه این

4 سپس، همان طور که نگاه می‌کردم، دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آنگاه همان آوازی که قبلاً نیز شنیده بودم، به گوشم رسید؛ آن آوا که همچون صدای شپیریو نیرومند بود، به من گفت: «بالا بیا تا واقعی آیده را به تو نشان دهم». **2** ناگهان روح خدا مرا فرو گرفت و من تختی در آسمان دیدم و بر آن تخت کسی نشسته بود. **3** او همچون سنگ یشم و عقیق می‌درخشید. گردگرد تخت او را رنگین کمانی تابان چون زمزد، فرا گرفته بود.

4 دور آن تخت، بیست و چهار تخت دیگر قرار داشت؛ بر آنها بیست و چهار پیر نشسته بودند که همه لباسی سفید بر تن و تاجی از طلا بر سر داشتند. **5** از آن تخت بزرگ، رعد و برق برمی خاست و غرش رعد طین افکن بود. در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ همان روح هفتگانه خدا هستند. **6** در برای تخت، دریابی از بلور درخشان به چشم می‌خورد. چهار موجود زنده نیز در چهار گوش تخت ایستاده بودند که در جلو و پشت سر خود، چشم داشتند. **7** نخستین موجود زنده، به شکل شیر بود؛ دومی شبیه گاو، سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقایی در حال پیروز بود. **8** این موجودات زنده هر کدام شش بال داشتند، و میان بالهایشان پر از چشم بود. ایشان شبانه روز، بدون وقفه نام خدا را ذکر نموده، می‌گفتند:

قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و پدیدار شد. به سوار آن شمشیری بزرگ و اقتدار داده شده بود تا صلح و سلامتی را از زمین بردارد. در نیجه، جنگ و خونریزی در همه جا آغاز شد. ۵ چون بره مهر سوم را گشود، شنیدم که موجود زنده سوم گفت: «بیا!» آنگاه اسب سیاهی را دیدم که سوارش ترازوی در دست داشت. ۶ سپس از میان چهار موجود زنده، صدایی به گوش رسید که می گفت: «یک قص نان گندم، یا یک کیلو آرد جو، به قیمت مزد روزانه یک کارگر باشد. اما به روغن زیعون و شراب آسیبی نرسان!» ۷ وقتی بره مهر چهارم را گشود، صدای موجود زنده چهارم را شنیدم که گفت: «بیا!» ۸ آنگاه کردم و دیدم اسب رنگ پریده‌ای ظاهر شد که سوارش مرگ نام داشت. به دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش دنیای مردگان بود. به آن دو، اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را به وسیله جنگ، قحطی، بیماری و جانوران وحشی نابود کنند.

۹ وقتی مهر پنجم را باز کرد، مذبحی ظاهر شد. زیر مذبح، روحهای کسانی را دیدم که برای موعظة کلام خدا و شهادت راستین خود شهید شده بودند. ۱۰ ایشان با صدایی بلند به خداوند می‌گفتند: «ای خداوند پاک و حق، تا به کی بر ساکنان زمین داری نمی‌کنی و انقمام خون ما را از آنان نمی‌گیری؟» ۱۱ سپس به هر یک از ایشان، ردانی سفید دادند و گفتند که کسی دیگر نیز استراحت کنید تا همقطارانش که باشد ایشان به خاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردند، به جمع آنان پیویندند. ۱۲ آنگاه بره مهر ششم را گشود. ناگهان زلزله شدیدی رخ داد و خورشید مانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون درآمد. ۱۳ سپس دیدم که ستارگان آسمان بر زمین می‌ریزند، درست مانند انجیرهای نارس که در اثر باد شدید، از درخت کنده شده، بر زمین می‌افتدند. ۱۴ آسمان نیز مانند یک طومان به هم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوهها و جزیره‌ها تکان خورد، از جای خود منتقل شدند. ۱۵ پادشاهان زمین و رهبران جهان، فرمانداران و ثرومندان، کوچک و بزرگ، بوده و آزاد، همه خود را در غارها و زیر تخته سکنگاهی کوهها پنهان کردند. ۱۶ ایشان به کوهها و سخنجه‌ها التماس کرد، می‌گفتند: «ای کوهها و ای سخنجه‌ها، بر ما بینند و ما را از روی آنکه بر تخت نشسته و از خشم بره پنهان کنید. ۱۷ زیرا روز عظیم خشم آنان فرا رسیده است. پس کیست که تاب مقاومت داشته باشد؟»

۷ آنگاه چهار فرشته دیدم که در چهار گوشۀ زمین ایستاده‌اند و نمی‌گذرانند پادهای چهارگانه بر زمین بوزند، تا دیگر برگی بر درختان به حرکت در نیاید و دریا صاف و بی حرکت بمانند. ۲ سپس، فرشته دیگری را دیدم که از مشرق بودند از: یهودا، رُوپین، جاد، اشیر، نفتالی، منسی، شمعون، لاوی، یسائکار، ژیلون، یوسف و بنیامین. ۹ پس از آن، دیدم که گروه بزرگی از تمام قومها، قبیله‌ها، نژادها و زبانها، در پیشگاه تخت و در برابر بره ایستاده‌اند. تعداد ایشان چنان زیاد بود که امکان شمارش وجود نداشت. ایشان لباسی سفید بر تن داشتند و در دستشان شاخه‌های نخل دیده می‌شد. ۱۰ آنان همگی با

«قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید!» ۹ هر بار که این موجودات زنده به آنکه بر تخت نشسته بود و تا ابد زنده است، جلال و حرمت و سپاس می‌فرستند، (aiōn g165) ۱۰ آن بیست و چهار بیر نزد او سجده نموده، او را که تا ابد زنده است، پرستش می‌کنند، و تاجهای خود را پیش تخت او انداخته، برازنده توست؛ زیرا تو آفرینش تمام موجودات هستی و همه چیز به اراده تو به وجود آمد.

5

پس از آن، در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته بود، طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مهر، آن را مهر و موم کرده بودند. ۲ آنگاه فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌پرسید: «چه کسی لیاقت دارد که این مهرها را بشکند و طومار را بگشاید؟» ۳ اما کسی در آسمان و زمین و در میان مردگان پیدا نشد که قادر باشد طومار را باز پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن طومار را داشته باشد. ۵ اما یکی از آن بیست و چهار بیر به من گفت: «گریه نکن. ببین، شیر قبیله یهودا که از نسل داود است، پیروز شده است! او لیاقت دارد طومار و هفت مهر آن را بگشاید.» ۶ آنگاه بروای دیدم که گویی ذبح شده باشد، اما در مقابل تخت و موجودات زنده، و در میان بیست و چهار بیر ایستاده بود. او هفت شاخ و هفت چشم داشت که همان روح هفتگانه خداست که به تمام نقاط جهان فرستاده می‌شود. ۷ آنگاه بره نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت نشسته بود، گرفت. ۸ وقتی طومار را گرفت، آن بیست و چهار بیر در برابر او سجده کردند. هر یک از آنان یک چنگ و کاسه‌های طلایی پر از بخور داشتند که دعاهای ایمانداران است. ۹ ایشان برای او سرود جدیدی می‌خوانند و می‌گفتند: «تو لیاقت داری که طومار را بگیری و مهرش را باز کرده، آن را بخوانی، زیرا جانت را قربانی کردی و مردم را از هر نزد و زیان و قوم و قبیله برای خدا خریدی، ۱۰ ایشان را برای خدای ما کاهن ساختی و به سلطنت رساندی؛ از این رو بر زمین سلطنت خواهد کرد.» ۱۱ سپس در رؤیا، میلیونها فرشته را دیدم که گردآگرد تخت و موجودات زنده و پیران جمع شده، ۱۲ با صدای بلند این سرود را می‌خوانند: «بره خدا که جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد، لیاقت دارد که صاحب قدرت و دولت، حکمت و قوت، حرمت و جلال و برکت باشد.» ۱۳ آنگاه صدای تمام موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریاها را شنیدم که می‌سرودند و می‌گفتند: «ستایش و حرمت، جلال و قوت تا ابد از آن بره و آنکه بر تخت نشسته است پاد.» (aiōn g165) ۱۴ و آن چهار موجود زنده گفتند: «آمین»، و آن بیست و چهار بیر سجده کرده، او را پرسیدند.

6

همچنانکه محو تماثاً بودم، بره نخستین مهر از آن هفت مهر را گشود. ناگاه یکی از آن چهار موجود زنده، با صدایی همچون غرش رعد گفت: «بیا!» ۲ نگاه کردم و اسی سفید دیدم. سوار بر اسب، کسی را دیدم که کمانی در دست و تاجی بر سر داشت. او اسب را به جلو می‌راند تا در نزدهای بسیار، پیروز شود و فاتح چنگ باشد. ۳ سپس بره مهر دوم را باز کرد. آنگاه شنیدم که موجود زنده دوم گفت: «بیا!» ۴ این بار، اسی سرخ

هنگامی که فرشته پنجم شیپورش را به صدا درآورد، دیدم که «ستاره‌ای» از آسمان بر زمین افتاد. به این ستاره، کلید چاهی را دادند که انها نداشت. **(Abyssos g12)** ۲ وقتی با آن کلید، چاه را باز کرد، دود مانند دود کوره‌ای بزرگ برخاست، به طوری که آفتاب و هوا از دود چاه تیره و تار شد. **(Abyssos g12)** ۳ سپس از میان دود، ملخهای بیرون آمدند، روزی زمین را پوشاندند؛ و به آنها قوت داده شد تا مانند عرقیها نیش بزنند. ۴ اما به آنها گفته شد که با علف و گیاه و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به کسانی آسیب برسانند که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ۵ به آنها اجازه داده شد که مردم را برای مدت پنج ماه آزار و شکنجه دهند تا ایشان مانند کسی که عقرب گریده باشد، درد بکشند؛ اما به ملخها اجازه کشتن مردم داده نشد. ۶ در آن زمان، مردم آزوی مرگ خواهد کرد، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت. ۷ ملخها شیشه انسانی بودند که بر جنگ آسماه شده‌اند. بر روی سرشاران چیزی شبیه تاجهای زرین قرار داشت و صورت‌شان همچون صورت انسان بود. ۸ آنها موبی بلند مانند موی زنان، و دندانهایی مانند دندانهای شیران داشتند. ۹ زرهای که پوشیده بودند، مانند رزه آهین جنگ بود. صدای بالهایشان نیز مثل صدای مردم همچوں لشکری بود که با ازایه‌ای جنگی به میدان رزم حمله می‌برد. ۱۰ آنها دمهای نیشداری مانند دم غریب داشتند که با آنها می‌توانستند مردم را تا پنج ماه آزار دهند. ۱۱ پادشاه آنها، همان فرشته چاه بی انتہاست، که به زیان عبری او را «آئیون» و به یونانی «اپولیون»^۱ نامید، و معنی آن، «ناپد کننده» می‌باشد. **(Abyssos g12)** ۱۲ یک واي یعنی یک بلا گذشت. اما منز دو بلا دیگر در راه است. ۱۳ وقتی فرشته ششم شیپور را نواخت، از چهار گوشش مذیح زرین که در حضور خدا قرار داشت، صدای شنیدم، ۱۴ که به فرشته ششم که شیپور داشت، گفت: «آن چهار فرشته را که در رود بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد ساز.» ۱۵ آنگاه آن چهار فرشته که برای چنین ساعت و روز و ماه و سالی آماده شده بودند، آزاد شدند تا یک سوم مردم را بکشند. ۱۶ شیام که آنها دوست می‌لوjen جنگجوی سواره در اختیار داشتند. ۱۷ اسپان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم. سواران آنان، زره جنگی به تن داشتند که بعضی به رنگ سرخ اشین، بعضی آبی آسمانی و بقیه به رنگ زرد بود. سر اسپان ایشان، پیشتر به سر شیران شباشت داشت و از دهانشان دود و آتش و گوگرد بیرون می‌آمد که یک سوم مردم را ازین بین برد. ۱۹ قدرت مرگبار آنها، نه تهای در دهانشان بلکه در دهشان نیز بود، زیرا دهشان شبیه سر مارهایی بود که نیش می‌زنند و زخم‌هایی کشندگان ایجاد می‌کنند. ۲۰ کسانی که از این بلاایا جان به در بردنده، باز حاضر نشدند از کارهای شیرانه خود توبه کرده، خدا را پرسیدند. ایشان حاضر بودند از پرستش شیطان و بجهای طلا و نقره و مس و سنگ و چوب دست بکشند، بجهای که نه می‌بینند، نه می‌شنوند و نه حرکت می‌کنند. ۲۱ ایشان نمی‌خواستند از آدمکشی، جادوگری، زنا و دردی دست بکشند و به سوی خدا بازگردند.

10

سپس فرشته نیرومند دیگری را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. گردآگرد او را بر فرا گرفته بود و بر فراز سررش رنگین کمانی قرار داشت. صورتش نیز همچون خورشید می‌درخشید و پاهایش مانند ستونهای آتش بود. ۲

صدای بلند می‌گفتند: «نجات ما از جانب خدای ما که بر تخت نشسته، و از جانب بُرَّه است.» ۱۱ در این هنگام، تمام فرشتگان گردآگرد تخت و پیران و چهار موجود زنده ایستادند. سپس، آنان در مقابل تخت سجاده کرده، خدا را پرستش نمودند، ۱۲ و گفتند: «آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد. آمین!» **(aiōn)** ۱۳ آنگاه یکی از آن بیست و چهار پیر به من رو کرد و پرسید: «آیا می‌دانی این سفیدپوشان چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟» ۱۴ جواب دادم: «این را تو می‌دانی، سوروم.» به من گفت: «اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت بیرون آمده‌اند. ایشان لباسهای خود را با خون «بُرَّه» شسته و سفید کرده‌اند. ۱۵ به همین جهت، اکنون در حضور تخت خدا هستند و او را شانه روز در معبد او خدمت می‌کنند. او که بر تخت نشسته است، ایشان را در حضور خود پنهان می‌دهد. ۱۶ آنان از این پس، از گرسنگی و تشنگی و گرمای سوزان نیمزور در امان خواهند بود، ۱۷ زیرا «بُرَّه» که پیش تخت ایستاده است، ایشان را خوراک دارد، شان آنان خواهد بود و ایشان را به چشم‌های آب حیات هدایت خواهد کرد؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود.»

8

هنگامی که بُرَّه مهر هفتم را گشود، در آسمان نزدیک به نیم ساعت سکوت مطلق برقوار شد. ۲ سپس دیدم که هفت فرشته در حضور خدا ایستاده‌اند. به ایشان هفت شیپور داده شد. ۳ سپس از آن، فرشته دیگری آمد و در کار مذبح ایستاد. در دست او آتشدانی برای سوزاندن بخور بود. پس به او مقدار زیادی بخور دادند تا با دعاها می‌بامیزد و بر روی مذبح زرین که پیش تخت خدا قرار دارد، تقدیم کند. ۴ آنگاه بُرَّه معتبر بخور، آمیخته به دعاها می‌ؤمینی، از دست او فرشته به پیشگاه خدا بالا رفت. ۵ سپس آن فرشته آتشدان را از آتش مذبح پر کرد و به سوی زمین آتش گرفت. ۶ آنگاه، هفت فرشته‌ای که هفت شیپور داشتند، آماده شدند تا شیپورها را به صدا درازوند. ۷ فرشته اول شیپور را به صدا درآورد. ناگهان، بر روی زمین تکرگ و آتش و خون بارید، به طوری که یک سوم زمین آتش گرفت و یک سوم درختان با تمام سرمه‌ها سوخت. ۸ فرشته دوم شیپور را نواخت. ناگاه چیزی مثل کوهی بزرگ و آتشین به دریا اضافه، به طوری که یک سوم تمام کشتنی‌ها غرق شدند و یک سوم دریا مانند خون، سرخ شد، و یک سوم تمام ماهیها مردند. ۱۰ وقتی فرشته سوم شیپور را به صدا درآورد، ستاره‌ای شعله‌ور از آسمان بر روی یک سوم رودخانه‌ها و چشم‌های افتاد. ۱۱ نام آن ستاره «تلخی» بود؛ و هنگامی که وارد یک سوم تمام آبهای زمین شد، آنها تلخ گردید و بسیاری به علت تلخی آن جان سپرندند. ۱۲ سپس فرشته چهارم شیپور را نواخت. همان لحظه ضریبای به یک سوم خوشبیند و ماه و ستارگان وارد آمد، به طوری که یک سوم آنها تاریک شد. به این ترتیب، یک سوم روز و یک سوم شب در تاریکی فرو رفت. ۱۳ همچنانکه غرق تمامشا بودم، عقابی دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و به آواز بلند می‌گوید: «وای، وای، وای به حال اهالی زمین، زیرا اکنون آن سه فرشته دیگر نیز شیپور خود را به صدا در خواهند آورد.»

دو می‌گوید: «به اینجا بالا باید!» آنگاه ایشان در برایر چشممان حیرت زده دشمنان، با ابرها به آسمان بالا خواهند رفت. **13** در همان لحظه، زلزله شدیدی رخ خواهد داد که یک دهم شهر را با خاک یکسان خواهد کرد و هفت هزار نفر کشته خواهند شد. آنگاه کسانی که زنده مانده‌اند، از ترس، خدای آسمان را پرستش خواهند کرد. **14** دو بالا گذشت. بالای سوم بهزودی از راه خواهد رسید. **15** درست در همین هنگام که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد، از آسمان صدای ایشان به گوش رسید که می‌گفت: «سلطنت جهان از این خداوندان ما و مسیح او شد و او تا ابد سلطان است.» **16** آنگاه بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته بودند، روی پر زمین نهاده، او را سجاده کردند، **17** و گفتند: «ای خداوندان، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، تو را سپاس می‌گوییم که قدرت عظیم خود را به دست گرفته و سلطنت را شروع کرده‌ای. **18** قومها بر تو خشنمانک بودند، اما اکنون توبی که باید بر آنان خشنمانک شوی. اینک وقت آن است که مردگان را داوری نمایی و به خدمتگزارانت یعنی پامیران، ایمانداران و کسانی که به نام تو احترام می‌گذارند، از کوچک و بزرگ پاداش دهی. اینک وقت آن است که همه کسانی را که دنیا را به نابودی کشانده‌اند، نابود سازی. **19** آنگاه معبد در آسمان گشوده شد و صندوقی که عهدنامه خدا در آن بود، ظاهر گشت. سپس رعد و برق شد و آسمان غرید و تکرگ و زلزله پدید آمد.

11

12 پس از آن، منظره عجیبی در آسمان دیده شد که از رویداد مهمی خبر می‌داد: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لباس به تن کرده بود و در زیر پاهایش ماه قرار داشت و بر سرش تاجی با دوازده ستاره بود. **2** زن، آبستن بود و از درد زایمان می‌نالید و برای زاییدن دقیقه شماری می‌کرد. **3** ناگهان، ازدهای سرخی ظاهر شد که هفت سر، هفت تاج و ده شاخ داشت. **4** او با ڈمش یک سوم ستارگان را به دنبال خود کشید و بر زمین ریخت. ازدها در مقابل زن که در حال زاییدن بود، ایستاد تا نوزاد او را بیلعد. **5** زن، پسری به دنیا آورد. این پسر با عصای آهنین بر تمام قومها فرمان خواهد راند. پس وقتی پسر به دنیا آمد، از دست ازدها بوده شد و به سوی خدا و تخت او بالا برده شد. **6** اما مادرش به بیابان فرار کرد. خدا آنچا را برای او آمده کرده بود تا به مدت هزار و دویست و شصت روز از او مراقبت شود. **7** سپس در آسمان جنگی روی داد. میکائیل و فرشتگان زیر فرمان او با ازدها و فرشتگان او جنگیدند. **8** ازدها شکست خورده و همراه فرشتگانش از آسمان رانده شد. **9** بهله، این ازدهای بزرگ، یعنی آن مار قدیمی که اسمش ابلیس یا شیطان است و همان کسی است که تمام مردم دنیا را فربیض می‌دهد، با تمام دار و دستهایش بر زمین افکنده شد. **10** آنگاه در آسمان صدای بلند شنیدم که اعلام می‌کرد: «زمان نجات و قدرت و سلطنت خدا و حکومت بر حق مسیح او رسیده است! چون مدعی برادران ما که روز و شب در پیشگاه خدا می‌باشد این را تهمت می‌زد، سقوط کرد. **11** برادران ما با خون "بره" و با بیان حقیقت، بر او پیروز شدند. ایشان جانشان را دریغ نداشتند بلکه آن را در راه خدمت خدا نثار کردند. **12** پس ای آسمانها، شادی کنید! ای ساکنان آسمان، شاد باشید! اما وای بر تو ای زمین، وای بر تو ای دریا، زیرا ابلیس با خشم زیاد به سراغ شما آمده است، چون می‌داند که فرستت زیادی ندارد.»

13 وقیعی ازدها دید که به زمین افراطه است، دست آزار به سوی زنی که پسر را زایدیه بود دراز کرد. 14 اما به زن دو بال عقاب بزرگ داده شد تا به بیان پرواز کند، و در آنجا سه سال و نیم از گرنده مار که همان ازدهاست، در امان باشد. 15 آنگاه از دهان مار، سیل آب به سوی زن جاری شد تا او را در کام خود فرو برد. 16 اما زمین به باری زن شتافت و دهان باز کرد و سیل را فرو برد. 17 آنگاه ازدها از زن خشم گرفت و رفت تا با بقیه فرزندان او بجنگد. فرزندان آن زن همان کسانی هستند که فرمان خدا را اطاعت می کنند و به حقیقتی که به وسیله عیسی آشکار شده، پاییند می باشند.

14 آنگاه بره را دیدم که در اورشلیم بر کوه صهیون ایستاده است. همه‌ها او صد و چهل و چهار هزار نفر بودند که بر پیشانی شان نام او و نام پدر او نوشته شده بود. 2 آنگاه، صدایی از آسمان شیمید که مانند ریش آشیار و غرش رعد بود، اما در عنین حال به نعمه چنگ‌نوزان نیز شباهت داشت. 3 این گروه، در برای تخت خدا و در مقابل آن چهار موجود زنده و بیست و چهار پر سرودی تازه می خواندند. این سرود را کسی نمی توانست بخواند، مگر آن صد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا باخرید و آزاد شده بودند. 4 آنان همان کسانی هستند که خود را لگوی زنان نساخته‌اند، زیرا باکاراند. آنان هر جا بره می‌رود، او را دنبال می‌کنند. این اشخاص از بین مردم خردباری شده‌اند تا به عنوان هدیه مقدس به خدا و بره تقدیم شوند. 5 ایشان پاک و بی عیب هستند و حتی یک دروغ از دهانشان خارج نشده است. 6 آنگاه فرشته دیگری را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کرد و پیغام شاد انجیل جاودانی را برای اهالی زمین می‌پرسد تا به گوش هر قوم و قبیله، از هر زیان و نزد رساند. 7 فرشته با صدای بلند می‌گفت: «اگر خدا بترسید و او را جلال دهد، زیرا وقت آن رسیده است که مردم را داوری کنند. او را پرسنید که آسمان و زمین و دریا و چشم‌های را آفریده است.» 8 سپس فرشته دیگری را دیدم که به دنبال او آمد و گفت: «بابیل سقوط کرد، آن شهر بزرگ و بیان شد، زیرا تمام قومهای دنیا را فاسد می‌کرد و آنها را وامی داشت تا از شراب فساد و هرگزی او مست شوند.» 9 سپس فرشته سوم آمد و فریاد زد: «کسانی که آن وحش و مجسمه‌اش را پرسنید و علامت مخصوص او را بر پیشانی یا دست خود بگذارند، 10 جام غضب و مکافات خدا را که در آن هیچ تخفیف و استثنای نیست، خواهند نوشید و در حضور فرشتگان مقدس و «بره»، در شعله‌های آتش عناب خواهند کشید. 11 دود آتشی که ایشان را عناب خواهند داد تا ابد بالا خواهد رفت، به طوری که شب و روز آسایش خواهند داشت، زیرا آن وحش و مجسمه‌اش را پرسنیدند و علامت نام او را بر بدن خود گذاشتند. 12 لازم است قوم مقدس خدا در چنین وضعی پایدار و وفادار بمانند. 11 سپس، وحش دیگری دیدم که از داخل زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخهای بره، ولی مانند ازدها سخن می‌گفت. 12 او تمام قدرت آن وحش اول را که از زخم کشنه خود خوب شده بود، به کار می‌گرفت و از تمام دنیا می‌خواست که وحش اول را پرسنید. 13 او پیش چشمن همه دست به معجزات باور نکردنی می‌زد و از آسمان آتش به زمین می‌آورد! 14 او از جانب وحش اول اجازه می‌یافتد تا این کارهای عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب دهد و ایشان را ودار سازد مجسمه بزرگی از جانور اول بسازند، همان وحشی که از زخم شمشیر جان به در برده بود. 15 حتی او توانست به آن مجسمه جان بیخشند تا بتواند سخن گوید، و همه کسانی که او را نمی‌پرسنند، به مرگ محکوم کنند. 16 از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را ودار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند؛ 17 تا هیچ کس نتواند چیزی بخرد مگر این که علامت مخصوص آن وحش، یعنی اسم پا عداد او را بر خود داشته باشد. 18 در اینجا نیاز به حکمت است. هر گفت: «حالا داست را به کار انداز تا خوشها را از تاک زمین بچینی، چون

13 پس ازدها به کنار دریا رسید و در آنجا به انتظار نشست. آنگاه وحشی را دیدم که از دریا پلا می‌آمد. این جانور هفت سر داشت و ده شاخ. روی هر شاخ او یک تاج بود و روی هر سر نام کفرآمیزی نوشته شده بود. 2 این وحش شیشه پلنگ بود اما پاهاش مانند پاهای خرس و دهانش مانند دهان شیر بود. ازدها تاج و تخت و قدرت و اختیارات خود را به او بخشید. 3 یکی از سرهایش را دیدم که زخم کشنده‌ای برواشته بود، ولی خوده خوب شد! آنگاه تمام مردم دنیا از این معجزه غرق در حریث شدند و وحش را با ترس و احترام پیروی کردند. 4 آنان ازدها را که چنین قدرتی به آن جانور داده بود، ستایش نمودند. وحش را نیز پرستش کرده، گفتند: «کیست به بزرگی او؟ چه کسی می‌تواند با او بجنگد؟!» 5 سپس، ازدها وحش را تحریک کرد تا به گرافه گویی بپردازد، و به او اختیار داد تا امور دنیا را به مدت چهل و دو ماه به دست گیرد. 6 در تمام این مدت، به اسم خدا و معبد و تمام کسانی که در آسمانند کفر می‌گفت. 7 ازدها به او قدرت داد تا با قوم مقدس خدا جنگلیده، ایشان را شکست دهد و بر تمام قومها و قبیله‌ها از هر زیان و نزد دنیا حکومت کند؛ 8 همه مردم دنیا نیز او را پرستش خواهند کرد. اما کسانی که نامشان از آغاز آفینش، در دفتر حیات که متعلق به بره است، نوشته شده، او را پرستش خواهند نمود. 9 هر که می‌تواند گوش دهد، به دقت گوش کند: 10 کسی که قرار است زندانی شود، زندانی خواهد شد، و کسی که قرار است با شمشیر کشته شود، کشته خواهد شد. لازم است قوم مقدس خدا در چنین وضعی پایدار و وفادار بمانند. 11 سپس، وحش دیگری دیدم که از داخل زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخهای بره، ولی مانند ازدها سخن می‌گفت. 12 او تمام قدرت آن وحش اول را که از زخم کشنه خود خوب شده بود، به کار می‌گرفت و از تمام دنیا می‌خواست که وحش اول را پرسنید. 13 او پیش چشمن همه دست به معجزات باور نکردنی می‌زد و از آسمان آتش به زمین می‌آورد! 14 او از جانب وحش اول اجازه می‌یافتد تا این کارهای عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب دهد و ایشان را ودار سازد مجسمه بزرگی از جانور اول بسازند، همان وحشی که از زخم شمشیر جان به در برده بود. 15 حتی او توانست به آن مجسمه جان بیخشند تا بتواند سخن گوید، و همه کسانی که او را نمی‌پرسنند، به مرگ محکوم کنند. 16 از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را ودار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند؛ 17 تا هیچ کس نتواند چیزی بخرد مگر این که علامت مخصوص آن وحش، یعنی اسم پا عداد او را بر خود داشته باشد. 18 در اینجا نیاز به حکمت است. هر

انگوهرهایش رسیده و برای داوری آماده شده است.» ۱۹ پس آن فرشته، زمین را با داشتن درو کرد و انگوهرها را در ظرف بزرگ غضب خدا ریخت. ۲۰ انگوهرها را در داخل آن ظرف که در خارج از شهر بود، با پا آنقدر فشردن تا رودی از خون جاری شد که طولش ۱۶۰۰ پرتاب تیر بود و ارتفاعش به دهنه یک اسب می‌رسید.

۱۵

در آسمان علامت عجیب دیگری دیدم که از پیش آمد مهمی خبر می‌داد: هفت فرشته، هفت بلای آخر را نگاه داشته بودند که بر زمین بربینند، تا سرانجام خشم و غضب خدا فروکش کند. ۲ سپس، در برای خود چیزی شبیه دریای آتش و بلور دیدم که موج می‌زد. در کنار دریا کسانی ایستاده بودند که بر آن وحش و مجسمه‌اش و بر عدد نام او پیروز شده بودند. همه آنان چنگنگهایی در دست داشتند که خدا به ایشان داده بود، ۳ و سرود موسی خدمتگزار خدا و سرود بره را می‌خواندند، و می‌گفتند: «بزرگ و باشکوه است کارهای تو، ای خدای بی‌همتا! حق و عدل است راههای تو، ای پادشاه صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: «همه چیز به بیان رسید!» ۱۸ در آن هنگام، چنان رعد و برق و زمین لرزه شدیدی شد که در تاریخ پسر ساقه نداشت. ۱۹ شهر بزرگ بابل نیز سه قسمت گردید و سایر شهراهای دنیا هم به صورت تودههای پاره سنگ درآمدند. ۲۰ این ترتیب، خدا از گکانهان بابل چشم پوشی نکرد، بلکه جام غضب خود را تا آخرین قطبه، به او نوشانید؛ چهاریها ناپدید و کوهها زیر و رو شدند؛ ۲۱ تگرگ و حشتناکی بر سر مردم بارید، تگرگی که هر دانه آن پنجاه کیلو بود! و مردم برای این بلای و حشتناک به خدا کفر و ناسرا گفتند.

۱۷

آنگاه یکی از آن هفت فرشته که بالا را بر روی زمین ریخته بود، نزد من آمد و گفت: «هرماه من بیا تا به تو نشان دهم که بر سر آن حاشه معروف که بر آههای دنیا نشسته است، چه خواهد آمد، ۲ زیرا پادشاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مردم دنیا از شراب زنای او سرمست شده‌اند.» ۳ روح خدا مرد از خود فرو گرفت و فرشته مرا به بیان برد. در آنجا زنی دیدم نشسته بر پشت یک وحش سرخ زنگ که سراسر بدنش با شعراهای کفرآیی نسبت به خدا پوشیده شده بود، و هفت سر و ده شاخ داشت. ۴ لباس زن، سرخ و ارغوانی، و چواهرات از طلا و سنگهای قیمتی و مروارید بود و در دستش یک جام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا. ۵ بر پیشانی او این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فاحشهای فساد دنیا». ۶ و متوجه شدم که آن زن مست است؛ او سرمست از خون خلق خدا و شهادای عیسی بود. من با ترس و حشمت به او خبره شدم. ۷ فرشته پرسید: «چرا متعجب شدی؟ من راز آن زن و آن وحش را که گفت سر و ده شاخ دارد و زن سوار بر اوست، پرایت شرح خواهم داد.» ۸ آن وحش که دیدی، زمانی بود، ولی حالا دیگر نیست. با وجود این، از چاه بی‌انتها به زودی بالا می‌آید و در فنای ابدی فرو خواهد رفت. مردم دنیا، غیر از کسانی که نامشان در دفتر حیات نوشته شده است، وقتی آن وحش پس از مرگ، دوباره ظاهر شود، مات و مبهوت خواهند ماند. ۹ «برای درک این همه، حکمت لازم است. هفت سر وحش نشانه هفت کوهند که آن زن بر آنها فرمان می‌راند. آنها نشانه هفت پادشاه نیز هستند.» ۱۰ همچنین، نشانه هفت پادشاه هستند که پنج تن از آنان از بین رفهاندان، ششمی فعلاً سلطنت می‌کند و هفتمی نیز به

نمی‌داند: هفت فرشته، هفت بلای آخر را نگاه داشته بودند که بر زمین بربینند، تا سرانجام خشم و غضب خدا فروکش کند. ۲ سپس، در برای خود چیزی شبیه دریای آتش و بلور دیدم که موج می‌زد. در کنار دریا کسانی ایستاده بودند که بر آن وحش و مجسمه‌اش و بر عدد نام او پیروز شده بودند. همه آنان چنگنگهایی در دست داشتند که خدا به ایشان داده بود، ۳ و سرود موسی خدمتگزار خدا و سرود بره را می‌خواندند، و می‌گفتند: «بزرگ و باشکوه است کارهای تو، ای خدای بی‌همتا! حق و عدل است راههای تو، ای پادشاه صدایی بلند شنیدم که از تو نترسید؟ کیست که نام تو را حرمت ندارد؟ نیزه تنها تو پاکی. همه قومها خواهند آمد و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد، زیرا کارهای خوب تو را می‌بینند.» ۵ سپس، نگاه کردم و معد، یعنی خیمه خدا را در آسمان دیدم که به روی همه کاملاً باز بود. ۶ آن هفت فرشته که هفت بلا را نگاه داشته بودند تا بر زمین بربینند، از حضور خدا بیرون آمدند. ایشان لباس سفید بی‌لکه‌ای بر تن داشتند که از کنたن پاک بود، و دور سینه‌شان نیز کمرنگی طلایی بسته بودند. ۷ یکی از آن چهار موجود زنده، به هر یک از فرشتگان جامی زین داد که پر از غضب خدای زنده ابدی بود. کسی نمی‌توانست داخل شود، تا این که آن هفت فرشته، هفت بلا را ریختند و تمام کردند.

۱۶

آنگاه از معبد صدایی بلند شنیدم که به آن هفت فرشته می‌گفت: «بروید و هفت جام غضب خدا را بر زمین خالی کنید.» ۲ پس فرشته اول بیرون رفت و وقتی جام خود را بر زمین خالی کرد، در بدن کسانی که نشان آن وحش را داشتند و مجسمه‌اش را پرستش می‌کردند، زخمهای دردناک و حشتناک به وجود آمد. ۳ فرشته دوم جامش را در دریا ریخت و آب دریا مثل خون مرده شد، و تمام چانوران دریایی مردند. ۴ سپس فرشته سوم جام خود را بر رودخانه‌ها و چشمه‌ها ریخت و آب آنها به خون تبدیل شد. ۵ آنگاه شنیدم این فرشته که فرشته آنها بود، می‌گفت: «ای قدوس، که هستی و بوده‌ای، تو عادلی در این حکمها که فرستاده‌ای.» ۶ زیرا آنها خون مقدسین و انبیای تو را ریختند. پس به آنان خون دادی تا بنوشند، چون سزاپیشان همین است.» ۷ آنگاه صدایی از مذیع شنیدم که می‌گفت: «بله، ای خداوند، ای خدای توانا، تو از روی حق و عدل داوری و مجازات می‌کنی.» ۸ سپس فرشته چهارم جامش را روی خورشید خالی کرد تا خورشید با آتش خود همه را بسوزاند. ۹ پس همه از آن حرارت شدید سخوتند. اما به جای این که از افکار و رفتار بد خود توبه کرده، خدا را جلال دهد، به سبب این بالاها به او کفر می‌گفتند. ۱۰ فرشته پنجم جامش را بر تخت آن وحش ریخت، به طوری که تاج و تخت او در تاریکی فرو رفت، و دار و دسته او از شدت درد، لبهای

زودی می آید، اما زیاد دوام نخواهد آورد. **11** آن وحش سرخ رنگ که زمانی بود، پادشاه هشتم است که قبلاً به عنوان یکی از آن هفت پادشاه سلطنت می کرد. بعد از دوره دوم سلطنتش، او نیز هلاک می شود. **12** ده شاخ او، نشانه ده پادشاه است که هنوز به قدرت رسیده‌اند ولی برای مدت کوتاهی به پادشاهی رسیده، با او سلطنت خواهند کرد. **13** همگی ایشان، با هم پیمانی را امضا خواهند کرد که به موجب آن، قدرت و اختیارات خود را به آن حیوان و اگذار خواهند کرد، **14** و با هم به جنگ بره "خواهند رفت، اما از او شکست خواهند خورد، زیرا"بره" سور شروان و شاه شاهان است و خلق او فراخوانده‌گان و برگزیده‌گان و وفاداران او می‌باشدند.» **15** سپس فرشته به من گفت: «آبیها که آن فاحشه بر آنها فرمان می‌راند، نشانه گروههای مختلف مردم از هر زناد و قوم است. **16** آن وحش سرخ رنگ و ده شاخش که دیدی از فاحشه بیزار خواهند شد. پس بر او هجوم آورده، غارت شخواهند کرد و او را لخت و عربان در آتش رها خواهند نمود، **17** زیرا خدا فکری در سرشنan گذاشته تا نقشه او را عملی کنند و اختیاراتش را به وحش سرخ بدھند تا به این وسیله کلام خدا عملی شود. **18** این زن که در رویا دیدی، نشانه شهر بزرگی است که بر پادشاهان دنیا سلطنت می‌کند.

18 بعد از این رویاها، فرشته دیگری را دیدم که با اختیار قام از آسمان پایین آمد. این فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت. **2** او با صدای بلند فریاد می‌زد: «بایل سقطو کرد، آن شهر بزرگ ویران شد! به کلی ویران شد! بایل کمینگاه دیوها و شیاطین و ارواح پلید شده است. **3** زیرا تمام قومها از شراب فساد و هرزگی او سرمست شده‌اند. پادشاهان دنیا در آنجا خوشگذرانی کرده‌اند، و تاجران دنیا از زندگی پرتجمل آن ثروتمد شده‌اند. **4** آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای خلق من، از این شهر دل بکنید و خود را با گناهانش آلوید، و گرنه شما نیز به همان مكافات خواهید رسید. **5** زیرا گناهان این شهر تا فلک بر روی هم انباشه شده است. از این رو، خداوند آماده است تا او را به مجازات جنایاتش برساند. **6** پس، برای کارهای زشتیش دو چندان به او سزا دیده. او براز دیگران جام شکنجه پر کرده، پس دو براز به خودش بنوشانید. **7** تا حال زندگی اش غرق در تجمل و خوشگذرانی بوده است؛ از این پس آن را با شکنجه و عذاب لبیر کنید. می‌گوید: «من بیوه بی نوا نیستم؛ من ملکه این تاج و تخت می‌باشم؛ هرگز رنگ غم و اندوه را نخواهم دید.» **8** پس در عرض یک روز، مرگ و عزا و قحطی دامنگیر او خواهد شد و او در آتش خواهد سوخت. چون خداوند توانا او را به مكافات خواهد رساند. **9** آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا می‌کردن و از این کار لذت می‌برندند، وقتی بینند دود از خاکستریش بلند می‌شود، برایش عزا گرفته، **10** از ترس، دور از او خواهند بیست و ناله کان خواهند گفت: «افسوس که بایل، آن شهر بزرگ در یک چشم به هم زدن نایبد شد!» **11** تاجران دنیا نیز برایش عزا گرفته، زازار خواهند گریست، زیرا دیگر کسی نخواهد بود که اجناسخان را بخرد. **12** این شهر، بزرگترین خریدار اجناس ایشان بود، اجناسی نظر طلا و نقره، سنجگاهی قیمتی و موارید، کنانهای لطیف و ابریشمها ایرغوانی و قمر، انواع چوبهای معطر و زینت‌آلات عاج، گرانترین کنده کارهای چوبی، مس و آهن و مرمر، ادویه و عطر، بخور و پماد، کندر و شراب و روغن زیتون، آرد ممتاز و گندم،

19 پس از آن، صدای گروه بیشماری را شنیدم که در آسمان سرود شکنگرخانه می‌گفتند: «هللوبیاه، خدا را شکر! نجات از سوی خدای ما می‌آید. عزت و اکرام و قدرت فقط برازنده اوست، **2** زیرا داوری او حق و عدل است. او فاحشه بزرگ را که زمین را با فساد خود آلوه می‌ساخت، مجازات نمود و انتقام خون خدمتگزاران خود را از او گرفت.» **3** ایشان بارها و بارها سراییده، می‌گفتند: «هللوبیاه، خدا را شکر! دود از خاکستر این شهر تا ابد بالا خواهد رفت!» **4** آنگاه، آن بیست و چهار بیرون چهار موجون زنده سجاده کرده، خدا را که بر تخت نشسته بود، پرسش نمودند و گفتند: «آمین، هللوبیاه. خدا را شکر!» **5** سپس از میان تخت، صدای دیگری آمد که می‌گفت: «شما ای خدمتگزاران خدا، کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گوید و او را اکرام نمایید.» **6** سپس، آوای خوش آهنگ دیگری را شنیدم، آوایی همچون سرود گروهی عظیم که طین آن چون امواج خروشان دریاها و غرش پیایی رعدها بود، و می‌گفت: «هللوبیاه، خدا را شکر! زیرا خداوند توانایی ما سلطنت می‌کند. **7** بیایید با یکدیگر وجود و شادی کنیم و او را احترام نماییم، زیرا زمان جشن عروسی بره فرا رسیده است. عروس او نیز خود را مهیا کرده، **8** و به او اجازه داده شده تا پاکتین و سفیدترین و الطیفترین لباس کتان را پوشد.» مقصود از کتان لطیف، همانا اعمال نیک خلق خدادست. **9** آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس: خوش با حال کسانی

با او هزار سال سلطنت خواهند کرد. 7 پس از پایان آن هزار سال، شیطان از زندان آزاد خواهد شد. 8 او بیرون خواهد رفت تا قومهای جهان یعنی جو جو و ماجوج را فرب داده، برای جنگ متحده سازد. آنان سپاه عظیمی را تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه‌های ساحل دریا بی شمار خواهد بود.

9 ایشان در دشت وسیعی، خلخال خدا و شهر محجوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند. 10 سپس ابلیس که ایشان را فرب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن وحش و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب خواهند کشید.

ایشان در دشت وسیعی، خلخال خدا و شهر محجوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند. 11 سپس ابلیس که ایشان را فرب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن وحش و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب خواهند کشید.

ایشان در دشت وسیعی، خلخال خدا و شهر محجوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند. 12 سپس ابلیس که ایشان را فرب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن وحش و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب خواهند کشید.

ایشان در دشت وسیعی، خلخال خدا و شهر محجوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند. 13 سپس ابلیس که ایشان را فرب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن وحش و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب خواهند کشید.

ایشان در دشت وسیعی، خلخال خدا و شهر محجوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند. 14 لشکرهای آسمانی که لیسه‌های کتان سفید و پاک بر تن داشتند، سوار بر اسبان سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. در آنجا اسی سفید بود که سوارش «امین و حق» نام داشت، زیرا به حق و عدل مبارزه و مجازات می‌کند. 15 چشمان او مانند شعله‌های آتش بود و بر سرش تاجهای فراوانی قرار داشت. بر پیشانی اش نیز نامی نوشته شده بود که فقط خودش معنی آن را می‌دانست. 16 او جامه خون‌آلودی در برداشت و نقش «کلمه خدا» بود. 17 لشکرهای آسمانی که لیسه‌های کتان سفید و پاک بر تن داشتند، سوار بر اسبان سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. در آنجا اسی سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. 18 پس از این گشوده شدن، سوار بر اسبان سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. 19 از دهان او شمشیر تیزی بیرون می‌آمد تا با آن قومهای بی ایمان را سرکوب کند. او با عصای آفینی بر آنان حکمرانی خواهد نمود و با پاهای خود، شراب خشم خدای توانا را در چرخش خواهد فشرد. 20 بر لیاس و ران او نیز آین لقب نوشته شده بود: «شاه شاهان و سورور سوروان». 21 سپس، فرشته‌ای را دیدم که در آفتاب ایستاده بود و با صدای بلند به پرندگان می‌گفت: «بیایید و بر سر سفرهای که خدا برای شما تدارک دیده است، جمع شوید. 22 بیایید و بخورید از گوشت پادشاهان و فرماندهان و زورمندان؛ از گوشت اسبان و سواران آنها، و از گوشت هر انسانی، بزرگ و کوچک، بپرس و آزاد.» 23 آنگاه دیدم که آن وحش، حکومهای جهان و لشکریان آنها را گرد آورد تا با آن اسب سوار و لشکر او بجنگند. 24 اما وحش با پیامبر دروغینش گرفتار شدند و هر دو زندگانش به دریاچه آتش که با گوگرد می‌سوزد انداخته شدند؛ بهله، همان پیامبری که از جانب وحش معجزات خیره کننده انجمام می‌داد تا تمام کسانی که علامت وحش را داشتند و مجسمه‌اش را می‌پستیدند، فرب دهد.

ایشان در دشت وسیعی، خلخال های خدا خواهند شد. بله، خود خدا با ایشان خواهد کرد و ایشان خلخال های خدا خواهند شد. اما، این پس خدا با ایشان زندگی خواهد بود. 4 خدا هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی، نه نالمای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای پیشین بود که از پین رفت. 5 آنگاه او که بر تخت نوشته بود، گفت: «اینک همه چیز را نو می‌سازم!» و به من گفت: «این را بنویس چون آنچه می‌گوینی، راست و درست است. 6 دیگر تمام شد! من الف و باء، و اول و آخر هستم. من به هر که تشنی بشاشد از چشممه آب حیات به رایگان خواهم داد تا بنوشد. 7 هر که پیروز شود تمام این نعمتها را به ارت خواهد برد و من خدای او خواهم بود او فرزند من. 8 ولی ترسوها و بی ایمان و مفسدان و فاتلان و زناکاران و جادوگران و بت پرستان و همه دروغگویان - جای همه در دریاچه‌ای است که با آتش و گوگرد می‌سوزد. این همان مرگ دوم است.»

ایشان در دشت داشتند، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا عروس را به تو نشان دهم. او همسر برة است.» 10 سپس مرا در روح به قله کوه بلند برد. از آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پایین می‌آمد. 11 شهر غرق در جلال خدا بود، و مثل بک تکه جواهر قیمتی، همچون یشم، که بلورهای شفافش برق می‌زند، می‌درخشید. 12 دیوارهای

که به چشم عروسی بره دعوت شده‌اند. این را خداوند می‌فرماید.» 10 در این لحظه بود که به پای او افتادم تا او را پیرستم. اما او گفت: «نه، چنین نکن! من نیز مانند تو، یکی از خدمتگران خدا هستم. من نیز مانند برادران تو، دریاره ایمان به عیسی شهادت می‌دهم. تمام این نبویها و هر آنچه که به تو نشان دادم، همه در وصف عیسی است.» 11 سپس دیدم که آسمان گشوده شد. در آنجا اسی سفید بود که سوارش «امین و حق» نام داشت، زیرا به حق و عدل مبارزه و مجازات می‌کند. 12 چشمان او مانند شعله‌های آتش بود و بر سرش تاجهای فراوانی قرار داشت. بر پیشانی اش نیز نامی نوشته شده بود که فقط خودش معنی آن را می‌دانست. 13 او جامه خون‌آلودی در برداشت و نقش «کلمه خدا» بود. 14 لشکرهای آسمانی که لیسه‌های کتان سفید و پاک بر تن داشتند، سوار بر اسبان سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. 15 از دهان او شمشیر تیزی بیرون می‌آمد تا با آن قومهای بی ایمان را سرکوب کند. او با عصای آفینی بر آنان حکمرانی خواهد نمود و با پاهای خود، شراب خشم خدای توانا را در چرخش خواهد فشرد. 16 بر لیاس و ران او نیز آین لقب نوشته شده بود: «شاه شاهان و سورور سوروان». 17 سپس، فرشته‌ای را دیدم که در آفتاب ایستاده بود و با صدای بلند به پرندگان می‌گفت: «بیایید و بر سر سفرهای که خدا برای شما تدارک دیده است، جمع شوید. 18 بیایید و بخورید از گوشت پادشاهان و فرماندهان و زورمندان؛ از گوشت اسبان و سواران آنها، و از گوشت هر انسانی، بزرگ و کوچک، بپرس و آزاد.» 19 آنگاه دیدم که آن وحش، حکومهای جهان و لشکریان آنها را گرد آورد تا با آن اسب سوار و لشکر او بجنگند. 20 اما وحش با پیامبر دروغینش گرفتار شدند و هر دو زندگانش به دریاچه آتش که با گوگرد می‌سوزد انداخته شدند؛ بهله، همان پیامبری که از جانب وحش معجزات خیره کننده انجمام می‌داد تا تمام کسانی که علامت وحش را داشتند و مجسمه‌اش را می‌پستیدند، فرب دهد.

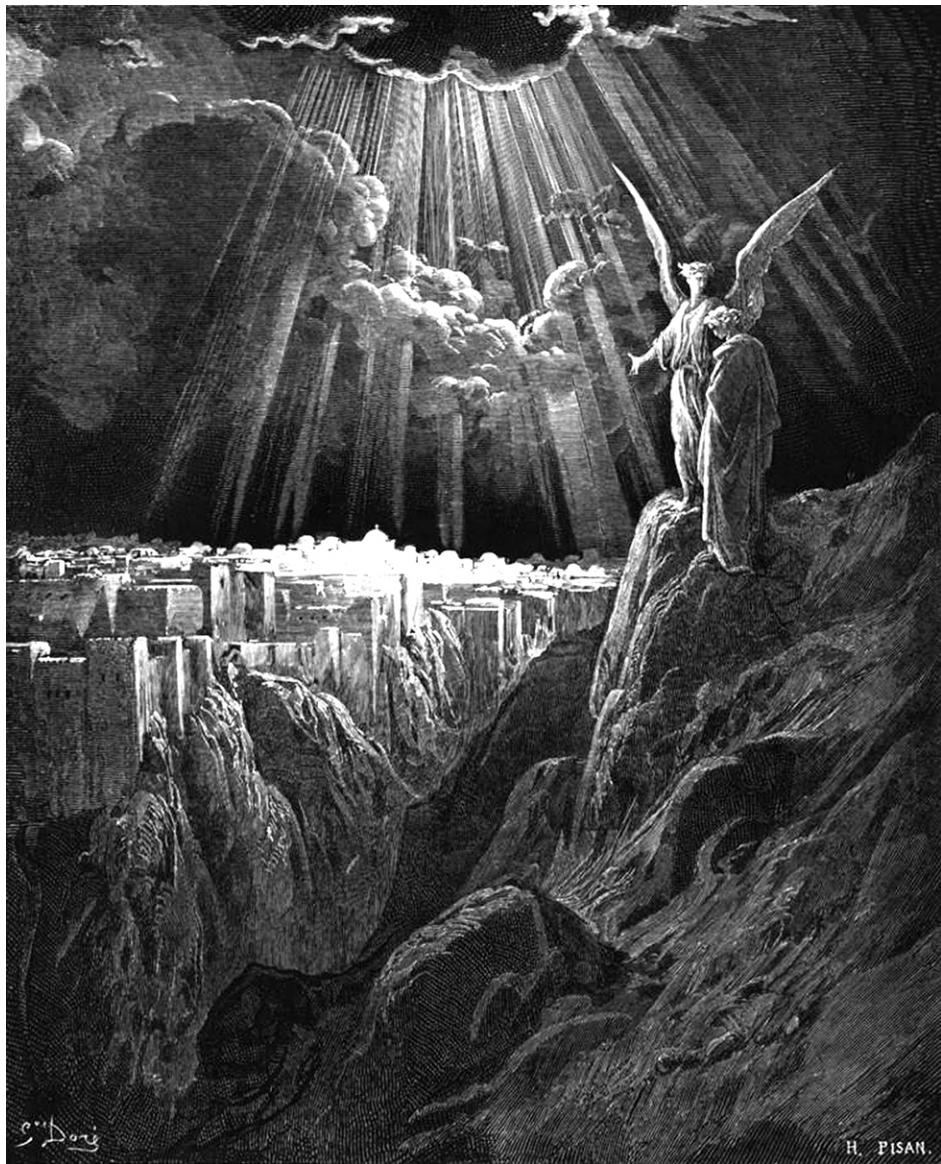
ایشان در دشت داشتند، سوار بر اسبان سفید، به دنیا او نیز آین گشوده شد. 21 آنگاه تمام دار و دسته از پرندگان شکم خود را با گوشت که در دهان اسب سوار بود کشته شدند، و پرندگان شکم خود را با گوشت آنان سیر کردند.

سپس، فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین آمد. او کلید چاه بی انتها را همراه می‌آورد و زنجیری محکم نیز در دست داشت. 22 (Abyssos g12) او ازدها را گرفت و به زنجیر کشید و برای مدت هزار سال به چاه بی انتها افکنند. سپس در چاه را بست و قفل کرد، تا در آن هزار سال نتوانند هیچ قویی را فرب دهد. ازدها را از گذشت این مدت، ازدها برای مدت کوتاهی باید آزاد گذاشته شود. ازدها، همان مار قدیم است که ابلیس و شیطان نیز نامیده می‌شود. 23 آنگاه تختهای دیدم که بر آنها کسانی نشسته بودند که اختیار و قدرت داردیسی به آنها داده شده بود. سپس جانهای کسانی را دیدم که به سبب اعلام پیام عیسی و کلام خدا سرهایشان از تن جدا شده بود. همچنین جانهای آنانی را دیدم که وحش و مجسمه‌اش را نپرسیده بودند و علامتش را بر پیشانی و دست خود نداشتند. اینان همگی، زندگی را از سر نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت نمودند. 5 این قیامت اول است. قیامت بعدی در پایان آن هزار سال رخ خواهد داد؛ در آن زمان، بقیه مردگان زنده خواهند شد. 6 خوشبخت و مقدسند آنانی که در این قیامت اول سهیمی دارند، اینان از مرگ دوم هیچ هراسی ندارند، بلکه کاهنان خدا و مسیح بوده،

دارند، از خدمتگزاران عیسی می‌باشم. پس فقط خدا را پرستش کن.»¹⁰ دوازده قبیله بین اسرائیل روی دروازه‌ها نوشته شده بود. ۱۳ در هر طرف، یعنی در شمال، جنوب، شرق و غرب شهر، سه دروازه وجود داشت. ۱۴ دیوارهای شهر دوازده پایه داشت که بر آنها اسمی رسولان بر نوشته شده بود. ۱۵ در دست فرشته یک چوب طلا بود که با آن در نظر داشت شهر و دروازه‌ها و دیوارهایش را اندازه بگیرد. ۱۶ وقتی شهر را اندازه گرفت، معلوم شد به شکل مربع است، یعنی طول و عرضش با هم مساوی است. در واقع، طول و عرض و ارتفاع آن، هر کدام دوازده هزار پرتاب تبر بود. ۱۷ سپس بلندی دیوار شهر را اندازه گرفت و معلوم شد در همه جا صد و چهل و چهار ذراع است. فرشته با استفاده از واحدهای مشخص، این اندازه‌ها را به من گفت. ۱۸ خود شهر از طلای خالص مانند شیشه شفاف ساخته شده بود و دیوار آن از یشم بود که بر روی دوازده لایه از سنگهای زیرینای جواهرنشان ساخته شده بود؛ لایه اول از یشم، دومی از سنگ لاجورد، سومی از عقیق سفید، چهارمی از زمره، ۲۰ پنجمی از عقیق سرخ، ششمی از عقیق، هفتمی از یزید، هشتمی از یاقوت کبود، نهمی از یاقوت زرد، دهمی از عقیق سیز، بیازدهمی از فیروزه و دوازدهمی از یاقوت بود. ۲۱ جنس دوازده دروازه شهر از مرغابید بود، هر دروازه از یک قطعه مرغابید. خیابان اصلی شهر از طلای ناب بود که مثل شیشه می‌درخشید. ۲۲ در شهر هیچ معبدی دیده نمی‌شد، زیرا خدای قادر مطلق و بره معبد آن هستند. ۲۳ این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه نداشت، چون نیز نورانی می‌کرد، و پادشاهان دنیا می‌آمدند و جلال خود را نثار آن می‌کردند. ۲۵ دروازه‌های شهر هرگز بسته نمی‌شود، چون در آنجا همیشه روز است و شبی وجود ندارد! ۲۶ عزت و جلال و افتخار تمام قومها به آن وارد می‌شود. ۲۷ هیچ بدی یا شخص نادرست و فاسد اجازه ورود به آنجا را ندارد. این شهر فقط جای کسانی است که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده باشد.

22 آنگاه رودخانه آب حیات را به من نشان داد که مثل بلور، صاف و زلال بود. رودخانه از تخت خدا و بره جاری می‌شد، **۲** و از وسط جاده اصلی می‌گذشت. دو طرف رودخانه، درختان حیات قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می‌دادند یعنی هر ماه یک نوع میوه تازه. برگهایش نیز شفابخش بود و برای درمان قومها به کار می‌رفت. **۳** در شهر چیزی بد یافت نخواهد شد، چون تخت خدا و بره در آنجاست. خدمتگزاران خدا، او را پرستش خواهند کرد، **۴** و رویش را خواهند دید و نامش روی پیشانی شان نوشته خواهد بود. **۵** در آنجا دیگر شب نخواهد بود. احتیاجی هم به چراغ و خورشید نخواهد بود، چون خداوند بزرگ نور ایشان خواهد بود و ایشان تا ابد سلطنت خواهند کرد.

6 آنگاه فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. و خدایی که واقعی آنده را از قبل به انبیا خود اطلاع می‌دهد، فرشته خود را فرستاده است تا آنچه را که بهزادی می‌آم. خوشای به حال کسانی که آنچه را دهد.» **۷** گوش کنید! من بهزادی می‌آم. خوشای به انبیا خود اطلاع می‌دهد، فرشته که در این کتاب نبوت شده، باور می‌کنند. **۸** من، یوحنا، تمام این چیزها را دیدم و شنیدم و زانو زدم تا فرشته‌ای را که آنها را به من نشان داده بود، پرستش کنم. **۹** ولی او بار دیگر به من گفت: «نه، این کار را نکن. من نیز مانند تو و برادرانت یعنی انبیا خدا، و تمام کسانی که به حقایق این کتاب اعتماد



H. PISAN.

و من، یوحنای شہر مقدس اورشلم را دیدم که از آسمان از جانب خدا پایین می آمد. چه منظره باشکوهی بود! شهر اورشلم به زیبایی یک عروس بود که خود را برای ملاقات داماد آماده کرده باشد! از تحت، صدایی بلند شنیدم که می گفت: «خوب نگاه کن! معبد از این پس در میان آدمیان خواهد بود. از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد و ایشان خلق های خدا خواهد شد. بله، خود خدا با ایشان خواهد بود.

21:2-3

مکاشته

راهنمای خوانندگان

فارسی at AionianBible.org/Readers-Guide

The Aionian Bible republishes public domain and Creative Common Bible texts that are 100% free to copy and print. The original translation is unaltered and notes are added to help your study. The notes show the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of afterlife destinies.

Who has the authority to interpret the Bible and examine the underlying Hebrew and Greek words? That is a good question! We read in 1 John 2:27, “*As for you, the anointing which you received from him remains in you, and you do not need for anyone to teach you. But as his anointing teaches you concerning all things, and is true, and is no lie, and even as it taught you, you remain in him.*” Every Christian is qualified to interpret the Bible! Now that does not mean we will all agree. Each of us is still growing in our understanding of the truth. However, it does mean that there is no infallible human or tradition to answer all our questions. Instead the Holy Spirit helps each of us to know the truth and grow closer to God and each other.

The Bible is a library with 66 books in the Protestant Canon. The best way to learn God's word is to read entire books. Read the book of Genesis. Read the book of John. Read the entire Bible library. Topical studies and cross-referencing can be good. However, the safest way to understand context and meaning is to read whole Bible books. Chapter and verse numbers were added for convenience in the 16th century, but unfortunately they can cause the Bible to seem like an encyclopedia. The Aionian Bible is formatted with simple verse numbering, minimal notes, and no cross-referencing in order to encourage the reading of Bible books.

Bible reading must also begin with prayer. Any Christian is qualified to interpret the Bible with God's help. However, this freedom is also a responsibility because without the Holy Spirit we cannot interpret accurately. We read in 1 Corinthians 2:13-14, “*And we speak of these things, not with words taught by human wisdom, but with those taught by the Spirit, comparing spiritual things with spiritual things. Now the natural person does not receive the things of the Spirit of God, for they are foolishness to him, and he cannot understand them, because they are spiritually discerned.*” So we cannot understand in our natural self, but we can with God's help through prayer.

The Holy Spirit is the best writer and he uses literary devices such as introductions, conclusions, paragraphs, and metaphors. He also writes various genres including historical narrative, prose, and poetry. So Bible study must spiritually discern and understand literature. Pray, read, observe, interpret, and apply. Finally, “*Do your best to present yourself approved by God, a worker who does not need to be ashamed, properly handling the word of truth.*” 2 Timothy 2:15. “*God has granted to us his precious and exceedingly great promises; that through these you may become partakers of the divine nature, having escaped from the corruption that is in the world by lust. Yes, and for this very cause adding on your part all diligence, in your faith supply moral excellence; and in moral excellence, knowledge; and in knowledge, self-control; and in self-control patience; and in patience godliness; and in godliness brotherly affection; and in brotherly affection, love. For if these things are yours and abound, they make you to be not idle nor unfruitful to the knowledge of our Lord Jesus Christ,*” 2 Peter 1:4-8.

واژه نامه
فارسی at AionianBible.org/Glossary

The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven special words to help us better understand the extent of God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Compare the meanings below to the Strong's Concordance and Glossary definitions.

Abyssos g12

Greek: proper noun, place

Usage: 9 times in 3 books, 6 chapters, and 9 verses

Meaning:

Temporary prison for special fallen angels such as Apollyon, the Beast, and Satan.

aïdios g126

Greek: adjective

Usage: 2 times in Romans 1:20 and Jude 6

Meaning:

Lasting, enduring forever, eternal.

aiōn g165

Greek: noun

Usage: 127 times in 22 books, 75 chapters, and 102 verses

Meaning:

A lifetime or time period with a beginning and end, an era, an age, the completion of which is beyond human perception, but known only to God the creator of the aiōns, Hebrews 1:2. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

aiōnios g166

Greek: adjective

Usage: 71 times in 19 books, 44 chapters, and 69 verses

Meaning:

From start to finish, pertaining to the age, lifetime, entirety, complete, or even consummate. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Koine Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

eleēsē g1653

Greek: verb, aorist tense, active voice, subjunctive mood, 3rd person singular

Usage: 1 time in this conjugation, Romans 11:32

Meaning:

To have pity on, to show mercy. Typically, the subjunctive mood indicates possibility, not certainty. However, a subjunctive in a purpose clause is a resulting action as certain as the causal action. The subjunctive in a purpose clause functions as an indicative, not an optative. Thus, the grand conclusion of grace theology in Romans 11:32 must be clarified. God's mercy on all is not a possibility, but a certainty. See ntgreek.org.

Geenna g1067

Greek: proper noun, place

Usage: 12 times in 4 books, 7 chapters, and 12 verses

Meaning:

Valley of Hinnom, Jerusalem's trash dump, a place of ruin, destruction, and judgment in this life, or the next, though not eternal to Jesus' audience.

Hadēs g86

Greek: proper noun, place

Usage: 11 times in 5 books, 9 chapters, and 11 verses

Meaning:

Synonomous with Sheol, though in New Testament usage Hades is the temporal place of punishment for deceased unbelieving mankind, distinct from Paradise for deceased believers.

Limnē Pyr g3041 g4442

Greek: proper noun, place

Usage: Phrase 5 times in the New Testament

Meaning:

Lake of Fire, final punishment for those not named in the Book of Life, prepared for the Devil and his angels, Matthew 25:41.

Sheol h7585

Hebrew: proper noun, place

Usage: 66 times in 17 books, 50 chapters, and 64 verses

Meaning:

The grave or temporal afterlife world of both the righteous and unrighteous, believing and unbelieving, until the general resurrection.

Tartaroō g5020

Greek: proper noun, place

Usage: 1 time in 2 Peter 2:4

Meaning:

Temporary prison for particular fallen angels awaiting final judgment.

واژه نامه +

AionianBible.org/Bibles/Persian--Open-Contemporary/Noted

Glossary references are below. Strong's Hebrew and Greek number notes are added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Questioned verse translations do not contain Aionian Glossary words and may wrongly imply *eternal* or *Hell*. * The note placement is skipped or adjusted for verses with non-standard numbering.

Abyssos

لوقا 31:8
رومان 7:10
مکاشفه 1:9
مکاشفه 2:9
مکاشفه 11:9
مکاشفه 7:11
مکاشفه 8:17
مکاشفه 1:20
مکاشفه 3:20

aidios

رومان 20:1
پیغمبر 6:1

aiōn

مئی 32:12
مئی 22:13
مئی 39:13
مئی 40:13
مئی 49:13
مئی 19:21
مئی 3:24
مئی 20:28
مئی 29:3
مئی 19:4
مئی 30:10
مئی 14:11
لوقا 33:1
لوقا 55:1
لوقا 70:1
لوقا 8:16
لوقا 30:18
لوقا 34:20
لوقا 35:20
پیغمبر 14:4
پیغمبر 51:6
پیغمبر 58:6
پیغمبر 35:8
پیغمبر 51:8
پیغمبر 52:8
پیغمبر 32:9
پیغمبر 28:10
پیغمبر 26:11
پیغمبر 34:12
پیغمبر 8:13
پیغمبر 16:14

اعمال رسولان 21:3
اعمال رسولان 18:15
رومیان 25:1
رومیان 5:9
رومیان 36:11
رومیان 2:12
رومیان 27:16
اول قریبان 20:1
اول قریبان 6:2
اول قریبان 7:2
اول قریبان 8:2
اول قریبان 18:3
اول قریبان 13:8
اول قریبان 11:10
4:4 دوم قریبان
9:9 دوم قریبان
31:11 دوم قریبان
4:1 غلالطیان
5:1 غلالطیان
21:1 افسیان
2:2 افسیان
7:2 افسیان
9:3 افسیان
11:3 افسیان
21:3 افسیان
12:6 افسیان
20:4 فیلیپیان
26:1 کولسیان
اول تیموثیوس 17:1
اول تیموثیوس 17:6
دوم تیموثیوس 10:4
دوم تیموثیوس 18:4
تیتوس 12:2
عبرايان 2:1
عبرايان 8:1
عبرايان 6:5
عبرايان 5:6
عبرايان 20:6
عبرايان 17:7
عبرايان 21:7
عبرايان 24:7
عبرايان 28:7
عبرايان 26:9
عبرايان 3:11
عبرايان 8:13
عبرايان 21:13
اول پطرس 23:1

اول پطرس 25:1
اول پطرس 11:4
اول پطرس 11:5
دوم پطرس 18:3
اول پوچنا 17:2
دوم پوچنا 2:1
بهودا 13:1
بهودا 25:1
مکاشفه 6:1
مکاشفه 18:1
مکاشفه 9:4
مکاشفه 10:4
مکاشفه 13:5
مکاشفه 12:7
مکاشفه 6:10
مکاشفه 15:11
مکاشفه 11:14
مکاشفه 7:15
مکاشفه 3:19
مکاشفه 10:20
مکاشفه 5:22

aiōnios

مئی 8:18
مئی 16:19
مئی 29:19
مئی 41:25
مئی 46:25
مئی 29:3
مئی 17:10
مئی 30:10
لوقا 25:10
لوقا 9:16
لوقا 18:18
لوقا 30:18
پیغمبر 15:3
پیغمبر 16:3
پیغمبر 36:3
پیغمبر 14:4
پیغمبر 36:4
پیغمبر 24:5
پیغمبر 39:5
پیغمبر 27:6
پیغمبر 40:6
پیغمبر 47:6
پیغمبر 54:6
پیغمبر 68:6

يوحنا 28:10	مَرْقُس 45:9	مزامير 3:116
يوحنا 25:12	مَرْقُس 47:9	مزامير 8:139
يوحنا 50:12	لُوقا 5:12	مزامير 7:141
يوحنا 2:17	يعقوب 6:3	امثال 12:1
يوحنا 3:17		امثال 5:5
أعمال رسلان 46:13	Hades	امثال 27:7
أعمال رسلان 48:13	مَتْنِي 23:11	امثال 18:9
روميان 7:2	مَتْنِي 18:16	امثال 11:15
روميان 21:5	لُوقا 15:10	امثال 24:15
روميان 22:6	لُوقا 23:16	امثال 14:23
روميان 23:6	أعمال رسلان 27:2	امثال 20:27
روميان 25:16	أعمال رسلان 31:2	امثال 16:30
روميان 26:16	أول قرنبيان 55:15	جامعه 10:9
دوم قرنبيان 17:4	مَكَاشَفَه 18:1	غول غولها 6:8
دوم قرنبيان 18:4	مَكَاشَفَه 8:6	أشعيا 14:5
دوم قرنبيان 1:5	مَكَاشَفَه 13:20	أشعيا 11:7
غاعطيان 8:6	مَكَاشَفَه 14:20	أشعيا 9:14
دوم تسالونيكيان 9:1		أشعيا 11:14
دوم تسالونيكيان 16:2	مَكَاشَفَه 20:19	أشعيا 15:14
أول ييموتاوس 16:1	مَكَاشَفَه 10:20	أشعيا 15:28
أول ييموتاوس 12:6	مَكَاشَفَه 14:20	أشعيا 18:28
أول ييموتاوس 16:6	مَكَاشَفَه 15:20	أشعيا 10:38
دوم تيموتاوس 9:1	مَكَاشَفَه 8:21	أشعيا 18:38
دوم تيموتاوس 10:2		أشعيا 9:57
تيتوس 2:1	پيدايش 35:37	جزيقال 15:31
تيتوس 7:3	پيدايش 38:42	جزيقال 16:31
فليمون 15:1	پيدايش 29:44	جزيقال 17:31
عبرانيان 9:5	پيدايش 31:44	جزيقال 21:32
عبرانيان 2:6	اعداد 30:16	جزيقال 27:32
عبرانيان 12:9	اعداد 33:16	هوش 14:13
عبرانيان 14:9	ثنية 22:32	عاموس 2:9
عبرانيان 15:9	أول سموئيل 6:2	يونس 2:2
عبرانيان 20:13	دوم سموئيل 6:22	حقائق 5:2
أول بطرس 10:5	أول پادشاهان 6:2	
دوم بطرس 11:1	أول پادشاهان 9:2	
أول بطرس 2:1	أيوب 9:7	
أول بطرس 25:2	أيوب 8:11	
أول بطرس 15:3	أيوب 13:14	
أول بطرس 11:5	أيوب 13:17	
أول بطرس 13:5	أيوب 16:17	
أول بطرس 20:5	أيوب 13:21	
يهودا 7:1	أيوب 19:24	
يهودا 21:1	أيوب 6:26	
ماكاشفه 6:14	مزامير 5:6	
	مزامير 17:9	
	مزامير 10:16	
	مزامير 5:18	
	مزامير 3:30	
	مزامير 17:31	
	مزامير 14:49	
	مزامير 15:49	
	مزامير 15:55	
	مزامير 13:86	
	مزامير 3:88	
	مزامير 48:89	

eleēsē

روميان 32:11

Geenna

مَتْنِي 22:5

مَتْنِي 29:5

مَتْنِي 30:5

مَتْنِي 28:10

مَتْنِي 9:18

مَتْنِي 15:23

مَتْنِي 33:23

مَرْقُس 43:9

Limnē Pyr

مَكَاشَفَه 20:19	اشعيا 15:28
مَكَاشَفَه 10:20	اشعيا 18:28
مَكَاشَفَه 14:20	اشعيا 10:38
مَكَاشَفَه 15:20	اشعيا 18:38
مَكَاشَفَه 8:21	اشعيا 9:57

Sheol

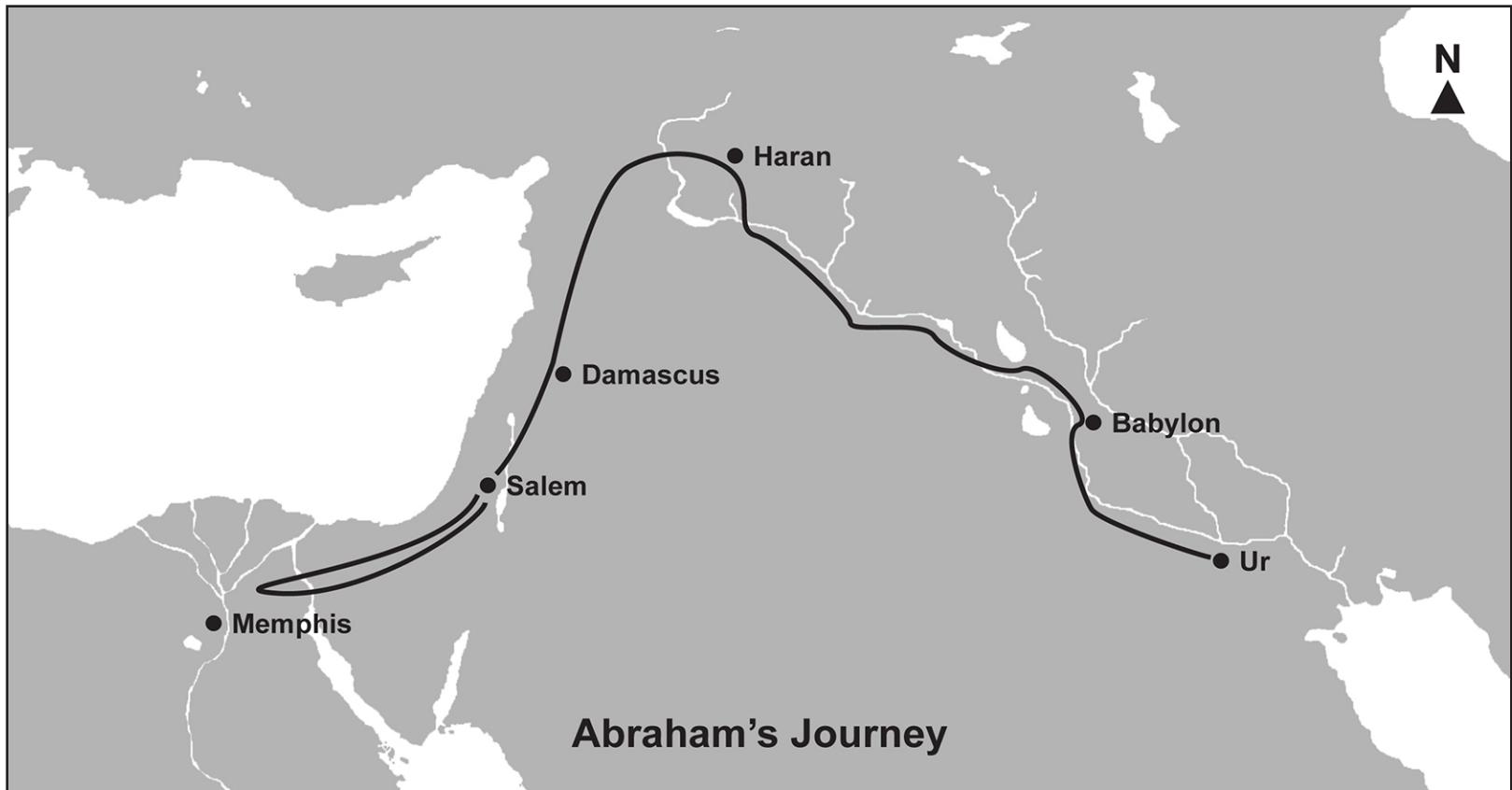
پيدايش 35:37	جزيقال 15:31
پيدايش 38:42	جزيقال 16:31
پيدايش 29:44	جزيقال 17:31
پيدايش 31:44	جزيقال 21:32
اعداد 30:16	جزيقال 27:32
اعداد 33:16	هوش 14:13
ثنية 22:32	عاموس 2:9
أول سموئيل 6:2	يونس 2:2
دوم سموئيل 6:22	حقائق 5:2
أول پادشاهان 6:2	
أول پادشاهان 9:2	
أيوب 9:7	
أيوب 8:11	
أيوب 13:14	
أيوب 13:17	
أيوب 16:17	
أيوب 13:21	
أيوب 19:24	
أيوب 6:26	
مزامير 5:6	
مزامير 17:9	
مزامير 10:16	
مزامير 5:18	
مزامير 3:30	
مزامير 17:31	
مزامير 14:49	
مزامير 15:49	
مزامير 15:55	
مزامير 13:86	
مزامير 3:88	
مزامير 48:89	

Tartaroō

دوم بطرس 4:2

Questioned

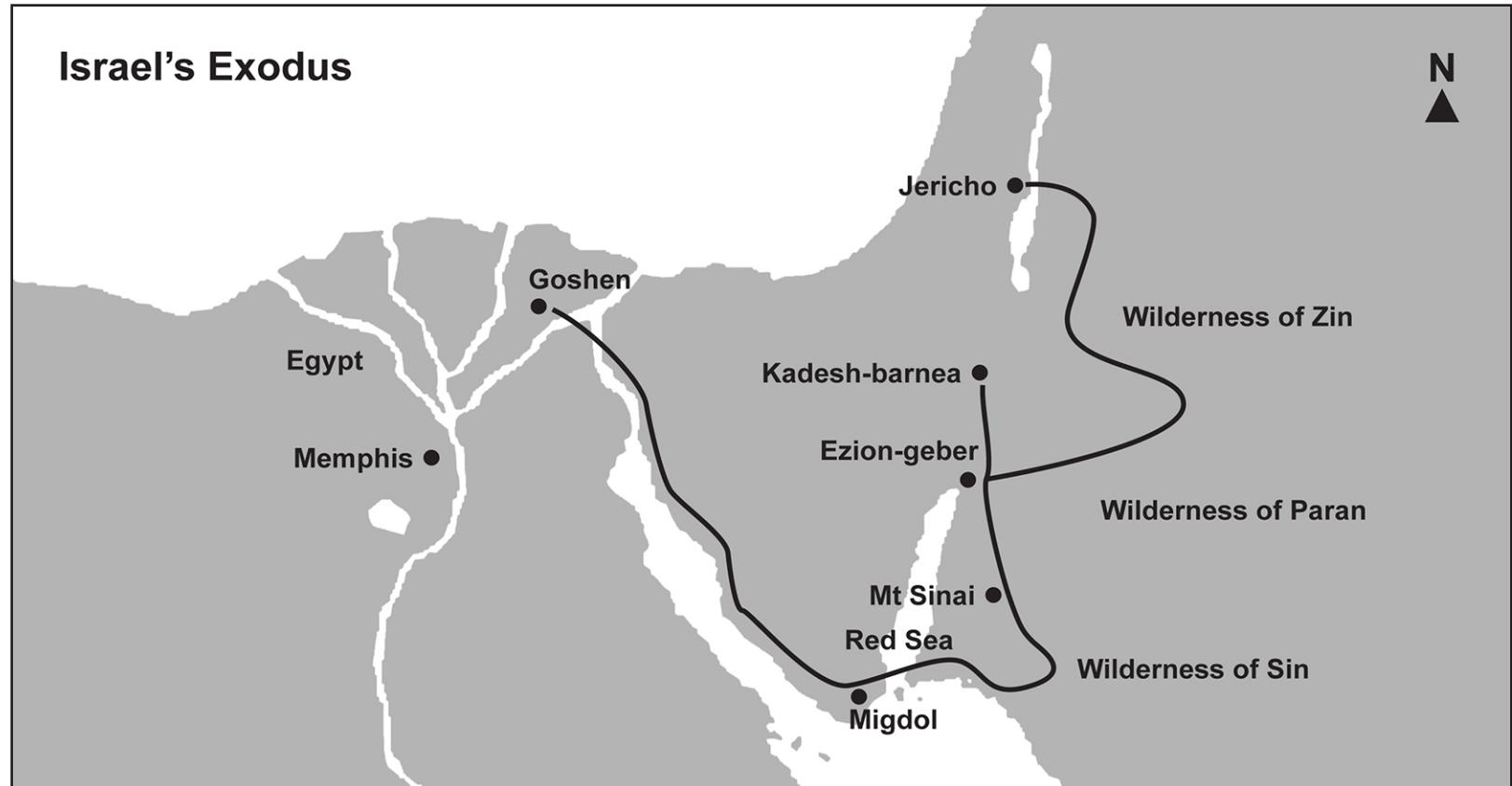
None yet noted



ابراهیم نیز به خاطر ایمانی که به خدا داشت، دعوت او را اطاعت کرد و به سوی سرزمینی که خدا وعده‌اش را داده بود، به راه افتاد. او بدون آنکه بداند به کجا می‌رود، شهر و دیار خود را ترک گفت؛ - عبرانیان 11:8

Israel's Exodus

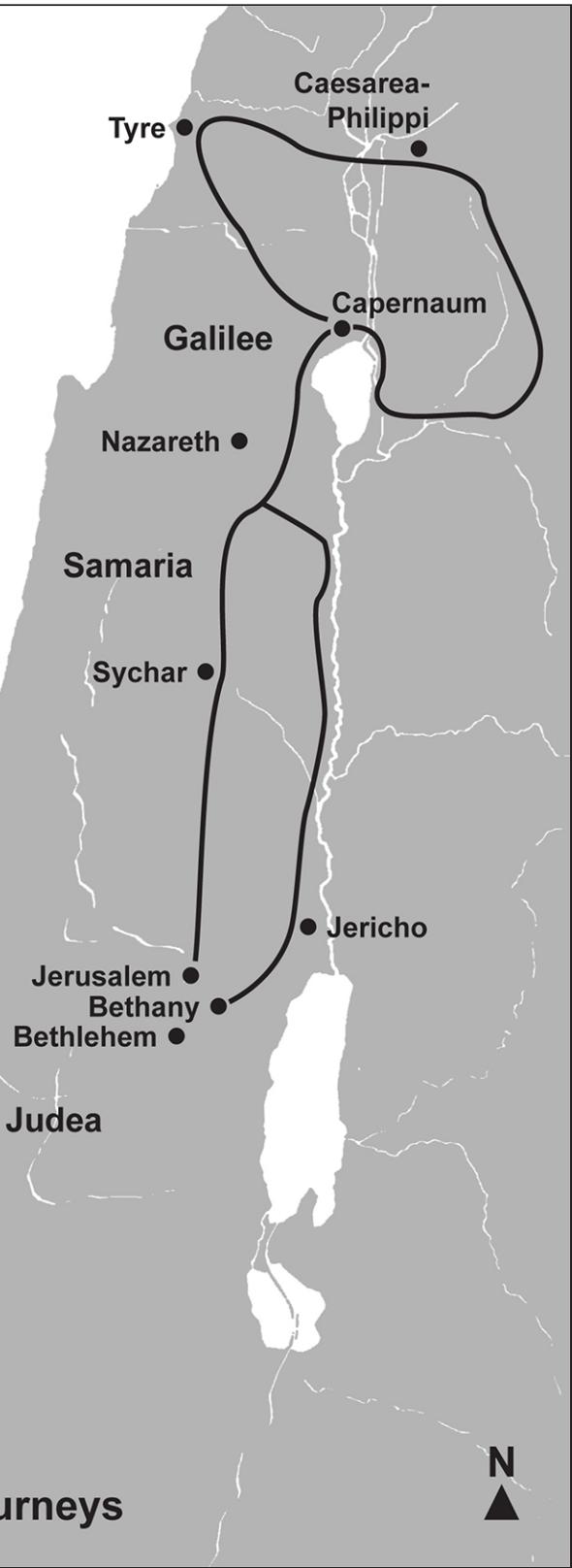
N



وقتی سرانجام فرعون به قوم اسرائیل اجازه داد تا از مصر بروند، خدا آنان را از راه اصلی که از سرزمین فلسطینی‌ها می‌گذرد نبرد، هرچند آن راه نزدیکتر بود. خدا گفت: «اگر قوم با جنگ رویرو شوند، ممکن است پشیمان شده، به مصر برگردند.» - خروج 13:17

۱۰:۴۵ پسر انسان غیر نیمده تا کسی به او خدمت کند، بلکه آنده است تا به دیگران کمک کند و جانش را در راه آزادی دیگران فدا سازد. - مرثی

10:45



Jesus' Journeys



این نامه از طرف پولس، غلام عیسی مسیح است که توسط خدا به رسالت برگزیده شده تا مژده انجیل او را به همگان برساند. - رومیان 1:1

Creation 4004 B.C.

Adam and Eve created	4004
Tubal-cain forges metal	3300
Enoch walks with God	3017
Methuselah dies at age 969	2349
God floods the Earth	2349
Tower of Babel thwarted	2247
Abraham sojourns to Canaan	1922
Jacob moves to Egypt	1706
Moses leads Exodus from Egypt	1491
Gideon judges Israel	1245
Ruth embraces the God of Israel	1168
David installed as King	1055
King Solomon builds the Temple	1018
Elijah defeats Baal's prophets	896
Jonah preaches to Nineveh	800
Assyrians conquer Israelites	721
King Josiah reforms Judah	630
Babylonians capture Judah	605
Persians conquer Babylonians	539
Cyrus frees Jews, rebuilds Temple	537
Nehemiah rebuilds the wall	454
Malachi prophesies the Messiah	416
Greeks conquer Persians	331
Seleucids conquer Greeks	312
Hebrew Bible translated to Greek	250
Maccabees defeat Seleucids	165
Romans subject Judea	63
Herod the Great rules Judea	37

(The Annals of the World, James Usher)

Jesus Christ born 4 B.C.

New Heavens and Earth

1956	Christ returns for his people
1830	Jim Elliot martyred in Ecuador
1731	John Williams reaches Polynesia
1614	Zinzendorf leads Moravian mission
1572	Japanese kill 40,000 Christians
1517	Jesuits reach Mexico
1455	Martin Luther leads Reformation
1323	Gutenberg prints first Bible
1276	Franciscans reach Sumatra
1100	Ramon Llull trains missionaries
1054	Crusades tarnish the church
997	The Great Schism
864	Adalbert martyred in Prussia
716	Bulgarian Prince Boris converts
635	Boniface reaches Germany
569	Alopen reaches China
432	Longinus reaches Alodia / Sudan
397	Saint Patrick reaches Ireland
341	Carthage ratifies Bible Canon
325	Ulfilas reaches Goth / Romania
250	Niceae proclaims God is Trinity
197	Denis reaches Paris, France
70	Tertullian writes Christian literature
61	Paul imprisoned in Rome, Italy
52	Thomas reaches Malabar, India
39	Peter reaches Gentile Cornelius
33	Holy Spirit empowers the Church

(Wikipedia, Timeline of Christian missions)

Resurrected 33 A.D.

What are we? ►			Genesis 1:26 - 2:3 Mankind is created in God's image, male and female He created us					
How are we sinful? ►			Romans 5:12-19 Sin entered the world through Adam and then death through sin					
When are we? ▼								
Where are we?			Innocence		Fallen			Glory
			Eternity Past	Creation 4004 B.C.	Fall to sin No Law	Moses' Law 1500 B.C.	Christ 33 A.D.	Church Age Kingdom Age
								New Heavens and Earth
► Who are we?	God	Father	John 10:30 God's perfect fellowship	Genesis 1:31 God's perfect fellowship with Adam in The Garden of Eden	1 Timothy 6:16 Living in unapproachable light			Acts 3:21 Philippians 2:11 Revelation 20:3 God's perfectly restored fellowship with all Mankind praising Christ as Lord in the Holy City
		Son			John 8:58 Pre-incarnate	John 1:14 Incarnate	Luke 23:43 Paradise	
		Holy Spirit			Psalm 139:7 Everywhere	John 14:17 Living in believers		
	Mankind	Living	Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth Luke 16:22 Blessed in Paradise Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command	Genesis 1:1 No Creation No people	Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth			Matthew 25:41 Revelation 20:10 Lake of Fire prepared for the Devil and his Angels
		Deceased believing			Luke 16:22 Blessed in Paradise			
		Deceased unbelieving			Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment			
	Angels	Holy			Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command			
		Imprisoned	2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus	Revelation 20:13 Thalaasa Revelation 19:20 Lake of Fire Revelation 20:2 Abyss		
		Fugitive			1 Peter 5:8, Revelation 12:10 Rebelling against Christ Accusing mankind			
		First Beast						
		False Prophet						
		Satan						
Why are we? ►			Romans 11:25-36, Ephesian 2:7 For God has bound all over to disobedience in order to show mercy to all					

The Aionian Bible shows the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of after-life destinies. The underlying Hebrew and Greek words typically translated as *Hell* show us that there are not just two after-life destinies, Heaven or Hell. Instead, there are a number of different locations, each with different purposes, different durations, and different inhabitants. Locations include 1) Old Testament Sheol and New Testament *Hadēs*, 2) Geenna, 3) Tartaroō, 4) Abyssos, 5) *Limnē Pyr*, 6) *Paradise*, 7) *The New Heaven*, and 8) *The New Earth*. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The key observation is that fallen angels will be present at the final judgment, 2 Peter 2:4 and Jude 6. Traditionally, we understand the separation of the Sheep and the Goats at the final judgment to divide believing from unbelieving mankind, Matthew 25:31-46 and Revelation 20:11-15. However, the presence of fallen angels alternatively suggests that Jesus is separating redeemed mankind from the fallen angels. We do know that Jesus is the helper of mankind and not the helper of the Devil, Hebrews 2. We also know that Jesus has atoned for the sins of all mankind, both believer and unbeliever alike, 1 John 2:1-2. Deceased believers are rewarded in Paradise, Luke 23:43, while unbelievers are punished in Hades as the story of Lazarus makes plain, Luke 16:19-31. Yet less commonly known, the punishment of this selfish man and all unbelievers is before the final judgment, is temporal, and is punctuated when Hades is evacuated, Revelation 20:13. So is there hope beyond Hades for unbelieving mankind? Jesus promised, "*the gates of Hades will not prevail*," Matthew 16:18. Paul asks, "*Hades where is your victory?*" 1 Corinthians 15:55. John wrote, "*Hades gives up*," Revelation 20:13.

Jesus comforts us saying, "*Do not be afraid*," because he holds the keys to *unlock* death and Hades, Revelation 1:18. Yet too often our *Good News* sounds like a warning to "*be afraid*" because Jesus holds the keys to *lock* Hades! Wow, we have it backwards! Hades will be evacuated! And to guarantee hope, once emptied, Hades is thrown into the Lake of Fire, never needed again, Revelation 20:14.

Finally, we read that anyone whose name is not written in the Book of Life is thrown into the Lake of Fire, the second death, with no exit ever mentioned or promised, Revelation 21:1-8. So are those evacuated from Hades then, "*out of the frying pan, into the fire?*" Certainly, the Lake of Fire is the destiny of the Goats. But, do not be afraid. Instead, read the Bible's explicit mention of the purpose of the Lake of Fire and the identity of the Goats, "*Then he will say also to those on the left hand, 'Depart from me, you cursed, into the consummate fire which is prepared for... the devil and his angels,'*" Matthew 25:41. Bad news for the Devil. Good news for all mankind!

Faith is not a pen to write your own name in the Book of Life. Instead, faith is the glasses to see that the love of Christ for all mankind has already written our names in Heaven. Jesus said, "*You did not choose me, but I chose you,*" John 15:16. Though unbelievers will suffer regrettable punishment in Hades, redeemed mankind will never enter the Lake of Fire, prepared for the devil and his angels. And as God promised, all mankind will worship Christ together forever, Philippians 2:9-11.



World Nations

پس بروید و تمام قومها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید؛ - متن 28:19